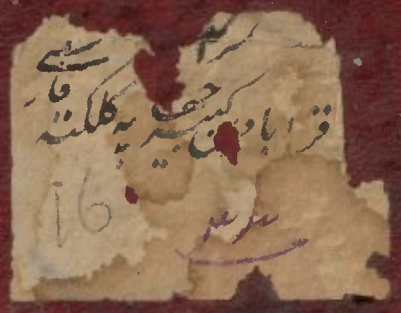

FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD
7786 36. vol. 1

16
Mp 50
7786
36
1st vol. '50'
2nd vol. '51'

مالک این کتاب قرابادین کبیر
سید محمد سرفراز ابن سید محفوظ علی
سبندیا عفی عنه

قرابادین کبیر چهاپه کلکته فارسی سنه ۱۲۵۲ھ

* فصل اول در بیان غذا و دوا وذوالخاصیة ۳
* فصل دوم در بیان مرکب القوی وذوالخاصیة وتاثیر هریك ازانها ۸
* فصل سوم در بیان مزاج واقسام امزجه ومعرفت درجات آنها ۱۱
* فصل چهارم در بیان طرق معرفت امزجهٔ ادویه واغذیه به تجربه وقیاس ۱۵
* فصل پنجم در بیان احتیاج بترکیب ادویه ۲۲
* فصل ششم در بیان کیفیت ترکیب ادویه واستخراج مقدار شربت آنها ۲۷
* فصل هفتم در بیان معرفت درجات امزجهٔ ادویهٔ مرکبه وطرق استخراج آنها ۲۸
* فصل هشتم در بیان طریق استخراج مقادیر شربات مرکبات ۳۰
* فصل نهم در بیان اعمار بعض ادویهٔ مفرده بالاجمال والاختصار ۳۱
* فصل دهم در بیان زمان ادراک و مدت اعمار ادویهٔ مرکبه ۳۳
* فصل یازدهم در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت وخواص ادویه ۳۴
فصل دوازدهم در بیان طریقهٔ اخذ ادویه وحفظ وصیانت آنها ۳۴
* فصل سیزدهم در بیان آداب طعام خوردن وآب نوشیدن واطعمهٔ که جمع آنها باهم مناسب نیست ۳۶
* فصل چهاردهم در بیان احراق ادویه وتحمیص وتشویه وتلی وتکلیس وغسل واحکام آنها ۳۸
* فصل پانزدهم در بیان معرفت افعال ادویهٔ مفرده وخواص آنها وبعض اصطلاحات طبیه ۴۲
* فصل شانزدهم در بیان بعض اصطلاحات ۴۶
* فصل هفدهم در بیان حدود امراض ۵۰
* فصل هجدهم در بیان اوزان ومکائیل صغار وکبار شرعیه واهل ایران و هندوستان وطبیه وتطبیق آنها باهم ۹۷
* فصل نوزدهم در بیان بعض امور متعلقه بنجوم وطبعیات ۱۰۲
* فصل بیستم در بیان اسناد طب خال والد ماجد مؤلف ۱۲۲
* کتاب الالف ۱۲۲
باب الالف مع الالف آبار ۱۲۲
* فصل در بیان شیانات آبار ۱۲۳
* فصل در بیان آبزنات ۱۲۴
* آجرود هن آجر ۱۳۱
* آزاد درخت ومرهم آن ۱۳۲
* آس ۱۳۳
* فصل در بیان جوارشات ۱۳۴
حب الآس ۱۳۴
* فصل در بیان ادهان
ورق حب الآس ۱۳۷
* فصل در بیان مغوفات حب الآس ۱۳۹
* فصل در بیان شربتهای حب الآس ۱۴۰
* فصل در بیان ضماد آن ۱۴۱
فصل در بیان طلای آن ۱۴۱
* فصل در بیان اقراص حب الاس ۱۴۲
فصل در بیان معاجین حب الاس ۱۴۲
فصل نطولات حب الاس ۱۴۳
* آش بری ۱۴۳
* عرق آسو ۱۴۳
اطریلال ومعجون وی ۱۴۵
آنس النفس وشراب آن ۱۴۵
* باب الالف مع الباء ابازیر ۱۴۶
ابراهیمیه ۱۴۶
ابریشم ۱۴۷
* فصل خمیرهای ابریشم ۱۴۸
* فصل مغوفات ابریشم ۱۵۳
* فصل شرابهای ابریشم ۱۵۳
* فصل مفرحات ابریشم ۱۵۸
* ابوخلسا ۱۵۹
دهن وقیروطی ومرهم وی ۱۶۰
* ابهل وذکر جوارشات ودهن ابهل ۱۶۱
مغوف وضماد ولعوق ومعجون ابهل ۱۶۲
* باب الالف مع التاء ۱۶۲
* اترج وضماد آن ۱۶۲
آترجیه والوان آن ۱۶۳
دستور حل نمودن لؤلؤ در آب اترج ۱۶۴
تریاق کشف الهموم ۱۶۴
* فصل جوارشات قشر اترج ۱۶۵
* فصل ادهان حب وقشر اترج ۱۶۶
زب وسکنجبین ومغوف اترج ۱۶۷
* فصل اشربهٔ اترج ۱۶۸
* فصل عرقهای اترج ۱۶۹
* فصل اقراص اترج ۱۶۹
* فصل مربیات اترج ۱۷۰
* باب الالف مع الثاء اثل ۱۷۱
جوارش وشراب ثمر اثل ۱۷۲
طبیخ وقرص ثمر اثل ۱۷۳
* اثمد ۱۷۳
* فصل جواهر معدنها ۱۷۴

فصل اکحال اثمد ۱۷۶
کحل جواهر ۱۷۶
اثیر الملوک ۱۸۱
* باب الالف مع الجیم اجاص ۱۸۲
* فصل شرابهای اجاص ۱۸۳
طبیخ و مربا و مزورة و معجون اجاص ۱۸۶
* فصل نقوعات اجاص ۱۸۷
* باب الالف مع الدال ۱۸۷
اذاراقي و حب آن ۱۸۷
معاجین وی و اذخر ۱۸۸
* باب الالف مع الراء ۱۹۰
* ارجوان و لرز ۱۹۰
* فصل نمخ ارکجه ۱۹۶
* ارنب برني ۱۹۹
* باب الالف مع الصین * اسارون ۲۰۱
جوارش و شراب و عرق وی ۲۰۲
* اسرار الاطبا ۲۰۲
* اسطوخودوس ۲۰۳
* فصل حبوب اسطوخودوس ۲۰۵
شراب اسطوخودوس ۲۰۶
صنعت خل لیمو و عرق و مربا و مطبوخ اسطوخودوس ۲۰۹
معجون اسطوخودوس و اسفاناج ۲۱۰
* اسفیدباج ۲۱۳
* اسفندان اسفیداج ۲۱۵
* فصل شیافات اسفیداج ۲۱۷
* فصل مراهم اسفیداج ۲۱۸
* اسقیل ۲۱۹
* فصل در منافع خل اسقیل و سکنجبین اسقیلي ۲۲۲
* فصل دواهای اسقیل ۲۲۵
فصل ادهان اسقیل ۲۲۷
* فصل سکنجبین های اسقیل و خواص آن ۲۲۷
* فصل شرابهای اسقیل ۲۳۲
* فصل غرغره های اسقیل ۲۳۲
* فصل اقراص اسقیل ۲۳۳
* فصل لعوقات اسقیل ۲۳۳
* فصل معاجین اسقیل ۲۳۳
* اسقنقور ۲۳۴
* فصل جوارشات آن ۲۳۵
* فصل معاجین آن ۲۳۵
* اسود سالخ ۲۳۶
* باب الالف مع الشین اشترغار ۲۳۷
سکنجبن و عرق اشترغار ۲۳۸
* اشق ۲۳۸
* فصل مراهم اشق ۲۳۹
اشنه و دستور کوبیدن آن و جوارش آن ۲۴۰
دهن اشنه ۲۴۱
* باب الالف مع الطاء اطریه ۲۴۱
* باب الالف مع الغین اغبر ۲۴۳
* باب الالف مع الفاء ۲۴۳
* افاویه و حب آن و دهن آن ۲۴۳
شراب و عرق و قرص آن ۲۴۴
* افتیمون ۲۴۴
* فصل حبوب افتیمون ۲۴۶
* فصل معفوفات افتیمون ۲۴۸
* فصل سکنجبینات افتیمون ۲۴۹
شراب و قرص افتیمون ۲۵۴
* فصل مطبوخات افتیمون ۲۵۴
نقوع افتیمون ۲۶۱
* فصل معاجین افتیمون ۲۶۱
* فصل مطبهای افتیمون ۲۶۱
* افربیون ۲۶۲
* فصل حبوب افربیون ۲۶۴
* فصل ادهان افربیون ۲۶۵
شیاف افربیون ۲۶۷
* فصل ضمادات افربیون ۲۶۷
* فصل قیروطیات افربیون ۲۶۷
* فصل معاجین افربیون ۲۶۸
* فصل در بیان احوال طاریه بر کسی که از مقدار مقرر افربیون زیاده بخورد خواه مفردا خواه مرکبا ۲۶۸
* افسنتین ۲۶۸
* فصل ادهان افسنتین ۲۷۱
* فصل شرابهای افسنتین ۲۷۱
* فصل ضمادات افسنتین ۲۷۷
* فصل قرصهای افسنتین ۲۷۷
* فصل مطبوخات افسنتین ۲۷۸
معجون افسنتین ۲۷۹
افشرج ۲۷۹
* افعی ۲۸۰
* فصل علامات افعی گزیده و تدارک آن ۲۸۱
* فصل تریاق الافاعي ۲۸۱
* فصل ترکیب آن و نگاهداشتن آن و مدت استعمال آن بعد از ساختن ۲۸۸
* فصل نمخ معتبرهٔ این تریاق ۲۹۰
* فصل در ذکر اقراص مستعمله در تریاق افاعي و جمله از منافع و خواص آن ۲۹۲
* فصل اقراص اندرزوخورون ۲۹۵
فصل منافع و مقادیر شربات این تریاق در هر مرض ۲۹۶
* فصل در بیان مزاج این تریاق ۳۰۲
* فصل امتحان این تریاق ۳۰۳
* فصل شروط استعمال این تریاق ۳۰۴
* فصل حبوب اقراص الافاعي ۳۰۵

دهن الاذاعي ورماد آن وطبيخ آن ٣٠٦
ماء اللحم ومرقهٔ افعي ومعجون
ترس آن ٣٠٧
* افيون ٣٠٧
* فصل ماهيت وطريق اخذ وطبيعت
وجودت ورداءت ومنافع ومضار
افيون ٣٠٨
* فصل مضرتهاى افيون ٣١٥
فصل دفع مضرتهاى وى بقدر امكان ٣١٦
* فصل دربيان مقدار شربت آن ٣١٧
* فصل علامات ومعالجات كسيكه افيون
مقدار قاتل خورده باشد ٣١٨
* فصل سبب نشاط افيون وكيفيت آن
ومنشاى اعتياد بدان ٣١٨
* فصل طريق خوردن افيون
دربيماريها وغيره ٣١٨
طريق خوردن آن قبل
ازطعام يابعد ازان ٣١٩
* فصل دربيان دفع عادت افيون وتعويض
آن با ادويه مفرده ومركبه ٣٢٠
* فصل حالاتيكه بعد ازترك آن
معتادين را عارض ميكردد ٣٢٣
* فصل معالجات اين احوال ٣٢٣
* فصل مدت بقاى افيون وطريق
نكاهداشتن آن ٣٢٤
* فصل كيفيت استعمال افيون در
تراكيب واكحال ٣٢٤
* فصل ابدال افيون ٣٢٤
* فصل تعداد مركبات افيون دار ٣٢٤
* فصل مركبات تراكيبي ٣٢٥
ازانجمله افلونيا است ٣٢٨
ازانجمله انفس التراكيب ٣٤٣
ازانجمله باد مهرج ٣٤٣
* فصل نسخ بوشعثا ٣٤٤
ازانجمله بزرك داروا ست ٣٥٠
ازانجمله بيهوشي داروا ست ٣٥١
* فصل تريا قات افيون ٣٥٢
تريا ق كبير معمى بشليشا ٣٥٦
تريا ق كبير معمى بتريا ق غرزه ٣٥٩
* اقراص اندروخورون ٣٦١
ازانجمله تفاحهٔ منومه ٣٦٣
* فصل حبوب افيون ٣٦٣
ازانجمله حبوب جدوارا ست ٣٦٥
حب جوزبواى افيونيه ٣٧١
حب الزعير ٣٧١
حب المعال ٣٧١
ازانجمله حبوب مفرجلي ٣٧٢
ازانجمله حب الشفاء است ٣٧٣
ازانجمله حب عطائي است ٣٧٣
حبوب قدرت ٣٧٤
حبوب نزله ٣٧٥
حبوب نشاط ٣٧٧
حب عيضه ٣٧٧
ازانجمله نسخهٔ د حمرثا ٣٧٨
* فصل دواهاى افيوني ازانجمله
دواهاى مصبت ٣٨٠
ازانجمله نسخ راسهرانات است ٣٨١
ازانجمله سفوفات افيوني ٣٨٢
ازانجمله شموم است ٣٨٣
ازانجمله شيافات است ٣٨٣
ازانجمله ضمادات است ٣٨٣
ازانجمله طلاها است ٣٨٤
ازانجمله غمزدا وفتيلهاى افيوني است ٣٨٨
ايضا فريادرس است ٣٨٨
ازانجمله فيروزنوش است ٣٨٩
زانجمله اقراص است ٣٨٩
ازانجمله قطورات است ٣٩٣
ازانجمله قفطارغان است ٣٩٣
ازانجمله كاسكينج است ٣٩٥
ايضا لخلخه منومه ولطوخات است ٣٩٦
* ايضا محمودي جوامرد اراست وايضا
مروخ است ٣٩٧
ايضا معاجين افيون دار است ٣٩٧
ايضا مفرحات افيوني است ٤٠٣
* فصل مركبات پوست خشخاش ٤٠٤
ازانجمله بخور مخدره است ٤٠٤
حب خشخاش وحلواى آن ٤٠٤
خميرهٔ خشخاش ٤٠٥
ازانجمله دياتوزا است ٤٠٥
رب خشخاش ٤٠٧
سفوف وشراب خشخاش ٤٠٨
ضمادوطلا وعرق آن ٤٠٩
اقراص خشخاش ٤١٠
ازانجمله لعوتحت خشخاش است ٤١١
* مرهم كوكنار جهت زخم شمشير
وسرطان وناصور ٤١٢
* باب الالف مع القاف اقحوان ٤١٢
* اقط ٤١٣
* اقليميا ٤١٤
* فصل شيافات اقليميا ٤١٥
* باب الالف مع الكاف اكسيريه ٤١٥
* فصل اكسيرين ٤١٦
* اكليل الملك ودهن آن ٤١٧
* الومالي ودهن آن ٤١٨
* باب الالف مع الميم * آملج ٤١٨
* فصل انوشن داروها ٤١٩

* فصل جوارشات آملج ۴۳۴
* فصل مفرحات آملجي ۴۳۷
نبيذ آملج ۴۳۸
* امروسيا ۴۳۸
* باب الالف مع النون انبج ۴۳۹
انچه ازانبج سازند ۴۴۰
* انبرباريس ۴۴۳
انبرباريسيه ۴۴۴
اصباغ والوان انبرباريسيه ۴۴۴
* افشرج وجوارش وحب وجوشاب
وخميره ودواي قرص انبرباريس ۴۴۵
* رب انبرباريس ۴۴۶
* فصل سفوفات انبرباريس ۴۴۶
* فصل سكنجبينات وى ۴۴۶
* فصل شرابهاى وى ۴۴۷
* فصل اقراص وى ۴۴۹
مفرح ونقوع وى ۴۵۷
* انجبار ۴۵۷
حب وسفوف آن ۴۵۸
* فصل شرابهاى انجبار ۴۵۸
قرص ولعوق ومغلى انجبار ۴۵۹
* انجدان ۴۵۹
* فصل جوارشات انجدان ۴۶۰
* دهن وسكنجبين ومعجون انجدان ۴۶۱
* انجن وانزروت وحب آن ۴۶۲
* دواء الانزروت ۴۶۳
فصل ذرورات انزروت ۴۶۳
* فصل شيافات انزروت ۴۶۵
* ضمادات وفتيله وقطور ومرهم ۴۶۶
آن وانفحه
* حب واوزا وسفوف
ومعجون انفحه ۴۶۷
* فصل نمخ انكباب ۴۶۸
* انيسون ۴۷۱
جوارش ودهن وسفوف آن ۷۲
* فصل نمخ اقراص انيسون ۴۷۳
* باب الالف مع الواو واوز ۴۷۴
اهال ازجملهٔ اغذيه است ۴۷۴
* باب الالف مع الهاء اهليلج ۴۷۵
* فصل اهليلجات مربا ۴۷۷
* فصل اطريفلات ۴۷۹
خواص ومنافع اطريفلات ۴۸۲
* فصل نمخ اقسام اطريفلات ۴۸۳
* فصل نمخ جوارشات اهليلج ۴۹۹
* فصل حبوب اهليلج ۴۹۹
* فصل ذكر ادهان كلكلانج ۵۰۲
* فصل سفوفات اهليلج ۵۰۳
* فصل اشربهٔ اهليلج ۵۰۶
* فصل نمخ كلكلانجات ۵۰۷
ماء الحيوة ماء الفواكه ۵۱۲
* فصل مطبوخات اهليلج ۵۱۲
* فصل معاجين اهليلج ۵۲۲
* فصل مفرحات اهليلجي ۵۲۶
* فصل معاجين نجاح ۵۲۸
* فصل نقوع اهليلج ۵۲۹
* باب الالف مع الياء ايرسا ۵۳۱
* كتات الباء ۵۳۳
باب الباء مع الالف
بادزهرحيواني
* فصل كيفيت پيدا شدن فادزهر ۵۳۴
* فصل جودت وردائت بادزهر ۵۳۵
* فصل مزاج وكيفيت بادزهر وخواص
شبانكارهٔ آن ومقدار شربت وبدل آن ۵۳۶
* فصل دستورات خوردن
حجرانتيس ۵۴۶
* فصل حبوب بادزهر حيواني ۵۴۱
بادزهر قنغذي ۵۴۲
* فصل بادزهر معدني ۵۴۲
ومزاج ومنافع آن ۵۴۳
* فصل حبوب بادزهر معدني ۵۴۴
* بادرنجبويه ۵۴۵
* فصل بادمهرج ۵۴۶
* فصل نمخ باسليقونات ۵۴۶
* فصل نمخ پاشويه ها ۵۴۸
* باب الباء مع التاء * بتيمه ۵۴۹
* باب الباء مع الخاء ۵۴۹
* فصل پختهٔ جوشاب ۵۴۹
* فصل دربيان بخورات ۵۵۰
* باب الباء مع الراء
فصل برودات ۵۵۳
* باب الباء مع السين * بسباسه ۵۵۶
* فصل نمخ جوارشات بسباسه ۵۵۷
* فصل نمخ معاجين بسباسه ۵۵۷
* بصل ۵۵۸
* فصل نمخ اقراص بصل ۵۵۹
بصفايج ۵۵۹
* باب الباء مع الصاد
بصل ۵۶۰
خمر بصل ودواء وقيروطي و
لعوق ومراهم ومخلل آن ۵۶۰
* باب الباء مع الطاء ۵۶۱
بط ۵۶۱
دهن البط وطريق ساختن آن ۵۶۲
بطيخ هندى شراب آن ۵۶۲
باب الباء مع الغين
بغرا ۵۶۲

* باب الباء مع القاف * بقلة الحمقاء ٥٦٣
* باب الباء مع اللام * بلادر ٥٦٣
* صنعت برآوردن عسل آن ٥٦٤
* طريقهٔ خوردن بلادر ٥٦٤
* بخور بلادر ٥٦٥
* فصل مركبات عسل بلادر
ازانجمله انقرديا است ٥٦٥
* فصل جوارشات بلادر ٥٦٨
* حلواى بلادر ودل بهرهٔ آن ٥٧٢
دواء السنة ودهن بلادر ٥٧٢
* عرق بلادر ومزيل العمر ٥٧٣
ولبانة الطولونية ومعجون بلادر ٥٧٣
* بلسان ٥٧٣
معجون بلسان ٥٧٥
* بلوط ٥٧٥
حب جفت بلوط ٥٧٦
* فصل مغوف بلوط ٥٧٦
* فصل معاجين بلوط ٥٧٦
* باب الباء مع النون * بن ٥٧٧
* فصل بنادق البزورات ٥٨٠
* بنفسج وجوارش آن ٥٨١
* فصل نعنع حبوب بنفسج ٥٨١
* فصل نعنع اشربهٔ بنفسج ٥٨٣
* فصل نعنع اقراص بنفسج ٥٨٤
* فصل لعوقات بنفسج ٥٨٥
* فصل معاجين بنفسج ٥٨٦
بنج ودهن بزر البنج ٥٨٧
* باب الباء مع الواو ٥٨٧
فصل انواع بوزه ها ٥٨٧
* باب الباء مع الياء * بيش ٥٨٧
* دربيان احوالى كه بعد ازخوردن هريك
ازانواع قوي آن طاري ميكردد ٥٨٩
* دستور خوردن بچهناك ٥٩٠
* ترتاب لنك وترياق بيش زهر بيش ٥٩٠
حب جوز آنكس ومعجون بيشي ومعجون
بزرجلي ومعجون روشن ومفرح بيشي ٥٩١
* بيض ٥٩٢
* طريق تكليس قشر بيض ٥٩٣
* حلواى زردهٔ آن * دهن البيض و
وشتهٔ بيضيه ٥٩٣
* ششونجه ٥٩٤
* فصل نعنع عجه ٥٩٤
* كتاب التاء * باب التاء مع الالف ٥٩٥
* تانبول ٥٩٥
* فصل عرقهاى تانبول ٥٩٦
* باب التاء مع الراء * تربد ٥٩٧
* فصل نعنع حبوب تربد ٥٩٧
* فصل نعنع دواء التربد ٥٩٨
* فصل مغوفات تربد ٥٩٨
* فصل شرابهاى تربد ٥٩٩
* فصل معاجين تربد ٥٩٩
* ترنجبين ٥٩٩
دواء الترنجبين ٦٩٩
* شراب ومعجون آن ٦٠٠
* فصل تريا قات كه افيون ندارند ٦٠٠
ترخوانه * ترينه ٦٠٦
* باب التاء مع الشين * تشميزج ٦٠٧
* فصل ذرورات تشميزج
ومغوف آن ٦٠٧
قطور وكحل تشميزج ٦٠٨
* باب التاء مع الفاء * تفاح ٦٠٨
* جلنجبين تفاح ٦٠٩
* فصل جوارشات تفاح ٦٠٩
* حلوا وخميرهٔ كل تفاح
رب وسكنجبين تفاحي ٦١٠
* فصل شرابهاى تفاح ٦١٠
عرق تفاح ٦١٢
مربا ى تفاح ٦١٢
* باب التاء مع الميم * تمر ٦١٢
دواء التمر ورب بسر
ومربا ى تمر ٦١٣
* تمر هندي ٦١٣
جوارش وحلواى بزر تمر هندي وسكنجبين
وشراب ومربا ومعجون تمر هندي ٦١٤
* باب التاء مع النون * تنباكو ٦١٥
* حب تنباكو ٦١٥
روغن وعرق تنباكو وكوزاكو ٦١٦
مرهم ومعجون تنباكو ٦١٧
* فصل نعنع تنزوها ٦١٧
* باب التاء مع الواو * توت شامي ٦١٩
* توابل ٦١٩
* تودري ٦١٩
دواء التودريتين توتيا ٦٢٠
* فصل حبوب توتياى هندي ٦٢٢
* فصل ذرورات توتيا ٦٢٢
* فصل مراهم توتيا ٦٢٣
* توبال ٦٢٤
* باب التاء مع الياء * تيزاب ٦٢٤
* تين ٦٢٤
فصل نعنع شراب تين ٦٢٥
لعوق وماء ومخلل ومطبوخ تين ٦٢٦
تيواج وجوارش وحب
ومغوف آن ٦٢٧
* مرهم تيواج ٦٢٨
* كتاب الثاء * باب الثاء مع العين ٦٢٨
* ثعلب ٦٢٨

آب زن طبیخ آن وبخور آن ۶۲۸
* باب الثاء مع الواو * ثوم ۶۲۸
* تریاق ثوم ۶۲۹
دهن ولعوق ومخلل ثوم ۶۳۴
* معجون ثوم ۶۳۵
* کتاب الجیم * باب الجیم مع الالف
* وچای خطائي ۶۳۵
* مطبوخ چای وطریق طبخ آن ۶۳۷
* قرص چای خطائي ۶۳۸
* باب الجیم مع الدال * جلوار ۶۳۸
* فرق جودت ورداءت وخالص و
مغشوش جلوار ۶۳۹
* فصل مزاج ومنافع جلوار ۶۴۰
* دستور خوردن جلوار ۶۴۳
* فصل حبوب جلوار ۶۴۳
* فصل حبوب جلوار بی افیون ۶۴۶
* مرهم جلوار ۶۵۰
* فصل معاجین جلوار ۶۵۰
* فصل نعنع مفرحات جلوار ۶۵۱
* باب الجیم مع الزاء * جزر ۶۵۹
* فصل نعنع اشربهٔ جزر ۶۵۲
شنگه وعرق جزر ۶۵۳
* فصل الوان اطعمهٔ جزر ۶۵۴
* باب الجیم مع اللام * جلاب طبي ۶۵۴
جلنار ۶۵۴
عقوف آن * ۶۵۵
* فصل اقراص جلناري ۶۵۵
باب الجیم مع المیم * جمل ۶۵۶
* جمهوري ۶۵۷
* جلجل ومرباي آن ۶۵۷
* باب الجیم مع النون * جنطیانا ۶۵۷
* دراء ودهن وعقوف وشراب وخماد و
جنطیانا ۶۵۸
معجون جنطیانا ۶۵۹
* جندبادستر ۶۵۹
* فصل معاجین جندبادستر ۶۶۱
* فصل نعنع سنجرنیا ۶۶۱
* باب الجیم مع الواو ۶۶۳
* فصل جوارشات غیر مسهله ۶۶۳
* فصل جوارشات مسهله ۶۷۳
* فصل چوب چیني ۶۷۳
* خواص وفوائد ومنافع آن ۶۷۸
* فصل شرائط ضروریهٔ استعمال
چوب چیني ۶۷۹
بیان طرق استعمال چوب چیني ۶۸۴
* رسالهٔ حکیم میرعماد الدین محمود
* در چوب چیني ۶۸۸
* فصل در تحقیق طبیعت او ۶۸۹
* فصل در بیان منافع او ۶۸۹
* فصل در شرائط خوردن او ۶۹۳
* فصل بیان تفاوت امزجه در
خوردن او ۶۹۵
* فصل مقدمات خوردن او ۶۹۶
* فصل در ترتیب خوردن او ۶۹۶
* فصل در استعمال او بغیر طریق
مذکور ۶۹۷
* طریق حکیم هاشم طهراني در
چوب چیني ۶۹۷
* طریق میرمحمد مؤمن در چوب چیني ۷۰۱
مطبوخ آن بطریق مولوي افندي احمد
بن لطف الله رومي ۷۰۳
* طریق استعمال اهل ملهت ۷۰۴
* طریقهٔ استعمال علوبخان ثاني ۷۰۴
* بیان استعمال آن بطریق قهوه ۷۰۷
* فصل استعمال آن بطریق صفوف ۷۱۱
* شرابهای چوب چیني ۷۱۳
* عرقهای چوب چیني ۷۱۵
* فصل استعمال چوب چیني بطریق
معجون ۷۱۸
* استعمال نقوع چوب چیني ۷۲۶
* حریرهای چوب چیني ۷۲۸
* حلواهای چوب چیني ۷۳۰
* استعمال چوب چیني در مراهم ۷۳۳
* روغنهای چوب چیني ۷۳۴
* جوزابه وجوزبوا ۷۳۶
* جوارش جوزبوا ۷۳۶
* حب ودهن وعقوف جوزبوا ۷۳۷
* جوز مائل ۷۳۷
* حافظ الصحة وحب الشفا ۷۳۸
حب جوز مائل وحب بدل افیون وحب
بیخ جوز مائل وحلواي جوز مائل
ودهن آن ۷۳۹

* چون کتاب مجمع الجوامع وذخائر التراکیب *

* معروف بقرابادین کبیر از تصانیف رازدان رموز حکمت *

* یونانیان * معرفت اند وزرهوم معالجهٔ ایمانیان * شیرازهٔ قانون شفا *

* دیباجهٔ دیوان دواقدوهٔ اطبای والادهتکاه * سید محمد حسین خان طاب ثراه *

* د رطباع بغایت مرغوب ومطلوب و بسبب زیادتي قیمت اکثر خاص *

* وعام از تحصیل فوائد آن محروم رای صواب نمای عالیجاه * رفیع جائیکاه * عزت *

* سعادت همراه * عالی تبار * ملك التجار * جم المناقب والمراتب جناب آقا کربلای محمد *

* خان صاحب * ادام الله توفیقاته وضاعف اجرحسناته ونصر احباءه وخذل اعداءه مقتضي *

* آن کردید که بمعرض طبع د رآید وقیمت مناسب ازبرای آن مقرر نموده *

* شود تا غني وفقیر از مطالعهٔ آن بهره مند کردند لهذا باهتمام وتصحیح *

* فقیر حقیر احمد کبیر بتاریخ ۲۶ شهر شوال المکرم سنه ۱۲۵۴ *

* نبوی مطابق ۱۳ جنوری سنه ۱۸۳۹ مسیحي د رحین طبع *

* د رآمد امید که مطبوع طباع افتد *

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تتحيّر دون ادراك كنه ذاته المقدسة العقولُ والاوهامُ * وتتلاشى عند قرب ساحة جلاله وجماله العلومُ والافهامُ * ابدع المجردات والماديات العلويات والسفليات الروحانيات والجسمانيات * واخترع الاجسام البسائط والمركبات * وجعل العناصر مادة الكائنات الفاسدات * وصيّر الكون والفساد سببا للمولّدات * فخلق منها الانسان فى احسن تقويم * وشرّفه بتشريف نفختُ فيه من روحي الذي هو منشأ الوحي والالهام والتعليم * ونشكره شكر الشاكرين * ونذكره ذكرة الذاكرين * بلسان العجز والتقصير * انه هو السميع البصير * والصلوٰة والسلام على حبيب القلوب وطبيب النفوس الذي ارسله بالهداية العظمى والشفاعة الكبرى محمد المصطفى وآله الذين اجتباهم الله تعالى وطهّرهم تطهيرا * وجعلهم شمسا وقمرا وسراجا منيرا * اما بعد * بعرض برادران ايماني وخلّان روحاني ميرساند بندهٔ عاصي هيچ كم از هيچ ابن السيد السند الاستاذ المرحوم محمد هادى العقيلي العلوي الخراساني ثم الشيرازي الشهير بحكيم محمد هادي خان محمد حسين غفرالله ذنوبهما وستر عيوبهما كه مدتى مديد اشتياق اين داشت كه كتابى درطب جمع وتاليف نمايد كه حاوي وشامل باشد اكثر اغراض ومطالب هر پنج فن آن را وليكن بسبب بى بضاعتي وفرومايكي وفقدان علم وعمل وعدم تحصيل تجربه وغيرها از موانع وعوائق از قوه بفعل نمى آمد وبعرصهٔ شهود ظهور نمى يافت وچند جزوى از فن سوم در امراض رأس نوشته بود كه اتفاقا اجزاى چند متفرق از مسودات خال والد ماجد مغفور ومبرور محمد هاشم المخاطب بحكيم معتمد الملوك سيد علوخان بن حكيم محمد هادى العلوي قدس الله سرهما به ترتيب حروف تهجي بدست آمد وازان معلوم كرديد كه شروع بجمع وتاليف قرابادينى نموده بودند بدين نسق كه اولا بعضى ازادويهٔ مفردهٔ مشهوره را ذكر نمايند ودرذيل هريك ازانها مركباتى كه آن دوا اصل وعمود است درانها نيز به ترتيب حروف مندرج سازند واستطرادا بعض مركبات را بدون ذكر مفردات نيز ايراد نمايند وباتمام نرسيده بود كه جناب مستغنى الالقاب خضرت ارشادمآبي پير ومرشد حقيقي سمي حبيب الله وولية مدالله ظلال افاضاته وافاداته كه حسب ونسب صوري ومعنوي آن جناب بحضرت سرور انبيا وسند اصفيا وحضرت سيد اولياو پيشواى اتقيا بالولاية الحسينية صلوات الله عليهم ميرسد امر نمودند كه بهمين نسق اين را جمع كن وباتمام رسان حيف است كه منتشر وضائع گردد شايد بكار بندهٔ از بندگان خداى تعالى آيد وذخيرهٔ باشد براى عقبى امتثالا لامره الاشرف الاعلى درين اوان كه مدت يكهزار ويكصد وهشتاد وپنج از هجرت حضرت ختمي پناهي صلى الله عليه وآله گذشته است باوجود كمال ناداني كالقلم فى يد الكاتب متوجه جمع وتاليف آن گرديد وانچه را نيافت از قرابادين كتاب موسوم بجامع الجوامع از تاليف آن مرحوم مغفور وكتب ديگر از قرابادينات ومفردات واصول التراكيب وغيرها كه

تفصیل آنها طولی دارد انشاء الله تعالی در فهرس علیحده مذکور خواهد شد و تحقیقاتیکه از جناب ارشاد مآبی دام ظله العالي
مسموع میگشت و مشاهده میشد و نسخهٔ مجربی که بدست می آمد و سخن تحقیقی که شنیده و یا در کتب و رسائل معتبره بنظر
میرسید الحاق می نمود در ضمن مقدمه و بیست و هشت کتاب بعدد حروف تهجي و در هر کتابی چند باب و در هر بابی چند فصل
و خاتمه و مسمی بقرابادین مجمع الجوامع و ذخائر التراکیب گردانید امید از توفیق موفق حقیقي تقدس و تعالی و امداد
جناب حضرت رسول مختار و آله الاخیار الابرار الاطهار علیه و علیهم صلوات الملك الغفار و یمن برکات انفاس نفیسهٔ متبرکه
و همت عالیهٔ آنجناب دام فیضه آنکه باحسن وجهی صورت اتمام و سمت اختتام پذیرد و توقع از کرم ناظران درین اوراق
منتشره و سخنان پراکنده و مجموعهٔ متفرقه و تراکیب غیر نضیجه و مؤتلفهٔ غیر متوافقه آنکه هر جا سهوی و لغزشی و خطائی
بینند حمل بر جهل و نادانی این عاصي نموده بذیل عفو درپوشند و قلم اصلاح بران درکشند و در مقام خرده گیري در نیایند
و ناقص نگذارند و هر گونه فوائد و عوائد یکه دریابند از فضل او جل شانه و آن حضرات عم و یمن دولت ملازمت و فیض خدمت
و برکت هدایت و ارشاد جناب حضرت ارشاد مآبي مد ظله العالي و روح مطهر آن هر دو مغفور مبرور دانند و این عاصي را
بدعای مغفرت یاد آرند و التوفیق من الله العلي الاعلی لا حول ولا قوة الا بالله منه المبدأ و الیه المنتهی * تطعه *
غرض نقشی است کز ما یادمانند * که هستي را نمی بینم بقائی * مگر صاحبدلی روزی برحمت * کند برحال این مسکین دعائی

* مقدمه * در بیان امری چند که اطلاع بدانها پیش از شروع در مقصود ضروري است در ضمن بیست فصل و ذیلی


* فصل اول * در بیان غذا و دوا و ذو الخاصیة
* فصل دوم در بیان مرکب القوی و ذو الخاصیة
* فصل سوم در بیان مزاج و اقسام امزجه
* فصل چهارم در بیان طرق معرفت امزجهٔ ادویه و اغذیه
* فصل پنجم در بیان احتیاج به ترکیب ادویه
* فصل ششم در بیان کیفیت ترکیب ادویه
* فصل هفتم در بیان معرفت درجات امزجهٔ ادویهٔ مرکبه و طریق استخراج آنها
* فصل هشتم در بیان طریق استخراج مقادیر شربات
* فصل نهم در بیان اعمار بعض ادویهٔ مفرده و مرکبه و خواص آنها
* فصل دهم در بیان زمان ادراک و مدت اعمار بعض ادویهٔ مرکبه
* فصل یازدهم در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص ادویه
* فصل دوازدهم در بیان طریقهٔ اخذ ادویه و حفظ آنها
* فصل سیزدهم در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمهٔ که جمع آنها با هم مناسب نیست
* فصل چهاردهم در بیان احراق بعض ادویه و تحمیض و تشویه و قلي و تدبیر و غسل آنها
* فصل پانزدهم در بیان معرفت افعال ادویهٔ مفرده و خواص آنها
* فصل شانزدهم در بیان بعض اصطلاحات طبیه
* فصل هفدهم در بیان حدود امراض به ترتیب حروف تهجي
* فصل هجدهم در بیان اوزان و مکائیل صغار و کبار شرعیه و طبیه و اهل ایران و هندوستان و تطبیق بعضی با بعضی
* ذیل در بیان تحویل بعض اوزان به بعض و معرفت آن
* فصل نوزدهم در بیان بعض امور متعلقه به نجوم و طبیعیات
* فصل بیستم در بیان اسناد طبیه خال و الد ماجد و والد مؤلف و مؤلف * * * * * *


* فصل اول * در بیان غذا و دوا و ذو الخاصیة از فاد زهر و سم و دواء مسهل و ملین و اقسام هریك * بدانکه

چون مقرر است نزد کل طوائف اهل دانش وبینش که علت غائي ومقصود اصلي از ایجاد کل آفرینش انسان است که
فرد کامل ونسخهٔ جامع ومنتخب شامل کل عوالم است واورا بدني وروحي است وروح او از عالم تجرد وتقدس وامر رب
است تقدس وتعالی وبدن او از عالم تجسم واسفل وخلق حادث از عناصر واخلاط وایضا اورا روحی است جسماني حاصل
از بخار دم طبیعي جید صافي لطیف ومتین در تجویف ایسر قلب که روح طبي نامند مرتبط بآن روح جهت ایصال فیض آن عالم
بدین عالم ورسانیدن کمالات حاصلهٔ این عالم بدان عالم وبدن با عتبار ترکیب وتجسیم لامحاله دائم در تغیر وتبدل وتزاید
وتناقص ونما وانحطاط وانحلال است وبدین سبب دائم محتاج به بدل ما یتحلل ومدد معینی است از خارج تا آنکه زمانی
چند بماند وکمالات لائقه بحال خود را که انسانیت وبقای او بدان است تحصیل نماید وما بالقوة او بالتمام بتدریج بفعل آید
ونیز تولید مثل برای بقای نوع از و حاصل کرده * وروح دوم تابع به بدن نیز به سبب تغیر بدن متغیر شود وآن روح
اولي هرچند مجرد است اما تعلق وارتباطي ببدن دارد بواسطهٔ آن روح طبي وغذا ومدد از حواس ومدارک بدن می یابد
همچنان که روح طبي وآن بدل معبر بغذا او طعام است وامر بکلوا واشربوا ونهي از ولا تسرفوا وکریمهٔ فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسَانُ اِلٰی طَعَامِهٖ
بطریق عموم نازل وشامل هردو است هرچند غذای حقیقي روح مجرد امری دیگر است که ادراکات کلیه واعمال حسنه
ومعارف حقه وملکات مرضیه باشد که ما به الامتیاز انسان از سائر مخلوقات بدان است ولیکن تحصیل آنها بتوسط آلات بدني
وقوی وارواح ومدارک است وبدون اینها نمی تواند حاصل نمود زیرا که بدن حکم مطیه وبار بردار ی دارد آن روح
را وغذا وطعام لابد از نباتات وحیوانات از مولدات ثلثه خواهد بود زیرا که جمادات صلاحیت وقابلیت آن ندارند که غذای
انسان شوند وآشامیدن آب از برای ترقیق وبدرقه ورسانیدن غذا است باعضای ضیقه واعماق بدن بزودي وآساني
وبجهت ترطیب بدن نه بجهت تغذیه زیرا که به سبب بساطت خود قابلیت تغذیه ندارد وجزو بدن نمی شود ونیز چون بدن
به سبب عوارض وموانع چند وازعدم مراعات قوانین کلیهٔ حفظ صحت وقواعد ستهٔ ضروریه وتجاوز از حد لائق وواجب
از مزاج اصلي خود منحرف میگردد که مسمی بمرض وداء است محتاج میگردد بدفع ورد آن بحالت اصلي خود بمعاونت
غذا ودوا وغیرهما از تدابیر وبیان دیگر آنکه بدن من حیث المجموع از اعضا وارواح وقوی وغیرها حکم مدینه دارد
وطبیعت سلطان وحاکم دران که جمیع اجزای بدن را در قبضهٔ تصرف خود مستحکم دارد وحافظ آنها است ویک سر موی
از قبضهٔ تصرف اربیرون نیست وانچه وارد بدن میگردد از داخل ویا خارج بدان مطلع است وحتی المقدور دفع آن
میکوشد وآن را دفع مي نماید مگر آنکه عاجز آید به سبب ضعف خود ویا بغلبه وقوت وارد که درین هنگام محتاج میگردد
بمعاونی ومددی از خارج ومعاون عبارت از طبیب است خواه طبیعت خود طبیب باشد بالهام ویا به تحصیل علم وعمل وکثرت
تجربه ویا دیگری بدستور ومدد عبارت از غذا ودوا است باقسام خودها که خواهند آمد انشاء الله تعالی پس اگر آن طبیب
حاذق است یعني متصف بعلم وعمل وتجربه کار وصاحب ملکه است وهوی بر و غالب نیست وبی مرض غرض
است مدد موافق ونافع وبحسب مطلوب وبقدر حاجت بار میرساند والا کمتر ویا زیاده ویا مخالف معاند مضر وکمتر البته خلل
میرساند وزیادت ضرر وفساد به تخصیص که مخالف ویا بسیار قوي ویا سمي ویا خود سم مطلق باشد که بالکل
ید تصرف وحفظ طبیعت را معطل ومختل ومعزول میدارد وخود در بدن تصرف بافساد وافنا می نماید * وبدانکه
غذا وهمچنین دوا صاحبان مادهٔ وکیفیت وصورت اند ومادهٔ وصورت هردو جوهر اند وکیفیت عرض وعرض

یاعارض صورت است وآن حرارت وبرودت است که از کیفیات فاعله اند ویاعارض مادة وآن رطوبت ویبوست است که از کیفیات منفعله اند وتولید غذا از مادة است وتاثیر دوا از کیفیت است در اکثر احوال وگاه بصورت وگاه بهر دو است وخاصیت البته از صورت است که عبارت از صورت نوعیه باشد وغلبه وتاثیر یا بیکی ازان امور ثلثه است به تنهائي ویابدوازانها ویا بهرسه بحسب ترکیب با تساوی ایشان باهم ویا بعدم تساوی مثلا در دوای مطلق قوي وغالب وزائد کیفیت است ودوا مرد یکر مغلوب وضعیف ودر ذوالخاصیة صورت قوي وغالب وزائد است وبرهمین نسبت در غذای دوائي وغذای ذوالخاصیة وغیرها وبجهت اشارة بدین معنی آن را مصدر بذکر نموده غذای دوائي ودوای غذائي ودوای فاد زهري ودوای سمي وامثال اینها مینامند

*وذوالخاصیة یا موافق ومقوي ومنقي وحافظ مزاج اصلي وحرارت غریزي وقوی است ویا مخالف ومفسد وفاني کنندهٔ آنها واول را فاد زهر وتریاق وثاني راسم میکویند وچون این مقدمات بالاجمال دانسته شد *پس بدانکه انچه وارد بدن انسان کردد خالي ازان نیست که تاثیر آن یا بمادة فقط است وآنرا غذای مطلق نامند ویابکیفیت فقط وآن را دوای مطلق ویا بمادة وکیفیت هردو آنرا غذای دوائي ویا بکیفیت ومادة هردو وآنرا دوای غذائي ویا بصورت فقط وآنرا ذوالخاصیة کویند واین یا موافق ودافع مضار است ویا مخالف واحداث کنندهٔ مضرت وفساد وهریک ازینها منقسم بچند قسم میکردد اما انچه موافق است پس تاثیر آن یا بصورت فقط است وآنرا فاد زهر ویا بمادة وصورت هردو وآنرا غذای فاد زهري ویا بکیفیت وصورت هردو وآنرا دوای فاد زهري ویا بهرسه از مادة وکیفیت وصورت وآن را غذای دوای فاد زهري خوانند واما انچه تاثیر آن بمخالفت ومضادت باشد نیز برچند نوع است یابصورت فقط است وآن راسم مطلق نامند ویابکیفیت وصورت هردو واین نیز بمراتب است اکر در کمال قوت است آنرا دوای سمي کویند واکر در کمال قوت نیست وآن نیز بر دو نوع است یا با آن قوت مسهل است وآن نیز برسه نوع است یا قوي است ویامتوسط ویا ضعیف اما قوي را تاثیر بصورت وکیفیت است باهم وآن را دوای مسهل ذوالخاصیة نامند واما متوسط را تاثیر بکیفیت وصورت است واین را دوای مسهل کویند واما ضعیف را اکثر تاثیر بکیفیت ومادة وصورت هرسه است ولیکن همه ضعیف وناقص خصوص صورت واین را دوای ملین خوانند *ومعني وتفصیل این اجمال آنکه غذای مطلق آن است که تاثیر وتاثر آن در بدن بمادة فقط باشد نه بکیفیت وصورت بدین قسم که چون وارد بدن کردد وتاثیر دران نماید بتوسط کیفیتی که لازم آن است بدن ازان متأثر ومتغیر نشود واز مزاج اصلي خود نکردد بلکه دران تصرف نموده بالقوهٔ آن را بفعل آورد وآن را متغیر ومتبدل از صورت غذائي بصورت خلطي سازد ومستعد اینکه بکردد جزو عضو وبر اقطار ثلثه آن بیفزاید وفائض کردد وبران صورت عضوي از مبدأ فیاض جل شانه باستعداد قریب مانند آب کوشتهاي لطیف وزردهٔ تخم مرغ نیم برشت ویا بعید مانند کندم وسائر حبوب وبقول وغیرها وکیفیت حاصله ازان خلط منافي وغالب بر کیفیت اصلي بدن واعضا نباشد *ودوای مطلق آن است که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد ومادهٔ آن قابلیت غذائیت وجزو بدن شدن نداشته باشد بدین قسم که چون وارد بدن کردد وحرارت غریزي دران تصرف نماید متأثر ومتغیر نکردد بلکه ثانیا او تصرف در بدن نماید وآن را متأثر ومتغیر بکیفیت خود سازد از حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست مفردا یا مرکبا مانند فلفل وزنجبیل ونیلوفر وکافور وبزر ازیانه وامثال اینها *وغذای دوائي آن است که تاثیر آن در بدن بمادة وکیفیت هردو باشد بهمان نحو باغلبهٔ مادة که بعد تأثیر وتاثر ازان خلطی حاصل کردد که جزو بدن تواند شد وبا آن اندک کیفیت ومزاجی باشد غالب بر کیفیت ومزاج اصلي بدن وتغیر مائي در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس وماء الشعیر وخیار با درنک

وكل وهندا ونه وخربزة وانكور وبقلة الحمقا واسفاناخ وبابونه وشبت وشلغم وزردك وچغندر وكلم وماش وعدس ونخود ولوبيا وغيرها * ودراى غذائي آن است كه تاثير آن دربدن بكيفيت وماده هردو باشد باغلبهٔ كيفيت وبدن را متغير سازد بتغيرمائي وثانيا بدن دران تصرف نمايد وازان خلط بسيار كمي حاصل كردد كه قابليت غذائيت وجوهر بدن شدن وفيضان صورت عضوي داشته باشد باكيفيتي غالب بربدن مانند كندنا ونعناع وبرك كاهني وعنب الثعلب وسير وپياز وتوت وآلو واكثر ميوها وبزورها مانند خيار وخربزه وهندوانه وغيرها * وبدانكه ادويه واغذيه را افعال كليه مي باشد مانند تسخين وتفريق حار وتبريد وتكثيف بارد وتليين وسيلان رطب وتيبيس وصلابت وامساك يابس ونيز هريك ازادويه را صفات مخصوصه است كه مشابه افعال كليهٔ آن است مانند تفتيح وتسديد وردع وتحليل وامثال اينها واغذيهٔ مفرده را صفات منحصر است درهجده قسم بدين نحو كه غذا كاه ميباشد صالح الكيموس ويا فاسد الكيموس واول آن است كه متولد شود ازان خون طبيعي صافي كه مخلوط نباشد بآن اخلاط ديكر مكر اندكي بقدر احتياج وثاني بخلاف آنست وهرواحد ازان هردو منقسم مي شود بسه قسم لطيف وكثيف ومتوسط بينهما وبازبسه قسم ديكر كثير الغذا وقليل الغذا ومتوسط بينهما كثير الغذا آن است كه ازان خون بسيار متولد يابد وقليل الغذا بعكس آن ومتوسط بينهما پس اقسام اغذيه هجده ميشود بضرب سه درشش وبه بيان ديكر آنكه غذا يا رقيق لطيف است مانند اسفاناخ ويا غليظ است مانند پنير ويا معتدل است مانند آبكوشت بزغاله وهرواحد ازان هردو يا جيد است مانند آبكوشت چوجهٔ مرغ وبيضهٔ مرغ وماهي ريزه ويا معتدل است مانند آبكوشت بزغاله ونخود ونان تازه ويا ردي است مانند خردل وسير وپياز وهريك ازينها يا كثير الغذا است مانند زردهٔ بيضهٔ نيمبرشت ويا معتدل الغذا مانند مرق نخود باعسل ويا قليل الغذا مانند سائر بقول * چنانچه درين جدول نموده مي ايد *

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| لطيف صالح الكيموس كثير الغذا مانند زردهٔ تخم مرغ نيم برشت يا برشته وكوشت كبك وشراب | لطيف صالح الكيموس قليل الغذا مانند انار وسيب وكاهو | لطيف صالح الكيموس متوسط الغذا مانند نان كندم پاكيزه جيد | لطيف فاسد الكيموس كثير الغذا مانند شش حيوان وكبوتر بچه | لطيف فاسد الكيموس قليل الغذا مانند ترب وپياز وهوچه تيز وتند باشد | لطيف فاسد الكيموس متوسط الغذا مانند نان فطير ردي الطبخ |
| كثيف صالح الكيموس كثير الغذا مانند تخم مرغ برشته كرده درروغن | كثيف صالح الكيموس قليل الغذا مانند پنير تازهٔ غيركهنه | كثيف صالح الكيموس متوسط الغذا مانند كوشت بچهٔ كاو | كثيف ردي الكيموس كثير الغذا مانند كوشت كاو | كثيف ردي الكيموس قليل الغذا مانند كوشت قديد | كثيف ردي الكيموس معتدل الغذا مانند كلم |
| معتدل صالح الكيموس كثير الغذا مانند كوشت برهٔ يكساله | معتدل صالح الكيموس قليل الغذا مانند شلغم | معتدل صالح الكيموس معتدل الغذا مانند كوشت بچهٔ شتر | معتدل ردي الكيموس كثير الغذا مانند كلم رومي | معتدل ردي الكيموس قليل الغذا مانند زردك | معتدل ردي الكيموس معتدل الغذا مانند ماهي خشك كرده |

* وذوالخاصية آن است كه تاثيرآن دربدن بكيفيتى وامرى ورا ى كيفيات وامور ظاهره حسيه ووهميه باشد بلكه بمناسبتى طبيعى وامرى بسيار لطيف رقيق خفي مانند جذب مقناطيس وكاهربا آهن وكاه راوتاثيرفاد زهروسم دربدن كه تعبير ازان بصورت نوعيه نيزنموده اند وليكن جذب مقناطيس وكاهربا آهن وكاه را الطف وادق وخفي است از تاثيرآن هرد وبلكه اين نمونه ايست از تاثير نفوس بعض اشخاص انسانيه مربعض ديكر را ازمحبت وعداوت ايشان به سبب مناسبت ومجانست نفوس وارواح فريك باهم وعدم مناسبت ومنافرت ايشان ازيكديكر كه تفصيل آن طولى دارد ومحل كنجايش آن ندارد * بدانكه ذوالخاصية اكر تاثيرآن بموافق است آن رافاد زهر وترياق نامند والاسم * ودفازهروترياق آنست كه تاثيرآن دربدن وحرارت غريزي وقوى وارواح بطريق موافقت ومحافظت وتقويت واعانت آنها بحدى باشد كه بردفع ورفع نكايت واذيت سم موذي يازي ومقاومت نمايد چنانچه بتفصيل انشاءالله تعالى مذكور خواهد شد وآنكه افيون را ترياق مي نامند مجاز است بجهت آنكه حافظ القوة است ودرين امر باترياق حقيقي اشتراك دارد * وغذاى ذوالخاصية آن است كه تاثيرآن بماده وصورت هردو باشد بنحومذكور ازفعل وانفعال وتاثير وتأثر مانند روغن كوسفند وكاو وشيربامغز كردكان ومانند آنها كه باوجود تغذيه احداث تفريح ودفع سميت مى نمايد * ودواى ذوالخاصية آن است كه تاثيرآن بكيفيت وصورت هردوباشد مانند باد زهرحيواني وجد وارروحب الغار كه باوجود تريا قيت ودفع سميت واذيت سم احداث حرارتى غالب برمزاج اصلي بدن مينمايد * وغذاى دواى ذوالخاصية آن است كه تاثيرآن بماده وكيفيت وصورت هرسه باشد مانند تفاح وخمر كه باوجود تغذيه واحداث اندك كيفيتى غالب بربدن تفريح وسرور مي آورند * وسم مطلق آن است كه تاثيرآن دربدن مخالف وضد تاثيرفاد زهر باشد وبزودي وبلا مهلت تصرف دربدن نموده تصرف طبيعت را معطل دارد وحرارت غريزي وارواح وقوى رافاسد وفاني سازد وفرصت فعل وانفعال ندهد مانند بيش وشرب مرارة افعي ومارهاى قوي وكزيدن آنها كه فى الفور مهلك اند * ودواى سمي آن است كه تاثيرآن بكيفيت وصورت نوعيه هردو باشد وبعد تاثير وتأثر باحصول اثرسميت احداث كيفيتى غالب بركيفيت اصلي بدن نمايد مانند بنج سياه * وغذاى سمي آن است كه تاثيرآن بماده وصورت هردو باشد وبعد فعل وانفعال باحصول تغذيه بدستور مسطوراحداث سميت نمايد وامثال اين درخارج كم متحقق است زيراكه اشياى سميه بى كيفيتى ازكيفيات نمي باشند وبلادرا بعض غذا سمي كفته اند وچنين نيست * وغذاى دواى سمي آن است كه تاثيرآن بماده وكيفيت وصورت هرسه باشد وبعد تاثير وتأثر باحصول غذائيت وكيفيتى غالب احداث سميتى نمايد مانند لحوم افاعي وسائرلحوم سميه وكياهاي سمي * ودواى مسهل ذوالخاصية آن است كه تاثيرآن بكيفيت وصورت هردو باشد وباآن نيزقوت مسهله بود درکمال قوت وشدت تاثيروبراى كسرقوت محتاج باصلاح وتدبيراز تشويه وغيرها باشد وبعد اصلاح وورود دربدن وتاثير وتأثرنفوذ وسرايت درافضيه وسطوح عروق واعماق بدن نمايد ومختلط ومتشبث باخلاط ورطوبات رقيقه وغليظه كردد واكثر آنها رابه تسخير وترقيق وتذويب وتقطيع وغيرها دفع سازد وبعض رابه تحليل برد مانند سقمونيا كه بكيفيت خوداحداث حرارت وبصورت نوعيه دفع صفراوبلغم مي نمايد وهمچنين سائرادويه مسهله قويه مانند ماذريون ودند وخربق وغيره * ودواى مسهل آن است كه تاثيرآن بآن مشابه نباشد بلكه درفعل ازان اندك

ضعيف تر باشد و محتاج باصلاح بسيار نباشد مانند سنامكي وتربد و هليلجات و امثال اينها كه باستعمال باورد احمر يعني سنامكي با گل سرخ و چرب نمودن تربد و هليلجات باروغن بادام كافي است * و دواى مليين آن است كه تاثير آن ازان هم ضعيف تر باشد و متشبث باخلاط و رطوبات موجودهٔ حاضرهٔ درمعدهٔ وامعاء حوالي آنها كشته دفع كرداند و باآن قوت نفاذهٔ چندان نباشد مانند فلوس خيارشنبر و ترنجبين و شيرخشت و شكر سرخ و تمرهندي واجاص وامثال اينها وليكن خالي از قوت جاليه نباشد وازينها نيز بعض محتاج باندك اصلاحي اند مانند فلوس خيارشنبر كه بايد بروغن بادام يا گل سرخ چرب نموده شود براى رفع تشبث وچسپيدن به سطح امعاء احداث قرحه وسحج و زحير و بعض نيستند محتاج بدان مانند ترنجبين وشيرخشت و سائر ملينات مذكوره در كتب * و بدانكه چون هرفرد فرد از اشخاص انسانيه را اطلاع و تعرف برمزاج خود و امزجهٔ ديگران واحوال طاريه بر آنها آنا فآنا وكيفيات وخواص ومنافع ومضار ومقادير شربات وطرق استعمالات هريك ازادويه مفرده ومركبه درهرمرض مرض وشخص شخص دراوقات وازمان و اسنان وفصول وبلدان متخالفه متضادهٔ ومراعات حفظ صحت و تقويت اعضاي رئيسه و قوى وارواح نيست مگر معدودي قليل كه معروف و موسوم باطبا اند وذكر ادويهٔ مركبه ومفردهٔ واغذيهٔ وغيرها در قرابادينات وغيرها براى تذكر و يادآوري اوشان است نه ديگران ولهذا بر ديگران لازم است كه عندالاحتياج و حدوث عارضه بحذاق آن طائفه رجوع آورند وبامر ونهي اوشان ازپرهيز و استعمال اد ويه و اغذيه وغيرها عمل نمايند وازپيش خود خود را بهلاك نيندازند وهلاك نسازند وبر اطبا نيز لازم است كه با ايشان گمال حسن خلق ومحبت و شفقت نمايند وايشان را بجاى ذوى الحقوق وبرادران و فرزندان وعيال خود دانند و نظر بپاداش عمل ومال ومنال وملك ايشان نيندازند وبر ايشان منت نه نهند بلكه برخود منت دارند وايشان را باعث استكمال و آلهٔ ظهور موضوع صناعت خود دانند ونيز بايد كه متوجه معالجه هر بيمار مايوس العلاج تختهٔ مشق اطباء مجربين گشته نشوند وخود را بدنام ودر محل خطر ومهلكه نيندازند وچون متوجه معالجه مريض گردند وزماني قليل ويا كثير مداوا نمايند وا وروبصحت نيارد بايد كه ازكمال شفقت ومهرباني ازاو عذر خواهند وبگويند كه به طبيب ديگر رجوع آورد شايد شفا بدست او مقدر باشد وابرام بسيار در معالجه نمايند ونيز بايد كه مغرور بعلم و عمل خود نگردند ودائم مستمد فيض ازدركاه جناب شافي حقيقي عز شانه باشند ومنقطع نباشند ودرهرحال خود را مقصر بينند ونيز در پي تحقير وتكذيب وتعييب اطباى ديگر نباشند وبر ايشان تفوق نجويند وخود را بهتر نه بينند وازافعال و اعمال ايشان متنبه گردند برمنافع ومضار ادويه واغذيه وتدابير وهمه را معين ومدد كار خود دانند وبينند والله اعلم * فصل دوم درييان مركب القوى وذوالخاصية وتاثير هريك ازانها * و بدانكه مراتب قوى ادويه منحصر است به سه مرتبه وقوت عبارت ازمبدأ و سبب موجب افعال است وظهور آنها در مواضع لائقه * مرتبهٔ اول افعال محسوسهٔ ادويه است به سبب كيفيت متشابه حاصله ازمبدأ فياض جل اسمه ازتركيب عناصر وامتزاج ايشان بايكديگر واين را مزاج اول نامند * مرتبه دوم فعل محسوس مزاج ثاني اشياى صاحب امزجهٔ ثانويه است درملاقي خودها وآن ازلوازم مرتبهٔ اول است چه اشياى صاحب مزاج ثانوي مركب اند ازاجزائيكه هريك را كيفيتى و مزاجى خاص مختلف الاثر است مانند تسخين بعض وتبريد بعض وازاجتماع تفاعل كيفيات اولي كيفيت ثانوي حاصل شده واثرآن غير آثار آن اجزا است مانند زدع وقبض مثلا وتسخين وتبريد

وهرچه را مزاج ثانوي طبيعي باشد مرکب القوی نامند وانچه صناعي باشد اگر مزاج ثاني را اثر موافق آثارا جزای مفردهٔ اواست آن مرکب را متوافقة القوة کويند واگر مخالف انها است مثلا هم تسخين وهم تبريد کند آنرا متضادة القوة کويند وطبيعت باذن خالقها جل شانه هريك را در مکان لائق استعمال می نمايد اگر او را عائقی ومانعي نباشد * مرتبهٔ سوم از لوازم مرتبهٔ اول وثاني است بواسطهٔ افعال صورت نوعيه وبالخاصية عبارت ازان است مانند حجر اليهود در تفتيت حصاة که از لوازم کيفيت مزاج اوست که تقطيع اخلاط را لازم دارد ومانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاج او است که تلطيف اخلاط خاصهٔ دماغيه ميکند بصورت نوعيهٔ خود ومانند تريا ق که دفع سم می نمايد بلوازم مزاج ثانوي وبواسطهٔ صورت نوعيهٔ خود * وبدانکه بنا برمذهب شيخ الرئيس قدس سره ومحققين حکما که قائل اند ببقای صور عنصريه از مرکبات بايد که مراتب قوتها چهار باشد چه تصريح نموده اند که مرکب را مزاج اولي حاصل از کيفيات اجزای متفاعلهٔ متماسه می باشد وتاثيرا ولي مرتبهٔ ايست از مراتب وهمچنين مزاج ثاني را اثری است غير آن مانند لبن که مرکب است از مائيت ودهنيت وجبنيت وتاثيرا و بمرتبهٔ ديگر است از مراتب وبرين قياس صورت نوعي ترکيبي را اثری است غير آثار مذکوره وتاثير اجزای غير متفاعلهٔ مرکبات را مرتبهٔ از مراتب نشمرده اند وقياس مقتضي ان است که قوتها بقدر فواعل باشند واندراج مرتبهٔ اثر صورنوعيهٔ اجزای غير متفاعلهٔ غير متماسه در تحت مرتبهٔ اثر صورنوعيهٔ ترکيبي ظاهر نيست * وبدانکه بعضی از مرکبات بی صورت نوعيه اند مانند خاک مخلوط بآب وکفی که مرکب است از آب وهوا وبخاريکه مؤلف است از آب و آتش وهرچه با صورت نوعيه است يا محکم التراکيب است يا غير آن وتفصيل اين بعد ازين خواهد آمد وتفصيل امور باقيه بالاجمال اين است * اما مرکب القوی دوای را نامند که مرکب باشد جوهر آن از آشيای چند که هريک را برامه مزاجی خاص باشد مباين ديگری وبعد ترکيب درشيء واحد وپوشيدن لباس وصورت واحداني امتزاج تامي نيافته باشند که بعد ورود در بدن از هم ممتاز نتوانند گشت وتاثير واحد توانند نمود مانند اشيائيکه از عناصر اربعه ترکيب يافته اند وبر مجموع آنها مزاجی وصورتي واحد فائض گشته وزمانی ممتد می توانند حفظ صورت نوعيهٔ خود نمايند واينها را تام التراکيب نامند وآن را ناقص التراکيب يعني بعد ورود در بدن اجزای آن از هم جدا گشته هريک تاثيری واحد اث کيفيتي خاص نمايند ومنشاي آثار متخالفهٔ متضادة ميگردند بعض بزودي وبعض بديري بحسب ترکيب وامتزاج ولطافت وکثافت مواد اجزای خود چنانچه به تفصيل انشاء الله تعالی خواهد آمد مانند حجر التيس وجداروچوب چينی وورد احمر وماء الورد و اکثر ادويهٔ فاذزهريه وتريا قيه وکل ادويهٔ باهيه مثل شقاقل وبهمنين وبوزيدان وجوزبوا وزراوند طويل ومدحرج وزنجبيل وزرنباد ومانند اينها ودراين چنين دوای نباتي اکثر رطوبت فضليه غالب بر رطوبت اصليهٔ آن مي باشد ولهذا بزودي آنرا گرم ميخورد وتباه ميگردد * وبدانکه رطوبت فضليه عبارت از رطوبتی است که در تمام اجزای آن شيء کما ينبغي ممتزج نگشته باشد وباندک زمانی بعضی ازان به تحليل رود وجرم آنرا منشق سازد وبعض به تعفين صورت کرمي يافته جرم آنرا بخورد ورفته رفته تمام آنرا فاني گردانند * واما ذوالخاصية بدانکه خاصيت باصطلاح افعال وآثار ثانوي را نامند ورای کيفيات اولي از حرارت وبرودت ورطوبت ويبوست که از شيء ظاهر گردد مانند لطافت وسرعت نفوذ وتفتيح وترقيق واذابه وتحليل وامثال اينها وافعال وآثار ثوالث را نيز نامند مانند تفتيت حصاة وتفريح وتقويت ارواح وقوی ودفع سميت اگر بموافقت ومناسبت مزاج وارواح وحيات باشد فاذزهر وترياق نامند واگر بمضادت وعدم مناسبت باشد

هم نامند وضد آن افعال وآثار ازان ظاهر کرد د * وبه بیان دیگر آنکه ذوالخاصیة چیزی را نامند که تاثیر آن نه بکیفیت
باشد بلکه بصورتی بود که آن چیز بآن صورت امتیاز از سائر آشیا یافته نوعی خاص گشته باشد و باین جهت این صورت
را صورت نوعیه نامند که بآن نوع نوع از هم جدا گشته هریك تاثیری ورای تاثیر دیگری نمایند واما اشخاص هرنوع نوع
دران تاثیر متحد اند مانند جذب مقناطیس آهن را وکاه رباکاه راچنانچه ذکر یافت ومانند تاثیر حجرالتیس وحجرالحیه وجدوار
وحب الغار وتریاق فاروق ومثرودیطوس وامثال اینها ازادویهٔ فادزهریهٔ تریاقیهٔ مفرده ومرکبه درسموم حارهٔ وبارده وامراض
متضاده اکر بموافقت ومناسبت باشد آنرا فادزهر نامند والاّ سم زیرا که ذوالخاصیة برد ونوع است وفی الحقیقة مرجع
هما بالکیفیة ومرکب القوی وذوالخاصیة وما بالطبع عند التحقیق والتدقیق قریب بهم ویک امر است وآن نیست مکر اثر
طبیعت که آن اثر ظهور نفس وانطباع وفرورفتکی آن است در اجسام بمراتب الا آنکه تاثیر ما بالکیفیة ضعیف وجزئیست
وتاثیر مرکب القوی ازان زیاده ومتکثر وتاثیر ذوالخاصیة ازان بیشتر وبالاجمال وتاثیر ما بالطبع ازان زیاده وتاثیر نفس
کلی واشمل وازهمه اقوی وارفع واعلی است زیرا که نفس از جسم مفارق است وجدا است وپیوسته بفعل فعال است بعقل
وعقل بعاقل است والله اعلم * واما تاثیر فادزهر وتریاق پس بدانکه تاثیر فادزهر ازجهت مرکب القوی بودن آن
است وهم ازجهت مناسبت وجذب نمودن آن سم را بسوی خود ومیل سم بسوی آن وهم ازجهت مضادت ودفع وابطال
وافنای آن اثر سم را از خود واز مناسب ومصادف خود که حرارت غریزیه وقوی وارواح باشند وهم ازجهت امور
مذکوره درفادزهر از تفتیح مجاری وسرعت نفوذ وغوص در اعماق بدن وجذب سم از نهان بهمان جهت وچون اجزا
ورطوبت وقوی وارواح بدن همه باهم متصل ومتحد اند اتصال واتحاد وحدانی وطبیعت مدبرهٔ بدن ونفس حیوانی
قابض وحافظ ومجتمع کل اند باجتماع واحد لهذا بمجرد ورود آن در بدن تاثیر آن بتمام بدن میرسد چنانچه درحین
ضعف وکرسنکی بسیار بمجرد ورود دوای مقوی وغذای صالح خصوصا لطیف دفعة تقویت حاصل میکردد * واما تاثیر
واحداث غذا تقویت بدن را دفعة واحدة بمجرد ورود درمعده دو وجه است یکی آنکه اجزای لطیفهٔ آن بواسطهٔ
رطوبات بدنیه وحرارت وقوی وارواح واتصال واتحاد ایشان باهم دفعة بتمام بدن میرسد وباعث تقویت قوی وارواح
میکردد دوم آنکه طبیعت مدبرهٔ حامیهٔ بدن انچه از غذای آماده وذخیره نکاهداشته است که اندک اندک صرف
بدن نماید هنکام فقدان آن پس چون غذای تازه وارد بدن شود ومطمئن کردد آنرا زیاده به صرف می آورد وموجب
تقویت بدن میکردد وتاثیر تریاق وتریاقیات درسرعت نیز بدین نحو است والله اعلم * واما در تریاق الافاعی وانچه
در آن لحوم افاعی است شاید با آن امور مذکوره امر دیکر نیز باشد وآن جذب لحم افاعی است سمیت را بسوی خود
وازین جهت است که تاکید ومبالغه بسیار نموده اند که درهنکام کرفتن افاعی وحین قطع سر وذنب آن باید که اذیت
بانرسد وزخمی ولاغر نکردد ودرهنکام کمال قوت آنرا بغضب درآورد تا تمام زهر آن بسر وذنب آن آید وبسرعت
تمام وبیک ضربت آن هردو را جمع نموده قطع نمایند که دفعة منفصل کردند وسمیت مطلقا در بدن آن سرایت نه نماید
وعلت این یعنی جذب بسمیت نیز مناسبت لحم آن است به سم آن مانند جذب اجرام عصارات رطوبات ولطائف معصورات
وادهان را بزودی بسوی خود واین امری است بین ومحسوس ولهذا فرموده اند که بعد از طبخ مطبوخات ومالیدن
اجرام آنها بزودی صافی نمایند ولطائف وجواهر را از کثائف واجرام آنها جدا کنند والا باز آنها را بخود میکشد

ونیز بجهت زیادتي تاثیر وتقویت واعانت برامور مذکوره تخمیر اجزای تریاقات خصوص تریاق الافاعي را بخمر عنبي مینمایند تا بسرعت تمام نفوذ وغوص در اعماق بدن نموده سمیت را جذب ودفع نماید ولهذا بعد تناول آن اولاً بدن گرم میگردد وبعد ازان عرق لزج بد بود دفع میشود واکثر آن است که بول وبراز نیز بد ستور مذبور بد بو میباشند ونیز ازجهت امور مسطوره استعمال فادزهرات وتریاقات وسائر ادویهٔ قویه را نزد عدم حاجت وضرورت منع نموده اند که مضرت می بخشند وعند الحاجت نیز زیاده از مقدار مطلوب وقدر شربت معین لائق از برای هر سم وهر علت نیز

* فائده بد انکه بعض گفته اند که اطلاق فادزهر بر ادویهٔ مفرده مطبوعهٔ حجریه که در جوف حیوانات مانند تیس وگاو کوهي و میمون وغیرها متکون میگردد وبر معدنیات نیز وتریاق بر ادویهٔ نباتیهٔ مفرده مانند جدوار وحب الغار وادویه مرکبهٔ مصنوعه مانند تریاق الافاعي ومثرود یطوس وتریاق ثمانیه واربعه وغیرها که مزاج ثانوي ترکیبي یافته اند اولی وانسب مینماید وبعض بالاشتراک گفته اند یعني اطلاق یکی بر دیگری جائز ومستعمل است والله اعلم * واما تاثیر سم با امور مزبوره بمضادت وقهر وغلبهٔ آن است بر طبیعت وتصرف تام در بدن وافساد وابطال وافنای حرارت غریزیه وقوی وارواح ورطوبات است وکریز آنها هر باعن الضد بسوی مبدا وینبوع خود که قلب است واخماد وخاموش شدن آنها دران وانقباض مجاري وافضیه ولهذا در ان حین رنگ بشره وسائر بدن زرد ورفته رفته کبود وسیاه وحرارت آن مبدل به برودت میگردد صاحب اخوان الصفا نوشته که سموم دو نوع اند حاره وباردة اما سموم حاره پس فعل آنها در بدن بعنوان اذابهٔ رطوبات وفاني نمودن آنها است ودبیب آنها مانند دبیب زعفران است در آب که در یک لحظه تمام آنرا رنگین میگرداند ومتغیر میسازد واما سموم باردة پس فعل وتاثیر آنها در بدن بعنوان تجمید وانعقاد خون ورطوبات وارواح لطیفهٔ اعضا است که قوام حیات وصحت مزاج بدان است ودبیب اینها مانند انفحه ومایه است که چون بر شیر زنند آنرا منعقد وبسته سازد در اندک زمانی * وفعل وتاثیر بادزهرات وتریاقیات برعکس آن است ودبیب اینها مانند رسیدن ترشیها است برنگ زعفران که بزودي آنرا فاسد میسازد وباطل میگرداند فعل آنرا * اما تاثیر سائر ادویه از مسهله وغیرها با اکثر امور مذکوره تشبث اجرام آنها است با خلاط فاسدهٔ قریبه بمعده وامعاء ونیز برسانیدن طبیعت مدبرهٔ بدن قوی ولطائف آنها را با عضای بعیده وضیقة المجاري ونیز بجذب اعضا است آنها را بسوی خود ورسیدن اثر آنها بزودي در تمام بدن باعتبار اتصال اجزای بدن ورطوبات است باهم جزء فجزء ورسیدن تا بعضوی مخصوص ومرض خاص خاصه آنکه آن دوا نیز مخصوص بآن عضو وآن مرض باشد تاثیر بهر نوع که باشد از قبض وجمع وارخاء وتفتیح ونضج وترقیق وتقطیع وتحلیل ودفع ونشف وتعریق واسهال وادرار وغیرها والله اعلم * فصل سوم * در بیان مزاج واقسام امزجه ومعرفت درجات آنها

* بد انکه مزاج مصدر بمعني ممتزج باسم مفعول است وآن بالاجمال عبارت است از کیفیت عنصریهٔ متوسطهٔ حاصله از کیفیات بسیطهٔ متضاده وبالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویهٔ متشابهٔ متوسطهٔ حاصله از کیفیات اربعه وامتزاج عناصر اربعه است هنگامیکه بسیار ریزه ریزه شوند اجزای آنها وباهم متصل ومختلط گردند وفعل وانفعال نمایند بحدیکه صورت هر واحد صورت وحدت دیگری را بشکند وصورت وحداني بهم رسانند که از هم ممتاز نگردند وعناصر که ارکان واسطقس واصل نیز نامند چهارند آتش وهواء آب وخاک وکیفیات نیز چهارند حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست دو کیفیت از اینها که حرارت وبرودت باشند فاعله اند ودو دیگر که رطوبت ویبوست باشند منفعله وهریک از ارکان را دو کیفیت است یکی

فاعله و دیگری منفعله مثلا آتش حار و یابس است و هوا حار و رطب و آب بارد و رطب و خاک بارد و یابس و هر واحده
از اینها با یکدیگر هم نسبت بما فوق خود و هم نسبت بما تحت مناسبت و مشابهت دارند و هم ضدیت و عدم مناسبت مثلا هوا
با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت و مشابهت دارد و باعتبار رطوبت ضدیت و با آب بسبب کیفیت رطوبت
خود مناسبت دارد و باعتبار حرارت ضدیت و همچنین سائر ارکان و همین علت انقلاب و آمیزش انها است با یکدیگر
و تاثیر و تأثر و ظهور آثار مختلفه از ایشان والّا انقلاب و آمیزش و غیرها متصور نبودی * و بدانکه اقسام امزجه بحسب
استقرا نه است یک معتدل و هشت غیر معتدل و ورای این صور صورت دیگر متصور و متحقق نیست و مراد از معتدل که
میزان و مقیس علیه غیر معتدل است یعنی بان می سنجند انحراف امزجه را و معتدل فرضی طبی است که بمعنی تکافو
و تساوی مقادیر اجزای عناصر است در ممتزج بالفرض و بالنسبة نه حقیقی و واقعی زیرا که تحقق معتدل حقیقی در خارج
ممتنع است بجهت میل و توجه هریک بمرکز خود به سبب عدم مانع و قاسر و غلبه و زیادتی هریک مانع و قاسر دیگری است
و خارج از اعتدال یا از جهت غلبه و زیادتی یک کیفیت است از کیفیات اربعه در ممتزج از انچه سزاوار است که در معتدل
باشد و آن چهار است یا حرارت غالب است پس آن احر از مما ینبغی باشد و یا برودت و آن ابرد از مما ینبغی و یا رطوبت
و آن ارطب از مما ینبغی و یا یبوست و آن ایبس از مما ینبغی است و یا از جهت دو کیفیت است و آن نیز چهار است یا حرارت
و یبوست غالب است پس آن احر و ایبس باشد و یا حرارت و رطوبت و آن احر و ارطب بود و یا برودت و رطوبت و آن ابرد
و ارطب و یا برودت و یبوست و آن ابرد و ایبس از مما ینبغی باشد * و اینجا ایرادی وارد است و آن این است مثلا اگر کسی
گوید که اشیای مرکب اند از عناصر پس اگر غالب بر شیء مرکب ممتزج عنصر نار است باید که بران شی حرارت و یبوست غالب
باشد و اگر عنصر هوا غالب است باید که حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چگونه است که میگویند فلان چیز
احر مما ینبغی است و یا ابرد و یا ارطب و یا ایبس و احداث کرمی و یا سردی و یا تری و یا خشکی بسیار مینماید * جواب آن
است که انچه مرکب است یعنی احر و ایبس و یا احر و ارطب و یا ابرد و ارطب و یا ابرد و ایبس و در هریک از آنها یک
عنصر غالب است و دو کیفیت آن عنصر که یکی فاعله و دیگری منفعله باشد از ان بروز و ظهور مینماید مثلا اگر در ان ممتزج
عنصر نار غالب است پس آن احر و ایبس مما ینبغی است و اگر عنصر هوا غالب است احر و ارطب از ان خواهد بود
و همچنین و اما انچه در ان یک کیفیت غالب است که مفرد باشد دو عنصر غالب است مثلا در احر مما ینبغی دو عنصر غالب است
که نار و هوا باشند دو کیفیت منفعلهٔ آن هر دو که یبوست و رطوبت باشد با هم فعل و انفعال نموده بحکم اذا تعارضا تساقطا فعل
و اثر هر دو مرتفع گردد پس باقی نماند مگر دو جزو حار از ان هر دو پس آن شی ممتزج احر مما ینبغی خواهد بود هرچند
حرارت بسیار بالعرض احداث یبس مینماید به سبب شدت تحلیل و تفتیح خود ولیکن آن یبس در جنب حرارت کمتر است
زیرا که آن بالعرض است نه بالذات و بر همین قیاس نمایند ابرد و ارطب و ایبس مما ینبغی را کما لا یخفی * و بدانکه کیفیت
عبارت از هیئت مستقرهٔ مجتمعة الاجزاء در جسم است که تصور و ادراک آن موجب تصور و ادراک امری خارج از ان
نباشد و نیز اقتضای قسمت و یا نسبت در اجزای حامل و موضوع خود ننماید یعنی قسمت پذیر نباشد * و اما کیفیت معرفت
درجات ادویه و مراتب آنها * بدانکه انچه وارد بدن انسان معتدل المزاج و یا قریب باعتدال جوان ذکی الحس با ادراک
کرد و حرارت غریزی او در ان تاثیر نماید و کیفیت کامنه بالقوهٔ آنرا بروز و فعل آورد آن کیفیت حاصله اگر مماثل

کیفیت بدن آن است و به تکرار استعمال و تکثار مقدار شربت تاثیری و احداث کیفیتی غالب و زائد بر مزاج اصلي آن تکند
و ارواح و قوی را متغیر نسازد بکیفیتی از کیفیات اربعه و ناقص و مختل ننماید فعلی از افعال را آنرا معتدل نامند والاخارج
از اعتدال و خروج آن اگر بمرتبهٔ است که مقدار کم آن در بدن آن احداث کیفیتی تغالب و زاید ننمائد و مقدار بسیار از
و تکرار استعمال آن تغیر کمي نماید اما ناقص و مختل نسازد فعلی از افعال را آنرا درجهٔ اولی گویند و اگر مقدار کم آن
احداث کیفیتی غالب و زائد نماید و زیادتي مقدار و کثرت استعمال آن بمرحد ضرر و فساد آن نرسد آنرا درجهٔ ثانیه
گویند و اگر آن بمرحد ضرر و فساد و نقصان و اختلال رسد ولیکن مهلک نباشد آنرا درجهٔ ثالثه نامند و اگر ضرر بسیار عظیم
در ارواح و قوی نماید و بمرحد هلاک رساند و مهلک باشد آنرا درجهٔ رابعه نامند و نیز مراتب اربعه و تاثیر کیفیت
غالبهٔ آنها را بدین نهج بیان نموده اند که چون بدن مشتمل است بر افضیه مانند معده و بر مجاري مانند عروق و بر
اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبت ثانیهٔ محصوره در عروق و فوریات هواقي و بر اعضا و روح که در جمیع اعضای
مذکوره ساري است پس هرچه بمقداری خالي از افراط و تفریط وارد بدن گردد بیرون از ان نیست که بعد از متغیر شدن
از کیفیت بدني تاثیر در هوای شاغل افضیه کرده مفقود الاثر میگردد و یا اثری از ان باقي میماند و اول معتدل است
و ثاني اگر تاثیر آن منحصر در روح مجاور مجاري است و تجاوز از ان نمی تواند نمود پس آن درجهٔ اول است و اگر
تاثیر در روح و اخلاط فقط نماید درجهٔ دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبت تاثیر نماید درجهٔ سوم و اگر تاثیر آن در هر
سه باشد و کل اعضا را شامل گردد درجهٔ چهارم باشد که نهایت تاثیر است و بدانکه هریک از درجات را سه مرتبه قرار داده
اند در عرض اول و وسط و آخر و کیفیت غالبه در اول آن درجه بالنسبة بوسط آن کمتر محسوس میگردد و در وسط از ان
زیاده و در آخر از همه زیاده و درجهٔ رابعهٔ هر مرتبه از کیفیات را در طول هم گفته اند و آن شي را همی مگر آنکه بحسب
صورت نوعیه تریاقي باشد و انچه اذیت و سمیت آن در اول آن درجه باشد قابل اصلاح است و انچه در آخر آن بود اصلاح
پذیر نیست و این تقسیم و مراتب و درجات چندان اصلی ندارد و کلي نیست بلکه اکثري است و نیز این تقسیم و تصویر
مراتب نظر بکیفیت استقرائي است نه تحقیقي * فائده بدانکه مقرر است نزد حکما که شي حار رطب تجاوز نمیکند حرارت
آن از درجهٔ اولی جهت آنکه اگر حرارت آن زائد شود برین مقدار فاني میماند رطوبت آنرا پس برای این است که
نمیباشد و ای کرم در درجهٔ دوم و سوم در اکثر مکریا بس و هرچیز که حار در درجهٔ سوم و چهارم باشد البته یابس
است در ان درجه و تاثیر سمیات اکثر بصورت نوعیهٔ خود است که خاصیت می نامند بهمان معنی که مذکور شد نه بکیفیت
محض چنانچه ذکر یافت و اکثر ادویهٔ قاد زهریهٔ قویه کرم و خشک و یا سرد و خشک میباشند و همچنین سموم حیوانات سمي زیرا که
تاثیر هریک از فاعلتین که حرارت و برودت باشند بایبوست بسیار و قوي میباشد و با رطوبت کم و ضعیف و لهذا حرارت
نار و سنگ کرم کرده شده اقوی میباشد از حرارت هوا و آب کرم کرده شده و برودت ارض زیاده از برودت ماست مانند
سنگ سرد شده از آب سرد شده و نیز مزاج را بقسمت اولي دو نوع قرار داده اند یکی اولي اصلي طبیعي حاصل از امتزاج
عناصر اربعه و غلبهٔ بعضي بر بعضی و مغلوبیت آن دیگر و دوم ثانوي صناعي حادث از تراکیب ادویهٔ مفرده یا مرکبه در
مرکبات مصنوعه و این ترکیب شامل کیفیت و صورت هردو است یعني همچنانکه کیفیت اولي اصلي می باشد ثانوي صناعي نیز
میباشد چنانچه ذکر یافت و همچنین بحسب صورت نیز بر دو نوع است یکی اصلي و دوم صناعي و نیز هریک بر دو نوع

است تام التركيب قوي مستحكم وغير تام التركيب ناقص ضعيف رخو غير مستحكم اما تام التركيب آن است كه اجزاى بسائط عنصري ممتزج آن بسيار لطيف صغير صافي باشند وباهم فعل وانفعال تام نموده كيفيت وصورت وحداني يافته باشند بحديكه حرارت غريزي بدني بلكه حرارت خارجي نارى نيز اجزاى لطيفهٔ آنرا از كثيفه جدا ومتفرق نتواند نمود تا از هريك اثرى وكيفيتى وخاصيتى خاص ظاهر كردد بلكه كيفيت وخاصيت واحده اعم از انكه معتدله باشد ويا غير معتدله از ان صادر وظاهر كردد مانند ذهب ويابد شواري توانند تفريق نمود مانند سائر فلزات متطرقات واما غير تام التركيب ناقص ضعيف رخو غير مستحكم نيز بمراتب ميباشد چه بعض ازان راتفريق اجزا ازهم بسيار سهل ميباشد مانند كوكردونمك وبعضى نه چنين * وبه بيان ديكر انكه ناقص التركيب بسيار ضعيف است كه تاب غسل وشستن ندارد مانند كاسنى واكثر بقول ويا طاقت طبخ بسيار مانند افتيمون وعدس وامثال اينها ندارند كه بمجرد شستن وطبخ بسيار اجزاى حارهٔ قليلهٔ خفيفهٔ لطيفهٔ نافذه ومفتحهٔ آنها مفارقت نموده تحليل يافته اجرام باردهٔ غليظهٔ كثيرهٔ مسددهٔ ثقيلهٔ كثيفهٔ آنها باقي ميماند ولهذا نهى وارد شده است ازجناب حضرت شارع صلى الله عليه وآله وازاطبا نيز در باب شستن كاسنى وامثال آن از جهت جدا شدن آن اجزا ازهم وبا طل شدن افعال مختصه بآنها ومانند كوشت مرغ وعدس وترب وكلم كه جوهر لطيف جالى بورقي مسهل اينها از مادهٔ ارضى وكثيف قابض از طبخ درآب جدا ميكردد ودرآب مى آيد وباقى ميماند مادهٔ ارضيه قابضهٔ آنها لهذا آشاميدن مرقهٔ آنها ملين طبع است بخلاف جرم آنها كه مسدد وقابض است ونيز استعمال بعض آنها مانند كلم وترب وعدس از خارج محلل ومنضج است بخلاف داخل واز انها قوى پياز وسير است كه استعمال آن هردو از خارج منضج ومقرح است خصوصا پياز پخته وسير خام ووجه تاثير سير وپياز در خارج از تقرح وانضاج وغيرهما بخلاف داخل شايد آن باشد كه چون در خارج بيكجا ساكن ومستقر مى ماند ورطوبت بورقيهٔ حارهٔ جاليه وحرارت آن تاثير در جلد بدن كما ينبغي مى نمايد لهذا باعث انضاج وتقرح ميكردد ودر داخل به سبب عدم استقرار وسكون كه طبيعت مدبرهٔ بدن آنرا دائم در حركت وتقلب وانفعال وكسر وانكسار ميدارد وصورت اصليه وصورت آن را برقرار نمي دارد ولهذا نمى تواند تاثير نمود خصوصا كه پخته شده باشد در خارج از حرارت ناريه باآب واز رطوبت بورقيه جاليه وحرارت آنها چيزي به تحليل رفته باشد ودیكر آنكه چون اكثر آن است كه سطح معده مملو آغشته ببلاغم ورطوبات مى باشد وآنها حائل وما نع مي آيند از تاثير آنها ونيز آنها ممزوج ومخلوط باآن بلاغم كشته وحرارت بدنيه در ان تاثير نموده كمر حدت آنها مى شود لهذا تاثير نمي تواند نمود واكر محرور المزاج يابس كه در معدهٔ او فضلات ورطوبات نباشد بخورد خصوصا خام آنهارا البته باعث سخج وتقرح ميكردد وهمچنين هردو اوغذاى حار وحاد كه در بدن ان بارد رطبه صاحبان امزجهٔ باردهٔ رطبهٔ بلغميه تناول مى نمايند بدان جهت موافق است با امزجه ايشان وادويه واغذيهٔ باردهٔ رطبه كه در بدن ان حارهٔ صاحبان امزجهٔ حارهٔ حادهٔ دمويه صفراويه تناول مى نمايند وازان منتفع ميكردند البته مخالف ومضر است مرمقابل آنهارا وبسيارى ازادويه است كه تناول آنها تبريد بسيارى مى نمايد وتضميد آنها تسخين وتحليل مانند كشنيز وآرد جو خصوصا مخلوط باهم جهت آنكه جرم آنها مركب است از جوهر ارضى مائى شديد التبريد واز جوهر لطيف محلل كه بعد ورود در معده وتصرف حرارت غريزى دران جزو لطيف محلل به تحليل ميرود وباقى ميماند جوهر ارضى شديد التبريد بخلاف در خارج ولهذا به تحليل مي برد اورام صلبهٔ باردهٔ رامانند خنازير واورام حاره را نيز وياآنكه ضعف ورخاوت آن باين مرتبه نباشد مانند شبت وامثال آن كه از غسل وطبخ اجزاى لطيفهٔ آنها از كثيفه جدا نميكردد وتحليل نمى يابد وبعضي ازادويه ميباشند كه صاحب دو جوهر مختلف واجزاى

متضاده الکیفیات اند ازغیر ترکیب تام مستحکم وبعضی ازانها ظاهر ومحسوس اند مانند اترج که تخم وقشر زرد آن گرم است وحموضت ولب آن سرد ویا خفي اند مانند بزرقطونا که قشر رقیق بالای آن وتخم آن گرم است ولب آن سرد پس اگر درست بیاشامند به سبب لب لعابي بارد آن تبرید میکند وقشر وتخم آن تحلیل نمي یابد که اثری ازان ظاهر کرد د وچون کوبند وبیاشامند ملصق بسطوح اعضای باطني گشته متقرح میکردانند ولهذا د رخارج چون کوبیدهٔ آن را بطریق ضماد براورام ودمامیل بکنارند باعث تحلیل ونضج وانفجار آنها میگرد د وناکوبیده درست آن باعث عدم انضاج وخامی والله اعلم

واما مرکبات صناعی مانند تریاق فاروق ومثرود یطوس وسائر معاجین کبار وجوارشات وحبوب واکثر ادویهٔ فاد زهرویه وتریاقیه وغیرها مانند حجر لتیس وجد وار وجنطیانا وزراوند وشقاقل وامثال اینها از قبیل ثاني وغیر تام التراکیب اند که بعد ورود در بدن وتصرف طبیعت در انها اجزای آنها از هم جدا گشته از هریک اثری وفعلی وکیفیتی وخاصیتی علیحده ظاهر میکرد د چنانچه در مرکب القوی وذوالخاصیة ایمای بدان کرده شد وبیان هریک بالاجمال در ماکن خود د ر تریاق الافاعي وباد زهر وجد وار وچوب چیني ومومیائی وغیرها انشاء الله تعالی خواهد آمد وبه تفصیل در کتب قوم مسطور است والله اعلم

* فصل چهارم د ربیان طرق معرفت امزجهٔ ادویه واغذیه به تجربه وقیاس بد انکه د انستن امزجهٔ ادویه واغذیه یا به تجربه است ویا بقیاس ود رتجربه چند شرط مرعي باید د اشت تا اعتماد بران توانند نمود اول آنکه باید که آن دوا خالي باشد از کیفیات مکتسبهٔ خارجیه مثلا آب مادام که گرم باشد احداث حرارت می نماید وچون حرارت عارضی آن زائل شود بمزاج اصلی خود که برودت است برمیگرد د واحداث برودت میکند وهمچنین هوا وسائر اشیای بسیطهٔ مفرد ه ومرکبه دوم آنکه باید تجربه را برا شخاص معتدل المزاج جوان با حس وادراک وبانحای شتی از قلت مقدار وکثرت آن ود ر امراض مختلفهٔ متضاد ه واوقات واز مان وفصول واسنان متباینه نمایند تا د رست آید وانچه ظاهر شود از حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست حکم بران کنند که آن دوا ویا آن غذا متکیف است بآن کیفیت که ازان ظاهر گشته

* سوم آنکه باید قوت آن مقاومت با قوت علت توانند نمود یعني مقدار آن در کیفیت وکمیت وشدت وضعف مساوي مرض باشد نه کمتر نه زیاده ازان زیرا که بعضي از ادویه گاه است که عاجزمي آیند از مقاومت با اضداد خود ومران تاثیر تامی نمیتوانند نمود پس اولی آن است که مجرب اگر خواهد که کار بر ومشکل نشود باید که اولا بر علت ضعیفی ومقدار کمي تجربه نماید وبتدریج در علت قوی ومقدار زیاده ترقي نموده قوت آن را معلوم نماید هم به تنهائي وهم با معین ومبدرق آن * وچهارم آنکه مراعات زماني نماید که فعل واثر دوا ویا غذا د ران ظاهر میکرد د مثلا اگر د راول استعمال ازان فعلی واثری ظاهر نکرد د ود رآخر ظاهر شود آن دوا را قوی داند ومرکب القوی مانند چوب چیني واکثر ادویهٔ قویه ویا آنکه د راول استعمال ازان فعلی واثری خاص ظاهر کرد د ود رآخر فعلی واثری دیگر مانند افیون وادویهٔ مخدرهٔ دیگر که اولا به سبب تخدیر رسد مسام احداث حرارت می نماید ود رآخر احداث برودت واماتت قوی وارواح باخماد حار غریزي وتجمید وتجفیف رطوبات اصلي پس باید که فعل اول را بالعرض داند وثاني را بالذات ونیز د ربعض ادویه واغذیه ممکن است که انچه اولا ازان ظاهر شود بالذات بود وانچه د رآخر بالعرض مانند اکثر ادویهٔ کثیرة الحرارت حادهٔ محترقه که اولا اخلاط را گرم میسازند واحداث گرمي مینمایند وثانیا به سبب سوختن وبسرحد رمادیت رسانیدن آنها احداث برودت بالعرض می نمایند * پنجم آنکه باید که استمرار فعل وعدم آنرا مرعي دارد یعنی باید که ملاحظه نماید

فعل آنرا اکردائمي ويا اکثري است آنرا ذاتي وبالذات دانند والا عارضي وبالعرض * ششم آنکه بايد که حکم کنند بزودي بقياس
بابدان نوعي که آن دوا را دران تجربه نموده نه بابدان انواع ديگر مثلا اگر دربدن انسان تسخين نمايد حکم کنند که آن
دوا گرم است دربدن انسان وبس ودرسائر حيوانات حکم بگرمي آن ننمايند زيرا که بسيار است که دوائيکه دربدن انسان
خاصيتي دارد ودرابدان سائر حيوانات خاصيتي ديگرمي نمايد مثلا اگر بفرس يکدانه بادام ويا خرما بخورانند احداث گرمي
بسيار دران مي نمايد وعرق بسيار ميکند وهمچنين اکثر حشائش وادويهٔ سميهٔ حارهٔ شديدة الحرارة والبرودة که غذاي اکثر
حيوانات است چون شوکران که غذاي جانوري است که آنرا زرزور کويند وخربق که غذاي جانوري است که آنرا سمانهي
خوانند وبيش که غذاي جانوري است که آنرا موش بيش نامند ومارکه غذاي اکثر حيوانات است مانند بزکوهي که در
جوف آن باد زهرناکون مي يابد وطاؤس نيز وهمچنين کل اينها نسبت به بدن انسان مضر وسم قاتل ومهلک اند * وبدانکه
چون در تجربه مخاطره بسيار است چنانکه حکيم کبير استاد ابقراط اشاره بدان نموده زيرا که بسا است که بدون مراعات
شرائط ويا غفلت موجب هلاک ميگردد بجهت آنکه ميتوانند بود که آن دوا از سموم قتالهٔ مطلقه باشد که بمجرد استعمال
اندک آن هلاک گردانند ولهذا اطباي ماتقدم وصيت نموده اند که دوائيکه ارادهٔ تجربهٔ آن داشته باشند بايد که پيش از
تناول اورا ملاحظهٔ رائحه وطعم آن نمايند اگر بوي بسيار ناخوشي ويا طعم کريه داشته باشد بدانند که آن دوا خالي از مضرتي
نخواهد بود باحتياط تمام آنرا استعمال نمايند ونيز اگر نفرت بسياري از ان در طبيعت يابند البته آنرا استعمال
ننمايند بدون تجربه وبايد که عند التجربه اولا بحيواناتي که امزجهٔ آنها قريب بمزاج انسان باشد مانند بوزينه وغيرآن که خوراک
آنها ادويهٔ سميه ازکياهها وحيوانات سمي نباشد بخورانند وتاسه روز نزد خودنگاهدارند وطعام وشراب لائق باوبدهند واگر
مکرر چنين کنند بهتر است پس بانسان بتدريج ازمقدار کم به زيادة روند واولا باشخاص قوي البنيه غليظ الطبع بلغمي کبير
السن معتادبافيون وافيونيات وامثال آن دهند ويا اولا بواجب القتل بحسب حکم شرع شريف بخورانند پس بديگران ودرجهٔ
کيفيت وخاصيت وقدر شربت آنرا معلوم نمايند ونيز بايد دانست که طريق معرفت امزجه ادويه واغذيه وخواص ومنافع آنها بعنوان
تجربه منحصر برانچه ذکر يافت نيست بلکه بانحاي ديگر نيز يافته اند اولا بالاجمال وثانيا بالتفصيل واز انجمله * يکي اتفاق است
مثلا شخصي صاحب مرض وعارضه بجائي وارد شود ويا آنکه ازبراي او دوائي وغذائي آورند واورا آورندهٔ آن ندانند کيفيت
آن را بخورد وباعث شفا وصحت او کردد پس آن شخص خود ويا آورنده ويا حکما واطبا متفطن کشته در تجسس وتفحص
وامتحان آن درآيند وکيفيت وخواص ومقدار شربت آنرا معلوم نمايند * دوم آنکه ميل وخواهش طبيعت
او برتناول دوائي ويا غذائي که کيفيت آنرا ندانند به تقريب ويا بدون تقريب شود وآنرا بيا شامد وبخورد وباعث
شفا وصحت او کردد مانند ميل وخواهش ورغبت مصتقي مايوس العلاج بخوردن ملح جوشانيدهٔ مملح وخريدن از ملح
فروش وخوردن وشفا يافتن ازان چنانچه درما زربون انشاء الله تعالى مذکور خواهد شد وخوردن مجذوم مايوس
العلاج شيرقي کردهٔ افعي ويا شراب که مارد ران افتاده ومرده بي اطلاع وشفا يافتن وبعد ازان اطبا پي بدان بردن
وحکايت آن مشهور است ودربيان بدوترکيب تريا ق فاروق حکايتي موبد اين خواهد آمد انشاء الله تعالى * سوم آنکه
باکراه ويا اجبار ويا شخصي ازراه عداوت باوچيزي بخورانند که مضر ومهلک باشد بقصد هلاک وآن شخص اتفاقا
مرضي مزمن داشته باشد وبآنچيز دفع علت او کردد مانند خورانيدن زرنيخ وسم الفار وبيش بصاحبان امراض باردهٔ رطبه

وعود اویهٔ محترقه از ضیق النفس وعوفهٔ کهنه وجذام وغیرها * چهارم آنکه به سبب قحط سالی وغلا ویا سیر وسیاحت
وغیرها اتفاقا دوائی ویا غذائی بخورد که کاهی ندیده ونخورده باشد از قبیل اوراق گیاهها وگلها وثمرها وبیخها وآن
باعث شفا وصحت وتقویت وفربهی او گردد چنانچه در کیفیت اطلاع بر بیخ چینی وچای خطائی گفته اند واز این قبیل
امت اطلاع بر مومیائی وباد زهر وانشاء الله تعالی هریک بجای خود مذکور خواهند شد وبعد از ان پی بحقیقت
وکیفیت وکمیت آن برند واقف آن گردند * هفتم از وجوه تجربه آنکه باشاره وارشاد انبیاء واولیا علیهم الصلوة والسلام که ایشان
بالهام واطلاع بامر حق عزشانه فرموده باشند یافته اند اولا بالاجمال وتقلید وتصدیق وحسن ظن ثانیا بالتفصیل والتحقیق
* هشتم آنکه بالهام والقاء در قلب نزد احتیاج وابتلا وتحیر ورماند کی مثلا شخصی در امری ومرضی فرو درماند وندانند که
چه تدبیر باید کرد وچه باید خورد از دوا ویا غذا ناگاه دران حال در دل او در دهند که فلان تدبیر باید نمود ویا فلان دوا ویا فلان
غذا را مفرد او یا مرکبا باین نحو باید استعمال نمود وچون او بعمل آورد آن را چنانچه القاشده است ظاهر گردد ویا آنکه
در همان حال بخواب رود ودر خواب بیند تدبیر آن را وچون بیدار شود وبعمل آورد همچنان بود که دیده بود پس در
تفحص ودریافت آن افتد چنانچه این دو سه وجه از تاریخ الحکما ملا احمد تهتی در ذکر بذ وظهورا طبا وترکیب تریاق فاروق
وپیدایش باد زهر ومازریون ومومیائی مذکور است ودر اماکن خود انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت * نهم آنکه از مشاهده و
عمل بعض حیوانات در معالجات خود بالهام خالق انام جل وعز دریابند مانند آنکه عمل حقنه را جالینوس از طائری
آموخت چنانچه در حرف الحاء در حقنه خواهد آمد ومشهور است که مار چون در ایام زمستان در زیر زمین پنهان میباشد
بدان جهت چشم او تاریک وکم نور می شود وبعد انقضای ایام زمستان وگرمی هوا که برمی آید رفته گیاه رازیانه
را میخورد وبر چشم خود می مالد چشم او بدستور روشن ونوراني میگردد وگویند که باز چون در جوف خود دردی در
می یابد طائری را که بیوناني دیقوس می نامند صید کرده جگر آن را میخورد وهمچنین اکثر چیزها از اکثر حیوانات نقل
کرده اند که از انها حکما واطبا انتقال نموده به تکرار وتکثار استعمال کیفیات وخواص ومنافعی چند دریافت نموده در کتب
خود ها ضبط کرده اند والله اعلم * واما طریق معرفت امزجهٔ ادویه واغذیه بقیاس که از امری بامری دیگر پی بردن وعلت
وسبب امری را حمل بر امر دیگر نمودن وحکم کردن است که او نیز چنین است پس آن بچند وجه است از انجمله سرعت
استحاله وبطوء آن است وسرعت جمود وبطوء آن وطعم ورائحه ولون اما در یافت سرعت استحاله وبطوء آن بدین نحو است
که انچه وارد آتش گردد مثلا چون در آتش اندازند اگر زود گرم ویا مستحیل بدان گردد گرم خواهد بود نسبت بانچه دیرتر
گرم ومستحیل بدان گردد بشرط آنکه جرم آن هردو مساوي باشند در تخلخل وتکاثف ورخاوت وصلابت ورقت وغلظت که
اگر مختلف باشند حکم نتوان کرد بران زیرا که انچه متخلخل ویا رخو ویا رقیق است زود مستحیل میگردد بخلاف اضداد
اینها وهم بدین قیاس سرعت جمود وبطوء آن است یعنی باید که در امور مذکوره باهم متساوی باشند ودر صورت تساوي
انچه زود تر از برودت متأثر گردد ومنجمد شود بارد است وانچه دیرتر بمراتب هردی آن گمتر زیرا که فاعل تحلیل واذابه
واحراق حرارت است وفاعل انعقاد وانجماد وقبض وجمع وتکثیف برودت ودران تاثیر هریک که قویتر وباعث شدت
ظهور وبقا وثبات آن باشد یابس است والا رطب جهت آنکه احد الفاعلتین را بایبوست عمل قویتر است وبارطوبت
ضعیف تر یعنی هرچه قوی الحرارة وقوی البرودة است ویا شدید الصلابت وتکاثف یابس است مانند احجار وانچه برخلاف

اینها است رطب والله اعلم بحقائق الامور * اما طعم که اقوای کل ادله وجمع آن طعوم است پس کلیات آن بحسب استقرا
نه است حرافت ومرارت وملوحت وحموضت وعفوصت وقبوضت ودسومت وحلاوت وتفاهت که مسیخ نیز نامند بفتح میم
وکسر سین مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وخای معجمه وبعضی تفاهت را شامل طعوم نکرده اند واصول طعوم را هشت
گفته اند وماسوای اینها مرکب ازینها اند خواه ظاهر بین محسوس باشند ویا خفی غیر محسوس ومرکبات آنها را حد وحصر
نیست واختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد وقوی وامزجه وفواعل آنها است زیرا که گفته اند خالی ازان نیست که جوهر حامل
شیء ذی طعم یا لطیف است ویا کثیف ارضي ویا متوسط میان آن هردو وقوت ومزاج آن یا حار است ویا بارد ویا معتدل درمیان
آن هردو وجوهر لطیف اگر حار است حریف میکردد واگر بارد است حامض واگر متوسط درحرارت وبرودت است دسم
وجوهر کثیف ارضي اگر حار است مر واگر بارد است عفص واگر متوسط است درحرارت وبرودت حلو وجوهر متوسط در
لطافت وکثافت اگر حار است مالح واگر بارد است قابض واگر معتدل است تفه ومسیخ وبه بیان دیگر آنکه خالی ازان نیست
که مواد که عبارت از قوابل ومحال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط بینهما وفواعل یا حرارت اند یا برودت یا کیفیت معتدله
بینهما وحاصل الضرب سه در سه نه است مثلا حرارت قویه هرگاه تاثیر درمادهٔ لطیف نماید احداث حرافت می نماید وآنرا
حریف میکردانند ودرمادهٔ کثیف احداث مرارت وآنرا مر می سازد ودرمادهٔ معتدله احداث ملوحت می نماید وآنرا مالح
میسازد وبرودت قویه هرگاه تاثیر نماید درمادهٔ لطیفه احداث حموضت می نماید وآن را حامض میکردانند ودرمادهٔ کثیفه
عفوصت وآن را عفص میسازد ودرمادهٔ معتدلهٔ متوسطه قبوضت وآن را قابض میکردانند وحرارت معتدله چون تاثیر
درمادهٔ لطیفه نماید احداث دسومت می نماید وشیء را دسم میکردانند ودرمادهٔ کثیفه احداث حلاوت وآن را حلو می نماید
ودرمادهٔ معتدله احداث تفاهت وآن را تفه می سازد پس حریف اخر طعوم مفردهٔ اشیای حاره است وبعد ازان مر و
بعد ازان مالح وحامض ابرد انواع طعوم مفردهٔ اشیای بارد است وبعد ازان عفص وبعد ازان قابض ودسم معتدل ترین
انواع اشیای معتدله است وبعد ازان حلو وبعد ازان تفه * واین جدول جامع اقسام طعوم بحسب فواعل ومواد است

| مواد / فواعل | حرارت | برودت | قوهٔ معتدله |
|---|---|---|---|
| لطیف | حریف | حامض | دسم |
| کثیف | مر | عفص | حلو |
| معتدل | مالح | قابض | تفه |

واکثر این مراتب در اکثر اثمار خصوصا حلو آنها بین وظاهر
میکردد اگر بر مادهٔ آنها رطوبت ولطافت غالب باشد مانند
انگور وانبه وامثال این هردو که در ابتدا تفه پس قابض میباشد
باعتبار کثافت مادهٔ وعدم تاثیر حرارت دران کامینبغی وبعد ازان
که اندک لطافتی یافتند وحرارت در آنها اندک زیادهٔ
تاثیر نموده عفص مائل بحموضت میکردند ورفته رفته
حموضت می افزاید وعفوصت میکاهد وچون قریب باعتدال
رسیدند میل بحلاوت مینمایند وآهسته آهسته حلاوت
می افزاید وحموضت می کاهد تا آنکه شیرین میکردند و
اگر رطوبت در آنها بسیار وافر باشد بعد از نضج تام چون حرارت منضجهٔ اصلیه ناقص کردد وحرارت غریبه در انها
تاثیر نماید باز حامض میکردند واگر مادهٔ آنها چندان لطافت نداشته باشد وحرارت غریبه قوي باشد میکردانند آنها را

حریف ویا مرور در انبه این مراتب واکثر طعوم مشاهد ه شده وهم برین قیاس اثمار دیگر باختلاف مواد که توابل اند وحرارت
وبرودت که فواعل اند وبه تفاوت تاثیر وتأثر آنها متفاوت ومختلف میکردند چنانچه ذکر یافت *وبدانکه بعض طعوم باهم مشارک
اند ولیکن درشدت وضعف واختلاف ماده وتاثیر فاعل متفاوت مانند حریف که مشارک مراست الا آنکه درحریف به سبب لطافت
ماده ظهور وتاثیر فاعل زیاده ظاهراست ودر مر کمتر ونیز مر ومالح باهم مشارک اند الا آنکه تاثیر فاعل در مر زیاده است
از مالح ولهذا چون در ملح حرارت زیاده از حد لائق تاثیر نماید ولطافت ورطوبت آن را فاني سازد وماده آنرا کثیف
کردانند آنرا مر نیز میکردانند مانند ملح مر بخلاف ملح طعام وهمچنین قابض با عفص وعفص با حامض وحامض با تفه مشارک
اند وظهور آثار وافعال هریك نیز بهمان نسبت بمراتب می باشد والله اعلم *اما حریف بکسر حا ورای مهملتین ودوم
ازان هرد ومشدد وسکون یاي مثناة تحتانیه وفا که بفارسی تیز وتند نامند آن است که درحین چشیدن زبان را بگزد
واجزای آن در زبان نفوذ کند وازافعال آن جلا وخراشیدن سطح جلد وغوص نمودن دران وتفتیح وترقیق وتلطیف
وتقطیع وتحلیل وتنقیه ومنع تعفین وتسخین واحراق است بسبب شدت کرمي ولطافتی که درجوهر آن است مانند فلفل
وخردل وهرچه تیزود ران تیزی باشد بمراتب خود *اما مربضم میم وتشدید رای مهمله که بمعني تلخ است آن است
که بسطح ظاهر زبان نفوذ کند وغوص دران نماید وسطح آن را خشن سازد وطبیعت را ازان کراهیت ونفرت بود
وطبیعت را برهم زند وازافعال آن جلا وتلطیف وترقیق وتقطیع وتخشین وتجفیف وتسخین ومنع وتعفن است اما کمتر از حریف
بسبب حرارت وارضیتی که درجوهر آن است ودر سائرافعال ضعیف تر از حریف است الا در تجفیف ومنع تعفین که
زیاده ازان است بسبب ارضیتی که درجوهر آن است مانند مر مکی وصبر وهرچه تلخ ودران تلخي است نیز بمراتب
خود * واما مالح که بمعني شور است آن است که نفوذ کند برسطح زبان بدون کزیدن وجلا دهد سطح آن را وازافعال
آن تفتیح وتلطیف وتحلیل وجلا وتقطیع وتغسیل ومنع عفونت وتسخین باعتدال است بسبب اعتدال جوهر خود ودر سائر
افعال قریب بمراست وازان ضعیف تر مانند املاح وانچه دران ملوحت وشوري است نیز بمراتب خود * واما حامض
وبحموضت که بمعنی ترش وترشي است آن است که سطح زبان را اندک بگزد ونفوذ دران نماید وآب در دهان آید حتی از تصور آن
وازافعال آن تلطیف وتقطیع وتنفیذ وارخا وتفتیح مجاری وسدد وجلا واحداث برودت ورطوبت است بسبب برودت
ومائیت ولطافت جوهر خود مانند سرکه وآب میوه های ترش وآب ماست وانچه دران ترشی است نیز بمراتب خود * واما عفص بفتح
عین مهمله وکسر فا وصاد مهمله که بمعني زمختی است آن است که اجزای زبان را برهم کشد وجمع وخشن وکثیف وصلب سازد
وازافعال آن تکثیف وتصلیب وعصر وردع وتخشین وتبرید است بسبب برودت وارضیت وکثافت جوهر خود مانند مازو وجفت
بلوط وانچه دران عفوصت وزمختی باشد نیز بمراتب خود * واما قابض که بمعني گیرنده است آن است که اجزای زبان را بهم
آورد وچندان خشن نسازد که عفص میسازد وازافعال آن تغلیظ وتکثیف وقبض وتجفیف وتقویت اشتها وحبس اسهال وتبرید
است بسبب برودت وارضیت جوهر خود ودر سائرافعال ضعیف تر از عفص است بسبب کمی کثافت جوهر خود نسبت بآن مانند
فوفل وانچه دران قبوضت است نیز بمراتب خود *واما مادسم بفتح دال مهمله وکسر سین مهمله ومیم ودسومت که بمعني چرب وچربي
است آن است که سطح زبان را ملایم ومنبسط ومستوي سازد وازافعال آن ترطیب وتلیین وارخا وازلاق وانضاج واستحاله
بخلط غالب وتسخین قلیل است بسبب لطافت وهوائیت ومائیت جوهر خود مانند ادهان واسمان واشیای دهني چرب * واما حلو

بضم حای مهمله وسکون لام وواو وحلاوت که بمعنی شیرین وشیرینی است آن است که سطح زبان را نرم وملایم ومنبسط ومستوی سازد وطبیعت مدبرهٔ بدن آن را دوست دارد وقوت جاذبهٔ کبدیه آن را بزودی بخود جذب نماید ومشتاق بدان باشد واز افعال آن جلاو ارخاو انضاج وتلیین وترقیق واذابه واستحاله بخلط غالب ودم واسخان قلیل است بسبب اعتدال حرارت ولطافت جوهر خود مانند شکر وعسل ودرشاب انگور وتوت وخرما وانجیر وانبه وبالجمله انچه دران شیرینی وشیرین باشد واما حلوقوی الحلاوت شدید الاسخان پس آن درشت کنندهٔ سطح زبان ومعطش است مانند شکر سرخ وبعض انواع عسل حادو کهنه بجوش آمده * واما تغه بفتح تای مثناة فوقانیه وکسر فاوها که مسیخ نیز نامند بفتح میم وکسر سین مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وخای معجمه وتفاهت که بمعنی بی مزه وبی مزکی است آن است که سطح زبان را بسیار نرم وملایم ومنبسط ومستوی سازد ومرغوب طبیعت نباشد واز افعال آن تسکین حرارت وعطش ورفع خشونت وقبوضت وامثال اینها است اگر بارطوبت باشد وبالجمله شدت وحدت طعم دلالت بر حرارت میکند واعتدال وملایمت آن دلالت براعتدال وخشونت وقبوضت وعفوصت بریموست ورخاوت وملایمت وتلیین برطوبت وبرهمین قیاس ونسبت از ترکیب آنها می توان دریافت نمود کیفیت اشیای مرکبه راوکاه است که شیء مرکب ازدوچیز یکی بارد بی طعم ودیگری حار یا طعم میباشد بارد بواسطهٔ غلبهٔ جوهر خود برجوهر حار پس درین نوع می باشد طعم آن مرکب غالب به سبب جوهر حار وفعل آن بزودت بسبب غلبهٔ جوهر بارد مانند افیون که تلخی آن از جوهر حار وتاثیر برودت آن ازجوهر بارد آن است واین چنین شیء را مرکب القوی می نامند وامثال آن بطویق صناعت آن است که چون اندکی صبر را دربسیاری ازدوغ ترش حل نمایند البته آن را تلخ می سازد واما مزاج آن را کرم نمی نماید پس هرگاه بطریق صناعت ممکن باشد که چیزی طعم چیزی را منحرف گرداند ومزاج آن متغیر نسازد پس بطریق امتزاج وترکیب طبیعت بطریق اولی جائز است پس استدلال بطعوم کلیه نباشد زیرا که گاه است در بعضی جاها مخالفت با مطلوب می نمایند وگاه مجتمع میکردند وطعم در جرم شیء واحد مانند مرارت وقبوضت مجتمع در حمض واین را بشع وبشاعت می نامند ومانند مرارت وملوحت در اراضی سبخه وآب دریای شور واین را زعوقت وزعاق می نامند ومانند مرارت وحرافت در عسل مطبوخ از حد درگذشته وکهنه بجوش آمده وبعض اثمار شیرین از حد درگذشته ومانند حموضت ومرارت وقبوضت در بعضی میوها ومانند مرارت وحرافت وقبوضت در باذنجان ومانند مرارت وتفاهت در کاسنی وامثال این مرکبات وغیر اینها نیز بسیار است از تراکیب ثنائی وثلاثی ورباعی وخماسی وغیرها والله اعلم بالحقائق کلها * واما رائحه که جمع آن روائح است که استدلال کرده می شود بدان نیز در اکثر امور بر کیفیت ومزاج شی ذی الرائحه یعنی بعض بویدن بدن وچشیدن ودریافت طعم آن درمی یابند مزاج آن را زیرا که بوی حاد قوی دلالت برحرارت دارد وبوی رخو ضعیف بر برودت وبوی ملایم بر اعتدال وهمچنین ولیکن این نسبت بطعوم ضعیف تر است وکلی نیست زیرا که بسیار واقع می شود که رائحهٔ چیزی با طعم آن مخالفت دارد مانند بعض گلهای خوشبو که طعم آنها خالی از تلخی وعفوصتی نباشد که کیفیت شان ورای آن خواهد بود * وبدانکه در کیفیت استشمام روائح بعضی گفته اند که اجزای لطیفه آنها است که جدا شده ومختلط بهوا گشته بحس شامه میرسد وبعضی گفته اند اخرهٔ لطیفهٔ آنها است که جدا شده ومختلط بهوا گشته بحس شامه میرسد وفی الحقیقة شاید بعض آشیای ذی رائحه چنان باشند وبعض چنین وبعضی که جوهر آنها لطیف وجرم آنها سخیف متخلخل باشد بهردو

نحو بود که هم اجزای صغیر و هم ابخرهٔ لطیفه از انها جدا گشته و مختلط بهوا شده بقوت شامه میرسند و مدرک میگردند و ازین جهت اشیای کثیفه و صلبه در نهایت کثافت و صلابت اکثر آن است که خالی از رائحه می باشند مانند احجار یکه در عمارات و بیوت و غیرها بکار می برند و یاقوت و الماس و زمرد و غیرها و لهذا طریق استدلال بر رائحه در انها مسدود و مفقود است

* و بدانکه روائح منقسم می شوند بسه قسم اول باعتبار چیزی که مقارن آنها است از طعوم در اکثر امر و نام برده می شوند این روائح بنام آن طعوم بسبب شدت مقارنت آنها با یکدیگر مانند آنکه میگویند بوی دوشاب و شکر و عسل و سرکه و میگویند که فلان چیز و فلان میوه بوی شیرین دارند و سرکه و ماست و فلان میوه و فلان چیز بوی ترش و همچنین سائر طعوم و استدلال باینها مانند استدلال بآنها است * دوم استدلال بملایمت و منافرت آنها است چنانچه گفته می شود که این رائحه ملایم و موافق طبیعت و طیب و لذیذ و مرغوب است مانند رائحهٔ عنبر و گلاب و گلهای خشبو از ورد احمر و ورد چینی و نرجس و امثال اینها و استدلال باینها کرده می شود بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت مادهٔ آن در اکثر امر و یا آنکه فلان رائحه کریه و غیر مرغوب و منافر و مخالف طبیعت است مانند جلتیت منتن و ثوم و جیفه و مانند اینها و استدلال کرده می شود باینها بر حدت کیفیت جوهر حرارت و کثافت مادهٔ آنها در اکثر امر * سوم باعتبار فعل و تاثیر آن است در حاسهٔ شامه چنانچه گفته می شود که فلان رائحه مسکن حرارت و طراوت بخش دماغ است مانند نیلوفر تازه و سیب و خیار تازه و فلان رائحه مهیج حرارت و خشک کنندهٔ دماغ است مانند مشک و چند بیدستر و فلفل و زنجبیل و شونیز و امثال اینها و از اول استدلال بر برودت و رطوبت کیفیت و لطافت مادهٔ کرده می شود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله هر رائحهٔ حارهٔ حادهٔ موافقه و ملایمه دلالت بر حرارت و یبوست کیفیت و لطافت مادهٔ و هر رائحهٔ قویهٔ کریهه دلالت بر حرارت و یبوست و کثافت مادهٔ و هر رائحهٔ ملایمهٔ مسکنه حرارت و نفس و مفرحهٔ قلب و روح و موطبهٔ دماغ و منومه بعضی از اینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبهٔ رطوبت و لطافت مادهٔ میکنند و بعضی بر برودت و رطوبت والله اعلم * و اما لون که جمع آن الوان است پس بدانکه استدلال باینها بسیار ضعیف و مشوش و مضطرب تر از روائح است و همچنان کلی نیست اکثر آنست که مختلف میکردند و بالجمله وجه استدلال باینها آن است که لون بیاض اکثر دلالت بر برودت و رطوبت میکند جهت آنکه برودت سفید میکرداند جسم رطب را چنانچه در یخ و برف مشاهده کرده میشود لون سواد بمراتب خود دلالت بر برودت و یبوست میکند جهت آنکه برودت سیاه میکرداند جسم یابس را چنانچه مشاهده کرده میشود در اشجار یابسه و میوهای خام نارس یابس بی آب که چون هر دو بسیار بآنها رسد جرم آنها متکاثف و خشک و سیاه میکردد و نعل حرارت در ان هر دو بعکس این است یعنی میکرداند شی رطب را سیاه چنانچه میکرداند هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید مانند آنکه میکرداند فحم را رماد و اطبا گفته اند هرگاه نوع واحد از دوای خاص مثلا اگر مختلف شوند اصناف آن در رنگ که بعضی مائل به بیاض و بعضی مائل بحمرت و بعضی مائل بصفرت و بعضی مائل بسواد باشند پس مائل به بیاض اگر باشد طبیعت نوع آن بارد مانند صندل ابیض پس آن ابرد اصناف خود است و مائل بحمرت مانند صندل احمر در سردی از ان کمتر و مائل بصفرت نیز از ان کمتر و اما مائل بسواد از همه سرد تر است و در یبوست مائل به بیاض کمتر از همهٔ اصناف خود و بعد از ان اصفر و بعد از ان احمر و بعد از ان از همه غالب تر و یابس تر اسود است و اگر طبیعت آن دوا مائل بحرارت باشد پس حکم آن برعکس بارد است مانند عسل سفید و سرخ و سبز که عسل سرخ و سبز می باشند بسیار گرم و مائل به سفیدی میباشد گرمیش از ان هر دو کمتر و در بطیخ هندی و انبه و خربزه حکم بالعکس است اکثر یعنی هندوانه و انبه و خربزهٔ

زرد ونباتي رنگ شيرين تر وبهتر ميباشد از سرخ وسائر الوان مركب ازان هردواند والوان ديگر چون مركب اند دلالت آنها نيز بحسب تركيب بغلبهٔ بعض آنها است بر بعضي واصل كل الوان بياض وسواد است وسائر الوان مركب ازان هردواند * وبدانكه هر سواد را از علامت حرارت دانسته اند وهر بياض را علامت برودت وهر سرخ را علامت اعتدال وهر سبز را علامت برودت ويبوست وهر زرد را علامت حرارت ويبوست پس بدليل سواد وحدتِ رائحهٔ افيون ميبايد كرم باشد نه سرد وآنكه گفته شد كه قانون استدلال بالوان ضعيف ومشوش ومضطرب ودلالت آنها اكثري است نه كلي جهت آن است كه اكثر شبهه واقع ميشود مثلا چون خلط كرده شود دريك رطل شيرد ومثقال افربيون باين حيثيت كه بكردند آن هردو شيء واحد ومحسوس نكردد اجزاى افربيون جدا از شير ومزاج ثانوي صناعي بهم رسانند با وجود آنكه رنگ آن متغير نگشته مي باشد بسيار كرم وهمچنين است حكم درطعم ورائحه نيز مانند افيون وكافور كه با وجود آنكه بسيار با رداند تلخ وتند اند بحديكه غالب مي آيند بر اكثرى از طعمها وبويهاى قوى مانند فلفل وزعفران وجند بيدستر وعنبر ومشك وغيرها يعنى در تركيبى وممتزجى كه افيون يا كافور باشد غالب مي آيد طعم ورائحه هريك ازان هردو بركل اجزا وهمچنين استدلال بسرعت استحاله وبطوء آن وسرعت جمود وبطوء آن نيز كلي نيست پس استدلال باموز خمسه بتنهائي بدون تاييد بتجربه وتكرار وتكثار استعمال ناقص وناتمام است وحكم بالجزم نمى توان نمود بغلبه كيفيتى از كيفيات اربعه ويقين بمعني ظن غالب حاصل نميكردد ازان زيرا كه ميتواند بود كه شيء ممتزج مركب بارد باشد ويا حار وطعم ورائحه ولون آن هريك جدا جدا دلالت برخلاف آن نمايند واز حيثيت اجتماعي برخلاف آنها جهت آنكه ممكن است كه تركيب آن از اجزاى مختلفه باشد وجزوذي طعم ويا رائحه ولون قوى وغالب بر ديكرا جزا باشد ودر ممتزج آن ظاهر كردد چنانچه در تراكيب افيونيه ويا قطرانيه ويارا وندیه ويا كافوريه رائحه افيون وكافور ولون افيون وقطران كه سوادولون را وند كه زرد است مشاهده وظاهر ميكردد وهمچنين رائحه والوان ديكر وطعوم نيز واما افيون وكافور كه لون آن هردو دلالت بر برودت دارند وحدت رائحه وطعم آن هردو دلالت برحرارت ميكنند بحديكه منشأ توهم بعضى كشته كه آن هردو را حار دانسته اند وميتوان توفيق وجمع بين الرايين بدين طريق نمود كه آن هردو از جمله ادويه مركب القوى اند كه در انها در وجز وغالب است يكى لطيف حار حامل رائحه وباعث صدور افعال حرارت كشته ودیكرى كثيف ارضي بارد كه موجب لون وصدور افعال برودت شده وبعد ورود در بدن جزو لطيف حار آن بسبب فعل وانفعال با طبيعت اثر خود نموده بزودى بتحليل ميرود وزائل ميكردد وباقي مي ماند جزو كثيف ارضي بارد آن مدتها مديد وافعال برودت از ان صادر ميكردد وادلهٔ هريك ازامور مذكوره بتفصيل در شرح قانون وكتب مبسوطه اين فن مذكور است وچون اينجا گنجايش ذكر آنها نبود بدين مقدار اكتفا نمود واما استدلال ماخوذ از افعال دوا چنان است كه انچه دران تفتيح وقبض باشد حار ويابس است يا برودت يعنى مركب القوى است باغلبهٔ حرارت وانچه دران تحليل ولزوجت بود دران نار يت ورطوبت غالب است وانچه قوت آن بسيار لطيف وخفيف باشد ويا قابل كوبيدن نباشد مانند سقمونيا ويا قابل شستن نباشد دليل آن است كه جزو حارى آن بسيار قليل وضعيف است وجزو ارضي بارد كثيف بسيار وبرهمين قياس استدلال باحوال ديكر بايد نمود ولا يعلم حقايق الامور كما هي الا فاعلها وخالقها جل شانه

* فصل پنجم در بيان احتياج بتركيب ادويه

اولا بايد دانست كه چون يافته نمى شود دوائى مفرد كه ابتنهائي مقابلت ومقاومت تواند نمود بهر مرض مرض يعنى در كيفيت وخاصيت خود متكافي باشد دفع ورفع آن را در اكثر مرخصوص در امراض مركبه ومتضاده پس ناچار است از تركيب ومركب هرچند قليل الاجزا وخفيف باشد بهتر است از

کثیر الاجزا وثقیل زیرا که دوای مفرد اخف است بر طبیعت از مرکب وآنکه از مفرد مقدار شربت تام کامل در اکثر مستعمل میکردد بخلاف مرکب وفائدهٔ که بر شربت تام کامل مترتب میکردد البته زائد است از غیر تام کامل پس بالاجمال بدانکه علت ترکیب وکثرت اجزا یا بجهت تقویت دواست ویا بجهت حفظ قوت آن ویا بجهت دفع اذیت ونکایت آن ویا بجهت بدرقه شدن ونفوذ فرمودن آن و یا بجهت رفع کراهیت وبشاعت طعم ورائحهٔ آن ویا امثال اینها از اعراض واغراض وفوائد ویا کثرت امراض پس هر چند این امور زیاده شود اجزای ترکیب زیاده خواهد شد وبالتفصیل آنکه علت کلي وغرض اصلي از ترکیب ادویه عدم وجدان دوای مفرد منکافی است دفع ورفع مرض مطلوب را بد وجهت * اول آنکه دران کیفیتی ووصفی قوی وغالب وزائد باشد از مقدار مطلوب ویا آنکه ضعیف وناقص بود ویا مضادت ومنافاتی ببعض از اعضا وقوی وارواح ویا ببعض امراض داشته باشد * دوم آنکه مرض وعلت مرکب باشد از چند مرض وآن دوا بتنهائي مقابله ودفع آنها نتواند کرد پس درین صورنا چار است از ترکیب * وبدانکه تا بغذای دوائي توان معالجه نمود بدوای غذائي نباید پرداخت وتا بدوای غذائي اصلاح حال مزاج ورفع مرض توان نمود متوجه بدوا نباید شد وتا از دواي ضعیف القوة سهل المؤنة رفع احتیاج شود بدوای قوي ود شوار نباید رجوع نمود وهمچنین تا بمعرق ومدر رفع احتیاج وتنقیة شود ملین نباید داد وتا بملین قضای حاجت ورفع غائله وتنقیه شود به مسهل نباید پرداخت خصوص بادویهٔ مسهله قویه وبی منضج ونضج که اعتدال قوام مواد وقابلیت دفع است مسهل نباید داد مگر نزد ضرورت وعدم فرصت زیرا که طبیعت وجوهر دوا البته مضادت ومخالفت ومنافات دارند با طبیعت وجوهر بدن وارواح وقوی ودر صورت احتیاج ادویهٔ مرکبهٔ مجربهٔ متداولهٔ حکما واطبای ماتقدم وماتاخر وانچه بتجربهٔ طبیب خود آمده وبکرات ومرات استعمال نموده در اشخاص وامزجه وازمان واسنان متنوعه متکثره بهتر از مجهوله غیر مجربه است * وبدانکه مراد از مرض مفرد اینجا آن است که طبیب در معالجهٔ آن محتاج بیک امر بیش نباشد مانند تبرید ویا تسخین ویا ترطیب ویا تیبیس ویا تحلیل ویا اسهال صفرا ویا بلغم ویا سودای صرف وامثال اینها واگر بچند امر باشد مرکب است نه آنکه اگر مرض مرکب از چند جنس مرض از سوء مزاج وتفرق اتصال ومرض ترکیب نیست مفرد است والا مرکب زیرا که می تواند بود که مرض از جنس واحد باشد ودران محتاج بچند نوع از معالجه باشند مانند قروح لحمیه که از جملهٔ تفرق اتصال است ودر ازالهٔ آن محتاج بدوای منبت لحم وجالی قیح ووسخ وناشف رطوبات زائده اند واگر دران لحم عفن فاسد باشد بدوای اکال نیز وهمچنین اما اول یعنی از علل احتیاج بترکیب دوائي است که دران کیفیتی ووصفي قوی وغالب وزائد باشد پس آن شش قسم است * اول از آنها آنکه قوت وکیفیت آن غالب بر قوت وکیفیت مرض باشد ویا ضعیف وناقص ازان مثلا حاجت بدوائی شود که کیفیت وحرارت آن سه جزو باشد ویافته شود دوائی موافق مطلوب که حرارت آن چهار جزو باشد پس ناچار آن را ترکیب باید نمود بادوائیکه درود وجزو از حرارت باشد که بعد تکافو وفعل وانفعال در وسه جزو از حرارت بماند مانند ترکیب وامتزاج آب بسیار کرم با آب نیم کرم ویا بدوائی که در رویک جزو از برودت باشد مانند امتزاج آب بسیار کرم از آب سرد وهمچنین در برودت وترکیب بارد با بارد ویا بارد باحار ورطب بارطب ویا یابس با یابس ویا بارطب * دوم از آنها آنکه دران دوا صفتی وحالتی غالب باشد که مخالف ومنافی باشد غرض مطلوب را بدین نحو که مثلا بسیار شدید القوة باشد مانند افیون وزرنیخ وکافور وامثال اینها ویا سریع النفوذ باشد وغرض بکمتر از ان حاصل کردد

مانند زنجار و کبادیت و زرانیخ و نوره و امثال اینها که بسبب کمال قوت و حدت محتاج اند بخلط و ترکیب بادویه مصلحهٔ
مغریهٔ لزجهٔ کاسرهٔ قوت و حدت آنها مانند زعفران و جند بادستربا افیون و زعفران باکافور و کثیرا و صموغ با فربیون
وادهان و موم و سفیدهٔ تخم مرغ با زنجار و کبادیت نوره و ازین قبیل است امتزاج کثیرا بابسد محرق و امثال آن
وسفرجل و مصطکی و طباشیر و عود هندی در امراض معده و کبد و عروق و نواح آن هردو با سقمونیا و غاریقون تا آنکه آن هردو
را نکاهدارند در معده و کبد و عروق و نواح آن تا فعل خود را کما ینبغی نمایند و آن جذب صفرا است و اذابهٔ بلغم جهت آنکه از
خاصیت سقمونیا و غاریقون است سرعت نزول بامعا و بسوی خارج و نیز آن ادویه حافظ قوی و ارواح و اعضای رئیسهٔ شریفه
وعامة المنافع اند که قلب و کبد و دماغ و معده باشند از ضرر و غائلهٔ آن هردو یعنی سقمونیا و غاریقون زیرا که ادویهٔ مسهلهٔ قویه
خالی از ضرر و غائله نیستند چنانچه در صدر کتاب ذکر یافت و نیز ازین قبیل است امتزاج و ترکیب ادویهٔ مغریهٔ مانعهٔ حدت
وسرعت مرور و نفوذ مانند کثیرا و صمغ عربی و افیون با ادویهٔ قویهٔ حادهٔ سریعة النفوذ والمرور مانند زرانیخ و بورق و نوشادر
وشورهٔ و مانند اینها تا آنکه زمانی ممتد در مثانه بمانند و فعل و اثر خود را بخشند و ضرر و غائله بآن نرسانند و ایضا از انجمله است
اختلاط ادویهٔ مسهلهٔ شدیدهٔ قویه با مصلحات و چرب نمودن بروغن بادام و کاو و مانند تربد و هلیلجات و مغز فلوس خیارشنبر
و تربد بیرو تشویهٔ بعض آنها مانند حب الملوک و ماز ریون و سقمونیا و انزروت و سائر ادویهٔ مسهلهٔ قویه و نیز
ازان جمله است امتزاج سرکه با شکر و یا عسل در سرکنگبین برای کسر سورت و سرعت نفوذ سرکه و ثوران و هیجان صفرا و
سودا را جهت آنکه ترشی حاد محض مهیج صفرا و سودا است و نیز شکر و عسل بسبب لزوجتی که دارند مانع شدت نفوذ و کاسر
حدت سرکه اند و طبیعت و قوت کبدی بسبب کمال رغبت و میل بشیرینی آن را بزودی جذب می نماید و افعال مطلوبه ازان
از شکستن حدت صفرا و نفوذ در جمیع مسالک و مجاری و تفتیح سدد و غیرها کما ینبغی صادر میکردد و نیز اختلاط دهن ورد
باسرکه جهت منافع و فوائد مذکوره است و ایضا امتزاج شیرینی با زنجبیل و هلیلجات و املج از ساختن مربای آنها و غیره
باشکر و یا عسل ازین جهت است و نیز ازین قبیل است ترکیب ادویهٔ بطیئة النفوذ با ادویهٔ سریعة النفوذ مانند تخم رازیانه
وکرفس و انیسون و کشوث و دهن بلسان و امثال اینها که بسبب کمال قوت نافذهٔ خود قرار در کبد و عضو مخصوص نمی
نمایند که افعال مطلوبه ازانها کما ینبغی صادر کردد از تفتیح سدد و تحلیل مواد و غیرها پس ناچار است از ترکیب آنها
با دوائیکه جاذب آنها باشد بسوی خلاف جهت کبد تا آنکه در کبد قرار یابند و بطرف دیکر نفوذ ننمایند مانند تخم ترب
که جاذب بسوی فم معده است و امثال اینها از ادویهٔ حارهٔ سادهٔ سریعة النفوذ مانند دهن بلسان که محتاج بسوی ترکیب
با ادویهٔ ملایمهٔ بطیئة النفوذ مانند شمع اند * سوم ازانها آنکه آن دوا بطی النفوذ و یا ضعیف القوة و اثر باشد که پیش
از رسیدن بعضو مطلوب قوت و فعل آن باطل و زائل و یا ناقص و ضعیف کردد و یا آنکه آن دوا بسبب ضعف قوت خود و یا بسبب
بعد مسافت عضو معلول و یا بسبب عدم اختصاص آن بآن عضو در راه متفرق و منتشر کردد و تمامی قوت آن بعضو
مخصوص نرسد و یا آنکه اختصاص آن عضو داشته باشد ولیکن بتنهائی نتواند رسید پس درین صور محتاج است بترکیب
بادویهٔ سریع النفوذ مختص بآن عضو تا آنکه باعث تقویت و مانع انتشار او کشته بزودی قوت و اثر آن را بعضو مخصوص
برساند مانند ادخال زعفران در اقراص کافور و ادویهٔ قلبیه و همچنین کافور در انها تا آنکه بسبب اختصاص که زعفران
و کافور بقلب دارند بزودی اثر بزودت کافور و سائر ادویه را بقلب رسانند بدون کسر و انکسار بسیار و نیز از خاصیت

زعفران است که بعد رسانیدن اثرد وا بقلب هم بقوت حرارت خود وهم بالخاصیة فعل وانفعال دوا با طبیعت خاصیت واثر
آن زائل وباطل میکردد وباقي میماند اثر قوت دوا وازین جهت است که مقدار زعفران را در اقراص کافوري کمتر از وزن
کافور وکافور را در ادویهٔ قلبیه کمتر از وزن ادویهٔ دیکر مینمایند تا غالب بر انها نیایند ومعین ومدرق آنها باشند ونیز
ازین جمله است ادخال سرکه در ادویهٔ مختصه بطحال وایضا ازین جهت داخل کردهٔ مي شود زعفران واسارون باسقمونیا
وغاریقون تا آنکه آن هردو قوت این هردو را بدماغ وعروق آن برسانند واین هود وکما ینبغي فعل خود نمایند وایضا برای
آن است داخل کردن ادویهٔ مقویهٔ عطرهٔ قابضه ومفتحه ومنقیهٔ فضول در ادویهٔ مختصه باورام کبد ودماغ ومعدهٔ
وکردهٔ ومثانه وانثیین مانند مصطکی وعود هندي وورد احمر وکمون وبا مسهلات معدهٔ نارمشک ومصطکی وسفرجل
وبا مسهلات کبد وردا حمر وبا مسهلات دماغ سنبل الطیب وبا مسهلات انثیین کمون وهمچنین ازین قبیل است ادخال
ذرا ریح جهت اختصاص آن بکردهٔ ومثانه با ادویهٔ مدرهٔ نافعهٔ امراض کردهٔ ومثانه تا آنکه قوت آنها را بزودي بلا نقصان
وضعف بآن هردو عضو برسانند و نیز از ان قبیل است ادخال سرکه ودهن در اضمدهٔ واطلیه وبا بونه نیز در اضمدهٔ
وادویهٔ مشروبه جهت آنکه در بابونه دو قوت است یکی محلله ودوم قابضه که بقوت محلله اثر در نفس عضو می نماید وبقوت
قابضه منع وسد مجاري ومسام ومنع انصباب مواد بدان عضو میکند وهمچنانکه در سرکه سه قوت است یکی مفتحه ودوم نافذهٔ
وسوم قابضه ودر دهن ورد نیز سه قوت است یکی مفتحه ودوم محلله وسوم ملینهٔ مرخیه بلکه اندک قوت قبضي نیز دارد وایضا
از انجمله است امتزاج زنجبیل باتربد جهت آنکه تربد بصرافت خود تقطیع وترقیق ودفع مواد بلغمیهٔ غلیظه کما ینبغي بدون اعانت
بازنجبیل نمی تواند نمود مصطکي برای تقویت معدهٔ وکبد است وهمچنین است ترکیب بعض ادویهٔ مسهله با بعض دیکر برای
زیادتي تقویت واعانت بردفع وقلع مواد وترکیب وامتزاج شراب ریحاني صافي رقیق باماء اللحم برای صاحب غشي حوالي و
صاحب دق کافور باماء الشعیر برای مدقوق جهت آنکه ماء اللحم بسبب لزوجتیکه دارد بمجاري ومسالک می چسپد وبزودي
بعضو مقصود واعماق بدن نمیرسد وشراب بسبب شدت نفوذ خود بزودي آن را میرساند وخود نیز غذائیت دارد وکافور
نیز بزودي اثر ماء الشعیر را بقلب میرساند جهت اختصاصیکه بقلب دارد ونیز تبرید قوي می نماید وازین جمله است ترکیب
مرخیات محلله بارواع نزد تزاید اورام زیرا که طبیعت مدبرهٔ بدن باذن خالقها جل اسمه فعل وخاصیت هریک را بجای
لائق خود میرساند وازان این امور غریب وبعید نیست امور دقیقهٔ خفیهٔ عالیهٔ غامضه بسیار از ان صادر میکردد زیرا که خلیفهٔ
عقل ونفس است در عالم اجسام * چهارم ازانها آنکه منافات ومضادت داشته باشد بارواح وقوی وبعضی اعضا مانند افیون
وسائر ادویهٔ قویهٔ سمیه وغیر سمیهٔ مسهله وغیر مسهله که محتاج بحافظ ومصلح اند مثل افیون که در ادویهٔ عین بدون زعفران
ودر اقراص ونزله بند ها با زعفران وجند ومشک وهمچنین در ادویهٔ قلبیه بدون آنها بتنهائي استعمال آن جائز نیست برای
آنکه مفني ارواح وقوی ومطفي حرارت غریزي است وهمچنین ادویهٔ قویه ومسهلات سمیه که بدون مصلحات وحافظات
قوی وارواح واعضا خصوص اعضای رئیسه وعامة النفع مثل قلب وکبد ودماغ ومعدهٔ وکردهٔ ومثانه مانند سقمونیا وغاریقون
وامثال آن هردو با صمغ وکثیرا وغیرها از مغریات ومصلحات وتشویه وتبدیر وادویهٔ حافظهٔ ارواح وقوی جائز نیست وهمچنین
زنجار وامثال آن بدون صموغ وموم واد هان چنانچه ذکر یافت پنجم ازانها آنکه آن دوا کریهة الرائحه ویا بشع الطعم باشد
وطبیعت آن را قبول ننماید مانند حلتیت وصبر وخیارشنبر که محتاج اند آن هردو با خفلاط وامتزاج با دوای خشبو نیکو

طعم از قبیل زعفران وعسل وخیار شنبر با کلاب تا باعث قبول طبیعت وعدم نفرت وکسر سورت ورفع غائله وغثیان آنها کردد
* ششم از آنها آنکه عضو بسبب شرافت ولطافت وشدت ذکای حس خود برداشت ادویهٔ قویه وحادهٔ لذاعهٔ کاویه نداشته باشد
مانند قلب ودماغ وعین وفم معده که بجهت کسرت حدت آنها محتاج اند بترکیب با ادویه که کاسر حدت آنها ویا تبلید عضو باشند
مانند کثیرا والعبه وافیون وبزر البنج وادویهٔ مقویهٔ حافظهٔ آنها در ادویهٔ ماکوله ومشروبه وصموغ وادهان وموم وسفیدهٔ
بیضهٔ مرغ وافیون در اطلیه واضمده وقیروطیات ومراهم مانند مرهم زنکار وسفیداب وتوتیا ونوره وامثال اینها که بسبب
لزوجت وارخا وتخدیر وغیرها مانع آیند از شدت تاثیر وادراک به الم لذع ونفوذ وکاوش وتقطیع واحراق وغیرها وازین
قبیل است امتزاج شیرینهای مقویهٔ قلب وکبد وفم معده طیبة الرائحه مانند کل قند وشراب سیب وبه وجوارش عود ودواء
المسک وامثال اینها با ادویهٔ حادهٔ کریهة الرائحه بد طعم مانند حلتیت ومرمکی وصبر وامثال اینها واکثر این امور باهم
مشارک اند * واما دوم که علت ترکیب دوا ترکیب مرض باشد وآن سه امر است * امر اول آنکه مرض مرکب از دو خلط باشد
ودوای مفرد به تنهائی نتواند دفع آن هردو نمود مانند شطر الغب که غب غیر خالص نیز نامند که مادهٔ آن مرکب از صفرا و
بلغم است محتاج می شوند در معالجهٔ آن به ترکیب مسهل صفرا با بلغم مانند سقمونیا با شحم حنظل مثلا واکر مرکب از سودا
باشد با خجر ارمنی ویا لازورد ومانند اینها مثلا ونیز ترکیب کرده می شود دوای کاسر حدت وقامع ودافع مادهٔ صفرا با دوای
محلل ومنضج ومقطع ودافع بلغم مانند سرکه وشکر وبزور مناسبه در سکنجبین بزوری وشراب بزور وامثال آن هردو مانند
مداوای قروح متوسخه که محتاج اند دران به تنقیهٔ وسخ وچرک وقطع لحم زائد وانبات لحم صالح وفقدان دوای مفرد چنینی
پس ناچار ترکیب باید نمود آنرا با دوائیکه چرک ووسخ را دور نماید ویا دوائیکه کوشت برویاند مانند راتینج با زنجار
در مرهم زنجار ودر اورام باردهٔ صلبهٔ حادثه در کبد محتاج اند در علاج آن ها بدوائیکه دران انضاج وتحلیل وتفتیح و
قبض باشد ودوای مفرد چنینی یافت نمی شود پس ناچار اند به ترکیب وخلط حلبه برای انضاج وافسنتین برای تفتیح و
زعفران برای تحلیل وورد احمر برای قبض وحفظ قوت حفظ زیرا که بسبب انضاج وتفتیح وتحلیل مواد آنها بسهولت دفع
می شوند وبسبب قبض وحفظ قوت مادهٔ تازه بران منصب نمی کردد ودیکر آن که اکر قبل از انضاج محللات استعمال کرده
شود لطیف ماده به تحلیل میرود وکثیف آن متحجر میکردد وبطول می انجامد وآنکه اکر در اورام باردهٔ صلبهٔ کبد
که از غیر انتقال از ورم حار ویا بسبب انسداد طریق میان کبد وطحال باشد ومجتمع کردد در کبد اخلاط غلیظهٔ
سوداویه که طحال جذب میکرد آن ها را وحال بسبب انسداد نمی تواند جذب نمود پس محتاج اند بترکیب با ادویهٔ
مفتحهٔ مجاری نیز ودر ورم حار دموی ویا صفراوی نیز که مرکب از سوء مزاج وتفرق اتصال ومرض ترکیب است محتاج اند
بسوی ترکیب بدوای بارد برای زوال سوء مزاج حار وبسوی رادع برای منع وباز داشتن مادهٔ تازه از انصباب ونزول بدان
عضو وبسوی محلل برای تحلیل مادهٔ منصبهٔ حاصله دران عضو وبسوی مقوی قابض مانند ترکیب جرادهٔ فرع با صندل وبابونه
واقاقیا هریک برای فائدهٔ وغرضی بترتیب مذکور وبر همین قیاس سائر تراکیب * امر دوم آنکه یافته شود دوای مفردی که دران
دو قوت باشد یکی از ان هردو قویتر ودیکری ضعیف تر برای مرض مرکب از دو علت وآن دوا بآن هردو علت بصرافت خود
نتواند مقابلت ومقاومت نماید زیرا که بیک قوت خود قوی وغالب می آید بریک مرض وبقوت دیکر ضعیف ونافص از مرض
دیکر پس ناچار اند بترکیب آن بدوائیکه تعدیل هردو قوت آن نماید مانند بابونه که قوت تحلیل آن بیشتر است از قوت

قبض پس هرگاه مقصود قبض شدید باشد باید ترکیب نمود آن را بدوای قابضی تا مقصود حاصل گردد * امر سوم آنکه یکی
از دو جزو مرض اقوی از دیگری باشد ودوای مفردی که هر دو قوت آن متکافی ومتساوی آن هر دو جزو مرض باشد درشدت
وضعف یافت نشود پس درینصورت نیز محتاج اند بترکیب آن بدوائیکه بر تقویت یکی از ان دو قوت بیفزاید وازدیگری
بکاهد تا وفا بمقصود نماید مانند مثال مذکور که چیزی بر بابونه باید افزود تا قوت تحلیل آن را کم نماید وچیزیکه قوت قبض
وردع آن را بیفزاید اگر منظور زیادتی قبض وردع باشد والا چیزیکه اعانت بر قوت تحلیل آن نماید تا معادل ومساوی
مرض کردد ومانند ماء الشعیر در قرحهٔ ریه ودق که ببرودت خود بتنهائی وفا به اطفای حرارت نمی تواند نمود واما بقوته
جلای خود متکافی است قرحهٔ ریه را واما در تغریه ناقص است قدری کثیر اوطین مختوم در قرحهٔ ریه بالضرورة وکافور
در دق اضافه باید نمود تا مقوی قوت تغریه وبرودت آن شده وفا بقرحه ودفع حرارت دقیه نماید واضافهٔ یک دولد ر
صورتی است که مرض مفرد باشد ومستحکم نباشد واما درصورت ترکیب واستحکام پس محتاج اند بسوی جمع وترکیب
ادویهٔ متعدده وهرچند ترکیب مرض زیاده باشد ترکیب دوا نیز زیاده باید تا آنکه مدعا حاصل آید واز جملهٔ آنها مزاجی
وصورت نوعیهٔ خاصی که مقاومت تواند نمود بر دفع مرض ومشتمل باشد بر فوائد کثیره که یافته نشود در دوای مفرد
بهم رسد تا بتواند که دفع امراض وغوایل بسیاری از ینها نماید مانند تریاق فاروق وامثال آن از معاجین کبار وصغار
وغیرها از ادویهٔ مرکبه * فائده بدانکه مقدار شربت را بعضی نسبت بامزجهٔ سابقه وجمعی قیاس بمعتدل المزاج وطایفهٔ
قدری را مشروط داشته اند که کمتر ازان مؤثر نباشد وکروهی مقداری را اعتبار نموده اند که زیاده ازان نتوان استعمال
نمود واکثری نسبت بضعیف المزاج وقومی موافق قوی المزاج قدری معاجین ساخته اند واولی مراعات حد وسط واحتیاط
است والله اعلم

## * فصل ششم در بیان کیفیت ترکیب ادویه واستخراج مقدار شربت آنها

* بدانکه ضابطه درین
چنان است که چون ترکیب کنند ادویهٔ چند را که برای هر واحد واحد غرضی خاص ومنفعتی معین باشد باید که نسبت مقدار
شربت هریک ازانها بمقدار شربت از دیگری مانند نسبت غرض مطلوب از هریک باشد مثلا کر اغراض متساوی باشند اعم ازانکه
مقادیر شربات آنها متساوی باشند یا مختلف باید که بگیرند از هریک از انها جزوا زمقدار شربت کامل آن بقدر مرض وحاجت
مطلوب بحسب سهم عدد ادویه یعنی جزو مخرج آن را مانند خمس از خمس وربع از اربع وثلث از ثلاث ونصف از اثنین وبهمین قیاس پس هرگاه احتیاج شود بترکیب دوائی از برای دفع وقلع وقمع بلاغم وحب القرع وسائر دیدان از برنک کابلی وتوبد سفید
وقنبیل ولسان العصافیر وشیح ارمنی ودرمنهٔ ترکی است وعدد ادویه پنج باشد باید خمس مقدار شربت تام کامل از هر واحد واحد
گرفت وترکیب کرد ومجموع رایک شربت نمود ویا آنکه شربات تام هر واحد را گرفت وترکیب کرد وبه پنج قسمت به پنج شربت
تام نمود بدین قسم که از برنک کابلی وقنبیل وشیح که مقدار شربت از هر واحد دو درهم است واز توبد ولسان العصافیر که از هریک
سه درهم است جمع وترکیب نمود وبه پنج شربت تقسیم کرد ویا آنکه خمس هر واحد واحد را گرفته یک شربت کامل نمود
* بدانکه اصح آن است که معینات ومبدرقات ومصلحات مانند زنجبیل وکثیرا وروغن بادام وعسل وشیرهٔ نبات وقند وغیرها
محسوب درتقسیم نیستند واکثری محسوب داشته اند وچون اراده کرده شود تالیف دوائی ازبرای دفع صفرا وبلغم از صبر و
غاریقون وشحم حنظل وسقمونیا که چهار دوا است ومقدار شربت تام از غاریقون دو درم واز صبر وشحم حنظل هریک دو ثلث
درهم واز سقمونیا نیم درهم ومجموع سه درهم وپنج سدس درهم است ربع آن که بالتخمین یک سدس کم یک درهم می شود مقدار

یک شربت تام آن باشد واگر اغراض متساوي نباشند بلکه بسوي بعضی زیاده از بعضی بود بهمان نسبت بر اوزان آن بعض بیفزایند واز بعض دیگر بکاهند مثلا اگر غرض اسهال صفرا زیاده از بلغم باشد باید که صبر وسقمونیا را زیاده از غاریقون وشحم حنظل نمود واز ین هر دو کاست ویا بالعکس وبر همین قیاس وترتیب باید ترکیب نمود ومقدار شربت آنرا معلوم کرد مثلا اگر هفت دوا باشد واز هریک سبع گرفته باشند آن یک مقدار شربت است واگر تلم گرفته باشند هفت شربت وهمچنین واما در صورت تفاوت وزیادتي وکمي اجزای اولی آن است که بر سهم حساب کنند ومقدار شربت را اخذ نمایند تا سهل وآسان گردد * فائده بباید دانست که انچه بوده باشد از مفردات آن مرکب اصل وعمود در ترکیب باید که آن را بدل وحذف وزیاده وکم ننمایند تا اینکه ناقص وباطل وضعیف نگردد وفائده وغرض مطلوب از ترکیب فوت نشود مانند گوشت افعي در تریاق فاروق وحب الغار در تریاق اربعه وصبر در ایارج فیقرا وخربق در ایارج لوغاذیا وهمچنین بلکه باید که حتی المقدور اجزای سائر ادویهٔ مرکبهٔ دیگر را نیز تغییر وتبدیل وکم وزیاده ننمایند تا اینکه غرض مطلوب فوت نگردد واما مصلحات ومبدلات واشکال آنها از لواحق متممات یعني اشیائیکه داخل کرده میشوند باقتضای ثانوي پس در زیادتي وکمي آنها مختارند بلکه در حذف بعضی آنها نیز نزد عدم شدت حاجت وضرورت بسیار ویا عدم وجدان آنها ونیز باید که ادویهٔ مفسده وباطل کننده ومضعفهٔ قوی وخواص آنها را خصوص جزو اعظم واصل وعمود را داخل ننمایند مانند بلادرکه مفسد لحوم ومضعف اکثر ادویهٔ تریاقیه است در تریاق فاروق وتراکیبی که در آنها لحوم ویا ادویهٔ تریاقیهٔ فادزهریه داخل است نکنند ودر تراکیب افیونیه ومخدره وبیشیه نیز ادویهٔ تریاقیهٔ فادزهریه مانند فادزهر حیواني ومعدني وجدواروا ادویهٔ مضعفه ومبطلهٔ فعل آنها مانند افیون وبیش داخل ننمایند اصلا ویا مقدار کمي برای کسر حدت وضرر وغائلهٔ آنها داخل نمایند وهمچنین در تراکیب مسهلهٔ مفتحهٔ ادویهٔ قابضهٔ مسددهٔ حابسه وبالعکس وبالجمله باید که طبیب مرکب مراعات این امور کاینبغي کرده ترکیب را بحسب هر علت علت ومزاج مزاج وفصل فصل وصنف صنف ومراتب اسنان واخلاط واعضا وقوت وضعف وشدت حاجت وعدم آن نماید تا غرض مطلوب حاصل گردد ونیز باید که عارف وشناسای ادویه یعني جید وردي وتریاقي وسمي وخالص وغیر خالص آنها باشد تا خطا در کارش واقع نشود مانند غاریقون سیاه وجندبیدستر اغبر وحلتیت ازرق وسورنجان سیاه وزرد وبیش مجعول مشتبه بجدوار ومانند اینها که استعمال آنها جایز نیست مشروط باونیز دانا بمزاج وکیفیات وخواص ومنافع ومضار ادویه وطرق استعمال آنها باشد وتفصیلی که در کتب مبسوطه مسطور است زیرا که علم بقوانین ترکیب وغیرها اجل علوم واشرف صنایع این فن هست واولی است از نقل وجمع نسخ حشو وبی فائده دور از قوانین در قرابادینات والله اعلم بحقایق المفردات والمرکبات والامتزاجات

* فصل هفتم در بیان معرفت درجات امزجهٔ ادویهٔ مرکبه وطرق استخراج آنها * چون خواهند که درجات ادویهٔ مرکبه را معلوم نمایند که بکدام درجه است از کیفیات اربعه حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست ویا معتدل است طریقه آن است که بنگرند آیا مقادیر شربات اجزای آنها متساوي اند یا نه ودر صورت اول آیا همه حارند بایبوست ویا همه حارند بارطوبت ویا همه باردند بایبوست ویا همه باردند بارطوبت ویا مختلف اند جمع نمایند اجزای حاره وباردهٔ ورطبه ویابسه را وتقسیم برعدد ادویه نمایند که معروف بسمي عدد ادویه است پس خارج قسمت را اخذ نمایند که همان درجه مزاج آن مرکب است ودر صورت تفاوت اسقاط نمایند اقل را از اکثر وباقي را بر عدد ادویه تقسیم نمایند وبگیرند جزو سمي عدد ادویه را یعني مخرج آن را که درجهٔ کیفیت ومزاج آن مرکب نیز همان است مثال متفق

درمقادیر شربات متحد درکیفیت حرارت ویبوست مختلف درمراتب آن هردو تریاق اربعه است که اجزای آن موافق
نسخهٔ اصل که حب الغار وجنطیانا ومرمکي وزراوند طویل است همه متساوي درمقدار اما حب الغار وسکرم وخشک
درد وم وجنطیانا وزراوند طویل کرم درسوم وخشک در دوم اند پس درجات حرارت ده ویبوست هشت شدند
وده راکه برچهار قسمت نمایند خارج قسمت دو ونیم می شود وهشت راکه برچهار قسمت نمایند خارج قسمت دومیشود
پس آن مرکب درد ودرجه ونیم کرم ودر ودو درجه خشک باشد ومانند تریاق ثانیه که مرکب ازحب الغار وجنطیانا
ومرمکي صافي وزراوند طویل وریوند چیني وپوست بیخ کبر وقسط تلخ وعروق الصفر است اجزای همه متساوي درمقدار
واما زراوند وجنطیانا وقسط هرسه کرم درسوم وخشک دردوم وپوست بیخ کبر وعروق الصفر هریک کرم وخشک درسوم وحب
الغار ومرمکي هردو حاریابس دردوم وزراوند کرم دراول وخشک دردوم اند پس اجزای حارهٔ بیست واجزای یابسه هردهٔ
شدند وخارج قسمت بیست برهشت دو ونیم وهردهٔ برهشت دو وربع میشود پس این مرکب کرم دردودرجه ونیم وخشک در
دودرجه وربع درجه باشد ومثال متحد الوزن مختلف الکیفیة قلیل الاجزا تریاق الطین است که مرکب ازحب الغار وطین
مختوم هردو متساوی الوزن وحب الغار کرم وخشک دردوم وطین مختوم بارد دراول ویابس دردوم پس اجزای حارهٔ
آن دو وبارده یک ویابسه چهار باشد وچون یک باردرا ازدوحارساقط نمایند یک جزوحار میماند ویک راکه بردوکه عدد
اد ویه است قسمت نمایند خارج قسمت نیم درجه میشود وچهاریابس راکه بردوقسمت نمایند خارج قسمت دودرجه
میشود پس آن مرکب کرم درنیم درجه وخشک دردودرجه باشد * واما اگر اجزای مرکب هم درمقادیر شربات وهم در
کیفیات مختلف ومتفاوت باشند پس طریق اسهل واقرب بصواب ویقین بمعني ظن غالب طریقهٔ ایست که منسوب است بحذاق
الاطبا وآن چنان است که هردوائی که چند مقدار شربت آن داخل ترکیب باشد مثلا دوشربت ویاسه شربت ویا چهار
شربت وهمچنین هریک ازانهارا بهمان نسبت مذکورهٔ ادویهٔ متعددهٔ فرض نمایند مانند آنکه انچه دوشربت باشد دودوا
وانچه سه شربت باشد سه دوا وهمچنین وبهمان دستور ونسق حساب کنند واقل را ازاکثر اسقاط نمایند اگرمتساوي
نباشند ودرجهٔ انحراف مزاج آن را دریابند واگرمتساري باشند آن مرکب معتدل باشد یعني اگر درجات کیفیات حرارت
بابرودت وهمچنین رطوبت بایبوست متساوي نباشند ودرجات حرارت مثلا پنج باشند وبرودت سه ویا بالعکس اقل راکه
سه است ازاکثرکه پنج است اسقاط نمایند وتتمهٔ که دو است برعدد اجزا تقسیم نمایند خارج قسمت همان درجه مزاج آن
مرکب باشد واگرمتساوي باشند معتدل خواه فاعلتین باشند که حرارت وبرودت است وخواه منفعلتین که رطوبت و
یبوست است چنانچه ذکر یافت مانند برشعثا به نسخ شیخ الرئیس که مرکب ازافیون وبزرالبنج وسنبل الطیب وفلفل سفید و
عاقرقرحا وفرفیون وزعفران است که هفت دوا باشند ووزن هریک ازبزرالبنج وفلفل سفید بیست مثقال وافیون ده مثقال
وزعفران پنج مثقال وفرفیون وسنبل الطیب وعاقرقرحا هریک یک مثقال است ومقدارشربت بزرالبنج دودانک است
که ثلث مثقال بود پس آن شصت شربت باشد وفلفل که یک مثقال است بیست شربت بود وافیون یک دانک که سدس مثقال
است شصت شربت باشد وزعفران که یک مثقال است پنج شربت وفرفیون که نیم دانک است دوازده شربت وسنبل الطیب
که نیم مثقال است دوشربت وعاقرقرحا نیزبدستوردوشربت باشد پس مقادیرشربات کل اجزاکه هرشربتی را دوائی
علیحده فرض کرده شود یکصد وشصت ویک می شود واما کیفیت ومزاج بزرالبنج باردویابس درسوم وافیون باردویابس در

چهارم و فلفل سفید و عاقرقرحا هر واحد حار و یابس در سوم و فرفیون حار و یابس در چهارم و سنبل الطیب حار و یابس
در دوم و زعفران حار در دوم و یابس در اول است پس کل کیفیات بارده چهارصد و بیست و حارهٔ یکصد و بیست و هشت
و یا بسه پانصد و چهل و سه و چون اجزای حارهٔ که اقل است از بارده که اکثر است اسقاط نمایند باقی از اجزای بارده دویست
و نود و دو می ماند و این را که برهمی عدد اد و یه که یکصد و شصت و یک است تقسیم نمایند خارج قسمت یک درجه و سه ربع
درجه و نصف عشر و ربع عشر بارد میشود بالتقریب و یابسه را که تقسیم نمایند سه درجه و ربع و ثمن می شود بالتقریب
پس این مرکب در دو درجه الا نصف عشر و ربع عشر بارد و یابس در سه درجه و ربع و ثمن و خمس ثمن باشد بالتخمین و مانند این
مفرح بارد مؤلف از گل سرخ و نیلوفر از هر یک ده درم و مروارید و بسد و کهربا و لسان الثور و طباشیر و صندل سفید و صندل سرخ و
خشب الگل را از هر یک سه درهم بهمن سفید و بهمن سرخ و تخم فرنجمشک و تخم کاسنی و تخم خیار با درنگ و تخم خیارزه از هر یک دو
درم و کافور نیم مثقال است که جمله عقده دوا باشند و اما امزجهٔ آنها پس گل نیلوفر و تخم خیار با درنگ و تخم خیارزه هر یک بارد و
رطب در دوم و مروارید بارد و یابس در دوم و صندل سفید بارد در سوم و یابس در دوم و طباشیر و صندل سرخ هر یک بارد در
دوم و یابس در سوم و بسد بارد در اول و یابس در دوم و کافور بارد و یابس در سوم و گل سرخ و خشب الگل هر یک گرم در اول و خشک
در دوم و بهمنین و فرنجمشک هر یک گرم و خشک در دوم و لسان الثور حار و رطب در اول و تخم کاسنی مائل بحرارت یابس در دوم
و کهربا معتدل و یابس در دوم و بقولی بارد در اول است * و اما مقادیر شربات آنها پس از گل سرخ پنجدرهم است و ده درهم آن
دو شربت باشد و از گل نیلوفر سه درهم است پس سه شربت و ثلثی باشد و از مروارید نیم مثقال است پس تقریبا چهار شربت باشد و از
بسد یک درهم است پس سه شربت باشد و از لسان الثور دو درهم یک و نیم شربت و از کهربا نیم مثقال تقریبا چهار شربت و
از طباشیر یک درهم سه شربت و از صندل سفید یک مثقال تقریبا سه درهم آن دو شربت باشد و از صندل سرخ نیم مثقال است
تقریبا چهار شربت باشد و از خشب الگل ریک مثقال است تقریبا دو شربت باشد و از بهمن سفید و بهمن سرخ هر یک یک
درهم است پس هر یک دو شربت باشند و از فرنجمشک دو درهم است یک شربت باشد و از تخم کاسنی دو درهم است یکشربت
باشد و از خیار با درنگ و خیارزه هر یک پنجدرهم است تخمینا ثلث شربت باشد و از کافور یکدانگ است سه شربت باشد پس
اجزای حارهٔ چهارده و نیم و بارده چهل و نه و رطبه نه و یک سدس سدس و یا بسه هفتاد و نه شدند و عدد شربات سی و هشت
و نیم و چون اجزای حارهٔ را که اقل است از بارده که اکثر است وضع نموده شود باقی سی و چهار و نیم بارده می ماند و همچنین
اجزای رطبه که اقل است از یابسه که اکثر است چون وضع نموده شود هفتاد یابسه باقی میماند و چون اجزای بارده باقیه را
بر عدد شربات تقسیم نموده شود خارج قسمت بالتخمین یک درجه الا یک عشر میشود و همچنین اجزای یابسهٔ باقیه را که
برهمی عدد اد و یه قسمت کرده شود خارج قسمت دو درجه الا یک عشر درجه میشود بالتخمین پس این مفرح بارد در یک
درجه الا یک عشر درجه و یابس در دو درجه الا یک عشر بالتخمین یابس باشد و برهمین قیاس و ترتیب هر مرکبی را که خواهند
درجات کیفیات آنرا معلوم نمایند * و بدانکه چون امر مقادیر شربات ادویه اکثر تخمینی و قلت و کثرت آن بحسب امزجهٔ
اشخاص در قوت و ضعف و اسنان و فصول و بلدان مختلف می باشد لهذا شیخ الرئیس ابو علی بن سینا رحمه الله تعالی در
مفردات قانون و دیگر اطباء متقدمین متوجه قیل و ذکر آنها نشده اند و همچنین تحقیق درجات کیفیات آنها نیز والله اعلم بحقائق الامور

* فصل هشتم در بیان طریق استخراج مقادیر شربات مرکبات * بدانکه هر مرکبی را که خواهند مقدار شربت

آن را معلوم نمایند باید که اولا تحقیق و تشخیص اوزان و عدد شربات آن نمایند و جزوی از وزن مرکب اخذ نمایند که نسبت آن جزو بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربات آن مثلا اگر وزن مجموع مرکب سي درم باشد و عدد شرباتش ده پس واحد را اخذ نمایند زیرا که نسبت آن بده که عدد شربات است چون نسبت سه است بسي که وزن ادویه است یعني نسبت عشري است پس مقدار شربت آن سه درهم باشد و اگر بالعکس باشد یعني عدد شربات سي باشد و وزن مرکب ده مقدار شربت آن ثلث درهم باشد زیرا که ده را باسي نسبت ثلثي است * و به بیان دیگر آنکه مقادیر اوزان دراهم ادویهٔ مرکب را بر عدد شربات آن تقسیم نمایند خارج قسمت همان مقدار شربت آن باشد مثلا عدد شربات موافق مثال مذکور در فصل قبل چهل و نیم باشد و اوزان ادویه پنجاه و هفت درهم بالتقریب و خارج قسمت پنجاه و هفت بر چهل و نیم یکدرهم و ربع و ثمن درهم و ربع عشر می شود بالتخمین پس مقدار شربت آن مفرح مذکور همان یکدرهم و ربع و ثمن درهم و ربع عشر باشد و اگر اوزان ادویه چهل باشد مثلا و عدد شربات پانزده پس مقدار شربت آن مرکب یعني خارج قسمت آن دو درجه و دو ثلث درجه باشد و بالعکس یعني اگر اوزان ادویه پانزده و مقادیر شربات چهل باشد خارج قسمت که مقدار شربت مرکب است یك ربع درجه و ثمنی مي شود جهت آنکه نسبت دو و دو ثلث به پانزده که عدد شربات است همچون نسبت چهل که اوزان ادویه است و بر همین قیاس و ترتیب مقدار شربت هر مرکبی را که خواهند استخراج نمایند و الله اعلم بحقایق الامور

---

مفرده بالاجمال و الاختصار

* فصل نهم در بیان اعمار بعض ادویهٔ

* بدانکه ادویهٔ مفرده از سه جنس بیرون نیستند یا معدني اند یا نباتي یا حیواني پس معدني مختلف میشود و عمرهای انواع و اصناف آنها بحسب شرافت و خست و تام التراکیب و متلذذ الاجزا و لطیف بودن اجرام و جواهر آنها و عدم آن مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقي میمانند و فاسد نمیکردند و امانقره و معدنیاتیکه بدان مثابه نباشند یعني ناقص التراکیب باشند مانند مس و آهن و اسرب و غیرها بسیار باقي نمی مانند و بزودي فاسد و فاني میکردند خصوص که در آب و کل دفن نمایند و مدتی دران بمانند و اما زنجار پس ناقص می شود و قوت آن تا یك سال و رفته رفته باطل میکرد و سفیداب قوت آن تا شش سال باقي میماند و مرتك که مرد اسنگ باشد قوت آن تا سالهای بسیار باقي می ماند و همچنین اقلیمیا و مرقشیشا و توتیا * و اما حجر فادزهر یعني باد زهر معدني خطائي و قندهاري و انواع خوشرنگ و خوشبوی املس آن نیز مدتی مدید قوت آن باقي میماند * اما لؤلؤ مدت بقای قوت آن از ان کمتر است * و اما اطیان طیبة الروائح مانند طین داغستاني و مختوم و انچه بدان هر دو مانند بقا و قوت آنها از لؤلؤ کمتر است و کل احجار و اطیان را چون بسایند و مدتی بر آنها بگذرد قوت آنها ضعیف و زائل مي گردد و رفته رفته مثل احجار و اطیان دیگر مي شوند بحسب مراتب خودها و انچه صاحب رائحه است مادام که رائحه بآن باقي است قوي است پس بدستور ضعیف و باطل میکردد و مثل سائر احجار و اطیان مي شود و الله اعلم

* فائده بدانکه اکثری برانند که مادهٔ وبسائط متطرقات زیبق و کبریت است پس هر گاه هر دو در نهایت خوبي جوهر و صفا باشند و کبریت در قوت ناریت صابغه و غالب باشد صورت ذهبي بران مرکب از مبدأ فیاض جل ذکره فائض میکردد و ذهب تکون می یابد و اگر زیبق غالب باشد باقوت بارده صورت فضي مي یابد و فضه متکون میکردد و چون اجزای ردي الجوهر باشند و کبریت کمتر و باقوت مائیه باشد صورت قلعي مي پذیرد و هرگاه ردائت جوهر آن بیشتر باشد

صورت اسربي مي يابد واكر زيبق جيد الجوهر بود وكبريت ردي الجوهر كه مانع ظهورا سباب صابغه باشد بالتمام هر چند آن اسباب وا فرباشند صورت نحاسي مي يابد وچون با اين حال اكر يبوست شديده بران غالب باشد صورت روي توتيا كه خارصيني نامند مي پذيرد واكر كبريت جيد الجوهر وزيبق ردي الجوهر باشد باعدم اسباب صبغ صورت حديدي براوفائض ميكردد واهل صنعت كيميا اعتقاد آن است كه انقلاب بعضي به بعضي باعمال مخصوصهٔ مدونه درکتب خود كه رفع بدي جوهر هريک شود ممكن است اما شايد اين سخن توهمي بيش نباشد زيرا كه انقلاب حقائق محال است وهمچنين احجار نفيسهٔ غير متطرقه مانند ياقوت والماس وزمرد وغيرها نيز اصل ومادهٔ وبسائط آنها زيبق وكبريت است باختلاف مراتب ازصفاوكدورت وغيرها والله اعلم وهمچنين اكر زيبق جيد ونيكو باشد وليكن كبريت ناصاف باشد تركيب محكم وحافظ صورت نوعيهٔ خود مدت مديد نمي تواند بود واكر هردو جيد وصافي باشند محكم التركيب كردد وحافظ صورت خود مدت مديد مي تواند بود * واما ادويهٔ نباتيه پس آنها يا از قبيل صموغ وعصارات ويا ازهار وفقاح ويا البان ويتوعات ويا ادهان ويا اوراق ويا بزور ويا اغصان ويا اصول ولحا وقشور وامثال اينها اند پس صموغ مدت بقاى قوت آنها تاسه سال است وعصارات ازانها كمتر واما ازهار وفقاح كه كلها وشكوفها باشند واوراق بحسب قوت وضعف خود يك سال نهايت تا دو سال قوت آنها قوي باشد پس ضعيف وباطل ميكردد * واما البان ويتوعات مانند سقمونيا وفربيون وافيون وامثال اينها پس سقمونيا قوت آن تا بيست سال مي ماند وبعد ازان ضعيف ميكردد ورفته رفته باطل ميشود وفربيون تاچهار سال وافيون پنجاه سال قوت آن باقي مي باشد وزياده نيز كفته اند وبالجمله اكثر البان قوت آنها تاقريب بده سال باقي مي ماند واما ادهان پس بارد آنها بزودي فاسد ميكردد خصوص رطبهٔ آنها كه در يک دو سه اسبوع وحارهٔ رطبه ويابسهٔ آنها بمراتب يک سال تا دو سال پس فاسد ومتكرج ميكردد واما دهن بلسان پس آن ازقبيل البان است وقوت آن مدت مديد باقي ميماند وكفته اند هرچند كهنه ترشود جيد وقوي ترميكردد وهمچنين دهن كافور ودهن اذخر تا دو سال * واما بزور پس آنها مختلف مي باشند انچه ازانها كثير الدهن مانند مغز كردكان وبادام وپسته وچلغوزه ونارجيل وكنجد وخشخاش وخيارو هندوانه وخربزه وكدو وامثال اينها است تايك سال وانچه قليل الدهن مانند حلبه وحرف وخردل وزرازيانج وامثال اينها است دو سال تاسه سال بحسب حفظ ونكاهباني ازنم ورطوبت وخاک وباد وغيره باقي مي ماند * واما اغصان ولحا واصول وقشور پس مختلف مي باشند بقاى آنها بحسب قوت جوهر آنها درصلابت ورخاوت وضعف پس انچه مانند قسط وزراوند وودرونج وزرد چوبه ودارچيني وقرفه وسليخه وزنجبيل وامثال اينها است قوت آنها تاده سال باقي مي ماند وخربق ازينها زياده مكر انچه درانها رطوبت فضليه باشد مانند بيخ چيني وزنجبيل وزرنباد وزراوند مدحرج وبهمنين وبوزيدان وشقاقل وامثال اينها كه بزودي كرم ميخورد وضعيف وفاسد مي كردند واما انچه ازلحا وعروق مسهله باشند تاسه سال قوت آنها باقي ميباشد پس بتدريج باطل ميكردد * واما ادويهٔ حيوانيه مانند شحم ومرارهٔ وانفحه وقرن وحافر وظلف وزبل وبعر ودم واما شحم كه پيه باشد هركاه بكيرند ونمك سود نمايند تايک سال قوت آن باقي مي ماند وليكن مستعمل درمزاهم وبعض تراكيب ديكر وبعض امراض نخواهد بود واما مرارهٔ كه زهرهٔ حيوان باشد پس مدت بقاى قوت آن بيشتر ازشحم است واكر خوب خشک كنند ونيكو محافظت نمايند سالها مي ماند * واما انفحه كه پنيرمايه نامند يعني شيردان حيوان پس مدت بقاى قوت آن يک سال تا دو سال است * واما قرن وحافر وغيرها كه عبارت ازشاخ وسم وناخن باشد پس قوت

آنها سالها باقي ميماند واما زبل وبعرودم كه عبارت از سركين وپشكل وخون حيوان باشد مانند سركين سگ وكفتار وحمار وبزوضب تايك سال وهمچنين خون آن واما جند بيدستر پس قوت آن تا ده سال باقي مي ماند والله اعلم * فصل دهم دربيان زمان ادراك ومدت اعمار ادويهٔ مركبه * واما زمان ادراك مركبات يعني زمان حصول كيفيت ومزاج ثانوي تركيبي انها پس تريا ق فاروق بعد شش سال ودرسال هفتم استعمال ميتوان نمود واما بعض متاخرين استعمال آن را بعد از شش ماه جائز داشته اند * واما سائر مركبات ديكر بحسب اختلاف آنها منقسم بچهار طبقه ميكردند * طبقهٔ اولى معاجين كبار اند كه در تلو تريا ق فاروق اند مدت ادراك آنها شش ماه باشد ودرماه ششم يا هفتم استعمال توان نمود مانند اثاناسيا كبير ى وصغير ى وايارجات كبار واصغر سليم وبادمهرج وبرشعثا وبرشهاى ديكر وتريا ق الطين وثيادريطوس اصغر واكبر ودحمر ثا كه دران مروارييد داخل نباشد ورامهران وشليثا وفريادرس وقفطارغان اصغر واكبر ومعجون عنبر ومعجون قبادا الملك ومعجون كبريت ومعجون هرمس وارسطون وافلونيا فارسيه بقول صاحب كامل الصناعة وبالجمله هر تركيبى كه دران افيون باشد وصاحب كفايه تريا ق اربعه ودحمر ثا بالؤلؤ واقراص كوكب ودواء الكركم كبير وصغير ودواء المسك كبير وصغير را از طبقهٔ اولى شمرده اند ودركناش يوحنا بن سرابيون از طبقهٔ ثالثه شمرده اند * طبقهٔ ثانيه مركباتى اند كه نهايت زمان ادراك آنها سه ماه باشد مانند معجون قيصر ومعجون اصطمخيقون واقراص لك واسقيل وسائر معاجين متوسطهٔ مدرّهٔ بول ومانند اينها * طبقهٔ ثالثه مركباتى اند كه زمان ادراك آنها دو ماه باشد مانند امر وسيا وتريا ق غرزه ودواء المسك حلو ومرورفنجنوش ومعجون خطاطيف وامثال اينها * طبقهٔ رابعه مركباتى اند كه استعمال كرده ميشوند در روز اول ودوم تركيب مانند حبوب وادهان وسفوفات وذرورات واشربه وضمادات واطليه وادويهٔ مسهله واقراص خفيفه واكحال وشيافات وفتائل ومراهم وامثال اينها * واما مدت اعمار ادويهٔ مركبه پس بدانكه اينها نيز بحسب مراتب خود منقسم بر چهار طبقه اند * اما تريا ق فاروق پس تامي سال قوي ميباشد وبعد ازان ضعيف ميكردد چنانچه بتفصيل انشاء الله تعالى در تريا ق فاروق خواهد آمد * طبقهٔ اولى مركباتى اند كه مدت عمر آنها پنج سال تا ده سال باشد وبعد ازان ضعيف كردند مانند مثرود يطوس وايارج لوغاذيا وايارج اركاغانيس وايارج جالينوس وافلونيا فارسيه ورامهر وبرشعثا وسائر برشها وشليثا وامثال اينها * طبقهٔ ثانيه ادويهٔ مركبه ايست كه مدت عمر وبقاى قوت آنها ده سال تا چهارسال باشد مانند امروسيا وارسطون وانقرديا وايارجات وتريا ق الطين وتريا ق غوزه ورامهران ودواء المسك ودواء الكركم وسنجرنيا وسوطيرا ومعجون اصطمخيقون ومعجون عنبر ومعجون قيصر وامثال اينها * طبقهٔ ثالثه ادويهٔ مركبه ايست كه مدت عمر وبقاى قوت آنها تا دو سال باشد مانند اشربه واطريفلات وجوارشات واقراص مانند قرص كوكب وقرص اسقيل وكلكلانج وربوب ومعاجين صغار وامابقول جالينوس رب وشراب به ما دام كه طعم ورائحهٔ آن باقي باشد ومتغير نشده باشد تا هفت سال قوت آن باقي مي باشد * طبقهٔ رابعه مركباتى است كه قوت آنها از دو ماه تا شش ماه وبنهايت تايك سال باقيماند مانند حبوب وادهان وذرورات وسفوفات وضمادات ومراهم واما سفوف مقليا ثا وسفوف حب الرمان وامثال اينها وهمچنين سفوفاتيكه با آب كرم يا سرد اخذ نمايند پس از وقت ساختن آنها تا ده ماه بدستور قوت آنها باقي مي ماند واما اكحال وشيافات پس قوت آنها زياده مي ماند از ذرورات خصوصا باسليقون ومانند آن * وبدانكه هرچند حفظ وحراست آنها بقوانين مقرره بهتر وبيشتر نمايند يعني از حرارت وييوست بسيار وبرودت ورطوبت ونداوت نيز محفوظ دارند وهمچنين از كل آفات وادويهٔ آنها جيد غير كهنهٔ فاسد وهمچنين عسل وياقند ويا نبات ويا انچه بدانها سرشته

مي شوند تازه وبهتر باشند وتركيب كنندهٔ وپزندهٔ آنها صاحب وقوف تر باشد مدت بقاى قوت وعمر آنها زياده وبيشتر خواهد بود وبالعكس كمتر والله اعلم * فصل يازدهم دربيان سبب اختلاف اقوال اطبا درماهيت وخواص ادويه * مخفي نماند كه چون اكثر ادويه بسبب اماكن وفصول اربعه وخشكي وتري وتازكي وكهنكي وخامي وكمال رسيدكي وامثال اينها مختلفة الصورة والماهية مي باشند پس هرگاه شخصي مثلا دربلادي دون بلادي ويادرفصلي دون فصلي ويادرحين تازكي و يادرزمان خشكي ويادروقت خامي ونارسيدكي ويادرهنگام پختكي ورسيدكي وامثال اينها دوائي را مشاهده نمايد وبحسب ادراك خود بيان شكل ورنگ وطعم ورائحه وغير اينها ازان نمايد ودیگری درغير آن اوقات واحوال مذكوره ملاحظه نمايد وبيان ماهيت آن را موافق محسوس خود ذكر نمايد وهمچنين پس احوال مذكورهٔ هريک لامحاله مخالف يكديگر خواهد بود واحاطه برجميع احوال ومراتب هرچيز مقدور شخصي واحد نيست وهمچنين هريک خاصيت ونفع وضرر آن را بحسب اطلاع خود ذكر خواهد نمود وظاهر است كه امور مذكوره منحصر دران نيست وبحسب اوضاع فلكي وارضي تغيرات و اختلافات درامزجه وخواص ادويه واقع مي شود وباعث اشتباه درماهيت وقوت وخاصيت اكثر ادويهٔ اين امور مذكوره است * فصل دوازدهم دربيان طريقهٔ اخذ ادويه وحفظ وصيانت آنها * اما بالاجمال پس بدانكه اولى واليق آن است كه ادويهٔ قويه ومشهورهٔ هرجا كه درانجا قويتر وبهتر مي شود ازجاهاى ديگر ازهمان جا درزمان وفصل لائق ونهايت ادراك نشوونما وكمال نضج ورسيدكي آن اخذ والتقاط نمايند مانند آنكه اطبان را درياز دهم تشرين اول ازماه رومي و مقمونيا را ازجمل انطاكيه وبالجمله اگر بقول استاد ابقراط كه عالجوا كل مرض بعقاقير ارضه وبلده عمل نموده معالجه بادويهٔ مختصه بهمان بلد ومملكت نمايند بهتر است جهت آنكه بمناسبت انفع اندد رجلب فائده وصحت ازبراى اهل آن بلد ومملكت ازادويهٔ مملكت ديگر وبالتفصيل بدانكه انچه معدني وازقبيل احجار واطيان است بهتر آن است كه ازمعدن معروفه ومشهورهٔ آن واوائل زمستان اخذ نمايند يعني درهر بلد ومملكت وهركان كه بهتر مي شوند نه ازغير آن مانند قلقديس ازقبرس وزاج ازكرمان ولاجورد ازكاشغر وفيروزه ازنيشاپور ولعل ازبدخشان وياقوت ازپيكو ومانند اينها وهرچند رنگين تر وصاف تر وشفاف تر وآبدار تر وخالص تر وبزرگ تر وبي غش تر باشند وريزه ومتفتت وآميخته بچيزى ديگر ازخاک وغيره نباشند بهتر است ونيز بايد كه رنگ وطعم ورائحهٔ مختصه بهريك مانند فاذزهر واطيان برقرار ودركمال خوبي باشند * ماء الزجاج دستور اتخاذ آن آنست كه بگيرند زجاج صافي وقلعي رابالسويه ودوبوته كداخته سرد كنند وانچه مانند كف برروى آن باشد بردارند كه ماء الزجاج است واما انچه نباتي است بدستور يعني انچه اوراق وازهار است بايد كه بگيرند از اماكن مختصهٔ بهريک وفصل وزمان ووقت لائق بهريک وبعد رسيدن بكمال خود وپيش ازافتادن ازدرخت وپزمردكي و متغيرشدن هيأت ورنگ وبوي آن ودرسايه باحتياط تمام خشك كنند وازغبار ورطوبات وغيرها محفوظ دارند مگر انچه را آفتاب ضعيف نكرداند وغرض كمال خشكي آن باشد كه درآفتاب بكمال احتياط خشك نمايند وانچه ازقبيل بزور باشد واجب است كه بگيرند آنرا بعد بهتن ومحكم شدن جرم وخشك شدن رطوبت آنها بحد اعتدال وزائل شدن خامي ورو بزردي وپزمردكي آوردن اوراق آن وبدستور درسايه خشك نمايند وازگرد وغبار وروا ختلاط باشياى غريبه ورميدن نم ورطوبات وگرمي وخشكي بسيار محفوظ دارند بدانكه ادويهٔ نباتيهٔ ذوات كيفيات منحرفهٔ مفرده ومركبه دربلدان منحرفة الكيفية واراضي صلبه بهتر يافت ميشوند وهميشه دواها دران بلدان واراضي اقوى مي باشند ولهذا ادويهٔ جبلي ورملي وبري اقوى اند ازبستاني دراكثر

امورواد ويهٔ بارده د ربلد ان حاره وبالعكس نيز كيفيت آنها دراكثر امور شديد تر وقويتر مي باشد واد ويهٔ معتدله د ر
بلد ان معتدله ورطبه د ربلدان رطبه پس اخذ آنها ازان بلد ان وا راضي اولي از غير آنها است وانچه از قبيل قضبان
وتشور است بد ستور بايد كه بعد از رسيدن بكمال لائق بحال آن پيش از روبه پزمرد كي وخشكي وكجي وپيچيد كي اخذ
نمايند وبد ستور خشك نموده محفوظ دارند وآنچه از قبيل اصول است بعد از اخذ ثمر و هنكام ريختن برگهاي آن وقبل
از ريختن تمامي آنها اخذ نمايند بلكه آخر فصل خريف بهتر است وبد ستور خشك نمايند وانچه را تمامي اخذ بايد نمود
بايد كه د رهنكام كمال بلوغ ورسيد كي وتروتازكي وعدم نقصان اخذ نمايند وبد ستور خشك كنند ونگاهدارند تا بمصرف
لائق آيد وانچه از قبيل اثمار باشد نيز بد ستور بعد كمال نضج ورسيدن وقبل از پزمرده شدن وافتادن خود بخود از درخت
اخذ نمايند مگر آنكه منظور ومطلوب خام آن باشد يا نيمرس وانچه را از انها درست وباپوست خشك بايد نمود همان
قسم د رست خشك نمايند وانچه را مقشر ويا ورق بايد نمود پوست كنده وورق كرده خشك نمايند وانچه را بريسمان بايد
كشيد بريسمان كشيده درسايه يا بآفتاب كمي باحتياط تمام خشك نمايند واز كرد وغبار ونم ورطوبت ونموست وتكرج وفساد
وخوردن كرم وغيرها محفوظ دارند وبالجمله بايد كه كل اد ويهٔ نباتيه را د ركمال هنكام رسيد كي وند اوت وپيش از روبخشكي
وپزمرد كي وضعف ونقصان آوردن اخذ نمايند ود رهنكام صفا وكرمي وخشكي هوا بهتر است از هنكام كدورت وبرودت
ورطوبت آن وانچه باران خورده وقريب العهد بآن باشد ضعيف است واد ويهٔ بريهٔ صحرائيه اقوى اند از بستانيه
وحجم وضخامت آنها كمتر است د راكثر وجبليه اقوى اند از بريه واز شكوفها وگلها انچه باليده تر وخوشبوتر وشكفته وپزمرده
نشده باشد بهتر است از مخالف آن مگر گل سرخ كه قبل از تمامي شكفتن بهتر است وبد ستور بستاني آن وهمچنين از برگها
انچه ضخيم تر وخوشبوتر وتازه تر باشد بهتر است واز قضبان واصول انچه كجي وپزمرد كي آن كمتر باشد واز بزور انچه
بزرگتر وقريبه تر وچرب تر وسنگين تر باشد بهتر است واز فواكه انچه شاداب تر وپر گوشت تر وسنگين تر باشد ولون وطعم
ورائحهٔ هريك ازينها كه بهتر وزياده وقويتر باشد اقوى است از مخالف آنها * واما لبن شير هركاه تازهٔ آن بهم رسد بطريق
مقرر لبن از ان اخذ نمايند والا اگر تازهٔ آن بهم نرسد كه شير از ان گرفته شود بد ستور سائر يتوعات پوست تازهٔ آن را
بشويند ويا خشك آن را د رآب گرم بخيسانند ود رآفتاب بكذارند تا غليظ ولزج كرد د پس آب آن را جدا كرده خشك
نمايند ولبن خشخاش را كه افيون است از خشخاش مصري يا كازروني د رمصر يا كازرون بشروطيكه د رافيون انشاء الله تعالى
خواهد آمد وهمچنين لبن بلسان وسائر البان را د راماكن مختصه واز مان لائقه وبالجمله د رهرجا كه خوب وقوي القوة كردند
اخذ نمايند نه از جاهاي كه ضعيف القوة باشند * واما صموغ پس واجب است كه اخذ وجمع نمايند آنها را هنكام ريختن شكوفه
واول روز قبل از طلوع آفتاب وآخر روز بعد از غروب وبايد كه هوا صاف ومعتدل باشد وپيش از خشك شدن بحد يكه
متفرك ومتفتت كردند يعني خود بخود از د رخت جدا وريزه ريزه شده بريزند * واما عصارات بايد از ادويهٔ جيده
از اوراق واثمار واصول وغيرها اخذ نمايند وبآتش طبخ ندهند بلكه بهوا وآفتاب خشك نمايند واز كرد وغبار واختلاط
اشياي غريبهٔ كثيفه محافظت كنند مانند اقاقيا وعصارهٔ اهليلج وانبار يس وغيرها وهنكام استعمال نيز مكرر سعمونيا كه
بدون تشويه استعمال آن جائز نيست * واما ادويهٔ حيوانيه پس واجب است كه گرفته شوند از حيوانات جوان صحيح
الجسم تام الخلقة والاعضا ود رزمان بهار يا ابتداي صيف وپيش از روبلاغري وپيري وضعف ونقصان آوردن ومقارن

ذبح وذکوة آنها از انجمله خون بزجوان فربه بی عیب ونقصان چهار ساله است که بسبب شدت تاثیر آن در علاج سنگ کرده ومثانه موسوم بید الله کشته وآن چنان است که اول فصل تابستان که هنگام رنگ کرفتن انکور باشد آن را ذبح نمایند وخون اول وآخر آن رابکذارند که بریزد وخون وسط را در دیک ویا ظرف سنکي ویا سفالي بکیرند وبکذارند تا منجمد کردد پس ریزه ریزه کرده برپارچهٔ کرباس پاکي پهن نمایند وپارچهٔ نازکی برای محافظت از کرد وغبار بران بپوشند ودر آفتاب خشک نمایند وعند الحاجة مقداریك مثقال آن را با آب کرفس جبلي ویا شراب وامثال آن بنوشند وبالجمله هرچیزی را بشرائط مقررهٔ آن درکمال اهتمام حفظ وضبط نمایند تا بکار لائق خود آیند * دستور حفظ زمرهٔ حیوانات که تازه بماند باید محل قطع ومجرای آن را بخیط محکم بسته در شیشهٔ که عسل در آن مقدار باشد که اورا بپوشاند انداخته نکاهدارند ولیکن این درجائی است که حرارت ورطوبت برهوای آن بلد غالب نباشند والا زود تر باعث فساد آن میکردد مکر آنکه عسل را خوب بقوام آورده باشند * دستور حفظ پیه ومغز حیوانات که متعفن نکردند باید که در عسل چند روز بینند ازند وبعد ازان شسته خشك کرده در لتهٔ کتاني پیچیده در سایه آویزند وبدستور هرکاه در ظرف قلعي ضبط کنند متعفن نمي کردد * دستور حفظ سائر ادویه بعضی را باهم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کفور با فلفل وبرادهٔ آهن با آهن ربا وتخم مرغ را با نمک وماذج را با زنجبیل واما معدني را با غیر جنس آن نباید جمع نمود وعصارات وصموغ را درظرف قلعي ونقره نکاهدارند وعرقها ومیاه حاره را در شیشه ضبط کنند بعد سرد شدن ویا در ظرف مزجج ویا روي توتیا وعرق بها را در ظرف مس بهتر میماند وعرق قرنفل در شیشه وعنبر در ظرف رصاصي اصربي ومجموع اوراق وبیخها وکلها را از جای نمناک وآفتاب تند دور باید داشت وظرف قلعي جهت روغنها واکثر ادویهٔ مرکبه ومفرده بهتر است والله اعلم

---

* فصل سیزدهم در بیان آداب طعام خوردن وآب نوشیدن واطعمهٔ که جمع آنها باهم مناسب نیست * بدانکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که بجز درهنکام کرسنکي وتشنکي طعام وشراب نخورد ونیا شامد وآن هم بقدر ضرورواحتیاج که بسرحد امتلا وتخمه نرسد که مکروه ومضر است ودر هنکام امتلا وسیري وسیرابي طعام نخورد وآب ننوشد ودر هنکام کرسنکي بسیار و عطش مفرط بیکبار فعه طعام وشراب بسیار وسیر نیز نخورد ونیا شامد وهمچنین بعد از ریاضت وحرکت شدیدهٔ مفرطه واستیلای کرمي بسیار بر مزاج مکر بتدریج ودفعات اندك اندك خصوص آنکه طعام ثقیل ویاغیر عادي ومعتاد ویا بسیار کرم ویا بسیار سرد باشد وهمچنین آب غلیظ ثقیل ویا بسیار کرم ویا بسیار سرد * ودر ذهبیه جناب حضرت امام ثامن امام رضا علیه وعلی ابائه واولاده الثناء والسلام میفرمایند اعلم یعني بدان بدرستیکه جسد بمنزلهٔ زمین طیب پاك است هرکاه تعهد نمایند آن را بعمارت وآب دادن بمقداریکه زیاده نباشد بحدیکه غرق کردد دران ونه کم باشد بحدیکه ناقص وتشنه ماند وخشك کردد بلکه بحد اعتدال وقدر حاجت بود همیشه سبز وخرم وآباد مي ماند وروز بروز در تزاید واکر غافل مانند از ان فاسد میکردد و نمیروید مکر کیاهای ناکاره پس جسد بتن بیراغذیه واشربه سالم وصحیح ونیکو مي باشد پس باید که ملاحظه نمائي در چیزیکه موافقت ببدن ومعدهٔ تو داشته باشد وتقویت بدن وهضم واستمراء طعام نماید پس اندازهٔ آن غذا را بکیر وبکردان همانمقدار را غذای خود ونیز میفرمایند که اعلم یعني بدان بدرستیکه هر واحد از طبائع دوست میدارند چیزی را که مشاکل طبائع جسد شان باشد پس باید که بخوري چیزیرا که مشاکل آن است وهرکه زیاده از قدر حاجت تناول نماید فائدهٔ نمیدهد بآن وهرکه بمقداریکه نه زیاده ونه کمتر از حد لائق باشد تناول نماید نفع مي بخشد اورا پس طریق صاحب حفظ

صحت آن است که صرف نماید طعام را بقدر کفایت وصحت بدن خود در شبانه روز وهنوز قدری میل وخواهش او بطعام
باقي باشد که دست از خوردن بکشد پس بدرستیکه این اصلح است برای معده و بدن تو وتذکیهٔ عقل تو وسبکتر است
بری جسد تو وشخصی که خواهد که صحیح و سالم و سبك باشد بدن او باید که شب طعام را کمتر بخورد وتقلیل نماید
وپیران را شب چیزی نخوردن خصوص که کرسنه باشند بسیار مضر است زیرا که قوت می شود از ایشان قوتی که تدارک
آن ممکن نیست وخطاب بما مون کرده فرمودند بخور غذای سرد در تابستان وگرم در زمستان ومعتدل
در وفصل دیگر که بها روپاییز باشند بقدر برداشت قوت وخواهش خود وابتدا کن بطعام سبك ترین اغذیهٔ که میخوری
آن را بقدر عادت وبحسب طاقت ونشاط بدن خود ووقتیکه واجب وضرور باشد وباید که خوردن تو در هر روز هنگام
گذشتن هشت ساعت از روز باشد یکدفعه ویا آنکه در هر دو شبانه روز سه دفعه بدین قسم که روز اول صبح و شب بعد عشا
وروز دیگر بعد هشت ساعت از روز گذشته وباز شب چیزی نخوری وروز دیگر صبح بدستور اول تناول نمائي همچنین امر نمود
جد من حضرت محمد رسول الله صلعم حضرت علي بن ابي طالب ع م را در هر یکروز یك مرتبه وروز دیگر دو مرتبه نیز بقدر
حاجت وباید که شراب تو از عقب طعام شراب صافي کهنه که حلال باشد وبه پرهیز از انکه جمع کني میان خوردن تخم
مرغ وماهي باهم دریك وقت زیرا که مولد نقرس وقولنج وبواسیر ووجع اضراس است وشیر با نبید کسانیکه می آشامند
نبید را جهت آنکه مولد نقرس وبرص است ومداومت خوردن تخم مرغ مورث کلف در صورت وطحال ومولد ریاح در سر و
معده و پرخوردن بیضهٔ جوش داده مورث ربو وبهر یعني تنگي نفس وگرفتن وانقطاع آن است وخوردن چیزهای شور
وگوشتهای قدید وماهي نمک سود شور بعد فصد وحجامت عارض میگردد از ان بهق وجرب وخوردن کردهٔ گوسفند
یا عنز کثافت مثانه می شود و خوردن گوشت خام باعث تولد کرم است در شکم وبسیار خوردن گوشت حیوان وحشي
وکاو مورث تغیر عقل وحیرت فهم وتبلد ذهن وفراموشي بسیار ومداومت بران باعث تولد شپش می شود در بدن وخوردن
آب سرد بالای طعام گرم یا شیریني مضر است باسنان وباعث افتادن آنها است انتهی کلامه صلوٰة الله علیه * وبدانکه
شراب حلال مذکور را مؤلف در زیب ذکر خواهد نمود انشاء الله تعالی وواجب است که ظرف طعام برابر وباشد که به
محاذات تناول شود نه بطرف راست وچپ که منحرف باید بشود ونیز لقمه باید کوچک بردارد ونیکو مضغ نماید ودر
تابستان اوائل روز ودر زمستان اواسط آن ودر شبانه روزی دو مرتبه یا یک مرتبه اگر هر دو روز سه مرتبه خورده
شود بهتر است چنانچه در ترجمهٔ حدیث شریف ذکر یافت وباید که بسیار طول ندهد زمان اکل را وتداخل نکند یعني
طعام جدید بر طعام غیر منهضم سابق نخورد ومادام که ثقل در معده وسینه وجشا یعني آروغ طعام آید طعام تناول
نکند وبالجمله هر وقت که خوب گرسنه شود وتشنه گردد باید که طعام بخورد وآب بیاشامد وتعیین وقت بمرات آن اکثری
وبرای متوسطین است واما اطفال وجوانان محرور المزاج وقوي الهضم وپیران وضعیف وبارد المزاجان هریك بنوعی
خاص می باشند حکم واحد برهمه جاري نمی تواند بود واجتناب نماید از خوردن نان گرم وآشامیدن آب سرد بلا فاصله
بر آن بجهت آنکه احداث عفونت وبخر مي نماید ومضرت باسنان میرساند وازاجتماع طعام لطیف وشیرین وازشیریني با لای
طعام کثیف مانند خربزه وگوشت وهمچنین سریع الهضم صالح الکیموس با لای بطیء الهضم ردیء الکیموس وباشیریني وامثال اینها
زیرا که طبیعت غذای لطیف وشیرین سریع الهضم را بزودي استحاله میدهد وهضم مي نماید وباقي میماند مخالف آنها وباعث گراني

ومرض ميكردد وهمچنين جمع نبايد نمود ميان دو طعام كه هردد وكرم باشند ويا هردد وسردد بالفعل ويا بالقوه ويا هردد ولزج ويا هردد ومنفخ ويا هردد وقابض ويا هردد وغليظ ويا هردد ومرخي وازخوردن سركه بعد ازبرنج وازماست با ترب يابعد ازترب وازكوشت مرغ باماست وماهي وازشير باكوشت مرغ وازشير باماهي وازانار با هريسه وازانكور باكلهٔ كوسفند وازسركه با عدس ويا باماش وازخربزه باعسل ومويز باعسل وخربزه باانبه وامثال اينها وازآب كرم بعد ازطعام شوروازآب سرد بعد ازميوهٔ خصوص ميوهٔ تروحلو وطعام كرم و شيرين وبعد ازخواب وجماع وحمام وهرحركت مفرط ومضعف وريا ضت بشيا رود ربين خواب ود رخلاي معده يعني ناشتا و درحمام ومستحسن است جمع ميان اطعمه وميوهائيكه بعض آنها اصلاح بعض ديكرنمايند مانند طعام شيرين با طعام ترش و چرب باشوروتيزوقابض بامحلل وشيرين وبعض راكمان آن است كه جائزاست جمع ميان هرنوع غذا كه باشد جهت آنكه البته آن هردد ومتشابه اند يا متضادا كرمتشابه اند پس كويا كه يك نوع طعام خورده شده اند ك بيشتروا كرمتضادا ند هريك دفع مضرت ديكري مي نمايد وتعديل حاصل ميشود وكلي بودن اين امرخود وهم غلط وباطل است چه مي توانند بود كه آن هردد و غذا متخالف يكد يكر باشند وهيچ يك مصلح ديكري نباشد وازجمع ايشان مضرت حادث كردد نه تعديل مانند آنكه عضو شخصي باآتش سوخته باشد وبران موضع يخ وبرف كذارند البته متأذي ومتضررخواهد شد ميتوانند بود كه دوشيء متشابه باشند وهريك ازان هرذ ومصلح ديكري باشند مثلايكي لطيف غليظ ودبكري كثيف غليظ ويكي تقويت ديكري نمايد وهمچنين ونيزمي تواند بود كه دوشيء متشابه به ضرر كنند بجهت كيفيتي كه عارض هردو باشد وخاصيتي كه لازم اجتماع وتركيب است واصل آن است كه اينها بعادت وقوت وضعف ولطافت وكثافت مزاج برميكردد والله اعلم

## * فصل چهاردهم دربيان احراق ادويه وتحميص وتشويه وتلي وتلبيز وغسل واحكام آنها *

بدانكه احراق ادويه واحتياج بدان ازبراي چند فائده است يا ازبراي انتقال طبيعت آن است بطبيعتي ديكر ويا ازبراي نقصان قوت وكسرحدت آن است مانند زاج وتلقطار ومرجان خصوص درادويهٔ عين ويا ازبراي تقويت يعني زيادتي قوت وحدت وشدت نفوذ وانتقال مزاج آنها است بمزاج ديكرمانند حجرنوره وبسد وصدف وبرك ترب وتنباكو وامثال اينها ازاملاح مصنوعه ورمادات وجواهرادويه مانند جوهرحصي لبان وغيرها ويا ازبراي تلطيف جوهر آنها است مانند املاح ويا ازبراي تنقيه ورفع اجزاي غريبهٔ آنها است مانند اثمد وبوره وسرطانات وشاخ ايل وامثال اينها ويا ازبراي مهيا وقابل سحق كرديدن مانند ياقوت وطلاونقره وابريشم ومانند اينها ويازبراي آنكه باطل كرددداءت وخباثت وسميت جوهر آنها مانند عقرب جهت استعمال درتفتيت حصاة وحيه وافعي واسود ساله براي جذام زيراكه ادويه يا حاد لطيف الجوهر اند يا معتدل وهردو نوع چون سوخته شوند قوت آنها ضعيف وحدت وحرارت آنها كم ميكردد بسبب تحليل جوهر حارناري حاد آنها مانند ادويهٔ مذكوره ويا كثيف الجوهروغيرحاد حارند وبسبب احراق وكسب حرارت ناري تقويت مي يابند هم درحدت وهم درحرارت مانند فلزات وحجرنوره ويا آنكه صلب اند ويادرانها رطوبت فضليهٔ لزجه است وبسبب احراق رطوبت ماسكهٔ ملتصقه ولزجهٔ آنها كم وفاني ميكردد پس بسهولت وآساني وبزودي سائيده ميكردند مانند احجار وابريشم ويا آنكه درآنها زداءت وخباثت ماده وجوهر باشد وبسبب احراق كم وزائل كردد مانند عقرب وحيه ويا آنكه اجزاي غريبهٔ آنها زائل كردند مانند نطرون وبدانكه جسم اكر برنهجي باشد كه اعراض مدركهٔ جسد راصلاترك نكند هراينه مستمر الطبع خواهد بود واكرمفارقت وترك كند پس اكرسخيف الجسم ومتخلخل باشد بسبب احراق ميل ببرودت كند وازغايت احراق كه بحد رماديت رسد بالكليه حدتش زائل كردد واكركثيف الجسم وغيرمتخلخل باشد ازبرودت ميل بحرارت نمايد وايضا بدانكه دراحراق

اشیا شرط است که دو جنس مختلف را باهم نموزانند مثل نمك ونوره ودر احراق احجار مبالغه نمایند بخلاف نباتات و
حیوانات * واما حریر وصموغ ومانند اینها را ادنی احراقی کافي است وهرگاه مراد تبرید جسم محرق باشد بعد احراق
آن را باید شست والا بدون تصویل استعمال نمود وتکلیس ازکلس است باصطلاح اهل مصر که بفارسي آهك نامند وآن
مریع المحق میباشد پس هرجسم صلب که قابل سائیدن نباشد وبسبب احراق قابل سحق گردد آنرا مکلس نامند * اما اشیائی
که قابل احراق اند وبدون احراق استعمال بعض آنها جائز نیست پس ازانجمله است ابریشم واثمد وحب الآس وارنب
ونسدور صاص که اباآ راست وذهب واسود سالخ وسرطان وطلق وعقرب وعود وکهربا ویاقوت وهریك ازانها درر سوم خود
انشاالله تعالي ذکر خواهند یافت وبعضي درین جا مذکور میگردد * احراق بورق که بوره باشد آن است که ظرف سفال را بر
اخگر کنند وآن را دران اندازند وبگردانند تا آنکه سوخته شود ویا آنکه قاشق آهني را گرم نمایند وبوره را ریزه ریزه کرده
دران اندازند وحرکت دهند وهمچنین چند مرتبه قاشق را گرم نمایند وتجدید نمایند تا آنکه سوخته شود وبگردد مانند
خاکستر * احراق جبسین وزبد البحر ومانند این هردو که معمول به تکلیس است آن است که بگیرند هرمقدار ازهریك که
خواهند وباآب ونمك پاك بشویند وخشك نموده درکوزهٔ مطین بطین حکمت کرده درکورهٔ آجرپزي ویا طون حمام ویا تنور
بسیار گرم برروي خشتی بگذارند تا آنکه سوخته وسفید گردد ومادام که سفید نگشته کامل نیست مکرر دران عمل باید نمود
* احراق حیه که مارباشد آن است که بگیرند مارخانگي را درست وزنده درکوزه کرده سرآن را بسته وبطین حکمت کوزه را کوفته
درتنور بسیار گرم یك شب بگذارند پس برآورند که خشك شده خواهد بود سحق نموده بازیت خمیر کرده برخنازیر
ضماد نمایند * احراق خطاطیف که خفاش وبفارسي پرستوك نامند آن است که بگیرند بچهٔ خطاف را وذبح نموده وپر
آن را کنده وشکم آن را چاك کرده انچه درجوف آن است برآورده دور نمایند وپاك شسته نمك بران پاشیده درکوزهٔ
گرده سرآن را بگل حکمت بسته درتنور یا دراوجاغ پراخگر گذارند تا محرق گردد * احراق زجاج که بفارسي آبگینه و
شیشه نامند آن است که بگیرند زجاج صاف سفید شفاف خالص پاکیزه ازسنگ ریزه وخاك وغبار ونرم سائیده درکوزهٔ
مطین یا بوطهٔ کرده سرآن را محکم بسته درطون حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه سرخ گردد * رمادزجاج وخاکستر
آن بهتر آن است که زجاج را درکفچهٔ آهني خوب گرم نمایند ودرآب قلیا اندازند وانچه ازان مکلس شده باشد جدا نمایند
وبازتتمه را گرم نموده درآب قلیا اندازند وهمچنین تاآنکه تمام مکلس گردد پس نیکو سحق نمایند که مانند هبا وغبار گردد
شربتی ازان مقدار مثقالی با دوازده مثقال آب گرم برای تفتیت حصاة قوي الفعل است * احراق زرنیخ آن است که بگیرند
زرنیخ اعلی خالص صافي را وریزه ریزه مانند نخود وباقلا نموده ودرکوزهٔ مطین بطین حکمت کرده سرآن را محکم بسته و
دروسط سرآن سوراخي برای برآمدن بخار بگذارند وبراخگر گذارند ومادام که ازان بخار سیاه برمي آید ناقص است و
چون بخار آن سفید برآید سوخته وکامل خواهد بود * احراق سلحفاة آن است که شکم سلحفاة یعني سنگ پشت را شکافته
احشارا افکنده وپاك شسته درکوزهٔ مطین کرده سرآن را بسته درتنور یا دراوجاغ آن مقدار بگذارند که سوخته وسفید گردد
* احراق شنج وصدف آن است که بگیرند شنج سفید املس را وبطین حرخالص بگیرند ودرتنور اخگر گذارند تا سوخته
گردد وعلامت سوختگي آن است که سفید گردد واگر یك دفعه سوخته نگردد مجددا بطین مذکور گرفته درتنور بگذارند
تاآنکه سوخته گردد وصدف وامثال آن را نیز بدین طریق احراق نمایند * احراق عقیق ویشب ویاقوت وامثال اینها

آن است که در آتش سرخ نموده در آب سرد اندازند ومکرر چنین کنند تا آنکه آب آن سوخته خشک ومتفتت وقابل سحق کردد * احراق فضه آن است که بکدازند نقرهٔ خالص را در بوطهٔ که رائحهٔ قلعي دران باشد یعني بوطه را در سفید آب قلعي آلوده باشند ومکرر بکدازند تا قابل سحق کردد * نوع دیکر آن است که نقره را براده نموده وبآب ونمك در ظرف آهني بآتش تند بسوزانند واکر خوب سوخته نشود قدری کوکرد بران بپاشند وبسوزانند تا سوخته کردد * واما تکلیس آن بطریق حکمای هند آن است که چند مرتبه آن را صفائح رقیقه نموده بکوکرد وسرکه آلوده بآتش بتابند وچند بار دیکر در بوطه بسفید آب قلعي آلوده بکدازند پس سوهان کرده در ظرف آهني با آب ونمک بسیار بسوزانند تا نمك آب بتحلیل رود پس کوکرد بران بپاشند وبرهم زنند مکلس کردد * احراق قطران جهت سنونات آن است که بکیرند قدحی مطین بطین حکمت ودران قطران کرده برآتش کذارند تا آنکه بکدازد وبنصف رسد پس بکیرند چوبی یا سیخی از آهن ودران فروبرند که بدان آغشته کردد پس برآورند ودر هوا بدارند اکر منعقد وبسته کردد سوخته شده است والا باز برآتش کذارند تا بران چوب ویا سیخ منعقد کردد آنکاه فرود آورند وبکار برند * احراق پشم وموي آدمي آن است که پاک شسته از صابون وغیر آن شانه کرده بمقراض ریزه ریزه نموده ودر ظرف سفالي یا آهن کرده برروي آتش کذارند وچندان برهم زنند که قابل سحق کردد * واما تشویه وتحمیص وتقلیه * بدانکه این هرسه لفظ بالاشتراک والاجمال بمعني بریان نمودن است وبالتفصیل آنکه تشویه آن است که انچه را بریان باید نمود در جوف چیزی دیکر از قبیل خمیر ویا کل ویا سیب وامثال اینها کذاشته در تنور کذارند ویا در زیر آتش ویا خاکستر کرم دفن نمایند که ببخار پخته وتشویه یابد مانند اسقیل وانزروت وسقمونیا وحب السلاطین وانیسون وامثال اینها وهریك ازینها انشاء الله تعالی در اماکن خود ذکر خواهد یافت ویا آنکه کوبیده یا عسل سرشته در لتهٔ بسته بکل کرفته در تنور معتدل یك شب بکذارند پس برآورده بکار برند مانند انیسون وثمرة الطرفا وامثال اینها جهت سنونات وغیرها وتحمیص آن است که ظرفی را برآتش بکذارند که خوب کرم شود پس انچه را خواهند دران بریزند وحرکت دهند بسرعت تمام که آن همه مساوي وبقدر حاجت بریان کردد ونسوزد مانند تخم بارتنک وریحان ومرو وخشخاش وکشنیز خشک وزیره وبزرقطونا وبالجمله هر بزری از بزور را که خواهند وبهترین ظروف از برای این امر سنکي ویا سفالي است ودر وسط تحمیص آن است که ازان چیز بوي براید واندک سرخ وبرشته کردد وتقلیه آن است که در روغن بریان نمایند بحدیکه بو بردارد وسرخ کردد مانند بزور ویا بقدر آنکه بشکفد وبترکد مانند هلیله وعفص ویا بحدیکه بتخمین دانند که بریان شده مانند خبث الحدید وامثال اینها * واما تدبیر که اصلاح نیز نامند پس آن بمعني تربیت وپرورش دادن بعض ادویه است که در انها حدت ویا رداءت وغائله باشد تا آنکه کم وزائل کردد مانند انزروت که بشیر الاغ باید سرشت وبچوب کز آلود ومانند کباب بریان نمود یک مرتبه اکر بریان زیاده وبهتر خواهند دو مرتبه که در هر مرتبه به شیر خر سرشته بریان نمایند بهتر است حب الملوک که در روغن بادام ویا شیر یك شبانه روز باید خیسانید * ودند که حب السلاطین است در سرکین کاو باید مدبر نمود * وتربد که خراشیده بروغن بادام چرب باید کرد وجریش کوبیده با زنجبیل استعمال باید نمود وتشمیزج که در لته بسته در سرکین الاغ جوش باید داد ومازریون که دو شبانه روز در سرکه باید که بخیسانند وتدبیر هریك نیز بتفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد * تدبیر ذراریح که بترکي الاکلتک وقسمی از سمی است بلغت اصفهاني آن است که باید چند عدد آنرا زنده در کوزهٔ کرده وسر کوزه را بلتهٔ کتاني بسته معکوس بربالای

بخار سرکه که با آتش بجوشند بدارند تا ذراریح گشته و پرورده گردد آنگاه سائیده استعمال نمایند * تدبیر سلاجه که عبارت ازبول بزکوهي است که در مسکن او جمع میشود آن است که آن را در ظرف نوی کرده بران آب خارخسك و بول گاو آن مقدار بریزند که اورا بپوشاند و در آفتاب یا با آتش گرم کرده بدست بمالند و صاف آن را در ظرفی کنند و بیست و یکروز در آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد * اصلاح شبرم آن است که آن را بکوبند و یک شبان روز در شیر بخیسانند و در عرض آن سه بار شیر را تغییر دهند پس خشک نمایند و هرگاه جهت اورام و سدد احشا و مای اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در آب کاسني و آب عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و بکار برند و با قوابض هرگز استعمال آن جائز نیست * اصلاح ادویه جهت نشاط مانند بیخ شبیبي و بیخ شوکران و امثال اینها که در غایت یبوست و یا سمیت باشند آن است که نیم کوفته سه شبانروز در شیر گاو بخیسانند و مکرر تجدید شیر نمایند پس خشک کرده در روغن بادام و یا روغن تخم کدو و یا روغن پسته یک هفته به پرورند و بکار برند و اگر آن چیز حار باشد در روغنهای باردة و بارد رادر روغنهای حارة پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند * طریق دیگر که حکیم میر محمد مؤمن نوشته که معمول من است و بی غائله مشاهده نموده آن است که ادویهٔ مکیفه را بعد از آنکه دو سه روز در آفتاب با عرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند و آب آن را جهت معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام آید ادویهٔ آن معجون را یا آن سرشند و هرگاه در حبوب استعمال کنند باید بعض از ادویهٔ آن حب که از جوش دادن رفع قوت آن نکرده بجوشانند تا همه آبها را جذب بخود کند آنگاه با سائر ادویه سرشته حب سازند و بدانکه مراد از شیر درین مواضع شیر بز تازه دوشیده و یا شیر گاو تازه دوشیده است و الی شیر بز است * اصلاح دبق آن است که بعد از آنکه دانهٔ آن را برآورده باشند در هاون با قدری روغن زیتون و امثال آن مخلوط نمایند و بکوبند با سائر ادویه که با آن مناسبت داشته باشند و همچنین است اصلاح جمیع ادویهٔ شیره دار چسپنده و هرگاه دبق را با دوائیکه دران ترکیب کنند لعوب و مغزها باشد احتیاج بداخل کردن روغن نیست با آنها بکوبند و بهترین مغزها جهت اصلاح دبق مغز دانهٔ بید انجیر است * و اما آنچه را باید تغسیل نمود که تحویل عبارت ازان است پس بدانکه فائدهٔ غسل یا تبرید و یا تنظیف از اشیای غریبه و جریشه و یا تعدیل و یا رفع حرارت نارية مکتسبه از احراق و یا رفع بشاعت و غثیان است هریک با نفراد یا مجموع مانند اکثر ادویهٔ حجریه از یواقیت و شادنج و بعد ولاجورد و حجر ارمني و آنچه شبیه با حجار است مانند راسخ و اقلیمیا و شنجرف و مرداسنک و سفیداب و اطیان و لک و موم و زفت و صبر و ادهان و سویق و شیرج و امثال اینها و طریق آن آنست که آنچه احجار و یا شبیه بآنها باشد بسیار نرم سائیده و در هاون و امثال آن کرده آب بران ریخته با هستکي برهم زنند تا آنچه مانند غبار باشد با آب مخلوط کرده پس آنرا بآهستکي در ظرف دیگر ریخته و درد آن را بازسائیده و بدستور آب داخل کرده نرم آنرا بگیرند و درد آنرا بازیسایند تا مجموع مثل غبار گشته با آب مخلوط شده دران ظرف دیگر روند و بعد ازان روي آن را بپوشانند تا غباری داخل نشود و ته نشین کرده پس آب بالای آن را ریخته ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند و غسل سویق و صبر و لاجورد و لک و مرداسنک و موم و نوره هریک در اماکن خود انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت * اما غسل اطیان آن است هرگلی را که خواهند بشویند دران مقدار آب که او را خوب بپوشاند بلکه سه چهار انگشت بالای آن ایستد بخیسانند پس از پارچهٔ کرپاسی بگذرانند و بگذارند تا ته نشین شود ته نشین را خشك نموده بکار برند * و غسل ادهان که تطریه نامند * بدانکه هر روغنیکه متکرج و کهنه و طعم آن تند شده باشد و خواهند که زائل و تازه

کنند آن را آن است که آن زوغن راد رظرفی کنند وبیخ یابرف دران ریزند وبرهم زنند تابیخ ویابرف آب شود پس ازروی آب بردارند واگر بیخ ویا برف نباشد باآب بسیار سرد نیزخوب است واگر بیکدفعه باصلاح نیاید درسه دفعه تکرار عمل نمایند وباکلاب نیزهمین اثرد ارد وروغن کاروکوسفند را بادوغ کاوترش جوشاندن ودرحین جوش آردمیدهٔ کندم بران پاشیدن تادوغ سوخته کردد امارو غن نسوزد نیکواست * غسل شیرج که روغن کنجد باشد آن است که باآب نمک بسیاربرهمزنند وباآتش نرم بجوشانند پس ازآب نمک جداکنند وباآب صاف خالص بسیاربرهم زنند وبجوشانند پس آب را ازان جداکرده بکاربرند * غسل زفت وامثال آن مانندموم ومومیائی وعنبرآن است که کداخته درآب صاف قیمکرم بریزند تاکدورت آن ته نشین کردد وانچه برروی آب ایستد بردارند وعندالحاجة بکاربرند * فصل پانزدهم

دربیان معرفت افعال ادویهٔ مفرده وخواص آنها وبعض اصطلاحات طبیه * بدانکه ادویه را افعالی چند کلیه وجزئیه و افعالی چند شبیه بکلیه است وافعال کلیه مانند تسخین وتبرید وترطیب وتیبیس وامثال اینها است وافعال جزئیه مانند منفعت آنها درمرضی ووقتی وحالی خاص مانند منفعت درمرض سرطان وبواسیروبرقان وطحال وسنک کرده ومثانه وامثال اینهاوافعالی است که مشارک افعال کلیه اند مانند منفعت دراسهال وادراروحبس وامثال اینها واین افعال هرچند جزئی اند ولیکن چون امورعامه اند که نفع آنها عام است بجمیع بدن وهمچنین ضرر آنها نیزعام است لهذا امشابه کلیه اند ونیزافعال کلیهٔ بعض آنها اولی اند وبعضی ثانوی وافعال اولیه همان افعال اربعه اند ومانند آنها وثانوی بعضی ازانها همان افعال اند بعینه ولیکن مقدار وبقیاس بدیکری بطرف زیادتی ویانقصان مانند احراق وعفونت وانجماد ومانند اینها که بعینه تسخینات وتبریدات اند ولیکن مقدار وبقیاس دیکری ونیزافعال دیکر صادرمیکردد ازانها مانند تخدیر وختم وجذب والزاق وتفتیح وتغریه وتقطیع وتخشین وغیرها ودرینجا ذکرکرده میشود افعال مشهورهٔ آنها را بابعض اصطلاحات این فن وصفات بعض ادویه واطعمه قبل ازین ذکریافت ودرمراهم نیزخواص وافعال بعض ادویه نیزخواهد آمد * اماخواص ادویه وافعال آنها * الف * اکال یعنی خورندهٔ عضو وآن دوائی رانامند که بسبب افراط قوت تحلیل وجلا نفوذ یکه دارد تفریق اجزای جوهرعضونماید مانند زنجار * ج * جلی یعنی پاک کننده وآن دوائی رانامند که ازشان آن تحریک رطوبات لزجهٔ جامده ودفع آنهاباشد ازسطح عضو وفوهات مسامات مانند انزروت وماء العسل وهردوای جالی ملین طبع است هرچند دران قوت مسهله نباشد * جاذب یعنی کشنده وآن دوائی رانامند که بحرکت درآوردا خلاط رطوباتی راکه ملاقی آن است بسبب لطافت وحرارت خود وجذب نماید آنها را بسوی خود وبظاهرجلد مانند جندبیدستر وثافسیا وانچه شدید الجذب باشد پیکان وخار راازعمق بدن بکشد وبرآورد مانند کوشت حلزون * جامد یعنی بسته کننده وآن دوائی رانامند که ازشان آن باشد که اخلاط رقیقهٔ سائله رامنجمد وبسته کردانند مانند موم * ح * حالق وحلاق یعنی سترندهٔ موی وآن دوائی رانامند که بیخ موی راسست کردانند وآن رادفع سازد ویا آنکه سست کند که باسانی کنده شود مانند زرنیخ ونوره وسفیداب وخاکستر * حکاک یعنی نخارش آورنده وآن دوائی رانامند که بسبب حدت وکرمی خود جذب کند بسوی مسام اخلاط کزندهٔ خارش کننده راونباشد باآن حد که زخم کند عضو رامانند کبیکج * خ * خاتم یعنی تمام کنندهٔ زخمها وآن دوائی را نامند که بسبب قوت مجففهٔ خود برسطح ظاهرجراحت تفرقی ورطوبتی نکذارد وخشک کند آنرا وخشکریشه ببندد ونکهدارد آن را ازآفات تااینکه کوشت ویوست صالح برویند * د * دابق دوائی رانامند که بسبب لزوجت جوهرکثیف خود بدست

بچسپد مانند دبق * ر* رادع يعني مانع وبرگرداننده مادهٔ بعضو وآن دوائی رانامند که بسبب برودت وقوت قبض خود احداث کند درعضو کثافتی که تنگ کرده مسام آن وبشکند حدت حرارتیکه حادث شده است دران وغلیظ ومنجمد گرداند اخلاط رقیقهٔ سیاله را ونگذارد که بعضو بریزند وعضو را ازقبول آنها باز دارد مانند عنب الثعلب دراورام

ردع درمقابل جذب است * ع * عاصر يعني فشارنده وآن دوائی رانامند که بسبب شدت قوت قبض وجمع خود اجزای عضو را بفشارد تااینکه اخچه ازرطوبات رقیقه درخلل وفرج آن است منضغط وجدا کرداند وازهر منفذ یکه بیابند برآیند مانند ضماد استهٔ تمرهندي دردمل * غ * غسال يعني شست وشوده نده وآن دوائی رانامند که بقوت جالیهٔ منفعلهٔ خود که رطوبت باشد نه بقوت فاعله که حرارت باشد بحرکت وسیلان درآورد اخلاط را وزائل کرداند آنها را ازسطح عضو مانند ماء الشعیر وآب خصوص آب نیم گرم وگرم * ق * قاتل يعني کشنده وآن دوائی رانامند که بسبب ضدیت خود روح حیواني وقوی را هلاک سازد مانند افربیون وافیون وبیش واین مرادف سم است وبعضی گفته اند که زهره رحیوانی مخصوص باسم هم است وغیرحیوانی مختص بقاتل * قاشر يعني خراشندهٔ پوست وجدا کنندهٔ آن وآن

دوائی رانامند که بسبب شدت قوت جلای خود جلاد هد وببرد پوست فاسد عضو را مانند قسط وزراوند وهرچه نفع وفائده بخشد بهق وکلف را ومانند این هردو را * ک * کاوي يعني داغ کننده وسوزنده ومراد ازان دوائی است که جلد را بسبب شدت احراق وتجفیف خود بهم درآورد ومجاري اخلاط را مسدود سازد ومسام را ببندکند وعضو را بکرداند مانند عضو کرم بریان داغ کرده شده مانند زاج وقلقطار * کاسرالریاح يعني شکننده ودفع کنندهٔ ریاح وآن

دوائی رانامند که قوام ریاح غلیظهٔ محتقنه را بقوت حرارت وتجفیف خود رقیق ساخته دفع نماید ویا به تحلیل برد مانند تخم هدهاب * ل * لاذع يعني گزنده وآن دوائی رانامند که بقوت حرارت وشدت ونفوذ خود درعضو فرورود وتفرق اتصال درمنافذ کثیرهٔ قریبه بهم احداث نماید که اجزای آن بانفراد ها محسوس نگردند مانند استعمال خردل باسرکه ویاسرکه به تنهائي * لزج يعني چسپنده وآن دوائی رانامند که بالفعل ویا بالقوه درحین تاثیرحرارت مزاجی دران قابل امتداد کشته اجزای آن ازهم منقطع نگردند مانند خبازي * م * مبرد وآن دوائی رانامند که بقوت مبردهٔ خود احداث برودت نماید مانند کافور * مبهي يعني بحرکت آورندهٔ قوت باه وزیاده کنندهٔ مادهٔ آن وآن دوائی رانامند که تولید مادهٔ مني وریاح منعظه نماید بسبب حرارت معتدله ورطوبت فضلیهٔ خود درمجاري اعصاب وعضلات اعضای تناسلی ومحرک اوشود مثل بهمنین وبوزیدان وزردک ومانند اینها * مجفف يعني خشک کننده وآن دوائی رانامند که بقوت مجففهٔ خود احداث تجفیف وخشکي درعضو نماید ورطوبات آنرا تلطیف نماید وبتحلیل برد مانند سندروس * مجمد يعني بسته کننده وآن ضد محلل است وآن دوائی راگویند که بسبب قوت برودت وقبض خود منجمد گرداند اخلاط ورطوبات را مانند بزرالبنج * محرق يعني سوزنده وآن دوائی رانامند که بسیارگرم وخشک بود وبسبب شدت قوت حرارت ونفوذ خود اجزای لطیفه رطوبات عضو را به تحلیل برد واحداث احراق وتاکل نماید مانند فرفیون وزرنیخ * محلل يعني

خارش آورنده وآن دوائی رانامند که بقوت حرارت ونفوذ خود جذب نماید اخلاط لذاعهٔ حکاکه را بسوی مسامات جلد وبسرحد تقرح نرساند مانند کبیکج وانجره * محلل يعني به تحلیل برنده وآن دوائی رانامند که بقوت حرارت خود جدا نماید وخارج گرداند اخلاط را ازموضعی که چسپیده وقرار یافته اند دران وجدا کرداند اجزای آن را ازهم وبخار دفع کند جزء فجزء

تا آنکه باقي نماند ازان چیزی مانند جند بیدستر * محمر یعني سرخ کننده وآن دوائی را نامند که بقوت کرمي وجذب خود گرم گرداند عضو را وانچه ملاقي ومتصل امت بدان از خون وجذب کند بسوی آن عضو جذبی قوي وبدان سبب سرخ گردد ظاهر آن وفعل این قریب امت بفعل کي وداغ مانند خردل وانجیر وفودنج * مخدر یعني بیحس کننده وآن دوائی را نامند که بقوت برودت ویبوست وقبض خود منجمد گرداند اخلاط را وسد نماید مسامات عضو را ومانع آید از نفوذ روح نفساني دران واندک بیحس گرداند واز حرکت باز ماند ویا آنکه روح نفساني حساس متحرک را کثیف گرداند که احساس وحرکت آن کم گردد مانند افیون ولهذا اکثر مخدرات سرد وخشک میباشند * مخشن یعني زبر ودرشت کننده سطح عضو وآن دوائی را نامند که بشدت قوت قبض وتجفیف خود بکرداند سطح عضو را مختلف الاجزا اعم ازانکه تکثیف نماید اجزای رطبهٔ مماسهٔ آنرا ویا تفریق دهد اجزای آن را از یکدیگر ویا بسبب شدت جلا وتحلیل خود تحلیل نماید اجزای رطبهٔ مماسهٔ آن را مانند اکلیل الملک وخردل * مدر یعني ادرار آورنده وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت وتلطیف اخراج ودفع نماید مائیت اغذیه وفضول سیاله را ببول وحیض وعرق وشیر * مدمل یعني اندمال آورنده واصلاح کننده جروح وقروح وآن دوائی را نامند که خشک وکثیف گرداند رطوبتی را که درخلل وفرج ومیان اجزای جراحت که مجاور یکدیگر اند وبگرداند قوام آن رطوبت را غلیظ از مغري تا اینکه بچسبند بیکدیگر مانند دم الاخوین وصبر وکثیرا وصمغ عربي وامثال اینها * مرخي یعني سست کننده وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت ورطوبت خود بکرداند قوام اعضای کثیفهٔ المسام را نرم ومسامات آن را وسیع تا آنکه بسهولت وآساني منفذ گردد ازانها فضول مجتمعهٔ محتبسه درانها مانند ضماد شبت وبزرکتان * مرطب یعني رطوبت افزاینده وآن دوائی را نامند که بسبب زیادتي شدت رطوبت خود احداث رطوبت نماید مانند العبهٔ بارده * مرقق یعني رقیق کنندهٔ اخلاط واین دربرابر مغلظ امت وباقوت نافذه وحرارت ورطوبت می باشد مانند العبهٔ حاره * مزلق یعني لغزاننده فضول واخلاط وآن دوائی را نامند که بقوت ملینه ورطوبت مزلقهٔ که دارد تلیین سطح عضو نماید بحدیکه بلغزاند انچه را دران محتبس امت وتحریک آن نموده دفع نماید مانند آلو بخارا * مسدد یعني انچه باعث تحلیل ومنع گردد وآن دوائی را نامند که بسبب یبوست وکثافت خود ویا بسبب تغریه احداث سدد نماید مانند کتیرا * مسکن یعني ساکن کننده وآن دوائي را نامند که اخلاط وارواح را از حرکات غیرطبیعي باز دارد مانند شیرهٔ تخم هندوانه وکاهو وکدو * مسهل یعني اسهال کننده وآن دوائی را نامند که بقوت مسهله وحرارت ونفوذ وجلا وترقیق وجذب ودفع خود از قاصي ومنافذ بدن اخلاط فاسد وفضول معدیه را اخراج ودفع نماید بطریق اسهال * مشهي یعني اشتها آورندهٔ طعام وآن دوائی را نامند که تحریک طبیعت نماید بخواستن غذا * مصلح یعني اصلاح کننده وآن دوائی را نامند که اصلاح حال مأکول ومشروب نماید بدفع ضرر آن نماید ویا معاونت فعل آن کند ویا حفظ قوت ویا کسر حدت آن نماید ویا بدرقهٔ آن شود بجهت وصول آن باعضای ضیقهٔ بعیده * مصلب دوائی را نامند که جوهر عضو یا موادرا صلب وسخت گرداند بسبب برودت ویبس وقوت جمع وتکثیف خود واین در مقابل مرخي امت * مطفي یعني نشاننده سوران وحدت اخلاط وآن دوائی را نامند که بقوت برودت ویا اعتدال خود بشکند حدت وسورت اخلاط حادهٔ حاره را ویا هوء مزاج حار مزاج را * معرق یعني عرق آورنده وآن دوائی را نامند که بحرارت وتلطیف وترقیق خود رطوبات محتبسه در جلد واعضای قریبه بآن را بعرق دفع سازد واخراج نماید * معطس یعني عطسه آورنده وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت

ونفوذ خود تحریك مواد دماغي نمايد بجانب خيشوم وبعطسه دفع سازد * معطش يعني عطش آورند؛ وآن دوائی را نامند
كه طبيعت را مشتاق ترويح سازد اعم ازانكه ترويح بآب شود مانند معد؛ وجگر ويا بهوای بارد مثل دل وريه ومراد ازعطش عطش
صادق است نه كاذب * مغري يعني تغريه كنند؛ وآن دوائی را نامند كه دران رطوبت لزجه باشد كه بچسپد بمنافذ وفوهات
منافذ وسد كند ومانع سيلان گردد مانند آهك شسته وهردوای لزج ميال مزلق چون حرارت دران تاثير نمايد ميكرداند آن
را مغري سادجا بس * معفن بل بوگردانند؛ وآن دوائی را نامند كه بحرارت غريبهٔ خود فاسد گرداند مزاج عضو را ورطوبات
وارواح آيند؛ بسوي آن متعفن گرداند وتمام آن رابه تحليل برد وباقي را قابل اينكه بگردند جزو عضو نگرداند ونيز بسرحد
احراق وتاكل نرساند بلكه بگرداند آنها را فاسد وبتصوف حرارت غريبه در آنها متعفن مانند زرنيخ وثانصيا * مغلظ يعني غليظ
كنند؛ واين مخالف ملطف است * مفتت يعني شكنند؛ وپارهٔ پارهٔ كنند؛ منكريز؛ وآن دوائی را نامند كه دران قوت حادهٔ نافذه
باشد كه چون با خلاط لزجهٔ متحجره برسد ريزهٔ ريزه ونرم گرداند اجزای آنرا مانند حجرالیهود ومنك سرماهي ورماد كرم و
رماد عقرب وغيراينها ازادويهٔ مفتتهٔ حصاة * مفتح يعني گشايند؛ سدهٔ؛ وآن دوائی را نامند كه بحركت درآورد مادهٔ را كه داخل
مجاري ومنافذ وتجاويف اعضا ماند؛ باشد بسوی خارج تا آنكه مفتوح گردند مانند فراميون وفعل مفتت اقوی است ازفعل جالي
برای آنكه فعل اين به تلطيف وتحليل است ويا به تلطيف وتغسيل پس هرچيز حريف مفتح است وهرچيز مرلطيف مفتح ومرلطيف
ميال مفتح اگر باشد مائل بسوي حرارت يا معتدل ومرلطيف حامض مفتح * مفجج يعني خام كنند؛ وآن دوائی را نامند كه بقوت
برودت خود باطل گردانند فعل حرارت غريزي وغريبي رانيز واخلاط راخام وهضم را ناقص سازد واين درمقابل
منضج وهاضم است * مفرح يعني فرح آورند؛ وآن دوائی را نامند كه تعديل مزاج وتلطيف اخلاط وروح حيواني ونفساني نمايد
ومنبسط سازد آنها را وحزن را زائل سازد ودماغ را قوت دهد وحواس را نيكو گرداند وذهن را صافي سازد وكمالت را دور
كند مانند گلاب * مفشي يعني پراكنند؛ وآن دوائی را نامند كه بقوت حرارت خود متفرق وپراكنده سازد رياح
مجتمعه را وقابل دفع گرداند * مقطع يعني جدا كنند؛ وآن دوائی را نامند كه بسبب قوت حرارت ولطافت ونفوذ خود نفوذ
نمايد مابين خلط لزج وسطح عضو ملاصق بدان ودفع نمايد آن را بدون تصرف درقوام آن مانند سكنجبين وخردل * مقيء يعني
قيء آورند؛ وآن دوائی را نامند كه بقوت حرارت خود ترقيق نمايد اخلاط غليظهٔ مجتمعه در مجاري غذا ومعدهٔ را وبقيء
دفع نمايد مانند تخم ترب * مقرح يعني زخم كنند؛ وچرك آورند؛ وآن دوائی را نامند كه بقوت حرارت ونفوذ وجذب خود
به تحليل برد وفاني سازد رطوباتی را كه ميان اجزای جلد است وتفريق دهد اجزای آن را وجذب كند مواد رديه را بسوی
آن واحداث قرحه نمايد مانند بلادر * مقوي يعني قوت بخشند؛ وآن دوائی را نامند كه تعديل قوام عضو ومزاج نمايد تا
آنكه مانع آيد از قبول فضول منصبه بسوي آن وازآفات نگهدارد يا آنكه تبريد نمايد مسخن را وتسخين نمايد مبرد را
مانند دهن ورد ويا بالخاصية بخاصيتی كه دران است مانند طين مختوم * ملطف يعني لطيف كنند؛ وآن دوائی
رانامند كه بحرارت معتدلهٔ خود رقيق گرداند خلط غليظ را مانند حاشا * ملين نرم كنند؛ بطن وآن دوائی را
نامند كه بقوت حرارت معتدله ورطوبت خود اخراج نمايد انچه درمعدهٔ وامعا است واين اعم ازمنضج ومزلق
است مانند مغزفلوس خيارشنبر وتمرهندي وشيرخشت * منضج يعني اعتدال دهندهٔ قوام اخلاط ومواد وآن دوائی
رانامند كه تعديل قوام اخلاط نمايد وقابل دفع سازد آنها را اعم ازانكه رقيق را غليظ سازد مانند خشخاش

وبالعکس که غلیظ را رقیق نماید مانند طبیخ حاشا و یا منجمد را نرم همیال گردانند مانند حلبه * منفخ یعني نفخ آورنده
وآن دوائی را نامند که در جوهر آن رطوبت غریبهٔ غلیظه باشد که چون فعل نماید دران حرارت غریزیه تحلیل نیابد
بسرعت بلکه مستحیل بریاح گردد مانند لوبیا و بدانکه هرچه دران نفخ است مصدع ومضر بعین است واز اغذیه واد ویه
انچه تحلیل یابد رطوبت آن در هضم اول ورياح ونفخ آن در معده بماند انحلال آن نیزد رهمانجا باشد ویا در امعا وانچه
رطوبت فضلیه دران باشد وآن مادهٔ نفخ وریح آن بود نفخ آن در معده وامعا به تحلیل نمیرود بالتمام بلکه باقي میماند
وچیزی ازان در عروق اعضای تناسل میرود مانند زنجبیل وبزرجمهر واین منعظ است وباعث نعوظ همان ریح است
* موسخ قروح یعني چرک آورنده درزخمها وآن دوای مرطبی را نامند که مخلوط کرد د برطوبات قروح وآنها را زیاده
کردانند ومانع خشک شدن وچاق شدن آنها آید مانند موم وروغن * منبت که ملحم نیز نامند یعني رویاننده گوشت وآن دوائی
را نامند که بکردانند مزاج خونیکه وارد جراحت مي شود معتدل ومجفف تا آنکه مستحیل بگوشت گردد ومتعقد شود درانجا
گوشت جدید صالح * فصل شانزدهم در بیان بعض اصطلاحات * حرف الالف * آجام بمعني نی زار است * ابکم کنك
جمع آن بکم * ابهر بروزن احمر نام رگ کردن است که شاه رگ نامند واز قلب روئیده واز هردو جانب کردن گذشته
وبسر رفته که از قطع آن حیوان زنده نمي ماند زیرا که آن مسلك روح حیواني است بسوی جمیع بدن وصاحب قاموس
ظهر را نیز ابهر گفته * اجدع بریده بیني * اجرد شخصیکه بربدن او مو نباشد ونزد اطبا عبارت از انطفای حرارت
غریزیست بسبب انطفای رطوبت وآن را موت اختراميي یعني استیصال وانقطاعي می نامند * اجوف بفتح اول وسکون
جیم وفتح واووسکون فا در آخر نام رگی است که از محدب کبد روئیده ودو تا است یکی بطرف بالا رفته ویکی بطرف
پائین ومتشعب به شعبهای مختلف گشته اند برای رسانیدن غذا بجمیع بدن وآنرا اجوف ازانجهت نامند که جوف آن گشاده
ازجوف رگهای وریدي دیگراست ونیز نام بطن وفرج زن وعصب مجوفیکه بسوی مرد وچشم آمده اند ودر بدن سوای
آن عصبی روئیده از دماغ نیست * اجهر شخصی که بروزنه بیند * استنشاق به بیني کشیدن چیزی مائع بود که بسیار
سائل باشد * اصل یعني بیخ وآن اعم است ازانکه از شجر باشد یا از گیاه * اغصان یعني شاخها وآن مخصوص بشجر وگیاه
شاخدار است ومفرد آن غصن * اقومالي چیزی است که دران عسل راحل کنند ونکهدارند وجوش ندهند آن را
* اکتحال بچشم کشیدن چیزی بود * اکسومالی سکنجبین متخذ از سرکه وعسل است وبعضی زیاده می کنند دران آب
دریای شور یا نمک دریا * اکلیل بمعني تاج وابرتاریک وغیر آن نیز آمده است ودر اد ویه مراد ازان چتری وکج بودن
شکوفه وبارنباتات است واکله واکالیل جمع آن آمده * انکباب مراد ازان نگاهداشتن عضو است به بخار ادویهٔ که در
آب جوشانیده باشند ویا کرم کرده باشند * اودیه جمع وادي است وبمعني کنار رود خانها است * اوذر رمالي عسل
وآب باران بالمناصفه درهم ممزوج نموده ودر آفتاب گذاشته است * اوکسائي سرکهٔ مخلوط باآب ونمک است * حرف الباء
* بادزهراسم پارسي تریاق است وگویند هرچه دفع سم کند ومصنوع ومرکب نباشد مخصوص باین است * باقور جمع
بقر است * باکور نخستین میوهٔ که برسد * بتربریدن * بخور هرچه دود یا بخار آن را استعمال نمایند * بربور بفارسي
بلغور نامند * بزاق وبصاق آب دهن * بزر انچه بارنباتات درغلاف ودرقشر باشد مثل خشخاش * بشع بمعني بد مزه و
هرچه را طعم مرکب ازمرارت وقبض باشد باین اسم خوانند * بصیص نوراني ودرخشنده * بطائح زمینهائی که آب

درآنها جمع شده باشد وبفارسي مرداب نامند * بعر بفتح اول سركين * بكر شترجوان وبكسر اول دوشيزه * بنك بتحريك
كرهها كه درساق اشجار متكون شود * حرف التاء * تريا ق بفارسي تريا ك نامند وهرچه درشان او باشد كه حفظ قوت و
صحت مزاج روح بحدي كند كه رفع ضرر نمايد باين اسم نامند وگويند تريا ق مخصوص به صناعي است وآنكه افيون را تريا ق
مي نامند بجهت حفظ قوت آن است كه درين امر با تريا ق اشتراك دارد * تصفيق آميختن شراب با آب * تصعيد آنچه
با آتش اجزاى آن را صعود فرمايند لطيف آن را اخذ كنند * تعليق آويختن چيزى بكردن وبسائر اعضا * تفه يعني بى مزه
مراد طعمى است كه نه لذيذ باشد ونه كريه وتاثير آن ترطيب وتليين وارخاى بسيار وتوليد بلغم باشد * تكرج بفارسي
پاورگويند وآن متغير شدن طعم است بالون يا مرد و * تكليس بمعني صاروج كردن وسوختن چيز وسيراب نمودن وبهره
برداشتن آمده ومراد ازان مهياساختن بعضى از اد ويه است بجهت نفوذ سرعت تاثير ورفع كردن ثقل وكثافت آن خواه
با حراق باشد ويا به عمل ديگر * حرف الثاء ثقيل بمعني گران وبمعني گران آمدن بر طبع كه برفعل بود وسريع الزوال نباشد
* ثمر بار نباتات است مثل خوشهٔ ميوه وامثال آن * ثمنش لغت يوناني است ومراد ازان هرچه از نباتات مابين درخت و
گياه باشد * حرف الجيم * جبر كسر عضو شكسته را بستن * جرله براى مهمله زمين سنگلاخ * جريش نيم كوفته كه بلغور نامند
* جفاف خشك وخشكي * جمل بفتح اول وثاني كرد آمده وجمع شده وبسته شده وجزو چيزى است * حرف الحاء * حامض
يعني ترش * حاد بمعني تند است وآن مركب از تلخي وحرافت است وفعل آن مثل افعال اجزاى آن است * حب آنچه در ثمر
يا زردي غلاف بود مثل كندم وجو * حريف يعني گزنده كه اجزاى آن درزبان فرو رفته بسيار بگزد وتفريق اجزاى آن
نمايد * حشيش گياه خشك وشبيه بخشك شده را گويند مخصوص نباتى است كه بروى زمين پهن نبوده باساق باشد وبحد ثمنش
نرسد * حكاكه آنچه از سائيدن دو چيز جدا شود * حلاق سترنده * حلو يعني شيرين وآنچه زبان را منبسط سازد واندك حرارت
درآن احداث كند ولذيذ باشد شيرين نامند * حليب شيرهٔ تخمها وغير آن وشير تازه دوشيده است * حمل بار نباتات است
اعم از ثمر ومشابه ثمر * حرف الخاء * خاثر آنچه اجزاى خلط را بهم آورد وغليظ گرداند * خروء سركين طيور وغيرها
* خفيف بمعني سبك وآنچه برطبع احتمال آن آسان بود وسريع الزوال باشد * خلع بيرون رفتن سر استخوان از مكان خود
* خلع اسم ضبع است * خليع سست * خمل بمعني پرز است ودرادويه هرچه شبيه به پرز بر سطح ظاهر آن باشد مانند آنچه بروز
نه ميماشد * حرف الدال * دابق آنچه بجهت لزوجت كثيفهٔ خود به دست بچسپد مثل دبق * دسم هرچه زبان را نرم سازد و
اجزاى آن را منبسط سازد بى احداث حرارت وبفارسي چرب نامند * دلوك بمعني مالیدن است ومراد ازان آنچه از
سنونات از انگشت بر دندان بمالند * دواى غذائي آنكه تاثير كيفيت آن زياده بر تاثير كميت ومادهٔ آن باشد * دواى سمي
آنكه بكيفيت تاثير آن موافق مزاج بوده بالخاصية كشنده باشد مثل افيون * دواى مطلق آنكه تاثير بكيفيت كند وجزو بدن نشود
* دهني آنكه در جسم اوچربى موجود باشد وباعث اشتعال او گردد مثل مغزها يا تخمها وچوب صندل ابيض ودياودار وعود هندي
ومانند اينها * حرف الذال * ذرور آنچه سائيده بى مائعى برعضو بمالند ويا بپاشند * ذفر بد بوئي * ذوالخاصية آنچه تاثير
بصورت نوعيهٔ خود كند اعم از آنكه تريا ق باشد يا زهر * حرف الراء * راد ع آنچه مواد را مانع ريختن بعضو شده اعضا را قابل
ورود آن نسازد ورد ع مقابل جذب است * رجيع فضلهٔ هضم اول انسان * رقص بفتح اول وثاني بنا زپرورده ودرادويه هرچه
نازك وزود شكن باشد * رخو نرم وسست * ردي الكيموس آنچه از ان اخلاط غير معتدل القوام وا لكيفيت متكون شود

* رزین آرمیده مرد بود با رود رادویه انچه در متانت وخوش جوهري تمام باشد * رسوب ته نشین مائعات وانچه در مائعات اندازند و بر روی آن نه ایستد آن را راسب نامند * رمص رطوبت غلیظي را نامند که در اطراف پلك چشم جمع شده چسپنده باشد * روث سرگین حیوانات * روز و مالي شراب متخذ از عصارهٔ گل سرخ است با عسل * حرف الزای * زعوقه طعم بسیار کریه ومرکب از مرارت وملوحت است * زغب اول موئی که بر بدن حیوانات برآید واسم کیمخت است که ماعزي باشد ودر ادویه انچه بر سطح او چیزی شبیه بموی تازه برآمده باشد مزغب نامند * زهر شکوفه وگل باشد * حرف السین * ساحل کنار دریا * سائل انچه اجزای آن در همه جهات حرکت کند اعم از انکه اتصال اجزای او منقطع شود یا نشود مثل آب وروغنها * سباخ شوره زار * سبط بی گره * سحیق آنچه بسیار نرم سائیده باشند * سم بفتح سین وتشدید میم انچه بفارسي زهر نامند بسبب ضدیت کیفیت وخاصیت خود مزاج را فاسد سازد مانند بیش * سنون انچه بدندان پاشند ویا بمالند ومقوي جوهر آن باشد * سهک بد بو شدن گوشت وبد بوی عرق که از بدن آید که بفارسي سمیت نامند * سهل زمین نرم * حرف الشین * شامخ کوه بلند * شتر بفتح اول وکسر ثانی در بدن پلك زیرین چشم * شجر نباتی که با شاخ خشبی باشد وکامل وآنکه با جزای تسعهٔ نباتیه باشد وآن ثمر وورق ولیف وصمغ وبزر وقشر واصل وعصاره وحب است مثل درخت خرما * شدخ سر شکستن وفراخي وسفیدي روي است * شدخ عضل بمعني از هم باز شدن وگسیختن عضل است * شدق بفتح اول وسکون ثاني فراخي گوشهٔ دهان * شرف بضم اول وفتح ثاني کنگرها است ودر ادویه انچه در اطراف او زائد وبرآمدگیها داشته باشد مشرف نامند مانند سر انار * شطب بضم اول وثاني از قانون الادب جوهر شمشیر وبفتح اول وسکون ثاني از قاموس اللغة جدا گردیدن ودور شدن وپوست باز کردن ودر ادویه هرچه باین صفات باشد شطب گویند * شمته انچه بو کند * حرف الصاد * صالح الکیموس انچه از وخون متولد گردد بهمه جهات آنکه اعتدال داشته سائر اخلاط مخلوط بآن بقدر طبیعي باشد وخلط بد از و بهم نرسد * صخریه زمین سنگستان * صفق بفتح اول وثاني آبیکه بر ادیم یا مشك نو بریزند پس زرد گردد وبمعني طرف وکنار ودر نباتات انچه چین دار وبا زردي ومیل بطرفي داشته مستقیم نباشد مصفق نامند * صفیق پوست درشت ومستحکم بافته شده * حرف الضاد * ضماد انچه غلیظ القوام که مائع ونرم باشد بر عضو بمالند ویا برو ببندند اعم از انکه موم وروغن داشته باشد ویا نداشته * حرف الطا * طافي انچه بر روي آب ایستد * طبیخ انچه جوشانیده آب آن را استعمال کنند * طحن خوردن وطاحونه که آسیا باشد مسمی باسم لازم است * طري تازه است * طلا انچه از رقیق القوام باشد بر عضو بمالند ونام نوعی از شراب است * طیب بسکون ثاني خشبو وبه تشدید آن پاکیزه * حرف العین * عبث بضم اول وسکون ثاني گیاه است * عصار وبمعني عصیر است اما در انچه بآتش ویا بآفتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند * عصیر آب افشرده از نباتات که منجمد نشده باشد * عطر بالفتح بوي خوش وبکسر خوشبوئی * عفص بکسر فا طعم زمخت که زبان را درشت سازد واجزای آن را بسبب برودت بهم آورد وفعل آن تبرید وتکثیف وتصلیب وتخشین وردع است * عنقود خوشهٔ نباتات وعناقید جمع آن است * حرف الغین * غرغره بمعني آواز مختلفه است که از حلق برآید ومراد از و حرکت دادن مائعات است در حلق وفرو بردن آن ویا فرو نبردن وریختن آن * غض بضاد معجمه نارس از نباتات * غلیظ بمعني کثیف است ودر اغذیه بیشتر متداول است واستعمال لفظ کثیف در ادویه * حرف الفاء * فاتر آب نیم گرم * فتیله بمعني شافه که مخصوص بدبر باشد * فرزجه شافه که قبل ورحم را مخصوص

باشد * فرفیری بمعني رنگ بنفش است * فسخ ازهم جدا شدن * حرف القاف * قابض طعم گیرنده را نامند که اجزای
زبان را بهم آورد و در شت سازد و فعل آن تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویت اشتها است و در غیر طعم مراد ازان شی
حابس است که بسبب بهم آوردن اجزای عضو حبس و استمساک نماید * قضبان شاخهای گیاه بی ساق است و قضیب
واحد آن است * قطور آنچه در گوش و در اعضا بچکانند * قنبعه بضم اول و ثالث و سکون ثاني قبهای خوشهٔ گشت * حرف الکاف
* کثیر الغذاء آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود * کثیف بخلاف لطیف و آن چیزي است که اجزای او بدشواری قبول
انفعال از کیفیت بدني کند و نفوذ در اجزای بدن بسرعت ننماید * کاد آنچه کرم کرده بر عضو بمنند مثل تکمید ببوس
کند م * کیموس اخلاط متولده از هضم کبدی است * کیلوس کشکابی است که از هضم معدی بهم رسد شبیه بکشک محلول
در آب * حرف اللام لخلخه آنچه با مائعات در ظرفی کرده برهم زنند و بو کنند * لحاء ریشهای باریک نباتات * لزاق ولصوق
آنچه بر عضو بچسپانند و باچسپندگي باشد * لطوخ بمعني اندودن چیزاست بر عضو که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق
تر باشد * لطیف آنچه از شان او باشد که بعد از ورود در بدن منقسم گردد باجزای بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزای
بدن بسرعت کند مثل زعفران * لعابي آنچه از خیسانیدن آن در آب اجزاي آن مخلوط بر طوبت شده چیزی لزج بهم رسد
وچون برشته کنند الزاق آن رفع شود * لعوق بمعني انگشت پیچ است که از معجون رقیقتر باشد * لیف آنچه از اصول
ولحای نباتات روید و باریکتر از لحاء باشد * حرف المیم * مالی عسل است * مالی قراطن وماء القراطن ماء العسل اند
* مائع آنچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد * مبرود آنچه بسوهان خرد کرده باشند * مریعني تلخ و هرچه
بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و در شت سازد و باکراهیت بود و طبع را برهم زند و فعل آن تسخین و جلا و منع تعفن است
* مروخ مالیدن چیزیرا بر اعضا * مزاوت پراکنده * مسبت آنچه خواب آورد و بامنوم مرادف است * مسکر هرچه مستی
آورد اعم از انکه با تفریح باشد یا نباشد * مسوح آنچه در مالیدن آن بر بدن مبالغه در دلك عضو نکنند * مسیخ بي مزه
و باتفه مرادف است * مصول آنچه در هم شکستن بحد رمادیت نرسد * مضغ خائیدن چیزی است * مضمضه هر مائعی که
در دهن حرکت دهند * معقف خمیده و کج شده * مغسول آنچه در شستن آن مبالغه کرده باشند * مفرق بفتح اول و کسر
ثالث تارک سر و در اثمار و کلها هرچه سر آن هموار نموده زواید داشته باشد مفرق گویند * منتن بدبو * منخول آنچه
پخته باشند * حرف النون * ناشف آنچه جذب رطوبات میاله کند اعم از انکه منافذ او مرئي نباشد مثل آهك آب ندیده
و یا مرئي باشد چون اسفنج و ناشف را فحل نیز نامند * نبطي در لغات مراد از لغت قومي است * رادویه مراد گیاه
خود روی است که نکشته باشند * نجم نباتات بي ساق است که بر زمین پهن شود که بفارسي بیاره گویند * نشاره آنچه
بسوهان ودم اره ریزه شده باشد * نشوق آنچه ببینی کشند * نضوح بحای مهمله و بخای معجمه نیز آمده جمع آن نضوحات
آبی و آبهای خوشبو را نامند که بر بدن پاشند و اسم خوشبوی است مرکب که زنان حرمین شریفین مستعمل دارند
و در مرکبات در حرف النون انشاء الله تعالی خواهد آمد * نطول هرچه را جوشانیده و آب آن را بر اعضا بریزند و پاشویه
قسمی ازان است * نغاخ هرچه در ان رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه
در معده و امعا مثل میوها و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل تقویت باه است * نفوخ آنچه از ادویهٔ
یابسه سائیده بی مائع در بیني دمند * نقوع و نقیع آنچه خیسانیده و بدون جوش صاف نموده استعمال کنند * حرف الواو

*وثب جستن از جای * وثی کزنده * وغرة بغین معجمه زمین سخت * وقود برافروختن آتش * وهن سستي * حرف الهاء
*هاضم انچه اعانت طبیعت بر طبخ وگواریدن غذا وخلط کند وسبب قبول هضم آن شود مثل مصطکی * هتك پاره شدن
* هش انچه جرم آن سست ریزنده باشد وبا اندک فشردن ریزه شود مثل صبرخوب وغاریقون * حرف الیاء * یافوخ پیش سر

*فصل هفدهم در بیان حدود امراض به ترتیب حروف تهجي * آدر بمد الف وضم دال وسکون راء هرد ومهمله
* وادرة بضم الف وسکون دال وفتح راء وها باد خصیه وورم ریحی آن است که خصیه بزرگ شود از حد طبیعي وعلامه کفته
اگر مریطا منشق شود وفرود آید دران چیزی از مافوق آن بسوی یکی از دو خصیه ان را آرده وقیله وفتق نامند وادرة مائي
که دوالي نامند ریختن رطوبات بسیار است بعروق خصیتین وشیخ کفته اگر انصباب بحدی بود که از مسالك کل شته بخصیتین
آید آرده وقیله نامند وما سوای آن را فتق باسم عام وصاحب نهایه کفته که ادرة بضم نفخهٔ خصیه است وبفتح قیله که بفارسي
دبه خوانند * آخل ة بمد الف وکسر خای وفتح ذال هر دو معجمه وها مرادف خمود است * آکله بمد الف وکسر کاف وفتح لام
وها تعفن وتاکلی است که در اعضا بهم رسد وزود سرایت کند اما فساد آن زیاده از انتشار آن باشد وبظاهر بصورت قرحه باشد
وبفارسي آن را خورة نامند * آکلة الفم مرضی است که در صورت شبیه بقروح است ودر اندک زمانی سرایت کند وبسیاری
از دهان را فروگیرد وبد بو باشد به سبب عفونت * آمه بالف ممدودة وفتح میم مشددة وها تفرق اتصالی است که در سر واقع
شود وتا دماغ برسد * ابرقلسا بفتح الف وبای موحدة وسکون راء مهمله وفتح قاف وسکون لام وفتح سین مهمله والف بلغت
یوناني اسم نوعی از صرع است * ابردة بکسر اول وسکون بای موحدة وکسر راء وفتح دال هردو مهمله وها فتوریست در جماع
که مردان را حادث کردد از غلبهٔ برودت ورطوبت به سبب کثرت جماع همزهٔ آن در اصل زائد است * ابرش بفتح اول و
سکون بای موحدة وفتح راء مهمله وسکون شین معجمه نقطهای سفید است که در صورت وبدن بهم میرسد * ابریه حزاز است
* ابطریطاوس بفتح اول وسکون بای موحدة وفتح طاء وکسر را هردو مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح طای مهمله والف
وضم واو وسکون سین مهمله بلغت یوناني شطر الغب را نامند وآن تب صفراوي وبلغمي متمیز از یکدیکر اند که یك روز نوبهٔ صفرا و
یك روز نوبهٔ بلغم باشد * ابنه بضم همزة وسکون بای موحدة وفتح نون ومامرضی است که حادث میکردد مردان را خصوصا کسانیکه
درمزاج ایشان انوثت غالب باشد وعادت کرده باشند که مردان با ایشان مقاربت در نمایند که مجامع را مابین دو انثیین
خود به بینند ایشان را منی وشهوت بسیار است اما غیر متحرک خود بخود وبدان سبب بحرکت در می آید ودو نوع می باشد
یکی جبلي خلقي طبیعي ودوم حادثي * اما جبلي یا از قبیل ابوین است که پدر او مابون بوده ویا آنکه با مادر او بسیار مقاربت
کرده بر خصوص در حال حمل ویا ارضاع میکرده که سرایت بدان کرده ویا از جهت حصول مزاج انوثي است در خلقت او
* وبدانکه الت تناسل این مابون نسبت بدیکران غائر مائل باندرون وکوچکتر می باشد ودر هنکام ونور وزیادتي منی
دغدغه دران می یابد واو بصورت اکرچه مرد است اما بسیرت از زن بدتر است * واما حادثي اکر به سبب اعتیاد بدان
است واحوال ایشان مختلف می باشد بعضی بمحض مجامعت لذت میبابد وبعضی بانزال منی درد بر وامعای ایشان
وتسکین حدت آن از وصول منی وبعضي خود نیز دران حال انزال میکنند وازین قبیل حالات دیکر * ابورسما بفتح اول
وضم بای موحدة وسکون واو وفتح را وسکون سین هردو مهمله وفتح میم والف وبنون نیز آمده بجای بای اول لغت یوناني
است بمعني سیلان وباصطلاح اطبا ورمی است حادث از خون وریح * ابوبلغسیا بفتح اول وضم بای موحدة وسکون واو وفتح

بای موحده وسکون لام وکسر قاف وسکون سین مهمله وفتح یای مثناة تحتانیه والف فالجی است که شامل تمام هر دو شق بدن باشد سوای صورت * ابیلیمیا بفتح اول وکسر بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر میم وفتح یای مثناة تحتانیه والف بعضی گفته اند نوع از صرع است وبعضی گفته اند تشنجی است که مانع حس و حرکت باشد * آتشک بمد الف وفتح تای مثناة فوقانیه وشین معجمه وکاف مرضی است که حادث میگردد از سودای محترق یا متعفن که بواسطهٔ غلیان وانفصال اجزای آن از هم طبعیت آن را دفع بظاهر جلد ویا بباطن بسوی عضوی از اعضا که خسیس ویا ضعیف قریب ویا بعید یابد نماید ویا بسوی اکثر اعضا بحسب قلت وکثرت مادهٔ حتی باستخوان واعصاب نیز خواهٔ عضو متورم گردد ویا متقرح ویا نگردد وانواع آن بسیار میباشد ونوع زبون آن میخورد عضو را ومی اندازد آن را اگر زود معالجه ننمایند وبعد معالجه اثر آن در تمام بدن بعضی را مدتی وبعضی را مدت العمر میماند وباد آن مفاصل را متورم می سازد واز حرکت باز میدارد وسنگینی در عروق بهم میرسد با حرارتی ولهیبی وبعضی نوع آن باسوزش بسیار می باشد که گویا اخگر آتش بران عضو گذاشته اند ومیسوزد ولهذا آتشک نامند وآبلهٔ فرنگ نیز نامند جهت آنکه ابتدای ظهور آن از فرنگ بوده ویا از نواحی آن برای آنکه مدار اوشان بیشتر بر اغذیهٔ غلیظهٔ کریههٔ سوداویه است مانند گوشت گاو وخنزیر ومرغابی وامثال اینها وشرب شراب وکم متوجهٔ تنظیف بدن می شوند بغسل وغیر آن * وارمنی دانهٔ نیز گویند جهت آنکه اولا از بلاد ارمن ظاهر شده واکثر خدوث آن اولا بر اعالی بدن مانند صورت وسر می باشد باعتبار غلیان مذکور وصعود ابخرهٔ آن ویا باسافل خصوص حوالی اعضای تناسل بجهت ثقل مادهٔ آن که سودا است باسفل وچون بسیار باشد مادهٔ آن ویا کهنه شود در جلد ولحم واوتار واعصاب وعضلات حتی استخوان نیز بهم میرسد ودر اعضای باطنیه نیز بخلاف امراض جلدیهٔ دیگر از اقسام جرب وجذام وجدری وغیرها ودانهای آن در ابتدا کوچک وسرتیز پر آب بدون انکه بسیار سرخ ویا بلند باشد اطراف آن بلکه هموار وبرابر می باشد بابدن وباحدت وسوزش بسیار برمی آید وچون متقرح گردد چرک ورطوبت آن بهر عضو که برسد نیز متقرح گرداند باعتبار رداءت مادهٔ وبخار ونفس صاحب آن نیز باعتبار کمال خباثت مسری وبعضی امزجهٔ لطیفه را مضر است حتی پوشیدن جامهٔ صاحب آن ونوعی ازان از مباشرت با زنان فواحش برقضیب اولا بهم میرسد واین نیز از اصناف می باشد بعضی ازان بمرتبهٔ ردی است که بزودی قضیب را اگر خبر نگیرند وبمعالجهٔ آن نه پردازند ساقط می گرداند وبه تفصیل در رسالهٔ آتشک حکیم میر عماد الدین محمود قدس سره مذکور است * الاتساع بکسر اول وتای مثناة فوقانیه مشدده وفتح سین مهمله والف وعین مهمله مرضی است که کشاده میگردد دران عصبهٔ مجوفهٔ چشم وحدقه نیز بقول صاحب اسباب وعلامات زیاده از حد طبیعی وبعضی گفته اند اتساع ثقبهٔ عنبی است زیاده از وضع طبیعی واختلاف نموده اند اطبا در ان ودر انتشار بعضی مخصوص دانسته اند اتساع را باتساع عصبهٔ مجوفه وانتشار را باتساع ثقبهٔ عنبیه وبعضی بعکس این گفته اند واز کلام متقدمین ترادف مرد وباهم ظاهر میگردد وتحقیق آن است که اتساع در پردهٔ عنبیه ویا در ثقبه می باشد وانتشار نور لازم آن است واتساع مرض است وانتشار عرض وفرق میان مرد وآن است که در اتساع ظاهر میگردد نور منتشر در اجزای عین ودر انتشار نی وکسانیکه عارف بدان نیستند می پندارند که گویا چشم او سیاه شده است * احتباس احتقان واجتماع مواد است در بدن ولازم ومتعدی مرد می آید واحتباس طمث ازان قبیل است * احتواء الرطوبة علی القلب مرضی است که انسان در می یابد که گویا دل

او در آب شنا می کند بجهت آنکه در می یابد سردی و رطوبتی را که فرا گرفته است دل را و دل حرکت می کند برای دفع آنها
از خود پس کو پا شنا میکند دران و این مرضی نمیباشد مگر بشرکت معده * الاختلاج بکسر همزه و سکون خای معجمه و کسر
تای مثناة فوقانیه و فتح لام و الف و جیم جستن عضوی است غیر معین از بدن که مهیای حرکت انبساطی باشد بسرعت و
پی در پی بی اراده برای دفع مادهٔ ریحی محتبس دران عضو و بزودی ساکن شدن آن اگر مادهٔ آن اندک و رقیق
باشد و الا باز اگر ماده دران مجتمع گردد آن حرکت نیز عود نماید و همچنین اگر غلیظ و بسیار باشد امتداد مییابد
و کثرت امتداد آن منذر بامراض است مثلا اگر شامل تمام بدن باشد منذر بسکته و کزاز و فالج و رعشه و استرخا است
و اگر در وجه باشد منذر بلقوه و اگر در مراق باشد منذر بصرع و مالیخولیا و اگر در شراسیف باشد منذر باورام صدر و اختلاج
لب منذر بقیء و در ابتدای لقوه و صرع اختلاج لازم و مقدمهٔ آن است و فرق میان آن و رعشه آن است که رعشه در اعضای
آلیه یعنی مرکبه بهم میرسد و حرکت آن بی اراده و مائل باسفل میباشد و سرعت حرکت تسکین نمییابد و بزودی باز عود
نمیکند بخلاف اختلاج که حرکت با وجود عدم اختصاص بجهتی مائل بفوق است * و بدانکه اختلاج در اعضای بسیار
نرم مانند مخ دماغ و در اعضای بسیار صلب نیز مانند استخوان نمیباشد بلکه در اعضای متوسطه در نرمی و صلابت عارض
میگردد * اختلاج القلب حرکت ناخوش آیندهٔ دل است به سبب فرط امتلا * اختلاج المعده حرکت شبیه بخفقان است که در
معده حادث میگردد ولیکن از قبیل اختلاج که در اعضای عضلاتی بهم میرسد نیست * اختلاط العقل آفتی است که در افعال فکریه
بهم می رسد که در انها تغیر و تشویشی رو میدهد اما بسرحد بطلان و زوال نمیرسد و الا جنون نامند * الاختلاف بکسر اول و
سکون خای معجمه و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح لام و الف و فا اسهال پی در پی و اسهال دوری را نیز نامند و گاه بمعنی اختلاف
الدم نیز آمده * اختلاف الدم گاه مراد از سحج امعاست و گاه اسهال کبدی و فرق میان آن هر دو از چند وجه است اول
آنکه کبدی بسیار بدبو میباشد به سبب حرارت و رطوبت کبد بخلاف امعائی دوم آنکه کبدی مقدار آن بسیار میباشد
به سبب بسیاری خون در انجا بخلاف معوی سوم آنکه در کبدی اولا براز دفع میشود و بعد از ان خون به سبب دوری کبد
بخلاف معوی که مخلوط با خون می باشد چهارم آنکه کبدی بی وجع میباشد به سبب عدم احساس کبد بقول جمهور و کمی
وجع بقول مسیحی بخلاف معوی که قوی الوجع است به سبب قوت احساس آن * الاختناق بکسر اول و سکون خای معجمه و فتح
نون و الف و قاف در لغت بمعنی خفه شدن و باصطلاح اطبا عبارت از نرسیدن نفس است بسوی رئه و قلب و یا رسیدن آن
اندک اندک و بدشواری و جمیع اصناف خوانیق با تنگی نفس و عسر بلع میباشد و اگر سبب در حنجره باشد نفس بیشتر
میباشد و اگر در مری باشد بالعکس * اختناق الرحم مرضی است شبیه بصرع و غشی که ابتدای آن از رحم و انتهای آن بدماغ
و دل بواسطهٔ حجب و عروق ضوارب و غیرها میباشد * اما مشابهت آن بصرع از جهت ادوار و سقوط و تشنج بعض اعضا مانند
ساق و غیر آن است * و اما مشابهت آن بغشی از جهت آن است که صاحب آن می شنود فریاد و آواز غیر را و از برد اطراف
و زردی رنگ رخسار و صغر نبض و نفس در اکثر احوال و گاه دران نفس عظیم می باشد و بعد از افاقه زیاده اشتداد
می یابد بسبب انصباب ماده دران حین * و اما مشابهت آن بالاشتراک بصرع و غشی از جهت تعطیل اکثر قوای
محرکه و حساسه است و رحم دران کشیده می شود بجانب فوق و گاه مائل بیکی از دو جانب راست و یا چپ می باشد
بسبب استرخا و حبس طمث و منی * اخیلوس بفتح اول و کسر خای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون

زا و وعين مهمله ورمی است که در موق انسي چشم بهم می رسد * ادلاع اللسان بکسر اول وسکون دال مهمله وفتح لام والف وعين مهمله بزرگ شدن زبان است بمرتبهٔ که در دهان نگنجد وبیرون آید وشیخ الرئیس از جملهٔ اورام دانسته وبعضی از غیر جنس اورام گفته * اربیان بضم اول بواسیر انف است وبفتح اربیان که نوعی از مامي است * ارتعاش مرضی است شبیه به تشنج که حادث میگردد در اعضای آلیه یعني مرکبه که متحرک باراده اند وفرق میان این واختلاج بدان است که اختلاج دفعة حادث میشود ونیز دفعة زائل میگردد بخلاف ارتعاش ودر ارتعاش عضو میل بطرف پائین میکند بخلاف اختلاج که متوجه بجمیع جهات وبالا مائل میباشد وگاه در قصبهٔ ریه بهم میرسد وکلام مرتعش مینماید دائم تا سبب آن باقي است ورعشه که عارض پیران گردد بسبب ضعف قوت ایشان زائل نگردد * ارتیاق انغلاق رحم وریق است * ارقان در لغت یعني یرقان است ومارق ومیروق شخصی است که او را یرقان باشد * ارتفاع الخصیه بالا رفتن یکی از ان هر دو است ویا هر دو از کیس خود بسوی عانه ومانع آید از اکثر حرکات وبول بدشواري وقطرة قطرة آید وسبب آن استیلای برودت وضعف است بران اگر ضعف باشد کوچك وکشیدة شود بنفس خود چنانچه در حال خوف بسیار وفرو رفتن در آب سرد بهم میرسد واگر سبب آن قوي باشد خصیه بتمامي بالا رود بسوی مراق وغائب شود وگاه باسباب مذکورة قضیب نیز بتمامي بالا میرود * استرخا مرضی است عصباني که ضعیف وسست میگردد در ان عضلهٔ اعصاب حرکت وعاجز می آید از تحریک عضو بدان سبب اعضا سست وافتادة میباشند ومطاوعت در حرکت انقباضي نمینمایند ومخصوص بعضوی نیست واکثر لازم فالج است ونزد قدما مرادف فالج است واما نزد متاخرین پس فالج عبارت از استرخای حادث در یک شق بدن است واسترخا مخصوص بعضوی است * استرخاء الجفن بفتح جیم وسکون فا ونون سستي است که در رمد ها بهم میرسد در پلك بالای چشم بسبب سستي عضلهٔ کشندهٔ آن بسوی بالا از غلبهٔ رطوبت بران * استرخاء الشرج بفتح شین معجمه وراي مهمله وجیم در آخر مرضی است که بر از زور یاح از مقعده بیرون می آیند بسبب آنکه در عضلهٔ مطبقهٔ ممسکهٔ آن بهم میرسد ویا بسبب رهیدن عرد ي بدان ویا تشرب آن رطوبات را * استسقاء در لغت بمعني طلب آب است واجتماع مای اصفر را در شکم نیز گفته اند وباصطلاح اطبا مرضی است که اکثر حادث میگردد از مادهٔ بارد غریب که داخل خلل اعضا گردد واعضا را بر آمده دارد وآن یا مفرد میباشد یا مرکب ومفرد از سه نوع بیرون نیست زیرا که مادهٔ آن یا رقیق است یا غلیظ قوام دار در رقیق دو نوع است یکی آنکه شامل جمیع ظاهر بدن باشد که در خلل وفرج اعضا داخل شده آنها را بر آمده دارد واکثرا بتدا از قدمین وساقین وسرین وشکم وزیر چشم کند وبعد ازان به پشت دستها ورخسارها پس بسائر اعضا واین را لحمي نامند ودوم آنکه شامل جمیع اعضا نباشد بلکه در مواضع خالیهٔ نواحي اعضای مدبرهٔ غذا واخلاط مانند فضای بطن که عبارت از معده وکبد وامعا است مابین صفاق وثرب ویا ثرب وامعا ماده متخلخل گشته شکم را بر آمده ومنتفخ دارد واین را طبلي نامند وغلیظ یکنوع است ومادهٔ آن نیز در مابین صفاق وثرب ویا مابین ثرب وامعا در آمده شکم را بزرگ دارد واین را زقي نامند ووجهه تسمیهٔ هریك بسبب مشابهت آن است بدان زیرا که لحمي مشابه بغربهي وچاقي بدن بسبب زیادتي گوشت است * وطبلي بسبب مشابهت شکم آن است بطبل که چون دست بران زنند مانند طبل ازان آواز آید * وزقي بسبب مشابهت آن بخیك پر آب است که چون حرکت دهند آواز آب ازان آید واین را بدترین انواع گفته اند واستسقای مرکب چهار نوع است زیرا که مرکب یا از دو نوع است مانند مرکب از لحمي وزقي ویا از لحمي وطبلي ویا از زقي وطبلي ویا از هر سه * اسرا البول

بضم الف مراد ازان احتباس بول است * اسقاط انزلاق جنين است از رحم وبر آمدن آن غير تام * اسنان الغار اسم نوعي
ازمرض تشقق اظفار است * اسهال مرضي را نامند كه حادث شود در مواد بدنيه وحركت كند معاي مستقيم ودفع كرد د
ازان فضول زياده ازمقدار طبيعي وبالاجمال آنكه برآمدن مواد بدنيه است بطريق معاي مستقيم زياده ازمقدار
طبيعي وازهر عضو كه باشد منسوب بدان ميدارند مانند معوي ومعدي وكبدي ومراري ودماغي وطحالي وماساريقي
وبدني وهمچنين ازهر خلط كه باشد موسوم بدان مانند دموي وصفراوي وبلغمي وسوداوي واگر آن را ادرار
وارقات معين باشد آن راد وري نامند واسهال معوي كاه باسحج وكاه بدون سحج ميباشد وبي سحج رازلقي نامند و
لهذا مراد ازمطلق معوي سحجي است ونيز اسهال كبدي وماساريقي ميباشد وفرق ميان كبدي وماساريقي آن است كه
كبدي متغير ميباشد باآن رنك بول نيز بخلاف ماساريقي وفرق ميان آن هردو ومعوي آن است كه خلط مندفع از
كبدي بسيار ميباشد وغير مخلوط ببراز بلكه خلط بعد ازبراز دفع ميكردد وبدون مخص وسحج ومرات آن كم بخلاف معوي
كه بامخص وسحج ودرد واندك اندك ومتصل بهم * اسهال الدموي اگر ازانفتاح عرقي باشد ازعروق معاي دقاق اول
غائط دفع كرد د پس خون رقيق آيد باارياح وقراقروزبد واگر ازمعاي غلاظ باشد اول غائط باخون برآيد پس بي خون
وباآن علامت بواسير نباشد واكثر بسبب سحج اخلاط مادهٔ حريفه ويا اسهال بسيار باشد كه خراشيده شود سطح امعا و
اين باعطش بسيار ومخلوط بظاهر غائط باشد * اصن بفتح الف وصاد مهمله ونون مشدده بدبوئي زيربغل وصنان نيز
نامند * اطروغيا بفتح الف وسكون طاي مهمله وضم راي مهمله وسكون واووكسر غين معجمه وفتح ياي مثناة تحتانيه والف
لاغري بدن است بسبب نيافتن غذا * اعتقال عندالاطلاق مراد بسته شدن زبان است باين حيثيت كه قادر بر تكلم
نباشد وعند التقييد بطبيعت ويا بطن بسته شدن شكم است * اعوجاج الذكر تشنج وكشيدكي ذكر است وميل كردن آن
هميشه بيكطرف * اعيا بكسر همزه كلال ومانندكي بسيار است كه عارض مفاصل وعضلات كردد وبعرف آن راتعب نامند
وانچه ازغير حركت باشد وسبب آن معلوم نباشد مقدمهٔ مرض است وبعضي كفته اند اعيا چون اشتداد يابد تشعريره بهم
رسد وچون زياده كردد نافض وحمي عارض كردد وبرچند نوع است انچه بتوسط حركت عارض كردد آن را اعياي رياضي
نامند وانچه بواسطهٔ قروح آن را قروحي وآن آنست كه سروبدن دردنمايد نزد دست كذاشتن بران وانچه بواسطهٔ كشيدكي
اعضا آن راتمددي وانچه بواسطهٔ ورم بعض اعضا آنرا ورمي وانچه بواسطهٔ يبوست وخشكي اعضا باشد آن را قشفي نامند
* اغماء بكسر الف وسكون غين معجمه وفتح ميم والف ممدوده ضعف قوي قلبي را نامند يعني بيهوشي حادث ازان وصرع
خفيف را نيز نامند * افطيوس بالف مكسوره وفاي ساكنه وكسر طاي مهمله وضم ياي مثناة تحتانيه وواو ساكنه وسين مهمله
لغت يوناني است بمعني حمي دقي * اقطيوس وانطيقس وانطيغوس بكسر الف وسكون قاف وكسر طاي مهمله وسكون ياي
مثناة تحتانيه وضم عين مهمله وسكون واووسين مهمله وبلغت ديكر ببدل عين قاف وحذف واووبلغت ديكر بنون بجاي
قاف اول هوسه بمعني حمي دقي است * اقعوما بفتح الف وسكون قاف وضم عين مهمله وسكون واووفتح ميم والف قرحهٔ است
كه باخشك ريشه باشد ودرتنقيهٔ آن مخاطره بود واغشيه رابخورد وچشم را فاسد سازد * التواء بكسر الف وسكون لام وكسر
تاي مثناة فوقانيه وفتح واووالف ممدوده زوال وبرآمدن فقرات است بطرف راست ويا چپ * التصاق الجفن چسپيدن
جفن بمقله است ويا چسپيدن جفن اعلي باسفل * الس بفتح اختلاط عقل است چنانچه كفته ميشود كه به تحقيق الس

الرجل يعني مردماً لوس است يعني مجنون است * الم بفتح همزه ولام گفته اند مرادف وجع است قرشي گفته انچه برمن ظاهر شده آن است که الم اعم از وجع است جهت آنکه الم ادراک منافي است بهر قوتي از قوی که باشد ووجع ادراک بحس لمس است ومولانا نفیس گفته هرچند تفحص کردم در کلام متقدمین ومتاخرین فرق میان الم ووجع نیافتم درموارد استعمال شان وصاحب بحر الجواهر گفته که مسیحي نیز فرق میان الم ووجع به باطن ننموده مؤلف گوید که اگر با الم ضربان وشدت وضعف باشد وجع است وبدون آن الم ونیز در تعریف الم گفته اند که برآمدن از حال طبیعي است بسوی حال غیر طبیعي * الامتلا عبارت از پري بدن است از اخلاط ومشرف بودن برمرض وگاه اطلاق مینمایند بر داءت اخلاط بحسب کیفیت واین را امتلا بحسب کیفیت می نامند وگاه اطلاق مي نمایند بر کثرت کمیت اختلاط وارواح بحد یکه پر کنند اوعیه وامکنهٔ خود را وبکشند اعضا را هرچند بحسب کیفیت صالح باشند واین را امتلا بحسب اوعیه نامند زیرا که هرگاه از مکان چیزی پر شود البته عوض آن می افزاید واز طول آن میکاهد وهمین باعث کشیدگي در طول وانضغاط اطراف خود است در عرض وگاه بر پري معده از طعام وشراب نیز اطلاق می نمایند * امتلای غلاف القلب ممتلي وپر شدن غلاف قلب از رطوبات منحدره از راس وپر شدن عروق آن است از خون غلیظ که از غذای قلب و ریه باز ماند وبا آن عظم نبض وسوء تنفس وانضغاط وانتشار منخرین ومانند اینها درد موي وبطوء نبض وتراخي واختلاف آن در رطوبي می باشد * ام الدم تفرق اتصالي است که در شریان بهم رسد ومدیدي گفته تفرق اتصال اگر در شریان واقع شود وملتحم نگردد وخون ازان جاري شود وبفضائي که در اطراف آنست بریزد وپر کند آن را وچون بغشارند آن فضا را برگردد آن خون بازبسوی شریان این را ام الدم نامند وقوم اطبا هر انفجار شریاني را ام الدم میگویند * ام الصبیان صرعی است که عارض اطفال میگردد از حین ولادت تا چهار پنج سالگي واین اکثر صفراوي وباتپ حاد محرق خشک تشنگي می باشد وچون اطفال را بیشتر عارض میگردد لهذا آن را ام الصبیان نامیدند وبعضي ریح الصبیان را نیز همین میدانند وآنرا ام الشیطان وفزع الشیطان نیز نامند * امغیارینوس بفتح الف وسکون میم وکسر غین معجمه وفتح یای مثناة تحتانیه والف وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وضم نون وسکون واو وسین مهمله حمی بلغمیهٔ دائره است بلغت یوناني * ام ملدم بکسر میم ثاني وسکون لام وفتح دال مهمله ومیم بمعني حمی است * اموریدوس بفتح الف وضم میم وسکون واو وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وضم دال مهمله وسکون واو وسین مهمله بیوناني بمعني جریان خون از بواسیر است * انبوسیما بالف مفتوح ونون ساکن وبای مضموم وواو ساکن وسین مکسور وبای مثناة تحتانیه ومیم مفتوح والف بیوناني بمعني سلاق است * انتثار الاهداب بتای سه نقطه بعد تاي مثناة فوقانیه ریختن مرکان است بسبب جمع شدن رطوبت در انها ویا فاسد شدن غذای آن ومیل نمودن بسوی حدت وحرارت * انتثار بکسر همزه وسکون نون وکسر تاي مثناة فوقانیه وفتح شین معجمه والف ورای مهمله مرضی است که کشاده میگردد دران سوراخ پردهٔ عنبي چشم زیاده از مقدار طبیعي وبدان سبب نور باصره بخط مستقیم برنمی آید ومنتشر میگردد وبمرئي نمیرسد * انتصاب النفس مرضی است که دران قادر نمی باشد انسان که نفس بکشد مگر آنکه راست به نشیند وگردن را راست بدارد وسر را بالا کند * انتفاخ بکسر همزه وسکون نون وکسر تای مثناة فوقانیه وفتح فا والف وخای معجمه زیادتي است که در عضو بهم رسد بسبب در آمدن مادهٔ ریحي دران باخارش هرگاه مطلق ذکر نمایند ومقید بانتفاخ بطن ویا غیر آن مراد زیادتي حاصل از مادهٔ رخوریحي

وغیر آن است که در ان عضو بهم رسد * انتفاخ العین زیادتی است که از مادهٔ بارد خلطی و یا ریحی عارض چشم گردد باخارش
* انطباق المری مرضی است که حادث می گردد در وی از سترخا و سستی عضلهٔ ممسکهٔ آن و گویند از سستی عضلهٔ منبسطهٔ آن
است که صاحب آن نمی تواند چیز یرا فرو برد از آب وغیر آن از اشیای رقیقهٔ سائله ولیکن لقمهٔ بزرگ واشیای غلیظهٔ ثقیله را فرو
می برد بدون مشقت * انفجار الدم من الاذن جاری شدن خون است از گوش بسبب تحران و یا بریدهشدن رگی از رگهای آن
و یا امتلائی که مودی بانشقاق وانفتاح گردد و یا بر سیدن ضربه وصدمه بدان * انقلاع الاذن بر آمدن گوش است از جای خود
بسبب جذب قوی از آفتی که بدان رسد و یا ورمی و ریحی که بفشارد آن را و از جای خود بر آورد و سست کند از جانب دیگر
* انقلاب الجفن مرضی است که میل میکند در ان مزکان بسوی اندرون وحدقه را کج میدارد * انقلاب المعدة مرضی است که
انسان طعامی را که میخورد بعد هضم شدن آن را قی مینماید و وجه تسمیهٔ آن بدان بجهت منقلب شدن و برگشتن اسفل آن
باعلای آن است و یا از جهت انقلاب فعل مادة وانعکاس آن است از مقتضای طبیعت خود و فرق میان آن و ایلاوس بدان
است که انچه در انقلاب معده دفع میکردد متعفن نیست و در قی قشور رقیقه می باشد و نزد خوردن حموضات وجع شدت مینماید
بخلاف ایلاوس * انقیماریوس بفتح همزه وسکون نون وکسر قاف وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح میم والف وکسر رای مهمله وضم
یای مثناة تحتانیه وسکون واو وسین مهمله تپ بلغمی نائبه است که هر روز آید * انقیالوس بفتح همزه وسکون نون وکسر قاف
وفتح یای مثناة تحتانیه والف وضم لام وسکون واو وسین مهمله حمی یومی است که بآن برودت در باطن وحرارت در ظاهر باشد
* انکسار الاذن شیخ نجیب الدین سمرقندی گفته شکسته شدن غضروف گوش است بحدیکه در حس ظاهر گردد و بعضی گفته اند
انکسار را بر تفرق اتصال غضروف اطلاق نمینمایند برای آنکه غضاریف نرم و قابل انعطاف و انحنا اند وقبول انکسار نمیکنند
بلکه قابض رض وکوفته شدن اند * اوذیما بضم اول وسکون واو وکسر ذال معجمه وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح میم والف
ورم رخو بلغمی است که چون دست بران کذارند فرو رود و دیر بحال اصلی آید وبلند شود ورنك آن سفید باشد وبا آن
حرارت والم نباشد وبه ندرت با آن اندک وجعی باشد * اورا طیس بضم الف وسکون واو وفتح رای مهمله والف وکسر
طای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وسین مهمله بلغت یونانی بمعنی شریان است * اورام الاذن ورمی است که در بنا گوش
از بیرون صماخ بهم رسد واین در اکثر خطرناک است ولهذا رد کردن آن ممنوع است بجهت آنکه جای ریختن فضول ردیهٔ
دماغیه است مانند ورم زیر بغل که جای ریختن فضول ردیهٔ قلبیه است وورم کنج ران که جای ریختن فضول کبدیه است و
اینها را اورام مغابن نامند * اوفیلوس بالف مضمومه وواو ساکنه وفای مکسوره ویای مثناة تحتانیهٔ ساکنه ولام مضمومه وواو
ساکنه وسین مهمله ورمی است که در موق انسی چشم بهم رسد ومنفجر نکردد وچون منفجر کردد آن را غرب نامند * ایلاوس
بکسر اول وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح لام والف وضم واو وسین مهمله علامه گفته که وجعی است که در معای علیا که دقیق
است بهم رسد ومنع کند نفوذ ثفل را بسوی معای سفلی که غلیظ است بحدیکه ناچار از دهن بر آید وتفسیر آن را جالینوس
در اغلوقن بر ب ارحم وبقراط به المستعاذ منه کرده در فصول خود گفته که چون حادث شود در قولنج مستعاذ منه قی وفواق
واختلاط ذهن پس آن دلیل بدی حال مریض است ونیز در ان فصول گفته که شخص را حادث شود تقطیر البول در قولنج
معروف بایلاوس پس آن شخص در هفت روز می میرد * حرف الباء الموحدة * البادشنام بفتح باو والف ودال مهمله و
سکون شین معجمه ونون والف ومیم سرخی بد آیند ه است شبیه بابتدای جذام که در صورت ودست وپا بهم میرسد خصوص

در هنگام سردي هوا و زمستان وکاه با آن قروح می باشد * البثور بضم با و ثای مثلثه وسکون واو و رای مهمله دانهای کوچك است که در ظاهر بدن بهم میرسد واحد آن بثره و بثرا ست * البثور فی الحلق دانهایست حار سوزنده که کاه در حلق برمی آید و بیشتر بومرئی جهت آنکه قابل مواد زیاده است از حلق وکاه بر قصبهٔ ریه * بثرات السعال سرفهٔ که سبب آن برآمدن بثور باشد در ریه * بثورالانف دانهایست صلب که در بینی بهم میرسد وشبیه بثآلیل می باشد * البثورالغربیة دانهای کوچك سفید است که بندرت وشذوذ در بدن بومی آید و دو نوع میباشد انچه بیخ آنها صلب مانند غدد ودرد آن کم وسر آنها براق میباشد بسبب چرک آن رافات الاصل مینامند وآن یا منقلب میشود و بزرك میکردد مانند دمل ویا بر صلابت وکوچکی خود میمانند واین بسبب رداءت مادهٔ آن است وبعضی دانهای صلب کوچك سرخ رنك میباشد که بی درد ووجعی در موضعی از بدن ظاهر میشود پس مخفی میکردد و در موضع دیکر بومی آید وچند نوع دیکر نیز میباشد یکی را شب کم و دیکری را بثورالصداع و دیکری را بثورالقفا مینامند * بثورالبلغمیه قروحی است باد انها که در بدن ظاهر میشود و از ان چرك آب بومی آید و بوان خشکریشه بسیار می بندد و با آن خفقان و غشی میباشد و از جنس سعفهٔ ردیه است و بلغمیه ازان جهت نامند که در بلدهٔ بلخ بسیار بهم میرسد واکثر اینها از جملهٔ امراض مصریه است که بد یکری سرایت می کند * بثورالملبنیة بفتح لام و بای موحده وکسر نون وفتح یای مثناة تحتانیه وهاد انهای سفید ریزه است که برصورت وبینی برمی آید شبیه به نقطهای بشیر چکیده بر عضو وچون آن رابفشارند ازان چرکی شبیه بشیر منجمد وروغن غلیظ برمی آید * البحران بضم بای موحده وسکون حا وفتح راهرد ومهمله والف ونون لغت یونانی است بمعنی فصل الخطاب وآن روز محاربهٔ طبیعت بامرض است وباصطلاح اطبا تغیر بدنی عظیم است که دفعة حادث میشود یا بسوی صحت یا بسوی مرض و یا بسوی ناخوشی حال وهلاك وبحران یا تام جید است ویا تام ردی و یا ناقص جید و یا ناقص ردی وتشبیه کرده اند مرض را بدشمن باغی برمدینهٔ بدن وطبیعت را بپادشاه حافظ آن مدینه وبحران بروز قتال فیما بین پس اکر پادشاه طبیعت بر مرض عدو غالب آید واورا از مدینهٔ بدن بیرون کند آن را بحران تام جید نامند و بالعکس بحران تام ردی و اکر بیکدفعه هیچیك بر دیکری غلبهٔ تام نیابند ومحتاج بقتال دیکر باشند آن را بحران ناقص کویند ودر اینصورت اکر غلبه از طبیعت باشد آنرا بحران ناقص جید نامند والا ناقص ردی * بحوحة الصوت بضم اول ودو حای مهمله اول مضموم ودوم مفتوح ومیان آن هردو واو ساکنه وتا غلظت وسنکینی وکرفتکی آواز است به سبب ریختن مواد غلیظه در مجاری آن خواه دموی باشد وخواه بلغمی * البخر بفتح اول وسکون خای معجمه وراء مهمله بد بوئی وکندکی دهان است و بد بوئی دهان ودندانها بار طوبت معده * بخر الانف بد بوئی بینی است وآن یا به سبب بواسیر متعفنه دران است ویا برسیدن بخار ردی و بد بوئی از خلط به بینی * البردة بتحریك باوراو دال هرد ومهمله وهاء رطوبت غلیظی است که منجمد ومتحجر کردد در پلك چشم ورنك آن مائل به سفیدی باشد شبیه به بردهٔ یعنی حب غمام که بفارسی ژاله نامند * البرسام بفتح اول وسکون را وفتح سین هرد ومهمله والف وميم لفظی مرکب از فارسی ویونانی است وآن ورمی است که عارض میکردد در دیافرغما که حجابی است میان کبد و معده وحائل است میان آن هرد و ومتصل است بحجابی که میان قلب ومعده است واتصالی بیکی از دو پردهٔ دماغ که باحس است دارد وبدین سبب درد ورجع آن حجاب بدماغ میرسد دران اعراض سرسام ظاهر میکردد واین بنابر قول شیخ حبیب الدین

است * واما بنا برقول مولانا نفیس ورمی است که در نفس حجاب حاجز بهم رسد وآن حجابی است که فاصله است میان قلب ومعده
* البرش بفتح با و رای مهمله وشین معجمه نقطهای ریزهٔ سیاه است بقدر دانهٔ کنجد که برصورت بهم میرسد وگاه مائل بسرخی
وکمودت نیز میباشد وبفارسی کنجدک نامند * بشم بفتح بای موحده وسکون شین معجمه ومیم بمعنی تخمه است * البرص
تحریک با ورا وصاد هردو مهمله وآن را ابرص نیز نامند بزیادتی الف مفتوح دراول داغهای سفید باعمق است که در ظ
بدن بهم میرسد وروز بروز پهن میشود وسرایت بباطن نیز میکند گاه دربعض اعضا وگاه در تمام بدن میباشد باین حیثیت
تمام بدن را فرا گیرد وسفید میگردد واین را برص منتشر نامند ودر ابتدا بدشواری زائل میشود ودر انتها وشمول بتمام
بدن معالجات آن از قبیل معجزات وخوارق عادات است واز جملهٔ امراض مسریه است ومتوارثه نیز * برص الاسود لکهای
سیاه است که در ظاهر جلد بهم میرسد وباعمق میباشد دربعض مواضع بدن یا در تمامی آن واین نیز روز بروز سرایت می
بعمق بدن وپهن میگردد در پوست بدن خشن ومانند فلس ماهی ازان خشک ریشها جدا میگردد به سبب آنکه ماد
فاسد محترق است واز جملهٔ امراض مسریه است ومتوارثه نیز واین را قوبای مقشر نیز نامند * برص العین
عنبیه است ومیل نمودن بسوی سفیدی به سبب غلبهٔ رطوبت بران * برص الاظفار نقطهای سفید کو
ظاهر میگردد * بطلان الذوق وفساده بفتح ذال معجمه وسکون واو وقاف برطرف شدن حس ذوق است
است بحدیکه صاحب آن در نیابد وتفرقه وتمییز نتواند نمود میان چیز گرم وسرد * البطم بضم اول
دانهای بزرگ سیاه رنگ است که در ساق پا بهم میرسد وازان چرک آب سیاه برمی آید * برکاریه ذیابیطس است
موحده وسکون کاف ومیم عدم قدرت بر تکلم است وصاحب آن را ابکم وبکیم نامند * بنات اللیل دانها
که در سردی هوا وشبها برمی آید وخارش میکند وتسکین می یابد وبازشدت میکند * البواسیر زیادتی ودانه است که بردها
ورگهای مقعده از خون سرداوی غلیظ بهم میرسد وانواع آن بسیار است گاه مخفی میباشد وگاه ظاهر وگاه ازان خون جاری
میگردد وگاه بند میباشد وگاه یکدانه میباشد وگاه چند دانه شبیه بسر پستان وگاه ازان رطوبتی سفید لزج طراوش مینماید
وهنگام به حبس خون آن در طبیعت قبض ونفخ وقراقر بسیار در شکم میباشد وانچه ازان خون جاری میباشد آن را دائمی
انچه غیر دائمی است عمیا نامند وواحد آن باسور است واز جملهٔ امراض مسریه است * بواسیر الریحی عبارت از
غلیظ عسر التحلیل است که احداث وجع نماید در امعا مانند قولنج وگاه بطرف پشت وشراسیف وتا شانه بالا رود وگاه فرود
بقطن وگرده وانثیین وقضیب وحوالی مقعده وقراقر در شکم پیدا نماید وگاه میل بمفاصل دست وپا نماید وفرقعه وآواز
انگشتان ومفاصل در هنگام قیام وقعود پیدا شود وگاه اسهال الدم وغیر آن نیز احداث نماید وگاه با بواسیر غیر ریحی ج
گردد وبا بواسیر ریحی زیادتی نمیباشد * بواسیر الانف لحمی است زائد که در اندرون بینی می روید ومنفذ آن را تنگ
میسازد وگاه سفید ونرم بی وجع میباشد واین سهل العلاج است وگاه سرخ رنگ با کمودت ووجع بسیار وعلاج این د
* بواسیر الشفه زیادتی وسطبری با کمودت بقدر دانهٔ انگور است که در لب پائین بهم میرسد ومنشق میگرداند وسط
ووجع میکند وشبیه بتوت شامی میباشد وبی وجع وگاه تجاوز ازان بلب بالا میکند وآن را نیز فرا میگیرد وگاه تا بنصف صورت
نیز میرسد * بواسیر الرحم زیادتی است که در عنق رحم از خلط سوداوی بهم میرسد وبحس لمس ویا ببصر توان دریافت
وازان رطوبتی شبیه بدردی میآید * البوالتین مرضی است که میچکد از چشم در هر اندک زمانی چند قطرهٔ آب وباز می ایستد

* البهر بضم اول وسكون هاورای مهمله علتی است که در رشش بهم میرسد که صاحب آن نمیتواند درهنگام سکون میان دو نفس ساکن ماند بلکه بی اختیار پی درپی نفس میکشد وبعضی ربو واین رایک مرض دانسته اند وبعضی غیر وعلامه گفته که فرق میان هر دو بدین نحو بیان کرده اند که مادهٔ ربو در داخل عروق محتبس می باشد وآلات سینه خشن ومادهٔ بهر در شرائین وسینه نرم می باشد ودروقت سرفه رنگ رو سرخ میکردد زیاده از ربو به سبب احتباس ابخرهٔ دخانیه در شرائین وجوهري گفته که بهر تتابع یعني پی درپی کشیدن نفس است * بول الدم برآمدن خون است از ممر بول اکر اندک اندک آید از انفتاح مزمن عرقی باشد واکر دفعی بسیار آید از انشقاق رکی باشد وخون صرف تازه باشد وبه سبب ضربه ویا سقطه ویا تناول ادویهٔ حادهٔ حریفه ویا سمیه ویا متأکل شدن عرقی حادث میکردد * بول الدموي آن است که ظاهر شود خون در بول و خون صرف نباشد * البول فی الفراش بول کردن انسان است در خواب وبیشتر اطفال مرطوبین را عارض میکردد * بولیموس بضم بای موحده وسکون واو وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وضم میم وسکون واو وسین بیوناني بمعني جوع بقري است * البهق به تحریک لکهای سفید رقیق ویا سیاه رقیق بی عمق است که در ظاهر بدن بهم میرسد وبتل ریج پس کردد ودر سیاه آن پوست بدن خشن می باشد وفرق میان این وبرص آن است که برص باغوص ونفوذ وغور در عمق جلد ولحم وتاعظم نیز می باشد وبطي الزوال بخلاف بهق وسبب حدوث آن ضعف قوت دافعه فضول وخوردن اشیای غلیظهٔ کثیفه است * البهت بضم بای موحده وفتح حاوتای مثناة فوقانیه باقي ماندن انسان است مبهوت ساکت لایعقل * البیاض سفیدیست که در طبقهٔ قرنیهٔ چشم بهم میرسد ازان انچه رقیق وبرظاهر قرنیه است آن را اثروغمام وسحاب وانچه در باطن آن است آن را بیاض مطلق نامند واسمی دیکرند ارد وبیشتر ازقرحه ورمد وآبله بهم میرسد * البیضه بفتح با وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح ضاد معجمه وها در سری است شدید مزمن دائمي که تمام سر را فرا میکیرد که در هیچ وقت تسکین نمی یابد وروشني آفتاب وچراغ خوش نمی آید وبد شواري زائل میکردد ماخوذ است از بیضهٔ سلاح که در وقت جنک برسر میکذارند برای محافظت وتمام سر را فرا میکیرد وشیخ الرئیس کفته آن صداعی است لابث ثابت مزمن که بهیجان می آید صعوبت آن هر ساعت باندک سببی وصاحب آن خوش نمی دارد صداورو شني ومخالطه با مردم را ودوست میدارد تنهائي وتاریکي وبرپشت خوابیدن را ودرمی یابد هر ساعت که کویا سر اورا بمطرقه میکوبند ومیکشند آنرا وشق میکنند * حرف التاء المثناة الفوقانیه * التأکل بفتح تای مثناة فوقانیه وهمزه وکاف مشددهٔ مضمومه ولام فاني کردن وخوردن اجزای عضو است بسبب ریختن مادهٔ حاد اکال بدان هر عضو که باشد مانند لثه ودندان وغیر این هردو * التثاوب بفتح اول وثای مثلثه والف وضم واو وبای موحده واصح تثأب بفتح تاوثای مثلثه وهمزهٔ مشدده وبای یك نقطه است که بدون واو حالتی است که مضطر میکردد انسان که دهان خود را بکشاید بسبب صعود ابخرهٔ ریاحیهٔ غیر منهضمهٔ سریعة التحلیل ازمعده بسوی هر وعضلات دهان واز جنس تشنجی است که در عضلات مفك عارض میکردد وبزودي زائل میشود ودر حدیث وارد است که عطسه از رحمن وتثاوب از شیطان است * التحجر بفتح تاوحای مهمله وتشدید جیم وزای مهمله زیادتي غیر طبیعي است که در بدن ظاهر میشود وصلب میکردد ونیز اطلاق می نمایند خاصه بر ورم کوچک صلب که حادث کردد از مادهٔ غلیظه در پلك چشم ومنجمد ومتحجر شود * التخمة بضم تاوفتح خای معجمه وميم وها عبارت از عدم انهضام طعام است در معده وماندن آن دران غیر منهضم بحال خود ویا مستحیل بجوهر غریب وکیفیت غیر صالح کردیدن

وجشاهای بد بو زدن وگاه بوی طعام از آن آمدن و تمدد وثقل وهوز ش معده و یا باطلاق بطریق امعاد فع شدن
* التخیلات الشاذة النادرة وآن تخیل نمودن انسان ناظراست مثلااشکال والوان مختلفه را درهوا بیند که ستونی از دور پیش
چشم او بلند میشود وبالا می رود و منتشر میگردد و بعضی آن منل رینزول آب است در چشم وعلامت آن آنست که
باکل ورت باشد واندک اندک هر روز زیاده گردد وبعد اسهال وهنگام کوسنکي نیزکم شود * التربل بفتح تا وراى مهمله
وضم باى مشدده وسکون لام انتفاخي است که عارض اطراف بدن يعني دست وپا وغیر آن میگردد بسبب ریختن بلغم
رقیق حاصل از ضعف هضم چنانچه در استسقا واخر بعض حمیات واسهالات عارض میگردد وگفته میشود زمین متربل
شد يعني سبز گشت و بران گیاه روئید بعد خشکي وزن متربل گشت يعني گوشت بدن او زیاده گشت وفربه شد * التهمل
بفتح تاى مثناة فوقانیه وراى مهمله وضم هاى مشدده وسکون لام نرمي وسستي گوشت بدن است وآملي گفته که انتفا
است که حاصل میشود در اطراف واعضاى قليلة الدم بسبب غلبهٔ بلغم رقیق وضعف هضم آن * التزحر بفتح تا وزاى
وضم حاى مشدده وراء مهمله حرکتی است که در معاى مستقیم جهت دفع فضله عارض گردد وباتقاضا
چیزى دفع گردد وگاه باآن اندک خونی نیز باشد وسبب آن انصباب خلط مراري ویا رطوبي که مالع باشد
وآنرا بگزد ودغدغه نماید ویا ثفلی دران محتبس گردد که خروج آن دشوار بود ویا سرمائي بود که بمقعده
قبض وجمع نماید * تزعزع الدماغ بفتح تا ودو زاى معجمه اول مفتوح ودوم مضموم ودوعین مهمله یکی درمیان دوزاى معجمه
حالتی است که در میابد انسان در دماغ خود که گویا دور میکند باوجع وازان است صداع تزعزعي * تزید الاسنان بزرگ
شدن دندانها است بسبب ریختن مواد غلیظه بسوى آنها زیرا که همچنان که دندان قبول مواد صالحه میکند وبزرگ میشود
همچنین قبول مواد فاسدهٔ غلیظه میکند وبزرگ میشود وگاه باقي میماند یک دندان درطول زیاده از دندانهاى دیگر بسبب
صلابت جرم آن وناقص وکوتاه میگردد دندانهاى مجاور آن بطول زمان واین زیادتي غیرحقیقي است بخلاف اول * التشنج
عصباني است که حرکت میکند وبرمیگردد عضل دران بسوى مبادي خود وکشیده میماند بیک جانب ولهذا
نمیگردند اعضا خواه به سبب آن امتلاى عروق واعصاب باشد ویا استفراغ ویبس * تشنج المعدة وآن کشیدگي
در اجزاى عصبانیهٔ معده ویا رباطات آن عارض گردد پس اگر دنفس معده باشد محتوي نمیگردد معده بر طعام وبر
طعام هضم نایافته واگر اندک احتوایابد طعام قدرى هضم یافته واگر در رباطات آن باشد پس اگر در رباط مربوط معده
وپشت است درین هنگام طعام در معده نمیماند وبمجرد ورود منحل ویا معا میگردد ویا آنکه مریض مائل بسمت یمین ویسار باشد
واگر در رباط رابطه میان معده وترقوتین باشد این هنگام مریض منحني ومنقطع میباشد وقادر بر راست کردن سینه نمیباشد
* تعقد المفاصل يعني سخت وبسته شدن مفاصل است که از صدور افعال طبیعیه عاجز وقاصر باشد وحرکت نتواند
* تقشر القلب مرضی است که در می یابد انسان که گویا دل او را میتراشند وحالتی قریب بغشي او را طاري میگردد و
باقاقه می آید * تقطیر البول حالتی است میان عسر البول وجریان آن بی اراده وقطره قطره برآمدن بشدت و
* تعلق العلق فی الحلق اگر اتفاق افتد که انسان آب زلو را دریاشامد ودر گلوى او زلو بچسپد اگر در بیرون حلق باشد
آید واگر در داخل باشد یا در رباطن قصبهٔ ریه خواهد بود وبندرت واقع میشود که دران چیزى سواى نفس داخل شود
واین هنگام سرفه بسیار میکند وتا زلو جدا نکرده وبرنیاید آرام نمیابد ویا بمرگ بچسپد واین هنگام غم وتململ لازم آن است

وگاه خون رقیق با بلغم از حلق برمی آید بدون سبب دیگر و چون زلو بزرگ شود هوا عرض اشتداد یابد ودرمی یابد حجم آن را وگاه اتفاق می افتد که زلو بالا میرود از حلق بطرف اصل بیني ومقدم دماغ را ثقیل میکردانند ومجرای آنرا بند میسازد * تعقف الاظفار بفتح تا وعین مهمله وقاف مشدده وفا غلظت واجتماع ناخن است خصوص پیچ آن که صلب وبالیده مانند عظام نخره کردد ومنکام خارش از ان اجزاء صغار جدا شود وآنرا جذام اظفار نیز نامند * تقلب النفس غثیان ودل برهم زدگي لازم را گویند وگاه برطرف شدن شهوت طعام را نیز نامند * التمدد شیخ نجیب الدین گفته کشیدگي عصب است از مرد وجانب یعني هم از مبدأ وهم از مقابل آن ولهذا در ان عصب ایستاده میماند ومیل بجانبی نمیکند وضد تشنج است وشیخ الرئیس گفته مرضی است آلي که منع میکند قوت محرکه را از قبض اعضائی که ازشان آنها است منقبض شدن وبرتعریف نجیب الدین ایراد یست جهت آنکه تمدد بنا بران مرکب از د وتشنج میشود پس ضد تشنج نمی باشد وبنا برتعریف شیخ ضد تشنج میشود بجهت آنکه مانع انقباض است چنانچه تشنج مانع انبساط * التمطي بفتح تا ومیم وطای مهمله ویا حالتی است که انسان میخاطر میکردد که خود را دراز میکشاند ودستها را بارکند وراست بکشید بسبب رسیدن ابخرهٔ غیر منهضمه ویا انصباب فضول ویا رسیدن ابخرهٔ آنها بعضلات بدن وکثرت آن دلیل امتلای بدن ومقدمهٔ مرض است * التململ بفتح اول ومیم وسکون لام وضم میم ولام وتملل بحذف میم دوم نیز آمده عدم استقرار بدن است در رخت خواب بسبب وجع وغیر آن که گویا بسبب وجع استقرار نمی یابد وبرخاکستر کرم خوابیده * تناثر الشعر افتادن موی است بسبب ضعف روئیدن ویا قلت مادهٔ آن وآن اکثر در عقب امراض مثل اوله میباشد وفرق میان آن وتمرط آن است که درین موی اندک اندک ومتفرق می ریزد ودرتمرط بسیار را زیک جا وکشاده مانند داء الثعلب وداء الحیه * التنفس دوحرکت ارادي اند که میان آنها دسکون باشد برای جذب نسیم سرد از بیرون ورسانیدن بدل از جهت تفریح آن ودفع بخارجارد خاني ازان * تنفس الصعداء بفتح صاد وسکون عین وفتح دال هرسه مهمله والف ممدوده نفس کشیدن بمد وطولاني است * التنفط بفتح تا ونون وضم فای مشدده وطای مولفهٔ مهمله دانهای حبابي آبدار است که در بدن بهم رسد مانند حبابی که از سوختن آتش بهم میرسد بسبب جوش آمدن خون رقیق مائي * تمرط بتحریک وضم رای مشدده وطای هرد ومهمله بمعني تناثر وریختن موی است * توته بضم تا وسکون واو وفتح تای مثناة فوقانیه وها شیخ نجیب الدین گفته بثرهٔ متقرح است که در عمق صورت وپیشاني برمی آید وعلامه گفته غدد بسیار است وگفته اند غدهٔ بزرگ است مفروش در اجزای علیای عنق * التوته بضم تا وسکون واو وفتح ثای مثلثه گوشت پارهٔ سرخ مائل بسیاهي آویخته وشبیه بثوت است که از خون فاسد در پلك پائین چشم بهم رسد وگاه در پلك بالا وگاه در ملتحمه وابتدای آن از عروق البر برمثال ظفره وگاه دامی می باشد که خون سرخ وسیاه ازان جاري میشود وگاه عمیا وگاه درعمق رخساره وپیشاني وگاه درفوج ومقعدهٔ نیز برمی آید * تهیج الاجفان بفتح تا وها وضم یای موحده وجیم ورمي رخي وبرآمدگي پلکهای چشم است بسبب داخل شدن ریاح درانها وفرق میان آن ونفخ وورم آن است که تهیج رخو ونرم می باشد وچون دست بران گذارند فرومیرود بآساني بخلاف نفخ وورم * التهوع بفتح تا وها وضم واو مشدده وعین مهمله حرکت کردن معده است برای دفع چیزی که در طبقات آن وارد شده از راه دهان بدن حرکت کردن آن چیز برای دفع وازغیر دفع شدن چیزی * تیني بکسر تای مثناة فوقانیه وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر نون ویا چرایی است که در اجفان عارض میکردد شبیه بدانهٔ انجیر در صورت

یا درشق وآنرا بیوناني طاسوتوشیس نامند ونیز نام نوعی از بواسیر است * حرف الثاء المثلثة * الثالیل بفتح ثای مثلثه والف وکسر
لام وسکون یای مثناة تحتانیه ولام دانها بسیار کوچك سخت بلند مدور است مانند دانهٔ نخود وکوچك تر ازان که برظاهر جلد
برمی آید خصوص در ابدانیکه پوست آنها صلب ومتکاثف باشد وآن برچند نوع است بعضی ازانها معکوس است یعني سر آنها بطرف
اندرون کویا فرو رفته ونشانیده در کوشت وگفته اند تولولیست که با بیخ وصاحب ریشها باشد وبعض ازانها بزرك ومدور و
متشقق باشظیها وبعضی ازانها آویخته و بعضی مسماریه یعني سر آنها بزرك شبیه بمیخ وبیخ آنها باریك اندرون عضو فرو
رفته وبعضی طولاني برکشته واینرا قرون نامند وبعضي متقیح که چرك زیوآنها میباشد واین را طرسوس بلغت یوناني نامند
* حرف الجیم * الجاورسیه دانهای کوچك شبیه بجاورس وآبلهای متفرق است که بر بدن برمی آید وبیخ آنها سرخ وسر آنها
سفید وکاه با آنها وجع ولذع شدید ودرم وسیلان چرك آب میباشد وکاه نه وازاصناف نمله است * جحوظ العین بضم جیم وحای
مهمله وسکون واو وظای معجمه بزرك شدن چشم درحجم وبرآمدن آن است ازحدقه * جحام بضم جیم وفتح حای مهمله والف
ومیم مرضی است که دران چشم ورم می کند * الجدري بضم جیم وفتح دال وکسر را هود ومهمله ویادانهای ریزه وبزرك
بقدر عدس ومروارید است که با تپ وحدت وخارش برمی آید وهنکام برآمدن سرخرنك وبسیار ریزه مانند پشه کزیده
میباشد وبعد از نضج سفید میکردد پس خشکریشه می آوردوانواع آن بسیار میباشد ازحید وردي ومختص بعضوی دون عضوی
نیست ومادهٔ آن فضولي طعثي است که دربدن مانده است هروقت که استعداد یابد دفع میکردد واز امراض مجریه است
بسرعت ودررسالهٔ جدري احقربه تفصیل مذکور است * جذب القلب بفتح جیم وسکون ذال معجمه وبای موحده مرضی
است که درمی یابد دران مریض که کویادل اورا بطرف پائین میکشند * الجذام بضم جیم وفتح ذال معجمه والف ومیم مشتق
ازجذم بمعني قطع است جهت آنکه درآخر این مرض اعضا ریخته ومنقطع وازهم جدا میکردند بسبب آنکه حادث ازسودای
فاسد غیر طبیعي است دربعضی اعضا ویادرهمهٔ آنها ودرابتدا داغهای سرخ تیره میباشد دربدن ورفته رفته تیره تر وسیاه
میکردد وازان چرك آب ورطوبات لزج دفع میکردد ودرانتها اعضارا فاسد میکردانند ومی اندازد ولهذا آن را بفارسي
خوره نامند واکر عفونت پیدا کند وبخارآن بقلب رسد موجب تپ میکردد واکربسوی جلد بریزد یرقان بهم میرسد وازامراض
مسریه است وبزودي بدیکری سرایت میکند وازامراض متوارثه نیز * الجراحة بکسر جیم تفرقهٔ اتصالي راناميند که درلحم
واقع شود وتازه باشد که بچرك نیامده باشد * الجرب بفتح جیم وراي مهمله وبا بفارسي کري بکاف عجمي وخارش نامند دانهای
کوچك است که بربدن برمی آید ودراول سرخ رنك میباشد وخارش بسیار میکند بسبب آنکه مادهٔ آن اخلاط عفنهٔ فاسدهٔ
بورقیه است که طبیعت آنها را بطرف بیرون دفع مینماید وآن دونوع است یابس ورطب یابس آن است که دانهای آن
بسیار ریزه پیوسته بپوست بدن باشد وخارش بسیار کند وچرك نیاورد ورطب آن است که چرك آورد وازان رطوبات
لزج وچرك آب رقیق دفع کردد اکردران چندان خباثت ورداءت نباشد بزودي باصلاح آید والا ازان خون سیاه وچرك
غلیظ آید واحیانا دران کرم ریزهای سفید مدور بسیار کوچك شبیه بصیبان که بفارسي تخم شپش نامند تولد یابد ودراعضای
داخلي مانند کرده ومثانه نیز جوب بهم میرسد ودرچشم نیز وانواع آن چهاراست یکي آنکه دراندرون چشم خشونتی اندك
بهمرسد باحمرت وخارش واین را جرب منبسط نامند دوم آنکه دراندرون چشم دانهٔ کوچك بصورت خفیف که سر آن سفید
باشد وازان قشور نازك جدا کردد وسوم آنکه بصورت ثمر انجیر بعضی آن چسپیده به بعضی وبیخ آنها مستدیر سر آنها

نیز و ازین جهت این را تینی نامند و چهارم آنکه سیاه با خشکریشه باشد و این ردی ترین همه است و بدیری و دشواری علاج
مییابد و از جملهٔ امراض مسریه است * جرب العین خشونتی است که عارض اندرون پلک چشم میکردد با خارش بسیار و چهار
نوع میباشد و از همه آنها چرک از چشم می آید * جرب الکلیه منفجر شدن دانهای کوچک است که در کرده از اخلاط مراری
بورقی بهم رسیده باشد * جساء الاجفان بضم جیم و فتح سین مهمله و الف ممدوده مرضی است که در اجفان بهم میرسد که بدشواری
بند میتوان کرد چشم را با وجع و سرخی بی رطوبت و طراوشی * جساءة المعدة و الکبد و الطحال بضم جیم و سکون سین مهمله و فتح همزه
و تا غلظت و سختی است که بسبب ریختن و یا داخل شدن خلط غلیظ سوداوی در جرم معده و یا کبد و یا طحال و یا در عضلات معده
بهم رسد بدون تورم و عضلات و اوتار و عروق آنها را کشیده دارد و فرق میان جساءة نفس معده و عضلات موضوعهٔ آن آنست
که جساءة و سختی معده مستدیر میباشد و ضعف در افعال آن ظاهر میکردد و کاه در می یابد علیل دردی در معده هنکام فرو بردن
لقمه بخلاف جساءة عضلات آن که مستطیل و یکطرف آن غلیظ و طرف دیکر رقیق مانند دم موش میباشد و افعال معده در ابتدا
سالم و کاه جساءة در جانب قریب بطحال میباشد و این بسبب جساءة طحال و سردی مزاج آن جانب و ثخن موضعی است که
بران تکیه میکند * الجشاء بضم جیم و فتح شین معجمه و الف ممدوده بفارسی آروغ نامند و آن حالتی است که بسبب
دفع کردن معده ریاح را از راه دهان بهم میرسد * جفاف الانف بضم جیم و فتح فا و الف و فا خشکی بینی است * الجمرة
بفتح جیم و رای مهمله و سکون میم در میان وها دانهای سرخ است یکجا و یا متفرق که بر بدن میکردد و با حدت و سوزش
بسیار که کویا اخکر آتش بران کذاشته اند و روز بروز منتشر و پهن میکردد و اطراف خود را فرا میکیرد و کود میکند عضو را
بسبب آنکه مادهٔ آن خون سوداوی فاسد ردی سمی است و بعضی نار فارسی را و بعضی آتشک را نیز یکدانسته اند و تحقیق
آنکه هر یک جدا اند * جمود بضم جیم و میم و سکون واو و دال مهمله علتی است که دفعة عارض میکردد و انسان بر حالتی
که هست بهمان حال میماند از قیام و قعود و نوم و غیرها و آن را اخذه و شخوس و مدرکه و قاطوخس نیز نامند و در ان
حس بر طرف میشود خصوصا حس لمس که تعلق ببطن مؤخر دماغ دارد ابتداء بر طرف میکردد بعد از ان حواس دیکر و این
مرض در اکثر امور مشابه سکته است فرق میان این و سکته آن است که چیزی در حلق صاحب جمود داخل نمیشود بخلاف
صاحب سکته که اندک چیزی رقیق داخل میشود و مسکوت نمی باشد مکر مستلقی بر پشت بخلاف مجمود که کاه جالس و قائم
و یا نائم و غیرها میباشد و نیز جمود خفیف مشابه سرسام بلغمی یا سبات است و فرق میان این و آن بدان است که صاحب
سبات ممکن است که بفریاد بسیار و عنف و دشواری تکلم نماید و مانع تنفس نیست و بتدریج حادث میکردد و تنویم نوم
ثقیل بخلاف جمود و جمودیکه عاقبت آن محمود است باندک مدتی منقضی میکردد خصوصا اکر اتفاق افتد او را تدبیر
نیکو * جمود الصدر بضم جیم و میم و سکون واو و دال مهمله سرد شدن و انجماد یافتن عضلات سینه و حجابها و رئه است که
منبسط و منقبض میکردند برای جذب هوای سرد و دفع هوای دخانی و درینصورت از حرکت میمانند و بر مجرای طبیعی
نمیتوانند حرکت نمود و حالتی شبیه بتمدد و بند شدن آب در کلو و انتصاب نفس بهم میرسد و کاه است که به سبب کمال
انجماد و سرد شدن دل و یا نرسیدن هوا مطلقا دفعة هلاک میکرداند * جمود الدم و اللبن فی المعدة و الامعاء انجماد آن
سرد و بسبب برودت موضع است و یا استعمال شئ مجمد با آن و علامت انجماد آن غشی و عرق سرد و کاه ناقص قوی
در اعضا و جمود لبن بسیار اطفال را عارض میکردد * الجنون بضم جیم و نون و سکون واو و نون در آخر بفارسی دیوانکی

نامند وآن مرضی است که از احتراق اخلاط فاسدهٔ هرخلطی که باشد بهم میرسد وحواس را مختل میدارد وعقل را
از تدابیر بد نمی بازمیدارد ومعزول میسازد * جنون السبعي جنونی است که صاحب آن را مانند سبع درندگي باخود
ویاغیر وحرکات ردیهٔ فاسدهٔ بهم رسد * جوع البقري کرسنگي اعضا است باسیري معدهٔ وصاحب آن مانند گاو میخواهد
که بسیار بخورد وبیوناني این را بولیموس نامند وسبب آن حدوث برودت مفرط است بفم معدهٔ که قوت جاذبهٔ آن فوت
شود وبدن بسیار محتاج بغذا باشد * جوع الکلبي مقابل جوع البقري است یعني کرسنگي معدهٔ است باسیري اعضا وسبب
آن سوء مزاج بارد مکثف است که عارض فم معدهٔ گردد * الجهر بفتح جیم وسکون هاو راي مهمله علتی است که صاحب آن
روز نمی بیند وشب میبیند وسبب آن رقت وياضعف ویانقصان نوریاصرهٔ است که درنور آفتاب منتشرو متلاشي
میگردد وبمرئي نمیرسد وشب بسبب سردي هوا انجماد واجتماعی یافته بمرئي میرسد مانند خفاش * حرف الحاء
المهملة وغیرها * الحدب به بضم حاوسکون دال مهمله وفتح بای موحدهٔ وهابرآمدن فقرات پشت است بطرف قدام ویاخلف
ویابجانب یمین ویسار * حرقة العین بضم اول وسکون رای مهمله وفتح قاف وتاسوزش چشم است بسبب ریختن اخلاط
حادهٔ بدان ویاازارتفاع بخارات * الحصبه بفتح حاوسکون صاد مهمله وفتح بای موحدهٔ وهادرآخربفارسي سرخك
نامند وآن دانهای سرخ متفرق شبیه بجاورس است که دربدن بهم میرسد ازصفرای مرکب بخون ودرابتدای هنگام
بروز مانند پشه گزیدهٔ میباشد باخارش بسیار وسوزش پس بقدر جاورس بزرگ شدهٔ وبازبتدریج فرومینشیند وبرطرف
میگردد بدون آنکه پخته گردد وخشکریشه آورد * الحصفه بفتح حاوسکون صاد مهمله وفتح فاوهادانهای کوچك سرتیز
است که برظاهربدن برمی آید ومفترش میگردد * الحفر بتحریك چرکی است زرد رنك ویاسیاه رنك ویاسبزرنك که
درپای دندان مجتمع میگردد ومتحجر میشود وشبیه بخزف وزود شکن میباشد * حکاك المرئ بکسراول مرضی است که دران
مریض صبرنمیتواند کرد که نخارد گلوي خود رابتنخع ویابتنحنح ویامروکردن راکج نمودن وسبب آن انصباب خلط غلیظ
ولذاع است بمری * حکة الانف مرضی است که صاحب آن درمییابد دربیني خود هنگام استنشاق هوای سرد سوزشي
ولذعی که تابدماغ اومیرسد وازچشم اوآب جاري میگردد وگاه درمییابد سوزش بدون استنشاق هوای سرد نیز
* حکة الرحم مرضی است رحم راکه زن ازجماع سیرنگردد وهرچند بااومجامعت کنند شوق وخواهش اوزیادهٔ گردد
بسبب انصباب خلط حاد بورقي دران * الحمرة بضم حاوسکون میم وفتح رای مهمله وهابفارسي سوخ بادنامند ورم حار
صفراوي است که ازجلد بسیار بلند نشود وسرخ شکفته روشن براق باشد وچون دست بران گذارند سرخي آن برود و
چون دست بردارند بازعود کند * الحمق بضم حاوسکون میم وقاف مرادف رعونت است ودرحرف الراء انشاء الله تعالی
خواهد آمد * الحمی بضم حاوفتح میم مشددهٔ ویابفارسي تپ نامند حرارتی غریب باشد که درقلب مشتعل گردد وارواح را
گرم گرداند وازانجا بواسطهٔ شرایین بسائراعضا پراکنده شود وجمیع بدن راگرم نماید وبافعال طبیعیه ضرر رساند واجناس
عالیهٔ آن سه است حمی دق وحمی یوم وحمی عفن جهت آنکه اجزای ترکیب بدن این سه اند اعضا وارواح واخلاط پس اگر
اولاحرارت تعلق بجوهرا عضا گیرد وآنهارا گرم گرداند مانند قلب مثلا پس ارواح راوبواسطهٔ شرایین منتشرسائراعضا گشته
گرم گرداند آنرا حمی دق نامند جهت آنکه بتدریج بدن رادقیق ولاغروخشك میگرداند واگراولاحرارت تعلق بارواح
گیرد وآنهارا گرم گرداند وبواسطهٔ شرائین بقلب رسد وقلب راگرم سازد وثانیابواسطهٔ شرائین باطراف منتشر گردد و

همه بدن را گرم سازد آنرا * حمی یوم نامند جهت آنکه مدت انقضای آن اکثر یک روز یا دو روز و نهایت مکث آن تا بهفت روز می باشد و چون از هفت روز بگذرد البته انقلاب بتپ دیگر مینماید و اگر اولا تعلق با خلاط گیرد و آنها را گرم و متعفن سازد پس ارواح را و بواسطهٔ شرائین بقلب رسد و از قلب بسائر اعضا آن را * حمی عفنی خلطی نامند خواه آن تعفن در داخل عروق باشد و خواه در خارج یعنی در افضیهٔ حوالی قلب و یا کبد و یا معده و یا اعضای دیگر و از انها بواسطهٔ شرائین بقلب رسد و انچه داخل عروق است همیشه میباشد و ازین جهت آن را * حمی لازم مینامند یعنی مادام که خلط متعفن در عروق باقی است حمی مفارقت نمینماید و انچه در خارج عروق است با نوبت میباشد و آن را حمی نائیه میخوانند و بنوبة اجتماع هر خلطی از اختلاط اربعه یعنی صفرا و دم و بلغم و سودا در مستوقد و مکان و فضای اجتماع و هنگام ثوران عود مینماید و با شتداد آن اشتداد و بانتقاص آن انتقاص و با تمام آن منقضی میگردد و همچنین تا تمام آن مندفع و زائل گردد و هر خلطی را نوبهٔ خاص است * مثلا نوبة خون به سبب کثرت مقدار هر روزه شبیه بدایمی است * و نوبة صفرا یک روز درمیان و نوبت سودا بسبب غلظت و قلت و یبس اقل آن دو روز درمیان و یا سه روز درمیان و یا چهار روز و همچنین و هر یک نامی خاص دارند اما حمی یوم انواع آن بسیار است بعضی از انها منسوب باحوال نفسانی اند و بعضی به بدنی و بعضی بامور خارجی اما منسوب باحوال نفسانی بسیار اند از انجمله * سهری است که از بیداری بسیار بهم میرسد * و غضبی که از غضب و طیش بسیار و همچنین غمی و فرحی و فزعی و فکری و نومی و راحتی و همی که از بسیاری از هر یک اینها بهم میرسد و اما منسوب باحوال بدنی نیز بسیار است از انجمله استفراغی و تخمی و تعبی و جوعی و راحتی و سدی و شربی و عطشی و غذائی و غشی و قشفی و وجعی و ورمی است که از هر یک از اینها و یا مانند اینها بهم میرسد و اما امور خارجی مانند احتراقی حادث از احتراق شمس است و یا از قرب آتش و استحصافی حادث از برودت هوای بسیار سرد و یا بسیار گرم و یا آب بسیار سرد و یا بسیار گرم و استحمام بآبهای قابض مانند شبی و زاجی و امثال اینها خواه هر یک بتنهائی و یا بترکیب بعضی با بعضی باشد * و اما حمی دق که رسیدن گرمی غیر طبعی است باعضای اصلیه خصوصا دل و گرم نمودن آن را اولا و رطوبات بدنیه را بتدریج فانی کردن چنانچه ذکر یافت و گفته اند که آن حرارت غریبه ایست که در بدن حادث شود بواسطهٔ حدوث ان در اعضای اصلیه و اما حمی عفن چهار نوع است حمی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی اما حمی دموی دو نوع است نوع اول را حمی مطبقه نامند و این تپ دموی است که تعفن مادهٔ آن داخل عروق باشد و مادام که مندفع نگردد و تعفن آن باقی باشد تپ دائم و لازم شبانروزی باشد و فتوری نیابد و این سه نوع باشد یکی متزایده یعنی روز بروز در زیادتی بود تا آنکه منقضی گردد و از بدن مفارقت نماید و سبب این یا آن است که انچه تعفن مییابد زیاده است از انچه به تحلیل میرود و یا آن است که مادهٔ آن بسیار است تعفن یک جزو سرایت باجزای دیگر میکند روز بروز و یا آن است که کثیر الرطوبت است و مائیت بر ان غالب پس بزودی سرایت میکند عفونت آن بسائر اجزای آن و یا بسبب ضعف قوت مدبرهٔ بدن است از حفظ آن از عفونت و دوم متناقصه است یعنی روز بروز کم میشود و این مقابل متزایده است و اسباب این نیز بضد آن و سوم متساویه است یعنی برابر است بسبب تساوی اسباب مذکوره و بدترین همه متزایده است و نوع دوم از حمی دموی سونوخس است و آن تپ دموی است که بسبب گرم شدن و بجوش آمدن خون باشد بدون تعفن و اما حمی صفراوی و آن سه قسم است یکی حمی محرقه و آن تپ صفراوی است که تعفن مادهٔ آن در داخل عروق باشد خصوص عروق حوالی قلب و کبد و گرمی و حدت و عطش و قلق و اضطراب آن بحدی باشد که گویا

صاحب آن میموزد و آرام ندارد و لهذا محرقه نامند و دائمي است بدوام تعفن و بقای مادهٔ آن و هذیان و رعاف از لوازم آن است و دوم از صفراوي حمی غب است و این تپ صفراوي است که مادهٔ خارج عروق یعني در افضیهٔ داخل اعضا قریب بقلب و یا کبد و یا معده و غیر اینها تعفن یافته و از آنجا بواسطهٔ شرائین بقلب رسیده و از آنجا بسائر اعضا و یک روز درمیان آید یعني یک روز که روز نوبه و اجتماع و ثوران آن است تپ آید و روز دیگر که سکون آن است نیاید و همچنین و آن دو نوع است غب لازم و غب دائر و هریک یا خالص اند یا غیر خالص خالص آن است که از عفونت صفرای محض باشد بدون مخالطهٔ خلط دیگر د خارج عروق یعني در افضیهٔ حوالي قلب و فرج و خلل اعضا و این با نافض و تشعریره و سردي بسیار آید و بعرق دفع گردد بسبب رقت مادهٔ و زمان مکث این از چهار ساعت تا نه ساعت و زیاده از دوازده ساعت نباشد * بحران این در چهارم نهایت هفتم باشد و هر دورهٔ این بمنزلهٔ یک روز است پس در چهار دور یا هفت دور منقضي گردد * و آنکه مادهٔ آن مختلط است اگر اختلاط آن بحدی است که از هم یکر جدا نمی کردند آنرا غب غیر خالص نامند یعني همیشه نمی باشد ولیکن یکروز در میان شدت میکند و اگر اختلاط و امتزاج آن تام نیست بلکه از هم جدا شده و یک روز نوبهٔ صفرا و یک روز نوبهٔ بلغم است نوبهٔ صفرا شدید تر و نوبهٔ بلغم خفیف تر آنرا * شطر الغب و بیوناني * طریطاوس نامند پس برای شطر الغب دو نوبه باشد و این تپ گاه طول میکشد تا ششماه و گاه منجر بترهل بدن و بزرگي سپرز میگردد * و موم از صفراوي * حمی نافض است و آن تپی است صفراوي که با آن بدن میلرزد و میجهد و حرکات غیر ارادي می نماید و دیگر * حمی بلغمي است و آن نیز انواع است و مادهٔ آن نیز یا داخل عروق است و یا خارج عروق از آنجمله آنچه داخل عروق است یعني تعفن در جوف عروق یافته دایمي است و آن را * حمی لثقه نامند برای لثوق و تشبث این ببدن بسبب آنکه مادهٔ آن بلغم رطب بلي است مشتق از لثق بکسر بمعني تري و بسیار شبیه بحمی دقي است بملایمت و آنچه خارج عروق است یعني تعفن آن در بیرون عروق و تجاویف اعضا بهم میرسد آنرا * حمی دائره نامند و مواظبه نیز و دائره از جهت آنکه نوبت آن که هیجده ساعت است دور می نماید یعني بعد انقضای یک نوبه نوبهٔ دیگر می آید بلا فاصله و مواظبه نیز از این جهت مینامند و بجهت آنکه هر روزه بطریق مقرر می آید و مدت دورهٔ این هیجده ساعت است و تغیر آن شش ساعت و قریب بدان می باشد بحسب کثرت و لزوجت و غلظت مادهٔ و نوع دیگر از آن بلغمي * حمی لیلي است یعني تپیکه بشب آید و نوبهٔ آن شب باشد و روز را کذا رد و نیاید و دیگر * حمی نهاري یعني تپیکه بروز آید و بشب رها کند و مادهٔ این صرد و بلغم متعفن د رخارج عروق است ولیکن نهاري زبون تر از لیلي باشد و دیگر * حمی انقیالوس است بزبان یوناني یعني تپی است که در ان بورودت بسیار در باطن و حرارت در ظاهر ملمس باشد بسبب احتباس بلغم عفن زجاجي در خارج عروق و تعر بدن و اعماق آن و لهذا با آن تشنگي و لهیب نباشد و دیگر * حمی لیفوریا است بزبان یوناني یعني تپی که در ان حرارت در باطن و برودت در ظاهر باشد و مادهٔ این بیشتر بلغم غلیظي است که تعفن در باطن یافته باشد و گاه از صفرای بسیار غلیظ نیز می باشد و دیگر حمی * غشیه است و آن تپی است که با آن غشي عارض گردد و لازم آن باشد و آن دو نوع است * غشیهٔ خلطیهٔ غلیظه * غشیهٔ غلیظه رقیقه و سبب اول بلغم خام بسیار متفرق در بدن حاصل از تخمه و سبب دوم کیموسات رقیقهٔ بلغمیه و یا صفراویهٔ ردیهٔ سمیه باشد و این تپ بسیار کرم و ردي و خطرناک است و لهذا نبض و قوت در این دو نوبهٔ اول یا دوم ساقط میگردد و بسا است که تا چهارم قوت وفا نمی کند و می کشد و دیگر از حمیات عفنیه * حمی سوداویه است و آن نیز

انواع است وتعفن آن نيز يا داخل عروق است ويا خارج آن انچه داخل عروق است * حمى ربع دايمه است وآن تپى است كه تعفن مادهٔ آن در داخل عروق بود ودايمي باشد ودر چهارم يعني دو روز درميان اشتداد نمايد جهت آنكه نوبهٔ اجتماع وثوران سودا از چهار روز كمتر نمى باشد وانچه تعفن آن بيرون عروق باشد انواع است ازان جمله * حمى ربع دائره است كه بيوناني طريطاوس نامند وآن تپ سوداوي است كه تعفن مادهٔ آن در خارج عروق باشد ودورهٔ آن بربع آيد وحمى ربع دائره ازان جهت نامند كه ابتداى نوبهٔ دوم آن روز چهارم باشد از ابتداى نوبهٔ اول در اوائل با نافض ادراك آيد بسبب غلظت مادهٔ پس بتدريج زياده گردد بسبب رقت مادهٔ آن يعني هرچند كه رقيق تر گردد نافض آن زياده شود وزيادتي آن از علامات جيده است وبالعكس علامات رديه وبا اعضا شكني وموذي بسيار وحالتيكه گويا اعضاى اورا ميكوبند وچيز بسيار سنگيني براستخوان ومفاصل او افتاده واين بيشتر در خريف آيد وگفته اند مدت نوبهٔ آن بسبب وچهار ساعت است ودورهٔ آن هفتاد ودو ساعت ودیگر * حمى خمس بكسر خاى معجمه وسكون ميم يعني تپ سوداوي است كه نوبهٔ آن سه روز درميان باشد وروز پنجم روز ثوران آن باشد وعوارض آن دران روز اشتداد يابد وهمچنين * حمى سدس است كه چهار روز درميان آيد وروز ششم نوبهٔ ثوران آن باشد * وحمى سبع وحمى ثمن وامثال اينها است هرچند بدمتور بالا رود ومادهٔ اينها همه خارج عروق است * حمى بسيط تپى است كه مادهٔ آن يك خلط باشد وبس * حمى سه مادهٔ تپهائى اند كه مادهٔ آنها همه حدت وتندي داشته باشد وعوارض آنها شديد ومدت بقاى آنها اندك باشد يعني زود منقضي شوند وبسيار نمانند * حمى صالبه تپ گرمي است كه دران لرزه وسرما نباشد * حمى متبادله تپي است كه نوبهٔ يكى بدل بنوبهٔ ديگرى شود يعني نوبهٔ يك تپ چون بآخر رسد نوبهٔ تپ ديگر برسد وآثار آن ظاهر گردد * حمى متداخله تپى است كه هنوز نوبهٔ آن بآخر نرسيده كه نوبهٔ تپ ديگر آيد وعلامات آن ظاهر گردد * حمى متشاركه تپى است كه با تپ ديگر بطريق اشتراك ظاهر شود مانند آنكه حمى جدري با غب دائر ويا با بلغمي دائر جمع شود * حمى مثلثه تپ غب است ومذكور شد * حمى مختلفه تپى است كه با فترات وهيجانات غير منتظمه آيد ونوبهٔ آن را مقرر نباشد * حمى وبائيه تپى مختلف متشبث بارواح است پس با خلاط به سبب فساد هوا بهر سببي از اسباب كه باشد * حميقى بضم حاى مهمله وفتح ميم وسكون ياى مثناة تحتانيه وفتح قاف والف مقصوره بفارسي بادآبله نامند تپى است كه با آن دانهاى بزرگ سفيد آبدار بربدن برآيد بزرگ تر از دانهاى جدري در روز اول تپ يا دوم نهايت تا سوم واين مابين جدرى وحصبه باشد وعوارض اين ازان هرد وكمتر * حنطيه نوع از بثوريست كه بر پيشاني بشكل دانهٔ گندم برمي آيد لهذا مسمى ومنسوب بدان گشته * حول بفتح حاى مهمله وواو ولام كج شدن چشم است وآن خلقي است ياعارضي بسبب تشنج اغشيهٔ دماغ وجذب آن طبقهٔ صلبيه را ويا يبوست ويا حرارت مفرط ويا مقاسات امراض حادهٔ حاره ويا بسيار نظر كردن بيكطرف ويا بهم رسيدن ام الصبيان واين مرض بهود وسبب اخير اطفال را بيشتر عارض ميگردد * حرف الخاء المعجمة * خبث النفس بضم خاى معجمه وسكون باى موحده وثاي مثلثه وفتح نون وسكون فا وعين مهمله بهم رسيدن ضجر وغم واندوه بسبب ظاهر است * الخبط والخباط بفتح خا وسكون باى موحده وفتح طاى مهمله وها وبكسر خا وفتح با والف وطا حالتى است مانند حيرت وهيمان وازان است صداع خبطي وبمعني زكام نيز آمده وگفته ميشود فلان را خبط عارض گرديد يعني زكام * الخجل بتحريك بمعني تحير ودهشت وحياكردن است وآن كيفيتى نفساني است كه بتبعيت آن روح وحرارت غريزي ميل بداخل

مینمایند اولا پس بخارج وازین جهت زرد میکردد رنک بدن صاحب آن اولا پس سرخ میکردد * خدر بتحریک خاو
دال وسکون رای هردو مهمله علتی است آلی که در حس لمس بهم میرسد وبا آن برطرف میکردد ویا ناقص میشود حس لمس
وبا رعشه میباشد اکر ضعیف باشد وبا استرخا اکر مستحکم باشد واکر در پا باشد صاحب آن دران حین نمیتواند که
بخوبی راه رود واکر در دست باشد نمیتواند چیزی را در دست بکیرد وبفارسی آن را خابیدکی وسستی اندام نامند و
صاحب آن در عضو مخدور در مییابد که کویا مورچه راه می رود ویا سوزن فرو میبرند بدون آنکه ادراک دردی نماید
وکاه خدارت بدون عسر حرکت بهم میرسد وسبب آن سده باشد که در عصب واقع شود از خلط غلیظ که مانع نفوذ روح
نفسانی کردد وشیخ الرئیس کفته اکر خدر دوام یابد در عضوی وباستفراغ زائل نکردد واز عقب آن دوار بهم رسد
منذر بسکته است * خراج بضم اول وفتح رای مهمله والف وجیم باصطلاح جمهور اطبا هر ورمی است که بزرک و
پخته شود وبچرک آید خواه کرم باشد وخواه سرد وبعضی کفته اند که خراج مخصوص باورام حاره است چون رو بجمع و
چرک آورد بخلاف بارد ومولانا نفیس کفته که خراج ورم کرم بزرکی است که در اندرون آن موضع یعنی کیسی
باشد برای ریختن مواد دران وبچرک آید * خراط بضم اول وفتح رای مهمله والف وطای مولفهٔ مهمله رطوبتی است
که از جرم امعا جدا کردد ودفع شود وآن رطوبت چنان باشد که چون منعقد شود جوهر امعا کردد * خرب بتحریک خاو
زای هردو معجمه وبای موحده تهیجی است که در صورت وجلد بدن بهیئات ورم بهم رسد وبا آن درد نباشد
* خشم بفتح اول وسکون شین معجمه ومیم برطرف شدن قوت شامه است که صاحب آن بوی چیزی نشنود * خفش بفتح اول
وسکون فا وشین معجمه مرضی است که در پردهٔ قرنیه وعنبیه بهم میرسد که صاحب آن صورت مرئی را خوب وبتمامی نمیبیند
چنانچه هست ومیباید جهت آنکه دران مرض آن هردو پردهٔ شفاف یعنی نازک وضعیف میکردند که شعاع آفتاب دران
هردو نفوذ میکند وپراکنده میسازد نور باصره را که بتمامی بمرئی نمیرسد واما در هنکام غروب آفتاب وروز ابر صورت
درست بنظر می آید بسبب غلظت آن دران هنکام وباصطلاح این را ضعف چشم نامند وبا آن همیشه پلکهای چشم آن
تر می باشد * خفقان بفتح خا وفا وقاف والف ونون حرکت اختلاجی است که عارض قلب کردد جهت دفع مؤذی که بدان
ایذا رساند از مواد ردیهٔ عفنهٔ فاسده ویا رسیدن بخارات آنها بدل ومراد از حرکت اختلاجی حرکت ارتعادی است که
عارض اعضا می کردد نزد نافض نه حرکت عضلاتی که حادث از احتباس ریح می کردد وهمچنانکه اعضا حرکت می کنند
نزد ریختن مادهٔ ردیهٔ عفنیه بسوی آنها همچنین قلب حرکت می کند نزد رسیدن موذی بسوی آن حرکت ارتعادی پی در پی و
خفقان چون مفرط کردد غشی آورد وچون باز افراط نماید موجب موت کردد * خفقة الکبد بفتح خا وسکون فا وفتح قاف و
ها اضطراب وحرکت اختلاجی جکر است که صاحب آن در مییابد که کویا منقار بر جکر او میزند ویک لحظه ثابت میماند پس
برطرف میکردد وکاه در مییابد دردی از قبیل تمدد ونزد زوال آن بخاری کرم که بالا میرود بسوی سر او وکاه بعرق میآید
دران حین واین مرضی غریب ونادر الوقوع است بسبب بهم رسیدن سده در عرقی کبیر از عروق آن وبدان سبب سوء
القنیه که مقدمهٔ استسقا است بهم می رسد * خلع بفتح خا وسکون لام وعین مهمله برآمدن استخوان وبیجا شدن انهدام
آن است از جای خود ونیز استحالهٔ جوهریت وتبدیل آن از صورتی بصورتی دیکر را نامند ونیز فالجی را که شامل یک شق
از بدن وصورت هردو باشد کویند * خلع المثانه زوال آن است از مکان خود بسبب ضربه یا سقطه یا رطوبت مرخیه وهریک

ازینها بواسطهٔ استرخا و یا پاره شدن رباطی است از رباطاتیکه بپشت متصل کشته * خلفه بکسر خا و سکون لام و فتح فا رها
مرضی است که طعام در شکم بقدر معتاد مقرری نماند بلکه دفع کردد یکدفعه بزردی و یکدفعه بدیری و یک مرتبه اندک
اندک بدفعات و کم کم و یک مرتبه منهضم و یک مرتبه غیر منهضم فاسد و این از اسهال معدی است و بعضی فرق میان این
و ذرب نکرده اند و ازین جهت نزد بعضی خلفه مرادف اختلاف است ولیکن جمهور تخصیص نموده اند اختلاف را باسهال
معدی دوری و خلفه را باسهالیکه بالوان مختلف باشد * خمار بضم خا و فتح میم و الف و رای مهمله عبارت از عدم انهضام شراب
بعت بالتمام بلکه از ان فضلهٔ در معده بماند و چون مخالط برطوبت معده کردد ثقل سر و صداع احداث نماید و چون مخلوط
بصفرا کردد تهوع و قی آورد * خمول بصر عبارت از ضعف و سقوط آن است * خنازیر ورمی است شبیه بسلعه که با کوشت
پیوسته و صلب و متعدد باشد و بیشتر در کردن و بیخ ران بهم رسد و به بیان دیکر آنکه اورام صغار صلبی است که در موضع خود
متمکن باشد و در اکثر احوال حرکت نکند و برنک بدن باشد و از موضع خود حرکت نکند و زائل نکردد مانند سلعه در اول امر
و بیشتر در لحم رخو خصوصا در کردن بهم رسد و اکثر چند عدد مجتمع و پیوسته بهم میباشند در یک کیسه و کاه هر یک در کیسهٔ
علیحده مانند سلعه و این را خنازیر از ان جهت نامند که خنازیر را بیشتر بهم میرسد و کردن صاحب آن مانند کردن خنزیر
میکردد کاه میل به یمین و کاه میل به یسار میکند * خناق بضم خا و فتح نون و الف و قاف نفوذ نکردن نفس و آب و غذا است برئه
و دل و مرئی به سبب ورم لوزتین و عضلات بیرونی حلقوم و حنجره و مرئی خواه صفراوی باشد و خواه دموی و خفه شدن
بآخر امر * خناق الکلبی عروض آنحالت است به سبب ورم عضلات داخلی و نیز خناقی را نامند که از برآمدن فقرات کردن بهم
رسد و بی اختیار صاحب آن دائم دهن را کشاده و زبان را برآورده دارد چنانچه عادت سک است و ازین جهت مسمی بدان
کشته و متاخرین هر خناق ردی را خناق کلبی نامند * خیالات بکسر خا اشکال رنکارنک است که صاحب آن در جو هوا بیند
به سبب ضعف قوت بصر و یا صعود ابخرهٔ غذائیه بدان * خیلان بکسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و نون جمع
خال است و آن داغهای سیاه مائل بزردی و یا بسرخی و یا کمد و یا حجم برآمده مدور است که بر بدن برمی آید * حرف الدال
المهملة * داء الاسد جذام است و در جیم مذکور شد و در وجه تسمیهٔ آن کفته اند که بنابر آن است که بر صاحب آن مرض هجوم
می آورد مانند هجوم اسد بر انسان و کفته اند که طبیعت او مانند طبیعت شیر منضجر میکردد و چشمهای او مانند چشم شیر
مدور و نیز کفته اند که چون این مرض شیر را بسیار بهم میرسد لهذا داء الاسد نامیده اند و از امراض مسویه است * داء الثعلب
افتادن موی سر و یا ابرو و یا ریش و یا غیر آن است اکثر مدور شکل به سبب ریختن مواد صفراوی و یا سوداوی مخلوط بصفرا و یا
رسیدن ابخرهٔ آن بدان و داء الثعلب از ان جهت نامند که روباه را این مرض بسیار بهم میرسد که موی آن میریزد و بدن
آن متقرح میکردد * داء الحیه مرضی است که در سر بهم میرسد از مواد سوداویهٔ محترقه و یا از بلغم شور و می افتد موی آن و جدا
میکردد پوست آن مانند جدا شدن پوست مار و ازین جهت آن را داء الحیه نامند و یا از جهت آنکه این مرض مار را بسیار
بهم میرسد و فرق میان این و داء الثعلب بدان است که موی افتاده از داء الحیه کج و پیچیده میباشد و چون راست کنند شبیه
بمار میباشد در پیچ و خم و طول بخلاف داء الثعلب و شیخ نجیب الدین کفته که داء الثعلب و داء الحیه هر دو افتادن موی است و در تمام
بدن بهم میرسد و در سر و ریش و ابرو بیشتر و مستدیر الشکل و غیر مستدیر الشکل میباشد و قول شیخ نجیب الدین رد قول اول
است * داء الفیل بفارسی فیل پا نامند و آن زیادتی است که در قدم و ساق پا و زانو و بیخ ران نیز بهم میرسد چنانچه قرشی کفته

که عروض آن مختص بقدم نیست بلکه در ساق نیز بهم میرسد که پای صاحب آن شبیه بپای فیل میکردد وجامع اوراق در بنکاله
انچه مشاهده کرده آن است که در یک پا اکثر و در هر دو پا بندرت و بر کعب وحوالي آن غدهای بد هیئات برمی آید وبعضی را بی
غده نیز و در دست نیز بهم میرسد وتا شانه کمتر وآن ورمی است صلب که در ابتدا بعضی را با ندک درد و تپی
عارض میکردد و در اوقات هیجان واشتداد نیز تپ بالرزه بهم میرسد ومادهٔ آن بیشتر خون سوداوي است ویا خون غلیظ ویا بلغم
غلیظ لزج محترق وآن را داء الفیل از جهت مشابهت پای صاحب آن بپای فیل نامند ویا از جهت آنکه این مرض فیل را بسیار بهم
میرسد * داء الکلب جنونی است صبعي وصاحب آن را ضحك مخلوط بلعب وبازي فاسد وغضب واذیت مخلوط بهربانیچه
واضطراب وجستن وحمله کردن بر مردم میباشد چنانچه خصلت سکان است واز این جهت مسمی بدان کشت وچون صاحب داء
الکلب کسی را بکزد هلاک میکردد آن کس مانند سک دیوانه کزیده * دبیلة الکبد بضم دال وفتح بای موحده وسکون یای مثناة
تحتانیه وفتح لام وها اکثر آن مرض بعد از ورم حادث میکردد ومریض برپشت نمی تواند خوابید * داخس بفتح دال والف
وکسر خای معجمه وسکون سین مهمله ورم کرمی است که قریب بناخنها بهم میرسد باوجع شدید وضربان قوي وتمدد وکاه ساقط
می کرددد ران انکشتان وبسا است که احداث تپ می نماید وبفارسي آنرا کزدمه نامند * دبابه بفتح اول ودو بای موحده درمیان
الف وآخر ها اسم نوعی از قلاع ردي است * دبیله بضم دال وفتح باي موحده وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح لام وها به تصغیر
ورمی است بزرکتر از دمل ومدورکه در بدن بهم میرسد برنک آن ودر رجوف آن موضعی یعني کیسی میباشد که دران مادهٔ آن
میریزد ومستحیل بچرک می کردد وکاه از ان چیزی مانند دردي زیت وخاک وفحم وکچ سفید وزرنیخ وجیدهٔ ناخن وموی
وامثال اینها از اصناف اجسام صلبه مانند خزف وسنک ورمل وریزهای چوب نیز برمی آید وبعضی کفته اند که دبیله دمل
بزرکی است که آن زادهانهای بسیار می باشد وبفارسي کفکرک نامند وبعضی کفته اند که دبیله معرب دوبیلهٔ فارسي است
یعني دو کیسه دارد یکی در رجوف دیکری ودرمیان کیسهٔ بیروني چرک رقیق ودر اندروني چرک غلیظ منجمد میباشد واین
مخصوص بعضوی نیست بلکه با عضای ظاهري وباطني نیز مانند معده وکبد وکرده وغیرها بهم میرسد وانچه قریب با عضای
رئیسه باشد زبون است ونوعی ازان معروف بدبیلهٔ منکوسه است وآن دبیله است که فرو رفته وعمیق میباشد از جلد واین
در اکثر قتال است * درورمني وشیربسیاري جریان آن است * دشبل بضم دال وسکون شین معجمه وضم باي موحده وسکون
دال مهمله وبکسر دال وبا نیز آمده چیزی است شبیه بغضروف که بر غضروف وبر استخوان نیز میروید هنکام شکستن آنها وکاه
اطلاق مینمایند بر چیزی که بر جراحت میروید واز جوهر عضو نیست * دق الشیخوخة یبوست وخشکی بسیار است که عارض
بدن میکردد وصاحب آن بصورت مدقوق می نماید وظاهر میشود ازان احوال مشائخ پیش از رسیدن آوان آن وازین
جهت ویا از جهت آنکه چون پیران را بیشتر از جوانان وجوانان را بیشتر از صبیان بهم میرسد مسمی بدان کشته * دلع بفتح
دال وسکون لام وفتح عین مهمله برآمدن زبان است وبرآوردن آن لازم ومعتدي هرد وآمده است * دمعه بفتح دال و
سکون میم وفتح عین مهمله وها مرضی است از امراض چشم که همیشه چشم صاحب آن تر میباشد خواه ازان رطوبتی تقاطر نماید
یا نه پس اکر بسبب مرض دیکر باشد مانند حرکات وخشونت وفرو رفتن شعر منقلب پس آن عرض است نه مرض واکر بدون
اینها است مرض * دمل بضم دال وفتح میم مشدد ولام دانهای بزرک صنوبري شکل سرخ رنک از جنس خراجات است که
بر بدن بر می آید ودر ابتدا درد میکند ومنفجر میشود بعد پختکی شدن * دوار بضم دال وفتح واو والف وراي مهمله مرضی

است که با آن کردش مر لازم است وخیال میکنند صاحب آن که گویا تمامي اشیا بدور او مي گردند وبدن ودماغ او نیز می گردند وقدرت برانکه خود را ثابت دارد ندارد وازقبیل تسمیهٔ شیٔ باسم لازم آن است * دوالي بفتح دال وواو والف وکسر لام ویا مرضی است که کشاده می گردد دران رگهای ساق وقدم بسبب بسیاري ریختن خون سودا وي ویا خون غلیظ ویا بلغم لزج درآنها وفرق میان این وداء الفیل بدان است که مادهٔ دوالي غلیظ محتبس درعروق میباشد ومادهٔ داء الفیل رقیق وازعروق انتشار بلحم میکند ولحم آنرا تشرب مینماید مانند تشرب غذا * دوي بفتح دال وکسر واو ویا درلغت بمعني صدائیست که مفهوم نشود ازان چیزی بلکه مانند صدای مگس وزنبور عسل باشد وباصطلاح اطبا صدائی است نرم وغلیظ که صاحب آن بشنود ودر بیرون نباشد بلکه ابخره ورياح باشد که دراندرون کوش او حرکت نمایند * دیدان بکسر دال وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح دال مهمله والف ونون جمع دود است وآن کرمهائی اند که درامعا تولد یابند بسبب رطوبت فضلي که درانها ماند ومتعفن گردد بطول مکث و تاثیر حرارت دران وسه قسم میباشد انچه طولاني است بقدر یک شبر وزیاده بران درامعای علیا که باریک اند بهم میرسد وباآن مغص وضعف نبض وبرودت اطراف وسرفهٔ خشک وکسالت اعضا وانتفاخ شکم وغیرها میباشد ودروقت خواب صاحب آن دندان بهم میساید وآب ازدهن او برمی آید که بالش او تر میکند ودروقت خلای معده بحرکت می آیند وگاه بسبب حرکات موذیه وارتفاع بخارات عفنه اعراض ردیه شبیه بصرع وسقوط وتشنج والتوا ومانند اینها عارض میگردد وانچه بهن بشکل حب القرع باشد درمعای غلاظ که قولون واعور اند تولد میابد وانچه باریک وکوچک مانند کرم پنیر وسرکه باشد دودالنخل نامند ودررودهای پائین قریب بمخرج بهم میرسد وصاحب آن خارش درمقعده ودغدغه دران می یابد ودر مطلق آن لب صاحب آن درروز خشک وشب تر می باشد وبیشتر اطفال ومرطوبین وکسانیکه مبالغه درطهارت باآب نمینمایند بهم میرسد * حرف الذال المعجمة * ذات الاصل نوع بثوری است که درطبقهٔ قرنیه بهم میرسد * ذات الجنب بفتح جیم وسکون نون وبای موحده ورم حاردناکی است که درنواح سینه بهمرسد پس اگر درعضل سینه خصوصا عضل داخلي آن ویا درحجاب اضلاع طرف داخل باشد آن راشوصه نامند واگر درغشای مستبطن سینه باشد آنرا برسام واگر درحجاب حاجز میان قلب ومعده باشد آن راذات الجنب خالص وذات الجنب باسم عام نامند واین درهرد وجانب بهم میرسد انچه درجانب راست باشد بهتر ازجانب چپ است وباآن تپ دائم وضیق النفس متواتر باشد * ذات الرئه ورمی است دموي ویا صفراوي که دررئه بهم رسد * ذات الصدر ورمی است که درحجاب قسمت کنندهٔ سینه بدل ونصف ازطرفیکه موضوع برقص است بهم میرسد واگر برطرفی که موضوع برفقار است باشد آنرا ذات الجنب باسم عام نامند وصاحب آن ازقم معدهٔ خود تا ثقبهٔ منحرپند ارد که سوزن فرو میبرند ونتواند که سربالا وپائین کند وبرپشت وپهلو بخوابد وصاحب ذخیره گفته که ذات الصدر جمع آمدن چرک است درفضای سینه * ذات العرض ورمی است که درحجاب قاسم صدر که ازجانب قص واقع است ازجانب فقرات تفاحاد ث کرد دوصاحب آن وجعی درمیان شانها دریابد وبرپشت نتواند خوابید * ذات الکبد عبارت ازتورم کبد است خواه ازمادهٔ حار باشد یا بارد * ذبابي بضم برآمدن طبقهٔ عنبیه است نزد شکافته شدن قرنیه بسبب قرحه ویا بثره ویا خراجي که دران بهم رسد اگرزیاده ازسر مورچه وبقدر عدس باشد ذبابي نامند جهت مشابهت آن درشکل بعدس * ذبحه بضم ذال وفتح بای موحده وحای مهمله وهاو عامه بسکون بامیخوانند ورمی است گرم که درعضلات هردوجانب حلقوم که باآن بلع میباشد بهم میرسد بسبب غلبهٔ خون وامتلاء

عروق آن وبعضی گفته اند که ورم لوزتین است وبعضی گفته اند که ورم عضل موضوع بر فم مرئي و حلقوم و بطانهٔ آن است وگاه اطلاق ذبحه بر اختناق نیز مینمایند وشیخ الرئیس فرق میان ورم عضلات هر دو جانب حلقوم اختناق نگذاشته

* ذرب بفتح ذال وراى مهمله وباى موحده اسهال معدي است بسبب سستي ونرمي معده از سوي مزاج رطب آن ويا كثرت رطوبات مجتمعه در معده ويا انصباب مواد نزلي بمعده واز معده بامعا يا انزلاق فضول واين را اسهال دماغي نامند ويا بسبب فساد قوت جاذبهٔ كبد كه غذا را از معده نتواند جذب نمود ودرين مدفوع مختلف الالوان سبز وزرد وسفيد باشد ويا بر طرف شدن خمل معده بسبب اورام ويا غير آن ودرين طعام هضم نايافته دفع كردد وبعضی گفته اند كه جاري شدن شكم پي در پي متصل بهم است وبعضی ديكر گفته اند هضم نيافتن طعام در معده وامعا است ونرسيدن ونفوذ نكردن در جميع بدن بلكه بطريق اسفل دفع شدن بچند دفعه متصل بهم است وبعضی مرادف خلفه دانسته اند * ذوبان بفتح ذال وواو وباى موحده والف ونون كداختن ولاغر شدن بدن است وايلاقي گفته كه اسهالي است كه از ضعف كبد بهم رسد وآن را ذوسنطاريا بضم ذال معجمه وسكون واو وفتح سين مهمله وسكون نون وفتح طاى مهمله والف وكسر راى مهمله وفتح ياى مثناة تحتانيه والف نامند * ذوسنطاريا كبدي اسهالي است كه از ضعف كبد بهم رسد واكر خون صرف باشد از امتلاى خون بود يا تفرق اتصالي كه در كبد ويا به سبب قطع دست ويا بهم رسد واكر صديدي ويا شبيه بدردي آيد از اجتراق دم وصفرا باشد واكر قيح وچوك آيد از انفجار دبيله باشد واكر غسالي يعني شبيه بآب كوشت شسته بود نيز از انفجار دبيلهٔ كبد باشد * ذوسنطاريا معوي اسهال دموي است كه از انفتاح ركي از ركهاى داخلي امعا بهم رسد واقسرائي كفته كه لفظ ذوسنطاريا معوي را بر اسهال باسحج اطلاق مينمايد واعم از انكه خون برآيد يا چوك يا خراط ومولانا نفيس كفته كه لفظ ذوسنطاريا در لغت يوناني بمعني قروح امعا است وعلماى اطبا اطلاق مينمايند آن را بر ان معني فقط وبعضی اطلاق مينمايند بر لازم آن كه اسهال خون باشد مطلقا مكر آنكه از زحير باشد * ذهاب ماء الاسنان مرضی است كه دردندان بهم ميرسد كه صاحب آن نمي تواند كه چيز صلب را بدندان بشكند وبخايد وتحمل آب سرد وكرم ندارد * ذيابيطس بفتح ذال معجمه ويا ى مثناة تحتانيه والف وكسر باى موحده وسكون ياى مثناة تحتانيه وضم طا وسين مهمله مرضی است كه صاحب آن همیشه تشنه ميباشد وچون آب بياشامد او را سيرابي حاصل نشود كه در وقت صحت ميشد وبزودي ارادهٔ بول كند وآن آب بصرافت خود بي تغير ويا باندك تغيري دفع كردد كه بآب خالص مخالفت بسياري ندا شته باشد وذيابيطس بيوناني بمعني دولاب است وبجهت مشابهت آنكه از يك طرف آب ميكشد واز يك طرف دفع ميكند بدان نام مسمى كرده اند ومولانا نفيس كفته كه آن را سلس البول نيز كويند وصاحب بحر الجواهر كفته كه اين غلط است بجهت آنكه خروج آب در سلس البول بي ارادهٔ ميباشد ودر ذيابيطس بارادهٔ وتحقيق آن است كه كلام مولانا نفيس بي اصل نيست بلكه باعتبار ما يؤل واواخر امر وهنكام كمال ضعف وبرودت آلات بول است كه حبس وامساك نميتواند كرد * حرف الراء المهملة * ربع بكسر را وسكون باى موحده وعين مهمله تب سوداوي است كه در روز درميان آيد يعني نوبهٔ اخذ آن يك روز ونوبهٔ ترك آن دو روز باشد * ربو بفتح را وباى موحده وواو شيخ نجيب الدين كفته مرضی است مختص برئه كه صاحب آن چون حركت كند ويا پياده رود نفس ارتنك ومتواتر كردد ودر هنكام سكون ميان دو حركت نتواند كه ساكن ماند ونفس نكشد بلكه بي اختيار پي در پي نفس كشد وآن را بهر فيزنامند وصاحب بحر الجواهر غير بهر دانسته است وفرقی كه درميان هر دو ونمود در بهر مذكور شد * رتق بفتح را وسكون تاى مثناة فوقانيه وقاف علتی است كه در فم فرج يا

رحم عارض میکردد و مانع می آید از جماع و بر آمدن خون حیض و سبب آن یا عدم منفذ است بالخلقة و یا بهم رسیدن چیزی
زائد شبیه بغشا و یا غشای غلیظ بر فم آن که پاره نکردد با فتضاض و یا التیام یافتن قرحه و صاحب آن را رتقا نامند * رجا بفتح را
وجیم والف احوالی است که بعض زنان را بهم میرسد شبیه بآبستني از تغیر رنک و احتباس طمث و انضمام فم رحم و کاه سختي و احساس
بحرکتی مانند حرکت جنین بیمین و یسار و حجمی مانند حجم آن نیز در میابد و آنرا آبستني کاذب مینامند و صاحبه آن خواهش
دارد که اورا آبستني صادق بهم رسد و سبب آن مادهٔ بلغمي لزج است که در رحم او ریزد و چون دران حرارت بسیار
است آن را منعقد نماید بصورت قطعهٔ لحمی مد وروازان آثار آبستني ظاهر کردد و کفته اند که قطعهٔ لحمی است
که بیوناني مولی نامند و مولی اسم رحمی است بحای مهمله پس بنابراین اصح رحمی است بحانه رجا بجیم و وجه تسمیهٔ آن
یا بجهت مد و ربودن آن و یا بجهت ثقل آن است مانند رحمی که سنک آسیا است * رض بفتح را و تشدید ضاد معجمه کوفته
شدن غضروف و رض انف ازان قبیل است اطلاق کسر بر تفرق اتصال غضروف بدون قطع بر سبیل مجاز است
* رعاف بضم اول و فتح عین مهمله والف و فا خون از بیني آمدن را نامند به سبب انفتاح عرقی از حدت خون و یا از کثرت
و یا از پري عرق و یا از بحران در روز باحورا و یا از غیر اینها از اسباب داخلیه و یا خارجیه * رعدة بکسر را و سکون عین و فتح
دال مهملتین و ها اسم ارتعاد است یعني اضطراب و لرزه و مقدمهٔ رعشه است * رعشه بکسر را و سکون عین هر دو مهمله و فتح شین
معجمه و ها مرضی است آلي که حادث میکردد از عجز قوت محرکه از تحریك عضل بر سبیل اتصال و یا ساکن و ثابت نکاهداشتن
آن نیز بر سبیل اتصال از جهت مقاومت کردن ثقلی و مانعی که داخل عضو شده است و میل میدهد آن را بسوی اسفل بحرکت
سبب این سوء مزاج باورد مادي بود و یا مادهٔ که عارض عصب کردد و پیران را و کسانیکه همیشه شراب می آشامند و یا کمانی را
که آب نمرد بعد ریاضت و حرکات عنیفه و اعراض نفسانیه بسیاری آشامند بهم میرسد * رعونت بضم را و عین هر دو مهمله و
سکون واو و فتح نون و تا بمعني حمق است * رمل بتحریک را و میم و دال مهمله نزد متاخرین ورم کرم مویست که در ملتحمه
بهم رسد و کاه بارد بلغمي نیز میباشد و متقل عین غیر حار دموي و ارمد نمی نامند بلکه تکل رمیکویند * رمص بتحریك صاد مهمله
چرکی است منجمد که در کوشهٔ چشم بهم میرسد * ریاح الافرسه بفتح الف و سکون فا و کسر را و فتح سین هر دو مهمله و ها نوعی
از حدبه است و آن بر آمدن فقره است از فقرات پشت از موضع خود به سبب احتباس ریح غلیظ در زیر آن که بکشد آن را و
بر آورد و فرسه در لغت نام ریح است که در عنق در آید و آنرا باریك کردانند و اطلاق اطبا افرسه را بصیغهٔ جمع غلط است زیرا که
جمع آن فرسات آمده نه افرسه * ریح البواسیر ریحی است غلیظ که بدشواري به تحلیل رود و صاحب آن در رودهٔ خود مانند
وجع قولنج وجعي دریابد و کاه با لارود بطرف پشت و پهلوها و تا شانه رسد و کاه فرود آید بسوی قطن و حوالي مقعده و خصیتین
و تضیب * ریح المثانه انتفاخ المثانه است * ریح الکلیه وجع و تمددی است که محسوس میکردد در حوالي ظهر در محل کرده بدون
ثقل و بدون تحریك حصاة و هنکام افراط منتشر کردد و بطرف امعا آید و آن را ریح البواسیر نیز نامند و مذکور شد * ریح الرحم
مادهٔ نفاخه است که در رحم به سبب اجتماع رطوبات لزجه بهم رسد * ریح الشوکه بفتح شین معجمه و سکون واو و فتح کاف و ها مادهٔ
حادي است که در استخوان ریزد و فاسد سازد و بشکند آنرا * ریح الصبیان ریح غلیظی است که در اندرون سر اطفال بهم میرسد

وميكشد آن را بحديكه كشاده ميكردند شؤن اكليلي آن وحالتي شبيه بصرع عارض ميكرد اورا * ريح الغليظ ريحي است كه مدتي طويل در تجاويف بدن بماند وغليظ كردد مانند غليظ شدن هوائيكه مدتي در قنوات وچاهها وآب انبارها محتبس ماند * حرف الزاء المعجمة * زحير بفتح زاو كسر حاى مهمله وسكون ياى مثناة تحتانيه وراى مهمله حركتي است در معاى مستقيم براى دفع فضولى كه دران محتبس شده وايذ امير ساند بكميت ويا بكيفت ويا بهردو ومختص بمعاى مستقيم است ودر غير آن نمى باشد وزحير حق ميباشد وباخون وبى خون وزحير حق آن است كه به سبب ورم كرم رودهٔ مستقيم ويا ريختن خلط صفراوي حاد بدان ويا بلغم شوربو رقي ويا بسيار نشستن برزمين صلب ونمناك بهمرسد وباطل آن است كه از احتباس ثفل يابس خشك باشد وقبل ازان چيزهاى يابس قابض خورده باشد وفرق ميان زحير حق وباطل آن است كه در زحير باطل كراني شكم ودرد پشت ومغص ميباشد ودفع نميكرد د مكر به بيرون آمدن چيزى وبا آن خواهش طعام كم ميباشد وچون بزور ملينه بنوشند وبر نيايد دليل احتباس است وزحير باخون يا به سبب خراش روده ويا كشوده شدن ركى از ركهاى آن است به سبب مرور فضول يابس خشن بران ويا غير آن وزحير بى خون يا باخراج رطوبت مخاطى باشد باندك ريحى ويا اخراج برازرقيق * زرقته بضم زاوسكون راى مهمله وقاف وتاى مثناة فوقانيه ميل نمودن سياهي چشم است بازرقي خواه به سبب بسياري نور باصره ويا به سبب صفاونورانيت آن ويا به سبب بزركي جليديه ويا به سبب برآمدكي آن وخواه به سبب كمى رطوبت بيضيه ويا به سبب صفائي آن وخواه به سبب قلت سياهي عنبيه باشد وخلقي آن لاعلاج له است * زكام بضم زاوفتح كاف والف وميم ريختن فضول رطوبى است از هردو بطن مقدم دماغ بمنخرين وازبيني دفع شدن وكاه زكام را برخمطه نيز اطلاق مينمايند * زلق الامعا بفتح زاوسكون لام وقاف بقول شيخ نجيب الدين مرضى است كه نمى ماند طعام در امعا بلكه ميلغزد ومندفع مى كردد بزودي ازان خواه به سبب رطوبت مزلقه باشد كه بواسطهٔ آن ثفل در امعا مكث نكند وبيرون آيد وخواه به سبب برآمدن بثورى درسطح داخلي آن از مواد حاده باشد كه چون بكزند آن اخلاط امعا را ناچار امعا دفع نمايند چيزى را كه درانها است هضم نايافته ويا قليل الهضم وكاه باندك چركاب رقيقى دفع كردد ودر امعا نزد ورود طعام وجعى محسوس شود ولهيبى كه بالا رود بسوى سر وصورت وچون آب سرد بيا شامد ساعتى تسكين يابد وبقول قرشي نقصان ويا بطلان هضم معدي است وآنرا زلق ازان جهت نامند كه لازم آن است * حرف السين المهملة * سبات بضم اول وفتح باى موحده والف وتاى مثناة فوقانيه درلغت بمعني خواب است واصل آن راحت است چنانچه حق سبحانه تعالى در كلام مجيد خود ميفرمايد وجعلنا نومكم سباتا وباصطلاح اطبا خواب بسيار ثقيل غرق طولاني است كه صاحب آن بدشواري بيدار شود وآنرا بفارسي آسودكي نامند * سبات سهري خواب سنكيني است كه باآن بيداري باشد سبب آن ورم بلغمي است مخلوط با صفرا كه دردماغ بهم رسد ومقابل اين سهر سباتي است يعني بيداري باخواب وسبب اين ورم صفراوي است مخلوط بابلغم يعني از اجتماع اسباب سهر وسبات باهم كه نيز دردماغ بهم رسد واين هردو علت سرسامي است مركب از سرسام بارد وحار اول از بارد وحار رودوم بالعكس * سباط بكسر سين مهمله وفتح باى موحده والف وطاى مهمله حمى نافض رانامند * سبل بتحريك سين وباى موحده وسكون لام شيخ الرئيس كفته كه غشاوه يعني پرده است كه درچشم بافته ميشود واز ركهاى ظاهرهٔ برسطح ملتحمه وقرنيه شبيه بدخان وعلامات اين كرمي درابروها وسرخي در هردوجانب رخسار وجهند كي بسيار در ركهاى شقيقه ظاهر است ويا در ركهاى ظاهر كه از داخل قحف آمده اند وعلامت اين با آن علامات عطسه وسوزش وضربان دردماغ است وشيخ نجيب الدين برتعريف شيخ افزوده كه شبيه بغشاى سفيد رقيقي است ومولانا نفيس كفته بر اين نظر است جهت آنكه سبل دونوع است يكى

آنکه درعروق ملتحمه باطنیه باشد پس دیده میشود درین پرده شبیه بپردهٔ عنکبوت دوم آنکه درعروق ظاهر آن باشد پس دیده
میشود که پردهٔ سیاهی مانند دخان پوشیده است آنرا وظاهر است که پردهٔ سیاه شبیه بدخان سفید نمیباشد وبالجمله پردهٔ است
که از اطراف چشم ظاهر میکردد وبتدریج زیاده میشود بسبب امتلای عروق آن از خون غلیظ * سبه بتحریک سین مهمله وبای
موحده وها زوال عقل است از پیری که خرافت نامند * سحج بفتح سین وحا هردو مهمله وجیم خراشیده شدن جلد است وحقیقة
نزد اطبا عبارت از تفرق اتصال منبسط درسطح عضواست که برطرف میشود چیزی ازسطح آن ومجازا برتفرق اتصال سطح باطن امعا اطلاق
مینمایند وهمین مشهور نزد اطبا است وعند الاطلاق مراد این است مکر آنکه مقید دارند بسحج جلد وغیرآن * سدد بضم سین وفتح
دال اول وسکون دال دوم هرسه مهمله بند شدن مجاری وعروق ضیقهٔ بدن است هرمجری وهرعرقی که باشد بسبب اخلاط
لزجه ویا غلیظه که درمجاری عروق ضیقه بچسپد ومنع کند خواه تام که مانع آید نفوذ غذا وفضلات واخلاط را بالتمام مانند قولنج
ویرقان ویا ناقص که مانع آید بعضی رایعنی غلیظ را سد نماید بدون رقیق مانند بول رقیق چنانچه میکویند که دلالت برسده
میکند وعلامه کفته که انسداد نزد اطبا غیرسده است جهت آنکه انسداد را اطلاق مینمایند برانضمام افواه عروق ومسام
جلد وکاه اطلاق مینمایند سده را برسختی که برسرجراحت بهمرسد وبمنزلهٔ پوست وخشکریشه کردد * السدة في الخيشوم آن
چیزی است که بند میشود دراندرون خیشوم ومنع میکند نفوذ چیزی را ازحلق بسوی بینی وازبینی بسوی حلق * سدر بتحریک
سین ودال ورا هرسه مهمله حالی است که صاحب آن مبهوت مینماید ودرسر خود سنکینی بزرکی ودرچشم خود تاریکی در
مییابد وکاه طنین وآوازی درکوشهای خود درمییابد وکاه زائل می کردد باآن عقل او بسبب صعود ابخرهٔ سوداویه بدماغ
او * السرسام بفتح سین وسکون را وفتح سین هرسه مهمله والف ومیم وکویند بکسرسین اول اصح است لفظی است مرکب
ازفارسی ویونانی زیرا که سر بفارسی بمعنی راس است وسام بیونانی بمعنی مرض وترکیب هردو بمعنی مرض سراست وشیخ
کفته که سام بمعنی ورم است یعنی ورم سر وباین معنی مشهوراست وآن حقیقی وغیرحقیقی است حقیقی ورمی است حار
که دریکی ازدو حجاب دماغ یعنی رقیق متصل بمغز یا غلیظ متصل بکاسهٔ سر ویا درهردو ویا درجوهر دماغ ویا درهمهٔ آنها بهمرسد
وسه نوع است دموی وآن را قرانیطس خوانند وصفراوی وآن را قرانیطس خالص وبلغمی وآن را لیثرغس نامند وسوداوی را
اسم خاصی نیست وغیرحقیقی عبارت از اختلاط عقل حاصل بدون ورم است بلکه بسبب صعود ابخره وادخنه است بدماغ
چنانچه درحمیات حاده واوجاع صعبه میباشد واطبا اطلاق سرسام را برورم حار مینمایند وپس میکویند نفس دماغ
متورم نمی شود واین هردو قول باطل است بقول شیخ الرئیس بادلهٔ قاطعه * سرطان بفتح سین ورا وطا هرسه مهمله
والف ونون ورمی است سوداوی متولد ازسودای سوخته ازصفرای صرف که بریزد بسوی عضو وپرکند عروق حوالی
آن را واین نوع متقرح میباشد ویا بلغم سوخته که باآن صفرای سوخته نیز باشد واین بیشتر غیرمتقرح میباشد وکاه متقرح
نیز که عفونت وخباثت وفسادی دران بهم رسد وازسودای صرف دردی ته نشین بهم نمیرسد واین را سرطان ازان
جهت نامند که ورم آن شبیه بوسط سرطان وعروق آن شبیه بدست وپای آن است سرخ وسبز وبیخی دراندرون شبیه
بشکم سرطان مدور میدارد وبعضی کفته اند که سرطان ازان جهت نامند که چسپیده میباشد بعضو مانند چسپیدن سرطان
* سرطان الرحم سرطانی است که دررحم بعد ازاورام بسبب آنکه بکلی پاک نشده باشد بهمرسد ومتقرح شود * سعفه بفتح
سین وسکون عین هردو مهمله وفتح فا وها قروحی است که درسر وصورت بهم میرسد وکاه درتمامی بدن نزدیک منابت

مويها ود و نوع ميباشد خشك وتر وخشك آن در ابتداد انتهاى مستحكم سبك متفرق در مواضع بسيار و سرخرنك ميباشد
پس بچرك مى آيد وخشكريشه مائل بسرخي مى آورد ومادهٔ آن بلغم حاد مخلوط با خون است ونيز از ان چركاب مى آيد
وآن را شيرينج كه معرب شيرينك فارسي است وسعفهٔ رطبه نيز نامند وسبب آن فضلات غليظهٔ عفنهٔ فاسدهٔ لذاعهٔ سديديه
است كه بطرف جلد ميريزد وغليظ آن درزير جلد محتبس ميماند و وورم بهم ميرساند ورقيق آن منتشر ميكردد وجلد را
مجروح وفاسد ومتأكل ميسازد بسبب حدت وتأكل خود پس جاري ميشود ازان چركاب لذاع وبيشتر اطفال را بهم
ميرسد بسبب بسياري رطوبت ابدان ودماغ هاى ايشان وبسياري بخار بسبب بسياري حرارت ورطوبت بدنهاى
ايشان وضعف اعضاى ايشان از دفع فضلات وسعفهٔ يا بسه آن است كه ازان چيزى جاري نكردد * سعال بضم سين وفتح
عين مهمله والف ولام حركت قصبهٔ رئه وآلات سينه است براى دفع چيزى موذي واذيتى كه ازان رسد برئه و
اعضاى متصل بدان * سقوط اللهاة بفتح لام وها والف وتا افتادن ملازه است بسبب ريختن خلط مرخي بحنك ولهاة خواه
كرم باشد خواه سرد * سقيروس بفتح سين مهمله وكسر قاف وسكون ياى مثناة تحتانيه وضم راى مهمله وسكون واو وسين
مهمله ورم صلب سوداوي ويا بلغمي است پس اكر مادهٔ آن سوداى صرف خالص باشد آن را خالص نامند واكر بابلغم مخلوط
باشد آن را غير خالص نامند * سكته بفتح سين وسكون كاف وفتح تاى مثناة فوقانيه وها معطل وبازماندن اعضا است از
حس وحركت بسبب سدهٔ تامى كه در تمامي بطون دماغ بهمرسد ومانع آيد نفوذ ورسيدن روح حيواني را بدماغ
وسائر اعضا وهمچنين روح نفساني را نيز واعضا را از حس وحركت حتى از تنفس بازدارد ودفعة عارض كردد ومسمى
كشته باسم لازم خود كه سكوت است وفرق ميان اين وجمود در جمود مذكور شد * سكر بضم سين مهمله وسكون كاف
وراى مهمله حالتى است كه عارض ميكردد انسان را از ممتلي شدن دماغ او از ابخرهٔ متصاعده بسوى آن ومعطل ميكردد
عقل او وتمييز ميان امور حسنه وقبيحه نميتواند نمود وبعضى كفته اند كه سرورى است كه غالب آيد بر عقل بمباشرت بعض
اسباب موجبهٔ آن پس منع كند انسان را از عمل كردن بموجب عقل خود از غير آنكه عقل زائل كردد * سل بفتح سين مهمله
وتشديد لام شكافتن پوست بدن است بطول شريان ومكشوف كردن اطراف آن بريدن انچه حوالي آن است وانداختن
قلابى بزير آن وكشيدن بيرون وبريدن آن مقدار سه انكشت وبستن هردو سر آن وبران ذرورات قاطع خون پاشيدن ومرهم
هاى رويانندهٔ كوشت كذاشتن وملتئم ساختن وبعضى كفته اند كه بعد از مكشوف نمودن اطراف شريان آلتى آهني املس
كه سر آن مدور ودر وسط آن شبيه بدائرها وتيز باشد كه باصطلاح سلاله نامند بزير آن كرده وشريان را بآن آلت بلند كرده
دريكى از ان دو دائره انداخته پيچ دهند تا بريده كردد پس ملتئم سازند ودستور سل شريان بتفصيل در كتب مسطور است
* سل العين بفتح سين مهمله وضم لام مشددهٔ كوچك شدن وبرهم نشستن وكشيده شدن وفرورفتن چشم است بسبب كمي رطوبات
ونشستن طبقات آن برهم وبرطرف شدن ويا كم شدن رطوبت بيضيه بسيار وكم شدن نوريكه پرميكرداند فضاهاى طبقات را وقريب
شدن با آنكه پلكهاى چشم بهم افتد وكاه بينائي برطرف ميشود وچشم فرو مينشيند واينها از اسباب داخليه اند وخارجيه مانند چشم
را از حدقه برآوردن ويا سوراخ كردن ورطوبات آن را كشيدن وغير آن * سل بكسر سين وتشديد لام قرحه است كه در رئه بهمرسد
بسبب ريختن نزلهٔ حاد رحاد بدان ولازم آن است تب دقي ولاغري بدن ودر لغت سل بمعني هزال است از قبيل تسميهٔ شيء باسم
لازم * سلاق بضم سين وفتح لام والف وقاف غلظت وسطبري وسرخي است كه در پلكهاى چشم از مادهٔ بورقي بهم ميرسد ومزكانها

میریزد وموذي بقرحهٔ اشفار وفساد باصره نیزمیکردد وبعضی گفته اند که آن دانهٔ است که در بیخ زبان ویاد رجلد زبان بهم میرسد

* سلس البول بفتح سین وکسر لام برآمدن بول است بی اراده وبعضی بول یا بیطس نیز اطلاق مینمایند باعتبار آنکه دراواخر یابیطس منجر بسلس البول میکردد * سلع بضم سین مهمله ولام وعین مهمله شقاق پارانامند وچهار نوع میباشد شحمیه وعصبیه واردهالیه وشیرازیه ووجه تسمیهٔ آنها برای احتوای آن است برمانند این اشیا وشحمي و عصبي معروف است واما اردهالي حموي غليظ است که ازآرد وروغن تازه متخذ ازکوه ترتیب میدهند وشیرازیه منسوب بشیراز است که نان خورشی است که ازماست میسازند * سلعه بفتح سین وسکون لام وفتح عین مهمله وها وبکسر سین نیز آمده ورمی است که ازمادهٔ غلیظ درغشائي مانند کیس بهم میرسد وآویخته غیرچسپیده بگوشت بدن ازهمه اطراف میباشد بلکه می توان آن رابدست کرفت وجنبانید وآن دراول بمقدار نخودی میباشد وبتدریج تانارنجی وبزرکتر ازان میشود وکاه شبیه باستخوان چیزی دران تکون مییابد * سوء القنیه بدانکه قنیه بکسر قاف وسکون نون وفتح یای مثناة تحتانیه وها نزد حکما بمعني ملك وآن بودن شی است بحیثیتی که محیط بان باشد وبانتقال آن منتقل کردد وآنرا فساد مزاج نیزمینامند بسبب آنکه فساد وتغیرمزاج وانحرافی است که ازفساد وسوء مزاج کبد بهم میرسد درتمام بدن احیانا واین اسم باستحقاق لایق واخص است ولیکن اطبا مختص باین مرض که مقدمهٔ آن است داشته اند * سوء الهضم عبارت ازعدم انهضام طعام است هضم تام وتغیریافتن طعام است درمعده بسوی بعض کیفیات ردیه * سوئیجی بضم سین مهمله وسکون واووکسر بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر جای مهمله ویاورمی است که درعضل داخل حلق یامرئی بهم میرسد * سوء مزاج عبارت ازغلبهٔ یکی ازکیفیات اربعه است برمزاج اصلي عضوی ازاعضاویا اکثرویاکل بدن که قادر نباشد آنعضو که عمل نماید عملی که ازان صادر میکشت درحالت اعتدالی که داشت وآن یامحتوی است ویا مختلف واطبا اختلاف نموده اند درتفسیرآن هردولفظ جالینوس وصاحب مختار کفته اند محتوی سوءمزاجی است که شامل جمیع بدن باشد ومختلف آنکه مختص بعضوی خاص باشد دون عضوی وابوسهل مسیحي ورازي کفته اند که سوءمزاج هرکاه محتوي باشد وازان اذیتی نرسد محتاج نیست قوت دافعه که آنرا دفع نماید جهت آنکه دراستوا بمنزلهٔ محتوي اصلي شده است وشیخ الرئیس کفته محتوي آن است که استقرار درجوهرعضو نموده وحکم مزاج اصلي بهم رسانیده باشد بحدیکه طبیعت مدبرهٔ بدن محتاج بمقاومت بآن نباشد ومختلف آنکه چنین نباشد پس حموی عفن باین تفسیر سوءمزاج مختلف است وبحسب مذهب صاحب کامل وانچه ازکلام جالینوس مفهوم میکردد محتوي است وبرس بحسب تفسیر شیخ محتوی است وبنابرانچه کفته شد مختلف برای آنکه درعضوی دون عضوی است دراکثرامروشیخ مستقررا محتوي ازان جهت نامیده که مشابه مزاج اصلي است در عدم ظهورالم وجالینوس ومن تبع آن عام را محتوي ازجهت شمول وجریان آن برتمامي بدن ومانند مزاج اصلي درایجاب الم نامیده وجالینوس سوءمزاج کائن درعضوی دون عضوی رامختلف نامیده ازجهت آنکه مخالف مقتضای مزاج اصلي است ازعدم عموم وشمول ونیزکاه سوء مزاج خلقي باشد وکاه عارضي پس خلقي چیزیست که دران مزاج اصلي خلقي غیر معتدل باشد واین رامزاج غیرفاضل نامند وعارضي آنکه مزاج دراصل خلقت معتدل باشد لکن متغیر کردد ازاعتدال بسبب سوء تدبیر وسوء مزاج متفق سوء مزاج محتوی است * سونوخس حموی دموي غلیاني بدون تعفن است * سهر بتحریک درلغت بمعني بیداري است ودراصطلاح اطبا بیداري بسیاربیرون ازمجراء طبیعي است بسبب امراختیاري ازاشتغال

با مور خارجيه ويا غير آن ويا باسباب عرضي ومرضي مانند هم وخوف وفزع وفكر ويا سوء مزاج يابس ويا سوء مزاج حار يابس بيماده ويا سوء مزاج بارد يا بس مادي سوداوي ويا حار يابس مادي صفراوي ويا صعود ابجرهٔ غير منهضمهٔ حاره ويا غير اينها از اسباب وآنرا سها ربضم سين وفتح ها ى مشدده والف ورا نيز نامند * حرف الشين المعجمة * شبق بفتح شين وباى موحد وقاف شدت شهوت ومبالغهٔ آن است كه تجاوز از حد طبيعي نمايد وتجاوز هر چيز از حد طبيعي وافراط آن البته مرض است * شتره بفتح شين وتاى مثناة فوقانيه وراى مهمله وهاء پيچيد كي پلك پائين چشم است بحدي كه خوب بهم نيايد وبحد لائق طبيعي نرسد بسبب بريده شدن پلك ويا برآمدن غدهٔ دران وگاه جفن بالا منقلص ميكردد بطرف پائين وخلقي آنرا برء نيست وشتره در لغت بمعني نقصان جفن است * شخوص بضم شين وخا مرد ومعجمه وسكون واو وصاد مهمله مرضى است كه دفعة عارض ميكردد وصاحب آن بهر حالتى كه باشد ايستاده ويا نشسته ويا خوابيده بهمان حالت بماند وقدرت برتغير آن نداشته باشد وچشمها ى او باز ماند ونتواند كه برهم كذارد وآنرا جمود وآخذه نيز نامند بهمان جهت وسبب آن سدهٔ است كه از خلط غليظ دردماغ كه منبت اعصاب است بهمرسد * شدخ بفتح شين وسكون دال مهمله وخاى معجمه تفرق اتصالى است كه در طول عصب واقع شود وبر شكستكي كه براستخوان سر واقع شود نيز اطلاق مى نمايند * شرق بفتح شين وسكون راى مهمله وقاف نزول چيزى در حنجره وقصبهٔ رئه است وبيشتر در چيزهاى سيال ميباشد وميكويند كه آب در كلوى صاحب آن بند شود وسرفه پى در پى ميكند تا آنكه برگردد وبرآيد چيزيكه دران هرد ورفته است جهت آنكه حنجره وقصبهٔ رئه هردو از آلات تنفس اند نمى كذارند كه چيزى غريب دران داخل شود وفرق ميان اين وغصه آن است كه غصه ماندن چيزى است در مرئي اعم از آنكه غليظ باشد يا سيال وشرق غير آن چنانچه ذكر يافت وغصه مفرد است جمع آن غصص آمده * شرقة الكبد عبارت از آشاميدن آب سرد است نا شتا منكا ميكه كبد كرم شده باشد از رياضت عنيف ويا كدى وتعبى كه بدان رسيده باشد ويا بعد از حمام ويا خواب ويا بين آن ويا بعد از رفتن به بلندى وامثال اينها واين مرض سريع الزوال است اكر تدبير وتدارك آن بزودي بحسب لائق نمايند واز علامات آن بهم رسيدن وجع شديد است در كبد كه صاحب آن را بيطاقت سازد واكر غلط كرده شود در تدبير منجر باستسقا ويا ورم كبد كردد * شرناق بكسر شين وسكون راى مهمله وفتح نون والف وقاف جسم زائد شحمى است كه در پلك بالاى چشم بهم ميرسد وآنرا سنكين ومسترخي ميدارد ومانند سلعه متحرك نمى باشد بلكه چسپيده ميباشد وهمين فرق است ميان اين وسلعه وسبب اين رطوبت غليظى است كه ميريزد در پلك وازين جهت اطفال ومرطوبين را بهم ميرسد * شرى بفتح شين وراى مهمله وياى مقصوره دانهائى است بعضى كوچك وبعضى بزرك پهن مائل بسرخي باخارش وكرب بسيار كه دفعة ظاهر ميكردد در تمام بدن ويا در اكثر اعضا بسبب بخار دم صفراوى وكاه باخارش بسيار ميباشد واز ان رطوبت لزجي مى آيد وسبب اين ابخرهٔ بورقيهٔ رطبه است * شطر الغب بفتح اول وسكون طاى مهمله وضم راى مهمله تپ مركب از صفرا وبلغم است چنانچه در حرف الحا ذكر يافت * شعر المنقلب بفتح شين وسكون عين وضم راء ومهمله موئى است كه برگشته بر پلك چشم ميرويد ومژه آن باندرون ميباشد ودر چشم مى خلد وسبب آن رطوبت عفن باشد در اجفان واشفار * شعيرة بفتح شين وكسر عين مهمله وسكون ياى مثناة تحتانيه وفتح راى مهمله وهاء ورمى صلب طولاني است كه برطرف چشم نزديك بمزكان شبيه بجو در شكل بهم ميرسد برنك پلك بسبب مادهٔ فضليهٔ غليظهٔ متحرقهٔ دمويه ونوعديكر بهم ميرسد سرخرنك رخوا زمادهٔ دموي وآنرا عروس نامند * شغاف بضم شين وفتح غين هردو معجمه والف وفا مرضى است كه در زير شراسيف بهم ميرسد * شقاق بضم شين ودو قاف درميان هردو والف مرضى

است که دران موی میریزد و نیز برتشقق جلد بدن ودست وپا وصورت وغیرها از سردي و یا غیر آن اطلاق می نمایند وبعضی
گفته اند عبارت از تشقق شرج است * شقاقلوس بفتح شین وقاف والف وفتح قاف وضم لام وسکون واو وسین مهمله ورمی است
از خون غلیظ که در خاص تجویف و شرائین دماغ بهم میرسد وحبس ومنع می نماید روح حیواني را از رسیدن
بدماغ پس فاسد میکرداند مزاج آن وفاسد میکرداند عضو را ومی میراند آنرا در آخر امر ونیز گفته میشود شقاقلوس بر موت
عضو وباطل شدن حس آن وغانغرا یا مقدمهٔ آن است * شقیقه بفتح شین وکسر قاف وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح قاف
وها وجعی است که در یکی از دو جانب سر بهم میرسد تا بحد وسط آن یعني شؤن سهمي بسبب صعود بخارات ویا اخلاط
حارهٔ حاده ویا باردهٔ رطبه بدماغ * شوص بفتح شین وسکون واو وصاد مهمله وجع ضرس است * شوصه بفتح اول ورمی
است که در حجابیکه در اضلاع پشت است زیر حجاب حاجز بهم میرسد بسبب در آمدن ریاح در اضلاع واین بسیار شدید
میباشد وصاحب آن نمیتواند بهیچوجه که بخوابد وحرکت نماید * شوکه سرخي است که بر صورت وجسد بهم رسد وشدت
آن مرض است * شیرینج وشهدیدسعفهٔ رطبه است واز امراض معربه ومذکور شد * شهوة الکلبي زیادتي شهوت طعام
واشتداد آن است بحدیکه صاحب آن از اغذیهٔ کثیرهٔ مختلفه سیر نکردد وحرص او بر ماکولات و مکالبهٔ او بر انها باشد
مانند سکان وسبب آن سوء مزاج بارد مکتفی است که عارض فم معده کردد خصوصا هنکامیکه مزاج سائر اعضا کرم باشد
* شیرازیه صنفی از سلعه است * شیلم نوعی از بثور غریبه است * حرف الصاد المهملة * صالبه بفتح صاد والف وکسر لام
وفتح بای موحده وها حمی حار بغیر نافض است * صباری بضم صاد وفتح بای موحده والف وفتح رای مهمله ویالغت سریاني
است ومعني آن جنون مفرطي است که با سرسام صفراوي بهم رسد وکویا مرکب از مانیا وقرانیطس است * صداع دردی
است که در اعضای سر بهمرسد از اسباب بسیار روبفارسي درد سرنامند * صداع الحدقه ضربانی است که در عمق چشم
محسوس میکردد که کویا سوزن فرومی برند ویا میفشارند وضربان آن همیشه باشد وکاه در وقتی غیر وقت دیکر مانند شقیقهٔ
سر واین را شقیقهٔ عین نیز نامند * صدید بروزن امیر رطوبتی است سیال که مستحیل میکردد بدان خون فاسد وآن را
بفارسي زرد آب نامند * صرع بفتح صاد وسکون را وعین مهمله در لغت بمعني افتادن است ودر اصطلاح اطباء
غیر تامی است که در بطون دماغ ومجاري اعصاب آن بهمرسد ومانع آید اعضای نفسانیه را از افعال طبیعیهٔ خود منع
غیر تام وصاحب آن بیفتد وکف بر دهن آورد ودستهای آن پیچیده کردد بسبب تشنج اعصاب وفرق میان این واختناق
رحم مذکور شد وآن مرکب از صرع وغشی است بجهت ظهور علامات آن هردو دران بخلاف اختناق رحم * صریر الاسنان
بفتح صاد وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه ورای مهمله آواز سائیدن دندان است بهم در وقت خواب واین
اکثر صبیان وزنان ومشائخ را بهم میرسد بسبب رطوبات غلیظهٔ فضلیهٔ معدیه ویا ریاح غلیظهٔ دران وباید دان * صغر الانثیین
کوچك شدن آنها است وسبب آن ضد سبب عظم آن است وانشاء الله تعالی مذکور میشود * الصفر بصاد وفا هر دو
مفتوح ورای مهمله * وصفار بضم صاد وفتح فا والف ورای مهمله مرضی است که در کبد وشراسیف اضلاع بهم میرسد
وبسبب آن بدن انسان بسیار زرد میکردد وکاه است که میکشد آن را وکاه اطلاق مینمایند بر جمع شدن آب در شکم چنانچه
مستسقي را عارض میکردد * صلابة الاجفان سختي است که در پلکهای چشم بهمرسد ومانع آید آنها را از باز کردن
وپوشیدن آن * صلع بفتح صاد ولام وعین مهمله برطرف شدن موی پیش سر است فقط وصاحب آنرا اصلع نامند وشیخ

د رشفا گفته که زنان وخصیان را صلع بهم نمیرسد بسبب کثرت رطوبت مزاج ایشان * صمم بتحریک بمعني کری است و باصطلاح اطبا فقدان تجویف صماخ است * صنان بضم صاد وفتح نون والف ونون بدبوئي زیربغل وکش ران وشکنج شکم وغیرها است واین عام است وذفرخاص * صورة بفتح صاد حکه وخارش مرا است * صیبان بکسر صاد وسکون یای مثناة تحتانیة وفتح بای موحدة والف ونون دانهای سفید مدور بسیار چسپیدة ببیخ موی است ومادة آن قریب بمادة قمل است وبفارسي رشک وتخم شیش نامند * حرف الضاد المعجمة * ضاغوط کابوس است * ضجر بتحریک قلق واضطراب حادث از غم است وبکسر اول نیز آمده * ضربان بتحریک حرکت شدید شریان است * ضرس بفتح ضاد وراء وسکون سین مهمله دندان است از اسباب خارجیه مانند خائیدن آشیای حامضه وقابضه وعفصه ونکاهیدن آنها درد دهان ویا از اسباب داخله مانند رسیدن بلغم ترش وسودا بدندانها از نواح آنها ویا از معدة * ضعف البصر علتی است که صاحب آن اشیارا بمقدار وهیئتی وصفتی که هستند بتمامه نتواند دید خواه از نزدیک خواه از دور ویا از مرد وروخواه از غلبهٔ خون باشد ویا از غیر آن * ضعف الاسنان کاه بمعني ذهاب ماء الاسنان است که ذکر یافت وکاه بمعني بودن آنها است قابل ضرر وآفات وکاه بمعني ضعف بنیخ آنها وعدم استحکام که بسهولت کنده شوند نیز آمده * ضعف المعدة مولانا نفیس گفته که مفهوم از لفظ آن است که مختص بقوت خاصی نیست ولیکن عادت اطبا چنین جاري شده که اطلاق ضعف معدة را بر خلل هضم مینمایند ونمیگویند عضوی را که ضعیف شده مگر آنکه در فعل آن آفتی بهم رسده وفعل معروف آن بنزد جمهور نیست مگر هضم پس ضعف آن ضعف هضم است * ضعف الهضم عدم استحالهٔ غذا است بقوام ومزاجیکه سزاوار است که بدان باشد تا قابل ومهیا باشد که قوت مغیره دران بر مجرای طبیعي تصرف نماید وانچه بعضی افاضل گفته اند ضعف هضم عبارت از عدم انحدار وکذشتن طعام است از معدة بزودي بلکه مدتی دران ماندن زیادة از عادت واین از لوازم معني اول است که عبارت از ضعف معدة باشد * ضعف الشهوة بی رغبتي وعدم میل بسوی طعام است * ضعف الکبد عبارت از ضعف قوت آن است بالتمام یا بعضی واین فی الحقیقة تابع جمیع امراض کبد است وهمچنین است ضعف کردة ومثانه وسائر اعضا * ضغط القلب بفتح ضاد وسکون غین مرد ومعجمه وضم طای مهمله مرضی است سوداوي که عارض قلب میکردد بسبب ترشح نمودن اندک خلط سوداوي بدل واجتماع وانضغاط آن دران ولهذا صاحب آن درمی یابد که کویا دل اورا میفشارند واز عقب آن اورا اندک غشي عارض میکردد واز دهن اولعاب برمی آید * ضغط العین بفتح ضاد مرضی است که میباید علیل در وسط چشم خود وجعی که کویا میفشارد ومنع مینماید آن را از حرکت ورمص ودمع ومحل این رطوبت جلیدیه است * ضغدع اللسان بفتح ضاد وسکون غا وفتح دال وعین مرد ومهمله غدهٔ صلبی است که در زیر زبان شبیه بضغدع بهم میرسد وکاه مادهٔ سبب آن متحجر وصلب میکردد چنانچه حکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی در رسالهٔ حدود الامراض خود نوشته که مرا صدیقی بود اورا این مرض بهم رسیده واز هیچ دوا منتفع نمی شد تا آنکه من آنرا بشکافتم از ان سنك صلب طولاني خشن بوزن سه درهم برآمد وصحت یافت * ضلع بتحریک وعین مهمله اعوجاج خلقي را نامند * ضمور بضم ضاد ومیم وسکون واو وراء مهمله هزال وضعف را نامند * ضیق بکسر ضاد وسکون یای مثناة تحتانیه وقاف تنک شدن ثقبهٔ عنبي است زیادة از قدر معتاد وجمع شدن نور باصره وضعف آن است بدان سبب واکر جبلي وخلقي است چندان رداءتی ندارد واکر عرضي است ردي است جهت آنکه ضعف بصر می آورد خصوصا که از نقصان رطوبت بیضیه باشد * ضیق النفس بکسر ضاد وسکون یای مثناة تحتانیه وقاف تنک شدن مجرای نفس است ونرسیدن هوای مستنشق از بیرون

وهمچنين در وقت اخراج از اندرون خواه از سبب رطوبات بالهٔ معترضه باشد وخواه از حرارت مجففهٔ قابضه واين
گاه سرايت بد يكرى باعتبار استنشاق نفس ميكند واين مرادف بهراست * حرف الطاء المهملة * طائح حمى حاد را نامند
* طاسرطاوس حمى ربع را نامند * طاسوقوس جرب جفن است كه منشق كرد د رسوقوسيس نيز نامند * طاعون بفتح
طا والف وضم عين مرد ومهمله وسكون واو ونون ورمى است بزرك بقد رجوزى وبزركتر ازان ويا دانهٔ كوچكى است بقد ر باقلا
وكوچكتر ازان كه بالهيب وسوزش بسيار درواعضاى غدد ى حساس مانند خصيه وپستان وبغل وبيخ زبان وبن ران ويا غير حساس
بهم ميرسد واطراف خودرا سياه ميكردانند اكر مادهٔ سمي باشد عضورا فاسد كرداند وبرسد كيفيت رديه سميهٔ آن بقلب از راه شرائين
وموجب هلاك كرد د وكاه اطلاق مينمايند برهرورم حاز حادث دران مواضع وبرورم قتال نيز * طحال بكسر طا وفتح حاى
مهمله والف ولام ورمى است كه د رسپرز بهم رسد * طخاء بفتح طا وخاى معجمه والف ممد ود عبارت از ثقل وغشي است
ودرحد يث وارد است كه هركاه كسي دريابد در دل خود طخائى بايد كه سفرجل بخورد * طراخود وطيس بفتح طا وراى مهمله
والف وضم حاى مهمله وسكون واو وضم دال مهمله وسكون واو وكسر طاى مهمله وسكون ياى مثناة تحتانيه وسين مهمله عبارت
از جرب شد يد باخشونت است كه در باطن جفن بهم ميرسد وآنرا طاسوقوسيس نيز نامند * طرفه بفتح طا وسكون راهر دو مهمله وفتح
فا وها نقطهٔ ايست ازخون تازهٔ سرخ رنك ويا خون كهنهٔ مردهٔ خاكي رنك ويا سياه كه به سبب انفتاح بعض عروق چشم برآمدهٔ در زير
ملتحمه ماندهٔ باشد ازهر سببى كه باشد خواه ضربه ويا سيلي وخواه پري عروق وخواه بجوش آمدن خون وخواه منفجرشدن ورمى پيش
از نضج وخواه نعرهٔ وفرياد بسيار زدن وخواه حركات عنيفه ومانند اينها واين اسم مشتق ازطرفه اى لطمه يعني سيلي كه برچشم
واقع شود وسرخي در ملتحمه بهم رسد ازقبيل تسميهٔ شئ باسم لازم * طرش بفتح طاوراهرد ومهمله وشين معجمه نقصان
قوت سامعه است وكاه اطلاق مينمايند برآفتيكه بدان رسد وبربطلان آن وبرفقدان تجويف صماخ برسبيل مجاز وبرين تقدير
طرش ووقروصمم مترادف بهم اند واصح آن است كه وقربطلان سمع است وطرش نقصان آن وصمم فقدان تجويف صماخ
وبعض اختصاص نموده اند وقررا بانچه طويل العهد مزمن باشد وطرش را بقريب العهد حد يث * طنين بفتح طا وكسر نون
وسكون ياي مثناة تحتانيه ونون آوازى است بسيار باريك تنك كه ميشنود صاحب آن در كوش خود به سبب حركت ابخرهٔ غليظه
ويا انصباب فضول دران وفرق ميان اين ودوي آن است كه اوازين باريك وحاد است وآوازدوي نرم وبلند وغليظ * طوحسيس
بطاى مفتوحه وواو ونون وحاى مهمله ودوسين مهمله درميان هردوياى مثناة تحتانيه جرب سياهى است كه بالاى خشك ريشه
باشد وآن اشد انواع جرب وصعب ترين آن است * حرف الظاء المعجمة * ظبظاب بفتح دوظاى معجمه درميان آن هردوباى موحدهٔ
وبعد ظاى دوم الف وباى موحدهٔ ثانيه ايست كه د رجفن بهم رسد وبعضى كفته اند الى است يعني وجعى است وبعضى
كفته اند عيبى است كه د رجلد بهم رسد * ظفره بفتح ظا وفا وراى مهمله وها ومشهور بضم ظا وسكون فا است زيادتي عصباني
است شبيه بناخن سفيد صلب از موق اكبر يعني كنج چشم ميرويد از مادهٔ بلغم غليظ لزج ومكشد تا آنكه سياهي آن را ميپوشد
ومانع ديدن ميشود وآنرا بفارسي ناخنه نامند وكاه از هردوموق ابتدا ميكند وهمه نوع است يكى غشائي است رقيق سفيد
غير مانع بصر وابتداى آن مختص بموق نيست واين مشابه سبل است در هيأت وابتدا وفرق ميان هردوبدان است كه
سبل درجميع جوانب چشم است معتد برحوالي قرنيه وظفره ابتدا از جانب موق ميكند ازيمين يا يسار يا ازهردوجانب يا از
فوق يا از تحت * وبدانكه ظفره كاه ابتدا از مواد مينمايد وحدقه را ميپوشد ودر اكثر احوال تجاوز از اكليل مينمايد وكاه

مضاعف وباطبقات ميباشد يعني باظهارة وبطانه اي ابرة وآستر واين بدترين اصناف آن است * ظلمت بضم ظا وسكون لام
وفتح ميم وتا تاريكي ونقصان باصرة است * حرف العين المهملة * عاصور بفتح عين والف وضم صاد مهمله وسكون واو
وراى مهمله ثقل وثورانى است كه درمى يابد انسان درسينهٔ خود درهيد اري چنانكه درمى يابد دركابوس هنكام خواب
* عاقونا بفتح عين والف وضم قاف وسكون واو وفتح نون والف اختلاج ذكروتمدد ى است كه عارض اوعيه آن ميكردد
در رجال ودرنساء عارض ثم رحم * عجرة بضم عين وسكون جيم وفتح راى مهمله وها چيزى است كه درجسد مجتمع
كردد مانند سله وعقدة وكفته اند كه عجرة نوعى ازسفعه است * عدسيه بثرة ايست شبيه بعدس كه درموضعى ازبدن
برمى آيد ازجنس طاعون ميكشد صاحب خودرا درا كثر وكاه اطلاق بر تحجر عين مينمايند * عذرة بضم عين و
سكون ذال معجمه وفتح راى مهمله وها وجعى است كه درحلق بهم ميرسد ازغلبهٔ خون وتسميهٔ مرض باسم موضع علت
است جهت آنكه عذرة اسم آن موضع است * عذيوط بفتح عين وسكون ذال معجمه وفتح ياى مثناة تحتانيه وسكون واو
وطاى مهمله مرضى است كه دروقت مجامعت ازصاحب آن بي اختيار برازد فع كردد وقادر برضبط خود نباشد بسبب
استرخاى عضلهٔ ماسكهٔ مقعدة وآن را بفارسي درجماع حدث كردن نامند وكاه زنان رانيزعارض ميكردد واين مرض
بيشتر كهانى راكه شبق برايشان غالب باشد وازجماع بسيار لذت يابند ومني ايشان بسيار تند ورقيق باشد ومقعدهٔ اوشان
رخوروعضلات آن سست باشد بهم ميرسد * عرج بتحريك عين وراى مهمله وجيم ظاهرشدن عجزونقصان درقوت پا است
كه عاجز آيد صاحب آن ازرفتاركه بفارسي لنكي نامند وصاحب آن را اعرج ولنك * عرق الدم بتحريك مرضيست كه
بجاى عرق خون ازمسام برايد وهمچنين كاه برايد ازچشم بجاي اشك خون بسبب كال غلبه ورقت ولطافت وحدت
خون * عرق المدني بكسر عين وسكون راى مهمله وقاف وبفتح ميم ودال مهمله وكسر نون ويا ى مثناة تحتانيه مرضى
است كه دربدن بهم ميرسد بسبب آشاميدن آبهاى بسيارغليظ يكجا ماندة واغذية غليظه وآن مختص بعضوى دون عضوى
نيست واولا دربدن دانهٔ حبابي بهم ميرسد وبچرك مى آيد پس شكافته ميشود وازميان آن چيزبسيار باريك شبيه بعرق
سفيد رنك برمى آيد ودرجوف آن تاريكى مانند موى اسپ ميباشد ومياننيست آن عرق وآن تاريعني جوف آن
رطوبتى لزج ميباشد كه اكرآن كسيخته كردد وآن رطوبت بهر جاكه رسد زخم كند چنانچه به تفصيل دركتب قوم ودر
رسالهٔ عرق مدنى كه ازمولف است مذكور شده واكر دراعضاى لحمي ظاهر كردد بآساني برآيد بخلاف آنكه برمفاصل واعضاى
غليلة اللحم باشد وآن احيانا درزيرپوست مانند كرم نيزحركت مينمايد وآن رابفارسي رشته وپيوسي نامند * عرق النساء
بفتح نون وسين مهمله والف وجعى است كه درعرق وريدي كه آن راعرق النساء نامند بهم ميرسد وابتدا ازمفصل وركب
كردة پائين مى آيد ازطرف وحشى وبران كشيده تازانو وكعب وانكشت خنصر ميرسد وسبب آن امتلاى آن رك است
ازخون غليظ فاسد سياه ويارطوبات مائي كه ازخون جدا انكشته ويارطوبات بلغمي خام وكاه ميباشد كه آن اخلاط بسبب
محتبس بودن كيفيت رديهٔ سميه بهم ميرمانند * عشابفتح عين وشين معجمه والف مقصورة مرضى است كه بشب قوت باصرة
ضعيف وباطل كردد بحدى كه چيزى ديده نشود وصاحب آن بشب چيزى رانه بيند وآن رابفارسي شب كوري نامند
وسبب آن صعود ابخرهٔ غليظه است بدماغ وچشم وكردانيدن نورباصرة را غليظ * عشق بكسر عين وسكون شين معجمه وقاف
بعضى كفته اند مرضى نفساني است وارسطوكفته كه عدم ادراك حس وكوري چشم محب است ازديدن عيوب محبوب

واطیا از جملهٔ مالیخولیا و مرض سوداوی دانسته اند و میکویند وسواسی است که بوسوسه انسان را بر فکر صورت خوب
و شمائل نیکو میدارد و دائم او را مستغرق او و از افکار دیکر باز میدارد حتی از خور و خواب ولهذا و بجهت سوداویت
و برودت و یبوست ماده روز بروز او را ضعیف و لاغر میکرداند و عشق ماخوذ است از عشقه که کیاهی است بر هر درختی
که میپیچد آن را خشک میکرداند * عصابه بکسر عین و فتح صاد مهمله و الف و فتح بای موحده و ها وجعی است که در ابروها
و کاه در یک ابرو و متصل بعضل پیشانی و استخوان کوشهٔ چشم در موضعی که عصابه میبندند بهم میرسد و بدین جهت
مسمی بدان کشته و سبب آن ریحی است غلیظ محتبس بدان اعضا * عطاس بضم عین و فتح طای مهمله و الف و سین
مهمله حرکتی است خاص در دماغ برای دفع خلطی و یا موذی دیکر که بدان رسد از داخل یا خارج باستعانت هوای مستنشق
از راه بینی و دهان * عطسه برای دماغ مانند سرفه است برای رئه * عطاش بهمان وزن با شین معجمه مرضی است که صاحب
آن هرچند آب بیاشامد سیرابی او را حاصل نکردد * عطش بفتح عین و طای مهمله و شین معجمه شدت احتیاج طبیعت است
بآشامیدن آب و چیز سرد و تر * عظم الخصیتین بکسر عین و فتح طای معجمه و میم بزرک شدن خصیتین است نه بر سبیل ورم بلکه
بر سبیل چاقی و فربهی مانند بزرک شدن پستان و دران هنکام ظرفیت آن کوچک و تنک میکردد ولهذا منی بسیار و کماینبغی تولید
نمییابد * عفل بتحریک عین و فا و لام چیزی است که بر می آید در فرج زن شبیه بادرهٔ که در خصیهٔ مرد بهم می رسد و آن زن را
عفلا نامند و تعفیل معالجهٔ آن را * عقف بفتح عین و قاف و فا زوائد غلیظی است که بر مفاصل اطراف می روید و طولانی بر کشته
می باشد * عقده بضم عین و سکون قاف و فتح دال مهمله و ها ثقل و لکنت و کرفتکی زبان است * عقر بضم عین و سکون قاف و رای
مهمله از امراض ارحام است و آن حالتی است عارض میکردد رحم را که قبول آبستنی نمی نماید و نطفه دران بستکی بهم نمی رساند
و اکر بدشواری بهم رساند بزودی لغزیده ساقط میکردد بسبب سوء مزاج بارد مکثف بهم آورندهٔ افواه عروق آن و یا سوء مزاج
کرم مفسد سوزندهٔ منی و یا سوء مزاج بارد رطب مرخی * علة الدخانیه بضم دال مهمله و فتح خای معجمه و الف و کسر نون و فتح
یای مثناة تحتانیهٔ مشدده و ها مرضی است که می یابد در دل خود صاحب آن که کویا دخانی ازان بر می خیزد و مرتفع میکردد و سبب
آن احتراق اخلاط است وقتیکه بسیار کردند این مرض مورث غشی و افکار فاسده است * عمش بتحریک عین و میم و شین معجمه
عبارت از ضعف بصر است و سیلان اشک از چشم علی الدوام بدون سبب ظاهری و صاحب آن را اعمش نامند * عمی بفتح عین و
میم و یای مقصوره باطل شدن فعل حاسهٔ بصر است بالکل بحدیکه صاحب آن چیزی را نبیند و بفارسی کوری نامند * عنبی بکسر
عین و فتح نون و کسر بای موحده و یا برآمدن طبقهٔ عنبیه است نزد پاره شدن و شکافته شدن قرنیه بسبب قرحه و بثور بقدر دانهٔ
عنب و مشهور بمور سرخ است * حرف الغین المعجمه * غانغرایا بفتح دو غین در میان آن هر دو الف و نون و فتح رای
مهمله و الف و یای مثناة تحتانیه و الف مقدمه شقاقلوس است که ذکر یافت و آن ورمی است که از شان آن باشد که فاسد
سازد عضو را اما با آن حس باقی باشد و چون استحکام یابد در عضو حس را نیز بر طرف سازد بسبب عفونت اخلاط ردیهٔ
فاسده که مادهٔ آن است * غثیان بفتح غین و ثای مثلثه و یای مثناة تحتانیه و الف و نون حالتی است که معده را عارض
میکردد بسبب انصباب خلطی لذاع بدان که کویا آنرا میفشارند برای دفع چیزیکه دران است و آن حالت اکر دائمی
است سبب آن در نفس معده است و الا در موضع دیکر که در هنکام انصباب آنحالت او عارض میکردد * غده بضم غین
و فتح دال مهمله و ها زیادتی لحمی است صلب که در بین کوشت و پوست بهم می رسد و نیز اطلاق می نمایند بر زیادتی

لحمی که در گوشهٔ چشم که موق اکبر نامند بهم میرسد زیادهٔ از مقدار طبیعي وچون بزرگ شود مانع اند فاع فضلات چشم بمنخرین
ویا مانع تحلیل آنها بر مص ودمعه گردد وچون بسیار بزرگ شود مانع ابصار گردد وسبب آن انصباب فضول رطبهٔ دمویه است
بدان عضو ومقدمهٔ غرب است * غرب بفتح غین وسکون رای مهمله وبای موحدهٔ ناصوری است که در موق انسي بهم رسد
وبی اختیار اشک از چشم بر آید لاینقطع وغرب در لغت بمعني سیلان دمعه است وتسمیهٔ مرض باسم لازم است وبعضی گفته اند
آن خراج کوچکي است که در لحاظ بکسر لام وفتح حای مهمله والف وطای معجمه که بفارسي گوشهٔ چشم نامند بهم میرسد چون
تقیح یابد ودر اکثر ناصور میگردد * غشی بفتح غین وسکون شین معجمه ویا حالتی است که عارض میگردد بسبب وصول ابخرهٔ
وادخنه واخلاط فاسدهٔ خانقه وغیر آن ویا ضعف قلب ویا نقصان روح حیواني قلبي باستفراغ ویا تحلیل بحدیکه بسبب
کریزا زموذي ویا قلت آن در دل که معدن وینبوع آن است مجتمع گردد وقبول تقسیم ونفوذ بسوی اعضا نکند مانند آنکه
در ابتدای بعض حمیات ویا بعد استفراغ تام واعراض نفسانیه از غضب وطیش وغم وحزن بسیار عارض میگردد * غشاوه بکسر
غین وفتح شین معجمه والف وفتح واو وها پردهٔ ایست که بالای ملتحمه بهم میرسد وظلمت بصر را نیز نامند * غصه بضم غین
وفتح صاد مهمله وها عبارت از ایستادن طعام وشراب است در حلق ویا مری وفرق میان این وشرق آن است که مذکور
شد در شرق وغصه در اکثر احوال از اشیای متماسکه میباشد ونیز اطلاق مینمایند غصه را بر حزنی که خلق را بگیرد وجمع آن
غصص آمده * غضب بتحریك غین وضاد هرد ومعجمه وبای موحدهٔ کیفیت نفساني است که با آن حرکت روح بسوی خارج
بدن باشد از جهت طلب انتقام از خصم وبه تبعیت آن خون نیز بحرکت آید وبحد اعتدال آن را منافع بسیار است از برای
بدن وافراط آن ردي ترین امراض نفساني است * غلظ الاجفان بکسر غین وبفتح لام وظای معجمه والف ولام وفتح الف و
سکون جیم وفتح فا والف ونون غلظتی است که در جفن اعلی بهم رسد بحدیکه متوهم شود که جرب بهم رسانیده وچون جفن را
برگردانند صاف دیده شود ومخصوص بجفن اعلی است بخلاف صلابت که هم در جفن اعلی وهم اسفل ودر هر دو نیز بهم
میرسد ونیز لازمهٔ آن صلابت ووجع وسرخي چشم است * غمام عبارت از بیاض رقیق است که در چشم بهم رسد * غم بفتح غین
ومیم مشدده کیفیت نفساني است که بمصاحبت آن روح حرکت کند بسوی داخل بدن از جهت خوف موذي که واقع شده
باشد وجمع آن غموم آمده وفرق میان این وهم در حرف الها انشاء الله تعالی خواهد آمد * حرف الفاء * فالج بفتح فا
والف وکسر لام وجیم استرخائی است عام شامل یك شق بدن از سر تا قدم در طول بسبب انصباب مواد باردهٔ رطبهٔ باله بمنبت
اعصاب آن شق واین معني موافق لغت است زیرا که میگویند فلجت الشیء فلجا ای شق نمودم آن را بدو نصف وبعضی گفته اند
استرخای یکی از دو شق بدن است سوای سر وصاحب کامل بوین است وقدما فرق نگذاشته اند میان آن ومیان استرخا و
چون فالج را بمعني استرخای مطلق بگیرند پس گاه میباشد از ان نوعی که عام وشامل هر دو شق از بدن است سوای اعضای
راس که آن را نیز عام وشامل باشد سکته خواهد بود چنانچه نوعی از ان استرخائی است که مختص بیک انگشت باشد
* فتق بفتح فا وسکون تای مثناة فوقانیه وقاف در لغت بمعني تفرق اتصال ودوري اجزای است از هم ونزد اطبا عبارت
از شکافته شدن صفاق با سلامت مراق است وبر آمدن جسمی که محتبس بود در داخل آن پیش از انشقاق ویا عبارت
از کشاده شدن دو مجرائی است که بالای انثیین است هرد ومعا یا یکی در دیگری وفرو د آمدن در کیس چیزی از جوف
وآن انواع است انچه بسبب کشاده شدن مجرای انثیین از بالای آن وآمدن امعا یا ثرب یا حجاب در کیس ویا ریح غلیظ

بواسیری یا غیر آن است ان را قیله نامند وفتق علی الاطلاق وبعضی مخصوص داشته اند قیله را بانچه بسبب اتساع مجریین
بغیر خرق باشد جهت آنکه قیله را از امراض اتساع مجاری شمرده اند فقط وفتق را از امراض تفرق اتصال فقط وانچه ذکر یافت
اصح اقوال است وانچه بسبب انصباب رطوبات مائي وياد موي ویا غیر آن است آن را ادره نامند وانچه بسبب شکافته شدن
صفاق وآمدن ثرب ویا امعا است در انجا آن را ثربي وامعائي یعني اگر ثرب برآمده است فتق ثربي واگر امعا است امعائي
نامند وهمچنین قیله ثربي وامعائي ومائي وبرآمدگي بالاي عانه ویا مائل بطرف کشران در زیر پوست معلوم میگردد وثربی
بي قرار میباشد وسبب این بیشتر جستن وفریاد زدن وحرکات عنیفه است وقیله که سبب آن مادهٔ غلیظ باشد آن را قرو
لحمی نامند ونزد جمهور اطبا ادره وقرو مترادف اند وبعضی اختصاص داده اند ادره را بقیله که نازل ثرب ویا امعا ویا ریح
باشد وقرو را اگر نازل رطوبت مائي وياد موي ویا غیر آن باشد وقرشي از انجمله است وظاهر شد ازین بیان که فتق عام
است وقیله خاص بنا بر مذهب اصح وادره یا مرادف قیله است ویا مقابل آن ویا قسمی ازان وقیلهٔ اتساعي که بسبب اتساع
مجری باشد اطفال را بسیار بهم میرسد بسبب بسیاری رطوبت امزجه ونرمي ونازکي اغشیه وضعف اعضا وبسیاری حرکات
عنیفه وجست وخیز ایشان واز اسباب فتق وقیله امساک نمودن مني است وقت جماع وصعود زن بر مرد وجماع بر امتلای
معده وجستن وفریاد بسیار قوی زدن وبرداشتن چیز سنگین وبالجمله هرچه اذیت بصفاق رساند وبدترین اصناف فتق فتقی
است که در حوالي سره واقع شود وامعای دقاق برآید بزیر جلد جهت آنکه بیشتر موجب اعراض ایلاوس است نعوذ بالله و
فتق مراق بطن زنان را بیشتر از مردان بهم میرسد وچون شناخت وادراک این مراتب موقوف بمعرفت وادراک تشریح
بطن بود لهذا دو کلمه در شرح آن بیان مینماید تا آسان کرده بر طالبان * بدانکه احشای معده وامعا وانچه در شکم است
پیچیده شده در سه حجاب وعضلات وجلد است برای محافظت آنها وحجاب اول که متصل احشا است آنرا ثرب بفتح ثای
مثلثه وسکون رای مهمله وبای موحده وبیونانیي ابیلس بفتح الف وکسر بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه وضم لام و
سین مهمله نامند وترجمهٔ آن طافي وجاوي است وحجاب دوم بالای ثرب است وآن را صفاق نامند بکسر صاد مهمله وفتح فا و
الف وقاف وبیونانیي بار یطارون بفتح بای موحده والف وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح طای مهمله والف وضم
رای مهمله وسکون واو ونون وترجمهٔ آن ممتد کشیده شده است وگاه الف ورای دوم را حذف میکنند وباریطون میگویند واین
پرده کشیده شده است از بالای شکم تا خاصره واربیه ودران موضع دو مجرای تنك قرار داده شده است وفرود آمده است آن
پرده تا خصیتین پس کشاده شده است وچسپیده شده است بآن هر دو پس هر دو یک شده دو رخصیتین پیچیده شده است مانند
کیسه پس هرگاه کشاده شود یکی ازان دو مجری ویا هر دو چیزی البته درکیس آید چنانچه ذکر یافت وآن هر دو مجري را مویطاء نامند
وعضلات آن بالای صفاق است وچهار زوج میباشد یکی ازانها در طول ودوم در عرض وانچین به تقاطع صلیبي مورب تقاطع نموده
اند وحجاب سوم بالای عضلات زیر جلد است وآنرا مولانا نفیس مراق نامیده واقمرائي طافي واماپوست شکم حاوي برهمه است
وآنرا نیز مراق نامند وشیخ الرئیس گفته مراق پوست شکم است باغشا وعضلات وبعضی گفته که مراق عبارت از صفاق است واصح
آن است که مولانا نفیس گفته وبعضی گفته اند هر موضع رقیق جلد بطن مسمی بمراق است * فرنک بفتح فا ورای مهمله وسکون نون
وکاف بثور خبیث دردي است ومشهور بآبلهٔ فرنک است وقدما آن را ذکر نکرده اند وشاید ازجمله بثور غریبه باشد وبدانکه حدوث
امراض بسبب حصول اخلاط ردیهٔ فاسده است وحصول اخلاط از اغذیهٔ مرکبهٔ کثیرهٔ متفننه است ودر قدیم الایام این همه تراکیب

وتغفن اغذيه واختلاط آنها با هم نبوده كه درين زمان است ولهذا اكثر امراضي كه حال بهم رسيد سابق نبوده والله اعلم

* فريموس بفتح فا وكسر راى مهمله وسكون يا ى مثناة تحتانيه وكسر سين مهمله وضم ميم وسكون واو وسين مهمله مرضى است كه با آن تعوظ بسيار شديد وذكر دائم ايستاده ميباشد با شهوت وبدون شهوت وبعد جماع نيز خواه منى كثير المقدار برآيد وياقليل وبسا است كه قضيب دران باليده وطولاني ميكردد وسبب اين غير منى وريح آن است وآن بلغت يوناني بمعني صورتى است كه بشكل انسان كوچك ايستاده ذكر ميسازند وبجهت مشابهت مسمى بدان نموده اند ونيز مجازا بر شدت خواهش زن ورغبت آن بر جماع اطلاق مينمايند * وفريا سيموس نيز آمده بزيادتي يا ى مثناة تحتانيه والف بعد ازرا * فزع به تحريك فا وزاى معجمه وعين مهمله كيفيت نفساني است كه بمصاحبت آن روح نيز حركت كند بسوى داخل بدن از جهت خوف از موذي در واقع ويا تخيل موذي وبفارسي آن را ترس وترسيدن نامند * فزع الصبيان ريح الصبيان است وبعضى ام الصبيان دانسته اند

* فساد الشم علتى است كه عارض قوت شامه ميكردد كه بدان سبب صاحب آن جميع بويهاى رايك بوى ميشنود وتفرقه ميان آنها نمى تواند كذاشت * فساد الشهوت عبارت از بهم رسيدن خواهشهاى ردية فاسده است در معدة مانند خواهش كل خوردن وزغال وكچ واشياى حريفه وحاده وامثال اينها وبيشتر زنان حامله را بهم ميرسد بسبب اجتماع مواد فاسدة بلغميهٔ رديه در معدهٔ ايشان وآن اعم از وخم است جهت آنكه وخم شهوت ورغبت در اطعمهٔ رديهٔ الكيفية است فقط وبعضى ميان آن هر دو فرق نكذاشته اند * فساد الهضم تغير يافتن طعام است در معده بسوى بعض كيفيات رديه وفرق ميان آن وتخمه آن است كه درين هضمى است هرچند فاسد است بخلاف تخمه كه دران هضم نيست اصلا * فكر بكسر فا وسكون كاف وراى مهمله ترتيب امور معلومه است براى تأدي بسوى امر مجهول وكثرت فكر مرض است خصوصا در امور رديه * فلغموني بفتح فا وسكون لام وفتح غين معجمه وضم ميم وسكون واو وكسر نون ويا ورم دموي حار بزرك مقدار باسرخي مائل بكمودت وتمدد وضربان وانتفاخ وتپ وتشنكي است كه در ظاهر جلد بهم ميرسد وكاه اطلاق بر سرسام كه تورم جوهر دماغ است نيز مينمايند * فلق به تحريك تشقق وسط دهان را نامند * فلكي بضم فا وسكون لام وكسر كاف ويا برآمدن طبقهٔ عنبيه است نزد شكافته شدن قرنيه بزركتر وزيادة از عنبيه بحدى كه از اجفان در كذرد وباشعار رسانيده شود ومانع انطباق كردد وآن را مسماري وثؤلولي نيز نامند وفلكي از ان جهت نامند كه شبيه بقطعهٔ چرم مدورى است كه در ميل مغزل كه بفارسي چرخه نامند ميكنند براى آنكه آن ميل برنيايد وبران ريسمان بريسند * فواق بضم فا وواو والف وقاف حركت طبقهٔ داخليهٔ معده است وتمدد انبساطي آن مركب از تشنج انقباضي براى دفع موذي از خود بسبب آن رسيدن اخلاط ورياح فاسدهٔ موذيه ويا خلط حاد حريف است بدان ويا طعامى حريف * فوجشلا بضم فا وسكون واو وكسر جيم وسكون شين معجمه ولام والف ورمى است كه در لحوم غددي بهم ميرسد واز قبيل طواعين نيست * فويحي بضم فا وسكون واو وكسر باى موحده وسكون يا ى مثناة تحتانيه وكسر حاى مهمله ويا ورمى است كه در عضل حلق ومرئى بهم ميرسد * فوه بضم فا وسكون واو وفتح فا وهانقطهٔ سفيد يست كه برناخن ظاهر كردد جمع آن فوف وجمع الجمع آن افواف آمده * فونوس بضم فا وسكون واو وضم نون وسكون واو وسين مهمله ورم صلب سوداوي عديم الحس است * حرف القاف

* قادسوس بقاف والف ودال مهمله ودو سين مهمله ودرميان هر دو واو وحمى محرقه را نامند * قارت بقاف والف وراى مهمله وتاى مثناة فوقانيه عبارت از مردن خون است زير جلد * قاشيره بقاف والف وكسر شين معجمه وسكون يا ى مثناة

تحتانیه و رای مهمله وها عبارت از جراحتی است که قطع کند جلد سر را * قاطوخوس وقاطوخس عبارت از جمود است
* قتام بفتح قاف وتای مثناة فوقانیه والف ومیم بثوریست شبیه بدخان منتشر در سیاهی چشم * قذف الدم بفتح قاف وسکون
ذال معجمه وفا انداختن خون است از راه دهان اکثر از معده بسبب انفتاح دهن عرقی وشکافته شدن ویا کسیخته شدن آن میباشد
* قذف القلب حالتی است که در مییابد صاحب آن که گویا دل او از سینه بر می آید بقی بسبب وصول ابخرهٔ ردیه واخلاط فاسده
بدان * قرانیطس بفتح قاف ورای مهمله والف وکسر نون وسکون یای مثناة تحتانیه وضم طای مولفه وسین هر دو مهمله بیونانی بمعنی
هذیان وباصطلاح اطبا ورم حاری است که در حجاب دماغ خواه رقیق وخواه غلیظ ویا در هر دو بهم رسد وآنرا سرسام نیز نامند یعنی
ورم سر زیرا که سام بیونانی بمعنی ورم وسر بفارسی بمعنی راس است ودموی آنرا قرانیطس وصفراوی را قرانیطس خالص یعنی
ورم حادث از خالص صفرا ودران ذهن ورای وحواس همه متضرر میگردند خصوصا در صفراوی زیرا که ضرر ونکایت آن هم بجهت
حرارت است ویبوست صفرا که منافی جوهر دماغ واعصاب وحجب است وتمدد آن زیاده بخلاف دموی که بحسب حرارت است
درین باب اقوال بسیار است ووجه تسمیهٔ آن بقرانیطس جهت آن است که مضر بقرنیطس است که ذهن ورای است وگفته اند
فقط وتسمیهٔ آن باسم لازم آن است که هذیان باشد * قرو بفتح قاف وسکون رای مهمله وواو بزرگ شدن پوست خصیتین است بسبب
ریاح ویا نزول آب ویا مادهٔ غلیظ که مقدار آن را بزرگ وجرم آنرا فربه گرداند ویا فرود آمدن امعا ویا ثرب وهریک مسمی باسم
آنند مانند ریحی ومائی ولحمی ومعائی وثربی وصاحب کامل گفته که قرو لحمی روئیدن گوشت است در غشای محیط با تنبین و
دران حال ورم بلند وبرآمده وگاه متحجر وبا آن اوجاع ردیه می باشد واما غلظت وسختی وفربهی را عظم خصیه نامند ومذکور شد
* قروح جمع قرحه است بفتح قاف قرشی گفته تفرق اتصالی است که در لحم واعضای لحمی بهم رسد مادام که تازه است آنرا جراحت
بکسر جیم نامند وچون کهنه گردد ودران چرک جمع گردد آن را قرحه نامند وقرح بضم درد ووجع جراحت را گویند واضافت
بهر عضویکه دران واقع شود مینمایند ومیگویند قرحهٔ معده وگرده ومثانه وامعا ورحم وغیرها * قروح العفنه قروحی است که دران
حرارت ناریه غریبه بر حرارت غریزیه استیلا یابد ومادهٔ آنرا متعفن گرداند * قروح البلخیه قروحی است که با آن بثور وخشک
ریشها باشد وخوناب ازان جاری گردد واز جنس سعفهٔ ردیه است وبلخی ازان جهت نامند که در بلخ بسیار میشود * قروح الوضره
بفتح واو وکسر ضاد معجمه وفتح رای مهمله وها قروحی است که دران انواع چرکها باشد * قروح الخیرونیه قروحی است که
بدشواری مندمل گردد بسبب خباثت ورداءت ماده ولیکن متآکل وناصور نگردد * قروح الساعیه قروحی است که روز بروز
زیاده گردد وحوالی خود را فرا گیرد وآن را بفارسی کفکیرک وبهندی کهرکهره نامند * قروح السالفه قروح کهنه است که آثار آن
مدتی مانده وصلب گشته وسد مسام نموده باشد * قرقس بفتح دو قاف درمیان هر دو رای ساکنه ودر آخر سین هر دو مهمله وبفا
بجای قاف دوم نیز آمده لحمی است که بفم رحم مانند قضیب روید ودر تابستان طولانی گردد ودر زمستان کوتاه
* قرن بفتح قاف وسکون رای مهمله ونون چیزی است که در فرج زن مانند دندان میروید ومانع وطی است وصاحب
آن را قرنا نامند * قشعریره حالتی است که مییابد انسان دران اختلاف در سردی ونخس در جلد وعضل خود وپیش ازان
تکسری واعضا شکنی * قطرب بضم قاف وسکون طای مهمله وضم رای مهمله وبای موحده مرضی است سوداوی از جملهٔ مالیخولیا
وصاحب آن میگریزد از جلوت وکثرت وصحبت با دوستان ودوست میدارد بودن در خلوت ووحدت ومقابر را وباوجود
این قرار وآرام در موضعی بیش از یک ساعت ندارد بلکه همیشه تردد مینماید مختلف الوضع ونمیداند که بکجا میرود

مانند حیوانی کوچك که بر روی آب حرکت میکند حرکات سریعهٔ مختلف غیر منهضم و هر ساعت در آب فرو میرود و بر می آیدهٔ وقرار و آرام ندارد و آن را قطرب مینامند * قلاع بضم قاف دانهای است که اندرون دهان بهم میرسد انچه ازان متعفن و متقرح گردد آن را اکله وقروح خبیثه نامند * قلاع الاذن شقاقی است که در بیخ گوش بهم میرسد وازان زرداب وچرکاب ترشح میکند و اطفال را بیشتر بهم میرسد باعتبار کثرت فضول رطبیه که در ادمغهٔ ایشان میباشد * قلح بفتح قاف ولام وحای مهمله زردی وچرکی است که بر بالای دندان مجتمع گردد * قلق بتحریک حالتی است که موجب سرعت انتقال انسان از هیئاتی بهیئاتی گردد * قمل بضم قاف وتشدید میم ولام وقمقام بفتح دو قاف ومیم ساکن درمیان والف ومیم نوعی از قمل است که چسپیدهٔ بجفن وبمسام وفرورفته دران میباشد بحدیکه چون نظر کنند خیال میکنند که گویا بیخ موی است که اندک ورم کردهٔ بسبب عدم حرکت آن ولیکن چون گرم شود ویا آب نیم گرم بران ریزند سر خود را برآورد ومادهٔ این غلیظتر و سرد تر از مادهٔ قمل است وفرق میان این هر دو آن است که قمقام را پاهای بسیار میباشد بخلاف قمل * القمل فی البدن بفتح قاف وسکون میم ولام حیوانی است سفید کوچك وبعضی سیاه رنگ که بغارسی شپش نامند که در بدن بسبب کثافات خارجیه وبدن را ناشستن ولطیف نگاه نداشتن ویا مادهٔ بلغمیهٔ عفنهٔ نضیجه است که طبیعت از داخل آن را دفع بطرف جلد ومسام مینماید وحرارت غیر طبیعیهٔ آنها را بصورت شپش میکوداند * قمل الاجفان پیدا شدن شپش است در پلکهای چشم بسبب مادهٔ بلغمیهٔ عفنهٔ نضیجه که طبیعت آن را بطرف جلد دفع میکند وحرارت غیر طبعیه آنها را بصورت شپش میکرداند * قمور بضم قاف ومیم وسکون واو ورای مهمله کلال وماندگی است که در بصر بهم میرسد بسبب مداومت نظر ببرف وبیخ وچیزهای سفید وروشنیهای بسیار و براق وصاحب آن چیزها را نمیتواند دید ویا از نزدیک میبیند واز دور نمیبیند بسبب ضعف روح باصره وچون نظر کند بسوی الوان خیال میکند که گویا بران بیاضی است بسبب استقرار روح بیاض در رقوت متخیلهٔ آن بهمان جهت مذکور * قوباء بضم قاف وسکون واو وفتح بای موحده والف واصل دران تحریک واو است صاحب قاموس گفته فعلا بضم فا وسکون عین نیامده مگر قوباء وخشاء واصلهما قُوَباء وخُشَشاء است وآن خشونت ودرشتی است که در ظاهر پوست بدن بهم میرسد باخارش بسیار وازان قشور دائم جدا میگردد تا صحت یابد ودر ابتدا دانهٔ اندک صلبی پیدا میشود ویا داغی وخارش بسیار میکند وبعد خارش بسیار اندک آب لزجی ازان تراوش میکند روز بروز منتشر وزیاده میگردد وازامراض معویه است ودو نوع میباشد سرخ وسیاه سرخ آن نازکتر وخارش آن کمتر وسیاه آن ضخیم تر وخارش آن بیشتر ومادهٔ سرخ خون فاسد رقیق مائی بورقی است ومادهٔ سیاه سودای غیر طبیعی فاسد ردی خواه از خون سوخته باشد وخواه از صفرای سوخته وخواه از سودای سوخته که بطرف جلد ریزد وکاه در عمق بدن بهم میرسد وبدستور خارش بسیار میکند وازان پوست جدا میکرد دور روز بروز منتشر میشود وبسیار آن خصوصا سیاه ضخیم وانچه ازان رطوبت صدیدی لزج عفن لذاع تراوش نماید وزود منتشر واطراف خود را متقرح وفاسد سازد بسیار ردی ومقدمهٔ جذام ومنذر بدان است * رقوبای منتشر زابرص اسود اطلاق مینمایند وکاه قوبا در دماغ ظاهر میشود وعلامت وسبب آن قریب بعلامت وسبب حمرهٔ دماغ است ولازم آن حکهٔ دماغ است * قولنج بضم قاف وسکون واو وفتح لام وسکون نون وجیم مرضی است آلمی که در معای غلیظ بهم میرسد باوجع ودرد بسیار که دشوار گردد بر آمدن فضولی که بالطبع برمی آمد ودفع میگشت وکاه است که بسبب شدت وجع هلاک میکرداند بخلاف صداع که شدت آن مهلك نیست واسم قولنج مشتق از قولون است وازین جهت

شیخ الرئیس گفته که قولنج حقیقي آن است که در معاي قولون تولد یابد وگفته شد که در معای غلاظ تولد می یابد بجهت کثرت وقوع آن دران وانچه در معای دقاق تولد مییابد آنرا ایلاوس مینامند ومذکور شد وسبب قولنج یا بلغم غلیظ زجاجي ویا بسیاری لزج مخلوط با اثفال ویا ریح غلیظ محتبس محتقن درمیان دو طبقهٔ روده ویا در جوف آن ویا ریختن صفرا بمعده است وگاه بندرت از ورم بلغمي وگاه بسبب التوای روده وگاه بسبب بسیاري ادرار بول وگاه بسبب خشکي امعا وگاه از حرکات عنیفه بر کثرت جماع مخصوص بر پري معده بهم میرسد ویا غیر این از اسباب وگاه مشتبه بمغص میکردد وفرق میان هردو بدان است که وجع مغص اکال ولذاع است اگر بسبب خلط اکال لذاع باشد وبعد مغص ولذع طبیعت اجابت میکند خصوص که آب بسیار گرم بنوشد ووجع قولنج سنگین میل باسفل دارد بسبب ثقل مادهٔ محتبسهٔ موجعه وگاه مشتبه بوجع کرده میکردد وفرق میان هردو بدان است که صاحب آن درمییابد که گویا سیخی فرو برده اند در قطن او وبا آن بول گاه بند میکردد ویا اندک اندک می آید وچون قی نماید تسکین مییابد ووجع قولنج پهن میکردد وببالا میرود وبطرف راست وچپ میکردد برای آنکه رودهٔ قولون از طرف بالا آمده ومیل بسیاری بطرف راست کرده پس برکشته بطرف چپ رفته روبپائین پس برکشته باز بطرف راست رفته بسوی پشت واز فقرهٔ قطن در کذشته وجالینوس گفته که معای قولون رسیده است بهرچهار جهت بطن یعني بطرف راست وچپ وببالا وبپائین واز این جهت اوجاع آن فرا میکیرد همه جهات شکم را ودرین احتباس بول نمیباشد هنکام اشتداد آن غشي وعرق سرد عارض میکردد وبعد قی تسکین نمییابد بلکه زیاده شدت مینماید بسبب تحریك مواد وگاه مشتبه بوجع رحم وکبد وطحال میکردد وفرق میان شان بموضع علت است * قی بفتح قاف ویا حرکت معده است برای دفع چیزی که دران است از راه دهان باحرکت مدفع بسبب حرکت معده والا آنرا تهوع نامند وشیء خارج ومدفع مضاف بسوی آن است مانند قی الدم وغیر آن * قی الدم برآمدن خون است از معده ونواح آن بقی بسبب کشوده شدن دهن رکی از رکهای معده ویاشکافته ویا بریده شدن آن بسبب امتلا یاضربه ویاصدمه وغیرها * قیام الکبدي بکسر قاف ذو سنطاریا کبد یست وقیام بمعني برخاستن است وچون صاحب آن اکثر باید که برخیزد ویهدار باشد لهذا مسمی بدان کشته از قبیل تسمیهٔ شیء باسم لازم واسهال کبدي انواع است غسالي مانند آب کوشت شسته ویا قیحي است ویا دموي ویا صفراوي ویا صدیدي وانواع دیکر هست ودموی را ذو سنطاریا کبدي نامند وفرق میان اسهال کبدي وغیر آن در کتب قوم مذکور است بتفصیل وعدم وجع لازمهٔ این اسهال است وگاه اندک وجعی در نواحي کبد محسوس میکردد * قیح بفتح قاف وسکون یای مثناة تحتانیه وحای مهمله چرکی است غلیظ سیال که از قرحه برآید ومخلوط بخون نباشد * قیله بکسر قاف وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح لام وهاو بدون ها نیز آمده نزول آب ویا جسم غریب دیکر در کیس بیضه است وبزرک شدن آن زیاده از حد طبیعي وآن نوعی از فتق است ودر فتق مذکور شد

* حرف الکاف * کأبه بفتح کاف وفتح همزه وسکون آن وبای موحده وها تغیر نفس است با نکسار وافتاد کي از شدت هم وحزن * کابوس بفتح کاف والف وضم بای موحده وسکون واو وسین مهمله مرضی است که ادراک میکند صاحب آن در حالت خواب خصوص که بر پشت خوابیده باشد خیالی وصورت سنگین که بر او می افتد ومی فشارد او را ونفس او تنک میشود وصدای او منقطع میکردد واز حرکت باز میماند وهرچند خواهد که حرکت وفریاد برآورد نتواند وچون منقضي کردد ویا حرکت کند ویا نفس کشد دفعة بیدار کردد وبا فاقه آید اما امور را مانند کي تا مدتي بهم رسد وسبب آن بخارات غلیظهٔ غیر منهضمه است که بمقدم دماغ که محل خیال است صعود نماید ودر آنجا باز غلظت یافته محتبس کردد لهذا آنرا کابوس نامند مشتق از کبس بمعني حبس

واز جهت آنکه میفشارد جوهرد ماغ را آنرا ضاغوط نامند واعصاب حس وحرکت را از افعال خود بازمیدارد * کباد بکسر کاف وفتح باى موحده والف ودال مهمله درعرف گفته میشود برجمیع اعلال کبد ونزد اطبا عبارت از تلحج رطوبت است درعروق کبد بحدیکه منع کند آشامیدن آب را وبسیار کم میکردد دران عطش وعلامت آن قلت عطش وسنکیني وروجع کبد در آخر مضم وبودن قارورهٔ سفید فج غلیظ وبربالای آن کف بسیار * کثرة الشهوة بسیاري خواهش برجماع است وسبب آن امتلای بدن وبسیاری خون ومني ویا حدت مني ولذع آن ویا بسیاري رطوبات متهیئه ومنقلبه بمني ویا خارش وبثور است که دراوعیهٔ مني بهم رسد ویا بسیاري نفخ ورياح منعظه * کرب بفتح کاف وسکون رای مهمله وباى موحده وبتحریک را نیز آمده * وکربه بضم کاف وسکون را وفتح باء غمی است که نفس را عارض کردد وبفارسي آنرا اندوه نامند * کرب وکربهٔ معدي حالتی است که عارض معدهٔ کردد وصاحب آن درخود غمی دریابد وخواهد که انتقال نماید از شکلی بشکلی واز هیأتی بهیأتی وگاه با آن غثیان نیز می باشد * کزاز وکزازه بضم کاف ودوزای معجمه ودرمیان هردو الف تشنجی را نامند که ابتدا از عضلات ترقوه نماید و بکشد تا بطرف سینه ویا پشت ویا هردو وجهت وگاه بطریق تعمیم برهر تمددی اطلاق می نمایند وگاه مختص به تمدد حادث از سردي منجمد کنندهٔ رطوبت از داخل مانند آشامیدن افیون وآب بسیارسرد ویا از خارج مانند رسیدن سردي بسیار به بدن از برف ویخ ویا هواى سرد وفرورفتن درآب بسیار سرد از یك جانب ویا از هردو جانب میدارند وتسمیهٔ مرض باسم لازم آن است زیرا که کزاز درلغت بمعني انقباض ویبس است وآنرا بفارسي کزک نامند * کسل بتحریک ثقل واعیا است که محسوس کردد دراعضا پس اکربی سبب ظاهري باشد منذر بمرض است خصوصا حمی وغلبهٔ خون یا بلغم * کشح بفتح کاف وشین معجمه وحاى مهمله وجع جنب بی ورم است * کلال بفتح کاف ولام والف ولام بمعني اعیا وآفت است * کلف بفتح کاف ولام وفا تغییر یافتن رنك صورت است بسیاهي وبهم رسیدن آثار کمودت وگاه درغیر صورت نیز می باشد وفرق میان آن وبهق اسود آن است که کلف املس میباشد بخلاف بهق که با اندك خشونت میباشد وکلف درهیئت مانند دانهٔ کنجد است * کمنه بضم کاف وسکون میم وفتح نون وها آن را اطبا باشتراك لفظ برچند معني اطلاق مینمایند گاه برحالتی که درچشم بهم میرسد که ضعیف میکردد قوت باصره ومتغیر میکردد رنك طبقات آن ومانند بلید وبطیء الحرکة میشود ومیبابد صاحب آن که گویا چشم او بزرك شده است ازمقدار لائق طبیعي و می بیند اشیا را کویا غبار آلود ودرد خان اند وآنرا خارش بسیاربهم میرسد وتسکین نمی یابد مکر بشستن بآب کرم وسبب آن ابخرهٔ غلیظهٔ سوداویهٔ حاره است که درزیر طبقات محتبس کشته واطبا این را از امراض طبقهٔ ملتحمه شمرده اند ونیز گاه برثقل و سنکیني اجفان حادث از ریح غلیظ ویافتن صاحب آن هنکام برخاستن از خواب که گویا رمل ویا خاك دران ریخته شده واین از امراض جفن است وگاه برکمنة المده عفنه خلف قرنیه واین از امراض قرنیه است وگاه بر سرخي که درچشم بعد از رفتن رمد می ماند نیز اطلاق می نمایند * کمنة الدم بضم کاف وسکون میم وفتح نون وتاى مثناة فوقانیه غمرت وتیرکي است که دوچشم ورخساره وغیرآن از ضربه ویا سقطه ویا غیرآن بهم رسد ومولانا نفیس کفته که سیاهي است که زیر پوست بسبب منجمد شدن خون بهم رسد * حرف اللام * لقوه بفتح ویکسر نیز آمده علتی است آلي دروجه که مسترخي میکردد ومیل میکند جانبی از صورت بسوی جانبی دیکر وکشیده میشود جانبی بجانب دیکر ومتغیر می کردد هیأت آن از هیئت اصلي بسبب ریختن مواد بلغمي ورطوبي بمنبت اعصاب جانب مسترخي ویا متشنج شدن به تشنج امتلائي ویابسي ودهان ولبها کج میکردند که نفخه ازان راست بیرون نمی آید وچراغ رابه نفس نمی تواند خاموش نمود وآب دهن رانیز درست نمیتوانند انداخت وپلکهاى چشم بهم نمی آیند خصوصا ازجانب

مسترخي واين علت برلب عارض نمي كردد مكر بندرت كه آفت جميع شعبهاى اعصاب هردو جانب زور افراكيرد مكر مبدأ آنها وظاهر نميكردد درصورت كجي وبدانكه لقوه يا تشنجي است يا استرخائي وفرق ميان هردو آن است كه در تشنجي آب دهن كم ميباشد وحواس سالم وجلد صورت متشنج ودر استرخائي آب دهن بسيار وحواس مكدر وثقيل وجلد شق مأوف مسترخي واين قليل الوقوع است واسم عقاب است ووجه تسميهٔ اين مرض بدان يا ازجهت مشابهت اشداق صاحب آن درمعت باشداق عقاب است ويا ازبراى مشابهت كجي آن بكجي منقار عقاب * ليثرغس بكسر لام وسكون ياى مثناة تحتانيه وفتح ثاى مثلثه وسكون راى مهمله وضم غين معجمه وسكون ميم مهمله مرهام بلغمي است يعني ورم بلغمي عفوني است كه درمجاري روح دماغي بهم ميرسد وكاه درحجب آن وكاه درجرم آن وبلغم بجهت لزوجت چون نفوذ درحجب بسبب صلابت نمي تواند نمود ونه درجرم دماغ براى لزوجت آن وصلابت اين مكراندك وبعنوان ترشح ولهذا كفته شده كه كاه عارض ميشود دران هردو وچون اين مرض لازم دارد نسيان راوليثرغس بيوناني بمعني نسيان است تسميهٔ مرض باسم لازم آن نموده اند * حرف الميم * ماشرى بفتح ميم والف وفتح شين معجمه وراى مهمله ويا بسرياني اسم ورم دموي وصفراوى مركب است كه ازجوش خون وصفرا درصورت وپيشاني ظاهر شود وكاه سررا نيز فراكيرد وكاه اطلاق مينمايند بر فلغموني حادث درصورت وسر وكاه برفلغموني حادث درجوهر دماغ وشرائين وجه وسر چنانچه تصريح كرده است بآن صاحب كامل وكاه برفلغموني حادث درجوهر دماغ وشيخ الرئيس برورم صفراوي حادث دركبد اطلاق نموده وليكن درعرف طبي كه اكثر متأخرين برانند برورم حادث ازخون وصفراى مركب درصورت اطلاق مينمايند * مالنخوليا بفتح ميم والف وكسر لام وسكون ياى مثناة تحتانيه وضم خاى معجمه وسكون واو وكسر لام وفتح ياى مثناة تحتانيه والف لغت يوناني است وبنون بعد از لام اول نيز آمده وآن تغير يافتن ظنون وفكر است از مجراى طبيعي بغير طبيعي وفساد وخوف بسبب آنكه مادهٔ آن سوداى غير طبيعي غليظ تاريك موحش روح دماغي وترساننده آن است بخلاف جنون سبعي وتسميهٔ آن باسم سبب آن است جهت آنكه معني آن بيوناني خلط سياه است كه سودا باشد ونوعي ازان مالنخوليا رامراقي نامند وآن مالنخوليائي است كه بشركت مراق بهم رسد ومعني مراق درفتق مذكور شد ومرادازان اينجا صفاق است * مانيا بفتح ميم والف وكسر نون وفتح ياى مثناة تحتانيه والف باغت يوناني بمعني جنون سبعي است وداء الكلب كه مذكور شد نوعي ازان است * مسا ميو بفتح ميم وسين مهمله والف وكسر ميم وسكون ياى مثناة تحتانيه وراى مهمله دانهاى كوچك بسيار صلب است كه مرآنها بزرك وبيخ آنها باريك برآمده ازاندرون عضو مانند ميخ باشد ومادهٔ آن سوداى غير طبيعي غليظ فاسد است * مغص بفتح ميم وسكون غين معجمه وصاد مهمله بپيچش ووجع امعا است بسبب احتباس ريح يا فضول يا بس خشك ويا تناول اطعمهٔ حادهٔ حريفه ويا ريختن خلط مالح بدان وبعضي كفته اند وجع معا است مطلقا خواه با قبض ويا اسهال درمعاى دقاق باشد ويا غلاظ اكربا زحير ويا قولنج ويا سحج نباشد پس آن مرض است واكر باشد عرض لازم آنها * مضيض بفتح ميم وكسر ضاد معجمه وسكون ياى مثناة تحتانيه وضاد معجمه وجعي است كه درلثه بهم ميرسد باندك خارشي * مليله بفتح ميم ودو لام اول مكسور ودوم مفتوح درميان هردو ياى مثناة تحتانيه بروزن صحيفه درعرف حصبه رانامند وباصطلاح طبي حالتي است مثل حصبه وايلاقي كفته حالتي است كه مخالط آن حرارت است وبسرخ حصبه نرسيده وبا آن اعياى وكسل بيدارى واعراض مختلفه باشد * مورسرج بضم ميم وسكون واو وراى مهمله وفتح سين وراهرد ومهمله وجيم برآمدن طبقهٔ عنبي است نزد شكافته شدن قرنيه به سبب بثرة ويا قرحه

ویا خراجی که دران واقع شود پس اگر اندک برآید مانند سرمورچه آن را مور سرچ نامند که معرب سرمورا است واگر زیاده برآید بقدر سر ذباب آنرا ذبابي نامند واگر بیشتر ازان برآید بقدر دانهٔ انگور کوچکی آن را عنبي نامند واگر زیاده برآید که ازا جفان بگذرد وسائیده شود به زکان ومانع برهم برآمدن چشم باشد آنرا تفاحي گویند وچون تفاحي مزمن گردد دوبران گوشت برویند وبشکافند قرنیه رامماري وفلکي نامند وفرق میان مورسرچ ومیان بثورات چشم آن است که رنگ مورسرچ عنبي میباشد زمیاهي وشهلت وزرقت ویرا طراف بیخ آن چیزی سفید برآمده که آقطار قرنیه باشد که شکافته شده است بخلاف بثور که چنین نیست * موتان بضم میم وسکون واو وفتح تای مثناة فوقانیه والف ونون نزدا طبا عبارت ازامراض است که عارض گردد به سبب فساد هوا وقتیکه هوا قتال باشد ونزد اهل لغت موتی است که در مواشي واقع شود * موم بضم میم وسکون واو ومیم نوعی از جدري است که دانهای آن بصورت وسینه وشکم زیاده ازساق وقدم برآید * حرف النون * نار الفارسي بفتح نون والف وراي مهمله بعضی گفته اند که حمره است بحای مهمله ومذکور شد وبعضی گفته اند که ضد آن است یعني مادهٔ این صفراوي قلیل التعفن مخلوط با اندک سودا است وآن دانهٔ است برآمده از جنس نمله وسعي میکند یعني سرایت باطراف خود مینماید تا آنکه خشکریشه می بندد بالهیب بسیار ودرا ول خطوط سرخ یلطارمي رنگ میباشد مانند زبانهٔ آتش هنگامیکه بلند شود وازین جهت آن را نار نامند بخلاف حمره که مادهٔ آن سودای غلیظ غائص دربدن است وبسیار برآمده وبلند نمی باشد از عضو وسیاه میکردانند عضورا وبعضی گفته اند که آتشک است وحق آن است که غیر آن است چنانچه ذکر یافت وفارسي ازان جهت نامند که اولا آن مرض دربلاد فارس بهمرسیده ویا آنکه دربلاد فارس بسیار بهم میرسد * ناسور بفتح نون والف وضم سین مهمله وسکون واو وراي مهمله وناصور بصاد مهمله قرحهٔ مزمنی است که آن را غور وعمق باشد وازان قیح وصدید همیشه آید ومولانا نفیس گفته اند ناصور را برقرحه اطلاق نمی نمایند مگر آنکه کهنه شده ومدتی بران گذشته باشد ازهنگام انفجار آن واقل آن چهل روز است * نتوء بضم نون وتای مثناة فوقانیه وواو وساکنه وهمزه ارتفاع عضو است ازمکان خود وبرآمدن آن ونتو رم جراحت * نتو الرحم بضم نون وتای مثناة فوقانیه وواو مشدده برآمدن رحم است ازفرج ویا برگشتن آن ازهیأت اصلي بحیثیتی که برگردد باطن آن بتمامي بظاهر وثقبهٔ آن بهم آید واین را انقلاب رحم نامند ویا عنق آن کج گردد بدون انقلاب ودرین هنگام ثقبهٔ آن باقي می ماند ونتو رحم را عقل وقرن نیز نامند وصاحب آن را عقلا وقرنا * نتو السرة بضم سین مهمله وفتح رای مشدده وها عبارت ازبلند شدن آن است وآن یا ازسوء تدبیر قابله است ویا پاره شدن صفاق آن موضع واین را فتق مراق بطن نامند ویا بسبب رطوبت بلغمي که درانجا جمع گردد چنانچه دراستسقای زقي می باشد ویا به سبب ریحی که دران بهم رسد چنانچه درطبلي میباشد ویا به سبب روئیدن گوشت زیر پوست آن ویا به سبب شکافته شدن شریانی دران پس خون ازان برآید ودران موضع مجتمع گردد * نزف الدم بفتح نون وسکون زای معجمه وفاجاري شدن خون است ازجراحت وغیر آن درهرموضع که باشد ازداخلي یا خارجي * نزله بفتح نون وسکون زای معجمه وفتح لام وها ریختن فضول رطبه است ازدماغ بحلق وبعض مخصوص برئه ویا سینه وبعضی عام دانسته اند بهر عضویکه بریزد واین حق است * نزول الماء بضم نون وزای معجمه وواو ولام وفتح میم والف ممدوده مرض سدي عنبي است وآن عبارت ازایستاده شدن رطوبت غریبه است درثقبهٔ عنبیه میان رطوبت بیضیه وصفاق قرنیه ومتکرح شدن آن مانند تکرج مرئی وآب غوره پس بدان جهت مانع آید نفوذ اشباح را بسوی بصر ویا برآمدن نور را از بصر بسوی مبصرات بنا بر اختلاف مذهبین انطباع و

خروج الشعاع و امتناع آن یا تام است بحیثیتی که تمام ثقبه را می پوشد و یا ناقص که بعض آن را خواه اطراف آن را و خواه وسط آن را و باقی مکشوف باشد و بهمان مقدار دیده شود و جالینوس گفته ماء عبارت از غلظت رطوبت بیضیه است و اطبا اختلاف نموده اند در تفسیر آن پس جماعهٔ بظاهر آن رفته و گفته اند عبارت از غلظت جوهر آن است و محققین اطبا گفته اند عبارت از حصول رطوبت غلیظهٔ غریبه است که در بیضیهٔ که از ان اندک اندک توشح نماید و از ثقبهٔ عنبی برآید و بالای ثقبه زیر قرنیه ایستد نچنانچه بعضی گمان کرده اند که جوهر بیضیه بالتمام غلیظ و منجمد میگردد به سبب برودت و نوعی از ان را ماء رقیق منتشر نامند و صاحب آن می بیند روشنی های بسیار ساطع و اجسام بزاق را به سبب رقت آن و گفته اند ماء سه نوع میباشد یکی آنکه فرو دمی آید و میان عنبیه و عنکبوتیه می ایستد و بصارت را باطل میکرداند و در حدقه کدورت ظاهر میکردد و رنگ آن اکهب مانند غمام میباشد و این معالجه پذیر نیست و دوم آنکه می ایستد میان قرنیه و عنبیه و این همان است که ذکر یافت و سوم آنکه در عصبهٔ مجوفه می ایستد و این هنگام ظاهر نمی گردد کدورتی و متغیر نمیکردد در حدقه مگر بسیار اندک و بندرت و این را ماء اسود مینامند و قائل این قول فرق میان ماء و سدهٔ عصبیه نکرده مگر بر سبیل عموم و خصوص و قوم اطلاق نمی نمایند ماء را مگر بر سدهٔ عصبیه و بدانکه ماء گاه باسدهٔ عصبیه میباشد و گاه بی سدهٔ و فرق میان هر دو شوار است و انچه گفته اند فرق آن است که اگر کشاده کردد یکی از هر دو حدقه هنگام برهم گذاشتن یک چشم دلالت بر عدم سده میکند در عصبیه صحیح است ولیکن کلی نیست جهت آنکه هرگاه ماء بسیار غلیظ باشد هرچند سده نباشد حدقه دران کشاده نمی گردد بسبب برهم گذاشتن یک چشم چنانچه ذکر یافت و فرق در نفس ماء و میان سدهٔ مفرده ظاهر است جهت آنکه بطلان بصارت با صفای حدقه و یا با اندک تغیری لازمهٔ سده است و کل و رت حدقه واجب است در ماء و بطلان بصارت شرط آن نیست بلکه حال بصارت صاحب ماء مختلف میباشد بحسب وقوع و صغر و کبر و غلظت و رقت آن چنانچه مذکور شد و اقسام ماء بسیار است مانند غمامی و زیبقی و جصی و آسمانجونی و منتشر رقیق و زجاجی و ابیض بردی و اخضر و اصفر و احمر و ذهبی و ازرق و اسود * نزول ماء در عقب عبارت از ریختن خلط حاد سیال است در عقب و رجع و رم لازم آن است بسبب اجتماع آن خلط در انجا * نسیان بکسر نون و سکون سین مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون بمعنی فراموش کردن است انچه را یاد داشته و یاد کرده و این بسبب فاسد شدن قوت ذکر و یا فکر و یا تخیل است اما فساد ذکر باطل شدن قوت حافظه است و یا ناقص شدن آن و اما فساد تخیل خیال کردن است چیزی را که در خارج موجود نباشد و یا دیدن امور چند است که در خارج وجود نداشته باشند و یا ضعیف و ناقص کردیدن امور متخیله است که تخیل امری کما ینبغی نتواند نمود و خواب و احلام نمیتوانند مگر اندک و آنرا فراموش کند و همچنین فراموش کند صور محسوسات را و نتواند که تخیل کند آنها را چنانچه فراموش کرده * نفاس بکسر نون و فتح فا و الف و سین مهمله خونی است که در وقت ولادت با جنین و بعد از ان دفع میکردد * نفاطات بفتح نون و فا و الف و طای مهملهٔ مشاله و الف و تای مثناة فوقانیه دانهای حبابی است که از مادهٔ رطوبی مائی محتبس در زیر جلد در بدن حادث شود * نفاخات بفتح نون و فا و الف و فتح خای معجمه و تای مثناة فوقانیه بثور حبابی است که از مادهٔ ریحی غلیظ محتبس در زیر جلد در ظاهر بدن بهم میرسد و گاه اطلاق می نمایند بر بثور مائی نیز بسبب مشابهت آن بدان در رنگ و هیئت * نفخ و نفخه عبارت از انتفاخ بطن است و اطبا گاه اطلاق می نمایند بر ورم ریحی نیز و اضافت بهر عضو یکه دران واقع شود نموده میشود مانند نفخ کبد و رحم * نفث الدم بفتح نون و سکون فا و ثای مثلثه برآمدن خون است از راه دهان اگر با بزاق دفع کرده از اجزای دهان است و اگر با تنخع از حلق و نواح آن را گر با تنخع از قصبهٔ ریه است را گر بطریق سرفه دفع کرده از ریه و

نواح سینه و اکر بطریق قی باشد از فم معده و یا کبد است * نفث المدة بکسر میم وفتح دال مهملة مشددة وها برآمدن چرک است از راه دهان اکر با سرفه باشد از نواح صدر و حجب و رئه است و اکر باقي باشد از انفجار در بیلة معده و یا کبد * نفس الانتصاب نفس بتحریك و انتصاب بکسر همزة وسکون نون وکسر تای مثناة فوقانیه وفتح صاد مهمله و الف و با عبارت از حالتی است که صاحب آن نمی تواند که نفس بکشد مکر آنکه راست بنشیند و کردن را راست بدارد و سر را بالا کند تا آنکه عروق آن کشاده کردند و نفس برآید سبب آن بلغم غلیظی است که جذب کند رئه آن را از صدر و احشا بجهت تخلخل و سخانت و اسفنجیت خود و برآمده کردد و مجاري را تنك نماید و یا از دماغ بدان ریزد و مجاری و مواضع هوا را که باصطلاح عروق خشنه نامند پر نماید و بعضی این نوع را انتصاب نفس و ربو و بهر را بر امتلای عروق ضوارب که در رئه اند بدون اقسام قصبه و بعضی ربو را بر امتلاي عروق خشنه و بهر را بر امتلاي شرائین اطلاق مینمایند و یا سبب آن امتلاي رئه و سینه است از بخارات قلب و احتقان آن در ان هر دو و یا سبب آن استرخای عضلات صدر و هجز آنها از انبساط و یا ضعف حرارت غریزیه است * نغض بفتح نون وسکون فا و ضاد معجمه لرزه و نشاندن تب است و ازین است نافض * نغرس بکسر نون وسکون قاف و کسر را و سین هر دو مهمله وجعی است که در مفصل مقدم قدم خصوصا ابهام و انکشتان بهم میرسد و از رک طرف بالای ابهام شروع میشود تا بمفصل قدم میرسد و وجع آن شدید میباشد خصوص که در ابهام باشد بسبب ضیق مفصل آن و بسیاري حس آن و عدم تحلیل مادة آن از جهت صلابت آن و آن کاه زود تسکین میابد و کاه دیر و امتداد میکشد و اکثر بسبب جماع بر امتلا و سیري و تناول اغذیهٔ غلیظه و نفاخهٔ رطبه و آشامیدن آبهای غلیظ و امثال این میباشد و کاه از اسفل قدم ابتدا میکند و یا از هر دو جانب آن پس شامل جمیع اجزای قدم میکردد و کاه بالا میرود بسوی ساق و زانو و باعث ورم آن میکردد و کاه بسوي ران ابن میل کفته که مفصل ابهام رجل را نقورس نامند پس تسمیهٔ این مرض بدان از قبیل تسمیهٔ حال باسم محل است و بعضي کفته اند وجعی که در مفصل رسغ و اصابع دست بهم رسد آن را نیز نقرس مینامند و مادهٔ آن در رباطات و اجسام محیطه بمفاصل تکون میابد و لهذا صاحبان آن را تشنج بهم میرسد بدان آنکه نقرس خصیان و اطفال و زنان را بهم نمیرسد مکر وقتیکه حیض زنان بسته کردد * نمش بفتح نون و میم و شین معجمه قطعهٔ سیاه رنك و یا مائل بسرخي مدوراست که در پوست بدن ظاهر میکردد و کاه مانند کلف میباشد و بیشتر در صورت بهم میرسد از مادهٔ دموي سوداوي و نمش بکسر لغتی ازان است و شیخ الرئیس کفته که ازان انچه مائل بسرخي است نمش نامند و انچه بسیاهي برش * نمله بفتح نون وسکون میم وفتح لام و ها دانهٔ است و یا دانهای بسیار که بالهیب و سوزش بسیار در بدن ظاهر کردد از مادهٔ لطیف حریف صفراوي و موضع آن اندك ورم کند و سرایت نماید باطراف و بدو مانند مورچه و دو نوع میباشد یکی آنکه مادهٔ آن در کال رداءت و خباثت میباشد و آن اکاله است که پوست بدن را می خورد و متقرح میسازد دوم آنکه رداءت و خباثت آن بان مرتبه نمیباشد بلکه لطیف میباشد و آن را ساعیه مینامند جهت آنکه می دود باطراف اما متقرح نمیسازد و ساعیه در ظاهر جلد میدود و اکاله در ظاهر و باطن هر دو * نواصیر بکسر صاد مهمله و نواسیر بهمین مهمله نیز آمده جمع ناصور است قروحی است غائر که در مقعده نزدیك بطرف امعای مستقیم و خصیه بهم میرسد و از ان چرکاب می آید و هر زخمی که کهنه شود و دز کود انند و از ان چرکاب آید نیز ناصور نامند بهر عضو که باشد * حرف الواو * واو ده بفتح واو و الف و کسر فا و فتح دال مهمله و ها علتی است که مختص بقلب و نواح آن است * وباء بفتح واو و با ي موحده و الف ممدوده و بمقصوره نیز آمده مرضی است عام که از فساد جوهر هوا بسبب

اسباب سماوي ويا ارضي حادث كردد وتپ وبائي وطاعون بهم رسد * وبش بتحريك واو وباى موحده وشين معجمه مفيدى
است كه برناخنها بهم رسد وجمع آن اوباش است * وثي بفتح واو وسكون ثاى مثلثه ويالغزش يافتن وبرآمدن استخوان
است ازموضع خود بدون برآمدن تمامي آن * وجاء بكسر واو وفتح جيم والف ممدوده كوبيدن خصيهٔ حيوان نراست
بحدى كه شهوت جماع آن برطرف كردد * وجع بفتح واو وجيم وعين مهمله ادراك واحساس منافي است ازان حيثيت
كه منافى است ومرادف الم است وقرشى اعم ازان دانسته وبدانكه وجع برد وقسم است يكى آنكه اورانامى مخصوص است
ومشهور ازان پانزده نام است ووجه تسميه هريك بصفت وهيأت وجع آن است اخشن بخاوشين معجمه ونون ٢ لاذع
بفتح لام والف وكسر ذال معجمه وعين مهمله ٣ خذري بفتح خاى معجمه ودال مهمله وكسر راى مهمله وياي ٤ اغيائي
بكسر الف وسكون عين مهمله وفتح ياي مثناة تحتانيه وهمزه ويا ٥ حكاك بفتح حاى مهمله وتشديد كاف والف وكاف ٦ ناخس
بفتح نون والف وكسر خاى معجمه وسين مهمله ٧ مرخي بضم ميم وسكون راى مهمله وكسر خاى معجمه ويا ٨ كاسر بفتح كاف
والف وكسر سين وراء مهمله ٩ ضاغط بفتح ضاد معجمه والف وكسر غين معجمه وسكون طاى مهمله ١٠ مفسخ بضم ميم
وفتح فا وكسر سين مهمله وخاى معجمه ١١ ضربانى بفتح ضاد معجمه وفتح راي مهمله وفتح باى موحده والف وكسر نون وياى
مثناة تحتانيه ١٢ ثقيل بفتح ثاي مثلثه وكسر قاف وسكون ياي مثناة تحتانيه ولام ١٣ ثاقب بفتح ثاى مثلثه وكسر قاف وباى
موحده ١٤ مسلي بكسر ميم وفتح سين مهمله ولام مشدده وياي مثناة تحتانيه ١٥ محدد بضم ميم وفتح حاى مهمله وكسر دال مهمله مشدده
ودال مهمله وقسم دوم آن رانامي مخصوص نيست واختصاص بمحل و موضع وعضويكه دران بهم رسد يابد مانند وجع
خاصره وظهر وفواد وغيرها * وجع الخاصره بفتح خاي معجمه والف وكسر صاد وفتح راء مهمله وهاء وجعي است
كه درتهيگاه ازاسباب مذكوره بهم ميرسد * وجع الظهر وجعى است كه درفقرات پشت ازسوء مزاج بارد ساذج ويامادى
بلغم خام يا ازتعب حركات بسيار ويا ازبسياري جماع ويا ازضعف كرده وامراض آن بهم ميرسد * وجع الفواد بضم فا وفتح واو والف
ودال مهمله وجعى است كه درفم معده بهم ميرسد بسبب سوء مزاج آن وبجهت قرب فم معده بقلب كه فواد است مجازا
مسمى بدان كشته * وجع المفاصل علامه كفته اطباء وجعي كه درمفصل يدين وركبتين باشد آنرا وجع مفاصل نامند ووجع
مفصل ورك راوجع الورك هرچند آن نيز وجع مفاصل است ومقدمهٔ عرق النساء وشيخ نجيب الدين كفته كه وجع
مفاصل ورمى است كه درمفاصل اعضا بهم رسد ازمادهٔ غليظهٔ مخاطي بسبب ضعف مفاصل خواه آن ماده صفرا باشد ويا خون
ويا بلغم ويا سوداء اما بلغم اكثرى است وسوداء اقلى وبندرت ويا تركيب ازانها وآن وجع اكثر درمفصل قدمين باشد مانند
مفصل كعب وانكشتان خصوصا ابهام آن را نقرس نامند وبى ورم راماذج * وجع الورك بفتح واو وكسر را وكاف قرشى
كفته كه وجعى است ثابت ومستقر درورك كه انتقال بعرق النسا نكند وايلاقي كفته كه سبب آن مادهٔ فاضلهٔ مجتمعه درمفصل
است وانچه درمفاصل پا باشد آن را نقرس وانچه درمفصل ورك باشد وپائين نيايد بران مكراندكى آن را وجع ورك
وانچه پائين آيد ازطرف بيرون ران ونرسد تا بكعب وانكشتان پا آنرا عرق النسا وانچه درمفصل دستها وزانوها باشد
آنرا وجع مفاصل نامند * وحم بفتح واو وحاى مهمله وميم شهوت اطعمهٔ رديهٔ كثيفه ويادويهٔ قوية الطعم است * وخم ورخام
اول بفتح واو وخاى معجمه ودوم بكسر واو وفتح خاى معجمه والف وميم فساد هضم طعام رانامند وكاه وخم بمعني ورم
نيز آمده ازجهت آنكه همچنانكه فساد وباعام وضرر آن شامل تمام بدن است اين مرض نيزچنان است * ودقه بفتح

واوورد ال مهمله وقاف وهاورمی است که در ملتحمه شبیه بدانهٔ سفید یکه گویا پارچه پنبه است بهم میرسد از مادهٔ بلغمی ورقیق مائی دموی وگاه سرخ رنك میباشد اگر مادهٔ آن دموی باشد و مواضع بروز وظهور آن مختلف میباشد گاه قریب بحوق اصغر وگاه زیر جفن وگاه حوالی اکلیل وگاه دانهای بسیار ریزه مانند مروارید برشته کشیده و فرق میان این ورم سرج بدان است که ورم سرج در قرنیه بهم میرسد واین در ملتحمه * ورد ینج بفتح واو وسکون را وکسر دال هرد ومهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح نون وسکون جیم ورمی است که در چشم در پردهٔ ملتحمه بهم میرسد بحدیکه قرنیه را میپوشد وشیخ نجیب الدین گفته رمدی است عظیم که ورم میکند دران سفیدی چشم بحدیکه مانع بند کردن چشم میشود وصاحب تذکرة الکحالین گفته که آن ورم دموی ویا صفراوی است که در چشم بهم میرسد وشیخ الرئیس فرموده که آماس طبقهٔ ملتحمه است وسبب آن کشوده شدن رگی است باریك متصل به ملتحمه وریختن مادهٔ دران ویا به پلك چشم وورم کردن آن * ورم به تحریك واو ورای مهمله و میم زیادتی غیر طبیعی است که در عضو بهم رسد بسبب داخل شدن مادهٔ دران واقسام آن شش است چهار بحسب مرچها رخلط وپنجم مائی وششم ریحی وگاه مرکب از اخلاط نیز میباشد وبدانکه ریح حادث از بخار لطیف اگر نارینت آن مفارقت نا کرده داخل جوهر اعضا کرده آن را ورم ریحی نامند واگر مفارقت کرده وغلظت یافته داخل جوهر اعضا نکرده بلکه در یکجا مجتمع گردد آن را نفخه وانتفاخ نامند نه ورم ونیز بدانکه ورم یا حار است ویا بارد واکثر اطبا ورم حار را بالذات از مادهٔ حار میدانند مانند ورم صفراوی ودموی واما شیخ الرئیس اطلاق می نماید ورم را برانچه مادهٔ آن عفن باشد خواه حار بالذات باشد ویا بالعرض حاصل از عفونت مادهٔ بارد * ورم رخو ورم سفید نومی است که حرارت ووجع با آن نباشد وگاه اندك دردی کند لیکن نه آن است که مطلقا دران درد نیست زیرا که بلغم نیز بسبب برودت وامتلا وتمدد یکه لازم آن است مولم است هرچند نسبت باخلاط دیگر کمتر وورم بلغمی را بیونانی اوذیما نامند * وشکین بفتح واو وسکون شین معجمه وکسر کاف وسکون یای مثناة تحتانیه نوعی از جدری است که همبز رنگ ودران خطوط سفید باشد * وری خوردن چرک است جوف را * وضح بفتح واو وضاد معجمه وحای مهمله شیخ الرئیس فرموده که بهق ابیض است * وهن بفتح واو وسکون ها ونون ووهی دردیست که در استخوان وانچه متصل بدان است بهم رسد بسبب ضربه ویا سقطه بدون آنکه تفرق اتصال واقع شود * حرف الها * ها شمه بفتح ها والف وکسر شین معجمه وفتح میم وها شکسته شدن استخوان هر را نامند * هرب الاذن بسیار متأذی شدن است از صدای عظیم وبلند والم یافتن ازان * هزال بکسر ها وزای معجمه والف ولام کداختن گوشت بدن ولاغر شدن آنست وهزال کرده عبارت از لاغری وکمی گوشت آن است * حلاس بضم ها وفتح لام والف وسین مهمله عبارت از تعطیل هضم عروقی است وبدن البته غذا نمی یابد ولاغر میشود * هم بفتح ها وتشدید میم کیفیت نفسانی است که تابع آن حرکت روح وحرارت غریزی است بسوی داخل وخارج بحدوث امری متصور خواه خیر متوقع باشد ویا شر منتظر پس آن مرکب از خوف ورجا است وهر کدام که غلبه نماید بر فکر نفس بسوی آن حرکت مینماید در خیر بسوی خارج ودر شر بسوی باطن واز ین جهت گفته اند آن جهاد فکری است وهم بکسر ها شیخ فانی را نامند * هواع بضم ها وفتح واو والف وعین مهمله مشتق از تهوع بمعنی قی است وتهوع وقی ذکر یافت * هول بفتح ها وسکون واو ولام بمعنی خوف وامر شدید واز ان است مرض هائل یعنی شدید * هیضه بفتح ها وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح ضاد معجمه وها حرکت کردن مواد فاسدهٔ غیر منهضمه است برای جدا شدن وبرآمدن از معده وامعا بقی واسهال باشدت وعنف از قوت دافعه وسبب آن یا تغیر یافتن ویا فاسد شدن طعام است بصفرا ویا بلغم بسبب رداءت کیفیت وقبول کردن احتراق را ودفع طبیعت انچه را

لطيف طافي بوفم معدة است بقي وانچه غليظ وسنگين در قعر معدة است باسهال وكاة بسبب خوردن طعامي برطعام غير منهضم ويا آشاميدن آب بسيار ويا خوردن ميوهٔ تر بالاي طعام غير منهضم خصوصا كه بسيار رچرب باشد ويابودن خلط فاسد در معدة و خوردن طعام بسيار بران ويا بودن ريح بسيار درمعدة وغير اينها ازمفسدات وچون هيضه محتبس كردد ومادهٔ آن سمي باشد سميت آن سرايت بقلب ودماغ وسائراعضا نموده هلاك ميكرداند * حرف الياء * يرقان بفتح يا وراى مهمله وقاف والف ونون تغير يافتن رنك بدن است خصوصا سفيدي چشم ها بزردي ويا بسياهي وآن دونوع است اصفر واسود وسبب اصفر يادفع طبيعت است صفرا را بسوى جلد وظاهر بدن ازقبيل بحران خصوصا درروز با حور وليكن اكر قبل ازسابع باشد بد است وخطرناك جهت آنكه صفرا را بسوى جلد وظاهر بدن ازقبيل بحران خصوصا درروز با حور وليكن اكر قبل ازسابع باشد بد است وخطرناك جهت آنكه آن ازدفع طبيعت نيست بلكه ازغلبه وكثرت وثوران خود است وضعف طبيعت ويابودن سدة دركبد ويا ازسوء مزاج حار كبد ويا سوء مزاج حار مرارة ويا حرارت جميع بدن ويا ورم كبد ويا ورم مرارة ويا سدة ميان مجراى مرارة ورودة ويا ضعف مرارة ويا استحاله يافتن بعضى اخلاط بمرهٔ صفرا ويا قولنج ويا بسياري كرمي هوا ويا كزيدن حيوان سمي ويا آشاميدن دواى قتال است وبول درين بسيار رنكين وبرازسفيد ميباشد وسبب يرقان اسود يا بسياري كرمي كبد ويا ضعف جاذبهٔ طحال ويا ضعف ماسكهٔ آن ويا ورم طحال ويا سدة فيما بين كبد وطحال ويا ميان طحال وفم معدة است وكاة بول وبراز هردو درين سياه ميباشد وفرق ميان كبدي وطحالي آن است كه كبدي قليل السواد وبآن سوء حال كبد مي باشد وطحالي شديد السواد * ينع بفتح يا ونون وعين مهمله ورم عظيم درملتحمه يا اجفان است اكر درمردم كبار بهمرسد واكر درصغار بهم رسد ورد ينج نامند چنانچه در حرف الواو مذكور شد * تمام شد حدود الامراض * فصل هجدهم دربيان اوزان ومكاييل صغار وكبار شرعيه واهل ايران وهندوستان وطبيبه و تطبيق آنها باهم * بدانكه اوزان هر بلدى ووزر مسكوك آن نيز بحسب تفاوت ازمان وتبدل دول وتجديد سلطنتها و سلاطين درمعرض تحويل وتبديل وتغير ومصطلح هر قومى چيزى وپيمانهٔ خاصى است وچون مقصود درين كتاب اوزان طبيه است اوزان شرعيه را براى تيمن وتبرك واوزان هندوستان وايران نيزچون دربعض جاها وارد شده است دراكثر نسخ وبراى تطبيق باهم نيز ايراد نمود وازانها انچه راجناب مستطاب مستغني الالقاب پيرومرشد حقيقي مدظله العالي دررسالهٔ كه دراوزان شرعيه واهل ايران وهندوستان وتطبيق آنها باهم تاليف فرموده اند ومحقق وجامع وشامل كل است ازانجا انتخاب نمودوانچه را نيافت از قانون شيخ الرئيس وتحفة المومنين حكيم ميرمحمد مؤمن واصول التراكيب خجندي وقرابادين قلانسي وغير اينها ازكتب معتبرهٔ معتمدهٔ ديكر وبالله التوفيق والاعانة * اما اوزان متعارفهٔ شرعيه * قيراط عبارت ازنصف عشر مثقال شرعي است كه يك جز وازبيست جزو آن بود وبوزن سه جو وسه ربع جو متوسط باشد * دانق كه بفارسي دانك نامند عبارت است ازسدس درهم شرعي كه بوزن هشت جو متوسط باشد * درهم شش دانق است كه بوزن چهل وهشت جو متوسط بحسب مثقال نصف وخمس مثقال شرعي است * مثقال بيست قيراط است كه بدرهم يكدرهم وسه سبع درهم وبوزن شصت وهشت جو وچهار سبع جو متوسط باشد * دينار بعينه مثقال شرعي است بلاتفاوت * رطل عراقي يكصد وسي درهم است كه نود ويك مثقال وبشعيرات شش هزار ودوصد وچهل جو متوسط باشد وآن دوثلث رطل مدني بود * رطل مدني يك صد ونود وپنج درهم شرعي است كه بمثقال يك صد وسي وشش مثقال و دوثلث مثقال وبشعيرات نه هزار وسه صد وشصت جو متوسط باشد وآن يك ونيم رطل عراقي بود * رطل مكي ضعف يعني دوچند رطل عراقي است كه بدرهم دوصد وشصت درهم شرعي وبمثقال يكصد وهشتاد ودومثقال باشد * من ربع صاع است كه بحسب درهم دوصد ونود درهم ونيم وبحسب مثقال دوصد وچهل مثقال وسه ربع مثقال است وآن دورطل وربع رطل عراقي است كه يك رطل ونصف

مدني باشد * صاع چهار مد است که بد رهم یکهزار ویک صد وهفتاد درهم وبمثقال هشت صد ونوزده مثقال وآن بر طل عراقي نه رطل وبر طل مدني شش رطل وبمكي چهار ونيم رطل بود * قنطار شش من است که بحسب ارطال یک هزار ودوصد رطل عراقي وهشت صد رطل مدني وشش صد رطل مكي است که بحسب امداد پانصد وسي وسه مد وثلث مد وبحسب صاع یك صد وسي صاع وسه ثلث صاعی وبدرهم یک صد وپنجاه وشش هزار درهم شرعي وبمثقال یك صد ونه هزار ودوصد مثقال شرعي باشد * اما اوزان متعارفهٔ مختصه ببلاد هند * سرخ که عین الدیک باشد وبهندي کهونکچی نامند سه جو متوسط است واز قیراط سه ربع کمتر است * رتي که تخم کل چاندني باشد چهار جو متوسط است * ماشه هشت رتي است وبحسب شعیرات سي ودو شعیره وبحسب برنج شصت وچهار برنج * آنه پنج رتي است که شانزدهم حصه روپیهٔ هندي باشد وآنهٔ روپیهٔ سکه یك برنج ازده ماشی زیاده است که پنج رتي ویك برنج باشد * تانک چهار ماشه است وبقولی بیست وچهار سرخ * توله متعارفهٔ بنکاله دوازده ماشه است وبحسب رتي نودوشش رتي وبدرهم شرعي نه درهم وبمثقال شرعي شش مثقال وربع مثقال وربع خمس مثقال * وتوله متعارف شاهجهان آباد ده ماشه است * بدانکه روپیه که نقرهٔ مسکوک بلاد هند وبنکاله است بر دو قسم است یکی ده ماشي متعارف شاهجهان آباد واکثر بلاد هند ودیگر روپیه متعارف بنکاله واین ده ماشه ودو رتي است ومعروف بوروپیهٔ سکهٔ آست * مهر یعني اشرفي هندوستان وبنکاله که عبارت از طلاي مسکوک آن بلاد باشد وآن کامل الوزن دارد و ناقص الوزن کامل الوزن آن درکل ممالک هندوستان ازنه ماشه وشش رتي وبحسب رتي هفتاد وهشت رتي وبحسب درهم شرعي هفت درهم ویک ربع درهم وسه شعیره وبحسب مثقال پنج مثقال وهشت شعیره ویک سبع شعیره است زیاده نیست وناقص آن ازنه ماشه وچهار رتي کمتر نمیباشد * پیسهٔ عالم گیری که ازمس متعارف درزمان قدیم هند وبنکاله است بعینه توله بنکاله است که دوازده ماشه باشد وپیسهٔ متعارف این زمان ده ماشه ونیم است * دام پنج تانک است که بیست ماشه باشد * سیر عالم گیری شصت و چهار توله است بتولهٔ بنکاله وبحسب درهم پانصد وهفتاد وشش درهم شرعي وبحسب مثقال شرعي چهار صد وسه مثقال ویك خمس مثقال * من عالم گیري چهل سیر است که بحسب توله دوهزار وپانصد وشصت توله وبحسب ماشه سي هزار وهفت صد وبیست ماشه باشد وبدرهم شرعي بیست وسه هزار وچهل درم وبمثقال شرعي هفده هزار ویکصد وبیست وهشت مثقال * اما اوزان متعارفهٔ ایران * ارز که بفارسي برنج نامند یعني ارز متوسط دربزرگي وکوچکي بوزن دوخردل بري است * حبه از مثقال دوشعیره است که چهار ارز باشد * قیراط از مثقال چهار شعیره ویك ربع شعیره است که هشت ارز ونصف ارز باشد * دانق که بفارسي دانک گویند بیست ویك شعیره است ویك ثلث که چهل ودو ارز باشد ودو ثلث ارز * مثقال صیرفي گفته اند که بیست وچهار قیراط است وگفته اند یکصد وچهل وشش جو وربع است که سه درهم شرعي ودو جو وربع جو متوسط ویك مثقال وشش سبع مثقال شرعي باشد بدانکه درمثقال صیرفي اختلاف بسیار است حکیم میر محمد مؤمن درهم تمام جدید گفته که سه ماشه میشود مولف گوید که مقرر است که دوغازي چهار مثقال است وروپیه ده ماشي هندي دومثقال ونیم چنانچه غازي را با روپیهٔ سکهٔ بنکاله وزن نموده شد یك روپیه ونه آنه کامل شد که یکصد وبیست وهشت رتي که شانزده ماشه باشد شد ورتي هم مقرر است که چهار جو متوسط است بس برین تقدیر باید که مثقال صیرفي یکصد وبیست وهشت جو متوسط باشد نه یک صد وچهل وهشت جو پس مثقال صیرفي سي ودو رتي باشد که چهار ماشه است که دو درهم ودو ثلث درهم شرعي ودو مثقال الاثمن مثقال شرعي است تخمینا * غازیکي دومثقال صیرفي است که هشت ماشه باشد * دوغازي چهار مثقال است که شانزده

ماشه باشد يعني يک توله وچهار ماشه * سير نزد اهل خراسان پانزده مثقال است که پنج توله باشد * ده نارسي وهفت مثقال ونيم است که دوازده توله ونيم باشد * پنج نار هجده مثقال وسه ربع مثقال است که شش توله وسه ماشه باشد * ودو نيم نار نصف آن است که نه مثقال وسه ثمن مثقال باشد که سه توله ويک ونيم ماشه است * من تبريزي شش صد مثقال است که يکصد وپنجاه دوغازي باشد که دوصد توله که سه آثار وهشت توله که ثمن آثار است ميشود وبدرهم شرعي يک هزار وهفت صد ونود ونه وبمثقال شرعي يک هزار ودوصد وشصت مثقال است * نيم من تبريزي سه صد مثقال است که يکصد توله باشد که يک آثار ونيم وچهار نوله است * يک چهاريک ربع من تبريزي است * پنجاه عبارت از هشتم حصهٔ يک من است که نيم چهاريک باشد * سيه عبارت از شانزدهم حصهٔ يک من است * پانزده نصف سيه است وآن را در اصفهان ده نار گويند * من شاهي يک هزار ودوصد مثقال است که سه صد دوغازي باشد که دو من تبريزي است پس بحساب هندي شش آثار وشانزده توله که يک ربع آثار است ميشود * واما اوزان متعارفهٔ طبيهٔ صغار وکبار آنها * اما صغار آنها بترتيب حروف ايراد مينمايد * ابولوا بولس نزد بعضي يک انک مثقال ونزد بعضي يک انک درهم ويوحنا بن سرابيون گويد سه قيراط است * ادويه وابوبقوس يک اوقيه اند * استار چهار مثقال ونيم است بوزن ذهب وبوزن فضه شش درهم وهه سبع درهم وشيخ الرئيس رحمه الله تعالى شش درهم گفته وحذاق اطبا آن را چهار مثقال دانسته اند پس آن بحساب چهار مثقال ونيم که هر مثقالي بقول خجندي يکصد وبيست شعيره باشد بحساب هندي مي رتي ميشود که سه ماشه وشش رتي باشد پس چهار ونيم مثقال شانزده ماشه وهفت رتي بود که يک توله وپنج ماشه وهفت رتي باشد وبمثقال شرعي هشت مثقال وچهار شعيره وبصيرفي چهار مثقال وربع الاثمن ربع مثقال بود * اکسوفانن بحسب کيل هشت درهم وبحسب وزن هشت قيراط است زيرا که مستعمل درهرد واست وبقول شيخ الرئيس رحمه الله تعالى مزده درخمي است * اوقيه که وقيه نيز نامند بوزن فضه ده درم وپنج سبع درهم وبوزن ذهب هفت مثقال ونيم است بمثقالي که ذکر يافت دراستار که سه ماشه وشش رتي باشد دو توله وسه ماشه وشش رتي وبمثقال شرعي سيزده مثقال ونيم وبمثقال صيرفي هفت مثقال الا هشت شعيره که دو رتي باشد که ربع ربع مثقال ميشود * اوبولات نه قيراط است * اونقوش يک اوقيه * باقلا مراد از مطلق آن واز باقلاي يونانيه نيم درهم وبقولي دوشامون وبقولي شش قيراط است * باقلا اسکندريه نه قيراط * باقلا مصريه چهل وهشت جو متوسط است که يک درهم باشد که دوازده قيراط است که يک ماشه ونيم هندي باشد که دوازده رتي است * بردار صغير يک درهم * بردار کبير مانند ملعقه است وآن از عمل رشح مائع چهار مثقال واز معجون وادويهٔ خشک دو مثقال است وبقولي يک مثقال * برمه دو قيراط است * بندقه يک درهم ونزد بعضي يک مثقال است * ترمسه دو قيراط مثقال است * جرجور جرجير بجيم وراي مهمله هريک دو ثلث مثقال اند * جربونهٔ شاميه يک قيراط * جوح چهار مثقال * جوزه از مطلق آن مراد نه درخمي ونزد شيخ الرئيس چهارده شامون ونزد بعضي چهار مثقال است * جوزه نبطيه يک مثقال * جوزهٔ ملکيه شش درخمي است * حاماي صغير دو مثقال * حاماي کبير سه مثقال * حبه از درهم دو نيم ارز است تخمينا واز مثقال چهار ارز است که دو شعيره باشد * حزمه بحاي مهمله وزاي معجمه بحسب وزن قريب بشش مثقال وبعضي چهار مثقال گفته اند وگويند آن مقدار است که کف دست را مملو سازد وبکنجد ميان ابهام وسبابه که سر آنها برهم گذارند واز حشائش يک قبضه است که يک دسته نامند که بقبضه در آيد * حمصه چهار جو ويک ربع جو باشد ومساوي قيراط بود * خرما يک انک

وتيم است * خرنوب ازمطلق آن مراد يک قيراط است * خرنوب شاميه چهارحبهٔ فضي وسه حبهٔ ذهبي است * دانق که بفارسي
دانك نامند ازده رهم دوقيراط چهارطسوج هشت حبه شانزده ارزاست واز مثقال سه قيراط ويك حبه که چهارطسوج
بحبه ده حبه وبارز چهارارز باشد که مثقال طبي موافق اوزان هنديه سه رتي وسه ربع رتي وبصيرفي پنج رتي ويک ربع رتي و
بشرعي چهاررتي وسه ربع برنج واز درهم طبي دونيم رتي واز صيرفي چهاررتي واز شرعي دو رتي تخمينا ميشود * درخمي يک
درهم است وشيخ الرئيس يک مثقال گفته که شش ابولات که پنجاه وچهار قيراط است باشد * درهم کويند معرب درخمي است
خجندي گويد که آن تامي داردوناقصي * درهم تام که درقديم الايام متعارف بوده هشت دانک وناقص آن که جديد مقرر شده
است شش دانک است که دوازده قيراط نقصي باشد وبه طسوج بيست وچهارطسوج وبحبه چهل وهشت حبه پس آن
نود وشش شعيره ميشود که سه ماشهٔ هندي باشد * ودرهم ناقص چهاردانک ونيم است * واز درهم طبي مراد اين است
که دوماشه اودورتي هندي باشد زيرا که آن هفتاد ودو شعيره است که هژده رتي باشد واز کلام شيخ الرئيس که فرموده اند
والمن يکون اربعين استارا والرطل عشرين استارا والاستارسته دراهم ودانقا وهو اربعة مثاقيل پس مثقال هفتاد ودو شعيره
ميشود بقول ايشان چنانچه انشاء الله تعالى درتبيان مثقال خواهد آمد ودرهم بدان حساب چهل وپنج شعيره وثلث شعيره ميشود
که يازده رتي ويک شعيره وثلثي که يک ماشه وسه رتي وريک شعيره وثلث شعيره باشد ودبکران هريک چيزي گفته اند وعمل بقول
خجندي اولى مى نمايد * سامونايک غراما ونيم است که ده مثقال ونيم باشد * سکرجه ازمطلق آن نزد شيخ الرئيس مراد
شش استار وربع استار ونزد بعضى شش استار وچهاردانک استار است * سکرجهٔ کبيره نه اوقيه * سکرجهٔ صغيره سه اوقيه است
* شعيره دوارزه است که چهارخردلهٔ بريه باشد * صدفهٔ کبيره چهارده سامون است * صدفهٔ صغيره هفت سامون است * صدفه بوزن
سکرجهٔ کبيره است * طسوج ازدرهم دوحبه وازمثقال دوحبه ونيم ودوارزه است * طول سه مثقال ونيم وسه قيراط است * عرما ربع
مثقال تايك مثقال ودر مفتاح المطب ربع درهم تا دودانک است * عرمى بعين مهمله صفت اوقيه است * غراما بغين معجمه
ازيکدانک ونيم تا دودانک وتايك مثقال است * فلنجاريك ملعقه * فلنجاريك درخمي ونيم است * فوطيل هفتاد ودومثقال
است * قواشوس شش مثقال واز روغن دوازده درخمي است واز شراب يك اوقيه ونيم * قوطولى صفت اوقيه * قيا ما صفت مثقال
است * قيراط ازمثقال صيرفي چهارشعيره است ويك ربع شعيره * کرميه شاميه ربع درهم تا ربع مثقال ونزد بعضى يك غراما
ونيم است ونزد بعضى سه قيراط ويك حبه است * کف شش مثقال است وآن را قبضه نيز کويند * کناش شش درهم ونيم است
* مثقال طبي خجندي گفته که بعضى گفته اند مختلف نشده است آن درسابق ولاحق زمان وبريك قرار است وآن از
طلا يک درهم وسه سبع درهم است که نيم مثقال وخمس آن باشد زيرا که به تجربه دريافته اند که طلا ازنقره اين مقدار درحجم
زائد است پس آن بحسب دانک شش دانك وبحسب قيراط بيست قيراط وبحسب طسوج بيست وچهارطسوج وبحسب حبه
شصت حبه وبحسب شعيره يکصد وبيست شعيره وبحسب ارزدويصد وچهل ارزه است ودانق آن مثقال سه قيراط ويك حبه
وچهارطسوج وده حبه وبيست ارزه وقيراط ازان سه حبه ودوارزه وطسوج آن ده حبه ونصف وعشر ارزه وحبه ازان چهار
ارزه ارزد وخردلى بري است واين مشهور است ونوشته که ديدم در بعضى ازکتب قديم عبارتى که دلالت ميکرد برين که
مثقالى يوناني دوقيراط ازين مثقال مستعمل درين زمان کمتر ودرهم آن نيزسدس ويا ربع ازدرهم متعارف کمتر بود پس بدين
حساب مثقال که يک صد وبيست شعيره باشد بوزن شرعي يک مثقال وسه ربع مثقال ويك شعيره وبهندي سه ماشه وشش رتي

وبصيرفي سه ربع مثقال وسه ربع ربع مثقال ميشود وشيخ الرئيس مثقال را درخمي فرموده وگفته درخمي شش اوبولواست و وهرا بولوئی سه قيراط وهرقيراطی چهار شعيره پس بدين حساب درخمی که مثقال باشد هفتاد ودوشعيره ميشود چنانچه سه قيراط وهرقيراطی چهار شعيره پس بدين حساب درخمی که مثقال باشد هفتاد ودوشعيره ميشود چنانچه صاحب ميزان الطبائع نيز دانسته وبوزن شرعي يک مثقال وخمس مثقال الادوخمس شعيره ميشود وچهار شعيره ازمثقال طبي کمتر بود ونيم مثقال ونصف ثمن مثقال صيرفي ودوماشه ودورتي هندي ومساوي درهم ناقص است که درهم طبي نامند بقول خجندي وبقول نواب غفران مآب بيست وپنج رتي وسه خمس رتي ميشود که سه ماشه ويک رتي وسه خمس رتي باشد تخمينا زيرا که نوشته اند که چهار مثقال صيرفي پنج مثقال طبي است واطبای ديگر هريک چيزی گفته اند واکثری وزن مثقال را صريح ذکر نه نموده اند شايد بشهرت حواله نموده باشند الحاصل عمل بقول نواب غفران مآب ويا خجندي اقرب بصواب می نمايد العلم عند الله * ملعقه ازعسل چهار مثقال وازادويهٔ خشک مراد يک مثقال ودومثقال نيزگفته اند * مسطرون کبير سه اوقيه مسطرون صغير بوزن جوزهٔ ملکيه بود که شش درخمی است * من اسکندراني سه اوبولواست * ناطل ونيطل دواسنا راست ونزد خجندي دواوقيه ودرمفتاح الطب هفت درم * نواة دودانک مثقال است ونزد بعضی نيم درم نقصي است * وسيعون دومثقال ونيم است * هامين پنج استار وبيست درهم و چهار اوبولواست * يمينا سه ربع اوقيه است * واما اوزان کبار طبيه نيز به ترتيب حروف تهجي * ابريق دومن است ونزد بعضی پنج رطل * طاليقون يکصد وپنجاه رطل است که هر رطلی دوازده اوقيه باشد * انطاليقي هشت جوهين است که هفت مزار ودويست مثقال باشد * اياب ازعسل دورطل ونيم است وازروغن يکمن ونيم * جرهٔ ازمطلق آن مراد بيست وچهار قسط ونزد اسرائيل چهل وچهار قسط * جرهٔ صغير چهار قسط * جرهٔ انطاليقي چهل وهشت قسط * جوزق زجوسقا هريک سه رطل اند * جوهين شش قسط بقسط رومي که نه صد مثقال باشد * رطل مراد ازمطلق آن نزد اطبا رطل بغدادي است که عراقي نامند که دوازده اوقيه باشد وبا ساتير بيست استار وبمثاقيل نود مثقال که بحساب خجندي بهندي بيست وهشت توله وچهار ماشه ونيم مي شود وبدرهم يکصد وبيست وهشت درهم وچهار سبع درهم ابن سرابيون گفته رطل عسل نسبت برطل شراب بقدر ربع زيادة است ونسبت بروغن بقدر نصف زيادة ورطل شراب نسبت بروغن بقدر تسع زيادة است * زورق مطلق يک کيله است وبقولی دوقسط که هشت رطل باشد وبقول شيخ رئيس سه رطل وگفته اند بيست اوقيه است برای آنکه هراوقيه دوازده درهم باشد * زورق انطاليقي شش قسط است باقسا طروميه وبقولی هشت جوهين است * ممطيس جوهٔ صغير است که چهار قسط باشد * صاع چهار من است وآن بقول خجندي که انشاء الله تعالی دربيان من خواهد آمد وبهندي دوصد وبيست وپنج توله ميشود که سه آثار ونيم ويک توله باشد وبحساب نواب مرحوم که نيزدرهما نجا خواهد آمد سه آثار ويک ربع وربع ربع آثار ميشود وبقول شيخ الرئيس که مثقال را درخمي گفته که هفتاد ودوشعيره باشد دوآثار الا يک ثمن آثار ميشود واگر مثقال را مثقال صيرفي گيرند مساوي انچه آن مرحوم فرموده اند ميشود زيرا که ايشان نيز من رايکصد وشصت مثقال فرموده اند که المن يکون اربعين استارا والاستار اربعة مثاقيل * طاليقون يکصد وبيست وپنج رطل است * قسط رومي نه رطل ونصف سدس رطل است که بيست اوقيه باشد * قسط انطاليقي يکرطل است ونزد بعضی يک رطل ونيم ودرکناش ساهر دورطل ونيم است وازروغن هزده اوقيه وازشراب هشتاد رطل وازعسل بقول شيخ الرئيس دورطل ونيم * قفيزازکيل پيمانهٔ ايست که بوزن بيست وپنج کيله باشد وگويند بيست وچهار کيله است * قوطولي پيمانهٔ ايست که هفت اوقيه باشد وگويند ازشراب ده اوقيه واززيت نه اوقيه وازعسل سيزده اوقيه

* کیلچه پیمانهٔ ایست که یکمن و هفت ثمن من باشد * کیله سه صد درهم وکسری است * مشربه شش استار و ربع استار است * مکوک
سه کیلچه است * من از مطلق آن مراد دو رطل است که چهل استار باشد و بوزن ذهب یک صد و هشتاد مثقال باشد و بوزن
نقره دویست و پنجاه و هفت درهم و سبع درهم و نواب مرحوم نوشته اند که من طبي یك صد و شصت مثقال صیرفي است و هو
چهار مثقال صیرفي پنج مثقال طبي است پس بحساب خجندي پنجاه و شش توله و سه ماشه میشود و بحساب نواب مرحوم پنجاه
و سه توله و چهار ماشه اگر استار را چهار و نیم مثقال احتساب نمایند و بحساب شیخ الرئیس که در درهم ضمنا و در مثقال صریحا ذکر
یافت سي توله میشود اگر مراد از مثقال مذکور در استار فرموده اند و هو اربعة مثاقیل در آخر بیان مقدار من همان مثقال
باشد و اگر مراد مثقال صیرفي باشد پس مساوي آن است که قدس سره فرموده اند * من مکي یکصد و شصت مثقال است
* من رومي بیست اوقیه است که صد و پنجاه مثقال باشد * من مصري و انطاليقي شانزده اوقیه اند که یک صد و بیست مثقال
باشد * من اسکندراني سي اوقیه بود * من قطري بیست و دو اوقیه و نزد شیخ الرئیس رحمه الله تعالی یک صد و هشتاد مثقال
است ذیل در بیان تحویل بعض اوزان ببعض و معرفت آنها * تحویل درهم بمثقال آن است که از دراهم نصف و خمس را جمع
نمایند که آن عدد مثاقیل است مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که بیست
و پنج باشد و خمس آن که ده و مجموع سي و پنج شد پس دانسته شد که پنجاه درهم سي و پنج مثقال باشد * تحویل مثقال بدرهم
آن است که چون بر عدد دراهم سه سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال
چند درهم است پس افزودیم هژده را که سه سبع چهل و دو است بر عدد مثاقیل مذکوره دانستیم که چهل و دو مثقال شصت
درهم است * تحویل مادون درهم بمادون مثقال آن است که بحبه درآورند وثمن آن را بینداز ند پس آنچه بماند حبات
مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانک درهم چه قدر مثقال میشود باید بحبه حساب نمود و آن سي و دو حبه
محسوب میگردد و چون ثمن را وضع کنند بیست و هشت حبه بوزن مثقال میماند و آن نه قیراط و یک حبه از مثقال است
* تحویل مادون مثقال بمادون درهم آن است که بدستور مذکور بحبه درآورند و بران سبع آن افزایند مجموع آن حبات
درهم خواهد بود مثالش چون پرسند که ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار از درهم است باید که آن را بحبه درآورد و آن سي و
یك حبه و نیم میشود و چون سبع آن را که چهار حبه و نیم است بران افزایند سي و شش حبهٔ درهمي خواهد بود و آن چهار
دانک و نیم درهم است * تحویل اوزان دیگر باوزان هندیه * بدانکه هر وزنی را که خواهند تطبیق باوزان هندیه دهند و
معلوم نمایند که چه مقدار از ان است باید که اگر مادون درهم و یا مثقال است بشعیره برند و شعیره را برتي و رتي را بماشه و مقدار
وزن آن را دریابند که چند رتي و یا چند ماشه است مثلا چون خواهند که بدانند درهم چند رتي و یا چند ماشه است و همچنین
مثقال بدستوریکه ترقیم یافت دریابند و در ضمن درهم و مثقال نیز ذکر یافت و اگر ما فوق درهم و مثقال است مقدار هریك
از ان هر دو را بحساب هندي دریافته حساب نمایند که چند ماشه است و هر دوازده ماشه را یك توله محسوب دارند و هر شصت
و چهار توله را یك سیر و هر چهل سیر را یك من تا آسان و واضح گردد و امثله و تطبیق بعض اینها اجابطریق دستور العمل
نیز ذکر یافت و بالجمله آن جا شعیره را برتي و رتي را بماشه میبرند اینجا ماشه را بتوله و توله را بآثار و آثار را بمن برند
* فصل نوزدهم در بیان بعض امور متعلقه بنجوم و طبیعیات * بدانکه مولدات ثلثه که جماد و نبات و حیوان موجودات
این عالم باشد متکون و متر کب از امتزاج عناصر اربعه آتش و هوا و آب و خاک اند بتاثیر کواکب سبعهٔ سیارهٔ زحل و مشتري

ومريخ وشمس وزهرة وعطارد وقمر با عانت ثوابت ونظرات هريك بايكديكر بتحريك افلاك دوار بامر پروردگار جل وعز هريك از
ازكان رادو طبيعت است چنانچه سبعهٔ سيارهٔ خصوصا علويات وشمس راد وقوت است يكي فاعله ودر يكري منفعله فاعله حرارت
وبرودت ومنفعله رطوبت ويبوست چنانچه ذكر يافت ودر جدول منسوبات كواكب نيز خواهد آمد وهمه كوكب ديكر تابع
ومشارك علويات اند زهره مشارك مشتري وعطارد مشارك زحل وقمر مشارك شمس وهمه كواكب وروحانيهٔ علويات
وشمس بلسان شرع هريك معبر ومسمى بملكي از ملائكه عظام اند مثلا روحانيهٔ زحل را عزرائيل ملك الموت قابض ارواح
نامند وروحانيهٔ مشتري راميكائيل مالك ارزاق وروحانيهٔ مريخ را اسرافيل نافخ صور وروحانيهٔ شمس را جبرئيل حامل وحي
وتنزيل والهام وانچه درين عالم سانح وواقع ميكردد بحكم حق جل شانه از تاثير آنها است خواه در قعر زمين وجبال وسواحل
بلشد از تركيب زيبق وكبريت كه مادهٔ معدنيات است باختلاف مراتب آنها از لطافت وكثافت وصفا وكدورت وتساوي هردو يا قلت
وكثرت يكديكر چنانچه در فصل نهم ذكر يافت ويا نزديك بسطح زمين خواه بي توسط بزر وتخم ونواة واعمال آدمي رادران دخل
وتصرف نباشد كه كياها واشجار خود رواست ويا دخل وتصرف باشد كه انواع زراعتها وغرس اشجار وتركيب بعضي انواع
با بعضي است كه نباتات باشند * وآيهٔ كريمه وافي هدايه وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ * بيك معني اشارة بدان است زيراكه
بدون نزول باران وتاثير آفتاب وسائر كواكب برا راضي انواع نباتات وحبوب واثمار وحيوانات كه غذاي حيوان وانسان
است بهم نميرسند ونزول رحمت وبركت وفيض وبهشت ونعم موعودهٔ آن باعتبار رفعت وعلوشان ومنزلت معبر ازسما ودرسما وفوق
آن است يا بر روي زمين خواه در سوراخهاي زمين وجبال وخاكها وزمينهاي نمناك وكودالها ونيزارها وامثال اينها
بي نتاج وجمع نر باماذه كه انواع هوام وحشرات باشند ويا به نتاج كه بعض اينها انعام ودواب سهلي وجبلي واهلي ووحشي
باشند ويا بتعمل وصنعت انسان كه جفت نمايد بعضي انواع را با بعضي ديكر مانند استر كه از جمع الاغ بافرس است ويا بز
اهلي با بز وحشي باشند وگاو اهلي باگاو وحشي وازين قبيل ويا صنفي بصنف ديكر كه انواع حيوانات باشند باختلاف اصناف
ويا درهوا يعني پرواز نمايند خواه صغير الجثه باشند ويا كبير الجثه وبر اشجار وشكاف ديوارها وكوه ها آشيانه وخانه سازند
كه انواع طيور باشند باختلاف اصناف خود ويا در آب تكون يابند خواه بطريق نتاج يا بدون آن كه انواع حيوانات مائي
باشند باختلاف اصناف خود از اصداف وحلزونات وكرنها وسمك مفلس وغير مفلس وغيرها از اصناف حيوانات مائي
وهريك اين مولدات ثلثه را اعضا وغذائي است خاص بتوسط تاثير كواكب وقوائي كه حق جل وعز بهريك ازين انواع
ثلثه بقدر احتياج وقابليت عطا فرموده از جاذبه وماسكه وهاضمه ودافعه وغاذيه وناميه ومولده وچون اين قوى سبعه
در جمادات بسيار ضعيف اند وتمييز نامي ندارند لهذا آنها را صاحب آن قوى نميدانند ودر نباتات چون قوى وتميز
تمام دارند صاحب آنها وآنها را قواي نباتيه گفته اند وغذاي نباتات از لطائف اجزاي مائيه وترابيهٔ مختلطه باهم است كه
ريشه وبيخ گياه وشجر جذب نموده نشو ونامي يابد وبتدريج بواسطهٔ عروق وپومت درخت بساق وشاخ وبرگ وگل وثمر
وبزر ونواة ميرساند وهريك آنها آن را غذاي خود مينمايند وتغذيه وتنميه وتوليد بزر ونواة ويا فصيل وشاخهاي اطراف
بعضي اشجار كه بمنزلهٔ توليد مثل است بدون هضوم اربعه در هريك از مواضع متصور نيست وليكن چون در نباتات ضعيف
است در آنها چندان اعتبار نمينمايند الا عند التحقيق نيز خالي ازان نيستند وغذا كه بر تنهٔ اشجار وبيخ آنها بهم
ميرسد فضول هضم اول وثاني است بمراتب وصموغ والبان وينوعات وآب جاري از تنهٔ بعضي اشجار وكفيكه بر بيخ اوراق

وبراوراق بعضي نباتات مجتمع ميكردد فضول مضوم ثلثهٔ آنها است چنانچه دربدن حيوان برازوبول وعرق عند الغلبه وحدت خون برعلف وبول الدم وقئ الدم وبواسير وحيض وحصرة واورام وبثورود ماميل وجرب وغيرها ودم فاسد وصفرا وسودا وبلغم نيز با مراض مذكورة وغدد وغيرها وسائرامراض مختصه وغيرمختصه دفع ميكردد ومعالجه وتدبير طبيب درامراض بدني ازجملهٔ اعمال وتصرفات آدمي است درابدان ودرامراض نفساني وروحاني تصرف اوست درنفوس وارواح ونظرات كواكب رانيزدران دخل است * بدانكه هرمرتبه ازموالید ثلثه پيوسته بمرتبه ديكري است يعني افق جمادات پيوسته با بتدای نباتات وجمادات متكونهٔ آن مرتبه ازنباتيت نيز بهره دارند مانند حجرالیهود ومرجان وسنكي ديده شد بعينه بشكل ماهي مفلس بقدردوثلث شبري ودرصلابت وثقل وجوهرمانند حجرالیهود وسفيد رنك ومرتبهٔ اول نبات كياه واشجاره اند كه ازجماديت نيز نصيبي دارند مانند نباتيكه درسواحل بعض دريا ها كه كوهستان است ميرويند خواه تمام آنها دائم زيرآب وخواه قدري بيرون بحسب جزر ومد وغيرآن باشد پس نباتات واشجار ضعيفه بتدريج تا قويه تمام اجزای تسعهٔ نباتيه رسند وافق نبات پيوسته باول حيوان است باآنكه بعض نباتات شبيه بشكل حيوان وانسان ميباشد بدون حس وحركت مانند يبروح الصنم كه آدم كياه نامند وشنيده شده كه دربعض بيشها وجنكلهای ملك هند وزيربادات وارض جديد بعض اشجار است كه ثمرآن بشكل سرانسان تاكردن وبعضی بتمام هيئت انسان ميباشد نروماده كه بموی بشاخ درخت آويخته است وشخصی موی سريكی ازانها رابريده ازدرخت جدانموده دوقطره شبيه باآب خون ازدوچشم آن برآيد وبزمرده كرديد وشكم آن راشكافت سه عدد تخم ازان برآيد كه گويا ميخواهد تكلم نمايد وليكن تكلم وحس وحركتی ندارد وچون بعضی اعضای آن راقطع نمايند رطوبتی شبيه بخون ازان برمی آيد ودرملك هند سنكی بهم ميرسد بشكل سرانسان وصورت آن وسياه رنك ودردهان آن نقطهٔ طلائي وهنودان آن رامی پرستند وآن راپارس ناتهه می نامند ويابخاصيت مانند نخل ونارجيل وفوفل كه چون سردرخت آنها رابيرند ديگر ثمرنميدهند وتاكود ثمردرخت نخل نررا بمادهٔ كه لقاح وفحل گويند نزنند نخل مادهٔ ثمرخوب نميدهد ومیل مينمايد سرنخل نربسوی نخل مادهٔ وچون تمام پوست قنهٔ كل اشجاررا جداكنند خشك ميكردند ونباتات انواع واصناف اند بعضی ازان قبيل اند كه دريكروز ميرويند ودرهمان روزبرطرف ميكردند وبعضی در چندروزتكون مييابند وبكمال ميرسند وچندروزی ميمانند مانند رياحين وكلها وبعضی بكمتر ازسه ماه تكون نمييابند وبشجرنمی آيند مانند خيار وبادرنك وبقول وخضراوات وبعضی زراعتها وبعضی بعد ازچهارماه مانند هندوانه وخربزه وكدو وپلول وامثال اينها كه بيارهٔ دارند وساق ايستاده ندارند وبعضی بعد ازنه ماه مانند اكثرحبوب وبزورمانند جووگندم وبرنج وذرت ودخن وامثال اينها مانند تكون جنين درارحام ولهذا اكثرغذای انسان ازين حبوب است وما درملك بنكاله وبلاد يكه حرارت ورطوبت برآن غالب باشد از اقليم دويم بكمتر ازايام مذكوره تكون واتمام می يابند * وبدانكه هريك ازاجزای نباتات وشجر بمنزلهٔ عضوی است از اعضای حيوان مثلا بيخ وريشه بمنزله سروا عصاب وعروق آن است وباعتباری بمنزلهٔ كبد آن است وتنهٔ درخت بمنزلهٔ ظهرو پشت آن وپوست وعروق آن بمنزلهٔ پوست وعروق حيوان وشاخها واوراق آن بمنزلهٔ دست وپا وانكشتان وگل وثمرآن بمنزله نطفه ونتيجه واولاد وخارآن بمنزلهٔ شاخ وناخن ومنقارواول مرتبهٔ حيوان حيوانات ضعيفه اند مانند كرمها وهوام وحشرات كه ازقوای دوازدهٔ گانهٔ حيواني كه پنج حس ظاهر وپنج حس باطن وقوت شهوي وغضبي است بهره بسيارنمی دارند بلكه بعضی صاحب سه قوت وبعضی چهارقوت وبعضی پنج قوت اند وهمچنين تا بتمام آنها با آن هفت قوت نباتيهٔ مذكوره يعني تابتدريج بحيوان تام قوي كامل

صاحب آن دوازده قوت رسد که معوضات ثمانیه باشند ازخرس ومیمون وفیل وغیرها واز انواع حیوانات بعضی که آنرا انسان جنگلي مینامند یعني نعناس که بهندي بن مانس نامند بسیار با حس وادراک وشعور میباشد الا آنکه نطق وتکلم ندارد وبا شاره اکثر چیزها را می فهمانند ومیطلبند واین حیوانات درافق مرتبه حیوانیت اند وپیوسته باول مرتبهٔ انسانیت که انسان ضعیف الخلقة اند وازشرافت ومزیت انسانیت وفیضی که جناب اقدس الهي زیاده برکل مخلوقات باوعطا نموده که بمنزلهٔ فضل ومابه الامتیاز آن است ازحیوانیت وغیرها که نطق وادراک کلیات واظهار تعلیم وتفهیم مافی الضمیر خود بدیگری وتعلیم وتفهیم مافی الضمیر دیگری است ومعرفت صانع جل ذکره بهرهٔ بسیار کم میدارند وکاملین ایشان بهرهٔ تام وافر مانند انبیا واولیا صلوات الله علیهم وحکما تشبیه نموده اند جمادات را بانسان خوابیده بلکه مرده ونباتات را بانسان خوابیدهٔ معکوس سربزیر زمین وپاها بیرون وبالا وحیوانات را بانسان مدهوش بچهار دست وپا رونده وانسان را بحیوان هوشیار با عقل وتمییز * وبدانکه آن کواکب مذکوره بعضی سعد اکبر اند وبعضی سعد اصغر وبعضی نحس اکبر وبعضی نحس اصغر وبعضی متوسط تابع آنها پس هریک ازمراتب مولدات ثلثهٔ مذکورهٔ تریاقیهٔ فاذزهریهٔ نافعهٔ ضرهٔ فاضله منسوب بسعد اکبر واصغر وهرسعی مضرمفسد مهلک بنحس آنها بمراتب ومتوسط اینها بمتوسط آنهااند خصوص که درخانه وبیت الشرف واوج وسعادت وحظوظ خودها باشند ویانظرات سعود با آنها باشند وبخلاف اینها که درغربت وهبوط وبی حظ ونظرات نحوس با آنها باشد بدتر یعني هنگام تکون هریک از مولدات که کواکب سعیدهٔ مربي آنها اند وآنها منسوب بدینها اگر درخانه وبیت الشرف واوج وحظوظ خوداند ونظرات سعود با آنها است درکمال سعادت اند والا درسعادت کمتر وناقص وهمچنین کواکب منحوسه وتکون منسوبات آنها * وبدانکه بعضی طبائع بابعض مناسبت والفت دارند چنانچه بعضی کواکب باهم مانند زیبق با ذهب وحجر مقناطیس با حدید وکاهربا باکاه که چون باهم رسند حکم عاشق ومعشوق دارند که بی عائقی ومانعی وجدا کنندهٔ ازهم جدا نگردند وبعضی قاهر بعضی اند مانند سنگ صنباده که بواسطهٔ آن جمیع احجار را میسایند ومیتراشند ومانند آهن آبدار که اکثر احجار وفلزات را میتراشند وسوهان میکنند وحجر مقناطیس را بآلت معي میبرند ومیتراشند وبقلم الماس برجمیع احجار نقش میکنند وانچه را میخواهند وکبریت که سیاه کننده وسوزانندهٔ اکثر چیزها است به سبب رطوبت بورقي لزج منجمد خود که بحرارت آتش گداخته بهرچه میرسد میچسپد وآن را یا خود میسوزاند ومکلس میسازد وطبیعتی معین طبیعتی است مانند تنکار که معین سنگ وگداز طلا ونقره است وکبریت که معین تکلس اکثر فلزات واحجار ومغنیسا وقلي معین گداز سنگ ریزه ورمل است که بواسطهٔ آن گداخته شیشهٔ صافي میسازند وطبیعتی مزین طبیعتی است مانند نوشادر که غوص مینماید دراعماق اجساد وتنقیه اوساخ آنها نموده زینت میبخشد آنها را وبوره وشبوب وزاجات واملاح مدبره که بدانها تصفیه وجلای فلزات مینمایند وطبیعتی مفسد طبیعتی است مانند سرب که مفسد ذهب است وزیبق مفسد کل فلزات وطبیعتی گریزندهٔ طبیعتی است مانند حجر باغض الحل وطبیعتی با طبیعتی ممازج است مانند تاثیرات ادویه واغذیه دراعضاء علیله وصحیحهٔ بدن حیوان وانسان که هرعضوی ازاعضا دوای مخصوص بعلت خود وغذای لائق بحال خود را بمناسبت جذب مینمایند باستعانت قوت مدبرهٔ بدنیه وقوت ماسکهٔ عضویه وقوت دافعهٔ مرض وقوت غاذیه ونامیه ومولده وهمچنین سائر طبائع وچون این امور بالاجمال دانسته شد پس اگر درهنگام اخذ والتقاط هریک ازمولدات مناسبات وبودن کواکب منسوبه بدانها را درخانه وبیت الشرف وحظ واوج خود وبودن نظرات سعود بانها مراعات نمایند اولی است وهمچنین درهنگام اعطا بدیگری درتوسعهٔ وقت ودرهنگام ضیق وضرورت باکی نیست عدم مراعات آنها * وبدانکه برجمادات ترابیت ریموست

وبر نباتات ترابیب ومائیت غالب است با هوائیت وحرارت ضعیفه و بر حیوانات هر چهار قریب باعتدال ودر انسان باعتدال فرضي طبي * وبدانکه بعض نباتات واحجار باعتبار دو کیفیت خود منسوب بدو کوکب اند مانند پیاز که بحرارت وحدت بمریخ وبرطوبت بزهره منسوب است وافیون به برودت بزحل وبه یبوست هم بدو وهم بعطارد و بسا است که یك چیز بچند کیفیت مشترک منسوب بچند کوکب است مانند چوب چیني وجدوار وفادزهر نیز وهر دوای مرکب القوی وگاهی میباشد که یک جنس ویك نوع بحسب جنسیت ونوعیت منسوب بیک کوکب است وبحسب اختلاف اوصاف واشکال وغیرها بکواکب دیگر نیز وگاه میباشد اجزای بعض اشجار ونباتات باعتبار اختلاف کیفیات والوان وخواص منسوب بچند کوکب که بیخ آن منسوب بکوکبی وپوست آن بکوکبی وخار وبرگ وگل وثمر وتخم ولحم وآب آن هریك بکوکبی مانند اترج ونارنج وشفتالو وانبه وانار وامثال اینها * وبدانکه تکون تار عنکبوت وکائنات جو نیز از تاثیر کواکب مذکوره است بر اراضی وبحار وانهار وصعود ابخره وادخنهٔ آنها بحسب اختلاف مواد وقابلیت میاه واراضي مثلا انچه در هوا قریب بزمین که بسبب غلظت هوا مانند تارهای باریك از هم متفرق ویا مجتمع ودرهم بافته شده در سقوف وکنج دیوارها ودروازها وبین شاخها وبرگهای اشجار ومغارات جبال وغیرها تکون یابد آن را نسج وتار عنکبوت نامند * وانچه صعود نماید وبالا رود اگر اندک ولطیف وبران رطوبت غالب است بسبب اندک سردي مانند سردي آخر شبها وخصوصا سردي شبهای زمستان رطوبت گشته باهوا نزول نماید آن را طل وصقیع وشبنم نامند واین نیز بحسب قلت وکثرت ماده کم وزیاده میباشد در اراضي قریب بدریا ورطوبات زیاده ودر بعیده کمتر * واگر صعود نماید تا بکرهٔ زمهریریه رسد * اگر بران رطوبت وبخاریت غالب است بسبب سردي متراکم گشته دفعة فرود آید واز تحریك فرود آمدن آن ریاح بتموج وحرکت در آید واین نیز بحسب کثرت مقدار وقلت مادهٔ آن وسرعت فرود آمدن وبطوی آن موجب کثرت وقلت ریاح مختلف میباشد وسبب طوفانها وبادهای عظیم این است ویا آنکه بعض اجزای آن ابخره وابر مستحیل بهوا گردد ولهذا ابرهای خشك نمی بارد ویا آنکه گرمي بسیار برطوبت بحار وانهار رسد ودفعة مائیت بسیاری منقلب بهوائیت گردد وبتموج وحرکت در آید وسبب جزر ومد دریا را نیز بیك وجه انقلاب مائیت بسیار بهوائیت وهوائیت بسیار بمائیت گفته اند وآن ابخرهٔ متراکمه را سحاب وابر نامند وچون متقاطر گردد وفرود آید مطر وباران اگر بعد تقاطر وجدا گشتن در بین راه سردي بدان رسد ومنجمد گشته فرود آید آنرا برد وتگرگ نامند واگر قریب بانفصال سردي بسیاری بدان رسد ومنجمد گردد وفرود آید آن را ثلج وبرف گویند واگر دخانیت ویبس بران غالب است زیاده صعود نماید وبالاتر رود وبکرهٔ زمهریریه رسیده بسبب سردي سطح ظاهر آن متراکم گردد وحرارت کامنه دران ادخنه در باطن آن بهیجان وجولان وحرکت آید واز حرکت آن صدائی آید وسطح ظاهر خود را شکافته بر آید با آوازی شدید آن را رعد نامند واگر دران اندک دهنیت وکبریتیت در حین شکافتن محترق گردد وازان روشني ظاهر شود آن را برق نامند واینها نیز بحسب کثرت وقلت ماده مختلف میباشند در زیادتی وکمي * واگر با آن ابخره وادخنهٔ کثیره دهنیت وکبریتیت غالب باشد بعد صعود وتراکم وانجماد حرارت کامنه دران اشتعال یافته آن را محترق گرداند وازان روشني وصدائی ظاهر گردد وجرم سوخته کثیف آن بیفتد با بخاری گرم کبریتي که بهرجا برسد بشکند ودر زمین فرو رود وبخار آن بهر که برسد متغیر ومدهوش گرداند واحیانا هلاک سازد وآن را در اجسام صلبهٔ ثقیله تاثیر زیاده است از اجسام رخوهٔ خفیفه چنانکه اگر بشمشیر در غلاف رسد غلاف آن را نسوزاند ونشکند وتیغ آنرا سوراخ کند وبخراشد وبر بدرهٔ زر که برسد بدره را نسوزاند وزر را

بکداز وآن روشني را برق وآن جرم ثقيل كثيف افتاده باصل اراصاعقه نامند واگرآن ابخره وادخنه لطيف وباكبريتيت ودهنيت وغلظت بسيار است وثقل وارضيت ندارد بسيار بالا صعود نموده وبتاثير حرارت وتحريک افلاک محترق گشته باشكال مختلفه ظاهر گردد بحسب قلت وكثرت مادهٔ آن رانيازک ونيزشهاب وذرات الاذناب وذوذوابه وسيارهٔ دنباله دارواشال اينها گويند واگرمادهٔ آن بسيار غلظت وكثرت دارد بزودي باتمام نرسد وبحركت شبانروزي فلك الافلاک حركت استطباعي نمايد وطلوع وغروب كند ومدتي بكشد تاآنكه باتمام رسد واگرهوائيت بسيار رطوبت اندک بران غالب باشد قدري صعود نموده بطرف افق وخطهاي منحني بشكل قوسها يكي بالاي ديگري بالوان مختلفه ظاهر گردد بسبب تاثيرشعاع آفتاب درانها وتفاوت محاذات هريک ازانها آن راقوس قزح نامند مانند ظهورالوان مختلفه ازشيشهٔ بوقلمون درزويت وقوس قزح اكثر درايام ربيع وخريف كه باران كم باريده باشد اوائل واواخرروز ظاهرميگردد وكرهٔ زمهريريه بحسب اختلاف مناسبات اراضي مختلف ميباشد درقرب وبعد وابخرهٔ متكونهٔ مجتمعه درجوف زمين وخلل وفرج آن چون بسيارگردد وراه بدرشدن نماند لامحاله سطح زمين رابشكافد وبدر آيد وازصدمهٔ شكافتن آن اراضي متصله بدان بحركت درآيند وبلرزند خصوص كه زمين صلب وخشک باشد ويادامن كوه بود ودراراضي صلبه ودامن كوهها بسيارواقع ميشود ودراراضي رطبهٔ رخوه كمتروا كردرنهايت كثرت اصت وصدمهٔ آن دركمال شدت متوالي ومتواتربعض عمارات وقريه هاوشهرهاخراب گردد ومنخسف شود وفرورود وآن رازلزله وخسف نامند واين جا بدين مقدار بهريک هريک از مطالب مقاصد متصرفه ونجوميه وطبيعيه متعلقه بمسائل طبيه اشارة نمودة

**
*

| | زحل | مشتري | مريخ | شمس | زهره | عطارد | قمر |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| طبائع | سرد وخشك بافراط | كرم وتر باعتدال | كرم وخشك بافراط | كرم باعتدال | سرد وتر باعتدال | سرد وخشك وخشكي غالب وبهر كوكبي كه بيا ميزد مزاج آن كيرد | سرد وتر تري آن باعتدال. |
| كيفيات ملموسه | ابرد واخشن اشياء | اعدل واحسن واتم اشياء | احر واحد اشياء | الطف واكمل اشياء | انعم واجمل اشياء | ممتزج از كيفيات | اغلظ واكثف وار طب اشياء |
| كيفيات مذوقه | ابشع واقبض واعفص اشياء | اطيب واملس واحلا وادسم اشياء | حرافت و مرارت ملوحت وزعوقت | اعتدال درطعام | الذ اشياء كوارا تر وشيرين تر | ممتزج از طعوم | هرشئ تفه بي مزهٔ خام |
| قوى | قوت ماسكه | قوت نفسانيه وغاذيه وناميه | قوت غضبيه | قوت حيوانيه | قوت شهوانيه | قوت متفكره يعني فكريه | قوت طبيعيه |
| الوان* | سياه ورصاصي | سفيد باز ردى وكندم كون درخشان | سرخ تيره | نارنجي درخشان براق وكفته اند رنك آن برنك صاحب ساعت است | زرد مائل سفيدى وسمرت كندم كون و خضرت را نيز كفته اند | رنك مركب از سواد وزردي مانند رنك مرد اسنك وآسمان جوني | زرقت وبياض غير خالص از حمرت وصفرت وكدورت وكمودت |
| عناصر* | خاك | هوا | آتش | آتش تريب بهوا متكيف بدان | هوا قريب بآب ممزوج بان | خاك ممزوج بآب | آب وهرچه برودت و رطوبت بران غالب باشد |

| | زحل | مشتري | مريخ | شمس | زهرة | عطارد | قمر |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| اخلاط | سوداوبلغم خام | دم طبيعي صافي ومني ومغز | صفراي حاد | صفراي معتدل وحرارت غريزي | رطوبت غريزي | سودامخلوط ببلغم | بلغم وهرچه بلغميت بران غالب باشد |
| معادن | مرتك وخبث الحديد واحجار صلبهٔ سياه و سياه رنك | مرقشيشاوتوتياو كباريت وزرانيخ وحجر مرارة البقر وهرسنك سفيد زرد | مغناطيس و شادنيج وزنجفر | لاجورد و سنگ روس و رخام وكباريت وزجاج فرعوني وزفت | مغنيساوكحل | نوره وزرنيخ وكهرباوزيبق | زجاج نبطي و احجار شفه و هرسنك سفيد وزد هنيه |
| فلزات | اهرب | رصاص وشبه فايق والماس | حديد ونحاس | يواقيت و بيجادق وهر سنك كران بها وذهب خالص ابريز | لؤلؤ وزبرجد وجذع ونحاس | فيروزه وصفرورروی | لؤلؤوبلورو فضه وهرسنك سفيد رخو |
| ذكوروانثي | مذكروبعضي خنثي نيز كفته اند | مذكر | مذكر | مذكروقطب و صاحب نوبت | مونث | مائل بذكورة | مونث و صاحب نوبت |
| نهاري وليلي شمالي وجنوبي | ليلي | نهاري وعلوي وشمالي | ليلي وعلوي ومغربي | علوي وسفلي ونهاري | سفلي وليلي وجنوبي | نهاري | ليلي |
| سعادت و نحوست | نحس اكبر | سعد اكبر | نحس اصغر | سعد است بنظر ونحس است بذات | سعد اصغر | بذات مائل بسعادت | سعد است بنظر وبذات مائل نحوست |
| مقدار | قصير يابس صلب ثقيل | معتدل در امور مذكوره وكيفيات | طويل املس درشت خشن خشك | مستدير بالمعان وتخلخل | ميال لين | مركب ازچند كيفيت | غلظت و كثافت با رطوبت |

| | زحل | مشتري | مريخ | شمس | زهره | عطارد | قمر |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| امكنه | جبال يابسه كه درآنها چيزى نرويد وچاهها | اراضي سهله كثيرة المياه | اراضي صلبه سبخه | جبال معادن | اراضي كثيرة المياه | اراضي رملي | اراضي مستوي قاع صفصف خالي |
| نباتات وزروع | هرنبات وگياه وحب بارد يابس ضار | هرشگوفه وگل ريحان وگياه خوشبو طيب نافع | خردل وكراث وسير وپياز ترب وسداب وجرجير وحرمل وبادنجان وهر چيز تند وتيز اندك آن نافع وكثير آن مضر | نيشكر وشير خشت و ترنجبين وشكر وهرچيز لطيف شيرين نافع | هرحب وتخم چرب وروغن دار وروغنها وشيرينها و هرگياه نافع ارجمند باخار رنگين | بقول وسبزيها باقسام | عشب وحلفا وبردى وقطن وكتان وهرچه برپا نايستد و نجم باشد مانند خيار وخيارزه وخربزه وهندوانه وگل وپلپل وغيره |
| اشجار | هردرخت عفص مانند بلوط ومازو وهليله وبليله وزيتون وفلفل وخروع وهر درخت كريه الطعم بدبو ودرختيكه پوست ثمر آن ضخيم وزمخت وصلب باشد مانند جوز ولوز و نارجيل وفوفل وپسته وفندق | هردرخت چرب وشيرين مانند انجير وزرد الو وشفتالو وآلو وآلو بالو وكنار وآن شريك زهره است درفواكه | هردرخت تلخ تيز حاد وخار ناك كه ثمر آن باتخم حريف باحموضت باشد مانند ثمر اراك وكبر وبلاد روهر ثمريكه بالبن يتوعى باشد كه زبانرا بگزد و عوهج نيز | هردرخت بلند كه ثمر آنرا بخورند وچرب باشد مانند نارجيل وچلغوزه و بادام وهرچه ثمر خشك آنرا نيز استعمال نمايند مانند نخل وفوفل و اشجار مذكوره | هردرخت نرم املس خوشبو و خوش منظر مانند سرو وساج وتفاح وسفرجل | هردرخت قوى الرائحه مانند سرو ودیودار وصندل وعود هندي | هردرخت كوتاه ساق باشعب بسيار مانند انار شيرين وبادام شيرين |

| | زحل | مشتری | مریخ | شمس | زهره | عطارد | قمر |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| اثمار وحبوب | فلفل وبلوط وزیتون ومرورو زعرور ورمان حامض وکتان وعدس واهلیلج وعفص وانچه بدینها ماند | رمان حلو املسي وتفاح و ذرة و حمص و سمسم | لوز مروحبة الخضراء | اترج وتین وعنب وتمرو بطیخ وحنطه وسلت وشعیر وحلبه | تین و تمر و عنب و شعیر وحلبه | باقلی ولوبیا وماش وکرویا وکزبره | شعیر ودخن وقثا وخیار وهندوانه وکل ووثمر هر درختیکه بر زمین پهن شود |
| حیوانات | هر حیوان سیاه رنگ و هر چه زیر زمین خانه سازد وباشد مانند موش ویربوع ومار و عقرب و خنفساء وهوام وحشرات و براغیث وکاو وبز وسمور و کربه وسنجاب | مردم وبهایم اهلی صاحب ظلف وخف مانند کاو و گوسفند وشتر و هر حیوان خوشرنگ حلال گوشت وهر حیوان معلم شکاري مانند سگ وبوز وجوارح طیور | شیر وپلنگ وکرگ وکفتار وخنزیر بري وسگ دیوانه ومار کزنده وهر سبع خبیث ومار افعي | غنم و نعجه وکبش وفیل و تمساح وغراب ابقع | هر حیوان صاحب سم سفید وزرد وحشي | سگان شکاري واستر وروباه وخرگوش وهر حیوان کوچک خشکي وآبي | بقر وابل وشاة وهر حیوان مانوس |
| طیور | طیور آبي و طیور لیلي و غراب وخطاف ونسور لتوره | هر مرغ مستوي المنقار که خوراک آن حب ودانه باشد وسیاه نباشد وکبوتر ودراج و خروس وماکیان وطاؤس | جوارح طیور کج منقار که خوراک آنها گوشت باشد وهر طایر سرخرنک وزنبور | عقاب وباز و قمري ودواسي ووراشین و یمام وساق حر | فاخته و عندلیب ودجاج وهر مرغیکه دانه چیند وهر مرغ آبي و ببغا وهر مرغیکه حکایت وتقلید انسان مینماید در گفتار وشارک وطوطي وغیرها | هر مرغ ابلق دورنگ که پر آن منقش باشد | بط وکرکی وهر مرغ آبي وهر مرغ کوچك ووطواط وصرد وصوام و شقراق |

| | زحل | مشتري | مريخ | شمس | زهره | عطارد | قمر |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| اعضاء بسيطه | جلد وشعر وظفر وريش وصوف وعظم وقرن | اورده ومخ | لحم | دماغ و اعصاب و جانب ايمن ازبدن | شحم وسمين ومني | اعصاب قوت ادراک | جلد وشعر و ظفر وجانب ايسر ازبدن |
| اعضاء مركبه | طحال واليان واستخوان واسافل اعضا ازدبر ومصارين وبول وبراز | کبد ومعده و امعا واعضای غذا و حلق وفخذين | ساقان ومرارة وكليتان و مثانه وآلات بول | سر و سينه ودل وشش وپهلو ودهان ودندانها | رحم و مذاکير و آلات مباضعه | زبان وچشم وگوش وبيني | عنق و دست وپا |
| آلات حس | سمع وگوش راست رانيز گفته اند | لمس وگوش چپ رانيز گفته اند | شم و منخر ايمن رانيز گفته اند | بصر وچشم راست رانيز گفته اند | آلات استنشاق و منخر ايسر را نيز گفته اند | ذوق ولسان رانيز گفته اند | چشم وچشم ايسر رانيز گفته اند |
| امراض | نقرس وعلتهای باطني و سوداوي | صحت و اعتدال مزاج | حمی وامراض حادهٔ حارهٔ صفراويه ودمويه وبرقان وبواسير و رعاف وادرار طمث وعلل رحم واسقاط جنين | امراض صفراويه ودمويهٔ غيرحاده | امراض باردهٔ رطبهٔ غير مفرط | امراض باردهٔ يابسه نه بافراط | امراض باردهٔ رطبهٔ بلغميه |

ادویهٔ نباتیه منسوبه بزحل

| | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| الالف | آس | آبنوس | اذان الفار | ابوقانس | ابرون نوع من الحماحم | اثل |
| اجاص | اذخر | اراک | اسد العدس | افسنتين | اقاقيا | امروسيا |
| امهوخ | امغيلان | انبرباريس | ايذاريذا | الباء | بردي | برسياوشان |
| برطانيقي | بستياج | بقس | بقم | بقلهٔ حامضه | بقلهٔ يهوديه | بلخ |
| بلوط | بليلج | بنج | بنتومه | بنطافلن | بولامونيون | بهمى |
| بيهم | التاء | تمرهندي | الثاء | ثمام | ثيل | الجيم |
| جارالنهر | چنار | جليان | جوزالعبهر | جوشيصا | جيدار | الحاء |
| حسك | حشيشة الزجاج | حصرم | حضض | حلفا | حلق | حلاب |
| حماض | حمضيض كه بقلهٔ حامضه است | حماحم | حنا | حي العالم | الخاء | خانق النمر |
| خانق الكلب | خرنوب | خمان كه اقطي است | خمخم | خندريلي | خندروس | خيزران |
| خانق الذئب | الدال | دبق | دخن | دردار | دروفينون | دلبة |
| دم الاخوين | الذال | ذرة | ذنب الخيل | ذنب السبع | الراء | ريباس |

| الزاء | زبيب الجبل | زعرور | زيتون | زيتون الماء | زيت | زيتار |
|---|---|---|---|---|---|---|
| العين | صاداوران | سامان كياه حصير | سدر | كمرو | سعد | سفرجل |
| صقولوقند ريون | سك | سماق | سماق الدباغين | سندريطس | سومن | الشين |
| شاه صينى | شاه سفرم | شاه بلوط | شوكران | الصاد | صندل | الضاد |
| ضبركه جوز البراست | الطاء | طاليسفر | طباشير | طرفا | طراثيث | طلع |
| طلحكه موزاست | الظاء | ظفر القط | العين | عدس | عذبه | عصي الراعي |
| غفص | عليق | عنب الدب | الغين | غبيرا | غرب | غوشنه |
| الفاء | فاغرة | فطر | فقع | فوفل | القاف | قراصيا |
| قرظ | قرقمان | قصب | قطلب | قطن | قنا | قنب |
| الكاف | كافور | كرم | كزبرة | كشت بركشت | كفرى | كاة |
| كويل | اللام | لبلاب | لحية التيس | لسان الحمل | لنجيطس | لوسيا خيوس |
| ليف | ليف البحر | ليمو | الميم | ماميثا | ماش | مرسطس |
| مزمار الراعي | مشط الغول | مقل مكي | النون | نوارس | نيل | نيلج |

| الهاء | هرطمان | هفت پهلواي ذرسبعة اضلاع | هليلج | اليا | يبروح | ينمه |
|---|---|---|---|---|---|---|
| وهرچه بارد يابس است منسوب بزحل است | | | ****** ****** | ***** ***** | ***** ***** | ****** ****** |

ادوية منسوبه بمشتري

| الالف | آلمن | ابزار | اذان الارنب | ازجوان | اسطوطيقوس | املخ |
|---|---|---|---|---|---|---|
| اسرار | افتيمون | اقمون | اكليل الملك | اومالي | امدريان | انثليس |
| انغرا | انف العجل | اندروصارون | ايمارانوطالي | الباء | بابونج | بادرنجبويه |
| بادآورد | برنجاسف | بوطانيقي | برسيانا | بهر | بصفايج | بشنين |
| بطم | بطيخ | بقشوقرثن | بقلة الاوجاع | بلصان | بلوطي | بلسكي |
| بنك | بولامونيون | بهار | التاء | تانبول | ترمس | ترنجبين |
| تفاح | تمر | توت | تين | الجيم | جزر | جنجبل |
| جوزجندم | الحاء | حب السمنه | حربث | حزنبل | حلبه كه فاريقا واعيون نيز نا مند | حلفا |
| حمص | حنطه | حوركه حور البربر نيز كويند | الخاء | خصي الكلب | خنثى كه برواق نيز كويند | خيارشنبر |
| الدال | دارشيشعان | دستنبويه | دوسر | دينساقوس | الذال | ذنب القط |

| ذنب الخروف | الراء | راوند | ربل | رجل الغراب | الزاء | زبيب |
|---|---|---|---|---|---|---|
| زفت | العين | سپستان | سكر | سكرا لعشر | سلق | سلدانيون |
| سمم | عوسن | ميلان | الشين | شاهترة | شجرة ابي مالك | ششريث |
| شطيبه | شقاقل | شلجم | شل | شلجم الاحمر كه نوعي از لفت است | الصاد | صاصلي |
| صمغ | الضاد | ضغابيس | الطاء | طيلافيون | العين | عنب |
| عنب الثعلب | عناب | عود الحيه | عيون البقر | الغين | غار | الفاء |
| فستق | فضه | القاف | قاطانيقي | قاقلي | قاوند | قرصعنه |
| قصب السكر | قطن | قرط | قلقل | قناء | قنب | قسط |
| قوطوليدون | قوطوما | الكاف | كاكنج | كادي | كثيرا | كرنب |
| كراث | كرسنه | كزوان | كسموقا | كشوث | كشمش | كف الضبع كه كف السبع نيزنامند |
| كف آدم | كف الهر | كفوي | كلز | اللام | لبلاب | لسان الثور |
| لوز | لوبيا | الميم | محلب | مخلصه | مرو | مرماحوز |
| مزمار الراعي | مغاث | ميعن | النون | نارجيل | نارمشك | نسورين |

| نفل | نوارس | الهاء | هاسيمونا | هليون | الياء | ياسمين |
|---|---|---|---|---|---|---|

ادويهٔ منسوبه بمريخ

| الالف | آطريلال | آذريون | ازاد درخت | ارند بريد | ابوقانس | ارمالك |
|---|---|---|---|---|---|---|
| ارمنين | اسلنج | اشق | اشترغار | اشخيص | اشراس | اشنان |
| افتيمون | افيوس | اقحوان | اكليل الجبل | الوين | انجدان | انيسون |
| اناغالس | انزروت | اونوماكه نوعى ازخس الحمار است | الباء | بلمون | بخورالاكراد | برنك |
| بشمه | بصل | بقثوفرثن | بقلة البراري | بلخته | بلادر | بوزيدان |
| بوينون | بيش | بيش موش بيشا | التاء | تربد | الثاء | ثافسيا |
| ثوم | الجيم | جاوشير | جدوار | جبلهنك | جمجم | جنطيانا |
| جوزبوا | جوز الكوثل | الحاء | حاشا | حاشيش | حب النيل | حب الزلم |
| حرمل | حرف | حرمله | حلتيت | حماما | حنظل | الخاء |
| خانق الكلب | خاماسوقي | خردل | خرامقان | خصي الكلب | خولنجان | خيربوا |
| خيري | الدال | دارفلفل | دبيداريا | درونج | دروبطارس | دفلي |

| دنل | دوقس | ديودار | الذال | ذاقنويداس | ذنب العقرب | الراء |
|---|---|---|---|---|---|---|
| رازيانج | رقم | رعي الابل | رعي الحمير | ريحان الكافور | الزاء | زبيب الجبل |
| زعفران | زنجبيل | زنجبيل الكلاب | زوفاي يابس | زوفرا | زوان | العين |
| ساذج | سداب | سرخس | سطرونيون | سطاخينس | سعد | سعوط |
| سقمونيا | سكبينج | سليخه | سنكسبويه | سولان | سيمنبر | الشين |
| شبرم | شربين | شقايق | شل | شونيز | شيبه | شيطرج |
| الصاد | صريمة الجدي | صعتر | الضاد | ضجاج | الطاء | طباق |
| طراغيون | طريفلن | طريقوليون | الظاء | ظفرة | العين | عاقرقرحا |
| عثق | عرطنيثا | عنصل | عينون | الغين | غار | غالسينس |
| الفاء | فاشرا | فاشرستين | فجل | فربيون | فونجمشك | فشغ |
| فلفل | فلفل مويه | فلفل الماء | فلفل السودان | فو | فودنج | القاف |
| قرنفل | قرون السنبل | قسط | قسطرون | قعبل | قلب | قلقونيا |
| قلي | قنطوريون | قيصوم | الكاف | كاشم رومي | كبر | كبيكج |

| | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| كتم | كرات | كرويا | كف الضبع | كف الهر | كمون | كندس |
| كندري | اللام | لاغيه | لامي | لبن العودان | لخنيس | لسان الابل |
| الميم | ماهودانه | ماهي زهرة | مازريون | مثنان | مرزنجوش | مرانيه |
| مرماحوز | مريخ | ميعه | النون | نانخواه | نمام | الواو |
| وج | وخشبزك | ولبه | الها | هلك | هيوفاريقون | الياء |
| يتوع | ***** | ***** | ****** | ***** | ***** | ****** |

منسوبات نيو اعظم وكوكب معظم شمس صاحب ضياى عالم

| | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| الالف | ابزار | اذخر | ارقيطون | ارمالك | اسارون | اسطوخودوس |
| اصابع الصغر | افيقطس | النج | انجره | انتله | ايرسا | الباء |
| بادرنجبويه | بادروج | بان | برنجاسف | برنوف | بسفايج | بطم |
| بقلة الارجاع | بلبوس | بلوط الارض | بل | پنجنكشت | بهمن | التاء |
| تودري | الجيم | جشجات | جعده | جفت افريد | جل نمربن | جوزبوا |
| جوزالقئ | جوزالخمس | جوزالشوك | جوزارقم | جوشيصا | الحاء | حب الكلى |

| حب السمنه | حب المنسم | حرشف | حراة | حمل | جلبه | حلبيب |
|---|---|---|---|---|---|---|
| حلبوب | الخاء | خروع | خصي الديك | خلنج | الدال | دارچيني |
| دارشيشعان | دادي | ذمادم | دوايا اغريا | الذال | ذنب الخروف | الراء |
| راوند | الزاء | زرنب | زراوند | زهر يعني مرارة | السين | سنبل |
| سيمالي | سغاديكس | سفيديليون | سناء | سنبل رومي | سنبل جبلي | سپستان |
| سيمارون | الشين | شبت | شنبليد | الصاد | صامريوما | صبر |
| الضاد | ضرو | ضريع | الطاء | طرخون | العين | عبيثران |
| عروق الصفر | عود | الغين | غاريقون | الفاء | فتائل الرهبان | فراسيون |
| فستق | القاف | قاقله | قثاء الحمار | قرة العين | قرطم | قصب الذريرة |
| قنه | قيقهر | الكاف | كبابه | كاذريوس | كندر | اللام |
| لعان العصافير | الميم | محلب | مرورينه | مستعجله | مو | النون |
| نعناع | الواو | ورس | الهاء | هرنوة | هرشفه | هشت دهان |
| الياء | ياهيين | ***** | ****** | ***** | ***** | ****** |

منسوبات نيروزهره

| الالف | انجره | الباء | بصل الدبر | الخاء | خصية الثعلب | العين |
|---|---|---|---|---|---|---|
| نرجس سفيد | النون | نركس | نيلوفر | الواو | ورد ابيض | ***** |

منسوبات بعطارد

| الالف | اقطي | الباء | بابونه | الجيم | جوز | الحاء |
|---|---|---|---|---|---|---|
| حشيشة الزجاج | حندقوقا | الراء | ريق | العين | عرعر | **** |

منسوبات نيرا صغر قمر

| الالف | اسفناج | الخميرون | الباء | باقلا | بزرقطونا | بقلة الحمقاء |
|---|---|---|---|---|---|---|
| بطيخ رومي | بنفسج | بوش دربندي | الخاء | خبازى | خس | خشخاش |
| خلاف | خلال | خوخ | الراء | رمان | الطاء | طحلب |
| القاف | قثاء | قرع | الميم | مشمش | النون | نيلوفر |
| الهاء | هندباء | ***** | ***** | ***** | ***** | **** |

وهرچه سرد تر است منسوب قمر است و بدانکه انچه درين جدول نوشته شده هم تحقيقي نيست محتاج بتأمل است در منسوبيت اين ادويه بهريک ازين کواکب مذکوره ولهذا گفته اند طب معلوم بود بقراط پديد آورد مرده بود جالينوس زنده کرده متفرق بود محمد زکريا جمع ساخته ناقص بود خواجه بوعلي سينا روح به تکميل آن پرداخته

فصل بیستم در بیان اسناد طب خال و الد ماجد مؤلف و والد ماجد قدس الله سرهما و مولف * بدانکه سند خال و الد ماجد حکیم میر محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علیخان بوالد او شان استاذ الاطبا و سید الحکما میر محمد هادي العلوي و از اوشان باستاذ الاطبا و اسوة الحکما میرزا مسیح و الد میرزا محمد تقي موسوی قدس الله تع اسرارهم و از میرزا مسیح بوسائط باطبای خوزستان و از اوشان باطبای حران و از حرانیان به بقراط حکیم و از اوشان باسقلیپوس و از او بحضرت سلیمان بن داؤد پیغمبر طی نبینا و آله و علیهما السلام میرسد و نقیر از والد ماجد و والد ماجد از حکیم میر محمد تقي و حکیم میر محمد تقي از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادي علوي بلا واسطه قدس الله تع اسرارهم و نیز نقیرا زجناب ارشاد مآبي میر محمد علي الحسیني مد ظله العالي اخذ نموده و القا یافته و باینجا رسانید مقدمه را پس شروع نموده ذکر ابواب و فصول کتاب بعون الله الملک الوهاب و توفیقه و صلی الله علی رسوله محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین * کتاب الالف * باب الالف مع الالف * ابا راسم رصاص اسود محرق است و بیونانی اولیقون نامند و کویند که اولیقون اسم رومي آبار است و همچنین اسرنج و مردا سنج نیز از سوختهٔ رصاص اسود حاصل میشود و بزعم شیخ الرئیس آبار اسم رصاص اسود است و بالجمله رصاص اسود محرق مرد و خشک است دزرو رمغسول آن جهت حرقت چشم و جوشش آن و جراحت خصیه و اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه و طلای آن با روغن گل سرخ جهت قروح مقعده و تحلیل صلابت و ورام و باسور و غیرهما بدان قسم که آن مقدار بسایند که غلیظ کردد و اکر در ظرف اسرب با آب کشنیز تازه بمالند بهتر است و باسرکه بجهت تحلیل و رمهای حاره نافع و بدلش اسرنج و خوردنش کشنده و اشیاف آبار از ادویهٔ مقررهٔ چشم است * دستور عمل ابار یعني رصاص اسود محرق که آنرا بفارسي سرب نامند بکیرند آن را و پهن کرده صفحه های باریك سازند و بوبالای هم چیده بر روی هر صفحه قدری کبریت بپاشند و قدر کبریت باید بازای هر صد مثقال پنج دانک زیاده نباشد پس آتش کرده با پارچهٔ آهني برهم زنند تا خاکستر شود و چیزی از سرب نماند و از بخار آن محترز باشند که باعث غشي و هلاکت میکردد در بعضی بجاي کبریت سفید آب میکنند * عمل ابار به نسخهٔ دیکر بکیرند تابهٔ آهن و بر روي آن جو بریزند و بپاشند بر بالای آن جو کبریت مسحوق و بکذارند بالای آن کبریت صفائح رصاص اسود را و برافروزند در زیر تابهٔ آتش تا مشتعل کردد کبریت و حرکت دهند با سطام از آهن صفایح رصاص را تا نیکو محرق شود و بکردد مانند خاکستر پس جدا کنند آبار را از رماد و فحم شعیر و چند مرتبه آن را شسته نکاهدارند و دیسقوریدوس کفته که سزاوار آن است که فرا کیرند صفائح رصاص اسود را و پهن کنند در تابهٔ آهني و برافروزند در زیر آن آتش قوي تا محرق شود و بکردد مانند زرنیخ ابو ریحان کفته که این نوع بهترین انواع آبار است * عمل ابار به نسخهٔ دیکر بکیرند تابهٔ آهني و بکذارند دران صفائح رصاص اسود و بپاشند بران صفائح قدری کبریت سوده و بکذارند تابه را در کورهٔ و سر تابه را بسرپوش سفالی که بران هوا خی باشد بپوشند و بتابند کوره را تا بسوزد رصاص پس برآورده نکاهدارند و شسته بکاربرند * عمل ابار به نسخهٔ دیکر بکیرند ده درم آبار را و ریزه ریزه کنند و تنك سازند و در تابهٔ آهني بر روی هم چینند و قدری سفید آب مسحوق بران افکنند و دو قبضهٔ جو هم و زیر تابهٔ آتش کنند و با آهن برهم زنند تا سرب سوخته کردد و اکر سرب تمام نسوزد باز قدری جو زیاده کنند و آتش دهند آن مقدار که تمام سوخته کردد پس شسته بکاربرند * نوع دیکر عمل ابار که در ادویهٔ عین مستعمل است بکیرند اسرب صاف خالص را و باقدری کوکرد بکذارند پس در بوتهٔ آهني کرده در کورهٔ حداد ان کذاشته چندان بدمند که خوب خاکستر شود و بکار برند * نوع دیکر که قتل اسرب نامند بطور اهل هند بکیرند از اسرب خوب مقدار شصت مثقال و تنکه ها سازند پس شش مثقال کوکرد زرد و دو مثقال سیماب را بهم صلابه کنند

بنوعیکه سیماب در کوکرد آمیخته شود و تنکه های اسرب را بکوکرد و سیماب طلا کنند و در ظرف سفالي کذاشته سر آن را بظرف سفالي
دیکر محکم نموده در آتش سرکین کاو صحرائي بکذارند و چندان آتش کنند که خوب سوخته شود پس برآورند و با ردیکر شش
مثقال کوکرد و دو مثقال سیماب را بطریق اول درهم صلایه نموده با خاکستر اسرب درهم بیامیزند و باز بدستور اول آتش
دهند پس برآورده سرد نمایند و بوا بر خاکستر اسرب زرنیخ سرخ ودة مثقال کوکرد کوفته بیخته سه بخش کنند و هر باریک
بخش را با خاکستر اسرب آمیخته با آب خالص صلایه نمایند و در آفتاب کذاشته خشك نموده بهمان دستور آتش دهند و باز
بخش دیکر را بدستور اول صلایه نموده آتش دهند پس بخش سوم را نیز بطریق سابق مائیده واین مرتبه آتش را بنوعی کنند
که خوب خاکستر کرد و بکار برند و بباید دانست که طریق کلي در کشتن و تکلیس فلزات و اجساد آن است که خوب خاکستر
شوند و آتش را زمانی وحدی و مقداری معین نیست چندان آتش باید کرد که خاکستر شوند و اجساد مقتوله برروی آب قرار
کیرند و ته نشین بزودي نکردند بلکه بدیري بسیار و از بعضی شنیده شده که هرکاه خواهند که هریك از ین اجساد سبعه را خوب
خاکستر سازند و زود تر بعمل آورند باید که آن را در بوتهٔ از کل حکمت ساخته یا در شیشهٔ محکم که بکل حکمت کرفته باشند کرده
و سر شیشه را محکم نموده شیشه را درمیان دیك سفال بکذارند و دیك را از ریك پر کنند چنانچه سر شیشه در زیر ریك پنهان شود
پس دیك را بر دیکدان محکم نموده اول آتش را نرم کنند و رفته رفته آتش را تند کنند و چندان آتش را تند کنند که مثلا
انچه در ده روز آتش باید کرد در یك روز یا دو روز نهایت تا سه روز کنند تا بزودي با تمام رسد * و بدانکه اهل هند را
عقیده آن است که خاکستر اسرب کرم است و میکویند هرکه بخوردن اسرب کشته مداومت کند زور بسیار بهم میرساند و فربه
وقوي میشود * و مقدار شربتی از اسرب کشته تا یك قیراط است * دستور عمل اابار * بکیرند آبار را و در پیالهٔ آب ریخته
برهم زنند و آب برهم زده را در پیالهٔ دیکر ریزند و انچه در ته پیاله بماند باز بوسنك صلایه با آب بسایند و آب داخل کرده در پیاله
بریزند و برهم زنند و در پیالهٔ دیکر کرده ته نشین آنرا با زصلایه نمایند و انچه در کاسهٔ دویم است بکذارند تا ته نشین شود آب آنرا
دور کرده خشك نموده بکار برند و باز دردي این را بهمان دستور عمل نمایند و صاف آن را بکیرند و خشك نمایند و در د آن را
در آخر دور نمایند * دواء الرصاص نافع ازبرای وجع بواسیر و رفع ورم و دانهٔ آن * صنعت آن بکیرند رصاص اسود یعني
سرب را و با آب کنند تا بسایند و قدری روغن کل سرخ داخل کرده استعمال نمایند مکررا * فصل در بیان شیافات *
*شیافیکه جهت رفع آثار و التحام قرحهٔ چشم مجرب است *صنعت آن اسرب سوخته نحاس محرق سرمهٔ اصفهاني توتیای هندي
یعني توتیای کهپریه که غیر توتیای اخضر است که بهندي نیله تهوتها نامند صمغ عربي کثیرا از هریك هشت مثقال اقلیمیاذ هبي
سفید آب قلعي از هریك چهار مثقال افیون مرمکي صافي از هریك نیم درم کند رینچ درم با آب سرشته شیاف سازند و بکار برند
*شیاف اابار مستعمل درد بیلهٔ ملتحمه بعد از فصد و اسهال و کشیدن شیاف ابیض افیوني * صنعت آن سفید آب قلعي آبار
سوخته مس سوخته اقلیمیاذ هبي سرمه اصفهاني صمغ عربي کثیرا از هریك هشت درم مرمکي صافي افیون از هریك یکدرم
کوفته با آب باران سرشته شیاف سازند عدد دادویه نه است * شیاف اابار نافع است ازبرای قروح چشم و کوشت در قروح
میرویاندو پاك میکند اثر قرحه را و دافع بثور مورمرج است * صنعت آن اابار مغسول اقلیمیاذ هبی مغسول توتیای کرماني
مغسول اثمد محرق مغسول کندر سفید از هریك دو درم مرمکي صافي صبر سقوطري افیون از هریك یکدرم انزروت سفید مد بریکدرم
و نیم و در نسخهٔ دیکر یک درم است درم الاخیرین یکدرم و در نسخهٔ دیکر سه درم است کوفته و بیخته با آب سرشته شیاف سازند * شیاف اابار

کندري * صنعت آن اقليميا فضي محرق مغسول روسختج ازهريك يک اوقيه آنك محرق مغسول چهار مثقال اثمد اصفهاني بيست مثقال نشاسته صمغ عربي کثيرا ازهريك يک اوقيه افيون کندر شلج محرق مغسول ازهريك پنج مثقال بدستور مقرر شياف سازند * شياف ۱۱ باردیکر قلعي محرق مس سوخته آبار سوخته سرمهٔ اصفهاني توتيای کرماني صمغ عربي کثيرا ازهريك هشت درم افيون نيم درم بدستور شياف سازند علاج ادويه هشت است * شياف ۱۱ بار نافع ازبرای مورسرج ودرد عصب که درچشم واقع شود * صنعت آن اقليميا سيم محرق مغسول هشت درم سفيد آب شسته هفت درم سرب محرق مغسول چهار درم سرمه محرق مغسول شش درم کثيرا توتيای کرماني مرمکي کل کوکب ازهريک چهار درم افيون سه درم ادويه کوفته بيخته بدستور مجموع را باهم آميخته شياف سازند وکل کوکب را کل شاموس نيز کويند کلی است سفيد و سبک که برزبان بچسپد ودرآب داخل ميشود ودر بلاد يونان ازجزيرهٔ قبرس خيزد ودرخواص نزديک است بکل مختوم * طلای سرب جهت تحليل خنازير واورام صلبه * صنعت آن بکيرند اسرب بارروغن کل بسايند که غليظ وسياه کردد پس طلا نمايند * مرهم ۱۱ باربه نسخهٔ ابن جزله درمنهاج البيان نافع ازبرای رويانيدن کوشت * صنعت آن سرب سوخته بکبريت يعني باکبريت ساخته روسختج کندر ذکر سفيد آب ارزيز مرداسنك اقليميا هرصافي اصطرک جاوشير مصطکي ازهريك دو درم پيه کرده کاورا تينج علك البطم روغن مورد موم سفيد ازهريك دوازده مثقال شنکرف کلنار فارسي ازهريك چهار درم انچه کوفتني است بکوبند وباقي ادويه را درسرکه بخيسانند ودرهم آميزند در نسخهٔ ديکر بجای اصطرک وکلنار اشق وصمغ عربي است * مرهم ۱۱ باردیکر سلعه راتحليل دهد * صنعت آن خبث الرصاص رافرم سوده بارروغن زيت شامي کهنه برآتش ممزوج نموده علك الانباط رادران کداخته بکار برند * ميل اسرب نافع ازبرای غبار چشم * صنعت آن بکيرند اسرب راوآب کرده درميان آب بهنکره که کياهي هندي است وآب زنجبيل تروتازه که ادرک کويند وبول کاو وسادهٔ وعسل وشير کاو وشير بز که هليله وبليله وآمله وقرنفل وطباشير سفيد دران خيسانيده باشند هفت مرتبه سردنمايند وهرمرتبه آبها راتجديد نمايند وبايد که مقدار آبها آنقدر باشد که اسرب دران غرق شود وکم نباشد پس ازان ميلها ساخته هرروز وهرشب سه چهار مرتبه درچشم کشند * فصل دربيان آبزنات ودستور فراکرفتن آنها * * بدانکه آبزن باصطلاح اطبا عبارت ازشستن ونشانيدن مريض است درآب خالص يادرآب مطبوخ حشائش باردهٔ يا افشردهٔ آنها يامطبوخ حشائش عبارهٔ آب مطبوخ بعض حيوانات بتمامه يابعض اجزا ولحوم آنها باد هان مناسبه يابدون آنها نيم کرم ياکرم بقدر حاجت چنانچه هريک به تفصيل انشاء الله تعالی خواهد آمد ويادر حوض معمی ويا غير آن ويا تغاري بقدر کنجايش مريض کرده اولا مريض دران به نشيند پس آنرا نيم کرم ياکرم بقدر برداشت وحاجت برعضو مريض اکر علت دريك عضو خاص باشد مانند قولنج وريح کرده ومثانه ويابراعضا اکر عام باشد ازبالا بريزند که تا بحد مطلوب رسد مانند آنکه تا ناف ويابالای آن يا تاسينه ويا تاکردن رسد وحتی المقدور وروبرداشت دران آب نشيند وآن عضو ويا اعضا را بملايمت بمالند وچون دريابند ضعف وسستي درخود خفکي دل ازان ظرف برايند وبدن را خشك نموده لباس بپوشند وازهوا بقدر احتياج احتياط نمايند واکر احتياج به تکرار باشد بتدريج زمان جلوس دران بيفزايند ومرتبهٔ اول چنان نکنند که ضعف عارض کردد وکاه اطلاق آبزن را بجای زبرآبزن يابس که عبارت ازتعريق باشد ازبرای امراض باردهٔ رطبه مانند فالج واسترخا واستسقا ميمنايند چنانچه مذکور ميشود * آبزن يابس جهت استسقا وفالج واسترخا وسائر امراض رطوبي * صنعت آن بکيرند تغاری سرکشاده مثل تغارکازرلن که آن درکشادی مثل سرآن باشد ودرميان آن کرسي ساخته که تواند نشيند براان انسانی

وازبرای آن تغار سرپوشي سازند دوپارچه ودروسط هردونصف جائی که مرد ونصف بهم ملاقات میکنند مورا خی باشد بقدر
گنجایش کردن انسان پس درزمین کوی کنند بقدر وسعت آن اجانه یعني تغارمزبور درعمق وکشادي پس بکذارند دران کواجانه را
روآکذارند ازاطراف تغارمقداریک ذراع اززمین پس بکنند دردورآن حفرهٔ مدوری مقدار ذراعی اززمین درکشادي پس
هرکاه احتیاج شود بموی این آبزن آتش برافروزند درین حفرهٔ که برکودا کرده اجانه است تابرسد کرمی آن به تغار ونکردد
چنانچه بموزانند پس داخل شود انسان در اجانه وبه نشیند برکرسي که در تغار است وبپوشد سرآن را بسرپوش مزبور
دوپارچه بروجهیکه سرآن شخص بیرون باشد ازاجانه ودرتنک کند تاعرق ریزد ازان پس بتدریج بیرون آید ومحافظت
کند خود راازهوای بارد وآشامیدن آب خصوص آب سرد * آبزن رطب جهت امراض بلغمي * صنعت آن نوا کیرند حوضی
ازمس یانقره یاغیراین دورآن حوض عمیق باشد بمقدار قامت انسان وپرکنند آن حوض را ازآب کرم یاازآب سرد یاازآب
حشائش بارده ویاازآب حشائش حاره بحسب احتیاج وبه نشینند علیل دران آب وسرش بیرون باشد ازان وبکذارند برسرش
طبقی باندام سرحوض ودروسط آن مورا خی باشد بقدر سرانسان که هرکاه دران نشینند وسرپوش رابرسرآن کذارند سرآن
ازان مورا خ بیرون باشد ومدت احتیاج دران حوض مکث کرده پس بیرون آید * آبزن حشائش باردهٔ رطبه ازبرای
تبرید وترطیب بدن ودفع حرارت وبیوست درحمی وغیرآن * صنعت آن کل بنفشه کل نیلوفرکشنیز ترتخم کاهو تخم خرفه
کوبیده برک بیدبرک کاهو تخم خیارچرادهٔ قرع ترتخم خشخاش کوبیده پوست خشخاش نیم کوفته برک کل بستان افروزبرک
پارتنک کل خطمي سفید شاه سفرم جومغشرنیم کوفته همه را جوشانیده بریزند درحوض مذکور وشیرد ختر وروغن بنفشه
دران داخل کنند وباید که این آبزن نیم کرم باشد وبه نشینند دران علیل ودائم آب آن را برکرفته برسرش ریزند اکرحرارت
وبیبسی دردماغ داشته باشد والانشستن تنها دران کافي است احتیاج برسرریختن نیست * آبزن حشائش باردهٔ رطبهٔ دیکر
ازبرای تبرید وترطیب مزاج دراموض مذکوره * صنعت آن برک کدو وجرادهٔ کدو وترجرادهٔ خیارجوادهٔ بادرنک تخم کاهو
برک کاهو ترتخم خشخاش برک خشخاش ترپوست خشخاش شاه سفرم کل نیلوفرکل بنفشه کل خطمي برک بزرقطوناجومقشر
نیم کوفته اطراف خلاف همه راجوشانیده صاف کرده روغن بنفشه روغن نیلوفرروغن تخم کدودران داخل کرده علیل دران
نشینند واکرعلت درسرنیزباشد دائما زان آب برسرنیزریزد والانشستن تنها کافي است * آبزن حشائش حاره که ازبرای
امراض باردهٔ به سبب اسخان وتحلیل مواد نافع است * صنعت آن کل بابونه اکلیل الملک نمام مرزنجوش اسطوخودوس
برنجاسف زوفاخشک هبوس کندم بورهٔ شیح ارمني جوشانیده صافي نموده روغن قسط داخل کرده علیل دران نشینند واکرعلت
درسرنیزباشد ازان آب کرم دائم برسربزند والانشستن تنها کافي است * آبزن نافع ازبرای مالیخولیای دموی چون استعمال
کرده شود بعد ازفصد واستفراغ بمطبوخ افتیمون * صنعت آن کل نیلوفرسر بنفشه برک کاهو جومقشرنیم کوفته پوست
خشخاش بابونه کل سرخ درآب بسیاری به پزند ودرطشتی باریک هرکشادی که علیل دران تواند نشست ریخته که آن طشت
درحمامی معتدل باشد وروغن بسیاری ازبنفشه داخل کرده علیل دران نشیند ودائم ازان آب برسراوبریزند وچون ازان
آبزن برآید بمالند سروبدن او بروغن نیلوفر وروغن کدو وانچه مشاکل این دو باشد * آبزن نافع ازبرای وجع
مفاصل ونقرس وخدرودرد اعضا نشستن دران * صنعت آن بکیرند ارنب زنده را ودست وپای او رابسته درقزغان
آب جوشان که دران آب قدری شبه داخل کرده باشند اندازند وبجوشانند تامهرا شود ومریض دران نشیند بعد

ازانکه حرارت آن شکسته فاتر کرده باشد * آبزن مرطب نافع ازبرای تشنج حادث ازیبس وجفاف * صنعت آن برگ بید جومقشرکل بنفشه کل نیلوفرکل و تراشیده خیارین تازه ورق کرده همه را در آب یا در گلاب یا درعرق بید بجوشانند تامهراشود آب هند وانه وشیرکاویا شیربز تازه دوشیده قدری معتدله داخل کرده نیم گرم علیل دران نشینند وصبرکنند تاسرد شود روزی دومرتبه صبح وشام * آبزن مرطب دیگرکه همین منفعت دارد * صنعت آن جومقشرکل نیلوفر تراشهٔ کدوی تازه خیارین تازه پاره پاره کرده برگ بید هندوانه پاره پاره کرده برگ خرفهٔ ترهمه را درآب بسیار بپزند تامهرا شود روغن بنفشه بسیاری دران انداخته نیم گرم علیل دران نشینند تاسرد شود روزی دومرتبه صبح وشام * آبزن مرطب دیگرکه همین منفعت دارد ونافع است ازبرای تمدد وگزاز یابس * صنعت آن تراشهٔ کدوی شیرین ترهندوانه پاره پاره کرده خیارین تازه همه را باآب بسیاری جوشانیده روغن بنفشه مقداری بسیار داخل کرده علیل دران نشینند لیکن باید نیم گرم باشد تا مسترخی گردد جلدومسامات را شوند وتشرب کنند ازان اعضا رطوبت بسیاری وچون سرد شود برآید * آبزن مرطب دیگر نافع ازبرای تشنج یبسی * صنعت آن گل بنفشه برگ کاهو جومقشرنیم کوفته برگ خطمی برگ بیدتراشهٔ کدوی شیرین ترکل نیلوفرهمه رادرآب غذب بسیاری بجوشانند وروغن بنفشه یاروغن گل ووشیرحلیب بسیاری داخل کرده علیل دران نشینند وقتیکه نیم گرم باشد * ابزن مرطب دیگر * صنعت آن بابونه گل بنفشه برگ کنجد گل نیلوفر برگ کاهو درآب غذب بسیاری جوشانیده درطشت بزرگی کرده که آن طشت عمیق باشد وروغن کنجد بسیاری داخل کرده نیم گرم علیل دران نشینند * آبزن مرطب دیگر * صنعت آن برگ کاهو تازه برگ کدو ترگل بنفشهٔ ترگل نیلوفر خطمی سفید برگ خشخاش برگ چقندر خرفهٔ تراسفناخ درآب بسیاری به پزند ونیم گرم علیل دران نشینند * آبزن قلمی فرموده اند که ازاستنباط بندهٔ مهتدی بهدایت رب رحمن علویخان است ونیست مثل این آبزن دوائی درازالهٔ تشنج یبسی که بوده باشند اطبا ازعلاج آن مایوس وباین آبزن حکیم قادر دورکردانند آن را وصحت بخشد * صنعت آن پاچهای بزغالهٔ سفید وسرهای ضأن ششماهه وجومقشرنیم کوفته وبرگ کاهو وخرفهٔ تروبرگ بید وگل بنفشه گل نیلوفر واسفناخ وکدوی تراشیده وخیارین وعناب وسپستان وبزرقطونا وحب السفرجل وبابونه وگل خطمی سفید درآب بسیاری بجوشانند تامهراشود صافی نموده تخم خرفه مقشرمغزتخم کدو مغزتخم هندوانه خشخاش سفید ازهریک بیست مثقال درده رطل عرق نیلوفرشیره گرفته دردوکاسهٔ آبخوری ازان شیره را برداشته علیحده نگاهدارند وتتمه را درمطبوخ مذکور داخل کرده روغن بنفشه بسیاری داخل کرده نیم گرم نموده علیل دران نشینند ومتصل ازان دراقتابه کرده برسرا وریزند تازمانیکه سردشود پس ازان برآمده یک پیاله ازان دوپیاله را بنوشند وآبزن را نگاهداشته آخر روز گرم کرده بدستور مزبور علیل دران نشینند وبرسرش نطول نمایند بعدازسرد شدن برآمده کاسهٔ دوم را ازشیرها بنوشند وآبهای آبزن را دردیک کرده بجوشانند تاتمام آب رفته روغن بماند صافی نموده نگاهدارند وبآن تمریخ نمایند واکثر درین مطبوخ بجای روغن بنفشه روغن نیلوفر داخل نمایند نیکواست * آبزن نافع ازبرای تشنج یبسی * صنعت آن جومقشرکل نیلوفر جوادهٔ کدوی تازه خیار تازه برگ خرفهٔ تازه هندوانهٔ ریزه کرده بجوشانند وبگذارند تافاتر شود بلکه مائل بسردی پس روغن بادام شیرین روغن مغزتخم کدو داخل کرده علیل دران نشینند * آبزن ازبرای تشنج یبسی * صنعت آن کله وپاچهٔ حمل یا بزغاله را درآب به پزند تامهراشود وبگذارند که فاتر گردد فتوری مائل بسردی وعلیل دران نشینند * آبزن دیگر نافع ازبرای رعشهٔ حادث ازیبس وجفاف قلمی فرموده اند که این ازاستنباط احقرعباد الله سید محمد هاشم است ومجرب النفع * صنعت آن پاچهٔ بزغاله بیست عدد کلهٔ بره پنج عدد ماهی تازه

سي عدد مرطان نهري بيست عدد جرادهٔ كدوي شيرين خيار شيرين خيار با درنگ مغز هندوانه از هريك يك من جومقشر نيم كوفته دومن
همه را در آب بسيارى بجوشانند تا مهرا شود صافي نموده روغن بنفشه روغن مغز كدو پيه كردهٔ بزكداخته هرسه بقدر ثلث آب داخل كرده
نيم كرم درطشتى كرده عليل دران نشيند وچون سرد شود برآمده آب را بجوشانند تا روغن بماند تدهين بآن نمايند ونشوق كنند يا
ازين دمن نشوق نمايند * صنعت آن آب كدوى شيرين تازه آب خيارشيرين آب بادرنگ از هريك يك اوقيه آب نيلوفر دواوقيه روغن
بنفشه چهار اوقيه درقدر مضاعف بجوشانند تا آب تمام رفته روغن بماند صافي نموده درشيشهٔ كرده هر روز بعد از برآمدن از آب زن
نشوق نمايند * آب زن مرطب ديگر نافع از براى تمدد وكزاز يبسي اقوى درعمل * صنعت آن جومقشر نيم كوفته كل نيلوفر
جرادهٔ كدوى شيرين خيارزه خيارباد رنگ پاره پاره كرده دركلاب وآب بسيارى به پزند وروغن بنفشه بسيارى داخل كرده عليل
دران نشيند وتوقف كند تا سرد شود يك مرتبه صبح يك مرتبه شام بعد از تغدي وتعشي پس آن را بجوشانند تا آب رفته روغن بماند
هروقت بآن تدهين نمايند * آبزن مرطب از استنباط آن مرحوم قلمي فرموده اند كه بيعديل است درعلاج تمدد وكزاز يبسي و
اگراين علت را زوال باشد باين آبزن است والا ديگر علاجى ندارد * صنعت آن بگيرند چوزهاى مرغ كوچك وپاچه هاى
بزغالهٔ سفيد وسرهاى ضأن يعني سر بچهاى كوسفند شش ماهه وجومقشر وسپستان ودنبهٔ ضأن شش ماهه جرادهٔ كدوى شيرين
وهندوانه وخيار وخيارباد رنگ همه پارچه پارچه نموده با بونه گل بنفشه گل نيلوفر گل خطمي سفيد اسفاناخ خرفهٔ ترقطف بزرقطونا
حب السفرجل سيب شيرين مقطع گل باقلا از هريك مقدارى معتدبه همه را درآب بسيار وعرق بيد مشك وعرق بيد وكلاب وآب
انارشيرين وآب به شيرين از هريك قدرى وافر بجوشانند آن مقدار كه اجزا مهرا شود صافي نموده درآبزنى كرده روغن بنفشه كه
پرورده باشند مغز تخم كدو مغز تخم هندوانه مغز تخم بادام شيرين را درگل بنفشه وازان ها روغن كشيده باشند مقدارى بسيار
دران داخل كرده دو پيالهٔ آن رانگاهدارند وتتمه را نيم كرم درآبزنى كرده يكمرتبه صبح ويكمرتبه شام پيش ازتغدى وتعشي عليل
دران نشيند وچون سرد شود ازان برآمده يك پياله بخورد وهمچنين پيالهٔ دوم را شام پس آن مرقه وروغن را درقدر مضاعف
چندان بجوشانند كه آب رفته روغن بماند وتدهين واستنشاق بدان روغن نمايند واگر محتاج بتكرار استعمال آبزن باشند
بعوض روغن بنفشه ازين روغن داخل نمايند * آبزن نافع از براى خدر حادث از يبس وجفاف نيز از استنباط آن مرحوم ومجرب
النفع ونوشته اند كه اگر بچيزى خلاصي ازين علت باشد باين آبزن خواهد بود واگر ازين خلاصي نيافت ممكن البرء نيست
* صنعت آن گل بنفشه كاوزبان گل نيلوفر گل خطمي گل پنبه جرادهٔ كدوى شيرين خيارين از هريك يكمن هندوانهٔ ترتازه پاره پاره
كرده نيم من جومقشر نيم كوفته يك رطل مرطان نهري بيست عدد پاچهٔ بزغاله بيست عدد پيه كردهٔ بزچهل مثقال عناب
سپستان از هريك چهل انه گل با بونه پنج مثقال همه را درآب بسيارى بجوشانند تا مهرا شوند صافي نموده درآب زنى كرده روغن
بنفشه روغن كدو از هريك يكرطل داخل كرده نيم كرم مخدور دران نشيند بقدر يكساعت وچند روز صبح وشام اين فعل كنند
* واز آبزنات نافعه از براى امراض مذكورهٔ حادثه از يبس وجفاف نشستن درشير بزياكاو خالص يا ممزوج با زيت يا روغن گنجد
يا بهردو هريك خالص يا ممزوج باهم يا روغن زيت يا گنجدى كه آب افشرده گدوى شيرين يا خيار يا خيارباد رنگ دران جوشانيده
باشند كه رمقى از رطوبت آبها دران باقي باشد وتمام خشك ومنجذب نشده باشد * آبزن ديگر از استنباط آن مغفور مبرور از
براى گزاز وتمدد امتلائي * صنعت آن بچهاى گفتار وبچهاى ثعلب را زنده درآب پخته تا مهرا شوند پس زيت بسيارى دران
داخل كرده عليل دران نشيند وقتيكه گرم باشد وصبر كند تا سرد شود وتوقف بسيارى نكند بلكه هنوز قدرى گرم باشد كه برآيد

وآخر روز نیز باین دستور پس آن مرقه را بجوشانند آن مقدار که تمام آب رفته روغن بماند هر وقت تدهین بدان نماید
* آبزن متخذ از عقاقیر حارهٔ نافع از برای تشنج امتلائي بلغمي هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه * صنعت آن کل قیصوم برگ
قیصوم سعد کوفي قصب الذریره برگ غار در آب بسیاری به پزند وعلیل دران نشیند وبدانکه طول مدت مقام در آبزن صاحب
تشنج امتلائي را مضر است بهر چیز که باشد بسبب ارخای اعصاب وضعف قوت پس باید که کرده شود بسیاری مرات
آن بدل طول مدت پس باید نشانید اورا در آب زن روزی دو مرتبه * آبزن دیگر نافع از برای تشنج امتلائي بلغمي * صنعت آن
بابونه صعتر شبت اکلیل الملک مجموع را در آب بسیاری پخته روغن قسط روغن بید انجیر داخل کرده در وقتیکه نیم گرم باشد
علیل دران نشیند * آبزن دیگر نافع از برای تشنج امتلائي بلغمي * صنعت آن بابونه اکلیل الملک برگ غار خردل حرمل
شبت پودنه در آب بسیاری جوشانیده در حالت گرمي بقدریکه طاقت نشستن دران باشد علیل دران نشیند وسر را فرو برد
دران وطول ندهد مدت نشستن را دران بلکه زود برآید * آبزن دیگر نافع از برای این قسم تشنج * صنعت آن قیصوم
پودنهٔ صحرائي حرمل برگ غار سعد کوفي مرزنجوش شبت از هریک قدری وافر همه را در آب بسیاری بجوشانند تا مهرا
شوند وبه نشیند علیل دران روزی دو مرتبه وطول ندهد مقام را دران واین آبزن تشنج امتلائي را نافع است لیکن درین
وقت روزی یکمرتبه کافي است * آبزن دیگر از استنباط آن مرحوم مجوب النفع از برای تشنج امتلائي بلغمي * صنعت آن حشیش
برنجاسف وکل آن وبرگ غار وبرگ اترج بهارنارنج بابونه اکلیل الملک مرزنجوش اسطوخودوس نمام چوب چیني ریزه
کرده اقحوان صعتر فارسي شیح ارمني حرمل عشبهٔ مغربیه ریزه کرده از هریک سه کف کبیر در آب بسیاری بجوشانند پس
بگیرند کفتار نر یا ثعلب یا ارنب هرکدام که باشد وزنده آن را بسته دران اندازند وبه پزند تا مهرا شود پس زیت وروغن
شبت از هریک مقداری کثیر دران اندازند ودر آبزن کرده اول مرتبه سر وکردن واعضاي متشنجه را به بخار آن بدارند تا
عرق آید پس علیل در آب آن که گرم باشد نشیند صبح وشام وثفل آن را کوفته گرم کرده بر اعضای متشنجه کاد نمایند وآب
آن را با روغنهای که دران انداخته اند به پزند تا آب رفته روغن بماند دائم تمریخ بآن نمایند * آبزن دیگر نافع از برای
اصحاب فالج بلغمي * صنعت آن بگیرند کفتار نر را ارنب یا وعل را دست وپاهای آن را محکم بسته در آب بسیاری بجوشانند
تا آب به ثلث رسد پس مثل آن زیت کهنه داخل کرده باز بجوشانند تا مهرا شود پس علیل دران نشیند وباید که آن حیوان
زنده باشد ودران آب بمیرد تا آنکه خونش نرود که حرارتش کم گردد وهمچنین است آب زن متخذ از ثعلب وحمار وحشي
وکلب رضیع واین آبزن تشنج بلغمي را نیز نافع است * آبزن نافع از برای فالج بلغمي هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیهٔ بلغم
* صنعت آن برگ غار مرزنجوش حرمل بابونه کل خطمي سرخ اکلیل الملک برگ اترج سداب اسپست شیح ارمني
قیصوم فنجنگشت اجزای متساوي جند بیدستر نصف یك جزو در آب بسیاری به پزند که تا بنصف رسد پس داخل کنند دران
مثل آن زیت کهنه وعلیل دران نشیند حالکونیکه گرم باشد آبزن دیگر که همین منفعت دارد * صنعت آن زیت را گرم کرده
جند بیدستر واندکی افربیون وقلیلی از موم زرد دران داخل کرده در حالیکه گرم باشد بقدریکه علیل طاقت آورد دران نشیند
وصبر کند تا سرد شود * آبزن دیگر نافع از برای فالج وتشنج امتلائي بلغمي * صنعت آن بگیرند ارنب یا ثعلب یا حمار وحشي
ویا ضبع اعرج یا کلب رضیع یا وعل هرکدام که باشد ودست وپای آن را محکم بسته زنده در آب بسیاری که نمك بسیار وشبت
داخل کرده باشند انداخته آنمقدار به پزند که مهرا شود پس صافي نموده در آبزن کرده علیل دران نشیند آن مقدار را زمان

که آن آب سرد کرد دو این عمل را روز اول ماه و سه روز وسط ماه و سه روز آخر ماه بجا آورد در روزی سه مرتبه یکمرتبه صبح
و یکمرتبه شام و یك طبیخ را بیش از سه روز استعمال نکنند و اگر ضعیف تر باشد بهتر است * و از آبزنهای مفیده از برای اصحاب تشنج
امتلائي نشستن است در زیت ثعالب و ضباع و حمار وحش و روعل و بچهٔ سگ * صنعت آن بگیرند آب بسیاری و بجوش آورند
جوش قوي و هر کدام از حیوانات مزبورة که باشد زنده بسته در ان اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و در وقت جوشانیدن
قدری شبت و نمک داخل نمایند پس بعد از مهرا شدن صافي نموده زیت بسیاری يعني ثلث آب در ان اندازند و در آبزنی کرده
علیل در ان نشیند و آن گرم باشد و توقف نماید تا سرد شود و می باید که استعمال کرده شود این آبزن در اول ماه سه روز و در
وسط ماه سه روز و در آخر ماه سه روز و هر روز دو مرتبه صبح و شام و نباید که استعمال کرده شود این آبزن مر مرتبه که تجدید
میکنند زیاده بر سه روز و گفته شده که کفتاری که در آبزن پخته میشود می باید که بوده باشد نر * آبزن نافع جهت تشنج امتلائي
بلغمي حادث مر ضعاف را * صنعت آن بابونه حلبه اکلیل الملك در آب پخته مدام اعضای متشنجهٔ ایشان را در ان نهند
* آبزن دیگر نافع از برای رعشهٔ امتلائي بلغمي از استنباط آن مرحوم * صنعت آن اذخر مکي اسطوخودوس فاوانیا از هریك
یك اوقیه در آب بسیاری بجوشانند و صاف نموده پس بگیرند یك عدد کفتار نر و دست و پای آن را بسته در ان اندازند در
عین جوش و اگر بجای کفتار ارنب باشد نافع است بلکه انفع و بجوشانند تا مهرا شود و در وقت جوشانیدن دو سه دسته شبت تازه
و قدری نمک و برگ کلم داخل نمایند و صافي نموده و وقتیکه معتدل الحرارت باشد علیل در ان نشیند و صبر کند تا سرد شود و اگر
بقدر ثلث آب زیت کهنه داخل نمایند انفع است و تا یک هفته استعمال این آب زن نمایند * آبزن استنباط آن مرحوم نافع
از برای فالج و استرخا * صنعت آن بگیرند آب کبریتی بیست و پنج من تبریزي و اگر نباشد آب قراح و داخل کنند در ان بابونه
اکلیل الملك مرزنجوش برگ غار اذخر مکي برگ نارنج اسطوخودوس بیخ هومن بهارنارنج اقاقیا گل یاسمین سفید نمام
وج ترکي فوة الصباغین پودنه بري پودنه جبلي نعناع برگ صنوبر یوست بیخ صنوبر عشبهٔ مغربیه برگ سداب چوب چیني اجزا
متساوي بجوشانند تا ثلث آب برود و دو ثلث بماند پس بوزن ثلث آب زیت داخل کرده ارنب یا ثعلب یا ضیعهٔ عرجایا وعل
هر کدام که باشد زنده در ان به پزند تا مهرا شود پس صاف نموده در ان نشیند گرم آن مقدار از گرمي که علیل را طاقت نشستن
در ان باشد * آبزن محلل رطوبات قریبه بجلد که مقوي اعصاب و اعضا است و این آبزن به نهایت نافع است از برای فالج و
استرخا * صنعت آن ورق غار مرزنجوش حرمل بابونه اکلیل الملك خطمي سفید برگ اترج سداب اسپست قیصوم فنجنگشت
شیح ارمني از هریك جزوی چند بید مترنیم جزو به پزند در آب بسیار تا بنصف رسد صافي نموده و اضافهٔ آن نمایند بوزن ثلث
انچه باقي ماندهٔ زیت و به نشیند در ان علیل وقتیکه گرم باشد و چون سرد شود برایند * آبزن دیگر که همین منفعت دارد
* صنعت آن برگ اترج بابونه شبت حاشه نمام مرزنجوش مجموع را در آب به پزند و علیل در ان نشیند و تمریخ جانب علیل
بعد از برآمدن از آبزن بمثل روغن قسط و روغن ناردین و روغن مغز کردکان کهنه نمایند * آبزن نافع از برای ریاح غلیظ
در تمام بدن و قولنج و دشواري بول * صنعت آن بابونه اقحوان برنجاسف خشک نیم کوفته اکلیل الملك مرزنجوش
گل خطمي بزرر ازیانه مبوس کندم پرمیاوشان چوب چیني گل بنفشه از هریك یک کف در آب بسیار بجوشانند آن مقدار
که ثلث آب بماند روغن ناردین روغن اقحوان داخل کرده نیم گرم علیل در ان نشیند * آبزن نافع از برای ورم بارد کلیه
مستعمل بعد از تنقیهٔ ماده بلعوق خیارشنبر * صنعت آن بابونه اکلیل الملك کشک جو مبوس کندم بزرک جوشانیده علیل

دران نشینند * آبزن دیگر که زحیر بلغمي را مفید است * صنعت آن شبت تخم کتان حلبهٔ خطمي درآب بجوشانند و در طبیخ وی که نیم گرم باشد به نشینند * آبزن دیگر که زحیر ورمي را نافع است * صنعت آن حلبه بنفشه تخم کتان بیخ خطمي درآب بسیار به پزند و روغن گل و زردهٔ تخم مرغ آمیخته نیم گرم آبزن نمایند * آبزن نافع از برای احتباس ریم در کلیه در قرحهٔ آن * صنعت آن حسک پرسیاوشان سبوس کندم برنجاسف مرکین کبوترا جزا متساوی جوشانیده علیل دران نشینند و پیغولهای ران را بروغنهای یاسمین چرب نماید * آبزن مستعمل در اورام مثانه * صنعت آن حلبه بزرکتان بابونه اذخر مکي معد کوفي سنبل الطیب حماما قردمانا جوشانیدهٔ صافي نمودهٔ دران نشینند * آبزن نافع از برای حصات کلیه ومثانه * صنعت آن حسک بابونه اکلیل الملک مرزنجوش کرفس کرنب شبت برک خطمي پرسیاوشان اجزا متساوی جوشانیدهٔ دران نشینند * آبزن نافع از برای عسر البول که عقب بول المدهٔ وبول الدم پدید آید * صنعت آن بابونه شیح نمام مرزنجوش اطراف الکرنب رطبه زرق الحمام بجوشانند و درآب وی مریض را به نشانند ومدرات بول درهمان وقت بنوشانند وثفل ادویه را برعانهٔ اوضماد نمایند تا مدهٔ وخونی را که درمثانه بسته وموجب عسر شده بکداز د وبول بکشاید * آبزن نوع دیکر که سنک کرده ومثانه را نافع است * صنعت آن برک کرنب برنجاسف رطبه فوتنج زرق الحمام مغز خمك دانه درآب بجوشانند وآبزن نمایند ومقیئات بیاشامند وبدانند که استعمال آبزن در توسیع مجاري وتحلیل ریاح بهترین تدابیر است دراسقاط کرده ومثانه ووقت حاجت بدان کوتاهي نه نمایند واکراد ویهٔ دیکر موجود نباشد آب کرم فقط کافي است جهت آبزن * آبزن قابض نافع از برای بول الدم * صنعت آن برک مورد ترما زوی سبز کلنار فارسي جوز السرو پوست انار کل سرخ جوشانیدهٔ صافي نمودهٔ دران نشینند * آبزن نافع از برای بول دزراش * صنعت آن برک مورد جفت بلوط کزمازج عدس مقشر پوست انار ماز وسبز نیم کوفته درآب جوشانیدهٔ مریض دران نشینند * آب زن نافع از برای سرعت انزال که سبب آن تیزی وحدت مني باشد * صنعت آن برک مورد عوسج کلنار فارسی صماق منقي لحیة التیس ثمرة الطرفا پوست انار جوشانیدهٔ وآبسنک یعني آبزن نمایند وضمادهای خشك برکمرکاه نهند وصندل وکلابه وکافور به بویند وغذاهای ترش وادویهٔ باردهٔ بخورند * آبزن مستعمل در سرعت انزال بسبب برودت ورطوبت مرکاه بکار برده شود بعد از استفراغ بقي متواتر واسهال بحب شیطرج وحب المنتن وحب اصطمخیقون وتغذیه بلحوم بریان وقلایا ومطنجنات وحلوای عسلي نمایند * صنعت آن برک مورد مرزنجوش سنبل الطیب پوست انار جفت بلوط سعد کوفي قرنفل جوشانیدهٔ دران نشنید چنانکه تاکمودرآب آن باشد * آب زن نافع از برای ادرار حیض واین آب زن تحلیل ریاح رحم کند ومعین است بوحمل * صنعت آن برک کلم برک ریحان برک چغندر اسفاناخ برک بنفشه برک خطمي تخم خبازي برک بارتنك برک مداب برک مرزنجوش برک مروزرشک پرسیاوشان عنب الثعلب مشکطرا مشیع تخم خطمي تخم خربزه نیم کوفته قیصوم تخم کشوث تخم هلیون تخم کوفس تخم خیارین نیم کوفته کل خطمي عدس مقشر قنطوریون دقیق کل مرخ شبت کل نرکس کل زنبق جوشانیدهٔ صافي نمودهٔ زن درآب آن نشینند که با مرالله تعالی نافع است * آب زن که فرزند درشکم نکاهدارد تا ما قبل از ولادت بیرون نیاید * صنعت آن کل سرخ مقت درم کلنار فارسي مازو از هریك پنجدرم برک حمك چهاردرم شب یماني پوست انار از هریك سه درم همه را نیم کوفته دزدهٔ من آب بجوشانند تا پنج من بماند صاف کنند ودرطشت ریزند وحامله را دران به نشانند * آبزن که خون بواسیر وخون طمث مفرط باز دارد * صنعت آن آب برک بارتنك بستانند ومریض را دران به نشانند ودر طبیخ قوابض دیکر بدستور * آب زن نافع ومعین برحمل * صنعت آن شبت بابونه اکلیل الملک مرزنجوش جوشانیدهٔ صاف نمودهٔ آب زن نمایند

* آب زن نافع جهت زنان حامله که حیض بینند وعادت ایشان نباشد * صنعت آن عدس مقشر پوست انار کلنا رما زو
جفت بلوط در آب پخته در زان نشینند * آب زن که چون زن بعد از ازالهٔ بکارت بلا فاصله در ان نشینند همیشه فرج او
ضیق وکرم باشد * صنعت آن بگیرند شراب انکوري قابض ودران بعض اشیاء قابضه وعفصه وعطرهٔ مذکورهٔ مناسبه بجوش
داده در طشتي کرده دران نشینند وشراب صرف هم خوب است * اجر بضم همزه وضم جیم وبفتح همزه وضم نیز آمده خشت
فراگرفته از طین حر است که پخته باشند وآن دو قسم است یك قسم آجر مغیث است که در کورهٔ آهك پزي آن را میپزند واین
بهتر است در اعمال طب وقسم دویم آجر سرخ است وآن را در کورهٔ آجر پزي باین طریق میپزند که خشت خام خشك کرده
را ته بته چیده مابین هر دو ته ردهاء چوب رز یا چوب دیگر ویا سرکین گاو وغیر آن گذاشته آتش میدهند تا تمام چوب
یا سرکین که مابین آجرها است سوخته شود پس میگذارند تا سرد شود پس برداشته بخرج درمي آورند وآجر کرم است در
دویم وخشك است در چهارم * ضماد آن با آب غوره جهت شري ومنع ظهور آن وبا نمك وسرکه جهت حزاز وبا سرکین گاو
جهت اورام وبثور بلغمي واستسقاء لحمي وزقي وسوء القنیه وذرور آن جهت قطع خون جراحات وجلوس بر روی آجر
گرم جهت زحیر رطوبي وبارد وریحي مجرب خصوص که روغن گل بران ریخته باشند ونیز ممکن وجع بواسیر است وچون
آجر مغیث آب ندیده را در آتش سرخ کنند تا مثل اخگر شود ودر آب ویا شراب اندازند آن مقدار که بجوش آید وسر
بخار آن بدارند معرق قوي است ودر تحلیل مواد بارده دماغیه ونزلات مزمنه ودرد سر بعدیل ومجرب وچون خشت
پخته وآب ندیده ویا قطعهٔ ازان را خصوص آجر سفید با آتش گرم کرده قدري آب یا شراب بران پاشیده درنمدي یا پارچهٔ
پنبه داري پیچیده بر عضویکه وجع بارد ویا ورم بارد داشته باشد وبر موضع بواسیر که وجع شدید داشته باشد کاد تماثل موجب
عرق کردن آن عضو میشود وتسخین وتحلیل مواد بارده که موجب وجع وورم است میکند وتحلیل میبرد ووجع وورم آن تسکین
مي یابد بعون الله تعالی واطباء هند را زعم آن است که اگر آجر را ریزه کرده در دوغ کاوان اندازند ویک شب بگذارند صبح
صافی نموده آن دوغ را بنوشند قرحهٔ مزمنه را نافع است * دهن اجر آن را دهن المبارک ودهن منقذ نیز گویند از مخترعات
اهل یونان ونهایت گرم است وسریع النفوذ محلل ومعرق وملطف وآشامیدن آن جهت تفتیت سنگ مثانه مجرب ومدر
بول ونافع از براي مایرا مراض بارده مثانه وکشندهٔ گرم امعاء ومعده است وبجهت مغص بارد ورياح ونفخ باطني وظاهري
وسموم بارده وگزیدن عقرب وفالج ولقوه ورعشه وخدر وارتخاء وعرق النساء ومفاصل وتحلیل خون منجمد وباشراب
زوفا جهت ضیق النفس ودفع فضلات رئه مفید است واکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم بی نظیر وحمول آن
جهت کشودن خون بواسیر واسقاط دانهٔ آن ورفع کرمهاء مقعده وفرزجهٔ آن جهت کشودن حیض واخراج جنین زنده
ومرده ومثیمه سریع الاثر ومعوط آن جهت صرع ونسیان مؤثر ودلوك آن کشندهٔ کرم دندان ومسکن الم آن وطلاء آن
جهت زخم آتشك بی عدیل است وچون بمالند آن را بر مؤخر دماغ نافع است از براي نسیان وآشامیدن آن از براي صرع
وبغداد ي گفته که چون بجکانند از ان چند قطره در بیني نافع است مصروع را وامتشاق بآن نافع است از براي فالج ونیز
آشامیدن آن نافع است از براي فالج نفعي بالغ زهراوي گفته که دهن آجر نافع است از براي لقوه سعوط کردن بآن وآشامیدن
وتدهین بآن وقطور آن جهت ثقل سامعه ونشوق آن جهت امراض باردهٔ بیني ودماغ وضماد آن با اشق جهت ورم سرخ
بنهایت مفید است وقدر شربتش از یك مثقال تا دو مثقال ومضر است بمعده ومصلحش سرکه ومضر است بکرده ومصلح آن

کثیرا * صنعت آن آجر سفید آب ندیده تازه را ریزه ریزه کرده بقدر یکدرهم واندک زیاده وکم ودر آتش سرخ نموده در روغن زیتون اندازند پس آن را در قرع معکوس روغن کشند ودر شیشه نگاه دارند * نسخهٔ دیگر آجر سرخ آب ندیده بقدر دو درهم یا هر قدر که خواهند ریزه ریزه کرده در آتش سرخ کنند ودر روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کند پس از روغن بیرون آورده کوبیده در قرع مطین پر کنند وکلوی قرع را بلیف خرما وامثال آن بگیرند وکورهٔ دو طبقه ترتیب دهند باین صورت که وسط طبقهٔ بالا ثقبهٔ داشته باشد بقدریکه کلوی قرع معکوس ازان بیرون آید پس قرع را معکوس در طبقهٔ بالا نصب کرده قابله را در طبقهٔ تحتانیه بدهن قرع در آورده آتش بر اطراف قرع برافروزند تا روغن از قرع بقابله چکد واین را استخراج بطریق تنکیس نامند * اارد توله صاحب برهان قاطع گفته بضم فوقانی وسکون واو وفتح لام آشی باشد مانند کاچی که از آرد به پزند وبیشتر مرد درویش وفقیر بخورند وآنرا بعربی سخینه گویند * آزاد درخت درختی است عظیم ثمرش شبیه بزعرور زرد رنگ وباخوشه تخمش مثل تخم زعرور یک عدد وخیاره دارد ودر آخر بهار میرسد ومدتها وتا زمستان در درخت میماند وبرگش سبز واملس با اندک سیاهی وشرفه دار اندک طولانی وخزان نمی کند وآن را بهندی بکاین نامند وبلغت تنکابن جبلی داز وبیونانی داروان ونیز روباترس وبلغت جرجانی زهر زمین واهل مازندران آن را سیسان وبعربی شجرة الجره وایضا حریط به تشدید را گویند وبعضی مردم را ظن آن است که آن را بهندی نینب که نیم نیز گویند نامند واین محض توهم است زیرا که نینب در غیر هند دیده نشده مگر در بعضی بنادر دریای فارس یکدو درختی وآزاد درخت در جمیع ممالک ایران وروم بسیار است وشیرازیان آن را قوس نامند وگلش سرخ وبنفش کمرنگ وبنهایت خوشبو است * طبیعت گل آن در اول سوم گرم ودر آخر اول خشک است * افعال وخواص آن گل آن مفتح سدهای دماغی وصالح است از برای مشایخ ومبرودین سما وبرگ آن را ضماد کردن بر سر کشندهٔ قمل ودراز کردانندهٔ موی است وعصارهٔ برگ آن در بهار وپاییز مستعمل وباعسل ویا میبختج میخورند نافع از برای قولنج ومفتح ومدر بول وحیض ونافع است از برای سموم بارده وتحلیل خون منجمد در مثانه وعرق النسا واسترخای انثیین وقدر شربت تا سه درهم است وعصارهٔ شاخهای آن باعسل یا میبختج مقاوم جمیع سموم وبرگش سم حیوانات وثمر آن مضر بصدر ومعده ومکرب وچون اکثار کرده شود عارض میگردد صاحب آنرا غشی وقیء صفراوی وتنگی نفس وغشاوهٔ بصر ودوار وعلاج آن مانند علاج کسی است که فربیون یا بلادر خورده باشد ودر بلادر وفربیون انشاء الله تع خواهد آمد ویکدرهم از تخم آن کشنده وعصارهٔ آن مفتت حصات ومانع غشیان وضماد برگ وشاخ آن محلل خنازیر ونطول آن مسکن صداع بارد وثمر وبرگ آن منقی قروح مفتحه وچون آب برگ تازهٔ آن را از ده مثقال تا بیست مثقال با آب زنجبیل تازهٔ مقشر که بهندی ادرک نامند از پنج مثقال تا ده مثقال بحسب حاجت وبرداشت طبیعت وبرودت مزاج زن دو سه روز ناشتا بخورد وجع رحم وحبس طمث آن را نافع است وزنی که بار نگیرد یا بار او نماند باعث حمل وماندن او میگردد اکثر بذکور ومحرور المزاج را چندان موافقت ندارد وقطور آب برگ تازهٔ آن در بینی رافع صداع بارد رطب است ودر گوش دافع رطوبات ودوی وطنین حادث از ریاح بارده وبدل آن در دراز کردن موی برگ شهدانج وبرگ مورد وبرگ کنار است * وطبیخ پوست وقشر آن نافع است از برای تپهای بلغمی * صنعت آن بگیرند پوست ریشهٔ درخت آن وشاهتره از هریک پنجدرم وهلیلهٔ سیاه ده درم وهمه را نیم کوفته بجوشانند وصاف نموده بنوشند * مرهم آزاد درخت نافع از برای کچلی وسعفه ورویانیدن موی سر وقروح آن ودفع قمل * صنعت آن بگیرند عصارهٔ برگ وثمر آن را ومرداسنگ با آن بسایند وبا روغن گل سرخ مرهم

سازند وچند روز متوالي برسر بمالند وهر روز یکبار تجدید کنند وبهرسه روز بحمام رفته بشویند وبعد از حمام بدستور نیز
بمالند وسر را بلباس خفیفی بپوشانند * اس بمد الف وسکون سین مهمله بسریاني آسا وبفارسي مورد نامند وکویند آن را
بهندي اوهیره وحب آن را بکام نامند وبنک آس را عماد کویند وحب الآس را قیطس ونیز قطوس نامند وکویند که قیطس
بنک آس است ومرسیا ایمارس بیوناني اسم آس بستاني است ومنطرا اسم بنک آس است درختش چون درخت انار میشود و
برکش سبز است وخزان نمی کند وثمرش ابتداء سبز است وچون رسید سیاه رنک میشود مرکب القوی است وجزو بارد دران
غالب در اول سرد وجزو حارش کمتر است واندک حرارتی دارد وآن بسبب ارضیتی که دارد یابس وقابض است یبوستش تا در
دویم است ومجفف قوی است برک وبیخ وثمر وکل وجرم آنرا نسبت بیکدیکر در مراتب برودت وحرارت ویبوست متفاوت است
وآس بسبب عطریت رائحه ملایم روح است وبسبب قبض وتلطیف نیز ملایم روح پس موجب تقویت ومتانت واضاءت وانارت
روح می کردد باسباب مذکوره وبالخاصیت مقوي قلب ودافع خفقان است وثمرش با قوت تریاقیت ومتولد می کردد ازان غذای
اندک از برای بدن وآن سرد وخشک ومقوي معده وحابس طبیعت بعفوصتی که آنرا میباشد وصالح است از برای نفث الدم
ونافع باشد از برای سرفه بشیریني که آنرا میباشد وهمچنین رب آن وشراب آن ودر شرابها شربتی که حبس طبیعت کند ونافع
باشد از برای سرفه نیست مکر شربت حب الاس وشربت خشخاش وبوی مورد مقوي دماغ ودافع است از دماغ ابخرهٔ حارهٔ رطبه را
واما حب الاس پس برجرمش غالب است برودت ویبوست واکرچه مرکب از قوت های مختلفه است واما اجزای حاملهٔ رائحهٔ
آن پس نیست غالب برمزاج آنها بر دو یبس اکرچه میباشند نیز مرکب القوی وشناخته شده ترکیب قوت های آن بقیاس وتجربه
اما قیاس پس بباید دانست که میباشد دران اجزای حاره که میرسد بحاسهٔ شم ولابد است که بوده باشند آن اجزاء الطف انچه
درمشموم است اما تجربه پس آن حدت رائحه وکمي التذاذ نفس است وتسکین نفس بسوی آن چنانچه ملتذذ میکردد بشم ریاحین
بارده ورائحهٔ آن طیب باشد پس ممکن نیست که بوده باشند اجزاء حامل رائحه مائل باعتدال اما سایر اجزای آن پس قاطع
خون ونفث الدم ومقوي دل واحشا ومعده اند وحابس اسهالات وعرق وکویند مسواک بچرب آس مهیج جذام است وضماد
برکش جهت ضربه وسقطه بنهایت مفید خصوص وقتیکه برک آنرا کوفته بامغاث هندي که آنرا میده لکری نامند سوده بزردهٔ تخم
مرغ سرشته روغن کل سرخ داخل نموده نیم کرم ضماد نمایند وضماد برکش به تنهائي بجهت ورم خصیه وبواسیر ونمله وحمره و
شري وضربه وسقطه ووجع پاشنهٔ پا وقدم وطلای آن جهت ورم حار وقروح وضماد تخم آن جهت سیاه کردن مو وبا شراب
جهت قروح پا وکعب نافع است وچون فراکیرند از برک آن با عفص سبز وعدس وکل سرخ واقاقیا ضمادی وضماد کنند بر
اعضای ضعیفه واعصابیکه وهن وسستي بآنها عارض شده باشد بنهایت مفید است وچون ربع رطل از آب برک آنرا با روغن کنجد
بنوشند مسهل قوي بلغم است وجلوس در طبیخ آن جهت قروح وبروز مقعده ورحم وسیلان رحم وسستي اعضا نافع وشستن موی
با آب آن جهت منع ریختن آن بسیار موثر وقطور آب او جهت چرک کوش وخاکستر او در رفع ناخنه وسلاق ودمع قوی تر از توتیا
وجهت کلف وبخور آن جهت رفع وبا ودفع هوام وسقوط دانهٔ بواسیر مفید ودر ساق درخت مورد کرهي بهم میرسد شبیه بکفدست
وآن را بنک آس می نامند در جمیع افعال قوي تر از برک وثمر آس است وقدر شربتش تا سه درهم واز عصارهٔ آن تا سه اوقیه وبدلش
در احتباس بطن اقاقیا ودر اورام حضض وکویند بدلش مطلقا برک توت است ومضر صاحب زکام ومصدع محرورین ومورث
بیخوابي ومصلحش بنفشه * امراض الراس * الصداع وزق آن درنهایت نفع است از برای صداع حادث از ضربه وسقطه واز

برای قطع جلد سر و شجهٔ آن و ذرور نمودن یابس مسحوق آن و طلا کردن بلطوخ آن با مایعی موافق چون برگ مورد را با اندکی از اقاقیا و زامک کوفته با آب سفرجل سرشته بر سر ضماد نمایند نافع است از برای صداع و ورم حادث در سر از ضربه و سقطه و اگر برگ مورد را کوفته بگلاب سرشته اند ک کافور قیصوری داخل کرده خرقهٔ کتانی را با آن آلوده کرده بر معده ضماد نمایند میباشد نافع از برای صداع بمشارکت معده بسبب غلبهٔ صفرا بر معده و چون به یزند مورد را با شراب و بکوبند و ضماد نمایند بر سر نافع است از برای صداع بلغمی و صداع صفراوی و این هر دو را زائل میکردانند و چون بگیرند آب برگ آس را و صندل سرخ سوده و عرق بید در هم نموده در بینی بچکانند نافع است صداع را * اورام الراس دهن آس نافع است از برای اورام حادثه در سر * الصبات نافع است از برای سبات حادث از بخار متصاعد بسوی سر در تب و در غیر تب چون تمریخ سر نمایند بدهن آس بجهت آنکه مقوی دماغ است و مانع بخار و محلل انچه جمع شده در دماغ از بخار * السهر بوئیدن اوراق واغصان و مداومت بآن محدث سهر است و مصلح آن سوسن و کل بنفشهٔ تر است * الدوار والسدر برگ مورد مانع صعود ابخره است بسوی دماغ و قبول دماغ مر ابخره را بوئیدن آن و حب الاس نیز مانع صعود ابخره است بسوی سر و دماغ و ازین جهت این هر دو میباشند نافع از برای دوار و سدر حادث از ابخرهٔ متصاعده بسوی سر از بدن و معده و چون بکوبند برگ مورد را و مخلوط بروغن گل و زردهٔ تخم مرغ نموده ضماد نمایند بر سر نافع است از برای دوار و سدر عارض از ضربه و سقطه بر سر ابن زهر گفته که مورد نافع است از برای دوار و سدر حار بوئیدن آن و ضماد کردن آن بر سر صاحب زبده گفته که غرق نمودن سر بروغن مورد در ابتدای حدوث سدر و دوار حادث از ابخرهٔ متصاعده از معده بسوی سر چند روز از ابتدای علت بعد از تنقیه بقیء و استعمال ایارجات میباشد نافع از برای آن نقیعی ظاهر پس بعد از ابتدا باید که ممزوج کرده شود بروغن بابونه و غرق کرده شود سر بآن * امراض العین والاذن والفم والصدر والقلب ضماد برگ آن مسکن رمد حار و رافع برآمدگی چشم و طبیخ آن با جوورم حار آن را نافع است و رماد آن از ادویهٔ ناخنه و سلاق و دمعه و قویتر از توتیا است و قطور آب برگ آن قروح گوش و آمدن چرک آن را نافع است و شراب آن جهت استرخای لثه * و مضمضه بآب برگ آن قروح و استرخای آن و زبان را نافع * و ثمر پخته آن سرفه را نافع و نفث الدم را مانع و حابس شکم و همچنین رب آن و مقوی قلب و خفقان را مفید است نفث الدم از فواکه نافعه از برای نفث الدم حب الاس است * المعده والامعاء والات البول والمقعدة والرحم * وحب الاس مقوی معده و حابس بطن و اسهال مراری و مانع سیلان فضول است خصوص رب آن و ضماد برگش بر زیر ناف اسهال مراری را مفید و کاه حب الاس بسبب قوت قبض و حبس و امساک خود ادرار بول مینماید و ثمر آن نافع است قرحهٔ مثانه و حرقة البول و مدر بول و مانع جریان حیض و بواسیر و سیلان رحم و خروج مقعده و رحم است شرب طبیخ آن الزينة طبیخ برگ و ثمر آن مقوی بیخ مو و مانع افتادن آن و باعث روئیدن و بلند و سیاه شدن آن است و نیز مانع عرق و مصلح هیچ حادث از عرق ائل که بغارضی گزنامند و هیچ های دیگر و همچنین ضماد برگ آن و زرور برگ آن مانع بد بوئی زیر بغل و کنج ران و داخس و جراحات است و خاکستر آن منقی و زائل کنندهٔ کلف است * السموم * ثمر آن دافع سموم است خصوصا رتیلا و عقرب بتخصیص باشراب * فصل در بیان جوارشاتی که اصل و عمود در انها حب الاس است * جوارش حب الاس به نسخهٔ سمرقندی نافع از برای ضعف استمراء و اسهال حادث از ان و از رطوبت معده * صنعت آن حب الاس پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله شیر آمله منقی از هریک بیست درم فلفل دارفلفل زنجبیل از هریک ده درم قرنفل قرفة الطیب خیر بواحب بلسان از هریک دوازده درم

مصطکي قرد مانه کرویا انیسون زیرهٔ کرماني سنبل الطیب سلیخه قاقلهٔ کبار قسط از هریک شش درم جوزبوا نانخواه تخم کرفس
ازهریک پنجدرم ساذج هندي حماما ازهریک چهاردرم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بسرشند شربتی یکدرم
ودرنسخهٔ حکیم معصوم حب الاس نود درم است * جوارش حب الاس ایضا بنسخهٔ سمرقندي درقرابادین در امراض معده نافع
ازبرای هوا استمراء واسهال باحرارت * صنعت آن حب زبیب محقوق مانند سرمه دورطل حب الاس محقوق نیم رطل
خرنوب نبطي گلنار فارسي کندر ذکر کزما زج نانخواه ازهریك ده درم کوفته بیخته بشکر صافی یابعسل کف کرده بسرشند شربتي
چهاردرم * جوارش حب الاس خوزي نافع ازبرای استرخای اعضا هرگاه بوده باشد با آن استرخای معده نیز چون استعمال
کرده شود بعد از تنقیه بجوارشات منهلات مانند جوارش شهریاران وجوارش نارمشک * صنعت آن قسط تلخ سلیخه قرفة الطیب
حب بلسان سنبل الطیب ازهریك ده درم جوزبوا پنجدرم عود قماري خام قاقلهٔ کبار قرنفل انیسون اکلیل الملك نارمشك
شیطرج هندي ازهریک چهاردرم بعیاره برنک کابلي مقشر ازهریك مه درم ودرنسخهٔ دیکر بجای بونك کابلي پوست بیرون .
پسته است زرارند مدحرج دارچیني اشنه ازهریك دو درم زنجبیل معدکوفي ازهریک ده استار پوست بلیله پانزده عدد قصب
الذریره فلفل سیاه دارفلفل ازهریک پنجدرم پوست هلیلهٔ کابلي دو استار حب الاس بوزن مجموع ادویه اجزا کوفته بیخته
باسه وزن مجموع ادویه عسل سفید خشبو مصفی معجون سازند شربتی سه درهم وبدانکه استار چهار مثقال طبي
است سمرقندي دراصول التواکیب کفته که کاهی فراکوفته میشود جوارش ازانا ویهٔ حارهٔ قابضه وداخل کرده میشود
دوان حب الآس وکردانیده میشود آنوا غالب براجزاء دیکرتا باشد اصل وعمود دران ترکیب وسرشته میشود بشیرهٔ نبات و
این جوارش راجوارش خوزي کبیر کویند ومنسوب است باول کسیکه این جوارش رافراکرفته واین جوارش صالح است ازبرای
اسهال معدي حادث ازبرودت مزاج * جوارش خوزي صغیر متخذ ازعجم زبیب سفید وحب الآس وخرنوب نبطي وکلنار
فارسي ودقاق کندرونانخواه مدبرسبزکه معجون سازند بشیرهٔ نبات یا شراب به شیرین ازبرای اسهال معدي باحرارت مزاج
وبایدکه کردانیده شود مقدار عجم زبیب درین جوارش ازجمیع اجزاء زیاده پس حب الآس رابسبب مناسب این هردو
مراعضای غذا رابسبب غذائیتی که دراین هردومیباشد وبسبب بسیاري منفعت این هردوپس سایرادویه باید که اقل ازین
هردوومقدار دقاق کندرونانخواه ازهمه کمتر باشد وبسا باشد که محتاج باشیم بکردانیدن این هردورا کثیرتا آنکه ملحق شوند
بطبقهٔ که میباشد یکی این دودروزن وقتیکه حرارت مزاج کم باشد * جوارش حب الآس خوزي ازاطبای فارس نیکواست ازبرای
نرمي طبیعت وقتی که بسبب بلغم ورطوبت وسوء هضم که ازضعف معده باشد ومعده راقوت دهد * صنعت آن حب الآس رسیدهٔ
جید خشک کرده یک من هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله منقي طالیسفر ازهریک بیست درم فلفل سیاه دارفلفل زنجبیل ازهریک
ده درم مصطکی رومي قرد مانا کرویا انیسون زیرهٔ کرماني مدبرقسط قاقله سنبل الطیب سلیخه ازهریک شش درم جوزبوا
تخم کرفس نانخواه ازهریک پنجدرم ساذج هندي حماما ازهریک چهاردرم کوفته بعسل سفید مصفی معجون سه وزن ادویه بسرشند
شربتی یک درم واین جوارش کرم است درا واسط درجهٔ اولی وخشک است درا وائل درجهٔ سیوم ودرنسخهٔ حکیم معصوم
حب الاس نود مثقال است ونسخهٔ اول اشهر است * جوارش حب الاس دیکر ازاطباء خوز * صنعت آن حب الاس رسیدهٔ
جید خشک کرده یک کبلچه ونیم سنبل الطیب سه اوقیه جوزبوا با پوست نیم رطل قرنفل قاقله انیسون بودادهٔ تخم کرفس بودادهٔ
اشنه ازهریك دو اوقیه بعیاره یک اوقیه ونیم سلیخه چهار اوقیه پوست هلیلهٔ کابلي پوست بلیلهٔ آمله منقی ازهریک سه اوقیه

ادویه را در شراب ریحاني یك جوش داده پس خشك کرده مرتبهٔ ثاني در آب یك جوش داده در سایه خشك کرده کوفته بیخته به میبه بعرشند شربتی سه مثقال با شراب مفرجل و این جوارش معتدل است در گرمي و سردي و خشك در اول درجهٔ اول و بعضی اطبای اعلام گفته اگر اجزای این جوارش را در ماء العسل بدل شراب ریحاني جوش دهند بهتر است آن مرحوم میفرمایند که اگر در سرکهٔ انگوري بدل شراب جوشانده و بدل میبه رب مفرجل کنند با قدری کلاب بهتر است * جوارش حب الاس دیگر از اطبای خوزیعني اطبای فارس نافع از برای ضعف معده و کبد و برودت معده و کبد و استطلاق بطن و سوء استمراء و از برای سوء القنیه و کسانیکه ایشان را خوف استسقا باشد و نیکو است از برای طحال و ادرار بول * صنعت آن قرفة الطیب قسط سنبل الطیب حب بلسان سلیخه سیاه از هریك ده درم جوزبوا پنجعدد قاقله قرنفل انیسون شیطرج هندي اکلیل الملك نارمشك از هریك چهار درم بسباسه سه درم برنك کابلي مقشر هشت درم و در نسخهٔ دیگر بجای برنك کابلي درونج عقربي سه درم داخل است زراوند طویل ریوند چیني اشنه از هریك دو درم و در نسخهٔ دیگر بجای زراوند طویل زراوند مدحرج است و این اشهر است فلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلي از هریك در استار بلیله دو عدد حب الاس بوزن مجموع ادویه همه را کوفته بیخته با عسل و طبرزد که بکلاب کداخته بقوام آورده باشند بعرشند شربتي از ان بمقدار مازوي با آب سرد و در نسخهٔ دیگر زنجبیل ده استار داخل است و در نسخهٔ ما موخس صعد کوفي میزده استار قصب الذریره فلفل دارفلفل از هریك پنجدرم حب الاس دوازده استار داخل است گفته که این جوارش نافع است از برای استطلاق بطن و سوء استمراء و ضعف معده و برودت معده * صنعت آن قسط تلخ قرفة الطیب سنبل الطیب حب بلسان سلیخهٔ سیاه از هریك ده درم جوزبوا پنج عدد قاقله قرنفل انیسون اکلیل الملك شیطرج هندي از هریك چهار درم بسباسه سه درم زراوند مدحرج اشنه از هریك دو درم سعد کوفي زنجبیل از هریك پنجدرم هلیله سیاه دو استار بلیله دو عدد حب الاس نصف قفیز جند شابور و در نسخهٔ دیگر قانون ناغیست یعني نارمشك چهار درم ریوند چیني دو درم داخل است و این نسخه اصح است زیرا که درین جوارش که در کتب دیگر مذکور است این دو جزو داخل است سید اسمعیل در ذخیره گفته که استاد احمد ابو الفرج در کفایة الطب که از مولفات اوست بجای برنك کابلي پوست اترج آورده و مرا این صواب آمده و نیز گفته که درین جوارش هلیلهٔ سیاه را بریان کرده داخل نمایند و این جوارش مائل بحرارت و خشك است در اول درجهٔ دویم * صنعت جوارش حب الاس خوزي به نسخهٔ حکیم معصوم شیرازي که نوشته نافع است از برای جمیع اعراض و امراض که ذکرشد و از برای امراض باردهٔ دماغي خصوص از برای لقوه که در وقت ضعف معده و صعود بخار معده بدماغ حادث شود خصوص وقتیکه با ضعف معده تلیین طبیعت باشد قسط تلخ سلیخهٔ سیاه قرفة الطیب سنبل الطیب حب بلسان از هریك ده درم جوزبوا پنج عدد قاقلهٔ کبار قرنفل انیسون اکلیل الملك شیطرج هندي نارمشك از هریك چهار درم بسباسه درونج عقربي از هریك دو درم و در نسخهٔ دیگر از هریك سه درم است ریوند چیني زراوند مدحرج از هریك پنجدرم هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلي بروغن زیتون بریان کرده از هریك دوازده درم و در نسخهٔ دیگر از هریك بیست درم است زنجبیل سعد کوفي از هریك چهار درم قصب الذریره فلفل دارفلفل از هریك پنجدرم پوست هلیله سه درم حب الاس بوزن تمام ادویه حب الاس را در کلاب بخیسانند و بجوشانند و بپالایند و با عسل مصفی سه وزن ادویه بقوام آورند و ادویه را با آن بعرشند و بعد از دو ماه استعمال نمایند شربتي یك مثقال و در نسخهٔ دیگر جوزبوا زنجبیل سعد کوفي قصب الذریره فلفل دارفلفل داخل نیست و بلیله ده عدد است و گفته که اجزا را

بانبات یا عسل سفید بکلاب حل کرده بقوام آورده بحسب مزاج واغراض ترکیب نمایند شربتي ازدودرم تا دو مثقال است
بحسب ضعف وقوت مزاج * صنعت این جوارش حب الآس به نسخهٔ دیکر اکلیل الملك انیسون قاقلهٔ صغار قرنفل شیطرج هندي
نارمشك ازهریك یك مثقال ونیم اشنه ریوند چیني زراوند طویل ازهریك یك مثقال قسط بحري سنبل الطیب قرفة الطیب حب
بلسان سلیخهٔ سیاه سعد کوفي هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلي ازهریك چهار مثقال جوز بوا شش مثقال قصب الذریره فلفل سیاه دارفلفل
پوست بلیله ازهریك دومثقال بسباسه یکمثقال ونیم برنك کابلی مقشر سه مثقال حب الآس بوزن مجموع ادویه کوفته بعسل بقوام
آورده سه وزن ادویه بسرشند شربتي یك مثقال * جوارش حب الآس خوزي به نسخه محمد بن زکریا که درکفایهٔ منصوري ذکر کرده نافع
است ازبرای ملاست معده وامعا وزلق معده وامعا وقراقر معده وامعا واین جوارش رطوبات معده رادور کرداند وضعف
معده وضعف هضم رابنهایت نافع است وتجفیف رطوبات غلیظه کند وبجهت اسهال مزمن سود مند باشد * صنعت آن استهٔ زیبب
محوق مانند کحل ربع رطل حب الآس محوق نیم رطل خرنوب نبطي دانه بیرون کرده کلنار فارسي کند رکزمازج
نانخواه ازهریك ده درم ادویه راکوفته بیخته بشیرهٔ نبات بقوام آورده بعسل مصفی بسرشند ودرظرف چیني یامرتبان
سبز نگاه دارند شربتی چهاردرم * جوارش حب الآس به نسخهٔ دیکر * صنعت ان دانهٔ مویز بریان کرده محوق مانند کحل
نود مثقال حب الآس جید چهل وپنج مثقال کزمازج خرنوب نبطي کلنار فارسي کند رذکر نانخواه ازهریك ده مثقال
عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور ترتیب نمایند * جوارش حب الآس بنسخهٔ قلانسي * صنعت آن استهٔ مویزکه درسرکه
خیسانیده خشک کرده نرم سائیده چون سرمه سي درم حب الآس بریان کرده شصت درم خرنوب نبطي کلنار فارسي کزمازج
ازهریک پنجدرم ودر نسخهٔ دیکر ودرم امت کند رنانخواه مصطکي معدکوفي سنبل الطیب ازهریك پنچدرم کوفته
بیخته بانبات سفید بقوام آورده باعسل سفید بسرشند شربتي ازسه درم تاچهاردرم واین جوارش مائل ببرودت وخشک
است درآخردرجهٔ ثانیه ودر نسخهٔ حکیم مؤمن در تحفه جوز بوا دودرم داخل است * جوارش حب الآس دیکر ازاطبای
جوزمنقول ازذخیرهٔ خوارزم شاهي * صنعت ان حب الآس سه من معدکوفي نیم من فلفل دواستار زنجبیل سنبل الطیب
ازهریك پنج استار خولنجان ده استار کوفته بیخته بعسل مفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر ترتیب نمایند * جوارش
حب الآس به نسخهٔ شفائي هیضه واسهال معدي راوقتیکه ازبلغم ورطوبت باشد بازدارد ونافع بود * صنعت آن حب الآس
نود مثقال هلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ آمله منقی طالیسفرازهریک بیست درم مصطکي قرد مانا کرویا انیسون زیرهٔ کرماني سنبل الطیب
سلیخهٔ قاقله قسط ازهریک شش درم جوزبوا تخم کوفس نانخواه ازهریک پنجدرم سازج هندي حماما ازهریک چهاردرم
کوفته بیخته بعسل بسرشند ودر نسخهٔ دیکر فلفل دارفلفل وزنجبیل ازهریک ده درم داخل است * دوای حب الآس نافع
ازبرای اسهال کودکان وقت بیرون آمدن دندان * صنعت آن حب الآس تخم خشخاش سفید کند رذکر بعدکوفي
ازهریک نیم درم کوفته بیخته یازردهٔ تخم مرغ یاشربت حب الآس بل هند * فصل دربیان ادهانیکه اصل وعمود درآنها
ورق حب الآس است * دهن الآس قلمي فرموده اند که ازاقتراح حضرت علامی والد ماجد حقیر قدس سره است نافع ازبرای
ورم حار وصداع حادث ازضربه وسقطه بر سرچون ضماد کرده شود برسر بعد ازفصد * صنعت آن آب مورد چهل مثقال کلاب
وسرکهٔ انکوري ازهریک ده مثقال روغن کل سرخ بیست مثقال مجموع رادرقدر مضاعف بجوشانند تاآب برود وروغن
بماند وبزک مورد دومثقال عود الصلیب مغاث بغدادي کلز که آن مغاث هند یست ودرهندي آن رامیده لکري نامند ازهریک

یکمثقال کوفته بحریر بیخته مخلوط بروغن مذکور نموده درهاون بدسته بمالند تانیکو ممزوج کردند پارچهٔ کتانی را بآن آلوده
کرده بر سر ضماد نمایند * دهن الاس دیکر از ابن ماسویه نافع در آخر تزاید ورم وصداع حادث از ضربه چون ضماد کرده شود بآن بعد از
فصد قیفال * صنعت آن آب برک مورد ده جزو آب برک سرو تر آب برک بید تر اجزا کوبیده آب ان را بر آورده نصف وزن آنها روغن
سوسن داخل کرده در قدر مضاعف بجوشانند تا آبها سوخته روغن بماند پارچه نمدی را بآن تر کرده بر سر ضماد نمایند * دهن آس
از یوسف ماهر * صنعت ان آب برک مورد بیست مثقال آب برک سرو تر آب برک ابهل آب برک بید از هریک ده مثقال برکها را
کوبیده فشرده آب آنها را کرفته روغن کل سرخ روغن سوسن از هریک ده مثقال داخل کرده در قدر مضاعف به پزند تا آبها
سوخته روغن بماند برک مورد ورق کل سرخ خشک کرده قشار کندر از هریک یک مثقال کوفته بحریر بیخته دران داخل کرده
درهاون بدسته بمالند ویک عدد زردهٔ تخم مرغ خام داخل کنند وچندان بمالند که چون مرهم شود بر نمدی مالیده بر سر ضماد
نمایند * دهن الاس مستعمل در ضربه وسقطهٔ سر ونسخهٔ دیکر * صنعت آن برک مورد تر برک سرو تر از هریک دو کف در سی مثقال
روغن سوسن بجوشانند پس صافی نموده لادن یک مثقال دران حل کرده اکلیل الملک قصب الذریره کل ارمنی شب یمانی
از هریک یک مثقال کوفته بیخته بآن بسرشند ودرهاون بدسته بمالند تا چون مرهم شود بر پارچهٔ نمدی مالیده بر سر ضماد نمایند
واکر آب برک مورد و برک سرو تر نباشد خشک آنرا از هریک کفی کرفته شب در آب بخیسانند وصبح در روغن بجوشانند آن مقدار
که آب سوخته روغن بماند صافی نموده روغن را دران حل کرده ادویه را خشک سوده داخل نمایند * دهن الاس به نسخهٔ
حکیم صالح خان رحمه الله تع * صنعت آن برک مورد ده مثقال تخم مورد پنج مثقال کندر ذکر پرسیاوشان آمله منقی لادن از هریک
سه مثقال روغن کنجد بیست مثقال اجزا را سوای کندر نیم کوفته شب در هشتاد مثقال آب بخیسانند وصبح بجوشانند تا بنصف رسد
بپالایند وروغن را داخل کرده بجوشانند تا آب رفته روغن بماند پس کندر را داخل کرده صبر کنند تا کداخته شود پس صافی
نموده در شیشهٔ نکاهدارند * دهن الاس نافع از برای رویانیدن موی وسیاه کنندهٔ آن وسخت کننده ومقوی اعصاب
است * صنعت آن آملهٔ منقی در آب برک مورد یک هفته خیسانیده مساوی ان نقوع روغن کنجد داخل کرده بجوشانند چندانکه
آب رفته روغن بماند * دهن الاس بنسخهٔ دیکر * صنعت آن بکیرند برک مورد یا حب الاس هر کدام که باشد وبا نیم وزن آمله
منقی یک هفته در آب برک مورد تر بخیسانند پس روغن کنجد بوزن نقوع داخل کرده بجوشانند تا آب برود وروغن بماند
صافی نموده در شیشهٔ نکاهدارند وبکار برند * دهن الاس دیکر سرد وخشک است وقابض ومقوی اعضا ومانع قبول مواد و
جهت التحام زخمها وقروح سر وبثور وشقاق وسحج واسترخای مفاصل وسوختکی آتش وتقویت موی وسیاه کردن آن و
منع بسیاری سیلان عرق ومنع بخار وورم بواسیر نافع است * صنعت آن بکیرند آب برک مورد تازه واکر نباشد آب مطبوخ
برک مورد خشک هر کدام که باشد وبا مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا آب برود وروغن بماند * دهن الاس دیکر که مانع
ریختن موی در علت آتشک است وبجهت داء الثعلب مفید است چون موی سفید از موضع داء الثعلب روید استعمال این
روغن موی سیاه رویاند حکیم میر محمد مؤمن کفته که این دهن مجرب حقیر است * صنعت آن برک مورد پانزده مثقال برک
وسمه سیاه سه مثقال در چهارصد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده با یکصد وبیست مثقال روغن زیتون
بجوشانند تا آب رفته روغن بماند لادن شش مثقال دران حل کرده استعمال نمایند * دهن الاس بنسخهٔ دیکر نافع
از برای صداع حادث از ضربه وسقطه زمانیکه مزمن شده باشد * صنعت آن برک مورد تر دو کف برک سرو تر برک خطمی

تراکلیل الملک از هریک کفی آب همه را بکیرند واکر ترنباشد خشک آنهارا در آب جوشانیده بفشارند وآب آنها را برآورند
روا باشد پس روغن سوسن نصف وزن آنها وشراب کهنه داخل کرده وچند جوشی داده قصب الذریره کل ارمنی شب یمانی
کوفته درخرقهٔ کتانی بسته بآن بجوشانند وبدست بمالند وبفشارند تا انچه دران است مخلوط بروغن شود پس کیسه را دور افکنده
خرقه را باین دهن ترکرده برسر ضماد نمایند وبدانکه دهن الآس نافع است ازبرای سبات حادث از بخارات متصاعده بسوی دماغ
درتپ وغیر تپ تدهین سر بآن بجهت آنکه مقوی دماغ ومانع بخار ومحلل ابخرهٔ حاصله درسر است ونیز چون آنرا مخلوط بکلاب
وسرکه نمایند وغرق کنند سر را بآن درصرع دماغی که بوده باشد باآن علامات غلبهٔ خون بعد از فصد واستفراغ به طبیخ هلیلج
تقویت سر میکند ونافع است این نوع صرع را ونیز نافع است صرعی را که بوده باشد بسبب صعود ابخره بسوی سر بجهت آنکه مانع
ورادع ومحلل ابخره است واکر درین وقت بجای کلاب روغن کل سرخ فرا کرفته از زیت انفاق باشد میباشد اقوی وانفع
* دهن الآس نافع ازبرای رعشهٔ حادث از کثرت شرب شراب بسبب آنکه مقوی دماغ است ویوجانس کلینی کفته که تدهین
سر بآن نافع است ازبرای رعشهٔ حادث از بسیاری اشامیدن شراب سید اسمعیل کفته که تغریق سر بدهن آس مضروب با سرکه
نافع است ازبرای رعشهٔ حادث ازکثرت شرب شراب ابن نوح قمری کفته که تقویت دماغ بدهن آس نافع است رعشهٔ حادث را از
ضعف بسبب کثرت شرب شراب ابو سهل مسیحی کفته که هرکاه بوده باشد رعشه حادث ازکثرت شرب شراب باید که منع کرده
شود از شرب شراب مطلقا وتقویت دماغ کرده شود بدهن آس مضروب بقدر قلیلی از سرکهٔ خمر ونیز تمریخ بدهن آس نافع است
ازبرای استرخا * حبیش کفته که تمریخ بدهن آس نافع است ازبرای استرخای اعصاب ومقوی اعضای مسترخیه است * صنعت آن
بکیرند مورد تازه تر وبکوبند وعصارهٔ آنرا بکیرند واضافهٔ آن نمایند روغن کنجد یا زیت انفاق درهرسه رطل از عصاره دو رطل
دهن ودر نسخهٔ دیکر درهر دو رطل عصاره یکرطل دهن است وبجوشانند درقدر مضاعف وتا چهل روز درآفتاب کذارند تا تمام
آب برود وروغن بماند به نسخهٔ دیکر روغن کنجد تازه چهار رطل وبیست رطل مورد خشک مورد را بکوبند ودر شراب عنبی یا
نبیذ زبیب وعسل داخل کرده یکشبانروز بکذارند پس روغن را داخل کرده به پزند تا روغن بماند وکسیکه خواسته باشد قوت
وی زیاده شود آب معصور مورد تر داخل نمایند وبه پزند پس صافی نموده درشیشهٔ نکاهدارند * رب حب الآس مسکن قی ودافع
خمار ومانع صعود بخارات بدماغ ونافع ازبرای خفقان وسرفه واسهال مزمن دموی وذرب وسحج ونفث الدم * صنعت آن آب
حب الآس رطب بکیرند وبه پزند تا بقوام آید واکر حب الآس رطب نباشد حب الآس خشک را در آب به پزند تا مهرا شود و
بپالایند وپالودهٔ آنرا باز به پزند تا بقوام آید * رماد آس نافع ازبرای دمعه وظفره وسلاق وبجهت کلف نیز مفید است * صنعت آن
بکیرند اغصان تازهٔ آن ودر کوزهٔ نوی کرده سر آنرا بکل حکمت محکم نموده در تنور تافته بکذارند تا بسوزد ورماد کردد وآن
رماد قوی تر است از توتیا درنفع ازبرای امراض مذکور * فصل دربیان سفوفاتیکه اصل وعمود درانها حب الآس است * سفوف حب
الآس نافع ازبرای اسهال باسعال منقول از قرابادین ایضاح * صنعت آن حب الآس مسحوق شاه بلوط تخم خشخاش خرنوب شامی
از هریک ده درم صمغ عربی بریان پنجدرم کوفته بیخته شربتی سه درم * سفوف حب الآس نافع ازبرای اسهال اطفال وغیر اطفال
را نیز نافع است * صنعت آن حب الآس بریان وانار دانه بریان که این هردو را نیکو سحق نموده باشند طباشیر سفید صمغ عربی
بریان کثیرا کل ارمنی مصطکی رومی کل سرخ منزوع الاقماع اجزا مساوی کوفته بیخته باطفال وبزرکان یکمثقال تا دو مثقال بارب
به شیرین وبارب سیب شیرین بدهند * سفوف حب الآس نافع ازبرای بول درفراش * صنعت آن حب الآس زیرهٔ کرمانی

مد بر هر دو مساوي کوفته بیخته هر صبح دو درم آن بخورند * سفوف حب الآس نافع از برای سعال که محتاج باشد بنفث غلیظ یا بوده باشد با خرخره در صوت و سرفه با حرارت شدیده در صدر و لین بطن * صنعت آن حب الآس مسحوق شاه بلوط خشخاش سفید بوداده خرنوب شامي مغز تخم خیارین اجزا متساوي صمغ عربي نیم جزو کوفته بیخته سه درم آن را با آب بنوشند * سعوط آس نافع از برای صداع حادث از ضربه و سقطه با سرسام * صنعت آن آب برگ مورد عرق بید صندل سرخ سوده درهم مخلوط کرده در بیني بچکانند * سویق الآس صاحبان اسهال بلغمي و زلق الامعاء رطوبي را نافع است چون خورده شود با بعض ربوب قابضه * صنعت آن بگیرند حب الآس رسیده جید را و خشک نموده بسایند و به پزند و عند الحاجت بقدر ضرور بکار برند * فصل در بیان شربتهائیکه اصل و عمود در انها حب الاس است * شراب حب الاس نافع است ضعف معده را و لینت طبع را و مقوي است احشا را و قطع میکند سیلان رطوبات را بسوی معده و امعا و حبس میکند حیض را و صالح است از برای قروح عارضه در باطن بدن و سیلان رطوبات از رحم * صنعت آن بگیرند عصارهٔ حب الاس را باین قسم که بجوشانند آنرا تا پخته شود پس صاف نموده عشر آن عسل مصفی داخل کرده طبخ دهند تا بقوام آید و بعضی میگیرند عصارهٔ آن را بدین قسم که میکوبند تازهٔ آن را و فشردهٔ آب آن را میگیرند و میجوشانند تا غلیظ شود و به ثلث رسد پس عسل مصفی داخل کرده بقوام می آورند و بعضی میگیرند حب الاس را و خشک میکنند و میکوبند و داخل میکنند دران آب و شراب کهنه از هر یک بیست و یک اوقیه و جوش داده صاف میکنند و با عسل بقوام می آورند * شراب ورق الاس نافع از برای قروح رطبهٔ عارضه در سر و بثور و نخاله دران را و استرخای لثه و وجع گوش که خارج میشود از انها چرک و قطع میکند عرق را * صنعت آن بگیرند اطراف ورق الاس اسود با برگ و حب آن و بکوبند و بگیرند از ان ده من و بیندازند بر آن سه ارطال از آب انگور و به پزند تا هر دو یک ثلث و دو ثلث بماند پس صاف کنند و بجوشانند با قدری از عسل مصفی با آتش ملایم تا بقوام آید و در ظرف چیني نگاهدارند و استعمال نمایند * شراب ورق الاس دیگر که تقطیر البول و بول الدم را سود دهد * صنعت آن برگ مورد خشک برگ شبت برگ خیار مومکي صافي کندر گلنار فارسي بلوط از هر یک جزوی با شراب انگوري یا با آب بجوشانند و صاف نموده هر صباح مقدار یک اوقیه بنوشند * شراب حب الاس که در افعال قریب است برب آن و نافع از برای تهلهل نسج معده و اقسام بواسیر و اسهال خون از معده و امعا * صنعت آن بگیرند حب الاس تازه یکمن و در سه من آب به پزند تا مهرا شود پس بدست بمالند و بپالایند و پالودهٔ آن را با نیم من نبات سفید بقوام شراب آورند * صنعت این شراب به نسخهٔ دیگر بگیرند حب الاس و نیم کوفته در چهار مثل آن آب بخیسانند پس بجوشانند تا بربع رسد پس آنرا مالیده صافي نموده بوزن صافي آن نبات سفید داخل کرده بقوام آورند * شراب حب الاس دیگر زحیر و نفث الدم را و نزف الدم از هر عضویکه باشد نافع است * صنعت آن حب الاس نیم کوفته بیست درم صندل سفید بگلاب سوده ده درم تخم خشخاش سفید هفت درم همه را نیم کوفته در دو رطل آب یکشب بخیسانند و صبح جوشانیده چون ثلث بماند صافي نموده با قند سفید نیم رطل بقوام آورند و در ظرف چیني نگاهدارند شربتي یک اوقیه * شراب حب الاس قابض اسهال و زلق الامعا را مجرب است خصوص وقتیکه با سفوفی قابض بنوشند * صنعت آن آب به شیرین آب امرود آب سیب شیرین آب انار شیرین از هر یک یکرطل گرفته مقدار چهل مثقال حب الاس نیم کوفته دران بخیساشانند پس بجوشانند تا نصف رسد صافي نموده باز بجوشانند با آتش ملایم تا بقوام آید و استعمال نمایند * و اگر اسهال بلغمي باشد اول مرتبه که آنرا جوش میدهند در کیسهٔ کتاني مصطکي رومي عود هندي سنبل الطیب سک المسک از هر یک دو مثقال کوفته داخل کرده سر کیسه را بسته دائم کیسه را بمالند تا قوت بشراب باز دهد

وچون آبها بنصف رسد کیسه را مالیده شیرهٔ آن را برآورده بفشارند وکیسه را دور کرده آنرا صافی نموده بقوام آورند شراب حب الاس
به نسخهٔ شفائی * صنعت آن آملهٔ منقی یک مثقال حب الاس دو مثقال پوست بیخ انجبار کلنار گل سرخ تخم خماض بری
ازهریک دو درم رب به شیرین کلاب از هریک بیست مثقال شراب صندل سی مثقال بدستور مقرر شربت بپزند * شراب حب الاس
موسوم بشربت مورد اطفال از مخترعات صاحب خلاصة التجارب تپ و سرفه و اسهال که با هم عارض ایشان
گردد عظیم النفع و مجرب است و آزموده * صنعت آن بگیرند تخم مورد پختهٔ رسیده درد رخت دوجزو مرو د نیم پخته
یك جزو هردو را نیم کوفته در آب چندان بجوشانند که حل شود پس بدست بمالند و بپالایند و باقدری قند سفید
بقوام آورند و بعضی اندکی کلاب اضافه کرده اند شربتی مقدار برداشت طبیعت آن بدهند و داخل نکردن کلاب اولی است

* فصل در بیان ضمادا تیکه اصل و عمود در آنها حب الاس است * * ضماد حب الاس نافع از برای اسهال معدی

* صنعت آن سک اصلی زعفران از هریک یکدرم اشنه دو درم مصطکی هفت درم سعد کوفی پنجدرم قصب الذریرهٔ سه درم
وامک شش درم تخم کرفس حب الاس مازوی سبز از هریک یکدرم کوفته بیخته بشراب قابض سرشته برشکم ضماد نمایند
* ضماد از برای صداع حادث از ضربه و سقطه و شجه * صنعت آن اطراف مورد ترکوبیده آرد جوکل ارمنی عصارهٔ مامیثا
عصارهٔ انجبار آرد عدس حضض مکی اقاقیا صندلین با آب برگ بارتنك سودهٔ باقی ادویه کوفته بیخته با صندلین و اطراف
مورد کوبیده سرشته ضماد نمایند * ضماد دیگر که همین منفعت دارد * صنعت آن برگ مورد دوکف کبیر با اندك از اقاقیا
ورامک کوفته بیخته با آب سفرجل سرشته بر سر ضماد نمایند * ضماد دیگر که همین نفع دارد * صنعت آن برگ مورد دوکف
کبیر با اندکی کلنار فارسی و پوست انار نیم کوفته بسرکهٔ شراب انگوری و آب خالص به پزند تا مهرا شود پس قدری سک
اصلی و عود هندی قصب الذریره و مغاث هندی کوفته بیخته دران داخل کرده درهاون سنگی با روغن مورد بدسته بمالند
تا چون مرهم شود بر سر ضماد نمایند * ضماد دیگر قلمی فرموده اند که از حضرت استاذی والد ماجد فقیر است قدس سره
از برای صداع وورم حادث در سر بسبب ضربه و سقطه وشجه * صنعت آن آب برگ مورد کلاب از هریک بیست مثقال روغن
مورد روغن گل سرخ از هریک ده مثقال سرکهٔ انگوری پنج مثقال آب برگ نارمشک پنج مثقال همه را در هم بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند آرد ماش مقشر آرد میده از هریک یک کف عود الصلیب مغاث بغدادی مغاث هندی که آن را
گلزو بهندی میده لکوری نامند از یك یک مثقال کوفته بیخته با آن سرشته پارچهٔ کتانی را بان آلوده کرده بر سر ضماد نمایند
* ضماد ساهر نافع از برای صداع حادث از ضربه و سقطه مستعمل بعد از فصد و تنقیهٔ خون و تلیین طبیعت بشیافات وحقنها
و مسهلات ملینه * صنعت آن آب برگ مورد تر و آب برگ سرو تر و آب برگ ابهل و آب برگ بید تر که این همه را کوبیده
فشرده آب گرفته باشند روغن گل سرخ روغن موسن روغن مورد داخل کرده در قدر مضاعف به پزند تا آب رفته روغن
بماند برگ مورد خشک برگ گل سرخ قشار کند رکوفته بیخته بان سرشته درهاون بدسته بمالند تا چون مرهم شود بر سر ضماد
نمایند * ضماد دیگر قریب بضماد ها هرا زابن ماسویه نافع از برای صداع حادث از ضربه وسقطه * صنعت آن برگ مورد تر
برگ سرو تر برگ بید تر همه را کوبیده فشرده آب آنها را بگیرند و روغن موسن دران داخل کرده با شراب مطبوخ کهنه
به پزند با قدری اکلیل الملک و مر مکی صافی و قصب الذریره کوبیده پس چون نیکو پخته شود شب یمانی گل ارمنی کوفته
بیخته بان مخلوط نموده درهاون سنگی بدسته بمالند تا چون مرهم شود ضماد نمایند * فصل در بیان طلاهائی که اصل و عمود

درآنها حب الاس است * طلای حب الاس الکافوری نافع ازبرای فساد هضم بسبب بثور معده * صنعت آن حب الاس
برگ سیب گل سرخ کلنار فارسی مازوی سبز صندل رامک فرص سماق اقماع رمان حامض از هریک پنجدرم کافور قیصوری نیمدرم
بارب برگ مورد سرشته برمعده طلانمایند واگر یکدرم زعفران ودودرم عود هندی ازبرای تقویت هاضمه داخل کنند بهتر
است * طلای نافع ازبرای صداع حادث ازضربه وسقطه * صنعت آن مومیائی بروغن گل سرخ یا روغن قسط بحسب وقت و
مزاج کداخته برگ مورد کوفته داخل نموده برموضع ماد نمایند * عصارهٔ حب الاس نفث الدم وقرحهٔ مثانه وحرقة البول واسهال
مزمن وصعود بخارات بسر وسرفهٔ رطوبی وقیء وتشنکی وسرفهٔ حار وذرب رانافع است * صنعت آن بکیرند حب الاس رسیده جیدرا و
افشرده آب آنرا گرفته خشک نمایند وعند الحاجت بکار برند مقدار شربت آن تاسه اوقیه است اگر شدید القبض خواهند ازخام آن
اخذ نمایند * فصل دربیان اقراص که اصل وعمود درآنها حب الاس است * * قرص حب الاس مستعمل درهیضه که
قیء واسهال بسیار شود آن هردورا بازدارد ومعده راقوت بخشد * صنعت آن حب الاس سماق کزمازج کل ارمنی بلوط نشاستهٔ بریان
مقل مکی ازهریک ده درم پوست انارمازوی سبز ازهریک پنجدرم کوفته بیخته باآب مورد سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال تادو
درم * قرص حب الاس نافع ازبرای سعال با اسهال * صنعت آن حب الاس تخم خشخاش سفید بوداده ازهریک پنج مثقال پرسیاوشان
سه مثقال صمغ عربی ده مثقال نبات سفید نشاسته بوداده ازهریک دومثقال کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا ولعاب حب السفرجل
سرشته اقراص سازند هرقرص سه درم یکقرص را باماء الشعیر یاشراب حب الاس بنوشند * فرص حب الاس مطفی حرارت نافع ازبرای
اسهال باحرارت وسعال * صنعت آن حب الاس ده درم پرسیاوشان مغز تخم خوبزه ازهریک پنج درم رب السوس صمغ عربی بر
داده ازهریک یکدرم ونیم کوفته بیخته باآب به شیرین یا آب خالص سرشته اقراص سازند شربتی سه درم * فصل دربیان معاجینی
که اصل وعمود درآنها حب الاس است * معجون حب الاس خوزی به نسخهٔ محمد بن زکریای رازی در اسهال معدی
زمانیکه قوت هاضمه بسبب رطوبت که واسطه شود میان معده وغذا ضعیف شده باشد باید استعمال نمود بعد ازقیء ودفع رطوبت
بایارج فیقرا وجوارش نارمشک * صنعت آن دانهٔ انگور که آن انگور را درسرکه انداخته باشند ودانه را ازسرکه بیرون آورده
بریان نموده نرم کوبیده سی درم حب الاس شصت درم خرنوب نبطی کلنار فارسی مازوی سماق ازهریک دودرم کندر ذکر
نان خواه سعد کوفی مصطکی رومی سنبل الطیب ازهریک پنج درم کوفته بیخته با شکر بقوام آورده با عسل مصفی بسرشند شربتی
ازسه درم تاچهاردرم ودرنسخهٔ دیکرحب الاس بریان کرده است * معجون حب الاس خوزی به نسخهٔ عیسی بن صهار بخت
* صنعت آن قسط قرنفل الطیب حب بلسان سنبل الطیب سلیخه ازهریک ده درم زنجبیل ده استارجوز بوا پنجاه عدد قاقله قرنفل
انیسون اکلیل الملک شیطرج هندی ازهریک چهاردرم ریوند چینی زراوند طویل اشنه ازهریک دودرم بسباسه برنک کابلی
مقشر هشت درم نارمشک قصب الذریره فلفل دارفلفل ازهریک پنجدرم هلیلهٔ کابلی منقی ازنوی دواستار بلیله ده عدد
حب الاس بوزن مجموع ادویه ودرنسخهٔ دیکر زنجبیل ده درم سعد کوفی ده استار است کوفته وبیخته باشکر بقوام آورده باعسل
مصفی سه وزن ادویه بسرشند * معجون حب الاس نافع ازبرای ضعف ماسکهٔ معده بسبب زیادتی رطوبت وازلاق طعام چون
استعمال کرده شود بعد ازقیء واسهال بایارج فیقرا * صنعت آن حب الاس منقی ازدانه ده استار مویز بریان نیم من خرنوب
نبطی کلنار فارسی کندر ذکر کزمازج ازهریک ده درم نان خواه دوازده درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی ازسه درم تا
پنج درم * معجون حب الاس نافع ازبرای اسهال کبدی بسبب ضعف جاذبهٔ کبد واین معجون جاذبهٔ کبد را قوت داده

* صنعت آن سلیخهٔ منبل زعفران از هریك سه درم قصب الذریره عود بلسان سعد کوفي تخم کرفس از هریك
پنج درم جوز بوا پنج عدد قاقله قرنفل انیسون نشاسته ود رنسخهٔ دیکر بجای نشاسته بسباسه است واین اصح است
کندر ذکر از هریك دو درم اشنه لادن از هریك دو درم ونیم قرد ماناسه درم سك اصلي چهار درم دارشیشمان سه درم نانخواه
چهار درم حب الآس بریان کرده منقی از سته سي درم کوفته بیخته به میخته مرشته معجون سازند شربتی چهار درم * معجون
حب الآس نافع از برای تقطیر بول * صنعت آن حب الآس ده درم پوست هلیله کابلي آمله بریان کرده از هریك هفت درم
فشارکند رپنجه رم همه را با آب آهنکران چند مرتبه به پزند وخشک نمایند پس نرم کوبیده با رب مورد معجون سازند
* معجون حب الآس که همین منفعت دارد * صنعت آن حب الاس یك جزو لادن ربع جزوی کوفته بخرمائي هیروني منقی
ازنوی دو جزو مرشته معجون سازند شربتی شش مثقال * فصل دربیان نطولاتی که اصل وعمود درآنها حب الاس است
* نطول ورق الاس نافع از برای صداع حادث ازضربه وسقطه ومقوي دماغ * صنعت آن برک مورد دو جزو پوست انار سه ق
کلنار فارسي عدس اقاقیا کل سرخ خشک از هریك جزوی کوفته بآب پخته صافي نموده ثفل آن را برسر ضماد نمایند وخرقه را
با آب آن تر کرده برسر کاد نمایند * نطول مقوي سر نافع از برای صداع حادث ازضربه وسقطه * صنعت آن برک مورد کلنار را
فارسي عدس سماق منقی پوست انار ورق کل سرخ مغات بغدادي کوفته کفی درآب جوشانیده آب آن را برسر نطول نمایند
وثفلش را برسر ضماد نمایند * آس بري آن را اعمار را سفرم نامند وبعربي رند کویند وریحان الغیور نیز نامند وبیوناني مرسینا
اغریا کویند * مورد اسفرم اسم فارسي مورد بری است وتوهم کرده کسیکه کفته از خراسان بفارسي مورد بري کویند برک زرد تر
وعریضتر از بستاني است وطوف آن تند شبیه بسنان وچوبش صلب تر وقدش کمتر از ذرعی وثمرش بنهایت سرخ ومستدیر
واز وسط برک میروید وشاخهای بسیار از یك اصل میروید ودر زمستان برک آن نمیریزد وبسیار قابض وبولیدن آن نافع
است از برای رطوبات دماغ وآشامیدن آن نافع است از برای صرع وآشامیدن ثمر وبرک آن با شراب مفتت حصاة مثانه و
بجهت تقطیر البول رطوبي ویرقان واسهال ودفع ادرار شیر وتقویت جکر ومعدهٔ ودماغ شربا وجهت اخراج کرم معدهٔ حمولا
وبجهت دفع رطوبات دماغ وصداع بلغمي نافع است ابن ماسرجویه قوت آنرا مثل بادآورد میدانند وبعضی قوتش را مثل قوت
انمنتین دانسته اند واین تلمیذ جهت ضربه وسقطه که براعضا واقع شود بالخاصیت مفید دانسته * عرق السوسن هندي است
وباصطلاح اطبای متأخرین هند عرق شکر مغزه را آسو نامند ونزد متقدمین ایشان نبیذ سکري مغزه را آسو کویند ومزاج عرق
هکری در اواخر درجهٔ دویم کرم است اما هرکاه آن را با آن ادویه دوبارهٔ عرق کشند میکردد کرم وتر با آنکه بسیار باشد که برسد
حرارت آن بآخر درجهٔ سیوم آسو تالیف اطبای هند بنهایت مقوي باه ومقوي جمیع قوت ها وبدن است ونشاط آور ومفرح و
محسن لون است * صنعت آن زردک یك من قند سیاه نیم من کل دهاوه دو میر دارچیني نیم سیر کبابه چیني نیم میر زردک
را پاك کرده استخوان آن را دور کرده نرم بکوبند وباقي ادویه را نیم کوفته باقند بی آب درهم نمایند وباید که خم کهنه ومستعمل
باشد ودر زیر تودهٔ خاکستر بیست ویك روز دفن نمایند پس برآورده بیالایند ودر شیشهٔ نکاه دارند وهرچند کهنه شود
بهتر است شربتی نیم پیاله تا یك پیاله * عرق آسو از تراکیب آن مرحوم نافع است از برای معدهٔ وکبد بارد ومفید است درامزجهٔ
بارده وامراض بارده مانند مالیخولیا ووجع معدهٔ وضعف کرده ومثانه واختناق رحم وارجاع مفاصل بارده مزمنه واستسقاء قاطع بلغم
است ودافع سودا واشتهای طعام آورد وضعف باه را که از برودت وبلغم باشد بنهایت نافع است حتی آنکه اعادهٔ باه کسانی را که مایوس

ده باشند ازان میکند ونشاط وسرور می آورد ورنگ رورا نیکو میکرداند ومقوي بدن است وبمطانفس میکند وتوحش را زائل میکرداند بسبب ترقیق خون وروح ومرطوبي مزاج را موافق است وکرم مزاجان را مضر است وبسا باشد که درامزجهٔ ایشان موجب احتراق خون وسائر اخلاط شود وموجب امراض متولده از احتراق اخلاط وامراض سوداوي متولده ازسوداي محترقه تولید صفرا وحمیات صفراویه کردد ومصلح آن کلاب وعرق بید مشک وعرق کاوزبان وعرق شاهتره وعرق نیلوفر وعرق کاسني وعرق بید است ازبراي منع تولید سودا وجنون وشربت ریباس وشربت رمانین وشربت به ترش وسکنجبین صفرجلي وسکنجبین به لیموئي وشربت فواکه ترش وشربت زعرور وامثال اینها است ازبراي منع تولید صفرا

* صنعت آن قند سیاه دوازده من تبریز مویز سرخ سه من تبریز پوست درخت مغیلان سه من تبریز پوست هلیلهٔ کابلي یک چهاریک من تبریز آملهٔ منقی هفتاد وپنج مثقال برک تنبول برک نارنج ازهریک پانصد عدد همه رایکجا کرده درخمی مستعملی کرده آن مقدار آب بروي آن کنند که ثلث خم خالی ماند واکر آب کرم باشد بهتر است پس آن خم رادرسرکین اسپ دفن کنند اکر زمستان بسیارسرد باشد چهارده روز تا بیست ویک روز والا کمتر تا جوش خورد وکف برسر آورد کف آن رابکیرند وچون ازجوش فرونشیند رسیده باشد پس آنرا ازخم برآورده عرق کشند ودران عرق خولنجان دارچیني میلاني انیسون ازهریک دوازده مثقال ونیم بیخ لفاح بزرالبنج سفید بیخ تفت یزدي که بیخ موتههٔ جنکلي است ازهریک پنج مثقال نان خواه بیست وپنج مثقال بادیان هفتاد وپنج مثقال بتیسه که معمول اطباي هند است ودرحرف باذکر میشود هشتاد مثقال ادویه رانیم کوفته عرق مذکوررا بروي آن کرده یک شبانه روز بکذارند پس عرق کشند بطریق کلاب اکر ساده خواسته باشند همین زاده مثقال پیش ازغذا ودو مثقال بعد ازغذا بنوشند واکر خواهند ادویهٔ ذیل راداخل کرده مرتبهٔ ثالث عرق کشند وادویه این است کوشت برهٔ املک وبزغالهٔ فربه که استخوان وچربي آن راجدا کرده باشند ازهریک نیم من تبریزودرنسخهٔ دیکریکمن است کوشت مرغ جوان پنج قطعه کوشت دراج کوشت کبک ازهریک هفت قطعه کوشت قطاة که بفارسي سنک خوار وبهندلوه کویند پانزده قطعه کوشت کبوتر مخلف تازه پرواز آمده پنج قطعه کوشت کرواک ده قطعه کوشت کنجشک نرخانکي پنجاه قطعه مجموع راازچربي واستخوان جدا کرده کوشت خالص آنها راورق ورق کرده دارچیني بسباسه کشنیز خشک صندل سفید قرنفل عود هندي عود الصلیب کل سرخ صعتر فارسي زیرهٔ کرماني جوزبوا ازهریک ده مثقال کوفته بران کوشت ما بیاشند ودردیک نقره یامسي تازه قلعي باتش ملایم اندکی بودهند که کوشت ماشروع به پس دادن آب نمایند وآن رطوبت خشک نشود پس عرق مذکوررا برروی آنها کرده بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصري عود هندي عود الصلیب بهارنارنج زرنباد بسباسه اشنه سنبل الطیب ساذج هندي سلیخه دانه هیل قرنفل الطیب ازهریک پنج مثقال کل سرخ کل سفید مسمی بعربي ورد صیني که بفارسي کل مشکین وبهندي میوتي نامند ازهریک نیم من تبریزداخل کرده عرق کشند عنبر اشهب زعفران ازهریک دو مثقال ونیم درته مشربه به کذارند تاعرق برروی آن بچکد * عرق آسوتالیف آن مرحوم موافق کرم مزاجان تفریح تمام آورد ونشاط بخشد واصحاب سوداي محترقه ومالیخولیاي مراقي رابنهایت نافع است * صنعت آن قند سیاه بیست وچهارمن تبریز پوست درخت مغیلان سه من تبریزدرخم کرده آب برروی آن کنند آنقدار که ثلث خم خالي ماند پس خم رادرسرکین اسپ دفن کنند وبکذارند که جوش خوردوازجوش فرونشیند وبوسد پس آن رابرآورده ازو عرق کشند وآن عرق رادرظرفي کرده صندل سفید سوهان کرده بیست مثقال کل نیلوفر

چهل مثقال کل کاوزبان یکصد وبیست مثقال تخم کاسني نیم کوفته تخم خرفهٔ مقشر مغز تخم خیارین کوفته از هریک دوصد وچهل مثقال مغز تخم کدو نیم کوفته دوصد مثقال کتب بید وبها ربند وسنك اصلي پوست هلیلهٔ کابلي از هریک سه صد مثقال پوست بلیله آمله منقی از هریک یکصد مثقال تخم کاهو یکصد وبیست مثقال کل سرخ چهار من تبریز کشنیز خشك بیست مثقال همه را درعرق مذکور یك شبانه روز بخیسانند وعرق کشند ودروقت عرق کشیدن دومثقال عنبر اشهب درته مشربه بکذارند

* الطریلال بمد الف وسکون طای مهمله لغت بربري است بمعني رجل الغراب وحشیش آن را بعربي حشیشة الارض نامند وجزر الشیاطین نیز کویند حکیم میرمحمد مؤمن کفته که خلال وآن نوعی از آطریلال است وخلال حلیل نبات آطریلال است واین هردو توهم است ونیز کفته که رجل الطیر ورجل الزرزور ورجل العقعق ورجل العقاب ورجل الغراب ورجل الزاغ اینها همه نبات آطریلال است وبترکي نبات آطریلال راغازا باغي نامند ودرکوهستان ولرستان پای زاغان نامند وبهندي کاك چنکي یعني پای زاغ نامند ومعني نیز کویند ومستعمل تخم آن است وآن بسیار ریزه وتیره رنك مائل بکبودي وطولاني وبغایت تند وتلخ باحرافت وتندی بود خوب اوتازهٔ سنکین آن است وکیاه اوشبیه به شبت وکلش سفید وبرکش متفرق وساقش مربع ودرآخر بها رمیرسد وانچه سبز تیره شبیه براز یانه است قسمی ازدواست وتخم خلال کویند وبهترین آن مصري است کرم وخشك است درسیوم محلل ریاح وجالی ومدر فضلات ومفتح سدد ومنقي کرده ومثانه ویکدرم آن باعسل جهت دفع ریاح وایلاوس مجرب است وضماد آن زائل کننده آثار جلد وبرص ابیض وشانهٔ آن مستاصل بلغم است وطلای آن مجفف قروح وقدرشربتش ازیکدرم تاسه درم باعسل یا شراب * معجون آطریلال نافع ازبرای برص * صنعت آن اطریلال یکدرم عاقرقرحا تربد سفید زنجبیل ازهریك دانکي باسه وزن ادویه عسل مصفی بسرشند وبعد ازتخمیه بمسهلات بیاشامند ودرآفتاب نشینند وموضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب برآن افتد وعرق کند درروز اول نهایت تا روز سیوم موضع برص آبله کرده بعد از رفع زرد آب بالکلیه برطرف میشود * معجون آطریلال ساده ازبرای برص * صنعت آن بکیرند آطریلال چهل وپنج مثقال کوفته بیخته باعسل یکصد وسي وپنج مثقال سرشته تا پانزده روز دوازده درم آن راکه شش مثقال ونیم دانك صیرفي است تناول نمایند یقینا برص را زائل میکردانند وقلمي فرموده اند وانچه کمتوین دربدل آطریلال یافته دربرص ضماد اوطلاء وشربادواي هندی است که آن رابا بچي کویند باطین مغره * انس النفس نباتي است ربیعي شبیه بجرجیر وبرکش بی تشریف وکلش مانند توه تیزك یعني حرف زرد وبرکهای سفید احاطه برکل آن دارد وباحرکت آفتاب میل کند ومانند شاهدانه باعدم حرکت هوا حرکت مینماید وساقش مربع مائل بسیاهي ودرمصر واطراف شام بسیار است ودرمجاري آبها می روید وچون حیوان شیرداراز ان بخورد شیرش زیاده میشود وخوردن آن شیرباعث نشاط وسرور میکردد وکرم است درجهٔ دویم ودریبوست معتدل ودرافعال نائب مناب شراب است ومدر فضلات یعني بول وشیر وحیض وعرق ومقوي حواس است وطبیخ آن درازالهٔ هموم وتفریح مثل شراب است بدون مستي وخمار واندکي ازکلش همین اثر دارد وخلل بعقل نمیرساند ومقوي حافظه است وقطور عصارهٔ آن جهت قلع بیاض چشم مفید است وچهار درم از تخم آن بامیبختج یا باشیر کوسفند مهیج باه است حتي درشخص صد ساله ومفتح است ورنك رخسار رانیکو وسرخ کرداند وبدن را فربه سازد ویرقان رازایل کند ومضر کرده است ومصلحش عسل واکثارش مورث درد مفاصل وشربتش تا پنجدرهم است وازعصاره وطبیخش تا هجده درم وبدلش آب انکور مطبوخ بادارچیني وزعفران * شراب انس النفس نافع جهت مالیخولیا وموادسوداویه

* صنعت آن بگیرند برگ ترآنرا بکوبند وآب آنرا بگیرند ودریکمن آب آن نیم من نبات سفید داخل کرده بقوام آورند * باب الالف مع الباء الموحده * ابازیر بروزن افاعیل ادویه ومصالح طعام است وبعضی گفته اند که اعم است از ادویه ومصالح وتوابل وحوایج طعام وبقول واین قول اقرب بصواب است وسبب اندا ختن توابل وابازیرد رطعامها ودیگها یکی ازپنج امر است یاتحصیل لطافت ونفاست طعام است تاآنکه بکرداند آن را صاحب طعمی که قبول کند طبیعت آنرا ومیل کند بسوی آن وهضم نماید آنرا زیراکه پلاو مرکب است از گوشت وبرنج وروغن واین هرسه میباشند تفه وبی رائحه اند پس چون ابازیردران اندازند وطعم ورائحه بهم رساند قبول میکند آن را طبیعت وروی آورد بسوی آن وهضم میکرداند آن را ویاسبب اندا ختن آن درطعام زهومت وکراهت رائحهٔ طعام است تاآنکه بکوداند رائحهٔ آن راطیب وبکرداند آن را بحیثیتی که دوست دارد طبیعت آن را ویابرودت مزاج طعام است پس داخل کرده میشود دران ابازیرحاره از برای تعدیل مزاج واصلاح آن ومیل دادن آن را بسوی اعتدال ویا غلظت ودشواري هضم آن است تاآنکه بکرداند آن را لطیف وآسان کردد هضم آن ویاآنکه بکرداند طعام را لطیف وملطف ومفتح مجاري وصالح است از برای کسیکه مجمع آمده باشد دربدن او فضول بلغمي غليظ لزج خام پس باین اسباب و امراض خمسه سزاوار آن است که بسیار کرده نشوند درطعام بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده شوند میکزند آلات غذا را آن آلاتیکه مرور میکنند غذا برآنها ونیز بسیاری ابازیر احداث میکند درکیموس کیفیت حادهٔ غریفه وبسا باشد که بکردند سبب قروح واورام وامراض صعبه وازین سبب میباشد مضار کیفیت فنون بسبب کردیدن از کیفیت طبیعي نسبت بمزاج آن شخص زیاده از مضار آن بزیادتي کمیت پس اصلح آن است که درغذا داخل کرده نشود مگرمقداریکه حاصل کردد بآن مقدار اغراض مذکوره وغرض آخراز غرضهای خمسه اشبه بعلاج است چه کسیکه موافق باشد اورا اغذیهٔ ملطفه اشبه است به بیمار از اصحا پس ازین جهت استعمال ابازیرحاره درین غرض میباید که زیاده از غرضهای دیکرباشد واما ابازیر معروفه نزد اطبا وطباخین نمک است وسرکه وآبکامه وفلفل ودارفلفل ودارچیني وقاقله وخولنجان وزیرهٔ کرماني وکشنیزخشک وکرویاز صعتر وانجدان وکاشم وزانخواه وبادیان وشبت وزعفران واشترغاز وزنجبیل وقرنفل وشونیز وماهیت ومزاج وافعال وخواص ومضار هریک در موضعش ذکرکرده میشود انشاء الله تعالی * واما ابازیر وافاویه که بجهت امرباه دراغذیه داخل کرده میشود پس آن جرجیر است وتخم شلغم وتخم کتان وحب الرشاد وحرف بابلي وزعفران وزنجبیل ودارچیني وبوزیدان ولسان العصافیر وتودري سرخ وتودري زرد وبهمن سرخ وبهمن سفید وخولنجان ولب حب القرطم ومغزحب القطن ومیباشیم محتاج بخلط این ادویه در اغذیهٔ باهیه ازبرای ادرارمني * ابراهیمیه طعامی است مرکب مانند زیرباج الا آنکه بعوض سرکه درین آب غوره میکنند یا هرکه را مقطر نموده داخل مینمایند * صنعت آن بگیرند کوشت بره را وقطعه قطعه نموده بایکد وعدد پیاز ونمک بقدر حاجت درآب بجوشانند وکف آن را بالتمام بگیرند پس آن راازان آب بیرون آورده باروغن کاویا کوسفند سرخ کرده با مصالح کرم و پیاز پس آب ونمک بقدرحاجت داخل کرده زیرهٔ کرماني دارچیني دانهٔ هیل کشنیزخشک ازهریک قدری درپارچهٔ کتانی بسته دران اندازند وبپزند بعد ازان آب غوره ویا هرکهٔ مقطر وقدری قند سفید بمقداریکه چاشني آن لذیذ کردد مغزبادام شیرین ریزه کرده دران داخل کرده چند جوش دیکر داده کشیده بانان ویا باچلا وبخورند واین غذای معتدل است مانند زیرباج وموافق معده وکبد است ومقوي قلب ومفرح وبادویهٔ حاره این غذا اندکی عود هندي داخل میکنند ازبرای زیادتي تقویت معده وقلب وبعضی گفته اند که ابراهیمیه آشی است که باآب غوره وقند وعود هندي وادویهٔ حاره ومغزبادام وکلاب وکوشت

مرغ یا بزغاله ترتیب دهند ونزد اطبا این غذا مفرح ومقوي معده ودل وجگر است * ابریشم بکسر وفتح همزه وسکون بای موحده و
کسر زای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح وضم شین معجمه بلغت عربي حریر وقزو بفارسي ابریشم وبترکي ایبك وبیوناني بربي
وبهندي ریشم وبسریاني شتاریانامند ومراد ازان دراد دویه پیله ایست که کرم آنرا سوراخ نکرده باشد که بیرون رود وبهترین آن
پیلهای بزرگ بالیده زرد رنگ پرا بریشم است که بشکل رطب کوچك فربهی باشد وانچه در آب پخته ونیم ازان کشیده باشند بعربي
حریر کویند وقزاسم نوعی از ابریشم است که کرم آن پیله را سوراخ کرده بیرون رفته باشد وفی الحقیقت قزوراي این نیست بلکه
نوعی دیکر است که کرم ابریشم دربعض درختها مانند کنار وتوت خانه بندد وپیله سازد وانچه درآفتاب کذارند تا کرم آن بمیرد
آن را ابریشم خام کویند وابریشم خام حار ویابس است در درجهٔ اولی وبعضی کفته اند که معتدل است در خشکي وتري ومقوي قلب
به نهایت واز مفرحات است وتفریحش بالخاصیت ومعین است برخاصیت آن حرارت ویبوست معتدلهٔ آن که موجب تلطیف ونشف
رطوبت روح است پس روح زانوراني ومعتدل فرح میسازد وتقویت ابریشم نیست مخصوص بروحی دون روحی وحالی دون حالی بلکه
در همه احوال ملایم جمیع ارواح است حتی آنکه تقویت روح کبدي میکند که عبارت از روح طبیعي است وروح دماغي که عبارت
از روح نفساني است وروح قلبي که عبارت از روح حیواني است ومقوي قوت حافظه وذهن وباه وجهت خفقان وضعف معده و
ریهٔ وتسمین بدن نافع است وپارچهٔ حریر محض قرمزي را چون بخون رعاف ترکرده خشك نموده بسوزانند وخاکستر آن دربیني
دمند رعاف را بازدارد ومجرب است وشراب آن که آن را در آب پخته وبا شکر سفید بقوام آورده باشند مفتح سدها ومقوي قلب
ونیکو کردانندهٔ رنک رخسار است ومحرق آن ضعیف تر است ازمقرض آن در اشربه لیکن نافع است ازبراي قرحه ودمعه وسلاق و
جرب چشم وقدر شربتش ازیکدرم تا سه درم وبدلش مروارید محرق مغسول است ولباسهای بافتهٔ ابریشم وحریر محض کرم و
لطیف است وپوشیدن آن ملایم ونرم وفربه میکرداند بدن را وموجب سرور است لیکن پوست بدن را رقیق میکرداند واصلاحش
آن است که با ریسمان پنبه آمیخته بافته بپوشند وبافته ممزوج با ریسمان را بعربي قطني وبفارسي الجه وبهندي سوتي نامند
واکثر مشهور بمشروع است باتمام آن محمد بن زکریا کفته که لباس ابریشمي کرم وتر از کتان است وموجب صلابت بشره است
ولباس کتان برعکس این است وثیاب قز که آن را کرم سوت نامند حار ولطیف است وپوشیدن آن پیران را نافع است ومزاجهای
سرد وزنان را در هواهای سرد وخون را کرم میکرداند واصلاحش آن است که با خیوط پنبه بافته لباس ساخته بپوشند وازخاصیت لباس
ابریشمي آن است که مانع تولید شپش است در بدن کسیکه آنرا بپوشد * بیان طریق استعمال ابریشم درمشروبات کفته اند که
بهترین طرق استعمال آن آنست که آن را بنهایت نرمي مقرض نموده قرضی بلیغ وباجوا هر مثل مروارید وکهربا وبعد وعاقر
جوا هرواد ویه مفرح قلب خشك بدون سقي مانعی مانند آب وکلاب برروی سنك صاف سائیده بکاربرند وکاهی استعمال کرده
می شود در اد ویهٔ ماکوله محرق آن یا آنکه پیلهٔ ابریشم را که ابریشم ازان جدا نکرده باشند کرفته وا بریشم را ازان جدا نمایند
که مانند پنبه ندافي کرده شده باشد وقدری بریان نموده درهاون نقره یا سنکي یا آهني یا برنجي که اطراف دستهٔ آن شکسته نشده
باشد که ریزهای برنج داخل ابریشم کردد بکوبند وچون درحین کوبیدن تخته کردد بازقدری بریان نمایند وبکوبند وچون باز
منجمد کردد باز بریان نمایند وبکوبند تاتمام کوبیده ونرم کردد واز پارچهٔ تنکي کذرانیده باجوا هرصلایه نمایند زیرا که تقریض
آن درنهایت ریزکي بسیار دشوار است واکر در وقت کوبیدن قدری نخود بریان مقشر داخل آن نمایند بزودي کوبیده وبسیار
نرم میشود وبعد آنکه قدری کوبیده شود در پارچه تنکي کرده مکرر حرکت دهند تا آنچه آرد نخود ممزوج آن است رفته ابریشم

نیم کوفته بمانند بعد ازان آن را نرم کوفته بیخته باجوا هر با زسائیده استعمال نمایند * دستور احراق ابریشم آن است که بگیرند ابریشم خام را وریزه ریزه کرده در ظرف سفالی یا طبق آهني پاکیزه کرده برآتش اخگر کذا رند ودایم بکفچهٔ آهني یا بچوب صندل برهم زنند تا قابل شائیدن شود پس آن را سوده در معاجین ومفرحات وخمیرها وا شربه بکار برند دیگری گفته که احراق ابریشم مانند احراق صوف است واحراق صوف را چنین بیان نموده اند که بگیرند صوف نقي را وشانه کنند ومقدار بند انگشت بچینند ودر ذیک مس سرخ یغني قلعي نا کرده برسر آن طبق سفالي که موراخی در وسط آن کرده باشند کذاشته واطراف آن را بگل حکمت کرفته بکذارند برآتش تاسوخته شود وعلامت بلوغ آن آنست که از موراخ طبق دود سیاه بیرون نیاید می فرمایند که طریقهٔ اول بهتر وانسب است ومحرق مغسول آن چون استعمال کرده شود در ادویهٔ چشم نافع است ونیست غیر محرق آن مستعمل در ادویهٔ موضعیه چشم

## * فصل در بیان خمیرهائیکه اصل وعمود در آنها ابریشم است

* خمیرهٔ ابریشم

که تقویت اعضای رئیسه وارواح وقوی نماید * صنعت آن ابریشم خام رفیع یکصد وپنجاه مثقال ابریشم مقوض پنجاه مثقال طباشیر سفید ده مثقال یاقوت رماني لعل بدخشي مروارید ناسفته کهربای شمعي بسد ورق نقره یشب سبز تخم خرفهٔ مقشر از هریک پنج مثقال ورق طلا سه مثقال شربت سیب شیرین شربت بنفشه از هریک صد وپنجاه مثقال قند سفید یک من تبریزي عنبر اشهب سه مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند یعني یکصد وپنجاه مثقال ابریشم را در کلاب وآب باران طلا تاب وتقره تاب در شبانه روز خیسانیده نیکو مالیده صاف نموده با شربتها وقند بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند * خمیرهٔ ابریشم دیکر نافع از برای تقویت ارواح دماغي * صنعت آن ابریشم رفیع سه صد مثقال کلاب عرق بید مشک عرق شاهتره عرق کاوزبان از هریک دو مینا یک مني آب سیب شیرین آب انار شیرین از هریک یکصد مثقال خولنجان قرنفل دارچیني ورق طلا محلول از هریک یک مثقال عنبر اشهب ورق نقره محلول یاقوت رماني مروارید ناسفته از هریک دو مثقال قند سفید نیم من تبریزي نبات سفید یکمن عسل مصفی نیم من شاه بدستور مرتب نمایند * خمیرهٔ ابریشم از اقتراح آن مغفور که بجهت محمد شاه ابن سلطان جهان شاه ابن شاه عالم معظم پادشاه بن پادشاه غازی محمد اورنگ زیب عالمگیر کورکاني ترتیب داده مقوي قلب حار است ودافع وسواس وخفقان حادث از اخلاط محترقه سودا ویه وتفریح ونشاط وسرور آورد ومقوي جمیع اعضای رئیسه وکلیه ومعده است واصلاح حال کرده نماید وکرمي کرده وعطش مفرط ودیابیطس را زائل کردانند ومجرب ومنافع بسیار دارد وهیچ ضرر ندارد * صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده تیغ نکرده یکصد مثقال در آب باران طلا تاب دو من وعرق بید مشک وکلاب از هریک یک مینای یکمني تبریزی عرق کاوزبان عرق نیلوفر از هریک نیم مینا عرق فیل عرق صندل عرق کفري عرق کاکل از هریک پنجاه مثقال دوشبانروز بخیسانند پس بجوشانند آنقدر که وزن آب رفته وزن عرقها بماند وبفشارند واثفال آن را دور کرده عرقها را صافي نموده نبات سفید نیم من تبریزي عسل مصفی پنجاه مثقال شربت فواکه شیرین شربت سیب شیرین شربت ریباس شربت امرود شربت انار شیرین شربت به شیرین شربت اترج از هریک پنجاه مثقال داخل کرده بجوشانند وکف آنرا بکیرند وبقوام آورند پس بکیرند یاقوت رماني مروارید ناسفته یشب سبز بادزهر معدني مرجان قرمزی کهربای شمعی از هریک دو مثقال ونیم لعل بدخشي زمرد اعلی از هریک یک مثقال ویکدانك ونیم احجار را با کلاب برروی سنک سماق صلایه کرده تصویل نموده خشك ساخته وزن نمایند وورق طلا وورق نقره از هریک دو مثقال ونیم هردورا بغسل مصفی حل سازند ابریشم مقوض

گل کاوزبان کشنیز خشک مقشر صندل سفید غنچهٔ گل سرخ بهمن سفید بهمن سرخ طباشیر سفید نشاسته تخم خرفهٔ مقشر از هریک پنج مثقال مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه از هریک هفت مثقال و نیم عود قماری غرقی دو مثقال زعفران یک مثقال بدستور خمیره مرتب نمایند و در نصف آن خمیره یک مثقال کافور قیصوری سائیده داخل نمایند نصف دیگر بغیر کافور باشد شربتی از دو درم تا دو مثقال * خمیرهٔ ابریشم دیگر از اقتراح آن مرحوم بجهت نواب جهانبانی شاهزادهٔ والاقدر رضاقلی میرزا بجهت رفع توحش وسودا و وساوس فاسده و رطوبت معده و مانع تولید رطوبات و دافع خیالات سوداویه و مانع تولید سوداو احتراق خون و مقوی باه * صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده پانزده سیر شاهجهانی کلاب عرق بید مشک عرق کاوزبان عرق نیلوفر از هریک یکمن عرق صندل عرق میل بوا عرق زردک از هریک نیم من نبات سفید نیم من عسل مصفی شراب فواکه شیرین شراب سیب اصفهانی شراب امرود شراب انار شراب عنبر جل از هریک شصت مثقال صیرفی مروارید ناسفته یاقوت رمانی یشب سبز مرجان قرمزی کهربای شمعی فادزهر معدنی خطائی از هریک سه مثقال لعل بدخشی زمرد اعلی از هریک یک مثقال و نیم ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هریک سه مثقال ابریشم مقرض یا کوبیده با جواهر صلایه کرده چنانچه درصدر بیان شد گل کاوزبان کشنیز خشک مقشر صندل سفید بکلاب سوده بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری غنچهٔ گل سرخ طباشیر سفید از هریک پنج مثقال خولنجان تودری کلکون تخم فرنجمشک عود هندی خام بادرنجبویه پوست زرد اترج از هریک دو مثقال زعفران مشک ترکی عنبر اشهب از هریک یک مثقال و نیم بدستور مقرر خمیره سازند شربتی از هریک مثقال تا دو مثقال * خمیرهٔ ابریشم دیگر از اقتراح آن مغفور محرر المزاج را موافق و در تقویت قلب و کبد و دماغ بی نظیر است * صنعت آن ابریشم از پیله جدا کردهٔ خام رفیع پنجاه مثقال بکلاب و عرق بید مشک و عرق کاوزبان از هریک دو صد مثقال آب آهن تاب بقدر حاجت یک شبانروز در تابستان و در زمستان دو شبانروز بخیسانند پس بجوشانند آنمقدار که وزن عرقها باقی ماند بمالند و بفشارند پس صافی نموده آب انار شیرین آب به شیرین آب سیب شیرین آب امرود از هریک سه اوقیهٔ من تبریز که هراوقیه ثمن من تبریز است و من تبریز بوزن ششصد مثقال صیرفی است آب نیشکر قند سفید از هریک یکچهاریک من تبریز عسل سفید خوشبوی جید مصفی نیم من تبریز مجموع را یکجا کرده بجوشانند و سفیدهٔ تخم مرغ بران زده کف آن را بگیرند چون دیگر کف نیاورد آن را صافی نموده بقوام آورند یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربای شمعی از هریک دو مثقال با دزهر معدنی صافی دو مثقال و نیم لعل بدخشی زمرد اعلی از هریک یک مثقال صندل سفید گل کاوزبان غنچهٔ گل سرخ شقاقل مصری بهمن سفید طباشیر سفید کشنیز خشک مقشر از هریک دو مثقال و نیم ابریشم مقرض پنج مثقال عنبر اشهب ورق طلا محلول از هریک یک مثقال زعفران یک مثقال و یک دانک و نیم تخم خرفه پنج مثقال مشک تبتی چهار دانک ورق نقره محلول دو مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند * خمیرهٔ ابریشم تالیف حکیم عماد الدین محمود منقول از خط ولد ارشد معز الیه حکیم محمد باقر معروف بمیرزا بزرگ و قلمی نموده که این نسخه معمول من است * صنعت آن ابریشم خام رفیع اعلی یکمن عرق کاوزبان عرق بید مشک عرق شاهتره کلاب از هریک یک من آب سیب شیرین آب انار شیرین آب امرود چینی آب به شیرین از هریک دو صد مثقال ابریشم را در عرقها بخیسانند سه شبانروز پس آب میوها را در پاتیل نقره بجوشانند ثالث بمانند و در حین جوشانیدن ادویه که ذکر کرده میشود در کیسهٔ کتانی کرده دران اندازند و آن کیسه را به تیر معجون سازی که از چوب صندل باشد بمالند تا قوت ادویه با آنها بازداده شود و ادویه این است مصطکی سنبل الطیب از هریک نیم مثقال دانهٔ هیل بوا قرنفل از هریک یک مثقال

دارچيني سيلاني سه مثقال عود قماري خام غرقي ساذج هندي از هريک يک مثقال جوزبوا بسباسه از هريک نيم مثقال زعفران يکدانک مجموع رانيم کوفته درکيسهٔ کتاني کرده دران اندازند بعد ازانکه ثلث عرقها آبها بماند کيسه رانيکو بمالند و بفشارند و همچنين ابريشم راپس هردورا دور کنند پس نبات سفيد وقند مکرر ازهريک دومن عسل مصفی نيم من داخل کرده بقوام آورند واز آتش برگرفته عنبر اشهب چهار مثقال ورق طلا يک مثقال ورق نقره يک مثقال ونيم مشک خالص يک مثقال مجموع رادران داخل کرده تيز بزنند تا خميرشود ودرظرف چيني نکاهدارند واگر خواسته باشند درآخر مصطکي رومي زعفران درونج عقربي بهمن سرخ بهمن سفيد قرنفل سک المسک عودقماري خام دانهٔ هيل صندل سفيد سوده ازهريک يک مثقال کوفته بيخته داخل نمايند مناسب واقوی است * خميرهٔ ابريشم ديگر ازقدماي اطبا نافع است ازبرای تقويت قلب وجميع اعضای رئيسه و ازبرای خفقان بارد وبوا سيروتوحش سوداويه واقسام مالنخوليا وازبرای تقويت باه وتسمين بدن * صنعت آن ابريشم مقوض سه صد مثقال يک شبانروز دريک هزار وسه صد مثقال آبی که آهن تافته چند بار دران سرد کرده باشند بخيسانند پس بجوشانند تابه ثلث رسد ابريشم را فشرده بيرون آورند پس بکيرند کل کاوزبان بيست وپنج مثقال بادرنجبويه پانزده مثقال درسه رطل آب بجوشانند تابيک رطل رسد پس آن را بپالايند واضافهٔ آب ابريشم نمايند وباسه صد مثقال قند مکرر بقوام آورند وبکيرند عنبر اشهب ورق طلای محلول ازهريک يک مثقال ونيم ورق نقره محلول مرواريد ناسفته صلايه کرده مصطکي رومي ازهريک دومثقال دران داخل کرده به تمر معجون سازي برهم زنند تا خميره شود ودرظرف چيني نکاهدارند * خميرهٔ ابريشم ديگر اصحاب بروردت مزاج ونسيان را نافع است * صنعت آن ابريشم خام پنجاه مثقال بکلاب وعرق بادرنجبويه ازهريک يک مينا آب بقدر حاجت يک شبانروز بخيسانند پس بجوشانند وبمالند وبفشارند وبپالايند شربت فواکه شيرين نيم تبريز نبات سفيد عسل مصفی ازهريک سه چهاريک من تبريز همه را درآب ابريشم داخل کرده بجوشانند وکف آن را بکيرند وبقوام آورند پس بکيرند مرواريد ناسفته ياقوت رماني زمرد باد زهرمعدني ازهريک دومثقال ونيم لعل بدخشي باد زهرحيواني اصطهباناتی ازهريک يک مثقال همه را بر روی سنک سماق بکلاب صلايه نموده کهربای شمعي سه مثقال دارچيني عود قماری خام ساذج هندي زرنباد درونج عقربي زرنب غنچهٔ کل سرخ عود الصليب بسباسه جوزبوا بهمن سرخ بهمن سفيد خولنجان دانهٔ هيل اسطوخودوس وچ ترکي بادرنجبويه اسارون بزرسيسالبوس ازيک چهار مثقال ورق طلا محلول پنج مثقال عنبر اشهب مشک تبتي خالص ازهريک يک مثقال زعفران دومثقال بدستور مقرر مرتب نمايند وسه حصه نموده يک حصه رانيم مثقال جند بيدستر داخل نمايند وچون ازبرای کسيکه اين شراب را تاليف نموده معتاد به منشط بود وحصه دوم را يک مثقال جند بيدستر وپنج مثقال چرس اول داخل نمايند وحصهٔ سوم را بغير جند بيدستر وچرس نکاهدارند شربتی ازحصهٔ که بغير چرس وجند بيدستر است دودرم وازانچه با جند است يکدرهم ونيم وانچه با چرس است نيم درم تايک درم * خميرهٔ ابريشم ديگر ابريشم خام ازپيله جدا کرده بکصد وپنجاه مثقال قند سفيد نبات سفيد ازهريک يک صد وپنجاه مثقال عسل مصفی بيست مثقال کلاب عرق بيدمشک ازهريک دومينا مصطکی قرنفل ساذج هندي دارچيني درونج عقربي ازهريک نيم مثقال زعفران يک مثقال صندل سفيد ده مثقال عنبر اشهب پنج مثقال ورق طلا ده مثقال ورق نقره پنج مثقال آب سيب شيرين آب به شيرين آب امرود آب انار شيرين ازهريک پنجاه مثقال واگر نماشد ربوب بدل آن اشربه فواکه داخل نمايند والا بغير فواکه نيز ميتوان ساخت ابريشم واريزه ريزه نموده درکلاب وعرق بيدمشک دوشبانروز بخيسانند پس باشربتها ويانبات ويا قند بوزن آنها بقوام

آورند وادویه رابدستور مقرر بآن بسرشند شربتی ازهریك مثقال تادودرم * خمیرهٔ ابریشم دیکرکه درتقویت قلب
بی نظیراست ومنافع بسیار دارد * صنعت آن ابریشم خام پنجاه مثقال کلاب چهار رطل عرق بید مشك دو رطل
ابریشم رادرعرقهاسه شبانروز بخیسانند وبآتش ملایم بجوشانند پس خوب بمالند وبه فشارند وصاف نموده باقند وعسل از
هریك پنجاه مثقال بجوشانند وکف آنرا بگیرند وصاف نموده بقوام آورند پس بگیرند عنبرا شهب چهار مثقال ورق طلا سه
مثقال ورق نقره یکمثقال دران حل کرده ابریشم مقرض کل کاوزبان طباشیر سفید غنچهٔ کل سرخ عود قماري خام صندل
سفید سوده ازهریك دومثقال مصطکی بکمثقال مروارید ناسفته دومثقال کهربا مرجان قرمزي ازهریك یك مثقال مرسه را
برسنك سماق صلایه کرده مشك خالص یک مثقال تتمهٔ ادویه راکوفته بیخته درقند وعسل بقوام آورده مخلوط کرده برهم زنند ودر
ظرف چیني نکاهدارند شربتی یك مثقال * خمیرهٔ ابریشم ازمتاخرین معده ودل وجگررا قوت دهد وخفقان وغشي وتوحش را
زائل کرداند ونشاط وسرور آورد وشکم به بندد * صنعت آن ابریشم خام پنجاه درم درآب آهن تاب یا طلاتاب بخیسانند پس
بجوشانند وبمالند وبفشارند وابریشم رادورکرده پس بگیرند کاوزبان بادرنجبویه کل کاوزبان فرنجمشك سنبل الطیب غنچهٔ
کل سرخ اشنه ازهریك دومثقال درکلاب بخیسانند وبجوشانند وبپالایند واضافهٔ آب ابریشم نمایند ودردیك کنند ونبات سفید
بقدر حاجت داخل کرده بقوام خمیرهٔ آورند پس کهربای شمعي مروارید ناسفته یشب سبزازهریک دودرم یاقوت رماني یك
درم همه رابا کلاب صلایه نموده صندل سفید بکلاب سوده سه درم ورق طلا وورق نقره محلولین عنبرا شهب مصطکي ازهریک
یکدرم ابریشم مقرض چهاردرم زعفران مشك تبتي بکلاب سوده ازهریك نیمدرم دران داخل کرده به تیر معجون سازي برهم
زنند تانیکو مخلوط شود ودرظرف چیني نکاهدارند شربتی دومثقال * خمیرهٔ ابریشم دیکر * صنعت آن ابریشم مقرض یك اوقیه
عود قماري صندل سفید ورق نقره عنبرا شهب ازهریك یك مثقال اشنه سنبل الطیب ورق طلا ازهریك نیم مثقال زعفران
چهاردانك آب سیب شیرین آب انارشیرین آب امرود شیرین عرق بید مشك عرق کاوزبان کلاب ازهریك
پنجاه مثقال قند سفید نیم من تبریز قند وآبها وعرقها رابقوام آورده ادویه رادا خل کرده تیرزنند تاخمیره کردد ودرظرف چیني
نکاهدارند شربتی ازیك مثقال تادومثقال * خمیرهٔ ابریشم منافع بسیاردارد ودرتقویت قلب بی نظیراست * صنعت آن ابریشم
مقرض خام پنجاه مثقال کلاب چهار رطل عرق بید مشك دو رطل ابریشم راسه شبانروز بخیسانند پس بآتش ملایم بجوشانند تا
قوت ابریشم بعرقها بازداده شود پس بمالند وبفشارند وصافي نموده بگیرند دو رطل قند سفید ویك رطل عسل مصفی داخل کرده
بجوشانند وکف آنرا بگیرند وبقوام آورند پس عنبرا شهب چهار مثقال ورق طلاسه مثقال ورق نقره یك مثقال دران حل نمایند
پس ابریشم مقرض کل کاوزبان طباشیر سفید غنچهٔ کل سرخ عود هندي خام صندل سفید ازهریك دومثقال مصطکي رومي
یکمثقال مروارید ناسفته دومثقال کهربای شمعي مرجان قرمزي ازهریك یکمثقال هرسه رابرسنك سماق بکلاب صلایه نموده
مشك ترکي یکمثقال ادویه راکوفته بیخته درقند سفید وعسل بقوام آورده بفشرند وبرهم زنند تانیکو مخلوط شود ودرظرف چیني
نکاهدارند شربتی یکمثقال * خمیرهٔ ابریشم دیکرکه مقوی قلب ودماغ وکبد است ومنافع دیکرنیزدارد * صنعت آن ابریشم خام
ده مثقال یك شبانروز درآب باران بخیسانند وکاوزبان وبرک فرنجمشك وبادرنجبویه ازهریک یکمثقال درهي مثقال کلاب و
پانزده مثقال عرق بید مشك نیز بخیسانند پس هریك رابآتش ملایم جوش دهند تابنصف رسد مالیده صاف نمایند نبات سفید
وعسل مصفی ازهریك پنجاه مثقال دران آبها ریخته بآتش ملایم بقوام آورند وبعد ازانکه کف آن راکرفته باشند وازآتش بر

گرفته چهار مثقال ابریشم مقرض وازهریك گل کاوزبان مرواريد نامفته بکلاب یاعرق بید مشك سوده عنبر اشهب دومثقال کهربای شمعي حجرالیشب برک فرنجمشك مصطکي ازهریك یکمثقال عودهندي غرقي خام صندل سفید مشك اطی خالص ورق نقره ورق طلا محلولین ازهریك نیم مثقال بآن بسرشند سرشتني نیکو شربتی دومثقال باکلاب وعرق بید مشك بقدر حاجت واگر ازبرای محرورا لمزاج ترتیب دهند عنبررا نیم مثقال نمایند * خمیرهٔ ابریشم حکیم صالح خان * صنعت آن ابریشم خام هفتاد وپنج مثقال درپانصد مثقال کلاب بیست روز بخیسانند وهرروز دست بمالند تالعاب ابریشم تمام برآید پس کلاب را باابریشمی که دران خیسانیده اند بجوشانند وبمالند وبفشارند وصافي نموده بانبات سفید سه صد وبیست وپنج مثقال بقوام آورند وبمساوا نیکوبرهم زنند وگل کاوزبان برک بادرنجبویه صندل سرخ ازهریك دوازده مثقال قرنفل دانهٔ هیل بواسنبل الطیب اشنه عودقماري خام ازهریک شش مثقال زرشک منقی دوازده مثقال عنبراشهب مشک تبتي ازهریک نیم مثقال ورق طلا ورق نقره محلولین ازهریک یک مثقال بدستور مقرربآن بسرشند وبه مساوا برهم زنند تا خمیره گردد ودرظرف چیني نگاهدارند * خمیرهٔ ابریشم حکیم محمدرضا * صنعت آن ابریشم خام بیست وپنج مثقال درسه صد وهفتاد وپنج مثقال آبیکه مکرر آهن راگرم کرده دران سرد کرده باشند یک شبانروز بخیسانند پس دردیک سنگی کرده بجوشانند تا بنصف رسد پس چهار صد مثقال قند سفید داخل کرده بجوشانند تابقوام آید خولنجان وج ترکي مصطکي رومي ازهریک سه مثقال زعفران یکمثقال کوفته بیخته بآن بسرشند وبمساوا نیکوبرهم زنند تاخمیره شود ودروقت حاجت بکاربرند شربتی چهارمثقال * خمیرهٔ ابریشم با مومیائي که آن مرحوم بجهت رای خوشحال چند دیوان خالصهٔ شریفه تالیف نموده اند * صنعت آن عود هندي عودا لصلیب سنبل الطیب مصطکي رومي دارچیني قرنفل جوزبواکبابهٔ چیني قاقلهٔ کباردانهٔ هیل سعد هندي اذخرمکي پوست زرداترج تخم بادرنجبویه تخم بادروج رازیانه مرزنجوش نام زنجبیل دارفلفل ازهریك بیست وپنجدرم مرواريد نامفته بسد کهربا ازهریك بیست وپنجدرم یاقوت رماني مجده درم لعل بدخشي دوازده درم بهمن سفید بهمن سرخ زرنباد عاذج هندي درونج از هریك بیست وچهاردرم مشک خالص مومیائي دارابجردعا عنبراشهب ازهریک سه درم ورق طلا ورق نقره محلولین ازهریک دوازده درم ابریشم خام نیم من ابریشم رادرگلاب یکمن وآب آهن تاب وآب طلاتاب ازهریك دومن یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند ومتصل بمالند تا بیکمن آب برسد فرودآورده سرد کرده نیکو بمالند وبفشارند وثفل آن رادورکنند پس عسل هلیله مربا سه وزن ادویه داخل کرده بقوام آورند وجواهررا باکلاب صلایه کرده وعنبراشهب ومومیائي رادرقدر مضاعف چنانچه در عنبر ومومیائي مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی باروغن پسته یاچلغوزه یابادام کداخته وباقي ادویه راکوفته و بیخته یاآنکه مومیائي وعنبررا دروغن بامان یک توله کداخته بدستور مقرر سه را باعسل مذکور ترکیب نمایند * خمیرهٔ ابریشم ازاقتراح آن مغفورمبرور بجهت رضاقلي میرزا ولد ارشد نادرشاه * صنعت آن ابریشم خام ازپیله جداکرده پانزده سیر من تبریز کلاب عرق صندل عرق هیل عرق بید مشک عرق کاوزبان عرق نیلوفر ازهریک یک مینای یک منی نبات سفید سه چهاریکمن تبریزي عسل مصفی شراب فواکه شیرین شربت سیب شربت امرود شربت آنار شیرین شربت به شیرین ازهریك شصت مثقال ابریشم راباآب باران سه شبانروز بخیسانند وبجوشانند تاثلث آب بماند ابریشم رانیکومالیده بفشارند و آب صافي نموده عرقهاوشربتهارا داخل کرده بقوام آورند پس تیرزنند تاقوام ترییب آن شکسته شود عنبراشهب مشك تبتي ازهریك ینم مثقال ونیم بانبات سفید سوده داخل کرده برهم زنند پس زعفران یك مثقال بکلاب سوده داخل نمایند پس ورق

طلا وورق نقره از هريك سه مثقال بعسل حل كرده داخل نمايند پس مرواريد ناسفته وفاذزهر معدني ياقوت رماني كهربا شمعي يشب كافوري مرجان قرمزي لعل بدخشي زمرد از هريك يك مثقال ونيم ابريشم مقرض كل كاوزبان كشنيز خشك صندل سفيد غنچهٔ كل مرخ بهمن مرخ بهمن سفيد شقاقل مصطكي خصية الثعلب مصطكي طباشير سفيد از هريك پنج مثقال عودهندي بادرنجبويه از هريك دو مثقال مايهٔ شتر اعرابي يك مثقال كوفته بيخته بان بسرشند شربتي دو مثقال * خميرهٔ ابريشم قرمزي * صنعت آن ابريشم خام را زپياله جدا كرده پنجاه درم آب سيب شيرين صافتاد وپنجدرم نبات سفيد يكصد درم اجزا را سوا نبات بجوشانند تا بربع رسد پس بمالند وبپالايند ونبات را كوبيده داخل نمايند وبقوام آورند پس بگيرند مرجان قرمزي مرواريد ناسفته لاجورد مغسول از هريك دو مثقال عنبر اشهب سه درم عودهندي قرفة الطيب از هريك يكدرم ورق طلا نيم درم مشك ربع درمي بدمشور بان بسرشند شربتي يك مثقال تادو مثقال * فصل دربيان صفوفاتيكه اصل وعمود در آنها ابريشم است * صفوف ابريشم لؤلؤي از اقتراح آن مرحوم مغفور كه بجهت بندگان نواب جهانباني شادزاده والاگهر تاليف نموده مفرح است وسودا را دفع كند ومعده را قوت دهد وخون را صافي گرداند ومانع توليد سودا وباغم است واعصاب را قوت دهد ومقوي اعضاي رئيسه و اعضاي تناسل است ومقوي باه * صنعت آن ابريشم خام مقرض دو مثقال ورق گل سرخ مرواريد ناسفته صندل سفيد طباشير سفيد گل كاوزبان كشنيز خشك مقشر حب الآس مرجان قرمزي از هريك يك مثقال بادرنجبويه يك مثقال ونيم گل مختوم عود قماري خام قرنفل مشك تركي كهربا شمعي عنبر اشهب از هريك نيم مثقال جدوار خطائي زعفران ورق طلا ورق نقره مايهٔ شتر اعرابي از هريك دو دانگ طي الرسم صفوف سازند شربتي دو درم آنرا صبح با شيرشتر يا باعرق گاوزبان وشربت سيب شيرين يا با شراب ريحاني ممزوج باعرق گاوزبان بنوشند * صفوف ديگر مقوي قلب وخفقان حار وتوحش را زائل كند * صنعت آن صندل سفيد صندل سرخ طباشير سفيد كشنيز خشك مقشر مرجان قرمزي آملهٔ منقي از هريك يك مثقال مرواريد ناسفته دو مثقال زعفرانهٔ خطائي يشم سبز يشم كافوري لعل بدخشان زمرد اطي عقيق يماني ورق نقرهٔ محلول از هريك نيم مثقال ورق طلا محلول طين مختوم هريك ربع مثقالي احجار را جدا جدا برسنگ سماق با گلاب وبيد مشك صلايه نموده همه مثقال ابريشم مقرض درغايت تقريض با جواهرات خشك بدون مائعي يكجا باز صلايه نموده در آخر باقي ادويه را بان ضم كرده قدري صلايه نموده درظرف چيني يا شيشه نگاهدارند شربتي يك مثقال با گلاب وعرق بيد مشك وعرق كنب بيد و عرق نيلوفر از هريك پنج مثقال تخم بالنگو نيم مثقال بزدقطونا يك مثقال بران پاشيده بنوشند * سفوف ابريشم ديگر نافع از براي خفقان بارد وتوحش وضعف قلب را زائل كند ودماغ را قوي گرداند ومنافع ديگر نيز دارد * صنعت آن ياقوت رماني ياقوت زرد مرجان قرمزي لعل بدخشي عقيق يماني كهربا شمعي از هريك يك مثقال گل گاوزبان دانهٔ هيل بادرنجبويه از هريك يك مثقال ونيم برگ گاوزبان دو مثقال قرنفل مصطكي عود غرقي خام از هريك يك مثقال وربع مثقالي زعفران يك مثقال عنبر اشهب مشك تبتي ورق طلا ورق نقره از هريك نيم مثقال ادويه كوفته بيخته جواهرات را برروي سنگ سماق با گلاب صلايه نموده ورق طلا ورق نقره را حل كرده ابريشم مقرض درنهايت باريكي چهار مثقال با جواهرات باز برروي سنگ سماق خشك مائيده درآخر باقي ادويه را بآن ممزوج كرده قدري محق نموده درظرف چيني يا شيشه نگاهدارند شربتي يك مثقال با گلاب وشربتهاي مناسب تناول نمايند * فصل دربيان شراب مائيكه اصل وعمود در آنها ابريشم است * شراب ابريشم جهت تقويت قلب وجميع اعضاي رئيسه وقوي وارواح ومعده نافع * صنعت آن ابريشم سفيد شفاف خام يكصد وپنجاه مثقال گلاب عرق

بيد مشك از هر يك دو ميناقند سفيد نبات سفيد عسل مصفى از هريك صد و پنجاه مثقال مصطكي زعفران سازج هندي قرنفل دارچيني درونج عقربي از هريك نيم مثقال صندل سفيد ده مثقال عنبر اشهب پنج مثقال ورق طلا محلول دو مثقال ورق نقره محلول پنج مثقال آب سيب شيرين آب به شيرين آب انار شيرين آب امرود واگر آب ميوها نباشد ربوب ويا اشربهٔ آنها را داخل نمايند واگر آنها نيز نباشند بغير آنها با نبات وعسل مرتب نمايند وابريشم را چون بقدر نيم بند انگشت ريزه ريزه كرده در كلاب وآب بازان واگر نباشد عرق آب بخيسانند واد ويه نيم كوفته سواى مصطكي وزعفران وعنبر وورق طلا محلول وورق نقره محلول در پارچهٔ كتاني بسته دران اندازند ويك شبانروز بخيسانند پس بجوشانند چون آب برود وزن عرقها بماند آنرا صافي كرده شربتها داخل نموده كيسهٔ ادويه را دران اندازند وبجوشانند تا بقوام آيد ومتصل كيسه را محكم ماليده فشرده دور كنند وعنبر و مصطكي را دران داخل كرده پس ورق نقره وورق طلا محلولين وزعفران محلول در كلاب داخل كرده برهم زنند وفرود آورده تير بزنند تا نيكو درهم شود سرد كرده نگاهدارند * شراب ابريشم ساده از اقتراح نواب غفران مآب يعني حكيم سيد محمد هاشم مخاطب بحكيم معتمد الملوك سيد علوخان محمد شاهي نافع از براى جميع امراض سوداوي وبلغمي وجميع امراض قلب وخفقان وامراضيكه بمشاركت قلب باشد مانند دوار وسدر وسائر امراض سوداوي قلب ودماغ * صنعت آن ابريشم خام ثلث يكرطل درشش رطل گلاب درشبانروز بخيسانند وبجوشانند تا بچهار رطل رسد پس ابريشم را نيكو بمالند وبفشارند ودور كنند وبازثلث رطل ابريشم خام ريزه كرده دران اندازند ودو روز ديگر بخيسانند پس بجوشانند تا سه رطل باقي بماند بمالند وابريشم را دور كرده سه رطل نبات سفيد داخل كرده بقوام آورند ودر آخر دو مثقال عنبر اشهب ونيم مثقال مشك تبتى خالص سوده داخل نموده برهم زنند تا نيكو مخلوط شود درمرتبان چيني كنند بعد سرد شدن نگاهدارند شربتي يك اوقيه با عرق گاوزبان ده مثقال وتخم فرنجمشك يك مثقال بنوشند وبجهت دوار وسدر كشنيز خشك مقشر را در عرق گاوزبان شيره كشيده دران شربت داخل كرده بنوشند * شراب ابريشم ديگر كه همان منافع دارد * صنعت آن ابريشم خام بيست وهشت مثقال گلاب عرق بيد مشك از هر يك يك صد وبيست مثقال عرق گاوزبان عرق شاهتره از هريك شصت مثقال ابريشم را سه شبانروز در عرقها بخيسانند ودو روز آخر ابريشم را نيكو بجوشانند وبمالند وبفشارند پس يك صد وشصت مثقال قند سفيد وهي وپنج مثقال عسل مصفى داخل كرده بقوام آورند ودر اثناى طبخ صندل سفيد سوده ده مثقال قرنفل سنبل الطيب دارچيني مصطكي دانهٔ هيل عود هندي خام سازج هندي زعفران از هريك يكدرم نيم كوفته در كيسهٔ كتاني كرده دران اندازند ودائم كيسه را بمالند تا بقوام آيد پس فرود آورده زعفران سه مثقال مشك تركي يك مثقال ورق نقره محلول دو مثقال داخل كرده تير بزنند تا زعفران ومشك دران مخلوط گردد * شراب ابريشم ديگر تاليف متقدمين نافع از براى تقويت قلب وجميع اعضاى رئيسه ودفع خفقان باردوبادو بواسير وتوحش سوداوي واقسام مالنخوليا * صنعت آن ابريشم خام سه صد مثقال در يك هزار وسه صد مثقال آبى كه آهن تافته مكرر دران سرد كرده باشند يك شبانروز بخيسانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد پس ابريشم را نيكو ماليده وافشرده بيرون آورند پس بكيوند گل گاوزبان گيلاني بيست وپنج مثقال بادرنجبويه پانزده مثقال در سه رطل آب ديگر بجوشانند تا بيك رطل رسد پس بپالايند واضافهٔ آب ابريشم نمايند وبا سه صد مثقال قند سفيد بقوام آورند پس در آخر عنبر اشهب ورق طلا محلول از هريك يك مثقال ونيم ورق نقرهٔ محلول مروارید ناسفته بگلاب صلايه كرده مصطكى رومي از هريك دو مثقال دران داخل كرده بعد از سرد شدن در ظرف چيني يا زجاجي نگاه دارند * شراب ابريشم منسوب

با بن زهر دل وجگر وا حشا ود ماغ را قوت دهد ونشاط آورد ونافع است از برای سدها وضعف باه واستمقا وضعف کبد
وبالجمله جمیع امراض بارده را سود دارد * صنعت آن به نسخهٔ شیخ داؤد انطاکي بگیرند ابریشم خام اعلی رفیع دواوقیه ودوده رطل
آب آهن تاب آهنگران یا آبیکه کمتر ازده مرتبه آهن تافته را درآن سرد نکرده باشند یکهفته بخیسانند پس داخل کنند دران مصطکي
رومي چهار درم خولنجان قرنفل از هریک سه درم زعفران وج ترکي از هریك دو درم وبجوشانند تا دو ثلث آب رفته ثلث
بماند پس نیکو بمالند وبپالایند وباعسل مصفی یا نبات سفید بقوام آورند نافع باد * صنعت این شراب به نسخهٔ سید مظفرالدین
شفائي ابریشم خام پنجاه درم در آب آهنگران سه شبانروز بخیسانند ودر دیك سنگي بجوشانند تا به نیمه رسد پس بپالایند
خولنجان وج ترکي مصطکي از هریك سه درم زعفران یکدرم صلایه کرده داخل نمایند وبایکمن قند سفید بقوام آورند شربتی
چهار زدرم وبعضی ازمتاخرین درین شراب درآخر عنبر اشهب ومشك تبتی مقتضای مزاج بجهت زیادتي تقویت داخل میکنند
* شراب ابریشم تالیف سید حکیم عمادالدین محمود شیرازي مذکور در رسالهٔ افیونیهٔ معزي الیه تقویت بدن کند وبدن را فربه
گرداند ومقوي قلب ودماغ وکبد واحشا ومعده است وتفریح آورد وقوحش را زائل گرداند ووسواس سوداوي ومالیخولیا وجنون را
نافع است ومفید است صداع بمشارکت قلب بسبب غلبهٔ سودا را بر مزاج قلب چون آشامیده شود با عرق کاوزبان بعد از تنقیهٔ
سودا بماء الجبن یا افتیمون وبه نهایت مقوي باه است ومنافع بسیار دارد * صنعت آن ابریشم خام رفیع یکصد مثقال صندل
سفید بکلاب سوده دو مثقال پوست زرد اترج سنبل الطیب قرنفل مصطکي رومي دانهٔ هیل بواسازج هندي از هریک یک مثقال
مجموع را نیم کوفته در کیسهٔ کتاني کنند ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب مشك تبتي از هریك یك مثقال عرق کاوزبان کلاب
عرق بید مشك آب سیب شیرین مصفی آب انار شیرین مصفی از هریک چهار یک من تبریز نبات سفید قند سفید
از هریک نیم من تبریز عسل سفید خوشبوکف کرفته یك چهار یک طریق ساختن این شراب آنکه ابریشم را با آب باران دو من
تبریز سه شبانروز بخیسانند وبجوشانند تا بنصف رسد وابریشم را نیکو بمالند وبفشارند ودور کنند پس کلاب وعرقها وآب
میوها را دران داخل کرده کیسهٔ ادویه را دران اندازند وبجوشانند تا یکمن وزن تتمهٔ آب برود لحه بلحه کیسه وامالیده
بفشارند که تمام قوت ادویه باز داده شود پس کیسه را بمالند وبفشارند وبکلاب شسته آن کلاب را در مطبوخ داخل نمایند وکیسه را دور
کنند وقند ونبات وعسل مصفی را داخل کرده بقوام آورند واز آتش فرود آورده عنبر اشهب ومشك را با قدری نبات کوبیده
داخل نمایند وورق طلا ونقره را محلول نموده داخل نمایند ونیکو برهم زنند تا خوب مخلوط شود وچون نیکو سرد شود در ظرف چیني
یا نقره یا طلا که بعود هندي وکشته وحصی لبان دود کرده خوشبو نموده باشند کرده که بقدر ثلث ظرف خالي باشد نگاهدارند
وهر روز دو مثقال آن را با کلاب وعرق بید مشك وعرق کاوزبان وتخم فرنجمشك بنوشند * شراب ابریشم حکیم جلالا قزویني
* صنعت آن ابریشم خام یکصد مثقال دوشبانروز در آب آهن تاب بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث بماند پس ابریشم را نیکو بمالند
وبفشارند ودور کنند وبکیرند کل کاوزبان هفتاد درم بادرنجبویه پنج مثقال درنود مثقال آب بجوشانند تا سي مثقال بماند
این آب را با آب ابریشم یکجا نموده صد مثقال رب به شیرین داخل کرده بآتش ملایم بقوام آورند پس عنبر اشهب ورق طلا
محلول از هریك یك مثقال مروارید ناسفته ورق نقره محلول از هریك یك مثقال اضافه نموده تبریز نند تا نیکو مخلوط شود سرد کرده
نگاهدارند وباید دانست که این شراب ابریشم همان شراب ابریشم متقدمین است باندك تصرفي در اوزان وبجاي نبات رب به داخل
است * شراب ابریشم حکیم باقر قمي از اولاد هبة الله اوحدانی قلمي نموده که این موافق است با کثر امزجه ودر دفع امراض سوداویه واقسام

مالیخولیا و توحش و دفع سموم نهایت مؤثر است و مقوی قلب و جمیع اعضای رئیسه است و خفقان را نافع است و معده را قوت
میدهد میفرمایند که کویا ماخذ این نسخه شراب ابریشم همان شراب ابریشم حکیم عمادالدین محمود است * صنعت آن
ابریشم خام اعلی رفیع سه صد مثقال سه روز در عرق کاوزبان و کلاب و عرق بید مشک و عرق شاهترة از هریك یك من تبریز که
شش صد مثقال صیرفی باشد آب سیب شیرین آب امرود آب انار شیرین آب به شیرین از هریك دو صد مثقال بخیسانند و بعد
ازان بجوشانند تا بربع رسد و در حین جوشانیدن مصطکی رومی سنبل الطیب جوزبوا بسباسه زعفران از هریك یك مثقال
هیل بوا قرنفل عود قماری خام ساذج هندی از هریك یك مثقال و نیم دارچینی سه مثقال همه را کوبیده در کیسهٔ کتانی کرده
دران اندازند و بجوشانند بعد ازانکه آبها بربع رسد ابریشم و کیسه ادویه را نیکو بمالند و بفشارند و باقدری کلاب بشویند
و در مطبوخ داخل نمایند و ابریشم و کیسهٔ ادویه را دور کنند و مطبوخ را صافی نموده قند سفید یک من تبریز عسل
مصفی دو صد مثقال داخل کرده بقوام آورند عنبر اشهب و ورق طلا از یك یك مثقال و ورق نقره سه مثقال مشك
تبتی خالص نیم مثقال دران داخل نمایند و اگر قوی ترخواهند مصطکی رومی زعفران درونج عقربی بهمن سرخ
بهمن سفید قرنفل عود هندی دانهٔ هیل صندل سفید کوفته بیخته بعد از طبخ داخل نمایند و در نسخهٔ دیگر نبات
سفید دو من تبریز است که یك من شاه باشد و عسل سه صد مثقال که نیم من تبریز است و نوشته که زعفران را
بجوشانند بلکه بعد از قوام داخل نمایند بجهت آنکه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میکردد * شراب ابریشم اطبای فارس که
بجهت فرمان فرمای ممالك ایران شاه عباس ثانی صفوی موسوی ترتیب داده اند در تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه و تسمین
بدن و تقویت باه و آوردن تفریح و سرور و دفع وسواس و مالیخولیا و سوداء و جمیع امراض سوداوی و تقویت معده و جمیع
اقسام ضعف قلب و خفقان را نافع است بنهایت نفع * صنعت آن ابریشم خام رفیع یکصد و پنجاه مثقال در کلاب و عرق کاوزبان
و عرق نیلوفر و عرق بید مشك از هریك دو مینا عرق شاهترا نیم مینا سه شبانوروز بخیسانند و قطعهٔ صندل سفید بزرکی بزرویه
آن بکذارند و روز چهارم آن مقدار بجوشانند که ثلث عرقها بماند و بمالند و بفشارند و با کلاب و عرق بید مشك قدری بشویند
که قوتش تمام کرفته شود پس آب سیب شیرین آب به شیرین آب امرود از هریك نیم من باهم بیامیزند و قند سفید و نبات سفید از
هریك نیم من تبریز عسل مصفی بیست مثقال داخل کرده بجوشانند و کف آن را بکیرند و صافی نموده در عرقها و آبها داخل کرده در پاتیل
پاکیزه کرده باز بجوشانند و کف آن را بکیرند و صافی نموده ادویهٔ که ذکر میشود نیم کوفته در کیسهٔ کتانی کرده دران اندازند
و دائم کیسه را بدست یا بپشت کفچه بمالند و بفشارند که تمام قوت ادویه بشراب باز داده شود و ادویه این است دانهٔ هیل بوا
سنبل الطیب عود قماری خام ساذج هندی قرنفل درونج عقربی دارچینی از هریك نیم مثقال مصطکی رومی زعفران
از هریك یك مثقال صندل سفید ده مثقال و چون بقوام آید کیسه را برآورده خوب بمالند و نیز ادویه را برآورده کیسه را
بفشارند و بکلاب شسته آن کلاب را در شراب داخل نمایند پس از آتش فرود آورده عنبر اشهب چهار مثقال مشك تبتی ورق طلا
ورق نقره محاولین از هریك یك مثقال داخل کرده در ظرف چینی یا نقره یا طلا کرده نکاهدارند و در ساعت خوب این
شراب را مرتب نمایند و چند روز اوائل ساختن این شراب شبها که ساعت خوب باشد سر ظرف را کشاده در زیر آسمان
کذارند و بشت بام خانه تا قوت سماوی بروی فائض شده تاثیرش بیشتر شود شربتی دو مثقال ماخذ این شراب نیز شراب
ابریشم حکیم عمادالدین محمود است * شراب ابریشم میرزا محمد باقر حکیم باشی نواب اشرف شاه سلیمان صفوی موسوی

*صنعت آن ابریشم خام شفاف مائل بزردي يكصد وپنجاه مثقال كلاب عرق بيد مشك عرق كاوزبان ازهريك دو مينا عرق نيلوفر يك مينا عرق شاهتره نيم مينا قند سفيد يكصد وپنجاه مثقال عسل مصفى بيست مثقال سنبل الطيب عود هندي دانهٔ هيل مصطكي رومي سازج هندي قرنفل دارچيني درونج عقربي ازهريك نيم مثقال زعفران يك مثقال صندل سفيد دمثقال عنبر اشهب مشك تبتي ورق نقره ازهريك پنج مثقال ورق طلا دومثقال آب سيب آب انار شيرين آب امرود آب به شيرين اكر حاضر باشد داخل كنند والاشربت فواكه ميتوان داخل نمود واكر اكتفا بوب سيب شيرين ورب به شيرين نمايند نيز خوب است واكر مطلق نكنند ونبات وعسل بدل آن كنند هم جائز است *طريق ساختن آنكه ابريشم را مقرض نمايند بقدر نيم بند انكشتى ودر كلاب وعرقها وآب حدادان ويا آب باران بجوشانند بآن ادويه كه نيم كوفته در كيسهٔ كتاني كرده دران انداخته باشند دروقت طبخ تا قوت ادويه بآنها بازداده شود انكه صافي نموده باقند وعسل بقوام آورند وورق طلاوورق نقره وعنبر ومشك را داخل نمايند *شراب ابريشم مقوي قلب ودماغ وكبد ومعده *صنعت آن ابريشم خام هفت مثقال كاوزبان بادرنجبويه پوست هليلهٔ كابلي ازهريك چهار مثقال آملهٔ مقشر پنج مثقال دارچيني كشنيز خشك ازهريك ده مثقال اول ابريشم را درهفت من آب صاف بخيسانند هفت شبانه روز وهرروز هفت نوبت آهن پاكى را باتش سرخ كرده دران خاموش كنند پس بجوشانند تا به ثلث بازآيد مالیده صاف كنند واجزا را جدا جدا جوشانيده صاف كرده باقند سفيد دومن تبريز بقوام آورند پس مصطكي هفت مثقال مشك دومثقال عنبر پنج مثقال صندلين ازهريك هفت مثقال زعفران دومثقال طباشير دومثقال عنبر را بكلاب حل كرده مصطكي صندل طباشير را نيكو صلايه كرده داخل نمايند ورق طلا دوصد عدد ورق نقره يكصد عدد حل كرده اضافه نمايند وبه تيرمعجون سازي خوب مخلوط نموده درظرف نقره ويا چيني نگاهدارند شربتى تا دومثقال *شراب ابريشم باموميائي از استنباط آن مرحوم مقوي دماغ است وحال دماغ را نيكو كردانند وقتيكه بوده باشد مزاج آن مائل ببرودت ورطوبت وذهن وفكر وحافظه را قوت دهد ونافع بود از براى رعونت وحمق عارضي وبلادت وبلاهت عارضي را زائل كردانند *صنعت آن ابريشم خام اطلس ازپيله جدا كرده پنجاه مثقال درآب حدادان دوشبانه روز بخيسانند پس بجوشانند آنقدر كه نصف آب بماند ودائم ابريشم را بمالند تا قوتش بآب بازداده شود پس بفشارند وابريشم را دور كنند وعسل سفيد خوشبوى صافي دورطل دران داخل كرده پس بكيرند اسطوخودوس زرنباد بادرنجبويه دارچيني زنجبيل سنبل الطيب صعتر فارسي عود قماري خام ازهريك دومثقال كوفته در كيسهٔ كتاني كرده دران انداخته وآتش بسيار ملايمى درزير آن كنند ودائم كيسه را بمالند تا قوت آن بعسل بازآيد وشيرهٔ آش كشيده شود وشراب بقوام آيد پس فرود آورده كيسه را نيكو بمالند وبكلاب شسته بفشارند ودران داخل كرده كيسه را دور كنند ويك لحظه ديكر آن را برآتش نهند كه رطوبت كلاب شراب را ضائع نسازد پس بكيرند عنبر اشهب موميائي دارچيني ازهريك يك مثقال مصطكي رومي علك الانباط علك البطم را تينج ازهريك دومثقال دروغن بلسان حل كرده دران داخل نمايند پس مشك ترك جدوار خطائي ازهريك نيم مثقال ابريشم مقرض چهار مثقال ورق طلا محلول ورق نقره محلول ازهريك يك مثقال بآن ممزوج كرده نيكو بهم زنند ودرشيشه نگاهدارند شربتى سه مثقال *شراب ابريشم از استنباط آن مغفور *ميفرمايند كه جميع اشربهٔ ابريشم ميباشند نافع از براى مالیخوليا واين نسخه اقوى ازهمه است درين فعل ونيز مجرب است براى تقويت سر ودماغ وقلب وكبد وتقويت جميع بدن وباه *صنعت آن ابريشم خام ازپيله جدا كرده پنجاه مثقال درگلاب عرق كاوزبان عرق بيد مشك عرق بادرنجبويه عرق دارچيني

عرق فرنجمشک از هریک یک رطل سه شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد وا بریشم را نیکو بمالند وبفشارند وعرقها
را درشیشه نگاهدارند پس بگیرند آمله منقی پوست هلیلهٔ کابلي پوست زرد اترج زرشک منقی فرنجمشک بادرنجبویه کاوزبان گل
گاوزبان پوست بیخ کاوزبان ورق گل سرخ گل نیلوفر از هریک پنج مثقال زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید درونج عقربي خیربوا
قاقلهٔ کبار صندل سفید بکلاب سوده عود هندي از هریک سه مثقال اجزا نیم کوفته با ابریشم مزبور در دومن آب حدادان بجوشانند
تا به ثلث رسد صافي نموده قند سفید یک من عسل مصفی شراب سیب شراب به شیرین شراب ریباس شراب لیمو شراب کاوزبان
ساده شراب بادرنجبویه ساده از هریک نیم رطل داخل کرده عرقها را نیز داخل نمایند وبآتش ملایم بپزند تا بقوام آید پس عنبر
اشهب مشک ترکي زعفران از هریک یک مثقال دران داخل کرده درشیشه نگاهدارند شربتی شش درم * بدانکه در هرنسخه ازنسخ
خمیرهٔ ابریشم وقراب آن که مسطور است که ابریشم سفید را بمقدار بندانگشتی مقراض نمایند شاید ابریشم جوش داده نخ کرده
بود ودرجائی باشد که ابریشم خام بدست نیاید زیرا که ابریشم خام سفید وطولاني نمیباشد بلکه پیله است چنانکه ذکر یافت
* عرق ابریشم تالیف آن مرحوم بنهایت مقوي قلب است وبجهت تقویت باه وسائر اعضای رئیسه نیز مفید است * صنعت آن
ابریشم خام ریزه کرده پنجاه مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک صندل سفید از هریک ده مثقال بهمن سرخ بهمن سفید
خولنجان ساذج هندي از هریک پنج مثقال ورق گل سرخ هفت مثقال بسباسه دارچیني دانهٔ هیل از هریک سه مثقال نعناع
خشک شش مثقال زعفران عنبر از هریک یک مثقال آب سیب شیرین آب به شیرین آب امرود گلاب عرق بید مشک عرق ورد
چیني از هریک نیم من تبریز ورق یان یعني تانبول یکصد عدد بدستور مقرر عرق کشند * فصل دربیان مفرحاتیکه
اصل وعمود درانها ابریشم است * مفرح ابریشم جهت اصلاح اخلاط سوداویه وبلغم لزج وتفتیح سدد وتنقیهٔ دماغ از ابخره وتقویت
حواس وزیادتي سرور ونشاط بالذات وبالعرض وتحلیل ریاح غلیظ وزیادتي هضم نافع کرم دراول ودریبوست معتدل وتوتش
تا سه سال باقي است وقدر شربتش تا دو درهم ونیز این مفرح نافع است ازبرای خفقان ورعشه وسقوط قوی وصداع مزمن وتوحش
ومالیخولیا وامراض کبد وتیهای بلغمي واین مفرح خون را صافي گرداند وکبد وبلادت را زائل کند * صنعت آن بگیرند افتیمون
اقریطي اسطوخودوس حب بلسان سلیخه اسارون قرنفل از هریک چهار مثقال زرنباد درونج عقربي مروارید ناسفته غلطان
بزرگ دانه کهربای شمعي مرجان قرمزی بهمن سرخ بهمن سفید ساذج هندي سنبل الطیب قاقلهٔ کبار قرفة الطیب از هریک سه
درم ابریشم محرق دودرم زنجبیل دارفلفل مشک ترکي از هریک یک درم تخم ریحان تخم بادرنجبویه از هریک چهار درم بادزهر
معدني خطائي سه مثقال عنبر اشهب دومثقال ورق طلا یک مثقال ورق نقره دومثقال جواهر را صلایه کرده با کلاب وورق طلا
وورق نقره را بعسل حل کرده وعنبر را در روغن بلسان یا روغن مغز پسته گداخته با قي ادویه را کوفته بیخته پس بگیرند آب
سیب شیرین بیست رطل ودران آهن تافته ونقره تافته وطلا تافته بقدر مقل ورسد کرده پس بگیرند قرنفل بسباسه افتیمون قاقلهٔ
کبار صندل سرخ از هریک چهارده مثقال کوفته در پارچهٔ کتانی بسته ابریشم مقرض خام شصت مثقال دران داخل کرده ده روز
بگذارند وهر روز کیسه را مالیده بفشارند واگر هوا گرم باشد وخوف فساد آب سیب باشد کمتر بگذارند وبیاد ویه را در کلاب وعرق
بید مشک بخیسانند ودر روز آخر آب سیب را اضافه نمایند پس بجوشانند وکیسه را دائم بمالند وبفشارند تا بربع رسد
صافي نموده عسل مصفی یکرطل ونیم داخل کرده بقوام آورند وادویهٔ مذکوره را بآن سرشته معجون سازند * مفرح ابریشم
دیگر له قدس سره جمیع امراض قلبي را نافع است ودر حال تقویت قلب وجمیع قوتها نماید * صنعت آن ابریشم خام

معترض جيد ده مثقال ورق بادرنجبويه كل كاوزبان فرنجمشك ازهريك هفت مثقال بهمن سرخ بهمن سفيد ازهريك
پنج مثقال مرواريد ناسفته كهربای شمعي بسد محرق مغسول سك المسك پوست زرد اترج ازهريك شش مثقال سند روس
مصطكي ازهريك سه مثقال باد روج خشك نعناع خشك ازهريك دو مثقال عود قماري خام عنبر اشهب مشك تركي
زعفران بسباسه ازهريك يكدرم بزرالبنج سفيد درشير خيسانيده وخشك كرده نيم درم كوفته بعسل مصفی ورب سيب
شيرين متساوي سه وزن ادويه بسرشند شربتی دو مثقال * مفرح ابريشم ديكر له قدس سره مقوی دماغ وقلب است
وذهن راذكي كرداند وحفظ بيفزايد وخفقان وضعف قلب بارد رابزودي زائل كرداند * صنعت آن ابريشم مقرض
آملهٔ منقی پوست هليلهٔ كابلي پوست بليله ازهريك ده درم بهمن سرخ اذخر مكي اسارون اسطوخودوس بادرنجبويه
فرنجمشك ايرسا انجدان حب بلسان مصطكی دارچينی زنجبيل صعترفارسي ازهريك پنجدرم تخم فرنجمشك بسباسه
جوزبوا زعفران كندر ازهريك سه درم لعل بدخشي ورق نقره ورق طلا جند بيد ستر جد وارخطائی مشك تركي عنبر
اشهب ازهريك يكدرم ونيم عسل مصفی سه وزن ادويه بدستور مقرر مرتب نمايند شربتي يك مثقال * مفرح ابريشم ديكر
اين مفرح سرور می آورد ومفتح سدها ومنقي دماغ ازابخره ومقوي قوتها ونافع است ازبرای سقوط قوت ورعشه وتوحش
* صنعت آن كه بنظر رسيده اين است كه بكيرند آبيكه سرد كرده باشند دران ذهب وفضه وحديد مقدار رده رطل پس
بكيرند قرنفل افتيمون بسباسه قاقلهٔ كبار صندل سرخ صندل سفيد صندل زرد ازهريك هفت درم وكوفته دركيسهٔ كتانی كرده باسي
درم ابريشم جدا كرده ازپيله خام درآب مزبور بخيسانند وبكذارند تا ده روز پس بجوشانند تا بربع رسد ودائم كيسه را بمالند
تا شيره وقوت تمام ادويه كه دران است بيرون آيد پس كيسه وابريشم رابقوت تمام بفشارند ودور كنند ونبات سفيد آب سيب
اصفهاني يا شراب سيب اكر زمان سيب تازه نباشد وبه پزند تا بقوام مطلوب آيد پس بپاشند بران تخم ريحان وتخم بالنكو ازهريك
ده درم ونكاهداشته بكاربرند وقلمي فرموده اند كه اكر درين مفرح بجای تخم ريحان وتخم بالنكو ادويهٔ ذيل رادا خل نمايند ميكردد
دراغلب مسطورة اقوی وادويه اين است بادرنجبويه پوست زرد اترج اسطوخودوس ايرساحب بلسان دهن بلسان زرنباد درونج
عقربي مرواريد ناسفته مرجان قرمزی كهربا زمرد بهمن سرخ بهمن سفيد قاقلهٔ كبار خيربواساذج هندي قرنفل الطيب جند بيد ستر
ازهريك شش درم فرنجمشك كل كاوزبان افتيمون اسارون سليخه قرنفل ازهريك هشت درم ابريشم مقرض ده درم فاذزهر معدني
خطائي سه درم مشك تركي جدوار خطائی زنجبيل عنبر اشهب ازهريك دودرم ورق نقره سه درم ورق طلا يكدرم جواهررا با
كلاب وعرق بهارنارنج صلابه كرده عنبر رادرروغن بلسان حل كرده ورق طلا ورق نقره راحل نموده باقی اجزا راكوفته بحرير
بيخته بدستور مقرر بآن بسرشند شربتی يك مثقال * ابوخلسا بفتح همزه وضم بای موحده وسكون واو وفتح خای معجمه وسكون
لام وفتح سين مهمله والف اسم يوناني است وبعربي حناء الغول وخس الحمار ورجل الحمامه نامند وشنجار بجيم نيز كويند
كه معرب شنكار بكاف است كه بسرياني عاقرقرحا وحالوما نامند وكحلا وكحيلا بعربي هريك نوعی ازابوخلسا راهرقلو و
هرقلوی نيز نامند وهي فيلوس نيز كويند وبفارسی هوجويه وبهندي رتن جوت كويند وآن چهار قسم می باشد
قسم اول نباتی است شبيه ببرك كاهو وباريك تروباخشونت وسياه رنك ملاصق زمين وساقش مزغب وكلش اشقر
دانه آن سياه وبيخش بقدر انكشتي وبسيار سرخ واين قسم راعوام بغداد عرق فالوذج وبه بعض لغات فنجيون بفاونون
وجيم وياي مثناة تحتانيه وواونون وبعربي حميرا بسبب بسيار سرخ بودن آن نامند وقوتش تاچهار سال باقي

ميماند كرم وخشك است در اول درجهٔ دويم محلل اخلاط مراري ومالحه وقابض اسهال ومدر حيض ودابغ معدهٔ و
مجفف وشرب عصارهٔ آن يا از طبيخ آن جهت درد سپرز وجگر ونقرس ودرد كردهٔ وحصاة ويرقان وتپهاى كهنه وطلاى
آن با سركه جهت بهق وهوختكي آتش وجراحات وتحليل خنازير وباآرد جوجهت حمرهٔ كه بفارسى باد سرخ گويند نافع
ومصدع ومصلحش روغن بنفشه وروغن كل ووقد رشربتش تا دو درهم است وحمول آن وبدستور حمول بيخش باماء
العسل مخرج جنين ودرجميع افعال بيخ آن قوي الاثر است قسم ثاني را برك بزركتر وخشن وبركشته بسوي بيخ وساقش
دراز وخشن وپرشعبه وكلش مائل به بنفشي وريزه وقبضش از قسم اول زيادهٔ وضمادش جهت حمرهٔ ومنع عرق انفع وبسيار
حابس طبع وقسم ثالث را برك ريزهٔ تر از اول وباخشونت وشاخهاى آن ريزهٔ كلش بنفش وبيخش دراز تر وسرخ وتند طعم
تر از همه وجهت كزيدن افعي دو مثقال از بيخ آن باشراب بهترين ادويه است وضماد او بر موضع نهش افعى وتعليق آن مانع
كزيدن هوام است قسم رابع شبيه بقسم ثالث واز ان كلش ريزه تر وبغايت سرخ كرم وخشك است در آخر دوم ويك مثقال ونيم
او با مثل آن زوفاى خشك وقرد ماناجهت حب القرع وسائر كرم امعا به نهايت نافع وضمادش با پيه بز يا پيه خوك جهت خنازير
ونقرس واورام صلبه وعصارهٔ آن باعسل جهت قلاع وحمول وجلوس در طبيخ آن جهت ورم صلب رحم واحتباس حيض واخراج
جنين وسعوط آن جهت تنقيهٔ دماغ ورفع آثار وغلظت طبقات چشم وباسركه شربا وضماد اجهت سپرز مفيد وكلش در جميع افعال
قوي تر از برك آن است وآشاميدن بيخ وكل وتخم آن بقدر يك مثقال بغايت مدر حيض ومخرج جنين زنده ومرده وابوخلسا جزو
اعظم بعض مراهم است وصاحب خلاصة التجارب دم الاخوين را عصارهٔ ابوخلسا نوشته * دستور اخذ دهن هوجويه كه شيرهٔ هوجويه
گويند آن است كه آن را در روغن اندازند وباآتش ملايم بجوشانند كه شيرهٔ سرخ از ان بيرون آيد * دهن ابوخلسا جهت
درد گوش وثقل سامعه بهترين دواماست قطورا وجالي بياض چشم ومحلل ورمها است * صنعت آن بگيرند قسم رابع ابوخلسا
را ودر آب بجوشانند تامهرا شود پس در روغن بجوشانند تا آب برود وروغن بمانند صافي نموده در شيشهٔ نگاهدارند وبوقت
حاجت استعمال نمايند * قيروطي متخذ از پنج قسم اول ابوخلسا نافع از براى هوختكي آتش * صنعت آن بگيرند بيخ آنرا
ودر آب بجوشانند تامهرا شود روغن داخل كرده بجوشانند تا آب برود وروغن بماند صافي نموده از ان روغن با موم
قيروطي ساخته استعمال نمايند * قيروطي ديگر كه ماليدن بر دست وپا جهت شقاق برد وخشكي دست وپا وهوختكى آتش
مفيد است * صنعت آن بگيرند ابوخلسارا با ساق وبيخ وبرك وبجوشانند وصافي نموده در روغن كنجد وپيه بز با زبجوشانند
تا پيه كداخته شود صافي نموده قدرى موم كافورى داخل كرده بجوشانند تا آب برود وموم روغن بماند استعمال نمايند
* مرهم هوجويه زخمهاي بد خبيث واورام وتشنج وتمدد وجراحات را نافع است * صنعت آن موم زرد دو مثقال ودر نسخهٔ
ديگر چهار مثقال است بروغن كنجد تازه پنج مثقال كداخته ابوخلسا مقدار يك مثقال كوفته بيخته بعد از فرود آوردن
از آتش دران حل كرده درهاون بد سته بمالند تا نيكو مخلوط شود نگاهداشته بكار برند * مرهم شنجار كه آن را مرهم هوجويه
نامند واين مرهم ابوخلسا است * صنعت آن روغن كنجد هشت مثقال موم صافي بقدر حاجت هوجويه دو مثقال هوجويه را
كوفته بيخته در روغن بجوشانند وصاف نموده موم را دران كداخته بكار برند * مرهم ابوخلسا نافع از براى تشنج وتمدد حادث
از جراحات * صنعت آن موم غير مغسول چهار مثقال روغن كنجد پنجاه مثقال بدستور مقرر مرهم سازند واستعمال نمايند
* مرهم شنجار نافع از براي قروح مزمنه وبواسير ونواسير * صنعت آن فنه موم سفيد از هر يك ده مثقال شنجار يعنى هوجويه ده مثقال

کثیرا دنبهٔ کوسفند کداخته ازهریک بیست مثقال بدستور مرهم سازند * مرهم هوجویه زخمها رازود باصلاح آورد وکوشت
برویاند * صنعت آن هوجویه دودرم انزروت سفید آب ازهریک یکدرم روغن کنجد ده درم موم سفید سه درم
ادویه کوفته بسایند وموم رادرروغن کنجد بکدازند ومجموع رادرهاون کرده بمالند * نسخهٔ دیکر که همان نفع
دهد * صنعت آن دودرم هوجویه درپنج مثقال موم وپانزده مثقال روغن کل بجوشانند تاقوت هوجویه دران
داخل شود صاف کرده موم داخل کنند وبمالند تامرهم شود وبرزخم کذارند وبران مداومت نمایند * ابهل بفتح اول
وسکون بای موحده وفتح ها وسکون لام وبکسراول وثالث نیزآمده قسمی ازسروکوهی است که آن رااطبا عرعار
وعرعروبترکی ارروج وبفارسی ادرس وایرس وبیوناني براثی وارقوس وبسریاني بروثا وبرومي بروثون ویروثون
وبهندي هوبیرنامند ونزد اطلاق مراد ثمرآن است که آن راثمرةالعرعروحب العرعرنیزکویند وآن دوصنف است صغیر
الورق مثل برک کزوکبیرالورق شبیه به برک سروورائحهٔ این صنف زیاده است ودرختش بلند تروباریک تروصنف صغیر
درختش عریضتروکوتاه تروبرکش شبیه ببرک کزوثمرصنف صغیرآن ابهل است وبزرکترازبا رعرعرکه قسم اشهرسروکوهی
است وشبیه است به نبق تازهٔ آن سرخرنک ورسیده اش سیاه باندک شیرینی وقبض وحدت وعطریت وبغایت لطیف وباقوت
مجففه وقابضه ولذا عه ومحلل ومدرحیض ومسقط جنین وزائل کننده عفونت قروح خبیثهٔ مزمنه ومحروق آن باعسل
جهت ربو وبواسیرومطبوخ آن جهت استسقا وضمادآن وبدستورضمادبرک آن جهت اورام حاره وسیاهی جلد وچرک
وآثاریکه ازفضول بهمرسد وسرخي که بعدازبه شدن زخم درعضوبماند وذرورش جهت قروح ساعیه وآکله ونمله واندمال
جراحات مفید وطلای آن باسرکه جهت داءالثعلب مجرب وباانجیرجهت جمودا عضاوباعسل جهت جراحات بن دندان
وتعفن وآکله آن وکرم وخشک است درسوم ولعوق آن جهت ربووبواسیرنافع وضمادبرک کوبیدهٔ آن برسرجهت سرسام
حارنافع وآشامیدن ابهل نافع است ازبرای فالج واسترخا ومضرجکرمحرورین ومصلحش خولنجان وحماما ومضرمعده
وحلق ومصلحش عسل وسمن وبدلش بوزنش جوزالسروومثل آن سلیخه ودرتلطیف بوزنش دارچیني وقدرشربتش
تاسه درهم است * فصل درذکرجوارشات ابهل * * جوارش ابهل نافع ازبرای ربووبواسیروحیض منقطع راجاري
سازد * صنعت آن بکیرند ابهل راوبکوبند نرم وباعسل مقوم بسرشند شربتي ازیکدرم تاسه درم هرروزناشتابخورند
* حب ابهل نافع ازبرای دردزادن چون استعمال کرده شود بعدازانکه طبیخ حلبه وخبازي ولعاب حلبه ولعاب تخم کتان
وروغن کنجد نیم کرم برپشت زهاروبیغولهای ران چکانیده وپشت وتهیکاه رابروغن شبت وروغن بابونه مالیده باشند
* صنعت آن ابهل دارچیني ازهریك یکدرم سلیخه هفت درم قرفةالطیب مرصافي زراوند مدحرج قسط تلخ ازهریک
پنجدرم میعهٔ سائله دودرم افیون یکدرم مشك یکدانک ونیم کوفته بیخته حب سازند شربتی سه درم بادواوقیهٔ شراب کهنه
* حب ابهل دیکرکه همین منفعت دارد * صنعت آن ابهل ده درم سداب خشك پنجدرم تخم هزاراسپند چهاردرم حلتیت
اشق فوةالصبغ ازهریک سه درم کوفته بیخته حب سازند شربتی سه درم باطبیخ ابهل ومشکطرا مشیع وفوةالصبغ یادرطبیخ
لوبیامرخ یادرعصارهٔ سداب تر * حب ابهل دیکرکه همین منفعت دارد * صنعت آن ابهل دودرم حلتیت نیمدرم جمله
یك شربت باشد * حمول ابهل درحرف الحا درحمول انشاءالله تعالی خواهد آمد * دهن ابهل نافع ازبرای طرش
* صنعت آن بکیرند شصت عدد ابهل راودریك رطل روغن کنجد یاروغن زنبق یاروغن زیت هرکدام که باشد

بریان کنند تا ابهلها سوخته شوند پس روغنها را صافي نموده در وقت حاجت وخالی بودن معدة از طعام اندک آن را گرم نموده چند قطره درگوش چکانند * دهن ابهل دیگر قطور آن درگوش کری تازه وکهنه را نافع است * صنعت آن بگیرند ابهل را ونیم کوفته در روغن زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود * دهن ابهل دیگر نافع است ازبرای تحلیل ریاح متولده از رطوبات غلیظه چون بعد از استفراغ مادة استعمال کرده شود وازبرای اوجاع ظهر بلغمي وريحي وازبرای عرق النسا وفالج واسترخا و امثال اینها از امراض بلغمي وريحي * صنعت آن ابهل شیح ارمني جوزا لسرو برگ مورد عاقرقرحامرز نجوش قردمانا کلیل الملک اذخر مکي سلیخه اجزا متساوي نیم کوفته یک شبانروز در آب صافي بخیسانند پس بجوشانند تا دو حصه آب برود ویکحصه بماند پس بمالند وصافي نموده روغن سداب بوزن آب داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود در شیشه نگاهدارند * سفوف ابهل نافع ازبرای بواسیر وریاح آن * صنعت آن ابهل منقی ازنوی را گرفته در آب کند تا خیسانیده در سایه خشک نمایند پس بگیرند ازان ده درم حرمل انجدان زیرهٔ کرماني حرف سفید حلبه تانخواه از هریک دو درم کوفته بیخته سوای حرف وحرمل را که این هردو را بر روغن بادام شیرین یا روغن مغز استهٔ زرد آلو دبریان کرده همه را یکجا نموده در ظرف چیني نگاهدارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال * ضماد ابهل که جذب زهر افعي ومار ازبدن نماید * صنعت آن ابهل حب الغار بابونه اسقیل مشوي دقیق کرسنه از هریک جزوی کوفته بیخته بشراب سرشته ضماد کنند * لعوق ابهل نافع ازبرای ربو وبواسیر * صنعت آن بگیرند یک اوقیه آن را کوفته آنرا بانیم اوقیه روغن کاو چرب کرده بیک اوقیه ونیم عسل صافي سرشته تا یکهفته بآن مداومت کنند جهت ربو مجرب است مقدار شربتش تا سه درهم است * معجون ابهل نافع جهت دردهای اسافل بدن وبواسیر وباد آن ورفع اقسام کرم امعا بغایت انفع * صنعت آن بگیرند ده درم ابهل را ودانهٔ آن بیرون کرده بروغن کاو آن مقدار که از روی آن برگردد بریان نمایند تا روغن را جذب نماید پس از آتش برگرفته نرم سائیده بادة درم فانیذ بسرشند وهر صبح دو درم آن را باآب گرم بارد المزاج بنوشد * معجون ابهل دیگر نافع ازبرای فالج واسترخا وکاسر ریاح ومحلل مواد بلغمیه وحشا است * صنعت آن ابهل نانخواه کندروج ترکي دارچیني زازیانه اجزاء متساوي کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی دو درم

## * باب الالف مع التاء المثناة الفوقانیه *

اترج بضم الف وسکون تای مثناة فوقانیه ضم رای مهمله وسکون جیم بفارسي بادرنگ وبالنگ وترنج نامند وبسریاني اطروغا وبهندي بجورة وبلغت دیگر آن را تاسمفت ونیز آن را تفاح مائي نامند وبلغت مصر اترج را ریحان النعنع وبعربي متکب وبیوناني مارسیستا نامند جمیع اجزای درخت آن در طب مستعمل است اما آن چون اطلاق لفظ اترج نمایند مراد میوهٔ آن است وپوست زرد آن گرم است در اول وخشک است در دویم وشحم آن که در زیر پوست زرد است وآن را آبست گویند ومعروف به پوست بالنگ است در اول سرد وتر است وگویند معتدل در خشکي وتري وحماض آن یعني ترشي آن در آخر دوم سرد وخشک است وبرگ وشکوفهٔ آن در آخر دوم گرم وخشک ومجفف ومحلل وملطف اند * واما پوست زرد آن مقوي قلب ودماغ ومعدهٔ وکبد سرد وا حشا وصالح ازبرای غثیان وخشبو کنندهٔ بوی دهان وملطف ومحلل ریاح ومعین بر هضم است مادام که اکثار در خوردن آن نشود پس اگر اکثار کرده شود نمیگذارد هضم ونیز از مفرحات تریاقیه است وحرارت آن معین بر خاصیت آن است وطبیخ پوست زرد خشک آن مسکن قی صفراوي است ومضغ پوست آن خوشبو کنندهٔ نکهت ومحرور المزاج باید که بخورد تشر اترج را با چیزی از شحم وحماض آن وعصارهٔ پوست وگوشت آن که باهم کوفته باشند جهت گزیدن افعي نافع است

وهمچنين ضماد آن همين اثر دارد وطلاى خاكستر محرق پوست آن جهت برص مفيد است وچون غير محرق آن را درجامه كذارند مانع كرم زدن آن است وچون پوست يک عدد اترج را درشراب اندازند درساعت ترش كند وسركه سازد ومضر جكرحار ودماغ حاراست ومصلحش عسل * واما شحم آن كه بلغت مغربي آبست كويند ومراد كوشت آن است كه مشهور به پوست بالنك است با شتراك لفظ والا غير آن است دير هضم وغليظ است بسبب صلابتى كه آنرا ميباشد وحاصل ميشود ازان غذاى بسيار ازبراى بدن اكر هضم شود ومضراست بحرارت غريزي معده ومانع صعود بخارات بدماغ ومحدث قولنج ومصلحش عسل است ويا شكر واكر آن را درعسل ويا شكر مربى پخته بخورند بهتراست وميكردد خوش طعم ولذيذ واما حماض آن يعني ترشي آن پس نيست درترشي آن غذائيت ولكن ازمقويات قلب حارالمزاج است وقاطع صفرا ومانع ريختن صفرا با معا ومعده ونافع ازبراى خفقان حار وتقويت معده وجكر ومسكن حرارت احشا ونافع است ازبراى يرقان ومسكن تشنكي واسهال صفراوي وكبدي وتسكين خمار وصداع خماري وشراب آن نافع ازبراى دوار وسدر بخاري حادث ازابخرهٔ صفراوخون مرتفعه بسوى سر وهمچنين نان منقوع درآب اترج ياشراب آن مسكن صداع ودوار حادث ازخواء معده است وازخواص شراب آن است منع صعود ابخرهٔ بسوى سر وقمع آن بسبب قوت قبضي كه دران است ونيز حماض اترج حابس طبيعت ومنبه شهوت طعام است ودوان تقطيع وجلامى باشد وطلاى آن زائل ميكرداند قوبا وكلف را ومزيل يرقان است * وضماد آن جهت كزيدن عقرب پرندهٔ ومار شاخدار نابع وطلاى آن جهت قلع رنك سياهي ومركب از جامهٔ سفيد وقطور آن جهت يرقان كه درچشم باقي باشد نافع وهمچنين اكتحال بآن وغرغرهٔ بمطبوخ آن درسركه جهت اخراج زلوكه درحلق مانده باشد مفيد ومضراست بمعده وعصب ومصلحش شراب خشخاش است وشراب تين وبدلش آب نارنج وآب ليموست وچون جواهر ومرواريد را درآب ترنج بخيسانند مضمحل سازد وخوردن غذائيكه دران آب اترج باشد نافع است ازبراى مالينخوليائى حادث ازسوداى محترقه ازصفرا وخون وحزن حادث ازابخرهٔ سوداويه محترقه ازدم وصفرا ومالينخوليائى مراقبه ليكن بسبب شدت حموضت مضراست باصحاب سودا پس بايد كه اصلاح كرده شود بشكر واكر مفرد استعمال نمايند شكرد اخل كرده افشرده ساخته بنوشند واما تخم آن پس نيست صالح ازبراى خوردن بعينه وكرم وخشك است در دويم محلل ومجفف است ومقاومت جميع سموم ميكند خوردن وضماد كردن بآن وباقوت مسهله ودومثقال ازمقشر آن قايم مقام تريا ق فاروق است درجميع سموم حيواني وقوي تر ازتريا ق كبير است وكفته اند كه دومثقال مقشر آن تريا ق جميع سموم ملدوغه ومشروبه است وباآب ويا با شراب جهت كزيدن عقرب مجرب وبدستور آشاميدن آن وضماد كردن بآن ويكدرم مقشر آن بغايت مدر حيض كشندهٔ جنين ومخرج آن است وطلاى آن جهت تحليل ورم بلغمي وسنون آن جهت تقويت لثه مفيد بدانكه چون لحم يعني سفيدى اترج بالنك درخواص برابراست مثبته نوشته شده وشهرت يافته والاقشر زرد اترج را بالنك في الجمله تفاوتى است درخواص واترج كوچكتر وهردوطرف آن باريك مخروطي ومغز آن ترش ميباشد بخلاف بالنك كه بزرك وبدان هيئت نمى باشد بلكه يك طرف آن نسبت بطرف ديكر باريك تر ومغز اين شيرين مى باشد اما چيزهائى كه فراكرفته ميشود ازاجزاى اترج بدانكه اترجيه برچند لون است * لون اول مثل ابراهيميه است درصورتيكه بعوض آب غوره آب اترج داخل كرده چاشني آن رااز قند سفيد كرفته استعمال نمايند واين لون درخواص مانند ابراهيميه است وازان درتسكين حدت صفرا وتقويت قلب اقوى است ودر وقتيكه ازبراي تقويت قلب مرتب نمايند اندكى زعفران داخل نمايند * لون دوم مرتب نموده ميشود ازبراى حميات صفراويهٔ حاده * صنعت آن برنج را به تنهائي ويا با ماش به پزند چون نيكو پخته شود آب اترج وقند سفيد قدريكه چاشني

آن موافق مزاج شخص باشد وشیرهٔ بادام شیرین مقشر داخل کرده چند جوش دیگر داده بکشند واگر قبض در طبع باشد اسفاناخ وکدو شیرین داخل نمایند واگر حرارت باشدت نباشد وضعف غالب باشد گوشت خروس بچه یا برغاله داخل نمایند باین طریق که گوشت را قطعه قطعه نموده یکدو عدد پیاز و نمک بقدر حاجت داخل کرده در آب بجوشانند وکف آن را بگیرند وبه پزند تا مهرا شود پس برنج به تنهائي یا ماش هم داخل کرده به پزند ودر آخر آب اترج وقند وشیرهٔ بادام داخل نموده چند جوش دیگر داده استعمال نمایند واگر خواسته باشند اسفاناخ وکدو داخل نمایند واگر نباشد اول مرتبه مرغ بچه وگوشت بزغاله را قطعات نموده در آب ونمک وپیاز بقدر حاجت با چند برگ شبت به پزند وکف آن را بگیرند پس گوشت را در روغن گاو سرخ کرده ومصالح حاره چون دارچیني وزیره وفیل وکشنیز وقرفة الطیب در پارچه کتانی بسته دران انداخته وآب ونمک وپیاز بقدر حاجت داخل کرده به پزند تا مهرا شود پس دران برنج داخل کرده به پزند ودر آخر آب اترج وقند سفید داخل کرده دو سه جوش دیگر داده فرود آورده بکشند واستعمال نمایند ودرین قلیه اگر خواهند برنج داخل نکنند وبغیر برنج پخته باچلاو ویا نان بخورند واگر خواهند بجای برنج از بقول واردیات وفواکه چون کدو واسفاناخ وچغندر ویا کلم یا شلغم یا زردک یا بادنجان یا سیب شیرین یا به شیرین داخل نمایند وهریک رنگی علیحده میشود باچلاو ویا با نان بخورند وگاهی از آب اترج وقند اترج پلاو ویا مطنجن پلاو ساخته استعمال مینمایند واستعمال اترجیه واترج پلاو ومطنجن پلاو وآب اترج وقند در وقت گرمي وحرارت مزاج موافق است * دستور حل نمودن لؤلؤ در آب اترج بطریقیکه شیخ داؤد ذکر کرده بگیرند آب اترج را ودر شیشه کرده مروارید ناسفته سوده دران داخل کرده در حمام بگذارند تا زمانیکه حل کردد مطلق دران جرم لؤلؤ نماند واین محلول نافع است ازبرای جمیع سموم وامراض اعضای رئیسه وجهت زحیر مجرب است چون با اشربهٔ مناسبه بنوشند واگر مروارید مفرحات را باین دستور حل نمایند وهمچنین سائر جواهرات را بهتر است * تریاق کشف الهموم معتدل مائل بحرارت وقوتش تا بیست سال باقي میماند وشربتش تا سه مثقال است منقي دماغ وبادزهر سموم ومقوي باه است وجهت جنون وصرع ومالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال نمایند وبجهت فالج ولقوه وامراض باردهٔ دماغي وعسر البول وسنك مثانه با آب بزرکرفس وآب ترب وجهت ضیق النفس وسرفه ونفث الدم وخفقان وضعف معدهٔ که از حرارت باشد با آب کاسني تازه واگر برودت باشد با کلاب وجهت استسقا وصلابت طحال ویرقان وقولنج با آب مطبوخ انیسون وجهت بواسیر وامراض معده با آب عناب وجهت مفاصل ونقرس با آب مطبوخ بیخ کبر وزیانه وجهت سموم وجذام با شیر تازه دوشیده وجهت بهق وبرص با ماء العسل بنوشند وطلا در امراض مذکوره وجهت اورام نافع است * صنعت آن پوست زرد اترج تخم مقشر اترج برک اترج از هریک ده مثقال حب الغار جنطیانا سنبل الطیب مرباقلن که حزنبل است عود هندی از هریک هفت مثقال زرنب درونج عقربي آطریلال بهمن سرخ بهمن سفید انیسون از هریك سه مثقال مروارید ناسفته چهار مثقال زمرد کهنه کهربا مشمعي از هریك دو مثقال باد زهر معدني خطائي دو مثقال ویکدانک عود هندي زاد ربیست وشش مثقال کلاب بسایند وباد زهر را بآن صلایه کرده هفت روز بکذارند ومروارید وجواهر سائیده را در شیشه کرده آب ترنج رسیده بر روی آنها کرده سر آن را محکم نموده در حمام بکذارند تا حل شوند وبعد از حل شدن در عود وباد زهر اندک اندک ریخته برهم زنند وبعد ازان باجمیع ادویه در عسل مصفی بقوام آورده که بر سر آتش باشد داخل کنند وآتش آن مقدار باشد که بجوش نیاید پس فرود آورده در ظرف نقره

یا چیني نگاهدارند و شش ماه در جوکنا شته پس استعمال نمایند * تریاق حب اترج جهت سموم مشروبه وملدوغه
مشترک النفع است * صنعت آن تخم اترج مقشره ده مثقال کوفته بیخته وزن کرده با انجیر کوبیده آن مقدار که با آن بسرشند
سرشته شربتی ده مثقال * اقراص تریاقي خماص اترج جهت صفراوتشنگي مفرط وقطع قی ودفع سموم نافع است * صنعت آن
نبات سفید کوبیده اندکی آب داخل کرده برآتش بسیار ملایم کدارند تا کداخته شود پس اندک آب ترنج تازه داخل
نمایند تا چاشني که خواسته باشند درست شود وبقوام آید برسنگ یاسینی مس تازه قلعی کرده یا نقره بریزند تابسته شود وبه
برند ونگاه دارند وبکاربرند واگر خواسته باشند در هریک رطل از نبات سفید مقدار یک مثقال مروارید ناسفته در آب
ترنج بدستور مذکور حل کرده ازان آب ترنج جوارش سازند ویک مثقال عنبر اشهب در روغن پسته کداخته داخل نمایند
میباشد اقوی در تقویت ودفع سموم * فصل دربیان جوارشاتیکه اصل وعمود درآنها قشر زرد اترج است * جوارش اترج
مقوي معده است وطعام را هضم کند واشتهای طعام آورد ورياح رادفع کند وبوی دهان خوش سازد ونافع است ازبرای
لقوه * صنعت آن پوست زرد اترج خشک کرده سي درم قرنفل جوزبواد ارفلفل خیربواد ارچیني خولنجان زنجبیل ازهریک
یکدرم مشک تبتی خالص یکدانک ودر نسخهٔ دیگر مشک دودانک است بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند این نسخه
از شیخ الرئیس است ودر نسخهٔ دیگر فلفل ودارفلفل داخل نیست ووزن مشک دودانک ودر نسخهٔ ابن جزله وزن پوست
اترج سه درم است واین صحیح است شربتي دودرم مزاج نسخهٔ شیخ الرئیس گرم وخشک است در اول درجهٔ سوم * جوارش پوست
زرد اترج منقول از قرابادین ترکي افندی صالح چلپی مقوي هاضمه واعضای رئیسه ومعده ومحلل رياح است
* صنعت آن پوست زرد اترج بیست درم قرنفل عود هندي دارچیني بسباسه خولنجان ازهریک دودرم زنجبیل قاقله
ازهریک یکدرم پوست خربزه مصطی بد ستنبویه که بهندي کچوری وعوام کرمی نامند ده درم مشک تبتي خالص نیم درم
عسل مصفی بقدر کفایت بدستور مقرر جوارش سازند * جوارش اترج مقوي دل ومعده ودافع سودا ومعین بر هضم
گیموس است * صنعت آن پوست زرد اترج پوست بیرون پسته شیطرج هندي کبابهٔ چیني عود غرقي خام ازهریک
دودرم قرنفل دارچیني سیلانی کل فوفل سلیخهٔ سیاه دانهٔ قاقلهٔ صغار دانهٔ قاقلهٔ کبار عود بلسان تخم فرنجمشک ازهریک
یکدرم مشک تبتی خالص ورق نقرهٔ محلول ازهریک یک مثقال زعفران یکدرم ونیم عسل سفید سه وزن مجموع ادویه عسل را
بقوام آورده ادویه کوفته بیخته باآن سرشته معجون سازند شربتی تا دودرم * جواش اترج قلمي فرموده اند که از استنباط
بندهٔ محتاج بفضل رب الغني محمد هاشم العلوی است مقوي اعصاب رد ماغ ومعده است ومجرب النفع است در جمیع امراض
عصبي خصوصا ازبرای استرخا وفالج * صنعت آن بگیرند شیرآملهٔ منقی سي مثقال ویک شب در عرق بهارنارنج وعرق
افرنجمشک ازهریک یکصد و پنجاه مثقال بخیسانند وروز دیگر بجوشانند تا مهر اشود واز پالایش بگذرانند وعسل مصفی
سه صد مثقال داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند پوست زرد اترج ده مثقال اذخر مکی اهارون انیسون ناخواه بهمن
سفید دارچیني معدکوفی طالیسفر فوفل سلیخه ورق گل سرخ قاقلهٔ کبار هیل بواقرفة الطیب کاشم کند رمصطکي رومي از
هریک سه مثقال جوزبواد ارفلفل فلفل سیاه سنبل الطیب عود الصلیب عود هندي قرنفل ازهریک دو مثقال زعفران
عنبر اشهب مشک ترکي ازهریک یک مثقال جند بیدستر جدوار خطائي ازهریک چهار دانک کوفته بیخته باآن بسرشند
شربتی یک مثقال تا دودرم * حلواء اترج بهترین حلواها است مقوي احشا وموافق محرورین است * صنعت آن پوست

اترج تازه یا خشک کرده را بعد از دور کردن زردی بیرون ودفع بقیه تلخي آن اگر باقي ماند ه باشد بجوشانیدن در آب مکرر ونرم بکوبند وطبخ نمایند با آب وقدری کلاب تا مهرا شود وآب آن خشك کردد پس قند سفید وعسل مصفی با آب و قدری کلاب داخل کرده اضافه نموده بجوشانند تا منعقد کردد واگر چاشني دارخواهند قدری آب اترج یا لیمو بران درآخر طبخ بپاشند تا جذب رطوبت آن شود واگر خواسته باشند مغز پسته بوداده کوفته داخل نمایند واگر پوست اترج نباشد ومربای آن باشد وخواهند که حلوا از ان مرتب نمایند آن را بکوبند وبهمان دستور طبخ دهند واگر نکوبند وآن قدر طبخ دهند که مهرا شود بهتر است واگر از پوست زرد اترج خواهند آن را شیرین کرده بطریقیکه مذکور شد پس طبخ نموده حلوا مرتب نمایند

* وطریق بودادن مغز پسته وبادام جهت حلویات آن است که باسبوس کندم ویا آرد کندم در دیکی برشته کنند وبسرعت تمام برهم زنند که مغزها نسوزد وبو برآورد پس از سبوس پاک کرده استعمال نمایند

* فصل در ذکر ادهان حب الاترج و قشر آن * دهن حب الاترج نافع است از برای بواسیر طلا کردن وآشامیدن آن ومفتح سدهٔ کوش وسریع النفوذ است در اعضا ومحلل قوی وملطف است وکسیکه تدهین کند بآن کویند عقرب بآن نزدیک نمی شود ومجرب است * صنعت آن حب اترج را خشك کرده مقشر نمایند وبکوبند ودر آب به پزند وکف آن را بکیرند وچون دیکر کف نیاورد آب آن راد ور کرده کفها را بآتش ملایم به پزند تا آب برود وروغن بماند صافي نموده در شیشهٔ نکاهدارند وسرش را محکم بندند ودر وقت حاجت بکار برند

* دهن حب الاترج بقسمی دیکر * صنعت آن حب اترج را خشک کرده بکوبند وبطریق روغن بادام روغن کشند * دهن قشر اترج کرم وخشک است ومحلل وتدهین بآن جهت امراض عصب وامراض باردهٔ عصباني ودرد مفاصل ودفع لرزیدن در تپ ربع و کزیدن عقرب نافع است وتدهین بآن باسفل قدم جهت رفع برودت هوا در اسفار وتدهین آن بوبدن جهت استرخا وفالج ورعشه ولقوه واختلاج وعرق النساء ودرد کرده ومثانه وجهت رویانیدن موی وخوشبو کردن عرق وسعوط آن جهت دردسر وعلل سوداوي ودرد شقیقه ومضمضه بآن جهت درد دندان وچکانیدن آن در بیني از برای شخوص واز برای صرع وچون دهن قشر اترج را نکاه دارند در ظرفیکه بخور کرده باشند آنظرف را بمشك وعنبر وعود قماري مکرر بسیار دران عطریت بهم میرسد وبوئیدن آن نافع است از برای فالج واسترخا ومقوي اعصاب دماغي است وکفته شده که روغن فراکرفته از پوست زرد اترج چکانیدن آن در بیني نافع است از برای مالیخولیا وامراض سوداویه در دماغ وبعضي اطبا کفته اند که روغن پوست زرد اترج نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از بلغم یا از سودای محترق از سودای طبیعیه نشوق کردن بآن * صنعت آن بکیرند پوست زرد اترج شش عدد وآن را ریزه کرده در روغن زنبق وروغن خیري از هریک یک رطل یا در دو رطل روغن کنجد انداخته بهر سه شبانروز بیرون آورده بفشارند ودور کنند وپوست شش عدد اترج دیکر داخل کرده بعد از سه شبان روز دیکر بیرون آورند تا سه مرتبه واکر تا پنج مرتبه این عمل نمایند می کردد اقوی * دهن اترج متخذ از پوست درخت آن نافع است از برای استرخا * صنعت آن چون بوسد اترج وزرد کردد پوست آن تیغ زنند ترهای آن را وجمع کنند انچه ترشح می کند از پوست آن ترها چنانچه جمع می کنند روغن بلسان را این جزله کفته که دهن اترج نافع است از برای برودت اعصاب واسترخا * وصنعتش آن که فراکیرند اترج را وقتیکه رسیده باشد وبکیرند روغن آن را بدین نحو که بتراشند پوست آن را وقتیکه بردرخت باشد وبکیرند انچه را ترشح میکند از بالای پوست آن وجمع کنند بغدادي کفته که دهن اترج نافع است از برای فالج واسترخا * صنعتش آن است که بکیرند روغن زنبق یا روغن خیري از هر

کدام دو رطل یا ازهریك یک رطل وبگیرند پوست زرد وبالای شش عدد اترج راکه خالص باشد ازمغیدی ودران اندازند
وهرسه روز پوست اترج رابدل کنند تاسه مرتبه یاپنج مرتبه وقومی میگیرند پوست اترج رادروقتیکه سبز باشد وداخل میکنند
دران روغن وکلاب میپزند آنرا باآتش ملایم تاآن پوستهای سبز سفید شود وقوت انچه دران است بیرون آید دران
روغن پس فرودآورده یك شبانروز میگذارند پس صافی نموده داخل میکنند مشك ترکی وسك اصلی وبکارمی برند وقومی
فرا میگیرند قطعهٔ پنبه ودرروغن کنجد فروبرده میمالند براترجهٔ رسیدهٔ که بردرخت باشد درروزی سه مرتبه وهمچنین
تاچهل روز پس آن رااز درخت چیده بملعقه نقرهٔ یاطلا آن راتراشیده انچه بیرون آید ازان روغن جمع میکنند وقومی
کنجد رادرپوست زرد اترج میپرورند چنانچه درگل یاسمین که بهندی چنبیلی ویادرگل بیل کنجد راپرورده میکنند وبادام
واد رینفشه چند روزی وبدل میکنند پوست اترج را چند مرتبه تابگیرد کنجد قوت وبوی آن راپس ازان کنجد روغن
میگیرند وقومی بجای پوست اترج بهاراترج رابرروی کنجد کرده چند بارمکرر میکنند تاکنجد بوی بهاراترج رابگیرد و
مطلق بوی کنجد معلوم نشود پس ازان روغن میگیرند وقومی میگیرند اترج راوقتیکه رسیده باشد ومستحکم باشد ویک شب در
روغن میگذارند وروز دیگر برمی آورند ازان روغن ومیترا شند آن راتراشیدنی لطیف که روغن آن بیرون آید وخدشه
نرسد بآن که بیرون آید ماهیت آن دران روغن وجمع میکنند ازان انچه ممکن باشد جمع کردن آن وتبخیر میکنند ظرفی را
بمشك وعود قماری وعنبراشهب بخوری مکرر وبسیار ودهن رادران ظرف نگاه میدارند واین روغن عطری خشبوی لذیذ نافع
ازبرای دماغ واعصاب دماغی است وقومی برمی آورند دهن راازحب اترج همچنانکه برمی آورند روغن رااز مغز بادام
ومانند آن وبعضی شراح قانون مثل صاحب بخت ومسیحی وشریف وتمیمی گفته اند که دهن فراگرفته ازقشرزرد رقیق اترج
وهمچنین دهن فراگرفته ازحب اترج نافع است ازبرای فالج واسترخا شربا وازبرای برودت اعصاب طلاکردن برقفای سر
وکردن وفقرات پشت میفرمایند که دهن نقاح اترج ودهن قشراترج ودهن حب اترج هرسه نافع اند ازبرای فالج واسترخا شربا
ومروخا مفردا ومع ادویهٔ اخری * ودهن فراگرفته ازقشرزرد اترج نافع است ازبرای لقوه آشامیدن آن وتمریخ بدان وچکانیدن
آن درمنبت اعصاب وازبرای ارتعاش ونیز نافع است آشامیدن وتمریخ بآن ازبرای اختلاج وبرودت اعصاب * رب اترج در
فعل اقوی ازرب حصرم است وجهت غلبهٔ صفرا وتشنگی مفرط وقطع قی ودفع سموم وازبرای ام الصبیان وآن صرعی است که
حادث میگردد صبیان را باتپ وحرارت * صنعت آن اگرچه دررب شرط نموده اند که آب خالص آن رابجوشانند تابربع
رسد ولیکن گفته اند که دربعضی میاه ازآنهارب فراگرفته میشود قدری شیرینی ضرور است داخل نمودن تابقوام آید ورب
اترج ازان جمله است باید که درآب اترج که بغیرشیرینی بقوام نمی آید بمقدار عشرآن یاقدری زیاده نبات سفید داخل نمایند
وبآتش بسیارملایم بجوشانند تابربع رسد وفرودآورده سرد کرده درظرف چینی یازجاجی نگاهدارند ودروقت حاجت
بکاربرند * سکنجبین اترجی قاطع صفراومسکن غلیان خون وغثیان واکثرامراض صفراوی ودموی رانافع * صنعت آن بگیرند
قند سفید یاشکرسلیمانی یاعسل دوشاب یاسیلان رطب هرکدام که خواسته باشند وباربع آن سرکهٔ انگوری دردیک سنگی یا
نقره یاگلی یامسی تازه قلعی بقوام آورند وکف آن رابگیرند پس آن رابرآتش اخگرگذاشته آب اترج بقدریکه طبیب
داند که صبیا ید داخل کرده بجوشانند تابقوام آید پس فرودآورده سرد کرده نگاهدارند * سفوف اترج می فرمایند که
ازاستنباط بندهٔ محتاج بفضل وتوفیق رب کریم محمد هاشم حکیم است مفید ازبرای فالج واسترخا چون آشامیده شود بعداز

تنقیه بایا رجات * صنعت آن پوست زرد اترج بادرنجبویه نقاح از خرآملهٔ منقی پوست هلیلهٔ کابلی از هریك پنج مثقال اسارون بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی سلیخه قرد ماناازهریك سه مثقال جدوارخطائی مجرب مشك ترکی عنبر اشهب جند بیدستر ازهریك نیم مثقال ورق طلا کاذریوس ازهریك چهاردانک جوزبوا زراوند طویل بسفایج مستقی رازیانه بادیان خطائی زنجبیل تخم سداب کهربا سند روس عودقماری خام سنبل الطیب قسط تلخ فاوانیا بزرسیمالیوس اسطوخودوس ازهریك یک مثقال صعتر فارسی دومثقال خارك جهرمی پانزده مثقال کوفته بیخته هرروزیک مثقال آن راصبح باده مثقال عرق بادرنجبویه بنوشند * فصل دربیان اشربهٔ حماض اترج وورق آن * شراب اترج نافع ازبرای ضعف معده وخفقان * صنعت آن بگیرند برگ اترج پنجاه عدد ویك یک را ازغبار پاك کرده بخرقهٔ کتانی یاغیرآن وشراب جمهوری هشت رطل دران داخل کرده یکهفته بگذارند درجای گرم پس صافی نموده دورطل عسل کف گرفته دران اندازند وبرهم زنند برهمزدنی نیکو ودرشیشه ویادرظرف چینی نگاهدارندوبوقت حاجت بکاربرند * شراب حماض اترج معکن ومجردومطفی حرارت نافع است ازبرای حمیات حارهٔ دمویه وصفراویه ودافع قیء صفراوی ومسکن عطش ورافع سموم است ونافع است ازبرای اصحاب صداع دموی و صفراوی هرگاه ایشان راقوت طبع باشد ومقوی شهوت طعام ونافع خفقان حاراست الا آنکه مضراست بسینه ورئه بسبب حموضتی که دارد ومقوی معده وجگروقلب حاراست ونافع است ازبرای صداع بمشارکت قلب وسوء مزاج صفراوی قلب وجمیع افعال حماض اترج را دارد وضدآن ندارد * صنعت آن بگیرند آب اترج وباد وثلث آن نبات سفید ودردیک نقره یاسنگی بجوشانند تابقوام آید واگرخواهند بجای قند عسل مصفی یادوشاب انگوری کنند وبعضی اطبا آب اترج وشیرینی را بالمناصفه می کنند وگفته اند که شراب اترج بهترین اشربه است ازبرای تسکین صداع حماری خصوص وقتیکه باگلاب یاعرق کفری بنوشند وشراب اترج که ازبرای صداع نوشته اند یك من قند است وپنجاه مثقال آب اترج * عرق کفری که بااین شراب میخورند آن است که کفری یعنی غلاف طلع نخل رازیزه ریزه کرده بطریق گلاب عرق کشند وشیرینی درین شراب اترج ازبرای اصحاب صداع یک اوقیه تادواوقیه است بایک چهاریك من قبریز عرق کفری یاگلاب ونیزاین شراب نافع است صداع حادث بمشارکت قلب بسبب غلبهٔ مرهٔ صفرا رابرمزاج وآشامیدن شراب حماض اترج بعدازفصد نافع است ازبرای صداع دموی ونیزآشامیدن آن نافع است ازبرای دوار حادث ازضعف قلب وسقوط قوت چنانکه این قسم دوارعارض میکرددناقهین راقرشی گفته که شراب اترج نافع است ازبرای دوارصفراوی بجهت آنکه حماض اترج حبس ابخرهٔ ازهرمیکند بسبب عصروجمع آن طریق بخاررا بسبب قوت قابضه که آن رامیباشد * نسخهٔ دیگرآن که مقوی قلب حاروناقع است ازبرای خفقان حاروصفرا بشکند وماده را قوت دهد ومنع وردع ابخرهٔ حادثه ازبقیه شراب که درمعده مانده است ازصعود بسرمیکند بسبب آنکه مقوی فم معده است وشرابش منع تصاعد ابخرهٔ مرتقیه بسرمیکند * صنعت آن آب اترج پنجاه مثقال قند سفید یکمن بقوام آورند شربتی تادواوقیه قرشی گفته که آشامیدن آن بالعاب بزرقطونا نافع است ازبرای صداع چون باقبض طبیعت باشد * شراب ورق اترج یعنی خمرآن مقوی قلب ودماغ است ونافع است ازبرای مالیخولیای مراقی که ببرودت مزاق ومعده وباآن ریاح باردهٔ نافخه باشد * صنعت آن برگ اترج تانبول ازهریك پنجاه عدد برگها راتمام ازغبار بخرقه پاك کرده درشراب ریحانی پانزده رطل پانزده روزمتوالی بخیسانند پس صافی نموده چهاررطل عسل مصفی داخل کرده درآفتاب کل ارند ویادرزیر

سرکین اسپ دفن کنند واین بهتر است وبکهفته بکنارند پس درشیشهٔ کرده نگاهدارند ودروقت حاجت بکار برند شربتی نیم رطل * شراب حماض اترج مقوي قلب ودماغ است ونافع است ازبرای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا واحتراق خون واین شراب انفع ادویه است ازبرای مالیخولیای مراقي ومالیخولیای حادث از احتراق بلغم هرگاه آشامیده شود باشراب اسطوخودوس بجهت آنکه شراب اترج تقطیع بلغم میکند وشراب اسطوخودوس با آنکه درنهایت نفع است ازبرای این قسم مالیخولیا مصلح شراب اترج است ونیز شراب اترج مصلح شراب اسطوخودوس است * صنعت آن اب اترج یکرطل نبات سفید یکمن باتش ملایم دردیك سنکي یا نقره بقوام آورند * شراب اترجی موافق نسخهٔ قدماجهت ضعف دل وخفقان وضعف معده بغایت نافع است * صنعت آن برگ اترج پنجاه عدد درشراب کهنه یاجمهوری بقدر شش قسط که هرقسطی صد وپنجاه مثقال است هفت روز بخیسانند پس صاف نموده باصل وپنجاه مثقال عسل کف کرفته بقوام آورند وبعضی ازپوست اترج بدستور مسطور ترتیب میدهند وبعضی یکرطل پوست اترج رادردوینست وپنجاه مثقال آب خیسانیده جوشانده صاف کرده تا بثلث رسد وبایکرطل عسل مصفی بقوام آورند * فصل درذکرعرقهای پوست زرد اترج * * عرق پوست زرد اترج ساده که مقوي قلب است ومعده دران تریاقیت قوي است ورطوبات فاسده رادفع کند * صنعت آن بکیرند پوست زرد اترج یك من درچهارمن آب بقرع وانبیق عرق بکشند ویابااین طریق که چهینکه برسردیك بندند وطاسی دران بعد ازانکه آب وپوست اترج رادردیك کرده باشند وسرپوشی معکوس برسردیك نهند که قبه وتکمهٔ آن درانند رون دیك باشد راطراف آن بخمیر کیرند ودرمیان سرپوش آب سرد پرکنند وآتش ملایم دهند چون آب کرم شودبردارند وآب سرد تازه داخل کنند وچون دانند که طاس پرشدهٔ سردیك را بازکرده آنرابردارند واکردانند که درپوست هنوزقوت باقي است قدری آب داخل کرده تکرارعمل نمایند شربتی ازین عرق تادواوقیه باشربت سیب یاشربت کاوزبان یاقند سفید بنوشند وبدانکه چهینکه بکسر جیم فارسی وهاویاء مثناة تحتانیه ونون لغت هندیست وآن عبارت ازریسمانی است که مدورمانند حلقه بسته وازاطراف آن ریسمانهابرآورده سه یاچهاروآن حلقه رادروسط دیك آویزان کرده وریسمانی دیکربرکردن دیک بسته آن ریسمانهای اطراف حلقه رابراطراف ریسمانیکه برکردن دیک است بسته ودرمیان آن حلقه طاس ویاغیرآن ظرفی میکذارند محاذی تکمهٔ سرپوش بلکه بایدکه تکمهٔ آن دران باشد تادران عرق بچکد * عرق پوست زرد اترج مرکب که درتقویت اعضای رئیسه ودفع امراض سوداویه بی نظیر است * صنعت آن پوست زرد اترج بادرنجبویه کل کاوزبان فرنجمشك صندل سفید افتیمون شاهتره بسفایج فستقی نعناع خشك ازهریك پنجاه مثقال ورق پان یعني تانبول پنجاه عدد بهمن سرخ بهمن سفید دانهٔ هیل بسباسه دارچیني قرفة الطیب کوله پرکه انجدان است صعترفارسي نانخواه اسطوخودوس ابریشم خام ازهریك پنج مثقال قرنفل کبابه چیني عودهندي اذخرمکي ساذج هندی ازهریک سه مثقال سرکهٔ انکوری خالص کاوزبان عرق بادرنجبویه کلاب ازهریك دومن برروی وی کرده بدستور عرق کشند * عرق پوست اترج سکري که درنهایت تفریح است * صنعت آن پوست زرد اترج دوازده میرشکرسرخ یکمن بقدرمقررآب برروي وی کرده درخم کرده درزیرسرکین اسپ خم رادفن کنند پس از رسیدن یعني جوش خوردن وازجوش فرونشستن آن راازخم برآورده چند روزبکذارند وبعدازان باده میردیکرپوست زرد اترج عرق کشند واکرده میرکل سرخ داخل نمایند بهتراست * عرق بهاراترج قریب بعرق بهارنارنج است وازان ضعیف تر

* فصل دربیان اقراص قندي حماض اترج * * قرص قندي حماض اترج نافع است ازبرای اصحاب یرقان * صنعت آن

بگیرند قند سفید وبقوام آورند وآب اترج بمقداریکه آن رامزیعني میخوش وچاشني دار کرداند داخل کرده درسیني بریزند و به بزند واستعمال نمایند * رنك دیکر شکرسفید را بقوام آورند وسفیدهٔ تخم مرغ بران زده تیر بزنند تا سفید کردد آب حماض اترج بقدر حاجت اندک اندک داخل کرده اندکی آتش ملایم بدهند وباز تیر بزنند چون نیکو سفید کردد بطریق قرص بر روی کرپاس نمک زده بچکانند وچون سرد شود بردارند این را بهندي بتاسهٔ چاشني دار نامند

* فصل در بیان مربیات اترج *

* مربای پوست زرد اترج مقوي قلب ودماغ وکبد بارد ومفرح است ومشتهي طعام * صنعت آن پوست زرد اترج را نازک تراشیده باریك وکوچک بریده درآب نمک شیرین نمایند یا درکیسهٔ تنکی کرده درآب وسبوس کندم یا برنج یادرکاه آن چند جوش داده هرمرتبه تبدیل نمایند تاشیرین شود پس درآب خالص جوش کمي داده شسته درآب آهک بکذارند تاشکننده شود پس شسته در آب خالص طبخ داده درشیرهٔ نبات یاقند سفید رقیق بآتش ملایم طبخ نمایند تاغلیظ شود واکردرآخر قدری کلاب داخل کرده چند جوشی داده فرود آورند میکردد اقوی وخوشبو واکر درشیره جوش ندهند بلکه بعد از طبخ آب آن رافشرده واز پارچهٔ صافي آب آن راخوب نشف نموده شیرهٔ نبات سفید یا قند یا عسل بسیار غلیظ کرم بران ریزند وبکذارند تاشیره دران منجذب کردد ورطوبت خود رادران شیره پس دهد پس آن شیره راکرفته بازجوش داده کرما کرم بران ریزند ویاشیرهٔ تازهٔ دیکر بران ریزند تا آنکاه که دیکر رطوبت پس ندهد وشیره رارقیق نکند بهتر است وشکننده تر وخوشبوتر خواهد بود * مربای آبست که عبارت ازکوشت اترج است بعبارت فارسي وشحم اترج بعبارت عربي چنانچه ذکر یافت نافع است ازبرای تقویت معده وقلب * صنعت آن بکیرند کوشت بالنك رایکدو جوشی داده آب آن را بریزند تا تلخي کمي که دارد دورشود پس درآب طبخ دهند تا مهراشود ازآب برآورده بفشارند که دران آب باقي نماند وبپارچهٔ پاکیزه خشک کنند ودرشیرهٔ نبات سفید یاعسل مصفی مربی سازند واکرقدری کلاب درآخر داخل کرده چند جوشی داده فرود آرند بهتر است * مربای اترج بکیرند اترج درست راوبسنك پا اندکی بمالند که قدری ازقشر زرد آن سائیده کردد پس پارچه پارچه نموده دوسه ساعت درآبیکه دران قدری زاج سائیده حل کرده باشند بکذارند تا تلخي آن زائل کردد پس برآورده باآب خالص بشویند اکر شیرین شده باشد بهتر والا مرتبه دیکر درآب زاج تازه چند ساعت بکذارند پس درآب آهك بکذارند وبرآورده پاک شسته طبخ نمایند ومربا سازند واکر پارچهای آن راخارهای بسیار بزنند که ازروی دیکر آن بکذرد ودرآب شیرین یك شبانروز بکذارند وهردوسه ساعت آب را تبدیل نمایند نیز شیرین می کردد وبجوش دادن درآب شیرین خالص مکرر وهرمرتبه تبدیل نمودن آب نیز تلخي آن زائل می کردد پس بطریق مسطور مربا بپزند واکر اترج درست راخواسته باشند شیرین کنند پوست زرد آن راازسنک پا قدری سائیده ودرآب زاج بخیسانند پس درآب خالص یک جوش داده آن آب را بریزند ودوسه مرتبه چنین کنند پس زمانی درآب آهك بکذارند تاشکننده کردد پس شسته وپخته مربا ترتیب دهند واکردرآب زاج کذاشته وبجای جوش باآب کرم بشویند نیز کافي است ولیکن باید درین قسم درشیرین کردن مبالغه نمایند درشستن آن تا اثر زاج دران نماند * مربای اترج به نسخهٔ مسعود بن محمود منجری * صنعت آن بکیرند اترج تازه راوچهار پاره کرده ترشي آن را دور کنند ودرتغار سفالي لعاب دار درآب عذب ونمک یك هفته بخیسانند پس یکهفته دیکر درآب شیرین بغیر نمك بخیسانند تا رنکش تغیر شده سفید کردد وظاهرش برنك باطنش شود پس آنرا بشویند درآب شیرین تاشوری دران نماند دردیک پاکیزه کنند وعسل نیکو یك جزو وازآب دوجزو برسرآن ریزند آنمقدار که ازروی پوست اترج برکردد وباید که پارچهای اترج رابخلال چوبی سوراخ سوراخ نمایند تاشیریني درجوف آن نفوذ

کنند و بجوشانند مقدار دو سه ساعت نجومي پس آن اترج را از آب وعسل برآورده ویك شب بر روی کرپاس نوی پهن کنند تا
آبش خشك شود پس بیزند آنرا در عسل کف کرفته وفرو دآورند از آتش وبپاشند بران افاویه سوده ومقدار افاویه باید که بازای
هریك اترجه زعفران قاقلهٔ کبار هیل بوا از هریك یك مثقال قرنفل دارچیني از هریك نیم مثقال مشك یك دانك ونیم باشد
پس آن را در مرتبان چیني کرده سر آن را محکم بندند وهرچند هوا سرد وتر باشد مربا بهتر میشود وکفته اند اکر نمك را در
آب داخل کرده پوست اترج را دران انداخته ویخ دران داخل کرده بیست روز بدارند پس از آب ونمك برآورده چهل روز
دیکر در آب یخ بکذارند وهر روز آب یخ را تازه کنند وبشویند آن را صبح وشام واز جمیع انچه رسیده بآن از تعفن وتاکل پس
بعد از چهل روز برآورده بغشارند ویك شبانروز بر کرپاس نوي پهن کنند وبیزند آن را بدستوری که مقرر کردیم وبکار برند
* مربای اترج درست * اکر خواهند اترج درست را مربا سازند * صنعتش آن است که اترج را اندکی بسنك پا پوست بیرون
آن را سائیده خار زنند آن مقدار که از لحم آن نکذرد وبطریق مذکور در آب ونمك وماست ویا سبوس ویا کاه جو وکندم و
برنج وبا آب زاج شیرین نموده شسته بآب خالص باز جوش داده که کیفیت نمك وزاج ورائحهٔ کاه وسبوس ازان زائل کردد
پس در آب آهك یکدو ساعت بکذارند پس شسته بیزند وخارهای بلند بران زنند تا بمغز آن برسد ودر شیرهٔ نبات یا قند رقیق
یا عسل مصفی واکر خواسته باشند کلاب داخل کرده جوش دهند تا بقوام آید * نوعدیکر صنعت آن اترج درست را بطریق
مسطور شیرین کرده در آب آهك کذاشته پس برآورده شسته سر آن را قدری بریده جوف آن را خالي کرده باز در جوف آن مغز
اترج که تخمها وپرده‌های آن را دور کرده باشند پر کرده سر آن را مسدود نموده از همان پارچه که بریده اند وبخته در شیرهٔ نبات
یا عسل انداز ند وبیزند تا بقوام آید واکر حماض اترج نخواسته باشند کلدیا زرد ک یا به یا سیب ویا چیز دیکر ریشه کرده پخته
در جوف آن کرده وبطریق مسطور بیزند * مخلل قشر اترج مقوي معده ومسکن صفرا است * صنعت آن بکیرند پوست اترج را
وسفیدی آن را ازدم کارد دور نمایند ولوزهای باریك طولاني برند ودر آب نمك یا سبوس کندم شیرین نمایند چنانچه ذکر
یافت پس بآب خالص نیکو بشویند ویکدو ساعت در آب آهك بکذارند پس برآورده شسته بآب شیرین خالص طبخ دهند تا پخته
کردد لیکن مضمحل نشود پس برآورده آب آن را بکرپاس نازکي نشف نموده درعرق مرکهٔ یا سرکه انکوري تند انداز ند وچند
دانهٔ قرنفل وخرما خارك خشك ورق کرده وقدری سیاه دانه وچند برك نعناع تازه دران انداز ند ودر آفتاب کذارند تا مزاج کیرد
وتناول نمایند واکر خواهند چاشني دار شود قدری بقدر مطلوب کم وزیاده شیرهٔ نبات یا قند در مرکه انداز ند وپوست اترج
را بعد از شیرین نمودن ریختن دران انداز ند وچند جوشی داده در شیشه یا ظرف چیني نکاهدارند وادویه مذکوره داخل
نمایند تا برسد واستعمال نمایند * مخلل اترج نوعدیکر یعني ترشي برورده بسرکه * صنعت آن اترج درست را در نمك چند
روز بکذارند وهر روز بر هم زنند پس قدری آب داخل کرده در آفتاب کذارند وچون تلخي آن دور شود از آب نمك برآورده
چهار پارچه نموده در آب خالص بیزند تا ملایم شود پس بکرپاس پاکیزه آن را خشك سازند وبکذارند تا خشك شود ودر مرکهٔ
تند انداز ند وبکذارند تا سرکه در جرم آن جذب شود وتناول نمایند مقوي معده وکبد حار ومسکن صفرا است واکر چند دانهٔ
قرنفل دران فرو برند وچند شاخهٔ نعناع وادویه که در نسخهٔ قبل ذکر یافت داخل نمایند میکردد اقوی واطیب * باب الالف
مع الثاء المثلثة * اثل بفتح الف وسکون ثای مثلثه ولام بفارسي شورهٔ کز کویند نوعی از طرفا است در کنار رود خانها بسیار
میروید وبهندی جهاؤ نامند نبات آن مابین شجر وکیاه وبرکش ریزه وخشن وثمرش بی شکوفه بقدر نخودی وبزرکتر

قبره رنگ ومائل بزردي ودر رجوف ثمرش دانها است بهم چسپيده وآن راعذبه وبهندی نهي مائين وچهوتي مائين نامند
وائل دراول سرد ودردوم خشك است وباقوت قابضه واندك ملوحت ومرارت وجالي ومفتح ومطبوخ بيخ وشاخ وبرگ آن جهت
جذام وصدهٔ وورم سپرز ومنع سفيدي موی ودرد سر وشراب آن مقوي جگر وملين ورم آن ومضمضهٔ آن جهت درد دندان
وضماد آن جهت تحليل ورم جگر وبخور آن تا هفت دفعه جهت سقوط دانهای جدري وبواسير وجوششهای ريزه كه آب ازان
تراوش كند وخاكستر وآب طبيخ آن جهت خروج مقعده وتقويت موی نافع ودر قطع خون همه اعضا خاكستر آن مجرب است
وقدر شربت از طبيخ آن تا چهل وپنج مثقال واز عصارهٔ آن تا سي مثقال ومضعف معده ومصلحش صمغ عربي است وبدلش
جوز السرو * وثمرش سرد است دردوم وخشك درسوم وتوهم كرده كسيكه گفته گرم است دردوم قاطع اسهال وسيلان خون
ورادع مواد مقوي معده وجگر وسپرز واعصاب است وآشاميدن آن جهت نفث الدم وربو ومنع انصباب نزلاب واسهال
صفراوي وبطوبي وبودادهٔ آن با گل خوردني وبدستور با دو درهم ونيم كلنار كه دوسه دفعه هر دفعه همين مقدار بخورند
جهت قطع اسهال مجرب است ودر حبس سيلان خون بسيار مفيد وطبيخ يك اوقيهٔ آن وخيسانيدهٔ اش در آب گرم كه با شكر
بنوشند جهت يرقان وگزيدن رتيلا وجرب رطب ورطوبات رحم ودرمزاج اطفال جهت رفع رطوبات متعفنه نافع وچون نقيع
آن راسه روز يا هفت روز بنوشند واز عقب آن دوغ ونان ميده تناول نمايند باعث قربهي بدن وخوبي رنگ رخسار ومقوي معده
ومنقي رطوبات فاسدهٔ آن است وچون در كلاب خيسانيدهٔ درچشم چكانند جهت ردع مواد وتقويت اجفان وحدت بصر مفيد و
ضماد ثمر آن موجب تشديد اعصاب مسترخيه وسوزانيدن چوب اثل وگرفتن دود وبخار آن نافع است صاحب لقوه را وخشك
كنندهٔ دانهای جدري است دراو اخر وذرور آن جهت قطع خون جراحت وبردن گوشت زياد وغسول آن جهت جرب رطب
ونيكو كردن رنگ رخساره ورفع قمل وحمول آن جهت رفع رطوبت رحم وفرج وسيلان ارحام نافع ومضمضه بطبيخ آن وبدستور
ماليدن آن جهت تقويت لثه وتاكل دندان وضماد مطبوخ آن در سركه واب جهت ورم سپرز نافع ومضراست بصر ومصلحش
دوقوا است وقدر شربتش از سائيدهٔ آن دودرم تا چهاردرم وبدلش بوزنش عفص است يا شحم رمان * جوارش عذبه كه
ثمر اثل است مقوي معده ومهيج اشتهای طعام ودافع بخر كه بسبب بخار معده باشد واسهال ونفث الدم وسرعت انزال و
ادرار مذی وودي است ومانع صعود بخار بدماغ * صنعت آن عذبه بلوط مصطكي رومي ازهريك پنجدرم دم الاخوين چهاردرم
پوست زرد اترج سه درم عود هندي غرقي گراويا ازهريك دودرم برگ مورد دوازده درم اول برگ مورد را يك شب
در آب بخيسانند وصباح با تش ملايم بجوشانند تا مهرا شود صاف نموده با نيم سير قند سفيد بقوام آورند پس ادويه را كوفته
بيخته باآن بسرشند وبر تختهٔ يا منك مسطح يا سيني مس تازه قلعي كرده قدری روغن بادام يا پسته ماليده پهن كنند وچون
خرد شود لوزها بريده نكاهده اوند شربتي ازدودرم تا چهاردرم واگر جهت مبرودا لمزاجان يكدرم عنبر اشهب ونيم درم
مشك ويكدانك ورق طلا وجهت محروالمزاجان طباشير سفيد ومروارید سوده ازهريك يكدرم ورق نقره نيم درم اضافه
نمايند اولي است * تشويه ثمرة الاثل والطرفا جهت مسنونات وغيرها آن است كه كوبيده باعسل سرشته در لتهٔ بسته لته را
بگل گرفته يك شب در تنور بگذارند پس برآورده استعمال نمايند * شراب ثمر اثل يعني عذبه جهت تقويت اعضای غذا و
اعصاب وسدهٔ سپرزبی عديل است وجهت مغص نافع * صنعت آن بگيرند ثمر اثل را وباصندل وافسنتين ازهريك پنج مثقال
بگيرد ورطل آب بجوشانند آن مقدار كه دو ثلث آب رفته ثلثي بماند صافي نموده با شكر سفيد يا قند يكرطل بقوام آورند

شربتی یک اوقیه * طبیخ ثمراثل قائم مقام حب زیبق است درازاله قروح خبیثه وآنشک ونمله وآکله * صنعت آن ثمراثل مازوی
سبز پوست انار در آب جوشانیده صافی نموده بنوشند وآشامیدن آن هرروز مقدار سه اوقیه مدت بیست روز نافع است لقوه را
* قرص ثمراثل که کزمازج است سپرزرا بکداز دوازتراکیب جالینوس است گفته که من این قرص را سه روز متوالی بخنزیری
خورانیدم پس روز چهارم شکم اورا شکافتم طحال اورا نیافتم * صنعت آن کزمازج چهار مثقال فلفل سفید سنبل الطیب اسارون
اشق ازهریک دومثقال اشق را درسرکهٔ عنصل حل کرده وباقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال
باسکنجبین * قرص ثمراثل دیگر که همین خاصیت دارد * صنعت آن کزمازج ده درم فوة الصبغ پنجدرم اسقولوقندریون پوست
بیخ کبر ازهریک هفت درم حب البان حب الفقد جعده زراوند طویل ازهریک شش درم ادویه کوفته بیخته اقراص سازند شربتی
یک مثقال باسکنجبین بزوری * قرص ثمراثل دیگر که همین منفعت بخشد به نسخهٔ حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود
حسینی شیرازی بجهت اذابت طحال منقول از بیاض مجربات معزی الیه بخط ایشان * صنعت آن کزمازج اسقولوقندریون پوست
بیخ کبر ازهریک هفت مثقال حب البان شش مثقال زراوند طویل فوة الصبغ ازهریک پنج مثقال جعده حب الفقد ازهریک
دومثقال ادویه کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال باسکنجبین بزوری * اثمد بکسر همزه وسکون ثای مثلثه وکسر میم
وسکون دال مهمله لغت عربی است وآن را کحل وکحل اصفهانی وکحل سلیمانی وکحل جلانیز نامند وبفارسی سرمه وبرومی کوخلن
وبیونانی طمطاوس وبلاطین نیز وبسریانی صدیدا نامند وآن را معادن بسیار است از انجمله در اصفهان ومغرب ومصر وغیرها
ازبلدان وبهترین آن اصفهانی است که از نواحی قهپایه خیزد وبعد ازان مغربی دردوم سرد ودرسوم خشک قاطع نزف الدم کل
اعضا وقابض ومجفف ومقوی اعصاب وجهت تقویت باصرهٔ پیران وحفظ صحت چشم ودفع حرارت ورطوبت قروح چشم و
اندمال آن وباندک مشک مقوی باصره ومحرق آن که باپیه سرشته برآتش کذاشته باشند که شعله ورشده باشد لطیف است ومغسول
آن الطف ازغیر مغسول وبامروارید وسرکین خردون ونبات سفید جهت غشاوه وبیاض چشم وباحضض وسماق جهت دمعه
وجرب مجرب است وچکانیدن سومهٔ سائیده مغسول بآب کشنیز تازه ویاآب برک تازه رسته امغیلان ویاباآب انارین خصوص
ترش معصور باشحم درابتدای جدوث آبله درچشم وکوش مانع برآمدن دانهٔ آبله است درآنها ومالیدن آن برپشت چشم وپلکها
وپرههای بینی وبرگلو وسینه نیز آن عمل دارد وبعد بروز وظهور دانهٔ آن درچشم ومحلول آن باآب کشنیز تازه باانداک
کافور ویا محلول باکلاب محللی آن است وباآب سماق نیز مفید است وبعضی ازاحجار اثمد قبل ازسائیدن سیاه تیره براق اندک
مائل بسبزی وبعضی سیاه کمرنک وبعضی جوزی رنکب نیز دیده شده ولیکن ازهمه بهتر سیاه مائل بسبزی وبعد ازان سیاه تیره
براق وبعد ازان جوزی رنک وبعد ازان سیاه کمرنک آن است وسفید وسرخ نیز دیده شده وسنک سفید آن براق شبیه بقطعات
طلق ونمک سنک لاهوری وزرنیخ ورقی است ولیکن ازان صلب تر وشاید درقوت ضعیف تر ازکل اقسام اثمد وازبرای
محرورین نافع باشد وسرخ آن را ازفرنک می آورند وبعضی کویند سفید آن زرنیخ سفید است وبهندی آن را کاودنتا نامند
یعنی شبیه بدندان کاو بولس کوید که چون بکیرند از اثمد یک جزو واز اقلیمیا مثل آن وهردو را نرم سحق نموده مخلوط نمایند
بعسل کف کرفته رقیق واکتحال بآن نمایند زائل میکرداند صداع را وکفته سزاوار آن است که کشیده شود بچشم ازجانبی
که صداع است وقاطع نزف خون است ازهرموضعی که باشد ومنقی چرک زخمها وکوشت زیاده است وجهت حفظ صحت
چشم وتقویت باصره بی نظیر وهمچنین رفع کرمی چشم ورطوبت قروح واندمال آن ونافع است ازبرای قروح اعضا

وحمول آن جهت قطع جریان حیض وقروح مقعده وضماد آن برپیشانی ونصف سرجهت قطع رعاف ازحجب دماغ مفید خصوص باآب برگ ام غیلان تازه رسته وبدستور محلل اورام است وباپیه تازه جهت سوختگي آتش وطلاکردن آن با روغنهابر بدن جهت قتل شپش وذرور آن جهت جراحت تازه وحبس خون آن وقروح ذکروخصیه وطبقه قرنیه چشم بغایت مفید است ومحرق آن لطیف ومغسول آن الطف وبدل آن در امراض چشم آبا راست واثمد راقوت سمیت است ومضراست به شش ومغاصل وخوردنش گویند قاتل است بسبب سمیتی که دارد ومصلحش کثیرا وشکر است * صنعت احراق اثمد آن است که بگیرند اثمد را وقطعات چون پسته وباقلا وبادام کرده درپیهٔ بز بپیچند وبرآتش کذارند تاشعله ورکردد و بسیارنسوزد پس درشراب یاکلاب یا شیرالاغ مرد کرده بسایند وبشویند وبکاربرند * بدانکه فائدهٔ احراق اثمد تلطیف و برطرف شدن اجزای کبریتیه است که درجوهرآن است * صنعت احراق آن بنحویکه صاحب اختیارات بدیعي ذکرکرده آن است که اثمد راریزه ریزه کرده چنانکه ذکرشد پس آن رادرآتش اخکرانداخته اندکي بسوزانند تا زائل کردد انچه در جوهرآن است ازنفط سیاه پس استعمال نمایند بعد ازغسل آن بنحویکه اقلیمیا را غسل میدهند * احراق آن بصنعتی دیکر اثمد رانرم صلایه نموده وباپیه تازه خمیرکرده درظرفی برروی اخکرچندان بکذارند که شعله ورکردد وشعله ودود آن بر طرف کردد * احراق آن به نسخهٔ دیکربگیرند اثمد راوبروغن کاوچرب نموده بسوزانند اندکی که بیرون رود وزائل شود انچه می باشد درجوهرآن ازنفط سیاه پس استعمال نمایند آن را بعد شستن آن چنانکه بیان کرده می شود * دستورتشویه اثمد بگیرند اثمد راوریزه ریزه نموده باپیه بزیادنبهٔ کوسفند سرشته درخمیرکیرند وبرآتش نهند تا سوخته کردد پس برداشته خمیر راازان جداکرده درشیرزنیکه پسرزائیده باشد ویابه بول صبیان یا بشراب کهنه مرد نمایند وبعضی ازاطبا راعتقاد آن است که اثمد احتیاج باصلاح ندارد * دستورغسل اثمد آن است که آنرانرم صلایه کرده آب برروی آن کرده برهم زنند و بکذارند تاته نشین شود وآب آن راکه مخلوط است بآن اجزای کبریتی دورکنند ومرتبه دوم همچنین کنند وچون خاطرجمع شدند که اجزای کبریتی تمام دورشد پس آن رامرتبهٔ دیکرباآب بسایند ودرپیالهٔ کرده برهم زنند وانچه ازاثمد مخلوط باآب است درپیالهٔ دیکرکرده وانچه ته نشین است مرتبهٔ دوم سائیده بطریق اول غسل نموده وته نشین رابازآب برروی کرده برهم زنند ومخلوط آب رابرروی آبهای سابق کرده ته نشین رابازآب داخل کرده بدستورمذکوربعمل آورند تازمانیکه باقي نماند درته پیاله مکراجزای حجري ورملي پس آنهارادورکرده آبهارابکذارند تاته نشین شود آب آن راریخته ویابجرعلقه کرفته ته نشین رادرظرفی کرده سرآن راپوشیده بکذارند تاخشک شود پس سائیده نکاهدارند وبعضی متاخرین شسته آن رادرآب یخ ویابرف ویادرکیسهٔ چرمي یابتماجی کرده درنحچال چندروزمی کذارند تااکربقیهٔ ازحرارت محترقه دران باشد به برودت آب هوای آن موضع منطفي کردد * برود اثمد بیاض ودمعه وظلمت وخیالات وابتدای نزول ماء رانافع ومقوي بصر وناشف برطوبات است * صنعت آن سرمهٔ اصفهاني شش درم بورهٔ یکدرم ماذج هندي نیم درم نشاسته دودرم مانند هباسوده استعمال نمایند * برود اثمد دیکراکثرامراض عین رامفید است وتقویت چشم بخشد منقول ازکامل الصناعه * صنعت آن سرمهٔ اصفهاني شش درم استهٔ خرمای محرق ماذج هندي ازهریک یک درم نشاسته دودرم اجزانرم سوده مانند هباوغبار استعمال نمایند وسائرنسخ برودات درحرف الباء انشاء الله تعالی مذکورخواهد شد

* فصل دربیان جواهرسرمها

*جواهرسرمه قلمي نموده اند که ازتالیف قدوة الحکما واستاذالاطبامیرمحمد هادي والد ماجد حقیرقدس سره است * صنعت آن

مرواريد ناسفته ياقوت رماني ياقوت زرد چوب آبنوس محرق ساذج هندي توتياى كرماني مغسول قرنفل زبد البحر از هريک
يك مثقال ما ميران چيني دهنهٔ فرنكي اقليميا ى فضي از هريک يك مثقال توتيا ى هندي بريان كرده نيم مثقال سرمه اصفهاني
محرق ده مثقال بطريق معمول كحل سازند ومراد از توتياى هندي حجر كهپريه است كه توتيا ى قلم باشد نه توتياى
اخضر كه بهندي نيله تهوتها نامند واگر خواسته باشند در هريك مثقال دودانک دودهٔ كه قلمي ميكردد داخل كرده نيكو سحق
نمايند كه مخلوط شود وبچشم كمتر بهتر است * صنعت آن حصى لبان انثى موم سفيد كانوري زيت انفاق روغن بلسان روغن
بزركتان راتينج نشارهٔ آبنوس صندل سفيد برك مورد ادويهٔ كوفتني را كوفته بيخته با روغنها وموم وحصى لبان يكجا كرده
بآتش ملايم بمقدار بجوشانند تا نيكو مخلوط كردد پارچهٔ كتانى را بآن آلوده كرده فتيلها ساخته فتيلها را در روغنها كذاشته روشن
كرده دوده بكيرند پس بكيرند برك مورد پوست هليلهٔ كابلي ودركلاب جوشانيده آب آنار شيرين آب رازيانه تازه آب سماق
آب آمله تازه واگر نباشد آب مطبوخ آمله خشک همه رايكجا كرده قطره قطره بر دوده بچكانند وبسايند تا تمام آبها تشفيه كرده
شود وآبها خشک كردد ودودهٔ چربي نمانند درجواهر سرمه داخل كرده استعمال نمايند ودر نسخهٔ ديكر اين جواهر سرمه آن
است كه پارچه كتانى را در آب رازيانه تازه وآب برک مورد ولا بيكه دران پوست هليله جوشانيده باشند وآب آنار شيرين و
آب سماق وآب آمله تازه مكرر تركرده خشک كرده فتيله ساخته وموم وروغنها كذاخته را بران ريخته دوده كشند وچون كم شود
بازازان روغنها بران ريزند * جواهر سرمهٔ ديكر نوشته اند كه از حضرت علامي معزي اليه است * صنعت آن لعل بدخشي فيروزهٔ
نيشاپوري مرقشيشاى ذهبي ورق ذهب بكلاب محلول دهنهٔ فرنک صمغ عربي كثيرا ما ميران چيني عنبر اشهب از هريک
يک مثقال مرواريد ناسفته ياقوت رماني از هريک شش مثقال ياقوت زرد شادنج عدسي مغسول توتياى كرماني در آب غوره
پرورده اقاقيا مغسول حضض مكي حضض هندي كه بهندي رسوت نامند پوست هليله زرد انزروت سفيد مدبر بشير خراز
هريک چهار مثقال نبات سفيد دو مثقال اثمد مدبر مغسول چهل مثقال اثمد را بر سنک سماق تا بيست روز بكلاب بسايند پس
جواهر را بدستور مقرر جدا جدا صلايه كرده باقي ادويه را كوفته بيخته همه را مخلوط كرده وربع مجموع از دودهٔ مذكور
در نسخهٔ قبل داخل كرده همه را مخلوط كرده بكار برند ودر نسخهٔ ديكر اين جواهر سرمه مسطور است كه چهار مثقال تشميز ج
را كه بهندي چاكسو نامند در كيسهٔ كتانى كرده در آبيكه دران سركين حمار داخل كرده باشند بجوشانند آن مقدار كه پوست
آن ملايم كردد سائيده داخل نمايند * جواهر سرمه تاليف خال آن قدس سره حكيم محمد رضا ولد پير عنايت الله غفر الله لهما
* صنعت آن لعل بدخشي فيروزهٔ نيشاپوري شادنج عدسي مغسول مرقشيشاى ذهبي سفيد آب قلعي شسته نشاسته از هريک
يكدرم مرواريد ناسفته دودرم بسد محرق مغسول يكدرم ونيم طباشير سفيد دهنهٔ فرنكي اقاقيا حضض مكي از هريك يك ونيم
درم انزوت مدبر دودرم ونيم پوست هليلهٔ زرد سه درم كافور قيصوري يكدانک اثمد اصفهاني بآب غوره پرورده ده مثقال
بدستور مقرر كحل سازند * جواهر دارو به نسخهٔ حكيم عطاء الله از بياض مجربات استاذ خود ميرزا محمد باقر ولد حكيم عماد الدين
محمود نقل نموده وآن قدس سره از خط حكيم عطاء الله نقل نموده اند * صنعت آن اثمد اصفهاني مدبر بيست مثقال ياقوت رماني
ياقوت زرد ياقوت كبود از هريک سه مثقال لعل بدخشى چهار مثقال زمرد دو مثقال ورق طلا محلول ورق نقره محلول عنبر اشهب
مشك تركي از هريك نيم مثقال سركين خطا طيف مرجان قرمزى مرواريد ناسفته روسختج از هريک دو مثقال فيروزهٔ نيشاپوري
لاجورد مغسول توتياى كرماني مغسول از هريک پنج مثقال بعرالصب يك مثقال كوفته بيخته بدستور مقرر كحل سازند

* حمول اثمد انشاء الله تعالى درحرف الحاء درحمولات خواهد آمد * شياف اثمد نافع ازبراى افراط آمدن حيض بسبب
كثرت خون استعمال كرده شود بعد ازفصد * صنعت آن اثمد كلنارفارسي جفت بلوط كوفته بيخته بآب برگ مورد سرشته شياف
سازند وبردارند * قرص اثمد به نسخهٔ صاحب ذخيرة قيء الدم را نافع است * صنعت آن سرمهٔ اصفهاني شادنج عدسي مغسولين
دم الاخوين ازهريك سه درم گلنارفارسي مازوى سبز ازهريك دودرم شاخ گوزن سوخته مغسول اقاقيا مغسول ازهريك يكدرم
لادن زعفران ازهريك نيمدرم پرسيا وشان يكدرم ونيم كوفته بيخته بآب لسان الحمل اقراص سازند شربتى دودرم ودرنسخهٔ
ديگر سه درم كهربای شمعي درين قرص داخل است وگفته كه بآب باران بخيسانند ويك شب بگذارند وروز ديگر دودرم اين
قرص دران داخل كرده بياشامند * قرص كحل نافع است ازبراى قروح امعا وذوسنطاريا ونفث الدم ازسينه وقيء الدم وافراط
طمث وبالجمله نفث الدم ازهر موضع كه باشد وحفظ كند جنين را ازاسقاط * صنعت آن به نسخهٔ شيخ رئيس كحل اصفهاني
شادنج عدسي مغسول دم الاخوين ازهريك سه استار پرسيا وشان يك استار لادن سك اصلي زعفران ازهريك ده درم كوفته
بيخته بآب برگ بارتنگ وآب عصى الراعي سرشته اقراص سازند واستعمال كنند برسه وجه وجه اول ازبراى سيلان
خون ازاسفل بحقنه ووجهٔ دوم ازبراى افراط طمث بردارد زن آنرا درقبل باپارچهٔ پشمي ووجه سوم بياشامند آن را
بعصارهٔ اترج واب عصى الراعي وازبراى نفث الدم ازسينه باآب بقلة الحمقاء وازبراى ذوسنطاريا باآب سفرجل

* فصل دربيان اكحاليكه اصل وعمود درآنها اثمد است * كحل الجواهر كه حافظ صحت چشم است وروشنائي
چشم بيفزايد * صنعت آن اثمد اصفهاني مرواريد ناسفته ماميران چيني توتياى كرماني مغسول ازهريك سه مثقال لعل
بدخشي ياقوت رماني ازهريك نيم مثقال شادنج مغسول دومثقال زعفران يك مثقال نبات سفيد پنج مثقال بدستور مقرر
كحل سازند * كحل الجواهر ديگر كه همان منفعت دارد * صنعت آن مرواريد ناسفته مرجان قرمزي اقليميای ذهبي اقليميای فضي
پوست هليلهٔ زرد دهنهٔ فرنگي اثمد اصفهاني عقيق محرق مغسول ازهريك دومثقال مرجان سفيد ماميران چيني فيروزهٔ نيشاپوري
لعل بدخشي دارفلفل صمغ عربي حضض مكي زعفران شادنج عدسي مغسول ازهريك يك مثقال بدستور مقرر مرتب نمايند
* كحل الجواهر ديگر كه همان نفع بخشد * صنعت آن سرمهٔ اصفهاني محرق مغسول توتياي كرماني مغسول ازهريك ده مثقال
ودرنسخهٔ ديگر بجاى توتياي كرماني توتياي هند يست * وبدانكه مراد ازان نه توتياي هندي معروف است باخضر كه آن را
بهندي نيله تهوتها نامند كه درکمال حدت است بلكه مراد ازان قسمى ازتوتيا است كه مثل توتياى كرماني است كه آنرا بهندي
توتيا كهپريه نامند واينكه بعضى اين كحل را وسائر اكحاليكه درآنها توتياى هندي است ازان دواى حاد مى سازند انواع ضررها
بچشم مى رساند مرقشيشاى ذهبي مرجان قرمزي دهنهٔ فرنگي لاجورد مغسول ورق طلا محلول ورق نقرهٔ محلول كه هرد ورا
اول مرتبه مكلس نموده باشند ماميران چيني فلفل سفيد اقليمياي ذهبي توبال نحاس ازهريك چهار مثقال سرطان بحري
محرق مغسول شش مثقال ياقوت رماني دومثقال عقيق يماني مرواريد ناسفته دارفلفل زعفران ازهريك دومثقال شادنج
عدسي مغسول شش مثقال * طريق داخل كردن زرو سيم يك قسم آن است كه تكليس اين هردو را بدستوريكه شيخ رئيس
دريا قوتي خود ذكر كرده نموده داخل نمايند ودوم آن است كه بصمغ عربي بسرشند وبدست بمالند ويا برروى سنگ
سماق بسايند چندانكه مكلس شود پس داخل نمايند حكيم محمد باقر بن حكيم عماد الدين شيرازي گفته كه اين طريق ثالثه
معمول من است * صنعت اين كحل به نسخهٔ ديگر همهٔ اصفهاني پرورده به يخ يا برف روح توتياى مغسول ازهريك ده مثقال

مرقشیشای ذهبي ماميران چيني فلفل سفيد اقليميای ذهبي لاجورد مغسول روسختج دار فلفل ازهريک دو مثقال سرطان
بحري محرق مغسول دهنهٔ فرنکي ازهريك سه مثقال شادنج عدسي مغسول سه مثقال ياقوت رماني يك مثقال مروارید ناسفته
مرجان قرمزي عقيق يماني ورق طلا ورق نقره پوست تخم مرغ سوخته ازهريک دو مثقال ونيم بدستور مقرر کحل سازند
* کحل الجواهر که آن مرحوم دروقت مراجعت ازايران ومکهٔ معظمه بهند درمرشد آباد برای نواب شهامت جنگ ديوان
صوبهٔ بنگاله ترتيب داده اند باصره را قوت دهد وحفظ صحت آن نمايد وحار المزاج را بسيار نافع است * صنعت ان مروارید
ناسفته ياقوت رماني ياقوت زرد توتيای کرماني مد براز هريک سه مثقال ماميران چيني ساذج هندي اقليميای فضي ازهريک
يك ونيم مثقال سرمهٔ اصفهاني ده مثقال سرمه را پارچه پارچه کرده مثل نخود وباقلا دردنبهٔ ميش تازه ورق کرده بآتش اخکر
بسوزانند تادنبه سوخته شود وسرمه بحد احتراق نرسد پس درکلاب يا شيرخرسرد نموده کوفته بيخته تا ده روز بکلاب صلايه
نمايند پس يکهفته درآب يخ پرورده نمايند واگر زياده نمايند بهتراست پس ازآب يخ برآورده خشک کرده باسائر ادويه ترکيب
نمايند يعني جواهرات را جدا جدا برسنگ سماق صلايه نموده باقي ادويه را کوفته بيخته مجموع را يکجا بالای سنگ سماق
صلايه نموده تا نيکو ممزوج شود پس درهرد وجزوازين جزوکاجلی که قلمي ميکردد داخل نموده بچشم کنند * بدانکه کاجل
باصطلاح اهل هند سرمهٔ دودهٔ را نامند خواه خالص ويا باروغني سرشته درچشم کشند * نسخهٔ کاجل موم سفيد هفت ونيم
مثقال بروغن کاوتازه کداخته سي وهفت ونيم مثقال عطرصندل بيست ويک مثقال که چهار ونيم مثقال دران کند رکداخته
باشند مجموع رادرچراغ کرده فتيله ازپارچهٔ کتان دران کداشته بطريق معمول دودهٔ بگيرند پس آن دودهٔ را باکلا بيکه دران
برک مورد جوشانيده باشند درهاون سنگي بمالند وقطره قطره داخل نمايند تاتمام تسقيه کرده نيکو هموار کردد پس باسرمه
مسطور ممزوج نموده بکاربرند * کحل الجواهر ديکر که مقوي باصره است * صنعت آن سرمهٔ اصفهاني ياقوت رماني مرقشيشای
ذهبي شادنج عدسي فلفل دارفلفل ازهريک دو مثقال لعل بدخشي لاجورد مغسول ازهريک يك مثقال مشک تبتي خالص يکدانک
توتيای کرماني مغسول بعرالضب ازهريک چهار مثقال بدستور مقرر مرتب نمايند * صنعت اين کحل به نسخهٔ ديکر ياقوت
رماني مرقشيشای ذهبي فلفل دارفلفل ازهريك دو مثقال لعل بدخشي لاجورد مغسول ازهريک يک مثقال توتيای کرماني
مغسول شادنج عدسي مغسول بعرالضب ازهريک چهار مثقال اثمد اصفهاني مد برشش مثقال مشک ترکي يکدانک بدستور
مقرر مرتب نمايند واين نسخه اصح است * کحل الجواهر ديکر لعل بدخشي فيروزهٔ نيشاپوري مرقشيشا شادنج مغسول سفيداب
قلعي مغسول نشاسته ازهريك يکدرم مروارید ناسفته دودرم بعد سرخ انزروت سفيد مد برازهريك يکدرم ونيم طباشير سفيد
دهنهٔ فرنکي اقاقيا حضض مکي حضض هندي عصارهٔ ماميثا پوست هليلهٔ زرد اقليميای ذهبي اقليميای فضي مرطان بحري
سوخته ازهريك نيم درم اثمد اصفهاني بآب غوره پرورده ده درم کافور قيصوري دودانک بدستور مقرر کحل سازند ودر
نسخهٔ ديکر اقليميای فضي داخل نيست وبجای آن زنجبيل است ودرنسخهٔ ميرزا شفيع اين ادويه اضافه است ياقوت سرخ
رماني لاجورد مغسول ازهريك يکدرم زبرجد نيم درم ورق نقره دودانک ورق طلا يکدانک ماميران چيني نيم درم
* کحل مفيد ازبرای انتشار اهداب که سببش مواد غليظه باشد * صنعت آن سرمهٔ اصفهاني قلقطار زاج متساوي بعسل سرشته
بسوزانند پس نرم سائيده بچشم کشند * کحل ديکر که مرکان ريخته رابرويانند وانچه مانده باشد قائم کند خواه طفل وخواه
بزرک * صنعت آن اثمد اصفهاني قلعي سوخته ازهريك نيمدرم توتيال مس زعفران کل سرخ مرمکی صافي سنبل هندي کندر

ذکر دار فلفل از هریک یکدانک ونیم استخوان خرما بوزن کل اجزا استخوان خرما را در سفال نو بسوزانند و با سائر ادویه بکوبند و بقدر روغن بلسان چرب نموده بکار برند * کحل نافع از برای دمعهٔ بارد رطب * صنعت آن فلفل سیاه ملح هندي از هریک یکدرم دار فلفل دو درم کف دریا نیم درم اثمد اصفهاني سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر کحل سازند * کحلی که چشم را سیاه وصاف کند وسفیدي اثر قرحه را بپوشد * صنعت آن سرمهٔ اصفهاني سه درم مروارید ناسفته یک درم مشک ترکي کافور قیصوری از هریک دانکی دودهٔ چراغ زیت دو درم زعفران یکدرم بدستور مقرر کحل سازند وعدد ادویه شش است * کحل حافظ صحت عین ونیز این کحل مانع است از انکه چشم بزودي قبول نزلات کند * صنعت آن بگیرند اثمد اصفهاني پس غسل دهند آن را درهاون چند مرتبه پس بسایند آن را بآب باران وهمین عمل را به توتیای کرماني کنند پس بگیرند ازان اثمد بیست درم و ازان توتیا و اقلیمیای ذهبي مغسول ازهریک دوازده درم وازمرقشیشای ذهبي مغسول هشت درم مروارید ناسفته صلایه کرده بعد محرق مغسول ازهریك دو درم ساذج هندي زعفران ازهریک یکدرم کافور قیصوري ثلث درمی مشك ترکي یک دانک احجار را جمع کرده بعد از سحق سه روز بآب باران بسایند وباقي ادویه را کوفته بیخته با احجار یکجا کرده وهمه را سحق نیکو نموده در ظروف چیني نگاه دارند وصبح وشام بچشم کشند * کحل الجواهر حافظ صحت چشم ومقوي قوت باصره است * صنعت آن لعل بدخشي فیروزهٔ نیشاپوري ازهریک دو درم مروارید ناسفته سه درم شادنج عدسي مغسول یکدرم بعد محرق مغسول سه درم توتیای کرماني طباشیر سفید ازهریک یک مثقال دهنهٔ فرنکي یک مثقال مرقشیشا دو درم اقاقیا حضض مکي شیاف مامیثا سرطان بحري محرق مغسول اقلیمیا ازهریك یکدرم عصارهٔ حصرم پنجدرم سفیداب قلعي شسته نشاسته از هریک دو درم انزروت مدبر چهار درم سرمهٔ اصفهاني بیست درم پوست هلیلهٔ زرد سه درم کافور قیصوری یک دانک طباشیر سفید یك مثقال زنجبیل یک دانک بدستور مقرر کحل سازند * کحل الجواهر دیگر قلمي فرموده اند که منقول از خط میر عطاء الله غفر الله له است * صنعت آن اثمد اصفهاني مدبر ده مثقال لعل بدخشي فیروزهٔ نیشاپوري دهنهٔ فرنکي زعفران ازهریك یك مثقال عصارهٔ مامیثای رهباني مامیران چیني مروارید ناسفته حضض هندي قرنفل ساذج هندي ازهریک یک مثقال بدستور مقرر کحل سازند * کحل الجواهر دیگر مقوي رجالي بصر وحافظ صحت عین است * صنعت آن اثمد اصفهاني شش درم یاقوت سرخ لاجورد مغسول زعفران توبال نحاس ازهریک ده درم توتیای هندي دو درم عصارهٔ مامیثا مرجان قرمزي دهنهٔ فرنکي عقیق یماني مامیران چیني فلفل سفید دار فلفل اقلیمیای ذهبي اقلیمیای فضي روسختج ازهریک چهار درم سرطان بحري محرق مروارید ناسفته شادنج عدسي مغسول ازهریک شش درم مجموع را بدستور مقرر کحل سازند ودروقت حاجت بامیل طلا یا نقره بچشم کشند * صنعت این کحل به نسخهٔ دیگر سرمهٔ اصفهاني توتیای کرماني مغسول ازهریك ده درم مرقشیشا مرجان قرمزي دهنهٔ فرنکي عقیق یماني ورق طلا ورق نقره مامیران چیني فلفل سفید دار فلفل اقلیمیای فضي اقلیمیای ذهبي روی سوخته ازهریك چهار درم سرطان بحري محرق مروارید ناسفته شادنج عدسي مغسول ازهریک شش درم یاقوت رماني لاجورد مغسول زعفران توبال نحاس ازهریک دو درم جواهر را با کلاب برسنگ سماق صلایه نموده ورق طلا ورق نقره راحل نموده باقي ادویه را کوفته بحریر بیخته مخلوط نمایند * کحل الجواهر دیگر باصرهٔ یاقوت دهل وصحت چشم رانگاه دارد ومزکان بروياند * صنعت آن اثمد اصفهاني هفت درم مرقشیشا پنج درم اقلیمیای ذهبي مغسول مروارید ناسفته ازهریك سه درم زعفران بعد محرق مغسول ازهریك نیم درم ساذج هندي یك درم فرنجمشك یك قیراط مشك ترکی یک طسوج بدستور

مقرر کحل سازند و به نسخهٔ دیگر اقلیمیای ذهبی مغسول دوازده درم و در نسخه سیل اسمعیل بیست درم است
وساذج هندي دو درم ونیم درم مشک تبتي داخل است بد ستور مقرر کحل سازند * کحل الجواهر به نسخهٔ دیگر منقول از ابن
الیاس اثمد اصفهانی شش درم توتیای کرمانی چهار درم بسد محرق مغسول مرقشیشا از هریک دو درم مروارید ناسفته هفت
درم ساذج هندي یک درم مشك ترکی طسوجي بد ستور مقرر کحل سازند وبمیل طلا بچشم کشند * کحل الجواهر به نسخهٔ دیگر
سرمهٔ اصفهاني شش درم مرقشیشا چهار درم زعفران نیمدرم فرنجمشک یک قیراط ساذج هندی اقلیمیای ذهبی از هریک
دو درم مروارید ناسفته یك دانك ونیم بسد نیمدرم بد ستور مقرر کحل سازند وبمیل طلا بچشم کشند * کحل الجواهر دیگر
که روشنائي چشم بیفزاید وصحت بصر را حفظ نماید * صنعت ان سرمهٔ اصفهانی توتیای هندی از هریک ده درم مرقشیشا
مرجان سرخ دهنهٔ فرنکی عقیق سرخ ورق طلا ورق نقرهٔ روی سوخته مامیران چیني فلفل سفید دار فلفل اقلیمیای طلا
اقلیمیای نقره از هریك چهار درم سرطان بحری مروارید ناسفته ساذج هندی از هریک شش درم یاقوت سرخ لاجورد
مغسول زعفران توبال مس سوخته از هریك دو درم صلایه کرده استعمال نمایند * کحل الجواهر بارد منقول ازقرابادین
کوتوالي حافظ صحت چشم وافزایندهٔ نور بصراست وبخارات رديه را از چشم رفع نماید وخیالات بسبب اخرهٔ را از چشم
بازدارد وچشم را قوت دهد * صنعت آن سرمهٔ اصفهانی محرق مغسول ده درم مرقشیشای ذهبي اقلیمیا از هریک سه درم
کهربای شمعي مروارید ناسفته بسد محرق مغسول از هریك یک مثقال لعل بدخشي نیمدرم بد ستور مقرر کحل سازند
وبمیل ذهبی بچشم کشند * کحل الجواهر که خواجگان طبیب خواجه ابوسعید وخواجه ابوبکر وخواجه ابوطاهر وخواجه اسمعیل
قدس الله تع اسرارهم بجهت سلطان کریم ترتیب داده اند روشني چشم را بیفزاید وباصره را قوت دهد وحافظ صحت چشم است
وحرارت چشم را ساکن گرداند وخیرکي وظلمت چشم را به برد وبادهای چشم وبخارات چشم را منع کند وخیالات که بسبب
اخره باشد زائل کند وچشم را جلا دهد * صنعت آن سرمهٔ اصفهانی پانزده درم مرقشیشای ذهبي اقلیمیای ذهبي اقلیمیای
فضي کهرباي شمعی بسد محرق مغسول مروارید ناسفته توتیای هندي یعني کهربه عصارهٔ مامیثای رهبانی سرطان بحری
محرق مغسول نشاسته از هریك دو درم پوست هلیلهٔ زرد دو درم ونیم توتیای بصری توتیای کرماني بآب غوره وآب انارترش
وشیرین وآب بادیان تر پرورده شادنج علوسي مغسول از هریک سه درم روسختج سفید آب قلعي مغسول صمغ عربي
کثیرا از هریك یکدرم ونیم مامیران چیني فیروزهٔ نیشاپوري از هریک یکدرم آملهٔ منقی سنبل الطیب صبر سقوطري از هریک
نیم درم قرنفل دو دانک کافور قیصوري دو دانك بد ستور مقرر کحل سازند * کحل الجواهر کبیر که منافع بسیار دارد از آنجمله
حفظ قوت باصره نماید وتقویت بخشد آن را واز آفات نگاهدارد * صنعت آن کحل اصفهاني شش مثقال توتیای کرماني
مغسول پنج مثقال مرقشیشای ذهبی دهنهٔ قبرسی عقیق یمانی سرخ مرجان قرمزي ذهب مکلس نقرهٔ مکلس مامیران
چیني فلفل سفید دار فلفل اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضي روسختج از هریک دو مثقال سرطان بحري مغسول مروارید
ناسفته شادنج مغسول از هریک سه مثقال یاقوت سرخ لاجورد مغسول زعفران توبال نحاس از هریك یک مثقال بد ستور
مقرر کحل سازند * کحل الجواهر صغیر مقوي بصراست وروشنائي چشم را زیاده کند وحافظ صحت عین است * صنعت آن
اثمد اصفهاني هفت درم مرقشیشای ذهبي پنجدرم اقلیمیای فضی اقلیمیاي ذهبی محرق مغسول بسد محرق مغسول مروارید
ناسفته از هریك سه درم شادنج علوسي مغسول دو درم بد ستور مقرر کحل سازند * کحل الجواهر که همان منافع دارد

* صنعت آن مرواريد ناسفته مرجان قرمزي اقليميای ذهبي اقليميای فضی پوست هليلهٔ زرد ازهريك دودرم اثمد پنجدرم مرجان سفيد ماميران چيني فيروزهٔ نيشاپوري لعل بدخشي دارفلفل صمغ عربي حضض مكي زعفران شادنج مغسول ازهريك يكدرم دهنهٔ قبرسي نيمدرم بدستور مقرر كحل سازند وبميل ذهبي بچشم كشند * كحل الجواهر منقول از حاوي صغير حافظ صحت عين است ومقوي قوت باصره وچشم را جلادهد وقوت باصره را حدت بخشد * صنعت آن اثمد اصفهانی هشت درم مرقشيشا پنجدرم اقليميای ذهبی محرق مغسول دوازده درم مرواريد ناسفته سه درم لعل بدخشی زعفران ازهريك نيم درم ساذج هندي دودرم مشك تركی خالص نيم دانك كوفته بخته نيكو سحق نمايند وبچشم كشند هرهفته يكمرتبه ياد ومرتبه بحسب حاجت * كحل الجواهر كه مقوي باصره بود وجلای تمام بخشد وصحت چشم رانگاهدارد * صنعت آن سرمهٔ اصفهانی شش درم توتيای هندی دودرم ماميثا مرجان قرمزی دهنهٔ فرنكي عقيق يمني ماميران چيني فلفل سفيد دارفلفل اقليميای ذهبی وفضی وسختج ازهريك چهاردرم سرطان بحري مرواريد ناسفته ساذج هندی ازهريك شش درم ياقوت سرخ لاجورد شسته زعفران توبال مس ازهريك دودرم ادويه كوفته بخته احجار را برسنگ سماق جداجدا نرم صلايه نموده پس مجموع را يكجا كرده باز صلايه نموده تاخوب ممزوج كردند وقت حاجت بامیل طلا بچشم كشند * كحل الجواهر به نسخهٔ ديگر سرمهٔ اصفهاني ششدرم توتيای هندي چهاردرم بسد مرقشيشا ازهريك دودرم مرواريد ناسفته هفت درم ساذج هندي يكدرم مشك يك لاسوج صلايه كرده چنانچه رسم است بامیل طلا استعمال نمايند * كحل الجواهر بارد حفظ صحت عين نمايد ودمعه وحمرت چشم و ضعف بصر را نافع بود * صنعت آن استهٔ هليلهٔ زرد سوخته سي جز وفلفل دوجز ومرواريد ناسفته صدف سوخته توتيای كرماني مدبر سرمهٔ اصفهاني بسد محرق ازهريك يك جز ومجموع رادرآب يك روز تمام متصل بسايند ونكهدارند ووقت حاجت بكاربرند * كحل منسوب بحضرت امام محمد باقر عليه الصلوٰة والسلام جهت بياض عين * صنعت آن توتيای هندی اقليمياي ذهبی سرمهٔ اصفهاني پوست هليلهٔ زرد نمك اندراني ازهريك يكدرم مجموع را صلايه نموده بچشم كشند * كحل عجيب مجرب جهت بياض ودمعه وجلای غشاوه وحدت بصر وزوال غلظ اجفان * صنعت آن اثمد اصفهاني چهاردرم توتيای هندي مرقشيشا ازهريك دودرم ونيم نحاس محرق شيح محرق ازهريك دودرم اقليميای طلا اقليميای نقره شادنج عدسی مغسول ازهريك يكدرم بسد مرواريد ريزه دانه قشور نحاس ازهريك دودانك ماء الزاج زجاج فرعونی ازهريك نيم درم ادويه را بسيار نرم سوده مانند غبار ويكدانك كافور خالص ويك قيراط مشك خالص داخل كرده باز سحق نموده بآب باران سرشته حبوب سازند ودرسايه خشك نمايند وعند الحاجت بآب درصدفهٔ سائيده درچشم كشند واثمد وتوتيا بآب رازيانه وآب مرزنجوش هريك دومرتبه همان خاصيت دارد * كحل عزيزی بارد مقوي چشم است * صنعت آن اثمد اصفهانی محرق دربيه بزمطفي بكلاب مغسول بيست درم مرقشيشای ذهبی اقليميای فضی ازهريك چهاردرم ونيم مرواريد ناسفته بسد محرق مغسول كهربای شمعي ازهريك سه درم توتيای بصري مغسول پنجدرم شادنج عدسي مغسول توتيای هندی پوست هليلهٔ زرد حضض مكي اقاقيا سفيد آب قلعي شسته عصارهٔ ماميثای رهبانی ازهريك دودرم صمغ عربي يك مثقال ساذج هندی روسختج ازهريك يكدرم ونيم صبر سقوطري زرد مرمكی صافی سنبل الطيب زعفران طباشير سفيد سرطان بحري محرق مغسول شنجرف رومي مغسول ازهريك يكدرم دهنهٔ قبرسی چهاردانك كافور قيصوري دودانك مشك تركی يكدانك ونيم ودرنسخهٔ ديگر توتيای هندی طباشير سفيد ازهريك چهاردانك است اجزا هريك علىحده كوفته بحرير بخته وزن نموده پس همه را يكجا كرده سحق نموده

درسرمه دان چینی یا زجاجی کرده بچشم کشند * کحل عزیزی به نسخهٔ شفائی بصر را تیز کرداند و تاریکی چشم به برد و دمعه
وسبل را نافع باشد * صنعت آن سرمهٔ اصفهانی سوخته پنجدرم اقلیمیای طلا و نقره شادنج عدسی مغسول فلفل دار فلفل
نوشادر صبر حضض مکی توتیای هندی زعفران سرطان بحری از هریك یکدرم زنجبیل نیمدانک مشك سه حبه قرنفل دو دانك
صلایه کرده درچشم کشند * کحل النصابین وهو کحل الرمانین تیز کرداند بصر را و تقویت دهد آن را و ظلمت آن را دور
کرداند * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی ریزه ریزه کرده در آب انارین فشرده با پوست بخیسانند آنقدر که از روی آن
بگذرد و بگذارند سه روز و خشك کنند در سایه در موضعی که نرسد باو غباری پس سحق نموده بگیرند از ان ده درم و اضافه
کنند بران سرمهٔ اصفهانی توتیای هندی مصولین توبال نحاس مغسول از هریک سه درم تخم هلیلهٔ کابلی محرق یك مثقال
حضض هندی صبر سقوطری مامیران چینی از هریك دو درم ادویه را سحق بلیغ نموده بآب انارین سرشته در سایه خشك
نمایند پس نیکو بسایند تا چون غبار کردد و نگاهدارند و وقت حاجت بکار برند * کحلی که جلا دهد عین را * صنعت آن
سرمهٔ اصفهانی یك مثقال مروارید ناسفته یك درم مشك خالص یك قیراط کحل را سوخته سائیده مصول نموده و مروارید را
سائیده شسته مشك را در آنها حل کرده خشك نمایند و باز بآب رازیانه سائیده خشك نمایند پس بسایند تا چون غبار شود
و استعمال نمایند * کحل جلا از دستور مسمی به بیمارستان * صنعت آن اثمد مصول یك اوقیه فلفل دار فلفل نمك اندرانی
زبد البحر از هریك یکدرم کوبیده بیخته پس سحق نموده مانند غبار برداشته استعمال نمایند * کحلی دیگر که در خزانهٔ حضرت سلیمان
بن داود علی نبینا و آله وعلیهما الصلوة والسلام پس منتقل شد بسوی انوشیروان ملك کسری پس منتقل شد بسوی سید ما و مولای
ما علی بن ابی طالب علیه السلام و بود مخفی از چشمهای مردم و این نادر و از اسرار است و این نسخه یافته نمیشود نزد
اطبا و حکما * صنعت آن بگیرند توتیای کرمانی یکدرم کحل اصفهانی دو درم ملح اندرانی ربع مثقال زعفران نیم قیراط کافور
یک حبه پوست بلیله و هلیله پنجدانك پس بخیسانند پوست بلیله و هلیله را در آب آنمقدار که بپوشد آن را و بیندازند در ان
ادویه را و جوش دهند تا آنکه ربع آب بماند و صاف کنند آن را بخرقه و خشك کنند و بسایند سائیدنی نیکو تا آنکه مثل غبار
کردد و استعمال نمایند در چشم وقت غروب آفتاب چشم را کمال قوت بخشد اگرچه مدتها باشد که ضعف او را عارض شده باشد
بعون الله تعالی * کحل منقول از ارشاد معروف بدواء الکاتب جهت حفظ صحت چشم و نشف رطوبات و تقویت بصر * صنعت آن
سرمهٔ اصفهانی مربی با آب باران و دو درم شیاف مامیثا بزر الورد از هریک یکدرم هلیلهٔ زرد نیمدرم کافور دانکی بآب
غوره سائیده کحل سازند * کحل دیگر جهت رفع بیاض و دمعه و حکه و ضعف باصره که حکیم مهدی در رسالهٔ مجربات خود
نوشته که از تالیف استاذ من است * صنعت آن کل مامیثا انزروت سفید مدبر تشمیزج مقشر مامیران چینی از هریک
پنج مثقال سرمهٔ سنك چهار مثقال اجزا کوفته بیخته مانند غبار استعمال نمایند * کحلی که نافع است از برای غشا
و بیاض عین * صنعت آن اثمد محرق مغسول بعر الحردون نبات سفید بگلاب صلایه نموده در چشم کشند * اثیر الملوک
بفتح همزه و کسر ثای مثلثه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم رای مهمله نافع است از برای ناخوشی بوی دهان و ورم کلو
و فرود آمدن ملازه و جوشش دهان و کلو * صنعت آن نشاسته پنجدرم طباشیر سفید مازوی سبز سماق از هریک دو درم
زرورد سه درم زعفران قاقله از هریك یکدرم نبات سفید تخم خرفه عدس مقشر از هریك چهار درم کافور قیصوری دو دانك
کوفته بیخته درهم آمیزند و در دهان بپاشند * اثیر الملوک دیگر نافع است از برای بخر و اورام حلق و سقوط لهاة و قلاع

* صنعت آن حاشا پنجدرم طباشیر سفید مازوی سبز غیر مثقوب سماق منقی ازهریك دودرم زرورد سه درم قاقله یکدرم زعفران یکدرم شکر طبرزد عدس مقشر تخم خرفه ازهریک چهاردرم کافور قیصوری دودانك اجزا را کوفته بیخته بردهان وحلق بپاشند واین مرکب یازده جزواست ووزن مجموع اجزا بیست وهشت درم ودانك است * باب الالف مع الجیم

* اجاص بکسر همزه وفتح جیم مشدده والف وصاد مهمله بسریاني جاصا ورانا وسکنبا وکوکا فیلون نامند وبفارسي آلو وآن اقسام است آلوی زرد آلوی سیاه که آنرا اهل مغرب عین البقر نامند وآلوچه که آن را ادرك نامند والوچهٔ جنکلي ترش وشامبلوج که آن را آلوی سفید کویند وآلوچهٔ سلطاني وآلوی سرخ ولیکن چون مطلق ذکر آن شود مراد ازان آلوی سیاه فارسي وآلوی بخارائي است ودراول سرد ودردوم تراست وخاصیت آن تبرید وترطیب معده وتلیین طبیعت است بسبب لزوجت ورطوبتی که آنرا میباشد وبد است برای معده وساقط کنندهٔ شهوت طعام است خصوص شیرین آن وباغذائیت اندك ومزلق ومطین ومسهل صفرای رقیق ومسکن حرارت دل ومطفي صفراوقی صفراوي وتشنکي وتپهای صفراوي وصداع حار وخارش بدن وقوع آن مرطب معده وجهت قی وغثیان صفراوي نافع ورطب آن ابلغ است در اطلاق وخصوص شیرین نرم رسیدهٔ آن الا آنکه اجاص حامض برودت آن زیاده وتلیین آن کمتر وبسا باشد که اطلاق بطن کند نیز به تقطیع وتلطیف چون سائر چیزهای که میباشد ترش صرف هرکاه بیابند در معده وامعا فضلی اما اکر دریابد معده وامعارا پاك پس آن بجانب حبس بطن اقرب است باآنکه معده پاك ازفضول نادر است پس ازین جهت آلوی حامض به سبب حموضت ولزوجت جوهر رطوبت نیز می باشد مسهل واز آلو انچه کوچك وصلب بود قابض باشد آن بد است بجهت آنکه غیرلذیذ است ونیست مطلق بطن ومادهٔ العسل معین بر اطلاق ودفع ضرر آن از معدهٔ سرد وآلوی خشك را چون بیزند باآب وصافي نموده بنوشند با شکر یاترنجبین یاعسل میباشد ابلغ در تلیین طبیعت وسزاوار آن است ازبرای مطحول که تناول نماید اجاص را پیش از طعام ومبادرت بخوردن طعام نکند تا زمانیکه آلو منحل شود وآلوی سفید بطي الهضم است ونیست مسهل مثل غیرش وخورده میشود ازبرای تشنکه نه ازبرای علاج آلوی مزیعني ترش وشیرین موافق است ازبرای تسکین التهاب قلب واما اجاص بزي ردي است ازبرای معده وموجب عقل بطن است وغرغره به طبیخ برك وبیخ وی جهت ورم لهاة ومنع نزلات دماغي وورم لوزتین وتقویت لثه وآشامیدن آن نافع ازبرای رفع کرم معده وضماد برك آن باسرکه جهت کشتن کرم امعا مجرب ومضراست بدماغ ومصلحش عناب ومضراست بمعده ومصلحش کلقند ودرمبرودین مصطکی وکندروعسل وقدر شربتش تانیم رطل وبدلش تمرهندي واما اجاص جنکلي پس آن مجفف است ومطبوخ آن در کلاب قابض وصمغ آلوکه آنرا بفارسي صمغ نامند کرم تراز صمغ عربي ویبوستش کمتر ازان است ومفتت حصاة وجهت سرفه نافع واکتحال آن جهت حدت بصر وضماد آن باسرکه جهت قوباوجوشش بدن اطفال مفید * اجاصیه غذا ما موافق است ازبرای محرورین واصحاب صفراوقی صفراوي وتشنکي وتپهای صفراوي واصحاب صداع وخارش بدن وبباید دانست که اجاصیه اقسام است قسمی آن است که برنج را درآب بپزند وآلوی تریا آلوی خشك هرکدام که باشد بجوشانند وصافي نموده آب آلو را با شیرهٔ بادام شیرین اضافه نموده چند جوش دیکر داده بکار برند واکر اسفاناخ یا خرفهٔ تریا کدو داخل نمایند بهتر است واکر ماش مقشر یابرنج نیز باشد خوب است واین مزورهٔ اجاصیه را در وقت حمی وشدت حرارت استعمال باید نمود قسمی دیکر آن است که کوشت بره یا بزغاله یا کوشت طیور یامرغ بچه یا خروس بچه وچون مرغ وخروس جوان یادراج وکبك برتیهوج وامثال اینها

قطعات نموده درآب ونمك وپیاز بقدر حاجت جوشانیده وکف آنرا بگیرند پس آن گوشت را ازآب برآورده باروغن گاو وپیاز
حلقه کرده وقدری ازمصالح حاره چون دارچیني وزیره وهیل داخل نموده سرخ نمایند پس آب بقدر حاجت داخل کرده درپارچهٔ
قدری دارچیني وکشنیز خشک ودانهٔ هیل وقرفة الطیب بسته دران اندازند وبپزند چون گوشت قریب به پخته شدن رسد آب
آلو بقدر حاجت داخل کرده بپزند تابقدر حاجت پخته شود فرود آورده بانان ویا باچلا وبخورند واگر خواهند ترش یا
شیرین شود یعني چاشني دارمقداریکه چاشني آن مطلوب باشد زرد آلوی خشک کرده که آنرا قبصي نامند یا انجیر داخل
نمایند واگر خواهند فی الجمله متانتی بهم رسانند کفی برنج راکوبیده دراول طبخ داخل نمایند واگر اندکی زعفران داخل
نمایند ازبرای آوردن تفریح موافق است واگر خواهند درین اجاصیه ازبقول مثل اسفاناخ وخرفهٔ تازه وترشه وبرگ چغندر
وبیخ چغندر رورق کرده درونت طبخ داخل نمایند مناسب است واین غذا موافق است ازبرای امزجهٔ صفراویه وملین طبع
است وتسکین مرهٔ صفرا میدهد محمد بن زکریادرکتاب اغذیة المرضی گفته که هرگاه صداع حارساکن شود وقوت دربدن بسیارباشد
بکن تغذی باجاصیه باگوشت دراج وطیهوج وچوزهٔ مرغ که دران سیب وبه داخل کرده باشند * اجاصیه برنگ دیگرکه ملین
طبع است ومطفي مرهٔ صفرا وکاسرحدت خون ونافع برای حمیات حاره * صنعت آن بگیرند آلوخریغي ترش ودرآب بجوشانند
وبمالند وبپالایند بپالایش پس داخل کنند دران اندازیرمقلوبروغن بادام شیرین وکشنیز خشك کوفته بران بپاشند وتناول نمایند
واین اجاصیه نافع است صداع بمشارکت قلب را بسبب سوء مزاج دموي قلب چون استعمال کرده شود بعد ازفصد * آش اجاص
صنعت آن گوشت را قطعات نموده باآب ونمك وقدری پیاز بجوشانند وکف آن را بگیرند پس باقدری روغن گاو آنرا سرخ
نمایند وآب داخل کرده بپزند تاگوشت پخته شود وقدری برنج که آن راشسته وخیسانیده باشند نیز داخل نمایند وچون برنج
پخته شود آب آلوی تازه درآب پخته یاآب آلوی خشک درآب پخته پالوده باقدری نعناع تازه ونمك بقدر حاجت داخل کرده
آن مقدار بجوشانند که ترشي آلو درجرم برنج نفوذ کند پس فرود آورده کشیده بخورند * رب اجاص سرد وترملین طبع و
مسکن حرارت وتشنگي وتپهای گرم صفراوی والتهاب مواد ودرسائر آثار مثل آب اجاص است * صنعت آن بگیرند آب آلوی
تروباآتشی بسیارملایم بپزند تابقوام آید واحتیاط کنند بوقت طبخ که نسوزد وبکار برند واگر قدری شکرسفید یاقند یا نبات
داخل نمایند عند الطبخ بد نیست ودرحمیاتی که درغایت قصوی نباشند درحدت که بحران آنها هفتم ویازدهم است باید
که بعوض غذا اشربهٔ غذائیه دهند چون رب اجاص ومانند آن * سکنجبین سفرجلي اجاصي نافع است ازبرای صداع یابس
وقتیکه باحرارت مزاج باشد بجهت آنکه درین علت تقویت معده واجب است ازبرای تقویت هضم بجهت آنکه اگرهضم قوي
باشد غذای بسیارازبرای بدن متولد میشود وکثرت غذا موجب ترطیب است پس ضرور است درادویهٔ ایشان چیزی مثل
آب سفرجل یارب آن پس اگربابن قبض باشد ناچاراست ازتلیین پس ضرور است که ادویه مثل اجاص یا تمرهندي باشد
وازین جهت سکنجبین سفرجلي اجاصي نافع است ایشان را * صنعت آن بگیرند آلوی سیاه نیم من وبشویند ودرد ورطل
آب ودواوقیه گلاب یك شب بخیسانند پس بجوشانند تا یك رطل آب بماند صافي نموده یک رطل شکرصافي ویك رطل آب
به شیرین داخل کرده بجوشانند وکف آن رابگیرند پس بازصافي نمایند تادرد شکر نماند پس پنج استارمن تبریزی سرکهٔ
انگوري داخل کرده دردیک سنگي باآتش ملایم بجوشانند تابقوام آید پس فرود آورده سرد کرده درشیشه نگاه دارند شربتی

دواوقیه * فصل دربیان شرابهائیکه اصل وعمود درآنها اجاص است * شراب اجاص ساده سرد وترملین طبع ومسکن

تشنگي وصداع صفراوي ودردهای حار را سهال است قرشي گفته که این شراب نافع است صداع حار را لیکن باید که استعمال کرده شود با شراب نیلوفر یا شراب بنفشه بجهت آنکه دماغ از ترشي آن متضرر نشود که موجب زیادتي صداع شود پس لازم است که تدارک ضرر آن بچیزیکه دران تلیین واز وجت ومسکن صداع حار باشد کرده شود ونیز گفته که آشامیدن شراب اجاص بالعاب بزرقطونا در حالت قبض طبیعت نافع است صداع حار را ومحمود بن الیاس گفته که آشامیدن شراب اجاص باگلاب می باشد مفید مر صداع حار را وبسا باشد که در علاج صفراوی غیر مستحکم کافي باشد آشامیدن شراب اجاص به تنهائي یا با اندک سقمونیا ونبوده باشد محتاج بدوای دیگر * صنعت آن بگیرند آلوی سیاه یا آلوی بخارائي هر کدام که باشد وشسته در آب بخیسانند پس بجوشانند تا مهرا شود صافي نموده قدری گلاب وبوزن آلو قند سفید داخل کرده بقوام آورند ودر ظرف چیني نگاه دارند * شراب اجاص تپهای حاره ودرد سر ویرقان را نافع وملین طبع ومسهل صفرا است * صنعت آن آلوی بخارائی را در آب بخیسانند وبجوشانند تا مهرا شود صافي نموده نبات سفید بقدریکه خوش طعم گردد داخل کرده بقوام آورند واگر قدری محمودهٔ مشوي داخل نمایند قوی الفعل می شود ومحمد بن زکریا در کتاب اغذیة المرضی گفته که نافع است اصحاب صداع حار مادي را باید که بگیرد شربتی از شراب اجاص ساده وحل کند دران قیراطی تا دانقی از سقمونیا وبیاشامد ونافع است از برای اصحاب قولنج حار آشامیدن شراب اجاص ساده * شراب اجاص که ملین طبع است * صنعت آن به نسخهٔ حکیم مظفرالدین شفائي آلوی سیاه یکصد عدد تمرهندي منقی از حب ولیف وقشریك چهاریك من تبریز تر بدنیم کوفته سر بنفشه از هریک بیست درم همه را در کیسهٔ کتانی کرده در پنج من آب بخیسانند پس بجوشانند تا بیك من رسد پس کیسه را بمالند وبفشارند وآب را صافي نموده یك من ترنجبین خراساني پاک کرده از تخم وخاشاک دران حل کرده باز صاف نموده بجوشانند وکف آن را بگیرند وچون دیگر کف نیاورد صافي نموده باز در پاتیل کرده بقوام آورند پس فرود آورده مقدار یک مثقال سقمونیا مشوي ونیم مثقال زعفران دران حل کرده نگاهدارند شربتی تا دو اوقیه * شراب اجاص مسهل به نسخهٔ حکیم سدید که در شرح موجز قرشي ذکر کرده مسهل صفرا وبلغم رقیق است ونافع است از برای حمیات حاره وامراض صفراوي وبلغمي * صنعت آن آلوی سیاه جید فربه یکصد عدد عناب جرجاني فربه بزرگ جید سي عدد تمرهندي منقی از قشر ولیف وحب سي درم گل بنفشه خشك بیست درم تربد مفید مجوف مدبر بیست درم تربد را کوفته در کیسهٔ کتانی کرده با مجموع ادویه را در آب یک شب بخیسانند وروز دیگر بجوشانند وصافي نموده پس بگیرند یك رطل ترنجبین پاک کرده از خاشاک وتخم ویکرطل شکر سفید واین هر دو را باقدری آب بجوشانند وسفیدهٔ تخم مرغ بران زده کف آن را بگیرند وچون دیگر کف نیاورد صافي نموده در مطبوخ مذکور داخل نموده بقوام شراب آورند واز آتش برگرفته سقمونیا انطاکي مشوی یك مثقال زعفران نیم مثقال سقمونیا را با آب به شیرین یا رب به شیرین حل کرده زعفران را بگلاب سوده هر دو را داخل کرده نیکو برهم زنند ونگاه دارند شربتی از ده درم تا ده مثقال وبعضی گفته اند تا بیست درم استعمال نمایند * شراب اجاص ساده مسکن صفرا ونافع است از برای صداع صفراوي ودموي بسبب آنکه سودا است وملین ومزلق بعد از تنقیهٔ تام هرگاه بوده باشد طبیعت قبض ونافع است از برای تسکین سوء مزاج مختلف از صفرا ودم * صنعت آن بگیرند آلوی سیاه وبشویند در آب تا بگردد پاکیزه ودر دیك سنگي کرده بریزند بران آب بقدریکه چهار انگشت منفرج از روی وی بگذرد پس بجوشانند تا آب بنصف رسد پس صافي نموده باز در همان دیك کنند وبجوشانند تا بنصف رسد قند سفید

بقدر یکه مزهٔ آن را خوش کرداند داخل کرده بقوام آورند شربتی دواوقیه وگفته اند مزاوار آن است که بوده باشد
وزن قند نصف وزن آلوا ماهرگاه اراده کرده شود که بکرد دفعل آن قوي در اسهال صفرا مزاوار آن است که بدل کنند
قند را به ترنجبین ویا شیرخشت هرکدام که باشد مثل وزن قند وبقوام آورند ودروقت خوردن نیم دانك سقمونیای
مشوي داخل نمایند وبعضي یکدانك گفته اند واگر در وقت طبخ بقدر ربع آب کلاب داخل نمایند میکرد داقوی * شراب اجاص
مسهل به نسخهٔ سید اسمٰعیل در ذخیره * صنعت آن الوی سیاه یکصد عدد عناب جرجاني سي عدد تمرهندي منقی سه
اوقیه گل بنفشه خشک تربد سفید مجموف مد براز هریك دواوقیه تربد را نیم کوفته درکیسهٔ کتانی کرده همه را در پنجمن آب
بجوشانند وکیسه را متصل بمالند تا ثلث آب بماند صافي نموده سي استار ترنجبین خراساني ونیم من شکر سفید دران افکنند
وبجوشانند وسفیدهٔ تخم مرغ بران زنند وکف آن را بگیرند وچون دیگر کف نیاورد صافي نموده بقوام شربت آورند ویکدرم
سقمونیا ونیم درم زعفران بکلاب سوده بعد ازفرود آوردن از آتش دران داخل نمایند ونگاه دارند شربتی ازده درم
تادهٔ مثقال * شراب اجاص مسهل صفراونافع مرصداع صفراوي را هرگاه که بوده باشد باآن تب که مانع از استعمال مسهلات
بعصر است اما وقتیکه باآن صفرا شائبه ازبلغم باشد استعمال ننمایند * صنعت ان آلوی سیاه که آن را شسته تا پاکیزه شده
باشد یکصد عدد تمرهندي منقی ازحب ولیف نیم رطل تربد سفید مجوف مصمغ مد برسر بنفشه ازهریک بیست درم تربد
را نیم کوفته با بنفشه در پارچهٔ کتانی بسته مجموع را در دیک سنگی کرده ده رطل آب بر روی وی کنند وبجوشانند تا دو رطل
بماند پس کیسه را نیکو بمالند وبفشارند ودور کنند ومطبوخ را بکاغذ ارند تا ته نشین شود آنرا صافي نموده باآهستگی تادرد
دران داخل نشود وباز درهمان دیك کرده بقوام آورند پس فرود آورده یك مثقال سقمونیای مشوي سوده داخل کرده
برهمزنند تانیکو مخلوط شود در ظرف چیني نگاهدارند شربتی دواوقیه ونیم * شراب اجاص مستعمل در صداع خماري
منقول از قرابادین قلانعي * صنعت آن الوی سیاه تمرهندي منقی ازحب ولیف ازهریك دو رطل عناب خراساني
سمین پنجاه عدد درشش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل رسد صافي نموده آب انار شیرین آب انار ترش آب سیب
شیرین آب سیب ترش آب اترج ازهریک نیم رطل نبات سفید یکرطل داخل کرده بقوام آورند پس فرود آورده
درظرف چیني نگاهدارند شربتی دواوقیه * شراب اجاص ساده نافع ازبرای تسکین خماری وصداع بمشارکت قلب بسبب
سوء مزاج صفراوي قلب * صنعت آن بگیرند آلوی سیاه بزرگ فارهي وپاک بشویند که غبار وخاکستري که در آوان
خشك کردن مي افتد دور کرده دو رطل ودر پنج رطل آب بجوشانند تادو رطل ونیم بماند صافي نموده دو رطل ونیم نبات
سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی ازیک اوقیه تادواوقیه واگر نصف وزن نبات گلاب داخل نمایند میکرد انفع
* شراب اجاص نافع است جهت سرسام دموي مستعمل بعد ازفصد * صنعت آن الوی سیاه آلوی بخارائی ازهریک پنجاه
عدد تمرهندي منقی ازحب وقشر ولیف یکچهاریک من تبریزی همه را دریك من آب یك شب بخیسانند وصبح صافي نموده
یکمن ترنجبین پاک کرده دران داخل کرده یك جوش داده مالیده صافي نموده دواوقیه گلاب داخل کرده بقوام
آورند وتلیین بطن باین شراب نافع است ازبرای سهر حادث ازصفرا وچون آشامیده شود بعد ازفصد ردوارد موي نرم
میکرداند طبع را ونافع است ازبراي آن وقومی گفته اند که هرگاه بوده باشد دردوار وسدر صفرا غالب میباشد آشامیدن
شراب اجاص بالعاب بزرقطونا نافع بجهت آنکه ملین طبع است وفرومی نشاند ابخره را ورفع مینماید سمرقندي گفته که

گاهی بحسب نادر میباشد صرع از صفرا و دور نیست که بوده باشد آن نوع از صرع که مسمی است بام الصبیان
و حادث نمیشود این علت مگر آنکه با آن تپ باشد و علاجش بشراب اجاص یا تمرهندی است از برای استفراغ صفرا به
نسخهٔ که در جنب نسخهٔ اول ذکر شد و این شراب را باید با آب سرد بصاحب این علت بخورانند * شراب اجاص نافع
از برای قرانیطس * صنعت آن آلوی سیاه آلوی بخارائی تمرهندی از هریک ده استار شب بخیسانند و صبح صافی نموده
ترنجبین خراسانی یکرطل و نیم داخل کرده یک جوشداده بمالند و صافی نمایند و در دیگ سنگی بقوام آورند شربتی دو اوقیه
باماء الفواکه * شراب اجاص صفرا براند و تپهای صفراوی را نافع بود و جوانان و مزاجهای گرم را سود دارد * صنعت آن
آلوی بخارائی تمرهندی از هریک بیست درم ترنجبین شیرخشت از هریک پانزده درم مجموع را شب بخیسانند و صبح صاف
نموده بجوشانند و بایک چهاریک من قند بقوام آورند و در آخر دو دانگ سقمونیا سوده اضافه کنند و بوقت حاجت مقدار
بیست درم این شربت را باده درم گلاب نیم گرم بیاشامند * طبیخ اجاص ساده مسهلی بی اذیت است و موافق سینه و مثل
سائر ترشیها مضر بسینه و سرفه نیست * صنعت آن آلوی سیاه یا آلوی بخارائی هرکدام که باشد نیم رطل آنرا در یک رطل و
نیم آب بجوشانند تا نیم رطل باقی ماند صافی نموده قند سفید دو اوقیه داخل کرده بنوشند * طبیخ اجاص مسهلی جید است
و بی اذیت و موافق سینه است و مثل سائر ترشیها مضر بسینه نیست * صنعت آن آلو نیم رطل عناب جرجانی بیست عدد در
یک رطل آب بپزند تا به نصف رسد صافی نموده گلقند آفتابی خمیرهٔ بنفشه از هریک ده مثقال دران حل کرده صافی نموده
بنوشند * قلیهٔ آلو محرور المزاجان و صفراوی و دموی را غذائی نیکو و لذیذ و مسکن حدت و ثوران آن هردو است * صنعت آن
بگیرند گوشت بره یا بزغاله و قطعات نموده با پیاز و نمک در آب بجوشانند و کف آن را بگیرند پس بیرون آورده با روغن
گاو سرخ نمایند و مصالح مانند دارچینی و دانهٔ هیل و قرفه و قرنفل داخل کرده بآب بپزند چون خوب پخته شود آلوی تر
یا آلوی خشک را در آب بپزند و بپالایند و داخل کرده بپزند و اگر مصالح را در پارچهٔ کتانی بسته دران اندازند بهتر
است و نمک بقدر حاجت و چند طاقهٔ نعناع تازه داخل نمایند و اگر چاشنی دار خواهش نمایند اندک قند داخل نمایند که
چاشنی دار شود پس تناول نمایند * مربای اجاص موافق امزجهٔ حاره و مفید از برای صداع بمشارکت قلب بسبب سوء
مزاج صفراوی قلب * صنعت آن آلوی بخارائی هرقدر که خواسته باشند یک شب در آب کمی بخیسانند و صبح بجوشانند چون
قریب گردد بمهرا شدن شیرهٔ شکر یا نبات سفید داخل کرده بقوام آورند و اگر خواهند ترش تر شود قدری آب لیموی تازه
در وقت طبخ داخل نمایند * مزورهٔ اجاص نافع از برای ماشرا و حمرهٔ راس * صنعت آن بگیرند اجاص و عناب و سفرجل و
بپزند در مرقهٔ ماش که باقلا و کدو نیز دران داخل کرده باشند و چون خوب مهرا شود مطیب نمایند آنرا بروغن بادام شیرین و
فرود آورده در ظرفی کشیده بخورند و گاهی داخل کرده میشود اجاص در مطنجنات و مطنجن پلاو و نیکو میگردد * مطبوخ اجاص که
صفرای قعر معده را دفع کند * صنعت آن آلوی سیاه بیست عدد تمرهندی منقی از حب و لیف و قشر بیست درم گل سرخ ده
درم تخم کاسنی پنج درم پودلهٔ تر دو شاخ در گلاب جوشانیده صافی نموده ترنجبین سی درم دران حل کرده صافی
نموده ریوند چینی سوده دو دانگ بران پاشیده بیاشامند * معجون اجاص منقول از تذکرهٔ انطاکی مسهل جمیع اخلاط
حاره و محترقه و مواد جذام و مادهٔ حمیات و عطش است * صنعت آن بگیرند نیم رطل آلوی بخارائی و مثل آن
تمرهندی و هریک از عناب و سپستان و مویز منقی سی مثقال هلیلهٔ زرد تخم کشوث افسنتین بنفشه از هریک پانزده مثقال

گل سرخ ده مثقال تخم خطمي وخبازي را زيانه صندل زرد از هريک چهار مثقال ودر آب پخته صاف نمايند وبا سي مثقال ترنجبين ويك وزن ادويه شكر بقوام آورند وطباشير كثيرا صمغ عربي سقمونيا نشاسته از هريك پنج مثقال اضافه كنند واگر خواهند كه در اسهال قوي تر شود ترنجبين دو وزن ادويه وسقمونيا را اضافه نمايند وقدر شربتش تا هفت مثقال است

* فصل در بيان نقوعاتي كه اصل وعمود درآنها اجاص است * نقوع اجاص ساده مرطب معده است وجهت غثيان وقيء صفراوي مفيد ومزلق وملين ومسهل صفراء رقيق ومسكن حرارت وتشنكي وجهت تپهاء گرم وصداع حار صفراوي وخارش بدن مفيد است * صنعت آن آلوء سياه يا آلوء بخارائي بيست عدد دريك پياله آب بمقدار خوراك بخيسانند يك شب وصبح صافي نموده بي آنكه دست بمالند وقدري شكر سفيد يا ترنجبين يا شيرخشت بقدر پانزده مثقال در آب حل كرده باز صافي نموده بيا شامند وبسا باشد كه كافي باشد در علاج صداع صفراوي غير مستحكم آشاميدن اين نقوع خصوص آنكه بعد از صافي نمودن آب آلو بجلاب شكري شيرين نموده بياشامند ومحتاج بدواء ديگر نباشند ونيز آب نقوع با جلاب شكري يا شراب نافع است از براء صداع بمشاركت معده بسبب غلبهٔ صفرا بر مزاج آن * نقوع اجاص كه ملين طبع ونافع است از براء حرارت مزاج وتپ صفراوي وصداع * صنعت آن آلوء بخارائي بيست دانه عناب ده دانه تمرهندي ده درم شب در آب بخيسانند وصبح صافي نموده شربت بنفشه ياشربت نيلوفر از هركدام كه باشد ده درم داخل كرده بنوشند وغذاهاش برنج يا آب تمرهندي واسفاناخ وشيرهٔ بادام بخورند * نقوع اجاص ديگر اقوى از اول در تليين طبع * صنعت آن آلوء بخارائي آلوء سياه از هريك ده دانه تمرهندي ده درم عناب ده دانه شب بخيسانند وصبح صافي نموده شيرخشت خراساني ترنجبين از هريك پانزده درم دران حل كرده صافي نموده بنوشند * نقوع اجاص نافع از براء صداع دموي وصفراوي وصداع حادث از اورام حارهٔ سر وصداع حادث از حميات دموي واز براء سرسام حار چون بنوشند بعد از فصد قيفال واگر فصد را مانعي باشد بعد از حجامت نقره يا حجامت بين الكتفين * صنعت آن آلوء بخارائي آلوء سياهٔ عناب از هريك ده دانه در آب گرم يك شب بخيسانند وصبح صافي نموده فلوس خيارشنبر ترنجبين از هريك پانزده درم دران حل كرده صافي نموده روغن بادام شيرين يك مثقال دران داخل كرده بياشامند وظهر غذاء ماش برنج بخورند

* باب الالف مع الذال المعجمة * اذاراقي بفتح همزه وفتح ذال معجمه والف وفتح راء مهمله والف وقاف وياء آخر حروف لغت سرياني وبعربي قاتل الكلب وحب الغراب نيز وبفارسي وهندي كچله وكچوله نامند ودرخت آن بقامت درخت نارنج بزرگ ودرخت بيل هندي وثمر آن بقدر نارنجي با پوست سرخ رنگ بي بو ودر جوف آن دانهاء كچله مي باشد ولحم چنداني ندارد وبرگ آن شبيه ببرگ بيل وآن تخم بسيار تلخ وخشك وبنهايت صلابت در آخر سوم گرم وخشك است وسم حيوانات دم دار وبالخاصية مبدل مزاج بسيار سرد است بمزاج طبيعي بدون احتراق اخلاط وجهت فالج واسترخا وسائر امراض باردهٔ اعصاب وامراض عصباني ودرد كمر محرب دانسته اند وضماد آن جهت كلف وجرب وقوبا وعرق النسا ومفاصل وامراض باردهٔ مفيد است ومسكر ومشوش ذهن است ومصلحش شكر وادويهٔ خوشبو است وقدر شربتش از يك دانك تا دو دانك است ويك مثقال آن كشنده واطباء هند خواص بسيارى براء آن ذكر كرده اند * حب اذاراقي نافع از براء ذرب * صنعت آن اذاراقي را پارچه كرده در آب بخيسانند آن مقدار آب كه دو انگشت بر بالاء آن آيد پس بجوشانند آن مقدار كه تمام آب سوخته شود واذاراقي سياه گردد پس بكوبند وبا افيون وفلفل وكل ارمني از هريك ششماشه سحق بليغ نمايند وحبوب بندند هر حبي بقدر خردله شربتي يك حب تا سه حب وبراء درد گوش نيز نافع است كه

بآب برگ تانبول حل کرده قطور نمایند و برای تپ بلغمی باشیرهٔ زیرهٔ سفید بخورند و برای درد دندان نیز مفید است که در زیر دندان مولم گذارند * معجون اذاراقی مسمی بمبدل المزاج از تالیف میر محمد مؤمن در مرکبات تحفه گفته که جهت قطع عادت افیون بغایت مجرب است و در دفع استرخا و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول بغایت نافع است * صنعت آن سه مثقال اذاراقی که کچله نامند در شیر خیسانیده پوست آن را جدا کرده بسوهان ریزه نموده بعد از ان نرم صلایه نمایند گل گاوزبان کثیرا زرنباد مغز نارجیل مقشر اسطوخودس مغز چلغوزه شقاقل از هر یک سه مثقال هیل بوا عود هندی صندل سفید قرنفل از هر یک یک مثقال آملهٔ منقی پوست هلیلهٔ سیاه از هر یک پنج مثقال اجزا کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال تا دو مثقال مداومت نمایند * معجون اذاراقی دیگر که از اطبای هند است و جهت تقویت باه و رفع درد کمر و فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و پیران و سرد مزاجان را بسیار موافق * صنعت آن بگیرند اذاراقی را هر قدر که خواهند و هفت روز در شیر بخیسانند و هر روز صبح و شام شیر را تبدیل نمایند و بعد از هفت روز مقشر نموده نیم پاو آن را در پارچهٔ بسته در دیگی که تخمینا در ان دو آثار شیر تازه دوشیده باشد و هر مقدار اذاراقی مقشر زیاده باشد شیر را نیز بهمان مقدار زیاده کنند و معلق در ان آویزان کرده بآتش ملایم جوش دهند تا آنکه شیر غلیظ مانند چوبه شود پس بر آورده بآب گرم پاک شسته خشک کرده سوهان نموده نرم کوفته بیخته فلفل سفید فلفل سیاه دارچینی جوز بوا بسباسه مصطکی عود بلسان سعد کوفی آملهٔ منقی قاقله سنبل الطیب عود قماری زنجبیل نانخواه رازیانه صندل سفید زعفران دار فلفل اجزا مساوی که مجموع بوزن اذاراقی باشد بعد کوبیدن و بیختن و با سه چند گل اجزا عسل مصفی مقوم سرشته بدین دستور که اول اذاراقی را داخل نمایند و بعد از ان سائر ادویه را شربتی دو درم بیست یوم تا چهل یوم بخورند و در ان ایام و چند روز بعد از ان از ترشی و بادی و حرکات نفسانی و بدنی اجتناب نمایند * اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خای معجمه و سکون رای مهمله و آن دو نوع است یکنوع اذخر بری است که آن را بعربی تبن مکه و خلال مامونی و بلغت رومی سحونس و سحینوس و سحنیس گویند و بعضی اطبا گفته اند که سحنیس یونانی است و آن را بعربی طیب الغریب و بیخ اذخر سائیده را غسول نامند و بهندی اذخر را کندهیس و کندبیل نامند و گویند اذخر را بهندی کنتول و سوندهی و روس و بفارسی گورگیاه و گاه مکه و گزنهٔ دشتی برای معجمه و نون گویند و تصحیف خوانده کسی که آنرا گربهٔ دشتی خوانده برای مهمله و بای موحده و آن نباتی است بسیار شاخ و باریک و بیخش غلیظ و برگش ریزه تر از گولان و از ان در حجم و قد کوچکتر و مائل بسرخی و زردی و ثقیل الرائحه و شکوفهٔ آن بسیار و انبوه و سفید و با عطریت و تند طعم و گزنده و قسم دوم آن اذخر اجامی است و آن گیاهی است که از بیخ آن در هند خسخانه می سازند و گیاهش در شکل شبیه باذخر بری است ولیکن گیاه آن نیست خوشبو چون اذخر بری و بیخش خوشبو و باریک و بسیار دراز است قریب بذراعی و آن را بفارسی بیخ والا نامند و اما اذخر بری گویند که صنفی از ان می باشد غلیظ و تخم آن مخدر است و اذخر بری معروف گرم و خشک است در درجهٔ دوم و محلل و مفتح و مدر بول و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منضج و مفتت حصاة و مسکن اوجاع بارده باطن و مقاوم سموم هوام و جهت ورم جگر و سدهٔ آن و ورم فم معده و رفع نفث الدم و بادها و جهت استسقا و علل گرده و ریه و شدخ عضل و با مصطکی جهت تنقیهٔ فضلات دماغی و با ترنجبین جهت صلابت سپرز و یک مثقال آن با فلفل بوزن آن جهت رفع غثیان مجرب دانسته اند و جهت ازالهٔ خوف نافع است و ضماد آن جهت ورم بارد جگر و مثانه و معده و سپرز و ریاح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و درد

مفاصل نافع ومضمضه وسنون آن جهت دردندان وتقويت لثه وعمور ودفع رطوبات ومداومت آشامیدن طبیخ آن جهت
مفاصل باردة بنهایت مفید وباسکنجبین جهت اوخر تپهای بلغمي مجرب است وخوردن اذخربا مصطکی منقي فضول دماغي
است وخائیدن بیخ آن نافع ازبرای فالج و همچنین خائیدن آن با مصطکی وعلك البطم وهمچنین آشامیدن یك مثقال
آن نافع است ازبرای فالج ولقوه وتشنج رطب امتلائي ومنقي فضول دماغ ورحم است وچون آشامیده شود هرروز مقدار
ربع مثقالی ازان با فلفل می باشد نافع ازبرای تشنج رطب امتلائي ونطول به طبیخ اذخر وضماد جرم آن نافع است ازبواي
خدر وتضمید بآن برمنبت اعصاب نافع است ازبرای استرخا وفالج * وفقاح اذخر یعني شکوفهٔ آن که بهندي سندهیه گویند
لطیف ترد را فعال بهتراز حشیش آن است ونافع است ازبرای لقوه وفالج ونعسان ونیکو میکردانند حفظ را ومنقي سراست
ازفضلات رديه ورطوبات بلغمیه ومضر است بکرده بسبب شدت ادرار ومضر بمحرورین ومصدع است ومصلحش کلاب وعرق
نیلوفر وصندل وقدر شربتش ازنیم مثقال تایك مثقال وبدلش راسن وقسط وفقاح آن قصب الذریره است * دهن فقاح
اذخر درسوم گرم وخشك است وباقوت قابضه وآشامیدن آن جهت تحلیل اورام باردهٔ باطن وطلای آن جهت دردهای باردة
وبرص ورویانیدن موی وانواع خارش اعضا ودفع ماندگي ودلوك آن بجهت دردندان وورم لثه وجوشیدن دهان
نافع است وچون این دهن را برسر بمالند نافع است ازبرای کابوس حادث ازبرد شدید که برسد بسرد فعة نزد خواب شیخ رئیس
گفته که تدهین باین دهن خصوص برسر واصول اعصاب نافع است ازبرای سکتهٔ بلغمي بجهت آنکه مقوي روح نفساني وجراحر
اعصاب است ومحلل فضول دماغ وفضول اعصاب از غیر نشف وخصوص وقتیکه فراگیرد قوتي از زوفا وصعتر وفودنج وحاشا
ومانند اینها * صنعت آن بگیرند فقاح اذخر تررا ودرشیشهٔ کرده زیت بقدریکه آن را بپوشاند برروی آن کرده دوماه
درآفتاب کذارند ودرین مدت سه چهار بار رصاني نموده هربار شکرهٔ تازه داخل نمایند پس ازآفتاب برداشته نگاهدارند
ودروقت حاجت بکاربرند واگرداخل نمایند درین دهن قدری زوفا وصعتر وحاشا وفودنج میکردد اقوی آن زمان دهن
فقاح اذخر مرکب خواهد بود * دهن ثمرا اذخر نافع ازبرای برص وانواع حکهٔ عامه وکاه خلط کرده میشوددرادویهٔ که
میبرند اعیارا * صنعت آن بگیرند ثمر پختهٔ اذخررا وبپزند باآب تاپخته شود وبعد ازان روغن کنجد تازه یاروغن زیت داخل
کرده بپزند تا آب رفته روغن بماند واحتیاط کنند که نسوزد واستعمال نمایند * شراب اذخر نافع است ازبرای کبد
وسدها ورياح متولده درمعده وشراسیف وبجهت مغص ویرقان وابتدای استسقا منقول ازخط حکیم محمد باقر که ازمنهاج الدکان
نقل نموده * صنعت آن اذخر مکي مصطکي رومي اصل السوس ازهریک نیم اوقیه سلیخه سیاه اسارون دارچیني پوست بیخ
کبر زیرهٔ کرماني کرویا زوفای خشك رازیانه تخم کرفس ازهریک دودرم عود بلسان اشنه ازهریک سه درم قاقلهٔ کبار قاقلهٔ
صغار ازهریک یك مثقال تخم خطمي نیم اوقیه ادویه نیم کوفته درچهار رطل آب یك شب بخیسانند وصبح بجوشانند تا بنصف
رسد صافي نموده دو رطل شکر سفید صافي دو رطل عسل سفید خوشبوی جید داخل کرده بقوام آورند شربتی یك اوقیه
* عرق اذخر ساده مقوي معده ومحلل ومفتح سدها وبی عدیل است ازبرای قولنج ریحي وبنهایت لطیف
است وباقوت تریاقیت ومدر بول وحیض ومقطع اخلاط وممکن اوجاع باردهٔ باطني وجهت ورم جگر واستسقا وعلل کرده وفم معده
ورياح وتفتیت حصاة وتپهای بلغمي مفید وعرق فقاح اذخر الطف ازعرق نبات آن است ومصدع محرورین ومصلحش کلاب
* صنعت آن بگیرند اذخر مکي یکمن وسه من آب داخل کرده بطریق کلاب عرق کشند واگر ازفقاح اذخر عرق کشند نیز بهمین

طریق است * قرص فقاح اذخر اسهال باز دارد واستسقای زقی که با حرارت واسهال باشد سود دارد * صنعت آن طباشیر سفید گل سرخ گلنار فارسی زرشک منقی سماق منقی از هر کزمازج تخم حماض بریان تخم کاهی تخم فرنجمشک خرنوبهٔ مقشر بریان از هریک یکدرم سعد کوفی فقاح اذخر انیسون سنبل الطیب ریوند چینی لک مغسول پوست بیخ کبر افیون از هریک نیمدرم کافور یک دانک ادویه کوفته بیخته بدستور اقراص سازند شربتی از یک مثقال تا دو درم * معجون اذخر نافع است کسی را که بواسطهٔ درد معده طعام قی کند * صنعت آن بیخ اذخر سعد کوفی از هریک یکدرم اشنه فلفل هلیله کبلی زنانخواه از هریک نیمدرم مصطکی عود خام از هریک دودانک قرنفل سک اصلی از هریک دانکی زنجبیل دارچینی هلیله پودنه از هریک ربع درمی مویز با دانه دوچندان همه ادویه اولا دانهای مویز را برآورده بسیارنرم سائیده پس با لب مویز بسایند وآب داخل کرده بآتش ملایم طبخ نمایند تا غلیظ گردد ادویه کوفته بیخته بآن بسرشند شربتی مقدار بادامی و

---

در نسخهٔ دیگر مصطکی عود خام قرنفل سک اصلی داخل نیست وبجای ربع درم سدس درم است * باب الالف مع الراء المهملة

*ارجوان بضم همزه وسکون رای مهمله وضم جیم وفتح واو والف ونون معرب ارغوان فارسی است وآن را زعید اکویند کرم مائل باعتدال است ومخرج اخلاط لزجه وجهت برودت معده وکلیه وتصفیه لون وکل آن را فارسیان مزهٔ شراب میکنند واعتقاد ایشان آن است که تفریح می آرد ونیکو میکرداند حلق را وطبیخ آن مقوی ومنقی آلات تنفس ومعده است وچوب سوختهٔ آن حابس نزف الدم وخضاب نیکو است وزنان ازان خطاطمی سازند وریشهٔ بیخ آن را چون بقدر دو درم بجوشانند طبیخ آن مقوی قوی است ومصلحش برگ عناب ونمام وبدلش صندل ونصف آن گل سرخ ودانهٔ ارجوان درادویهٔ عین قائم مقام چشمیزج است * شراب زهر ارجوان مفرح ونافع است از برای خمار * صنعت آن بگیرند گل ارغوان تروار کوبیده آب آنرا بگیرند وصافی نموده بوزن آن نبات سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی دواوقیه * مربای زهر ارجوان مانع خمار است خوردن آن * صنعت آن بگیرند گل ارغوان پاک کرده از سبزی ودریک من ازان دومن قند کوبیده داخل کرده بمالند ودرآفتاب گذارند تا بیست و یک روز پس استعمال نمایند * ارز بضم همزه ورای مهمله وسکون زای معجمه معرب اورزای یونانی است وبفارسی ایران برنج وبتوران کرنج وبهندی چاول وبسریانی روزی وبعربی ثمن گویند ونوعی از ارز را که در بندر سورت ونواح آن میشود بهندی کاکمون گویند وحکمای هند متفق اند بر انکه برنج باعث طول عمر وصحت بدن است وبرنج هندی الطف است و لزوجت کمتر دارد وبرنج سرخ فارسی را قبض بیشتر وسفید آن در تغذیه قویتر وگفته اند که اقسام برنج قابض ومسدد است و به تنهائی قلیل الغذا وجهت زحیر واسهال دموی واختناق رحم وامراض کرده ومثانه مفید وباشکر کثیر الغذا ومبهی ومسمن بدن ومولد منی است وبادوغ تازه وسماق مسکن حرارت وجهت اسهال صفراوی وتشنگی وغثیان صفراوی نافع وباشیر تازه دوشیده جهت زحیر وباپیه کردهٔ بز وروغن کاو جهت مغص واکثار آن مصلح حال بدن ورنگ رخساره ومولد خلط صالح وموجب دیدن خوابهای خوب وآشامیدن آب مطبوخ آن که چون ماء الشعیر طبخ دهند مسکن لذع حدت اخلاط مراری معده وامعا است وباشیر تازه پخته بالمناصفه که تادهروز خورده شود جهت تولید منی مجرب است وگفته اند ارز یعنی برنج حبی خفیف الغذا ونیکو وحسن الاستمراء است وصالح است اکثر طبائع را در جمیع اوقات غذائیت برنج از گندم کمتر است امامزاج برنج پس بدانکه اطبا متفق اند در ریوست آن بعضی گفته که یابس در درجهٔ دوم واختلاف است میان ایشان در حرارت وبرودت آن بعضی گفته که بارد است در اولی ودیگری گفته که حار است در اولی و

دیگری گفته که قریب است باعتدال وهرسه قول صحیح است زیرا که موکب القوی است آن را جزء باردهٔ ارضیه میباشد
که چون در آب بجوشانند و آب مطبوخ آن را بگیرند میگردد جرم آن بارد در اولی و آبیکه در ان ارز پخته شده باشد حار
در اولی است وجوهر ارز مرکب است ازین دو جزو پس معتدل است وسمرقندی در کتاب اغذیه گفته که بزعم قومی ارز میباشد
مسخن محرورین واین قول معقول است به حسب تجربه وقیاس بجهت آنکه یبوست ولزوجتی که برنج را میباشد هرگاه عمل
کند دران حرارت قویه که در ابدان محرورین است موجب زیادتی یبوست ولزوجت آن میگردد مزاج آن گرم بجهت
آنکه چیزهای لزج کم رطوبت یابس بزودی قبول تسخین واحتراق میکنند از حرارت قوی ومشاهده میکنیم از حال چیزهای
لزج یابس بر آتش مانند ناطف ونحو آن از اطعمهٔ لزجهٔ غلیظه پس برنج در حال حرارت قوی در مزاج تسخین میکند بسبب
اکتساب آن حرارت را از ان ابدان حاره وبسبب احداث آن سده در عروق ماساریقیه بجهت لزوجت ویبسی که دارد و
میچسپد در عروق بسیار تنگ ومانع رسیدن آب میشود بکبد پس گرم میگرداند مزاج محرورین را بالذات وبالعرض واما
در امزجهٔ مبرودین ومرطوبین پس کم میگردد لزوجت ویبوست آن بسبب چسپیده شدن آن در رطوبات پس میل میکند
مزاج آن از اعتدال بجانب برودت ومیگردد از انچه میباشد بریکی از دورای پس تبرید میکند وموافق ترین اوقات از برای
خوردن برنج وقتی است که بوده باشد هوا رطب وبوده باشد در نهایت شدت شهوت طعام وآن بطیء الهضم وحابس ومسدد
است ومصلح آن مسکهٔ تازه وشیرینی بسیار ونمک معتدل وخیسانیدن آن در آب نخالهٔ گندم یک شب وپختن آن بالب
حب القرطم وانچه میباشد معین بر امساک وقوی میگرداند قبض آن را آن است که بگیرند غیر مغسول آن را واختیار نمایند
از اقسام آن برنج سرخی را که بهندی ساتهی گویند واندک آن را بود هند ومخلوط کنند بآن جاورس مقشر وبپزند وبجای
روغن پیه کردهٔ بز داخل کنند واما هرگاه بوده باشد برنج سفید وبپزند آن را بعد از شستن نیکو بلیغ مفارقت کند از ان انچه
مخلوط بآن است از قشور رقیق وروغن بادام شیرین یاسمن بقری داخل نمایند یا روغن کنجد یا دنبه نمیباشد مر آن را
فعلی در حبس طبیعت وچون آن را با شیر تازه دوشیده وآب بپزند میگردد طعامی نیکو کثیر الغذا معتدل در رطوبت و
یبس بجهت آنکه رطوبت شیر میگردد مخلوط به یبوست برنج پس میگرداند آن را معتدل ودرین حالت می افزاید منی را
وفربه میگرداند بدن را وتازه ونیکو میگرداند رنگ را خصوص آنکه آن شیر برنج با شکر وروغن بادام شیرین خورده شود
وبرنج از برای کسیکه عادت بهم رسانیدن قولنج داشته باشد بد است وهمچنین از برای کسیکه معتاد بعروض سده باشد ونافع
است از برای سحج صفراوی وقروح امعا ودرین حال لازم است که آن را اول بریان کنند پس بپزند تا مهرا شود وبگردد مانند
کشک شعیر ومانند حسو وخورده شود وگاهی خورده میشود برنج مطبوخ باسماق ویا کشک بریان بقصد عقل بطن وگاهی
میپزند آن را با رایب از برای تطفیه وتسکین عطش وحرارت مزاج بعض اطبا گفته که برنج بالخاصیت محدث حرارت
در محرور وبرودت در مبرود است وازین سبب است که قدمای اطبا مزورهٔ برنج را بمرضی نفرموده اند واغذیه متخذ
از برنج را مخصوص اصحا داشته اند چه در مرضی احداث کیفیت ضد ودر اصحا احداث کیفیت مثل مطلوب است
میفرمایند تحقیق درین امر آن است که در یونان وروم برنج بسیار کم بوده وبرنج خوب پیدا نمی شد لهذا تجویز
آن نفرموده اند وچون در بلاد فارس وهند بسیار است وبرنج خوب یافت می شود اطبای فارس وهند تجویز مزورات
برنج از برای مرضی بسیار کرده اند وگفته اند چون از غذای مرکب القوی است ودر هر بدنی احداث کیفیتی موافق

کیفیت آن بدن میکند وبدان سبب متضرر نمی کردند پس طبیب را لازم است که در هر مزاجی اصلاح کیفیت آن موافق آن کند تا کیفیت ضد آن مزاج دران اثر کرده موجب اصلاح آن مزاج گردد وخوردن برنج پاک میکرداند قرحه را ومیرویاند گوشت را پس نافع است از برای اصحاب سل خصوص چون پخته شود ازان شیربرنج ازشیرخر وخورده شود وقتیکه نبوده باشد تپ عفن واغذیهٔ لزجهٔ قابضه مانند ارز با پیه کرده بروغن بادام شیرین بوداده میباشد نافع از برای سحج وانفع است ازین انچه با قندق بوداده ساخته باشند وهمچنین انفع است ایشان را برنج بوداده که پخته باشند با اکارع ونافع است از برای اصحاب بول الدم عصیدهٔ فراکرفته از آرد برنج هرگاه خورده شود بعد از نقای قارورهٔ از خون ولیکن پیش از نقای قارورهٔ از خون صالح است ایشان را اغذیهٔ قابضهٔ حامضه مانند سماقیه ونافع است صاحب عسر ولادت را آشامیدن ماء ارز شیرین کرده با ترنجبین و حقنه بآب مغسول آن جهت سحج وقرحه امعا نافع است ودر جلادادن جواهر خصوص مروارید بی عدیل وآب نخاله آن دران فعل قوي تر است وطلای آن با ترمس جهت کلف وآثار مفید وهمچنین طلای آرد برنج با آب خربزه وضماد آن با پیه جهت کشودن دمل وذرورش جهت جراحات تازه وآشامیدن آرد برنج که بسیار پخته باشند با پیه کردهٔ بز جهت افراط اسهال مرضي واسهال دوائي وسحج بنهایت نافع وگفته اند که چون برنج را بریان کنند آن مقدار که سرخ تیره شود وسیاه نشود ونسوزد و مقدار پانزده مثقال آن را در چهل مثقال آب همان قسم در بست شب بخیسانند وصبح آب صاف آن را بنوشند از برای دفع کرم معده وغثیان که از رطوبت وحرارت باشد نافع است وگفته اند که چون برنج سفید را در آب بخیسانند پس بمالند وآب صاف آن را بیاشامند جهت حبس اسهال وهیضه مفید وسائیدهٔ آن با کیاهی که بهندی پورنده ودوب نیز نامند که آن کیاه با برک ورکهای باریك وبرزمین مغروش میباشد با آب واندک نبات شیره کشیده بیاشامند جهت نفث الدم نافع است وآب مطبوخ شلتوک مسقط جنین وپوست شلتوک که بسیار نرم صلایه کرده باشند از سموم است وگویند یك مثقال آن کشنده است ومعلوط کرد برنج که در حین کوبیدن بهم میرسد قاطع رعاف است وبدل برنج آرد جو مغسول است * برنج بریان انواع میباشد یکی آن است که برنج را بطریق چلاو که بهندي خشکه نامند پخته خشك نموده درمیان رمل بریان نمایند ودرین قسم بعضی بعد بریان نمودن قدری آب نمک بران پاشیده برآتش خشك نموده نگاه میدارند وبعضی بی نمک واین را بهندي مرمره مینامند * نوع دیگر آن است که شلتوک را اندک جوشی داده خشك نموده با رمل درظرف سفالی بریان مینمایند واین را بهندي کهوئي وکهیلین نیز گویند واین نوع بسیار سبك ولطیف است واز برای مرضی واصحاء نافع خشك خوردن ویا در اندک شربت نبات مطیب بکلاب یا بید مشك یا عرق بهاریا کاذي * نوع دیگر آن است که شلتوک را در آب اندکی جوش داده با اندک رطوبتي قدری بریان نموده کرما کرم بملایمت میکوبند تا دانهای اوپهن وسبوس آن جدا کردد واین را بفارسي کمک وبهندي چرره نامند واین نوع اندک سنگین ونفاخ است خیسانیدهٔ آن با آب که اندک کلاب بران زده دانهٔ هیل کوبیده وبا قند یا نبات پاشیده بخورند مصلح نفخ آن ولذیذ است وبرنج بریان مضر مطحولین است واز ازین است که اهل هند در حمی بمرضی نمیدهند خصوص اطفال را * پلاؤ از طعمه جدیده است وآنرا اقسام بسیار است ونزد استعمال این لفظ مطلقا بغیر قید مراد قبولي است ویخني پلاؤ رقبولي آن است که گوشت یا چیزی دیگر مانند ماش پخته ویا نخود ویا کزر ویا امثال اینها را با پیاز حلقه کرده بروغن کاو سرخ نموده ومصالح حاره انچه درکار باشد داخل کرده برنج ششه نیم پخته بر روی آن کرده دم دهند * ویخني پلاؤ آن است کوشت بره املك یا بزغاله یا مرغ جوان را با آن وقدری پیاز پاك کرده

حلقه نموده یخني کرده که آب کمي دران بماند علیحده این یخني را نگاهدارند وگوشت فربهي را نیز بپزند تامهرا شود ومرقهٔ
آن را بگیرند وبرنج پاک شسته خیسانیده را بوروی آن یخني کرده ویادرجوف برنج دردیگ کنداشته با ازیرحاره مانند نمک
وزیره وفلفل وافاویه مانند دارچیني وقرنفل وهیل بواوبرگ سازج هندی همه درشت ناکوفته ازهریك بقدر حاجت داخل
کرده وآن مرقه را بقدر حاجت بخوردن آن دهند ودم دهند وروغن بقدر مطلوب داغ کرده بران ریزند وصبر کنند تاروغن
درجرم برنج نفوذ کند پس کشیده بخورند وبعضی قدری زعفران راسوده باماست ممزوج کرده بران گوشت یخني کرده
می مالند واین یخني پلاو حافظ صحت وغذای موافق است ازبرای اصحاب اعتدال مزاج ودرپلاو معتدله پلاولطیف ومقوي
قلب ودماغ است ونافع است اصحاب صداع را بمشارکت قلب به سبب غلبهٔ سودا برمزاج قلب چون استعمال کرده می شود
بعد ازتنقیه سودا * واقسام پلاو ازز بربریان وچاشنی پلاو ازآب غوره وسرکه وآب لیمو واترج وکونله وتوت شامي وسماق
وزرشک وآلوبالو وآلوی سیاه وبخارائي وقمرهندي وانار وفالسه وجامون وامثال اینها چاشني باشکر کرفته آن است که بعد
طبخ برنج هریک ازآبهای مذکوره راکه خواهند بخوردن آن می دهند بنحویکه دانهٔ آن راسخت ویانرم نکردانند وهمچنین
کلم پلاوکه کلم قمریت استویا غیرآن ازاقسام کلم وغیرها آن است که آن را پوست کنده ورق کرده باگوشت پخته ویاجدا
ورقها را پخته باپیاز وانداک روغن سرخ کرده آن را باگوشت یخني کرده درزیربرنج یادرجوف آن میکذارند ودم
میدهند وآن راکلم پلاو ویاغیرآن بنام چیزیکه دران داخل میکنند مینامند وهمچنین لقمه پلاوکه ازانواع سبزیها ازکلم وزردک
وپیازتازه وسیرتازه خام بابرگ وشبت وبابونه وامثال اینها ترتیب میدهند ونیز شبت پلاو وبابونه پلاوکه شبت یابابونه
هرکدام که خواهند گرفته پاک کرده ازخاک وغیره شسته قیمه نموده درپارچهٔ کرپاس پاکیزه کرده اندکی شسته وقت
دم دادن بابرنج آمیخته طبخ نموده مرتب مینمایند واگر باقلا پلاو خواهند قدری باقلای مقشر رادرآب گوشت پخته دروقت دم
دادن نیز بابرنج وشبت یابابونه می آمیزند ودرهند که باقلا بهم نمیرسد بدل باقلا سیم میتوان کرد وهمچنین به پلاو سیب
پلاو ولیمو پلاو ونارنکي پلاو وانبه پلاو وکونله پلاو وانناس پلاو وزردک پلاو وبادنجان پلاو وامثال اینها هرکدام که
خواهند خام آن راپوست وتخم جدا کرده قطعه قطعه نموده پخته باانداک چاشني بته طعام وقت دم دادن بکذارند
ولیمو ونارنکي وکونله هرکدام که خواهند درست پوست آنها راانداک شیرین کرده بقسمی که درا ترج ذکر یافت وبعد
شیرین شدن ازمیان دوپارچه یازیاده ازمنقش یاخلال چوبی تخمهای آنرا برآورده پخته باانداک چاشني وقت دم دادن
ته طعام میکذارند وهمچنین مرغ پلاوکه شکم مرغ راازز رشك منقی وآلوکشمش ویاغورهٔ کشمش ویاآلوبالو دانه بیرون
آورده پرکرده ته طعام کذارند ودم دهند وهمچنین شکم املك راکه بچهٔ بزیا برهٔ تازه زائیده است یاآنکه ازشکم مادربرآید
بعد ازذبح آن وطبخ نیز بدین قسم پرنموده زیربرنج کذاشته دم دهند وماهي تازه نیز بدستور * چلاوکه بهندي خشکه
نامند بسیار سبک ولطیف وکثیرالغذا وزود هضم است * صنعتش آن است که بکیرند برنج راونیکو شسته درآب بخیسانند
بقدر دوسه ساعت ویازیاده که انداک بخیسد پس ازآب برآورده درآب کرم جوشان ریخته بپزند آن مقدارکه مغزبرنج
پخته شود پس آب آن راازپالایش معي یاکرپاس پاکیزه بکیرند وبرنج رادم داده بخورند باپهتي ویایکی ازبقلیات
ویاباقلایاویاباکبابها وقورمهاوامثال اینهاوا کراندکی روغن داغ کرده درزیرآن چلاو بریزند وآب ونمک بقدر حاجت داخل
نمایند دروقت دم دادن میکردانند وبیان صنعت پهتی واقسام دالها ومنکوچه‌ي درحرف المیم دربیان ماش ذکر خواهد یافت

انشاء الله تع * حلواى آرد برنج كثير الغذا است * صنعت آن بكيرند آرد برنج را ودرآب طبخ دهند ودر آخر شكر سفيد يا قند سفيد
نيم وزن آرد برنج يا كمتر يا زياده بقدر خواهش درآب حل كرده اضافه نمايند وطبخ دهند تا غليظ كردد پس قدرى روغن كاو تازه داغ
كرده ياروغن بادام شيرين يا پسته دران ريخته بريان نمايند ودرآخر قدرى زعفران بكلاب سوده دران ريخته ممزوج نموده
درمينى تازه قلعي كرده يا بر روى تخته پهن كرده بطريق لوزبريده تناول نمايند واكر قليلى مشك يا عنبر نيز داخل نمايند
ميكردد اطيب واكر خواهند مغز بادام مقشر يا پستهٔ مقشر را قاشهاى باريك بريده بر روى آن پهن كنند ودست بكذارند كه
بدان بچسپد قبل از بريدن لوز بهتر وزالى است * حلواى برنج مشهور بخان احمدي مقوى قلب است وبدن را فربه كند و
اصحاب ضعف معده را نافع بود * صنعت آن برنج سفيد كرده شسته را يك رطل در آب بيزند تامهرا شود پس قند سفيد
يكرطل بكلاب وعرق كاوزبان وعرق صندل وعرق بيد مشك از هريك دومثقال حل كرده روغن كاو داغ كرده نيم رطل همه را
داخل كرده بپزند تاچون ترحلوا شود پس مغز بادام مقشر مغز پسته از هريك ده مثقال داخل كرده زعفران يك مثقال
بكلاب سوده نيز اضافه نمايند وبپزند تازمانيكه شروع به پس دادن روغن نمايد دارچيني ده درم دانهٔ هيل دودرم جوزبوا
دوعدد نرم كوفته اضافه نموده از آتش برگيرند ودرظرف چيني برآورند وتناول نمايند وبعضى درآخر زعفران بكلاب
حل كرده وبعضي مشك وزعفران بكلاب حل كرده داخل مينمايند وبس ولبوب داخل نميكنند وبعضى درروغن كمي پخته
درظروف برآزرده روغن پسته ويا بادام شيرين بران ريخته تناول مينمايند واين را پالوده مينامند * حلواى برنج مشهور
بيخ دربهشت سريع الانحدار كثير الغذا لطيف الكيموس موافق اكثر امزجه است وجهت ناقهين وضعيف الاحشا مفيد وبهترين
حلويات است * صنعت آن برنج كوبيده اندك بودادهٔ راكه سي وهفت مثقال باشد درپاتيل كرده هفتاد وپنج مثقال قند
سفيد رادر اندك آبى حل نموده باشش صد مثقال ازآب وكلاب وعرق بيد مشك درپاتيل كرده بآتش نرم بجوشانند تا
بقوام پالوده شود * حسو ارزنافع است ازبراى اصحاب سعال * صنعت آن بكيرند برنج مغسول وبامثلش تخم خشخاش سفيد
كوبيده بپزند باشيركاو ونخورند بى شكر يا با اندك شكر سفيد وكافى درين حليب لبوب مقويهٔ دماغ وقلب چون شيرهٔ مغز بادام
شيرين مقشر ومغز پسته ومغز چلغوزه ومغز فندق داخل ميكنند واين غذا موافق است ازبراى اصحاب صداع بمشاركت قلب
بسبب غلبهٔ سودا برمزاج آن چون استعمال كرده شود بعد از تنقية سودا * خبزارزنان برنج دير مضم بطئ الخروج است
نسبت بخبز حنطه وراقف كرديدند مردم برين معني به تجربه پس نمى خورند آن را مكر با مصلحى مانند اشياى مالحه و
مرقهاى لحوم دسمه وچيزهاى چرب پرروغن ياشيرويا ثوم واين بسبب آن است كه هركاه بخورند بى انچه كه مذكور شد
ميبايند ازان ضرر عظيم وحادث ميكردد ازان قولنج سفلي وريحي واكر كسى جرآت كند بخوردن آن باآب غوره يا با مضيره
ومانند اين دوبزودي توليد سده دركبد وطحال ميكند ودافع ضرر آن خوردن آن است باكامخ كبر وكرفس وسداب واين
ضرر مخصوص برنج سرخ لزج لعابى است كه طبخ نيكو نيافته باشد نه برنج سفيد جيد كه نيكو طبخ يافته باشد بدين قسم كه آنرا چلاو
پخته خشك نموده آرد كرده باآب كرم خميرنموده يكى وساعت كذاشته بعد ازان نان بپزند ويا آنكه چلاو پخته بر روى تختهٔ صافي
يا سنك صافي نرم سوده كه مانند خمير كردد وازان نان پزند واين قسم لذيذ ولطيف ميباشد وقسم ديكر آنكه برنج را آرد نموده در
وقت طبخ اندك اندك درآب جوشان بريزند وبرهمزنند تا طبخ تمام يابد ومانند خمير كردد وازان نانهاى نازك
پزند * محمد بن يعقوب كليني ازعلى بن ابراهيم از محمد بن عيسى از يونس از ابي الحسن رضاعم روايت ميكند كه بدرستيكه

آن حضرت عم فرمودند داخل نمیشود در شکم معلول طعامی انفع مر اورا از نان برنج ودر حدیث دیگر از حضرت ابی عبد الله عم مرویست که بهترین طعامی مبطون را برنج است بدرستیکه آن مدبغ معده است وکشنده آزار است * سویق برنج بفارسی بست بکسر باء فارسی وسکون سین مهمله وتاء وتلخان نیز وبه ترکی قاوت وبهندی چاول کامتونامند بارد وقابض ومسکن حرارت است * صنعت آن برنج را چلاو که بهندی خشکه نامند پخته خشك نموده اندك بریان کرده سائیده نگاه دارند وعند الحاجت بقدر مطلوب در آب ممزوج نموده قلیلی نبات یا قند بقدر یکه ذائقهٔ آن را شیرین گرداند داخل نموده بنوشند واگر خواهند به بید مشك ویا کلاب مطیب نمایند * شوربای برنج غذائی موافق است ازبرای صداع بمشارکت کلیه ومثانه هرگاه علامات حرارت ظاهر باشد بدانکه شوربای برنج دو قسم است قسمی آن است که برنج وماش را درهم بپزند ومطیب بروغن بادام شیرین وقلیلی افاویه وفلفل وزیرهٔ کرمانی نموده بخورند واین شوربا برنج وماش مقشور ساده یا باگوشت طیور بری که توش نموده باشند بحموضات قابضه یا ملینه مانند آب انار وآبغوره وآلو وتمرهندی نافع است ازبرای اصحاب صداع یا بس سازج وقتی که با حرارت باشد وقسمی دیگر را قیمهٔ شوربا گویند وشوربای برنج نیز نامند واین قسم آن است که گوشت را ریزه ریزه کرده درآب بجوشانند وکف آن را بگیرند پس با ندك پیاز سرخ کرده در روغن مسکهٔ گاو ونمك ومصالح انچه ضرور باشد داخل کرده درآب بپزند چون نیکو پخته شود برنج دران داخل کرده نیکو رقیق بپزند وتناول نمایند وگاهی چند برگ اسفاناخ ودوسه قاشی از کل وی سفید شیرین یا برگ خرفه بحسب حاجت نیز داخل می نمایند وهمچنین گاهی چند پارچهٔ سیب میخوش یا ترش یا به میخرش یا اندك شیرینی جهت چاشنی نیز داخل می کنند * شوربرنج که آنرا بعربی ارزملبن نامند غذای معتدل است در رطوبت ویبوست وحرارت وبرودت وچون باشکر یا عسل شیرین کرده بخورند متولد میکرد دا زان در بدن غذای بسیار وسریع الهضم ومکثر منی ومقوی باه است وشیر را زیاده کرداند ونیمست موافق مزاصحاب سده وسنك کرده ومثانه را * صنعت آن بگیرند برنج را ونیکو شسته بآب طبخ دهند چون نیکو پخته شد شیر داخل کرده باز طبخ نمایند تا بهر قوامی که خواهند آید واین در صورتی است که شیر کم خواهند داخل نمایند والا برنج را نیکو شسته در شیر مقدار ربع یا ثلث آن آب ریخته برنج را دران با آتش ملایم طبخ نمایند ومقدار شیر مختلف است بحسب اغراض از چهار چند برنج گرفته تا هر قدر که خواهند ونزدیک فرود آوردن اگر قلیلی مشك با کلاب سوده صاف کرده داخل نموده یکدو جوشی داده فرود آورند میکردد اطیب ودر ظرف چینی کرده قند یا نبات کوبیده یا عسل بران پاشیده تناول نمایند واگر خواهند شیرینی را در آخر طبخ داخل نمایند * قلیهٔ برنج با صطلاح قدما اطبای اهل فارس پلاوی را گویند که گوشت آن را با روغن وپیاز سرخ کرده پس آب دران داخل کرده بپزند تا پخته شود و آب دران بقدری باید که برنج دران پخته شود پس برنج را شسته در آب خیسانیده بر روی آن کوده دم میدهند وبعضی برنج را اول مثل آنکه چلاو می پزند درآب پخته وآبکش نموده بر روی آن قلیه کرده دم می دهند واین غذای صالح است ازبرای حفظ صحت ونافع است ازبرای صداع بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج بلغمی یا سوداوی قلب چون بعد از تنقیهٔ خلط خورده شود ونیز غذای موافق است ازبرای صداع حادث از الخرهٔ متصاعده ازمعده * ماء الارز که بهندی پیچ گویند آن است که برنج راشسته بپزند درآب وآن را صاف کرده چون ماء الشعیر سرد نموده بخورند مسکن لذع رحدت اخلاط مراری معده و امعاست * مزعفر کثیر الغذا است ومبهی ومسمن بدن ومولد منی * صنعت آن بگیرند برنج را ودرآب پخته ودر آخر قدری شکر وکلاب وزعفران وروغن مسکهٔ گاو داخل نمایند ودم داده کشیده بخورند واگر آن را نرم بپزند شلهٔ مزعفر

واکر مثل پلا و بپزند مزعفر پلا و کویند و هر قسم مزعفر نافع است از برای صداع بمشارکت قلب بسبب غلبهٔ سودا بر مزاج قلب چون خورده شود بعد از تنقیه و شلهٔ مزعفر نافع است از برای صداع یابس ساذج وقتیکه با برودت مزاج باشد و آنچه بهندي کلهتي کویند آن است که برنج را مانند چلا و بپزند بغیر از انکه آب آن را بکشند چنانچه چلا و را آبکش می کنند بلکه آن را در همان آب بپزند و دم دهند تا چون چلا و بسیار نرم شود روغن کاو داخل کرده بخورند مغص را نافع باشد و برنج را چون در آب پخته دوغ یا آب زرشک یا آب سماق یا آب انار دانه و یا آب انار و یا غوره و یا توت شامي و یا آلوبالو و یا جامون و یا فالسه و امثال آن و یا سیب و یا به میخوش و یا ترش با اندک شیریني جهت چاشني و کاهی در آب کوشت نیز پخته که پارچهای کوشت نازک دران باشد و کوشت را کوفته ساخته نیز دران می اندازند و چغندر و سیب یا به و یا یکی از میاه مذکوره داخل نموده چاشني دار ساخته تناول می نمایند و آنرا شلهٔ دوغ و شلهٔ سماق و شلهٔ انبوده وغیر آن بنام آن چیز نامند مسکن حرارت است و بی کوشت آن نافع است از برای اسهال صفراوي و دموي و تشنکي مفرط * فصل دربیان نسخ ارکجه * بدانکه ارکجه بفتح همزه وسکون راى مهمله وفتح کاف عجمي وفتح جیم عربي وها بلغت هندي بمعني غالیهٔ اطی است یعني طیب اعلی * ارکجه که از اغالي است نافع است از برای تقویت قلب ودماغ * صنعت آن عود قماری غرقي خام زعفران از هریک دو درم صندل سفید بکلاب سوده اظفار الطیب حب المحلب از هریک سه درم عنبر اشهب یکدرم مشك ترکي نیمدرم همه را با کلاب سوده روغن زنبق یعني روغن یاسمین سفید که آن را بهندي تیل چنبیلي نامند یا روغن بان مطیب هرکدام که باشد داخل کرده بر صلایهٔ سنکي محق نمایند تا نیکو مخلوط شود ومتاخرین درین ارکجه عطر عود هندي وعطر صندل وعطر کلاب وعطر عنبر اشهب مجموع یا بعض آنها داخل میکنند * ارکجهٔ دیکر که از اغالی است * صنعت آن عود هندي حب المحلب از هریك دو درم صندل سفید مقاصري اظفار الطیب از هریك سه درم زعفران عنبر اشهب از هریک یکدرم ادویه را بکلاب وعرق بهار نارنج سوده روغن زنبق یا روغن بان داخل کرده بکاردارند واکر درین غالیه مشك وعطر کلاب وعطر عود هندي وعطر صندل هرکدام که باشد داخل نمایند میکردد اجود واقوی * ارکجهٔ دیکر از برای انبات شعر * صنعت آن روغن بان مطیب که نسخهٔ آن در اد هان مرکبهٔ مذکور میشود بکیرند از ان هرقدر که خواهند پس داخل کنند دران عود قماري آن مقدار که آن را غلیظ کردانند پس حل کنند دران مشك و عنبر محلول ونیکو برهم زنند وبکار برند * ارکجه شاهجهاني بسیار خوشبو ولذیذ است * صنعت آن صندل سفید با کلاب سائیده چهل وهشت مثقال عود غرقي خام سوده دو مثقال بیخ بنفشه سه حبه کتورکه کنند مالتي نیز کویند ودوای هندي خوشبو است اظفار الطیب بسباسه زعفران عنبر اشهب مشك ترکي خالص دانهٔ هیل از هریك دو حبه از حبات سرخ که بهندي کهونکچي کویند روغن یاسمین که بهندي چنبیلي کویند سه مثقال چووهٔ عود هندي ربع یك مثقال دواله که بهندي اکسیر کویند چهار سرخ عرق بهار نارنج کلاب صندل زرد که بهندي ملاکیر کویند از هریک دوازده مثقال دُرهم نموده استعمال نمایند * ارکجه شاهجهاني بنسخهٔ دیکر * صنعت آن عود غرقي سه ماشه صندل سفید سوده پانزده ماشه اکسیر کاشنه سفید است مشك خالص عنبر اشهب چووهٔ اکو غرقي از هریک دو ماشه اظفار الطیب بریان کتول بیخ بنفشه شاخ شسته از هریك یکماشه بسباسه قاقلهٔ صغار از هریک سه سرخ کافور قیصوري نیم سرخ عرق بهار دو تولہ روغن چنبیلي ربع دام کلاب بقدر حاجت ادویه نرم کوفته نبخته با کلاب و عرق بهار سائیده مرتب نمایند وباستعمال آورند * ارکجه اکبر شاهي * صنعت آن صندل بکلاب سوده شش مثقال چووهٔ اکر که عود هندي است سه مثقال بنفشه کتور ازهک سه مثقال کافور خام

چهارحبه بکلاب چهل وهشت مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند * ارکچهٔ جهان گیري صنعت آن صندل بسیار خوشبو اعلی
سه توله مشك کسبر چوورهٔ عود خاصه اکر غرقي خام ازهریك یك توله عنبر اشهب ششماشه شاخ شسته اظفار الطیب کتوله
ازهریك دوماشه بیخ بنفشه چهارماشه کافور جودانه یك ماشه روغن چنبیلي دودام اجزا رابکلاب وعرق بهار نرم سوده
ازپارچه کذرانیده استعمال نمایند * ارکچهٔ دیکر خاصه بابت بادشاه زاده محمد اعظم شاه بسیار خوشبو ونیکواست * صنعت آن
صندل سفید سائیده عود هندي غرقي خام ازهریك یك توله عنبر اشهب عنبر مایه زرورد ازهریك یکماشه مشك خالص بیخ
بنفشه اکسیر چوورهٔ عود خالص ازهریك نیم ماشه بسباسه قاقلهٔ صغار ازهریك سه سرخ اظفار الطیب بیخ سرخ کهیله دوسرخ
کافور خالص نیم سرخ روغن چنبیلي شش ماشه عرق بهار دوتوله صندل را اولا درکلاب بخیسانند وبیخ بنفشه رابا کلاب رقیق
بسایند وباز درهمان کلاب کهیله را بازقاقله راوصندل را وبازکافور را وچووه وعود داخل کرده وعنبر مایه رابا کلاب سائیده
بازاظفار الطیب را وبسباسه ومشك وعود راوهمه رایکجا بازبسایند وعنبر رابازدر روغن چنبیلي واندك کلاب کداخته
داخل نمایند وهمه رادرهم نموده ازپارچه دولائي بکذرانند وعرق بهارا ندك اندك داخل کرده میباشند تاتمام ازپارچه خوب
بکذردودوسه ساعت نکاهداشته تافي الجمله مزاجي کیرد واستعمال نمایند واکرعطر کلاب وعطر عود هندي اضافه نمایند
میکردد اطیب * ارکچهٔ سرکار پادشاهي بنوع دیکر * صنعت آن صندل سفید بکلاب سوده نه مثقال عود غرقي خام دودرم
عنبر اشهب بیخ بنفشه ازهریك نیم مثقال مشك خالص ربع مثقالی دوانه اکسیر دو مثقال چوورهٔ عود هندي دوحبه کافوریك حبه
روغن یاسمین که بهندي چنبیلي کویند یك مثقال کهتوربع مثقالی بدستور مقرر مرتب نمایند * ارکچهٔ خاصه سرکار
بادشاهي * صنعت آن صندل سفید بکلاب سوده سه مثقال اظفار الطیب بریان کهتوله ایرسا ازهریك ربع مثقالی چوورهٔ
عود هندي دوانه بخته مشك خالص عنبر اشهب ازهریك نیم مثقال کافوردوحبه عود غرقي خام یکدرم روغن یاسمین
دوازده مثقال کلاب عرق بهار ازهریك چهارمثقال بدستور مقرر مرتب نمایند * ارکچهٔ بابت پادشاه بیکم * صنعت آن
صندل سفید بکلاب سوده چهل وهشت مثقال روغن یاسمین خوشبود وازده مثقال عنبر اشهب یک مثقال مشك خالص نیم
مثقال بیخ بنفشه دوانه ازهریك یك مثقال اظفار الطیب چوورهٔ عود اکرخالص ازهریك یکدرم بکلاب بقدر احتیاج مرتب
نمایند * ارکچهٔ خدا بخش خاني * صنعت آن صندل سفید بکلاب سوده عنبر اشهب مشك خالص چوورهٔ عود ازهریك نیم
مثقال عود غرقي سه مثقال بیخ بنفشه دوانه ازهریك ربع مثقالی بسباسه دانهٔ هیل زعفران ازهریك ثمن مثقالی عطر کلاب
نیم مثقال روغن یاسمین خوشبویکدرم زردی کل ناکیسر وزردي کل سرخ ازهریك قدري بدستور مرتب نمایند * ارکچهٔ دلاورخاني
* صنعت آن عنبر اشهت عود غرقي ازهریك ربع مثقالی مشك خالص بسباسه صندل زرد که بهندي ملاکیر کویند چوورهٔ
عود خالص کهتورا ازهریك دوحبه اظفار الطیب چهارحبه اکسیر دونیم وزن صندل سفید دووزن اجزا باکلاب چهل
وهشت مثقال بدستور مرتب نمایند * ارکچهٔ دلاورخاني به نسخهٔ دیکر * صنعت آن عنبر اشهب دوانه که بهندي اکسیر
نامند ازهریك چهارسرخ مشك خالص چوورهٔ اکرخالص اظفار الطیب ازهریك سه سرخ ایرها که بیخ بنفشه است بزباز هیل بوا
لهك ازهریك دوسرخ کافوریك سرخ روغن یاسمین که بهندي چنبیلي نامند چهارتوله عود غرقي خام یک وزن کل
ادویه صندل دووزن ادویه علی الرسم مرتب نمایند * ارکچهٔ موسوخاني که خوشبو ونیکواست * صنعت آن صندل سفید
سوده عود غرقي خام ازهریك ده ماشه مشك خالص نه ماشه چوورهٔ عود قسم اول قاقلهٔ صغار ازهریك نه سرخ عنبر اشهب

یکماشه گل کامه یك ونیم ماشه کهیله اظفار الطیب بسباسه ازهریك چهارسرخ کافور بهیم هینی نیم سرخ روغن چنبیلي بیخ بنفشه ازهریك شش سرخ بدستور مرتب نمایند وکلاب وعرق بهار هرقدرکه خواهند اضافه نمایند * ارکجهٔ قلا وزخاني * صنعت آن صندل ده ماشه اکرغرقي ششماشه مشک خالص عنبر اشهب اکسیرکل کامه ازهریك یکماشه بیخ بنفشه اظفار الطیب بریان کرده بسباسه قرنفل قاقلهٔ صغار چوبهٔ عود هندي ازهریك چهارسرخ روغن چنبیلي نیمدام کافور خالص نیم سرخ کل کامه یکماشه عطرکلاب یکماشه کلاب یك شیشه عرق بهارد ونیم سیرشاهي بدستورمقررمرتب نمایند * ارکجهٔ محمد یارخاني که بسیار تحفه میشود * صنعت آن صندل سفید عود هندي ازهریك یکتوله صندل زرد که ملاکیرکویند ششماشه عنبر اشهب عبیر تهتمي مشك خالص قرنه ازهریك دوماشه اکسیر بیخ بنفشه دانهٔ هیل کوچك اظفار الطیب روغن چنبیلي عطرکلاب عطرفتنه عطرناکیسرعطرعنبرا زهریك یکماشه کافورخالص زعفران خوشبوی خالص عطرکلاب عطرکرنه ازهریك نیم ماشه کلاب وعرق بهارازهریك بقدرحاجت داخل کرده بدستورمقررمرتب نمایند * ارکجهٔ دیکربه نسخهٔ عطاران هند * صنعت آن ملاکیرشش ماشه عود هندی حب المحلب ازهریك سه ماشه اظفارا لطیب بیخ بنفشه ازهریك دوماشه قرنفل چهارسرخ اکسیردانهٔ هیل بوادارچیني ازهریك یکماشه کافورقیصوري دوسرخ مجموع رابکلاب صلایه نموده عطرفتنه یکماشه ونیم چوبهٔ عود هندي نیم ماشه روغن زنبق یکتوله بآن مخلوط کرده بکاردارند * ارکجهٔ دیکرکه عطاران هند آن راارکجهٔ شاهي نامند * صنعت آن صندل سفید مقاصري نه توله مشك ترکي خالص اکسیرازهریك یک توله روغن چنبیلي ده درم اظفار الطیب چهارماشه ونیم حب المحلب عنبر اشهب چوبهٔ عود غرقي خام بیخ بنفشه ازهریك نه ماشه زباد شسته چهارماشه ونیم عود غرقي یکتوله ونیم کافورقیصوری یکماشه کلاب دواستارعرق بهاریك استارحصی لبان که آن رابعربي صمغ ضرو نامند سه توله عطرفتنه یك توله بدستورسه پیاله ارکجه سازند وبطریق عطربکاربرند * ارکجهٔ دیکرکه عطاران هند آن را ارکجهٔ قسم دوم نامند * صنعت آن صندل سفید مقاصري سوده عطرکل مولسري میعه ازهریك سه توله دانهٔ هیل بوا چهارتوله قرنفل دوتوله عود هندي نیم توله ست صمغ ضروکه جوهرحصی لبان ومصعد آن است بسباسه عطرکلاب خالص عطرمجموع ازهریك یکتوله کلاب سه وزن مجموع ادویه بدستورمرتب نمایند وهفت بهندي جوهرهرچیزومصعدآن رانامند * ارکجهٔ دیکر به نسخهٔ عطاران هند * صنعت آن طباشیر یک استارملاکیر یعني صندل زرد سائیده نیم استارصندل سفید مقاصري بکلاب سوده سه پاواستارکند رکپورکچري ناکرموتهه ازهریك پاواستاربرنبي کهتوله ازهریك نیم پاواستارتج که سلیخه است نیم استار نکهه یعني اظفارا لطیب الایچي خورد یعني قاقلهٔ صغارقرنفل صمغ ضرومیعه سائله ازهریك دودام عطرکلاب عطرفتنه از هریك یکتوله کلاب مقداریکه ادویه بان ارکجه توان ساخت بدستورمقررمرتب نمایند * عنبرمایه که اکسیرکویند * صنعت آن آن است که بکیرند نارنجهای کوچك وسرآن رابه برند وجوف آن راتمام خالي کنند بحدیکه سفیدي دران نماند ودرهرچهار سیر بهارنارنج یك سیرلادن عنبرونیم سیرسنبل الطیب وپاوسیردوالهلادن راکوبیده وسائراجزا راازخس وخاشاک پاک نموده ریزه ریزه کرده درظرف چیني درکلاب آنمقدارکه بالای ادویه آید بخیسانند ویك شب بکذارند پس درنارنجها پرکنند وسرآنها رازهمان قطعها که بریده اند مستحکم نموده دردیك سنکي یانقره یامس تازه قلعي که درته آن قدری خس ریخته باشند ته برته چهارطبقه چیده کلاب برروی آن ریخته سرآنرا بسته اطراف آن را بکل حکمت یاآرد ماش هندي مستحکم نمایند بنحویکه بخارآن مطلقا بیرون نرود وبآتش ملایم طبخ دهند وکوش برآوازآن دارند چون آوازجوش کم کردد دانند که کلاب

کم مانده دیك رافرود آورده بکذارند تا اندك سرد کردد وبخار آن زائل شود سر آن را باز نموده نارنجها را بر آورده انچه در
جوف آنها است بر آورده در ظرف چینی پهن نمایند تا خشك کردد ودر هر سه سیر ازین یك سیر صندل سفید خوشبو بکلاب
سوده ودو توله مشك سوده داخل نموده در ظرف چینی نکاهدارند وبعد از یکماه استعمال نمایند * عبیر مایهٔ دیکر ازان اقوی
* صنعت آن اکر غرقی خام اشنه سنبل الطیب لادن عنبر صندل اعلی بهار نارنج از هر یك یك آثار بیخ بنفشه نیم آثار مشك
چهار توله کلاب یک شیشه عرق بهار دو شیشه ادویه انچه کوبیدنی است جوکوب نموده بدستور با دو من زغال طبخ دهند وبکار
برند * میدکه مایهٔ بعض عطرها است * صنعت آن اکر غرقی بهار نارنج لادن عنبری اشنهٔ خالص از هر یک یک آثار مشك خالص
چهار توله کلاب بقدر آنکه دران پخته شود ادویه را جوکوب نموده علی الرسم مرتب نمایند * ارنب بری معرب ارنباء سریانی
است وبعربی نمور بنون ورای مهمله وبفارسی خرکوش وبترکی دوشان وبهندی سسا وسسه وکهره وبیونانی فروسیمون ونیز
ارنب واغروس وغرساوس وبسریانی لاغوسی نامند وآن حیوان معروف است بجثهٔ کربه با موهای نرم ومثل زنان حیض می
بیند وکویند منقلب می کردد نر آن بماده وبالعکس واصلی ندارد بلکه یک سال نر آن بسیار مست میکردد ویک سال مادهٔ آن
وسیاه وسفید یك رنك وابلق نیز می باشد وبهترین آن سفید است کویند چون آن را بسیار ترسانند وذبح نمایند بسبب شدت
خوف خون از مذبح آن بر نمی آید ومدت حمل آن هفتاد روز است وزیاده هم کفته اند در اول سوم کرم ودر دوم رطب است
وبزعم قومی سیاه آن یابس است وسفید ترکی آن بسیار کرم وخشکی آن کمتر می باشد پوشیدن پوست آن مسخن بدن ومعدل
اخلاط بارده وادمان اکل آن قاطع بواسیر ومانع تاثیر برودت در بدن وموی محرق آن وغیر محرق آن حابس خون همه اعضا
وخوردن خون برشتهٔ آن جهت اسهال وقرحهٔ امعا ورفع سموم وطلای خون تازه کرم آن جهت کلف وبهق وبثوریکه آب سفید
ازان ترشح کند وجوشش خشکی که در سر باشد ومسکن دردهای کهنه است ومغز سر آن که مشوی باشد جهت رعشه مرضی و
دلوک آن جهت اصلاح امراض لثه ودرد آن واعانت بروئیدن دندان اطفال وطلای پیه آن مانع انشقاق مو وریختن آن است
اختلاج وارتعاش تناول نمودن مغز سر خرکوش با ماء العسل نافع است از برای اختلاج وارتعاش حادث بعقب مرض وبریان
کردهٔ آن نافع است از برای ارتعاش حادث از بسیاری آشامیدن شراب ورعشه مرضی خصوص وقتیکه با فلفل وخردل خورده
شود ومغز سر ارنب را چون با سرکه وروغن زیت بجوشانند وبر بدن بمالند حشرات الارض ازان شخص هرب نمایند ونزدیك
او نیایند وشیخ داؤد کفته که چون هفت روز دو حبهٔ مغز سر آن را با دو اوقیهٔ شیر تازه بنوشند منع سفیدی موی کند وخاکستر
دماغ آن با پیه خرس وبا ماء العسل وآب پیاز عنصل جهت رفع داء الثعلب وپنیر مایهٔ آن را چون بقدری قیراطی تا نیم مثقال
با سرکهٔ انکوری بنوشند جهت صرع وتحلیل شیر منجمد در معده وکزیدن افعی وادویهٔ قتاله وبالجمله باد زهر جمیع سموم
است وسه قیراط آن با شراب جهت رفع تب ربع مجرب شمرده اند وکویند که یکدرم پنیر مایه آن تا یك مثقال چون با آب نخود
بخورند نافع است از برای احتباس بول بسبب جمود خون در مثانه واکر یکدرم انفحهٔ ارنب را با یک درم شب سوخته یکجا کرده
پس بکیرند با بونه وسداب ودر آب جوشانیده صافی نموده واین دارو را چند روز بخورند با مطبوخ مذکور خون بسته بکشاید
طلای آن جهت سرطان عجیب الفعل ودو مثقال آن را چون بنوشند جهت رفع سیلان رطوبات رحم وشکم وآشامیدن وحمول
آن بعد از طهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان وزهرهٔ آن را تاثیر بعکس پنیر مایهٔ آن است چون با زیت خلط کرده
شود وجلوس در طبیخ آن جهت نقرس ومفاصل وچون بیاشامند انفحهٔ آنرا با مسکهٔ کاو یا روغن کاو یا سرکهٔ انکوری وهمچنین هرکاه

آشامیده شود با مسکه یا روغن یا عسل مصفی محلول بخل خمر نافع است از برای صرع و بعضی گفته اند چون قدر قلیلی از انفحهٔ آنرا بطفل بیاشامند ایمن میگردد از حدوث صرع وچون اندکی از انفحهٔ ارنب را بطفلی که فزع کند در خواب بدهند دفع میکرداند فزع آن را ولیکن باید که بسیار کم باشد و شیرد رمعدهٔ او نباشد زیرا که موجب جمود شیر در معده میشود وخوردن گوشت آن مولد خون غلیظ و بهتر از خونیکه از گوشت گاو و بز و میش بهم میرسد وجهت بول در فراش و سلس البول و رعشه و فالج و امراض بارده نافع است و اصلاح آن پختن آن است بمخار آب و با روغن شبت و مضر است بمحرور المزاج و مصلحش کاسنی و سرکه و انار میخوش است صرع گوشت آن را چون بریان نموده به بخار آب کرم یا با شبت پخته بخورند نافع است از برای صرع شیخ الرئیس گفته که گوشت خرگوش از اغذیهٔ جیده است از برای اصحاب صرع و فالج و لقوه و استرخا قرشي گفته اغذیهٔ متخذا ز گوشت آن خصوصا کباب و مشویات مبزر به ابا زیر حارهٔ مقویه مانند تخم شبت و دارچیني و فلفل و صعتر و خردل که ترش کرده باشند آنها را بمرئ نافع اند از برای اصحاب فالج و استرخاء و لقوه و امراض بارده و علل اعصاب و خوردن گوشت بریان کردهٔ آن نافع است از برای خدر و ارتعاش وچون بپزند گوشت ارنب را تا مهرا شود مانند حلوا پس بکوبند و ضماد نمایند بر سر نافع است از برای لقوه و قلا یای گوشت با مغز سر آن با مصالح حاره و آبکامه غذای صالح است از برای اصحاب فالج و هرکاه بوده باشد با سعال نفث بسیار و بلغمی لزج باید که بوده باشد غذای صاحب آن مشویات و قلیه های از گوشت ارنب بري و آن محدث سهر است و مصلح آن ابا زیر است و سمرقندي گفته که لحوم ارنب می باشد گرم و خشک و مولد خون عکر سوداوی و موجب غثیان و بستن شکم اند و مدر بول و موافق مرکسی را که محتاج به قی بیر مجفف باشد و نیستند موافق مرکسی را که محتاج باشد بقی بیر ملطف مرطب و اصلاحش آن است که چوب سازند بروغن بسیار و بریان نمایند آن را به بخار آب کرم و گفته شده که گوشت حیوانات وحش تمامش بد است الا آهو بره که از جملهٔ آنها بد یش کمتر است. و بعد از ان در کمي بدي گوشت ارنب و واجب است اصحاب وجع مفاصل را هجرت از خوردن جمیع لحوم واگر ناچار باشند از خوردن لحم پس باید که بخورند از گوشت ارنب و امثال آن چون طیور جبلي و آهو بره و هر گوشتی که قلیل الفضول باشد جهت آنکه عمده در علاج ایشان تقلیل غذا است فرموده اند اگر گفته شود که مشهور آن است که ارنب بارد المزاج است پس چگونه میباشد غذای نافع از برای مفلوجین و اصحاب امراض بارده جوابیکه از ین سوال داده اند آن است که مزاج جمله ارنب بارد است لیکن گوشت آنها حار است از گوشت غزال وحق جواب آنست که نیست مزاج ارنب بارد چنانکه مشهور است و سبب این شهرت افعال آن است که خوف و جبن باشد و سبب درین امر نیست برودت مزاج آن چنانکه توهم کرده اند بلکه چون مزاج آن از برای سرعت حرکات که آن را میباشد بسیار گرم خلق شده و از لوازم حرارت جرأت و جلادت و اقدام بر حرب است و آن جانوری خود است اگر این لوازم حرارت با او نباشد بزودي از جنگ و غزا هلاک میشود باریتعالی بحسن تدبیر و حکمت بالغه قلب آن را نسبت به بدن او بسیار بزرگ خلق کرده پس حرارت غریزي و روح حیواني در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف میکردند و موجب جبن و خوف او میشود و هرچند دُر اصل حرارت غریزي او قویست و نیز حرارت اصلي مزاج آن با حرارت عارضي از غضب یا خوف مجتمع گشته باعث انغمار و ضعف آن میکردد وچون بگیرند مرارهٔ ارنب را و بسرشند با آن کندر و سداب و حب ساخته بیاشامند در وقت آشامیدن شراب خواب آورد و اگر اراده کرده شود خلاصي ازان بیاشامند سرکه کهنه پس بدرستیکه موجب شفاي او میشود بلیناس گفته که چون زهرهٔ آن را بنوشند خواب بمرتبهٔ بر شارب آن غلبه کند که تا سرکه بدو زند هند و استشاق نفر مایند

بهوش نیاید لقوه مولف جامع الادویه گفته که چون خصیهٔ آن را با نمك تلخ وورس نمك سود نموده د ودانك آن راسعوط
نمایند جهت لقوه مجرب است وخوردن آن باروغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده است وگویند چون زن فرج آن را
پخته بخورد درحال آبستن کردد وهمچنین حمول سرکین آن درین باب بسیارموثر دانسته اند وضماد خاکستر استخوان آن
محلل خنازیر وسرکین آن مقدار نیم درم تا یکدرم شربا جهت سلس البول وبول درفراش نافع وقطور بول آن در چشم
جهت حدت باصره مفید است وچون مجموع آن راد رظرفی بسوزانند وبا روغن کل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی
سر موثر است * دستور اخراق ارنب جهت سنگ مثانه آن است که بگیرند ارنب بری را وبعد ازذبح ازپوست واحشا پاک کرده
درکوزهٔ سفال مطین نموده درتنوریك شب بگذارند پس برآورده بکاربرند * دهن ارنب نافع است ازبرای مفاصل ونقرس
وخدر ورد اعضا نشستن دران وتدهین بدان * صنعت آن بگیرند ارنب را زنده ودست وپای آن رابسته قزغانی رازیت
یا روغن کنجد کرده بجوش آورند وارنب رادران اندازند وبجوشانند تامهرا شود پس فرود آورده مریض دران نشیند بعد ازانکه
حرارت اوکم شده باشد که تواند دران نشیند وقدری رااز برای تدهین نگاهدارند * طحیج ارنب نافع است ازبرای کسیکه دهن ارنب
نافع است ازبرای آن ومذکور شد درآبزنات * غذای نافع ازبرای امراض باردهٔ مانند فالج ورعشه وسلس البول وبول
درفراش ودردمفاصل باردورویانیدن موی سروازین نوع غذا معمول ترکان است * صنعت آن بگیرند ارنب را وذبح نموده
پاک کنند پس آن رادرآب ونمك وشبت وپیازجوشدهند وکف آن را بگیرند پس آن را ازآب برآورده باآب سرد بشویند
وبه بخارآب بپزند ودروقت پختن ماست وروغن ومصالح حارهٔ وادویهٔ مقویه دایم برآن بمالند تازمانیکه خوب پخته شود
پس آن رافرودآورده بخورند * وپوستین فراکرفته ازپوست ارنب اهلی متوسط است درکرمیان پوستین سمور وپوستین
پوست بره که آن را قلمه نامند وازپوست بره زیاده وازپوست سمورکومیش کمتراست * باب الالف مع السین المهملة * اسارون
بفتح همزه وسین مهمله والف وضم رای مهله وسکون واو ونون بلغت سریانی بیخ سنبل بری است که آن را اسارون بری نیز نامند
وبیونانی سرابیون وبهندی تکرنامند وآن بیخ گیاهی است پرکره ودرازوباریك وکج وازرد چوبه باریکتر وقوی ترهم نیزدیده
شده وبا اندك عطریت وتندی وسفید مائل بزردی وبعضی اغبر مائل بزردی باریشهای بسیار باریک که از اطراف آن برآمده
ومنبت آن جنگلها وکیاه آن منبسط بر روی زمین وبرکش شبیه ببرک نیل ولبلاب وازان کوچکتر ومائل باستدارة وکلش
بنفش ورد رزیر برک شبیه بکل بیخ وتخمش مثل تخم کاوچرهٔ که عبارت ازقرطم است وقسمی ازان راساق بقدر ذرعی ومدور
برکش مثل برک قنطوریون دقیق واعلای ساق آن پرشعبه بعضی بربالای بعضی ودراطراف شعبها مثل دانهٔ کندم ودرجوف
آن چیزی زغبی وبیخش بمطبری خنصر وکم کره وخوشبو وخوش طعم وقسمی رابرک مثل قسم اول واغبر وصلب وشاخهای
آن پراکنده وباریک وکلش بزرک وبنفش وثمرش مثل ثمر کبر ودرجوف اوتخمی مثل خطمی وبراشجار می پیچد وبیخش
ساری درتحت ارض وپرکره وقوی الرائحه وتلخ ولذاع واین قسم مخصوص است دررفع سموم وگزیدن مارها وقسمی را
برک ازهمه اقسام ریزه تروشاخهای اومنبسط بر روی زمین وکلش بنفش وبیخش نرم وبیکره وزرد وتلخ وباعطریت ومنبت
آن کوههای ساده واین قسم ضعیف ترین اقسام اربع است ومجموع آن درآخرد وم کرم وخشك وبهترین آن قسم اول است
که ازفرنك وافریقیه وشام خیزد که خوشبو وتند رائحه باریک باشد که زبان را بوقت خائیدن بگزد ومستعمل بیخ آن است
ملطف ومحلل ومدر ومفتح ومنقی معده وجگر وسپوز وکرده ازاخلاط باردهٔ وسه مثقال آن باماء العسل مسهل قوی بلغم

غليظ مجتمع درعروباقي اعضا امت وجهت حصاة كرده ومثانه وتسكين درد آن وعسرالبول واحتباس حيض ودرد ورك ومفاصل وعرق النسا ونقرس نافع خصوصا كه دوماه درآب انكور خيسانيده باشند وبايد كه بازاى هرسه مثقال آن آب انكور چهار رطل ونصف باشد وباشيرشتر وكوسفند مبهي قوي مبرود ومرطوب ومسخن ومقوي معده وكبد ومخرج رطوبات نضليهٔ آن هردوبادراراست وجهت تسكين دردهاى باطني واستسقا ويرقان سدى وورم سدى وورم رخو جگر وسپرز وتنقيهٔ آلات بول از رطوبات لزجه وامراض باردهٔ رطبهٔ دماغيه مانند صرع ولقوه وفالج واسترخا وتشنج امتلائي وخدر ومقوي دماغ واعصاب است آشاميدن آن وشربتى ازان سه مثقال است باماء العسل وداخل كرده ميشود درادويهٔ صداع به مشاركت رحم ازبراى تقويت سرودماغ ورحم وادرار فضول رحم وآن كرم ميكند دماغ را ونافع است ازبراى نسيان خصوص وقتيكه باماء العسل بياشامند بجهت آنكه بسبب حرارت وييوست مجفف رطوبات دماغ است كه آن رطوبت ميباشد مضعف دماغ وهمچنين بوئيدن روغن آن دايم نافع است نسيان راوا كتحال آن جهت امراض طبقهٔ قرنيه ودود آن جهت كريزانيدن عقرب وضماد آن باشير تازه دوشيده برگنج ران وپشت زهارجهت نعوظ بسيار مجرب است ومضررئه ومصلحش مويزج وگفته اند مجفف اعصاب است ومصلحش مويزاسته بيرون كرده جوشانيده بروغن بادام است وقدرشربتش ازيك مثقال تاسه مثقال وبدلش وج مثل وزن آن بازنجبيل است يانصف آن خولنجان ونصف آن وج حكماى هند راا عتقاد آن است كه چون قبل ازآبله نيمدرم آن باانبين برنج بنوشند آبله بسيار كم برمى آيد ومجرب ميدانند * جوارش اسارون مقوي اعصاب واعضاى عصباني ونافع است ازبراى فالج ولقوه واسترخا* صنعت آن اسارون شامي فقاح اذخر سنبل الطيب سليخهٔ سياه ازهريك دودرم قسط تلخ دارچيني ازهريك يكدرم باعسل سفيد سه وزن ادويه معجون سازند شربتى يك مثقال * شراب اسارون مدربول ونافع ازبراى استسقا ويرقان وعلل كبد وطحال ورك ورئه ومعده است * صنعت آن بگيرند اسارون دومثقال وبينداز ند دردوازده قوطولى ازعصير عنب وبگذارند سه ماه پس صاف نموده استعمال نمايند * عرق اسارون ساده مفرح وبخشندهٔ سرور ومقوي قلب است * صنعت آن بگيرند يك من اسارون وسه من آب داخل كرده بطريق كلاب عرق كشند شربتى ده مثقال * اسرارالاطباء تاليف شمس الدين بن هلال اردبيلي اين تركيب معجون لبوبى است كه باين اسم مسمى ساخته بنهايت مقوي باه است ودل ودماغ ورنك رخساره رانيكو گرداند وقضيب راستحكم كند ومداومت كنندهٔ آن قبل ازجماع وبعدازان ايمن باشد ازعرق النسا ونقرس ونقصان مني وامراض عصباني وقدرشربتش ازدومثقال تاسه مثقال است * صنعت آن شقاقل مصري خولنجان خصية الثعلب مصرى بهمن سرخ بهمن سفيد وج تركي تودري سرخ تودري سفيد لسان العصافير هرهٔ سقنقور ازهريك سه درم حب بلسان حب البان ودرنسخهٔ ديكر بعوض حب البان عود بلسان است فلفل سفيد مغزتخم خربزه مغزتخم خيارين تخم شلغم تخم پياز تخم يونجه صحرائى خشخاش سفيد دوقو مغزحب القرطم تخم توه تيزك تخم زردك تخم شبت تخم كندنا تخم هليون خشك مربا ازهريك ده درم مغزپسته مغزنارجيل مغزبادام شيرين مقشر مغزچلغوزه مغزحبة الخضرا مغزحب القطن كنجد مقشرا ازهريك هفت درم دارچيني قرنفل اسارون سنبل الطيب بسباسه كبابهٔ چيني سعد كوفي قرفة الطيب دارفلفل جوزبوا نارمشك عود قماري عنبر اشهب زعفران ازهريك يك مثقال مشك تركي يك دانك ونيم زنجبيل بوزيدان قسط شيرين مغزحب الزلم درونج عقربي ازهريك دودرم عسل مصفى سه وزن ادويه بدستورمقرر معجون سازند حكيم ميرمحمد مؤمن گفته كه من معتادين افيون رادرين معجون زعفران سه مثقال پنيرمايهٔ شترامرابي پنج مثقال افيون ده مثقال بزرالمنج سفيد ده مثقال داخل كردم

وبدل سرهٔ سقنقور ماهي روبيان بنهايت موافق يافتم قدر شربت از افيون دار از نيم مثقال تا يك مثقال و در نسخهٔ ديكر اجزائى
كه افزوده شده زعفران سه مثقال افيون هشت مثقال بزر بنج سفيد يك مثقال است وبعضى اطبا بعوض بزر البنج وافتيمون
ورق القنب ده مثقال ميكنند وبعضى بعوض ورق القنب چرس ميكنند واكر سرهٔ سقنقور نباشد بدل آن ماهي روبيان پنج
مثقال كنند واكر حسك مربى نباشد حسك غير مربى داخل كنند * اسرار الاطبا بنسخهٔ ديكر منافع بسيار دارد و در سه باب
بى نظير است در تقويت دل ودماغ وآوردن نشاط ومحكم نمودن قضيب واكر بعد از جماع استعمال نمايند از عرق النسا و
مفاصل ونقرس ونقصان مني واز همه بيماريهاى عصباني ايمن كرداند واين نسخه بجنس نسخهٔ قبل است با اندكى تفاوتى در
عدد ادويه وبجاى درم مثقال است * صنعت آن خولنجان شقاقل خصية الثعلب مصري بهمن سرخ بهمن سفيد وج تركي
تودري سرخ تودري سفيد لسان العصافير شاهتره از هريك سه مثقال حب بلسان عود بلسان فلفل سفيد تخم خرفهٔ مقشر مغز تخم
خربزه مغز تخم خيار مغز تخم كدو تخم پياز تخم شلغم تخم خشخاش تخم شبت انيسون تخم هليون حسك مربى از هريك ده مثقال
مغز نارجيل مغز چلغوزه مغز پسته مغز كنجد مقشر از هريك هفت مثقال دارچيني قرنفل سنبل الطيب اسارون بسباسه كبابهٔ
چيني قرفه سعد كوفي دارفلفل جوزبوا عود قماري عنبر اشهب زعفران از هريك يك مثقال مشك تبتي يك دانك ونيم زنجبيل
بوزيدان قسط شيرين مغز حب الزلم درونج عقربي از هريك دو مثقال با سه وزن ادويه عسل مصفى سرشته معجون سازند
شربتى از دو مثقال تا سه مثقال است واكر مكيف خواهند زعفران را سه مثقال كنند وافيون هشت مثقال وبزر البنج سفيد يك
مثقال اضافه نمايند * اسرار الاطباى كبير كرده را كرم وقوي كرداند ومني بيفزايد وپشت را محكم كند ونشاط آورد وباه را زياده
كند ودل ودماغ را قوت دهد وبدن را فربه كرداند ورنك را نيكو سازد واعصاب را محكم كند ونعوظ آورد ودر امر مجامعت نظير
ندارد * صنعت آن مغز پسته مغز فندق مغز بادام مغز حبة الخضراء مغز كردكان مغز چلغوزه مغز حب البطم خولنجان ماهي
روبيان شقاقل بهمن سرخ بهمن سفيد تودري زرد تودري سرخ زنجبيل كنجد مقشر دارچيني از هريك پنج درم سنبل الطيب
سعد كوفي قرنفل كبابهٔ چيني حب القلقل تخم كزر تخم شلغم تخم ترب تخم پياز تخم اسپست تخم هليون لسان العصافير درونج
عقربي زرنباد از هريك سه درم جوزبوا بسباسه دواله دارفلفل از هريك دو درم خصية الثعلب نارجيل تازه مغز سر كنجشك نر
خشخاش از هريك ده درم قضيب كاو سوده سورنجان بوزيدان نعناع خشك از هريك چهار درم مايهٔ شتر اعرابي زعفران
مصطكي از هريك درمى عود خام دو درم ورق طلا سي عدد ورق نقره پنجاه عدد عنبر اشهب مشك خالص از هريك نيم مثقال
عسل سه وزن ادويه بطريق معهود معجون سازند * اسرار الاطباى صغير مني زياده كند وكليه ومثانه را قوي كرداند ونسيان را
نافع باشد ورنك رو را نيكو كرداند ودماغ را قوت دهد * صنعت آن مغز بادام مغز كردكان مغز حبة الخضرا مغز چلغوزه مغز
حب الزلم مغز فندق مغز پسته مغز نارجيل تازه مغز حب القلقل خشخاش سفيد تودريين كنجد مقشر تخم جرجير تخم پياز تخم شلغم
اسپست بهمنين زنجبيل دارفلفل كبابه قرفه دارچيني شقاقل خولنجان تخم هليون مساوى كوفته بيخته بعسل سه وزن ادويه
معجون سازند چنانچه رسم است شربتى دو درم * اسطوخودوس بضم همزه وسكون سين مهمله وضم طاى مهمله وسكون واو وضم
خاى معجمه وسكون واو وضم دال مهمله وسكون واو وسين مهمله كفته شده كه لغت يوناني است ومعني آن حافظ الارواح است و
بعربي آنس بمد الف وممسك الارواح وضرم بضم ضاد معجمه وسكون راى مهمله وزهر الضرم كويند واهل تنكابن تروم وبسرياني
سخاوس نامند وآن نام جزيرهٔ ايست كه از انجا مى آورند ودر بعض لغات آن را كشته وبهندي دهارو ودر بنكاله تنبيه نامند وآن كياهى

است ریعي ودرجاهاي نمناک بسیار میروید وبرگش شبیه ببرگ صعتر وازان دراز تر وباریک تر وگلش مائل بسفیدي ویک ساق دارد وباریک بیساق وشاخدار نیز دیده شده ودربلندي کمتر از شبری وبقدر ذرعی نیز دیده شده وقبهٔ آن متراکم مخروطي طولاني شبیه بجو ومائل بسرخي وبنفشي تند طعم ورائحه وباندک تلخي وتخم آن زرد رنگ تیره شبیه به ارزن خورد واندک پهني ابن ماسویه گفته که اسطوخودوس را تخمی است که چون بدست بمالند وببویند بوی کافور از ان آید وطعم آن تلخ وتیز ومزاج آن گرم است در اول وخشک در دوم ومرکب است از جوهر ارضي وناري وبتقویت جوهر ناري خود تفتیح سده نماید وتلطیف مواد کند ورفع عفونات نماید وهمه اندام اندروني را تقویت بخشد وانچه نوشته درست است وچنین مشاهده شده و اسطوخودوس در بعضی بلاد هند وبنگاله نیز میشود ولیکن انچه درین بلاد بهم میرسد بعضی سیاه خاکستري رنگ وبعضی سفید خشن بی زغب وبی رائحه وکم طعم وبی تخم وضعیف الخاصیت وانچه در بلاد دیگر میشود نرم باندک زغب ومتصف باوصاف مذکوره گرم وخشک است در درجهٔ اول وگویند در اول درجهٔ دوم وابن تلمیذ گفته که یابس است در دوم وگویند مرکب القوی است واجزای باردهٔ آن کمتر واین قول بلکه قول دوم اقرب بصواب است محلل وملطف وجالي ومفتح سدها وباقوت قابضه ومقوي بدن ودل واحشا وجمیع قواي ظاهري وباطني ونافع است از برای عفونت اخلاط وطبیخ آن تا سه درم در امراض سینه وسعال ونزلات از زوفای خشک قویتر ومفرح ومسهل بلغم وسوداي غلیظه ومقوي آلات بول وباقوت تریاقیه وخاصیت آن انضاج واسهال مرهٔ سودا است از قلب ودماغ وبی عدیل است درین امر مخصوص دماغ وبسبب تصفیهٔ روح این دو عضو تقویت این دو عضو میکند ونیز بقوت قابضه که آنرا میباشد قبض جمیع جوهر ارواح میکند ومانع از تحلیل آن میشود شیخ الرئیس رده میگوید که اعتقاد من آن است که بوده باشد اسطوخودوس را خاصیتی خارج ازین وجوه در تقویت قلب ودماغ بسبب آنکه شدید النفع است در تقویت قلب وتزکیهٔ فکر وآشامیدن یک درهم ازان بتنهائي جهت رعشهٔ دماغي ودوجزو آن بایک جزو بیخ کبر که باعسل سرشته باشند جهت برودت معده وبواسیر بنهایت مفید است وضماد پختهٔ آن جهت درد مفاصل ونقرس ونقوع مطبوخ آن جهت استسقا وورم بارد جگر وتنقیهٔ کرده وطحال وامراض مقعده وباشراب جهت نفخ ودرد اعصاب ودرد اضلاع وسموم مشروبه نافع ومضر است بصفراوي مراح ومعطش ومغثي ومکرب محرور بین ومصلحش سکنجبین گویند مضر است به شش ومصلحش کثیرا وصمغ عربي است وقدر شربتش از دو درم تا پنجدرم وبدلش در آلات تنفس فراسیون ودر تنقیهٔ سودا افتیمون است وشیخ یوسف بغدادي گفته که خاصیت اسطوخودوس اسهال سودا از دماغ است وشربتی ازان یکدرم تا پنجدرم واصلاح آن بکثیرا است وچون با سکنجبین خورده شود محتاج بمصلح دیگر نیست وبعضی اطبا گفته که مصلح شراب آن شراب لیمو ومفتح سدهای دماغي ومسهل سودا وبلغم از دماغ است وبالجمله اسطوخودوس جاروب دماغ است یعني پاک میکرداند مرورا از جمیع فضول بلغمیه وسوداویهٔ غلیظه ومحلل وملطف ومنقي آن است وبعضی گفته اند مسهل صفرا وبلغم وسودا هرسه است ومفتح سدهای دماغي ومقوي قوای دماغي است تزکیه ذهن وتزعزع دماغ نیکو میکرداند ذهن را موجب تزکیهٔ آن است وآشامیدن یک درهم ازان باماء العسل جهت تزعزع دماغ از ضربه وسقطه نافع است دوار وسدر نافع است از برای دوار وسدر بارد آشامیدن آن ونیز از برای دوار وسدر رحادث از ضربه وسقطه قرشي گفته که هوکاه بوده باشد دوار وسدر از بلغم در معده نافع است آن را آشامیدن شراب اسطوخودوس ساده یا شراب لیموی ساده بجهت آنکه باوجود آنکه مقطع ومصفي است حبس اشتهاء وتقویت معده میکند صرع ومالیخولیا مداومت بآشامیدن طبیخ آن وهمچنین اسهال

بآن نافع است صرع ومالیخولیا را نفعی بلیغ وزائل میکرداند آن را بجهت استفراغ وتنقیهٔ آن مر فضول دماغي را وتقویت
آن مر دماغ را بسبب ازالهٔ آن مر رطوبات مرخیه را دافع سودا وغم ووسواس سوداوي وموجب تفریح است چون کل آن را
مربی سازند بشکر یا بعسل مصفی وبیاشامند ازان هر شب مقداریکه بوده باشد دران ازکل اسطوخودوس مقداریك مثقال
ومداومت کرده شود بآن مزیل سودا وغم ووسواس سوداوي است بالکلیه وموجب تفریح است تفریحی قوي جنون ونسیان
وجمود وشخوص وصرع آشامیدن آن نافع است ازبرای جنون سوداوي ونسیان وضماد نمودن آن بر سر نافع است ازبرای
نسیان وجمود وشخوص وآشامیده میشود بجهت صرع باعاقرقرحا وسکبینج وچون بیندازند درشش قواریس ازعصیر
عنب یکمن ازاسطوخودوس ودرخم کرده بگذارند شش ماه که آن شراب برسد پس بیاشامند مصروع ازان باعاقرقرحا و
سکبینج منتفع میگردد ازان وکاهی بعوض عصیر عنب سرکه میکنند ودرین حالت یکماه که درسرکه آنرا مخلل نمایند استعمال
میتوان کرد میفرمایند که اگر ازین سرکه سکنجبین سکري یا عسلي سازند وازان سکنجبین یک اوقیه یادو اوقیه باعاقرقرحا
وسکبینج استعمال نمایند بهتر است وجالینوس گفته که چون محق نمایند اسطوخودوس را تا بگردد مانند غبار وبدمند در
بیني مصروع نافع است اورا وموجب افاقهٔ او میشود وگفته شده که چون بگیرند ازان یکدرم ونرم بسایند وبعسل مخلوط
کرده بآن سعوط نمایند تنقیهٔ دماغ میکند تنقیهٔ قوي ونافع است ازبرای صرع سوداوي وبلغمي وشیخ الرئیس گفته که هرگاه
بوده باشد صرع بمشارکت معدهٔ اوفق ادویه ازبرای استفراغ ایشان اسطوخودوس وشحم حنظل است واستعمال باید نمود آنرا
درسالی چند مرتبه وبعد ازتنقیه متعهد تقویت معدهٔ ایشان شوند ونیز گفته شده که هرگاه بوده باشد صرع بلغمي پس استفراغ
باسطوخودوس نافع است آن را وهمچنین هرگاه بوده باشد صرع سوداوي ومانع عفونات وانصباب نوازل است باعصاب و
مقوي ومسخن اعصاب باردهٔ است ونافع است ازبرای خدر ورعشه * فصل دربیان حبوبیکه اصل وعمود درآنها اسطوخودوس
است * حب اسطوخودوس باصبر به نسخهٔ متقدمین نافع ازبرای مالیخولیا وصرع وامراض سوداوي وبلغمي وداء الثعلب
* صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي ازهریک پنجدرم تربد سفید هفت درم ونیم ودر نسخهٔ دیگر هفت درم
است صبر سقوطري شش درم اسطوخودوس غاریقون سفید افتیمون بسفایج فستقي ازهریك سه درم شحم حنظل یکدرم و
نیم قرنفل فودنج جبلي ازهریك یکدرم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بقدر کفایت چرب نموده حب سازند هرحبی بقدر
نخود کوچکی شربتی سه درم بآب نیمگرم * حب اسطوخودوس اسهال بلغم وسودا وصفرا کند وجمیع امراض بلغمي وسوداوي
وصفراوي را نافع باشد وصالح است ازبرای امراض ظهر ووجع ورک واوجاع مفاصل ومانند این امراض وگفته شده که این
حب نائب مناب حب قوقایا است بلکه ازان بهتر در عمل * صنعت آن غاریقون مش سفید شحم حنظل تربد سفید مجوف
تراشیده مرضوض بروغن بادام شیرین چرب نموده ازهریك پانزده مثقال پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه مقل ازرق بسفایج
فستقي ازهریك هفت مثقال سکبینج اشق سقمونیا غاریقون مش سفید حب النیل افتیمون ملح نفطي وج ترکي کثیرا
اسطوخودوس ازهریك پنج مثقال ایارج فیقرا بوزن مجموع ادویه صموغ رادرآب کرم حل کرده وباقي ادویه راکوفته بیخته
بآن سرشته حبوب سازند شربتی دومثقال وکاهی زیاده میکنند درین حب قرنفل وفودنج وکاوزبان ازهریك پنج مثقال
صبر سقوطري پانزده مثقال تا بیست مثقال لاجورد مغسول دومثقال ودر نسخهٔ دیگر اسطوخودوس سه مثقال خربق سیاه
دومثقال است ودرین حال قوي الفعل است درامراض سوداوي وامراض که تعلق بسوداشته باشد * حب اسطوخودوس

شيخ الرئيس نافع از براى رعشه * صنعت آن اسطوخودوس سوده يكدرم تادو درم اياريج فيقرا يكدرم حب ساخته فروبرند و
بالاى آن ماء العسل بنوشند * حب اسطوخودوس حكيم سديد كازروني منقي بلغم وسودا ازبدن ودماغ است ونافع است از براى
صرع وماليخوليا * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي ازهريك پنجدرم افتيمون اسطوخودوس بسفايج فستقي ازهريك
سه درم غاريقون سفيد يكدرم ونيم خربق سياه نمك نفطي ازهريك دودرم قرنفل پودنهٔ كوهي شحم حنظل ازهريك يكدرم ونيم
اياريج فيقرا ده درم كوفته بيخته باآب سرشته دست رابروغن بادام شيرين چرب نموده حب سازند شربتى سه درم ودرنسخهٔ
ديكر هليلهٔ سياه پنجدرم داخل است * حب اسطوخودوس قوي الفعل درتنقيهٔ بدن وسراز سودا ونافع است از براى جميع
امراض سوداوي خصوص انچه متعلق بسر باشد * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد هليلهٔ سياه مقل ازرق بسفايج فستقي ازهريك
هفت درم اشق سكبينج مقمونيا ى مشوي حب النيل افتيمون ملح نفطي وج تركى كثيراى سفيد اسطوخودوس ازهريك پنجدرم
قرنفل فودنج كاوزبان ازهريك پنجدرم صبرسقوطري پانزده درم ودرنسخهٔ ديكر بيست درم است لاجورد مغسول دودرم
ودرنسخهٔ ديكر سه درم است خربق سياه دودرم صموغ راباآب كرم حل كرده باقي ادويه را كوفته بيخته باآن سرشته حبوب
سازند هرحبى بقدر نخودى شربتى دودرم تاسه درم باآب نيم كرم فروبرند * حب اسطوخودوس منقول ازكامل الصناعه
كه همين منافع دارد * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي بليله وهليلهٔ سياه صبرسقوطرى بسفايج فستقي ازهريك
سه درم غاريقون هش سفيد چهاردرم اسطوخودوس افتيمون ازهريك پنجدرم شحم حنظل دودرم ونيم خربق سياه دودرم
كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب ساخته باآب بادرنجبويه سرشته حبوب سازند هرحبى بقدر نخودى شربتى دودرم
تاسه درم باآب نيم كرم فروبرند * حب اسطوخودوس نافع ازبراى مانيا وداء الكلب * صنعت آن اسطوخودوس ده درم
افتيمون مصري بسفايج فستقي ازهريك پنجدرم حجرارمني پوست هليلهٔ كابلي ازهريك يكدرم نمك هندي شحم حنظلى
ازهريك چهاردرم پوست بليله آملهٔ منقى حاشا خربق سياه ازهريك سه درم تربد سفيد بيست درم كوفته بيخته بسكنجبين
عسلي سرشته حبوب سازند شربتى دودرم * دهن اسطوخودوس جهت وجع كوش وثقل سامعه نافع * صنعت آن بگيرند
اسطوخودوس نوجيد وبامثل آن افسنتين يك شبانه روز درآب باران بخيسانند پس باآتش ملايم بجوشانند تاتمام قوت
آن باآب بازداده شود پس فرود آورده مالند صاف كرده باچهار وزن آن روغن كل باآتش ملايم بجوشانند تاآب رفته
روغن بماند ليكن احتياط نمايند كه نسوزد پس درظرف شيشهٔ نگاهدارند وعندالحاجت شيرگرم نموده دوسه قطره درگوش
بچكانند واگرنيم وزن آن مرزنجوش نيز اضافه نمايند ميكرد داقوى * شراب اسطوخودوس ساده نافع است ازبراى ماليخوليا
بجهت آنكه تقويت وتنقيهٔ فضول غليظه واخلاط لزجهٔ بلغميه وسوداويه وصفراويه ميكند بدانكه شراب اسطوخودوس نافع است
ازبراى صداع باردچون آشاميده شودباآب كرم ازبراى تعديل مزاج بارد بسبب حرارت عرضي وحرارت بالقوه كه اين شراب
را مى باشد وبسبب انكه اطلاق طبيعت مى كند وبسبب ارخاى معده وتركردن ثقل وازلاق كه آب را مى باشد ونيز بسبب
ارخا مى باشد مسكن عطش واگرخوف عطش بسيار باشد بسبب حرارت اسطوخودوس بايد كه خورده شود باشراب ليمو
ياسكنجبين تاتعديل يابد حرارت آن ونيز سكنجبين تقطيع بلغم وتلطيف آن وحبس الخره وتقويت معده ميكند ونيز شراب
اسطوخودوس نافع است ازبراى صداع سوداوي پيش ازتنقيه ازبراى نضج سوداوبعد ازتنقيه ازبراى تعديل مزاج مر
وتنقيهٔ بقيهٔ مادهٔ ازان وتقويت سر وقلب ونيز نافع است ازبراى صداع رطب بجهت آنكه تنقيهٔ دماغ ميكند ازرطوبات بخاصيت

و محلل و مجفف آن است و نیز چون شراب اسطوخودوس را با شراب لیمو تعدیل نمایند شراب اسطوخودوس پنج مثقال و شراب لیمو سه مثقال باشد و نیز نافع است از برای دوار و سدر بلغمي بجهت آنکه با وجود آنکه منقي و ملطف است حبس النخرة و تقویت معدة میکند و نیز شراب اسطوخودوس نافع است از برای صرع بجهات و منافع مذکورة و تقویت آن دماغ را و نیز نافع است صرع حادث بمشارکت قدمین و ساقین را هرگاه آشامیده شود در غیر وقت نوبهٔ آن بجهت آنکه تنقیهٔ بدن میکند از بلغم و فضول غلیظه و مواد لزجه که چسپیده باشد بجوهر عروق و موجب سدهٔ دماغي شده و نیز مقوي دماغ و مسخن آن است و محلل انچه در سر میباشد از النخرة و ریاح که موجب صرع است و نیز نافع است از برای لقوة آشامیدن آن بجهت تنقیهٔ مواد بلغمیه از دماغ با لطبع و وسواس سوداوی را بالغ النفع خصوص وقتیکه با شراب اترج یا شراب لیمو یا سکنجبین نوشیده شود * صنعت آن بگیرند اسطوخودوس خشک ربع رطلی و دردو رطل آب و ربع رطلی کلاب یک شب بخیسانند و صبح بجوشانند تا بنصف رسد یکرطل قند سفید یا عسل سفید مصفی بحسب حاجت داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه و اگر اسطوخودوس تر باشد آن را بکوبند و آب آن را گرفته صافي نموده در یک من آب اسطوخودوس تر یک من قند سفید و ربع من کلاب داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه * شراب اسطوخودوس به نسخهٔ قدما * صنعت آن بگیرند یک من اسطوخودوس و درشش قواریس عصیر عنبي داخل کرده درخمی کرده شش ماه بگذارند که برسد پس صافي نموده نگاه دارند در قرابها و در وقت حاجت بکار برند * شراب اسطوخودوس ابن میل که در مختار ذکر کرده و گفته که مجرب است از برای صمم عارضي و سدهای دماغي و صرع * صنعت آن اسطوخودوس ده درم بسفایج نستقي پوست تراشیده کاوزبان بادرنجبویه از هریک پنجدرم همه را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بپالایند و یکرطل شکر سفید دران کنند و بجوشانند تا بقوام آید سرد کرده در شیشهٔ نگاهدارند شربتی یک اوقیه * شراب اسطوخودوس که حکیم سدید در شرح موجز قرشي ذکر کرده و گفته که این شراب از من است و من سدید گاز رونیم و این شراب منضج مواد سوداوي و بلغمي و ملین مواد سوداوي و بلغمي است خصوص مواد دماغي * صنعت آن اسطوخودوس پرسیاوشان از هریک ده درم عودالصلیب کاوزبان تخم کرفس تخم خطمي تخم رازیانه اصل السوس مقشر از هریک پنج درم گل بنفشه گل سرخ منزوع الاقماع گل کاوزبان با درنجبویه از هریک هفت درم سپستان سي عدد مویز منقی بیست درم مجموع را بجوشانند و بپالایند و سه رطل شکر طبرزد یا عسل مصفی بحسب حال داخل نمایند و بقوام آورند و نگاه دارند شربتی از ده درم تا پانزده درم با آب گرم بیاشامند * صنعت این شراب به نسخهٔ سید مظفر الدین شفائي مساوی نسخهٔ مزبور است در اجزا الا آنکه بجای تخم کرفس بیخ کرفس است و در اوزان تفاوت دارد و نسخهٔ آن این است اسطوخودوس پرسیاوشان عودالصلیب از هریک پنج درم اصل السوس بیخ کرفس کاوزبان رازیانه تخم خطمي گل بنفشه غنچهٔ گل سرخ از هریک سه درم مویز منقی پانزده درم سپستان پانزده عدد بجوشانند و بپالایند و با یک من قند سفید بقوام آورند * صنعت این شراب به نسخهٔ حکیم معصوم مساوی نسخهٔ شفائي است الا آنکه مویز منقی و سپستان از هریک پنجاه عدد است و در نسخهٔ دیگر سپستان هفتاد عدد است و مویز منقی یک صد و پنجاه دانه و وزن قند یکرطل است و باقي مساوی نسخهٔ شفائي است و در قرابادین شفائي مسطور است که این شراب نافع است از برای صرع و فالج و مالیخولیا و صداع بارد و جمیع امراض بارده دماغي و سدهای دماغ * شراب اسطوخودوس تالیف میرزا محمد باقر ولد میرزا محمد حسین حکیم * صنعت آن اسطوخودوس پرسیاوشان اصل السوس از هریک ده مثقال عودالصلیب گل کاوزبان بادیان با درنجبویه تخم خطمي از هریک پنج مثقال گل بنفشه گل سرخ از هریک هفت مثقال مویز منقی بیست دانه سپستان سی دانه

باشکر وعسل ازهریک پنجاه درم بدستور مقرر مرتب سازند * شراب اسطوخودوس دیگر * صنعت آن اسطوخووس بسفایج فستقي پوست تراشیده افتیمون اقریطي گل بنفشه گل سرخ کاوزبان بادرنجبویه ازهریک پنج مثقال عودالصلیب سه ونیم مثقال پرسیاوشان اصل السوس مقشر را زیانه بیخ را ریانه ازهریک سه مثقال تخم خطمي دومثقال سپستان سي دانه مویز منقی چهل دانه باقند سفید یک صد وپنجاه مثقال علی الرسم شربت سازند * شراب اسطوخودوس تالیف حکیم میرمحمد مومن مقوي دماغ باردومعدهٔ بارد است وسدهای دماغ بگشاید وصرع وسبات وسکته وکابوس را نافع باشد * صنعت آن اسطوخودوس زوفای خشک پرسیاوشان تربد سفید اصل السوس ازهریک ده درم فاوانیا عود قماري خام گل کاوزبان پوست بیخ را زیانه تخم را زیانه تخم کرفس غنچهٔ گل سرخ ایرسا ازهریک پنج درم بادرنجبویه کاشم سنبل الطیب اذخرمکي انیسون قنطوریون دقیق ازهریک سه درم مویز منقی سي عدد همه را درآب بجوشانند چنانکه مقرر است وبپالایند وداخل کنند دران یکصد وپنجاه مثقال عسل سفید مصفی ومثل آن گل قند شکري وکلقند رانیکو بمالند پس بگیرند ساذج هندي قرنفل دانهٔ هیل بوا سنبل الطیب ازهریک دودرم دارچیني زنجبیل افسنتین رومي ازهریک سه درم مصطکي یکدرم همه را کوفته درپارچهٔ بسته دران اندازند ودرآتش ملایم بپزند ولحظه بلحظه پارچهٔ ادویه رابمالند تا شیرهٔ آن برآید وبفشارند وچون بقوام آیند پارچهٔ ادویه را برآورده بمالند وبفشارند پس آن را باقدری کلاب بشویند وبازدران کلاب بمالند وبفشارند تاتمام شیرهٔ آن برآید وآن کلاب را داخل کرده یک دوجوشی دیگر داده فرودآورند وبپالایند وبعد ازسرد شدن درشیشه یا مرتبان چیني نگاهدارند وقدر شربتش هرروز ازده مثقال تاپانزده مثقال است وباید دانست که عمدهٔ منافع این شراب نفع ازبرای صرع است وتخم کرفس درنهایت ضرراست ازبرای صرع پس لازم است که تخم کرفس دران داخل نباشد * شراب اسطوخودوس دیگر منضج ومنقي اخلاط بلغمیه وسوداویه ازجمیع بدن خصوص ازسرودماغ است لاسیما ازبرای لیثرغس وصرع واین شراب نافع است ازبرای صداع بمشارکت قلب به سبب غلبهٔ بلغم یاسودا بر مزاج قلب چون چند روز بآن مداومت کرده شود ونیز این شراب نافع است ازبرای صداع بمشارکت طحال مداومت بآن * صنعت آن اسطوخودوس سنامکي بسفایج فستقي ازهریک ده درم ورق گل سرخ سربنفشه تربد سفید پرسیاوشان ازهریک ششدرم همه را درسه من آب یک شب بخیسانند و صبح بجوشانند چون بیک من رسد بپالایند وبایکرطل قند سفید بقوام آورند شربتی شانزده درم بآب کرم یا گلاب حل نموده بنوشند واکر دربطبع قبض بسیار باشد نیم مثقال تایک درم غاریقون هش سفید موسنه پیزنیز دران داخل نمایند * شراب اسطوخودوس قلمي نموده اند که ازاقتراح احقر عباد الله کلب آستان امیرالمؤمنین عم سید محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوبخان است ومجرب است درنفع ازبرای نضج مواد سوداویه وبلغمیه خصوص مواد دماغي وازبرای تفتیح سدهای دماغي وامراض باردهٔ اعصاب وازبرای صرع وفالج ولقوه وازبرای امراض باردهٔ دماغ ومنافع بسیار دارد * صنعت آن اسطوخودوس بادرنجبویه بسفایج فستقي پرسیاوشان ازهریک ده درم کاوزبان بزرسیالیوس دوقو قنطوریون دقیق غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع ازهریک هفت درم اصل السوس پوست بیخ کبر جنطیانا بیخ انجدان فاوانیا ایرسا ازهریک پنجدرم دارچیني اسارون عود هندي ازهریک سه درم عود بلسان حب بلسان نقاح اذخر بادیان خطائي ازهریک چهار درم قرنفل سه باسه ازهریک یکدرم اجزا نیم کوفته مویز سرخ طایفي منقی ازحب بیست درم انجیر زرد بیست دانه مجموع رادرسرکهٔ عنصل که لیمو رادران مخلل نموده باشند دورطل وآب خالص چهارطل یک شبانروز بخیسانند وروز دیکر

وردیک سنگي باتش ملایم بجوشانند تا دو ثلث بوود وثلثی بماند پس بپالایند ودرصافي نمودهٔ آن عسل مصفی ورد چیني
موبی باقند ازهریک دو رطل داخل کرده یك شب بگذارند وروز دیکر بمالند بقوت تمام وبفشارند وبپالایند وبجوشانند تا
بقوام آید فرود آورده سرد کرده درشیشهٔ نگاهدارند شربتی یک اوقیه تا دواوقیه باعرق بادرنجبویه وعرق کاوزبان وکلاب
بنوشند * صنعت خل لیمو که مخلل لیمودرخل اسقیل است * صنعت آن بکیرند لیموی رسیده خالي ازداغ وقشار وسه روز
درآب نمك بگذارند پس ازآب نمك بیرون آورده نیکوبشویند که شوري آن دور کردد وبپارچهٔ کرپاسی نم آن رابکیرند و
یك روز بگذارند که بقیه نمي که درخلل وفرج لیموها باقي است هوا نشف کند ومطلق نم آب درلیموها نماند پس آن لیموها
رابخلال چوبی سوراخ سوراخ نمایند چنانکه درهرلیموزیاده برپنجاه سوراخ باشد پس لیموها رادرمرتبان چیني یاظرف
زجاجي کرده خل اسقیل بصفتی که درباب اسقیل ذکرمی شود بروی آن لیموها کنند آن مقدارکه ازروی لیموها برکردد وچهل
روز بگذارند وبعد ازان سرکه رااجدا کرده استعمال نمایند * شراب اسطوخودوس دیکرمنقول ازمجربات حکیم اشرف قمي اوحدانی
ازاولاد حکیم ابوالبرکات اوحدانی نافع ازبرای امراض سوداویه وماليخولیا * صنعت آن اسطوخودوس کاوزبان رازیانه بسفایج
فستقي ازهریك ده مثقال مویزمنقی ازعجم سي دانه صندل سفید سه مثقال طباشیر سفید دومثقال بادرنجبویه پانزده مثقال
قند سفید یکصد وسي مثقال بدستور مقرر شربت بپزند شربتی ازپنج مثقال تاهفت مثقال * شراب اسطوخودوس ازاستنباط آن
مغفور نافع ومجرب ازبرای خلط بلغمي * صنعت آن اسطوخودوس بادرنجبویه اماروون ایرسا افتیمون حب بلسان جعده حلبه
حاشا درونج عقربي ازهریک دومثقال سوای افتیمون اجزارا بجوشانند درسه رطل آب تایکرطل بماند وافتیمون رادرکیسهٔ کرده
وقوت کل قند برابر پس بپالایند ویکصد مثقال کلاب داخل کرده باتش ملایم بقوام آورند شربتی یک اوقیه * عرق اسطوخودوس
ماده مفتح سدها ومقوي ارواح دماغي ونافع است ازبرای عفونت اخلاط ومنقي سوداوبنهایت نفع است ازبرای
نزلات وبلغمي مزاج وسوداوي مزاج رانافع است وپیران رامواقق ورعشه رازائل کرداند ودرد مفاصل رامفید است وبجهت
صداع مزمن نافع وازبرای صرع بی نظیراست * صنعت آن اسطوخودوس یکمن درسه چهارمن آب داخل کرده بدستوریکه
کلاب می کشند عرق برآورند * مربای اسطوخودوس چون هرروزسه مثقال خورده شود ومداومت بآن کرده شود تفریح می آورد
ومانع سوداست * صنعت آن بکیرند کل تازهٔ آن راوبادروزن قند سفید یاعسل بدستورکل قند مربی سازند * مطبوخ اسطوخودوس
جهت امراض دماغي وسوداوي ازماليخولیا وامثال آن وتنقیهٔ اخلاط محترقهٔ سوداویه ازدماغ نافع * صنعت آن بکیرند
اسطوخودوس وافتیمون ازهریك پنجدرم ودریك رطل آب بجوشانند باین طریق که افتیمون رادرکتان بسته نگاهدارند و
اسطوخودوس رابجوشانند تابنصف رسد فرود آورده صافي نموده صرهٔ افتیمون رادران انداخته تمام شب بگذارند وصبح کرم
کرده صره رامالیده فشرده دورکنند ومرتبهٔ دیکوصافي نموده یک اوقیه سکنجبین ساده داخل نموده بنوشند واکرازبرای نزلات
باشد بجای افتیمون زوفای یابس وبجای سکنجبین ترنجبین باشراب منضج داخل نمایند * مطبوخ اسطوخودوس منقول از
تذکرهٔ شیخ داؤد انطاکي نافع ازبرای اخلاط سوداوي واخلاط محترقه وصلابات وزوسواس وجنون وماليخولیاوعرق النسا و
مفاصل وصافي نمودن خون وکدورت حواس وافکارناسده ومجرب است * صنعت آن بسفایج فستقي مغزحب القرطم عناب

منقی ازنوی سپستان منقی ازنوی ازهریک هفت مثقال اسطوخودوس کل بابونه قنطوریون دقیق افتیمون ازهریک چهار مثقال سورنجان دو مثقال باسه مثل ادویه آب بجوشانند تا به ثلث رسد پس صافی نموده بنوشند واکر با درد سر تصاعد بخارات ویبوست دماغ باشد انجیر زرد ده دانه پرسیاوشان صعتر مرزنجوش کثیرا ازهریک سه مثقال اضافهٔ مطبوخ نموده بعد ازصافی نمودن سه مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند اکر ریاح غلیظه باشد یا ضعفی در مجاری بول هفت مثقال کل قند آفتابی بیفزایند نافع باد * معجون اسطوخودوس نافع ازبرای صرع بلغمی * صنعت آن اسطوخودوس افتیمون عاقرقرحا بسفایج فستقی اجزا متساوی کوفته بیخته بمویز سرخ استه بیرون آورده بسرشند وتناول نمایند ازان هرروز مثل جوزهٔ ناشتا پس بدرستیکه دریکهفته رفع صرع میکند * معجون اسطوخودوس چون هرشب ازان خورده شود وقت خواب ومداومت بآن کرده شود جهت دفع نزلات ورمد وربو وترهل وثقل سامعه وضعف باصره نافع است * صنعت آن اسطوخودوس نه مثقال کشنیز خشک سه مثقال مرزنجوش دو مثقال وربع مثقالی مصطکی رومی پوست هلیلهٔ کابلی کندر ذکر ازهریک یک مثقال کوفته بیخته باپنجاه ودو مثقال عسل مصفی معجون سازند شربتی دو مثقال * معجون اسطوخودوس نافع ازبرای معده وبواسیر بنهایت نفع * صنعت آن اسطوخودوس چهار مثقال پوست بیخ کبر دو مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی پانزده مثقال سرشته هرروز یک مثقال آن را باده مثقال عرق اسطوخودوس یاده مثقال کلاب بنوشند * اسفاناخ بکسر همزه وسکون سین مهمله وفتح فا والف وفتح نون والف وخای معجمه بفارسی اسفناج وبیونانی سوماخیوس ونیز سومان فوسوخیوس نامند وبرومی ابرقیا وبهندی پالک وپالک هندی قطف است که اسفاناخ رومی باشد وآن بری وبستانی میباشد وبستانی معروف ومستعمل است ودوآخر اولی سرد وتر وغذائیت آن نیکو ومحمود الکیموس وقامع صفرا وخون است وکویند که معتدل است در کرمی وسردی وازین جهت موافق است محرورین ومبرودین راالا آنکه اوفق ازبرای محرورین آن است که فرا کرفته شود باکشک جو وروغن بادام شیرین ودرین حالت میباشد نافع ازبرای تپهای کرم وسرفهٔ یابس یاحبس بطن واما مبرود پس اوفق ازبرای اوآن است که فرا کرفته شود باکوشت فربه وبرنج باافاویه پس نمیباشد مرآن را انچه میباشد اکثر بقول را ازنفخ وکثرت بلغمیت درخون وملین طبع است بسبب قوت جالیه وقوت غساله که آن را میباشد ورادع وسریع الهضم تر وکم نفخ تر ازسائر بقول است وجهت التهاب وتشنکی وتپهای کرم نافع وعصرهٔ آن باشکر جهت یرقان وحصاة وعسر بول حرقت آن ودرد کمر ولذع اخلاط مراری وضماد پختهٔ آن جهت درد مفاصل حار واورام حاره واحتباس بول که ازحرارت باشد وضماد خام آن جهت ورم فلغمونی وکزیدن زنبور وانفجار دمل وطلای مطبوخ باسفیداب جهت بثور مفید ومضر بارد المزاج ومصدع ومصلحش پختن آن بروغن بادام یا مسکهٔ کاو ودارچینی وآبکامه است وقدر شربت ازعصرهٔ آن تا دو مثقال وبدلش خرفه وقطف است وغرغرهٔ بآب آن نافع است ازبرای درد کلو ولهاة وتخمش جهت وجع فواد ودرد احشا وتپهای حاره وشیرهٔ آن جهت تپ دق وسل مجرب وضماد پختهٔ آن جهت وجع اورام حاره وتلیین اورام صلبه بسیار مفید ومضر سپرز ومصلحش کل مختوم وقدر شربتش دو درم است * صداع اسفاناخ پخته نافع است ازبرای صداع حار هرکاه درصداع ساذج طبیعت یابس باشد نافع است صاحب آن را وخوردن ازبقول انچه بوده باشد ملین طبع چون اسفاناخ که باآب پخته مطیب بروغن بادام شیرین نموده باشند واکر خواسته باشد آب لیمو یا آب غوره یا آب اجاص دران داخل نمایند در وقت طبخ اکر سرفه نباشد وبجهت آنکه این هرسه میباشند مسکن صداع واکر قدری شکر نیز اضافه نمایند تا چاشنی دار شود شاید بد نباشد زیرا که ترشی صرف محرک صفرا وسودا ست وکاهی استعمال کرده میشود

این مزورة را با کوشت چوزهٔ مرغ یا کوشت بره وقتیکه نبوده باشد با صداع تپ وبوده باشد خوف ضعف یا ضعف موجود باشد
ونیز اگر تپ باشد اسفاناج را پخته با مسکه کاو یا روغن بادام شیرین سرخ کرده بخورند ودر زمان انحطاط کوشت تیهوج داخل
نمایند ونیز گفته شده که غذای صالح است از برای صداع وقتیکه در طبیعت قبض باشد اسفناج پخته مطیب بمسکه محمض با آب
آلو یا بقرص مطبوخ آلو خواه آلوی تر باشد یا خشك ومزورهٔ اسفناج که کشنیز تر در ان داخل کنند نافع است از برای
اصحاب صداع حار از سوء مزاج مختلف وهمه غذاهای اصحاب صداع خماری مزورهٔ اسفاناخ ترش نموده است با آب
لیمو یا آب سماق یا آب غوره ونیز اسفاناخ از اغذیه صالح است از برای صداع بمشارکت قلب به سبب سوء مزاج صفراوي
چون آن را در آب پخته مطیب بمسکهٔ کاو یا روغن بادام نموده بخورند فخر الدین سمرقندي در میامرخود گفته که
اسفناج پخته در مرقهٔ دجاج محمض که روغن بادام شیرین در ان انداخته باشند غذای نافع است از برای صداع
ونیز گفته شده که باید داخل کرده شود در غذاهای صاحب صداع حار سازج اسفاناخ وامثال آن از بقول واکر بوده
باشد ایشان را سهر بخورانند ایشان را سنبوسهٔ معمول از اسفاناخ وامثال آن مانند برک کاهو* اورام حارة فی الراس گفته اند
که اصحاب سرسام حار را در ابتدای علت غذا دادن بایشان منع است ودر انتهای علت باید اسفاناخ با آب پخته مطیب
بروغن بادام شیرین نموده بخورند سمرقندي گفته که اصحاب سرسام صفراوي را در ابتدا منع غذا کنند وبعد از سوم غذای
ایشان اسفاناخ در آب پخته مطیب بشیرهٔ بادام شیرین باشد سدیدي ومسیحي نیز چنین گفته اند وگفته اند که اغذیه صالحه از
برای اصحاب سرسام صفراوي اسفاناخ در آب پخته ترش کرده بسرکه که چاشني آن با اندکی شکر کرده باشند یا ترش کرده
با آب آلو یا آب تمرهند وانچه شبیه باینها باشد مسیحي گفته که سزاوار آن است که بوده باشد غذای اصحاب سرسام صفراوي
درزمان تزاید ماء الشعیر ودرزمان انتها اسفاناخ وامثال آن از بقول ودر انحطاط حبوب بارده چون ماش مقشر و
جو مقشر که شیرهٔ بادام دران داخل نموده باشند ودر اواخر انحطاط وزوال تپ سمك صخري وچوزهٔ مرغ درین داخل
نمایند مولانا نفیس گفته که اگر مریض را در زمان تزاید سرسام حار برداشت باشد منع غذا نمایند واگر برداشت آن نباشد
پس لاعلاج اسفاناخ در آب پخته با شیرهٔ بادام شیرین بخورانند واما اصحاب سرسام سوداوي را لازم است که بوده باشد
غذای ایشان مرتب چون مزورهٔ فراکرفته از اسفاناخ وماش مقشر ویا جو مقشر با شیرهٔ بادام شیرین یا روغن بادام
شیرین وشیرهٔ تخم خشخاش ودر انتهای علت وانحطاط خروس خصي یا مغز سر بزغاله درین غذا داخل نمایند* سهر چون
اسفاناخ را با کدو وبرک کاهو ویکدو وبرک خشخاش با کوشت مرغ فربه ویا مخلف کبوتر نوپر واز آمده وکوشت بزغاله
بپزند شیرهٔ تخم خشخاش وشیرهٔ بادام شیرین داخل کرده مطیب بمسکهٔ کاو نموده بخورند میباشد غذای مرطب دماغ نافع
از برای سهر حادث از یبوست دماغ وگفته شده که مزورهٔ اسفاناخ با کدو وکشنیز تر یا ماش مقشر میباشد نافع از برای سهر
حادث از حرارت ویبوست دماغ* مالیخولیا چون اسفاناخ را در آب پخته مطیب نمایند بروغن بادام شیرین یا مسکهٔ
کاو یا بالحوم جیده مانند کوشت بره پخته وبخورند نافع است اصحاب مالیخولیا را سدید اسمعیل گفته که استعمال کرده میشود
اسفاناخ در مالیخولیای حادث از سدده از کبد از اخلاط چون آن را پخته به تنهائی یا با کرفس بخورند ویا آب آن را گرفته
بیاشامند شیخ الرئیس گفته که اسفاناخ از بقول غیر مضره است باصحاب وسواس* الجنون والقطرب والمانیا وداء الکلب
چون بپزند اسفاناخ را در آب ومطیب وبریان بمسکهٔ کاو یا بروغن بادام نمایند وبخورند میباشد غذای صالح از برای

اصحاب جنون وقطرب ومانیای حادث ازسودای صفراوی هرگاه با حرارت شدید باشد ونیزچون آن رادرآب پخته پس بوبان کنند بمسکهٔ گاو یا بروغن کنجد تازه یا بروغن بادام شیرین ویا بپزند آن را در گوشت بره پس قلیه کنند با روغن گاو تازه وبخورند میباشد نافع ازبرای قطرب ونیزچون اسفاناخ را با پاچهٔ بره یا پاچهٔ بزغاله بپزند وبخورند میباشد نافع ازبرای اصحاب دوار وسدر وتغذي بمزورهٔ اسفاناخ نافع است ازبرای دوار وسدر حار *تشنج چون اسفاناخ رادرآب پخته مطیب بروغن بادام شیرین نموده خورده شود غذای صالح است ازبرای تشنج یحیی ابن الیاس شیرازي گفته که اسفاناخ درآب پخته مطیب بشیرهٔ بادام غذای صالح است ازبرای تشنج یحیي * الزکام والنزله چون اسفاناخ را با باقلا پخته بخورند بجهت زکام ونزلات حاره مفید است وهرگاه زکام ونزلات بسبب حرارت خارجي چون حرارت آفتاب وآتش باشد نافع است صاحب آن را تغذی باسفاناخ که درآب پخته مطیب نموده باشند بروغن بادام یا مسکهٔ گاو وغذای صالح جید است ازبرای اصحاب صداع یابس حادث ازکثرت غم وهم *خوانیق صاحب خناق رابقول لینه چون اسفاناخ غذای موافق است هرگاه آن رادرآب پخته بروغن بادام شیرین مطیب نموده بخورند واگر آنرا در مرقهٔ عدس پخته بخورند بهتر است * ذات الجنب وامراض الصدر والرئه و السعال تغذیه بآن نافع است ازبرای جمیع امراض سینه وامواض رئه وسل وسرفه وازبقول موافقهٔ لینه مر اصحاب ذات الجنب رادرابتدای موض اسفناج است که درکشك شعیر وماش مقشر پخته بخورند وچون ابتدا بکذرد وبکردند محتاج به نضج وتقویت قوت پس باید اسفناج را باچوزه پخته بخورند بجهت آنکه این غذا تقویت قوت میکند ونضج میدهد ورم را *قولنج وحبس البول وحرقة البول مرقهٔ اسفاناخ باروغن بادام وروغن کنجد غذای نافع است ازبرای اصحاب قولنج حار هرگاه بایبس ثقل باشد بسبب تلیین وازلاقیکه آن را میباشد وهمچنین نافع است اصحاب حبس البول وحرقت آنرا *حمیات تپهای حاره که نبوده باشد شدت وحدت آنهارا بلکه در مرتبهٔ دوم ازحدت باشد که بحران آنها در یازدهم یا چهاردهم می شود نافع است ایشان را تغذیه باسفاناخ پخته مطیب بروغن بادام شیرین وامثال آن ازبقول * اسفاناخیه غذای نافع است ازبرای عطش صادق وازاغذیهٔ بالغه ازبرای کبد حارا سفاناخیه است که باآب وروغن بادام شیرین پخته درابتدا وبعد ازابتدا اسفاناخ باچوزهٔ مرغ فربه وشکر وروغن بادام شیرین ویا مسکهٔ گاو غذای جید است مر ایشان را واز برای اصحاب حرقت بول *لون دیگر اسفاناخیه صالح است ازبراي شوصه ووجع جوف وضربه ورد بیله ووجع مثانه * صنعت آن بگیرند اسفاناخ را وپاک نمایند ازقضبان وبگیرند برگهای آن راوریزه کنند وپیازرا ورق ورق کرده وآبازیررا کوبیده بریان نمایند باروغن گاو یا روغن کنجد تازه پس بریزند بران آب وبجوشانند تا وقتیکه پخته شود پس داخل نمایند دران اندکی آب کرفس معصور پس بپاشند بران کشنیز خشک سوده واندکی ازنمک اندراني آن مقدار که آن راخوش طعم گرداند واگرارادهٔ تلیین بطن باشد داخل کنند قدری آب چغندر ریزه کرده دراول با اسفاناخ داخل کرده بپزند پس نان دران ریزه کرده بخورند *لون دیگر اسفاناخیه ترش نموده باآب لیمون یا سماق یاآب غوره یا انار با کوشت دراج غذای نافع است ازبرای اصحاب خمار وصداع خماري زیرا که اغذیهٔ ایشان باید که لطیف باشد وترش که مسکن ابخرهٔ محکره است ونیز اسفاناخیه با کشنیز صالح است مر ایشان را *لون دیگر اسفاناخیه که غذای صالح است ازبرای محرور ومبرود ومعتدلین * صنعت آن اسفاناخ را درآب پخته یا پیاز حلقه کرده بروغن گاو سرخ نمایند ودارچیني وآبکامه داخل کرده فرود آورند وبخورند * اسفاناخیه با اجاص یا آب انار شیرین وترش معصور بشحم غذای صالح است ازبرای اصحاب صداع حار صفراوی ودموی هرگاه طبیعت قبض باشد * اسفاناخیه با کوشت بزغاله

یا کوشت دراج یا چوزهٔ مرغ وطیور بری می باشد غذای صالح ازبرای اصحاب صداع حادث از بخارات متصاعده از معده
بسوی سر و همچنین اسفاناخیه یا ماهی رضراضی می باشد صالح ازبرای این قسم صداع * اسفید باج بقارسی شور با نامند
از جملهٔ اغذیه است وآن مرقی است که از کوشت مرغ و بزغاله وغیر آن از کوشتهای خفیف لطیف وبقول وغیر آن که طعمی
غالب نداشته باشد وادویهٔ حارهٔ مناسبه ترتیب دهند وآن غذائی است لطیف مرطب صالح الکیموس مولد خون صالح درد وم
گرم وترنافع ازبرای اکثر امراض مثل سرسام حار ومالیخولیا وجنون وامراض سوداوی وسوداوی مزاجان وجذام وصدر را
بسیار موافق * صنعت آن بگیرند کوشت بزغاله یا مرغ بچه یا طیور خفیفه از هرکدام که مناسب باشد ومیسر آید وپارچه
پارچه کرده درآب جوش دهند وکف آن رابگیرند وطبخ دهند پس دران ازحبوب وبقول انچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده
داخل کرده بپزند تا پخته گردد پس چیزی از توابل حارهٔ مناسبه وکشنیز ومصطکی دران ریخته سرش را بند کنند تا نضج یابد
پس فرود آورده گشند وبخورند به تنهائی ویا با قدری چلاو واکر قدری قلیل برنج در وقت طبخ داخل نمایند بد نیست
گرما گرم با قاشق خوردن آن بنحویکه بخار آن برسر وگردن برسد ازبرای اصحاب زکام وسعال بسیار نافع است * امراض الرأس
سرسام حار باید که بوده باشد غذای اصحاب سرسام حار در اوایل وانحطاط علت اسفید باج متخذ از ماش مقشر وحبوب بارده
چون جو مقشر با کدو وچون برسد زمان اواخر وانحطاط وخروج از عمود علت خروجی کثیر در اسفید باج ایشان لحوم خفیفه
داخل می توان نمود * سبات از اغذیهٔ نافعه ازبرای اصحاب سبات اسفید باج متخذ از کوشت کنجشک یا دراج یا قطاة یا جوان
مرغ است که بوده باشد متوبل مفوه بدارچیني ونانخواه وکرویا وزیره وقرنفل وقرنفه وفلفل وصعتر وثوم وحلتیت * اختلاط الذهن
والرعونة والحمق والبلادة والبلاهة تغذی با سفید باجات فراکرفته از کوشت مرغ وکوشت بره متوبله بتوابل حارهٔ مانند دارچیني
وخولنجان وصعتر صالح است ازبرای رعونت وحمق وبلادت وبلاهت حادث از یبوست ویبوست بسبب آنکه متوالی میکردد
ازین غذا خونی گرم وتر ومیکردانند دماغ را گرم وتر وبسبب آنکه با لخاصیة این غذا نیکو می کردانند عقل را * سهر خوردن
اسفید باج کم نمک متخذ از سمک رضراضي ولحوم خفیفه لطیفه نافع است ازبرای سهر حادث از اجتماع رطوبت بورقیهٔ مالحه
در دماغ جالینوس گفته که اسفید باج غذائی است نافع ازبرای سهر حادث ازبرای پیران چون بپزند دران برک کاهو وبوده
باشد متوبل بدارچیني وگفته شده که اسفید باج فراکرفته از کوشت دجاج فربه وکبوتران تازه به پرواز آمده وکوشت بزغاله که
پخته باشند دران کدو واسفاناخ وبرک کاهو وشیرهٔ تخم خشخاش وشیرهٔ بادام دران داخل کرده ومطیب کرده باشند بمسکهٔ
کاو واغذیهٔ نافعه است ازبرای سهر حادث از یبوست دماغ * مالیخولیا باید که غذای اصحاب مالیخولیا بعد از فصد تا چند
روز بوده باشد اسفید باجات فراکرفته از کوشت بره وماکیان فربه ودراج وسمک تازهٔ رضراضي ابن نوح قمري گفته غذای
صاحبان مالیخولیا بعد از فصد تا چند روز باید که بوده باشد اغذیهٔ متوسطهٔ معتدله جید الکیموس ازبراي تقویت بدن واستراحت
مانند اسفید باجات با کوشت بزغاله یا کوشت بره یا چوزهٔ مرغ یا ماهي تازه کوچك صخري پس استعمال مسهلات سودا نماید
* جنون باید که بوده باشد صاحب جنون متعاهد به آشامیدن مرقه معمول از خروس پیر که فراکرفته باشند ازان اسفید باج باشبت
ونمك وبسفایج نیم کوفته ومغز حب القرطم * نسیان سید اسمعیل گفته که تغذي با سفید باج متوبل بدارچیني ودارفلفل و
خولنجان با اندکی حلتیت نافع است ازبرای نسیان بارد ساذج * سکته ابوسهل مسیحي گفته می باید که بوده باشد غذای
صاحب سکتهٔ بلغمي هرگاه ورا افاقه حاصل شود اسفید باج فراکرفته از کوشت کنجشک نر وکوشت چکاوک وکوشت مخلف کبوتر

بالخود * کابوس ابن ماسویه گفته اسفید باج فراگرفته ازگوشت بره یا جوان مرغ نافع است ازبرای کابوس حادث از اخلاط و ریاح باردة * صرع تغذي باسفید باج دسم فراگرفته ازگوشت چوزهٔ مرغ یا ماکیان جوان فربه یا گوشت بره نافع است ازبرای صرع سوداوي * فالج واسترخا ولقوة ازاغذیهٔ صالحه ازبرای اصحاب فالج واسترخا ولقوة واسفید باج فراگرفته ازگوشت مخلف کبوتر تازه بپرواز آمده وگوشت کنجشک نر وگوشت چکاوک است * تشنج صاحب تقویم الادویه گفته تغذي باسفید باج متخذ ازاکارع جدی اوحلان که باسفناج وروغن بادام شیرین پخته باشند صالح است اصحاب تشنج یبسي را مؤلف گوید که اسفید باجات دسمهٔ متخذ ازگوشت بزغاله وگوشت بره یا گوشت چوزهٔ مرغ ومسکهٔ گاومیها شند ازاغذیهٔ مفیده از برای اصحاب تشنج یابس * اسفنج بکسراول وسکون سین مهمله وفتح فا وسکون نون وجیم بفارسي ابرمرده وابرکهن ونشکرد کازران وبهندي موابادل وبترکي بلوط وبعربي زبد البحري وسحاب البحر وغمامه وغیم ونشافه وصوف البحاميين و هرشفه وبیوناني صیفونا مند وآن چیزیست که برروی سنگهای کنار دریا متکون میشود وقسمی ازان که متخلخل ووسیع الثقب است ونرم شبیه بنمد وپرسوراخ مادة گویند وقسمیکه باصلابت وثقبهای صغیراست نروآن کرم است دراول وخشك است دردوم محلل ومجفف قروح عمیقه وارزام بلغمیه وریشها وسوختهٔ آن باقوت جاذبه است وچون تازهٔ آن باسرکه ممزوج باآب تونموده یا باشراب ترکرده برجراحات تازه بکنند التیام دهد وبالخاصیت قطع نزف الدم کند ومطبوخ آن باعسلی یا باآب خالص جهت التیام زخمها وذرور خشك آن مجفف قروح عمیقه وهمچنین کف اشتن پارچهٔ درست خشك آن اگرچه بقعر زخم فرسد جهت آنکه اسفنج را باوجود قوت مجففه قوت جاذبه نیز هست وسوختهٔ آن جهت منع نزف الدم قوي تراست وجهت رمد یابس وجلاء باصره وقتیکه تازهٔ آن رابه تنهائي ویاباپنبه ویا باریشهٔ کتان سوخته بپاشند ومفتح افواه عروق مضمومه وجراحات جاسیه ومحرق مغسول آن درادویهٔ عین نافع است وچون قطع آن رابقدریکه توان فروبرد بخیاطهٔ ابریشمی مضبوط بسته بلع نمایند وسر خیاط را بدست بگیرند ولمحهٔ صبر کنند جذب رطوبات کرده بالیده کرد دبعدازان خیاط را بکشند تا ازگلوبیرون آید دراخراج زلو وخارکه چسپیده باشد بیعدیل است وچون ریزه ریزه نموده بمقراض وبروغن زیت چرب نموده بکنارند تاموش بخورد میکشد اورا وچون پارهٔ اسفنج خشك راکه دران مطلق تري نباشد بقفرالیهود یا بزیت آلوده کرده یک سرآن را باآتش فروزند وسرد یکرا برموضع قطع یا بطکه خون ازان بند نشود بکنارند که حرارت آن بران موضع برسد وداغ کنند آن را وخاکستر آن نیزبران ریخته شود درساعت بند میکند خون رابه سبب چسپیدن وگرفتن آن افواه عروق را وهمچنین خاکسترسوخته وچرب نمودهٔ آن بروغن زیت ذرورا وشرباجهت نفث الدم داخلي وخارجي مفید است ودرمصر کازران آن رادرآب مینهند وآب آن راگرفته درجامه میمالند واسفنج مضربا حشا ومصلح آن رب غوره یاریباس وسنگهاکه درجوف اسفنج بهم میرسد رتفتیت حصاة مجرب است وچون خواهند که بیاشامند اسفنج را باید مقرض کرده بیاشامند * دستور تقریض آن بدستور قرض ابریشم است که بنهایت ریزه قرض نموده بکاربرند زیراکه درهاون کوبیده نمیشود دستوراحراق اسفنج آن است که آن رامقرض نموده درکفچهٔ آهني کرده برسرآتش کنارند وبکفچهٔ آهني برهمزنند تاقابل سحق شود پس سحق نموده استعمال نمایند * دستورغسل اسفنج محرق آن است که محرق آن نرم سائیده درپیالهٔ آب کرده برهم زنند پس آن رادرپیالهٔ دیکر کنند وآنچه ته نشین باشد بازسحق نموده بدستور مذکور غسل نمایند اگرآن تتمه درسحق نیاید خشك کرده بازاندکی بسوزانند وسحق نموده بدستور مذکور غسل نمایند وآبهای پیالهٔ دوم رابکنارند تاته نشین شود وازغبار محافظت نمایند وچون ته نشین شد

بجر علقه آب آن را بگیرند و مغسول آنرا اقراص ساخته خشك نمایند و در وقت حاجت بکار برند * دستور سفید کردن اسفنج
جهت زینت قسم مادهٔ تازه آن را با آب تر کرده و اگر آب دریا یا آب رمادی باشد بهتر است و روزها در آفتاب و شبها در ماهتاب
گذارند و مکرر این عمل کنند تا سفید گردد و برای غیر زینت با آب خالص باید شست با املاح خوب نیست * امراض الاذن
چون فرا گرفته شود از اسفنج فتیله و شب در گوش گذاشته صبح بیرون آورند میباشد نافع از برای وجع اذن حادث از رفتن
آب در گوش بجهت آنکه اسفنج جذب میکند آب را بخود و چون آورند آنرا آب را نیز با خود بیرون می آورد و درد دور میگردد
* اسفندان شرابی کثیر المنافع است * صنعت آن خیربوا جوزبوا زنجبیل دارچینی بسباسه وج ترکی اشنه سنبل الطیب سعد
کوفی فلفل دار فلفل زرنباد قسط تلخ قرنفل زعفران مصطکی رومی کبابهٔ چینی درونج عقربی قاقله شقاقل پوست زرد اترج
حب بلسان از هریك سه درم کوفته در کیسهٔ کتانی کرده در دو صد من شراب یا زیاده اندازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند
* اسفیداج معرب سفیداب فارسی است و بعربی باروق و بیونانی سمونیون و همینون گویند و بعبرانی باروق و بسریانی
اسقطیقا و بهندی سفیده نامند و کزمان به ترکی اسم اسفیداج است و آنچه از قلعی ترتیب دهند آن را سفیداب رومی و سفیداب
کاشغری نامند و بهترین اقسام سفیداب آن است که متخذ از رصاص ابیض که قلعی است باشد و سبك و نرم باشد و بعد از آن
از رصاص اسود که آبار باشد و دستور اتخاذ سفیداب بانحا است و ذکر کرده خواهد شد انشاء الله تع و دستور غسل آن نیز
و اسفیداج سرد است در درجهٔ سوم و دو دوم نیز گفته اند و خشك است در درجهٔ دوم و غسل او شرط است تا لطیف و مجفف و بی لذع
شود و آن مبرد و مسدد و مغری و قالع گوشت زیاده و مدمل قروح و نافع از برای سوختگی آتش با بیاض بیض که پارچه را بدان
تر کرده بر موضع سوختگی اندازند و چون خشك گردد تبدیل نمایند و با سرکه و روغن گل سرخ و بنفشه جهت درد سر و با
شیر جهت ورمهای حارهٔ مفاصل مجرب است و جهت زخمها و شقاق سفل و درد چشم و بثور آن و بیاض رقیق چشم حیوانات
و با شیر دختران و سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و با آب عنب الثعلب و رادعات جهت باد سرخ و بثور و نزف الدم و حکه
و ورم حار و حرق النار و حرق آب گرم و چون آنرا مکرر بشویند و تسقیه بگلاب کرده خشك نمایند در آفتاب جهت درد چشم
حار نافع است و در مراهم با اقلیمیا و آب بنج جهت منع روئیدن مو مجرب دانسته اند و جهت دفع بد بوئی زیر بغل و کنج ران
و حمول آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و آشامیدن آن مورث خناق و مانع حیض و حمل و چون بر لسع عقرب
بحری و تنین بحری بمالند نفع میبخشد آن را و زنان بر پیشانی و جاهائیکه خواهند موی آن را بکنند مالیده موی را نرم
میکنند پس میکنند باسانی بیدرد و الم و زیاده از یکدرم آن کشنده است و بدلش ابار و اسرنج است * اسفیداج الجصاصین بفارسی
سفیداب یزدی نامند آن سنگی براق صفایحی است که در یزد و نواحی اصفهان از معدن گچ و امثال آن حاصل میشود و آن جالی و
مغری و رافع آثار جرب و صافی کنندهٔ بشره و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف و طلای آن با آب جهت باد سرخ و اورام
حاره نافع و خوردن آن کشنده است * دستور اتخاذ اسفیداج اقسام است قسمی به تعفین است و آن چنان است که بگیرند
صفایح قلعی و سرب را و انگور را با دانهٔ آن کوبیده بر آن مالیده در ظرفی کرده در مکان نمناك گذارند تا همه آن حل گردد
و یا صفحهٔ قلعی و سرب را سوراخ کرده با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه بیرون
نرود و بهر چند روز آنچه از سطح آن صفایح سفیداب گشته در سرکه داخل شده باشد باید گرفت و باز انگور کوبیده بر آن صفحه
مالیده گذاشته تا همه آن سفیداب شود و باید که در تحت قطعات آن در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هرچه از آن ریخته شود

دران ظرف جمع کردد قسمی دیکر آنکه قلعي وسرب را درظرف مشبک سفالین کذاشته آنظرف را درظرفی که سرکهٔ انکوری بسیار تند کرده باشند بکذارند وظرف مشبك را درسرکه معلق بیاویزند تا تمام سفید آب شود پس ازسرکه جدا کرده درآفتاب خشك کرده بسایند وهرچه سفید آب نشده وسائیده نشود بازباید تکرار عمل نموده * طریق دیکردر اتخاذ سفید آب به تعفین که آن راسفید آب کاشغري وسفید آب رومي کویند آن است که بکیرند صفایح قلعي راوبانکور کوبیده باسته آغشته نموده برروي هم کذارند ودرخم سرکه درظرفیکه سرکه داشته باشدنهند وسرخم را محکم بندند که بخارسرکه بیرون نرود وقلعي بمرورایام ازهم ریزد وسفید آب شود پس ازان ظرف بیرون آورده خشك کنند وبسایند وانچه باقي ماند دران همین عمل راتکرار کنند تامه قلعي سفید آب شود پس آن راغسل دهند تا ترشي آن دور کردد واجزای استهٔ انکور ازان دورشود واما اتخاذ سفید آب بطریق احراق مذکور میشود واکر مبالغه دراحراق آن شود اسرنج میکردد * دستور اتخاذ اسفیداج بطریق احراق آن است که رصاصین را بسیار پهن کرده وصفحهای بسیارنازك ساخته برباالای هم چیده برروی هرصفحه قدری کبریت سوده بپاشند ومقدارکوکرد باید بازای هرصد مثقالی پنجدانك زیاده نباشد پس باتش ملتهب کرده باپارچهٔ آهني برهم زنند تاخاکستر شود وچیزی ازسرب وقلعي نماند وازبخارآن محترزباشند که باعث غشي وهلاکت میکردد وانچه ازرصاص اسود است ابارکویند وچون بیشتر بسوزانند اسرنج میشود قسم دیکرقلعي یا اسرب را درظرف سفالي کذاخته باکفچهٔ آهني برهم زنند تا مانند خاکسترکردد پس دردیک یا کوزهٔ سفالي مطین کرده یکروزآتش درزیرآن کنند تاسفید شود وهرکاه خوب سفید نشود باید قدری سرکهٔ انکوري کهنه برآن بپاشند ویك هفته بکذارند قسم دیکرعمل اسفیداج بطریق احراق باید قلعي یا سرب را درظرف سفالین صفایح کرده درتون ویادرتنور احراق نمایند * خوردن اسفیداج واعراض طاریه براین بدانکه عارض میکردد شارب آن راولا ثقل درزیرناف ووجع معده وتمدد اعضا وقولنج قوي وخشکي دهان وحلق وسقوط اشتهاو سفیدي زبان وخشك ولثه واحساس سردی درد ماغ وعرق غیرمستوي وکسل واسترخای اعضا وسرفهٔ خشك وکرب وفواق و خناق درقرب موت * ومداواي آن اولا خورانیدن مغزنان کرم وکنجد مقشرباطلا است که نوعی ازشراب است پس خورانیدن ماء العسل مطبوخ باانجیروخبازی وقئ فرمودن قئ بلیغ بخاکسترچوب انکوریا بشکوفهٔ اقحوان یا بشکوفهٔ سوسن آسمانجوني یا بمغزشفتالوی کوبیده بطبیخ روغن سوسن یاشراب کند ریاشراب صمغ آلویارطوبت درخت بق یاآب کرم وبسا است که انتفاع می یابند بخورانیدن عصارهٔ ثافسیا ولبن سقمونیا باماء العسل وتحقین بحقن لینه باردهٔ معتدله پس نوشیدن طبیخ بزرکرفس والیسون وزازیانه وافسنتین وقئ فرمودن باینها نیزباماء العسل یاآب خطمي تازه وخبازي و لعاب تخم کتان وروغن بادام شیرین وربوب حلوه وقند وصمغ عربي وروغنها وشیروشوربای چرب خورانیدن ودرآب سرد نشانیدن وهرلحظه روغن کل یاکافوروکلاب دادن واضمدهٔ باردهٔ رطبه بردل وجکرمالیدن وجدوارمجرب وفادزهر سیواني ومانند اینها بادوغ تازهٔ کاو آشامیدن وسویق جو وسیب شیرین وانارشیرین خورانیدن واسهال نمودن بدودانك محمودة باجلاب وبسیارمسهلات وهرکاه منجربتشنج شود بعلاج آن مبادرت نمایند بانچه درمعالجهٔ کلیه سموم مذکورشد وصاحب ذخیرهٔ خوارزم شاهي کفته که بعد ازقئ ربع درهم سقمونیا باماء العسل بدهند وبعدازان عصارهٔ افسنتین وسائرمدرات باماء العسل وضرروکشتن اسفیداج نه بکیفیت است بلکه تسدید وغوص دراعضا واین افعال درمصنوع از هرکه آن زیاده است واعراض واحوال وتدابیرآنرا درسرنج وزنجار خورده قریب بدین است * دستورغسل اسفیداج بدانکه

اسفیداج را باید که مغسول استعمال نمایند بچند سبب اول آنکه ترشی آن زائل شود انچه را از سرکه ترتیب دهند دوم آنکه حرارتی که از احراق دران بهم رسیده از غسل زایل شود تامبرد ومجفف بی لذع شود انچه را با احراق ترتیب داده اند سوم آنکه هردو قسم از شعشتن لطیف وسریع الفعل میگردد * صنعت آن آن است که اسفیداج را نرم سائیده در پیالهٔ کنند وآب برسر آن ریزند وبرهم زنند وآب را در پیالهٔ دیگر کنند که انچه مخلوط بآب باشد در پیالهٔ دوم رود را انچه در ته پیاله اول بماند باز بسایند وهمین عمل کنند ومکرر نمایند تا دیگر در ته پیاله چیزی نماند پس آنها را بکذارند تا ته نشین شود آب آن را بجرعلقه بکیرند وسفیداب را اقراص ساخته در پیالهٔ خشک نموده استعمال نمایند واکر مکرر بهمین طریق بشویند بهتر است * برود اسفیداج نجیبی مسکن حرارت چشم است * صنعت آن اسفیداج قلعی شسته پنج مثقال مارقشیشا صمغ عربی ساذج هندی مروارید ناسفته ازهریک سه مثقال روسختج شسته چهار مثقال کافور قیصوری نیم انک مشك ترکی نیم طسوج بلستور مقرر مرطب نموده بلستور را رود در چشم بپاشند * برود یکه قرحه ومورمرج را نافع باشد * صنعت آن سفیداب از زیزپانزده درهم اقلیمیا ده درم صمغ عربی هفت درم ونیم شادنج مغسول روی سوخته نشاسته افیون ازهریك دودرم صلابه کرده استعمال نمایند * ذرور اسفیداج مورمرج وبثره وقروح رطبه را نافع است * صنعت آن سفیداب قلعی سه درم اقلیمیای نقره دودرم ودود انک صمغ عربی یك درم ودود انک شادنج عدسی مغسول چهار دانک کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرور بارد کرمی چشم را به نشاند * صنعت آن اسفیداج رصاص شادنج مغسول مروارید مارقشیشا ازهریك سه درم صمغ عربی دودرم روسختج

---

چهار درم مشك کافور از هریک طسوجی کوفته بیخته ذرور نمایند * فصل دربیان شیافاتیکه اصل وعمود درآنها اسفیداج است * شیاف ابیض که در ابتدای رمد باشیر دختران سائیده استعمال میشود * صنعت آن سفیداب قلعی شسته هشت درم صمغ عربی چهار درم ونیم ودر نسخهٔ دیکر پنج درم کثیرا افیون ازهریک یکدرم سائیدهٔ بهسفیدهٔ تخم مرغ سرشته شیاف سازند ودرسایه خشك کرده درونت حاجت بکار برند ودربعضی نسخها اقلیمیای نقره یک مثقال داخل است ودرنسخهٔ دیکر افیون نیم درم است * شیاف ابیض که در انتهای رمد استعمال کرده میشود * صنعت آن سفیداب قلعی شسته هشت درم انزروت مربی بشیرخر کثیرا افیون از هریك یکدرم صمغ عربی چهار درم سوده بآب باران سرشته شیاف سازند * شیاف ابیض انزروتی افیونی به نسخهٔ سمرقندی نافع ازبرای رمد وحمرت درچشم وخارش وسوزش که ازکرمی بهم رسیده باشد وقروح وجوششی که درچشم واقع شود زائل کند * صنعت آن سفیداب قلعی شسته ده درم انزروت سفید جیدمد بر سه درم نشاسته کثیرا ازهریک یکدرم افیون نیم درم کوفته بیخته شیاف سازند ودروقت حاجت بشیر دختران سوده درچشم بچکانند * شیاف ابیض کندری مستعمل دردیدهٔ ملتحمه درزمان انحطاط بجهت پاک نمودن قروح اعضای مذکوره ازریم * صنعت آن سفیداب قلعی که کاشغری کویند شسته هفت درم انزروت مدبر کثیرا افیون ازهریک یکدرم صمغ عربی چهار درم کندر ذکر نیم درم کوفته بیخته بآب باران سرشته شیاف سازند عدد ادویه شش است * شیاف ابیض اقلیمیائی مستعمل درقرحهٔ قرنیه بعد از فصد وتلئین طبیعت جهت پاک نمودن قرحه ازچرک * صنعت آن سفیداب قلعی پنج درم صمغ عربی کثیرا نشاسته ازهریك یکدرم اقلیمیای نقره محرق مغسول افیون ازهریک یکدرم بلستور شیاف سازند عدد ادویه شش است * شیاف ابیض اقلیمیائی دیکر سفیداب قلعی شسته پنج درم افیون اقلیمیای نیم ازهریك یکدرم صمغ عربی نشاسته کثیرا ازهریك دودرم کوفته بیخته شیاف سازند * شیاف ابیض نافع ازبرای رمد ومسکن اوجاع عین است بعد از تنقیه وازبرای قروح عین وقروح اذن قطور بآن وازبرای قروح مجرای احلیل باشیر

دختر یا شیرخر سوده درمزرقه کرده در احلیل بچکانند * صنعت آن انزروت سفید سوده بشیرخر خمیر کرده بچوب گز بچسپانند وباتش ملایم بریان کنند پس بگیرند ازان دومثقال صمغ عربي کثیرا ازهریك سه مثقال حضض مکي نشاسته سفید اب کاشغري ازهریك یك مثقال کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته شیافها سازند هریك بقدرجوی ونگاهدارند وبوقت حاجت بکاربرند * شیاف ابیض افیوني درهمین شیاف مذکوریك مثقال افیون داخل نمایند * شیاف ابیض اقلیمیائي که همین منافع دارد * صنعت آن صمغ عربي کثیرانشاسته ازهریك دودرم اقلیمیا فضه محرق مغسول افیون ازهریك یکدرم اسفیداج شسته ششدرم مجموع رانیکوصلایه کرده سفیدهٔ تخم مرغ سرشته شیافها سازند ودروقت حاجت بشیرد خترسوده استعمال نمایند * شیاف ابیض وردي که بعد ازتنقیه درقروح اعضای مذکوره بکارآید * صنعت آن سفید اب قلعي شسته اقلیمیای ذهبي مغسول صبززرد سعوطري مغسول ازهریك ده درم گل سفید تازه که آن رابفارسي گل مشکي وبهندي گل میوتي وبعربي ورد صیني کویندشصت درم نشاسته سي درم افیون ده درم کثیرا بیست درم صمغ عربي چهاردرم سوده بآب باران سرشته شیافها سازند * صماد اسفیداج تبرید کنندتبریدي بلیغ شیخ الرئیس قدس سره فرموده که این صماد عجیب است درتبرید انچه واجب است تبرید آن * صنعت آن بگیرند سفیداب قلعي ومخلوط کنند بآن سرکه وآب کاسني تازه وصماد نمایند بآن بزموضعی که تبرید آن مطلوب باشد * طلای اسفیداج دراطلیه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد * فصل دربیان مراهمیکه اصل وعمود درآنها اسفیداج است * * مرهم اسفیداج به نسخهٔ شیخ الرئیس نافع جهت سوختکي آتش وجدا شدن پوست * صنعت آن سفید اب پنجدرم موداسنك یکدرم موم سفید هفت درم روغن گل دواوقیه موم رادرروغن گل اخته واسفیداج ومزداسنك رانرم سوده دران داخل کرده پیش ازانکه سرد کردد دزهاون سنگي کرده یك عدد سفیدهٔ تخم مرغ داخل کرده بدسته بمالند تامستوي کردد * مرهم اسفیداج دیکر به نسخهٔ شیخ الرئیس * صنعت آن موم سفید یک اوقیه درهه اوقیهٔ روغن گل گل اخته پنجدرم اسفیداج ودودرم موداسنك ویک مثقال خبث فضه ویکدرم کثیرا نرم کوفته وبحریر بیخته دران داخل کرده دزهاون بدسته بمالند * مرهم اسفیداج باسرکه به نسخهٔ شیخ الرئیس * صنعت آن اسفیداج مسحوق مغسول یك من دردورطل زیت داخل نمایند وبرهم زنند وده رطل سرکهٔ انکوري خالص اندك اندك داخل نمایند وبرهم میزده باشند تامنعقد کردد پس درظرف چیني یا شیشه نگاهدارند واستعمال نمایند * مرهم اسفیداج دیکرقروح اتف وبثور وخشکریشهٔ آن راونفاخات منفجره وقرحه ومولمه راکه ازحرق نار وحرق آب کرم وحرق روغن کرم وآهك بهم رسیده باشد مفید است * صنعت آن موم سفید یک جزوروغن گل سرخ چهارجزو موم رادرروغن بگدازند پس ازآتش فرودآورده سفید اب قلعي شسته نیم جزوداخل کرده قدری سفیدهٔ تخم مرغ اضافه نموده مدس جزوی کافورقیصوري بران افزوده درهاون بدسته بمالند تامستوي کردد پس درظرف چیني نگاهداشته استعمال نمایند * مرهم اسفیداج تابستاني کوشت برویانند * صنعت آن سفید اب ارزیزسه درم دم الاخوین انزروت صبززرد مرکنك رذکرازهریك دودرم سه درم موم رابروغن بگدازند ودارو هارا کوفته بیخته بآن ممزوج سازند ودرهم بمایندتامرهم شود * مرهم اسفیداج کافوري دیکر * صنعت آن موم سفید دودرم روغن گل سرخ چهاردرم موم رادرروغن بگدازند پس سفیداب قلعي شسته ششدرم داخل نمایند ودرحالت شدت حرارت نیداتك کافورقیصوري افزایند * مرهم اسفیداج دیکر * صنعت آن موم سفید کافوري هفت مثقال روغن گل سرخ چهارده مثقال گل اخته سفیداب قلعي شسته موداسنك

ازهریك پنجدرم سحق نموده اضافه کرده بدستورمرهم سازند * مرهم اسفیداج کافوري دیگر به نسخهٔ ابن جزله گفته که
این مرهم حرارت را سود دارد وسرد کنندهٔ حرارتست وگوشت بروياند * صنعت آن موم سفید سفیداب ارزیزازهریك
دودرم روغن گل بقدرحاجت موم وروغن رادرهم بگذازند وسفیداب رادران داخل کنند وبپزند واگرحرارت زیادهٔ
باشد اندك کافورزیادهٔ کنند وازبرای سوختگي آتش وزخم وحرارت مرداسنك پنجدرم زیادهٔ کنند * مرهم اسفیداج
که صاحب ذخیرهٔ درقروح اذن برای تجفیف قروح ذکرکرده * صنعت آن سفیداب ارزیزمرداسنك مسحوق ازهریك
پنجدرم بایکمن زیت درهم آمیخته برسرآتش نهند وپنج من سرکهٔ انگوري اندك اندك داخل کنند وبجوشانند تابقوام
آید * مرهم اسفیداج به نسخهٔ حکیم مؤمن جهت مزاج حاروروياندن گوشت ورفع بثور بلخیه وامثال آن بغایت نافع
* صنعت آن مرداسنك پنج مثقال باسرکه بسایند وباروغن گل تسقیه کنند تاغلیظ گردد وپنج مثقال سفیداب قلعي شسته
واندکی کافورنرم سوده اضافه نمایند وبکاربرند * مرهم اسفیداج کافوري به نسخهٔ حکیم مؤمن تمامي قروح حاره وسوختگي
آتش وجمرهٔ ونمله رامجرب است * صنعت آن چهاردرم موم رادرپانزدهدرم روغن گل گداخته باسفیداب قلعي شسته دهدرم
کافورقیصوري یکدرم بسیارنرم سوده نیکوممزوج نمایند وبکاربرند * مرهم اسفیداج نافع ازبرای قروح ورمي وآبلها که از
سوختن آتش وآب گرم بهمرسد * صنعت آن موم سفید مصفی بروغن گل سرخ گداخته سفیداب قلعي داخل کرده ازآتش
فرودآورده برهم زنند وچون سرد شودسفیدهٔ تخم مرغ داخل کرده سحق نمایند تاغلیظ شود ونگاه دارند وگاهی اندك
کافوردا خل کنند * مرهم اسفیداج دیگرنافع ازبرای حرارت مفرط واحتراق وقروح دراعضای عصبانیه مرکاه بوده باشد با
حرارت * صنعت آن سفیداب قلعي پنجدرم مرداسنك سفیدکرده پنجدرم موم سفید یک اوقیه روغن گل سرخ شش سیر بگذارد
مقرراز مجموع مرهم سازند * مرهم اسفیداج مشهور بمرهم سیاه که حکیم عیسی فرنگي برای عالمگیرپادشاه آورده جهت زخم شمشیرو
گاردوخنجروغیرهاودمل مجرب است * صنعت آن سفیداب قلعي چهل بیست وچهارمثقال قنه که بهندي کنده بهروزه گویند هجده
درم موم زرد پانزده مثقال روغن کنجد تازه چهل وهشت مثقال اول روغن کنجد رادرظرف مسی سرخ بي قلعي گرم کنند و
دران سفیداب رادا خل نمایند وبجوشانند تاخوب سیاه شود وبچوب نیم حرکت میداده باشند وعلامت خوبي سفیداب آن است
که باروغن خوب ممزوج گردد وته نشین نشود بعد ازان قنه وموم رادا خل نمایند وبآتش ملایم طبخ دهند وبرهم زنند تابقوام
آید یعني چون سرد شود منجمد وچسپنده باشد پس برداشته درظرف چیني یانقره نگاهدارند وعند الحاجت قدری ازان
برپارچه صفیقی پهن کنند وبرزخم گذارند وهرروزتبدیل نمایند واگرهرروزتبدیل نکنند نیزخوب است لیکن باید که آنرا
صاف کرده باشند ازریم وآلایش وگرم کرده برموضع جراحت نهند وروزموم البته تبدیل باید نمود واگرهرروزتبدیل
نمایند بهتر وسریع الاثراست وذمامیل راهم پخته وهم منفجروهم ملتیم می گرداند وقروح وجروح راازابتدااتاانتها نافع
است * مرهم اسفیداج کافوري * صنعت آن سفیداب کاشغري مرداسنك کاتهندي شسته موم سفیداز هریك دوازده مثقال
روغن زیتون روغن کنجد ازهریك سي مثقال ودرنسخهٔ دیگراز هریک شصت مثقال است موم رادرروغنها گداخته اجزا کوفته
بیخته بآن ممزوج نموده درهاون سنگي بدسته نیکوصلایه نمایند ودرآخرکافورقیصوري سه مثقال سفیدهٔ تخم مرغ هفت عدد
اضافه نموده بازبدسته بمالند تایکسان گردد واستعمال نمایند * اسفیل لغت یوناني است واسقال واسقیلانیز گویند ودربعضی
لغات اطیطرون وبعربي بصل العنصل وبصل الفاروبصل البروآن راعنصل وعنصلان نیزوبفارسي پیازدشتي وپیازموش چهت

آنکه کشندهٔ موش است وبهندي کندري نامند وآن کثیرالوجود است در اکثر بلاد ونساجان هند اکثر لعاب آن را جهت استحکام بریسمان میمالند وآن پیازیست بزرک تا بوزن نیم رطل وزیاده نیز میشود وبرک آن شبیه به برک زنبق وسوسن ونرکس وکندنا وساقش بی تجویف وسبز مائل بزردي وکلش مائل بسیاهي وبعضی سفید واندک خوشبو وتخمش مانند تخم پیاز بزرک وبهترین آن امرودی شکل زرد مائل به سفیدی براق شیرین طعم با حدت وتلخي متوسط در بزرکي وکوچکي کرم در سوم وخشک در دوم با رطوبت فضلیه بسیار ولزوجت محرق ومقرح جلد لیکن بعد طبخ وتشویه شدت حدت آن زایل میکردد وجاذب خون است بظاهر جلد وجهت صرع ومالیخولیا وشقیقه ودرد سر بارد ونسیان وتقویت باصره وحدت آن ومنع نزول آب درچشم ودرد کوش وقیء الدم ومقوي معده وهاضم طعام ودافع ایستادن طعام بر سر معده ومنقي اعضا وجالي ومفتح ومحلل وملطف اخلاط لزجهٔ غلیظه وجهت یرقان واستسقا وصلابت طحال وعرق النسا ودرد مفاصل ووجع آن وتقویت بدن وحفظ صحت آن وضیق النفس وسرفهٔ کهنه وربو وخشونت سینه ومقوي حلق وزهر هوام وسنک مثانه وعسر بول واوجاع اعصاب وادرار حیض واسقاط جنین وقروح باطني ومسهل اخلاط غلیظه است خصوصا مشوي آن که با شش مقدار آن نمک وقدری روغن سرشته مقدار یک مثقال ونیم آن را ناشته بخورند اسهال نیکو می فرماید وچون بر ثوالیل و شقاق عارض از سردی هوا بمالند زائل میکرداند آن را وچون با دو چندان عسل کف کرفته بپزند جهت ربو وکرفتکي آواز نافع است وچون تشویه نمایند دو بیضهٔ مرغ را در جوف یک عنصل وبکذارند تا نضج یابد پس بخورند آن بیضتین را اسهال می آورد وزائل می کرداند زمن را یعني زمین کیر شدن از مرض را وچون غیر مشوي آن را بانطرون بقدر ربع آن کوبیدهٔ در پارچهٔ بسته موضع داء الثعلب را بآن چندان بمالند که خون آلوده کردد موی برویاند واکر محتاج به تکرار عمل باشند بعد از رفع جراحت تکرار عمل نمایند ومالیدن عنصل غیر مشوي را بر بدن باعث قرحه واذیت اوست واصلاح آن بمالیدن مرداسنک سائیده بآب نمایند وآشامیدن نه قیراط آن که در عسل پخته باشند در احتباس بول ودرد معده وسوء هضم وتقویت معده ویرقان وسرفهٔ کهنه وربو ونفث الدم ونفث مدهٔ رئه ومغص نافع وکفته اند که اکر نه قیراط اسقیل مشوي را با ماء العسل بخورند جذام را نافع است وآب برک آنرا که با دو چندان عسل بقوام آورند جهت ربو وضیق النفس نافع وپاشیدن آب طبیخ آن در خانه وبدستور تعلیق آن جهت طرد حشرات وهوام مؤثر است و چون ریزه ریزه کرده بروغن زنبق بجوشانند تا پیاز خشک شود طلاء روغن مزبور جهت جمود اطراف از سرما زدکي و درد مفاصل ونقرس ودرد کوش وسدهٔ آن مؤثر وباموم وقلیلی کبریت جهت قروح شهدیه وجرب متقرح ویابس وحکه و حزاز وبازفت وحنا جهت بثور یابسهٔ سر اطفال مفید ویک قیراط عنصل وریشهاي آن که باهم کوبیده باشند مقیء قوي و ضماد پختهٔ آن با سرکه جهت کزیدن افعي نافع است وکویند بوی آن کشندهٔ مکسهای کرنده است وبالخاصیت قاتل موش در ساعت چون ازان بخورد وداشتن آن با خود یا در مکان موجب هرب سباع وهوام ومار وقمل ومورچه ومکس است وچون آن را کوبیده وفشرده وبا آب آن کرسنه را خمیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید است وکویند که خشک وزائل میکردد در یکروز وبدبو نمیشود وآب ازو جاری نمیکردد وچون مغز عنصل را با سرکه کوبیده در حمام بر بهق بمالند بهقی که بهیچ دوا زائل نشود زائل سازد ومجرب است وچون عنصل را نزدیک تاک غرس نمایند انکور را باصلاح آورد وغرس آن در پای درخت انار وسفرجل مانع ریختن شکوفهٔ آن است واصلي ندارد * امراض الراس لیثرغس مسیحي وشیخ الرئیس

ودیگران گفته اند که چون اسقیل را برسنگ صلایه سائیده برسر صاحب لیثرغس به تنهائي ویا باخل خمر ویا بامثلث سرشته ضماد نمایند نفع میبخشد آن را وتحلیل میدهد ورم را واگر ضماد نمایند برهردوساقی اوجذب مینماید ماده را باسفل

*سبات ابن نوح گفته که چون ضماد نمایند اسقیل صلایه کرده باخل خمرسرشته برهردوپا وفخذین وساقین صاحب سبات موجب تنبیه او میگردد *دوارو سدروصرع ومالیخولیا خوردن اسقیل مشوي مقدار یک مثقال نافع است دوارو سدروصرع ومالیخولیا را جهت آنکه مقوي معده وقوت هاضمه وملطف ومحلل البخره وفضول است وبالضرورة چون هضم ونضج کامل شد فضول وابخره وادخنه البته کم میکردانند پس ازین جهت نافع است ازبرای امراضی که سبب آنها فضول غلیظه وابخره وادخنه باشند ازان جمله امراض مذکوره اند وهمچنین باشراب عسلي یاباعسل سرشتهٔ آن *نسیان تضمید سرباسقیل برسنگ هائیده باآتش کرم کرده آن مقدار که للذع وحدت آن کم کردد نافع است نسیان را بتنهائي یاباچیزهای دیگرمانند اندکی خطمي وقدرقلیل افسنتین وصبرومرمکي ومصطکي اجزا متساوي درمقدار یاغیرمتساوي بقدرحاجت وباید که اسقیل بوزن جمیع باشد وامر نمایند که تیغ زنند برساقین وبچسپانند محجمه برساقین وقدمین ویافخذین ویارکبتین اوویعدازان بمالند بران اسقیل کوبیده کرم نموده به تنهائي یابا این ادویه صعتر فارسي مویز ج ازهریك ده درم برک خودل تریکل سنهٔ کوچکي اشنه سه درم همه رایکجا جمع کرده بسیار بکوبند وباروغن یاسمین یاروغن سوسن یاروغن غاردرهاون بدسته بسایند تاچون مرهم شود وبرقدمین وساقین اوضماد نمایند بسیارنافع است جهت آنکه هوکاه استفراغ کرده شود مادهٔ ازساق وقدم البته منجذب میکردد انچه حاصل است دردماغ ازمادهٔ بسوی اسفل برای ضرورت خلاء وبجهت مشارکت میان ساقین وقدمین بدماغ *استرخاوفالج ولقوه آشامیدن مشوي آن به تنهائي یامعجون ویاعسل نافع است ازبرای امراض مذکوره وتخم آن ملین طبع است وجهت مغص ودردمقعده ودردچشم نافع وچون کوبیده باسرکهٔ خمرحبها سازند ویکعدد آن رادرمیان انجیر کذاشته یکروزدرمیان عسل رقیق خیسانیده بیرون آورند وانجیررا بمکند وبعدازان براثرآن آب کرم بنوشند یاآبیکه دران بوره جوشانیده باشند بیاشامند دفع قولنج صعب نماید واسقیل مضرمحرورین ومکرب ومضرعصب صحیح ومصلح آن حماما است ومصدع ومورث غشیان ومقرح ومقطع ومصلحش قند ونبات وبعضي گفته مصلح آن سکنجبین است وبعضي گفته شیرتازه دوشیده وبعضي گفته شرابیکه بسنك تفته داغ کرده باشند وربوب فواکه اسقیلي که تنهاروئیده باشد در زمین ردي شدید الحرارت حاد وقتال است ومداراي آن بقي فرمودن راشیای مذکوره وزردهٔ تخم مرغ درسرکه پخته و صماق وسفوف وبزوروروغانبات ومسکه یعني زبدوسفوف مقلیاثا است وقدرشربت اسقیل تادودرم است وبدلش کویند بوزن آن اسقوردیون است که سرصحرائي باشد وقردمانا نیزومثل آن وثلث آن وج وثلث آن حماما است* طریق خصي کردن اسقیل چون اسقیل را اززمین بیرون آورند سزاوار آن است که آنرا خصي کرده نکاهدارند وطریق خصي کردن آن آنست که ساقي که درمیان آن است بکشند که تازخوف آن بیرون آید پس قطعهٔ خزفي راباآتش سرخ کرده سرآن راداغ کنند بنحویکه قوت آن باطل نکردد و نکاهدارند* تشویه اسقیل بدانکه نباید اسقیل غیرمشوي رادرمشروبات استعمال نمود مکرآنکه مطبوخ آنرا استعمال نمایند که آنوقت احتیاج به تشویهٔ آن نیست *صنعت تشویه آن آنست که اسقیل را بخمیرآرد کوسنه بکیرند پس برروي آن خمیرکل زرد بکیرند ودرتنورکرم بکذارند که تشویه یابد ویخته کردد وعلامت پختکي آن است که پوسیده شود وپوست آن جدا کردد قسم دیکرآنکه اسقیل را بخمیر بکیرند ودرتنورکرم بالاي آجري بکذارند تا خمیر پوشته شود ونضج یابد ومشوي کردد تشویهٔ معتدلي پس

بیرون آورده گل وخمیر و پوست آن را دور کرده بکارد چوبی ورق کرده بریسمان علف کتان کشیده چنانکه قطعات بهم بچسپند ودرسایه بیاویزند تا خشک کردد وحکیم میرمحمد مؤمن گفته که طریق تشویهٔ او آن است که اسقیل را پاک کرده بخمیر گرفته در تنور بالای آجر کذارند تا خمیر برشته کردد دیکری گفته که دستور تشویهٔ آن آنست که درخمیر گرفته درزیر آتش کنند تا خمیر پخته شود مانند نان پس خمیر را ازان دور کرده استعمال نمایند * طریق مشوی کردن اسقیل مستعمل در معاجین که بهترین طریق است آن است که آن را در گل حکمت یا خمیر بکیرند و درزیر آتش بکذارند تا مشوی کردد پس بیرون آورند و گل یا خمیر را دور کنند وبی آنکه کارد بران برسانند پوست آنرا دور کرده مغز آنرا پاره پاره نموده در رشتهٔ کتان کشند بهمان طریق ودرسایهٔ که باد وکرد بران نه نشیند خشک نمایند پس نرم کوبیده داخل معجون نمایند * فصل در منافع خل اسقیل وسکنجبین اسقیلی بدانکه خل اسقیل که خل عنصل وبفارسی سرکهٔ عنصل نامند وهمچنین سکنجبین مصنوع ازان مقطع اخلاط غلیظهٔ لزجه ودافع مواد سوداویهٔ حادثه از احتراق بلغم وامراض حادثه ازان ومقوی معده ودماغ است وامراض دماغیه مانند مالیخولیا وجنون ووسواس سوداوی وصرع وصد رودوار وسبات ولیثرغس ونسیان وفالج ولقوه وسکته واسترخا شربا و طلاء واوجاع اذن که باقرحه نباشد وثقل سامعه راقطورا وامراض فم ولثه ودندان را ازبخر وتعفن لثه وتحرک اسنان وسستی گوشت مابین اسنان وجریان خون سائل ازعمور نافع است نه به قبض بلکه به نشف رطوبات ازان وتطیب نکهت وجلای دندان شربا ومضمضهٔ وامراض صدر وقصبهٔ ریه را از کرفتکی آوازوسرفهٔ بلغمی وربو وضیق النفس به تنقیهٔ اخلاط لزجه ونشف رطوبات ازآنها شربا وامراض کبد را ازیرقان وسوء القنیه واستسقا وجساوهٔ طحال وتفتیت سنک مثانه وعرق النسا و احتناق رحم وتقویت اعضای ضعیفهٔ مسترخیه وحدت ذهن وبصر وتقویت هاضمه وکسیکه طعام درمعدهٔ او هضم نشود شربا و برای رفع سموم شربا وطلاء مفید ومقدار شربت آن از قلیلی تا دو اوقیه ونیم است که بتدریج اضافه نمایند ودرهر علت ومزاج بقدر لائق آن دهند * امراض الراس لیثرغس مسیحی گفته سزاوار آن است که علاج کرده شود لیثرغس را تحقنهای حاده وچون پاک شود بلغم وفرود آید بلغم ازسر به الند برهردوساق آن سرکهٔ اسقیل وغرغره فرمایند صاحب آنرا به سکنجبین فراکرفته ازسرکهٔ اسقیل به تنهائی یا با یارج فیقرا ابن سرابیون گفته که طلاکردن سرکهٔ اسقیل برسرصاحب لیثرغس درشب و روز چند مرتبه نافع است آنرا شیخ الرئیس گفته که چون ضماد کرده شود عنصل برسرصاحب لیثرغس خصوص ترآن منتفع میشود بآن بسیار ونیز گفته اند که چون صاحب لیثرغس ینوشد از ان تا چهل روز بدین قسم که ابتدا از دو درم نماید واندک اندک بیفزاید تا به بست درم برسد ازاله علت می نماید وغرغره بآب عنصل با عسل نافع است ازبرای لیثرغس چون استعمال کرده شود نزد انتهای مرض بعض اطبا گفته که چون اسقیل را برصلایهٔ حجری صلایه کنند ومخلوط نمایند بخل خمر یا بمثلث وضماد کنند برسرصاحب لیثرغس تحلیل ورم میدهد واکر ضماد کنند بآن هردوساق او را جذب مادهٔ باسفل میکند * سبات ودوار وسدر ابن نوح گفته که چون اسقیل را محق نموده بسرکه سوشته ضماد نمایند برهردوپارهردوفخذ وهردوساق صاحب سبات موجب تنبیه او است ونافع است صاحب سبات را آشامیدن سرکهٔ آن اندک اندک مانند قهوه وغرغره نمودن بآن ومالیدن آن خصوص آنکه حادث از اجتماع بلغم در معده باشد ونیز گفته اند که نافع است آشامیدن ومالیدن آن مطلق سبات بلغمی را ونیز نافع است ازبرای سبات بعد از تنقیهٔ استعمال غرغره به سکنجبین عنصلی به تنهائی یا با یارج فیقرا وبصل اسقیل مشوی نافع است ازبرای دوار وسدر وخل آن نیز نافع است بارد آن هردوار وهمچنین سکنجبین وشراب آن * مالیخولیا وجنون خوردن اسقیل مشوی نافع

است از براي مالیخولیا بجهت آنکه از خاصیت آن تقویت معده و نیکو نمودن هضم و تحلیل فضول و ابخره است پس بضرورت نافع است از براي امراضي که بوده باشد بسبب آنها بسیاری فضول غلیظه و ابخره وادخنه و از جمله انها مالیخولیا است وگفته شده که اسقیل نافع است از برای مالیخولیای سوداوي و وسواس خصوصا سرکهٔ آن وسکنجبین متخذ از سرکهٔ آن وچون سرکه عنصل را اندک اندک ناشتا بطریق قهوه بنوشند نافع است از برای مالیخولیاي حادث از سوداي محترق از بلغم وسرکهٔ آن نافع است از برای جنون عارض از سودا * صرع چون اسقیل ملطف و محلل ابخرهٔ و مقوي معده و قوت هاضمه است وظاهر است که هرگاه هاضمه قوي باشد غذا نیکو هضم میگردد و تولید فضول و ابخره وادخنه کم میگردد پس بالضرورت میباشد نافع از برای امراضیکه بوده باشد سبب آنها بسیاری فضول و ابخره وادخنه وصرع از انجمله است ابن جزله گفته که آشامیدن آن نافع است از برای صرع ومقدار ماخوذ از ان یك مثقال است وابن تلمیذ گفته که چون اسقیل حار و یابس است در سوم نافع است از برای صرع و آشامیدن خل آن نیز نافع است از برای صرع و غرغره کردن بخل آن وهمچنین از سکنجبین آن به تنهائي ویا بایارج فیقرا نافع است از برای صرع و پیاز اسقیل مشوي معجون بعسل مصفی نافع است از برای صرع نفعي بین وهرگاه گرفته شود از اسقیل مشوي مقدار یک مثقال و نرم کوبیده بیاشامند با شراب عسلي نافع است از برای صرع نفعي بین و نیز حسو نمودن بسرکهٔ اسقیل و ناشتا خوردن آن نافع است از برای صرع شیخ الرئیس گفته که از ادویهٔ نافعه از برای صرع سکنجبین عنصلي است خصوص آنکه بیاشامند در زمستان هر روز مقدار یک مثقال با آب گرم و در تابستان با آب سرد سمرقندي گفته که اگر بوده باشد صرع بمشارکت قلمین یا ماقین یا هردو دست از ریحي بارد که مرتفع گردد از ین اعضاء بسوء دماغ علاجش در حالت نوبت بمتن فوق آن موضع است وگرم کردن آنموضع تا دفع گردد مردی آن خلط و عضو و اما در حال غیر نوبت تنقیهٔ بدن است از بلغم و تقویت مزود ماغ و تسخین آن باشامیدن سکنجبین اسقیلي با شراب اسطوخودوس * طبری در کناش خود که موسوم است بمعالجات بقراطي گفته که هرگاه بوده باشد صرع بمشارکت معده باید که علاج کرده شود اول مرتبه بفصد صافن در وقتیکه بوده باشد میان آن وقت ومیان صرع بعد زماني که ممکن باشد پس قی بفرمایند اورا بعد از فصد اگر باشد آن شخص از کسانیکه ممکن باشد او را قی کردن و قوت نیز رخصت دهد قی کردن را باین مقی که ذکر میکنیم که ابتدا کنند بخورانیدن ترب با نمک و خردل پس بخورانند او را مراقهٔ اسفید باجي که پخته باشند در ان شبت بسیار و ترب پس امر کنند اورا باشامیدن سکنجبین با آب گرم تا غثیان حادث شود پس پر مرغي را بر وغن اسقیل چرب کرده با ایارج فیقرا آلوده در حلق او فرو برند و قی کنند بقوت تمام تا استقصا در قی حاصل شود و دو روز متوالي قی فرمایند اورا روز اول بانچه ذکر شد و روز دوم به سکنجبین عنصلي و آب گرم و آب شبت و آب ترب که مزود را با عسل و نمک جوشانیده باشند پس بعد از قی استراحت فرمایند او را چند روزی و پرهیز فرمایند او را از چیزهای مضروی یك هفته و حکیم علي گفته که اسقیل نافع است از برای صرع خصوص سرکهٔ آن وگفته شده که اشامیدن سرکهٔ عنصل نافع است از برای صرع چون آشامیده شود از ان چهل روز سزا و ار آن است که ابتدا کرده شود باشامیدن دو درم از ان تا برسد به بیست درم که هر روز اندک زیاده کرده شود طلا طلي در مجربات خود ذکر کرده که استعمال کرده میشود خل اسقیل در مرضي که آنرا ریبلیمیا گویند * نسیان سرکهٔ عنصل و سکنجبین آن میباشد نافع از برای نسیان بلغمي طبري گفته که هرگاه با نسیان حمی موجع و اندک صداعي باشد یقین کن که علت آن مرکب است پس اگر بوده باشد با علت نسیان و رم در دماغ امر کن او را بفصد و بعد از ان بیاشامان او را سکنجبین اسقیلی ساده بجهت

آنکه این سکنجبین ملطف و محلل رطوبات غلیظه است و عنصل را خاصیت در تحلیل رطوبات غلیظه است هر قسم که استعمال کرده شود حتی آنکه اگر طلا کرده شود بآن داء الثعلب را موجب تحلیل آن رطوبات محتبسه تحت جلد است و نیز نافع است از برای نسیان حادث از ارتباک بلغم رطب در دماغ آشامیدن آن وسمرقندي گفته که خل اسقیل نافع است از برای نسیان از استیلای برودت و رطوبت بر موخر دماغ و نیز نافع است از برای حدت ذهن و تقویت بصر و سرکهٔ عنصل و سکنجبین آن نافع است از برای این علت بنهایت نفع و گاهی ضماد کرده میشود بر سر صاحب نسیان اسقیل نرم کوبیده با آتش بازداشته آنمقدار که لذع و حدت آن زائل نگشته و کم شده باشد به تنهائي یا با چیزهای دیگر مثل اندکی خطمي و قدری بسیار کم افسنتین و صبر و مرمکي و مصطکي که فرا گرفته می شود ازین اجزاء متساوی و یا متفاوت غیر اسقیل که واجب است که بوده باشد مثل جمیع اجزاء و این ضماد بسیار نافع است و خطا نیست در فعل آن و نیز امر کن صاحب این علت را خصوص آنکه بوده باشد او را تیغي خفي که بزنند بر ساقین و بچسپانند محجمه بر ساقین و هر دو قدم او و یا بفخذ و رکبهٔ او بعد از استفراغ تام بعنصل کوبیده به تنهائي و یا با این ادویه بکنند عنصل با تش بازداشته شده که لذع و حدت آن بسیار کم شده باشد و بوداده باشند نیم کرم یکر طل صعتر فارسي مویز ج از هر یک ده درم برک خردل تر یکدستهٔ کوچکي اشنه سه درم همه را جمع کرده بکوبند کوبیدني نرم تا اجزا نیکو مخلوط کردند پس فرا گیرند موم روغني از موم و روغن یاسمین یا روغن سوسن یا روغن غاردر هاون انداخته ادویه را بآن مخلوط کرده بدسته بمالند تا یک سان شود پس بر هر دو قدم و بر هر دو ساق او ضماد نمایند و انچه گفته اند قدماي اطبا که تضمید ساقین و قدمین با ادویهٔ محلله موجب جذب اخلاط است از سر با سافل بدن بجهت آن است که هرگاه استفراغ کرده شود از ساق و قدم جذب کرده میشود از دماغ انچه حاصل است دران بعوي اسفل بضرورت خلا و زیاده کرده اند برین وجه این معني را نیز یعنی طریق مشارکت میان دو قدم و میان دماغ بطریق عصب پس بدرستیکه مشارکت میان این دو قوي است بقراط گوید که ریختن آب سرد بر هر دو قدم مرطب دماغ است خصوص بعد از خروج از حمام بسبب آن که می باشد میان دو قدم و دماغ مشارکت پس ازین جهت امر کرده اند اوائل اطبا بضماد قدمین در امراض دماغي و گفته اند که اسقیل مضر است بعصب سلیم و مصلح آن حماما است * استرخا و فالج و لقوه و سکته اشامیدن آن نافع است از برای استرخای مرضي خصوص سرکه و سکنجبین آن و دهن عتیق آن میکند فعلي که سرکهٔ آن حاصل میشود باز یادتي از غیر اضرار بعصب و چون پیاز آن را مشوی نموده بعسل معجون کرده بیاشامند نافع است از برای فالج و سرکهٔ آن نافع است از برای فالج و نیز گفته شده که سرکهٔ متخذ از بصل اسقیل مضر است بعصب سلیم و نافع است از برای فالج و لقوه و استرخا و سکته و تقویت اعضای ضعیفه و ممترخیه و شراب عنصل نافع است از برای فالج و استرخا و آشامیدن سکنجبین سادهٔ آن با مغلي اسطوخودوس و بزرکر فس و زبانه و اصل السوس از منضجات جیده است از برای فالج و همچنین آشامیدن آن با مغلي منضج و غرغره نمودن بسکنجبین عنصلي که مخلوط کرده باشند بآن زنجبیل سوده نافع است از برای لقوه و همچنین غرغره نمودن بسکنجبین عنصلي به تنهائي نافع است از برای لقوه و فالج و استرخا * امراض الاذن و الصدر و الرئه و الطحال و المثانة و الرحم و عرق النسا قطور آن در گوش جهت رفع گراني سامعه و درد گوش که بآن قرحه نباشد و آشامیدن آن جهت تنقیهٔ سینه از بلغم لزج و سرفهٔ بلغمي و ربو و ضیق النفس و یرقان و طحال و تفتیت سنگ مثانه و اختناق رحم و عرق النسا مفید است * اما صنعت خل اسقیل نافع جهت امراض مذکورهٔ قبل آن است که بگیرند اسقیل نضیج را و بورک و بیخ و پوست آن را پاک کرده و بکارد چوبی و یا از قطعهٔ زجاجی

ورق کرده بریسمان کتان کشیده بنحویکه قطعهای آن ملصق بیکدیکر نشوند وچهل ودوروز درسایه بیاویزند تا خشک
گردد ویکرطل آن راد رهفت رطل ونیم سرکهٔ انکوري کهنه اندا خته سرظرف رابنهایت محکم نموده دوماه درآفتاب کذارند پس
انشرده صافي نموده بکاربرند * خل اسقیل بنحوي دیکر * صنعت آن اسقیل تازه را بکارد چوبی ورق کرده بدون آنکه خشك
کنند درسرکهٔ انکوري کهنه اندا زند وسرآن رابکیرند وبعد ازشش ماه صافي نموده بکاربرند وقومی نیزاسقیل راخشك نکرده
آن رابخلال چوبی سوراخ سوراخ نموده مي اندازند دردهن سرکهٔ انکوري یك من ازنوا وسرظرف را نیکومستحکم نموده بعد
ازشش ماه استعمال مینمایند واین نوع خل اسقیل خشك نکرده قوت اسهالش زیادهاست ازخل اسقیل خشك کرده * خل اسقیل به
نسخهٔ دیکر بکیرند اسقیل راازکارد چوبی سروبیخ آنرا بیندازند وازپوست پاك کرده درچهارچند اسقیل سرکهٔ انکوري کهنه
اندازند وسرآنرا بکیرند وبعد ازچهل روزبرآورند وصافي نموده عنصل راخشك کرده بازدرسرکهٔ تازه اندازند وتاچهل
روزدیکردرآفتاب کذارند پس بکاربرند واکرمرتبهٔ سوم بازدرسرکه اندازند بهتراست * نوعی دیکر اکرعند الضرورت
اسقیل راریزه ریزه کرده دردهن چند سرکهٔ انکوري بجوشانند آن مقدارکه به نصف رسد صافي نموده بکاربرند حکم خل اسقیل
دارد * خل اسقیل لیموئي که ازان سکنجبین اسقیلي ازبرای مالیخولیای مراقي سازند * صنعت آن بکیرند لیموی رسیده
زرد بی داغ وفسادراودوسه روزدرآب نمك بکذارند پس بیرون آورده نیکوبشویند وباکرپاس پاکي خشك کرده دوسه
روزبکذارند که هوا نشف رطوبت آب ازان کند پس آن رادرمرتبان کرده سرکهٔ عنصل آنمقدارکه ازروی آن چهارانکشت
پوکردد کرده چهارروزبکذارند پس ازان سرکه سکنجبین عنصلي سازند * خل اسقیل لیموئي مخلل ازصناعت آن مرحوم
* صنعت آن بکیرند لیموی رسیده خالي ازداغ وفسادراوسه روزدرآب نمك بکذارند پس ازان آب نمك بیرون آورده نیکو
بشویند که شوري آن دورکردد وپارچهٔ کرپاس پاکی نم آن رابکیرند ویك روزبکذارند که بقیهٔ نمی که درخلل وفرج آن است
دورکرددوهوانشف آن کند ومطلق نم آب درآنها باقي نماندپس آن لیموها را بخلال چوبی سوراخ سوراخ نمایند چنانکه درهرلیمو
قریب به پنجاه سوراخ بهم رسد پس لیموهارا درتغارسبزی کرده سرکهٔ عنصل بصنعتی که ذکرشده بعمل آورده باشند برروی لیموها
کنند آن مقدارکه ازروی لیموهابرکردد وچهل روزدرآفتاب بکذارند وسرآنرا پوشیده دارندپس سرکه را ازلیموجدا کرده نکاهدارند
وبوقت حاجت استعمال نمایند * خل اسقیل مستعمل درسکنجبین عنصلي * صنعت آن بکیرند اسقیل متوسط درازرکي وکوچکي
وآنرا پاك کرده باکاردچوبي ورق کرده وبریسمان کتان کشیده به نحویکه ملصق بیك دیکرنشوند وچهل روزدرسایه بیاویزند
چنانکه برزمین ودیوارملصق نکردد وبعد ازچهل روزکه اسقیل خشك شودیك من آنرادرتغاری کرده هجده رطل سرکهٔ انکوري جید
برروی آن کنند ودرنسخهٔ دیکریك من آنرا دربیست وهشت رطل سرکهٔ انکوري کهنه درخم کنند وشصت روزدرآفتاب بکذارند وسر
آن تغاریاخم را بپوشند که کرد وغبار بران نه نشیند پس برآورند اسقیل راربفشارند وبپالایند سرکه را ازاسقیل بپارچهٔ کرپاس
صفیقي ودرشیشهٔ یاظرف چیني نکاهدارند وعند الحاجت بکاربرند وقومی درهریك من اسقیل خشك کرده نه رطل ونیم سرکهٔ
انکوري میکنند وقومی هفت رطل ونیم شفائي کفته که برروي هریك من اسقیل خشك نه من سرکه خمر کهنه کنند ومحمودبن الیاس
کفته که درهریك من اسقیل خشك ده من سرکهٔ انکوري بکنند وقومی دریك من عنصل سه ونیم من سرکهٔ انکوري کهنه میکنند

* فصل دربیان دواهائیکه اصل وعمود درآنها اسقیل است * دواء الاسقیل شیخ رئیس کفته که این دوا ازجملهٔ ادویه ایست که
درنهایت نفع است ازبرای صوع * صنعت آن بکیرند اسقیل تازه وازپوست خشك وریشه پاك کرده درتغاراخضرلعاب دانه

کردهٔ سرکهٔ انکوري کهنه تند بر روی وی کرده سر آنرا بسر پوشی بسته پوست مطبوري بر روی سر پوش انداخته چهل روز بکذارند
که اول طلوع شعری باشد وتا بیست روز تغار را در آفتاب بکذارند بطرف جنوب ودر هر زمان اندک آنرا برهم زنند تا آنکه حرارت
آفتاب که باین میرسد متشابه الاصول باشد با جزای آن پس سر آنرا بکیرند ودران حالت میکردد اسقیل مانند مطبوخ مهرا پس
اسقیلهارا بمالند بقوت و بفشارند وبکیرند افشردهٔ آن را ودور کنند ثفل آنرا ومخلوط کنند بآن افشردهٔ عسل مصفی وهر روز یک
ملعقه آن را تناول نمایند واکر زود خواسته باشند اسقیل را با آب وسرکه بپزند تا مهرا شود وبمالند وبپالایند وبا عسل بقوام آورند
قوام سکنجبین وهر روز یک اوقیه آنرا صبح ناشتا تناول نمایند وبدانکه دواء الاسقیل ازشانش تلطیف مواد وتحلیل ابخره وتقویت
معده ونیکو نمودن هضم است وظاهر است که هرکاه هضم نیکو شود تولید فضول ورياح وابخره وادخنه بالضرورت کم میباشد پس
بتحقیق می باشد نافع ازبرای امراضیکه سبب آنها بسیاری رياح وابخره باشد وصرع ازان امراض است پس دوای اسقیل
میباشد بالغ النفع ازبرای صرع * صنعت آن دواء الاسقیل به نسخهٔ طبری درکناش مسمی بمعالجات بقراطیه * بکیرند عنصل
بزرک تروتازه وپوست نازک خشك وریشهای سفید آنرا دور کنند بدست واجزاي آنرا ازهم جدا کرده ریزه ریزه نموده در
پالایش تازه قلعي کنند واکر پالایش نقره باشد بهتر است وپالایش را بر سرظرفی کذارند که دران ظرف سرکهٔ انکوري کهنه باشد
بنحویکه فاصله میان سرکه وپالایش زیاده برعرض یک انکشت نباشد پس سرهر دو بکیرند واطراف آن بخمیر وکل محکم کنند و
ظرف را در موضعی نهان درزمین دفن کنند درسرکین اسپ یا درکندم یا درخاکستر واز همه بهتر خاکستر است وبکذارند تا
پانزده روز پس بیرون آورند بدرستیکه اسقیل تمامش کداخته وسیلان کرده درسرکه داخل شده وباقي نمانده ازان مکر چیزی
اندک که نیست دران تري وبداوت پس آن سرکه را کرفته جوشی داده صافي نمایند ودران شکر سفید مصفی یا عسل سفید مصفی
بحسب طبیعت علیل داخل کرده بقوام سکنجبین آورند ومداومت باشامیدن آن نمایند اصحاب صرع هر روز واقتصار نمایند
ازغذاها بر الطف انچه ممکن باشد ازاغذیه * دوای جالینوس درحقیقت این دوا دواء الاسقیل مرکبی است که از پیازا سقیل
ترتیب داده که اصل وعمود دران مرکب اسقیل است واین دوا نافع است ازبرای صرع وبسیاری از امراض * صنعت آن بکیرند
پیاز اسقیل وپوست خشك وریشهای سفید آنرا دور کنند وآنرا بدست بغیر کارد حدیدی ریزه ریزه کرده درتغار سبز لعابدار یا چیني
کرده سرکهٔ انکوري کهنه بران ریخته سر آنرا بکیرند وبکذارند درآفتاب درموضعی جنوبي در روزهای کرم که طلوع میکند درانروزها
شعری ورها کنند چهل روز پس بیمند ازنه دران اسارون شامي یکدرم ونیم فلفل پانزده درم فطراسالیون جندبیدستر ازهریك
یکدرم طین قیمولیا سه درم نانخواه پنجدرم روغن بلسان ششدرم طرخشقوق دودرم عسل مصفی دو رطل شراب آنمقدارکه یکردد لعوق
* دوای جید ازبرای صرع * صنعت آن قرص اسقیل جندبیدستر ازهریك یك مثقال بزر سیمالیوس سه مثقال حب الغار سه مثقال
زراوند مدحرج اصل قاقیا ازهریک دو مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند وهر روز یك مثقال باسکنجبین
بخورند دوای هیدهند مسیح زمان والد ماجد آن مرحوم قدس سره مجرب ازبرای صرع * صنعت آن قرص اسقیل قرنفل
جوزبوا اسطوخودوس عود الصلیب بزر سیمالیوس ازهریک نیمدرم جندبیدستر جدوار خطائي ازهریک دو قیراط
کوفته بیخته بسکنجبین عنصلي وشراب اسطوخودوس ازهریك یك اوقیه سرشته دو حصه نمایند یک حصه را صبح با عسل
پنج مثقال درکلاب وعرق افسنتین حل کرده بنوشند وحصهٔ دوم را آخر روز با کلاب سه مثقال نبات سفید ودو درم وتخم
فرنج مشك بنوشند * دواي دیکر ازان قدس سره نافع ازبرای صرع مزمن * صنعت آن قرنفل جوزبوا عود قماري عود الصلیب

و ج ترکی زرنباد جند بید ستر قسط تلخ اجزا متساوي کوفته بیخته بسرکهٔ عنصل سرشته روغن ناردین داخل کرده اند کی

ازان راکرفته نشوق نمایند وباقي را برسر طلا نمایند * فصل دربیان ادهانی که اصل وعمود درانها اسقیل است * دهن اسقیل که

چون برکف هردو پا ها بمالند وکف پارا تاصباح برزمین نکذارند نعوظ تمام آورد واکر تا یکهفته همین عمل کنند اعادهٔ باه

مایوسین کنند واکثر مجربین مجرب دانسته اند وبجهت جمود اطراف وسرمازدکي ودرد مفاصل ونقرس ودزدکوش وسدهٔ

آن نیز نافع است * صنعت آن بکیرند اسقیل راوبکاردچوبي ورق کرده یك اوقیه ودرچها راوقیه زیت بجوشانند تا پخته شود

پس آنروغن را صافي نموده درشیشه نکاه دارند وبکاربرند * دهن اسقیل مرکب نافع برای سکتهٔ بلغمي وسبات وفالج واسترخا

چون برسر ومهره های کردن وپشت بعد ازتنقیه بمالند وچون برعضو مسترخي ومبدأ عصب آن بعد ازتنقیه بمالند بنهایت نافع

است وازبرای دردکوش بلغمي وعرق النسا نیز نافع است وطلا کردن آن ازبرای عسر البول ووجع پهلوها ومعده وسوء

استمراوجشای حامض نیز * صنعت آن اسقیل تازه ورق کرده چهاراوقیه دریک من زیت السراج به پزند آنمقدار که چون بدست

بمالند مضمحل شود پس خوب بمالند وبپالایند عاقرقرحا جندبید ستر خردل قسط تلخ فرفیون ازهریك یک مثقال مشک ترکي

نیم مثقال سائیده اضافه نموده نیکو مخلوط نمایند ونکاه دارند * دهن اسقیل تازه تمریخ راس بآن نافع است ازبرای سکته وتدهین

باین دهن نافع است ازبرای فالج خصوص عتیق آن * صنعت آن بکیرند اسقیل تازه راورق کرده درزیت اندازند وچهل

روزدرآفتاب کذارند پس بکیرند ازان مقداری که سررا بآن چرب توان ساخت دران اندکی موم زردکداخته

برسر تمریخ نمایند * وبه نسخهٔ دیکر بکیرند اسقیل تازه وبکاردچوبي ورق کرده درآب زیت کهنه به پزند تا مهرا شود وآب

درزیت نماند پس صافي نموده درشیشه نکاه دارند وبکیرند ازان هرروز بقدری که سررا بآن چرب توان نمود واندکی موم زرد

دران کداخته برسر تمریخ نمایند * فصل دربیان سکنجبیناتي که اصل وعمود درانها اسقیل است * خواص سکنجبین اسقیلي

ازقول شیخ رئیس وغیر ایشان ازاطبا کفته اند که غرغره به سکنجبین اسقیلي بتنهائي یا بایارج فیقرا بعد ازتنقیه نافع است

لیثرغس وسبات وصرع راونیز به تنهائی ویابازنجبیل سوده ممزوج نموده نافع است استرخا وفالج ولقوه راوآشامیدن آن مالیخولیا

وصرع ونسیان بلغمي واسترخا وفالج ولقوه را وشیخ الرئیس کفته ازادویهٔ نافعه ازبرای صرع سکنجبین عنصلي است خصوصا آنکه

بیاشامند درزمستان هرروزناشتا مقدار یك مثقال بآب کرم ودرتابستان باآب سرد وسمرقندی کفته که اکر بوده باشد صرع

بمشارکت قدمین یا ساقین یا هردودست ازریحي بارد که مرتفع کرد ازین اعضا بسوی دماغ علاجش درحال نوبت بستن فوق

آن موضع است وکرم کردن آنموضع تا دفع کرد دسردی آن خلط وعضو وا ما درحال غیر نوبت تنقیهٔ بدن است ازبلغم وتقویت سر

ودماغ وتسخین آن بآشامیدن سکنجبین اسقیلي باشراب اسطوخودوس وطبري درکناش خود که موسوم است بمعالجات بقراطي

کفته هرکاه که بوده باشد صرع بمشارکت معده باید که علاج کرده شود اول مرتبه بفصد صافن دروقتیکه بوده باشد میان آن

وقت ومیان صرع ابعد زمانی که ممکن باشد پس قي بفرمایند اورا بعد از فصد اکر باشد آن شخص ازکسانیکه ممکن باشد اورا قي

کردن ووقت نیز رخصت دهد قي کردن را مانند باین مقدی که ذکر میکنیم بدین نحو ابتدا کنند بخوردن ترب بانمك وخردل و

پس بخورد مرقهٔ اسفید باجی که پخته باشند دران شبت بسیار وترب پس امر کنند اورا باشامیدن سکنجبین بآب کرم تاغثیان حادث

شود پس پرمرغی را بروغن اسقیل چرب کرده بایارج فیقرا آلوده درحلق فروبرد وقي کند بقوت تمام واستقصاد قي

شود ودوروزمتوالی قي فرمایند اورا روزاول بانچه ذکر شد وروزدوم به سکنجبین عنصلي وآب کرم وآب شبت وآب ترب

که هر دورا با عسل و نمک جوشانیده باشند پس بعد از قي استراحت فرمایند او را چند روزی و پرهیز فرمایند اورا از چیزهای مضروی یکهفته و نیز نافع است از برای امراض دهان چون مضمضه کنند بان و قطع میکند خون سائل از دهان را بجهت آنکه قبض و نشف رطوبت از اعمور میکند و مستحکم میکرداند دندانها را که بحرکت آمده باشند و خوشبو میکند دهان و نکهت را و نافع است از برای بخر و آشامیدن آن نافع است از برای سل روچون بیاشامند از ان جلا میدهد قصبهٔ ریه را و سستي و رخاوت آنرا زائل میکند و صلب میکرداند و صافي میکرداند صوت را و تقویت صوت میکند و صالح است از برای کسیکه بوده باشد آنرا وجع معده و از برای کسی که طعام در معدهٔ او هضم نشود و از برای صرع و سل و از برای کسی که غالب باشد برمزاج او مرهٔ سودا و از برای اختناق رحم و صلابت طحال و عرق النسا و تقویة عضو مسترخي لاغر شده و رنک رو را نیکو میکرداند و صالح است از برای انچه مذکور شد هرگاه بیاشامند از ان هر روز ناشته اندک اندک و بتدریج زیاده کنند تا برسد بمقدار یك اوقیه و نیم و نیز صالح است از برای استسقا و بیماریهای احشا که از سردي باشد و ربو و تنکي نفس که از بلغم لزج باشد

* سکنجبین اسقیلي مسهل به نسخهٔ شیخ الرئیس نافع است از برای فالج و استرخا و جمیع امراض باردهٔ بلغمیهٔ عصبیه * صنعت آن مغز پیاز عنصل پاک کرده دو رطل زنجبیل را زبانه انیسون زیرهٔ کرماني بیخ انجدان فقاح اذخر عاقرقرحا اذخر زوفای خشک پودنهٔ صحرائي نعناع خشك از هر یک یك اوقیه فلفل دار فلفل تخم کرفس از هر یک دو اوقیه دوقونا نخواه کاشم سازج هندي از هر یك نیم اوقیه قرد مانه ده درم برک سداب شش اوقیه اجزا را نیم کوفته بیندازند در شش قسط سرکهٔ عنصل و دو قسط عسل سفید جید مصفی و یك قسط مثلث و همه را در حصین سبز لعابدار کرده یا در خم چیني یک هفته در آفتاب بکذارند پس صافی نموده طبخ کرده در ظرف چیني یا زجاجي نکاهدارند و جائز است استعمال این سکنجبین پیش از طعام و بعد از طعام * سکنجبین اسقیلي تالیف آنمرحوم مجرب است از برای فالج و استرخا و جمیع امراض باردهٔ بلغمیهٔ دماغ و اعصاب و مجرب است * صنعت آن پیاز عنصل پاک کرده بکارد چوبی ورق کرده یکرطل بزرر ازیانه بیخ انیسون تخم کشوث تخم کرفس فقاح اذخر اسطوخودوس افتیمون زوفای خشك زرنباد زرا وند مدحرج افسنتین رومي بادرنجبویه پودنهٔ صحرائي پوست زرد اترج عاقرقرحا زیرهٔ کرماني محروث نعناع خشک از هریک پنجدرم فلفل دار فلفل اسارون شامي حاشا دارچینی دارشیشعان بزرسیسالیوس نمك طعام راسن شقاقل بهمن سفید پوست هلیلهٔ کابلي آملهٔ منقی قنطوریون دقیق از هریك ده درم شیطرج هندي صعتر فارسي فاوانیا قرد مانا قرفة الطیب قرنفل عود قماري جوزبوا کاشم از هریك سه درم دوقو برک غار برک سداب نانخواه هیل بوا قاقلهٔ کبار از هریک شش درم عنبر اشهب جدوار خطائي مجرب جند بیدستر زعفران از هریك یك درم ادویه را سوای عنبر و جدوار و جند و زعفران نیکو کوفته در سرکهٔ عنصل دوازده رطل و عسل مصفی شش رطل و سیلان خرما و جلنجبین از هریك همه رطل و همه را در خم سبز لعاب دار یا چیني کرده سر آنرا بسته دو هفته در آفتاب کذارند و هر روز دو مرتبه آن را بهم زنند پس آنرا نیکو بمالند و صافي نموده با آتش کذاشته و عنبر اشهب را در قدر مضاعف حل نموده و جدوار و جند بیدستر و زعفران را سوده داخل کرده نیکو بهم زنند و فرود آورده در شیشه یا در مرتبان چیني نکاه دارند شربتی یك اوقیه * سکنجبین عنصلي ساده شیخ رئیس کفته که حمد کرده شده از برای اصحاب مالیخولیا آنکه بنوشند هر شب قدری سرکهٔ کهنه خصوصا سرکهٔ عنصل و کفته که امامن میترسم از غائلهٔ سرکه در ین مرض مکر آنکه بوده باشد وثوق اعتقاد بر انکه مادهٔ آن متولد از صفرای محترق باشد و بوده باشد مادهٔ حار پس می باشد سرکه نافع از برای آن خصوص سرکهٔ اسقیل و اما سکنجبین فرا کرفته از سرکهٔ اسقیل پس آن انفع است از سرکهٔ

خالص وازسرکه عنصل ونیزاین سکنجبین نافع است ازبرای نسیان بلغمي آشامیدن آن وگفته که هرگاه مخلوط کنند باین سکنجبین یك مثقال جند بیدستر سوده وبریزند بحلق مسکوت نافع است اورا * صنعت آن بگیرند سرکهٔ عنصل نیم رطل ودر نسخهٔ دیگر یك رطل است شکرسفید مصفی یا عسل سفید مصفی هرکدام که باشد یك من وبپزند تا بقوام آید پس آن را از آتش فرود آورده سرد کرده درظرف چیني یا زجاجي نگاه دارند شربتی یك اوقیه ابن جزله گفته باید که بوده باشد وزن سرکهٔ عنصل مساوي وزن شکر یا عسل هرکدام که بوده باشد ودرنسخهٔ شیخ رئیس درهریك من صافی ده سیر سرکهٔ عنصل داخل است * سکنجبین عنصلي مرکب ازاستنباط آن مغفور مجرب ازبرای مالیخولیا ووسواس سوداوي خاصة وقتیکه بمشارکت طحال باشد * صنعت آن افتیمون کاوزبان جعده بادرنجمویه زرآوند طویل قنطوریون دقیق بسفایج فستقي وزوفا کل سرخ ازهریك شش مثقال فرنجمشك نعناع خشك پرسیاوشان اصل السوس ریوند چیني ابرسا ازهریك سه مثقال پوست بیخ کبرچها رمثقال انجیر زرد بیست دانه اجزا راسواي افتیمون وبسفایج وریوند چیني ازآنها انچه کوفتني باشد نیم کوفته بسفایج را کوفته درکیسهٔ کتانی کرده همه را درسرکهٔ عنصل وآب خالص ازهریك دورطل یك شبان روز بخیسانند وافتیمون را درکیسهٔ کتانی کرده نگاه دارند پس خیسانیده را بجوشانند آن مقدارکه وزن آب برود پس فرود آورده مالیده صاف نمایند وکیسهٔ افتیمون را دران اندازند ویك شب بگذارند وصبح کیسه را نیکو بمالند که تمام شیره وقوتش برآید پس مطبوخ را گرم کرده وکیسه را فشرده درکنند وچهار رطل شکرسفید وعسل متساوي یعني ازهریك دورطل داخل کرده بقوام آورند واز آتش فرود آورده ریوند چیني را کوفته بیخته بآن مخلوط کرده برهم زنند وبگذارند تا سرد شود درظرف چیني یا زجاجي نگاه دارند شربتی ازیك اوقیه تا یك اوقیه ونیم * سکنجبین عنصلي درجمیع افعال مذکوره ازخل اسقیل وشراب آن انفع است خصوص ازبرای مالیخولیاکه مادهٔ آن سوداي بلغمي باشد وغرغره نمودن بآن بعد ازتنقیه نافع است از برای لیثرغس * صنعت آن بگیرند سرکهٔ عنصل مذکور را وبایکرطل عسل سفید مصفی بقوام آورند * سکنجبین عنصلي دیگر مستعمل درمعده های سرد ورمشایخ ورطوبت لزجه رادفع کند * صنعت آن بگیرند پوست بیخ رازیانه ده سیر ودرسرکهٔ عنصل مذکور نیم من وآب خالص نیم من بخیسانند پس باتش ملایم بپزند تا بنصف رسد صافي نموده عسل سفید مصفی نیم من داخل کرده بقوام آورند شربتی دراوقیه بامیفختج بدهند * سکنجبین اسقیلي ساده مستعمل درمالیخولیاکه سببش سوداي محترق از بلغم خالص یا بلغم باسودا مخلوط باشد ونیزاین سکنجبین نافع است صبات بلغمي راچون دران ایارج حل کرده امرکنند علیل رابغرغره کردن آن اگرقادر بغرغره کردن باشد * صنعت آن سرکهٔ اسقیل یك چهاریکمن عسل مصفي یکمن علی الرسم بقوام آورند * سکنجبین اسقیلي ساده چون درصداع باردمادي ارادهٔ تسخین وحرارت باشد واصلاح خلطی که سبب صداع است باید که سکنجبین اسقیلي بآب کرم بیاشامند صاحب آنرا تا بکرد موجب تلطیف آن خلط غلیظ ونافع است ازبرای صدرآشامیدن آن وجالي قصبهٔ ریه است وسینه را صافي نماید وصالح است ازبرای ضیق النفس وربو وسرفهٔ بلغمي وازبرای بخروازبرای اصلاح معده کسیکه معتاد باشد بوجع معده وکسیکه هضم نشود غذا در معدهٔ او وازبرای صوع وسدر وغلبه مرهٔ سوداوي اختناق رحم وصلابت طحال وعرق النسا ونیکوکردانیدن رنك بدن وقوت باصره * صنعت آن عسل سفید مصفی یکمن سرکهٔ عنصل یکچهاریك بقوام آورند وسرد کرده درشیشهٔ نگاه دارند صاحب اختیارات بدیعي گفته که اگرقند سفید وعسل سفید مصفی بالمناصفه بامم کنند بهتراست * سکنجبین اسقیلي به نسخهٔ عیسي بن ماسویه نافع ازبرای استسقا وبهاریهای

بارد احشا وربو وضيق النفس بلغمي ومفتح سدها است * صنعت آن سركهٔ عنصل وقند سفيد متساوي هرد وراد ردبك سنكي
با تش ملايم بجوشانند وكف آنرا بكيرند وچون بقوام آيد از آتش بر كيرند وبكذارند تاسرد شود ودر شيشهٔ نكاهدارند
* سكنجبين اسقيلي به نسخهٔ قلانسي نافع از براى جسادهٔ كبد وطحال وتفتيح سدها وتقطيع اخلاط غليظه ونافع از براى ضيق النفس
وسعال عارض از رطوبت * صنعت آن بكيرند اسقيل سفيد يكرطل ونيم وبكارد چوبى يا از قطعهٔ زجاجى حلقه كنند وبينند ازند
بران از سركهٔ خمر كهنهٔ صافي پانزده رطل وبه پزند با تش ملايم تا اسقيل مهراشود پس بيالايند وداخل كنند دريكرطل ازان
يكرطل ونيم شكر طبرزد ودر ديك سنكي با تش ملايم به پزند وكف آن رابكيرند تابقوام آيد پس از آتش فرود آورده سرد
كرده درظرف زجاجى نكاهدارند * سكنجبين اسقيلي معروف بسكنجبين عنصلي مركب نافع از براى عسر البول ودردپهلو
ودرد معده وسوء استمرا وجشاى حامض وجميع علل اعضاى عصباني وامراض باردهٔ مزمنه * صنعت آن بكيرند اسقيل پاك
كرده دورطل زنجبيل رازيانه انيسون بيخ انجدان عاقرقرحا فقاح اذخر پودنهٔ نهري نعناع خشك ازهريك يك اوقيه فلفل
دارفلفل تخم كرفس ازهريك يك اوقيه قرد مانا ودرم سداب شش اوقيه تخم كزبري نانخواه كاشم ساذج هندي ازهريك
نيم اوقيه نيم كوفته درشش قسط ازسركهٔ عنصل ودوقسط عسل مصفى ودوقسط ميختج در تغار سبز پاكيزه كرده هفت روز در آفتاب
كذارند پس بيالايند ودر ديك سنكى كرده بپزند ودر ظرف چيني يازجاجى نكاهدارند شربتى يك اوقيه واين سكنجبين را
پيش از طعام وبعد از طعام توان خورد * صنعت آن سكنجبين به نسخهٔ امين الدوله كه درجامع خود ذكر كرده بكيرند پياز
اسقيل سفيد پاك كردهٔ يكرطل ونيم وبكارد چوبى ورق كنند پس بكيرند زنجبيل زيرهٔ كرماني عاقرقرحا بيخ انجدان زوفاى
خشك پودنه نعناع خشك ازهريك پنج مثقال فلفل ده مثقال تخم جزربري كاشم ازهريك دومثقال ونيم قرد مانا دومثقال سداب
شش مثقال ساذج هندي سه مثقال اجزا را تمام نيم كوفته با عنصل ودر پانزده رطل سركهٔ انكوري بخيسانند پس بجوشانند
وبپالايند وبازاى هر رطلى يكرطل ونيم شكر سفيد يا عسل مصفى داخل كرده بجوشانند تا بقوام آيد * سكنجبيي اسقيلي
مركب به نسخهٔ محمود بن الياس شيرازي نافع از براى استسقا وامراض باردهٔ احشا وربو وضيق النفس وانتصاب نفس و
سعال مزمن بلغمي وتفتيح سدهاى كبد وطحال واسقاط جنين زنده ومرده وفالج ولقوه وسرسام بلغمي معروف بليثرغس و
از براى نسيان بلغمي آشاميدن آن * صنعت آن سركهٔ عنصل ده من عسل مصفى سه من مثلث دومن اين مجموع را مخلوط
كرده پس بكيرند اسقيل پاك كرده بكارد چوبي ريزه ريزه كرده يكمن زنجبيل را زيانه حلتيت عاقرقرحا پودنهٔ بري
ازهريك ده درم تخم كرفس زيرهٔ كرماني كرويا ازهريك پنجدرم نيم كوفته درسركهٔ عنصل مذكور انداخته يك هفته در آفتاب
كذارند پس بيالايند ودر ظرف چيني يازجاجي نكاهدارند ودر نسخهٔ ديكر سداب خشك فلفل سياه ازهريك ده درم
داخل است * سكنجبين اسقيلي مسهل بلغم به نسخهٔ شيخ الرئيس * صنعت آن بكيرند سركهٔ عنصل يك رطل آب خالص دورطل
پس بخيسانند دران پوست بيخ را زيانه بيخ كرفس پوست بيخ كبوتربد سفيد مذبر ازهريك سه درم يك شبانروز پس
بجوشانند آن مقدار كه دوحصه برود ويك حصه بماند پس بپالايند وبوزن آن عسل مصفى داخل كرده بجوشانند در
ديك سنكى تا نزديك بقوام رسد پس بكيرند مغز خب السلاطين ومغز خسك دانه آن مقدار كه دانند صالح است از براى قوت
شخص وهردو را سائيده در كيسهٔ كتاني نازكى كرده دران اندازند وكيسه را دران دايم بمالند تا انچه دران است برآيد وچيزى
دران نماند پس چون بقوام آيد برداشته سرد كرده درظرف چيني يازجاجي نكاه دارند ودروقت حاجت استعمال نمايند

يك اوقيهٔ آن را ودر نسخهٔ ديكر قانون بجاى دنل چيني كه حب السلاطين است ريوند چيني داخل است * سكنجبين اسقيلي
معمل بلغم به نسخهٔ ديكر * صنعت آن بگيرند سركهٔ عنصل يك رطل آب خالص دو رطل و بخيسانند دران پوست بيخ كرفس
بيخ باديان ازهريك ده درم تخم كرفس تخم باديان ازهريك دو درم ونيم يك شبانروز پس بجوشانند وبپالايند پس بگيرند مغز
حب القرطم مقدار پنج استار وبكوبند ودر سركهٔ مذكور شيره كشيده وبوزن سركه مذكور عسل مصفى داخل كرده بجوشانند و
دروقت طبخ مقدار بيست درم تربد سفيد كوفته بيخته در كيسهٔ كتانى بسته دران ديك سنكي اندازند ولحظه بلحظه كيسه را بمالند
وبفشارند تا كيسه تهي كردد وبقوام آيد شربتى ازده درم تا پانزده درم * سكنجبين اسقيلي معمل تاليف حكيم سيد محمد مؤمن
معروفهٔ كهنه وضيق النفس ومواد بلغمي وسوداوي ومعدهٔ احشا را نافع است وتقويت معده كند وبجهت امراض واردهٔ اعضاى
عصباني ودماغ نافع است وتقويت دماغ كند * صنعت آن پياز عنصل پاك كرده بكارد چوبى ريزه ريزه كرده ده مثقال زوفاى
خشك اصل السوس كاوزبان پرسيا وشان اسطوخودوس غاريقون سفيد ازهريك پنج مثقال را زيانه نعناع خشك ايرسا ازهريك
سه مثقال دريك صد وپنجاه مثقال سركهٔ عنصل وچهارصد وپنجاه مثقال آب خالص سه شبانروز بخيسانند پس بجوشانند تا
بنصف رسد وبپالايند وباسه صد مثقال قند سفيد بقوام آورند وهرروز پنج مثقال تا ده مثقال آن را با آب مطبوخ پرسياوشان
وامثال آن بنوشند * سكنجبين اسقيلي كه كرده را ازريم پاك كردانند * صنعت آن پيازا سقيل مشوي را زيانه فطراسا ليون
صمغ البطم قصب الذريره بوركليق راسن خشك اجزا را متساوى درنيم من سركه ويك من آب بپزند تا به نيم من برسد و
بمالند وبپالايند وبا يك من عسل مصفى بقوام سكنجبين آورند شربتى بيست درم * سكنجبين اسقيلي زوفائى نافع ازبراى
صرع * صنعت آن زوفاى خشك صعترفا رسي بزرسيتاليوس ازهريك سه مثقال شب درسركهٔ اسقيل سه ربع رطلى بخيسانند
وصبح جوشانيده صافي نموده عسل مصفى يك رطل داخل كرده بقوام آورند شربتى يك اوقيه ابن نوح قمرى كفته بايد كه
بياشامانند اصحاب صرع رادرزمستان اين سكنجبين پس بدرستيكه زائل كردانند صرع جمعى كثيررا بجهت آنكه مقطع اخلاط
لزجهٔ غليظه است ونمى كذارد كه متولد كردد درمعده وسينه خلطى غليظ واين بسبب آن است كه درين سكنجبين سه قوت
مى باشد كه باين قوتها تنقيهٔ رطوبات ميكند يكى آنكه منقي وجالي است دوم آنكه ملين بطن است سوم آنكه مدر است وبايد
كه آشاميده شود اين سكنجبين درفصل زمستان امادرفصل تابستان بايد كه بياشامند سكنجبين عنصلي ساده را با شراب
افسنتين وهركاه لطيف شد خلط باين تدبير پس پى درپى اسهال آن خلط نمايند بمسهلات سوداكرسوداوي باشد ابوسهل
مسيحي كفته كه سكنجبين عنصلي عظيم النفع است ازبراى صرع زوفائي آن درزمستان وسادهٔ آن با شراب افسنتين در
تابستان * سكنجبين اسقيلي زوفائي مركب نافع ازبراى صرع * صنعت آن زوفاى خشك صعترفا رسي افسنتين رومي
اسطوخودوس ازهريك پنج درم دراب وسركهٔ عنصل بجوشانند كه آب برود وسركه بماند صافي نموده بگيرند ازان مطبوخ را زعسل
مصفى وشكرسفيد مصفى ازهريك يكرطل كه مجموع سه رطل باشد وبجوشانند تابقوام سكنجبين آيد شربتى يك اوقيه * سكنجبين اسقيلي
زوفائي مركب به نسخهٔ ديكر * صنعت آن زوفاى يابس اصل السوس كاوزبان پرسياوشان اسطوخودوس غاريقون هش
سفيد ازهريك پنج درم نعناع خشك رازيانه ايرسا ازهريك سه درم همه رادريك رطل سركهٔ اسقيل وسه رطل آب خالص بخيسانند
درتابستان دوروزودرزمستان سه روز پس به پزند تاثلث بماند صافي نموده دو رطل شكرسفيد مصفى داخل كرده باتش
ملايم بقوام آورند ودرظرف چيني يا زجاجي نكاهدارند شربتى يك اوقيه * سكنجبين اسقيلي آشاميدن آن درابتداى فالج

وخصوص باعرق باديان ملطف بلغم است ومستعد ميكردانند خلط را ازبراى دفع ونيزنافع است ازبراى استرخا رسائر امراض باردهٔ عصبي * صنعت آن بكيرند سركهٔ اسقيل ده رطل عسل مصفى سه رطل مثلث دو رطل همه را مخلوط نموده پس بكيرند پيازا سقيل پاك كرده دو رطل زنجبيل رازيانه حلتيت عاقرقرحا پودنهٔ بري از هريك پنجدرم تخم كرفس زيرهٔ كرماني كرويا اسطوخودوس ازهريك دو درم ونيم همه را نيم كوفته درسركه وعسل ومثلث مذكورداخل نمايند ودر تابستان يكهفته در آفتاب كذارند ودرزمستان دو هفته پس صافي نموده درظرف چيني يا زجاجي نكاهدارند شربتى يك اوقيه * فصل دربيان شرابهائى كه اصل وعمود درآنها اسقيل است * شراب اسقيل تاليف آن مرحوم ازبراى سكنه مجرب * صنعت آن حب بلسان خرمل ايرسا جنطيانا پوست بيخ دردار كه آنرا شجرة النبق كويند سنبل الطيب قنطوريون دقيق صعترفارسي شونيز زوفا تركي عود الصليب فوة الصباغين ازهريك دومثقال همه را نيم كوفته يك شب دربيست آثار سركهٔ اسقيل ودومن ونيم آب بخيسانند وروز ديكر بجوشانند تا به نصف رسد صافي نموده مويز سرخ منزوع العجم بيست وپنج مثقال داخل كرده بازبجوشانند تامهرا شود بمالند وازپالايش بيالايند پس حلتيت جاوشير سكبينج لبان ذكرمصطكي ازهريك يك مثقال دونيمند زبيب وعسل يا ماء العسل رقيق نيم كرم حل كرده صافي نموده درمطبوخ داخل كرده عسل مصفى يك من اضافه نموده بآتش ملايم به پزند تا بقوام شراب آيد فرودآورده سرد كرده درشيشهٔ نكاهدارند وهرروز صبح ناشتا يك اوقيهٔ آن را باعرق بادرنجبويه بنوشند * شراب اسقيل منقول ازكامل الصناعه نافع ازبراى صلابت سپرز وجكر وتفتيح سده وتقطيع اخلاط غليظه ورفع ضيق النفس وسرفهٔ كهنه كه ازبلغم ورطوبت باشد * صنعت آن بكيرند پيازعنصل يكوطل ونيم وبكارد چوبى ريزه كرده باپانزده رطل سركهٔ انكوربآتش ملايم بجوشانند تامهرا شود پس صافي نموده درهريك رطل ازان يكوطل ونيم شكرسفيد داخل كرده بقوام آورند وامين الدوله وجمعى ازقدماء اين ادويه را اضافهٔ اين شراب نموده اند زنجبيل زيرهٔ كرماني عاقرقرحا بيخ انجدان زوفاى خشك پودنهٔ خشك نعناع خشك ازهريك پنج مثقال فلفل سياه ده مثقال تخم جزربوي كاشم ازهريك دومثقال ونيم قردامانا دومثقال سداب شش مثقال ساذج هندي سه مثقال باعسل درسركه بخيسانند وبجوشانند ودرين صورت جهت علل عصباني وامراض باردهٔ مزمنه بنهايت نافع است * شراب اسقيل منقول ازقرابادين معصومي سرفهٔ كهنه وضيق النفس را سود دارد وطبع را نرم كند * صنعت آن انجيرزرد شصت عدد اسقيل مشوي هفت ونيم درم مويز بيدانه پانزده درم انيسون سه درم همه را درقدرى آب وسركه بخيسانند وتا سه روز بكذارند وپس ازسه روز يك من ديكرآب صاف داخل كرده بجوشانند تا آنكه اجزامهرا شود بيالايند وبارطلى عسل صاف بقوام آورند * شراب اسقيل تاليف حكيم ميرمحمد مؤمن نافع ازبراى سرفهٔ كهنه وضيق النفس ومواد سوداوي وبلغمي ومعدهٔ اعشاوتقويت معده ودماغ * صنعت آن پيازعنصل زوفاى خشك اصل السوس كل كاوزبان پرسياوشان اسطوخودوس غاريقون هش سفيل ازهريك پنج مثقال نعناع خشك وازيانه بيخ سوسن كبود قرداماناازهريك سه مثقال در يك صد وپنجاه مثقال سركهٔ انكوري كهنه وچهارصد مثقال آب دوسه روز بخيسانند وبجوشانند تابنصف رسد پس صافي نموده باسه صد مثقال شكربقوام آورند وهرروزازين شراب ازپنج مثقال تاده مثقال باآب مطبوخ پرسياوشان وامثال آن بنوشند * فصل دربيان غرغره هائى كه اصل وعمود درآنها اسقيل است * غرغره نافع ازبراى لقوه * صنعت آن مرزنجوش صعتر عاقرقرحا خردل پوست بيخ كبرا ناردانهٔ حامض زنجبيل نيم كوفته جوشانيده صافي نموده سكنجبين عنصلي داخل كرده غرغره نمايند * غرغرهٔ ديكر نافع ازبراى لقوه * صنعت آن مرزنجوش صعترفارسي عاقرقرحا خردل زوفاى خشك مويز زنجبيل

فلفل از هریك دو درم حب الرمان حامض بریان کرده ده درم کوفته به سکنجبین عنصلی سرشته باب نیم کرم حل کرده غرغره
نمایند * فصل در بیان اقراص اسقیل مستعمل در تریاق فاروق * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس کفته که واجب است اختیار
اسقیل رطب که مستحکم وسنکی باشد ونبوده باشد بسیار کوچک ونه بسیار عظیم بجهت آنکه انچه بسیار خورد است در وی رطوبت
نباشد وسخت خشک باشد وانچه بسیار بزرک است در وی رطوبت فضلی بسیار باشد وانچه متوسط معتدل است * وباید که ظاهر
آن میل بسرخی داشته باشد یا به بنفشی پس آنرا کرفته سر و بن آنرا بکارد چوبی دور کرده بخمیر بکیرند ونباید که آنرا بکل
بکیرند ومشوی کنند آنرا در دیکی یا در تنوری که کرم تابیده وخاکستر آنرا بیرون آورده باشند بر روی خشتی بکذارند یا در
تابهٔ نان پزی تا نضج یابد پس بیرون آورند وبکیرند مغز آنرا که نرم است وپوست بالای آنرا که سخت است دور کنند ونرم
بکوبند بنحویکه برهم کردد ومخلوط کنند بآن آرد کرسنه وغیر اندروماخس ثانی آرد کرسنه را مساوی اسقیل میکنند پس
چون مخلوط کنند اسقیل مشوی را بدقیق کرسنه باید که بسازند ازان اقراص نازک ودست را بروغن کل سرخ چرب نمایند
در حین اقراص ساختن بجهت آنکه تیزی اسقیل را باز دارد وخشك کنند آنرا ونکاهدارند ومنفعت مخلوط کردن آرد کرسنه
بآن آن است که رطوبت آن را نشف کند ونکذارد که متعفن شود شیخ داؤد کفته اقراص اسقیلی که واقع میشود در تریاق فاروق
نیز نافع است از برای سموم وربو وعسر نفس وجهت جبر کسر واستسقا بیعدیل است واندروی قوتی است که کرمی که در
رودها تولد کند پاک سازد وبکشد آنهارا ومضرت زهرهای زیان کار را دفع کند * صنعت آن به نسخهٔ شیخ داؤد انطاکی عنصل
مشوی در عجین بکوبند ومثل آن آرد کرسنه بآن مخلوط کرده بشراب بسرشند واقراص سازند بعد از انکه دست را بروغن
کل چرب نموده باشند وبعضی کفته اند که این قرص را بعد از دو ماه استعمال نمایند وقوتش تا دو سال باقی میماند وبعضی بدل
شراب مثلث کرده اند * فصل در بیان لعوقاتیکه اصل وعمود در آنها اسقیل است * لعوق اسقیل جهت ربو وضیق النفس بارد
بلغمی وجهت بلغم غلیظ لزج بغایت مفید است * صنعت آن پیاز اسقیل مشوی فراسیون بیخ سوسن کبود باعسل مصفی لعوق
سازند وبا آب مطبوخ حاشا وفودنج جبلی وبرنجاسف استعمال نمایند نافع باد * لعوق اسقیل که سید اسمعیل در ذخیره ذکر
کرده سینه را از اخلاط غلیظه پاک سازد وربو وسرفهٔ بلغمی وضیق النفس را نافع باشد * صنعت آن بکیرند اسقیل تر وسر وبن
وپوست سخت آن را بکارد چوبی دور کنند ودر پاتیل سنکی یا نقرئی یا مسی تازه قلعی کرده باهم چندان عسل مصفی باتش
نرم چندان به پزند که اسقیل مهرا شود هر صبح یك کفچه ازان بخورند * لعوق اسقیل اقوی از اول * صنعت آن اسقیل مشوی
خشك کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون زوفای خشک از هریک یك درم کوفته بیخته بعسل سرشته لعوق سازند وهر صبح
ناشتا شش درم لعوق نمایند * لعوق عنصل منقول از قانون نافع از برای عسر نفس ونفث ووجع جنبین وصدر
* صنعت آن بکیرند عصارهٔ عنصل وعسل کف کرفته برابر وبپزند ومنعقد سازند وقبل از طعام وبعد از طعام هر وقت
که خواهند لعق نمایند * فصل در بیان معاجینیکه اصل وعمود در آنها اسقیل است * معجون اسقیل که مختص
است بعلاج صرع * صنعت آن بکیرند وج ترکی واسطوخودوس از هریک پنج درم وکوفته پس بکیرند اسقیل رطب وکوبیده
آب آن را بکیرند وداخل نمایند دران مثل وزن آن عسل سفید مصفی وباتش ملایم بپزند تا بقوام آید پس بکیرند ازان
سه وزن ادویه ومعجون سازند با آن ادویه را واستعمال نمایند ازان هر دو مثل بندقهٔ متوسط * صنعت این معجون به
نسخهٔ سمرقندی در قرابادین خود بلیغ النفع از برای صرع نوشته بکیرند اسقیل را وکوبیده آب آن را بکیرند وداخل کنند دران

عسل سفید مصفی وبآتش ملایم بقوام آورند پس بگیرند عاقرقرحا بزرهیصالیوس اسطوخودوس ازهریک ده درم
غاریقون هش سفید پنجدرم قردمانا تازه حرف بابلي حلتیت طیب زراوند مدحرج حب بلسان عود بلسان ازهریک
دودرم ونیم خنثی که بیخ آن سریش است ده درم کوبیده بیخته درسه وزن مجموع ادویهٔ عسل مذکور سرشته
استعمال نمایند * معجون اسقیل مقوي باه منقول ازخط حکیم عمادالدین محمود شیرازي * صنعت آن اسارون دارچیني
سنبل الطیب اشنه دانهٔ هیل مغز تخم خیارین ازهریک دومثقال مصطکي زعفرن بوزیدان مایهٔ شترا عرابي زنجبیل تودري زرد
پیازعنصل مشوی تخم ترب تخم پیازتخم تره نیزک جوزبوا بسباسه ازهریک سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید لسان العصافیرا زهریک
پنج مثقال خصیة الثعلب مصري خولنجان مغزچلغوزهٔ مغزنارجیل مقشر مغزکردکان مقشراز هریک ده مثقال ادویه راکوفته
بیخته باسه وزن ادویه عسل مصفی مرتب نمایند وهرروزدو مثقال آن راباشیرگاویاشیرگاومیش ونباتبخورند * اسقنقور بکسر
همزه وسکون سین وفتح قاف وسکون نون وضم قاف وسکون واو وراء مهمله آن راسقنقور وسقنقس نیزگویند وبعربي ورل مائي
وبهندي پاني کوئي نامند وآن حیوانی است ازبرمجه بزرگتر وتندست وپادارد وشیخ الرئیس نوشته که آن ورل است که
درنیل بهم میرسد که صید کرده میشود درمصر بعضی گمان کرده اند که ازنتایج تمساح است وقتیکه درخشکی تخم بکند ارد
ونشو ونمه بیرون آب درخشکي نماید ابوالقاسم بن عبدالرحمن بیان نموده که دربلاد هند مشاهده کردم طولش بقدردو
ذرع سواد نباله وعرضش زیاده ازنیم ذرع وملون مائل بزردي وسیاهي ومؤلف شفاء الاسقام خضربن عیسی مصري
مخصوص به بلد فیوم ودیارمصرداشته وبعد ازان درقاهره نیزوگفته فرق میان آن وورل بآن است که ورل درصحرا میباشد
واسقنقوردرکنارد ریاهای رملیه وقریب بان ودیگرآنکه پوست ورل صلب وخشن است ازپوست اسقنقوروازاسقنقورنرم تروخوراک
اسقنقورهم ازدریا است ازماهیان وهم ازخشکي حیوانات دیگرمانند عضایات وامثال اینها وابن جمیع گفته مشاهده کردم درروده‌های
آن بعد شکافتن شکم آن عضایات درست انهضام نایافته بودواکثرا طبا بیان نموده اند که درکنارنیل وقلزم وبلاد هند میباشد
وان مرحوم قدس سره قلمي نموده اند غلام آستان امیرالمومنین عم خود دربلاد هند دردریای کنکاصید آن نموده وماده
آن درزمل سواحل تخم خود پنهان میکندوزیاده ازبیست بچه متکون میشود وانچه احقرصید کرده بوددربطن آن زیاده ازسي
تخم بودوگویند که مادهٔ آن رادوفرج ونرآن رادوذکرورخصیهٔ آن شبیه است بخصیهٔ خروس وخواص درجنس نرآن است
پس باید که دربهاروقت هیجان قوت قبل ازجفت شدن بماده صید کنند بلا توقف وتاخیرذبح به نمایند زیراکه اگرتاخیر
کنند پیه وگوشت آن گداخته ولاغرمیشود وضعیف میگردد قوت آن وهروقدری ازدنبالهٔ آن رابرندودنبالهٔ آنرا تمام
بریدن خوب نیست زیراکه گوشت قریب بدنبالهٔ آن بسیارقوي الفعل میباشد وشکم آن راازاحشاسواى کرده وخصیه وشحم
پاک کرده ونمک انپاشته ودوخته درسایه درمکان معتدل معکوس آویخته وازگرد وغبارمحافظت کرده خشک کنند وباید که در
صبد بید یانخل گذاشته بیاویزند که موش راباشحم آن محبت بسیارهست واگرآنرا آویزان نکنند خودرارسانیده همه آن را
میخورد وباید که آن مکان سایه دارباشد که آفتاب قوت آنرا نیزتغیرعظیم مینماید تازهٔ غیرنمک سود آن کرم دردویم وتردر
اول ونمک سود آن درسوم کرم ودراول خشک وبغایت مبهي اسعد خصوص گوشت سره وحوالي کرده وپیه آن وگفته اند
بحذی مقوي باه است که بسبب شدت نعوظ وادرارمني شاید بمرتبهٔ هلاک رساند خصوص که باطبیخ عدس وعسل میل نمایند
واطفای آن بکافور وتخم کاهو میکنند وجهت فالج ولقوه ورعشه وخدروگزازونقرس واوجاع مفاصل وامراض باردهٔ اعصاب و

تمخین بدن مفید ومضر بمحرورین ومصلحش ربوب حامضه وتخم کاهو وکافور است ومعین فعل آن طبیخ عدس وعسل وشوانیز
ونبیذ زبیب وازین جهت گوشت غیر مملح تازهٔ آن را بایکی ازینها میخورند ومملح آنرا کوبیده بزردهٔ تخم مرغ نیم برشت باتخم
جرجیر سائیده پاشیده می خورند وگفته اند که سقنقور انسان را میگزد وطلب آب می کند اگر آب را یافت درآب میرود واگر
نیافت بول میکند ودربول خود می غلطد پس هرگاه که چنین کرد درساعت آن انسان می میرد واگر انسان سبقت کرد ودرآب
فرورفت قبل ازفرورفتن سقنقور ویا دربول خود غلطید سقنقور می میرد وانسان صحت می یابد وشربتش تاسه درهم وبدلش
مکهٔ صیداء وقضیب خشک گاو کوهی است وجمعی خصیة الثعلب مصری را بدل آن دانسته اند واصلی ندارد ومهریارس گوید که
طلای خون آن باهلیله وآمله تغیر رنگ وضع وبرص میکند وچون نمک سقنقور را خصوص نمک پیه وسرهٔ آن را باد ارچینی سوده
بزردهٔ تخم مرغ نیمبرشت پاشیده بخورند تقویت باه میکند تقویتی عجیب زیاده ازگوشت وپیه آن رونفس گفته که خوردن گوشت
آن مسخن بدن است ونافع است ازبرای مفلوجین وملقوین ومبرودین بعضی اطبا گفته که ملح ازگوشت آن نافع است ازبرای فالج
وبالجمله گوشت آن نافع است ازبرای امراض باردهٔ اعصاب واعضای عصبانی خوردن آن * فصل دربیان جوارشاتیکه اصل و
عمود درآنها اسقنقور است * جوارش اسقنقور قوت باه بیفزاید وبرودت کرده وسررا زائل کند * صنعت آن سرهٔ اسقنقور پنج درم
تخم هلیون تخم پیاز تخم شلغم اسپست تخم کندنا تخم جرجیر تخم انجره مغز حبة الخضرالسان العصافیر کنجد مقشر تخم تزب حب
الصنوبر کبابرا سپندان ازهریك سه درم شقاقل مصری زنجبیل خولنجان دارفلفل ازهریک پنجدرم دارچینی جوزبوا بهمن سفید
بهمن سرخ قضیب گاو کوهی خشك کرده برادهٔ نموده ازهریك دودرم خصیة الثعلب مصری ده درم اسقیل مشوی سه درم فانیذ
بوزن مجموع ادویه را کوفته بیخته وزن نموده درهم کرده باسه وزن مجموع عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی دودرم
ناشتا بامثلث یا باشیر وباشکر ویا باماء العسل بخورند * جوارش اسقنقور دیگر ازبرای کسیکه شهوت جماع اوزائل شده باشد
بی نظیر است وبغایت مبهی بود ونعوظ تمام آورد * صنعت آن سرهٔ سقنقور علك رومی قسط شیرین ازهریك یك ونیم مثقال
حندقوقا شقاقل مصری تخم شلغم تخم زردك تخم پیاز سفید تخم کرسنه خصیة الثعلب ازهریک دونیم مثقال فلفل سفید کنجد
مقشر دارفلفل زنجبیل زعفران ازهریك یك مثقال مغزسرکنجشک ومغزسربزغالهٔ شیرخواره ازهریك پنج مثقال مغزفندق ذکرگاو
خشك کرده سوهان نموده ازهریک ده مثقال اسقیل مشوی پنج مثقال ودربعضی نسخها اسقیل داخل نیست بهتر ان است که
اسقیل رادا خل نکنند که بسیار تلخ میشود ادویه کوفته بیخته مغزها را جدا کوفته ونرم نموده همه رابا سه چندان عسل صاف بسرشند
ودرظرف کرده محکم کنند واگرظرف شیشه باشد بهتر است بعد ازچهل روز که درمیان جوگذاشته باشند مقدار دودرم تاچهل
روز باشیرگاو یاگاومیش یا ماء العسل یامثلث تناول کنند وغذائیکه بانخود وپیاز وتوابل پخته باشند بخورند واز
حموضات وبقولات باردهٔ ملاحظه کنند * جوارش اسقنقور دیگر * صنعت آن سرهٔ اسقنقور تخم هلیون شقاقل مصری
بهمن سفید بهمن سرخ لسان العصافیر ازهریک پنج درم زنجبیل تخم شلغم تخم یونجه تخم تزب تخم جرجیر تخم پیاز
تخم کزر تخم کندنا خولنجان جوزبوا دارچینی فلفل بوزیدان پیاز اسقیل مشوی ازهریك سه درم تخم انجره ده درم فانیذ
بوزن جمیع ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی دووزن ادویه بسرشند شربتی دودرم تاسه درم * فصل درذکرنسخ معاجینی که اصل
وعمود درآنها اسقنقور است * معجون اسقنقور منقول ازاکلیل محمد بن ذکریا بجهت تقویت باه * صنعت آن سرهٔ اسقنقور رده درم تخم
پیاز تخم جرجیر تخم شلغم تخم هلیون شقاقل مصری زنجبیل بهمن سفید تودری سرخ بهمن سرخ تودری زرد تخم تزب لسان العصافیر

اسقيل مشوي ابريشم مقرض مغز چلغوزة از هريك پنجدرم پيه كردة اسقنقوردة درم بزرالانجرة هفت درم جوزبوا بسباسة قرنفل از هريك چهار درم زعفران سه درم كنجد مقشر بيست درم كوفته بيخته بعسل سفيد خوشبوى مصفى سه وزن ادويه سرشته معجون سازند شربتى بقدر احتمال باعرق جوزبوا * معجون اسقنقور به نسخهٔ معين الدين طبيب باه راقوت دهد و نشاط زيادة كند وكردة وپشت ودل ودماغ راقوت دهد ونعوظ تمام آورد * صنعت آن سرهٔ اسقنقور پانزدة درم شقاقل بهمنين بوزيدان سورنجان بسباسه قرنفل قضيب كاوخشك كردة سوهان نمودة حب الزلم مغز چلغوزة مغز حبة الخضرا مغز نارجيل لسان العصافير خولنجان قاقلهٔ كبار فرنجمشك صندلين خشخاش سفيد كاوزبان ورق كل سرخ بادرنجبويه تخم هليون اسارون درونج عقربي دانهٔ هيل جوزبوا اشنه عود خام از هريك چهار درم زعفران خصية الثعلب مصري از هريك ده درم كبابهٔ چيني معدكوفي زنجبيل زرنب تخم بادرنجبويه زرنباد مصطكي رومي تخم شبت ساذج هندي خربشب كهربا بسد زرمحلول سيم محلول از هريك سه درم مرواريد ناسفته پنجدرم عنبر اشهب دودرم مشك تركي يك درم لعل دودرم ياقوت زرديك درم زائد الشكر كه خوب سوده وبيخته باشند صد درم اجزا كوفته جواهر را بوسنگ مماق نرم صلايه نموده بطريق مشهور بسرشند وبقدر حاجت استعمال نمايند * معجون اسقنقور نوع ديگر مني بيغزايد وكردة وپشت وكمر را محكم سازد ومثانه را پاك ونعوظ تمام آورد ودل ودماغ راقوت دهد * صنعت آن سرهٔ اسقنقور پانزدة درم مغز پسته مغز فندق مغز چلغوزة مغز حب الزلم مغز كردكان مغز حب القلقل كنجد مقشر دارچيني شقاقل بهمن سرخ تودري سرخ وسفيد مغز سركنجشك بيخ بابونه حسك پوردة مغز نارجيل مقشر از هريك پنج درم خصية الثعلب مصري بهمن سفيد از هريك ده درم زرنب زرنباد خشخاش سفيد زنجبيل قرنفل بسباسه تخم بادرنجبويه از هريك سه درم خولنجان قضيب كاوخشك كردة سوهان نمودة ورق نقرهٔ محلول از هريك دودرم عنبر اشهب يك درم مشك تركي نيم درم عود خام دودرم اجزا كوفته بيخته بدستور متعارف باسه چندان قند وعسل كف كرفته بسرشند ودر وقت حاجت مقدار دو درم استعمال نمايند وبايد كه نيم ساعت قبل از مجامعت بخورند * معجون اسقنقور به نسخهٔ ديگر در تقويت باه عظيم نافع است وفعلى عجيب وغريب در نعوظ وتقويت كمر ومجامعت از خوردن اين معجون ظاهر ميشود * صنعت آن سرهٔ اسقنقور پانزدة درم بهمنين شقاقل قرفه بوزيدان بسباسه كبابهٔ چيني خولنجان لسان العصافير قاقلهٔ كبار وصغار سنبل الطيب فرنجمشك قرنفل مصطكي رومي ساذج هندي عنبر اشهب مواريد ناسفته از هريك سه درم خصية الثعلب مصري ده درم قضيب كاوخشك كردة سوهان نمودة پنج درم عود خام تخم هليون زعفران از هريك چهار درم معدكوفي زنجبيل بسد كهربا از هريك دودرم مشك تركي نيم درم لعل يكدرم ونيم ياقوت زرديكدرم زرمحلول نقرهٔ محلول از هريك نيم درم جزو اعظم سودة ونرم بيخته سي مثقال روغن بادام ده مثقال اجزا كوفته بيخته باسه چندان عسل وقند كف كرفته معجون سازند مقدار شربتى از يكدرم تا دودرم است * اسود سالخ نام مار سياه است وبهندكالاناك نامند در آخر موم كرم وخشك است ودر غايت تجفيف كفته اند انچه درهنكام بودن آفتاب در برج حمل خصوص از دهم تا آخر آن صيد نمودة باشند نشايد استعمال نمود جهت شدت قوت سميت آن زيرا كه حمل از بروج ناريه است وبسبب شدت آن را برج ملتهب ميناميند واعمال ليكه دران كردة شود نيز اورا دران تاثير آن بسيار است ودر علت جذام قوي الاثر ومالیدن پوست سوختة آن با روغن تخم كتان كه چند روز ممزوج نمودة كذاشته باشند جهت بواسير كهنه مؤثر دانسته اند * قطور مطبوخ پوست آن كه در شراب جوشانيده باشند جهت درد كوش ومضمضهٔ جوشانيدة آن در سر كه جهت درد دندان وتعليق دندان آن كه در حال

حیات کنده باشند وبدستور تعلیق دل آن جهت رفع تپ ربع نافع واطهورش وذي مقراطیس کویند که چون شکم مارا زسر
تادنباله شکافته احشای آن را بیرون آورده ازشاه سفرم خشک که بآب خیسانیده نرم کرده باشند مملوساخته محل شق را
دوخته درآتش آویزند تا پخته شود پس آن شاه سفرم را بربرص ضماد نمایند بعد ازیك شبانروز بکشایند بالکلیه زائل کند
ومجرب است وروغنی که دران دندان مارموسوزهرهٔ آن جوشانیده باشند طلای آن جهت جذام وتآلیل سریع الاثر
است وامین الدوله ازمحمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهرهٔ مار درهیچ اموی خوب نیست وازسموم قتاله است وتعلیق
شاخ مارشاخدار جهت رفع تپ غب مؤثراست وتعلیق سلحة الحیه که عبارت ازپوستی است که مارهرسال می اندازدبرورك
زنان موجب سرعت ولادت است وبخورآن مسقط جنین ومجفف دانهٔ بواسیروتخم ماررا چون باسرکه وبوره سائیده
طلانمایند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند واکتحال پیه مارمانع نزول آب است * دهن اسود سالخ نافع جهت جذام
وتحلیل خنازیر ورویانیدن موودرازکردن آن ودفع قوباواسترخای سفل مجرب دانسته اند طلای آن را * صنعت آن بکیرند
دوعدد مارسیاه را وبا چهارر طل روغن زیتون یاکنجد درظرف مس کرده سرآنرا مسدود کنند که بخارآن بیرون نرود
وبجوشانند تا مهراشود پس صاف نموده استعمال نمایند * رمادا سود سالخ طلای آن با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر
وباسرکه جهت داءالثعلب وداءالحیه واکتحال آن باعسل بغایت مقوي باصره است * صنعت آن بکیرند مارسیاه خانکي را
وزنده درکوزهٔ کرده سرآنرا محکم نموده درتون حمام کذارند تامحرق شود پس برآورده استعمال نمایند * طبیخ اسودسالخ
طلاکردن آن بربدن بجهت جذام مفید است * صنعت آن بکیرند اسود سالخ راوبکشند چنانچه افعي را میکشندوپاك کرده
دردیك نهند وهشت اوقیه خل خمرویك اوقیه آب دروی کنند وشیطرج هندي وبیخ لوف ازهریك دواوقیه دروی افکنند
وبآتش نرم بپزند تامهراشود پس بپالایند وموی سروروی راتراشیده سه روزاین طبیخ راطلاکنند بعدازآنکه ادویه که
دران کوشت افعي باشد خورده باشند ونفع این طلاآن است که پوست تباه شده رادورمیکند وپوست وکوشت درست
میرویانند * باب الالف مع الشین المعجمة * * اشنغار معرب اشترخار فارسي است وبیوناني اثاریون بنای
مثلثه وفرانیون واهل مصرفاح وبعربي زنجبیل العجم وزنجبیل الفارس وشوکة الجمال که تاویل اشترخاراست وآن بیخی
است شبیه بانجدان خراساني وغیرانجدان است وقریب بانجدان است درطبع کرم وخشك است درآخردرجهٔ سوم
جزم آن بطئ الهضم مغثي ولاذع وردي است ازبرای معده ودیرمیماند دران وبهترین آن سرکه پروردهٔ آن است وآن
جالي معده ازرطوبات است ومنقي آن ومنبه اشتهای طعام ومفتح سدها ومدربول وباقوت تریاقیه ومسخن معده ومشهي وهاضم
است وچون دیربماند قریب بخل منصل میکردد درخاصیت وخوردن یك مثقال ازجرم آن مدربول وجهت تپ ربع که
ازمادهٔ بلغمي عفن باشد یابلغم عفن مخلوط بسود اونافع بود مسخن معده وجالي رطوبات آن ودافع یرقان واسهال مراري
وخلفه وضررسموم باردهٔ ووجع مفاصل است وکفته اند که منبت آن خراسان ونخجوار وکوهستان موصل وبغداد وآذربیجان
است بهترین آن خراساني وبهترین خراساني آن صافي باریك خالي اززردي وسیاهي قلیل المرارهٔ معتدل الجرم کم کره باندك تیزي
وبشاعت ومغشوش مینمایند آن را به بیخ انجدان وبیخهای مشابه آن وچون زیاده ازان خورده شود قي می آرد وبه سبب دیری
هضم رائحهٔ آن بجشا ظاهر میشود وبعضی کفته اند که ظهوررائحهٔ آن بجشا تاندتی به سبب بطوء هضم آن نیست بلکه به سبب
نفوذ وغوص قوت آن است درجرم معده شیخ داؤد کفته دوقسم میباشد طویل وعریض طویل آن معروف بشارب عنبر است

واین ردي است وفرق میان آن ومیان باد آورد بآن است که تخم آن کوچک مشهور نزد ما بعصفریه است ومیخورند تروتازهٔ آن را مانند خس وتخم آن زرد وسفید میباشد وآن را خارهای طولانی ودران تلخي وقبض میباشد وبهترین آن آنست که از بر موده می آورند وطلای آن با سرکه جهت تحلیل اورام بارده وتسکین دردها وعرق آن جهت علل کبد وکرده وطحال نیکو است وشربت آن ازجرم تادودرهم وازسرکهٔ آن تاپنج مثقال وازعرق تاسه اوقیه وبدل جرم آن انجدان وبدل سرکه آن سکنجبین ومضر است بکرده ومغثي ومصلح آن سکنجبین وشراب غوره وشراب ریباس است * صنعت خل اشترغار بکیرند اشترغار را وریزه ریزه کرده درسرکهٔ انکوري اندازند وچهل روزدر آفتاب بگذارند پس استعمال نمایند واین سرکه بهتراز سرکهٔ عنصل است * سکنجبین خل اشترغار نافع است ازبرای برودت معده واحشا وهضم طعام ودفع ریاح ونفخ وتریاق سموم بارده ومدر طمث وزائل کنندهٔ برودت رحم وصلابت طحال است وازبرای حمیات باردهٔ بلغمیه وحمی ربع وبالجمله منافع بسیار دارد * صنعت آن بگیرند عسل سفید خوشبوی فائق دورطل وچهار رطل ونیم آب ذران ریزند وبجوشانند وکف آن را بگیرند تادیگر کف نیاورد ویك رطل خل خمر که اشترغاردران پرورده باشند بطریق مذکوردران ریزند وبآتش ملایم بقوام آورند پس سردنموده درشیشه ها کرده وسرآنهارا بسته عند الحاجت بکاربرند شربتی ده درم * عرق اشترغار جهت کرده وسپرز وجگر نافع است * صنعت آن دوقسم است قسم اول آن است که اشترغاررا ریزه ریزه کرده شب درآب بخیسانند وصبح بطریق کلاب عرق کشند قسم دوم آنکه اشترغاررا درسرکه پرورده پس ازان سرکه وجرم اشترغار بطریق تصعید مقطر نمایند واین عرق سپرزرا به نهایت نافع است * اشق معرب اشه ووشج به تشدید جیم نیز آمده که معرب باشد از اشهٔ فارسي وبغارسي اوشه وکلیاني نیز وبیوناني اثانقون بثای مثلثه بعد از همزه ونیز اسونیاقن وبعض گفته برنقش وبلغت مصر قنا وشق وکلخ نامند شیخ الرئیس گفته که آن صمغ طرثوث است ولذاق الذهب مینامند وگفته اند نرم میکردانند آن را مانند تنکار وبغدادي گفته که توهم وغلط کرده شخصی که آن را صمغ طرثوث دانسته وآن صمغ درختی کوچک است منابت آن اکثر بلادی است که حرارت وبرودت دران غالب باشد مانند شام ودیار ربیعه وانطاکي گفته درخت آن مابین نبات وشجر وساق آن باریک مزغب مائل بسفیدیست وگل آن مابین سرخي وزرقت ودرجبال کرج میشود نه شام وبه زدن تیغ حاصل میشود وبهترین آن سفید صاف خالي ازچوب وسنگ ریزه نرم سریع الانحلال است ومغشوش به سکبینج مینمایند وفرق بزردي رنگ مغشوش است وبحلتیت نیز وفرق ببوی آن است وخالص آن دانهای بزرگ متکاثف صلب تلخ طعم قریب ببوی جند میباشد وآن کرم دراول ثالثه وخشك درآخر اولی باقوت تحلیل وتجفیف قوي ولذع کمي وتفتیح بسیار بحدی که جاری میکند خون را ازافواه عروق داخل کرده میشود درمسهلات جهت اصلاح عمل آنها زیرا که باقوت تلیین وجذب ازعمق بدن وجالي ومفتح سدهٔ جگر وسپرز وافواه عروق است واکتحال آن ملین خشونت اجفان وجرب وجالي بیاض وشعیره وجالب رطوبات وقروح غائرهٔ عین را مفید وخوردن یک مثقال آن باماء الشعیر بطریق لعوق اندك اندك وباعسل جهت ربو وعسر نفس ونفس انتصاب وخناق بلغمي نافع ولعق نمودن باماء الشعیر نیز منقي قروح حجاب ومرهٔ مود است ونیز باعسل جهت صرع وقالج وخدر وتنقیهٔ رطوبات سینه وعسر بول ودفع ضرر ادویهٔ مسهله وخیسانیده مقدار نیم درم تا یکدرم آن درمطبوخات مناسبه یا درآب گرم به تنهائي جهت درد تهیگاه ووركین وکمر وعرق النسا وتحلیل ریاح معده وصلابت طحال وکبد واسهال بلغم غلیظهٔ لزج وماء اصفر وتفتیت حصاة واخراج جنین وکشتن کرم امعا وحب القرع واد رار فضلات ورطوبات نافع وباسرکه جهت سپرز وضماد آن

جهت تلیین صلابات مفاصل وباسرکه ونطرون جهت خنازیر وسلعه وتحلیل صلابات وباعسل وزنت محال تحجر مفاصل وباسرکه وبورة وروغن جهت اعیای امتلائي وعرق النسا حادث ازمواد باردة وباسرکه جهت شعیرة پلك چشم وقوبا وبازیت جهت کلف وبهق وآثار جلد ونیز باسرکه جهت ورم جگر وسپرز واستسقا وصلابت انثیین وشیخ الرئیس گفته که خوردن آن باطلا ومرمکي باد زهر سموم است خصوص سمی که آنرا طبیعون مینامند وغرغرة آن بآب کرم جهت تحلیل وجذب رطوبات وبلاغم ازدماغ وحنك وحنجرة وخناق سوداوي وبلغمي ومومم آن جهت تحلیل اورام ونضج آن وخوردن گوشت زاید فاسد نافع وحمول آن جهت اخراج جنین وادرار طمث واختناق رحم نافع وبالجمله منافع بسیار دارد هم مفردا وهم مرکبا باادویهٔ مناسبه واکثار آن مورث بول الدم وادرار خون ومضر بمعدة ومصلح آن انیسون وبکردة ومصلح آن زوفا وکم استعمال نمودن آن وشربتش ازنیم مثقال تایک مثقال وبدل آن سکبینج است یاجاوشیر یابرموم شیخ الرئیس گفته تد هین بآن طارد هوام است وچون خلط کردة شود بسعد وزیت وقریب کردة شود بهوام می کشد آنهارا * امراض الراس الداء والصداع والصرع والفالج والاسترخاء واللقوة والتشنج والخدر * شیخ الرئیس ودیگران گفته اند غرغرة بااشق محلول درآب کرم فرودمی آورد بلاغم بسیار ازدماغ واعصاب دماغي بسوی دهان وتحلیل میدهد رطوبات وبلغم راازدماغ لهذا نافع است امراض دماغي بارد رطب راوازانجمله دوار وسدر وفالج و استرخاء ولقوة وانچه جاري مجرای اینها است وآشامیدن یک مثقال آن باماء الشعیر وتحسي بدان وهمچنین باماء العسل جهت صرع وباعسل جهت فالج وفالجی که بآن میل میکند کردن بسوی پشت وهمچنین براي تشنج رطب وامتلائي وخدر جهت آنکه اسهال بلغم می نماید ومواد آنهارا دفع می سازد وشیخ الرئیس گفته که مقدار آشامیدن ازان اقویا یک مثقال ومتوسطین رایك درم وضعفا رابع درمی وقریب بآن وآشامیده میشود ازان مقدار کرسنه درچها رونیم اوقیهٔ عسل مصفی وگاهی آشامیده می شود درطبیخ زوفا یا طبیخ انجدان پس نفع می بخشد تشنج رطب امتلائي رامقدار شربت آن برای خدر دودرم است * فصل در نعخ مرا همي که اشق اصل وعمود است درآنها * مرهم اشق جهت بردن گوشت زائد ورویانیدن گوشت تازة بنهایت مفید است * صنعت آن بگیرند اشق دومثقال ونیم کوفته درسرکهٔ انگوري بخیسانند ودرهاون سنگي بدسته بمالند وصافي نمایند پس بگیرند موم زرد غیر مستعمل ودرروغن گنجد گداخته اشق را داخل کردة درهاون بدسته بمالند تاهموار شود واستعمال نمایند * مرهم اشق قروح خبیثه رانافع بود وگوشت فاسد رابخورد وقروح گوش را بنهایت مفید است * صنعت آن اشق کند رازهریکي شش درم زنجار عراقي سه درم بورهٔ ارمني پنج درم باعسل مصفی بطریق معمول مرهم سازند وبرزخم گذارند ودرقروح گوش فتیله رابآن آلوده کرده درگوش گذارند واگرفتیله برموضع زخم نرسد درماء العسل حل کرده رقیق نموده درگوش چکانند * مرهم اشق تالیف قدوة الاطبا السید السند والد ماجد آن مرحوم قدس سره جهت جمیع جراحات حدیثه وقدیمهٔ مزمنه نافع * صنعت آن اشق کثیرا زهریک چهار درم ونیم کوفته بیخته بسرکهٔ انگوري خیسانیده درهاون بدسته بمالند تاهموار شود کافور قیصوري دم الاخوین مرداسنگ گلنار فارسي اقاقیا حضض مکي شنجرف توتیای کرماني مغسول ازهریک یك مثقال کوفته بیخته سه مثقال موم غیر مغسول رادر بیست مثقال روغن گل وگداخته ادویه بآن سرشته دوعدد سفیدهٔ تخم مرغ داخل کرده درهاون سنگي بدسته بمالند تاهموار شود وبکار برند * مرهم اشق دیگر فضول ردیه ولحم زائد راخورد * صنعت آن بگیرند اشق یک اوقیه ونیم ودرسرکهٔ انگوري بخیسانند تاحل شود پس درهاون سنگي بدسته بمالند تامثل لعوق کرد دوزنجار مصنوع ازسرکه نه ازنوشادر زیراکه زنجار مصنوع ازنوشادر متقرح است نرم سوده داخل نمایند تابکرد دمثل قوام مسکه

واستعمال نمايند * مرهم اشق منقول از مجربات حكيم علي گيلاني جهت انضاج ماميل عمرة الانضاج وخنازير وتحليل اورام صلبه * صنعت آن اشق كبريت زرد خالص تخم انجوره زراوند طويل مقل ارزق اجزاء متساوي مقل واشق را در روغن زيتون بكذارند وباقيروطي كه از موم زرد وروغن زيتون ساخته باشند بياميزند واد ويه را بآن ممزوج كرده نيكو بمالند تامرهم شود ونوشته كه ماكاهي اشق و مقل را باعصارهٔ برگ خطمي سرخ حل ميكنيم واد ويه را بآن خلط ميكنيم در تحليل صلابات رحم وامثال آن بغايت نافع است وقوي العمل وجهت اذابت وتحليل اورام طحال بجاى عصارهٔ برگ خطمي سركهٔ انكوري تند مينمايم ومجملا اين مرهم نظير خود ندارد جهت تحليل رياح محتبسه واكثر قروح وجروح مثل زخم گلوله وغنبارهٔ وشمشير وكاردوامثال اينها نيز مفيد است * اشنه بضم همزه وسكوشين معجمه وفتح نون وهالغت عربي است وبفارسي دواله ودوالك ودوالي ويوناني ابرويون وابريون وبهندي چهريوا وچليره واكسير وگفته اند كه بهندى مسيح وبعربي شيبة العجوز ومسك القرود نامند وآن چيزى است شبيه بريسمانهاى باريك وپهن باهم پيچيده ودرهم بافته وبرشاخهاى درخت بلوط وصنوبر وسائر درختها متكون ميشود وبهترين آن سفيد خوشبوى تازه وزبون ترين آن سياه آن است شيخ الرئيس گفته دران بوودت كم فاتريست وقبض باعتدال وبعضى گمان كرده اند كه در اول گرم وخشك در دوم است وجالينوس معتدل در گرمي وسردي دانسته وانچه از درخت بلوط بهم ميرسد سرد است ومجموع آن باقوت قابضه ومحلله وملينه است خصوص صنوبري آن ومفتح سدهٔ رحم ومدر حيض ومقوي باه ومفرح ومقوي معده ودل وجگر ضعيف است وجهت دفع غثيان وخفقان وحفظ روح حيواني وازالهٔ اعيا وسنگ مثانه مفيد وبسبب عطريتى كه دارد ملايم جوهر روح ومقوي آن وبسبب قبضي كه دارد موجب متانت روح است وبه لطافتى كه دارد زود نفوذ بقلب ميكند پس باين اسباب ونيز بالخاصية مقوي قلب است وآشاميدن طبيخ آن موجب سرور نفس وتقويت روح حيواني ومتانت وحفظ آن است وزائل ميكردانند خفقان را ونشستن در طبيخ آن جهت تسكين درد ها واورام حاره وصلابت مفاصل ووجع رحم وادرار نمودن حيض وضماد مسحوق خيسانيدهٔ آن در آب جهت تقويت اعضاى ضعيفه ومسترخيه ولحوم لينه مانند بناگوش وكنج ران وزير بغل ومابين كتفين ورفع آلام حارهٔ آنها وتليين صلابات وردع اورام وتقويت جگر ودفع بد بوئي زير بغل وباسركه جهت سپرز نافع وبنهايت منوم اطفال است وچون در روغنهاى مناسبهٔ اعيا حل نمايند ويا بجوشانند وبمالند جهت رفع اعياء وتحليل اورام وذرور آن جهت بد بوئي زير بغل واكتحال آن جهت تقويت چشم وقطور نقيع انچه از درخت بلوط باشد جهت حمرت وحرارت چشم مفيد ونخور آن جهت اختناق رحم بغايت نافع ومضر باصعاب مصلحش انيسون وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش قرد مانا بوزنش وداخل خشبوئيها وارگجه وغاليه مينمايند * امراض الراس الصداع والشقيقه والسهر والسكته والصرع واختناق الرحم * نخور كردن بآن نافع است از براى صداع وشقيقه وچون بخيسانند آن را در شراب وبياشامند آن شراب راخواب غرق مى آورد وتكرار كرفتن دود آن در بيني نافع است از براى سكته وصرع ودر رحم براى اختناق آن وبوئيدن وآشاميدن آن نيز نافع است از براى صرع * دستوكوبيدن اشنه چون اراده كرده شود كوبيدن آن سزاوار آن است كه آن را با آب تركرده پس بكوبند تا كوبيده شود والا خشك آن كوبيده نميشود * جوارش اشنه منقول از حكيم جعفر نافع از براى بواسير وتقويت معده ودفع رياح وتقويت باه وتفريح مزاج * صنعت آن اشنه سنبل الطيب بهمن سرخ بهمن سفيد تا قلهٔ كبار تا قلهٔ صغار زرنباد قرفه ساذج هندي دارچيني از هريك پنجدرم كوفته بيخته باسه وزن اد ويه عسل مصفى سرشته معجون سازند شربتى از يكدرم تا دودرم اكردر

مزاج ضعف باشد دارچيني وچوب چيني از هريك دو ماشه تا چهار ماشه اضافه نمايند * دهن اشنه كرم است وجميع امراض
باردة را عيارا نافع است * صنعت آن اشنهٔ تازهٔ خوب هشت مثقال درنيم من آب صاف يك شبانروز بخيسانند پس بجوشانند
تا يك ثلث آب بماند خوب بمالند وصاف نمودة روغن چنبيلي خوشبوى تازه چهارچند ادويه داخل كردة بجوشانند بآتش
ملايم تاروغن بماند وآب بسوزد پس اين ادويه را نرم سودة داخل نمايند مشك خالص زباد شسته عطر كرنا كه بهارنارنج
است از هريك سه مثقال عنبر اشهب كافور خالص از هريك يك مثقال زعفران شش مثقال لادن عنبري شسته شانزدة
مثقال درشيشه نگاهدارند وعند الحاجت بكاربرند * دهن اشنهٔ ديگر كه همان منافع دارد * صنعت آن اشنه پنج استار قطط
فلخ دة درم سليخه قصب الذريرة از هريك سه درم مرماحوزدو درم ميعهٔ سائله پنجدرم روغن مورد سادة يكرطل ونيم ودر نسخهٔ ديگر
بجاي روغن مورد روغن كنجد يا زيت اتفاق است بوزن روغن مورد ادويه را نيم كوفته درسركهٔ انكوري بخيسانند سه روز متوالي
بكذارند پس صاف نمايند وروغن را دران داخل كردة بجوشانند تا سركه رفته روغن بماند درشيشه نگاهدارند تمريخ باين
دهن نافع است ازبراى فالج واسترخا * عرق اشنهٔ سادة مفرح ومقوي قلب وباه وسريع النفوذ است بلقب وموجب سرور و
مقوي روح حيواني ومزيل خفقان است * صنعت آن بگيرند اشنه يك من وسه من آب داخل كردة عرق كشند بدستوريكه در
اترج ذكر شد ودة مثقال آنرا بنوشند

## * باب الالف مع الطاء المهملة *

اطريه بفتح همزة وسكون طاى مهمله وكسر راى مهمله و
فتح ياي مثناة تحتانيه وها بفارسي آش آرد وآش رشته نامند محمود هنجرى گفته كه اطريه طعامى است متخذ از عجين كه بريدة
باشند آنرا باريك باريك وآنرا بفارسي رشته نامند واطريه ازاغذيهٔ معروفه است وشامل ماهيچه ورشته وبغرا وغيرها از اقسام آن است و
غذاى صالح است از براى حارالمزاج وكسيكه محتاج بغذاى متين باشد ونافع است از براى معال هركاه نبوده باشد به سبب خلطى وآن
انواع است اكر آرد كندم خالص سازند بدين قسم كه آردرا با نمك بقدر ضرورت درآب خمير سخت نموده برروى تخته پهن كردة
رشتهاى بسيار باريك طولاني ازدم كاردبه برند وهرقدر كه خواهند درآب كرم جوشان يا درآب يخني كرم جوشان يا درآب
قليهٔ جوشان بريزند وطبخ نمايند تا پخته كردد وطعم خامي آن زائل كردد ومصالح حارة وافاويه بقدر ضرورت داخل كردة فرود
آورند وتناول نمايند وآن رابفارسي آش رشته وبتركي اوماج نامند واكر آن رامدور ويا مربع ويا باشكال ديكر بريدة
بهمان قسم طبخ نمايند آن رابفارسي آش بوك وماهيچه وبغراوغيرها وبتركي طماج كويند واكر خمير آن را ازآرد سميد
اندك نرم ساخته از قمع موراخ تنك بكذرانند بدين قسم كه خمير رادر جوف قمع پركرده بدست يا بالتي زور نمايند تا از
موراخهاى قمع مثل خيطه خمير باريك شده بيرون آيد يا آنكه بكف هردو دست ماليده مثل تارهاى خيا طه باريك سازند وخشك
نموده عند الحاجت بكاربرند واين را بعربي شعيرة وبهندي سيوئين نامند واين راعند الحاجت اولا بدون روغن درظرفى بريان
مينمايند تا اندكى سرخ وبرشته كردد پس آب بقدر ضرورداخل كرده دم دهند تا پخته شود پس بروغن كاوتازه برشته
نموده شيرتازه دوشيدهٔ جوشانده بران ريخته قند بران پاشيده مخورند وكاهى ازآرد جونيز بقسم اول يا دوم براى صاحبان
حميات حادة ورق وسل بيكوشت بآب خالص ترتيب ميدهند ودرقسم اول كرم در اول وبا رطوبت بسيار است وبيكوشت آن
راكه آش يوان كويند جهت مرضى وباكوشت جهت اصحا يا بعضى امراض كه خوردن كوشت دران مناسب باشد وضرر
نداشته باشد مفيد وليكن بطي الهضم والانحدار است جهت فطير بودن خمير آن ونزد بعضى بى خمير مايهٔ آن سبك تر است و
نيست چنين وقسم دوم آن ازقسم اول سنكين وبطي الهضم تر آن است ومصلح آن هردو فلفل وروغن بادام شيرين است وچون انهضام يابد

غذای بسیاری ازان بهم میرسد وجهت خرفه و رجع هینه و خشونت آن وحلق وقرحهٔ امعا ومثانه ولاغری کرده نافع ومرخی معدهٔ بارده
وچون دران برگ خرفه یا اسفناخ با روغن بادام پخته باشند جهت امراض مذکوره موافق ترومليين بطن است وانچه از آرد جوسازند
هرد وبارطوبت بسیار وازهمه بطی الهضم والانحدار وقلیل الغذا تر وکاهی در دوقسم اول از برای صفراوی مزاجان و یا جهت زیادتی
لذت بعضی ازحموضات مناسبه مانند کشک یا ماست ویاسرکه ویا آب لیمو ویا غوره ویا انار ویا آلو ویا زرشک ویا امثال اینها با اندک
شیرینی چاشنی کرفته ترتیب میدهند واین قسم را آش یا قاتق مینامند بطی الهضم تر ومسدد ومولد بلغم غلیظ است و مصلحش
ثوم وادویهٔ حاره است وبعضی جهت رفع اسهال وحبس طبیعت با ادویهٔ قابضه مثل آب سماق وبه ترش وکشک بریان وامثال
اینها ترتیب میدهند وکفته اند که اطریهٔ متخذ از خمیر آرد کندم صالح است از برای حار المزاج وکسیکه محتاج بغذای متین باشد
ونافع است از برای سعال هرکاه نبوده باشد سبب آن از اخلاط وانچه با کوشت باشد کثیر الغذاء ومرطب ومسمن بدن است وهمچنین
باشیر وشیرینی آن مولد خلط غلیظ وانچه از آرد برنج سازند سبک وسریع الهضم وقابض * ونوعدیکر که آنرا بفارسی رشته قطائف ورشته
خطائی نامند وآنرا از آرد برنج یا نشاسته سازند بدین نحوکه آرد برنج یا نشاسته مخلوط با آب کرده صاف نموده درقمعی که سوراخهای
باریك داشته باشد کرده وپاتیل مسی یا مینی مسی را بر آتش کذاشته که خوب کرم کردد پس آن قمع را بیکدست کرفته بسرعت
تمام بران بفاصلهٔ یك شبر یا کمتر بکردانند تا مانند رشتهای باریك ازان برآید ودردیک بسته شود واز دست دیکر انچه بسته شده است
بردارد اکر یك شخص باشد وا کرد وکس باشد ویا ظرف بزرک باشد یکی بریزد ودیکری بردارد مادام که هرمقدار که خواهند پس
آنرا درظرفی کرده مغز کردکان بریان ومغز بادام بریان ومغز پستهٔ بریان کوفته وجلاب سکری وقدری دانهٔ هیل سوده بر روی وی
کرده بخورند وبعضی بجای جلاب سکری پالوده سکری رقیق که آنرا بفارسی ماقوت رقیق کویند بر روی وی کرده مینوشند وانچه از آرد
ترتیب دهند سبک وسریع الهضم وقابض وانچه از آرد میده یا نشاسته میسازند کثیر الغذا وبطی الهضم است واز نشاسته ساخته آن
سبک تر وقابض تر وبدوائیت اقرب * صداع از اغذیه نافعه از برای اصحاب صداع خصوص صفراوی وصداع یابس مزاج خصوص
وقتیکه سبب آن غم وهم باشد اطعمهٔ خفیفهٔ لطیفهٔ صالحهٔ الغذا است واطریه از انجمله است * مالیخولیا از اغذیهٔ صالحه از برای اصحاب
مالیخولیا نزد جراحت ویبس اطریه است بسبب آنکه متولد میکردد از خون بلغمی که مقاومت میکند باسودای احتراقیه به سبب
تبرید وترطیب ومتولد نمیکردد ازان سوداء وانخره ومتبخر نیز نمیکردد وباید دانست که غذاهای لطیفه کاه باشد که ضرر کنند بجهت
آنکه زود محترق میکردند ونیز اطریه وامثال آن را در مالیخولیا وقتی باید خورد که قوت هاضمه قادر بر هضم آن باشد بجهت آنکه نزد
ضعف قوت هاضمه فاسد میکردد امثال این اغذیه در معده وفساد غذا از اضرا شیا است از برای اصحاب مالیخولیا واکثر امراض
* الزکام والنزله نافع است از برای زکام ونزلهٔ بارد تغذیه باطریه وباعسل * نفث الدم نافع است از برای نفث الدم هرچیزیکه بوده باشد
آنرا خاصیتی درحبس خون از غذاها مانند اطریه خصوص وقتیکه پخته باشند دران عدس * سل از اغذیهٔ مناسبه از برای اصحاب
سل اطریه است * بول الدم نافع است از برای اصحاب بول الدم تغذیه باطریه * نسیان کفته اند که تغذی باآش متوسط بدارچینی
باندکی دارفلفل وخولنجان ویا باندکی حلتیت نافع است از برای نسیان باردمزاج وکفته اند باکی نیست از خوردن مرباهای زنجبیل
وامثال آن ومثلث بالای آن برای ابدان وامزجهٔ باردهٔ رطبه ومعده های رطب وکاهی جهت اصحاء زیادتی للذت نخود درست و
چغندر را ریزه کرده دران پخته می خورند وکاهی سیب وبه وچغندر داخل میکنند وکاهی کوشت را کوفته ساخته داخل مینمایند
وجمله آشهای آردینه اکثر مستعمل اهل خراسان وعراق وتوران است وبعد ازان اهل ایران وسائر بلاد دیکر کمتر * باب الالف

مع الغين المعجمة * اغبربد انكه اغبر بفتح همزة وسكون غين معجمه وفتح باى موحده وراى مهمله دواى مركبى را نامند كه نافع
باشد جرب عين را وازقبيل ذرور وبرود است * اغبر نافع ازبراى ورد پنج وبرش جفن بعد از استعمال اصفر كبير وتراش بايد كه
بپشم كشند * صنعت آن توتياى كرماني مغسول مد برصدف سوختهٔ مغسول از هريك دو درم نبات سفيد پنجدرم بلسنور
ذرور سازند واين ذرور جرب وسبل را نيز نافع ودر نسخهٔ كه حكيم عطاء الله كه از بياض مجربات نواب حكيم محمد باقر ولد حكيم
عماد الدين محمود شيرازي نقل نموده بجاى صدف سوخته مد برشيح محرق مغسول است ووزن هر دو دواى اول ده درم و
وزن نبات پنجدرم است * اغبر لؤلوى جرب وضعف باصره وسبل وشرناق وظفره را نافع است * صنعت آن توتياى كرماني
مغسول شيح محرق مغسول از هريك دو درم مرواريد ناسفته شش درم نبات پنجدرم صلايه كرده استعمال نمايند * اغبر ديگر
قروح چشم وسبل وجرب را سود دارد * صنعت آن توتياى كرماني مغسول شيح سوختهٔ مغسول نبات سفيد از هريك پنجدرم
انزروت سفيد پرورده عصارهٔ ماميثاى رهباني از هريك يكدرم صلايه كرده استعمال نمايند * باب الالف مع الفاء * افاويه اسم ادويهٔ
خوشبو است كه اطعمه واشربه ميكنند محمود سنجري گفته كه افاويه عطرهٔ طيبة الرئحه است مانند قرنفل ودارچيني وهيل و
وغيرا ينها * حب افاويه مسهل نافع ازبراى ضعف معدهٔ حادث ازبلغم وازبراى كسيكه كاره ازنوشيدن ايارج باشد * صنعت آن
حب بلسان عود بلسان دارچيني سليخه مصطكي سنبل الطيب اسارون زعفران بسباسه قرنفل جوزبوا از هريك يكدرم ونيم
غاريقون دومثقال تربد سفيد ده درم ودر نسخهٔ ديگر ده مثقال است سقمونيا دومثقال زنجبيل دودرم كوفته بيخته بآب كرفس
حب سازند شربتى دودرم ونيم تا سه درم * حب افاويه امراض سوداوي وصفراوي وبلغمي را كه درمعده باشد وغشي حادث
ازان وازنا خوشي حال معده را نافع است * صنعت آن دارچيني قصب الذريره حب بلسان فقاح اذخر سليخه قرفة الطيب
از هريك ده اوقيه كوفته ودرشش من آب باران بيزند تا بنصف رسد پس بگيرند صبر سقوطري نيم من ودران ريزند وهمدران
آب بجوشانند وصافي كنند ودوبار سه بار كه بهيچ چيزى از دردى دران نمانند وبآفتاب نهند تا خشك شود پس زعفران
مرمكي صافي مصطكي از هريك يك اوقيه بيخته دران بياميزند وحبها سازند هر حبى بقدر نخودى ودرسايه خشك كنند شربتى
مثقالى بآب نيم كرم فروبرند ودر نسخهٔ معصومي تا قرفة الطيب از هريك هفت درم ونيم است وكفته دريكچهار يك آب باران
بجوشانند تا بنصف آيد ووزن صبرده درم وزعفران ومصطكي ومرمكي از هريك يك درم شربتى يك مثقال * حب افاويه ديگر كه
درحمى يوم به سبب ناگواريدن طعام بكار آيد وبجهت تليين طبع زماني كه ثقل ازطعامهاى غليظ رسيده باشد بكار آيد وبادها دفع
كند وقولنج بكشايد * صنعت آن فلفل دارفلفل دارچيني قرنفل زنجبيل مصطكي نارمشك اجزا متساوي كوفته بيخته ازمجموع ده درم
بگيرند ودة درم سقمونيا ودة درم نبات سفيد ويك درم كثيرا سوده بآب پودنه سرشته حبوب سازند هر حبى بقدر نخودى واگر
پودنه حاضر نباشد بگلاب يا آب انارشيرين بسرشند هرگاه يك حب بخورند يك مجلس اجابت كند وطعام بگوارد وبادها بشكند
* حب افاويه بادها دفع كند وطبع را نرم سازد وقولنج را بكشايد * صنعت آن زنجبيل قرنفل دارچيني فلفل دارفلفل نارمشك مصطكي
از هريك يك مثقال سقمونيا هفت درم ودر نسخهٔ ديگر هفت مثقال است قند سفيد هفت مثقال كوفته بيخته حب سازند هريك مقدار
نخودى هر حبى يك مجلس اجابت كند ودر نسخهٔ ديگر از هريك از كثيرا وصمغ عربي يك درم داخل است * دهن افاويه مانند قرنفل
وبسباسه ودارچيني وجوزبوا ومانند اينها نافع است براى جميع امراض باردهٔ بلغميه وكسر تحليل رياح وتقويت قوى وارواح ومعده
وقلب وكبد ودماغ * صنعت آن بگيرند از هريك از اينها كه خواهند چهار رطل وجوكوب نمايند ودر هريك رطل يك اوقيه ونيم نمك

داخل نمایند ودرآب کرم بخیسانند وتا پنج روز درجای سرد نکاهدارند پس بقرع وانبیق مقطر نمایند ودرحین تقطیر دو قبضه نمك نیز داخل نمایند پس دهن را ازآب جدا نمایند صاحب طب کیمیائی براکلسوس که این نسخه منقول ازان است نوشته که از چهار رطل افاویه هفت اوقیه دهن برمی آید وانشا الله تع دهن هریك از افاویه جدا درجای خود مذکور خواهد شد * شراب افاویه نافع است از برای وجع صدر وپهلو ورئه واز برای حیض ونفاس واز برای مسافرین دربرف وسرما واز برای کیموس غلیظ ومصفی لون وآورندهٔ خواب ومسکن اوجاع وزائل کنندهٔ وجع کرده ومثانه است * صنعت آن بکیرند قصب الذریره شش مثقال سلیخه هشت مثقال اسارون چهار مثقال ودر نسخهٔ دیکر سنبل الطیب شش مثقال وعود هندی هفت مثقال داخل است ادویه را نیم کوفته بیندازند دریك مکیال ازآب انکور وبکذارند تابجوش آید وبکیرد بوی افاویه راوازجوش به نشیند پس صاف نموده بکار برند واکر برآتش ملایم طبخ دهند تا آنکه سه ربع برود ویك ربع بماند شاید بد نباشد * عرق افاویه هریك از افاویه را که خواهند عرق کشند مانند نعناع وقرنفل ودارچینی ونانخواه وهیل وبسباسه وجوزبوا وسنبل الطیب وساذج هندی باید که چهار یا زیاده اکر سبك خواهند مثل وزن آن آب داخل کرده بطریق کلاب عرق کشند وانشاء الله تعالی عرق هریك علیحده علیحده درا ماکن خود ذکر خواهد یافت * قرص افاویه نافع از برای خلفه وقروح امعا وقاطع اسهال درساعت * صنعت آن بکیرند زعفران سنبل الطیب انیسون از هریك چهار مثقال مرصبر سقوطری زرد عصارهٔ لحیة التیس حضض هندی اقاقیا کهربای شمعی مازوی سبز کثیرا فلفل سفید از هریك دو مثقال وبکوبند نرم وبه پزند وبا شراب سرشته اقراص سازند هر قرصی بوزن نیم مثقال شربتی یك قرص ودر نسخهٔ دیکر افیون خالص دو مثقال نیز داخل است وکهربا داخل نیست * افتیمون بفتح اول وسکون فا وکسر تای مثناة فوقانیه وسکون یای مثناة تحتانیه وضم میم وواو ونون لغت یونانی است بمعنی دواء الجنون وشعر الضبع نیز نامند وبسریانی سورمورو بهندی اکاس بیل وامربیل کویند وآن نباتی است سرخرنك وربیعی وتاصیف نیز می ماند وفروع آن مانند خیاطه وبرکهای بسیار ریزه وکلش سرخ تیره وتخمش از خردل ریزه تر وسرخ مائل بزردی وبر نباتات واشیائی که نزدیك او باشند میتند بیخش شبیه است بزردك وتا مدتی درزیر زمین میماند ونصاری کویند که در حوالی او چیزی نمیروید وطعمش تلخ با اندك تندی وبعضی کفته اند که بیخ ندارد وکلش نریخته تخم میبندد وشیخ الرئیس کفته قوت نبات آن مثل قوت حاشا است وبعضی کفته اند که از جنس حاشا وبهترین آن سرخ اقریطی یا مقدسی است که از جزیرهٔ مقدس ویا اقریطس آورند وهرچند سرخ تر وتند بوتر وباریك تر باشد بهتر است جالینوس کرم وخشك در سوم میداند وحنین ودیکر اطبا کرم در سوم وخشك دراول ونزد بعضی خشك دردوم است محلل وملطف ومسهل سودا وبلغم است وبا بنفشه مسهل صفرا نیز جهت امراض دماغی وعصبانی واوجاع مفاصل ونفخ وصرع ومالیخولیا وجنون وخدر وسرطان متقرح وبالخاصیة جهت امراض سوداوی وتنقیهٔ سودا وتفریح قلب به سبب تنقیهٔ سودا بیعدیل است وچون یکهفته هر روز ده درم آنرا بانیم رطل شیر تازه دوشیده بخسانند وبا پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع خفقان وتوحش ومالیخولیا وتشنج مجرب دانسته اند وشیخ الرئیس کفته که چون چهار درم افتیمون را سائیده باقدری عسل وقلیلی نمك بخورند اسهال سودا وبلغم بقوت مینماید وبغدادی قلیلی سرکه نیز درین ترکیب کفته وچون افتیمون لطیف وضعیف الترکیب است بسیار جوش نباید داد بلکه بیکدو جوش اکتفا باید نمود زیرا که جوش مبطل فعل آن است وافتیمون مضر صفراوی وشبان ومحرور المزاج ومورث کرب وغشی وعطش ومصلح آن بنفشه وکثیرا است وکویند مضر رئه ومصلحش صمغ عربی وکثیرا است وموافق مبرود

المزاج وكهول وپيران است وقد رشربتش ازجرم نزد شيخ الرئيس چهار مثقال ونزد بعضي تا سه مثقال وبعضي دودرم گفته اند ودر مطبوخات تا ده درم وبدلش لاجورد وحجر ارمني ويک وزن ونيم آن حاشا يا مثل آن حاشا ودودانگ تربد سفيد مد براست وتخم آنرا نرم نبايد كوبيد وبروغن بادام چرب بايد نمود كه مصلح آن است درمغص اگر درغير مطبوخ است والابران بايد چكانيد ومقدار شربت آن تنها تا دودرم وبا غير آن تا چهار درم است وگفته اند چون ده درم تخم آنرا در پارچهٔ كتاني بسته در دو ثلث رطل شراب انگوري يك شب بخيسانند ودر زير آسمان گذارند وروز ديگر افشرده صافي آنرا گرم كرده بادو اوقيه شربت بنفشه ويك اوقيه شربت ورد مكرر ويک مثقال روغن بادام شيرين بنوشند اسهال مرهٔ سودا درنهايت قوت كند بدون مضرتي واحداث ضعف وجهت مالينخوليا وسواس سوداوي نيزنافع است واگر يک اوقيه مغز فلوس خيارشنبر نيز اضافه نمايند بهتر است * اعضاء الراس گفته اند چون افتيمون مسهل بلغم وسودای محترق از دماغ است ونافع است از برای امراض حادثه ازين دوخلط در راس ودماغ وشربتي ازان درمطبوخ است از پنج درم تا هفت درم واز جرم آن از يک درم تا دودرم ودر نقوع از دودرم تا چهار درم وتا ششدرم است و سزاوار آن است كه هرگاه جرم آنرا استعمال نمايند بروغن بادام شيرين بايد كه چرب نمايند صداع چون ششدرم افتيمون را درقدری از شير كوسفند داخل كرده بياشامند نافع است از برای صداع سوداوي وتنقيهٔ سودا بعد از نضج بمنضجات مناسبه و شرب شش درهم آن با ماء الجبن نافع است صداع حادث بمشاركت قلب را به سبب سوء مزاج سوداوي قلب * مالينخوليا ومانيا و جنون وكابوس ووسواس سوداوي قرشي درشامل وغير او از اطبا گفته اند كه نافع است از برای مالينخوليا خصوص با مثل افسنتين و چون بكيرند از افتيمون شش درم وبا ده درم مويز منقی بجوشانند جوشانيدني خفيف وصافي نموده بياشامند نافع است از برای مالينخوليای حادث از آشاميدن خمر بسيار وادمان بران واگر اضافه نمايند بسوی طبيخ آن سربنفشه واصل السوس ميباشد انقع و چون اضافه نمايند بسوی همه مفرحي مانند بادرنجبويه وگاوزبان ميباشد ابلغ ونافع است از برای وسواس سوداوي وهمچنين با ماء الجبن نافع است مالينخوليا را ودر موجز گفته كه چون بكيرند از افتيمون وزن هشت درم وبياشامند با شير بز تازه دوشيده وشكر سفيد ميباشد نافع از برای مالينخوليا ومانيا وجنون وكابوس واكثر امراض سوداوي وشيخ الرئيس گفته استفراغ مادهٔ مالينخوليای سوداوي باافتيمون باشحم حنظل واندكی سقمونيا بعد از فصد ونضج مادّه بسا باشد كه موجب رستكاري شود واگر اين دوا موجب رستكاري نكردد بايد كه استعمال ايارجات نمايند با صبر وخربق باين نحو كه فراگرفته شود از انها بقدر حاجت وحب بسته فرو برند سيد اسمعيل جرجاني گفته كه چون افتيمون را كوبيده وبمويز منقی سرشته حب بسته فرو برند ازان پنج درم تا ده درم نافع است از برای مالينخوليای مراقي وچون هفت درم افتيمون كوبيده را با سكنجبين مازج سرشته بياشامند اسهال سودا بقوت می كند وتنقيهٔ طحال می نمايد ونافع است از برای مالينخوليای طحالي ومانيا وجنون نيز ورازي وغيره گفته اند كه چون هر هفته يک مرتبه ازين تركيب خورده شود می باشد نافع از برای مانيا ومالينخوليا وجنون وجميع امراض حادث از سودای محترق از سودا هركاه بوده باشد مادّه مائل به برودت ونوشيدن افتيمون با ماء الجبن متجبن بشيرهٔ قرطم نافع است از برای مالينخوليا ومانيا وجنون ووسواس سوداوي وكابوس وسزاوار آن است كه بوده باشد شير دو رطل ومغز حب القرطم كوبيده بيست درم وآنرا در شير نيم گرم بمالند وبكذارند تابسته شود وبكردد پنير پس آن را بدستور مقرر بپكانند وآب آنرا باشش درم افتيمون بنوشند طلاطلي در مجربات خود آورده كه ديدم خلقی كثيررا از اصحاب مالينخوليا ومانيا وجنون ووسواس سوداوي كه افتيمون مخلوط با فسنتين وبرگ حنظل بآنها داده شد پس زائل كردانيد مالينخوليا ووسواس سوداوي ايشان را ونيست دوائی انفع ازين

د وا از برای اصحاب مالیخولیا و آزارهای سوداوي وچون هفت درم تخم آن را در شیر تازه دوشیده داخل کرده بخورند میباشد نافع جنون و وسواس سوداوي وابن ماسویه گفته که چون افتیمون را در آب یکدو جوشی داده آنرا بمالند وبفشارند و آب راصافي نموده گلقند دران حل کرده بازصافي نموده بیاشامند تنقیهٔ معده میکند از اخلاط فاسدهٔ سوداویه ونافع است از برای کابوس حادث از ابخرهٔ سوداویهٔ مرتقیه ازمعده بسوی سر و باماء الجبن برای کابوس سوداوي * صرع وفالج ولقوه وتشنج وخدر اشامیدن افتیمون نافع است صرع سوداوي و بلغمي وفالج ولقوه وتشنج امتلائي وخدر را بجهت آنکه منقي دماغ است و باید که بوده باشد مخلوط به بعض ادویه مخصوص به تنقیهٔ دماغ مانند اسطوخودوس وابن جزله گفته که آن منقي دماغ است از سودا وبلغم ونافع است از برای صرع وتشنج امتلائي وخدر ومقدار شربت ازان از یکدرم است تادودرم که بروغن بادام شیرین چرب نموده بنوشند واگر بوده باشد درمطبوخ محتاج بروغن بادام نیست بغدادي گفته که چون بکبرند از افتیمون ششدرم تادهدرم وبجوشانند درمیبختج جوشانیدنی رقیق وبمالند وبفشارند وبنوشند نافع است از برای تشنج امتلائي وخدر بعض اطبا گفته که چون بکبرند ازان هر روزده درم وبخیسانند دریک من شیر بز تازه دوشیده وصافي نموده اضافه نمایند مقدار پانزده درم سکنجبین ساده صادق الحموضة تا بریده شود و بچکانند وبیاشامانند واین فعل را هشت روز متوالي بعمل آورند از برای تشنج وخدر نافع است * فصل دربیان حبوبی که اصل و عمود درآنها افتیمون است * حب افتیمون که اسهال سودا از بدن و دماغ کند ونافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از سوداء طبیعیه * صنعت آن افتیمون ده درم غاریقون هش سفید بسفایج فستقي هلیلهٔ سیاه از هریك پنجدرم ایارج فیقرا هفت درم ونیم لاجورد سه درم ونیم سقمونیای انطاکي مشوي یکدرم نیم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین پنجدرم چرب نموده بآب حب سازند شربتی از سه درم تا چهار درم * حب افتیمون دیگر مسهل سوداست ونافع است از برای مالیخولیا * صنعت آن افتیمون حجر ارمني از هریك سه درم نمک نفطی دودرم کوفته بیخته بآب کاسني تازه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دومثقال بآب کرم فروبرند * حب افتیمون دیگر نافع از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از بلغم * صنعت آن افتیمون دودرم بسفایج فستقي غاریقون هش سفید از هریک یکدرم نمک هندي خربق سیاه از هریك نیم درم ایارج فیقرا یکدرم ونیم اسطوخودوس ثلث درمی کوفته بیخته باب حب سازند جمله دوشربت کامل است * حب افتیمون دیگر که اسهال سودا کند ونافع است از برای مالیخولیا * صنعت آن افتیمون اقریطی بسفایج فستقي از هریک سه درم حجر ارمني خربق سیاه از هریك یکدرم تربد سفید نیم درم کوفته بیخته بآب سرشته حبوب سازند شربتی دودرم باب کرم فروبرند * حب افتیمون دیگر که اسهال سودا کند ونافع است از برای مالیخولیا هرگاه استعمال کرده شود بعد از آنکه بچند روز ایارج جالینوس خورده باشند * صنعت آن افتیمون غاریقون ایارج فیقرا شحم حنظل سقمونیای مشوي از هریک مقداری که اقتضا کند حال علیل وحال مرض ووقت وعادت وسن وبالجمله موقوف برای طبیب است کوفته بیخته باب حب سازند وبآب کرم فروبرند * حب افتیمون خفیف نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای مائل به برودت * صنعت آن افتیمون وشحم حنظل واندکی سقمونیا حب سازند وبآب کرم فروبرند واگر این حب موجب رستکاري نشود پس باید که زیاده کرده شود دران لاجورد وحجر ارمني بی خوف غائله یا خربق سیاه با خوف غائله * حب افتیمون که تنقیهٔ سودا کند ونافع است از برای نسیان سوداوي چون استعمال کرده شود بامطبوخ افتیمون بعد از نضج بمنضجات سودا خصوص بمغلي منقول از حضرت امتاذ الاطباء سید السند قدس سره که بجهت همین علت تالیف

فرموده اند * وصنعتش اين است كاوزبان شاهتره بسفايج فستقي بادرنجبويه اسطوخودوس گل بنفشه ازهريك دودرم عود الصليب يكدرم عناب خراساني ده دانه مويز طائفي منقى ازحب بيست دانه افتيمون دركتان بسته پنجدرم اجزا سواى افتيمون جوشانيده صاف نموده افتيمون رادركتان بسته شب دران اندازند ويكدارند وصبح كرم كرده بمالند وبفشارند وكيسه رادور كرده مطبوخ كرم را برروى ترنجبين پانزده مثقال صافي نموده بنوشند پس چون نضج ظاهرشد اسهال سودا نمايند بحب افتيمون ومطبوخ افتيمون * حب افتيمون جنين سودا را ازبدن پاك كند وتپ ربع را نافع باشد * صنعت آن افتيمون اقريطي ده درم شحم حنظل دودرم نمك نفطي يكدرم قرنفل يك مثقال اجزارا كوفته بيخته حب سازند شربتى دودرم ونيم باب نيم كرم فروبرند * حب افتيمون ديكر نافع ازبراى حمى ربع * صنعت آن افتيمون اهليلج كابلي ازهريك چهاردرم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتين ازهريك دودرم صبر يكدرم بابيكه رازيانه دران جوشانيده صاف كرده باشند حبهاى بزرك بسازند قدر شربت دودرم تاسه درم * حب افتيمون ديكر كه تنقيهٔ سودا ازبدن وسركند وجميع امراض سوداوي خصوص ماليخوليا وسرسام سوداوي را بنهايت نافع باشد * صنعت آن افتيمون اقريطي ده درم غاريقون هش سفيد ازآرد پيزموئين كنرانيده شش درم هليلهٔ سياه پوست هليلهٔ كابلي پوست هليله زردآملهٔ منقى پوست بليله ازهريك دودرم كل سرخ منزوع الاقماع سنامكي اسطوخودوس لاجورد مغسول ازهريك دودرم ونيم كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده بآب رازيانهٔ ترسرشته حب سازند شربتى چهاردرم تا هفت درم باجلاب ساده نيم كرم * حب افتيمون نافع ازبراى حميات سوداويه * صنعت آن افتيمون اقريطي تربد سفيد بسفايج فستقي ازهريك دومثقال غاريقون سفيد لاجورد مغسول حجرارمني ازهريك يك مثقال كوفته بيخته بكلاب سرشته حب سازند هرحبى بقدر نخودى شربتى دومثقال باكلاب وعرق كاوزبان فروبرند * حب افتيمون مستعمل درماليخوليا كه بدل مطبوخ افتيمون است * صنعت آن افتيمون ده درم بسفايج فستقي غاريقون هش سفيد ازهريك يكدرم خربق سياه نمك هندي ازهريك نيم درم اسطوخودوس چهاردانك اياريج فيقرا يكدرم ونيم بدستور مقرر مرتب نمايند جمله دوشربت تام است بجهت اقويا واگر مريض ضعيف ياصغير باشد سه شربت * حب افتيمون مستعمل درسوء مزاج سوداوي قلب وخفقان حادث ازسودائى متولد ازبلغم * صنعت آن افتيمون تربد سفيد مل براز هريك يكدرم غاريقون سفيد شحم حنظل حجرارمني مغسول ازهريك يكدانك ونيم سقمونياى مشوي ملح نفطي مقل ازرق ازهريك يكدانك خربق سياه نيم دانك اسطوخودوس دودانك كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده حب سازند جمله يك شربت است * حب افتيمون ديكر مستعمل درين علت وقتيكه تولد سودا ازصفرا باشد * صنعت آن افتيمون تربد سفيد مل بوسنامكي شاهتره ازهريك يك جزو پوست هليلهٔ زرد يك جزو دودانك صبر سقوطري زرد دودانك لاجورد مغسول دوثلث جزوي مصطكي يك جزو دودانك كل سرخ دوثلث يك جزو كوفته بيخته حب سازند شربتى چهاردرم باآب شيرين * حب افتيمون نافع ازبراى صداع سوداوي وسائر امراض سوداويه * صنعت آن افتيمون پوست هليلهٔ سياه غاريقون هش سفيد ازهريك دودانك ملح نفطي بسفايج فستقي حجرارمني مغسول خربق سياه ازهريك يكدانك كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده باآب سرشته حبوب سازند جمله يك شربت است * صنعت اين حب به نسخهٔ ديكر افتيمون نيم درم هليلهٔ سياه چهاردانك غاريقون سفيد دودانك ملح نفطي بسفايج فستقي حجرارمني خربق سياه ازهريك يكدانك كوفته بيخته بروغن بادام شيرين يك مثقال چرب نموده باآب حب سازند هرحبى بقدر نخودى جمله يك شربت است * حب افتيمون مسهل سودا ومنقي بدن وهراست ازمادهٔ سودا بيغائله ومفيد است

ازبرای مالیخولیا وصداع سوداوي * صنعت آن افتیمون دودرم غاریقون سفید اسطوخودوس تربد سفید مد بربسفایج فستقي ازهریك یکدرم کوفته بیخته باآب رازیانه سرشته حبوب سازند جمله یك شربت است * حب افتیمون مسهل سوداي خالص * صنعت آن افتیمون بسفایج فستقي ازهریک سه درم خربق سیاه حجرارمني مغسول ازهریك یکدرم تربدسفید مد برنیمدرم کوفته بیخته باآب حب سازند شربتی دودرم * حب افتیمون نافع ازبرای صداع بمشارکت معده به سبب اجتماع سوداد رمعده چون استعمال کرده شود بعد ازنضج ماده واین حب منقي بدن ومعده ودماغ است ونافع است دوار وسدر سوداوي رانیز * صنعت آن افتیمون اقریطي اسطوخودوس بسفایج فستقي هلیلهٔ سیاه غاریقون هش سفید حجرلاجورد حجر ارمني مغسول ازهریک یکدانك ونیم سقمونیای مشوي کثیرا ازهریك یکدانك کوفته بیخته باآب بادرنجبویه حب سازند جمله یك شربت است * حب افتیمون مسهل سوداونافع است ازبرای سرسام سوداوي * صنعت آن افتیمون اقریطي تربد سفید مد برازهریك ده درم غاریقون سفید شش درم هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ زردپوست هلیلهٔ کابلي بلیله آملهٔ منقی ازهریک دودرم غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع اسطوخودوس لاجورد مغسول ازهریك دودرم ونیم کوفته بیخته باآب رازیانه تازه سرشته حب سازند شربتي ازچهاردرم تاهفت درم باجلاب ساده یا آب نیم گرم * حب افتیمون دیگر که همین منفعت دارد * صنعت آن افتیمون اقریطي بسفایج فستقي غاریقون هش سفید سقمونیای مشوي شحم حنظل حجرلاجورد مغسول حب بلسان ازهریك بقدرحاجت کوفته بیخته باب کاسني تازه سرشته حب سازند شربتی دومثقال صبح باعرق کاوزبان فروبرند وغذاظهرماء الشعیریانخودآب بخورند * حب افتیمون که ازادویهٔ مسهله است ونافع است ازبرای مالیخولیا وبعضي اوقات بدل مطبوخ افتیمون داده میشود وقتیکه مریض رامکروه باشد آشامیدن مطبوخ افتیمون وگفته شده که این حب نافع است ازبری مالیخولیای حادث ازسوداي محترق ازسوداي طبیعیه وجذام * صنعت آن افتیمون بیست درم بسفایج فستقي ده درم خربق سیاه نمك هندي ازهریك پنجدرم اسطوخودوس هفت درم ایارج فیقرا پانزده درم ودرنسخهٔ دیگر پنجدرم است ودرنسخهٔ دیگربجای ایارج فیقرا سه درم مقناطیس داخل است ونسخهٔ مسیحي موافق نسخهٔ اصل است الا آنکه غاریقون سفید ده درم داخل است اجزارا کوفته بیخته حب سازند شربتي ازسه درم تاچهاردرم * صنعت این حب به نسخهٔ ابن الیاس افتیمون بیست درم ایارج فیقرابسفایج فستقی ازهریک دودرم اسطوخودوس هفت درم غاریقون سفید پنجدرم نمك هندي سه درم کوفته بیخته باب حب سازند شربتي سه درم باب نیم گرم * فصل دربیان سفوفاتیکه اصل وعمود درانها افتیمون است * * سفوف افتیمون مسمی بسفوف سودا تعهد استفراغ باین سفوف باماء الجبن نافع است ازبرای مالیخولیا وتنقیهٔ سودا کند خصوص ازسر * صنعت آن افتیمون ده درم هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی ازهریک یکدرم ونیم غاریقون هش سفید یك ربع درمی خربق سیاه دودانك کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده شربتي ازدودرم تاسه درم * سفوف افتیمون مسمی بسفوف سودا منقول ازقرشی گفته که تعهد باستفراغ سودا باین سفوف باماء الجبن درعلاج مالیخولیا درهفته یکمرتبه مجرب النفع است * صنعت آن افتیمون اسطوخودوس غاریقون هش سفید لاجورد مغسول حجرارمني مغسول سقمونیاي مشوی ازهریک مقداریکه رای طبیب ومرض اقتضا کند کوفته بیخته نگاهدارند وهفته یکمرتبه سه درم آنرا باماءالجبن بنوشند * سفوف افتیمون مسمی بسفوف مالیخولیا عظیم النفع درقطع مالیخولیاووسواس ووحشت وخفقت نفس وجنون واین سفوف مقوی سروقلب ومعده است * صنعت آن افتیمون اقریطي شش درم پوست هلیلهٔ زرد

پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى انيسون تخم ريحان تربد سفيد مد بر نمام پودنه ازهريك چهار درم
كهربای شمعي مرجان قرمزي تخم خرفهٔ مقشرا بريشم مقرض مرواريد ناسفته كشنيز خشك مقشر كل ارمني هر دقماري خام
درونج عقربي ازهريك سه درم مشك تبتي سه قيراط كوفته بيخته نكاهدارند شربتي دو درم ونيم تا سه درم واگر اضافه كرده
شود باين سفوف بوزن مجموع ادويه نبات سفيد بعد ازانكه اجزارا بروغن بادام شيرين چرب نموده باشند ميباشد درنفع
اسرع ودرين حال شربتي ازان پنجدرم است باكلاب يا باآب زرشك شيرين كرده بشربت كاوزبان يا شربت نيلوفراكرده
مزاج حرارت باشد ميفرمايند اگردرين سفوف بجاى تربد سفيد مد برلاجورد مغسول يا حجرارمني بوزن تربد كرده شود
ميباشددرمالينخوليا انفع واقوى * سفوف افتيمون روفس نافع ازبراى قطوب مستعمل باماءالجبن چون آشاميده شود بعد
ازفصد واخراج خون بمقداريكه قريب بغشي رسد * صنعت آن افتيمون اقريطي هليلهٔ سياه هندي آملهٔ منقى بسفايج فستقي
پوست تراشيده لاجورد مغسول ازهريك مقداريكه راى طبيب بران قرار گيرد كوفته بيخته مقدار دو درم ازان باماءالجبن بنوشند
* سفوف افتيمون مسهل سودا كه چون باماءالجبن خورده شود تنقيهٔ سودا كند خصوص ازهر * صنعت آن افتيمون ده درم
هليلهٔ سياه غاريقون سنامكي ريوند چيني بسفايج فستقي ازهريك دو درم كوفته بيخته سفوف سازند ومقدار مستعمل ازان
ازسه درم تا چهار درم است * سفوف افتيمون سبعه تنقيهٔ تمام بدن ازسودا كند ونافع است ازبراى مالينخوليا وقتيكه سودا درتمام
بدن باشد * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه افتيمون اقريطي ازهريك دو درم بسفايج فستقي حب النيل سنامكي
ازهريك سه درم تربد سفيد نصف مجموع ادويه كوفته بيخته قدر مستعمل ازان ازچهار درم تا چهار مثقال باشد * سفوف افتيمون
مسهل سودا اين سفوف اسهال خلط سودا كند ونافع است ازبراى امراض حادثه ازاخلاط غليظه * صنعت آن بسفايج فستقي
افتيمون اقريطي ازهريك جزوى شكر طبرزد دوجزو كوفته بيخته چهار درم آن راكف كنند وبعد ازان جلاب سكري بنوشند
وچند نسخهٔ ديكر درماءالجبن در حرف اللام درالبان مذكور ميكردد انشاءالله تع * فصل در بيان سكنجبينا تى كه اصل
وعمود درآنها افتيمون است * * سكنجبين افتيمون ساده بنسخهٔ حكيم محمد باقر موسوي رح حكيم باشي شاه جم جاه سليمان
صفوي * صنعت آن افتيمون اقريطي پنجاه درم در كيسهٔ كتانى كرده در دو من آب بجوش آورده انداخته دو سه جوش بدهند
ودیگ را از آتش فرود آورده چندان كيسه را بمالند كه تمام قوت افتيمون بآب بازداده شود پس كيسه را فشرده دور نمايند
وسركهٔ انكوري كهنه پنج سير من تبريز وقند سفيد يكمن ونيم تبريز داخل كرده بجوشانند تا بقوام آيد شربتى پانزده مثقال
* سكنجبين افتيموني ساده بنسخهٔ ديكر نافع ازبراى مالينخوليا واصحاب وسواس ووحشت وجميع امراض هوداوي * صنعت آن
بگيرند افتيمون پنجاه درم ودرده سير سركهٔ انكوري وآب بقدر حاجت بخيسانند پس داخل نمايند دران قند سفيد صافي
ودوجوش داده فرود آورند وكيسهٔ افتيمون رابمالند تا تمام قوتش بيرون آيد وشيره اش كشيده شود پس كيسه را فشرده
دور نمايند وبقوام سكنجبين آورده شربتى پانزده درم باماءالجبن بياشامند * سكنجبين افتيمون تاليف شيخ الرئيس رحمه الله
منقول از نجيب ابن ابي صادق * صنعت آن افتيمون اقريطي بسفايج فستقي ازهريك ده مثقال خربق سياه يك مثقال خربق را
نيم كوفته يك شبانروز در سركهٔ انكوري كهنه يك رطل كه يكرطل آب خالص دران داخل كرده باشند بخيسانند پس بآتش
ملايم بجوشانند وبيندازند دران خرقه كه بسته باشند دران بسفايج فستقي پوست تراشيده نيم كوفته را تا بنصف رسد پس افتيمون
را در خرقهٔ كتان بسته دران اندازند ودوجوش ديكر داده از آتش فرود آورند وخرقهٔ افتيمون رابمالند بسيار تا جميع قوتش

افتیمون باب باز آید پس خرقهٔ دیگررا نیز بمالند و بفشارند زهر دو خرقه رادور کرده سه رطل شکرسفید صافي داخل نموده بآتش ملایم
بپزند تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده سردنموده درشیشه نگاهدارند * سکنجبین افتیموني مسهل سودا تالیف شیخ الرئیس رح
* صنعت آن بگیرند عسل مصفی یا شکرسفید مصفی وسرکه بدستوریکه در سکنجبین سادهٔ شیخ الرئیس ذکر میشود پس بگیرند
افتیمون را آن مقدارکه خواسته باشند وبسفایج فستقي وخربق اسود هردورا نیم کوفته وهرسه راجدا جدا درصرهٔ کتانی کرده سرآن
رامحکم بسته در دیک اندازند وبپزند چنانچه در سکنجبین سقمونیائي در رسم سقمونیا ذکر میشود واین نسخه بانسخهٔ ابن ابي
صادق یکی است وتفاوت درصنعت است * صنعت این سکنجبین به نسخهٔ دیگر بسفایج فستقي پوست تراشیده نیم کوفته سي درم
خربق سیاه نیم کوفته چهاردرم افتیمون اقریطي سي درم هریک را علیحده درصرهٔ کتان متهلهل النسج کرده وباید که نیمهٔ
هریک ازصره ها خالي باشد پس بگیرند سرکهٔ انکوري یک صد درم آب خالص دورطل دردیک سنگي پاکیزه کرده بجوشانند ودو
صرهٔ بسفایج وخربق رادران اندازند ونیکوبجوشانند وزمان بزمان صره ها را بمالند وچون بنصف رسد افتیمون رادران اندازند
ودوجوش دیگرداده ازآتش برگیرند وکیسه رانیکوبمالند وبفشارند تاتمام قوتهای دواها بآن بازداده شود پس کیسه ها را فشرده
دور کنند ودورطل شکرسفید صافي داخل کرده بقوام آورند پس ازآتش فرود آورده سرد نموده درشیشه یاظرف چیني نگاهدارند
شربتی بیمضت درم درونت حاجت بکار برید * سکنجبین افتیموني دیگرمنقول ازشیخ الرئیس رح نافع ازبرای اصحاب توحش
سوداوي وصرع ومالیخولیا وخفقان سوداوي واین سکنجبین منضج مواد سوداوي است وتنقیهٔ مادهٔ علت برنق میکند ونیزبعد از
استعمال این سکنجبین استفراغ مواد امراض مزبورهٔ بمسهلات خفیفه میتوان کرد * صنعت آن افتیمون اقریطي ده مثقال
کاوزبان پانزده مثقال تخم کاسني اصل السوس تراشیده مرضوض پوست بیخ کاسني ازهریك دوازده مثقال بسفایج فستقي
پوست تراشیده نیم کوفته تربد سفید پوست تراشیده مرضوض ازهریک شش مثقال حاشا زوفای خشک کافیطوس ازهریك چهار
مثقال پرسیاوشان پنج مثقال تخم بادروج تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشك زرنباد درونج عقربي بهمن سرخ بهمن سفید سنبل
الطیب قاقلهٔ کبارازهریك سه مثقال ونیم تخم کشوث دوازده مثقال قند سفید بقدر حاجت کل قند آفتابي بوزن جمیع ادویه
ادویه رایك شبانروز درسرکهٔ کهنه نیخسانند آن مقدارسرکه که ازروی آن ادویه برگردد وبعدازان چهار رطل آب خالص
داخل نمایند وبه آتش ملایم بجوشانند تاآب برود وسرکه بماند کلقند آفتابي رادران حل کرده صافي نموده قند سفید راداخل
نموده بقوام آورند شربتی پانزده مثقال وبهتر آن است که این سکنجبین راباماء الجبن بنوشند * سکنجبین افتیموني منقول
ازادویهٔ قلبیهٔ شیخ الرئیس رح واین سکنجبین همان نسخهٔ قبل است بالجمله تفاوتی * صنعت آن افتیمون اقریطي ده درم
بسفایج فستقي پوست تراشیده نیم کوفته شش درم کاوزبان کیلاني پانزده درم حاشا زوفای خشک کافیطوس ازهریک چهاردرم
پرسیاوشان پنج درم تخم فرنجمشك تخم بادرنجبویه تخم بادروج زرنباد درونج عقربي بهمن سرخ بهمن سفید قاقله سا ذج
مثلي سنبل الطیب ازهریك سه درم ونیم تخم کشوث تخم کاسني اصل السوس تراشیده مرضوض پوست بیخ کاسني ازهریك دوازده
درم کلقند سکري بوزن تمام ادویه ادویه رانیم کوفته در پنج رطل آب خالص ودورطل سرکهٔ انکوري کهنه باتش ملایم
دردیک سنگي بجوشانند تانصف وزن سرکه باقي ماند واگرآب زیاده باشد بهتراست پس سرکه راصافي نموده داخل کنند
دران شکرسفید صافي مقدارکه بکودانند طعم سکنجبین رامزاکرا حتیاج باشد وکلقند کفایت نکند وباتش ملایم بقوام آورند
وفرود آورده سرد کرده درشیشهٔ نگاهدارند شربتی پانزده درم تا بیست درم وده روزاستعمال نمایند وقتیکه مادهٔ سودا دربدن

بسیار باشد و در نسخهٔ دیگر این سکنجبین تربد سفید سه درم و نیم داخل است و تخم افرنجمشك و زرنباد و در ونج داخل نیست و در نسخهٔ که بعد ازین ذکر میشود تربد و این ادویه داخل است لکن با این هرد و نسخه اختلاف دارد * سکنجبین افتیمونی مذکور به نسخه دیگر * صنعت آن افتیمون ده جزو بسفایج فستقی پوست تراشیده نیم کوفته تربد سفید محکوك مرضوض از هریك شش جزو کاوزبان پرسیاوشان ایرسا تخم کاسنی اسطوخودوس تخم کشوث پوست بیخ کاسنی از هریك پنج جزو حاشا ورق گل سرخ کافیطوس از هریك چهار جزو تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشك بادرنجبویه زرنباد در ونج عقربی بهمن سفید ساذج هندی سنبل الطیب قاقلهٔ کبار از هریك سه جزو مجموع را در آب و سرکه بخیسانند یك شبانروز پس بجوشانند آنمقدار که وزن سرکه باقی ماند کلقند آفتابی بوزن مجموع ادویه دران حل نمایند وصافی نموده اگر احتیاج باشد قدری شکر سفید که طعم آن را مزکردانند داخل کرده بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده در شیشهٔ نگاهدارند * سکنجبین افتیمون له قدس سره موسوم بلنّانافع از برای جمیع امراض سوداویه خصوص وقتیکه آشامیده شود با ماء الجبن * صنعت آن افتیمون اقریطی بسفایج فستقی سنامکی از هریك ده درم کاوزبان شاهتره کل کاوزبان اسطوخودوس بادرنجبویه تخم خیارین پوست بیخ کاسنی پوست بیخ را زیانه اصل السوس محکوك مرضوض کل بنفشه کل نیلوفر قنطوریون دقیق از هریك پنجدرم عناب انجیر زرد از هریك ده دانه سپستان بیست دانه ادویه را سوای افتیمون در یکصد و نوددرم سرکهٔ انگوری و هفتصد درم آب بخیسانند پس بجوشانند آنمقدار که دویست درم از سرکه و آب باقی ماند پس افتیمون را در صرهٔ کتان بسته دران انداخته دو جوش دیگر داده فرود آورده متصل کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند وصافی نموده بکیرند ترنجبین خراسانی هفتاد و پنجدرم شکر سفید مصفی ده درم کل قند آفتابی شکری پنجاه درم دران حل کرده صافی نموده بقوام آورند شربتی دواوقیه باماء الجبن بنوشند * صنعت این به نسخهٔ دیگر قریب به نسخهٔ قبل کاوزبان شاهتره بسفایج فستقی کل کاوزبان کل بنفشه کل نیلوفر عناب الثعلب پرسیاوشان اصل السوس بادرنجبویه تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه تخم کشوث تخم افتیمون پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اسطوخودوس کافیطوس از هریك پنجدرم سنامکی افتیمون از هریك ده درم انجیر زرد عناب از هریك پانزده عدد مویز منقی سپستان از هریك سی عدد انچه کوفتنی است نیم کوفته تمام ادویه را سوای افتیمون در یك رطل سرکهٔ انگوری و سه رطل آب بخیسانند یك شبانروز و افتیمون را علیحده در خرقهٔ کتان بسته نگاهدارند پس ادویه را بجوشانند تا ثلث آب و سرکه باقی ماند صرهٔ افتیمون را داخل کرده یکدو جوش دیگر داده فرود آورده کیسهٔ افتیمون را دایم بدست بمالند تا تمام قوت آن بآب باز داده شود پس فشرده دور کنند و ادویه را صافی نموده شیر خشت خراسانی ترنجبین از هریك هفتاد و پنجدرم شکر سلیمانی یکصد و بیست و پنج درم کلقند آفتابی بیست و پنجدرم دران حل کرده صافی نموده بجوشانند و کف آن را بکیرند و مرتبهٔ دیگر صافی نموده بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده در شیشهٔ نگاهدارند شربتی از ده مثقال تا دواوقیه باماء الجبن بنوشند * سکنجبین افتیمون دیگر نافع است از برای امراض سوداوی و خصوص از برای کلف چون باماء الجبن بنوشند * صنعت آن کل کاوزبان شاهتره را زیانه از هریك پنجدرم افتیمون بسفایج فستقی سنامکی هلیلهٔ سیاه از هریك ده ده درم اجزای انچه کوفتنی است نیم کوفته در پنجاه درم سرکهٔ انگوری کهنه و دویست درم آب خالص سوای افتیمون بخیسانند و افتیمون را در کیسهٔ کتان بسته ادویه را بجوشانند تا ثلث آب و سرکه بماند پس کیسهٔ افتیمون را داخل کرده دو جوش دیگر داده فرود آورند و کیسهٔ افتیمون را متصل بمالند تا تمام قوت افتیمون باب باز داده شود پس بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده بایک من

قند بقوام آورند وگاهی بجای گل گاوزبان اسطوخودوس وبجای هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی میکنند شربتی ازیک اوقیهٔ طبی تادو اوقیه وبهتر آن است که باماء الجبن خورده شود * سکنجبین افتیموني به نسخهٔ حکیم صالح خان خال آن مرحوم * صنعت آن افتیمون اقریطي بسفایج فستقی ازهریک چهار مثقال خربق سیاه نیم مثقال رازیانه سه مثقال تخم کاسني هفت مثقال ونیم همه رانیم کوفته علیحده علیحده درکیسهای کتان کرده ویک شبانروزدریکصد وپنجاه مثقال سرکه وهفتاد وپنج مثقال آب بخیسانند پس بجوشانند سوای کیسهٔ افتیمون تاوزن آب برود پس کیسها رانیکومالیده دورکنند وکیسهٔ افتیمون را دران انداخته یکدوجوش دیکودهند ودایم بمالند تا تمام قوت آن بسرکه بازداده شود پس فرود آورده همه خریطها را بمالند وبفشارند ودورکنند وسه صد مثقال قند سفید داخل کرده بقوام آورند وسردکرده درشیشهٔ نگاهدارند وبوقت حاجت بکاربرند شربتی تادو اوقیه * سکنجبین افتیمونی به نسخهٔ حکیم داؤد مرحوم بوادرحکیم صالح خان خال آن مغفور * صنعت آن افتیمون اقریطي پنج مثقال ونیم اسطوخودوس رازیانه شاهتره ازهریک پنج مثقال بسفایج فستقي پوست تراشیده سنامکي پوست هلیلهٔ کابلي ازهریک چهار مثقال ونیم ادویه نیم کوفته یک شب درسرکهٔ انکوري هفتاد وپنج مثقال وآب خالص یکصد ودوازده مثقال بخیسانند وصبح بجوشانند تاوزن آب برود صافي نموده قند سفید هفتاد وپنج مثقال داخل کرده بقوام آورند وفرود آورده سردکرده درشیشهٔ نگاهدارند شربتی تادواوقیه * سکنجبین افتیموني دیگرنافع ازبرای امراض سوداوي صاحب اختیارات بدیعي گفته که این سکنجبین مستعمل من است * صنعت آن تخم کاسني رازیانه افتیمون اقریطي ازهریک هفت درم بغیرافتیمون ادویه رانیم کوفته درسرکهٔ انکوري یک چهاریک من وآب بقدرحاجت یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند وبدست بمالند ودرآخرافتیمون درکتان بسته را دران انداخته ویکدوجوش داده فرودآورده دائم بمالند تا تمام قوت افتیمون بازداده شود پس کیسه را بفشارند ودورکرده مطبوخ راصافي نموده قند سفید یک من داخل کرده بقوام آورده فرودآورند وسردکرده درشیشهٔ نگاهدارند شربتی تادواوقیه * نسخهٔ دیگراین سکنجبین اقوی ازنسخهٔ قبل است * صنعت آن تخم کاسني رازیانه تخم کرفس افسنتین رومي ازهریک سه درم تخم خیارین نیم کوفته تخم خربزه نیم کوفته ازهریک پنج مثقال پوست بیخ کوفس پوست بیخ رازیانه افتیمون ازهریک هفت درم اجزا راهوای افتیمون درسرکه وآب یک شب بخیسانند وافتیمون را درکتان بسته اول اجزا را بجوشانند ودرآخرافتیمون رادران انداخته وفرود آورده دایم کیسهٔ افتیمون را بمالند مالیدني قوي وبفشارند ودورکنند ومطبوخ راصافي نموده یک من شکرسفید داخل کرده بقوام آورند شربتی پانزده درم * سکنجبین افتیموني دیگربه نسخهٔ میرمحمد مؤمن حکیم نافع ازبرای جمیع امراض سوداوي وقتیکه درمزاج حرارت باشد مستعمل باماء الجبن * صنعت آن افتیمون اقریطي بسفایج فستقي تخم کاسني ازهریک هفت مثقال تخم کرفس بیخ بادیان بیخ کاسني ازهریک دومثقال تخم خیارین نیم کوفته پنج مثقال ادویه راهوای افتیمون درنود مثقال سرکهٔ انکوري ونودمثقال آب بخیسانند پس بجوشانند تابنصف رسد افتیمون را درکیسهٔ کتانی بسته دران انداخته ودوجوش دیکرداده فرودآورند وکیسهٔ افتیمون رابدست بمالند تا تمام قوت افتیمون بیرون آید پس کیسه را فشرده دورکنند ومطبوخ راصافي نموده دوصد وپنجاه مثقال قند سفید داخل کرده بقوام آورند وفرودآورده سردکرده درشیشهٔ نگاهدارند شربتی ازچهار مثقال تا شش مثقال * سکنجبین افتیموني به نسخهٔ سید اسمعیل درذخیرهٔ مستعمل درماء الجبن درامراض سوداوي وحمی ربع * صنعت آن افتیمون اقریطي بسفایج فستقي ازهریک ده درم لسان الثور پنج درم بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دودرم افتیمون راعلیحده

درپارچهٔ کتانی بسته وبسفایج پوست تراشیده وخربق هریك علیحده نیم کوفته درخرقهٔ کتانی بسته وجمله راسوای افتیمون
دریکصد درم آب ویکصد درم سرکهٔ انکوري جید داخل کرده بجوشانند تابنصف رسد افتیمون رادرآخر داخل کرده یک دو
جوش دیکر داده فرود آورده دایم کیسه رابدست بمالند وبفشارند ودورکرده پس مجموع ادویه رامالیده صافي نموده با
یک من قند سفید بقوام آورند * سکنجبین افتیموني دیکراز سیدا سمعیل درذ خیرهٔ کفته که این سکنجبین نافع است ازبرای
مالیخولیا هرکاه استفراغ کرده شود بماء الجبن متخذ ازین سکنجبین * صنعت آن نمك هندي افتیمون هلیلهٔ سیاه شکر سفید سه
را درسرکهٔ انکوري کهنه وآب بخیسانند وازان سکنجبین سازند پس ازان سکنجبین ماء الجبن فراکیرند * سکنجبین افتیموني
دیکر نافع ازبرای امراض سوداوي * صنعت آن افتیمون اقریطي ده مثقال بسفایج فستقي پوست تراشیده نیم کوفته اسطوخودوس
ازهریک پنجدرم کاوزبان کیلاني بادرنجبویه ازهریک سه درم افتیمون راعلیحده درپارچهٔ کتانی متهلهل النسج بسته باقي ادویه را
یک شبانروز درچهار یکمن سرکه وآب یکمن بخیسانند وروزدیکر بجوشانند تابه ثلث رسد بدست بمالند وبفشارند وبپالایند
پس قند سفید سه چهار یکمن داخل کرده بآتش ملایم بجوشانند تاقریب بقوام رسد پس صرهٔ افتیمون را داخل کرده یکدوجوش
دیکر داده متصل کیسهٔ افتیمون رابدست بمالند وبفشارند ودورکرده سکنجبین رادرشیشهٔ کرده نکاهدارند شربتی ده مثقال ودرنعنعهٔ
دیکراین سکنجبین خربق سیاه یك مثقال داخل است * سکنجبین افتیموني دیکر * صنعت آن اسطوخودوس رازیانه تخم شاهتره
ازهریک پنج مثقال افتیمون اقریطي سنا مکي بسفایج فستقي پوست هلیلهٔ زرد ازهریك ده مثقال ادویه راسوای افتیمون نیم کوفته
درسرکهٔ انکوري پنجاه درم ودوصد درم درآب یکروزویک شب بخیسانند پس بجوشانند وصافي نموده قند سفید یکمن تبریز
داخل کرده بجوشانند چون قریب بقوام رسد افتیمون راکوبیده درکیسهٔ کتاني کرده سکنجبین را فرود آورده کیسه را بمالند
تاقوت وشیرهٔ آن تمام برآید بسکنجبین پس کیسه رابکلاب شسته بفشارند ودورکنند وسکنجبین رابآتش کذاشته بقوام آورده
هرد کرده درشیشهٔ نکاهدارند واکر بعد ازقوام آوردن کیسه رابدستور دران بمالند تاشیرهٔ آن برآید وچون تمام شیرهٔ آن
برآید بفشارند وکیسه رادورکرده سکنجبین رانکاهدارند بهتر است * سکنجبین افتیموني مستعمل دربع باماء الجبن * صنعت آن
افتیمون بسفایج فستقي ازهریك ده درم لعان الثور پنجدرم بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دودرم افتیمون رادرکیسهٔ کنند و
خربق نیم کوفته وبسفایج نیمکوفته رادرکیسهٔ دیکر وجمله رادریکصد درم سرکهٔ انکوري ودوصد درم آب بیزند تابنصف رسد و
کیسهٔ افتیمون رادران وقت افکنند وفرود آورده دایم کیسهٔ افتیمون رابمالند تاسرد شود پس صافي نموده بایکمن قند سفید
سکنجبین به پزند * سکنجبین افتیموني مستعمل درمالیخولیا باماء الجبن درقمع دموي بعد ازفصد البته ودرقمع سوداوي بعد ازفصد
اکراستعداد تمام باشد والاپیش ازفصد * صنعت آن افتیمون بسفایج پوست تراشیده مرضوض ازهریک ده درم خربق سیاه نیم کوفته
یك مثقال هریك راعلیحده درکیسهٔ کتان کرده یك شبانروز درسرکهٔ انکوري نیم من بخیسانند وروزدیکر نیم من آب داخل
کنند وصرهٔ افتیمون رابرآورده همه رابآتش ملایم بجوشانند تابنصف رسد پس صرهٔ افتیمون راداخل کرده یك جوش دیکر
دهند وازآتش برکرفته صره ها رابدست بسیار بمالند وبفشارند ودورکنند ویك من ونیم شکر داخل کرده بقوام آورند
* سکنجبین افتیموني دیکر که تنقیهٔ سوداکند ونافع است ازبرای مالیخولیا ودیکر امراض سوداوي وازبرای توحش وصرع
سوداوي * صنعت آن افتیمون تخم کشوث تخم کاسني بیخ کاسني اصل السوس ازهریك پانزده درم تربد سفید بسفایج فستقي
ازهریك شش درم پرسیاوشان پنجدرم کاوزبان پانزده درم حاشا زوفای خشك کافیطوس ازهریک چهاردرم تخم بادرنجبویه

تخم فرنجمشک زرنباد درونج عقربي سازج هندي بهمن سرخ بهمن سفيد سنبل الطيب قاقلهٔ صغار ازهريك سه درم ادويه را انچه کوفتني باشد بکوبند و مجموع را يک شبانروز در سرکهٔ انکوري کهنه مقدار هفت رطل بخيسانند و روز دوم هفت رطل ديگر آب دران داخل کرده بآتش ملايم بجوشانند چون مقدار سرکه باقي ماند بپالايند وگلقند آفتابي يکصد وبيست درم وهمين مقدار شکر سفيد دران حل کرده مکرر صافي نمايند و بآتش نيم گرم بقوام آورند مقدار مستعمل ازوی شانزده درم و دردهٔ روز نفع عظيم ظاهر گردد * سکنجبين افتيموني منقول از مجربات حکيم ابراهيم قمي ابن حکيم اشرف حکيم محل شاه سليمان * صنعت آن افتيمون هنا مکي بسفايج فستقي پوست هليلهٔ زرد ازهريک دومثقال ونيم اسطوخودوس رازيانه تخم شاهتره ازهريک پنج مثقال نيم کوفته يک شيشه سرکهٔ انکوري که تخميناً يک چهاريکمن تبريزی باشد بر روی وی کرده يک شبانروز بخيسانند پس بجوشانند و صافي نموده يک چهاريک من تبريز قند سفيد داخل کرده بقوام آورند شربتی ازيک اوقيه تا سه اوقيه * شراب افتيمون يعني خمر افتيموني به نسخهٔ قدما نافع ازبرای مالينخوليا وجميع امراض سوداوي * صنعت آن بگيرند افتيمون يک رطل ودرچند کيسهٔ کتان کرده همه کيسها را درچهل رطل عصير عنبي داخل کرده درخم کنند وشش ماه بگذارند تا برسد پس استعمال نمايند تا دو ثلث رطلی * قرص افتيمون که آشاميده ميشود باماء الاصول ازبرای استيصال قولنج * صنعت آن افتيمون اقريطي ده درم تربد سفيد مثل آن مکيينج پنجدرم اين اجزا را تمام ده قرص نموده هرروز يک قرص را با اين ماء الاصول بنوشند * صنعت آن ماء الاصول پوست بيخ کاسني نيم کوفته بيست درم تخم کاسني پنج درم تخم کشوث شش درم عناب بيست عدد سپستان شانزده عدد و درنسخهٔ ديگر شانزده درم است ادويه را درچهار رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد پس بپالايند و درسه روز بيا شامند * فصل دربيان مطبوخاتيکه اصل وعمود درآنها افتيمون است * مطبوخ افتيمون مستعمل درصرع ونسيان سوداوي بايد که بوده باشد متخذ ازامثال اين ادويه * صنعت آن افتيمون اسطوخودوس شاهتره پوست هليلهٔ کابلي تربد سفيد بسفايج لحان الثور مقوي بمثل ايارج فيقرا وغاريقون وحجرارمني وحجرلاجورد وغذا در ايام نوشيدن اين مطبوخ نخود آب گوشت فربه متوبل ومفوه بمثل زيره ودارچيني وقرنفل باشد اما فلفل وخردل درغذا ی او بايد که نباشد * مطبوخ افتيمون غاريقوني منقول از کامل الصناعة مسهل بلغم وسودا است ونافع است ازبرای صرع وصداع حادث بمشارکت رجلين ويدين وبسبب رياح غليظهٔ خبيثهٔ فاسده که ازان عضو مرتقي بدماغ گردد وموجب سده شود وصرع بهم رسد واگر درتحت غشا مجلل قحف آيد صداع حادث شود * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد هفت مثقال پوست هليلهٔ کابلي پنج مثقال هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقی ازهريک سه مثقال مويز منقی بيست دانه آلوی بخارائی ده دانه گل گاوزبان کبابهٔ چيني غافث بادرنجبويه اسطوخودوس ازهريک دو درم بسفايج فستقي يکدرم ونيم تربد موصوف مدبر يکدرم درپنج رطل آب بجوشانند تا يک رطل بماند صافي کنند وده مثقال افتيمون اقريطي در صرهٔ بسته داخل کرده دوجوش ديگر داده فرود آورده افتيمون رانيکو بمالند و بفشارند و دور کنند وغاريقون يک مثقال دران حل کرده سه حصه نمايند وهرروز يک حصه را بنوشند و بايد که غاريقون يک مثقال بعسل سرشته باشند وبجهت صاحب جنون ومالينخوليا صبر سقوطري نيم مثقال خربق سياه دودانک اضافه کنند وجهت اخراج بلغم لزج غليظ بجای صبر وخربق شحم حنظل دودانک اضافه نمايند * مطبوخ افتيمون غاريقوني منقول از جامع امين الدوله اقوی از نسخهٔ کامل الصناعة * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ کابلي ازهريک هفت مثقال هليلهٔ سياه پنج مثقال بليله آملهٔ منقی ازهريک سه مثقال آلوی بخارائي بيست دانه تمرهندي منقی ازهريک نيم رطل هفت مثقال مويز منقی بيست دانه سنا مکي چهار مثقال گل سرخ افسنتين رومي گياه غافث واگر نباشد

گل آن خوب است شکاعی باد آورد از هریک سه مثقال اسطوخودوس کافیطوس کاذریوس از هریک دومثقال گل کاوزبان بادرنجبویه
از هریک سه مثقال قرنفل ساذج هندي از هریک یک مثقال تخم فرنجمشک بادرنجبویه از هریک یکدرم رازیانه انیسون از هریک
یک مثقال بسفایج فستقي دومثقال خربق سیاه نیم مثقال تربد سفید مل بریک مثقال درشش رطل آب بجوشانند تا ربع بماند
افتیمون هفت مثقال داخل کرده فرود آورند ودائم افتیمون رابمالند تا مطبوخ سرد شود پس بفشارند ودورکنند ومطبوخ را
صافي نموده غاریقون هش سفید صبر سقوطري از هریک نیم مثقال نمک نفطي لاجورد غیرمغسول از هریک دودانک شحم حنظل
یکدانک ونیم شکر سفید هفت مثقال مجموع را کوبیده دران حل کنند وسه حصه نمایند وهر روز یک حصه را نیم گرم بنوشند
واگر خواهند اخراج صفرا کند سقمونیای مشوي دودانک نیزداخل نمایند * مطبوخ افتیمون مستعمل در سرسام سوداوي از برای
اسهال سودا * صنعت آن افتیمون اقربطي شش درم سنا مکي ورق گل سرخ از هریک چهاردرم سوبنفشه گل نیلوفر اسطوخودوس
از هریک سه درم تخم کاسني اصل السوس پرسیاوشان از هریک دودرم آلوی سیاه عناب از هریک ده دانه کاوزبان شاهتره
بادرنجبویه تخم کشوث از هریک یک مثقال بدستور مقرر درمطبوخات بپزند وصافي نموده فلوس خیارشنبر شانزده درم کلقند
آفتابي دودرم دران مالیده مالیدني قوي ومرتبهٔ دیگر صافي نموده بچکانند دران روغن بادام شیرین بوزن دودرم ونیم گرم بنوشند
وسزاوار آن است که بیاشامانند صاحب این علت رادرایام منضج ومسهل آخرروز جلابی فراگرفته ازشربت کاوزبان یا شربت
بادرنجبویه یا کلاب وعرق بید مشک وتخم ریحان وتخم بالنکو یا اسپرزه وتخم فرنجمشک وبیاشامند درروز مسهل آخرروز جلابي
ازنبات محلول درکلاب وعرق کاوزبان با تخم ریحان وتخم بالنکو * مطبوخ افتیمون مسهل سوداست ونافع است ازبرای دوار
وسدر سوداوي وچون آشامیده شود بعد از نضج تام ونیز نافع است ازبرای مالیخولیا * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد ده درم پوست
هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه شاهتره کشنیز خشک از هریک چهاردرم بسفایج فستقي پوست تراشیده نیم کوفته سه درم تربد سفید مل بو
دودرم مویز منقی از جب ده درم آلوی سیاه ده عدد افتیمون پانزده درم افتیمون رادر پارچهٔ کتانی بسته اد ویه را بدستور
مقرر طبخ نموده درآخر افتیمون رادران اندازند ودیگ رافرود آورده کیسه رادائم بمالند تا تمام قوت افتیمون برآید وچون
مطبوخ سرد شود کیسه را فشرده دورکنند ومطبوخ را صاف نموده صبر سقوطري زرد یکدرم دران حل کرده نیم گرم بنوشند
* مطبوخ افتیمون قرشي نافع از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا ومالیخولیای مراقي حادث از حرارت * صنعت آن
عناب پانزده دانه سپستان بیست دانه آلوی سیاه نو به هفت دانه تمرهندي منقی از جب ولیف ده درم گل نیلوفر سه عدد
گل بنفشه پنجدرم سنا مکي پوست هلیلهٔ زرد از هریک پنجدرم تخم کاسني یک مثقال هلیلهٔ سیاه زرشک منقی تخم خطمي سفید از
هریک چهاردرم بسفایج فستقي پوست تراشیده مرضوض ششدرم افتیمون از چهاردرم تا هفت درم بدستور مقرر طبخ نمایند وبپالایند
برروی ترنجبین خراساني پاک کرده بیست درم فلوس خیارشنبر پانزده درم وبمالند وبپالایند وروغن بادام شیرین وریوند چیني سوده
ازهریک یکدرم داخل کرده بنوشند * مطبوخ افتیموني دیگر که زیاده است نفعش ازبرای مالیخولیاي حادث از سودای محترق از صفرا
* صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد ده درم پوست هلیلهٔ کابلي پنج درم بسفایج فستقي پوست تراشیده نیم کوفته سه درم اسطوخودوس
گل بنفشه ازهریک چهاردرم افتیمون شش درم پوست هلیلهٔ زرد وکابلي وبسفایج رادرشش رطل آب بپزند تا بیک رطل ونیم رسد پس
اسطوخودوس وبنفشه راداخل کرده بازجوش دهند تابیک رطل رسد پس افتیمون رادر کیسهٔ کتانی کرده سرآن رابسته دران اندازند ودو
جوش دیگر داده فرود آورند وکیسه راخوب بمالند تا شیره وقوتش برآید پس بمالند کیسه را وبفشارند ودورکنند ومطبوخ راصافي

نموده اول مرتبه غاريقون سفيد دوثلث درمي صبر سقوطري يك درم نمك هندي نيمدرم خربق سياه ربع درمي كوفته بيخته بجلاب سكري مرشته حب ساخته فروبرند وبعد ازدوساعت مطبوخ رانيم كرم بنوشند واين مطبوخ وحب مستعمل پيش ازمطبوخ منسوب است به محمد بن زكريا وگفته كه مزاوار آن است كه آشاميده شود اين مطبوخ وحب بعد ازنضج ماده و بعد از آشاميدن آن سه روز استراحت كرده شود ودرين سه روز مفرحات ومرطبات تناول نمايند وبعد ازان مطبوخ وحب استعمال نمايند وباز سه روز استراحت نموده مفرحات ومرطبات استعمال نمايند وباز مطبوخ وحب رابكاربرند وبهمين دستور تاقلع ماده بكلي شود * مطبوخ افتيموني ديكر نافع ازبراي ماليخوليای حادث ازخلط سوداي حقيقي مائل به برودت يا حادث ازسوداي بلغمي * صنعت آن هليلهٔ سياه ده درم بسفايج فستقي پوست تراشيده مرضوض پنجدرم سنامكي هفت درم تربد سفيد تراشيده مد برچهاردرم مطبوخ دوس ده درم مويزطائفي دانه بيرون كرده افتيمون ازهريك ده درم مجموع را درسه رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد پس افتيمون راد ركيسهٔ كتاني كرده دران اندازند ودوجوش ديكر داده فرود آورند وكيسه راد ايم بمالند كه قوت وشيرهٔ آن برايد وزمانيكه مطبوخ سرد شود كيسه رافشرده دوركنند ومطبوخ راكرم كرده صافي نموده سه ساعت قبل ازنوشيدن مطبوخ حب مذكور درنسخهٔ قبل باآب كرم بخورانند وبعد ازسه ساعت مطبوخ رانيم كرم بنوشند * مطبوخ افتيموني ديكر اسهال سودا كند * صنعت آن هليلهٔ سياه هندي پوست هليلهٔ زرد ازهريك ده درم شاهتره هفت درم سنامكي سه درم انسنتين رومي بسفايج فستقي تربد سفيد مد برمرضوض حشيش غاشت برگ شاه سفرم تخم بادرنجبويه تخم فرنجمشك تخم كاوزبان كافيطوس كاذريوس ازهريك دودرم خربق سياه مرضوض نيمدرم مويز منقی ازحب بيست درم مجموع را درسه رطل آب بجوشانند تا بيكرطل وربعی رسد پس داخل كنند دران افتيمون كوبيده چهاردرم را ازآتش فرود آورده بمالند وصافي نموده بنوشند ازان دوثلث رطلی پس اگر قی شود تتمه رابنوشند وبايد كه قبل ازآشاميدن مطبوخ بدو ساعت حب مزبور درنسخهٔ محمد مؤمن بن زكريارا فروبرند باضافهٔ يكدرم لاجورد مغسول * مطبوخ افتيموني ديكر كه نفع آن ازبرای ماليخوليای حادث از احتراق صفرا زيادة است ازسائر اقسام آن * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه ازهريك چهاردرم بسفايج فستقي سه درم تربد سفيد مد برمرضوض دودرم مويزطائفي استه بيرون آورده سه درم آلوي سياه قريه فارسي ده دانه افتيمون اقريطي پانزده درم بدستور مقرر طبخ نموده صافي نمايند واول مرتبه حب مزبور در مطبوخ افتيمون محمد بن زكريارا فروبرند وبعد ازسه ساعت مطبوخ رابنوشند * مطبوخ فتيمون ديكر نافع ازبرای جميع اقسام مالينخوليا * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي اسطوخودوس افتيمون ازهريك ده درم بسفايج فستقي پوست تراشيده نيم كوفته پنجدرم تربد سفيد مد برچهاردرم مويزطائفي استه بيرون آورده ده درم ودرنسخهٔ اين مطبوخ سنامكي هفت درم داخل است بدستور مقرر طبخ نموده صافي نمايند وپيش ازآشاميدن مطبوخ بسه ساعت حب مزبور درنسخهٔ محمد بن زكريارا فروبرند و بعد ازسه ساعت مطبوخ رابنوشند * مطبوخ افتيموني مستعمل درمالينخوليای حادث ازاحتراق خون يا ازاحتباس خونيكه معتاد بود جريان آن چون حيض وخون بواسير هرگاه آشاميده شود بعد ازفصد اكحل يا بعد ازفصد باسليق يا بعد ازفصد صافن اگر سبب احتباس طمث واحتباس خون بواسير باشد * صنعت آن افتيمون اقريطي ده درم پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي اسطوخودوس منقی ازهريك ده درم بسفايج فستقي شاهتره سنامكي ازهريك پنج درم اجزارا سواى افتيمون درسه رطل آب بپزند تا بيك رطل رسد پس افتيمون رادران اندازند ودوجوش ديكر داده فرود آورند وكيسهٔ افتيمون رامتصل بمالند تاشيره وقوتش

بیرون آید وچون مطبوخ سرد شود کیسه را بفشارند ودور کنند ومطبوخ راصافي نموده بشکر سفید شیرین کرده بیاشامند و
گاهی سردارو این مطبوخ میکنند هرگاه سودا غلیظ باشد وبوده باشد محترق ازدم بلغمي یکدرم غاریقون سفید دودرم تربد سفید
بروغن بادام شیرین چرب نموده ودو درم صبر سقوطري ونیم کرم بنوشند واگرخواسته باشند اجزای سردارو را کوفته بجلاب
سکري سرشته حب ساخته اول مرتبه فروبرند وبعد از دو ساعت مطبوخ را بنوشند * مطبوخ افتیمون مسیحي نافع ازبرای
مالیخولیای دموي * صنعت آن افتیمون هربنفشه پوست هلیلهٔ زرد از هریك چهار درم جوشانیده صافي نموده بیاشامند
* مطبوخ افتیمون که اخراج سوداکند ونافع است ازبرای مالیخولیا ونیز مفید است ازبرای قوبارجرب وبهق اسود * صنعت آن
هلیلهٔ سیاه اسطوخودوس مویز طائفي استه بیرون آورده افتیمون اقریطي ازهریك ده درم بسفایج فستقي پوست تراشیده
مرضوض سنامکي ازهریك نه درم تربد سفید مدبرچهاردرم مجموع راسوای افتیمون درسه رطل آب بجوشانند تابیك رطل
رسد پس افتیمون را انداخته ویک جوش دیگرداده فرود آورند وبمالند تاشیره وقوتش بیرون آید پس کیسهٔ افتیمون را
بفشارند ودور کنند ومطبوخ راکرم کرده صافي نمایند پس بگیرند غاریقون سفید دوثلث درمی نمك هندي نیم درم خربق سیاه
ربع درمی کوفته بیخته حب ساخته اول مرتبه فروبرند وبعد ازسه ساعت مطبوخ را بیاشامند واگرخوف از غائلهٔ خربق باشد آن
رادورکرده عوض آن لاجورد وحجرارمني داخل نمایند * مطبوخ افتیمون دیگر نافع ازبرای مالیخولیا وجمیع امراض سوداوي
مانند جرب وقوبا وبهق اسود وسل وجذام وآتشك وجنون * صنعت آن هلیلهٔ سیاه ده درم بسفایج فستقي پنج درم سنامکي
اسطوخودوس ازهریك هفت درم ورق گل سرخ چهاردرم کاوزبان بادرنجبویه ازهریك سه درم انیسون رازیانه ازهریك دو
درم تربد سفید مدبریك درم زنجبیل نیم درم بدستور مقرر جوشانیده درآخر افتیمون اقریطي هفت درم درکیسهٔ کتانی کرده
سرآنرا بسته دران اندازند وفرود آورده کیسهٔ افتیمون را دائم بمالند تاتمام قوت وشیرهٔ آن بیرون آید پس کیسه را فشرده دور
کنند ومطبوخ را صافي نموده بگیرند خربق اسود غاریقون هش سفید لاجورد مغسول نمك نفطي ازهریك دودانك واگرخواسته
باشند اقوی شود بیغزایند براین اجزا صبر سقوطري شحم حنظل ازهریك دودانك اجزا را کوفته بجلاب سکري حب ساخته پیش از
مطبوخ بدوساعت فروبرند وبعد ازان مطبوخ را بیاشامند * مطبوخ افتیمون دیگر * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي نیم کوفته
اسطوخودوس مویز منقی ازهریك چهاردرم بسفایج فستقي سه درم تربد سفید مدبرنیم درم زنجبیل یک دانک افتیمون
اقریطي چهاردرم بدستور مقرر طبخ نموده صافي کرده بنوشند * مطبوخ افتیمون دیگر مسهل سودا وبلغم وصفرای محترق و
نافع است ازبراي وسواس سوداوي ومالیخولیا وجنون وسائرامراض سوداوي * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست
هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه ازهریك هفت درم پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریك پنج درم مویز طائفي منقی ازحب ده درم
آلوي سیاه ده دانه کاوزبان بادرنجبویه حشیش غافث اسطوخودوس ازهریك چهاردرم بسفایج فستقي پوست تراشیده
نیم کوفته سه درم مجموع را در پنج رطل آب بجوشانند تایك رطل وثلث رطلی آب باقي ماند پس بگیرند افتیمون پانزده
درم ودرپارچهٔ کتاني بسته دران اندازند وفرود آورده کیسه را دائم بمالند پس چون قوتش برآید کیسه را فشرده دور کنند
ومطبوخ راصافي نموده اضافه آن نمایند یکدرم غاریقون منخول وبیاشامند * مطبوخ افتیمون دیگر اخراج سوداي محترق
ازبلغم کند ونافع است ازبرای مالیخولیای حادث ازان * صنعت آن رازیانه انیسون ازهریك یکدرم هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ
کابلي ازهریك ده درم پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریك چهاردرم آلوي سیاه فربه بیست دانه تمرهندي منقی ازحب ولیف

دة درم مويز طائفي منقى از عجم بيست درم افسنتين رومي برگ غافث كاوزبان بادرنجبويه تخم بادرنجبويه تخم فرنجمشك
از هريك چهار درم سنا مكي هفت درم ورق گل سرخ پنجدرم اسطوخودوس كافيطوس بسفايج فستقي از هريك سه درم ساذج
هندي قرنفل از هريك يكدرم اجزارا انچه كوفتني است نيم كوفته درسه رطل آب بخيسانند پس بجوشانند تا بيكرطل ونيم رسد
پس ششدرم افتيمون رادر كيسهٔ كتانى كرده سرآنرا بسته درمطبوخ اندازند ويك جوش داده فرودآورند ودائم كيسه رابمالند
تاتمام قوتش بمطبوخ بازداده شودوشيرهٔ اش برآيد پس كيسه را فشرده دوركنند ومطبوخ راصافي نموده غاريقون سفيدصبر
سقوطري لا جورد مغسول از هريك دودانگ شحم حنظل يكدانگ ونيم كوفته بيخته بجلاب سكري سرشته حب ساخته پيش از
آشاميدن بدوساعت فروبرند وسحر مطبوخ را بشكر سفيد دواوقيه شيرين كرده بياشامند * مطبوخ افتيمون ديكر مسهل سودای
محترق از صفرا وبلغم ونافع است ازبرای امراض سوداويه خصوص مالينخوليا ووسواس سوداوي * صنعت آن كاوزبان سرينفشه
گل نيلوفر شاهتره بادرنجبويه اسطوخودوس پرسياوشان از هريك سه درم بسفايج فستقي اصل السوس پوست بيخ رازيانه از هريك
دودرم ورق گل سرخ چهار درم سنا مكي هفت درم پوست هليلهٔ كابلي پوست هليلهٔ زرد هليلهٔ سياه هندي از هريك پنجدرم
مويز طائفي منقى از حب سپستان از هريك سي دانه مجموع را درسه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بكيرند افتيمون
پنجدرم ودركيسهٔ كتانى كرده سرآنرا بندند ودرمطبوخ انداخته بعد ازلمحهٔ مطبوخ را فرودآورده كيسهٔ افتيمون رادايم
بمالند تاتمام قوتش بمطبوخ آيد وشيرهٔ اش برايد پس كيسه رافشرده دوركنند ومطبوخ راكرم كرده بر روى فلوس خيارشنبر
وترنجبين وكلقند آفتابي ازهريك پانزده درم صافي نموده بمالند وبپالايند ودودرم روغن بادام شيرين داخل كرده
نيم كرم بنوشند * مطبوخ افتيمون ديكر مالينخوليا وامراض سوداوي رانافع است * صنعت آن افتيمون دركتان بسته پوست
هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي اسطوخودوس مويز منقى از حب ازهريك چهار درم بسفايج فستقي سه درم تربد سفيد مدبر
نيم درم زنجبيل يكدانگ سنا مكي پنجدرم مجموع راسواى افتيمون درد ورطل آب بجوشانند تا دوحصه برود ويك حصه
بماند پس افتيمون رادران اندازند ويك جوش ديكرداده فرودآورند وصرهٔ افتيمون را دائم بمالند تاتمام قوتش بمطبوخ
بازداده شود پس فشرده دوركنند ومطبوخ راصافي نموده نيم كرم بنوشند * مطبوخ افتيمون كه سيد اسمعيل درذخيره در
باب مالينخوليا ذكر كرده * صنعت آن افتيمون پوست هليلهٔ كابلي اسطوخودوس مويز منقى ازهريك ده درم بسفايج فستقي
پنجدرم تربد سفيد مدبر چهاردرم وكاهى ازبراى تقويت اسهال آن سنا مكي هفت درم داخل كرده ميشود مجموع رادر
يك ونيم من آب بجوشانند تا نيم من بماند صافي نموده مقدارشربت بعهدهٔ معالج است * مطبوخ افتيمون وافسنتين نافع ازبراى
مالينخوليا ى مراقيه * صنعت آن كاوزبان بادرنجبويه افتيمون افسنتين رومي ازهريك بقدر حاجت به پزند بدستور مقرر
وبرروى فلوس خيارشنبر مقدار بيست درم صافي نموده بمالند بقوت وبپالايند ويك مثقال روغن بادام شيرين داخل كرده
نيم كرم بنوشند * مطبوخ افسنتيني به نسخهٔ ديكر اقوى ازاول در نفع ازبراى مالينخوليا ى مراقي * صنعت آن پوست هليلهٔ
زرد پوست هليلهٔ كابلي افسنتين رومي ازهريك دودرم تربد سفيد مدبر نيم درم آلوي سياه پانزده عدد تمرهندي منقى از حب
وليف ده درم همه را دردورطل آب بجوشانند تا بيك رطل رسد پس بكيرند افتيمون دودرم ودرپارچهٔ كتان بسته دران اندازند
وجوشى ديكر داده فرودآورند وصرهٔ افتيمون را بمالند تاتمام قوتش بمطبوخ آيد پس بفشارند ودوركنند ومطبوخ راكرم
كرده بر روى فلوس خيارشنبر ده مثقال ترنجبين پاك كرده پانزده مثقال صافي نموده بمالند بقوت وبپالايند ودودرم روغن

بادام شیرین داخل کرده بنوشند * مطبوخ افتیمون با غاریقون مستعمل در استفراغ مادهٔ مالیخولیا وقتیکه سبب آن سودای متمکن در سر باشد بعد از نضج مادهٔ آن * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد ده درم پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریك هفت درم مویز سرخ منقی از عجم ده درم آلوی سیاه ده دانه کاوزبان بادرنجبویه برگ غافث اسطوخودوس از هریك چهار درم بسفایج فستقي سه درم مجموع را در پنج رطل آب بجوشانند تا یکرطل وثلث رطلی بماند پس بگیرند پانزده درم افتیمون ودرپارچهٔ کتانی کرده دران انداخته وفرو آورده کیسهٔ افتیمون را دائم بمالند تا تمام قوت آن بمطبوخ برآید پس کیسه را بفشارند ودور کنند ومطبوخ را کرم نموده بمالند وصاف نمایند غاریقون سفید یکدرم داخل کرده نیم گرم بیاشامند * مطبوخ افتیمون فواکهي اسهال اخلاط سوخته کند ونافع است از برای مالیخولیا از سودای محترق از صفرا وخون * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه از هریك سه درم آلوی سیاه ده دانه عناب پانزده دانه مویز منقی از عجم دواستار تمرهندي منقی از حب ولیف ده درم شاهتره چهار درم بسفایج فستقي سوبنفشه افتیمون اسارون افسنتین رومي سنامکي از هریک دو درم بدستور مقرر جوشانیده صافي نموده وبر روی ترنجبین پاک کرده دواستار فلوس خیارشنبر پانزده مثقال ریخته بمالند وبپالایند وبچکانند بران یك مثقال روغن بادام شیرین وبیاشامند واگر ارادهٔ تقویت اسهال آن باشد باید که قبل ازین مطبوخ بد وساعت حبی که فراگرفته باشند از غاریقون نیمدرم تربد سفید مدبر ایارج فیقرا از هریك یك مثقال کثیرا یکدانگ فرو برند وبعد ازان مطبوخ را در سحر نیم گرم بنوشند * مطبوخ افتیمون دیگر مسهل سودای محترق از بلغم است ومزیل مالیخولیای حادث ازان * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي شاهتره مویز منقی از حب بسفایج فستقي سنامکي افتیمون از هریك بقدر حاجت جوشانیده صافي نموده شکر سرخ بیست درم دران حل کرده تربد سفید خواشیده بروغن بادام شیرین چرب نموده غاریقون هش سفید از هریك یکدرم کوفته بران پاشیده بنوشند * مطبوخ افتیمون به نسخهٔ سید مظفر الدین شفائي صفرای سوخته وبلغم وسودا را دفع کند وامراض سوداوي را نافع باشد * صنعت آن سنامکي هشت درم گل سرخ چهار درم افتیمون درکتان بسته پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه از هریك پنجدرم بسفایج فستقي اصل السوس رازیانه از هریك دو درم اسطوخودوس پرسیاوشان شاهتره کاوزبان بادرنجبویه بنفشه نیلوفر از هریك سه درم مویز سرخ منقی سپستان از هریک سي دانه در سه رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید وصاف کرده گلقند آفتابي ده درم مغز خیارشنبر بروغن کاوچرب نموده ترنجبین از هریك پنجدرم دران حل کرده بنوشند * مطبوخ افتیمون نافع از بوای قطرب ومانیا وداء الکلب وجمیع اقسام جنون ووسواس وجمیع امراض سوداویه چون در اقسام آن فروشیده شود بعد از فصد واین مطبوخ مسهل اخلاط محترقه است * صنعت آن سنامکي هفت درم گل بنفشه خشک گل نیلوفر تخم کاسني نیم کوفته از هریك چهار درم کاوزبان بادرنجبویه از هریك سه درم پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه از هریک هفت درم پوست بلیله آملهٔ منقی بسفایج فستقي پوست تراشیده همه را نیم کوفته اسطوخودوس از هریک سه درم تربد سفید مدبر دو درم اصل السوس پوست تراشیده سه درم تخم کشوث شاهتره از هریک سه درم گل سرخ منزوع الاقماع افتیمون از هریك هفت درم مویز منقی از حب ده درم مجموع را هوای افتیمون در شش رطل آب بپزند تا بدورطل برسد صافي نموده پس افتیمون درکتان بسته را دران انداخته ویک جوش دیگر داده فرو آورند وبکنارند تا گرمي آن ساکن شود پس کیسهٔ افتیمون را نیکو بمالند تا قوتش بامره بیرون آید پس آنرا بقوت مالیده بفشارند ودور کنند ومطبوخ را صافي نموده گرم کرده بر روی فلوس خیارشنبر وترنجبین وتمرهندي از هریک بیست

درم ریخته بمالند و بخرقهٔ متهلهل النسج بپالایند و بچکانند بران وزن یك مثقال روغن بادام شیرین ونیم کرم بیاشامند * مطبوخ افتیمون که مخرج سودا است ونیکواست از برای مالیخولیا وقوبا وجرب وبهق اسود وسائرا مراض سوداویه * صنعت آن هلیلهٔ سیاه اسطوخودوس مویز منقی از حب افتیمون از هریك ده درم بسفایج فستقي پنج درم سنا مکي هفت درم تربد سفید چهار درم مجموع را سوای افتیمون درسه رطل آب بجوشانند تا بیکرطل رسد پس صافي نموده بخیسانند دران افتیمون را و یك شب بگذارند وروز دیگر صبح بمالند ومرتبهٔ دیگر صافي نموده تقویت آن نمایند باین ادویه غاریقون سفید دوثلث درهمی صبر سقوطري زرد یك درم نمك هندي نیمدرم خربق سیاه ربع درمی کوفته بجلاب سکري سرشته پیش ازمطبوخ بسه ساعت فروبرند وبعد از سه ساعت یك رطل مطبوخ را بنوشند واگرخوف از غائلهٔ خربق اسود باشد آنرا مطلق داخل نکنند یا قائم مقام آن حجر ارمني داخل کنند * مطبوخ افتیمون دیگر نافع از برای مالیخولیای حادث از مداومت شرب خمر * صنعت آن افتیمون چهار مثقال گل گاوزبان گل بنفشه اصل السوس با درنجبویه غنچهٔ گل سرخ سنا مکي از هریک دو مثقال مویز منقی بیست دانه ادویه را سوای افتیمون درد و رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند صافي نموده افتیمون را در کیسهٔ کتان نازکي بسته دران اندازند و یک شب بگذارند وصبح کرم نمایند چنانچه بجوش نیاید وکیسه را مالیده بفشارند ودور کرده ترنجبین باشکر هرکدام که باشد پانزده مثقال داخل کرده بنوشند * مطبوخ افتیمون دیگر از برای اسهال سودا مستعمل درصداع سوداوي بعد از نضج مادهٔ * صنعت آن افتیمون بسفایج فستقي اسطوخودوس بادرنجبویه شاهتره از هریک چهار درم مویز منقی بیست دانه جوشانیده فلوس خیارشنبر ترنجبین از هریک ده مثقال دران داخل کرده صافي نموده روغن بادام شیرین یکدرم بران چکانیده اول مرتبه لاجورد مغسول دو دانگ بجلاب سکری سرشته حب ساخته فروبرند وبعد ازان مطبوخ را بنوشند * مطبوخ افتیمون قوي النفع از برای اسهال بلغم وسودا مستعمل درصداع حادث از اخلاط غلیظهٔ بلغمیه وسوداویه * صنعت آن افتیمون هفتدرم مویز منقی بیست عدد دریکمن آب بپزند تا به ثلث رسد صافي نموده چهار درم ایارج ارکاغانیس ویکدرم نمك طعام دران حل کرده بنوشند * مطبوخ افتیمون قلمي فرموده اند که از اقتراحات سید الحکماء واستاذ الاطباء میرمحمد هادي والد ماجد فقیر است قدس سره منهل ومخرج اخلاط مریه محترقه ونافع از برای جمیع امراض سوداویه مانند مالیخولیا ووسواس وجنون وصرع سوداوي وغیرانها * صنعت آن افتیمون درکتان بسته سنا مکي از هریك هفت درم کاوزبان شاهتره بسفایج فستقي پوست تراشیك نیم کوفته اسطوخودوس عود الصلیب قنطوریون دقیق بادرنجبویه گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب پرسیاوشان پوست بیخ کاسني پوست بیخ بادیان اصل السوس تخم کاسني تخم خیارین تخم خربزه پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه گل سرخ منزوع الاقماع از هریک دو مثقال عناب ده دانه سپستان بیست دانه اجزا را انچه کوفتني است نیم کوفته مجموع را سوای افتیمون درسه رطل آب بجوشانند آنقدر که یکصد درم آب باقي ماند صافي نموده صرهٔ افتیمون را در حالتیکه مطبوخ گرم باشد دران اندازند ویك شب بگذارند وصبح صرهٔ را نیکو بمالند وبفشارند ودور کنند ومطبوخ را نیم گرم نموده فلوس خیارشنبر ترنجبین از هریک دوازده مثقال شیرخشت خراساني گلقند سکري آفتابي از هریك ده مثقال دران حل کرده صافي نموده روغن بادام شیرین یک مثقال بران چکانیده بنوشند واگر خواهند که در اسهال قوي باشد شب وقت خواب حب لاجورد یك مثقال سوده بروغن بادام شیرین یك مثقال چرب نموده بمعجون نجاح دو مثقال سرشته حب ساخته بورق نقره پیچیده باآب گرم فروبرند وصبح مطبوخ را بنوشند وغذا وقت ظهر نخود آب یا قیمه شوربا شب قلیه چلاو باشد * مطبوخ افتیمون که بعد از نضج مادهٔ اسهال بان نافع است از برای صداع

سوداوي* صنعت آن افتيمون اقريطي كاوزبان شاهتره بسفايج فستقي بادرنجبويه اسطوخودوس هليلهٔ سياه ازهريك يك مثقال
سنا مكي چهار مثقال مويز منقى بيست دانه افتيمون را درصرهٔ كتان بسته نكاهدارند وباقي ادويه را دردورطل ونيم آب بجوشانند
تاثلث بماند صرهٔ افتيمون را دران انداخته بمالند وفرودآورده مقصل صره را بمالند تاسرد شود پس صرهٔ را فشرده دوركنند
ومطبوخ را بازكرم كرده برروى فلوس خيارشنبروتر نچبين پاك كرده ازهريك پانزده مثقال كرده بمالند تا تمام شيرهٔ
خيارشنبر جدا شود پس بپالايند ويك مثقال روغن بادام شيرين داخل كرده اول مرتبه لاجورد مغسول دودانك بجلاب
مكري هرشته حب ساخته فروبرند وازعقب آن مطبوخ نيم كرم را بنوشند *نفوع افتيمون منقول ازقد ماى اطباء مسهل موهٔ
سوداست درنهايت قوت بى ضررى كه موجب ضعف شود *صنعت آن بكيرند تخم افتيمون ده درم ودرپارچهٔ كتانى بسته
دردوثلث رطلى شراب انكوري يك شب بخيسانند وصبح كيسه رابمالند وافشرده دورنمايند وشراب را صافي نموده با هريكى
ازشراب بنفشه وشراب ورد مكوريك اوقيه وروغن بادام شيرين بكدرم بيامامند وغذا قيمهٔ شوربای كوشت جوان مرغ باشد
وانطاكي ازقد ما چنين نقل كرده كه بكيرند يكرطل تخم افتيمون را درسي رطل شراب انكوري بخيسانند وبكذارند تا چهل
روز بكذرد پس هرروز دوثلث رطلى ازان بنوشند واين نسخهٔ انطاكي بهتراست *ماء الجبن افتيموني بدستورقد ما بدانكه
قد ماى اطبا دركتب خود قلمي نموده اند كه چون يك هفته هرروزه درم افتيمون را درنيم رطل شيربزتازه دوشيدهٔ يك شب
بخيسانند وصبح بمالند وبفشارند وصافي نموده پانزده مثقال سكنجبين صادق الحموضه داخل كرده چون پريده شود دركرباسى
اندازند تا تمام آب آن بچكد پس آن را بنوشند جهت رفع خفقان ومالنخوليا وجنون وامراض سوداوي وتشنج بنهايت مفيد
ومجرب است ونيز نافع است ازبراى صداع سوداوي* فصل دربيان معاجينى كه اصل وعمود درآنها افتيمون است *معجون افتيمون
برمكي اين معجون رايكى ازنجاشعه بجهت يحيى برمكي تاليف نموده نافع است ازبراى مالنخوليا وسوداوفزع *صنعت آن افتيمون
اسطوخودوس ازهريك ده درم ودرنسخهٔ ديكر افتيمون پانزده درم است هليلهٔ سياه هندي بيست درم خربق سياه حرمل كاوزبان
شاهسفرم ازهريك پنجدرم قرنفل دودرم بادرنجبويه پوست زرد اترج فرنجمشك ازهريك سه درم خربق سفيد سكبينج اصلي ازهريك
يكدرم ودرنسخهٔ ديكربجاى خربق سفيد وسكبينج اصلي جوزبوا وسكبينج بهمان وزن است مجموع راكوفته بكشمش وعسل مصفى
معجون سازند شربتي دومثقال *معجون افتيمون رازي نافع ازبراى مالنخوليای سوداوي *صنعت آن افتيمون ده درم كوفته
درسي درم مويز منقى بسرشند وبكوبند وهرروز پنجدرم تناوله نمايند *معجون افتيمون سوداوبلغم وفضول رطبه را
زبدن ودماغ پاك كند ومالنخوليا وجنون وبيهوشي ونسيان راسفيد است *صنعت آن افتيمون غاريقون سفيد بسفايج
فستقي سنا مكي تربد سفيد مدبرازهريك پنجدرم اسطوخودوس لسان الثورازهريك سه درم بادرنجبويه برنك كابلي
مقشر فرنجمشك حجرارمني لاجورد ازهريك دودرم خربق سياه يكدرم مجموع راكوفته بسته بعسل مصفى بسرشند شربتي
هفت درم تناوله درم است *فصل دربيان مغلي هائيكه اصل وعمود درآنها افتيمون است *مغلي افتيمون نافع ازبراى مالنخوليای
مزاجيه هركاه مزاج بسيار كرم نباشد *صنعت آن كاوزبان بادرنجبويه افسنتين رومي ازهريك دودرم جوشانيده درآخر سه درم
افتيمون را درصرهٔ كتان بسته دران انداخته وفرودآورده كيسه رابمالند وبفشارند ودوركنند ومغلى راكرم كرده برروى
فلوس خيارشنبر بيست درم صافي نموده روغن بادام شيرين يك مثقال داخل كرده نيم كرم بنوشند *مغلي افتيمون مستعمل
درصداع سوداوي ازبراى نضج مادهٔ سوداء كه چند روز صبح بنوشند تا انكه نضج درقاروره ظاهرشود پس بمسهلات منابعه

اسهال سودا نمایند * صنعت آن افتیمون در صرهٔ کتان بسته کاوزبان بفسه یخ فستقی شاهتره اسطوخودوس بادرنجبویه از هریک دو مثقال مویز منقی بیست عدد آلوی سیاه بزرگ دانه بیست دانه شب در یکرطل آب بخیسانند وصبح بجوشانند ادویه را سوای افتیمون تا آب به نصف رسد برروی افتیمون صافی نموده شب بگذارند وصبح نیم گرم نموده کیسه را نیکو بمالند وبفشارند ودور کنند وترنجبین خراسانی پانزده مثقال دران حل کرده صافی نموده نیم گرم بنوشند وچند روز برین مداومت نمایند

* افربیون بفتح الف وفتح فا وسکون رای مهمله وکسر بای موحده وضم یای مثناة تحتانیه وسکون واو ونون آن را ابربیون وابرفیون وفرفیون وفربیون نیز گویند وبرومی افسنین بدو نون وبین نونین یای مثناة تحتانیه وبعربی آکل بنفشه وقاتل بنفشه ونیز بعربی حافظ النحل وحافظ الاطفال وکروش الغنم وبیونانی خالاش وتاکوب نیز گویند ونزد اکثر لبن السودا وبشانه اسم مغربی افربیون است وآن صمغی است خاکستری رنگ مائل بزردی با طعم وبوی تند ونبات آن شبیه بکاهو وکاسنی وشیردار وآن دو قسم است قسمی ازان برگ آن سفید ونباتش با شعبها وخارناک است وقسمی ازان برگش سیاه وخارش تندتر وباریکتر وشیر آن بیشتر واز بلاد لینو وحبش وسودان خیزد وبه سبب تندی وحدت بوی تیز آن اهل آن بلاد از دور در زیر نبات آن شکنبهٔ گوسفند را پاک شسته در ظرفی تعبیه کرده میگذارند وبعد ازان از دور حربه مانند نیزه وغیر آن بآن میرسانند تا حدت بوی آن بمشام نرسد بیک دفعه شیر بسیاری ازان فرو ریخته در شکنبه جمع می شود خشک کرده استعمال می نمایند وبهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ مائل بزردی وتند بوی با حدت وتیزی که چون برزبان بگذارند زبان را بگزد وتا مدتی لذع آن باقی ماند وهرچند تند بوتر وتیزتر باشد بهتر وتازه تر است وزود در آب وروغن زیت گداخته شود وسبک وزن ومتهلهل باشد وکهنهٔ آن سرخ رنگ اشقر که زود گداخته نشود وبو وتندی ولذع آن کم می باشد ومغشوش آن که با انزروت وصمغ میسازند نیست در اوصاف مذکوره از حدت ولذع وزود گداختن وغیرها وگویند اگر بخار آن در وقت گرفتن دمعه بدندانها برسد میریزاند آنها را پس باید که دران وقت دهان را به بندند واول کسیکه پی برده باین صمغ نوباس ملک لونیه است وآن گرم وخشک است تا اول درجهٔ چهارم وبعضی خشک در درجهٔ سوم گفته اند وقوت آن تا چهار سال باقی میماند وبعد ازان ضعیف میگردد وتا ده سال باطل می شود وجالی وملطف ومحرق وحاد وهرچند تازه تر باشد اوصاف مذکوره دران زیاده است حتی آنکه از حلتیت که حادترین صمغها است زیاده است مسهل بلغم لزج وزرد آب ومنقی فضول بلغمیه از اعصاب وبا ادویهٔ مناسبه جهت لقوه وقولنج وسردی گرده واستسقا وسپرز وعرق النسا ومفاصل ودفع ضرر سموم ودرد ورک وکمر که از بلغم باشد بنهایت نافع وشرب آن مسقط جنین وفرزجه آن باعث بهم آمدن فم رحم ومانع سقوط جنین واکتحال آن با عسل جهت نزول آب مفید وحدت وحمرت وسوزش آن در چشم مدت مدید میماند وسعوط آن با آب چغندر جهت سبل ودمعه وحمرت چشم وتنقیهٔ دماغ وضماد آن بر استخوان باعث تقشر آن وباید که محافظت نمایند استخوان را ازان وطلای آن دافع گوشت زیادهٔ زخمها وبر زخم سگ دیوانه گزیده ولذع هوام دافع سمیت آن وبا روغنها جهت فالج ولقوه وخدر وامراض عصب ودرد مفاصل وبا زعفران وافیون جهت تسکین اقسام ضربان مفید وحمول آن بقدر یک حبه تا دو سه حبه در ادرار حیض محتبس مجرب واگر احداث سوزش نماید روغن گل سرخ رافع آنست ویک حبهٔ آن که با سگ سائیده باشند فرزجهٔ آن در اعانت بر حمل وتضییق فرج وتقویت رحم ودفع بدبوئی آن نافع وبد است از برای اصحاب مزاج گرم وکسیکه بر مزاج او خون غالب باشد سزاوار نیست که به تنهائی بنوشد ومضر امعای سفلی است ومصلح آن مقل ازرق و

رب السوس وافاویه مانند دارچینی وسنبل الطیب وسلیخه وکثیرا وصمغ عربی وروغن بادام شیرین است وکویند مضر بانثیین است
ومصلح آن روغن کل ومضر برحم وبهم آورندهٔ فم آن بحدیکه ادویهٔ مسقطهٔ جنین نتواند اسقاط آن نمود وقدر شربتش دو قیراط و
بدلش در استسقا مازریون است ودر قولنج بوزن آن تاد وچند جند بیدستر وقسم سیاه آن قتال واین مؤلف کوید اکر فرفیون و
افیون را در شیشهٔ کنند هریک دیکری را فانی کرداند چنانچه از هیچ کدام اثری باقی نماند وبعضی کفته اند که افربیون صمغ درخت
مازریون است واصلی ندارد وزیادهٔ آن تا سه درم کشنده است وکفته اند که چون افربیون را با باقلا نکاهدارند در هیچ وقت قوت آن
زائل نمی کردد * امراض الراس سکته تعطیس بافربیون نافع است از برای سکته وهمچنین بوئیدن آن بجهت آنکه رائحهٔ آن مسخن
دماغ وملطف بلغم ومرقق ومسهل آن است * کابوس چون بیاشامند ازان وزن ربع درمی با ادویهٔ مناسبه نافع است از برای کابوس
* جمود وشخوص علاج جمود وشخوص بلغمی مثل علاج سبات است الا آنکه باید که بریزند برسر ایشان روغن یاسمین که در
هریک رطل ازان یک اوقیه افربیون حل کرده باشند ونیز نافع است اصحاب شخوص وجمود را طلا کردن برسر ایشان افربیون و
جند بیدستر سوده حل کرده در روغن یاسمین * صرع چون نرم سائیده بدمند در بینی ایشان می باشد نافع از برای صرع و
چون حل کنند آنرا با آب کرم وغرغره نماید بآن صاحب صرع میباشد نافع مر اورا شیخ الرئیس کفته که افربیون نافع است از
برای صرع دمیدن آن در بینی به تنهائی وبا ادویهٔ دیکر ونیز کفته که در صرع بمشارکت اطراف به سبب صعود ریاح مصرعه
از اطراف بسوی دماغ هرکاه طلا کرده شود افربیون وثافسیا وامثال اینها وادویهٔ محرقهٔ محللهٔ مواد ومقرحهٔ عضو بر موضع که میکند
ازان صعود ابخره در حال صرع نافع است آنرا ولازم است که طلا کرده شود بامثال این ادویه بعد از بستن بالای آن موضع که صعود
می کند ازان موضع ریاح مصرعه * فالج واسترخا اکثار بوئیدن افربیون نافع است از برای فالج بجهت آنکه تنقیهٔ دماغ میکند ومیل
میدهد مواد را از جهت نخاع بجانب بینی وچون بکیرند از افربیون وزن یک شعیره وحل کنند با آب مرزنجوش یا بآب افشردهٔ
چغندر یا بآب افشردهٔ سیرتر وسعوط کنند بآن تنقیهٔ دماغ می کند ومیل میدهد مواد را از جهت نخاع بسوی بینی پس میباشد
نافع از برای فالج وآشامیدن آن نافع است از برای فالج واسترخا وچون بکیرند ازان مقدار یک دانک وسائیده بپاشند بریک عدد
زردهٔ تخم مرغ نیم برشت وبیاشامند نافع است از برای استرخای اعضا نفعی بلیغ وچون بکیرند ازان ربع درمی واز هریک از
سکنجبین واشق نصف درمی وحب ساخته فرو برند نافع است از برای استرخا وجالینوس وابن جزله وصاحب منهاج وغیر آن کفته
اند که چون افربیون داخل کنند در روغن زیت وتمریخ بآن نمایند نافع است از برای فالج وسائر امراض باردهٔ عصب وسزاوار
نیست بسیار نمودن از افربیون در مروخ بلکه باید که بوده باشد سه درم ازان در شش روز مروخ واقلش سه روز است وچون
مخلوط نمایند آنرا به قیروطی که شکسته باشند حدت افربیون را بروغن وتمریخ بآن نمایند در فالج نافع است آنرا بنهایت وسزاوار
نیست اکثار در مروخ آن بلکه باید که بوده باشد سه درم ازان در شش روز مروخ تا هفت روز قرشی کفته که چون بکیرند از
افربیون قلیلی وحل کنند بروغن قسط یا روغن غار وکرم نموده تدهین بآن نمایند نافع است از برای فالج واسترخا بجهت آنکه
مسخن عصب است وملطف ومحلل بلغم ابو سهل مسیحی کفته که چون بکیرند از افربیون وزن یک اوقیه ونرم صلایه نموده در یک
رطل زیت که در ان موم دو اوقیه کداخته باشند داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا چون مرهم شود ومروخ کرده شود بچیزی
ازان میباشد نافع از برای فالج واسترخا نفعی بین * لقوه افربیون نافع است از برای لقوه آشامیدن آن شیخ الرئیس ورازی کفته
اند که سعوط کردن بآن مقدار حب عدسی محلول بشیر دختر نافع است از برای لقوه ابن بطلان کفته که چون حل کنند آن را

ذر روغن حبة الخضرا و بمالند بزودی صاحب لقوة نافع است او را سفیان اند لسي گفته که چون بکیرند ازان ربع درمی و از سکبینج ومقل الیهود واشق از هریك نیمدرم وفروبرد صاحب لقوة زائل می کردد لقوهٔ آن بزودي * تشنج هرکاه مخلوط کرده شود افربیون را به بغضی ازادهان حارهٔ مانند روغن قسط و روغن سداب میباشد نافع از برای تشنج بلغمي تمریخ بان شیخ الرئیس گفته که از چیزهائیکه بسیار نافع است از برای تشنج امتلائي ضماد کردن بافربیون است باین طریق که زیت کهنه یك رطل موم سرخ دو اوقیه افربیون تازه یك اوقیه موم وزیت رادرهم کداخته افربیون را سوده بآن مخلوط کرده درهاون بدسته بمالند تا یك سان شود واستعمال نمایند وهرکاه بکیرند افربیون ومثل آن ازهریك ازجند بید ستروعاقرقرحا وبسیار نرم سوده مخلوط نمایند در روغن قسط یا روغن سداب یا هودروتد هین نمایند بآن نافع است تشنج رطب امتلائي را * خدر هرکاه فراکرفته شود ازان وزن یك درهم ومخلوط کرده شود بوزن ده درهم زیت کهنه نافع است از برای خدر تمریخ بآن وچون حل کنند آن را بروغن دارچیني نافع است از برای خدر آشامیدن آن وتمریخ بآن وچون درم آن را باسي درم روغن ممزوج نموده شش روز بآن مروخ نمایند نافع است خدر را وهمچنین چون مخلوط نمایند بقیروطي ونیم کرم بآن مروخ نمایند نافع است خدر را بنهایت نفع ونیز چون حل کنند آنرا بروغن قثاء الحمار یا روغن حار دیکر نافع است از برای خدر تمریخ بآن وآشامیدن آن * رعشهٔ آشامیدن افربیون بادویهٔ مناسبه نافع است از برای رعشهٔ بلغمي * دوار وسدر تعطیس بآن بعد از تنقیه نافع است از برای دوار وسدر بلغمي ونشوق بآن بار وغن مناسبی نافع است از برای دوار حادث از کیموس بارد طبري کفته که بوئیدن آن نافع است از برای دوار حادث ازاخلاط بارد * فصل در بیان حبوبیکه اصل وعمود درآنها افربیون است * حب افربیون اسکندري نافع از برای فالج واسترخا ولقوه وصرع ورعشه وخدر * صنعت آن شحم حنظل سقمونیای مشوي خربق اسود مقل ازرق از هریك یك جزو افربیون نطرون ازهریك نیم جزو کوفته بیخته بآب کونب سرشته حب سازند شربتي یکدرم * حب افربیون دیکر لکنت زبان را زائل کردانند چون درزیر زبان نکاهدارند وآب آن را بریزند وفرو نبرند * صنعت آن دارشیشعان کل سرخ ازهریك یك جزو اذخر مکي افربیون قرنفل ازهریك نیم جزو بالادن یا عنبر یا مومیائي هرکدام که باشد سوشته حبوب سازند * حب افربیون دیکر که درد نقرس را درساعت به نشاند * صنعت آن فربیون زنجبیل ازهریك چهاردرم مصطکي شش درم سورنجان نه درم انیسون زیرهٔ کرماني فلفل سفید دارفلفل مغز حب القرطم سلیخهٔ سیاه ازهریك دودرم کوفته بیخته بآب رازیانه حبوب سازند شربتی دودرم * حب افربیون دیکر نافع از برای فالج ورعشه واسترخا ولقوه * صنعت آن افربیون مصطکي رومي انیسون ازهریك چهاردرم سقمونیاي مشوی غاریقون سفید عصارهٔ اذخرین ازهریك پنجدرم شحم حنظل سه درم صبر سقوطري افتیمون سنبل الطیب ازهریك ده درم نمك هندي یکدرم ونیم دارفلفل دودرم کوفته بیخته بآب کرنب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر فلفلی شربتی دوازده حب تانیم درم پیش ازغذا وبعد ازغذا توان خورد واین حب را بآب کرم فروبرند وکفته شده که مزاورآن است که بعد از آشامیدن این آب بنوشند واین نیز نافع است از برای سوء القنیه واخراج مای اصفر ونافع است از برای وجع ورک ووجع ظهر ونقرس بارد * حب افربیون تالیف محمد بن زکریا رازي قلع بلغم خام از اعصاب کند ونافع است از برای فالج * صنعت آن افربیون شحم حنظل قنطوریون دقیق عصارهٔ قثاء الحمار مدبر اجزا متساوي کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده حبوب سازند شربتی یك درم * حب افربیون نافع است از برای رعشه وفالج وبرص وهر مرضیکه از بلغم بوده باشد * صنعت آن افربیون غاریقون سکبینج شحم حنظل مقل ازرق ازهریك هشت مثقال صبر سقوطري دومثقال اجزا کوفته بیخته سکبینج ومقل

را در آب کند تا حل کرده دوا ها را بآن سرشته حب سازند شربتی از یکدرم تا یک مثقال نظر بر قوت مریض * حب افریبون دیگر
فالج و استرخا را نافع بود و اخلاط خام که در اعصاب باشد براند * صنعت آن افریبون سکبینج مقل از رق غاریقون شحم حنظل
از هریك یکدرم صبر سقوطری زرد دودرم اجزا کوفته بآب کرنب سرشته حب سازند شربتی دودرم تا سه درم بآب نیم گرم
* حب افریبون مسهل جهت کسیکه نتواند مسهل مایع بخورد و از خوردن آن عاجز باشد * صنعت آن زیبق کوکرد تنکار
افریبون اجزا متساوی گرفته اول کوکرد و سیماب را باهم خوب سحق نمایند بعد ازن تنکار و افریبون را داخل نموده باز خوب
سحق نمایند که مثل غبار گردد و قدری آب صمغ داخل آن نموده حبوب بقدر دانهٔ فلفل بندند شربتی نه دانه یا بیشتر یا کمتر
بحسب قوت مزاج و ضعف آن و آب سرد بالای آن اگر احتیاج شود یك فنجان بنوشند و از آب گرم و از هر چیز گرم احتیاط نمایند
مگر در صورتیکه خواهند فعل آن گم شود پس آب گرم بخورند که عمل آن بر طرف میگردد و هرگاه در عمل تعویق رود هد
لعاب بهدانه یا لعاب اسبغول سرد بخورند و اگر پیچ بسیار معلوم شود قدری روغن بادام بنوشند و اگر سوزشی در نشکاه زیادة
معلوم گردد بروغن گل یا غیر آن مکان مخصوص را چرب نمایند و بعد از ظهر نخود آب را خوب سرد کرده که اثر گرمی در ان
نمانده باشد بخورند و شام تر پلاو یا آب قلیه کم روغن با چلاو بخورند و وقت خوردن حبوب چون اندك سوزشی دارد
باید که حبوب را در چند دانه مویز منقی یا کشمش یا غیر آن پیچیده فرو برند که بحلق نرسد و این حب نافع است جهت
امراض مزمنهٔ ردیه مثل عرق النسا و مای اصفر و برص و بهق و جذام و قروح خبیثه مانند آتشك و انواع جرب و قوبانو
و کهنه و غیر اینها از امراض ردیهٔ خبیثه بشرط آنکه بعد از منضج و احتیاط و تفاریق بدهند و باید که جرات در دادن این حب
بهر کس و هر وقت و هر مرض ننمایند و تا ضرورت بسیار داعی نشود مرتکب آن نشوند و نزدیک آن نروند که دوای عظیم خالی
از غائله نیست و بعد ازان تبرید نمایند و احیانا اگر عمل نکند ضرر عظیم متصور است اصلاح آن بمبردات و العبه باروغن
بادام نمایند * فصل در بیان ادهانیکه اصل و عمود در انها افریبون است * دهن افریبون نافع است از برای صداع
بلغمی بعد از تنقیه چون بر سر بمالند * صنعت آن افریبون پودنهٔ کوهی از هریک دو مثقال جند بیدستر عاقرقرحا از هریک
یک مثقال نیم کوفته یك پیالهٔ آب خوری آب بر روی وی کرده بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده زیت یا روغن کنجد
چهل مثقال داخل کرده چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند در شیشه نگاهدارند * دهن افریبون دیگر مستعمل در
صداع بلغمی وقتیکه مادهٔ متمکن شده باشد در سر و کردیده باشد مزمن * صنعت آن قسط تلخ قصب الذریره عاقرقرحا از هریك
ده درم نیم کوفته در یك رطل آب یا در شراب یك شب بخیسانند و صبحش با یك رطل زیت یا روغن کنجد بجوشانند در
قدر مضاعف تا آب برود و روغن بماند صافی نموده هفت درم افریبون سوده در ان داخل کرده در هاون سنگی
بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود در شیشه نگاهدارند و در وقت حاجت بر سر بمالند * دهن افریبون مستعمل در سکتهٔ
بلغمی و امترخا و فالج و جمیع امراض بارد دماغی و عصبی اقوی از نسخهای قبل منقول از سید اسمعیل در ذخیره * صنعت آن
سداب تازه بکوبند و یکمن آب آن را بگیرند و ده استار روغن سوسن اضافه کنند و با تش ملایم آن مقدار بجوشانند که
تمام آب سوخته شود و قسط تلخ عاقرقرحا جند بیدستر از هریک سه درم افریبون جاوشیر با رزد از هریک یك مثقال نرم سائیده
در روغن گرم ریزند و بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود و اگر روغن بلسان حاضر باشد سه درم داخل کنند والا بدل آن روغن
ترب داخل نمایند و بر مهرهای پشت و عقب کردن صاحب سکته بمالند * دهن افریبون دیگر نافع از برای شخوص نفعی عجیب

*صنعت آن بگیرند روغن یاسمین یک رطل وحل نمایند دران افربیون تازه یک اوقیه واطراف سر علیل را بخمیر گیرند واین روغن را بر سرش بریزند نیم گرم یا پارچه را باین روغن تر کرده بر سر صاحب شخوص بگذارند * دهن افربیون تمریخ فقرات واعضای علیله بآن بعد از استفراغ کلی و تنقیهٔ اعصاب از رطوبات بلغمیه وظهور علامات برء نافع است از برای فالج واسترخا ولقوه ولیکن میباید اولا عضو را بخرقهٔ خشنی بمالند پس تمریخ باین دهن نمایند * صنعت آن بگیرند زیت رکابی یکرطل موم زرد غیر مغسول یک اوقیه موم را در زیت بگدازند ودر هاون انداخته یک اوقیه افربیون تازه سوده دران داخل نمایند و بدسته بمالند وبسایند تا یکسان گردد پس در شیشه نگاهدارند وعند الحاجت استعمال نمایند ابو جریح گفته که فالجی که بوده باشد حادث از جراحت آن را نافع است تدهین بدهن افربیون وباید که تمریخ کرده شود بآن موضع علت را دائم ابن ماسویه گفته که تمریخ بآن نافع است از برای استرخای حادث از ضربه وسقطه ونیز این دهن نافع است از برای تشنج بلغمی تمریخ بآن صاحب منهاج گفته که دهن افربیون نافع است از برای خدر بلغمی تمریخ بآن بعد از اسهال بمسهلات بلغم وچون مخلوط کنند باین دهن افربیون جند بیدستر عاقرقرحا بوزن افربیون که هر دو را نرم سائیده باشند وتمریخ جسد ومنابت اعصاب بآن نمایند دائم نافع است از برای خدر عارض از برودت خواه بیاشامند یا تمریخ بآن نمایند وصاحب اقناح نیز چنین گفته روفس وابو سهل مسیحی گفته اند که بعد از تنقیه باسهال بحب شیطرج وحب منتن به نشانند صاحب رعشهٔ بلغمی را در آفتاب تا عرق کند پس تمریخ نمایند عضو مرتعش را ومخرج عصب آن را از فقرات بدهن افربیون نافع است مر آن را نفعی هویدا * دهن افربیون تالیف شیخ الرئیس رح نافع از برای جمیع دردهائیکه از سردی باشد خصوصا دردهائیکه در عصب باشد واز برای عرق النسا ووجع ظهر ورجل واز برای فالج ولقوه واسترخا * صنعت آن قسط تلخ ده درم جند بیدستر پنجدرم پودنهٔ خشک دوازده درم عاقرقرحا هفت درم کندش چهار درم مویزج سه درم جمله را نیم کوفته در چهارصد درم شراب ریحانی یک روز ویک شب بخیسانند پس بآتش ملایم بپزند تا کمتر از ثلث شراب بماند پس از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود وبمالند مالیدنی شدید وبپالایند وداخل کنند دران نصف وزن آن روغن کنجد یا روغن خیری وباز بجوشانند تا آنکه شراب برود وروغن بماند پس بازای هر ده درم روغن دو درم از افربیون سفید تازه بسایند تا چون غبار شود ومخلوط کنند بروغن وباز بر آتش گذارند ویک جوش دیگر داده از آتش بردارند ودر شیشه کرده سر آن را بسته نگاه دارند وبوقت حاجت بکار برند * دهن افربیون به نسخه دیگر * صنعت آن زیت عتیق یک رطل موم زرد بیست درم افربیون تازه ده درم زیت را گرم نموده موم را دران بگدازند وصافی نموده فرفیون را صلایه کرده در آن داخل کنند ودر هاون سنگی بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود ودر شیشه نگاهدارند ودر وقت حاجت بکار برند * دهن افربیون به نسخهٔ دیگر * صنعت آن قسط تلخ ده درم عاقرقرحا هفت درم مویزج سه درم جمله را نیم کوفته در چهل درم شراب به پزند تا ربع بماند پس چهل درم روغن خیری داخل کرده بجوشانند تا شراب برود وروغن بماند پس در آخر دو درم فرفیون سوده داخل کنند واز آتش فرو گیرند * دهن افربیون دیگر نافع جهت جمیع اوجاع ظهر حادث از ریاح حادثه از رطوبات غلیظه وبلغم غلیظ واز برای ریاح افرسه وعرق النسا واسترخا وسکته ولقوه واوجاع مفاصل ریحی وبلغمی * صنعت آن به نسخهٔ که سید اسمعیل در ذخیره در وجع ظهر ریحی ذکر کرده فلفل سفید جند بیدستر فرفیون عاقرقرحا شحم حنظل حلتیت اجزا مساوی از مجموع ده درم یک رطل روغن سداب داخل کرده آمیخته یک هفته در آفتاب نهند وهر روز دو مرتبه برهم زنند پس بپالایند ومرتبهٔ دیگر

ده درم معين ادويه داخل كرده يك هفته بل ستور در آفتاب كذارند وهر روز دو مرتبه برهم زنند پس از هفته بپالايند و مرتبهٔ
ثالث بل ستور ده درم ادويه راداخل كنند وبعد از هفته بپالايند واستعمال نمايند * شياف افربيون ضعف مثانه وسلس البول رقيق را
نافع است وباه راقوت دهد * صنعت آن مغز نارجيل مقشر مغز حب الصنوبر الكبار حب المحلب مقشر مغز بادام تلخ كرم دانه حب
الزلم از هريك دو درم فرفيون چند بيد ستر مداب از هريك سه درم مقل ازرق ده درم مقل راد رآب كنند تا حل كرده باقي ادويه را

---

جدا جدا نرم كوبيده وزن نموده بآن سرشته شيافها سازند * فصل دربيان ضمادا تيكه اصل وعمود درانها افربيون است *
* ضماد افربيون مستعمل در فالج كه اعصاب را نوم كند واين ضماد از بولس است * صنعت آن افربيون يك اوقيه عاقرقرحا مرزنجوش
مويزج از هريك يك اوقيه نطرون خردل از هريك دو اوقيه فلفل يك درم جند بيد ستر چهار اوقيه كوفته بيخته روغن حب الغار
داخل كرده درهاون بدسته بمالند نيكو تا چون مرهم شود بر مهرهاى پشت وعقب كردن ضماد نمايند * ضماد افربيون ديكر مستعمل
در فالج * صنعت آن افربيون تازه ده درم نرم سائيده موم زرد بيست درم در زيت كهنه نيم من كداخته فرود آورده هنوز
كرم باشد كه فرفيون را داخل كرده درهاون سنكي بدسته بمالند تا هموار شود بر مهرهاى پشت وعقب كردن ضماد نمايند
* ضماد افربيون مستعمل در تشنج امتلائي * صنعت آن افربيون جند بيد ستر ميعهٔ سائله نرم سائيده موم زرد ثفل دهن بزر
در روغن موهن كداخته ادويه راداخل كرده درهاون سنكي بدسته بمالند تا چون مرهم شود ضماد نمايند * ضماد افربيون نافع از براي
صداع مزمن * صنعت آن افربيون دو مثقال كوفته بآب مرزنجوش سرشته بعد از تراشيدن سر بر سر ضماد نمايند واكر واهمهٔ زيادتي
حرارت باشد سفيدهٔ تخم مرغ و روغن كل سرخ واندكي سركه داخل نمايند * ضماد افربيون بنسخهٔ ديكر * صنعت آن افربيون
يك درم جند بيد ستر دو درم هر دو را نرم سائيده زيت كهنه يك اوقيه داخل كرده درهاون بدسته بمالند تا يكسان شود واستعمال
نمايند * طلاي افربيون نافع جهت فالج واسترخا * صنعت آن افربيون ده درم عاقرقرحا مرزنجوش مويزج از هريك يك درم
خردل فلفل سياه جوزبوا از هريك يك ونيم درم حب الغار سه درم جند بيد ستر دو نيم درم مشك خالص نيم درم اجزا را با كلاب
بر سنك صلايه نيكو سائيده كرم نموده طلا نمايند واكر قدرى روغن قسط داخل نمايند ميكرد د اقوى * طلاى افربيون د يكر كه
همين منفعت دارد وتشنج امتلائي را نيز مفيد است * صنعت آن افربيون جند بيد ستر ميعهٔ سائله قسط تلخ زراوند طويل جدوار
خطائي اجزا مساوي بسيار نرم سائيده با كلاب يا عرق دارچيني كرم نموده طلا نمايند ودرين طلا اكر بعضي از ادهان مثل دهن

---

سوسن يا قسط يا خيري ويا امثال اينها داخل نمايند بد نيست * فصل دربيان قيروطيا تيكه اصل وعمود درانها افربيون است
* قيروطي افربيون مستعمل در صداع مزمن * صنعت آن افربيون دو درم كوفته موم زرد سي درم روغن شبت يك صد درم
درهم كداخته افربيون راداخل كرده قيروطي ترتيب داده بر سر بمالند * قيروطي افربيون ديكر مستعمل در فالج واسترخا * صنعت آن
بكيرند روغن قسط يا روغن غاريا هر دو كرم نموده بكدازند دران قدرى موم زرد كه بكرداند روغن را في الجمله غليظ پس در
هاون انداخته قدري افربيون تازه را سحق نموده دران داخل نمايند وبدسته بمالند تا يكسان شود واستعمال نمايند * قيروطي
افربيون بولس كفته نافع است از براى فالج واسترخاي حادث از فسخ ورض عضل * صنعت آن موم زرد يكدرم روغن سوسن
روغن نركس از هريك سه درم افربيون تازه چهار درم موم را در روغنها يكدازند ومخلوط كنند بآن افربيون سوده وبمالند
برموضع فسخ ورض * قيروطي افربيون مستعمل در فالج ولقوه وصداع بارد مزمن * صنعت آن افربيون سه درم جند بيد ستر يكدرم
نرم كوفته بيست وپنج مثقال موم را در پنجاه درم روغن شبت وسي درم روغن قسط وبيست درم روغن كل كداخته دران آميزند و

قیروطي ترتیب دهند وبر سر ومهرهای کردن بمالند و از هوا احتیاط نمایند * فصل دربیان معاجینی که اصل وعمود درانها افربیون است * معجون افربیون جهت فالج ولقوه واسترخا ورعشه وخدر وصرع بلغمي نافع * صنعت آن افربیون شحم حنظل سقمونیای مشوي غاریقون هش سفید صبر سقوطري ازهریک دو درم مصطکي رومي یک درم افتیمون سنبل الطیب ازهریك سه درم نمك هندي مقل ازهریك نیم درم دارفلفل یکدرم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باسه وزن ادویه عسل کف کرفته بسرشند شربتی یك درم تا یک مثقال باآب کرم * معجون افربیون مسهل که همان نفع دارد * صنعت آن افربیون مصطکي رومي انیسون ازهریك سه درم غاریقون هش سفید عصارهٔ افسنتین سقمونیاي مشوي ازهریک شش درم شحم حنظل چهار درم صبر سقوطري افتیمون اقریطي سنبل الطیب ازهریک هشت درم فلفل دارفلفل ازهریک دو درم مقل ازرق یك درم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب کرده باسه وزن ادویه عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی یك درم تا یک مثقال * معجون افربیون مسهل دیکرا قوی ازدو نسخهٔ قبل * صنعت آن افربیون شحم حنظل قنطوریون دقیق عصارهٔ قثاء الحمار سقمونیای مشوي غاریقون هش سفید تربد سفید مجوف خراشیده مدبر سنبل الطیب مقل ازرق ازهریك دودرم صمغ عربي یکدرم کثیرا نیمدرم ادویه کوفته بیخته باسه وزن ادویه عسل مصفی مقوم معجون سازند شربتي ازیك مثقال تا دومثقال باآب کرم * معجون افربیون مسهل دیکرنافع جهت رعشه وفالج ولقوه وبرص و هرامراضیکه ازبلغم ورطوبت باشد * صنعت آن افربیون شحم حنظل غاریقون سکبینج مقل ازرق تربد مدبر سفید مجوف خراشیده سقمونیای مشوي ازهریك پنج مثقال صبر سقوطري یك ونیم مثقال صمغ عربي کثیرا سنبل الطیب ازهریك نیمدرم صموغ رادرآب کندنا بخیسانند وحل کرده صاف نمایند وباقي ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب کرده باسه وزن ادویه عسل مصفی کف کرفته بقوام آورده بسرشند شربتي تادومثقال باآب کرم یا آنچه مناسب باشد * معجون افربیون که نقرس وعرق النسا واوجاع ظهر ومفاصل رانافع است * صنعت آن افربیون تربد سفید مدبر ازهریك یکدرم سه درم مصطکي چهاردرم سورنجان سفید هشت درم انیسون فلفل دارفلفل سلیخهٔ سیاه زیرهٔ کرماني ازهریك یکدرم مغز حب القرطم چهاردرم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باعسل بقوام آورده سه وزن ادویه بسرشند شربتی ازدودرم تاسه درم باآب رازیانه نیم کرم

* فصل دربیان احوال طاریه برکسیکه ازمقدار مقرر افربیون زیاده بخورد خواه مفردا وخواه مرکبا * بدانکه ازمقدار دودرم تا سه درم آن کشنده است بعد ازسه روز وازاحوال طاریه واعراض آن دردولذع معده وامعا وکرب والتهاب بسیار وفواق و اسهال مفرط وبعضی را قبض بافراط * تدارک وتسکین آن بخورانیدن مسکه وروغن کاو تازه پس ماء الشعیر وسویق جو وسویق سیب بابرف ویخ سرد کرده ونشانیدن درآب سرد وخورانیدن آب سرد جرعه جرعه وهمین قسم خورانیدن آب فواکه رطبه بارده مانند آنار میخوش وسیب میخوش وریباس واندکی کافور ودوغ ومانند اینها وشیر بزیا کوسفند یا کاو تازه دوشیده و جدوار وفادزهر معدني بزی اسطهیاناتی بادوغ وشیر آشامیدن وتحقین بحقنهای باردهٔ لینه نمودن ومانند این تدابیر است * افسنتین بفتح همزه وسکون فا وفتح سین وسکون نون وکسر تای مثناة فوقانیه وسکون یاي مثناة تحتانیه ونون لغت یوناني است وبعربي خترق بخای معجمه وتای مثناة فوقانیه ورای مهمله وقاف کویند وبلغت مصر نوع زبون افسنتین رادمیسه ونوع جبلي افسنتین را ربل کویند برای مهمله وکفته اند که ربل نوعي ازبرنجاسف است وکویند که افسنتین را سنبیون نامند و آنرا کشوث رومي نیز کویند وافسنتین را بهندی مجتري وشتارو نیز نامند وآن اسم نباتي است مابین شجر وکیاه شبیه

ببابونهٔ کاوچشم وبرکش مانند صعتر غبارناک سفید وشاخش مثل برنجاسف وساقش بلند وگلش مانند گل بابونه وازان ریزه تر وتخمش شبیه با سفند باتلخي وقبض وبوی آن باعطریت ثقیلی شیخ الرئیس گفته که حنین گفته افسنتین چند نوع میباشد خراساني ومشرقي وآنکه ازکوه لکام می آورند وسوسي وطرسوسي وغیرآن ومتقدمین اصناف آنرا پنج قسم دانسته اند طرسوسي وسوسي ونبطي وخراساني ورومي ونبطي باعطریت است وصنف نبطي آن قوت قبض وتحلیل آن زیادهٔ وحرارت آن کمتر و ازین جهت مسهل بلغم نیست هرچند بلغم درمعدهٔ باشد ونفعی چند ان دراسهال بلغم ندارد وصنفی که برگ مثل برگ زردک وسفید وگل آن زردبی اوراق وسفید ودرمصر دمیه نامند زبونترین اصناف آنست وبالجمله دران دوقوت است قوت اسهال وقوت قبض ود وجوهر است جوهرلطیف که باعث اسهال وتفتیح است وجوهر ارضي که سبب قبض وآن نیز ازاصناف شیح است وازین جهت بعضی حکما آنرا شیح رومي نامیده اند ومختار وبهترین اصناف آن سوسي وطرسوسي سفید رنگ باز غب است که چون بشکنند چوب آنرا بوی صبرازان آید وطعم آن باحرافت وتلخي وقبض باشد کرم دراول وخشک درسوم وبعضی کرم دراول دوم وخشک درآخردوم گفته اند واین اصح است مفتح وملطف ومشهي وقابض وتلخ وقبض آن اقوی وزیاده ازتلخي آن ومسهل صفراوماء اصفروسائر اخلاط معدهٔ ومنقي عروق سینه وشش وبا افتیمون مسهل ومنقي سوداوجهت رعشه وسکته نافع ومقوي بدن ومعدهٔ واشتهاوجگرسودویرقان وطحال وملدربول وحیض وشیروعرق وکشندهٔ اقسام کرم وتریاق سموم مشروبه وملدوغه و مجلل ریاح غلیظه وباناردین جهت دردمعدهٔ ونیکوکنندهٔ رنگ رخسار وجهت داء الثعلب وداء الحیه وازالهٔ آثار بنفسجي رنگ زیر چشم وغیرآن وتحلیل صلابات باطنیه شربا وضمادا وجهت رمد کهنه خصوصا نبطي آن چون ضماد کرده شود بر زیر چشم وجهت غشاوه با میبختج ومسکن ضربان چشم وورم آن است وشرب طبیخ آن جهت تقویت معدهٔ وآوردن اشتهای طعم که زائل شده باشد عجیب الفعل است وجهت امراض باردهٔ وحمی عفن مزمن وبخارات فاسده واوجاع جنبین وخاصره ومفاصل وامراض مقعدهٔ وسموم خصوصا عقرب ومقوي احشا ومنقي صدر ورئه وانچه درعروق است ازاخلاط صفراویه وچون بیاشامند باسیسالیوس یاناردین اقلیطي تحلیل میدهد نفخ وسائراوجاع معدهٔ را وهمچنین چون بیاشامند چند روزهرروز مقدار بیست مثقال ازآب مطبوخ آن جهت رفع سقوط اشتها که ازرطوبت باشد وچون بیاشامند هرروزآن مقدار زائل میکرداند یرقان را ودودرهم آن جهت کزیدن عقرب عجیب النفع وباشراب جهت سم شوکران وباسرکه جهت فطرنافع است وجهت بواسیر وشقاق مقعدهٔ واخراج اخلاط حارهٔ که بسبب ادویهٔ مشروبه که درمعدهٔ بهم رسیده باشد بسیارموثر وقطوران بازهرهٔ بزوروغن بادام تلخ جهت امراض اذن وکرني کوش قدیم مجرب وشرب آن پیش ازشراب جهت رفع خمارو شراب آن جهت تمدد زیر شراسیف وبواسیر وشقاق مقعدهٔ وفرزجهٔ آن باعسل مدرحیض وحمول آن باموم جهت حب القرع وضمادآن باآب جهت شری وبخارمطبوخ آن درشراب جهت دردکوش وطلای مطبوخ آن درمیبختج جهت درد چشم وورم آن وودقه وباعسل جهت رفع آثار بنفشي تحت پلک چشم وبردسر وجهت مفاصل حاروسائیدهٔ آن باموم وروغن گل سرخ جهت درد تهیگاه ودرد جگرودردمعدهٔ کهنه مجرب ومحلل صلابات وجهت داء الثعلب وداء الحیه وبواسیر وصلابت رحم وورم سپرزضمادانافع واکتحال آن جهت دمعه وغشاوه واسترخای جفن وکنداشتن آن درمیان متاع مانع کرم وآمیختن آن با مرکب باعث منع ارضه ازکتابیکه بآن مرکب کتابت کرده باشند وطلای آن بازیت بربدن مانع مقاربت پشه وذرورآن جهت گریزانیدن هوام وپاشیدن آب طبیخ آن کشندهٔ کیک شیخ الرئیس وصاحب شفاء الاسقام وغیرآن گفته اند که حشیش افسنتین ازادویه است ازبرای

معدهٔ وتقویت آن وعصارهٔ آن مضعف آن است بجهت آنکه در عصارهٔ آن نیست قوت قبضی که محتبس است درحشیش آن ونیز صاحب شفاء الاسقام گفته که جائز نیست استعمال آن قبل از نضج اخلاط بجهت آنکه ضرر آن دران حین بیشتر از نفع آن است به سبب قوت قبض آن وافسنتین مصدع ومجفف دماغ است وشیخ الرئیس گفته که عصارهٔ آن مصدع است وگمان میبرم من که این به سبب مضرت آن مر معدهٔ را است ومصلحش انیسون ودر محرور شربت انار وقلرشربتش از یک مثقال تا دو مثقال ودر مطبوخ از پنج درم تا ده درم واگر سفوف آنرا استعمال نمایند باید که جهت دفع قبض وحبس آن بوروغن بادام چرب نمایند وبدلش جهت معدهٔ بوزنش اسارون ونصف آن هلیلهٔ زرد وبجهت جگر عصارهٔ غافث وجعدهٔ وقیصوم نیز بدل آن است * امراض الرواس صداع چون افسنتین را با شیر ارمني در آب بجوشانند وآب آنرا استنشاق نمایند خصوص آنکه قدری ایارج فیقرا دران حل کرده باشند نافع است از برای صداع حادث از دیدان متولد در مقدم سر * سمات اشامیدن نقیع افسنتین نافع است از برای سمات بلغمي * دوار وسدر چون در مطبوخ افسنتین صبر سقوطري اضافه نموده بنوشند نافع است دوار وسدری را که بوده باشند حادث از صفراوبلغم * مالیخولیا آشامیدن افسنتین با افتیمون نافع است مالیخولیا را ونیز تجرع دراوقیه از آب طبیخ افسنتین هر روز نافع است مالیخولیا را وباحل کنند هر روزده قیراط از عصارهٔ افسنتین را در آب وبیاشامند اگر بوده باشد مادهٔ مالیخولیا مائل بمرار صفراوي واگر بوده باشد مالیخولیا بشرکت مراق وبوده باشد در مراق ریاح باردهٔ نافخه ونبوده باشد دران ورم ولهیب باید تنقیهٔ آن نمود به طبیخ افسنتین یا بعصارهٔ افسنتین بنحویکه ذکر شد * سکته چون عصارهٔ افسنتین رابگلوي مسکوت ریزند نافع است اورا * کابوس وصرع وفالج واسترخا آشامیدن طبیخ افسنتین به تنهائي یا با عسل نافع است این چهار علت را بجهت آنکه فرود مي آورد اخلاط مزمنه را از اعضای عصبانیه واستفراغ آنها میکند به بول وبالعرض تبرید میکند به سبب اخراج اخلاط حاده زمانیکه حاصل شده باشد در معدهٔ اصحاب فالج به سبب شرب ادویهٔ حاده * لقوه اشامیدن افسنتین وغرغره بمطبوخ آن نافع است لقوه را * امراض العین صاحب حاوي صغیر گفته اگر بگیرند حشیش افسنتین را وسائیده در خرقهٔ کتانی بسته در آب گرم جوشان فرو برده تکمید در چشمي که طرفه داشته باشد ومدتی طول کشیده نمایند نافع است آن را بدرستیکه جذب میکند خون را ومی آید خون دران صره بعد یکه اگر بفشارند آن را خون ازان بر می آید * امراض اذن چون افسنتین را در آب پخته گوش را به بخار آن بدارند نافع است وجع آن را وچکانیدن عصارهٔ آن در گوش نافع است وجع حادث دران را بسبب دیدان ورياح بجهت آنکه قاتل دیدان ومحلل رياح است شریف اندلسي گفته قطور افسنتین مطبوخ در روغن بادام تلخ بعد یکه تمام قوت آن در روغن آمده باشد با قلیلی زهرهٔ بز محلل رياح ومنقي جراحت ورافع کري آن است در ساعت * امراض الفم والحلق چون بگویند افسنتین را وبا نطرون وعسل سرشته از خارج بر حلق طلا نمایند نافع است ورمی را که عارض شده باشد عضلات داخلیهٔ آنرا وهمچنین غرغره بمطبوخ آن یا بعصارهٔ آن به تنهائي یا با ادویهٔ مناسبه نافع است آن را * استسقا وطحال آشامیدن طبیخ آن به تنهائي یا با عسل وادویهٔ مناسبه نافع است استسقا را وبا افتیمون طحال را وضماد کردهٔ افسنتین ونطرون ودقیق شیلم نافع است استسقا وطحال را * اعیا شریف اندلسي گفته تدهین وتمریخ بدهن متخذ از کل افسنتین رافع اعیا است وصنعت آن مانند ادهان ازهار دیگر است * دستور اخذ عصارهٔ افسنتین بگیرند افسنتین تر را وبکوبند وبفشارند وبگیرند آب آن را ودر آفتاب گذارند تا خشک شود پس برداشته بکار برند وعصارهٔ آن در افعال قویتر از جرم آن است ومفتح سدهای جگر است وجهت تپهای کهنه ومزمنه وتقویت معدهٔ وادرار بول وحیض وجهت امراض سپرز وربو وتفتیح

معده و برانگیختن اشتها و تقویت هضم و ازالهٔ کزاز و نفخ باطن نافع است * حب افسنتین بیماریهای سر و کبد و استسقا و تپهای
مزمنه را سود دارد * صنعت آن افسنتین رومی پوست هلیلهٔ زرد مصطکی زعفران ریوند چینی لك مغسول انیسون شاهتره
ایارج فیقرا اجزا متساوی با آب عنب الثعلب سرشته حبوب سازند شربتی بوقت خواب یک مثقال * فصل در بیان ادهانیکه
اصل و عمود در آنها افسنتین است * * دهن افسنتین تالیف یوحنا بن ماسویه مقوی موی و سیاه کنندهٔ آن و برودت اعضا را
مفید است * صنعت آن افسنتین رومی لادن حب الغار اجزا را کوفته در کیسهٔ کتانی کرده یک هفته در روغن مورد اندازند و
بدست بمالند تا شیرهٔ آن برآید و بفشارند و نگاهدارند * دهن افسنتین دیگر به نسخهٔ یحیی بن عیسی ابن جزله * صنعت آن
افسنتین رومی لادن حب الغار از هر یک یک جزو جوز السرو دو جزو اجزا را کوفته بیخته در صرهٔ کتانی کرده در روغن آس انداخته
یک هفته در آفتاب بگذارند پس بمالند که تمام شیرهٔ آن برآید و بفشارند و روغن را در شیشهٔ نگاهدارند * دهن افسنتین جهت
وجع اذن و ثقل سامعه نافع * صنعت آن افسنتین اسطوخودوس مرزنجوش از هر یک سه مثقال یك شبانروز بخیسانند پس
بجوشانند و صاف نموده با سی مثقال روغن گل یا روغن زیت بجوشانند بآتش ملایم تا آب برود و روغن بماند پس شبانروزی
سه چهار مرتبه نیم گرم نموده هر مرتبه چهار قطره در گوش بچکانند * دهن افسنتین که در حمی یوم که بسبب ناگواریدن
طعام بهم رسد بعد از باز ایستادن اسهال بکار آید و جگر و جمیع اعضا را قوت دهد * صنعت آن افسنتین رومی با زیت رکابی
در قدحی کنند و در دیگ پر آب نهند و بجوشانند تا آب رفته روغن بماند لتهٔ پارهٔ بآن آلوده کرده بفشارند و نیم گرم نموده بر
فم معده بگذارند * دهن افسنتین معده و جگر و جمیع اعضا را آشامیدن و مالیدن آن قوت دهد و درد گوش را چکانیدن آن زائل
کند * صنعت آن بگیرند افسنتین تازه چندانکه خواهند و بوزن آن اسطوخودوس و نیم وزن آن مرزنجوش و در شیشهٔ کنند
و روغن زیت یا روغن بادام تلخ یا روغن کنجد تازه هر کدام که میسر آید بر روی آن کرده در آفتاب گذارند و بعد از
چهل روز استعمال نمایند و یا آنکه در چهار وزن آن آب بخیسانند و بجوشانند تا آب رفته روغن بماند * دهن افسنتین
معده و جگر و جمیع اعضا را قوت دهد * صنعت آن بگیرند افسنتین تازه دو سیر و نیم و در شیشه کنند و نیم من روغن زیت
یا روغن بادام تلخ یا روغن جوز یا روغن تخم زرد آلوی تلخ بر روی آن کنند و چهل روز در آفتاب گذارند و استعمال نمایند
* دهن افسنتین دیگر نافع از برای برودت ظاهر و باطن بدن و آشامیدن پنج درم آن بجهت رفع یرقان و سدهٔ جگر و سدهٔ سپرز خصوصا
با سکنجبین عنصلی و جهت تقویت معده و رفع احتباس حیض و سم فطر و اخراج کرم معده و خوردن آن قبل از شراب مانع سکر
و مستی و بعد از آن دافع خمار و قطور آن در گوش خصوص با زهرهٔ گاو جهت کرم و ریاح آن و طلای آن جهت درد چشم و با
قیروطی جهت تقویت معده و درد آن * صنعت آن بگیرند افسنتین تازه و در هر یك رطل آن چهار رطل روغن زیتون یا روغن
کنجد تازه داخل کنند و چهل روز در آفتاب گذارند و بعد از آن استعمال نمایند * فصل در بیان خواص و منافع شرابهائی
است که اصل و عمود در آنها افسنتین است * شراب افسنتین نافع از برای صرع با طبیخ زوفای یابس و صعتر فارسی و به تنهائی
نیز نافع است از برای صرع بمشارکت معده شیخ الرئیس گفته که از اشربهٔ نافعه برای صرع شراب افسنتین است که هر صبح ناشتا
بیاشامند ابن نوح قمری گفته که نافع است آشامیدن آن مصروعین را در ایام زمستان با سکنجبین عنصلی ابو سهل مسیحی
گفته که شراب افسنتین هرگاه با زوفای یابس بیاشامند میباشد نافع از برای صرع در زمستان سید اسمعیل گفته که شراب افسنتین نافع
است از برای صرع معدی بجهت آنکه منقی و مقوی معده است * صنعت آن افسنتین رومی ده درم ورق گل سرخ بیست درم

تربد سفید مد بر چهار درم سنبل الطیب دو درم مجموع را در چهار رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد صافي نموده بیاشامند
ازان هر روز سي درم با یک اوقیه شکر سفید یا سکنجبین عنصلي یک اوقیه وکاهی زیادة کرده میشود براجزای این شراب مصطکي
رومي اذخر مکي ساذج هندي صبر سقوطري از هریک دو درم غاریقون سفید چهار درم نزد حاجت باینها * شراب افسنتین
به نسخهٔ دیکر * صنعت آن افسنتین رومي ده درم ورق گل سرخ بیست درم تربد سفید غاریقون سفید از هریك چهار درم
سنبل الطیب دو درم مجموع را در چهار رطل آب بپزند تا به نصف رسد صافي نموده مقدار یکصد و بیست درم شکر سفید
داخل کرده بپزند تا بقوام آید واکر بکردانند وزن سنبل الطیب را چهار درم میکردد اقوی * شراب افسنتین یعني خمر آن
مدر بول وحیض ومفتح سدهٔ جکر و جهت تپهای کهنه ومرکبه وتقویت معده وجهت امراض جکر وسپرز وریو وتفتیح سده و
برانکیختن اشتها وتقویت هضم وازاله کز از ونفخ باطن ورفع کرم معده وسموم حیواني مشروبه نافع ومانع وبارحدوث اعراض
آن است * صنعت آن بکیرند نود مثقال افسنتین و درشش هزار مثقال آب انکور داخل کرده چندان بجوشانند که ثلث آب
بماند پس دوخم کرده سه ماه بکذارند پس صافي کرده استعمال نمایند * شراب افسنتین دیکر یعني خمر آن * صنعت آن بکیرند
افسنتین سي مثقال دارچیني سنبل الطیب سلیخه از هریک پانزده مثقال نیم کوفته درده هزار و هشت صد مثقال شراب مخلوط
کرده درخم کرده سرآن را محکم نموده بعد از دو ماه صافي نموده استعمال نمایند شرابي پسندیده است * شراب افسنتین کمان
این است که از جالینوس باشد وبعضی راظن آن است که از یستوریدوس است بالجمله این شراب فم معده مزاج را سود دارد و
معده راقوت دهد وسقوط شهوت طعام را دردسپرز وجساوهٔ کبد وطحال وفساد مزاج کبد وطحال را نافع وسدها بکشاید واسهال
بطن کند وصفرا دفع نماید * صنعت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس که اصح نسخهای این شراب است بکیرند شراب کهنه چهار قسط
عسل مصفی یک قسط ودر نسخهٔ دیکر دو قسط است پس بکیرند افسنتین رومي هفت درم مصطکي قسط تلخ از هریک چهار درم
اذخر مکي ساذج هندي غنچهٔ کل سرخ منزوع الاقماع سنبل الطیب صبر زرد سقوطري غاریقون هش سفید از هریك دو درم
زعفران یک درم ادویه را کوفته در پارچهٔ کتانی بسته در شراب وعسل که در تغار لعابدار یا مرتبان چیني کرده باشند
اندازند ودر تابستان هفت روز در آفتاب کذارند وهر روز چند مرتبه خرقه را بمالند وبفشارند پس استعمال نمایند
شربتی یک اوقیه ناشتا بنوشند ودر نسخهٔ حبیش بن حسن تفلیسي که در کفایة الطب آورده بجای شراب کهنه میبختج
است هفت رطل ووزن عسل مصفی سه من است ووزن افسنتین چهار درم وباقي موافق نسخهٔ شیخ الرئیس است وکفته که ادویه
را کوفته در خرقهٔ کتانی بندند وبا میبختج وعسل در قدح چیني کنند وسرش را بپوشند ویك هفته در آفتاب بکذارند
وهر روز خرقه را بمالند تا انچه کداخته باشد از ادویه برآید پس در شیشهٔ نکاهدارند ودر نسخهٔ محمود بن الیاس که در حاوي
صغیر ذکر کرده بعوض میبختج نبیذ زبیب یا نبیذ عسل هرکدام که باشد پنج رطل ووزن عسل مصفی دو رطل است وباقي
ادویه موافق نسخهٔ تفلیسي ودر نسخهٔ سید اسمعیل که در قرابادین ذخیره آورده عوض میبختج شراب کهنه سه من ووزن
عسل مصفی یکمن است وباقي موافق نسخهٔ تفلیسي است ولیکن کفته که اول مرتبه شراب وعسل را ممزوج کرده جوشی
چند بدهند وکف آن را بکیرند پس در ظرف چیني یا زجاجی کرده صرهٔ ادویه را در ان اندازند وبدستور مزبور مرتب
نمایند شربتی یک اوقیه با اندکی نبات سفید ونسخهٔ حکیم معصوم مساوی نسخهٔ سید اسمعیل است سوای انکه وزن افسنتین
هفت درم است ونسخهٔ حکیم سدید که در شرح موجز قرشي آورده مساوي نسخهٔ تفلیسي است سوای آنکه بعوض میبختج

شراب کهنه است بوزن هفت رطل و وزن عسل مصفی سه رطل ونیم است و وزن افسنتین هفت درم و وزن زعفران یك مثقال
وگفته که بهتر آن است که این شراب در تابستان ساخته شود وهفت روز در آفتاب گذارند وهر روز خرقه را چند مرتبه بمالند
وبفشارند تا انچه گداخته باشد برآید وبعد از هفته برداشته در شیشه نگاه دارند * وسید اسمعیل درذخیرهٔ درسوء مزاج بارد
کبد این شراب را باین صفت ذکر کرده * صنعت آن افسنتین رومي هفت درم قسط تلخ مصطکي رومي ازهریك چهار درم
ورق گل سرخ غاریقون هش سفید صبر سقوطري ساذج هندي سنبل الطیب ازهریك دودرم زعفران یکدرم ونیم مجموع ادویه
رانیم کوفته درکیسهٔ کتاني کرده دردومن عسل مصفی وچهارمن شراب انگوري کهنه که درهم آمیخته باشند اندازند وهر روز
چند مرتبه کیسه را بمالند وبفشارند بعد ازانکه در آفتاب گذاشته باشند وروز هفتم کیسه رانیکو بمالند وبفشارند ودور کنند
ومرتبهٔ دیگر ادویه را تازه نمایند ودران افکنند وهفت روز دیگر در آفتاب گذارند وبدستور هر روز کیسه را بمالند وبفشارند
وچون روز هفتم شود کیسه رانیکو بمالند وبفشارند ودور کنند ومرتبهٔ سوم ادویهٔ تازه رانیز درکیسه کتان فراخ بدستور دو
مرتبهٔ مزبور نموده دران اندازند وهفت روز دیگر در آفتاب نهند وهر روز چند مرتبه کیسه را بمالند وبفشارند ودر روز
آخر که روز بیستم ویکم است کیسه را بمالند وبفشارند ودور کنند وشراب را در قرابهٔ زجاجي نگاهدارند شربتی چهل درم و
گفته که این شراب درسوء مزاج بارد مادي کبد بعد از استفراغ ودرسوء مزاج بارد ساذج آن بدون استفراغ بکاردارند که باذن الله
تع نافع است * شراب افسنتین دیگر که منسوب است بجالینوس معده را از صفرا پاک کند خصوص وقتیکه باحب ایارج بنوشند
وچون صاحب مالیخولیای مراقي را فصد کرده ومسهل خورانیده باشي وهفتهٔ بران گذشته باشد باید که بیاشامانی او را شراب
افسنتین بجهت آنکه تنقیهٔ معده میکند * صنعت آن افسنتین رومي پنجدرم غنچهٔ گل سرخ بیست درم دریك من آب بپزند تا
بربع رسد پس بپالایند وبایك رطل قند سفید بقوام آورند ودرنسخهٔ دیگر منقول از جالینوس چنین مسطور است که بعد از
پالودن این مطبوخ را درشیشه کنند ونگاهدارند وهر روز چهل درم آن را با ده درم نبات سفید ویکدرم ایارج فیقرا بنوشند
ودرنسخهٔ سید مظفرالدین شفائي ده درم تربد سفید درین شراب داخل است وگفته که بایك من قند سفید بقوام آورند
* شراب افسنتین منسوب بجالینوس بنسخهٔ سید اسمعیل درذخیرهٔ که درعلاج غب غیرخالص ذکر کرده وگفته که این شراب
درین علت بعد از ظهور نضج بکارایند ونیز این شراب معده را از اخلاط فاسده پاک کند * صنعت آن افسنتین رومي پنجدرم تربد
سفید پوست تراشیده دودرم سنبل الطیب یك درم غنچهٔ گل سرخ پانزده درم درسه من آب بجوشانند تا بیك من برسد
پس بپالایند وهر روز صبح چهل درم آنرا باده درم شکر سفید بخورند وبعضی اوقات یکدرم صبر سقوطري درین شراب داخل
نمایند * شراب افسنتین کبیر که شیخ الرئیس رحمه الله تع در قرابادین قانون ذکر کرده مقوي معده واعصاب ودماغ وجگر ومفتح
سدها ومسهل صفرا است * صنعت آن غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع هشت درم غاریقون هش سفید چهاردرم صبر زرد سقوطري
دودرم مصطکي رومي تخم کرفس اذخر مکی انیسون ازهریک یکدرم نعناع خشك افسنتین رومی اصل السوس پوست تراشیده
حاشا ازهریك سه درم پودنهٔ باغي خشك یکدرم ونیم زعفران بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه ازهریک دودرم مجموع را نیم
کوفته درشراب انگوري یکصد وهشت رطل بجوشانند تا به نصف رسد پس بپالایند وبایك رطل ونیم عسل مصفی بقوام آورند
وفرود آورده بگذارند تا سرد شود ودرشیشه نگاهدارند شربتي یک اوقیه تا دو اوقیه * شراب افسنتین کبیر به نسخهٔ سید
اسمعیل که درذخیره درعلاج غب غیرخالص ذکر کرده * صنعت آن افسنتین رومی هفت درم مصطکی رومی اذخر مکی

ساذج هندي صبر زرد سقوطري سنبل الطيب غاريقون هش سفيد گل سرخ از هريک دو درم زعفران نيم درم همه را
در دو من آب بپزند تا به نصف رسد پس بپالا يند و بايك من قند سفيد يا عسل سفيد مصفى يا ترنجبين خالي از خاشاک و تخم
بقوام آورند و بعضى درين شراب پودنهٔ خشك و بيخ رازيانه و بيخ كرفس از هريک يكدرم انيسون را زيانه اسارون از هريك
نيم درم داخل نموده اند * صنعت اين شراب به نسخهٔ حكيم سيد محمد مومن كه در قرابادين تحفة المومنين آورده و گفته كه
موافق نسخهٔ قدماست افسنتين رومى چهار مثقال غاريقون هش سفيد مثل آن غنچهٔ گل سرخ هشت مثقال صبر سقوطرى زرد
بيخ كرفس حاشا بيخ رازيانه از هر دو مثقال مصطكى رومى انيسون تخم كرفس اذخر مكى اسارون شامي سنبل الطيب ساذج هندي
از هريک يک مثقال و نيم نعناع خشك اصل السوس از هريك سه مثقال پودنهٔ خشك زعفران از هريک يك مثقال و نيم همه را
در هشت رطل شراب كهنه بجوشانند تا بنصف رسد و بايك رطل و نيم عسل مصفى بقوام آورند و اگر بجاى شراب آب و بجاى
عسل شكر كنند روا باشد تقرير گويد كه اگر عسل بحال باشد و بجاى شراب هر كه ممزوج بآب ريحاني تازه كنند بهتر است
و حرمت ندارد و وفق است بقول بعضى قدماچنانچه ذكر خواهد شد * شراب افسنتين صغير مالیخولیاي مراقي وضعف
معدهٔ كه از برودت باشد و ضعف كبد و هوء القنيهٔ باردرا نافع است و اين شراب تصفيه خون مي كند و منقي معده است و نافع
است از براي جميع اقسام مالیخوليا * صنعت آن افسنتين رومي ده مثقال غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع بيست مثقال تربد
سفيد چهار مثقال غاريقون هش سفيد چهار مثقال سنبل الطيب دو مثقال همه را نيم كوفته در چهارصد مثقال آب بجوشانند
تا بنصف رسد پس يكصد و بيست مثقال شكر سفيد صافي بعد از انكه مطبوخ را صافي نموده باشند داخل كرده بجوشانند
تا بقوام آيد و اگر وزن تربد را هفت مثقال و سنبل الطيب را چهار مثقال و افسنتين را بيست مثقال كنند قوي تر مى كرد د
و كاهي زيادة كرده مي شود بر اجزاي اين شراب بحسب حاجت مصطكي اذخر مكي ساذج هندي صبر سقوطري از هريك دو مثقال
* شراب افسنتين صغير به نسخهٔ ديگر * صنعت آن افسنتين رومي ده درم غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع سي درم تربد سفيد
سى بر هشت درم سنبل الطيب چهار درم همه را نيم كوفته در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صافي نموده با يكرطل
قند سفيد بقوام آورند * شراب افسنتين ابن ماسويه معده و كبد و آلات غذا را بنهايت نافع است و امراض اين اعضا را دفع كند
و رياح تحليل نمايد و جميع اخلاط باردة را دفع نمايد و امراض معده را نفع عظيم دارد * صنعت آن افسنتين رومي پنجاه درم ورق
گل سرخ هجده درم سنبل هندي سه درم شراب ريحاني عصارهٔ به شيرين از هريک يكصد و پنجاه درم ادويه را نيم كوفته در شراب و عصارهٔ
مذكور چهار ساعت بخيسانند پس بجوشانند و صافي نموده شكر بقدر حاجت داخل كرده شراب رواق بپزند * شراب افسنتين
به نسخهٔ ابن حزله در منهاج فساد مزاج و ضعف معده و فساد طحال و صلابت آن را نافع است * صنعت آن مصطكى رومي سنبل
الطيب قاقلهٔ كبار دارچيني هيل بواسير دهندى از هريك يكدرم افسنتين رومي ده درم اجزا نيم كوفته در سه رطل آب بجوشانند
تا بيك رطل رسد صافي نموده با يكرطل قند سفيد بقوام آورند * شراب افسنتين به نسخهٔ ديگر ابن جزله * صنعت آن مثلث يا نبيذ
زبيب جيد هفت رطل عسل مصفى سه من در ظرف زجاجى يا چينى كرده مصطكى رومى قسط تلخ افسنتين رومي از هريك چهار درم
اذخر مكي ساذج هندي سنبل الطيب غنچهٔ گل سرخ صبر سقوطري غاريقون سفيد از هريك دو درم زعفران يكدرم ادويه را نيم
كوفته در كيسهٔ كتانى كرده در شراب و عسل اندازند و سر ظرف را استوار نموده هفت شبانروز در آفتاب گذارند پس آن كيسه را
ماليده دور كنند و شراب را در شيشه نگاهدارند * شراب افسنتين منقول از قرابادين شفائى معدهٔ ضعيف و جگر مردو طحال را

سود دارد طبع را نرم کند و بادهای رود را دفع کند * صنعت آن افسنتین رومی پنجاه درم انیسون گل سرخ سلیخه اسارون از هریک
ده درم مصطکی رومی سنبل الطیب از هریک هفت درم اجزا را بغیر مصطکی در دو من آب بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده
با یک من و نیم قند سفید بقوام آورند و بعد ازان مصطکی را نرم صلایه نموده بآن ممزوج کرده نگاهدارند * شراب افسنتین منقول
از خط میرزا معز الدین طبیب برادر حکیم احمد موسوی قلمی نموده که این شراب مستعمل من است * صنعت آن افسنتین
رومی سنبل الطیب از هریک ده درم تربد سفید مد بوغاریقون هش سفید از هریک چهار درم ورق گل سرخ بیست درم اجزا را
یک شبانه روز در چهار رطل آب بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد پس صافی نموده یکصد و بیست درم قند سفید داخل کرده
بقوام آورند پس غاریقون را از پشت غربال موئین بیرون آورده دران داخل کرده تیز بزنند تا نیکو ممزوج شود در شیشه نگاهدارند
شربتی ده درم * شراب افسنتین دیگر معدة را از اخلاط فاسده پاک کند و قوت دهد و طبع را نرم گرداند و ریاح را دور کرداند
و قولنج را مفید است * صنعت آن افسنتین رومی پنجدرم تخم کرفس سه درم سلیخه دو درم انیسون ورق گل سرخ اسارون شامی
از هریک ده درم سنبل الطیب هفت درم همه را نیم کوفته در دو من آب بجوشانند آن مقدار که نیم من آب بماند صافی نموده
با یک من قند با تش ملایم بقوام آورند و در آخر هفت درم مصطکی سوده دران حل کرده نگاهدارند شربتی از ده درم تا پانزده
درم * شراب افسنتین دیگر که سید اسمعیل در ذخیره در باب قولنج ذکر کرده و گفته که این شراب بادها بشکند و قولنج بکشاید و
درد ها ساکن گرداند * صنعت آن افسنتین رومی پنجاه درم تخم کرفس هی درم سلیخه بیست درم نیم کوفته در دو من آب
بیزند تا بنصف رسد صافی نموده با یکمن قند سفید بقوام آورند شربتی از ده درم تا پانزده درم * شراب افسنتین دیگر منقول از
ذخیرهٔ سید اسمعیل * صنعت آن افسنتین رومی پنجدرم تربد سفید مد بر دو درم و نیم سنبل الطیب یک درم ورق گل سرخ
پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا بیک من رسد صافی نموده هر صبح چهل درم آن را با ده درم شکر سفید و یک درم صبر
سقوطری بنوشند * شراب افسنتین دیگر مسهل صفرا و بلغم است و معدة را پاک سازد از اخلاط فاسده و سوء مزاج گرم را زائل
گرداند * صنعت آن افسنتین رومی پنجدرم ورق گل سرخ هفت درم شامتره ده درم آلوی بخارائی آلوی سیاه از هریک
بیست دانه مویز منقی بیست درم تمر هندی منقی از قشر و لیف و حب ده درم و در نسخهٔ دیگر بیست درم است مجموع را
در دو من آب بیزند تا بنصف رسد پس بپالایند و با یک من شکر سفید مصفی بقوام آورند و هر صبح سی درم بخورند و در نسخهٔ
دیگر شربتی ده درم است با یک درم صبر سقوطری زرد و در قرابادین قلانسی چنین مسطور است که اجزای این شراب را بدون
شکر در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس بپالایند و نگاهدارند و هر صبح چهار اوقیهٔ آن را با یک درم صبر سقوطری
بیاشامند و این شراب مخصوص محرورین است * شراب افسنتین حکیم مومن گفته که این شراب از مجربات من است ضعف
معدة و جگر را که با یبوست طبع و حرارت مزاج باشد بنهایت نافع و تپهای صفراوی را در آخر مفید است * صنعت آن افسنتین
رومی دو مثقال ورق گل سرخ چهار مثقال تمر هندی منقی از قشر و لیف و حب ده مثقال ترنجبین خراسانی سی مثقال بجوشانند
و بپالایند و بیاشامند مجموع یک شربت است * شراب افسنتینی تالیف شیخ الرئیس رحمه الله مقوی معدة و نافع است از برای
ضعف شهوت طعام بسبب سوء مزاج حار معدة حادث شده باشد * صنعت آن افسنتین رومی یک صد درم در سه من آب
بجوشانند تا بحی استا رسد پس بمالند و بپالایند و آن مقدار که ضرور باشد از به شیرین در خمیر کنند و در زیر آتش ملایم
مشوی نمایند پس از زیر آتش بیرون آورده بکوبند و بفشارند و صاف نمایند و از آب فشردهٔ صافی نموده آن مقدار ده استار

در آب افسنتین بیا میزند و دو امتار عسل سفید مصفی و پانزده امتار شراب ریحاني جید داخل کرده باتش ملایم بقوام آورند
شربتی از یک اوقیه تا دو اوقیه و این شراب نافع است از برای صداع خماري ومنع خماری میکند اگر در وقتی که ارادهٔ آشامیدن
شراب کند پیش ازان خورده شود * شراب افسنتین که در علاج غب غیر خالص بعد از ظهور نضج بکار آید و معده را از اخلاط
فاسده پاک کند * صنعت آن افسنتین رومي پنجدرم تربد سفید تراشیدهٔ مرضوض دو درم صنبل الطیب یک درم غنچهٔ گل
مرخ پانزده درم در سه من آب بپزند تا بیک من برسد پس صافي نموده هر صبح مقدار چهل درم باده درم شکر سفید بخورند
وبعضی اوقات یک درم صبر سقوطري در یک شربت داخل می کنند * شراب افسنتین به نسخهٔ دیگر * صنعت آن افسنتین رومي
هفت درم مصطکي اذ خر مکي ساذج هندی صنبل الطیب صبر سقوطري غاریقون گل مرخ از هریک دو درم زعفران نیمدرم
مجموع را در دو من آب بپزند تا بنصف رسد صافي نموده بایک من عسل مصفی یا شکر سفید مصفی یا ترنجبین مصفی داخل
کرده بقوام آورند وحکیم معصوم نوشته که ادویه را نیم کوفته در صرهٔ بسته در سه من شراب کهنه ویک من انگبین مصفی بجوشانند
ویک درم زعفران دران داخل کرده درقوابه کنند و در آفتاب بردارند وصرهٔ را مالیده فشرده دور کنند وشراب را در شیشه نگاه
دارند شربتی یک اوقیه بوقت حاجت بنوشند ودر نسخهٔ دیگر پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس بودنهٔ خشک از هریک یک درم
انیسون رازیانه اسارون از هریک نیمدرم درمطبوخ این شراب داخل است واصل این نسخه همان شراب افسنتین کبیر به نسخهٔ
صید اسمعیل است که در ذخیرهٔ در علاج غب خالص ذکر کرده وقبل ازین ترقیم یافته * شراب افسنتین مستعمل در مالیخولیای مواقي و
غیره * صنعت آن افسنتین رومي یده درم گل مرخ بیست درم تربد سفید تراشیدهٔ مرضوض بروغن بادام شیرین چرب نموده چهار
درم منبل الطیب دو درم در دو من آب چندان بجوشانند که بنصف رسد هر صبح سي درم آنرا بمقداریکه طبیب معین نماید شکو
طبرزد سوده بخورد وبعض اوقات بحسب اقتضای وقت مصطکي اذ خر ساذج هندی صبر سقوطری از هریک دو درم غاریقون
مش سفید چهار درم اضافه کرده می شود * شراب افسنتین مستعمل در ضعف معدهٔ بارد رطب * صنعت آن افسنتین پنجدرم
گل مرخ پانزده درم تربد سفید مد برنیم کوفته دو درم منبل الطیب ده درم در دو من آب بپزند تا بنصف رسد پس صافي
نمایند وهر صبح بیست درم آن را گرم کرده باسفوف نعناع لؤلوی بنوشند * صنعت آن سفوف نعناع لؤلوی نعناع خشک کهربای
بریان کرده بسد محرق شب یماني محرق سعد کوفي از هریک مه درم زراوند مد حرج درونج از هریک نیم درم مشک ترکي
یکدانک منبل الطیب مروارید نا سفته از هریک یکدرم شکر سفید بیست درم شربتی مه درم یا بیست درم شراب افسنتین مذکور
* صنعت این سفوف به نسخهٔ دیگر نعناع خشک کهربای بریان شب یماني محرق از هریک مه درم زراوند مد حرج زرنباد
درونج از هریک نیم درم مروارید نا سفته یکدرم کوفته بیخته شربتی مه درم با شراب افسنتین مذکور * شراب افسنتین به نسخهٔ
جالینوس که باحب ایارج جهت پاک کردن معده از صفرا داده میشود * صنعت آن افسنتین رومي پنجدرم گل مرخ بیست
درم در یک من آب بپزند تا ربع بماند صافي نمایند وبا ین حب ایارج بنوشند * صنعت آن ایارج فیقرا یک درم پوست هلیلهٔ
زرد دو درم کتیرا نیمدانک کوفته بآب کامني تازه حب سازند * صنعت این حب به نسخهٔ دیگر ایارج فیقرا یکدرم پوست هلیلهٔ
زرد غنچهٔ گل مرخ از هریک نیم درم با آب کامني تازه حب سازند * شراب افسنتین وشاهترج که صفراء مجتمع در معده
وجمیع اعضا را دفع کند * صنعت آن افسنتین رومي پنجدرم گل مرخ هفت درم شاهترهٔ ده درم آلوي سیاه بیست عدد مویز منقی
تمر هندي منقی از حب ولیف وقشر از هریک بیست درم در سه من آب بپزند تا بمقدار دویست درم بر سد پس صافي نموده

وهرصبح چهل درم آنرا باده درم شکرسفید ویکدرم صبرسقوطري زرد بنوشند ودرنسخهٔ حکیم معصوم کل سرخ هفت درم و
افسنتین ده درم وشاهتره پانزده درم وباقي اجزابرابراست * شراب افسنتین نافع ازبرای هوی مزاج بارد مادي کبد مستعمل
بعد ازاستفراغ ماده * صنعت آن افسنتین رومي هفت درم قسط تلخ مصطکي ازهریک چهاردرم کل سرخ دودرم غاریقون
هش سفید صبرسقوطري ساذج هندی سنبل الطیب ازهریک دودرم زعفران یک درم ونیم بادومن عسل مصفی وچهارمن
شراب انگوري درهم آمیخته ادویه را درکیسهٔ فراخي کرده دران اندازند وهفت روزدرآفتاب نهند وتاسه مرتبه تجدید ادویه
ودادن آفتاب نمایند شربتي ازهي درم تا چهل درم * شراب افسنتین دیگریعني خمرآن * صنعت آن بگیرند افسنتین رومي
هي مثقال دارچیني سنبل الطیب سلیخه نیم کوفته ازهریک سه مثقال دوهزارمثقال شراب محلول کرده سرظرف راهحکم نموده
بعدازدوماه صافي نموده استعمال نمایند * شراب افسنتین دیگرنافع ازبرای مالیخولیا وصرع بجهت آنکه تصفیهٔ خون میکند
ومنقي معده است * صنعت آن افسنتین رومي ده درم ورق کل سرخ هي درم تربد سفید هشت درم سنبل الطیب چهاردرم
درشش رطل آب بجوشانند تابدو رطل رسد صافي نموده درصافي آن یکرطل شکرسفید داخل کرده بقوام آورند شربتی یک
اوقیه ودرنسخهٔ دیگرغاریقون سفید چهاردرم داخل است وگفته که اگردران سنبل الطیب رانیزچهاردرم کنند میکرددا قوی

---

* فصل دربیان ضماداتی که اصل وعمودرآنها افسنتین است * ضماد افسنتین نافع ازبرای اسهال معدي زمانیکه قوت هاضمه
به سبب رطوبتی که واسطه شودمیان معده وغذا ضعیف شده باشد * صنعت آن افسنتین رومي یک اوقیه درشراب قابض یک شبانروز
بخیسانند وروزدیگرآب برگ موردتر اضافهٔ آن شراب کنند ولادن ورامک دران حل نمایند وخرقه رابان ترسازند ونیکرم
برمعده نهند * ضماد افسنتین نافع ازبرای ورم کبد درآخرآن * صنعت آن بگیرند افسنتین راوبامثل آن اکلیل الملک بکوبند
وبجوشانند درزیت وضماد بان نمایند * ضماد افسنتین نافع ازبرای دیدان صغارمعده * صنعت آن افسنتین رومي صبرسقوطری
شحم حنظل کوفته بخته قطران زهرهٔ گاوداخل کرده برمعده ضماد نمایند * ضماد افسنتین نافع ازبرای اورام صلبهٔ معده
* صنعت آن افسنتین رومي سنبل الطیب ازهریک یکدرم ونیم زعفران صبرسقوطری ازهریک یک درم کوفته بخته بآب سرشته
گرم نموده ضماد نمایند * عرق افسنتین بهترین مائعات وجمیع عرقیها است ازبرای استسقا * صنعت آن افسنتین رومي یکمن
چه من یاچهارمن آب داخل کرده عرق کشند بطریق گلاب وهرکاه بسیارتشنه شوند یک پیالهٔ قهوه خوري ازان بنوشند
* غرغرهٔ افسنتین نافع ازبرای اسهال مراری دماغي * صنعت آن افسنتین رومي باب جوشانیده صاف نموده سکنجبین سکري ساده
داخل کرده غرغره نمایند * فصل دربیان قرصهائیکه اصل وعمود درانها افسنتین است * قرص افسنتین منقول ازقرابادین قانون ازبرای
کبد وطحال ومعده وغب غیرخالص وتبهاي مرکبه کهنه * صنعت آن افسنتین رومی اسارون شامی تخم کرفس مغزبادام تلخ
مقشرمصطکی رومی سنبل الطیب ازهریک یک مثقال انیسون دومثقال صبرسقوطری ساذج هندی ازهریک یک مثقال ونیم
عصارهٔ غافث یک مثقال کوفته بخته بآب سرشته اقراص سازند ودرسایه خشک نمایند شربتی یک مثقال * قرص افسنتین منقول
ازکامل الصناعة ترکیب حنین نافع ازبرای ضعف جگر * صنعت آن افسنتین رومی انیسون اسارون ازهریک دومثقال تخم
کرفس یک مثقال صبرسقوطری عصارهٔ غافث ازهریک یک مثقال مغزبادام تلخ مقشرمصطکی سنبل الطیب ساذج هندی ازهریک
دومثقال ونیم کوفته بخته اقراص سازند شربتي یکدرم * قرص افسنتین دیگرنافع ازبرای شخصي که چون طعام خورد بعد از
دوساعت دردمعده او بهم رسد وتاقی نکند وچیزي ترش برنیاید آرام نیابد واین قرص راقرص ایلاوص نیزنامند * صنعت آن افسنتین

رومي ده درم انيسون تخم كرفس ازهريك پنجدرم سليخه بيست درم فلفل مرمكي صافي افتيمون ازهريك دودرم ونيم كوفته بيخته اقراص سازند هرقرصي بوزن درمي شربتي يك قرص باشراب پودنه ومانند آن * قرص افسنتين منقول ازمنهاج ابن جزله نافع ازبراي تپهاى كهنه وتفتيح سدها تفتيحي كثيرومدر فضول ومشهي طعام ومفتح سدهاى طحال وماماريقاوكبد ومزيل مردي معده وجكر وعسر البول ومدرحيض است * صنعت آن افسنتين رومي اسارون انيسون تخم كرفس مغزبادام تلخ مقشر اجزا متساوي كوفته بيخته باآب سرشته اقراص سازند ودرسايه خشك نمايند شربتي يك مثقال وگفته كه بعض زيادة نموده اند براجزاى اين قرص مصطكي سنبل الطيب ازهريك نيم جزو * قرص افسنتين منقول ازذخيرهٔ سيد اسمعيل نافع ازبراى حمى لثقه وجميع حميات خلطي مزمن ومفتح سدها ومزيل مردي معده وجكر ومفتح سدهاي كبد وطحال وماماريقا است * صنعت آن افسنتين رومي اسارون انيسون تخم كرفس مغزبادام تلخ مقشر شكاعي بادآورد عصارهٔ غافث مصطكى رومي سنبل الطيب اجزا متساوي كوفته بيخته اقراص سازند شربتي يك مثقال باكلقند آفتابي يا باسكنجبين سادهٔ عسلي ويا باسكنجبين بزوري حار يا معتدل بحسب مزاج بنوشند * قرص افسنتين منقول ازقرابادين ذخيرهٔ سيد اسمعيل امراض معده وجكر وسپرز را سود دارد وتپها رابه برد * صنعت آن انيسون دومثقال اسارون افسنتين رومي تخم كرفس مغزبادام تلخ مقشر سنبل الطيب ازهريك يك مثقال صبر سقوطرى ساذج هندي ازهريك يك مثقال ونيم عصارهٔ غافث يك مثقال بدستور اقراص سازند * قرص افسنتين كه همين منافع داردودرسوي مزاج باردمادى كبد بعد ازاستفراغ مستعمل است ومختصر * صنعت آن افسنتين رومي انيسون رازيانه مغزبادام تلخ مقشرا جزا مساوي كوفته بيخته باآب اقراص سازند شربتي يك مثقال باماء الاصول يا شراب اصول يا باسكنجبين بزوري يا عسلي بنوشند * قرص افسنتين به نسخه ديكر همه يات بلغمي وعسر البول وبرودت جكررا نافع باشد وسدهٔ طحال وكبدرا بكشايد * صنعت آن افسنتين تخم كرفس اسارون مغزبادام تلخ مساوى كوفته بيخته باآب خالص بسرشند واقراص سازند * قرص افسنتين تپ بلغمى وجكرضعيف را نافع باشد * صنعت آن انيسون افسنتين مغزبادام تلخ سنبل صبرازهريك چهاردرم عصارهٔ غافث ساذج هندي اسارون ازهريك سه درم مصطكى تخم كرفس ازيك يك درم كوفته بيخته بكلاب سرشته اقراص سازند شربتي يكدرم * قرص افسنتين به نسخهٔ ديكر * صنعت آن افسنتين تخم كرفس انيسون ازهريك پنجدرم سليخهٔ سياه دودرم جند بيدستر مرمكى صافي افيون ازهريك درمي كوفته بيخته باآب صافي سرشته اقراص سازند

---

* فصل دربيان مطبوخاتي كه اصل وعمود درانها افسنتين است * * مطبوخ افسنتين شيخ الرئيس نافع درعلاج غب خالص بجهت اسهال مادهٔ بعدازنضج تام * صنعت آن افسنتين رومي غافث پومت هليلهٔ كابلي ازهريك پنجدرم مغز تخم خربزه مغز تخم خيارباد رنك تخم خيار تخم كرفس ازهريك دودرم تربد مقيد تراشيدهٔ مرضوض يك درم مويز منقى بيست دانهٔ سپستان مي دانهٔ انجير زرد دانه جوشانيده صافي نموده دريكصد درم آن كلقند آفتابي پانزده درم فلوس خيارشنبر يك استارحل كرده بازصافي نموده نيم انك مقمونيا سوده داخل كرده بنوشند * مطبوخ افسنتين كه صفراي قعرمعده را دفع كند * صنعت آن افسنتين رومي پنجدرم گل سرخ بيست درم ودرنسخهٔ ديكرشش درم است تمرهندى منقى ازحب وليف وقشر بيست درم همه رادرچهارصد درم آب بپزند تاربع بماند پس صافي نموده مقدارسى درم ترنجبين منقى ازخاشاك وتخم درهفتاد درم درين مطبوخ داخل كرده صافي نموده يكدرم صبرسقوطرى زردياياريج فيقرا يكدرم دران داخل كرده بنوشند * مطبوخ افسنتين كه شيخ الرئيس ازجالينوس نقل كرده وگفته كه اگربوده باشد درمالينخوليا ى مراقيه مراق را

ریاح بارده ونفخ ونباشد زمراق ورم واسهال پس باید که تنقیهٔ آن نموده شود باین مطبوخ ونیز گفته که این مطبوخ نافع است ازبرای ریاح بارده نافخهٔ بلغمیه وسوداویه درمعده ومراق وطحال سید اسمعیل گفته که تنقیهٔ معده باین مطبوخ نافع است ازبرای مالیخولیای معدي ونیز گفته که آشامیدن این مطبوخ هر روز مفید است صاحب مالیخولیای طحالي راخصوص اگر آشامیده شود اول مرتبه ایارج فیقرا پس بعد ازان بیاشامند این مطبوخ را * صنعت آن رازیانه انیسون تخم کرفس اسارون بیخ اذخر افسنتین رومي ازهریک جزوی بجوشانند درآب وصافي نموده بنوشند بقدر حاجت * مطبوخ افسنتین دیکر نافع ازبرای مالیخولیاحادث بمشارکت طحال * صنعت آن افسنتین رومي افتیون انیسون اسارون حشیش غافث اذخر مکي سنبل الطیب ازهریك سه درم شاهتره پنجدرم پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي ازهریك هفت درم هلیلهٔ سیاه نه درم مویزهرخ دانه بیرون کرده تمرهندي منقی ازحب ولیف از هریك ده درم عناب ده دانه بقانون مقرر طبخ نموده صافي نمایند برروی مغزفلوس خیارشنبر منقی ازحب پانزده مثقال و بمالند وبپالایند ویك مثقال روغن بادام شیرین بران بچکانند پس بکیرند ایارج فیقرا وغاریقون سفید ازهریک یکدرم و باسکنجبین حب سازند وفروبرند قبل ازمطبوخ بدوساعت پس مطبوخ رانیم کرم بیاشامند * معجون افسنتین جهت درد معده ورجع فواد که ازمواد سوداویه باشد بنهایت نافع است * صنعت آن انیسون تخم کرفس ازهریک پنج مثقال افسنتین رومي هفت مثقال سلیخه چند بید ستر افیون ازهریک دومثقال ودرنسخهٔ دیکر سلیخه ده درم است ادویه کوفته بیخته بدستور مقرر معجون سازند * معجون افسنتین دیکر که قریب النفع است بدان * صنعت آن افسنتین رومي انیسون تخم کرفس سلیخه چند بید ستر اجزا برابر با عسل مصفی دووزن مجموع ادویه رابدستور مقرر معجون سازند ودرنسخهٔ دیکر افیون نیزداخل است * معجون افسنتین درد معده وجکر که ازسردی باشد واستسقا را نافع بود * صنعت آن افسنتین تخم کرفس اسارون انیسون مغزبادام تلخ اجزا مساوي کوفته بیخته بدستور مقرر معجون سازند شربتی دودرم * افشرج بفتح اول وسکون فاوضم شین معجمه وفتح رای مهمله وجیم وآن معرب افشرده است که بعربي عصیرنامند وآن مخصوص بآب میوها است محمود سنجري گفته که افشرجات عصاراتی است که فراکرفته باشند ازنباتات واثماریعنی میوهائیکه بوده باشد درانها آبیکه مالیده افشرده ویا کوبیده افشرده آب آن رابکیرند ودرآفتاب بکذارند تاغلیظ شود ودرین زمان افشرج عبارت است ازآب میوهاي حامض یا سرکهٔ انکوري که آب وقند داخل کرده باطعام بخورند ویا عرقهای ترش چون عرق نعناع وسرکهٔ سفید مقطر یا غیر مقطر که قند داخل کرده باطعام بنوشند وبالجمله هرشربت ترشي که درآب حل کرده باطعام بخورند افشره نامند * وازافشرجات رفیعه عرق سلطاني است که مقوي معده ومحرک شهوت تمام وهاضم وکوارندهٔ طعام است * صنعت آن کوله پرنعناع خشك پوست زرد اترج بادرنجبویه فرنجمشک ناتخواه ساذج هندي دارچیني قرفة الطیب پودنه خشك ازهریك یک سیرمن تبریزي فرنفل بسبا سه عود هندی بادیان کشنیز خشك کبابهٔ چیني بهارنارنج اشنه ازهریک سه مثقال سرکهٔ انکوری پنج من تبریزي همه را درسرکه داخل کرده بطریق کلاب عرق کشند شربتی بیست درم قند سفید وآب بمقداریکه خوش طعم کردد وداخل کرده باطعام بنوشند * عرق سلطاني دیکر مقوي معده وارواح ومشهي ومبهي ومفرح است * صنعت آن سنبل الطیب جوزبوا بسبا به دارچیني سعد کوفي قونفل عود هندي غرقي خام قاقلهٔ کبارشقاقل مصري اسارون شامي بهارسنجد ازهریك شش مثقال سرکهٔ انکوري تند یک من تبریزي نعناع تازه بیست مثقال اجزا جوکوب نموده درسرکه سه شبانروز بخیسانند پس

در دیك كلي یا سنكي یا مس تازه قلعي كرده عرق كشند ویك مثقال عنبر اشهب ونیم مثقال مشك خالص برسر نیچه بندند اكر مقدار سركه را دومن كردانند بهتر است ودر نسخهٔ عرق سلطاني در مري خواهد آمد انشاء الله تعالى * افعى اسم عبراني قسمي از حیات است وحیه اسم جنس است وافعی را بیوناني اخدیا واحادیا نامند واقسام حیات را اسامي والوان بسیار میباشد بزرك وكوچك وسیاه مائل بزردي ومائل بسرخي ومائل به تیركي وابلق وغیر اینها وبهترین افعی اشقر مائل بسرخي است ومادهٔ آنرا چهاردندان می باشد ونوآنرا دودندان وباید كه مستعمل در تریاق فاروق این نوع خوب مادهٔ جوان آن باشد وعلامت جواني آن سرعت حركت همیشه سر را بلند داشتن است ونیز باید كه چشمش مائل بسرخي وسرش عریض ودهنش فراخ كشاده وجسدش صلب ومائل به باریكي بود وازآب وعمارات وجنكل وشوره زار دور باشد ودرآخر بهار صید شود وبعد از صید بي امتداد زماني سرودنباله آن را قطع كنند بدین قسم كه سر ودنباله آنرا یكجا جمع كرده بیك ضرب تبر وغیر آن از هر یك مقدار چهار انگشت به برند وهرچه كم خون وبعد از قطع سر ودنباله بي حركت باشد استعمال نمایند كرد وپس از قطع باید پوست وجوف آنرا انداخت وباآب ونمك پاك شست واستعمال نمود بغدادي كفته كه سر ودنباله آنرا بسبب آنكه در وكوشت نیست می اندازند واستعمال مینمایند نه بسبب چیزی كه عوام فهمیده اند كه دران سمیت است ونیز باید كه از اصناف ردیهٔ آن اجتناب نمایند مانند مقرنه كه از كزیدن آن خون از مسام ومنافذ ملسوع آن جاري میكردد ودساسه كه فرو میرود در رمل وشنا میكند دران مثل ماهي درآب وملكیهٔ مكللة الراس كه طول آن نهایت سه شبر میباشد وسرآن تیز وكفته اند مبالغه كه به نفس وصفیر خود میكشد وهركه نظر او بران افتد میمیرد وكسیكه نزدیك مردهٔ آن رود او نیز می میرد وافعی كه كمر او كندهٔ وكردن او باریك وسر او پهن واغبر بانقطه هاي سیاه وبلوطیه كه در بلوط میماند وبدبو است وكمي را كه بكزد پوست آن كس جدا میكردد ومعطشه كه عارض میكردد ملسوع آن را حرقت والتهاب ودائم آب مینوشد وسیراب نمیكردد تا این كه بمیرد وبزاقه كه میكشد باآب دهن خود وبوي آن وسائر انواع ردیهٔ آن ومزاج افعي بنهایت كرم وخشك ومجفف ومحلل است وچون باآب واندك نمك وشهت وروغن زیتون بر آتش اخكر بملایمت طبخ نمایند تا مهرا شود وكوشت آن را باكندنا تناول نمایند مواد غلیظه را بطرف جلد دفع كرده تحلیل دهد ودر مجذوم اینمعني به تجربه رسیده كه بعد از خوردن آن بدن او مقشر شد وازان مثل فلس ماهي جدا شد وازان مرض شفا یافت ونیز از خوردن بسیار آن بدن متقرح شده مثل فلوس ماهي پوست ازان میریزد وكم آن اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل بقمل وكثیفه را به تقشر جلد دفع میكند ونیز خوردن كوشت پختهٔ آن به نحویكه برای تریاق فاروق میپزند جهت دفع سموم مشروبه وملدوغه وضعف بصر ودرد عصب وبرص ومنع زیادتي خنازیر وحفظ جواني وتقویت قوت هاي حیواني وحواس ونیكو كنندهٔ دهن وفكر وجهت لقوه ورعشه وطول عمر مؤثر است هركاه هرسال یك مرتبه تناول نمایند وبعد تقویت بدن وشروع بروئیدن كوشت تازه در بدن باید كه اعانت نمایند بروئیدن كوشت وجلد وحفظ نمایند اعضا را بمالیدن مرهم وموم روغنهای مناسب ومسكهٔ تازه وآشامیدن شراب وماء اللحم ولحوم لطیفه مشویه وامثال اینها وضماد كوشت خام آن جهت رفع سمیت افعي كزیده واقسام مارها بنهایت نافع وبجهت داء الثعلب وداء الحیه وخنازیر واوجاع عزمنه باردهٔ نافع است واكثار آن محرق اخلاط ومصدع ومصلحش شیر تازه دوشیدهٔ وآب فواكه است وچون هفت عدد افعی را بریسماني كه از پشم سرخ ارغواني خفته كرده وبازای هریك كرهی بزنند بستن آن ریسمان بكردن صاحب خناق بجهت رفع علت بالخاصیة مجرب دانسته اند ونمك افعي كه جوف آن پر كرده باشند در افعال ضعیف تر از كوشت آن است ونخود یكه درحین جوشانیدن كوشت افعي دران پخته

باشند در افعال قریب است بقرص افعی * فصل در بیان علامات افعی گزیده و تدارک سم آن * بدانکه از جملهٔ
علامات گزیدن افعی آن است که ازان موضع اولا خون روان میگردد و بعد ازان خون آب صدیدی متعفن و زرداب پس ازان
برنگ زیتی و زنگاری متعفن پس بعد ازان تخدیر اعضا و زوال عقل و نوم اعضا و التهاب احشا و حمی نافض و عرق سرد و فساد
رنگ بشره مائل بسبزی و تواتر نفس و فواق و غشی پس هلاک و اکثر آن است که در همان روز هلاک میشود و اگر مهلت سیوم
و یا پنجم و اگر از پنجم گذشت احتمال برء است و تدبیر آن بدستوری است که در قواعد کلیه مزبور است و بالجمله بستن بالای
آن عضو است سخت و محکم و گذاشتن محجمه بران موضع و مکیدن پی در پی بقوت تمام یکدو دفعه بلا شرط و بعد ازان با شرط و
مکیدن بدهن نیز خوب است بدین قسم که شخصی قوی القوة جوان که روزه نباشد و دندان های آن کرم نزده باشند و علتی
در لثه و فم او نباشد دهن خود را پاک بشوید و روغن بمالد بر لبها و دهان خود و بقوت تمام بمکد و آب دهان را و آنچه از
سمیت جذب کند ساعت بساعت بیندازد و بعد از مکیدن محجمه ناری بران موضع بگذارند و نیز داغ کردن و خورانیدن تریاق
فاروق و روغن کهنه با عسل و شیر و شراب کهنه و تکرار قی و دو مثقال حلتیت با شراب و شرب سائیده مهرهٔ مار و بستن آن
بر موضع گزیده و پنیر مایهٔ خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه ممزوج کرده یا آب مطبوخ ورق الغار و فاشرا و اسپند و تخم
یونجه و بیخ عرطنیثا و بیخ کاشم و زراوند طویل و زراوند مدحرج و کرفس کوهی و فلفل و تغذیه بسرطان نهری و زنجبیل با شیر
انسان و الاغ مفید است و این دوا در سم افعی مانند تریاق کبیر دانسته اند * صنعت آن انیسون ده درم فلفل سه درم و نیم زراوند
مدحرج جند بیدستر از هر یک یک درم و نیم کوفته بیخته با میبختج سرشته بقدر جوزی بخورند و خائیدن فلفل قدری معتد
و گفته اند مادام که حدت فلفل محسوس نمیگردد سم در بدن باقی است و چون دفع گردید محسوس میگردد و این علامت آن
است و امتحان آن و خوردن آبیکه نیل دران حل کرده باشند تا بقدر یک رطل و بستن جرم آن بران موضع از مجربات است و
گذاشتن مرهم متخذ از سکبینج و جند بیدستر و حلتیت با کبریت زرد و زیل حمام و فوتنج و مشکطرا مشبع اجزا مساوی کوفته بیخته
بازیت و زفت سرشته بر موضع لسع بگذارند و ادویهٔ جذابهٔ سم و سوزانندهٔ آن مانند زفت و فرفیون و جاوشیر و قنه و پیاز خصوص
پیاز عنصل و سرگین کبوتر و فوتنج و کبریت و ثوم بری و خاکستر چوب انجیر با بول انسان و سرکهٔ انگوری سرشته بران موضع و اطراف
آن مالیدن نافع است مرارهٔ افعی و شرب ان در سمیت مانند بیش است و در اعراض مشترک از تواتر نفس و غشی و کرب و التهاب و غیرها
چنانچه در بیش انشاء الله تع خواهد آمد و تدارک آن نیز بدستور تدارک آنست و مکرر قی فرمودن با آب گرم و روغن کنجد تازه و
و مسکه و آب گرم و خورانیدن فادزهر فائق ممتحن و تریاق فاروق اصلی و مثرودیطوس و دواء المسک و ماء اللحم و گوشتابهٔ مرغ با قدری
مشک خالص و شیر بز یا گوسفند و یا گاو تازه دوشیده و مانند اینها و استعمال ادویهٔ مشترکة النفع و جمیع سموم نافع اند

* فصل در بیان تریاق الافاعی * بدانکه تریاق بکسر اول معرب از لغت یونانی که تریا وقاء ممدوده باشد و تریا در لغت
یونانی بمعنی نافع است از برای گزیدن جانوران سمی و وقاء دران لغت بمعنی نافع است از برای ادویهٔ مشروبه سمی پس
این هر دو لغت را مرکب کرده معرب ساخته تخفیف داده تریاق نامیده اند و نیز آن را عربان دریاق و دریاقه و دراق به تشدید را
نامیده اند و درین لغت سوم بکسر اول بنابر اشهر و بفتح نیز در کل لغات آمده است و نیز گفته اند که مرکب و مخفف از تریا یوق است
که تریا بمعنی سم است مطلقا و یوق بمعنی مقاوم آن پس هر دو را مرکب و مخفف کرده اند یعنی مقاوم سموم و تریاق و تریاقه
و تراقه به تشدید را در سوم نیز گویند و گفته اند که معرب از تریاک فارسی است که عبارت از افیون است و اصطلاح کرده اند

اطبا ثانیا برای هردو اکه فادرزهریت داشته باشد که بخاصیت مقاوم سموم ورفع نکایت اوکند ومحافظت نماید روح را
ازفساد وتعفن خواه حدوث آن سمیت دربدن ازگزیدن جانوران باشد ویاازآشامیدن سموم آنچنان سمو میکه بخاصیت
وصورت نوعیه مفسد مزاج وروح حیواني وقلب وحرارت غریزیه باشندنه ادویهٔ سمیه که بکیفیت مزاجی این عمل کنند بدرستیکه
دوائی که بکشد بسبب کیفیت مزاجیه دوای سمی است نه سم ویازافساداخلاط رطوبات وفضول وارواح بدن باشد بسوی کیفیتی
غریب سمی به سببی ازاسباب ویازافسادوعفونت هوا باشد بسوی کیفیتی غریب سمی که محدث وباوطاعون وسائرامراض
واعراض حادثه ازسمیت شوند اعم ازانکه آن دوائی که رفع سمیت میکند مفرد باشد یامرکب وبعض اطبا تریاق را مخصوص
داشته اند بمرکباتی که این عمل کنند وامامفرداتی که این عمل کنند پس آن رافادزهرنامند واین وضع ثالث است وبعضی
استعمال تریاق را برهردوائی کنند که آن را بخاصیت نفعی عظیم سریع قوی باشد اعم ازانکه نفع آن ازبرای سموم باشد
یاغیرسموم ازانچه ضرربافعال بدن رساند وبدانکه چون اطلاق کرده شود لفظ تریاق میخواهند ازان تریاق افاعي را که
مرکب ومخترع آن اندروماخس اول است بجهت آنکه هرگاه لفظ عام مطلق مذکورشود میگردد منصرف بسوی فرد کامل
وکاملتراز تریاق افاعي تریاقی بلکه نزدیونانیین مرکبی نیست مثل آن ولهذا آن را تریاق اکبروتریاق کبیرنیزنامند بسبب
بزرگي وبسیاري منفعت وخاصیت این مرکب وتریاق فاروق نیزنامند بسبب آنکه میباشد این مرکب فارق میان موت وحیات
ویاآنکه فارق است میان سم وطبیعت انسانیه درونتیکه استعمال کرده شود بجهت سموم یاگزیدن جانوران سمي ویاآنکه
فارق است میان صحت تام ومرض قوي بخاصیت وصورت ومینامند آن راهادي برای آنکه هدایت میکند طبیعت رابسوی
صحت وغالیس نیزنامند برای آنکه مسکن هیجان سموم وامراض قتاله است ومنقذ نیزنامند برای آنکه رهانیده است ازسموم
مهلکه ومانند آنها وکاه مینامند آن رامخلص اکبر برای آنکه میرهاند بدن را ازآفات عظیمه وبمفید حیات وبحافظ صحت
جهت آنکه چون دفع غائلهٔ سم کرد گویا حیات بخشید وحفظ نمود صحت راصاحب قاموس گفته که مرکب این تریاق ماغنیس
است وتمام کرد آن راانذروماخس بزیاده کردن لحوم افاعي بران ونامید آن راتریاق فاروق شیخ داؤد درتذکره
آورده که ترکیب کرده آنرا اندروماخس قدیم وتکمیل ترکیب آن نمود اندروماخس ثاني بعد ازیکهزار ویک صد وپنجاه
سال اما انچه ملا احمد تبتي درتاریخ الحکما ازبدو ترکیب تریاق فاروق وانتهای آن وکیفیت یافتن حب الغاروکوشت
افعی نوشته بدین وجه است که ذکر میبابد ازعجائب اتفاقات انچه درپیدا شدن تریاق فاروق اندروماخس اول را
روی نموده وهمچنین انچه درپیدا شدن لحوم افاعي براندروماخس ثاني که متمم ومکمل تریاق فاروق است ظاهرشده
وازکتب محققین اطبا ظاهرمیشود آنست که تریاق فاروق بسعی واهتمام نه کس ازحکمای کبارکه عبارت ازاندروماخس
اول وبرا قلیدس وفلاغورس وفراقلیس وفوثاغورس ومارنیوس وماغنیس واندروماخس ثانی وجالینوس اند
درمدت هزاروچهارصد وشصت ونه سال باتمام رسید وهریك ازین حکما غیرازجالینوس دران تصرفات بزیادتي
یانقصان کرده اند وجالینوس اگرچه دران تصرف بزیادتي ونقصان نکرده است بواسطهٔ آنکه اندروماخس ثاني اورا
بمرتبهٔ تمام وکمال رسانیده بود اما اظهارمنافع ومفادوتعیین مقادیرشربات آن درهرمرض وامثال این امورکه از
قبیل محسنات بود ازوظاهرشد لهذا اورانیزدراتمام واکمال آن داخل داشته اند ومفصل این مجمل آنکه ابتدای
تریاق فاروق چنین بود که اندروماخس قدیم که باسقلینوس نیزملقب است درمن بیست سالکي بسفری میرفت دراثنای

راه بموضعی رسید که درخت غار در انجا بسیار بود و هنوز ازان موضع نگذشته بود که نظرش بر پسری افتاد که در بیخ دیوار کهنهٔ شکسته
نشسته بول میکرد ناگاه ماری از سوراخ آن دیوار بیرون آمد و انگشت ابهام پای آن پسر را بگزید پسر فی الحال مار را بضرب
سنگ بکشت و متوجه درخت غار شد و قدری حب الغار ازان درخت برگرفت و در دهان انداخت و بچاوید و فرو برد القصه
پسر حب الغار را خورده متوجه راه شد اندروماخس از مشاهدهٔ این حال متعجب گشته بجانب پسر توجه نمود و ازوی پرسید
که ای پسر ترا مار گزید و هیچ آزار بتو نرسید پسر گفت اگر من حب الغار نمی خوردم هلاک میشدم اما چون آنرا خوردم از
زهر ما ریا کی ندارم اندروماخس گفت تو این را از روی چه میگوئی و از که آموختی پسر گفت پدرم همیشه این کار میکند که
حب الغار را کوفته با عسل معجون میسازد و هر گرا ماری یا عقربی گزیده باشد با و میدهد و ایشان از مضرت آن ایمن میشوند
چون اندروماخس این حکایت ازان پسر شنید و عدم مضرت او را ازان مار مشاهده نمود در مقام تجربهٔ حب الغار شده و آنرا
در دفع سموم مارهای کوچک و عقارب و سائر هوام نفع بسیار یافت بنا برین بعد ازمدتی بخاطرش رسید که اگر با این حب الغار
چند دوای دیگر که در دفع سموم آنها را نیز دخلی باشد مزید آن کردد تا معین و مقوی او باشند و ترکیبی ساخته شود یقین که
قوتش در دفع سموم بیشتر خواهد بود پس ازین جهت سه دوای دیگر که عبارت از جنطیانا و مر و قسط تلخ باشد با آن ترکیب ساخته
آنرا تریاق اربعه نام کرده و تخصیص این سه دوا بنا بران بود که جنطیانا بلغ و اقوای ادویه است در دفع مضرت لسع حیات بلکه
لسع اکثر هوام و دفع عض کلب بلکه عض جمیع سباع و مر بهترین ادویه است در دفع مضرت لذع عقارب و رتیلا و قسط تلخ نافع
ترین دواهاست در دفع نهش جمیع هوام سیما افاعی و ایراد آثار و فوائد یکه بر مجموع این مرکب یعنی تریاق اربعه مترتب است
همچون ذکر علل آن مناسب این مقام نیست فمن اراد الاطلاع علیها فلیطالع الکتب الکبار الطبیة و بعد ازان تامدتی مدید این
تریاق اربعه شائع و ذائع بود و هیچ تغیر و تبدیل نیافت تا آنکه اندروماخس در سن چهل سالگی وفات یافت بعد ازوی بهشتاد
سال در بلاد یونان براقلیدس اشتهار یافت و ریاست حکما با و تعلق گرفت و او برا جزای تریاق اربعه چهار جزو دیگر که عبارت
از فلفل سفید و دارچینی و سلیخه و زعفران است اضافه نموده که قادر کردانند ضرر سموم را از قلب و حمایت کنند آنرا و تفتیح
نمایند سدده ها را و ادرار فضلات نمایند و اصلاح صدر کنند و تفریح و تنویم آورند که بسبب تنویم احساس بضرر سم کرده نشود
و سه دوای اول ازان قبیل اند و زعفران مفرح و منوم است و آن را تریاق صغیر و تریاق ثمانیه ملقب گردانید و فوائد تریاق
ثمانیه بیشتر از آثار تریاق اربعه ظاهر شد و چون براقلیدس بعد ازانکه هفتاد و دو سال از عمر او گذشت داعی حق را اجابت
نمود بعد ازوی بچهل و هفت سال فلاغورس طبیب ظاهر شد و صیت فضیلت و دانائی او در بلاد یونان اشتهار یافت او نیز
اختیار همان هشت دوا نمود و بدل کرد قسط تلخ را بزرنب و بعد ارتحال او بچهل و هفت سال فیثاغورس حکیم پیدا شد و صیت
دانائی او در بلاد انتشار یافت رای او بعد تامل و تدبر در تریاق صغیر بران قرار گرفت که چند دوای غذائی برین ترکیب
اضافه باید نمود تا بواسطهٔ الفت غذائیت طبیعت با و اقبال نماید و اعضا در جذب او مبادرت نماید و اثرش بیشتر ظاهر شود
بنا برین پیازعنصل و دقیق کرسنه را زیاده کرد و بعوض عسل اجزای عشره را بشراب معجون ساخت چه پیازعنصل با وجود غذائیت
و کثرت منافع در لسع افاعی و لذع هوام نفع تمام دارد و لهذا اسم قاتل اکثر هوام است تا بحدیکه از دیسقوریدوس منقول است
که اگر پیازعنصل درست را برد رخانه بیاویزند هیچ نوع گزنده از هوام و غیرها با آن خانه درنیایند و اگر باشند بهر وضعی که
توانند بیرون روند بواسطهٔ ضدیتی که در طبیعت ایشان با پیازعنصل مرکوز است تا بخوردن و ضماد کردن چه رسد و همچنین

دقیق کرسنه باوجود غذا ئیت وفوائد بسیار چنانچه درکتب طب مسطوراست اکوا ورا باشراب معجون ساخته برموضع نیش افاعي
یا عض کلب کلب یا عض آدمي صائم ضماد نمایند نکایت همه را دفع میکند وشراب نیز باوجود سرعت نفوذ قوي قوای ادویه را
باقاصي بدن میرساند ودرلسع هوام ودفع نکایت سموم قاتله نفع تمام دارد ومدتی مدید این ترکیب شائع بود ومنفعت بسیارا ز و
ظاهر میشد وچون فلاغورس حکیم بعد از انقضای سي وپنج سال که ازعمرش کذشت درعین جواني سفر آخرت اختیار فرمود بعد
ازفوت وی بصد ودہ سال صیت فضیلت وحکمت فراقلیس دربلاد یونان منتشر کشت وقدوۂ حکمای زمان خود شد واز بحدت نهم
وقوت حدس ازسائرحکمای آن روزکارممتاز بود ولهذا چون تامل وتد بر درتد بیرفلاغورس نمود حکم بفساد ونقصان آن کرد اما
نقصان بواسطۂ اسقاط عسل بود چه عسل بواسطۂ لطافت ولزوجت خود ادویه را بایك دیکر امتزاج واختلاط تمام میدهد بنوعیکه
آن مرکب هیأت وحداني پیدا می کند وبآن هیأت وحداني مظهر آثار ارجمند می کرد د وقوت ادویه نکاه می دارد
وبشاعت طعم ادویه رانیز زائل میکند چنانچه طبیعت با واقبال مینماید وباوجودآن منقي سینه وجکراست ودرلسع هوام وعض
کلب کلب ودفع نکایت ادویۂ سمیۂ باردہ مثل خشخاش سیاه وبنج سیاه وفطرنفع تمام دارد واما فساد ش ازان جهت است که چون
ادویه راباشراب معجون ساخته شود بسبب مائیتی که شراب را میباشد ازعروض تغیر وتعفن ایمن نخواهد بود ولهذا جالینوس میفرماید
که شراب باید که کهنه شود واقلش باید که سه ساله باشد تامائیت ازوی بالکلیه به تحلیل رفته باشد وموجب تغییر وتعفین نشود
وبنابرین امور مذکوره فراقلیس حکیم عسل رابازاعادہ نمود وپیاز عنصل وآرد کرسنه رابا شراب کهنه ممزوج ساخته قرصی
که الحال بقرص اسقیل اشتهار دارد راست کرده وآن رابعد از بسیار خشک ساختن یك جزواعتبار نموده داخل کردانید وچون
صد سال ازعمرحکیم فراقلیس کذشت اونیز داعي حق را اجابت نموده بعد ازفوت وی بیست سال فوثاغورس طبیب ظاهرشد
وآوازۂ حکمت اودربلاد یونان انتشاریافت وریاست اهل علم آن زمان باوتعلق کرفت واوبعد از تامل وتد بر تمام درتصرفات
حکمای اربعۂ سابقه اصل تریاق اربعه اندرو ماخس را پسندید اما چون قسط ومرباطبیعت نزدیك بهم بودند بعوض قسط زراوند
داخل ساخت چه زراوند درسموم هوام وادویۂ سمیۂ قتاله نفع تمام دارد والآن این تریاق اربعه متعارف ومتداول است و
چون فوثاغورس طبیب درسن هفتاد سالکي وفات یافت بعد ازوی بهفتاد سال دیکر مارنیوس حکیم پیدا شد وصیت فضائل
وکمالات اودراطراف واکناف بلاد یونان اشتهارتمام یافت اوبعد ازتامل وتد بر بسیارنه دوای دیکر که عبارت از سنبل الطیب
وفراسیون وفلفل سیاه ودارفلفل وفقاح اذخر ومقل ازرق وحرمل واسطوخودوس ومشکطرا مشبع باشد برترکیب فراقلیس
اضافه نمود ومجموع ادویۂ مفرده هفده شد وباقرص اسقیل زآرد کرسنه هجده اکرآن هردورا یك جزواعتبار کنند واکراجزای
قرص را هریك علیحده اعتبار نمایند باشراب بیست جزو میشود وباعسل بیست ویك جزوخصوصیات هریك ازین ادویۂ تسعه
که مارینوس حکیم اضافه کرده بروا قف اسرارطب مخفي ومستور نخواهد بود ومعهذا درکتب ادویه به تفصیل مسطوراست
اما سنبل الطیب پس بسبب آنکه مفتح است ومشکطرا مشبع بجهت آنکه مدر قوي حتی آنکه مخرج جنین است واذخر دافع
سم ومقوي معده است واسطوخودوس منقي دماغ ودافع سم ومقوي دماغ ومعده وقلب است وباقي ادویه بعضی محلل وبعضی
مصلح ونیز آنهارا اثری دردفع سمیت وتقویت اعضای رئیسه وحفظ ارواح وقوی است وچون ازعمر مارینوس صد سال کذشت
اونیز بحکمای سابق پیوست بعدازفوت اوبدویست سال صیت حکمت وکمال ودانائي ماغنیس حمصي عالم را فراکرفت ورای
دورانديش اوبعد از تامل وتد بردر تریاق مارینوس بوین قوار کرفت که قرص اندرزخورون که یکی ازحکمای بلدۂ اندرو

خوردن که جهت دفع سموم ساخته وازان نفع بسیار یافته بود بر تریاق ماریطوس اضافه کند لیکن چون دران قرص بعضی ادویه
تریاق ماریطوس بود ماغنیس وزن آن ادویه را ازقرص کم کرد وانچه دران ترکیب نبود وزن آن را افزود برعدد ادویهٔ مذکوره
بیست دوای دیگر که آن تخم کرفس وکافیطوس ومیعهٔ سائله وانیسون وحماما وناردین وقلقطار محرق وایرسا وتخم شلجم و
زوفای یابس وورد یابس وصمغ البطم وفطراسالیون وزنجبیل وجعده واشق وسورنجان وقردمانا وجاوشیرود وقوباشد
اضافه کرد که مجموع ادویه سی وهفت باشد باقرص اسقیل که مرکب ازدوجزواست سوای عسل وازینجا ظاهر شد که انچه ازبعضی
حکمای متاخرین مثل ابن جمل که درمختارخود آورده که مبدع این تریاق ماغنیس است که اورا ماغینوس نیزمینویسند و
متمم ومکمل آن اندروماخس وهمچنین درذیل مسائل حنین بن اسحاق که ازملحقات خواهرزادهٔ اوحنش بن اثم بن اعظم
است نیزابداع این تریاق رابه ماغنیس منسوب داشته سهو محض است ومنشای آن عدم تتبع وتفحص تام است چنانچه ابن
ابی صادق درشرح مسائل حنین تصریح بآن نموده وچون ازعمر ماغنیس نود سال گذشت اونیز سفرآخرت اختیار کرده بیاران
سابق پیوست وبعد ازو بصد وبیست سال اندروماخس ثانی که متمم ومکمل تریاق فاروق است درزمان اسکندر ذوالقرنین
ظاهر شد ودربیست سالگی صیت کمال او عالم را فروگرفت واوبعد ازتامل وتدبر تام درتریاق مذکور چنانچه ازکتب معتبرهٔ قدما
چنین معلوم میشود که اندروماخس ثانی مدت پانزده سال درباب تصرف درتریاق مذکور همیشه متفکر میبود تا آنکه بعد از
پانزده سال دیگر رایش بران قرار گرفت که گوشت افعی را بواسطهٔ تجربهٔ چند که درین مدت اورا درباب گوشت افعی حاصل
شده بود چنانچه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد با سی وسه دوای دیگر که عبارت ازقنه وهروج واسقوردیون وطین
مختوم ورب العوس وتخم رازیانه ونانخواه وورق ساذج هندی وصمغ عربی وحب بلسان وروغن بلسان وبیخ کبر وهوفاریقون
ومصطکی وسیسالیوس وکاذریوس وحرف بابلی وفودنج کوهی وفنجنگشت وهوفاتسطیداس وریوند وغاریقون وشیح جبلی
وسکبینج واقاقیا وکندر وافتیمون وفوه وعصارهٔ لحیة التیس وجند بیدستر وقفرالیهود وقنطوریون دقیق است اضافه باید کرد
ومجموع ادویهٔ مفرده هفتاد میشود بغیر ازاقراص ثلثه که عبارت ازقرص اسقیل وقرص اندروخورون وقرص افعی
است که اندروماخس ثانی آن را اضافه نموده وعمل وچون اندروماخس ثانی به نود سالگی رسیده فوت شد بعد ازو
بصد وپنجاه سال جالینوس ظاهر شد واوهرچند خواست که درتریاق فاروق تصرفی بزیادتی ویانقصان کند ازخوف
آنکه مبادا بعد ازتصرف دران آثار یکه الحال بران مترتب است مختل کرده نتوانست تصرف کرد اما مظهر منافع
اوجالینوس بود اگرچه قاضی صاعد اندلسی درطبقات الامم اظهار منافع آن را نیز نسبت باستاد جالینوس الیانوس
حکیم میکنند ومیگویند که درزمان الیانوس استاد جالینوس درمدینهٔ انطاکیهٔ روم طاعون حادث گشت وچون الیانوس
درانطاکیه بود بسی مردم را بتریاق فاروق ازشرآن طاعون خلاص نمود چه هرکه پیش ازمرض تریاق فاروق خورده بود مطلقا آسیبی
باوراه نیافت وآنها که بعد ازمرض خوردند بعضی خلاص شدند وبعضی چون مرض برایشان استیلا یافته بود هلاک شدند وچون
جالینوس درهشتاد وهفت سالگی وفات یافت بعدازو تا این زمان هیچ احدی رامجال تصرف درتریاق فاروق نبود باید دانست
که اندروماخس ثانی رادرباب ادخال گوشت افعی دربن تریاق سه تجربه حاصل شده بود که ازانجا بروی یقین شد که گوشت
افعی دردفع سموم نهایت قوت دارد چنانچه هیچ دوای دیگر درآن باب با وننمی تواند رسید یکی ازآن تجربات ثلثه آن
بود که برادراندروماخس ثانی مرد سیاح وسیار بود اتفاقا روزی درانثنای سیروسیاحت خواب بروغلبه کرد ودرپای

درختی بخواب رفت ناگاه افعی از سوراخی برآمده دست او را بگزید واو از هول هرچه تمامتر بیدار شده دانست که او را افعی گزیده غشی واضطراب عظیم عارض اوشد وباوجود آن حالت تشنگی بروی غلبه کرد نگاه کرد دید که نزدیك بآن درخت کوی است که قدری آب صاف دران جمع شده ازشدت تشنگی رفته قدری ازان آب نوشید بمجرد آب خوردن قلق واضطراب اوتسکین یافت وبحالت اصلی باز آمد چنانچه گویا هیچ ماری اورا نگزیده بود واز ان حال متعجب ماند با خود گفت ایا درین آب چه خاصیت بود که یک جرعه ازان دفع زهر این چنین ماری نمود بنا برین چوبی برداشت وآن آب را برهم زد دید که دو افعی باهم آویخته دران آب مرده اند واز شدت گرمای آفتاب مهرا شده اند چون ازانجا برگشت واین حکایت را به برادر خود اندروماخس نقل کرد اندروماخس متفطن شد که کوشت افعی مقاومت بسم خود میکند واورا از اعضای رئیسهٔ آدمی دور مینماید دویم از تجربات ثلاثه که اندروماخس را روی نمود آن بود که اندروماخس از برای جماعتی از مزارع خود هرروز طعامی بایك سبوی شراب میفرستاد که ایشان درکار رجلد باشند وبسیار کار کنند اتفاقا روزی چون آن مزارعان طعام خورده متوجه شراب شدند چون سبو را کشادند دیدند که افعی درمیان آن شراب افتاده مهرا شده بنا برین ایشان ازان شراب متنفر شده با یکدیگر گفتند که صلاح دران است که این شراب را باقدری از طعام ازبرای این مجنل ومیکه دربیرون قریه افتاده ومردم اورا از قریهٔ خود بیرون کرده اند بفرستیم تااو ازین عذاب خلاص شود پس آن شراب را با پارهٔ طعام پیش صاحب جذام گذاشتند واو بعد از تناول طعام ازان شراب بسیار بخورد وبعد از ساعتی اورا بیخودی وبیهوشی حاصل شد وچون بهوش آمد دید که تمامی پوست او از وی جدا شده وآنمقدار آب عفن از مسامات او بیرون آمده که فوق آن متصور نیست واز ان مرض بالکلیه خلاص یافت وچون این خبر باندروماخس رسید دانست که کوشت افعی در امثال این امراض نیز نفع تمام دارد وتجربهٔ سیوم که اندروماخس را روی نموده آن بود که پادشاه آن زمان غلامی داشت که بصفت غمازی موصوف بود واز جمیع مردم سعایت وغمازی میکرد وبواسطهٔ غمازی واعلام اخبار پیش آن پادشاه کمال تقرب بهم رسانیده بود چون بواسطهٔ غمز وسعایت او بمردم آزار بسیار میرسید ارکان بایکدیگر بر قتل او متفق شده اورا بر سم ضیافت بباغ برده مقدار دودرم افیون درشراب باو دادند چون ساعتی بر وبگذشت آن غلام بیهوش افتاد چنانچه همه حاضران را یقین شد که او مرده بنابرین باتفاق یکدیگر درآن خانه را مقفل ساخته متوجه ملازمت پادشاه شدند که اورا خبر کنند که غلام دوتائی صحبت بغجأة بمرد وهنوز ایشان اینمعنی را بعرض پادشاه نرسانیده بودند که نگاه بانان آنخانهٔ مقفل دیدند که افعی از باغ برآمده متوجه آن خانه است وچون افعی بآن خانه درآمد بعد از ساعتی از اندرون آواز غلام برآمد که فریاد میکرد که دروازه را بکشائید که مرا افعی گزیده بنابرین مردمان دویده دروازه شکستند آن غلام بیرون آمد وهیچ تشویشی نداشت وچون این خبر باندروماخس رسید دانست که قوت حرارت سم افعی با برودت افیون مقاومت نموده دل او را از تکابت اونگاه داشت وبرودت افیون بواسطهٔ تغلیظ خون سم افعی را از سرایت دراعضا مانع آمد القصه اندروماخس بعد ازمشاهدهٔ این سه امر در مقام تحقیق وتجربهٔ کوشت افعی شده بعد از تامل وتدبر مدت پانزده سال از کوشت افعی قرصی که الحال بقرص افعی اشتهار دارد ساخت بشرائطی که در کتب مسطور است ودرین باب می آید انشاء الله تعالی وداخل تریاق فاروق ساخت وآن ترکیب بآن قرص مرتبهٔ کمال یافت وفوائد ارجمند از وبظهور رسید تا اینجا نقل کلام صاحب تاریخ الحکما بود باضافهٔ بعض فوائد از کتب دیگر * وبعضی گفته اند که اندروماخس قدیم که مشهور باسقلینوس وازاعاظم حکمای

فلاسفه است و اول کسی است که تکلم کرد بعلم طب وحکمای دیگر همه منسوب باویند مثل افلاطن وارسطن وغیر اینها وآن ابتدا
کرده بترکیب این تریاق بعد ازان که گذشت برین بیست سال که مسافرت می کرد وتجربه می آموخت بحب الغار ومعرفت او
بتریاقیت حب الغار بدین وجه حاصل شد که درسفری پسری با او بود نشسته به پای دیواری بول میکرد پس بگزید انگشت
ابهام پای او را ماری وآن پسر رفت بسوی درخت غار وخورد از حب الغار مقداری پس سوال کردند روماخس ازان پسر که
چه چیز ترا برین داشت که بعد از گزیدن مار رفته از حب این درخت خوردي جواب داد که قبائل من استعمال میکنند این حب
را از برای دفع ضرر گزیدن مار وغیر آن ازهوام زهردار وپدر من آن را کوفته باهم وزن آن عسل سرشته بمردم میدهد از برای
دفع ضرر سموم مقدار چهار مثقال پس اندروماخس بمکان خود رجوع کرده اضافه نمود حب الغار را به جنطیانا بسبب نفع آن
از برای سموم ومرصافي وقسط تلخ وباقي ماند این مرکب بزهمین چهار جزو که تریاق اربعه باشد پس بعد ازمدتی شروع
شد باضافه نمودن برین چهار جزو انچه دور کردانند ضرر سموم را از قلب وحمایت کند آنرا از ضرر سموم وتفتیح سدها کند و
ادرار فضلات نماید واصلاح صدر کند وتقویت انچه در صدر است از اعضا نماید ومقابله کند اختلاف انواع سموم را مانند
سم افعی که حار است وسم عقرب که بارد است ومحافظت جسد کند از فساد وتعفن چون اسقوردیون که پاشیدن آن بر جسد میت
حفظ میکند آن را از فساد وتعفن وهمچنین است لحیة التیس وفلفل وآنکه بوده باشد در جوهر دو چیز یکه مقابل جوهر سم باشد
مانند قردمانا وسلیخه ودارچیني وآنکه اصلاح کرده شود بعض ازان ادویه به بعض دیگر مانند اسطوخودوس که مضر است بصدر
بغاریقون وطین مختوم که بطئ النفوذ است بدانیکه نفوذ بغر ماید آن را مانند سلیخه ودوای اکال حار مانند قلقطار بیارد
مانند افیون وانچه معدل چهار جزو اول باشد وبا انچه دفع ضرر آنها کند مانند زراوند از برای قسط پس زیاده کرد بران
چهار جزو * قلیدس طبیب فلفل سفید ودارچیني وسلیخهٔ سیاه وزعفران از برای آنکه دافع سموم اند وتفریق عفونات میکنند
وبسبب آنکه زعفران مفرح است ومنوم که بسبب تنویم نافع است از احماس بالم سم اوقلیدس این جمله را که چهار جزو اول
باشد وچهار جزو که خود بران اضافه نموده که مجموع هشت جزو است * تریاق صغیر نامیده که تریاق ثمانیه باشد ومستمر
بود این تریاق تا زمان فیلاغورس پس فیلاغورس زیاده کرد بر تریاق قلیدس عنصل وکرسنه وعسل را بدل شراب کرد بدلیل
آن که در شراب غذائیت است وبدن محتاج است در زمان استعمال سم بچیزیکه غذائیت داشته باشد اما عنصل پس بسبب
آنکه منع هوام میکند بمجرد گذاشتن در خانها تا چه رسد باشامیدن وضماد کردن بآن وکرسنه مفتح است ومستمر بود این تریاق
تا زمان اقراقیس طبیب پس زیاده کرد بران عسل را از برای دفع عفوصت وحدت وحفظ وتنقیه ودفع سمیت سموم باردة باآنکه
نمیباشد آنرا قوتی که دفع جمیع سموم میکند وتخطیه کرد کسی را که حذف عسل کرد. بجهت آنکه شراب بتنهائي مفسد ترکیب
است خصوص وقتیکه زیاده بر یک سال نهایت سه سال بران مرکب بگذرد پس کردانید عنصل وکرسنه را اقراص ومستمر ماند
این مرکب تا زمان فیثاغورس پس او اختیار هشت جزو اول که معمی به تریاق صغیر است نمود الا آنکه بدل کرد قسط را
بزرنب ومستمر ماند این مرکب تا آمد زمان زرنیوس پس او افزود بران ادویه ده جزو دیگر را مشک طرامشیع وسنبل الطیب
وناردین وفراسیون وفلفل سیاه ودارفلفل وقاقله اذخر ومقل ازرق وحرمل واسطوخودوس پس کردید هجده جزو اما مشک طرامشیع
پس بسبب آنکه ادرار مینماید ادرار قوي حتی آنکه اخراج جنین میکند وسنبل الطیب بسبب آنکه مفتح است واذخر
باآنکه نافع است از برای سموم تقویت معده می کند واسطوخودوس باآنکه دفع سمیت میکند مقوي عصب است ومستمر ماند

این مرکب تا آنکه آمد ماغنیس حمصي پس اوافزود بران هجده جزو بیست ودو جزو دیگر که قبل ذکر یافت پس کردید اجزای آن چهل جزو با دو قرص که اقراص اند روخورون واقراص اسقیل باشد الا آنکه کم کرد از اجزای تریاق بقدر انچه در اقراص است از عقاقیر واستمراریافت بودن آن برین حال تا آنکه آمد اند روماخس ثاني پس اوزیاده کرد بران اقراص افاعي وهي ود و دوای دیگر چنانچه ذکر یافت پس کردید اجزای آن هفتاد جزو سوای اقراص وشراب وعسل هفتاد وپنج جزو واستمراریافت میان مردم از غیر تغییر وتبدیل تا آنکه رسید این نسخه بجالینوس پس او تغییر داد آن را بحسب اوزان واوضاع چنانچه انشاء الله تع در بیان نسخ آن مذکور خواهد شد

* فصل در بیان ترکیب نمودن این تریاق ونگاهداشتن وزمانیکه بعد ازساختن آن میتوان استعمال نمود *

اول بباید دانست که واجب است بر کسیکه ترکیب تریاق فاروق وهمچنین کل ادویه خصوصا کبار آنها می کند مما رست وشناخت هریک از مفردات آن را در جمیع بلاد از اول روزیکه می روید تا روز بلوغ آن بلکه تا روز فساد آن بجهت آنکه عقاقیر معتبر می کردد اطوار آنها وبسیار دیده شده کسانی را که می شناختند کیاها را بکل آنها فقط پس هرگاه موسم کل آنها میرفت زائل میکردید معرفت ایشان مر آن دواها را وباید که اختیار کرده شود عقاقیر تازه جید مختار هریک را از مکانی مخصوص که مختار است درین ترکیب چون بري ونهري وبستاني وجبلي واز بلاد مخصوصهٔ بدانها چون مرمکي وجنطیانای رومي وریوند چیني وکل سرخ فارسي وسنبل هندي وناردین اقلیطي چنانچه در ذکر ادویه مفردهٔ تفاصیل مختار هریک از ادویه را ذکر کرده ایم وباید که نباشد ادویهٔ این ترکیب کهنه بوسیدهٔ فاسد شده وچون این معني معلوم شد پس بدانکه محتاج است اجزای این مرکب بسوی مزاجی محکم پس واجب است تدقیق نظر در تفریق میان دوائی که متحمل کوبیدن بسیار باشد مانند زنجبیل ومیان انچه متحمل کوبیدن بسیار نباشد مانند بزور بسبب لطافت آنها وهمچنین هریک از صموغ وکندر پس هریک از ادویه را موافق حال آن باید کوبید ونیز بدانکه آن اجزا یا اصول اند یا خشب یا بزور واوراق وازهار

* فائده بدانکه در ادویه مرکبه بعضی از ادویه میباشند که آنها بمنزلهٔ عمود واصلی اند از برای آن مرکب که اگر حذف کرده شوند باطل میکردد نفع وفائدهٔ آن مرکب * وعمود در اصل درین تریاق به نسخهٔ اندروماخس ثاني که بالفعل متداول است میان اطبا لحوم افاعي است ولهذا مسمی بتریاق الافاعي کشته واما پیش از اندروماخس ثاني عمود واصل دران حب الغار بوده چنانکه بیان کرده شد پس اگر در تریاق اندروماخس ثاني لحوم افاعي را حذف کنیم مطلقا ویا بدل کنیم بدوای دیکر ویا داخل کنیم دران دوائی که مفسد لحوم افاعي باشد چون عسل بلادر که مفسد هر لحم است وبسبب فساد لحوم افاعي که اصل وعمود است درین تریاق فاسد میکردد جمیع اجزای این ترکیب چه هرگاه یک جزو فاسد در اید در اجزای صالحه همه را فاسد میکردانند وباطل میکردد عمل وفائدهٔ آن وادویهٔ دیکر که اصل و عمود نیستند اگر حذف یا بدل کرده شوند ویا زیاده وکم کردانند آنها را ضرر بعمود واصل نمیرسد چنانکه مثلا اگر زیاده کنیم درین تریاق جوزبوا را هرآینه نیست جریمهٔ عظیم واگرچه اولی وانسب درین تریاق آن است که بهیچ نحو دران نه در عمود نه در سائر اجزا ونه در اوزان ادویه بزیادتي ونقصان نسخهٔ اندروماخس ثاني تصرف کرده نشود بلکه جمیع اجزای آن را بهمان وزن که نوشته مرتب نمایند بدون آنکه مجموع را بر همان نسبت زیاده کنند یا کم کنند چه شاید که این مزاج ترکیبي که بران فایض شده است تابع همین اجزا بعینه باین اوزان مخصوصه باشد چون خواص طلسمات بلکه در جمیع مرکبات کبار مذکورهٔ از قدمای حکما که اکثر آنها بوحی والهام ایشان را حاصل شده هیچ نحو در آنها تغیری باید که راه نیابد واگرچه

بما باشد که بعضی تصرفات بکند بعوی فائدهٔ ولیکن موقوف است بتجربهٔ صحیح وبقیاس مستقیم واما بدون تجربه آن را
استعمال نمی توان نمود وطریق کوبیدن آنها آن است که اجزا را ازهریك جدا جدا درهاونی که باطن آن کروی باشد وسرآن
تنك آن مقدار که همین دسته دران داخل تواند شد وسطح ته دسته باسطح باطن هاون مماس باشد بنحوی دوارا بکوبند که
از اجزاء سحوق درحین کوبیدن کود برنخیزد وبرنیاورند دوارا ازهاون تا کرد آن ساکن نشود پس بپزند دوا را
درمنخلی که ازمو بافته باشند ودواد روسط منخل باشد که اگر کردی ازان برخیزد بازدر منخل نشیند نه آنکه بیرون رود
وبه پیزند دوارا بحرکتی لطیف برروی نطعی ومعتبر نیست اوزان ادویه که محتاج اند بکوبیدن وبیختن مکر بعد ازکوفتن
وبیختن بما باشد که محتاج بکذاشتن دوا بعد ازکوبیدن در آفتاب باشند بسبب نم ورطوبتی که داشته باشد پس چون
خشك شود آن رانرم بکوبند وبپیزند بدستور مذکور وباید که محافظت جمیع این امور را بقدر امکان بکنند وچیزی ازانها
رامهمل ومعطل نکذارند واما هرکاه بوده باشند آن اجزا عصارات وروبوب وصموغ پس یا بس آنها راسه روز قبل ازترکیب
باید که نیم کوفته درشراب یاعسل مصفی یا انچه آنها دران حل شوند بخیسانند وروز چهارم که روز ترکیب است
بپالایند که خشب وچیزیکه مخلوط بانها باشد جدا کردد واما رطب آنها را درروز ترکیب حل کرده بپالایند قلقطار محرق را
درروز ترکیب باشراب سحق نمایند که محلول کردد واما اجزای مائع آن که عسل وشراب وروغن بلسان است
درپاتیل نقره یا طلا کرده یا مس تازه قلعی کرده برروی آتش ملایم کذارند درروز ترکیب تا مخلوط شوند پس آنهارا
ازپاتیل برآورده اجزاء سحوقه رادران پاتیل کنند وتحقیهٔ آن نمایند بادویهٔ محلوله وعسل مخلوط باشراب وروغن
بلسان درآفتاب وبمعواطی که ازچوب بید باشد وبروغن بلسان چرب کرده باشند برهم زنند تا مستحکم شود امانه
درنهایت استحکام وسطبری پس روی آن رابصوفی یامنديلی بپوشند وبزنند براین هرروز دوصد ضربه بعد ازآنکه در
آفتاب کذاشته باشند تاکرم شده باشد وبعضی کفته اند که هرچهار روز وجالینوس کفته که هرهفت روز یا چهل روز یاد و
ماه پس آن را نکاه دارند درظرفیکه قوتهای ادویه ساقط نشود ونکرد دخشك مانند سفال بی لعاب وظرف چوبی وفاسد
نکردانند آن رابسبب حرارت چون ظرف زجاجی وچینی وبهترین ظروف ازبراى نکاهداشتن آن ظرف طلا است
پس ظرف نقره پس زجاجی واکرظرف چینی یاکرهٔ سفال سبز لعابدار باشد باید که سرآن رابچیزی که ازبرک خرما یا
ازخیزران بافته باشند بپوشند وهرروز ماه یك روز سرآن رابکشایند تا تروبج نسیم بارد بآن برسد وحسن فوائد و
بسیاری منافع آن وقتی بظهور میرسد که صبر کنند براین تا اجزای ممتزج مزاج ثانوی پیدا کنند وفعل کنند دواها بعضی
دربعضی وهریك ازاجزا قوت خود را عطا کنند بدیکری وهریك ازاجزا تداخل کند دردیکری پس هرمعجونیکی عقاقیر
آن زیاده باشد محتاج است درپیدا شدن مزاج ثانوی دران بمدتی اکثر ازبرای فعل وانفعال وتداخل اجزاوشك نیست دران
که مزاج کرفتن اجزای این تریاق زیاده است برسائر مرکبات بسبب کثرت اجزاولهذا نهی کرده اند رومانحس ثانی ازاستعمال
آن پیش ازده سال وشش ماه وبعضی ازاطبا تجویز استعمال آن درسال چهارم کرده اند وبعضی کفته اند که سال پنجم استعمال
آن جائز نیست واما جالینوس ومتاخرین تااین زمان استقرا ریافته رای ایشان براینکه جائزاست استعمال آن بعد ازششماه و
بعض متاخرین کفته که آن رابعد ازشانزده ماه استعمال توان کرد شیخ الرئیس کفته که بعد ازچهار سال استعمال توان نمود
ومحمود بن الیاس کفته که قومی استعمال می کنند این تریاق رابعد ازکذشتن پنج سال ازترکیب آن وبهتر آن است که استعمال

گردهٔ شود بعد از دوازدهٔ سال بجهت آنکه افعال وقوتهای آن ظاهر میکردد وتمام میشود بعد از گذشتن این زمان ولیکن سزاوار آن است که استعمال کرده نشود پیش از گذشتن هفت سال برآن بدرالدین قلانسي گفته که ادراک تریاق فاروق چنانچه صاحب کامل الصناعه ذکر کرده اکثرش بعد از دوازده سال واقلش بعد از هفت سال است وبعضی بعد از پنج سال گفته واما اطبای زمان بعد از هفت ماه یا هشت ماه تجویز کرده اند وبدانکه گردانیده اند مزاج اخلاط اجزا را بعد از کوبیدن وحل کردن مانند هاضمه از برای غذا ونگاهداشتن آن درظرف مذکور مانند قوت ماسکهٔ اعضا مر غذا را در بواطن اعضا مدتی که فعل قوت مغیره دران تمام شود ویکردد مستعد از برای حصول صورت عضوی دران وترک دوادران ظرف مدتی جهت آن است که تداخل نمایند اجزا در یکدیکر وفعل نمایند ومنفعل کردند از یکدیکر وحاصل کردد آن را مزاجی دیکر غیر مزاج اجزا که بآن مزاج مستعد فیضان صورت نوعیهٔ ثانویه شود که ازان صوابت افعال وخواصیکه متوقع است بظهور رسد وبدانکه مزاج ثانوی این معجون تا سي سال بسیار کرم است مانند جوانان پس میکردد مانند کهل تا شصت سال پس می کردد قوت آن ضعیف مانند شیوخ ودرین حال مانند معاجین کبار است شیخ الرئیس گفته که از برای تریاق فاروق زمان طفولیت وترعرع وشباب وکهولت وشیخوخت وموت میباشد پس می کردد طفل بعد از شش ماه تا یک سال پس شروع میشود به ترعرع وتزاید پس میرسد باول سن وقوت بعد از ده سال در بلاد ان حاره وبعد از بیست سال در بلاد ان باردهٔ پس بانحطاط میرسد بعد از بیست سال یا بعد از چهل سال پس حکم تریاق فاروق ازان منسلخ می کردد یا بعد از شصت سال پس می کردد مانند یکی از معاجین کبار که درجهٔ قوت آن از تریاق فاروق پست است وواجب است که بیاشامد کسیکه آن را انضجی کزیده باشد از تازهٔ قوي آن ودرماثر مواضع جاثز است استعمال غیر تازهٔ قوي آن ومحمود بن الیاس شیرازي گفته که تریاق فاروق حدیث مانند شباب قوي است در افعال خود تا سي سال وبعد ازان جید است در افعال خود آن افعالیکه محتاج میباشیم بآنها تا شصت سال وکوتاهي در افعال آن را نمییابد درین مدت وبعد شصت سال ضعیف می کردد ونمی آید ازان افعالیکه مطلوب است ازان از دفع سموم ونهوش واکر عمل کند عملی ضعیف خواهد نمود ومی کردد مثل معاجین کبار ونفع میدهد از برای امراضی که نفع میدهد از برای آنها معاجین کبار وهرچند کهنه تر شود ضعیف تر می شود تا وقتیکه قریب بیک صد سال رسد وآن زمان هیچ افعال ازان نمی آید ومیکردد مثل میت واما حدیث قوي وی استعمال کرده می شود از برای نهش افاعي وحیات وکلب کلب وکزیدن هوام وخوردن سموم وادویهٔ قتاله بجهت آنکه مضرت حادث ازینها شدید است پس ازین جهت میباشد محتاج بدوای بسیار قوي درغایت قوت

## * فصل

در ذکر نسخ معتبرهٔ این تریاق * بدانکه نسخهٔ این تریاق که شیخ الرئیس در قرابادین قانون ذکر کرده ودر قرابادین مارستان عسکري شاپور که تالیف بعجمي است آورده که این نسخه را جالینوس از اندروماخس ثاني نقل کرده این است * صنعت آن اقراص اسقیل چهل وهشت مثقال اقراص افاعي بیست وچهار مثقال اقراص اندروخورون فلفل سیاه افیون جید از هریک مثل وزن اقراص افاعي یعني بیست وچهار مثقال دارچیني بیک نسخه دوازده مثقال وبنسخهٔ دیکر بیست وچهار مثقال غنچهٔ کل سرخ منزوع الاقماع دوازده مثقال تخم شلغم بري استوردیون یعني ثوم بري بیخ سوسن آسمانجوني یعني ایرسا غاریقون هش سفید انثی رب السوس روغن بلسان از هریک بوزن کل سرخ یعني دوازده مثقال مرصافي مکي وزعفران زنجبیل ریوند چیني بنطافلن فودنج کوهي فراسیون فطراسالیون اسطوخودوس قسط تلخ فلفل سفید دارفلفل ونقطا مائن یعني مشکطرا مشیع کند رفقاح اذخر صمغ البطم سلیخهٔ سیاه سنبل هندي جعده از هریک شش مثقال میعهٔ سائله تخم کرفس میسالیوس تخم ثالمقیس که آن را بعربي

حرف ابيض كوينك وبپارسي تخم سپند انسفيد نانخواه كاذريوس كافيطوس عصارهٔ هيوفاقسطيداس يعني عصارهٔ لحية الثيس
سنبل رومي ساذج هندي موجنطيانا بزرازيانج طين مختوم قلقطار محرق حماماوج تركي حب بلسان هموفاريقون فوصمغ عربي
قرد مانا انيسون اقاقيا ازهريك چهارمثقال دوقوبارزد قفرااليهود جاوشير قنطوريون دقيق زراوند طويل جند بيدستر
سكبينج ازهريك دومثقال وبروايتي بدل زراوند طويل زراوند مدحرج است اما جند بيدستر وسكبينج ازهريك بروايت ديكر
چهارمثقال است عسل مصفى ده رطل شراب عتيق ريحاني حاد دوقسط جمله ادويهٔ اين نسخهٔ شصت وچهارجزواست سواى
عسل وشراب سه جزو مركب كه سه قرص باشد وشصت ويك جزو مفرد وگفته شده كه اين نسخهٔ جالينوس است كه تصحيح كردهٔ
وحذف كرده از نسخهٔ اصلي اندروماخس ثاني نه جزو كه آن حب الغار ومقل ازرق وعود بلسان واشق وسورنجان وحرمل و
مصطكي وبيخ كبر وشيح ارمني است وظاهر است كه جائز نباشد حذف چيزى از انها وبعضى اطبا حذف سواى سورنجان راجائز
نداشته اند خصوص حب الغار چنانكه سابق معلوم شد كه آن اصل وعمود كل اجزاى اين ترياق است وسائر اجزا بر حب الغار كه
اصل وعمود است افزوده شده واما اين نه جزو پس وزن حب الغار شش مثقال ومصطكي وشيح ارمني ومقل ازرق وعود
بلسان ازهريك چهارمثقال واشق وبزرحرمل وبيخ كبر ازهريك دومثقال است واگر سورنجان داخل كنند وزن آن يك مثقال
اين است اجماع قول دراجزاى ترياق افاعي كه تلخيص كرده شد از قريب به پنجاه كتاب وشيخ الرئيس رحمه الله تعالى گفته كه
بهترين نسخهاى ترياق افاعي نسخهٔ اصلي اندروماخس ثاني است كه ذكر يافت وبسيارى از اطبا مثل جالينوس وغيرا وزيادتيها
وكميها بر نسخهٔ اندروماخس كرده اند نه ازبراى ضرورتى كه واجب كردانيده باشد ايشان را بران ونه ازبراى حاجتى قوي
كه محتاج ساخته باشد ايشان را بران امرو ليكن داعي شد ايشان را بران آنكه ذكر ونام ايشان بلند شود وازبراى آنكه باقي ماند
از ايشان اثرى در ترياق فاروق همچنانكه باقي ماند از اندروماخس ثاني پس گفته كه اعتقاد من آن است كه حركت نبايد داد
چيزى را كه بحسب تجربه منجح باشد بسبب آنكه شايد آن مزاج حادث ازان اوزان مقرره مقتضي خاصيتى باشد كه به تجربه
ازان يافته شده پس هركاه حركت داده شود ازوزنيكه آن وزن مقتضي مزاجى خاص بود كه تابع آن مزاج بود خاصيتى خاص
كه به تجربه ازان يافته شده هرآينه آن خاصيت خاص كه تابع آن اوزان است نخواهد ماند كما لا يخفى * اخلاط اين ترياق به نسخهٔ
ديكر كه شيخ رئيس در قانون ذكر كرده اقراص اسقيل چهل وهشت مثقال اقراص افاعي اقراص اندروخورون فلفل سياه دارفلفل
ازهريك بيست وچهار مثقال غنچهٔ گل سرخ خشك منزوع الاقماع اصل السوس بيخ سوسن آسمانگوني يعني ايرسا وتخم شلغم بري
واسقوروديون وانيون خالص جيد دارچيني غاريقون هش سفيد انثى ازهريك دوازده مثقال عود بلسان روغن بلسان ازهريك
ده مثقال فلفل سفيد ريوند چيني مرمكي صافي قسط تلخ زعفران سليخهٔ سياه فراسيون مشك طرامشيع سنبل الطيب فقاح اذخر فودنج
جبلي كندر ذكر جعده اسطوخودوس فطراسالیون وآن تخم كرفس كوهي ماقيدوني است صمغ البطم مصطكي رومي زنجبيل
دوخمسة الاوراق ازهريك شش مثقال تخم كرفس كافيطوس ميعهٔ مائله موحما ماناردين يعني سنبل رومي طين مختوم فو
گاذريوس ساذج هندي قلقطار محرق جنطيانا رومي انيسون عصارهٔ اوفاقسطيداس يعني عصارهٔ لحية الثيس بزرالرازيانج
حب بلسان اقاقيه صمغ عربي قرد مانا ميسالیوس حرف ابيض هيوفاريقون سكبينج نانخواه ازهريك چهارمثقال جند بيدستر
زراوند طويل دوقوقفرااليهود جاوشير قنطوريون دقيق بارزد يعني قنه ازهريك دومثقال ودر نسخهٔ ديكر وزن جند بيدستر
چهارمثقال است بدستوريكه ذكر يافت با عسل معجون سازند واين نسخه سواى عسل شصت وپنج جزو است سه قرص مركب

وشصت و دو جزو مفرد اخلاط این تریاق به نسخهٔ سوم که شیخ الرئیس در قانون ذکر کرده اقراص اسقیل بیست و هشت مثقال
اقراص افاعی اقراص اندروخورون فلفل سیاه افیون جید از هریک بیست و چهار مثقال ثوم بری تخم شلغم بری غنچهٔ گل سرخ
منزوع الاقماع ایرسا غاریقون هش سفید رب السوس روغن بلسان دارچینی از هریک دوازده مثقال مرمکی صافی فراسیون
زعفران دارفلفل زنجبیل پودنهٔ کوهی فطراسالیون فطنافلون و آن ذو خمسة الاوراق است راوند چینی قسط تلخ سفید
اسطوخودوس فلفل سفید مشکطرامشیع فقاح اذخر علك البطم لبان ذکر سلیخهٔ سیاه سنبل الطیب از هریک شش مثقال جنطیانا
ثالافسیس یعنی حرف ابیض لبنی و آن میعهٔ سائله است سیسالیوس سنبل اقلیطی که آن ناردین است نانخواه کمافیطوس کماذریوس
هیوفا فسطیداس ساذج هندی انیسون فومو تخم کرفس بزر الرازیانج طین بحیره که آن طین مختوم است قلقطار مشوی حماما
هوفاریقون وج ترکی حب بلسان اقاقیا صمغ عربی قردمانا از هریك چهار مثقال زوفرا قنه جاوشیر قفرالیهود سکبینج قنطوریون
دقیق زراوند مدحرج جند بیدستر از هریک دو مثقال و گاهی زیاده کرده میشود بر این نسخه ادویهٔ که در نسخهٔ عجمی
تالیف شاپور ثبت است و آن این است حبق نهری که آن را بفارسی پودنه لب جو گویند کثیرا عرطنیثا مصطکی رومی زراوند
طویل بزر البنج سفید از هریک دو مثقال و این نسخه هفتاد جزو است سوای عسل و وزن عسل ضعف ادویه است و میباشد
جمله انچه درین تریاق است یك هزار و چهار صد و سی و چهار مثقال بدانکه یك دوا از اصل نسخه متروک است و باید که
صموغ را نیم کوفته یك شب در شراب یا در طلای مطبوخ بخیسانند و زعفران را علیحده بسایند و علک و قنه را در روغن بلسان
بگدازند و قلقطار را تنها و همچنین سائر ادویه را نرم کوفته از غربال موئین تنك سوراخ با ابریشمی تافته بیخته و با عسل
مصفی مقوم در پاتیل طلا یا نقره یا مس تازه قلعی یا مسواط چوب بید بقوت تمام بسرشند و بکوبند تا خوب ممزوج و مختلط
گردد پس سرد کرده در ظرف طلا یا نقره یا چینی که اندرون آن را روغن بلسان مالیده باشند بردارند و باید که مقدار ثلث
ظرف خالی باشد و بعد از چهار سال بکار برند شربتی کامل از ان مقدار یک درهم با آب گرم و اگر بدستوریکه در صدر ذکر
یافت که هرچند روز یک مرتبه در آفتاب گذارند تا گرم شود و به مسواط قدری برهم زنند و بکوبند پس در ظرف مذکور
بشرائط مسطور نگاهدارند بهتر است

## * فصل در ذکر اقراص مستعمله در تریاق افاعی و جمله از منافع و خواص آنها *

* اقراص افاعی مستعمل درین تریاق بنسخهٔ شیخ الرئیس رحمه الله تع * صنعت آن باید که صید کنند افعی را در اواخر
فصل ربیع و زوآوردن تابستان موافق رای اطبا و اگر ربیع شتائی باشد یعنی در سردی و باد و بارش شبیه باشد به شتا
توقف باید کرد تا ملحق شدن قیظ یعنی گرمای تابستان و افعی قسمی از حیات است که سر آن عریض و بزرگ و بر هیأت
مثلث و قاعدهٔ آن در جانب گردن او می باشد و گردن آن بسیار باریك و دمش کوتاه گویا بریده شده که بفارسی کله دم
گویند و میباشد فحاحه و کشاشه از فحیح بفتح فا و سکون یای مثناة تحتانیه در میان دو حای مهمله اول از ایشان مکسور که
بمعنی آواز نفس افعی است و از کشیش بفتح کاف و سکون یای مثناة تحتانیه در میان دو شین معجمه اول از ایشان مکسور که
بمعنی آواز پوست اوست در وقت رفتار و هیچ قسمی دیگر از حیات این خواص ندارد و باید دانست که صلاحیت این قرص که
واقع میشود درین تریاق همه افاعی ندارند بلکه باید از برای این کار اختیار کرده شود افعی مادهٔ اشقر مائل بسرخی
که رنگ چشم او سرخ باشد و علامت ماده بودن افعی آنست که از برای نر آن دو نیش است از هر جانبی یك نیش از کنج دهان
یعنی ناب از هر طرف و ماده را زیاده از دو نیش است یعنی چهار از هر طرف دو و لازم است که اجتناب کرده شود از افعی مقرن

يعني شاخدار وارقم يعني ابلق ومرقش يعني دورنك والجه وصاحب خالها ووا جب است كه صيد كرده نشده باشد از زمين
شورة زار واز كنار رود خانه ها ونهرها ودرياها ونه از جائيكه درختان بسيار در آنجا باشند پس بدستيكه در آنها افعى بلوطية خبيثة
معطشه ميباشد يعني افعى كه خوردن گوشت آن عطش ميآورد كه هرچند آب خورده شود تسكين عطش او نميشود بلكه بايد
كه صيد كرده شود از مواضع دور از نم وتري وبايد كه افعى را كه صيد ميكنند از براى اين قرص نبوده باشد ضعيف الحركة ودر وقت
رفتار سر خود را بر زمين كشيده نرود بلكه بايد صيد كرد افعى قوي را كه در وقت رفتار سر فراشته برود ونيز واجب است كه چون
صيد كرده شود نگذارند كه بماند اگر ممكن باشد پس قطع كنند از هر دو جانب سر ودم آن مقدار چهار انگشت بيكضرب وهر دو
را يكجا جمع كنند پس اگر سيلان كند ازان خون بسيار روبوده باشد حركت آن دران حال قوي وبسيار وموت آن دير پس آن
مختار است واگر خون كمي از وى آيد وحركت آن بعد از قطع سر ودم قليل باشد وزود بميرد پس ردي وبد است ونيز از
علامات جودت آن آن است كه حركت آن سريع باشد ودليدن آن بطرف شخص ديدن بجرأت واقدام باشد وبوده باشد
مخرج ثفل آن وفرج آن نزد آخر دم آن وچنين افعى مختاري را بايد ستور مزبور ذبح يعني سر ودم آن را قطع نمودن بعد ازان بايد
كه برآورند پوست وتمام احشا خصوصا مرارة آن را كه سم قاتل است زيرا كه اگر بماند دران يا شكافته شود دران حال ميكرداند
تمام گوشت آن را سم قاتل پس بعد از برآوردن احشا ومرارة آن غسل دهند بآب ونمك غسلي باستقصا كه خوب پاك شود پس بپزند
آن را در آب آنمقدار كه از روى افعى بر گردد واگر قدرى نمك واند كى شبت دران آب باشد بهتر است پس بپزند آنمقدار كه مهرا
شود بحيثيتى كه آسان گردد جدا ساختن گوشت آن از استخوانها پس جدا كنند گوشت را از استخوان چنانچه هيچ مقدار از استخوان
دران گوشت نماند پس آن گوشت خالي از استخوان را درهاون سنگي كنند وبكوبند كه خوب نرم شود ووصيت كرده اند كساني
را كه متوجه طبخ وجدا ساختن گوشت استخوان وكوبيدن واقراص ساختن آن ميكرداند كه استنشاق بروغن بلسان نمايند وچرب
كنند دست وانگشتان رابدان حين توجه باين اعمال پس چون آنرا نيكو كوبيده باشند مخلوط كنند بآن كعك بنا بربعض نسخه هاى
مختلف ودر نسخهٔ اصل اند وروما خس ثاني كعك ديده نشده پس بسازند اقراص پهن نازك ودر سايه خشك نمايند وتجربة
كنند آن را در جاهاى كه محل تجربهٔ آن است وواجب است كه واقع نشود برين قرص آفتاب البته نه پيش از خشك شدن آن
ونه بعد بجهت آنكه آفتاب ميبرد قوت مخصوصهٔ گوشت افاعي را كه مقاوم سموم نهشيه وسموم مشروبه است اين بود
نسخهٔ شيخ الرئيس كه در قانون آورده وفائدهٔ اين قرص درين تريا ق اكبر كه تريا ق فاروق است آن است كه اخراج مينمايد سم
وفضول اعضاى داخليه واعضاى خارجيهٔ بدن را از داخل بسوى خارج ونيز دفع ميكند سم وفضول را بعرق واز ين جهت است كه هركاه
تناول كند از گوشت افعى انسانى كه در بدن او فضول بسيار باشد متولد ميشود در بدن او سپش بسيار واما آنكه بايد كه اختيار كرده
شود افعى ماده پس بسبب آن است كه سميت افعى ماده كمتر است از افعى نر چه مادهٔ هر حيوانى كه در افعال وقوتهاى مخصوصه
بآن حيوان اضعف تر از نر آن حيوان است واختيار كرده شده افعى اشقر يعني حنائي رنگ وبعضى گفته اند يعني مابين صفاهي
وسفيدي يا مائل بسرخي بسبب آنكه اين رنگ افعى معتدل ميباشد بخلاف افعى سياه كه قوي است سميت آن وبه اين سبب
شايستهٔ اين كار نيست وافعى سفيد ضعيف است وبواسطهٔ ضعيفي اين كار را نشايد وانكه ميبايد كه قوي الحركة باشد ودر وقت
رفتن سر بر زمين نكشد بسبب آن است كه افعى چنيني جوان وتندرست ميباشد چه علامت جواني افعى قوت وسرعت
حركت آن است ونشان تندرستي آن آنست كه در وقت رفتن سر خود را افراشته دارد وآنكه ميبايد كه از بيشها وكنار آبها

وزمین نمناک واماکن بسیار درخت دور باشد بسبب آنست که افعی چنین اماکن ضعیف وکم قوت میباشد وآنکه باید از زمین
شوره و بیابانهای کم آب نیز نباشد بسبب آن است که افعی این اماکن سمیت آنها قوی میباشد بلکه باید که صید کرده
شده باشد از کوهستان یا از زمین پاک خالص خالی از نم وتری وآبها و اشجار که قدری آب دران زمین باشد نه آنکه بیابانی
باشد که مطلق آب دران نباشد وآنکه میباید که در اوا خر فصل ربیع یا اوائل صیف صید آن کنند بجهت آن است که دران
فصل رطوبات فضلی که در رشتاد ریدن افعی جمع شده به تحلیل رفته وچیزی از ان در بدن ازنمانده که قوت آن را ضعیف
کرداند پس اگر پیش از انتهای ربیع صید کرده شود قوت آن گوشت بسبب بسیاری رطوبات فضلیه ضعیف میباشد واگر
بعد از تابستان صید کرده شود میباشد گوشت آن بسبب تحلیل گرمای تابستان مر قوتها آن را ضعیف در افعال مخصوصه
بآن وآنکه میباید در حالی که صید کردند بلا توقف سر ودم آن را قطع نمایند بجهت آن است که از راه اضطراب وخشم آلودگی
وحرکات بسیار که هنگام حبس مینمایند ضعیف وبیمار ورنجور میگردد وبعد آنکه میباید که سر ودنباله آن را بهم متصل سازند
وبربالای تختهٔ مسطحی بکنارند وباتیشهٔ نجاری که بسیار تند وتیز باشد بیکضرب سر ودنباله آن را جدا سازند بنحویکه مطلق
چیزی وصل نماند بدین قسم که تیشه نجاری را بر موضع قطع نهند ودستهٔ تیشه را بدست گیرند که الم پیش از قطع بافعی نرسد
که خشم آلود شود پس بمطراق بقوت تمام عقب سر تیشه را بکوبند که بیکدفعه سر ودنباله آن جدا گردد وباید که احتیاط
تمام نمایند که سر ودنباله آن بکسی نرسد که هلاک میکند آن را اگر کیسهٔ محاذی آن دارند که دران افتد بهتر است پس پوست از
وی بکشند وآنرا پاکیزه نمایند وطبخ دهند بدستوریکه ذکر شد واقراص سازند وبعضی گفته اند که بعد از انکه پوست آن را کشیدند
وشکمش را پاک نمودند وزهره اش را دور نمودند گوشتش را با خاکستر چوب تاک ونمک بشویند پس بآب شیرین نیک
بشویند ودر دیگ سنگی یا سفالی یا مس تازه قلعی کرده نموده وبعض گفته اند که قطعه قطعه باید نمود با آب خالص صافی آنمقدار
که آب بسیار نماند وکم هم نباشد که خام بماند ویا بسوزد وقدری نمک وچند شاخ شبت تازه با آتش ملایم بجوشانند تامهراشود و
واگر انگشت چوب بلوط باشد بهتر است پس دیگ را از آتش برگرفته سرآنرا بپوشند وبگذارند تاسرد شود انگاه افعی را از دیگ برآورده
گوشت آن را تمام از استخوانها جدا سازند وآب آن را خشک نمایند بنحویکه مطلق استخوان وآب ورطوبت دران نماند پس ربع
گوشت نان میده پاکیزه که خمیر آن رسیده باشد وترش نکشته بلکه قریب بفطیر باشد وبریان وخشک شده باشد کوفته وگوشت را
بان آمیخته درهاون سنگی خوب بکوبند که چون مرهم شود وگوشت ونان از هم ممتاز نشوند پس از همان مرق گوشت قدری
داخل کرده بسرشند ودست را بروغن بلسان چرب نموده اقراص سازند هر قرصی بوزن یک مثقال وبر پشت غربال پهن کرده در
سایه خشک نمایند واز غبار نگاهدارند وتا هنگام خشک شدن همیشه آن را صبح وشام رو بر وبگردانند وبعد از انکه خوب خشک شده
باشد ونم دران باقی نباشد در ظرف چینی یا زجاجی نگاهدارند ووقت حاجت استعمال نمایند ووجه آنکه در اقراص افاعی
نان مخلوط میکنند آن است که رطوبت آن را تجفیف کنند وگوشت را نگذارد که فاسد شود سید اسمعیل در ذخیره
گفته که می باید که پشت وشکم آن افعی صلب باشد چه صلابت نشان آن است که در وی رطوبت فضلیه کمتر است وآنکه باید
که مقدار چهار انگشت از سر ودنبال آن بیک ضرب انداخت آن است که تولد زهر از جانب سر آن میشود وتولد فضول از جانب
دنبال آن پس هر دو عضو را بیک ضرب دور باید کرد تا سمیت وفضول بجمیع بدن آن منتشر نگردد پس از قطع سر ودنباله باید
که گوشت افعی را جدا کرده احشا ومرارهٔ آن را برآورده بآب صافی واندک نمک بسیار بشویند پس بدستور با اندک نمک

که شور نکردد وخوش طعم شود وشاخی چند از شبت طبخ نمایند * واما شبت اندر پختن از بهر آن است که چون شبت تحلیل کننده است فضلهای بد که دران مانده است تحلیل نماید حکیم میرمحمد مؤمن کفته که اقراص افاعی کرم وخشك است در اول درجهٔ سوم وملطف ومبهی ومقوی حرارت غریزی وفاد زهر سموم قتاله واز برای بقایای جذام ودفع آن وتحلیل خلط محترق بطریق دفع بظاهر جلد نافع وقوتش تا دو سال باقی است وبعد از شش ماه استعمال باید نمود شیخ داؤد کفته که اقراص افاعی نافع است از برای سموم مطلقا واز برای اخلاط سوخته وبقایای جذام وسعفه وقوتش تا دو سال باقی است وبعد از دو ماه که از ساختن آن کذشته باشد استعمال نمایند * صنعت اقراص افاعی بنسخهٔ شیخ داؤد بکیرند افعی که برده باشد حرکت آن قوی وچهار دندان پیش داشته باشد از هر طرف دو عدد بعد از دخول آفتاب به برج حمل یا ببرج ثور لیکن در برج جوزا نشاید وبعد از صید آن بی فاصله قطع کنند سر ودنبالهٔ آن را از هر طرف مقدار چهار انکشت پیوسته پس پوست از تن آن جدا کنند واحشای آن را دور کرده نیکو بشویند پس بپزند آنرا با آب صافی واندک نمك وشبت وچون مهرا شود آنرا بعد از سرد شدن از آب برآورده استخوانهای آن را جدا کرده ربع وزن کوشت آرد میده داخل کرده در هاون سنکی بکوبند تا ممزوج شود وقرص سازند هر قرصی یک مثقال بعد ازانکه دست را بروغن بلسان چرب نموده باشند واکر روغن بلسان نباشد کفته که روغن زیتون نیز خوب است واما تا ممکن باشد غیر از روغن بلسان نباید که باشد وبعد از خشک شدن آن اقراص را در شیشه نکاه دارند وبعد از دو ماه که از ساختن آن کذشته باشد در وقت حاجت در تریاق فاروق بکار برند * اقراص اسقیل مستعمل در تریاق الافاعی یعنی تریاق فاروق در بحث اسقیل در بیان اقراص آن مذکور شد ازانجا طلب نمایند * فصل در بیان اقراص اندروخورون مستعمل در تریاق فاروق این اقراص می باشد نافع از برای کزیدن هوام وسموم مشروبه وادویهٔ قتاله وتنقیهٔ سم از اعضای رئیسه می کند وسودمند است جهت ضعف جکر واستسقا وتفتیح سدها ونسخ آن مختلف است وشیخ الرئیس در قانون سه نسخهٔ این تریاق را ذکر کرده ودر ذیل هر سه نسخه یك نسخهٔ ازین اقراص را آورده هریک با دیکری مغایرت دارد * صنعت آن بنسخهٔ اول پوست بیخ دارشیشعان اقحوان سفید فومصطکی قصب الذریره قسط تلخ عود بلسان اسارون حماما از هریک شش مثقال فقاح اذخر راوند چینی دارچینی سلیخهٔ سیاه از هریك بیست مثقال مرمکی صافی بیست وچهار مثقال سنبل الطیب ساذج هندی از هریك شانزده مثقال زعفران دوازده مثقال مجموع را کوفته بیخته با شراب ریحانی کهنه که طعم آن بشیرینی زند سرشته اقراص سازند ودر سایه خشک کرده در شیشهٔ یا در ظرف چینی نکاه دارند ودر وقت حاجت بکار برند * اقراص اندروخورون بنسخهٔ دوم که شیخ الرئیس در قانون ذکر کرده * صنعت آن عیدان دارشیشعان قصب الذریره قسط تلخ سفید اسارون عود بلسان حماما موفو مصطکی رومی اقحوان سفید از هریک هیجده مثقال زعفران سنبل الطیب ساذج هندی از هریک دوازده مثقال مرمکی صافی بیست وچهار مثقال مجموع را کوفته بیخته بشراب بسرشند وبدستوریکه در نسخهٔ قبل ذکر یافت اقراص سازند * اقراص اندرو خورون بنسخهٔ سوم که شیخ رئیس ذکر کرده * صنعت آن دارشیشعان سلیخه قصب الذریره فواسارون عود بلسان مصطکی رومی جعده از هریک شش مثقال فقاح اذخر زعفران از هریک دوازده مثقال حماما دارچینی مرمکی صافی از هریک بیست وچهار مثقال اقحوان سفید بیست مثقال سنبل هندی شانزده مثقال کوفته بیخته بشراب بسرشند وبدستوریکه ذکر شد اقراص سازند واین نسخهٔ جمهور است ونسخهٔ بیمارستان جند شاپور سلیخه اسارون مصطکی ومرمکی صافی واقحوان وسنبل الطیب وجعده داخل ندارد وباقی مساوی نسخهٔ سوم شیخ الرئیس است ونسخهٔ اختیار حنین جعده وسنبل هندی داخل ندارد وکفته که باید

دست را بروغن بلسان چرب کرده این اقراص سازند وصاحب کامل الصناعه ازهنین نسخهٔ ذکرکرده که معاوي است بانسخهٔ سوم شیخ الرئیس الا آنکه وزن جعده دران شش مثقال است وگفته که باشراب یا نبیذ عسلی یا جمهوری اقراص سازند ودیگری برین نسخهٔ سوم شیخ الرئیس مقل ازرق شش مثقال افزوده است وسنبل هندي وجعده داخل نکرده وگفته که باشراب ریحاني یا ماء العسل سرشته اقراص سازند ودرنسخهٔ دیگرازجملهٔ اجزای این قرص سوم که شیخ الرئیس ذکرکرده انچه وزن آن شش مثقال است هریک دوازده مثقال آورده وسنبل هندي وجعده داخل نداردوباقي معاوي نسخهٔ شیخ رئیس است وابن جزله درمنهاج الادویه این نسخه را ذکرکرده وازجملهٔ اجزائی که شیخ الرئیس آورده حماماوداچیني ومرمکي صافي وسنبل هندي وجعده داخل نداردوباقي معاوي نسخهٔ شیخ رئیس است وگفته که بمثلث سرشته اقراص سازند هرقرصی بوزن یك مثقال وبوقت قرص ساختن دست را بروغن بلسان جید چرب نموده اقراص سازند وخشک کرده درشیشهٔ نگاهدارند وقوتش تادوسال باقي میماند * فصل درذکرمنافع ومقادیرشربات این تریاق درهرعلت ومنفعت آن درهرمرض مرض * بدانکه تریاق الافاعي بزرگ ترین وافضل ترین ادویه اطباي یونان است ازراه بسیاری منافع خصوصا ازبرای سموم وگزیدن افاعي وسائراقسام حیات ذوات السموم وعقارب و زنبور وسگ دیوانه وسموم مشروبهٔ قتاله وبالجمله تریاق جمیع سموم وجانوران گزندهٔ سمي است خواه آشامیده شود ازان تایك مثقال وخواه قدری برموضع گزیدن آنها بمالند درحال دردراساکن کند ومنفعتی عظیم بخشد وازبرای جمیع هواهای سمي ووبا وطاعون وتفتیح سدها وتقویت ارواح واعضا ومنع عفونت اخلاط ودفع اخلاط متعفنه وتنقیهٔ فضول ورطوبات وجذب ازاعماق بدن وتحلیل فضول واصلاح مزاج بدن وتنویم وامراض بلغمیه وسوداویه ازحمیات بلغمیه وسوداویه ورياح خبیثه واسترخاولقوه وفالج وسکته وسبات وسدرورعشه وصداع وشقیقه ومالیخولیا ووسواس وفزع وجنون ودفع اخلاط از مینه ورئه وضیق النفس وربو وبهر وخناق سوداوي وبلغمي وسوء القنیه واستسقا ویرقان وخفقان وحبس نفث الدم وتقویت معده وشهوت طعام وباه ومحرک جمیع شهوات وتزکیهٔ حواس وصمم وتاریکي چشم ودرد مفاصل که ازبلغم وسودا باشد وازبرای جوع بقري وقولنج وتفتیح سدهای جگر وطحال وهیضه واسهال وشهوت کلبي ونافذ حمیات بلغمیه وسوداویه واوجاع کرده ومثانه ازهرسببیکه باشد وتفتیت سنك مثانه وقروح امعا واسهال الدم وصلابات باطني خصوصا صلابت کبد ومعده وطحال ودفع مواد آنها بادراروجذام وبرص وبهق وشجاع گردانیدن دل وتقویت آن وادراربول وحیض وعرق وشیرواخراج مشیمه و جنین وبالجمله نافع است ازبرای جمیع امراض الا آنکه ازبرای بعض امراض مشروط بشرط است وازبرای بعض بلاشرط چون آشامیدن آن باچیزهای مناسب هرمرض ومقدارمعین ودربعضی بعدازتنقیه بایارجات مانند ایارج ثیادریطوس وایارج لوغاذیا وتنقیهٔ مواد امراض مادیه بلغمیه وسوداویه باستعمال بطریق مشروب یاطلا یاسعوط یاقطوربتنهائي یاباچیزهای مناسب شیخ الرئیس گفته که اگراستعمال کنند این تریاق رادرحال صحت ضررنمیرساند بارسموم وبرابري نمیکند بآن آفات وایمن میشود ازامراض وبائیه وطاعون وحمیات وبائیه ونزلات مائیه واین افعال رابخاصیت وصورت تابعهٔ هرهرمزاج حادث ازامتزاج اجزایش می کند وبسبب آنکه مقوي روح وحرارت غریزي است پس طبیعت بآن استعانت می جوید بردفع مضادات بارده وحاره جامع اوراق گوید که محرورالمزاج دموي وصفراوي راوکسی که برمزاجش این دوخلط غالب باشد بسیارمضراست درحال صحت وبرای حفظ صحت خوردن آن بدون دفع ضررسمي مرضی مهلك مانند جذام وامثال آن وبعد رفع سم وعلت اگرحتیاج تبرید شود تبرید نمایند رفع غائله آن راچنانچه شخصی جوان برای حفظ صحت وتوانائي

شروع کرد بخوردن آن وچند روزی پیهم بخورد وآخر الامر تمام بدن او مجروح شد وهیچ تدبیری سود منذ نیفتاد وبهمان علت بمرد * واما مقادیر شربات آن پس بدانکه بسا باشد که محتاج شود کسیکه آن را افعی گزیده باشد باستعمال نیم مثقال از تازه قوی آن تا یک مثقال وبزعم بعضی شربت کامل ازان یکدرم است وبعضی گفته اند که شربت کامل ازان ازبرای سموم مقداریک بندقه است وبعضی گفته اند که شربت کامل ازان ازبرای گزیدن افعی ازیک مثقال تادو مثقال است باشراب یامثلث وازبرای دوای سمی چون افیون وفرفیون وذاریح وشوکران ازنیم مثقال تایک مثقال بایک اوقیه مرکبهٔ انکوری کهنه وازجهت گزیدن سگ دیوانه وامثال آن یک مثقال وزیاده ازان باخاکستر موطان نهوی وازجهت گزیدن عقرب نیم درم باشراب یا بانبیذ زبیب وازجهت گزیدن زنبور نیم مثقال باسرکه وضماد کردن ازان برموضع باسرکهٔ انکوری * امراض الراس المالیخولیا واختلاط عقل شرط استعمال آن درمالیخولیا واختلاط عقل آن است که بعدازتنقیه خورده شود ازان مقدار بندقه تانصف مثقال وگفته شده سزاوار آن است که آشامیده شود بعدازتنقیه تاچهل روز وسعوط کرده شود بان هرروز وطلا کرده شود ازان برسر ومعده ومراق ابوسهل مسیحی گفته که سزاوار آن است که درمالیخولیا عمدهٔ توجه طبیب بعد ازتنقیه بامر قلب باشد پس بدرستیکه تقویت قلب عظیم النفع است درامرفزع ووسواس سوداوی واین باشامیدن تریاق فاروق میشود باشرابی که خیسانیده باشند دران کاوزبان وبادرنجبویه سید اسمعیل گفته باید که تقویت صاحب مالیخولیای بارد نمود بعدازفصد واسهال سودا شیخ رئیس گفته هرگاه مالیخولیا حادث ازسوء مزاج بارد ساذج باشد کافی است درعلاج آن استعمال به تسخین قلب مفرحات حاره وتریاق فاروق بعض اطبا گفته هرگاه فراگرفته شود از تریاق اکبر مقداریکدانک وآشامیده شود باخمرعنبی که خیسانیده یاجوشانیده باشند دران کاوزبان وبادرنجبویه یا آشامیده شود باخمرعنبی که داخل کرده باشند دران شراب کاوزبان یاشراب بادرنجبویه یاشراب عنبی ممزوج بعرق کاوزبان وعرق بادرنجبویه درعلت مالیخولیابعد ازتنقیه بایارجات اصلاح مزاج قلب ودماغ میکند ونافع است آنرا * قطرب شیخ الرئیس رحمه الله تعالی گفته که تقویت قلب اصحاب قطرب باین تریاق وانچه جاری مجرای این باشد بعدازاستفراغ ماده وترطیب مزاج ازلوازم است ولیکن میباشیم محتاج به تسخین قلب ایشان بانچه مقوی قلب باشد چون تریاق فاروق ومفرحات حاره وترطیب بدن وتنویم ایشان باشیای باردهٔ رطبه ومخدره چون ماء الشعیر یا شراب خشخاش تازیاده نکرده احتراق به تسخین امثال این ادویه بسبب کثرت بیداری می فرمایند که تریاق فاروق نوکه زیاده برششماه تایک سال بران نگذشته باشد چون آن را تنویم قوی است بهتر است ازبرای ایشان ازمتوسط آن که اقوی است درحرارت وتنویمش ضعیف است روفس گفته که این تریاق انفع ادویه ازبرای اصحاب قطرب است پس اگر احداث بیداری زیاده نماید باید که گذاشته شود برسر ایشان پارچهٔ کتانی ترکرده بشیر دختران وروغن بنفشه تادرد ماغ ایشان تری حاصل شود * جنون واختلاط عقل ووسواس ونسیان وسکته ونیز این تریاق نافع است ازبرای جنون واختلاط عقل مقدار بندقه بعدازتنقیه بمثل ایارج لوغاذیا وایارج فیادریطوس شیخ الرئیس گفته که ازادویهٔ مرکبه نافعه ازبرای وسواس وجنون تریاق فاروق است ونیز نافع است ازبرای نسیان بلغمی طبری گفته که هرگاه زائل نشود نسیان بلغمی باشامیدن ایارج لوغاذیا وصائرتدابیر پس بیاشامان آن را اگر مزاجش برداشته باشد ووقت نیز مانع نباشد اندکی بعد ازاندکی تریاق فاروق وامرفرمائی صاحب آن را که اندکی ازین تریاق برحنک بمالد وبمکد این تریاق را نیز ونیز نافع است ازبرای سکته وقتیکه ممکن باشد فرو رفتن چیزی بگلوی صاحب سکته چون مقدار نیم مثقال آن را درماء العسل درگلوی وی ریزند محمد بن زکریا گفته که داده میشود

ازان براي صاحب سكته از نيم مثقال تا يک مثقال باآب مطبوخ سداب ابن نوح قمري وابن الياس وجرجيس واهرن ورازي وابن بطلان وابو سهل مسيحي گفته اند كه نافع است اصحاب سكته را ريختن بحلق ايشان باقمع بعد از فصد اگر واجب باشد بعد از حقنه واستعمال عطريات چند مرتبه هر مرتبه نيم درم تا نيم مثقال ويا يكدرم تا يك مثقال از تريا ق فاروق ويا مثرود يطوس محلول بماء العسل واكرماء العسل حاضر نباشد باب مطبوخ انيسون ومصطكي تنها ويا با زيرهٔ كرماني كه حل كرده باشند دران جلنجبين عسلي يا بي جلنجبين اگر حاضر نباشد باآب كرم قرشي گفته كه هركاه ممكن باشد صاحب سكته را بلع بياشامان اورا اندكي تريا ق فاروق يا تريا ق اربعهٔ محلول درماء العسل سمرقندي گفته كه از معالجات جيده ازبراى صاحب سكتهٔ بلغمي انجا زتريا ق كبير است يا مثرود يطوس يا مخلص اكبر در حلق صاحب سكته بقمع يا بغير قمع واگر اين تريا ق يافت نشود بدل هريک ازينها مطبوخ انيسون وزيرهٔ كرماني ومصطكي است كه حل كرده باشند دران جلنجبين عسلي وصافي كرده درحلق او ريزند شيخ رئيس گفته كه چون ممكن باشد بعد از استفراغ فرو رفتن چيزى بحلق صاحب سكته پس بايد كه بريزند دراومقدار بندقه از تريا ق اكبر يا مثرود يطوس يا سليخا يا انقرديا يا سنجرنبا وانچه شبيه باينها باشد * صرع ونيز اين نافع است ازبراى صرع هركاه آشاميده شود بعد از تنقيه بمثل ايارج ثيادريطوس وايارج جالينوس وغرغره كرده شود بمحلول آن در سكنجبين عنصلي وهمچنين آشاميدن آن با سكنجبين عنصلي ولازم است كه اولا بعد از تنقيه غرغره كرده شود بآن پس نوشيده شود از ان مقدار ربع مثقالي تا نصف مثقالي با سكنجبين عنصلي محلول باآب كرم وگفته شده كه بايد آشاميده شود اين تريا ق ازبراى صرع مقدار ترمسهٔ باب كرم حكيم مؤمن درقرابادين تحفة المومنين گفته كه مقدار شربتي ازان ازبراى صرع يك بندقه است تانصف مثقال كه تاچهل روز بخورند وصعوط كنند با ن نيز هر روز وظلا كنند بان نيز بر سر حكيم معصوم درقرابادين خود آورده كه بايد آشاميده شود ازين تريا ق ازبراى صرع مقدار نيم مثقال تا يک مثقال باآب مطبوخ سداب شيخ رئيس گفته كه ادويهٔ مركبه نافعه ازبراى صرع اين تريا ق است بولس گفته كه هركاه بوده باشد صرع بسيار قوي پس علاجش بعد از استفراغ بمعجون فلاج آشاميدن تريا ق اكبر است پس بشرطيكه نيست علتي مر آن را در نفع ازبراى اين علت خصوص ازبراى صرع بمشاركت قدمين وساقين وزحم وثديين بسبب مادهٔ بارده ويا ريح غليظ مرتفع ازان اعضا بسوى دماغ قرشي گفته كه بسا باشد كه صاحب صرع بعد از استفراغ محتاج باشد بسوى تبديل مزاج اگر باز مانده باشد سوى مزاج ردي باستعمال تريا ق فاروق ودركافي طب مزبور است كه نيست دوائي مثل تريا ق اكبر ازبراى صرع حادث از نيش زدن عقرب بر عصب * فالج واسترخا ونيز اين تريا ق نافع است ازبراى فالج چون آشاميده شود بعد از تنقيه به مثل ايارج فيقرايا اطريفل وصعوط كردن باين تريا ق باروغن شونيز بعد از تنقيه نافع است ازبراى فالج وچون خورده شود ازين تريا ق بعد از تنقيه از نيم مثقال تا بقدر بندقه چهل روز متوالي وصعوط كرده شود بآن هر روز وظلا كرده شود بر اعضاى مسترخيه وقفاى سر وقعرات نافع است ازبراى فالج واسترخا وگفته شده كه اين تريا ق عظيم النفع است ازبراى فالج واسترخا هركاه استعمال كرده شود بعد از تنقيه واستفراغ تمام بمثل ايارج لوغاذيا وايارج جالينوس وايارج ثيادريطوس ومزاوازآن است كه آشاميده شود اين تريا ق ازبراى فالج بامطبوخ رازيانه وتخم كرفس وانيسون وبسفايج باروغن حب الخروع ويا آنكه داده شود ازان هر روز از نيم درم تا يكدرم باماء الاصول شيخ الرئيس گفته كه تدريج كرده شود بر صاحب فالج باآشاميدن اين تريا ق از يكدانگ پس زياده

کنند اندک وزیاده نکنند ازیکدرم وکاهی مخلوط میکنند آن را باکنجد مقشر وشکر ونیز گفته که نیمت دوائی ازبرای اصحاب فالج واسترخا مانند این تریاق ابوسهل مسیحی گفته که هرگاه برسد زمان انحطاط فالج پس لازم است استعمال این تریاق باآبی که جوشانیده باشند دران قردمانا ونانخواه وتخم سداب ازبرای تبدیل مزاج ابن نوح قمری نقل کرده ازابی منصور که گفته سزاوار نیست استعمال مسهلات قویه درفالج تاچهار روز واگر مرض صعب باشد تاهفت روز بجهت آنکه مسهل قوی می افزاید درعلت بلکه باید استعمال کرده شود حقنهای حاده وبیاشا مانند اورا ادویهٔ ملطفهٔ خلط دائم مانند تریاق فاروق باآبیکه جوشانیده باشند دران شبت ونانخواه رانیهون وقردمانا وتخم سداب ومصطکی وبعد ازیکهفته بیاشا مانند اورا مسهلات میفرمایند که این قول خلاف قول جمهور اطبا است چه ایشان درفالج بلغمی پیش ازتنقیه بمسهلات منع کرده اند استعمال این تریاق راقرشی گفته میباید که استعمال کرده شود این تریاق بعد ازتنقیهٔ مادهٔ مرض بجهت آنکه قوی الحرارة است سیلان میدهد انچه رادربدن است ازمواد پس اگرنبوده باشد بدن پاک ازاخلاط خوف حرکت مواد میباشد بهمان سبب وچون مواد غیر منضجه وغیرقابل دفع حرکت کنند بالضرورة قبول کنند آن مواد را اعضای ضعیفه ودرین مرض اضعف اعضای اعصاب است پس لازم می آید زیاد علت ونیزنزد عدم نقای بدن این تریاق بسبب قوت حرارت تحلیل میدهد لطیف مادهٔ راوزیاده میکرددباقی غلظت پس نمیکند قبول نضج کما ینبغی واین قول مناقض قول ابی منصور است ومدلل وصحیح است ونیز قرشی گفته که لازم است طبیب راتعهد استعمال این تریاق بعد ازاستفراغ وتنقیهٔ مواد هرروز نیم درم تاآنکه مرض بکلی زائل شود واما اگر سبب فالج سوء مزاج بارد ساذج باشد یاخوردن ادویهٔ سمیهٔ باردهٔ پس مخدرهٔ پس علاج آن تعدیل مزاج واصلاح سمیت آن ادویه است بتمریخ بمروخات حارهٔ واستعمال این تریاق وارجیجانس گفته که نافع است این تریاق ازبرای استرخای بلغمی چون استعمال کرده شود بعد ازتنقیه باآب مطبوخ شبت ابن الیاس گفته که انچه نافع است فالج واسترخارا بنهایت وسرعت بعد ازتنقیه خوردن این تریاق است مقدار یک مثقال درشراب بادرنجبویه ده درم رازی گفته که دیدم درکناشی که مؤلف آن معلوم نبود علاجی ازبرای فالج که موجب زوال آن بسرعت است وآن این است که بیاشا مانند صاحب آنرا تریاق افاعی وبخورانند آن راغذا تاروز بلند شود پس بخورانند آن را فجل باعسل ونان نخورد تاعصر پس بخورد نان بازیره وشونیز وشکر بازیت که آن راثرید نموده باشند وبیاشا مانند بران نبیذ عسل وهفته این تدبیر نمایند زائل میکرددفالج آن وتمریخ باین تریاق بانفط سفید بعد ازتنقیه دراسترخای بلغمی ودرابتدا د راسترخای حادث ازبرودت ورطوبت ساذج نافع است آن را* لقوه واسترخای تشنجی ونیزاین تریاق نافع است ازبرای لقوهٔ استرخائی چنانچه نافع است ازبرای استرخای مفصل مذکورشد وبرای لقوه تشنجی چنانکه درتشنج ذکرکرده میشود * تمدد وکزاز بلغمی ونیزاین تریاق نافع است ازبرای تمدد وکزاز بلغمی ماسرجویه گفته که چون آشامیده شود این تریاق باآب کرم بقدرکنار صحرائی نافع است ازبرای تمدد بلغمی وسزاوار است که استعمال کرده شود درین علت بعد ازتنقیه بمثل ایارج لوغاذ یاوایارج ثیادریطوس * تشنج امتلائی بلغمی ونیزاین تریاق نافع است ازبرای تشنج امتلائی آشامیدن آن باطبیخ زوفا یاطبیخ انجدان یاطبیخی که ازاستنباط ماست * وصنعتش این است ایرسا باد آورد اصل الهوس زوفای خشک جنطیانا کل خطمی قنطوریون دقیق کاذریوس باد رنجبویه بیخ نبات قطن انجدان ازهریک دومثقال افتیمون اقریطی درکنان بسته هفت درم ادویه راسوای افتیمون درآب جوشانیده صافی نموده افتیمون رادران انداخته یک شب بگذارند وصبح کرده گیهه رابمالند وبفشارند

ودوزكنند ودران آب مطبوخ جلنجبين عملي ده مثقال حل كرده صافي نموده ترياق رافروبرند وازعقب آن اين مطبوخ را بنوشند واين ترياق نافع است اين علت را چون استعمال كرده شود بعد از تنقيهٔ بلغم بمثل ايارج فيقرا وايارج ثيادريطوس بعد از نضج تام ومعوط كنند باين ترياق محلول بروغن شونيزدرين علت وگفته شده كه چون اين ترياق راهرروزمقدار بندقه تانيم مثقال تا چهل روز بعد از تنقيه بخورند ومعوط نمايند بآن هرروز وطلا نمايند براعضاى متشنجه نافع است تشنج امتلائي بلغمي را *اختلاج ونيز اين ترياق نافع است از براى اختلاج چون آشاميده شود بعد از تنقيه بمثل ايارج لوغاذيا وايارج ثيادريطوس ومقدار خوراك آن از براى اين علت يك بندقه است وبايد كه آشاميده شود چند روز متوالى با آبيكه جوشانيده باشند دران زيرهٔ كرماني وانيسون *خدر امتلائي ولسع حيوانات سميه باردهٔ وشرب ادويه باردهٔ مخدرهٔ ونيز اين ترياق نافع است از براى خدر امتلائي آشاميدن آن ومعوط كردن بآن وطلا نمودن براعضاى مخدورهٔ مولانا نفيس كرماني گفته كه اين ترياق نافع است از براى خدر حادث از سموم باردهٔ واز لسع عقرب احقر گويد كه اين ترياق عام النفع است بالخاصية از براى خدر حادث از جميع سموم اعم از انكه بوده باشد باردهٔ مانند افيون وبزرالبنج سياه ويا بوده باشند حار چون بيش واز جميع نهوش اعم از انكه سم آنها بارد باشد چون عقرب يا حار باشد چون افعى *رعشه ونيز اين ترياق نافع است از براى رعشه هركاه استعمال كرده شود بعد از تنقيه بمثل ايارج لوغاذيا وايارج ثياد ريطوس وطريق استعمال اين ترياق در رعشه آن است كه اول مرتبه نطول كنند اطراف صاحب رعشه را بآب كرم پس بياشامانند او را اين ترياق مقدار بندقه باماء الاصول ابن الياس گفته كه اين ترياق نافع است از براى رعشهٔ حادث از گزيدن حيوانات سمي چون بياشامانند باشراب بادرنجبويه وغذا نخود آب باشد حكيم ميرمحمد مؤمن گفته كه مقدار شربتش تامي سال در قداوي سموم از يك بندقه تا يك مثقال است واز هي سال تا شصت سال از يك مثقال تا سه مثقال است بحسب ضعف وقوت سموم وگفته مادامي كه از سي سال نگذشته باشد در امراض استعمال نبايد كرد واگر استعمال كنند از اقل مقدار شربتش تجاوز نكنند واز جهت نافض در تپهاى باردهٔ مقدار دودانك است تانيم مثقال بآب كرم واز براى سعال مزمن وامراض واوجاع صدر وجنب از بادهاى غليظ ومواد باردهٔ مقدار دودانك باماء العسل يا با جلاب سكري اگر نبوده باشد تپ وبجهت جذام وبرص واختلاط عقل وفالج ولقوه وتشنج واختلاج وصرع ودفع هموم ووساوس سوداوي بعد از تنقه مقدار بندقه تانيم مثقال دهند تا چهل روز هرروز بآن معوط نمايند وطلا كنند وبجهت اختناق رحم واخراج جنين ميت يك باقلاء ازان مطبوخ سداب ومشكطرا مشبع و امثال آن وجلاب داده شود واز جهت نفث الدم تا چهار دانك بار وغن كاو وآب وبراى تفتيت حصاة كليه ومثانه تا چهار دانك با طبيخ كوفس ودرازرام باطني وعسر البول تانيم مثقال با سكنجبين عنصلي وبجهت تحسين لون بقدر باقلائي در طبيخ افسنتين واز جهت كوم امعا تانيم مثقال باعسل بدهند شفائي گفته كه از جهت گزيدن مار وافعى وسگ ديوانه ورتيلا يك مثقال در شراب واز براى ناقص حميات بلغمي وسوداوي مقدار يك ترمسه بآب كرم يا شراب ودر قولنج ونفخ معدهٔ ومغص ريحي وسقوط شهوت طعام وربو وبرص وانقطاع صورت مقدار يك ترمسه باماء العسل وشراب ودرصرع وصداع وشقيقه يك ترمسه در آب كرم وخداوند هيضه رادودانك در شراب سيب شيرين ودر جميع امراض اقلى شربتش يك تعوج است واكثرش يك مثقال وحكيم محمد تقي در ميزان الطبائع گفته كه از براى مار گزيدهٔ يك مثقال با چهار اوقيهٔ شراب وكسى را كه سگ ديوانه گزيده باشد يك مثقال ازان با يكدرم هرطان نهري محرق در يك اوقيه شراب واز براى خداوندان سعال بلغمي ودرد سينه ودرد پهلو يك ترمسه در سه اوقيه شراب واز براى خداوندان نافض در تپ كه كرم نمى شوند يكدرم ازان را آب كرم دهند وحكيم معصوم گفته

که صاحب صرع وسکته وفالج ولقوه را نیم درم تا یکدرم باماء الاصول ومجذوم ومبروص وخذ اونك داء الحیه وداء الثعلب را
مقدار دو دانك تا یکدرم باماء الجبن وبجهت حب القرع وحیات یکدانک تا نیم درم با آب مطبوخ قیصوم وصاحب هیضه
را یکدانك با آب سیب شیرین یارب سیب شیرین ومستسقي را دو دانك در شراب بزور وصاحب درد معده را
دو دانک باشراب صوف ویا شراب افسنتین ودر قولنج وسدهٔ طحال وکبد مقدار دو دانک با ماء الجزور ودر نقرس واوجاع مفاصل بارده
از نیم درم تا یکدرم با طبیخ سورنجان ودر گزیدن ماروافعی وعقرب ورتیلا وسك دیوانه وجمیع حشرات از دانکي تا یك مثقال
با شراب وزنبور گزیده را نیم دانك با سرکه بدهند وقدري بوان موضع بمالند وکسیکه ذراریح خورده باشد یک مثقال باشراب
واز براي رفع ضرر ادویهٔ قتاله چون افیون وشوکران یکدانك تا نیم مثقال با شراب واز برای سرفه وزکام ودرد سینه وضیق النفس
که مزمن شده باشد مقدار دو دانک در ماء العسل با سرکهٔ عنصلي شیخ داود گفته که از برای سعال مزمن وامراض صدر مقدار
با قلائي در طبیخ عناب وسپستان واصل السوس بیاشامند واز برای نافض ودائر وسرماوقي در ابتداي ورهٔ تب مقدار یک ترمسه
ازان با آب یا شراب که اقل مقدار آن شراب سه اوقیه باشد واکثرش چهار اوقیه ونیم واز برای حمیات مقدار با قلائي با طبیخ
حلبه وماء الزبیق دهند ووقت استعمال اصحاب حمیات مزمن این تریاق را بعد از نضج است واز برای قولنج ونفخ معده ومغص
آشامیده میشود ازان مقدار یك ترمسه باماء العسل یاجلاب سکري وبعضي گفته اند که بجهت نفخ معده وامعا مقدار دو دانك با آب
مطبوخ زیره واز براي سقوط شهوت مقدار یك ترمسه است در آب یا شراب که اقلش سه اوقیه واکثرش چهار اوقیه ونیم باشد
واز برای یرقان شدید وسدهٔ طحال مقدار ترمسهٔ در طبیخ اسارون واز برای استسقا وامثال آن از امراض کبد پیش از طعام مقدار
ترمسهٔ ازان فرو برند ویا با مقدار یك اوقیه ونیم سرکهٔ ممزوج با آب بیاشامند وبعضي گفته اند که از برای استسقا مقدار فندقي
با سرکه ممزوج با آب واز برای نفث الدم وقتیکه مرض قریب العهد باشد مقدار یك مثقال در سرکه ممزوج با آب واگر مرض
کهنه باشد مقدار یك مثقال در طبیخ سمقوطون صبح وشام وسمقوطون نوعي از حي العالم است وبعضي گفته اند که سومقوطون
بقاف راسن است وسومقوطون بغا نوعي از فودنج است واز برای انقطاع صوت مقدار با قلائي در ماء العسل یا آب عنب الثعلب
یا نکاه دارند آن را در زیر زبان وبجهت صرع باید که اولا غرغره کرده شود بآن پس آشامیده شود ازان مقدار ربع مثقالي تا نیم
مثقال در آب کرم وسکنجبین عنصلي وهمچنین در صداع وشقیقه واما از برای قروح امعا واسهال تا نصف مثقالي با آب سماق واز برای
تفتیت حصاة وحرقت بول مقدار با قلائي در طبیخ کرفس ودر جوع کلبي مقدار بندقه با شراب ممزوج با آب واز برای ادرار واسقاط
جنین مقدار ترمسه در طبیخ مشك طرامشیع یادر طبیخ سداب یادر طبیخ ابهل واز برای عسر النفس تا نیم مثقال با سکنجبین عنصلي
واز براي امراض طحال وصلابت آن مقدار با قلائي با سکنجبین عنصلي واز براي کرم امعا تا ثلث مثقالي با عسل وهمچنین
از برای هر مرض باردي وبالجمله این تریاق کرم وخشك است وبنابرین نافع است از برای هر مزمنی که نبوده باشد محض از حرارت
ویبوست لیکن باید که فراگرفته شود در امراضي که شدیدة البرودة باشد با مطبوخهاي کرم ویا با ماء العسل ودر غیر امراض
شدیدة البرودة با آب خالص ویاري دهند آن را بادوای مخصوص بآن مرض خواه مطبوخ باشد خواه غیر مطبوخ وتجاوز نکنند حافظ
صحت در استعمال آن از مقدار یك مثقال وآن هم وقتیکه بوده باشد حافظ صحت در سن شیخوخت محمد بن زکریا گفته که مقدار شربتي
ازین تریاق در گزیدن افعی وحیات وکلب کلب یك مثقال است ودر گزیدن عقرب نیم درم ودر گزیدن زنبور یکدانك ونیم با سرکه
ودر خوردن سوم از نیم مثقال تا دو مثقال وکسیکه درد سینه داشته باشد وسعال مزمن ودرد معده وامعا واحشا وشهوت کلبي ونافض

بی تپ ذود انك ودرصرع وسكته ولقوه نیم مثقال تا یك مثقال با آب مطبوخ سداب ودرقولنج نیم درم ودراستسقا یك مثقال ودراسهال وقروح امعا نیمدرم باآب سماق ودرضیق النفس یکدانك ونیم باسکنجبین عنصلی ودرجذام یك مثقال با مطبوخ کاوزبان وافتیمون ودرحصاة کلیه ومثانه نیم مثقال با آب مطبوخ کرفس ودرهیضه یکدانك ونیم با شراب ودرضعف شهوت طعام وشهوت کلبی یك مثقال با شراب ودراحتباس طمث یك مثقال با مطبوخ مشکطرا مشیع وگفته که این تریاق تندرستی را برمردم نگاه میدارد چون درهرماهی یکدرم ازوی بکاربرند وشربتی ازین تریاق یکدرم یابیشتر یا کمتر بقدر قوت علت وقوت علیل است میفرمایند که باید دانست که اگرچه مقدارشربات ازبرای تریاق افاعی یعنی تریاق اکبر معروف به تریاق فاروق وادویهٔ مناسبهٔ با آن ذکر کرده اند اما طبیب چون خواهد که این معجون زاکمی بدهد باید احتیاط فصل وبلد وسن وعادت وسحنه ومزاج اصلی ومزاج عارضی وعلت وکمیت وکیفیت هرمرض مرض را ومریض را ملاحظه نموده پس بقدرحال مقداریکه مناسب حال آن مرض ومریض باشد اختیارکنند که اول شربت آن یك طسوج است کمتر نباشد وازاکثرمقدارشربتی ازان که بقول اشهریك مثقال است ونزد بعضی دومثقال زیاده نباشد ودرچیزیکه موافق حال مرض ومریض باشد داخل ساخته بدهد * فائده * بدانکه شیخ الرئیس درادویهٔ قلبیه گفته که بترياق فاروق یعنی تریاق الافاعی هیچ ترکیبی درنفع نمی رسد سوای مثرودیطوس که قریب است آن درملایمت بمزاج انسانی وتقویت آن وتقویت دل وازالهٔ توحش ومقاومت بجمیع سموم وعقلای اهل نظرکه هدایت یافته اند بتالیف این دوا بامر الهی وعنایت او سبحانه امری است که وحی یاشبیه بوحی باشد ومنافع وخواص آن ازصورت ثانوی آن است که تابع مزاج ترکیبی صناعی است نه بسبب اجزا وبسائط آن چه اگربسبب اجزا وبسائط آن بودی بایستی که تازهٔ آن ازکهنه انفع بودی وحال آنکه برعکس است چه نفع تازهٔ آن اندك است ونفع کلی درمخمر رسیدهٔ آن است وتخمیر آن نزد متاخرین بعد ازده سال است ونزد جالینوس بعد ازپنجسال واین تفاوت ظاهرا بحسب تفاوت بلدان باشد درسردی وگرمی وتری وخشکی وبعضی گفته که بعد ازشش ماه نفعی که ازان منظوراست ظاهرمیکردد واما کمال قوت آن بعد ازده سال است یا دوازده سال یا پنجسال یا سی سال تاچهل سال وبعد ازچهل سال تا شصت سال وقت وقوف قوت آن است وبعد ازشصت سال ضعیف میکردد وکسیکه این معجون راترکیب کرده هرکزدرکمان اونبوده که این قسم منافع برین ترکیب بعد ازامتزاج مترتب خواهد کردید و چون بالهام وحی ساخته شده بعد ازتجربه ازان نفعی که مامول ومتوقع نه بودظاهرکردید

* فصل دربیان مزاج این تریاق

* بعضی اطبارا اعتقاد آن است که درتریاق فاروق یعنی تریاق افاعی ومثرودیطوس حرارت زیاده ازحد اعتدال است ودر استعمال نصف مثقال ازان توقف دارند ودراستعمال چهارمثقال جوارش کمونی وفلافلی توقف نمی نمایند واین اعتقاد غلط است بجهت آنکه اجزای باردهٔ درتریاق افاعی یعنی تریاق فاروق می باشد چون افیون واقاقیا وعصارهٔ لحیة التیس که بعد از امتزاج وکمروانکسار میشکند قوت حرارت بسائط آن رازمیکردد مزاج درحرارت کمتر ازحرارت بسائط آن وانچه ظاهر می کرددآن است که مزاج ثانوی آن دریك درجه ونیم قریب باواخردرجهٔ دوم باشد درحرارت ومثرودیطوس درحرارت مزاج اندکی کمتر است ازحرارت مزاج تریاق فاروق وآنکه تریاق فاروق اندکی ازمثرودیطوس اقوی است درافعال واثار شریفه نیست بسبب شدت حرارت بلکه بسبب خاصیت فایضه برآن ازمبدأ فیاض است ونفعی که ازین تریاق صادرمیشود بدرجهٔ اعلی اسبق وقریب است بآن درنفع مثرودیطوس وترکیبی دیکر ازتراکیب اطبای یونان باین دومرکب نمی رسد واکرانسان معتدل المزاج

در اوقات وازمان معتدله یا باردهٔ مقداری معتدل ازین معجون استعمال کند بشرط آنکه بمرحد تواتر واکثار نرسانند البته در تقویت قلب آن منفعت عظیم بخشد ومستعمل آن محفوظ می ماند ازعفونات وبائي وحرکات ردیهٔ اخلاط وهیچ یک ازسموم رادروی اثری چندان نخواهد بود وقوت تمام خواهد یافت وعمرش درازخواهد شد کسیکه مزاجش حار باشد ویا درفصول وبلدان حاره باشد تجویزاستعمال آن ازبرای او درحفظ صحت نشده وهمچنین جمیع معاجین وجوارشات حاره وبعد ازین تریاق ومثرودیطوس درنفع دواء المسک مراست که موافق است ازبرای اصحاب امزجهٔ معتدله ودواء المسک حلوکه موافق است درامزجهٔ باردهٔ ودواء المسک درتفریح قلب ازین تریاق کمترنیست وشاید درتقویت دماغ نیزازان کمترنباشد وهمچنین درتقویت تمام اعضا ومقاومت باجمیع سموم نمی کند بلکه مقاومت میکند باسمومیکه جاري مجرای بیش باشند وفائدهٔ وی در نهوش ولدوغ حیوانات سمیه کمتراست ازفائدهٔ تریاق درسموم وبعد ازدواء المسک درنفع درمفرح کبیراند و بعد ازان معجون نجاح * فائدهٔ دیگرآنکه این تریاق را بحسب بسائط آن آثار وقوتها است وبحسب صورتیکه بران فائض شده ازتخمیر آن مدتی که حاصل شده دران مزاجي ثانوي صناعي آثار وقوتهای چند که شاید جملهٔ آن آثار وقوتهای اقوی وافضل باشند ازقوتهای هریک ازبسائط آن ونباید ملتفت شد بقول اطباکه تریاق فاروق نفع میدهد ازبرای فلان مرض بسبب سنبل وازبرای فلان مرض بسبب مر بلکه نافع است بسبب آنها لیکن عمدهٔ واصل صورت آن است واتفاق است بدانکه صورت آن جلیل است درمنفعت وعظیم است درخاصیت وممکن نیست ما راکه اشاره کنیم بسوی آن وبسوي مناسبت

---

آن مرافعال آن را اشارهٔ روشن که بچه سبب این منافع واثارازان صادرمیکردد * فصل دربیان امتحان این تریاق وفرق میان طري وقوي وعتیق وضعیف وجید وردي وصحیح وغیرصحیح آن * بدانکه ازجملهٔ امتحانات این تریاق یکی آن است که بیاشامانند انساني را مسهل قوي بمنزلهٔ سقمونیا وشحم حنظل وصبرکنند تاآن مسهل شروع بعمل کند پس بیاشانند اورا ازین تریاق پس اکرحبس کرد عمل اسهال آنرا تازهٔ وقوی وجید وصحیح است والا فلا ومقداریکه ازبرای تجربه وامتحان داده میشود وزن نیم درهم است حنین کفته که دلیل برآنکه تریاق فاروق حدیث قوي جید صحیح است حبس دواي مسهل است یعني هرکاه دواي مسهل نوشیده باشند ونیست خاصیت این تریاق آنکه حبس اسهال کند ولیکن حبس اسهال دواي مسهل میکند بسبب آنکه ضعیف میکردانند قوت داوی مسهل رابجهت آنکه ادویهٔ مسهله راقوت سمیت میباشد واین تریاق باطل میکند قوت آنها را شیخ داود انطاکي کفته که امتحان کرده میشود این تریاق درکسیکه مقي قوي مثل جوزالقیء خورده باشد پس اکردراول عمل این تریاق باو خورانیدند وقطع عمل آن مقیء نمود صحیح است والا فلا وبعضي اطبا کفته که همچنین است درقطع انزال یعني کسیکه جماع کند چون زمان انزال قریب شود بنوشد ازین تریاق پس اکرمنع انزال نمود صحیح است والا فلا ونیز ازامتحانات آن آنست که افعی رایر حیواني مسلط سازند که بکزدآن را پس بخورانند آن راسه مثقال ازین تریاق پس اکرقطع اثرسم ازان کرد وآن حیوان زنده ماند صحیح است والا فلا ونیز ازامتحانات آن آنست که خون بسته رابکدازد ونیز ازامتحانات آن امتحاني است که جالینوس ذکرکرده وآن این است که صیدکنند خروس بري راکه مزاج آن احروایبس است ازخروس اهلي ومسلط سازند جانوری سمي کزنده رابران پس بخورانند نیم درم این تریاق پس اکرزنده ماند آن تریاق جید است والا فلا حنین کفته که دلیل برانکه اختیارکرده شده ازبرای تجربه خروس بري که احروایبس است وتجربه کرده نمیشود درخروس اهلی آن است که خروس اهلی کوشت آن نرم وسخیف است وبعدازکزیدن شایستهٔ آن نمی ماند زمانی که تجربهٔ صحیح کردد

بلکه میکند زد سم ازان بزودي ومیزمد بسوی اعضای شریفهٔ آن واما خروس بري که طبع آن ایبس است وگوشت آن صلب پس جاري نمیگردد دران سم بزودي ونیز از امتحانات این تریاق آن است که بخورانند آن را بکسی که چیزی از سموم خورده باشد پس اگر دفع مضرت سم از وکرد وآن شخص زنده ماند جید است وصحیح والا فلا شیخ رئیس گفته که گمان من آنست که باید که امتحان کرده شود بر کسیکه افیون وشوکران ومانند آن خورده باشد واما اگر بیش وامثال آن خورده باشد پس منفعت این تریاق ازبرای او قلیل است وهمین است که تدافع موت کند بمهلت وافي ومیفرمایند که ظن من آن است که دواء المسك انفع از جمیع تریاقات باشد ازبرای کسیکه بیش خورده باشد ومیفرمایند که انفع جمیع فادزهرات ازبرای بیش خورده وازبرای دفع مضرت آن جدواراست واز امتحاناتي که ذکر شده ازبرای علم بحدیث قوي این تریاق از قدیم ضعیف وکامل التراکیب آن آنست که قدری ازان را درکلوی ماری اندازند پس اگر آن مار مرد آن تریاق حدیث قوي جید کامل التراکیب است والا فلا ونیز از امتحانات آن آنست که کمی را که مار وافعی وکلب کلب وعقرب ورتیلا وامثال اینها گزیده باشد بخورانند باو مقداری ازین تریاق که مقرر است ازبرای دفع مضار هریك ازینها پس اگر دفع مضرت آنها از بدن کرد وآن شخص خلاصی یافت خوب است و الافلا وبعض اطبا گفته که باید که امتحان کرده شود دراموراض مزمنه که بدوای دیگر علاج پذیر نباشد چون شهوت کلبي وسعال مزمن ودرد معده وامثال این هامقداریکه مناسب حال آن شخص وآن مرض باشد باچیزیکه مقرراست که استعمال آن باآن چیزدران مرض کرده شود پس اگر او مریض ازان مرض شفا یافت خوب است والافلا وشنیده شده در امتحان آن که اگر شیررا متجبن کردانند چون باآن زنند خوب است والافلا برین چندان اعتمادي نیست زیرا که فعل عسل وبعض ادویه دیگرنیز همین است وباید دانست که تریاق فاروق را مادام که امتحان وتجربه نکنند وقوت وضعف آن را ندانند وخوبي وبدی آن را تحقیق ننمایند باید که مرتکب استعمال آن نشوند وچون خاطر ازامتحان وتجربهٔ آن جمع کردد درزمان احتیاج بقدر مقرر ازان ازبراي هرمرض ومقداریکه مزاج آن شخص برداشته باشد بدهند که فایدهٔ تمام وعود لاکلام ونفع عظیم باذن شافي حکیم جل اسمه میبخشد * فصل در ذکر شروط استعمال تریاق الافاعی در نفع ازبراي جملهٔ امراض باچیزهای خاص ومقداري معین که شرط است در نفع ازبراي آنها * بدانکه سبق ذکر یافت که این تریاق جید ونافع است ازبراي جمیع امراض وحفظ صحت الا آنکه استعمال آن گاه میباشد بلاشرط وذکر کرده شده منافع مطلقه بلاشرط آنراوگاه میباشد بشرطي خاص وباچیزي خاص ومقداري معین پس بدانکه باید که استعمال کرده نشود درمثل جذام وبرص واختلاط عقل وفالج ولقوه واسترخا ورعشه وتشنج وتمدد وصرع وخدر واختلاج وسوي هضم مگر بعد از تنقیهٔ تام بمثل ایارج لوغاذیا وایارج ثیا دریطوس وباید که مجذوم بعد از تنقیهٔ تام در اول روز وآخر روز باآب کرم بیاشامد ناشتا تا چهل روز ودرایام خوردن آن طلا کند آن را بر بیني در شبها وسعوط کند ازان در اوائل روزها وهرگاه جذام مستحکم شده باشد باید که سلوک این قوانین را تا یك سال مرعي دارد مگر در سعوط که در هر پانزده روز یك مرتبه بآن سعوط کند وبعضی گفته اند باید که آشامیده شود ازبرای جذام بمرقهٔ افاعی یا باطبیخ لسان الثور بجهت آنکه این بهتر است ازبرای نیکوشدن رنگ ورستن موی وصاحب برص بخورد آن را همچنانکه ذکر شد ازبرای جذام وبخراشد موضع برص را وطلا کند ازان بران موضع وصاحب فالج بیاشامد باطبیخ رازیانه وکرفس وبسفایج مستقي وروغن حب الخروع وبسیار سعوط کند باآن باروغن شونیز وهمچنین صاحبان لقوه وتشنج واسترخاي مخلوط به نقط سفید کرده بان تدهین نمایند وصاحبان مالیخولیا واختلاط عقل ووسواس وتوحش بعد تنقیه باشوایکه دران کاوزبان وبادرنجبویه خیسانیده باشند

وصاحب ابخر استعمال آن کند مدت زیادتی نور قمر خواه بخورد وخواه طلا کند واز برای زلق امعا مقدم باید داشت بر
استعمال آن استعمال حقنه‌های مناسبه ودر قولنج باسداب وزیره ودر علت اختناق رحم باید ممزوج نمود بان مثل آن
از هریك از سقمونیا صمغ عربی وبعضی بجای سقمونیا شبرم گفته‌اند ودر رعشه پیش از استعمال آن باید که نطول کند براطراف
آب گرم ودر داء الفیل باید که مقدم داشت بر استعمال آن نطول کردن بآب سرد وبعد از فصد عرق کعب واز برای دیدان باپوست
بیخ انار وقصب الذریره وزیت ودر هموم با مطبوخ عسل وباید که بکشد مخلوط این تریاق را در عسل بچشم واز برای درد
دندان نگاهدارند آن را بروی دندانی که درد دارد در دهان واز برای درد گوش آن را بروغن بادام تلخ حل کرده در گوش
بچکانند وبعضی گفته‌اند که بآب گرم حل کرده در گوش بچکانند واین خطا است ودر اوجاع رحم بخور کنند بآن بافودنج
وهمچنین در مثانه بازیادتی مقل ازرق وهمچنین در حمیات مطلقا هرگاه گردیده باشد مزمن وشفائی گفته که زنبور گزیده را
در سرکه دهند ودر سرکه حل کرده بر موضع لدغ بمالند واز جهت مضرت ادویهٔ سمیه مثل افیون وشوکران وفرفیون وذراریح
وامثال آنها در شراب دهند واز برای فالج واسترخا ولقوه ورعشه در ماء الاصول دهند واز برای جذام در ماء الجبن وخداوندان
حب القرع ودیدان را در طبیخ قیصوم ودر ضیق النفس باسکنجبین عنصلی واز برای احتباس طمث واخراج جنین میت
در طبیخ ابهل یا در طبیخ مشکطرامشیع یا با طبیخ سداب حکیم محمد تقی در قرابادین خود گفته که عقرب گزیده را در شراب
دهند وخداوندان شهوت کلبی را در مقدار سه اوقیهٔ شراب ممزوج دهند وخداوند صرع را اندر سکنجبین عنصلی دهند
وهم در سکنجبین عنصلی حل کرده غرغره نمایند وخداوند برص را اندر ماء العسل وخداوند قولنج را در طبیخ بادیان وزیرهٔ
کرمانی وخداوندان حب القرع ودیدان را در طبیخ زیره وخداوند درد گرده ومثانه را در طبیخ کرفس وصاحب اسهال خون
را وصاحب قروح امعا را با آب سماق بدهند شیخ الرئیس گفته باید که خورده شود این تریاق از برای تفتیت حصاة کلیه ومثانه
باطبیخ کرفس

## * فصل در بیان حبوب اقراص الافاعی *

* حب اقراص افاعی بنهایت مقوی باه وممسك منی
است وجمیع اعضای رئیسه را قوت دهد * صنعت آن اقراص افاعی بیست مثقال تخم خرفهٔ مقشر تخم خشخاش از هریك
ده مثقال جدوار خطائی مجرب دو مثقال فادزهر حیوانی بری اصطهباناتی یکدانگ عنبر اشهب مومیائی دارابجردی مشك
تبتی خالص از هریک نیم مثقال عود قماری دارچینی قرنفل خیربوا کل سرخ منزوع الاقماع شقاقل مصری سعد کوفی
ایرسا از هریک دو مثقال صندل سرخ مروارید ناسفته دارفلفل بهمن سرخ از هریك پنج مثقال زرنباد بهمن سفید سنبل الطیب
خصیة الثعلب مصری از هریك سه مثقال صمغ عربی یکدانگ ونیم افیون سه مثقال زعفران هفت مثقال پوست تخم مرغ
مکلس یك مثقال کوفته بیخته بشیرهٔ نبات سرشته حب‌ها سازند هر حبی بقدر نخودی بورق نقره یا ورق طلا پیچیده وورق
طلا بهتر است نگاهدارند شربتی دو حب * صنعت این حب به نسخهٔ دیگر اقراص افعی بیست مثقال خصیة الثعلب مصری
تخم خرفه مقشر تخم خشخاش سفید از هریک ده مثقال صندل سفید مروارید ناسفته دارفلفل بهمن سرخ بهمن سفید از هریک
پنج مثقال جدوار خطائی مجرب دارچینی قرنفل دانهٔ هیل ورق گل سرخ شقاقل مصری سعد کوفی ایرسا زعفران از هریک
دو مثقال فادزهر اصطهباناتی حیوانی یکدانگ عنبر اشهب مشك تبتی از هریک نیم مثقال مومیائی دارابجردی صمغ
عربی از هریك یکدانگ ونیم عود قماری خام زرنباد سنبل الطیب افیون از هریک سه مثقال کوفته بیخته بشیرهٔ نبات سرشته
حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی * صنعت این حب به نسخهٔ دیگر قرص افعی بیست مثقال تخم خشخاش خصیة الثعلب

مصری از هریک ده مثقال صندل سفید مروارید ناسفته جدوار خطائی مجرب بهمن سرخ بهمن سفید زعفران
از هریک یک مثقال زرنباد دارچینی ایرسا شقاقل مصری سنبل الطیب از هریک سه مثقال عود قماری قرنفل فلفل دارفلفل
غنچهٔ گل سرخ سعد کوفی از هریک دو مثقال تخم خرفهٔ مقشر پوست تخم مرغ مکلس از هریک یک مثقال عنبر اشهب مشک
ترکی از هریک نیم مثقال صمغ عربی یکدانک و نیم باد زهر حیوانی مجرب یکدانک کوفته بیخته با شیرهٔ نبات سفید بقوام
آورده سرشته حبوب سازند هر حبی بقدری نخودی بورق طلا پیچیده خشک کرده نگاهدارند شربتی پنج حب تا هفت حب

* حب قرص افعی له قدس سره در تقویت باه و امساک و تقویت اعضای رئیسه و آوردن نشاط بی نظیر است * صنعت آن جوز بوا
پنج عدد میان آنها را خالی کرده از افیون کازرونی پر کرده آنها را بخمیر گرفته در روغن گاو بریان نموده پس خمیر را از آنها
جدا کرده اقراص افاعی هفت مثقال جدوار خطائی مجرب صندل سفید بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری خصیة الثعلب
مصری از هریک پنج مثقال عود قماری غرقی زرنباد درونج عقربی کبابه چینی گل گاوزبان زعفران لسان العصافیر اسارون
سنبل الطیب مصطکی قرنفل ورق گل سرخ ایرسا فلفل سیاه هیل بوا قاقلهٔ کبار بسباسه بادرنجبویه زرنب تخم هلیون دارچینی مغز
حب السمنه مغز حب الزلم مغز چلغوزه مغز نارجیل مغز حب القطن از هریک دو مثقال مایهٔ شتر اعرابی صمغ عربی کثیرا تخم خشخاش
سفید تخم خرفهٔ مقشر از هریک پنج مثقال عنبر اشهب مشک ترکی ورق طلا ورق نقره از هریک نیم مثقال نبات سفید ده مثقال صمغ
عربی کثیرا در آب حل کرده ادویه کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و نقره پیچیده و خشک کرده نگاهدارند
شربتی دو حب * حب قرص افعی منقول از اکلیل محمد زکریا در تقویت باه بی نظیر است * صنعت آن خصیة الثعلب مصری
خولنجان خردل سرخ از هریک سه مثقال مایهٔ شتر اعرابی قرص افعی زنجبیل کشن خرما از هریک یک مثقال کوفته بگلاب
سرشته حبوب سازند * دهن الافاعی نافع است از برای سموم و تحلیل مواد بارده از جلد و برای جذام و جلای آثار جلد مانند
قوبا و داء الثعلب و سعفه و استرخا و تدهین بآن چند روز پی هم ساقط میگرداند نفث بواسیر را و مجرب است و از برای تقویت
باه بسیار مفید است * صنعت آن بگیرند مرقهٔ افاعی را که افاعی را از برای اقراص بدستور مزبور پخته و گوشت آن را برآورده
باشند از برای ساختن اقراص و بوزن آن مرقه روغن زیتون داخل کرده در دیگی پاکیزه چندان بجوشانند که آب برود و
روغن بماند در شیشه کرده نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند * دهن الافاعی موسوم بدهن المفاصل صاحب خلاصة التجارب
گفته که از مخترعات اطبای هند است جهت تحلیل ورم های خبیث خصوص از مفاصل * صنعت آن بگیرند افعی سیاه و سر و
ذنب آن را بیفکنند و شکم آن را پاک کنند و پارچه پارچه کرده در روغن شبت اندازند و چهل روز در آفتاب با سایه بپرورند
و اگر در آب شبت بجوشانند تا مضمحل گردد و بپالایند و روغن کنجد بران افکنند و بآتش ملایم بجوشانند تا آب برود و روغن
بماند پس بکار برند بهتر است * رماد افعی در خواص و منافع مانند رماد اسود سالخ است و دستور احراق آن نیز بدستور آن
و ذکر یافت * طبیخ افعی در جذام و بسیاری از امراض خصوص در سقی هرسم و نهش هوام سمیه بسیار نافع است * صنعت آن
بگیرند افعی مختار که در بیان افعی مذکور شد و در اقراص افاعی در تریاق نیز و سر و دم آن را قطع کرده پوست آنرا جدا نموده
احشا و مرارهٔ آن را بیرون آورده آن را با آب و نمک و آب خالص بشویند تا پاکیزه شود پس با نخود و کندنا و قدری شبت و نمک
در آب بسیاری بپزند تا مهرا شود پس استخوان آن را جدا کرده با نان گندم پاکیزه ثرید کرده نان را بخورند و شوربای آن را
بیاشامند و اگر از گوشت آن نیز قدری خورده شود بد نیست و اگر خواهند که طعم آن نیکو شود با کبوتر بچه بپزند و در ابتدا

منفعت این شوربا ظاهر نمیشود لیکن بعد از چند روز پدید می آید وگاه باشد که در ابتدا عقل زائل گردد پس شفا یابد ووقت
بازایستادن از خوردن طبیخ افعی زمانی است که صاحب علت ورم کند وعقل او زائل شود پس پوست او جدا شود وصحت
یابد * ماء اللحم افعی جذام وامراض سوداویه وبلغمیه را نافع ومقوي باه مبرود المزاج است * صنعت آن گوشت افعی
خرد خرد قطع نموده ونیکو شسته بطریق مذکور معمول مقدار نیم آثار گوشت بره فربه یا بز فربه یا خصي هرکدام که باشد و
خواهند یك آثار مرغ جوان فربه سه قطعه بسفایج فستقي بادرنجبویه از هریک چهار مثقال افتیمون کاوزبان از هریک
ده مثقال در پارچهٔ نازکي بسته باچند طاقهٔ شبت دران اندازند وباشش اثار آب غرق کنند شربتی از ده مثقال تا
بیست مثقال بیاشامند واگر قوي تر خواهند کبك وکبوتر بچه از هریك سه قطعه ولحوم طیور از هریک پنج شش قطعه و
گنجشك خانگي نر بیست قطعه دارچیني قرنفل جوزبوا بسباسه از هریک دو مثقال هیل بوا پوست پنج مثقال بوزیدان
شقاقل بهمنین از هریک سه مثقال ونیم کوفته اضافه نمایند ودو مثقال زعفران ویک مثقال عنبر اشهب در پارچهٔ نازکي
بسته بمرنیچه یا در مشربه اندازند وعرق را سرد نموده در شیشه نگاهدارند * مرقهٔ افعی که آن را شوربای افعی گویند
ودر حقیقت همان طبیخ افعی مذکور است واین مرقه مستعمل است در مرض جذام * صنعت آن بدستور طبیخ آن است
ودستور آشامیدن ووقت بازایستادن ازان بعینه همان نوع است * معجون قرص افعی بجهت تولد وتناسل مجرب وبنهایت
مبهي ومقوي وموافق اصحاب برودت مزاج وپیران وحافظ صحت ایشان وبجهت امراض عصباني ورقت مني ونیکو کردانیدن
رنك رخساره وتقویت هاضمه وتفریح ودفع وحشت سوداوي نافع است * صنعت آن خصیة الثعلب مصري زنجبیل دارچیني
از هریك شش مثقال کبابهٔ چیني قرنفل دارفلفل از هریك یک مثقال مغز پسته مغز بادام شیرین مقشر مغز نارجیل مقشر از هریك
دو مثقال ابریشم مقرض اشنه انجدان پنیرمایهٔ شتراعرابي تخم کرفس تخم کراث تخم یونجه تخم هلیون تخم کندنا تخم شلغم تخم خیار
تخم قنبیط تخم جرجیر بوزیدان جدوار خطائي مجرب مغز چلغوزه خولنجان حب الصنوبر الکبار تخم ترب قرفة الطیب تودري
مرخ تودری سفید بهمن سرخ بهمن سفید تخم زردك مغز حب القلقل مغز بن فلفل لسان العصافیر خردل بصل اسقیل مشوي
مشك مربي عاقرقرحا از هریک یک مثقال عنبر اشهب مشك ترکي از هریك دو مثقال زعفران ده مثقال ورق نقره دو مثقال ورق طلا
یک مثقال قرص افعی عشر جمیع ادویه با عسل مصفی دو وزن ادویه معجون سازند شربتی یك مثقال * صنعت این معجون
بنسخهٔ شاه غیاث الدین شیرازی جد حکیم سلیمان موسوی غفرالله لهما خصیة الثعلب مصري دارچیني زنجبیل از هریك شش
مثقال کبابهٔ چیني قرنفل دارفلفل ابریشم مقرض اشنه انجدان مایهٔ شتراعرابي تخم کرفس تخم یونجه تخم هلیون تخم کندنا تخم ترب
تخم جرجیر تخم کلم تخم شلغم تخم پیازبوزیدان حب الصنوبر الکبار حب الصنوبر الصغار جدوار خطائي خولنجان تودري مرخ تودري
سفید قرفة الطیب بهمن سرخ بهمن سفید تخم خربزه تخم کانچ حب القلقل حبة الخضرا فلفل لسان العصافیر پیازعنصل مشوي بسباسه
مشك مربي تخم خردل عاقرقرحا از هریك یک مثقال مغز بادام شیرین مقشر مغز پسته مقشر مغز نارجیل مقشر مغز فندق مقشر از هریک
دو مثقال قرص افعی عشر مجموع اجزا مشك ترکي نیم مثقال کوفته بیخته بعسل سفید خوشبوي مصفی سه وزن ادویه سرشته
معجون سازند شربتی یك مثقال تا دو درم * افیون بفتح همزه وسکون فا وضم یای مثناة تحتانیه وسکون واو ونون معرب ابیون
یوناني است ومعني آن مصبت است وبعربي لبن الخشخاش ومرقد وببربري تریاق وبسریاني وعبا منیون وشقیقل یعني
میرانندهٔ اعضا وبفارسي تریاك گویند وتریاکي که رستم از کیکاؤس طلبیده که بسهراب خوراند گویند افیون بوده چه نیست

دوائي دراوجاع شديده حائل ميان مريض وموت هواى آن وچون دران قوت سميت ميباشد باآنكه دواى سمي شديد الغائله
است وباعتبارچنان نفعي حكماى اطبا محتاج بودند باستعمال آن وند اشتند چارهٔ ازان لهذا تركيب نمودند آنرا بامصلحات
چنانچه هرحكيمى تركيبى ازان ساخته وبقدر مقدر وردر اصلاح آن كوشيده تا بدن ازغائلهٔ آن متضرر نكردد وفوائد آن عائده
بدن كردد * فصل دربيان ماهيت طريق واخذ وطبيعت وجودت ورداءت وخواص ومنافع ومضار افيون * اما ماهيت آن
بدانكه افيون اطلاق كرده ميشود برسبيل اشتراك برسه چيزازل برصمغ خشخاش مطلقا خواه خشخاش سفيد باشد وخواه سياه.
واهل مشرق ومغرب برين متفق اند دوم برصمغ خشخاش سياه اين نزد قدماى اطبا است جهت آنكه دران اوقات زرع
خشخاش نبوده وازخشخاش سياه صحوائي صمغ ميكرفته اند وبستاني آن بسيار كم ميبوده مكر درارض مصر تنها وازانجا باطراف
ميبرده اند چنانچه تميمي كفته كه درهيچ زمين نه درشرق ونه درغرب افيون نميباشد مكردر ديار مصر خاصة درصعيد مصر
خاصة درموضعي مخصوص كه معروف باشيوط است ازانجا بسائر بلاد ميبرند سوم برعصارهٔ خشخاش سياه چنانچه ديسقوريدوس
كفته كه افيون صمغ درخت خشخاش سياه است ياعصارهٔ آن وشيخ الرئيس رحمه الله فرموده كه افيون عصارهٔ خشخاش مصري
است كه آنرا بآفتاب كذارند تاغليظ ومنجمد كردد ونيزفرموده كه ازخس بري كاه افيون ميسازند وآن نيزمخدراست اماضعيف
وكفته اند كه ازشقائق النعمان فيرن ميكيرند وآن قوي الاثراست مثل آنكه صمغ خشخاش را ميكيرند وليكن بسيار قليل ازان
بعمل مي آيد * اما طريق اخذ افيون ازخشخاش آن است كه چون كل خشخاش ريخته شد وخشخاش دانه بست وقريب بآن
رسيد كه رطوبت وطراوتش كم شود وخشك كردد اطراف ظاهرآن را آخرروز سه چهار تيغ طولاني غيرغائر كه باندرون آن
نرسد وسوراخ نكند زده شب بكذارند تاشير ورطوبتي كه ازان موضع بيرون مي آيد بسبب سردى هوا في الجمله جمودى و
انعقادي بهمرساند پس يك يك را صبح بانكشت ازان بركيرند وبركنار صدفي يا پيالهٔ چيني بمالند تاشير جميع خشخاش هاى
تيغ زده جمع كردد وهمچنين زمانى صبر كنند تا انچه بتدريج نيز برايد جمع كردد درهمان روز نيزبردارند وكاه باشد كه روز
دوم نيزچيزي بيرون تراود آن را نيزبردارند واكر يكمرتبهٔ ديكرنيز تيغ زنند بدنيست تا انچه دران مانده است برآيد وبهمان
طريق برد آرند وهمچنين تا آنكه مقدار معتدي جمع كردد پس مجموع را برروى سنكي بسايند وبدست نيكو بمالند وازان
اقراص ويا فتيلها اندك پهن ويا بمثل بيضهٔ مرغ بسازند ودرسايه خشك كرده نكاهدارند وعند الحاجت بكاربرند اما تعيين
زمان مذكور جهت آن است كه ثمار تغذيه تنها ازمساعات عروق نمي كنند بلكه ازمساعات ضعيفهٔ خفيه كه درظاهر آن
است نيزجذب رطوبات ميكنند خواه رطوبت آب وخواه رطوبت شبنم ويا رطوبتي كه درهوا دائما ميباشد وكسانيكه
تعهد احوال نباتات ميكنند درمى يابند اين معنى را وبهترين رطوبات رطوبت شبنم است كه درتغذيهٔ نبات شبيه است
بطل كه ازانواه عروق بيرون مي آيد وبوظاهراغصان مي چسپد وآن رطوبت اكثردرزمستان دراوائل بهار ميباشد
تاچندانكه حرارت روز تحليل آن كند پس درپوست خشخاش ازين نوع رطوبت بسياري نفوذ ميكند ودرمبادي تكون
كه ازبسياري رطوبت وضعف حرارت نضج نيافته مانند لبن كه شبيه است بغذاي نبات كامل نشده بلكه رطوبت سبزرنك
ميباشد كه خام وناملايم است پس ازانكه آن رطوبت رنك بياض وقوام معتدل كيرد وقبل ازانكه غذاى قشرشود انتهاز
فرصت ميبايد نمود واستخراج دمعهٔ آن كرد وآن زماني است كه اوتعيين كرده كه حرارت آفتاب رطوبت آن راتجفيف
كند ازظاهرقشروبواسطهٔ بسيارى ظاهروباطن آن نضج راقبول نكند وهركاه بدين مرتبه رسد كه تجفيف رطوبت ظاهركند

قوت حرارت نیز چندان خواهد بود که رطوبت باطن را نضج دهد و این در اواسط فصل ربیع است و اینکه شق را بکارد
میکنند جهت آن است که تا موضع بیرون آمدن لبن بسیار شود زیرا که اگر بچیزی دیگر هوراخ کنند سیلان تمام نمی یابد
و اما سبب آنکه باید که شق آن غائر نباشد آن است که تا باندرون نفوذ نکند و لبن آن در باطن نریزد و اما سبب آنکه
باید که متشعب نشود از برای آن است که لبن از یک موضع بدر آید و بمواضع مختلفه متفرق نشود زیرا که هرچند بیشتر از
مواضع کم بیرون آید آسان تر است التقاط آن از انکه کم از مواضع متعدده متفرقه بجهت آنکه چیزیکه مقدار آن آن قدر
باشد که از یک موضع بخوبی تواند برآمد چون از مواضع متعدده متفرقه برآید ناچار اندک میباشد و گاه است که دو شق
متقارب کنند هردو از یکجانب قریب بموضع نصف که یکی تا بنزدیک مرآن و یکی تا بنزدیک ته آن برصدر و در وسط قریب
بمحاذات هم باشند تا انچه از پائین باشد از یکی بیرون آید و انچه از بالا باشد از دیگری و اما سبب آنکه بانگشت باید
که بردارند آن است که اگر از مثل کارد و مانند آن بردارند از جرم قشر چیزی میتراشد و از اجزای کثیفه داخل
آن میشود و اما سبب درصدفه یا پیالهٔ چینی یا شیشه جمع کردن بواسطهٔ آن است که اینها تمام لبن را باز میدهند و چیزی
در انها نفوذ نمیکند خصوص صدفه و در انگشت هم چیزی نمیکند ارد بسبب تیزی خود بخلاف خزف و خشب و برگ و مانند
اینها و اما سبب آنکه روز اول باید که بردارند و روز دوم نیز میتوان برداشت آن است که لبن مذکور که از موضع شرط
بیرون می آید و همانجا منعقد میگردد و تا بوا فواه منافذ این لبن هست از انچه بعد از ان است از بیرون آمدن ممنوع است
و هرگاه که برگرفتند افواه منافذ کشاده میشود و دگر بارهٔ بیرون می آید و تا منافذ نیز از تاثیر هوا و آفتاب تجفیف پیدا نکرده
و صلب نشده احتمال بیرون آمدن هست و چون خشک شد دیگر چیزی بر نمی آید و ازین است که روز سوم هیچ بیرون
نمی آید و اما سبب آنکه باید که بر روی سنگ صلایه کنند و آن را بدست بمالند آن است که بعضی از رطوبات آن به تحلیل
رود و خاثر و غلیظ شود و زود قرص یا فتیله یا قلمهای پهن و یا مانند بیضه گردد که هوا در ان دخل نتواند کرد که اگر بسیار
رقیق باشد یا بسیار غلیظ منعقد نشود و صاحب ترویح الارواح آورده که بهترین وجهی در اتخاذ افیون آن است که مادون
سرخشخاش که تخم آن سیاه است نزدیک بساق شق کنند باشرط و بگذارند تا صمغ آن بیرون آید و بعد ازان جمع کنند که
این افیون خوب است ظاهر امد عای او آن است که بعضی از صمغ که در ساق گیاهست آن را هم بیرون آورند و بغدادی
گفته که قومی پوست و برگ و سرخشخاش را میکوبند و میغشارند و میپزند تا غلیظ شود و قرص میسازند و این بدترین اصناف
آنست و دیسقوریدوس طریق استخراج افیون که مراد عصارهٔ آن باشد می آورد که سرخشخاش و اوراق آن هردو را بکوبند
و عصارهٔ آنرا بگیرند پس آن عصاره را بر روی سنگ صلایه کنند تا چندان غلیظ شود که توان قرص ساخت بعد ازان قرص کنند و
گویند که این قسم افیون را سقونیون گویند * اما بیان جودت و رداءت آن پس بدانکه بهترین افیون لبن متخذ از خشخاش سیاه
است که در سایه خشک نموده باشند بعد ازان گفته اند افیون متخذ از لبن کوزهٔ شقائق النعمان است و علامت جودت آن دو
است اول آنکه در آب زود کداخته شود زیرا که صموغ زود در آب کداخته میشوند حتی آنکه اگر بجای نمناک بگذارند
نرم و کداخته میشوند مثل صمغ عربی و کثیرا و امثال آن دوم آنکه املس باشد یعنی بعد از انکه در آب کداخته شد اجزای
آن متشابه و متساوی باشند و دردی دران نباشد زیرا که آن علامت غش و اجزای غریبه است بجهت آنکه غش جوهر غریب
است و مخالطت تمام ندارد و بسبب این است که اکثر نا هموار و دانه دانه مینماید و بعضی گفته اند که آن را در آب حل کنند

وصاف کنند اکر دران ثفل بماند مغشوش است والا خالص سوم آنکه حاد الرائحه ومنوم باشد زیرا که افیون خالص نوعی آن تند میباشد وبوي خاصی دارد ومنوم است ومغشوش آن کم بواست واین بمقایسه خوب معلوم میکردد که اول افیون خالص اکر باشد بمویند بعد ازان آن را ویا آنکه سابق بوی خالص آن را دریافته باشند چهارم آنکه مکمور آن سفید مائل بحمرت کمی باشد یعني چون آنرا بشکنند محل شکستن آن بدان صفت باشد پنجم آنکه در طعم او مرارت وقبض باشد واین نیز بمقایسه معلوم میشود که اول افیون خالص را بچشند بعد ازان آن را ویا آنکه طعم آن را از قبل دریافته باشند ششم آنکه سنکین ورزین باشد بسبب آنکه انچه خالص است وصافی است اجزای او متلذذ است وانچه غیر صافي ومغشوش است اجزای ان متخلخل وسبک است وهمچنین است حال انچه از عصاره است یعنی متخلخل وسبک است هفتم آنکه چون در آفتاب کذارند نرم وکداخته شود هشتم آنکه چون در آتش اندازند ویا نزد چراغ برند زود مشتعل وافروخته کردد دوران جرم بسیار نماند نهم آنکه شعلهٔ آن صافي باشد وتیره نباشد دهم آنکه چون خاموش کنند بوی آن تند وقوي باشد واما صفات مغشوش آن ضد این صفات است وکفته اند که آنرا مغشوش بمامیثا یا عصارهٔ خس بری یا صمغ آن مینمایند ونشان شناختن این هرسه آن است که انچه مخلوط بشیاف مامیثا است هرکاه در آب مخلوط سازند بوی آن ضعیف کردد وملمس آن خشن باشد وانچه از عصارهٔ خس بری سازند سبک وبی مغز باشد بجهت آنکه در طبیعت عصارات غلیان است هرچند آن را بطبیخ وتشمیس چنان سازند که غلیظ شود واز غلیان باز ماند اما فی الجمله دران غلیانی حادث میشود که موجب تخلخل وخفت وزن وعدم رزانت آن است وانچه در وعدس وامثال آن کنند همچنین رزانت وبوي آن کم است وانچه دران صمغ وامثال داخل کرده باشند طعم ورائحهٔ آن غیر طعم ورائحهٔ افیون خالص است واین نیز بمقایسهٔ طعم ورائحهٔ افیون خالص معلوم میشود چنانچه قبل ذکر یافت وانچه کفته اند باید که بوی آن موجب خواب باشد جهت آن است که افیون معتبر است وهرکاه در رائحهٔ آن اینمعني باشد معلوم میشود که درکمال قوت است وانچه کفته اند باید که در آب زود بکذارد جهت آن است که در صمغیت آن لزوجتي نیست که بواسطهٔ آن آب دران نفوذ نتواند کرد که بعمق آن برسد بلکه از قبیل سائر البان نباتات جذب آب بزودي میکند ومیکذارد واندک رطوبتی دران تاثیر میکند حتی آنکه چون درجای نمناک کذارند نرم شود وهرانچه دران صمغ باشد براق وصاف است وانچه دران کثیر ومانند آن ویا چیزهای که در آب نمی کذارد داخل است چون در آب کذارند ظاهر آن نرم وباطن آن همچنان صلب میماند وانچه کفته اند که باید در آفتاب نرم شود ودر آتش مشتعل کردد وبچراغ داشتن روشن شود بسبب کمال لطافت اجزای آن است وشي دیکر را این لطافت وتاثیر نیست بسبب غلبهٔ ارضیت بوان وازعلاماتیکه میان مردم متعارف است آن است که نرم آن را بدندان بکشت ابهام وسبابه یا بر کف دست بانکشت سبابه بمالند اکر مانند روغن در دست پهن شود وفتیله نشود وچسپنده بطرز عسل وخرما نباشد آن خالص است والا مغشوش ودیکر آن است که چون در جای نمناک بکذارند نرم شود مانند موم واین امتحان نزدیک با متحانات است که کذشت وانچه شیخ الرئیس رحمه الله آورده که از صفات مذکوره در کتاب دیسقوریدوس که از برای جودت وخالص بودن افیون ذکر کرده این است که رزین وحاد الرائحه وسهل الانحلال در آب باشد وزود منعقد نشود بعد از کداختن ودر آفتاب منحل شود وشعلهٔ چراغ را تیره ومظلم نکند هرکاه که مشتعل سازند واینها همان اموري است که ذکر یافت واما افیون زرد رنک که آب را رنک کند ونا هموار باشد وضعیف الرائحه که اوصاف مذکوره دران نباشد مغشوش است اما مزاج

وطبیعت افیون پس بدانکه درمزاج افیون اختلاف بسیار رشده جمهور اطبای یونان آن را سرد وخشک میدانند وبرودت
آن را در نهایت مراتب میدانند که چهارم است ودران نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم میدانند وبعضی در
اواسط وهمچنین است قول در رطوبت آن اکثری برانند که یابس است در سوم وبعضی گفته اند برطوبت آن قوی است
وجمهور اطبای هند آن را گرم وخشک دانسته ومتاخرین اطبای فارس که تابع اطبای یونان اند اکثری آنرا سرد میدانند و
بعضی گرم نیز گفته وهریک را دلیلی است وانچه بالفعل مشهور میان اطبا است که متخذ از خشخاش سیاه برّی است بارد
یابس است در اول چهارم ومتخذ از خشخاش سیاه بستاني بارد یابس است در آخر درجهٔ سوم ومتخذ از خشخاش سفید
بستاني بارد یابس در اول سوم ومتخذ از کوزهٔ شقائق النعمان اکثر آن را گرم میدانند وبعضی بسردی آن قائل اند فقیر
را عقیدهٔ آن است که افیون باوجود برودت مرکب القوی است یعني نیست خالي از جزوي حار لطیف با جزو بارد کثیف
ارضي غالب که آن جزو حار میباشد علت تلخي طعم وحدت رائحه وسرعت اشتعال وصدور افعال حرارت در بدن یعني بعد
ورود در بدن وفعل وانفعال دران اولا ازان اثر حرارت ظاهر میگردد وبدن را گرم می سازد ثانیا یعني بعد زمانی که آن جزو
حار لطیف به تحلیل رفت باقي می ماند آن جزو بارد ارضي غالب واحداث برودت می نماید واما انانیکه گرم دانسته اند
ودلیل از قیاس وتجربه آورده اند ادله واجوبهٔ آنها بالاجمال این است اما ادلهٔ قیاس آنها سه است اول مرارهٔ طعم آن است زیرا که
فاعل مرارهٔ حرارت است ودلیل دیگر حدتی است که با مرارت دران می باشد ودلیل دیگر قیاس ایشان کلام شیخ الرئیس است
که فرموده الحرارة في الرطب تفعل السواد وفي ضده البياض والبرودة في الرطب تفعل البياض وفي ضده السواد ومعلوم
است که افیون لبن خشخاش است یا عصارهٔ آن وبهرحال متلون بسواد شده است پس ازین معلوم می شود که فاعل آن
حرارت خواهد بود اما تجربهٔ خود مبین وظاهر است که افیون اولا احداث حرارت میکند وبواسطهٔ همین مزاج در برودت
هوا وزمستانها وزمانیکه برف ویخ وهوا بسیار سرد است بیشتر استعمال می کنند وبرودتیکه ثانیا ازان صادر می گردد
می گویند بنابران است که مواد حاره بدنیه را تحلیل میدهد وبالعرض برودت احداث می کند وهرگاه دو امر متضاد از شی
واحد ظاهر شود یکي بالذات باشد ودیگری بالعرض والبته بالذات مقدم خواهد بود وبالعرض موخر جهت آنکه در حکمت
طبیعي مبرهن شده که ذاتیات مقدم اند بر عرضیات پس چون حرارت از افیون اولا ظاهر میشود وبعد ازان برودت پس حرارت
آن ذاتی خواهد بود وبرودت آن عرضی جواب ازین آن است که قیاس موقوف برین نیست برای آنکه میتواند بود که درشی
امری باشد غیر ظاهر بین درحس که آن با لمآل موجب صدور امری گردد که بالفعل آن امر ظاهر نباشد مانند چوب چیني وزیبق
وآن امر فی الحقیقت اقوی باشد از امریکه ظاهر باشد درحس چنانکه تمثیل کرده اند بدرمنقال از فرفیون محلول در یک رطل
از شیر تازه دوشیده که بحسب لون ظاهر آن که بیاض است لازم می آید بان دلیل که بارد باشد وحال آنکه در کمال حرارت است
وهمچنین در افیون فرضا میتواند بود که چیزی باشد که طعم آن تفه باشد وفعل آن اقوی باشد از فعل فاعل مرارت وحدت وجواب
از دلیل دیگر که در تمسک بقول شیخ گفته اند نزدیک است بهمین جواب وآن این است که میتواند بود که امری دیگر باشد که
مقتضای آن خلاف مقتضای حرارت باشد وآن اقوی باشد واما دلیل از تجربه که آورده اند جواب آن آن است که لانسلم که فعل
افیون اولا حرارت است بلکه اولا تبرید است وثانیا وبالعرض وتسخین وثالثا بالذات باز تبرید است ودیگر مقدمه که دعوی
کرده اند که هرگاه دو امر متضاد از شی واحد صادر گردد واحد هما بالذات وثاني بالعرض اما بالذات مقدم است این ممنوع

است زیرا که میتواند بود که امر بالعرض در قوت بمرتبهٔ باشد که بر ما بالذات زیادتی و غلبه نماید مانند تسخین آب گرم اولا
و تبرید آن ثانیا که اول بالعرض است و ثانی بالذات و معهذا تسخین آن مقدم است بر تبرید و اگر گویند که افیون صمغ است
و شیخ الرئیس گفته که کل صموغ حار اند پس او نیز حار باشد گوئیم که شیخ باوجود این حکم کرده است که افیون بارد و یابس
است در درجهٔ رابعه پس میتواند بود که در اصل طبیعت صموغ حار و یابس باشند و بواسطهٔ مانعی اثر آن بفعل نیاید مثل
آنکه از نباتاتی که از ان بیرون می آیند قوتی استفاده کنند که مخالف مقتضای صمغیت باشد و دیگر آنکه این لبن است نه صمغ و
فرق است میان لبن و صمغ و بالجمله این اجوبه پر قوتی ندارد * اما بیان منافع و مضار آن از قول حکما و اطبای کبار پس آن نافع
است از برای صداع بوئیدن و طلا کردن آن بر سر و آشامیدن آن بقدر یک حبه فخر الدین سمرقندی در میامر خود گفته باید
حذر نمود از استعمال افیون و مخدرات قویه در صداع مگر آنکه بوده باشد صداع در نهایت شدت بحیثیتی که طاقت برداشت
آن نداشته باشند و اما هرگاه صداع باین شدت نباشد پس جائز نیست استعمال آن بجهت آنکه ماده را پلید و غلیظ میکند و ضرر
بحواس میرساند * اورام الحارة فی الدماغ و حجب الراس جالینوس در کتاب تریاق بسوی قیصر درج نموده که اعطا کرده
میشود از افیون مر صاحب قرانیطس را ثمن درمی و بتدریج بربع درم رسانیده میشود در ماء الشعیر پس نفع میدهد او را و
موجب رستگاری او میشود شیخ الرئیس گفته سزاوار آن است که جهد کرده شود در آمدن خواب مر صاحب سرسام صفراوی
را اگرچه بمالیدن افیون باشد بر جبین و بینی او اگر بوده باشد قوت آن قوی و الا باید پرهیز نمایند کمال پرهیز ازین عمل بجهت
آنکه موجب هلاک علیل میگردد میفرمایند گاه باشد که نفع کند بوئیدن افیون با شمهٔ از زعفران و داخل کردن در لخالخ منومه
در سرسام حار خصوصا صفراوی و مانند آن از صبار او جنون و قطرب محمد بن زکریا گفته که خوانده ام من در غیر یک موضع از کتب
متقدمین آنکه افیون بسیار نافع است از برای سرسام حار * فی السهر شیخ الرئیس گفته بسیار باشد که مضطر گردیم در صاحب سهر
مفرط بسبب خوف انحلال قوت آن بآشامیدن مقدار یک قیراط و کمتر از ان از افیون تا خوابش برد و در کتاب تریاق بسوی قیصر
جالینوس درج نموده که هرگاه خورده شود از افیون مقدار کرسنه خواب می آورد و ساکن میگرداند وجع را محمد بن زکریا گفته
چون فرا گرفته شود از افیون مقدار یکدانگ و از عصارهٔ یبروح و زعفران از هر یک دو دانگ و هر سه را حل نمایند در روغن
بنفشه و طلا نمایند بر جبهه خواب می آورد خوابی نیکو و نیز گفته که هرگاه بوده باشد سهر قوی غالب بر شخصی باکی نیست که
بیاشامد بقدر قیراطی از افیون و ببوید افیون را دائم تا او را خواب آید و نیز جالینوس گفته که چون خورده شود از افیون
مقدار کرسنه و طلا کرده شود بر جبهه و نیز گفته که چون آشامیده شود از افیون ربع درمی در ماء الشعیر خواب می آورد خوابی
نیکو شیخ الرئیس گفته که بسا باشد که منتفع شوند اصحاب سهر در حمیات بخوردن مقدار کرسنه از افیون یوسف بغدادی گفته که
مقدار نیم دانگ افیون چون آشامیده شود مرقد است و احتمال فتیله از ان در مقعده منوم است و گفته اند که اگر آشامیده شود
قدری بسیار اندک با مصلحش زعفران خواب می آورد خوابی معتدل پس اگر از ان اندکی زیاده کنند خوابی غرق می آورد
پس اگر از ان نیز اندکی زیاده کنند موجب سبات میگردد پس اگر از ان نیز چیزی قلیل اضافه کنند احداث سباتی غرق میکند
بمرتبهٔ که می باشد صاحبش مانند مسکوت پس اگر از ان نیز اضافه کنند میکشد و سبب تنویم افیون افراط تبرید و تغلیظ آن
است مر روح را و عسر حرکت آن بسوی خارج و بسوی اعضای حواس خمسهٔ ظاهره که آن سمع و بصره و شم و ذوق و لمس است
پس چون روح دماغی نیاید بسوی این اعضا باطل میگردد حواس این اعضا و خواب عبارت از همین تعطیل حواس است

واگر حل کنند افیون را با اندکی زعفران در روغن گل سرخ وطلا نمایند بر باطن انف میگردد موجب خواب وهمچنین چون
حل نمایند افیون را با جند خالص در روغن بنفشه وبمالند بر مقدم سر خواب می آورد ونافع است از برای سهر مفرط قوی
که اطبا از معالجهٔ آن خسته گردیده باشند * اختلاط الذهن والجنون والقطرب والصبار اوداء الکلب والمانیا هرگاه بوده
باشد انسان بسیار گرم مزاج ناری بحیثیتی که بوده باشد ارواح نفسانی او بسبب بسیاری حرارت مشوش الافعال مستعد
تحلیل بادنی سببی وحرکتی از حرکات فکریه پس آن را نافع است استعمال قلیلی از افیون وافیونیات که بیاشامد اندکی
از انها را وازین جهت است که میباشد افیون مفید از برای جنون وصبار او قطرب ونیز باین سبب میباشد نافع از برای
سرسام حار چنانکه مذکور شد شیخ الرئیس گفته که گاهی میخورانند صاحب قطرب را افیون از برای ساکن گردیدن طبیعت
آن وساکن گردیدن فکرهای او وبعض اطبا گفته اند که افیون را نفع بسیار است از برای قطرب خواه بخورند وخواه ببویند
خصوص وقتیکه در روغن گل سرخ حل کرده اندکی زعفران داخل کرده ببویند حکیم علی در شرح قانون گفته که افیون
در نهایت نفع است از برای مانیا وجنون قرشی گفته که از جملهٔ علاج جید قوی از برای داء الکلب ومانیا آن است که بیاشامانند
صاحب آن را نیم درم افیون در ماء الشعیر نزد قوت اختلاط عقل وغلبهٔ حرارت پس بسا باشد که دور گرداند مانیا وداء الکلب را
در یک روز بجهت آنکه مبرد دماغ ومزیل حرارت محرقه ومسکن اضطراب وچنگ در زدن بضد است ومی بخشد دماغ را
مزاجی مضاد مزاج حار حادث از سودای محترق ودوای قوی است در دفع غائلهٔ سودای محترق وحدت آن وخواب می آورد
پس موجب راحت میگردد نزد خواب از تخلیط وبسا باشد که نزد قوت حرارت واستیلای مرض احتیاج باعادهٔ آن شود
چند مرتبه تا بگردد بسبب طول مدت قوی در تاثیر یوحنا گفته که هرگاه بوده باشد با مانیا سهر طویل پس نافع است آن را
سعوط بچیزی از افیون محلول با اندکی زعفران وگفته شده که تمام علاج قطرب بتدابیریست که خواب آید صاحب آن را
پس میباید که بیاشامانند او را گاهی افیون از برای خواب آمدن ایشان زکام ونزله چون آشامیده شود از افیون مقدار حبهٔ
شعیره نافع است از برای زکام ونزله در انتها لیکن مضر بدماغ است ومصلح آن جند بیدستر وزعفران است وگفته شده که مصلح
آن زنجبیل است می فرمایند اصلاح ضرر آن بدماغ بهیچ چیز مثل جدوار نمیکند * امراض اذن چون افیون را با روغن
بادام یا دهن حلوق که دهن زعفران است حل کرده در گوش بچکانند ساکن میگرداند درد آن را وچون آن را با دو حبهٔ
جند بیدستر سوده در شیر دختران حل کرده در گوش چکانند تسکین میدهد درد آن را مولانا نفیس گفته که هرگاه وجع
اذن از ریاح وبخارات حارهٔ حاده باشد نافع است از برای تسکین آن وقتیکه وجع شدت داشته باشد چکانیدن افیون محلول
بشیر دختران در گوش واستعمال قطور افیون در گوش وقتی باید که از شدت وجع خوف تشنج واختلاط عقل وغشی باشد
که دران حالت تسکین وجع بمخدری مثل افیون واجب است وباوجود این مداومت بان نباید کرد که موجب ثقل سامعه
است سمرقندی گفته که رماد افیون از ادویهٔ مسکنهٔ وجع اذن است ونافع است از برای قرحهٔ اذن بجهت آنکه مخدر است
وتجفیفش زیاده از تجفیف نفس افیون است وهرگاه استعمال کرده شود با جند بیدستر نیست آن را ضرر افیون سید
اسمعیل گفته که چون افیون وبزر البنج سفید را متساوی از هر دو بقدر عدسی صلایه کرده در روشن بنفشه داخل کرده
نیکو مخلوط ساخته در گوش بچکانند نافع است از برای درد گوش حادث از حرارت وچون یک قیراط افیون را در شیر تازه
دوشیده حل کرده نیم گرم در گوش چکانند نافع است از برای بثور گوش وقتیکه با ضربان باشد وخوردن مقدار گرسنه

ازان تمامي اوجاع راساكن كرداند وخواب آورد وچون بازردهٔ تخم مرغ بريان كرده بازعفران ممزوج نموده برحمرهٔ بحای مهمله وخراجات بخای معجمه كذارند نافع است آنرا وبازعفران وشيردختر جهت نقرس وكذاشتن فتيله ممزوج بآن درمقعده باعث تسكين اوجاع آن ومورث خواب است وازمنافع افيون آن است كه مقاومت ابرد خارجي ميكند اكر قدريكه مهلك نباشد بخورند سرما چندان اثرنمي كند چنانچه جناب ارشاد مآبي مدظله العالي نقل فرمودند كه ازهندوستان مراجعت بايران شده بودد رزمستان اتفاق سفري شد دربين راه به شخصي ملاقات شد كه اوهم ازهند آمده بود وبسبب سرما بسيارمتاذي بود ونزديك بود كه بي طاقت شود بزودي خودرا باورسانيده قدري افيون باودادم كه بخورد بمجرد خوردن في الجمله باناقه آمده وتوانست كه خودرابمنزل رساند وحكايت حكيم ميرعماد الدين محمود شيرازي رح ومحافظت نمودن خود درميان يخ وبرف تمام شب بخوردن افيون اندك اندك مشهوراست واين بسبب احداث سخونت بالعرض آن است وبسبب تحليل مسامات ومانع آمدن ازتاثير برودت هوا بظاهر بدن واجتماع حرارت وقوى درباطن وهيچ دواى ديكررا خواه مفرد وخواه مركب اين فعل نيست وآخرالامرايشان رايعني حكيم مزبوررافالج عارض شده واين يا بسبب برودت ذاتي افيون وافناى حرارت غويزيست كه لازمهٔ آن است ويا باسباب ديكر * منفعت ديكر تنويم است چنانچه ذكريافت وآن بسبب تبليد و تغليظ روح است * منفعت ديكر بيداريست لهذا معاندان درشب كيرها آن را ميخورند تاخواب برايشان غالب نشود واز بي خوابي نيزمتضرر نشوند واين نيز بسبب تخديروا حداث يبس آن است * ومنفعت ديكر جدونشاط درکارها است بواسطهٔ قوت روح ورسيدن اوباعضاواشتعال حرارت بدني كه مدارافعال بدان است واين نيزبسبب تخديرواجتماع حرارت وقوى است درباطن وازين جهت عباد ونساك واهل خلوات وتوجهات جهت بيداري شب استعمال مي نمايند و پيادهٔ روان وارباب اعمال شاقه صعبه ودقيقهٔ لطيفه مانند كاتبان ونقاشان وطالب علمان بآن رغبت تمام دارند واين نيزبسبب افعال مذكوره است * ومنفعت ديكرازالهٔ هم وهم است واين نيزبسبب انعاش اواست مرارواح راواجتماع آن بسبب توجه بسوى باطن است وازين جهت اكثر مردم مرتكب باين ميكردند تابواسطهٔ انقلاب روزكارغموم وهموم بايشان دست ندهد وجهت ديكر آنكه بسبب ضعيف كردن او مرفكر ومقدمات وامور مغمومه ومهمومه راوجدا كردن نتايج ازمقدمات وتبعيدن مدد ازخارج بآن بسبب تحليل وتعطيل حواس ظاهره في الجمله ومتوجه بامرديكرشدن بازمي ماند وفراموش ميكند هموم وغمومرا * ومنفعت ديكرحبس وقبض طبيعت است درامهالي ولينتي كه هيچ دوا درو تاثيرنكند بقليلي ازافيون آن مرتفع ميكردد چنانچه دركتاب علاج اسهال نوشته اند كه بعضي ادويه است كه اسهال قوي رافي الحال حبس ميكند و عمدهٔ آن ادويه افيون است وباقي مصلحات ومقويات اومثل جندبيدستر وفلفل وزعفران ودارچيني ومانند اينها وبتنهائي استعمال نبايد نمود * ومنفعت ديكرازالهٔ اورام حاره وردع آن است علاء * ومنفعت ديكردفع سعال است بعد ملاحظهٔ سبب ودانستن محال ومقدارمعين نفع في الحال آن است واين بچند وجه است يكي بسبب حد ومنع نزله ازانصباب بسوى سينه دوم بسبب تحليل وترقيق مواد بسبب تسخين بالعرض آن وديكر بسبب تخديروا حداث يبس وقبول نكردن اعضاى صدرمواد را * منفعت ديكرمنع تپهاى محرقه است خاصه دراقراص طباشيري * منفعت ديكرمنع تپهاي نائبه ازربع وخمس وغيرها پيش ازآمدن نوبه است بسبب تغليظ مادهٔ ومنع انصباب درمستوقد عفونت وليزبسبب نضج وترقيق وتحليل آن زيرا كه كفته اند افيون منضج موادا ست ونضج عبارت ازاعتدال وتهيه قوام مادهٔ است ازبراى دفع وآن ترقيق غليظ وتغليظ

رقیق وتقطیع لزج باشد واین انفعال بسبب احداث حرارت بالعرض آن است ومنفعت دیگر تجفیف قروح است بسبب یبس وتخدیکه دارد چون اندکی ازان درمراهم داخل نمایند * منفعت دیگر ازالهٔ اثر مسکرات دیگر است مثل خمر وقنب * منفعت دیگر در ربو وضیق النفس است وچند کس دیده شده که علاج آنها منحصر بتناول افیون وافیونیات بود وبعد از استعمال آن شفا یافتند * منفعت دیگر ازالهٔ تاثیر وبا است وبسیاری از مردم بتخصیص کسانیکه معتاد بان نبردند از خوردن آن از طاعون نجات یافتند ومعتادین بعضی که مزاج ایشان ضعیف وقوای ایشان بتحلیل رفته بود کمتر خلاص ونجات یافتند * منفعت دیگر منع احتلام وسرعت انزال است بسبب تبرید وتغلیظ ویبس آن وخفت نوم * منفعت دیگر تهزیل ولاغر نمودن تسمین وفربهی بافراط است که حرکت وسکون بسبب آن دشوار باشد * منفعت دیگر تسمینی مهزول محرور المزاج است بسبب برودت ذاتی خود * منفعت دیگر دفع اوجاع مجاری بول از کرده ومثانه واحلیل ودفع حرقة البول وقروحه وسوزش آن است بسبب تجفیف رطوبت وتعدیل حدت اخلاط ومنع احتراق وتخدیر وقلت ومنع احساس * منفعت دیگر تقویت قلب وروح است بسبب اجتماع اجزای قلب وجمیع ارواح درباطن واین اجتماع لامحاله قوتی حاصل میشود * منفعت دیگر مصابرت برجوع وعطش است وقدرت بر اکتفا به طعام قلیل واین اگرچه درنفس الامر مضرت عظیم است اما بسا باشد که احتیاج کلی بآن واقع شود مانند اسفار وایام روزه وزمانهای قحط وغلای آب وطعام واین نیز بسبب تخدیر وعدم ادراک به تقاضای نفس وتجمید حرارت است * منفعت دیگر قلع اسنان است بی مشقت واین نیز فی الحقیقة مضرت عظیم است اما گاه گاه احتیاج بآن واقع میشود وآن بعد از وضع کافور وعاقرقرحا وامثال آن عمده است * منفعت دیگر کمی باه است واین نیز هرچند فی الحقیقة مضرت است اما در بعضی مواضع مطلوب است واین بچند وجه است یکی بتقلیل حس وعدم ادراک به دغدغه دوم بتقلیل منی بواسطهٔ انجماد وتجفیفی که لازم آن است سوم ازالهٔ سخونت منی که ازان دغدغه حاصل میشود چهارم منع فعوظ که به تحریک دغدغه است وآن بواسطهٔ تقلیل روح وریح نافخهٔ عروق است * منفعت دیگر حفظ صحت بدن است از بسیاری از امراض اگر اعتدال بآن مرعی دارند ومتضرر نشدن ازادنی چیزی * منفعت دیگر منع نزله وزکام است * منفعت دیگر منع انصباب مادهٔ است باعضا * منفعت دیگر منع وجع قولنج است واین اگرچه مقارن مضرت بسیار است که قبض باشد اما چون شدت وجع محلل روح ومهلك است بحکم دفع المفسد بالاحمد وبعض الشراهون من بعض تسکین آن را بافیون که هیچ چیز بآن نمیرسد بالضرورت مینمایند بامصلحات آن مثل جند بیدستر وزعفران ومقمونیا چنانچه در افلونیا رومی است وباذن خالقها هریك ازادویه کار خود مینمایند وتاثیر خود میبخشند * منفعت دیگر علاج زحیر است که آن را بریسمانی مالیده وقدری ازان خالی میکنند ورکار میبرند که قدر خالی بیرون باشد پس بعد رفع احتیاج بیرون می آورند وخوردن قدر قلیلی آن نیز درین امر مفید است واین بسبب قبض وانجماد واخماد حرارت ورطوبت است وازخواص آن آنست که چون درحرکه یا درشراب حل کنند ودربینی خربچگانند فرح اوبسیار شود وفریاد بسیار کنند وچون درمقعد اوطلا کنند آن فریاد وفرح ساکن شود

* فصل دربیان مضرت های افیون * بدانکه مضرتهای آن اکثر من ان تحصی است وقطع نظر ازمضرتهای دیگر این کم نیست که درمواضع که نفعی ازان متوقع است اگر نه بطریق مقرر وقدر شربت لائق وشرائط مسطوره وبدون ترکیب بامصلحات استعمال نمایند مضرت کلی میرساند وبعضی راهلاك میسازد وازجملهٔ مضرتهای آن اضعاف ولاغر نمودن است بواسطهٔ منافات آن بقوی وارواح * مضرت دیگر تضعیف قوی واراح وتقلیل تغذیه وتنمیه است * مضرت دیگر حدوث

کزاز است ودر کلام اطبا آمده البنج یورث الصرع والافیون یورث الکزاز واین بسبب برودت اعصاب ومتاذي شدن وکریختن آنها است ازموضعی بموضعی وکزاز تشنجي است که درعضلات چنبر کردن حادث شود وآن را متمدد نامزد بقدام یا بخلف یا از هردوجانب واکثرا طلاق کزاز برین نوع تشنج است وانواع دیگر نیز گفته اند واز جمله مضرتهای افیون احداث دق است بهردونوع خود حار وبارد ودرهردو کد اختن ولاغرشدن اعضااست وآن بسبب حرارت بالعرض وبرودت ویبوست ذاتی آن است ومراد ازدق بارد دق شیخوخت است واز جمله مضرتهای آن تقلیل فهم واضعاف فکروسائرقوای باطنیه وابطال حس وامتلای دماغ وکندی قوت باصره وثقل سامعه وتضعیف شامه وتخدیرحس لامسه وعدم ادراک آن وکج خلقي واکثر اوقات مغموم ومحزون بودن وباندک چیزی خائف وهراسان شدن ونیز ازمضرتهای آن ضعف معده وکبد وقلب ودماغ وقبض طبیعت وضعف هضم وعدم انحدار رطوبات وانجذاب وتحلیل آنها واحداث نفخ وقولنج وعسرالبول وخشکي دماغ وانف وکندذهان وگرفتن آواز که بحة الصوت نامند وجبن وبخل وضعف باه وتقلیل نسل وحب وحدت وتنفراز حضور مجالس ومحافل ونعاس وبیخوابي وگدورت حواس ظاهره وباطنه وبهت وخبط وکسالت وکاهلي درجمیع افعال ظاهره وباطنه وغیر اینها ازمضرتهااست * فصل دربیان دفع مضرتهای افیون بقدرامکان * علاج ضعف بدن وقلب ودماغ وتقلیل وتضعیف قوی وارواح وحرارت تقلیل مقدارشربت آن است بقدری امکان واستعمال مقویات بدن وارواح بمفرحاتی که جوهرروح رازیاده کنند وتقویت دهند آن را وصفا واشراق ونورانیت بخشند مثل مفرحات یاقوتی معتدل وجوارشات مانند جوارش عودوعنبروابریشم واشربهٔ مقویه مانند شراب ابریشم وعود وکاوزبان وخمیرهٔ آنهاوخوردن فادزهرحیواني وجلدوارخطائي مجرب سائیده باهریک جدا باکلاب وعرق کاوزبان وعمده دراصلاح بدن وقت استعمال افیون است قبل ازغذا یابعد ازان وعلاج گزازقبل ازوقوع استعمال دواء المسک شیرین وترياق اربعه وترياق فاروق ومثرودیطوس ومخلصه اکبر ومانند اینهااست وجند بیدستر ممزوج بآن نمودن مانع ازوقوع آن است وشربتی که مرکب ازگاوزبان وبادرنجبویه واسطوخودوس باشد بسیارنافع است واجتناب ازاغذیهٔ مرطبه وممخره است خصوص بقول ولبنیات وسائرتدابیرمذکوره درکتب درعلاج گزازمرعي داشتن علاج دقّیمن مذکورین باغذیه میباید نمود وتمریح افیون بمفرحات ومقویات قلب ومداومت حمام مرطب وتطییب خاطرورادرازالهٔ این قسم زبول مدخل تمام است وعلاج تقلیل فهم واضعاف فکروما نند آن بمصلحات افیون است ازانچه دران بسط وتلطیف باشد مانند زعفران وسنبل الطیب وقرنفل وهیل بواو بسباسه وعود هندي ودارچیني وحبي که درباب ترک افیون مذکوراست درین باب مدخلی تمام دارد * علاج ازالهٔ ثقل سمع روغن تورب وترياق اربعه وماه فرفین بکلاب سائیده ویابا روغن بادام تلخ وفتیله بآن آلوده کرده درگوش کذاشتن است * علاج رداءت اخلاق تقلیل وتعدیل یبوست دماغ است باغذیه واشربه واطلیه واتفاق وملاقات بامردم موافق درحین نشاط وترک اختلاط خاصه باکسانیکه از اختلاط ایشان اورا انقباض بهم رسد درحین انبساط کیف آن * علاج اضعاف اعضای رئیسه ومعده تقویت ارواح واعضا وتمزیج معده بمصطکي وکندرویا روغن آن هردوجدا وروزنباد وسائرمقویات معده است * علاج غشیان واین ازدوا مرواقع میشود یکی بزیادتي مقدارشربت آن بعد ازطعام بافراط دوم بتوجه اخلاط فاسدهٔ مغثیه بسوی معده واینکه ازتوجه اخلاط مغثیه است اورادوری مضبوط میباشد اول به تقلیل وارتکاب آن دروقت دوره مناسب واجتناب ازوقت غیرمناسب واجتناب ازوقت دوره مناسب دوم تقویت معده است تاقبول انصباب مواد نکند بمثل شربت لیمو وصندل وغوره وانارمیخوش ومنعنع

وجوارشیکه دران پوست ترنج ومصطکی وعود هندی وآب ریباس یا غوره یا زرشک ومانند اینها باشد وجوارش عود ترش وغذاهای غلیظ غیر متعارف مثل پنیر شور وآب لیمو یا غوره و پیاز حلقه کرده ونعناع خشک با نان خوردن مانع قی است * علاج قبض طبیعت انجیر در آب وعسل خیسانیده بناشتا قریب بهفت هشت دانه خوردن وکنجد مقشر با خرما املیسی خوردن وشیر وعسل وکزانکبین وشوربای چرب مثل رشته وآماج آشامیدن واکر زیاده ازین خواهند شربت بنفشه یا خمیرهٔ بنفشه واکر اینها سودی نه بخشند حبی از بنفشه ودانکی از سنامکی وربع دانکی محموده ساخته فرو برند وده مثقال شربت بنفشه بکلاب حل کرده بالای آن بنوشند * علاج لینت طبع غالب بواسطهٔ اسهال کبدی که مواد مختلفه در مدت مدیده محتبس شده بجکر متوجه میشود وجکر آن را از خود دفع میکند واین اصعب اقسام اسهال است واصعب امراض طاریه بر ایشان ودیکر آنکه قوت ایشان اکثر ضعیف میباشد واسهال با ضعف قوت خطیر میباشد ودیکر آنکه طبیعت ایشان با فیون که اقبض ادویه است معتاد شده اکر امر عظیم نبودی ظاهر نشدی بالجمله بهترین ادویه در اسهال ایشان ریوند چینی است ادویهٔ مناسبه واقراص انبرباریس وکهربا وورد وسائر ادویهٔ مقرره مسطوره در کتب است * فصل در بیان مقدار شربت آن * بدانکه مقدار شربت آن از یک عدسه تا چهار قیراط وزیاده از یکدانک ممنوع ودو درم آن بدون عادت کشنده است * فصل در بیان علامات ومعالجات کسیکه افیون مقدار قاتل خورده باشد * بدانکه از علامات آن دوار وسدر وسبات واختلال حواس واستشمام بوی افیون از دهن وبدن او چون بخار دخود را وتنکی نفس وفواق وبند شدن زبان وفرو رفتن چشمان وتاریکی آن وکمودت ناخنها وکزاز وخارش بسیار در تمام بدن وجریان عرق سرد وسردی اعضا وکمودت آن خصوص دست وپا معالجات آن قی فرمودن بآب مطبوخ شبت وترب وعسل است ویا آب کرم وبوره ونمک طعام ویا نمک هندی با شیای مقیهٔ دیکر وآشامیدن دهنهٔ مسی یا مس سائیده با آب یا آب لیمو یا شیر تازه دوشیدهٔ کاوی وشیر با روغن کاو یا کوسفند ومشک با جندبیدستر وجدوار خطائی مجرب با شیر کاو ویا بتنهائی وزعفران با جلاب ویا نارجیل دریائی سائیده با شیر کاو وهریک مفردا ومرکبا سکنجبین با نمک وعسل وبا ماء الاصول ویا روغن کل وسرکه که افسنتین ودارچینی دران جوشانیده باشند ازینها وشرابیکه دارچینی وعاقرقرحا وجندبیدستر سائیده دران ریخته باشند وحقنه های حادهٔ حاره وانجیر وخردل خورانیدن هرچه ازینها که میسر اید وتکمید سر باشیای مسخنه وعطسه فرمودن وخورانیدن تریاق اربعه ویا تریاق فاروق ویا سنجرنیا وتریاق الطین ومثرودیطوس ویا مقدار بندقه ازین معجون مسمی بتریاق افیون از مؤلفات جامع این اوراق * صنعت آن جندبیدستر جدوار مجرب دارچینی عاقرقرحا زعفران فلفل سداب حلتیت مشک خالص ابهل اجزا متساوی نرم سائیده باسه وزن آن عسل سفید مصفی مقوم سرشته معجون سازند شربتی یکدرم تا سه درم با انچه مناسب دانند بیاشامانند وخورانیدن مقدار یکدو حبه سفیدی که با فضلهٔ مرغ میباشد محلول در آب باعث قی ورفع سمیت آن است وهمچنین خورانیدن برک بید انجیر یا آب آن مکرر وقی فرمودن بدان وبورق باب فودنج یا بآب خاکستر وتخم سداب بری یا سداب وفلفل با طلا که عبارت از نوعی خمر است وحنا وفلفل با جندبیدستر وسکنجبین وحلتیت وسقر با طلا پخته وخورانیدن جندبیدستر بقدر افیون بلکه اندکی ازان زیاده وبسر ومغز کردکان واستنشاق جندبیدستر وحلتیت وزعفران وتدهین سر وبدن بروغنهای حاره مانند ناردین وسوسن ومانند آن ودر آبزن مرطب کرم نشانیدن وشوربا ومرقهای کوشتهای چرب وطعامهای چرب شیرین با مشک وزعفران وفلفل سیاه وحلواها ازین قبیل بعد از قی ونقا خورانیدن وباید که او را نکذارند که خواب کند

واگر بخواهد زود بیدارش کنند واستحمام بآب گرم فرمایند وتکمید کنند بدن او را بچیزیکه بشکند خارش بدن را وبعد از استحمام شوربای چرب بخورانند وسائر تدابیریکه درکتب مسطور است بجا آورند ونیز آشامیدن آب مطبوخ فلفل وسیاه کوبیده مکرر وقتی کردن بدان ودوانیدن وحرکت فرمودن دربین بهرنحوکه باشد واگر طاقت نداشته باشد درمثل گهواره وارجوحه وچرخی نشانیدن وحرکت دادن وچرخانیدن تاقی آید وهمچنین مادام که رائحهٔ افیون از دهن آدمی آید بسیار مؤثر است واهل هند آب زنجبیل تازه که ادرک نامند باشیر میخورانند واگر افیون بمقدار قاتل خورند واز عقب آن روغن کنجد یا روغن تلخ بیاشامند وهمچنین سرکه وماست ترش وسائر ترشیها نیز میکویند که علاج پذیر نیست ومحل تقولنج عظیم است ودرین هنگام اگر سودمند باشد خورانیدن شیر تازه دوشیده گاوی باچند بیدستر بقدر معتدبه زیاده ازمقدار افیون که خورده وقتی فرمودن بدهنهٔ مسی وبنحوی که ذکر یافت وتحقین بحقنهای مناسب اسحود درجمیع احوال شفابدست اوست جل شانه

* فصل دربیان سبب نشاط افیون وکیفیت آن ومنشای اعتیاد بدان * بدانکه هر دواکه وارد بدن انسان میکردد اولا حرارت بدن دران تاثیر میکند خواه فعل آن بحرارت وخواه ببرودت وخواه بالطبع یا بقوتی دیگر باشد وافیون که وارد جوف میکردد بعد از انفعال از حرارت بدنی کیفیت برودت وییوستی که بالطبع وبالخاصیة دارد ظاهر میشود ومنبسط میکردد درحوالی واطراف بدن اما طبیعت حامی وحافظ وقابض اجزای بدن آن را ازیننوع حرارت غریزی واصل ومنشای سائر قوی که قلب ودماغ است دفع میکند وباطراف بدن میرساند بواسطهٔ سمیتی که ببرودت آن است ومنافی وحرارت غریزی رطوبی وارواح است بالذات وبالطبع وتنفریکه طبیعت بالطبع ازان دارد وآن برودت اطراف وظاهر بدن را شیأ فشیأ سرد میسازد وبسبب تکاثفی که لازم برودت است حرارت ازان مواضع منهزم شده میل بباطن می نماید ودر مستودع خود جمع میشود وبسبب انقباض ظاهر واجتماع حرارت درباطن خاصه دردل که انبساط حرارتها ازانجا است وبالضرورت عند الانقباض والفرار عن الظاهر رجوعش نیز بدان جا خواهد بود وازین اجتماع قوتی وانتعاشی دران حرارتها حادث می شود وبواسطهٔ آن انبساط تمام بظاهر بدن می یابد واثر آن بدماغ وسائر بدن بزودی میرسد واین حالت را نشأ ونشاط مینامند وفی الحقیقة این انبساط وفرحی است بالعرض جهت آنکه فرح بالذات تقویت وانتعاش وانبساط حرارت وروح است بسائر بدن بمناسبت ومجانست ذاتی نه بالعرض وبواسطهٔ انقباض ظاهر واجتماع حرارت درباطن زیرا که این سخونت نیز سخونت عرضی است نه ذاتی کما لایخفی واما سبب اعتیاد بدان انست که چنانچه ذکر یافت دران برودتی وسمیتی قوی است وبالضرورة ازان تقلیل روح ودم وسائر سخونات ومسخنات بدنیه لازم می آید وازین جهت ضعف در قوت روحیه مدد وبرودت غالب میشود وروز بروز ازتکرار استعمال این حالت زیاده می کردد وافعال چنانچه باید ازوصادر نمی کردد وفتور بسیاری درآنها رومیدهد وازین است که معتادین بافیون از اکثر کارها بازمی مانند ومیل بحرکات ندارند پس ناچار در تضعیف وتزاید آن روز بروز میکوشند وهرچند زیاده می نمایند ضعف در قوت وحرارت زیاده میشود وگفته اند که اگر خواهند که بسط وتفریح زیاده کردد باید که قدری ماست تازه ویا شیرهٔ حب القرطم باب را زیانه بنوشند

* فصل دربیان طریق خوردن افیون در بیماریها وشبهای ماه مبارک رمضان وخوردن آن قبل از طعام ویا بعد ازان

* بدانکه چون مزاج معتادین بافیون از طریقه اعتدال بیرون است پس اگر امراض ایشان از جنس امراض حاره حاده باشد تقلیل مقدار افیون ایشان نمایند وداخل آن مثل صندل ونیلوفر وتخم خیارو خربزه وهندوانه وکدوئی مقشر وطباشیر

سفید کنند و درحمیات بزرالبنج به تنهای ویا با دویهٔ مسطوره ودرا مواض بارده مانند جند بیدستر و عاقرحا وفرفیون وفلفل
داخل نمایند وازمقدار آن بکاهند ودرامراض نائبه قبل از آمدن نوبه به نیم ساعت بخورانند غالب آنست که نوبه را
برطرف سازد جهت آنکه اخلاطیکه دران زمان بحرکت می آیند از حرکت باز میمانند ومحتبس میشوند ودر مستوفل عفونت
نمی ریزند واگر حمی عفني باشد فرضا اگر بوطرف نشود تخفیف درشدائد وعوارض وتاخیر درزمان نوبهٔ آن البته خواهد شد
ودرسائر امراض ملاحظهٔ اوقات درتقدیم وتاخیر نمایند واما درشبهای ماه مبارک رمضان بدانکه چون بواسطهٔ تقدیم وتاخیر
اضطراری که درین ماه مبارک واقع میشود مضرتها بسیار میرساند وبسیار کسان معتاد دین بافیون مریض میشوند وجمعی از
ایشان افطار را برخود واجب دانسته افطار مینمایند لهذا دستور العملی بیان کرده میشود که چون بآن عمل نمایند شاید
از اکثر بیماریها وافطار نمودن محفوظ مانند * بدانکه معتادین بافیون سه قسم اند یکی آنکه درشبانروزي یکبار میخورند دوم
آنکه دوبار سوم آنکه سه بار وزیاده واما قسم اول بهرطریق که خواهد عمل کند اورا اذیتی نمیرساند واما قسم دوم میباید
جهد کند که درماه مبارک رجب وشعبان وقت را بگرداند وباول روز وآخر روز اندازد وبتدریج تا ماه مبارک رمضان اول
شب وآخر شب نزدیك بوقت افطار روسحور بخورد که درین هنگام او نیز بآساني روزه را میتواند که بدارد واذیتی نمی یابد
واما قسم سوم را البته لازم است که عادت خود را بدل ووقت اندازد درماههای قبل ازرمضان تا زحمتی نیابد واز جملهٔ تدابیر
برای دفع اذیت آن آنست که شیافیکه مرکب ازجند بیدستر وافیون بالمناصفه باشد بآب صمغ عربي یا کثیرا سرشته فتیله را
بآن آلوده کرده سرفتیله را بریسمانی محکم بندند وبخود بردارد تاوقتیکه خواهد بعد ازان بیرون آورد البته باید که بسیار
تنگ ارد که کشادشتن آن بسیار مضرتهای کلي میرساند ازهمه بدتر آنکه عضلهٔ مقعده که مانع بیرون آمدن اثفال وریح است
ازکار می افتد وحفظ وممانعت نمیتواند نمود پس چندانکه ضعف کم کرد واندک نشاطی حاصل شود نگاه دارد وهرچند
جندبیدستر مصلح مضرت آن است امابالکلیه غائلهٔ آنرازائل نمیکردانند تدبیردیگر آنکه حبی ازافیون صرف ویاادویهٔ دیگرافیونیه
که معتاد بافیون بآن مداومت دارد ودرغلافي ترتیب دهند تا آن حب درمعده اورود منحل نشود. بلکه تا آخر روز بماند
بدین نحوکه موم را با قدری روغن بادام بگدازند وآن حب را بآن آلوده سازند که تمام ظاهرآن فراگیرد وآخرشب فروبرند وامتحان
کنند که چه وقت کیفیت آن میرسد همانزمان انحلال اواست وشخصیکه درروزی چندبار میخورد حب صباح رابیغلاف موم وحب ظهر
رابا غلاف موم ممزوج بقند وحب آخرروز رابغلاف موم گداخته درروغن بادام فروبرد هرسه رابیک دفعه پي هم آخرشب تا
بتدریج هریك بوقت خود منحل کردند واگرحب مغلف بموم را چندجای آن راسوراخها نمایند تازودتر منحل شود وتشویشی
نه بینند بهتر است واما کسی که فراموش کند خوردن افیون را تدبیرآن همان تدابیراول ازبرداشتن فتیله ممزوج بافیون
وجندبیدستر است واگر بیک دفعه کفایت نشود بدفعات اما زود زود براورد تاضرورت بسیار دا عي نشود مرتکب آن نگردد
زیراکه ضرر عظیم دارد چنانچه ذکر یافت * اما طریق خوردن آن قبل ازطعام یا بعد ازان * بدانکه اقسام محتملهٔ آن پنج
است زیراکه یا با طعام میخورد ویا جدا وهریک ازین دوقسم یاقبل ازطعام است یا بعد ازطعام وقسم خامس آنست که در اثنای
طعام میخورد پس اولا درتقدیم وتاخیر مطلق سخن گوئیم بعد ازان هریك از اقسام را بخصوص ودلائل تقدیم بسیار است
اول آنکه محفوظ میماند قوت آن از انکسار باختلاط بطعام دوم آنکه افعال طبیعیه منقسم میشوند بحسب انقسام مقبولات جهت
آنکه فاعل واحد است اگر قوابل متکثر باشند فعل او نسبت بآنها متجزي ومنقسم خواهد شد واگر قابل نیز واحد باشد وفعل

اودران باشد وپس اثر آن بسیار ظاهر میکردد پس هرگاه افیون را جدا ازطعام بخورند طبیعت متوجه اومیشود واعمال وافعال
او با تمام بظهور میرسد واین هنگام میتواند بود که بقلیلی اکتفانماید بخلاف آنکه با طعام باشد که دران هنگام عمدهٔ توجه طبیعت
بسوی هضم طعام است بواسطهٔ ملایمت ذاتی وانس طبیعی که بآن دارد وبرتقدیر آنکه تفاوتی نکذارد وپارهٔ ازتوجه متصرف
بجانب طعام وپارهٔ متوجه افیون باشد اغلب آن است که درین صورت هردو ناقص میمانند زیرا که عمل کل اتم است ازعمل
جزو چنانچه ذکر یافت سوم آنکه غذا بواسطهٔ ملایمتی که دارد باطبیعت طبیعت در و تصرف میکند الا زمانیکه اورا هضم نماید
واز تصرف افیون باز میماند بجهت منافرت با آن و آن درطعم ورائحه وقوت غذا تاثیر میکند وآن را تلخ ونامقبول ونامرغوب
میسازد وبدین سبب طبیعت دران غذا نیز تصرف کما ینبغی نمینماید وبر طبیعت کل وبار میشود هرچند مقدار افیون کم و
اندک باشد وغذا ناقص وخام میماند واز نقصان وخامی آن بسیاری ازامراض ازنفخ ورياح وقراقر وتولید بلاغم ورطوبات
وسدد وحمیات بسبب تعفین آن بلاغم ورطوبات وغیرها ازامراض باردهٔ رطبهٔ بلغمیه وزردی رنک بدن وسستی اعضا و
اعصاب حادث میکردد چهارم آنکه چون باجزای طعام مختلط شد بعضی اجزای غلیظه وکثیفه که درطعام است اکثف واغلظ
میکردند وظاهرست که شان این اجزا تسدید است ومضرت آن هویدا است که موجب قولنج واستسقا وبرقان وغیرها است
پنجم آنکه بواسطهٔ عدم تصرف طبیعت درغذای طعام دراعالی وفم معده میمانند وبدان سبب دهن خشک میشود وتشنکی عارض
میکردد وبخارات آن بسبب محاذات ومشارکت بدماغ بزودی میرسد ودرین امور مضرتهای بسیار است ازانجمله جفاف و
خشکی دماغ وسدد درمجاری وبطون آن ونیز سبب یبس وخشکی دهان است زیراکه تراوش وترطیب دهان ازتراوش و
ترطیب دماغ است وتشنکی خوردن آب بسیار درین صورت موجب سرعت انحلال واختلاط وانبساط آن میکردد درسائر اجزای غذا
ششم آنکه کیفیت نشأ اوزود نمیرسد زیراکه طعام حائل میکردد میان اوومیان معده وغیراین ازمضرتها واما دلائل تاخیر
اول آنکه چون ازادویهٔ سمیه است اولی آنست که سموم موخر باشند ازطعام تا اذیت ایشان ازمعده دور باشد دوم آنکه
چون قوی القوت است بحدی که یکی ازسموم قتاله مقرره است پس باید که قوت آن منکسر شود بمثل طعام تاشدت اذیت اوکم
کردد * فصل دربیان دفع عادت افیون وتعویض ان باادویهٔ دیکر ازمفرده ومرکبه * بدانکه چون افیون ازادویهٔ سمیه
ومنافی روح وحرارت غریزیست بهردو کیفیت خود یوما فیوما بسبب اعتیاد بآن درآنها ضعف ودهن رومیدهد پس البته
میباید که ترک آن نماید واما چون ترک آن دفعة واحدة موجب ضرر عظیم است حالا وارتکاب آن مستلزم ضرر اندک
است مآلا پس ازتکاب که مستلزم ضرر قلیل است مآلا اولی است ازترک بالکلیه دفعة که موجب ضرر عظیم است حالا بحکم شر
القلیل اهون من شر الکثیر زیراکه اکثر معتادین بافیون رادیده شده که بترک نمودن آن دفعة واحدة بامراض صعبه مانند اسهال
وزحیر وسقوط اشتها وغیرها مبتلا شده اکثر هلاک شده اند پس باید که بتدریج اندک اندک کم کنند ویا تعویض نمایند
بادویهٔ مفرده اعم ازانکه باردهٔ مخدره باشند مانند بزرالبنج وبیخ لفاح وتخم خشخاش وتخم کاهو وجوز ماثل ومانند اینها ویا
غیر مخدرهٔ حاره مانند جندبیدستر وجوزبوا ونانخواه وامثال اینها ویا بخمیر نان پخته واما تعویض آن به بزرالبنج بهترین
واوفق ترین ادویه است بچند وجه یکی آنکه بزرالبنج معدل یبوست افیون است بدهنیتی که دارد ونیز افیون مقوی فعل
بزرالبنج است ولهذا اکثر ترکیبی است که دران افیون باشد وحکما هموزن ویا دوچندان بزرالبنج داخل نکرده باشند دیکر
آنکه دهنیت بزرالبنج مانع تحلیل قوت برودت افیون است مانند دهنیتی که درجوزبوا است که موجب کسر حرارت اوست

در بدن و تعدیل آن نیز جهت آنکه حرارت بر طوبت رطوبت دهنیت منکسر میشود لهذا جوز کهنه که دهنیت او کم شده باشد حرارت او در بدن اقوی است من حیث الکیفیة از تازهٔ آن زیرا که تاثیر احدی الفاعلتین که حرارت و برودت باشد بار طوبت اقل و اضعف است از آنکه با یبوست باشد اما من حیث الامتداد اقل و همچنین است دهنیت بزرالبنج و این خود ظاهر و مشاهد است که کیفیت افیون در تراکیبی که بزرالبنج داخل ندارد کمتر است و در تراکیبی که اندک داخل است ازان زیاده و در تراکیبی که بسیار است بسیار باشد اگر کسی گوید ازین لازم می آید که عمر ترکیبی که در و افیون صرف باشد کمتر باشد از انچه در و بزرالبنج نیز باشد و حال آنکه امر برعکس است جواب گوئیم که حکم ترکیب در بدن غیر آن است که در خارج و ازین که او را در بدن صفتی و کیفیتی باشد لازم نمی آید که در خارج نیز همان صفت و کیفیت باشد دیگر آنکه تاثیر کیفیت بزرالبنج عاجلا ظاهر میشود و چندان بقا و دوام و ثبات ندارد بخلاف افیون که آجلا و بتدریج و با اندک بقا و دوام و ثبات است و اما وجه آنکه بزرالبنج را در تراکیب افیونی داخل مینمایند آن است که در قدیم الایام از خشخاش صحرائی سیاه افیون میکرفتند و آن بسیار قوی بوده و محتاج بمعینی نبوده و حال که بسبب مرور ایام و کم شدن خشخاش صحرائی و کثرت زراعت خشخاش بستانی و کرفتن افیون ازان و کم بودن قوت آن ناچار شدند از ترکیب و انضمام شیء معین با ان که باعث تقویت قوت آن کردد و نیز بزرالبنج قدری از بشاعت و رائحهٔ افیون را کم میکرداند تا میل طبیعت بآن زیاده شود و نیز بزرالبنج في نفسه قائم مقام افیون میتواند شد و چندان مضرتی ندارد بخلاف ادویهٔ مخدرهٔ دیکر مانند شوکران و بیخ تفت و ثمرهٔ لفاح و بیخ آن و جوز ماثل و قنب و کچله و داراشکنه و حب النیل و مانند اینها که هیچ یک ازینها خالی از مضرتی و غائله نیست چنانچه به تفصیل در رسالهٔ افیونیهٔ حکیم میر عمادالدین شیرازي قدس سره مسطور است * و تدبیر دیکر تعویض آن است که بجوز هندي که نارجیل است و بهترین تعویضات است و طریقهٔ آن این است که بکیرند نارجیل خام نیمرس را که قدری مغز در ان بسته و آب بسیار در ان باشد با پوست سبز خارج و سر آن را سوراخ کرده مقدار پنجاه شصت مثقال افیون خالص را فتیله کرده در ان اندازند و سر آن را محکم نموده پنج شش ماه نکاهدارند پس برآورده پوستهای آن را بالکلیه دور نموده مغز آن را با آب آن را فیون نیکو محقق نموده محبوب بندند هر حبی بمقدار حب معتاد و تناول نمایند و این نیز نیکو تدبیری است از برای رفع یبس و ضرر افیون و چون چند مدت بر ان کذشت نارجیل دیکر مرتب نمایند که ثلث یا ربع مقدار افیون ازان کمتر باشد و همچنین تا آنکه مقدار افیون نماند و اکر خواهند در هر چند یوم قدری مغز نارجیل هاده با آن نارجیل مدبر اول بیفزایند تا آنکه همین مغز نارجیل هاده ماند نیز خوب است و تدبیر دیکر تغیر وقت و فاصله نمودن از وقت معتاد است بتدریج بدین قسم که مثلا اکر هر روز اول صبح میخورده باشند دقیقهٔ تاخیر نمایند و همین قسم یوما فیوما یک دقیقه بیفزایند تا آنکه بیک ساعت رسد و چون بیک ساعت رسید یک ساعت تاخیر نمایند و بتدریج تا دو ساعت و سه و همچنین تا آنکه طبیعت فراموش کند و عادت برطرف شود * و اما قانون ترک عادت افیون بجدوار آن است که بتدریج هر روز بقدر دانهٔ خشخاش یا بیشتر از قدر خوراک افیون کم نمایند و بقدر آن هر روز جدوار اضافه نمایند تا بسر ورایام بجدوار تنها قرار یابد و هر روز بقدر خوراک افیون جدوار صرف میل نمایند و اکر خواهند که جدوار را نیز ترک نمایند باز بتدریج همان مقدار روز بروز از جدوار کم نمایند تا هیچ نماند و این قانون بهترین قوانین ترک افیون است و بآسانی میتوان ترک نمود و موجب ضعف و سستی نمیکردد جهت آنکه جدوار بسبب تریاقیت و کیفیت حرارت جمیع قوتهای بدنی و حرارت غریزی را قوت میدهد و چون حرارت غریزی قوت یافت کمال زیادتی بهم میرساند و بدان سبب میل بظاهر مینماید و انبساط تمام حاصل میکردد و اثرش بدماغ و سائر اطراف

میرسد وموجب نشاط و نشأ میگردد که قائم مقام نشاء افیون بلکه بهتر از ان باشد چه کیفیت جدوارد اتي وافیون عرضي است چنانچه درسبب نشاط افیون ذکر یافت ودیگر آنکه افیون بسبب بزودت بمرور ایام حرارت غریزي راکم میکردانند ولهذا بدن وقوتها واشتهارا ضعیف میکند وبشرة رازردوازرونق وصفا مي اندازد بخلاف جدوار * واما مرکباتي که تعویض افیون بدان میتوان بود بسیار است یکی از انها این ترکیب است که حکیم عمادالدین محمود شیرازي قدس سره در رسالهٔ افیونیهٔ خود آورده اند که از وضع حکمای فرنك است ودر بلاد روم مستعمل ومجرب ایشان است وعمدهٔ اجزای آن قطران وخرم گیاه است ونسخهٔ آن این است زعفران حب النیل از هریك پنج مثقال خرم گیاه بیست مثقال بزر الینج سفید دارچینی جوزبوا کچله از هریك دو مثقال لسان العصافیر تلخ دوازده مثقال قطران چهل وپنج مثقال عسل سفید مصفی هفتاد مثقال علی الرسم معجون سازند وچون انفع اجزای این ترکیب خرم گیاه است که بنك باشد اگر بواسطهٔ حرمت آن را بدل بشامد انه کنند انسب است چنانچه ما چنین کردیم درکال خوبي بود وطریق ترك افیون بدین چنین است که بقدر نخودی یا جوزی از افیون ترك کنند ونیم مثقال از ترکیب مذکور فرو برند وچند انکه توانند از وقت مقرري خوردن افیون تاخیر نمایند ومرتبهٔ یکرکه خورند قدری نیز از مقدار آن کم نمایند وبر معجون وتاخیر زمان معتاد نیز بیفزایند وهمچنین بقدر ربع از افیون کم نمایند وبر معجون وتاخیر زمان معتاد بیفزایند تا بحدیکه مثلایك نوبت صباح بالکل برطرف شود وباید که درشبانروزی مقدار یک مثقال ونیم خورده شود واین ترکیب از مجربات است وشاید دوای انفع از ین نباشد ودیگر نیز ترکیبی است که حکیم مسطور قدس سره نقل کرده که یکی از جملهٔ غازیان رومیلو بهند افتاده واز مجربین آنجا این دوا معلوم کرده وبه اردوی معلی آمده ویکي مردم را از عادت افیون خلاصي داد وبتبریز رفت آنجا نیز اکثری را نجات بخشید وبرادرزادهٔ اوجوانی بود درسن بیست سالگي برین نسخه مطلع شده بشیروان آمد درزمانی که حضرت نیز آنجا بود وجمعی که معتاد بودند بواسطهٔ آن ترکیب خلاصي یافتند وپیش حقیر آمد که نسخه را اعلام میکنم اما باین شرط که با حقیر باشد واز طب وعلاج چیزی به بیند چون عقل تمام نداشت حقیر قبول نه نمود ودراین اوقات مولانا حاجي محمود داماغاني که سن او بهشتاد رسیده بود آنجا آمد واز قریب به پنجاه سال بود که مرتکب افیونیات شده ودرشبانروزي قریب بیك مثقال میخورد واین پسرا ورا مبالغه کرد که ازین ترکیب بخورکه من علاج میکنم ترا وقریب بظهر بود که مثل بیضهٔ ازان نوشیده رفت وروز دیگر آمد وگفت که تا قریب به نصف شب که وقت معتاد بود اصلا بیاد نیامد که افیون خورده یانه وپسر چنین نقل کرده که عمدهٔ اجزای این ترکیب حرمل است که بروغن دنبه چنان بریان کنند که قریب بسوختن شود وبالسان العصافیر وشقاقل ترکیب کنند بعسل ودیگر حب کچله است که اذا راقي نامند چنانچه حکیم مسطور قدس سره درهمان رسالهٔ مذکوره آورده که آن عوض افیون میشود ودران حرارت وییوست قوي است وازمردم بسیاری معلوم شده که خوردن آن سلیم العاقبت است ومقدار معتدل او قاتل نیست وشکی دران نیست ومیان خلائق نفع آن دروجع ورک اشتهار تمام دارد ودرین اوقات جهت ترك افیون نفع آن ظاهرشده ومردم بسیط آنرا استعمال می کرده اند ودرین اوقات یکی از اکابر وولاد اشراف که مدتها معتاد بافیون بود یکی ازافاضل اطبا حبی جهت آن ترکیب نمود که عمدهٔ اجزا کچله بود وبعضی ازمخدرات ومقویات وازافیون صرف آن را منتقل بآن حب نمود وبعد ازاندك زمانی ترك آن حب هم نمود ومدتی تارک بودوباز بدان مبتلاشد * اجزای آن حب عودهندی سنبل الطیب مصطکي رومي زعفران بیش جدوار خطائي وامثال این ادویه بود ودیگر از تراکیب مشهوره واقوی انها بلکه اقوی از کل تراکیب تریاق فاروق است چنانچه تراکیب وشرائط استعمال آن به تفصیل

درافعی ذکر یافت وحب جوزماثل که مشهور بحب الشفا است ودر حرف الجیم درجوزماثل خواهد آمد ودیگر حب بدل افیون وحب جدوار رافلونیا و برشعثا وبرش ابوالبرکات وسائر انواع برشها وتراکیب افیونیه وشربت خشخاش است چنانچه انشاء الله تعالی عنقریب درهمین باب به تفصیل مذکور خواهد شد

## * فصل دربیان حالاتیکه بعد از ترک آن معتادین را عارض میگردد * پوشیده

نماند که این حالات نزدیک است بمضرتهای که در ارتکاب آن رو می نماید اکثری را ازانجمله حالتی است که نفس او برنمی آید و میپندارد که دل او در اقصی موضعی است در بدن او که وصول هوای مستنشق بدان دشوار است ونیز میپندارد که دل او در موضعی است که نفس او را باو راه نیست همچنین خروج هوا را مدخلی نی ونیز میپندارد که بر روی سینهٔ او سنگی نهاده اند ونمی گذارند که استخوانهای سینه وشراسیف او منبسط شوند ونیز میپندارد که گویا دل او را بزیر میکشند وضغط القلب که فشردن دل است وتقشر قلب که پندارند که گویا پوست دل او را جدا میکنند ومی کشند وآمدن اشک سوزان از چشم وعطسه بسیار وبیخوابی ودرد اعضا وتکسر آن وسقوط اشتها وپیچیدن ناف ومغص ودرد پشت ودرد کمر بمرتبهٔ اتم که گویا میترکد وجدا میکنند آنرا ودرد سر وسرفه خصوصا در زمستان وبرنیامدن آواز وگرفتن سینه واسهال وتزحر وقلق واضطراب وغیر اینها از احوال رديه وامراض مهلکه است واکثر اینها بسبب ترک عادت وخوگرفتن طبیعت بآن است اگرچه موذي بود که العادة کالطبیعة الثانیة واجتماع واحتباس وانجماد مواد وانخرة واحتقان آنها وضیق مجاري بسبب یبس وتخدیر افیون وچون آن عائق ومانع برطرف شد اندک اندک مواد محتبسهٔ منجمدهٔ به تحریک و ترقیق درمی آیند وبا عضا واطراف میریزند واین احوال طاري می گردد وصعود بدماغ مینمایند وازانجا نیز منصب بآن اعضا میگردند وباعث این اعراض را مراض میگردند ووجوه دیگر نیز دارد چنانچه مفصلا در رسالهٔ افیونیهٔ حکیم عماد الدین محمود حسیني قدس سرهٔ وسائر کتب مسطور است

## * فصل دربیان معالجات این احوال بطریق اجمال * اما معالجهٔ حالت اولی تقویت قلب است

بمثل مفرحات ویاقوتیات ودواء المسک حلو ومثرودیطوس وترياق ومخلصهٔ اکبر وسائر مقویات قلب وازشربه شراب کاوزبان وابریشم عنبري وعیب وبه باصندل وکلاب وبید مشک وعرق کادي باتخم بادرنجبویه وفرنجمشک وبالنکو ویاشربت معمول ازنبات ویاقند ویاعسل باکلاب وبید مشک وعرق بهاروکادي وکاوزبان وورد چیني که بفارسي گل مشکین و بهندي سیوتي نامند بازورمذکوره ویاشربت لیمو وفواکه میخوش وشربت عود ویاخمیرهٔ اینها بحسب مزاج ووقت واما علاج عطسه بسیار وآمدن اشک گرم سوزان از چشم سعوط بروغن بنفشه وبادام نمودن وبوئیدن افیون وخوردن تخم خشخاش وشربت آن باپوست وضماد پوست خشخاش وهمچنین تخم کاهو خصوص سیاه آن برپیشاني ومقدم دماغ وتدهین سر بدهن خشخاش وانفع چیزها خوردن مقدار یک عدسه بیخ تفت یزدي است واما علاج بیخوابي سعي کردن در انکه خواب آید از تدهین دماغ وکف دست وپا وخوردن اغذیهٔ لذیذه که خواب آورد وخوردن ماست درتنویم خاصه که نان دران ثرید کنند اثر تمام دارد واما علاج رفع اعیا واوجاع بخور انیدن خشخاش سفید وتخم کاهو وشاهدانه ومغز تخم خربزه وآرد نخود و کندم برشته وقند سفید ازهریک بقدر لائق ومناسب است واما علاج درد اعضا آشامیدن بعض مخدرات مانند بزرالبنج وبیخ تفت وتخم تاتوره ازهریک بقدر عدسي تانیم نخود مجوز است ومالیدن سورنجان وجوزبوا وقسطین ومغاث وجدوار خطائي باروغن بابونه وروغن گل مرخ وکلاب برآنها مفید است واما علاج اسهال شراب حب الاس وجوارش آن وخبث الحدید وفنجنوش وحب آن وحب جدوار وطباشیر وکهربا ولؤلؤ ومرجان وامثال اینها وجوارشات ومعاجین قابضه اگر ارادهٔ ترک بالمره باشد والا اندکی ازافیون یا افیونیات بسیار مفید است وسائر معالجات هریک بحسب لایق بعمل آوردن

* فصل دربیان مدت بقای قوت افیون وکیفیت نگاهداشتن آن * بدانکه مدت بقای قوت افیون مثل سقمونیا پنجاه سال گفته اند زیرا که گفته اند مطلقا صموغ وعصارات را مدت طویله قوت آنها باقي میماند اما درین مدت طویله بریك منوال و قرار نیست بلکه در اوائل حال که رطوبت فجه در واست که حقیقت صفت تخدیر وقوت تبرید از وست آن فعل اقوی واتم است ورفته رفته روبه نقصان وزوال میگذارد ودر اوسط متوسط ودر اواخر ضعیف وگاه که مانند آرد اجزای او از هم جدا ومتفتت گردد وتماسك وصورت نوعیه او باقي نماند دران زمان اثری نخواهد داشت واما کیفیت نگاهداشتن او آن است که در جای محفوظ دارند که کیفیت رطوبت وبرودت وحرارت وبموست خارجي وهوا باوچندان تاثیری نکند که آن را از صورت نوعیهٔ خود بگرداند وضعیف گرداند زیرا که تاثیر کیفیات خارجیه در انحلال وزوال صورت نوعیهٔ اشیا اثری تمام دارند ولهذا اشیای صلبه را مانند یاقوت وحجر یشب که خواهند زود قابل محق گردد در آتش سخت گرم کرده در آب سرد می اندازند در اندك زماني وبچند دفعه چنان نرم میگردد که بسهولت تمام سوده میشود * فصل در کیفیت استعمال افیون در تراکیب واکحال * بدانکه چون خواهند افیون را در ادویهٔ عین واکحال استعمال نمایند باید که آن را صاف نمایند اگر صاف وخالص نباشد وبریان کرده بامصلحات بکاربرند تا از غائلهٔ آن ایمن باشند ومضرت او کم شود * دستور تشویهٔ افیون بدانکه دیسقوریدوس وبغدادي گفته اند که در خل فه یعني سفال پاره نهند وبر آتش کذارند وروبرو بگردانند وبکاربرند وشیخ الرئیس گوید که افیون را بر روي آهن بریان کنند تا سرخ شود وبهمین دستور در تراکیب دیگر که افیون برشته دران داخل است باید بریان نموده داخل نمایند واگر رماد افیون محرق ورماد آن را خواهند زیاده تشویه نموده در کوزهٔ مطین کرده در تنور یا اوجاغ بسوزانند تا سوخته گردد پس برآورده بکاربرند ودر ادویهٔ مسکنه وجع اذن وقرحهٔ آن ودر منافع افیون قبل ذکر یافته

* فصل دربیان ابدال افیون * بدانکه بدل آن بقول جمهور دو وزن یاسه وزن آن بزرالبنج سفید است زیرا که بزرالبنج سیاه از سموم است وبعضی گفته اند بدل آن مثل وزن آن تخم لفاح یا پوست بیخ آن یا عصارهٔ آن است وبعضی تودری سفید وگفته اند مثل آن وهموزن آن عصارهٔ لحیة التیس ودرحبس الدم طباشیر وطین مختوم وکافور وکهربا ودر کلام شیخ الرئیس آمده که بدل آن سه مثل آن بزرالبنج ومثل آن تخم لفاح است وهنجري نیز چنین گفته وعصارهٔ لفاح را نیز وسمرقندي بدل آنرا بیروح آورده

* فصل در تعداد مرکبات افیون دار که از حکمای ماتقدم است وطریق ترکیب آن * اثاناسیا کبری اثاناسیا صغری ارسطون کبیر ارسطون صغیر اسود سلیم که مشهور بمعجون ابومسلم است اصغر سلیم افلونیا فارسي افلونیا رومي بادمهرج برشعثا بزرك دارو تریاق فاروق تریاق غوزه دحمرثاد واء الکبریت زمهران کبیر زمهران صغیر که رامهران نیز نامند سنجرنیا کبیر سنجرنیا صغیر شلیثا فیروزنبوش قفطا رغان کبیر قفطارغان صغیر کاکمینج مثرودیطوس مخلص اکبر که سوطیرا نیز نامند معجون ابقراط معجون ابوماهر معجون ارسطوماخس معجون اسود که معجون اعظم نیز نامند وصاحب کامل الصناعه آنرا باسم کندری ذکر کرده معجون بولس معجون ربع معجون ضمیری معجون غیاثي معجون قباد الملك معجون قیصر معجون کانج معجون هرمس

* اما طریق ترکیب آنها چنانست که در تریاق فاروق ذکر یافت که ادویهٔ صحیحهٔ جدیدهٔ تازهٔ کرم نخورده فاسد وبوسیده نشده تحصیل نمایند که در آنها غل وغش وتغییر وتبدیل نباشد وهریك را جدا جدا بکوبند بهمان دستور بیزند ووزن نمایند وافیون وسائر صموغ را درمائي مناسب بخیسانند واگر محتاج بصاف نمودن باشد صاف نمایند وعسل ویا نبات را بقوام آورده دران ریزند وبا خمر رطوبت آن را خشك نمایند که نسوزد پس فرود آورده وپس از فاتر گردیدن حرارت آن سائر ادویه را بان بسرشند

ردرظرف نقرئي ياچيني بد ستور نگاه دارند واگر افيون ياصموغ ديگر محتاج بريان نمودن باشد بد ستور مقرر بريان نمايند
پس حل نمودة داخل نمايند واگر د ركوفتن بعضي ادويه را باهم بكوبند پس بايد اجزائيكه د رسخافت وكثافت وصلابت
نزديك بهم باشند باهم بكوبند مانند كل سرخ وكاوزبان ونيلوفر رسورنجان وبوزيدان ومانند اينها باهم ود ارچيني و
خولنجان وقرنفل باهم وهمچنين اين قاعدة را مرعي ارند اما د رينصورت بايد كه قبل ازكوبيدن هريك ازا دويه راجداجدا وزن
نمايند * فصل د ربيان مركباتي كه اصل وعمود د رانها افيون است وازان جمله اقسام اثاناسيا وارسطون واسود سليم
واصفرسليم است اما معني ونسخ اثاناسيا * بد انكه معنى آن منقذ يعنى نجات دهندة است چه اين معجون موجب رستكاري
ازجميع اوجاع وقولنجها ى شد يد بلكه رهانندة وخلاصي كنندة است ازجميع امراض چون افلونياى رومي طرسوسي كه معروف است
ببرشعثا يعني برء الساعة وبعضي كفته كه معنى آن د واء الذئب است جهت آنكه ازاجزاى آن كبد ذئب است لهذا مسمى به
د واء الذئب وكبد الذئب شد ة * اثاناسيا الكبرى المعمولة بكبد الذئب كويند مشهورآن است كه ازتراكيب جالينوس است
وبزعم قومي اقدم ازجالينوس است وبهترين آن معتدل القوام است كه رائحهٔ شراب د اشته باشد وغش كرد ة ميشود
برشعثا يعني به افلونياى رومي طرسوسي وشناخته ميشود بطعم ورائحهٔ شراب شيخ داؤد انطاكي كفته كه اين معجون كرم است
د راول د رجهٔ دوم وخشك است د رآخر د رجهٔ دوم يا د راول سوم وصاحب ميزان الطبائع كفته كه اين معجون سرد است
د ربع د رجهٔ اولى وخشك د رآخر د رجهٔ دوم ميفرمايند كه چون فقير ميزان اين د وارا كرفت بد ستور معروف ميان اطباكه
عسل راموجوب نميد انند معلوم شد كه كرم است د ردوثلث د رجهٔ اولى وخشك است د رآخر دوم واكر عسل نيز موجوب
كرد د كرم است د راواخر وسط د رجهٔ دوم وخشك است د راواخر دوم اما منافع وخواص اين معجون بد انكه ميباشد نافع ازبراي
جميع اوجاع چون معجون افلن معروف با فلونياي رومي مشهور وبه برشعثا خصوص ازبراى اوجاع كبد واوجاع معدة وامعا خصوص
قولنج ومغص واوجاع طحال خصوص وجع شوكه واوجاع صد روجنبين وكليتين ومثانه وازبراي رياح معدة وكليتين ومثانه
وعسرالبول وقيء واختلاف بلغمي وضعف كبد واستسقا وذوسنطاريا واز براى صداع ومنقي سينه ونافع است د راواخر سل وازبراى
ربو وسرفهٔ مزمن وازبراى امراض مقعدة آشاميدن وطلا كردن آن وازبراى بواسير هركاه چون مرهم بران نهند وازبراى
خد روبالخاصيت موجب استخلاص ازجميع سموم مشروبه است وبايد استعمال كرد ة شود ازبراى استسقا با آب مطبوخ
كرفس وازبراى سموم مشروبه باشيركاو وازبراى قولنج با آب مطبوخ شبت وازبراى عسرالبول با آب زنجبيل وشبت وبزعم
بعضي بايد كه استعمال كرد ة شود اين دوا ازبراى مرضى كه نافع است اين د وا ازبراى آن مرض با آب كاسني تازة يا آب
شبت ومانند اينها وشفائي را زعم آن است كه بايد استعمال كرد ة شود با آب تفاح مزيعنى ترش وشيرين وكمان اين است
كه اين مخصوص بسموم حارة باشد وجهت سموم مطلقا شيركاو بهتر است ومفرمايند كه زعم فقير آن است كه د رهر مرض
با اشربهٔ مناسبه با آن مرض ووقت ومزاج اصلي شخص وعادت ومن بايد بحسب راي طبيب د اد ة شود ومقد ارخوراك ازين
معجون تاربع مثقال طبي است وبعضي كفته اند تانيم مثقال وبزعم بعضي تايكد رم است وبايد كه استعمال كرد ة شود بعد
ازكذشتن ششماه ازساختن آن وچون چهارسال برآن بكذرد ناقص ميكرد د فعل آن ودرهفت سال فعلش باطل ميكرد د
* صنعت آن به نسخهٔ شيخ رئيس د رقانون مرمكي زعفران افيون چند بيد ستربزرالبنج قسط تلخ قرد مانا خشخاش سياه منبل
الطيب اصول غافث يا عصارهٔ آن كبد ذئب خشك كرد ة شاخ راست بزاجزا متساوي كرفته انچه كوفتني باشد كوفته بخته

واچه کل اختني امت در شراب حل کرده و شاخ بزرا موزا نیده مجموع را با عسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند و در ظرف چیني نگاه دارند این معجون سوای عسل و شراب دوازده جزو است * صنعت این معجون به نسخهٔ شیخ داؤد انطاکي در تذکرهٔ زعفران عاقرقرحا افیون سنبل الطیب اصول غافث و عصارهٔ آن کبد ذئب شاخ راست بزکه آن را سوخته باشند اجزا متساوي کوفته بیخته بشراب انگوري یا مثلث یکهفته بخیسانند پس با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند و در ظرف چیني نگاه دارند اجزای این نسخه سوای عسل و شراب و مثلث هشت جزو است و مزاجش در حرارت اندکی ازدو ثلث درجهٔ اولی کمتر است یعني قریب باواسط ثلث دوم درجهٔ اولی و یبوستش در یک درجه و نیم است و نسخهٔ ابن جزله در منهاج معاوي نسخهٔ شیخ الرئیس است الا آنکه مرمکي مساوي یک جزو داخل دارد و نسخه صاحب اختیارات بدیعي مساوي نسخهٔ ابن جزله است الا آنکه بجای شاخ بز شاخ راست کوهفند کوهي که آن شاخ را سوخته باشند داخل است * اثانا سیا صغری منافعش مساوي منافع اثاناسیا کبری است شیخ الرئیس گفته که این اثاناسیا الیق است بامزجهٔ حارهٔ از کبری * صنعت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس میعهٔ سائله افیون زعفران قسط تلخ سنبل الطیب سلیخه از هریک چهار درم غافث هشت درم و در نسخهٔ دیگر عصارهٔ غافث هشت درم است اصل السوس دوازده درم عسل بقدر کفاف بدستور معجون سازند شربتی مقدار بندقي با آنچه موافق باشد از اشربه و در نسخهٔ دیگر دودوا افزوده شده و آن مرمکي و عود بلسان است از هریک چهار درم و نسخهٔ اول سوای عسل هشت جزو است و نسخهٔ دوم ده جزو و وزن ادویهٔ نسخهٔ اول چهل و چهار درم است و نسخهٔ دوم پنجاه و دو درم صاحب میزان الطبائع آورده که مزاج این معجون سوداست در سه ربع درجهٔ اولی و خشک است در آخر درجهٔ دوم میفرمایند که صحیح آن است که حار است در وسط درجهٔ دوم و خشک است در آخر درجهٔ دوم * اثانا سیا صغری بنسخهٔ شیخ داؤد انطاکي * صنعت آن میعهٔ سائله افیون زعفران سنبل الطیب عاقرقرحا خشخاش سیاه قسط تلخ عود بلسان از هریک چهار درم غافث هشت درم اصل السوس خراشیده دوازده درم اجزا کوفته بیخته در شراب یا مثلث یکهفته خیسانیده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی بقدر بندقي و این نسخه سوای عسل و شراب یا مثلث ده جزو است * اثاناسیا صغری بنسخهٔ ابن جزله گفته که نافع است از برای کبد و اوجاع آن و معده و قروح سینه و سعال و ریاح و سموم * صنعت آن میعهٔ سائله یا یا بسه افیون زعفران قسط تلخ سنبل الطیب مرمکي صافي سلیخه عیدان بابونه از هریک یک جزو عصارهٔ عافث دو جزو اصل السوس تراشیده سه جزو کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی بقدر بندقي * احمدي افیوني افیون ادر * صنعت آن فلفل سیاه هفت مثقال بزرالبنج سفید سه مثقال دارچیني قرنفل زنجبیل دانهٔ هیل مصطکي ریوند چیني بوزیدان خصیة الثعلب سورنجان مصوي اسارون عاقرقرحا کل ارمني مغسول پوست هلیلهٔ کابلي طباشیر سفید از هریک یک مثقال و نیم اسطوخودوس ابریشم مقرض زعفران از هریک دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال و نیم ورق طلا یکصد عدد ورق نقره یکصد وسي عدد ادویه را کوفته بیخته و در آخر بزرالبنج را با تخم خشخاش بکوبند آن قدر که بروغن نشیند و ادویه بروغن بادام چوب نموده زعفران و افیون را در گلاب حل کرده با عسل سفید مصفی بقوام آورند و ادویه را با آن بسرشند و در ظرف چیني کرده در جونگاه دارند و بعد از چهل روز تا یکدرهم و دو درهم بکار برند * و اما نسخ ارسطوناست * ارسطون و آن را ارسطن نیز گویند لغت یوناني است و ترجمهٔ آن فاضل است و این معجون را بسبب فضیلت در منافع باین اسم مسمی نموده اند شیخ داؤد گفته که معني آن رب الطف است و نام نهاده شده باین اسم بجهت لطافت قوت آن بعضي توهم کرده اند که تالیف ارسطون حکیم است و لهذا باین اسم مسمی

گردید و بدانکه اصح آن است که ارسطون بر دو قسم است * ارسطون کبیر که جالینوس از برای جاریهٔ رئیس دبیر الملك از بلاد روم که شکایت کرد رئیس بجالینوس که او را جاریهٔ محبوبه است وحادث شده او را وجعی در رحم که مانع است از مباشرت پس جالینوس این معجون را برای او تالیف کرد وچون ظاهر گردید که جلیل القدر وسریع الاثر و فاضل المنفعت است او را باین اسم مسمی کرد انیله واین معجون نافع است از برای برودت رحم و وجع آن و اوجاع آلات بول واز برای دردشکم وقولنج وتحلیل ریاح واز برای نقرس و اوجاع مفاصل حارهٔ وعرق النسا درجوانان واز برای سل وحمیات مختلطه وحمی ربع وحابس خون است از هرجا که آید ونافع است صداع ودوار باردرا چون بیاشامند ازان یکدرم واز برای ضعف کبد وابتدای استسقا و مقدار شربتی ازان یکدرم است تا یک مثقال وقوتش تا چهار سال باقی میماند * صنعت آن افیون زعفران سلیخه حماما فرفیون اقاقیا قسط تلخ مرمکی صافی سنبل الطیب صمغ عربی مغز جب الخروع تخم خندقوقی تخم انجره تخم جرجیر مقل ازرق کندر دبق مقشر ساق منقی ازحب کبریت زرد میعهٔ سائله فلفل سفید ازهریک پنجدرم عاقرقرحا تخم عرطنیثا کل سرخ خشك کرده تخم سداب تخم کرفس تخم اترج نانخواه تخم طرحشقوق ازهریک چهاردرم تخم بادروج یکدرم بزرالبنج سفید دو درم ودرنسخهٔ دیکر ده درم است حب القرطم مقشر زنجبیل ازهریك دو درم ودرنسخهٔ دیکر فلفل سیاه دومثقال وچهاردانك نیز داخل است اجزا را انچه کوفتني باشد نرم کوفته بیخته بعد ازان روزن کرده وانچه ترکردني باشد بشراب ریحاني ترنمایند واگر شراب ریحاني نباشد بشراب جمهوري یا مثلث یا نبیذ عسل وزبیبه خیسانیده حل نمایند ودرعسل مصفی بقدر حاجت داخل کرده مقدار یك اوقیه روغن بلسان نیز بران اضافه نموده در دیك سنکي کرده برآتش ملایم نهند ودو سه جوشي داده ازآتش فروکیرند وادویه را بآن سرشته معجون سازند ودرظرف چیني یازجاجي یانقرئي یارصاصي نکاهدارند وبعد ازشش ماه استعمال نمایند شربتي کامل ازان یکدرم وبعضی کفته اند تا یک مثقال طبي واین معجون هرچند کهنه ترشود میباشد انفع وتاده سال قوتش میباشد قوي وبعد ازده سال قوتش ضعیف میکردد واین معجون بنا برنسخهٔ اصل سوای عسل وخمر ریحاني روغن بلسان سي وسه جزو است ووزن مجموع این سي وسه جزو بنا بر نسخهٔ که وزن بزرالبنج دودرم است یکصد وچهل چهاردرم است وبنا برنسخهٔ که وزن بزرالبنج ده درم است وزن مجموع یکصد و پنجاه ودودرم است ودرنسخهٔ دیکر وزن بزرالبنج پنجدرم است وبنا براین نسخه وزن مجموع یکصد وچهل وهفت درم میشود واین نسخه اصح است وبنا برنسخهٔ که فلفل سیاه داخل است عدد ادویه سي وچهار میشود ودومثقال وچهاردانك بروزن اصل می افزاید ومزاجش کرم است در وسط درجهٔ دوم وخشك است در وسط درجهٔ سوم وبعضي اطبا اجزای این دوا را بعسل نمیسرشند بلکه کفته اند که اجزا را بصموغ محلوله بشراب ریحاني وروغن بلسان باید سرشت واقراص ساخت وکفته اند که قوت این اقراص تا سه سال باقي میماند * ارسطون صغیر بنا برقول حنین وشیخ الرئیس نافع است از برای جمیع امراضی که نافع است از برای آنها ارسطون کبیر وظاهر این است که این نیز از تراکیب جالینوس باشد * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس افیون یك اوقیه وچهاردرم اقاقیا فلفل ازهریک یک اوقیه عاقرقرحا فرفیون زعفران ازهریک سه درم حماما پنجدرم سلیخهٔ سیاه چهاردرم کبریت زرد سنبل الطیب ازهریک یك اوقیه ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر حاجت سرشته معجون سازند * ارسطون صغیر به نسخهٔ معصومي کفته که در نفع مساوي است با ارسطون کبیر * صنعت آن افیون مصري یکدرم اقاقیا فلفل ازهریک چهاردرم عاقرقرحا زعفران ازهریک سه درم سنبل الطیب دودرم ودربعضی نسخها کبریت زرد نیز یکدرم آمده اجزا کوفته بیخته با سه چند ان عسل سفید مصفی بسرشند شربتي یک مثقال * اسود سلیم عمود واصل درین دوا نیز افیون

است که تقویت کرده شده بادویهٔ مخدرهٔ دیگر و اصلاح کرده شده بمصلحات مریك و داخل کرده شده دران ادویهٔ دماغی و ادویهٔ دافع سودا و بلغم و ادویهٔ تریاقیه و نامیده شده این مرکب باین اسم بجهت آنکه منسوب است بسلیم بن داؤد وکیل عبد الله بن ابی بکر خلیفه که جامع این دوا است وچون درین دوا قطران داخل است ورنك این دوارا سیاه کردانیده آن را سود سلیم کویند واین دوا نافع است ازبرای جمیع اوجاع و امراض بارده و امراض سودا ویه وبلغمیه وازبرای فالج وصرع ولقوه ومرهٔ سودا وبجهت سموم وکزیدن جانوران سمی * صنعت آن بنسخهٔ شیخ الرئیس تخم اسپند یکصد و بیست درم نبا و شیر هفتاد درم شونیز قنا بری از هریك شصت درم وج توکی سکبینج اشق زراوند طویل خردل سفید مقل ازرق زراوند مر حرج خربق سیاه جند بیدستر بوست بیخ کاسنی بیخ حنظل کبریت زرد تخم جرجیر فنجنکشت سداب کوهی از هریك چهل درم افیون بزر البنج سفیف اصل شابیرك که بیخ لفاح باشد اصل بیخ که شوکران باشد فلفل سفید فرفیون کندش نمك هندی هرخ نمك نفطی سیاه عاقرقرحا مرمکی صافی صبر سقوطری لبان شیطرج هندی ازهریك بیست درم مصطکی رومی سنبل الطیب زرنباد درونج عقربی ازهریك هشت درم زعفران سه درم ادویهٔ خشك راکوفته بیخته وزن کرده وصموغ رادرقطران شامی بقدر کفایت خیسانیده پس درهاون بدسته بسایند تانرم شود وانکه اندك قطران بران چکانند تانیکو سرشته شود ودر ظرف چینی پاکیزه کرده پس ادویه خشك راتمام دران داخل کرده بسرشند سرشتنی شدید ونیز اندك قطران بران بچکانند وچون نیکو سرشته شد در سبوچهٔ اخضر پاکیزه یا چینی کرده در خاک مستر دفن کنند بعد از انکه سعی در محکم بستن سر آن سبوچه نموده باشند پس بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی ازان ازبرای اقویا سه مثقال وازبرای اواسط دو مثقال وازبرای ضعفا یک مثقال وازبرای رضیع مثل فلفلی وگفته شده که شربتی این معجون ازبرای صاحب لقوه یکدرم است * حبیش تفلیسی گفته شربتی ازین دوا یکدرم است تا دو درم بقدر قوت بیماری وبیمار وقوت این دوا تا چهار سال باقی میماند واین دوا حار ویابس است صاحب میزان الطبائع آورده که کرم است در یکدرجه وسه ربع درجه وخشك است در دو درجه وربع درجه * اصفر سلیم منسوب است بسلیم وکیل عبد الله بن ابی بکر که اوجامع این دوا است وبسبب زردی رنك آن بجهت وقوع زعفران دران آن را اصفر سلیم نامیده اند نافع است ازبرای جمیع اوجاع خصوص اوجاع رحم وازبرای مرهٔ سودا ورياح وخفقان و صرع واوجاع صبیان طبری درکتاش خود گفته از معاجینی که اختیار کرده ایم ما که امر کنیم باد مان آن در صرع حادث بمشارکت معده اصفر سلیم است * صنعت آن تلفل سفید زنجبیل نمك هندی قسط تلخ ازهریك شش درم افیون فرفیون جند بیدستر قرنفل زعفران مصطکی عاقرقرحا ازهریك پنجدرم فاشرستین سعد کوفی زرنباد درونج عقربی زراوند طویل ازهریك دو درم روغن بلسان ماء الکافور ازهریك چهار درم ادویه خشك راکوفته بیخته صموغ را بشراب ریحانی خیسانیده حل کرده مجموع رابا عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر سرشته معجون سازند شربتی ازبرای هرکس بحسب قوت ومزاج اووصاحب میزان الطبائع گفته که این دوا گرم است در یکدرجه وسه ربع درجه وخشك است در دو درجه ونیم * ونیز از جملهٔ مرکباتی که اصل وعمود درانها افیون است افلونیا است بدانکه افلونیا لغت رومی است وآنرا فلونیا بغیر همزه نیز گویند وآن عمده واصل ادویهٔ مرکبه ایست که اصل وعمود درانها افیون است واصل افلونیا دو قسم است رومیه وفارسیه واصل ومقدم ازین هر دو افلونیا رومیه است که منسوب است بافلین حکیم رومی طرهوسی او را افلن بغیر یا نیز گویند واصل نسخهٔ افلونیا رومیه بزعم شیخ ابوعلی بن سینا رح که در قانون ذکر نموده معجونی است که بالفعل معروف است به برشعثا وبعد از نسخ افلونیای

رومیه وفارسیه وافلونیاهای تصرف متاخرین نسخهٔ شیخ را در رسم برشعثا ذکر میکنیم * افلونیای رومیه به نسخه شیخ داؤد انطاکی وابن جزله وسید اسمعیل وصاحب اختیارات بدیعی واکثر اطبا * صنعت آن زعفران پنجدرم فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریک بیست درم افیون ده درم فطراسالیون چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم سنبل الطیب چهار درم ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون از هریک یکدرم کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده با سه وزن ادویه عسل سفید مصفی خوشبو معجون سازند وبعد از ششماه استعمال نمایند شربتی مقدار نخودی با آب مطبوخ کرفس نبطی وجعده بنوشند وقوت این دوا تا سه سال باقی است ودر نسخهٔ ابن جزله بجای فلفل سفید فلفل سیاه است وبعض اطبا درین افلونیا بجای تخم کرفس نبطی جعده داخل نموده ودیگری بجای کرفس نبطی دوقو داخل نموده واجزای این دوا سوای روغن بلسان وعسل دوازده جزو است ووزن اجزا سوای روغن بلسان وعسل هفتاد ویکدرم است ومزاج این معجون سرد است در سه ربع درجهٔ اولی وخشک است در آخر درجهٔ سوم ودر نسخهٔ مظفرالدین شفائی دار فلفل بیست درم داخل است واما منافع این افلونیا مسکن اکثر دردها ونافع است از برای قولنج وعسر البول وسنگ گرده ومثانه واوجاع طحال وکبد وپهلوها وسرفه واسهال وتشنج وقاطع نزف الدم ونافع است از برای صداع مرکب از خون وخلطی بارد چون بلغم وسودا هرگاه خورده شود بعد از فصد وتنقیهٔ آن خلطی که سبب صداع شده وشربتی مقدار نخودیست با آب طبیخ کرفس نبطی وجعده ومضر بعقل وبعضی گفته اند که این دوا را بعد از سه ماه استعمال توان نمود وسید اسمعیل گفته که این افلونیا دوای مبارک است نزلات را باز دارد وهمه بیماریها ودردها را ساکن گرداند خاصه درد قولنج واز برای نزف حیض وهیضه را مفید است صاحب اختیارات بدیعی گفته که از جملهٔ خواص این دوا آنکه مسکن درد دندان است شربا وگذاشتن بران وسرفه وخناق را زائل کند وبعضی گفته اند که منافع این دوا زیاده از حد وحصر است واز انجمله نفع است از برای خفقان وسرفهٔ کهنه وسیلان مزمن رحم واختلاف مرهٔ صفرا وسودا ونافع از برای تشنج حادث از شدت اوجاع وآلام آشامیدن آن وشربتی ازین دوا مقدار یک نخود است از برای قولنج ودرد گرده با آب کرفس سید اسمعیل در ذخیره گفته که شربتی ازین معجون از نیم مثقال تا یک مثقال است بجهت قولنج در آب طبیخ شبت واز جهت درد جگر با طبیخ جعده وبجهت درد معده با طبیخ بادیان وبجهت باز داشتن خون با طبیخ سماق وسید مظفرالدین شفائی گفته که شربتی ازین معجون از یکدانگ است تا نیم مثقال وبجهت درد معده در طبیخ انیسون واز برای درد طحال با سکنجبین واز برای قولنج در طبیخ شبت واز جهت درد گرده ومثانه در طبیخ رازیانه واز جهت حبس خون در طبیخ سماق * افلونیای رومیه به نسخهٔ حکیم سید محمد مومن در تحفة المومنین گفته که منافع این افلونیا مثل منافع افلونیای فارسیه است لیکن انفع است در قولنج وعسر بول وسنگ گرده ومثانه وضیق النفس وتشنج وسل وخوانیق ونزلات وفساد دهان ودندان واسهال وضعف جگر واین احر وایبس است وهر دو مفسد ذهن اند مگر آنکه اکثار در اطعمه حلوهٔ دسمه نمایند * صنعت آن فلفل ابیض بزرالبنج سفید از هریک بیست وپنجدرم افیون خالص طین مختوم فوة الصبغ تخم کرفس ابهل اسارون نانخواه رازیانه سنبل الطیب قسط تلخ مغز بادام تلخ از هریک پانزده درم سلیخه یکدرم ساذج هندی یکدرم روغن بلسان پنجدرم مغز تخم خربزه پنجدرم اشق سه درم اشق را بشراب خیسانیده حل کرده با عسل بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند ودر نسخهٔ دیگر زعفران پنجدرم مرمکی صافی عاقرقرحا فرفیون از هریک دو درم زرنباد درونج عقربی مروارید ناسفته حسک مربی از هریک نیمدرم کافور قیصوری یکدانگ ونیم داخل است ودر نسخهٔ دیگر

بجاي حمك مربى مشك تركي امت ودرنسخهٔ ديكرجند بيد ستركهربا مرجان قرمزي ابريشم مقرض ازهريك يكدرم نيزداخل امت
* افلونياى رومي طرسوسي به نسخهٔ ديكر * صنعت آن فلفل سفيد بزرالبنج سفيد ازهريك ده مثقال افيون كا زروني خالص زعفران
ازهريك پنج مثقال فرفيون مغزكردكان ازهريك دومثقال سنبل الطيب انيسون رازيانه ازهريك يك مثقال عاقرقرحا سورنجان
زنجبيل ازهريك نيم مثقال كنجد مقشر چهارمثقال ونيم عنبراشهب نيمدانك مشك تبتي يكدانك ورق طلا ورق نقره ازهريك
يكدانك ونيم كلاب بقدرحاجت عسل مصفى سه وزن مجموع بدستورمقرر معجون سازند * افلونياى روميه به نسخهٔ ديكر
* صنعت آن زعفران مايهٔ شترا عرابى دارچيني خصية الثعلب مصري جدوارخطائي عودقماري خام جوزبوا مغزچلغوزه ساذج
هندي ازهريك پنج مثقال فلفل سفيد بزرالبنج ازهريك بيست مثقال انيون پانزده مثقال فطراسالیون سنبل الطيب ازهريك چهار
مثقال تخم كرفس كل داغستاني ازهريك سه مثقال سليخه عاقرقرحافرفيون ازهريك يك مثقال عنبراشهب ياقوت رماني مرواريد
ناسفته كهربا ازهريك دومثقال كوفته بيخته بروغن بلسان چرب نموده باسه وزن ادويه عسل مصفى معجون سازند شربتى ازيك
قيراط تايكدانك * افلونياى روميه بنسخهٔ حكيم لطف الله خان آن مرحوم * صنعت آن فلفل سفيد بزرالبنج سفيد هريك چهل مثقال
افيون كا زروني بيست مثقال زعفران ده مثقال فطراسالیون سنبل الطيب ازهريك هشت مثقال تخم كرفس شش مثقال ساذج
هندي عاقرقرحا سليخه فرفيون حب باسان ازهريك دومثقال ادويه راكوفته بروغن بادام شيرين چرب نموده بعسل سه وزن
مجموع ادويه بدستورمقرر سرشته معجون سازند شربتى ازيك نخود تايك دانك * افلونيا ديكركه بعضى اطبا آنرا باسم افلونياى
روميه ذكركرده ونوشته اند كه بزعم احقر ازتراكيب متاخرين است * صنعت آن فلفل سفيد بزرالبنج سفيد ازهريك ده مثقال
افيون كا زروني زعفران ازهريك پنج مثقال فرفيون مغزكردكان ازهريك دومثقال سنبل الطيب انيسون رازيانه ازهريك يك مثقال
عاقرقرحا سورنجان زنجبيل ازهريك نيم مثقال كنجد مقشر چهارمثقال ونيم عنبراشهب نيمدانك مشك تبتي يكدانك ورق طلا
ورق نقره ازهريك يكدانك ونيم بكلاب بقدرحاجت عسل سفيد مصفى سه وزن ادويه بدستورمقرر معجون سازند * افلونيا ديكر
كه بعضى اطبا اين را نيزباسم افلونياى روميه ذكركرده ونيزنوشته اند كه بزعم مولف نيزازتاليف متاخرين است * صنعت آن فلفل
سفيد بزرالبنج سفيد ازهريك بيست مثقال افيون پانزده مثقال زعفران مايهٔ شترا عرابي دارچيني خصية الثعلب مصري جدوار
خطائي عودقماري خام جوزبوا مغزچلغوزه ساذج هندي ازهريك پنج مثقال فطراسالیون سنبل الطيب ازهريك چهارمثقال تخم
كرفس كل داغستاني ازهريك سه مثقال سليخه عاقرقرحا فرفيون ازهريك يك مثقال عنبراشهب ياقوت رماني مرواريد ناسفته كهربا
شمعي ازهريك دومثقال اجزارا انچه صلايه كردني امت ازجواهرصلايه نمايند وعنبررا درروغن بلسان كداخته ادويه را كوفته بيخته
بآن روغن بلسان چرب نمايند وباسه وزن ادويه عسل سفيد مصفى خوشبو بقوام آورده معجون سازند وبعد ازششماه استعمال
نمايندشربتى ازيك قيراط تايكدانك * افلونيا ديكركه قريب بافلونياى روميه امت دراجزاونفع * صنعت آن فلفل سفيد بزرالبنج
سفيد افيون عاقرقرحا سنبل الطيب ازهريك يك مثقال زعفران دومثقال كوبيده بيخته باسه وزن ادويه عسل مصفى معجون
سازند * افلونياى فارسيه شيخ داؤد انطاكي درجزوثاني تذكره درحرف همزه اين دوارا ذكركرده نوشته كه اين افلونيا اشهرازروميه
امت ومركب آن يكى ازنجاشعه امت مى فرمايند شايد درزمان اوا ين افلونيا اشهربوده وليكن درين زمان افلونياى روميه اشهر
امت وصحيح آن امت كه اين تركيب اقدم ازنجاشعه امت * صنعت آن بنسخهٔ شيخ الرئيس كه درقانون ذكركرده فلفل سفيد بزرالبنج
سفيد ازهريك بيست درم افيون طين مختوم ازهريك ده درم زعفران پنج درم فرفيون مرمكي صافي عاقرقرحا سنبل الطيب

ازهریک دو درم جنل بیدستر یکدرم زرنباد درونج عقربی مروارید ناسفته مشك خالص ازهریک نیم درم کافور قیصوری یکدانك
ونیم عسل سفید مصفی بقدر کفایت بدستور معجون سازند ودرنسخهٔ اصل مرمکی داخل نیست شربتی یکدرم با انچه موافق باشد
از اشربه و باید که استعمال کرده شود این دوا بعد از کذشتن ششماه ازساختن آن واین نسخه سوای عسل چهارده جزواست ووزن
اجزا مفتاد وچهارد رم ویکدانك ونیم است ومزاجش حار است درنیم درجه وخشك است در دو درجه ونیم ودرنسخه دیکر درین
افلونیا مشك داخل نیست وکفته که مقدار شربتش از نیمدانك تا نیم مثقال است اما منافع وخواص آن نافع است ازبرای نزف
طمث وبواسیر واطلاق طبیعت واسهال خون وازبرای زنان آبستن که حیض به بینند وازبرای ریاح عارضه دررحم وحافظ جنین
است ومحکم میکرداند فم رحم راسید مظفرالدین شفائی کفته که این افلونیا نافع است ازبرای استرخا درهرعضوکه باشد ونزف الدم از
جمیع اعضا بازدارد ورحم را قوت دهد ونافع است برای خفقان وحافظه راقوت دهد * افلونیای فارسیه بنسخهٔ شیخ داؤدانطاکی
کفته که این معجون بسیارنیکو وکثیرالنفع است خصوص درحبس خون وتقویت اعضا وحفظ جنین واذهاب صداع وسعال وضعف
معده وتهییج باه وقوت این معجون تا چهارسال باقی میماند وجائز نیست استعمال آن پیش ازششماه وجائز نیست که خوردهٔ شود ازین
معجون زیاده بر یکدرم * صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید ازهریک بیست درم ودرنسخهٔ دیکر بیست وپنجدرم است افیون کل
مختوم تخم کرفس جوزابهل اسارون نانخواه قسط تلخ رازیانه سنبل الطیب مغزبادام تلخ ازهریک ده درم ودرنسخهٔ دیکر ازهریك پانزده
درم است مغزتخم خربزه پنجدرم اشق سه درم اشق را درشراب ریحانی خیسانیده حل کرده باقی ادویه را کوفته انچه بیختنی
است بیخته همه را جدا جدا وزن کرده با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند وکفته که کاهی زیاده کرده میشود براجزای
مزبوره زعفران پنجدرم مرمکی صافی عاقرقرحا فریون جندبیدستر مرجان سرخ کهربای شمعی ازهریك یکدرم * افلونیای
فارسیه به نسخهٔ دیکر که قریب است دراخلاط به نسخهٔ شیخ داؤد انطاکی * صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید ازهریک
بیست و پنج درم افیون طین مختوم فوة الصبغ تخم کرفس جوزابهل اسارون نان خواه رازیانه سنبل الطیب قسط تلخ
مغزبادام تلخ ازهریك پانزده درم مغز تخم خربزه پنج درم زعفران پنج درم اشق سه درم مرمکی صافی عاقرقرحا
فرفیون ازهریك دو درم جندبیدستر مرجان قرمزی کهربای شمعی ابریشم مقرض ازهریک یك درم زرنباد درونج
عقربی مروارید ناسفته مشك تبتی خالص ازهریك نیمدرم کافور قیصوری یکدانك ونیم اشق ومرمکی رادرشراب انکوری
ریحانی خیسانیده حل کرده باقی ادویه راکوفته بیخته مجموع رابعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون ساخته ودرظرف
چینی کرده بعد ازششماه استعمال نمایند شربتی یک درم * افلونیای فارسیه ازابن ماسویه منقول از قرابادین افندی صالح چلپی
طبیب ابراهیم سلطان قیصر روم حابس اسهال وخون بواسیر وحیض است وقدر شربتش یکدرم * صنعت آن فلفل سفید
بزرالبنج سفید ازهریک بیست درم افیون کل مختوم کل ارمنی مغسول شادنج عدسی مغسول زعفران ازهریک پنجدرم
جندبیدسترا فریون عاقرقرحا سنبل الطیب مروارید ناسفته کهربای شمعی زرنباد درونج عقربی رامك ازهریک یکدرم
کافور قیصوری ثلث درمی با عسل سفید مصفی بدستور مقرر معجون سازند * افلونیای فارسیه به نسخهٔ محمود بن الیاس
شیرازی قریب است به نسخهٔ شیخ الرئیس * صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید ازهریک بیست درم جندبیدسترزرنباد
درونج عقربی ازهریك نیمدرم مروارید ناسفته مشك تبتی ازهریك نیم مثقال ودرنسخهٔ دیکر ازهریک یک مثقال است افیون
ده درم زعفران پنجدرم مرمکی صافی سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون ازهریك دو درم کافور قیصوری یکدانك ونیم کوفته

بیخته بعمل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی یکدرم بعد از ششماه استعمال نمایند * افلونیای فارسیه به نسخهٔ یوسف بغدادی صاحب مالا یسع الطبیب جهله گفته که این مرکب نافع است از برای قولنج ونفخ الدم زنان ورياح رحم ونافع است ازبراي زنانیکه جنین ایشان ساقط میگردد ومحکم میگردانند فم رحم را وتقویت آن میکند وصالح است از برای امتلا وقیء وصالح است ازبرای بدن وبد است ازبرای دماغ وذهن * صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید ازهریک بیست درم افیون ده درم وبعضی براجزای مزبورهٔ طین مختوم زعفران ازهریک پنجدرم افزوده اند اجزا کوفته بیخته باسه وزن ادویه بعمل مصفی معجون سازند * افلونیای دیگر از اختراع اطبای متاخرین درافعال مثل افلونیای فارسیه است ودر تقویت باه اقوی ازان است * صنعت آن فلفل سیاه افیون ازهریک بیست درم بزرالبنج سفید مصطکی زعفران تخم کرفس خصیة الثعلب مصري ازهریک پنجدرم عاقرقرحا افربیون ازهریک یکدرم سنبل الطیب حب بلسان زرنباد بسباسه ریوند چیني دارچیني عود قماري ساذج هندي اشنه ازهریک دودرم مشک خالص نیم درم ورق نقره نیمدرم ورق طلا یک دانک اجزا کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده باسه وزن ادویه بعمل مصفی معجون سازند شربتی ازیک نخود تایک دانک * افلونیای دیگر از متقدمین ومعلوم نیست که از اقتراح کدام طبیب است لیکن نسخه بسیار خوبی است جامع جمیع فوائد افلونیای رومیه وفارسیه است * صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید ازهریک بیست درم افیون زعفران ازهریک ده درم تخم کرفس مصطکی رومي ازهریک پنجدرم زرنباد عود هندي صندل دارچیني قرنفل اشنه ساذج هندي سنبل الطیب جدوار خطائي حب بلسان ازهریک دودرم عاقرقرحا افربیون ازهریک یکدرم کوفته بیخته بعمل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند * افلونیای محمودي تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازي منقول از خط معزي الیه قریب است درمنافع با فلونیای فارسیه * صنعت آن فلفل سفید بیست مثقال بزرالبنج سفید ده مثقال افیون پانزده مثقال زعفران پنج مثقال دانهٔ هیل سنبل الطیب قرنفل مصطکی رومي ریوند چیني بسباسه اسارون شامي افتیمون اقریطي دارچیني زنجبیل ازهریک دومثقال کل سرخ منقی ازاقماع کشنیز خشک مقشر تخم کرفس ازهریک شش مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین ده مثقال چرب نموده با عسل مصفی معجون سازند ودر نسخهٔ منقول ازخط میرزا معزالدین برادر حکیم احمد وزن روغن بادام شیرین پانزده مثقال ووزن عسل سه وزن مجموع ادویه است * افلونیای دیگر منقول ازخط معزي الیه قلمي فرموده که درجمیع افعال خصوص درامر باه بی نظیر است * صنعت آن فلفل سفید دارفلفل مصطکی رومي قرنفل ازهریک پنج مثقال دارچیني عود قماري قرفة الطیب قاقلهٔ صغار زرارند مدحوج سنبل الطیب درونج عقربي جوزبوا بسباسه بوزیدان پوست بیرون پسته پوست زرد اترج ورق کل سرخ تخم فلنجمشک کبابه چیني سلیخه سیاه سعد کوفي ساذج هندي عاقرقرحا صندل سفید مغز حب الزلم مروارید ناسفته بسد کهربا مشک تبتي عنبر اشهب ابریشم مقوض ازهریک دومثقال زعفران ده مثقال افیون پنجاه مثقال زنجبیل چهارمثقال آملهٔ منقی فرفیون ورق نقره خصیة الثعلب مصري ازهریک یک مثقال ورق طلا بیست عدد جندبیدستر سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر ترکیب نمایند وبه قوانین اطبای یونان این ترکیبت مشوش است زیرا که ایشان جمع میان ادویهٔ قلمیه هواي زعفران وافیون را جائز نمیدانند * افلونیای دیگر منقول ازحکیم عماد الدین محمود * صنعت آن سورنجان هفت مثقال بوزیدان خصیة الثعلب مصري مروارید ناسفته ازهریک پنج مثقال غاریقون هش سفید یکدرم شقاقل مصري تخم کرفس عاقرقرحا سنبل رومي ریوند چیني جوزبوا جندبیدستر ازهریک دو مثقال بهمن سفید خولنجان زنجبیل قرنفل طباشیر سفید کل کاوزبان تخم بالنکو

صندل سفيد تربد سفيد مجوف مد بربصباسة ازهريك چهار مثقال فلفل سياه دارفلفل مصطكي رومي سعد كوفي دارونج عقربي
بادرنجبويه سنبل الطيب مايهٔ شترا عرابي كل سرخ لعان العصافير سربنفشه سليخه عود الصليب تودري زرد تودري كلكون
قاقلهٔ صغار ورق نقره ازهريك سه مثقال زعفران پانزده مثقال بزرالبنج سفيد بيست مثقال عنبر اشهب مشك تبتي ازهريك
يك مثقال ابريشم مقرض هفت مثقال افيون كازروني يك اوقيهٔ تبريزي عسل مصفى سه وزن مجموع ادويه بدستور مقرر
معجون سازند وتشويش اين نسخه زياده از نسخهٔ سابق است چه نزد اطباى يونان جمع ميان ادويهٔ قلبيه وافيون جائز نيست
چنانچه كل شت وجمع ميان ادويهٔ قلبيه ومسهلات را نيز جائز ندانسته اند ودرين نسخهٔ هردو شده * افلونيا محمودى تاليف
حكيم عماد الدين محمود شيرازي * صنعت آن ياقوت رماني مرجان قرمزي بسد محرق جدوار خطائي عنبر اشهب ورق
نقره عود هندي قاقلهٔ صغار دارچيني قرنفل زنجبيل وج تركى دارونج عقربي اسارون سنبل الطيب تخم كرفس ساذج هندي
ازهريك دو مثقال مروارید نا سفته كهربا بهمن سفيد بهمن سرخ زرنباد ازهريك سه مثقال لعل بدخشي ورق طلا مشك
خطائي ازهريك يك مثقال خصية الثعلب مصرى پنج مثقال مصطكي رومي زعفران ازهريك پانزده مثقال فلفل سياه بزرالبنج
سفيد ازهريك بيست مثقال افيون سي مثقال عسل مصفى سه وزن ادويه بدستور معجون سازند * افلونيا ديكر از حكيم
عماد الدين محمود حسيني شيرازي * صنعت آن فلفل سياه بزرالبنج سفيد ازهريك بيست مثقال زعفران مصطكي اسطوخودوس
ابريشم مقرض مغز تخم خيارين مغز تخم خربزه ازهريك پنج مثقال مروارید نا سفته بسد محرق كهربا يشب سبز ياقوت رماني
جدوار خطائي مجرب ورق طلا لعل بدخشي قرنفل دانهٔ هيل زنجبيل دارچيني دارفلفل اسارون شامي زرنب بادرنجبويه
خولنجان عود بلسان حب بلسان پوست بيرون پسته بوزيدان اشنه ازهريك د مثقال مشك تبتي خالص فوفيون عاقرقرحا از
هريك يك مثقال ورق نقره عود هندي سعد كوفي ساذج هندي سنبل الطيب مايهٔ شترا عرابي دارونج عقربي جوزبوا بهمباسه
تخم بادرنجبويه عنبر اشهب صندل سفيد كل كاو زبان كل سرخ تخم كرفس نانخواه پوست زرد اترج خصية الثعلب مصري
بهمن سفيد تودري كلكون تودري زرد ازهريك سه مثقال شقاقل مصري زرنباد لسان العصافير ازهريك چهار مثقال مغز
نارجيل مقشر مغز چلغوزه مغز كردكان مقشر ازهريك ده مثقال افيون سي مثقال عسل سه وزن ادويه بدستور مقرر معجون
سازند * افلونياى محمودي كه معمول ومستعمل سلسلهٔ حكيم محمد باقر ولد ارشد حكيم عماد الدين محمود است * صنعت آن فلفل
سفيد افيون ازهريك بيست مثقال دانهٔ هيل دارچيني سنبل الطيب ريوند چيني افتيمون اتريطي بهمباسه مصطكي رومي اسارون
زنجبيل ازهريك دو مثقال زعفران تخم كرفس ورق كل سرخ ازهريك شش مثقال عنبر اشهب يك مثقال ورق طلا بيست عدد
ورق نقره پنجاه عدد مشك تبتي يك مثقال عسل مصفى سه وزن ادويه بدستور مقرر معجون سازند * افلونيا تاليف حكيم
عماد الدين محمود حسيني شيرازي منقول از بياض مجربات حكيم محمد باقر مشهور بميرزا بزرك بخط معزي اليه * صنعت آن ورق
طلا مخلول مشك تبتي خالص ازهريك يك مثقال ورق نقره لعل بدخشي ياقوت رماني مروارید نا سفته مرجان قرمزي زمرد
كهنه كهربا شمعي عقيق يماني بسد محرق منسول جدوار خطائي مجرب عنبر اشهب عود قماري خام زرنباد دارونج عقربي
سنبل الطيب ساذج هندي قرنفل دانهٔ هيل بوا اسارون شامي زنجبيل تخم كرفس دارچيني صندل سفيد ازهريك دو درم
خصية الثعلب مصري پنج درم زعفران پانزده درم فلفل سفيد بزرالبنج سفيد ازهريك بيست مثقال افيون چهل مثقال عسل
صافي سه وزن تمام ادويه بدستور مقرر معجون سازند شربتى تا يكدانك * افلونياى محمودي به نسخهٔ ديكر * صنعت آن

فلفل قرنفل زنجبيل بسباسه مصطكي كل سرخ دارچيني سنبل الطيب اسارون ريوند چيني افتيمون از هريك دو مثقال افيون كازروني شش مثقال زعفران پنج مثقال روغن بنفشه وبادام ده مثقال عسل مصفى سه وزن مجموع ادويه بدستور مقرر معجون سازند شربتي تا يكدانك * افلونيا تاليف حكيم محمد باقر معروف بميرزا بزرك ولد ارشد حكيم عمادالدين محمود شيرازي منقول از بياض مجربات بخط معزي اليه غفرالله له * صنعت آن جدوارخطائي عود هندي از هريك دو مثقال صندل سفيد ورق كل سرخ منزوع الاقماع دانهٔ هيل سنبل الطيب قرنفل دارچيني فلفل سفيد جوزبوا بسباسه مصطكي رومي درونج عقربي خولنجان زرنب سعد كوفي بسد محرق مغسول مرواريد ناسفته ورق كل سرخ مرجان ترمزي يشب سبز كهربا ورق نقره ورق طلا از هريك دو مثقال زرنباد زعفران از هريك پنج مثقال اسطوخودوس سه مثقال ابريشم مقرض ده مثقال ياقوت رماني مشك تبتي از هريك يك مثقال افيون بزرالبنج سفيد از هريك بيست مثقال عسل سفيد خوشبوى مصفى نبات سفيد با لمناصفه سه وزن ادويه معجون سازند * افلونيا خاصه تاليف حكيم عمادالدين محمود شيرازي معروف بفلونيا محمودي منقول از خط حكيم سليمان موسوي شيرازي نافع از براى ضعف باه و در تقويت باه بى نظير است ونافع است از براى ضعف قلب وخفقان ونشاطى تمام آورد وفوائد بسيارى از براى اين فلونيا نقل كرده وما مختصر نموديم ودر آخر گفته كه اين افلونيا جميع امراض را نافع است * صنعت آن ياقوت رماني مروارديد ناسفته كهربا ماشمعي فاد زهر حيواني جدوار خطائي مجرب موميائي معدني دار انجردي از هريك دو درم درونج عقربي شقاقل مصري صندل سفيد از هريك چهار درم زرنباد طباشير سفيد دارفلفل آملهٔ منقى غنچهٔ گل سرخ پوست بيرون پسته زراوند مدحرج حب الغار حب الزلم حبة السودا عود هندي انيسون نانخواه رازيانه قاقلهٔ صغار قاقلهٔ كبار قرنفل الطيب فطراسا ليون مرمكي صافي جند بيدستر سعد كوفي عاقرقرحا اسارون مايهٔ شتر اعرابي قسط شيرين سازج هندي سنبل الطيب از هريك پنج درم خشخاش سفيد مصطكي رومي جوزبوا خصية الثعلب مصري بسباسهٔ باغي ريوند چيني مغز چلغوزه مغز نارجيل مقشر مغز بادام شيرين مقشر بزرالبنج سفيد از هريك ده درم فلفل سياه بيست درم زنجبيل سفيد هفت درم پوست هليله بهمن سرخ بهمن سفيد ابريشم مقرض تخم پياز پوست زرد اترج تخم كندنا حب بلسان عود بلسان جنطيانا رومي ماهي رويبان از هريك سه درم عنبر اشهب دو درم مشك تبتي يكدرم كندر دو درم زعفران سي درم مغز تخم خربزه سه درم ورق طلا يك درم ورق نقره دو درم افيون كازروني پنجاه درم نبات سفيد يك صد درم عسل مصفى سه وزن مجموع ادويه بدستور مقرر معجون سازند شربتي از يك نخود تا يكدانك و گاه باشد كه شخصى معتاد بافيون باشد كه تا يكدرم تواند داد * افلونيا خاصه تاليف حكيم محمد باقر ولد حكيم عمادالدين محمود شيرازي كه بجميع امزجه موافق است * صنعت آن بزرالبنج سفيد فلفل زعفران مصطكي از هريك بيست مثقال جدوار خطائي مجرب عنبر اشهب مشك تبتي يشب كافوري مرواريد ناسفته ورق طلا ياقوت رماني بسد لعل بدخشي عاقرقرحا فرفيون تخم بادرنجبويه پوست زرد اترج بوزيدان بهمن سفيد دوقوبا درنجبويه كندر ذكروج تركي پوست بيرون پسته از هريك دو مثقال كهربا ورق نقره زرنباد درونج عقربي بسباسه از هريك چهار مثقال عود قماري ساذج هندي اسطوخودوس قرنفل زنجبيل اسارون دارچيني اشنه حب بلسان عود بلسان خولنجان سعد كوفي زرنب قسط بحري جوزبوا لسان العصافير خصية الثعلب ريوند چيني دارفلفل سليخهٔ سياه حماما فطراسا ليون مرمكي ميعهٔ سائله غاريقون مش سفيد از هريك سه مثقال ابريشم مقرض صندل سفيد سنبل الطيب تخم كرفس كل سرخ خشخاش سفيد مغز چلغوزه مغز نارجيل مقشر مغز تخم خيار مغز تخم خربزه از هريك ده مثقال افيون يكصد مثقال عسل سه وزن ادويه بدستور معجون سازند * افلونيا خاصه به نسخهٔ ديگر از حكيم عمادالدين محمود قريب بنسخهٔ

ما بق با في الجمله تفاوتي * صنعت آن يا قوت سرخ رماني يشب سبز لاجورد مغسول كهربا ي شمعي بسد محرق ورق طلا سنبل الطيب رومي اشنه كبابهٔ چيني وج تركي زرنباد ساذج هندي زراوند مدحرج زرنب جنطيانا عود بلسان تودري كلكون تودري زرد اسارون كا وزبان كل كاوزبان سليخه تخم فرنجمشك اسطوخودوس جند بيدستر افتيمون كل سرخ تخم شاهتره ازهريك سه مثقال لعل بدخشي عقيق يماني زعفران جدوارخطائي مجرب بادرنجبويه تخم بالنكو قرفة الطيب تخم شربتي ازهريك دومثقال مرواريدنا سفته ورق نقره عود قماري صندل سرخ صندل سفيد مايهٔ شتراعرابي زنجبيل سورنجان مصري درونج عقربي بهمن سرخ بهمن سفيد بسباسه نانخواه تخم كرفس غاريقون سفيد مقل ازرق رازيانه طباشير سفيد كل نيلوفر ريوند چيني مغز حب الصنه قاقلهٔ كبابه مغز حب الزلم مغز پستهٔ مقشر مغز نارجيل مقشر مغز بادام شيرين مقشر مغز فندق مقشر مغز حبة الخضرا مغز انجبك مغز كردكان تخم كاهني مقشر مغز تخم كدو مغز تخم خيارين مغز تخم خربزهٔ مقشر ازهريك پنج مثقال عنبر اشهب مشك تبتي خالص ازهريك يكمثقال خصية الثعلب مصري فلفل دارچيني ازهريك ده مثقال مصطكي تخم خشخاش سفيد ازهريك هفت مثقال افيون كازروني سي مثقال كلاب يكصد مثقال نبات سفيد نيم من تبريزعسل سفيد مصفى بقدر حاجت بدستور مقرر معجون سازند شربتي ازيك قيراط تا يكدانك * صنعت اين افلونيا خاصه به نسخهٔ ديكر ازمسودات نواب غفران مآب حكيم عمادالدين محمود شيرازي قدس سره يا قوت سرخ رماني لعل بدخشي عقيق يماني بسد محرق مغسول يشب سبز يشب سفيد كهربا ي شمعي ورق طلا جدوارخطائي مجرب بوزيدان سورنجان عاقرقرحا زراوند مدحرج تخم ترب تخم شلغم ازهريك دومثقال مرواريد فلسفته مرجان قرمزي ورق نقره عنبر اشهب مشك تبتي خالص سنبل الطيب درونج عقربي بادرنجبويه كاوزبان ابريشم مقرض بسباسه لسان العصافير شيرين ازهريك سه مثقال عود هندي صندل سفيد مايهٔ شتراعرابي خولنجان تخم خرفه مصطكي غنچهٔ گل سرخ دارفلفل دارچيني زنجبيل سعد كوفي قرنفل دانهٔ هيل ازهريك پنج مثقال خصية الثعلب مصري زرنباد تودري سرخ تودري زرد بهمن سرخ بهمن سفيد مغز پستهٔ مقشر مغز بادام شيرين مقشر مغز كردكان مغز حبة الخضراء مغز حب القرطم تخم خشخاش مغز تخم خربزه مغز تخم خيارين تخم هليون ماهي رويبان بزرگتان ازهريك ده مثقال زعفران بزرالبنج سفيد ازهريك چهل مثقال فلفل سياه پنج مثقال حب كاكنج سي عدد افيون يكصد مثقال نبات سفيد دوصد و پنجاه مثقال كلاب عرق بيد مشك ازهريك يكصد مثقال آب سيب شيرين آب انار شيرين رب به شيرين ازهريك پنجاه مثقال عسل سفيد مصفى دووزن ونيم مجموع ادويه بدستور مقرر تركيب نمايند * افلونيا خاصه تاليف حكيم عمادالدين محمود مغفور به نسخهٔ ديكر گفته كه اين افلونيا جميع امراض زا موافق است * صنعت آن بزرالبنج سفيد چهارمثقال فلفل مصطكي جدوارخطائي مجرب عنبر اشهب مشك تركي يشب سبز مرواريد ناسفته ورق طلا ياقوت سرخ رماني بسد محرق مغسول لعل بدخشي عاقرقرحا فرفيون تخم بادرنجبويه پوست زرد اترج بوزيدان بهمن سفيد كندر كروج تركي پوست بيرون پسته ازهريك دومثقال كهربا ي شمعي ورق نقره زرنباد درونج عقربي بسباسه عود قماري خام اسطوخودوس ساذج هندي قرنفل زنجبيل اسارون دارچيني اشنه حب بلسان خولنجان قسط بحري جوزبوا لسان العصافير ريوند چيني خصية الثعلب غاريقون مشك سفيد دارفلفل فطراسا ليون مرمكي صافي ميعهٔ مائله ازهريك سه مثقال ابريشم مقرض صندل سفيد سنبل الطيب تخم كرفس كل سرخ خشخاش سفيد مغز نارجيل مقشر مغز تخم خربزه ازهريك ده مثقال افيون يكصد مثقال عسل سه وزن ادويه بدستور معجون سازند * افلونيا محمودي منقول از تحفة المومنين * صنعت آن افيون فلفل سفيد ازهريك بسيت مثقال سنبل الطيب اسارون بسباسه دانهٔ هيل دارچيني مصطكي

ريوند چيني زنجبيل افتيمون از هريك دومثقال تخم كرفس زعفران كل سرخ از هريك شش مثقال مشك تركي نيم مثقال عنبر اشهب
يك مثقال ورق طلا ورق نقره از هريك پنجاه عدد عسل سه وزن مجموع ادويه بدستور مقرر معجون سازند شربتي از يك
قيراط تا دو قيراط * افلونيا حكيم سليمان موسوي شيرازي گفته كه اين افلونيا را جميع منافع افلونيا محمودي كه قبل ازين ذكر
شد ميباشد مع شيء زائد * صنعت آن ياقوت رماني لعل بدخشي ورق نقره جدوار خطائي مجرب عود قماري خام غرقي صندل
سرخ صندل سفيد مايهٔ شتر اعرابي زنجبيل سفيد مورنجان مصري بهمن سرخ بهمن سفيد ريوند چيني غاريقون هش سفيد
مقل ازرق جند بيدستر حب السمنه مغز حب الزلم مغز تخم كدوي شيرين كشنيز خشك مقشر مغز فندق مغز تخم خيارين مغز
كردكان مقشر مغز نارجيل مقشر تخم كاهني مقشر تخم خشخاش از هريك پنج مثقال مروارید ناسفته مصطكي رومي از هريك هفت
مثقال حجر يشب كافور لاجورد مغسول كهربای شمعي بهدمحرق عقيق يماني عنبر اشهب مشك خالص زعفران اشنه سنبل
هندي سنبل رومي خصية الثعلب مصري كبابهٔ چيني وج تركي زرنباد ساذج هندي زراوند مدحرج زرنب شامي جنطيانای
رومي عود بلسان تودري كلكون تودري زرد اسارون شامي درونج عقربي بادرنجبويه تخم بالنكوكا وزبان گل كازبان گل سرخ
بعباسهٔ باغي قرنفل الطيب سليخه سودانا نخواه تخم كرفس تخم فرنجمشك اسطوخودوس افتيمون اقريطي طباشير سفيد گل نيلوفر
تخم شاهتره تخم بادروج از هريك سه مثقال ورق طلا چهار مثقال فلفل دارچيني قاقله از هريك ده مثقال مغز چلغوزه مغز بادام
شيرين مقشر از هريك هشت مثقال افيون كاروني يكصد وبيست مثقال روغن بنفشه بادام پنجاه مثقال گلاب يكمن تبريزي
نبات سفيد نيم من عسل مصفی دو وزن مجموع ادويه بدستور مقرر معجون سازند شربتي ازيك نخود تا يك دانگ * افلونيای ديگر
از حكيم سليمان گفته كه اكثر امراض را نافع است * صنعت آن جدوار خطائي مجرب عنبر اشهب مشك تبتي صندل سفيد سنبل
الطيب از هريك دومثقال عود قماري خام غرقي بهمن سفيد بهمن سرخ تخم كزركاوزبان تخم بادرنجبويه گل سرخ زعفران
فلفل سياه دارفلفل سعد كوفي زنجبيل سفيد دارچيني تخم ترب حب كاكنج از هريك پنج مثقال مايهٔ شتر اعرابي مورنجان مصري
بوزيدان تودري زرد تودري سرخ درونج عقربي عاقرقرحا زراوند مدحرج قرنفل قاقله لسان العصافير تخم هليون افريبون
از هريك شه مثقال خصية الثعلب مصري مصطكي رومي جوزبوا بسباسه مغز بسته مقشر مغز فندق مقشر مغز كردكان مقشر تخم
خشخاش سفيد تخم شلغم از هريك ده مثقال زرنباد بادرنجبويه ابريشم مفرض از هريك چهار مثقال بزرالبنج سفيد بيست مثقال
افيون كاروني سي مثقال عسل مصفی سه وزن ادويه را كوفته بيخته بروغن بادام شيرين بقدر حاجت چرب نموده
بعسل مصفی بدستور مقرر معجون سازند شربتي ازيك نخود تا يكدانگ * افلونيای ديگر تاليف حكيم احمد منقول از خط ميرزا
رحيم حكيم باشي شاه سلطان حسين * صنعت آن فلفل سياه مصطكي رومي سنبل الطيب افتيمون دارچيني ريوند چيني قرنفل
صندل سرخ زنجبيل سفيد طباشير سفيد بسباسه تخم خرفهٔ مقشر خصية الثعلب مصري دانهٔ هيل تخم خشخاش از هريك هشت
مثقال غنچهٔ گل سرخ بيست ودو مثقال گل ارمني چهار مثقال پوست هليلهٔ كابلي پنج مثقال زعفران دوازده مثقال بزرالبنج
پانزده مثقال افيون سي ويك مثقال عسل مصفی هفت صد وهشتاد وپنج مثقال بدستور معمول معجون سازند * افلونيای احمدي
ديگر تاليف حكيم احمد ولد ارشد حكيم سليمان موسوي گفته كه اين تركيب مجرب است در تقويت قلب ودماغ ونشاط آورد ودر
تقويت باه وامساك بي نظير است * صنعت آن فلفل سياه پنج مثقال بزرالبنج سفيد سي مثقال دارچيني زنجبيل قرنفل مصطكي
دانهٔ هيل ريوند چيني بوزيدان خصية الثعلب مصري مورنجان مصري اسارون عاقرقرحا كل ارمني صندل سفيد پوست هليلهٔ

بادرنجبويه سنبل الطيب مايهٔ شتراعرابي گل سرخ لسان العصافير هر بنفشه سليخه عود الصليب تودري زرد تودري گلكون قاقلهٔ صغار ورق نقره از هريك سه مثقال زعفران پانزده مثقال بزر البنج سفيد بيست مثقال عنبر اشهب مشك تبتي از هريك يک مثقال افيون كازروني چهار مثقال عسل سفيد مصفى يكصد وشصت مثقال بزر البنج وتخم خشخاش را به نهايت نرم كوبيده باقي ادويه را كوفته بيخته بروغن بنفشه بادام چرب نموده زعفران وافيون را بگلاب حل كرده مجموع را بعسل بقوام آورده بسرشند و در ظرف چيني نگاهدارند وبعد از چهل روز استعمال نمايند شربتي از يك نخود تا يكدانك * افلونياى احمدي ديگر تاليف حكيم احمد ولد ارشد حكيم سليمان موسوي كه بجهت خان احمد تركيب فرموده * صنعت آن فلفل سياه بيست و پنج مثقال سنبل الطيب افتيمون اقريطي ريوند چيني صندل سرخ زنجبيل طباشير سفيد دارچيني بهمه سه تخم خرفهٔ مقشر تخم خشخاش سفيد خصية الثعلب مصري مصطكي رومي قرنفل دانهٔ هيل از هريك هشت مثقال ورق گل سرخ بيست ودو مثقال گل ارمني چهار مثقال پوست هليلهٔ كابلي پنج مثقال بزر البنج سفيد پانزده مثقال افيون سي ويك مثقال زعفران دوازده مثقال ورق نقره دو مثقال عسل سفيد مصفى هفت صد وهشتاد و پنج مثقال تخم خشخاش وبزر البنج را نرم بايد كوبيد وباقي ادويه را كوفته بيخته بدستور مقرر معجون سازند شربتي يک قيراط تا نيم دانك * افلونياى ديگر منقول از مجربات حكيم احمد موسوي كه خود تناول ميفرموده اند * صنعت آن عود قماري خام پانزده مثقال فلفل سفيد مصطكى رومي از هريك هشت مثقال دارچيني سنبل الطيب جندبيدستر مرواريد ناسفته عنبر اشهب از هريك ده مثقال قرفه بيست مثقال زعفران پنجاه مثقال دانهٔ هيل قرنفل درونج عقربي زرنباد عاقرقرحا بهمن سرخ موميائي دارا بجردي جدوار خطائي مشك تبتي پوست هليله كابلي كهربا ى شمعي ابريشم مقرض ورق گل سرخ صندل سفيد تخم كاهني كاوزبان بادرنجبويه پوست زرد اترج شقاقل مصري خصية الثعلب از هريك پنج مثقال كافور قيصوري نيم مثقال زراوند مدحرج دو مثقال ورق نقره ورق طلا از هريك صد عدد جوز بوا كبابهٔ چيني از هريك پنج مثقال آملهٔ منقى ده مثقال افيون دو بيست و بيست مثقال شربت انار شيرين شربت به شيرين شربت سيب شيرين از هريك بيست مثقال عرق كاوزبان عرق بيد مشك از هريك يكصد مثقال گلاب دوصد مثقال عسل سفيد جيد مصفى سه وزن مجموع ادويه بدستور مقرر معجون سازند * افلونيا از استنباط سيد الفضلاء علامة العلماء ميرمحمد باقر داماد قدس سره اين افلونيا را مسمى بمطيبة الارواح نموده فرموده كه اين افلونيا جامع جميع فوائد افلونياى روميه وفارسيه وترياق اكبر است بازيادتي در حفظ صحت وتقويت ارواح وقوى واعضا وازالهٔ جميع امراض حاره وباردة وشرحى طويل از براى اين دوا نوشته و تحفه نزد قطب شاه والي دكهن فرستاده * صنعت آن فلفل سياه بيست مثقال فلفل سفيد دارچيني سيلاني از هريك دوازده مثقال رازيانه اشنهٔ سفيد سنبل الطيب از هريك ده مثقال زنجبيل پانزده مثقال پوست زرد اترج ماذج هندي كاوزبان كيلاني از هريك هفت مثقال گل كاوزبان گل هوهن آزاد بستاني قرد مانا تخم بادرنجبويه پوست نارنج از هريك پنج مثقال ورق بادرنجبويه هليلهٔ سياه شيطرج هندي از هريك هفت مثقال آملهٔ منقى پنج مثقال تخم شلغم بوي نعناع خشك پوست بليله بهمن سفيد پوست بيرون پسته تودري سرخ سعد كوفي نانخواه حب الغار لسان العصافير ساروون شامي لك مغسول گل سرخ اسطوخودوس قسط سفيد بحري پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي شقاقل مصري صندل سفيد كشنه عنبرين از هريك هفت مثقال جوز بوا بسباسهٔ باغي كندر ذكر روج تركي رب السوس درونج عقربي مرصافي دانهٔ هيل بواقرنفل ريوند چيني بزر البنج سفيد از هريك ده مثقال بهمن سرخ تودري زرد حاشا مغات بغدادي ثوم بري نارمشك زرنب قصب الذريره تخم فرنجمشك قاقلهٔ كبار

کاذریوس کافیطوس حب بلسان عود بلسان افتیمون اقریطی غاریقون هش سفید زراوند طویل زراوند مدحرج سکبینج
صمغ عربی مقل ازرق کثیرا قرفة الطیب سلیخهٔ سیاه افربیون انیسون عاقرقرحا خولنجان مشکطرا مشیع جنطیانای رومی
صندل سرخ مومیائی دارابجردی قفرالیهود مروارید ناسفته طباشیر سفید زرشک منقی فاد زهر حیوانی اصطهباناتی لاجورد
مغسول عنبر اشهب ورق نقره ازهریک پنج مثقال کبابهٔ چینی مشک تبتی خالص ازهریک شش مثقال مصطکی رومی سی مثقال
زرنباد خصیة الثعلب مصری دارفلفل عود هندی خام جدوار خطائی مجرب ابریشم مقرض گل ارمنی مغسول ازهریک دوازده
مثقال تخم کرفس بیست مثقال زعفران شصت وشش مثقال بسد محرق کهربا ورق طلا ازهریک چهار مثقال یاقوت رمانی زمرد
کهنه ازهریک سه مثقال زبرجد شفاف دومثقال روغن بلسان سی ودو مثقال میعهٔ سائله روغن نارجیل ازهریک بیست ودو
مثقال افیون کازرونی یکصد وپنجاه وپنج مثقال عرق بهارنارنج یک چهار یکمن تبریزی عرق بید مشک گلاب ازهریک دویست وپنجاه
درم عرق فتنه یکصد وبیست درم عرق گاوزبان یکصد وپنجاه درم عرق قرنفل پنجاه درم عرق دارچینی هفتاد وپنج درم نبات
سفید یکصد وپنجاه درم عسل سفید مصفی چهار وزن ادویه طریق ساختن این دوا باین نحواست که صموغ را سوای مصطکی در
عرق بهار گاوزبان وعرق بید مشک وگلاب بخیسانند واندک عسلی داخل کرده یکشب بگذارند وعنبر را علیحده درعسل بگذارند
وهمچنین مومیائی وقفر را جدا جدا درعسل بگذارند وافیون را درعرق دارچینی وعرق قرنفل وعرق فتنه بخیسانند ومشک و
زعفران وجدوار وفاد زهر را جدا جدا بکوبند وجواهر را نرم کوبیده بر روی سنگ سماق با گلاب سحق بلیغ نموده بنحویکه در
زیر دندان نیاید وابریشم را نیکو مقرض نموده از پارچهٔ نازکی بگذرانند وباقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بلسان وروغن نارجیل
ومیعهٔ سائله چرب نموده وچون عسل را بقوام آورده باشند واز آتش فرود آورده اول مرتبه صموغ را دران حل نمایند پس جواهر
را صلایه کرده ابریشم را داخل نمایند بعد ازان عنبر گداخته ومومیائی وقفر را گداخته وفاد زهر وجدوار وافیون وزعفران باین
ترتیب که ذکر شد داخل نمایند پس ادویهٔ چرب کرده را پس مشک انگاه ورق طلا وورق نقره پس جهد ومبالغه نمایند که
اجزا خوب بهم مخلوط شوند وآنقدر تیر بزنند که هیچ جزوی ازان ممتاز از جزو دیگر نباشد پس در ظرف چینی کرده نگاه دارند و
پیش از شش ماه استعمال ننمایند وشربتی ازین معجون از نیم دانگ تا نیم مثقال ومعتاد بافیون را تا یکمثقال نیز جائز است و
این دوا بغیر عرقها وعسل ونبات یکصد ودوازده جزو است ومزاجش گرم است در اول درجهٔ اول وخشک است در اول درجهٔ سوم
می فرمایند برعارفان قوانین ترکیب مخفی نیست که بحسب قوانین کلیه ترکیب این ترکیب مشوش است واگرچه میر عمدهٔ فضلا
اند لیکن لازم است که عارف قوانین ترکیب باشند * افلونیای حکیم عماد الدین محمود که از جهت اعتماد بران مسمی بمحمودی
نموده اند * صنعت آن فلفل سیاه سنبل الطیب قرنفل هیل بوا مصطکی رومی ریوند چینی بسباسه اسارون بزرالبنج سفید تخم
کرفس ورق گل سرخ افتیمون دارچینی ازهریک دومثقال افیون خالص زعفران ازهریک پنج مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن بنفشه
بادام چرب نموده باسه وزن ادویه عسل مصفی مقوم بسرشند شربتی مقدار یک نخود تا دو نخود * افلونیای دیگر منقول از طب یوسفی
* صنعت آن فلفل سیاه بزرالبنج سفید ازهریک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون ازهریک
دو درم جند بید ستر یکدرم زرنباد درونج عقربی مشک خالص مروارید ناسفته ازهریک نیم درم عسل مصفی نود مثقال
علی الرسم معجون سازند شربتی یکدانگ * افلونیای دیگر صنعت آن ریوند چینی بسباسه زرنباد عود هندی دارچینی قرنفل اشنه
ساذج هندی سنبل الطیب حب بلسان ازهریک دو درم خصیة الثعلب مصری بزرالبنج زعفران تخم کرفس ازهریک

پنج درم فلفل سیاه افیون مصری از هریك بیست درم مصطکی رومی پنج درم عاقرقرحا فرفیون از هریك یك درم مشك
ترکی نیم درم ورق طلا دانکی ورق نقره نیم درم اجزا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کنند و باسه چندان عسل
صاف کف کرفته بسرشند وبعد از ششماه بقدر قوت مزاج استعمال نمایند * افلونیای جالینوس * صنعت آن زعفران پنجدرم
عاقرقرحا افربیون سنبل الطیب از هریك یکدرم فلفل بیست درم بزرالبنج سفید هشت درم افیون یکدرم باعسل مصفی سه
وزن ادویه معجون سازند * افلونیا دیکر بعضی کفته که از تالیف شیخ الرئیس است مسکن اوجاع است ونافع است از برای قولنج
* صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریك بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا
از هریک یک مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند * افلونیای ابن ماسرجویه جهت نزلات واوجاع معده
ورياح وقولنج بامطبوخ یابارب به استعمال نمایند وجهت تشنج وفالج بامطبوخ جوزالطیب وجهت سرفه وضیق النفس
بامطبوخ زوفای خشك وجهت سنك کرده ومثانه با آب کرفس وجهت نزف الدم جمیع اعضا باآب برک نارمشك وقدر شربتش
یك نخود است واین نسخه نیز از قرابادین افندي صالح چلپي طبیب ابراهیم سلطان قیصر روم نقل شده * صنعت آن فلفل
سفید افیون بزرالبنج سفید زعفران از هریک پنجدرم سنبل الطیب عاقرقرحا جند بیدستر از هریک یکدرم باعسل سفید
بدستور مقرر معجون سازند * افلونیای کبیر منقول از قرابادین افندي صالح چلپي بنهایت مخدر ومسکن اوجاع است
* صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریك دودرم افیون دارچیني از هریك یکدرم ونیم تخم کرفس تخم مقدونس که فطراسالیون
است دوقواز هریك ثلث درمی زعفران نیم درم سنبل الطیب عاقرقرحا زرنباد از هریك هدس درمی وپنج حبه افربیون وقسط
تلخ از هریك یکدرم اجزا را باعسل سفید مصفی بقدر حاجت معجون سازند * افلونیا تالیف مرحوم حکیم سید محمد رحیم حکیم
باشي منقول از خط ایشان بجهت دردا عضا وقولنج وتقویت باه واعضای رئیسه نافع * صنعت آن عنبر اشهب یاقوت سرخ
مروارید ناسفته از هریک دومثقال مایهٔ شترا عرابي خصیة الثعلب مصري جدوار خطائي فادزهر حیواني دارچیني عود قماري
مغز چلغوزه جوزبوا زعفران مازند راني از هریك پنج مثقال فادزهر معدني سه مثقال فلفل سفید بزرالبنج از هریک بیست
مثقال افیون مازند راني پانزده مثقال فطراسالیون چهار مثقال تخم کرفس سه مثقال ساذج هندي سلیخه عاقرقرحا فربیون
از هریک یک مثقال سنبل الطیب چهار مثقال ادویه را باروغن بلسان چرب نموده با عسل سه برابر ادویه معجون سازند
* افلونیای حکیم صالح خان خال آن مرحوم * صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریك نه مثقال ونیم درنج عقربی
سنبل الطیب خصیة الثعلب مصري جنطیانا ناسقل ازرق تخم شلغم بري تخم جزرمشك ترکي خالص از هریك دومثقال مصطکي
رومي طباشیر آملهٔ منقی عنبر اشهب از هریک یک مثقال بسباسه دانهٔ هیل تخم بالنکوا نتیمون کل کاوزبان صمغ عربي را زیانه
دارفلفل صندل سفید بکلاب سوده مغز نارجیل مقشر مغز بادام شیرین مقشر مغز پسته بهمن سرخ بهمن سفید از هریک سه مثقال
قرنفل هشت مثقال ورق کل سرخ دارچیني سیلاني از هریك شش مثقال زنجبیل عاقرقرحا وج ترکي جوزبوا زرنباد از هریك
چهار مثقال زعفران ده مثقال تخم کرفس نه مثقال حب الغار ده مثقال ساذج هندي پنج مثقال افیون کازروني هفتاد وپنج مثقال
عسل سفید مصفی هفت صد وپنجاه مثقال کلاب چهل مثقال بدستور مقرر معجون سازند * افلونیا تالیف صدرالشریعه مولانا
عبدالرزاق لاهجي * صنعت آن افیون کازروني دوازده مثقال درونج عقربي مروارید ناسفته سنبل الطیب فرفیون فلفل
سیاه عود قماري خام دارچیني مرجان قرمزي کهربای شمعي ابریشم مقرض زعفران کاوزبان اسطوخودوس افتیمون اقریطی

تخم فرنجمشك تخم كاسني مقشر صندل سفيد سودهٔ هليلهٔ سياه مقل ازرق فلفل سفيد انيسون رازيانه خصية الثعلب مصري قاقله
جوزبوا بسباسه قرنفل شقاقل مصري خولنجان بوزيدان بهمن سرخ زنجبيل طباشير سفيد مشك تركي خالص ازهريك يك
مثقال ورق طلا ورق نقره ازهريك سي عدد لاجورد مغسول سه مثقال عسل مصفى سه وزن ادويه بدستور مقرر معجون سازند
* افلونياى سعيدى ازاختراع حكيم محمد سعيد قمي اوحدانيكه اين افلونيارادر برابر افلونياى حكيم ميرعماد الدين محمود وافلونياى
حكيم احمد تركيب نموده وچنانچه ايشان افلونياى خود را بمحمودي واحمدي موسوم نموده اند اونيز افلونياى خودرا به سعيدى
موسوم نموده وجميع منافع وخواص كه معزي اليهما بجهت افلونياى خود ذكر كرده اند حكيم محمد سعيد مع شيء زائد از براي افلونياى
خودآورده * صنعت آن هليلهٔ سياه پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي پوست بليله طباشير سفيد ميعهٔ سائله كشنيز خشك مقشر
ازهريك سه مثقال كهربا ى شمعى يشب سبز كل سرخ پوست زرد اترج ازهريك دومثقال اسطوخودوس ريوند چيني پوست بيخ
قفاح مصطكي رومي عود قمارى زعفران صندل سفيد ازهريك سه مثقال طلق محلوب يكمثقال ونيم عاقرقرحا يكمثقال دارچيني ده
مثقال بزرالبنج سفيد پنج مثقال افيون ده مثقال اجزا را كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده باسه وزن مجموع ادويه
عسل سفيد مصفى معجون سازند وبعد ازششماه استعمال نمايند * افلونيا تاليف ميرزا محمد حكيم * صنعت آن فلفل سفيد بزرالبنج
سفيد انتيمون زعفران ازهريك بيست مثقال مصطكي اسطوخودوس ابريشم مقرض ازهريك پنج مثقال مرواريد ناسفته بسد كهربايشب
سبز ياقوت رماني مشك تبتي جدوار خطائي ورق طلا ازهريك دومثقال سعد كوفي ورق نقره عود قماري خام مايهٔ شتراعرابي سنبل
الطيب ساذج هندي دزونج عقربي جوزبوا بسباسه كاوزبان تخم بادرنجبويه كل سرخ تخم كرفس نانخواه پوست زرد بيرون اترج
ازهريك سه مثقال خصية الثعلب مصوي شقاقل زرنباد لسان العصافير ازهريك چهار مثقال قرنفل دانهٔ هيل زنجبيل دارچيني دارفلفل
اسارون زرنب بادرنجبويه خولنجان حب بلسان پوست بيرون پسته بوزيدان اشنه ازهريك دومثقال عاقرقرحا افربيون
ازهريك يك مثقال بهمن سفيد تودري سرخ تودري سفيد مغزنارجيل مقشر مغزتخم خيار مغزتخم خربزه مغزپسته مغزكردكان
ازهريك پنج مثقال عسل مصفى سه وزن ادويه بدستور مقرر مرتب نمايند ومخفي نمانند كه اين تركيب نيزنهايت مشوش است
وازقواعد كليهٔ تركيب خارج * افلونياى ديكر كه بجهت قولنج بى نظير وبادها بشكند وطبع رانرم سازد ومسكن جميع دردهااست
وخواب آورد * صنعت آن فلفل افيون بزرالبنج سفيد بيروج نانخواه برگ سداب فودنج زيرهٔ كرماني جندبيدستر حب
الغار ازهريك يك جزو سقمونياى مشوي ثلث جزوي كوفته بيخته بعسل مصفى سه وزن ادويه بسرشند شربتى تايك درم
واين دوا يازده جزواست ومزاجش قريب باعتدال دركرمي وسردي بلكه مائل بكرمي وخشك است دردرجهٔ سيوم
* افلونياى ديكر قريب است بافلونياى قبل ليكن مسهل نيست ودواى جيد است جميع دردها افرونشاند وبادها بشكند وقولنج
را نافع باشد * صنعت آن فلفل نانخواه شونيز حب الغار جندبيدستر زيرهٔ كرماني افيون بزرالبنج سفيد بيروج اجزا متساوي
كوفته بيخته بعسل مصفى سه وزن ادويه معجون سازند * افلونياى ديكر از تاليف متاخرين به نهايت نفع وقريب است بافلونياى
حكيم سليمان موسوي شيرازي وقلمي گرديده كه جميع امراض را موافق است * صنعت آن بزرالبنج سفيد چهار مثقال فلفل
مصطكي رومي جدوار خطائي عنبر اشهب مشك تبتي يشب سبز مرواريد ناسفته ياقوت رماني لعل بدخشي بسد محرق
مغسول ورق طلا عاقرقرحا فربيون تخم بادرنجبويه پوست زرد اترج بهمن سفيد بوزيدان كندر پوست بيرون پسته
زرج تركى ازهريك دومثقال كهربا ى شمعى زرنباد ورق نقره درونج عقربى بسباسه عود قماري خام ساذج هندى اسطوخودوس

قرنفل زنجبيل اسارون شامي دارچيني اشنه حب بلسان خولنجان سعد كوفي قسط بحري جوز بوا لسان العصافير خصية
الثعلب مصري ريوند چيني غاريقون هش سفيد دارفلفل سليخهٔ سياه فطراسا ليون مرمكي صافي ميعهٔ سائله ازهريك سه مثقال
ابريشم مقرض صندل سفيد سنبل الطيب تخم كرفس كل سرخ منزوع الاقماع تخم خشخاش سفيد مغزنا رجيل مقشر مغز
تخم خربزه ازهريك ده مثقال افيون يكصد مثقال عسل مصفي سه وزن ادويه بدستور مقرر معجون سازند شربتي ازيك نخود
تا يكدانك * افلونياي ديكر ازمتاخرين * صنعت آن مرواريد ناسفته كهرباي شمعي سليخهٔ سياه سنبل الطيب اذخر مكي
ابريشم خام ازهريك سه مثقال بسد محرق زمرد كهنه عقيق يماني طباشير سفيد دارچيني اسارون شامي ساذج هندي
صندل سفيد زرشك منقي ريوند چيني تخم فرنجمشك عنبر اشهب مشك تبتي ورق طلا ورق نقره جدوار خطائي مجرب
درونج عقربي باد رنجبويه كل كاوزبان پوست زرد اترج ازهريك دومثقال لعل بدخشي ياقوت رماني ازهريك يك مثقال
فلفل سفيد چهل مثقال مصطكي بيست مثقال زعفران ده مثقال افيون چهل مثقال تخم كرفس پانزده مثقال جوزبوا بسباسه
خولنجان اسطوخودوس مايهٔ شترا عرابي ازهريك پنج مثقال عسل مصفي سه وزن مجموع ادويه بدستور مقرر معجون
سازند * افلونياي ديكر ازمتاخرين * صنعت آن ياقوت سرخ رماني ياقوت زرد ياقوت كبود لعل بدخشي ورق كل سرخ
ساذج هندي كل كاوزبان دارچيني سيلاني تخم خرفهٔ مقشر صندل سرخ صندل سفيد قرنفل پوست زرد اترج بهمن سرخ
بهمن سفيد درونج عقربي زرنباد شيرآملهٔ منقي جند بيدستر مشك تركي عنبر اشهب باد زهرحيواني اصطهباناتي ورق
طلا خصية الثعلب مصري ازهريك دو مثقال مرواريد ناسفته پنج مثقال سنبل الطيب پوست بيرون پسته تخم كاسني مقشر
طباشير سفيد جدوار خطائي مجرب مصطكي رومي كل مختوم ورق نقره محلول ازهريك سه مثقال افيون كازروني خالص
دوصد وبيست وپنج مثقال زعفران هفتاد وپنج مثقال عسل مصفي شش صد وپنج مثقال گلاب پنج شيشه بدستور مقرر معجون
سازند ودرنسخهٔ ديكر فيروزهٔ نيشاپوري عقيق يماني بسد سرخ كهرباي شمعي يشم كافوري ازهريك دو مثقال داخل
ووزن عسل سه صد مثقال ونبات سفيد وقند ازهريك هفتاد وپنج مثقال نيز داخل است * افلونياي ديكر از اطباي اصفهان
كه بجهت خاقان اعظم پادشاه جم جاه شاه سليمان تاليف نموده اند * صنعت آن جدوار بنفش مجرب خطائي يازده درم
مرواريد ناسفته ياقوت سرخ رماني ازهريك يكدرم كهرباي شمعي مرجان قرمزي باد زهرحيواني اصطهباناتي جند بيدستر
ازهريك دودرم لعل بدخشي مومياي دارابجردي كل ارمني مغسول درونج عقربي طباشير سفيد صندل سفيد صندل
سرخ بهمن سفيد بهمن سرخ كبابهٔ چيني شب انگيز نخودالوندي مايهٔ شترا عرابي سنبل الطيب لسان العصافير عاقرقرحا مرمكي
صافي دارچيني آملهٔ منقي جوزبوا قاقلهٔ صغار قاقلهٔ كبار فلفل سفيد دارفلفل زنجبيل اشنه سعد كوفي خولنجان تخم كرفس
زرانوند مدحرج زرنباد تودري سرخ تودري زرد حب الزلم تخم زردك بوزيدان بزرالبنج سفيد بزرگاكنج مقل ازرق هورنجان
مصري شيربن انيسون شقاقل مصري تخم هليون تخم ترب فلفل مويه تخم انجوزه صمغ عربي قرنفل بسباسه تخم بالنگوريوند چيني
جنطيانا ي رومي حب الغار زرانوند طويل ورق نقره فوفيون نارجيل دربائي ازهريك سه درم كل كاوزبان خصية الثعلب
مصري مصطكي رومي مغز بادام شيرين مقشر مغز فندق مقشر مغز نارجيل مقشر مغز تخم خربزه ازهريك پنجدرم افيون كازروني
بيست وپنجدرم عنبر اشهب عسل سفيد مصفي سه وزن مجموع ادويه بدستور مقرر معجون سازند وگفته اند كه اين افلونيا نافع
است ازبراي قوت باه ومقوي اعضاي رئيسه است ونشاط وتفريح آورد ودافع سموم است وحفظ صحت كند ونافع است ازبراي وباوطاعون

ونافع است از برای جمیع اوجاع وآلام * افلونیای دیگر تالیف یکی از اطبای اصفهان * صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید زعفران مصطکی رومي بعدل محرق یشب سبز یاقوت رماني مشك تبتي جدوار خطائي مجرب لعل بدخشي ورق طلا دانهٔ هیل بوازنجبیل دارچیني عود بلسان پوست بیورن پسته اسارون عنبر اشهب دارفلفل زرنب حب بلسان بادرنجبویه خولنجان ازهریك دومثقال اسطوخودوس ابریشم مغرض مروارید ناسفته فادزهرحیواني اصطهباناتي ازهریك نیم مثقال ورق نقرهٔ کهربای شمعي سعد کوفي سنبل الطیب عود قماري خام غرقي سازج هندي جوزبوا تخم کرفس درونج عقربي نانخواه پوست زرد اترج بهمن سفید تودري زرد تودري سرخ لسان العصافیرا ازهریك سه مثقال خصیة الثعلب مصري قرنفل زرنباد ازهریك چهار مثقال مایهٔ شترا عرابي پانزده مثقال عاقرقرحا افربیون ازهریك یك مثقال تریاق فاروق بیست مثقال مغز نارجیل مقشر مغز چلغوزه ازهریك ده مثقال افیون کازرونی سي مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند * افلونیای دیگر از اطبای کیلان * صنعت آن فلفل سیاه سنبل الطیب زنجبیل دارچیني مرمکي صافي افربیون ازهریك ده درم زعفران سازج هندي سلیخهٔ سیاه قرفة الطیب اسارون زرنب خصیة الثعلب مصري جند بیدستر زراوند مدحرج عود بلسان حب بلسان لعان العصافیر عود قماري غرقي خام عود الصلیب فرنجمشك اشنه حب الزلم حب القلقل تخم هلیون شیطرج هندي آملهٔ منقی خولنجان رازیانه مشکطرا مشیع با درنجبویه پوست زرد اترج مغز چلغوزه کاوزبان ریوند چیني ازهریك پنجدرم افیون پوست هلیلهٔ کابلي مغز بادام شیرین مغز پسته مقشر تخم کرفس شقاقل مصري مغز نارجیل مقشر بزرالبنج سفید ازهریك ده درم قرنفل جدوار خطائي مجرب صمغ عربي ازهریك سه درم مصطکي رومي کل ارمني ازهریك دودرم کبابهٔ چیني بهمن سرخ بهمن سفید شب انگیز ازهریك چهار درم تودري سرخ تودري زرد طباشیر سفید مروارید ناسفته کهربای شمعي یشب سبز بعدل محرق عقیق یماني یاقوت رماني از هریك سه درم زعفران بیست درم ودر نسخهٔ دیگر ده درم است عنبر اشهب دودرم مشك خالص نیدرم زر محلول نقرهٔ محلول ازهریك یکدرم افیون ده یك وزن مجموع ادویهٔ افیون را بکلاب حل کرده باقي ادویه را انچه صلایه کردني است صلایه کرده باقي ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه بطریق مقرر معجون سازند ودرظرف چیني نگاه دارند وبعد از سه ماه یا بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی بقدر فندقی تانیم دانك فرو برند * افلونیای حکیم مومن در تحفة المؤمنین ذکر کرده وگفته که مزاجش قریب است باعتدال موافق است مر امزجهٔ باردهٔ وحارهٔ را * صنعت آن بزرالبنج سفید افیون کازروني ازهریك ده مثقال زعفران کشنیز خشك مقشر ازهریك پنج مثقال صندل سفید طباشیر سفید سنبل الطیب درونج عقربي بسباسه عود قماري سازج هندي حب بلسان عود بلسان سعد کوفي زرنب قسط بحري جوزبوا لسان العصافیر دارفلفل سلیخهٔ سیاه اسارون فونل زنجبیل بهمن سرخ بهمن سفید تخم بادرنجبویه بوزیدان ازهریك دو مثقال دارچیني کل سرخ تخم خشخاش مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر زرنباد کل کاوزبان ازهریك سه مثقال آملهٔ منقی در شیرکاو پرورده هفت مثقال مشك تبتي نیم مثقال کهربای شمعي مروارید ناسفته یاقوت رماني لعل بدخشي بعدل محرق مرجان قرمزي عقیق یماني ورق طلا عنبر اشهب ازهریك یکمثقال جواهر را بر سنگ سماق بکلاب صلایه نموده وباقي ادویه را کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه مرشته معجون سازند می فرمایند باید دانست که درین پنج شش نسخهٔ اخیر از متاخرین رعایت قوانین کلیه ترکیب نیز نشده وباعتقاد بنده خالي از مضاري نیستند * افلونما مسمي بحافظ الارواح جمیع منافع افلونیای فارسیه وافلونیای حکیم عماد الدین محمود که حکیم سلیمان موسوي ازمعزي الیه نقل کرده از برای این افلونیا

ذکر نموده واین افلونیا از متاخرین است مؤلفش معلوم نیست * صنعت آن بزرالبنج سفید فلفل سفید از هریك بیست مثقال
شیرخشت خراساني صندل سرخ صندل سفید دارچیني طباشیر سفید سنبل الطیب کل سرخ منزوع الاقماع تخم خشخاش سفید مغز
پلغوزه مغز نارجیل مقشر مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هریك پنج مثقال افیون زرنباد درونج عقربي کل کاوزبان بسباسه
عود قماري خام حب بلسان از هریك چهار مثقال مصطکي رومي زعفران از هریك ده مثقال ساذج هندي خولنجان سعد کوفي قسط
بحري جوزبوا عود بلسان باقشر حماما سلیخه فطراسالیون اسارون زنجبیل رازیانه انیسون تخم کرفس قرنفل از هریك سه مثقال
افربیون پوست زرد آلو پوست بیرون پسته ورق نقره مشك تبتي بهمن سفید بهمن سرخ دوقو تخم بادرنجبویه بوزیدان
از هریك دو مثقال اجزا را کوفته بیخته بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند ودرنعنعهٔ دیکر یاقوت سرخ
رماني لعل بدخشي کهربای شمعي ورق طلا عنبر اشهب از هریك دو مثقال مروارید ناسفته یك مثقال بعد مرجان قرمزي
عتیق یماني از هریك سه مثقال داخل است جواهر را بکلاب صلایه نموده ورق طلا ورق نقره را بعسل حل کرده عنبر را بروغن
بلسان کداخته باقي ادویه را کوفته بیخته بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یکدانك تا نیم درم * افلونیا مسمي بحافظ
الارواح تالیف حکیم میرمحمد مؤمن گفته که این افلونیا قریب باعتدال است وموافق جمیع امزجه است * صنعت آن بزرالبنج
سفید فلفل سفید از هریك ده مثقال زعفران پنج مثقال کشنیز خشك پنج مثقال صندل سفید دارچیني طباشیر سفید سنبل الطیب
کل سرخ خشخاش سفید مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر کل کاوزبان از هریك سه مثقال زرنباد درونج عقربي بسباسه عود قماري
حب بلسان ساذج هندي عود بلسان سعد کوفي زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر دارفلفل سلیخه اسارون فوفل
زنجبیل رازیانه انیسون قرنفل فربیون پوست زرد آلو پوست بیرون پسته ورق نقره بهمن سرخ بهمن سفید وج ترکي تخم
بادرنجبویه بوزیدان از هریك دو مثقال آمله بشیرپرورده هفتاد مثقال مشك ترکي نیم مثقال عسل سه وزن ادویه
بدستور معجون سازند وبجهت بعضی این ادویه اضافه شده مروارید ناسفته کهربا از هریك سه مثقال یاقوت رماني لعل بدخشي
ورق طلا عنبر اشهب از هریك دو مثقال بعد مرجان قرمزي عتیق از هریك سه مثقال * ونیز از انجمله انفس التراکیب است انفس
التراکیب تالیف میرزا ابراهیم ولد حکیم اشرف نقل از بیاض مجربات او بخط معزي الیه قلمي نموده اند که این
ترکیب از من است وسوای این اسم نیافتم اسم لائق این ترکیب را به سبب بسیاری منافعی که مشاهده نمودم ازین ترکیب لاسیما
از برای اعانت برهضم وتقویت باه وتقویت قلب وجمیع اعضای رئیسه وبا وجود این افعال بسیار کرم نیست وشربتش از یک
دانك تا دو دانك وتا نیم مثقال است * صنعت آن بسباسه قاقلهٔ صغار قرنفل الطیب زنجبیل یابس دارفلفل دارچیني اسارون شامي
از هریک یک مثقال فلفل سفید مروارید ناسفته زعفران ریوند چیني از هریك دو مثقال کشنیز خشك مقشر شش مثقال طباشیر
سفید پنج مثقال عصارهٔ زرشك ده مثقال بادزهرمعدني افیون کازروني از هریك سه مثقال قاقلهٔ کبار پنج مثقال قرنفل یك مثقال
ونیم شکر سفید هفتاد مثقال من مصفی یعنی عسل مصفي هفتاد مثقال بدستور مقرر معجون سازند واکر اضافه کرده شود باین
معجون عنبر اشهب ورق نقره از هریك یك مثقال ورق طلا نیم مثقال میکردد اقوی میفرمایند که اکر درین معجون بعوض
بادزهرمعدني حدوار خطائي کنند وملحقات داخل نداشته باشد معجوني نفیس است بادزهرمعدني مبطل فعل افیون است
چه جمع میان ادویهٔ قلبیه وافیون راجائز نداشته اند اطبای یونان ویا آنکه افیون را داخل ننمایند وباقي ادویه با ملحقات
داخل باشد * ونیز از انجمله بادمهرج است وآن معرب ازبادمهرهٔ فارسي است یعني تریاق الریح چون زهرمهره که بمعني

تریاق الاسم است وبعضی گفته اند که بادمهرج ترجمه دحمرثا است اسحق گفته که بادمهرج معجونی مبارک است بادهای غلیظه که درمعده واحشا باشد تحلیل دهد وعده های کبد وطحال رابگشاید وبرودت رحم را به برد وحیض فرود آورد وتب ربع را سود دهد وضیق النفس ویرقان سدی واسترخای اعضارانفع بزرگ دارد وشیخ رئیس گفته که منافع بادمهرج منافع دحمرثا است ومنافعی که برای دحمرثا ذکرکرده بعینه منافعی است که اسحق ازبرای بادمهرج ذکرکرده * صنعت آن به نسخهٔ اسحق زرنباد درونج عقربی افیون جندبیدستر عاقرقرحا سلیخهٔ سیاه هوام المجوس بزرالمنج سفید قسط تلخ لبنی جاوشیرزعفران ازهریك شش درم بزرحلبه هشت درم مروارید ناسفته بارزد مرمکی صافی ازهریك دوازده درم ادویه راکوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند ودرنسخهٔ شفائی هوام المجوس داخل نیست ووزن مروارید دودرم است ووزن عسل دووزن مجموع ادویه است ودرنسخهٔ معصومی هوام المجوس داخل است ووزن مروارید دودرم است وگفته که صاحب کامل الصناعه بعوض بارزد کندر آورده ودرنسخهٔ شیخ الرئیس فلفل دارفلفل ازهریك شش درم داخل است ووزن مروارید دودرم است ونسخهٔ شیخ الرئیس بهتر است واین دوارادرظرف چینی نگاهدارند وبعداز ششماه استعمال نمایند وقوت این دوا تادوسال باقی میماند شربتی تادودانك * ونیزازجملهٔ مرکباتی که اصل وعمود درانها افیون است برشعثا است * فصل درذکر نسخ برشعثا * وآن لغت سریانی است ومعنی آن برء الساعه است واین اسم است که سریانیون اطلاق کرده اند برمعجون که آن دوای فیلن است وآن معروف است بافلونیای رومیه وذکرافلونیای رومیه قبل ازین شد ولیکن افلونیای رومیه به نسخهٔ شیخ الرئیس که سریانیون آن را برشعثا نامیده اند ودرانجا ذکرنشده پس لازم است که درینجا ذکرشود باتصرفاتیکه بعد از جالینوس دران کرده اند وصنعت هریك را ذکرنمائیم وبعضی اطبا برشعثای قدیم را بافلونیای رومیه اصل یکی نمیدانند و این غلط ازایشان ازراه عدم مطالعهٔ کتب متقدمین واقع شده چه کتب متقدمین بلکه قانون شیخ الرئیس صریح است باین معنی که افلونیای رومیه برشعثای قدیم است اگرچه شیخ برشعثارا ذکرنکرده لیکن نسخهٔ افلونیای رومیه راذکرکرده همان دوائی است که دیگران بنام برشعثای قدیم ذکرنموده اند وشیخ داؤد انطاکی گفته که برشعثا که درین زمان معروف است ازتراکیب قدیمه است واکثراطبا برانند که ازتراکیب اوحدالدین هیبت الله است که مشهوراست بابوالبرکات طبیب که ازدین یهودی اسلام آورده وسلسلهٔ اطبای قم مثل حکیم محمد سعید وحکیم محمد باقرازاولاد اواست حق تع اورا برکت داده که همیشه ازاولاد او اطبای حاذق میباشند وباز شیخ داود گفته که من دیدم درکتابی که تالیف شده درخواص برشعثاوصفات وافعال آن که این ترکیب ازجالینوس است وآن مرحوم میفرمایند شیخ الرئیس ابوعلی علیه الرحمة درقانون آورده که جالینوس گفته که من خواب دیدم این مرکب راکه گفت من دوای فیلن رومی طرسوسی ام وفیلن که ازخلفای انبیای بنی اسرائیل بلکه ازخلفای حضرت سلیمان عم است وشیخ این را باسم فلونیای رومیه ذکرکرده وبالفعل این میان اطبامشهوربه برشعثای قدیم است وگفته که این دوانافع است ازبرای بسیاری ازامراض خصوص ازبرای قولنج وممکن جمیع اوجاع است وبعدازین میگوید که جالینوس حکایت کرده که دیدم درخواب دوای فیلن راوگفت که من ازاستنباط فیلن رومی طرسوسی طبیب ام ومنفعت من ازبرای کسی است که قسمت شده باشد اورا موت به سبب شدت اوجاع مهلکه وامراض مهلکهٔ منفعتی عظیم ونیکوهستم ازبرای بسیاری ازاوجاع شدیدهٔ عارضه وبسیاری ازامراض مهلکه منفعتی عظیم وازانجمله آنکه اگرحادث شود درمعای قولون وجعی شدید که آن وجع راقولنج نامند پس بخوردصاحب وجع ازمن یکمرتبه ساکن میگردد وجع اوراگربیاشامانند مرابکسی

که بوده باشد اورا عسر بول یا سنگ کرده و مثانه که اذیت رساند بآن شخص نفع میدهد از برای او وزائل میکردانم اوجاع
طحال را ونفس انتصاب موذي وسل وتشنج را ودرد پهلو که بآنها خوف هلاک باشد اگر آشامیده شود مرکسی را که نفث الدم
داشته باشد یا قیء الدم جائل میشود میان او وموت وپردهٔ موت او میکردانم وساکن میکردانم هر وجع را که حادث شود در اعضا
را حشا وسعال وخناقها وفواق ونزله های منجد را زسر را وگفته شده که خوردن آن بعد از فصد واسهال در صداع مرکب از خون
وخلطی بارد چون سود او بلغم بنهایت نافع است ودرد را در ساعت فرو مینشاند واین معجون نافع است از برای تشنج از شدت
وجع خوردن آن واز برای درد کوش چون خورده شود یک قیراط تا نیم دانگ وچون مقدار حبهٔ ازان در شیر دختران حل کرده
در کوش چکانند زائل میکردانند درد کوش را واز بعض روایات از مخبر صادق ع چنین استنباط میشود که این دوا از ادویهٔ
سماویه یعني منزله بطریق وحي والهام است * صنعت آن به نسخهٔ شیخ ابو علي بن سینا رح فلفل سفید بزر البنج سفید از هریک
بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال افربیون سنبل الطیب عاقرقرحا از هریک یک مثقال اجزا را کوفته بیخته با عسل
مصفی بقدر کفایت معجون سازند وبعد از گذشتن ششماه از ساختن این دوا استعمال نمایند شربتی مقدار نخودی با آب گرم
بنوشند واین نسخه هفت جزو است ووزن اجزا پنجاه وهشت مثقال است وگفته که مزاجش سرد است در درجهٔ اولی وخشک
است در اواخر درجهٔ سوم واجزای این دوا به نسخهٔ شیخ رئیس مطابق است با اجزای مرموزي که در حدیث فازعباس وارد
شده زیرا که فا اشاره است بفلفل ابیض والف بافیون وزا ببزر عفران وعین بعاقرقرحا وبابزر البنج والف ثاني با فربیون
وسین بسنبل الطیب وشیخ داؤد از کتابی که تالیف شده در صفات وخواص ومنافع برشعثای قدیم نقل کرده عبارتی در
وصف آن که صورت عبارتش این است * اني لم ار اقطع واجود من المعجون المتخذ من الاخوین الشابین الرومي والزنجي
ودمعة الرأس المشرف واخویه وشعورا لسقالبة وشعورا لسبط الطیب والبارد الحار المقطع اذا جمعها بالشراب الذي قد جمعه
الزنبور * یعنی که مراد از اخوین شابین رومي وزنجي فلفل سفید وفلفل سیاه است که تازه باشند که شباب کنایه از تازه بودن
آنها است ومیان این هردو اخوت است به حسب اسم یا به سبب آنکه هردو ثمر یک درخت اند یا ثمر دو درخت اند که از یک جنس
اند یا آنکه هردو از یک زمین خیزند که هندوستان باشد بلکه فی الحقیقت در اکثر هردو یک اند یکی مقشر ویکی غیر مقشر
رومي کنایه از سفید وزنجي کنایه از سیاه است ومراد از دمعهٔ راس مشرف افیون است که دمعهٔ سرخشخاش است که سرخشخاش
مشرف است یعنی کنگرهٔ دار ومراد از دو برادران افیون یکی افربیون است باعتبار رنگ وصورت وفعل وبرودت وتخدیر
وبودن آن هم دمعهٔ درختی ودوم بزر البنج است باعتبار فعل به تخمیر وتخدیر که با افیون درین فعل بلکه در اکثر افعال
وخواص مشارکت وبرادري دارد ومویهای سقالبه کنایه است از زعفران که شبیه بموی سقالبه در سرخي رنگ وشعر سبط
طیب کنایه است از سنبل الطیب وحار مقطع بارد کنایه است از عاقرقرحا که مرکب القوی است از قوت حارهٔ مقطعه واز قوت
بارده مخدره وشرابي که جمع کرده آن را زنبور عسل است ودرین نسخه فلفل سیاه بر نسخهٔ شیخ اضافه شده وشیخ داؤد گفته
که گمان آن است که جالینوس جمع کرده باشد این معجون را پس فراموش شده باشد به سبب غفلت کسانی را که کتب جالینوس را
از یوناني ترجمه کرده اند یا به سبب اعراض مردم از استعمال آن چنانکه از بسیاری از مرکبات وابوالبرکات تجدید ذکر آن
کرده باشد وبه سبب انتشار وشهرت امر آن شده باشد وتعجب است از اطبا که چرا اند اند این معجون را از جالینوس
وحال آنکه او رئیس وسرکردهٔ قوم است وحکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی در رسالهٔ افیونیه صنعت آنرا باین صفت

آورده که بشما خبر رسیده باشد که در بلاد هند دو برادر کوچك متشابه در شکل متساوي در مقدار میباشد یکی از ایشان پیري حبشي و دیگر جواني است رومي بکیر از جوان رومي مقداری معلوم و وزنی محدود از تخم سفید کیاهی که آن را خداع الرجال کویند یعنی فریب دهنده مردان مقداری مساوي اول و از دموع جاریه از دیده سیاهان مثل وزن دوای اول بعد از انکه بیندازند ازان مقداری که اکر ان مقدار را اضافه کنند بمثل آن مساوي وزن دواي اول شود و از شعور سقالبه اکرچه در نواحي ایشان نمیروید مقداریکه نسبت آن بمقدار ثاني از قبیل نسبت مقدار ثاني است باول و از دوائیکه در شکنبهٔ کوسفند می نهند بودیعت و آن را حافظ الاعقال مینامند و از بیخ کیاهي که کیفیت آن کرم است و فعل آن در زبان انسان ضد فعل آنست در سائر بدن و از بیخی که بران دروغ بسته اند و خوشبوی است از هر دو مقداری که اکر اضافه کنند دوبار و ضرب کنند در پنج مساوي مقدار اول میشود که مفروض بود و از چیزیکه نه جماد است و نه نبات و نه حیوان و مشترک است میانهٔ نبات و حیوان مقدار طول شهریا موج داخله بعد از ان بودیعت نهند جمله را در ظرفی که ضیق المسام باشد و باطن آن املس و سر آنرا نیك بپوشند و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی از یک نخود تا دو دانك و بعد ازان میکویند که مراد از دو برا در فلفل سیاه و فلفل سفید است و از خداعة الرجال بزرالبنج است چون آن عقل را میبرد آنرا خداع کفته و د موع جاري از چشم سیاهان افیون است و شعور سقالبه زعفران است و دوائیکه در شکنبهٔ کوسفند می نهند تا محفوظ ماند و متاکل نشود افربیون است و عرق جبلي عاقرقرحا است و اصل مکذوب علیه سنبل الطیب است و انچه نه جماد است و نه نبات و نه حیوان عسل است و اما وزن اول که فلفل است پس آن بیست درم است و درم که بزرالبنج است مثل اول است و سوم که افیون است ده درم که چون ده دیکر بران افزایند بیست میشود و چهارم که زعفران است وزن آن پنجدرم است که نسبت آن بثاني که افیون است از قبیل نسبت افیون است با اول که فلفل باشد و چون بزرالبنج بوزن فلفل است اعتبار نکرده و باقي ادویه را وزن از هریک یکدرم است که در تضعیف اول دو میشود و در تضعیف دوم چهار و چون چهار را در پنج ضرب کنند بیست میشود این نسخه موافق نسخهٔ شیخ رئیس است که نسخهٔ جمهور است * صنعت برشعثای قدیم به نسخهٔ شیخ داؤد انطاکي فلفل سیاه فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریک بیست درم افیون ده درم زعفران هفت درم سنبل الطیب لسان العصافیر عاقرقرحا فرفیون از هریك یک مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند و درین نسخهٔ دود و ابر نسخهٔ شیخ الرئیس زیاده شده و در وزن اجزا نیز تفاوت است و کفته که معجون مذکور معجونی عظیم النفع است و این معجون بالغ النفع است در تجفیف رطوبات غریبهٔ باله و قطع نزلات و زکام و اصلاح امراض مواد بین و قلع دمعه و بخار و صداع کهنه و آمدن آب از دهان و استسقا و اسهال مزمن و نزف الدم و نفث الدم و کد ورت حواس و کسالت و اعیا و مقوی حواس است و نشاط می آورد و تقویت قوت مفکره میکند و نافع است از برای بهرود دفع سرعت انزال می کند و دیر میکرداند انزال منی را و مسکن جمیع اوجاع است و درد دندان را ساکن میکرداند چون بروي نهند و عظیم نافع است از برای قولنج چون نیم درم آن را با آب کرم فرو برند اثر تمام باز دهد از برای تسکین وجع قولنج و متفاوت است قوت آن در افعال زمانی که قسمت کرده شود فعل آن بسوی زمان پس بدانکه کفته اند که قطع اسهال میکند در یکساعت و صداع را در یکروز و اوجاع مفاصل و بخار را در یکماه و استسقا را در یکسال پس از ششماه که از ساختن آن کذشته باشد و قوتش تا بیست و یکسال باقي میماند و در شفاء الاسقام مسطور است که قوتش تا پنج سال باقي میماند و این معجون مضر است بخداوند صفرا و نکایت و ضرر میرساند بخداوند سودا بزودي و

مداومت آن فاسد میکرداند بدن وعقل را وساقط میکرداند اشتهای طعام را وشهوت باه را وافسادرنگ میکند وضعیف میکرداند قوتها را و
جائزنیست از برای اصحاب استعمال آن زیاده بریک مرتبه در هفته وشربتش از یك نخود تادودرم است وباید دانست که می افتد مردم
این عصر بمرکها ومی یابند ازان مضرتهای عظیم وغالب فساد آن درین زمان ازجهت آن است که افیون وبزرالبنج را دران
زیاده میکنند وقبل ازکذشتن ششماه استعمال میکنند وهر روزازان میخورند میفرمایند که بلکه جمله مضار آن درین زمان آن
است که اطبا دران ودر افلونیای فارسیه تصرفات نموده اند که ترکیب آن مشوش ومضرساخته چنانکه در ذکر افلونیا کذشت و
بعنوان اعتیاد هر روز ازان اضعاف مضاعف ازوزن شربت آن میخورند وشیخ داؤد کفته که مصلح ضرر نسخهٔ برشعثا شراب
ریحاني جید است وحلواهای سکری ومرغ فربه وقائم مقام آن است افیون یعنی چون وقت استعمال آن برسد وحاضر نباشد
آن وحادث کردد خفقان وساقط شود قوتها ونفس درسینه پیچیده شود ونیز قائم مقام افیون است برشعثا چون وقت اخذ افیون
در آید وحاضر نباشد وحالات مذکوره عارض کردد ومستغني میسازد شخص را استعمال برشعثا از استعمال قطران شامي ابیض
ومعجون عود وحب مرارهٔ ومرارهٔ بقر واسود سلیم * برشعثای قدیم بنسخهٔ معمول که بهترین نسخها است * صنعت آن فلفل
سفید بزرالبنج سفید ازهریك بیست درم افیون ده درم زعفران پنجدرم عاقرقرحا نرفیون دارچیني سنبل الطیب ازهریك
یکدرم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند واین نسخه همان نسخهٔ افلونیای شیخ رئیس است باضافهٔ
دارچیني * برشعثای قدیم بنسخهٔ دیکر * صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید ازهریك بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران
پنج مثقال عاقرقرحا افربیون سنبل الطیب دارچیني جند بید ستر ازهریك یك مثقال کوفته بیخته بعسل سفید خام بسرشند و
بعد ازششماه استعمال نمایند واین نسخه نیز همان نسخهٔ قبل است الا آنکه جند بید ستر زیاده داخل دارد ووزن ادویه
بجای درم مثقال است * برشعثای قدیم بنسخهٔ محمود بن الیاس شیرازی * صنعت آن فلفل سفید فلفل سیاه ازهریك بیست
درم بزرالبنج سفید افیون کازروني ازهریک ده درم زعفران پنجدرم افربیون سنبل الطیب عاقرقرحا ازهریک یکمثقال
کوفته بیخته بعسل مصفی یکصد وپنجاه درم معجون سازند ودرظرف چیني کرده چهارماه درجوکذارند پس استعمال نمایند شربتی
یکمثقال وشاید اینکه قلمي شده مطلقا که شربتی یکمثقال مهواز کاتب باشد یا ازمصنف چه اکثر مردم را یکمثقال آن کشنده است
واکرنکشد البته ضررهای عظیم میرساند پس چکونه صحیح باشد آنکه شربتی ازان یکمثقال باشد * برشعثای قدیم منقول از تروبح الارواح
* صنعت آن فلفل سفید افیون ازهریك هفت درم بزرالبنج سفید پنجدرم زعفران دودرم فرفیون عاقرقرحا سنبل الطیب ازیك یکدرم
عسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند ودرظرف چیني کرده درجود فن سازند وبعد ازششماه استعمال
نمایند * برشعثای قدیم به نسخهٔ دیکر * صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج ازهریك بیست درم افیون ده درم زعفران پنجدرم
عاقرقرحا سنبل الطیب ازهریک یکدرم افیون را درشراب حل کرده باقي ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند ودرسایه خشك کرده
بازسوده باعسل سه وزن ادویه معجون سازند وبعد ازششماه استعمال نمایند شربتی ازیك نخود تا یکدرم بحسب عادت
* برشعثای ابو البرکات به نسخهٔ ابن جزله نافع است ازبرای امراض قلب ومعده وامراض مراري وهوداوي وسواس ومالیخولیا
وبیخوابي واستسقا وابن جزله منافع بسیار ازبرای این برشعثا ذکر کرده که ذکر آن موجب تطویل است اکرارادهٔ اطلاع برانها
باشد درمنهاج مطالعهٔ آن نمایند * صنعت آن فلفل سفید فاشري فرنجمشک فوبزرالبنج سفید ازهریک ده درم زعفران
زراوند طویل جنطیانای رومي عنصل مشوي جدوار خطائي ازهریك چهاردرم حب الغار افیون مرمکي صافي ازهریک

هفت درم عاقرقرحا سنبل الطیب سنبل رومي جند بید ستر از هریک دو درم افربیون یکدرم کوفته بیخته باسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند وبعد از ششماه بکار برند ودر نسخهٔ دیگر این برشعثا مرواریدناسفته هفت درم داخل است ووزن جند بید ستر یکدرم * برشعثای ابوالبرکات به نسخهٔ دیگر * صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریک ده درم افیون پنج مثقال جند بید ستر یک مثقال عود بلسان دو مثقال زعفران دو درم ونیم عاقرقرحا عود هندي سنبل الطیب زرنباد سلیخهٔ سیاه بهمن سرخ بهمن سفید از هریك یکدرم خشخاش سفید نیم مثقال افربیون نیم درم کوفته بیخته بروغن بلسان یا روغن زیتون چرب نموده باعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند * برشعثای ابوالبرکات به نسخهٔ حکیم میرمحمد مؤمن گفته که این معجون در اکثر خواص بهتر از مثرودیطوس است وبجهت تب ربع مکرر به تجربه رسیده * صنعت آن میعهٔ سائله مرمکي صافي ماذریوس زعفران جنطیانا از هریک یک مثقال طین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربي جند بید ستر غاریقون سفید از هریك سه مثقال اقاقیا هوفاریقون فطراسالیون از هریک دو مثقال قصب الذریره دارشیشعان حب الغار عصارهٔ لحیة التیس از هریك پنج مثقال زراوند طویل ریوند چیني اسارون حماما جعده روغن بلسان از هریک سه مثقال واگر روغن بلسان نباشد بدل آن زیت کهنه دو وزن روغن بلسان کنند وادویه را کوفته بیخته بدان چرب نموده بادو وزن مجموع عسل سفید مصفی معجون سازند * برشعثای ابوالبرکات به نسخهٔ حکیم میرمحمد مؤمن منقول از تحفة المؤمنین * صنعت آن دارفلفل سلیخهٔ سیاه جنطیانا از هریك دو مثقال دارچیني سه مثقال جند بید ستر چها رمثقال فقاح اذخر زراوند طویل سنبل الطیب زنجبیل پودنهٔ خشك از هریك هفت مثقال افیون ده مثقال زعفران ده درم انیسون تخم کرفس بزرالبنج سفید از هریك ده مثقال ونیم روغن بلسان یا روغن گل سرخ هرکدام که باشد ده مثقال عسل سفید مصفی بقدر کفایت بدستور مقرر معجون سازند * برشعثای ابوالبرکات منقول از خط شیخ بهاؤالدین طبیب * صنعت آن افیون فلفل سفید از هریک بیست مثقال زعفران بزرالبنج سفید از هریك ده مثقال افربیون دو درم ونیم عاقرقرحا دو درم عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند * برشعثای محمد بن زکریاء رازي * صنعت آن سنبل الطیب فقاح اذخر زعفران زراوند طویل از هریک ده مثقال دارفلفل جنطیانای رومي سلیخهٔ دارچیني جند بید ستر از هریک چهارمثقال زنجبیل پودنهٔ خشك از هریک هفت مثقال افیون پانزده مثقال عسل سه وزن ادویه کوفته بیخته بروغن بلسان یا روغن گل سرخ هرکدام که باشد ده مثقال چرب نموده باعسل بدستور مقرر معجون سازند * ودر نسخهٔ دیگر وزن افیون ده مثقال است * برشعثای دیگر صنعت آن مصطکي رومي دارچیني کندر از هریک دو مثقال فلفل سفید یك مثقال زعفران نیم مثقال افیون پنجدرم ادویه کوفته بیخته باسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند * برشعثای دیگر صنعت ان دارفلفل جنطیانای رومي جند بید ستر سلیخهٔ سیاه از هریك چهاردرم سنبل الطیب زعفران فقاح اذخر زراوند طویل از هریك ده درم افیون پانزده درم انیسون تخم کرفس پوست بیخ کرفس از هریك بیست درم فلفل سي درم قسط تلخ فواسارون از هریك ده درم زنجبیل فودنج خشك از هریک هفت درم روغن بلسان ده درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند وبعد از ششماه استعمال نمایند واین مرکب با اندک تفاوتی معجون غیاثي است ومعجون غیاثی در معاجین افیوني ذکر خواهد شد * برشعثای ابوالبرکات به نسخهٔ دیگر گفته اند که این نسخه بهترین نسخهای برشعثا است وبجهت دفع هموم نائب مناب تریاق فاروق ونافع است از برای زکام ونزلات کهنه ودرد اعضا واعصاب وزحیر واسهال رقولنج واحتباس بول ودرد شقیقه واستسقا ودرد رحم

واحتباس حيض وتقطير بول ومنافع بسيار دارد شرح آن موجب تطويل است * صنعت آن جنطيانا سليخه دارفلفل ازهريك
سه مثقال سنبل الطيب فقاح اذخر زراوند طويل ازهريك هفت مثقال افيون ده مثقال زعفران يک مثقال انيسون تخم كرفس
يزرالبنج سفيد اسارون ازهريك پانزده مثقال فلفل سياه بيست ودومثقال قسط شيرين فوة الصبغ ازهريك پانزده مثقال زنجبيل
پودنهٔ خشك ازهريك پنج مثقال ادويه راكوفته بيخته بروغن كل سرخ پانزده مثقال چرب كرده بعسل مصفى چهارصد وپنجاه
مثقال بدستور مقرر معجون سازند * برشعثا به نسخهٔ حكيم لطف الله شيرازي خال آن مغفور * صنعت آن فلفل سياه بزرالبنج
سفيد ازهريك سي وهفت مثقال ونيم افيون زعفران ازهريك پانزده مثقال فرفيون عاقرقرحا سنبل الطيب ازهريك
شش مثقال عسل سفيد مصفى سه وزن ادويه عسل رابقوام آورده اول مرتبه افيون رابكلاب حل كرده پس بآبى ادويه را بآن
هرشته معجون سازند شربتى ازيك قيراط تايك دانك * برشعثا به نسخهٔ ديكر * صنعت آن فلفل سفيد دارفلفل پوست بيخ انجمارازهريك
بيست مثقال عاقرقرحا دومثقال ونيم سنبل الطيب زعفران ازهريك سه مثقال افيون كازروني هفت مثقال عسل مصفى سه وزن
ادويه بدستور مقرر معجون سازند * برشعثاى ابوالبركات منقول ازتحفة المؤمنين كه معزي اليه قلمي نموده كه مولانا ظهيرالدين فاريابي
شاكرد ابوالبركات اوحداني ميفرمايد كه اين نسخه را ازخط ابوالبركات نقل نموده ام بهترين نسخ برشعثا است ازبراى دفع
سموم حيواني ونباتي وبجهت دوار سدر وظلمت بصر وصداهاى گوش وزكام ونزله ولقوه وفالج ورعشه وسيلان لعاب
ازدهان وزكاى قلب وقوت حافظه ودفع نسيان وكداختن بلغم وتصفيهٔ صوت وسهر سباتي وسبات سهري وجهت تولنج وپيچش
وبرودت معده وجگر وتفتيح سدهاى جگر وتقويت جگر برطبع خون واخلاط صالحه وجهت ربو وانواع استسقا وسستي بدن
وكثرت عرق وبوي بدن وتقويت جماع وزيادة ميكند حرارت غريزي راوزائل ميكرداند حرارت غريبه راوكسل وتثاوب
وتمطي واسترخا وانواع اعيا راوجهت تفتيت سنگ كرده ومثانه واد رارباول وريگ مجتمع را متفرق ومنحل ميسازد
وجهت دفع وسواس سوداوي ووحشت وسوء مزاج بارد ودرد معده ودير هضم شدن طعام ووجع فواد نافع وقدر شربتش
بنهايت كثرت يک مثقال است واقلش يک نخود صاحب سل را مقدار نخودى باآب كرم بدهند كه وقت خواب بنوشد درزمان
بارد پانزده روزودرزمان حار هرسه روزيك بار باآب كرم وبروغن بادام شيرين ونبات وحذر نمايند درمزاج خشك وسعوط
آن بمقدار حبهٔ باآب كرم وبروغن بادام شيرين ونبات شيرين نمايند درمزاج خشك وسعوط آن بمقدار حبهٔ باآب مرزنجوش
صاحب صداع بارد رانافع است وهمچنين سعوط نمايند صاحب لقوه راودرامراض حلق مقدار حبه بدهان كرفته آبش را
فروبرند ودرسرفهٔ كهنه وتازه بلغمي بعصير مرزنجوش مقدار حبه وجهت ضيق النفس وربوباآب زيره واصل السوس ودرد فع
وجع فواد ومعاء باآب رطبه واگر متعذر باشد بطبيخ زيره وجهت وجع سهرزبماء الورد وخل خمر وجهت درد پهلو به شراب
اصول وجهت درد جگر باآب وعسل هركاه ازمواد بارده باشد واگر ازسده باشد باماء الاصول وجهت مبطون باماء الآس
هركاه ضبط شكم خود نتواند كرد وجهت درد تهيگاه باآبيكه كرم شده باشد درآفتاب ودرتابستان بجلاب نيمكرم وجهت
تهيهاى بالرزه هركاه باآن وجع فواد باشد باآب نيم كرم وجهت تپهاى مركبه بمطبوخ انيسون وبجهت زحير بلعاب بزرقطونا
نيم كرم وجهت حصاة باآب هداب ياآب برگ ترب وجهت بيماري كه باآن سهر باشد بطبيخ خشخاش وجهت بواسير باآب
كندنا وجهت ثقل لسان باآب سماق برزبان لطوخ نمايند وجهت غم بى سبب باآب كاسني تازه ياآب لسان الثور وجهت
تقويت باه باآب نخود مطبوخ وجهت نقرس هرروزحبهٔ فروبرند وجهت زنيكه بزايد ونفاسش قطع نشود باآب حلبه وجهت

کسیکه کافور بسیار خورده باشد بطبیخ عود قماري بماء الورد وجهت هم با آب حرمل وجهت کسیکه افیون خورده باشد بطبیخ دارچیني وجهت کسیکه او را عقرب گزیده باشد با عسل وجهت کسیکه او را افعي گزیده باشد حبهٔ هر روز فرو برد و هرچند قی کند باز بنوشد تا قی قطع شود وعلامت درین آن است که افعي گزیده وقتی که پاک شود از سم خوابش میبرد وهمچنین در هر سم قتالی وجهت مادهٔ درکرده بهم رسیده باشد بطبیخ نخاله وزبد وجهت حبس زیادتي خون حیض با آب سماق وجهت احتباس خون حیض بطبیخ عناب ومویز وجهت قولنج بطبیخ اصل السوس * صنعت آن دارفلفل دارچیني جنطیانا سلیخه جند بیدستر از هریک چهار درم ودر نسخهٔ دیگر از هریک سه مثقال است سنبل الطیب نقاح اذخر زراوند طویل از هریک ده درم ودر نسخهٔ دیگر از هریک هفت مثقال است افیون یک مثقال ویک دانك ونیم زعفران یک درم انیسون تخم کرفس بزر البنج سفید از هریک پانزده مثقال ودر نسخهٔ دیگر افیون یک مثقال ویک دانك ونیم است انیسون پانزده مثقال فلفل سیاه بیست ودو مثقال ونیم قسط تلخ فواسارون از هریک ده مثقال ونیم زنجبیل فودنج خشك از هریک هفت درم روغن بلسان یا روغن گل سرخ هرکدام که باشد ده مثقال عسل سفید جید خوشبو مصفی مقدار چهارصد وپنجاه مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند و بعد شش ماه استعمال نمایند * برشعثای ابو البرکات دیگر که حکیم مؤمن در تحفة المؤمنین ذکر کرده وقلمي نموده این نسخه منقول است از خط ابویم که معزي الیه از خط استاد خود نواب حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود شیرازي نقل کرده وقلمي فرموده که بهترین جمیع برشعثا است * صنعت آن بزر البنج سفید فلفل سفید از هریک بیست درم افیون ده درم زعفران پنجدرم جند بیدستر دو مثقال عاقرقرحا سنبل الطیب عود هندي سلیخه زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید از هریک دو درم عود بلسان چهار درم خشخاش سفید فرفیون از هریک نیم مثقال روغن بلسان پنج مثقال واگر نباشد بدل آن روغن زیتون کهنه کنند بدستور مقرر با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند * برشعثا از املای بهاء الدین طبیب * صنعت آن افیون ده مثقال فلفل سفید بزر البنج سفید از هریک بیست مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هریک یک درم عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند * برشعثا به نسخهٔ دیگر * صنعت آن فلفل سیاه پنج مثقال بزر البنج افیون از هریک ده مثقال عاقرقرحا زعفران فرفیون سنبل الطیب از هریک چهار مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی یک مثقال تا دو درم با انچه مناسب باشد از اشربه * برش از مخترعات صاحب خلاصة التجارب بغایت مفید است * صنعت آن مصطکي کندر دارچیني از هریک دو مثقال فلفل سیاه یک مثقال زعفران ربع جزوی افیون خالص نیم درم اجزا کوفته بیخته باسه چندان عسل مصفی بقوام برشند * ونیز از انجمله بزرگ دارواست بدانکه آن لغت فارسي است وترجمهٔ آن دواء الکبیر است واین دوا از کمال ادویه اطباي فرس ومختار جمیع اطباء است در هر مرضی که نافع است مر آنرا تریاق اکبر وافلونیا وشلیثا شیخ رئیس گفته که منفعت این دوا بزرگ است در قولنج محمود بن الیاس گفته که بزرگ میداشتند ملوک عجم شان این دوارا وشبیه است در اکثر افعال به تریاق فاروق واز تریاق کبار است ونافع است از برای درد گوش حادث از برودت واز ریاح باردهٔ غلیظه خوردن آن * صنعت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس بزر البنج سفید زعفران از هریک یک استار افیون افربیون از هریک بیست درم سنبل الطیب لبني از هریک دو استار سازج هندي قرنفل از هریک چهار درم فلفل سفید دو درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب بري مشك تبتي خالص کافوریصوري قاقله دارچیني سلیخهٔ سیاه از هریک یک درم قسط تلخ هشت درم بزرحرمل یعني تخم اسپند عاقرقرحا دارفلفل از هریک چهار درم هلیلهٔ

جند بید ستر جاوشیر از هریك دو درم زرنباد درونج عقربي روغن بلسان از هریك هشت درم ودر نسخهٔ سریانیه ونسخه
عجمیه مرمکي وکافور قیصوري از هریك چهار درم داخل است ادویه خشك را کوفته بیخته صموغ را در مثلث خیسانیده حل کرده
مجموع را بعسل کف کرفته سه وزن مجموع ادویه معجون سازند ودر ظرف چیني نکاهدارند وبعد از شش ماه که کهنه شود استعمال
نمایند شربتی مقدار بندقی باآب نیم کرم وبه نسخهٔ اصل بیست وهفت جزو است وبه نسخه سریانیه وعجمیه بیست وهشت جزو
ومزاجش کرم است در دو درجه وخشك است در اواخر درجهٔ سوم سید اسمعیل جرجاني در ذخیره کفته که شربتی ازین دوا از
یکدرم است تا یك مثقال * بزرک دارو به نسخهٔ حبیش بن الحسن * صنعت آن بزر البنج سفید زعفران از هریك سه درم افیون
اغریبون از هریك ده درم سنبل الطیب لبني از هریك شش درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب بري مشك تبتي قاقله دارچیني
سلیخهٔ سیاه از هریك نیم درم قسط تلخ زراوند طویل درونج عقربي روغن بلسان از هریک چهار درم تخم اسپند عاقرقرحا دار فلفل ساذج
هندي قرنفل از هریك دو درم سکبینج جند بید ستر جاوشیر فلفل سفید از هریک یکدرم ادویه را کوفته بیخته با عسل مصفی سه وزن
ادویه معجون سازند ودر ظرف چیني نکاهدارند وبعد از ششماه شربتی مقدار چلغوزه باآب نیم کرم تناول نمایند وقوت این دوا تا شش
سال قوي میباشد وبعد از ان میکردد ضعیف وبدانکه تفاوت میان این نسخه ونسخهٔ شیخ این است که درین نسخه کافور داخل
نیست وبجای زرنباد زراوند طویل است وساذج وقرنفل درین هست ودر نسخهٔ شیخ نیست وباقي موافق نسخهٔ شیخ است * ونیز از انجمله
تراکیبی که اصل وعمود در آنها افیون است بیهوشي داروها است * بدانکه آنرا بعربي دوای مرقد ودوای مسبت نامند یعني دوائیکه
موجب خواب بسیار سنکین طبعي وخواب سنکین غیر طبعي کردد واین بیهوشي دارو نافع است از جهت شخصیکه خواسته باشند
که عضوی از اعضای فاسد او را قطع کنند یا جراحتی را که بشکافند یا سل یا بط شریان کنند وامثال اینها وقتیکه او را در هوشیاري
برداشت آن نباشد * صنعت آن افیون کازروني بزر البنج سفید بیخ لفاح چرس خالص بریان کرده زعفران اجزا متساوي کوفته
بیخته باآب جوز ماثل خمیر کرده سه روز زیر برک کردکان کذارند پس آن را در سایهٔ خشك کرده باز بسایند وهر شخص را
موافق مزاج وقوت وضعف واعتیاد بمغیر وعدم اعتیاد نهایت تا یکدانك بخورانند * بیهوشي دارو دیکر که همین منفعت دارد ورفع
بیخوابي مفرط میکند * صنعت آن افیون کازروني بزر البنج سفید بیخ لفاح جوز ماثل که آنرا بهندي دهتوره نامند تخم کاهو جمله
برابر نیم کوفته بجوشانند واز استری بپالایند پس بکیرند کندم قدری ودر آب آن مطبوخ بخیسانند وبکذارند تا تمام آب را
جذب کند پس خشک کنند آن کندم را در سایه وبدستور مرتبه دوم ادویهٔ مزبوره را بجوشانند وهمان کندم را مرتبهٔ ثاني دران
بخیسانند وخشك کنند در سایه مکرر این عمل کنند تا پنج مرتبه پس بسایند ودر شیشهٔ نکاهدارند وبوقت حاجت یکدانك تا دو
دانك آن را بخورانند وچون خواهند بهوش آید چند قطرهٔ سرکهٔ انکوري در بیني آن چکانند وبدمند تا اثر آن باقصی انف
وبدماغ او رسد وبافاقت آید * بیهوشي دارو دیکر که همین منفعت دارد * صنعت آن افیون کازروني پنجدرم خشخاش سیاه ده
درم تخم کاهو بیست درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس ربع رطلی کندم دران بخیسانند پس بجوشانند
تا آب خشك شود پس آنرا در سایه پهن کنند تا خشك شود ودر شیشهٔ نکاه دارند ودر وقت حاجت یک مثقال از ان سائیده بخورند که
بیهوش شوند * بیهوشي دارو دیکر از برای اخراج پیکان ودیکر اعمال شدیدة الوجع استعمال کنند تا شخص بیهوش کردد وبعد از فراغ
چون خواهند که بهوش آید سرکه وکلاب وروغن کل سرخ وکافور بر سر وکف دست وپای او بمالند وآب برف وسرکه وکلاب بخورانند
* صنعت آن بزر البنج سفید تخم خشخاش سیاه تخم کاهوی سیاه بیخ لفاح تخم جوز ماثل افیون از هریک یکدرم پوست کوکنار تیغ نزده

ده درم همه را در شش رطل آب بخیسانند پس بجوشانند چون به نیم رطل رسد ربع رطل ورق القنب یا ده درم چرس خالص
دران سرشته خشك سازند بعد ازان هفت نوبت در شراب مقطر نموده ترکرده خشك سازند پس چهار درم جوز بوا وچهار درم
زعفران سوده دران بیامیزند شربتی یکدرم از برای کسیکه معتاد بافیون وبنك ومغیر نباشد که اورا بیهوش گرداند وکسیکه معتاد
به مکیف ومغیر باشد زیاده بقدر طاقت او دهد * بیهوشي دارو تالیف شیخ رئیس که بسیار قوي است * صنعت آن افیون جوز مائل
کافور قیصوري از هریك یکدرم ورق القنب نیمدرم مشك تبتي نیمدرم بزرالبنج یکمثقال خربق سفید دودرم جمله را کوفته بیخته
در بول حمار ترکرده بکذارند تا خشك شود انگاه صلایه نموده مقدار جوی در دماغ هرکه بمالند بیهوش گردد وچون از شیشه بیرون
آورند بامشك صلایه کنند ودرخرقهٔ محکم کنند ودر وقت حاجت دماغ خود را بسوکه بمالند که در وي اثر نکند * فصل در تریاقها تیکه
اصل وعمود در آنها افیون است * تریاق برء الساعه از مولانا ظهیرالدین فارهي شاگرد ابو البرکات که مرموز نوشته وآن مرحوم
قلمي فرموده اند از کتابیکه فقیر نقل نموده تصریح نموده بود که به نسخهٔ خط مصنف مقابله کرده ام * صنعت آن فلفل سفید فلفل سیاه
بزرالبنج سفید از هریک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال فرفیون سنبل الطیب از هریك یک مثقال عسل دو وزن
ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند واین تریاق جهت دفع سموم حیواني ونباتي وجهت دوار وسدر وظلمت بصر ودوی وآواز
گوش وزکام ونزله ولقوه وفالج ورعشه وهیلان لعاب از دهان وذکای قلب وقوت حفظ ودفع نسیان وکلاختن بلغم وصفای صوت
وجهت سهر مباتي وسبات سهري وقولنج وپیچش وبرودت معده وجگر وکشودن سدهٔ جگر وتقویت جگر برطبخ خون وبجهت ربو
وانواع استسقا وبالجمله جمیع منافعی که در برشعثای ابو البرکات منقول از خط مولانا ظهیرالدین عماد الاسلام مذکور است دارد
وطریق استعمالش مثل برشعثا است باانچه استعمال توان نمود ومزاجش مائل بحرارت است با یبوست غالب * تریاق برء الساعة
دیگر از مولانا ظهیرالدین عماد الاسلام فارهي ابو البرکات اوحداني که حکیم مؤمن در تحفة المؤمنین ذکر کرده وقلمي نموده که مکرر
به تجربهٔ فقیر رسیده ودرخواص بهتر از مثرودیطوس است وبجهت تپ ربع مکرر به تجربه رسیده * صنعت آن میعهٔ سائله کاذریوس
مرصافي زعفران حرف جنطیانا از هریك پانزده جزوطین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربي جند بیدستر غاریقون مشك
سفید از هریک سه جزو اقاقیا هیوفاریقون فطراسالیون از هریك دوجزو قصب الذریره دارشیشعان حب الغار عصارهٔ لحیة التیس
از هریك پنج جزو زراوند طویل ریوند چیني اسارون حماما جعده روغن بلسان از هریك دوجزو نیم عسل مصفی دو وزن مجموع
ادویه بدستور معجون سازند واکر روغن بلسان نباشد بدل آن زیت عتیق کنند * اما تریاق کبیر معمی به مثرودیطوس وتریاق
کبیر معمی بعوطیموار تریاق کبیر معمی بشلیثا به نسخ متعدده وتریاق غرزه وتریاق کبیر شیخ الرئیس وتریاق اعظم حکیم میرمحمد
مومن وتریاق انفع هرچند افیون در آنها اصل وعمود نیست بلکه برای حفظ مزاج ترکیب مانند عسل که از برای حفظ ترکیب معاجین
کبار وصائر مرکبات داخل است طردا للباب در اینجا ذکر مییابد * تریاق فاروق معمی به تریاق الافاعي وتریاق اکبر وتریاق
کبیر دافعي مذکور شد وانچه در آنها افیون داخل نیست در حرف تا ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی * تریاق کبیر معمي بمثرودیطوس
شیخ داود گفته که معني مثرودیطوس نجات دهنده از ضرر است یا آنکه نام ملکي از ملك روم است وبعضی گفته اند نام حکیمی است
که تالیف این مرکب نموده ودر کتابی از کتب یوناني که مولف آن معلوم نبود دیده شد انچه دلالت بر اول دارد یعني نام ملك
رومی است واند روماخس ثاني حکایت کرده که از استنباط فلیمون حکیم است وبعضی گفته اند از تالیف فیثاغورس است که یکی
از اجداد معلم اول است وچون شیوع یافت این ترکیب عظیم میدانستند یونانیون قدر آنرا تا آنکه مثقالي ازان را هفت مثقال

طلامی فروختند وهمچنین بود تا ظاهر شد تریاق اکبر مسمی بتریاق فاروق پس آن بزرکتر از مثرودیطوس است در منافع و دفع
سموم ومثرودیطوس ثانی اوست درین امر و بزرکتر از جمیع معاجین کبار است ونزد بعضی از اطبا مثرودیطوس افضل از تریاق
اکبر است در تفتیح سدها وتحلیل اورام جاسیه واورام صلبه که در مفاصل باشد ودر تحریک شهوت باه شیخ رئیس کفته که مرکب
صناعت مثرودیطوس جلیل القدر است ونام نهاده شده باسم او وتالیف کرد این مرکب را از ادویهٔ مجربه بر دفع سموم و بر اغراض
دیکر تا بوده باشد جامع ومنفعت آن از برای سموم مختلفه واغراض مختلفهٔ دیکر پس بود این مرکب تریاق اکبر دران زمان پس
اتفاق افتاد از برای اندروماخس ثانی که آکاه شد بر منفعت لحوم افاعی وغیر آن از ادویهٔ فاد زهریهٔ دیکر پس زیاده کرد دران اقراص
افاعی وغیر آن از ادویه اندکی بزیادتی ونقصان بعضی از ادویه پس نامید انچه را خود دران تصرف کرده بود تریاق اکبر وآن
انفع است از مثرودیطوس در یک چیز که آن سم مارها است اما در سائر منافع کمی ندارد مثرودیطوس از تریاق اکبر بکمی معتد
به بلکه مثرودیطوس زیاده بر تریاق فاروق است در نفع ورجحان دارد بران در فوائد ومنافع بسیاری وطول کلام در ذکر منافع آن نمی
نمائیم بجهت آنکه منافع این تریاق منافعی است که از برای تریاق اکبر ذکر کردیم ولیکن مقدار شربت این تریاق اندکی از تریاق اکبر
زیاده است وقوانین استعمال این تریاق مثل قوانین استعمال تریاق اکبر است ولیکن مدت کذاشتن این از برای کرفتن مزاج از ابتدای
ساختن تا زمان استعمال نیست مثل تریاق فاروق بلکه شش ماه است وقوت مثرودیطوس زیاده بر دوازده سال باقی نمی ماند
وبعضی کفته اند که قوتش زیاده بر هفت سال باقی نمی ماند وشیخ رئیس کفته که مثرودیطوس قوی وفاضل است از برای حصاة کلیه

*صنعت آن بنسخهٔ جمهور که شیخ رئیس در قرابادین قانون ذکر کرده بکیرند زعفران مرصافی غاریقون هش سفید زنجبیل دارچینی
کثیرا از هریک ده درم سنبل الطیب کندر حرف بابلی اذخر مکی عود بلسان اسطوخودوس سیسالیوس قسط سفید تلخ کمافیطوس قنه
علک البطم دارفلفل عصارهٔ لحیة التیس جند بیدستر ساذج هندی میعهٔ سائله جاوشیر از هریک هشت درم سلیخهٔ سیاه فلفل سفید
فلفل سیاه سورنجان جعده اسقوردیون دوقو اکلیل الملک جنطیانا حب بلسان اقراص فرفیون مقل ازرق از هریک هفت درم سداب
دو درم اشق سنبل رومی مصطکی رومی صمغ عربی فطراسالیون قردمانا تخم بادیان از هریک پنج درم انیسون وج ترکی موسکبینج
اسارون از هریک سه درم ونیم افیون غنچهٔ کل سرخ مشکطرامشیع از هریک پنج درم فواقاقیا سرهٔ سقنقور ماهی روبیان هیو
غاریقون از هریک چهار درم ونیم شراب ریحانی کهنه قدریکه صمغها را دران حل کنند عسل مصفی بقدر کفایت ودر نسخهٔ دیکر قانون
عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه است بدستور تریاق فاروق معجون سازند ونکاهدارند وبعد از ششماه استعمال نمایند شربتی
بقدر بندقه با انچه مناسب باشد از اشربه واین نسخه پنجاه وپنج جزو است سوای اقراص فرفیون وشراب وعسل واین نسخهٔ تمام
ترین نسخها است ودرین نسخه سیزده جزو است که در نسخهٔ جالینوس نیست وآن غاریقون است وسورنجان وسداب یابس و
اشق وسکبینج واسارون وکثیرا واسطوخودوس وکمافیطوس واکلیل الملک وعود بلسان ومقل ازرق وفلفل سیاه ودر نسخهٔ جالینوس
دو جزو است که درین نسخهٔ نیست وآن بیخ سوسن ونمک هندی است ودر نسخهٔ شاپور یک دو است که درین نسخه نیست وآن بزر
سداب است ووزن جنطیانا در نسخهٔ شاپور پنج درم است حکیم میر محمد مؤمن کفته که اکر بجای شراب سرکهٔ انکوری یا مثلث
کنند شاید وبدل ماهی سقنقور روبیان بوزن آن یا سمکهٔ صیدا کنند ومیفرمایند که فقیر قرص افعی را بهتر میداند ویا مایهٔ شتر
اعرابی وچون حب بلسان وعود بلسان وروغن بلسان یافت نمیشود بدل حب بلسان حب الغار نیم وزن آن وبدل عود بلسان
زراوند طویل نیم وزن آن وبدل روغن بلسان روغن بزر فجل بری کرده اند وبنهایت مؤثر یافته وحکیم معصوم کفته که بعضی از اطبا

که پیروی شرع نموده اند بجای شراب عرق مخلصه ویا عرق دارچینی بکار برده اند ودر نسخهٔ صاحب کامل الصناعة
ونسخهٔ صاحب تذکره ونسخ اکثر متاخرین وزن علك البطم ده درم وبجای حرف با بای خرد ل ابیض ورا تینج هشت
درم داخل است وبجای برگ مداب بزر مداب شش درم وبجای گل سرخ گل بنفشه است ودر نسخهٔ دیگر گل
سرخ وگل بنفشه هردو داخل است واین اشهر است ووزن فوفل وسکبینج واسارون از هریک سه درم است وانیسون
داخل ندارد وصاحب تذکره گفته که صموغ را درشراب ریحانی حل سازند ویا در سرکه مصطکی ویا درشراب انگوری که قدری
زعفران داشته باشد پس بدستیکه آن درنفع مثل شراب است وباید که ادویه را باسه وزن آنها عسل مصفی معجون سازند
ودر نسخهٔ دیگر ووزن مجموع ادویه عسل مصفی داخل است واجتماع است برنفع این تریاق در اقلیم سبع لیکن هرجا که
اقصر لیالی آنجا نسبت بجاهای دیگر اقصر باشد وعرض آن زیاده بود پس نفع این تریاق آنجا زیاده است واطبای هند این تریاق را
با آب کرفس میدهند واطبای زنج همیشه بالبن حلیب واطبای مصر ونواح آن با آب بادیان وغیر اینها بتنهائی محمود بن الیاس
شیرازی گفته که شربتی ازین تریاق یک مثقال است * اقراص فوفیون مستعمل در مثرودیطوس محلل ومنقی وملطف ومفتح احشا
است وبجهت امراض باردهٔ اعضای رئیسه نافع وباقوت تریاقیه است * صنعت آن بنسخهٔ شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر
کرده * مویزدانه بیرون آورده چهار درم دارچینی مقل ازرق اظفار الطیب اکلیل الملك سلیخهٔ سیاه سنبل رومی سعد کوفی حب
الغار ازهریک سه درم علك البطم بیست وچهار درم اذخر مکی مرمکی صافی ازهریک دوازده درم قصب الذریره نه درم زعفران
یکدرم قفر الیهود دودرم ونیم واین نسخه نسخهٔ شاپور بن سهل است ودران قفر الیهود زیاده کرده ودر نسخهٔ مرابیون دارشیشعان
دودرم ونیم زیاده برین نسخه است ودر نسخهٔ دیگر اسارون دودرم زیاده کرده شده ودر نسخهٔ حکیم مؤمن وزن علك البطم چهار
درم است واین سهوی است ازویا از کاتب نسخه اوصموغ این اقراص را باید که درشراب وبا امثال شراب بخیسانند وباقی ادویه
را کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند وبعضی ازقدماء اجزای این اقراص را باسه وزن ادویه عسل مصفی معجون میکرده اند
میفرمایند که اگر این مرکب را ازبرای جزو مثرودیطوس ترکیب نمایند باید که اقراص سازند بدون عسل واگر ازبرای استعمال
آن به تنهائی باشد بهتر است که باعسل مصفی سرشته معجون سازند * تریاق کبیر مصطی بصوطیرا که معروف بمخلص اکبر است
بدانکه سوطیرا لغت یونانی است ومعنی آن مخلص اکبر است واز تریاقات کبار است واز صناعت استاد ابقراط است ازبرای فیلجوش
ملك صوری صغری ومتفق اند اطبای جمیع بلاد بران که این تریاقی است که مستعمل آن مصون العافیة است وجلیل النفع وعظیم
النفع وقریب النفع است بتریاق فاروق مامری از ثابت بن قره نقل کرده که این تریاق مستغنی میسازد شخص را ازجمیع ادویه
ماسوای خود وگفته که این سری است باید نیکو نگاهداشت وبالجمله این تریاق جامع النفع است شیخ الرئیس گفته که این معجون
نافع است ازبرای جمیع اوجاع حادثه در دماغ وچشم ونزلات ومفید است خصوص ازبرای صرع ودوار وصداع کهنه ورعشه و
انقطاع صوت وفالج وسواس ودرد دندان وگفته که من مالیدم بر زبان مفلوجی بر هردوجانب زبان او ازین تریاق پس بعد
ازسه روز خلاصی یافت ازان علت ونافع است ازبرای درد چشم وقلع میکند بیاض چشم را چون با شیر دختران در چشم چکانند و
سودمند است ازبرای دردهای ریه وپهلو ومعینه ودندانها چون بیاشامند باماء العسل ومانع مواد است ازان جلاب بجانب چشم و
گاهی اکتحال کرده میشود بآن بعقب قدح آب چشم پس منع میکند عود آب را بچشم ومانع حدوث آفت است بچشم ونافع است
ازبرای قی الدم آشامیدن آن بآب برگ بارتنك ورب عصی الراعی وازبرای ریاح درمعده واوجاع آن وازبرای یرقان وتصفیهٔ

رنك روی می نماید ومیبرد افکار ردیه را و زائل میکرداند علل مفاصل را وشفا دهندهٔ قروح مثانه وامراض امعا است ونافع است
از برای مغص امعا حقنه کردن بآن ونافع است از برای اورام مثانه وامعاوقروح این اعضاواز برای اورام طحال واد رار فضول کلیه
ومثانه میکند وقوی میکرداند قضیب را وطلا کرده میشود بآن برقضیب پس بحرکت درمی آورد شهوت باه راو شیخ کفته که حکایت
کرد مرا کسیکه قوت رجلیت اوضعیف شده بود وامر کرده بودم او را بمالیدن مخلص اکبر بر ذکر خود در وقت جماع کفت سوای آنکه
قوت داد برجماع بعد از فعل یافت لذتی عظیم ونافع است این معجون از برای اوجاع مفاصل ونقرس وتشنج واز برای جمیع سموم
کزندکان وسموم مشروبه ونافع است از برای حمیات عتیقه که بآنها دورهٔ لرز وسرما باشد ومحلل اورام است واطلاق بطن میکند وسید
اسمعیل جرجانی در ذخیره از محمد بن زکریای رازی حکایت کرده که داخل کردم درین تریاق نزد استعمال لاجورد را واستعمال کردم از برای
کسیکه صداع مزمن عتیق داشت پس رفع شد صداع آن شیخ داؤد کفته که من نیم مثقال آنرا در آب مربا فلن که حزنبل است حل
کردم ودادم بمسمومی که مایوس بودم از و پس در حال افاقهٔ آن شد واستعمال کرده میشود این تریاق بعنوان آشامیدن با ماء العسل و
طلا کردن وسعوط نمودن وبچشم کشیدن واستعمال کرده میشود این تریاق از برای جذام با شیر حلیب راز برای استسقا با ماء العسل
واز برای خفقان با آب رازیانهٔ تازه واین معجون تذکیهٔ ذهن میکند ودور میکرداند نسیان را وحفظ جنین میکند وبالجمله این
تریاق دوائی است که نظیر ندارد وبیشتر از ششماه که از ساختن او کذشته باشد استعمال نباید کرد وشربت از ان از یکدرم تا یکمثقال
وقوتش تا هفت سال باقی است * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده بکیرد مرصافی سلیخه سیاه اذخر مکی
از هریك یک اوقیه ونیم جند بیدستر فطراسالیون که آن تخم کرفس کوهی است از هریک پانزده مثقال تخم کرفس دو اوقیه بزر
سیسالیوس یک مثقال قسط سفید تلخ دارچینی واقراص اقرقومعما ومیعهٔ سائله اسارون از هریک شش مثقال انیسون ده مثقال
فلفل سفید دوازده مثقال دارفلفل سنبل الطیب حماما زعفران از هریک چهار مثقال افیون ده مثقال ادویه کوفته بیخته
با عسل کف کرفته معجون سازند ودر ظرف مناسب نکاهدارند وبعد از شش ماه در وقت حاجت بکار برند واین
نسخه سوای اقراص اقرقومعما وعسل هژده جزو است ومزاجش کرم است در یک درجه ونیم وخشک است در دو درجه ونیم
ودر نسخهٔ دیکر مرصافی وسنبل الطیب داخل نیست ودر نسخهٔ جوامع سنبل الطیب مقدار پنج مثقال است * صنعت تریاق
کبیر مسمی بسوطیرا به نسخهٔ شیخ داود انطاکی جند بیدستر فطراسالیون از هریک پانزده مثقال تخم کرفس بستانی
بوزن فطراسالیون وبعضی دو اوقیه کفته اند مرمکی صافی وسلیخه سیاه اذخر مکی از هریک چهارده مثقال انیسون فلفل
سفید افیون از هریك ده مثقال قسط سفید تلخ دارچینی اقراص اقرقومعما میعهٔ سائله اسارون از هریك شش مثقال حماما
زعفران دارفلفل از هریك چهار مثقال بزر سیسالیوس یك مثقال سنبل الطیب هفت مثقال ودر نسخهٔ دیکر فلفل دوازده مثقال
است وبعضی افیون را حذف کرده اند شیخ داؤد کفته که نزد من حذف افیون صواب نیست ولیکن اولی آن است که چهار
مثقال باشد میفرمایند که چهار مثقال افیون حفظ ترکیب این معجون نمی تواند نمود بلکه واجب است که ده مثقال باشد
مکر در نسخهٔ شیخ داؤد که از شیخ نقل کرده که ادویهٔ قلبیه دارد پس هرچند افیون دران کمتر باشد بهتر است بلکه اولی آن
است که دران نسخه افیون نباشد اجزائیکه شیخ داؤد کفته که شیخ الرئیس بر سوطیرا افزوده ولیکن احقر را معلوم نشده که از
کدام کتاب شیخ نقل کرده این است عود هندی شش مثقال مروارید ناسفته کهربای شمعی مرجان قرمزی ابریشم مقرض
طباشیر سفید زرنب درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید از هریک چهار مثقال مشك خالص عنبر اشهب از هریك یك مثقال یاقوت

رماني طلاى محلول نقرهٔ محلول ازهريك نيم مثقال * اقراص اقرقومعما مستعمل درشوطيرابدانكه بعضى گفته اند كه اقرقو بفتح همزه وضم قاف وسكون راى مهمله وضم قاف ثاني وسكون واو بمعني زعفران است بلغت يوناني ومعما بمعني ثقل است يعنى اقراص سفل زعفران ودريك نسخه قانون اقراص اورا بمعمو بنظر رسيده ودر نسخهٔ ديگر اد رومعمو ودر نسخهٔ ازتذكره اقراص اند رومعما مرقوم شده ودر اكثر نسخها اقراص اقرقومعما مسطور است واين مشهور است * صنعت آن به نسخهٔ شيخ الرئيس بگيرند حماما دارشيشعان قسط سفيد تلخ قصب الذريره قرنفل فلفل سفيد نانخواه ازهريك سه مثقال دارچيني مصطگي رومي زعفران ازهريك شش مثقال فويك مثقال سنبل الطيب ساذج هندي ازهريك نه مثقال مرصافي شش مثقال كوفته بيخته باشراب ريحاني يا غير آن ازمائعات مناسبه سرشته اقراص سازند هرقرصى يك مثقال ودرسايه خشك كرده استعمال نمايند واين نسخهٔ چهارده جزواست ومزاجش كرم است دراول درجهٔ سوم وخشك است درآخر درجهٔ دوم * اقراص افرقومعما به نسخهٔ شيخ دا ود انطاكي گفته كه بمعني اقراص زعفران است وگفته كه اين اقراص نافع است ازبراى خفقان و ضعف معده وكبد وصداع كهنه واورام باطني وغم را دور ميكند * صنعت آن سنبل الطيب ساذج هندي ازهريك هفت مثقال دارچيني زعفران ازهريك شش مثقال قسط تلخ سفيد حماما دارشيشعان فلفل سفيد قرنفل ازهريك سه مثقال قصب الذريره نانخواه ازهريك يك مثقال كوفته بيخته بشراب ريحاني سرشته اقراص سازند هرقرصى يك مثقال ودرسايه خشك نمايند * صنعت اين قرص به نسخهٔ ابن جزله درمنهاج الادويه حماما قسط تلخ فلفل سفيد دارشيشعان قصب الذريره قرنفل نانخواه ازهريك سه مثقال كوفته بيخته بمثلث سرشته اقراص ساخته درسايه خشك نمايند ودرظروف آبگينه نگاهدارند ميفرمايند كه ظن فقير آن است كه اين نسخه را ابن جزله موافق نسخهٔ شيخ الرئيس ذكر كرده وليكن ازكتاب باقي اجزاى نسخهٔ شيخ الرئيس ترك شده است حرف تا درهمين فصل مذكور خواهد شد * ترياق كبير معمى بشليثا نامند ميشود اين را با بهمله ذهبيه جهت آنكه ابهل ازجمله ادويه عموديه آن است وبعضى گفته اند كه شليثا بزبان يوناني بمعني هيمة الله تع وفادزهر الاكبر است شيخ الرئيس گفته كه اين تركيب ازاطباى فرس است وضامن شده اند اطباى فرس ازان بهرنفع راونيزد ركتب اين افعال عجيبه ومخواص غريبه است وگفته كه من نديدم ازان اثرى كثير مگرد ركنت واستوخاى لسان واما اطبا گفته اند كه ترياق كبير معمى بشليثا نافع است ازبراى جنون وامراض باردهٔ سوداويه وبلغميه وفالج وصرع وسكته ولقوه ووسواس وخفت نفس وازبراى ضرر خطر ونهوش وسموم وشيريكه درباطن منجمد شده باشد وازبراى صداع وشقيقه ونسيان ومالينخوليا وبرودت دماغ ورعشه وخفقان وحفظ جنين ميكند ونافع است ازبراى منع اسقاط واوجاع رحم ورياح آن وازبراى تقطير بول وازبراى استرخاى زبان وقوا وروغم وبراى اوجاع باردهٔ مزمنه وآشاميده ميشود ازبراى هرمرضي باانچه لايق بآن مرض باشد پس ازبراى برد شديد درآب خيارشنبر وبعضى گفته اند كه درخمر انفع است وازبراى سدهاى باطني باماء الاصول وازبراى اوجاع رحم باآب مطبوخ انيسون وازبراى اوجاع اعالي بدن باآب مرزنجوش باماء الاصول وازبراى اطفال باروغن بنفشه اين بود انچه اطبا گفته اند پس شيخ رئيس گويد كه نزد من اين دوا مشوش غير مرتب التركيب است ومحرق خون واخلاط وكوتاهي دارد درفوايد وخواصيكه ازبراى آن ذكر كرده اند * صنعت آن به نسخهٔ شيخ الرئيس درقرابادين قانون مشك تبتي خالص كافور قيصوري عنبر اشهب ازهريك دودرم مروارید ناسفته زعفران ازهريك ده درم ورق طلا محلول ورق نقره محلول ازهريك نيم درم حماما تخم حرمل فربيون اشنان نيلي اشنه تخم كرفس تخم سداب سركين كاوكوهي كبريت زرد خربق سفيد

لهني معد كوفي مارچوبه يعني هليون بيخ اسفند يعني اصل حرمل ابيض ماميران چيني حب محلب عود بلسان هزارچشان
سپندان ازهريك دودرم فقاح اذخرماذچهندي جوزبواجند بيد مترتخم جرجيرتخم كزرازهريك ده درم زرنب مصطكي زاج
كفشكران شونيز هركين روباه بيخ كبراز هريك نيم درم ابريشم خام مقرض تخم شبت ويا بيخ شبت زرنباد درونج عقربي زنجبيل
جنطيانا لسان العصافير نمك هندي عاقرقرحا بسد محرق قفرالیهود نوبزرقطونا ازهريك چهاردرم قرنفل سنبل الطيب اسارون
قسط تلخ سفيد سليخهٔ سياه قاقلهٔ كبار پرسياوشان ازهريك هشت درم بسباسه ايرسا ازهريك دودرم لفاح يابس بيست درم عود
سليخه نيم درم تخم رازيانه زوفای خشك ازهريك ده درم صعترفارسي صعترخوزي ازهريك چهاردرم بادآورد وعقد هاي
نی بوميده دردیوارها ريوند چيني ازهريك نه درم فلفل سفيد فلفل سياه دارفلفل افيون زراوند طويل زراوند مدحرج
بزرالبنج سفيد ازهريك بيست درم جوزهندي دودرم وچهاردانك درمی بهاربيد پوست بيخ كاسني خشك هوم المجوس
جعدهٔ عصارهٔ ايرسا دارشيشعان قيصوم ازهريك مقداريكدرم انجدان سياه چهاردرم وربع درمي اكليل الملك چهاردرم
وچهاردانك درمی شعرالغول انكشت زرد يعنی اصابع صفركشت بركشت حلتيت طيب جاوشيرسكبينج ازهريك دودرم خاك
چهارراه چهاردرم پس شيخ رئيس گفته كه انچه بنظرآمد ازادويه كه داخل كرده شده درشليثا ودركتاب قرابادين اصول عجميه
زياده برانچه درنسخهٔ مذبوراست اين ادويه است زرنب اسفند سفيد ازهريك دودرم بيخ خيري آل چهاردرم كل حنادو
درم فرنجمشك كه آن قرنفل بستاني است چهاردرم قرد مانا يكدرم ريوند چيني حب بلسان عود بلسان حب الآس مصري
كل سرخ كل مختوم حجردا وُد حلتيت منتن ازهريك دودرم خيربواسه درم حب البان مقشرچهاردرم طباشير سفيد يكدرم
تخم كشوث كهربای شمعي مورد اسفرم جفت آفريد جوزابهل مرمكي مغات بغدادي مرماحوزبهمن سرخ بهمن سفيد ازهريك
دودرم انيسون سه درم نمك طبرزد نمك طعام يعني ملح العجين درقوفطراماليون عصارهٔ اصل السوس عصارهٔ غافث ازهريك
سه درم پوست زرد بيرون اترج خشك كرده عود فاوانيا ازهريك چهاردرم كوردان پنجدرم مقناطيس ششدرم تلقيال
وآن حبق جبلي است مغز بادام تلخ مقشرازهريك هفت درم ادريهٔ خشك راكوفته بيخته عصارات وصموغ رابشراب جيد
خيسانيده حل سازند ومجموع رابعسل جيد مصفی سه وزن ادويه معجون سازند ودركرهٔ اخضرياچيني نگاهدارند وبعد
از ششماه استعمال نمايند شربتی مثل نخودی باآب نيم گرم * صفت آن به نسخهٔ ديگركه شيخ رئيس درقرابادين قانون
آورده وگفته كه نسخهٔ مليم است بگيرند مشك تبتي خالص جيد دودرم مرواريد نامفته ده درم ذهب مسحول فضه مسحوله ازهريك
نيم درم عنبراشهب چهاردرم زرنب نيم درم ابريشم محرق يامقرض غيرمحرق چهاردرم بيخ سومن اسمانجوني يكدرم
مصطكي رومي نيم درم ماذج هندی ده درم حب بلسان نيم درم بسباسه يكدرم لفاح ده عدد عيدان سليخهٔ سياه ازهريك
پنج درم فلفل سفيد زنجبيل بيخ شبت ازهريك چهاردرم قسط سفيد تلخ سه درم جوزبوادهٔ درم جندبيدستر ده درم افربيون
يكدرم نقاح اذخرده درم تخم شبت جنطيانابها رلسان العصافيرا زهريك چهاردرم قاقله هشت درم تخم رازيانه شش درم
زاج كفشكران نيم درم اشنان نبطي اخضرتخم كرفس تخم هداب اشنه كبريت زرد ازهريك دودرم عيدان پرسياوشان هشت
درم نمك چهاردرم شونيزنيم درم صعترفارسي چهاردرم فوششدرم بادآورد هفت درم سركين كاوكوهي دودرم تخم
جرجيرده درم ابهل چهاردرم فلفل سياه دارفلفل بزرالبنج سفيد ازهريك بيست درم عاقرقرحا چهاردرم افيون بيست
درم زراوند طويل بيست درم زراوند مدحرج چهاردرم خاك چهارراه يكدرم ريوند چيني هفت درم تخم زوفراده درم

بندق هندي چهار درم مغز تخم خيار چهار درم ويكدانك درمي قفر اليهود چهار درم كافور قيصوري خربق سفيد خربق سياه سعد كوفي ميعهٔ سائله ما ميران چيني تخم هليون از هريك دو درم بداشكان اصابع الصفر شعر الغول تخم كاسني كشت بركشت از هريك دو درم عود بلسان حب بلسان از هريك دو درم ماء العوسج ماء الشوك از هريك يكدرم حب الحلب يكدرم اسفند سفيد كه آن خردل سفيد است دو درم عقد هاى كاهى كه در ديوارها بوسيده باشد هفت درم سركين روباه نيم درم پوست بيخ كبر نيم درم هزار چشان اسفندان از هريك چهار درم ادويه يابس را كوفته بيخته وانچه خيسانيدني باشد در شراب ريحاني خيسانيده حل سازند مجموع را با عسل مصفى معجون سازند و در كرهٔ سبز لعابدار يا ظرف چيني نگاهدارند و بعد از ششماه استعمال نمايند شربتي مقدار نخودى با مطبوخ پوست بيخ كاسني و در نسخهٔ ديگر پوست بيخ را زيانه بدل بيخ كاسني است و بيخ كرفس وسعوط كرده ميشود بان مقدار دانه كندمي با آب شاهدانج و يا آب مرزنجوش تازه و يا آب برگ چغندر * صنعت شليثا به نسخهٔ كامل الصناعه بگيرند مشك تبتي دو درم مروارید ناسفته ده درم ورق طلا و ورق نقره از هريك نيم درم زرنب حب بلسان از هريك نيم درم ابريشم مقرض چهار درم زعفران ده درم قرنفل سنبل الطيب از هريك هشت درم ايرسا يكدرم حماما دو درم مصطكي سه درم دبق ساذج هندي از هريك ده درم بعبا سه يكدرم لفاح بيست عدد فلفل سفيد زنجبيل بيخ شبت از هريك چهار درم قسط تلخ مرصافي از هريك هشت درم جوز بواجند بيدستر از هريك ده درم فوفيون دو درم فقاح اذخر تخم شبت جنطيانا شكوفه لسان العصافير از هريك چهار درم چوب پرسيا وشان قاقله هزار اسفند از هريك هشت درم نمك هندي صعتر فارسي از هريك چهار درم رازيانه زوفاى خشك از هريك شش درم زاج سياه شونيز از هريك نيم درم اشنان نبطي اخضر تخم سداب تخم كرفس اشنه كبريت زرد از هريك دو درم سركين بزكوهي باد آورد از هريك هفت درم فلفل سياه دارفلفل بزر البنج سفيد افيون از هريك هشت درم زراوند مدحرج چهار درم ريوند چيني هفت درم زرورد ده درم بزرقطونا بسد محرق از هريك چهار درم ودودانك قفر اليهود چهار درم كافور قيصوري خربق سياه خربق سفيد سعد كوفي ميعهٔ سائله ما ميران چيني تخم هليون از هريك دو درم اصابع صفر برگ پوسيا وشان وج تركي تخم كاسني كشت بركشت از هريك ده درم حب الحلب دو درم ماء العوسج ماء الشوك از هريك هفت درم عقد هاى كاه بوسيدهٔ ديوارها هفت درم سركين روباه نيم درم پوست بيخ كبر نيم درم هزار چشان سپندان از هريك چهار درم اجزا كوفته بيخته باسه وزن مجموع ادويه عسل مصفى معجون سازند و بعد از ششماه استعمال نمايند شربتي مقدار نخودى * شليثا به نسخهٔ سيد اسمعيل درذ خيرهٔ خواصى كه شيخ از اطبا از براى اين معجون ذكر كرده آورده و گفته كه قطورا ن در گوش و بيني با آب مرزنجوش نافع است از براى صرع * صنعت آن مشك تبتي خالص عنبر اشهب كافور قيصوري حماما حرمل فوفيون اشنان نبطي اشنه تخم سداب اهشاي بقر جبلي كبريت احمر كبريت اصفر خربق سياه لبني سعد كوفي عود هليون حرمل سفيد ما ميران چيني حب الحلب هزار چشان سپندان جلوزهندى شعر الغول انكشت زرد كشت بركشت حلتيت طيب سكبينج جاوشير فقاح حنا ريوند چيني حب بلسان عود بلسان حب الآس مصري مختوم الملك حجر داؤد حلتيت منتن كشوث كهربا مورد اسفرم جفت آفريون جوزابهل مغاث بغداد ي مرماحوز بهمن سفيد از هريك ده درم مروارید ناسفته زعفران فقاح اذخر تخم رازيانه زوفاى يابس از هريك ده درم زرمسحوق سيم مسحوق زرين گياه زاج اساكفه شونيز خرؤ الثعلب پوست بيخ كبر سليخه عود قماري خام از هريك نيم درم ابريشم خام مقرض تخم شبت اصل شبت زرنباد درونج عقربي زنجبيل جنطيانا رومي لسان العصافير نمك هندي عاقرقرحا بسد قفر اليهود فوبزرقطونا صعتر

فارسي صعتر خوزي خاک چهار راه بيخ خيري سرخ فرنجمشک حب البان مقشر پوست زرد اترج خشک کرده فاوانيا از
هريک چهار درم قرنفل سنبل الطيب اسارون قسط تلخ پوسيا وشان قاقله از هريک هشت درم بسباسه ايرسا فقاح بيد پوست
بيخ کاسني هوم المجوس جعده عصارهٔ ايرسا دارشيشعان قرد مانا طباشير سفيد از هريک يکدرم لفاح يابس فلفل سفيد فلفل سياه
دارفلفل افيون زراوند طويل زراوند مدحرج بزرالبنج سفيد از هريک هشت درم بادآورد عقدهای کاه بوسيده که در
ديوارها ميباشد حبق جبلي مغز بادام تلخ مقشر از هريک هفت درم انجدان سياه چهاردرم وربع درمی اکليل الملک چهار درم و
چهاردانک درمی خيربوا انيسون شيح ارمني نمک طبرزد نمک طعام دوقو فطراسالیون رب السوس عصارهٔ غافث از هريک سه درم
کوردان پنجدرم حجرمقناطيس ششدرم ادويه خشک را کوفته بيخته وصموغ را درطلای جيد بخيسانند وحل کرده باسه وزن
ادويه عسل مصفی بسرشند ودرظرف چيني يا زجاجي نگاهدارند وبعد از ششماه مقدار نخودی با آب گرم استعمال نمايند
*اخلاط شليثا بنسخه ابن جزله صاحب منهاج الادويه* صنعت آن مشک خالص حماما عود بلسان افربيون اشنان اخضر نبطي
تخم کرفس تخم سداب اشنه کبريت زرد سرکين کاو ويا سرکين بزکوهي کافور خربق سفيد خربق سياه ميعهٔ سائله ماميران چيني
تخم هليون اصابع صفر پوست بيخ کاسني حب المحلب خردل سفيد از هريک دودرم مروارید ناسفته زعفران سازج هندي دبق
سليخهٔ سياه غيرمقشر جوزبواجند بيد سترفقاح اذخر تخم جرجير زرورد از هريک ده درم سودهٔ زرسودهٔ سيم زرنب حب بلسان
زاج کفشکران شونيز سرکين روباه پوست بيخ کمرا از هريک نيم درم ابريشم خام محرق مقرض فلفل سفيد زنجبل بيخ شبت تخم شبت
جنطيانا شکوفه لسان العصافير نمک هندي صعتر فارسي عاقرقرحا بندق هندي زراوند مدحرج اسقيل قفرالیهود هزارچشان
از هريک چهاردرم قرنفل سنبل الطيب قسط تلخ حرمل چوب پرسيا وشان قاقله از هريک هشت درم اصل السوس اسمان کوني که
ايرسا است بسباسه خاک چهارراه ماءالشورک از هريک يکدرم مصطکي سه درم لفاح بيست عدد تخم رازيانه زوفاي خشک از
هريک شش درم فلفل سياه دارفلفل بزرالبنج سفيد زراوند طويل افيون از هريک بيست درم اکليل الملک چهاردرم ونيم بزرقطونا
بيدمشک از هريک دودرم ودودانک ادويه خشک را کوفته بيخته وانچه خيسانيدني باشد درمثلث بخيسانند وحل سازند و
مجموع را باسه وزن ادويه عسل مصفی معجون سازند وبعد از ششماه مقدار نخودی با آب بادیان يا آب مطبوخ بيخ کرفس
بياشامند *تريا ق کبير مسمی بتريا ق غرزه اين تريا ق تاليف حکيمی است که باسم آن معروف شده واين تريا ق خليفه و
قائم مقام تريا ق فاروق است يوحنا گفته که اين تريا ق نافع است از برای گزيدن جميع جانوران سمي وبادهای غليظ
احشا واوجاع کبد واحشا وطحال وصرع وجنون وخفقان ولقوه وفالج واگر بچه درشکم مادر مرده باشد يا مشکل زايد
چون يک مثقال از اين تريا ق فروبرد آسان زايد وجميع امراض بارده سوداويه وبلغميه را منفعت دارد *صنعت آن به
نسخهٔ شيح رئيس که در قرابادين قانون ذکر کرده بگيرند حماما مرمکي صافي سنبل هندي سازج هندي لك منقی مغسول
عصارهٔ ماميثا قرنفل ريوند چيني طين ختمی قيمولیا قسط سفيد تلخ جنطيانا اذخر مکي از هريک دوازده مثقال فقاح اذخر عصارهٔ
هيوفاقسطيداس يعنی عصارهٔ لحية التيس مقل ازرق از هريک هشت مثقال عاقرقرحا دارچيني تخم رازيانه کبريت
زرد تخم شبت کبد مالکي اسارون قرد مانا افربيون افيون نارديين اقليطي که سنبل رومي است فقاح کرم ورد دفلي يعني
کل خرزهره انيسون فواز هريک شش مثقال زعفران سي وشش مثقال فطراسالیون وآن تخم کرفس کوهي است دوقو وآن تخم
جزرا قليطي است وبزعم قومی دوقو تخم جزری است از هريک سه مثقال ودر نسخهٔ ديگر فقاح سنبل اقليطي از هريک سه مثقال

داخل است کثیرا سفید تخم خشخاش سفید فلفل سیاه ازهریک سی مثقال ایرسا یعنی اصل سوسن اسمانجونی یانزده مثقال
لبان ابیض بزرالبنج سفید ازهریک بیست وهشت مثقال سلیخه سیاه غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع اقراص اندروخورون
ازهریک نه مثقال تخم مداب یک مثقال حب اترج مقشر مساق منقی ازحب ازهریک ده مثقال روغن بلسان بیست وچهار
مثقال فقاح مروچهار مثقال ونیم عصارهٔ ارطمیثا وارطماوارطا ماسیا نیزبرنجاسف است که آن راقیصوم بری گویند پوست بیخ کاهنی
ازهریک بیست مثقال برگ اترج سیزده مثقال صموغ رانیم کوفته درشراب صافی جید الجوهر که آن را شراب اصل نامند یا
جمهوری یا مثلث یا نبیذ زبیب وعسل بخیسانند وحل سازند وباقی ادویه راکوفته بیخته بآن داخل کرده مجموع را باعسل
مصفی سه وزن ادویه معجون سازند ودرظرفی چنانکه درتریاق فاروق ذکرشد نگاهدارند بعدازشش ماه تمام استعمال نمایند
بدستوراستعمال تریاق اکبروبعض ازاطبا قدری اشق درین تریاق داخل کرده اند ورای قومی آن است که اشق نباید
داخل نمود بجهت آنکه مضراست بمعده واین نسخهٔ شیخ الرئیس هوای عسل وشراب واشق که بعضی اطبا داخل کرده اند
پنجاه ویک جزو مفرد ویک جزو اقراص اندروخورون ووزن مجموع پانصد وهفتاد وهفت مثقال ونیم است و
مزاجش گرم است دراول دردرجهٔ دوم وخشک است درآخردرجه دوم ویوحنابن سرابیون واکثر متاخرین ادویهٔ که درین
نسخه بوزن شش شش مثقال است بوزن سه سه مثقال وباقی را دروزن معاوی این نسخه وبعوض ورد دفلی ورد باقلی
آورده اند وانیسون وفواذخرمکی ولبان ابیض وتخم بادیان وکهربیت زرد وتخم شبت وکبد مالکی واسارون وقرد مانا
وگل سرخ وایرسا این دوازده دواد اخل نکرده نسخهٔ صاحب اختیارات دراوزان مثل نسخهٔ یوحنا است وازادویه نسخه
مذکورازشیخ رئیس اذخرمکی وکبد مالکی وفقاح کرم وورد دفلی وانیسون وفو وزعفران وفطراسالیون ودوقو ولبان
وایرسا وافربیون وفقاح سنبل اقلیطی داخل ندارد وبجای افیون افتیمون اقلیطی وتخم کرفس برادویه نسخهٔ شیخ رئیس
افزوده ونسخهٔ محمود بن الیاس شیرازی نیزدراوزان موافق نسخهٔ یوحنا است وازادویهٔ نسخهٔ شیخ رئس اذخرمکی وانیسون
وفووکبد مالکی وفقاح سنبل اقلیطی وریوند چینی وایرساولبان داخل ندارد وبجای فقاح سنبل اقلیطی افتیمون وبجای ورد
دفلی ورد باقلی وبجای ریوند چینی دارچینی ذکرکرده وگفته که صموغ رادرمثلث حل سازند وباقی ادویه راکوفته بیخته
بسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند ودرظرف چینی نگاهدارند وبعدازشش ماه تمام استعمال نمایند شربتی
ازان تایک مثقال بحسب حاجت بکاربرند * تریاق غرزه به نسخهٔ دیگرشیخ رئیس درقرابادین قانون ذکرکرده حماما مرمکی
صافی ازهریک پنج اوقیه عاقرقرحا دواوقیه ونیم اذخرمکی چهاراوقیه لبنی شش اوقیه ونیم سلیخهٔ سیاه دوازده اوقیه ونیم فو
یک نیم اوقیه زعفران دوازده اوقیه فطراسالیون یک اوقیه ودودرم ایرسا دواوقیه ونیم تخم رازیانه مقل ازرق ازهریک
چهاردرم ونیم لبان نه اوقیه کثیراده اوقیه عصارهٔ هیوفاقسطیداس یعنی عصارهٔ لحیة التیس سه اوقیه حب اترج مقشر یک مثقال
تخم شبت کبد مالکی عیدان صفر یعنی عروق صفر که آن رابفارسی زرد چوبه گویند ازهریک دومثقال بزرالبنج سفید یک
رطل تخم خشخاش دورطل سنبل الطیب نه اوقیه مداب خشک یک اوقیه ودودرم مساق سه اوقیه اسارون انیسون قرد مانا
ازهریک چهاراوقیه افیون دواوقیه ویکدرم ونیم افربیون دواوقیه ونیم فلفل یک اوقیه ونیم ورق گل سرخ چهاراوقیه ساذج
هندی حب بلسان ازهریک سه اوقیه عسل بلادر دواوقیه ونیم لک منقی پنج اوقیه دارچینی چهاراوقیه مودواوقیه سنبل الطیب
اقلیطی نه اوقیه کهربیت زرد چهاراوقیه عصارهٔ ماميثا خالص ریوند چینی قسط سفید تلخ ازهریک چهارمثقال برگ اترج

پنج مثقال اقراص اندروخورون سه مثقال روغن بلسان هفت مثقال عصارهٔ تیموم یکرطل خولنجان هفت اوقیه حضض شش اوقیه قرنفل پنج اوقیه عسل مصفی بقدر کفایت بدستور معمول مرتب نمایند این تریاق خلیفه ونایب مناب تریاق فاروق ودر جمیع منافع وهمه امور مثل آن است * اقراص اندروخورون مستعمل در تریاق غرزهٔ شیخ داؤد انطاکي در تذکره گفته که این قرص تالیف صاحب تریاق فاروق است وواقع میشود در تریاقات ومعاجین کبار ونافع است از برای وسواس وقلق وصداع حار وحکیم مؤمن گفته که مؤلف این قرص را باسم بادشاه عصر خود اندروخورون ملك نامیده ولهذا این قرص را قرص اندروخورون ملك خوانند وجزو اعظم تریاق غرزهٔ ومعاجین کبار است واین قرص مقوي معده ودماغ وجگر است و دران قوت تریاقیت قوي است وبجمیع علل باردهٔ اعضای رئیسه نافع است * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس ابوعلي بن سینا که در قانون ذکر کرده بگیرند بابونهٔ سرخ وبابونهٔ سفید سماق انیسون مرمکي صافي از هریك یکدرم اسارون بیست درم اشنه قصب الذریره عود بلسان اجزا متساوي کوفته بیخته بشراب اصلي صافي جید الجوهر یا جمهوري یا نبیذ زبیب وعسل مصفی یا مثلث بسرشند وسه روز بکذارند وهر روز صبح وشام آن را برهم زنند واگر خشك شده باشد یکي از شرابهای مذکور را داخل کنند پس روز چهارم اقراص سازند هر قرصی بوزن یك مثقال ودر سایهٔ خشك کنند ونسخهٔ شیخ داؤد اشنه در اصل نسخه داخل ندارد وگفته که در نسخهٔ دیگر کل سرخ اشنه مصطکي بوزن بابونه داخل است وباکي نیست بداخل کردن این ادویهٔ در نسخهٔ دیگر بابونهٔ سرخ بابونهٔ سفید سماق انیسون مرصافي از هریك یکدرم اسارون بیست درم اشنه قصب الذریره عود بلسان از هریك سه درم است ودراکثر نسخ قانون وزن تمامی اجزا متساوي است وقوت این اقراص تا دو سال باقي میماند * تریاق کبیر از صنعت شیخ ابوعلي است که مفرح تریاقي نیز گویند صاحب ذخیره سید اسمعیل گفته که من این تریاق را ساختم وآزمودم فایدهٔ بسیار مشاهده کردم دل را قوت دهد وبا را زیاده کند ودفع ضرر سموم کند ودر نفع بمعاجین کبار مساوي است * صنعت آن پوست ترنج جنطیانا حب بلسان مرمکی صافي عود بلسان تخم بادرنجبویه برگ بادرنجبویه تخم فرنجمشك زرنباد درونج عقربي از هریك چهاردرم مشك خالص عنبر اشهب از هریك یك مثقال کاوزبان سیاخي نیم مثقال عود هندي بزرجمهر تخم شلغم تخم کندنا لسان العصافیر مغز حب القلقل از هریك دودرم قسط تلخ دارچیني وج ترکیب زعفران ناردین افیون افسنتین از هریك سه درم فومو فطر اسالیون از هریك دودرم ونیم کافور خالص نیم مثقال ادویه را کوفته بیخته چنانکه رسم است باعسل بسرشند وبعد ازشش ماه شربتی یک مثقال * تریاق صغیر شیخ الرئیس رح * صنعت آن جب بلسان قسط تلخ مرجنطیانا دارچیني فلفل سفید عود هندي فطر اسالیون از هریك یك جزو مشك خالص ثلث یکجزو جند بیدستر ربع جزوي بدستور باعسل بسرشند واستعمال نمایند * تریاق اعظم که حکیم میرمحمد مؤمن در مقابل تریاق کبیر شیخ الرئیس تالیف نموده وگفته انچه از ادویه مشتبه که در ماهیت آنها اختلاف شده بدل کردم وغیر مشتبه را بعینه داخل نمودم وبدل قرص افعی قرص حلال داخل کردم چه تصریح نموده اند که لحوم باعث فساد ترکیب است وحرمت لحم افعی بی شبهه است وچون جدوار در همه ابواب بهتر ازان است وفاد زهر معدني که عبارت از حجر السم باشد در جمیع خواص اولی ازان وفیروزه ونار جیل بحري در رفع سموم اقوی است لهذا اقراص حلال را از اجزای مزبوره ترتیب دادم * بدین صفت جدوار خطائي اعلی یازده مثقال فاد زهر چهارده مثقال نار جیل بحري سه مثقال فیروزهٔ نیشاپوري دو مثقال که مجموع ترکیب سي مثقال باشد وعدد ادویه چهار با مثلث بسرشند * وقرص اندروخورون باین نسخه ترکیب دادم دارشیشعان

قصب الذريره اسارون عود بلسان جعده سليخه مصطكي بيخ سنبل كه فواهت ازهريك يك مثقال و نيم نقاح اذخر زعفران ازهريك سه مثقال دارچيني حماما مرصاف شش مثقال اقحوان پنج مثقال سنبل الطيب چهار مثقال بامثلث قرص سازند و مجموع اين تركيب چهل وپنج مثقال است وعدد ادويه پانزده * قرص اسقيل باين صفت تركيب دادم پيازعنصل يعني مشوي مجفف درجزو آرد كرمنه يك جزو بامثلث سرشته اقراص سازند اما ادويه غير مشتبه فلفل سياه افيون خشك كهنه قرص اند رروخورون ازهريك بيست وچهار مثقال قرص اسقيل چهل وهشت مثقال قرص حلال سي مثقال كل سرخ بزرالشلجم بري اسقوردريون بيخ سوسن اسمانجوني غاريقون سفيد رب السوس دارچيني ازهريك دوازده مثقال زعفران زنجبيل ريوند چيني اسطوخودوس قسط تلخ دارفلفل مشكطرا مشيع كند رفقاح اذخر نطراسا ليون صمغ البطم سليخه سنبل الطيب جعده حب الغار ازهريك شش مثقال ميعهٔ سائله سيسا ليوس مقشر حرف نانخواه ناردين ساذج جنطيانا رازيانه وج صمغ عربي قرد مانا انيسون فوكه بيخ سنبل جبلي موكه ريشه را لا است اقاقيا سكبينج عود مصطكي ازهريك چهار مثقال بيخ كبر دوقوقنه مقل ازرق جاوشير قنطوريون دقيق زراوند طويل ازهريك دومثقال اما ادويهٔ كه بدل او داخل تركيب نبود بادرنجبويه بدل بنطافلن اسارون بدل فراسيون بوزيدان چهار مثقال بدل كاذريوس انسنتين چهار مثقال بدل كافيطوس طين داغستاني بدل طين مختوم شونيز يا بس بدل حماما سعد بدل حب بلسان تخم مخلصه بدل هوفاريقون شب يماني بدل قلقديس محرق است * اما ادويه كه بدل او را اولى دانسته داخل نمودم زيرهٔ كرماني بدل فلفل سفيد روغن ترب بدل روغن بلسان بزرجند قرقابدل بزرقرس حاشا بدل افتيمون عصارهٔ ثيل كه بتركي پيلان اودي نامند بدل عصارهٔ لحية التيس مومياني بدل قفرصمغ كوله پركه حلتيت طيب است بدل جند درونج عقربي بدل سورنجان زراوند مدحرج بدل اشق زرنباد بدل عود بلسان مجموع ادويه باقراص هفتاد است ووزن آن پانصد وشش مثقال است * واما طريق ساختن آن آنست كه عسل كف كرفته بقدر دووزن ادويه باد ووزن مثلث بقوام آورند صموغ وافيون رادرمثلث حل كرده بآن بسرشند تاچهل روز صبح وشام بروى خاكسترگرم كذاشته تاسه ضد شمارهٔ هرروز برهم زنند وچون بقوام بلند شود ونتوانند برهم زد بجهت رقت قوام بقدر احتياج آب انكور برروى خاكسترگرم بخورد اودهند پس درظرفى كرده تانه ماه اقلاً سرآن را نبايد كشود واستعمال آن بعد ازيكسال جائزاست واكر اوديه را باعسل كف كرفته سرشته مثلث را بدون قوام آوردن اضافه نمايند درين وقت محتاج بادخال آب انكور جهت ترقيق قوام نخواهد شد * اما طريق استعمال آن بدستور تريا ق كبير بايد درهرموضعى با ادويهٔ موافق آن بدهند بهتر است والا بتنهائي نيز اثر ازان ظاهر ميكردد ونوشته كه اين تركيب درجميع امور قوي تروسريع الاثر ترازتريا ق قدماست و در دفع سم بيش مجرب است بخلاف زمان معروف ودر امراض متضاده به تجربه رسيده ودر دفع سم افعى وهوام وسموم نباتي ومعدني وسك ديوانه كزيده عجيب الاثر است وقدر شربتش ازيك دانك تايك مثقال است با ادويهٔ مناسبه وضمادان برموضع كزيده هوام رافع الم آن ومانع ورم عضو وانتشار سموم است بسائر اعضا * تريا ق الاسنان درد دندان كه ازرطوبت بودور يختن نزلات درحلق وسينه باشد نافع است وفائده دهد هركاه قدرى بردندان دردناك بكذارند درلحظه درد ساكن كند * صنعت آن جند بيد سترهليت فلفل زنجبيل ميعهٔ سائله افيون ازهريك جزوى همه مساوى چنانكه رسم است كوفته بيخته باعسل بسرشند وبهنكام حاجت مقدار نخودى بخورند ونيز بردندان كذارند * تريا ق انفع دافع مضرت جميع زهرها است وقولنج وفالج ولقوه واسترخا واختلاف اخلاط رديه واورام جاسيه را وجاع معده را نافع زچشم را روشن كند ومقوي باه ومفتت حصاة ورمد سوداوي را نيكو باشد * صنعت آن فلفل سفيد فرنجمشك فاشرا ازهريك ده درم افيون حب

الفار از هریک هفت درم جنطیانا رومي نرفیون عاقرقرحا از هریک دو درم جند بید ستر یکدرم کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و در رجو نهند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی ازین تریاق بوزن یکدانگ مثقال است * تریاق الغض سگ دیوانه کزیده را نافع بود منقول از خلاصة التجارب و از مخترعات صاحب آن * صنعت آن جند بید ستر چشم سرطان بچهناک سیماب کشته از هریک یک جزو زرنیخ کیشته پنیر مایهٔ سگ پنیر مایهٔ آهو سرطان محرق فلفل قرنفل دارچیني مشک از هریک دو جزو جنطیانا ناجکرسگ دیوانه از هریک شش جزو زعفران یک دانگ و نیم افیون عشر جمله ذرایح دست و پا انداخته بیست عدد ماش مقشر مقابل وزن آن خاک لانه حسن کل ودو برابر مجموع نخست زرایح را با ماش و افیون و قرنفل و زعفران و دارچیني و جند بید ستر نیکو بکوبند و نرم بپزند و خاک لانه حسن کل و زاد آب حل کرده یک شب نگاهدارند تا ته نشین کردد صبح صاف آن را کرفته ادویه را با آن خمیر کنند پس سیماب کشته و بچهناک و فلفل و مشک را باهم بکوبند و نرم بپزند و با آن بسرشند انکاه پنیر مایها و سرطان محرق و جکرسگ و جنطیانا و چشم سرطانرا باهم بکوبند و نرم به پزند و با آب مذکور بسرشند پس جمله را باهم دق و سحق نیکو بمالند انکاه خشک نموده باز بکوبند و با خون بزمار خورد بسرشند و قرصها ساخته در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال با خمر عنبي یا آب یا شیر کاو تازه دوشیده یا تنها بدون چیزی و باید که بعد از چهل روز که از ساختن آن کذاشته باشد استعمال نمایند * و نیز از جمله مرکباتی که اصل و عمود در آنها افیون است تفاحهٔ مصنوعهٔ و تفاحهٔ منومه است * تفاحه مصنوعه مفید است از برای صداع حادث از برودت چون دایم ببویند آن را * صنعت آن افیون زعفران افربیون مشک ترکي با آب مرزنجوش سرشته بشکل تفاحی ساخته دائم ببویند و غرض ازین تفاحه تخدیر و تسکین درد است و اکر برای بعضی بحسب حال و مزاج عنبر نیز اضافه نمایند خوب است * تفاحهٔ منومه مستعمل در سهر مفرط و در آلام * صنعت آن به نسخهٔ ابن نوح قمري افیون پوست بیخ بمروح آرد جوزعفران صمغ عربي از مجموع تفاحه ساخته دائم ببویند * تفاحهٔ منومهٔ محمد بن زکریا * صنعت آن میعهٔ سائله انیسون پوست بیخ لفاح زعفران از مجموع تفاحه ساخته دائم ببویند که خواب می آورد و مسکن آلام است * تفاحهٔ منومهٔ ابن زهر * صنعت آن افیون جوز ماثل پوست بیخ لفاح زعفران شیلم مرصافي اقحوان صمغ عربي آرد جوازهریک جزوی کوفته بیخته با آب نیلوفر سرشته تفاحه ساخته دائم ببویند که خواب می آورد * تنزو حار نافع جهت درد مفاصل بارد و اما در مفاصل حار با دویهٔ بارده استعمال میتوان کرد * صنعت آن لبان ذکر سورنجان مرزنجوش کل خطمي اکلیل الملک از هریک ده مثقال خولنجان شیاف مامیثا مغاث بغدادي آرد جوازهریک پنج مثقال پوست بیخ لفاح زعفران افیون از هریک دو مثقال کوفته بیخته با آب برک حنا سرشته اقراص سازند * جوارش طباشیر افیوني تپ و امهال صفراوي را نافع باشد و تشنکي به نشاند * صنعت آن طباشیر سفید حب الآس کل سرخ از هریک ده درم تخم حماض صمغ عربي از هریک هفت درم خرنوب شامي کلنار سماق عصارهٔ لحیة التیس از هریک شش درم زعفران افیون از هریک دو درم کوفته بیخته بشراب سیب شیرین بسرشند شربتی سه درم ودر نسخهٔ شفای خرنوب بیست درم است * جوارش عاج افیوني که معین برحمل است * صنعت آن نشارهٔ عاج میعهٔ سائله مصطکي سنبل الطیب دارچیني از هریک پنج مثقال پوست زرد اترج سعد کوفي عود قماري خام نارمشک قرنفل از هریک چهار مثقال عود الصلیب کل سرخ ساذج هندي افیون مصري از هریک سه مثقال عنبر اشهب مشک خالص از هریک نیم مثقال نبات سفید برابر تمام ادویه عسل دو برابر ادویه بطریق مقرر جوارش سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال * فصل در ذکر حبوبی که اصل و عمود و جزو اعظم در آنها افیون است

* حب افيون با مصلحات كه بدل افيون استعمال كرده ميشود * صنعت آن افيون كازروني يك مثقال زعفران فلفل سفيد قرنفل
از هريك نيم مثقال عاقرقرحا مصطكي رومي جند بيدستر سنبل الطيب از هريك ربع مثقالي فوفيون يك قيراط افيون را
در كلاب حل كرده باقي ادويه را كوفته بيخته با ن بسرشند وحبوب سازند هرحبي بقدر نلفلي شربتي ازبراي غيرمعتاد
با افيون يك حب وازبراي معتاد بمقدار افيون معتاد * حب افيون نافع ازبراي اسهال معدي بسبب رطوبت حائل
ميان غذا وجرم معده * صنعت آن افيون سندروس مرمكي صافي زعفران اجزا متساوي كوفته بيخته حبوب سازند هرحبي
بقدر نخودي شربتي يك حب تادوحب * حب افيون كه اكثراوقات جهانگيرپادشاه هندوستان ميل ميكردند نافع ازبراي ضعف
معده وتقويت اعضاء رئيسه وحدت ذهن وتصفيهٔ حواس وضرر افيون رادور ميكردانند وتفريح مي آورد وامساك مني
ميكند ومقوي باه است * صنعت آن افيون صاف كرده خالص شش مثقال زعفران دومثقال مصطكي رومي دوثلث مثقال
عنبر اشهب يك مثقال وربع مثقالي عود غرقي خام دارچيني ازهريك دوثلث مثقال جند بيدستر ثلث مثقالي فلفل سياه نيم
مثقال پوست بيرون پستهٔ پوست زرد اترج ازهريك يك مثقال وسدس مثقالي اجزا كوفته بيخته باكلاب سرشته حبوب
سازند هرحبي مقدار نخودي وفلفلي شربتي يك حب تاسه حب * حب افيون ديكركه درساعت شكم بندد * صنعت آن افيون
يكدرم اقاقيا دودرم كل كزماق حب الآس ازهريك چهاردرم كوفته بيخته بآبيكه دران صمغ عربي خيسانيده باشند سرشته
حبوب سازند شربتي نيم مثقال * حب افيون ديكركه اسهال الدم بازدارد * صنعت آن مازوكزمازج افيون مساوي
كوفته بيخته بآب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند واگر يوست بيخ انجبار روبسد وكهربا اضافه نمايند نيزخوب واقوي است
* حب افيون ديكركه اسهال بلغمي بازدارد * صنعت آن مرمكي صافي اذخر مكي قنطريون جند بيدستر افيون مساوي الوزن
كوفته بيخته باآب خالص سرشته حبوب سازند هرحبي بقدر نلفلي شربتي ازيك حب تاسه حب * حب افيون ديكركه اسهال
بواسيري بازدارد * صنعت آن افيون مصري حضض مكي صمغ عربي مقل ازرق نشاسته عصارهٔ لحية التيس ازهريك يك مثقال
كوفته بيخته بزردهٔ تخم مرغ سرشته حب سازند هرحبي بقدر نخودي شربتي مه حب فروبرند وازعقب آن آب برگ بارتنگ
شيرهٔ زيرهٔ كرماني مد برآب عناب بريان كه تودري وتخم شربتي وبارتنگ كوفته ازهريك يكدانك بران پاشيده باشند بنوشند
* حب افيوني ديكركه اسهال رطوبي رابازدارد * صنعت آن افيون بزرالبنج سندروس كندر ذكرزعفران اجزا مساوي
كوفته بيخته حبوب سازند هرحبي بقدر نخودي شربتي دوحب * حب افيوني ديكر اسهال رطوبي رانافع وحابس بطن است
* صنعت آن افيون مصري جند بيدستر مرمكي اجزا كوفته بيخته حبوب سازند هرحبي بقدر ماشي ونصف ماش كاملين را
برابر ماش واطفال را نصف ماشي * حب افيوني ديكركه اسهال اطفال وغيرا طفال كه از نزله باشد نافع است * صنعت آن
جوزبوا يكعدد ميان آنرا خالي كرده افيون مصري يا كازروني پركرده سرآنرا بپارچه جوزي بند نمايند وبخميركرفته در
زيرآتش بريان نمايند پس برآورده خميررا جدا كرده مجموع رادرهاون سنگي نرم بسايند وحبهاي بسيار كوچك بمقدار
كشنيز وفلفلي سازند شربتي اطفال رايك حب وجوان رادوحب تاسه حب واكرازان اقوي خواهند ان جوزافيون
پركرده رادرجوف انار خامي كه جوف آنرا خالي كرده باشند بايكعدد ماز وي سبزكه اشته بدستور بخميربكيرند وبريان كرده
حبوب سازند واكرا طواف جوزومازورا بزيرهٔ كرماني وبازيرهٔ سبز پرنمايند وبعد بريان شدن ودوركردن خميرانار رابا انچه
دران است نرم سائيده باآب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند بهتر واقوي است * حب افيوني كه اسهال رطوبي مزمن وبواسير

زانافع بود * صنعت آن سماق منقی کشنیز خشك بریان صندل سفید سوده زعفران کهربا از هریك یك ماشه افیون خالص وزن یك ماش ادویه کوفته بیخته باآب مرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی وفلفلی شربتی اطفال وضعیف المزاجان رایک حب کوچك وجوانان واقویا را یك حب کلان ومعتادین بافیون رادو حب تاسه واکرد وماشه حضض هندي اضافه نمایند بد نیست * حب افیوني که بروز مقعده را نافع باشد * صنعت آن افیون مصري حضض مکي از هریک ربع دانک مقل ازرق یک نخود کوفته بیخته باآب صمغ عربي حل کرده فروبرند وازعقب آن آب برک بارتنك وآب برک کندنا وآب برک خرفه بنوشند * حب بدل افیوني حکیم عمادالدین محمود حسیني شیرازي * صنعت آن زرنباد درونج عقربي مصطکي سنبل الطیب دانهٔ هیل بوادارچیني زعفران تخم کرفس ازهریك دومثقال اسارون یك مثقال زرنب سا ذج هندي سعد کوفي کبابهٔ چیني زنجبیل افیون ازهریك سه مثقال جوزبوا بسباسه ازهریك دومثقال ونیم کوفته بیخته بکلاب سرشته ودران کلاب قدری صمغ حل نمایند که حبوب بسته شود هرحبی مقدار نخودی وهرروز ازین حبوب بمقدار معتاد افیون بخورند * حب بدل افیون دیکر بنسخهٔ حکیم عمادالدین محمود قریب بنسخهٔ قبل * صنعت آن زرنباد اسارون درونج عقربي زعفران زرنب سنبل الطیب سعد کوفي سا ذج هندي کبابهٔ چیني زنجبیل پوست بیخ کرفس ازهریک سه مثقال دانهٔ هیل بوادارچیني قرنفل فلفل دارفلفل مصطکي اشنه ازهریك پنج مثقال جوزبوا بسباسه افیون ازهریك ده مثقال افیون وزعفران رابکلاب حل کرده باقي ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند * حب بدل افیون دیکر از اطبای هندي نافع ازبوای ترک افیون وازبوای درد سرمزمن وغیرمزمن ودرد سرباردوبجهت امراض باردهٔ وحاره وحمیات مزمنه ونائبه ودرحمیات نائبه قبل از وقت نوبت بایدداد وبجهت تسکین وجع قولنج مجرب است ومداومت بآن بعمرطبیعي میرساند وحافظ صحت است * صنعت آن تخم جوز مائل دوازده درم ریوند چیني هشت درم زعفران افیون زنجبیل صمغ عربي ازهریك دودرم افیون وزعفران وصمغ رادرآب حل کرده باقي ادویه راکوفته بیخته بان سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی یک حب * حب بدل افیون بجهت دفع عادت خوردن افیون * صنعت آن کچله جوزبوا بسباسه ازهریك پنج مثقال تخم حرمل ده مثقال جوز مائل افیون ازهریک دومثقال کوفته بیخته بروغن کرسنه بریان نموده حبوب سازند غذا شیر برنج با قند بخورند وبعد ازدو هفته رفع خوردن افیون میشود طبیعت قوت میکیرد ومقدار شربتی قلمي ننموده ظاهرا بمقدار افیون معتاد بایدخوردن * ونیز از نجمله حبوب جدوار یست که اصل وعمود وجزو اعظم درآنها افیون است وجدوار بجهت اصلاح آنست * حب جدوار بدل افیون * صنعت آن جدوار خطائي مجرب دومثقال فلفل سیاه بزرالبنج سفید ازهریك هشت مثقال سنبل الطیب زرنباد تخم کرفس بري عودقماري دارچیني ریوند چیني ازهریك سه مثقال زعفران پنج مثقال فرفیون عاقرقرحا صمغ عربی ازهریك یک مثقال افیون کازروني ده مثقال کوفته بیخته بکلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی * حب جدوار حکیم عمادالدین محمود شیرازي * صنعت آن جدوار خطائي مجرب تخم کرفس سنبل الطیب زرنباد دارچیني عودقماري ریوند چیني ازهریك سه مثقال زعفران افیون صمغ عربي ازهریك پنج مثقال فرفیون عاقرقرحا ازهریك یك مثقال فلفل بزرالبنج سفید ازهریك دومثقال کوفته بیخته بکلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بمقدار نخودی * حب جدوار حکیم محمد باقر ولد ارشد حکیم عمادالدین محمود شیرازي * صنعت آن جدوار خطائي مجرب بزرالبنج سفید فلفل ازهریک دومثقال زعفران پنج مثقال عودقماري خام دارچیني سنبل الطیب زرنباد تخم کرفس ریوند چیني ازهریك سه مثقال عاقرقرحا فرفیون ازهریك یك مثقال افیون کازروني پانزده مثقال صمغ عربي اندکي صمغ را

بكلاب حل كرده باقي ادويه را كوفته بيخته بآن شرشته حبوب سازند هر حبي بقدر نخودي شربتي يك حب * حب جدوارله قدس
سره موسوم به لي بدل افيون * صنعت آن جدوار خطائي مجرب مصطكي رومي طباشير سفيد بسباسه بزرالبنج سفيد بيخ
لفاح دارچيني زعفران صمغ عربي از هريك سه مثقال نبات سفيد ده مثقال افيون كازروني هشت مثقال ورق طلا ورق
نقره از هريك يكدانك ونيم بدستور حبها سازند بمقدار حبهاي افيون معتاد وبدل حبهاي افيون ازين حبوب استعمال نمايند
* حب جدوار بدل افيون ايضا له قدس سره موسوم به لنا اين حب بدل افيون ونيز مقوي باه است چنانكه قلمي نموده اند كه شخصي
كه اين حب را براي او تاليف نموده بودم مايوس بود از نكاح وبعد از استعمال اين حب نكاحي جديد كرده وازان نكاح جديد پسران
بهم رسيدند آن را واين حب نشاط آور ومقوي دماغ است * صنعت آن بگيرند افيون كازروني خالص كه يك سال از اتخاذ آن
گذشته باشد آن را برسفال آب ندیده اندك بريان نمايند پس درعرق دارچيني حل كرده صافي نموده با عشر وزن آن زعفران
خالص وباخمس وزن آن جدوار خطائي مجرب سوده ممزوج كرده درميان مغز نارجيل مقشر از قشر نازكي كه بربالاي لب
آن است كه سر آنرا سوراخ كرده باشند پر كرده سوراخ آن را بقطعهٔ نارجيلي محكم نموده نارجيل را بخميركرفته درسه من تبريزي
شيركاو بجوشانند تا تمام شير مثل چربه شود وبحد سوختن نرسد پس روغن كاو بران ريزند آنمقدار كه از روي نارجيل برگردد
وبآتش ملايم آن را بريان كنند تا بحدي كه خمير بالاي نارجيل سياه شود وليكن نارجيل نسوزد پس از روغن برآورده خمير را
ازان جدا كرده آن نارجيل را با انچه درميان آن است بسايند تا چون مرهم شود پس در هر بيست مثقال ازان معجون بسباسه
بهمن سرخ بهمن سفيد بادرنجبويه مايهٔ شترا عرابي خولنجان زنجبيل از هريك يك مثقال مغز بادام شيرين مغز چلغوزه
مغز پسته مغز انجكك تخم خرفه مقشر از هريك يك مثقال ونيم طباشير سفيد صمغ عربي كثيرا بزرالبنج سفيد بيخ لفاح جوز بوا
كهربای شمعي از هريك پنج دانك روغن بلسان د ومثقال نبات سفيد ده مثقال اجزا را كوفته بيخته بر روغن بلسان چرب
كرده بآن معجون بكلاب سرشته درهاون سنكي بدسته بمالند تا نيكو مخلوط شود حبها سازند هر حبي بقدر نخودي بورق
طلا وورق نقره پيچيده درسايه خشك نمايند ودر شيشهٔ نگاهدارند شربتي از دو حب تا سه حب با شيركاو ميش * حب جدوار له
قدس سرهٔ موسوم به لنا به نسخهٔ ديگر اين حب بدل افيون ونيز مقوي باه است چنانكه نوشته اند كه شخصي كه براي او اين
حب را تاليف نموده بودم مايوس بود از خود وبعد از استعمال نكاحي جديد كرد او را ازين منكوحهٔ جديد سه پسر شد
* صنعت آن افيون كازروني خالص صاف نموده با عشر وزن آن زعفران خالص وخمس وزن آن جدوار خطائي مجرب
سوده ممزوج كرده درميان نارجيلي كه مقشر كرده سر آن را سوراخ كرده باشند پر كرده سوراخ آن را بقطعهٔ نارجيلي بند نموده
نارجيل را بخميركرفته درسه من تبريز شيركاو بجوشانند تا تمام شير مثل چربه شود وبحد سوختن نرسد پس روغن كاو بران
ريزند آن مقدار كه از روي نارجيل برگردد وبآتش ملايم آن را دران روغن بريان كنند بحدي كه خمير يكه بالاي نارجيل است
سوخته شود پس از روغن برآورده خمير را از ان جدا سازند وپوست سياهي كه برلب نارجيل است جدا كرده آن نارجيل را
با قيوني كه درميان آن است بسايند تا چون مرهم شود پس در هر بيست مثقال ازان بسباسه بهمن سرخ بهمن سفيد بادرنجبويه از
هريك يك مثقال ونيم طباشير سفيد صمغ عربي كثيرا بزرالبنج بيخ لفاح جوز بوا از هريك چهار دانك روغن بلسان نبات سفيد از هريك
دو مثقال كوفته بيخته بروغن بلسان چرب نموده مجموع را بكلاب سرشته درهاون سنكي بدسته بمالند تا نيكو مخلوط شود
حبها سازند هر حبي بقدر نخودي بورق طلا وورق نقره پيچيده درسايه خشك كرده نگاهدارند شربتي از هريك حب تا

وبصب وباید که وزن افیون ربع یا ثلث وزن نارجیل مقشر باشد وسوراخ نارجیل را بقطعهٔ نارجیلی بند نمایند وخیاطه بر نارجیل
پیچند مستحکم که عند الطبخ سوراخ نارجیل باز نکردد ونارجیل مذکور را در خمیر کیرند وبدستور مزبور طبخ وبریان نمودهٔ
ترکیب کرده حب سازند واکر درین حب مروارید ناسفته یك مثقال یاقوت رماني زمرد سبز کهنه ازهریك نیم مثقال یشب سبز
یشب کافوري مرجان قرمزي ازهریک ربع مثقال عنبر اشهب مشك خالص ورق طلا ورق نقره محلولین ازهریك نیم مثقال اضافه
نمایند درهریک بیست مثقال نیز میکردد اقوی واکر خواهند لعل بدخشاني یاقوت زرد عقیق یماني ازهریك نیم مثقال و
ازبراي زیادتي تقویت باه ربع مثقال مومیائي داربجردي وریك ماهي یك مثقال وامثال آن ازادویهٔ باهیه نیز اضافه نمایند
بدنیست * حب جدوار دیکر بدل افیون که مقوي اعضاي رئیسه است * صنعت آن زرنباد درونج عقربي کل کاوزبان
کل سرخ بادرنجبویه کهربا ازهریک سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید عود الصلیب سورنجان کبابهٔ چیني لاجورد مغسول مایهٔ
شتر اعرابي نارمشك حب بلسان عود بلسان قاقلهٔ کبار خولنجان سنبل الطیب مروارید ناسفته یاقوت رماني لعل بدخشاني
ورق طلا ورق نقره بسباسه عود هندي خام دانهٔ هیل بوا فلفل ازهریك ده مثقال طباشیر سفید صمغ عربي جدوار خطائي
مجرب جوزبوا ازهریك پنج مثقال یشب سبز بالنکو ازهریک سه مثقال بزرالبنج سفید بیست مثقال افیون کازروني پانزده مثقال
عنبر اشهب مشك ترکي ازهریك یك مثقال صندل سفید زعفران ازهریک پنج مثقال مصطکي رومي مرجان قرمزي ازهریك
سه مثقال نبات سفید شصت مثقال کلاب بقدریکه اجزارا بآن بسرشند ودر نسخهٔ دیکر ابریشم مقرض سه مثقال داخل است و
وزن مروارید ناسفته سه مثقال ووزن فلفل ده مثقال است ووزن جدوار سه مثقال بدستور حبوب سازند هرحبی بقدر
نخودی شربتی تادوحب * حب جدوار حکیم محمد خان ولد حکیم صالح خان خال آن مرحوم * صنعت آن جدوار خطائي
مجرب خصیة الثعلب مصري دارچیني نارمشك انیسون رازیانه صمغ عربي کثیرا سفید ازهریک شش درم دانهٔ قاقلهٔ کبار دانهٔ قاقله
صغار خولنجان بسباسه سنبل الطیب سعد کوفي ابهل مایهٔ شتر اعرابي پوست زرد اترج تخم هلیون بزرالبنج سفید عنبر اشهب
مروارید ناسفته یاقوت رماني کهربای شمعي بعد ازهریك چهاردرم جوزبوا قرنفل ورق کل سرخ ازهریك هشت درم فلفل سیاه
دارفلفل مصطکي عودقماری زعفران تخم کرفس ازهریک دودرم افیون کازروني دوازده درم فرنجمشک مشك ترکي ازهریك دودرم
جواهر را بکلاب صلایه نموده باقي ادویه را کوفته بیخته مجموع را بکلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر فلفلی خشك کرده در شیشهٔ
نکاهدارند شربتی دوحب * جدوار حکیم محمد امین ساوجي * صنعت آن جدوار خطائي مجرب سه مثقال زعفران راسن اسارون مقل
ازرق بهمن سفید بهمن سرخ بسباسه پودنهٔ باغي انیسون پوست هلیلهٔ زرد ازهریک یکمثقال سنبل الطیب فرفیون زراوند مدحرج
ریوند خطائي مصطکي ملیخه مغز بادام شیرین مقشر مرزنجوش مرمکي صافي صندل سرخ صندل سفید صعتر فارسي زیرهٔ کرماني
ازهریك نیم مثقال دارفلفل زرنباد ازهریك دومثقال قاقلهٔ صغار ربع مثقالی بزرالبنج سفید درونج عقربي کبابهٔ چیني عاقرقرحا
تخم کرفس عود قماری قرنفل تخم هلیون کاوزبان حب الآس اشنه تخم شلغم ورق کل سرخ مغز تخم خربزه زرورد تخم خرمل
کشنیز خشك تخم رازیانه چوب چیني خولنجان ازهریك ربع مثقالی دارچیني بادرنجبویه خصیة الثعلب مصري ازهریك یك
مثقال وربع مثقالی افیون پنج مثقال جند بیدستریکدانك مغز چلغوزه مروارید ناسفته بعد ازهریك ربع مثقالی مشك ترکي نیم
مثقال بدستور مقرر حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی تادوحب * حب جدوار حکیم عماد الدین محمود شیرازي که بجهت
مرتضی قلیخان شاملو تالیف نموده * صنعت آن جدوار خطائي آزموده لعل بدخشي یاقوت رماني ازهریک دو مثقال افیون

كازروني پنجاه مثقال عنبر اشهب يك مثقال ورق نقره مشك تركي خالص جوزبوا ازهريك سه مثقال فلفل هشتاد مثقال بزرالبنج
سفيد شصت مثقال زعفران بيست مثقال فرفيون سنبل الطيب عاقرقرحا ازهريك چهار مثقال نانخواه علك البطم دارچيني
ازهريك ده مثقال مصطكي رومي تخم كرفس سليخه پوست بيرون بسته اسارون ازهريك شش مثقال زرنباد درونج عقربي
عود هندي ازهريك پنج مثقال نبات سفيد ده استار كه هر استار ي چهار مثقال ونيم است كه ده استار چهل وپنج مثقال
باشد اجزارا انچه صلايه كردني است صلايه نموده باقي ادويه را كوفته بيخته بكلاب سرشته حبوب سازند هرحبي بقدر
نخودي شربتي يك حب تا دو حب * حب جدوارديكر از حكيم عماد الدين شيرازي * صنعت آن جدوار خطائي مجرب
فرفيون ازهريك يك مثقال زعفران پنج مثقال فلفل بزرالبنج سفيد سنبل الطيب ازهريك دو مثقال تخم كرفس زرنباد
دارچيني عود هندي خام ريوند چيني صمغ عربي ازهريك سه مثقال افيون پانزده مثقال كوفته بيخته بكلاب سرشته حبوب
سازند شربتي ازيك حب تا دو حب * حب جدوار خان احمد كيلاني * صنعت آن جدوار خطائي مجرب زعفران جوزبوا
بسباسه بزرالبنج سفيد اشنه مصطكي خصية الثعلب مصري سنبل الطيب صمغ عربي ازهريك دو مثقال عنبر اشهب مشك تركي
ازيك نيم مثقال فلفل دارفلفل ازهريك سه مثقال فرفيون عاقرقرحا ازهريك يك مثقال افيون ده مثقال كوفته بيخته بعسل
سرشته حبوب سازند * حب جدوار منقول ازخط حكيم جلالا ازاولاد حكيم ابوالبركات اوحداني مشهور بحكيم جلالا قمي
حكيم حرم شاه سليمان صفوي * صنعت آن جدوار خطائي مجرب چهار مثقال عنبر اشهب مشك تركي ازهريك يكمثقال
زرنباد درونج عقربي صندل سفيد مروارييد ناسفته لعل بدخشي عود بلسان ساذج هندي لسان العصافير بادرنجبويه
خولنجان بسباسه بهمن سفيد بهمن سرخ عود الصليب كبابهٔ چيني بوزيدان تودري كلكون تودري سفيد ورق گل سرخ
فرنجمشك دوقوعاقرقرحا ازهريك دو مثقال گل كاوزبان خصية الثعلب مصري شقاقل مصري جوزبوا سمكه صيدا ازهريك پنج
مثقال صمغ عربي هفت مثقال افيون كازروني ده مثقال عود هندي سنبل الطيب قاقلهٔ كبار دارچيني ريوند چيني قرنفل مايهٔ شتر
اعرابي پوست زرد اترج ازهريك سه مثقال فلفل سفيد نبات سفيد ازهريك بيست مثقال نبات وصمغ عربي رادر گلاب حل كرده
باقي ادويه راكوفته بيخته بآن سرشته حبوب سازند هرحبي بقدر نخودي ودر نسخهٔ ديگر جدوار ده مثقال است * حب جدوار
حكيم اشرف قمي * صنعت آن جدوار خطائي مجرب چهار مثقال عنبر اشهب ورق طلا مغز چلغوزه كنجد مقشر عاقرقرحا از
هريك يكمثقال مشك تركي چهار دانك ورق نقره بسباسه صمغ عربي بهمن سفيد ازهريك دو مثقال مروارييد ناسفته پنج مثقال افيون
بزرالبنج سفيد ازهريك ده مثقال فلفل سفيد شقاقل نانخواه عود هندي خام مصطكي رومي زرنباد زعفران سنبل الطيب
جوزبوا ازهريك سه مثقال خصية الثعلب مصري چهار مثقال كوفته بيخته بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبي بقدر نخودي
* حب جدوار تاليف نواب غفران مآب حكيم محمد باقر موسوي شيرازي منقول ازخط ولد ارشد معزى اليه نواب ميرزا محمد رحيم
حكيم باشي شاه ملطان حسين حسيني صفوي قلمي فرموده كه قدري تصرف در نسخهٔ اصل نموده ام * صنعت آن جدوار خطائي
مجرب زعفران افيون ازهريك هفت مثقال بزرالبنج سفيد فلفل سفيد ازهريك ده مثقال عود هندي مصطكي رومي خصية الثعلب
مصري ازهريك پنج مثقال سنبل الطيب تخم كرفس زنجبيل درونج عقربي صمغ عربي عنبر اشهب كبابه دارچيني ازهريك دو مثقال
گل كاوزبان صندل سفيد بگلاب سوده ريوند چيني جوزبوا مايهٔ شتر اعرابي ازهريك سه مثقال ورق نقره يك مثقال نبات سفيد
دوازده مثقال بطريق معمول حب سازند وگفته كه در نصف اين وزنه يك مثقال طلاي مكلس داخل نموده ام * حب جدوار

حكيم عماد الدين محمود شيرازي * صنعت آن جد وارخطائي مجرب فلفل سنبل الطيب تخم كرفس زرنباد دارچيني عود هندي ريوند چيني بزرالبنج سفيد ازهريك سه مثقال زعفران افيون صمغ عربي ازهريك پنج مثقال فرفيون يك مثقال عاقرقرحا دو دانك مجموع راكوفته بيخته بكلاب سرشته حبوب سازند هرحبي بقدر نخودي * حب جد وارله قدس سره قلمي فرموده اند كه اين حب رابند ۴ دركاه ازبراي قطب الملك عبد الله خان وزير ممالك هندوستان تاليف نموده وبنهايت موافقت نمود درمزاج معزي اليه ازبراي تقويت اعضاي رئيسه وزكام ونزله وسعال وحفظ صحت * صنعت آن جد وارخطائي مجرب مايۀ شترا عرابي مصطكي رومي بهمن سرخ طباشير سفيد بسباسه صمغ عربي جوزبوا زنجبيل زرنباد بزرالبنج سفيد بيخ لفاح ازهريك چهار دانك شقاقل مصري دارچيني ازهريك يك مثقال ونيم زعفران يك مثقال نبات سفيد دو مثقال افيون سه مثقال ود دانك ورق طلا بيست وپنج عدد بدستور معمول حبوب سازند هرحبي بقدر نخودي شربتي ازيك حب تا دو حب با عرق دارچيني پنج مثقال فروبرند نافع باد * حب جد وارحكيم محمد حسين معمي بحب قدرت * صنعت آن جد وار خطائي مجرب قاقلۀ كبار سعد كوفي قاقلۀ صغار فلفل سياه ورق كل سرخ قرنفل دارفلفل كندر دارچيني جوزبوا كبابۀ چيني بسباسه نشاسته زنجبيل خولنجان اذخر مكي اسارون زرنباد بوزيدان سورنجان برگ مخلصه صمغ عربي كثيرا ازهريك دو مثقال مرمكي صافي يك مثقال افيون ده مثقال عود قماري خام يك مثقال ونيم مصطكي رومي سه مثقال زعفران ششمثقال ابرسا چهار مثقال عود الصليب يك مثقال مروارید ناسفته يك مثقال مشك تركي خالص عنبر اشهب ازهريك يكدانك اجزارا كوفته بيخته باشيرۀ آمله مرباسرشته حبوب سازند هرحبي بقدر نخودي شربتي ازيك حب تا دو حب * حب جد وارنواب غفران مآب حكيم محمد باقر موسوي شيرازي حكيم باشي شاه سليمان صفوي منقول ازخط ميرزا علي نقي ازبني اعمام معزي اليه رحمهما الله تعالى * صنعت آن جد وارخطائي مجرب سه مثقال زعفران فلفل سفيد صمغ عربي خصية الثعلب مصري ازهريك پنج مثقال عود قماري زرنباد ورق كل سرخ تخم كرفس فرفيون دارچيني سنبل الطيب مصطكي رومي ريوند چيني عاقرقرحا ازهريك شش مثقال زنجبيل ده مثقال بزرالبنج سفيد بيست مثقال ورق طلا ورق نقره ازهريك قدري افيون هفت مثقال كوفته بيخته بكلاب سرشته حب سازند هرحبي بقدر نخودي * حب جد وارموميائي فادزهري * صنعت آن جد وارخطائي مجرب دارچيني قرنفل دانۀ هيل بواسعد كوفي ورق كل سرخ شقاقل مصري ازهريك دو مثقال فادزهر حيواني يكدانك عنبر اشهب مشك تركي ازهريك نيم مثقال موميائي دارابجردي صمغ عربي ازهريك يكدانك ونيم عود هندي خام زرنباد سنبل الطيب ازهريك سه مثقال صندل سفيد مروارید ناسفته دارفلفل بهمن سرخ بهمن سفيد ازهريك پنج مثقال قرص افعي خصية الثعلب مصري تخم خرفه مقشر تخم خشخاش ازهريك ده مثقال پوست تخم مرغ مكلس يك مثقال افيون كازروني سي مثقال اجزارا بدستور معمول بشيرۀ نبات سرشته حبوب سازند هرحبي بقدر نخودي شربتي يك حب * حب جد وار ديگر * صنعت آن جد وارخطائي مجرب دارفلفل دارچيني نارمشك رازيانه صمغ عربي كثيرا ازهريك سه مثقال قاقلۀ كبار خولنجان قاقلۀ صغار بسباسه سنبل الطيب ابهل سعد كوفي خصية الثعلب مصري مايۀ شترا عرابي پوست زرد اترج تخم هليون بزرالبنج سفيد عنبر اشهب مروارید ناسفته ياقوت رماني كهربا بسد ازهريك دو مثقال جوزبوا قرنفل ورق كل سرخ ورق نقره ازهريك چهار مثقال فلفل مصطكي عود هندي زعفران تخم كرفس ازهريك پنج مثقال انيسون مشك تبتي فرنجمشك ازهريك نيم مثقال افيون كازروني برابر مجموعۀ ادويه بدستور معمول باكلاب سرشته حبوب سازند هرحبي بقدر نخودي شربتي تادو حب

* حب جد وارد يكر منقول از خط آقا ابراهيم قمي اوحداني * صنعت آن جد وارخطائي مجرب فلفل سياه تخم كرفس زرنباد عود قماري دانهٔ خيربواخولنجان دارچيني از هريك يك مثقال زعفران بزرالبنج سفيد عاقرقرحافرفيون از هريك يكدانك زنيم مصطكي سنبل الطيب قرنفل از هريك دو مثقال افيون كازروني صمغ عربي مرمكي از هريك سه مثقال پرسياوشان دو مثقال رب السوس تخم خبازى از هريك دو مثقال كل خطمي سفيد يك مثقال وچهاردانك كوفته بيخته بعسل سرشته حبوب سازند هرحبى بقدر نخودى شربتى دوحب اصحاب سعال ونزلات ودرد كوش وآمدن ريم وصديد را از كوش مفيد است * حب جد وارد يكر فرح آورد ومقوي دماغ وقلب است ورفع نزلات كند وقتيكه مزمن شده باشد وسرعت انزال را زائل كرداند واسهال را مفيد باشد ونافع است ازبراى صداع بمشاركت قلب به سبب غلبهٔ بلغم مزاج قلب چون بعد از تنقيهٔ بلغم بحب ايارج آخرماى روزيك حب آن را با عرق بادرنجبويه فرو برند * صنعت آن بزرالبنج سفيد يك شب در شير كاو خيسانيده پس خشك كرده سودهٔ بروغن بادام شيرين چرب نموده فلفل سياه فرفيون عاقرقرحادارچيني دانهٔ خيربوا قرنفل عود قمارى خام جد وارخطائي مجرب مصطكي رومي صمغ عربي سنبل الطيب جوزبوا زرنباد درونج عقربي حب الغار تخم كرفس معدكوفي ورق كل سرخ افيون زعفران از هريك قدرى كوفته بيخته بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبى بقدر نخودى شربتى يك حب * حب جد وارد يكر منقول از خط آقا ابراهيم قمي اوحداني * صنعت آن جد وارخطائي مجرب بزرالبنج سفيد فلفل زرنباد از هريك دو مثقال افيون زعفران زنجبيل از هريك پنج مثقال سنبل الطيب عود قماري خام مصطكي ريوند چيني تخم كرفس كل سرخ دارچيني از هريك سه مثقال عاقرقرحافرفيون از هريك يك مثقال كوفته بيخته حبوب سازند هرحبى بقدر فلفل شربتى دوحب تا سه حب * حب جد وارحكيم عماد الدين كاشغري * صنعت آن جد وارخطائي مجرب بنفش دو مثقال زعفران بزرالبنج سفيد عاقرقرحافرفيون تازه از هريك يك مثقال فلفل تخم كرفس زرنباد عود قماري خام دانهٔ هيل بوا دارچيني از هريك دو مثقال مصطكي قرنفل سنبل الطيب از هريك چهار مثقال افيون پخته صمغ عربي مرمكي صافي از هريك شش مثقال پرسياوشان چهار مثقال خولنجان يك مثقال وچهاردانك رب السوس تخم خبازي تخم خطمي از هريك چهار مثقال اجزا را كوفته بيخته بعسل سرشته حبوب سازند واين حب نافع است نزلات وسرفه ودرد كوش وآمدن صديد وريم از كوش را خواه بخورند يا سائيده در كوش چكانند وبراطراف كوش بمالند * حب جد وارگه مقوي اعضاى رئيسه است * صنعت آن زرنباد درونج عقربي گل كاوزبان گل سرخ بادرنجبويه كهربا ى شمعي از هريك سه مثقال بهمن سرخ تخمين سفيد عود الصليب هوربجان كبابهٔ چيني لاجورد مغسول مايهٔ شترا عرابى نارمشك حب بلسان عود بلسان قاقلهٔ كبار خولنجان سنبل الطيب مروارید ناسفته ياقوت رماني لعل بدخشي ورق طلا ورق نقره بخباسه عود هندي خام دانهٔ هيل بوا قرنفل فلفل از هريك دو مثقال طباشير سفيد صمغ عربي جد وارخطائي مجرب جوزبوا از هريك پنج مثقال يشب سبز تخم بالنكوا زهريك سه مثقال بزرالبنج سفيد بيست مثقال افيون پانزده مثقال عنبرا شهب مشك تركي از هريك يكمثقال صندل سفيد زعفران از هريك پنج مثقال مصطكي سه مثقال مرجان سرخ سه مثقال نبات سفيد شصت مثقال گلاب بقدريكه اجزا را بآن خمير كنند وحبوب سازند ودر نسخهٔ ديكر ابريشم مقرض سه مثقال داخل است ووزن مرواريد وجد وار سه سه مثقال ووزن فلفل ده مثقال است * حب جد وار بنسخهٔ ديكر نافع ازبراى زكام ونزله وسرفه كه بجهت عبد الله خان وزير اعظم تاليف نموده وبمزاج معزي اليه موافقت كرده ومجرب است * صنعت آن جد وارخطائي مجرب مصطكي رومي

بحباسه صمغ عربي بزرالبنج سفيد طباشير سفيد پوست بيخ لفاح ازهريك يكدرم ونيم دارچيني سه درم زعفران دودرم نبات سفيد چهاردرم افيون ششدرم وچهاردانك ورق طلا بيست وپنج عدد واكر بعوض ورق طلانيمدرم طلاى مكلس كنند بهتر است بدستور مقرر حبوب سازند هرحبى بقدر نخودى شربتى يك حب * صنعت اين حب بنسخهٔ ديكر كه مقوي باه ومفرح ومسهل مني است ونزلات مزمنه رانافع واين نسخه رانجهت قطب الملك وزيرالممالك هندوستان تاليف نموده جلوارخطائي مجرب مايهٔ شتراعرابي فصطكي بهمن سفيد طباشير سفيد بسباسه بزرالبنج سفيد بيخ لفاح ازهريك چهاردانك شقاقل مصري دارچيني ازهريك يكمثقال ونيم زعفران صمغ عربي ازهريك نيم دانك افيون كازروني نبات سفيد ازهريك سه مثقال ودودانك ورق طلا بيست وپنج عدد ورق نقره پنجاه عدد بدستور مقرر حبوب سازند هرحبى بقدر نخودى شربتى از يكحب تادوحب اين همان نسخهٔ سابق است باندك تفاوتى درعدد اداويه * حب جلوار منقول ازمجربات حكيم مهدي قريب باعتدال * صنعت آن جلوارخطائي مجرب دومثقال سنبل الطيب عودقماري دارچيني زرنباد ازهريك سه مثقال افيون صمغ عربي ازهريك پنج مثقال بزرالبنج مدبر فلفل سياه ازهريك بيست درم عاقرقرحا يكدرم وكاه زياده كرده ميشود بحسب مقام وحاجت اين ادويه زعفران مشك عنبرورق طلا وورق نقره ازهريك بقدر حاجت * حب جلوار ديكر منقول ازمجربات مذكور مائل بحرارت است * صنعت آن جلوارخطائي مجرب فلفل زنجبيل دارچيني قاقله قرنفل تخم كرفس رازيانه انيسون ناخواه بهمن شقاقل شعد خصية الثعلب مغز تخم خيارتخم خربزه زعفران مصطكي كثيرا صمغ عربي ازهريك بيست درم نبات سفيد دوازده درم افيون پنجدرم كوفته بيخته بلى الوسع حب سازند * حب جوزبوا افيوني جهت اسهال كهنه نافع است * صنعت آن ميان جوز خالي كرده افيون پركرده درخميركرفته درزيرآتش بپزند چون خوب پخته شود برآورند وخميررا دوركرده كوفته حبوب سازند هرحبى بقدر نخودى شربتى از يكحب تا سه حب واكر تجفيف كمتر مطلوب باشد درروغن كاوتازه بريان نمايند اين نيزهمان نسخه است كه درحبوب افيون بجهت اسهال اطفال وغيراطفال ذكريافت * حب الزحير كه زحير واسهال كهنه رانافع باشد وقتيكه حرارت وتب نباشد * صنعت آن افيون نيم دانك اقاقيا حضض مكي نشاسته صمغ عربي ازهريك يكدانك كوفته بيخته بزردهٔ تخم مرغ سرشته حبوب سازند نصف آن اول روز ونصف ديكررا آخرروز فروبرند وازعقب آن نشاستهٔ بريان طباشير سفيد كوفته بدوغ آهنتاب كرده پاشيده بنوشند واكربيرف يا يخ سرد كرده بنوشند بهتراست * وازجمله حبوب معال افيوني است * حب سعال افيوني نافع ازبراي سعال كهنه * صنعت آن مغز تخم كدو وصمغ عربي ترنجبين پاك كرده ورق كل سرخ ازهريك بيست وپنج مثقال كل نيلوفر بيست مثقال سربنفشه هفت ده مثقال عناب هفتده دانه كشنيز خشك مقشر هشت مثقال مغز بهدانه افيون ازهريك هفت مثقال طباشير سفيد كثيرا بادرنجبويه ازهريك پنج مثقال صندل سفيد كافورريا حي ازهريك دومثقال مصطكي عودقماري خام كل ارمني ازهريك دومثقال ونيم زعفران نيم مثقال كوفته بيخته بعرق بيدمشك سرشته حبوب سازند هرحبى بقدر فلفلى شربتى تادوحب * حب سعال افيوني ديكر * صنعت آن بزرالبنج سفيد رب السوس تخم كاهو صمغ عربي بسباسه مصطكي كثيرا شكرتيغال آرد بادام قلا بيخ لفاح مغزبادام شيرين تخم خشخاش افيون زعفران ازهريك يكجزو نبات سفيد پنج جزو كوفته بيخته بكلاب سرشته حبوب سازند هرحبى بقدر نخودى شربتى يك حب تادومثقال * حب معال مستعمل درعرفه كه سببش انصباب نزلات حارهٔ حاده باشد بسينه كه دران خوف كشيدن بعمل است واين حب مادهٔ رانليظ كرداند ومنع انصباب مادهٔ بسينه نمايد * صنعت آن خشخاش سفيد بزرالبنج سفيد تخم كاهو مقشر مغز تخم كدو

شيرين مغز تخم خيارين نشاسته كثيرا صمغ عربي كل ارمني كل داغستاني افيون زعفران اجزا بوزني كه راى طبيب اقتضا
كند كوفته بيخته بلعاب حب سفرجل يا لعاب بزرقطونا سرشته حبوب مفرطه بشكل عدس ساخته دائم دردهان نگاهدارند
* حب سعال ديكر * صنعت آن رب السوس كثيرا افيون زعفران مغز بهدانه طباشير سفيد آرد باقلا اجزا متساوي كوفته بيخته باب
پوست كوكنار حب سازند هرحبى بقدر فلفلى شربتي يكحب تادوحب * حب سعال ديكر * صنعت آن رب السوس كثيرا افيون زعفران
مغز بهدانه طباشير سفيد آرد باقلا نشاسته تخم خشخاش سفيد صمغ عربي شكر تيغال مغز تخم خيارين مغز بادام مقشر اجزا متساوى كوفته
بيخته باب كوكنار حب سازند هرحبي بقدر فلفلى شربتى يك حب تادوحب * حب سعال ديكر اين حب نافع است از براى سرفهٔ كه
با تپ باشد واز براى سل ودق وطبع را نرم گرداند ونزلات حاره را نافع است * صنعت آن آرد باقلا هفت مثقال كثيرا سفيد نشاسته
صمغ عربي مغز تخم كدو شيرين مقشر مغز بهدانه طباشير سفيد مغز تخم خيارين عصارهٔ لحية التيس از هريك چهار مثقال مرطان
محرق ده مثقال تخم خطمي كلنار فارسي اقاقيه كل ارمنى از هريك دو مثقال افيون زعفران از هريك يك مثقال كوفته بيخته
باب پوست كوكنار ولعاب بهدانه سرشته حبوب سازند شربتى دودانك باماء الشعير * حب السعال سعال واسهال * صنعت آن
كثيرا رب السوس صمغ عربي بسباسه افيون از هريك نيم مثقال مرواريد ناسفته ياقوت رماني سائيده از هريك ثمن
مثقال كوفته بيخته بالعاب بهدانه سرشته حبوب سازند هرحبى بقدر نخودى شربتى يك حب صبح ويك حب شام فروبرند
* حب سعال نافع جهت سرفهاى كهنهٔ مزمن قريب بسل * صنعت آن كثيرا سفيد آرد باقلا مقشر نشاسته تخم خشخاش سفيد
پوست خشخاش سفيد مغز بهدانه كل ارمنى مغز بادام شيرين مقشر از هريك دو مثقال افيون سه مثقال نبات سفيد موبزسياه دانه
بيرون كرده از هريك دو مثقال اجزا كوفته بيخته بالعاب بهدانه حب بندند نصف را مدور بقدر نخودى ونصف را مفرطح عدسى
وقت حاجت يك حب مدور را فروبرند ومفرطح را بزير زبان نگاهدارند وآب آن را فروبرند * حب سعال وضيق النفس كه بسبب
نزلهٔ باردهٔ رطبه باشند * صنعت آن افيون فلفل سياه نمك سياه صمغ سقوطري اجزا متساوي كوفته بيخته بالعاب بهدانه حبوب
بندند هرحبى بقدر نخودى شربتى يك حب تادوحب بعد از غذا وقت خواب فروبرند * حب سعال ديكر كه سرفهاى كهنه
را نافع است * صنعت آن ميعهٔ سائله عنك المطم مرمكي از هريك يك جزو افيون مصري خالص نيم جزو كوفته بيخته بالعاب
بهدانه سرشته حبوب سازند هرحبى بقدر ماشى شربتى يك حب عند الحاجت فروبرند * حب سعال ديكر منقول از تحفة
المؤمنين سرفهٔ بارد رطب را نافع است * صنعت آن كندر ذكر ميعهٔ سائله مرصافي از هريك يكدرم افيون ربع درم حبوب
سازند هرحبى بقدر فلفلي و نخودى شربتى يك حب تادوحب * ونيز از انجمله حبوب سفرجلي است * حب سفرجل از اقتراح
آقا اشرف طبيب بدل افيون * صنعت آن بگيرند يك عدد سفرجل رسيدهٔ شيرين وسرآن بركرفته بهدانهٔ آن را بيرون
آورده سفرجل را از افيون پركرده سرآنرا بجاى خود كنان اشته آنرا بخميركرفته پس بگل بگيرند ودرتنور كذارند تا پخته شود
ونضج تام يابد پس از تنور برآورده گل وخمير را از ان جدا كرده بكوبند تا چون مرمه شود حبوب سازند هرحبى بقدر ماشى
واين حب جهت ضعف معده وزحير واسهال وبواسير نافع است * حب سفرجل بدل افيون تاليف حكيم جلال قزويني
* صنعت آن افيون شش مثقال زعفران جوز بوا بسباسه از هريك يك مثقال كوفته بيخته يك عدد سفرجل را كرفته بهدانهٔ آنرا
برآورده پوست آنرا دوركرده وزن نمايند كه شصت مثقال باشد واكر زياده باشد زيادتي را از ميان آن برآورند وادويه را
درميان آن كرده سرآنرا بپارهٔ ازان كه از سرآن برداشته باشند بپوشند وبلوسيخ از چوب قائم كردانند وسفرجل را بخميركرفته درزير

خاکستر کرم آن را بیزند پس از آتش برآورده خمیر آن را دور کرده سیخها از سر آن برآورده نرم بکوبند و حبها سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده نگاهدارند شربتی از دو حب تا چهار حب است * حب شاپور فالج و استرخا و تشنج حادث از غلبهٔ رطوبت و برودت را نافع و جهت تقویت اعضا و برداشت نکایت ابن ماسویه گفته که این حب را در دو فصل معتدل استعمال توان نمود * صنعت آن زهرهٔ فیل سه درم زهرهٔ کلنک عدس تلخ مرمکی صافی افیون زعفران صعتر شونیز از هریک نیم درم کندش هشت درم شکر طبرزد چهار درم کوفته بیخته بآب تمام سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی از یک مثقال تا دو درم نیز و لازم است که دو روز قبل آن و دو روز بعد آن پرهیز نمایند * ونیز از نجمله حب الشفا است * حب الشفا از تراکیب اطبای هند گفته اند که این حب حمی ربع و سائر تپهای مزمنه را نافع است و بجهت درد سر مزمن و درد سر بارد و جمیع امراض حارهٔ و بارده نافع است * صنعت آن افیون تخم جوز ماثل از هریک یکمثقال ریوند چینی پنج دانک ورق گل سرخ زنجبیل گل ارمنی از هریک دو دانک ونیم زعفران دو دانک اجزا را کوفته بیخته بآبیکه دران شیر خشت حل کرده باشند سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی از برای تپ ربع پیش از وقت نوبت نیم ساعت سه عدد آنرا با آب گرم فرو برند واز برای امراض دیگر صبح ناشتا دو عدد فرو برند * حب الشفا بنسخهٔ دیگر * صنعت آن زنجبیل دو مثقال افیون یکمثقال ریوند چینی پنج مثقال ادویه کوفته بیخته با شیر خشت دو مثقال سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی دو حب فرو برند * حب الشفا منقول از خط نواب غفران مآب حکیم میر محمد باقر موسوی که قلمی فرموده اند که این حب تالیف استاذی است که بآن استناد حکمت من است واین حب را ترکیب نموده بتجربه درآوردند از برای مدقوق ومسلول ونزلات حاره وتقویت قلب حار * صنعت آن مروارید صلایه کرده یکمثقال شکر تیغال مغز تخم خیارین صمغ عربی از هریک شش درم گل نیلوفر یکمثقال تخم خطمی سفید یکدرم کثیرا سفید مغز تخم کدو تخم بستان افروز مغز بهدانه نشاسته طباشیر سفید صندل سفید تخم خرفه مقشر رب السوس عنبر اشهب از هریک دو درم کافور قیصوری یکدانک ونیم افیون وزعفران از هریک نیم درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی پنج حب واکر در محرور المزاج رب السوس یکدرم وعنبر نیم درم کنند بهتر است * حب الشفا تالیف میرزا محمد حسین حسینی طبیب مستعمل در تپهای دموی وصفراوی وفرموده اند که این حب را درین تپها وسائر امراض حاره نفع عظیم است * صنعت آن صندل سرخ صندل سفید از هریک پانزده مثقال طباشیر سفید نشاسته از هریک پنج مثقال بزر البنج سفید پانزده مثقال کافور قیصوری زعفران از هریک یکمثقال افیون نیم مثقال کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی پنج حب * ونیز از نجمله حب عطائی است * حب عطائی بنسخهٔ حکیم میر محمد مومن که در تحفه ذکر کرده وگفته که این حب تالیف جد من حکیم میر عطاء الله است غفر الله له نافع است از برای سرفهٔ رطوبی وضیق النفس وسریع الاثر است * صنعت آن علك البطم یکمثقال میعه سائله کندر ذکر مرمکی صافی از هریک سه مثقال زراوند مدحرج افیون از هریک یکمثقال کوفته بیخته بآب حب سازند شربتی از یکدانک تا نیم مثقال با اشربهٔ موافقه * حب عطائی دیگر * صنعت آن میعهٔ سائله کندر از هریک یکدانک افیون نیم نخود زعفران طسوجی کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی وقت خواب یک حب را در دهان نگاهدارند * حب قابض حبس شکم نماید و بارد المزاجان را بسیار مفید است * صنعت آن مرمکی صافی چند بید ستر افیون اجزا مساوی کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی ونصف ماشی شربتی جوان را بقدر ماشی وطفل را بقدر نیم ماش * وایضا حبوب قدرت است * حب قدرت که در امراض بلغمی کثیر النفع است * صنعت آن فلفل

سفید بیست و دو مثقال بزرالبنج سفید قردمانا کندر از هریك دوازده مثقال سلیخه برگ سداب تازه از هریک بیست مثقال افیون زعفران از هریك ده مثقال جدوار خطائي جند بیدستر دار فلفل قسط تلخ زراوند مدحرج فرفیون پوست بیخ لفاح از هریک سه مثقال کبریت زرد صافي نموده یکمثقال اجزا کوفته بیخته بعسل آن مقدار که ادویه را بآن توان حب بست سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودي بورق نقره پیچیده نگاه دارند شربتی یك حب تا دو حب بحسب قوت مزاج * طریق صافي نمودن کبریت بجهت این حب آن است که بگیرند کبریت زرد صافي هرقدر که خواهند وظرف مسی را پر از شیر گاو کرده پارچهٔ کرپاس نوی را بر سر آن ظرف بندند وکبریت را درمیان آن پارچه ریخته ظرف مسی دیگر را پر از آتش کرده بروي کبریت گذارند که انچه لطیف باشد آب شده داخل شیر شود پس ظرف آتش را زود بردارند که پارچه نسوزد پس آن شیر را بگذارند تا سرد شود و کبریت صافي را که بر روي آب باشد مانند عطر از روی آن برگیرند ونگاهدارند وداخل آن نمایند واگر خواسته باشند اجزای این حب را با سه وزن مجموع ادویه عسل سفید جید مصفی معجون سازند نیز خوب است * حب قدرت دیگر مقوي قلب و باه است وحافظ قوتها واشتها آورد ونشاط افزاید * صنعت آن فادزهر حیواني اصطهباناتي وفادزهر معدني خطائي مروارید ناسفته یاقوت رماني بسباسهٔ باغي درونج عقربي کبابهٔ چیني از هریک دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال مشك ترکي خالص نیم مثقال دارچیني زعفران از هریک پنج مثقال جوزبوا ده مثقال افیون کازروني پانزده مثقال اسارون شامي دانهٔ هیل بوا قاقلهٔ کبار مصطکي رومي بهمن سفید خصیة الثعلب مصري صمغ عربي کثیرا شقاقل مصري سعد کوفي از هریک سه مثقال ادویه را انچه کوفتني باشد کوفته بیخته انچه صلایه کردني باشد با گلاب بر سنگ سماق صلایه کرده ورق نقره محلول یکصد عدد ورق طلا محلول سي عدد مجموع را بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بمقدار نخودی در سایهٔ خشك کرده بورق نقره وطلا پیچیده خشك نموده نگاهدارند شربتی یك حب تا دو حب با عرق گاوزبان فرو برند * حب قدرت بنسخهٔ حکیم جعفر * صنعت آن عنبر اشهب فادزهر حیواني از هریک یک مثقال مروارید ناسفته یاقوت رماني بسباسهٔ باغي مشك ترکي خالص درونج عقربي کبابهٔ چیني دارچیني دانهٔ هیل بوا اسارون شامي زعفران شقاقل مصری سعد کوفي صمغ عربي از هریک دو مثقال بادزهر حیواني خطائي قرنفل قاقلهٔ کبار مصطکي رومي بهمن سفید بهمن سرخ خصیة الثعلب مصري کثیرا از هریك سه مثقال جوزبوا دو مثقال افیون کازوني پنج مثقال ورق نقره ورق طلا از هریك پنجاه عدد صمغ عربي کثیرا هردو را بگلاب حل کرده باقي ادویه را انچه صلایه کردني است صلایه کرده وانچه کوفتنی است کوفته بیخته ورق طلا ورق نقره را حل کرده همه را مخلوط نموده نیکو بسرشند وحبها سازند هرحبی بقدري نخودی بورق نقره وطلا پیچیده در سایه خشك نمایند شربتی یک حب تا دو حب * میفرمایند که تالیف این دو حب از قواعد ترکیب خارج است بجهت آنکه منع است جمع میان ادویهٔ قلبیه وافیون وقطع نظر ازین تصریح نموده اند مقرران قواعد ترکیب که در مرکب دو دوا که احدهما مبطل فعل مطلوب از دیگري باشد خصوص دوائیکه ابطال فعل آن میشود عمود واصل باشد دران مرکب وفعل آن مطلوب بالذات باشد جمع میان آن دو جائز نیست وعمود واصل درین حب افیون است وفادزهر معدني مبطل آن است بالمره پس باین دو وجه این حب قدرت مشوش الترکیب است * حب قدرت حکیم جعفر به نسخه دیگر صنعت آن دارچیني سعد کوفي قاقلهٔ کبار دانهٔ هیل فلفل سیاه کبابهٔ چیني ورق گل سرخ بسباسهٔ باغي قرنفل کندر زنجبیل خولنجان اذخر مکی اسارون شامی زرنباد سورنجان بوزیدان دارفلفل ورق مخلصه نشاسته مصطکی رومی مروارید ناسفته شیر آمله منقی جدوار خطائی از هریك دو مثقال ایرسا چهار

مثقال صمغ عربي كثيرا افيون زعفران ازهريك دو مثقال مرمكى صافي عود هندي عود الصليب مشك تركى عنبر اشهب فاد زهر
حيواني ازهريك يك مثقال كوفته بيخته بكلاب سرشته حبوب سازند هرحبى بقدر نخودى بورق طلا بيست عدد پيچيده درسايه خشك
كرده نگاهدارند شربتى دوحب * حب مرقد بارد مسكن جميع اوجاع حاره است * صنعت آن تخم كاهو پوست خشخاش باقلى مقشر
تخم خرفه مقشر تخم كاكنج ازهريك دو درم افيون يك طسوج كوفته بيخته حب سازند جمله دو شربت است واكر معتاد بافيون باشد
يك شربت نمايد * منفعت حار قوي ازبراى صداع وشقيقه وجميع اوجاع باردة * صنعت آن تخم شبت دودانك افيون يك طسوج
زعفران مرمكي صافي ازهريك دودانك بزرالبنج سفيد ميعه سائله ازهريك يكدانك بيخ لفاح يكقيراط كوفته بلعاب حلبه سرشته
حب سازند * حب مصطكى سرفه رانافع بود چون يك حب وقت خواب فروبرند وزكام ونزله رانافع باشد ومنع سيلان مني
كند * صنعت آن مصطكي رومي زعفران ازهريك يك جزو افيون كازرونى چهارجزو كوفته بيخته حبوب سازند هرحبى بقدر
فلفلى شربتى يك حب * حب منشط اين حب امساك مني كند ودفع سرعت انزال نمايد ومعده راقوت دهد وباه را بيفزايد
ونشاط آورد ودل ودماغ راقوت دهد وبوي دهان راخوش كند * صنعت آن بزرالبنج سفيد پنج مثقال مصطكي رومي سنبل
الطيب دارچيني ازهريك دو مثقال لسان العصافير سه مثقال بيخ شبيبي ده مثقال صمغ عربي يك مثقال زعفران دو مثقال
كل سوسن سفيد زرورد افيون ازهريك يكمثقال كوفته بيخته بلعاب بزرقطونا كه باكلاب براورده باشند سرشته حبوب سازند
هرحبى بقدر فلفلى بورق نقره پيچيده درسايه خشك كرده بعد ازهفته شربتى دوحب * حب منشط ديكر تاليف حكيم ميرمحمد
زمان * صنعت آن اسارون سنبل الطيب زعفران مصطكى ازهريك دو مثقال زرنباد حب الغار عاقرقرحا قرنفل صمغ عربي
ازهريك يك مثقال بزرالبنج فلفل ازهريك سه مثقال افيون پنج مثقال فرفيون نيم مثقال تخم كرفس دارچيني ريوند چيني
بسباسه ازهريك دو مثقال كوفته بيخته باكلاب سرشته حبوب سازند هرحبى بقدر ماشى شربتى ازيك حب تادو حب
* حب نافع جهت اسهال * صنعت آن افيون جندبيدستر هردو مساوي كوفته بيخته باآب كوكنار سرشته حبوب سازند
هرحبى بقدر نخودى وفلفلى شربتى ازيك حب تاسه حب واكر بزرالبنج وفلفل وتخم خشخاش سفيد واندك زعفران
اضافه نمايند وازبراى تقويت دماغ قدرى مشك خالص ميكرد اقوى وخوب نزله است * حب نزله قلمي نموده اند
كه ازقرابادين الحكما واستاد الاطبا حكيم ميرمحمد هادي والد ماجد من است قدس سره * صنعت آن بزرالبنج سفيد مصطكى
رومي كل ارمني مغسول كثيرا كهربا شمعى صمغ عربي رب السوس نشاسته كل كاوزبان تخم خشخاش مغز تخم خيارين از
هريك دو مثقال افيون چهار مثقال ودر نسخهٔ ديكر وزن افيون نيز دو مثقال است بيخ لفاح زعفران ازهريك يك مثقال
ريوند چيني يك مثقال ونيم كوفته بيخته باآب پوست كوكنار سرشته حبوب سازند هرحبي بقدر فلفلى شربتى دو حب
* حب نزلهٔ حكيم عماد الدين محمود شيرازي ره * صنعت آن بيخ لفاح بزرالبنج سفيد نشاسته كثيرا افيون زعفران تخم كاهو
صمغ عربي اجزا متساوي كوفته بيخته باآب پوست كوكنار سرشته حبوب سازند هرحبى بقدر فلفلي شربتي يك حب * حب نزلهٔ
حكيم احمد * صنعت آن افيون بزرالبنج سفيد نشاسته تخم كاهو تخم خشخاش سفيد صمغ عربي ازهريك يك مثقال بيخ لفاح
نيم مثقال ودر نسخهٔ ديكر وزن بيخ لفاح نيز يك مثقال است زعفران دودانك كوفته بيخته باآب سرشته حبوب سازند هرحبى
بقدر فلفلى شربتي دوحب * حب نزلهٔ حكيم اشرف * صنعت آن بزرالبنج سفيد هفت مثقال زعفران مغز بهدانه ايرسا تخم
مرو ازهريك چهار مثقال شكر تيغال صمغ عربي كثيرا سفيد نشاسته پوست بيخ لفاح افيون صافي نموده ازهريك پنج مثقال

کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی تا دو حب ودر نسخهٔ دیکر بجای نشاسته بهدانه است

* حب نزلهٔ حکیم محمد باقر موسوی * صنعت آن تخم کاهو مقشر بزرالبنج سفید صمغ عربی کثیرا افیون زعفران نشاسته از هریك

هفت مثقال پوست بیخ لفاح دو مثقال کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب تا دو حب

* حب نزله به نسخه دیکر * صنعت آن تخم کاهو صمغ عربی زعفران بزرالبنج سفید افیون بیخ لفاح رب السوس نشاسته

اجزا متساوی کوفته بیخته با آب سرشته حب سازند واین حب را بعضی از حکیم محمد باقر موسوی نقل کرده وحق آن است که

این نسخهٔ از حکیم محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود منقول است واز اقتراح حکیم عماد الدین محمود شیرازی است

* حب نزله دیکر * صنعت آن صمغ عربی کثیرا زعفران نشاسته سنبل الطیب افیون تخم کاهو مقشر بزرالبنج سفید پوست بیخ

لفاح اجزا متساوی کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یك حب تا دو حب * حب نزلهٔ دیکر

* صنعت آن بزرالبنج سفید افیون زعفران تخم کاهو مقشر نشاسته کثیرا صمغ عربی کوفته وبیخته با آب سرشته حبوب سازند هر حبی

بقدر فلفلی شربتی یك حب تا دو حب * حب نزلهٔ دیکر * صنعت آن بزرالبنج سفید افیون زعفران تخم کاهو مقشر نشاسته

صمغ عربی تخم خشخاش فلفل سیاه از هریك سه مثقال ورق طلا یك مثقال صمغ عربی وافیون را با آب به شیرین حل کرده ورق

طلا را حل نموده باقی ادویه کوفته بیخته درهم سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی * حب نزله دیکر * صنعت آن بزرالبنج

سفید تخم کاهو مقشر نشاسته تخم خشخاش صمغ عربی کثیرا از هریك یك مثقال پوست بیخ لفاح نیم مثقال زعفران دو دانک

افیون دو مثقال کافور قیصوری نیم مثقال کوفته بیخته با آب پوست کوکنار سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی

دو حب ودر نسخهٔ دیکر این حب جندبیدستر دو دانک داخل است میفرمایند که اکر بدل جندبیدستر جدوار خطائی مجرب

کنند بهتر است وحرام نیست * حب نزله دیکر * صنعت آن نشاسته تخم خشخاش صمغ عربی افیون از هریك یك مثقال بزرالبنج

سفید پوست بیخ لفاح زعفران از هریك یکدانك ونیم کوفته بیخته با آب پوست کوکنار سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی

در سایه خشك نمایند شربتی از یك حب تا دو حب * حب نزلهٔ دیکر * صنعت آن افیون تخم خشخاش تخم خبازی کثیرا رب

السوس نشاسته اجزا متساوی بلعاب بزرقطونا حبوب سازند * حب نزله هرکاه باسعال باشد * صنعت آن مغز بهدانه تخم

کاهو نشاسته بزرالبنج سفید رب السوس کثیرا صمغ عربی مصطکی رومی شکر تیغال آرد بادلا بیخ لفاح افیون زعفران مغز بادام شیرین

تخم خشخاش از هریك یك مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفته بیخته حبوب سازند * حب نزله دیکر مجرب * صنعت آن صمغ

عربی کثیرا نشاسته دارچینی از هریك پنج مثقال رب السوس دو مثقال جندبیدستر نقل از هریك یك مثقال ونیم افیون سه

مثقال زعفران یك مثقال کوفته بیخته با آب هرشته حبها سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یك حب * حب نزله دیکر زکام

وتزلات را نافع بود وسرفه را زائل کند چون وقت خواب یکعدد آن را فرو برند * صنعت آن افیون چهار درم زعفران مصطکی

جدوار خطائی از هریك یکدرم کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یك حب * حب نزله دیکر که سدنزله

کند وتقویت باه نماید * صنعت آن لسان العصافیر شیرین جوزبوا بسباسه مصطکی رومی پوست بیرون پسته هیل بوا قرنفل

سنبل الطیب زرنباد درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید سعد کوفی از هریك دو درم فلفل سیاه بزرالبنج سفید از هریك ده

درم کل سرخ منزوع الاقماع دارچینی ساذج هندی افتیمون از هریك سه درم عود هندی غرقی خام عاقرقرحا از هریك یکدرم

افیون مصری خالص سدس درمی اجزا کوفته بیخته افیون وزعفران را بکلاب حل کرده با صمغ عربی محلول سرشته حبوب سازند

هر حبی مقدار نخودی در سایه خشك نموده شربتی یک حب تا سه حب * و نیز حبوب نشاط است * حب نشاط تالیف حکیم میر محمد مؤمن سرفه حار و نزلات و سل را نافع است و هاضمه را قوت دهد و نشاط آورد و مقوی باه محرور این است و منع اسهال کند و معدل مزاج سودا و یبست * صنعت آن صمغ عربي کثیرا رب السوس نشاسته از هریك پنج مثقال افیون کاز روني سه مثقال و در نسخهٔ دیگر دو مثقال است حب المحلب مروارید ناسفته کهربای شمعي یاقوت رماني از هریك یك مثقال کوفته بیخته بلعاب حب الصفرجل سرشته حبوب سازند * حب نشاط دیگر که همان نفع دارد * صنعت آن اسارون سنبل الطیب زعفران مصطکي رومي تخم کرفس دارچیني ریوند چیني از هریک دو مثقال زرنباد حب الغار فرفیون قرنفل بسباسه صمغ عربي از هریک یک مثقال بزر البنج سفید فلفل از هریك سه مثقال افیون کاز روني پنج مثقال کوفته بیخته بآب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده نگاه دارند و در وقت حاجت بکار برند * حب نفث الدم افیوني * صنعت آن کهربای شمعي شادنج عدسي مغسول شب یماني مازو سبز دارچیني دم الاخوین کندر کلنار فاسي بیخ انجبار از هریك یکدانك افیون زعفران از هریك بقدر ماشی سودهٔ حب ساخته فرو برند و بعد ازان شیرهٔ تخم خرفه مقشر شیرهٔ جو مقشر از هریک پنج مثقال قرص طباشیر کافوري شیرهٔ سرطان نهري از هریك یك مثقال شربت دیاقوذا یک اوقیه عرق بید مشك ده مثقال بنوشند * صنعت این حب بنسخهٔ دیگر که حکیم میر محمد مؤمن در تحفه اند کی تصرف دران نموده باسم خود ذکر کرده کثیرا صمغ عربي رب السوس نشاسته از هریک پنج مثقال افیون هفت مثقال حب المحلب زعفران مروارید ناسفته یاقوت رماني از هریك یکمثقال کوفته بیخته بلعاب حب الصفرجل سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی دو حب و نیز ازان جمله است * حب نواب اشرف اعلی شاه جنت آشیان شاه طماسب موسوي صفوي این حب را حکیم عماد الدین محمود شیرازي بجهت بندگان اشرف ترکیب نموده و بسیار موافقت بمزاج بندگان اعلی نموده * صنعت آن فلفل دارفلفل زنجبیل حب بلسان مرجان ترمزي جنطیانا عاقرقرحا رب السوس کثیرا نشاسته صمغ عربي زرنباد درونج عقربي مصطکي رومي زعفران عود هندي از هریك دو مثقال قرفهٔ الطیب تخم کرفس پوست زردا ترج قرنفل از هریك سه مثقال سنبل الطیب یک مثقال افیون پانزده مثقال کوفته بیخته بکلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا یک صد عدد پیچیده نگاه دارند شربتی یك حب تا دو حب و اگر ورق طلا را حل کرده داخل نمایند و بر بالای حب هم قدری پیچند بهتر است * حب نواب اشرف اعلی شاه عباس موسوي صفوي که اطبا باتفاق بجهت بندگان اقدس ترتیب نموده موافقت بمزاج جنت مکان نمود * صنعت آن صندل سفید مصطکي رومي اسارون قصب الذریره مشك خالص عود قماري خام عنبر اشهب کثیرا از هریک یکمثقال دارچیني بسباسه فلفل سفید افتیمون اقریطي خصیة الثعلب مصري زعفران از هریك دو مثقال افیون بزر البنج از هریك سه مثقال کوفته بیخته بکلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده نگاه دارند شربتی یک حب تا دو حب * حب مسکن اوجاع بطن وغیره * صنعت آن مصطکي حب الغار مرمکي زعفران فلفل قرنفل جند بیدستر سنبل هندي عاقرقرحا از هریك یك مثقال مشك دانکي افیون یك مثقال و نیم بکلاب حب سازند * حب هندي این حب از تراکیب اطبای هند است گفته اند که نافع است از برای درد سر و ضعف جگر * صنعت آن افیون دانهٔ جوز ماثل از هریک یك مثقال زنجبیل دو مثقال ریوند چیني سه مثقال کوفته بیخته حبها سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از یک حب تا سه حب * حب هیضه در صورتیکه قي یا اسهال یا هر دو بند نشود دانند که تنقیهٔ تام شده واز بسیار قي و اسهال خوف هلاکت است استعمال نمایند * صنعت آن فلفل بزر البنج از هریک بیست درم افیون ده درم زعفران پنجدرم جند بیدستر یکدرم

زرنباد درونج عقربي ازهريك نيمدرم مشك تركي خالص مرواريد نا سفته محلول ازهريك دوثلث درم ودوقيراط جدواو
خطائي آزموده سه درم عود هندي خام دودرم كندرچهاردرم ورق طلا پنج عدد ورق نقره ده عدد هردوراحل نموده
ادويه كوفته بيخته بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبي بقدرماشي شربتي يك حب تا دوحب * وايضا ازان جمله نسخه دحمرثا
است * بدانكه دحمرثا بفتح دال وسكون حاي مهمله وفتح ميم وسكون راي مهمله وفتح ثاي مثلثه والف مقصوره لغت حميري
است ودحمرثيا ودحمريا نيز تصحيح نموده وتعريف آن حادره است يعني دوائيكه موجب استمراي طعام است وبمعني دواي
منحدركنندهٔ فضول بادرا روايين اولي است وبعضي گفته كه آن فرودآورندهٔ حيض وپراكندهٔ رياح است ودربعضي حواشي
قانون بنظر رسيده كه بمعني بادمهرج است وصابي ابوالعباس وسامري اين معجون راباسم معجون اختلاف ذكركرده
اند وباوجود آنكه لفظ دحمرثا لفظ حميري است اين معجون رامنسوب نموده اند بجالينوس وبودن دحمرثا حميري نفي
بودن اين معني ازتراكيب جالينوس نميكند زيرا كه ممكن است كه مترجم اين معجون يكي ازاطباي حميريا شد كه اسم
يوناني آن رابلغت حميري نقل نموده چنانكه بوشعثا كه لغت سرياني است ومركب آن افلن رومي است كه اطباي سريان
افلونيارا چون ازكتب جالينوس ترجمه بسرياني نموده اند آن رامسمي باسم سرياني نموده اند وبالجمله دحمرثا معجون
قوي التجفيف است ومنع اسهال مفرط ميكند باآنكه ادرارفضول وبول وحيض ميكند ونافع است ازبراي تحليل رياح غليظهٔ
متولده دراحشاوازبراي قولنج واوجاع مقعده وازبراي سدهاي كبد وطحال وبوودت رحم واوجاع آن وازبراي سعال
رطب وتپ ربع وتپهائي كه ازمواد باردهٔ باشند مانند مواظبه وازبراي ضيق النفس وانقطاع نفس وصوت وازبراي يرقان سدي
واسترخاي اعضا خصوص استرخاي معده وامعاواين معجون گرم است دردرجهٔ ثانيه وخشك است دردرجهٔ ثالثه ومضر
است بصفرا ودين وبعضي گفته اند كه صداع مي آورد ومصلح آن سكنجبين است وشربتي ازان يك مثقال وقوتش تايكسال
باقي ميماند * صنعت آن به نسخهٔ شيخ الرئيس درقرابادين قانون بزرحرمل يكمن ونيم لبان ذكردهٔ درم ريوند چيني
زراوند طويل ازهريك بيست درم زرنباد درونج عقربي ازهريك چهاردرم مصطكي رومي حب بلسان زعفران اكليل الملك
سنبل الطيب ازهريك ده درم افيون زنجبيل قسط تلخ سليخهٔ سياه ازهريك سه استارمعدكوفي ده استارفلفل ده درم صبر
سقوطري چهارده درم قرنفل ششدرم خربق سفيد غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع شونيزازهريك شش استارادويه راكوفته
بيخته بعسل مصفي سه وزن ادويه سرشته درگرده سيزياظرف چيني كرده نگاهدارند ودروقت حاجت استعمال نمايند ودرنسخهٔ
هرافيون وزن زنجبيل وقسط وسليخه ازهريك دوازده درم است وفلفل داخل نيست پس وزن اين سه دوا بدين نسخه ازنسخهٔ
شيخ كمتراست زيراكه سيرچهارمثقال ونيم است وسه استاربوزن مثقال سيزده مثقال ونيم وبوزن درهم نوزده درم وكسري
باشد ووزن قسط ده استاراست ودرنسخهٔ ديگرازهريك ازان چهاردواكه اوزان آنها هريك سه استاراست دوازده درم است ودرنسخهٔ
صاحب ذخيره كه دراسترخاي لسان ذكركرده وزن صبربيست وچهاردرم است وباقي موافق نسخهٔ شيخ الرئيس است * دحمرثابه
نسخهٔ شيخ داؤد * صنعت آن بزرحرمل پنجاه درم زراوند طويل زراوند مدحرج ريوند چيني ازهريك بيست درم مصطكي
رومي سنبل الطيب حب بلسان زعفران اكليل الملك ازهريك ده درم افيون زنجبيل قسط تلخ سليخهٔ سياه قرنفل خربق سفيد
ورق گل سرخ شونيزسعد كوفي ازهريك ششدرم زرنباد درونج چيني عقربي ازهريك چهاردرم ودرنسخهٔ ديگربااين ادويه
صبرسقوطري چهارده درم داخل است ودرنسخهٔ ديگربيست درم است وكوبا درنسخهٔ اصل ده درم باشد بعسل مصفي سه

وزن ادویه بدستور معجون سازند * د حمرثا به نسخهٔ تولس ویحیی بن عیسی * صنعت آن زرنباد درونج عقربی افیون چند بیدمشک
فلفل دارفلفل سلیخه هوم المجوس بزرالبنج سفید قسط شیرین سنبل الطیب جاوشیر میعهٔ سائله زعفران ازهریك ششمثقال حلبه سه
مثقال مروارید ناسفته دومثقال بارزد مرمکي صافی ازهریکدرازده مثقال مجموع را کوفته بیخته با عسل مصفی بدستور معجون سازند
وبعد از ششماه استعمال نمایند شربتي دودرم وقوت این معجون تاسه سال باقي میماند * د حمرثا بادها بشکند وسدهٔ جگر وطحال
هرقهٔ بلغمي وضیق النفس ویرقان که ازسده باشد وقولنج رانافع بودوادرار حیض نماید وفوائد بسیار دارد * صنعت آن تخم هزار اسپند
یکمن ونیم کند رذکرده درم زراوند طویل ومد وروبند چیني ازهریک بیست درم زرنباد درونج رومي ازهریك چهاردرم مصطکي
حب بلسان زعفران اکلیل الملك سنبل الطیب افیون خالص زنجبیل قسط تلخ سلیخه فراهیون ازهریك ده درم سعد ده میرطبي
صبر سقوطري چهارده درم قرنفل ششدرم خربق سفید کل سرخ شونیز ازهریك شش میرطبي فلفل ده درم ودرنسخهٔ دیگر فلفل
بیست درم است ادویه کوفته بیخته بامه چندان عسل کف کرفته بسرشند شربتی ازیکدرم تادودرم * د حمرثا به نسخهٔ شفائي بادها
بشکند وقولنج رانافع باشد * صنعت آن هزار اسپند حلبه ازهریك سي درم درونج عقربي فلفل سیاه دارفلفل ها قرقرحا اسارون
سلیخه مودا قسط تلخ افیون زنجبیل زعفران ازهریك دودرم کوفته بیخته بعسل سه وزن ادویه بسرشند شربتی دودرم * ونیز از انجمله
درع الصحة است بنسخهٔ حکیم محمد تقي که درمیزان الطبائع ذکر کرده وکفته که حضرت علامي قدوة الحکما میرمحمد باقر داماد
این معجون را تالیف کرده ونسخهٔ آنرا بایك وزنه معجون ساخته برسم هدیه پیش قطب شاه والي حیدرآباد فرستاده بودند و
کفته که من این نسخه را ازخط معزی الیه نقل نمودم * میفرمایند که حضرت میرعلیه الرحمة این معجون رادربرابر تریاق اکبر
تالیف نموده اند این را اکبر ازان شمرده اند * صنعت آن مخلصه اصطبها ناتی اقراص اسقیل ازهریك بیست وهشت مثقال
اقراص اندروخورون فلفل سیاه دارچیني ازهریك بیست وچهار مثقال زعفران مي مثقال آملهٔ منقی پوست هلیلهٔ کابلي
ابریشم مقرض عود قماری خام مصطکي رومي روغن بلسان روغن نارجیل ازهریك بیست مثقال افیون مصري پنجاه وهشت
مثقال فلفل سفید درونج عقربي ازهریک دوازده مثقال زرنباد شیرین چهارده مثقال تخم شلغم بري پوست اترج خصیة الثعلب
مصري ریوند چیني عاریقون هش سفید انشی زنجبیل چیني بهمن سفید دانهٔ هیل بواورق کل سرخ ازهریك دوازدهٔ مثقال
تخم بادرنجبویه شش مثقال لسان الثور کیلاني ازهریك هزده مثقال کل کاوزبان کیلاني شش مثقال اشنه سفید خوشبو تخم
فرنجمشك عود ترکي لسان العصافیر شیرین قاقلهٔ کبار قرنفل ازهریك ده مثقال جدوار خطائي مجرب چهارده مثقال جوزبوا
بسباسه بهمن سرخ فراهیون ازهریك ده مثقال مرمکي صافي دوازده مثقال حب الغار سلیخهٔ هیاه قرفة الطیب نعناع خشک
خولنجان کند رذکر ازهریك ده مثقال سعد کوفي سنبل الطیب ازهریک دوازده مثقال انیسون ده مثقال نانخواه رازیانه اسارون
اسطوخودوس ایرسا اصل سوسن سفید آزاد شیطرج هندي کرویافا شرافاشرستین ارمال عاقرقرحا قسط تلخ قصب الذریره زرنب
جنطیانا رومي شقاقل مصري فقاح اذخر کبابهٔ چیني سادج هندي پوست بیرون پسته مشکطرامشیع نارمشک بزرالبنج سفید
درشیرشتر پرورده طباشیر سفید زرشك منقی فطراسالیون ازهریک شش مثقال کثیرا صمغ عربي ازهریک ده مثقال میعهٔ سائله
بیست وچهار مثقال رب السوس دوازده مثقال کافیطوس کاذریوس صندل سرخ صندل سفید مرواریدناسفته بعد محرق
کهربا مشک طین ارمني طین مختوم قفر الیهود مقل ازرق ازهریك شش مثقال مومیائي دارابجردي لک مغسول ازهریک هفت
مثقال مغاث بغدادي افتیمون اقریطي سیمالیوس لاجورد مغسول سکبینج قنه ورق نقره ازهریك پنج مثقال تخم کرفس حب بلسان

پوست عود بلسان زراوند مدحرج زراوند طویل حماما حرف بابلي صعتر بري حلتیت طیب کشنیز خشک فرفیون دوتوازهریک
چهار مثقال عصارهٔ لحیة التیس ده مثقال اشق یاقوت سرخ زمرد عقیق یماني ازهریك سه درم زبرجد اعلی دومثقال فادزهر
حیواني اصطهبانا تی عنبر اشهب مشك ترکي خالص ازهریك هفت مثقال ورق طلا چهار مثقال نبات سفید سه چهار یکمن
تبریز عرق جدوار خطائي عرق مخلصه اصطهبانا تی عرق زرنباد شیرین ازهریك بمقدارحاجت عرق بهارعرق قنه عرق دارچیني
عرق قرنفل ازهریك هفتاد وپنج مثقال گلاب مکرر عرق بید مشك اصفهاني ازهریك یکصد درم عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه
روغن بادام شیرین روغن بادام تلخ بمقدارحاجت صموغ را جمیعا الامصطکي درعرق مخلصه وعرق جدوار وعرق زرنباد
بخیسانند واندك عسلي دران داخل کرده یکشبانروز بکذارند وعنبررا علیحده درعسل بکذارند وهمچنین مومیائي را جدا
درعسل بکذارند میفرمایند که بهتر آن است که عنبر ومومیائي رادریکي ازروغنهائي این مرکب درقدرمضاعف بکذارند
وادویه راکوفته وبیخته بروغن بلسان ومیعهٔ سائله وروغن نارجیل وروغن بادام شیرین وتلخ چرب نمایند ومشك راجدا بکوبند
وهمچنین زعفران وجدوار را علیحده علیحده بکوبند وبعد ازان فادزهررا بگلاب صلایه نمایند وافیون رادرعرق
قرنفل وعرق دارچیني وعرق فتنه بخیسانند وچون عسل بقوام آمده باشد ازآتش فرود آورده اولا صموغ رادران
حل کنند پس جواهررا که خوب صلایه کرده باشند بعد ازان ابریشم مقرض پس عنبر ومومیائي کداخته را وفادزهر
وجدوار وافیون وزعفران باین ترتیب که مذکورشد بعد ازان ادویه چرب نموده بعد ازان مشك آنکه ورق طلاورق نقرهٔ
محلول بعد ازان جهد ومبالغه نمایند که اجزاخوب مخلوط شوند یعنی که بزنند تاخوب مخلوط شوند پس درظرف چیني کرده بکذارند
وبعد ازشش ماه استعمال نمایند شربتی ازین معجون ازیکدانك تایك مثقال وتادومثقال نیز مجوزاست واین ترکیب یکصد و
بیست وچهارجزواست سوای نبات وگلاب وعرقها وعسل ووزن اجزایکهزارودویست وبیست وهفت مثقال صاحب میزان
الطبائع گفته که مزاج این مرکب درحرارت وبرودت معتدل مائل بحرارت است وخشك درازل درجهٔ ثالثه * فصل درذکر
دواهائیکه اصل وعمود درانها افیون است وازانجمله دواهای مسبت است * دوای مسبت که آن را بفارسي بیهوشي دارو
گویند * صنعت آن افیون ده درم تخم خشخاش سیاه بیست درم تخم کاهو چهل درم بیخ لفاح پنجاه درم مجموع رادرشش رطل
آب بیزند تا بدو رطل رسد پس صافي نموده درصافي آن نیم رطل کندم پاک کرده بیزند بآتش ملایم تاتمام آب راجذب کند
پس درسایه خشك نمایند وکوفته بیخته یک مثقال آن موجب سبات میشود * دوای مسبت دیکر افیون بیخ سوسن برابرکوفته
بیخته درطعام کسیکه خواهند بیهوش شود بیامیزند تابخورد بیهوش کردد وگفته اند که مجرب است ونسخ بیهوشي دارو هادر
همین باب ذکر یافت ونیز ازانجمله است دوای نافع ازبرای وجع اذن که وصف کرده آن راغالینس حکیم * صنعت آن مرکب
صافي صبر مقطوعي ازهریک چهار مثقال کندر سه مثقال ودرنسخهٔ دیکر یك مثقال است افیون زعفران ازهریك سه مثقال
مغز بادام تلخ سي عدد بارزد دومثقال اجزارا سحق نموده بسرکهٔ انکوري بسرشند بعد ریکه بکردد مثل عسل مطبوردرشیشه
نکاهدارند ودروقت حاجت سه قطرهٔ آن را درکوش بچکانند * وبه نسخهٔ دیکر نافع ازبرای جمیع اوجاع وقروح اذن * صنعت آن
مرکب صافي یك مثقال کندر سه مثقال زعفران چهار مثقال افیون دومثقال مغز بادام تلخ مقشر بیست عدد همه راکوفته
بسرکه هرشند اقراص سازند ودرسایه خشك نمایند ودروقت حاجت اکربوده باشد دردکوش یک قرص آن رابروغن کل سرخ
حل کرده سه قطرهٔ آن رادرکوش چکانند واکربوده باشد ثقل درسامعه بسرکهٔ انکوري کهنه سوده درکوش چکانند * دوای دیکر

نافع ازبرای دردهای کهنهٔ گوش وازبرای ورام اذن وازبرای مدهٔ وقیح که ازگوش آید * صنعت آن ترمس شامي مقشر ازجمیع
قشور شب یماني فلفل سفید نطرون زعفران افیون پوست انار مرمکي صافي کندر سنبل الطیب ازهریک دو درم جند بیدستر
یک رم کوفته بیخته بسرکهٔ انکوري وعسل بسرشند ودرنسخهٔ دیکر وزن عسل ششد رم است دوسه قطره ازان درگوش چکانند
* دوای بروطالس که همین منافع دارد * صنعت آن زعفران مرمکي صافي سنبل الطیب ازهریک نیم مثقال نحاس محرق نصف
وثلث مثقالی افیون نیم مثقال جند بیدستر ثلث مثقالی شب یماني شب مداد ازهریک یک مثقال کوفته بیخته پس اگر درگوش
درد باشد این دوا را بروغن کل سرخ سرشته سه چهار قطره درگوش چکانند واگر درگوش صدید باشد این دوا را بمطبوخ
مثلث استعمال نمایند واگر درگوش کرم باشد باید مخلوط کرد باجزای این دوا خربق اسود دومثقال ودرآب برگ شفتالو
مخلوط کرده سه قطره درگوش چکانند * وایضا ازان جمله دهن نافع ازبرای دردگوش که ازکرمي بود * صنعت آن روغن بادام
شیرین پنجدرم سرکهٔ کهنه سه درم افیون یکدانک سرکه وروغن را درهم بجوشانند تاسرکه برود وروغن بماند پس افیون
رادران حل کرده دوقطرهٔ آنرا درگوش بچکانند * ونیزازان جمله نسخ را مهرانات است * را مهران کبیراین معجون ازتراکیب
اطبای هند است ودربعضی نسخ قانون زمهران وزا مهران هردوبزای معجمه دراول ودراکثر نسخ را مهران برای مهمله ودر
بعضی نسخ را مهرام برای مهمله ومیم درآخر بدل نون دیده شده مانند قرابادین معصومي یحتمل که این صحیح باشد اصل
آن رام مهارام بوده که را مهرام شده نافع است ازبرای سوء مزاج بارد وازبرای ضعف معده وزیاده میکند باه را ومفید است
ازبرای وسواس وسودا وصالح است ازبرای حرکات بدن وحفظ جنین وکلیه ومثانه کند وتفتیت حصاة کلیه ومثانه نماید * صنعت آن
به نسخهٔ شیخ رئیس که درقرابادین قانون آورده وج ترکي قسط تلخ زراوند مدحرج زراوند طویل ازهریک سه استار وهر
استاری چهارمثقال وگفته شد که چهارمثقال ونیم است دارفلفل زنجبیل ازهریک پنج استار تخم کرفس نانخواه کرویا رازیانه
تخم رطبه تخم خرفه مقشر جرجیر تودري کلکون اذان الفارزیرهٔ کرماني مدبرتخم شبت ازهریک شش استار
قرنفل اشنه قصب الذریره عود بلسان ازهریک سه استار سلیخه بسباسه قاقله قرفة الطیب اکلیل الملک شیخ زرنب حب بلسان
ازهریک چهارا استار پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله شیرآملهٔ منقی ازهریک هشت استار لغاج خشک خربق سفید مجزب مورد
مرماحوز بزرالبنج بري بزرالبنج بستاني شیطرج هندي زرشک منقی حسک بستاني موردا سفرم حب اترج مقشر زعرور سبز
آس هندي بهمن سرخ بهمن سفید لسان العصافیر ازهریک چهارده مثقال ودرنسخهٔ دیکر بیست وچهارمثقال است جوزبوا
مي عدد اصول قنابری تخم فنجنکشت ازهریک سه استار تخم خزرحما ما ازهریک شش درم افیون فرفیون جند بیدستر
ازهریک سه درم هلیلهٔ سیاه چهاردرم سا ذج هندي حلبه مود وقوفطرا سالیون ریوند چیني ازهریک شش درم
مجموع را کوفته بیخته فانیذ سنجري سفید بوزن مجموع ادویه کوبیده دوروغن کاوبوزن مجموع ادویه وفانیذ و
عسل مصفی بوزن همه ادویه معجون سازند باین دستورکه فانیذ را کوبیده درسه رطل آب حل کرده بجوشانند تاکداخته
شود وغلیظ کرد دوبقوام عسل آید پس داخل کنند دران عسل مصفی را وچند جوش دیکر داده وکف آن را بکیرند
پس ادویه کوبیده بیخته بروغن کاوداغ کرده چرب نموده بعسل وفانیذ بقوام آورده که درپاتیل بزرکي باشد ادویه
کوبیده رابران بپاشند وبه تیرحلوائي برهم زنند تامستوي کردد پس درسبوچهٔ سبزلعاب دارکه مدتي دران عسل باشد
ازعسل خالي کرده آن معجون رادران کرده شش ماه بکذارند پس استعمال نمایند شربتي مانند مازوي دراول ماه ووسط

وآخر آن مه روز بآب کرم یا با بعض نبیذ ها وافضل انبذه ازبرای این امر نبیذ زبیب وعسل است واین نسخه شصت وچهار جزواست وزن آن مشت صد ودة درم وچهار دانك است ومزاجش کرم دریك درجه ونیم رخشك است دریك درجه وربع درجه * را مهران به نسخهٔ دویم شیخ رئیس که درقرابادین قانون آورده * صنعت آن وج ترکي قسط تلخ زراوند طویل زراوند مدحرج ازهریك مه استار دارفلفل زنجبیل ازهریك پنج استار رود رنسخهٔ دیکر ازهریك دو استاراست تخم کرفس نانخواه کرویا رازیانه تخم اسپست تخم خرفه مقشر تخم جرجیر تخم مرزنجوش تودري سفید تودري سرخ اذان الفارزیرهٔ کرماني تخم شبت ازهریك شش استار قرنفل اشنه قصب الذریره عود بلسان ازهریك سه استار سلیخهٔ سیاه قاقله اکلیل الملك شیح زرنب حب بلسان بسباسه قرنفة الطیب ازهریك چهار استار پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریك هشت استار لفاح خشك مورد خشك خربق سفید مرماحوز بزرالبنج بري بزرالبنج بستاني حسك شیطرج هندي زرشك منقی حب اترج مقشر زعرور مبزآس هندي بهمن سرخ بهمن سفید لسان العصافیر شیرین ازهریك بیست وچهار مثقال جوزبوا مي عدد بیخ نی بري تخم فنجنکشت ازهریك سه استار تخم جزرحماما ازهریك شش درم افیون فرفیون جندبیدستر ازهریك سه درم هلیلهٔ سیاه چهاردرم ماذج هندي حلبه نطرا سالیون درقوریون چیني ازهریك شش درم ادویه رابعد ازانکه کوبیده وبیخته باشند هریك راعلیحده وزن نموده فانیذ سفید بوزن مجموع ادویه درروغن کاوتازه بقدرحاجت روغن راکرم کرده ادویه را بآن سرشته فانیذ راحل کرده بقوام آورند وعسل مصفی داخل کرده دوجوش دیکر بدهند پس ادویهٔ چرب نموده را بان بسرشند ودرظرف چیني نکاهدارند شربتی دودرم بجهت اقویا وازبرای ضعیف مزاجان کمتر ازین ودرنسخهٔ دیکر بجای زعرور زعفران وبجای بیخ نی بري بیخ قنابري است واین نسخه صحیح است ودربعضی بجای تخم فنجنکشت فرنجمشك است * را مهران صغیر قریب است درمنافع برا مهران کبیر * صنعت آن نیز به نسخهٔ شیخ الرئیس وج ترکي زراوند مدحرج قسط تلخ زراوند طویل ازهریك سه استار حب الرشاد تخم حرمل ازهریك دو استار فلفل دارفلفل زنجبیل ازهریك پنج استار تخم کرفس کرویا معلم کوفي تخم شلغم تخم اسپست تخم پیاز تخم جرجیر زعرور جرجیر تودري سفید تودري سرخ تخم کندنا بزرکتان بزرحند قوقا رازیانه نانخواه حب اترج مقشر تخم خرفه مقشر پودنه نارکیوا حلبه تخم مرزنجوش زیرهٔ کرماني تخم شبت تخم جزرازهریك ده درم قرنفل خیربوا اشنه ماذج هندي قاقلهٔ کبار قرنفة الطیب رامن جوزبوا قصب الذریره زرنب اکلیل الملك مرماحوز حب بلسان ازهریك بیست وچهاردرم غنچهٔ کل سرخ منزوع الاقماع خشك کرده پنجدرم هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلي پوست بلیلهٔ آملهٔ منقی ازهریك سه استار بزرالبنج سفید افیون فرفیون ازهریك سه درم جندبیدستر یك استار شیطرج هندي حسك زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید ریوند چیني درونج عقربي خولنجان میعهٔ سائله ازهریك سه استار فانیذ سفید بوزن مجموع ادویه را علیحده علیحده کوبیده وبیخته وزن نموده مخلوط کرده بروغن کاوتازه چرب نموده بعسل مصفی دووزن ادویه بسرشند شربتی یك مثقال بآب کرم واین نسخه شصت ونه جزواست هوای فانیذ وروغن کاوعسل ومزاجش کرم است درآخردرجهٔ دوم وخشك است دراول سوم * را مهران به نسخهٔ میداسمعیل که درذخیرهٔ درمرض نقرس ذکرکرده نافع است ازبرای استرخای اعصاب واوجاع مفاصل ونقرس * صنعت آن هلیلهٔ کابلي پوست بلیله آملهٔ منقی تودري سرخ تودري زرد بهمن سرخ بهمن سفید تخم کرفس رازیانه افسنتین رومي یا عصارهٔ آن وج ترکي قسط تلخ مرزنجوش زراوند مدج تخم خشخاش تخم شبت قاقلهٔ صغار اکلیل الملك کل سرخ بزرالبنج سفید خولنجان اجزا متساوي

کوبیده و بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی دو درم * از انجمله نیز سفوف مسکن وجع است مستعمل در قروح کلیه * صنعت آن
افیون کا زروني نیم دانك بزرالبنج سفید یکدانك مغز تخم خیارین دو درم تخم کاهو مقشر یکدرم تخم خرفه مقشر دو درم
جمله در بعضي امزجه یك شربت است و در بعضی دو شربت تا چهار شربت است * سفوفیکه خون را از کلیه و مثانه و مقعده
و هرجا که باشد باز دارد * صنعت آن کهربای شمعي کل ارمني اقاقیا کتیرا را جزا متساوي افیون ربع جزوی کوفته
بیخته شربتی یك درم با آب سماق * ایضا از انجمله شموم است * شموم مفید از برای صداع احتراقي وقتیکه با سهرمفرط
باشد * صنعت آن افیون زعفران از هریك یکدانك در روغن تخم کاهو و عرق بید مشك و عرق نیلوفر از هریك یك اوقیه حل
کرده در شیشهٔ سرکشاده ی کرده دایم ببویند * شموم دیگر تفتیح سدهٔ خیاشیم نماید وصداع را نافع است * صنعت آن افیون
زعفران حجر المقناطیس هرسه مساوي برسنك سماق با آب سوده بپارچه آلوده بریا فوخ گذارند و اگر بپارچهٔ کاغذي مدور
چیده بسوزن سوراخها نموده بریك روی آن بیالایند و بر صدغین بچسپانند نیز سودمند است * و نیز از انجمله شیافاتی است
که اصل وعمود در انها افیون است * شیاف افیوني چون بر پلك های چشم طلا نمایند درد ساکن سازد و مریض را خواب ببرد و
درین عمل عجیب الفعل است * صنعت آن افیون خالص شاد نج عدسي مغسول از هریك یکمثقال صمغ عربي کثیرا از هریک
ثلث مثقالی کوفته بیخته با آب باران سرشته شیافهای اندك طولاني بزرك سازند و در سایه خشك نمایند و عند الحاجت با آب
گشنیز تازه با سفیدهٔ تخم مرغ سائیده بر پلکهای چشم طلا نمایند * شیاف افیون دیگر نافع از برای زحیر دردناك * صنعت آن
کند رد کر زعفران حضض مکي صمغ عربي از هریك جزوی افیون ربع جزوی شیاف ساخته استعمال نمایند * شیاف دیگر اقوی
ازان * صنعت آن زعفران جند بیدستر سکبینج افیون اجزا متساوي بدستور شیاف سازند * شیاف دیگر منقول از مجربات
حکیم عماد الدین محمود بخط معزي الیه نافع از برای زحیر و آمدن خون بسیار که سببش برودت امعا باشد ونافع است از برای مدهٔ
وصدیدی * صنعت آن کند رذکر مرمکي صافي از هریک جزوی افیون زعفران از هریك نیم جزو همه را نرم کوبیده شیاف سازند
که در طرف آن خیط ابریشمي باشد پس بوداردا این شیاف را صاحب زحیر که حاضر النفع است و چون در ساکن شود زود
برآورد والا ضرر دیگر خواهد رسانید * شیاف دیگر نافع از برای قولنج ریحي * صنعت آن جند بیدستر زعفران مرمکي صافي
از هریک دو جزو افیون یك جزو بدستور مقرر شیاف ساخته استعمال نمایند * شیافیکه جراحتی که از کندن سنك بر مجرای
بول بهم رسیده باشد چون بچکانند در مجرای بول بعد از فصد جراحت را بر و یانند و ملتحم سازد * صنعت آن سفید آب قلعي
شسته کل مختوم کندر دم الاخوین اجزا متساوی افیون عشر جزوی شیاف سازند و در وقت حاجت با آب لسان الحمل یا کلاب
مالیده بمجرای قضیب بچکانند و انواع شیاف ابیض افیوني کافوري وغیر آن نافع از برای امراض عین در اسفیداج مذکور
شد * وایضا از ان قبیل است ضمادا تیکه اصل وعمود درانها افیون است * ضماد نافع از برای شقیقه * صنعت آن دم الاخوین
صمغ عربي زعفران افیون کوفته به سفیدهٔ تخم مرغ سرشته بر پارهٔ کاغذی مالیده بر شقیقهٔ بچسپانند بدانکه کاه استعمال کرده
میشود در اصمده و اطلیه اقسام صداع بسبب شدت وجع افیون را از برای تسکین وجع بتخدیر آن ولیکن بسبب شدت تبرید و
تخدیر افیون باید که استعمال کرده شود با مصلح آن مثل جند بیدستر و زعفران وجدوار و مشک و امثال اینها از مصلحات افیون
که ذکر کرده شده بجهت آنکه اگر بدون مصلح استعمال کرده شود بسا باشد که احداث بلاهای عظیم مثل ظلمت بصر و سکته کند و
گاه باشد که هلاک گرداند علیل را پس چون مصلح آن مثل جند بیدستر و زعفران وجدوار و مشک داخل کرده شود میکردد ضرر

آن کم بالخاصیت و بحرارتی که اینها را میباشد ولیکن در اقسام صداع حار زعفران بهتر است بجهت آنکه زعفران اگرچه حار است اما حرارتش از جدوار و جندبیدستر و مشك کمتر است که این هرسه بسبب حرارت مفرط ممکن است که ضرر بصاحب صداع حار رسانند ونیز زعفران مقوي جوهر روح است و جوهر اعضا بقوت قابضه پس حفظ روح و جوهر دماغ و اعصاب و سائر اجزای مرمیکند و می باشد مانع اثر افیون در انها ونیز آن اعضا و ارواح قبول اثر افیون کمتر میکنند با آنکه نیست آنرا حرارت مفرط و نیز بالخاصیة فاد زهر مانع ضرر افیون است ونیز زعفران منوم است و نوم نیکوترین تدابیر است از برای جمیع ارجاع بجهت آنکه نائم احساس وجع نمی کند پس میکردد طبیعت قوي بر دفع آن زیرا که در حال احساس وجع مواد تمام متوجه آن عضو میکردد و موجب زیادتي وجع است وعدم قدرت طبیعت بر دفع آن * ضماد نافع از برای صداع حار منقول از محمد بن زکریا رازي * صنعت آن تخم کاهو شیاف مامیثا صندل سرخ صندل سفید فوفل افیون زعفران بکلاب وسرکه سرشته پارچهٔ کتاني را بآن تر کرده بر سر نهند وچون کرم شود اعاده نمایند * ضماد دیکر منقول از طبری از برای صداع حار حادث از احتراق شمس * صنعت آن تخم کاهو صندل سرخ صندل سفید کل سرخ کل بنفشه از هریك سه درم کل نیلوفر چهار درم شیاف مامیثا دو درم پوست بیخ لفاح یکدرم ونیم زعفران یك درم افیون نیمدرم کوفته بیخته بآب کاهو تازه وآب کشنیز تازه وآب عنب الثعلب وسرکهٔ انکوري سرشته بر صدغین ضماد نمایند و در نسخهٔ شفائي درین ضماد وزن افیون دو درم و وزن بیخ لفاح یك مثقال است و در نسخهٔ دیکر این ضماد بجای تخم کاهو کل بنفشه پنجدرم است و در نسخهٔ دیکر بجای کل بنفشه کاوزبان پنجدرم است * صنعت این ضماد به نسخهٔ محمود بن الیاس صندل سرخ صندل سفید کل نیلوفر کل سرخ تخم کاهو از هریك سه درم افیون بزرالبنج بیخ لفاح از هریک یکدرم زعفران نیمدرم شیاف مامیثا دو درم کوفته بیخته بآب کاهو تازه سرشته بر پیشاني طلا نمایند * صنعت این ضماد بنسخهٔ دیکر مستعمل در صداع صفراوي دموي بعد از تنقیه هرکاه وجع باقي باشد از برای تعدیل مزاج وتسکین وجع صندل سفید صندل سرخ بکلاب سوده کل سرخ بابونه شیاف مامیثا فوفل تخم خرفه از هریک یك جزو افیون نیم جزو زعفران ربع جزوی کوفته بیخته بکلاب واندکی سرکهٔ انکوري سرشته بر مقدم سر ضماد نمایند ولیکن باید پرحذر باشند از استعمال مخدرات تا کار باضطراب نکشد استعمال ننمایند وچون استعمال نمایند بامصلحات آن مثل زعفران وبابونه استعمال نمایند چنانچه در صدر ذکر یافت * ونیز از انجمله طلاهائی است که اصل وعمود در انها افیون است * طلای افیون مسکن صداع ووجع شقیقه که به نهایت شدت داشته باشد وشخص را بی طاقت کرده باشد * صنعت آن صندل سرخ صندل سفید تخم کاهو کل نیلوفر از هریك سه درم شیاف مامیثا دو درم افیون پوست بیخ لفاح از هریک یک مثقال کوفته بیخته بکلاب وآب عنب الثعلب تازه وآب کشنیز تازه سرشته بر پیشاني وشقیقه طلا نمایند * طلای دیکر از برای صداع بارد وشقیقهٔ بارده این طلا مسکن جمیع ارجاع بارده است * صنعت آن مشك ترکي یکدرم صبر سقوطري فرفیون جندبیدستر صمغ عربي عود هندي زعفران از یك دو درم افیون یکدرم ونیم با آب کرفس طلا نمایند * طلای جید برای شقیقه * صنعت آن زعفران صمغ عربي افیون سوده به سفیدهٔ تخم مرغ سرشته بر دو پارهٔ کاغذ که بر آنها از سوزن سوراخ بسیار کرده باشند مالیده بر دو صدغ بچسپانند * طلای لاذقیه * بجهت شقیقه از خضرت علامي والد ماجد آن مرحوم قدس سره * صنعت آن برک مورد مرمکي صبر سقوطري حضض مکي حضض هندي صمغ عربي نشاسته انزروت سفید مسك المسك کثیرا فوفل قشار کند رکلنار فارسي اقاقیا دم الاخوین شیاف مامیثا از هریك یك جزو افیون دو جزو زعفران نیم جزو کوفته بیخته بآب برک مورد سرشته اقراص سازند و در وقت

حاجت یک قرص را بسفیدهٔ تخم مرغ سوده بر پارچهٔ کاغذي بشکل دیناری چیده بسوزن سوراخ بسیاری دران کرده ودرا
رابران طلا کرده برشریان صداع بچسپانند * طلای دیگر ازبرای شقیقهٔ حار وصداع حار * صنعت آن بزر البنج سفید تخم کاهو شیاف
مامیثا برگ گل سرخ صندلین فوفل پوست بیخ لفاح افیون کوفته بیخته بکلاب وسرکه سرشته برشقیقه طلا کنند وبربالای آن
خرقهٔ کتانی که بکلاب وسرکه تر کرده باشند گذارند واعادهٔ کنند چون گرم شود بچکانند این دوارا دربیني وگوش باروغن
گل سرخ واندکی سرکهٔ انکوري پس اگر بوده باشد وجع شدید اضافهٔ ادویه مزبوره نمایند انزروت وبچسپانند برصدغین
وبچسپانند بربالای آن قطعهٔ سوب رقیق وبگذارند تا خشک شود منع نبض شریان کند واین را لازوق نامند * طلای دیگر
که جهت صداع حار نافع است منقول ازقرابادین شفائي * صنعت آن صندل سفید صندل سرخ تخم کاهو از هریک سه درم
گل نیلوفر گل سرخ از هریك چهار درم زعفران یك درم افیون شیاف مامیثا ازهریک دو درم بیخ لفاح یک مثقال باآب برگ
کاهو تازه سائیده برپیشاني وصدغین طلا کنند * طلائیکه چون برپیشاني بمالند رفع صداع نماید * صنعت آن افیون
زعفران قرنفل صمغ عربي اجزا مساوي درآب برگ لیمو گاغذي باآب لیمو سائیده برپیشاني بمالند مجرب است * طلای دیگر ازبرای
شقیقه وصداع که درد رادر ساعت ساکن کند * صنعت آن بیخ لفاح کندر زعفران صبر سقوطري از هریك یکدرم بزر البنج دو درم
گل ارمني یکدرم ونیم صمغ عربي انزروت سفید مرمکي صافي از هریك نیم درم افیون دانکی کافور قیصوري حب کوفته بیخته
باآب سرشته برشقیقه وپیشاني ومحل درد طلا نمایند * طلای دیگر ازبرای تسکین وجع صداع صفراوي مستعمل بعد از
تنقیه * صنعت آن تخم کاهو بزر البنج افیون زعفران کافور قیصوري سوده باآب کشنیز تازه سرشته برسر طلا نمایند
* طلای نجیبي این طلا را نجیب الدین سمرقندي درقرابادین خود ذکر کرده وگفته که نافع است ازبرای صداع دموي
هرگاه بوده باشد باآن ضربان بحیثیتی که برداشت آن را نداشته باشد چون استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال
* صنعت آن صندلین فوفل گل ارمني شیاف مامیثا ازهریك ده درم پوست بیخ لفاح بزر البنج سفید افیون زعفران کافور قیصوري
ازهریك یکدرم صمغ را کوفته وبیخته بکلاب وقدري سرکه سرشته پارچهٔ کتانی را بآن آلوده کرده برسر بگذارند ودمبدم از دوای
مذکور بران بچکانند که خشک نشود * طلای دیگر نافع ازبرای صداع حار هرگاه بوده باشد وجع شدید بحیثیتی که علیل برداشت
آن نداشته باشد این طلا درد را در ساعت تسکین میدهد * صنعت آن انزروت سفید نیم جزو صندل دو جزو افیون سدس
یك جزو زعفران مثل افیون کوفته بیخته بعصارهٔ کاهو سرشته برصدغین طلا نمایند * طلای دیگر ازبرای تسکین صداع حار هرگاه
ازتدابیر دیگر تسکین نیابد * صنعت آن صندل سرخ صندل سفید از هریك یکدرم افیون زعفران ازهریك یکدانك کوفته بعصارهٔ
کشنیز تر وعصارهٔ کاهوی تر وعصارهٔ عنب الثعلب تر سرشته برمقدم سر طلا نمایند وکاهی اضافه کرده میشود درین طلا نیمدرم
بزر البنج سفید هرگاه احتیاج بر زیادتي تخدیر باشد ودر نسخهٔ دیگر وزن افیون نیم درم است وبزر البنج داخل نیست ودر نسخهٔ
دیگر وزن افیون دو دانك وبزر البنج نیم درم است وگفته که بکلاب وآب کاهوی تازه سرشته طلا نمایند * نسخهٔ دیگر این طلا
صندل سرخ صندل سفید از هریك پنجدرم انزروت سفید سه درم افیون یکدرم سوده باآب کشنیز تازه وآب کاهو تازه سرشته
طلا نمایند * طلای دیگر که درد سر حار را در ساعت تسکین دهد * صنعت آن افیون زعفران از هریك طسوجي پوست
خشخاش یکدرم افیون وزعفران را باآب برگ کاهوی تازه حل کرده پوست خشخاش کوفته بیخته باآن سرشته برمقدم سر طلا
نمایند * طلای دیگر منقول ازقرابادین شفائي نافع ازبرای صداع حار هرگاه بارطوبت باشد * صنعت آن افیون مرمکي

زعفران بزرالبنج اجزا متساوي كوفته بكلابه سرشته برصد غين طلا نمايند * طلاى ساهر بجهت صداع بارد * صنعت آن جندبيدستر افيون فلفل خردل كوفته بنميذ كهنه سرشته برسروصد غين طلا نمايند حكيم محمد باقر در مجربات خود اين طلا راذكر كرده وليكن قرنفل وزعفران داخل كرده * طلاى ديكر نافع ازبراى صداع بارد * صنعت آن مرمكي افيون زعفران افربيون صمغ عربي قسط تلخ صبر سقوطري جندبيدستر انزروت سفيد قشار كند ركوفته بيخته بانچه مناسب باشد ازلعابات سرشته برسر وصد غين طلا نمايند * طلاى ديكر كه همين منفعت دارد * صنعت آن مشك تركي صبر سقوطري جندبيدستر صمغ عربي افربيون عود هندي فاوانيا زعفران ازهريك دودانك افيون يكدانك ونيم كوفته بيخته بآب كرفس تازه يا آب مرزنجوش تر سرشته بردو پارهٔ كاغذ ماليده برهردو صدغ بچسپانند * طلاى مخدر افيوني مستعمل درصداع حادث ازقوت حس دماغ * صنعت آن تخم كاهو پوست خشخاش زعفران افيون بزرالبنج سفيد بوك قنب كوفته بيخته بآب بوك لفاح سرشته طلا نمايند ليكن مخدرات قويه بسا باشد كه مورث بلاهاى عظيمه كردند مانند ظلمت بصر وتغير حواس وگاه باشد كه موذي بهلاك شوند پس چون طبيب مضطر گردد باستعمال آنها بايد كه اندك استعمال نمايد وپرحذر باشد چون دريابد كه متغير شد احوال آن عليل ومتغير گردد حواس ازعدول كند ازان تدبير وتكبير آن نمايد بنطول آنكه برسر آن كه دران بابونه وزعفران وبوك غاروجدوار جوشانيده باشند * طلاى ديكر مستعمل درسهو حادث درحميات شيخ رئيس گفته كه ازچيزهائى كه تجربه كردم درين قسم سهر آن است كه فراگرفته شود افيون وسليخه وزعفران سائيده داخل نمايند درروغن گل سرخ وبمالند بربيني صاحب اين سهر * طلاى مخدر كه اسهال خون بازدارد * صنعت آن افيون بزرالبنج سفيد ازهريك جزوى جفت بلوط كلنار فارسي اقاقيا قشار كند رازهريك پنج جزو سوده باعصارهٔ خشخاش يا طبيخ آن سرشته برشكم طلا نمايند * طلاى مسكن وجع مستعمل درارام مثانه * صنعت آن افيون يكدانك ونيم درروغن بنفشه بادام يك مثقال حل كرده طلا نمايند * طلاى مخدر مسكن وجع صداع صفراوي هرگاه استعمال كرده شود بعد ازتنقيهٔ صفرا درساعت وجع رافرونشاند * صنعت آن پوست بيخ لفاح كندر زعفران صبر سقوطري ازهريك يكدرم بزرالبنج دودرم كل ارمني يكدرم ونيم صمغ عربي مرمكي صافي انزروت سفيد ازهريك نيمدرم افيون يك دانك كافور قيصوري يك حبه كوفته بيخته باآب سرشته برپيشاني طلا نمايند * طلاى مخدر نافع ازبراى صداع بمشاركت كليه ومثانه * صنعت آن مرمكي صافي افيون زعفران كافور قيصوري سوده بسركهٔ انكوري سرشته روغن يا همين داخل كرده برسر طلا نمايند * طلاى مجرب ازبراى سهر حادث ازاوجاع سر * صنعت آن افيون سليخه زعفران سوده بروغن گل سرخ سرشته دربيني طلا نمايند * طلاى منوم منقول ازمجربات حكيم محمد باقر موسوي بخط معزي اليه كه ازمجربات حكيم احمد نقل نموده * صنعت آن افيون بزرالبنج سفيد پوست بيخ لفاح زعفران تخم كاهو كوفته بآب طبيخ خشخاش سرشته برپيشاني وصد غين وبيني طلا نمايند * طلاى ديكر جهت نزول آب درهرعضو كه باشد * صنعت آن ريوند چيني يك جزو افيون ربع جزوى بآب حل كرده طلا نمايند * طلاى نافع جهت نزول ماء درگيس بيضه * صنعت آن سرنج كه بهندي سيند ورنامند افيون قسط تلخ كه بهندي كُت گويند اجزا متساوي كوفته بآب سرشته گرم نموده طلا نمايند واگرچند دانه فلفل سياه اضافه نمايند وبجاى آب خالص آب مطبوخ پرسيارشان ياآب مطبوخ رازيانه باشبت نمايند بهتراست * طلاى نزولي قلمي فرموده اند كه ازحضرت سيد سند ولي نعمي استاذى ميرمحمدهادي حكيم قدس سره امت نافع امت ازبراى ارام حارة كه درغير مغابن باشد * صنعت آن صندل سرخ صندل سفيد كل ارمني عصارهٔ ماميثا

رمباني بوش دربندي طين قيمولپا طين شاموش طين مغرمفيد اب قلعي شسته حضض مكي حضض هندي اقاقيا اجزامتساوي كوفته
وبيخته بآب سرشته اقراص سازند بشكل مهرهاى نردودرسايه خشك نمايند وبوقت حاجت يك قرص يا زيادة بمقدار حاجت
بآب كاسني تازه وآب برگ كشنيز تازه وآب بوك عنب الثعلب وآب بوك كاهوتازه وآب برگ خيارو آب خيارو سركهٔ انكوري و
گلاب مجموع يا هركدام كه حاضرباشد سائيده طلانمايند وازبراى تسكين وجع پوست كوكنار ولعاب بزرقطونا داخل نمايند و
اگروجع بسيار شديد باشد كه بآب كوكنار تسكين نيابد افيون بزرالبنج بيخ لغاح ازهريك عشرجزوى زعفران خمس جزوى بر
اجزاى قرص بيفزايند واگرورم حاردرجلد سرباشد عود الصليب نصف جزوى آرد ماش دوجزو براجزاى اصل قرص بيفزايند
واگرورم درتن بين باشد آرد باقلا آرد مشوق گل خطمي آرد جوبراجزاى قرص بيفزايند ودرآبهاكه قرص را مى سايند آب خيار
شنبروآب برگ حنا بيفزايند واگرورم درمعده باشد صندل سفيد عود هندي وردصيني سك المسك را مك گل سرخ براجزاى
اصل نسخه بيفزايند ودرآبهاى كه قرص را بآن مى سايند آب سيب شيرين آب به شرين بيفزايند واگرورم دركبد باشد صنبل
الطيب ريوند چيني لك مغسول ازهريك جزوى زعفران خمس جزوى براجزاى اصل قرص بيفزايند واگرورم حاردرطحال باشد
پوست بيخ كبروجنطيانا وبزرقنجنكشت براجزاى اصل قرص بيفزايند ودرآبهاكه قرص را دران مى سايند سركهٔ عنصل وسركهٔ
كبر بجاى سركهٔ خالص كنند واگرورم درپيختين باشد آرد باقلا آرد مشوق بيضهٔ سنك پشت سنك سرماهي براجزاى قرص
بيفزايند واگرورم حاربا حرارت شديد صفراويت والتهاب بسيار داشته باشد كافورقيصوري زعفران ازهريك خمس جزوي
براجزاى قرص بيفزايند ودرعصاراتيكه اقراص را بآن مى سايند آب خارشتر وآب عصي الراعي وآب خرفهٔ تازه
وآب برگ بارتنك وآب برگ گياه بزرقطونا وآب بادرنك وآب جرادهٔ كدو مجموع يا هرچه ميسرآيد اضافه نمايند و
بعد ازسائيدن قرص درين عصارات آرد جوبزرقطونا دران داخل كرده برعضوورم دارضماد نمايند واگرورم
حاردرمفاصل باشد سورنجان استخوان بوسيده سوخته بيخ نى فارسي ازهريك جزوى براجزاى قرص بيفزايند واگر
ورم بسبب گزيدن زنبور وجراره وامثال اين ها ازحيوانات سمي حاره باشد حجربادزهرمعدني خطائي گل مختوم
گل سياه شده پاي خمها ضوارالصخركه سنبوى است كه بردبوارها وجاهاى نمناك درايام بارش پيدا ميشود ازهريك
جزوى براجزاى قرص بيفزايند ودرعصاراتيكه اقراص را بآن مى سايند آب بوك سيب وآب قيطره كه عبارت ازكشنيز
صحرائي باشد وآب طرخشقوق كه عبارت ازكاسني بري باشد داخل نمايند واگربا ورم حارجوشش وطراوش صديد وآب
زرد باشد براجزاى اصل قرص سفيد آب ارزيزشسته مرداسنك توتياى كرماني شسته اقاقيا عصارهٔ لحية التيس دم الاخوين
پوست كل وكلنارفارسي اسرنج شسته شنجرف شسته وامثال اينها ازهريك جزوى داخل نمايند وكافورقيصوري وزعفران
ازهريك عشرجزوى البته براجزاى اصل بيفزايند ودرعصاراتيكه اقراص را بآنها مى سايند آب برگ حنا داخل باشد واگرورم
دررحم باشد گل بابونه خارخسك اكليل الملك پرسياوشان مرمكي ازهريك جزوى براجزاى اصل قرص بيفزايند وهمچنين ورم
حاردرهرعضويكه باشد ادويهٔ مناسبهٔ آن عضوبراجزاى اصل قرص بيفزايند وهمچنين ورم بارد درهرعضويكه باشد ادويهٔ
مناسبهٔ آن عضوبراجزاى اصل قرص بيفزايند * طلاى نردي منقول ازبياض مجربات حكيم محمد حسين برادر كوچك حكيم محمد باقر
بن حكيم عماد الدين محمود نافع ازبراى اورام حارهٔ حادثه درغيومغابن * صنعت آن صندل سرخ گل ارمني عصارهٔ ماميثا حضض
مكي بوش دربندي سفيد اب قلعي فوفل دكهني بزرالبنج سفيد مرداسنك ريوند چيني ازهريك جزوى افيون بيخ لغاح ازهريك

قیم جزو کوبیده بیخته با آب کشنیز سبز و کلاب و سرکه و امثال اینها سرشته اقراص نردی سازند * طلای نردی بنسخهٔ دیگر
* صنعت آن صندل سرخ کل ارمنی عصارهٔ مامیثا حضض مکی بوش دربندی صمغ سقوطری زرد اقاقیا از هریك جزوی
افیون زعفران از هریك عشر جزوی کوفته بیخته با آب عنب الثعلب سرشته اقراص نردی سازند و در وقت حاجت با هر عصارهٔ
که مناسب باشد سوده طلا نمایند * طلای نردی رادع مستعمل در جمیع اورام حارهٔ در هر عضو که بوده باشد سواء اورام
حارهٔ مغابن یعنی عقب گوش و زیر بغل و پیچ ران که درین اعضا استعمال روادع مطلقا جائز نیست و این طلا رادع است و
باید که در ابتدای تزاید در حالیکه جایز است استعمال آن طلا کرده شود * صنعت آن صندل سرخ کل ارمنی شیاف مامیثا
حضض مکی بوش دربندی سفید آب ارزیز بیخ لفاح از هریك چهار مثقال افیون دو مثقال زعفران نیم مثقال کوبیده بیخته
اقراص بشکل مهرهای نرد سازند و در وقت حاجت بقدریکه احتیاج باشد با آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب تازه و آب برگ
بارتنك و آب برگ بزرقطونا و آب عصی الراعی و قدری سرکهٔ انگوری و کلاب سائیده طلا نمایند و پارچهٔ کتانی را با آن الوده
کرده بران بگذارند و پی در پی پارچه را با ادویهٔ مذکوره تر سازند که خشک نکردد انشاء الله تعالی نافع است * طلای نردی
معمولی بهندی کره منع انصباب مواد بچشم کند و مسکن اوجاع و رادع مواد جمیع اورام چشم است * صنعت آن زاج سفید
محرق یک مثقال افیون زعفران از هریك طسوجی مرداسنك نیم مثقال کوبیده با آب لیمو در ظرف آهنی کرده بر سر آتش
ملایم یا خاکستر گرم به نهند و بدستهٔ آهنی بسایند تا سیاه شود و بردور چشم طلا نمایند که داخل چشم نشود و گاهی
بعوض آب لیمو آب برگ تمر هندی میکنند * و نیز از انجمله غمزد است * غمزد تالیف میرزا محمد علی از تلامذهٔ مسیحا
طبیب مسکن جمیع اوجاع و آلام است و از فلونیا و برشعثا درین فعل اقوی است * صنعت آن افیون دارچینی از هریك ده
مثقال بزرالنیج سفید پانزده مثقال زعفران سه مثقال قرنفل یك مثقال کوفته بیخته بروغن تخم خشخاش چرب نموده
بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند شربتی از هریك نخود تا دو نخود است * و نیز از انجمله فتیل افیونی است * فتیلهٔ که
رعاف بازدارد * صنعت آن طفار کرد آسیاماز و از هریك نیم درم افیون دانگی کوفته و بیخته بعصارهٔ سرکین الاغ بسرشند
و بتارخانهٔ عنکبوت بکوبند و در بینی نهند بعد از انکه بینی را بکلاب شسته باشند * فتیله نافع برای ورم و چرك
گوش * صنعت آن مر مکی صافی افیون کازرونی جند بیدستر عصارهٔ مامیثا کوفته فتیله را با ونیک آلوده کرده در گوشی
که سیلان میکند از ان قیح و بوده باشد دران اورام تازه بکذارد * فتیلهٔ حابس که جریان دم از مقعده و زحیر را بازدارد
* صنعت آن مرصافی افیون کندر کز عفران بالسویه جدا جدا کوفته بحریر بیخته با آب برگ کشنیز تر سرشته فتیله سازند
و در وسط آن خیطی ابریشم بگذارند و ببرند و بعد تسکین بزودی برآورند * فتیلهٔ نافع از برای حرقت مجاری بول و
قروحهٔ آن که آن را بفارسی موزاك گویند و از برای قروح کلیه و مثانه و مجاری بول و رحم قطع مده و قیح کند و قروحه را التیام
دهد چون فتیله باریك با آن آلوده کرده در سوراخ احلیل گذارند یا فتیله از ان درفرج نهند و نیز نافع است از برای نواصیر
چون در سوراخ نواصیر نهند و نیز نافع است از برای حکه فرج و حکهٔ مقعد چون فتیله موافق ممرا زان درفرج و مقعده نهند
* صنعت آن افیون کازرونی زرورد توتیای کرمانی مغسول سفید اب تلعی شسته کلنار فارسی کل ارمنی مغسول موی سرآدمی
سوخته تشار کند را جزا متساوی کوفته و بحریر بیخته با ب کشنیز تازه سرشته فتیلها ی موافق سازند فریادرس است * و ایضا فریادرس
است * و این معجون را معجون ابوسلیم نیز گویند مخدر و مسکن جمیع اوجاع است و گفته که چون یك دانك آنرا بعد از فصد

وتنقيهٔ خلط غالب درصداع مركب ازخون واخلاط ديكر استعمال نمايند ممكن دود آن است وجميع اوجاع حادثه از اخلاط مركبه
را بعد از تنقيهٔ تام * صنعت آن افيون بزرالبنج سفيد از هريك ده درم افربيون زعفران سنبل الطيب عاقرقرحا سورنجان
مصري قاقله دارفلفل از هريک پنجدرم کوفته بيخته باسه وزن مجموع ادويه عسل مصفی معجون سازند ودرسبوچهٔ چيني
اخضرلعا بدارکنند وبعد ازششماه استعمال نمايند واگرجوزماثل وزنجبيل وريوند چيني ازهريك دودرم اضافه نمايند جائز
است وبقول بعضی بعد ازچهل روز استعمال توان نمود ودرنسخهٔ ديکر وزن افيون وبزرالبنج سفيد از هريك دودرم است
* نريادرس بنسخهٔ ديکر * صنعت آن افيون کاروني بزرالبنج سفيد ازهريك دوازده مثقال افربيون زعفران قاقلهٔ کبار
سنبل الطيب عاقرقرحا دارفلفل ازهريك شش مثقال سورنجان مصري سفيد ده مثقال کوفته بيخته بعسل سفيد مصفی سه
وزن مجموع ادويه بدستور مقرر بسرشند * ونيز فيروزنوش است * بدانکه اطبای فرس اين لفظ را استعمال ميکنند بردو
نوع ازمعاجين اول برمعجونی که بوده باشد مرکب ازافيون که آن را درفارسي نوش دارو نامند چنانکه گفته شده که نوشدارو ئی
که رستم ازکيخسرو طلبيده بود افيون بود ودوم برادويهٔ ديکرکه بوده باشند مصلحات افيون ومراد مادرينجا ازفيروزنوش
اين نوع است ونيز استعمال ميکنند برفنجنوش که آن معجونی است که عمود دران هليله وبليله وآمله وخبث الحديد
وعسل است که پنج نوش باشد چنانچه اين نوع را درباب اهليلج وخبث الحديد ذکرخواهيم کرد انشاء الله تعالی
* نسخهٔ فيروزنوش بمعني اول نافع ازبرای انچه نافع است ازبرای آن برشعثا ومعني فيروزنوش قريب است بمعي برشعثا چه
برشعثا بمعني برء الساعة است ومعني فيروزنوش دوای فيروزي ورستکاري ده ازاوجاع وامراض است ازبرای جميع اوجاع
خصوص قولنج ومغص ريحي وامراض زنان حامله که بسبب رياح وبرودت باشد وگفته اند که نسيان رانيز نافع است
ورياح رادفع کنند * صنعت آن افيون بزرالبنج سفيد ازهريک بيست مثقال ودرنسخهٔ ديکر ازهريك ده مثقال است افربيون
عاقرقرحا زعفران سنبل الطيب ازهريك هفت مثقال کوفته بيخته بعسل سفيد مصفی جيد منزوع الرغوه سه وزن ادويه
معجون سازند وبعد ازشش ماه استعمال نمايند شربتي ازيك طسوج تانيمدانك وبعضی گفته اند شربتی ازيکدانك تانيمدرم
است * ونيز ازانجمله اقراصی است که اصل وعمود درآنها افيون است * قرص افيون بدل تنزوخطائي قلمي نموده
اند که تاليف حاج محمدحسين ازتلامذهٔ حضرت ابوعلی قدس سره العزيز است مستعمل درازرام حاره واين قرص را بقرص
مبارک موسوم ساخته * صنعت آن صبرسقوطري زرد برگ حنا حضض مکي صندل سرخ کافور قيصوري زعفران کل سرخ
ازهريك سه مثقال پوست هليلهٔ زرد اقاقيا کل ارمني آرد عدس عصارهٔ مامیثا ازهريك پنج مثقال افيون پنجاه مثقال
زرد چوبه جدوار خطائي ازهريك دومثقال ادويه راکوبيده بآب مامیثا چند مرتبه خميرکرده خشك سازند پس قرص ساخته
نگاهدارند ودرنسخهٔ ديکر آرد جو نيز پنج مثقال داخل است وعصارهٔ مامیثا ده مثقال است * قرص اماز وفس تقلب معده
قريب بحالت ايلاوس والتهاب معدة ونفخه ورياح آن وامراض مزمنه باطنيه وشخصی که طعام درمعدهٔ او قرار نگيرد وبقي
دفع کند نافع است * صنعت آن تخم کرفس انيسون دارچيني ازهريك ششمثقال افسنتين رومي مصطکي رومي ازهريك چهار مثقال
فلفل مرمکي افيون جندبيدستر ازهريك ده مثقال ادويه کوفته بيخته بآب سرشته اقراص سازند شربتی معتدل برای صاحبان
ضعف معده يك مثقال باشراب ممزوج * قرص بزورافيوني منقول ازقرابادين قانون نافع ازبرای اسهال طبيعت وقروح
امعا وقيام مدم وازبرای کسيکه غذا در معدهٔ او هضم نشود وازبرای مغص شديد وزحير وازبرای رياح بواسير وآمدن خون

از بواسیر و از برای نزف طمث زنان پی در پی و بیوقت * صنعت آن حب الآس را زیانه انیسون نانخواه تخم کرفس بزرالبنج سفید دوقواز هریك یك اوقیه افیون شش درم کوبیده و بیخته بشراب ریحاني سرشته اقراص سازند هر قرصی بوزن نیم درم وبعد از ششماه استعمال نمایند شربتی یک قرص با انچه مناسب باشد از مایعات * قرص افیوني باراسن * صنعت آن تخم خشخاش تخم کاهو راسن از هریك چهار درم سك اصلي مغز تخم خیار بادرنك مغز تخم خربزه مغز تخم کدو شیرین از هریك سه درم افیون بزرالبنج سفید نشاسته کثیرا کل سرخ منزوع الاقماع طباشیر سفید تخم خرفه مقشر از هریك دو درم کافور قیصوری صندل سفید حسك از هریك یك مثقال کوبیده و بیخته بکلاب سرشته اقراص سازند شربتی یکدرم و اگر دو درم مماق منقی با یکدرم زرورد افزایند اقوی میشود * قرص افیوني باراسن دیگر * صنعت آن افیون بیخ لفاح از هریك یك جزو راسن قرنفل قرفه سك از هریك سه جزو زعفران دو جزو کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند شربتی نیمدرم تا یکدرم با شربت خشخاش * قرص زعفران نافع است از برای شقیقه و عمل میکند عملی قوي چون طلا کرده شود برشقیقه دوسه مرتبه از صدغ تا صدغ دیگر و طلا کردن این قرص که بسایند با عصارهٔ خشخاش یا با کلابی که پخته باشند دران پوست خشخاش یا با آب برگ کاهو بر سر و بیني و نافع است از برای سر حادث در حمیات * صنعت آن زعفران پانزده درم گل تنده مثقال مرصافي شب یماني افیون عصارهٔ حصرم خشك کرده ثلثا را از هریك سه مثقال صمغ عربي پانزده مثقال مجموع را سحق نموده بشراب قابض سرشته باز سحق نموده و اقراص ساخته نگاهدارند و در وقت حاجت یك قرص را بحرکهٔ ممزوج بآب سوده بر جبهه از صدغ تا صدغ دیگر بمالند * قرص شقیقه یعني قرص نافع از برای وجع شقیقه منقول از مجربات حکیم محمد باترولد حکیم عمادالدین محمود * صنعت آن مرمکي صافي افیون لادن کافور قیصوري از هریك پنجدرم کندر ذکر انزروت از هریك یکدانك کوفته بکلاب سرشته اقراص سازند * قرص طراثیث خون آمدن از جمیع اعضا خصوص بواسیر و نفث الدم باز دارد * صنعت آن طراثیث شیرین چهاردرم خرنوب نبطي پوست بیخ انجبار از هریك سه درم زرورد کلنار فارسي اقاقیا دم الاخوین بسد محرق مغسول صندل محرق مغسول از هریك دو درم ماز و سبز نشاسته صمغ عربي کثیرا از هریك یک درم افیون خالص زعفران کافور قیصوري از هریك یك دانك کوبیده بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند هر قرصی یکدرم شربتی یك قرص بآب برگ نارمشك و آب برگ بزرقطونا * قرص طریفلون این قرص از قراکیب قدماي اطباي یونان است و معني آن قرص مثلث است و این قرص را قرص منوم نیز نامند و تسمیهٔ این قرص بقرص مثلث بجهت آن است که این قرص را مثلث میسازند بخلاف اقراص دیگر که آنها را مدور میسازند و وجه آنکه این قرص را مثلث میسازند آن است که اقراصی که از برای خوردن است هرگاه حاجت باستعمال آنها شود کوبیده بمائعی سرشته میخورند پس هر شکلی که باشد در سهولت کوبیدن تفاوتی چندان ندارد و چون اسهل اشکال از برای ساختن شکل مدور است که گردي و بهترین اشکال است لهذا آنرا مدور میسازند و اما این قرص که از برای طلا کردن است باید که بشکلی باشد که حك آن بر محك بمائعی بسهولت باشد و شکلی که چنین است یا شکل مخروطي است یا شکل مثلث و انچه مخروطي است آن را بسه انگشت گرفته قاعدهٔ آن را بر محك بمائعی میمالند تا سائیده شود و انچه مثلث است دو قطر مثلث را بدو انگشت گرفته و قطر سوم را که قاعدهٔ مثلث است بر محك میسایند و آنکه ازین دو شکل را اختیار کرده اند بسبب آن است که چون شکل مخروطي نسبت بشکل مثلث ضخیم میباشد و ضخیم بودن جرم قرص شکل مثلث سبب آن است که ظاهرش خشک شود و باطنش تر بماند

وتري باطن آن سبب فساد آن است بخلاف شكل مثلث كه رقيق ميباشد وباطنش بزودي خشك ميشود پس ايمن ميباشد از فساد ولهذا اطباى يونان اقراص را بربنادق اختيار كرده اند مكر آنكه آنها حافظ تركيبي چون عسل وافيون باشد كه اقراص نمودن بهتراست شيخ داؤد انطاكي در تذكره آورده كه اين قرص را بشكل مثلث باين سبب ميسازند كه ممتاز باشد از اقراص ديكر كه بجهت خوردن ميسازند كه باين امتياز حذر كرده شود از استعمال آنها بخوردن بجهت آنكه خوردن اين قرص مضر بلكه اكر قدرى زياده خورده شود مهلك است وبعض اطبا كفته كه وجه آنكه اين قرص را مثلث ميسازند آن است كه حكماى ماتقدم چنين يافته اند كه شكل مثلث بالخاصيه موجب زيادتي اثر آن است وبالجمله اين قرص مسكن درد اقسام صداع حار وشقيقه وضربان وموجب خواب است * صنعت آن به نسخهٔ شيخ الرئيس افيون زعفران بزرالبنج سفيد مرمكي پوست بيخ لفاح اجزا متساوي كوفته بيخته بآب برك كاهو تازه سرشته اقراص سازند ودروقت حاجت بآب سوده برصدغين طلا نمايند ونسخهٔ قلانسي مطابق نسخهٔ شيخ رئيس است الا آنكه كفته كه دروقت حاجت يك قرص را بآب كشنيز تازه وآب كاهو تازه سوده برجبهه وصدغين طلا نمايند مولانا نفيس كرماني كفته كه قرص مثلث كه دران افيون وبزرالبنج وبيخ لفاح باشد چون بكلاب سوده برپيشاني وصدغين لطوخ نمايند مسكن وجع ومنوم است بسبب تخدير قوي كه دران ميباشد * قرص مثلث بنسخهٔ ابن جزله در منهاج الادويه واين قرص مثلث را قرص صداع نيز كويند يعني بجهت درد سر حار وشقيقه نافع است چون برسر وشقيقه طلا نمايند * صنعت آن افيون مرمكي صافي لادن كافور قيصوري از هريك پنجدرم كندر ذكر انزروت سفيد رامك طين ارمني از هريك ده درم زعفران بزرالبنج سفيد پوست بيخ لفاح از هريك پنجدرم كوفته بيخته اقراص مثلث سازند ودروقت حاجت يك قرص را بكلاب وآب برك كاهو تازه وسركهٔ انكوري سوده برپيشاني وصدغين وشقيقه طلا نمايند * قرص مثلث به نسخهٔ ديكر قريب به نسخهٔ ابن جزله * صنعت آن افيون مرمكي لادن كافور قيصوري زعفران بزرالبنج سفيد پوست بيخ لفاح از هريك پنجدرم كندر انزروت سفيد آملهٔ منقى كل ارمني كوفته بيخته بكلاب سرشته اقراص مثلث سازند ودرسايه خشك نموده دروقت حاجت بكلاب سوده طلا نمايند * قرص مخدر انطولس طبيب نافع ازبراى صداع * صنعت آن حب الغار سقمونيا افيون مرصافي عصارهٔ حصرم از هريك چهار مثقال تخم كرفس نمام از هريك هشت مثقال كوفته بيخته بسركهٔ انكوري بقدر كفايت سرشته اقراص سازند ودروقت حاجت بسركهٔ انكوري يا باما ئعى ديكر مناسب سوده برپيشاني ازصدغ تا صدغ ديكر طلا نمايند * قرص مسكن اوجاع منقول از بياض مجربات ميرزا محمد باقر بن حكيم عمادالدين محمود بخط معزي اليه * صنعت آن تخم كاهو آرد باقلا پوست خشخاش تخم خرفه مقشر حب الكنج از هريك يكدرم افيون زعفران از هريك طموجى كوبيده وبيخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند مجموع يكشربت است * قرص منوم بارد * صنعت آن تخم كاهو تخم خشخاش تخم آرد باقلا مغز تخم خرفه مقشر حب الكنج از هريك يكدرم افيون يك طموج كوفته بيخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند وشب وقت خواب با شراب خشخاش بخورند * ودر نسخهٔ قلانسي بجاى تخم خشخاش پوست خشخاش است وكفته كه اين يكشربت است با آب نيم كرم بخورند * قرص منوم حار * صنعت آن تخم شبت دودرم زعفران بزرالبنج افربيون از هريك يكدانك افيون يك طموج كوفته بيخته بلعاب حلبه سرشته اقراص سازند هر قرصى نيم درم شربتى يكقرص ودر نسخهٔ ديكر بجاى افربيون پوست بيخ بيروح قيراطى داخل است * قرص منوم حار ديكر * صنعت آن تخم شبت دودرم كل شبت مرمكي صافي بزرالبنج سفيد ميعهٔ سائله زعفران ازهريك يكدانك افيون يك طموج كوفته بيخته بلعاب بزرحلبه سرشته اقراص سازند

* قرص منوم مسکن وجع * صنعت آن مرمکي صافي افيون بزرالبنج سفيد زعفران پوست بيخ لفاح کوفته بيخته با آب برگ کاهو
مرشته اقراص سازند ويک قرص را برصدغين وعضوصاحب وجع طلانمايند * قرص منوم از استنباط شيخ الرئيس نافع از برای جميع
ارجاع اذن چون درروغن گل سرخ حل کرده درگوش چکانند * صنعت آن زعفران چهار درم کندر ذکر نطرون ازهريک سه درم
افيون دودرم مرمکي يکدرم کوفته بيخته بسرکهٔ انگوري سرشته اقراص سازند * قرص منقول ازقرابادين نجيب الدين سمرقندي
نافع از برای صداع باردوشقيقهٔ باردهٔ ودردگوش بارد * صنعت آن جندبيدستر فرفيون افيون ميعهٔ سائله فلفل برگ سداب فودنج
خردل اجزا متساوي کوبيده بيخته بدستور مقرر اقراص سازند ودروقت حاجت يک قرص را درروغني که مناسب باشد حل
کرده درگوش چکانند درجانبی که وجع است با پنبهٔ کهنه وبرپيشاني وشقيقه طلانمايند * قرص نافع از برای صداع حارکه
درد را درساعت تسکين ميدهد وزائل ميکرداند حرارتی را که درسر از احتراق شمس حادث شده باشد * صنعت آن صندل
سرخ صندل سفيد ازهريک پنجدرم افيون يکدرم زعفران نيم درم انزروت سفيد سه درم کوفته بيخته بآب کشنيز تازه سرشته
اقراص سازند وبوقت حاجت بآب کشنيز تر وآب کاهو تازه سوده برسر طلانمايند * قرص نافع جهت سرفه وا سهال با خون
* صنعت آن کثيرا طباشير سفيد نشاسته صمغ عربي کلنار فارسي گل سرخ زعفران تخم مورد شاخ کوزن سوخته خرنوب شامي
تخم حماض دم الاخوين ازهريک دودرم افيون خالص يکدرم پوست بيخ انجبار گل ارمني آرد کنار ماز وا ازهريک يکدرم ونيم
ادويه کوفته وبيخته با آب برگ بارتنگ سرشته اقراص سازند شربتی نيم مثقال بالعاب بهدانه ولعاب بزرقطونا بنوشند * قرص نردي
که درجميع اورام آزموده است * صنعت آن صندل سرخ فوفل شياف ماميثا سفيداب قلعي گل ارمني بزرالبنج مرداسنگ حضض
مکي بوش دربندی ريوند چيني ازهريک جزوی بيخ لفاح افيون ازهريک نيم جزو زعفران کافور خالص ازهريک ربع جزوی
بآب برگ کشنيز تازهٔ سبز سرشته بهيأت مهرهٔ نرد ساخته خشک سازند وعند الحاجت بآب کشنيز تر وگلاب وسرکه ومانند آن
سائيده طلانمايند ودرا مراض باردهٔ وبرای مبرودالمزاجان کافور داخل ننمايند وبدل آن جندبيدستر وقرنفل کنند
* قرص نزله اين قرص نزلات باردهٔ را نافع است ومانع انصباب آنها است باعضا خصوص بمعدهٔ * صنعت آن قرنفل را سه
قرفة الطيب يک اصلي ازهريک سه جزو زعفران دوجزو افيون پوست بيخ لفاح ازهريک يک جزو سوده باب سرشته اقراص سازند
شربتی نيم درم باشراب خشخاش * قرص نزله بندقلمي فرموده اند که از تاليف حضرت ابوعلي قدس سره است مانع انصباب
نزلات از سر باعضا است * صنعت آن دم الاخوين انزروت حضض هندي نشاسته صمغ عربي مرمکي صافي صبر سقوطري زرد
سک اصلي را مک کلنار فارسي اقاقيا فوفل شياف ماميثا ازهريک يکدرم افيون زعفران ازهريک نيم درم اجزا را کوفته بيخته
بآبی که دران برگ مورد جوشانيده صافي نموده باشند سرشته اقراص سازند ودرسايه خشک نمايند ودروقت حاجت يک
قرص را به سفيدهٔ تخم مرغ سوده برسه پارهٔ کاغذ که بشکل درا هم چيده وبموزن آنها را موراخ بسيار نموده باشند مالند
برهردوشريان دوصدغ وبرپيشانی بچسپانند * صنعت اين قرص به نسخهٔ ديگر از املای حضرت استادي ابوعلي قدس سره
حضض مکي بوش دربندي شياف ماميثا ازهريک دودانک انزروت سفيد مرمکي صافي صمغ عربي دم الاخوين برک مورد از
هريک يکدانک افيون قيراطی زعفران طموجی کوبيده وبيخته به سفيدهٔ تخم مرغ سرشته اقراص سازند ودرسايه خشک
نمايند هر قرصی مقدار دانکی وبدستور نسخهٔ قبل بکار برند * قرص نزله بند ديگر از منقدمين که منع انصباب نزلات از سر
بچشم وگوش وحلق وسينه وشش ومعده کند * صنعت آن صبر سقوطري زرد چهاردانک افيون زعفران ازهريک يکدانک مجموع

را کوبیده وبیخته باب برک مورد سرشته اقراص سازند ودروقت حاجت یکقرص را بسفیدهٔ تخم مرغ سائیده بدستور مذکور
بکار برند * قرص نزله بند دیکر که همین منفعت دارد * صنعت آن برک مورد اقاقیا دم الاخوین انزروت قشارکند رشیاف مامیثا
ازهریک دومثقال شب یماني یك مثقال افیون زعفران ازهریك یکدانك کوبیده بیخته به سفیدهٔ تخم مرغ سرشته اقراص
سازند وبوقت حاجت یك قرص را که یك دانك باشد به سفیدهٔ تخم مرغ سائیده بدستور بصدغین ویا فوخ بچسپانند
* قرص نزله بند دیکر از متقل مین که همین منفعت دارد * صنعت آن انزوت دم الاخوین صمغ عربي اقاقیا شیاف مامیثا ازهریك
یك مثقال کل ارمني چهاردانک بزرالهنج حضض هندي ازهریك دودانك افیون زعفران ازهریك دوطسوج کوبیده بیخته
به سفیدهٔ تخم مرغ سرشته اقراص سازند ودرسایه خشك کرده دروقت حاجت یك قرص را به سفیدهٔ تخم مرغ بسایند وبدستور
مزبور بر صدغین ویا فوخ بچسپانند * وایضا ازانجمله قطورات افیوني است * قطور مسکن صداع احترافي هرکاه با التهاب
وحرقت شدید باشد * صنعت آن افیون زعفران کافور قیصوري ازهریك طسوجی دردهن خلاف حل کرده دربیني وگوش
بچکانند ودرنسخهٔ دیکراین قطور زعفران داخل نیست * صنعت این قطور به نسخهٔ دیکرافیون کافور قیصوري ازهریك شعیره در
روغن کل سرخ وشیر دختران حل کرده دربیني وگوش بچکانند ودرنسخهٔ دیکراین قطور که درصداع دموي ذکرشده زعفران
یك شعیره داخل است * قطور نافع ازبرای درد گوش که دردرادرساعت ساکن کند * صنعت آن عسل مصفی ده درم افیون
زعفران ازهریک یکدرم هردورا نرم سوده درعسل حل کرده سه قطره درگوش بچکانند * قطور دیکرمسکن درد گوش * صنعت آن
افیون یکدرم شیاف ابیض سه درم دروغن گل سرخ وسرکهٔ کهنه ازهریك سه درم حل کرده نیمکرم سه قطره درگوش بچکانند
* صنعت این قطور به نسخهٔ دیکرافیون کازروني یکدرم شیاف مامیثا ودرم شیاف ابیض سه درم سوده بشیر دختران حل کرده
نیمکرم سه قطره ازان درگوش بچکانند * قطور دیکرمسکن درد گوش که ازهردي باشد ونافع است مرآنرا * صنعت آن افیون
کازروني جندبیدستر ازهریک دودرم دردرم آن به پزند تا بقوام آید درشیشهٔ نکاهدارند ودروقت حاجت روغن
سوسن داخل کرده سه قطره درگوش بچکانند * صنعت این قطور به نسخهٔ دیکرافیون جندبیدستر ازهریك دودرم دردواستار
میفتج به پزند تا بقوام آید درشیشهٔ نکاهدارند ودروقت حاجت دوقطره آن را دردو قطره روغن سوسن داخل کرده
بگوش بچکانند * ونیز ازانجمله قطورات است * بدانکه لفظ قفطارغان بفتح قاف وسکون فا وفتح طای مهمله والف ورا
وغین معجمه والف ونون معرب کفطارکان است منسوب است بصوي کفتار که ضبع است واین معجون را به قفطارغان اکبر
نامیده اند جهت آنکه درعمل مستعمل دران مرقهٔ کفتار داخل است واکبر برای آنکه اجزای آن بسیار است وکفته اند که
ازتراکیب اطبای هند است وحال آنکه نزد اطبای هند نامی ازان نیست وشاید قبل ازین بوده حال متروک شده باشد
وفي الحقیقة معجونی است غریب از شلیثا غریب تر وعجیب تر واکثر حذاق اطبا در کتب خود ذکر کرده اند ومنفعت ها برای
آن نوشته اند هرچند درین عهد متروک است * قفطارغان اکبر به نسخهٔ شیخ الرئیس منقول ازقرابادین قانون کفته که
این دوای هندي نافع است ازبرای اسقاط جنین واوجاع زنان رانافع است وهرمرضیکه که عارض کردد ایشان را * صنعت آن
افیون چهارا ستار وچهاردانک فربیون هشت درم اقاقیا پنج استار ودرم ودوثلث درمي حماما مصطکي رومي زراوند
مدحرج ساذج هندي ازهریك سه استار وچهاردانک قسط تلخ ابریشم مقرض تخم کرفس مقل ازرق برک مورد حب
بلسان قصب الذریرة سلیخه سودا عزرنبا ددرونج عقربي قرفة الطیب شیطرج هندي ازهریک دواستار فلفل سیاه بهمن

سفید بهمن سرخ از هریک دو استار و چهار دانک عاقرقرحا فضهٔ محرق کل سرخ خشک منزوع الاقماع مشک خالص بیخ کاکنج
دارچینی از هریک شش درم فاشرا و آن مزارچشان است و فاشرستین و آن سپندان است تخم سداب نانخواه فقاح اذخر فقاح
کرم استارون خولنجان بیخ لفاح از هریک چهار درم بزرالبنج سفید نه استار و دو درم صمغ عربی پوست بیخ کرفس بیخ سومن
آسمانجونی از هریک سه استار و دو درم بزرالبقلة الحمقاء ده استار حب الخروع مقشر هشت استار کهربای زرد قرنفل ذکر
زنجبیل فلفل سفید از هریک پنج استار میعهٔ سائله سه استار و دو درم و چهار دانک کندر پنج استار و دو درم و چهار دانک
دبق مقشر پنج استار و چهار دانک قرد ماناشش استار قلهپانصد دانه صحیح قرنفل انشی سه استار فرودیجان دو استار و دو درم
مروارید ناسفته پنج درم بسد دو استار و یکدرم زراوند طویل نه استار زوفرا مرارهٔ بقر از هریک یکدرم وج سفید دو استار و دو درم
اطموط که اسم رته است یورباردا از هریک دوازده درم سوربارد که نارمشک است دو استار و دو درم و چهار دانک زهرهٔ
کرک زهرهٔ خوس زهرهٔ غراب از هریک یکدرم از بن ادویه انچه کوفتنی است کوفته بخته و انچه خیسانیدنی است هفت
روز در شراب انکوری بخیسانند بعد ازان بیالایند و ادویهٔ کوفته را در ان حل کرده مجموع را بهوشند بعسل کف کرفته
سه وزن ادویه و روغن بلسان سه استار و باید که بوده باشد مقدار شراب انکوری که صموغ را می خیسانند که آن مقدار که بکردند
بعد از داخل کردن ادویه دران مانند لعوق پس مجموع را در دیک سنکی و یا دیک کلی کرده و پنج شش جوش داده از آتش فرود
آورده سرد کرده در ظرف زجاجی کنند و بعد ازان بکیرند کفتار مادهٔ پیر و چهار دست و پای آن را محکم بندند بیکدیکر و در دیک
نحاسی کرده بریزند بران ترمس سفید شامی و شمت از هریک کفی و آب خالص بقدر حاجت و مودیک را کرفته اطراف سرآنرا
بخمیر محکم کنند که در وقت طبخ بخار بیرون نرود و با آتش ملایم بپزند تا مهرا شود بعد ازان از آتش فرود آورده بیالایند و
بکیرند جلد و عظم و شعر آن را دور کنند و موق آن با زدر دیک پاکیزه کرده بریزند دران روغن بلسان و روغن ناردین از هریک
یک سکرجه و با آتش ملایم بجوشانند تا ثلث آن بماند پس داخل کنند دران عسل بقدر مرق و روغنها که دران باقی مانده است
و بپزند تا غلیظ کردد و بقوام عسل رسد پس داخل کنند دران معجون موصوف را و بر هم زنند و مرود کنند و در ظرف آبکینه
نکاهدارند و بعد از ششماه استعمال نمایند و پیش از ششماه استعمال نکنند که می باشد پیش ازان هم قاتل * قفطا رغان
کبیر دیکر بنسخهٔ یحیی بن عیسی بن جزله کفته که این دوای هندی است و نافع است از برای جمیع امراض باردهٔ و از برای اوجاع
زبان و اسقاط جنین * صنعت آن افیون بیست درم فرفیون شش درم اقاقیا بیست و دو مثقال حماما مزده درم عاقرقرحا
شش درم مزارچشان فاشرستین از هریک چهار درم ابریشم خام مقرض هشت مثقال فضه محرق شش درم تخم سداب نانخواه
فقاح کرفس از هریک چهار درم غنچهٔ کل سرخ منزوع الاقماغ مشک تبتی بیخ کاکنج از هریک شش درم تخم کرفس مقل ازرق
حب بلسان قصب الذریره سلیخهٔ سوداء زرنباد در نج عقربی شیطرج هندی از هریک هشت مثقال بزرالبنج سفید پنجاه
و چهار درم پوست بیخ کرفس نوزده درم تخم خرفهٔ مقشر چهل مثقال حب الخروع مقشر سی و دو مثقال کهربای زرد هشت
مثقال صمغ عربی میعهٔ سائله از هریک نوزده درم جند بیدستر پنجاه و چهار درم دبق مقشر بیست مثقال قرد ماناً بیست
مثقال ساذج هندی هشت مثقال قاقلهٔ کبار صحیح پانصد عدد قرنفل ذکر بیست مثقال قرنفل انثی ده مثقال تخم زنجان سیزده
درم و ثلث درمی قرفهٔ الطیب ده درم مروارید ناسفته پنج درم بسد محرق دوازده درم و نیم زوفرا زهرهٔ کاو از هریک دو درم
زراوند طویل سی و سه مثقال زنجبیل فلفل سفید از هریک بیست مثقال اطموط و آن اکتمکت است بوزیدان از هریک دوازده

درم زهرهٔ کرک زهرهٔ خوس زهرهٔ غراب ازهریک یکدرم ادویهٔ کوفتنی را کوفته و بیخته صموغ را در شراب انکوری چهل هفت
شبانروز بخیسانند پس بیالایند وادویهٔ کوفته را داخل کرده در دیک سنکی کرده چند جوش بدهند تا چون لعوق شود پس از
آتش برگرفته سرد نموده درظرف چینی نگاهدارند پس مرقهٔ گفتار را بدستور مذکور در نسخهٔ شیخ رئیس و روغن بلسان را در و
عسل سه وزن ادویه داخل کرده بقوام عسل آورند ودوای مذکور را داخل کرده معجون سازند وبعد از ششماه استعمال نمایند
* قفطارغان صغیر این معجون نیز از اطبای هند است ودر خواص ومنافع قریب به قفطارغان اکبر است * صنعت آن
بنسخهٔ شیخ رئیس حب بلسان دودرم زعفران ده درم مشك تبتي دودانك دبق ابیض مقشر چهاردرم افیون پانزده درم
کندش دودرم فلفل سیاه ده درم ابویشم خام مقرض یکدرم بزرالبنج سفید ده درم فرفیون هفت درم حماما لفاح پوست بیخ
لفاح ازهریك دودرم اشنه سلیخه اشق لبان بیخ سوسن عود بلسان شحم حنظل زنجبیل سکبینج دارچیني جاوشیر چند بیدستر
هزارچشان شش بندان شیطرج هندي ازهریك دودرم حرمل قرنفل ساذج هندي پیه کرکدن مرارهٔ فیل ازهریک چهاردرم
ذهب مسخول فضهٔ مسخول ازهریک یکدانك زرنباد درونج عقربي کافورقیصوري ازهریك سه درم سنبل الطیب هشت درم
قسط تلخ چهاردرم کرویا دودرم زراوند مدحرج یکدرم نانخواه صعترفارسي اصل زوفرا حب کبرازهریك یکدرم قاقلیه
شکرحب الغار دم الاخوین ازهریک دودرم نمك هندي اشنان ذکرازهریك دودرم کبریت زرد بحري یکدرم برنك کابلي
فلفل سفید ازهریك دودرم خیارشنبر پاك کرده از قصب وحب قیربول طالیسفر اصول شاهدانج ارزا ازهریك یکدرم انچه
گوفتني باشد کوفته وبیخته صموغ را در شراب بخیسانند وبیالایند ومجموع را یکجا کرده بعسل کف کرفته سه وزن ادویه بسرشند
وبعد از ششماه استعمال نمایند * قفطارغان صغیر بنسخهٔ یحیی بن عیسی بن جزله صنعت آن حب بلسان کندش حماما
پوست بیخ لفاح اشق سلیخه سوداء لبان ذکرا صل السوس خراشیده عود بلسان شحم حنظل زنجبیل سکبینج جاوشیر دارچیني
چند بیدستر مرزا رچشان شش بندان شیطرج هندي برنج کابلي قرنفل ذکر کرویا زراوند مدحرج قاقلیه شکرحب الغار
دم الاخوین ازهریك دودرم زعفران فلفل سیاه بزرالبنج سفید ازهریك ده درم فرفیون هفت درم سپندان سوختني قرنفل
انثی ساذج هندي پیه کرکدن خربق سفید زهرهٔ فیل قسط تلخ ازهریك چهاردرم ورق طلا ورق نقره ازهریک یکدانك زرنباد
درونج عقربي چیني کافورقیصوري ازهریک سه درم سنبل الطیب هشت درم مشك تبتي دودانك افیون پانزده درم
ابویشم خام مقرض نمك هندي اشنان ذکر کبریت زرد محرق بحري ازهریك یک اوقیه خیارشنبر منقی ازپوست وتخم
پاك کرده قیربول طالیسفر پوست شاهدانج ارزنانخواه صعترفارسي حب کبرازهریك یکدرم کوفته وبیخته مجموع را
بشراب کهنه خیسانیده ومجموع را باسه وزن ادویه عسل کف کرفته بسرشند ودر ظرف چیني نگاهدارند بعد ازشش ماه
استعمال نمایند * ونیز ازانجمله کاسکبینج است از اطبای فارس است استاد ابوالفرج ره کفته بسبب خضرت لون آن
نامیده شده بدان جهت آنکه دران جوزالسرو وورق الآس وزرنیخ وزعفران داخل است شیخ رئیس کفته که این معجون
بزرک کثیرالمنافع است ازبرای اطفال وصبیان مانند صرع ولقوه وکزاز وقولنج ایشان وبسیار نافع است ازبرای اختناق
ارحام زنان ومعلل وزیادهٔ آمدن خون است ورياح رحم را ساکن کرداند * صنعت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس جفت افریدن
بیخ بیروح سلیخه تخم خرمل را زیانه حب بلسان زراوند طویل زراوند مدحرج مشك ترکي خالص عنبر اشهب ازهریك
چهاردرم دانهٔ هیل چهارده درم ودر نسخهٔ دیکر چهاردرم است افیون قسط تلخ جوزبوا پوست هلیلهٔ زرد ازهریك دوازده

درم وج ترکي هشت درم قرنفل بیست وچهار درم قرفه ومعجون کسرتا زرنیخ زرد بزرالسوس ازهریك دودرم درونج عقربي سکبینج مرمکي دهن دسترجان ازهریك شش درم نارمشك بزرالبنج سفید بسباسه سعد کوفي زعفران ازهریك ده درم مغاث میعهٔ سائله ازهریك پانزده درم مورد اسفرم برگ مورد جوزالسرووجوزابهل ازهریك سه درم کوبیده بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند ودرظرف چیني نگاهدارند وبوقت حاجت بکاربرند وقوتش تا پنج سال باقي میماند و درنسخهٔ دیکر مسطوراست که دوای خشك راکوبیده وبیخته صموغ رادرمیبختج بخیسانند وبیالایند وجمله راباانکبین صافي نموده بقدرحاجت بصرشند شربتی بعد ازشش ماه ازیکدرم تایک مثقال است واجزای این نسخه مي وچهارجزواست هوای معجون کسرتا وعسل ومیبختج ووزن آنها دویست وهي وپنجدرم است ومزاجش کرم است دراول خشك است دردرجهٔ سوم * معجون کسرتا مستعمل درکاسکبینج * صنعت آن بکیرند قصب الذریره اظفارالطیب میعهٔ سائله کندراز هریك چهاردرم اشنه قرفة الطیب زعفران ازهریك یکدرم مشك تبتي عودقماري ازهریك نیم درم کوبیده بیخته بشراب ریحاني کهنه بصرشند وبکذارند تاخمیرشود پس استعمال نمایند وبعضی درین نسخه بجای شراب ماء العسل آورده اند واین نسخه نه جزواست ووزن جمیع بیست درم است ومزاجش کرم است درآخردرجهٔ دوم وخشك است دروسط دوم * کاسکبینج به نسخهٔ سید اسمعیل درذخیره * صنعت آن سلیخهٔ سیاه جفت افریدل اصل بیروح رازیانه حب بلسان زراوند مل حرج زراوند طویل مشك ترکي خالص عنبراشهب ازهریك چهاردرم هیل بواچهارده درم تخم مزا راسپند ابهل جوز السروازهریك چهاردرم افیون قسط جوزبوا پوست هلیلهٔ زرد ازهریك دوازده درم قرنفل بیست وچهاردرم قرنة الطیب معجون کسرتا زرنیخ زرد تخم هوسن ازهریك دودرم وج ترکي هشت درم سکبینج درونج عقربي میعهٔ سائله ازهریك ششدرم فرنجمشك بیست وچهاردرم بسباسه سعد کوفي نارمشك زعفران ازهریك ده درم مغاث بغدادي پانزده درم مورد اسفرم چهاردرم ادویهٔ خشك راکوبیده وبیخته صموغ رادرمیبختج حل کرده بیالایند ومجموع رابعسل مصفی سرشته معجون سازند ودرظرف چیني نگاهدارند وبعد ازششماه استعمال نمایند شربتی ازیکدرم تایك مثقال * صنعت معجون کسرتا مستعمل درین معجون به نسخهٔ سید اسمعیل که درذخیره ذکرکرده قصب الذریره اظفارالطیب کندرمیعهٔ سائله سعد کوفي ازهریك چهاردرم اشنه خرفه قرنفل زعفران ازهریك دردرم مشك تبتي عودقماري خام ازهریك نیم درم ادویه راکوفته بیخته میعهٔ سائله درشراب انکوري حل کردهٔ ادویه راباآن سرشته اقراص سازند ودرسایه خشك نمایند ونگاهدارند ووقت حاجت بکار برند * وایضاالنخلیخه منوم افیوني است * صنعت آن زرورد پومت بیخ لفاح ازهریك یکدرم افیون یک دانك کافورقیصوري زعفران ازهریك دودانك ادویه راسوده درگلاب وعرق نیلوفروآب برگ کاهوتازه داخل کرده نخلیخه نمایند * نخلیخهٔ دیکر که خواب آورد به نسخهٔ شفائي * صنعت آن بیخ لفاح تخم کل مرخ ازهریك یکدرم کوفته وبیخته درآب برگ کاهوربخته افیون دانکی کافوردودانك دران حل کرده درظرفی کنند وبپویند واکرد رشیشه باشد بهتراست * وایضاالطوخات است * لطوخی که درد شقیقه رانافع باشد منقول ازشفائي * صنعت آن مرمکي تخم کاهوازهریك یکدرم بزرالبنج کثیرازهریك دودانك افیون نیم دانك کوفته بیخته بصرکه بصرشند وبرکاغذپاره کشیده برشقیقه بچسپانند درد هررا ساکن کند * لطوخی دیکرکه همین عمل کند * صنعت آن زعفران افیون دم الاخوین صمغ عربي به سفیدهٔ تخم مرغ سرشته برصدغین بچسپانند * لطوخی دیکرکه نیز همین خاصیت دارد * صنعت آن تخم کاهني تخم کاهوازهریك دودرم حضض مکي سه

درم افيون نيمدرم كوفته بيخته بلعاب بزرقطونا سرشته بردوپارهٔ كاغذ كشيده برصدغين بچسپانند * لطوخ افيوني مستعمل
درشقيقه كه امساك نبض شريان شقيقه ميكند وساكن ميكرداند درا * صنعت آن تخم كاهو يكدرم بزرالبنج دوداننك مرمكي
صافي يكدرم افيون نيمدانك كثيرا دودانك ادويه راكوفته بسركه سرشته طلاكنند بركاغذى مربع وبچسپانند برصدغ
* ونيز محمودى جوامرداراست * صنعت آن ياقوت رماني مرجان قرمزي بسدجدوا رخطائي عنبرا شهب ورق نقره
قرنفل عودهندي خام قاقلهٔ صغاردارچيني زنجبيل حسك مربادرونج عقربيا سارون سنبل الطيب ساذج هندي تخم كرفس
ازهريك دومثقال لعل بدخشي ورق طلا مشك تركي ازهريك يك مثقال مرواريد ناسفته بزرك دانهٔ آبدار غلطان كهربا ى
شمعي بهمن سرخ زرنبا دازهريك سه مثقال خصية الثعلب مصري پنج مثقال مصطكي رومي زعفران ازهريك پانزده مثقال
فلفل سياه بزرالبنج سفيد ازهريك بيست مثقال افيون كازروني سي مثقال عسل مصفى سه وزن ادويه بدستور مقرر مرتب
نمايند * وايضا مروخ افيوني است * مروخ نافع ازبواى سهرمفرط * صنعت آن اندكي ازافيون وزعفران را درروغن
بنفشه حل كرده برپيني وصدغين مروخ نمايند * مروخ نافع جهت جرب وجروح * صنعت آن افيون نيم مثقال سرنج
ربع مثقالى آهك ربع وثمن مثقالى اجزا كوبيده درروغن سرشف شش مثقال مخلوط نموده مروخ نمايند ويا بطريق مرهم
ساخته برعضو مجروح بكذارند * ونيز ازانجمله معاجين افيونداراست * معجون ابوماهر معمى بترياق جهت قروح
كرده ومثانه ومجاري بول واحتباس آن وحرقة البول مزمن وامراض رحم رابسيارنافع ومدرحيض وممكن دردهاى اعضاى
تناسل ومانع صعود ابخره بدماغ ومقوي اعضا است وقدرشربتش دراول علت يك مثقال باسه اوقيه شيرالاغ وهفت
درم ماء العسل ودرمزاج بسيارحارباشربت به ورب غوره ودروسط علت دومثقال باهفت درم آب برك بارتنك مطبوخ
وپنجدرم ماء العسل ودرآخرعلت كه چرك پاك شده باشد وخوناب آيد يك مثقال وربع باشربت مورد ويارب غوره وامثال
آن وجهت ادرارحيض با آب تخود منقوع ومانند آن ازادويهٔ مدرحيض * صنعت آن كل مختوم تخم خطمي تخم خبازي
تخم خرفه مقشر مغزتخم خيارين مغزتخم خربزه مغزتخم كدوى شيرين دم الاخوين ازهريك پنج مثقال طين قبرسي پانزده
مثقال طين ارمني مغسول ده مثقال ودع محرق شاخ كاوكوهي سوخته بدمرواريد ازهريك يك مثقال ونيم عصارهٔ لحية التيس
فطراسا ليون زوفاى خشك صعتر تخم كرفس انيسون ازهريك چهارمثقال صمغ ضرونشاسته كثيرا حب القلت كه بهندي
كلتهي نامند حب الصنوبرخرنوب نبطي مغزبادام كوهي مغزبادام شيرين مقشرا زهريك هفت مثقال سماق منقى غورهٔ
خشك طين فارسي كه كل شيرازي است ريوند چيني رامك طلق محلوب خشخاش سفيد وسياه بزرالبنج ازهريك سه مثقال
حب الكاكنج چهل عدد افيون رب السوس ازهريك دومثقال باعسل كف كرفته سه وزن ادويه كه پانصد وهفتاد مثقال باشد
على الرسم معجون سازند * معجون اختلاف به نسخهٔ شفائي اسهال بلغمي راسودمند بود * صنعت آن جندبيدستر مربعه
بزرالبنج افيون زعفران مرمكي اسارون تخم كرفس سليخه سنبل الطيب كل ارمني كل انارفارسي انيسون كرويا صمغ عربي
اجزامساوي الوزن كوفته وبيخته باسه چندان عسل كف كرفته بسرشند شربتى مقدارنيم درم بارب به يارب مورد بدهند
كه نافع است * معجون ارسطوماخس ودربعضي كتب معجون ارسطيناخس بنظررسيده عجيب الفعل است ازبراى سعال
ونفث الدم وقرحهٔ رئه ومدهٔ مجتمعه درصدر وروئه وخرق عضلات وقئ الطعام وهيضه وخلفه وعلل مثانه واختناق رحم
وحميات نائبه بايدكه خورده شود پيش ازوقت نوبت بيك ساعت ونيز نافع است رداءت مزاج را وسموم ملدوغه

ومشروبه را * صنعت آن دارچيني قسط بارزد جند بيدستر افيون فلفل سياه دار فلفل ميعهٔ سائله ازهريك يك اوقيه عسل
مصفى يك قسط كه يكصد وهشتاد درم باشد ادويه را كوبيده وبيخته بارزدرا درعسل حل كرده صافي نموده بقوام آورند
وادويه را بآن بسرشند ودرشيشه ياظرف نقره ياچيني نگاهدارند شربتي بقدر ترمسي باماء العسل ودوقووسوسن كه بانكشت
دران سه قطره روغن كنجد چكانيده باشند واين تركيب هشت جزو است ووزن آن هشت اوقيه ومزاج آن كرم است
درنيم درجه وخشك است در دودرجه ونيم * معجون اسود زحيروا سهال كهنه را نافع است * صنعت آن افيون مصرى
جند بيدستر ميعهٔ سائله بزرالبنج زعفران اسارون مرمكي تخم كرفس سليخه انيسون سنبل الطيب كل ارمني اجزا همه مساوي
الوزن كوفته بيخته باسه وزن مجموع ادويه عسل مصفى بسرشند ودرظرف چيني نگاه دارند وبعد ازشش ماه استعمال
نمايند واگر جوزماثل وزنجبيل وريوند چيني ازهريك ازين سه جزو دودرم اضافه نمايند جائز است بقول بعضى بعد ازچهل
روز استعمال توان نمود ودرنسخهٔ ديگر وزن افيون وبزرالبنج ازهريك دودرم است * معجون اعظم وآن را معجون اسود
نيز نامند وصاحب كامل الصناعه آنرا باسم كندرى ذكر كرده زحير واسهال مزمن را به نهايت نافع است * صنعت آن
جند بيدستر افيون بزرالبنج سفيد كندر ذكر ميعهٔ سائله مرمكي اسارون زعفران نانخواه اجزا متساوي بعسل بسرشند
ودركامل الصناعه جلنار وطين ارمني وتخم كرفس وسليخه داخل كرده ونسخهٔ شفائي مساوي نسخه كامل الصناعهٔ است
الا آنكه كندر ونانخواه داخل ندارد * معجون افيوني حكيم عماد الدين محمود شيرازي ازنهايت اعتقاد باين معجون
آن را مسمى به تركيب محمودي نموده ودرخواص مثل افلونياى فارسي است * صنعت آن فلفل بيست مثقال دانهٔ هيل بوا
قرنفل سنبل الطيب مصطكي ريوند چيني بسباسه اسارون انيسون تخم كرفس دارچيني افتيمون زنجبيل كافور قيصوري
زعفران ازهريك دومثقال ورق كل سرخ سه مثقال بزرالبنج سفيد پنج مثقال افيون كازروني پانزده مثقال ادويه راكوفته بيخته
بروغن كاويا بادام شيرين چرب نموده بعسل سفيد خشمو مصفى سه وزن ادويه بسرشند وبعد ازشش ماه استعمال نمايند
شربتي نيم درم * معجون افيوني نافع ازبراى اسهال معدي ازرطوبت حائل ميان غذا وجرم معده * صنعت آن افيون
كازروني بزرالبنج سفيد جند بيدستر ميعهٔ سائله زعفران بزرلسان الحمل اسارون كندر نانخواه اجزا متساوي كوفته بيخته
باسه وزن ادويه عسل مصفى بسرشند شربتي بقدر فندقي * معجون افيوني منقول ازخط حكيم عماد الدين محمود مزبور
درمعالجات تاليف معزي اليه نافع ازبراى زحير بسبب رطوبت امعا كه باآن خون بسيار باشد ونيز نافع است ازبراى ملاء وصديد
* صنعت آن جند بيدستر اشق ازهريك پنج درم نانخواه وچ تركي افيون ازهريك دودرم كوفته بيخته بعسل سه وزن
ادويه بسرشند شربتي دودانك * معجون افيوني مستعمل درقولنج كه خواب آورد درد راساكن گرداند وقولنج را بكشايد
* صنعت آن فلفل نانخواه سداب فودنج خشك جند بيدستر زيرهٔ كرماني حب الغار ازهريك سه درم افيون بزرالبنج بيروح
الصنم ازهريك يكدرم محمودهٔ مشوي يكدرم كوفته بيخته باعسل سفيد مصفى سه وزن مجموع ادويه معجون سازند شربتي
يك مثقال * معجون بارزد افيوني دندان را بيحس كند ووجع آنرا تسكين دهد هرگاه ازحرارت باشد وعلامت آن استراحت
ازآب سرد است * صنعت آن بارزد بزرالبنج افيون ميعهٔ سائله ازهريك دودرم فلفل انكوزه شاه تره ازهريك يكدرم كوفته بيخته
بادوشاب انكوري مرشته اندكي بردندانى كه دارند كه وجع دارد * معجون بدل افيون حكيم عماد الدين محمود بجهت
شخصى كه معتاد بافيون بود واستسقاى زقي داشت تاليف نموده * صنعت آن فلفل سياه بيست مثقال قرنفل تخم كرفس

وج ترکي ازهريك ده مثقال مغز تخم خربزه تخم كاشم بزرالبنج سفيد ازهريك پنج مثقال حب الغاربرك سداب
رب السوس ازهريك د ومثقال زعفران پنج مثقال افيون پانزده مثقال ريوند چيني يك مثقال كوبيده بيخته با عسل مصفى
سه وزن ادويه معجون سازند وبعوض افيون دوچند وزن افيون ازين معجون خورده شود * صنعت اين معجون به نسخهٔ
ميرزا محمد باقربن حكيم عماد الدين محمود معروف بميرزا بزرك اسارون وج تركي فوة الصبا غين دارچيني قرنفل تخم كرنس
ازهريك ده مثقال فلفل بيست مثقال مغز تخم خربزه كاشم بزرالبنج سفيد سيسماليوس زعفران ازهريك پنج مثقال حب الغاربرك
سداب رب السوس ازهريك دو مثقال ريوند چيني يك مثقال افيون پانزده مثقال اجزا كوفته بيخته باسه وزن ادويه عسل مصفى
معجون سازند * معجون بزم آراشاهجهاني بسيار مفرح ومنشط ومقوي قوى وارواح واعضاى رئيسه وآلات تناسل است * صنعت آن
مرواريد ناسفته بهمن سفيد سليخه پوست زود اترج عود قماري جوزبوا بسباسه تخم بالنكو تخم فرنجمشك ورق نقرهٔ عنبر
اشهب ازهريك د وتوله ياقوت رماني كهربا بسد بهمن مرخ كبابه چيني ساذج پوست بيرون پسته كل مرخ صندل سفيد
عاقرقرحا بيخ لفاح تازه روغن بلسان مغز تخم خيارين مغز چلغوزه مغز بادام مقشر مشك ازهريك يكتوله يشب لعل بدخشي
ازهريك نيم توله قرنفل سنبل قاقلهٔ صغار دارچيني سعد كوفي زنجبيل اسارون مصطكي خولنجان مصري خصية الثعلب
ازهريك سه توله فلفل مقشر زعفران ازهريك پنج توله بزرالبنج سفيد افيون مصري خالص مصفى ازهريك چهارتوله ورق طلا
هفت توله كلاب يك شيشه شربت فواكه قرص عنبر مسحوق ازهريك نيم ميراكبري قند سفيد يك ميراكبري عسل مسعودي
سه ميراكبري بدستوريكه رسم است تركيب نمايند شربتى غيرمعتاد ين افيون رانيم مثقال ومعتادين افيون را فراخور
عادت بعد ازچهارماه ميل فرمايند وتاهفت سال قوتش باقي ميماند * معجون بولس حافظه را قوت دهد ونسيان را نافع بود
*صنعت آن بلادرافيون ازهريك شش مثقال قسط تلخ سداب فلفل سفيد ازهريك بيست مثقال عسل سه چهاريك بطريق معهود
معجون سازند * معجون ربع ازمجربات حكيم عماد الدين محمود شيرازي فرموده كه روزنوبت تپ درساعت قبل ازتپ دونخود
تانيم مثقال آن راتناول نمايند البته درسه نوبت قطع كند اين معجون محمى بحب لؤلؤ است * صنعت آن جند بيدستر
حلتيت قرنفل دارچيني عود شونيز مرمكي صافي ميعهٔ سائله ازهريك سه درم افيون سداب فلفل ازهريك يكدرم عسل بوزن
مجموع ادويه راكوفته بيخته بعسل سرشته حبوب سازند وبورق طلا ونقره پيچيده نگاهدارند * معجون ربع محمد بن زكرياى رازي
ارنيز فرموده كه زيادة ازسه چهارنوبت احتياج نمى افتد وقدرشربتش بمقدار سابق است * صنعت آن افيون كازروني كهنه
هفت درم زعفران قنه مرمكي صافي ازهريك چهاردرم سليخه حلتيت ازهريك دودرم ميعهٔ سائله جند بيدستر سنبل الطيب
ازهرهفت درم قسط تلخ سه درم عسل بوزن مجموع ادويه بدستور مزبور مرتب نمايند * معجون ربع حكيم ميرمحمد مؤمن
قلمي نموده كه ازمجربات استاذوالد من حكيم محمد باقر است ودرقطع ربع بى عديل است ووقت استعمال وقدرشربتش بدستور
معجون سابق است * صنعت آن اسارون شامي كندر ذكر مرمكي جند بيدستر ميعهٔ سائله بزرالبنج افيون اجزا متساوي
عسل مصفى بوزن مجموع ادويه بدستور سابق مرتب نمايند شربتى دونخود پيش ازنوبت تپ بدوساعت * معجون
رضوي لجهت قوة باه بى نظيراست * صنعت آن قرنفل بزرالبنج بسباسه جوزبوا مغز تخم خربزه تخم خشخاش مغز نارجيل
مغز بادام شيرين دارچيني تودريين شقاقل مصطكي مغز پسته خصية الثعلب چلغوزه ازهريك پنج مثقال زعفران افيون بهمن
سفيد ومرخ عود خام ازهريك سه مثقال عاقرقرحا سنبل الطيب لسان العصافير ازهريك دومثقال مايهٔ شترا عرابي جدوار

از هریك یکمثقال اجزا کوفته با سه چند ان عسل معجون سازند شربتی دو دانك تا نیم مثقال * معجون ضمیری نافع از برای
فالج ولقوه واسترخا وسائر امراض دماغی واعصاب از رطوبات وبلغم وطلای آن بر عضو مسترخی نیز سودمند است * صنعت آن
افیون بزر البنج سفید افربیون جند بید ستر دارچینی دارفلفل سنبل الطیب زنجبیل زعفران اجزا متساوی کوفته بیخته
بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی بقدر احتمال علیل واین معجون نه جزو است ومزاجش کرم است در
اول درجهٔ دوم وخشک است در دو درجه ونیم ودر نسخهٔ دیکر شیطرج هندی عاقرقرحا از هریك یك جزو داخل است واین
نسخه بهتر است * معجون غیاثی نافع از برای درد سر کهنه چون بشراب ممزوج بعسل وآب نیم کرم بنوشند وکسی را که صرع
بوده باشد چون ازان بنوشد نفع یابد ونافع است از برای هذیان واورام صلبه وقاطع فضولی است که متوجه چشم باشد و
جمیع امراض بلغمی را نافع وسرفهٔ بلغمی وضیق النفس واسهال کهنه را وقاطع فضول غلیظ لزجه است از سینه وشش ومعده را
فائده دهد * صنعت آن بنسخهٔ شیخ رئیس مرمکی صافی سلیخه دارچینی فلفل بزر سیسالیوس حماما از هریك چهار درم سنبل
الطیب فقاح اذخر از هریك دوازده درم زعفران پنجدرم افیون پانزده درم تخم کرفس کوهی سی وپنجدرم انیسون تخم
کرفس بستانی از هریك بیست درم فلفل سی وهشت درم لبنی قسط فوة الصبغ اسارون از هریك یکدرم مرمکی وافیون را در شراب
ریحانی خیسانیده باقی ادویه را کوبیده بیخته با عسل مصفی بقدر حاجت بدستور مقرر معجون سازند ودر نسخهٔ شیخ
مسطور است که شربتی یکدرم با آب نیم کرم ناشتا بنوشند وانچه بنده از استاد خود دیده زیاده از یکدانك آن را تجویز نمی
فرمودند وبعضی اطبا کفته که شربتش از یکدانك تا نیمدرم است واین معجون هجده جزو است ووزن اجزا یکصد وهشتاد
وپنجدرم ومزاجش کرم است در ثلث درجه اول وخشك است در آخر درجهٔ سیم * معجون غیاثی دیکر جهت قوت باه بی نظیر
است * صنعت آن قرنفل بزر البنج بسباسه جوز بوا مغز تخم خربزه تخم خشخاش مغز نارجیل مغز بادام شیرین دارچینی تودریین
شقاقل مصطکی مغز پسته خصیة الثعلب چلغوزه از هریك پنج مثقال زعفران افیون بهمن سفید وسرخ عود خام از هریک سه مثقال
عاقرقرحا سنبل الطیب لسان العصافیر از هریک دو مثقال مایهٔ شتر اعرابی جدوار از هریك یکمثقال اجزا کوفته با سه چند ان عسل
معجون سازند شربتی دو دانك تا نیم مثقال * معجون قباد الملك جهت وجع مفاصل ونقرس وتسکین درد آنها وجهت منع حادث
شدن درد مفاصل ونقرس وجهت سپرز وبادهای غلیظ وتپهای کهنه ودرد قولنج وکشودن سده وکداختن سنك کرده ومثانه
وجهت عسر النفس وسرفه وقروح امعا وتاریکی چشم ودرد کلو هرکاه دو روز بنوشند ونافع است جهت حفظ صحت بدن ونافع
است از حادث شدن بسیاری از امراض * صنعت آن تخم سداب بری فراسیون انیسون اسقولوقندریون کمافیطوس جاوشیر
جنطیانا رومی اسطوخودوس قردمانا میعهٔ سائله از هریك پنج مثقال قسط المر زعفران فلفل ابیض اذخر مکی مرصاف سنبل
الطیب فرفیون قشور اصل اللفاح اشق فوتنج جبلی تخم رازیانه تخم جزر بری کل سرخ ناردین اقلیطی که سنبل رومی است
حب البلسان از هریک سه مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخه شانزده مثقال عصارهٔ غافس کاشم بزر جندقوقا صمغ اللوزقنه
از هریك چهار مثقال بزر البنج الابیض افیون از هریك شش مثقال ادویه را کوفته وبیخته انچه خیسانیدنی است
در شراب ریحانی یا جمهوری یا نبیذ زبیب وعسل مصفی خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف کرفته بسرشند واستعمال
نمایند در وقت حاجت بعد از شش ماه شربتی یکدرم با آب کرم وجهت سنك مثانه وکرده با آب کرفس ورازیانج
وجهت درد معده وکبد با ماء الاصول وجهت نقرس ومفاصل بقدر یك نخود هر روز قبل طعام با آب کرم * معجون

قدرت منقول از بیاض مجربات میرزا معزالدین بن میرزا محمد رضا بن حکیم سلیمان شیرازی این معجون در اکثر امراض بلغمی کثیر النفع است میفرمایند که این نوعی از فلونیا است که باین اسم معمی نموده * صنعت آن فلفل بیست و دو مثقال بزر البنج سفید قرد مانا کند را زهر یک دوازده مثقال سلیخه برگ سداب از هر یک بیست مثقال افیون زعفران کبریت زرد صافی از هر یک یک مثقال دارفلفل قسط تلخ زراوند مدحرج فرفیون پوست بیخ لفاح از هر یک سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه یعنی چهار صد و بیست و سه مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی بقدر نخودی وزیاده بحسب مزاج وعادت * طریق صافی نمودن کبریت ذکر یافت * معجون قیصر از تراکیب فیلجوس رومی است که از برای قیصر روم ترکیب نموده نافع است از برای خفقان بارد وصرع واوجاع بارده ومعده وامعاء وسدها وعفونت خون ودیر هضم شدن غذا وعسر نفس وفواق شدید * صنعت آن جندبیدستر رب السوس قسط تلخ سلیخه فلفل سیاه دارفلفل میعهٔ سائله افیون زعفران سنبل الطیب از هر یک سه درم جاوشیر یکدرم مشک ترکی یکدانگ زرنباد درونج عقربی مروارید ناسفته از هر یک نیم درم مرمکی صافی نه درم ادویه را کوبیده وبیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند وبوقت حاجت استعمال نمایند ازان مقدار نخودی شیخ داؤد گفته که شربتی ازین معجون یکدرم است وقوتش تا دو سال باقی میماند سید اسمعیل نیز گفته که شربتش یکدرم است وبدانکه این معجون شانزده جزو است ووزن اجزای او دو درم است وچهار دانگ مزاجش گرم است در آخر درجهٔ دوم وخشک است در اول درجهٔ سوم وگفته شده که شربتی از یک دانگ تا دو دانگ است شیخ داؤد گفته این معجون را همان وقت که ترکیب کنند استعمال توان نمود وبعض اطبا گفته که بعد از ششماه باید استعمال کرده شود * معجون مبهی منی بیفزاید ونعوظ آورد وکمر را قوت دهد وبغایت مبهی بود واگر قوت مجامعت بر طرف شده باشد از خوردن این معجون بحال آید واگر پیران بخوردن این معجون مداومت نمایند قوت جوانی در خود یابند * صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت سرخ یاقوت زرد لعل بدخشانی یشب سبز از هر یک دو درم قرص افعی بادزهر حیوانی شبانکاره مشک خالص از هر یک یکدرم بوزیدان زنجبیل دارفلفل قرنفل لسان العصافیر از هر یک سه درم شقاقل خصیة الثعلب مصری قضیب کاوسوهان کرده تخم بابونه کاکنج مغز سرکنجشک خایهٔ خروس مارچوبه از هر یک پنجدرم فلفل سفید دارچینی زرنباد تخم جرجیر تخم کرفس تخم کدنا تخم اسپست از هر یک هفت درم ماهی رویبان مغز نارجیل مغز حب الزلم مغز حب الصنوبر مغز پسته مغز بادام مغز فندق مغز حبة الخضرا مویز منقی از هر یک ده درم جدوار خطائی مجرب افیون مصری جندبیدستر عاقرقرحا از هر یک دو درم مغز حب المحلب کنجد مقشر از هر یک پنجدرم خولنجان خرفه بهمنین از هر یک سه درم زعفران حسک پرورده از هر یک ده درم زردهٔ تخم کنجشک ده عدد بسبا سه جوز بوا قاقلهٔ کبابه از هر یک پنجدرم عنبر اشهب دو درم ورق طلا نیم درم ورق نقره یکدرم نبات سفید نصف اجزا عسل صاف سه چندان ادویه اجزا را کوفته بیخته چنانچه رسم است معجون سازند شربتی مقدار دو درم پیران را وجوانان را یکدرم * معجون الملک از اختراعات جالینوس است از برای ملک صقلیه که نقوس داشت واز خوردن این معجون شفا یافت دوائی است نیکو از برای حفظ صحت وازالهٔ مرض وقوتش تا هفت سال باقی میماند واز ششماه که از ساختن آن بگذرد استعمال توان نمود ومقدار شربتش از یک مثقال تا سه مثقال است اسحق گفته که مضر است بمعده ومصلحش عناب است وبالغ النفع است از برای جمیع امراض بارده وحرارت ویبوست این معجون بدرجهٔ سوم است ونافع است از برای اوجاع حلق وصدر وطحال وجمیع ریاح بارده وسنک کرده ومثانه وحمیات و

ظلمت بصر * صنعت آن سلیخه شانزده درم دارچیني هشت درم افیون بزرالبنج سفید لك مغسول از هریك ششدرم سداب بري
فراميون كافيطوس جاوشير جنطيانا اسطوخودوس قرد ما نامیعهٔ سائله از هریك پنجدرم عصارهٔ غافث كاشم بزرحنل قوقا
صمغ عربي مغز بادام شيرين از هريك چهاردرم زعفران قسط تلخ فلفل سفید اذخر مكي سنبل الطيب فرفيون پوست بيخ لفاح
اشق پودنهٔ كوهي را زيانه تخم كزربري ورق كل سرخ ناردين اقليطي حب بلسان از هريك سه درم ودرقرابادين كبير
جالينوس غاريقون وسورنجان از هريك دودرم داخل است وناچاراست ازين دودوا هركاه رياح اشتداد داشته باشد وهركاه
وجع درمفاصل باشد والا سورنجان نبايد داخل نمود واكر بلغم قوي باشد خصوص بلغم خام بايد كه زياده كرده شود بر
اجزای مسطور تربد سفید مد برزنجبيل از هريك بوزن غاريقون ودربعض نسخ اين معجون زياده كرده شده كشنيز خشك
بريان مرزنجوش از هريك ششدرم واين نيكواست ازبرای اصلاح بصريس اكرحمی قوي باشد بايد كه زياده كرده شود بدل
مرزنجوش طباشير صموغ رادرشراب نخعا نند تاحل شوند وباقي ادويه راكوبيده وبيخته همه را باسه وزن ادويه عسل مصفی
معجون سازند صاحب كامل الصناعه كفته شربتی ازين معجون يكدرم است باآب كرم وازبرای حصاة كليه ومثانه باآب كرفس
* معجون ميعهٔ امهال كهته وزجير را سودمند بود * صنعت آن چند بيد ستراسارون افيون ميعهٔ سائله بزرالبنج كندر اجزا مساوي
كوفته بيخته باسه چندان عسل بسرشند شربتی ازنيم نخود تا يك نخود * معجون منقول ازنصايح الرحمان اين معجون از استنباط
استاذابقراط است نافع است ازبرای فالج ولقوه وخدروا سترخاودافع رطوبات غريبه است وصالح است ازبرای مبرودين ومشايخ
ومردمان غريبه اصلاحی عظيم ومحلل رياح ومجفف قروح وزائل كننده قروح وجرب وقوبا وسعفه وارجاع مفاصل وظهور هركاه
ازرطوبت باشند وانواع استسقا وضعف باه وسموم وصداع قديم خوردن وطلا نمودن باسركهٔ انكوري ودرروسط سر بعد از
قراشيدن سر وازبرای اوجاع اذن قطور آن درگوش بادهان نافعه يا روغن بلسان وازبرای دردد ندان كذاشتن اندكی
ازان بردندان وازبرای ذبحه باد وغيكه دران شب يماني پخته باشند وبايد كه استعمال كرده شود بعد ازان روغن كاووازز
برای طحال باآبيكه پخته باشند دران پوست بيخ كبروعاقرقرحا وازبرای امراض كليه باآبيكه پخته باشند دران پودنهٔ نهری واز
برای انواع كرمها باآب پوست درخت انارشيرين وازبرای بواسير باخمر عنبي وازبرای ضعف كبد ومعده وامراض اين اعضا باماء
العسل دربارد وباماء الجبن درحارواين معجون مضراست باصحاب حرارت مزاج ومصلحش شيراست وبايد كه درتابستان
استعمال نكنند مكر كسانيكه استيلا داشته باشد برمزاج ايشان برودت وقتيكه نبوده باشد بلكه هاروشربتی ازين معجون تادو
مثقال است وقتيكه وفور داشته باشد اسباب برودت بجهت آنكه اين معجون كرم وخشك است دردرجهٔ ثالثه ويك مثقال است
دروقت عدم وفور اسباب حاره وقوت اين معجون تاده سال باقي است وبعد از ششماه استعمال توان كرد * صنعت آن دانهٔ
اترج بزرالبنج سفيد از هريك ده درم فرفيون زعفران سليخه حماما افيون اقاقيا قسط تلخ سنبل الطيب صمغ عربي تخم حنل قوقا
تخم انجره مغز حب الخروع مقل اليهود كندر سماق دبق مقشر كبريت زرد لبني فلفل سفيد ورق كل سرخ عاقرقرحا تخم
عرطنيثا تخم كرفس از هريك چهاردرم تخم بادرويه راكوبيده وبسركه بسرشند بآن مقدار كه آن را قوامی باشد
پس بسرشند بعسل مصفی وداخل كنند دران روغن بلسان انچه ميسر آيد وحوشی اندك داده درشيشهٔ نكاهدارند * معجون هرمس
نافع است ازبرای زجير چون آشاميده شود ازان وزن دوثلث درمی باآب سود وازبرای وجع كبد بماء ورد وكلقند وازبرای
حمی باآب نيم كرم واكربا امراض مسطوره تب نباشد باطلای ممزوج وازبرای نفث الدم مقدار ربا قلا باسركهٔ ممزوج

باآب ودر اعتقال امعا و ریاح با طلاء عتیق ممزوج وبجهت درد سر و وسواس وجنون شب بخورند با شراب ممزوج وبرای
گزیدن مار وافعی باآب ترنجبین بنوشند وبمالند وبجهت گزیدن سگ دیوانه با شیر دیودار بنوشند * صنعت آن فلفل سفید
بزرالبنج سفید از هریك پنج استار افیون زعفران از هریك ده استار فرفیون اشق ساذج هندی عاقرقرحا پوست بیخ لفاح سداب
سلیخه سنبل الطیب تخم کرفس از هریك شش استار عود بلسان سه استار عسل سفید خوشبو کف گرفته بقدر حاجت بدستور
مقرر معجون سازند واین نسخه چهارده جزو است وگرم است در نیم درجه وخشك است در دو درجه ونیم * معجونی که دندان
را بی حس کند ودرد بنشاند هرگاه به سبب حرارت باشد وعلامت آن استراحت از آب سرد وهوای سرد است * صنعت آن
بزرالبنج افیون میعهٔ بارزد از هریك دو درم فلفل انگوزه شاهتره از هریك یکدرم کوفته بدوشاب انگوری سرشته بر دندان نهند
درد را ساکن گرداند * ایضا مفرحات افیونی است * مفرح از اقتراح حکیم عماد الدین محمود در نفع از برای تقویت باه وپشت
وکمر واوعیهٔ منی وگرده از طرب المجالس اقوی است * صنعت آن عود قماری خام سه درهم سنبل الطیب قرنفل دانهٔ هیل بوا
زعفران از هریك پنجدرم زرنباد ده درم درونج عقربی خصیة الثعلب مصری از هریك سه درم تخم شلغم تخم ترب از هریك پنج
درم تودری سرخ تودری زرد خولنجان مغز چلغوزه مغز پسته مغز بادام شیرین مقشر مغز فندق مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه
جوزبوا بسباسه یاقوت رمانی سمکهٔ صیداء کبابهٔ چینی دارچینی از هریك ده درم مایهٔ شتر اعرابی مصطکی سنامکی ریك
ماهی از هریك سه درم فلفل بزرالبنج سفید از هریك ده درم افیون پانزده درم جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب ورق طلا ورق
نقره از هریك دو درم مشك ترکی خالص سه قیراط عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند واین ترکیب سی ویك
جزو است ومزاجش سرد است در ربع درجهٔ اول وخشك در دوم * مفرح دیگر مقوی اعضای رئیسه است وامساك ونشاط آورد
* صنعت آن افیون کازرونی یکمثقال درمیان شش عدد جوزبوا که میان آنها را خالی کرده باشند فتیله کرده بگذارند وجوزها را
بخمیر گرفته در روغن گاو بریان نمایند پس خمیر را دور کرده یاقوت زرد یاقوت سرخ لعل بدخشی مروارید ناسفته کهربا ورق نقره
از هریك دو مثقال ورق طلا یکمثقال عنبر اشهب یکمثقال عود قماری خام زرنباد دانهٔ هیل بوا شیطرج هندی طباشیر سفید
کشنیز خشك از هریك یکمثقال ودو دانك زعفران چهار دانك پوست زرد اترج یکمثقال ودو دانك نبات سفید عسل مصفی از
هریك چهل مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی یکدرم * مفرح جواهری خفقان ووسواس وفکر وتوحش را سودمند
بود وجگر ودل ودماغ را قوت دهد وفرح آورد ونشاط تمام بخشد ولون را صاف کند وبشره را بغایت برافروزد وبوی دهان خوش
کند وطعام بگوارد ومعده را قوت دهد وطبع را نرم دارد ومقوی قوت باه باشد ونعوظ آورد وضعف را زائل سازد وحفظ را زیاده
گرداند وجوانی را نگاه دارد وپیران را بغایت قوی کند وبواسیر را سود دهد ومجملا خاصیت این ترکیب بسیار است * صنعت آن
مروارید ناسفته یاقوت رمانی یاقوت زرد فیروزهٔ نیشاپوری زمرد از هریك دو مثقال لعل بدخشی عقیقق یمنی کهربای شمعی
بسد حجر یشب از هریك سه مثقال لاجورد مغسول یك ونیم درم ریوند چینی صندل سفید نیلوفر عنبر اشهب تخم زردك
بهمن سرخ طین مختوم عود قماری سلیخه کشنیز خشك زرشك بیدانه از هریك سه مثقال جند بیدستر طباشیر سفید زرنباد
خولنجان عود الصلیب سنبل جوزبوا زنجبیل دارچینی قاقلهٔ کبار سعد کوفی اسطوخودوس شامی اشنه نعناع خشك فودنج
قشر اترج فرنجمشك مرزنجوش ابریشم مقرض بهمن سفید بسباسه حماما فقاح اذخر لسان العصافیر ورق شبیبی قرنفل
بسفایج فستقی زراوند گرد زراوند طویل انیسون تخم کاسنی تخم کرفس افتیمون شامی درونج عقربی مصطکی رومی نانخواه

گل سرخ از هریك پنج مثقال فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل آملهٔ مقشر پوست هلیلهٔ کابلی ازهریك شصت مثقال زعفران ده
مثقال مشك خالص جدوار آزموده افیون مصری کاوزبان بادرنجبویه تخم گل سرخ ازهریك درمثقال ورق طلاورق نقره فادزهر
حیوانی معاذ هندی کافورتیموری ازهریك یك مثقال ونیم وبعضی کافور رایکدرم کرده اند مومیائی کانی یک مثقال نبات
سفید نصف تمام اجزارا کوفته وبیخته باسه چندان عسل سفید صاف کرده بقوام آورده سرد نموده چنانکه دستور است ادویه را
دران آمیخته بسرشند ودرظرف چینی کرده بعد ازسه ماه مقدار دو مثقال میل نمایند واز عقب آن پیالهٔ چای یا عرق کاوزبان
یا کلاب بیاشامند که نفع ها ظاهر می شود انشاء الله تعالی

## * فصل دربیان مرکباتی که اصل وعمود درآنها پوست خشخاش است ودانهٔ خشخاش است وازانجمله بخور مخدراست *

* بخور نافع ازبرای نزلات ومسکن اوجاع سر ودندان وگوش منقول ازحاج حسین ازتلامذهٔ والد ماجد آن مرحوم قدس الله سرهما * صنعت آن بزرالبنج سفید پوست خشخاش اصل
السوس گل ارواند پوست بیخ لفاح گل بنفشه خبازی گل خطمی عنب الثلب ازهریك جزوی واگر نزلات بارده باشد مرزنجوش
تمام بابونه اکلیل الملك ازهریك جزوی واندکی چند بید ستر داخل نمایند ودرآب بجوشانند وسرودهان وگوش رابه
بخارآن بدارند پس صافی نموده قدری ازآب آنرا مضمضه نمایند وثفل آنرا بوسرضماد کنند * ایضا تریاق الذرب است
جهت ذرب وضعف معده وامعا وقبض شکم وتقویت اعضای رئیسه بی عدیل است * صنعت آن مروارید مرجان کهربا عقیق
یشب سبزعاج طباشیر طراثیث کشنیز خشك بریان صندل سفید بهمنین فوفل سعد زیرهٔ کرمانی مدبومصطکی کوبیا ماز وسبز
گل ارمنی شادنهٔ عدسی صمغ عربی آردکنار آرد سنجد حب الآس عذبهٔ دانهٔ عناب بریان کرده پوست بیرون بسته
عجم زبیب ازهریك سه درم ورق نقره یکدرم تخم خربزه بریان بزرخشخاش سفید دانهٔ انکوزا زهریك پنج درم عود خام
بزرالبنج ازهریك دودرم رب به شیرین رب سیب شیرین رب مورد بالعویه دوچندان یاسه چندان همه ادویه را کوفته
بیخته بااشربه سرشته معجون سازند شربتی تانیم درم بااشربهٔ مناسبه بنوشند * تریاق النزله است که دفع انصباب
مواد ورفع سرنه مجرب است * صنعت آن تخم کاهوده درم بزرالبنج سفید پوست خشخاش ازهریك پانزده درم تخم خشخاش
سفید بیست درم گل کاوزبان تخم مرزد کشنیز خشك ازهریك پنج درم اسطوخودس دونیم درم جمله رادرآب بخیسانند
وبجوشانند ونبات سفید صد ویکساه درم اضافه نموده بقوام آورند پس گل سرخ کشنیز خشك رب السوس نشاسته صمغ عربی
کثیرا مرصاف ازهریك دونیم درم نرم نموده بآن بیامیزند شربتی یك نخود * حب خشخاش نافع است ازبرای اسهال
خون وزحیروا سهال کبدی ومعوی ودماغی * صنعت آن مازوسبز کزمازج پوست خشخاش سفید صمغ عربی اجزا مساوی
کوفته بیخته بالعاب بزرقطونا که بآب بارتنك برآورده باشند سرشته حبوب سازند شربتی مقدارنخودی بقدرقوت مزاج
ازیك حب تاپنج حب واگر قدری حب الآس وبیخ انجبار داخل نمایند بهتر است * وحلوای تخم خشخاش است مقوی
دماغ ومسمن بدن * صنعت آن شیرهٔ تخم خشخاش سفید هفت توله نبات سفید پنج توله روغن کاوتازه سه توله اول شیرهٔ
خشخاش رادردیك کرده بآتش ملایم چندجوشی دهند پس روغن داغ کرده ونبات کداخته دران ریزند وبرهم زنند
تاغلیظ گردد وبقوام آید پس زعفران بسبا سه ازهریك یکماشه بالکلاب سائیده داخل نموده فرود آورند وسرد کرده
ناشتا بخورند جمله یك شربت است اقویارا وضعفارا دوشربت * وحلوای کوکنارا ازاطبای هند است ازبرای نزلات
نافع است ونشاط آورد وسرعت انزال رانافع بود * صنعت آن بکیرند خشخاش تیغ نازده باتخم بیست عدد بکوبند و

یك شب در آب باران بخیسانند پس بفشارند وثفل آنرا دور نمایند ود وسیر کند م را دران آب بجوشانند تا تمام آب آن را جذب نماید پس در سایه خشك نمایند وآرد کنند وآن آردرا در روغن بریان کرده دوسیر قند سفید ویك سیر عسل مصفی راد رآب حل کرده بجوشانند وکف آنرا بگیرند وداخل آرد وروغن مذکور کرده بآتش ملایم بپزند تا شروع به پس دادن روغن نماید مغز بادام شیرین مقشرده درم زنجبیل دودرم زعفران نیم درم نرم کوبیده داخل کرده از آتش برگیرند ودر لنگری چینی پهن نمایند وبطریق حلوا لوزبپزند وهرکس بمقدار برداشت طبیعت خود بخورد * وخمیرهٔ خشخاش است * خمیرهٔ خشخاش نافع است از برای نزلات ودردسینه وسرفه وسل وتسکین اوجاع * صنعت آن بگیرند پوست خشخاش تیغ نزده یکصد وپنجاه مثقال ونیم کوفته درسه صد وهفتاد وپنج مثقال آب بجوشانند پس در خریطهٔ انداخته بچکانند تا مطلق تلخی دران پوست نماند پس بگیرند تخم خشخاش مقدار سی وهفت مثقال ونیم نرم صلایه کرده دران آب چکیدهٔ پوست کوکنار شیره بکشند پس آنرا باسه صد مثقال قند سفید بقوام آورند پس بگیرند زعفران سه مثقال وبکلاب سائیده دران داخل نمایند ویک جوش داده پس بگیرند عنبر اشهب نیم مثقال وباقند سفید بکوبند ودران داخل نمایند وبوهم زنند تا نیکو مخلوط شود از آتش فرود آورده دانهٔ هیل هفت مثقال ونیم دارچینی پانزده مثقال کوبیده وبیخته دران داخل کرده بمقدار آن مقدار بوهم زنند که خمیره شود قرصها سازند هر قرصی دو مثقال ونگاهدارند ودر وقت حاجت یک قرص آنرا بخورند * خمیرهٔ مسك منی چون قبل ازجماع بدو ساعت بخورند امساك منی کند وسرعت انزال رانافع باشد * صنعت آن بگیرند خشخاش تیغ نزده با تخم نیم رطل ونیم کوفته درهفت من آب حدادان بجوشانند چون آب به ثلث رسد بمالند وبیالایند پس با یکرطل نبات سفید بقوام خمیره آورند پس فرود آورده زنجبیل بیست درم جوز بوا دودرم افیون یکدرم زعفران نیم درم کوفته وبیخته داخل کرده تیر زنند تا نیکو مخلوط شود وخمیره کرده درظرف چینی یا شیشه نگاهدارند وعند الحاجة شربتی ازنیم درم تایکدرم ویك مثقال نیز تناول نمایند * خمیرهٔ خشخاش تالیف نواب غفران مآب یعنی حکیم محمد هاشم العلوی قدس سره * صنعت آن تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه مغز بادام شیرین مغز فندق مغز پسته مغز نارجیل همه مقشر نشاسته کثیرا ازهریك دونیم مثقال دانهٔ هیل دومثقال عود الصلیب چهار دانك زعفران دودانك بهمن سرخ بهمن سفید کهربا شمعی ازهریك دومثقال ودر نسخهٔ دیگر کهربا داخل نیست لعوب وتخمها راصلایه نموده باقی ادویه را کوفته وبیخته شربت کاوزبان شربت اسطوخودوس شربت سیب شیرین شربت به شیرین ازهریك شش مثقال ودر نسخهٔ دیگر شربت بنفشه نیز داخل است وازهریک این شربتها هفت مثقال نبات سفید بیست مثقال همه را بعرق بید مشك بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند وخمیره سازند وهرروز پنج مثقال تناول نمایند * خمیرهٔ خشخاش ایضا تالیف آن مغفور مبرور * صنعت آن تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه مغز بادام شیرین مغز فندق نشاسته مغز پسته کثیرا ازهریك دومثقال ونیم دانهٔ هیل دومثقال عود الصلیب چهار دانك زعفران یکدانك ونیم بهمن سرخ بهمن سفید کهربا شمعی مغز نارجیل تازه مقشر ازهریک دومثقال ونیم لعوب وبزوررانرم صلایه نموده باقی ادویه را کوفته وبیخته شربت اسطوخودوس وشربت کاوزبان وشربت انار شیرین وشربت به شیرین وشربت بنفشه ازهریک هفت مثقال ونیم نبات سفید پانزده مثقال مجموع را با عرق بید مشك چهل وپنج مثقال بقوام آورده ادویه را بآن سرشته خمیره سازند شربتی پنج مثقال واگر یکدانك عنبر اشهب داخل نمایند بهتر است * ونیز از انجمله دیاقوذا است * بدانکه دیاقوذا بفتح دال مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه والف وضم قاف وسکون واو وفتح ذال معجمه والف بلغت یونانی بمعنی شراب خشخاش است * دیاقوذا کثر نزلات

حارهٔ وصرفهٔ خشك را مفيد است وعينه وحلق رانرم گرداند * صنعت آن بگيرند خشخاش تيغ نزده باتخم بيست عدد تخم خطمي
سفيد كثيرا سفيد صمغ عربي تخم خبازي بهدانه به شيرين ازهريك پنجدرم اصل السوس بيست درم بزرقطونا ده درم ودر
نسخهٔ ديكر بيست درم است مجموع را درشش رطل آب باران دوشبانه روز بخيسانند تا نرم شود پس باآتش ملايم بپزند تا
مهرا شود وآب به نصف رسد پس بيالايند وبا يكمن قند سفيد بقوام آورند شربتي تام تا پنج مثقال ودرنسخهٔ ديكر اين دياقوذا
بجاى قند سفيد ميبختج است سيد اسمعيل گفته درذخيرهٔ خود كه بعض اطبا قند سفيد نيم من وميبختج نيم من ميكنند وبعضى
ميبختج نيم من وعسل مصفى نيم من ميكنند واگربجاى هردوشكركنند روا باشد ميفرمايند كه اگربجاى همه يكمن فانيذ سنجري
يا يكمن ترنجبين يا هردوازهريك نيم من كنند بهتر است * ديا قوذا ديكر كه درمنافع مثل اواست * صنعت آن خشخاش سفيد
تيغ نزده با تخم وخشخاش سياه تيغ نزده با تخم ازهريك ده مثقال گل بنفشه صمغ عربي ازهريك پنجدرم اصل السوس سه درم
رب انارشيرين بيست مثقال قند سفيد يكصد درم بدستور شربت بپزند شربتي دومثقال * صنعت اين دياقوذا بهنسخهٔ ديكر
خشخاش سفيد تيغ نزده با تخم وخشخاش سياه تيغ نزده با تخم ازهريك ده مثقال گل بنفشه صمغ عربي ازهريك يكمثقال اصل السوس
سه درم آب انارشيرين بيست مثقال قند سفيد يكصد درم بدستور مقرر شربت بپزند شربتي ده درم * دياقوذا كه منع نزلات
كند وصرفه را نافع بود وخواب آورد ودماغ را قوت دهد * صنعت آن خشخاش سفيد خشخاش سياه با پوست تيغ نزده ازهريك
ده عدد عناب خراساني بيست عدد مويز منقى دوازده مثقال ونيم بزرالبنج سفيد يكمثقال ويكدانك ونيم اصل السوس
دوازده مثقال ونيم تخم خطمي سفيد سه مثقال انجيرزرد ده دانه ايرسا دومثقال ونيم پرسياوشان اسطوخودوس زوفا خشك از
هريك دومثقال مجموع رادرآب باران واگريافت نشود درآب خدا دادن مقدار هفت رطل يك شبانروز بخيسانند وروز
ديكر بجوشانند آنقدر كه ثلث آب بماند پس بمالند وبيالايند وباشكرسفيد يكمن بقوام آورند پس بكيرند مصطكي رومي مرمكي
صافي اقاقيا دارچيني زعفران رب السوس ازهريك نيم مثقال كوبيده وبيخته بآن بسرشند هرشتني نيكو شربتي سه مثقال
* دياقوذا منقول ازخط حكيم احمد موسوي قلمي فرموده اند كه اين شربت رابجهت فرزندام ساخته آزموده مجرب افتاد و
مخترع آن فقيراست * صنعت آن پوست خشخاش تيغ نزده سربنفشه گل سرخ اصل السوس ازهريك دومثقال عناب خراساني
تازه بيست عدد سپستان سي عدد گل خطمي سفيد زوفاى يابس ازهريك يكمثقال تخم خبازي نيم مثقال مويز طائفي منقى ازحب
پنج مثقال تخم خشخاش سفيد چهارمثقال جوشانيده صافي نموده قند سفيد يكمن داخل كرده بقوام آورند وبوقت حاجت
اگرضرورباشد صمغ عربى شكرتيغال ازهريك دودانك كوبيده بران پاشيده بليسند * دياقوذا ديكر تاليف حكيم احمد موسوي
* صنعت آن مويز طائفي دانه بيرون كرده سه مثقال تخم خطمي سفيد صمغ عربي زوفاى يابس تخم خرفه مقشر تخم خبازى بهدانه
اصل السوس محكوك ازهريك دومثقال خشخاش تيغ نزده با تخم پانزده مثقال ايرسا يكمثقال درآب خيسانيده بجوشانند
چون به نصف رسد صافي نموده باشكرسفيد بقوام آورند واگرسرفه باغمي ويا كهنه باشد اندك انكبين يا شكرنيز داخل نمايند
* دياقوذا ديكر اصحاب نزلات وخداوند سل راوكسيكه سرفه داشته باشد وبا سرفه خون برآيد نافع بود * صنعت آن خشخاش
سفيد تيغ نزده با تخم خشخاش سياه با تخم ازهريك پنجاه درم تخم كاهو مقشر بزرالبنج سفيد ازهريك سه درم ونيم كوفته با پانصد
درم آب صافي بجوشانند تا بيست درم بماند بيالايند وپنجاه درم لعاب بزرقطونا ويكصد درم ميبختج داخل كرده بقوام آورند
شربتي يك اوقيه * دياقوذا به نسخهٔ ابن ماسويه كه انفع ازنسخهٔ قبل است درمنافع مذكوره * صنعت آن خشخاش سفيد بيست

درم خشخاش سیاه ده درم تخم خطمي سفيد كثيرا صمغ عربي مغز تخم خيارين مغز بهدانه از هريك پنجدرم اصل السوس بيست درم بزرقطونا پنجدرم ادويه را سواى بزرقطونا نيم كوفته مجموع را سواى بزرقطونا وخطمي درد رمن آب باران بخيسانند يك شبانروز وبزرقطونا وخطمي را لعاب برآورند وصمغ عربي وكثيرا را علىحده دردهسير آب باران حل كنند پس بجوشانند تابنصف رسد پس بيالايند ولعابها وكثيرا وصمغ عربي حل كرده با نيم من شكر صافي نموده بقوام آورند شربتي يك اوقيه * ديا قوذا ديكر كه حكيم احمد موسوي در مجربات خود از والد ماجد خود حكيم سليمان موسوي نقل كرده * صنعت آن خشخاش سفيد تيغ نزده با تخم نيم من درسه من آب باران يك شبانروز بخيسانند و روز ديگر بجوشانند تا به نصف رسد صافي نموده با نيم من ميپختج ونيم من شكر سفيد بقوام آورند واكرد رسينه خلطي باشد بدل شكرا نكبين كنند * ديا قوذا منقول از خط ميرزا معزالدين محمد موسوي * صنعت آن تخم خشخاش وپوست خشخاش از هريك بيست درم بجوشانند وبيالايند وباپنجاه درم قند سفيد بقوام آورند شربتي ده درم با آب نيم كرم * ديا قوذا ديكر منقول از خط ميرزا معزالدين موسوي * صنعت آن خشخاش سفيد اصل السوس از هريك بيست درم خشخاش سياه ده درم تخم خطمي وكثيرا صمغ عربي تخم خبازي بزرقطونا از هريك پنجدرم همه را در پنج رطل آب باران بجوشانند تا بنصف رسد صافي نموده دو رطل سلاقهٔ عنب مع عصير عنب پخته ويكرطل فانيذ داخل كرده بقوام آورند * ديا قوذا ديكر مجرب از براى امراض صدر و ريه وسعال * صنعت آن خشخاش تيغ نزده با تخم سي عدد كل بنفشه كل نيلوفر كاوزبان از هريك سه مثقال اصل السوس پنج مثقال عناب سپستان از هريك ده دانه ادويه را جوشانيده صافي نموده نبات سفيد يكمن داخل كرده بقوام آورند شربتي يك اوقيه * ديا قوذا ديكر منقول از ذخيرهٔ سيد اسمعيل جرجاني در زكام ونزلهٔ بسيار حار ودرد نيز كه رقيق باشد استعمال كرده ميشود * صنعت آن بگيرند خشخاش تيغ نزده يكصد عدد وباپوست وتخم بكوبند ودر هفت من آب باران يك شبانروز بخيسانند وروز ديگر آن مقدار بجوشانند كه بنصف رسد بيالايند وبا يكمن قند سفيد ويكمن ميپختج بقوام آورند شربتي هفت درم باماء الشعير وبعض اطبا اقاقيا زعفران مرمكي صافي كلنار فارسي عصارهٔ لحية التيس صمغ عربي از هريك يكدرم كوبيده بخته داخل ميكنند در تمام آن شربت وبعضي بازاى هر رطلي از اين شربت اين ادويه را باين مقدار داخل مينمايند * ديا قوذا تاليف آن مرحوم نافع از براى سل وجميع امراض صدر ورئه كه از نزلات حاره باشد واسهال مراري وذوباني ونفث الدم * صنعت آن خشخاش سفيد تيغ نزده با تخم بيست عدد خشخاش سياه تيغ نزده با تخم ده عدد نيم كوفته بهدانه به شيرين تخم خطمي سفيد صمغ عربي كثيرا اصل السوس محكوك مرضوض سرطان نهري كه اطراف آن را دور كرده شكم آن را شكافته اول مرتبه با آب خاكستر چوب طرفا واندك نمك شسته پس با آب خوش بشويند كه اثر خاكستر و نمك دور كردد واز هريك پنج مثقال جمله را در يكمن تبريز آب باران يك شبانروز بخيسانند پس بپزند تا به نصف رسد بمالند وبيالايند ولعاب بزرقطونا ده مثقال قند سفيد نيم من داخل كرده بقوام آورند پس بگيرند اقاقيا عصارهٔ لحية التيس طباشير سفيد از هريك يك مثقال زعفران بزرالبنج سفيد از هريك دو دانك كهربا مرواريد ناسفته از هريك نيم مثقال داخل كرده نمكو برهم زنند تا خوب مخلوط شود ودر ظرف چيني نگاه دارند شربتي پنج مثقال * ورب خشخاش است از تاليف قدما است جهت نزلات حاره بغايت نفع دارد * صنعت آن كوكنار مع تخم دويست عدد بكوبند ويك شبانروز در نه صد مثقال آب بخيسانند وبجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نمايند وبا صد وپنجاه درم شكر يا عسل يا مثلث بقوام آورند كه لعوق شود بعد ازان اقاقيا زعفران مازو

لحية التيس ازهريك درمي كوفته بيخته دران بسرشند وبدانند كه رب نزد اطبا آن است كه نبات واثمار را كوفته آب آنرا بگيرند يا جوش داده آب صاف طبيخ آن را بستانند پس اين آب يا طبيخ را بپزند فقط تا كه غليظ شود وبايد كه چون به نصف رسد قدري شيريني نيز داخل نمايند وبقوام آورند چه آب بعضي فواكه بعضي شيرها از بسكه مائيت ولطافت دارند عند الطبخ همه هوا ميكردند وغليظ نمي شوند تا كه بآن شكر نياميزند ويا آنكه ميسوزند بخلاف شراب كه شيريني دران باما ئعات ابتداء داخل مينمايند وطبخ ميدهند تا غليظ گردد وبقوام آيد خواه آن مائع عصاره باشد يا طبيخ يا غير آن واين فرق است ميان آن هردو ونيز برسبيل تجوز احد هما را بردیگری اطلاق مينمايند ودرحرف الراء درمبحث ربوب انشاء الله تعالى خواهد آمد * وسفوف خشخاش است * سفوف خشخاش نافع ازبراى نزلات حاره وسل وسعال وخشونت صدر * صنعت آن تخم خشخاش سفيد پنجدرم صمغ عربي نشاسته بريان تخم خطمي سفيد كثيرا سفيد تخم خبازي ازهريك دودرم تخم خرفه مقشر سه درم طباشير سفيد يك مثقال مغز بهدانه رب السوس ازهريك دومثقال كوفته وبيخته شربتي دومثقال باشيرزنان يا شيربزيا شيرخربيا شامند * سفوف ديگر كه وجع كليه را نافع باشد ودرد را تسكين دهد * صنعت آن بزرالبنج سفيد يكدانگ افيون قيراطي مغز تخم كدو خرفه مقشرا زهريك يك درم كوفته باشراب خشخاش بنوشند * وايضا از انجمله شراب هاي خشخاش است * شراب خشخاش ساده منع نزلات كند وقروح صدرورئه را نافع بود وبخوابي را مفيد باشد * صنعت آن خشخاش سفيد بزرگ تيغ نزده يكصد عدد با تخم نيم كوفته بادومن آب باران بپزند وبيالايند وبايكمن ونيم قند سفيد بقوام آورند شربتي تاده درم واگر خواهند شراب خشخاش از تخم بي پوست مرتب نمايند مقدار بيست مثقال تخم خشخاش را بكوبند وبپزند وبا يك من قند سفيد بقوام آورند واگر تخم خشخاش از خشخاش تيغ نزده باشد بهتر است * شراب خشخاش بنسخهٔ شيخ الرئيس مانع انحدار نزلات ومواد دماغي است وسرفه را نافع است ومانع قي الدم واسهال مزمن است * صنعت آن بگيرند خشخاش زسيدهٔ تيغ نزده متوسط دربزرگي وكوچكي دوصد عدد وكنكرهٔ سرآنها را وچوب پايان آنها را دور كنند ودرآب باران پانزده رطل سه شبانروز بخيسانند پس بجوشانند تا به نصف رسد پس بفشارند وثفل آنها را دور كنند وآب را نيكوصافي نموده وزن كنند ازان چهار رطل ونيم وازعسل سفيد مصفى خشبو وارسلاقهٔ عنب ازهريك يكرطل ونيم وبپزند تا بقوام آيد پس اقاقيا وزعفران ومرمكي صافي كلنارفا رسي عصارهٔ لحية التيس ازهريك يك درم كوبيده وبيخته بآن مخلوط سازند ودرظرف چيني نگاهدارند * حكيم ميرمعزالدين موسوي گفته كه درين شراب براى نفث الدم الاخوين وطراثيث شيرين وصمغ عربي نيز داخل ميتوان كرد يكرى درين شراب بجاى مرمكي صافي عفص وكلنارفا رسي هردو داخل كرده وگفته كه اين شراب را با پنجاه درم شكر سفيد يا عسل مصفى يا مثلث مرتب بايد نمود ديگرى گفته كه اين شراب را با عسل مصفى بقدر ضرورمرتب بايد نمود وادويهٔ كه درآخر داخل ميكنند همين اقاقيا وعصارهٔ لحية التيس آورده واين نسخه ازبراى اسهال مزمن انسب است ودیگرى گفته كه درهورطلى ازشراب مذكور يعني بعدازآنكه بقوام آمده باشد اقاقيا وبوره سماق وعصارهٔ لحية التيس وكلنارفا رسي وكثيرا وزعفران ازهريك چهاردرم بايد داخل نمود ودرنسخهٔ ديگر كه ازبراى اسهال دماغي بسيار نافع است بعدازآمدن بقوام لايق گل سرخ صمغ عربي ازهريك هشت درم تخم خشخاش سفيد تخم خشخاش سياه كه هردورا بريان كرده باشند ازهريك شش درم رب السوس نشاسته كثيرا ازهريك چهاردرم زعفران يكدرم داخل است شربتي دودرم * شراب خشخاش ديگر * صنعت آن پوست خشخاش سفيد تيغ نزده چهل مثقال تخم خشخاش دوصد وچهل

مثقال هر درایکشبانروز در شش رطل آب باران بخیسانند پس بجوشانند تا نصف رسد و بمالند و بفشارند و صافي نموده قند سفید
دو صد و چهل مثقال داخل کرده بقوام آورده نگاهدارند * شراب خشخاش دیگر تخم خشخاش پوست خشخاش تیغ نزده
ازهریك سي درم نیم کوفته در سه من آب باران بجوشانند و چون یکرطل آب بماند بیالایند و با یکرطل قند سفید بقوام آورند
* شراب خشخاش دیگر جهت مسلولین و صاحبان نفث الدم و کسیکه با سرفه خون از سینهٔ او آید و از برای اصحاب سعال صعب
که به شب بیقراری داشته باشند و خواب آمدن ندهد * صنعت آن خشخاش سفید با تخم خشخاش سیاه با تخم که آن را تیغ
نزده باشند از هریك پنجاه درم تخم کاهو مقشر بزرالبنج سفید ازهریک سي درم همه را با پانصد درم آب باران یک شبانروز
بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد و بیالایند و پنجاه درم لعاب بزرقطونا و یکصد درم میپختج داخل کرده با ز بجوشانند تا
بقوام آید و در آخر دو درم زعفران داخل کرده در ظرف چیني نگاهدارند * شراب خشخاش مرکب منافع بسیار دارد * صنعت آن
پوست خشخاش تیغ نزده با تخم یکصد و پنجاه عدد کنکره و چوب آن را دور کرده یکشبانروز در آب خیسانیده و اگر بجای آب
گلاب و عرق بید مشك کنند بهتر است و این ادویه را نیم کوفته در پارچهٔ بسته علیحده علیحده در آب و یا گلاب و بید مشك بخیسانند
همان قسم یکشبانروز پس هریک را جدا جدا جوشانیده مالیده صاف نموده با سه چندان نبات بقوام آورند ادویه این است
عود هندي غرقي خام دارچیني قرنفل دانهٔ هیل سادج هندي ازهریك یك مثقال سنبل الطیب سه مثقال و بعد تیاري عنبر
اشهب مشك خالص مصطکي زعفران ازهریك یك مثقال اضافه نمایند و باید که قدر نبات تخمیناً دویست و شصت مثقال باشد
* شراب خشخاش دیگر نافع از برای امراض صدر و ریه و نزلات و سعال * صنعت آن خشخاش تیغ نزده با تخم هي عدد کل بنفشه
کل نیلوفر کاوزبان کل کاوزبان ازهریک سه مثقال اصل السوس پنج مثقال عناب سپستان ازهریک ده دانه جوشانیده صافي
نموده شکر سفید بیست و پنج مثقال داخل کرده بقوام آورند شربتی پنج مثقال * شراب خشخاش دیگر که ترطیب بدن کند
چون باماء الشعیر بنوشند و حمیات دق و اقسام حمیات را نافع باشد * صنعت آن آب نیلوفر تازه و آب کل و تازه آب گل بنفشهٔ
تازه از هریک نیم من تخم خشخاش سفید یکصد درم تخم خشخاش را نرم کوبیده و در آبها داخل نموده با شکر سفید مصفی یکمن
بقوام آورند و بعضی از اطبا بزرالبنج سفید در آبهای مذکور سه شب خیسانیده پس صاف نموده تخم خشخاش سفید را نرم کوبیده
داخل کرده باقند بقوام آورند میفرمایند که این خوب نیست زیرا که بزرالبنج را بپوست بسیار است و این آبها بسبب
لطافت تا سه روز فاسد میشوند * شراب خشخاش صندلي سعال با تلیین طبع را سودمند است * صنعت آن پوست خشخاش تخم
خشخاش ازهریک ده درم حب الآس بیست درم صندل سفید صندل سرخ ازهریک پانزده درم همه را در گلاب و عرق بید مشك
ازهریک یکمن سه شبانروز بخیسانند و بجوشانند چون بیکمن رسد بیالایند و با نیم من رب به شیرین و نیم من نبات سفید بقوام
آورند پس نیم درم عنبر اشهب را با دو مثقال نبات سفید نرم کوبیده داخل نمایند * ضماد خشخاش از محمد بن زکریا است نافع
از برای اوجاع اذن و اسنان و شقیقه * صنعت آن گل بنفشه خشک با بونه اکلیل الملك گل خطمي سفید آرد جو تخم خشخاش
پوست خشخاش از هریك کفی نیم کوفته با آب بپزند تا مهرا شود در هاون سنگي بکوبند و روغن گل سرخ داخل کرده بدسته
بمالند تا چون مرهم شود بر کوش و لحیه و شقیقه ضماد نمایند * و طلای خشخاش است چون برد ورچشم بمالند آب آمدن
و درد اعماق آن را زائل گرداند * صنعت آن یک عدد پوست خشخاش را در آب برک عنب الثعلب سه ساعت خیسانیده
پس مالیده صافي نموده در آن حضض هندي نیم وزن زرد چوبه یك وزن سائیده شیر کرم نموده طلا نمایند * وعرق خشخاش

است واین درخواص قریب بعرق افیون است * صنعت آن بگیرند کوزهٔ خشخاش تیغ نازده افیون ناکرفته با تخم هرقدر که خواهند وپارچه نموده یك شبانروز در آب آنمقدار که ازروی آن بگذرد بخیسانند پس با چهار وزن آن آب بطریق متعارف بآتش ملایم بقرع وانبیق عرق کشند واگر قوي خواهند باز دران عرق قدری پوست خشخاش تیغ نازده بدستور خیسانیده عرق کشند * عرق پوست خشخاش مرکب در نفع اقوی از سادهٔ آن است * صنعت آن بگیرند پوست خشخاش موصوف نیم من تبریز بزرالبنج سفید ده مثقال بیخ لفاح پنج مثقال تخم خشخاش بیست مثقال بهمن سرخ بهمن سفید بوزیدان شقاقل مصري زرآوند مدحرج زرآوند طویل دارچیني قرنفل جوزبوا بسباسه ازهریك چهار مثقال برگ باد رنجبویه برگ فرنجمشك برگ کاوزبان گل کاوزبان ازهریك هفت مثقال زعفران سه مثقال جندبیدستر عنبرا شهب مشك خالص از هریك دو مثقال ادویه را سوای زعفران وجندبیدستر وعنبر ومشك جوکوب نموده دران مقدار آب باران که از بالای آن دوسه انگشت بگذرد یك شبانروز بخیسانند پس چهار وزن آن آب داخل کرده دردیك عرق کشي بدستور مقرر عرق کشند وزعفران وجندبیدستر ومشك وعنبررا سوده درپارچهٔ نازکی بسته درته مشربه اندازند تاعرق بران کشیده شود پس سرد کرده درشیشهٔ نگاهدارند وعند الحاجت بقدر دوبرداشت طبیعت بیاشامند واین عرق پیران وصاحبان امراض دماغیه باردهٔ ومعتادین بکوکنارا بسیار نافع است * واقراص خشخاش است * قرص خشخاش نافع است ازبرای قروح سینه ورئه ودرد سینه وذات الرئه وذات الجنب وحرقة البول وبول الدم وقرحهٔ کردهٔ ومثانه ونفث الدم واسهال خونی وعرفه وتپ * صنعت آن غنچه گل سرخ منزوع الاقماع صمغ عربي ازهریك چهاردرم نشاسته کثیرا رب السوس ازهریك دودرم تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه ازهریك سه درم طباشیر سفید پنجدرم زعفران دودانك کوفته وبیخته بآب هرشته اقراص سازند شربتی ازیکدرم تایک مثقال با شراب خشخاش وقوتش تا شش ماه باقي است وبعد ازان ضعیف میکردد ودر نسخهٔ حکیم محمد باقرکه درمجربات خود نوشته نشاسته داخل نیست وگفته که شربتش ازیك مثقال تایك مثقال ونیم است با شراب خشخاش ودر موضع دیگر ازهمان بیاض مجربات خود نشاسته داخل است وگفته که شربتش ازیك درم تاسه درم است با شراب خشخاش * قرص خشخاش که سید اسمعیل درذخیره درعلت قرحه ذکر کرده وگفته که این قرص ازبرای قروح کلیه ومثانه ومجاري بول وازبرای رویانیدن گوشت تازه درین قروح بکار آید هرگاه استعمال کرده شود بعد ازسکون وجع وایستادن ریم * صنعت آن تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه ازهریك دودرم کثیرا صمغ عربي نشاسته کل ازمني طین قبرسي کل مختوم غنچهٔ کل سرخ منزوع الاقماع کلنار فارسي سماق منقی ازهریك یک درم طباشیر سفید کهربا ازهریك یک درم ونیم کندر نیمدرم ریوند چیني دودانك کوفته وبیخته بآب بارتنك تازه اقراص سازند شربتی ازیك مثقال تادودرم با سکنجبین سفرجلي یا کشکاب بیاشامند واکردرین قرص دم الاخوین وخب الآس وسرطان محرق زیادهٔ کنند قوي تر میکردد وخب القلت ودع محرق وبعد ومروارید ناسفته ازبرای قروح مثانه هرگاه این قرص ساخته شود باید که زیادهٔ کرده شود * قرص خشخاش بنسخهٔ دیکر قرحه وجرب مثانه وسوزش بول را نافع باشد * صنعت آن تخم خشخاش سفید وسیاه ازهریك چهار مثقال نشاسته کثیرا صمغ عربي ازهریك یك مثقال بزرالبنج سفید پنج مثقال ریوند چیني یك مثقال اجزا کوفته بیخته بآب لسان الحمل هرشته قرص سازند شربتی دو درم با سکنجبین سفرجلي بدهند * وکوکنار مصلح است * صنعت آن پوست خشخاش سیاه تیغ نزده یازده مثقال جوزبوا قرنفل ازهریك دو مثقال ونیم بسباسه نانخواه بادیان ازهریك یك مثقال ونیم دارچیني

یک مثقال زعفران نیم مثقال همه را نیم کوفته بطریق متعارف بچکانند شربتی پنج مثقال * ولبانه طولونیه است لبانه که معین
برتقویت باه وبطوء انزال است * صنعت آن پوست خشخاش تیغ نزده بیخ لفاح شونیز جوزبوا ازهریک پنجدرم معدکوفي
قرنفل بسباسه ازهریك نیمدرم کوفته وبیخته با چهاروزن ادویه بعسل مصفی مقوم سرشته معجون سازند ودوساعت قبل
ازمقاربت مقدار یکدرم تا یك مثقال تناول نمایند * لبانهٔ دیگر که همان منفعت بخشد * صنعت آن پوست خشخاش تیغ
نزده خولنجان جوزبوا کشنیز خشك ورق الجوز اقاقیا افسنتین رومي پوست بیرون پسته جاوشیرازهریك یك جزوبالسویه
قسط هندي میعهٔ یا بسه هند روس صعتر تخم سداب ازهریک نیم جزومغزپسته مقشر بوزن کل باسه وزن مجموع ادویه عسل
مصفی علی الرسم سرشته معجون سازند وعند الحاجت دوسه ساعت قبل ازان مقداریک مثقال تا دومثقال تناول نمایند
* وازانجمله لعوقات خشخاش است * لعوق خشخاش از تراکیب حکیم اشرف منقول ازخط ولد ارشد حکیم ابراهیم قلمي
نموده که باین ازمرضهای بسیارخلاصي یافته وکسانیکه میل کرده بودند امزجهٔ ایشان بمقدمات سل مبتلا بود وازان نجات
یافتند * صنعت آن ایرسا زعفران اسطوخودوس ازهریك پنج مثقال رازیانه غري السمک ازهریک سه مثقال پرسیاوشان
پنج مثقال کاوزبان هفت مثقال اصل السوس کل خطمي سفید ازهریك سه مثقال تخم خشخاش بیست مثقال تخم اسفاناخ
زوفا خشک ازهریك ده مثقال پوست خشخاش پانزده مثقال مغزفندق خام مقشر سي مثقال عناب سي دانه سپستان سي
دانه کزانکبین سفید پنجاه مثقال فانیذ یکصد مثقال نبات سفید یکصد وپنجاه مثقال بدستور مقرر لعوق سازند شربتی دو
مثقال باب کرم * لعوق خشخاش که درامراض نزلي قائم مقام شراب خشخاش است * صنعت آن خشخاش تیغ نزده باپوست
وتخم پنجاه عدد ریك سیرآب بجوشانند تا بنصف رسد صافي نموده قند سفید وعسل مصفی ازهریك پنجاه مثقال داخل
کرده بقوام آورند پس شیرهٔ مغزچلغوزه وشیرهٔ حسك وشیرهٔ حب القطن نشاسته ازهریك دوازده مثقال داخل کرده باز
بجوشانند تابقوام آید بکاربرند واکر دانهٔ هیل وصمغ عربي ورب السوس ازهریك شش مثقال زعفران یک مثقال کوفته
وبیخته ممزوج نمایند بهتراست ودرظرف چیني نگاهدارند شربتی یك اوقیه * لعوق خشخاش که امراض نزلهٔ حارهٔ مزمنه را
نافع است * صنعت آن مغز تخم خیارین پنج درم مغزبادام شیرین شش درم صمغ عربي سه درم زعفران یکدرم نرم سائیده سپستان
سي دانه اصل السوس پوست خشخاش تیغ نزده ازهریک هفت درم درآب جوشانیده چون به ثلث رسد بیالایند فانیذ
ده درم شکرطبرزد یکرطل داخل کرده بقوام آورند وادویهٔ کوبیده را داخل کرده برهم زنند ودرظرف چیني نگاهدارند
شربتی یک اوقیه وبعضی درعین پختن فلوس خیارشنبر هرده درم وکل بنفشهٔ خشك پنجدرم عناب جرجاني بزرک بیست
دانه داخل نموده اند ودروقت سرشتن اجزا آرد بادام قلادهدرم وروغن بادام شیرین سي درم داخل مینمایند * لعوق خشخاش
له قدس سره موسوم به لنا نافع ازبرای امراض مذکوره * صنعت آن پوست خشخاش سفید تخم خشخاش سفید ازهریك
سي مثقال کل بنفشه اصل السوس محکوک تخم خبازي تخم خطمي سفید کثیرا ازهریك پانزده مثقال دردوازده رطل آب
باران دوشبانروز خیسانیده بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده بادورطل نبات سفید بقوام آورند شربتی ششمثقال
* لعوق خشخاش سل وقرحهٔ رئه وامعا ونزف الدم وسرفهٔ بلغمي رانافع باشد * صنعت آن پوست خشخاش سفید پنجاه درم دردو
رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد ویکرطل قند اضافه کنند وبجوشانند تا بقوام آید بعدازان رب السوس ومغزتخم کدو ازهریك
پنجدرم کوفته بآن ممزوج نمایند شربتی ده درم بلیسند * لعوق خشخاش بنوعدیکرکه نزلهٔ کرم راساکن کند * صنعت آن

تخم خشخاش سفید ده درم نشاسته کثیرا صمغ عربي از هریك چهار درم مغز تخم کدو ومغز بهدانه از هریك سه درم کوفته بکلاب بسرشند ولعوق سازند * لعوق خشخاش نزلهٔ کرم را نافع باشد وماده را رقیق گردانند * صنعت آن تخم خشخاش سفید ده درم پوست خشخاش سفید پنجدرم نیم کوفته وخیسانیده وجوشانیده وصاف نموده باقند بقوام آورند ونشاسته وکثیرا وصمغ عربي از هریك سه درم بآن بسرشند ولعوق کنند * ولعوق خشخاش از استنباط آن مرحوم که در امراض نزلی قائم مقام رب خشخاش است * صنعت آن خشخاش سیاه تیغ نزده با تخم پنجاه عدد دریك سیر شاهجهاني آب باران بجوشانند تا نصف رسد صافي نموده نبات سفید عسل مصفی از هریك پاو سیر شیرهٔ مغز چلغوزه شیرهٔ حب القطن شیرهٔ کشنیز خشك نشاسته از هریك چهارتوله داخل کرده بپزند تا بقوام آید پس دانهٔ هیل صمغ عربي رب السوس از هریك دو توله زعفران سه ماشه سوده داخل کرده نیکو برهم زنند ودر وقت حاجت شربتی پنج مثقال تناول نمایند * لعوق لبوب در تقویت باه وامساك منی وسرعت انزال بی نظیر است وتفریح ونشاط تمام آورد * صنعت آن تخم خشخاش سفید مغز بادام مقشر مغز حب الزلم مغز حب القطن مغز حب السمنه مغز تخم خیارین از هریك چهار مثقال مجموع را بر روي سنگ باشیرکا وصلایه نموده تا چون مرهم شود پس بگیرند پوست کوکنار تیغ نزده ششمثقال بزرالبنج سفید مغز استه تمرهندي مقشر از هریك دو مثقال بیخ لفاح وسعد کوفي که بهندي بیخ موتهه گویند از هریك نیم مثقال حمك مویز چهار مثقال مجموع را در سه سیر شیرکا ومیش بجوشانند تا به ثلث رسد پس بمالند بقوت وبیالایند ونبات سفید یك میردا خل کرده بقوام لعوق آورند پس لبوب سائیده را داخل کرده تیززنند تا نیکو مخلوط شود از آتش فرود آورده شقاقل مصري دارچیني سیلاني بهمن سرخ بهمن سفید از هریك دو مثقال خصیة الثعلب مصری شش مثقال زعفران عنبر اشهب مشك ترکي از هریك نیم مثقال کوبیده وبیخته بآن بسرشند ودر ظرف چیني نگاهدارند وهر روز صبح یك مثقال وعصر یك مثقال آنرا تناول نمایند * ومرهم کوکنار راست جهت زخم شمشیر وسرطان وناصور نافع است * صنعت آن کوکنار ده توله دم الاخوین سرمهٔ اصفهاني زرد چوبه شاخ کوزن سوخته زاج سفید از هریك یك توله مرداسنگ ششماشه موم سفید وروغن کنجد یا زیتون از هریك هشت توله اول روغن را جوش داده موم را دران بگدازند پس ادویه را کوفته بیخته دران انداخته ومرهم سازند ووقت حاجت بکاربرند * باب الالف مع القاف * اقحوان بضم اول وسکون ثاني وضم حاي مهمله وواو والف ونون لغت عربي است وآنرا احداق المرضی نیز گویند وقسم صغیر آنرا اهل شام عین الحمل نامند وبفارسي بابونهٔ کاوچشم نامند وقسمی از اقحوان را که انبوت الراعي وانبوت الملك نیز گفته اند که آنرا ببونانی ادمانیس نامند حکیم میرمحمد مؤمن گفته که خبز الغراب اقحوان است ومشهور آن است که خبز الغراب که فارسي آن نان کلاغ است اسم خبازی است ومشهور اصح است ونیز بعربي رجل الدجاج وعرار وعین البقر وعین الاطی وبعبراني حیفا بقا وبسرياني فشا ونیز اقحوان را فرانیون نامند ونزد بعضی کافوریه اسم اقحوان است وآنرا کرکیش وکرکاش نیز نامند وآن دو قسم میباشد صغیر وکبیر کبیر را بهارکویند وببونانی انقلیس وآن دو نوع است بري وبستاني وشاخهای او باریك وبرگش شبیه ببرگ کشنیز وزرا زبانه وگلش زرد مدور ودر اطراف آن برگهای ریزه سفید واز گل بابونه بزرگ تر وثقیل الرائحه وباندك تلخي وفي الجمله صنفی از بابونه است وفرق آن است که بابونه تخم میدارد واین ندارد ونزد اطلاق مراد گل آن است کرم است در دوم وخشك در دوم ومسخن قوي ومحلل خون منجمد رمثانه ومفتح سدهٔ جگر وافراده عروق وملطف ومدر عرق وبول وحیض ومسقط جنین وباقوت تریاقیه ومفتت حصات وجهت ورم

معده ورد مثانه وصلابت سپرز واستسقا وقراتر معده باسکنجبین وبانمك معدل سودا وبلغم ولعوق آن جهت ربو وسرفه ونفث الدم وجلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم وطلای آب تازهٔ آن برانثیین وقضیب وکنج ران مقوی باه وجماع وضماد آن جهت التوای عصب وبا موم روغن جهت ورم صلب وشرب نیم مثقال آن باسکنجبین جهت براکیختن اشتها نافع و فروزجهٔ آن مدر حیض ومنقی رحم واکثار آن مصدع ومصلحش سکنجبین ومکرب معده ومصلحش بنفشه وانیسون وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش بابونه است وقسم صغیر آن در دوم گرم ودر اول خشك ودر افعال ضعیف تر از اول وباشراب جهت نیکوئی رنگ رخساره وتحلیل ورم صلب واکتحال خشك آن جهت تقویت طبقات چشم وظلمت بصر وجلای آثار قروح و دفع نزول آب نافع است وخاکستر کل اقحوان نافع است از برای غرب ذرور آن برتن وانکباس بآن وهرد وصنف اقحوان میباشند قوی * امراض الراس * سهر بوئیدن اقحوان خواب می آورد * سبات بسیاری بوئیدن اقحوان محدث سبات است * مالیخولیا اقحوان مخرج سودا وبلغم است واستفراغ بآن نافع است از برای اصحاب فزع جالینوس گفته که آشامیدن خشك آن نافع است صاحب مالیخولیا را مانند افتیمون * صرع استفراغ با اقحوان نافع است از برای صرع بجهت آنکه مخرج بلغم وسودا است محمد طبری گفته که چون از اصول آن هر روز یك مثقال با طبیخ فاوانیا تا سی روز متوالی بخورند نافع است از برای صرع وزائل میکردانند صرع را اسحق گفته که چون بیاشامند از اقحوان هر روز دو درم با شراب ریحانی بیست و پنج روز متوالی نافع است صرع را رازی گفته که چون بیاشامند صاحب صرع را از بیخ اقحوان هر روز دو مثقال تا سی روز متوالی نفع میدهد او را نفعی بین رازس گفته که چون آشامیده شود از بیخ اقحوان هر روز یك مثقال نافع است صرع حادث از خلط سوداوی را * لقوه مطبوخ اقحوان را نطول نمودن بر سر نافع است از برای لقوه * دهن الاقحوان جهت نضج جراحات اعضای عصبانی والتوای عصب وورم اسافل بدن ومقعده وصلابت رحم ودرد گوش وتفتیح مسامات واد رار عرق مؤثر است شرباوتد هینا وقطور او آشامیدن پنجدرم آن مدر عرق وجهت دفع قولنج مفید ونافع است استنشاق باین دهن بعد از استفراغ بحب ایارج از برای سهریکه بوده باشد سبب آن رطوبت بورقی درد ماغ پس بدرستیکه خواب می آورد خوابی نیکومولانانفیس گفته که تعریق سر بآن نافع است از برای این قسم از سهر رازی گفته که دهن الاقحوان نافع است از برای سهر حادث از برای مشایخ سعوط کردن بآن ونیز نافع است از برای لقوه تمریخ وطلا کردن آن بر سر وآن کرم است * صنعت آن بگیرند کل آن را یکرطل ودرچهار رطل زیت یا روغن کنجد داخل کرده چهل روز در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند وگاه ترکیب کرده میشود با بعض ادویهٔ حارهٔ عطرهٔ ملطفه برای زیاده گردانیدن تسخین وفعل آن * نطول اقحوان نافع است از برای سهر حادث مرپیران را فرموده اند بدانکه علاج این قسم سهر صعب ودشوار است لیکن سزاوار آن است که استعمال نمایند صاحبش هر شب این نطول را پس بدرستیکه خواب می آورد خوابی نیکو * صنعت آن اقحوان جوشقر با بونه در آب عذب جوشانیده روغن ایرسا داخل کرده بر سر نطول نمایند ودر نسخهٔ دیگر بجای شعیر صعتر است ونمام یك جزو نیز داخل است * اقط بفارسی پینو وکشك نیز وبترکی قروط نامند وآن جبنیت دوغی است که از طبیخ منجمد گردانند پس چکانیده بعد از رفع مائیت اقراص ساخته خشك کنند سرد وخشك است ودیر هضم وقابض ومبرد وبریان کردهٔ آن جهت اسهال مزمن بنهایت نافع وضماد سوختهٔ آن جهت داء الثعلب ورفع نزف الدم وبواسیر مفید وبا یشم سوخته بالسویه جهت خرازمجرب باین طور که اول سر را بروغن گل سرخ چرب کرده بعد از ان طلا کنند ومولد ریاح وبلغم غلیظ خام

ومسد داست واصلاحش بجوارشات وكلفند است ابن الياس گفته كه هركاه بود صرع بسبب ديدان وخورده شود اوديه قاتلهٔ ديدان وازبراى دفع سبب آن ميبايد كه بوده باشد غذا دران روزماء الاقط با ثوم بسيار * صنعت اقط بكيرند دوغ را وبكذارند تا جبنيت آن ته نشين شود آب آن جدا كرده جبنيت آن را بجوشانند تا منعقد كردد انكاه درآفتاب بكذارند تا خشك شود وبعض اوقات ازبراى منعقد شدن آن بزودي اندكى كشك شعير يا كشك كندم داخل ميكنند * اقط فراكرفته شده ازرايب ميباشد دران قوت محلله زياده وضررش بمعده كمتر از فراكرفته ازجبنيت واين را به تركي قراقروط نامند وازجبنيت را قروط ودرالبان نيز خواهد آمد انشاء الله تعالى * اقليميا وقليميا بغير همزه دراول نيز كويند وآنرا قلميا نامند وآن بيوناني اعم چيزى است كه ازكداختن اجساد متطرقه مانند ذهب ونضه ومس ومرقشيشا مثل كف وزرد برروى وتحت آن منجمد كردد وانچه درتحت بهم ميرسد بازكف آن است كه بعد ازكداختن وبهم رسيدن كف بسبب حركت آن فلز بعضي بطرف تحت نيز جمع ميشود وكويند خبث فلزات اقليميا است يعني خبث ذهب اقليميای ذهب وخبث نضه اقليميای نضه است وبعض اطبا كفته كه خبث فلزات غير اقليميا است وقول اول اصح است وبهترين آن طلائي است وانچه دررنك شبيه باصل آن فلز باشد وطلائي مائل بسبزى وفضي به سفيدى وسياهي طلائي ازغلبهٔ بورة است كه برطلا مى زنند وكويند اقليميا معدني نيز ميباشد ومرقشيشي نيز هست وهرقسم اقليميا مثل اصل آن است درطبع ويبوست بران غالب است ومجفف ومقوي باصره ومنقي جراحات وجهت بردن كوشت زياده وروياندن كوشت تازه ودفع تعفن قروح وازالهٔ بياض عين و بهق وجرب وسبل وناخنه ودمعه وغشاوه ونزول آب وطلاى آن رادع اورام وجالي كلف وآثار سياه ونافع ازبراى صلابت سپرز وبا افيون وزعفران وروغن نافع ازبراى مفاصل نقرس وخوردن يك قيراط ازطلاى آن جهت خفقان وتقويت دل نافع ومستعمل ازان محرق مغسول آن است وبدلش مرداسنك محرق مغسول است * دستور احراق اقليميا بكيرند آنرا ونرم سائيده درکوزهٔ مطين بطين حكمت كرده يك شب درتنور تابيده يا تون حمام تابيده بكذارند وصبح برآورده بكاربرند * احراق اقليميا به نسخهٔ محمود سنجري بكيرند اقليميا وبشكنند آنرا قطعهاى ريزه ريزه وبعسل سرشته درکوزهٔ كلي كنند ودهان آن كوزهٔ را بكل حكمت بكيرند ودروسط سرپوش آن سوراخى كنند تابوده باشد ازبراى دودى كه ازان متصاعد ميكردد ومنفذ يكه ازان دود بيرون آيد پس آن كوزه را دروسط فحم برافروخته كذارند پس چون شروع كند اقليميا بسوختن نظر بايد كرد بدود آن كه ازان سوراخ متصاعد ميكردد پس مادام كه آن دود سياه است بايد كذاشت واراتا بسوزد پس چون دود سفيد شود كوزه راخرود آورده اقليميا راازان بيرون آورند وشراب بران ريزند آنقدر كه مرده شود * طريق شستن اقليميا آنست كه آن رانرم صلايه نمايند وبآب صاف بسايند تانيكونرم وممزوج بآب كردد دركاسهٔ ريزند و ازان كاسهٔ بكاسه ديكر ريزند واجزاى درشت كه درته كاسهٔ اول ته نشين شده است بازبسايند وبهمان دستور عمل نمايند تا ديكر ته نشين نشود پس هركاسه رابسته كه غبار دران داخل نشود بكذارند تاته نشين شود آب رادورساخته اجزاى ته نشين راخشك نموده استعمال نمايند وعسل اقاقيا وادويه حجريه مانند ياقوت وشادنج وغيرهما نيز بدين دستور است * دستور پروردن اقليميا آنست كه بكيرند آنرا ونرم بسايند ودرظرف چيني كرده آب باران يا عرق بيد مشك يا آب سماق يا آب غوره هركدام كه مطلوب باشد بخيسانند تانه روزوهرروز آن آبها راتازه كنند وروزدهم بايكى ازان آبها برروي منك سماق نرم بسايند مثل غبارورد سايه خشك نموده درظرف شيشه نكاهدارند وعند الحاجت بكاربرند ودستور پروردن مرمه

وتوتیا وحلزونات نیز بدین قسم است * ذرور اقلیمیا که ابتدای رمد را نافع باشد * صنعت آن اقلیمیای نقره صبر سقوطری
از هریک ده درم کثیرا بیست درم صمغ عربی چهل درم نشاسته سی درم افیون دو درم مجموع را کوفته بیخته بآب بادیان
پرورده ذرور نمایند * ذرور دیگر رمد را نافع * صنعت آن اقلیمیای فضی سفید آب ارزیز صبر سقوطری از هریک دو درم
صمغ عربی چهل درم گل بنفشه شصت درم نشاسته سی درم افیون ده درم کوفته و بحریر بیخته بآب رازیانهٔ تازه سرشته
خشک نموده ذرور نمایند * ذروریکه رمد کهنه را نافع است * صنعت آن اقلیمیا صبر سقوطری زرد از هریک دو درم شادنج
مغسول مس سوخته از هریک سه درم و نیم کثیرا شش درم صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم مروارید ناسفته زبد البحر
نبات سفید نشاسته از هریک چهار درم کوفته بیخته ذرور نمایند * صنعت این ذرور به نسخهٔ دیگر اقلیمیای فضی سفید آب
قلعی از هریک ده درم شادنج مغسول مس سوخته از هریک سه درم و نیم کثیرا شش درم بسد روی سوخته از هریک چهار درم
همه را کوفته و صلایه کرده ذرور سازند * ذرور از برای بیاض * صنعت آن اقلیمیای ذهبی بعر الضب زبد البحر مساوی
کوفته و بیخته در چشم کشند * فصل در ذکر شیافات اقلیمیا * شیاف معروف باقریطن مژگان برآورد و دمعه را باز دارد
و روشنی چشم را نگاه دارد * صنعت آن اقلیمیای زر را کوفته بعسل بسرشند و در کوزهٔ سفالی کنند و پارچهٔ سفالی که در میان
آن بقدر سر جوال دوزی سوراخ کرده باشند بر سر آن نهند و کوزه را بگل حکمت گیرند و آن سوراخ باز باشد و کوزه را بر فحم
تافته بگذارند تا آنچه در کوزه است بسوزد و دود از آن سوراخ بیرون آید پس سفال را از سر کوزه بردارند و شراب انگوری
آن مقدار که دواتر گردد داخل کنند و از کوزه بیرون آورند و سائیده بشویند و بگیرند از آن یک جزو و از سرمهٔ محرق مغسول
یک جزو و از روی سوختهٔ محرق مغسول یک جزو نیم و بسایند و استعمال نمایند * شیاف اقلیمیا که طرفه و وجع چشم که از
حرارت باشد ساکن کند * صنعت آن اقلیمیای ذهبی مس سوخته از هریک ده درم دم الاخوین بسد مروارید ناسفته از
هریک چهار درم کثیرا مرمکی صافی زعفران اقاقیا نشاسته زرد چوبه از هریک دو دانگ زرنیخ شکر طبرزد از هریک نیم درم
شیاف سازند * شیاف اقلیمیا مستعمل در دبیلهٔ ملتحمه که بعد از فصد و اسهال و کشیدن شیاف ابیض افیونی بکار آید
* صنعت آن اقلیمیای محرق بدستور نسخهٔ اول هشت درم مس سوخته سرمهٔ اصفهانی شاخ گوزن سوخته مغسول مرمکی
اقاقیا از هریک ده درم افیون سه درم بآب باران سرشته شیاف سازند عدد ادویه هفت است * شیاف اقلیمیای دیگر * صنعت آن
اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی سفید آب قلعی مس سوخته شادنج عدسی شسته صمغ عربی سنبل الطیب از هریک شش درم
مرمکی افیون جند بیدستر حضض مکی از هریک دو مثقال اجزا را بسیار نرم صلایه نموده یک مثقال قند در آب سداب تازه
حل کرده همه اجزا را بآن خمیر نموده شیاف سازند * شیاف اقلیمیا برای بثور و قروح که در طبقهٔ قرنیه واقع شود و از برای
مورسرج نافع است و منع انصباب مواد از چشم کند * صنعت آن اقلیمیای سوخته در آب انداخته شانزده مثقال سفید آب
قلعی سوخته هشت مثقال زعفران چهار مثقال کثیرا دو مثقال بآب باران شیاف سازند و با سفیدهٔ تخم مرغ در چشم کشند
* شیاف اقلیمیا آثار قروح غلیظه را به برد * صنعت آن اقلیمیای ذهبی سوخته شسته مس سوخته شسته اقاقیا از هریک هشت
درم صمغ عربی سرمه از هریک ده درم صبر زرد مازو زنگار جند بیدستر حضض مکی سنبل الطیب زعفران افیون مرمکی گلقند
سفید آب نشارهٔ آبنوس از هریک یک درم و نیم علی الرسم شیاف سازند و چند نسخهٔ دیگر انشاء الله تعالی در حرف الشین در
شیافات خواهد آمد * باب الالف مع الکاف * اکسیریه منقول از قرابادین افندی صالح چلپی حکیم باشی سلطان ابراهیم

قیصر روم که به ترکی نوشته ترجمهٔ آن را بفارسی درین کتاب درج نمود * اکسیر جامع مسهل اخلاط فاسده است در هر مزاج
ومقوی حفظ است * صنعت آن ریوند چینی غاریقون هش سفید از هریک هشت درم سنبل الطیب صندل دارچینی زنجبیل
از هریک یکدرم محوقان وچلاپا تربد سفید مدبر سورنجان از هریک دوازده درم بسفایج فستقی اسارون پوست خربق
سیاه از هریک شانزده درم پوست زرد اترج گل گاوزبان سنامکی تخم کافیشه از هریک هشت درم مجموع را کوفته بیخته بگیرند
انیسون چهارصد درم وتقطیر نمایند وادویه را بآن ممزوج نموده یکهفته بگذارند پس صافی نموده وبا سفیدهٔ
تخم مرغ ممزوج نموده تقطیر نمایند تا هفت نوبت قدر شربتش یک قاشق ومحوقان وچلاپا هردو از ادویهٔ جدیده است
که از ارض جدید می آورند وبیان آن درخاتمه انشاء الله تعالی خواهد آمد * اکسیر الحیوة جهت امراض دماغی و
تقویت ارواح ودفع سودا ونافع از برای مالیخولیا مراقی ومصلح معده وحیات وکبد وحافظ صحت وزیاده کنندهٔ عمر ومبطئ
شیب واز اسرار است * صنعت آن دارچینی بیست وچهار درم قرنفل کبابهٔ چینی قاقله حب الغار جوز الطیب بسباسه
وج ترکی خولنجان از هریک چهار درم پوست خربزه واوقلا اوقا اکلیل الجبل گل سرخ خشک منزوع الاقماع از هریک شانزده
درم ادویه را سحق نموده درعرق انیسون یک هزار ودویست درم یکهفته بخیسانند بلکه درهمان عرق سحق نموده یکهفته
بخیسانند پس تقطیر نمایند ودرحین تقطیر این ادویه را سحق نموده درصرهٔ بسته در دهان انبیق بندند اجزا این است
اصطرک لادن از هریک چهار درم عود هندی یک درم ونیم عنبر اشهب مشک تبتی از هریک نیم درم بعد از تقطیر نبات
سفید یک صد درم دران حل کرده نگاه دارند مقدار شربتش نیم فنجان * اکسیر ذو الخاصیة جهت امراض دماغی
وتقویت ارواح وضعف قلب وسینه مفید است ومانع تعفن اخلاط است وارواح وهوا وقدر شربتش سه درم است * صنعت آن
صبر سقوطری مرمکی صافی زعفران متساوی درعرق کبریت زرد بمقداریکه از روی وی برگردد خیسانیده بعد از چهار روز
برفق صافی کنند وباز اعادهٔ عمل نمایند تا سه مرتبه پس تقطیر نمایند واستعمال کنند اکسیر که مایهٔ عطرها است ودرهند
دراکثر ارکجه ها مستعمل است ودر ارکجه ذکر یافت * فصل در ذکر اکسیرین * بدانکه اکسیرین بکسر همزه و
سکون کاف وکسر سین مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر رای مهمله ویا ونون وبعضی بحذف یای بین اول مهملتین
اکسرین وبعضی بجای یای ثانی الف اکسیران خوانده اند وگویند نام پادشاهی است از پادشاهان روم که این دوا
بجهت او ساخته شده وبنام او شهرت یافته وگویند بمعنی اصل کار است چه اکسیر نزد اهل کیمیا اصل کار را گویند وگویند
دوای منبت لحم در قروح وملصق جراحات است وبدانکه این از ادویهٔ عین است ودستور صنعت ادویهٔ عین آن است
که بسیار نرم مانند غبار سائیده استعمال نمایند واین از قبیل برودات نافعه است از برای رمدهای گرم وجرب وفرود
آمدن رطوبات غلیظه بسوی چشم وقروح آن هرچند کهنه شده باشد وظلمت چشم خفیف وضعف بصر * صنعت این بنسخهٔ
شیخ داؤد سفید آب قلعی هشت درم شادنج عدسی مغسول سه درم صمغ عربی انزروت از هریک دو درم نشاسته اقلیمیای
فضی سرمهٔ اصفهانی مرقشیشا ذهبی لؤلؤ افیون بسد از هریک یک درم کوفته بحریر بیخته صلایه کرده درچشم کشند
واین ذرور بارد یابس است در درجهٔ سوم واستعمال کرده میشود در امراض حارهٔ رطبه پس ازین جهت موافق
تر است از برای اطفال وکسانیکه حدقهٔ ایشان ضعیف باشد وزمستان فعل این ذرور را ضعیف میکند یعنی زمانیکه بارش
وباران باشد که دوا به سبب رطوبت هوا نم بهم رساند خواه این بارش در زمستان باشد خواه در ربیع وخواه

درتابستان چون برسات هندوستان وخواه درخریف مانند کرناتک ودرنسخهٔ شفائي مرقشیشا وبسد داخل نیست
* اکسیرین به نسخهٔ دیکر که رمد های کرم واوجاع حارهٔ چشم وقرحه ومورسرج رانافع است * صنعت آن سفید آب قلعي
هشت درم اقلیمیای نقره صمغ عربي ازهریك چهاردرم نشاسته افیون ازهریك دودرم روی سوخته یکدرم علی الرسم
صلایه کرده استعمال نمایند ودرنسخهٔ دیکروزن روی سوخته دودرم است ویکدرم سرمهٔ اصفهاني وشادنج مغسول اضافه
شده * اکسیرین به نسخهٔ محمود بن الیاس * صنعت آن شادنج عدسي مغسول مواريد ناسفته بسد توبال نحاس محرق
مغسول اقلیمیاي ذهبي ازهریك دودرم سرمهٔ اصفهاني مرقشیشا کف دریا ازهریك یکدرم کوفته به حریر بیخته خوب
صلایه کرده مانند سرمه بچشم کشند * اکسیرین به نسخهٔ مسیح * صنعت آن شادنج عدسي مغسول سه درم نشاسته اقلیمیای
نقره مغسول سرمهٔ اصفهاني افیون ازهریك یکدرم صمغ عربي انزروت سفید ازهریك چهاردرم ودرنسخهٔ دیکر دودرم
است سفید اب ارزیز هشت درم همه را کوفته بحریر بیخته خوب صلایه کرده درچشم کشند * اکسیرین احمر که نافع ازبرای
قروح چشم وازبرای حرارت شدید آن وقطع میکند ازچشم رطوبتی را که فرود آید درچشم ازکثرت رطوبات وفضول وقطع
پرده های چشم میکند * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس افیون شادنج مغسول روی سوخته نشاسته ازهریك هشت درم سفیداب
قلعي شصت وچهاردرم اقلیمیا بیست وهشت درم صمغ عربي چهل وهشت درم شادنج وروي سوخته را علیحده باب بسایند
پس جمیع ادویه را بآن مخلوط کرده سحق کنند حال کونیکه خشك باشد پس بچشم کشند چنانکه سرمه بچشم میکشند ودرنسخهٔ
دیکر بنظر رسیده که باسرمه درچشم کشند * اکلیل الملك آن را اصابع الملك نامند وملکانیز کویند که آنرا بهندي اسپوک کویند
وبفارسي کیاه قیصروبیوناني جالینوطس وآن نباتی است برکش مدور بقدردرهم وشاخهای آن باریک ودرشت وصلب
وبعضی منبسط بروی زمین وبعضی راساق بقدرذرعی وکلش زردورنکه وبعض بنفش وبعضی سفید وپراکنده وثمرش مثل
غلاف تخم توب وهلالي شکل ودرغلاف تخم مدوروریزه ازخردل میباشد وبعضی را تخم شبیه بحلبه وبعضی را غلاف غیر
هلالي است وباریك ترمرکب القوی است وحرارت ویبوست دران غالب محلل ومنضج وقابض ومجفف وملطف ومقوي
اعضاوملین اورام رجهت صداع وشقیقه وحبس نزلات ودرد جکرومعده وسپرزوامراض مقعده ورحم شرباوضمادا وجهت
تحلیل فضول باطني نافع وطلای پختهٔ آن بامیبختج جهت اورام مرکبه وحارهٔ چشم ورحم ومقعده وانثیین ومطبوخ آن باآب
وشراب جهت قروح شهدیهٔ سروبا افسنتین جهت ورم جکروسپرزومعده وقطورعصارهٔ آن جهت درد کوش وآشامیدن
سه درم آن باتخم آن بامیبختج جهت ورم احشا نافع وعصارهٔ آن بازعفران درتسکین کل ضربان مجرب وطبیخ آن جهت
ربو وتفتیت حصاة وحقنهٔ آن جهت تقویت امعاوتنقیه وتسکین درد امعامفید واشامیدن آن مضر بانثیین ومصلح عمل
وانجیرومویز است وقدرشربتش تادومثقال وازعصارهٔ آن بیست درم است وبدلش بابونه است * دهن اکلیل الملك تدهین
بآن نافع است ازبرای صداع حادث ازضربه وسقطه * صنعت آن بکیرند آب اکلیل الملك تردورطل ویك رطل زیت انفاق
داخل کرده درقدرمضاعف بجوشانند تاآب برود وروغن بماند بکاربرند ومالیدن آن برسرنافع است ازبرای صداع
حادث ازضربه وسقطه وقتیکه صداع خفیف باشد * مطبوخ اکلیل الملك مستعمل دروزم بلغمي معده * صنعت آن اکلیل
الملك پوست بیخ رازیانه ازهریك دودرم درچهاررطل آب بپزند تابربع برسد پس چهارا وقیهٔ آن رابادودرم روغن بید انجیر
وسه درم روغن بادام شیرین بعد ازکذشتن هفت روزازابتدای علت که همه روزه آب رازیانهٔ تازه وآب کرفس تازه از

هریك دو اوقیه با دو درم روغن بادام شیرین خورده باشند استعمال کنند * امراض الراس * صداع نطول کردن سر بآب مطبوخ اکلیل الملك نافع است از برای صداع دوار وسدر ابن نوح قمري کفته که طبیخ آن نافع است از برای دوار وسدر بارد السبب چون سر به بخار آن بدارند وآب مطبوخ آن را کرم بر سر نطول نمایند در حمام در روز وشب ونیز این فعل نافع است مر دوار وسدر را که از مرار باشد * اختلاط الذهن والرعونة والحمق والبلادة والبلاهة ارسالیوس کفته که چون خورده شود از اکلیل الملك دو درم با پنجدرم عسل مصفی نیکو میکرداند ذهن را * مالیخولیا چون بیاشامند از اکلیل الملك وزن یک مثقال با پنجدرم عسل مصفی نیکو میکرداند ذهن را * مالیخولیا چون بیاشامند از اکلیل الملك وزن یک مثقال با پنجدرم عسل مصفی زائل میکرداند وسواس سوداوي را وچون بپزند آن را در آب وبریزند آب مطبوخ آن را در حمام بر سر صاحب وسواس سوداوي در سه روز یک مرتبه پس بدرستیکه زائل میکرداند علت آن را وارسالیوس کفته هرکاه آشامیده شود از اکلیل الملك دو درم با پنجدرم عسل مصفی میباشد نافع از برای نسیان ونیکو میکرداند حفظ را * سکته چون اکلیل الملك را در آب پخته بر سر صاحب سکته نطول نمایند نافع است اورا * فالج واسترخا ضماد کردن اکلیل الملك بر مبدأ عصب عضو مسترخي نافع است استرخاء آن عضو را * لقوه ابن سرابیون کفته که سرداشتن به بخار آب مطبوخ آن نافع است از برای لقوه رازي کفته که دهن اکلیل الملك مسخن عصب است ونافع از برای لقوه تدهین بآن * تمدد وکزاز نطول آب مطبوخ آن در آب نیم کرم بر سر وبر معده نافع است از برای تمدد وکزاز بلغمي * تشنج هرکاه بجوشانند اکلیل الملك را در آب به تنهائي یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیکر مانند بابونه وصعتر وشبت ونطول نمایند بمطبوخ آن نافع است از برای تشنج امتلائي * اختلاج نطول کردن طبیخ اکلیل الملك زائل میکرداند اختلاج را * آلومالي به لام نه برای مهمله چنانچه بعضی کفته اند بیوناني بمعني عسل ثخین است وعسل داؤد نیز نامند برای اینکه اول کسیکه آن را یافت وبمردم شناسانیده او بود ونامیده بنام خود وآن رطوبتی غلیظ صافي شبیه بمیعهٔ سائله است که از ساق درختی در ترمز حاصل می شود وبهترین آن صافي براق شیرین غلیظ است کرم در سوم وخشك در اول وکویند در دوم تر است سه اوقیهٔ آن با نه اوقیهٔ آب مسهل فضول خام ومرهٔ صفرا واخلاط ردیه است وجهت جرب وقروح ودرد مفاصل نافع وبشارب آلومالي کسالت وسبات بهم میرسد وباید نخوابد وحرکت بکند ومصلحش سکنجبین ومیبه ونبیذ است * دهن آلومالي طلای آن جهت درد عصب وجرب متقرح واکتحال بان جهت ظلمت بصر نافع است * صنعت آن بکیرند شاخهای درخت آلومالي را ودر روغن مناسب مانند روغن کنجد یا زیت بجوشانند وصاف نموده استعمال نمایند * باب الالف مع المیم * آملج معرب آمله فارسي است وبهندي انوله وبلغت مصر ستا نیز کویند ودر شیر پروردهٔ آن را که برای اصلاح وکمي عفوصت تر آن را دو سه روز در شیر کاو خیسانیده پس شسته خشك کرده باشند شیر آمله نامند وآن ثمر درخت هندي است ومستعمل پوست ثمر آن است دون استهٔ آن وانچه در شیر پرورده نباشد تلخ وعفص است در دوم سرد ودر اول سوم خشك است وشیر پروردهٔ آن در اول سرد ودر دوم خشك است وقابض ومانع ریختن مواد بمعده وامعا وحافظ اخلاط از تعفن ومخرج سودا از بدن است ومانع مخالطت سودا وابخرهٔ سوداویه وصفراویهٔ محترقه بروح است پس باین اسباب موجب ذکاء وحدت ذهن وتفریح قلب است بالخاصیة وفعل آن که قبض است معین است بر خاصیت آن زیرا که ادویهٔ قابضه میباشد مقوي وسزاوار آن است که هرکاه استعمال کند آن را بارد المزاج از برای تقویت قلب تعدیل کند بعسل ویا دارچیني ویا مصطکي ویا شراب واز برای حار المزاج محتاج به تعدیل نیست شیخ رئیس کفته که منفعت آمله

در تقویت قلب زیاده است از منفعت آن برای توحش و آمله از ادویهٔ شدیدهٔ المنفعت است از برای ذهن وحفظ و بالجمله از
ادویه قلبیه است بالخاصیة ومحرک باه وقاطع قی وتشنکي وآب دهان وخون بواسیر ونزف الدم ومسهل سودا و بلغم رقیق بعصو
ومجفف رطوبات معده ومقوي معده وامعا واحشا واعصاب ومشتهي وبآرد کنا روآب به قاطع اسهال مؤمن ومسکن حرارت خون
ومقوي دل وچشم وقطور آب منقوع آن که نیم کوفته در آب خیسانیده باشند جهت ازالهٔ بیاض چشم مجرب است خصوصا هرگاه
بعد از دو سه ساعت آمله را فشرده تا سه بار آمله را تازه کنند وچون حنا را با آب منقوع آمله خمیر کرده یا وسمه را بآن خمیر
کرده بندند بر موی میاه کند ومقدار شربتش از سه درم تا پنجدرم است ودر مطبوخ تا ده درم مضر طحال است ومصلحش
عسل وسنبل ومویز قولنج ومصلحش روغن بادام شیرین * امراض الراس والاعصاب آملج مانع مخالطت سودا وصعود ابخرهٔ
سوداویه وصفراویهٔ محترقه است بموی دماغ وقلب ولهذا میبا شد موجب ذکای ذهن وحدت فکر وتقویت ومسهل بلغم رقیق
است خصوص از سرود ماغ ومجفف وطوبات وباین سبب می باشد مقوي اعصاب وحواس دماغي ونافع است مالیخولیا را
خصوص مراقي وحادث از صفرای محترقه را ونیز مقوي معده است بلکه مقوي جمیع اعضاء وجواهر ارواح است ونافع است از
برای نسیان وفالج واسترخا ولقوه وگفته شده که چون خورده شود آمله با عسل تقویت دماغ میکند ومی افزاید در فهم وچون
آشامیده شود نقوع آن منع صعود ابخره از معده بموی سر میکند وهمچنین است مربای عسلي آن * فصل در ذکر اقسام
انوش داروها * بدانکه انوش دارو لغت فارسی ومعني آن دواي هاضوم است ووجه تسمیهٔ این معجون با نوش دارو آنست
که جمیع انوشدارو از جوارشات است یعني گوارندهٔ طعام وبعضی گفته که معني انوشدارو عطیة الله است یعني دوائیکه
حق تعالی عطیه کرده به بندگان خود وبعضی گفته که انوش دارو اسم است از برای آمله وهلیله وبلیله وخبث الحدید وعسل
ولهذا معجونیکه مرکب از این پنج جزو باشد آنرا پنج نوش گویند ومعجون آمله را نیز معمی باسم انوشدارو نموده اند بجهت
آنکه اصل وعمود دران آمله است که آن عمدهٔ این پنج نوش است پس معني دارو دواء الاملج است * انوشدارو ي ساده معجونی
است مشهور نزد اطبا واز تراکیب قدیمهٔ اهل هند است واین از جوارشات مفرحه است وباین سبب آن را معجون مفرحه نیز
نامند نافع است از برای سرد مزاجان وهاضمه را قوت دهد واشتهای طعام آورد ومفرح ومقوي اعضای رئیسه است یعني قلب
ودماغ وکبد واصحاب مالیخولیارا به نهایت نافع است خصوصا مالیخولیای مراقي چون استعمال کرده شود بعد از تنقیهٔ بدن و
مراغ ودماغ ومقوي معده است وبوی دهان راخوش گرداند وخفقان وصرع رامفید باشد ومقوي بدن وجمیع اعضا است و
نافع است از برای سدد حادث بشرکت معده بسبب اجتماع فضول رطبهٔ بلغمیه دران چون ناشتا خورده شود وچند روز بآن
مداومت نمایند ورنك را نیکو گرداند وزردي رنك را ببرد وبوی عرق راخوش سازد ونفع آن از برای کبد بسیار است وفوائد
بسیار دارد شیخ رئیس گفته که این معجون را هیچ ضرری نیست وپیش از طعام وبعد از طعام میتوان خورد وشربتی از این مابین یك
مثقال تا دو مثقال است شیخ داود انطاکي گفته که این معجون گرم وخشك است در درجهٔ سوم ومبرد دین ومرطوبین را نافع است
واز برای ضعف قلب که از برودت ورطوبت باشد بنهایت سودمند است ونیز گفته که حکایت کرد از برای من عارفی از ملك
هند که اطبا آنجا استسقا میجویند باین معجون از برای رمد وحمیات خواه حار باشد وخواه بارد وآنکه ایشان ممزوج میکنند
بعسل آن پیش از انکه ادویه را بآن بسرشند زردهٔ تخم مرغ که را سن دران داخل کرده برهم زده باشند ودرین حالت میباشد
نافع از برای انچه مذکور شد وبالجمله اگر نمی بود این ترکیب قابض میبود در نهایت نفع ونیکوئي واولی آن است که بعد

ازچهل روزکه ازساختن آن گذشته باشد استعمال کرده شود وقوتش تا دوسال باقي ميماند وشربتش ازيك مثقال تا سه مثقال است ومزاورآن است که محرورالمزاج بعد ازان سکنجبين يا شراب بنفشه بخورد وصاحب ميزان الطبائع گفته که اين انوشداروکرم است دراول درجهٔ دوم وخشك است دردودرجه وربع درجهٔ سوم وتحقيق آن است که مزاج اين مرکب کرم است درنصف درجهٔ اولی ويبدرالدين قلانسي گفته که مفرح معروف بانوشداروتاليف کندی است ومعتدل است ودافع فزع وغم وهم نمايد ونافع است ازبرای خفقان وفواق چون مداومت بآن نمايند موجب نشاط نفس است تا بحدی که مستعمل آن راشبيه بزعونت پيدا ميشود ازبسياري فرح وخندهٔ ومقوي قلب است ورنك رورا نيکو ميگرداند ومقوي معدهٔ است * صنعت آن به نسخهٔ شيخ الرئيس که درقرابادين قانون ذکرکرده غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع ششدرم سعد کوفي پنجدرم قرنفل مصطکي سنبل الطيب اسارون ازهريك سه درم قرفة الطيب زرنب زعفران بسباسه قاقلهٔ کبارهيل بواجوزبوا ازهريك دودرم ادويه راکوفته وبيخته هريک علیحده وزن نموده مخلوط کنند خلطی محکم بسحق پس بگيرند آملهٔ منقی جديد تازه يك رطل عراقي که نود مثقال است ودرنه رطل آب بپزند تاثلث آب بماند ودوثلث برود پس بيالايند پس آن پالوده را بازدردبك کنند وفانيذ سنجري دورطل داخل کرده بجوشانند تاغليظ گردد وبگردد بقوام لعوق غليظ پس از آتش برگرفته ادويه رابران بپاشند وبمسواط که بفارسي تيرحلوائي گويند که فراگرفته شده باشد آن مسواط ازچوب بيد يا چوب صندل برهم زنند برهم زدني نيکو که مستوي گردد پس چون سرد شود درظرف چيني کرده نگاهدارند شربتي يك مثقال تادومثقال ميفرمايند که اگردرين نوشدارويك مثقال ورق طلا محلول داخل نمايند ميگردد اقوی درجميع افعال دماغي وقلبي واگرفانيذ يافت نشود بگيرند يکرطل عسل سفيد مصفی ويکرطل قند سفيد بعوض آن ودرنسخهٔ اين انوشدارو که شيخ دأود ذکرکرده سنبل الطيب داخل نيست بعوض آن هيل بواداچيني ذکرکرده ووزن آبيکه آمله رادران طبخ ميکنند شش رطل مقررکرده وگفته که بعد ازطبخ وتصفيهٔ آمله اگراين معجون ازبرای محرورساخته شود دومثل آملهٔ مطبوخ شکر سفيد داخل کنند واگرازبرای مبرودالمزاج باشد دومثل آن عسل داخل کنند وبقوام آورده ادويه رابآن بسرشند ودرظرف چيني نگاهدارند ميفرمايند که سنبل الطيب بهتراست زيراکه مصلح آمله است درمبرودين وبعضی گفته که آمله رايك شبانروز درشيرگاو نخيسانند پس بنوشند وبانه رطل آب بجوشانند تامهراشود ازپشت غربال بگذرانند وباقند وعسل بالمساواة يکصد وهشتاد مثقال بقوام آورند وادويه رابان بسرشند وبعضی گفته که قند وعسل باهم بايد که سه وزن مجموع ادويه اين معجون باشد وشيخ رئيس درقانون بعدازذکراين انوشداروبدل ونسخهٔ معجون هندي ذکرکرده وآن بعينه همين انوشداروست الا آنکه اختلافی دروزن بعضی اجزاواقع است چنانچه درين معجون موسوم بمعجون هندي وزن سعد کوفي هشت درم است ووزن قرفه وزرنب وزعفران ازهريك دودرم است چنانکه درنسخهٔ انوشداروست وليکن اجزا بعد ازين سه جزوتاآخرازهريك يکدرم است ووزن آبيکه آمله رادران طبخ بايد کرد هفت رطل است وگفته که آن مقدار بجوشانند که چهارطل آب سوخته وسه رطل بماند وبافانيذ سنجري بقوام آورده معجون سازند شربتی يك مثقال ونيم صاحب اختيارات بدلي گفته که بعضي ازاطبا افزوده اند براجزای اين مفرح فرنجمشك ومرواريد ناسفته وسازج هندي ازهريك دودرم وگفته که شربتی ازين مقدار دومثقال ونيم است بايکی ازشربهٔ مناسبه * انوشداروبه نسخهٔ بدرالدين قلانسي که درقرابادين خودازکندی نقل نموده * صنعت آن غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع شش درم سعد کوفي بهمن سفيد

پوست بليله كل كاوزبان گيلاني از هريك پنجدرم قرنفل سنبل الطيب اسارون بادرنجبويه بهمن سرخ از هريك سه درم قرفة الطيب زرنب مصطكي قاقلهٔ كبار تودري سرخ تودري سفيد خولنجان از هريك دودرم بسباسه دانهٔ هيل بوا زعفران جوزبوا از هريك يكدرم عنبر اشهب نيم درم آملهٔ منقى نيم من آمله را درچهارمن ونيم آب بپزند تا ثلث بماند پس فرود آورده بدست بمالند وبيالايند پس بگيرند فانيذ سنجري سفيد وبگلاب حل كرده كف آنرا بگيرند وعنبر دران گداخته مطبوخ آمله را داخل كرده بآتش ملايم بقوام آورند پس ادويه را كوفته بيخته دران داخل كرده معجون سازند شربتي يك مثقال ونيم وبعضي براجزاء مرواريد ناسفته سوده كشنيز خشك مقشر وساذج هندي فرنجمشك از هريك دودرم افزوده وگفته كه شربتي ازين تا دومثقال است * ومیفرمایند كه اگر ورق طلا وورق نقره محلولين ويشب سبز صلايه كرده از هريك يكدرم بيفزايند ميكرد دانغ واين انوشداروي هندي است كه كندي دران تصرفات نموده والحق كه بسيار تركيب خوبي است بلكه بهتر از انوشداروي هندي است * صنعت اين انوشداروتصرف بعضي متاخرين به نسخهٔ ديگر ورق گل سرخ نه مثقال سعد كوفي هشت مثقال قرنفل مصطكي رومي زعفران اسارون شامي از هريك چهارمثقال دانهٔ قاقلهٔ صغار قاقلهٔ كبار از هريك سه مثقال ونيم جوزبوا بسباسه قرفة الطيب سنبل الطيب زرنب از هريك سه مثقال آملهٔ منقى يك صد وهفتاد مثقال آمله رايک شب درشير گاو مقدار يك صد وپنجاه مثقال درظرف چيني ويا گلي بخيسانند بعد ازان چند مرتبه آنرا از آب عذب بشویند كه زمختكي آن برود پس بجوشانند تا مهراشود ودرپالايش مسي تازهٔ قلعي كرده بيالايند وثفلس را دوركنند پس بگيرند فانيذ سنجري شش صد مثقال وبقوام آورده آملهٔ پالوده را داخل نمايند ويك جوش ديگر داده فرود آورند وتيربزنند تا نيكو مخلوط شود پس باقي ادويه را كوفته بيخته بدستور مقرر بآن بسرشند ودر نسخهٔ ديگر وزن آمله يكصد وهشتاد وسه مثقال ونيم است وطريق ديگر آن است كه آمله را بعد از طبخ و پالودن در كيسهٔ كرپاسي كنند وبيا ويزند تا آبش برود با فانيذ بقوام آورده وبا سائر ادويه بسرشند * صنعت اين انوشداروتصرف حكيم جلال الدين مولف معجون جلالي از انوشدارو تصرف كندي به نسخهٔ بدرالدين قلانسي حرارتش كمتراست وهم نفعي كه براي آن ذكر كرده اين نيز دارد وحارالمزاج وبارد المزاج راهم مناسب است * صنعت آن ورق گل سرخ ششدرم سعد كوفي قرنفل پوست بيرون پسته زرشک بيدانه مصطكي رومي اسارون تخم خرفهٔ مقشر تخم كاسني مقشر گاوزبان كشنيز خشك طباشير سفيد دانهٔ قاقلهٔ كبار دانهٔ هيل بواكل نيلوفر از هريك سه درم صندل سفيد مقاصري ششدرم قرفه دارچيني سنبل الطيب جوزبوا زرنب بسباسه زعفران از هريك دودرم دوالله سه درم شير آملهٔ منقى يك رطل شير آمله را در نه رطل آب بجوشانند تا بسه رطل رسد فرود آورده بدست بمالند وبيالايند ويك من فانيذ دران حل كرده بآتش ملايم بجوشانند وكف آنرا بگيرند وصافي نموده آملهٔ مصفى را داخل كرده بقوام آورده ادويه را كوفته وبيخته بآن بسرشند وقدري مشک خالص اضافه نمايند واگر مرواريد ناسفته وساذج هندي وتخم فرنجمشك از هريك دودرم اضافه نمايند بهتراست شربتي ازان دومثقال * انوشداروي ساده قلمي فرموده اند كه از تاليف حضرت استاذي ولي نعمي قدس الله سره است مقوي معده وآلات غذا است وكوارندهٔ طعام ولينت بواسيري وغيرآن را نافع است * صنعت آن آملهٔ منقى بيست ويك مثقال طباشير سفيد كشنيز خشك پوست بيرون پسته از هريك سه مثقال غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع پنج مثقال سعد كوفي سه ونيم مثقال قرنفل مصطكي اسارون سنبل الطيب از هريك سه درم قاقلهٔ صغار قاقلهٔ كبار زرنب بسباسه

جوزبوا قرفه زعفران پوست زرد اترج نا بونة ازهريك دودرم ادويه كوفته بيخته با عسل ونبات با لمناصفه سه وزن ادويه
بطريق مقرر بسرشند شربتي ازيك مثقال تا دومثقال ودر نسخهٔ ديكر عود هندي غرقي خام كاوزبان ازهريك سه درم نيز
داخل است * انوش داروبه نسخهٔ تصرف بعضي متاخرين * صنعت آن كل سرخ منزوع الاقماع شش مثقال سعد كوفي پنج
مثقال قرنفل مصطكي سنبل الطيب اسارون ازهريك سه مثقال قرفة الطيب زرنب زعفران جوزبوا بسباسه قاقلهٔ صغار
قاقلهٔ كبار دارچيني سليخهٔ سياه عود قماري خام عود بلسان حب بلسان ساذج هندي زنجبيل ازهريك دومثقال شير
آملهٔ منقي شصت مثقال عسل مصفي سه وزن ادويه بدستور مقرر مرتب نمايند * انوش داروي ديكر از تصرف متاخرين
* صنعت آن غنچهٔ كل سرخ ساذج هندي ازهريك شش مثقال سعد كوفي قرفة الطيب ازهريك پنج مثقال قرنفل مصطكي
دانه هيل بواسنبل الطيب ازهريك سه مثقال قاقلهٔ كبار جوزبوا زعفران زرنباد ازهريك دومثقال شير آمله يكرطل نبات
سفيد عسل مصفي ازهريك دورطل شير آمله را درنه رطل آب بپزند تا به سه رطل رسد صافي نموده ثفلش را دور كنند ونبات
وعسل داخل كرده بقوام آورند وادويه را بآن سرشته بدستور معجون سازند شربتي دودرم تا سه درم * انوش داروتاليف
يكي از اطباى اصفهان منافع آن قريب بمنافع انوش داروي هندي نوشته بازيادتي نفع از براى سدهاى كبد واستسقا
وجميع امراض كبد * صنعت آن سعد كوفي غنچهٔ كل سرخ منزوع الاقماع اسارون حب بلسان سنبل الطيب ريوند چيني
ازهريك دومثقال كل غافث دودرم مصطكي رومي زرنب بسباسهٔ باغي جوزبوا زرنباد زنجبيل ساذج هندي اذخر مكي از
هريك يك مثقال دارچيني سه مثقال قوة الصمغ يكدرم آملهٔ منقي هشت مثقال ادويه را سواى آملهٔ منقي كوفته بيخته بروغن
بلسان چرب نموده آمله را يك شبانروز در شيركاوخيسانيده پس در هفتاد مثقال آب دردي سنگي باتش ملايم بجوشانند
تا سي مثقال آب باقي بماند بمالند وبيالايند پس بگيرند كلقند آفتابي بوزن تمام ادويه ودرهاون سنگي نرم صلايه نمايند
وعسل مصفي دووزن ادويه مجموع را در آب مطبوخ آمله پالوده داخل نموده بقوام آورند وادويه را بآن سرشته معجون
سازند * انوشداروى كندى منقول از مجربات حكيم احمد ولد حكيم سليمان موسوي بخط ميرزا معزالدين برادر حكيم احمد
* صنعت آن غنچهٔ كل سرخ شش جزو سعد كوفي پنج جزو قرنفل سنبل الطيب مصطكي اسارون ازهريك سه جزو قرفة الطيب
زرنب ازهريك دوجزو بسباسه زعفران دانهٔ هيل بوا قاقلهٔ كبار جوزبوا ازيك يك جزوا جزا را علىحده علىحده كوفته بيخته
وزن نموده بگيرند با زاى هرسي وشش مثقال ازادويه يك رطل آمله منقي ودرهفت رطل آب بپزند تا سه رطل بماند پس
بمالند وبيالايند وصافي آنرا دردي كرده مقدار يك رطل فانيذ سنجري صافي داخل كرده بپزند تا بقوام آيد پس ادويه را
داخل نموده نيكو بسرشند ونگاهدارند شربتي دومثقال ونيم * انوش داروي لؤلؤي مفرحي است قوي دل ودماغ ومعدهٔ
رجكورا قوت بخشد واشتها آورد وطعام بگوارد وبيماريها كه ازمشاركت معده وجگر بود سود دهد ونشاط وشگفتگي آورد
* صنعت آن مرواريد ناسفته حجر يشب بسد سعد كوفي اذخر كهربا ازهريك دومثقال عود خام طباشير سفيد ساذج هندي
سنبل الطيب كل ارمني ابريشم مقرض ازهريك سه مثقال زعفران درونج رومي بهمنين اشنه ازهريك دومثقال شير املهٔ
منقي مي مثقال زرشك بيدانه انارداني ازهريك ده مثقال زرشك وانارداني را بآمله بجوشانند وصاف نمايند وبا سه چندان
ادويه قند وعسل بقوام آورند وبطريق معمول معجون سازند شربتي دودرم تا دومثقال تناول نمايند * انوشداروى لؤلؤي
ديكر قريب النفع بدان * صنعت آن ورق كل سرخ سه درم سعد كوفي قرنفل مصطكي رومي زعفران اسارون هيل بوا قرفه

مروارید نا سفته کهربا مرجان از هریک دو درم ابریشم مقرض حجر یشب کاو زبان صندلین درونج رومي بهمنین کل ارمني
کل مختوم طباشیر سفید پوست بیرون پسته از هریك یکدرم ونیم جوزبوا قا قلهٔ کبار کشنیز خشک از هریك یکدرم شیر آملهٔ منقی
پنجاه مثقال آب زرشك آب انار ترش از هریک پانزده مثقال عنبر اشهب یکدرم مشك ترکي نیم درم ورق طلا مي عدد ورق
نقره پنجاه عدد قند وعسل سه چندان مجموع ادویه بدستور معمول بسرشند مقدار شربتی دو درم باشد * انوشداروي
لؤلؤي تالیف حکیم اشرف قمي منقول از خط معزي الیه * صنعت آن عود هندی طباشیر سفید سنبل الطیب کل سرخ منزوع
الاقماع ساذج هندی ابریشم مقرض از هریك چهار مثقال مصطکي زرشك منقی کل ارمني مغسول اسارون سعد کوفي اذخر مکي
دارچیني زعفران از هریك سه مثقال بسبا سه جوزبوا قرنفل درونج عقربي بسد کهربای شمعي دانهٔ هیل قاقلهٔ کبار یشب
سبز مروارید نا سفته عنبر اشهب یاقوت رماني از هریك دو مثقال مشك تبتي خالص یك ونیم مثقال ورق نقره یک مثقال ورق
طلا نیم مثقال آملهٔ منقی هفتاد وپنج مثقال قند سفید یکصد وپنجاه مثقال عسل سفید مصفی شش صد مثقال بدستور مقرر
ترکیب نمایند شربتی از یك مثقال تا یك مثقال ونیم * انوشداروي لؤلؤي تصرف حکیم عماد الدین محمود حسیني شیرازي
مفرح ومقوي قلب ودماغ وکبد ومعده است ووسواس وغم وهم وفزع را زائل سازد وفرح وسرور آورد وا قسام مالیخولیا
خصوص مراقي ومعدي را به نهایت نافع است وامراض سوداوي دماغ وقلب را زائل گرداند ومنافع بسیاری بجهت این مرکب
ذکر کرده وما مختصر کردیم * صنعت آن دانهٔ هیل بوا زرنب دارچیني زرنباد سنبل الطیب جوزبوا بسباسه قرنفل درونج عقربي
کل ارمني مغسول کل مختوم مصطکي رومي زعفران ورق نقره زرشك بیدانه مشك تبتي خالص طباشیر از هریك یك مثقال
مروارید نا سفته یك مثقال ونیم کل سرخ منزوع الاقماع سعد کوفي صندل سفید بکلاب سوده تخم خرفه مقشر تخم کاهني مقشر
از هریك دو مثقال ورق طلا نیم مثقال شیر آملهٔ منقی نود مثقال کلاب وآب به شیرین آب سیب شیرین آب انار شیرین آب
امرود عرق بید مشك از هریك یکصد وبیست مثقال اول مرتبه آمله را یکشب درشیرکاو بخیسانند وصبح بشویند وبا نه رطل آب
بجوشانند تا سه رطل آب بماند پس فرود آورده بمالند وبیالایند ودر صافي آن نبات سفید وقند سفید وعسل مصفی از هریك یکصد
وبیست مثقال کلاب عرق بید مشك آب میوهای مسطور داخل کرده بقوام آورند پس از آتش فرود آورده بگذارند که حرارت آن
شکسته فاتر گردد وبلکه مائل بسردي شود ادویه را انچه صلایه کردني است صلایه کرده وانچه حل کردني است حل کرده وانچه
کوبیدني است کوبیده بیخته بدستور با آن سرشته معجون سازند ودر ظرف چیني نگاهدارند شربتی از یك مثقال تا دو مثقال
* انوشداروي لؤلؤي تالیف حکیم احمد * صنعت آن مروارید نا سفته بسد یشب سبز سعد کوفي مصطکي اذخر مکي طباشیر
سفید تخم خرفه مقشر ساذج هندي سنبل الطیب طین ارمني ابریشم مقرض کل سرخ منزوع الاقماع از هریك دو مثقال عود هندي
بکلاب سوده سه مثقال ونیم زعفران عنبر اشهب از هریك یك مثقال ورق طلا ورق نقره از هریك یك ونیم مثقال شیر آمله
مي مثقال عسل جید سفید قند سفید با لمناصفه سه وزن ادویه آمله را یك شبانروز در شیرکاو بخیسانند پس شیر را دور کرده
آمله را با آب گرم بشویند تا اثر شیر نماند پس بکلاب بجوشانند وبیالایند وبا عسل وقند سفید بقوام آورند * انوشداروي
لؤلؤي دیگر * صنعت آن مروارید نا سفته بسد کهربای شمعي یشب کافوري از هریك سه مثقال ونیم سعد کوفي هفت مثقال
ونیم سنبل الطیب عود قماري قرفة الطیب زرنب بسباسه دانهٔ هیل دانهٔ قاقلهٔ کبار دارچیني هیلاني جوزبوا پوست بیرون
پسته درونج عقربي صندل سفید طباشیر سفید کل ارمني از هریک سه مثقال آمله در شیر پرورده منقی بیست ودو مثقال

ونیم عنبر اشهب یك مثقال ونیم ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هریك یك مثقال رب سیب شیرین نود وپنج مثقال نبات
سفید پنجاه وهفت مثقال عسل سفید مصفی هفتاد وپنج مثقال جواهر را باهفتاد وپنج توله که دوصد وبیست وپنج مثقال صیرفی
است آب لیمو نیکو صلایه کرده نبات را بگلاب گداخته بارب سیب وعسل بقوام آورند اول جواهر را داخل نمایند پس عنبر
یوروغن بادام شیرین گداخته داخل نمایند پس باقی ادویه را اندك اندك داخل کرده برهم زنند وزعفران را بگلاب
حل کرده ورق طلا وورق نقره را بعسل چل کرده داخل نمایند وبمواظبت برهم زنند ودر ظرف چیني نگاهدارند شربتی یک
مثقال تادو درم * انوش داروي لؤلؤي که بجهت بندگان حضرت نواب پادشاه جنت مکان شاه عباس صفوي مولوي حسیني
یکی از اطبای هرکار ترتیب داده وظاهر آن است که تالیف عمدة الاطباء حکیم محمد رضا ولد حکیم سلیمان باشد ومنافع
بجهت آن نوشته * صنعت آن ورق گل سرخ شش درم سعد کوفي چهاردرم قرنفل مصطکي قاقلهٔ کبار اسارون شامي دا
یوا ازهریک دودرم بسباسه قرفة الدارچیني جوزبوا سنبل الطیب زرنب گل مختوم بسد محرق رازیانه پوست بیر
پسته ازهریک یکدرم ونیم زعفران ساذج هندي طباشیر سفید مرواریدناسفته کشنیز خشك مقشر ابریشم مقرض پوست زر
اترج گل کاوزبان بادرنجبویه ازهریك دودرم ونیم عنبر اشهب ورق نقره ازهریك دودرم مشك خالص ورق طلا ازهریک
یکدرم شیرآملهٔ منقی یک رطل آب سیب شیرین پنجاه مثقال عسل مصفی قند سفید بالمساواة سه وزن ادویه بدستور مرتب
نمایند شربتی یک مثقال پیش ازطعام وبعد ازطعام توان خوردن * انوش داروی دیگر منقول از مجربات حکیم احمد و
حکیم سلیمان بخط معزي الیه * صنعت آن مروارید ناسفته یشب کافوری بسد محرق مغسول سعد کوفي اذخر مکي زعفران
ازهریک دومثقال عود قماري خام سه مثقال ونیم طباشیر سفید ساذج هندي سنبل الطیب ابریشم خام مقرض طین ارمني
ازهریك سه مثقال عنبر اشهب نیم مثقال شیرآملهٔ منقی سي مثقال عسل مصفی قند سفید بقدر ضرورت بدستور مقرر معجون
سازند وقلمي فرموده اند تصرفی که کمترین درین نسخهٔ انوش داروء نموده وتجربه کرده نافع آمد این است مروارید ناسفته
بسد یشب سبز سعد کوفي مصطکي اذخر مکي طباشیر سفید تخم خرفه مقشر ساذج هندي طین ارمني سنبل الطیب ابریشم مقرض
ورق گل سرخ ازهریک دومثقال عود قماری خام سه مثقال ونیم زعفران یك مثقال ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب ازهریك
نیم مثقال شیرآمله سي مثقال قند سفید عسل مصفی بالمناصفه بقدر ضرور اول مرتبه آمله را درشیر بخیسانند یک شبانروز
پس بآب گرم بشویند وبآب خالص بجوشانند تامهرا شود وازپالایش بگذارند وقند وعسل را داخل کرده بقوام آورند و
ادویه را کوفته بخته بآن معجون سازند ودر نسخهٔ دیگر وزن عنبر اشهب یک مثقال است ووزن قند وعسل سه وزن مجموع
ادویه وقلمي نموده که آمله را بعد ازشستن بآب گرم باگلاب بجوشانند تامهرا شود وازپالایش بگذارند وباعسل وقند بقوام
آورند وادویه را بدستور مقرر بآن بسرشند * انوش داروی لؤلؤی دیگر که بجهت بندگان حضرت نواب پادشاه شاه
جمجاه سلیمان صفوي موسوي حسیني حکیم میرمحمد باقر غفرالله له که از اعمام آن مرحوم است تصرف نموده ودر منافع مثل
منافع انوش داروي لؤلؤی تالیف حکیم عمادالدین محمود شیرازي حکیم باشي حضرت نواب شاه طهماسب صفوی موسوی حسیني
بلکه ازان اقوی است * صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رماني کهربای شمعي عنبر اشهب ابریشم مقرض غنچهٔ گل سرخ
سنبل الطیب طباشیر سفید زعفران مصطکي رومي ازهریك سه درم یشب سبز مرجان قرمزي درونج عقربي دانه هیل بوست
تخم بادرنجبویه اذخر مکي اسارون شامي ساذج هندي سعد کوفي عود هندي صندل سفید مقاصوی پوست زرد اترج زرشک

بهدانه ریوند چیني ازهریك دودرم مشك تبتي خالص ورق طلا ورق نقره ازهریك یكدرم آملهٔ منقی بشیركاوپرورده
نیم رطل قند سفید نبات سفید عسل سفید مصفی متساوي سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از
یك مثقال تا دودرم ودر نسخهٔ دیكر بعوض ریوند چیني دارچیني آورده * انوشداروی لؤلؤی معمول حكیم محمد باقرحسیني
ولد حكیم عماد الدین محمود غفرالله لهما منقول ازخط معزي اليه قریب است درافعال به نسخهٔ والد معزي اليه * صنعت آن
ابریشم مقرض طباشیر سفید سنبل الطیب زعفران مصطكي رومي كهربای شمعي مروارید ناسفته ورق كل سرخ ازهریك
سه مثقال اسارون دانهٔ هیل بواریوند چیني عود قماري خام پوست بیرون پسته صندل سفید پوست زرد اترج سعد
كوفي ساذج هندي مرجان قرمزي یشب سبزتخم بادرنجبویه عنبر اشهب مشك تبتي ورق طلا ورق نقره محلول ازهریك
یك اوقیه زرشك منقی اذخرمكي ازهریك دو اوقیه یاقوت رماني یك مثقال شیرآملهٔ منقی شصت مثقال نبات سفید عسل
مصفی بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه واكردووزن مجموع ادویه كنند بهتر است اول مرتبه آمله رایك شبانروز درشیر
بخیسانند آن مقدار كه ترشود پس ازشیر شسته باكلاب وعرق بید مشك بجوشانند آن مقدار كه مهرا شود پس ازپشت آرند
بمزموني بكذرانند وبانبات وعسل كف كرفته داخل كرده بقوام آورند وادویه رابدستوربآن سرشته معجون سازند شربتی
یك مثقال ودر نسخهٔ دیكر تا عنبر اشهب ازهریك دودرم وزرشك منقی واذخرنیز دودرم ومشك یكدرم وورق طلا دودانك
است * انوشداروی لؤلؤی دیكركه بجهت نواب اشرف اعلی شاه عباس ماضي تركیب نموده * صنعت آن مروارید ناسفته
كهربا یشب سبزوكافوري بعد محرق مغسول یاقوت رماني لعل بدخشي عنبر اشهب مشك تبتي ورق نقرهٔ محلول دانهٔ هیل
بواقرنفل درونج عقربي قاقلهٔ كبار ازهریك دومثقال عود قماري خام مصطكي رومي دارچیني سنبل الطیب سعد كوفي
ابریشم مقرض ازهریك چهارمثقال جوزبوا بسباسه ساذج هندي طباشیر سفید ورق كل سرخ زعفران طین ارمني زرشك
منقی اسارون اذخرمكي ازهریك سه مثقال ورق طلا محلول یك مثقال شیرآملهٔ منقی هفتاد وپنج مثقال قند سفید عسل
سفید مصفی ازهریك دویست مثقال بدستورمقرر معجون سازند شربتی ازدودرم تاسه درم * انوشداروی لؤلؤی
منقول ازخط میرزا محمد رحیم حكیم باشي شاه سلطان حسین قلمي فرموده اند كه جد معزي اليه حكیم محمد رضا این نوشداروی
راجهت نواب اشرف اعلی شاه عباس ثاني تالیف نموده * صنعت آن عود هندي مصطكي رومي دارچیني سنبل الطیب
سعد كوفي ابریشم مقرض ازهریك چهارمثقال جوزبوا بسباسه ساذج هندي طباشیر سفید زعفران غنچهٔ كل سرخ منزوع
الاقماع طین ارمني مغسول زرشك منقی اسارون اذخرمكي ازهریك شش مثقال قرنفل درونج عقربي قاقلهٔ صغار مروارید
ناسفته یشب سبزكهربای شمعي بعد محرق مغسول یاقوت رماني عنبر اشهب مشك تبتي ازهریك دومثقال ورق طلا یك
مثقال ورق نقره دومثقال شیرآملهٔ منقی شصت مثقال قند سفید عسل مصفی ازهریك دوصد مثقال بقانون مقرر معجون
سازند شربتی ازیكمثقال تا دومثقال * انوشداروتصرف میرزا رضي موسوي * صنعت آن غنچهٔ كل سرخ منزوع الاقماع
شش مثقال سعد كوفي بسباسه زعفران ازهریك پنج مثقال قرنفل سنبل الطیب اسارون ساذج هندي ازهریك سه مثقال
مشك تبتی خالص قرفهٔ الطیب ازهریك نیم مثقال جوزبوا هفت عدد دانهٔ هیل بوادانه قاقلهٔ كبار ازهریك دومثقال زرنباد
دارچیني دارفلفل ازهریك دومثقال ونیم شیرآملهٔ منقی یكصد مثقال عسل سفید مصفی دووزن مجموعه ادویه قند سفید یك
وزن مجموع ادویه بدستورمقرر معجون سازند شربتی دودرم واین انوشداروازانوشداروی كندي احراست ونسخهٔ كندي بهتر

است از برای تقویت قلب * انوشداروی لؤلوی که مغفرت پناه حکیم محمد باقر موسوی ترتیب داده و بعد آن معمول حکیم محمد حسین ولد مشارالیه بود و این دو نسخه است یک نسخه حاروبک نسخه بارد * نسخهٔ حار این است ابریشم مقرض طباشیر سفید مروارید ناسفته کهربای شمعی گل سرخ سنبل الطیب زعفران مصطکی عنبر اشهب از هریک سه مثقال عود قماری خام پوست زرد اترج بادرنجبویه دانهٔ هیل درونج عقربی اسارون اذخر مکی یشب سبز مرجان قرمزی مشک خطائی ورق طلا ورق نقره ریوند چینی ساذج هندی سعد کوفی زرشک منقی یاقوت رمانی از هریک دو مثقال آملهٔ منقی شصت مثقال قند سفید نبات سفید عسل مصفی از هریک برابر مجموع ادویه آمله را بکلاب وعرق بید مشک بجوشانند و از پشت غربال بیالایند و قند و نبات و عسل را صافی نموده داخل کنند و بعد ازان عنبر را دران حل کنند و بعد ازان مشک و زعفران و بعد ازین ورقها پس باقی اجزا را داخل نمایند * نسخهٔ دوم که بارد است ابریشم مقرض طباشیر سفید گل کاوزبان گل سرخ مروارید ناسفته عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره کهربای شمعی صندل سفید زرشک منقی از هریک سه مثقال یشب سبز مرجان قرمزی ریوند چینی از هریک دو مثقال یاقوت رمانی زعفران تخم بادرنجبویه سنبل الطیب مصطکی از هریک یک مثقال اسارون سعد کوفی دانهٔ هیل درونج عقربی پوست زرد اترج اذخر مکی ساذج هندی از هریک یک و نیم مثقال عود هندی غرقی یکمثقال آملهٔ منقی شصت مثقال با نبات و قند و عسل از هریک مثل مجموع اجزا مرتب نمایند شربتی یک مثقال تا دو درم نافع باد

* انوشداروی لؤلوی تالیف زین الدین مسعود شیرازی * صنعت آن مروارید ناسفته بسل محرق مغسول یشب سبز کهربای شمعی عنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع زعفران قاقلهٔ صغار اذخر مکی خولنجان بادرنجبویه گل ارمنی مغسول ریوند چینی بهمان سه دار چینی از هریک دو مثقال سعد کوفی بهمن سرخ بهمن سفید ساذج هندی اسارون مصطکی رومی شقاقل از هریک دو مثقال و نیم سنبل الطیب یک مثقال و نیم عود قماری چهار مثقال زرشک منقی سه و نیم مثقال ابریشم مقرض سه مثقال شیر آمله پنجاه و چهار مثقال اجزا را کوفته بیخته قند سفید پنجاه مثقال عسل سفید جید خوشبوی مصفی یک صد و پنجاه مثقال قند و عسل را بکلاب حل کرده بقوام آورده ابریشم مقرض را بران پاشیده ادویه را بدستور مقرر بآن سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال تا یکمثقال و نیم * انوشداروی لؤلوی قلمی نموده اند که این از تصرف بندهٔ آثم میر محمد هاشم المحتاج الی غفران ربه الرحمن مخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علیخان است اعضای رئیسه و معده را قوت دهد و نور چشم را بیفزاید و مانع انصباب مواد است بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و فساد و اخلاط سودا بروح و غلبهٔ سودا و صفوی باه و مجفف رطوبات معده و امعا و دماغ و اعصاب و هاضم و مشتهی طعام است و بوی دهان خوش کند و فرح و سرور آورد و ضعف دماغ و مالیخولیا و سائر امراض سوداوی را دافع است و منافع بسیار دارد و مجرب است این نسخه بلکه جمیع انوشداروهای لؤلوی ولا سیما انوشداروی لؤلوی حکیم عماد الدین محمود می باشد مقوی معده و اعضای رئیسه و نافع از برای اصحاب وسواس سوداوی و مالیخولیا خصوص از برای اصحاب مالیخولیای مراقی و معدی و میباشد در نهایت نفع مر آنها را * صنعت آن عنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع چهار مثقال مروارید ناسفته یشب سبز بسل محرق مغسول کهربای شمعی از هریک دو مثقال طباشیر سفید ساذج هندی پوست بیرون پسته پوست زرد اترج فاذزهر معدنی خطائی گل ارمنی مغسول گل داغستانی ابریشم مقرض صندل سفید بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری خولنجان از هریک سه مثقال سعد کوفی هیل بوا سنبل الطیب زرنب از هریک یک مثقال و نیم زرشک منقی هفت مثقال تخم خربزه مقشر چهار مثقال عنبر اشهب طلای محلول

ازهريك نيم مثقال زعفران ورق نقره محلول ازهريك يك مثقال شيرآملهٔ منقى هفتاد وپنج مثقال فانيذ سنجري عسل سفيد مصفى خوشبو نبات سفيد سه وزن ادويه يعني ازهريك بوزن مجموع ادويه آمله رايك شبانروز درشيركا وبخيسانند وپس بشويند نيكو وآن را با زرشك منقى درنه رطل آب خالص بجوشانند تا بسه رطل برسد پس بيالايند وفانيذ وعسل ونبات را بكلاب حل كرده باتش ملايم بجوشانند وكف آنرا بگيرند وچون ديگر كف نيارد صافي نموده درمطبوخ آمله داخل كرده بقوام آورند وادويه را باآن بدستور مقرر سرشته معجون سازند شربتى ازيك مثقال تادو مثقال * انوش داروي لؤلوي

ياقوتي نيزازاقتراح آن مرحوم * صنعت آن مرواريد ناسفته ياقوت رماني يشب كافوري عقيق يماني بسد محرق مغسول مرجان قرمزي زمرد كهنه فاد زهرمعدني خطائي ورق طلا ورق نقره عنبراشهب كهربا فقاح اذخرمكي ازهريك چهاردانك سنبل الطيب ورق كل سرخ سعد كوفي پوست بيرون پسته پوست زرد اترج طباشير سفيد صندل سفيد كل مختوم گل ارمني ابريشم مقرض ساذج صندي دانهٔ هيل ازهريك يكمثقال شيرآملهٔ منقى بيست مثقال آب امرود آب به شيرين ازهريك چهل مثقال نبات سفيد عسل مصفى ازهريك پنجاه مثقال * دستور ساختنش آنكه شيرآمله راد ريك رطل گلاب بيزند تامهرا شود پس بمالند وبيالايند وثفلش رادور كنند وآب امرود وآب به ونبات وعسل قدرى آب خالص داخل كرده بجوشانند كفش رابگيرند ودرآمله مطبوخ داخل كرده بقوام آورند وجواهر وفاذزهر وكهربارا بكلاب صلايه كرده ذعب ونضه راحل كرده سائرادويه كوفته وبيخته باآن سرشته معجون سازند شربتى ازدودرم تاسه درم * انوش داروي لؤلوي ديگر نيزازاقتراح آن مرحوم

مقوى اعضاي رئيسه است وازبراى خفقان وجميع اقسام مالينخوليا خصوص مراقي وازبراى ضعف دماغ ومعده وكبد واحشا نافع است وبوى دهان راخوش كند وفرح آورد ومشتهي ومبهي است وروشنائي چشم رابيفزايد ومنافع بسيار دارد * صنعت آن غنچهٔ گل سرخ چهارمثقال سعد كوفي سنبل الطيب ازهريك سه مثقال مرواريد ناسفته يشت كافوري ياقوت رماني عقيق يماني بسد محرق مغسول مرجان قرمزي زمرد كهنه لعل بدخشي حجرفاذزهرمعدني خطائي عنبراشهب ورق طلا محلول ورق نقره محلول كهربای شمعي درونج عقربي پوست بيرون پسته ابريشم مقرض گل كاوزبان زعفران فقاح اذخرخولنجان زرنب اسارون بسباسه ازهريك يك مثقال پوست زرد اترج بهمن سرخ بهمن سفيد شقاقل مصري دارچيني طباشير سفيد فرنجمشك صندل سفيد ساذج هندي گل ارمني مغسول گل داغستاني دانهٔ هيل بوابادرنجبويه ازهريك يك مثقال ونيم عنبراشهب مشك تبتي ازهريك نيم مثقال شيرآملهٔ منقى شصت وپنج مثقال زرشك منقى هفت مثقال آمله وزرشك رايكشبانروزبه آب حداداان بخيسانند وبايد كه مقدارآب نه رطل باشد پس بجوشانند تاسه رطل آب بماند فرودآورده نيكوبمالند وبيالايند پس فانيذ سنجري نبات سفيد رب به شيرين رب امرود ازهريك نصف وزن اجزاعسل مصفى بوزن اجزا بكلاب حل كرده وباتش ملايم بجوشانند وكف آن راگرفته چون ديگر كف نيارد درآملهٔ مطبوخ داخل كرده بقوام آورند وادويه رابدستور مقرر باآن بسرشند ودرظرف چيني نگاهدارند شربتى ازيك مثقال تادو مثقال * صنعت آن به نسخهٔ ديگر ياقوت رماني مرواريد ناسفته يشب سبز بسد محرق مغسول كهربای شمعي پوست زرد اترج اذخرمكي سليخهٔ سياه سنبل الطيب درونج عقربي ساذج هندي دانهٔ هيل بوارق نقره محلول سعد كوفي اسارون تخم بادرنجبويه ازهريك دومثقال زعفران مصطكي طباشير سفيد كشنيزخشك بريان ورق گل سرخ ابريشم مقرض صندل سفيد عود قماري خام ازهريك سه مثقال قرنفل مشك تبتي خالص عنبراشهب ورق طلا محلول ازهريك يك مثقال

شیر آملهٔ منقی شصت مثقال قند سفید عسل مصفی بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال ونیم * انوشداروی لؤلؤی دیگر نیز از تالیف آن مغفور که همان منافع دارد * صنعت آن غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع چهار مثقال مروارید ناسفته بعد محرق یشب سبز کهربای شمعی از هریک دو مثقال طباشیر سفید ساذج هندی پوست بیرون پسته پوست زرد اترج حجر فادزهر معدنی کل ارمنی مغسول ابریشم مقرض صندل سفید از هریک سه مثقال سعد کوفی دانه هیل بوا از هریک یک مثقال ونیم زرشک بیدانه هفت مثقال تخم خربزهٔ مقشر چهار مثقال عنبر اشهب طلای محلول از هریک نیم مثقال زعفران ورق نقرهٔ محلول از هریک یک مثقال شیر آمله هفتاد وپنج مثقال فانیذ سنجری عسل مصفی نبات سفید هرسه سه وزن ادویه یعنی از هریک یک وزن ادویه مجموع آمله را یکشبانروز در شیرکاو بخیسانند پس بشویند نیکو وبا نه رطل آب آن را وزرشک را بجوشانند تا به سه رطل رسد پس بیالایند وفانیذ وعسل ونبات را داخل کرده بقوام آورند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال * انوشداروی لؤلؤی نیز از تالیف نواب غفران مآب یعنی حکیم محمد هاشم ابن محمد هادی العلوی غفرالله لهما بنهایت مقوی اعضای رئیسه است وازبرای خفقان ومالیخولیای مراقی وضعف دماغ ومعده وکبد نافع است وبوی دهان خوش کند ونشاط آورد ومشتهی است ومنافع بسیار دارد ومجرب است * صنعت آن غنچهٔ گل سرخ چهار مثقال سعد کوفی سه مثقال مروارید ناسفته یشب کافوری یاقوت رمانی عقیق یمانی بعد محرق مرجان قرمزی زمرد کهنه لعل بدخشی حجر بادزهر خطائی عنبر اشهب ورق طلای محلول ورق نقرهٔ محلول کهربای شمعی درونج عقربی پوست بیرون پسته زعفران فقاح اذخر زرنب اسارون بهماسهٔ باغی از هریک یک مثقال پوست زرد اترج دارچینی طباشیر سفید صندل سفید ساذج هندی گل مختوم گل ارمنی مغسول ابریشم مقرض دانهٔ هیل بوا از هریک یک مثقال ونیم شیر آمله شصت مثقال زرشک منقی هفت مثقال آمله وزرشک را در نه رطل آب بجوشانند تا بسه رطل رسد پس فرود آورده بمالند نیکو وبیالایند پس فانیذ سنجری ونبات سفید وعسل مصفی ورب به شیرین ورب امرود از هریک بوزن مجموع ادویه داخل کرده بقوام آورند وبا سائر ادویه بدستور مقرر معجون سازند ودر ظرف چینی نگاهدارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال * انوشداروی لؤلؤی به نسخهٔ دیگر * صنعت آن یاقوت رمانی مروارید ناسفته یشب سبز بعد محرق مغسول کهربای شمعی پوست زرد اترج اذخر مکی سلیخهٔ سیاه ساذج هندی سنبل الطیب درونج عقربی چینی دانهٔ هیل ورق نقرهٔ محلول سعد کوفی اسارون تخم بادرنجبویه از هریک دو مثقال زعفران مصطکی طباشیر سفید کشنیز خشک بریان مقشر گل سرخ منزوع الاقماع ابریشم خام مقرض عود قماری خام صندل سفید از هریک سه مثقال قرنفل مشک تبتی عنبر اشهب ورق طلای محلول از هریک یک مثقال شیر آملهٔ منقی شصت مثقال قند سفید وعسل بالسویه سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال ونیم * انوشداروی لؤلؤی که او مفرحات است ومقوی دل ومعده ومراق ودماغ است ودفع غم وفزع ووسواس کند ومالیخولیای مراقی را بنهایت سودمند باشد وهاضم طعام است وبوی دهان خوش کند واشتهای طعام آورد وشکم ببندد وهر بیماری را که بمشارکت معده باشد نافع است * صنعت آن غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع چهار مثقال سعد کوفی اذخر مکی مروارید ناسفته بعد محرق مغسول یشب سبز کهربای شمعی از هریک دو مثقال عود قماری غرقی خام سه مثقال ونیم طباشیر سفید ساذج هندی سنبل الطیب کل ارمنی ابریشم مقرض از هریک سه مثقال عنبر اشهب زعفران از هریک نیم مثقال شیر آملهٔ منقی سی مثقال وطریق شیر آمله آن است که هر مقدار آمله را که خواسته باشند بادو وزن شیرکاو بخیسانند یک شبانروز پس

بشویند وهي مثقال آن را بادوصد وهفتاد مثقال آب خالص بجوشانند آنقدر که نود مثقال آب دران بماند پس عسل مصفی وقند سفید متساوي یکصد وهشتاد مثقال داخل کنند وبجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده ادویه را بدستور بآن بسرشند ودر نسخهٔ دیگر این انوش دارو عنبر اشهب داخل نیست ووزن زعفران دو مثقال است واین اجزا بر اجزای اصل افزوده است کهربا درونج عقربي بهمن سفید بهمن سرخ اشنه ازهریك دو مثقال شیرآمله هي مثقال چنانچه درنسخهٔ اصل بود بازرشك منقی وانار دانه ازهریك دوازده مثقال درآب بجوشانند واز پالایش بکذرانند وباسه چند مجموع ادویه قند سفید وعسل مصفی ترکیب کنند شربتی ازدو درم تا دو مثقال * انوش دارو دیکر منقول از خط سیادت مآب عمدة الاطبا میرزا محمد رحیم حکیم باشي ولد ارشد حکیم محمد باقربن حکیم محمد رضا برادر حکیم احمد فرموده اند که این انوش دارو بجهت نواب اشرف جنت مکاني شاه عباس صفوي موسوي تالیف شده است * صنعت آن عود هندي مصطکي رومي سنبل الطیب سعد کوفي دارچیني ابریشم ازهریك چهار مثقال جوزبوا بسباسه سازج هندي طباشیر سفید کل سرخ زعفران کل ارمني زرشك منقی اسارون اذخر ازهریك ششمثقال قرنفل درونج عقربي قاقلهٔ صغار مروارید ناسفته کهربا یشب سبز بسد یاقوت سرخ عنبر اشهب مشك تبتي ازهریك د مثقال ورق طلا یکمثقال ورق نقره د مثقال آملهٔ منقی شصت مثقال قند سفید عسل مصفی ازهریك دویست مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند * انوش دارو لؤلؤی دیکر منافع بسیار دارد وبنهایت مقوي قلب ومعده است * صنعت آن مروارید ناسفته بسد محرق یشب سبز سعد کوفي فقاح اذخر ازهریك چهار مثقال طباشیر سفید سازج هندي سنبل الطیب ابریشم مقرض کل ارمني ازهریك شش مثقال عود قماري خام هفت مثقال عنبر اشهب یك مثقال شیرآملهٔ منقی شصت مثقال عسل سفید مصفی وقند سفید بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه بدستور مرتب نمایند * انوش دارو لؤلؤی دیکر * صنعت آن مروارید ناسفته بسد محرق یشب سبز طباشیر سفید سازج هندي سنبل الطیب ابریشم مقرض شیرآمله ازهریك سه مثقال سعد کوفي زعفران عنبر اشهب ازهریك یکمثقال قند سفید عسل مصفی ازهریك نود مثقال بدستور مرتب نمایند * انوشدارو لؤلؤی منقول از بیاض مجربات حکیم احمد موسوي بخط معزي الیه * صنعت آن مروارید ناسفته بسد محرق مغسول یشب سبز محرق مغسول مصطکي رومي اذخر مکي سعد کوفي ازهریك دو مثقال عود قماري خام بکلاب سوده سنبل الطیب طباشیر سفید سازج هندي کل ارمني مغسول ابریشم خام مقرض ازهریك سه مثقال عنبر اشهب زعفران ازهریك یکدرم مشك تبتي یك دانك شیرآملهٔ منقی شصت مثقال نبات سفید عسل مصفی بوا بوبقدر حاجت بدستور مقرر معجون سازند وبعض اطبا درین انوش دارو مشك خطائي دو مثقال مروارید ناسفته صلایه کرده دو درم ونیم فرنجمشك سازج هندي ازهریك دو مثقال عنبر اشهب یك مثقال داخل نموده اند وبعض اطبا آمله را یك شب در شیر می خیسانند پس آنرا بآب کرم شسته که اثر شیر برود ودرآفتاب خشك کرده کوفته بحریر بیخته داخل می نمایند وقلمي فرموده اند که این قسم بهتر است بحسب طعم از انکه آمله را پخته از پالایش بیرون میکنند که مائل بترشي میکردد وشربتی نیم مثقال * انوش دارو لؤلؤی دیکر منقول از بیاض مجربات حکیم احمد بخط معزي الیه * صنعت آن مروارید ناسفته بسد محرق مغسول یشب سبز سعد کوفي اذخر مکي زعفران ازهریك چهار مثقال عود قماري خام ده مثقال طباشیر سفید سازج هندي طین ارمني مغسول سنبل الطیب ازهریك شش مثقال عنبر اشهب لاجورد مغسول ازهریك د مثقال صندل سفید بکلاب سوده سه مثقال آمله شصت مثقال قند سفید

یکصد وهشتاد مثقال عسل مصفی بقدر حاجت آمله را یک شب در شیر بخیسانند پس بآب گرم بشویند و به کلاب بپزند تا مهرا شود از پالایش بگذرانند وبا عسل وقند بقوام آورند وادویه را بآن سرشته معجون سازند وفرموده که این دستور بهتر از معجون است * انوش داروی لؤلوی دیگر منقول از خط معزي اليه * صنعت آن مروارید ناسفته یشب سبز بعد محرق مغسول مصطکي رومي سعد کوفي از خرمکي ازهریک دو مثقال عودقماري خام بکلاب سوده سنبل الطیب ساذج هندي طباشیر سفید کل ارمني ابریشم مقرض ازهریک سه مثقال عنبرا شهب زعفران ازهریک یکدرم مشك تبتي یکدانك شیرآملهٔ منقی سي مثقال نبات سفید عسل سفید مصفی بالمناصفه بقدر حاجت بدستور مرتب نمایند شربتی یک مثقال تا دو مثقال * انوش داروی دیگر منقول از بیاض مجربات معزي اليه * صنعت آن مروارید ناسفته سعد کوفي قرنفل اسارون مصطکي ازهریك سه مثقال قاقلهٔ صغار قاقلهٔ کبار بسبا سه جوزبوا قرفة الطیب زعفران سنبل الطیب زرنب ازهریك دو مثقال ورق گل سرخ پنج مثقال شیرآملهٔ منقی هفتاد وپنج مثقال عنبرا شهب یك مثقال مشك تبتي یك دانك فرنجمشك سه مثقال ساذج هندي دو مثقال ونیم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی ازدو درم تا سه درم * انوش داروی لؤلوی معمول حکیم محمد باقر موموي منقول از خط معزي اليه * صنعت آن ابریشم مقرض طباشیر سفید سنبل الطیب زعفران مصطکي رومي کهربای شمعي مروارید ناسفته ورق گل سرخ ازهریك سه مثقال اسارون دانهٔ هیل بوا ریوند چیني عودقماري خام پوست بیرون پسته صندل سفید پوست زرد اترج سعد کوفي ساذج هندي مرجان قرمزي یشب سبز تخم بادرنجبویه عنبرا شهب مشك تبتي ورق طلا ورق نقره ازهریك یک اوقیه زرشك منقی از خرمکي ازهریک دو اوقیه یاقوت رماني یکمثقال شیرآملهٔ منقی شصت مثقال نبات سفید عسل مصفی بالمناصفه سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند اگر شیرینی دو وزن ادویه کنند بهتر است اول مرتبه آمله را از شیر شسته با کلاب وعرق بید مشك بجوشانند تا مهرا شود از پالایش بگذرانند وبا نبات وعسل بقوام آورده معجون سازند شربتی ازیك مثقال تا یک مثقال ونیم * انوش داروی لؤلوي مفرحی است قوي دل و دماغ ومعده وجگررا قوت بخشد واشتها آورد وطعام بگوارد وبیماریها را که ازمشارکت معده وجگر بود سود دهد ونشاط و شگفتگي آرد * صنعت آن مروارید ناسفته جدوار خطائي مجرب یشب سبز سعد کوفي از خرمکي کهربا ازهریك دو مثقال عود خام طباشیر سفید ساذج هندي سنبل الطیب کل ارمني ابریشم مقرض ازهریك سه مثقال زعفران درونج رومي بهمنین اشنه ازهریک دو مثقال شیرآملهٔ منقی سي مثقال زرشك بید انه انار دانه ازهریک ده مثقال زرشك وانار دانه را با آمله بجوشانند وصاف نمایند وبا سه چندان ادویه قند وعسل بقوام آورند وبطریق معمول معجون سازند وشربتی دو درم تا دو مثقال تناول نمایند * انوش داروی لؤلوی تالیف حضرت استاذي ولي نعمي حکیم سید محمد هادي خان قدس سره جامع این اوراق مقوي اعضاي رئیسه ومعده وهاضمه است واسهال رطوبي وبواسیري را مفید * صنعت آن شیرآملهٔ منقی چهل و پنج مثقال مروارید ناسفتهٔ غلطان بعد محرق مغسول یشب سبز کهربای شمعي سعد کوفي اذخرمکي ازهریك سه مثقال عود قرقي خام طباشیر سفید ساذج هندي سنبل الطیب کل ارمني ابریشم مقرض ازهریک چهار ونیم مثقال زعفران سه مثقال عنبرا شهب یکمثقال شربت به شیرین شربت سیب شیرین ازهریک بیست مثقال عسل ونبات بالمناصفه سه وزن ادویه علی الرسم معجون سازند ودر نسخهٔ دیگر قرنفل پوست زرد کونله ویا پوست زرد اترج مصطکی رومي قاقلهٔ کبار ازهریک سه مثقال جوزبوا دو مثقال مشك خالص نیم مثقال داخل است * انوش داروی لؤلوی دیگر * صنعت آن ورق گل سرخ سه درم سعد کوفي

قرنفل مصطكي زعفران اسارون دانهٔ هيل بوا قرفة الدارچيني مرواريد ناسفته كهربای شمعي مرجان قرمزي ازهريك دو
درم جوزالطيب قاقلهٔ كبار بسباسه كشنيز خشك مقشر عنبر اشهب ازهريك يكدرم ابريشم مقرض بشب سبزلسان الثور صندل
سفيد صندل سرخ درونج عقربي بهمن سرخ بهمن سفيد كل ارمني كل مختوم طباشير سفيد پوست بيرون پسته ازهريك يك
درم ونيم شيرآملهٔ منقی درشير شربت زرشك شربت انارين ازهريك پانزده مثقال مشك تبتي خالص نيمدرم زرمحلول فضه
محلول ازهريك دودانك باسه وزن ادويه قند سفيد وعسل مصفی بدستور معجون سازند شربتی ازيك مثقال تاسه درم
* انوشداروی لؤلؤی ديكر * صنعت آن مرواريد ناسفته صندل سفيد مقاصري ورق نقره ابريشم مقرض سعد كوفي تخم خرفه
مقشر كشنيز خشك مقشر ازهريك هفت درم غنچهٔ كل سرخ منزوع الاقماع قرنفل مصطكي رومي سنبل الطيب قرفة الطيب
اسارون شامي ازهريك شش درم طباشير سفيد پنجدرم زرنب بسباسه زعفران قاقلهٔ كبار دانهٔ هيل بوا ازهريك سه درم عنبر
اشهب ورق طلا ازهريك دودرم مشك تبتي يكدرم آمله بشيرکا وپرورده نود درم قند سفيد عسل مصفی بالمناصفه سه وزن
ادويه بدستور معجون سازند شربتی يك مثقال * انوشداروی لؤلؤی ديكر تاليف استاذ الاطبا وحيد الحكما نواب حكيم
سليمان موسوي غفرالله له * صنعت آن مرواريد ناسفته صلايه كرده قرفة الطيب بعد محرق مغسول فرنجمشك جوزبوا ابريشم
مقرض ازهريك دومثقال قرنفل مصطكي رومي اسارون دانهٔ هيل بوا قاقلهٔ كبار بسباسه سنبل الطيب زرنب طين ارمني از
هريك سه مثقال ورق كل سرخ زعفران طباشير سفيد ازهريك شش مثقال سعد كوفي ده مثقال پوست زرد اترج صندل
سفيد ازهريك چهار مثقال لسان الثور بادرنجبويه ساذج هندي ازهريك پنج مثقال لاجورد مغسول مشك خطائي ازهريك
نيم مثقال ابريشم مقرض دومثقال عنبر اشهب يكمثقال تادومثقال آملهٔ منقی يكرطل شربت فواكه شيرين چهل مثقال قند
سفيد يكصد مثقال عسل سفيد مصفی دووزن مجموع ادويه بدستور مقرر معجون سازند شربتی يكمثقال ونيم * انوشداروی
لؤلؤی ديكر * صنعت آن مرواريد ناسفته سنبل الطيب اسارون مصطكي رومي بهمن سرخ بهمن سفيد قرفه شقاقل مصری
دارچيني هيلاني كشنيز خشك ازهريك شش مثقال زرنب زعفران بسباسه قاقلهٔ كبار دانهٔ هيل بواجوزبوا بادرنجبويه خولنجان
ساذج هندي ازهريك چهار مثقال غنچهٔ كل سرخ منزوع الاقماع دوازده مثقال سعد كوفي طباشير سفيد صندل سفيد
زرشك منقی ازهريك ده مثقال صندل سرخ هشت مثقال مشك تبتي يكمثقال عنبر اشهب يكمثقال ودودانك شيرآمله يكصد
وهشتاد مثقال قند سفيد عسل مصفی ازهريك يكمن بدستور مقرر معجون سازند شربتی يكمثقال * انوشداروی لؤلؤی ديكر
* صنعت آن غنچهٔ كل سرخ منزوع الاقماع شش مثقال سعد كوفی هفت مثقال مرواريد ناسفته قرنفل اسارون بسباسه
قاقلهٔ كبار دانهٔ هيل بوا بهمن سرخ بهمن سفيد مصطكي رومي لسان الثور ازهريك سه مثقال زعفران بادرنجبويه
جوزبوا ساذج هندي ازهريك دو مثقال مشك خالص يك دانك عنبر اشهب دودانك شيرآملهٔ منقی هفتاد وپنج
مثقال قند سفيد عسل مصفی ازهريك هشتاد وپنج مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی يك مثقال * انوشداروی
لؤلؤی ديكر * صنعت آن غنچهٔ كل سرخ منزوع الاقماع شش مثقال سعد كوفي قرنفل مصطكي رومي اسارون قرفة الطيب سنبل
الطيب شيرآملهٔ منقی مرواريد ناسفته ابريشم مقرض ازهريك هفت مثقال زرنب بسباسه قاقلهٔ كبار دانهٔ هيل بوا صندل سفيد
طباشير كشنيز خشك ازهريك سه مثقال جوزبوا عنبر اشهب ازهريك دومثقال ورق طلا ورق نقره ازهريك يك مثقال مشك خالص
نيم مثقال قند سفيد وعسل مصفی بالمناصفه سه وزن ادويه بدستور مقرر معجون سازند شربتی يك مثقال * انوشداروی لؤلؤی

یاقوتي * صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رماني یشب کافوري کهربای شمعي بسد محرق پوست زرد اترج اذخرمکي
ملیخهٔ میاه ماذج هندي سنبل الطیب درونج عقربي دانهٔ هیل ورق نقره محلول سعد کوفي اسارون تخم بادرنجبویه ازهریك
دومثقال زعفران مصطکي طباشیر مفید کشنیز خشك بریان مقشر کل مرخ منزوع الاقماع ابریشم مقرض عودقماري صندل سفید
ازهریك سه مثقال ترنفل مشك تبتي خالص عنبر اشهب ورق طلای محلول ازهریك یك مثقال شیر آملهٔ منقی شصت مثقال
قند سفید عسل سفید خوشبوی مصفی بالتمویه دووزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند ودرظرف چیني نگاهدارند
شربتی ازیك مثقال تا یك مثقال ونیم * انوشداروی لؤلؤی عنبری * صنعت آن ابریشم مقرض سنبل الطیب مروارید ناسفته
کهربای شمعي زعفران طباشیر مفید غنچهٔ کل مرخ منزوع الاقماع ازهریك سه مثقال اسارون ساذج هندي عودقماري
غرقي خام سعد کوفي دانهٔ هیل بواپوست بیرون پسته پوست زرد اترج زرشك منقی صندل سفید مصطکي رومي ریوند چیني
عنبراشهب مشك تبتي خالص مرجان قرمزي یشب سبزورق طلا ورق نقره بادرنجبویه اذخرمکي ازهریك یك مثقال شیر
آملهٔ منقی بیست مثقال قند سفید بوزن تمام ادویه عسل مصفی دووزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند
* انوشداروی عنبري لؤلؤی دیگر * صنعت آن مروارید ناسفته بسد محرق یشب سبزطباشیر مفید ساذج هندي سنبل الطیب
ابریشم مقرض ازهریك سه مثقال سعد کوفي زعفران عنبراشهب ازهریك دومثقال عودقماري غرقي خام دومثقال ونیم گل
ارمني یك مثقال شیر آملهٔ منقی بیست مثقال عسل مصفی قند سفید ازهریك نود مثقال آمله رادرسه رطل آب بجوشانند تا
بیك رطل رسد قند وعسل راداخل کرده بقوام آورده پس عنبرراددران داخل نمایند پس باقي ادویه راکوفته بیخته بآن سرشته
معجون سازند ودرظرف چیني نگاهدارند شربتی یك مثقال * انوشداروی عنبری لؤلؤی منقول ازتحفة المؤمنین که معزي الیه
ازبیاض مجربات نواب حکیم میرمحمد باقر بخط معزي الیه نقل نموده وتلمي فرموده که بهترین نسخه های انوشداروی لؤلؤی
است ومکرر تجربه شده بجهت تقویت اعضای رئیسه وضعف معده وبدن ونقاهت وبراتکیختن اشتها * صنعت آن طباشیر
سفید ابریشم مقرض مصطکي زعفران سنبل الطیب مروارید ناسفته کهربا گل مرخ ازهریك سه مثقال یاقوت رماني ریوند خطائي
اسارون سعد کوفي عود هندي اذخرمکي صندل سفید پوست زرد اترج ساذج هندي بسد یشب سبزتخم بادرنجبویه درونج
عقربي دانهٔ هیل بواز زشك منقی عنبراشهب ورق طلا ورق نقره ازهریك دومثقال مشك ترکي یك مثقال شیر آملهٔ منقی
نود مثقال آمله را باکلاب نود مثقال وآب باران پنجرطل بجوشانند تامهرا شود ازپس بزن بکند رانند وبایك وزن ونیم
مجموع ادویه قند سفید ومثل آن عسل سفید خوشبوی را مصفی بقوام آورند ادویه رابدستور مقرر بآن معجون سازند
* انوشداروی لولوی عنبري تصرف حکیم رکن الدین مسعود شیرازي * صنعت آن مروارید ناسفته سنبل الطیب شقاقل مصری
بعباسه ازهریك سه مثقال غنچهٔ گل مرخ منزوع الاقماع بهمن سرخ بهمن سفید ازهریك شش مثقال سعد کوفي طباشیر سفید
صندل سفید زرشك منقی ازهریك پنج مثقال اسارون زعفران قاقلهٔ کبار قاقلهٔ صغار جوزبوا خولنجان دارچیني بادرنجبویه
ساذج هندي کشنیز خشك مقشر ازهریك دومثقال مشك تبتی خالص عنبراشهب ازهریك نیم مثقال شیر آملهٔ منقی یك رطل
فانید منجري نیم من عسل مصفی یك ونیم من رب به شیرین هي مثقال بدستور مقرر ترکیب نمایند شربتی یك مثقال نافع باد

* فصل دربیان جوارشاتی که اصل وعمود درآنها آمله است * جوارش آملج تالیف حکیم علاء الدین منصور صاحب طب
منصوري معده راقوت کند واشتهای طعام آرد ومردي معده رابه برد ومقوی قلب وکبد ومفرح است وخفقان باردرازائل

کند * صنعت آن شیرآملج بیست مثقال پوست بیرون پسته سه درم مصطکي رومي سه درم پوست اترج زرشك بیدانه عود قماري ازهریك سه درم عنبرا شهب یك مثقال سنبل الطیب دو درم قند سفید یك من ونیم قند رابقوام آورده ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته بزروی سنك ریزند وبطریق لوزیات بریده نگاهدارند * جوارش املج قلمي فرموده اند که از تالیف بندهٔ درگاه محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملوك علیخان محمد شاهي است که درسنه یکهزار ویکصد وهفتده هجری در دارالفتح اجین بجهت شاهزادهٔ والانسب محمد بیدار بخت بن محمد اعظم شاه بن اورنگ زیب عالمگیر کورکاني تالیف نموده به نهایت مفید آمده این جوارش معده را قوت دهد واشتهای طعام آورد وحرارت کبد را تسکین دهد ومقوي معده حار رطب است ودل راقوت دهد ومفرح قلب است واسهال مراري را منفعت دهد ومعده را باصلاح آورد * صنعت آن شیرآملهٔ منقی دوازده مثقال طباشیر سفید صندل سفید سماق زرشك منقی بادرنجبویه کل سرخ منزوع الاقماع پوست بیرون پسته ازهریك یکمثقال کشنیز خشك مقشر مغز تخم خرفه مقشر ازهریك دومثقال مروارید ناسفته چهار دانك عنبرا شهب ورق طلا ورق نقره ازهریك دو دانك نبات سفید رب به شیرین ازهریک دووزن ادویه بدستور مرتب نمایند * جوارش آملهٔ لؤلؤی دیکر تالیف آن مرحوم بجهت منافع مذکوره * صنعت آن شیرآملهٔ منقی هفت توله زرشك بیدانه دوتوله درآب خالص وکلاب وعرق کاوزبان وآب انارترش وعرق بید مشك وعرق بادرنجبویه ازهریك ده توله ازپارچه بپالایند پس یکسیر نبات سفید داخل کرده بقوام آورند پس مروارید یاقوت رماني کهربای شمعي دارچیني مصطکي از هریك ششماشه دانهٔ هیل بوا طباشیر سفید ابریشم مقرض صندل سفید کل کاوزبان کشنیز خشك مقشر ازهریک یکتوله ورق طلا ورق نقره ازهریك سه ماشه پوست زرد اترج نه ماشه عنبرا شهب سه ماشه بدستور بآن بسرشند شربتی شش ماشه * جوارش آملهٔ ساده که همین منافع دارد * صنعت آن شیرآمله بیست درم پوست بیرون پسته سه درم زرشك بیدانه صندل سفید ازهریك پنج درم حب الآس کل سرخ منزوع الاقماع خشك کرده ازهریك سه درم قند سفید یکمن ونیم کلاب یك چهاریکمن تهریزبدستور مرتب سازند وبرسنك ریخته بطریق لوزیات ببرند * جوارش آملهٔ لوئلوئی دیکر * صنعت آن آملهٔ مقشر چهارده مثقال آب زرشك آب سماق ازهریك نه مثقال صندل سفید ابریشم مقرض کل کاوزبان دانهٔ هیل بوا بادرنجبویه دارچیني مروارید ناسفته ازهریك دو مثقال کل سرخ خرفهٔ مقشر ازهریک سه مثقال عنبرا شهب مشك خالص ورق نقره ورق طلا از هریك یکمثقال زعفران شش ماشه نبات سفید سي وهفت مثقال رب آلورب سیب ولایتي رب انارشیرین ازهریك بیست مثقال کلاب عرق بید مشك عرق کاوزبان ازهریك بیست وپنج مثقال اجزا راکوفته بیخته مروارید راصلایه نموده نبات را درعرقیات بقوام آورده ربوب رادا خل کرده تیربزنند تاچون معجون شود ووقت فرودآوردن مشك وعنبر ومروارید و ورق طلا وورق نقره داخل نموده تیرزده فرودآورده درظرف چیني نگاه دارند خوراکي ازششماشه تایکتوله باعرقیات مناسبه بخورند * جوارش املج معده وقلب راقوت دهد وخفقان رازائل کند وقوت تمام آورد وکبد راقوی گرداند واین جوارش رامنافع بسیارست * صنعت آن آب به اصفهاني آب سیب اصفهاني آب اترج آب انارشیرین آب امرود آب سیب ترش آب لیموآب زرشك منقی آب سماق ازهریك دواوقیه نبات سفید یکمن کلاب عرق بید مشك ازهریك نیم رطل مشیرآمله بیست درم شیرآمله رادر آب بپزند تامهرا شود وبپالایند وبآبها وعرقهایك جاکرده بقوام آورند پس مصطکي وعود خام زعفران طباشیر سفید سنبل الطیب قرفه دارچیني ازهریك دودرم پوست بیرون پسته پوست اترج حب الآس ازهریك سه درم کوفته بیخته بآن سرشته

جوارش سازند وزیاده نمودن اجزا وکم کردن بحسب مزاج واحتیاج بعهدهٔ طبیب است که بحسب مزاج هر شخصی اضافه وکم نماید واگر ضعف قلب باشد ودرمزاج حرارت نباشد عنبراشهب یکمثقال ومشك خالص دودانك اضافه نمایند واگر وزن حب الآس ده درم کنند وباآمله بهزند تامهراشود پس بپالایند بهتراست واگرخواسته باشند آمله را بپزند بلکه باسائر ادویه کوفته بیخته بعد ازانکه نبات وآبهاوعرقها بقوام آورده باشند داخل کنند جائزاست وهمچنین اگرآب زرشك راکبیرند بلکه سه درم زرشك منقی ازحب راکوفته بیخته باسائرادویه داخل نمایند جائزاست واگرسه درم غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع محبوق داخل نمایند صواب باشد * جوارش آملج آن که مرحوم بجهت نواب بندگان عالي متعالي شاهزادهٔ والاجاه رضاقلي ميرزاولد ارشد نادرشاه صاحب قران نوشته * صنعت آن هليلهٔ مربا یکصد وپنجاه مثقال باکلاب نیم من وآب یکمن بپزند تامهراشود وازپالایش بیرون کرده قند سفید یکمن عسل مصفی نیم من داخل کرده بقوام آورند پس بکیرند شیرآملهٔ منقی بیست مثقال پوست بیرون پسته مصطکي رومي خارخسك دارچيني عودهندي خام ابریشم مقرض ازهریك سه مثقال زرشك منقی پنج مثقال عنبراشهب ورق طلا ورق نقره ازهریك یکمثقال داخل کرده معجون سازند واگرخبث الحدید بر هفت مثقال درین جوارش داخل نمایند بهتراست * جوارش آملج دیکرآب لیموآب سماق ازهریك ده درم قند سفید نیم من بقوام آورده آملهٔ منقی پنجدرم عود قماري خام سه درم مصطکي دودرم عنبراشهب نیم مثقال کوفته بیخته بدستور جوارش سازند * جوارش آملج دیکرمقوي معدهٔ حاراست واشتها آورد وطعام هضم کند واسهال صفراوي بازدارد ودماغ راقوت وخفقان حارراافائده دهدوبوی دهان خوش کند * صنعت آن شیرآمله منقی بیست درم زرشك منقی صندل سفید از هریك پنجدرم کل سرخ منزوع الاقماع سماق پوست زرداترج حب الآس پوست بیرون پسته ازهریك سه درم مصطکي یکدرم مشك تبتي یکدانك عنبراشهب نیم دانك قند سفید یکمن کلاب یکمن قند راباکلاب حل کرده بقوام آورند واجزا راکوفته بیخته بآن بسرشند شربتی ازان سه درم * جوارش املج تالیف آن مرحوم که بجهت رضاقلي میرزاولد ارشد نادر شاه ترتیب داده اند معده راقوت دهد واشتهای طعام آورد وتقویت قلب نماید وتجفیف رطوبات غریبه نماید وسودارا دفع کند ومفرح است ونافع است ازبرای وسواس وخفقان وقرحهٔ مثانهٔ کهنه رامفیداست ومنافع بسیاردارد ومجرب است * صنعت آن هليلهٔ کابلي مربامنقی ازنوی یکصد وپنجاه مثقال باکلاب نیم من تبریزوآب یکمن تبریز بجوشانند تامهراشود ازپالایش بگذرانند وثفل آنرا دورکنند پس قند سفید یکمن عسل مصفی نیم من داخل کرده بقوام آورند پس بکیرند شیرآملهٔ منقی بیست ودنج مثقال پوست بیرون پسته پوست زرداترج مصطکي خارخسك دارچيني عودهندي ابریشم مقرض کل کاوزبان صندل سفید ازهریك سه مثقال زرشك منقی پنج مثقال عنبراشهب ورق طلا محلول ورق نقره محلول ازهریك یکمثقال بدستورمقرر مرتب نمایند واگرخبث الحدید مذبور درین جوارش داخل نمایند بهتراست * جوارش آملج لؤلؤی اقتراح آن مغفور ایضاً که بجهت بندگان معزي اليه ساخته ونفع بسیاربمزاج ایشان نموده ازبرای امراض مذکورهٔ قبل * صنعت آن آملهٔ منقی بیست مثقال درکلاب وعرق بید مشك وعرق خارشتروعرق کاوزبان ازهریك نیم من عرق بادرنجبویه ده سیردرد یك نقره یادیك سنکي بجوشانند تاآنکه مهراشود وبمالند وبپالایند پس آب سفرجل حلوآب سیب شیرین آب انارآب امرود شراب اترج شراب آلوبالوشراب زرشك ازهریك بیست مثقال نبات سفید سي سیرعسل مصفی دوسیرهمه راداخل کرده بقوام آورند پس بکیرند مروارید ناسفته ابریشم مقرض خارخسك دارچيني عودهندي پوست زرداترج ازهریك دومثقال کل کاوزبان

سه مثقال سا ذ ج هندي طباشير سفيد عنبر اشهب ورق نقره از هريك يك مثقال ورق طلا مشك تركي جدّ وارخطائي از هريك
نيم مثقال بدستور مقرر بآن سرشته جوارش سازند شربتي يك مثقال * جوارش آملج حكيم عزت الله مخاطب بحكيم الممالك
* صنعت آن آب انار شيرين آب انارترش قند سفيد از هريك پنجاه درم آب نعناع تازه سي وهفت درم ونيم شيرآملهٔ
منقى پنجاه درم پوست بيرون پسته پوست زردا ترج مصطكي رومي هنبل الطيب قاقلهٔ كبار دانهٔ هيل بواطباشير سفيد زرورد
كشنيز خشك از هريك نيم درم عود هندي خام وج تركي از هريك نيم دانك بدستور مرتب نمايند شربتي سه درم * جوارش
آملج لؤلؤئ خاصهٔ نادرشاه از تاليف آن مغفور قلمي فرموده اند كه اين جوارش را فوائد بسيار است واز جملهٔ فوائد آن انفع است
ازبراى مالينخوليا ى مراقي وسودا وخفقان سودا وي وصداع سودا وي * صنعت آن شيرآملهٔ منقى چهارده مثقال زرشك منقى
هشت مثقال صندل سفيد طباشير سفيد كل كاوزبان سماق منقى دانهٔ هيل بادرنجبويه ابريشم مقرض دارچيني از هريك
دومثقال كل سرخ چهار مثقال تخم خرفهٔ مقشر سه مثقال مرواريد ناسفته عنبر اشهب ورق نقره از هريك يكمثقال
نبات سفيد يكصد وسي مثقال شراب آلو بيست وچهار مثقال شراب انار بيست مثقال بدستور مرتب نمايند شربتى دومثقال
ودروقتيكه برودتى درمزاج اشرف محسوس شود يا قبضى مصطكي رومي عود هندي پوست زردا ترج ازهريك دومثقال مشك
تبتي يكمثقال برادويه افزوده ودرشربتى ترنجبين خراساني پاك كرده از تخم وخاشاك سي مثقال ونيم من كلاب افزوده
نافع باد * جوارش آملج ديكر از تاليف آن مرحوم بجهت شخصى كه حرارت مفرط درمزاج خصوص كرده هاداشت وبسبب
حرارت كرده ذيابيطس داشت واورالبنت درطبع نيزبود وضعف قلب وخفقان ونسيان نيزداشت * صنعت آن آملهٔ منقى ده
مثقال زرشك منقى پنج مثقال كافور قيصوري زعفران ازهريك نيم مثقال غنچهٔ كل سرخ سه مثقال طباشير سفيد بادزهر
خطائي معدني كل داغستاني كهربا ى شمعي كل ارمني مغسول يشب سبز صندل سفيد ابريشم مقرض كزمازج ازهريك يك
مثقال كشنيز خشك مقشر تخم خرفهٔ مقشر ازهريك سه مثقال انچه راصلايه بايدكرد باكلاب برسنك سماق صلايه نموده باقي
ادويه را كوفته بيخته برب به شيرين ورب سيب شيرين ازهريك پنجاه مثقال بسرشند شربتى دودرم * جوارش آملج ديكر كه آن مرحوم
بجهت عاليجاه لطف عليخان برادرزن نادرشاه تاليف نموده اند كه آزارقرحهٔ مثانهٔ قديم وضعف معده وبواسير وضعف باه داشت و
بسبب مداومت باين جوارش درامراض معزي اليه تخفيف بهم رسيد * صنعت آن شيرآملهٔ منقى پانزده مثقال زرشك منقى پنج
مثقال فادزهرمعدني خطائي كهربا ى شمعي كل ارمني مغسول طباشير سفيد صندل سفيد كزمازج صمغ عربي بزرالنبج
سفيد تخم هليون غنچهٔ كل سرخ طرانجبين شيرين عنبر اشهب ازهريك يك مثقال حسك مربا دومثقال كشنيز خشك تخم خرفه
مقشر مغز تخم خيارين مغز تخم خربزه ازهريك سه مثقال مايهٔ شتراعرابي نيم مثقال نبات سفيد يكصد ودة مثقال رب به شيرين
رب سيب شيرين كلاب عرق بيد مشك ازهريك بيست وپنج مثقال بدستور مقرر مرتب نمايند * جوارش مفرح كندي
درحقيقت اين جوارش همان انوشداروى هنديست كه بسهل تصرفى مسمى بجوارش مفرح ساخته وافعال ومنافع وخواصش
همان است وكندى گفته كه اين جوارش نافع است ازبراى حزن وتقويت بدن ومعده ونيكوكردن رنك رخساره ودفع بوى
دهان وعرق * صنعت آن كل سرخ شش مثقال سعد كوفي پنج مثقال قرنفل مصطكي رومى اسارون سنبل الطيب ازهريك
سه مثقال قرفة الطيب زرنب ازهريك دومثقال بسباسه جوزبوا قاقلهٔ صغار قاقلهٔ كبار ازهريك يك مثقال آملهٔ منقى بوزن
مجموع ادويه يعني سي ويك مثقال آمله را درسه رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد از پرويزن بيرون كرده با يكرطل قند سفيد

بقوام آورده بسرشند * جوارش آملج مفرح قلمي نموده اند که تالیف حاج حسین از تلامذهٔ حضرت ابویم قدس سره است نافع
از برای مالیخولیای مراقي * صنعت آن آملهٔ منقی چاي خطائي بادرنجبویه طباشیر سفید از هریك ده مثقال زعفران جوزبوا
ساذج هندي قرنفل بسباسه دانهٔ هیل بوا عود قماري خام از هریك دو مثقال پوست زرد اترج پوست بیرون پسته از هریك سه
مثقال قند سفید نبات سفید از هریك نود مثقال گلاب هفتاد مثقال آب زرشك پنجاه مثقال آب لیمو شصت مثقال آب
سیب شیرین آب سیب ترش آب انار آب سفرجل از هریك هفتاد و پنج مثقال بدستور مقرر ترکیب نمایند شربتی از دو درم تا سه
درم * جوارش آملهٔ کابد محمد حسین * شیر آملهٔ منقی زرشك منقی گلاب عرق بید مشك عرق شاهتره عرق گاوزبان از هریك
یك مینا بخیسانند تا مهرا شود و بمالند و از پالایش بیرون کنند پس بگیرند نبات سفید یکصد و شصت مثقال شربت آلو شربت
انار از هریك بیست مثقال داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند گل گاوزبان بسفایج بادرنجبویه غنچهٔ گل سرخ از هریك
سه مثقال مصطکي نعناع طباشیر صندل سفید دارچیني زرشك منقی از هریك یکمثقال ابریشم مقرض کشنیز خشك از هریك دو
مثقال لاجورد مغسول نیم مثقال بآن سرشته بدستور معجون سازند * جوارش آملج از اقتراح حضرت ولي نعمي استاذي
جامع این کتاب حکیم سید محمد هادي خان قدس سره مقوي قلب و دماغ و معده است و هاضمه را قوت دهد و اشتهای طعام آورد
* صنعت آن شیر آملهٔ منقی برگ گاوزبان از هریك نه مثقال ورق گل سرخ طباشیر پوست بیرون پسته مغز تخم خرفهٔ مقشر
پوست زرد کوتله از هریك شش مثقال کهربا مرجان قرمزي مروارید ناسفته از هریك چهار و نیم مثقال صندل سفید دانهٔ هیل
قاقلهٔ کبار قرنفل جوزبوا دارچیني از هریك سه مثقال ابریشم مقرض یا کوبیده پنج مثقال مصطکي سه و نیم مثقال زعفران
دو مثقال عنبر اشهب مشك تبتي خالص ورق نقرهٔ محلول از هریك یك مثقال ورق طلای محلول نیم مثقال با قند و عسل
مصفی بالمناصفه چهار وزن ادویه علی الرسم معجون سازند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال * حب آملج جهت اسهال بواسیری
وغیر آن نافع * صنعت آن آملهٔ منقی رازیانه هر دو مساوي الوزن در روغن بادام یا روغن گاو تازه بریان کرده حبوب سازند هر حبی
مقدار نخودی شربتی از نیم درم تا چهار درم و اگر سفوف نموده کف نمایند و بالای آن آب یا بعضی شیرهای مناسب بنوشند
نیز مناسب است * دهن آملج موی را سیاه کند و قوت دهد و مقوي بدن و اعضا است * صنعت آن آملهٔ منقی برگ مورد پوست
بیخ صنوبر اجزاء متساوي نیم کوفته در آب یك شبانروز بخیسانند و با روغن زیتون در دیك مضاعف بپزند تا آب برود و روغن
بماند * سفوف آملج اسهال معدي را باز دارد و مقوي معده و جگر است * صنعت آن آملهٔ منقی سه مثقال مصطکی رومی
عود قماري خام ریوند چیني غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع زیرهٔ کرماني مدبر کرویا مدبر رب السوس مغز تخم خیار بن نعناع
خشك اجزا متساوی کوفته بیخته شربتی یك مثقال با گلاب * شراب آملج در تقویت معده بی نظیر است * صنعت آن بگیرند
آملهٔ منقي بیست مثقال افسنتین رومي ده مثقال یك شب در گلاب و آب از هریك یکرطل بخیسانند و صبح بجوشانند تا به نصف
رسد بپالایند و یکرطل شکر سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی یك اوقیه * محلل آملج مقوي قلب حار و منبه اشتها و هاضم
طعام است * صنعت آن بگیرند آمله نیم رس و یا رسیده را هر کدام که خواهند و خارها زده در آب آهك زمانی بگذارند پس
برآورده پاك شسته در آب شیرین خالص چند جوشی نموده که نیم پخته گردد پس از آب برآورده آب را بالکل نشف نموده
سرکهٔ انگوري تند و نمك لاهوري بران ریزند و بگذارند تا برسد و تناول نمایند و اگر سرکهٔ مقطر یا عرق نعناع باشد و چند
دانهٔ قرنفل و فلفل و سیاه دانه دران اندازند بهتر است و اگر چاشنیدار خواهند قدری نبات و یا چند دانهٔ خرمای خارك را

ورق نموده دران اندازند * مربای آملج مقوی قلب و معده و دماغ است * صنعت آن بگیرند آمله های رسیدهٔ بالیده بزرگ دانه
وخارهای بسیار بران بزنند و در آب آهك صاف قدری بگذارند پس بر آورده نیکو سشته در آب صاف شیرین طبخ
نموده رطوبت آنرا از پارچهٔ کرپاس صافی نشف نمایند و شیرهٔ شکر سفید صاف نموده و یا عسل مصفی که بسیار غلیظ نباشد
داخل کرده بآتش ملایم طبخ دهند تا آنکه در جرم آنها شیره نفوذ نماید و غلیظ گردد پس فرود آورده سرد کرده
در مرتبان چینی یا سبوچهٔ لعابدار نموده نگاهدارند و بعد یک هفته یا زیاده ملاحظه نمایند اگر رطوبتی از جرم آنها
تراوش نموده و شیره را رقیق ساخته باز چند جوشی داده بدستور نگاه دارند و عند الحاجت یک عدد تا دو عدد آن را با گلاب
شسته با انچه مناسب باشد از طباشیر و مصطکی و دانهٔ هیل بوا و کشنیز خشک وغیرها تناول نمایند * مطبوخ آملج نافع است
از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا * صنعت آن آملهٔ منقی پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست
بلیله سنا مکی از هریک پنجدرم عناب خراسانی ده دانه آلوی سیاه تمر هندی از هریك بیست دانه اصل السوس پوست تراشیده
پنجدرم همه را بقانون مقرر جوشانیده صافی نمایند بر روی فلوس خیار شنبر منقی از حب و ترنجبین پاک کرده از هریک ده
مثقال و نیکو بمالند و بپالایند و بچکانند بران دو درم روغن بادام شیرین تازه و نیم گرم بیاشامند نافع باد * معجون آملج
نافع از برای مالیخولیای مراقی و دوار منقول از خط نجیب الدین سمرقندی * صنعت آن شیره آملهٔ منقی ابریشم مقرض
پوست هلیلهٔ کابلی گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ بهمن سفید بهمن سرخ کشنیز خشك اجزا متساوی کوفته بیخته برب سیب
شیرین سه وزن مجموع ادویه سرشته معجون سازند شربتی سه درم و در نسخهٔ دیگر بجای پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه داخل
است * معجون مفرح آملجی سمرقندی در اسباب و علامات در علاج مالیخولیا گفته که بعد از فصد و تنقیهٔ سودا سزاوار آن است
که تقویت کرده شود باین معجون قلب و معده و دماغ را مولانا نفیس در شرح آورده که معجون مفرح به نسخهٔ محمد بن زکریا
این است * صنعت آن گل سرخ ششدرم سعد کوفی پنجدرم قرنفل مصطکی رومی سنبل الطیب اسارون از هریک سه درم
قرفة الطیب زرنب زعفران از هریك دو درم بسباسه جوزبوا از هریک یکدرم و در نسخهٔ دیگر از هریك دو درم است اجزا را کوفته
شیره آملهٔ منقی یکرطل در هفت رطل آب بپزند تا سه رطل بماند پس بمالند و بپالایند و نیم رطل عسل مصفی در ان داخل
کرده بپزند تا بقوام آید ادویه را بآن بیامیزند بعد از فرود آوردن از آتش و در ظرف چینی نگاهدارند و بدانکه این همان
معجون هندیست معروف بانوش دارو که ذکر یافت * فصل در بیان مفرحات آملجی * مفرح آملج لؤلؤی تالیف جالینوس
این مفرح را از برای قیصر روم تالیف نموده و نامیده آن را اسطوماخس یعنی خیار القلب جهت خفقان حار و سودا و منع
صعود ابخره بدماغ و سدر و دوار و صرع و شقیقه و مالیخولیا خصوصا مراقی و حمی و تشنگی و قطع خون و نکایت سموم نافع است
و گویند سرد است در درجهٔ دوم و خشک است در اول * صنعت آن آملج در شیر گاو تازه دوشیده خیسانیده یکهفته بشرط آنکه
هر روز شیر را تازه کنند پس از شیر بر آورده سه روز در گلاب بخیسانند پس بپزند با شراب رمانین و شراب سیب و شراب ریباس
و گلاب و عرق بید مشك از هریك دوصد مثقال تا آمله مهرا شود و باز در دیگ کرده بآتش ملایم بپزند تا بقوام لایق آید پس از
آتش فرود آورده بگیرند گل سرخ منزوع الاقماع گل گاوزبان تخم خرفه مقشر از هریك بیست مثقال صندل سرخ صندل زرد
صندل سفید پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب از هریك ده مثقال بهمن سفید دارچینی کشنیز خشك مقشر طباشیر سفید پوست
زرد اترج پوست زرد نارنج ابریشم مقرض کهربا از هریك پنج مثقال مرجان قرمزی مروارید ناسفتهٔ غلطان بزرگ دانه

ازهريك سه مثقال ورق طلا محلول ورق نقره محلول ياقوت رماني زمرد هبزا زهريك دو مثقال معادن را بآب ليمو يا آب ترنج ترش حل كرده ورق طلا ورق نقره را باعسل حل كرده وباقي ادويه را كوفته وبيخته عنبرا شهب دودرم بروغن پسته يا روغن بلسان كل اخته بدستور مقرر با شرابهاى مزبور معجون سازند ودر ظرف طلا يا چيني نگاه دارند شربتى يك مثقال تا دودرم * مفرح آملج نافع ازبراى اصحاب مالنخوليا * صنعت آن آملهٔ منقى هفتاد وپنج درم پوست هليلهٔ كابلي پنجاه درم هردورا دردومن آب بپزند تا مهرا شوند نيكو بمالند واز پالايش يا از پشت غربال موئي بگذرانند پس نيم من عسل سفيد خوشبوي مصفى داخل كرده بقوام آورند پس بگيرند بادرنجبويه پوست زرد اترج ترنفل مصطكي ترنة الطيب جوزبوا قاقله نارمشك بهمن سفيد بهمن سرخ زرنباد درونج عقربي زعفران تخم بالنكو تخم فرنجمشك ازهريك دودرم ونيم مشك يكدانك ونيم كوفته بيخته بآن بسرشند ودرظرف چيني نگاه دارند * صنعت اين مفرح به نسخهٔ سمرقندي درقرابادين نافع ازبراى مالنخوليا مرا قي هليله سياه آملهٔ منقى كاوزبان بادرنجبويه كل سرخ منزوع الاقماع بهمن سرخ بهمن سفيد ابريشم مقرض كشنيز خشك مقشراجزا متساوى كوفته بيخته بروب سيب شيرين سه وزن ادويه بسرشند ودرظرف چيني نگاه دارند شربتى سه درم باعرق كاوزبان * مفرح آملج بارداز افتراح آن مرحوم مقوي قلب است ونافع است ازبراى خفقان حارواز براى ناقهين ازامراض حاره وممكن حرارت ومزيل دوار رومد راست * صنعت آن آمله منقى سي درم درشيركاوتازه دوشيده بخيسانند پس ازشير برآورده بشويند ودركلاب بخيسانند پس آنرا بالكلاب وعرق بيد مشك وعرق كاوزبان وعرق صندل ازهريك يكصد مثقال بپزند تامهرا شود ودرپالايش نقره يا غربال موئي بپالايند وشراب سيب يكصد وبيست مثقال داخل كرده بقوام آورند پس بگيرند مرواريد ناسفته بزرك دانهٔ غلطان كهربای شمعي ابريشم مقرض ورق نقره محلول ازهريك يكمثقال غنچهٔ كل سرخ ده مثقال زرشك منقى صندل سفيد صندل سرخ فوفل طباشير سفيد كل ارمني مغسول بادرنجبويه پوست بيرون پسته پوست زرد اترج ازهريك سه مثقال كشنيز خشك مقشر تخم خرفهٔ مقشر كل كاوزبان ازهريك هفت مثقال بادزهر معدني خطائي ورق طلا ازهريك يكمثقال عنبرا شهب دومثقال بدستور مقرر با شراب سيب وآمله مذكور معجون سازند شربتى ازدودرم تا سه درم * نبيذ آملج اشتها آورد ودفع رطوبات معده كند ومانع صعود بخار ازمعده بسراست * صنعت آن آملهٔ منقى شش استار بادیان كشنيز خشك ازهريك سه استار شكر سرخ يكمن درخم كنند وبقدر مقرر آب برروي وى كرده سه روز بگذارند پس صافي نموده بقدر رده مثقال آنرا بنوشند * امروسيا لغت يوناني است ودراصل بمعني حابس المواد است نام نهاده شده باين معجون كه ذكر كرده ميشود بجهت آنكه مانع مواد امراض است ودافع امراض واين معجون ازاعتنا باطافضل الحكماء واستاذ الاطباء بقراط است ازبراى ملك عصر كه شكوه داشت ازضعف معده واين معجون نافع است ازبراى ضعف معده وكبد وطحال وازبراى اورام صلبهٔ اين اعضا وبجهت درد معده ازسردى ومقوي هاضمه است وكاسر رياح ودافع درد معده از رياح وضيق النفس وربو راكه سببش رياح غليظه باشد سود دارد وازبراى ضعف كرده وتقويت باه وتقويت شهوت طعام مفيد است ومفتح سدها ومدر بول ومفتت حصات است وبجهت استسقا عظيم النفع ودافع جميع امراض باردهٔ است وبدن را قوي ميكرداند مزاج اين معجون گرم است دردوم خشك است درسوم * صنعت آن به نسخهٔ شيخ الرئيس رحمه الله تعالى دوقووآن تخم جزربريست زيرهٔ كرماني قرد مانا عود بلسان سليخهٔ سياه فقاح اذخر تخم كرفس ازهريك يكدرم فلفل سفيددار فلفل قسط تلخ ازهريك نيمدرم مرمكي صافي سه درم حب الغاردهٔ عدد وج تركي زعفران ازهريك دودرم مجموع را كوفته

بیخته بعسل سفید خوشبوی مصفی مه وزن ادویه معجون سازند شربتی مقدار فندقی بآب کرم شیخ داود گفته که احوط آن
است که بعد از دوماه که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند وقوت این معجون تا چهار سال ونیم می ماند وشربتش
تا دو مثقال است با جلاب وگفته شده که قوتش زیاده بر یکسال ونیم نمی ماند ودیگری گفته که قوتش تا سه سال باقی میماند و
شربتش از یکمثقال تا پنج مثقال بآب نیکرم ودر نسخهٔ دوم اسارون شامی دو درم داخل است *بآب الالف مع النون
*انبج بفتح همزه وسکون نون وفتح باء موحده وسکون جیم معرب انبه است که بهندي آنب نامند در اکثر بلاد هند وهند و
دکهن وبعض سواحل دریای شور ویمن وعمان وشمیل وميانات که مشهور بمینا واز توابع لاراست وغیرها ازاماکن دیگر نیز میشود
ودرخت آن بسیار بزرگ واز درخت کودکان بزرگتر وبعد از چهار پنج سال تا هفت سال از نشانیدن آن بثمر می آید بحسب
اختلاف اماکن ودرتابستان ثمر آن میرسد ودر بعضی جاها بعضی درختان تمام سال ثمر میدهند ولیکن در غیر تابستان که
موسم آن است ثمر آن خوب ولذیذ وشیرین وشاداب نمی باشد وتا چهل وپنجاه سال ثمر میدهد وبعد ازان شروع به نقصان
می نماید وبرگ آن شبیه ببرگ ساذج هندي واز ان طولاني تر وببرگ بید ماناواز ان عریضتر وبزرگتر وبها رآن که بهندي
مول نامند فی الجمله شبیه به کنب بید وثمر آن بزرگ وکوچك وبا شکال مختلفه وطعوم متفاوته میباشد وببزرگی ترنجی و
بوزن نیم آثار تا قریب بیك آثار هندي شاه جهاني که قریب بد وصد مثقال صیرفي باشد تخمینا دیده شده وتا بیك آثار و
نیم وزیاده نیز شنیده شده وبعض اشکال آن اندک مغرطح فی الجمله طولاني سر وته آن کج هریك بطرفی که بهندي چندن
گوسه نامند یعني رنگ آن شبیه برنك صندل وشکل آن مانند گوسه می باشد زیرا که چندن نام صندل سفید است بهندي و
کنچن گوسه نیز نامند وکنچن بلغت ایشان بمعني طلا است یعني رنك آن مانند رنك طلا است واین درا کثر بی ریشه وابدار
وخوش طعم ورائحه میباشد واکثر اندک شبیه بشکل وهیأت کردهٔ حیوان است وبهترین آن شیرین آبدار خوشبوی بی ریشه
است وبدترین آن ترش بی آب پوریشه وبعضی بطعم ورائحهٔ کافور وبعضی نانخواه ورازیانه وغیرها دیده شده ونیز از
بدترین انواع آن پر یتوع ضخیم پوست آن است که درزیر پوست آن یتوع باشد وبهترین آن باوصاف مذکوره نازك
پوست کم یتوع که در پوست آن یتوعیت نباشد ونیکوترین هیئت خوردن آن آنست که سر آن رابریده بکارد نازکي ودو
طرف آن رابرداشته تناول نمایند ونزد اهل هند بهترین اطوار خوردن آن آنست که رسیدهٔ آبدار آن رابدست
نرم کنند وسر آن رابه برند تایتوعیتکه در سر آن جای اتصال بشاخه میباشد دور شود وبمکند تا تمام آب صافي آن
مکیده شود وریشهٔ آن خورده نشود زیرا که ریشهٔ آن ثقیل ونفاخ است ورسیدن یتوع آن برلب وکام وزبان وحلق
باعث موزش وجراحت آن میگردد واگر بی ریشهٔ آبدار آن رابدان قسم که اولاذکر یافت وریشه دار آبدار آنرابدینقسم
تناول نمایند اولی است وترش ریشه دار شیرین کم آب لحمي آن وهمچنین سائر انواع دیگر زبون آن مریك خالي ازمضرت
وثقل ونفخ نیستند اولی اجتناب ازآنها است انبج نضیج شیرین کرم وخشك است در دوم وخام آبدار آن در دوم سرد وخشك
زیرا که نضیج آن مولد خون سوداوي غلیظ است ونارسیدهٔ ترش آن مولد سودا ومحدث امراض دموي محترقه وسوداویهٔ فاسده
وبناشتا خوردن آن ممنوع است خصوص انچه در پوست آن یتوعیت باشد زیرا که مورث ضیق النفس وسرفه است وصبحان
حرارت خاصة محرور المزاجان را ومصلح آن ماء القرع وماء الشعیر ولعاب بزرقطونا وبهدانه ورسیدهٔ شیرین آبدار آن
غاسل اخلاط لزجه واندک ملین بطن ومدر بول ومقوي قوی وارواح واعضاء رئیسه وکردهٔ ومثانهٔ بارده وباهٔ ونیکوکنندهٔ

رنگ رخسار وبوی دهان ودافع خفقان وسرفه وضیق النفس ودرد سرباردهٔ رطبه ومقوی مری وآلات تنفس وغذا او معا
ودافع بواسیر واسهال بواسیری واسهالیکه حادث ازضعف معدهٔ باشد ودافع ذرب ومعتادین بقولنج را نافع ومسکن عطش
ورافع اعیا وماندگی وبدن را فربه کند وبجرد خوردن تقویب وتفریح بخشد وبی مزگی دهن را زائل کند ومضر محرورین
وصفراوی مزاجان واطفال وامراض دهان ولثه ودندان ومحرک ریاح بواسیر ذکردهٔ خصوص شیرین لحمی بی آب وسائر
اقسام زبون آن ومورث حکه وجرب وقوبا وامراض دموی سوداوی ومصلح آن آب دوغ مرد کردهٔ وآب سرد واهل هند گویند
که مصلح ودافع نفخ آن زنجبیل است وبرای تقویت باه وبدن وفربهی شیرتازه دوشیدهٔ وگویند مضعف جگر ومصلح آن مویز
است وشاید زرشک ویا سکنجبین بهتر باشد ومغز استه وهمچنین کل آن حابس اسهال است چون سفوف نموده با نبات ویا
با ادویهٔ مناسبه بقدر حاجت بیاشامند وخاکستر چوب آن جهت نزف الدم وطلای آب ترهای نازک آن جهت دراز کردن
موی وسیاه داشتن ومنع اسقاط آن نافع ویتوع آن حاد یابس ورائحهٔ آن شبیه برائحهٔ حبة الخضراء خام نارس که بفارسی بن
وبشیرازی بنشه نامند ودرماستینه وآب دوغ داخل کرده می خورند واگر یتوع آن راگرفته بدین قسم که چوب سرآنرا در
هنگامیکه خام است شکسته درظرفی جمع نمایند وقطرهٔ ازان رادرآب دوغ داخل نمایند بعینه طعم ورائحهٔ آن قریب به بنشه
خواهد بود وبرگ وپوست ثمر وچوب درخت آن نیز بهمان رائحه است ومصلح یتوع آن چربها وشیرتازه دوشیده است
بدانکه این همه اختلافی که درطعم ورائحه وخواص این میوه یافت میشود درهیچ میوهٔ دیگر نیست بسیار خوب آن ترجیح بر
اکثر میوها دارد وبدآن نیز زبونترین کل میوهاست * آب افشردهٔ انبه که بهندی آمرس گویند زیرا که رس بزبان هندی
آب معصور ماخوذ ازشئ را نامند نافع است ازبرای طحال وبرانگیختن اشتها ومنافع آن قریب است بمنافع آب غوره ولیکن
این مهیج سودا وامراض سوداوی است زیراکه مزاجش بارد یابس است وکثافت برجوهرش غالب * صنعت آن بگیرند
انبهٔ خام شاداب وپوست آنرا درکنند وبکوبند درهاون سنگی یاچوبی وآب آن رابفشارند وصاف نموده درشیشه کنند و
قدری نمک دران ریخته درآفتاب بگذارند چون درد آن ته نشین شود صاف کرده صافی آن رادرشیشه دیگر کنند ودرد
رادور نمایند وهمچنین تکرار نمایند تادیگر دردی دران نماند ولیکن باید که شیشه خالی نباشد وپرباشد وبالای آن اندک
روغن گل یاروغن کنجد تازه کنند تامانع تصوف هوا باشد وفاسد نشود والا بزودی فاسد میگردد وهرگاه خواهند استعمال
نمایند روغن بالای آن راتمام ازپنبه ویا پارچهٔ کرباس نازک پاکیزه گرفته استعمال نمایند وانشورهٔ این بدون شیرینی خوب
لذیذ نمکین میباشد ومزاجش سرد دراول دوم وخشک درآخر دوم است * امچور یا صطلاح اهل هند انبه خام نارس پوست
وخسته جدا کرده دوحصه نموده خشک کرده رانامند مانند پوست بالنگ واترج که ازبرای مربا خشک مینمایند وعند الحاجة
هرمقدارآن که خواهند دراطعمه درحین طبخ می اندازند ترش ولذیذ میکرداند آن را مانند سیب وبه ترش خشک کرده
* اموتهه باصطلاح اهل هند شیرهٔ انبهٔ شیرین رسیده است که گرفته ازصافی گذرانیده برروی برگ موزپهن کرده خشک
نمایند عند الحاجة تناول کنند مانند شیرهٔ زرد الو خشک کرده وازبرای این امرانبه بسیارشاداب وخوب نیست بلکه انبهٔ لحمی
مناسب است تا آنکه زود خشک گردد وفاسد نشود * چتنی انبهٔ خام لذیذ وهاضم طعام ومغشی ریاح است * صنعت آن بگیرند
انبهٔ خام بی ریشه واگر پوست بالای وخستهٔ آن نه بسته باشد بهتر وپوست واستهٔ آن رادور کرده ودرهریک من هندی باپوست
وخسته که بعد ازجدا کردن هرمقدار که بماند وزنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند نیم آثار پوست آنرا جدا کرده برسنگ

صلایه پاکیزه هردو راجدا جدا نرم بسایند ودروقت سائیدن اگرآبی زیاده ازان هردوبرآید درظرف چیني نگاهدارند وبعد سائیدن هردورا درهم نموده آن آب رادران ریزند ونمك بقدرآنکه ذائقهٔ آنرا نیکوکردانند وازهریك ازدارچیني وقرنفل و ونعناع خشك وفلفل سیاه مرخ هندي وخردل مقشروقاقلهٔ کبارو سیاه دانه کوفته بیخته یکتوله کشنیز خشك کوفته بیخته نیم پاو آثارهندي عرق نعناع واگرنباشد سرکهٔ انکوري یاشبنم نخودیك آثاردا خل نموده درمرتبان چیني کنند ودرآفتاب گذارند وچون رطوبت آن کم کردد عرق نعناع بازدا خل نمایند واگرشبنم نخود بسیارتند باشد نصف یاربع آثار داخل نمایند ودربلدان رطبه مانند بنگاله عرق نعناع یاسرکه نیم آثارکافي است وعندالحاجة بقدرمطلوب باطعام تناول نمایند ودرامزجهٔ حاره فلفل مرخ نصف یاربع وزن آن داخل نمایند * حلوای انبج بی روغن مسکن صفرا ومقوی قلب حاروکبدومسکن عطش ولذیذ است * صنعت آن بکیرند انبهٔ خام نارس بی ریشه وپوست مویزخستهٔ آن رادورکرده باقدری آب طبخ نمایند تامهرا کردد وازصافي بکذرانند بقسمی که غلیظ القوام باشد پس بکیرند بوزن آن و تابدووزن شکرسفید وصافي نموده بقوام نبات رقند آورند وبه تیرمعجون سازی برهم زنند وبمالند واندك اندك کف سفیدهٔ بیضهٔ مرغ ممزوج بآب بران بپاشند تاسفید ولهاته کردد انکاه انبهٔ پالودهٔ رابدان ممزوج کرده زمانی برآتش اخکر نهند تانشف رطوبت آن کردد پس قدری زعفران وقلیلي مشك باکلاب سوده صافي کرده بدان ممزوج کرده فرودآورند ودرظرفها کشیده تناول نمایند واگرقرص خواهند زیاده نشف رطوبت آنرا نموده بدستورزعفران ومشك داخل کرده نشف رطوبت کلاب رانیزنموده به تختهٔ پهن کرد بطریق لوزینه ببرند واگرخواهند ورق طلا ونقره بران زنند وازانبه شیرین رسیده نیزاگرخواهند بدین دستورمرتب نمایند واگرخواهند درین مغزبادام وپستهٔ مقشراضافه نمایند وباروغن نیزبدستور حلویات دیکرمرتب نمایند * خوشاب انبج قریب است بشربت غوره بکیرند انبهٔ خام نارس وپوست واسته آن رادورکرده و بخلال چوبی سوراخهای بسیاردران کرده درجلاب شکربجوشانند تاجلاب ترش شود وبقوام آید پس جرم آن رادورنموده درشیشهٔ نکاه دارند وعندالحاجت بقدرحاجت تناول نمایند * شراب انبج قریب است بشراب حصرم درخواص وافعال الا آنکه سودا ویت براین غالب است * صنعت آن آب انبهٔ خام راکرفته یکجوش داده فرودآورده بکذارند تادردآن ته نشین شودآب صافي آنرا بکیرند ودردش رادورکرده دردومن آب آن یك رطل قند سفید بآن مقدارکه ذائقهٔ آن راکردانند داخل کرده بقوام آورند * انشرج انبج مقوي اشتها ومطیب نفس ومفرح است * صنعت آن بکیرند انبهٔ خام راوپوست واستهٔ آن دورکرده ریزه نموده درآب صافي داخل کرده بکذارند سه چهارساعت تاآب ترش شود صافي نموده نبات سفید بقدریکه آنرامیخوش کردانند داخل کرده بیاشامند * عرق آب انبج خام درخواص لطیف تراز آب انشرهٔ آن است * صنعت آن آن است که بکیرند انبهٔ خام شاداب نارس ورادرقرع وانبیق نقره یادیك سفالي وسرپوش معکوس عرق کشند ودرشیشهٔ نموده قدری نمك داخل کرده به آفتاب کذارند وبربالای آن قدری روغن کنجد تازه کنند تاازهوا محفوظ ماند ودردآنرابعد ته نشین شدن دورنمایند وعندالحاجت بدستورآب لیموقدری شیرهٔ نبات یاقند داخل کرده انشره سازند ویابدون شیریني باندك نمك واگرخواسته باشند چاشني قلایا رآشها وطعامها ازین میتوان نمود * قرص استهٔ انبج قابض ومقوي معده و خوشبوکنندهٔ دهان است * صنعت آن بکیرند استهٔ انبهٔ خشك راوپوست بالای آنرادورکرده مغزآنرابکوبند وقدری نمك وزنجبیل خشك کوبیده داخل کرده بآب لیموخمیرکرده قرصها ساخته خشك کرده استعمال نمایند واگربجای آب لیموعرق

غوره کنند ویا آب آنار ترش بهتر است واگر بیکدفعه خوب ترش نکردد ثانیا باز آب لیمو ویا بغیر آن خمیر نموده اقراص سازند
واگر اولا مغز استهٔ انبه را در آب لیمو نمك پرورده نمایند بهتر است * قلیهٔ انبج ودوپیازه وآش آن لذیذ ومرغوب میباشد
* صنعت آن مانند صنعت قلیه ودوپیازه وآش سفرجل وتفاح حامض است که از انبهٔ نارس ترتیب دهند وآب آنرا در
مطنجنات وپلاوهای چاشنیدار چون آب غوره وآب نارنج ولیمو داخل میکنند وانبهٔ خام را نیز مانند سیب وبه ترش وغیرها
درزیر طعامها میکذارند وکاهیکه چاشني دارخواهند قدری شیرینی نیز اضافه میکنند * مخلل انبج نافع است ازبرای صلابت
طحال وبرانکیختن اشتها وتفتیت حصاة کلیه ومثانه واکثار آن مورث حکه وجرب است * صنعت آن بکیرند انبهٔ نارس غلاف
استهٔ نابسته بی ریشه پوست آن رادور کرده شق کنند واستهٔ که درمیان آن است برآورند وپوست وپوست نه وسیاهدانه ویکدودانهٔ
قرنفل وزنجبیل تازه ورق کرده وچند دانهٔ سیر مقشر بجای آن پرکرده وبخلالها محکم نموده ویا برشتهٔ باریك بسته درسرکهٔ
قند اندازند ریکذارند تابرسد واکر بجای سرکه آب انبهٔ نارس یا آب لیمو یا عرق نعناع کنند مناسب است واکر خواهند
درین قدری نبات داخل کنند تا چاشني دارشود ودرینصورت نمك کم داخل کنند آن مقدارکه مانع آید ازفساد آن ونیز اکر
خواهند کوچك آن را رنك نموده سرخ ویا سبز ویا زرد ودرسرکهٔ مقطر اندازند تا برسد وبعد ازرسیدن آن را تبدیل کنند
وسرکهٔ مقطر جدید بران ریخته تناول نمایند واهل هند آنرا شق کرده وبران خردل مقشر ونمك مالیده یکروز درآفتاب
میکذارند وبعد ازان آب کرم بران میریزند آن مقدارکه ازروی آن برکردد پس قدری روغن سرشف تازه بران ریزند
آنمقدارکه ازروی آن برکردد تا مانع آید ازفساد وکره بستن ودرآفتاب میکذارند تا برسد ودروقت استعمال ازان برآورده
بپارچهٔ کرپاس پاکي روغن آنرا نشف نموده باکچري وطعام میخورند واین را اچارآبي میکویند ویکنوع دیکرآنست که پوست
آن رادور نکرده بران قدری خردل مقشر ونمك مالیده درآفتاب سه چهارروز میکذارند تااندك نرم کردد پس روغن سرشف
تازه بران میریزند آن مقدارکه ازروی آن برکردد ودرآفتاب میکذارند تا برسد وعند الاستعمال ازروغن برآورده از
پارچهٔ پاکي روغن آن رانشف کرده میخورند بعضی پوست آن دورکرده این عمل می نمایند واین بهتراست واین نوع را
باصطلاح خود اچارتیلي میکویند زیراکه مطلق مخلل را اچاروروغن بزورراتیل مینامند * نوعدیکرآن است که میکیرند
انبهٔ خام راپوست آنرادورکرده ریزه ریزه بشکل لوزبریده قدری خردل جیل مقشروزرد چوبه کوبیده ونمك وچند دانهٔ
فلفل سرخ وسیرهای کوچك مقشروزنجبیل ترکه بهندي ادرك کویند ورق کرده دران داخل کرده درصرهای کوچك بسته
درشیشهٔ دهن کشاده ویا مرتبان چیني کرده برروی آن روغن سرشف تازه خالص که روغن خردل ابیض است میریزند و
میکذارند تا برسد وعند الحاجت بقدر احتیاج ازصره برآورده باطعام میخورند واکرخواهند بجای روغن سرشف سرکه
برروی آن میکنند وبعضی درصره نابسته آنرا ریزه کرده بهمان دستوردرشیشه ویا مرتبان کرده روغن یا سرکه بران میریزند
وآن قسم درصرهٔ بسته رابهندي اچاریوتلي وقسم درصرهٔ نابسته راکچنبر میکویند وجمعی هردوراکچنبر میکویند ونیز تخم
نارس نازك آن را علیحده ویا با انبه درشیشه کرده سرکه بران میریزند ومیکذارند تا برسد واین لذیذ وقابض ونافع برای
اسهال است * مربای انبج مفرح ومقوي نفس ودافع خفقان است * صنعت آن بکیرند انبهٔ خام وپوست آنرا جدا کرده استهٔ
آنرا بیرون آورده ودرآب آهك اندك زمانی بکذارند تا شکننده کردد پس برآورده پاك شسته ودرآب چند جوشی داده
برآورده آب آن رانشف کرده درنبات بقوام آورده داخل کنند وچند جوش دیکر داده بدستور مربای پوست اترج وآمله و

میب وبه وغیرها ودرظرفی کرده عند الحاجت بکار برند وبعض انبه را رنگ نموده چنانچه درترشي آن ذکر یافت مربا میسازند
وچون مربای انبه درهند متداول وکثیر الاستعمال است ازانجا باطراف میبرند وهمچنین مربای آمله وهلیله وزنجبیل وبیل
وغیرها لهذا جمیع مربیات را انبجات مینامند تغلیبا * انبجات اعم اقسام مربیات است چون انبه مربا وزنجبیل مربا وهلیله
مربا وآمله مربا وغیر اینها ومربای هرچیزدرذیل آن ذکرکرده میشود انشاء الله تع محمود سنجری گفته که انبجات بمعني
مربیات است وآن چیزهای است که ترتیب کرده باشند آنها بعسل وبغیر عسل نیز وبعضی افاضل اطبا گفته که انبجات
چیزها ایست که مختلط وترتیب نمایند آنها را باعسل ویا شکر که باهم متحد کردند مانند جلنجبین ومربا آن است که ترتیب
نمایند آنها را باعسل تا آنکه هریك ازدیگری کسب کیفیت نمایند ومختلط باهم نکردند واتخاذ آنها یا ازبرای تنقیهٔ رطوبات
وفضول باقیه ازغذای متقدم ویا ازبرای خوشبو نمودن رائحهٔ دهان است وتقویت باه چون مربای زنجبیل ویا استعمال آن
ازبرای محض لذت است چون مربای کدو وپوست هندوانه * انبرباریس وامبرباریس بمیم نیزآمده وآن را بفارسي
زرشك وزارج نیزنامند واعراب اهل بادیه آن را اثرارنامند بثای مثلثه واهل مصرآن را عقده وگفته شده که قراقاط میوهٔ
ایست که آنرا بعجمي زرقال نامند وآن نوعی ازانبرباریس است دیگری گفته که قرانیا زرقال است که نوعی ازانبرباریس
باشد وقراقاط نیست نوعی ازانبرباریس ومعروف ومستعمل انبرباریس منقی ازدانه است یا بیدانهٔ وآن سرد وخشك است
دردوم وشیخ الرئیس درآخر سوم گفته وباقوت قابضه ومقوي معده وجگر ودل ومانع ریختن مواد باعضا وقاطع صفرا وتشنكي و
مسکن حرارت معده وجگر وغلیان وسیلان خون ازاسفل وبواسیر ورفع سیلان رحم که مزمن شده باشد وبادویهٔ حاره خوشبو
مانند سنبل الطیب وامثال آن مفتح سدهٔ جگر ومقوي جگر سرد وتروسائر احشا وجهت امهاليکه ازضعف جگر وسردي احشا
باشد وبجهت استسقا وبادویهٔ حاره جهت مبرودین وباآب افسنتین جهت تقویت هاضمه مفید است وآب آن مانع قی و
غثیان وبازعفران جهت صلابت جگر نافع ودانهٔ آن به تنهائي وبادویهٔ مناسبه جهت قرحهٔ امعا وسحج وامهاليکه ازضعف
احشا بوده باشد نافع وضمادآن رادع اورام حاره ومولد ریح است ومصلحش قرنفل وقابض طبع ومصلحش شکر وشیرینها
است وصاحب شفاء الاسقام مضر باصحاب اعتقال بطن گفته وقدرشربت ازآب آن تابیست مثقال وازجرم آن تاپانزده
مثقال وازدانهٔ آن تاسه مثقال است وبدلش مثل آن گل سرخ است ودوثلث آن صندل سفید وپوست بیخ زرشك
آرغیس است بالف ممدوده وسکون رای مهمله وکسرغین معجمه وسکون یای مثناة تحتانیه وسین مهمله وحنین بن
اسحق درالف مع الزاء ذکرکرده وبزبان اهل دمشق ومصرعود ریح خوانند * طبیعت آن گرم درادل وخشك در
دوم باقوت بارده وقابضه ومانع تعفن اخلاط وطبیخ آن مقوي جگر بارد ومضمضه بدان زائل کنندهٔ قروح دهان و
قلاع خبیثه آن هرنوع که باشد ودردندان ومقوي لثه وقطور جوشانیدهٔ آن باگلاب وهمچنین خیسانیده درچشم
خشك کنندهٔ رطوبات سائله ورافع بقیهٔ رمد مزمن وحافظ صحت آن درهنگام غیرزمان علت وآشامیدن مطبوخ آن
باشراب وسرکه رافع درد جگر وورم ومفتح سدهٔ آن وحقنه بطبیخ آن منقي جگر وقرحهٔ امعا وگفته اند که طبیخ آن دافع گرم جگر
گوسفندان است وخوردن جرم آن باشراب جهت درد جگر اگر تپ نباشد وبآب سرد اگر تپ باشد واکتحال بدان مقوي
باصره ودرجمیع افعال مانند مامیران است وبجای آن مستعمل وعصارهٔ مطبوخ منعقد آن درافعال مانند حضض مکي است
وقدرشربت ازجرم آن دومثقال ودرمطبوخ تامي درم ومضرصاحب سعال ومصلحش عسل است وشیخ الرئیس نوشته که

گفته شده که چون بیخ آن را برشکم زن حامله بزنند سه مرتبه ویا لطوخ بران کنند اسقاط جنین آن مینماید ونافع است سیلان
دم ازاسفل را * اغذیهٔ متخذه از انبر باریس * انبر باریسیه سرد وخشک است وغذای صالح ونافع است ازبرای کبد حار
وازبرای محرورین ومقوی معدهٔ حار واصلح است از سماقیه ازبرای کبد حار ونافع است ازبرای نزف الدم وصالح است ازبرای
کسانیکه دموی مزاج باشند واصحاب صداع دموی بجهت آنکه متولد میگردد ازان خون بارد یابس مائل بغلظت وقبض و
مزاوارآن است که کسیکه نخواسته باشد حبس شکم به پزد دران انجیر واسفناج ومغز خب القرطم وکسیکه ارادهٔ حبس بطن داشته
باشد بپزد دران برک حماض وسماق وبقلة الحمقا وعدس ونیز صالح است مر اصحاب صداع بمشارکت قلب را به سبب سوئ
مزاج دموی قلب وهرگاه بوده باشد باصداع حار لینت درطبع باید که بوده باشد غذای صاحبش انبر باریسیه وامثال
آن ازچیزهائیکه دران حموضت وعفوصت باشد ونیز نافع است ازبرای استسقا هرگاه باحرارت مزاج باشد وباید که اقتصار
کند صاحبش بمزورهٔ انبر باریس باکاسنی تازه بقدریکه حاصل شود مراورا رغبتی وانبر باریسیه درهرحال غذای جید است
ازبرای اصحاب استسقا ازحرارت وچون کاسنی تازه وکاهوی تازه را پخته مطیب بآب زرشک سازند غذای نیکو است ازبرای
اصحاب یرقان وقئ واسهال صفراوی وکبدی وخونی حادث ازحرارت معده وکبد وبالجمله انبر باریس اصلح چیزها است
ازبرای اسهال مراری هرگاه بریزد مرهٔ صفرا بسوی معده ازکبد * وآنرا اصباغ والوان است * صبغی آن است که نافع است
ازبرای کبد نزد ضعف وحرارت مزاج آن * صنعت آن شکم چوجهٔ مرغ بادراج را اززرشک بیدانه با اندک کشنیز پر کرده بپزند
باکاسنی تازه واندک عنب الثعلب وبخورند * لون دیگر که نافع است ازبرای اسهال صفراوی وصداع حادث بمشارکت
کبد بسبب صعود ابخرهٔ دمویه وصفراویه ازکبد بسوی مر زیرا که میباید که بوده باشد غذای ایشان غذا لطیف خفیف مانند
زرشکیه * صبغ دیگر آن است که بگیرند برنج را ودرآب بپزند وآب زرشک تازه یا آب زرشک خیسانیده وقدری نبات که آن را
لذیذ کرده اند باشیرهٔ بادام شیرین یاروغن بادام شیرین داخل کرده بکار برند واگر اسفناج تازه یا خرفهٔ تر باک ودا خل نمایند
مناسب است واگر ماش مقشر با برنج داخل نمایند خوب است واین مزورهٔ زرشکیه را در وقت حمی حاده وشدت حرارت استعمال
باید نمود * لون دیگر از زرشکیه نافع ازبرای اسهال صفراوی هرگاه ضعف غالب بود وخوف سقوط قوت باشد * صنعت آن بگیرند
گوشت مرغ جوان وبپزند درآب وثفل آن را دور کرده پس زرشک وبه شیرین مقطع وکشنیز خشک بسیار داخل کرده بپزند
تامهرا شود وبوده باشد نمک آن نمک ذراني بریان کرده وبخورند * صبغ دیگر از انبر باریسیه صالح ازبرای اسهال صفراوی
که بوده باشد ازکبد * صنعت آن بگیرند برنج سرخ رنگ وبریان کرده آب دران داخل نمایند پس زرشک بیدانه وحب
الرمان حامض مردو برا برداخل کرده بیندازند وبران ترهای بقلة الحمقا ریزه کرده بپزند ومطیب سازند بکشنیز خشک
سوده وروغن بادام شیرین وبخورند * لون دیگر آن است که گوشت بزغاله یا بره یا گوشت طیور خفیفه چون مرغ بچه و
خروس بچه ومرغ وخروس وداج وکبک وطیهوج جوان را قطعات نموده درآب ونمک وپیاز بقدر حاجت بپزند وکف
آن را بگیرند پس آن گوشت را ازان آب بیرون آورده باروغن کاو وپیاز حلقه نموده وقدری مصالح حاره چون دارچیني
ونعناع وکشنیز خشک وهیل وقرفه وزیرهٔ کرماني در پارچهٔ نازکي بسته دران اندازند وباروغن سرخ نمایند پس مصالح را
باآب گوشت دران اندازند وبپزند چون گوشت پخته شود آب زرشک وقند سفید بقدر حاجت داخل کرده بپزند وفرود
آورده بانان یا چلاو بخورند واگر خواهند بعد ازپختن گوشت قدری برنج داخل کرده بپزند تا پخته شود پس آب زرشک و

قند بقدر حاجت داخل کنند ویکدو جوش دیگر داده فرود آورند وتناول نمایند واگر درین قلیهٔ انبر باریس اندکی زعفران ازبرای تقویت قلب داخل نمایند بهتر است واگر خواهند درین زرشکیه از بقول مثل اسفناج وخرفهٔ تازه وترشه وبرگ چغندر وبیخ چغندر رورق کرده وکدو وامثال آن در وقت طبخ داخل نمایند بد نیست وغذای موافق است ازبرای امزجهٔ صفراویه ودمویه وتقویت معده وکبد حار میکند * صبغ دیگر آن است که بیزند برنج را در آب تا مهرا شود پس آب زرشک وقند سفید و مسکه بمقداریکه بکردانند آنرا خوش طعم ولذیذ داخل کرده دوسه جوشی داده فرود آورده بخورند ومصالح دران قدری و چند برگ نعناع باشد وبحسب حاجت شوربای ماش یا عدس واز بقول چون اسفناج وکدو وخرفه وسرمق داخل این مزورهٔ انبر باریس نمایند واگر تقویت وزیادتي غذائیت خواسته باشند گوشت بوه یا بزغاله را بپزند پس دران برنج داخل نمایند وروغن بقدریکه بکردانند آنرا طیب الطعم وبپزند تا برنج مهرا شود پس آب زرشک وقند سفید داخل کرده چند جوشی داده فرود آورده بخورند وگاهی داخل میکنند زرشک بیدانه در قبولی ودرشکم مرغ ودر مرغ پلاو وروغن کباب ودرشکم بزغاله وبره املک دردم پخت نیز به تنهائي ویا با کشمش سبز ازبرای چاشني آن * افشرج انبر باریس نافع است معده وکبد حار را و اشتهای طعام آورد وباعث معده کند * صنعت آن بگیرند انبر باریس بیست مثقال ودر هفتاد وپنج مثقال آب بخیسانند و صافي نموده یا نزده مثقال نبات سفید داخل کرده به برف ویخ سرد کرده بنوشند واگر خوشآب انبر باریس یارب یا شراب آنرا در آب حل کرده افشره ساخته به برف یا یخ سرد کرده بنوشند نیکوتر است ودیگر احتیاج به شیریني ندارد * جوارش انبر باریس ساده ممکن حرارت ومقوي کبد است * صنعت آن نبات سفید را بقوام آورده آب زرشک داخل کرده بقوام آورند وبرروی سنگ بریزند وبه برندما نند لوزیات وبقدر حاجت تناول نمایند * جوارش انبر باریس دیگر اسهال معدي ومعوي را نافع بود * صنعت آن زرشک منقی سماق حب الآس بودادهٔ آردکنار ناخواه زنجبیل ازهریک پنجدرم کوفته بیخته بارب زرشک وقدری قند بقوام آورده بسرشند شربتی سه درم * حب انبر باریس نافع ازبرای امراض کبد * صنعت آن زرشک منقی هفت مثقال تخم کاسني تخم خرفه مقشر تخم خیارین مقشر ازهریک یک ونیم مثقال ورق گل سرخ دو ونیم مثقال ریوند چیني سنبل الطیب ازهریک یک مثقال کوفته وبیخته بلعاب بزرقطونا سرشته حبوب سازند شربتی یک مثقال با انچه مناسب باشد * جوشاب انبر باریس مقوي معده وکبد حارا ست ونافع است ازبرای حمیات حاره وسوء مزاج حار کبد * صنعت آن بگیرند شکر سفید وبدستور مقرر آن را صافي نمایند ودریک من آن نیم من آب زرشک بیدانه یا زرشک با دانه تر تازه پاک شسته افشرده داخل نموده بجوشانند تا بقوام جلاب آید صافي نموده درظرف شیشه یا چیني نگاهدارند ودر وقت حاجت دو اوقیهٔ آن را با یک پیاله آب سرد حل نموده بیاشامند واگر به برف ویا یخ سرد نمایند بهتر است واین شراب انبر باریس است فی الحقیقة * خمیرهٔ انبر باریس مقوي معده وکبد حار است واشتهاي طعام آورد * صنعت آن زرشک منقی یک من در آب یک شبانروز بخیسانند و صبح روز دیگر مالیده صافي نموده با یک من قند سفید بقوام خمیره آورند ومصطکي وانیسون تخم کاسني سنبل الطیب قاقلهٔ کبار قاقلهٔ صغار ازهریک دو مثقال کوفته وبیخته داخل کرده تیر بزنند تا خمیره شود ودرظرف چیني نگاه دارند شربتی سه مثقال نافع باد * دوای قرص انبر باریس نافع ازبرای اسهال اطفال وقتیکه تهیج درپا وصورت آنها بهم رسیده باشد * صنعت آن قرص زرشک بارد نیم مثقال افیون نیم دانک آملهٔ خشک منقی یک دانک حضض مکي اقاقیا ازهریک یک طسوج کوفته برب به شیرین پنجدرم سرشته تناول نمایند وبعد ازان گلاب یک مثقال بنوشند * دوای قرص انبر باریس دیگر نافع ازبرای اسهال ذوباني

که بسیار باشد وموجب سحج وزحیر شده * صنعت آن قرص زرشک کافوری سوده یک مثقال شیرهٔ بیخ انجبار شیرهٔ دانهٔ هیل نارمشک بریان از هریک یک مثقال شیرهٔ تخم خرفه بریان شیرهٔ تخم کاسنی رب به شیرین از هریک پنج مثقال با عرق کاه کل بنوشند * رب انبرباریس نافع از برای تعدیل سوء مزاج حار رطب دموی بعد از استفراغ وحاصل شدن علم بآنکه باقی نمانده دربدن خلط موجب صداع ونیز نافع است از برای اصحاب خمار وصداع خماری * صنعت آن بگیرند آب انبرباریس را و چند قطعه به شیرین دران اندازند ودر دیگ سنگی بآتش ملایم بپزند تا بقوام آید شربتی دو اوقیه * رب انبرباریس دیگر معده وجگر را سودمند بود وقی باز دارد والتهاب صفرا وتشنگی بنشاند وسحج را نافع بود وشکم به بندد * صنعت آن آب زرشک تازه را گرفته در دیگ سنگی بآتش ملایم بجوشانند تا بربع رسد وبقوام آید واین رب اقوی است درعمل خود وچون در وقت طبخ قدری قند سفید داخل کنند میگردد الطف ولیکن درفعل خود ضعیف میشود وقریب میگردد بشراب انبرباریس ساده وگاهی اضافه کرده میشود درآب زرشک طباشیر سفید وصمغ عربی بریان وگل مختوم بحسب شدت حاجت بسوی تبرید وقبض وگاهی داخل کرده میشود دران ادویهٔ مقویهٔ معده وکبد مثل عود هندی ودارچینی وغنچهٔ گل سرخ ومصطکی وطباشیر سفید وصندل سفید ومانند اینها وگاهی داخل میکنند دران ادویهٔ قلبیه نیز هنگام حاجت بآنها مانند قاقله وهیل بوا وقرنفل و زعفران وسنبل الطیب ومانند اینها وقتیکه مانعی از داخل کردن این ادویه مانند حرارت مزاج نباشد ومیباید که ازین ادویه مقداری داخل نمایند که بیرون نبرد طعم رب را از طعم اصلی خود یعنی بحیثیتی باشد که مزهٔ این ادویه بران غالب نباشد بلکه مزهٔ رب غالب باشد * فصل در بیان سفوفات انبرباریس * سفوف انبرباریس نافع از برای ورم حار کبد وحرارت کبد را ساکن کند وادرار نماید وسده بگشاید * صنعت آن عصارهٔ زرشک چهار درم ودر نسخهٔ دیگر یک مثقال است مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هریک پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث طباشیر سفید از هریک سه درم رازیانه تخم کرفس انیسون از هریک دو درم ودر نسخهٔ دیگر رب السوس دو درم لک مغسول چهار دانگ زعفران سنبل الطیب مصطکی افسنتین رومی از هریک دو درم کافور قیصوری دو دانگ داخل است واگر سرفه بسیار باشد صمغ عربی وکثیرا از هریک یک درم داخل کنند در اوایل وبا شیرهٔ تخم خرفه مقشر وسکنجبین ساده دهند ودر اواخر با سکنجبین بزوری * سفوف انبرباریس معده وجگر را قوت دهد وشکم به بندد واحشا را گرم گرداند * صنعت آن نانخواه زنجبیل سماق منقی زرشک منقی انار دانهٔ ترش بریان کرده آرد کنار از هریک دو درم قند سفید بیست درم کوفته بیخته نگاهدارند شربتی یک مثقال * سفوف انبرباریس نافع از برای اسهال کبدی * صنعت آن زرشک منقی لک مغسول از هریک سه درم گل سرخ منزوع الاقماع شش درم فوة الصبغ طباشیر سفید صندل سفید نشاسته صمغ عربی از هریک ده درم ریوند چینی یک درم ونیم تخم حماض سه درم زعفران یک درم کوفته بیخته شربتی دو درم با دوغ آهن تاب بدهند * فصل در ذکر نسخ سکنجبینات انبرباریسی * سکنجبین انبرباریس سفرجلی له قدس سره موسوم به لی مفتح سدها ومسکن حرارت آن وحرارت معده وقلب ونافع است از برای حمیات صفراویه وحمی محرقه والتهاب وکرب معده ومعده را قوت دهد واشتهای طعام آورد وطعام بگدازد ودفع خمار نماید وادرار بول کند واین سکنجبین نافع است از برای صداع یابس وقتیکه با حرارت باشد بجهت آنکه این سکنجبین مسکن است وتقویت معده درین مرض واجب بجهت هضم غذا زیرا که هضم غذا بسبب ترطیب است ودانسته شد که این سکنجبین گدازندهٔ غذا است وهرگاه با لینت طبع باشد قبض ضرور است چه لینت اضر اشیا است در امراض یابسه پس انبرباریس که درین سکنجبین است موجب قبض وعقل

طبیعت است * صنعت آن زرشك منقی ربع من تبریزی دردو رطل آب ودو اوقیه گلاب یك شب بخیسانند وصبحش ازغیر مالیدن
زرشك آب صافي آنرا بگیرند ودو رطل شکر سفید صافي داخل کرده در دیك سنکي بجوشانند وقدری سفیدهٔ تخم مرغ در آب
مخلوط کرده بر هم زنند تا کف کند وکف آنرا بران زنند وکف آنرا بگیرند تا زمانیکه دیکر کف نیاورد پس از آتش فرود آورده
بکذارند تا درد شکر فرو نشیند بپارچهٔ صفیقي صافي نموده باز در همان دیك کنند وپنج استار تبریزي سرکهٔ انکوري ونیم من
آب سفرجل داخل کرده بآتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده نکاهدارند شربتی دو اوقیه * سکنجبین
انبر باریسي ایضا له قدس سره موسوم به لنا مفتح سدهٔ جکر ومسکن حرارت کبد ومعده وقلب است ونافع است از برای حمیات
صفراویه وحمی محرقه والتهاب وکرب معده ومعده راقوت دهد واشتهای طعام آورد وطعام رابکوارد ودفع خمارکند وصداع
خماري رانافع است * صنعت آن بگیرند زرشك منقی از هب نصف رطل ودو رطل آب صافي ودو اوقیه گلاب برروی هم کرده
یك شب بخیسانند وروز دیکر ازغیر مالیدن آنرا صافي نموده از پارچه یك فشار داده تا تمام آب صافي آن برآید پس دران دو
رطل قند سفید داخل کرده در دیك سنکي بجوشانند وسفیدهٔ یک عدد تخم مرغ را در آب داخل کرده بر هم زنند تا کف بسیار
برآورد پس آن کف را بران زنند تا کف بر سر آورد وآن کف را تمام بگیرند وفرود آورده بکذارند تا درد آن ته نشین کردد
بپارچهٔ صفیقي صافي نموده باز در همان دیك کنند وپنج استار سرکهٔ انکوري که هر استاری پنج مثقال باشد دران داخل کرده
باتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده سرد کرده درشیشهٔ نکاهدارند شربتي دو اوقیه وکاهی اضافه کرده
میشود درین سکنجبین آب به وآب سیب وآب انار وبسا باشد که داخل کرده شود درین سکنجبین ادویهٔ مقوي معده وکبد و
ادویهٔ مقوي قلب که در انبر باریس ذکر شد بشروطیکه در آب انبر باریس کذشت * سکنجبین انبر باریس منقول از بیاض
مجربات میرزا ابراهیم حکیم باشي ابن اقا اشرف تالیف میرزا محمد باقر حکیم باشي * صنعت آن آب انارترش آب انار شیرین
از هریك یکصد و پنجاه مثقال سرکهٔ خمر کهنه یکصد مثقال آب زرشك وکلاب از هریك دو صد مثقال نبات سفید شش صد
مثقال بدستور مقرر سکنجبین بپزند شربتی از یك اوقیه تا دو اوقیه * فصل در بیان شرابهائیکه اصل وعمود درانها انبر
باریس است * شراب انبر باریس تریاقي جهت رفع سموم قاتله وخفقان وکرب وغثیان وضعف اشتها وبرانکیختن آن
وکزیدن افعی مجرب است * صنعت آن آب زرشك آب سیب شیرین ازهریك یکرطل آب لیمو نیم رطل
نبات سفید بقدر حاجت بقوام آورند واکر آب ترنج نیم رطل ومروارید ناسفته محلول دو مثقال اضافه کنند در اکثر امراض
قائم مقام تریاق فاروق است * شراب انبر باریس سفرجلي له قدس سره موسوم به لنا نافع از برای اصحاب صداع صفراوي
هرکاه بسبب حرارت ولینت طبع ایشان باشد * صنعت آن آب زرشك تازه یکرطل واکر زرشك ترنباشد نیم رطل زرشك خشك دردو
رطل آب یك شب بخیسانند پس روز دیکر بجوشانند آنمقدار که ثلث بماند پس نیم رطل آب به ونیم رطل قند سفید داخل کرده
بقوام آورند شربتی دو اوقیه با شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر * شراب انبر باریس ایضا له قدس سره موسوم به لنا سوء مزاج حار کبد ومعده
وقلب رانافع است واشتهای طعام آورد واعادهٔ شهوت طعام زائله از حرارت کند رنا قهین از امراض حاره که بقیه از حرارت
ماذجه در مزاج ایشان باشد بنهایت سودمند است * صنعت آن زرشك منقی از هب پانزده مثقال آملهٔ منقی هفت
مثقال یک شب در هفتاد و پنج مثقال آب وبیست وپنج مثقال کلاب بخیسانند وصبح بجوشانند تا آب وکلاب بنصف رسد
صافي نموده آب ترنج بیست مثقال آب به شیرین آب سیب شیرین آب انار شیرین آب انارترش آب سیب ترش آب زعرور

ازهريك پانزدهٔ مثقال مرواريد محلول درآب ترنج دومثقال قند سفيد هفتا دو پنج مثقال داخل كرده بقوام آورند شربتي دواوقيه * شراب انبرباريس ديكر نافع ازبراى جميع امراض حارهٔ دمويه وصداع دموي وازبراى ماشرى * صنعت آن زرشك منقى ازحب نيم رطل عناب جرجاني بزرك شصت دانه كل سرخ ده درم همه را دردو رطل آب ويك رطل كلاب بجوشانند تابيك رطل رسد بپالايند وبايك رطل قند سفيد بقوام آورند شربتي دواوقيه * شراب انبرباريس بزوري منقول ازخط حكيم احمد موسوي كه درر سالهٔ مجرباب خود ذكر كرده ازبراى تفتيح سدها واستسقاء وسوء القنيه ويرقان وحميات مزمنه مفيد است * صنعت آن زرشك منقى يك اوقيه رازيانه انيسون تخم كرفس تخم كشوث بيخ رازيانه زنجبيل زرنباد بيخ كرفس عود الصليب پوست بيخ كبر ازهريك دومثقال تخم كاسني بيست ودومثقال نيم كوفته درسه پياله آب بجوشانند تايك پياله بقدر نيم من بماند صافي نموده بانيم من قند سفيد بقوام آورند وسرد كرده درشيشهٔ نگاهدارند شربتي يك اوقيه تادو اوقيه * شراب انبرباريس دوائي ازاختراع ميرزا محمد باقر موسوي كه درامزجهٔ اطفال خصوص ازبراى حميات وضعف جگر وسدهٔ آن وابتداى استسقا وسوء القنيه نافع است * صنعت آن اسارون شامي رازيانه انيسون بعفايج فستقي تخم كشوث كل سرخ منزوع الاقماع ازهريك دومثقال ريوند چيني لك مغسول عودقماري خام ازهريك يك مثقال دانهٔ هيل بوا مصطكي ازهريك دومثقال سنبل الطيب يك مثقال ونيم تخم خربزهٔ مقشره مثقال قرفة الطيب يك مثقال دارچيني دومثقال زعفران صندل سفيد ازهريك يك مثقال آب زرشك منقى يك اوقيهٔ من تبريزي قند سفيد بقدر حاجت ادويه را نيم كوفته جوشانيده صافي نموده بآب زرشك وقند سفيد بقوام آورند ودرآخر مصطكي راسوده داخل نمايند شربتي يك اوقيهٔ طبي وقلمي فرموده اند كه تجربه شده درطفلي كه آزار اوراتا بموت چيزى باقي نمانده بود تب ميكرد وشكم اوورم كرده وسخت شده بود وتهيج اطراف بهمرسيده ده روز همين شربت رانوشيده خوب شد * شراب انبرباريس قلمي فرموده كه ازاقتراح احقر محمد هاشم المخاطب بحكيم معتمد الملوك سدد علويخان است نافع ازبراى سوء مزاج حار كبد ومعده وقلب ومعده راقوت دهد واشتهاى طعام آورد وا عادهٔ شهوت زائله ازحرارت كند وتقويت كبد نمايد وتفتيح سدهاى آن كند وناقهين ازامراض حاره كه بقيهٔ ازحرارت ساذجه درامزجهٔ ايشان باشد به نهايت سودمند است * صنعت آن زرشك منقى بيست وپنج مثقال يك شب در آب بخيسانند وبايد كه وزن آب دوصد مثقال باشد وصبح بجوشانند تابه نصف رسد صافي نموده پس بكيرند آب به شيرين آب انارشيرين آب به ترش آب انارترش آب سيب شيرين آب سيب ترش آب امرود آب زعرور سركهٔ انكوري ازهريك پنجاه مثقال همه رايك جاكرده درظرف سفالي يا سنكي دوسه جوش داده فرود آورده بكذارند تاته نشين شود آب صافي آن را كرفته چنانچه درد داخل آن نشود پس يكرطل قند سفيد داخل كرده بقوام آورند شربتي دواوقيه * شراب انبرباريس دوائي قلمي فرموده اند كه اين شراب مستعمل قدوة العلماء والمحاجل فقير است قدس سره مفتح سدهاى كبد است ونافع است ازبراى حميات مزمنه وسوء القنيه واستسقا ويرقان * صنعت آن زرشك منقى پانزده مثقال رازيانه انيسون تخم كرفس تخم كشوث تخم كاسني پوست بيخ رازيانه پوست بيخ كرفس دانهٔ هيل بوازنجبيل ازهريك دومثقال مجموع رادردو رطل آب بخيسانند پس بجوشانند وصافي نموده يك رطل قند سفيد داخل كرده بقوام آورند شربتي يك اوقيه واكر دروقت قوام آوردن مقدار همه مثقال ريوند چيني راكوبيده دركيسهٔ كتاني كرده دران اندازند ولحظه بلحظه بمالند تابقوام آيد بهتر است واكر خواهند ريوند رانرم كوبيده بعد ازقوام آمدن داخل نمايند نيز خوب است بلكه اقوى است ودر نسخهٔ ديكر اصل السوس وپوست بيخ كبر

وزرنباد وعود الصلیب از هریك دو مثقال داخل است وریوند داخل ندارد ودر نسخهٔ دیکر بجای شکر سفید دوصد مثقال قند سفید داخل است * شراب انبرباریس دیکر حرارت را ساکن کرداند ودفع قبض نماید وصفرا براند * صنعت آن زرشك منقی تمرهندی منقی از قشر ولیف ونوی از هریك چهل مثقال آلوی بخارا آلوی سیاه از هریك یکصد عدد کل کاوزبان سربنفشه شاهتره از هریك ده مثقال مجموع را در دو رطل آب یك شب بخیسانند وصبح بجوشانند تا به نصف رسد بپالایند وشیرخشت خراسانی یکصد مثقال ترنجبین پاک کرده از خاشاک وتخم یکصد وپنجاه مثقال دران داخل کرده در دیك سنکی چند جوش دیکر داده تا بقوام شراب آید وفرود آورده صافی نموده نکاهدارند مجموع ده شربت است هفته یك روز یکشربت آن را با کلاب حل کرده بنوشند * شراب انبرباریس ساده از اشربهٔ مطفئه خون ومسکن حرارت با قوت قابضه ونافع است از برای صداع دموی مکر آنکه بوده باشد سرفه که مانع استعمال ترشی ها است ونیز این شراب نافع است از برای اصحاب صداع دموی بعد از تنقیهٔ تام واز برای سوء مزاج حار رطب مختلف از خون هرکاه اشامیده شود بامثل شیرهٔ تخم کاهو وشیرهٔ کشنیز خشك از هریك سه مثقال * صنعت آن بکیرند آب زرشك تریك من واکر زرشك ترنباشد زرشك خشك را دریك من آب وچهار اوقیه کلاب بخیسانند یك شب وصبحش بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده نیم من نبات داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه * شراب انبرباریس ساده دیکر از اشربهٔ نافعه است از برای تسکین خمار وصداع خماری * صنعت آن بکیرند زرشك بیدانه تر واکر بیدانه نباشد دانه دار نیز خوب است وبفشارند وآب آنرا بکیرند ویك جوش داده فرود آورده بکذارند تا درد آن ته نشین شود آب زلال آنرا کرفته در دیك سنکی بآتش ملایم بجوشانند تا ثلث آن رفته دو ثلث آن بماند پس در آب زرشك باقیمانده نبات سفید وقدری کلاب داخل کرده بقوام آورند واکر زرشك ترنباشد زرشك خشك را شسته آب کرم برروی وی کرده آن مقدار که چهار انکشت از روی آن برکردد ویکشب بکذارند وصبح صافی نموده نصف وزن آن نبات داخل کرده بقوام آورند * عرق انبرباریس مقوی معده وجکر است وقامع صفرا واشتهای طعام آورد * صنعت آن زرشك منقی سه من تبریز یک شبانروز در آب کرم بخیسانند ومقدار هفده مثقال قرنفل کوبیده داخل نمایند وقدری سرکهٔ انکوری که زیاده بربع زرشك نباشد داخل کنند وبدستور عرق کشند واکر قدری خاکهٔ نخود داخل نمایند لذیذتر خواهد شد * فصل در بیان اقراصی که اصل وعمود در آنها انبرباریس است * قرص انبرباریس نافع بجهت حمیات بلغمیهٔ عفنه واورام کبد واورام معده * صنعت آن عصارهٔ زرشك مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هریك سه مثقال غنچهٔ کل سرخ منزوع الاقماع ترنجبین خالص پاک کرده از هریك پنج مثقال تخم کشوث رب السوس طباشیر سفید تخم کاسنی مصطکی رومی عصارهٔ غافث سنبل الطیب فوة الصبغ عود لك ریوند چینی از هریك دو مثقال زعفران یکدرم کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند شربتی یك مثقال * قرص انبرباریس منقول از بیاض مجربات حکیم محمد باقر حسینی بخط معزی الیه از مفتاح نقل کرده که صاحب مفتاح از محمد بن زکریا ذکر کرده نافع از برای حمیات مرکبه وسدهٔ کبد وسوء القنیه واستسقا * صنعت آن عصارهٔ زرشك لك مغسول دارچینی کل سرخ عصارهٔ کاسنی خشك کرده تخم کشوث از هریك دو مثقال ریوند چینی یك مثقال کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین وآب کاسنی تازه وعنب الثعلب تازه * قرص انبرباریس دیکر منقول از مجربات معزی الیه که منافع قرص قبل را دارد * صنعت آن زرشك منقی پانزده مثقال رب السوس کل سرخ مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هریك سه مثقال مصطکی عصارهٔ غافث فوة الصبغ لك مغسول سنبل الطیب

اسارون عصارهٔ افسنتین فقاح اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی تخم کشوث ریوند چینی زعفران طباشیر ترنجبین منقی ازهریك
دومثقال ترنجبین را بگلاب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته وبیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی ازیك مثقال تا
دودرم * قرص انبربا ریس دیگر منقول ازایضاح نافع ازبرای حمیات حاره ودرد جگر * صنعت آن عصارهٔ زرشك ده درم غنچهٔ
گل سرخ طباشیر سفید ازهریك پنجدرم تخم کاسنی مقشر تخم کاهوی مقشر مغز تخم کدو شیرین تخم خرفهٔ مقشر مغز تخم خیار
ازهریك سه درم را زیانه یکدرم کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند ودرسایه خشك نمایند شربتی ازیکدرم تایك مثقال
وتا دودرم باسکنجبین * قرص انبربا ریس تالیف قدوة المحققین شیخ رئیس ابوعلی بن سینا رحمه الله تعالی نافع ازبرای
اورام واوجاع کبد ومفتح سدهای کبد ونافع ازبرای حمیات مرکبه وتپ ربع که مادهٔ آن محترق ازصفرا باشد * صنعت آن
عصارهٔ انبربا ریس پنجدرم عصارهٔ غافث طباشیر سفید ازهریك دودرم ونیم زعفران یکدرم کوفته وبیخته بآب کاسنی تازه
سرشته اقراص سازند ودرنسخهٔ سید اسمعیل درذخیرهٔ که ازشیخ نقل کرده تخم کاسنی تخم کشوث تخم خرفه مقشر ازهریك دو
درم ونیم داخل دارد * قرص انبربا ریس دیگر صنعت آن عصارهٔ زرشك لك مغسول افسنتین رومی عصارهٔ غافث ازهریك
یك مثقال سلیخه گل سرخ پاك کرده ازقماع سنبل الطیب اسارون صمغ عربی گل ارمنی کثیرا نشاسته مصطکی رومی رب
السوس تخم کرفس بادیان انیسون تخم مورد ریوند چینی ازهریك دومثقال طباشیر سفید چهارمثقال اذخر مکی زعفران
اقاقیا ازهریك یك مثقال کوفته بیخته باگلاب اقراص سازند شربتی یك مثقال باشراب دینار یا باسکنجبین بزوری تناول نمایند
* قرص انبربا ریس منقول ازقرابادین قانون نافع ازبرای تپ وسوزه ووجع کبد وتسکین عطش * صنعت آن انبربا ریس منقی
دوازده درم مغز تخم خیارزه مغز تخم خیاربادرنك مصطکی طباشیر سفید ازهریك شش درم لك منقی ریوند چینی ازهریك
سه درم گل سرخ پاك کرده ازقماع شصت درم زعفران عصارهٔ غافث رب السوس ترنجبین خراسانی ازهریك شش درم
ترنجبین را بگلاب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند شربتی ازیك مثقال تادودرم
* قرص انبربا ریس منقول ازقانون مجرب ازبرای تفتیح سدهای جگر وطحال که ازحرارت باشد وبجهت تپها وامراض
حارهٔ معده بیعدیل است * صنعت آن زرشك منقی رب السوس گل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم هندوانه تخم کشوث تخم
کاسنی ازهریك سه مثقال مصطکی سنبل الطیب عصارهٔ غافث ازهریك دومثقال فوة الصبغ ریوند چینی زعفران ازهریك
یك مثقال قدری ترنجبین را بآب حل کرده صافی نموده ادویه را کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند هریك یك مثقال
شربتی یك قرص واگر مقدار ریوند رادومثقال کنند بهتر است * قرص انبربا ریس دیگر منقول ازذخیرهٔ سید اسمعیل نافع
ازبرای آماس معده وجگر کرم وتپهای کرم * صنعت آن زرشك منقی رب السوس گل سرخ مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه تخم
کشوث ازهریك سه درم مصطکی رومی سنبل الطیب عصارهٔ غافث ازهریك دودرم فومو ریوند چینی طباشیر سفید ازهریك
یکدرم ترنجبین ششدرم ترنجبین را بآب کاسنی تازه حل کرده ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یك مثقال با
سکنجبین ماذج قرص انبربا ریس بارد نافع ازبرای ورم حار کبد دموی بعد ازفصد * صنعت آن زرشك منقی ده درم گل
سرخ طباشیر سفید ازهریك پنجدرم مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم کدو تخم خرفه مقشر تخم کاسنی ازهریك سه درم
را زیانه دودرم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دومثقال باسکنجبین شکری واگر حرارت بسیار باشد دودانك کافور قیصوری
اضافه کنند وبا شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر دهند ودرآخر علت لك مغسول ریوند چینی ازهریك دودرم داخل میکنند * قرص انبر

باريس بارد نافع ازبراى اوجاع حارهٔ كبد وسوء مزاج حار كبد وسدهٔ حادث ازحرارت در كبد وازبراى استسقاى حادث از حرارت ويرقان اصفر حادث ازحرارت * صنعت آن عصارهٔ زرشك كه فراكرفته شده باشد بدستوريكه فراكرفته ميشود رب اهليلج واكر عصارهٔ زرشك نباشد زرشك منقى هركدام كه باشد ده درم كل سرخ آس كرده طباشير سفيد ازهريك پنجدرم تخم كاسني تخم خيار مغز تخم كدو تخم خربزهٔ مقشر ازهريك سه درم رازيانه يكدرم اقراص سازند شربتى دومثقال باسكنجبين و بماباشد كه داده شود بآب كاسني تازه وآب عنب الثعلب تازه * قرص انبر باريس بارد نافع ازبراى سوء مزاج مادي كرم كند وحميات حادهٔ چون بعد ازتنقيه استعمال كرده شود وبدون اسهال درسوء مزاج حارساذج كبد نافع است منقول ازذخيرهٔ سيد اسمعيل * صنعت آن عصارهٔ زرشك يازرشك منقى هركدام كه باشد ده درم كل سرخ منزوع الاقماع طباشير سفيد ازهريك پنجدرم تخم كاسني مغز تخم خيارين مغز تخم خربزه تخم خرفهٔ مقشر ازهريك سه درم كوفته بيخته اقراص سازند شربتى دومثقال باسكنجبين و شيرهٔ تخم كاسني واكر خوف سدهٔ باشد يكدرم رازيانه براجزا بيفزايند * قرص انبر باريس باردديكر نافع ازبراى اورام حارهٔ دموي كبد وحميات حاره بعد ازتنقيهٔ مادهٔ وسوئ مزاج حارساذج كبد رامفيد است درورم حاردموي كبد بعد ازفصد وسوء مزاج حارساذج بغيرتنقيه بمهلات وفصد مستعمل است * صنعت آن زرشك منقى ازحب ده درم كل سرخ طباشير سفيد ازهريك پنجدرم مغز تخم خيارين مغز تخم كدو تخم خرفهٔ مقشر تخم كاسني ازهريك سه درم رازيانه دودرم كوفته بيخته بآب اقراص سازند شربتى دومثقال باسكنجبين واكر ورم كبد وحميات باسرفه باشد دودرم كشيراوسه درم رب السوس زياده كنند واكرحرارت بسيار باشد دودانك كافورقيصوري زياده كنند وباشيرهٔ تخم خرفهٔ مقشر بيماشامند وبعضي اوقات درين قرص لك مغسول وريوند خطائي اضافه مي كنند * قرص انبر باريس باردديكر نافع ازبراى امراض حارهٔ وحرارت كبد وحميات صفراويه ودمويه وحمى محرقه وغب خالص * صنعت آن زرشك منقى ازحب پنجدرم رب السوس يكدرم ونيم مغز تخم خيار مغز تخم خيار بادرنك تخم خرفه مقشر ازهريك دودرم ونيم كوفته بيخته بكلاب سرشته اقراص سازند هرقرصى نيم مثقال شربتى دومثقال باسكنجبين ساده يا آب عنب الثعلب تازه * قرص انبر باريس بارد نافع ازبراى صداع حار بمشاركت كبد به سبب صعود ابخرهٔ دمويه وصفراويه ازكبد بسوي سر چون استعمال كرده شود ازبراى اصلاح كبد بعد ازفصد باسليق واسهال بنقوع اهليلج * صنعت آن زرشك منقى ده درم تخم كاسني مغز تخم كدو ازهريك پنجدرم مغز تخم خيارين ده درم طباشير سفيد كل سرخ ازهريك سه درم ريوند چيني دو درم ونيم رازيانه انيسون تخم كشوث مصطكي ازهريك يكدرم زرشك رادركلاب يا آب رمانين بخيسانند پس بمالند تانرم شود ادويه راكوفته بيخته بآن بسرشند ودرهاون سنكي بدسته بمالند واقراص سازند شربتى يك مثقال تادودرم باسكنجبين بزوري بارد يامعتدل يا آب كاسني مروق يا كلقند محلول درآب كاسني وكلاب يا باسكنجبين سفرجلي وشيرهٔ تخم كاسني وعرق بيد مشك بحسب مزاج ووقت وسن واعراض وتقويت كبد ودماغ اين قرص راصبح تناول كنند وآخرروز آب زرشك وكلاب و عرق بيد مشك وعرق كاسني باخميرهٔ مروارید بخورند * قرص انبر باريس حارنافع ازبراى اوجاع كبد ازبرودت * صنعت آن زرشك منقى پنجدرم لك مغسول ريوند چيني عصارهٔ غافث سنبل الطيب انيسون مصطكي ازهريك يكدرم اقراص سازند هرقرصى يك مثقال يك قرص راباطبيخ بزوربيا شامند * قرص انبر باريس حاريابارد لك امراض بلغمهٔ كبد واستسقا رانافع است وسدهٔ بكشايد وحميات باردهٔ رامفيد بود * صنعت آن زرشك منقى پنجدرم ريوند خطائي لك مغسول عصارهٔ غافث سنبل الطيب انيسون مصطكي ازهريك يك درم كوفته بيخته بآب اقراص سازند شربتى يك مثقال * قرص انبر باريس حاردیكر تاليف حكيم

هلي كيلاني شارح قانون برودت كبد واستسقارا نافع است وتپهاى سرد بلغمي ومركب ازبلغم واخلاط ديكركه بلغم يا سوداغالب باشد سود مند است * صنعت آن زرشك منقى سه مثقال غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع گل غافث عصارهٔ غافث افسنتين مصطكي تخم كاهني ازهريك دومثقال سنبل الطيب اسارون اذخر مكي انيسون ريوند چيني طباشير سفيد ازهريك يك مثقال كوفته بيخته بآب اقراص سازند هرقرصى يک مثقال شربتى يك قرص * قرص انبرباريس نافع ازبراى علل كبد كه از حرارت باشد وازبراى عطش وحرارت مزاج وزردى رنك وفساد مزاج ازحرارت * صنعت آن زرشك بيدانه ده درم تخم كاهني مقشر مغز تخم خيار تخم خرفه مقشرازهريك سه درم ورق گل سرخ طباشير سفيد ازهريك پنجدرم ريوند چيني تخم كرفس ازهريك يكدرم سنبل الطيب نيم درم كوفته بيخته اقراص سازند هوقرصى يک مثقال يك قرص را باسكنجبين سكري ترش يا بآب انارترش وآب انارين ممزوج بنوشند * قرص انبرباريس به نسخهٔ ديكركه همين منفعت دارد * صنعت آن زرشك منقى لك مغسول ريوند چيني گل سرخ منزوع الاقماع عصارهٔ طلخشقوق تخم كاهني تخم كشوث اجزا متساوي ترنجبين قدرى بكلاب حل كرده صافي نموده اجزا كوفته بيخته بآن سرشته اقراص سازند * قرص انبرباريس نافع ازبراى غب غيرخالص زماني كه صفرا وبلغم مساوي باشد ومعده وكبد ضعيف باشند * صنعت آن عصارهٔ زرشك چهاردرم گل سرخ دوازده درم اصل السوس عصارهٔ غافث مغز تخم خيار مغز تخم خيار با درنك نشاسته كثيرا صمغ عربي طباشير سفيد زعفران تخم خرفه مقشرا زهريك دودرم لك مغسول ريوند چيني سنبل الطيب ازهريك يكدرم كافور قيصوري نيم درم ترنجبين صافي چهاردرم ترنجبين را درآب حل كرده صافي نموده باقي ادويه را كوفته بيخته بآن سرشته اقراص سازند * قرص انبرباريس ديكركه درين علت زماني كه معده يا كبد ورم كرده باشند مستعمل است * صنعت آن زرشك منقى رب السوس گل سرخ مغز تخم خربزه ازهريك سه مثقال مصطكي سنبل الطيب عصارهٔ غافث ازهريك دودرم فوة الصبغ ريوند چيني زعفران ازهريك دودرم تخم كشوث تخم كاهني ازهريك سه درم طباشير سفيد يكدرم ونيم ترنجبين را بآب حل كرده صافي نموده ادويه را كوفته بيخته بآن سرشته اقراص سازند هرقرصى يك مثقال شربتى يك قرص * قرص انبرباريس منقول ازقرابادين كوتوالي حميات حارهٔ را مفيد است وكرمي را تسكين دهد وجگر حار را نافع واستسقارا كه ازگرمي باشد سود دارد وحرفهٔ حار را نافع بود * صنعت آن مغز تخم خيارين مغز تخم كدوى شيرين ازهريك سه درم انبرباريس منقى چهاردرم گل سرخ منزوع الاقماع تخم خرفه مقشر تخم خشخاش سفيد تخم كاهو تخم كاهني طباشير سفيد صمغ عربي ازهريك دودرم ريوند چيني چهاردانك كوفته بيخته بآب سرشته اقراص سازند ودرسايه خشك نمايند شربتى سه درم * قرص انبرباريس منقول ازبياض مجربات نواب حكيم محمود باقربن حكيم عماد الدين محمود حسيني نافع ازبراى آماس جگر ومعده وازبراى حميات مركبه وتفتيح سدهاى كبد وازبراى ضعف كبد * صنعت آن عصارهٔ انبرباريس ده درم تخم كاهني پوست بيخ انجبار تخم خرفهٔ مقشرازهريك سه درم گل سرخ منزوع الاقماع دومثقال ريوند چيني يك درم افسنتين رومي عصارهٔ غافث رازيانه انيسون ازهريك دودرم سنبل الطيب نيم درم اقراص سازند شربتى يك مثقال * قرص انبرباريس نافع ازبراى جميع امراض كبد وامراض حادثه بمشاركت امراض كبد بسبب صعود بخارات يا اخلاط ازكبد بسر * صنعت آن انبرباريس منقى ده درم تخم كاهني مغز تخم خيارباد رنك مغز تخم كدوى شيرين ازهريك پنجدرم باديان انيسون تخم كشوث مصطكي ازهريك دودرم اصل السوس يك درم طباشير سفيد ورق گل سرخ ازهريك سه درم ريوند چيني دودرم ونيم انبرباريس رادركلاب يا آب انارين خيسانيده مالند صافي نموده ادويه را

بآن سرشته اقراص سازند شربتی ازیک درم تا دودرم واگر زیادة حاجت به تسخین باشد بجای مغز تخم کدو دو درم تخم کرفس و
دودرم ونیم سنبل الطیب داخل نمایند * قرص انبر باریس دیگر نافع ازبرای غب خالص وضعف کبد ومعدة منقول ازذخیرة
سید اسمعیل جرجاني * صنعت آن عصارة انبر باریس چهاردرم کل سرخ پاک کرده دوازده درم اصل السوس عصارة غافث
مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنک نشاسته کثیرا صمغ عربي طباشیر سفید زعفران تخم خرفة مقشر ازهریك دودرم لك مغسول ریوند
چیني سنبل الطیب ازهریک یک درم کافور قیصوري نیم درم ترنجبین منقی چهاردرم ترنجبین رادرآب حل کرده صافي نموده
باقي ادویه راکوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص انبر باریس دیگر نافع ازبرای غب غیر خالص
وحرارت کبد ومعدة وضعف کبد ومعدة بسبب حرارت وورم جگر منقول ازذخیرة سید اسمعیل * صنعت آن انبر باریس منقی
رب السوس کل سرخ منزوع الاقماع مغز تخم خیار مغز تخم خربزة ازهریک سه مثقال مصطکي سنبل الطیب عصارة غافث
ازهریك دودرم فوة الصبغ ریوند چیني زعفران ازهریك دودرم تخم کشوث تخم کاسني ازهریک سه درم طباشیر سفید یك درم
ونیم ترنجبین شش درم بدستور مقرر قرص سازند شربتی یك مثقال * قرص انبر باریس دیگر کبد ومعدة را قوت دهد و
چون بعد ازمسهلات استعمال نمایند استسقای زقي راکه ازحرارت باشد مفید است وحمیات مرکبه را نافع است
* صنعت آن زرشك منقی رب السوس کل سرخ مغز تخم خربزة ازهریك سه درم طباشیر سفید دودرم ونیم مصطکي
رومي سنبل الطیب عصارة غافث ریوند چیني فوة الصبغ زعفران ازهریك دودرم تخم کشوث تخم کاسني ازهریك
یك درم ترنجبین منقی شش درم ترنجبین رادرگلاب حل کرده صافي نموده ادویه راباآن بسرشند واقراص سازند
شربتي یك مثقال با سکنجبین ساده یاآب انارشیرین * قرص انبر باریس تالیف نجیب الدین سمرقندي نافع ازبرای
حمیات حارة واکثرا مراض حارة کبد * صنعت آن زرشك منقی ده درم تخم کاسني مقشر تخم خرفة مقشر مغز تخم خیارین
ازهریك سه درم کل سرخ طباشیر سفید ازهریك پنجدرم ریوند خطائي تخم کرفس لك مغسول ازهریک یکدرم سنبل الطیب
نیم درم کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند شربتی یك مثقال باسکنجبین ساذج یاسکنجبین بزوري واگرازبرای فساد
خون ازمعدة وفساد کبد خورند باآب انارشیرین بیاشامند * قرص انبر باریس تالیف میرزا محمد حسین مستعمل معزي الیه در
حمیات مرکبه باآب برگ بید * صنعت آن عصارة زرشك لك مغسول انصنتین رومي عصارة غافث ازهریک یك مثقال کل
سرخ سلیخه سنبل الطیب اسارون صمغ عربي کل ارمني نشاسته کثیرا مصطکي رب السوس تخم کرفس بادیان انیسون حب
لآس ریوند چیني ازهریك دومثقال طباشیر سفید چهارمثقال اذخر مکي زعفران اقاقیا کوفته بیخته بکلاب سرشته اقراص
سازند شربتی دودرم باآب برگ بید وشراب دیناري وسکنجبین بزوري بنوشند * طریق کوفتن آب برگ بید آن است که بکیوند
برگهای تر آنرا وبکوبند وآب آن رابکیوند ویک جوش داده درپیالهٔ چیني کنند وشب بگذارند وصبح آب زلال آنرا گرفته دردش
رادور کنند وپانزده مثقال ازآب زلال آنرا یک اوقیه شراب دیناري بایك اوقیه سکنجبین بزوري داخل کرده وبادودرم
اقراص مذکور بنوشند * قرص انبر باریس ریوندی سدة بکشاید واوجاع کبد راوصلابت آن رانافع وازبرای حمیات مرکبهٔ مزمنه
مفید است * صنعت ان زرشك منقی کل سرخ پاک کرده ازهریك پنجدرم لك مغسول ریوند چیني عصارهٔ غافث سنبل الطیب
انیسون مصطکي ازهریک یکدرم کوفته بیخته باآب سرشته اقراص سازند دراوجاع کبد ازسوء مزاج حار کبد باسکنجبین بزوري
باردازبرای اوجاع باردهٔ کبد باسکنجبین بزوري حار بیاشامند * قرص انبر باریس قابض ازاقتراح ابومولیتس حکیم نافع

ازبراى حرارت واسهال ورجع كبد * صنعت آن زرشك منقى طباشير سفيد عود قماري خام تخم حماض بريان مصطكي رومي
اسارون سك اصلي ازهريك يك مثقال كل سرخ پنج مثقال كوفته بيخته بكلاب سرشته اقراص سازند * قرص انبربا ريس قابض
به نسخهٔ ديكر * صنعت آن زرشك منقى ورق كل سرخ طباشير سفيد ازهريك پنجدرم لك مغسول ريوند چيني زعفران صمغ
عربي كثيرا نشاسته رب السوس ازهريك يكدرم كوفته بيخته اقراص سازند شربتى يك مثقال * قرص انبربا ريس قابض
نافع ازبراى حرارت كبد وقتيكه باحمى لبيعت طبع باشد * صنعت آن زرشك منقى ورق كل سرخ طباشير سفيد ازهريك پنجدرم
لك مغسول چهاردرم تخم خرفهٔ مقشر وخشخاش وكاهو وكاسني ازهريك يكدرم رب السوس دودرم اضافه نمايند * قرص انبر
باريس قابض نافع دراسهال كبدي ومعوي مركاه خون دردى ومتعفن وكف ناك وسياه رنك باشد * صنعت آن زرشك منقى
كل ارمني طباشير سفيد شاه بلوط تخم حماض كل سرخ منزوع الاقماع سرطان مشوي صمغ عربي بودادهٔ برب به شيرين سرشته
اقراص سازند شربتى يك مثقال تادومثقال * قرص انبربا ريس كافوري حميات صفراوي ودموي رانافع است وسوء مزاج
حار كبد راسودمند ومقوي كبد ومعدهٔ حار است * صنعت آن عصارهٔ انبربا ريس عصارهٔ غافث مغز تخم خيارين ترنجبين از
هريك چهاردرم ورق كل سرخ رب السوس نشاسته كثيرا صمغ عربي طباشير سفيد تخم خرفهٔ مقشر لك مغسول ازهريك دودرم
كافورقيصوري نيمدرم ترنجبين رادرآب حل كرده صافي نموده باقي ادويه راكوفته بيخته بآن سرشته اقراص سازند شربتى
يكمثقال باشيرهٔ تخم خرفهٔ مقشر * قرص انبربا ريس كافوري بيماريهاى كرم وتشنكي راسود دارد * صنعت آن زرشك منقى
رب السوس طباشير سفيد ازهريك سه درم سنبل الطيب يك درم مغز تخم خيارين سه درم ونيم كل سرخ شش درم ونيم تخم
خرفهٔ مقشر زعفران نشاسته كثيرا ازهريك دودرم كافورقيصورى يكدرم كوفته بيخته بآب اقراص سازند * قرص انبربا ريس
كافوري نافع ازبراى كبد حارهٔ ملتهبه * صنعت آن زرشك منقى سماق منقى طباشير سفيد كل سرخ منقى ازاقماع تخم كاسني
رب السوس ازهريك دودانك مغز تخم كدوچهاردانك مغز تخم خيارين يك مثقال ودودانك كافورقيصوري دوقيراط كوفته بيخته
بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند جمله دوشربت است باسكنجبين سكري وآب كاسني تازه بنوشند * قرص انبربا ريس
كافوري ديكر نافع ازبراى يرقان باحمى وحرارت * صنعت آن زرشك منقى طباشير سفيد كل سرخ ازهريك سه درم تخم كاسني
مقشر مغز تخم خيارمغز تخم كدو تخم كاهوي مقشر تخم خرفهٔ مقشر صندل سفيد ازهريك يكدرم كوفته بيخته اقراص سازند
هرقرصى يك مثقال هرروزيك قرص رابا يك قيراط كافورقيصوري باآب انارترش وشيرين بنوشند * قرص انبربا ريس كافوري
ديكر كه قريب است به نسخهٔ اول در ادويه وخواص * صنعت آن زرشك منقى چهاردرم كل سرخ منزوع الاقماع ده درم
اصل السوس دودرم عصارهٔ غافث مغز تخم خيارمغز تخم خيارباد رنك نشاسته كثيرا صمغ عربي زعفران تخم خرفه مقشر از
هريك سه درم لك مغسول ريوند خطائي مصطكي سنبل الطيب ازهريك يكدرم طباشير سفيد دودرم كافورقيصوري يكدرم.
ترنجبين منقى چهاردرم ترنجبين رادركلاب حل كرده صافي نموده باقي ادويه راكوفته بيخته بآن سرشته اقراص سازند
شربتى دودرم * قرص انبربا ريس كافوري ديكر قريب المنافع به نسخهٔ قبل * صنعت آن انبربا ريس كافورقيصوري عصارهٔ
انبربا ريس تازه عصارهٔ غافث مغز تخم خيارين ترنجبين خراساني ازهريك چهارمثقال نشاسته غنچهٔ كل سرخ منزوع الاقماع
رب السوس كثيرا صمغ عربي طباشير سفيد تخم خرفهٔ مقشر لك مغسول ازهريك دومثقال زعفران ريوند چيني سنبل الطيب
ازهريك يك مثقال كافورقيصوري نيم مثقال ترنجبين رادرآب حل كرده صافي نموده اجزا راكوفته بيخته بآن سرشته اقراص

سازند * قرص انبر باريس كافوري قلمي فرموده اند كه اين قرص مستعمل زبدة الحكما واستاذ الاطبا ميرمحمد هادي قدس سرة والد ماجد من است در حميات محرقه وغب خالص وامراض حارة كبد ومعدة * صنعت آن زرشك منقى آملهٔ منقى طباشير سفيد كل سرخ منقى از اقماع ازهريك دومثقال تخم كاسني مقشر تخم خيارين مغز تخم كدوى شيرين تخم خربزهٔ مقشر تخم كاهوي مقشر صندل سفيد ازهريك يكمثقال كافور قيصوري بيست قيراط كوفته بيخته بگلاب سرشته اقراص سازند ودر پشت غربال پهن كرده درسايه خشك نمايند شربتى يكمثقال * قرص انبر باريس كافوري تپ كرم ودرد معدة وجگررا كه از كرمي باشد سود دارد وتشنكي به نشاند وخداوند برقان غليا ني را نافع بود * صنعت آن زرشك منقى طباشير سفيد كل سرخ منزوع الاقماع ازهريك هفت درم تخم كاهوى مقشر تخم كاسني ازهريك سه درم مغز تخم خيارمغز تخم كدوى شيرين ازهريك پنجدرم صندل سفيد رب السوس ازهريك دودرم كثيرا سه درم كافور قيصوري يكدرم كوفته بيخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتى دودرم باسكنجبين ودرقرابادين شفائي اين قرص مذكور باسم قرص زرشك كافوريست ودرنسخهٔ ديكر اين قرص تخم خيارو تخم كدوي شيرين وصندل داخل نيست * قرص انبر باريس كافوري حمى غب خالص وحرارت كبد ومعدة را نافع است وتشنكي به نشاند والتهاب راساكن گرداند * صنعت آن زرشك منقى مغز تخم خربزه مغز تخم خيارين مغز تخم كدوى شيرين مغز تخم هندوانه ازهريك سه مثقال طباشير سفيد ورق گل سرخ صندل سفيد ازهريك يكمثقال ونيم ريوند چيني يك مثقال لك مغسول دومثقال تخم كرفس كافور قيصوري ازهريك نيم مثقال زعفران يكدانگ كوفته بيخته بآب كشوث سرشته اقراص سازند ودر پشت غربال پهن كرده درسايه خشك نمايند شربتى يك مثقال * قرص انبر باريس كافوري ديكر كه همان منافع دارد * صنعت آن زرشك منقى سه درم ونيم تخم خربزهٔ مقشر رب السوس صمغ عربي كثيرا سنبل الطيب نشاسته ازهريك سه مثقال ونيم طباشير سفيد كافور قيصوري زعفران ازهريك يك درم كوفته بيخته اقراص سازند شربتى يك مثقال * قرص انبر باريس كافوري ديكر * صنعت آن زرشك منقى هفده مثقال مغز تخم خيارين مغز تخم كدوى شيرين ازهريك سه مثقال مغز تخم هندوانه مغز تخم خربزه ازهريك دومثقال طباشير سفيد كل سرخ منزوع الاقماع ريوند چيني بوست بيخ كرفس لك مغسول ازهريك يك مثقال ونيم كافور قيصوري زعفران ازهريك دودرم كوفته بيخته بآبى كه دران تخم كشوث جوشانيده صافي نموده باشند سرشته اقراص سازند شربتى يك مثقال * قرص انبر باريس كافوري نافع ازبراى تپهائى كه با تشنكي وكرمي والتهاب وضعف امعا وجگر باشد منقول از ذخيرهٔ خوارزم شامي * صنعت آن عصارهٔ زرشك چهاردرم كل سرخ دوازده درم اصل السوس دودرم عصارهٔ غافث مغز تخم خيار مغز تخم خيار باد رنگ نشاسته كثيرا صمغ عربي طباشير سفيد زعفران تخم خرفهٔ مقشر ازهريك دو درم لك مغسول يك درم حبوب اربعه سنبل الطيب ازهريك يكدرم كافور قيصوري نيم درم ترنجبين چهاردرم كوفته بيخته باآب اقراص سازند شربتى يك مثقال ومير زامحمد باقر در ذيل اين نسخه نسخهٔ قلمي فرموده اند كه مرحوم عموام ميرزا معزالدين محمد اين نسخه را از ذخيرهٔ خوارزم شامي نقل نموده وبسيارى ازصاحبان اهمال كبدي را باين قرص علاج فرموده اند * قرص انبر باريس كبير منقول از قرابادين قانون نافع ازبراى حميات صفراويه ومركبه * صنعت آن عصارهٔ زرشك واگر نباشد زرشك منقى چهاردرم مغز تخم خيارين مصطكي طباشير سفيد ازهريك دودرم لك منقى چهاردرم ريوند خطائي ازهريك يكدرم ورق گل سرخ دوازده درم زعفران يكدرم سنبل الطيب اصل السوس عصارهٔ غافث ترنجبين ازهريك چهاردرم ترنجبين را در گلاب حل كرده صافي نموده باقي ادويه را كوفته بيخته بآن سرشته اقراص سازند هرقرصي بوزن

یکدرم وبیاشامند باانچه مصلحت باشد ازاشربه وبعضی زیاده نموده اند براجزای این قرص عصارهٔ افسنتین دودرم اهارون تخم کرفس رازیانه ازهریك یکدرم فوة الصبغ ریوند خطائي زعفران ازهریک یکدرم تخم کاهني تخم کشوث ازهریك سه درم طباشیر سفید یکدرم ونیم ترنجبین شش درم ترنجبین رادرکلاب حل کرده صافي نموده باقي ادویه راکوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص انبرباریس کبیر به نسخهٔ محمود بن الیاس شیرازي که درحاوي صغیر ذکرکرده نافع ازبرای حمیات بلغمیهٔ عتیقه وازبرای حرارت کبد وورم کبد ومعده شفائي گفته که این قرص استسقا رانیز نافع است * صنعت آن عصارهٔ انبرباریس مغزتخم خیارین مغزتخم خربزه ودرنسخهٔ دیکر بجای مغزتخم خربزه تخم خرفه مقشر است ازهریك سه درم کل سرخ منزوع الاقماع ترنجبین منقی ازهریك شش درم تخم کشوث رب السوس طباشیر سفید تخم کاهني مصطکي عصارهٔ غافث ازهریك دودرم فوة الصبغ لك مغسول ریوند خطائي ازهریك دودرم زعفران یکدرم ترنجبین رادرکلاب حل کرده صافي نموده باقي ادویه راکوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یکدرم تایك مثقال ودرنسخهٔ دیکراز یکمثقال تادودرم است صاحب اختیارات بدیعي گفته که ابن مولف گوید که بعضی درین قرص سه درم افسنتین رومي افزوده اند وصاحب منهاج الادویه ابن جزله گفته که قوت این قرص تا شش ماه قوي است وبعد ازان ضعیف میکردد * قرص انبرباریس کبیرمنقول ازکامل الصناعه ومنهاج ابن جزله وقرابادین قلانسي این قرص تپهای کهنه وتپهای بلغمي وورم کبد ومعده رانافع است * صنعت آن عصارهٔ انبرباریس تازه مغزتخم کدوي شیرین مغزتخم خربزه مغزتخم خیارین ازهریك سه مثقال غنچهٔ کل سرخ منزوع الاقماع ترنجبین خراساني ازهریك شش مثقال رب السوس تخم کشوث طباشیر سفید تخم کاهني مصطکي رومي سنبل الطیب عصارهٔ غافث ازهریک دومثقال فوة الصبغ لك مغسول ریوند خطائي ازهریك یکمثقال زعفران یکمثقال ترنجبین رادرآب حل کرده صافي نموده ادویه راکوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند ودرپشت غربال درسایه خشك نمایند شربتی یکمثقال * قرص انبرباریس کبیردیکرنافع ازبرای حمیات بلغمیه وحمیات مرکبه وامراض باردهٔ مرکبهٔ کبد ومعده وچون استسقا ویرقان سدي واورام باردهٔ ومرکبهٔ کبد ومعده وامثال این امراض * صنعت آن عصارهٔ زرشک لك مغسول افسنتین رومي عصارهٔ غافث ازهریك یکمثقال سلیخه سنبل الطیب اسارون غنچهٔ کل سرخ منزوع الاقماع صمغ عربي کل ارمني نشاسته مصطکي رب السوس تخم کرفس رازیانه انیسون تخم کشوث حب الآس ریوند چیني ازهریك دومثقال طباشیر سفید چهار مثقال اذخر مکي زعفران اقاقیا ازهریك یک مثقال کوفته بیخته بکلاب سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال باشراب دینار یاسکنجبین بزوري * قرص انبرباریس صغیر به نسخهٔ سید اسمعیل که درذخیره ذکرکرده وگفته که این قرص نافع است ازبرای بیماریهای جکرکرم وتپهای کرم راسود دارد * صنعت آن انبرباریس ده درم تخم کاهني تخم خرفهٔ مقشر مغزتخم خیاربادرنك ازهریک سه درم کل سرخ منزوع الاقماع پنجدرم ریوند چیني یکدرم سنبل الطیب نیم درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند وبرپشت غربال پهن کرده درسایه خشك نمایند شربتی یك مثقال تادودرم باسکنجبین وقوتش تا شش ماه باقي است ودرنسخهٔ محمود بن الیاس که درحاوي صغیر ذکرکرده وزن انبرباریس پانزده درم ووزن سنبل الطیب یك درم است وگفته که شربتی ازین قرص یك مثقال است * صنعت آن به نسخهٔ منقول ازبیاض مجربات نواب حکیم محمد باقرحسیني بخط معزي الیه زرشک منقی ازحب پنج مثقال تخم کاهني تخم خرفهٔ مقشر مغزتخم خیارین ازهریك سه مثقال کل سرخ منزوع الاقماع پنج مثقال ریوند چیني سنبل الطیب ازهریک یک مثقال کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا

سرشته اقراص سازند * قرص انبر باريس صغير فوهي منقول از قرابادين مارستاني استاذ الاطبا ابو البركات اوحد الي
نافع از براى حميات عتيقه واورام كبد ومعده * صنعت آن انبر باريس منقي از حب رب السوس ورق كل سرخ مغز تخم
خيار مغز تخم خربزه از هريك سه درم مصطكي عصارهٔ غافث سنبل الطيب فوة الصبغ لك مغسول عصارهٔ افسنتين اسارون فقاح
اذخر تخم شاهتره تخم كاهني تخم كشوث ريوند خطائي زعفران طباشير سفيد از هريك چهار درم كوفته بيخته با بيكه ترنجبين
دران حل كرده صافي نموده باشند سرشته اقراص سازند وبر پشت غربال پهن كرده خشك نمايند شربتي دودرم * قرص انبر
باريس لك دار منقول از خط ميرزا محمد رحيم حكيم جهت مستسقي كه لينت طبع داشته باشد وجهت تپهاى مركبهٔ مزمنه ويرقان
نافع است * صنعت آن عصارهٔ زرشك يا زرشك منقى هركدام كه باشد لك مغسول از هريك سه مثقال افسنتين رومي عصارهٔ
غافث از هريك يك مثقال سليخه طباشير سفيد كل سرخ اسارون سنبل الطيب صمغ عربي بريان كل ارمني بودادهٔ كثيرا
بودادهٔ نشاسته بودادهٔ از هريك دو مثقال مصطكي زعفران ترمس شامي شيرين كرده اقاقيا از هريك يكمثقال رب السوس اذ خر مكي
رازيانه انيسون حب الآس ريوند چيني از هريك دو مثقال بد ستور مقرر اقراص سازند هر قرصى يك مثقال يك قرص
را باسكنجبين بزوري يا شراب ديناري بنوشند واكر سرفه داشته باشد با شراب حب الآس بنوشند * مفرح انبر باريس لؤلؤي
خفقان حار را نافع بود وقلب وبدن را قوت دهد ومحرور المزاج را موافق بود * صنعت آن زرشك منقى ده درم مرواريد
ناسفته كهربای شمعي زعفران كافور قيصوري از هريك نيم درم غنچهٔ كل سرخ طباشير سفيد كل كاوزبان بهمن سفيد كشنيز خشك
مقشر صندل سفيد از هريك يكدرم مغز تخم خيارين مغز تخم كدوي شيرين از هريك چهار درم تخم خربزهٔ مقشر پنجدرم نبات
سفيد يكصد درم آب سيب شيرين پنجاه درم عرق بيد مشك گلاب از هريك بيست وپنج درم بد ستور معجون سازند
* نقوع انبر باريس نافع از براى غليان خون وامراض دموي * صنعت آن عناب خراساني استه بيرون آورده يكرطل زرشك
تازهٔ بيدانه يكرطل تخم كشوث كفى تخم كاهني كفى ريوند چيني سه درم نيم كوفته در ظرف چيني كرده آب كرم آنمقدار كه ادويه را
بپوشد برروى وى كرده درتا بستان سه روز در آفتاب بگذارند ودرزمستان چهار روز وهر روز يك قدح ازان را بنوشند وكاهى
درين نقوع ده درم شراب عناب داخل كرده آشاميده ميشود * صنعت شراب عنابي كه با اين نقوع آشاميده ميشود عناب
خراساني يكرطل كشنيز خشك مي درم عدس مقشر يكصد درم بيخ كاهني يكدسته همه را درسركهٔ انكوري سه روز بخيسانند پس
بجوشانند جوشانيدني قوي وصافي نموده ازان سكنجبين سازند با نبات سفيد * انجبار تخم آنرا شدخ بشين وخاى معجمتين
ودال مهمله كويند وبيخ آنرا عرق انجبار مشتق از جمر وآن مابين نبات وشجر است وبركش شبيه ببرگ رطبه با اندك
زغبي مثل غبار وشاخهاى آن قويتر از شاخهاى رطبه مائل بسرخي وخاردار بقدر قامتى واكثر بر عليق مى پيچد وكلش
سرخ وثمرش مزوج بشكل خصيه لهذا آنرا خايهٔ ابليس نامند بعدادى وانطاكي كفته اند كه بعد ريختن كل غلافهاى كوچك
از وبهم ميرسد ودران تخمهاى ريزه مى باشد وبيخش خشبي وپوست بيخ آن سرخ ومستعمل پوست بيخ تازهٔ آن است وريشهاى
باريك آن كه لهاى انجبار كويند وآن سرد وخشك است در درجهٔ سوم وجالينوس كرم خشك دانسته وقاطع خون جميع اعضا
است خصوص از سينه وبواسير وحابس اسهال مزمن ونزلات از غير اذيت ومسكن قوى ومقوي اعضا وامعا وجهت تسكين التهاب
صفرا وغليان خون وضعف اشتها وبول الدم ومعدهٔ تازه ومزمن ودفع سموم وانفتاح افواه عروق مقعده وسل تازه ومزمن حتى
زبول را نافع وضماد آن وآشاميدن جهت سعج واسهال كبدي وشكستكي اعضا وكوفتكي عضل وفسخ وهتك آن وذرورش جهت

رویانیدن کوشت و قطع نزف الدم زخمها بنهایت نافع وقد رشربتش یك مثقال و از عصارهٔ آن یك درم واز برگش پنجدرم
ومضرمبرودین ومصلحش زنجبیل وبدلش مثل آن زرشك است وربع آن گل ارمني وعصارهٔ آن در اکثرافعال اقوی از پوست وبیخ
آن است * صنعت آن آنست که بکیرند پوست بیخ آنرا وبکوبند وآب آنرا کرفته درطبق مغالي کنند ودر آفتاب کذارند هرروز
سه چهار مرتبه برهم زنند وشبها در زیرسقف کذارند که شبنم آنرا فاسد نکرداند وچون بحدی رسد که قرص توانکرد قرص نموده در
آفتاب خشك کنند ونکاه دارند ودر وقت خشك کردن از غبار محافظت نمایند ورنك آن سرخ تیره مانند توت می باشد
* حب انجبار جهت نفث الدم ونزف الدم از هر عضویکه باشد نافع است * صنعت آن پوست بیخ انجبار دودرم کهربا مرجان
قرمزي دم الاخوین طین مختوم مروارید ناسفته از هریك یکدرم کوفته بیخته با آب برک بارتنك سرشته حبوب سازند هرحبی
مقدار نخودی شربتی تا هفت حب با انچه مناسب دانند * حب انجبار دیکر اقوی از اول * صنعت آن پوست بیخ انجبار
سه درم بعد محرق مغسول کهربای شمعي مرجان قرمزي یا سفید دم الاخوین طین ارمني طین مختوم طباشیر سفید نشاسته از
هریك یکدرم مروارید ناسفته سائیده دودرم کوفته بیخته با آب برک بارتنك سرشته حب بندند شربتی یکدرم باانچه مناسب
دانند * سفوف انجبار * صنعت آن انجبار حب الآس شاه بلوط خرنوب نبطي خشخاش پوست بیرون پسته ازهریك پنج مثقال
بلوط دانه مویز ازهریك سه مثقال عود هندي هشت مثقال کوفته بیخته سفوف سازند * سفوف انجبار ازبرای اصحاب نفث الدم
* صنعت آن پوست بیخ انجبار دم الاخوین مروارید ناسفته کهربای شمعي غرى السمك عود الصلیب رب العوس انیسون
سرطان محرق نشاسته بریان شادنج عسلي مغسول کل ارمني صمغ عربي کثیرا مغز بادام شیرین ازهریك یکمثقال افیون
زعفران ازهریك شش قیراط کافور قیصوری نیم مثقال کوفته بیخته مجموع راچهارده حصه نموده هرروز صبح یك حصه را
باشیر الاغ یا شیر بزکه نار مشك داخل کرده باشند بنوشند وشام حصهٔ دوم را با آب برک نار مشك ده درم بیاشامند
* فصل در بیان شرابهای انجباري * شراب انجبار ینسخهٔ حکیم سدید کازروني که درشرح موجز ذکر کرده حبس خون
میکند از هر موضع که باشد وحبس امهال خون ونزف خون وآمدن خون از راه رحم ومقعده می کند ومقوي معده وکبد کرم
است ونافع است ازبرای تفرق اتصال واقع در سینه وریه * صنعت آن پوست بیخ انجبار شامي هفت مثقال قرط شامي پنج
مثقال صندل سرخ صندل سفید بکلاب سوده ازهریك چهارمثقال باقي ادویه را نیم کوفته یك شب در آب بخیسانند وصبح
بجوشانند وبپالایند ودو رطل نبات سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی ده درم تا ده مثقال با آب سرد وآب برک بارتنك
وشیرهٔ تخم خرفه مقشر وشیرهٔ کشنیز خشك بحسب اقتضای حال ووقت ومرض ودر نسخهٔ دیکر وزن نبات یکرطل است حکیم معزالدین
ولد حکیم محمد باقر موسوي کفته که این شراب را ازبرای نفث الدم با آب برک بارتنك یک اوقیه وکهربا ودم الاخوین وصمغ عربي
ازهریك نیم مثقال کافور قیصوري یک دانك بخورند وکاهی یك قیراط افیون نیز اضافه میکنند با یك طسوج زعفران
* صنعت این شراب به نسخهٔ حکیم محسن خان ولد حکیم صالح خان خال آن مغفور رحمه الله تع پوست بیخ انجبار هفت
مثقال صندل سرخ سوده صندل سفید سوده ازهریك پنج مثقال اقاقیا دومثقال اجزا نیم کوفته در آب بجوشانند وصافي نموده
نبات سفید سه صد مثقال داخل کرده بقوام آورند * صنعت این شراب به نسخهٔ حکیم مؤمن که در قرابادین تحفة المؤمنین
ذکر کرده پوست بیخ انجبار هفت مثقال خرنوب شامي پنج مثقال صندل سرخ سوده صندل سفید سوده حب الآس ازهریك
دو مثقال مجموع رایك شبانروز در آب حل دان بخیسانند وروز دیکر بجوشانند وبپالایند وبایکرطل شکر سفید صافي بقوام

آورند پس فرود آورده مرد کرده در شیشهٔ نگاه دارند * شراب انجبار دیگر نافع از برای زحیر و نفث الدم و آمدن خون از هر موضع که باشد * صنعت آن پوست بیخ انجبار پانزده درم گلنار نارسی طراثیث خرنوب از هریك شش درم صندل سرخ سوده را قاقیا از هریك سه درم اجزا نیکوفته در دو رطل آب یك شب بخیسانند وصبح بجوشانند چون ثلث آب بماند صافی نموده دو ثلث رطلی قند سفید داخل کرده بقوام آورند پس فرود آورده مرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی یك اوقیه * شراب انجبار دیگر پوست بیخ انجبار سی درم خرنوب نبطی طراثیث شیرین از هریك بیست درم نیکوفته یک شبانروز در آب صافی بخیسانند پس بجوشانند و بپالایند و با یکمن قند سفید بقوام آورند * طبیخ انجبار جهت نفث الدم نافع * صنعت آن بگیرند یکمثقال پوست بیخ آن را وبکوبند و بجوشانند بآب و با قدری قند و میبختج بیاشامند و نیز نزف الدم از هر عضو که باشد قطع نماید * قرص انجبار منقول از خط نواب میرزا احمد باقر حسینی از بیاض مجربات معزی الیه نفث الدم و سحج و قروح امعا و کثرت طمث و آمدن خون از بواسیر را نافع است * صنعت آن پوست بیخ انجبار شامی چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع صمغ عربی کثیرا کهربای شمعی از هریك سه درم نشاسته گل ارمنی بسد طباشیر سفید رب السوس گلنار نارسی از هریك دو درم اقاقیا یکدرم ونیم کوفته بیخته برب مورد سرشته اقراص سازند و در سایه بر پشت غربال پهن کنند تا خشک شود شربتی یکمثقال * لعوق انجبار جهت نفث الدم ونفث الدمه وسل و بواسیر خونی نافع * صنعت آن پوست بیخ انجبار چهار درم کهربای شمعی مرجان قرمزی بسد محرق مغسول طین مختوم طین ارمنی دم الاخوین کثیرا نشاسته مروارید ناسفته از هریک دو درم مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین مغز بهدانه از هریک سه درم طباشیر سفید صمغ عربی از هریك یکدرم اجزا کوفته بیخته با رب خرنوب ورب حب الآس وعصارهٔ انجبار از هریک بقدر احتیاج سرشته لعوق سازند واگر رب خرنوب ورب حب الآس وعصارهٔ انجبار نباشد با شراب آنها تمام یا هرکدام که باشد واگر هیچ کدام نباشد با قند که با آب برگ بارتنك بقوام آورده باشند بسرشند و با انچه مناسب دانند لعق فرمایند * مغلی انجبار معمی بمغلی مبارك صاحب شفاء الاسقام نوشته که از املاء استاذ من است جهت اسهال دموی وزحیر و قیام صفراوی نافع * صنعت آن پوست بیخ انجبار تازه یک مثقال بیخ خطمی با پوست پوست خشخاش از هریك پنج درم عود قاقله صندل مقاصری از هریك نیم درم مصطکی ربع درم حلبه زرورد حب الآس از هریك یکدرم زرشك منقی سماق منقی از هریك سه درم جوشانیده صاف نموده تخم خرفهٔ بریان سه درم دران شیره کشیده طباشیر سفید یکدرم سوده بران پاشیده بشراب ورد و شراب سفرجل خام دواوقیه بالمناصفه داخل کرده تخم بارتنك و تخم حماض بریان از هریک نیمدرم کف نموده بالای آن بیاشامند * انجدان معرب انکدان فارسی است و بمازندران کوله پرنامند وساق انجدان را به ترکی پالدرغان نامند و کوله پرا هم فارسی انجدان طیب است و محروث بعربی اسم بیخ انجدان است و چون مطلق مذکور شود مراد ازان تخم آن است و نباتش مجوف وسطبر و بلند تر از قامت میشود و برگش شبیه ببرگ کلم و ازان کوچکتر و گلش چیزی مثل شبت و سفید ثمرش بغدا از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو و صمغش را حلتیت طیب نامند و قسمی ازان ثمرش میاده و بسیار بد بو است و برگش مانند صفحهٔ سوختهٔ پرسوراخ و ساقش ضعیف تر از قسم سفید و صمغش بسیار بد بو و آنرا حلتیت منتن و حلتیت خراسانی و بفارسی انکوزه و عوام انکشت کنده و بهندی هینك نامند و بیخش را اشترغار و گیاه آن را گاه نامند و در بلاد فارس کوسفندان را بگیاه آن می چرانند بنهایت فربه میشوند ولیکن گوشت آنها بد بو میشود و حلتیت طیب بهتر

از منتن است وانجدان سفید در دوم گرم وخشک است وسیاه منتن در سوم وقومی مطلق انجدان را گرم وخشک در دوم
گفته اند وآن غلیظ الجرم ودیر میماند در معده ومخشن معده ومجفف رطوبات وملطف طعام ومغیر رائحهٔ دهان ومدر بول
وحیض وشیر ومسخن کرده وروده ومحرک باه ومقوی معده ومقطع بلغم ومحلل ریاح وجهت عسر البول بلغمی وبرانگیختن
اشتها وتقویت هاضمه ودفع ضرر اغذیهٔ غلیظه واخلاط غلیظه وادویهٔ سمیه نافع ومقاوم سموم ونافع است از برای درد مفاصل
حادث از برودت وسدهٔ سپرز وجذب مواد بظاهر جلد میکند چون بگذارند بران جذبی قوی وسزاوار آن است که انجدان
را مخلل نموده سرکهٔ آن را استعمال نمایند وسکنجبین آن که با میپختج بپزند جهت تپ ربع وتپهای بلغمی ومرکبه بنهایت
نافع است وجهت درد سینه وعرق النسا ومفاصل واستسقا ویرقان ورفع فواق بلغمی مجرب وباشراب در اخراج جنین
قوی الاثر وضمادش با موم روغن جهت خنازیر وجراحات وعرق النسا وامثال آن وبا روغن زیتون جهت مکنهٔ تحت
عین وطلای مطبوخ آن با سرکه وپوست انار جهت بواسیر وذرور برگ آن جهت آکله نافع وبوئیدن آن برای فواق و
گفته شده که انجدان از توابل مستعمله در اغذیهٔ اصحاب فالج واسترخا ولقوه است ومضر است بمثانه مصلحش تخم خربزه
ومضر است بامعا ومصلحش صمغ عربی است وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش محروث بوزن آن وحلتیت دو دانگ و
گویند بوزنش زوفرا واین انسب است ومضر محرورین ومصلحش شربت انار وسکنجبین وبیخ آن در افعال قوی تر از سائر
اجزای آن است وطلای آن محلل اورام ومانع زیاده شدن خنازیر وملحم زخمها است وقدر شربتش نیم مثقال وگویند مضر
شش است ومعده وبطئ الهضم ومصلحش عسل است شیخ داود انطاکی گفته که گویند چون زن بعد از حیض بلافاصله هر روز
یکدرم انجدان بخورد تا یک هفته هرگز آبستن نشود وتخصیص نداده که سیاه آن باشد یا سفید * امراض الراس * دوار وسدر
طبری گفته که گاهی ضماد کرده میشود انجدان اسود با خطمی کوفته وآرد کرسنه بر سر در سدر حادث از اخلاط باردهٔ مجتمعه
در دماغ * رعونت وحمق وبلادت ونسیان روفس گفته که خوردن انجدان نیکو میگرداند ذهن را ونسیان را زائل میگرداند
وحفظ را می افزاید وبدانکه موجب تعجب نشود آنکه انجدان وامثال آن از دارچینی وزنجبیل واشترغار ومانند اینها از
ادویهٔ باهیه با وجود آنکه محلل نفخ اغذیهٔ نافخه اند متولد میگردد از انها نفخی اندک وحجاری که موجب انعاظ میگردند
وگرم میگرداند کرده ونواحی آن را بجهت آنکه میباشد در انها رطوبت فضلیهٔ غریبه که سبب تولید نفخ وبخار وریح است و
این در زنجبیل وانجدان واشترغار موجود است واما دارچینی بسبب شدت لطافت خود غوص ونفوذ میکند در اقاصی عروق
ومتبخر میگرداند انچه را در عروق است از رطوبات وموجب نفخ میگردد * فصل در ذکر جوارشات انجدانی * جوارش انجدان
نافع از برای برودت معده وگرده وبجهت جساوهٔ کبد وبرودت آن وبجهت استسقا * صنعت آن انجدان سیاه که تخم حلتیت منتن
است ده درم تخم جرجیر تخم کندنا از هر یک هشت درم زنجبیل پوست هلیله آملهٔ منقی هلیلهٔ سیاه از هر یک هفت درم نانخواه
تخم کرفس انیسون خیربوا زیرهٔ کرمانی مد بردارچینی از هر یک پنج درم قرفة الطیب دو درم قرنفل یکدرم فانیذ ابیض سنجری
بیست درم کوفته بعسل سفید بسرشند ودر ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو درم بآب مطبوخ انیسون وبادیان وسنبل الطیب
که بعد طبخ صافی نموده مصطکی رومی سوده بران پاشیده باشند تناول نمایند واین جوارش گرم است در آخر درجهٔ دوم
وخشک است در اول درجهٔ سوم * جوارش انجدان منقول از کامل الصناعة نافع از برای نفخ بطن ومعده وقراقر وبرودت
معده وگرده وهاضم طعام است * صنعت آن کاشم که انجدان رومی است سیزده درم فلفل تخم کرفس از هر یک دوازده درم

فطراسالیون نعناع خشك بزرسیسالیوس ازهریك سه درم ادویه راکوفته بیخته بعسل سفید مصفی بقدرحاجت جوارش سازند ودرظرف چیني نگاهدارند شربتی دودرم بوقت حاجت بکاربرند * جوارش انجدان به نسخهٔ ابن جزله مثل نسخهٔ صاحب کامل الصناعة است الا آنکه تفسیرکرده شده کاشم بانجدان طیب که درمازند ران معروف بکوله پراست ووزن ازهریک ازفطراسالیون ونعناع خشك وبزرسیسالیوس بیست مثقال است * جوارش انجدان که سیداسمعیل درذخیرهٔ درباب ریاح معده ذکرکرده قولنج رابکشاید وبادها وجشای حامض برطرف کند * صنعت آن فلفل سیاه قرنفل ازهریك پنج درم ایرسازنجبیل ازهریك شش درم انیسون مصطکي رازیانه ازهریك دودرم انگدان پانزده درم نانخواه تخم کرفس ازهریك دودرم کوفته بیخته باعسل سفید خوشبوی مصفی بسرشند شربتی دودرم تاسه درم * جوارش انجدان نافع ازبرای نفخ بطن ومعده وقراقروریح غلیظ * صنعت آن فلفل تخم کرفس ازهریک دوازده درم انجدان اسود چهارده درم فطراسالیون هشت درم کاشم سیزده درم کوفته بیخته بعسل کف کرفته بسرشند ودرظرف چیني یاکاشي کرده دروقت حاجت استعمال نمایند مزاجش کرم وخشك است دراول درجهٔ ثالث * جوارش انجدان نوع دیکر * صنعت آن فلفل تخم کرفس ازهریک دوازده درم انجدان سیاه فطراسالیون مامیران فودنج حاشا سیسالیوس ازهریك هشت درم انجدان سفید سیزده درم بکوبند وبا انگبین بسرشند * دهن انجدان جهت خنازیر وخراجات وعرق النسا ونقرس واوجاع مفاصل وتحلیل اورام ورياح وجهت عسرالبول بلغمي ورياح کرده ومثانه وبرانگیختن اشتها وتقویت هاضمه ودفع ضرر ادویهٔ سمیه واغذیهٔ غلیظه واخلاط لزجه ومدهٔ سپرزنافع * صنعت آن بکیرند انجدان هرقدرکه خواهند وجوکوب نموده باهشت وزن آن آب باران یکشبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا بربع رسد مالیده صاف نموده باروغن کنجد یازیت باآتش ملایم بجوشانند تا آب رفته روغن بماند پس درظرف چیني یاشیشهٔ نگاهدارند وعندالحاجت بکاربرند * سکنجبین انجدانی نافع ازبرای حمی ربع وامراض طحال وامراض باردهٔ سوداویه * صنعت آن بکیرند بیخ انجدان که آن راسحروث نامند ونیم کوفته یك شب درسرکهٔ انکوري وآب خالص ازهریک نود مثقال بخیسانند وروزدیکر بجوشانند تا بنصف رسد پس صافي نموده بادوشاب انکوري یکصد وبیست مثقال بقوام آورند وهرروزده مثقال آنرا باآب شاهترهٔ تازه یاباشیرهٔ تخم کرفس بدهند واکرحرارت غالب باشد باآب کاهني تازه وامثال آن بدهند این نسخه ازحکیم میرمحمدمؤمن است که اکربجای مطبوخ سحروث درسرکهٔ خل سحروث مخلل درسرکهٔ انکوري نود مثقال وبجای دوشاب انکوري عسل طرفا که آن راکزانکبین نامند کنند بهتراست * مخلل ساق انجدان واصل انجدان که آنرا سحروث کویند بسیارکرم وخشك وجالي معده ومقطع اخلاط غلیظه ونافع ازبرای برودت ورطوبت معده وتپ ربع وسقوط اشتها وسوءهضم اغذیه ولیکن محرق اخلاط وموروث تشنکي والتهاب است مصلحش کاهو وسرکه وبدلش مخلل اشترغار است * صنعت آن بکیرند ساق یابیخ انجدان هرکدام که خواسته باشند وساقش راازبیخ ببرند وبیخش رایک هفته درآب نمك بکذارند پس درآب خالص بجوشانند که شوري نمك ازان دورشود پس آن رابیرون آورده درپارچهٔ کرپاسی اندازند تاآب آن برود پس آن رابرروي پارچهٔ کرپاسی پهن کنند که هوانشف رطوبت آن کند پس سرکهٔ انکوري آن مقدارکه ازروی آن برکردد برروی آن کنند واکرخواسته باشند چاشني دار باشد قند یانبات دران داخل کنند وبکذارند که سرکه درجوهرآن جذب شود پس بکاربرند وسرکهٔ ساق واصل انجدان مخلل نافع است ازبرای صلابت طحال * معجون انجدان انواع کرمهای شکم رابکشد * صنعت آن انجدان بیخ انجدان

ازهریك شش درم شیح ارمني دودرم کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشند * معجون انجدان دیکراقوی ازان واستسقا
طحال را مفید است * صنعت آن انجدان وبیخ آن وپوست بیخ کبر لسان العصافیر تلخ ازهریک هفت درم شیح ارمني ماهي
زهرج قنبیل ازهریک سه درم سلیخه مصطکي زنجبیل ازهریک یکدرم یرنك کابلي پلاس پاپره ازهریک چهاردرم علی الرسم
باسه وزن ادویه عسل مصفی بسرشند شربتی ازیکدرم تا سه درم * انجن باصطلاح اهل هند دوائی را نامند که درچشم کشند
برای تقویت وروشنائي ودفع امراض دیکرمانند اکحال وشیافات وغیرها * انجن که چون درچشم صاحب حمی غشي
که بهندي سنپات نامند کشند بافاقت آید وازتراکیب اطبای هند است * صنعت آن ترکتا یعني هلیله بلیله آمله انغوزه
یعني حلتیت منتن وج ترکي نمك سنک سرشف زردکرا تخم سرس جمله را بسیارنرم مانند سرمه وغبار صلایه نموده بابول بز
یا کاومیش سرشته حبوب یا شیاف ساخته خشك نمایند وعند الحاجت باآب سائیده درچشم کشند * انزروت معرب ازعنزروت
است وبفارسي اصفهان کنجده واکردهك وبشیرازی کدرو وبعربي کحل فارسي وکحل کرماني وبهندي لائي نامند وآن صمغ
درخت خارداری است به بلندي دوذرع وبرکش شبیه ببرک مورد وبرک درخت کندر ومنبت آن بلاد فارس وترکستان
است وسرخ وسفید مائل بزردي می باشد وبهترین آن قسم اخیراست که دربالیدکي مثل کندر صغار وزودشکن وطعمش
تلخ با اندک شیریني باشد کرم است درآخر دوم وخشك است دراول دوم ومجفف بی لذع وبهترین مسهلات بلغم غلیظ است
وبالعرض مسهل صفرا ومحلل ریاح غلیظه ومفتح سده ومسقط جنین وکرم معده وامعا است وجهت مفاصل ووجع ورک وعرق
النسا بالخاصیة نافع وجاذب بلغم غلیظ ازعمق بدن است خصوص باتربد وهلیله وسکبینج وامثال آن ودرتسمین مهزول بغایت
موثرچون پنجدرم آن راباسه قیراط حجرالبقرکه عوام آنرا اندزرا کویند وده درم نارجیل مخلوط کرده چهارحصه کنند و
چهارروزبعد ازحمام وبعد ازخوردن چند عدد زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت بنوشند باعث تسمین عجیب کردد وبغدادي کوید
که زنان مصرانزروت را درآب هندوانه تانصف روزخیسانیده بجهت تسمین تاده درم آن رامی آشامند وکویند پنج درم
سائیدهٔ آن بسبب تسدید مسام وچسپیدن آن باحشا کشنده است خصوص باطلق محلوب وازاسرار مکتومه شمرده اند ومصلحش
صمغ عربي وروغن بادام است وهرکاه مفرد استعمال نمایند باید که روغن بادام باآن ده چندان باشد وقدرشربتش مفردا
ازنیم مثقال تادومثقال ومرکبا باسائرمسهلات یك مثقال است وبدلش بوزنش صبر است واستعمال آن درخارج جهت التحام
وزیاده کردن کوشت وخوردن کوشت زائد وپاک کردن چرک زخمها وقطع سیلان خون ورفع آثار جدري وبانطرون
جهت ورم شبیه بخنازیرکه درحلق بهم میرسد وباعسل سرشته وبفتیلا آلوده کرده درکوش کذاشتن بجهت پاک کردن چرک
کوش بسیارموثراست واکتحال آن خصوصا بعد ازانکه درشیرالاغ یا شیردختران پرورده باشند جهت رمد وچسپیدن پلك
چشم ودفع نزلات وجرب وسلاق مفید وچون بامروارید ومرجان سوخته ونبات بالسویه ذرورسازند جهت ازالهٔ بیاض عین
مؤلف تذکره مجرب شمرده است * تشنج آشامیدن انزروت باروغن حب الخروع میکشاید تشنج را * امراض اذن چون
پیازی راخالي کرده جوف آن راازانزروت سفید پرکرده برآتش نهند تابجوش آید پس ازان درکوش بچکانند درد کوش را
ساکن میکرداند * دستورتشویهٔ انزروت بکیرند انزورت سفید راوباشیرالاغ یاشیردخترخمیرکرده برشاخهای چوب کز
بچسپانند ودرتنورمعتدل بیاویزند تاخشك شود واندکی بریان شود اکربارديکرسائیده باسفیدهٔ تخم مرغ سرشته برچوب
کزچسپانیده تشویه نمایند باعتدال قریب ترمی کردد * حب انزروت تنقیهٔ بلغم ازتمام بدن میکند خصوص ازاعضای صدر

وسرفهٔ بلغمي وضيق النفس را نافع است * صنعت آن انزروت سفيد دودرم وربع درمي عاقرقرحا نيم دوم غاريقون مش
سفيد تربد سفيد مد برازهريك سه درم اصل السوس شحم حنظل ايارج فيقرا ازهريك دودرم كوفته بيخته بآب حب سازند
قدر مستعمل ازان ازدودرم تاچهاردرم * دواء الانزروت مسهل خفيف نافع جهت ارجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس است
* صنعت آن انزروت مرخ سورنجان مصري سفيد ازهريك سه درم كوفته بيخته بروغن يكصد عدد كردكان چرب نموده با
ماء الشبت بياشامند بدستيكه عجيب النفع است دراسهال ازغير تعب وعنف * فصل دربيان ذروراتي كه اصل وعمود
درآنها انزروت است * ذرورانزروت نافع ازبراي رمص ورمد درآخر وحمرت چشم * صنعت آن بگيرند انزروت سفيد
جيد وبران شيردختران انداخته ودرسايه كذارند تاخشك شود پس آن را سوده بگيرند ازان ده درم نشاسته دودرم وبا
آن بسايند ودرسايه كذارند تاخشك شود نكهدارند ودرنسخهٔ ديكرچنين است كه بيند ازند دران وزن دودرهم افيون و
نيم درهم كافور * ذرورانزروت ديكركه زيادة قطع رمص ميكند صالح است واخررمد راهركاه نموده باشد حدت بسيار
* صنعت آن انزروت مد بربشير دختردة درم زبد البحريك درم نبات سفيد سه درم سودة ذرورسازند * ذرورانزروت
معمولي بذرورا صفرنافع ازبراي حكهٔ چشم وورم ورمد وصالح است استعمال آن دراواخررمد پس ميبرد بقيهٔ سرخي كه
درچشم باشد وآب كه ازچشم آيد وخشك ميكردانند رطوبت پلكهاي چشم راوپاك ميكردانند رمص را * صنعت آن انزروت
سفيد مد بربشير دختردة درم صبرسقوطري زعفران حضض مكي ازهريك دودرم مرمكي يكدرم كوفته بحرير بيخته استعمال
نمايند وبه نسخهٔ ديكرانزروت مربي بشيرخوردة درم شياف ماميثا سه درم حضض مكي صبرسقوطري ازهريك دو
درم زعفران يكدرم زبد البحرنيم درم كوفته بحرير بيخته استعمال نمايند * ذرورانزروت ديكرنافع ازبراي قروح چشم
كه ترشح كند ازان مدة * صنعت آن انزروت مربي نشاسته ازهريك سه درم سفيد آب قلعي شسته دودرم كوفته بيخته مخلوط
شياف ابيض نموده استعمال نمايند نافع باد * ذرورانزروت ديكرنافع ازبراي جرب اجفان وسكيني وغلظت دراجفان
* صنعت آن انزروت مربي بشيرخرچهاردرم زردهٔ تخم مرغ خشك كرده درآفتاب دودرم مرمكي صافي ماميران چيني از
هريك نيم درم زعفران شياف ماميثا ازهريك دودانك مجموع را كوفته بحرير بيخته برپلك چشم ذرورنمايند * ذرورانزروت
ديكرنافع جهت رمد وبياض عين * صنعت آن انزروت مربي چهارمثقال توتياي كرماني مغسول دومثقال ماميران چيني
دودرم زبد البحرحضض مكي صبرسقوطري دارفلفل پوست هليلهٔ زرد ازهريك يكدرم صمغ عربي يك مثقال كوفته بيخته ذرور
نمايند * ذرورانزروت ديكرورديني وابتداي رمد رانافع باشد * صنعت آن انزروت بشيرخرپرورده نشاسته صمغ عربي نبات
سفيد مساوي كوفته بيخته استعمال نمايند * ذرورانزروت ديكركه رافع بياض است * صنعت آن انزروت سفيد مد برزبد
البحرشكرسرخ ازهريك جزوي بورهٔ ارمني ربع جزوكوفته نرم بيخته درچشم استعمال نمايند * ذرورانزروت معروف به ذرور
ابيض * صنعت آن بگيرند انزروت سفيد وسحق نموده شيردختران داخل كرده درسايه بكذارند تاخشك شود پس آنرانرم
سوده بگيرند ازان ده درم وازنشاسته دودرم وباهم سحق نموده بكاربرند * ذرورانزروت معروف بذرورا صفر * صنعت آن
انزروت سفيد مد برسه مثقال صبرسقوطري زعفران حضض مكي ازهريك دومثقال نرم صلايه نموده ذرورنمايند * ذرور
انزروت جالينوس حابس دم جاري ازجراحت هرعضوكه باشد * صنعت آن انزروت دومثقال كلنار فارسي كند ردم الاخوين
ازهريك نيم مثقال اجزا كوفته بيخته برجراحت بپاشند وبالاي آن رفادة به بندند * ذرورا صفربه نسخهٔ ديكر * صنعت آن

انزروت پرورده ده درم عصارهٔ مامیثا پنجدرم صبر زرد تخم کل ازهریك نیم درم افیون چهاردانك درمی کوفته بیخته بقفا خوابیده ذرور نمایند * ذرورا صفر به نسخهٔ حاوی صغیر از برای اوجاع عین از رطوبات * صنعت آن انزروت سفید مربی بشیرخر پنجدرم عصارهٔ مامیثا دودرم صبر زرد بزرالورد زعفران افیون ازهریك یکدرم کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرورا صفر منقول از منتخب که همین نفع دارد * صنعت آن انزروت مربی هفت درم مامیثا چهاردرم مرصافی نیم درم افیون صبر سقوطری زعفران ازهریك یکدرم کوفته بیخته ذرور سازند * ذرورا صفر صغیر وردینج وابتدای رمد واوجاع عین رانافع باشد * صنعت آن انزروت مربی ده درم صبر سقوطری مامیثا ازهریك دودرم کوفته نرم بیخته استعمال نمایند * ذرورا صفر کبیر منافع آن مثل منافع ذرورابیض است ودر قطع سیلان رطوبات وتجلب فضول ومنع نوازل نافع است ورمد عتیق رابنهایت سود دهد * صنعت آن انزروت پرورده یك جزو صبر زرد زعفران زرورد ازهریك دوجزو افیون دودانك یك جزو عصارهٔ مامیثا یك جزو کوفته بیخته ذرور نمایند * ذرورا صفر کبیرا رجیجانس گوید که این ذرور را بیونانی اقراماطیقان خوانند دردهای چشم راسود دارد ورمد کهنه رازائل کند * صنعت آن انزروت سفید ده درم شیاف مامیثا پنج درم صبر سقوطری زعفران ازهریك نیم درم افیون دودانك همه راکوفته بحریر بیخته وقت خواب به پشت خوابیده درچشم کشند * ذرورا صفر نافع است ازجهت کمنهٔ الده ودرد چشم راکه سبب آن رطوبت باشد * صنعت آن انزروت مربی پنجدرم شیاف مامیثا دودرم صبر زعفران تخم کل ازهریك پنجدرم افیون چهار دانك کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرورانزروت ازجهت درد چشم اطفال نافع باشد * صنعت آن انزروت مربی چشمیزج ازهریك ده درم مامیران دم الاخوین ازهریك دودرم کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرورانزروت قرحه راپاک سازد * صنعت آن نشاسته سه درم انزروت مربی اسفیداج رصاص ازهریك دودرم کوفته بیخته ذرور سازند * ذرورا ربعه گوشت برویاند وخون رفتن ازجراحت بازدارد ورعاف رانافع باشد * صنعت آن انزروت مربی مرمکی دم الاخوین کندرمساوی کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرورد یکر که همین خاصیت دارد * صنعت آن انزروت دم الاخوین کندرکلنارکل ارمنی از هریك نیم درم عدس مقشریکدرم کوفته بیخته ذرور سازند * ذرورد یکه گوشت فاسد شده راببخورد وسرجراحات رابه بندد و سخت کند دروقت به شدن ودراول سرجراحت بکشاید وتری برچیند وگوشت برویاند * صنعت آن انزروت چهاردرم دم الاخوین دودرم گل مختوم مرداسنك مرکند رازهریك یکدرم ونیم گل ارمنی شیاف مامیثا ازهریك یکدرم ونیم بورهٔ ارمنی صبر سقوطری زراوند مدحرج ازهریك دودرم کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرور مسمی بملکایا به نسخهٔ دیکرا قوی از نسخهٔ اول * صنعت آن انزروت مدبرده درم شکرطبرزد نشاسته ازهریك یکدرم کف دریا نیم درم بدستور مقرر مرتب نموده استعمال نمایند ودرنسخهٔ دیکر عروق صفرورکشنیز داخل است * ذرور ملکایا نافع ازبرای آماس چشم که صاحب تذکره آن راوردینج نامیده بعد ازفصد وباحجامت وتلئین طبیعت بمطبوخ هلیلج واحتراز ازادویهٔ مقویه وچکانیدن شیر دختردر چشم وطلاکردن شیاف ابیض محلول باشیردختران وضماد کودن بکشنیز تروا کلیل الملك وقدری زعفران وزردهٔ تخم مرغ وکشتن سه روزاول ازکوفت استعمال نمایند * صنعت آن انزروت مدبرنشاسته شکرطبرزد صمغ عربی اجزا متساوی نرم سائیده بکار برند * ذرور ملکایا دیکر به نسخهٔ حاوی صغیر از برای اوجاع عین * صنعت آن انزروت مربی بشیرخر نشاسته نبات سفید شیاف مامیثا کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرورانزروت مسمی بذرورا صفر صغیر که دراول انحطاط ورم جفن

مستعمل است * صنعت آن انزروت سفید مدبر ده درم شیاف مامیثا دو درم نشاسته چهار درم کوفته بیخته استعمال نمایند
* ذرور انزروت مسمی بذرور اصفر کبیر که در اواخر انحطاط ورم جفن مستعمل است * صنعت آن انزروت سفید
مدبر هفت درم شیاف مامیثا دو درم صبر سقوطری افیون نشاسته زرورد از هریك نیم درم زعفران مرمکی صافی
از هریك یکدانك و نیم بدستور مقرر ذرور ساخته استعمال نمایند * ذرور اصفر دیگر انزروت سفید مدبر ده درم
شیاف مامیثا دو درم ذرور اصفر کبیر سه درم نشاسته چهار درم کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرور انزروت
مسمی بذرور نیمانیم که بعد از گذشتن یک هفته از ورد ینج و اورام جفن بکار آید * صنعت آن ذرور ملکایانیم درم ذرور اصفر
صغیر نیم درم درهم کرده استعمال نمایند * ذرور انزروت که غرب را زائل کند * صنعت آن انزروت سفید قشار
کندر سوخته صبر سقوطری زاج شیاف مامیثا متساوی کوفته بیخته استعمال نمایند * ذرور انزروت که جهت بیاض چشم
نافع است * صنعت آن انزروت سفید مدبر مروارید ناسفته مرجان قرمزی محرق نبات سفید اجزا متساوی کوفته نرم بیخته
ذرور سازند * ذروریکه خون رفتن از جراحت باز دارد و گوشت برویاند * صنعت آن انزروت دم الاخوین کندر نشارهٔ عاج
انیسون کات هندی اجزا برابر صلایه نموده در محلل زخم بپاشند * ذرور دیگر که گوشت فاسد بخورد و گوشت نو برویاند
و جراحت را مندمل سازد * صنعت آن انزروت مرمکی دم الاخوین مرداسنگ مغسول کندر از هریك یك جزو گل ارمنی
شیاف مامیثا صبر زرد زراوند گرد از هریك نیم جزو کوفته و نرم بیخته صلایه نموده ذرور سازند * ذرور دیگر که همین نفع
دارد * صنعت آن صبر زرد انزروت دم الاخوین زنجار راسخ اشق اجزا متساوی نرم صلایه نموده ذرور سازند * ذروریکه
آمدن چرک و ریم از زخم برطرف کند * صنعت آن صبر زرد انزروت گلنار همه متساوی نرم کوفته بیخته استعمال نمایند
* ذروریکه آمدن چرک و ریم از گوش برطرف کند * صنعت آن صبر زرد انزروت دم الاخوین زنجار خبث الحدید از هریك
جزوی نرم کوفته بیخته بسرکه حل کنند و فتیله بعسل آلوده کرده درین ذرور بیالایند و در گوش گذارند * ذرور دیگر که جراحت
بینی و گوش را باصلاح آورد * صنعت آن انزروت دم الاخوین زبد البحر بورهٔ ارمنی مرمکی صافی شیاف مامیثا از هریك جزوی
کوفته بیخته بفتیلهٔ که بعسل آلوده باشند پاشیده در گوش بگذارند * ذرور دیگر در خشکریشهٔ زخم تازه نافع بود و زود به کند
* صنعت آن دم الاخوین سم گوسفند سوخته زاج سوخته انزروت حب الرمان از هریك جزوی کوفته بیخته زخم را بدن پر کنند
* سمنهٔ انزروت مسمن بدن است * صنعت آن بگیرند انزروت سفید پنج درم و مخلوط کنند بآن حجر البقر سه قیراط مغز
نارجیل مقشر ده درم و همه را نرم کوبیده چهار حصه نمایند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند عدد زردهٔ تخم مرغ
نیمبرشت بنوشند باعث تسمین گردد * فصل در بیان شیافات انزروتی * شیاف ملکا انزروتی نافع از برای کمنهٔ مدهٔ تحت
قرنیه مستعمل بعد از تنقیهٔ بدن و دماغ و چکانیدن لعاب حلبه در چشم و کشیدن شیاف ابیض انزروتی و شیاف ابیض کندری
* صنعت آن انزروت سفید اشق از هریك پنج درم کندر ده درم زعفران دو درم کوفته بیخته بلعاب حلبه سرشته بچشم کشند
* شیاف انزروت مسمی بشیاف دیزج مادهٔ شعر زائد را به تحلیل برد و در سلاق و جرب مزمن و سبل مفید است * صنعت آن
انزروت سفید مدبر سه درم صمغ عربی سفیداب قلعی کثیرا اقلیمیای محرق مغسول مرمکی صافی صبر سقوطری زنگار زرنیخ
سرخ قلقطار سوخته مس سوخته فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل شادنج عدسی مغسول نشاسته زرد چوبه توبال نحاس سوخته
سکر العشر از هریك دو درم دم الاخوین اقاقیا از هریك یکدرم و نیم توتیا حضض مکی سنبل الطیب مازو سوخته از هریك یکدرم

عدد کل اجزا بیست و پنج است همه را سائیده پس یکدرم بارزد را باآب سداب تر و ترشی اترج حل کرده ادویه را بآن سرشته شیافها کوچک کوچک سازند وعند الحاجت با سفیدهٔ تخم مرغ سائیده درچشم کشند * شیاف انزروت معروف بشیاف ابیض کافوری افیونی * صنعت آن انزروت سفید سوده بشیر خر خمیر کرده بچوب کز چسپانیده بآتش ملایم بریان کرده یک مثقال شیاف مامیثا زعفران ازهریک چهار دانک کثیرا دو دانک کافور قیصوری افیون ازهریک یکدانک کوفته بیخته بآب عنب الثعلب سرشته شیاف سازند ودروقت حاجت بسفیدهٔ تخم مرغ سوده درچشم بچکانند یا درچشم بکشند * شیاف برء یوما که ردع مادهٔ رمد کند و درد ساکن کند ودریکروز معدل چشم باشد چون بعد از فصد وتلیین طبیعت بچشم کشند * صنعت آن انزروت سفید مدبر شیاف مامیثا ازهریک هشت درم زعفران دودرم کثیرا یکدرم افیون نیم درم کوفته بیخته بآب باران سرشته شیافها سازند ودروقت حاجت به سفیدهٔ تخم مرغ حل کرده بچشم کشند * ضماد انزروت بجهت انفجار دمامیل نافع * صنعت آن تخم مرو انزروت سفید کثیرا بزرکتان ازهریک دومثقال مغز استهٔ تمر هندی مغز حب الخروع ازهریک چهار مثقال خمیر نان هشت مثقال کوفته به شیر کاو پخته زردهٔ تخم مرغ دوعدد روغن کل سرخ ده مثقال موم پنج مثقال ریوند چینی زهرهٔ کاو ازهریک یک مثقال سرکین کبوتر دو مثقال صابون عراقی دومثقال داخل کرده سائیده نیم کرم برموضع دمل ضماد نمایند * فتیلهٔ انزروت نافع ازبرای قروح اذن ومدهٔ سائله ازان * صنعت آن فتیله ازکاغذ خطائی نیلی ساخته بعسل وزردهٔ تخم مرغ آلوده کرده انزروت سفید سفیداب قلعی دم الاخوین صبر سقوطری اجزا متساوی کوفته بحریر بیخته بران پاشیده شب درکوش کذارند وبهمان طرف بخوابند * قطور انزروت نافع ازبرای قروح اذن ومدهٔ سائله ازکوش * صنعت آن انزروت سفید صبر سقوطری کف دریا بورهٔ ارمنی دم الاخوین کندر مرمکی صافی زنکار خبث الحدید مدبر جمله متساوی بسرکهٔ انکوری سحق نموده اول مرتبه باماء العسل درکوش چکانند وپاک کنند کوش را ازان پس این دوا را بچکانند وبهتر آن است که این دوا را بسرکه سائیده سائیدنی بلیغ پس خشک کرده نرم سوده فتیله ازکاغذ خطائی ساخته بعسل آلوده کرده دوا را بران پاشیده درکوش نهند که بعون الله تع شفا یابد وقطور مسحوق مدبر به تنهائی یا شیر الاغ یا شیر زنان جهت امراض مذکوره نافع و مجرب است * مرهم انزروت اکثر قروح وجروح وناصور را نافع است خصوص ناصور عین * صنعت آن انزروت سفید مدبر سوده ده جزو درعسل مصفی حل کنند تا همچون مرهم شود پس درظرف چینی نکاهدارند وبوقت حاجت استعمال نمایند * مرهم انزروت دیکر از محمد بن زکریا رازی جهت التحام نواصیر مجرب دانسته وقروح را نیز نافع است * صنعت آن انزروت سفید مدبر ده درم اشق دو درم کندر قنه زنکار ازهریک یکدرم مجموع را نرم کوفته بیخته باعسل بسرشند وبکار برند واکر با قلیلی موم وروغن زیت یا روغن کل سرخ یا یکی از ادهان مناسبهٔ دیکر علی الرسم مرهم سازند وبکار برند بد نیست * انفحه بکسر همزه وسکون نون وفتح فا وحای مهمله وها لغت عربی است وبفارسی پنیرمایه وبهندی چسته نامند ازهر حیوانی خاصیت دیکر دارد وبالجمله مجموع آن کرم وخشک است دردرجهٔ دوم وکفته اند تا درجهٔ سوم کرم وخشک است وملطف ومحلل خون منجمد وشیر بسته شده درمعده وباقوت تریاقیت ومجمد کل ذائب ومذاب کل مجمد مثل خون وشیر که دراعضا ومعده منجمد شده باشد ومانع رعاف وحابس اسهال مزمن وسحج ونزف الدم ونفث الدم وسیلان رحم ودافع اختناق رحم و درد شکم وروده وباسرکه محلل خون منجمد درمعده وانفحه کرهٔ خروبز کوهی وآهو واشتر وکوسفند وقیل بقدر نخودی بنهایت مبهی است وآن را خاصیت درتقویت قلب وتفریح آن است الا آنکه بسیار مسخن است ومیل میدهد مزاج روح را

بغضب زیاده بر فرح وبزدا شتن آن بغروجهٔ معین برحمل است وآشامیدن آن مانع حمل ونافع است ازبراي صرع و
تمریدوس وشیخ الرئیس ومهندس وحکیم علي کیلاني گفته اند که انافع ازهرحیوانی که باشند چون آشامیده شوند
با هرکه ویابا مسکه یا با عسل میباشند نافع ازبرای صرع بلغمي الا انکه انفحهٔ ارنب درین باب اقوی است وصبیان راچون
بخورانند ازانافع ایمن میکردند ازصرع وچون نیم درم انفحهٔ ارنب راد رهرکهٔ انکوري حل کرده بنوشند نافع است صرع را
وسمرسي گفته که انفحهٔ بچهٔ اسپ نافع است ازبرای صرع وبغدادي گفته که انفحهٔ حیوان بحري مسمی بقوفي وآن حیوان
دربحرروم است خاصیت وقوت آن مانند جندبیدستر است وآشامیدن آن نافع است اصحاب صرع را وآشامیدن تمام
انافع میباشند نافع ازبرای تمدد وکزازبلغمي وامتحان خالص آن آنست که انداخته شود بران انفحهٔ هرحیوان دیگرکه باشد
پس اگرکداخته شود خالص است والافلا * حب انفحهٔ جمل اعرابي له قدس سره که بجهت رضاقلي میرزا ابن نادرشاه تالیف
نموده اند ازبرای تقویت اعصاب وتجفیف رطوبات وتقویت اعضای راس واعضای رئیسه وتفریح ودفع خیالات بی نظیر
است وبه تجربه آمده * صنعت آن مومیائي دارابجردي دومثقال بروغن مغزپسته وروغن ناردین ازهریك پنج مثقال کداخته
صافي نموده جدوارخطائي مجرب زعفران ازهریك نیم مثقال فادزهرمعدني خطائي بزرالبنج سفید مروارید ناسفته صندل
سفید کهربای شمعي عنبرا شهب ورق طلا محلول صمغ عربي ازهریک یک مثقال مایهٔ شترا عرابي یک مثقال ونیم فادزهر
حیواني اصطهباناتی نیم مثقال گل کاوزبان طباشیر سفید گل مختوم ابریشم مقرض بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصري
غنچهٔ گل سرخ ورق نقره محلول ازهریک دومثقال مغزچلغوزه مغزحبة الخضراء مغزانجلك مغزپسته مقشرمغزبادام شیرین مقشر
ازهریك سه مثقال بدستور مقرر حبوب سازند هرحبی بقدرنخودی شربتی ازپنج حب تانه حب با شیرگاومیش * دواء الانفحه
دریك روز اسهال کودکان که دروقت دندان بیرون آوردن بهم میرسانند بازمیدارد * صنعت آن دانهٔ مویزسائیده استخوان
سوخته شاه بلوط مقشرکشنیزخشك بریان سماق منقی خرنوب تخم کرفس زیرهٔ کرماني مد برقسط حسك ناخواه اجزا متساوي
پنیرمایهٔ خرگوش یا پنیرمایهٔ بزیا پنیرمایهٔ آهوهرکدام که باشد نیم جزوکوفته بیخته هرساعت قدری بخورانند درشش ساعت
هشت درم * دواء الانفحه دیگرکه ریم وخون بسته درمثانه بکدازد * صنعت آن پنیرمایهٔ خرگوش حلتیت ازهریك یك جزو
دوقوپودنهٔ خشك ازهریك نیم جزوکوفته بیخته شربتی یك مثقال دریک روزسه باریا چهارباربا سرکه یا سکنجبین حامض بیاشامند
* دواء الانافع بغایت مقوي باه است ونعوظ آورد * صنعت آن مایهٔ شترا عرابي انفحهٔ گوسفند انفحهٔ بزانفحهٔ گاوقضیب گاوخشك
کرده هوهان نموده خولنجان زنجبیل تخم اسپست ازهریك جزوی کوفته بیخته درعسل صاف مقوم سرشته معجون سازند شربتی یکدرم
* سفوف انفحهٔ که اسهال صفرا بازدارد اگرحرارت عظیم نباشد * صنعت آن پنیرمایهٔ خرگوش افیون ازهریك دودانك مازوي سبز
کند رازهریك نیم درم کوفته بیخته شربتی یکدانك تایك دانك ونیم * معجون انفحه که درتقویت باه بی نظیراست وخورندهٔ آن
تواند که هرشب سه چهارازالهٔ بکارت نماید وبجهت سرعت انزال نیز مفید است * صنعت آن سنبل الطیب قرنفل جوزبوا
دارچیني زنجبیل مایهٔ شترا عرابي عاقرقرحا خولنجان دارفلفل ازهریك دومثقال مشك خالص یکدانك سعد کوفي مصطکي
زعفران عود خام جدوارخطائي ماهي سقنقور ازهریک دومثقال عسل پنجاه درم بدستور معجون سازند شربتی یك مثقال
* معجون انفحهٔ دیگرکه درتقویت باه بی نظیرست وسرعت انزال رانیزمفید * صنعت آن مایهٔ شترا عرابي سنبل الطیب
قرنفل جوزبوا دارچیني زنجبیل عاقرقرحا خولنجان دارفلفل سعد کوفي مصطکي عود هندي غرقي خام جدوارخطائي

مجرب ماهي مقنقور زعفران ازهريک دو مثقال مشک تبتي خالص عنبر اشهب ورق نقره محلول ازهريک دو دانک ورق طلا محلول يکدانک اجزا کوفته بيخته باهفتاد مثقال عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتي يک مثقال واکرمايهٔ شتراعرابي را پنج مثقال نمايند بهتراست * انقرديا بلادراست ودررسم با ماهيت وخواص وجميع تراکيب آن انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد * فصل دربيان نسخ انکباب * بدانکه انکباب در لغت بمعني دررافتادن وميل کردن وباصطلاح اطباسررا خم کردن وبخار کوفتن خواه چادری وردائی برسرکرفته باشند يانه * انکباب نافع ازبرای صداع حادث از بخار غليظه چون استعمال کرده شود بعدازتنقيه به نقيع صبر يابحب ايارج * صنعت آن مرزنجوش بابونه پودنه درآب بپزند وسررا به بخار آن بدارند وچند مرتبه استعمال اين انکباب نمايند تابخار غليظ به تحليل رود * انکباب نافع ازبرای صداع حادث از رياح باردهٔ غليظهٔ کائنه درسر * صنعت آن شيح ارمني قيصوم صعترمرزنجوش درآب پخته سر ببخار آن بدارند * انکباب ديکرنافع ازبرای صداع ريحي * صنعت آن رازيانه مرزنجوش نمام برنجاسف جوشانيده سر ببخار آن بدارند وآب آنرا کرم نموده برسرنطول نمايند * انکباب ازبرای صداع حادث از اخلاط باردهٔ غليظه وسوداويه * صنعت آن بابونه مرزنجوش پودنهٔ دشتي اکليل الملک قيصوم شيح ارمني شبت اقحوان نمام برک غارتراشهٔ چوب چيني تراشهٔ چوب صنوبرکبارذکر مجموع رادرآب بجوشانند وعليل ردائي برسرکرفته سربه بخار آن بدارد وچون عرق آيد آب آنرا کرم برسرنطول کند وثفلش را برسرضماد نمايد * انکباب ديکرازبرای اين قسم صداع خواه يکی ازين خلط باشد يا سبب آن مرکب باشد ازهردو خلط * صنعت آن بابونه اکليل الملک مرزنجوش قيصوم نمام برک غارهند قوقی صعترفارمي اقحوان شيح ارمني برک مورد درآب بجوشانند تامهراشود پس سربه بخار آن بدارند وآب آن راکرم کرده درآفتابه کنند وبرسرنطول نمايند يا پارچهٔ نمدی بآن ترکرده برسرکاد نمايند وچون سرد شود بازکرم کنند وببايد دانست که هرکاه اراده کرده شود تحليل خلط بارد ازسرودماغ بمحللات لابد است ازاضافه نمودن چيزی قابض بجهت آنکه محللات بسبب تحليل ضعيف ميکردانند سرودماغ راپس بايد که دراضمده واطليه وانکبابات ونطولات محللهٔ امراض باردهٔ سرودماغ بارد چيزی قابض مقوی دماغ مثل برک مورد وسفرجل داخل نمايند * انکباب ابن سرابيون نافع ازبرای دوارحادث ازرياح غليظه * صنعت آن بابونه اکليل الملک برنجاسف صعترفارمي مرزنجوش شيح ارمني برک غار مجموع رادرآب بجوشانند وسربه بخار آن بدارند * انکباب طبري نافع ازبرای دوارحادث ازاخلاط باردهٔ هرکاه درين معوطات وعطوسات بعد ازاستعمال حقن وآشاميدن اياارجات بعمل آمده وعلت زائل نشده باشد * صنعت آن بابونه اکليل الملک شيح ارمني قيصوم ازهريک کفی صبرسقوطري مرمکي ازهريک اندکی سبوس کندم نمک طعام ازهريک يک کف کبيری مغزکردکان دوعدد جوزبواسه عدد هردورانيم کوفته سمه رادرآفتابه با آب کرده سرآن رابسته بجوشانند تامهراشود پس سررا به بخار آن بدارند باين نحوکه قمعي برسرآفتابه بکذارند وبخار آن رازلوله قمع بکيرند وبادرطشتي بريزند وردائی برسرکرفته بخار آن رابکيرند وچند دفعه اين فعل رامکررکنند پس بازآب آن راکرم کرده برسرنطول نمايند * انکباب اسحق نافع ازبرای صداع * صنعت آن بابونه اکليل الملک شيح ارمني سداب سمه رادرآفتابه بجوشانند تا حشايش مهراشوند پس سربه بخار آن بدارند وآب آنرابرسرنطول نمايند * انکباب ثابت بن قره نافع ازبرای صداع رطوبي * صنعت آن صعترفارمي مرزنجوش برک غارشيح ارمني بدستور مقرردرآب بجوشانند وسربه بخار آن بدارند وآب آن را برسرنطول نمايند واين عمل رامکرر نمايند * انکباب يوحنابن سرابيون نافع ازبراي دوارحادث ازضعف دماغ * صنعت آن

با بونه اکلیل الملك مرزنجوش نمام مداب با آب د رآفتابه بجوشانند وسر به بخار آن بدارند وآب آن رانیکرم برسر نطول نمایند

* انکباب محلل نافع ازبرای د وار وسد ربلغمي * صنعت آن با بونه اکلیل الملك صعتر فارسي نمام مرزنجوزش عنب الثعلب

با آب درآفتابه سر بسته بجوشانند و سر به بخار آن بدارند وآب آن را نیکرم برسر نطول نمایند * انکباب نافع ازبرای دوار

وسد ربلغمي * صنعت آن با بونه اکلیل الملك صعترفارسي مرزنجوش قیصوم نمام شیح ارمني شاه سفرم برک غار برک زیتون

با آب درآفتابهٔ سر بسته بجوشانند وسر به بخار آن بدارند * انکباب نافع ازبرای دوار حادث از اخلاط باردهٔ رقیقه * صنعت آن

با بونه برنجاسف برک غار اکلیل الملك شبت درآب بجوشانند وسر به بخار آن بدارند وآب آنرا نیکرم برسر نطول نمایند

* انکباب نافع ازبرای د وار حادث از اخلاط محتبسه دربطون دماغ هرکاه دور نکردد از فصد واسهال واستعمال سعوط وعطوس

* صنعت آن بکیرند جومقشر نیم کوفته دوکف سبوس کندم کل خطمي از هریک مثل جومقشر کل بنفشه کفی همه راد رآفتابهٔ

سر بسته بجوشانند تا حشائش مهرا شوند پس امر کنند علیل رابا نکباب بزان درآفتابه یا درطشتی کرده ردائی برسر کرفته سر

به بخار آن بدارد ویا قمعي برسر آفتابه کذاشته معکوس ازلوله آن بخار بکیرد وآب آن را نیم کرم برسر نطول نماید وچند مرتبه

تکرار این عمل نماید بعون الله تعالی نافع است * انکباب قلمي نموده اند که ازاستنباط احقر است نافع ازبرای لقوهٔ امتلائیه

وبلغمیه چون استعمال کرده شود بعد ازتنقیهٔ بدن بحقنه ها وادویهٔ مسهلهٔ مشروبه وتنقیهٔ سر بغرغرو عطوسات وسعوطات

راین انکباب ملطف بقای فضول است ازدماغ واعصاب * صنعت آن برک اثل وپوست بیخ آن وثمر آن اکلیل الملك حرمل

برک مداب شیح ارمني قیصوم مرزنجوش مرماحوزعاقرقرحا صعترفارسي برک غار حب الغار عشبهٔ مغربي ریزه کرده چوب

صنوبر ریزه کرده ازهریک کفی کبیر همه رادرآفتابهٔ سر بسته بیزند تا مهرا شود دجند بیدستریك مثقال سوده بروغن یاسمین و

روغن نارد ین ازهریك یك اوقیه داخل کرده سر به بخار آن بدارند وآب آن را برسر نطول نمایند وثفل آنرا کوفته برموضع

علت ضماد نمایند * انکباب ابوسهل مسیحي نافع ازبرای لقوه معتعمل بعد ازتنقیه بمسهلات * صنعت آن صعترفارسي مداب

عاقرقرحا شیح ارمني برک غاربابونه قیصوم حرمل اسطوخودوس جوشانیده سر به بخار آن بدارند * انکباب نافع ازبرای لقوه

* صنعت آن شیح ارمني برک غار قیصوم حرمل اسطوخودوس جوشانیده سر به بخار آن بدارند * انکباب دیکر نافع برای

لقوه * صنعت آن نمام مرزنجوش صعترنمرین شیح ارمني مرماحوز جند بیدستر جوشانیده سر به بخار آن بدارند بعد ازتنقیهٔ

نام واین محلل بقایای فضول دماغ واعصاب وعضل است * انکباب نافع ازبرای دردکوش * صنعت آن با بونه اکلیل الملك

کل خطمي پرسیاوشان ازهریك کفی همه را درآب بجوشانند کوش را به بخار آن بدارند * انکباب نافع ازبرای د ردکوش

حادث ازسوء مزاج یابس ماذج * صنعت آن سر بنفشه برک بنفشه کل نیلوفر تخم خبازي برک کلم اجزا متساوي درآب بیزند

تا مهراشود شیرکاورروغن بنفشه داخل کرده یك جوش دیکر داده سر وکوش رابه بخار آن بدارند * انکباب دیکر نافع ازبرای

دوی وطنین ودردکوش حادث ازریاح * صنعت آن مرزنجوش افسنتین رومي پودنه صعترفارسي جوشانیده سر وکوش

رابه بخار آن بدارند * انکباب دیکر نافع ازبرای دردکوش حارودردکوش حادث ازابخرهٔ صفراوي حادهٔ حاره * صنعت آن

برک کدوی ترجرادهٔ کدوی شیرین برک کاهوبوک خشخاش ترتخم کاهوبوک خشخاش پوست خشخاش بزرالبنج سفید

شاه سفرم کل نیلوفر سر بنفشه اطراف خلاف درآب بیزند تا مهراشود سر وکوش رابه بخار آن بدارند وآب آنرا برسر نطول نمایند

* انکباب دیکر نافع ازبرای دردکوش حادث ازحرارت ویبوست * صنعت آن کل بنفشه کل نیلوفر کشنیز تر تخم کاهوبوک خرفهٔ تر

وبرک بید جرادهٔ کدوی شیرین خیازی برک خشخاش تخم وپوست خشخاش برک بستان افروزبرک بارتنگ بزرقطونا
گل خطمی سفید شاه سفرم جومقشرنیم کوفته همه را درآب بپزند تامهرا شود شیرد ختریا شیربزوروغن بنفشه داخل
کرده سروگوش را به بخار آن بدارند وآب آن را نیکرم برسرنطول نمایند وثفل آنرا نرم کوبیده برخارج گوش
ضماد نمایند * انکباب نافع ازبرای صداع بارد واین انکباب سررا گرم گرداند ومحلل مواد دماغ است ومفتح سدهای
دماغ ودرد گوش حادث ازریاح باردهٔ غلیظه * صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش نمام سبوس کندم گل خطمی نمک
طعام برنجاسف پودنه شیح ارمنی جوشانیده سربه بخار آن بدارند وآب آن رانطول نمایند وثفل آن راضماد کنند ودر
نسخهٔ دیگرنمک داخل نداردد * انکباب دیگرکه مبرد ومرطب دماغ است وصداع حاروقرانیطس رانافع است * صنعت آن
تراشهٔ کدوی ترمغزتخم کدو تخم کاهو تخم خشخاش گل سرخ بنفشه گل بید ورق بید شاه سفرم مجموع رانیم کوفته درآب
بجوشانند وسربه بخار آن بدارند وآب آنرانطول نمایند وثفل آن را برسرضماد کنند * انکباب نافع ازبرای درد گوش وصماخ
وتلطیف مواد وتفتیح سدهٔ خیشوم * صنعت آن مرزنجوش نمام شیح ارمنی اکلیل الملک برنجاسف افسنتین رومی بابونه رازیانه
نعناع زوفای خشک تخم شبت صعترکبریت زردنیم کوفته جوشانیده گوش وبینی رابه بخار آن بدارند * انکباب مبرد ومرطب
دماغ ونافع ازبرای حرارت ویبوست دماغ وازبرای بی خوابی وقرانیطس وصداع حاریا بس * صنعت آن گل بنفشه گل
نیلوفرکشنیز ترتخم کاهوخرفهٔ تربرک بید گل بید جرادهٔ کدوی ترجرادهٔ خیارتر تخم خشخاش پوست خشخاش برک وگل بستان
افروزبرک بارتنگ گل خطمی شاه سفرم جومقشرنیم کوفته مجموع رادرآب بجوشانند وفرودآورده شیرد ختران وروغن بنفشه
وبادام بران ریخته سررا به بخار آن بدارند وآب آن رابرسرنطول نمایند وثفلش برسرضماد کنند * صنعت این انکباب به نسخهٔ
دیگرگل بنفشه گل نیلوفرگل خطمی سفید جومقشر برگهای نازک اطراف بید ترهای خطمی تراشهٔ کدوی شیرین مجموع رادر
آب بپزند وقدری روغن بنفشه داخل کرده سربه بخار آن بدارند وبچوبی آب وروغن رابرهم زنند تابخار بسیار برخیزد بسوی سر
بس مرتبهٔ دوم وسوم کرم کرده استعمال نمایند وروزی چند مرتبه استعمال نمایند * صنعت این انکباب به نسخهٔ سمرقندی در
کتاب قرابادین ازخمسهٔ معزی الیه برک کدو جرادهٔ شیرین برک کاهو تخم خشخاش پوست خشخاش گل بنفشه گل نیلوفر
بهاربید شاه سفرم اطراف خلاف درآب بجوشانند وسربه بخار آن بدارند وآب آن را برسرنطول نمایند * انکباب نافع از
برای صداع بارد حادث ازسردی وهوای زمستان یاغسل بآب سرد یامصادفه ثاوج * صنعت آن اقحوان بابونه اکلیل
الملک مرزنجوش حماما شلغم تراشهٔ چوب چینی تراشهٔ چوب صنوبرخب الغارجوشانیده اندکی روغن آجرداخل کرده سربه بخار
آن بدارند * انکباب نافع ازبرای صداع حارصفراوی چون استعمال کرده شود بعد ازتنقیهٔ تام ماده وقتیکه بوده باشد بآن
صداع سهرمفرط * صنعت آن سربنفشه جومقشرنیم کوفته جرادهٔ کدوبرک بزرقطوناخرفهٔ ترتخم خطمی سفید شاه سفرم پوست
خشخاش پوست بیخ لفاح تخم کاهوترهای نازک بید گل سرخ اجزامتساوی همه را بجوشانند تاهمه مهراشوند پس درطشتی ریخته
بریزند بران قدری روغن بنفشه وشیرزنی که دختر شیرد هد وهربیخار آن بدارند ودائم برهم زنند تابخار آن زیاده شود
وبسرودماغ رسد پس آن رانیم کرم برسرنطول نمایند وثفلش را برسرضماد کنند * انکباب نافع ازبرای سدهٔ خیشوم وزکام
بارد وتلطیف مواد * صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش زوفای خشک نمام شیح ارمنی برنجاسف افسنتین رومی صعتر
فارسی رازیانه نعناع خشک پودنهٔ خشک تخم شبت کبریت زرد درظرف سربسته جوشانیده سروبینی رابخار آن بدارند

* حشايش حاره مستعمل درجميع امراض باردهٔ دماغي بسبب اسخان سر وتحليل مواد *صنعت آن بابونه اكليل الملك
نمام مرزنجوش سبوس كندم قيضوم كل خطمي اسطوخودوس شبت پودنه شبح ارمني تراشهٔ چوب چيني تراشهٔ چوب صنوبر
مجموع رادرآفتابهٔ سربسته خوب بجوشانند وسر بخار آن بدارند وآبش را برسر نطول نمايند * انكباب حشايش باردهٔ
رطبه مبرد ومرطب دماغ است ونافع است ازبراى صداع حاريابس وقرانيطس وسائر امراض حادهٔ دماغي وامراض
يابسهٔ دماغي وبيخوابي را مفيد است * صنعت آن برك كدوى جرادهٔ كدوى رطب جرادهٔ خيار برك كاهو تخم كاهو برك
خشخاش تخم خشخاش پوست خشخاش شاه سفرم كل بنفشه كل نيلوفر اطراف خلاف درآب پخته سر بخار آن بدارند وآب
آنرا برسر نطول نمايند وثفلش را برسر ضماد كنند * انكباب نافع ازبراى صداع حادث ازاخلاط غليظهٔ باردهٔ بلغميه وسوداويه
* صنعت آن بابونه مرزنجوش درآب پخته سر بخار آن بدارند وثفلش را برسر ضماد نمايند * انكباب ديگر نافع ازبراى زكام
ونزلهٔ بارد * صنعت آن كل بابونه اكليل الملك مرزنجوش پوست خشخاش جوشانيده سر بخار آن بدارند * انيسون بفارسي
باديان رومي وزيرهٔ رومي وبعربي بزرالرازيانج الرومي والشامي وحب الحلوه وكمون حلو وبهندي رندني نامند تخم
نباتي است بلند تر ازذرعى وساقش مربع وباريك وبركش باريك وخشبوكلش مائل بسفيدي وتخمش درغلاف لطيف
طويلى وازرازيانه كوچك تر وسبز مائل به سفيدي وزردي كرم وخشك است درآخردوم مدر بول وحيض وشير وعرق
ومحلل رياح معده وسائر اعضا ومبهي وقابض طبع خصوصا برشتهٔ كردهٔ آن ومقوي كرده ومفتح سدهٔ جگر وسپرز وجالي مجاري
نفس ودرد سينه وسرفه وضيق النفس واعيا واستسقا وحصات وتب بلغمي وسوء القنيه وقطع سيلان رحم وازالهٔ فضول نافع
وياقوت تريا قيه وازتوابل مستعمله دراغذيه اصحاب فالج واسترخا ولقوه است بخورش جهت اخراج جنين ومشيمه وسنون
آن جهت جلاى دندان خصوصا محرق آن ودفع بدبوئي دهان واكتحال آن جهت سبل كهنه مجرب دانسته اند وخائيدن
آن جهت خفقان وطلاى مطبوخ آن درسركه جهت تحليل اورام وكشتن قمل وطبيخ آن باشكر جهت دفع زردي رخسار زن
زائيده نافع ومضر امعا ومصلحش رازيانه ومصدع محرور ومصلحش سكنجبين وقدر شربتش ازدودرم تا پنجدرم وبدلش
تخم شبت وربع آن رازيانه ودرتقويت باه مثل آن انجره است * دستور تشويهٔ انيسون جهت سنونات وغيرها آن است كه آنرا
بعسل سرشته دلتهٔ بسته لته را بكل گرفته درتنور معتدل يك شب بگذارند پس برآورند وبكار برند * صداع انيسون نافع
است ازبراى درد سر وشقيقه وبخور آن دافع درد سر بارد است وچون بخور كرده شود درزير بيني ميباشد نافع ازبراى
صداع بارد ونزلات باردة وبخور كردن وسعوط نمودن ازان نافع است ازبراى صداع بارد * زكام ونزلات بخور انيسون
نافع است ازبراى نزلات باردة وچون انيسون رابسركهٔ انكوري تركرده خشك نموده بوداده درپارچهٔ كتان نيلي بسته دائم
ببويند نافع است ازبراى زكام ونزلات باردة * ليثرغس وچون بكيرند ازانيسون نيم درم وازمصطكي يكدانك وكوفته در
ده درم گل قند سرشته بخورند وچند روز باين مداومت نمايند بعد ازاستفراغ بلغم نافع است ازبراى ليثرغس بجهت
آنكه مبدل مزاج دماغ ومقوي معده است پس توليد نمى كند بلغم راكه سبب ليثرغس است * سبات چون دودرم انيسون را
درآب بجوشانند وصافي نموده ده درم جلنجبين عسلي دران حل كرده صافي نموده بياشامند نافع است ازبراى سبات حادث
ازبرد خارجي وسبات حادث ازاشاميدن ادويهٔ مخدره مانند افيون وسزاوار آن است كه كسيكه اين مغلي رابياشامد بايدكه
بوده باشد غذاى او نخود آب گوشت خروس جوان متوبل با بازيرحاره باحلتيت ومغز حب القرطم سيد اسمعيل گفته كه نافع

امت ازبراى صبات بلغمي بعد از تنقيهٔ تام تقويت معدهٔ بمداومت آشاميدن انيسون ومصطكي باگل قند سكري * دوا روسل و
چون انيسون را در آتش بريزند كه دود كند واستنشاق دود آن كنند ساكن ميكرداند دوا ربارد را به سبب تحليل مواد
عبد الله بن جبرئيل گفته كه بوئيدن بودادهٔ آن نافع امت ازبراى دوا روسل روبخور كردن بآن وسعوط نمودن آن * مالينخوليا
چون انيسون راكوبيده سفوف نمايند ويا كوبيده بگل قند سرشته بخورند ويا جوشانيده بتنهائي بنوشند ويا گل قند دران
حل كرده صافي نموده بنوشند نافع امت ازبراى مالينخوليا خصوص مراقي آن * كابوس چون انيسون بوزن آن دوتوباهم
درآب بجوشانند وصافي نموده باماء العسل بياشامند نافع امت ازبراى كابوس * صرع سزاوار آن امت كه اندك اخته شود در
قدور اصحاب صرع انيسون وامثال آن ازابازيرى كه نبوده باشد درآنها حرافت * فالج واسترخاء ولقوة ازتوابل مستعمله
درقدور اصحاب فالج واسترخا ولقوة انيسون امت شيخ الرئيس گفته انيسون نافع امت ازبراى استرخا ضماد كردن بآن بر
اعضاى مسترخيه بسبب آنكه ميباشد دران حرارت بادنى قبضى كه بآن قبض تقويت عضو ميكند رازي گفته كه سزاوار آن
امت كه اقتصار كنند دراول فالج تا چهار روز ويا تا هفت روز بآنيكه جوشانيده باشند دران انيسون به تنهائي ويا حل كرده
باشند دران يك اوقيه جلنجبين عسلي * امراض اذن چون انيسون را نيكو سحق نموده مخلوط بروغن گل سرخ نموده
دركوش بچكانند ساكن ميكرداند وجع اذن را وقطور روغن گل كه دران انيسون جوشانيده باشند دركوش جهت كري
وثقل سامعه مفيد امت * جوارش انيسون منقول از قرابادين تركي افندى صالح چلپي محلل رياح وبلغم لزج واخلاط
غليظه وهرفهٔ كهنه امت * صنعت آن انيسون بيست درم اصل السوس مصطكي ازهريك هشت درم كوويارا زيانه بسباسه
خولنجان زنجبيل دارچيني ازهريك پنجدرم فلفل سفيد فلفل سياه دارفلفل عاقرقرحا فودنج ازهريك دودرم قاقلهٔ كبابهٔ
چيني زعفران سنبل هندي ازهريك يك درم ونيم قند سفيد شانزده درم عسل مصفى بقدر كفايت بدستور جوارش سازند
* جوارش انيسون ديكر كه همان نفع دارد * صنعت آن زنجبيل فلفل سفيد مصطكي جوزبوا ازهريك سه مثقال انيسون رومي
دارچيني نانخواه كمون كرماني ازهريك شش مثقال سنبل الطيب قرنفل ازهريك دومثقال تخم رازيانه پنج مثقال عسل مصفى
سه وزن ادويه وبعض اطبا سداب ودارفلفل ازهريك دودرم اضافه نموده اند * حب انيسون كاسر رياح وتشنج عصب و
نفخهٔ انثيين ووجع ريحي را نافع امت * صنعت آن انيسون مصطكي تخم كرفس حرمل زعفران سكبينج مقل ازرق از
هريك يكدرم هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى ازهريك دودرم فودنج فطراسالیون نقاح اذخر قسط تلخ اسارون زرنباد عود
الوج ازهريك نيم درم اجزا كوفته بيخته بآب سداب حب سازند هرحبى بقدر نخودى شربتى يكدرم * دهن انيسون نافع
امت جهت استمقا خصوص استمقاى طبلي ورادهٔ ميشود باماء اللحم وبعض ازمطبوخ مناسبه ومنع ميكند نوازل وضيق
النفس را ومحلل رياح معده امت وخالي ميكرداند معده را ازآنها * صنعت آن بگيرند انيسون دورطل وبخيسانند
درببست رطل آب گرم با دو اوقيه نمك مدني پس بقرع وانبيق تقطير نمايند ودهن را ازآب جدا نمايند ونگاهدارند و
عند الحاجت بكار برند منقول ازطب كيهائي براكلسوس ونوعديگر آن امت كه مانند دهن انيسدان اخذ نمايند وبكار برند
وآن ذكر يافت * سفوف انيسون باوهاى معده رادفع كند ومعده را ازاخلاط غليظه پاك كند * صنعت آن نانخواه تخم كرفس
ازهريك پنجدرم كندر چهاردرم فقاح اذخر قسط مصطكي ازهريك سه درم اسفندان سفيد سي درم كوفته بيخته با فانيذ بسرشند
شربتى پنجدرم * عرق انيسون گرم وخشك ولطيف ومحلل رياح وكاسر آن وهاضم غذا ودراكثر افعال وخواص ازجوم

خود بهتر است و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و جالی مجرای نفس و رافع اعیا و جهت سوء القنیه و استسقا و فالج و لقوه و تحلیل فضول و ترقیق آن و امراض بارده نافع * صنعت آن بگیرند انیسون هر قدر که خواهند و با شش چندان آب عذب صافی یکشبانروز بخیسانند پس در دیگ کنند و بطریق متعارف عرق کشند شربتی از هفت مثقال تا ده مثقال و زیاده هم بطریق برداشت طبیعت مریض می توان داد * فصل در بیان نسخ اقراص انیسون * قرص انیسون منقول از قرابادین قانون مفتح سدهای کبد و مصلح حال کبد و مقوی آن است و نافع است از برای ضعف کبد و ملین طبع است و تپهای کهنه را زائل کند و تهیج در آخر بیماریها را مفید است * صنعت آن انیسون سه درم افسنتین رومی اسارون شامی تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر ساذج هندی سنبل الطیب مصطکی رومی تخم شبت از هریک یکدرم غافث سه درم صبر سقوطری چهار درم و نیم کوفته بیخته بآب افسنتین سرشته اقراص سازند هر قرصی یکدرم شربتی یک قرص با سکنجبین بزوری بدهند * قرص انیسون نافع از برای یرقان سدی * صنعت آن انیسون غافث از هریک سه درم صبر سقوطری زرد پنج درم غاریقون سفید دو درم افسنتین رومی اسارون تخم کرفس تخم شبت مصطکی رومی سنبل هندی مغز بادام تلخ مقشر از هریک یکدرم کوفته بیخته بطبیخ افسنتین سرشته اقراص سازند شربتی از یکدرم تا دو درم * قرص انیسون به نسخهٔ سید اسمعیل در ذخیره * صنعت آن انیسون چهار درم اسارون شامی ساذج هندی عصارهٔ غافث از هریک سه درم افسنتین رومی مغز بادام تلخ مقشر صبر سقوطری سنبل الطیب از هریک چهار درم مصطکی تخم کرفس از هریک یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال شربتی یک قرص با طبیخ افسنتین و دیگری درین قرص یکدرم شب یمانی افزوده و در نسخهٔ دیگر دو درم غاریقون هش سفید بر اجزای نسخهٔ اصل اضافه شده و بعضی گفته اند که این قرص را با سکنجبین بدهند و دیگری گفته که اجزای این قرص را با گلاب سرشته اقراص سازند شربتی از آن یکدرم با طبیخ افسنتین و بباید دانست که شیخ رئیس این قرص را در قرابادین قانون باسم قرص عشر ذکر کرده و ادویهٔ نسخهٔ شیخ رئیس با ادویهٔ ذخیره مساوی است و اختلاف درین دو نسخه در اوزان ادویه است و در نسخهٔ شیخ رئیس که باسم قرص عشره آورده باین اوزان است انیسون چهار درم مصطکی اسارون ساذج هندی افسنتین رومی تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر سنبل الطیب از هریک یکدرم صبر سقوطری دو درم عصارهٔ غافث چهار درم کوفته بیخته بطبیخ افسنتین سرشته اقراص سازند و بآب گرم بنوشند و گفته که این قرص نافع است از برای تپ ربع کهنه و دفع وجع کبد و ترهل و استسقا و تهیج و بیش از قرص عشره شیخ قرص دیگر را وصف کرده که بعینه همین قرص است الا آنکه افسنتین داخل ندارد و در اوزان ادویه اختلافی دارد آن قرص باین اوزان است انیسون تخم کرفس از هریک چهار درم اسارون مغز بادام تلخ مقشر مصطکی سنبل الطیب ساذج هندی از هریک چهار درم عصارهٔ غافث صبر سقوطری از هریک یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند * قرص انیسون دیگر خداوند تپهای بلغمی را سود دارد و معده را قوت دهد و طعام بگوارد و ریاح غلیظه را لطیف گرداند و سدها بگشاید و ترهل و تهیج حادث بعد از تپهای بارده را زائل گرداند * صنعت آن انیسون تخم کرفس رازیانه از هریک سه درم نعناع خشک قاقلهٔ کبار خیربوا از هریک دو درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین فقاح اذخر زعفران ریوند چینی فطراسالیون مصطکی سنبل الطیب ورق گل سرخ از هریک یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند هر قرصی چهار دانگ شربتی یک قرص با ماء الاصول * قرص انیسون به نسخهٔ شفائی تپ بلغمی و جگر ضعیف را نافع بود * صنعت آن انیسون افسنتین مغز بادام تلخ سنبل الطیب صبر از هریک چهار درم عصارهٔ غافث ساذج هندی اسارون از هریک سه درم مصطکی تخم کرفس رازیانه از هریک یکدرم کوفته بیخته بگلاب قرص سازند شربتی

یکدرم با طبیخ افسنتین * معجون انیسون استسقای طبلی را که با او حرارت نباشد نفع دارد * صنعت آن انیسون فطراسالیون خب الغار شونیز سعد کاشم جند بیدستر قرد مانا سنبل الطیب حب بلسان جاوشیر حلتیت انجدان اسارون زعفران از هریك یکدرم سکبینج و ج مغز بادام تلخ سداب خشك زیرهٔ کرمانی کرویا نانخواه صعتر دوقو خولنجان ورق الغار جعده زنجبیل عاریقون حماماکعب کوسالهٔ یاکاوسوخته ازهریك دودرم کوفته بیخته بعسل بعرشند * باب الالف مع الواو * اوز بکسر همزه و فتح واو مشدده وزای معجمه عربی است و وزنیز گویند وبفارسی قازنامند ومرغابی نیز گویند وبهندی هانس نامند وبعربانی ازوز دنامند وگویند اهم جنس مرغابی است ولیکن نزد اطبا مراد نوع کبیر آن است که قازنامند وگفته اند که جمیع اصناف آن تادوم کرم وتا آخر دوم ترغلیظ الغذاء ودیرهضم است وگویند که چون هضم شود ممعن بدن ومحرك باه است چون با مصالح حاره بپزند بهتر است ومصلح آن آبکامه وآب انار است وگفته اند که از غذیهٔ نافعه است از برای برودت کبد وارجاع حادثه مرآن را که از برودت باشد ومشوی بطون آن با ابازیر حاره چون فلفل ودارچینی وزیره وامثال اینها وقانصهٔ آن لذیذ است وغلیظ وبطیء الانهضام ولیکن چون هضم شود متولد میکردد از ان غذای بصیار وکبد آن الذ کبدها است وغذائیت آن ازجمیع کبدها بیشتر است ونیست کنشتن آن از بطن دشوار وجناح آن صالح است در هضم وغذا وگوشت آن شدید الحرارت و الرطوبت وکثیر الفضول وبطیء الهضم وزهم است وبزودی ازخوردن گوشت آن حادث میکردد تپها ونیست گوشت آنرا غذائیت بیشتر از گوشت ماکیان * اوز بری بهتر از اوز ملی وگوشتش ملایم تر است وپیه آن محلل اورام بارده است وطلای مغز سر آن جهت ورم مقعده آزموده است وپیه آن جهت صلابت مقعده وشقاق آن وشقاق جلد وتقشر آن وداء الثعلب وداء الحیه وجهت رفع اذیت آبیکه درگوش رفته باشد وبا آرد باقلا جهت ورم پستان بالخاصیة نافع است وزردهٔ تخم نیم برشت آن مقوی باه و منعظ وجهت افزونی عقل نافع وقطور آن با زیت نیکرم در رحم جهت احتباس حیض نافع است وگوشت آن که مهرا پخته باشند جهت التیام فتوق وزیاده کردن پیه کرده وریزانیدن سنگ کرده ومثانه اکلا وضماد اموثرا است صاحب جامع الادویه گفته که خون آنرا چون با آب نمك بنوشند جهت درد مثانه وحصاة بسیار نافع وبیضه وذبل آن جهت سرفهٔ خشك مفید است وپوست تخم آن جهت اسهال دموی بهترین ادویه است نسیان وتمدد وکزاز وتشنج مهریارس گفته خوردن بیض اوز موجب ذکای ذهن وحفظ قوت حافظه ومزیل نسیان است وگفته که خوردن اوز نافع است از برای نسیان وذکی میکردانند حفظ را وتمریخ به پیه اوز کداخته نافع است از برای تمدد وکزاز وتشنج امتلائی وهمچنین آشامیدن آن برای تشنج * دهن اوز یعنی روغن قازمنقول از طب فرنکی از برای وجع مفاصل مزمن گفته که مجرب است * صنعت آن بگیرند آن را وذبح کرده پاك نمایند از پر واحشا وامعا پس الیغاقوس مرزنجوش اسطوخودوس ازهریك کفی اشق مقل ازرق ازهریك شش مثقال اذخر مکی جوزبوا بصبا سه قرنفل مور نجان ازهریك سه مثقال روغن خراطین که نوشته می شود در حرف الدال مع الهاء در هان انشاالله تعالی سی وشش مثقال ادویه را کوبیده بروغن خراطین مرشته در شکم آن کنند وبدوزند وبعد ازان بمیخ کشند وبآتش انکشت کباب نمایند در تنور وظرفی را پر از سرکهٔ انکوری کرده در زیر آن بکذارند تا روغن ازان در سرکه بچکد و روغن را چندان بجوشانند که سرکه به تحلیل رود ودور وغن بماند در شیشهٔ کرده نکاهدارند واکر قاز نباشد از اردك وحواصل نیز می توان ساخت وهمه خواص دارد بلکه مصنوع از حواصل اقوی است * اهال از جمله اغذیه است وآن مرق کوشت وبقول مطبوخه است که صافی نموده می آشامند وبعضی در حین

طبع ترشي داخل مي نمايند وخواص آن تابع بقول وامثال آن است * باب الالف مع الهاء * اهليلج بدانكه اهليلج را بفارسي
هليله وبهندي هرنامند ثمريست هندي خوشه داروانواع است وانچه تحقيق شده همه ثمريك درخت است كه ازابتداى
ظهورشكوفه تاانتهاى پختكي وكمال نضج هرمرتبه را نامى كذاشته اند شكوفهٔ خشك آن راكه مثل زيره است هليله زيره وازان
اندك بزرك تر راكه بقدر جوست هليله جوي وازان بزركتر كه سياه بقدر مويزسياه است مويزك وهليلهٔ زنكي وهليلهٔ
هندي اسود نامند واينها همه استهٔ نابسته اند وازان بزكتر نيمرس سبز مائل بزردي راهليلهٔ چيني وازان رسيدهٔ تر ازرد
واهليلج اصفر وبه كمال رسيدهٔ زرد مائل بسرخي املس راكابلي ودراكثر جاها ازبلاد بنكاله وهندوستان بهم ميرسد مثل
بيربهوم ازبنكاله وبنارس وكجرات وغيرها وازهمه بهتر بي ريشه ويا ليده بزرك استه كوچك كجراتي است كه كابلي نامند
جهت آنكه اكثر ازان سمت به بلاد ديكر ميبرند وهمچنين ازهرسمتى موسوم بدان است مانند چيني وبصري وغيرها وهمه
انواع آن دراول سرد ردردوم خشك وگفته اند كه خشكي كابلي ازسائر انواع كمتراست ومسهل بعصر صفرا وبلغم رقيق است
بحسب مراتب خود دروقت وضعف ومقوي معده ودماغ ومفتح سدد ومطبوخ ومنقوع آن بهتر ازجرم آن است وطبخ
بسيار باعث ضعف قوت آن است وجرم آن محدث قولنج است به سبب دفع نمودن خلط رقيق وباقي ماندن غليظ لهذا در
حميات قبل ازرابع عشر منع نموده اند وگفته اند كه هليلجات را هركاه با مسهلاتى كه عمل آنها به تلئين ولزوجت است
چون بنفشه وخيارشنبر تركيب كنند چنان بايد تركيب كرد كه قوت يكى مصادم ومضعف ومبطل قوت ديكرى نشود ومانع
تاثير آن نكردد ونيز گفته اند كه سزاوار است كه استعمال كرده شوند هليلجات مرضوض يعني نيم كوفته نه مسحوق بسيار
نرم تا اينكه باطل شود فعل آنها * اهليلج اصفر هليلهٔ زرد است وبهترين آن باليده زرد است چنانچه مذكور شد درآخر اول
سرد ودردوم خشك مقوي حواس وذهن وجهت خفقان وصداع وغثيان وجذام وحميات مركبه ودردسر واستسقا و
رياح بواسير ومنع معود بخار بدماغ وتصفيهٔ رنك رخسار واطفاى نائرهٔ سودا كه ازاحتراق صفرا باشد نافع وبعضى درحميات
مطلقا منع كرده اند واين قول درست نيست مكر آنكه ماده بسيار غليظ باشد كه پيش ازنضج وترقيق جائز نيست وبدستور
درحقنها منع نموده اند ودرشرح اسباب درقواعد كليه علاج سرسام صفراوي مذكور است كه هليله درحقنه بايد داخل كرده
شود زاين پسنديده است وعلت منع عصر آن است واين صورتى ندارد چه حقنه را اثردر افضيه است نه مسام كه باعث انضمام
وابقاى مواد غليظه درآنها كرده خصوصا كه بادويهٔ ملينه ومفتحه وجاذبه اصناف آن باشد وعصارهٔ خشك هليله قوي الفعل
وذرور هليلهٔ زرد جهت دمعه وتجفيف رطوبات وحدت بصر نافع خصوصا هركاه درخميركرفته بسوزانند وبدستور قطور
آب خيسانيدهٔ آن همين آثاردارد وسنون دانهٔ آن جهت تقويت لثه وخون رفتن ازبن دندان وروياندن كوشت آن مفيد
ومضمغل ومصلحش عناب وسپستان ومصلح قبض لازم وعصر آن روغن بادام وقند وترنجبين وقدر شربت ازجرمش تا
پنجدرم ودرمطبوخات ومنقوع ازهفت درم تا ده دوم وبدلش درغيراسهال پوست انار وكويند عفص بدل اواست
* واما اهليلج هندي كه اسود نيز نامند وبفارسي هليلهٔ سياه وبهندي زنكي هروآن بقدر مويزسياه وصلب بيدانه است چنانچه ذكر
يافت گفته اند درسوم خشك ودروسط اول سرد ومسهل سوداومنقي خون وروح ازخلط سوداوي وجهت بواسير وتقويت
احشا ودردمعه رزورطوبت معده وجذام وبودادهٔ آن جهت اسهال مفيد ونگاهداشتن اوردها ن باعث سياهي موى وتقويت
آن وتقويت لثه بغايت مؤثر وكويند مضر جكر است ومصلحش عسل وقدر شربت ازجرمش تا دومثقال ودرمطبوخ تا هفت

مثقال وبدلش هليلهٔ كابلي ود رقبض نصف وزنش عفص وخمس آن تخم مورد است * واما اهليلج كابلي بهترين آن باليدهٔ پرمغز كم ريشه استه كوچك زرد مائل بسرخي است بعضي آنرا دربرودت معتدل ودراول خشك وبعضي آنرا وهليلهٔ سياه را كرم باعتدال ميدانند مسهل بلغم وسودا وصفرای مخلوط باخلاط ومدربول وبهتر اين اقسام ودرافعال قويتر از هليلهٔ زرد وسياه د رمجموع خواص كه درهليلهٔ زرد مذكور شده وگويند چون يك سال هرروزيك عدد آنرا تناول نمايند موی سفيد نشود وبعضی اين خاصيت را مخصوص بهليلهٔ هندي وبعضی مخصوص به هليلهٔ پروردهٔ كابلي دانسته اند وبالخاصية جهت رفع ضرر آبها وبسيار خوردن آب نافع ودانهٔ هليله مدربول است وذرور محرق آن جهت قطع خون بواسير ونزف الدم اعضار تقويت دندان ولثه مجرب وقدر شربت از جرمش تا سه مثقال ود رمطبوخ تا هشت مثقال وبدلش سياه است ومربای آن كه زياده ازيك سال برونكذ شته باشد مقوي معده ودماغ ومفتح سدهٔ بلغمي ومقوي جگر وحواس است * واما اهليلج چيني گفته اند ازصنف كابلي است زرد مائل بسبزي وسياهي وكوچك ود رشت دانه وكم گوشت ومائل به تد ويروضعيف الفعل بحديكه باوجود سائر هليلجات آنرا استعمال نبايد نمود المضرة بالراس گفته شده كه هليلهٔ كابلي مضراست بصرو مصلحش عسل است منافعه للراس را مراضه هليلهٔ كابلي نافع است جميع حواس را ودافع حرارت سر ونيكوكنندهٔ حال دماغ وعقل است وصافي ميكرداند ذهن را خصوص مربای آن وگفته شده كسيكه هرروزيك عدد استهٔ بيرون كردهٔ آنرا دردهان نگاهدارد تادردهان بخيسد وآب دهان قوت آنرا بگيرد وآب دهان را فروبرد ودهان باين فعل كند نيكو ميكرداند حال دماغ را وازمنافع مشتركهٔ ميان جميع اقسام اربعهٔ اهليلجات تقويت حواس وزيادة كردن ذهن است وحفظ وليكن نسبت باهليلجات ديگر اهليلج چيني درين افعال بلكه درجميع افعال ضعيف است واهليلج اصفر مقوي دماغ للصداع آشاميدن اهليلج كابلي نافع است ازبرای صداع للنسيان اهليلج كابلي نافع است جميع حواس را خصوص ازبرای حفظ الدوارولسدر پوست هليلهٔ زرد نافع است ازبرای دوارو سدر وآشاميدن آن واسهال بآن وهركاه سفوف كرده شود پوست هليلهٔ كابلي را وچون آن كوفته هرروزيك مثقال آن را باشكر سفوف سازند نافع است ازبرای دوارصفراوي سويدي گفته كه استعراغ بهليلهٔ كابلي نافع است از دوارو سدر بلغمي للمالنخوليا اهليلج كابلي نيكو ميكرداند حال دماغ را ونافع است ازبرای مالنخوليا ووسواس وبنابرقولی ضعيف كه آن مضراست تربيت آن باشكر باعسل دافع ضرر آن است وجميع اصناف اهليلجات پاك ميكردانند خون را ازسودا وصافي ميكردانند ارواح را ونافع اند ازبرای مالنخوليا ووسواس سوداوي ليكن اسود هندي درين فعل ازهمه اقوی است سويدي گفته كه چون فراگرفته شود ازاهليلج سياه هندي پنجدرم واز حجرارمني مغسول يكدرم واز سقمونيا مشوي انطاكي ربع درمی وحب ساخته باماء الجبن فروبرند نافع است ازبرای مالنخوليا قرك هندي گفته كه هليلهٔ كابلي معجون بعسل مصفی نافع است ازبرای نسيان آشاميدن آن وهليلهٔ سياه هندي می افزايد درقوت حفظ ونافع است ازبرای نسيان ومقوي حواس است الصرع آشاميدن اهليلج كابلي باعسل نافع است ازبرای صرع شيخ الرئيس گفته كه استعمال فرمودن سودا بهليله بتنهائي وباادويهٔ ديگرمثل بسفايج وفستقي واسطوخودوس وحجرارمني وحجرلاجوردوافتيمون نافع است ازبرای صرع سوداوي قرشي گفته كه نافع است ازبرای صرع صفراوي پوست هليلهٔ زرد منقوع درآب رمانين معصور باشحم آشاميدن آن بجهت آنكه ميباشد مسهل صفرا للقوة ابن بطلان گفته كه چون صاحب لقوه هرروزيك عدد هليلج كابلي را استه بيرون كرده دردهان گيرد و بچاود تا تمام شود وآب آن فروبرد نافع است اورا محمد بن زكريا گفته كه مزاراز آن است كه بكذارد صاحب لقوه دردهان در

جانب مائل یکعدد هلیلهٔ کابلي را بولس گفته که چون بسرشند هلیلهٔ کابلي کوبیده رابعسل سه وزن هلیله وبخورد ازان صاحب لقوه هرروز بقدر یک جوزماکول نافع است آن را شیخ رئیس گفته که ازمصنوعات مجربه ازبرای اصحاب لقوه جاویدن هلیلهٔ سیاه هندیست وواجب است نکاهداشتن آن دردهان درشق علیل ودرطب الائمه عم منقول است ازمحمد بن سنان ازعلي بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا که گفتند شنیدم موسی بن جعفرعلیه السلام راکه به تحقیق شکایت کردند ازمرض پس آمدند اطبا وتوصیف کردند برای آن حضرت عم عجائب ادویه را پس فرمودند آن حضرت این یذهب بکم یعني چرادور میروید اقتصار بکنید برسید این ادویه یعني اهلیلج ورا زیانج وشکردرابتداء کرماسه ماه متوالي درهرماهی سه روزمتوالي و درپیش آمدن زمستان همین قسم بکردانید بجای رازیانج مصطکي درزمستان بدرستیکه مریض نمی شوند مگرمرض موت

* احراق اهلیلجات ازبرای ذرورات عین خصوص هلیلهٔ زرد محرق وازبرای ذرورات قاطع خون بواسیرونزف الدم و تقویت دندانها ولثه خصوص اهلیلج کابلي محرق درین امورمجرب است * صنعت آن بگیرند اهلیلج راازهرنوع که خواسته باشند ودرخمیرگرفته برروی خزفی بگذارند ودرتنورنهند تا سوخته شود پس ازتنوربیرون آورده خمیررا ازان جدا کرده اهلیلج محرق راسائیده بکاربرند * تشویه وتقلیه اهلیلجات خصوص اهلیلج اسود درمغوفات قابضه وغیرها آن است که هلیلجات راکه ذوات نوی باشند استهٔ آنها رابیرون کرده ودانهای غیرصاحب نوی رانیم کوفته درآب بجوشانند تا آب راجذب کند پس بزیت انفاق یا روغن بادام یا روغن کاوتازه چرب کرده برشته کنند واحتیاط نمایند که هلیله نسوزد واما تقلیهٔ اهلیلج اسودپس آن را درروغن کاوبریان نمایند تا بحدیکه روغن مائل بسیاهي شود واحتیاط نمایند که هلیله نسوزد پس ازروغن بیرون آورده کوبیده بکاربرند * فصل دربیان اهلیلجات مربا * اهلیلج مربا معده را قوت دهد وطعام هضم کند وخمل معده را محکم کند واشتهاي طعام آورد ونفخ معده را تحلیل دهد ودابغ معده است ودفع میکند بعصر فضول رطبهٔ مختلفه ازهضم باقیه ازغذای متقدم درمعده وامعا راوازین جهت ادمان آن مانع سفیدشدن موی ومحسن لون است ونافع است ازبرای بواسیروا صحاب سودای متولد ازبلغم مداومت بآن ونافع است ازبرای رطوبت دماغ وحمق خصوص آنکه مداومت کرده شود بآن بعد ازتنقیهٔ بلغم وسودا بجهت آنکه مقوي معده ودماغ است وناشف رطوبات فضلیه ونافع است خوردن هلیلهٔ مربا در زمان انحطاط صداع ضعفاوي ودموي چون آن را بکلاب شسته کشنیزخشک سوده بران پاشیده خورده شود بجهت آنکه مقوي معده ومصلح مزاج دماغ ومانع صعود ابخره بسوی سردماغ است ومداومت آن نافع است ازبرای صداع حادث ازمشارکت معده بسبب صعود بخار ازمعده بدماغ وازبرای صداع وشقیقه واطریفل صغیرا قوی ازاهلیلج مربا است وابلغ است درین فعلها تمام ازان الا آنکه اطریفل صغیرمقلل منی است ونیز اهلیلج مربا خصوص عسلي آن نافع است ازبرای نسیان مداومت بآن وبواسیرراسودمند بود وروشنائي چشم بیفزاید وسدها بگشاید ودردسرکه ازبخار باشد زائل کند واگرقدری کشنیز خشک سوده باوی خورده شود بهتراست ورطوبت معده رادفع کند وملین طبع است وجهت ضعف جگرودماغ وریاح بواسیر سوداوي وسودای محترق نافع وخوردن آن دراوا خرصداع دموي مفید زیراکه تقویت معده میکند ومصلح مزاج دماغ است

* صنعت آن اگراهلیلج تروتازه بهم رسد بهتراست وباید که آنرا باعسل یا شیرهٔ نبات مربا سازند واگرهلیلهٔ تریافت نشود پس دستورترتیب که معمول آن قدس سره است آنست که بگیرند هلیلهٔ کابلي بزرگ فربه سمین بی داغ بی سوراخ غرقي راکه بته آب رود وکودي درزمین ساخته هلیلها رایک برروی رمل چیده چنانکه متصل بیکدیگرنباشند واطراف آنها خالي باشد

پس رمل را بران ریزند وباید که آن رمل از رودخانهٔ آب عذب خوش باشد پس در روزی دو سه مرتبه آب خوش
بران ریزند بعد از دو سه روز هلیلها را از رمل برآورده رمل تازه دران کود کرده بدستور مذکور روزی دو سه مرتبه
آب بران ریزند وبدستور بعد از دو سه روز رمل را تازه نمایند واین عمل را زیاده بر ده روز نکنند پس هلیلها را
بیرون آورند آن زمان هلیلها مثل هلیلهٔ تر خواهد کردید پس بشویند هلیلها را بآب خوش سه چهار مرتبه تا خوب
شسته شود پس بکیرند سعد کوفي بازای هریک صد عدد هلیله ده مثقال وخرمای جید بیست وپنج مثقال ودر آب بسیار
بجوشانند وهلیلها را دران آب مطبوخ اندازند وبآتش ملایم بجوشانند پس چون نیم پخته شود از آب برآورده آب را دور
کرده مرتبهٔ دوم بدستور در آب مطبوخ سعد کوفي وخرما بجوشانند تا خوب پخته شود پس برآورده بآب شیرین بشویند
شستني پاکیزه پس بکیرند عسل جید سفید وکف آن را بکیرند ویا شیرهٔ نبات را در آب بسیار داخل کرده هلیلها دران اندازند
وبپزند وکیسهٔ افاویه را که ذکر کرده میشود سر آنرا بسته دران اندازند وافاویه این است دارچیني قرنفل دانهٔ هیل بوا بسباسه
زنجبیل زعفران مشک تبتي کوفته درکتاني بسته دران پاتیل اندازند وبجوشانند ودائم کیسه را بمالند تا قوت ادویه بازداده
شود وچون شیریني وآب جذب کردد در هلیلها از آب برآورده برروی دسترخان کرپاس پاکیزه پهن کنند ودو سه روز بکذارند
تا رطوبتی را که جذب کرده هوا نشف کند پس در مرتبان چیني کرده عسل سفید مصفی بقوام آورده ویا شیرهٔ نبات بقوام
آورده دران مرتبان اندازند آن مقدار که از روی هلیلها برکردد وبیست روز در خاکستر یا ماش دفن کنند پس بیرون آورند
واکر عسل یا شیرهٔ نبات آن بسبب رطوبتی که در جرم هلیلها مانده رقیق شده باشد آن عسل وشیرهٔ نبات را دور کرده عسل
سفید تازه بقوام آورده ویا شیرهٔ نبات سفید بقوام آورده تازه برروی وی کرده نکاهدارند واکر خواسته باشند این افاویه را
کوفته بیخته بر عسل آن یا شیرهٔ نبات آن افشانند دارچیني قرفة الطیب قرنفل زنجبیل جوزالطیب عود هندي در هریک صد
عدد هلیله از هریك دو درم مشک تبتي نیم مثقال زعفران یك مثقال همه را کوفته بیخته بران افشانند وسر آن را کرفته بعد از
چهل روز استعمال نمایند وهر روز بیرون ظرف را بآب سرد بشویند انشاء الله تعالی نافع است * اهلیلج مربا به نسخهٔ محمد بن
مسعود سنجري * صنعت آن بکیرند هلیلهٔ کابلي اعلی یکصد عدد ودر زمین کوی کنده در موضعی نمناک رملی در زمین عذب
پس بر زمین این کو رمل از رودخانه عذب ریخته وبرروی آن هلیلها چیده وبرروی هلیلها رمل ریخته بپاشند بران آب
وبعد دو روز هلیلها را از رمل بیرون آورده رملها را دور کرده بطریق مذکور در رمل تازه دفن کنند ودو روز دیکر بکذارند
ودر روز سه چهار مرتبه آب بران بپاشند وباز برآورده هلیلهای سابق را دور کرده در رمل تازه دفن کنند وباین دستور تا ده
روز که هلیلها بالیده وتر کردند پس سه مرتبه آن هلیلها را بآب خوش بشویند یا چهار مرتبه پس بکیرند جو ودر آب وافر بجوشانند
وهلیلها را دران آب مطبوخ جو اندازند وبآتش ملایم بجوشانند تا هلیلها پخته شوند پس بشویند هلیلها را شستني نیکو پاکیزه
پس بکیرند عسل نیکو سفید وبجوشانند وکف آن را بکیرند وهلیلها را دران بجوشانند وبکیرند این افاویه را زعفران قاقله هیل
بوا از هریک دو مثقال قرنفل دارچیني از هریک یک مثقال مشك نیم مثقال کوفته در کیسهٔ کتاني کرده دران اندازند وساعت
بساعت کیسه را مالیده بفشارند تا قوت آن تمام بازداده شود پس هلیلها را برآورده در ظرف زجاجي یا مرتبان چیني کرده
عسل کف کرفته بقوام آورده بران ریخته مشك تبتي زعفران عنبر اشهب با قند سوده بران پاشیده وسر مرتبان را محکم بسته
عند الحاجت استعمال نمایند وهرچند کهنه شود بهتر میباشد * اهلیلج مربا به نسخهٔ دیکر بکیرند اهلیلج کابلي بزرک یکصد

عدد ودر آب بقدر یکه آن را بپوشاند بخیسانند و پنجاه درم خاکستر چوب تاک بران ریزند و هرسه روز یکبار آب وخاکستر را تازه سازند وبعد ازنه روز هلیله را بشویند و باقدری آب که آن را بپوشند و یک کف جومقشر بپزند چون پخته شود هلیله را ازآب بیرون آورند وخشک کنند وبا سرسوزن هرعددی راچند سوراخ کنند وبا عسل کف کرفته بقدر فراکرفتن آن درظرفی کنند وبیست روز بکذارند وعسل راتغییر دهند واکرآن عسل راچند جوش داده بران ریزند نیز خوب است وتجدید اولی است وهمچنین تاخاطرجمع کردند که رطوبتی ازآب برداشته بود دیکر دران نماند پس با عسل مصفی تازه بقدر یکه آن را بپوشاند درظرفی نکاهدارند واکرخواهند اقوی کردد بازای هریک صد عدد هلیله ازهریک ازین ادویه دارچینی زنجبیل قرنفل دانهٔ هیل جوزبوا ازهریک سه مثقال مشک ترکی یکدانک کوفته بیخته اضافه نمایند * املیلج مربا بدستور اطبای هند * صنعت آن بکیرند ازاملیلج آن قدرکه خواهند ودرتغارسبزی کرده وچندان آب بران ریزند که هلیلها را بپوشاند وبعدازان پنجاه درم خاکسترچوب بلوط دران ریزند وهرسه روز یک مرتبه آب وخاکستر رابدل کنند تا دوازده روزکه چهار مرتبه آب وخاکستر بدل شده باشد بعد ازان بچند آب هلیله را بشویند آهسته که پوست آنها جدا نشود وبعد ازان درپاتیل آنند ازند و آن مقدارآب که ازسرآن برکردد ودرکف جودران کرده بجوشانند تاچون کشکاب شود پس باردیکر برآورده بشویند بقسمی که پوست آن جدا نشود وهرهلیله رابخاری مانند سوزن جوال دوزچند سوراخ زده دوسه روز بکذارند تاهوا نشف رطوبت آن کند پس درسبوچهٔ سبزی کرده عسل کف کرفته یاشیرهٔ نبات بقوام آورده بران ریزند وسرش راکوفته نکاهدارند * فصل در ذکر اطریفلات * بدانکه اطریفل معجون متخذ ازسه میوه است یعنی اهلیلج وبلیلج واملج محمود سنجری کفته که اطریفلات معاجین متخذه ازهلیلجات خمسه است وآن هلیلهٔ کابلی وهلیلهٔ زرد وهلیلهٔ سیاه وبلیله وآمله است سمرقندی در اصول التراکیب کفته که اطریفل معرب است ازلغت هندی وواقع میشود براهلیلج واملج وبلیلج این سه میوه خاصیت اطریفل تقویت اعضای عصبی ودباغت آلات غذا ازفضلات مجتمعه دران وترکیب کرده شده ازین سه میوه بسبب مشارکت آنها درمنفعت وتقویت بعض آنها مربعض دیکر راوکردانیده شده اوزان آنها رامتساوی بسبب تشابه قوتها ومنافع آنها واصل آن است که اقتصار کرده شود ازهلیلجات برهلیلهٔ کابلی وبلیله وآمله وکاهی اضافه کرده میشود براین سه هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه بمثل اوزان هریک ازان سه بجهت آنکه این دو مقوی آن سه می باشند درمزاج ومنفعت ازتقویت وتنقیه پس میکردد اکمل واقوی درفعل وبعضی اطبا کفته که اطریفل معرب ازلغت یونانی است ومعنی آن سه هلیله است وکفته شده که این معجون ازتراکیب اندرو ماخس اول است وابن ماسویه کمان کرده که ازمخترعات جالینوس است شیخ داؤد کفته که نیست چنین که ابن ماسویه توهم کرده زیراکه اسحق بن یوحنا ازجرجس والد بختیشوع طبیب عباسین که ناقل صناعت طب است ازلغت یونانی بلغت نبطی آورده که اطریفل بلغت یونانی دوائی است مرکب ازهلیلجات ازواست اندرو ماخس اول وبعضی دیکر راکمان آن است که ازتراکیب اطبای هند است ومعرب تری پهلای هندی است یعنی سه میوه که هلیله وبلیله وآمله است قلانسی کفته که اطریفل معرب ازلغت هند یعنی آن سه هلیله است ولیکن درعرف اطبا اطلاق کرده میشود واین اسم برمرکب ازهلیلجات خمس یعنی سه هلیله مشهوز وبلیله وآمله ویاشیرآمله که آن آمله پرورده درشیر است چنانچه دراملج ذکر یافت ازبرای ازالهٔ تجفیف آن وبایده دانست که اولی آن است که شیرآمله درمفرحات داخل کرده شود وآمله غیرپرورده درشیر دراطریفلات این بوداقوال اطبا درین باب میفرمایند که درکتاب کافی ازکتب اربعه احادیث شیعه ازمحمد بن یحیی ازاحمد بن محمد بن عیسی ازسعید بن جناح مروی ازابی عبد الله امام بحق ناطق

جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرموده اند که موسی بن عمران علی نبینا محمد وآله واصحابه الصلوٰة والسلام شکوه نموده به پروردگار خود عزوجل اززیادتي رطوبت وبلت پس امر کرد پروردگار عالمیان که بگیرهلیله وبلیله وآمله را پس معجون سازاین جمله را بعسل مصفی وفراگیرازین دوا پس حضرت امام علیه السلام فرمودند که این دوا همان است که شما آن را اطریفل نامید وبنا براین نیست اطریفل از تراکیب اندروماخس ونه از تراکیب جالینوس ونه اطبای هند بلکه از تراکیب سماوي منزل به پیغمبر است لیکن ممکن است که اندروماخس اول اسم اطریفل بران گذاشته وبآن شهرت داده ویا اطبای هند آن راتري پهلا که معرب آن اطریفل است نام گذاشته وباین نام درمیان ایشان اشتهار یافته باشد ودرکتاب فردوس که ازکتب حدیث اهل سنت وجماعت است نقل کرده ازابن عباس که آن روایت کرده ازحضرت رسول صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم که آن حضرت فرمودند که هلیلهٔ سیاه وهلیلهٔ کابلي منقی وهلیلهٔ زردمنقی وبلیله وآملهٔ منقی راکوفته بیخته بروغن کاوچرب نموده بعسل مصفی معجون سازند واین اطریفل است انتهی ونیز باید دانست که اطریفل رانزد اطبا نسخ بسیاراست واصل همه اطریفلات اطریفل صغیراست وآن مرکب است ازهلیلجات خمسه یعني پوست هلیلهٔ زرد وپوست هلیلهٔ کابلي وهلیله سیاه وبلیلهٔ منقی وآملهٔ منقی اجزا متساوي وبعضی هلیلهٔ چیني منقی رانیزبوزن یک جزو داخل نموده اند اجزا راکوفته بیخته بروغن کاویابروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل معجون سازند سزاوارآنست که داخل کرده شود عسل دراطریفلات دوچند مجموع ادویه وقتیکه اراده کرده شود ازانها تمام وکمال افعال آنها وکاهی داخل کرده میشود عسل صافي سه وزن مجموع ادویه تا انکه بکرد لطیف تروبکرد دبدي وبشاعت طعم آن کمتر وهمچنین است حکم معاجین دیگر وعسل خام احمرا حد واقرب بد رائیت میباشد ازعسل کف کرفته وعسل مطبوخ کف کرفته حدتش کمترازان ودرین حال سزاوارآنست که داخل کرده شود دران آب اول مرتبه وبجوشانند تابقوام آید هرکاه ارادهٔ طبخ عسل باشد وبعد ازدوماه استعمال نمایند شربتی دومثقال وباید دانست که این معجون انفع ادویه است نزد اطبای روم ویونان وفرس وهند وباید دانست که ازاطریفلات کاهی اراده کرده میشود تقویت وکاهی اراده کرده میشود ازان تنقیه پس درونتیکه اراده کرده شود ازان تنقیه باید که اضافه کرده شود بآن مثل تربد سفید مد بروکاهی اراده کرده میشود ازان منع سیلان خون از بواسیرودرین حال باید که اضافه کرده شود بآن دواهای حابس خون مانند کهربا ومروارید وکلنارفارسي وصدف سوخته وعدسه ونانخواه مد بروبسد ومانند اینها وباید که اوزان آنها کمترازاوزان هلیلجات باشد ووقتیکه بوده باشد برای ادرار بول وتلئین طبیعت وسیلان خون درین احوال باید که هلیله وآمله رادرروغن بزیان نموده تاشکسته شود قوت امهال آنها وبکردد عصر آنها مبدل بقبض ونیز حفظ نماید دفن قوت آنها را تا برسد بمواضع بعیده وروغن کاوبهترین ادهان است ازبرای بریان نمودن آنها دران وعسل رانباید دران داخل کرد بجهت آنکه درعسل حدت ومعاونت براسهال است بلکه اجزا رابمقل محلول بآب کند نا باید سرشت بسبب اختصاص مقل به بواسیروحبس آن مرخون راوحب ساخت حبوب کوچک تابآساني فروبرده شود وحل کردد ونزول باسفل نماید واین راحب مقل نامند کاهی زیاده کرده میشود براطریفل دواهای که اصلاح حال معده میکنند ومقوي اند مرآن رانزد سوءمزاج معده واجتماع اخلاط دران پس نزد سوءمزاج بارد رطب معده زیاده کرده میشود مصطکي وزنجبیل وفلفل ودارفلفل وعود هندي وباید که بکویند مقدار این ادویه رادرعدد واوزان بومقدار سوءالمزاج بحسب قوانین مقرره دراصل تراکیب پس باید که نسبت جمیع این ادویه معدیه که زیاده کرده شده است

بحسب سوء مزاج بارد معدهٔ باشد ورطوبت آن ونزد سوء مزاج حار وصفرا باید که زیاده کرده شود سنا مکي وگل سرخ و
ادویه را بروغن بادام شیرین چرب نمایند وبسرشند بشراب تمرهندي وبا شیر خشت وشراب ورد واز برای جرب اقتصار
کرده برسه میوهٔ اول ود اخل کرده شود دران سنا وشاهتره وسرشته شود بکشمش به سبب رطوبت آن وکمي کرمي آن ونزد حاجت
بمنع بخار از سر داخل کرده شود در اطریفل صغیر کشنیز خشك ونزد احتیاج باستفراغ سودا ترکیب کرده شود بغاریقون و
بصفایج و تربد و افتیمون وا سطوخودوس وزیاده کنند این پنج را بازای آن پنج پس بکردانند اوزان اینها را متساوي بسبب
تساوي منافع اینها وتفاوت قوای اینها بر نصف از اوزان ادویهٔ اطریفل بسبب شدت قوت اینها بقیاس بقوت ادویهٔ اطریفل
وبها باشد که زیاده کرده شود تربد بر جملهٔ اینها بمقداریکه واقع شود در هر پنجدرم از جمیع ادویه یکدرم تربد سفید مدبر
یادرشش درم از ادویه یکدرم تربد سفید نزد زیادتي سودا وبلغم درحالیکه بوده باشد ارادهٔ تقویت قوت اسهال آن ومی
نامند آن را معجون نجاح وگاهی زیاده میکنند بران سنا مکي وا سطوخودوس وغیر اینها بحسب حوایج وگاهی زیاده کرده
میشود برا جزای اصل مقویات معدهٔ جالینوس گفته که ادویهٔ اطریفلات وجوارشات را بسیار نرم نباید کوبید تا اینکه سطح معدهٔ
را بسبب طول مقام خود دران خشن کردانند وزود منحل نگردد وباید که اجزا را بعد کوبیدن بروغن کار تازه یا بروغن
بادام شیرین تازه چرب نموده شود تا شکسته شود سورت بیوست آنها واصلاح یابند بجهت آنکه بیوست مفرط اجزا مضر
است بقوت هاضمهٔ هرگاه که تجاوز کند از حد تقویت مر آلات غذا را وازین جهت است که ادمان نوشیدن اطریفلات مورث
هزال است وروغن کاو بهتر است بجهت آنکه اقوی ترین وموافق ترین ادهان است بمزاج انسان اکرزود وقریب بساختن
استعمال کرده شود واما اگر در استعمال آن تاخیر واقع شود پس روغن بادام بهتر است بجهت آنکه سمن بقري بزودي نمو بیست
پیدا میکند ومتغیر میگردد رائحهٔ آن وفاسد میشود وفاسد میگردانند مرکب را وبدانکه ادویهٔ اطریفلات وتراکیب دیگر که
بروغن بادام یا غیر آن از روغن کاو وبلسان وبنفشه وبادام وغیر اینها چرب میکنند باید که قبل ازممزوج نمودن وسرشتن
آن با عسل وغیر آن چرب نموده بکف بمالند وزمانی بگذارند تا اجزا قوت ومزاج روغن را بخود جذب نماید وکسر کیفیت
آن ادویه از یبس یا حدت یا شدت نفوذ کرده پس با عسل ویا غیر آن بسرشند شیخ داؤد انطاکي گفته که اصل اطریفلات اطریفل
صغیر است وآن مرکب از هلیلجات است یعني هلیلهٔ زرد کابلي وهلیلهٔ سیاه وهلیلهٔ سبز چیني وبلیله وآمله وگاه اکتفا کرده
میشود بسه جزو باقي وگاهی از شش جزو مذکور بلیله وآمله انداخته میشود واکتفا کرده میشود بچهار هلیله وگاهی اضافه
میکنند برشش جزو مذکور کشنیز خشك در وقت غلبهٔ بخارات وآن را اطریفل کشنیزي میگویند وباکی نیست افزودن تخم خشخاش
وتخم کرفس بران پس ادویه را کوفته بیخته بروغن کاو ویا روغن بادام شیرین چرب نموده بعسل معجون می سازند وگاهی اضافه
میکنند برا هلیلجات مذکوره اسطوخودوس وفاوانیا وعاقرقرحا از هریك مثل یک جزو از هلیلجات ویانصف یك جزو ومعجون
میسازند بازیبب استه بیرون کرده واین را معجون زیبب واطریفل زیبي میگویند وگفته که این معجون زیبب از صناعت
شیخ رئیس است ولیکن من دیدم در قرابادین رومي که این معجون را ذکر کرده وفلفل بوزن حب زیبب آورده یعني
گفته که حب زیبب را بیرون آورده بجای حب آن یکدانه فلفل سیاه گذاشته اجزا را نرم کوبیده بیخته بروغن بادام شیرین
چرب نموده زیبب مذکور را بادانهای فلفل نرم کوبیده اجزا را بآن سرشته معجون سازند واین اطریفل معمی است
بمعجون زیبب ونافع از برای صرع ومالیخولیا وبرودت کلیه ومثانه وتقطیر بول وگاهي اضافه کرده میشود برا جزای اطریفل

صغیر افتیمون وتربد وانیسون از هریك نصف یك جزو از هلیلجات وآن را اطریفل افتیموني مینامند پس میکردد نفع آن
بزرك در امراض حادث از اخلاط بارده خصوص سودا پس کفته عمدهٔ نفع اطریفل صغیر در امراض دماغیه و قطع ابخره و
تقویت اعضا ودماغ ومعده وبواسیر وتزکیهٔ ذهن ورعونت وحمق است خواه سبب آن بلغم باشد وخواه سودا مداومت
بآن بعد از تعدیل در مزاج در امراض ساذجه بعد از تنقیه درماده بجهت آنکه تقویت مینماید معده ودماغ را ونیکو میکرداند
هضم را ونشف رطوبات فضلیه میکند پس متولد میکردد در بدن خونی پاکیزه لطیف صافي از رطوبت بلغمیه وازردي سودا
ولهذا جمهور اطبا تصریح کرده اند با آنکه ادمان اکل اطریفل صغیر مانع سفید شدن موی ومقوي دماغ ومصلح رطوبات صدیده
است ولیکن کاهی ادمان آن تولید قولنج میکند زیرا که اسهال رقیق اخلاط میکند وغلیظ آنها مانده مورث قولنج میکردد
واسحق کفته که اطریفل صغیر مضر است بطحال ومصلح آن شراب بنفشه میفرمایند که کان احقر این است اصل در اطریفل
صغیر هلیلهٔ کابلي وبلیله وآمله باشد وازبرای تقویت وزیادتي فعل هلیلهٔ زرد وهلیلهٔ سیاه را افزوده اند وبعضی هلیلهٔ سبز
چیني را نیز زیاده کرده اند وبحسب اغراض واعراض ادویهٔ دیکر نیز افزوده اند هریك را مسمی بدان نموده اند چنانچه
به تفصیل انشاء الله تعالی مذکور میکردد * خواص ومنافع اطریفلات * امراض الراس * الصداع والشقیقه چون اطریفلات
منقي سر ودماغ ونافع اند امراض آن را خصوص کشنیزي آنها بسبب قطع رطوبات ومنع صعود اخلاط وابخره از معده وسائر
بدن بسوی دماغ لهذا نافع است آن از برای صداع بمشارکت معده وطحال وشقیقه را نیز مداومت بخوردن اطریفل کشنیزي
* السبات والمالیخولیا وسوء الفکر خوردن اطریفلات حاره نافع اند سبات ومالیخولیا وسوء فکر بارد رطب بلغمي را و
اطریفلات باردهٔ حارهٔ دمویه آنها را * الدوار والسدر کفته اند هرکاه بوده باشند آن هردو مزمن وحادث از اخلاط بلغمیه ورطوبات
ورياح وابخرهٔ متصاعده از معده وسائر بدن بسوي سر واز مشارکت معده علاج آنها بعد از کشودن طبیعت بحقنه ها وتنقیهٔ
تام معده وبدن بقي بسکنجبین وآب ترب یا مقیئات دیکر ویا اسهال بایارجات بعد از انضاج مادهٔ استعمال اطریفلات است
موافق سبب موض ازبرای تقویت معده ودماغ وتجوید هضم واسهال بلغم بعصر ونشف رطوبات باقیه ومنع صعود ابخره و
ریاح بسوی سر وتولید بلغم ورطوبت در معده وسائر اعضا ونیز کفته اند بسا باشد که در علاج آن هردو علت محتاج باشند
بخوردن اطریفل صغیر به تنهائي هر صبح ناشتا دو مثقال وآخر روز شراب اسطوخودوس شراب لیمون بعرق بادرنجبویه و
غذا کباب بخورند وبایارج فیقرا اکر بوده باشد بلغم بسیار وعقل طبیعت زیاده ونیز نافع است اطریفل صغیر به تنهائي سدر
حادث از ضربه وسقطه را بجهات مذکوره از تقویت دماغ ومنع صعود بخارید ماغ وغیرها ونیز خوردن دو مثقال اطریفل
کشنیزي خصوص وقت خواب بآب کرم نافع است دوار حادث از ابخرهٔ غلیظهٔ صفراویه را * النسیان تعاهد بخوردن اطریفلات
نافع است آن را * المالیخولیا والوسواس السوداوي کفته اند که چون هرهفته از اطریفل صغیر سه درم وافتیمون مسحوق
دودرم وایارج فیقرا نیم درم درهم سرشته حبوب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب بآب کرم فروبرند نافع است آن هردو
را ابن نوح قمري کفته تدبیر مالیخولیا فصد است اکر واجب باشد وترطیب مزاج وانضاج سودا واسهال آن بادویهٔ مناسبه
ودر ایام راحت باید که داده شود بصاحب آن هرروز چیزی از اطریفل صغیر باثلث وزن آن افتیمون مسحوق وسدس
آن ایارج فیقرا شیخ الرئیس کفته که استفراغ مادهٔ مالیخولیا بعد از ترطیب ونضج مادهٔ هرهفته یکمرتبه باید نمود بحبی لطیف
متوسط در قوت وضعف ومابین این مدت استعمال اطریفلات باید نمود باین صفت که بکیرند اطریفل صغیر سه درم وافتیمون

معجون یکدرم وایارج فیقرا نیمدرم درهم سرشته حب ساخته بآب گرم فرو برند وهرماه یك مرتبه استفراغ بادویهٔ قویه نمایند مانند ایارجات کبار وحبوب کبار قویه تازمانیکه زائل گردد علت واطریفل صغیر با افتیمون مجرب است از برای مالیخولیا اگر بوده باشد خوف ضعف قوت از استعمال ادویهٔ مسهلهٔ قویه سید اسمعیل جرجانی گفته که چون ابدان اصحاب مالیخولیا میباشد بسیار ضعیف پس باید که استفراغ ایشان نمود با طریفل صغیر سه درم وافتیمون دو درم وایارج فیقرا یکدرم وجمله یک شربت است قرشی گفته که تعاهد استفراغ درمالیخولیا بعد از هرچند روز بعد از ترطیب بدن وانضاج ماده با طریفل صغیر مقوی با افتیمون باین نحو که در هر سه درم ازان یکدرم افتیمون معجون درهم سرشته بخورند واین تدبیر بسیار مفید خصوص در صنف مالیخولیا که سبب آن در نفس دماغ باشد بجهت آنکه آن مسهل بلغم وسوداست بعصر ومقوی دماغ است میرزا ابراهیم در منهاج الادویه آورده که چون گرفته شود درمالیخولیا مابین آشامیدن ماء الجبن در هرچند روز که از هفته متجاوز نباشد از اطریفل صغیر دو درم وایارج فیقرا یکدرم وافتیمون معجون دودانگ مجموع را درهم سرشته حب ساخته فرو برند نفع می بخشد آنرا نفعی بین واگر قوت را برداشت باشد زیاده کنند برین دواشخم حنظل معجون وهمچنین اطریفل اسطوخودوسی وافتیموني * السکتة گفته اند که چون صاحب سکته غیر دموي را افاقه حاصل شود دوتواند دوا خورد نافع است اورا خوردن اطریفل صغیر مقوي باسطوخودوس وایارج فیقرا * الصرع قرشي گفته که استفراغ بلغم با طریفل صغیر مقوي با یارج فیقرا وحجرارمني ازهریك یکدرم نافع است ازبرای صرع بلغمي خصوص آنکه بمشارکت معده باشد وتنقیهٔ سودا با طریفل صغیر مقوي با یارج فیقرا وحجرارمني ازهریك یکدرم نافع است ازبرای صرع سوداوي * الفالج قرشي گفته که در فالج بلغمي استفراغ با طریفل صغیر مقوي باسطوخودوس وایارج فیقرا در اصبوع ثالث نافع است آنرا وگفته اند که در فالج دموي بعد از فصد واستعمال حقنهٔ متوسطه نافع است اطریفل صغیر با یارج فیقرا * اللقوة شیخ الرئیس گفته که چون صبیان را در آخر فصل ربیع لقوه عارض گردد باید که تا هفت روز هر روز بخورانند ایشان را اطریفل صغیر وغذای ایشان باید که نخود آب باشد * وجع الاذن خوردن دو مثقال از اطریفل کشنیزی نافع است درد گوش حادث از بخارات معده را * سلس البول مداومت با طریفل کشنیزي نافع است آن را بجهت آنکه مقوي اعصاب واعضای عصبانیه وناشف رطوبات است

* فصل در بیان نسخ اقسام اطریفلات * اطریفل اسطوخودوسي تنقیهٔ اخلاط غلیظهٔ بلغمیه وسوداویه از بدن ودماغ کند ونافع است ازبرای صرع سوداوي وبلغمي وازبرای لقوه واین اطریفل از استنباط آن مرحوم است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی سنا مکي تربد سفید مل بربسفایج فستقي اسطوخودوس افتیمون ازهریك پنج مثقال غاریقون هش سفید مصطکي رومي فاوانیا بزرمیسالیوس حجرارمني مغسول ازهریك دو مثقال ونیم مویزسرخ منزوع العجم ده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین سي مثقال چرب نموده مویزرا بکلاب بپزند تامهرا شود پس بپالایند وباسه وزن ادویه عسل بقوام آورده ادویه رابآن بسرشند وبعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی ازان تاچهار درم وازبرای اسهال تاشش درم * اطریفل اسطوخودوسي دیگر نافع ازبرای صرع * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی سنا مکي تربد سفید مل بر بسفایج فستقي اسطوخودوس اجزا متساوي کوفته بیخته بروغن بادام شیرین نصف وزن مجموع ادویه چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی دو مثقال وکامی آشامیده میشود در صرع بلغمي این اطریفل مقوي با یارج فیقرا یکدرم رکفته شده که اطریفل نافع است ازبرای فالج ومقدار شربتش بجهت فالج چهار مثقال است وبدانکه اطریفل اسطوخودوسي

ملين طبع ومقوي دماغ است وبهاريهاى بلغمي وسوداوي را نافع دماغ ومعده را از اخلاط پاك كند وصرع ومالينخوليا وبهق
وبرص را مفيد است وامراض سر وچشم وگوش وبيني را نافع است خوردن چهار درم آن بتنهائي ويا مقوي بايارج فيقرا
يكدرم از براى صداع بلغمي بجهت آنكه امهال بلغم ميكند بشرط آنكه استعمال كرده شود بعد از نضج بلغم * اطريفل اسطوخودوسي
ديگر تنقيهٔ دماغ از اخلاط غليظه ميكند ونافع است از براى مالينخوليا خصوص صنفى كه از احتراق بلغم باشد ومداومت بآن مانع
سفيد شدن موى است ورطوبات دفع كند * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى
سنا مكي تربد سفيد مد بر بسفايج فستقي اسطوخودوس مصطكي رومي افتيمون اقريطي كشمش سبز مويز منقى از هريك پنج مثقال
كوفته بيخته بروغن بادام شيرين مقدار بيست وپنج مثقال چرب نموده پس مجموع را بعسل مصفى سه وزن ادويه معجون
سازند وبعد از چهل روز استعمال نمايند شربتى چهار مثقال * اطريفل اسطوخودوسي به نسخهٔ ديگر ملين طبع است ومقوي
دماغ واز براى امراض چشم وگوش نافع است * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى
اسطوخودوس از هريك پنج مثقال كوفته بيخته بروغن بادام شيرين بيست وپنج مثقال چرب نموده بكشمش سبز ده مثقال وعسل
مصفى سه وزن ادويه بدستور مقرر معجون سازند وبعد از چهل روز استعمال نمايند شربتى از يك مثقال تا چهار مثقال و
در نسخهٔ ديگر وزن كشمش پنج مثقال است ودر نسخهٔ ديگر بسفايج نيز داخل است * اطريفل اسطوخودوس مسهل تنقيهٔ بلغم
وسودا كند ونافع است از براى مالينخوليا وصرع خصوص وقتيكه مادهٔ متصاعده از اعضا مانند رحم ومعده وغير اين اعضا بدماغ
باشد * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى اسطوخودوس افتيمون حجر ارمني بسفايج فستقي از
هريك ده درم ايارج فيقرا تربد سفيد مد بر از هريك بيست درم غاريقون هش سفيد كافيطوس از هريك پانزده درم شحم
حنظل هشت درم نمك هندي چهار درم كوفته بيخته بروغن بادام شيرين سه درم چرب نموده بعسل سفيد كف كرفته سه وزن
ادويه معجون سازند شربتى بعد از چهل روز از سه درم تا چهار درم * اطريفل اسطوخودوس به نسخهٔ ديگر نافع از براى
اصحاب مالينخوليا ووسواس سوداوي وافكار فاسده واز براى صرع وساير امراض سوداوي وبلغمي * صنعت آن پوست هليلهٔ
زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى از هريك ده درم شيطرج هندي افسنتين رومي سنا مكي اسطوخودوس
افتيمون بسفايج فستقي تربد سفيد مد بر از هريك پنج درم سنبل الطيب مصطكي رومي جوزبوا از هريك دو درم كاوزبان
شاه تره فرنجمشك لاجورد حجر ارمني مغسولين بادرنجبويه از هريك چهار درم انيسون دو درم كوفته بيخته بروغن بادام شيرين
چرب نموده باسه وزن ادويه عسل سفيد مصفى باموميزاسته بيرون آورده يا هردو با هم معجون سازند شربتى دو مثقال * اطريفل
اسطوخودوس تاليف آن مرحوم كه بنهايت مقوي دماغ باردست ونافع است از براي نسيان باردرطب وحافظه را قوت دهد
* صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه آملهٔ منقى از هريك ده مثقال پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ چيني پوست بليله
اسطوخودوس وج تركي سعد كوفي بادرنجبويه از هريك پنج مثقال عود الصليب زنجبيل اسارون شامي شيطرج هندي ايرسا
گل بابونه اذخر مكي دارچيني فلفل سفيد مصطكي كندر ارفلفل از هريك سه مثقال عاقرقرحا قرنفل پودنهٔ دشتي جعده از هريك
يك مثقال ونيم مويز سرخ منزوع العجم كلقند آفتابي از هريك نود مثقال عسل مصفى يكصد وهشتاد مثقال مويز را شب در
عرق بهار نارنج وعرق افرنجمشك از هريك يك رطل عرق گل مشكي عرق عود قماري عرق صعتر فارسي عرق اذخر از
هريك نيم رطل بخيسانند وصبح باكلقند در ديك پاكيزه نموده بجوشانند تا مهر شود از آتش فرود آورده بمالند وبغشارند و

وصافي نمايند پس درعسل مصفى داخل كرده بجوشانند وكفش را بگيرند وبقوام آورند پس ادويه را كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چهل مثقال چرب نموده بآن بسرشند وبعد از چهل روز استعمال نمايند شربتي دو مثقال * اطريفل افتيموني به نسخهٔ امين الدوله ابن تلميذ معده ونواحي آنرا پاك سازد وتنقيهٔ دماغ كند وسودا وبلغم را دفع كند وماليخوليا را نافع باشد وحفظ موي از سفيد شدن كند * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ سياه پوست بليلهٔ آملهٔ منقى انيسون از هريك سه مثقال افتيمون اقريطي تربد سفيد از هريك هفت مثقال كوفته بيخته بروغن بنفشه وبادام بيست مثقال چرب نموده شكر سفيد نود مثقال گلاب آب كاوزبان از هريك سي مثقال بقوام آورده ادويهٔ چرب نموده را بآن سرشته معجون سازند شربتي چهار مثقال ودر نسخهٔ ديگر انيسون داخل نيست وگفته اند كه شربتي از دو مثقال تا سه مثقال است * اطريفل افتيموني ديگر * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي شيطرج هندي بسفايج فستقي انيسون از هريك سه مثقال نمك هندي دو مثقال پوست بليله آملهٔ منقى از هريك ده مثقال سنا مكي افتيمون اقريطي تربد سفيد از هريك پنج مثقال زنجبيل يك مثقال كوفته بيخته بروغن بادام شيرين پانزده مثقال چرب نموده بعسل مصفى سه وزن ادويه معجون سازند وبعد از چهل روز استعمال نمايند شربتي تا چهار مثقال * اطريفل افتيموني بنسخهٔ ديگر بيماريهاى سوداوي وبلغمي را نافع است وسياهي موى را نگاه دارد ونگذارد كه زود سفيد شود * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليلهٔ آملهٔ منقى از هريك ده درم سنا مكي تربد سفيد مد بر افتيمون اقريطي از هريك پنجدرم شيطرج هندي سه درم بسفايج فستقي يكدرم انيسون نمك هندي از هريك دو درم اجزا را كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چهل درم ودر نسخهٔ ديگر بيست مثقال چرب نموده بعسل سفيد مصفى سه وزن ادويه معجون سازند شربتي از يك مثقال تا چهار درم ونيز گفته اند كه از يك مثقال تا سه درم است وابن الياس گفته كه شربتي از اين اطريفل يك مثقال است وصاحب ميزان الطبائع گفته كه اين اطريفل گرم است در اول درجهٔ دوم وخشك است در آخر درجهٔ دوم ودر نسخهٔ ديگر اين اطريفل پوست هليلهٔ زرد وهليلهٔ سياه داخل نيست ووزن بسفايج دو درم است ووزن روغن بادام شيرين پنجاه درم وگفته كه بعد از چهل روز استعمال نمايند شربتي تا چهار مثقال * اطريفل افتيموني ديگر بهق سفيد را برطرف سازد ومو دمند بود * صنعت آن هليلهٔ سياه بليلهٔ آملهٔ منقى سنا مكي از هريك ده درم دوقو بيست درم مصطكي سه درم افتيمون رومي پنجدرم وج تركي دو درم مويز منقى سي درم اجزا كوفته بيخته باسه چندان عسل بقوام آورده كف كوفته بسرشند * اطريفل افتيموني ديگر بهق سياه را برطرف كند وفائده دهد * صنعت آن هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه بليله افتيمون از هريك جزوى كوفته بيخته با مويز منقى بسرشند مقدار شربتي سه درم باشد * اطريفل افتيموني ديگر اقوى از نسخهٔ قبل * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليلهٔ آملهٔ منقى بسفايج فستقي اسطوخودوس تربد سفيد از هريك هفت درم افتيمون اياريج فيقرا از هريك ده درم غاريقون هشت سفيد پنجدرم نمك هندي دو درم كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده بعسل مصفى سه وزن ادويه بسرشند شربتي از سه درم تا پنجدرم با آب گرم بخورند * اطريفل افتيموني له قدس سره اين اطريفل اقسام مالينخوليا را بنهايت نافع است ومجرب است * صنعت آن كلقند آفتابي مويز منقى عسل مصفى از هريك يكصد ونود درم همه را در گلاب وعرق گاوزبان وعرق دارچيني وعرق فرنجمشك از هريك يك رطل حل كرده بآتش ملايم بجوشانند وبمالند نيكو وبغشارند وبپالايند وبقوام آورند پس بگيرند پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليلهٔ آملهٔ منقى زرشك منقى از هريك ده درم گاوزبان افتيمون اقريطي اسطوخودوس شاه تره افسنتين رومي فرنجمشك

با درنجبويه سنا مكي از هريك هفت درم بسفايج فستقي تراشيده تربد سفيد مد بر حجر ارمني لاجورد مغسول را من شحم حنظل زيوند چيني انيسون زرا وند مد حرج سنبل الطيب از هريك پنجدرم غاريقون هش سفيد سه درم حب بلسان فا وانيا دارچيني مصطكي رومي نارمشك نمام پودنهٔ نهري سليخه از هريك دودرم كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چهل درم چرب نموده بآن بسرشند وبعد از چهل روز استعمال نمايند شربتي دو مثقال واگر خواسته باشند كه دراسهال قوي باشد يكدرم ايارج فيقرا دريك مقل ارشربت آن سرشته حب ساخته با آب كرم فروبرند * اطريفل اكبر نافع از براى برودت معده وريا ح بواسير وتحسين لون وزيادة نمودن باه * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي پوست بليله آملهٔ منقى فلفل دارفلفل از هريك پنجدرم زنجبيل بوزيدان شيطرج هندي بسباسه شقاقل از هريك سه درم تودري زرد تودري سرخ لسان العصافير حب القلقل از هريك دودرم بهمن سرخ بهمن سفيد از هريك سه درم كنجد مقشر نباتات سفيد از هريك ده درم كوفته بيخته بعسل مصفى بوزن مجموع ادويه بسرشند وبعد از چهل روز استعمال كنند شربتي سه درم * اطريفل تربدي طبع را نرم گرداند ومعده را از صفرا وبلغم پاك گرداند وتپهاى مركب وبلغمي را مفيد است * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي پوست بليله آملهٔ منقى از هريك شش مثقال غنچهٔ گل سرخ اصل السوس پوست تراشيده از هريك سه مثقال تربد سفيد مجوف مد بر چهارده مثقال زنجبيل دو مثقال قرفة الطيب دارچيني قاقله جوزبوا از هريك يك مثقال شاه ترهشش مثقال اجزا را كوفته بيخته بروغن بادام شيرين شش مثقال چرب نموده بعسل مصفى سه وزن ادويه معجون سازند ودرظرف چيني نگاه دارند شربتي از دو مثقال ونيم تا چهار مثقال ودر نسخهٔ ديگر شربتي هفت درم است بآب كرم نافع است انشاء الله تعالى * اطريفل تربدي بنسخهٔ ميرزا محمد حكيم منقول ازخط معزي اليه جهت امراض باردهٔ دماغي * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي پوست هليلهٔ زرد هليلهٔ سياه پوست بليله آمله منقى از هريك بيست مثقال تربد سفيد مد برده درم افتيمون پنجدرم انيسون يك مثقال كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چهل مثقال چرب نموده عسل مصفى سه وزن مجموع ادويه گلاب عرق كاوزبان از هريك يكرطل عسل را با گلاب وعرق كاوزبان بقوام آورده ادويه را بآن بسرشند ودرظرف چيني نگاه دارند شربتي بعد از چهل روز كه از ساختنش گذشته باشد پنج مثقال * اطريفل جوزجندم خواهش گل خوردن وچيزهاى بد را قطع كند * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي پوست بليله آملهٔ منقى جوزجندم مصطكي قاقلهٔ كبار نانخواه زنجبيل اجزا متساوي كوفته بيخته بعسل مصفى بسرشند شربتي مقدار جوزى پيش از طعام وبعد از طعام مى توان تناول نمود بجاى كل نشاسته با نمك شور كرده بخورند ويا جوزجندم را شور ساخته بخورند و غذا را منحصر بكباب بلكه بكباب مرغ چه نمايند * اطريفل خبث الحديد اكبر نافع است از براى اوجاع بواسير واسترخاى مثانه واز براى جميع امراض حادثه از رطوبت وبلغم واز براى ضعف هاضمه وضعف كرده وبرودت آن * صنعت آن به نسخهٔ شيخ رئيس كه در مقالهٔ سوم از جملهٔ اولى از قرابادين كه در جوارشات است ذكر كرده ومعلوم نيست كه مؤلفش كيست پوست هليلهٔ كابلي پوست بليله آملهٔ منقى تخم كرفس كوهي نانخواه صعتر فارسي از هريك يك اوقيه حماما سنبل الطيب دانهٔ هيل بواوج تركي از هريك سه درم خبث الحديد مد برسه اوقيه دارچيني چهاردرم فلفل سفيد فلفل سياه دارفلفل نارغيست يعني نارمشك نمك هندي از هريك نيم اوقيه خردل يك اوقيه ونيم نوشادر نيم درم ادويه را كوفته بيخته وزن كرده همه را بروغن بادام شيرين چرب نموده بعسل سفيد مصفى سه وزن مجموع ادويه معجون سازند وبعد از چهل روز كه از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمايند شربتي يك مثقال صاحب ميزان الطبايع گفته كه اين اطريفل گرم است در دودرجه ونيم وخشك است در آخر درجهٔ

سوم واين توهم اشت ازان چه حرارت وبيوستش هردوا زانچه گفته كمتر است ودر نسخهٔ ديگر اين اطريفل شيطرج هندي يک اوقيه داخل است * اطريفل خبث الحديد منقول از قانون سوء الهضم وبرودت معدهٔ وامعا وبادبواسير ومثانه رانافع بود وباه راقوت دهد * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي پوست بليله هليلهٔ سياه آملهٔ منقى تخم كرفس جبلي شيطرج هندي نانخواه صعترفارسي ازهريک يك اوقيه سنبل الطيب حماما هيل بواوج تركي ازهريك سه درم دارچيني چهاردرم فلفل سياه وسفيد نارمشك نمك هندي ازهريك نيم اوقيه خردل سفيد يك اوقيه نوشادر نيم درم خبث الحديد مدبر سه اوقيه اجزا كوفته بيخته بروغن بادام چرب كرده باسه چندان عسل كف كرفته بسرشند شربتى دودرم * اطريفل خبث الحديد ديكر منقول از قانون شيخ الرئيس نافع ازبراى اصحاب معدهٔ سرد وبواسير ورياح باردة ورنك روراصافي كردانند واشتهاى طعام آورد وطعام را هضم كند * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي پوست بليله آملهٔ منقى بيخ سوسن زنجبيل عود قماري خام جوزبواسك اصلي كل سرخ منزوع الاقماع سنبل الطيب از خرمكي مصطكي رومي ازهريك ده درم مشك تبتي يكدرم برادهٔ خبث الحديد منقوع درشراب ريحاني هفت روز پس ازهفت روز بكيرند آنرا وسحق نمايند سحق بليغ ودر تابهٔ آهني بريان كنند وبكيرند ازان بوزن مجموع ادويه ومخلوط كنند باباقي ادويه كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده ومجموع را باعسل مصفى سه وزن ادويه بسرشند * اطريفل خبث الحديد منقول ازجامع الادويهٔ ريحاني كه همين منافع دارد * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي پوست بليله آملهٔ منقى بيخ سوسن زنجبيل عود قماري خام جوزبواسك اصلي كل سرخ سنبل الطيب از خرمكي مصطكي ازهريك ده درم خبث الحديد بصري كه هفت شبانه روزدرسركه خيسانيده وبعد ازان خشك كرده وبريان نموده صلايه كرده باشند مثل مجموع ادويه ادويه را كوفته وبيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده بانبات سفيد قوام آورده بسرشند شربتى دودرم * اطريفل خبث الحديد به نسخهٔ عيسى بن يحيى بن جزله * صنعت آن هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى فلفل زنجبيل سعد كوفي شيطرج هندي سنبل الطيب ازهريك ده درم خبث الحديد مدبر يعني كوفته بيخته كه چهارده شبانروز بسركهٔ انكوري تركرده پس خشك نموده بريان كرده باشند يكصد درم جمله ادويه را كوفته وبيخته يك يك را علىحده وزن نموده بهم آميزند وبروغن بادام چرب نموده دودرم مشك تبتي خالص سوده دران كنند وباعسل سفيد مصفى سه وزن ادويه بسرشند وبعد ازشش ماه استعمال نمايند شربتى ازدودرم تادومثقال * اطريفل خبث الحديد جوزجندمى مطبوخ نافع ازبراى رياح باردة رجع ظهر وفساد طمث وبواسيرورنك روراصافي كردانند واشتهاى طعام آورد ودرتقويت باه بى نظيراست وكاسر رياح باردهٔ معده است ومقوي معده ورحم ومثانهٔ بارد است * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي پوست بليله آملهٔ منقى جفت بلوط پوست بيخ كرفس ازهريك ده درم تخم كرفس رازيانه دوقوا نيسون فطراسا ليون تخم كزر تخم كندنا تخم پياز تخم شلغم تخم تورب تخم اسپست نانخواه تخم انجره حبة الخضرا انجدان فلفل تخم شبت بزركتان زيرهٔ كرماني كشنيز خشك ازهريك سه درم زرنباددرونج عقربي بهمن سرخ بهمن سفيد تودري سرخ تودري زرد جوزبوا بسباسه دارچيني خولنجان زنجبيل سعد كوفي سنبل الطيب هيسنبر ازهريك چهاردرم اشنه شيطرج هندي اسارون اظفار قصب الذريره لسان العصافيرنا رمشك صعترفارسي راسن قاقله خيربواصندل سفيد قرفة الطيب هرنوه ازهريك پنجدرم جوزجندم حرف بابلي مصطكي رومي غنچهٔ كل سرخ مرماحور قشاركند رنعناع خشك پودنه خشك ازهريك هفتدرم خبث الحديد كرم كرده بآتش پس بنبيذ ريحاني سرد كرده مرات بسيار بوزن مجموع ادويه ادويه را بانبيذ عفص بپزند تاغليظ شود واز آتش برگرفته بپالايند ومقداريك اوقيه هرروز ناشتا

بامداد نیم کرم نموده بنوشند ومیان روز غذا اسفیدباج باگوشت بره باشد وبجای آب نبیذ صوف بیاشامند ومدت یکهفته تادوهفته باین مداومت نمایند * اطریفل خبث الحدید مطبوخ به نسخهٔ شیخ الرئیس صالح بجهت ضعف معده وحرارت مزاج آن * صنعت آن خبث الحدید بصری مد بر پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی کل سرخ منزوع الاقماع گلنار فارسی از خرمکی اجزا متساوی همه را درشراب ریحانی بجوشانند تاغلیظ شود پس بپالایند ونکاهدارند وهرروز مقدار سه اوقیه بیاشامند * اطریفل خبث الحدید دیگر منقول از قرابادین قلانسی که بجهت معدهٔ کرم موافق است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی بیخ سوسن کل سرخ از خرمکی ازهریک ده درم خبث الحدید مد برمثل مجموع ادویه شکرطبرزد آن مقدار که ادویه بآن سرشته شود شکرطبرزد رابکار ازند وبقوام آورند وادویه رابآن بسرشند شربتی دودرم با شراب سیب وامثال آن وبدانکه این اطریفلات خبث الحدید دراکثرنسخ باسم جوارش خبث الحدید مسطور است * اطریفل دیدان کرمهای بزرگ وکوچک وحب القرع رابکشد وبیرون آورد وتنقیهٔ فضول فاسدهٔ غلیظه ازمعده وامعاکندرا خواج بلغم نماید * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریک ده درم برنگ کابلی مقشر بیست وپنجدرم تربد سفید حب النیل قسط تلخ ازهریک پنجدرم قنبیل ترمس شامی افسنتین رومی درمنهٔ ترکی افتیمون اقریطی خردل نمک نفطی شحم حنظل سعد کوفی راسن ازهریک سه درم کوفته بیخته باسه وزن مجموع ادویه عسل سفید مصفی بعد ازانکه اجزا را بروغن بادام شیرین چرب نموده باشند بسرشند شربتی ازدومثقال تاچهارمثقال * اطریفل زیبب به نسخهٔ شیخ رئیس نافع ازبرای صرع * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی اسطوخودوس ازهریک ده درم فاوانیا پنجدرم عاقرقرحا سه درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بمویزسرخ دانه بیرون کرده کوبیده بسرشند واستعمال نمایند ودرنسخهٔ دیگر اسطوخودوس پنجدرم است وپنجدرم افتیمون افزود کرده شده وعاقرقرحا داخل ندارد ودرنسخهٔ دیگر افتیمون وعاقرقرحا داخل نیست وباقی اجزا واهلیلجات دروزن متساوی وروزن زبیب بوزن تمام ادویه است شربتی تایک مثقال ونیم * اطریفل رمانی که حکیم میرمحمد مؤمن درتحفه ذکرنموده وگفته که تالیف پدرمن حکیم میرمحمد زمان است ودرنسخهٔ دیگراست که تالیف من است که باسم پدرخود کردانیده ام مسهل صفرا وبلغم وسودا است وتنقیهٔ معده ورد ماغ کند ومداومت آن قطع نزلات کند ومانع صعود بخارات بدماغ است ومسهل است واگربعد ازطعام خورند مضرت نمیرساند وبجهت مالیخولیا خصوص مراقی وقولنج نافع وقوتش تادوسال باقی میماند وقت رشربتش بجهت اسهال اخلاط ازچهارمثقال است تاشش مثقال وچون مداومت بآن کنند وهرروزیک مثقال تادومثقال تناول نمایند وموافق جمیع امزجه است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله کابلی هلیلهٔ سیاه گل بنفشهٔ خشک سقمونیای مشوی ازهریک ده مثقال تربد سفید مد برکشنیزخشک ازهریک بیست مثقال پوست بلیله آملهٔ منقی گل سرخ طباشیر گل نیلوفر ازهریک پنج مثقال صندل سفید کتیرا ازهریک سه مثقال روغن بادام شیرین سی مثقال ادویه راکوفته بیخته بدان چرب نموده عناب سپستان ازهریک یکصد عدد گل بنفشه ده مثقال جوشانیده صافی نموده شیرهٔ هلیلهٔ مربا یکصد وهشتاد ویک مثقال عسل مصفی یکصد وهشتاد ویک مثقال داخل کرده بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند * اطریفل سنامکی مجرب است ازبرای جرب وحکه وسعفه * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پانزده مثقال پوست هلیله آملهٔ منقی سنامکی ازهریک ده مثقال ریوند چینی پنج مثقال کوفته وبیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید

مصفی سه وزن مجموع ادویه بسرشند شربتی تا پنج مثقال * اطریفل سنا مکي دیگر با دشنام راسود مند بود * صنعت آن
هلیلهٔ زرد دوازده درم هلیلهٔ سیاه هفت درم بلیله آمله ازهریك پنجدرم سنا مکي شاه ترة ازهریك شش درم گل سرخ بنفشه
تخم کاسني ازهریك دومثقال اجزا کوفته بیخته بروغن گل چرب کنند وباعسل بسرشند ومقدار شربتی چهار درم باشد
* اطریفل سنا مکی دیگرکه وسواس ودیوانکي واندیشهای فاسد را نافع باشد وبواسیر راسود دهد وطبع را نرم کند
* صنعت آن هلیلهٔ کابلي بلیله آملهٔ منقی ازهریك ده درم افسنتین رومي سنا مکي شیطرج هندي افتیمون بهفایج تربد سفید
اسطوخودوس ازهریك پنجدرم سنبل الطیب مصطکي جوزبوا ازهریك دودرم کاوزبان فرنجمشك لاجوردمغسول حجارمني مغسول
بادرنجبویه ازهریك چهاردرم تخم کرفس انیسون ازهریك دودرم اجزا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بادوچندان
ادویه عسل صاف وصددرم مویزپوست ازدانهٔ بیرون کرده نوم کوفته بدستور متعارف بسرشند * اطریفل شاهتره جرب
رحکه وسعفه وشری را نافع است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه شاهتره خشک ازهریك سي درم
پوست بلیله آملهٔ منقی سنا مکي ازهریك بیست درم ریوند چیني دودرم چوب کزد ودرم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین چرب نموده به کشمش سبز کوبیده بسرشند شربتی چهاردرم ودرنسخهٔ صاحب اختیارات بدیعي وزن هلیله وآمله
وسنا مکي ازهریك ده درم است ونسخهٔ اول بهتراست صاحب میزان الطبائع گفته که مزاج این اطریفل گرم است دریکدرجه
ونیم وخشک است دراواخردرجهٔ دوم * آن قدس سره میفرمایند که درخشکي این اطریفل شکی نیست لیکن سرد است در
اواخردرجهٔ اولی یا اوائل درجهٔ دوم وبعضی گفته اند که کشمش درین اطریفل بوزن مجموع باید واین اطریفل را باطبیخ
عناب باید داد شربتی مقدار یك جوزکه چهارمثقال باشد وبعضی گفته اند که شربتی ازین اطریفل ازچهاردرم تا پنجدرم
است * اطریفل صبري تالیف آن قدس سره یعني حکیم معتمد الملوک سید علیخان مسهل است واسهالش بطی است و
بصابا شد که روزدوم اسهال کند ومواد ازاعالي واعماق بدن جذب کند وتنقیهٔ معده وسرکند ازاخلاط ونافع است ازبرای
امراض خصوص امراضی که ازبخارات معده باشد وصداع وکراني کوش واوجاع مفاصل را سودمند است * صنعت آن
پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریك پنج مثقال صبرسقوطري بیست درم غاریقون
مش سفید سورنجان مصري ازهریك دومثقال سنبل الطیب اسارون زعفران حب بلسان عود بلسان دارچیني مصطکي
سلیخه اسطوخودوس افتیمون اقریطي کل سرخ منزوع الاقماع ازهریك یکدرم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین مي درم
چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی چهاردرم تاچهارمثقال حب ساخته بورق نقره پیچیده
وقت خواب فروبرند وازعقب آن آب نیم گرم پیالهٔ بنوشند انشاء الله تعالی نافع است * اطریفل صغیربه نسخهٔ شیخ رئیس
* صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي آملهٔ منقی پوست بلیله کوفته بیخته اجزا متساوي بروغن کاوچرب نموده بعسل صافي معجون
سازند نافع است ازبرای رطوبت معده واسترخای آن وغلبهٔ رطوبات دربدن ورياح بواسیر ونیکوکردن رنك رخساره و
چون اطریفل صغیررا بتنهائي یامقوی بایارج فیقرا واسطوخودوس که دومثقال آنرا بایارج فیقرا واسطوخودوس ازهریك
نیمدرم سرشته حب ساخته فروبرند دوائی نافع است ازبرای اسهال وصداع بلغمي بشرط آنکه استعمال کرده شود بعد از
نضج ماده ونیزخوردن چهاردرم اطریفل صغیرمقوی بایارج فیقرا وغاریقون سفید وافتیمون ازهریك یکدرم نافع است
ازبرای صداع سدي وازادویهٔ نافعه ازبرای آن است که وقت خواب درچهاردرم اطریفل یکدرم ایارج فیقرا بروغن بادام

شیرین چرب نموده سرشته حبوب سازند وبآب کرم فرو برند وقوت این اطریفل تادوسال باقي میماند ومزاجش سرد
است دردرجهٔ اولی وخشك است دردرجهٔ ثانیه شفائي گفته که شربتی ازین اطریفل دودرم است وصاحب هادي صغیر
گفته که شربتش یك مثقال است وبعضی گفته اند که شربتش درمسهلات چهار مثقال می فرمایند که بهترآن است که پوست
هلیلهٔ زرد وهلیلهٔ سیاه براجزای این اطریفل بیفزایند وبروغن بادام شیرین چرب نموده باسه وزن ادویه عسل معجون
سازند * اطریفل صغیر کشنیزي نافع است مرآن راکه نافع است اطریفل صغیر وقتیکه بخار غالب بود شفائي گفته که اطریفل
کشنیزي معدهٔ راقوت دهد ودرد سر ودرد گوش ودرد چشم که بسبب بخار معدهٔ باشد نافع بود ومداومت باطریفل کشنیزي
نافع است ازبرای صداع بمشارکت معدهٔ بسبب صعود ابخرهٔ ازمعدهٔ بسروازبرای صداع حادث ازبسیاری اکل چون استعمال
کرده شود بعدازتنقیهٔ معدهٔ بجوارش شهریاران وجوارش سفرجلي مسهل چون آن غذا ازمعدهٔ منحدر شدهٔ باشد * صنعت آن
مثل اطریفل صغیر است الا آنکه اضافه کرده میشود بآن کشنیزخشك بوزن یک جزواز هلیلجات وبعضی متاخرین کشنیز
خشك را بوزن همه اجزا داخل میکنند ودرنسخهٔ حکیم مؤمن بوزن نصف مجموع اجزا است وگفته که این اطریفل بجهت
منع بخارات ازدماغ وریختن سوداء سوخته بمعدهٔ وتقویت حواس نافع است وبعضی اطبا بعوض عسل کشمش سبزریا
مویزطایفي استه بیرون آورده داخل میکنند وشربتی ازاطریفل کشنیزي یك مثقال است تاچهاردرم وبعضی ازیك مثقال
تادومثقال گفته اند صاحب میزان الطبائع گفته که درین اطریفل اگراجزا را بعسل بسرشند مزاجش سرد است درنصف
درجهٔ اولی وخشك است درآخردرجهٔ سوم واگربکشمش بسرشند سرد است دریک درجه وخشك است دردرجهٔ سوم وبعضی
گفته که این اطریفل را بعدازپانزده روزجایزاست استعمال نمودن شربتی ازان ازدودرم تاششدرم * اطریفل صغیر
مقلي درعلاج بواسیربعدازفصل وتنقیه بکارآید * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریك
ده درم مقل ازرق نعي درم با عسل بسرشند شربتی چهاردرم * اطریفل عرق مدني چون باین اطریفل ده روزمداومت
کنند ملحهٔ عرق مدني که بفارسي رشته وبلاری پیو وبهندي نارونامند ازبدن پاک کند * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد
هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ کابلي پوست بلیله آملهٔ منقی تربد سفید موصوف زنجبیل قنبیل ازهریك پنج مثقال کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی یا فانیل سنجري هرکدام که باشد سه وزن کل ادویه بسرشند شربتی سه مثقال ودر
نسخهٔ شفائي که بنام اطریفل قنبیلي ذکرکرده ودرنسخهٔ که حکیم میرمحمد مؤمن که ازپدرخود ذکرکرده هلیلهٔ زرد داخل
ندارد وقلمي نموده اند که ادویه را باسه وزن آنها عسل مصفی معجون سازند * اطریفل غاریقون نافع ازبرای امراض
حادثه ازرطوبات دربدن خصوص درسروسعدهٔ * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ
منقی ازهریك پنجدرم غاریقون هش سفید ده درم اجزارا سوای غاریقون کوفته بیخته غاریقون راازپشت آردپیز
موی بکن رانند وهمه را دربیست درم روغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی یکصد وپنجدرم معجون سازند
وبعدازچهل روزهرروزپنجدرم آنرا بآب نیم گرم تناول نمایند * اطریفل غدي علائي خنازیروخوانیق رانافع است و
جمیع امراض سوداوي راسودمند ومنافع بسیاردارد * صنعت آن هلیلهٔ سیاه پانزده درم پوست بلیله آملهٔ منقی تربدسفید
مل برغدد که درگردن کوسفند میباشد خشك کرده ازهریك پنجدرم افتیمون اقریطي ده درم بسفایج نستقي اسطوخودس
سنامکي ازهریك هفت درم شیطرج هندي نوشادرغاریقون هش سفید ازهریك سه درم انیسون مصطکي خیربواسنبل الطیب

ازهريك دودرم كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده بعسل سفيد مصفى سه رزن مجموع ادويه معجون سازند
شربتي پنجدرم ودرنسخهٔ ديكر بسفايج داخل نيست وزرنباد سه درم وجوزبوا وقرنفل ازهريك دودرم داخل است * اطريفل
عددي ديكر جهت آماس كلوكه بهندي كيهكها نامند نافع است * صنعت آن زنجبيل پوست هليلهٔ زرد ازهريك شش مثقال
جوزبوا بسباسه دارچيني ازهريك يك ونيم مثقال غلدكردن كاومش چهارعدد وغلدرا درسايه خشك نموده باسائرادويه
نرم كوفته بيخته باسه چندان عسل سرشته معجون سازند شربتي يك درم تايك مثقال واكراين ادويه را بطريق سفوف
ربع مثقالي بخورند بهتراست * اطريفل فارسي منقول ازقرابادين افندي صالح چلبي حكيم باشي ابراهيم سلطان قيصرروم
جهت حميات نافع وحمى ربع رامفيد ومانع ربو وبلغم باطني ومقوي دماغ وبصروقامع عطش ومفتح سدد وجهت احتراق
اخلاط نافع وقدرشربتش هشت درم است * صنعت آن عصارهٔ عنب الثعلب عصارهٔ هندباعصارهٔ كرفس عصارهٔ لبلاب از
هريك يكصد درم كل بنفشه سه درم غاريقون هش سفيد هشت درم سنا مكي شانزده درم آلوپنج عدد تخم كشوث چهاردرم
پوست هليله زردپوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه بروغن كل سرخ هرسه رابريان كرده ازهريك سه درم افتيمون چهل درم سنبل هندي
نيمدرم سحق نموده باسه عصارات سابقه جوش داده صافي نموده درنصف اين جوشانيده بيست وچهاردرم تمرهندي وسي
ودودرم فلوس خيارشنبرودوازده درم ترنجبين ويكصد درم شربت بنفشه حل كرده صافي نموده ودرنصف ديكر يكصد درم قند
سفيد ويكصد درم شكرسفيد وسركهٔ انكوري يكصد درم داخل كرده بقوام آورند وريوند چيني شانزده درم پوست هليلهٔ زرد
هشت درم پوست بليلهٔ آملهٔ منقى ازهريك دودرم تخم شاه ترهٔ كل سرخ بسباسه مصطكي كبابهٔ چيني طباشير سفيد صندل
سفيد ازهريك يكدرم لبوب باردهٔ ازهريك يكدرم ونيم سنبل الطيب دودرم سحق بليغ نموده بشكرقوام آورده مزبورسرشته
ودران نصف ديكررانيزسرشته معجون سازند ومراد ازعصارهٔ لبوب شايد حليب وشيرهٔ لبوب حبوب باشد * اطريفل فرفيوني
مسهل زردآب وبلغم است وامراض عصباني ازفالج ولقوه واسترخا واوجاع مفاصل وعرق النسا ووجع ورك وغيرها واستسقا و
طحال رانافع * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي پوست هليلهٔ زرد بليله آملهٔ منقى ازهريك پانزده مثقال فرفيون تربد سفيد مد بر
مازريون مد برايارج فيقرا ازهريك سه مثقال رب السوس مقل كثيرازنجبيل ورق كل سرخ مصطكي ازهريك يك مثقال
اسطوخودوس ريوند چيني غاريقون هش سفيد برك سنا مكي ازهريك دودرم ادويه كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب
نموده باسه وزن كل اجزا عسل مصفى مقوم بسرشند وبعد ازيكماه شربتي ازدومثقال تاسه مثقال بانچه مناسب باشد از
معينات ومبدرقات مانند ماء الشبت وماء الاصول بياشامند * اطريفل قنبيلي لي حب القرع واقسام ديدان كبار
وصغاررا بكشد ودفع نمايد وتنقيهٔ فضول غليظهٔ فاسده ازمعده وسائربدن نمايد وامراض رطوبي وبلغمي واوجاع مفاصل را
نافع بود * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي پوست هليلهٔ زرد هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى ازنوى ازهريك دوازده درم قنبيل
چهاردرم برنك كابلي مقشر بيست درم تربد سفيد مد برشش درم حب السلاطين مد بوسه درم قسط تلخ ريوند چيني سوزنجان
مصري سفيد لسان العصافير تلخ ازهريك پنجدرم ترمس شامي افسنتين رومي درمنهٔ تركي افتيمون اقريطي خردل نمك
نفطي شحم حنظل سعد كوفي راسن شيح ارمني پلاس پاپره برك سنا مكي ازهريك چهاردرم زيرهٔ كرماني زنجبيل انيسون
مصطكي كل سرخ منزوع الاقماع ازهريك سه درم كثيرارب السوس ازهريك دودرم ادويه كوفته بيخته بروغن بادام شيرين
چرب نموده باسه وزن مجموع ادويه عسل مصفى بقوام آورده على الرسم بسرشند شربتي ازدومثقال تاچهارمثقال

* اطریفل قنبیلي دیکرکه استیصال حب القرع ودیدان نماید * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي پانزده مثقال پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریك ده درم قنبیل پنجدرم برنك کابلي مقشر بیست درم کبهوکه برکی است که ازحبشه می آورند وبرای حب القرع مستعمل حبوش است ودر بنکاله برکی که آنرا چریتا مورنکي نامند وازمورنك می آورند شبیه بآن است دوازده درم زنجبیل سه درم توبد سفید مل برپنجدرم لسان العصافیر تلخ هفت درم پلاس پاپره که دوائی بدل ازان نباشد هند بست شیخ ارمني پوست بیخ انار ازهریك سه ونیم درم کشنیز زیرهٔ کرماني ازهریك دودرم ونیم ادویه کوفته بیخته باروغن بادام شیرین چرب کرده باسه وزن کل ادویه عسل مصفی بقوام آورده علی الرسم بخورند شربتی ازدودرم تا پنجدرم بآب کرم * اطریفل کبیر بدانکه اطریفلات است ونافع است ازبرای سوء هضم وبرودت معده وامعا واسترخای معدي ومقوي معده واحشااست وطعام هضم کند وبالجمله نافع است ازبرای جمیع امراض معده واسترخای مثانه رامفید است وباه رازیاده کند واوجاع ظهررا سودمند بود ودافع بواسیر وریاح بود ورنك رورا تیکو وصافي گرداند ودرصداع بمشارکت کرده ومثانه بعداز اصلاح حال کرده ومثانه وازبراي تقویت سروکرده ومثانه استعمال آن باید نمود * صنعت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس که درمقالهٔ سوم ازجملهٔ اولی ازقرابادین قانون که درجوارشات است آورده هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی پوست بلیله دارفلفل فلفل سیاه ازهریك سه جزو بوزیدان شیرآمله شیطرج هندي شقاقل مصري زنجبیل ازهریك یك جزو به نسخهٔ دیکر بسباسه یك جزو داخل است تودري سرخ لسان العصافیر بزرومان بري یعني حب القلقل وبعضی گمان کرده اند که شهدانهٔ بري است وآن رابسیاردانج گویند وبفارسي ناسفانه گویند وکنجد مقشر وشکر طبرزد که معروف است به نبات ازهریك دوجزو بهمن سرخ بهمن سفید خشخاش ازهریك نیم جزو اجزای خشك را هریك علیحده کوفته بیخته کنجد وتخم خشخاش وحب القلقل راعلیحده نرم صلایه نموده مجموع را وزن کرده مخلوط نموده بروغن کاوچرب کرده بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه معجون سازند ودرظرف چیني نگاهدارند وبعد ازدوماه استعمال نمایند وبعضی درین نسخه بجای روغن کاوروغن بادام شیرین آورده اند واین خوب است واین نسخه بغیر روغن کاوعسل نوزده جزواست سوای بسباسه وباآن بیست جزواست صاحب میزان الطبایع گفته که این اطریفل کرم درآوا خرد رجهٔ دوم وخشك است درو سط درجهٔ دوم وشربتی ازین اطریفل یك مثقال تادومثقال است * اطریفل کبیر بنسخهٔ شیخ رئیس که درمقالهٔ اولی ازجمله اولی ازقرابادین قانون که درذکرمعاجین کبارا ست آورده وگفته که این اطریقل ضعف معده وهاضمه وضعف کرده راکه ازبرودت باشد وامراض حادثه ازرطوبت وبلغم رانافع است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي پوست بلیله آملهٔ منقی بوزیدان بسباسه شیطرج هندي شقاقل ازهریك یك جزو تودري سرخ تودري زرد لسان العصافیر بهمن سرخ بهمن سفید ازهریك نیم جزو مجموع راکوفته بیخته بروغن کاوچرب نموده بعسل مصفی معجون سازند واین نسخه دوازده جزواست صاحب میزان الطبایع گفته که این اطریفل کرم وخشك است دریکدرجه ونیم محمود بن الیاس این اطریفل را درحاوي صغیرذکرکرده وبهمنین داخل ندارد وگفته شربتی ازین یك مثقال وبعض اطبا گفته که این اطریفل را بعداز کشتن درماه ازساختنش باید استعمال نمود * اطریفل کبیر بنسخهٔ حکیم سدید کازروني که درشرح موجزقرشي آورده واین همان نسخهٔ اول شیخ رئیس است بااندك تفاوتی درادویه واوزان * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقي فلفل دارفلفل ازهریك سه جزو زنجبیل بوزیدان بسباسه شیطرج هندي تودري سرخ تودري سفید تخم خشخاش

سفید شکر طبرزد بهمن سفید بهمن سرخ از هریك یک جزو کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یا روغن کاو چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند شربتی سه درم تا سه مثقال بعد از دوماه از ساختن آن استعمال نمایند * اطریفل کبیر به نسخهٔ شیخ داؤد انطاکي این نیز همان نسخهٔ اول شیخ رئیس است با قدری تفاوت * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي پوست هلیلهٔ چیني هلیلهٔ سیاه بلیله آملهٔ منقی فلفل دارفلفل از هریك یك جزو زنجبیل بوزیدان شیطرج هندي بسباسه شقاقل مصري تودري زرد تودري سرخ لسان العصافیر حب القلقل کنجد مقشر نبات بهمن سفید بهمن سرخ از هریك ثلث جزوی وگفته که شیخ رئیس افزوده برین اجزا مصطکي رومي کبابهٔ چیني دارچیني از هریک ربع جزوی واین زیادتي جید وحسن است اجزا را کوفته بیخته بروغن کاو یا روغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی معجون سازند وگفته خطا کرده کسیکه داخل کرده درین اطریفل مویز میغرمایند که وجه خطا ظاهر نمیکردد مگر آنکه مرادش این باشد که کسیکه بعوض عسل درین اطریفل مویز داخل کرده چنانچه بعضی کرده اند خطا است زیرا که این اطریفل از معاجین کباراست ولازم است بودن عسل دران از برای حفظ ترکیب تازمانیکه مزاج کیرد وگفته که اطبا را درین اطریفل نسخهای بسیار است از روی خطا وغلط ونسخهٔ معتمد علیه همین است * اطریفل کبیر تالیف ابن ماسویه منقول از قرابادین افندي صالح چلپي طبیب ابراهیم سلطان قیصر روم که به ترکي نوشته مقوي معده وکبد است ومصفي لون ومزیل اخلاط فاسدهٔ معده ودافع ریاح غلیظه وحافظ صحت ومقوي مباشرت ودافع بواسیر وقدر شربتش یکدرم است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریک پنجدرم دارچیني سه درم شقاقل کبابهٔ چیني تخم کرفس قرنفل سنبل الطیب قاقلهٔ کبار قاقلهٔ صغار سلیخه شیطرج هندي سعد کوفي لسان العصافیر بهمن سرخ بهمن سفید زنجبیل از هریک دودرم سنبل الطیب رومي جوزبوا بسباسه مغز حب القلقل از هریک سه درم مغز بادام شیرین مقشر مغز بادام تلخ مقشر از هریک پنجدرم عود زراوند مدحرج زازیانه مصطکي رومي از هریک دودرم تخم فلفل نعناع خشک از هریك یکدرم ونیم اجزا را کوفته بیخته با چهار وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند * اطریفل کبیر به نسخهٔ دیکر نافع از برای امراض کلیتین ومثانه وامراض سر ومعده وصداع حادث بمشارکت مثانه وکلیتین وتقویت سر ودفع امراض کلیه ومثانه مداومت بآن * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی فلفل دارفلفل از هریك سي درم زنجبیل بسباسه بوزیدان شیطرج هندي شقاقل مصري تودري سرخ تودري زرد لسان العصافیر مغز حب القلقل کنجد مقشر خشخاش سفید شکر طبرزد بهمن سرخ بهمن سفید از هریك ده درم کوفته بیخته بروغن کاو یا بروغن بادام شیرین چرب نموده باسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند وبعد از دوماه استعمال نمایند شربتی از دودرم تا چهاردرم * اطریفل کبیر به نسخهٔ حکیم مؤمن که در قرابادین تحفة المؤمنین آورده جهت تقویت دماغ وقطع ریاح بواسیر ونفخ معده وبرص وبهق واصلاح خلط سودا وي نافع است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي پوست بلیله آملهٔ منقی بزرالکرفس الجبلي از هریك شش درم شیطرج هندي نانخواه صعتر از هریك دراوقیه سنبل الطیب حماماداندهٔ هیل وج ترکي از هریك سه درم دارچیني دودرم فلفل ابیض فلفل اسود نارمشک تلخ هندي از هریک نیم اوقیه خبث الحدید سه اوقیه خردل یک اوقیه ونیم نوشادر نیم درم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باسه وزن ادویه عسل مصفی بسرشند شربتی یك مثقال تا دو مثقال * اطریفل کبیر دیکر بکیرند پوست هلیله کابلي هلیله سیاه هندي پوست بلیله آمله منقی از هریك پنج اوقیه جوکوب نمایند وبکیرند تربد سفید مجوف خراشیده بسفابج فستقي حب دند مقشر مدبرافتیمون

غاريقون تخم شاهتره ازهريك سه اوقيه ونيز جوكوبه نمايند وهليلجات را با پنج وطل آب با آتش ملايم طبخ دهند تا به نصف
رسد پس بمالند وصاف نمايند وبريزند دران عقاقير جوكوب نموده را ويك شبانروز بگذارند تا خوب آن را تشرب نمايند
پس خشك نمايند درسايه وبكيرند فودنج جبلي ونهري افسنتين زراوند طويل ومر هرج قسط شيرين فلفل دارفلفل ازهريك
پنجدرم وجوكوب نمايند وبپزند در پنج رطل آب تا يك رطل ونصف آيد وصاف نمايند وبريزند برعقاقير مسطور ويكروز
ويك شب بگذارند تا تمام مائيت را نيز تشرب كند پس بكيرند ناخواه بزرگرفس انيسون ازهريك ششدرم پوست بيخ كرفس
پوست بيخ رازيانه بيخ اذخردوازهريك پنجدرم بيخ غافس بيخ هليون بيخ عليق پرسياوشان ازهريك پانزده درم اصل
السوس مقشره اوقيه جميع را جوكوب نموده درپنج رطل آب يك شبانروز بخيسانند پس با آتش ملايم جوش دهند تا بيك
رطل ونيم آيد پس فشرده صافي نمايند وبريزند برعقاقير مذكور وبدستور بگذارند تا تمام نشف مائيت كند وخشك
كردد وبكيرند دارچيني وسليخهٔ سياه واسارون وجوزبوا بسباسه قرنفل مصطكي سازج هندي ملح هندي ازهريك شش وربع
درمي ريوند چيني لك منقى خام قاقلهٔ كبار وصغار ازهريك يك اوقيه بهمان قسم درپنج رطل آب جوش دهند وعقاقير را
دران بخيسانند تا تمام مائيت باقي مانده ازطبخ را نشف نمايد پس خشك نموده بكوبند وبپزند به حرير وچرب نمايند
به پنجدرم روغن بلسان وبقدر كفايت روغن بادام شيرين وبگذارند يك روز ويك شب پس برروى منخل يا پارچهٔ بسيار
تنكي پهن كنند وتبخير دهند بدود عود هندي پس بردارند وباعسل بقدر كفايت بدستور معمول بسرشند وبعد از چهل
روز استعمال نمايند واكر تربد وبسفايج وحب دند وغيره را درآب جوشانده هليلجات را بخيسانند وهمين قسم تا آخر
شايد خوب باشد * اطريفل كشنيزي كه درمنهاج درباب ثقل سامعه صفراوي آورده * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي پوست
بليله آملهٔ منقى ازهريك ده درم كشنيزخشك غنچهٔ كل سرخ ازهريك پنجدرم كوفته بيخته بروغن بنفشه يا بادام چرب نموده
بعسل معجون سازند شربتي يك مثقال وبعضي كشنيز را بوزن يك جزو از هليلجات كه ده درم است وبعضي بوزن تمام ادويه
ميكنند واين اطريفل نافع است مر داعي را كه بوده باشد بمشاركت طحال چون آن را تناول كرده بعد ازان شراب
بامطوخودوس محلول درعرق بادرنجبويه بنوشند * اطريفل ماهان ودر نسخهٔ ديكر اطريفل ماهون بوا وبنظر رسيده برص و
بهق را نافع است وهياهي موى را نكاهدارد وامراض بلغمي را سود دارد * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي بيست درم پوست
بليله آملهٔ منقى ازهريك ده درم برنك كابلي مقشر پانزده درم زنجبيل شيطرج هندي سعد كوفي ازهريك سه مثقال سازج
هندي پنج درم بسفايج فستقي امطوخودوس ازهريك هفت درم غاريقون هش سفيد شش درم قسط تلخ سه درم مصطكي
انيسون كندر خيربوا جوزبوا ازهريك دودرم فلفل نارمشك ازهريك چهاردرم كوفته بيخته باعسل سفيد خوشبو مصفى معجون
سازند شربتي ازسه درم تا چهاردرم ودر نسخهٔ محمود بن الياس شيرازي دارفلفل چهاردرم نيز داخل است ودر نسخهٔ ديكر
دارفلفل وحاشا ازهريك چهاردرم داخل است صاحب ميزان الطبائع كفته كه مزاج اين اطريفل كرم است دريكدرجه وسه
ربع درجه وخشك است دراول درجهٔ سوم وبنا بر نسخهٔ كه دارفلفل وحاشا دارد كرمي آن قريب است بدو درجه ودر نسخهٔ
حكيم مؤمن وزن هليلهٔ كابلي ده درم است ووزن برنك مقشر پنج درم ووزن زنجبيل وشيطرج وسعد كوفي ازهريك سه درم
ووزن بسفايج وامطوخودوس ازهريك يك مثقال ووزن مصطكي وانيسون وكندر وخيربوا وجوزبوا ازهريك ششدرم است
وششدرم قرنفل وچهاردرم دارفلفل نيز داخل دارد وكفته كه مقدار شربتش ازسه درم تا چهاردرم است * اطريفل متوسط

بیماریهای حادث از صفرا و بلغم و سودا را نافع است وصداع و دوار و کابوس و ظلمت بصر که از بخارات غلیظه باشد که از معده متصاعد گردد بنهایت نافع است و گفته که این اطریفل جمیع انواع کابوس را نافع است * صنعت آن پوست هلیله کابلی سی درم پوست هلیلهٔ زرد چهل درم هلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ آملهٔ منقی از هریک بیست درم شاهتره پانزده درم غنچه گل سرخ یک استار سنا مکی ده درم انیسون مصطکی از هریک پنج درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند واگر رطوبت غالب باشد ششدرم تربد سفید مد بر بیفزایند واگر سقمونیا بقدر حاجت بآن یا رکنند اسهال صفرا بیشتر کند و این اطریفل در گرمی و سردی معتدل است و خشک است در اواسط درجهٔ دوم * اطریفل مختصر نافع است هوء مضم را و درد معده و مثانه و آن هردو را قوت دهد * صنعت آن هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی زنجبیل کنجد مقشر نبات سفید اجزا متساوی کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یا روغن کاو چرب نموده با عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند و این نسخه سوای روغن کاو یا روغن بادام و عسل مصفی هفت جزو است و بعضی درین اطریفل کنجد و نبات داخل نکرده اند و بجای این هردو پوست هلیلهٔ زرد و فلفل داخل نموده و گفته که این اطریفل نافع است از برای استرخای معده و رطوبت آن و بواسیر را دفع کند و بوی دهان را نیکو کند و عسل البول را نافع بود و شربتی از یک مثقال تا دو مثقال بعد از دو ماه که از ساختنش گذشته باشد استعمال نمایند و قوتش تا دو سال باقی میماند * اطریفل مسهل اسهال اخلاط ثلثه کند و عقل را بکشاید و محلل ریاح و مقوی معده و دماغ و جگر است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی تربد سفید مد بر سنا مکی از هریک پنج مثقال غاریقون مش سفید چهار مثقال افتیمون دو مثقال اسطوخودوس دو مثقال و نیم ریوند چینی هفت مثقال کوفته بیخته بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه بعد از آنکه ادویه را بروغن بادام شیرین چرب نموده باشند معجون سازند * اطریفل مسهل منقول از تحفة المؤمنین که مشار الیه از خط نواب حکیم محمد باقر نقل نموده جهت بهق و برص و جذام و داء الفیل و غیره امراض بلغمی و سودا وی نافع * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله آملهٔ منقی افتیمون صبر مقوطری ایارج فیقرا شاهتره از هریک دو درم بسفایج فستقی سنا مکی از هریک هفت درم تربد سفید مد بر ده درم حاشا سه درم اسطوخودوس پنجدرم انیسون یکدرم سقمونیای مشوی پنجدرم باسه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی پنجدرم تا پنجمثقال * اطریفل مسهل تالیف حکیم مؤمن جهت امراض حاره و مواد سوداوی بعد از نضج و بجهت قولنج بسیار نافع است وقت شربتش تا پنج مثقال است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه از هریک بیست مثقال کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده سنا مکی کل بنفشه از هریک سی مثقال کل سرخ بسفایج فستقی از هریک پنج مثقال عسل دو وزن ادویه باآنیکه سنا مکی ده مثقال کل سرخ و بنفشه هلیلهٔ سیاه از هریک ده مثقال پوست هلیلهٔ کابلی بیست مثقال جوشانیده پالوده باشند داخل کرده بقوام آورده معجون سازند و معزی الیه قلمی نموده که این معجون نافع است از برای قولنج و غافل است ازین معنی که استعمال هلیلجات منع است در قولنج و عمود درین معجون هلیله است * اطریفل مقلی بواسیر و شقاق مقعده و وجع آنرا نافع است و ضعف هاضمه و ضعف کرده را که از برودت باشد مفید است و بالجمله جمیع امراض حادثه از برودت و رطوبت و بلغم را نافع است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی انیسون مصطکی رومی از هریک ده درم نانخواه پنج درم ادویه کوفته بیخته بروغن مغز استه شفتالو چوب نموده پس بگیرند مقل ازرق بیست مثقال و در آب خیسانیده ده رهاون سنگی بدسته بمالند و ادویه را بآن معجون سازند و اگر درین معجون با مقل ازرق بوزن جمیع ادویه عسل مصفی داخل کرده

معجون سازند بهتر است شربتی سه مثقال بعد ازان قدری آب نیم گرم بنوشند * اطریفل مقلی دیگر جهت بواسیر و ورام مقعدة
نافع است و بادها بشکند وخون بواسیر باز دارد * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی تخم هندی تخم
کند ناتخم ریحان ازهریك پنج مثقال مقل ازرق پنجاه مثقال مقل را درآب کند ناحل کرده درعسل مصفی دووزن ادویه داخل
کرده ادویه را بآن معجون سازند وبعضی درین اطریفل عسل داخل ننموده * اطریفل مقل صغیر نافع است ازبرای بواسیر و
امهال بواسیری چون بعد ازفصد و تنقیه استعمال نمایند * صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریك ده
درم مقل ازرق سی درم مقل را بآب گرم حل کرده باعسل بقوام آورده سرشته باقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین
یاروغن کاو چرب نموده بآن بسرشند شربتی چهار درم ودر نسخهٔ که حکیم مؤمن درقرابادین تحفة المؤمنین آورده هلیلهٔ
کابلی وروغن بادام یاروغن کاو داخل ندارد وگفته که مقل را بآب کند ناحل کرده باشصت مثقال عسل مصفی بقوام آورده
معجون سازند * اطریفل مقل صغیر که همین منفعت دارد وتحلیلش زیاده است * صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست
بلیله آملهٔ منقی ازهریك یکرطل مصطکی دواوقیه ونیم مقل ازرق ده استار زعفران وزوفا ازهریك دواوقیه مقل را درآب گرم
حل کرده درهاون بدسته بمالند تاهموار شود وباقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده واول مرتبه مقل رابعسل
سه وزن ادویه بسرشند تانیکو مخلوط گردد پس باقی ادویه را بآن بسرشند وبعضی عسل داخل نمی کنند * اطریفل مقل
کهربائی که بجهت قطع خون بواسیر مجرب است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریك ده مثقال کهربای
شمعی بعد محرق مغسول ازهریك پنج مثقال قرن ایل محرق مغسول پنج مثقال زاج سفید محرق نانخواه ازهریك دو مثقال
مقل ازرق بیست مثقال مقل رادرآب کند ناحل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته با هفتاد و پنج مثقال عسل مصفی بسرشند شربتی
دو مثقال * اطریفل مقل ملین طبع رانرم دارد وبواسیر را نافع است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ
سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی افتیمون اسطوخودوس ازهریك پنجدرم عسل خیارشنبر مقل ازرق ازهریك سی درم مقل و
عسل وخیارشنبر را بآب کند ناحل کرده بپالایند ودرعسل بقوام بلند آورده داخل کرده که بعد ازداخل کردن آن بقوام
معجون آید پس اجزا را کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده بآن بسرشند شربتی ازیك مثقال تاچهار مثقال ودر نسخهٔ
دیگر بعفا بیخ پنجدرم را وزان ادویه تا اسطوخودوس ازهریك ده درم است * اطریفل مقل ملین افتیمونی تالیف افاضل
الاطباخجندی نافع ازبرای امراض سوداوی خصوص بواسیر ودابغ معده وآلات غذا است وملین طبع ومقوی احشا * صنعت آن
پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی افتیمون اقریطی ازهریك ده مثقال مقل ازرق تربد
سفید ازهریك شش مثقال نانخواه مل بر درسرکه مصطکی رومی دارچینی عود قماری خام تخم شاه ترهٔ ورق گل سرخ ازهریك
سه مثقال کشنیز خشك مقشر یازده مثقال اجزا را سوای مقل کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یاروغن کاو هرکدام که باشد
بیست مثقال چرب نموده قند سفید عسل مصفی بالمناصفه ازهردو سه وزن ادویه مقل را درآب کند ناحل نموده بپالایند و
درهاون بدسته بمالند تاقوام پیدا کند پس قند وعسل رابقوام آورده مقل را بآن بسرشند پس تربد مل بر پس باقی ادویه
ودرظرف چینی نگاه دارند درمیان جوتا چهل روز پس ازجویدن آورند واستعمال نمایند شربتی ازیك مثقال تا دو
مثقال * اطریفل مقل ملین دیگر بواسیر را نافع دهد وطبع رانرم دارد * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیله زرد هلیلهٔ سیاه
آملهٔ منقی ازهریك پنجدرم تربد سفید تراشیده مل برهفت درم مصطکی سه درم مقل بیست درم مقل رادرآب کند ناحل

کرده اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده باسه چند ان عسل بقوام آورده معجون سازند مقدار شربتی دو مثقال
خداوند بواسیررا مدا ومت این معجون بغایت نافع باشد * اطریفل مقل ملین دیکر که شکم اصحاب بواسیررا نرم کند ورياح
راتحلیل دهد * صنعت آن مقل ازرق سي درم پوست هلیلهٔ کابلي پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریك ده درم تربد سفید مد بر
بیست درم سکبینج پنجدرم انیسون مصطکي ازهریك پنجدرم مقل رادرآب کند تاحل نموده باقي ادویه راکوفته
بیخته باسه وزن آن عسل بقوام آورده بسرشند شربتی سه درم * اطریفل مقل ملین دیکرطبع رانرم کند وبواسیررا سود
دهد * صنعت آن مقل ازرق فلوس خیارشنبر ازهریك سي درم پوست هلیلهٔ کابلي پوست بلیله هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی
افتیمون اسطوخودوس ازهریك ده درم مقل وفلوس رادرآب کنند تاحل کنند وباقي ادویه کوفته بیخته باسه وزن ادویه
عسل بقوام آورده بسرشند بعد ازانکه بروغن بادام چرب نموده باشند شربتی ازسه درم تاپنج درم * اطریفل ملین
این اطریفل ملین طبع ومسهل صفراوسوداست ونافع است ازبرای دواروسدرحادث ازابخرهٔ غلیظه * صنعت آن
پوست هلیلهٔ زرد چهل درم پوست هلیلهٔ کابلي سي درم بلیله آملهٔ منقی هلیلهٔ سیاه ازهریك بیست درم شاه ترهٔ پانزده
درم سنامکي ده درم ورق گل سرخ یك استارانیسون مصطکي ازهریک پنج درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چهل
درم چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند واگربوده باشد بلغم غالب باید که بیفزایند براین اجزا تربد سفید
مد برشش درم واگراحتیاج باسهال صفرازیاده کرده شود براجزای اصل مقمونیا بقدرحاجت واگراحتیاج باسهال
سودازیاده باشد باید که بیفزایند براجزای اصل افتیمون ده درم شربتی دومثقال باآب کرم این اطریفل حاردرا وائل
درجه ویابس درآواخردرجهٔ دوم است * اطریفل ملین تالیف نواب غفران مآب حکیم معتمدالملوک سید علیخان
قدس سره محمد شاهي نافع ازبرای نزلات بلغميهٔ مزمنه * صنعت آن عناب انجیرزرد ازهریك بیست دانه اصل السوس
زوفای خشک کل بنفشه اسطوخودوس ایرسا بسفایج فستقي فراسیون ازهریك دومثقال ونیم مویزسرخ استه بیرون کرده
بیست وپنج مثقال مجموع رادرسه چهاریك من تبریزآب خالص بجوشانند تابنصف رسد بپالایند وعسل سفید مصفی
یکصد وپنجاه مثقال داخل کرده بقوام آورند پس پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی
اسطوخودوس کشنیز خشك مقشر ازهریک پنج مثقال رازیانه انیسون مصطکي حب بلسان ازهریك دومثقال ونیم غاریقون
مش سفید سه مثقال فلفل سیاه نیم مثقال تخم خشخاش سفید دومثقال ونیم روغن بادام شیرین دوازده مثقال ونیم ادویه را
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل مزبور بسرشند شربتی ازیك مثقال تاسه مثقال باآب نیم کرم تناول نمایند
* اطریفل ملین به نسخهٔ حکیم مؤمن نافع ازبرای بواسیر * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي پوست بلیله آملهٔ منقی ازنوی هلیلهٔ
سیاه انتیمون اسطوخودوس ازهریك ده مثقال تربد سفید هفت مثقال مقل ازرق سي مثقال فلوس خیارشنبر سي مثقال
مقل وفلوس خیارشنبررا درآب کند تاحل کرده صافي نموده باعسل بقوام آورند وادویه راکوفته بیخته بروغن بادام شیرین
چرب نموده بآن سرشته استعمال نمایند * اطریفل ملین دیکرعناب خراساني سپستان ازهریك بیست دانه هربنفشه غنچهٔ
کل سرخ سنامکي ازهریك ده مثقال باآب جوشانیده صافي نموده عسل مصفی یکصد وپنجاه مثقال ودرنسخهٔ دیکر دویصد و
هفتاد مثقال است داخل کرده باآتش ملایم بقوام آورند پس بکیرند پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي طباشیرسفید کشنیز
خشك ازهریك ده درم هلیلهٔ سیاه بیست درم پوست بلیله آملهٔ منقی زنجبیل پوست هلیله ازهریك پنج درم غنچهٔ کل سرخ صندل

سفید از هریك پنج مثقال تربد سفید مد بر ریوند چیني از هریک ده مثقال سقمونیای مشوي پانزده مثقال اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بیست و پنج مثقال چرب نموده با عسل مزبور معجون سازند شربتی از یك مثقال تا چهار مثقال * اطریفل ملین دیگر طبع را نرم دارد و معده را از بلغم و صفرا پاک گرداند * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی از هریك ده درم اصل السوس مقشر ورق گل سرخ از هریك پنج درم تربد سفید مجوف مصمغ مد بر بیست درم شیطرج هندي زنجبیل از هریك سه درم دارچیني قرفه دانهٔ هیل بوا از هریك دو درم شاهتره ده درم بعسل سفید مصفی بدستور مقرر معجون سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال * اطریفل ملین دیگر از حکیم اشرف قمي * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی پوست بلیله تربد سفید از هریك چهل مثقال اول مرتبه تربد را نیم کوفته در کیسهٔ کتانی کرده در پنج من آب بجوشانند تا بنصف رسد صافي نموده یك من تمریز عسل مصفی داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بآن معجون سازند * اطریفل معلوم قلمي نموده اند که از سید سند قدوة العلماء سید الاطبا والماجد من است قدس سره این اطریفل را معروف بمعلوم نموده اند تا از اطریفلات ملین دیگر متمیز باشد و این اطریفل از برای درد سر و درد چشم و درد گوش که به سبب ابخرهٔ معده باشد در نهایت نفع است و اسهال کند و معده و سر را از اخلاط صفراویه پاک کند و کرم مزاج را موافق باشد * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریك ده درم را زبانه مصطکي رومي اسطوخودوس سقمونیای مشوي ریوند چیني از هریك پنج درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتي چهار مثقال با آب گرم تناول نمایند * اطریفل ملین منقول از ارشاد جهت قطع اخلاط باردهٔ وفضلات بلغمیه وادرار حیض نافع و نیز این اطریفل رنك رو را نیکو میگرداند و برص را مفید است چون سه روز پی هم پنجدرم هر روز استعمال نمایند وقطع کنند پس بعد از چند روز دیگر عود کنند و وقت استعمال آن خوب است که قمر شروع به نقصان کرده باشد * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي پوست بلیله آملهٔ منقی اهلیلهٔ اقریطي دو تو از هریك پنج مثقال قرفه دارفلفل از هریك چهار مثقال جوزبوا عاقرقرحا شیطرج هندي از هریك دو مثقال باسه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند * اطریفل ملین به نسخهٔ دیگر * صنعت آن عناب خرماني سپستان از هریك یکصد دانه گل بنفشه ده مثقال جوشانیده صافي نموده عسل مصفی دو بست مثقال داخل کرده بقوام آورند پس پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي تربد سفید مد بر سقمونیای مشوي از هریك ده مثقال هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی پوست بلیله طباشیر سفید کشنیز خشك گل سرخ گل نیلوفر از هریك پنج مثقال صندل سفید بکلاب سوده سه مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین پنجاه مثقال چرب نموده با عسل مذکور معجون سازند شربتی چهار مثقال * اطریفل نافع مراکثر امراض دماغي حادث از اخلاط مرکبه را و از برای طرش و وقر و ثقل سامعه بی نظیر است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریك دو درم سنا مکي تربد سفید مد بر افتیمون از هریك شش درم اسطوخودوس بسفایج نستعلیق گل سرخ سقمونیای مشوي از هریك پنج درم غاریقون هش سفید مصطکي از هریك سه درم کشنیز خشك پانزده درم کوفته بیخته به بیست درم روغن بادام شیرین چرب نموده باسه وزن عسل معجون سازند شربتی از سه درم تا پنجدرم منقول از خط حکیم عبد الرحیم قزویني * اطریفل دیگر نافع از برای امراض سوداوي * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریك بیست مثقال بسفایج نستعلیق اسطوخودوس

انتیمون تربد سفید مدبر غاریقون هش سفید از هریك ده مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند * اطریفل دیگر مقوی معده و دماغ بارد است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریك بیست مثقال عود هندی زنجبیل از هریك پنج مثقال فلفل دار فلفل از هریك سه مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن ادویه عسل معجون سازند * اطریفل دیگر از برای کسیکه زود مویش سفید شود * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی از هریك ده درم پوست بلیله کندر ذکر طباشیر سفید از هریك پنج درم صندل سفید بگلاب سوده تخم کاسنی از هریك سه درم فلفل دو درم و نیم زنجبیل گل سرخ منزوع الاقماع وج ترکی از هریك یکدرم و نیم کوفته بیخته بعسل هلیلهٔ کابلی مربا سه وزن ادویه بسرشند شربتی سه درم پس بدرستیکه قطع میکند از موی سفیدی را و نگاه میدارد سیاهی را * اطریفل مقوی قوت حافظه و دافع نسیان تالیف حکیم سدید کازرونی * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی دارچینی وج ترکی از هریك پنج درم پوست بلیله سعد کوفی از هریك چهار درم زنجبیل فلفل دار فلفل کندر از هریك سه درم مغز پسته مغز نارجیل از هریك هفت درم مویز منقی از حب پنجاه درم ادویه را کوفته بیخته با مویز معجون سازند و هر صبح دو مثقال آن را ناشتا تناول نمایند * اطریفل دیگر چشم را روشن کند و معده را از رطوبت پاک سازد و طبع را نرم دارد و بواسیر را سودمند بود * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی بلیله آملهٔ منقی هلیلهٔ سیاه فلفل دار فلفل قنطوریون باریك از هریك جزوی اجزا مساوی کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و با سه چندان عسل بسرشند مقدار شربتی دو مثقال است * فصل در بیان نسخ جوارشات اهلیلجی * جوارش اهلیلج این جوارش از اطبای هند است طعام بگوارد و اشتهای طعام آورد و بواسیر را نافع بود و بادها بشکند و طبع را نرم دارد و رنگ را نیکو دارد * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی تربد سفید مجوف تراشیده بروغن بادام چرب نموده مرضوض زنجبیل فلفل دار فلفل موز زنب از هریك چهار درم نارمشك دو درم فلفل مویه هشت درم ساذج هندی یکدرم دارچینی سنبل الطیب از هریك ده درم فانیذ سه برابر مجموع ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی از یك مثقال تا دو درم * جوارش شاهی تالیف آن مرحوم مالیخولیای مراقی را بی نظیر است و مقوی قلب و معده است و تفریح آورد * صنعت آن آملهٔ مربی هلیله از هریك هفتاد و پنج مثقال از استه بیرون کرده زرشك منقی گلاب عرق بید مشك از هریك هفتاد و پنج مثقال همه را بپزند تا مهرا شود مالیده بپالایند پس شراب انار ترش شراب انار شیرین نبات سفید شربت نارنج شربت لیمو شربت آلو از هریك بیست و پنج مثقال سکنجبین سی و پنج مثقال داخل کرده بقوام آورند پس ابریشم مقرض ورق طلا ورق نقره مروارید ناسفته از هریك سه مثقال عنبر اشهب دو مثقال گل گاوزبان غنچهٔ گل سرخ از هریك پنج مثقال کوفته بیخته بآن بسرشند شربتی دو درم * حافظ العقل نیز این معجون از اقتراح آن مرحوم است و مجرب است در حفظ حواس ظاهری و باطنی و تقویت آنها و تذکیهٔ عقل و ذهن و فکر و مانع تشویش عقل است * صنعت آن شیر آملهٔ ده مثقال پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله از هریك پنج مثقال طباشیر سفید صندل سفید ابریشم مقرض کندر بادرنجبویه نمام مغز نارجیل مغز پسته اسطوخودوس گل بابونه از هریك یک مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بیست مثقال چرب نموده مویز منقی عسل مصفی نبات سفید از هریک چهل و پنج مثقال اول مرتبه مویز را بعرق افرنج مشك بپزند تا مهرا شود بمالند و بپالایند و نبات و عسل را داخل کرده بقوام آورند و ادویه را بآن بسرشند شربتی دو مثقال * فصل در بیان حبوبیکه اصل و عمود در آنها اهلیلج است * حب اهلیلج نافع از برای دوار صفراوی حادث از

ابخورة اخلاط حارة * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى كشنيز خشك از هريك
دو دانك سنا مكي نيم مثقال كوفته بروغن بادام شيرين چرب نموده بآب سرشته حب ساخته فرو برند جمله يك شربت است
* حب اهليلج نافع از براى صدر بسبب امتلاى دماغ وسر وجميع بدن از اخلاط * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ
سياه از هريك دو درم اسطوخودوس بسفايج فستقي افتيمون تربد سفيد خراشيدهٔ بروغن گل سرخ چرب نموده از هريك يكدرم
ونيم سرينغشه خشك دو درم انيسون يكدرم كوفته بيخته بآب رازيانهٔ تازه سرشته حب سازند وكفته شدهٔ كه جمله يك شربت
است سحر فرو برند واز عقب آن جلاب سكري ده درم بآب نيم گرم حل كرده بنوشند * حب اهليلج له قدس سرهٔ مجرب
للمالينخوليا الحادث من السوداء المحترقة من صفراء * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله
آملهٔ منقى از هريك دو دانك سنا مكي لاجورد مغسول افتيمون غاريقون سفيد كثيرا از هريك يكدانك كوفته بيخته بروغن بادام
شيرين چرب نموده بمويز طائفي منقى سرشته حب ساخته باعوق كاوزبان نيم گرم كه دران جلاب سكري ده درم حل كرده
باشند فرو برند جمله يك شربت است هفته يكمرتبه اين حبوب را استعمال نمايند تازمانيكه مالينخوليا زائل شود * حب اهليلج
نافع از براى مالينخوليا ى حادث از سوداى محترقه از صفرا * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد شش درم پوست بليله آملهٔ منقى
ورق گل سرخ نمك هندي از هريك دو درم ايارج فيقرا پنجدرم شاه ترهٔ سقمونيا ى مشوي عصارهٔ افسنتين از هريك سه درم
تخم كرفس نيم درم غاريقون هش سفيد چهار درم كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده بآب كاسني تازه سرشته
حب سازند شربتى از دو درم ونيم تا سه درم ودر نسخهٔ صاحب ذخيرهٔ خوارزم شاهي گل سرخ نمك هندي وتخم كرفس داخل
نيست ووزن پوست هليله هفت درم است ميفرمايند كه چون سقمونيا ى اصلي يافت نمى شود اگر بدل آن پنج درم
سنا مكي داخل كنند بهتر است * حب اهليلج ابن حارث مجرب است از براى بهق فاحش وازالهٔ آن ميكند در سه روز و
نيز اين حب نافع است از براى حمى وريا ح واوجاع مفاصل هر مرض بلغمي وسوداوي * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد هليلهٔ
سياه پوست هليلهٔ كابلي صبر سقوطري انزروت سفيد مقل سرخ شحم حنظل سكبينج از هريك پنج جزو حرف ابيض صعترفارسي
شونيز زيرهٔ كرماني نمك طبرزد مصطكي رومي از هريك يك جزو صمغها را در ظرف مسي با آب كندنا بقدريكه ادويه بآن
خمير توان كرد بخيسانند دو روز پس حل كرده باقي ادويه را بآن سرشته مرشتني جيد وحبها سازند هر حبى بقدر فلفلى و
در سايه خشك نمايند شربتى يك مثقال بآب نيم گرم دو روز قبل از استعمال اين حب از جميع اشياى نان وزيرباج
پرهيز نمايند * حب اهليلج ابن هبيرة ظاهر النفع است از براى بواسير ومطلق رياح خصوصا رياح بواسير واز براى صفرا وبلغم
خام وبهق وحكه ميتوان آشاميد هر روز وهر شب تابستان وزمستان * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد هليلهٔ سياه پوست بليله از
هريك دوازده مثقال آملهٔ منقى شش مثقال شيطرج هندي دارفلفل از هريك پنج مثقال جوز بوا نمك داراني از هريك يكمثقال
ونيم تربد سفيد مجوف مصمغ مد برصبر سقوطري از هريك سه مثقال كوفته بيخته بروغن بادام چرب نموده بآب سرشته بصورت
شمعي ساخته در سايه بسيار بمالند پس باز كوبيده بآب سرشته حبوب سازند هر حبى بمقدار نخودى * حب اهليلج نافع از
براى اخراج مرهٔ صفرا وسوداء از سر وسائر بدن ومكرر تجربه شده وبسيار نافع است وبيغاثله * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد
پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى سنا مكي از هريك دو دانك سقمونيا ى مشوي يكدانك كوفته بيخته بروغن
بادام شيرين چرب نموده بمويز دانه بيرون آورده سرشته حب ساخته بورق نقره پيچيدهٔ وقت خواب فرو برند بعد ازان

آب نيكرم پياله بنوشند وگاهی اضافه كرده ميشود براجزای اين حب ازبرای تقويت اسهال آن مرمرهٔ سودا رالاجورد و
حب النيل ازهريك يك دانك * حب اهليلج ديكر * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي اياريج فيقرا تربد سفيد مد بزازهريك چهار
مثقال غاريقون هش سفيد ازآرد پيزموی بيرون كرده صمغ عربي كثيرا مصطكي رومي انيسون زنجبيل نمك هندي ازهريك دو
مثقال صبرسقوطري شحم حنظل ازهريك يك مثقال كوفته بيخته بآب حب سازند * حب اهليلج ديكر * صنعت آن پوست هليلهٔ
زرد پوست هليلهٔ كابلي اياريج فيقرا تربد سفيد مد بزازهريك دومثقال حب النيل غاريقون سفيد انيسون صمغ عربي ازهريك
يك مثقال شحم حنظل نمك هندي ازهريك يكدانك كوفته بيخته بآب رازيانهٔ تازه سرشته حبوب سازند * اهليلج ديكر طبيعت را
نرم دارد ومزاج معتدل را مناسب است * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد سربنفشه تربد سفيد ريوند چيني ازهريك دودرم
سقمونيای مشوي نيمدرم عصارهٔ افسنتين رب السوس ازهريك يكدرم كوفته بيخته بآب حب سازند شربتی ازدودرم تا سه درم
* حب اهليلج حنين منقول ازاختيارات حنين مسهلي خفيف است * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ
سياه پوست بليله آملهٔ منقی ازهريك سه درم غاريقون سفيد نيمدرم سقمونيا سه قيراط نمك هندي دوقيراط كوفته بيخته بآب
حب سازند شربتی سه درم * حب اهليلج قلمي فرموده اند كه معمول حضرت استاذي ابويم قدس سره است درجميع امراض
صفراوي ودموي وسوداي محترقه * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه سنامكي پوست بليله آملهٔ منقی
ازهريك دودانك سوده بروغن بادام شيرين چرب نموده حب ساخته بآب كرم فروبرند * حب اهليلج اصفر كه تنقيهٔ معده ازصفرای
مخلوط بباغم كند هركاه استعمال كرده شود بعد ازقی * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد يكدرم ونيم سقمونيا يكدانك صبرسقوطري
زرد دودانك غاريقون سفيد نيم درم كوفته بيخته بآب عنب الثعلب سرشته حب سازند * حب اهليلج نافع ازبرای
حكه وجرب ونمش * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد صبرسقوطري ازهريك يك درم سقمونيای مشوي كل سرخ ازهريك ربع
درمی كوفته بيخته حب سازند جمله يك شربت است * حب اهليلج كه حكيم ميرمحمد جعفر ولد مولانا حيدرعلي ساكن مشهد
مقدس حضرت امام رضا عليه الصلوٰة والسلام وقتيكه محمود آقا ناظر بزيارت روضهٔ رضويه علی ساكنها الف الف السلام والصلوٰة
والتحية والثناء رفته بودند معزي اليه راحمی ربع عارض گرديده بود حكيم معزي اليه باين حب اهليلج بدستوريكه مرقوم ميگردد
علاج فرموده بودند ودستور آن راعالیجاه معظم اليه گرفته بودند ودستور مرقوم باين طريق است كه حب اهليلج موافق
نسخه بايد كه صاحب حمی ربع درغيريوم راحت وقت طلوع صبح دومثقال فروبرده ازعقب آن قهوهٔ دارچيني بياله
بنوشد غذا نخود آب گوشت خروس بچه مشروط بآنكه درروزاول راحت كلفند آفتابي هفت مثقال سكنجبين هفت مثقال
باعرق كاوزبان تناول كرده باشد وغذا يوم اول راحت قيهٔ شوربا ازگوشت بره تناول نمايد ودرجميع اوقات صاحب اين
تپ ازحموضات ولبنيات وبقول اجتناب نمايد * صنعت اين حب اهليلج پوست هليلهٔ زرد پوست هليله كابلي هليلهٔ سياه
سنامكي ازهريك پنج مثقال اياريج فيقرا سه مثقال عصارهٔ افسنتين يك مثقال ونيم سقمونيای مشوي شاهترهٔ ازهريك يكمثقال
نمك هندي يكدانك كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده حب ساخته باكلاب بدستورمزبور فروبرند ودرروزنوبت
حب زهب يكعدد اول روز يكعدد آخرروز فروبرند * صنعت آن طلای مكلس فاذزهرمعدني جدوارخطائي من قنب از
هريك يك مثقال جوزبوا مصطكي رومي زعفران ازهريك چهاردانك دارچيني قرنفل ازهريك نيم مثقال صمغ عربي دودانك
كثيرا يكدانك اجزا موافق دستورحق نموده بكلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدرنخودی * حب هليله كه مسهل

خفیف است منقول از اختیارات حنین * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی
از هریك سه درم غاریقون سفید پنجدرم سقمونیای مشوی سه قیراط نمك هندی دو قیراط کوفته بیخته بآب کاسنی تازه سرشته
حب سازند * حب اهلیلج مسهل صفرای خالص * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد دو درم حب النیل یکدرم سقمونیای مشوی
نیم درم کوفته بیخته بآب لبلاب سرشته حب سازند شربتی دو درم تا سه درم * حب اهلیلج شیخ رئیس نافع است از برای
صرع سوداوی * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه از هریک نیم مثقال لاجورد حجر ارمنی افتیمون اسطوخودوس از هریك
یکدانک کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بآب سرشته حب سازند جمله یك شربت است * حب اهلیلج نافع
از برای اسهال بواسیری وغیره * صنعت آن پوست هلیلهٔ سیاه مشوی در روغن کاو پنجدرم زیرهٔ کرمانی مدبر پنج درم طباشیر
سفید یکدرم شکر سفید بیست ودو درم کوفته بیخته از برای بواسیر بآب کندنا واز برای لینت بعد از زحیر بآب برگ بارتنك
سرشته حبوب سازند شربتی تا یك درم * حب اهلیلج مسهل * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هیلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه سنامکی
از هریك یك مثقال ورق گل سرخ نیم مثقال سوده بروغن بادام شیرین چرب نموده بادو مثقال مویز منقی سرشته حبوب ساخته
بورق نقره یا طلا پیچیده وقت خواب باآب گرم فرو برند ودر نسخهٔ دیگر ربع مثقالی صمغ عربی نیز داخل است ووزن ادویه
بحسب احتیاج وقوت وضعف مزاج زیاد وکم مسطور است ودر نسخهٔ دیگر یکدرم نمك لاهوری برای تقویت عمل نیز داخل
است ونوشته که باعرق بادیان نیم گرم تناول نمایند ودر حین عمل هرگاه تشنه شوند عرق رازیانه نیم گرم بنوشند
* دواء الاهلیلج از طب الایمه گفت محمد سنان که حدیث کرد مارا حضرت رضا علیه السلام گفت شنیدم موسی بن جعفر را که تحقیق
شکایت کرد از فجاءة که باطبا رجوع نموده وهریك دوای عجمی بیان کرده پس آن حضرت فرمودند چرا فراموش کردید
واز ذهن شما رفت بسید ادویه که هلیله ورازیانه وشکر است اجزا مساوی در استقبال صیف سه ماه ودر هر ماهی سه مرتبه
ودر استقبال شتا سه ماه ودر هر ماهی سه روز ودرین وقت بجای رازیانه مصطکی نماید بدرستیکه مستعمل آن مریض
نگردد مگر مرض موت * فصل در ذکر ادهان کلکلانج * دهن کلکلانج ودر بعض نسخ دهن کلکلانج بنظر رسیده ومعرب پلپلانهٔ
هندیست یعنی دهن میوها که عبارت از هلیله وبلیله وآمله باشد از اطبای هند است ونافع است آشامیدن آن با ماء الاصول
از برای اصحاب سکته بعد از افاقه ونیکو است از برای فالج واسترخا چون با ماء الاصول بنوشند ونیز از برای تشنج وعرق النسا
واوجاع مفاصل بارده ولقوه ووجع ظهر وقولنج ومدر حیض است ونفاس ومسخن رحم ومفتت حصاة کلیه ومثانه ومذیب
آنها است ومسکن وجع ومفتح سدها ومسخن بدن است ابن نوح قمری گفته که آشامیدن آن با ماء الاصول بعد از دو هفته
از ابتدای فالج نافع است آنها را بنهایت نفع ابو سهل مسیحی گفته که چون منقضی شود در اول فالج سه هفته تا بیست وپنج روز
پس نافع است آن را آشامیدن ماء الاصول با دهن کلکلانج * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست
بلیله آملهٔ منقی از هریک ده درم بیخ کرفس بیخ رازیانه از هریك هفت درم دار فلفل فلفل زنجبیل از هریك شش درم جاوشیر
بزر البنج سکبینج از هریک پنج درم تربد مدبر چهار استار کلم تریک قبضه اجزای یابسه را نیمکوفته صموغ را بآب گرم حل کرده
بقول را ریزه نموده مجموع را در دیك تازه قلعی نموده مقدار بیست وچهار رطل آب بر روی وی کرده بپزند تا آب به نصف
رسد پس صافی نموده باز در دیك کرده داخل نمایند در ان هشت رطل روغن حب الخروع تازه وبآتش ملایم بپزند تا آب
برود وروغن بماند پس نگاهدارند وقومی افزوده اند درین دهن ایرسا دواستارانیسون وحرمل وعاقرقرحا از هریك

دودرم شيطرج هندي چهاردرم * صنعت دهن كلكلانج به نسخهٔ شيخ داؤد انطاكي انواع هليلجات اربعه وبليله وآملهٔ منقى ازهريك
پنجدرم تربد سفيد مد برچهاردرم حسك تركلم ترازهريك پنج درم ادويه را باآب بپزند وبمالند وبغشارند وبپالايند ودر
ديك كرده روغن حب الخروع ماده داخل كرده بپزند تاآب برود وروغن بماند * صنعت اين دهن به نسخهٔ حكيم مؤمن
انواع هليلجات آملج بليلج دارفلفل زنجبيل كرنب بزك سداب ازهريك ده درم جاوشيرسكبينج اشق ازهريك پنجدرم
تربد سفيد مد برچهاردرم اجزارا دريكهزارودوصد مثقال آب بپزند تا به نصف رسد نيكو بمالند وبغشارند وبپالايند وباز
دردبك كرده يكصد مثقال روغن بيد انجيرتازه برروى آن كرده باتش ملايم بپزند تاآب رفته روغن بماند واكر دقدر
مضاعف بپزند بهتراست ابوسهل مسيحى كفته كه درعلاج تشنج امتلائي بايد كه بخورانند بصاحب آن دهن كلكلانج باماء
الاصول ابن نوح قمري كفته كه علاج تشنج امتلائي علاج فالج است وآن باين دستوراست كه بياشامانند اوراحبوب مسهله
پس بياشامانند اوراد هن كلكلانج باماء الاصول وكفته شده كه آشاميدن دهن كلكلانج باماء الاصول بعد ازاستفراغ بحبوب
مسهله هركاه بدن ازاخلاط پاك شود نافع است ازبراى خدرونيزكفته شده كه اين دهن كلكلانج نافع است ازبراى خدر
چون آشاميده شود بعد ازاستفراغ بحب شيطرج وحب منتن وقتيكه حدوث خدر ازبلغم باشد ونافع است آشاميدن اين
دهن ازبراى رعشهٔ حادث ازخلط بلغم * رب اهليلج بعضى اطبا آن راحب اهليلج ناميده مهيا ميسازند اين دوارا ازبراى
مسافرين مسهل صفراست برفق ونافع است صداع صفراوي وسائرامراض صفراوي هروقتيكه بانهايت باشد وقائم مقام مطبوخ
هليله است درنفع ازبراى هرمرضى كه نافع است مرآن مرض رامطبوخ هليله * صنعت آن بكيرند هليلهٔ زرد فربه بزرك
بى سوراخ يكصد عدد درتغارا خضر يعني لعابدار كرده آب برروى وى كنند چندانكه چهارانكشت آب ازروى هليلها بركردد
پس سرآنرا بپوشانند كه كرد وغبار دران داخل نشود ودرآفتاب كذارند دوهفته پس صافي نموده آب آنرا نكاهدارند وباز
آب تازه برروى وى كنند وسرش راپوشيده درآفتاب يكهفتهٔ ديكر بكذارند پس آب آنرا صافي نموده نكاهدارند وملاحظه
هليلها نمايند اكر درانها زردي وتلخي باقي باشد يك مرتبهٔ ديكرآب برروى وى كرده بعد ازهفته آب آنرا كرفته هليلها رادوركنند
والا بعد ازدومرتبه هليلها رادوركنند وآبهارادرپيالهاى خرد كرده برباالاى بام برروي تخته بندنهند درآفتاب وسرپيالهارابپارچهٔ
بپوشند وصبركنند تاخشك شود پس ازين حبها ساخته نكاهدارند ودروقت حاجت چهاردرم تاهفت درم آن بآب خالص يا
جلاب سكري فروبرند پس هركاه كه تب نباشد وارادهٔ اسهال زياده باشد بايد كه اضافه كنند برين دواصبر سقوطري وكل مرخ
وكثيرا حب ساخته بكاربرند وكاهى مى افزايند عصارهٔ افسنتين پس بايد كه صبريك جزوواز عصارهٔ افسنتين نيم جزوواز كل
مرخ ربع جزوى وازنقوع هليلهٔ مذكور مثل مجموع شربتى ازچهاردرم تاهفت درم باشد * فصل دربيان سفوفاتيكه اصل
وعمود درانها اهليلج است * سفوف اهليلج مستعمل دريرقان اصفرمدى بسبب سدهٔ فيما بين مرارة وامعا هركاه ازتدابيردبكر
زائل نكردداين سفوف را باشيرشتر بدهند خصوص شتريكه آنرا علف شيح وقيصوم داده باشند * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد سه درم
انتيمون انيسون ازهريك نيم درم اياريج فيقرا چهاردانك جمله يك شربت است باپنجاه شصت درم شيرشتر * سفوف اهليلج شيخ
داؤد انطاكي جيد الفعل وعظيم النفع وبالغ است درقطع امراض سرومعده وقلب * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست
هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه تخم ريحان نام پودنهٔ نهري وتربد سفيد مد برازهريك چهاردرم كهربا تخم خرفهٔ مقشر مرجان
قرمزي ازهريك سه درم وهركاه حرارت درمزاج نباشد دوسه قيراط مشك اضافه كنند واكرارادهٔ اسهال باشد اضافه كنند بر

اجزای اصل سر بنفشه بسفایج فستقی اصل السوس از هریك چهار درم سقمونیای مشوی دو درم و اگر مرض اعضای مذکوره
متعدی بسوی کبد باشد اضافه کنند بر اجزای اصل نسخه انواع ثلثهٔ صندل را یعنی احمر و اصفر و ابیض و اگر در معده باشد
مصطکی گل سرخ بر اجزای اصل بیفزایند و اگر خفقان قوی باشد گل گاوزبان طباشیر سفید بر اجزای اصل بیفزایند و اگر
ریاح بسیار باشد رازیانه داخل کنند از هریك سه درم و از برای حدیث نفس و وسواس و سودا و جنون افتیمون اقریطی شش
درم انیسون چهار درم ابریشم مقرض مروارید ناسفته کشنیز خشك مقشر گل ارمنی مغسول از هریك دو درم بیفزایند بر
اصل نسخه و هرگاه که خفقان قوی زیادتی کند در ان عود قماری خام و درونج عقربی و زرنباد از هریك سه درم اضافه کنند
و اگر حرارت اشتداد داشته باشد بیاشامند آنرا با آب زرشك و گلاب بعد از انکه بروغن گل سرخ چرب نموده باشند و الا بروغن
بادام شیرین چرب نمایند و اضافه کنند بران بوزن آن شکر شربتی پنج درم * سفوف اهلیلج قابض شکم به بندد و درد معده
را نافع بود و زحیر را بعد از تنقیه سود مند بود * صنعت آن هلیله سیاه در زیت انفاق بریان نموده صمغ عربی بریان زیرهٔ کرمانی
مد برانیسون بریان از هریك یك جزو بزرقطونا بریان حب الرشاد از هریک دو جزو چهار دوائی او را کوفته بیخته و بزرقطونا
و حب الرشاد را بروغن گل یا بادام چرب نموده و درست داخل کرده استعمال نمایند شربتی چهار درم * سفوف اهلیلج که
بلغم براند و معده را پاک سازد * صنعت آن پوست هلیله کابلی دو درم نمك هندی دار فلفل از هریك دو دانگ کوفته بیخته همه
یک شربت باشد با پیالهٔ آب گرم بنوشند * سفوف اهلیلج در امراض طحال و یرقان اسود چون بعد از فصد باسلیق و اسیلم ایسر
و خوردن مسهلات موافقه با ماء الجبن متخذ با سکنجبین افتیمونی خورده شود نافع است * صنعت آن پوست هلیله زرد سه درم
پوست بلیله هلیلهٔ سیاه از هریك دو درم افتیمون یکدرم ایارج فیقرا نیم درم نمك هندی یکدانگ کوفته بیخته جمله یك شربت
است بحسب قوت و ضعف و زیاده و کم نمودن برای طبیب است * سفوف اهلیلج دیگر که در یرقان اسود بسبب سدهٔ مابین
کبد و طحال بکار آید هرگاه استعمال کرده شود با ماء الجبن فرا گرفته با سکنجبین افتیمونی * صنعت آن پوست هلیله زرد سه درم
پوست بلیله پوست هلیله کابلی از هریك دو درم افتیمون یکدرم ایارج فیقرا نیم درم نمك هندی یکدانگ جمله یك شربت است
این همان نسخهٔ قبل است الا آنکه هلیلهٔ سیاه داخل ندارد * سفوف اهلیلج ابوماهر که نافع است از برای اسهال دماغی
رطوبی که هر روز یکدرم میداده باشند * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه نمك طعام ساذج هندی
افسنتین رومی ایارج فیقرا اقراص گل اجزا متساوی کوفته بیخته بوزن مجموع نبات سفید سوده داخل نمایید * سفوف اهلیلج
دیگر نافع از برای اسهال معدی که بسبب ضعف هاضمه حادث از زیادتی بلغم و صفرا باشد * صنعت آن پوست هلیله زرد یك
جزو حب الرشاد نیم جزو حب الاس سماق کزمازج سك اصلی از هریک سدس جزوی کوفته بیخته شربتی دو درم * سفوف اهلیلج
گفته شده که نافع است از برای صداع صفراوی بسبب اسهال صفرا * صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هریك سه درم
ریوند چینی ثلث درمی کوفته بیخته سفوف سازند جمله یك شربت است با آب انار ترش و آب انار شیرین معصور با شحم بنوشند
و باید دانست که قومی از اطبا مکروه داشته اند استعمال جرم اهلیلجات را در امراض سر بجهت آنکه اجرام اهلیلجات میباشد
اسهال آنها بعصر و بعد مسهلات البته در اکثر تعقل بطن یعنی بستن شکم عارض میگردد و عقل شکم در امراض سر از اضر اشیاء
است بانها پس اولی آن است که اهلیلجات را در امراض سر بطریق نقوع یا مطبوخ داده شود بعد از رابع عشر پس بنابرین اگر
اجزای این حب را یعنی هرد و هلیله و ریوند را نقوع سازند باین طریق که بگیرند هلیله زرد هلیله کابلی از هریك پنج درم

ريوند چيني نيم درم تايك درم وهمه را در آب رمانين معصورين باشحم بخيسانند ودرهاون سنكي بدسته بمالند تا آب انارقوت دواها را بكيرد وصافي آن را بيا شامند خوب است وكفته اند كه صمغيتي كه درهليلهٔ زرد بخاصيتي كه دران است ميباشد مسهل صفرا ومعين است برخاصيت آن عصر آن پس هركاه بخيسانند آن را در آب جدا ميكردد ازان قوت صمغيت در آب وميكردد اسهال آن آب اقوى ودر ريوند چيني قوت باردهٔ قابضه مى باشد وقوت حارهٔ لطيفه پس هركاه در آب بخيسانند آن را بيرون مى آيد جرم ناري مسهل آن بغير جوهر قابض پس اسهال نقوع آن زياده است از اسهال جرم آن

* سفوف اهليلج نافع از براى وعونت وحمق * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي دو مثقال كندر فلفل مصطكي رومي از هريك يكمثقال نبات سفيد پنج مثقال كوفته بيخته هر روز صبح ناشتايك مثقال آن را بخورند * سفوف اهليلج روفس نافع از براى قطرب چون آشاميده شود باماء الجبن بعد از فصد واخراج خون مقدار يكه قريب بغشي رسد * صنعت آن هليلهٔ سياه آملهٔ منقى پوست هليلهٔ كابلي بسفايج فستقي پوست تراشيده افتيمون لاجورد كوفته بياشامند ازان دودرم باماء الجبن * سفوف اهليلج مستعمل در ربع بعد از ظهور نضج در قارورة وسائر علامات نضج مادة * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه از هريك هفت درم بسفايج فستقي افتيمون از هريك سه درم همه را كوفته بيخته شربتى سه درم باسه درم شكر سفيد كف كنند وبعد ازان آب كرم بنوشند * سفوف اهليلج مستعمل در خفقان سوداوي * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه آملهٔ منقى تخم فلنج مشك تخم بالنكو اسطوخودوس لسان الثور افتيمون كل ارمني عود هندي سعد كوفي قرنفل كشنيز خشك از هريك سه درم كهربا بسد مروارید ناسفته ابريشم مقرض حجر ارمني مغسول از هريك يك درم ونيم تخم خرفه مقشور مغز تخم كدوى شيرين از هريك چهار درم كوفته بيخته شربتي يك مثقال با آب بادرنجبويه يا شراب سيب شيرين بنوشند * سفوف اهليلج قاطع بخارات از دماغ وعين واذن ونيز اين سفوف نافع است از براى تقويت قلب ومعده است وهاضم طعام ودور كنندهٔ وسواس وخفقان وغشي ومجفف رطوبت ومخرج اخلاط رديه است * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي فندق بريان كرده از هريك يك اوقيه كشنيز خشك درسركه خيسانيده خشك نموده بريان كرده كاوزبان آملهٔ منقى پوست اترج تخم كاسني اصل السوس از هريك پنجدرم زرورد درونج عقربي بزرقطونای غيركوبيده رازيانه حرف محرق از هريك سه درم لك مغسول طباشير سفيد عود هندي مصطكي رومي مروارید ناسفته صندل سفيد از هريك دودرم نبات سفيد بوزن مجموع ادويه كوفته بيخته شربتى پنجدرم واكر حرارت غالب باشد نيم درم كافور قيصوري زيادة نمايند * سفوف اهليلج مستعمل درسوء مزاج حارمادي كبد بعد از فصد دردموي وتضميد باب كدوى تازه وآب خيار تازه باآرد جو وآرد عدس وصندل سرخ وفوفل * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد ده درم لك مغسول سه درم طباشير سفيد دودرم رازيانه يكدرم ودر نسخهٔ ديكر بجاى رازيانه تخم كشوث است كوفته بيخته شربتى سه درم ودستور خوردن اين سفوف آنكه هر روز سه درم اين سفوف را باچهل درم ماء الجبن بدهند وتا هفت روز هر روز بيست درم ماء الجبن را زيادة كنند * سفوف اهليلج مستعمل درشيرشتر درسوء مزاج حارمادي كبد * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد ده درم لك مغسول كل سرخ طباشير سفيد از هريك پنجدرم ريوند چيني سه درم رازيانه انيسون از هريك يكدرم كوفته بيخته باشير شتر بنوشند واكر خواهند تليين زيادة كنند چهار درم كل بنفشه داخل نمايند وسفوف ساخته باماء الجبن شيرشتر يا شير بز سه درم آنرا بدهند * سفوف اهليلج مستعمل درورم صلب كبد هركاه حرارت نباشد بايكوطل شيرشتر * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه از هريك يك جزو تخم كرفس انيسون رازيانه از هريك ربع جزوى شربتى

مه د زم تا هفت درم بایکرطل شیرشتر * سفوف اهلیلج مستعمل دریرقان اصفرهرگاه بسبب بسیاري صفرا باشد در جگروتپ
تباشد * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد ده درم صبرسقوطري نیم درم طباشیرسفید یکدرم سقمونیا یکدانك ونیم جمله مه شربت
است * سفوف اهلیلج لؤلؤی نافع ازبرای مالیخولیا وضعف قلب وخفقان سودا وي * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ
سیاه آملهٔ منقی پوست بلیله تخم فرنجمشك تخم بادرنجبویه لسان الثورامطوخودوس افتیمون اقریطي کل ارمني عود هندي
معدکوفي قرنفل کشنیزخشك ازهریك سه درم کهربای شمعي ابریشم مقرض حجرارمني مغسول مروارید ناسفته ازهر
یکدرم ونیم تخم خرفهٔ مقشر مغز تخم کدوی شیرین ازهریك چهاردرم کوفته بیخته شربتی یك مثقال باعرق بادرنجبویه
شراب سیب شیرین بنوشند * سنون اهلیلج مسمی بدوائیکه عبد الله بن مسعود یماني ازطبراني روایت کرده که او ازخ
که کفت نوشت ازبرای من حضرت امام علي بن موسی الرضا عم این دوارا ازبرای بلغم * صنعت آن فرمودند بکیر هلیلهٔ زرد
یك مثقال خردل د ومثقال عاقرقرحا یك مثقال وبکوب وبپیزوبمال بپای دندانها صبح ناشتا پس بدرستیکه این دوا منقیهٔ
بلغم میکند وخوشبومیکرداند بوی دهان راو مستحکم میکرداند دندانها راباذن الله تعالی * فصل در ذکرا شربهٔ اهلیلج
* شراب اهلیلج تپهای کرم واوجاع کرم راسود دارد وصفرا براند وطبع رانرم کند * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد د
نیم کوفته درظرفی کرده آب صاف برسرآن کنند وسه روزدرآفتاب بکذارند وبعد ازان صاف کرده درشیشه
عدد هلیلهٔ دیکرنیم کوفته باقدری آب تازه داخل همان آب کرده سه روزدرآفتاب بکذارند وصاف نموده
دیکررا باقدری آب تازه اضافه کنند ودرآفتاب بکذارند وبعد ازنه روزازآفتاب بردارند وصاف کنند وباصد وپنج مثقال
قرنجبین بقوام آورند وازآتش فروکیرند یك مثقال سقمونیا مشوي سوده دران حل نمایند * شراب اهلیلجي نوا
قنقیهٔ معدهٔ اصحاب صداع خماري بشراب اهلیلج مفید است مرایشان را * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پ کابلي
آملهٔ منقی ازهریك پانزده درم آلوي سیاه بزرك فربه نارسي آلوی بخارائي ازهریك نیم رطل تمر
یکرطل عناب خراساني بزرك پنجاه دانه همه را درشش رطل آب بیزند تاچهارطل برود ودورطل ب پس
داخل کنند دران آب انترج وآب انارترش وآب انارشیرین معصورین به شحم وآب سیب وکلاب ازهر
قرنجبین پاك کرده ازهریك دوثلث یك رطل وباآتش ملایم بپزند تابقوام جلاب آید سرد کرده درشیشه نکاه دارند
دیکرملین ومشهي طعام ومقوي معده است * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از
هشت مثقال بجوکوب نموده درمرتبان چیني یاسفالي کرده مقدارچهارپنج آثارهندي آب بران ریخته درآفتاب بکذ
یکهفته تاده روزدرزمستان ودرتابستان چهارپنجروزتایك هفته پس صاف نموده آب زلال آن راکرفته مقدارچهل و
مثقال نمك طعام داخل نموده نکاه دارند وقت حاجت ازپانزده تابیست مثقال میل نمایند * عرق اهلیلج مبهي مشهي
ومکیف ومنشط است * صنعت آن قند سیاه یکمن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریك
دوسیر پوست درخت امغیلان چهارسیر همه رابدستور مقرر درخم کرده بقدرضرورآب برروی وی کرده خم را
درمزکین اسپ دفن کرده بکذارند تاجوش خورد وازجوش فرونشیند پس ازخم برآورده بدستور مقرر عرق کشند
پس بکیرند کل سرخ بااقماع دوسیر ارچیني بهمن سفید بهمن سرخ خولنجان شقاقل ازهریك پنج توله برك فرنجمشك
کل کاوزبان ازهریك نیم سیر خصیة الثعلب مصری پنج توله ابریشم خام پاوسیر داخل عرق مذکورکرده مرتبهٔ ثاني عرق

كشند ود روقت عرق كشيدن يكتوله عنبرا شهب درته مشربه كه عرق دران مي چكد بكذارند تا عرق بزان بچكد

* عرق هليلهٔ ديكر كه بجهت نواب ذوالفقارخان بهادر تاليف نموده شخصي ازاطباى عصر * صنعت آن پوست هليلهٔ

كابلي ده سير درآب بجوشانند تا مهرا شود پس دانهاى آنرا دوركرده يكمن قند سرخ داخل كرده درخم مستعمل نموده خم را

درسركين اسپ دفن كنند ويك روز بكذارند وشير كاوتازه دوشيده جوشانيده كه چربهٔ آنرا كرفته باشند داخل كرده سرش رابكيرند

وروز ديكر پنج سير ناخواه پاك كرده دران داخل نمايند وروز ديكر دوسير ونيم سونش آهن داخل نمايند وبعد دوروز ده سير

ماست داخل نمايند وروز ديكر دوصد برك تانبول داخل نمايند وبكذارند تانبيذ شود پس عرق كشند ازان مقدار پانزده

سير دو پياله پيش ازغذا ودو پياله بعد ازغذا بياشامند كه اشتها آورد وباه راقوت دهد وامساك آورد وغرايب بينند واكر

نخواسته باشند كه دوآتشه نمايند اول مرتبه بيست سير عرق بكشند ويك سير دارچيني يك شبانروز دران بخيسانند پس روز

ديكر ازان عرق كشند مقدار دوازده سير * فنجنوش نسخ آن درحرف الخاء درخبث الحديد انشاء الله تعالى مذكور خواهد شد

* فيروزنوش بدانكه اطباى فرس اين لفظ راكاه برمعجون مركب ازافيون ومصلحات آن وكاه برمعجون مركب ازهليلجات

وخبث الحديد استعمال ميكنند چنانچه درباب افيون ذكر يافت وانچه فيروزنوش بمعني فنجنوش است درخبث الحديد

مذكور خواهد شد انشاء الله تعالى * فيروزنوش ممسك يعني فيروزنوش بامسك اين فيروزنوش نافع است ازبراى رياح

بواسير وبلغم خام ومقوي معده است ومقوي باه ومعين آن ورنك راصافي كند وكرده راكرم كرداند نافع است ازبراى رياح رحم

وحابس خون بواسير ودافع سرعت انزال است * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست هليلهٔ زرد شيطرج هندي

تخم كرفس خيربواقسط تلخ سليخه قرنفل بعباسه خولنجان نارمشك ازهريك ششدرم پوست بليله آملهٔ منقى ناخواه تودري

زردتودري كلكون دارفلفل كنجد مقشرازهريك چهاردرم قرنفة الطيب جوزبوا زنجبيل فلفل مويه ازهريك هشت درم سعد كوفي

ده درم ودرنسخهٔ ديكر چهاردرم است مشك خالص تركي دومثقال عنبرا شهب يك مثقال خبث الحديد مدبروزن مجموع

ادويه روغن كاوده استاركه چهل مثقال باشد مجموع ادويه رابادوروزن ونيم عسل سفيد جيد منزوع الرغوه معجون سازند

شربتي دودرم بادوغ كاومسكه كرفته ويابانبيذ زبيب جيد ودرهفته باين دوا مداومت بايد نمود وبعضي كفته اند كه اين معجون

رابايد كه باشير كاوتازه دوشيده بنوشند ومزاج اين معجون كرم است ودرخشك است درآخر درجهٔ سيوم * قرص هليله نافع از

براى ضعف معدهٔ بلغمي بعد ازتنقيه بحب شبيار باقي باسكنجبين وآب هركدام كه باشد درهفته يكمرتبه وغذا بايد درايام

خوردن اين قرص زيرباج باشد واين قوص تاليف اطباى هند است * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي ده درم زنجبيل شش درم

دارفلفل شيطرج هندي ازهريك چهاردرم نمك سنك هفت درم كبريت زرد مدبرودع محرق ازهريك يكمثقال جمله رادرآب

ليمويك شبانروزسحق نمايند پس اقراص سازند شربتي ازيكدرم تا دودرم * فصل دربيان نسخ كلكلانجات * كلكلانج معرب ازلغت

هنديست كه پلپلانه باشد بفتح باى هردوفارسي چه پل بزبان هندي بمعني ميوه است يعني مركب ازميوها كه هليله وبليله وآمله

باشند شيخ رئيس درقانون آورده كه اين معجون ازتراكيب اطباى هند است كثير النفع است ازبراى استرخاى معده وبرودت

آن وضعف معده ازبرودت ورطوبت وازبراى سعفهٔ بلغمي وتپهاى كهنه وغشي وحبس بول وبهق وبرص وبهروضيق النفس

وسل هركاه نبوده باشد باحمى وازبراى جبركسر عظام وازبراى برودت بدن وازبراى بواسير واورام طحال وقتيكه نبوده باشد

باتپ وازبراى دبيله وقولنج وماء اصفر واقسام استسقا وازبراى زناني كه درايام حمل مريض كردند وازبراى اختناق رحم وصرع

وریاح حادث درمفاصل ونفخهٔ مراق ودرد زانو ودرد عضل * صنعت آن هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی دارفلفل فلفل
زنجبیل شیطرج هندي فلفل مویه نمك هندي سیاه نمك سرخ نقطي نمك زرد نمك طعام نمك دراني لسان العصافیر سعد هندي
دانهٔ هیل بواجوز بواقرنفة الطیب برنك كابلي مقشر صعتر فارسي شونیز حب النیل زیرهٔ كرماني ساذج هندي تخم كرفس ازهریك چهار
درم وگفته كه یافتم درنسخهٔ دیكر این معجون این ادویه رازآن هشقیقل است وآنرا خشقیقل نامند واطموط كه آن كشت بركشت است
ازهریك چهاردرم خیارشنبر هشت درم تربد سفید یكرطل وچها راستار مویزدانه بیرون آورده یكصد مثقال آملهٔ منقی صد
مثقال فانید ششرطل ونیم روغن كنجد سه رطل ودرنسخهٔ دیكر روغن كنجد یك رطل است ادویه راكوفته بیخته مویزرا درآب
پخته بپالایند پس خیارشنبر رادران بخیسانند پس بجوشانند وبپالایند وآمله راعلیحده دربیست ودو رطل آب خالص یك
شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تاهشت رطل آب باقي ماند پس بپالایند ومرتبهٔ دیكر پالودهرا دردیك كرده وخیارشنبرخیسانیده
درآب مویزراكه پالوده اند فانیذ رادران حل كرده بآتش معتدل بپزند تا بقوام عسل آید پس روغن كنجد رادران اندازند
وحركت دهند تا مخلوط كردد روغن بآن وبچمچه بدست وجامه پس ازآتش فرود آورده ادویه راكوفته بآن بسرشند واستعمال
نمایند شربتی ازیك مثقال تا چهار مثقال بحسب هركسی بقدرقوت وبحسب سن وبلد صاحب میزان الطبائع این نسخه را
باندك تفاوتی ذكركرده یعني بجای هلیلهٔ هندي سیاه هلیلهٔ كابلي وبجای آملهٔ منقی شیرآملهٔ منقی وبجای قرنفل ووزن
هلیله وبلیله وشیرآمله ازهریك هفت درم آورده ووزن باقي ادویه باكشنیزخشك ازهریك پنجدرم وخشقیقل واطموط رانیاورده
ووزن تربد رایكصد وپنجاه درم ووزن فلوس خیارشنبر رادره درم ووزن زیبب رانیم من آورده وبجای آمله آخوشیرآمله بوزن یكمن
آورده وگفته كه شیرآمله ومویزمنقی رادرده من آب بپزند تاثلث آب باقي ماند پس بپالایند وخیارشنبر رادران حل كرده وسه من
وده استارفانیذ جید دران بگذارند وبآتش ملایم بجوشانند ونیم من روغن كنجد رابآن بیامیزند ویكدوجوش دیكرداده تا بقوام آید
پس ادویه رابآن بسرشند شربتی چهاردرم وگفته كه این تركیب سي جزواست بغیرفانیذ وروغن كنجد ومزاجش كرم است در
آخردرجهٔ اولی وخشك است درسه ربع درجهٔ اولی ونسخهٔ شفائي دركرا بادین خود آورده مساوي است بانسخهٔ صاحب میزان
الطبائع وهلیلهٔ سیاه وقرنفه رابحال داشته بوزن پنجدرم وبجای سعد قرنفل وبجای صعتر فارسي صمغ البطم آورده وگفته كه مویز
وشیرآمله رادرشش من تبریزآب بپزند تابدومن رسد وزن كرده ووزن فانیذ راسه من ذكركرده وگفته شربتی پنجدرم است با
شیرشتر یاآب عنب الثعلب وسید اسمعیل درذخیره این كلكلانج راباسم كلكلانج مروزي ذكركرده باعتباراً نكه این تركیب ازاطبای مرو
است یاباعتباراً نكه اطبای مرواین نسخه راازهندي ترجمه كرده ودركتب خود ذكركرده اند ونسخهٔ آن بانسخهٔ صاحب میزان
الطبائع مساوي است الاآنكه وزن خیارشنبر بیست درم است ووزن آبیكه مویزوشیرآمله رامیجوشانند دوازده من ووزن
روغن كنجد سه من وقرنفه وقرنفل داخل ندارد * كلكلانج اكبراین معجون هندیست عمدهٔ اجزای آن آملج است نافع است از
برای درد معده وتپهای كهنه وغشي وعسرالبول وبرص وبهق وسرفهٔ رطب وقروح ششوعطش وزهرها وبرودت بدن وبواسیر
ودرد سپرز ودمامیل وقولنج وماء اصفر واستسقا وامراض زنان آبستن وازبرای اشتهای طعام آوردن وقوتش تا پنج سال باقي
میماند * صنعت آن هلیلهٔ سیاه بلیله شیرآملج منقی برنج كابلي فلفل مویه تخم كرفس شیطرج هندي فلفل لسان العصافیر زیرهٔ
كرماني شونیز هشقیقل وبعضی گفته اند شقاقل ملح دراني ملح هندي بهمن سرخ بهمن سفید نمك طعام نمك سیاه نمك سرخ
نانخواه ازهریك سه مثقال تربد سفید یكرطل ادویه راكوفته بیخته شیرامله منقی سه رطل دربیست وچهاررطل آب شیرین

بآتش معتدل بپزند تا ثلثش باقي ماند ازآتش فرود آورده بمالند وبپالايند وثفلش را بيندازند وشكوه صافي چهار رطل داخل كرده برآتش ملايم بكذارند وبهمواري بپزند تا شكر كداخته شود وغليظ كردد مانند عسل وروغن شيطرج تازه سه رطل دران داخل كرده حركت دهند تا بآن ممزوج شود ازآتش برگرفته ادويه راكوفته بيخته بران بپاشند وبرهم زنند تا ممزوج شود در ظرفي چيني كرده بوقت حاجت استعمال نمايند شربتش ازسه مثقال تا چهار مثقال * كلكلانج اكبرد يكر به نسخهٔ سمرقندي نافع ازبراى اصحاب استسقا واصحاب ضعف كبد وورم آن واصحاب صلابت آن ومبادي اين كلكلانج ملين طبائع ايشان وسدهٔ وقولنج بكشايد وصلابت سپرز ويرقان سدي وديبله وامراض حادث ازبلغم ورطوبت رانافع است * صنعت آن هليلهٔ سياه بليلهٔ استه بيرون كرده ازهريك سي وپنجدرم ودرنسخهٔ ديكر پوست هليلهٔ زرد بيست درم وهليلهٔ سياه پوست بليله ازهريك پانزده درم است آملهٔ منقى يكمن ونيم تمرهندي پنجاه درم ودرنسخهٔ ديكر بجاى تمرهندي تمر هيروني استه بيرون كرده پنجاه درم است مويز منقى ازحب يكرطل همه رادر پانزده رطل آب بجوشانند تا ربع رطل آب بماند پس بمالند نيكو وازپالايش بكذارند وحل كنند دران يكرطل فلوس خيارشنبر ومرتبهٔ ديكر صافي نمايند پس بكيرند برك مازريون بيست درم ودرسه اوقيه روغن بادام شيرين ويكرطل آب بپزند تا تمام آب برود وروغن بماند پس بكيرند لك مغسول سنبل الطيب كل سرخ دوقوفطراسا ليون فوة الصبغ ريوند چيني نمك هندي ايرسا غاريقون هش سفيد ازهريك ششدرم كاذريوس سيماليوس زراوند طويل اسارون عود بلسان مصطكي جنطيانا برنك كابلي مقشر پوست سليخه ازهريك چهاردرم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتين سعد كوفي اذخر مكي ازهريك پنجدرم تخم كشوث بزرسرمق ودرنسخهٔ ديكر بجاى بزرسرمق تخم حرمل است رب السوس سعمونيا ازهريك ده درم تخم كرفس بادیان قسط تلخ وج تركي انيسون ازهريك سه درم تربد سفيد مدبر يكصد وپنجاه درم زيرهٔ كرماني چهاردرم كوفته بيخته بروغن بادام مزبور چرب نموده پس بكيرند دومن فانيذ وسي درم روغن كنجد وفانيذ را درمطبوخ مسطور حل كرده مرتبهٔ ديكر به بپزند تا غليظ شود وبقوام آيد پس روغن كنجد وادويهٔ مسحوقه را داخل كرده جوش خفيفي داده برهم زنند تا ممتزج كردد فرود آورند شربتي چهاردرم تا پنجدرم باشير شتر يا آب عنب الثعلب يا ماء الجبن * كلكلانج كبير ضعيفي معده را كه ازسودي وتري باشد وتپهاى كهنه راسود دارد وباز كردن بول بكشايد وبهق وبرص وسرفهٔ بلغمي وقروح شش و تنكي نفس رابمبرد وخداوندان جكر بارد وسپرز صلب راوخداوندان باسور وقولنج راوخداوندان استسقا واختناق رحم وبيماريهاى آنراوخداوند ان صرع ومزاج سودرا سوددارد * صنعت آن هليلهٔ كابلي بليلهٔ آملهٔ پاك كرده ازحب وريشه ازهريك هفت درم فلفل دار فلفل زنجبيل فلفل مويه نمك هندي سياه نمك هندي سرخ نمك اندراني نمك تبرزد خميرلسان العصافير شيطرج سعد خيربوا قرفه قرنفل برنك كابلي مقشر صعتر فارسي شونيز حب النيل زيرهٔ كرماني ساذج هندي تخم كرفس كشنيز خشك ازهريك پنجدرم تربد هفيد صد وپنجاه درم فلوس خيارشنبر تازه ده درم مويز منقى نيم من شيرآمله پاك كرده يكمن مويزوآمله راانددوازده من آب بپزند تادوبهره برود ويك حصه بماند وبپالايند وخيارشنبررادرين حل كنند وسه من وده استار فانيذ نيكودرين آب بكذارند باتش نرم ونيم من روغن كنجد تازه بارى بيا ميزند ويك جوش ديكر بدهند تا قوام كيرد بعد آن داروها بدان بسرشند شربتى ازسه درهم تاچهاردرهم واين تركيب سي جزواست بغير فانيذ وروغن كنجد ووزن آن ششصد وشصت وهفت درم ونيم تقريبا مزاج آن كرم است درآخردرجهٔ اول وخشك است درسه ربع درجه ودرنسخهٔ ديكركه باسم كلكلانج بزرري است زيرهٔ وساذج وتخم كرفس وكشنيز خشك داخل نيست * كلكلانج صغير نافع ازبراى اقسام استسقا واوجاع كبد و

طحال وسده ودماميل ومجرب است درمنافع مذكوره * صنعت آن به نسخهٔ شيخ رئيس پوست هليلهٔ زرد بيست درم هليلهٔ سياه
پوست بليله ازهريك پانزده درم آملهٔ منقى سه رطل تمرهيروني پنجاه درم مويزدانه بيرون آورده يك رطل ادويه را جمع
كرده سي رطل آب برروى آنها كرده بجوشانند تا آنكه هشت رطل آب باقي ماند پس ادويه را نيكو بمالند وبفشارند وبپالايند
وبكيرند عسل فلوس خيارشنبر منقى ازحب وقشريك رطل ودران آب مصفى داخل كرده يك جوشى داده پس فرود آورده
بمالند ماليدني نيكو ودرپالايش انداخته بپالايند يا ازغربال موى بكذرانند وثفل آن را دور كرده پس بكيرند فانيذ جيد
چهار رطل ودران حل كرده بجوشانند تا بقوام عسل آيد پس داخل كنند دران روغن كنجد تازه يكرطل ودر نسخهٔ كه صاحب
ميزان الطبايع ذكر كرده وزن روغن كنجد سه استار است وعلى التقديرين صافي نموده برهم زنند تا مخلوط يكديكر شوند و
چند جوش ديكر داده ازآتش فرود آورند وبكيرند لك مغسول سنبل الطيب دوقو كل سرخ منزع الاقماع فطراساليون فو
ريوند چيني نمك هندي بيخ سوسن آسمانجوني غاريقون هش سفيد ازهريك شش درم كاذريوس سيساليوس زراوند طويل
اسارون مصطكي عود بلسان جنطيانا برنك كابلي مقشر سليخه ازهريك چهاردرم بزركشوث بزرسرمق اصل السوس رب السوس
سقمونياى مشوي ازهريك ده درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتين سعد هندي فقاح اذخر ازهريك پنج درم تخم كرفس قسط
تلخ وج تركي رازيانه انيسون ازهريك سه درم تربد سفيد مدبر يكصد وپنجاه درم زيرهٔ كرماني چهاردرم مجموع را كوفته
بيخته پس بكيرند برك مازريون بيست درم وداخل كنند دران يك رطل آب وسه اوقيه روغن كنجد ويا روغن بادام شيرين
وبجوشانند تا آب برود وروغن بماند پس بپالايند وادويه را بآن چرب كرده ودرفانيذ مطبوخ مذكور مخلوط سازند
خلط نيكو ودرظرف چيني نكاهدارند شربتى چهاردرم با شيرشتر يا ماء الجبن يا آب عنب الثعلب يا با آب كاكنج وبعضى كفته
اند كه شربتى ازچهاردرم تا پنج درم واين نسخه چهل وسه جزواست بغير فانيذ وروغن ووزن ادويه يك هزارونود وهفت
درم است ومزاجش كرم است دراواسط درجهٔ اولى وخشك است دريك درجه ونيم ودر نسخهٔ سيد اسمعيل در ذخيره بجاى
كاذريوس كافيطوس است واين نسخه اصل از نسخهٔ ذخيره است * كلكلانج اصغر درمنافع مثل منافع كلكلانج اكبر است * صنعت آن
هليلهٔ سياه هندي بليلج منقى شيرآملج منقى فلفل دارفلفل شيطرج هندي صبر زنجبيل حب النيل برنج كابلي مقشر كشنيز
خشك نانخواه فلفلمويه تخم كرفس لسان العصافير زيرهٔ كرماني اطموط ازهريك پنج درم خيارشنبر منقى ازقشر وحب نمك
هندي قرفة الطيب ساذج هندي هيل بوا كه شمشير است واكر يافت نشود عوض آن قاقلهٔ كبار حبة السودا كه شونيز است
ازهريك سه درم است تربد سفيد روغن شيرج ازهريك بيست استار شكر سفيد يكصد وبيست استار مويزدانه بيرون كرده
دويست وپنجاه استار آب آملج ده رطل * صنعت ماء الاملج مستعمل درين كلكلانج شيرآملهٔ منقى سه من مويز منقى ازعجم شش
من درچهل رطل آب عذب بپزند تاربعش بماند پس بمالند وبپالايند ودرديك پاكيزه كرده شكر را دران اندازند وبآتش
ملايم بپزند تا شكر كداخته ومثل غليظ كردد پس ادويهٔ مسحوقه را بران ريخته بربالاى آتش حركت دهند بعد ازان روغن
شيرج را بران ريخته برهم زنند تا خوب ممزوج شود ومثل خمير كردد وازآتش بركيرند وسرد كرده درظرف چيني يازجاجي
نكاهدارند وبوقت حاجت استعمال نمايند شربتى ازسه مثقال تا چهار مثقال وقلمي فرموده اند كه باعتقاد اين فقير درين هردو
نسخه روغن شيطرج تازه است كه بسهو روغن شيرج قلمي شده خواه سهو ازمولفش باشد يا ازكاتب بعد ازتاليف * كلكلانج ديكر
سدهٔ كبد وطحال وعسر بول بكشايد وضيق النفس وقولنج را نافع بود وبيماريهاى رحم وتپهاى كهنه كه ازبلغم ورطوبت

باشد هود منل بود ومستسقي را فائدهٔ عظيم بخشد وسينه وششش را از بلغم ورطوبت پاک مازد وعروقهٔ کهنه که از رطوبت دماغ وششش باشد برطرف کند * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست بليله آملهٔ مقشر فلفل شيطرج هندي صبر زرد زنجبيل حب النيل برنك کابلي مقشر کشنيز خشک نانخواه فلفل مويه تخم کرفس لسان العصافير زيرهٔ کرماني بندق هندي ازهريك پنج درم شيرهٔ فلوس خيارشنبر نمک هندي قرفه ساذج هندي قاقلتين شونيز ازهريك سه درم تربد سفيد مد بريکصد درم مويز منقی از پوست وتخم پاک کرده يکصد درم شيرآمله ده رطل اجزا کوفته بيخته مويز وشيرآمله رادربيست رطل آب صاف طبخ نمايند وصافي کرده مقداريکه کفاف باشد فانيذ داخل کرده بقوام آورند انکاه دواها را کوفته بيخته دو رطل روغن کنجد تازه داخل کرده همه را درهم آميخته خوب بسرشند ودرظرف چيني يا شيشه نکاهدارند وهنکام حاجت مقدار شربتی چهار مثقال تناول نمايند * کلکلانج بارد نافع ازبرای استسقای حار واوجاع کبد وسده ودمامیل * صنعت آن به نسخهٔ ثابت بن قره در ذخيره وظاهرا آن است که بوده باشد از تاليف اوپوست هليلهٔ زرد شيرآملهٔ منقی مازريون مد برغاريقون مش سفيد تربد سفيد مد برازهريك پنجدرم غنچهٔ کل سرخ منزوع الاقماع تخم کاسني تخم خيارين مقشر ازهريك دودرم رب السوس يکدرم عصارهٔ افسنتين سه درم ترنجبين يکصد درم ادويه را کوفته وبيخته ترنجبين را درآب حل کرده بجوشانند وبپالايند وباز بجوشانند تابقوام آيد ادويه را بآن بسرشند * کلکلانج بارد ديکر به نسخهٔ سيد اسمعيل که درذخيرهٔ خوارزم شاهي درباب استسقای زقي ذکر کرده * صنعت آن بکيرند برک مازريون که هفت روز درهرکه خيسانيده خشک کرده باشند پوست هليلهٔ زرد غاريقون مش سفيد ازهريك پنج درم عصارهٔ افسنتين سه درم ايرسا کل سرخ منزوع الاقماع تخم کاسني تخم خيارين مقشر رب السوس ازهريك دودرم کوفته بيخته ترنجبين منقی فلوس خيارشنبر وفانيذ ازهريك پانزده درم هرسه را بآب کرم کداخته صافي نموده بقوام آورند وادويه را بآن بسرشند شربتی ازدودرم تا چهاردرم ودرنسخهٔ سمرقندي که ازبرای استسقا باحرارت آورده بجای ايرسا اصل السوس است ودرنسخهٔ ديکرمغزبادام مقشر پنجدرم نيزداخل است وبجای مغزتخم خيارين مغزتخم خربزه است ودرنسخهٔ ديکروزن ترنجبين وفلوس خيارشنبر ازهريك شصت درم است ونوشته که شربتی ازدودرم تا چهاردرم باشيرشتر بلا اشربهٔ مناسبهٔ ديکربيا شامند وتا ششدرم ميتوان خورد وباقي ادويه مساوي نسخهٔ سيد اسمعيل انل * کلکلانج حارنافع ازبرای امراضيکه نافع است ازبرای آنها کلکلانج بارد ومستعمل است دران امراض وقتيکه بوده باشند بسبب برودت * صنعت آن ورق مازريون مد برغاريقون مش سفيد پوست هليلهٔ زرد سکبينج ازهريک پنجدرم ايرسا سه درم ريوند چيني عصارهٔ غافث انيسون سنبل الطيب ازهريك دودرم کوفته بيخته باسه وزن ادويه عسل مصفی معجون سازند شربتی ازسه درم تا چهاردرم باشيرشتر يا غيرآن از اشربهٔ مناسبه وتاششدرم ميتوان خورد * کلکلانج معتدل منقول ازقرابادين قلانسي به نسخهٔ ثابت بن قره * صنعت آن ورق مازريون که يکهفته درسرکهٔ انکوري خيسانيده خشک کرده باشند پوست هليلهٔ زرد غاريقون مش سفيد ازهريك پنجدرم عصارهٔ افسنتين سه درم ايرسا کل سرخ منزوع الاقماع مغزتخم خيارين تخم کاسني رب السوس ازهريك دودرم ترنجبين منقی فلوس خيارشنبر فانيذ ازهريك پانزده درم اين هرسه را بآب کرم حل کرده بپالايند وبپزند تا غليظ شود وادويهٔ خشک را کوفته بيخته بآن معجون سازند شربتی ازدودرم تاسه درم واين نسخه بافانيذ دوازده جزو است ووزن اين مجموع هفتاد وسه درم است ومزاجش چنانکه ثابت بن قره اشاره نموده معتدل است درحرارت وبرودت وخشك در درجهٔ دوم * کلکلانج به نسخهٔ ديکر * صنعت آن تربد سفيد مد برمازريون مد برپوست هليلهٔ کابلي عصارهٔ افسنتين ريوند چيني

غاريقون مش سفيد ازهريك پنجدرم مغزتخم خيارين تخم كاسني ورق كل سرخ ابوسا رب السوس ازهريك دودرم ترنجبين
شكرسفيد فلوس خيارشنبر ازهريك پنجاه درم روغن بادام شيرين دوازده درم تربد وهليله را كوفته بيخته بروغن بادام شيرين
چرب نمود باقي ادويه را كوفته بيخته ترنجبين وشكروفلوس خيارشنبر را درآب حل كرده صافي نموده باآتش ملايم بقوام آورده
بدستور مقرر معجون سازند شربتي سه مثقال تاپنج مثقال جائز بود باشيرشتر ياغيرآن ازاشربهٔ مناسبه * كلكلانج ديكر بنسخهٔ
محمد بن زكرياء رازي * صنعت آن ماز ريون مد برتربد سفيد مد برغاريقون مش سفيد پوست هليلهٔ زرد ازهريك پنجدرم
عصارهٔ افسنتين سه درم ورق كل سرخ تخم كاسني ازهريك دودرم رب السوس دودرم ونيم باترنجبين منقى وفلوس خيارشنبر با
فانيذ بدستور معجون سازند شربتي ازدودرم تاچهاردرم باطبيخ هليلهٔ زرد ودرنسخهٔ سيد اسمعيل فانيذ داخل نيست
* ماء الحيوة جهت قوت هاضمه ورفع سختي اعصاب وبجهت تقويت دماغ وحدت ذهن نافع است * صنعت آن پوست هليلهٔ
كابلي بليله آملهٔ منقى خبث الحديد ازهريك پا واثارهندي دارفلفل زنجبيل نانخواه ازهريك نيم پاو همه راجوكوب كرده خبث
الحديد رانرم سائيده درسبوچهٔ چيني يالعابدار كرده پانزده اثارآب شيرين خالص را بجوشانند تادهٔ آثار بماند كرما كرم بران
ريزند پس شش توله نمك طعام داخل نموده واگرنمك سنگي سفيد باشد بهتراست پس سرآنرا بسته درآفتاب بگذارند تادوازده
روزكه شب وروزدرتحت السما باشد پس شروع نمايند بخوردن آن شربتي ازسه توله تاپنج توله ناشتا وبعد ازطعام توان
خوردودرايام خوردن ازترشي وبادي پرهيز نمايند وهرگاه قدري آب خرچ شود قدري آب خالص را جوش داده كه ثلث آن
برود كرما كرم داخل نمايند وهمين قسم چون آب كم شود آب خالص را جوشانيده اضافه نمايند تادران طعم وتندي باقي است
وچون طعم آن كم گردد ديگرآب داخل ننمايند * ماء الفواكه اهليلجي اسهال صفراباآن بعد ازنضج ونافع است مرصداع صفراوي
را * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي پوست هليلهٔ زرد ازهريك هفت درم عناب ده دانه سپستان سي دانه تمرهندي منقى ازقشر
وحب وليف ده درم آلوي سياه آلوي بخارائي ازهريك دوازده دانه همه رادريكرطل آب كرم يكشب بخيسانند وصبح صافي نموده يك
اوقيه تادواوقيه سكنجبين سكري ساده داخل نموده بنوشند * مضوع اهليلجي اين مضوع ازاستنباط آن قدس سره است نافع
است ازبراى رعونت وحمق * صنعت آن بگيرند اهليلج كابلي كلان غرقي زرين عددى واستهٔ آن رابيرون كرده باكند وذكر
مصطكي علك البطم ازهريك يكمثقال عنبراشهب مويزسرخ سعد كوفي صعترفارسي قرنفل زنجبيل اسطوخودوس ازهريك نيم
مثقال كوفته بيخته بعرق بادرنجبويه سرشته بنادق سازند هريك بوزن يكمثقال دايم يكى را دردهان نگاهدارند وآهسته آهسته
بخايند وآب آن رافروبرند * فصل دربيان مطبوخاتيكه اصل وعمود درآنها اهليلج است * رازي گفته كه آشاميدن آن
نافع است ازبراى دوارورسد رصفراوي ابن الياس گفته كه علاج دوارصفراوي تنقيهٔ بدن وصراست ازصفرا به مطبوخ اهليلج
مل اليني گفته كه اسهال بطن بمطبوخ اهليلج نافع است ازبراى دوارورسد رصفراوي سمرقندي گفته كه هرگاه سبب دوارورسد
حادث بمشاركت معده اخلاط مراريهٔ حاصله درمعده باشد علاجش بقى است وباسهال بمطبوخ اهليلج * مطبوخ اهليلجي
مسهل صفرامنقي معده وصراز اخلاط مراريه * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي ازهريك هفت درم هربنفشه گل
نيلوفر تخم كاسني سنامكي ازهريك پنج درم اصل السوس تراشيده سه درم مويزمنقى ده درم عناب سپستان آلوي سياه ازهريك
بيست دانه مجموع را درسه رطل آب بجوشانند تايكرطل بماند صافي نموده فلوس خيارشنبر ترنجبين ازهريك پانزده مثقال
دران داخل كرده صافي نموده روغن بادام شيرين دودرم بران چكانيده سحر بنوشند * مطبوخ اهليلجي ديكر كه منقي

معدهٔ ازاخلاط مرا ریه ونافع است ازبرای دوار بشرکت معدهٔ ازاخلاط صفرا ویه درمعدهٔ * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد تمرهندي
ازهریك ده مثقال آلوی سیاه آلوی بخارائي سپستان ازهریک ده دانه تخم کاسني پنج مثقال درآب جوشانیدهٔ صافي نموده ترنجبین
خراساني پانزده مثقال دران حل کرده صافي نمودهٔ سقمونیا یکدانك سوده داخل کرده سحر بنوشند * مطبوخ اهلیلج اطلاق
طبیعت بآن ازبرای تنقیهٔ معدهٔ ازبقیهٔ فضل شراب که درمعدهٔ ماندهٔ باشد وقتیکه بوده باشد مزاج حار وصداع خماري شدید
میباشد مفید * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد شش درم آلوی سیاه فارسي آلوی بخارائي ازهریک بیست دانهٔ شاه تره سنامکي از
هریك پنجدرم ورق کل سرخ چهاردرم عناب بیست دانه رازیانه تخم کشوث تخم کاسني ازهریك دودرم عنب الثعلب اصل
السوس سربنفشه گل نیلوفر ازهریك سي درم همه رادرسه رطل آب بجوشانند تابنصف رسد صافي نموده بگیرند ازآب صافي
آن یکصد درم وشیرخشت خراساني وتمرهندي منقی ازحب ولیف ازهریك ده مثقال دران حل کرده بپالایند وبیاشامند
* مطبوخ اهلیلج اصفرنافع ازبرای اسهال صفراوي درصداع حادث بمشارکت معدهٔ ازغلبهٔ صفرادرمعدهٔ * صنعت آن پوست
هلیلهٔ زرد پنج درم شاهتره سه درم عناب خراساني دهدانه تمرهندي مویزمنقی ازهریك ده درم جوشانیدهٔ صافي نموده فلوس
خیارشنبر منقی ازحب پانزده درم دران حل کرده صافي نمودهٔ سقمونیا نیمدانك نشاسته دودانك سوده داخل کرده بنوشند
وغذا مرقهٔ چوزهٔ مرغ مطبوخ باآب آلو یاآب تمرهندي یاآب غورهٔ یاآب سماق باشد * مطبوخ اهلیلج نافع ازبرای دوار
صفراوي * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد شاهتره ازهریک ده درم دریکرطل ونیم آب بجوشانند تاثلث بماند برروی فلوس خیار
شنبروشیرخشت خراساني ازهریك ده مثقال صافي نموده بمالند وبفشارند وبپالایند ویکمثقال روغن بادام شیرین داخل کرده
بیاشامند * مطبوخ اهلیلج دیگرنافع ازبرای دوار حادث بمشارکت معدهٔ ازاخلاط مریه درمعدهٔ * صنعت آن پوست هلیلهٔ
زرد شش درم آلوی سیاه آلوی بخارائي ازهریك ده دانه سپستان بیست دانه تمرهندي منقی ازحب ده درم تخم کاسني چهار
درم جوشانیدهٔ صافي نموده ترنجبین خراساني سي درم دران حل کرده صافي نموده بنوشند واگریکدانك سقمونیای مشوي سردارو
نموده بنوشند بهتراست * مطبوخ اهلیلج نافع ازبرای صدرصفراوي * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد سربنفشه ازهریك ده
درم دریك رطل آب بجوشانند تاثلث باقي ماند صافي نموده بیست درم شیرخشت خراساني دران حل کرده صافي
نموده بنوشند * مطبوخ اهلیلج مستعمل دردوارومدرازبرای اسهال خلط محدث آن هرگاه بوده باشد علت قوي * صنعت آن
پوست هلیلهٔ زرد پانزده درم آلوی سیاه بزرگ دانه بیست دانه سپستان سي دانه مویزمنقی بیست درم تمرهندي پانزده درم
شاهتره پودنه ازهریك ده درم ورق کل سرخ شش درم افسنتین رومي پنجدرم بادآورد سه درم رازیانه انیسون ازهریك یك
درم سقمونیای مشوي یکدانك سوده دران حل کرده سحرگاه نیم گرم بیاشامند * مطبوخ اهلیلج دیگرمسهل سودا واخلاط
محترقه نافع ازبرای امراض سوداویه وصفراویه خصوص ازبرای دوار * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ
سیاه ازهریك دودرم ونیم افسنتین رومي تربد سفید مجوف مصمغ مدبرنیم درم آلوي سیاه پانزده دانه تمرهندي منقی
ازحب ولیف ده درم همه رابدستور مقرر جوشانیدهٔ صافي نمودهٔ فلوس خیارشنبر ده مثقال ترنجبین بیست درم دران بمالند
وبپالایند وروغن بادام شیرین یکدرم دران داخل کرده سحرنیم گرم بیاشامند * مطبوخ اهلیلج طبري این مطبوخ رادر
کتاش موهوم بمعالجات بقراطي ذکر کرده وگفته که هرگاه بوده باشد دوارازاخلاط حارهٔ محتبسه دربطون دماغ وطبیب راالازم
است که درین قسم دوارنظرکردن بقوت علیل وسائرقوانین پس اگرمانعی منع نکند اول فصد قیفال نماید پس اسهال

طبیعت فرماید بعد از چند روز باین مطبوخ را قلش باید که پنجروز از فصد بگذرد ومقتضي طبیعت وقوت این مطبوخ آن است که ملطف و منضج اخلاط است ومسهل ومستفرغ جمیع بدن است واگر یك شربت کفایت کرد بهتر والا باید که بیاشامانند دو شربت وسه شربت * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه ازهریك پانزده درم افسنتین رومي قنطوریون دقیق حشیش غافث ازهریك چهار درم تمرهندي منقی ازلیف وحب ده درم عناب آلوي سیاه ازهریك سي دانه پرسیاوشان پنج درم اصل السوس تراشیده مرضوض چهار درم مجموع را بدستور مقرر در مطبوخ بجوشانند وصافي نموده بکیرند ازان یك شربت و بمالند دران غاریقون سفید دو ثلث درمی تربد سفید مد بریکدرم سقمونیای انطاکي مشوي سه طسوج بعد ازانکه همه را سحق نموده بجلاب سکري سرشته باشند پس آن را نیم کرم کرده اول طلوع صبح بنوشند * مطبوخ اهلیلج دیکر منقول از کناش بقراطي مستعمل در دوارا ازاخلاط ریاحیهٔ محتبسه دربطون دماغ وبوطبیب واجب است که اکر قوت اطاعت کند فصد قیفال نماید علیل را پس بعد ازپنج روز اسهال طبیعت نماید باین مطبوخ * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد سي درم تمرهندي منقی ازحب ولیف سي درم افسنتین رومي هفت درم رازیانه زرفای خشك صعتر فارسي ازهریك پنج درم عناب آلوی سیاه ازهریك سي دانه مویزمنقی بیست درم مجموع رابدستور مقرر بپزند وصافي نموده بکیرند ازان یك شربت وحل کنند دران تربد سفید یکدرم سقمونیای انطاکي مشوي یکدانك ونیم کرم کرده بیاشامند * مطبوخ اهلیلج این مطبوخ جامع مسهل هرسه خلط است وپاك میکند دماغ را ونافع است ازبرای امراض دماغي خصوص ازبرای دوار رمد رحادث ازاخلاط مختلفه هوای خون * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه ازهریك ده درم آلوی سیاه سي دانه تمرهندي منقی پانزده درم شاهتره هفت درم افسنتین رومي سه درم همه را درسه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد صافي نموده بکیرند ازان یکرطل وبمالند دران تربد مد بریکدرم صبرسقوطري ربع درمی غاریقون دودانك وبنوشند میفرمایند که اکر ادویهٔ مسهوره را حب بسته فروبرند وبعد ازدو ساعت مطبوخ را بنوشند بهتر است واکر درمطبوخ ده مثقال فلوس خیارشنبر حل کرده بپالایند ویك مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند اقوی است * مطبوخ اهلیلج باشاهترج شیخ رئیس کفته که هرکاه بوده باشد سبب دوار رمد رحادث بمشارکت معده واخلاط مرّیهٔ سازجه درمعده پس باید که استفراغ باسهال باین مطبوخ بعد ازقی نموده شود * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد شش درم آلوی سیاه آلوی بخارائي ازهریك بیست دانه سپستان سي دانه شاهتره سنامکي ازهریك پنج درم ورق کل سرخ چهار درم عناب ده دانه رازیانه تخم کشوث تخم کاهني ازهریك دو درم عنب الثعلب اصل السوس کل بنفشه کل نیلوفر ازهریك سه درم مجموع را درسه رطل آب بجوشانند بانصف رسد صافي نموده شیرخشت خراساني تمرهندي منقی ازحب ولیف از هریك ده مثقال ترنجبین فلوس خیارشنبر ازهریك پانزده مثقال دران بمالند مالیدني قوي وبپالایند ویك مثقال روغن بادام شیرین بران بچکانند وبیاشامند * مطبوخ اهلیلج باغاریقون ازامرن کفته که میبا شد دوار یا ازمعده یا ازسر وانچه بوده باشد مختص بسر باید که بیاشامانند صاحب آنرا این مطبوخ که مسهل اخلاط ثلثه است ازسر ونیز این مطبوخ نافع است ازبرای جنون چون استعمال کرده شود بعد ازتدابیر منومه چون خواب آید اسهال خلط نماید باین مطبوخ بعد از نضج مادهٔ وبعد ازتنقیهٔ چند روز اورا رخصت استراحت فرمایند وامر کنند اورا بتدابیر مرطبه ازاغذیه وغیرها پس اعادهٔ کنند دوای مسهل را وبرای طبیب است که اعادهٔ همین مسهل نماید یا اقوی ازاین چون حب اسطوخودوس * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد ده درم پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه ازهریك هفت درم پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریك چهار درم مویزسرخ

منقی ده درم آلوی سیاه ده دانه کاوزبان بادرنجبویه حشیش غافث اسطوخودوس ازهریك سه درم بسغایج فستقي پوست
تراشیده مرضوض دودرم افتیمون درکتان بسته ده درم انرنج مشك ساذج هندي انیسون ازهریك یکدرم مجموع را بدستور
مقرر بجوشانند وصافي نموده غاریقون هش سفید صبرسقوطری ازهریك یکدرم نمك نفطي لاجورد مغسول ازهریك دودانك
شحم حنظل یکدانك شکرسرخ ده درم غاریقون رابه پشت آرد پیزموئي بمالند وبپزند وباباقي ادویه سرداروکه کوفته بیخته
باشند درشکرسرشته درمطبوخ بمالند وبنوشند * مطبوخ اهلیلج مستعمل دراقسام جنون وقتیکه سودای محترق ازصفرا
باشد چون استعمال کرده شود بعد ازفصد وسائرتدابیرسرسام صفراوي * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پانزده درم پوست
هلیلهٔ کابلي ده درم افتیمون افسنتین رومي ازهریک چهاردرم بسغایج فستقي پوست تراشیده نیم کوفته پنجدرم سنامکي
سه درم جوشانیده صافي نموده فلوس خیارشنبر بیست درم ترنجبین پاک کرده پنجاه درم دران حل کرده صافي نموده
بنوشند وبعضی اوقات نیمدرم سقمونیاي مشوي داخل نمایند وبعضی اوقات سرښغشه کل نیلوفرعناب جوشانیده اضافه نمایند
واین نسخه بطریق دستورالعمل است درخورهرشخص زیاده وکم کنند وبعضی اوقات ازجهت تقویت قوت مصطکي رومي و
انیسون داخل نمایند * مطبوخ اهلیلج دیکرمسهل صفرامستعمل درصداع صفراوي * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست
هلیلهٔ کابلي اصل السوس ازهریك درمثقال آلوی سیاه ده عدد مویزمنقی بیست عدد عناب خراساني پانزده عدد تمرهندي پنج مثقال
جوشانیده صافي نموده شیرخشت خراساني ترنجبین ازهریك پانزده درم دران حل کرده صافي نموده فلوس خیارشنبر پانزده مثقال دران
حل کرده بازصافي نموده روغن بادام شیرین یکمثقال دران داخل کرده بنوشند * مطبوخ اهلیلج مسهل صفرا مستعمل درصداع
صفراوي * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد تمرهندي منقی ازحب وقشر ولیف ازهریك سي درم مویزطائفي منقی ازحب عناب سپستان از
هریك سي دانه سرښغشه خشك دوازده مثقال آلوی سیاه سي عدد وهمه را درشش رطل آب بپزند تا دورطل بماند پس بکیرند ازان
هرروزهفتاد مثقال وحل کنند دران دوازده مثقال فلوس خیارشنبرمنقی ازحب وبمالند وبپالایند وبچکانند بران روغن بادام
شیرین یکمثقال وبنوشند * مطبوخ اهلیلج دیکرمستعمل درصداع صفراوي که دراسهال صفرا اقوی ازنسخهٔ قبل است واسهال صفراوي
غلیظ یعني مرهٔ محي میکند * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پانزده درم آلوی سیاه فارسي بزرک دانه بیست دانه عناب خراساني
بیست دانه تمرهندي منقی ازحب پانزده درم شاهتره ده درم افسنتین رومي پنج درم مجموع را دردورطل آب بپزند تابه ثلث
رطل صافي نموده بکیرند ازان شش اوقیه وحل کنند دران شیرخشت خراساني وترنجبین ازهریك یک اوقیه وتقویت نمایند
آنرابه نیدانك سقمونیای مشوي وبیاشامند واکرمادهٔ اغلظ باشد سزاوارآن است که بعوض شیرخشت وترنجبین نیم مثقال
صبرسقوطري دران داخل کرده بنوشند * مطبوخ اهلیلج دیکرمستعمل درصداع صفراوي هرکاه باصفرا شائبهٔ ازبلغم باشد
* صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد بیست درم تمرهندی منقی ازحب سي درم پرسیاوشان اصل السوس ازهریك سه درم شاهتره
پانزده درم افسنتین رومي هفت درم عناب سي دانه آلوبیست دانه مویزمنقی ازحب ده درم کشنیزخشك یک کف کبیر
مجموع رادرآب بپزند چنانکه رسم مطبوخ است وبفشارند وصافي نموده درمقدار یك شربت ازان وزن پانزده درم
ترنجبین پاک کرده حل کرده صافي نمایند ومقدار طسوج سقمونیا ودوثلث درمی تزریق سفید مدبردران بمالند تانیکو
مخلوط شود بیاشامند * مطبوخ اهلیلج دیکرصفراوسودای محترق ازصفراوصداع صفراوي وسوداوي رامفید است * صنعت آن
پوست هلیلهٔ زرد هفت درم پوست هلیلهٔ کابلي آملهٔ منقی ازهریك چهاردرم تخم کاسني نیمکوفته کل سرخ منزوع الاقماع ازهریك

مه درم عناب بيست عدد آلوی سياه پانزده عدد گل نيلوفر دو درم ريوند چيني نيم درم ريوند را نيم کوفته در صوهٔ کتاني بسته
مجموع را در آب بجوشانند بدستور مقرر پس صافي نموده بيست و پنج درم شيرخشت دران حل کرده صافي نموده تربد
سفيد مدبرچهار دانك پوست هليلهٔ زرد نيمدرم سقمونيای مشوي يکدانك گل سرخ منزوع الاقماع يك دانك کوفته بيخته
دران حل کرده بياشامند واگر سردار و راحب ساخته فروبرند وبعد ازان مطبوخ را بياشامند بهتر است * مطبوخ اهليلج
فواکهي ملين طبع است بازلاق و اسهال صفرا و نافع است ازبرای صداع صفراوي * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد چهار درم
عناب بيست دانه سپستان سي دانه آلوی سياه بزرگ آلوی خراساني سيومش اصفهاني ازهريك ده دانه تمرهندي منقی ازحب و
ليف ده مثقال افسنتين رومي تخم خبازي تخم کشوث تخم کاسني گل نيلوفر پوست بيخ کاسني پوست بيخ رازيانه ازهريك سه درم
مجموع را در دو رطل و نيم آب بپزند تا ثلث باقي ماند پس صافي نموده حل کنند دران فلوس خيارشنبر منقی ازحب و
شيرخشت خراساني ازهريك ده مثقال ترنجبين پانزده مثقال وبمالند وبپالايند وبچکانند بران روغن بادام شيرين يك
مثقال وبياشامند واگر با صفرا شائبهٔ ازبلغم باشد باکی نيست که تقويت کرده شود اين مطبوخ بريوند چيني دودانك تربد
سفيد محکوک ملتوت بروغن بادام شيرين مرضوض يکدرم هردورا کوفته بيخته بران پاشيده نيم کرم بنوشند * مطبوخ
اهليلج بنفسج ابوجريح مستعمل درصداع دموي اسحٰق گفته که اسهال بمطبوخ اهليلج وبنفسج نافع است ازبرای کابوس حادث
ازسودای محترق ازخون چون استعمال کرده شود بعد ازفصد * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد سربنفشه خشك ازهريك
پنجدرم تمرهندي منقی ازحب ده درم درآب بپزند وصافي نموده بيست درم شيرخشت خراساني دران حل کرده بازصافي نموده بنوشند
* مطبوخ اهليلج اصفرمسهل صفرا برفق است واسهال صفرا بآن بعد ازنضج نافع است ازبرای صداع صفراوي * صنعت آن پوست
هليلهٔ زرد بيست درم دردو رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند پس صافي نموده حل کنند دران وزن چهلدرم ترنجبين پاک کرده و
سي درم شيرخشت خراساني وصافي نموده بنوشند به نسخهٔ ديگر پوست هليلهٔ زرد ده درم تابيست درم نيمکوفته درسه رطل آب بجوشانند
بوفق تايکرطل بماند صافي نموده شکرطبرزد بيست درم شيرخشت يا ترنجبين هرکدام که باشد پانزده درم دران حل کرده صافي نموده
بياشامند به نسخهٔ ديگر پوست هليلهٔ زرد بيست درم دريکمن آب بپزند تا ثلث بماند صافي نموده سي درم شيرخشت خراساني درهفتاد
درم آب مطبوخ حل کرده صافي نموده بنوشند واگر شيرخشت نباشد بدل آن ترنجبين چهلدرم کنند ميفرمايند که اگر بدل اين
هردو شربت ورد مکرر بيست درم کنند بهتر است * مطبوخ اهليلج ديگر مسهل صفرا مستعمل درصداع صفراوي * صنعت آن
پوست هليلهٔ زرد تمرهندي منقی ازحب وقشر وليف ازهريك بيست درم هردورا دردو رطل آب بپزند تا به ثلث رسد صافي
نموده بکيونند ازان سه اوقيه تاچهار اوقيه وداخل کنند دران فلوس خيارشنبر منقی ازحب وبمالند وبپالايند وداخل کنند دران يکمثقال
روغن بادام شيرين وبياشامند * مطبوخ اهليلج ديگر مستعمل درربع دموي * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ کابلي
ازهريك هفت درم گل سرخ تخم کاسني ازهريك پنج درم مويز منقی آلوی سياه سپستان ازهريك سي عدد پوست بيخ کوفس
پوست بيخ رازيانه انيسون ازهريك يکدرم برگ کوفس تربرگ کاسني ترازهريك يکدستهٔ کوچك پودنهٔ خشك ده شاخه بنفشه
پنج درم تمرهندي بيست درم دريك من ونيم آب بپزند تانيم من بماند پس درمقدار ده استار ازان سي درم ترنجبين
حل کرده صافي نموده بنوشند * مطبوخ اهليلج ديگر مستعمل درربع صفراوي * صنعت آن پوست هليلهٔ کابلي پوست هليلهٔ
زرد ازهريك هفت درم گل بنفشه پنج درم افتيمون سنامکي ازهريك چهار درم تخم شبت تخم خربزه نيم کوفته بيخ خربزه ازهريك

پنجدرم جوشانيدة صافي نمودة مقدار صد درم يازيادة يا كمتر با پنجاه درم سكنجبين آميخته نيم گرم بنوشند * مطبوخ اهليلج مستعمل در ربع سوداوي كه اسهال قوي كند * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه از هريك دة درم پوست بليله آملهٔ منقى ازهريك پنجدرم افسنتين رومي چهار درم افتيمون هفت درم لسان الثور با درنجمويه بسفايج فستقي نيم كوفته ازهريك چهار درم سنا مكي پنجدرم آلوى سياه مويز خراساني ازهريك بيست دانه جمله را در دومن آب بپزند تا نيم من بماند پس صافي نمودة دريكصد درم ازان يك مثقال غاريقون سفيد ونيم درم صبر سقوطري ونيم درم ملح نغطي ويكدانك خربق سياه كوفته بيخته بعسل سرشته حل كنند وبنوشند واگر اين اجزا را حب بسته فروبرند وبعد ازان مطبوخ را بنوشند بهتر است * حب مسهلي كه بدل اجزاى سردار و درين مطبوخ استعمال كردة ميشود * صنعت آن افتيمون يك درم توبد سفيد مد بويكدرم ونيم نانخواه دردانك بسفايج فستقي چهار دانك انيسون تخم كرفس رازيانه ازهريك دو دانك اياريج فيقرا غاريقون سفيد از هريك يكدرم نمك هندي مقل ازرق ازهريك نيم درم كوفته بيخته با آب پودنهٔ تازه سرشته حبوب سازند وقب خواب يكدرم و نيم ازين حبوب فروبرند وسحر مطبوخ سادة را نيم گرم بنوشند * مطبوخ اهليلج كه مسهل صفراوسوداى محترق از صفراست و صداع صفراوي وسوداوي را نافع است * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد هفت درم پوست هليلهٔ كابلي آملهٔ منقى ازهريك چهار درم تخم كاسني نيم كوفته كل سرخ منزوع الاقماع ازهريك سه درم عناب بيست دانه آلوى سياه پانزده دانه ريوند چيني نيمدرم دران حل كردة صافي نمودة سردار و توبد سفيد چهار دانك پوست هليلهٔ زرد نيم درم سقمونياى مشوي كل سرخ ازهريك يك دانك بسايند ودران داخل كردة بياشامند واگر سردار و راحب بسته فروبرند وبعد ازان مطبوخ را بياشامند بهتر است * مطبوخ اهليلج مستعمل در سوء مزاج حارمادي كبد و درد موي بعد از فصد و در صفراوي پيش از فصد هركاه فصد واجب نباشد * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد تمرهندي منقى از هريك دة درم آلوى سياه بيست دانه جوشانيد صافي نمودة شيرخشت خراساني دة درم دران حل كردة بنوشند * مطبوخ اهليلج مستعمل در سوء مزاج بارد مادي كبد كه بجهت تنقيهٔ مادة مي دهند * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي پانزده درم افسنتين رومي غافث ازهريك پنج درم گل سرخ دو درم توبد سفيد مد برموضوض سه درم سنبل الطيب يك درم پوست بيخ كرفس پوست بيخ رازيانه انيسون ازهريك دو درم افتيمون پنج درم بسفايج فستقي پوست تراشيدة موضوض هفت درم مويز منقى بي دانه انجيو زرد پانزده دانه جوشانيد صافي نمودة بيست درم فانيذ خراثي دريكصد درم ازين مطبوخ داخل كردة صبح بنوشند واگر شب وقت خواب حبى فراگرفته شود از اياريج فقيرا يكدرم غاريقون سفيد يكدرم نمك طعام يكدانك ريوند چيني دو دانك انيسون مقل ازرق ازهريك يكدانك با آب كرفس تازه حب ساخته فروبرند وصبح مطبوخ مسطور را بنوشند بهتر است * مطبوخ اهليلج مستعمل در ورم بارد كبد بجهت استفراغ مادة * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه ازهريك دة درم بيخ رازيانه سه درم غافث چهار درم تخم كشوث سه درم انيسون بسفايج فستقي پوست تراشيدة موضوض افسنتين ازهريك پنجدرم ريوند چيني نيم كوفته نيم مثقال مويز منقى بيست درم بدستور بپزند وصافي نمودة بيست درم فانيذ و سه درم ترنجبين دران حل كردة صافي نمودة شب وقت خواب حبى كه فراگرفته باشند از اياريج فيقرا وغاريقون سفيد ازهريك يكدرم فروبرند صبح مطبوخ مسطور را نيم گرم بنوشند * مطبوخ اهليلج مستعمل در ورم حار طحال بعد از فصد با سليق

وحبل الذراع واهيلم جانب چپ * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد هليلهٔ سياه ازهريك هفت درم ونيم شاهترج كزمازج پوست
بيخ كبرازهريك سه درم تخم كشوث تخم كاسني ازهريك يكدرم ونيم آلوى سياه پانزده دانه جوشانيده صافي نموده محركاه
ايارج فيقرايك مثقال غاريقون سفيد هش يكدرم حب ساخته فروبرند وبامداد مطبوخ راتيم كرم بنوشند * مطبوخ اهليلج
مستعمل درصلابت طحال بعد ازفصد وتدابير لطيفه * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه ازهريك هفت درم شاهترج ده
درم بيخ اذخرغانث ازهريك پنجدرم كزمازج سه درم اشنه انيسون تخم كرفس رازيانه ازهريك سه درم جوشانيده صافي
نموده شربتي دواوقيه بايكدرم ايارج فيقرا ويكدرم غاريقون سفيد كه حب ساخته سحرفروبرند وصبح مطبوخ رابنوشند
* مطبوخ اهليلج مستعمل دريرقان اصفربسبب سدهٔ مابين كبد ومرارهٔ * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پانزده درم هليلهٔ سياه
هفده درم شاهترهٔ غانث افسنتين رومي ازهريك پنجدرم مويزمنقى بيست درم مصطكي رومي انيسون ازهريك سه درم
ايرها بيخ خطمي بيخ رازيانه پوست بيخ كبرا زهريك هفت درم تربد سفيد پنجدرم افتيمون ده درم آلوى سياه بيست عدد
تمرهندي منقى ازحب وليف وقشر يازده درم درسه من آب بجوشانند تابيك من رسد صافي نموده هفتاد درم آنرا بانيم من
غاريقون هش سفيد ودودانك نمك هندي ويكدانك محمودهٔ مشوي هرپنج روزيكمرتبه بدهند * مطبوخ اهليلج ديكرمستعمل
دريرقان اصود كه سبب آن سدهٔ ميان كبد وطحال باشد بعد ازفصد باسليق يا فصل اسيلم ازدست چپ * صنعت آن پوست
هليلهٔ زرد پانزده درم پوست هليلهٔ كابلي بيخ كرفس بيخ رازيانه ازهريك هفت درم كل كبرپوست بيخ كبرا سقولوقندريون
ازهريك شش درم خربق سياه چهاردرم مويزمنقى بيست درم آلوى سياه بيست عدد تمرهندي منقى ازحب وليف وقشر
ده درم افتيمون پنجدرم درسه من آب بجوشانند تابه ثلث رسد صافي نموده شربتي هفتاد درم بايكدرم ايارج فيقرا ونيمدرم
غاريقون هش سفيدويكدرم تربدبدهند واين مطبوخ راسردارو چند مرتبه بايدداد * مطبوخ اهليلج نافع ازبراى يرقان اصود
بسبب سدهٔ مابين طحال وكبد * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد ده درم هليلهٔ سياه هفت درم افسنتين رومي پنجدرم مويز
منقى پانزده درم پوست بيخ كبرپوست بيخ كرفس بيخ رازيانه بيخ كاسني ازهريك پنجدرم آلوى سياه بيست عدد تمرهندي
منقى ازحب وليف وقشر پانزده درم افتيمون سه درم درسه من آب بجوشانند تايك من بماند صافي نموده ده درم فلوس خيارشنبر
هريكصد درم ازان حل نموده روغن بادام شيرين يك مثقال داخل كرده بنوشند * مطبوخ اهليلج ديكرنافع ازبراى صلابت
طحال * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه غنچهٔ گل سرخ كاوزبان بادرنجبويه شاهترهٔ عنب الثعلب
پرسيارشان ازهريك نه مثقال سنامكي يك تولهٔ عناب ده دانه جوشانيده صافي نموده فلوس خيارشنبر شش توله گلقندآفتابي
چهارتوله دران حل كرده صافي نموده روغن بادام چهارماشه اضافه نموده بنوشند غذا ميان روزنخود آب وشب قليه وخشكه
* مطبوخ اهليلج نافع ازبراى ورم دموي كليه بعد ازفصد باسليق ودرصفراوي بغيرفصل * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد
ده درم تمرهندي منقى ازدانه وليف بيست درم آلوى سياه سي عدد عناب سپستان ازهريك پنجاه عدد گل بنفشه خشك
تخم كشوث ازهريك دومشت برگ كاسني يكدسته عنب الثعلب يكدسته جوشانيده صافي نموده ترنجبين منقى ده درم
فلوس خيارشنبر پانزده درم دران حل كرده صافي نموده سه طسوج سقمونيا اضافه نموده نيم كرم بنوشند واگرحاجت باقي
باشد درمدت سه روز سه مرتبه اين مطبوخ رابدهند * مطبوخ اهليلج ديكرنافع ازبراى جميع امراض صفراوي مانند صداع
ترحمات صفراويه وغيرها * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پخته يعني رسيدهٔ بيست وپنجدرم تمرهندي پنج استارشاهترهٔ

یازده درم عناب خراساني بیست عدد سپستان پنجاه عدد آلوی سیاه ده دانه گل سرخ شش درم برگ عنب الثعلب پنجدرم تخم کشوث پنجدرم برگ کاسني تازه یکدسته تخم کاسني نیم کوفته پنجدرم مجموع رادر پنج رطل آب بپزند تادوثلث یایکرطل بماند وبیاشامند بااین سفوف سقمونیا یکدانک نمک هندي دودانك صبرمغسول یکدرم ونیم کثیرا نیمدانك تربد سفید مدبریک مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بجلاب سرشته حب ساخته فروبرند یا درمطبوخ مالیده بنوشند

* مطبوخ اهلیلج نافع ازبرای خارش * صنعت آن هلیلهٔ زرد منقی ازنوی پانزده درم پرسیاوشان شاهتره ازهریك پنجدرم مامیران چیني دودرم تخم کاسني سه درم بسفایج فستقي گل سرخ حشیش افسنتین ازهریك سه درم جمیع اجزا رادرسه رطل آب بجوشانند تادوثلث یایکرطل بمانند پس صافي نموده دران پنجدرم افتیمون داخل کرده یك شب بگذارند پس بمالند و صافي نموده پانزده درم ترنجبین پاک کرده دران انداخته بمالند ومرتبهٔ دیکرصافي نموده بنوشند * مطبوخ اهلیلج مسهل صفرا مستعمل درصداع کائن بمشارکت معده بسبب غلبهٔ مرهٔ صفرا درمعده وانسب آن است که استعمال کرده شود این مطبوخ بعد ازاستعمال مقي صفرا * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پنجدرم شاهتره سه درم عناب ده عدد تمرهندي منقی ازحب ومویزمنقی ازحب ازهریك ده درم جوشانیده صافي نموده فلوس خیارشنبر پانزده درم دران حل کرده صافي نموده سقمونیا نیم دانك نشاسته دودانك داخل کرده بنوشبد وغذا مرقهٔ چوزهٔ مرغ مطبوخ باآب آلوو آب غوره وآب سماق تناول نمایند * مطبوخ اهلیلج سودا نافع ازبراي مالیخولیا بجهت آنکه اخراج سودا ازدماغ میکند بقوتی که دران است ونیز این مطبوخ نافع است ازبرای ابتدای جذام وازبرای جرب وقوبا وبهق سیاه وکلف * صنعت آن هلیلهٔ سیاه ده درم سنا مکي هفت درم تربد سفید مدبر چهاردرم بسفایج فستقي پنجدرم اسطوخودوس ده درم مویزطائفي دانه بیرون کرده افتیمون ازهریك ده درم ادویه راسوای افتیمون درسه رطل آب بجوشانند تابیکرطل رسد پس صافي نموده افتیمون رادرپارچهٔ کتانی بسته درآب مطبوخ که خوب کرم باشد انداخته بگذارند ویك شب بگذارند وصبح بازآن آب راکرم کرده کیسهٔ افتیمون رابمالند وبفشارند ودورکنند پس بگیرند غاریقون سفید ثلث درمی صبرسقوطري زرد یکدرم نمك هندي نیمدرم خربق سیاه ربع درمی همه رانرم سوده بجلاب سکري سرشته درمطبوخ نیکومالیده نیم کرم بنوشند واین مطبوخ بسیارقوي است واگرخواسته باشند اجزای سردارورابادودانك کثیرا حب ساخته فروبرند وبعد ازدوساعت مطبوخ رابنوشند * مطبوخ اهلیلج اسود دیکرمسهل سودا است نافع است ازبرای مالیخولیا مرکبهٔ خلط موجب سودای خفیف باشد وبوده باشد مائل ببرودت * صنعت آن هلیلهٔ سیاه هندي پوست هلیلهٔ کابلي ازهریك دودرم پوست بلیلهٔ آملهٔ منقی ازهریك پنج درم افسنتین رومي کاوزبان بادرنجبویه بسفایج فستقي پوست تراشیده مرضوض ازهریك چهاردرم سنا مکي پنج درم آلوی سیاه مویزمنقی ازهریك بیست دانه مجموع رادرچهارده رطل آب بجوشانند تابیکرطل رسد برروی هفت درم افتیمون درکتان بسته صافي نموده یک شب بگذارند وروزدیکرکرم کرده کیسه رابمالند وبفشارند ودور کنند وتقویت عمل آن نمایند بغاریقون هش سفید یك مثقال نمك نفطي صبرسقوطري ازهریك نیم درم خربق اسود یك دانك ویاشامند واگراجزای سردارورا حب ساخته فروبرند وبعد ازدوساعت مطبوخ رانیم کرم بنوشند بهتراست

* نسخهٔ دیکراین مطبوخ هلیلهٔ سیاه ده درم بسفایج فستقي پوست تراشیده مرضوض پنج درم اسطوخودوس سنا مکي ازهریك هفت درم ورق گل سرخ کاوزبان بادرنجبویه ازهریك چهاردرم رازیانه انیسون ازهریك یکدرم خربق سیاه دودانك غاریقون سفید نیم درم تربد سفید یکدرم زنجبیل نیم درم همه رادرچهارده رطل آب بپزند تابیکرطل رسد پس بگیرند افتیمون

دة درم ودر پارچهٔ کتاني بسته دران اندازند ویك جوش دیگر داده فرود آورند وصرهٔ افتیمون را دایم بمالند
باتم قوت تا تمام قوت آن بیرون آید پس آن کیسه را نیکو فشرده دور کنند ومطبوخ را صافي نموده پیش ازنوشیدن
مطبوخ حبی که فراکرفته باشند ازلاجورد ونمك نقطي وایارج فیقرا وشحم حنظل ازهریك دودانك کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین چرب نموده حب ساخته بورق نقره پیچیده فروبرند وبعد ازدوساعت مطبوخ رانیم کرم بنوشند * بنسخهٔ دیکر
هلیلهٔ سیاه هندی دة درم بصفایج فستقي پوست تراشیده موضوض پنجدرم سنا مکي هفت درم اسطوخودوس چهاردرم مجموع
را درچهار رطل آب بجوشانند تا بیکرطل رسد پس بکیرند افتیمون دة درم درصرهٔ بسته دران اندازند وجوشي دیکرداده فرود
آورند ودایما خرقه را بمالند تاقوت افتیمون بیرون آید ومطبوخ سرد شود پس صرهٔ افتیمون را بفشارند ودور کنند ومطبوخ
را صافي نموده تقویت فعل آن بسرد اروی متخذ ازغاریقون سفید چهاردانك خوبق سیاه یکدانك ایارج فیقرا یکدرم
اجزا را کوفته نرم کوبیده بجلاب سکري سرشته درمطبوخ بمالند وکرم کرده مطبوخ رانیم کرم بنوشند واکر اجزای سودازو
را کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته فروبرند وبعد ازدوساعت مطبوخ رانیم کرم بیاشامند مناسب است
* مطبوخ اهلیلج اسود دیکر نافع ازبرای مالیخولیا وورم طحال * صنعت آن هلیلهٔ سیاه هندی پوست هلیلهٔ کابلي آملهٔ منقی
ازنوی ازهریك چهاردرم ورق کل سرخ تخم کاسني نیم کوفته عدبه ازهریك سه درم بصفایج فستقي افتیمون ازهریك دة درم
کاوزبان دومثقال عناب پانزده دانه آلوی بخاري دة دانه بقانون مقرر بجوشانند وصافي نمایند بروری ترنجبین وکزانکبین
یعني فانیذ سنجري ازهریك پانزدة درم وبمالند وصافي نموده بیاشامند وکاهی تقویت کرده میشود باین مطبوخ تربد سفید
مد بریکدرم سربنفشهٔ خشك نیم درم ریوند چیني کثیرا سقمونیاي مشوي ازهریك یکدانك باین نحو که اجزا را کوفته بیخته بجلاب
سکري سرشته درمطبوخ بمالند ومطبوخ رانیم کرم بنوشند ویا آنکه اجزا کوفته بروغن بادام چرب نموده حب ساخته فروبرند
وبعد ازدوساعت مطبوخ را بنوشند * مطبوخ اهلیلج اصفرنافع ازبرای مالیخولیای حادث ازسودای محترق ازصفرا * صنعت آن
پوست هلیلهٔ زرد بالیدهٔ کبار هفت درم تخم کاسني نیم کوفته کل نیلوفر سربنفشه سنا مکي ازهریك پنجدرم اصل السوس پوست
تراشیده چهانیده یعني موضوض سه درم مویزطائفي منقی ازدانه ددرم عناب سپستان آلوی سیاه همه بزرك دانه بالیده
ازهریك بیست عدد مجموع راشب درسه رطل آب کرم بقانون مقرر بخیسانند وصبح بآتش ملایم بجوشانند تا بیکرطل رسد
پس برروی فلوس خیارشنبر وترنجبین منقی ازحب ازهریك پانزده درم صافي نموده بمالند وبپالایند ویکدرم روغن بادام
شیرین بران چکانیده بنوشند * مطبوخ بنسخهٔ دیکر که تنقیهٔ معده نماید ازسودای محترق ازصفرا ونافع است ازبرای
مالیخولیای حادث ازسودای محترق ازصفرا * صنعت آن هلیلهٔ زرد منزوع النوی هلیلهٔ کابلي منزوع النوی ازهریك هفت
درم سنا مکي پنجدرم تخم کاسني نیم کوفته کل نیلوفر سربنفشه ازهریك پنجدرم اصل السوس سه درم مویزطائفي منزوع
العجم دة درم عناب سپستان آلوی سیاه ازهریك بیست دانه مجموع را درسه رطل آب بجوشانند تا بیکرطل بماند پس بروری
ترنجبین وفلوس خیارشنبر ازهریك پانزده مثقال صافي نموده نیکو بمالند وبپالایند ومقدار دودرم روغن بادام شیرین
بران بچکانند ونیکرم بیاشامند * بنسخهٔ دیکر پوست هلیلهٔ زرد شش درم آلوی سیاه بزرك دانه آلوي بخارائي ازهریك بیست
دانه سپستان سی دانه سنا مکي شاهترهٔ ازهریك پنجدرم ورق کل سرخ چهاردرم عناب دة دانه رازیانه تخم کشوث تخم کاسني نیم
کوفته کاوزبان ازهریك دودرم عنب الثعلب اصل السوس سربنفشه کل نیلوفر ازهریك سه درم مجموع را درسه رطل آب

بجوشانند تا بنصف رطل پس صافي نموده بگيرند ازان يك رطل و داخل نمايند دران شيرخشت خراساني وتمرهندي منقى
ازحب وليف ازهريك ده مثقال ترنجبين پاك كرده فلوس خيارشنبرمنقى ازحب ازهريك پانزده مثقال وبمالند وبپالايند
وبچكانند بران يك مثقال روغن بادام شيرين وبنوشند * مطبوخ اهليلج اصفر ديكر كه مسهل اخلاط سوخته است وتنقيهٔ
دماغ كند ونافع است ازبراى مالينخوليا * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي افسنتين رومي افتيمون ازهريك دودرم
تربد سفيد مد برنيم درم آلوى سياه پانزده عدد تمرهندي منقى ازحب وليف ده درم بقانون مقرر طبخ نمايند وصافي نمايند
برروى فلوس خيارشنبر ده مثقال ترنجبين بيست درم وبمالند وبپالايند وبچكانند بران روغن بادام شيرين تازه ونيم كرم
بياشامند * مطبوخ اهليلج اصفر با افتيمون نافع ازبراى مالينخوليا ى حادث ازسودا ى محترق ازصفرا * صنعت آن پوست
هليلهٔ زرد تمرهندي منقى ازحب شاهترهٔ ازهريك ده درم آلوى سياه بزرك بيست عدد ورق گل سرخ تخم كاسني نيم كوفته از
هريك پنجدرم مجموع راد رسه رطل آب بجوشانند تا يكرطل بماند پس بگيرند افتيمون ده درم ودرخرقهٔ كتان
بسته دران اندازند ويك جوش ديگر داده فرود آورند ودايم بمالند تا سرد شود پس صرهٔ افتيمون را بفشارند ودور كنند ومطبوخ
را كرم كرده صافي نمايند برروى ترنجبين بيست درم وبمالند مرتبهٔ ديگر وصافي نموده معمونياى مشوي يكدانك صبرسقوطري
زرد مغسول يكدرم تربد سفيد مد بريك درم همه را كوفته بجلاب سكري سرشته در مطبوخ حل نموده نيم كرم بنوشند
* مطبوخ اهليلجات اسهال سوداى محترق كند ونافع است ازبراى مالينخوليا ى حادث ازان * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد
پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه هندي ازهريك هفت درم پوست بليله آملهٔ منقى هنامكي كاوزبان شاهترهٔ افتيمون بادرنجبويه
اسطوخودوس قنطوريون دقيق ازهريك چهاردرم بسفايج فستقي پوست تراشيده مرضوض سه درم تربد سفيد مد برمرضوض
دودرم درپنج رطل آب بجوشانند تايك رطل وثلث رطلى آب بماند صافي نموده بنوشند وگاهى تقويت كرده ميشود اين
مطبوخ بغاريقون سفيد نيم درم خربق سياه سه طسوج شحم حنظل دودانك * مطبوخ اهليلجات ديگر كه اسهال اخلاط
سوخته كند ومنقي دماغ ونافع است ازبراى مالينخوليا * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه
هندي پوست هليلهٔ سبزچيني ازهريك ده درم آلوى سياه سي عدد تمرهندي منقى ازحب پانزده درم افسنتين رومي
سه درم شاهترهٔ هفت درم مجموع راد رسه رطل آب بجوشانند تا يك رطل باقي ماند برروى فلوس خيارشنبر
ده مثقال صافي نمايند وبمالند وصافي نموده بچكانند بران روغن بادام شيرين يك مثقال وبنوشند وگاهى تقويت كرده ميشود
اين مطبوخ باين نحوكه بگيرند تربد سفيد يكدرم ايارج فيقرا نيم درم غاريقون سفيد دودانك كوفته بروغن بادام شيرين
چرب نموده حب ساخته فروبرند وبعد ازدوساعت مطبوخ را نيم كرم بنوشند * مطبوخ اهليلج كه مستعمل است درقطوب
كه سبب آن سوداى محترق ازصفرا ويا خون باشد چون استعمال كرده شود بعد ازنضج ماده وبعد ازفصد وقتيكه فصد لازم باشد
ونبوده باشد مانعى ازفصد * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پانزده درم پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه هندي ازهريك ده درم
افسنتين افتيمون ازهريك چهاردرم بسفايج فستقي پوست تراشيده چپانيده پنجدرم هنامكي سه درم درسه رطل آب بدستور
مقرر بجوشانند ودرآخر كيسهٔ افتيمون راداخل كرده يك جوش ديگرداده فرود آورده كيسهٔ را بمالند تا تمام قوت آن بمطبوخ
برآيد پس كيسه را فشرده دور كنند ومطبوخ را باز كرم كرده برروى فلوس خيارشنبر بيست درم ترنجبين پاك كرده چهل
درم صافي نموده بمالند نيكو وبپالايند ويك مثقال روغن بادام شيرين داخل نموده بنوشند واين دستورالعمل است ازبراى

شربت اکمل این مطبوخ چون مریض ضعیف القوة باشد یا مرض ضعیف باشد کم باید نمود از اجزای این مطبوخ بحسب مقدار
وکاهی در مطبوخ سر بنفشه کاوزبان کل نیلوفر شاهتره عناب می افزایند وکاهی از برای تقویت قوت وقتیکه قوت ضعیف باشد مصطکی
ودارچینی وانیسون وکل کاوزبان داخل کرده میشود وکاهی از برای تقویت اسهال این مطبوخ نیم درم سقمونیای مشوی سردار ومیکنند
وشیخ رئیس این مطبوخ اهلیلج را از برای مانیا وسائر اقسام جنون وقتیکه سودا سبب مرض محترق از صفرا باشد ووزن سر بنفشه
وکل نیلوفر که افزوده است بر نسخهٔ اصل وشیخ رئیس در اصل نسخه آورده از هریک چهار درم است وعناب ده دانه وکفته که کاهی
اضافه کرده میشود درین مطبوخ سقمونیای مشوی نیم درم اکر بوده باشد طبیعت عسر الانفعال عاصی از فعل دوای مسهل واکر
بوده باشد قوت ضعیف داخل میکنند مصطکی وانیسون * مطبوخ اهلیلج طبری نافع از برای صرع حادث از صعود ریاح از اسافل
وساقین وقدمین وباید دانست که درین قسم صرع ابتدا باید کرد به بستن ساق موضعی که مافوق موضعی است که ابتدا میکند از ان
موضع تصاعد خلط بسوی دماغ پس تیغ زنند اسفل موضعی را که بسته اند وبران محجمه بچسپانند وبیاشامانند در غیر وقت نوبت
صرع باو این مطبوخ را * صنعت آن هلیلهٔ سیاه هندی پوست هلیلهٔ کابلی از هریک پانزده درم پوست بلیله آملهٔ منقی از هریک
سه درم سنا مکی اسطوخودوس قنطوریون دقیق حشیش غافث از هریک چهار درم افتیمون هفت درم افتیمون را در پارچهٔ
کتانی بسته با تربد سفید مدبر کوبیده سه درم ریوند چینی کوفته دو درم واین صره را نکاه دارند وفو وموا از هریک سه درم کمافیطوس
کمادریوس از هریک سه درم جعده پنج درم ایرسا هفت درم مویز سرخ منزوع العجم بیست درم اجزا را بدستور مقرر بجوشانند
ودر آخر صرهٔ افتیمون وتربد وریوند را دران انداخته دایم بمالند تا شیره وقوت ادویه تمام برآید پس صره را نیکو مالیده بفشارند
ودور کنند ومطبوخ را صافی نموده بکیرند از ان مقدار یکصد درم وحل کنند دران مقدار یکدرهم ونیم غاریقون سفید ودو ثلث
درمی ایارج فیقرا ویکدانک خربق سیاه مسحوق که همه را بعسل سرشته باشند ونیم کرم بنوشند * فصل در بیان معاجینی
که اصل وعمود در آنها اهلیلج است * معجون اهلیلج نافع از برای صرعی که مادهٔ آن از عضو دیکر بدماغ آید * صنعت آن پوست
هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریک ده درم افتیمون اسطوخودوس حجر ارمنی بسفایج فستقی غاریقون سفید
کمافیطوس تربد سفید مجوف مدبر بروغن بادام شیرین چرب نموده ایارج فیقرا از هریک پانزده درم نمک هندی ساذج هندی
از هریک چهار درم شحم حنظل هشت درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند * معجون اهلیلج اسود نافع از برای
صرع سوداوی * صنعت آن هلیلهٔ سیاه بیست درم افتیمون پانزده درم سپند سوختنی تخم ریحان تخم مرو سفید غاریقون
هش سفید خربق اسود کاوزبان عود الصلیب از هریک پنج درم اسطوخودوس ده درم قرنفل دو درم بادرنجبویه پوست
زرد اترج فرنجمشک از هریک دو درم جوزبوا مشک ترکی از هریک یکدرم کوفته بیخته بکشمش سبز وعسل مصفی معجون
سازند شربتی دو مثقال * معجون اهلیلج کابلی قلمی فرموده اند که از تالیف احوج العباد الی فضل ربه الرحمن علویخان
است نافع از برای جمیع امراض باردهٔ دماغیه خصوص از برای صرع ومجرب است * صنعت آن اهلیلج کابلی منزوع النوی
سی مثقال در یکرطل کلاب وعرق بهار نیم رطل وعرق صعتر وعرق افسنتین وعرق افرنجمشک از هریک ربع رطلی یک شب
بخیسانند وروز دیکر بجوشانند تا مهرا شود واز پالایش بپالایند پس بکیرند مویز سرخ دانه بیرون کرده وکشمش سبز از
هریک نیم رطل ودر آب بپزند تا مهرا شود پس آنرا نیز از پالایش بپالایند واین هردو مطبوخ را یکجا کرده عسل سفید مصفی
خوشبو سه رطل داخل کرده بقوام آورند پس بکیرند عنبر اشهب مومیائی دارابجردی از هریک یک مثقال ودر روغن بلسان

وروغن مغز پسته از هریك دو مثقال کداخته فاد زهر معدنی خطائی فاد زهر حیوانی اصطهباناتی زمرد کهنه طلای مکلس
جند بیدستر از هریك یکدرم فولاد مکلس مدبر کهربای شمعی از هریک یکمثقال ونیم اسارون شامی افتیمون اقریطی بسباسه جنطیانا
حاشا حماما خولنجان ثمر درخت دیودار ریوند چینی زوفای خشک زراوند طویل زراوند مدحرج زرنباد سلیخه شیطرج
هندی پودنهٔ جبلی قاقلهٔ کبار خیربوا قرنفل کندر ذکر مرزنجوش مرماحوز از هریك دو درم اسطوخودوس عاقرقرحا سکبینج
اشنه عود الصلیب انیسون ایرسا بادرنجبویه دارچینی دارشیشعان دارفلفل بزرسیسالیوس فرنجمشک قنطوریون دقیق نعناع
خشك کل شقایق النعمان از هریك سه درم اقراص عنصل اظفار الطیب اقحوان بیخ بابونه عود بلسان جاوشیر جعده حلتیت
از هریك یك مثقال خاکستر حافر حمار وحش یك فلنجار ادویه را کوفته بیخته با عسل مزبور بدستور معجون سازند وبعد از
چهل روز استعمال نمایند شربتی یک مثقال * معجون اهلیلج کشمشی نافع از برای جرب وحکه وسعفه * صنعت آن هلیلهٔ زرد
منقی از نوی شش مثقال پرسیاوشان شاهتره از هریك دو مثقال افسنتین رومی یکمثقال ونیم کوفته بکشمش سبز بقدریکه ادویه را
بآن توان سرشت سرشته معجون سازند شربتی هر روز بقدر کردکانی * معجون اهلیلج که بواسیر را لاغر کرداند ودماغ را پاک
کند واسهال باز دارد * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد دو اوقیه پوست بلیله مصطکی دارفلفل تربد سفید مدبر شونیز از هریك یك
اوقیه دارچینی اسارون از هریك نیم اوقیه کوفته بیخته بروغن کاو شش اوقیه با دو رطل عسل مصفی یکجا کرده درهم بجوشانند تا
بقوام آید ادویه را بآن بسرشند * معجون راحت مسهل اخلاط بلغمیه وصفراویه وسوداویه ومنقی بدن است از انها وجهت
امراض دماغی وعصبانی مانند فالج ولقوه ورعشه وصرع وکابوس واوجاع مفاصل وظهر وعرق النسا ونقرس وامثال اینها نافع است
* صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی کل سرخ قرنفل جوزبوا زنجبیل دانهٔ هیل
از هریك دو درم برک سنا مکی خالص چهار درم اجزا کوفته بیخته کل قند آفتابی سی وشش درم در عرق رازیانه خوب مالیده
صاف کرده با چهل مثقال عسل خالص بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند وشب وقت خواب سه درم تا چهار درم بحسب مزاج
واحتیاج تناول نمایند وبالای آن آب کرم بنوشند وبخوابند واکر هلیلجات وبلیله وآمله هریك را چهار درم بکیرند وبروغن
بادام شیرین آن مقدار که چرب کردد چرب نمایند وبروزن کلقند وعسل نیز هریک پانزده درم بیفزایند اقوی میکردد
* معجون زبیب کفته اند که از صناعت شیخ رئیس است وفرموده اند که ظن این فقیر آن است که اقدم است از شیخ رئیس
* صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی اسطوخودوس فاوانیا عاقرقرحا اجزا متساوی
کوفته بیخته بمویز طائفی استه بیرون آورده بسرشند شربتی از ان چهار مثقال از برای صرع شیخ داؤد کفته در قرابادینی که ذکر
شده بود این اطریفل داخل بود دران فلفل بوزن استهٔ مویز که بیرون آورده اند * معجون زبیب از اطریفلات مائل باعتدال
است واز برای صرع نافع است ومداومت آن در دفع امراض عصب ودماغ مجرب است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پنجاه
درم آملهٔ منقی پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله اسطوخودوس از هریك ده درم عود الصلیب پنجدرم عاقرقرحا سه درم
کوفته بیخته با مویز سرخ دانه بیرون آورده بوزن ادویه بسرشند شربتی از یکدرم تا دو درم وتا سه درم نیز ودر نسخهٔ دیکر وزن
مویز منزوع العجم یکرطل است ودر نسخهٔ اصل وزن پوست هلیلهٔ کابلی نیز ده درم است * معجون زبیب حکیم سدید کازرونی
نسیان را زائل کند وحفظ را بیفزاید وصرع را مفید است ومانع ارتباک بلغم در دماغ است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی
هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی دارچینی وج ترکی از هریک پنجدرم سعد کوفی چهار درم زنجبیل فلفل دارفلفل کندر

ازهريك سه درم مغز پستهٔ مقشرهفت درم مويز سرخ طائفي استه بيرون كرده پنجاه درم ادويه را كوفته بيخته بمويز كوبيدهٔ سرشته درظرف چيني نگاهدارند وهرروزيك مثقال آنرا بخورند * معجون مسهل كه غفران پناه حكيم عماد الدين محمود بن سيد قطب الدين مسعود حسيني شيرازي باسم خود ذكر كرده كه نافع است ازبراي ماليخوليا ومسهل سوداي محترق است وبايد دانست كه اين معجون نجاح جمهور است كه بسفايج واسطوخودوس را داخل نكرده ولاجورد وحجرارمني داخل كرده است * صنعت آن هليلهٔ سياه هليلهٔ زرد منزوع النوى هليلهٔ كابلي منزوع النوى بليله منزوع النوى آملهٔ منقى ازهريك ده درم افتيمون تربد سفيد مد بر حجرلاجورد حجرارمني كه معروف است بشمط ازهريك سه درم ادويه را كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده بعسل سفيد مصفى بسرشند شربتي سه درم بعد ازنضج ماده باين جلاب داده شود * صنعت آن جلاب منضج كه پيش ازين معجون چند روز بايد داد تا اثرنضج درقارورهٔ ظاهرشود بادرنجبويه كاوزبان اسطوخودوس ازهريك پنجدرم جوشانيده صافي نموده جلاب سكري نيم رطل داخل كرده بقوام آورند وهرروز دراوقيهٔ آن را بكلاب حل كرده بنوشند تا اثرنضج درقارورهٔ ظاهر گردد پس معجون مزبوررا تناول نمايند * معجون مسهل محمد بن زكريا بنهايت نيكو وبالغ النفع است ازبراي ماليخوليا ودور گردن توحش وسودا * صنعت آن هليلهٔ سياه پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي افتيمون اقريطي اسطوخودوس بسفايج فستقي تربد سفيد مد بر ازهريك يكمثقال غاريقون سفيد نمك هندي حجرارمني ازهريك نيم مثقال فرنجمشك ساذج هندي قرنفل ازهريك ربع مثقالي كوفته بيخته بشراب آمله وعسل مصفى متماوي سه وزن ادويه سرشته معجون سازند شربتي دومثقال تا چهار درم ودر نسخهٔ ديكر چنين است كه اجزارا كوفته بيخته بگيرند آملهٔ منقى نيم رطل وبپزند درچهار رطل آب تامهرا شود ودوحصه آب رفته يكحصه بماند پس ازغربال موئي بپالايند ويكرطل عسل مصفى دران داخل كرده بقوام آورند پس بگيرند ازان سه وزن ادويه وادويه را بآن بسرشند * معجون مسهل ديكر نافع ازبراي سوداوتوحش ومزيل مالخوليا واندوشهاي باطل بيهوده وخوف وخفقان ورجع فواد وفزع است * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى ازهريك پنجدرم كشنيز خشك مقشر چهاردرم گل نيلوفر بسفايج فستقي پوست تراشيدهٔ نيم كوفته اسطوخودوس گل سرخ منزوع الاقماع بادرنجبويه افتيمون نارمشك كهربا ي شمعي بعد ازهريك سه درم حجرارمني تخم كاهني گل بنفشه ازهريك دودرم ريوند چيني يكدرم معمونيای مشوي يكدرم وقيم كوفته بيخته بعسل سفيد مصفى سه وزن ادويه بسرشند ودرظرف چيني نگاهدارند شربتي سه درم تا پنجدرم واين قريب است بمعجون نجاح هرمس * معجون مسهل ديكر كه اهال سودا نمايد * صنعت آن هليلهٔ زرد وكابلي وسياه ازهريك ده درم آمله وبليله ازهريك پنجدرم معمونيا يكدرم افتيمون اسطوخودوس ازهريك سه درم اجزارا كوفته بيخته بروغن بنفشه بادام چرب نموده بافند وعسل بسرشند شربتي دودرم * معجون اهليلج ديكر حكه وجرب را نافع باشد وصفرا برانند * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد سنا مكي بنفشه ازهريك ده درم تاقلهٔ زنجبيل مصطكي ازهريك دودرم ورق گل سرخ سه درم ادويه كوفته بيخته بروغن بادام چرب كنند وباسه چند ان ادويه عسل وقند بسرشند شربتي چهاردرم * معجون هندي منقول ازقانون درخواص قريب است به انوشدارو صاف كنندهٔ لون ومقوي بصر ومنقي معده وملين طبيعت وبواسير رانافع است * صنعت آن فلفل دارفلفل هليلهٔ سياه بليله آملهٔ منقى قنطوريون دقيق ازهريك چهارا ستار عسل وروغن كاوتازه قدري كه ادويه را بآن توان سرشت على الرسم بسرشند شربتي يك مثقال وزيادة بقدر قوت وبرداشت طبيعت * معجون اهليلج مسهل از استنباط آن قدس سره نافع ازبراي كابوس بارد حادث ازبلغم وسودا ومجرب است * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه

آملهٔ منقی کاوزبان بادرنجبویه افتیمون افسنتین رومی ازهریك هفت مثقال انیسون دوتوقرد ماناحب بلسان از
هریك سه مثقال فاوانیا عودهندی برگ مداب بزرسیمالیوس ازهریك دومثقال سکبینج یکمثقال افتیمون نیم مثقال
گل قند شصت مثقال عسل مصفی یکصد وهفت مثقال کلقند رابگلاب وعرق دارچینی ازهریك نیم من تبریزحل کردهٔ خوب بمالند
وبجوشانند وبپالایند وعسل راصافی نمودهٔ دران داخل کردهٔ بقوام آورند وادویه راکوفته بیخته بروغن بادام شیرین بیست مثقال
چرب نمودهٔ بآن بسرشند ودرظرف چینی نگاهدارند شربتی دودرم راکرعنبراشهب ومشك ترکی ازهریك دوثلث مثقالی داخل
نمایند میکرددا قوی * معجون مفرح قلمی فرمودهاند که ازتالیف بندهٔ آثم محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملوك میر
علوبخان است دافع سوداي محترق ازخون وصفرا ودافع خفقان وضعف قلب ومالیخولیاخصوص مراقي ونافع ازبرای امراض
حادث ازسوداست * صنعت آن مرواریدناسفته کهربادرونج عقربي ورق نقرهٔ محلول ابریشم مقرض تخم بادرنجبویه تخم
بادروج تخم فرنجمشك ازهریك دومثقال بادرنجبویه فرنجمشك پوست زرد اترج گل سرخ طباشیرسفید دارچیني گل کاوزبان
برگ کاوزبان کشنیزخشك مقشردانهٔ هیل بهمن سرخ بهمن سفید ازهریك دومثقال زنیم زعفران عنبراشهب ورق طلامحلول
ازهریك یك مثقال هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلي ازهریك بیست وپنج مثقال آملهٔ منقی هفتاد وپنج مثقال زرشك منقی ده مثقال
این هرچها رارایك شب درگلاب وعرق کاوزبان وعرق بیدمشك ازهریك یك من تبریزبخیسانند وصبح دردیك
مسي یانقره بآتش ملایم بجوشانندتامهراشود پس ازآتش فرودآورده نیکوبمالند وبپالایش نقره یاازپشت غربال
موئي بگذرانند ویك من ویك چهاریك من قند سفید وبیست مثقال عسل مصفی داخل کرده به پزند تابقوام آید
پس زعفران رابگلاب سودهٔ داخل نمایند وازآتش فرودآوردهٔ ورق نقرهٔ ورق طلا محلول راوعنبراشهب ومشك
ترکي بانبات کوفته راداخل نمایند وبمواظبت چوب بیدیاچوب صندل برهم زنند وباقي ادویه راداخل کردهٔ بازبرهم زنند
تانیکو مخلوط شود درظرف چیني نگاهدارند شربتی سه درم واگر رطوبت درمعده باشد مصطکي کند رازهریك دومثقال
صندل سفید عود قماري خام نارمشك ازهریك یك مثقال اضافه نمایند ووزن عنبررا دومثقال کنند * معجون مفرح رازي
که درمنصوري ذکرکرده وگفته که این معجون مالیخولیارتوحش رافکرفاسدهٔ ووسواس رازائل گرداند ومفرح قلب ونیکو
گردانندهٔ رنك است ومقوي معده وهضم * صنعت آن بادرنجبویه پوست زرد اترج قرنفل مصطکي زعفران قرفه جوزبوا قاقله
نارمشك سک اصلي بهمن سفید زرنباد درونج عقربي بزربادرنجبویه بزرفرنجمشك ازهریك جزوی عنبراشهب
مشك تبتي ازهریك عشرجزوی هلیلهٔ کابلي بیست عدد آمله سي عدد هلیله رآمله راازاسته منقی نموده درسه رطل آب بپزند
تابیك رطل رسد پس فرودآورده بمالند بقوت تمام وبپالایند پس یکرطل عسل مصفی داخل کرده بپزند تابقوام آید پس
بگیرند ازآن مقدارسه وزن ادویه واول مرتبه عنبرومشك رادرآن حل نمایند پس ادویه رابرآن پاشیده برهم زنند تانیکو
مخلوط شود شربتی سه درم * معجون مفرح میداسمعیل که درذخیرهٔ ازبرای مالیخولیای مراقي ذکرکرده * صنعت آن
بادرنجبویه پوست زرد اترج قرفه مصطکي قرنفل جوزبوا قاقله نارمشك بهمن سفید زرنباد درونج عقربي زعفران
تخم بالنکو تخم فرنجمشك ازهریك دودرم ونیم مشك ترکي یکدانك ونیم کوفته بیخته پس بگیرند پوست هلیلهٔ کابلي پنجاه
درم آملهٔ منقی هفتاد وپنجدرم ودردومن آب بپزند تابنصف رسد فرودآورده بمالند وبپالایند ونیم من عسل صافي داخل
نموده بقوام آورند وادویه رابآن معجون سازند شربتی دودرم ونیم تاسه درم * معمارالابدان ابدان را باعتدال دارد و

هوا المزاج آنها را زائل سازد وتقویت بخشد * صنعت آن پوست هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی طباشیر روغن بادام
شیرین از هریک دو تولهٔ فلفل سفید فلفل سیاه زنجبیل فلفل مویه دارفلفل مغز خیارشنبر مصطکی از هریک سه تولهٔ نبات
مصری یا عسل دو نیم آثار بطریق متعارف معجون سازند * مفرح نافع از برای مالیخولیای مراقی * صنعت آن هلیلهٔ
سیاه آملهٔ منقی از هریک دو جزو گل کاوزبان بادرنجبویه ورق گل مرخ بهمن سفید کشنیز خشک مقشر ابریشم
مقرض از هریک یک جزو کوفته بیخته باشرات سیب شیرین سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی سه درم با گلاب
وعرق بید مشک وعرق گاوزبان * فصل در بیان مفرحات اهلیلجی * مفرح اهلیلجی معمول بدانش بخش قلمی فرموده اند که از
تراکیب بندهٔ موفق بتوفیق الملک المنان محمد هاشم المخاطب بخطاب حکیم معتمد الملوک میر محمد علو بخانست بنهایت
مقوی دماغ است و موجب ذکای فکر وذهن وزائل کنندهٔ بلادت ورعونت وحمق عارضی است * صنعت آن پوست هلیلهٔ
کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی از هریک بیست درم اسطوخودوس بادرنجبویه کاشم از هریک ده درم اذخر مکی
فرنجمشک دارچینی عذبه عود هندی صعتر فارسی کبابهٔ چینی کندر مصطکی سنبل الطیب ابریشم مقرض ایوهانمام
درونج عقربی مغز نارجیل از هریک هفت درم زرنباد زنجبیل نشارهٔ عاج از هریک پنج درم صمغ عربی عاك البطم از
هریک سه درم عنبر اشهب دو درم جدوار خطائی ورق طلا واگر بجای ورق طلا طلای مکلس کنند میکرد د اقوی مشك
قبتی مومیائی دارا بجردی از هریک یک درم کوفته بیخته مصطکی وعاك البطم ومومیائی وعنبر را در روغن بادام شیرین
وروغن مغز پسته هردو چهل درم گداخته ادویه را کوفته بیخته بآن روغن چرب نموده بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه
بسرشند شربتی یك مثقال تا دو درم * مفرح بارد اهلیلجی قلمی فرموده اند که این نیز از اقتراح احقر العباد است مجرب
است از برای مالیخولیای مراقی وسائر اقسام مالیخولیا وجمیع امراض سوداوی وتوحش وخفقان حادث از سودای محترق
از صفرا وخون ویا از سودای طبیعی وقتیکه حرارت غالب باشد وفرموده اند که یکی از بنی اعمام احقر را علت مالیخولیای
مراقی عارض گردید ومشار الیه را کلانتری شولستان بود وبسبب انتقال خدمت فرصت آمدن بشیراز نبود ومدت سالی
کشیده زمان مرض مشار الیه وعلاج بسیار نموده فایده برآن علاجات مترتب نشده بود پس آمد بشیراز وفیمابین احقر
ومشار الیه خلت ودوستی بسیار بهم رسیده ودرآن اوان عمر احقر هفده یا هجده سال بود وشوق بسیاری درمعالجهٔ
مرضی داشتم خصوص درمعالجهٔ خلان ودوستان پس متوجه گردیدم بعلاج ایشان پس عطا نمودم دراول امر ایشان
را منضجات سودا منصجاتی معتدل وبعد از ظهور علامات نضج درقاروره وبسائر اعراض عطا نمودم ایشان را حب
لاجورد با معجون نیاج به نسخهٔ جمهور باماء الجبن متخذ از سکنجبین انتیمونی که هفتهٔ حب ومعجون را شب میدادم
وصبح درماء الجبن مزبور فلوس خیارشنبر وشیرخشت حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین دران چکانیده
می نوشید که در عرض چهل ویك روز پنج مرتبه مسهل نوشید واکثر مسهل راقی میکرد وبا وجود آن عمل خوب می کرد
پس ازین مسهلات چند روزی ایشان را استراحت فرموده شروع نمودم بدادن هلیلهٔ مربا هر روز یک عدد با دودانك
لاجورد بیست روز واکثر این ایام قی سوداوی عنیف مینمود وبرمی آمد بقی چیزی مثل آجر کوبیده وزرنیخ نیم کوفته و
قطعات چون نصف نخود وماش وکوچکتر با فضولی بسیار حاد پس بعد از بیست روز عطا نمودم بایشان این مفرح را که از
اقتراح احقر است که ترکیب شده بتوفیق ویاری ملك اکبر با اشربهٔ مقویه مانند شراب سیب وشراب رمان منعنع وشراب

مغرجل وشراب فواكه وشراب صندل حامض باكلاب وعرق كاوزبان وعرق بيد مشك وتخم بالنكو وتخم فرنجمشك وتخم بادروج پس زائل كويد آن مرض بكلي * صنعت آن مرواريد كبار غلطان ناسفته كهربای شمعي زعفران ازهريك چهاردانك كافور تيصوري دودانك لاجورد مغسول حجر ارمني مغسول بادزهرمعدني خطائي صندل سفيد طباشير سفيد بهمن سرخ بهمن سفيد خيربوا ورق كل سرخ اسطوخودوس كل كاوزبان بادرنجبويه ازهريك يك مثقال پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه ازهريک سه مثقال آملهٔ منقی پنج مثقال مغز تخم كلپنج مثقال تخم خرنهٔ مقشر پانزده مثقال زرشک منقی ده مثقال نعناع خشك ابريشم مقرض گل نيلوفر هر بنفشه ازهريك دومثقال شراب سيب شراب فواكه ازهريك بيست وپنج مثقال عسل مصفی ده مثقال قند سفيد بقدر حاجت همه را باكلاب وعرق بيد مشك وعرق كاوزبان حل كرده بقوام آورند وجواهر را باآب ترنج صلايه نموده ورق طلا وورق نقره محلول ازهريك چهاردانك عنبر اشهب نيم مثقال مشك تركي دودانك باسائر ادويه كه كوفته بيخته باشند بدستور مقرر معجون سازند شربتي دودرم تاسه درم * مفرح معتدل نيز از استنباط آن مرحوم نافع از برای توحش ووسواس سوداوي ومالنخوليا وخفقان سوداوي * صنعت آن مرواريد ناسفته ياقوت رماني كهربای شمعي بادزهر معدني خطائي ابريشم مقرض ورق نقرهٔ محلول ازهريک دومثقال لعل بدخشي ورق طلا ازهريك يك مثقال لاجورد مغسول حجر ارمني زعفران عنبر اشهب مشك تبتي ازهريک يك مثقال ونيم گل كاوزبان برگ كاوزبان پوست بيخ كاوزبان ازهريك چهار مثقال فرنجمشك بادرنجبويه بهمن سفيد درونج عقربي طباشير سفيد عودهندي صندل سفيد خيربوا قاقلهٔ كبار گل نيلوفر افتيمون ورق گل سرخ تخم خرنهٔ مقشر ازهريك سه مثقال آملهٔ منقی پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه زرشك منقی ازهريك ده مثقال تخم خشخاش كشنيز خشك مقشر مغز تخم كدو ازهريك پنج مثقال قرنفل مصطكي نارمشك تخم فرنجمشك تخم بادروج تخم بالنكو ازهريك دومثقال ونيم شراب سيب شراب رمان شراب سفرجل آب ليمو كلاب عرق بيد مشك عرق كاوزبان عرق بهار نارنج ازهريك سي مثقال نبات سفيد فانيذ سنجری ازهريك يكصد وپنج مثقال عسل سفيد خوشبو مصفی بيست وپنج مثقال بقانون مقرر در مفرحات ياقوتيه تركيب نمايند ودر ظرف چيني نگاهدارند وبعد از چهل روز استعمال نمايند شربتي يک مثقال

* فصل در ذكر معاجين نجاح * بدانكه معاجين نجاح از فروع اطريفلات است اطبا گفته اند بهتر آن است كه ساخته شود اين معجون در ايلول ماه رومي سامري شارح قانون گفته كه معجون نجاح تركيبي نيكو است ومنافع بسيار دارد وازانجمله نفع است از برای دماغ ومالنخوليا وابوسهل مسيحي گفته كه معجون نجاح نافع است از برای مالنخوليا خصوص مراقي آن وابن الياس گفته كه هركاه بوده باشد مالنخوليا از سوداي محترق از صفرا نافع است صاحب آن را تنقيهٔ دماغ بمعجون نجاح ونيز اگر مالنخوليا از سوداي محترق از سوداي طبيعي باشد نافع است صاحب آن را آشاميدن معجون نجاح مرة بعد اخری وسيد اسمعيل گفته كه معجون نجاح به نسخهٔ جمهور مقوی بغاريقون وحجر ارمني نافع است مر صاحب مالنخوليا را آشاميدن آن هر روز ونيز گفته كه معجون نجاح نافع است از برای مالنخوليا بنهايت نفع خصوصا معدني را واين معجون انفع مسهلات است واز برای نسيان سوداوي واز برای كابوس ونيز گفته كه اين معجون نافع است از برای صرع سوداوي وچون خورده شود در زمستان با سكنجبين عنصلي يا با شراب زوفا ودر تابستان با آب كرم ودر زبده گفته كه اين معجون نافع است از برای صرع هركاه نبوده باشد علامات غلبهٔ خون وبولس گفته كه سزاوار آن است كه بيا شامند اصحاب صرع معجون نجاح را بجهت آنكه آن را خاصيتی عظيم است از برای امراض سوداويه خصوص مالنخوليا وصرع ونافع است از برای اختناق رحم

بالخاصية * معجون نجاح مسهل سودا وبلغم غليظ اشت وجهت تولنج وامراض دماغيه كه ازسودا باشد نافع است * صنعت آن
پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى ازهريك ده مثقال تربد سفيد هفت مثقال غاريقون هش
سفيد بسفايج فستقي ازهريك پنج مثقال اسطوخودوس ده مثقال محمودهٔ مشوي سه مثقال كل سرخ رب السوس مصطكي رومي
ازهريك پنج مثقال عسل مصفى سه وزن ادويه بل ستورمقرر معجون سازند شربتي دومثقال تامه مثقال اين معجون در درجهٔ
اول كرم است وقوتش تا يك سال باقي است * معجون نجاح بنسخهٔ ديكر كه ازهرمس اصغر است وچنين گفته كه ازجالينوس
است جهت زحير ودرد معده ومالنخوليا وجنون نافع است * صنعت آن هليلهٔ سياه پوست بليله ازهريك ده مثقال افتيمون
تربد سفيد مد براسطوخودوس بسفايج فستقي ازهريك پنج مثقال غاريقون سفيد حجرارمني مغسول مرجان قرمزي كهربا
مروارید ناسفته ازهريك يك مثقال كل سرخ زرنب بادروج مغض مكي دم الاخوين ازهريك يك مثقال ونيم ودرنسخهٔ شيخ
رئيس طباشير سفيد سه مثقال داخل است وگفته كه اطباى هند را باين معجون رغبت بسيار است وشربتى ازان دومثقال
است وكند ذكر ومرزنجوش وپوست هليلهٔ كابلي ومصطكي ازهريك سه مثقال اضافه بايد نمود ادويه را كوفته بيخته باسه وزن
مجموع ادويه عسل مصفى معجون سازند واين نسخه را شيخ داؤد ازهرمس اصغر نقل كرده وگفته كه ديدم در كتاب تعريف كه
تاليف حنين است مرقوم است كه ازصناعت جالينوس است پس ديدم در تصحيح ابدان ونصايح كه ازاستاذ ابقراط است وعبارت
ابقراط كه ترجمهٔ عربي آن اين است كه بودم من هركاه ميكذشتم بكستمار يعني دار الشفاء مجانين ميخوردم ازين معجون نجاح
دومثقال ازبراى ثبات عقل واين قول ميباشد ردا نچه قبل ازين ذكر يافت ميفرمايند كه ممكن است كه هريك را معجون نجاح نافع
ازبراى سودا ازنسخهٔ تاليف هريك غير نسخهٔ تاليف ديكرى باشد واقوال مزبورهٔ همه صحيح باشد * معجون نجاح ديكر كه سيد اسمعيل
درعلاج مالنخوليا آورده وگفته كه اين معجون خون را ازسودا پاك كند ونافع است ازبراى جميع امراض سوداوي خصوص دماغي
وخصوص مالنخوليا وجنون ودوار وصرع سوداوي * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى ازهريك ده
درم اسطوخودوس تربد سفيد مد برافتيمون بسفايج فستقي ازهريك پنجدرم غاريقون هش سفيد پنجدرم حجرارمني مغسول
دودرم ونيم عسل سه وزن ادويه بل ستور معجون سازند شربتى چهار درم ودرصنعت اين معجون بنسخهٔ ديكر كه سيد اسمعيل
درذخيرهٔ آورده وزن افتيمون ده درم است ووزن غاريقون سه درم ودودرم ونيم لاجورد مغسول سه درم سقمونياى مشوي
درجوف سفرجل باتفاحه برنسخهٔ قبل افزوده است * معجون نجاح مسهل سودا باشد واخلاط غليظه ازدماغ فرودآورد * صنعت آن
هليلهٔ سياه پوست هليلهٔ كابلي پوست بليله آملهٔ منقى افتيمون ازهريك ده درم تربد سفيد مجوف تراشيده بسفايج فستقي
اسطوخودوس ازهريك پنجدرم غاريقون سه درم لاجورد شسته حجرارمني مغسول سقمونياى مشوي ازهريك دودرم ونيم اجزا
كوفته بيخته باعسل صاف بسرشند * بنسخهٔ ديكر هليلهٔ سياه پوست هليلهٔ كابلي پوست بليله ازهريك ده درم تربد سفيد اسطوخودوس
بسفايج فستقي افتيمون شامي ازهريك پنجدرم كوفته بيخته بادو چندان عسل بسرشند مقدار شربتى ازسه درم تا پنج درم باشد
اين نسخه اصل است ودربعض نسخها تصرف زياد وكم ادويه كرده اند اين نسخه ازان جمله است هليلهٔ كابلي بليله آمله تربد
سفيد ازهريك ده درم اسطوخودوس بسفايج فستقي افتيمون ازهريك پنجدرم غاريقون سه درم حجرارمني لاجورد مغسول
ازهريك دودرم سقمونيا خربق سياه ازهريك يكدرم ودرنسخهٔ ديكر دروج نارمشك سنبل الطيب جوزبوا مصطكي كاوزبان
پوست ترنج ازهريك دودرم زعفران ريوند چيني ازهريك يكدرم افزوده اند * معجون نجاح عظيم النفع است ازبراى اكثر

امراض واعراض مذكورة خصوص سوداويهٔ دماغيه چون ماليخوليا وجنون ودوار وصدر سوداوي وفزع اطفال واختناق رحم را
مفيد است * صنعت آن بنسخهٔ جمهور پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى از هريك ده
درم بصفايح فستقي پوست تراشيده مرضوض افتيمون اسطوخودوس تربد سفيد مل برازهريك پنجدرم كوفته بيخته بروغن بادام
شيرين چرب نموده بقانون مقرر بعسل مصفى بسرشند وبعد ازچهل روز استعمال نمايند شربتى پنجدرم باآب كرم واكر جهت
تقويت اسهال احتياج باشد دروقت استعمال غاريقون سفيد حجر ارمني بقدر احتياج داخل نمايند وبعض اطبا كردانيده اند
غاريقون سفيد را پنجدرم حجر ارمني را دودرم از اجزاى اصل اين معجون صاحب كامل الصناعة كفته كاهى تقويت كرده
ميشود تقويت اسهال معجون نجاح جمهور بغاريقون سفيد وخربق سياه وسقمونياى مشوي بقدر حاجت وصاحب اختيارات بدي
كفته كه در كتاب كامل الصناعة ديدم نسخهٔ اين معجون را كه هريك ازغاريقون سفيد ولاجورد مغسول يك مثقال ازاجزاى آن
بود ونسخهٔ كه صاحب ميزان الطبائع ذكر كرده پوست هليلهٔ زرد داخل نيست وبرنسخهٔ جمهور غاريقون سفيد سه درم دوقو
دوثلث درمى حجر ارمني لاجورد مغسول ازهريك دودرم ونيم سقمونياى مشوي دودرم افزود است وبعضى اطبا زيادة كرده اند
برنسخهٔ جمهور با اين پنج جزوكه صاحب ميزان الطبائع افزوده است اين اجزا را نيز درپنج عقربي نارمشك خير بوالعان الثور
سنبل الطيب مصطكي پوست زرد اترج ازهريك دودرم ريوند چيني زعفران ازهريك يكدرم وكردانيده وزن تربد راد واستار

* فصل دربيان نقوعاتيكه اصل وعمود درآنها اهليلج است * نقوع اهليلج نافع ازبراى اسهال صفرا درصداع صفراوي * صنعت آن
بكيرند پوست هليلهٔ زرد ده درم تا بيست درم ويك شب درنيم رطل آب بخيسانند وصبحش صافي نموده ترنجبين پاك
كرده ياشيرخشت خراساني هركدام كه باشد دواوقيه دران حل كرده مرتبهٔ ثاني صافي نموده بنوشند واكر بعوض شيرخشت
يا ترنجبين شراب ورد مكرر كنند بهتر است وكاهى بجاى آن هرسه جلاب سكري ميكنند * نقوع اهليلج ديكر مسهل صفرا نافع از
براى صداع حار صفراوى هركاه نبوده باشد بآن صداع حمى ونيز نموده باشد با آن صداع سرفه وخشونت صوت و
بحوحت صوت * صنعت آن پوست هليلهٔ زرده درم زدرپنجاه درم آب آلو بخيسانند پس درهاون سنكي بدسته بمالند
تاآب آلو قوت هليله را بكيرد وصافي نموده ترنجبين پاك كرده پانزده مثقال دران حل كرده صافي نموده بنوشند واكر
بعوض آب آلو آب تمرهندي كنند نيكوست واكر عوض ترنجبين شيرخشت كنند بهتر است واكر عوض هردو جلاب سكري
كنند موافق است واين نوع نافع است ازبراى صداع حادث بمشاركت قلب بسبب صفرا ازبراى تنقيهٔ آن * بنسخهٔ
ديكر پوست هليلهٔ زرد پانزده درم آب آلوى سياه يكصد وسي درم ودرنسخهٔ ديكر يكصد درم است اندك اندك آب آلو را
برهليله درهاون سنكي بپاشند وبسايند آن مقدار كه آب آلو قوت هليله را بستانند پس صافي نموده سي درم شيرخشت
ياچهل درم ترنجبين دران حل كرده صافي نمايند وقومى كفته اند كه ترنجبين ياشيرخشت را دركلاب يك اوقيه حل
كرده صافي نموده درآب آلو ممحوق با هليله داخل كرده بياشامند واكر بعوض آب آلو تمرهندي كنند شايد * صنعت اين
نقوع بنسخهٔ ديكر بكيرند آب نقوع آلوى سياه وآب نقوع تمرهندي ازهريك يكرطل بخيسانند دران پوست هليلهٔ زرد
نيم كوفته بيست وهفت درم پس درهاون سنكي نموده بدستهٔ سنكي بمالند تا بكيرد آب نقوع قوت هليله را پس هرروز
ازان نيم رطل كرفته شيرخشت خراساني ترنجبين ازهريك بيست درم دران حل كرده مرتبهٔ ديكر صافي نموده بنوشند
واكر درطبع قبض زياده باشد پانزده درم فلوس خيارشنبر دران حل كرده مرتبهٔ ديكر صافي نموده روغن بادام شيرين

يك مثقال داخل كرده بنوشند * نقوع اهليلج ديكر مستعمل درصداع صفراوي * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد تمرهندي
منقى ازحب وليف وقشر ازهريك سي درم مويز منقى عناب سپستان ازهريك سي عدد سربنشقه فلوس خيارشنبر ازهريك
هوازده مثقال آلوى سياه شصت عدد همه را درسه من آب كرم يك شبانروز بخيسانند وهرصبح هفتاد درم آنرا صافي
نموده باندرى شيرخشت يا شكر سفيد يا فلوس خيارشنبر بنوشند * نقوع اهليلج ديكر معدل صفرا است وصداع حارّرا
نافع است * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد ده درم آلوى سياه عناب ازهريك بيست عدد سپستان سي عدد تمرهندي
منقى ازحب وليف بيست درم كل بنفشه تخم كاهو ازهريك سه درم مجموع را درسه رطل آب يك شبه
بخيسانند پس صبحش صافي نموده برروى فلوس خيارشنبر وترنجبين ازهريك ده مثقال ماليده مريس آن را بكيوند
وبازصاف نموده روغن بادام شيرين يك مثقال داخل كرده بياشامند * صنعت اين نقوع بنسخهٔ ديكر پوست هليلهٔ
زرد ده درم آلوى سياه عناب سپستان ازهريك سي عدد تمرهندي منقى ازحب وليف بيست درم كل بنفشه تخم كاهني
تخم كاهو ازهريك سه درم ورق كل سرخ پنجدرم شب درپنجاه درم آب كرم بخيسانند وصبح برروى فلوس خيارشنبر
ده مثقال وترنجبين پانزده مثقال صافي نموده نيكو بمالند وبپالايند وروغن بادام شيرين يك مثقال داخل كرده
بياشامند * صنعت اين نقوع بنسخهٔ ديكر پوست هليلهٔ زرد تمرهندي منقى ازحب وليف ازهريك سي درم عناب سپستان
مويز منقى ازحب وليف بيست درم كل بنفشه دوازده مثقال آلوى سياه فارسي سي عدد همه را درسي من آب كرم يك
شب بخيسانند وصبح صافي نموده هفتاد درم آنرا با دوازده مثقال فلوس خيارشنبر كه دران حل كرده صافي نموده
باشند ويك مثقال روغن بادام شيرين داخل كرده بنوشند واگر بجاى فلوس خيارشنبر شيرخشت خراساني يا شكر هر
كدام كه باشد دوازده مثقال داخل كنند شايد * نقوع اهليلج ديكر نافع ازبراى صداع صفراوي كه تنقيهٔ صفرا كند
چون استعمال كرده شود بعد ازنضج مادّه * صنعت آن آب انارترش آب انارشيرين معصورين باشحم پنجاه مثقال
بخيسانند دران پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي ازهريك پنج درم ريوند چيني نيم درم غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع
چهاردرم كه اجزا راتمام نيم كوفته باشند پس صافي نموده ترنجبين خراساني پانزده درم دران حل كرده صافي نموده
بياشامند * نقوع اهليلج اصفر قوي دراسهال صفرا نافع ازبراى صداع صفراوي * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد ده درم
مناميكى هفت درم آلوى سياه عناب جرجاني ازهريك بيست عدد سپستان سي عدد تمرهندي منقى ازحب وليف مر
بنفشه تخم كاهني ازهريك سه درم همه را يك شب درشش رطل آب كرم بخيسانند وصبح صافي نموده بكيوند يكرطل آن
را وداخل نمايند دران فلوس خيارشنبر وترنجبين ازهريك بيست درم وبمالند وبپالايند وداخل نمايند دران مقدار
يك مثقال روغن بادام شيرين وبياشامند * نقوع اهليلج نافع ازبراى صداع بمشاركت كبد بسبب سوء مزاج حارد موى
يا صفراوي كبد چون نوشيده شود اين نقوع بعد ازفصد حبل الذراع بشرط بودن قوت * صنعت آن بكيرند آب رمانين
معصورين باشحم ازهريك نيم رطل وبخيسانند دران پوست هليلهٔ زرد نيم كوفته چهارده درم ودرماون بد سته بمالند
تا آب رمانين قوت هليله را بكيرد پس صافي نموده دوحصه نمايند وهرروز يك حصهٔ آن فلوس خيارشنبر پانزده درم داخل كرده
صافي نموده يك مثقال روغن بادام شيرين داخل كرده بياشامند بعد ازنضج مادّه باماء الاصول بارد * نقوع اهليلج به نسخهٔ
رازي گفته كه اسهال بطن باين نقوع دردوار وسل رصفراوي ازلاوردموي بعد ازفصد باسليق وحجامت ساق ميباشد نافع

* صنعت آن پوست هليلهٔ زرد آلوی سياه تمرهندي درآب بخيسانند شب وصبح صافي نموده بجلاب سكري شيرين كرده بنوشند ميغرمايند بايد كه درين نقوع وزن پوست هليلهٔ زرد وتمرهندي ازهريك ده درم وآلو بيست درم وجلاب سكري دوا وقيه باشد * نقوع اهليلج نافع ازبراي صرع صفراوي * صنعت آن اهليلج اصفرمنزوع النوى درآب انارترش وآب انارشيرين معصورين باشحم خيسانيده ودرهاون بدسته بمالند تا قوتش درآب رمانين آيد پس صافي نموده بياشامند * باب الالف مع الياء المثناة التحتانيه * ايوسا بكسر همزه وسكون ياى مثناة تحتانيه وراى مهمله وفتح سين مهمله والف لغت يوناني است ومعني آن قوس قزح است ومراد ازان بيخ سوسن اسمانكوني است وبرومي ابريمون نامند وبسرياني عقار اسوسالي وآن بيخ سوسن كبود بري وجبلي است كه آن راسوسن بري نيز گويند وبعضي گفته كه مراد ازسوسن بري سوسن زرد ولبوس است وايرسارا سوسن جبلي گويند ورنگ كل ايرسا مركب ازبنفشي وسفيدي وزردي است وبيخ آن پهن ودرازوبقدر انگشتي پركرده دردوم گرم وخشكيش كمتراست وملطف ومسخن ومسهل ماء اصفروصفراء سودا وبلغم غليظ است وجهت سينه وشش ومغص ودردجگر وسپرزولوزه كه ازبرودت بود وضيق النفس وربوواعيا واحتباس طمث واستسقا ويرقان وبواسير وعرق النساء وامراض رحم وباسركه جهت گزيدن هوام وورم وسدهٔ سپرزوباشراب جهت فتك عضل مفيد وجاويدن آن جهت رفع بوى خمر نافع است وضماد مطبوخ آن جهت دردرحم وصلابت آن وانضمام فم رحم واورام صلبه ومزمنه وخنازيروسرطان صداع ومنوم است وطلاى آن باسركه جهت درد سركهنه وبهق سفيد وكلف وفرزجه اش باعسل جهت اخراج جنين وذرورش جهت رويانيدن گوشت براستخوان والتيام زخمهاى غائره وبدبوئي ناصوروباعسل ضماد كردن آن جهت زخمهاى غائره وجلوس درطبيخش جهت صلابت مقعده ورحم وامراض باردة وقطورطبيخ آن باسركه جهت نزلات باردة ودوى گوش ومضمضهٔ آن جهت درد دندان وبدل ايرسا دراسهال ماء اصفرثلث وزنش مازريون است بابيست مثقال شيرشتروقدرشربتش تادومثقال است وگويند مضراست به شش ومصلحش عسل است * امراض الواس صداع چون بيخ سوسن اسمانكوني را بمايند ومخلوط باسركه وروغن گل نمايند وضماد كنند برسرنافع است ازبراى صداع طلا طلي درمجربات خود آورده كه چون ورق ايرسارا بكوبند وآب آن را فشرده معجون با آن نمايند سه روزمتوالي قطع شقيقه ميكند باذن الله تعالى * اخطلاط الذهن ابقراط گفته كه خوردن ايرسانيكوميكرداند ذهن را * سهرانند روماخس گفته كه هركاه آشاميده شود ازان مقدار هفت درم باماء العسل اسهال بلغم غليظ ومرهٔ سودا ميكند وخواب مي آورد * فزع الاطفال في النوم آشاميدن طبيخ ايرساطفال رادافع فزع ايشان است در خواب * نسيان اسحق گفته كه آشاميدن آن نافع است ازبراى نسيان ابقراط وجالينوس گفته اند كه آن مي افزايد درحفظ ونافع است ازبراى نسيان * سكته ايرساخوردن آن نافع است ازبراى سكته تميمي گفته كه كل ايرسانافع است ازبراى سكته چون ضماد كرده شود برسر * صرع آشاميدن آن نافع است ازبراى صرع * فالج واسترخا ابقراط گفته كه نافع است ازبراى فالج شربا ابن ماسويه گفته كه اصل آن وكل آن هركاه آشاميده شوند باآب ميباشند نافع ازبراى استرخا جالينوس گفته كه ايرسانافع است ازبراى فالج خصوص دهن آن * تشنج ازخواص آن نفع است ازبراى تشنج جالينوس گفته كه اصل سوسن آسمانكوني نافع است ازبراى تشنج خصوص روغني كه آنرا دران پخته باشند ونيز گفته نافع است ازبراى تشنج خوردن جرم آن وهمچنين آشاميدن آب طبيخ آن وابن صحار بخت گفته كه چون آشاميده شود اصل ايرسا باشراب ريحاني نافع است ازبراى تشنج امتلائي ومالقي گفته هركاه طبيخ كرده شود باشراب وآشاميده شود نافع است ازبراى تشنج وبيخ آن وكل آن هردونافع اند ازبراى تشنج وروفس گفته

که چون اصل ایرسا را کوبیده درزیت داخل کرده کوم نموده تمریخ بآن نمایند نافع است ازبرای تشنج وآشامیدن ایرسا نافع است ازبرای تشنج امتلائي * اختلاج جالینوس گفته که آشامیدن طبیخ اصل ایرسا نافع است ازبرای اختلاج * خلرا بن زهر گفته که شراب ایرسا زائل میکند خلررا رازي گفته که آشامیدن هریك از اصل ایرسا وبرگ آن وگل آن نافع است ازبرای خلر * رعشه آشامیدن اصل ایرسا نافع است ازبرای رعشه ورعشه * جوارش ایرسا تالیف نیقولاوس منقول ازقرابادین افندي صالح چلپي حکیم باشي ابراهیم سلطان قیصر روم نافع ازبرای مرفه وضیق النفس از اخلاط غلیظه درسینه وآلات تنفس * صنعت آن بیخ ایرسا مشت درم فودنج خشك زوفای خشك اصل السوس ازهریك شش درم کثیرا مغزبادام شیرین مغزبادام تلخ مویزمنقی فستق رومي دارچیني زنجبیل فلفل خرمای منقی ازنوی ازهریك نه درم اصطرك بخور مریم ازهریك دودرم شکرسلیماني سفید مصفی بقدر کفایت بقوام آورده ادویه رابدستور مقرر بآن بهرشند شربتی یك مثقال * حب ایرسا تنقیهٔ بلغم ازجمیع اعضای خصوص ازاعضای صدرورئه ونافع است ازبرای ضیق النفس بلغمي وسعال بلغمي * صنعت آن شحم حنظل ثلث درمی غاریقون هش سفید نیم درم رب السوس فرامیون زوفای خشك از هریك ثلث درمی تخم انجره ایرسا ازهریك نیم درم کوفته بیخته بآب حب سازند جمله یك شربت کامل است * دبید ایرسا نافع است ازبرای فساد معده واجتماع ماء اصفر دربطن که عبارت از استسقای زقي باشد ونافع است تلیین بطن را * صنعت آن ایرسا بهمت وچهاردرم فلفل سیاه بیست درم زنجبیل انجدان ازهریك دوازده درم انیسون مصطکي رازیانه ازهریك چهاردرم نانخواه تخم کرفس ازهریك هشت درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بهرشند شربتی ازان مقدار یك ملعقه * دهن ایرسا ثلثین باین دهن نافع است ازبرای صداع ومهریکه بسبب رطوبت بورقي دردماغ باشد بعد ازاستفراغ بحب ایارج وتمریخ بآن نافع است تشنج رطب امتلائي راونیز تمریخ بقیروطي فراکرفته ازدهن ایرسا بامیعهٔ سائله زائل میکند خلررا ونیز نافع است ازبرای اختلاج وخلر آشامیدن آن وتمریخ بآن واستنشاق بآن خواب می آورد خوابی نیکو ونیز سعوط بآن نافع است مهرعارض مرمشایخ راوایضا شرب آن جهت کشودن افواه عروق وبواسیر ورفع سمیت فطر وبنج وغیرها ویك اوقیهٔ آن مسهل قوي وغرغرهٔ آن باماء العسل جهت خشونت قصبهٔ ریهٔ مفید * صنعت آن مانند صنعت دهن انجدان است که ذکر یافت * قرص ایرسا فالج وتشنج وعرق النساء راسود دارد وصلابت سپرزرا یکی ازدمحمد بن زکریا گفته که چون این قرص را مطحول باسکنجبین بخورد سه روزمتوالي صحت یابد * صنعت آن ایرسا چهاردرم فلفل سنبل الطیب اشق ازهریك یکدرم اشق را درمرکهٔ انکوري تند حل کنند وباقي ادویه راکوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یکدرم تایکمثقال باانچه مناسب باشد * قرص ایرسا بنسخهٔ معتبر نافع ازبرای طحال واورام کبد * صنعت آن ایرسا چهاردرم فلفل مفید اشق عصارهٔ زرشك ریوند چیني ازهریك یکمثقال تخم کامني مقشر تخم خرفهٔ مقشر مغزتخم کدو ازهریك یك مثقال ونیم طباشیر مفید دومثقال ونیم اجزارا کوفته بیخته بکلاب سرشته اقراص سازند ودرسایه خشك نمایند شربتی یك مثقال * قرص ایرسا به نسخهٔ شفائي سپرزرانرم سازد * صنعت آن ایرسا چهاردرم فلفل مفید سنبل الطیب اشق ازهریك دودرم اشق رادرمرکهٔ انکوري تند حل کنند وباقي ادویه راکوفته بیخته بآن بهرشند واقراص سازند شربتی دودرم باسکنجبین امرن گویند طبیبی که این قرص راعادت میکرد که من خوکی راسه روز این قرص دادم پس اورابکشتم سپرزرا ورانیافتم واین نسخه بانسخهٔ محمد بن زکریا برابر است الا آنکه انچه آنجایکدرم است دراینجا دودرم است * لعوق ایرسا ربوسعال مزمن راکه بارطوبت باشد نافع است * صنعت آن ایرسا نیم کوفته زوفای خشك ازهریك

بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا چون یکرطل آب بماند صافي نموده با یك رطل قند سفید بقوام آورند هرصبح ده درم وشام ده درم لعوق نمایند * کتاب الباء الموحدة باب الباء مع الالف * باد زهر حیواني بفتح بای موحده و الف وسکون دال مهمله وفتح زای معجمه رها و رای مهمله در آخر وکاه حذف میکنند دال را ومیگویند بازهر وگفته اند اصل آن با کزهر است کاف را بدال بدل کردند باد زهر شد وکاه با را بغا بدل میکنند وفاد زهر میگویند که معرب باد زهر باشد وگفته اند که اصل آن باززهر است که زای اول را بدال بدل کرده اند وکاه دال را نیز حذف مینمایند وبفارسي پازهر بپای عجمي میگویند وباد زهر در لغت عجم بمعني دافع ومقاوم سم است چنانچه تریاق بیوتاني بهمین معني است وبنا برین بحسب لغت اطلاق باد زهر وتریاق هردو بر هردوای مفردی ومرکبی که مقاومت با سموم نماید میتوان کرد بالاشتراک ولیکن بحسب اصطلاح اکثر از اطبا بادزهر اسم دوائی است مفرد حجري که از جوف حیوانات ویا از معادن اخذ مینمایند مانند باد زهر حیواني ومعدني که بالخاصیت وبالطبع بصورت نوعیهٔ خود حرارت غریزیه وروح ودل را از مضرت واذیت سموم حاره وبارده محافظت مینماید وتریاق اسم مرکبی است مصنوع که همین اثر بخشد مانند تریاق فاروق ومثرودیطوس وانچه قریب باین هردو باشد درخواص وفوائد مذکورهٔ وبرادویهٔ مفردهٔ نباتیهٔ نافعه درامور مذکوره را تریاقیه نامند وبعضی از اطبا لفظ تریاق را از مرکبات برغیر تریاق فاروق بلفظ فاد زهر را از مفردات بوغیر فاد زهر حیواني ومعدني اطلاق نمی نمایند واین دو اسم را مخصوص باین دو دوا میدانند وبس وآن سنگی است که در شیردان اکثری از حیوانات مثل بزکوهي وگاوکوهي ومیمون یافت میشود وبعضی گفته اند در زهرهٔ آن تکون مییابد واصل آن است که متصل بزهرهٔ آن تکون مییابد وبهترین آن حجرالتیس است وچون مطلق ذکر کرده شود مراد همین است که در شیردان یارودهٔ بزکوهي که درکوههای شبانکارهٔ فارس باشد تکون یابد وآن باشکال مختلفه میباشد طولاني وهیکلي وگرد وبین زیرا که برهرچه منعقد وبسته شود بهمان شکل میکردد وانچه بچوب مخلصه منعقد شده باشد طولاني یاهیکلي میباشد واین هردو بسیار خوب وآن چوب ویا تخم مخلصه رامغز فادزهر مینامند چه مشهور است که غذای آن بزمار است وبعد ازخوردن مار واحساس سمیت آن مشغول بخوردن علف مخلصه که تریاق آن است ودران کوهستان بسیار یافت میکردد وباین سبب این دوا درجوف آن متکون میشود واین هردوشکل فاد زهر را فادزهر کیاهي نامند وبهن آن اکثر اوقات آن است که پشمي است یعني بر پشم منعقد کشته ودرجوف آن پشم میباشد پس اکر پشم جوف آن کم است چون در آب اندازند ته نشین میکردد واکر زیاده است برروی آب می ایستد ومقدار این فاد زهر از ربع مثقالی تا سه مثقال دیده شده بطول نیم بند انکشت وبه حجم ثلث آن وتا بطول یك انکشت خنصر وبه حجم آن بقدر بلوطي متوسط نیز ومیگویند که از علامات آن حیوان آن است همیشه یکه وجدا ازمیان بزهادران کوه میکردد ولاغر ولیکن قوي وزورآور میباشد ونیز نوعي از باد زهر حیواني میباشد که آنرا حجرالایل میگویند درجوف کاوکوهي متکون میکردد این جمع گفته دردل آن کاو میباشد وآن کاو بقوت وجذب نفس مارواقعي را از سوراخ بیرون میکشد وغذای خود میسازد وبعد از احساس سمیت آن هرچیزیکه دفع سمیت آن میکند وموجب نجات اوست بالهام الهي می خورد وبدین سبب این دوا درجوف آن متکون میکردد واین بهترین انواع باد زهر حیواني وموافق جمیع امزجه است اکرشخصی هرروز بقدر نیم دانك ازان را باآب برسنگ سائیده بخورد مقاومت باجمیع سموم میکند واز مضرت آنها ایمن میکردد اکرچه در بدن آن شخص دغدغهٔ خلط غالب نیز باشد وچنانچه در تریاق فاروق مثرودیطوس شرط است که بدن باید نقي وپاك باشد درین نیست لیکن در کمال امتلا شاید خوب نباشد واحتیاط ضرور است ووزن

این باد زهر تا بیست مثقال دیده شده و جمیع اجزای باد زهر حیواني دو طبقات و پرده ها میباشد تو بر تو مانند پیاز و کاه است که طبقه یا بعضی ازان ضخیم تر از دیگری میباشد و در ابتدای تکون بتدریج طبقات آن یکی بعد دیگری منعقد میگردد تا تمام و کامل میگردد و بعد از اتمام میگویند که اگر آنرا از جوف آن حیوان برنیاورند کرمي در شکم آن حیوان بهم میرسد که بمرور ایام آن باد زهر را میخورد و یا خود بخود بسبب کرمي و حدت منحل میگردد و بعضی اوقات یافته اند باد زهر را که بعضی ازان را کرم خورده و یا منحل شده بود و گفته اند که در حین برآوردن آن را از شکم آن حیوان بغایت نرم میباشد و بعد از رسیدن هوای خارج بآن و سود شدن صلابت و حجریت بهم میرساند لهذا بمجرد برآوردن در حین کرمي و نرمي فی الفور دردهن می اندازند و به تقلب زبان بهر شکلی که میخواهند میسازند و لحظهٔ دردهان نگاه میدارند پس بیرون می آورند و بدین سبب سطح ظاهر آن براق و املس میباشد

* فصل در بیان کیفیت پیدا شدن باد زهر در ولایت فارس بدانکه صاحب تاریخ الحکما مسمی بخلاصة الحیوة ملا احمد تتوي نوشته که از جملهٔ اتفاقات عجیبهٔ پیدا شدن باد زهر است در ولایت فارس و کیفیت ظهور آن را در کتب معتبرهٔ حکما چنین آورده اند که در ایام حکومت ملك خورم زاد که یکی از اجداد بهمن اسفندیار بود اخنوش نام مردی که بصلاح و صدق دران زمان اشتهار داشت و اوقات از صیدلت یعني ادویه از صحرا آوردن و شناختن آن میگذشت و او هر روز بصحراهای ولایت فارس و کوههای آن دیار میرفت و ادویه و عقاقیر جمع میکرد و بشهر می آورد یك روز نظرش بر کوزن کوهی افتاد که بر قلهٔ کوه ایستاده فریاد میکرد و گاهی دست و گاهی ذنب خود را بر زمین میزد و حرکات عجیبه و اوضاع غریبه از رفتار او مشاهده مینمود و گاهی در اثنای جست و خیز بجانب آسمان نگاه میکرد و از روی نشاط و خوشحالي آواز غیر مکرر میکرد القصه چون اخنوش این حالت از ان کوزن دید حربهٔ خود را برداشته از کمین گاه متوجه او شد تا آنکه خود را به نزدیك او رسانید آنچنان حربه بر وزد که از قلهٔ کوه پائین افتاد اخنوش در ساعت خود را بار رسانیده ذبحش نمود و در اثنای ذبح دید که سرا فعي بزرگی در دهن اوست که نیم چاریده دردهن او مانده اخنوش چون آنرا مشاهده کرد تعجب او زیاده شد درحال شکم آنرا بشکافت که بر حقیقت حال اطلاع یابد چون رودهای آن را ملاحظه نمود از رودهٔ که بزبان فارسي آبراهه ارخانه گویند سنگی املس هموار یافت آن سنگ را برچوب زرشك نهاده بخدمت ملك خورم زاد آمد و آنچه از احوال کوزن مشاهده نموده بود بعرض رسانید ملك خورم زاد حکیم ارثنا میوس را که از اجداد امام ابقراط و از تلامذهٔ حکیم ابرقلیدس صاحب تریاق صغیر و بواد رزادهٔ او بود و در مملکت فارس منصب وزارت ملك خورم زاد چنانچه رسم آن زمان بود که غیر حکیم را وزارت نمی دادند باو تعلق داشت طلب نموده آنچه از اخنوش صیدلاني شنیده بود باو تقریر کرد حکیم بعد از ساعتی تامل کرده روی باخنوش آورد و گفت ای اخنوش آیا دهن آن کوزن هیچ کف داشت یا نه اخنوش گفت دهنش کف بسیار داشت حکیم پرسید که در ذنب او هیچ ورمی یا جراحتی بود یا نه گفت در طرف ذنب او کرهٔ همزرنگی بود ظاهرا چنان مینمود که پوست ازان موضع کنده اند حکیم چون این علامت از اخنوش شنید متوجه ملك شده بعد از ادای دعا و ثنائیکه دران زمان وزرا در وقت عرض مهمات بسلاطین میکردند گفت ایها الملك خوراک ین کوزن افعي است و در دم او چنانکه اخنوش میگوید کرهٔ همزرنگ هست و همیشه دهن او کف میکند و در رودهای او دو سنگ این چنین متولد میشود یکی ازان تریاق جمیع زهرها است و دیگر خاصیت زهر دلاهل دارد که ذرهٔ ازان قاتل است پس

ملك تبسم كرده گفت ايها الحكيم اكنون اين را تجربه بايد كرد حكيم گفت كسي را كه قتل بر و واجب شده باشد حاضر كنند تا
اين را تجربه كنم ملك فرمود تا از بند يخانه هشت نفر را حاضر ساختند آن جماعه چون بخدمت ملك حاضر شدند ملك از ايشان
پرسيد كه آيا در ملت آبا و اجداد ما قتل شما واجب است يا نه ايشان گفتند بمقتضاي شرع قتل ما واجب شده ملك گفت اكنون
مرا سنكي است شبيه ميان زهر و تريا ق آن را براي امتحان بشما ميدهم اگر زهر بوده باشد شما بسياست خود رسيده از عقوبت
اخروي خلاص ميشويد و اگر تريا ق است شما را منافع بدني بسيار حاصل خواهد شد و بعد ازان آزاد خواهيد شد ايشان
بايكديگر مصلحت كرده قبول آن كردند حكيم آن سنك را وزن نمود چهار درم بود بالسويه ميان هشت نفر قسمت نمود و ايشان
را در حضور ملك خورانيد و جماعتي بر ايشان موكل ساخت كه تا پنج روز ايشان را نگاهدارند كه حقيقت حال مشخص شود
اتفاقا وقتيكه ايشان از مجلس ملك بيرون ميرفتند يكي از ايشان نارنجي از دست شخصي گرفته آب آن را تمام بمكيد و هفت
نفر ديگر بالاي آن هيچ نخوردند و بعد از پنج روز ملك ايشان را طلب داشته حكيم را فرمود كه از احوال تحقيق نمايد كه هريكي را
بعد از خوردن آن سنك چه حالت سانح شد يكي از ايشان گفت كه مدت يك سال بود كه مرا خفقاني حادث شده بود و آنچنان
شدت داشت كه من بهلاكت خود راضي بودم اكنون بمجرد خوردن اين سنك آن مرض بالكليه از من زائل شد ديگري گفت مرا
درد سري قديم بود و هيچ لحظه و هيچ لحه نبود كه از وجع آن الم نداشتم الحال بعد از تناول آن سنك بيكساعت آن درد مزمن
از من زائل شد و هيچ اثري از و در بن پنج روز در خود نيافتم سيومي گفت كه چشم من بسيار ضعف داشت اكنون بخوردن آن
در باصرهٔ من قوت عظيم پيدا شده كه در جواني نيز آنحالت را در باصرهٔ خود نمي يافتم چهارمي گفت كه مرا در معدهٔ درد و وجع
و ذرب و سحج بود بمجرد ورود آن در معدهٔ من آن مرض مزمن بصحت مبدل گشت پنجمي گفت مدت مديد بود كه از درد زانو
ميناليدم اكنون بالكليه آن درد از من مفارقت نمود ششمي گفت مرا بواسير مؤلم بود الحال آن الم بالكليه زائل گشت و در بدن
من نشاط و قوت پيدا شد هفتمي گفت كه مدت مديد بود كه بر ساقين من قروح خبيثه پيدا شده بود كه هميشه صديد و چرک
متعفن ازان جاري بود اكنون همه رو بخشكي آورده بصحت مبدل و مندمل شد و رنك پوست اصلي در آنجا ظاهر ميشود هشتمي
گفت كه مرا مدت دو ماه درد سري بود كه هميشه من از شدت آن مينالیدم از خوردن آن سنك اكنون شدت آن بيشتر شد حكيم
گفت كه تو چيزي بعد از خوردن آن سنك خورده بودي گفت آري آب يك نارنج را بالتمام مكيده بودم حكيم فرمود كه اين شدت
درد بسبب فعل آب نارنج است نه فعل آن سنك چرا كه ترشي نارنج بارد و يابس است و برودت مستلزم جمع و قبض است
چنانچه يبوست موجب امساك و حفظ و اين هر دو وصف مانع اند از انتشار حرارت اين حجر و ظهور آثار آن و لهذا بعد
ازان حكما بالكليه منع از خوردن ترشي فرموده اند و همچنين در هر دواي ذو الخاصية مثل باد زهر و تريا ق فاروق و غيرا ينها
تجويز هيچ قسم ترشي نفرموده اند اما وجه تسميهٔ اين سنك بباد زهر گفته اند آن است كه چون آن شخص هشتمي كه نارنج مكيده
بود بخانهٔ خود رفت درد سر او بمرتبهٔ اشتداد يافت كه ظلمت بر چشمهاي او مستولي گشت بنابرين آن شخص از روي كمال
اضطرار و حيرا سيكي بر در سراي ملك آمده فرياد بر آورد كه مرا باز زهر بدهند چون آواز بگوش ملك رسيد فرمود كه نام اين
سنك را باز زهر قرار بايد داد و بكثرت استعمال باز هر و باد زهر كرديد

## * فصل در بيان جودت و رداءت باد زهر *

بدانكه بهترين انواع باد زهر كه اكثر مستعمل در معالجات است اسطهباناتي شبا نكارهٔ آن است كه رنگ آن زيتوني يا ماشي مائل بسياهي باشد
بعضي زيتوني و بعضي ماشي را ترجيح ميدهند خصوص كه براق و با پرده هاي بسيار و چشم دار باشد يعني در گوشهٔ آن مانند چشم

موضعی درخشنده بود چه این دلالت برصفائي جوهر آن میکند وبا این وصف هرچند بلوطي شکل وبزرگتر باشد بهتر است وامتحان خوبي آن آنست که باشیر برروی سنگ بسایند اگر رنگ آن سرخ برآید ویا شیررا منجمد سازد خوب است واگر زرد ویا سرخ بسیار تیره برآید بد است دیگر آنکه با خاکستر ویا آهك خشك برکف دست خوب بمالند اگر رنك خاکستری یا آهك را مبزیا پستئي نماید خوب است والا فلا وامتحان اصلي ازمصنوعي آن آنست که سرسوزن آهني را با آتش سرخ نمایند ودران فروبرند اگر بدشواري وانذک فرورود ودود زرد ازان برآید وسرسوزن زود گردد اصلي واگر بآساني فرورود ودود سیاه ازان برآید وسرسوزن سیاه گردد جعلي ومصنوعي است زیرا که شنیده شده که ازصمغ ودواهای دیگر فادزهریه میسازند بسیار براق شبیه باصلي که بحسب رویت براکثرحذاق اطبامشتبه میگردد * فصل دربیان مزاج وکیفیت بادزهرو خواص شبانکارهٔ آن ومقدارشربت وبدل آن * بدانکه باوجود آنکه آن گرم درموم وخشك دردوم است درجمیع امزجه وبانواع سموم حارهٔ وباردهٔ نباتیه وحیوانیه ومعدنیه مفید است چه اثرآن چنانچه ذکریافت نه بطبیعت ومزاج است بلکه بخاصیت وصورت نوعیه وبالطبع دفع مضرت سموم ازاعضای رئیسه وسائربدن مینماید وتقویت آنها میکند وجهت تقویت حرارت غریزي وباه نافع ولیکن محرورالمزاج رابغایت مضروسحرق خون وموردث التهاب واسهال دموي است ومحلل اورام باردهٔ سائیدهٔ آن بتنهائي ویا با آب کشنیز تازه جهت اورام حارهٔ وباکلاب جهت طاعون وبتنهائي نیز وباشراب جهت گزیدن هوام وباآب ریحان جهت گزیدن زنبور همچنین باشراب وبه تنهائي نیز برموضعی که ماروپا افعي ویا جانوران سمي گزیده باشند باعث تسکین درد ووجع آن است درساعت ونجات اوازهلاکت مالیدن وخورانیدن آن هردوصاحب کتاش بقراطي درکتاش خود آورده که زنبورگزیدهٔ رادیدم که موضع نیش آن ورم کرده بود وسرخ شده وازدرد بی قرار وآرام بود قدری فادزهررا باآب سوده برموضع آن مالیدند هرجا اثراین دوامیرسید فی الحال بونك اصلي مائل میگردید وورم آن تخفیف می یافت وهم اونقل کرده که شخصی راماگزیده وتریاق حاضرنبود حجرالتیس رابا شراب سوده بدادند وقدری شیربزبربالای آن خورانیدند بدن اوآبله کرد وازهلاکت نجات یافت ونیز گفته اند که ازخواص اوآن است که چون برمحل گزیدن ماربکنارند براین موضع محکم مي چسپد وتازهررا تمام نکشد جدا نمیگردد واگرشخصی راازهرخورانیده باشند وهمان لحظه فادزهرآزموده را دردهان اونگاه دارند نفع تمام می بخشد واگرچند عدد فادزهرموصوف رادرکاسهٔ چیني گذارند وبربالای آنها شیربدوشند وزمانی توقف کنند که شیر قوت وکیفیت فادزهررا بکیرد وآن شیررا بخوردن مسموم دهند بعد خوردن آن شیررا قی کرده ازضرر آن هم ایمن میگردد وگفته اند چون بمایند آنرا وبر موضع جراحت هوام وغیرآن بپاشند زهررا جذب نموده به ترشح دفع مینماید وباعث التیام آن میگردد ونیزازفوائد آن انتعاش وزیاده نمودن حرارت غریزي وتقویت قلب ودماغ وحواس ومحافظت قوای بدني وتفریح ونشاط وازالهٔ غم است وقدرشربت آن ازیك قیراط تا دوقیراط ودربعضی امزجه بابعضی مصلحات تاسه قیراط نیز تجویز فرموده اند وزیاده ازان کشنده وبدل آن بوزن آن حجرالایل واگرنباشد فادزهرمعدني نوع اعلی ویازمردصاف شفاف کهنه ویازبرجد است * فصل دربیان دستورات خوردن حجرالتیس * دستورخوردن آن دراول فصل بهار نزد اعتدال هوا واستوای لیل ونهارا گرکسی ازاصحا برای حفظ صحت مزاج وتقویت وقوای وارواح وحرارت غریزي چهارقیراط آنرا بنرروی سنگ سماق بسیارنرم سوده بخوردتمام سال فرح ونشاط وقوت وشگفتگي درخود مشاهده می نماید بدین شروط یکي آنکه مزاج بدن اومقتضي باشد یعني درسن شباب ومحرور المزاج نباشد چه بواسطهٔ زیادتي حرارت آن هردورا مضراست چنانچه ذکریافت دیگرآنکه درزمان گرمای گرم وسرما سرد

نباشد دیگر آنکه قبل ازشروع آن منضج ومسهل خفیف میل نمایند تا تنقیهٔ بدن فی الجمله حاصل گردد دیگر آنکه پرهیز واحتما از
حموضات ولبنیات وآب سرد وبقول واطعمهٔ غلیظه ومفعلات معده وحرکات عنیفه واعراض نفسانیه وجماع وغم اجتناب
لازم دانند واقلا ایام پرهیز قبل ازشروع ده روزوبعد ازفراغ بیست روزاست دیگر آنکه درروز خوردن فادزهربدن را
بلباسهای نرم ونازک وپاکیزه ومعطرمزین وملبس سازند وطبیعت خوشحال وشگفته دارند وغم واندوه را بخودراه ندهند واگر
میسر آید دربستاتین وعمارات دل گشا باندمای شیرین کلام ومطربان خوش الحان مجلس نمایند واطعمهٔ لطیفهٔ خفیفه میل
نمایند ودیگر اگرسال اول خوردن این دوا باشد یک انگ آنرا بگیرند وبرسنگ سماق بمیارنرم سوده با شیرهٔ نبات سرشته سه حصه
نموده درسه روزنا شتا هرروزیک حصه راحب ساخته فروبرند بقسمی که بدندانها نرسد وازعقب آن فنجانی پرازگلاب بنوشند
وبعد ازان احتیاطا جهت رفع غائله ومضرت آن بدندانها چنانچه بعضی گمان برده اند که مضراست بدندانها وچندان اصلی
ندارد بشیرگاویاآب کشنیزتازه مضمضه نمایند واگردرین ایام سه روزقبل وسه روزبعد ازان غذا را منحصر بنخود آب
گوشت جوان مرغ وبزغالهٔ فربه وبرهٔ شیرمست با هیل ودارچیني وقرنفل وازگلابها گلاب کبك وتیهوج ودراج ومانند اینها
تناول نمایند هروقت ازروزکه گرسنه شوند وشب شربت نبات باگلاب وعرق بید مشك بنوشند ویا شربت معمول ازشربت
صندل ویا شربت کاوزبان ساده ویا عنبري یا شربت ابریشم بدستور ساده یا عنبري یا معمول ازهرسه هریك بحسب مزاج و
اقتضای وقت باگلاب وبید مشك ویا بایکی ازعوقهای مناسبه ویا شربتهای مناسبهٔ دیگر که تخم بالنگو یا فرنجمشك بران پاشیده
وازحلویات حلوای یاقوتی وسیب وبه شیرین وبرنج با روغن بادام ویا شیرهٔ نبات واندك گلاب وازتنقلات شکرپیزونقل بادام
وهیل وقرص عنبروپسته وبادام ومانند اینها بکاردارند واگرسال دوم باشد دودانگ واگرسال سوم باشد وبمزاج موافقت کرده
وحرارت بر مزاج غالب نباشد نیم مثقال والا بقدر برداشت طبیعت ومزاج وسن وعادت ودیگر آنکه دران ایام
بحمام نروند زیرا که حرارت ورطوبت حمام فادزهررا بعرق دفع می نماید ودیگر آنکه اگردرین ایام تقلیل غذا
نمایند آن مقدار که تخمه وفساد هضم عارض نگردد بهتراست وبعضی مردم شش قیراط آن رابرروی سنگ سماق
نرم سوده سه حصه نموده هرسه حصه رایک روز باگلاب آمیخته قلمی را دردهان گرفته بدم فرومیکشند بقسمی که
بدندانها نرسد وازعقب آن شربتي ازنبات وگلاب می آشامند وبربالای فرش نرم ازپهلوبه پهلومیگردند واندك
راهي میروند که حرارت فی الجمله انتعاشي یابد وبعد ازدوساعت یا هروقت که خوب گرسنه شوند طعام لطیف خفیف
مثل نخود آب مذکورا مثال آن به تقلیل میل مینمایند واگربه تنهائي نخواهند با این ادویه که حکیم محمد هاشم طهراني
درسالهٔ جدوارو فادزهریهٔ خود نوشته اند ترکیب نموده تناول نمایند نیزخوب است * وآن این است که بگیرند طباشیر
هفیل مروارید ناسفته ازهریک یکمثقال عنبراشهب یك دانگ مثقال مشك خالص پنج دانگ مثقال یاقوت لعل فادزهر
عود قماري مصطکي رومي ازهریک نیم مثقال ورق طلا محلول ده عدد ورق نقره محلول پانزده عدد جواهروفادزهر
رابرسنگ سماق نیکوصلایه نموده باقي اجزارا نرم کرفته بیخته مجموع را با شیرهٔ نبات سرشته حبوب بسته سه حصه
نموده هرحصه رایک روزبانبات فروبرند اگرکسی درسن کهولت وضعف مزاج شش قیراط آن زابدستورمسطور
مفردیا مرکب دراول فصل بهاریا اول فصل خریف بخورد نیزبسیارمفید وسودمند است * دستوریکه آن غفران مآب
قلمي فرموده اند که ازین بندهٔ حقیر محمد هاشم العلوي مخاطب بمعتمد الملوك است ودرامزجهٔ باردهٔ روزاول تحویل

حمل تا سه قيراط بمشايخ ميخورانند اين امت فاد زهرحيواني اصطهاناتي مجرب نيم درم مرواريد ناسفته زمرد اعلى
ابريشم مقرض صندل سفيد گل داغستاني ورق نقره ازهريك يكدرم ورق طلا يك دانك صمغ عربي دودانك سوده
بگلاب سرشته حب سازند وسه حصه نموده هرروزيك حصه را بخورند * دستوريكه قلمي نموده اند كه حضرت استاذ
اطبا وقدوة الحكما سيد سند والد ماجد حقير قدس سره قرار داده اند اين امت * كه بگيرند عنبر اشهب موميائي دارا
بجردي ازهريك يك نخود مصطكي رومي يكدانك همه را درفنجان چيني كرده روغن مغز پسته داخل كرده درظرف
مس كوچكي كلاب كرده برسرآتش گذارند وسه پايه دران گذاشته فنجان را برروى سه پايه نهند وكلاب را بجوشانند
تا اجزا حل شود پس باد زهرحيواني مجرب سه قيراط مشك خالص يكقيراط قرنفل دارفلفل دارچيني عود هندي جوزبوا
عود الصليب درونج عقربي زنجبيل جدوار خطائي خصية الثعلب مصري ازهريك يكدانك مثقال صيرفي كوفته بيخته
بآن سرشته حبوب سازند وسه حصه نموده هرروزيك حصهٔ آنرا فروبرند وازعقب آن نبات سفيد پنجدرم تخم بالنكو
يكدرم كلاب عرق گاوزبان ازهريك ده درم شربت نموده بنوشند * دستوردیگر ازبراى خوردن باد زهرحيواني
منقول ازخط استاذ الفضلا والاطبا ميرزا ابوطالب قلمي فرموده اند كه گمان اين امت كه از تاليف معزي اليه امت و
دستورخوبى امت وازاكثر نسخها بهتر است * صنعت آن باد زهرحيواني نيدانك عنبر اشهب يكدانك ونيم مرواريد
ناسفته نيدانك كهربا ى شمعي بمد محرق مغسول ازهريك نيم مثقال ورق طلا سه عدد ورق نقره پنج عدد صندل سفيد
يك مثقال موميائي دارا بجردي يكدانك زعفران دودانك صمغ عربي دودانك اجزا را صلايه كرده موميائي را بروغن
پسته گداخته مجموع را بشيرهٔ نبات بقوام آورده سرشته سه حصه نمايند هرروزيك حصه را درسه روز متوالي فروبرند
وازشيريني وترشي وماست وپنير وسبزيها اجتناب نمايند واگريكدانك جدوار خطائي مجرب ونيم دانك جند بيدستر
سوده اضافه نمايند بهتر است * حب فاد زهرحيواني مركب حميات وبائيه وامراض مزمنه وحاده وگزيدن
جانوران سمي را تريا ق اكبر است ومخرج اخلاط فاسدهٔ بدني ومقوى بدن است ومقدار شربت آن دودرم است منقول
ازمركبات صالح چلپي طبيب ابراهيم سلطان قيصر روم * دستورخوردن باد زهرحيواني ازحكيم عمادالدين محمود
شيرزاي * صنعت آن باد زهرحيواني مرواريد ناسفته ياقوت رماني ازهريك يكمثقال طباشير سفيد نيم مثقال عنبر اشهب
مشك تبتي ازهريك نيم دانك صندل سفيد چهار دانك ونيم عود قماري خام چهاردانك مصطكي رومي دودانك ورق
نقره پنجاه عدد ورق طلا بيست عدد فاد زهر ياقوت ومرواريد را برسنگ سماق صلايه كرده ورق طلا وورق نقره را
حل نموده باقي ادويه را كوفته بيخته باشيرهٔ نبات بسرشند وحبوب سازند وسه حصه كرده هرروزيك حصه را بناشتادر
اول تحويل حمل فروبرند وقبل ازخوردن فاد زهر سه روز پرهيز كنند ازلبنيات وترشيها واغذيهٔ بادي وازمجامعت
وغذا انخود آب وقليه وكباب وازاشربه شربت فواكه شيرين وشربت گاوزبان وتخم بالنكو وكلاب وعرق بيد مشك وعرق
گاوزبان ونبات مناسب امت ميفرمايند كه اين مقدار كه حكيم عمادالدين محمود مقرر كرده اند ازبراى خوردن
هرروز ميباشد هم قائل زيرا كه مقدار شربت ازباد زهرحيواني بقول جميع متقدمين ومتأخرين مقدار يك قيراط امت
ومقدار يكه حكيم مقرر كرده اند هرروز دودانك بخوردن مى آيد واين بندهٔ حقير ديد شخصى را كه سنش ازشصت سال
متجاوز نموده بود ومزاجش سود بلغمي وبا اين دستوراين حب را خورد پس تمام بدنش سياه شد وهلاك گرديد وازنواب

امیر الامرا بها در ذوالفقار خان سپه سالار ممالک هند وستان مسموع شد گفت که من نیز شخصی را دیدم که باین دستور بادزهر را خورد و روز دوم تپ محرقه آن را عارض گردید و روز چهارم هلاک شد پس فقیر اظهار این معنی را واجب دانست تا دیگری عمل بآن نکند * دستور دیگر از حکیم عماد الدین محمود که بسیار خوب است * صنعت آن باد زهر حیوانی نیم مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی عود هندی از هریک نیم دانک زبرجد اعلی یک دانک مشک خالص عنبر اشهب مصطکی از هریک یک جو ورق طلا دو عدد ورق نقره چهار عدد علی الرسم بکلاب سرشته حبوب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را فرو برند و از عقب آن یک پیاله کلاب بنوشند و بعد از ظهر نخود آب گوشت مرغ و قدری برنج و دارچینی بخورند و آخر روز شربت نبات و کلاب و عرق بید مشک بنوشند و مربای سیب شیرین و جوارش عود و جوارش مصطکی میل کنند و نقل پسته و بادام تناول نمایند و یک هفته پیش و بعد از لبنیات و حموضات و سبزیها و روغن و مباشرت اجتناب نمایند * دستور دیگر از برای خوردن باد زهر در ابتدای تحویل حمل یا اول میزان آن است که بگیرند باد زهر حیوانی اصطهباناتی مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد از هریک نیم مثقال عنبر اشهب یاقوت رمانی زعفران صمغ عربی از هریک دو دانک مشک تبتی مومیائی دارا بجردی از هریک یک دانک طباشیر سفید یک مثقال و نیم ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد صندل سفید یک مثقال اجزا را صلایه کرده باشیرهٔ نبات سفید سرشته حب ماهته سه حصه نمایند و هر روز یک حصهٔ آنرا فرو برند و از ترشیها و ماست و پنیر حذر کنند و اگر به شخصی که مزاج بارد داشته باشد دهند جدوار خطائی مجرب دو دانک جند بید ستر یک دانک داخل نمایند * دستور دیگر از برای خوردن باد زهر حیوانی * صنعت آن باد زهر حیوانی نیم مثقال یاقوت رمانی زمرد اعلی از هریک یک دانک ورق طلا سه عدد ورق نقره شش عدد مشک خالص عنبر اشهب مصطکی رومی مومیائی دارا بجردی از هریک یک نخود عود قماری خمام نیم دانک بدستور حب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را فرو برند و از عقب آن کلاب پیالهٔ بنوشند و غذا نخود آب گوشت جوان مرغ با قدری برنج و دارچینی که دران داخل کرده باشند تناول نمایند و آخر روز شربت نبات سفید پنجدرم تخم بالنگو یکدرم کلاب ده درم بنوشند و قلمی نموده اند که این نسخه خوب است بشرط آنکه وزن باد زهر نیم درم باشد * دستور دیگر که بهترین دستورات متاخرین است چه آن دستورات دیگر دارا کثر امزجه ضرر عظیم دارد و این بسبب آنکه وزن باد زهر موافق است با انچه متقدمین قرار داده اند ضرر آن دستورات دیگر را ندارد * صنعت آن باد زهر حیوانی اصطهباناتی یکدانک مثقال صیرفی طباشیر سفید عنبر اشهب از هریک دو دانک مروارید ناسفته مشک تبتی مصطکی رومی از هریک نیم دانک صندل سفید عود هندی خام از هریک یکدانک ورق نقره دو مثقال ادویه را صلایه نموده باشیرهٔ نبات یا شراب فواکه شیرین یا شراب کاوزبان یا شراب ابریشم دو وزن ادویه سرشته پنج حصه نموده هر روز یک حصه را بخورند * دستور دیگر باد زهر حیوانی طباشیر سفید از هریک نیم مثقال عنبر اشهب مشک تبتی صندل سفید عود قماری خام از هریک نیم دانک مصطکی رومی یکدانک مروارید ناسفته یاقوت رمانی از هریک یک مثقال ورق طلا بیست عدد ورق نقره پنجاه عدد ادویه را بدستور مقرر صلایه کرده باشیرهٔ نبات سرشته حب سازند و سه حصه نموده سه روز فرو برند و سه روز قبل از خوردن باد زهر و یک هفته بعد از ان از لبنیات و ترشیها پرهیز نمایند * صنعت آن باد زهر حیوانی نیم مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی عود هندی خام از هریک نیم دانک زمرد یکدانک ورق طلا دو عدد ورق نقره چهار عدد مشک تبتی مصطکی از هریک یک نخود کوفته بیخته بکلاب سرشته حبوب ساخته سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را با کلاب یا نزده مثقال فرو برند و غذا قریب ظهر

نخود آب مرغ جوان که دارچيني وهيل وقرنفل داشته باشد بخورند وآخر روز کلاب وعرق بيد مشك از هريك ده درم نبات سفيد پنجدرم تخم قرنجمشك يکدرم بنوشند وجوارش عود ساده وجوارش مصطکي ومغز پسته ومغز بادام تناول نمايند ويکروز پيش ازخوردن بادزهرويکهفته بعدازان ازترشيهاوبقول ولبنيات اجتناب لازم است * دستور ديگر بادزهرحيواني مرواريد ناسفته کهربای شمعي بسد ياقوت رماني ازهريك نيم مثقال طباشير سفيد صندل سرخ ازهريك يک مثقال مشك تبتي موميائي دارابجردي ازهريك يکدانك عنبراشهب دودانك ورق طلاورق نقره ازهريك سه عدد زعفران دودانك صمغ عربي يکمثقال اجزارا کوفته بيخته بشيرهٔ نبات سرشته حبوب سازند وسه حصه نموده هرروز يك حصه راتناول نمايند وازترشيهاولبنيات پرهيزنمايند و اگرشخصي بسيار بارد المزاج باشد جدوارخطائي مجرب دودانك جند بيدستر يکدانك داخل نمايند * دستورخوردن بادزهر حيواني بنوع ديگر * صنعت آن مشك يکدانك عنبراشهب يکدانك ونيم مرواريد ناسفته نيم مثقال کهربانيم مثقال بسد نيم مثقال ياقوت چهاردانك طباشير سفيد يك مثقال صندل سفيد نيم مثقال بادرنجبويه بادزهرحيواني ازهريك يکدانك ونيم تادو دانك زعفران يکدانك صمغ عربي دودانك اجزارا صلايه نموده باشيرهٔ نبات سرشته بورق نقره بپيچد دوورق طلا سه عدد آلوده کرده حب ساخته سه قسم نموده هرروز قسمي رافروبرند واگرمزاج بسيارسرد باشد موميائي دارابجردي وجدوارو جند بيد ستر داخل ميتوان کرد * واما دستورا تيکه ميرزا احمد قاضي درسالهٔ خاد زهريهٔ خود که منتخب ازرسالهٔ حکيم سالك الدين يزدي نموده ازانجمله يکي آن است که گفته اند بهترآن است که بادزهررا بي انضمام چيزي استعمال کنند واگر چيزي داخل نمايند ميبايد که في الجمله مناسبتي بباد زهرداشته باشد جهت آنکه بادزهورا تاثيردرابدان انسان بخاصيت است وتاثيربعضي ادويهٔ ديگراز حيثيت کيفيت ومزاج است اگرباهم ضم کنند بايد که موافقت بمزاج هرکس راملاحظه نمايند واز جملهٔ مخترعات ايشان اين ترکيب است که بجهت صاحب مفاصل ترتيب داده اند * صنعت آن سورنجان مصري دومثقال بوزيدان مصطکي جوزبوامرواريد ناسفته ازهريك يك مثقال بادزهرحيواني چهاردانك ورق طلاورق نقره محلولين ازهريك بيست عدد عنبراشهب مشك خالص صندل سفيد کهربای شمعي ازهريك نيم مثقال عدد ادويه دوازده است ووزن آن هشت مثقال وچهار دانك اجزا کوفته بيخته بادزهرومرواريد رابسنگ سماق صلايه کرده بشيرهٔ نبات بسرشند وچهارحصه کنند ودروقت تحويل شمس بحمل درچهارروز ناشته بخورند وبعد ازدوساعت شربتي ازنبات بکلاب وعرق بيد مشك وتخم بالنگوبنوشند وغذا نخودآب جوان مرغ يا گوشت بره بازيره وزعفران ودارچيني ميل نمايند * نوعديگرجهت تقويت باه وضعف قلب مرطوب مزاجان ترتيب داده اند * صنعت آن بادزهرحيواني عنبراشهب مشك خالص ازهريك نيم مثقال قرص افعي مرواريد ناسفته خصية الثعلب مصطکي صندل سفيد مقاصري عود قماري ازهريك يك مثقال ورق طلا ده عدد ورق نقره بيست عدد اجزارا مجتمع ساخته علي الرسم درشربت کاوزبان سرشته چهارحصه نموده درچهارصباح بطريق مذکور بنوشند ودران ايام شکرپلاوو چينا پلاووکبك جوان ومرغ وکبوتربچه ميل کنند واز اشربه شربت صندل وکاوزبان عنبري وشربت سيب وامثال آن و از تنقلات شکرصندلي وشکرپيزونقل پسته ومشکوفي که مناسب دانند عدد ادويه باشربت دوازده است * نوعديگر که درتحريك باه وقوت شهواني بي نظيراست * صنعت آن بادزهرحيواني مرواريد ناسفته ازهريك نيم مثقال جدوار مجرب خصية الثعلب مصري ازهريك يک مثقال ياقوت سرخ مرجان قرمزي ازهريك دودانك زعفران لاجورد مغسول ازهريك يکدانك ورق طلادو عدد ورق نقره پنج عدد عنبراشهب چهارنخود مشك خالص دونخود ادويه علي الرسم درنوش داروي لؤلوي بسرشند وسه حصه

نمايند ودرسه صباح بدستور بنوشند * نوعدیگر باد زهرحیوانی را بتنهائی باکلاب بوسنگ سماق سائیده درمعجونی مناسب
مثل دواء المسك ونوشدارو مفرح یاقوتی بحرشند ودرسه صباح بطریق معهود بنوشند * فصل درذکرحبوب بادزهرحیوانی
* حب بادزهرجهت تقویت قلب ودماغ وکبد ومعده نافع وقیء الدم واسهال رامفید * صنعت آن مروارید ناسفته نیم مثقال
کهربانیم مثقال مشك خالص یکدانك بعد یاقوت صندل سفید طباشیر سفید ازهریك نیم مثقال بادزهرحیوانی یکدانك ونیم
زعفران یکدانك صمغ عربی یك مثقال کوفته بیخته حب سازند * حب بادزهرکه بجهت ابقای قوت حیوانی خورند * صنعت آن
بادزهرحیوانی نیم مثقال عود هندی غرقی خام یاقوت رمانی پیکوئی لعل بدخشی ازهریك یکدانك زبرجد ودانك
ورق طلادوعدد ورق نقره چهارعدد عنبراشهب یك نخود مصطکی دودانك اجزارا انچه صلایه کردنی است برمنك سماق
صلایه کرده وباقی رادرهاون نرم کوبیده بیخته بکلاب سرشته بورق طلاونقره محلول مخلوط ساخته حب سازند ودرسه قسمت
نموده هرروزقسمی رافروبرند وازعقب آن کلاب بنوشند * حب بادزهرحیوانی قلمی فرموده اندکه ازقدوهٔ حکماء اشراق
وهیاطبای آفاق والد ماجد حقیرقدس سره العزیز است * صنعت آن بادزهرحیوانی مجرب یکدانك مشك خطائی عنبراشهب
مومیائی دارابجردی ازهریك نیمدانك مروارید ناسفته کهربای شمعی بعد محرق ازهریك نیم مثقال یاقوت رمانی دودانك
طباشیر سفید یك مثقال ورق طلاورق نقره ازهریك سی عدد صندل سفید یك مثقال زعفران صمغ عربی ازهریك دودانك
مومیائی وعنبررابروغن بلسان کداخته جواهررابا کلاب صلایه نموده باقی ادویه راکوفته بیخته وصمغ عربی رابکلاب حل کرده
ورق طلاورق نقره رابا آن حل کرده باقی ادویه رابا آن سرشته حبها سازند هرحبی بقدرنخودی هفت حصه نموده هرروز
یك حصهٔ آنرا باکلاب وعرق کاوزبان ازهریك ده مثقال فروبرند * حب بادزهرحیوانی * صنعت آن بادزهرحیوانی مجرب بادزهر
معدنی خطائی عود هندی قرنفل سنبل الطیب دارچینی جوزبوا ازهریك دودانك عنبراشهب مشك تبتی زعفران ورق طلا
ورق نقره ازهریك نیم دانك صمغ عربی یکدانك صمغ رابکلاب حل کرده ادویه راکوفته بیخته بآن سرشته حب سازند هرحبی
بقدرنخودی هرروزدوحب آنرا باکلاب وعرق کاوزبان پنج پنج مثقال فروبرند * حب بادزهرحیوانی دیگرنیزازان قدس الله
سره است * صنعت آن بادزهرحیوانی یکدانك ونیم یاقوت رمانی لعل بدخشی مروارید ناسفته مصطکی رومی درونج
عقربی حب بلسان ازهریك نیم مثقال زعفران جندبیدستر مومیائی دارابجردی ازهریك یکدانك ورق طلاورق
نقره مشك تبتی عنبراشهب ازهریك نیم دانك صمغ عربی یکدانك اول مرتبه عنبرومومیائی رابروغن پسته کداخته پس
جواهررا که باکلاب صلایه کرده باشند بآن بسرشند وصمغ عربی رابکلاب حل کرده ورق طلاورق نقره رابآن حل نمایند
وآنچه باقی مانده ازادویه کوفته بیخته مجموع ادویه رابا صمغ محلول سرشته حب سازند هرحبی بقدرنخودی وهشت
حصه نموده یك حصه راخورند وباقی هفت حصه راد رهفت روز باکلاب هرروزیك حصه رافروبرند * حب بادزهر
حیوانی منقول ازخط حکیم محمد طاهرولد حکیم صالح خان مرحوم بادزهرحیوانی اصطهباناتی یك مثقال ودودانك مشك
تبتی مصطکی رومی دارچینی قرنفل قاقلهٔ صغار عاقرقرحا فلفل سیاه بزرالبنج سفید عود قماری خام زرنباد بهمن سرخ
بهمن سفید حب الغارا بریشم مقرض ازهریك یك مثقال زعفران خصیة الثعلب مصری صمغ عربی ازهریك دومثقال افیون
کازرونی سه مثقال ونیم جوزبوا بسباسه ازهریك دومثقال ونیم صندل سفید انیسون ازهریك یك مثقال ونیم ورق طلاورق
نقره عنبراشهب ازهریك نیم مثقال عسل مصفی سه مثقال کلاب پانزده مثقال عسل رابکلاب حل کرده باقی ادویه را

کوفته بیخته بآن خمیر کرده حب سازند هرحبی بقدر نخودی * مفرح شاهی از مخترعات صاحب خلاصة التجارب * صنعت آن
بادزهر حیوانی اصطهباناتی ده درم جدوار خطائی مجرب پانزده درم زعفران پنجدرم ابریشم محرق بادرنجبویه از
هریک هفت درم زیرهٔ کرمانی لعل بدخشانی ازهریک شش درم گاوزبان سه درم ونیم ورق گل سرخ هشت درم عنبراشهب
دودرم مشک خالص یکدرم صندل سفید درونج عقربی ازهریک چهاردرم آملهٔ مقشر زرنباد ازهریک سه درم ونیم ورق
گل سرخ هشت درم ادویه کوفته بیخته بادزهر را برسنگ سماق صلایه نموده جمله را باعرق بید مشک سرشته نیم خشک نموده
باشربت سیب شیرین معجون سازند ودرظرف چینی نگاه دارند شربتی یک مثقال واگر حب خواهند قدری نبات وقلیلی
صمغ عربی دربید مشک خیسانیده بآن سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی وفلفلی وماشی شربتی اقویا را مقدار
نخودی ومتوسطین را بقدر فلفل وضعفا را بقدر ماش وگفته اند که درملک هند ازشکم بعضی حیوانات جنگلی نیز نوعی از
بادزهر برمی آید قریب بحجر التیس ودرنفع ضعیف تر ازان وبعضی مبالغه نموده وقریب بآن گفته اند واصلی ندارد و
نیز درشهرهای ولایت گولکنده وتلنگانه که ازحدود ملک دکهن است ازرودهٔ گاووگاومیش جنگلی نیز برمی آید وبسیار ووافر
است مدور سبز زرد رنگ بی رونق وجلا میباشد وتا بیست مثقال دیده شده بسیار کم قوت وضعیف الفعل است ونیز گفته اند
که درجزائر بحر هند وچین نوعی ازفادزهر میمونی بهم میرسد که ازرودهٔ میمون برمی آورند ورنگ آن بزردی وبشکل
هیکلی ودرازی وباریکی مائل پادشاهان آن سمت بقیمت تمام میخرند ودرخزائن خود نگاه میدارند وباعتقاد آن قوم خواص
حجر مذکور دارد ودرباب او مبالغه بسیار مینمایند * بادزهر قنفذی وآن سنگی است مدور باندک طولانی بشکل وبرنگ
دانهٔ جوزبوا اندک تیره رنگ تر کوچک بقدر نیم مثقال وتا دو مثقال نیز دیده شده میگویند که درزهرهای بعضی ازخارپشتهای
جنگلی دربعضی ازجزائر ملک فرنگ بهم میرسد گویند که آن جزیرهٔ بتاویه که جاوه نیز نامند وعلامت بهم رسیدن آن در
زهرهٔ آن آنست که آن حیوان روزبروز ضعیف ولاغر میشود وازمیان قنفذهای دیگر برآمده جدا وتنها میگردد واگر مطلع
نشوند وبرنیاورند آن را اورا هلاک میکرداند وازخواص آن آنچه یافته وشنیده شده آن است که نافع است ازبرای سوء هضم
واکثر انواع هیضه ها واوجاع کرده وامراض باردهٔ رطبه وبعضی سموم * وطریق استعمال آن آن است که درظرفی مقدار
پانزده تا بیست مثقال آب شیرین خالص کنند ولمحهٔ آن سنگ را بآهستگی درمیان آن گذارند تا آب تلخ گردد پس آن را
برآورده آب را بمریض بخورانند وآن سنگ را خشک نموده نگاه دارند اگر بیکدفعه تسکین تام نیابد مرتبهٔ دیگر نیز بدستور
بخورانند واین هرچند بزرگتر وآب را زودتر تلخ کند بهتر ونو است زیرا که چون مکرر آنرا درآب اندازند ویا کهنه گردد
قوت آن ضعیف میگردد وآب را دیرتر تلخ مینماید وازجوهر آن نیز چیزی تحلیل می یابد وکوچکتر میگردد وشاید رفته رفته
قوت آن باطل شود وتمام گداخته گردد * فصل دربیان بادزهر معدنی * آن را بعربی حجر السم وبفارسی بادزهر
کانی وزهرمهره نامند ودرهند نیز بزهرمهره مشهور است ودربعضی لغات معروف بقیطاس است وآن حجر معدنی است
ومعادن آن درملک خطا وجبال چین وهند ازاجمیر ودکهن وتبت وقندهار ودرمملکت باختر وخراسان وکرمان وتوران
وخلیص است که درنواح مدینهٔ طیبه است وبهترین آن خطائی پس قندهاری پس خراسانی پس خلیصی است وبدترین
آن دکهنی است اوآن باقسام والوان کثیر بنظر رسیده گویند که الوان مفردهٔ آن پنج است زرد وسفید وسبز واغبر ومنقط و
این هرپنج قسم را احقر دیده والوان دیگر مانند سیاه ومابین زردی وسفیدی وبرنگ وسمه وزرد مائل بسبزی وزرد مائل

بسرخي وسرخ شلغمي ومخطط بخط سبز وزرد وسياه وابرص بد ين الوان ونخودي يكرنك نيز بنظر رسيده وبالجمله اين حجررا
الوان واقسام بسيار است اما امتحان خوبي وبهترين آن انواع است * يكي آن است كه سخيف نرم املس خوش تماش خوشبو
باشد وزود سائيده شود وازسائيدهٔ آن بوى خوش قريب ببوى مشك وعنبر بمشام رسد بلكه نا سائيدهٔ آن نيز خوشبو باشد وبعد
ازسائيدن هررنك كه باشد سفيد وكف داربرآيد وخوش طعم بود وهرچند سفيدي وكف وبوى آن زياده باشد بهتر است
* ديكر آنكه چون باافيون يا آب برگ نيم بسايند تلخي آن هرد ورا زائل كند ويا آنكه چون برگ نيم رابخايند ومقارن آن
زهرمهرهٔ سائيده بخورند تلخي آن محسوس نكردد وهمچنين افيون را * ديكر آنكه گفته اند كه چون درآفتاب بكذارند عرق
كند وكداخته شود وآن عرق راكربخوردن صاحب تپ دهند تپ اورا زائل كرددوشايد اين توهمي باشد واصلي نداشته باشد * ديكر آنكه
گفته اند كه چون برطعاميكه بسم آلوده باشد كذارند اكرعرق كند فاد زهر بسيار خوب است والانه * ديكر آنكه گفته اند كه چون
بقدر دو جوازان را بسايند وبخورد افعي دهند اكر افعي رابكشد باد زهر خوب است وعلامت خوبي آن نيز آن است كه چون
همي بحيواني بخورانند ويا آن رابكزانند وبعد ازان قدري معتدل ازان سائيده بآن حيوان بخورانند ودرصورت كزانيدن نيز
برموضع كزيده بمالند اكر دفع سميت نمايد بسيار خوب است والافلا * امتحان ديكر آنكه دريكي ازسموم مشروبه يا ملد وغه
امتحان نمايند اكر نفع واثر تمام ازوظاهر شود خوب است والانه وشايد بعضي ازين اقوال خالي ازمبالغه نباشد وفرق ميان
خطائي وچيني وغيرآن مانند خراساني وكرماني وقندهاري وشاه مقصودي وخليصي آن است كه خطائي وچيني نرم ميباشد
وباقي صلب وليكن صلابت بعضي زيادة وبعضي كمتر ودرباقي اوصاف ازخوشبوئي وخوش طعمي وخوشرنكي وتماش وصفائي
جوهرسنك وملاست وسفيد برآمدن محك همه برابراند بامزيت خطائي وبعضي ازقدماى اطباخراساني رادرنفع واثر معاوي
باچيني بلكه زيادة ازان ميدانند وبغدادي نيزبرين است وبهترين الوان آن رازرد وصاف نيم رنك وبعد ازان اغبر وبعد
ازان مائل بسبزي ونخودي كفته * حاصل آنكه هرسنكي كه متصف باوصاف مذكوره وبسيارخوشبوباشد وبهررنك وازهرجا كه
باشد بسيار خوب وباتر يا قيت است هرچند بيشتر بيشتروهرسنكي كه اوصاف مذكوره دران كمتر آن ضعيف تر * دربيان مزاج
وطبع اين سنك اطبارا دران اختلاف است بعضي كرم ميدانند وبعضي سرد وبعضي معتدل وبعضي معتدل مائل بحرارت
رتول باعتدال اقرب بصواب است ويابس دردرجهٔ دوم بالاتفاق * بيان منافع وخواص آن كفته اند موافق است بجميع امزجه
بحسب آنكه نفع آن بخاصيت است نه بطبيعت فقط ودفع جميع سموم نمايد وتادوازده قيراط آن كه قريب بيك درم باشد مقاوم
جميع سموم حيواني ونباتي ومعدني است وچون آنرا صلايه نموده وحب ساخته هرروزيك قيراط آنرا فروبرند تا چهل روز
حافظ صحت ومانع ضررهواى وبائي واختلاف مياه واهويه ومانع تعفن اخلاط وزائل كنندهٔ سميت آن ومبهي ومقوي اعصاب
وقوى ومفاصل ومحلل ورادع اورام باردة وحارة است وجهت خفقان وضعف قلب ومعدة واسهال ودرآواخر هيضه كه قيء و
اسهال بند نشود وجهت ربو وضيق النفس وازالهٔ غم وهم وتوحش ومالنخوليا وطاعون ووباء مفرد اباكلاب ياعرق بيد مشك يا
غيرآن ازعرقهاى مناسبه يا بآب خالص سائيده آشاميدن واكربا ادويهٔ مناسبهٔ ديكر تركيب نمايند نيز بسيار موثر وشربتي
ازان ازيك قراط تادوازده قيراط است افلاطن دركتاب جامع الخواص درفصل فاد زهركاني ميكويد كه هم راجذب مينمايد و
شريانات وبدن راازان پاك ميسازد وتنقيه ميكند وخون راازسميت خالص ميسازد ازهرسم قاتلي كه باشد هركاه مبادرت در
خوردن آن نموده شود پيش ازانتشار وپراكنده شدن سم دربدن وهمچنين نفع ميبخشد نفع ظاهربين دركزيدن جانوران

وحیوانات سمی اگر بسایند و بر موضع لسع هوام ارضیه بپاشند سم را بترشح دفع مینماید و حکیم محمد هاشم طهرانی در رسالهٔ فادزهریهٔ
خود نوشته که از غرائب آثار آن این است که شخصی از روی جهل در حالت تخمه فصد کرده و درد شدیدی در جانب جگر
وزیر اضلاع او عارض گشته بود سه دانگی ازین فادزهر بسه دفعه در یک روز باو داده شد هر مرتبه آزار او تخفیف یافت تا
آخر روز مرض و وجع او بالکلیه دفع گردید و صحت یافت و اگر کسی را به نیشتر مسمومی فصد کرده باشند قدری از آن
سنگ را بسایند و بر آن بپاشند مضرت نرساند ارسطو گفته که اگر از بادزهر معدنی نوع اعلی انگشتری سازند و در دست کنند
و همیشه با خود نگاه دارند سموم بدارندهٔ آن چندان اثر نمیکند که در غیر آن و دستی که در آن این انگشتری باشد اگر داخل طعامی کنند
که سمیت داشته باشد حدت و قوت آنرا ضعیف و کم میگرداند و ازین قبیل است زهگیر آن و نقل کرده اند که اگر برین سنگ وقتیکه قمر
در برج عقرب باشد صورت عقربی نقش کنند و بر نگین دان انگشتری طلا نصب نمایند عقرب بدارندهٔ آن مضرت نمیرساند
و نزدیک او نمیشود و با خود داشتن این انگشتری نیز این اثر دارد و اگر این انگشتری را یا انگشتری که ارسطو نقل کرده در دهن صاحب
مسموم گذارند و بمکد نافع است او را و همچنین اگر بر موضع لذع عقرب و هوام و طیارات ذوات السموم مثل ذراریح بمالند
نافع و موثر باشد و بدل آن زمرد سبز صاف خوشرنگ آبدار بی تف که مشهور بزمرد کهنه است بوزن آن است و طبع و مزاج و قدر
شربت زمرد نیز ببادزهر معدنی برابر است چون بآب سرد یا بانباتات یا باعسل بنوشند در جمیع افعال قائم مقام آن است و زبرجد
صاف نورانی نیز در نفع و اثر قریب بزمرد اعلی است لیکن گفته اند بسبب زیادتی یبوستی که دارد و بدانجهت شفاف تر
و جوهر او صافتر از زمرد است و لهذا از درجهٔ اعتدال انحراف یافته در مثل آن بدل یک مثل زمرد میتواند بود و گفته اند که
اگر بادزهر سفید کانی را بآب بسایند و بر عضویکه بواسطهٔ سقطه و ضربه متألم شده باشد طلا نمایند ازالهٔ الم و منع تورم آن
مینماید و چون زهر خورده را بخورانند زهر را بطریق عرق دفع مینماید * فصل در ذکر حبوب بادزهر معدنی * حب بادزهر
معدنی چون چهل روز متوالی بدان مداومت کرده شود جمیع منافع مسطوره در بادزهر از آن بظهور میرسد * صنعت آن
بادزهر معدنی مروارید ناسفته کهربای شمعی طباشیر سفید گل داغستانی گل ارمنی مغسول صندل سفید از هر یک دو درم و
نیم ورق نقره یکدرم ورق طلا نیم درم عنبر اشهب دو دانگ کوفته بیخته هشتاد حب ساخته هر روز دو حب آن را با گلاب فرو برند
* حب بادزهر معدنی دیگر تالیف آن مرحوم بجهت جمیع خواص مذکوره و در تقویت باه مجرب است * صنعت آن بادزهر
معدنی پنج مثقال مروارید ناسفته کهربا یاقوت رمانی زمرد کهنهٔ سبز صافی مرجان قرمزی شقاقل مصری بهمن سرخ بهمن سفید
طباشیر گل گاوزبان صندل سفید دارچینی از هر یک یک مثقال و یکدانگ و نیم زعفران چهار دانگ عنبر اشهب مشک تبتی خالص
از هر یک نیم مثقال جواهر را با گلاب صلایه نموده ورق طلا محلول نیم مثقال ورق نقره محلول چهار دانگ ادویه کوفته عنبر اشهب
را با نبات سوده مجموع حب سازند هر حبی بقدر نخودی هر روز چهار حب آن را فرو برند * حب بادزهر معدنی در تقویت
قلب و دفع سموم و ازالهٔ ضرر هوای سمی و اصلاح اخلاط فاسدهٔ بدن بی نظیر است * صنعت آن بادزهر معدنی خطائی یاقوت رمانی
مروارید ناسفته کهربا گل ارمنی مغسول درونج عقربی حب بلسان شقاقل مصری بهمن سرخ بهمن سفید حب الغار طباشیر
سفید گل گاوزبان صندل سفید دارچینی از هر یک یک مثقال زعفران نیم مثقال عنبر اشهب مشک خالص ورق نقره ورق طلا
از هر یک یکدانگ و نیم جواهر را بر روی سنگ سماق با گلاب صلایه کرده ورق طلا ورق نقره را با آب صمغ عربی محلول حل نموده
مشک و زعفران را بگلاب حل کرده عنبر را در روغن بلسان نیم مثقال گداخته باقی ادویه را کوفته بیخته همه را درهم کرده

ونيكو سرشته حبها سازند هر حبي بمقدار قيراطي وهر روز پنجعدد ازين حبوب را با كلاب ده مثقال فرو برند * حب بادزهر معدني مشهور بحب ثلاثي نافع از براى تقويت قلب ودماغ * صنعت آن بادزهر معدني خطائي مرواريد ناسفته سائيده صندل سفيد اجزا متساوي كوفته بيخته با كلاب يا عرق بيد مشك سرشته حبوب سازند هر حبي بقدر نخودى شربتى از سه حب تا پنج حب با كلاب يا عرق بيد مشك فرو برند * سفوف بادزهر معدني تاليف ميرزا ابراهيم قمي فرموده اند كه اين سفوف را منافع لاتحصى است ودر تقويت هاضمه وقلب ودماغ بى مثال است وباوجود اين افعال نيست بسيار خوار * صنعت آن بادزهر معدني خطائي مرواريد ناسفته از هريك پنج مثقال عود قماري عود الصليب كشنيز خشك دانهٔ هيل اسطوخودوس گل گاوزبان بادرنجبويه زرشك منقى از هريك سه مثقال رازيانه گل سرخ از هريك يكمثقال عنبر اشهب يك مثقال نبات سفيد يكصد وپنجاه مثقال كوفته بيخته سفوف سازند شربتى يك مثقال ونيم با كلاب سفوف سازند * بادرنجبويه معرب بادرنكبويه فارسي وبعربي مفرح القلب و بقله اترجيه وترنجان نيز نامند وبهندي بلّى لوتن وآن نباتى است در بوشبيه ببادرنگ وخودرو بستاني ميباشد نوعى را كه برگش لطيف وطولاني واطراف برگ مثل آره وشاخش برشعبه وشبيه بريحان وگلش بنفش مائل بسرخي وبجاى سبزي باطعام ميخورند ربيعي وصيفي ميباشد وهرسال تخم آن سبز ميشود تخمش شبيه به تخم كتان واغبر ونوعى يكدر بوى باوشبيه وازان تند بوتر وبرگش مائل به تدوير وصحرائي وبستاني ميباشد بى ساق وشاخها وبسيار ازيك شاخ وبيخ ميروياد وبرگش با خشونتى وعريض وازبرگ نعناع بزرگتر وگلش سفيد وكم تخم ودردارا لمزرآن را بادرنجبويه ميدانند وريشهٔ او مثل نعناع هرسال سبز ميشود وگربه اين نوع را دوست ميدارد وجمعى هردو را يكى ميدانند وآنچنان نيست وحكيم ميرمحمد مؤمن نوشته كه انچه مولف اختيارات بدليعي گفته كه آن بالنكو است غلط است چه تخم بادرنجبويه باريك تراز تخم ريحان واغبر است و حقير تخم بالنكو را كشته گياه آنرا ازجملهٔ ريحان مشاهده نموده وآن ريحان سبز بزرگ است ودربو مثل شاه سفرم وبادرنجبويه دردوم گرم وخشك است ومقوي دل ودماغ وحواس ومعده وجگر ومفرح ومفتح وملطف طعام غليظ وهاضم ومورث ذكاو حفظ وجهت عسر النفس وخفقان وغشي وفواق وتحليل سوداو امراض بلغمي وكابوس ومغص وامراض وركين وكردهٔ ورفع سموم مطلقا ووحشت سوداوي وسدهٔ دماغ نافع وبرگ مسحوق آن از پنجدرم تا ده درم با شراب جهت گزيدن سگ ديوانه و زنبلا شربا وضماد امفيد خائيدن آن جهت ازالهٔ بوى شراب وبد بوئي دهان بسيار مؤثر ومضمضهٔ طبيخش جهت فساد دندان و جلوس دران جهت احتباس حيض وضمادش جهت درد مفاصل وطلاى آب آن جهت جرب سوداوي ونمله ونارفارسي وآكله ورفع لرزه وقشعريره وبانمك جهت خنازير وسه درم آن بانيم درم نطرون جهت قرحهٔ امعا وبايك مثقال نطرون جهت رفع ضرر فطروسماروغ ولعوق آن با عسل جهت عسر نفس ونفس انتصابي نافع ومضر ورگ ومصلحش صمغ عربي وكندرو بدلش دوو زن آن ابريشم ودوثلث آن پوست ترنج وقدر شربت از خشك آن تا ده درم واز تازهٔ اش تا بيست درم است وتخمش در افعال ضعيف تراز برگش است ويك مثقال او جهت رفع لرزه وقشعريره ومغص نافع وقدر شربتش تا دو مثقال است * شراب بادرنجبويه امراض باردهٔ وسوداويهٔ دماغي وسدهاى دماغي وخفقان باردوسوء مزاج باردسوداوي قلب را نافع است * صنعت آن آب بادرنجبويهٔ تازه يكمن وبايك من قند سفيد بقوام آورند واگر تازهٔ آن نباشد پنجاه مثقال بادرنجبويهٔ خشك را بجوشانند وبپالايند وبايك من قند سفيد بقوام آورند * شراب بادرنجبويهٔ مركب برگ بادرنجبويه هفت مثقال ونيم تخم بادرنجبويه تخم فرنجمشك تخم كاسني از هريك ده مثقال گاوزبان اصل السوس از هريك پنج مثقال

رازيانه بسفايج فستقي ازهريك چهار مثقال ايرسا سه مثقال كلاب يك مينا آب سيب شيرين دويست مثقال قند سفيد يكصد و
پنجاه مثقال بدستور مقرر مرتب نمايند شربتي يك اوقيه * صنعت شراب باد رنجبويه كه شيخ رئيس درادويهٔ قلبيه ذكر كرده
ودر اكثر اقسام ضعف قلب ودماغ وتنقيهٔ آنها مجرب است تخم كاهني تخم فرنجمشك تخم باد رنجبويه ازهريك ده مثقال
كاوزبان كيلاني كل كاوزبان رازيانه بيخ بنفشه اصل السوس مقشر ازهريك سه مثقال پرسياوشان بسفايج فستقي مقشر افتيمون
ازهريك پنج مثقال باد رنجبويه نه مثقال در كلاب وعرق بيد مشك وآب سيب خيسانيده جوشانيده صاف نموده با يكصد و
چهل مثقال قند سفيد بقوام آورند * عرق باد رنجبويه مقوي اعضاى رئيسه ومعده ومفرح ومفتح وملطف وهاضم طعام
ومذكي ذهن وحفظ وبارد المزاج رانافع است * صنعت آن بگيرند باد رنجبويهٔ تازهٔ سبز ودر ديك كنند ودر ديك من آن
شش من آب خالص شيرين داخل كنند واگر تند خواهند كمتر واگر ملايم خواهند زياده وبدستور متعارف عرق كشند و
اگر برگ باد رنجبويهٔ تازهٔ سبز نباشد از خشك آن بگيرند ودر يكمن آن هشت من آب يا كمتر يا زياده بنابر اغراض داخل كرده
عرق كشند * فصل در بيان باد مهرج * باد مهرج بنسخهٔ سيد اسمعيل جرجاني رياح غليظه درمعده واحشا را بتحليل
برد وسدههاى كبد وطحال بكشايد وضيق النفس ويرقان سدي واسترخاى اعضا وبرودت رحم وتپ ربع را مفيد وحيض
بكشايد ومعني آن تورياق الريح است مانند باد زهر كه تورياق السم است ودرافيون نيز ذكر يافت * صنعت آن هزار اسپند حليه
ازهريك سه درم زرنباد درونج عقربي عاقرقرحا فلفل سليخهٔ سياه اساروون قسط تلخ زنجبيل زعفران ازهريك دو درم كوفته
بيخته بعسل مصفى سه وزن ادويه بدستور مقرر معجون سازند شربتي يك مثقال * باد مهرج بنسخهٔ سمرقندي درقرابادين
از كتب خمسهٔ معزي اليه نافع ازبراى برودت معده وورم واحتباس طمث ورياح غليظهٔ آن * صنعت آن زرنباد درونج
عقربي بزرالبنج سفيد جند بيدستر فلفل سفيد فلفل سياه دارفلفل سليخه قسط سنبل الطيب اكليل الملك بزرالاسفناخواه
قرنفل شونيز زنجبيل جاوشيراشق قنه سكبينج حب المحلب ازهريك شش درم حرمل وج تركي حب الغار ميعهٔ سائله خربق
سفيد زعفران سعد كوفي ازهريك ده درم مرواريد ناسفته سه درم مرمكي صافي صبر سقوطري ازهريك دوازده درم حليه
پانزده درم صموغ را بشراب حل كرده باقي ادويه راكوفته بيخته بعسل بهرشند شربتي ازيكدرم تا دو درم ودر نسخهٔ ديكر
شربتي ازيك مثقال تا دو مثقال است بزرالاسفت تخم كبر است * فصل در ذكر نعنع باسليقونات * بدانكه باسليقون
بمعني كحل روشنائي است وبمعني جالب السعادت نيز گفته اند وگويند بلغت يوناني بمعني ملك اعظم است وباسليقون دواى
ملكى است ونام پادشاهى است كه اين دوا بجهت او ساخته شده وباسم آن شهرت يافته وبقراط مولف آن است * باسليقون
كبير تاريكي چشم وابتداى نزول آب ودمعه وجرب وسبل وظفره وشرناق رانافع است * صنعت آن كف دريا اقليميا ى نقره
ازهريك ده درم نمك اندراني ساذج هندي سفيد آب ارزيز فلفل دارفلفل سنبل الطيب مرمهٔ اصفهاني ازهريك دو درم نمك
هندي قرنفل دواله ازهريك دو درم صبر سقوطري عصارهٔ ماميثا مس سوخته ازهريك پنج درم ماميران چيني مرمكي
نوشادر زرد چوبه ازهريك سه درم هليلهٔ زرد چهار درم مثل غبار سائيده بچشم كشند * باسليقون كبير جالي وحافظ صحت
چشم ونافع ازبراى جرب وحكه وغشاوه وغلظت اجفان وسبل ودمعه وبياض كهنه ودرهرمرض كه از حرارت نباشد اين دوا
بهتر است آنرا از روشنائي شيخ رئيس گفته كه اين دوائى است جلاد هنده ازبراى چشم ميكشند درچشم درحال صحت در
هرروز يكمرتبه يا دهردو روز يكمرتبه پس جلا ميدهد بصررا وحفظ صحت چشم صحيح ميكند شفائي گفته كه تاريكي چشم

وابتدای آب و دمعه وجرب وسبل وظفره وشرناق را نافع است * صنعت آن بنسخهٔ شیخ رئیس که درجملهٔ ثانیه از قرابادین
قانون نوشته اقلیمیای فضه زبد البحر از هریک ده درم مس سوخته پنجدرم سفیداب قلعي نمك اندراني از هریك سه درم نوشادر
دارفلفل از هریک دودرم قرنفل اشنه از هریک یکدرم فلفل چهاردرم کافور ریاحي نیم درم کوفته صلایه کنند برسنك سماق
ودرچشم کشند * باسلیقون کبیر به نسخهٔ شیخ داؤد * صنعت آن اقلیمیای فضه زبد البحر از هریك ده درم مس سوخته سفیداب
قلعي نمك اندراني فلفل سیاه جعده نوشادر دارفلفل از هریك دودرم ونیم قرفه اشنه از هریك یکدرم کافور نیمدرم ودربعضی
نسخها سومهٔ اصفهاني چهاردرم داخل است وباکي نیست از داخل بودن آن * باسلیقون اکبر بنسخهٔ حاوی صغیر * صنعت آن
زبد البحر اقلیمیای ذهبي اقلیمیای فضي از هریك ده درم مس سوخته پنج درم نمك اندراني ساذج هندي سفیداب ارزیز
فلفل دارفلفل چندبیدستر سنبل الطیب سومهٔ اصفهاني از هریک دودرم قرنفل یکدرم صبرسقوطري پانزده درم اشنه یکدرم
مرصافي مامیران چیني نوشادر زرد چوبه از هریک سه درم پوست هلیلهٔ زرد چهاردرم نمك طعام یکدرم ودرنسخهٔ دیکر صبر
پنجدرم وقرنفل دودرم است واین نسخهٔ آخر اصح است ادویه کوفته وبحریر بیخته وقت حاجت درچشم کشند * باسلیقون دیکر
که همین خاصیت دارد * صنعت آن زبد البحر اقلیمیای فضي اقلیمیای ذهبي مرقشیشای ذهبي توتیای هندي دارچیني سنك
بصري سومهٔ اصفهاني هلیلهٔ سیاه شنجرف از هریك پنجدرم سلیخه قرنفل از هریك چهاردرم پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي
صبرسقوطري شادنج عد مي مغسول از هریك سه درم زنجبیل مامیران چیني فلفل دارفلفل نمك هندي نمك اندراني نمك
سرخ از هریك دودرم زعفران مروارید ناسفته نوشادر از هریك یکدرم بدستور صلایه کرده بکاردارند * باسلیقون کبیر منقول
ازقرابادین کوتوالي ظلمت بصر رابرد وابتدای نزول آب را نافع است ومنع کند از فرود آمدن آب وجوب چشم ودمعه راکه
بسبب رطوبت باشد سودمند * صنعت آن زبد البحر اقلیمیای فضي اقلیمیای ذهبي از هریك پنجدرم شیاف مامیثا صبرسقوطري
زردچوبه از هریک دودرم ونیم پوست هلیلهٔ زرد دودرم مرصافي مامیران چیني نوشادر توتیای هندي توتیای کرماني طباشیر
سفید از هریك یکدرم ونیم مس سوخته اسفیداج رصاص نمك عبرزد ساذج هندي فلفل دارفلفل چندبیدستر سنبل الطیب
سومهٔ اصفهاني نمك نفطي از هریك یکدرم اشنه قرنفل از هریك نیم درم نمك خمیر دواستار کوفته به حریر بیخته سحق نموده
بکاربرند ودرنسخهٔ دیکر مشك برکي یك دانك داخل است * باسلیقون صغیر درنفع قریب است بباسلیقون کبیر * صنعت آن
اقلیمیای ذهبي کف دریا از هریك پنجدرم مس سوخته اقلیمیای فضي از هریك دودرم ونیم فلفل دودرم اسفیداج رصاص
مغسول نمك عبرزرد که آنرا نمك اندراني خوانند از هریك یك درم ونیم نوشادر دارفلفل از هریك یکدرم دواله قرنفل از هریك
نیم درم کافور مشك از هریك یکدانك ونیم اجزا را کوفته بیخته سحق نموده بکاردارند * باسلیقون صغیر نافع از برای جمیع انچه
نافع است از برای آن باسلیقون کبیر * صنعت آن بنسخهٔ شیخ رئیس اقلیمیای ذهبي هفت درم شادنج مغسول نوشادر
فلفل از هریك دودرم مس سوخته فلفل سفیداب نمك اندراني از هریك پنجدرم کف دریا چهاردرم نمك هندي قرنفل هیل بوا
اشنه سنبل الطیب از هریك یکدرم کوفته برروي سنك سماق صلایه کرده بچشم کشند * صنعت این بنسخهٔ شفائي اقلیمیای نقره
پنجدرم روی سوخته دودرم سفیداب قلعي نمك اندراني نوشادر جعده فلفل دارفلفل از هریك نیم درم کوفته بحریر بیخته صلایه
کرده استعمال نمایند ودرنسخهٔ دیکر بجای روی سوخته مس سوخته است * بنسخهٔ دیکر * صنعت آن اقلیمیای ذهبي ده
درم مس سوخته پنجدرم سفیداب رصاص نمك اندراني از هریك دودرم نوشادر جعده فلفل دارفلفل توتیا از هریك دودرم

زبد البحر دو درم و در نسخهٔ دیگر یک درم است قرنفل اشنه از هریک یک درم مجموع را کوفته بحریر بخته و صلایه کرده اکتحال
نمایند و در نسخهٔ دیگر این باسلیقون بجای جعدهٔ نیم درم کافور قیصوری داخل است * باسلیقون که جهت غشاوه وسطبری
پلك و بیاض مزمن را نافع است وسبل وجرب ودمعه را نیز مفید * صنعت آن اقلیمیای نقره زبد البحر از هریک پنج مثقال مس
سوخته هفت مثقال سفید اب ارزیز جعدهٔ نمك تركي فلفل سیاه نوشادر دارفلفل از هریك یکمثقال قرنفل اشنه از هریك نیم درم
کافور ربع مثقال ساذج هندي جند بیدستر سنبل الطیب از هریك یک درم کوفته بحریر بسیار نرم بیخته بکار برند و در نسخهٔ دیگر
بجای قرنفل قرفه است و در بعضی نسخها سرمهٔ اصفهاني چهار درم نیز داخل است * باسلیقون دیگر جرب وسبل وظفره ودمعه
وخیرکي چشم را نافع است * صنعت آن فلفل دارفلفل دارچیني زنجبیل پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه از هریك پنج درم
صبر سقوطري یک درم ونیم کف دریا شش درم شنجرف پنج درم سلیخهٔ میاه قرنفل از هریك چهار درم کوفته بحریر بیخته سحق
نیکو نموده در شیشهٔ نگاهدارند و بوقت حاجت بچشم کشند * باسلیقون دیگر ظفره وضعف باصره وانتشار ونزول آب وخارش
چشم را نافع است و از برای ورم چفن سودمند * صنعت آن زنجبیل ماميران چیني فلفل دارفلفل از هریك دو درم زعفران
مروارید ناسفته از هریك یکدرم پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي نمك هندي ملح اندراني نمك سرخ از هریك دو درم شادنج
عدسي مغسول صبر زرد سقوطري از هریك سه درم کف دریا توتیای هندي حجر بصري سرمهٔ اصفهاني مرقشیشای ذهبي اقلیمیای ذهبي
اقلیمیای فضي از هریك پنج درم بدستور مقرر کحل سازند علاج ادویه بیست است * فصل درنسخ پاشویه ها * بدانکه پاشویه
صداع وسرسام وجمیع آلام دماغي را بنابر جذب مواد باسفل نفع تمام دارد وایضا حمیات رادر آخر نوبتها بسبب
انفتاح مسام وتسییل عرق وبسبب جذب حرارت از باطن بظاهر زود ترمنحط میسازد واستعمال آن در عین اشتداد حمی
مفرط الحرارة جائز نیست بسبب کرمي آب کرم واکرنا چار باشند پاشویه نمایند بآب معتدل مائل بسردي ودر هرحال باید
که در وقت پاشویه نمودن ردائی مابین ظرف آب وروی بیمار حائل سازند تا بخار آب بدماغ مریض نرسد واصل در پاشویه
آب کرم است فقط واز برای اصلاح حرارت بالفعل آب کرم ادویهٔ بارده دران میجوشانند مانند نخالهٔ جو وبرگ بید
وخطمی ونیلوفر وامثال اینها واعانت برمیل مادهٔ باسافل ادویهٔ مرخیه چون گل خطمي وبرگ خطمي وخبازي وامثال
اینها واز برای تحلیل اخرهٔ منجذبه باسافل چون اکلیل الملك وبابونه وعنب الثعلب وسبوس گندم واز برای جذب مواد
باسافل مثل خردل وحلبه ونمك وسرمه وامثال اینها وطریق استعمال آن آن است که ادویه را در آب بسیار بجوشانند و
در وقت طبخ سر آن را بپوشند که بخار آن بیرون نرود پس فرود آورده بگذارند تا بخار وگرمي آن کم گردد صاف نموده در
آفتابه کرده پایها را تازانو برهنه کرده در لگن ویا طشت بگذارند وآب را از بالا آهسته آهسته بریزند وبکیسهٔ حمامي از اعلی باسفل
بمالند وپردهٔ میان ظرف وروی مریض حائل سازند چنانچه گذشت وباید که آب بسیار گرم نباشد که پا بسوزد ودر امراض
حادهٔ هرچند مائل بسردي واعتدال باشد بهتر است پس پایها را بچادری خشك نموده در چادر خشك دیگر زمانی پیچیده
دارند پس بازنمایند واین عمل را بحسب حاجت در شبانروزی دو سه مرتبه میتوان نمود وبعضی گفته اند که گذاشتن
پاها را در پاشویه در ظرف عمیقی که عمق آن تازانو باشد وآب خالص گرم یا مطبوخ ادویه آن مقدار دران باشد که پاها
دران غرق شود ومالیدن ساقها از اعلی باسفل مادام که مریض را خوش آید وطبع او برداشت کند بهتر است ودر هرحال
باید که هنوز در آب گرمي باقي باشد که ریختن از اعلی باسفل از آفتابه یا گذاشتن پاها در ظرف عمیق راموقوف نمایند گذاشتن

دماغها درين آب نيز جذب بخار از دماغ و دل ميكند و هركاه حرارت اشتداد داشته باشد وجذب ابخرة ضرور باشد اقتصار برغسل اطراف بهتر است ازغرق آنها در آب كرم چه كذاشتن اطراف در آب كرم نزد حدت حرارت محدث زيادتي كرمي است وبايد دانست كه هر وقت كه شد رجلين كرده شود جهت جذب مواد باسفل بايد كه ابتدا از اعلى نموده باسفل آيند بدين قسم كه پارچهٔ كرپاس طولاني كرفته از بيخ رانها پيچيده باسفل آيند تا كعبين و در وقت بازكردن از اسفل باعلى روند و بعد از بازكردن بلا فاصله پاها را با آب كرم بشویند تا ابخرهٔ منجذبه باز صعود ننمايند واين امور مذكوره واجب الحفظ وضروري ومراعات آن لازم است * پاشویه نافع جهت امراض حادهٔ حاره مانند صداع حار وحميات حارهٔ حاده وامراض قلب وكبد حارين وسائر امراض حاره * صنعت آن كل بنفشه كل نيلوفر كل خطمي ازهريك يك جزو شكوفهٔ برك بيد برك خطمي برك خبازي ازهريك يكقبضه عبوس جود و مشت در آب بسيار جوشانيده صاف كرده در آفتابه نموده بطريق مسطور پاشویه نمايند واكر جميع ادويه بدست نيايد آنچه بدست آيد كافي است * پاشویهٔ معتدل در امراض مركبه * صنعت آن كل نيلوفر كل بنفشه بابونه اكليل الملك از هريك يك جزو عبوس كندم عبوس جو ازهريك سه مشت برك بيد يكقبضه همه را با هم در آب بسيار بجوشانند وصاف كرده در آفتابه نموده بطريق مسطور پاشویه نمايند * پاشویهٔ ديكر جهت امراض باردهٔ دماغيه * صنعت آن كل نيلوفر كل بنفشه بابونه عنب الثعلب كل خطمي زوفاى خشك اكليل الملك ازهريك يك جزو سبوس كندم سه مشت حلبه دو جزو سمه يك و نيم جزو در آب جوشانيده بطريق متعارف پاشویه نمايند * پاشویهٔ حاره جهت امالهٔ مادهٔ باردهٔ دماغيه * صنعت آن بابونه اكليل الملك عنب الثعلب كل خطمي زوفاى خشك خردل حاشا كافيطوس ازهريك بقدر حاجت سبوس كندم سه مشت در آب بسيار بجوشانند وبطريق مقرر پاشویهٔ نمايند * باب الباء مع التاء المثناة الفوقانية * بتيسه مضاعفه بدانكه بتيسه لفظ هندي است ومعني آن هي ود ود وا است يعني اين نسخهٔ هي ود ود وا است ومضاعف آن شصت وچهار دوا واكثر آن ادويهٔ هنديه است نافع جهت امراض باردهٔ ومرد مزاجان وپيران را موافق * صنعت آن تخم تالمكهانا تخم اتنكن بيخ بندهروالي تخم كوانچ به پهلي جوزبوا بسباسه دانهٔ هيل قاقله سنبل الطيب اشنه سادج زرنباد موصلي سفيد مائين كلان مائين خرد كل سپاري كل پسته كل دهاوه مندي نركندي كل كيكر كل خرزهره پوست كيكر پوست درخت مولسري سپاري بوه صمغ سچينه موصلهٔ سينبل قرنفل تج تيزپات سپاري چهاليه اندرجو شيرين فلفل دارفلفل زنجبيل دارچيني سمندر سوكهه صمغ پلاس مازو پهل جوز السرو سمندر پهل سنكهارهٔ ثعلب مصري صمغ سينبل كل سينبل زعفران مغز نارجيل خرما خارك مغز كردكان مغز بادام شيرين صمغ ببول چرونجي مغز پسته مشك خالص مغز چلغوزه كهيلي كهيلا ستاور كوكهر واسكند ناكوري كوفته بيخته باسه وزن تمام ادويه شكر سفيد اطى ممزوج كرده بقدر حلوا سوهان پخته نكاه دارند ودر موسم سرما بقدر ربع برداشت مزاج تناول نمايند * باب الباء مع الخاء المعجمة * فصل در بيان پخته جوشاب * * پخته جوش بجهت معدهٔ وضعف آن وبرودت جكر ووجع ظهر ومفاصل وقولنج ولقوه ونسيان ووجع كرده نافع بود ورنك را صافي كرداند وبوى دهان خوش كند وباه را قوت دهد وحفظ را زياده كرداند وبول براند وباد ها بشكند * صنعت آن شراب انكوري يكصد من كوشت سرخ از كوسفند فربه بيست من عود قماري غرقي خام ده درم جوزبوا زعفران مصطكي رومي خولنجان ازهريك پنجدرم سليخهٔ سياه زنجبيل سفيد دارچيني سنبل الطيب عاقرقرحا ازهريك يكدرم هيل بواكبابهٔ چيني زرنباد قرنفل بسباسه سعد كوفي ازهريك سه درم عسل مصفى ده رطل كوشت را در آب انكور بجوشانند تا مهرا شود وادويه را نيم كوفته در كيسهٔ كرده سركيسه را نرم بندند ودران اندازند

وهر لحظه بمالند ويك رطل كلاب اضافه نموده بپالايند ودرآخر مشك تبتي دودانك وعنبرا شهب يكدرم داخل نموده درخم چيني ريزند وبعد ازشش ماه استعمال نمايند واكر خواسته باشند مرغ ودراج وكبك وكبوتربچه وسنك خوارا مثال اين لحوم داخل نمايند * پخته جوش بنسخهٔ ديكر * صنعت آن بكيرند آب انكور مثقالي باانكوررا زقي رسيدهٔ شيرين مقداريك صدمن كوشت بره قريه كوشت مرغان مثل مرغ خانكي زكبوتر وتيهوج ودراج وكبك وقمري وفاخته وكنجشك مقداريست من آب سيب آب انار شيرين آب به شيرين آب امرود ازهريك ده رطل ودرديك كنند وبجوشانند وكف آن رابكيرند پس بكيرند عود هندي ده درم زعفران پنجدرم قرنفل بعباسه خيربواكبابهٔ چيني زرنباد سعد كوفي ازهريك سه درم جوزبوا مصطكي رومي خولنجان ازهريك پنجدرم سليخهٔ سياه زنجبيل دارچيني عاقرقرحا سنبل الطيب ازهريك يكدرم مجموع رانيم كوفته درخريطهٔ كنند وبايد كه خريطه ازدوا پرنباشد وسرآن را بربندند ودرديك اندازند تا باآب وكوشتها بجوشد وخريطه را لحظه بلحظه بمالند وچند آن بجوشانند كه كوشتها مهرا شود بعد ازان بكيرند كلاب يكرطل عسل مصفى ده رطل مشك تبتي يكدانك ونيم ودرنسخهٔ ديكر يكدرم است عنبراشهب يك مثقال درديك بريزند وزماني ديكر بجوشانند تا غليظ شود چنانچه انكشت پيچ شود پس ازآتش فرودآورند وخريطهٔ ادويه را بمالند وبفشارند وبيندازند پس پارهاى كوشت كه مانده نيز بكفكير بكيرند وبفشارند وبيندازند پس پخته جوش را بپالايند ودرظرف چيني يا كاشي نكاه دارند واكرا ووقي خواهند مصطكي زعفران ازهريك يك مثقال كافي است واكرخواسته باشند كه ادويهٔ ديكر بدستوريكه ذكرشد داخل كنند وليكن عسل داخل ننمايند وجوش بسيارند هند كه غليظ شود بلكه همچنان تنك ازآتش بردارند وبپالايند ودرشيشهٔ كنند ونكاه دارند ودر وقت حاجت استعمال نمايند وبايد كه بداني راووقي شراب مسكر حرام است

## * فصل دربيان بخورات * بخورمريم

ازحضرت ابي جعفرمحمد بن علي الباقرعم منقول است كه وصف نمودند بخورمريم عمرا ازبراى ام ولدي كه آن حضرت را بودوفرمودند كه اين بخورنافع است ازبراى هرچه ازقبل ارواح باشد ازفساد تخيل وجنون وصرع وماليخوليا وامثال آن * صنعت آن فرمودند بكيرلبان سند روس مقل ازرق پوست حنظل جزربري كبريت سفيد مقل مكي سعد يماني ازهريك قدرى كوفته بقطران شامي بقدرسه قطره چرب كرده رهمه را يكجا كرده بخوركيربآن بدرستيكه نيكو ونافع است منقول از طب الائمه * و بدانكه بخور بفتح باى موحده وضم خاى معجمه دوائي را نامند كه برآتش نهند ودودآن را استعمال نمايند و يا درآب بيزند وبخارآن را بكيرند وفرق ميان تبخيروتدخين آن است كه درتبخير اجزاى مائي وهوائي وناري ازجسم منفصل شوند وتدخين آنكه ازهم جدا ومنفصل نكردند بلكه همان اجزاى ناري وهوائي جدا كردند زيراكه اكثراستعمال آن يابس است كه بوآتش انداخته دخان ودودآنرا ميكيرند بخلاف بخاركه درآب جوشانده بخارآن را ميكيرند واطبا عموما كاه بريكديكراطلاق مينمايند * بخورمعروف بدخنة اليهود منقول ازكتاب بخورات كواكب * صنعت آن كندرسند روس مبعهٔ سائله اظفارالطيب قصب الذريره عود قاقله مشك طيب عود هندي مقل ازرق عنبراشهب قسط حراصطرك مجموع راكوفته يكجا كرده نزد حاجت بخوركنند * بخورملكي كمان اين است كه ازطعظم هندي است وبعضى كفته اند كه ازهرمس كبيراست * صنعت آن عود قماري خام بخورالرهبان اصطرك كوكب الارض هرخس سك المسك كلنار فارسي بزرالبنج بيخ لفاح بهرمان حضض مقل اليهود صندل سرخ هند روس ابهقان طرطيرا اجزاكوفته يكجا كرده بكلاب سرشته فتيلهاى باريك سازند وخشك نموده نكاهدارند وقت حاجت بخوركنند بآن همچنان كه فتيله است

ازغیرکوبیدن * بخور السوسن بکیرند سوهن منزوع الاقماع یك رطل اصطرک نه اوقیه قسط قرنفل حماما مصطکي اظفار الطیب عسل ازهریك یك ونیم اوقیه روغن بلسان پنج اوقیه ادویه کوفته بیخته باشراب بقدر احتیاج سرشته اقراص سازند وبوقت حاجت بخور نمایند * بخور الورد بکیرند حماما موصافي قسط سلیخه ازهریك یك اوقیه اصطرک مصطکي مقل الیهود اظفار الطیب اشنه لادن ازهریك دواوقیه ورد منقی ازقمع بیست ونه اوقیه ادویه کوفته بیخته اقراص سازند وعند الحاجة بخور نمایند * بخوریکه مقوي ذهن ودماغ ومزکي حواس ومزیل خفقان وغشي است * صنعت آن عود هندي قسط شیرین صندل سفید ازهریک جزوی مشك کافور ازهریك نیم جزو کوفته بیخته بکلاب سرشته حبها سازند وتبخیر نمایند * بخوریکه لیثرغس را سود دهد باید که روزسوم تبخیر کنند * صنعت آن حاشه فودنج هردوبرابر درسرکه بپزند ونزدیك بیني دارند قطع اخلاط کند وایضا جهت اعانت برقطع اخلاط غلیظه موی سرآدمي سوخته یمایند وبحرکه آمیزند وبوجبهه طلا نمایند * بخوریکه صداع حار مع مادة را سود دهد * صنعت آن بنفشه نیلوفر قضبان خطمي شعیر مقشر مرضوض جرادة القرح رطب جمله یا هرچه ازینها بهم رهد درآب بپزند ودرطشت ریزند وقدری روغن بنفشه یاروغن کل دران آمیزند ونزد علیل کذارند وبفرمایند که ردائی برسر پیچیده انکباب بران کند وآب راحرکت میداده باشند تا بخار اوبدماغ برآید وروزی دوسه بارا ین عمل نمایند واطواف را باآب کرم بشویند * بخوریکه صداع بارد مع مادة را نفع میدهد * صنعت آن مرزنجوش فودنج بابونج اکلیل الملك قیصوم شبت شیح نمام غاردویه پخته وسرپوشیده انکباب بران نمایند وتنطیل این آب برسر نیز نافع است * بخوریکه زکام کرم را سود دهد * صنعت آن باقلی درسرکه خیسانیده وبرا خکرنهاده تبخیر نمایند وتل خین بورق آس ومورد یابس نیز زکام حار را نافع است * بخوریکه صداع ریحی را سود دارد * صنعت آن را زیانه باآب پخته تبخیر نمایند برسبیل انکباب * بخوریکه زکام ونزلهٔ بارد را سود دهد * صنعت آن بابونه اکلیل الملك مرزنجوش درآب بپزند وبربخار اوانکباب نمایند واکر سنک کرم کردهٔ را درشراب اندازند وبربخار اوانکباب نمایند همین عمل کند وتل خین بقسط وشونیز نیز نافع است وهمچنین تل خین بهندروس وطرفا وعود فرادی ومجموع * بخوردیکر که زکام بارد را نافع است * صنعت آن کندر میعهٔ سائله سعد کوفي هندروس اجزا متساوي کوفته بیخته کلولها ساخته بخور نمایند * بخوردیکر زکام ونزلهٔ هرد را سود دارد * صنعت آن کندر میعهٔ یابسه مرقسط سندروس مساوي کوفته بیخته حبها ساخته تبخیر کنند دریك ساعت قطع سیلان کند * بخوردیکر که سدهٔ دماغ بکشاید وزکام کوفته را سود دهد * صنعت آن باقلا وسبوس کندم ازهریك قدری درسرکه ترکنند وخشك نموده بخور نمایند ودماغ رابه بخور آن بدارند * بخور بجهت زکام * صنعت آن سیاهدانه رابرروی آهن تفته ریخته دود آن را استنشاق نمایند وجهت حبس کردن مادهٔ زکام وقطع سیلان رطوبات بخور هندروس مجرب است وبخور نبات جهت سیلان مادهٔ زکام مفید وآجر تفته رادرشراب انداخته سررا به بخار آن داشتن جهت درد سرمزمن وشقیقه ومواد باردهٔ دماغیه ازمجربات است واکر مادهٔ بسیار غلیظ نباشد بجای شراب آب باسرکه ممزوج مجوزاست * بخوریکه زکام ونزلهٔ حار را نافع باشد * صنعت آن سبوس کندم آرد جو باقلا صندل سفید کل سرخ بنفشه کل کزازهریك نیم درم کافور اندکی کوفته بیخته درسرکه خیسانیده خشك نموده دیکر باره بکلاب سرشته حبها سازند ودروقت حاجت برآتش نهند وسربه بخار آن بدارند وبخور کشنیز خشك پوست خشخاش نیز مفید است یعني دخنهٔ آن * بخوردیکر جهت ثقل سامعه ودوی وطنین ورياح بغایت نافع است * صنعت آن مرزنجوش سداب افسنتین شیح ارمني صعتر ابهل بابونج اکلیل الملك بنفشه نیلوفر بالسویه جوشانیده درظرف لوله دار

کرده لولهٔ ظرف را در سوراخ گوش گذارند تا بخار آن داخل گوش شود * بخور دیگر جهت تسکین درد گوش * صنعت آن برگ
نیم برگ آزاد درخت که بهندی بکاین نامند برگ فنجنکشت که بهندی سنبهالو نامند از هریک قدری در آب بجوشانند و باید
که در وقت جوش سر ظرف بسته باشد بقمعی یا انبوبه بخار آن بگوش برسانند * بخور دیگر کرم دندان را بیرون آورد
* صنعت آن بزر البنج تخم کندنا تخم پیاز سیر ترموم با یکدیگر کوفته گلولها ساخته در آتش اندازند و دود آن را از قمعی یا
انبوبه بر دندان کرم دار برسانند کرم برآید * بخور نافع برای سرفهٔ مزمن و نفث منتن و ربو * صنعت آن زراوند مرمیعهٔ
سائله قنه بالسویه زرنیخ مثل جمیع ادویه کوفته بیخته بروغن گاو سرشته بمقدار فندقی حبوب بسته ناشتا تبخیر نمایند
* بخوریکه ربو و ضیق النفس را نافع باشد * صنعت آن مرصاف سلیخه قسط زعفران از هریک یک جزو بکوبند و به گلاب
بسرشند و قرص نموده خشک کنند و بآتش دود کرده دهن را بدود آن بدارند * بخوریکه ضعف دل و دماغ را نافع
و مقوی روح حیوانی و نفسانی بود و بیماران ضعیف و محرور المزاجان را فایده دهد * صنعت آن سیب اصفهانی
گرفته میان آن را خالی کرده از گلاب و صندل و کافور و مشک پر کرده در حضور مریض بمجمر آتش بگذارند که بخار آن بمشام
آن برسد * بخور دیگر جهت تقویت دل و دماغ * صنعت آن عود هندی حسن لبان پوست زرد اترج با گلاب سائیده در
جوف به و سیب گذاشته بر آتش بسوزانند * بخوریکه تقویت دل و دماغ کند * صنعت آن صندل سفید عود هندی میعهٔ خشک
نبات سفید از هریک جزوی کوفته بیخته بگلاب خمیر کرده خوب بسرشند و قرصها ساخته خشک نمایند هر وقت که خواهند بخور
کنند * بخوریکه مقوی دماغ باشد و ضعف دل را زائل کند * صنعت آن صندل سفید عود هندی بیخ بنفشه از هریک دو درم گل
نارنج سنبل الطیب از هریک پنج درم گلاب عرق گل نارنج از هریک بیست درم آب یک پیاله مجموع را در دیگچهٔ سرتنگ کرده
در حضور بر مجمرهٔ آتش بگذارند که بآهستگی بجوشد و بخار آن بدماغ برسد * بخوریکه بر آبستنی معین باشد * صنعت آن
میعهٔ سائله بارزد حب الغار اجزا مساوی کوفته بعسل بسرشند و بعد از طهر سه روز متوالی هر روز یک درم بزیر دامن بخور کنند
و بعد از آن مباشرت نمایند * بخور دیگر همین خاصیت دارد * صنعت آن سداب خشک کوفته بیخته با موم گداخته و به پشم
خرگوش سرشته بخور کنند * بخوریکه بدان استدلال کنند بر آن که زن آبستن خواهد شد یا نه * صنعت آن کندر حب بلسان
از هریک دو درم مرمکی یک درم و نیم قرنفل میعهٔ سائله دارچینی از هریک درمی سنبل الطیب چهار درم ساذج نیم درم کوفته
بیخته بعسل بسرشند و قرصها سازند و در زیر خود بخور کنند اگر بوی دوا و بخار آن از دهان و بینی بیرون آید آبستن خواهد
شد والا نه * بخور دیگر که از برای آبستنی مفید بود * صنعت آن سداب دار شیشعان از هریک جزوی کوفته بروغن گاو بسرشند
و بر آتش نهند و ایستاده زیر خود بخور کنند * بخور دیگر که ادرار حیض کند * صنعت آن جاوشیر کندش اظفار الطیب عود
الصلیب میعهٔ یابسه تبخیر کنند رحم را * بخور دیگر که جهت رفع احتباس حیض نافع است * صنعت آن شحم حنظل شونیز
کندش میعه علک البطم از هریک جزوی عنبر اشهب نیم جزو مشک زعفران از هریک ربع جزوی بروغن زیتون یا زنبق سرشته
بقدر فندقی و بزیر خود بسوزانند * بخوریکه در اسقاط حمل و تسهیل ولادت عجیب است * صنعت آن مقل ازرق مرابهل
بالسویه کوفته بیخته بنادق سازند و تبخیر نمایند * بخوریکه مشیمه بیرون آورد و بچهٔ مرده بیندازد * صنعت آن مرمکی
بارزد کوکرد شحم حنظل اجزا مساوی کوفته بیخته بزهرهٔ گاو بسرشند و گلولها سازند و در زیر تغار سوراخ کرده دود کنند و
فرج را بدان سوراخ نهند * بخوریکه بواسیر را نافع بود * صنعت آن بیخ کزشیح کرفس چوب خرزهره خارترنجبین بیخ سوسن

آسمانجوني اجزا مساوي كوفته بيخته بعسل بلادر بسرشند وقرصها سازند هر قرصي مقدار يك مثقال خشك نموده نگاهدارند هنگام حاجت يك قرص ازان را بآتش پشك اشتر درزير تغاري كه ته آن را سوراخ كرده باشند دود كنند وخداوند علت خود را بربالاي تغار بدارد چنانچه دود وبخار ازان سوراخ آهسته بمقعدهٔ آن برسد * بخورد يكركه همين نفع دهد وبواسير را پژمرده وخشك گرداند * صنعت آن سپندان سفيد بيخ حنظل هزارا سپند اشنان مرمكي سداب انزروت همه رابرابر كوفته اقراص سازند وبهمان دستور بآتش بشكل اشتر بخور كنند وخود رابربالاي دود آن بدارند * بخورد يكركه بواسيرخوني را نافع باشد وخون آمدن را بازدارد * صنعت آن مقل سندروس شاخ كوزن شاخ كركدن كزمازج ازهريك جزوي كوفته بيخته بآب كشنيز سبز بسرشند واقراص نموده خشك كنند ووقت ضرورت در آتش چوب كز دود كنند وبخور فضلهٔ خشك كبوتر نيز بدستور همين اثر دارد ومعقط دانه آن است * بخورد يكركه بواسير را نافع باشد * صنعت آن مقل ازرق تخم كندنا كل باد نجان ازهريك يك جزو كوفته بيخته قرصها ساخته دود كنند * بخور يكه همان نفع دهد * صنعت آن خيارزه كبر مقل تخم كندنا شاخ كوزن ازهريك جزوي بهمان دستور بخور كنند * بخور نافع جهت بواسير * صنعت آن حرف بابلي ابيض عروق الصباغين پوست بيخ كبر شحم حنظل اشنان انزروت اجزا كوفته بيخته بطريق مقرر بخور نمايند * بخورد يكر جهت بواسير * صنعت آن بيخ كبر شحم حنظل مرمكي انزروت اجزا متساوي كوفته بيخته بروغن زنبق سرشته درزير تغار سوراخ كرده دود كنند وبرروي آن نشينند * بخورد يكر جهت بواسير دموي * صنعت آن زرد چوبه بزرا لبنج سرخ بلادرا جزا متساوي كوفته بيخته حبوب ساخته در زير تغار مثقوب بخور كنند * بخورد يكركه همين نفع دارد * صنعت آن پوست ماز وشاخ كرك بخور كنند * بخور يكه جهت ساقط كردن دانهاي بواسير مجرب است * صنعت آن كوكرد بلادرا صل السوس بيخ كبر برك مورد بالسويه بروغن زيتون سرشته حبها ساخته دخنه نمايند ودرآب برك مورد بنشينند وعمل مكرر كنند * بخور جهت كسيكه دائم بسبب تزحر مشناق تبرز بود وهيچ برنيايد واين حالت باطالت كشيده باشد * صنعت آن بگيرند كبريت وباشحم كليهٔ ماعز بسرشند وبسوزانند وبتوسط قمعي دخان آن را بمقعده رسانند * بخور يكه درد باسور به نشاند * صنعت آن خاكشي كه خبه است تخم كندنا كشنيز خشك بالسويه بسوزانند درظرفي ودود آن بمقعده رسانند * بخور نافع است جهت ورم انثيين ونزول آب دران كه سخت وصلب شده باشد * صنعت آن برك بنك خشك كرده هشت توله اسپند خالص يك توله باهم بياميزند وبركرسيئكه وسط آن سوراخ باشد بنشينند * به نحويكه بيضه مكشوف وازان آويزان باشد وبرك بنك واسپند رادرزير آن كرسي اندك اندك بسوزانند تا مدت يك ساعت كه دود وگرمي آن به بيضه برسد ويا بمقداريكه برداشت توانند نمود نه بسيار زياده ونه كم ودربين سوزانيدن اطراف كرسي راوخود را تاكمر ازپارچه به پيچند كه دود مطلقا بيرون نرود وهواي خارج به بدن نرسد وبعد ازان قبضه بسته شب بخوابند وخود را ازهوا محفوظ دارند وصبح بازنمايند وبازازهوا محفوظ دارند وهمچنين تا هفت شب وبعضي رادربين واكثري را بعد ازان ادرار ميشود وبعضي را تا مدت ششماه ادرار ميماند بايد كه معالجهٔ ادرار نه نمايند وحبس نكنند بعون الله تعالى زائل ميكردد وبهيأت اصلي برميكردد وبدانكه مصروع را تدخين شاخ بزوبارزد وتخم كتان مضروسحرك آن است وهمچنين ازبوئيدن بيخ لفاح خصوص كه مخلوط بامشك باشد وهمچنين بوئيدن خنفسا وذرارح محموقين وگفته اند كه هركاه نزد صاحب صرع دران حين حاشا را بسوزانند وبافاقت آيد علامت صحت وبرء آن است

## * باب الباء مع الراء المهملة *

### * فصل درذكر بروردات *

* بدانكه برود بضم باي موحده

ورای مهمله ادویهٔ را گویند که بآبهای گیاه مخصوص سرشته خشك نموده باز سائیده مانند ذرور استعمال نمایند وچون
ابتداء از کافور ومبردات ترتیب یافته باین اسم مسمی گشته وبعد ازین رعایت متروک شده وبرادویهٔ حاره نیز اطلاق
یافته چنانچه از عبارات کتب ظاهر میشود که این لفظ را مطلق وبلاقید اطلاق کرده اند واول کسیکه آنرا تالیف نمود بلیانوس
است وفرق میان برود کحل وذرور آن است که اجزای مائعهٔ برودرا با اجزای یابسه می سرشند در اکثر وخشك نموده باز
سائیده استعمال مینمایند چنانچه ذکر یافت بخلاف کحل وذرور که ادویهٔ آن هردورا در اکثر کوفته وبحریر بیخته استعمال
میکنند بدون سرشتن آن بچیزی دیگر وایضا ذرور مخصوص بچشم نیست بلکه در جراحات نیز استعمال میشود وطریق استعمال
آن آنست که کوفته بحریر بیخته درچشم بپاشند وکحل آنچه بمیل درچشم کشند تاقد رقلیل ازدوا استعمال کرده شود ونیز کحل
آن است که سیاهی داشته باشد زیرا که مشتق از کحلاوش بمعنی سواد است وشیاف ادویه را گویند که کوبیده وبیخته وبا
مائعات سرشته حبهای طولانی دراز بندند ودروقت حاجت بآبهای مناسب سائیده درچشم بکشند بانکشت ونیز شیاف
مخصوص بچشم نیست درغیرچشم نیز مستعمل است * وبدانکه باید که درادویهٔ مخصوصه بچشم مانند برود وذرور وشیافات و
اکحال نهایت سعی ومبالغه مرعی دارند درساختن وترکیب ادویه آنهاکه اصلا ومطلقا بچشم آسیبی واذیتی ازآنها نرسد
زیراکه چشم عضوی است شریف ذکی الحس واشرف اعضا است پس باید که ادویهٔ حجریه آنرا مانند شادنج وتوتیا واقلیمیا
وغیرها آنچه به تصویل یعنی بغسل محتاج است بطریقی که درجاهای خود ذکر یافت اهتمام تمام بجا آورند وآنچه محتاج بسوختن
باشد مانند سرمه وبسد وشبح وغیرها بدستور مزبور درجای خود نیز بعمل آورند وهردوائیکه محتاج بترتیب باشد مانند
انزروت بشیرخرو توتیا بآب غرورد وسرمه بآب رازیانه نیز بطریق مزبور دراماکن خود پس هریك ازادویهٔ سوخته وشسته
وپروردهٔ را جدا جدا باز سائیده از پارچهٔ ابریشمی صفیقی بیخته وزن نمایند وادویهٔ دیگر باید که نوتازه وبی غش وصاف
اخذ نموده وبدستور هریك را جدا جدا کوبیده بمیار نرم بیخته وزن نموده مجموع را درهم کرده برسنك سماق باز سحق
بلیغ نمایند ودرحین سحق ازکرد وغبار محافظت نمایند تا مانند غبار کرد ودرشیشه یاچینی نگاه دارند وعند الحاجة
بملایمت درچشم بپاشند ویا بمیل طلا ویا نقره ویا چوب بیخ درخت زرشك درچشم کشند * برود قاطع که آنرا برود مارستانی
نیز نامند ازمحمد بن زکریا است درتقویت اجفان ورویا نیدن مزه ورفع برص اجفان وتقویت بصر ومنع نوازل مجرب است
* صنعت آن سرمهٔ اصفهانی سنبل الطیب ازهریك یك جزو دانهٔ خرما دانهٔ هلیله که هردورا بخمیر گرفته سوخته باشند از
هریك نیم جزو بعد ازسائیدن بآب کشنیز تازه یا آب برگ مورد پرورده خشك کنند وصلایه کرده درچشم کشند * برود احمر
چشم را خشك کند وازسوزش بازدارد * صنعت آن شادنج مغسول ده درم روی سوخته پنجل رم مروارید ناسفته یك مثقال و
دودانك نبات یکدرم نیکوصلایه کرده استعمال نمایند ودرنسخهٔ دیگر روی سوخته داخل نیست * برود احمر بنسخهٔ دیگر آب
چشم را بند کند وچشم را خشك کند وسوزش شیانهای کرم که درچشم کشند بازدارد * صنعت آن شادنج عدسی مغسول
سه درم روی سوخته یك مثقال نبات سفید یک درم کوفته بیخته به کار دارند * برود اکسیرین که برود احمر نیز نامند
از تالیف قدماست جهت التیام قروح وتجفیف رطوبات ورفع جرب مجرب است * صنعت آن به نسخهٔ شیخ داؤد
شادنج مغسول واگر نباشد مقناطیس محرق مغسول چهارجزو سرمه دوجزو توبال النحاس یك ونیم جزو صدف سوخته
سفید آب قلعی مروارید ناسفته ازهریك نصف جزو کاه زیاده کرده می شود ازبرای جلاء وجلای بسیارا قلیمیای نضی

صمغ عربي نشاسته ازهريك يكجزوبآب رازيانهٔ تربرورده استعمال نمايند * برود حصرم نافع ازبراى حرارت وكرمي چشم ودمعه وسلاق * صنعت آن توتيا ى كرماني كوفته بحرير بيخته درآب غوره هفت روز پرورده خشك نموده وديكر بارسحق كرده استعمال نمايند * برود حصرم به نسخهٔ ديكر * صنعت آن توتيا ى كرماني زرد چوبه ازهريك ده درم پوست هليلهٔ زرد پنج درم بآب غوره بدستورمذكور بپرورند وخشك كنند وصلايه كرده درظرف چيني نگاهدارند * برود حصرم ديكر سلاق وسيل وجرب وظفره راسود دارد * صنعت آن توتيا ى كرماني هفت ونيم درم پوست هليلهٔ زرد زنجبيل ازهريك پنجدرم زرد چوبه يك اوقيه فلفل ماميران ازهريك دودرم نمك هندي چهاردانك مجموع راكوفته بيخته بآب غوره پرورده پنج بارتا هفت بار آب غوره را تازه كنند پس خشك نموده صلايه نمايند وبكاربرند * برود حصرم ديكر نافع ازبراى بقيهٔ رمد جاروآب آمدن ازچشم * صنعت آن توتيا ى كرماني شادنج عدسي مغسول صلايه كرده آب غوره برروى وى كرده درآفتاب نهند تا خشك شود بازآب غوره برروى وى كنند تا هفت مرتبه پس سوده درچشم كشند * برود حصرم ديكر جرب وبياض ودمعه وسلاق وسبل وظفره را نافع باشد * صنعت آن توتيا ى كرماني مغسول ده درم زنجبيل هليلهٔ زرد زردچوبه ازهريك پنجدرم دارچيني ماميران چيني ازهريك سه درم نمك هندي يكدرم كوفته بحرير بيخته بيست روز درآب غوره بپرورند ودرسايه خشك سازند ودر نسخهٔ ديكر بورهٔ ارمني نيم درم نيز داخل است * برود حصرم كافوري) نافع ازبراى رمد حاروسوزش وخارش وآب آمدن از چشم * صنعت آن توتيا ى كرماني كه هفت مرتبه درآب غوره پرورده خشك كرده باشند پنجدرم كافوردوحبه نرم صلايه كرده درچشم كشند * برود قوع يعني توتيا ى كدوكه بجهت رمد حاريغايت نافع است * صنعت آن توتيا ى كرماني كوفته بحرير بيخته درآب كدوى ترهشت روز پرورده خشك كنند ودیكر بارسحق كرده استعمال نمايند * برود خيارباد رنك * صنعت آن بكيرند توتيا ى كرماني راسحق كرده پس بكيرند خيارباد رنك ومجوف سازند وتوتيا رادران پركنند وسرآنرا بكيرند ودرخميركيرند ودرتنور نهند تاخمير پخته شودپس توتيا رابرآورده سحق بليغ نموده استعمال نمايند * برود اسود نافع ازبراى اوجاع عين * صنعت آن افيون ده درم مشك يكدرم كافوردودرم زعفران دودانك مرصافي پنجدرم مس سوخته دودرم اقليميا پنجدرم صمغ عربي چهلدرم توتيا ى هندي قاقله ازهريك يكدرم سرمهٔ اصفهاني بيست درم مارقشيشا دودرم نبات سفيد يكدانك حضض مكي يكدانك كلنارفارسي ساذج هندي ازهريك يكدانك ونيم اقليميا ونحاس علىحده بسايند وصلايه كنند وباقي ادويه را هواى صمغ كوفته بيخته صمغ رابآب باران بقدريكه ازروى ادويه تواند برگردد بقدرچهار انگشت بخيسانند پس ادويهٔ مسحوقه رادران بخيسانند ودرآفتاب نهند تاخشك شود پس سحق كرده بازبخيسانند بهمان آب باران كه صمغ دران خيسانيده باشند وخشك كنند تاهفت مرتبه پس خشك كرده كوفته بيخته درظرف چيني نگاهدارند ودروقت حاجت بچشم كشند * برود اسود به نسخهٔ ديكر * صنعت آن افيون ده درم مشك يكدرم زعفران دودانك مرصافي پنجدرم مس سوخته دودرم شكرطبرزد دودانك محض مكي حلبه كلنارفارسي ساذج هندي ازهريك دانكي بدستورمذكور مرتب نمايند * برود اسود ديكر دمعه بازدارد وبياض ببرد * صنعت آن سرمه توتيا ى كرماني مغسول ازهريك دوازده درم مرواريد ناسفته دودرم ساذج هندي يك مثقال زعفران نيم مثقال مرقشيشا هشت درم مشك وكافوراز هريك دانكي نيك صلايه كرده استعمال نمايند * برود بنفشه جرب چشم رانافع بود * صنعت آن كل بنفشه كشنيزخشك بودادهٔ صمغ عربي كثيرا ازهريك يكدرم نشاسته سه درم كوفته بيخته پنج نوبت درسركهٔ انكوري پرورده هرنوبت خشك كنند پس سائيدهٔ بحرير بيخته استعمال نمايند * برود يكه چشم راجلادهد

وتبريد كند وحرارت را نرونشاند * صنعت آن اقليميای ذهبي چهاردرم توتيای هندي مرمهٔ اصفهاني از هريك پنجدرم توتيارا بسوزانند واجزارا كوفته بكلاب وسركهٔ خمرانكوري مرشته درپارچهٔ دبيقيه كه پارچهٔ مصراست وبعضی گفته كه آن كتان مصري است كنند وهفت مرتبه بشویند وهرمرتبه كه میشویند خشك كنند وباز باكلاب وسركه خميركرده درپارچهٔ مذكور كرده بشویند تا هفت مرتبه پس خشك كرده بادودانك كافور قيصوري نيكوصلايه كرده بكاربرند * برود ملين يوحنا كه كشيدهٔ میشود درچشم از برای بقایای رمد * صنعت آن ساذج هندي مس سوخته افيون نشاسته ازهريك هفت درم صمغ عربي سي درم اقليميا چهل درم سفيد آب رصاص شصت درم مجموع راهوای صمغ عربي كوفته بيخته صمغ عربي راهفت حصه كرده هرمرتبه يك حصهٔ آن را باآب باران آنمقدار كه چون ادويه را دران بخيسانند چهار انگشت از روی ادويه برگردد بخيسانند وادويه را بآن تركرده خشك كنند تا هفت مرتبه پس صلايه كرده درچشم كشند ودرنسخهٔ ديگراين برود اقليميا وسفيدآب داخل نيست * برود ملين جنين كرميهای چشم را فرونشاند وآب آمدن ازچشم بازدارد وازپس شيافها نيزبايد كشيد تا سوزش چشم را فرونشاند * صنعت آن شادنج پانزده مثقال روسختج پنج مثقال مرواريد ناسفته چهاردرم بعدل سه مثقال نبات سفيد يكدرم شادنج را برروی سنك سماق باندكی آب نيك بسايند تاخشك شود دوسه بارچنين كنند وباقي ادويه رانرم كوفته بحريربيخته بشادنج مخلوط كرده باردیگر سحق كنند ونگاهدارند وهنگام حاجت درچشم كشند * برود دردي قرحه ومورسرج رانافع است * صنعت آن سفيدآب قلعي پانزده درم اقليميای نقرهٔ ده درم صمغ عربي هفت درم ونيم شادنج مغسول روی سوخته نشاسته افيون ازهريك ده درم صلايه كرده بلعاب بزرقطونامرشته خشك نموده بازمثل غبارسائيده برودنمايند * برود ديگر كه بياض چشم به برد وجای قرحه را پركند * صنعت آن ساذج هندي شش درم مس سوخته سرمهٔ اصفهاني ازهريك سه درم شادنج مغسول مرواريد ناسفته صدف سوخته ازهريك يكدرم توتيای كرماني ماميران چيني ازهريك دودرم كوفته بحريربيخته بكاربرند * برود رماني منقول ازذخيرهٔ چشم راقوت دهد وبصر را تيزكرداند * صنعت آن بگيرند انارين بادانه وشحم وبكوبند وبفشارند وآب آنرا كوفته بپالايند ونيكوصاف كنند ودر مقدار يكمن ازآب انارين صدرم انگبين اضافه كرده دردیك سنگي باآتش ملايم بجوشانند وكف آن را بگيرند وبقوام آورند ونگاهدارند وهنگام ضرورراستعمال نمايند * برود دمعه سيلان اشك وتربودن چشم راسود دارد * صنعت آن استخوان هليلهٔ كابلي سوخته سه درم مازوونمك اندرانی ازهريك نيمدرم كوفته بحريربيخته استعمال نمايند * برود فارسي قوت باصره بيفزايد ومحافظت چشم كند * صنعت آن توتيامرقشيشا اقليميای نقره ازهريك پنجدرم سنبل الطيب ساذج زعفران ازهريك يكدرم مرواريد ناسفته دودرم كافور قيصوري دودانك مشك دانكی كوفته بحريربيخته استعمال نمايند * برود نقاشين درمان بنام برود الرمانيين مذكورخواهد شد انشاء الله تعالی * برود يكه رمد چشم را سود دارد * صنعت آن ساذج هندي افيون نشاسته ازهريك هفت درم صمغ عربي سي درم اقليميای مغسول چهل درم اسفيداج اززيزشصت درم اجزا كوفته بيخته نيكوبسايند واستعمال نمايند * برود ديگر چشم را جلادهد وتقويت بصركند * صنعت آن شادنج مغسول روسخته ازهريك پنجدرم صبرسقوطري بورهٔ ارمني ازهريك يكدرم زنجارفلفل سفيد دارفلفل شحم حنظل زعفران نانخواه ازهريك پنجدرم كوفته ونرم بيخته استعمال كنند * برود يكه جلا ميدهد چشم را وقوي است * صنعت آن نشاسته چهاردرم صمغ عربي دودرم سرمهٔ سرخ سفيدآب ارزيز ازهريك درمی نيكوسائيده استعمال نمايند

## * باب الباء مع السين المهملة

*بسباسه بفارسي بزبازربهندي جايتري گويند زآن پوست اندرون جوزبوا است بوجوز پيچيده بهترين آن تازه تند بو

اشقر مائل بسرخي پيچيده است دردوم گرم وخشك وگويند دراول گرم ودردوم خشك است محلل رياح وصلابات باطني
ومفتح سده ومجفف رطوبات ومفرح ومقوي معده وباه وهاضم وخوشبوكنندهٔ دهان وجهت سلس البول وسحج ونفث الدم
وقرحهٔ امعا ورطوبت سينه وشش واسهال كهن ودرد سپرز ومنع ريختن فضلات بمعده وتقويت رحم ورطوبت آن وضماد برك آن
با برگ مورد جهت رفع بدبوئي زيربغل آزموده وبا سركين بز وعسل جهت اورام صلبه وفرزجهٔ آن با عسل بعد از طهر معين
برحمل و باز عفران منقي ومصلح رحم وسقوط آن جهت صرع وشقيقهٔ بارد وطلاى آن با عسل در حمام جهت درد پشت زن
زائيده ورفع رياح نفاس مجرب است ومصدع ومصلحش كلاب وگويند مضر جگر است ومصلح آن صمغ عربي است وقدر شربتش
تا سه درهم وبدلش جوز بوا است

## * فصل در ذكر نسخ جوارشات بسباسه

* جوارش بسباسه محلل رياح وصلابات باطني
ومحلل رطوبات ومفتح سده ومفرح ومقوي باه وهاضم طعام وخوشبوكنندهٔ دهان است واگر دران زعفران داخل نمايند
مبنا شد مصلح رحم ودرجوارش آن كلاب داخل بايد كرد تا صداع نياورد وصمغ عربي دفع ضرر آن ازكبد نمايد * صنعت آن
بسباسه سي درم زعفران سه درم صمغ عربي هفت درم ونيم نبات سفيد يكمن طبي كه يكصد وسي مثقال صيرفي باشد كلاب
هفت مثقال نبات سفيد را بكلاب حل كرده بقوام آورده ادويه را كوفته بيخته داخل كرده جوارش سازند شربتي دو مثقال
* جوارش بسباسه نافع است از جهت برودت معده وسوء استمراء وازبراى بواسير ورياح غليظه * صنعت آن بسباسه قرفه
قاقلهٔ صغار زنجبيل دارفلفل دارچيني اسارون از هريك سه درم قاقلهٔ كبار پنجدرم فلفل سياه دودرم قرنفل يكدرم ونيم
نبات سفيد بيست درم ادويه كوفته بيخته بعسل مصفى سه وزن كل ادويه جوارش سازند شربتي يكمثقال * جوارش بسباسهٔ
ديگر معده را نافع است وبادهاى بواسير را سود مند باشد وخفقان بارد وضعف قلب باردرا مفيد * صنعت آن بسباسه قرفه
قاقلهٔ صغار زنجبيل دارچيني اسارون دارفلفل از هريك يكدرم قاقلهٔ كبار پنجدرم قرنفل يكدرم ونيم مشك تبتي نيم درم قند سفيد
بيست درم اجزا را كوفته بيخته باعسل مصفى سه وزن ادويه جوارش سازند * جوارش بسباسهٔ ديگر باد بواسير وسردي معده
وبدي مضم را نافع باشد وبادهاى غليظ را دفع كند * صنعت آن بسباسه قرفه قاقلهٔ كبار از هريك پنجدرم فلفل دودرم قرنفل
يكدرم ونيم زنجبيل دارچيني دارفلفل اسارون قاقلهٔ صغار از هريك پنجدرم قند سفيد بيست درم اجزا كوفته باسه چندان عسل
صاف بسرشند * دواء البسباسه كه مني بيفزايد وتفريح آورد ومقوي باه است ومنفعت بسيار دارد * صنعت آن بسباسه قرنفل
از هريك پنج مثقال خولنجان دو مثقال دارچيني كنجد مقشر سفيد وسياه از هريك پانزده مثقال كوفته بيخته بعسل سرشته
تناول نمايند * دهن بسباسه نافع است قولنج ونوازل را ومقوي دماغ ومعده وقلب وجميع امراض رحم وسلس البول از
برودت وتدهين آن آلات تناسل را مقوي است * صنعت آن بگيرند بسباسه هرقدركه خواهند وبخيسانند يك شبانروز و
بقرع وانبيق تقطير نمايند ودهن را ازوجدا نمايند وبكاربرند * حب بسباسه نشاط وخوشحالى تمام وامساك مني ونعوظ
آورد ومقوي باه است * صنعت آن قرنفل دارچيني جوزبوا كهربا تخم فرنجمشك كاوزبان بادرنجبويه موميائي دارابجردي
عنبر اشهب از هريك يكدرم مروارید ناسفته ياقوت رماني بهمن سفيد بهمن سرخ اشنه ساذج هندي زرنباد خولنجان فلفل
سفيد فرفيون كبابهٔ چيني بسباسه سنبل سفيد از هريك دودرم بزرالبنج سفيد پنجدرم جلنار خطائي مجرب زعفران از
هريك سه درم مشك خالص نيم درم ادويه كوفته بيخته باعرق مخلصه ياعرق دارچيني خمير بندند هرحبى بقدر نخودى
شربتي از يك حب تا سه حب * فصل دربيان نسخ معاجين بسباسه * معجون بسباسه مقوي اعضاى رئيسه ومعده است و

رياح وجشا را زائل ميسازد وطعام نيكو ميكوارد * صنعت آن كل سرخ طباشير بهمن سفيد بهمن سرخ كل كاو زبان كشنيز خشك بريان كرده صندل سفيد مروارید ناسفته كهربا نارمشك فرنجمشك كاوزبان باد رنجبويه پوست ترنج تخم كاهو از هريك سه مثقال مغز تخم خيارين مغز تخم كدو مغز پسته مغز فندق مغز بادام مغز حبة الخضراء مغز چلغوزه مغز نارجيل از هريك دوازده مثقال تخم خرفهٔ مقشر چهل وپنج مثقال زعفران بزر البنج از هريك نه مثقال كافور مشك عنبر از هريك نيم مثقال جوزبوا بسباسه از هريك بيست وچهار مثقال زرشك بيدانه هژده مثقال ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره صد عدد ادويه را كوفته بيخته سه وزن ادويه نبات وعسل بالمناصفه بقوام آورند شربتي يک مثقال تا يك مثقال ونيم * معجون بسباسهٔ ديكر مقوي معدهٔ واعضاى رئيسه وباه است ومني بيفزايد وتفريح آورد وطعام بكوارد واشتها زيادة كند * صنعت آن بسباسه جوزبوا بيخ لفاح تخم كاهو سفيد زعفران قاقلهٔ صغار قاقلهٔ كبار غنچهٔ كل سرخ منزوع الاقماع بهمن سرخ بهمن سفيد بركك شيرازي از هريك سه مثقال شقاقل مصري خصية الثعلب مصري طباشير سفيد از هريك شش مثقال مغز چلغوزه مغز بادام مقشر مغز تخم خيارين مقشر مغز نارجيل مقشر از هريك پانزده مثقال مشك خالص عنبر اشهب از هريك يكونيم مثقال عسل مصفى خالص نبات سفيد از هريك دو وزن جميع ادويه ورق طلا وورق نقره محلولين از هريك يكمثقال على الرسم معجون سازند * بسد بكسر باى موحده وتخفيف سين وبضم باو فتح سين مشدده نيز آمده اسم سنكى است سرخ پر سوراخ مثل خانهٔ زنبور ليكن سوراخهاى اين از ان باريكتر وآن سنكى است خزفي صلب كه درسواحل درياى مالديپ وفارس وعمان ويمن وغيرها در زير آب تكوين مى يابد وآنچه مشهور است كه بيخ مرجان است وريشهٔ آن سفيد وهرچند بلند تر ميشود سرخ تر ميكردد وشاخهاى آن مرجان است اصلى ندارد وآن سرخ وسفيد وسياه نيز ميباشد باختلاف اماكن ومواد وشايد مادهٔ آن طين لزج مختلط بارمليت يا اجزاى غيرلزجه وهوائيت باشد كه بطول مدت وصدمات امواج رمليت ويا اجزاى غيرلزجهٔ آن جدا شده وهوائيت آن متبخر كشته بدان هيأت منعقد ومتحجر ميكردد وسياه آن قويتر وسفيد آن ضعيف تر است وبهترين همه سرخ آن است كه صاف وكم سوراخ وصلب بى رمل باشد ودراول سرد ودر دوم خشك مفرح وقابض ومجفف وقاطع نزف الدم ونفث الدم ومحلل خونيكه در دل منجمد شده باشد خصوصا محرق آن وجهت وسواس وجنون وخفقان وصرع وضعف معده وفساد اشتها ونفث الدم واسهال دموي وسنك مثانه وكرده وسپرز وبواسير ونيم مثقال آن كه بانصف آن صمغ عربي ويا سفيدهٔ تخم مرغ سرشته باشند وبا آب سرد نوشيدن جهت قطع نزف الدم باطني مجرب است خصوصا سوختهٔ آن زمحرق ومغسول نوع سياه آن بغايت مقوي دل وذرور بسد جهت بردن گوشت زياد زخمها ورفع آثار آن ومحرق آن جهت نزف الدم ظاهري وتقويت دندان وزائل كردن زردي دندان وبثورات چشم وتقويت باصره ودمعه وجرب وبياض وسلاق وقطور آن با روغن بلسان جهت ثقل سامعه وكري نافع وامين الدوله كويد كه چون سه روز هر روز چهار دانك آن را با سكنجبين بنوشند البته رفع ورم وحدهٔ سپرز ميكند ومضر كرده وموروث تهوع ومصلحش كثيرا وبدلش جهت حبس خون بوزنش دم الاخوين وقدر شربتش تا يك مثقال وازلى استعمال محرق آن است درجميع مذكورات ومحلول آن را در رفع جذام مجرب دانسته اند واز خواص آن است كه چون طلا ونقره را از هريك بقدر بسد درهم كداخته انكشتري يانكين دانى ترتيب دهند وبسد را دران نصب كنند وقمر وشمس در حد اتحاد خود مقارنة بازهره داشته باشند وباخود نگاه دارند در حال صرع قطع شود ودارندهٔ آن را مركز غمى نرسد واز چشم بد ايمن باشد * دستور را حراق آن آن است كه بسد را ريزه ريزه كوده

در کوزهٔ گلی تازه آب ندیده کرده بگل حکمت گرفته در تنور گذاشته یک شب بگذارند وصبح روز دیگر برآورده احتیاط نمایند که
بسیار نسوزد وبسرحد رمادیت نرسد بعد از احراق بسایند وبشویند آن را بدستور غسل اثمد واحجار دیگر استعمال نمایند
ودر اثمد ذکر یافت * فصل در ذکر نسخ اقراص بسد * قرص بسد نافع از برای اسهال دموی وقذف خون * صنعت آن بسد
محرق مغسول ده درم اقاقیا جلنار فارسی از هریک چهار درم صمغ عربی یکدرم دارچینی نیمدرم کوفته بیخته با سفیدهٔ تخم
مرغ بقدر حاجت سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال * قرص بسد قیء الدم را نافع باشد * صنعت آن بسد مغسول ده
درم کندر اقاقیا گلنار صمغ عربی از هریک چهار درم کثیرا گل مختوم از هریک سه درم دارچینی یکدرم کوفته بیخته اقراص
سازند ودر سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال با شراب انجبار * قرص بسد نفث الدم وسحج امعا وکثرت طمث وآمدن خون
بواسیر را نافع است ونیز در منافع مثل قرص انجبار است که ذکر شد * صنعت آن بسد محرق لبان ذکر اقاقیا گلنار فارسی از
هریک چهار درم دارچینی صمغ عربی از هریک یکدرم ودر نسخهٔ دیگر از هریک نیمدرم است کوفته بیخته بسفیدهٔ تخم مرغ
سرشته اقراص سازند ودر سایه خشک نمایند قوتش تا دو سال باقی میماند شربتی یکدرم است * معجون بسد افراط خون
حیض واسهال دموی ونفث الدم را سودمند بود * صنعت آن بسد مغسول شادنج مغسول کرویا گلنار گل ارمنی گل مختوم
دم الاخوین شب یمانی از هریک جزوی در وزن مساوی کوفته بیخته با رب به ورب سماق ورب حب الآس بسرشند مقدار دو
درم شربتی بدهند * بسفایج فستقی بیخی است مائل بسیاهی وباریک وگرهدار واز هر گرهی ریشها برآمده واندرونش سبز پستی
رنگ ونبات آن بی ساق ویک ساق وبرگ دار شبیه ببال طیور ومانند گیاه سرخس وبقدر یک شبر واز میان شاخهای درختان و
از بیخ اشجار میروید ودر تنکابن دارجماز نامند گرم است در درجهٔ دوم وخشک است در اولی وگویند در اول گرم است ودر
یبوست معتدل مسهل مرهٔ سودا وبلغم غلیظ وبهر خلطی که ملاقات کند ومحلل نفخ وشیر منجمد در معده وقولنج ومنجمد کنندهٔ
شیر غیر منجمد ومفرح بالعرض وجهت دفع سودا وجذام وعلل سوداوی ومفاصل وضماد آن وجهت التوای عصب وشقاق میان
انگشتان نافع وخوردن آن باشکر وبا اطعمه خصوص پختن در میپختج ویا با ماء العسل موجب اسهال مواد وبی ضرر است ومطبوخ آن
باصل السوس وانیسون جهت سرفه وضیق النفس وربو ومداومت مطبوخ آن باعناب جهت سقوط بواسیر بغایت موثر وچون سه
مثقال آن را جوشانیده با فلوس خیارشنبر وترنجبین که در آن حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند
جهت درد معدهٔ مزمنه ورياح بواسیر وصرع مجرب ومغشی ومضر سینه وگرده است ومصلحش پرسیاوشان وجوشانیدن آن
با ماء الشعیر وفواکه یابسه وباخروس سالدار وقدر شربت از جرم آن تا سه درم ودر مطبوخ تا شش درم وبدلش جهت مواد سوداوی
نصف وزنش افتیمون وربع آن نمک هندیست وسزاوار آن است که استعمال کرده شود مجرود یعنی پوست تراشیده نرم کوبیده
تا اینکه نفخ نکند وسود بخشد * حب بسفایج بلغم وسودا را از معده پاک کند وتنقیهٔ دماغ نماید * صنعت آن ایارج فیقرا ده درم
بسفایج فستقی ده درم شحم حنظل شش درم اسطوخودوس افتیمون از هریک دو درم ونیم تربد سفید هشت درم سقمونیای مشوی
یک درم ونیم کوفته بیخته بآب حب سازند شربتی دو درم ونیم * سفوف بسفایج مسهل سودا وخلط محترق سوداوی واز برای امراض
حادثه از سودا واخلاط غلیظه نافع * صنعت آن بسفایج فستقی افتیمون اقریطی از هریک یک جزو شکر طبرزد دو جزو کوفته بیخته چهار
درم آن را با جلاب شکری بنوشند * شراب بسفایج مسهل سودا بود منقول از کناش اطیبوس * صنعت آن بگیرند بسفایج فستقی
یک اوقیه در صرهٔ کتانی کرده در پنج قسط شراب انگوری انداخته بیست ویک روز بگذارند پس صره را نیکو بمالند وبفشارند و

دور کنند وشراب رانگاه دارند ویکمرتبه پیش ازغذا ازان بقدر حاجت بیاشامند * مطبوخ بسفایج جهت درد معدهٔ ورياح بواسیر وصرع وامراض سودا وي بی عدیل است * صنعت آن هرروز ازسه مثقال تا پنج مثقال آن راخیسانیده بجوشانند و صاف اورا بافلوس خیارشنبر وروغن بادام شیرین بنوشند ربد ستوریاترنجبین نیز موثراست * باب الباء مع الصاد المهملة * بصل بفارسي پیاز نامند وبري آن بی بوته ودرچشمه سارهای کوهها کثیر الوجود وطعم وبوی برکش مانند پیاز وبترکي کومران نامند وقویترا زبستاني است ومجموع آن درآخرسوم کرم ودراول سوم خشک وگویند درچهارم کرم است وبا رطوبت فضلیه ومفتح سدهٔ ومقوي شهوتین خصوص پختهٔ آن باگوشت چرب ورافع مضرت هوای وبائي وطاعون واختلاف آبها ومدرّ بول وحیض ومفتت حصاة ومطبوخ مهرای آن کثیر الغذا وملین طبع وپختهٔ آن باچربي جهت تنقیهٔ شش ومعینه ازاخلاط لزجه وپختهٔ آن درسرکه یاپرورده بسرکه جهت یرقان وسپرز وبرانگیختن اشتها وتقویت هاضمه ومنع غثیان صفراوي وبلغمي وبتنهائي مانع غثیان ادویهٔ کریهه ودافع سموم وآب آن جهت رفع ضرر سك دیوانه گزیده نافع رخصوصا چون یك چهاریك بوزن شاه ازان درعرض سه روز خورده شود بغایت مجرب است وقطور آن جهت دمعه وحکه وجرب چشم وابتدای نزول آب وباعسل جهت بیاض وسعوط آن منقي دماغ وبوئیدن آن جهت رفع ضرر هوای وبائي وسدهٔ دماغي وچکانیدن آب آن وکذاشتن پختهٔ آن درگوش جهت ثقل سامعه وطنین وپاك کردن چرك وتحلیل ریاح وضمادش جاذب خون بظاهر جلد ونیکوئي رنك مجرب است وباموی آدمي جهت زخم سك دیوانه گزیده وباانجیر جهت گزیدن عقرب وزنبور وضماد پختهٔ آن جهت نضج اورام باردهٔ وبازردهٔ تخم مرغ یاروغن تازه جهت دردورم معدهٔ وحکه وباروغن گوسفند شتر جهت شقاق مقعدهٔ وبواسیر زحیر مجرب وحمول آن جهت کشودن رکهای بواسیر وسیلان فرمودن خون موثر وجهت کجي ناخن وتشنج نافع وپوست محرق آن باموی سوخته وکافور جهت آکله مجرب وقیروطي آب آن باپیه مرغ جهت ریش شدن پا ازکفش وموزه مفید ومضرمحرورین واکثار آن مورث قی ونسیان ولیثرغس ورياح غلیظه وسوداکرم معدهٔ وخلط غلیظ درجرم معدهٔ وموجب تشنجي ومصدع محرورین ومصلحش شستن آن باآب ونمك وباسرکه خوردن وبعد ازان انار وکاسني تناول نمودن ورافع بدبوئي آن باقلی ونان سوخته وکردکان مشوي است وتخم آن درآخر دوم کرم وخشك وبارطوبت فضلي ومنقي وضمادش جهت داء الثعلب وبهق نافع وقدر شربتش یك مثقال است * حمو بصل مرفه بارد رانافع باشد وباه رابرانگیزد * صنعت آن شیرهٔ پیازده درم دریك رطل شیرگاو تازه بپزند وده درم عسل مصفی داخل نموده نیمگرم خمونمایند * دواء البصل مولد منی باشد ونعوظ آورد وبغایت مبهي است * صنعت آن آب پیازیکمن شیرگاونیم من فائیذ یکمن باآتش نرم جوش دهند تابقوام آید واگرخواهند که قویتر شود این اجزا راکوفته وبیخته درهم سرشته داخل کنند تخم اسپغت ده درم زنجبیل دارفلفل ازهریك دودرم تخم مارچوبه پنجدرم شربتی یك ملعقه واگرقوي تر خواهند کبابهٔ چیني بوزید ان بهمین شقاقل قرنفل دارچیني جوزبوا بسباسه ازهریك یکدرم نیزاضافه نمایند * قیروطي بصل جهت ریش پاکه ازکفش یاموزه بهم رسیده باشد مفید * صنعت آن بگیرند آب پیازرا وباپیه مرغ علی الرسم قیروطي سازند وبکاربرند * لعوق بصل مبچي است ومني رازیاده کند وسینه رانرم گندوباه رابیفزاید * صنعت آن بگیرند پیاز مفید وکوفته آب آن رابگیرند ودرقدر نیم رطل آب آن یکرطل عسل مصفی داخل کرده بپزند تابقوام عسل بازآید ودرظرف چیني نگاهدارند شربتی یك اوقیه * لعوق بصل بنسخهٔ دیگرانفع واعدل ازاول * صنعت آن پیاز مفید یك جزوشیرگاو تازه

دو جزو فانید سنجری یك جزو مجموع را یکجا کرده بپزند تا غلیظ شود و در شیشهٔ یا ظرف چینی نگاهدارند شربتی یك اوقیه صبح و یك اوقیه شام * مراهم بصل نواصیر و قروح مزمنه را نافع است * صنعت آن بگیرند پیاز رسیدهٔ بالیدهٔ آبدار پنجاه درم و نرم بکوبند بعد از جدا کردن قشر آن و باهم وزن آن روغن گاو خالص بجوشانند تا مائل بسیاهی شود بعد از ان صاف نموده روغن را تمام گرفته با نیم وزن آن برگ نیم تازه سائیده قرصها مثل کباب شامی ساخته در ان روغن بریان نمایند تا آنهم مثل پیاز مائل بسیاهی گردد پس قرصها را برآورده روغن را صاف نمایند و هشت درم موم خالص در آن بگدازند و همین مقدار قنه نیز در ان بگدازند و صاف نموده در ظرفی نگاهدارند و عند الحاجت بکار برند و باید که این مرهم را قبل از هفت پاس از روی زخم برندارند * مرهم بصل دیگر نواصیر و جمیع قروح مزمنه را نافع است * صنعت آن موم سفید مسکهٔ گاو از هر یك ده درم پیاز ده درم مرمکی صافی صبر سقوطری کندر زنگار از هر یك نیم درم پیاز را در مسکه بسوزانند و مسکه را صافی نموده و موم را در ان بگدازند و اجزا را بطریق غبار سائیده داخل کرده در هاون بمالند که یك سان شود * مخلل بصل یعنی پروردهٔ آن در سرکه که آنرا بفارسی ترشی پیاز و بهندی اچار پیاز نامند بجهت یرقان و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و مانع غثیان ادویهٔ کریهه و دافع سموم است * صنعت آن بگیرند پیاز بزرگ جید را و بخلال چوبی سوراخهای بسیار نمایند یا چهار شق کنند اگر درست منظور باشد و به تعجیل مطلوب نباشد والا ورق نمایند و در سرکهٔ انگوری بیندازند آن مقدار که سرکه از روی آنها برگردد و بگذارند تا برسد پس استعمال نمایند و اگر از برای خوشبوئی و خوش طعمی چند دانهٔ قرنفل و چند پارچهٔ جوز بوا و چند دانهٔ فلفل سیاه یا فلفل سرخ دراز که در هند میشود داخل نمایند بد نیست و اگر خواهند که زود ساخته تناول نمایند پیازها را خار بسیار بزنند و در دیگی تا نصفه آب کنند و بر سر آن صافی بندند و پیازهای خارزده را بران صافی بچینند و بالای آن سرپوش گذارند و زیر دیك آتش برافروزند تا آب بجوش آید و بخار آن بر آنها برسد و آب آنها از صافی در آب بچکد و پخته گردند پس برداشته در سرکه سبکی جوش دهند پس در سرکهٔ تند اندازند و نمك بقدر حاجت و آنچه خواهند از ادویهٔ خوشبو از قرنفل و جوز بوا و سیاه دانه و فلفل سرخ هندی و غیرها داخل کنند و این نوع در یك روز قابل خوردن میشود و بدین دستور مخلل هرچه جرم آن سخت باشد و زود خواهند تناول کنند مرتب نمایند

## * باب الباء مع الطاء المهملة

* بط بفتح بای موحده و طای مهمله نوعی از طیور آبی است ابلق مختلف الالوان و کوچك تر از اوز که بفارسی قاز نامند و به هندی راج هنس و آن را بفارسی اردک مرغابی اسم جنس آن است و پایهای آن کوتاه و اهلی و وحشی و جنگلی می باشد در دوم گرم و در اول خشك مرطب برطوبت فضلیه و گرم ترین طیور اهلیه است اهلی آن و بعضی گفته اند در مبرود المزاج گرمی میکند و در محرور المزاج مورث حمی است کثیر الغذا دیر هضم کثیر الریاح نفاخ مسمن بدن و گرده و مبهی و مصفی آواز و مولد خون غلیظ سریع التعفن و مصدع و چون هضم شود بهترین گوشتها است در تقویت باه و زیاده کردن مادهٔ منی و سائر قوی و مصلح آن سرکه و زنجبیل و ادویهٔ حاره و سکنجبین است و خوردن جگر آن خصوص پلواری آن مولد خون صالح و خفقان را مفید و ضماد گوشت آن با نمك جهت ثآلیل پیهٔ آن بهترین پیه است گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوت نافذه و جهت خفقان و ورم پستان و تسکین اوجاع با آرد باقلا ضمادا و شربا جهت امراض مذکوره و تسکین لذع امعا و اوجاع آن و اعماق بدن و سرفه و خشکی سینه و خشونت صوت مفید و همچنین تدهین بآن و تخم آن دیر هضم و ضعیف تر از تخم مرغ و برای رفع هزال و سرفه و درد سینه و با کهربا جهت قطع سیلان خون و زحیر و برشتهٔ آن با سداب و روغن زیتون جهت

مرعت تكلم اطفال نافع و سائيدهٔ پوست آن با مرواريد و شكرونوشا در جهت رفع بياض مؤثر وقوي وسنكدان آن ديرهضم و ازتعفن دور وچون هضم شود مقوي معدهٔ واحشا است وخاكستر پر وبال آن براى تحليل خنازير وزبل آن جهت كلف و نمش وخنازير نافع * دهن البط بدانكه فرنكان فرا ميكرند ازان روغنى بجهت وجع مفاصل * وطريق ساختن آن آنست كه بگيرند بط فربه را وآن را كشته پاك كنند پس بگيرند اليفاقوس مرزنجوش اسطوخودوس از هريك كغى اشق مقل ازرق از هريك شش مثقال اذخر مكي جوزبوا بسباسه قرنفل سورنجان از هريك سه مثقال روغن خراطين كه در رسم الدال انشاالله تعالى درادهان مذكور خواهد شد هي و شش مثقال ادويه را كوفته بيخته بروغن خراطين مذكور چرب نمودهٔ در شكم آن كردهٔ بدوزند پس آنرا بسيخ كشند وبآتش انكشت كباب نمايند ودرظرفى سركهٔ انكوري كردهٔ درزير آن بكذارند تاروغن ازان درسركه بچكد تا آنكه ديگر روغن دران نماند پس آن سركه وروغن را چندان بآتش ملايم بجوشانند كه سركه به تحليل رود وروغن بماند وچون روغن مزبور ساخته شود نقرات پشت ومواضع درد را بآن چرب كنند وپوست بره كه تازه كشيده باشند وكرم باشد بر روغن اسفند كه ذكر كرده خواهد شد چرب نمود بالاى اعضا ومواضعى كه چرب نموده اند بندند واكر اين روغن را كه مذكور شد با روغن جوزبوا وروغن اليفاقوس از هريك دو مثقال ممزوج نمايند انفع است و روغن قازوروغن حواصل به نسخهٔ فرنكان نيز بدستور روغن بط است وهمين منفعت دارد * بطيخ هندي كه بفارسي هندوانه وبعربي دلاع ودابوقه وبهندي تربز نامند ودر اول دوم سرد ودر آخر آن تر ومسكن حدت صفرا وخون وتشنكي ومدر بول وملين طبع وآب او با عسل وزنجبيل جهت قطع بلغم وبا شير جهت امراض سوداوي وبا تمرهندي جهت مواد صفراوي و جرب وحكه وبا سكنجبين جهت تفتيح سدهٔ وادرار بول ويرقان ومواد محترقه واعانت بر هضم وبا شير خشت وامثال آن جهت تيهاى حارهٔ ودفع خلط ردي الكيفية كه كم مقدار باشد مفيد ومولد خون رقيق وبلغم شيرين وموطب بدن ومضر سپرز وبارد المزاج ومضر معدهٔ سرد ومصلحش كل قند وعسل وقند وامثال آن ودر مزاجيكه صفرا بسيار غالب باشد هندوانه از جهت لطافت مستحيل بصفرا ميشود مثل آب كدو ودر مبرودين بدون مصلح مورث ضعف باه ودرد مفاصل وامثال آن است چون هندوانه را سوراخى كرده قدرى عسل دران ريخته سوراخ را مستحكم كنند ويك هفته درزير سركين اسپ دفن كنند آب آن مثل شراب مسكر ميكردد اما مغشي ومفسد معدهٔ است وتخم او در دوم سرد وتر ودر جميع افعال مانند تخم كدو است وقدر شربتش تا پنجدرم است ودر اخراج حصاة وانحدار خربزه از معده كويند مجرب است * شراب بطيخ صنعت آن بگيرند هندوانهٔ بزرك رسيده وقدرى از سر آن را بريده واندكى خالي كرده پس مويز كوبيده بانبات سفيد يا قند سياه دران پر كرده سرش بجاى خود بگذارند وسه روز بگذارند كه بجوش آيد پس صافي نموده بنوشند وكاه دو مثقال زرشك ونيم مثقال جوز ماثل داخل ميكنند واين شراب نيكو زسود است * مربا ى پوست هندوانه بعسل وشكر جهت برسام وروسواس وبهر يمي ودرد سينه وضعف معدهٔ كه از خلط كراثي باشد وتقويت هاضمه نافع است * صنعت آن بگيرند پوست هندوانه وپوست سبز آن را دور كرده در آب آهك صافي نموده كه قدرى تندي داشته باشد يك شبانروز بخيسانند پس با آب كرم بشويند تا اثر آب آهك دور شود پس در آب تازه طبخ دهند تا بخته شود ونبات سفيد را بقوام آورده پوست هندوانه را دران اندازند ويك جوش ديكر داده كه جذب شيريني نمايد پس فرود آورده سرد كرده نكاهدارند واكر بمشك يا كلاب سوده معطر نمايند بهتر است

*باب الباء مع الغين المعجمة * بغراغد اى خراساني است كه از آرد خمير كرده بقدر درهمى ترتيب ميدهند وبا قليه

كه ازسركه ودوشاب وادويهٔ حاره وكوشت ساخته باشند استعمال نمايند كرم مائل باعتدال ومشهي ومسكن قيء صفراوي و التهاب وتشنكي ومقوي بدن ومفتح سده ومصلح حال كرده واصحاب رياضت ومولد خون صالح وبطيء الهضم ومولد رياح و مصلحش دارچيني است ومولف تذكره موافق انچه مذكورشد ذكرنموده است وهمين خاصيت دارد آش ماهيچه وآش اكره كه دراصفهان آش برك نامند دراطريه ذكريافت

* باب الباء مع القاف * بقلة الحمقاء بفارسي خرفه نامند وتوركي وبعبراني ازعليم وبفرنكي برغال سالي نباتش كمتر ازذرعي واكثر مفروش برزمين وساقش بقدر انگشتي وبسيار نازك وشكننده وبرگش ريزه مائل بتدويروكلش سفيد وتخمش سياه وريزه وطولاني درهوم سود وتر وكويند دردوم تراست آب اومسكن حدت صفرا وخون وقاطع نزف الدم وچركي كه ازسينه آيد ومانع نزلات وجهت حصاة وادرار فرمودن بول وحرقت آن ونواصيروحرارت جگروتپهاى حاره ودفع حب القرع ودرد مثانه وقرحهٔ امعا وتبريد دماغ ودرسرحارنافع وضماد او باروغن گل جهت صداع حار وسوختكي آتش واورام حاره وباشراب جهت بثورسرو باآرد جوجهت مقدمهٔ شقاقلوس و ورم چشم وورم دماغي وجرب وحكه وورم انثيين وشرى وحمره وآشاميدن اوبا ريوند چيني جهت قطع تپ مجرب وحقنهٔ اوجهت ورم انثيين حاره وسيلان فضول بامعا ورحم وضماد بيخش جهت ثآليل قوي ترازنبات اوونبات آن درمزورهٔ صاحب تپ وامراض حاره بغايت نافع ومضرباه مبرودين وضعيف الحرارة وبالخاصية مسقط اشتها واكثارا ومورث تاريكي چشم ومصلح اومصطكي وكرفس ونعناع وقدرشربت ازآب او تابيست مثقال است وفرش كردن نبات آن مانع احتلام است وتخمش درجميع افعال مثل آب اووازان ضعيف تروذرورش جهت قلاع اطفال وغيرآن نافع ودررفع تشنكي قويتراز نبات اوست و كويند مضرسپرزومعدهٔ بارد است ومصلحش قند وقدرشربتش تا پنجدرهم وبدلش دراكثرامور بزرقطوناوبودادهٔ اوقابض وغيربودا ده ملين طبع است * حريرهٔ بزربقلة الحمقاء مبرد ونافع ازبراى اصحاب دق وسل وازبراى سعال حار وخشونت سينه ازاحتراق مواد * صنعت آن بگيرند تخم خرفه ومقشركنند يعني بكوبند وبشويند تاسيامي وپوست آن تمام دورشود پس آنرا بآب شيره كشيده بگذارند كه نشاستهٔ آن ته نشين شود آب آنرا دوركرده نشاستهٔ آنرا سه جزوبا يك جزوآرد برنج درشير كاوداخل نمايند پس بگيرند مغزبادام شيرين پنج جزومغزتخم كدوي شيرين مغزتخم هندوانه ازهريك دوجزونيم درگلاب وعرق بيد مشك شيره كشيده دران داخل نمايند وبآتش ملايم بپزند چون قريب بقوام حريره رسد شيرهٔ نبات بقدرحاجت داخل كرده دوسه جوش ديگرداده درظرفي بكشند وبخورند * حلواى بزربقلة الحمقاء موافق سينه وحلق وسرفه وتپ دق وقرحهٔ امعا وترتيب اعضاوسل است وسرد وتراست * صنعت آن بگيرند تخم خرفهٔ مقشروشيرهٔ آن راكرفته بگذارند تاته نشين شود پس آن ته نشين رابامثل آن نشاسته درآب بپزند وروغن بادام وروغن مغزتخم كدوروروغن خشخاش ونبات سفيد داخل كنند چند انكه شروع به پس دادن روغن كند پس درظرفي چيني پهن كرده بطريق لوزبريده بخورند

* باب الباء مع اللام * بلا دربعربي حب الفهم وثمرة الفهم وحب القلب وبرومي انقرديا وبهندي بهلاوه كويند وآن مثل اكليلي است بربالاى ثمر شبيه بدل وازين جهت آن راحب القلب نامنده اند وآن ثمر درخت هند يست وشبيه بشاه بلوط وسياه رنك ومغزآن بنفش ودرون آن مغزى مثل مغزبادام شيرين وما بين مغز وپوست آن مملو ازرطوبت سياه غليظ كه عسل بلا پهزنامند ودرخت آن بقدر درخت كردكان وبرگش عريض واغبروتند بو وانچه به تحقيق پيوسته ثمرآن شبيه بامرود ميباشد ورنك آن زرد وبرسرآن مثل اكليل وتاج دانه برآمده وآن بلاد راست وبربالاى آن دانهٔ كل آن ودراندرون ثمرآن تخم هااست وكوشت آن اندك شيرين

چاشني دارعفص وبعضي مردم آن را ميخورند ومغز بلاد رنيز شيرين است مانند مغز بادام وآن را برآورده نيز ميخورند
وبلاد دو قسم است صغير وكبير كبير را بادام فرنگي مينامند وبهيأت كردهٔ بزميباشد وعمل آن كمتر ومغز آن شيرين تر وماكول
است وعمل آن مستعمل نيست وصغير را بلاد رنامند وعمل آن بسيار ومستعمل است ومغز آن كوچك وطريقهٔ برآوردن
مغز هردو نوع آنست كه بايد آن را در آتش اخگر اندازند تا پوست وعمل آن سوخته گردد ومغز آن نسوزد پس از آتش
برآورده مقشر نموده تناول نمايند وخوابيدن درسايهٔ درخت آن باعث تكسر وسبات وعمل بلاد در چهارم گرم وخشك و
پوست آن در سوم ومغز آن در سوم گرم ودر اول خشك وبي مضرت ومهيج باه وعمل آن را مخلوط بروغن كاو يا كنجد
تازه يا مغز كردكان كرده بايد استعمال نمود محلل وملين وملاطف قروح ومقرح جلد وجهت امراض باردهٔ دماغي وعصباني و
رطوبي وتقويت حفظ وذهن ورفع رطوبات ورياح وتقويت اعصاب ورفع سلس البول ونسيان وفالج ولقوه ورعشه وخدر
واختلاج وقطع ثآليل ووسم وسائر آثار جلد نافع ومضر محرورين ومحرق خون ومورث يبوست دماغ وجوشش دهان وبدن
وجنون وصرع ومالنخوليا ومصلحش روغن كردكان ومغز كردكان تازه ونارجيل وماء الشعير ودوغ وهند وانه ودو مثقال
آن كشنده وقدر شربتش از ربع درهم تا نيم درهم وبدلش پنج وزن آن فندق وربع آن روغن بلسان وسدس آن نفط است
واكتحال آن در چشم چارپايان مورث بياض ورافع آن خربق وضماد آن با ادويهٔ مناسبهٔ غير مقرحه جهت جميع امراض باردهٔ
نافع وبخور آن زائل كنندهٔ بواسير ومسقط انهٔ اواست وپوست بلاد رمبهي وجهت حفظ سياهي موى بغايت موثر است
خصوصا هرگاه با روغن بطم تل بيرا وكرده باشند كويند چون بكيرند پوست بلاد را كه مغز آن را دور نموده باشند وبسيار ريزه
مقرض كرده مقدار يك اوقيهٔ آن را در ظرفي كرده دهن البطم آن مقدار كه از روى آن بركردد بران ريزند پس بيست درم
لبان ذكر را سوده بران بپاشند وزير آن آتش بسيار ملايم برافروزند تا منعقد كردد پس بريزند محمودهٔ زرد بازاى هر
اوقيه نيم دانك وبعد انعقاد از آتش بركيرند ودر ظرف شيشه نكاهدارند وهنكام حاجت قطعهٔ ازان بوزن يكدرم دردهان اندازند
وبخايند تقويت وانعاظ قوي نمايد * صنعت برآوردن عسل بلاد بكيرند بلاد رنو تازه هرقدر كه خواهند وسر آنرا بمرند وبه انبو
كرم نموده بكيرند وبفشارند وقطرهٔ روغن غليظ كه از هر آن برآيد كرفته جمع نمايند تا هرقدر كه خواهند ونكاه دارند واين
روغن مسمى بعسل بلاد راست صنعت كرفتن روغن كردكان مانند كرفتن روغن مغز بادام است * دستور اخذ عسل بلاد ربنوع
ديكر آنست كه ته ديك سفالي را موافق كردن شيشه كه ازان توان كذرانيد سوراخ سازند ودر ديك رابوسه پايه استوار كنند وشيشهٔ
كردن بلند را بكل حكمت بكيرند وبلاد را پوست كنده ويا سر آنرا جدا كرده ونيم شكسته در شيشه كنند وقدرى ليف يا موى
بريال اسب پيچيده بدهن شيشه بكذارند وكردن شيشه را واركون از سوراخ ته ديك برآورند ودر كاسهٔ آب كرده در زير سه پايه
زير دهن شيشه بكذارند وبالاى شيشه درون ديك آتش ملايم از سركين كاو جنكلي كه بهندي اپلا كويند برافروزند يا آنكه
ديك را از سركين كاو پر كنند وآتش كنند تا عسل بلاد بچكد ودر كاسه جمع شود وهرگاه از چكيدن باز ايستد بردارند * نوع ديكر
آنست كه سر بلاد را بريده بر تابهٔ آهني يا سنكي كذارند ودستهٔ هاون يا امثال آن را كرم نموده بران كذاشته بزور بفشارند
وانچه روغن ازان برآيد جمع نمايند واكر با كنجد نرم بكوبند واندك نمك آب برآن بزنند ودر لتهٔ قوي اندازند ودر
شكنجه بكشند انچه روغن دران است بخوبي برمى آيد جمع نمايند وبايد كه در جميع احوال دست ودهن وبيني را محافظت
نمايند كه باعث تورم آنها نكردد * طريقهٔ خوردن بلاد رجهت حفظ بدن وتقويت اعصاب وباه واستحكام لثه ودندان آنست

که بکیرند بلادر را وهر آنرا بریده عسل آن را بدستور مسطور کرفته جرم آنرا ریزه ریزه نموده باز عسلیکه دران باشد دور نموده
با مغز نارجیل ریزه کرده با کنجد مقشر یا غیر مقشر یا کردکان هر کدام که باشد وخواهند مخلوط نموده بخورند وباید که جرم
بلادریك جزو مغز نارجیل وغیر آن هر کدام که باشد از پنج جزو کمتر نباشد وابتدا از ربع یا ثلث یا نصف دانه بقدر احتمال
طبیعت شروع نمایند وبتدریج اندک اندک بیفزایند تا یك دانه ودو دانه وتا پنج وهفت هم تجویز کرده اند درصورت موافقت
وعدم مضرت وبعضی جرم بلادر عسل کرفته را با یکی از مصلحات که مغز نارجیل ومغز کردکان وکنجد مقشر یا غیر مقشر است
بهمان وزن سابق کوبیده بهمان دستور میخورند وشاید این در ابتدا وقبل از عادت بهتر باشد وبعضی بلادر عسل ناکرفته
را بهمان دستور کوبیده میخورند لیکن این در ابتدا خالي از غائله نیست وباید درین ایام از ترشیها وچیزهای نفاخ واشیای
مضره بآن ویا مهیجهٔ تقویت آن ویا شکنندهٔ قوت آن بالکلیه واز حرکات متعبه وهوای تند اجتناب نمایند وخوردن بلادر
پیران وکهول وجوانان مرطوب المزاج رانافع ومحرور ویابس المزاج وجوانان رامضر است وعلامت مضرت آن آن است
که کسی راکه مضرت بوجود استشمام رائحهٔ آن اعضای آن متورم میشود وورم رخو متخلخل از قبیل تهیج پس اورا استعمال آن
حتی المقدور جائز نیست * بخور بلادر زائل کنندهٔ دانهٔ بواسیر ومسقط آن است * صنعت آن کودی بکنند واندک آتشی
دران کذارند ویکدانه بلادر را بران بکذارند وبران قدری آتش وبران به نشینند تا دود آن بران دانه برسد در سه چهار
دفعه نهایت هفت هشت دفعه زائل خواهد شد ویا در زیر دیك کلي یا غیر آن که آن را سوراخ کرده باشند ومعکوس کذارند و
دروزیر آن دود کنند وبران نشسته دود آن را بکیرند * فصل در بیان مرکباتی که اصل وعمود در آنها عسل بلادر است واز انجمله
انقردیا است * بدانکه انقردیا لغت رومي است ونامیده اند این دوا را باسم انقردیا بسبب آنکه عمود واصل دران عسل بلادر است
واول کسیکه استنباط این معجون نموده ابقراط است پس زیاده کرده بران زیاد تیها جالینوس شیخ رئیس کفته که این معجون نافع
است از برای فالج ومانند آن از لقوه واستوخا وجلای دماغ دهد وتذکیهٔ ذهن کند شیخ داؤد انطاکي کفته که اعظم نفع آن که من تجربه
کرده ام ازین معجون تقویت حفظ است ودفع نسیان وبلادت وفالج ولقوه ورعشه ونیز از نفع عظیم است از برای اوجاع مفاصل و
عرق النسا واوجاع کلیه ومثانه وهر موض باردوصرع واستوخا وسعوط کرده میشود بآن با آب موز نجوش از برای شقیقه ودوار و
حدت میل هل باصره را از روی تجربه ابن جزله کفته که سوای منافعی که شیخ رئیس از برای آن ذکر کرده آنرا منفعت کلي است از برای
دوار بلغمي ونسیان وصرع وصداع باردواوجاع معده وسینه وجمیع دردها که از برودت باشد * صنعت آن بنسخهٔ شیخ رئیس
سنبل الطیب موزعفوان سلیخهٔ سیاه ساذج هندي افتیمون فقاح اذخر قونفل حب بلسان ریوند چیني از هریك دودرم حب البان
مقشر زنجبیل صبر سقوطري از هریك یك اوقیه مصطکي عسل بلادر فوفل از هریك سه درم غاریقون هش سفید دودرم ودر
نسخهٔ شاپور هشت درم است ایوسا دواوقیه پوست بیخ وازیانه سه رطل سرکهٔ انکوري کهنه نه رطل ادویه کوفته بیخته پوست بیخ
وازیانه را سه روز متوالي در سرکه بخیسانند پس در دیك سنکي یا دیك کلي کرده بآتش ملایم بجوشانند تا سه چهار جوش
بخورد پس بپالایند وثفل آن را دور کنند وسرکه را باده رطل ونیم عسل مصفی درهمان دیك کرده بآتش ملایم بجوشانند
تا بقوام آید پس ادویهٔ کوبیده را بآن بسرشند وبعد از ششماه استعمال نمایند شربتی یك درم بآب نیم کرم وغذا بي کوشت
بخورند * صنعت انقردیا به نسخهٔ ابن جزله در منهاج که جهت درد اعصاب واستوخای عصب ودوار ونسیان وخیالات و
صرع ودرد سر ودرد معده ودرد سینه وجمیع دردهای بارد نافع است * صنعت آن سنبل الطیب مرصافي ساذج هندي

سلیخه زعفران وبعض اطبا شیح ترکي افزوده ودربعض نسخ شیح رومي داخل است افتیمون اقریطي درمنهٔ ترکي اذخرمکي
ریوند چیني حب البان مقشر قرنفل ازهریك یك اوقیه مصطکي عسل بلادر ازهریك دومثقال حب بلسان زنجبیل صبر سقوطري
ازهریك یک اوقیه غاریقون هشت درم بیخ هوسن آسمانکوني دو اوقیه پوست بیخ رازیانه سه رطل خل خمر سه قسط که دومن
ونیم باشد ادویهٔ یابسه را کوفته بیخته بغیر ازبیخ رازیانه که آن را درسرکه خیسانیده باشند پس دردیك پاکیزه کرده دوسه
جوش داده ازآتش فرودآورده صافي نموده سه رطل عسل داخل کرده باآتش ملایم بپزند تابقوام آید ادویه مسحوقه را بعسل
بلادر سرشته بعسل بقوام آورده بسرشند وبعد ازششماه استعمال نمایند شربتی یك درم باآب نیم گرم جهت فالج ولقوه و
استرخا وشیب نافع باد * صنعت انقردیا بنسخهٔ شیخ داؤد انطاکي ایرساد واوقیه سنبل الطیب ساذج هندي مرمکي صافي سلیخهٔ
سیاه زعفران شیح ارمني افتیمون اقریطي اذخرمکي ریوند چیني حب البان مقشر قرنفل مقل ازرق حب بلسان صبر
سقوطري عسل بلادر ازهریك یك اوقیه غاریقون هش سفید مصطکي رومي ازهریك شش درم فلفل وج ترکي سعد کوفي کندر
ازهریك پنجدرم وکاهی زیاده میشود برین اجزا انواع هلیلجات ازهریك ده درم ودرنسخهٔ دیکر اسارون کبابهٔ چیني از
هریك دومثقال داخل است ودرنسخهٔ دیکر شونیز چهاردرم است شیخ داؤد گفته که اما من مقارن اجزای این معجون میسازم
نشارهٔ عاج هفت درم مرجان قرمزي سه درم تخم خرمل درونج عقربي بهمن سرخ ازهریك دودرم جندبیدستر نیم درم
مجموع راکوفته بیخته پس بکیرند پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه ازهریك سه رطل سرکهٔ انکوري سه قسط هردورا بسرکه
بخیسانند پس بجوشانند تاثلث سرکه بماند وبپالایند وعسل مصفی بقدر پنج وزن مجموع ادویه داخل سرکه مزبور نموده
باآتش ملایم بقوام آورند پس ادویه را بآن معجون سازند ونگاه دارند ودرین نسخه اختلاف بسیاری واقع است وجائز نیست
استعمال این معجون پیش ازانکه مدت ششماه ازساختن آن کذشته باشد وسید اسمعیل درذخیره کفته که قوت این معجون تا
ده سال باقي میماند وقول زهراوي ومسیحي صحیح است که کفته اند قوتش تاچهارسال باقي است وشربتش ازیکدرم تا
یك مثقال است وبهتر آنست که استعمال نکنند این معجون را مکر مشایخ ومرطوبین ومبرودین درفصول باردهٔ * انقردیا
کبیر که شیخ رئیس درقانون ذکر کرده وکفته که نافع است ازبرای جمیع اوجاع معده وازبرای صداع عتیق ودوار معدي
وجنون وهذیان ووجع کبد وطحال وکلیه وازبرای برودت مزاج واوجاع ارحام ونقرس وجذام وامراض سوداوي
ونسخهٔ ابن جزله ونسخهٔ شیخ داؤد انطاکي قریب باین نسخه اند واندك اختلافي دارند * صنعت آن سنبل الطیب موزعفران
سلیخهٔ سیاه ساذج هندي افتیمون اقریطي اذخرمکي حب بلسان ریوند چیني قرنفل حب البان مقشر زنجبیل سفید صبر
سقوطري مقل ازرق مرمکي روغن بلسان ازهریك یك اوقیه مصطکي عسل بلادر ضاریقون هش سفید ازهریك هشت درم
ایرساد واوقیه پوست بیخ رازیانه سه رطل سرکهٔ انکوري سه قسط پوست بیخ رازیانه را سه شبانروز درسرکهٔ انکوري بخیسانند
پس دردیك کرده جوش دهند جوشی اندك وبپالایند وبفشارند وثفل آنرا بیندازند وسرکه را بایکرطل ونیم عسل مصفی
دردیك سنکي کرده باآتش انکشت بقوام آورند وادویه را کوفته بیخته بآن مخلوط نمایند وبعد ازششماه استعمال نمایند
شربتی یکدرم باآنچه مناسب باشد * انقردیا دیکر منقول ازقرابادین صهار تخت نافع است ازبرای جمیع امراض باردهٔ مزمنه
چون فالج واسترخا ولقوه واوجاع باردهٔ مفاصل ونقرس واین معجون بیران وسرد مزاجان را نافع است وسیاهی موی
را نکاه دارد * صنعت آن هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریك هي وشش درم شونیز بیست وچهاردرم هیل بواهفت

درم غلباشیر سفید سعد کوفي عسل بلادر ازهریک شش درم فلفل دار فلفل زنجبیل فلفل مویه انیسون ازهریک دوازده درم
ادویه را کوفته بیخته فانید سنجري شصت درم نانید رادرآب بقدر کفایت حل کرده ادویه را بآن بسرشند و درهمبوچهٔ لعابدار
اخضر کرده درجو دفن کنند وچون سه ماه بگذرد بکار برند وبعضی گفته اند که بعد ازششماه که درجو گذاشته باشند استعمال
نمایند ومزاج آن گرم است دریکدرجه ونیم وخشک است درآخر درجهٔ دوم * انقردیا دیگر که قریب است درمنافع بانقردیای
صهاربخت ومصروع را بنهایت مفید است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي پوست بلیله آملهٔ منقی کشنیز خشک مقشر
اسطوخودوس ازهریک پنجدرم زنجبیل عودالصلیب صعترفارسي عسل بلادرازهریک سه درم جندبیدستر یکدرم عسل سفید
مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی یکدرم باآب گرم * انقردیا دیگر برص وبهق وفالج ونسیان واسترخا
رابنهایت نافع است * صنعت آن هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریک سي درم کندر زوفای خشک زنجبیل فلفل عسل
بلادرازهریک پنجدرم عسل مصفی بقدر حاجت بدستور معجون سازند واین معجون گرم است درسه ربع درجهٔ اول و
خشک است درآخر درجهٔ دوم شربتی ازان یکدرم باانچه موافق باشد ازشربه * انقردیامعروف بمبدل المزاج وآن راانقردیا
کبیرنیز نامند لقوه و رعشه وفالج وبرص وخدر ونسیان وصداع بارد وصرع وجمیع امراض بلغمي رانافع است وحفظ رازیاده کند
وهاضمه راقوت دهد وباه رابیفزاید چنانکه بلغمي مزاج راهیچ دوائی درامر باه بهتر ازین معجون نیست وبرقان وجمیع امراض
حادثه ازسردي رانافع است صاحب اختیارات بدیعي گفته که کسانی راکه بلغمي مزاج بودند امرکردم ایشان راباستعمال
این معجون بجهت قوت باه بسیار یعنی یکدرم داشتند ودرقوت حفظ وذهن ودفع نسیان وفالج ولقوه وهمه رنجهای حادث از
سردي بنهایت سودمند است * صنعت آن زنجبیل عاقرقرحا شونیز وچ ترکي قسط تلخ عسل بلادرازهریک ده درم سداب خشک
حلتیت حب الغار زراوند مدحرج جنطیانا حب البان شیطرج هندي خردل سفید جندبیدستر ازهریک پنجدرم اجزای
خشک راکوفته بیخته بعسل بلادر سرشته بروغن مغز کردکان چرب نموده باعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی
ازیکدرم تایک مثقال ودرنسخهٔ اختیارات بدیعي فلفل ودارفلفل ازهریک ده درم اضافهٔ این اجزا شده ووزن عسل بلادر
چهار مثقال ونیم است ودرنسخهٔ دیگر بجای زنجبیل حب البان فلفل دارفلفل ازهریک ده درم داخل است * انقردیای کبیر به
نسخهٔ نجیب الدین سمرقندي که باسم بلادر کبیرودرقرا بادین خود ذکر کرده وگفته که این معجون تریاق فالج ولقوه وسکته است
ومفید است ازبرای برص وبهق وگزیدن عقرب وجمیع امراض بارده وازبرای تشنج رطب ونسیان واین درساعت بدن رامشتعل
میسازد وعرق می آورد وسزاوار آن است که چون خورده شود چیزی بنوشند تاعرق آورد * صنعت آن عاقرقرحا زنجبیل
شونیز قسط تلخ فلفل دارفلفل وچ ترکي ازهریک ده درم مرمکي صافي برک سداب حلتیت جنطیانا زراوند مدحرج حب
الغار شیطرج هندي جندبیدستر خردل ازهریک پنجدرم عسل بلادر پنجدرم ادویه راکوفته بیخته بروغن مغز کردکان و
عسل بلادر چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند وبعد ازچهل روز استعمال نمایند شربتی یکدرم * انقردیای صغیر منافع
آن قریب است بانقردیای صهاربخت * صنعت آن هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی ازهریک ده درم سعد کوفي سنبل الطیب
کندروچ ترکي فلفل زنجبیل عسل بلادرازهریک پنجدرم ادویه راکوفته بیخته بروغن مغز کردکان وعسل بلادر چرب نموده بعسل
مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی یکدرم بعد ازششماه ازساختن آن استعمال نمایند ودرنسخهٔ دیگر این انقردیا
بجای هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلي داخل است * انقردیای صغیر دیگر نافع است ازبرای صلابت سپرز وسدهٔ وردمعدهٔ وکردهٔ

ومثانه وتبها ی کهنه * صنعت آن جنطیانا رومي فلفل سیاه ازهریک هشت درم قسط تلخ مرمکي صافي سا ذج هندي ریوند
چیني منبل الطیب ازهریك هفت ونیم مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن مغز کردکان وعسل بلاد رپنجاه درم چرب نموده بعمل
مصفی سه وزن مجموع ادویه سرشته معجون سازند ودرظرف چیني نگاهدارند وبعد ازششماه استعمال نمایند شربتی
یکدرم * انقردیای ملیس صرع وفالج ولقوه ورعشه واسترخای اعصاب رانافع باشد ودماغ راازاخلاط پاک سازد ذهن راتیز
کند وحفظ رازیاده کند و پیران وسوداوی مزاجان راموافق باشد وطبع رانرم دارد * صنعت آن سنبل الطیب سلیخه سا ذج هندي
فوموزعفران درمنهٔ ترکي افتیمون فقاح اذخر ریوند چیني حب بلسان قرنفل ازیك دودرم حب الیان مقشرزنجبیل
ازهریك یک درم مصطکي دارفلفل ازهریک سه درم غاریقون ایرسا ازهریك دودرم صبرزرد ده درم پوست بیخ
رازیانه سه رطل سوکهٔ کهنه سه رطل پوست بیخ رازیانه راسه روزدرسرکه بخیسانند ودردیك سنکي بجوشانند بعد از
چهارجوش ازآتش فروگیرند پوست بیخ رازیانه رابمالند وبفشارند وجرم آن رابیندازند وصاف کنند بامه رطل
ونیم عسل صاف بقوام آورند ومه درم عسل بلاد راضافه کنند وباادویه کوفته بیخته بسرشند وبعد ازشش ماه مقدار
یك درم باآب نیم گرم بخورند * انقردیای دیگرمنقول ازشرح اسباب وعلامات نسیان وفالج وجمیع امراض دماغي که از
غلبهٔ بلغم ورطوبت باشد سود مند بود این معجون آزمودهٔ قدماست خصوص ازبرای قوت حافظه * صنعت آن عسل
بلادریك اوقیه صبرسقوطري شصت مثقال غاریقون بیست وچهارمثقال سلیخه زراوند وج ترکي زعفران دارچیني
مصطکي رومي ازهریك شش مثقال قسط تلخ تخم سداب فلفل سفید ازهریك هشت مثقال افتیمون یك اوقیه اجزا کوفته
بیخته باسه چندان عسل کف کرفته بسرشند مقدار شربتی بعد ازششماه یك مثقال باشد باآب گرم * فصل دربیان
جوارشا تیکه اصل وعمود درانها بلادراست * جوارش بلادر معروف بجوارش الملوک که آن رادواء الصنة نامند بسبب آنکه
ظاهر نیمکردد تمام منافع آن مکرآنکه استعمال کرده شود یك سال تمام که درآنوقت تمام منافعش ظاهرمیکردد واین جوارش
راجوارش سلیمان نیزنامند منافع وخواص این جوارش رابسیارشمرده اند ازجملهٔ آنکه منع سفید شدن موی میکند مکرآنکه
سفید شده باشد واسهال اخلاط باردهٔ میکند ونافع است ازبرای ضعف معده وسوء هضم وازبرای اوجاع معده واوجاع سر و
صداع وفالج وصرع ولقوه ونسیان ودوار وتشنج معروف بکزاز ومحلل ریاح شیخ رئیس گفته که این دوای ملوک است حکایت
کرده اند که ملوک باین دوا مداوا میکرده اند واین دوا نافع است ازبرای ناصورا سود وابیض واحمر وثلال وضفوت وابرده
وضربان مفاصل وجلای باصره وزیاده میکند قوت جماع رازیادتي ظاهري ونیست ازبرای این جوارش ضرری وازاستعمال
این جوارش کرم میکردد مزاج مستعمل آن تفسیرکلام شیخ مراد ازناصورا سود بهق اسود است وبرص اسود که عبارت ازقوبای
اسود است ومراد ازناصورابیض برص ابیض وبهق ابیض است ومراد ازناصورا احمرجذام است ومراد ازثلال دانهای بواسیر
است وسائرتأ ویل وغلطها که دربدن بهم میرسد ومراد ازصفوت یرقان اصفرسدي است وصفرت رنك بسبب فساد مزاج کبد
وگفته اند هرکاه فراکرفته شود ازین جوارش یك سال تمام هرروزبلا فاصله پس صالح میکرداند عمرفراکیرندکان راباذن الله
عزوجل وکسیکه یك سال تمام این جوارش رامداومت کند باقي نمی ماند دربدن اومرضي ازامراض مادي مکرآنکه آن مرض
زائل میکردد بامرالله تعالی * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس هلیلهٔ سیاه بلیلهٔ منقی آملهٔ منقی ازهریك سي وشش مثقال شونیز
بیست وچهارمثقال فلفل سیاه زنجبیل دارفلفل فلفل موبه ازهریك بیست ودومثقال نارمشك قاقلهٔ صغار سعد کوفي ازهریك

دو مثقال کبابهٔ چيني عسل بلادر از هريك شش مثقال اجزا را جدا جدا کوفته بيخته پس وزن نموده که اوزان جميع اجزا تمام
باشد پس اجزا را مخلوط کرده شش صد مثقال فانيذ سنجري در پا تيل پاکيزه کرده با آتش ملايم بگذارند و آب برفانيذ بپاشند
تا کداخته شود پس اجزا را داخل کرده حرکت دهند تا نيکو مخلوط شوند پس برداشته بگذارند تا کرمي آن شکسته شود پس آنرا
بنادق سازند هر بندقه دو مثقال و ربع مثقالی و دست را چرب نمايند بزيت يا بروغن مغز کردکان يا بروغن کاو در وقت ساختن
بنادق پس بخورند ازان هر روز يک بندقه و اين جوارش سيد دوا ها است و کسيکه جوارش ميخورد بايد که از ترشي ها و
لبنيات پرهيز کند و مزاج اين جوارش گرم است در دوم و خشك است در وسط درجهٔ سوم * جوارش بلا در به نسخهٔ ابن جزله
گفته که اين جوارش سرور دوا ها است و هر کس که يک سال باين جوارش مداومت نمايد باقي عمرش بصحت ميگذرد و هيچ
علت در بدنش نباشد مگر آنکه بکلي زائل کردانند و خوردنش هيچ زيان ندارد * صنعت آن بليلهٔ منقی آملهٔ منقی هليلهٔ سياه
از هريک سي و شش مثقال شونيز بيست و چهار مثقال فلفل اصطرک دار فلفل زنجبيل فلفلمويه از هريك دو مثقال کبابهٔ چيني
عسل بلادر از هريك شش مثقال اجزا را جدا جدا کوفته بيخته وزن نموده بهم آميخته شش صد مثقال فانيذ را در ديك روئين
پاک کنند و با آتش ملايم بجوشانند بعد ازان که بقدر حاجت آب دران کرده باشند و بقوام آورند و ادويه را دران داخل کرده
بر هم زنند و دست را بروغن کردکان يا بزيت چرب نموده بنادق سازند هريك بقدر دو مثقال و يکدانك و نيم و هر صبح
يك بندقه را با آب سرد حل کرده بخورند * صنعت اين جوارش به نسخهٔ شيخ داؤد انطاکي پوست هليلهٔ زرد هليلهٔ کابلي هليلهٔ
سياه بليله آملهٔ منقی از هريك سي و ششمثقال شونيز بيست و چهار مثقال کبابهٔ چيني دوازده مثقال عسل بلادر مصطکي از هريك
شش مثقال فلفلمويه فلفل دار فلفل دار چيني اشق زنجبيل از هريک دو مثقال ساذج هندي يك مثقال شکر سفيد صافي شش صد
مثقال شکر را بقوام آورند تا قريب با نعقاد رسد پس ادويه را کوفته بيخته بعسل بلادر بسرشند و در ظرف چيني پهن کرده شکر را
بقوام آورده بران ريزند و نيکو بر هم زنند و بگذارند تا سرد شود و بطريق لوزيات ببرند و نگاهدارند و غالب آن است که استعمال
کرده شود بعد از طعام و کسيکه رياح غليظه در بدن او بسيار باشد بناشتا بخورد و کسيکه بخار بسيار در بدنش باشد وقت خواب
بخورد و شربتی دو مثقال و همچنين شربت اکثر جوارشات دو مثقال است * صنعت اين جوارش به نسخهٔ حکيم ميرمحمد مؤمن
گفته که اين جوارش بجهت اسکندر ترتيب داده شده و چون يك سال تمام استعمال کرده ميشود آنرا دواء السنه ناميده اند و در
دواء السنة مذکور خواهد شد * صنعت اين جوارش به نسخهٔ ديگر گفته هر که يکسال تمام بدوام بخورد باقي عمرش بصحت
گذرد و هيچ علتی در اندرون وی نماند و همه را بکلي بيرون آورد و ناصور و درد مفاصل را ببرد و روشنائي چشم را افزايد
و شهوت باه را زيادة کند و اشتهای طعام آورد و فوائد اين جوارش را بسيار نوشته و بالجمله جميع امراض را نافع بود و در ذکر خواص
آن ما طريق اختصار را مسلوک داشتيم هليلهٔ سياه اشق دار فلفل زنجبيل فلفل مويه از هريك بيست و دو مثقال کبابهٔ چيني عسل بلادر
از هريك شش مثقال همه را جدا جدا کوفته بيخته وزن نموده درهم آميزند و بعسل بلادر آميزند پس ديك تازه قلعي نموده را بر
آتش ملايم نهند و اندکي آب کنند و سه صد و پنج مثقال فانيذ جيد را کوبيده اندک اندک دران کنند تا کداخته شود بعد ازان
ادويه دران ريزند و بر هم زنند و بر دارند و دست را بروغن مغز کردکان چرب نمايند و اقراص سازند هر قرصی دو مثقال
و يکدانك و نيم و هر با مداد يك قرص را با آب سرد بخورند و دران سال که اين دوا را استعمال ميکنند از بقول و ترشيها و
لبنيات و همچنين هر که اين جوارش ميخورد و هر دوائی که بلادر دارد از خوردن مطلق لحوم خواه انعام و خواه

طیور وخواه ازمماک پرهیز واجب است زیرا که از خاصیت بلادر وعسل بلادر افساد لحوم است * جوارش بلادر معمول بجوارش حبة الخضرا نافع است ازبرای استمرا واستطلاق بطن وبرودت معدة واشتهای طعام وبواسیر را مفید باشد وبدن را فربه کند وحفظ بیفزاید * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده عسل بلادر حبة الخضرا کنجد مقشر ازهریك یك استار شکوطبرزد بیست وچهار استار پوست هلیلهٔ کابلي پوست بلیله آملهٔ منقی زنجبیل دارفلفل برنك کابلي مقشر ساذج هندي شیطرج هندي ازهریك چهاردرم فلفل مرزنجوش بسیاسه ازهریك دودرم کوفته بیخته اول مرتبه ادویه را بعسل بلادر هرشته بروغن مغزکردکان چرب نموده پس بعسل مصفی بقدر کفایت بسرشند ونگاه دارند وشربتی ازین جوارش دودرم بامخیض کاو وطعام درمدتی که این جوارش خورده میشود باید که شیربرنج باشد وگوشت نخورند وگفته اند که این جوارش گرم است درمیانه درجهٔ سوم وخشك است درآخر درجهٔ سوم * صنعت این جوارش بنسخهٔ ابن جزله حبة الخضر که آن را بفارسي کهودان گویند وبن نیزنامند وون نیزگویند وعسل بلادر وکنجد مقشرازهریك بیست وچهارمثقال پوست هلیلهٔ کابلي پوست بلیله شیرآملهٔ منقی زنجبیل دارفلفل برنك کابلي مقشر ساذج هندي شیطرج هندي ازهریك چهاردرم قرنفل مرزنجوش بسیاسه ازهریك یك درم نبات سفید نیم من ادویه را کوفته بیخته با اندك روغن کاو وعسل بلادر چرب نموده با عسل نحل خالص بقدر مناسب بقوام آورده بدستور مقرر جوارش سازند وبعد ازششماه استعمال نمایند شربتی دودرم بادوغ کاو بنوشند * جوارش بلادر صغیر نافع است ازبرای سردي مزاج وجمیع امراض باردهٔ بلغمیه ودرد معده ورياح ورنك را نیکوکرداند ونسیان وسکته را نافع بود * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی ازهریك سي درم کندر زرفای خشك ازهریك شش درم زنجبیل فلفل عسل بلادر ازهریك پنجدرم روغن مغزکردکان هفت درم ادویه را کوفته بیخته بعسل بلادر هرشته بروغن کردکان چرب نموده باسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی مرتب نمایند وبعضی وج ترکي وسعد کوفي ازهریك پنجدرم براجزای این جوارش می افزایند ودرینحالت میکوددد اقوی درعمل وبعد ازششماه استعمال نمایند شربتی ازیك درم تادودرم * جوارش بلادر کبیر اقوی ازجوارش بلادر صغیر است درجمیع افعال ومبدل مزاج بارد است ونافع است ازبرای جمیع امراض باردهٔ وبلغمیه مانند فالج ولقوة وسکته وتشنج ورعشه ولدغ عقرب وسموم باردهٔ * صنعت آن عاقرقرحا زنجبیل شونیز قسط شیرین فلفل وج ترکي ازهریك ده درم بورك سداب حلتیت جنطیانا زراوند مدحرج حب الغار جندبیدستر خردل شیطرج هندي عسل بلادر ازهریك پنجدرم روغن کردکان ثلث مجموع ادویه کوفته بیخته بعسل بلادر هرشته بروغن مغزکردکان چرب نموده باسه وزن مجموع ادویه عسل سفید مصفی مرتب نمایند وبعد ازچهل روز استعمال نمایند شربتی مثل بندقه وهرگاه خورده شود دوساعت خود را بپوشند که عرق آید ودرنسخهٔ دیکر وزن روغن مغزکردکان مدس اجزا است * جوارش بلادر بنسخهٔ حکیم معصوم ازهندیان است نسیان برطرف کند وحفظ رازیاده وذهن را تیز گرداند ولون راصاف سازد وبلغمي مزاج وپیران را موافق بود * صنعت آن فلفل هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ زرد آملهٔ مقشر ازهریك چهاردرم جندبیدستر دودرم قشرانارج عسل بلادر قند سفید قسط تلخ حب الغار سعد کوفي ازهریك هشت مثقال اجزا کوفته بیخته بروغن کاو وعسل بلادر ملتوت کرده وباسه چندان عسل کف کرفته بسرشند وبعد ازششماه استعمال نمایند شربتی دودرم * جوارش بلادر صالح ازبرای وجع معده که مزمن شده باشد وازبرای سردي مزاج ونسیان ورنك رو رانیکو گرداند وفکر وذهن را لطیف سازد وجید گرداند وخواص بسیار دارد واین جوارش ازحکما است وگویند که ازسلیمان

بن داؤد عم * صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس که درقرابادین قانون آورده هلیلهٔ سیاه هندي پوست بلیله شیر آملهٔ منقی
فلفل دار فلفل جند بید ستر از هریك چهار درم قسط تلخ مغز بلادر بزنك کابلي مقشر نبات سفید حب الغار از هریك
دوازده درم معدکوفي هشت درم اول مرتبه بلادررا مقشر نموده نرم بکوبند وباقي ادویه راکوفته بیخته بعسل مصفی مسکهٔ کاو
متساوي درهم بجوشانند وبقوام آورند وادویه رابا بلادرکوبیده مخلوط کرده درعسل وروغن بقوام آورده مخلوط نمایند
تا منعقد شود وبعد ازششماه استعمال نمایند شربتی دودرم با آب طبیخ کرفس ورازیانه ومستعمل این جوارش باید که نکاه
دارد خود را از تعب وغم وحزن وآشامیدن شراب بسیار وجماع وباید که غذا بی کوشت بخورد ومزاج این جوارش کرم
است دراول درجهٔ سوم * صنعت این جوارش بنسخهٔ ابن جزله پوست هلیلهٔ کابلي پوست بلیله آملهٔ منقی فلفل سیاه دارفلفل از
هریك چهار درم بزنك کابلي مقشر عسل بلادرقسط تلخ حب الغار معدکوفي ازهریك هشت درم ادویه را بعسل بلادر وقدری
روغن کاو چرب نموده با عسل مصفی سه وزن ادویه ترکیب نمایند وبعد ازششماه استعمال نمایند شربتی دودرم با آب کرنس
* جوارش بلادراین جوارش را ازغایت فعل فربه نمودن جوارش معمن نامند نافع است ازبرای بواسیر وموء هضم طعام
وباه رازیاده کند * صنعت آن به نسخهٔ محمود بن الیاس شیرازي درقرابادین حاوي صغیر فلفل زنجبیل ازهریك ده درم دار
فلفل سي درم فانیذ دومن مغزکردکان مقشر کنجد مقشرازهریك پنجاه درم بلادرمقشر پنج عدد ودرنسخهٔ اصل حاوي بلادردیده
نشده اجزا راکوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی یك مثقال * صنعت این جوارش بنسخهٔ حکیم محمد مؤمن که درتحفه آورده
زنجبیل ده اسطارداردفلفل سه اسطارشیطرج هندي دواستارشقاقل پنج اسطارفانیذ جید چهارصد وپنجاه مثقال مغزکردکان مقشر
کنجد مقشرازهریك بیست درم ودرنسخهٔ دیکرده مثقال است بلادرمقشر پنج عدد بلادررا کوبیده دریك اوقیه روغن کنجد بمالند
وصافي نمایند وادویه راکوفته بیخته بآن بسرشند باسه چندان ادویه فانیذ سنجري کداخته بقوام آورده بسرشند * جوارش
بلادرابن ماسویه منقول ازقرابادین افندي صالح چلپي حکیم باشي ابراهیم سلطان قیصر روم جهت زیادتي حفظ وعقل ونافع
ازبرای اصحاب مطالعه ومقوي معده وامعاء وتصفیهٔ خون ومقدارشربتش یکدرم تا دودرم باعرق رازیانه است * صنعت آن
فلفل دارفلفل پوست هلیلهٔ کابلي آملهٔ منقی پوست بلیله جند بید ستر ازهریك دودرم قسط تلخ بلادر شونیز حب الغار ازهریك
ششدرم معدکوفي چهاردرم نبات سفید شانزده درم بعد ازسحق بلیغ بروغن کاوچرب نموده بعد ازیك روز باسه وزن عسل
سفید مصفی بسرشند * جوارش بلادرمسمی بجوارش معمن فربهي آورد وطعام هضم کند واشتهاي طعام آورد وبواسیر و
میرزا سود دارد * صنعت آن زنجبیل ده درم دارفلفل سه درم فلفل دودرم شیطرج هندي دودرم شقاقل پنجدرم فانیذ
شصت وپنجدرم مغزکردکان کنجد مقشرازهریك بیست درم بلادر پوست جدا کرده پنج عدد بلادررا کوبیده درپارچهٔ
نازکی کرده دریك اوقیه روغن کنجد بمالند تاشیرهٔ آن برآید وصافي نموده ادویه راکوفته بیخته بآن روغن چرب نموده فانیذ
رادرآب بکذارند وبقوام آورده ادویه رابآن بسرشند تامنعقد کردد بهمان کرمي برکنج ران ضماد نمایند اسهال صفراکند
وبربالای ناف اسهال سودا وبرورکین وتهیکاه اسهال بلغم وسرکاه باآب سرد بشویند قطع اسهال شود * جوارش بلادرجهت
ریاح بواسیر وتقویت باه وهضم طعام نافع است وموافق مزاج پیران است * صنعت آن زنجبیل دوسیر طبي دارفلفل سه سیر
شیطرج هندي دوسیر شقاقل پنج سیر فانیذ چهارصد وپنجاه مثقال مغزکردکان مقشر کنجد مقشرازهریك ده مثقال ده عدد
بلادررا کوبیده درسه اوقیه روغن کنجد خیسانیده بدست بمالند وصافي نموده ادویه رابآن چرب نموده ویك وزن ونیم فانیذ

رابقوام آورده جوارش مازند شربتی یکدرم * حلوای بلادر منقول ازخلاصة التجارب گفته که ازمخترعات اهل هند است و
درمنافع قریب بجوارش بلادراست * صنعت آن عسل بلادریك جزوروغن گنجد تازه دوجزودرهم نموده آرد میده را بآن
بریان کنند آن مقدار که دستورحلوا است پس بعد رکفاف عسل مصفی بران ریخته برهم زنند وهنگام فرود آوردن فلفل
زنجبیل دارچیني بسیاسه بادیان جوزبوا قرنفل ازهریک جزوی سائیده بیخته بران ریزند ونیکو برهم زنند وفرود آورده
درظرف چیني نگاهدارند هرروز مثقال تناول نمایند * دل بهرهٔ بلادرا ازصنعت اطبای هند است ومنافع
بسیاری ازبرای آن ذکرکرده اند وگفته اند نافع است ازبرای اکثری ازامراض مزمنه وباید که غذای نوشندهٔ آن گوشت
بریان بروغن گاو باشد می فرمایند که هرگاه بلادردرمرکبات خورده شود واجب است پرهیزازخوردن گوشت چه بلادرمغسل
گوشت است چه درخارج وچه دربدن ولهذا باوجود آنکه آنرا تریاقیت قوي است درتریاق فاروق که گوشت افعی دروداخل است
نکرده اند * صنعت آن بلادریکسیرپوست هلیلهٔ زردنیم سیرموتهه یعني سعد نیم سیردارفلفل فلفل سیاه فلفلمویه ازهریك سدس سیری
قرنفل نه دام گل دهاوه پنج سیرقند سیاه دوروزن همه ادویه رانیکوفته قند رابآب گرم حل کرده همه رادرظرف گلي مستعمل کرده
درهرکین اسپ دفن کنند تانمیذ شود وچون نمیذ شد بیالایند وبکاربرند واین را اگرعرق کشند بهتراست * دواء السنه این
دوا جوارش بلادراست وجوارش اسکندرنامند بجهت آنکه ازبرای اسکندرترتیب داده اند چون درتمام سال استعمال میشود
آن را دواء السنه نامیده اند وآنرا جوارش الملوک نیزنامند خواص آن چون یکماه خورده شود موی سفید راسیاه کند وچون
تمام سال مداومت کرده شود معده راقوت دهد وباصره راقوي گرداند ولکنت رااززبان وبرودت اعصاب وعروق را
به برد ودرتنقیه کرده ومثانه وباه وقوت هاضمه وقوت حفظ ورفع امراض بلغمي وسوداوي وجذام وبهق وبرص وبواسیرو
حفظ حرارت غریزي بی نظیراست * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی ازهریك سي وهشت مثقال پوست
بلیله شونیزازهریك بیست وچهارمثقال فلفل سیاه دارفلفل ازهریك بیست ودومثقال زنجبیل فلفلمویه نارمشک قاقلهٔ صغار
ازهریك دوازده مثقال کبابهٔ چیني بلادرمنقی ازهریك شش مثقال بزغنج بیست وچهارمثقال اشق دوازده مثقال مویز
منقی مغزتخم خیارازهریك هفت مثقال نبات سفید شش صد مثقال ادویه کوفته بیخته با نبات بسرشند وسه صد وشصت وپنج
قرص کرده اقراص سازند وهرروزیك قرص راتناول نمایند ودرنسخهٔ زخیره پوست هلیلهٔ زرد وبزغنج ومویز وتخم خیارنیست
ودرنسخهٔ دیکر اشق وشونیزداخل نداردودرنسخهٔ دیکرسعد کوفي وافسنتین ازهریك دوازده مثقال داخل است ودرنسخهٔ دیکر
وزن فلفل بیست مثقال وتخم خیاربیست وچهارمثقال است * دهن البلادرازتالیف قدماست بجهت بواسیر وجمیع امراض
بارده وتحلیل ریاح غلیظه عظیم النفع است * صنعت آن اشق افیون زرنب بسفایج فستقي حب بلسان مغزبادام مقشرخربق
سفید فلنجه شیطرج هندي ازهریك شش مثقال قرنفل جوزبوا زنجبیل خولنجان دارچیني بلادرجنبید مترازهریك
پنج مثقال سعد کوفي برگ مورد مورزنجوش حلبه اسپند حبة الخضرا حب الخروع ازهریك ده مثقال اشنه ورق الغارفوفل
سپستان ازهریك چهارمثقال عسل مصفی روغن کاونفط سفید روغن یاسمین قطران روغن حب الخروع دهن الغار
ازهریك سیزده مثقال زیت سفید صد وپنجاه مثقال آب صافي هزارمثقال بآتش ملایم بجوشانند تاآب برود وروغن
بماند درشیشهٔ نگاهدارند * دهن بلادردیکرجهت استرخای عصب وفالج ولقوه وامراض بارده نافع است بنهایت محلل ریاح
است * صنعت آن سنبل الطیب دانهٔ هیل بوا فلفل وج ترکي شیطرج هندي راهن دارفلفل جوزالقی بلادرایرمازیانه

قسط تلخ بوزيدان زرنباد درونج صغربي ازهريك پانزده مثقال نيكونته باشيرآب ازهريك پانصد مثقال روغن كنجد دويست
وپنجاه مثقال بجوشانند تاآب وشيربرود وروغن بماند درشيشه باحتياط نگاهدارند * عرق بلادرجميع امراض باردهٔ بلغميه
واوجاع مفاصل وتشنج امتلائي بارد وپيران راموافق است * صنعت آن بلادرپوست هليلهٔ كابلي زرد چوبه ازهريك درونيم
آثار هندي سيريكدانه كه بهندي يك پرتيه نامند نيم آثار رونيم پاوقند سياه بيست ودوآثار اقماع بلادرا دوركردهٔ زردچوبه
رانيم كوفته تمام اجزارا درخم كردهٔ آب كرم بقدر لائق بران ريزند وسرآن رابسته درسركين اسپ دفن كنند تابجوش آيد و
فرونشيند كه علامت رسيدكي آن است پس آن راعرق كشند كه شش آثاربرآيد وباز آن راعرق كشند كه دوآثاربرآيد
شربتي ازان دودرم وهرروزاندك اندك مقدار ثلث درم بيفزايند تابه هشت نه درم كه مقدار دوتوله است برسد وبعدازان
شروع بكمي نمايند بهمان ترتيب كه افزوده اند تابدودرم برسد وبايد كه ناشتا بخورند بلكه هرروزيك نان روغني بي نمك
آورده بروغن كاوچرب نمودهٔ اول يك لقمه ازان نان بخورند وبالاي آنعرق راوتتمهٔ نان رابالاي آن ميل فرمايند وهروقت
سوزشي دراندرون معلوم كردد چيزي تناول نمايند زائل ميكردد واين عرق اشتها طعام مي آورد وتقويت باه مي افزايد وبايد
كه ازترشي وباديوخوردن كوشت بسيارا جتناب نمايند * مزيد العمر از مخترعات صاحب خلاصة التجارب * صنعت آن بلادر
يك جزوكنجد سفيد مقشرد وجزوفلفل قرنفل دارچيني ازهريك سه جزومشك خالص نصف جزو پوست هليله بليله آملهٔ منقي
ازهريك چهارجزو تخم جوزماثل نصف مجموع ادويه اول بلادروكنجد رابا هم نيكوسحق كنند انگاه باقي ادويه كوفته بيخته
بآن خلط نموده بازسحق نموده باسه وزن مجموع ادويه بعسل مصفي بقوام آورده بسرشند شربتي مقدارفند قي محرورالمزاج
رابالاي طعام ومبرودالمزاج راناشتا بخورانند * لبابة الطولونيه جهت رفع سرعت انزال وتقويت باه مفيد * صنعت آن بلادر
مقشريك ارقيه كند رپنجدرم بجوشيردودرم سندروس يكدرم سقمونيا نيم درم ادويه كوفته بيخته دروغن حب الخروع
تايك هفته بخيسانند پس بجوشانند وحبوب سازند وعندالحاجت ووقت مجامعت نيم درم آنرا بخايند * معجون بلادر
جهت تقويت اعصاب واستحكام دندان ولثه ودفع جميع امراض باردهٔ رطبه مانند فالج ولقوه واسترخا ورعشه وسكته و
ليثرغس ونحيان وتشنج امتلائي واوجاع مفاصل ووجع وركب وعرق النسا ونقرس وسائرامراض عصباني وشرب
سموم باردهٔ وگزيدن جانوران سمي بارد مانند عقارب نافع وتقويت معده ودماغ واعضاي تناسل رآلات بول نمايد وبالجمله
منافع بسياردارد مبرودالمزاج وپيران راومحرورالمزاجان وشبان رامضر * صنعت آن مغزبلادرحب الغاربرنك كابلي
مقشركنجد مقشرازهريك ده درم جند بيدستردارفلفل هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقي معدكوفي قسط تلخ ازهريك هفت
درم پوست زرداترج عاقرقرحازنجبيل زراوند طويل ومدحرج بهمنين عود بلسان حب بلسان جنطيانا عود الصليب عود
هندي ايرساوج تركي شقاقل مصري شيطرج هندي مصطكي شونيزبوزيدان برك كاوزبان كل كاوزبان بادرنجبويه فرنجمشك
اسطوخودوس بصفايح ازهريك چهاردرم مغزبلادروحب الغاروبرنك كابلي مقشروكنجد مقشررادرهاون سنكي نرم بكوبند
وسائرادويه راهريك جدا جدا پس وزن نموده درهم كرده مجموع رابروغن مغزكردكان چرب نمايند وبايك وزن ادويه
فانيذ ردووزن عسل مصفي مقوم طي الرسم سرشته درظرف نقره يا شيشه يا چيني كه يك ثلث آن خالي باشد درميان جو
بگذارند وبعدازشش ماه استعمال نمايند شربتي ازيك درم تاسه درم وتاپنجدرم دربعضي امزجه مجوزاست وبايد كه استعمال
اين ادويه بعد تنقيه وخالي بودن بدن ازاخلاط فاسده باشد ودرايام خوردن ازترشيها وبادي اجتناب نمايند * بلسان ببابونج

وسين مهمله مفتحات والف وتون درختي است مخصوص به بلاد مصر زموضعي كه معروف است بعين الشمس به مقدار درخت سقز برگ آن درشكل وبوشبيه ببرگ مداب وازان سفيد تر ومدور تر وآن ازجملهٔ اشجار نفيسهٔ كثيرة المنافع است شيخ داؤد انطاكي گفته درخت آن درابتدا بقامت درخت ريحان مي باشد وبه ترتيب بآن مقدار ميرسد وآن مانند انسان ازمردي وكرمي وتشنكي وسيوابي بسيار متاذي وفاسد ميگردد پس سزاوار آن است كه آن را بحسب اختلاف ازمنه وفصول ترتيب نمايند وازكلام اوظاهر ميگردد كه آن درخت حال مفقود است وبجاى آن عطاران حب وعود ودهن بشام رامى فروشند واين درافعال بسيار ضعيف وبجاى آن نمى تواند شد واما خواص ومنافع اجزاى بلسان پس بدانكه ضماد برگ آن جهت كزيدن عقرب ورفع صداع باردرطوبي واشاميدن طبيخ آن جهت تحليل نفخ ورياح وعصارهٔ آن جهت اخراج زلو وخار واستخوان درحلق وقطور آن جهت درد گوش وهمچنين قطور طبيخ آن وتكميد بدان جهت تسكين صداع رطوبي وضماد بيخ وريشهاى سوختهٔ آن با سركه جهت رفع ثآليل ومرباى پوست تازهٔ آن با عسل جهت تقويت معدهٔ ورفع رطوبات آن مفيد واما حب آن پس بهترين آن تازهٔ خوشبوى شبيه ببوى دهن بلسان است اشقر اللون ثقيل الوزن اندك تلخ وتند كه زبان را اندك بگزد وتخدير كمي نمايد وشكل آن مستدير مائل بطولاني بزرگ تر از فلفل بامغز سفيد باشد بخلاف حب بشام كه بي مزه ومدور وبي مغز است وآن گرم وخشك است درآخر درجهٔ دوم باقوت تريا قيه ومجفف رطوبات معدهٔ وامعا ورافع مغص وامراض باردهٔ بلغميه وسوداويه وصرع وضيق النفس ونفس الانتصاب وشوصه وورم رئه وسرفه وسدهٔ جگر واستسقا وعرق النسا وكزيدن هوام وعقرب وتحليل رياح ونفخ وعسرالبول وحبس آن وحيض شربا ونخور ودخنهٔ آن جهت اوجاع ارحام وجلوس درطبيخ آن مفتح رحم وجاذب رطوبات آن وضماد آن به تنهائي جهت كزيدن عقرب وبا يرسا جهت قروح هونافع ومضر بمثانه ومصلح آن كثيراوقد رشربت آن تادودرهم وبدل آن يك وزن ونيم عود آن واگر نباشد بوزن آن سليخه وعشر آن بسباسه ودرتريا قات بوزن آن زراوند طويل يا حب الغار است واما عود آن پس بهترين آن باريك سرخرنك خوشبوي تازه است كه بوي دهن بلسان ازان آيد ودرحرارت ويبوست ازحب آن كمتر ودرسائر افعال مطورهٔ ازان ضعيف تروبدل آن دوثلث حب آن وهمچنين باقي ادويهٔ مذكورهٔ واما دهن آن پس بهترين آن خوشبوى تازهٔ قوي الرائحه خالي ازحموضت سرخرنك صافي باندك غلظت وچسپندگي كه زود درآب منحل گردد وقوام آب را مانند شير گرداند وشبورا منجمد سازد ودرآب ته نشين نشود وچون به پشمي آلودهٔ بآب بشويند اثري ازان دريشم نماند درچشيدن زبان را بگزد باندك قبضي وهرچه دران اين اثار نباشد مغشوش است وخوب آنرا قوت تاچهل سال باقي ميماند درهوم گرم وخشك باقوت تريا قيه ومانند تريا قات است درمركبات ومقاوم سموم باردهٔ مانند عقرب وسائر هوام وخانق النمر وسائر سموم را وامراض باردهٔ عصبانيه دماغيه مانند فالج ولقوه وصرع ودوار ورعشه واسترخا وكزاز واوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس وصداع وكري وظلمت بصر وبياض وسبل وغشاوهٔ وحدت بصر ونزول آب وقروح سر واوجاع حلق واسنان وضيق النفس وربو وسعال وانتصاب نفس وقروح رئه وضعف معدهٔ وكبد وطحال وكردهٔ ومثانه وحرقة البول وعسر وسلس آن وريزانيدن حصاة واسترخاى قضيب وامراض مقعدهٔ ورحم واوجاع آن واخراج جنين ومشيمه وادرار حيض ونشف رطوبات واعانت برحمل وپاك كردن جراحات ازچرك وتليين صلابات وتحليل مواد باردهٔ شربا وطلاء وتدهينا واكتحالا وقطورا وفرزجة مفردا ومركبا نافع مثلا حمول آن باموم وروغن گل مخرج مشيمه وجنين است وباد هن زنبق بردا شتن وفتيله آلودهٔ بدان

در بيني كذاشتن جهت رفع سكته و اصحاب جمود وقطور يكدانك ونصف آن با طبيخ زوفا بقدر يك اسكرجه ناشتا جهت سعال
واوجاع سينه وآشاميدن نيم مثقال آن با شير تازه دوشيده جهت رفع سميت واذيت خانق النمر ونهش هوام سمي وبا ايرسا
جهت اخراج شوك واستخوان ومقدار شربت آن تا نيم مثقال وبدل آن يك وزن ونيم وتا دو وزن آن روغن زيتون كهنه يا
روغن رازقي يا روغن ترب كه دران حب وعود بلسان جوشانيده باشند * صنعت اخذ خالص اصلي آن آنست كه در حين
بودن آفتاب در سرطان نزد طلوع شعرى يمانيه تنهٔ درخت آنرا تيغها زده انچه ازان تراوش كند جمع نمايند ابن بيطار وبغدادي
نوشته اند كه در سالى مقدار پنجاه رطل بعمل مى آيد به نيم وزن آن نقره يا طلا ميفروشند ونوشته كه بايد با اوصاف مذكوره
رنك آن بسيار كدر مائل بحمرت باشد واما انچه بالفعل معمول است آن است كه ميكيرند چوب بشام وبسباسه وميعه وروغن
تخم ترب اجزا مساوي ومى جوشانند مجموع را باده وزن آن زيت وصاف نموده ميفروشند * نوع ديكر شاخ وبرك وحب
وعود بلسان را در آب جوشانيده وبا روغن زيت مرتب نموده مى فروشند ومغشوش باكثر ادهان مانند دهن حبة الخضرا
وحنا ودرخت مصطكي وسوسن وبان وبعضي بعسل وموم وروغن مورد وحنا وراتينج مى نمايند ونوع دوم بهترين ابدال
دهن بلسان است * معجون بلسان از محمد بن زكريا رازي نافع از براى حصاة مثانه كويد عجيب است درين فعل هركاه مداومت
كرده شود بان ونيز كفته كه من معالجه كردم باين بانيون را كه سنك بسيارى در مثانه داشت وجمعى برين شده بودند كه بشكافند
وسنكها را برآورند ومن چهل روز اين معجون را باو دادم تمام سنكها را ريزه ريزه كرده بيرون آورد * صنعت آن حب بلسان تخم
ترب دوقو فطراساليون پوست بيخ كبر پوست بيخ جاوشير بادام تلخ حب الغار اذخر سعد كوفي سنبل الطيب سليخه اسقولوقندريون
حرمل جنطيانا زراوند مدحرج اسارون قردمانا قرنفل اشق سكبينج مقل فلفل وج تركي اجزا متساوي صموغ را حل كنند وباقي
ادويه را كوفته بيخته بروغن بلسان چرب سازند وبصموغ سرشته حبها سازند وهر روز دو درم انرا با طبيخ بزور بنوشند وبسا باشد
كه محتاج باشد عليل بآنكه بياشامد با اين يكدانك از رماد عقارب وصنعت رماد العقارب در عقرب انشاء الله تع ذكر خواهد
يافت وبدانكه في الحقيقة اين حب است نه معجون * بلوط بلغت طبرستاني دارمازي نامند وبفارسي بالوط كويند قسمى
ازان مستدير مى باشد وقسمى را بهش نامند وآن از قسم مستطيل لذيذتر ودرخت آن شبيه بدرخت فندق وآن شاه بلوط
است وماكول اهل بلاد وابن تلميذ شاه بلوط وبلوط را دو قسم شمرده ومولف مالا يسع سه قسم ذكر كرده واين اصوب است و
درينصورت شاه بلوط نيز از اقسام آن است ومستطيل دو قسم مى باشد يكى ماكول وديكرى با مرارت وغير ماكول چنانچه در ديلم و
طبرستان مشاهده شده است وامين الدوله از محمد بن احمد واو از جالينوس ذكر كرده كه در بعضى بلاد درخت بلوط يك سال بلوط بار
ميدهد ويك سال عفص شيرين ماكول آن در اول سرد ودر دوم خشك وتلخ آن در اول سيم خشك ونايب مناب عفص است وقابض و
مغلظ وحابس اسهال مزمن ونفث الدم ونزف الدم وجهت سحج وسلس البول وتقطير البول وقرحهٔ امعا وخفقان وغثيان كه از فم
معده باشد نافع وضماد آن با پيه خوك نمك سود جهت ورم حالب واورام بلغمي وسوختهٔ آن جهت قلاع وقروح ساعيه و
حمول آن جهت قطع سيلان رحم نافع ونان آن ثقيل ومصدع ومولد سودا ومسدد ومصلحش سكنجبين وقند وقدر شربتش از
يك مثقال تا پانزده مثقال وبدلش خرنوب نبطي است ودرخت بلوط را جميع اجزا بارد ويابس است وريشهاى باريك آن
يابس تر ودر قطع سيلان رحم وامثال آن نافع وبرك آن جهت التيام جراحات تازه وخاكستر چوب آن جالي دندان و
جهت آكله مفيد است وچون بلوط را با نيم وزن آن كندر با روغن زيتون سرشته مداومت شرب آن نمايند قاطع سلس البول

وبول در فراش وادرار مذي ومني ومجفف نار فارسي است ومجرب دانسته اند وآبيكه در حين سوختن چوب بلوط ظاهر ميكردد
جهت خضاب ابرو بهتر از خطاط است وجفت البلوط كه پوست رقيق آن است وبر مغز آن ملاحق است مجفف قوي ورادع
جراحات وحابس سيلان خون ورطوبات شربا وضمادا وجهت فتق ضمادا نافع وبدلش كلنار است وكويند پوست انار ومورد
بالسويه بدل آن است وقدر شربتش يك مثقال ودر مطبوخات تا سه مثقال وشاه بلوط با اندك حرارت وقبض ويبس آن كمتر
از بلوط است وغذائية آن غالب وبا قوت جاليه ومسمن بدن ومولد پيه كرده ومشوي آن با اشربه مبهي ومهيج باه ومقوي بدن
وجهت رفع سموم بغايت موثر ودر سائر خواص ضعيف تر از بلوط ونفاخ اقسام بلوط مضر حلق ومثانه است مصلح آن بزر حند قوقي
وشكر وسكنجبين وچون پوست درخت آن را مهرا پخته يكشب بر موي كماد نمايند كه قبل از ان با طين قيموليا شسته باشند بغايت
سياه كند وجفت شاه بلوط در سميت مثل پوست سلتوك است * حب جفت بلوط نافع از براي افراط طمث وسيلان ارحام ورطوبت
فروج را به نهايت مفيد است * صنعت آن به نسخهٔ حكيم محمد طاهر ولد حكيم صالح خان مرحوم زاج سياه قرطاس خطائي محرق
جفت بلوط صدف محرق قرن ايل محرق عفص محرق مطفي بالخل از هريك سه مثقال كوفته بيخته در آب برك مورد يك مثقال
ونيم صمغ عربي يك مثقال محلول در آب وسركهٔ انكوري چهار مثقال خمير كرده حبها سازند هر حبي بمقدار فندقي در وقت حاجت
بركيرند * فصل در بيان سفوفات بلوطي * سفوف بلوط منقول از منصوري محمد بن زكريا بجهت تقطير بول وسلس البول
* صنعت آن بلوط مقشر بوداده كندر كشنيز خشك بوداده كل ارمني صمغ عربي اجزا متساوي سفوف سازند وبقدر دو درهم صبح
ودو درهم شام واكر با سلس تشنكي مفرط باشد كه مريض هرچند آب بياشامد تشنكي او دفع نشود بايد كه مريض اين سفوف را
با ماء الشعير وبزر قطونا بياشامد وغذا از آب غوره وآب سماق وامثال آن مزوره ترتيب داده بخورند ودر نسخهٔ ديكر اين
سفوف وزن بلوط پنج جزو وكندر سه جزو وباقي ده جزو است * سفوف بلوط ديكر مجرب از براي سلس البول * صنعت آن بلوط
ده مثقال ودر نسخهٔ ديكر هشت مثقال است كشنيز خشك راسن از هريك سه مثقال اصل السوس كاوزبان انيسون تخم خرفهٔ مقشر
زرورد سنبل الطيب سعد كوفي كندر از هريك چهار مثقال طباشير سفيد پنج مثقال مصطكي يك مثقال قند سفيد بوزن مجموع
ادويه كوفته بيخته وقت خواب سه مثقال آنرا سفوف نمايند * فصل در ذكر معاجين عطائي كه اصل وعمود در آنها بلوط است
* معجون عطائي جهت دفع سرعت انزال بي نظير است * صنعت آن جفت بلوط لبان ذكر بزر القنب از هريك نيم مثقال
مصطكي يك درم اجزا كوفته بيخته با چهار وزن ادويه عسل مصفي مقوم سرشته معجون سازند شربتي يك مثقال * معجون عطائي
ديكر كه جهت دفع سرعت انزال نافع است * صنعت آن جفت بلوط كندر مصطكي اجزا متساوي كوفته بيخته با چهار وزن ادويه
عسل مصفي بقوام آورده بسرشند شربتي يك مثقال * معجون عطائي ديكر كه همين خاصيت دارد * صنعت آن بلوط كلنار
فارسي كشنيز خشك شونيز لبان ذكر از هريك دو نيم مثقال كمون كرماني نانخواه كرويا از هريك يك مثقال وربع مثقالي
پوست هليلهٔ زرد پوست بليله هليلهٔ سياه آملهٔ منقي از هريك يك درم ادويه كوفته بيخته با سه وزن ادويه عسل مصفي مقوم
سرشته معجون سازند شربتي تا دو مثقال غذا كباب وچلاو قليهٔ نركسي مناسب است * معجون عطائي ديكر تقطير البول و
سرعت انزال را نافع باشد * صنعت آن كندر علك رومي جفت بلوط شاهدانه مويز اجزا مساوي كوفته بيخته با سه چندان
عسل صاف بسرشند شربتي دو مثقال * معجون عطائي ديكر سلس البول را نافع باشد * صنعت آن كلنار فارسي كندر علك
رومي بلوط كه در سركه پرورده باشند از هريك بيست درم سعد كوفي كرويا از هريك پنج درم دار فلفل خصية الثعلب از هريك

سه درم اجزا کوفته بیخته باسه چند ان عسل صاف معجون سازند * معجون عطائي مزعت انزال واحتلام وتقطیر البول
را نافع باشد * صنعت آن علك رومي کند ربلوط کلنار شونیز کشنیز خشك ازهریك دو درم زیرهٔ کرماني نانخواه ازهریك پنجدرم
پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی ازهریك سه درم اجزا کوفته بیخته باسه چندان عسل بهرشند * معجون بلوط
مقوي باه ومسهل است * صنعت آن بلوط مقشر آرد کنار لبان ذکر ازهریك ده درم زیرهٔ کرماني مد برنانخواه کرویا
ازهریك پنجدرم کشنیز خشك دو درم کوفته بیخته باسه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی دو درم تا دو مثقال
غذاء کباب ودو پیازه ونان میده تناول فرمایند * باب الباء مع النون * بن بضم باوسکون نون مشدده ودراصل اسم خمر
غلیظ که مشهور ومعروف بقهوه است بوده وبالفعل اطلاق مینمایند بر ثمری خاص وبرای حرمت آنرا ترک کرده اینرا بجای
آن می آشامند وآن ثمر درختی است کوهستاني که درجبال یمن ونواح آن ودربنادریه که جزیره ایست ازجزائر زیربادات
بهم میرسد وتخم آنرا درآذر میکارند ودرآب که هردو اسم ماه رومي است میرسد ویک ساق دارد بمطبري انکشت ابهام و
بلندي آن بدوذرع تا بسه ذرع دست میرسد شبیه بدرخت زعرور وگل آن سفید رنك وثمر آن درغلاف سیاه رنك شبیه
بحب الغار ودرانددرون آن دومغزودر وسط هرمغزی شکافی مانند دانهٔ کندم میباشد ولیکن ازان پهن تروبزرکتر سبزرنك
که درجوف آن پردهٔ نازك پیچیده باندك تلخي میباشد وبهترین آن تازهٔ سنگین سبزرنك آن است که درته آب رودوسیاه آن
بسیاربد وتلخ وبدطعم وبنادي آن سفیدوبزرکتروسبکتر ازیمنی پوست تازهٔ آن باندك رطوبت وچسپندگي وحلاوت و
عفوصتی است وچون خشك گردد حلاوت بدان کم میشود ورفته رفته زائل میگردد وضخامت آن ازپوست پسته وحب الغار کمتر
ونازکتر است گویند سبب اطلاع بران آنست که شیخ ابوالحسن شاذلي که درکوهستان یمن صومعه داشت ومریدان اورا به سبب
کثرت شب بیداري وریاضات کسل مند ومانده میشدند ازاتفاقات وقتی بعضی ثمر آنرا یافته خوردند دفع کسل ومانده کي
آنها شد واین رابدیگران گفتند آنها نیزخوردند نفع یافتند به پیرخود گفتند او حکم نمود که جوش داده آب آنرا بیاشامند
پس این میوه را درآب جوش داده آب آن را می آشامیدند باعث رفع کلال وملال ایشان میشد پس رفته رفته شهرت تمام
یافت وتجار درکل بلاد بردند ومنتشر ساختند واکثری میخورند ولیکن اهل هربلدی وجائی بوضعی خاص اهل یمن و
نواح آن پوست بیرون آن که قشر نامند خصوص تازهٔ آن را درآب بسیاری جوش داده صاف کرده کرما کرم ونیم کرم
پیالهای بزرگ پیش ازطعام واکثری بعد ازان می آشامند وولوع بسیاری بران دارند وطعم آن آب نیز مائل بشیرینیي
وعفوصت میباشد خصوص تازهٔ آن واهل مکهٔ معظمه ومدینه طیبه وبلاد دیگراز عرب وعجم وایران وتوران وهندوستان وفرنك
وغیرها مغز آنرا بعضی خام وبعضی نیم بریان وبعضی بریان که قریب باحراق رسد بعضی نیمکوفته وبعضی نرم کوفته درآب طبخ
داده بعضی اندك غلیظ وبعضی بسیار رقیق وبعضی صاف کرده وبعضی صاف نا کرده می آشامند چنانچه به تفصیل انشاء الله تع
مذکور خواهد شد ودرطبع ومزاج آن اختلاف است حکیم میرعماد الدین محمود درآخر رسالهٔ افیونیه دربیان قهوه نوشته اند
که مرد وخشك است دردرجهٔ دوم جهت آنکه دران کیفیتی غالب برطعم ورائحه ولون آن نیست که قیاس دلالت بر
حرارت آن نماید وبه تجربه یافته اند که سردي آن بحدی اضرار نمیرسد ودرتماوي وغلبهٔ هریك ازبرودت ویبوست
بردیگری موقوف به تامل است ومیرزا قاضي درسالهٔ خود نوشته اند که بتجربه نقیر یافته که سردي آن دردرجهٔ اول وخشکي
آن دردرجهٔ دوم است وحکیم مالك الدین یزدي نوشته اند که بعضی ازواقفان خواص ادویه بران رفته اند که برودت آن

در اول درجهٔ ثانیه ویبوست آن در ثالثه است بواسطهٔ آنکه در افراط آن یبوست دماغ و بیخوابی و خشکی مزاج بهم میرسد
شاربان آن را وشیخ داؤد انطاکی گفته که گرم در اول و خشک در دوم و مشهور سرد و خشک است و نیز چنین نوشته جهت آنکه
پوست آن تلخ است و تلخی دلیل حرارت است یمکن که پوست آن گرم باشد و مغز آن معتدل و یا سرد در اول و آنچه دلالت
بر برودت آن میکند عفوصت آن است و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته اند که بقیاس ظاهر میگردد که در گرمی معتدل
و خشکی بران غالب و قشر آن گرم و خشک تر ازان باشد جامع اوراق پیوا کنده احوال میگوید که شاید مرکب القوی باشد
خصوص تازهٔ آن جهت آنکه دران دو جزو است یکی لطیف هوائی حار رطب و دیگری کثیف ارضی بارد یابس که بجزو اول
افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و نضج و ادرار و تلئین وغیرها ازان صادر میگردد و بجزو ثانی افعال و آثار
برودت و یبوست از تسکین حرارت و تشنگی و ثوران و غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و یبوست دماغ وغیر
آن ظاهر میشود و هرچند تازه تر باشد آن جزو اول دران زیاده می باشد و چون کهنه گردد بتدریج کم و زائل می شود
خصوص در قشر آن و چون بریان نمایند آن نیز کمتر و زائل میگردد بمقدار بریان نمودن پس حاصل مدعا آنکه تازهٔ و نو آن
خصوص قشر خام آن مائل بحرارت و یبوست است و کهنهٔ آن خصوص بریان آن بارد یابس و هرچند کهنه تر گردد و زیاده
بریان نمایند برد و یبس آن می افزاید و اما افعال و خواص آن انچه اطبای مذکوره بیان نموده اند آن است که شرب آب
مطبوخ آن مفتح سدد است و بغاد زهریتی که دارد ممکن ارجاع و ثوران و غلیان خون و حدت و لذع صفرا و سودا و احتراق
آن و مرقق و مصفی اخلاط و غلظت آنها است و لهذا در حمیات دمویه و صفراویه و سوداویه خصوصا در اوائل و بعد بروز
حصبه و جدری و ربع مفید است و شربی دموی و یرقان را سودمند است و ملین طبع و مدر بول و مجفف رطوبات و گفته
اند که بواسیر را بسیار نافع است و اکثر انواع صداع و رمد و مالیخولیا خصوصا احتراقی آن و آنچه به سبب غلظت اخلاط
و انسداد آن باشد بجهت تصفیه و ترقیق آن مر اخلاط را و حکیم میر عماد الدین فرموده که پندارم مجذوم را نیز نافع باشد
بجهت همین علت و نیز سرفهٔ بلغمی و نزلات و رخاوت معده را به تجفیف رطوبات آن و صعود بخارات بدماغ و اسهال
خصوصا نیم بریان آن و کثرت نوم و تشنگی و صبر بران هر دو را کفا نمودن بطعام و شراب اندک بی آنکه مودی به ضعف
و انحراف مزاج گردد مفید و نیز رفع اعیا و ماندگی و کلال و ملال اسفار و حرکات مشقتها مینماید و از مضار آن آنست که گفته اند
صداع می آورد و باعث بیداری و لاغری بدن و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و نفخ و قولنج و مالیخولیا
و کابوس و خشک نمودن آلات تنفس و در شتی آن و مولد بواسیر است و بالجمله بارد المزاج و مرطوبین و اصحاب غلبهٔ
اخلاط فاسده را مضر و بعضی ظرفا در مذمت آن گفته اند * بیت * آن سیه روکه نام آن قهوه است * مانع النوم و قاطع الشهوه است *
و اغلب آنکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کردهٔ سیاه شدهٔ آن باشد نه تازهٔ خام آن خصوصا قشر که در بعضی امزجه شاید
محرک باه و هاضم طعام باشد و یمکن که وجه ولوع اهل یمن باشامیدن آن بالای طعام همین دو وجه باشد و در جواب این
گفته اند که وجه ولوع ایشان بدان کثرت حرارت مزاج و خوردن خرما و میوهای گرم است و حق آن است که مبالغهٔ
بسیار از طرفین در منافع و مضار آن بیجا است اکثر بعادت و قوت مزاج بر میگردد و هیچ یک کلی نیستند و بیان وجوه هریک از
منافع و مضار آن طولی دارد و مقام گنجایش تفصیل آنها ندارد میرزا قاضی نوشته اند اما جمعی که مزاج ایشان گرم باشد
این دوا به سبب آنکه حرارت را گرم میکرداند و به سبب کمی حرارت رطوبت کم به تحلیل میرود لهذا کاه است که ایشان را

خواب مي آورد وازانجمله شخصي را ديدم كه مزاج اوكال حرارت داشت وبدان سبب شبها خواب نميكرد مانند كسيكه
هرسام داشته باشد واضطراب ميكرد چون دوسه شب بقهوه مداومت نمود اورا خواب آمد وآن حالت زائل گشت وچون قهوه
مضرقلب است اگربامرواريد استعمال نمايند اولي است خصوص در حصبه وجدري بعد از بروز جهت آنكه مروارید رادر
حصبه وجدري نفع تمام است ونيز استعمال آن جهت تقويت قلب با زعفران كه چند طاقه درحين طبخ دران اندازند نيكو
است وچون مسافر درِ وقت فرودآمدن وهمچنين بعد تعب ومشقت بسيار وبعد خوردن افيونيات رافع تعب وكلال وملال
وباعث شكفتكي طبع است آشاميدن چند فنجان آن وگفته اند ناشتا ودر وقت امتلا از غذا ومكرر نبايد آشاميد بلكه صبح
اندك غذايي بطريق ناشتا كه بالفعل درعرف عوام مشهور به تحت القهوه است خورده بالاي آن چند پياله بياشامند و
اگرخواهند معتادين بافيون وافيونيات وشب نشينان آخر روز يا بعد از نماز عشا خصوص قريب به نصف شب چند پياله
بياشامند وگفته اند مصلح آن زنجبيل ودواء المسك ونبات وگلاب وامثال اينها است وشيخ داؤد انطاكي نوشته كه شخصيكه ارادهٔ
شرب آن براي نشاط ورفع كسالت وانچه ذكر كرديم نمايد بايد كه شيريني وروغن پخته وروغن بسيار با آن بخورد وقومي
با شير ميخورند واين خطا است وخوف احداث يوس است واحقر ميگويد كه بهترين مصلحات وطعم ورائحهٔ آنرا طيب و
لذيذ ميكرداند وكريه وبد ذائقه نميسازد عنبر اشهب است پس زعفران * صنعت طبخ آن انچه حكيم ميرعمادالدين محمود
نوشته اند آن است كه مقدار پنج مثقال تا ده مثقال آن رادر هشتاد مثقال آب بجوشانند تا سي مثقال بماند وصاف سازند و
گرم بياشامند كه هردآن عظيم بد باشد وفاتوآن نيز خوب نيست وبدل ضرر كلي ميرسانند واحداث خفقان مينمايد واصلاح
آن با ادويهٔ مذكوره وزعفران نمايند وبعد طبخ قبل از سرد شدن بزودي صافي نمايند ونگذارند كه جرم آن باز صافي و
قوت آن را بخود جذب نمايد ومير زا قاضي نوشته كه در بعضي بلاد مغز آنرا بريان ميكنند يا با پوست آنرا ميجوشانند وآب آنرا
ميخورند ودر بعضي بلاد مجموع مغز با هردو پوست آن را ميجوشانند وآب آنرا ميخورند ودر بعضي بلاد پوستش را بريان
ميكنند چنانچه نيم سوخته شود وبان تنقل مينمايند واولي آن است كه مغز آنرا با اندك پوستي بريان كرده بجوشانند و
آب آن را بخورند جهت آنكه حق سبحانه تع در بيشتر از دواها وميوها كه قشري دارند خاصيت غريبي ووضع عجيبي قرار
داده كه از هريك از قشر ومغز دفع مضرت ديگري ميكنند لهذا شيخ الرئيس ميگويد كه خيار را با پوست خوردن بهتر است جهت
آنكه در پوست آن جلائي است كه دفع لزوجت مغز آن را ميكند وبراي اين نيز مويز را با دانه خوردن بهتر است وهمچنين
بسياري از ميوها واما اصحاب تنعم بواسطهٔ ادراك لذت مغز را از قشر جدا مينمايند وبريان كرده كه بسرحد سوختن رسد
وكوبيده جوشانيده مي آشامند وسبب بريان نمودن آن بان حد كثافت جرم آن است كه به سبب سوختن لطيف ميشود و
آنچه متعارف است آن است كه اول آنرا بريان ميكنند وبعد ازان ميكوبند بجهت آنكه زود صلايه شود اما اولي آن است
كه اول بكوبند وبعد ازان بريان كنند واين اگرچه اندك دشوار است اما نفعش بيشتر است چه هركاه درست بريان كنند
اجزاي آن بيك طريق بريان نخواهد شد واندك اختلافي دران خواهد بود پس جزويكه بيشتر بريان شده باشد لطيف تر
از جزوي خواهد بود كه كمتر بريان شده است واما آنچه بالفعل معمول اكثر عوام اهل بلاد مانند حرمين الشريفين زادهما
الله تع شرفا وكرامة وعراق عرب وعجم وايران وهند است آن است كه مغز قهوه را در ظرف سفالي بدون آنكه دهنيتي بآن
برسانند نيكو شسته بريان مينمايند كه جوزي رنگ كرود وبعضي اندك زيادة پس نرم كوبيده يا دة دوازدة مقدار آن آب

بر آتش اخگر بدین دستور میپزند که آب را گرم جوشان نموده در قهوه دان سنگی یا شیشه یا نقره یا مس تازه قلعی نموده و
قهوه را دران اندک اندک می ریزند و برهم می زنند تا نیکو مخلوط گردد و بر آتش گذاشته می جوشانند تا کف بر سر آورد
و کف آن فرو نشیند و در بین جوش دو سه مرتبه اندک اندک آب سرد بران می ریزند تا کف آن بریده گردد و روغن بر سر
آورد پس در پیالها ریخته گرما گرم صبح و شام هر وقت صادر و واردی آید می آشامند چند پیاله پی هم جرعه جرعه اندک
اندک و اما بعض خواص دانهای سیاه فاسد آن را دور کرده پاک شسته بهمان نحو بریان مینمایند که جوزی رنگ گردد و
بسر حد سوختن نرسد و دانهای که بسیار بریان و سیاه گشته چیده دور مینمایند پس اندک خرد نموده پردهٔ نازک اندرون
آنرا که تلخی دارد افشانده دور کرده باز نرم میکوبند و هر مقدار که خواهند باده دوازده وزن آن آب صافی شیرین بدستور
طبخ نموده و در بین طبخ اگر یخ یا برف باشد بجای آب سرد چند پارچه دران می اندازند و بدستور گرما گرم اندک اندک
می آشامند و بعضی از صاحبان سلیقه متنعم مترفه برای خوشی طعم و رائحهٔ آن دو سه حبهٔ عنبر را ریزه کرده در بین طبخ دران
می اندازند تا گداخته گردد پس می آشامند و نیز بهترین مصلحات آن است چنانچه ذکر یافت و اگر از برای بلغمی مزاجان
و صاحبان سرفه معتاد بران سه چهار دانه فلفل درست را در بین طبخ دران اندازند و بعد از طبخ بر آورده دور نمایند و بیاشامند
نیز از بهترین ملصحات آن است * باب الباء مع النون * * فصل در بیان بنادق البزورات * * بنادق البزور که در
قرحهٔ مجاری بول مجرب است * صنعت آن مغز تخم خربزه شانزده درم مغز تخم خیارین پنجدرم مغز تخم کدو دو درم
بزر البنج سفید تخم خرفه مقشر از هریک دو درم تخم خطمی سفید کثیرا نشاسته کهربا رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس
از هریک دو درم کوفته بیخته بنادق سازند شربتی یکدرم * بنادق البزور به نسخهٔ دیگر * صنعت آن مغز تخم خربزه ده درم
خیارین پنجدرم مغز تخم کدو تخم خرفه مقشر از هریک سه درم خطمی سفید مغز بادام شیرین مقشر نشاسته رب السوس تخم
خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هریک دو درم کوفته بیخته بآب سرشته بنادق سازند شربتی دو مثقال * بنادق البزور
دیگر نافع از برای قروح مزمنهٔ مجاری بول * صنعت آن تخم کرفس فومودوقو فطراسالیون ابهل اسارون نانخواه رازیانه
سنبل الطیب مغز بادام تلخ از هریک بیست درم تخم خرفهٔ مقشر ده درم اشق سه درم اشق را در آب حل کنند و باقی ادویه را
کوفته بیخته بآن سرشته بنادق سازند * بنادق البزور منقول از خط میرزا محمد باقر ولد حکیم میر عماد الدین محمود
* صنعت آن مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خربزه از هریک پنجدرم خشخاش سفید و سیاه
از هریک پنجدرم کرفس چهار درم عنب الثعلب شش درم تخم خرفهٔ مقشر ده درم کثیرا صمغ عربی از هریک پنجدرم طین
ارمنی مغسول دو درم نبات سفید دو صد درم ادویه را کوفته بیخته بآب نیم گرم بنادق سازند شربتی یک مثقال * بنادق
البزور حرقة البول و قروح کلیه و مثانه و عسر البول را نافع باشد و خداوند جرب و قرحهٔ مثانه را بنهایت سودمند باشد
* صنعت آن مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیارین پنجدرم مغز تخم کدو بزر البنج تخم خرفهٔ مقشر تخم خطمی سفید کثیرا مغز
بادام شیرین نشاسته رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هریک دو درم بکوبند و بنادق سازند شربتی سه درم
بشراب خشخاش * بنادق البزور ابقراط نافع از برای قروح قضیب و مثانه و بستگی بول را بگشاید و حرقت بول و سوزشی که در
مجرای بول باشد به نشاند * صنعت آن مغز تخم خیارین از هریک جزوی مغز تخم کدو مغز تخم خربزهٔ مقشر تخم خشخاش سفید
از هریک نیم جزو تخم خطمی سفید ثلث جزو کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته بنادق سازند شربتی یک مثقال بوقت ناشتا

با شراب خشخاش بخورند * بنادق البزوردیکر که قرحه وجرب مثانه را سود مند بود وهوزش بول زابنشاند * صنعت آن
مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو ی شیرین از هریك پنجدرم کل ارمني صمغ عربي لبان ذکردم الاخوین تخم کرفس
ازهریك سه درم افیون دو درم کوفته بیخته بنادق سازند وباشراب خشخاش بنوشند * بنادق البزوردیکر برای قروح کلي و
مثانه وحرقت بول نافع * صنعت آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم خربزه نشاسته تخم خرفهٔ مقشر تخم خشخاش سفید
ازهریك جزوی تخم خطمي سفید کثیرا مغز بادام شیرین مقشر ازهریك یك جزو خارخسك کهربا ازهریك ربع جزوی کوفته بلعاب
بزرقطونا سرشته حبها سازند شربتی پنجماشه با ده تولهٔ عرق خارشتر بنوشند * بنادیقون این معجون نافع است از برای سودي
معده وکبد ورياح احشا * صنعت آن زعفران کاشم تخم کرفس زنجبیل حاشا مغز حب الصنوبر الکبار ازهریك ششدرم کوفته
بیخته باسه چند ادویه عمل سفید معجون سازند * بنفسج معرب از بنفشه فارسي است وبعربي فرفیر نامند وبیوناني ابرود اول
سود ودردوم تراست وکویند اول سرد وتراست وبعضی دراول کرم وتر دانسته اند مسهل صفرا ومسکن عطش وحدت خون
وحمیات حارهٔ وخفقان وغشي ومنوم ومحلل اورام ولطیف وجهت صداع حار وسرفه وخشونت سینه وحلق وحرقت مثانه وبول
ودرد کرده واحتباس بول وذات الجنب وخناق وذات الریه وصرع اطفال ونزلات وزکام را نافع است وچند روز مداومت نمودن
دودرهم تاچهاردرهم آن با آب سود جهت رفع اسهال صفرا وی للذاع مجرب است وسه مثقال سائیدهٔ خشك آن با شیرخشت وشکر و
امثال آن ازهریك پنج مثقال مسهل سریع العمل سرشتهٔ آن با شیرهٔ کلقند جهت تپهای مرکبه بی عدیل است و مستعمل
کل آن است پس برک آن وتخم آن وچوب آن را استعمال نشاید کردن وکویند کل تازهٔ آن فاد زهر سموم است ونطول
طبیخ آن جهت رفع یبوست دماغ را عضا وضماد آن جهت صداع حار ورا ورام حارهٔ وشقاق ودرد معدهٔ مفید ووا کنار آن
مورث ضعف دل وقبض آن وباعث کرب وثقل معدهٔ وغشیان والتهاب خصوص درتپهای حارهٔ ومصلحش اندکی ازانیسون وبدلش
نیلوفر وبرک خبازي ودرمعال کل کاوزبان است وقد رشربت ازجرم آن تا پنج مثقال ودرمطبوخ تا ده مثقال وخوردن آب برک
آن باثلث آن شکر جهت خروج مقعدهٔ اطفال بغایت موثر وضماد آن جهت اورام حارهٔ والتهاب معدهٔ وچشم ونتو مقعدهٔ وچرب
صفراوي وحکه بی عدیل است وروغن بنفشه فواید بسیار دارد وخواهد آمد انشاء الله تع * جوارش بنفسج به نسخهٔ حکیم معصوم
مسهل سودا وبلغم باشد ارباب تنعم وسردمی را که ازخوردن مسهلات متنفر باشند موافق بود وبدائقه خوش آید ومسهل
بی زحمت باشد * صنعت آن زنجبیل مصطکي قرنفل قاقله کل سرخ ازهریك سه درم بسفایج فستقي سنامکي سقمونیای مشوي
ازهریك پنجدرم تربد سفید تراشیدهٔ بروغن بادام چرب کرده کل بنفشه ازهریك دودرم شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت
کاوزبان ازهریك بیست درم ترنجبین شیرخشت ازهریك سي درم آب آلوی بخارائي آب تمرهندي ازهریك پنجاه درم مشك
ترکي یکدرم اجزا را کوفته بیخته سقمونیا وبنفشه را خوب درهم سحق کنند وترنجبین وشیرخشت را درکلاب صاف نموده آبها
وشربتها را باصد درم قند سفید بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته بدستور متعارف بآن بسرشند شربتی ازسه درم تا پنجدرم
بهنگام حاجت * فصل درذکر نسخ حبوب بنفسج * حب بنفسج نافع ازبرای رمد وصداع حار * صنعت آن سربنفشه تربد سفید
مدبر ازهریك دودرم رب السوس نیمدرم سقمونیای مشوي ربع درمی کثیرا یکدانك حب سازند جمله یکشربت است
* حب بنفسج دیکر تنقیهٔ جمیع فضول واخلاط صفراوي وسوداوي وبلغمي نماید وجمیع اقسام ربو وضیق النفس وبهر وعسر النفس
را نافع باشد * صنعت آن سربنفشه ورق کل سرخ رب السوس ازهریك یکدرم غاریقون مقشر سقمونیای مشوی ازهریك

نيمدرم سوده حب سازند جمله يك شربت است واگر طبيعت قبض باشد يكدرم بصفايح فستقي اضافه نمايند * حب بنفسج ديگر
سربنفشه ورق كل سرخ تربد سفيد ازهريك يكدرم كثيرا رب السوس سقمونيا مشوي ايارج فيقرا ازهريك نيم درم كوفته بكلاب
سرشته حبها سازند جمله يك شربت است باكلاب نيمكرم فروبرند وتكرار نمايند تا تنقيهٔ كامل كند * حب بنفسج منقول ازاختيارات
بدلي نافع ازبراى درد چشم ودرد سر ودرد شقيقه ودرد گوش ودماغ را پاك كند ازفضول صفراوي وبلغمي * صنعت آن سو
بنفشهٔ خشك دودرم تربد سفيد مدبريك درم رب السوس پوست هليلهٔ زرد انيسون ازهريك نيم درم سقمونيا مشوي
نيم دانك ادويه راكوفته بيخته بآب خالص سرشته حب سازند شربتي يك مثقال تا سه درم شب وقت خواب بآب نيم گرم فروبرند
ودرنسخهٔ ديگر ورق كل سرخ يكدانك داخل است روزن سقمونيا نيزيكدانك وبعضي گفته كه جملهٔ اين اجزا يك شربت كامل
است * حب بنفسج تنقيهٔ دماغ وسينه كند ونافع است ازبراى صداع ودرد گوش وچشم ودرد سينه وسرفه * صنعت آن كل بنفشه
دودرم تربد سفيد مدبريك درم رب السوس نيم درم سقمونيا ورق كل سرخ ازهريك يكدانك كوفته بيخته بآب سرشته حب
سازند وبآب گرم فروبرند جمله يك شربت است * حب بنفسج بنسخهٔ ديگر * صنعت آن كل بنفشه دودرم تربد سفيد يك درم
رب السوس نيمدرم معمودهٔ مشوي ربع درمي كثيرا يكدانك بدستور حب سازند * حب بنفسج بهنسخهٔ ديگر منقول ازكناش
طبري معروف بمعالجات بقراطي گفته كه اين حب تاليف قبطي است * صنعت آن نانخواه زيرهٔ كرماني كرويا انيسون هليله
نمك نفطي ازهريك يكدرم مصطكي سه درم سربنفشه سه درم صبر سقوطري مثل مجموع ادويه ادويه راكوفته بيخته بآب برگ
اترج سرشته حبها سازند ازنخود بزركتر وهرروز يك حب آنرا تناول نمايند يك مجلس عمل كند ورطوبات فاسدهٔ را ازمعدهٔ
پاك سازد ونگذارد كه رطوبات فاسدهٔ موجب ضعف معدهٔ وسركردد بعون الله عزوجل * حب بنفسج منقول ازقرابادين
كوتوالي اسهال صفرا وبلغم كند واخلاط ازبدن پاك سازد * صنعت آن سربنفشه تربد سفيد پوست هليلهٔ زرد ازهريك سه
درم رب السوس يكدرم ونيم سقمونيا مشوي نيم درم كثيرا يكدرم كوفته بيخته حب سازند شربتي سه درم باآب نيمگرم فروبرند
* حب بنفسج ديگر مستعمل درتب وخشونت سينه * صنعت آن سربنفشه يك مثقال شيرخشت خراساني يك مثقال هردورا
بعمل خيارشنبر سرشته حب سازند جمله يك شربت است * حب بنفسج نافع است ازبراى اوجاع سركهنه وشقيقه وظلمت
بصروا وجاع اذن * صنعت آن كل بنفشه دومثقال تربد سفيد مدبريك مثقال رب السوس پوست هليلهٔ زرد انيسون ازهريك
نيم مثقال كل سرخ كثيرا سقمونيا مشوي ازهريك يكدانك كوفته بيخته بآب سرشته حبوب سازند شربتي ازيك مثقال تا يك
مثقال ونيم * حب بنفسج ازشاپور بن سهل اسهال صفرا وبلغم بآساني كند * صنعت آن كل بنفشهٔ خشك تربد سفيد ازهريك
پنجدرم ونيم زعفران چهاردانك كوفته بيخته باآب حب سازند شربتي سه درم * خميرهٔ بنفسج اسهال صفرا كند وامراض
صدر وذات الجنب وذات الرئه وسعال وتپهاى گرم رانافع باشد * صنعت آن بگيرند كل بنفشه وساق وقمع سبز آنرا دوركردهٔ
برگهاى بنفش آن رامقدار يكوطل وسه رطل قند سفيد راكوبيدهٔ هردورا درهم كردهٔ كف مال نمايند ودروقت ماليدن قدرى
ازگلاب بران بپاشند تا نيكو مخلوط شود پس درآفتاب گذارند تا سه روز وهر روز آن را نيكو كف مال نمايند پس نگاه دارند و
دروقت حاجت دهٔ درم آنرا تناول نمايند واين را بنفسج مربا وكل انكمين بنفسجي نيز نامند وهرچند تكرار ماليدن زيادهٔ
نمايند وتا چهل روز درآفتاب گذارند بهتر است بنسخهٔ ديگر كه قوت اسهالش زيادهٔ است بگيرند سربنفشه خالص پاك كردهٔ
يك چهارك من تمرهندي نيكو كف مال نمايند وشيرهٔ كه بعد ازپختن قند در كوزهٔ ونبات درشيشه ميمانند كه بسته نميشود

قناديان آنرا شيرهٔ اصل ميثامند دووزن كل بنفشه داخل كرده درپاتيل قنادي كرده تيرزنند تا چون خميرشود سه روزدرآفتاب گذارند وهرروزمكرربرهم زنند پس آن را درظرف چيني كرده نگاه دارند شربتي ده درم * دهن بنفسج مرد وتراست و منوم جهت جرب وحرارت جسد وخشكي دماغ وسرنه ونرم كردن اعصاب ومفاصل وحفظ صحت ناخن ومكرر آشاميدن آن بعد ازتعريق درحمام جهت ضيق النفس وضماد آن برسينهٔ اطفال جهت سعال بنهايت مؤثراست وقطور آن دراحليل جهت حرقة البول وحرارت مثانه وسعوط آن جهت دردسرحار وبيخوابي مفيد است وبدلش روغن نيلوفراست وتدهين ناف بآن جهت رفع اسهال مجرب است وچون اسفنج را يا پنبه را بروغن بنفشه آلوده كرده برمقعده ضماد نمايند درتنويم عديل ندارد وطريق كرفتن روغن آن دونوع است يكي آنكه كنجد مقشرباكل تازهٔ آن ويا بادام مقشررا دركيسهٔ كرپاسي كرده مكرر بمالند وخشك كنند وكل را تبديل نمايند تا مغزبادام يا كنجد رنكين شود برنك بنفشه پس آنرا كوبيده روغن بكيرند ودكر آنكه كل بنفشهٔ تازه بقدرسي مثقال دريكرطل روغن كنجد يا روغن بادام داخل نمايند وبعدازچند يوم صافي نموده بازبنفشه تازه داخل نمايند وهمين قسم تا رنك وبوي بنفشه بكيرد * دواء المنفسج منقول ازحنين صفراوبلغم را ازاندامها فرودآورد * صنعت آن كنجد سفيد ومغزبادام مقشر ومغزحب القرطم تربد سفيد ازهريك سه درم ونيم كل بنفشهٔ خشك چهاردرم سقمونيا يك مثقال نخود خام دودرم همه راكوفته بيخته دردواوقيه عسل مصفى معجون سازند وبوقت حاجت دودرم ازوعه بكاربرند وقوت اين دوا تا بدوسال باقي ميماند * رب بنفسج جهت اصلاح يبوست افيون وغيره * صنعت آن بكيرند آب معصود تازهٔ آنرا ودرسايه خشك كنند وبدستورهركاه تازهٔ آن نباشد بنفشهٔ خشك را خيسانيده چنانچه مذكورشد آنرا خشك كنند و مقدار كم آن فعل مقدار بسياري ازجرم آن نمايد * فصل دربيان نسخ اشربهٔ بنفسج * * شراب بنفسج منقول ازكامل الصناعة بجهت تپهاى كرم وسعال وتسكين غليان خون وتليين طبع نافع است * صنعت آن بنفشه تازه سه رطل درچهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد وباسه رطل شكر بقوام آورند واكر بنفشه را مكرر كنند تليين آن قوي ترخواهد بود وهمچنين هرچند تكرار زياده نمايند قوي ترميكردد مانند شراب وردواكر بنفشهٔ خشك باشد يكرطل آنراجوشانيده بادورطل شكربقوام آورند * شراب بنفسج ديكر مركب ازاقتراح ابقراط معتدل است درد شش ودرد سينه وپهلو ودرد كرده راسود دارد وادرار بول كند وشكم رانرم كند وسينه وسورا نيك باشد وسرفه وتپهاى كرم رامنفعت دارد * صنعت آن كل بنفشهٔ تازه يكرطل اصل السوس تراشيده يك اوقيه تخم خطمي كوكنار سفيد ازهريك پنجدرم كثيرابهدانه ازهريك سه درم مجموع رادرچهارچند وزن ادويهٔ آب بجوشانند تا به نصف رسد پس بمالند وبپالايند وسرد كنند ويا يكمن نبات سفيد بقوام آورند وهرروز پانزده درم آنرا باماء الشعيرصبح بياشامند وده درم آن راشبانكاه بالعاب بزرقطونا بياشامند * شراب بنفسج مركب به نسخهٔ ديكرنافع ازبراى شوصه وسرفه * صنعت آن كل بنفشهٔ تازه يكرطل بهدانه صمغ عربي تخم خشخاش تخم خطمي سفيد ازهريك ده درم مجموع ادويهٔ رايكشبانروزدر پنجرطل آب بخيسانند پس بجوشانند آنقدر اركه ثلث آب بماند وبپالايند ودورطل نبات سنجري داخل نموده بپزند تا بقوام شربت آيد پس برداشته سرد كرده نكاهدارند شربتي ازان هفت درم ودرنسخهٔ اين شراب كه قلانسي ذكركرده مكان تخم خشخاش تخم خيارا ست وده درم كثيرا سفيد نيزداخل دارد وباقي موافق نسخهٔ سابق است * شراب بنفسج به نسخهٔ سيد اسمعيل كه در ذخيره ذكركرده * صنعت آن بكيرند سرينفشهٔ تازه نيم من بهدانه ده درم كثيرا بيست درم تخم خطمي سفيد پانزده درم وردومن آب بجوشانند وبپالايند وبايكمن نبات سفيد بقوام آورند * شراب بنفسج ديكرطبع رانرم داردوذات الجنب وضيق النفس وسرفهٔ كرم را

نافع باشد * صنعت آن بنفشهٔ تازه نیم من بهدانه ده درم تخم خبازي اصل السوس از هریك سه درم مجموع را در سه من آب
صاف بخیسانند ویك شب ویك روز بگذارند پس بجوشانند وصاف کنند وبا نیم من قند بقوام آورند * شراب بنفسج دیگر
شوصه وذات الجنب وذات الصدر وسرفهٔ کرم وبیماریهای کرم را نافع باشد * صنعت آن بنفشهٔ تازه یکصد درم بهدانه تخم
خطمي صمغ عربي کثیرا مغز تخم خیارین از هریك ده درم مجموع را در پنجرطل آب جوشانند تا ثلث بمانند صاف کنند و
بایکمن قند یا فانید بقوام آورند شربتی هفت درم * فصل درذکر نسخ اقراص بنفسج * قرص بنفسج معمول اطبا جهت
امراض حاره که بایبوست طبع باشد * صنعت آن کل بنفشه محمودهٔ مشوي مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفهٔ مقشر از هریك
ده مثقال ورق کل سرخ تخم کاسني از هریك پنج مثقال رب السوس کثیرا از هریك سه مثقال مصطکي دو مثقال کوفته بیخته
بآب ترنجبین محلول سرشته قرص سازند * قرص بنفسج سهل بلا غائله * صنعت آن سر بنفشهٔ خشك ده درم معمونیای غیر
مشوي یك مثقال رب السوس کثیرا نشاسته از هریك یکدرم کوفته بیخته قدری نبات سفید را بلعاب بزرقطونا حل کرده ادویه
را بآن سرشته اقراص سازند شربتی دو مثقال * قرص بنفسج منقول از کامل الصناعه نافع از برای درد چشم ودرد سر ودرد شقیقه
ودوار وظلمت بصر ورمد را نیز زائل کند * صنعت آن کل بنفشه دو درم تربد سفید مجوف یکدرم رب السوس نیم درم
معمونیای مشوي نیم دانك اقراص سازند شربتی از یکدرم تا یك مثقال وخاصیتش اسهال صفرا وبلغم باشد وبدانکه شیخ
الرئیس این قرص را در قرابادین قانون باسم قرص ملین طبع ذکر کرده وتفاوتی که با این نسخه دارد آن است که معمونیا داخل
نکرده وگفته که این قرص مزیل کرب است ونافع است از برای ضیق النفس ومانع قی است وشربتی از آن از دو درم است تا
سه درم وتا چهار درم با جلاب سکري که بعون الله تع نافع است حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود شیرازي بعینه نسخهٔ
قرص بنفشهٔ صاحب کامل الصناعه را در بیاض مجربات خود بخط خود از برای ضعف غیر خالص ذکر کرده وگفته که در نسخهٔ
نجیب الدین سمرقندي که در قرابادین خود ذکر کرده وزن معمونیا یکدانك ونیم است وحکیم محمد باقر نوشته که اجزا را کوفته
بیخته بآبی که ترنجبین خراساني در آن حل کرده صافي نموده باشند سرشته اقراص سازند ومجموع یك شربت است بادهٔ
درم شکر سفید که بآب کرم حل کرده باشند بنوشند وسیدا سمعیل در ذخیرهٔ قرص بنفشهٔ صاحب کامل الصناعه را در غب
خالص آورده وگفته که این غب غیر خالص را از تلیین طبیعت بعد از نضج بکار آید واختلافي که میان نسخهٔ صاحب کامل
الصناعه ونسخهٔ سید اسمعیل است آن است که وزن معمونیا یکدانك است گفته که مجموع یك شربت است با پنجدرم
ترنجبین در آب کرم حل کرده صافي نموده * صنعت این قرص به نسخهٔ دیگر کل بنفشه خشك کرده چهل درم تربد سفید
مقل بربیست درم صمغ عربي رب السوس از هریك ده درم معمونیای مشوي چهار درم همه را کوفته بیخته بآب اقراص
سازند مقدار شربتش از چهار درم با جلاب سکر بیست درم وکلاب ده درم وآب نیم کرم چهل درم وا کرد طبع قبض
بسیار باشد بجای جلاب سکري با شیر خشت خراساني ترنجبین از هریك ده درم بدهند * قرص بنفسج دیگر که منافع قرص
بنفشه کامل الصناعه دارد * صنعت آن کل بنفشه ده درم اصل السوس تربد سفید از هریك یك درم کوفته بیخته بآب
خالص سرشته اقراص سازند ودر سایه خشك نمایند شربتی سه درم * قرص بنفسج دیگر همین منفعت دارد * صنعت آن
کل بنفشه دو درم تربد سفید یك درم رب السوس نیم درم معمونیا یکدانك پودنه انیسون از هریك یکدانك بآب
گاوي تازه ویا بآب کرفس حل کرده ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی سه درم * قرص بنفسج دیگر

که تپهای گرم رطوبه وذات الجنب رانافع باشد * صنعت آن سر بنفشه مغز بادام شیرین مغز تخم کدو مغز تخم خیارین تخم خطمي سفید ازهریک پنجدرم رب السوس کثیرا کل ارمني نشاسته کل سرخ ازهریک سه درم کوفته بیخته قرص سازند شربتی دودرم باکشکاب * قرص بنفسج دیکرنافع ازبرای غب خالص وسرفه وخشکي طبع وذات الجنب * صنعت آن سر بنفشه ده درم تخم خشخاش تخم کاسني مغز تخم خیارین ازهریك پنجدرم رب السوس کثیرا ازهریک چهاردرم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یك مثقال باجلاب سکري بدهند وکاهی که خشکي طبع زیاده باشد چهاردرم سقمونیا هفت درم تربد سفید مجموع زیاده کنند بجهت تلئین طبیعت شربتی دودرم باجلاب سکري بدهند * قرص بنفسج دیکرکه همین منافع دارد * صنعت آن سر بنفشه ده درم سقمونیای مشوی چهاردرم رب السوس دودرم کثیرا نشاسته ازهریک یکدرم کوفته وبیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی باجلاب سکري بدهند بجهت اسهال صفرا * قرص بنفسج مسهل قولنج بکشاید وخلط اوند ضیق النفس وتپهای مرکب ازبلغم وصفرا وسرفه رامفید بود * صنعت آن کل بنفشهٔ خشك ده درم تربد سفید مدبر پنجدرم رب السوس سه درم ونیم سقمونیای مشوي سه درم مصطکي رومي یکدرم ونیم کثیرا سفید نیم درم تایکدرم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دودرم ونیم باجلاب سکري بجهت قولنج درطبیخ زبیب وانجیربافلوس خیارشنبرکه درطبیخ حل کرده صافي نموده بروغن بادام شیرین چرب کرده باشند بیاشامند * قرص بنفسج مسهل به نسخهٔ محمود بن الیاس که درحاوي ذکر کرده درنفع ازبرای درد چشم ودرد سر ودرد شقیقه ودوار وظلمت چشم بمیارقوي است ورمد رازائل گرداند * صنعت آن کل بنفشهٔ خشك دودرم تربد سفید یکدرم رب السوس نیمدرم پوست هلیلهٔ زرد نیمدرم سقمونیای مشوي یکدانك ودوحبه کوفته بیخته حب سازند مجموع یك شربت است * صنعت این قرص به نسخهٔ دیکر هر بنفشه تربد سفید ازهریك ده درم رب السوس یکدرم غنچهٔ کل سرخ پنجدرم سقمونیای مشوي یکدرم مصطکي رومي یکدرم ونیم کثیرا نیمدرم بلستورا اقراص سازند * قرص بنفسج حارمنقول ازایضاح تپهای مرکبه که بلغم غالب باشد وسرفهٔ بلغمي ودرد پهلوی بلغمي رانافع است * صنعت آن کل بنفشه تربد سفید ازهریك ده درم رب السوس سقمونیای مشوي ازهریك سه درم وثلث درمی کثیرا مصطکي زهریك دودرم وثلث درمی کوفته بیخته اقراص سازند ومجموع رادة قرص سازند ودرسایه درپشت غربال خشك کرده نگاه دارند شربتی یك قرص * قرص بنفسج مسهل اسهال صفراکند وجمیع امراض صفراوي رانافع است خصوص سرفهٔ صفراوي * صنعت آن سر بنفشه سي درم کل سرخ بیست درم اصل السوس مقشر پوست هلیلهٔ زرد تربد سفید مدبر ازهریک ده درم صمغ عربي کثیرا محمودهٔ مشوي مصطکي رومي ازهریک پنجدرم کوفته بیخته بکلاب سرشته اقراص سازند شربتی چهاردرم با نیم رطل کلاب که شانزده درم ترنجبین یاشیرخشت خراساني دران حل کرده باشند بیاشامند * قرص بنفسج مسهل دیکرکه همین منفعت دارد وذات الریه را سود دارد * صنعت آن سر بنفشه بیست درم کل سرخ ده درم رب السوس صمغ عربي از هریك پنجدرم نشاسته کثیرا ازهریك یکدرم پوست هلیلهٔ زرد سقمونیای مشوي غاریقون سفید ازهریك چهاردرم سوده بکلاب سرشته اقراص سازند شربتی چهاردرم تاشش درم باجلاب نیم کرم * قرص بنفسج مسهل که منافع نسخهٔ قبل دارد * صنعت آن سر بنفشه پنج مثقال ورق کل سرخ کل نیلوفر مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کاسني سقمونیای مشوي ازهریك قدری لائق کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال باشراب بنفشه * فصل دربیان لعوقات بنفسجي * لعوق بنفسج جهت سرفه و قولنج ورمی وصفراوي نافع است * صنعت آن کل بنفشه ده مثقال مویز منقی بیست دانه عناب ده عدد سپستان سي دانه

جوشانيده آب آنرا نيم رطل با شكر سفيد پنجاه مثقال عسل خيارشنبر سي مثقال روغن بادام شيرين سه مثقال بقوام آورده هر بنفشهٔ خشك سي مثقال سائيده اضافه نموده شربتي از پنج مثقال تا هفت مثقال * لعوق بنفشه بنسخهٔ معصومي سينه را نرم كند وسرفهٔ كرم را سود دهد وقولنج ورمي را نافع باشد * صنعت آن بنفشهٔ خشك ده درم فلوس خيارشنبر پنجدرم مويز سرخ كه از پوست ودانه پاك كرده باشند ده درم عناب ده دانه سپستان سي دانه اجزا با آب صاف طبخ نمايند وصاف كنند ويكرطل قند سفيد ونيم رطل روغن بادام بقوام آورند چنانچه منعقد شود * لعوق بنفسج ديكر كه امراض حارهٔ صدر وريه را نافع باشد * صنعت آن سر بنفشهٔ خشك دودرم فلوس خيارشنبر پنجاه درم مويز دانه بيرون كرده بيست درم عناب ده دانه سپستان سي دانه جوشانيده بيالايند پس شكر سرخ نيم من اضافه كنند وهفت استار روغن بادام شيرين داخل كرده بجوشانند تا بقوام آيد پس هفت استار كل بنفشهٔ خشك را سوده داخل كنند وشربتي از پنجدرم تا يك اوقيه لعق نمايند * لعوق بنفسج به نسخهٔ صاحب اختيارات بديعي * صنعت آن كل بنفشهٔ خشك پنج مثقال عناب خراساني بيست دانه سپستان پنجاه دانه مويز طائفي منقى از حب سي دانه اصل السوس خراشيده ده درم خشخاش نيمكوفته بيست مثقال زوفاى خشك رازيانه كثيرا ازهريك سه مثقال ايرسا نيم كوفته سه مثقال صمغ آلود ودرم پرسياوشان پنج مثقال انجبر زرد بيست دانه مجموع را در آب بجوشانند و بدست بمالند وبيالايند وفلوس خيارشنبر بيست مثقال دران حل كنند وبيالايند وقند سفيد نيم من اضافه كنند وباز بجوشانند تا بقوام لعوق آيد پس مغز خيارين سه درم مغز بادام شيرين معشر پنجدرم مغز بهدانه تخم خبازي حلبموازهريك سه درم با قلاى مقشرده مثقال كل خطمي سفيد پنجدرم كوفته بيخته بآن بسرشند وروغن بادام شيرين بيست مثقال اضافه نمايند وبرهم زنند تا مخلوط شود نكاهدارند شربتي يك اوقيه * فصل در ذكر نسخ معاجين بنفسج * معجون بنفسج امراض صفراوي را نافع بود وسرفه را دفع كند * صنعت آن بنفشه بادام شيرين ازهريك ده درم تخم كاسني سه درم مغز تخم خيارين مغز تخم كدو سليخه ازهريك پنج درم كثيرا يك درم اصل السوس يك درم كوفته بيخته بقند ولعاب معجون سازند شربتي يك درم بكلاب كرم كرده * معجون بنفسج ديكر كه همان نفع دهد * صنعت آن بنفشهٔ خشك چهل درم ورق كل سرخ رب السوس سقمونيا ازهريك ده درم كثيرا رازيانه ازهريك پنجدرم زعفران دونيم درم قند وعسل مصفى ازهريك صد درم ادويه را كوفته بيخته بروغن بادام چرب نموده بدستور معجون سازند مقدار شربتي پنجدرم * معجون بنفسج به نسخهٔ ديكر صفراوبلغم براند وضيق النفس سرد را سود مند بود * صنعت آن بنفشه چهل درم سقمونيا بيست درم اصل السوس تراشيده بيست درم كل سرخ ده درم كثيرا رازيانه ازهريك پنجدرم زعفران دونيم درم عسل وشكر طبرزد برابر ادويه چنانچه رهم است معجون سازند شربتي چهاردرم بآب كرم بدهند * معجون بنفسج ديكر كه همان نفع دارد * صنعت آن بنفشهٔ خشك چهل درم فلوس خيارشنبر ترنجبين ازهريك پنجاه درم تربد سفيد بيست درم رب السوس پنجدرم مغز بادام مقشرده درم بنفشه تربد كوفته بيخته ترنجبين وفلوس خيارشنبر را بكلاب صاف كنند وبدستور معجون سازند مقدار شربتي پنجدرم * معجون بنفسج ديكر كه همان نفع دهد * صنعت آن بنفشهٔ خشك چهل درم فلوس خيارشنبر ترنجبين ازهريك پنجاه درم ترنجبين را بكلاب صاف كنند وبدستور معجون سازند شربتي پنجدرم * معجون بنفسج به نسخهٔ ديكر صداع وتپهاى صفراوي وسرفه وذات الجنب وشوصه را نافع وقولنج كه از ورم امعا باشد سود دهد * صنعت آن مغز تخم خيارين مغز تخم كدو اصل السوس تراشيده تربد سفيد ازهريك سه درم بنفشهٔ خشك سي درم كثيرا دودرم سقمونياى مشوي پنجدرم ترنجبين بيست درم مويز

منقی ده درم فلوس خیارشنبر یازده درم روغن بادام ده درم ترنجبین وفلوس خیارشنبر را بکلاب صاف کنند وموبز را از
پوست ودانه برآورده نرم بکوبند وادویهٔ دیگر را کوفته بیخته با ترنجبین بسرشند شربتی سه درم * معجون بنفسج قولنج بکشاید
ومعطل صفرا وبلغم باشد * صنعت آن تربد سفید تراشیده چهل درم سقمونیای مشوی هفت درم بنفشه سی درم ورق گل
سرخ دو درم را زیانه کثیرا از هریک پنجدرم زعفران دو درم ونیم قند وعسل مصفی از هریک صد درم ادویه کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین چرب سازند وچنانچه رسم است معجون سازند مقدار شربتی پنجدرم * بنج عصارهٔ آن با آرد جوجهت
اورام حاره وبه تنهائی بجهت درد گوش ودرد چشم وبا شراب جهت نقرس وورم خصیه وپستان نافع است وچون خاکستر
سوختهٔ آن را با دارچینی وزنجبیل وعسل مخلوط کرده طلا نمایند بهترین ادویهٔ درد معده است وبرگ وشاخ آن را چون
در عصاید طبخ دهند بغایت معین است * دهن بزرالبنج بگیرند بزرالبنج سفید را وبا آب گرم خمیر کرده در آفتاب گذارند
که اندک خشک شود افشرده روغن آن را بگیرند تدهین بآن بجهت قروح صفراوی سرد وجرب وحکه وسعوط آن جهت
رفع بیخوابی ودرد سر حار وقطورش جهت درد گوش وحمولش جهت درد سر ودرد چشم نافع است * دهن بزرالبنج دیگر
که تریاق سموم است ومالیخولیا ووسواس وبدی نفس را شربا وتدهینا وسعوطا نافع است * صنعت آن بزرالبنج سفید سه
مثقال تخم کاهو یک مثقال ونیم تخم خشخاش سفید یکمثقال کوبیده بفشارند وروغن بگیرند

## * باب الباء مع الواو *

* فصل در ذکر انواع نسخ بوزه ها * * بدانکه بوزه اسم فارسی نبیذ است وذکر انبذه در حرف نون انشاء الله تع خواهد آمد
باافعال وخواص آنها ودرینجا ذکر میکنیم بعض بوزهای مستعمل اهل هند را * بوزهٔ برنج بنسخهٔ بعضی اطبای هند * صنعت آن
بگیرند برنج هرقدر که خواسته باشند وبپزند به نحویکه نیم پخته شود چون شله کردد ودر هریک من طبی ازورق القنب اعلی
یک سیر طبی کشمش سبز پنج سیر سنجد سه ربع سیر جوز بوا دو سیر طبی داخل نمایند وبازچند جوش دیگر داده فرود آورده
سرد کرده درخمی نمایند ودرزیر سرکین اسپ خم را دفن کنند وچون بجوش آید واز جوش فرونشیند ولائق نوشیدن شود
صافی نموده بنوشند وتا هفت روز ضائع نمی شود وبکار می توان برد وبعد ازان فاسد می کردد واگر خواهند که خوشبو سازند
دروقت نوشیدن اندکی قرنفل وبسباسه وجوز بوا سائیده داخل نمایند * بوزهٔ حنطه بادها وتهیج جلد را دفع کند وقوت
دهد ومنی افزاید * صنعت آن بگیرند یک من گندم وآن را نیم کوفته درچهار من آب به پزند تا چون فالوده شود ده سیر
قند سیاه داخل کرده درخم اندازند وخم را درزیر سرکین اسپ دفن کنند بعد از یک هفته که برسد قرنفل چهار درم جوز بوا
ورق القنب خولنجان از هریک پنج درم فوفل سنبل الطیب از هریک ده درم برگ تانبول بیست وپنج عدد کوفته دران
اندازند وسه شبانروز دیگر بگذارند پس صافی نموده بکار برند واین بوزه زیاده از یک هفته نمی ماند پس فاسد میکردد
وبعضی گفته اند اگر خواسته باشند که زیاده بماند بعد از سه روز که ادویه دران انداخته باشند بجوشانند تا بقوام عسل آید
صافی نموده نگاه دارند * بوزهٔ جاورس * صنعت آن بگیرند ارزن ده سیر ونیم کوفته بآب بجوشانند تا مثل پالوده شود
پس سرد کرده درخمی اندازند ودرسرکین اسپ دفن کنند تا بجوش آید واز جوش فرونشیند برگ گل سرخ برگ گل
سفید که آن را ورد چینی گویند از هریک دو سیر نارمشک نیم سیر دران داخل کرده بعد از سه روز بپالایند ومشک خالص
وزعفران از هریک یک مثقال سوده داخل کرده بکار برند

## * باب الباء مع الیاء المثناة التحتانیه *

بیش بکسر بای موحده و
سکون یای مثناة تحتانیه وشین معجمه بیخی است سمی در اکثر جبال هند ونواح آن میروید وانواع می باشد یکی را سنکهیا

نامند جهت مشابهت وهیأت آن بشاخ آهو برة وهینك بلسان اهل هند شاخ حیوانات را نامند واکثر درکوه دار پربت که میان هند وخطا واقع است می باشد ودرکوهستان مورنك ورنکپور ونیپال نیز بهم میرسد وبهترین آن آن بود که بوزن سنگین وچون بشکنند اندرون آن سیاه براق صلب باشد وبعد ازان آنچه اندرون آن سرخ تیره ویا زرد ویا سفید تیره بود که بوظاهر آن نقاط سیاه وبرروی آن چیزی مانند طلق ویا کافور سوده نشسته باشد وقویترین ازهمه سیاه پس سرخ پس زرد پس سفید آن بود وقوت اقوای آن را بمرتبه گفته اند که اگر کسی آنرا لمس کند یا به بدن عرق آلود آن برسد ویا برزبان برساند درساعت هلاک شود به سبب سرعت تاثیر آن درارواح وفاسد ساختن آنها را وبضدیت قرار نمودن روح حیوانی بسوی قلب ومحتقن وخاموش شدن دران ومیگویند حکمای هند امتحان قوت آنرا بدان میکنند که سائیده برشاخ گاومیش شیردار میمالند خون ازپستان وبعضی گفته اند که خون ازدماغ وشکم اوجاری شده میبرد وبعضی مبالغه باین حد نموده اند که اگر دانهٔ درست آنرا برشاخ گاوشیردار تعلیق نمایند اگر بجای شیرخون ازپستان آن برآید بغایت قوی بود و الاضعیف وبوی آن کشنده است واگر کسی بوان گاومیش ویا گاو سوار شود دران نیز تاثیر میکند ونیز میگویند که اگر بر رکاب بمالند ازبیرون موزه وکفش براکب سرایت میکند واین نوع را ملوک وسلاطین هند درخزاین خود نگاه میدارند ومحافظت بسیار مینمایند واین قسم نادروکم یاب است نوع دیگر بچهناک است وآن بیضی است که درهیأت وناهمواری ظاهر شبیه بجدوار است وبیرون آن سیاه واندرون آن شکری رنك وگیاه بیش بقدر ذرعی ویك ساق ازان برمی آید وبرگ آن شبیه ببرگ کاهو وکل بعض آن سرخ وبعضی زرد وبعضی بنفش وگویند اقوای بیش درکوه کیدار وسرحد تبت کوچك ودرمواضع دیگر ازکوهستان رنکاماتی وغیره که مذکور شد نیز یافت میشود که بوزن سنگین وصلب واندرون آن براق مصمغ میباشد ونیز اقوای آن درسمیت بمرتبهٔ ایست که اگر مقدار خردله ازان را بخورند دریك لحظه هلاک میکند بفساد وتعفن روح و چون بچهناک درسمیت کمتر ازسمنکیا است ورائحهٔ آن مهلك نیست ورسیدن دست وعرق بدان نیز موثر نیست لهذا حکمای هند این را بعد ازتدا بیر استعمال مینمایند وایضا گفته اند اقسام دیگر نیز میباشد ولیکن همه ضعیف وبهیأت ولون شبیه بآن مانند رود صنتاوپا چلنك وکم جاین این هرسه از اصناف بچهناک ضعیف اند واز دودانك قانیم درهم آنها گشنده است به تعفین ارواح ودرطعم هیچ یك ازانواع بیش تلخی وتیزی وحدت نیست ولیکن همهٔ آنها مخدر اند فی الفور ونیز قسمی از اقسام بچهناک صنوبری الشکل کوچك بیرون بزردی مائل شبیه به سعد میباشد وآن را نیزک نامند درغایت تندی وتلخی واین نوع شبیه بجدوار است وقسمی دیگر شبیه باکلیل الملك است واین را قرون السنبل مینامند واحیانا درسنبل نیز یافت میشود وقسمی دیگر را بهراة صورات گویند وآن سفید شکری رنك مائل بزردی غیر مخروطی الشکل شبیه به بیخ نی است ودراعالی کوهستان حوالی کشمیر وغیر آن ازمواضع دیگر بهم میرسد وبعضی آن را مهودة نیونامند ودرطعم این نیز تلخی وتندی میباشد ویکدانك این کشنده است بکیفیت غائلهٔ خود بموزش اندرون وغلبهٔ حرارت وافراط قی واسهال و تشنج وتحلیل ارواح وقسمی دیگر را هلدیه میگویند یعنی شبیه بزرد چوبه جهت آنکه زرد چوبه را بهندی هلدی مینامند وگاهی درمیان زرد چوبه بهم میرسد ولهذا کسانیکه آن را می شناسند ازمیان زرد چوبه اولا جدا نموده بعد ازان زرد چوبه راجوشانده خشك کرده حمل ونقل به بلدان نموده بیع شرا مینمایند وطریقهٔ شناخت آن میگویند آن است که زرد چوبه را اولا جوشانده بعد ازان خشك میکنند ویا بریان مینمایند وانچه هلدیه است رسمی درروقت بریان نمودن جسته

بیرون می افتد آنرا علیحده نگاه میدارند واهل صنعت برای آن چیزها ازخواص ومنافع درعمل خودبیان میکنند ورنگش سبزاغبر
با اندک زردي ومنقط بسیاهي است وآن راکالات نیزمینامند واین نیزقوي است درسمیت وقسمی راستوامی نامند یعني مانند
زنجبیل بود واین درمیان زنجبیل یافت میشود ودرقوت ضعیف تر ازچهارقسم اول است وفی الحقیقة شاید این پنج قسمی ازاقسام
بیش نباشد بلکه بیخ سمی دیگر باشد مگرآنکه بیش را اسم جنس بیخ سمي می گیرند که همه راشامل گردد نه اسم نوع درطبیعت مطلق
آن میان حکمای هند ویونان خلاف است هندیان جمله را سرد میدانند درمرتبهٔ چهارم جهت دریافت بعضی آثار
وافساد آنها راتابع خواص آنهامیدانند وجوهرآن رامنافي جوهرروح حیواني وحکمای یونان کرم وخشک بمرتبهٔ چهارم
گفته اند جهت دریافت بعضی ازآثارآن وجوهرآن راضد جوهرروح میدانند وگویند طریق اخذآن وسائرسموم نباتیه چنان
است که آنانکه میشناسند وعادت باستعمال سمیات کرده اند دروقتیکه آن بیخهارسیدند شبها رفته درعلفهای آنمواضع سیر
میکنند هرجا که بیخ سمي قوي بود ازآنموضع شعاعی ظاهرمیگردد قدری خاکسترازبرای نشان وعلامت برآنموضع میریزند وروز
رفته آن موضع راشکافته بیخ رابا حتیاط برمی آورند وصاحب دستورالاطبا حکیم محمدقاسم استرابادي ملقب بهندوشاه مشهوربفرشته
درکتاب مسطور نوشته که بچهناک رااطبای هند بعضی سرد وبعضی گرم میدانند سودا وبلغم وعلتهای حلق رانافع بودوصفرا
زیاده کند وطلای سائیدهٔ آنرا بآب یاکلاب برموضع بهق وبرص وجذام مفید ومجرب میدانند وگفته که چون بچهناک رااطبای
هندازجملهٔ رسائن میدانند واجب ولازم نمود که برخی ازان راثبت نمایند بدانکه آنرا هجده قسم گفته اند ده قسم آن زهرقاتل
است که اصلا درمعالجات مستعمل نیست ازانجمله یکی آن است که چون سائیده برشاخ کاومیش بمالند خون ازدماغ وشکم
اوجاري شده هلاک گردد وقسم دیگرآنکه اندرون وبیرون آن هردرسفید باشد واقسام دیگررابرای تطویل ذکرننموده وهشت
قسم مستعمل آن که بعدازتد بیرداخل دواهامی نمایند بهترین آن تیلیابچهناک است که بیرون واندرون آن سفید
میباشد ودیگربرهمن بچهناک است که آن نیزاندرون وبیرون آن سفید میباشد زیاده ازتیلیابچهناک واین بهترین آن
هشت قسم است ومضرت این کمتروبیخ این مطبروهراین باریک میباشد مثل شاخ کوزن ومیگویند درزمینیکه سینکیا وبچهناک
وکالاکوت اعلی میرویدهیچ گیاهی دیگرنمیروید مگرجدوارآن نیزبچند ذرع دورتروبراطراف آن وآن جدوارتریاق
آن بیش است وشاید بوحا بضم بای موحده وسکون واووفتح حا والف نام همان جدوار باشد نه غیرآن وخاک آن موضع
مائل بسیاهي میباشد وچنان مینماید که گویا چرب است ودرموسم گل آن هیچ حیواني گردآن نمیگردد که اگربوی آن بدیشان
برسد هلاک میگردند الاحیوانی که آنرا موش بیشانامند ومقرآن درمیان آنها وخوراک آن نیزازهمان بیخها است وآن
حیوان نیزسمیت دارد وبالجمله اقسام مستعمل آن دراطلیهٔ برص وجذام ومعجون بزرجلي وبیشي وغیرها داخل است

* دربیان احوالی که بعد ازخوردن هریک ازانواع قوي آن طاري میگردد ازانجمله خدارت وبتحمي اعضاورم اعضاء
باطني وغشي ودوار وخیرکي چشم وبرآمدن آن ازحدقه ورعاف وصرع است گویند ازاستشمام رائحهٔ گل آن نیز
صرع عارض میگردد واگرکسی ازین آفات بخوردن جدوارو تریاقات وغیرها نجات یابد اکثرآن است که منجر وانتقال
بدق وسل میگردد وتریاق آن جدوارمجرب وتریاق فاروق ودواء المسك خصوصا مرآن وامثال آن ازتراکیب تریاقیة
وفادزهرحیواني ومعدني است ولیکن نفع تریاق فاروق رادرین بسیارضعیف دانسته اند وخورانیدن برگ بید
انجیرمکررا وقئ فرمودن مفید است واما علل که آن راعلل نیزمینامند دران اختلاف بسیاراست بعضی میگویند

که صمغ درخت قوي الحمی است وبعضی میگویند که بچهناک قوي است وبعضی میگویند که نام کوه وموضعی است که دران بچهناک میروید ودران موضع ازبعضی بچهناک ماصمغی تراوش مینماید درکال قوت حمیت وآن صمغ را معجون باسم آن موضع مینمایند مجازا وبعضی میگویند که رطوبت رکفی است که ازدهن حیوانی که معجون بموش بیشا است برمی آید و آن درکمال حدت وقوت حمیت است وآن موش را هلاهل وآن رطوبت را سم هلاهل مینامند وبعضی میگویند که آن حیوان کفچه دم است وهرگاه میخواهند برحیوانی تسلط یابند درکفچه دم خود بول کرده برومیپاشند بمجرد رسیدن بول آن حیوان هلاک میگردد واجزای ازاو هم میپاشند والعلم عندالله * دستورمد برنمودن بچهناک یعني بیش آن است که دیگی را پرآب کنند وبچهناک را درپارچهٔ بسته دران بیاویزند بنوعیکه درآب معلق باشد ومقداریك ساعت آن را جوش داده بیرون آورند واین قسم جوش دادن را باصطلاح اهل هند دول جنتر مینامند واگر بجای آب درشیر طبخ دهند ویا آنکه به بخار شیر بدین قسم که درپارچهٔ نازکی دردیگی که تا نصفه شیر کاو باشد معلق بیاویزند که بشیر نرسد وسردیك را کرفته آتش در زیر آن کنند وتایک ساعت وزیاده جوش دهند پس برآورده بکار برند بهتر است لیکن اکثر درآب مستعمل است * نوعدیکر آن است که مرتخم مرغی را سوراخ کرده سفیدهٔ آن را برآورند وقدری عسل دران بریزند وبرهم زنند وبیش را ورق کرده دران ریزند ومرآنرا بسته بخمیر بکیرند ودر زیر آتش کرم دفن کنند بنحویکه تخم نسوزد پس برآورده شسته استعمال نمایند وبدین عمل اندك حدت قوت آن کم میکردد * دستورخوردن بچهناک یعني بیش جهت دفع جمیع امراض باردهٔ رطبه وتقویت اعصاب وباه آن است که ازمقداریك کنجد از بچهناک مدبرشروع بخوردن نمایند وهرروز یا دوروز یا سه روز بحسب برداشت مزاج وقوت اضافه نمایند تا آنکه روزهشتم یا شانزدهم یا بیست وچهارم بهشت برنج برسد و برهمان مقدار مداومت نمایند جمیع امراض مذکوره زائل کردد وتقویت یابد وکفته اند که اکر باموزن آن تنکار بخورند نفع عظیم می بخشد وباعث طول حیات است وزرکران آن را باتنکار جهت سهولت کداز طلا دروقت کداز بطلا می زنند بسیار زود کداخته می شود وباید که درایام خوردن بیش ازحموضات ولبنیات وبقول وحبوب نفاخه وحرکات متعبه و جماع وازخوردن ادویهٔ مضادهٔ ومهیجهٔ قوت آن ومضعفهٔ آن اجتناب لازم دانند وچون خواهند که خوب بماند وقوت آن محفوظ ماند درکنجد مقشر نکاه دارند * ترتاب لنك این ازرسایین اهل هند است ورسایین باصطلاح ایشان ادویهٔ مقتوله واصلاح کرده شده را نامند جهت تشنج ریحي وبلغمي امتلائي که اهل هند آن را دهنك یا رنامند وافلنج واسترخاء وامراضیکه زنان رابعد ازوضع حمل بهم میرسد مفید است * صنعت آن سیماب مصفی طلق کشتهٔ کوکرد مغسول ازهریك یکتانك فلفل هیاه سه تانك ودع محرق که بهندي سنکه بهم نامند چهارتانك آهن کشته پنج تانك خاکسترسرکین کاوصحرائی هشت تانك بچهناک تیلیه که نوعی ازبیش است شانزده حصه مجموع ادویه وسیماب وکوکرد رابا هم محق بلیغ نمایند بحدیکه اجزای سیماب نامعلوم کردد پس ادویه را کوفته بیخته اضافه نموده آب زنجبیل تازه که ادرك نامند وبآب بسکهپره وآب اروسه ازهریك سه مرتبه هرشته وهردفعه خشك نموده پس حبوب سازند هرحبی بقدردوکنجد شربتی یك حب تادو حب بآب زنجبیل ترکه مصلح آن است فروبرند * تریاق بیش که معجون بتریاق کامل است ازمخترعات صاحب خلاصة التجارب * صنعت آن درحرف التاء درتریاقات انشاءالله تع خواهد آمد * حب بیش که باثنی عشري موسوم است منقول ازخط نواب غفران مآب حکیم احمد موسوي * صنعت آن بیش مدبرنج کل سه برکه عاقرقرحا زنجبیل صمغ عربي ازهریك سه

مثقال فلفل سیاه دارفلفل ازهریک دومثقال قرنفل یک مثقال نوشادرنیم مثقال زیرهٔ کرماني مدبرنانخواه ازهریك ثلث درمی
کوفته بیخته حبوب سازند هرحبی بقدر فلفلی شربتی یك حب باکلاب فروبرند * حب جورآنکس جور بضم جیم وسکون
واورورای مهمله درلغت هندي تپ راگویند وآنکس کچك فیل رانامند یعني حبی که تپ را مقهور ومغلوب ومطیع سازد مانند
فیلبان که میکوراند فیل را بضرب کچك بر مغزآن مقهور ومغلوب مطیع خود خصوص حمیات بلغمیه ومرکبه را زباصلاح
می آورد واین حب ازاطبای هنداست * صنعت آن سیماب مصفی کبریت مغسول بیش مد برتخم جوزماثل پوست هلیلهٔ
زرد پوست بلیله آملهٔ منقی زنجبیل خشك دارفلفل زرنیخ ورقي اجزا مساوي سیماب وکبریت راکه به هندي کندهك نامند
هردورا باهم سحق بلیغ نمایند بنحویکه اجزای سیماب ناپدید گردد پس سائراجزا راکوفته بیخته اضافه نمایند وبآب بنهکرا
که کیاهی است هندي وبقدر یکذرع دستی میشود وسفید وسیاه رنك میباشد سفید آن بهتراست وبرگهای آن سبزتیره کوچك
طولاني مثل برگ انار میباشد وشاخهای آن باریک درهم نیکوصلایه نمایند وبه مقدار دانهٔ فلفلی حب بنندودرسایه خشك
نمایند وعندالحاجت یك حب راویازیاده بقدرقوت مزاج و برداشت طبیعت جهت تپ باشکرسفید سائیده وجهت
پیچش واسهال با عسل با مصلحات آن میدهند * معجون بیشي از تراکیب اطبای هنداست جهت جذام وداءالحیه و
برص وبهق مستعمل است وآن را درنفع ازبرای جذام عظیم شمرده اند ومنافع دیگرنیزازبرای آن ذکرکرده اند * صنعت آن
هلیلهٔ سیاه شیطرج هندي ازهریك یازده درم دارفلفل پنجدرم بیش دودرم ونیم اد ویه راکوفته بیخته بروغن کاوچرب نموده با
سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی کامل یک مثقال است * معجون بزرجلي این معجون نیزازتراکیب اطبای
هند است وگفته اند که این معجون را ازبرای جذام نفع عظیم است ومنفعت دیگرهم ازبرای آن بیان کرده اند * صنعت آن
پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ منقی شیطرج هندي ازهریک چهل مثقال جوزبوا قشارکندر
موفوفلفل دارفلفل نارمشك کندش عصارهٔ اسقیل ساذج هندي ازهریك بیست مثقال بیش سفید که بهندي دکرد نامند
چهارمثقال مجموع راکوفته بیخته با فانید سنجري معجون سازند وبعد ازچهل روزاستعمال نمایند شربتي کامل ازین معجون
تا یك مثقال طبي * معجون روشن که بزبان هندي پیروزکویند * صنعت آن بیش یك مثقال ونیم فلفل دومثقال زنجبیل
یك مثقال ونیم عاقرقرحا مویزج ازهریك یك مثقال عسل مقوم سه وزن تمام ادویه ومیبایدکه هریك ازادویه را علیحده
علیحده کوفته بیخته بعدازان وزن کنند وباعسل مقوم بسرشند شربتی کامل ازنیم مثقال تا یکمثقال * مفرح دلکشای بیشي
که ملارستم جرجاني جهت مرتضی نظام شاه والي احمدنگرترتیب داده برای دفع خمارشراب ودرد سرمغیل وامراض سوداوي
وبلغمي رازائل کند ودل راتقویت دهد ونشاط افزاید وفرح آورد * صنعت آن بچهناك تیلیامد برکه نوعی ازبیش است
چنانچه دربیش ذکریافت وباد زهرحیواني پوست هلیله پوست بلیله آملهٔ منقی موچرس پهول مولسري ازهریك یك تانك
زنجبیل فلفل سیاه شیطرج بهادرموتهه سنبل الطیب کهربای شمعي کچري که نوعی ازدستنبویه است جهریلهٔ دیودارچوبرهٔ بري
فلفل مویه سازج هندي ناگیسرشقاقل کشنیزخشك اسکند ازهریك دوازده تانك قرنفل دارفلفل کبابهٔ چیني دارچیني مصطکي
رازیانه کنتوته تخم کرفس بالهٔ سفید گل سرخ گل سیوتي که ورد صیني است قاقلهٔ صغار بهنکره گل جای گل جنگلي که درسایه
خشك کرده باشند گل دهاوه چوره عود هندي قسط تلخ خولنجان کوکهرومغسول مشك خالص ازهریك چهارتانك ریوند چیني
عاقرقرحا تخم خطمي گل نیلوفرپوست بیخ کاسني تخم کاسني عنبراشهب ازهریك دوتانك مروارید ناسفته بسل ازهریك پنج توله

پوست زرد اترج حضي لبان خاک کهري موصلي سياه موصلي سفيد راج هنس طباشير سفيد صندل سرخ صندل سفيد کا
سنا مکي ازهريک سه تانک کافور سياب مصفى ازهريك نيم تانك زعفران شش تانك حاجي فخر هفت تانك نـ
تانک ادويه کوفته بيخته با سه چندان عسل سفيد وقند سفيد کف کرفته بقوام آورده على الرسم بسرشند شر
نخود * بيض مراد ازمطلق آن تخم مرغ خانکي است وبهندي مرغيکا اندا نامند وحرارت هوا مفسد آ
درنمك نکاهداشتن آن است وبهترين آن بزرک مقدار آن است که درهمان روز ازمرغ تولد کرده
معتدل ترين اغذيه ومائل بکرمي ومرکب القوى است وپوست آن دراول دوم سرد وخشك وسفيد
آن دراول کرم وتر وکثير الغذا وقليل الفضول ومولد خلط صالح ومبهي ومقوي دل وبدن وجهت خشونت
وقرحهٔ کرده ومثانه ونفث الدم ومنع نزلات حارهٔ سينه واصلاح آن ومقوي شخصي که خون زياده از
بهم رسيده باشد وموافق مزاج سوداوي وپختهٔ آن درسرکه قابض طبع ومانع ريختن مواد بمعده وبا سما
دانهٔ مويز وانکور وامثال اينها جهت اسهال مراري وبا مصطکي ومانند آن جهت درد شکم وباتخم تره تيز
سقنقور ونشارهٔ قضيب کاوکوهي وپنير مايهٔ شتر جهت تقويت باه بغايت نافع وخوردن زردهٔ خام آن جهت کز
حرقت مثانه وتصفيهٔ صوت مفيد ومضر معده واکثار مداومت آن مولد حصاة کرده وبهق وکلف وبسيار
ومورث قولنج ومصلحش ادويهٔ حاره وآبکامه ونيم پختهٔ آن درمزاج اطفال نائب مناب شير وباکندر جهت سرفه وبا
جهت ضيق النفس وبا اندک کندر ونمك وانزروت جهت تسمين بدن بي عديل وبا دم الاخوين جهت ز
کهربا وطباشير جهت قطع سيلان خون وتسديد فوهات عروق وسحج وبانيم مثقال جرم لك که زرکران زمور
آلات را باو استحکام ميدهند جهت قطع سيلان حيض ودرد رحم مجرب وضمادش با روغن کل وبابونه جهت ورم چشم
انثيين ومقعده وباموم روغن جهت تليين اورام واعصاب وطلاى پختهٔ آن بازعفران وروغن کل جهت ورم بواسيري
مقعده وضربان آن وضربان چشم وباعسل جهت رفع کلف وآثار سياهي وباروغن بنفشه جهت اورام حاره وبامروزعفران
جهت ورميکه ازخون غليظ بهم رسد وبتنهائي جهت شقاق سفلي نافع است وچون زردهٔ آن را برپارچهٔ آب نديده ماليده
براورام دماميل بکذارند آن را پخته ومنفجر ميسازد درمدت يکروز يا دوروز وسفيدي تخم مرغ مغري وخوردن آن مولد
خلط خام ولزج وديرهضم وخوردن زرده باسفيده موافق محرور المزاج وآشاميدن آن باآرد جو قاطع نزف الدم ونفث الدم
ازفوق وتحت وضماد آن جهت درد چشم وحرارت مقعده وقروح خبيثه وسوختکي آتش وآب بسيار کرم ومنع آبله کردن
آن وبربشره جهت رفع آثار حرارت افتاب وبا ادويهٔ قابضهٔ بي لذع جهت قطع خون رعاف که از پردهاى دماغ آيد وباکندر
برجبهه طلا کردن جهت منع ريزش نزله بچشم وبتنهائي رادع ومسدد مسام وجهت اورام حاره نافع وحقنهٔ آن با اکليل الملك
وامثال آن جهت امعا وسحج واسهال مراري وحمول آن با روغن کل جهت ضربان مقعده ورحم واکتحال آن بتنهائي ويا
با قليلي کافور جهت تبريد چشم ومنع ريختن مواد بدان مفيد وباکافور وبزر البنج جهت صداع حار مجرب است وقطور آن
باروغن کل جهت وجع وخارش وقروح اذن وپوست تخم مرغ جالي ومجفف قروح وقاطع رعاف وجهت جرب و
صدف جهت بياض چشم ونقوع سوخته آن بقدريکه سياه شود وخاکستر نکردد جهت رعاف مهلك مجرب وسوختهٔ
که مانند آهک سفيد کردد باعسل جهت قطع بياض چشم بغايت سريع الاثر وخوردن پوست تازهٔ آن مسحوق

صحیح باه وطلای آن با عسل وهرکه جهت تحلیل اورام وذرور آن قاطع خون وجهت التیام جراحات کهنه والتصاق جراحات تازه وپردهٔ
ملاصق پوست آن حمولا معید بکارت است باخون بچهٔ کبوتر واز اسرار است ومکلس پوست تخم مرغ درجمیع آثار مثل آهک است و
جالینوس حدی بجهت نیم پخت کردن آن قرار داده که هرگاه درآب جوش داده بگذارند وتاصد شماره کنند وهرگاه درآب سرد
برآتش گذارند وتا سه صد شماره نمایند نیم پخته میشود وقدر شوربتش از پنج عدد تا پانزده عدد است وتخم سائر طیور در
ابواب خود مذکور است ودر فضائل تخم تدرو وتیهوج ودراج وکبك شبیه اند به تخم مرغ خانکي * طریق تکلیس تشریص آن
است که درآب نمك مکرر بشویند وپرده های اندرون آن جدا نمایند ونرم کوبیده درکوزهٔ مطین کرده درتنور گرم بگذارند
تا سوخته مثل آهك سفید گردد پس شسته استعمال نمایند وپوست تخمی که چوزه برآورده باشد ازبرای ادویهٔ چشم بهتر است
* حلوای زردهٔ بیضهٔ مرغ کثیر الغذا مقوي ومبهي ومنعظ وممعن بدن است * صنعت آن بگیرند تخم مرغ هرقدر که خواهند
ودرآب پخته پس سفیدهٔ آنها را دور کرده زردهٔ آنهارا بروغن کاوبریان نمایند ودارچیني جوزبوا بازاء هر بیست وپنج
عدد اززردهٔ یك مثقال ازهریك داخل کرده قند سفید بگلاب حل نموده داخل کرده به پزند تا آب برود فرود آورده بکار برند
وبعضی یک دانك مشك داخل مینمایند * حلوای زردهٔ بیضهٔ مرغ دیگر زردهٔ تخم مرغ پنج عدد زعفران ربع مثقال
مشك یک حبه نبات شش مثقال درشش مثقال روغن کاو تازه بریان نموده تناول نمایند واگر ربع مثقال دارچیني بران
بپاشند نیز خوب است * حلوای زرده تخم مرغ دیگر نبات را درآب یاگلاب حل کرده برآتش گذارند تا بجوش آید وزردهٔ
تخم مرغ هرقدر که خواهند درعین جوش دران اندازند وبرهم زنند تا پخته گردد ورائحهٔ خامي آن دور شود پس زعفران
ومشك باگلاب سوده داخل نمایند وهمچنین ادویهٔ دیگر ازدارچیني ودانهٔ هیل وقرنفل وبسباسه وجوزبوا بقدر حاجت
وضرور واگر خواهند بعد ازامتزاج باشیرهٔ نبات قدری مسکهٔ کاو تازه داخل نموده قدری بریان نمایند پس زعفران و
غیره رادران بیامیزند وفرودآورده تناول نمایند * حلوای بیضهٔ مرغ دیگر * صنعت آن آرد برنج که برنج بریان یا برنج را
پخته خشك نموده آرد کرده باشند پنجاه درم باد ووزن آن شیرهٔ نبات باآتش طبخ نمایند تا پخته وغلیظ گردد پس پنجاه
عدد زردهٔ تخم مرغ یازردهٔ تخم کبوتر یا تدرو یا هرکدام که خواهند دران داخل کرده برهم زنند وطبخ نمایند تا رائحهٔ
خامی بیضه زائل گردد پس بهمان دستور مسکهٔ کاو تازه داخل کرده بریان نمایند ودرآخر قدری زعفران واندکی مشك
باگلاب سوده بآن ممزوج کرده فرود آورده تناول نمایند واگر خواسته باشند دارچیني وغیره نیز اضافه نمایند واگر خواسته
باشند بجای آرد برنج آرد گندم ویا آرد نخود نمایند * دهن البیض کرم ومحلل وملطف بجهت درد دندان ورویانیدن موی
ووجع مقعده وبواسیر بغایت مفید است * صنعت آن بگیرند زردهٔ تخم مرغ هرقدر که خواهند ودرآب به پزند وتابهٔ
آهني را برآتش گذارند سراشیب تا سرخ گردد وزردهٔ پخته را بطرف بالای تابه بگذارند تا نیم سوخته گردد وبسرعت
آهني امثال آن آنرا بزور بفشارند تا آنچه دهنیت است جدا شده بطرف نشیب آید بزودي بردارند ودرظرفی جمع نمایند
وهمچنین تا دیگر دران دهنیت نمانند * نوعدیگر آن است که زردهٔ بیضه را هرقدر که خواهند سخت پخته درپارچهٔ صفیقي
کرده نیکو بمالند وبفشارند انچه دهنیت است ازان برآید واین نوع بهتر ازاول است وبسیار بر می آید * رشته بیضهٔ کثیر
الغذا ومبهي ومنعظ ولذیذ است * صنعت آن بگیرند زردهٔ بیضه هرمقدار که خواهند وقلیلی زعفران بگلاب سوده بآن
بیامیزند ونیکو برهم زنند واگر قلیلی مشك یا عنبر نیز داخل نمایند بهتر است ودرظرفي سرکشاده شربت نبات باگلاب کرده

برآتش بگذارند تا بجوش آید ودرعین جوش آن را در قیف رشته ریزي که دران منافذ وسوراخهای کشاد باشد کرده دران بریزند بنوعیکه درهم نشود ومنعقد کردد ودروقت ریختن دست را بکردانند وانچه منعقد شده باشد برآورند وتازه بریزند وهمچنین تا تمام کردد ودربین جوش اکرکف برسرآورد آب سرد بران بپاشند تا فرونشیند ومعیار شیریني آن را دران شربت مرعي دارند وغلیظ بهتر است * ششرنجه قریب است به عجه * صنعت آن پیاز را حلقه نموده درروغن کوسفند بریان کرده رب انارترش یا آب نارنج یا آب لیمو یا آب تمرهندي ویا ترشي دیکر وقند مفید داخل کرده چند جوشي داده تخم مرغ را بران بریزند تا نیم بسته شود فرود آورند باناان ویا باچلا وبخورند واکرزردک را رشته بریده پخته باپیاز مرخ نموده بدستور مسطور ششرنجه که ششرنکه نیز کویند مرتب نمایند بسیار خوب است * فصل درذکر نعنع عجه * بدانکه عجه بفتح عین مهمله وجیم مشدده وهابمعني ونام نوعی ازخاکینه است که کوکونامند مقوي باه ومسمن بدن است * صنعت آن زردهٔ تخم مرغ زردهٔ تخم کبوتر ازهریک بیست عدد آرد میده کفی مجموع را مخلوط نموده قدری نمک ویک مثقال دارچیني سوده داخل کرده درروغن کاونیم برشت نموده نیم کرم بخورند بعون الله تع نافع است * عجه منه قدس سره بکیرند آرد نخود آرد میده ازهریک کفی ودران بیست عدد تخم مرغ بشکنند ودارچیني وبسباسه ازهریک یک درم نمک بقدر حاجت داخل کرده روغن کاودرتابه داغ کرده آن را دران ریزند وچون قدری بسته شود بکارد به برند وبکردانند تاروی دیکرآن برشته شود فرود آورده نیم کرم بخورند * عجه متوکلي که بنهایت مقوي باه ومسمن بدن است * صنعت آن بکیرند پیازده درم ورق کرده باروغن کاووآب زردک بپزند تا مرخ شود تخم مرغ تخم کبوتر ازهریک بیست عدد داخل کرده نیم برشت نمایند وبران نیم درم خولنجان ویکدانك نمک سقنقور پاشیده بخورند * عجهٔ دیکر که مقوي باه ومسمن بدن است وزیاده کنندهٔ منی است * صنعت آن بیضهٔ ماهي تازه زردهٔ تخم مرغ کنداریزه کرده همه را دریکجا کرده باانداک آرد میده وبقدر حاجت روغن کاوخاکینه نموده بخورند که مفید است * عجهٔ دیکر منقول ازمجربین اطبای هند * صنعت آن زردهٔ تخم مرغ بیست عدد ازان عجهٔ نیم برشت ترتیب داده لسان العصافیر شیرین تخم شلغم تخم کزرعاقرقرحا اسکند ازهریک هفت درم کوفته بیخته بران پاشیده بخورند * عجهٔ دیکر صنعت آن بیضهٔ ماکیان هفت عدد پیاز بروغن کاو سرخ نموده وهل س یکسیر نخود بریان کرده لبه که آنرا بهندي دل کرده کویند همه را درهم کرده باروغن کاووشهد ازهریک هل س یک سیر مخلوط کرده عجه نموده بخورند واکرروغن کاووشهد بیشتر باشد بهتر است * عجهٔ دیکر از اطبای هند * صنعت آن زردهٔ تخم مرغ پیاز حلقه کرده عسل مصفی روغن کاوهرچهار برابر بردرهم پخته بخورند وبیست ویکروز باین حالت نمایند وازترشیها پرهیز کنند * عجهٔ متوکلي که ازبرای متوکل عباسي ترتیب داده اند باه وازتوت دهل ومسمن بدن است * صنعت آن آرد میده زابروغن کاو بریان کرده تخم کنجشك تخم کبوتر تخم تل روتخم مرغ جمله را بشکنند ونیم درم خولنجان واندکی ملح سقنقور بران افکنند ونیم کرم بخورند * عجهٔ دیکر که همین منفعت دارد * صنعت آن زردهٔ تخم مرغ ده عدد بروغن کاو بیست درم نبات مفید هي درم دارچیني نیم درم نیم برشت کرده بخورند واکرباردالمزاج باشد بدل نبات عسل مصفی کنند * عجهٔ دیکر بکیرند پیازرا وورق ورق کرده بروغن کاو برشته نمایند تا سرخ شود پس چند عدد تخم مرغ بران شکسته بکذارند که نیم برشت شود قدری نمک ودارچیني را بران پاشیده بخورند که مفید است * عجهٔ دیکر * صنعت آن بکیرند حشیش فلیون راودرآب بخته پس آن را باروغن کاوسرخ نموده چند عدد تخم مرغ بران شکسته بکذارند که نیم برشت شود وبا اناویه

و دارچيني خوشبو كرده قدري نمك يا قند بران پاشيده بخورند كه مفيد است * عجهٔ شيخ الرئيس ابوعلي بن سينا * صنعت آن
بگيرند مغز سر كنجشك مغز سر كبوتر از هريك پنجاه عدد زردهٔ تخم مرغ زردهٔ تخم كنجشك از هريك بيست عدد آب گوشت بره پنج
اوقيه نمك وتوابل حاره بقدر حاجت بروغن گاو پنجاه درم از مجموعه عجه ترتيب دهند وبخورند وبيا شامند بران شراب ريحاني
قوي مائل بشيريني ودر نسخهٔ ديگر بجاى آب گوشت بره آب گوشت خروس خصي جوان غربه است وبجاى روغن گاو روغن گوسفند
است وهر دو نسخه خوب است * كوكو تريب است به عجه * صنعت آن كند نا و پياز را ريزه نموده تا تخم مرغ بانمك وفلفل كوبيده
درهم كرده در روغن گاو در ماهي تابه رشته نموده چون يكروى وى برشته گردد آن را بكارد قطعات نموده برگردانند تا روى
ديگر آن برشته شود فرود آورده برروى چلاو كذاشته وبا چلاو وكباب نيمرو بخورند واگر خواسته باشند شبت را نيز ريزه
نموده در اجزاي كوكو داخل نمايند وبابونه نيز خوب است * صنعت نيم رو بگيرند روغن گوسفند را ودر تابه داغ نموده
تخم مرغ را برروى وى بشكنند ونمك وفلفل كوبيده بران بپاشند وبا تان يا چلاو بخورند واز براى تقويت باه مشوي زردهٔ تخم
مرغ با پياز باين نحويكه تخم مرغ را پخته زردهٔ آنرا ورق كرده با پياز حلقه نموده ونمك وصعتر ودارچيني در روغن گاو سرخ
نموده ميخورند * ونيم بست زردهٔ تخم مرغ باينقسم كه زردهٔ تخم مرغ را درهمان پوست يا ظرف ديگر كرده مقدار بيرداشت مزاج و
برروي آتش گذارند تا نيم بند شود ويا در آب نيم پخته چنانچه ذكر يافت پس برداشته قدرى نبات ودارچيني وزنجبيل وجوز بوا كوبيده
تمام يا بعض اينها بران پاشيده بخورند بسيار مقوي باه ومسمن بدن است * كتاب التاء المثناة الفوقانية * باب التاء مع الالف
* تانبول آن را بهندي پان وبرگ تانبول نيز نامند بدانكه تانبول انواع است يك نوع آنست كه برگهاى آن نازك
وكوچك وسفيد است ودر مكهه كه از مضافات صوبهٔ عظيم آباد هند است ميشود مكهي نامند لطيف وكم حدت معتدل درحرارت و
يبوست وخوشبو است نوع ديگر كنكري است كه در شاه جهان آباد واكبرا باد ونواح آن ميشود وبرگ آن بزرگتر از برگ مكهي ودر
جميع افعال ومزاج وخواص قريب بآن است نوع ديگر كه برگهاى آن سبز وبزرگ ونازك ودرهنارگانو كه قريهٔ از قراى مضافات
جهانكير نگر از بنكاله است ميشود كافوري نامند باحدت طعم وتندي رائحه شبيه برائحه وطعم قرنفل درمزاج گرم در آخر دوم وخشك
دراواسط آن است از جميع انواع الطف مقوي هاضمه وخوشبو كنندهٔ دهان است قسم ديگر كه برگهاى آن بزرگ ونازك وسفيد
ودراكثر بلاد هند ميشود سانچي نامند نيز لطيف وخوشبو است وليكن بلطافت ورائحه آن سه نوع نميرسد ودرحرارت قريب
باوائل درجهٔ ثانيه است نوع ديگر كه برگهاى آن سبز وبزرگ وضخيم وباحدت است بنكله نامند واين نيز دراكثر بلاد هند
بهم ميرسد وحارد راواخر درجهٔ دوم ويابس دراواسط آن است وهريك از سانچي وبنكله اصناف ميباشند درهر بلدى و
جائى بقسمى دربعضى جاها ورقهاى آنها بزرگ ودربعضى جاها كوچك واز اصناف بنكله انچه برگهاى آن باريك ونازك
وكوچك واندك عريض ميباشد ملك پوري مينامند وبالجمله اصناف واقسام بسيار ميباشد درهر بلدى وجائى بقسمى و
بنامى مشهور است وتمام اينها تا درد رخت است سبز ميباشد وبعد چيدن بعضى را بتعمل سفيد مينمايند بدين قسم كه
برگهاى بسيار از ان را در زنبيلى ويا سبدى پاكيزه كه بهندي توكري نامند كرده سر آن را به بيشال برنج يا كندم كه بهندي
پوال گويند پوشيده ودر زمين گودى بمقدار آن كنده ودران گود آتش مى افروزند تا قدرى گرم گردد پس آتش را
ازان گود برآورده زنبيل تانبول را گرما گرم درميان آن ميگذارند وبالاى آن سنگى يا چيز ثقيلى ميگذارند ويكشبانروز
نگاه ميدارند پس در تابستان شبها در شبنم ودر زمستان جاى گرم نگاه ميدارند برگهاى آن سفيد ونازك ميگردد وجميع

اقسام آن مفرح ومشتهي ومقوي معدة وذماغ ومقوي حافظه وفهم ونشاط آورندة است ومضغ آن بجهت رفع رطوبات دهان
ولثه واستحكام لثه ودندان وخوشبوئي دهان وتقويت معدة وهاضمه خصوصا بافوفل نافع وقاطع نزف الدم وملحم جراحات
است وبستن برگ پان بنكله كرم كردة بونزول آب كه در بيضه باشد بسيار مفيد است در دوسه روز به تحليل ميبرد واگر
بسيار كرمي كند وتاب نياورند متوالي نه بندند بلكه متفرق يكروز يا دوروز درميان تا به تحليل رود ودرخت آن بطريق
نجم وبيارة ميباشد مثل درخت تاك بستاني وخيارروكل وبرگ آن عريض وطرف بالاي آن باريك تروتيزوتند طعم و
بيع آن واخولنجان نامند وطريق استعمال آن آنست كه بگيرند سه چهار عدد برگ آن راوركهاي آنرادوركنند وباقدري
فوفل ريزة كردة وكت هندي شسته بچايند واول مرتبه آنيكه دردهان جمع شود بيندازند تا اثرآهك دورشود پس نيكوبچايند
وآب آن راميكيدة فروبرند وثفل آن رابيندازند وفرونبرند كه ثقيل ومسهل است وكاهي دران دوسه دانه بادام مقشرا ز
براي دفع خشكي آن داخل ميكنند وبعضي يكدودانهٔ قرنفل يا هيل بوا زبراي زيادتي بووتجفيف آن مرطوبات رانيزداخل
ميكنند واهل هند هركاة تانبول گويند مركب سكري كه از برگ تانبول ترتيب ميدهند ميخواهند وهركاة برگ تانبول رابا
مصالح آن كه فوفل وكات هندي وقدري آهك است چائيدة آب آن را برزخم تازة عمومابرزخم كچلي مربعد سرتراشي وخون
آلود بودن بمالند وهمچنين بعد ختنهٔ اطفال خصوصا بران چكانند ويابچاشند موجب بند شدن خون وسرعت اندمال آنها
ميگردد وبعضي درين فوفل داخل نميكنند * صنعت تانبول چنانست كه برگ تانبول راسائيدة قدري شربت فراگرفته از
گلاب ونبات داخل ميكنند وبسباسه وجوزبوا وزعفران وتخم خشخاش سودة داخل كردة ميخورند وبعضي ازبراي نشاط و
سكرقدري ورق الذهب سودة نيزداخل ميكنند * تانبول كه خمراهل هند است وتفريح ونشاط مي آوردومقوي باة است واسهال
مني ميكند * صنعت آن بنسخهٔ شيخ محب الله جونپوري اين وزنة اجزاي دوشيشه است بزرالبنج سفيد اگرپرزور خواهند يك
مثقال ونيم واگركمزور خواهند چهاردانك ونيم مثقال صيرفي جوزبوا بسباسه ازهريك سه مثقال وربع مثقالي قرنفل دانهٔ هيل بوا
ازهريك يكمثقال وچهاردانك زعفران صندل سفيد عود قماري خام ازهريك يكمثقال ودودانك مشك تبتي عنبر اشهب از
هريك دودانك اول مرتبه سه مثقال تخم اسپند سوختني رادردوشيشهٔ آب يكشب بخيسانند پس صافي نمودة پوست كوكنا ريك
مثقال ودودانك دوقدري ازان آب مذكور بسايند سائيدني بنكات پس بگيرند سه بيرهٔ پان كه هربيرهٔ پانزدة ورق باشد با
مصالح موافق معمول وهرسه را بسايند بطريق سائيدن بنك واندك اندك ازآب مذكوربران بچكانند تانيكوسائيدة شود
پس ادويهٔ مذكورة راسائيدة همه رايكجا كردة با نبات سفيد باقدري مطلوب بكاربرند وازدوتوله تاربع يكمير شاهجهاني
بنوشند كه نشاط تمام دهد * فصل دربيان عرقهاي تانبول * عرق تانبول مركب دردشكم ومعدة وقولنج ريحي واعراضيكه از
بلغم وريح باشد مفيد است * صنعت آن عود قماري خام دوازدة مثقال كل سرخ منزوع الاقماع چهل وهشت مثقال
نانخواة صعتردارچيني قرنفل زنجبيل ازهريك بيست وچهار مثقال كاوزبان گيلاني بودنه خولنجان ازهريك چهل وهشت
مثقال برگ تانبول ازهرنوع كه باشد دوصد عدد وكافوري وبنكله بهتر است گلاب نيم شيشه بيد مشك دوشيشه آب باران دو
شيشه همه اجزا راشب درعرقها وآب مذكور خيسانيدة بدستور معمول عرق كشند شربتي تابيست مثقال * عرق تانبول
سادة مقوي معدة وهاضم طعام وخوشبوكنندهٔ دهان است * صنعت آن برگ تانبول كافوري يا سانچي يابنكله هركدام كه باشد
دردة يك كنند وهشت چندان اگرتند نخواهند والاكمترآب شيرين بر روي آن كنند وبدستور مقرر عرق كشند واگرقدري

عنبر بر سر نیچه بندند خوب است واکر برای زیادتی رائحه وطعم قدری قرنفل وعود نیز در پارچهٔ بسته در ته مشربه نهند بهتر است * باب التاء مع الراء المهملة * تربد بضم تای مثناة فوقانیه وبای موحده درمیان را ودال مهملتین ساکنین بیخی است ظاهر سیاه وباطن سفید ومجوف ومنبت آن حوالی خراسان وهند ونبات آن ساقدار وبرکش شبیه ببرک لوبیا واطراف آن محدد وکلش آسمانجونی وثمرش مثل لسان العصافیر وهرچه اندرونش سیاه باشد مثل خربق سم است وزرد آن نیز بد است وبهترین آن سفید سبک مجوف انبوبی صمغ دار است دراول سوم کرم ودر آخر آن خشک ومسهل بلغم ورطوبت رقیقه وقلیلی از صفرا واخلاط سوخته وکفته اند که خوردن جرم خام آن مخرج بلغم است زیاده از صفرا ومطبوخ آن صفرا را زیاده از بلغم وبا زنجبیل قالع بلغم غلیظ ولزج از عمق بدن ومنقی معده ورحم ومفتح سدهٔ آن ومنقی دماغ از بلغم وجهت عرق النسا وامثال آن وفالج وسرفه که بمشارکت رطوبات معده باشد وبا هلیلهٔ کابلی وامثال آن جهت مالیخولیا وجنون وصرع وبا تخم کتان وروغن بادام جهت سعال مزمن ودرد سینه نافع ومضر امعا ومجفف اعضا ومغثی ومکرب ومصلحش خراشیدن پوست سیاه آن وبروغن بادام وپسته چرب کردن وبا کثیرا استعمال نمودن وقدر شربتش از جرم تا سه درهم ودر مطبوخ تا پنجدرم وبدلش پوست ریشهٔ توت است بوزن آن ودر بعضی امزجه غاریقون ودر غیر معاجین باید که مبالغه در کوبیدن وپیختن آن نکنند یعنی باید که جریش باشد تا بخمل معده وامعا ورطوبات وبلاغم نچسپد وباعث اذابه ودفع آنها کردد ونیز بسیار هم چرب نباید نمود بحدیکه مانع الصاق آن کردد بخمل معده ورطوبات وبلاغم وزود از معده بکذرد وتربد را اکر بطریق سفوف باشکر خورند باید که با آب کرم بخورند واکر با نمک خورند با آب سرد بخورند تا عمل آن نیکو کردد * طریق مدبر نمودن تربد آنست که بکیرند تربد سفید مجوف مصمغ خراشیده مرضوض را وبروغن بادام چرب نمایند اکر از برای دواء التربد وجوارش وحب وسفوف است اندک بکوبند که جریش باشد وبا ادویهٔ مناسبهٔ دیکر ممزوج نموده بکار برند واکر از برای معاجین است نرم بکوبند ونیز فرا کرفته میشود از ان جوارشات مسهله * جوارش تربدی مسهل تنقیهٔ معده ودفع فضلات کند * صنعت آن تربد سفید تراشیده بروغن بادام چرب کرده ده درم زنجبیل پنج درم قند سفید پنجاه درم قند را بقوام آورده تربد وزنجبیل را با آن بسرشند شربتی سه درم با آب کرم وکاهی اضافه کرده میشود با آن بعضی ادویهٔ مسهلهٔ دیکر مثل سقمونیا وعصارهٔ افسنتین وریوند چینی وامثال آن بحسب احتیاج وبقدر ضرور ونیز فرا کرفته میشود از ان حبوب مسهله

* فصل در ذکر نسخ حبوب تربدی * * حب تربد اسهال بلغم کند * صنعت آن تربد سفید مدبر سه مثقال زنجبیل مصطکی رومی از هریک یک مثقال ریوند چینی غاریقون از هریک سه درم شحم حنظل یکدرم ادویه کوفته بیخته با آب رازیانه سرشته حبوب سازند شربتی تا پنجدرم * حب تربد دیکر منقول از حاجی حسین اسهال بلغم وصفرا کند * صنعت آن تربد سفید مدبر دو مثقال کل بنفشه خالص خشک کثیرا از هریک سه مثقال رب السوس سقمونیای مشوی از هریک نیم مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با آب سرشته حب سازند شربتی دو درم با آب نیمکرم * حب تربد دیکر مسهل بلغم وسودای محترقه است * صنعت آن تربد سفید مدبر یک درم افسنتین افتیمون اقریطی از هریک نیم دانک پوست هلیلهٔ زرد نیم درم نمک سیاه دو دانک کوفته بیخته با مویز سیاه دانهٔ بیرون کرده سرشته حبوب سازند جمله یک شربت است با آب نیم کرم وباید که پیش از خوردن حبوب مسهله وبعد از ان پرهیز نمایند ودر نسخهٔ دیکر افسنتین داخل نیست * حب تربد اسهال سودای متولد از بلغم از بدن ونواح قلب ومعده ودماغ کند ونافع است از برای خفقان سوداوی * صنعت آن تربد سفید مدبر

افتيمون اقريطي ازهريك يك درم حاشا شحم حنظل غاريقون سفيد حجارمني ازهريك ربع درمي سقمونيای مشوي دو
دانك نمك نغطي يكدانك اسطوخودوس ثلث درمي خربق سياه نيم درم كوفته بيخته بروغن بادام شيرين يك درم سرشته
حب سازند وبآب نيم كرم فروبرند جمله يك شربت است ودر نسخهٔ ديكر سقمونيا يكدانك است درصورتيكه تنقيهٔ جميع
بدن منظور نباشد * حب تربد كه مستسقي را مفيد است * صنعت آن تربد سفيد مدبر ريوند چيني ازهريك نيم دانك
تخم انجرهٔ مقل ازرق ازهريك دودانك فوفيون كه بروغن كاوچرب كردهٔ باشند دانكي على الرسم بآب رازيانه حب سازند
جمله يك شربت است تا مه شربت بحسب مزاج وفراكرفته ميشود ازان مسهلي وآنرا دواء التربد مينامند * فصل درذكر
نسخ دواء التربد * دواء التربد بنسخهٔ اسحق بلغمهای غليظه ورطوبت فاسدهٔ راكه دراعضا ازخوردن ميوهای رطب
متولد شدهٔ باشد فرود آورد وبلغمي مزاج را نافع باشد * صنعت آن تربد سفيد مدبر سه درم ونيم زنجبيل دودرم شكر سفيد
پانزده درم كوفته بيخته شربتي يك مثقال تادودرم استعمال نمايند وقوت اين دواتا سه سال باقي ميماند * دواء التربد
به نسخهٔ سيد مظفرالدين شفائي * صنعت آن تربد سفيد مدبر بيست درم زنجبيل مصطكي ازهريك ده درم نبات سفيد
چهل درم كوفته بيخته شربتي هرشب يك مثقال وحكيم محمد معصوم درقرابادين خود شربتي چهاردرم بآب كرم ذكر نموده
* دواء التربد به نسخهٔ ديكر * صنعت آن تربد سفيد مدبرده درم سنا مكي پنج درم زنجبيل مصطكي ازهريك دودرم شكر
سفيد سي درم شربتي چهاردرم واكر بجای شكر پنج درم كل قند آفتابي وشيرخشت وترنجبين ازهريك پانزده درم نمايند
ميكردد قوت اسهال آن بيشتر * دواء التربد به نسخهٔ آن مرحوم قالع بلغم غليظ ولزج ازعمق بدن ومنقي معده ورحم ودماغ
ازبلغم وسودا است ونافع است ازبرای مالیخوليا وجنون وصرع ونافع است ازبرای سعال بلغمي مزمن ودرد سينه * صنعت آن
تربد سفيد خراشيدهٔ بروغن بادام شيرين چوب نمودهٔ موضوض سه درم زنجبيل يكدرم مصطكي رومي نيم درم كثيرا نيم درم
پوست هليلهٔ كابلي يكدرم ونيم غاريقون سفيد يكدانك نبات سفيد هفت درم كوفته بيخته كف كنند وبعد ازان آب نيم كرم
بنوشند وبدانكه درد دواء التربد مبالغه درنرم كوفتن وبيختن نمايد كرد بلكه بايد كه اندكي درشت بيخته شود * رب تربد قدر
قليل ازان فعل قوي مقدار كثير كند * صنعت آن بكيرند تربد سفيد مجوف خراشيدهٔ هرمقدار كه خواهند وبكوبند ودرآب
كرم بخيسانيد وروزی چند بارحركت دهند وبعد سه روز افشودهٔ صافي آن صافي نمودهٔ درظرفي كردهٔ بازآب دران كنند
وبهمان قدر عمل نمايند تامادام كه درجرم آن طعمي نماند پس آن آبها را درسايه خشك نمودهٔ نكاه دارند وعند الحاجة
بكاربرند * فصل دربيان نسخ سفوفات تربدي * سفوف تربد اسهال بلغم كند وامراض بلغمي را نافع است * صنعت آن تربد
سفيد مدبردهٔ درم زنجبيل كل سرخ ريوند چيني ازهريك يكدرم كوفته بيخته سفوف سازند شربتي دومثقال بادروغن بادام
شيرين وآب كرم بنوشند * سفوف تربد ديكر اسهال اخلاط بلغميهٔ غليظهٔ ازجه نمايد * صنعت آن تربد سفيد مدبر غاريقون
هيش سفيد ازهريك دومثقال كثيرا حب النيل انيسون مصطكي ازهريك يك مثقال ملح دراني نيم مثقال ادويه كوفته بيخته
سفوف سازند شربتي دودرم تا دومثقال * سفوف تربد ديكر * صنعت آن تربد سفيد مدبر يكدرم نمك هندي يكدرم و
نيم هردو راكوفته بيخته كف كنند وبعد ازان آب سرد بيا شامند وهوكاه تشنه شوند آب سرد بنوشند بجهت آنكه آب كرم قاطع
عمل آن است * سفوف تربد ديكر قلمي فرموده اند كه ازبندهٔ درگاه محمد هاشم است اسهال خلط اسود نمايد ونافع است ازبرای
امراض حادثه از اخلاط غليظه * صنعت آن تربد سفيد مجوف خراشيدهٔ بروغن بادام شيرين چرب نمودهٔ پوست هليلهٔ زرد

هنا مكي از هريك يكدرم زنجبيل يكدانك غاريقون مش سفيد ريوند چيني بسفايج نسفقي اسطوخودوس افتيمون اقريطي
غنچهٔ گل سرخ كثيرا از هريك دودانك فضي نبات سفيد دودرم كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده شربتي از دو
درم تادومثقال كف نموده بعدازان آب نيم كرم بنوشند * فصل در ذكر شرابهاى تريدي * شراب تريد از ثابت بن قره
بلغم وصفراى عفن براند * صنعت آن تريد سفيد مد برنيم كوفته نيم رطل درچهار رطل كلاب بجوشانند تا بثلث آيد صاف
كنند وبايكمن قند بقوام آورند ودرآخر يك درم سقمونيا ونيم درم زعفران ودودانك زنجبيل كوفته بيخته بآن بيا ميزند
شربتي بيست درم واگر بجاى كلاب عصارهٔ برگ گل سرخ كنند ميكردد اقوى * شراب تريد ديكر مسهل بلغم بود * صنعت آن
تريد سفيد مد برنيم كوفته صد درم درشيشهٔ كنند وآب صاف برسر آن كنند آن مقدار كه پنج انگشت بالاى آن باشد وسه روز در
آفتاب بكذارند پس بپالايند ودیكر بار آب تازه كنند وسه روز ديكر در آفتاب بكذارند وهمچنين نه روز در آفتاب بكذارند
تا آنكه هيچ مزه در تريد نماند پس مجموع آبها را بايكمن قند بقوام آورند واگر بقدر حاجت سقمونيا داخل كنند صواب
باشد واگر بجاى آب خالص آب باران كنند اولى است واگر بيست درم زنجبيل با تريد يا ركنند بهتر است شربتي دواوقيه
* فصل در بيان نسخ معاجين تريدي * معجون تريدي قولنج بكشايد وبلغم دفع كند ودرد پشت را ساكن كرداند * صنعت آن
سقمونيا ده درم قاقلهٔ كبار قاقلهٔ صغار زنجبيل دارفلفل دارچيني قرفه نارمشك قرنفل فلفل از هريك پنجدرم شكر سرخ تريد سفيد
از هريك صد مثقال عسل بقدر احتياج معجون سازند شربتي دودرم * معجون تريدي ديكر كه مسهل بلغم بود * صنعت آن
تريد سفيد مد بر سقمونياى مشوي از هريك نيم درم قاقلهٔ صغار انيسون از هريك دودرم دارچيني نمك هندي از هريك چهار
دانك دارفلفل يكونيم دانك اجزا كوفته بيخته با شكر طبرزد معجون كنند مقدار شربت چهار دانك با آب نيم كرم بدهند
* معجون تريد كه مسهل بلغم باشد * صنعت آن تريد سفيد تراشيده غاريقون از هريك چهاردرم حب النيل يكدرم
شحم حنظل نيم درم زنجبيل دارفلفل قاقلهٔ كبار مصطكي از هريك يكدرم اجزا كوفته بيخته باقند وعسل بسرشند شربتي
چهاردرم با آب كرم * معجون تريد ديكر طبع را نرم دارد وبلغم وصفرا برفق براند ومعده را قوت دهد وصداعيكه
از بخارات باشد برطرف كند وقولنج بكشايد * صنعت آن تريد سفيد پوست هليلهٔ كابلي سنا مكي بنفشه از هريك ده
درم قاقله زنجبيل مصطكي از هريك دودرم ورق گل سرخ روغن بادام از هريك پنجدرم زعفران يكدرم رازيانه
سه درم اجزا كوفته بيخته بروغن بادام چرب كنند وباسه چندان ادويه قند وعسل بسرشند مقدار شربتي چهاردرم
باشد * معجون تريد كه اهل تنعم را بدانقه خوش آيد وموافق باشد ومسهل بي زحمت است * صنعت آن تريد سفيد
مد برده درم ورق گل سرخ پنجدرم زعفران سقمونياى مشوي از هريك نيم درم مصطكي رومي يكدرم مغز بادام مقشره
درم قند وعسل سه وزن ادويه كوفته بيخته با عسل وقند بسرشند واگر خواهند قدرى كلاب در قوام قند وعسل اضافه نمايند
شايد * ترنجبين بالفتح شيرمى است كه برخار مسمى بحاج منعقد ميكردد وشيرين ودراول كرم وتروجالي تر از شكر وملين
طبع ومسهل صفرا ومحرك باه والطف از شيرخشت جهت سرفه ودرد سينه وغشيان وتپهاى حار وتشنكي وباماء الجبن جهت
اخراج اخلاط محترقه وبا روغن كرهٔ گاو جهت عسر البول وباشير تازه دوشيده جهت تحريك باه نافع ومضر سپرز ومصلحش
تمرهندي وعناب وقدرش بتش از هفت مثقال تامي منقال وبدلش شيرخشت است وبدستور آب جو باشكر سرخ * وازان فراكرفته
ميشود دوائى از براى تقويت باه وتسمين وتحسين لون * صنعت آن ترنجبين پاك كرده چهل درم شيركاو ويا شيركاو ميش

ازهر کدام که باشد یکرطل مخلوط کرده بپالایند پس بجوشانند تا بقوام حموآید بیاشامند بقدر یزداشت طبیعت واین دوا در امزجهٔ حاره ومعتدل مفید است وچند روز بآن مداومت باید کرد * دواء الترنجبین به نسخهٔ آن مرحوم * صنعت آن ترنجبین خراساني پاک کرده نبات سفید از هریک ده مثقال درشیر تازه دوشیده واگر شیر اسپ باشد بهتراست حل کرده بپالایند پس بجوشانند تا بقوام حموآید زنجبیل خولنجان دارچیني خصیة الثعلب مصري بوزیدان ازهریک یکدانک کوفته بیخته داخل نمایند واین دوا امزجهٔ باردهٔ ومعتدله انفع است * دواء الترنجبین دیگر ایضا به نسخهٔ آن مرحوم * صنعت آن شیر تازهٔ دوشیدهٔ واگر شیر بز باشد بهتر است مقدار یکرطل نبات سفید وترنجبین خراساني ازهریک ده درم دران حل کرده بپالایند پس بجوشانند که بقوام حموآید زنجبیل خولنجان دارچیني خصیة الثعلب بوزیدان ازهریک یکدانک کوفته بیخته داخل کرده ازان بمقدار بردارند طبع بخورند * دواء الترنجبین دیگر منقول ازمعصومي درضعف باه که ازحرارت باشد سودمند بود ومني زیاده کند وجوان را موافق باشد * صنعت آن ترنجبین تازه پاک کرده ازخاک وخاشاک مي درم دردو رطل شیر صاف کنند وبه آتش ملایم بقوام آورند وهرشب یک ملعقه میل نمایند * شراب ترنجبین این شراب را دواء الله نامند وشراب مبارک نیز اصحاب حل وعوفه ونفث الدم ونفث المرة را فائده دهد ومدقوق وصاحب قبض طبیعت را نافع باشد * صنعت آن ترنجبین پاک کرده نود درم عناب خراساني بیست دانه سپستان پنجاه دانه اصل السوس محکوک مرضوض تخم خشخاش سفید خمیرهٔ بنفشه زوغن بادام شیرین ازهریک دودرم کثیرا حب الآس ازهریک پنجدرم جوهقشر پانزده درم تخم خطمي سفید هفت درم پرسیاوشان سه درم انجیر زرد سي دانه ادویه را سوای ترنجبین وخمیرهٔ بنفشه وروغن بادام نیم کوفته دریک من آب نخیسانند وروزدیگر بجوشانند تا به ثلث رسد بمالند وبپالایند ترنجبین وخمیرهٔ بنفشه رادران حل کنند وبازبپالایند وبآتش ملایم بقوام آورند ودرآخر روغن بادام زا داخل کرده یک دوجوشی داده فرود آورند وسرد کرده درشیشه نگاهدارند وهرروز صبح چهار درم وشام چهار درم با ماء الشعیر بنوشند * شراب ترنجبین که قلانسي درقرابادین خود ذکر کرده گفته که این شراب مجرد است وملین طبیعت وقاطع عطش وفرود آورندهٔ صفرا باسهال ودر تابستان چون درصباح بیاشامند اطفای حرارت میکند * صنعت آن بگیرند ترنجبین واز خاشاک وغبار پاک نمایند پس آب را بجوش آورده از آتش فرود آورند وبگذارند که جوش آن فرو نشیند وترنجبین رادران حل کرده بپالایند پس بآتش بسیار ملایم بپزند تا بقوام آید ودرهراوقیه ازان وزن یک تیراط مقمونیا تایکدانک داخل نمایند واین شراب اسهال بطن بسهولت میکند واخراج مرهٔ صفرا میکند وصالح است از برای صاحبان تپ هرگاه محتاج شوند بمسهل وقولنج که ازحرارت باشد میکشاید واخراج خلط بی اذیت میکند ومجرب است * معجون ترنجبین معمی بمعجون مختصر مقوي باه محرور المزاجان وملین طبع ایشان است * صنعت آن ترنجبین سفید مثقال یکرطل درآب حسک تازه صاف کنند ونیم رطل فانیذ ودورطل شیر دران اضافه کرده بآتش نرم جوش دهند تاکه بقوام آید هرشب وقت خواب مثقال یک ملعقه بنوشند * فصل دربیان تریاقات که درآنها افیون نیست * تریان کبیر شیخ داؤد گفته که من تالیف کردم این تریاق را درمدینه نهصد ونود وچهار وتجربه نمودم پس بحمد الله عزوجل یافتم آن را عظیم النفع وجزیل الفعل درفصول اربعهٔ سنه ودرامزجهٔ تسعه منقي دماغ است ازجمیع امراض ودافع ضرر جمیع سموم ومقوي باه است وبجهت صرع ومالیخولیا باآب مرزنجوش استعمال کرده میشود وبجهت فالج ولقوه وامراض باردهٔ دماغي چون خدر وتشنج وکزاز وازبرای ثقل لسان وعسر البول وسنک مثانه باآب کرفس یاآب زنجبیل وبجهت ضیق النفس وهرقه

ونفث الدم وذات الريه وذات الجنب وخفقان وضعف معده كه از حرارت باشد با آب كاهني تازه واكر از برودت باشد
بالكلاب وعرق دارچيني كه اندكي مشك دران حل كرده باشند وبجهت استسقا ودرد سپرز ويرقان وقولنج با آب مطبوخ
انيسون وبجهت بواسير وامراض مقعده با آب عناب وبجهت دوار وارواع مفاصل ونقرس با آب مطبوخ بيخ كبور
رازيانه وسورنجان وبجهت سموم وجذام با شير تازه دوشيده وبجهت برص وبهق با ماء العسل بنوشند وطلاء آن در
امراض مذكوره بجهت اورام نافع است وقوت اين تريا ق تا بيست سال باقي ميماند وشربت آن ازيك مثقال است
تا سه مثقال ومزاجش معتدل است در كيفيات ميل بجانب حرارت ويبوست * صنعت آن پوست زرد اترج وحب اترج
مقشر ورق اترج از هريك ده مثقال حب الغار جنطيانا سنبل هندي مكر بافلن از هريك هفت مثقال زرنب دارونج
عقربي آظر بلال بهمن سرخ بهمن سفيد از هريك سه مثقال زمرد صلايه كرده كهربای شمعي از هريك دو مثقال عود هندي
هفت مثقال عود را در بيست وشش مثقال كلاب بخيسانند بعد از انكه سيزده قيراط فادزهر جيد دران كلاب مائيده
باشند وواكذارند منقوع را هفت روز پس مروارید ناسفته چهار مثقال در شيشه پر از آب اترج كنند وسر آن را محكم
بگيرند ودر حمام نهند تا آنكه مروارید حل كردد پس آن محلول را در كلاب وفادزهر داخل كنند وسه وزن ادويه
عسل مصفی را بقوام آورده محلول را كم كم دران ريزند وبرهم زنند وآتش ملايم بحدي كه بجوش نيايد آن را دهند
تا تمام كلاب بآن تعقيد كرده شود وكلاب را عسل بخود كشد وبعد از ان ادويهٔ مسحوقه را بآن معجون سازند ودر ظرف
چيني نكاه دارند وبعد از ششماه استعمال نمايند حكيم ميرمحمد مؤمن كفته كه در نسخهٔ اصل اين تريا ق سيزده دانك فادزهر
معدني داخل است واكر يافت نشود سيزده قيراط فادزهر حيواني جيد كنند وآن مرحوم ميفرمايند اينكه كفته اين تريا ق
معتدل است نيست بلكه حار ويابس است دراواخر ثانيه * تريا ق كبير قلمي فرموده اند كه بندهٔ آثم ميرمحمد هاشم بالهام
وتائيد حكيم عليم جمع اجزای آن نموده بملوك وصعلوك واعالي وادائي وشريف ووضيع وشيخ وشاب وصبيان وكهول
تجربه كرد در هر فصل از فصول سنه باشخاص كثيره آن را عظيم الفوائد يافت در جميع سموم مشروبه ومنهوشه ودر امراض
بلاده قلبيه ودماغيه خصوص ماليخوليا وصرع وبالجمله ازبرای جميع منافعي كه بجهت تريا ق فاروق ذكر كرده شده * صنعت آن
مومكي صافي را تينج با رزد جاوشير از هريك چهار درم همهٔ اين صموغ را در آب مخلصه وعرق بهار نارنج وعرق دارچيني
وكلاب از هريك بقدر ضرور بخيسانند وحل نمايند پس بكيرند مومبائي دارابجردي وعنبر اشهب ومصطكي وكندر وصمغ
ضرو از هريك دو درم واين مجموع را در روغن بلسان ده درم در قدح چيني در قدر مضاعف بكذارند پس بكيرند مروارید
ناسفته ياقوت سرخ رماني زمرد كهنه عقيق يماني كهربای شمعي حجر باد زهر معدني خطائي از هريك چهار درم هريك
علي حده علي حده بر سنك سماق با كلاب بسايند تا منحل شوند پس بكيرند لاجورد مغسول حجر ارمني مغسول وحجر ارمني
كه در زمان معروف است بشمط زهب وفضه كه هر دو را مكلس نموده باشند از هريك دو درم ابريشم محرق سه درم
اقراص اسقيل به نسخهٔ كه در تريا ق فاروق است وذكر شد حب الغار جنطيانا زراوند طويل قسط تلخ زراوند مدحرج عروق
صفر بزر رازيانه فلفل سفيد دارفلفل جدوار خطائي مجرب عود قماري فقاح اذخر ريوند چيني سنبل الطيب قنطوريون
دقيق پوست هليلهٔ كابلي اسطوخودوس زعفران درونج عقربي فارانيا عاقرقرحا بزر سيسالبوس پوست بيخ كبر افتيمون
هاذج هندي زرنباد ناردجيل دريائي كاشم وآن تخم انجدان رومي است نمام صعتر جندبيدستر كبريت زرد زرنب

بيخ كرمة البيضا كه معروف است بمارداروغاريقون سفيد برنجاسف افسنتين بابونه ازهريك چهاردرم كل سرخ شش درم مشك تبتي خالص برگ مخلصه فادزهرحيواني بري اصطهاناتي طين داغستاني تراب مرقد حضرت امام حسين عليه السلام از هريك دودرم عسل صافي سه وزن مجموع ادويه * طريق ساختن اين تريا ق آن است كه عسل راباآتش بسيار ملايم گذاشته صموغ را دران حل كرده بمواظبت برهم زنند تاآنكه بگردد صموغ باعسل متحد پس ازآتش برگرفته جواهر وذهب وفضهٔ مكلس را دران حل نموده بمواظبت برهم زنند تانيكو مخلوط شوند پس اجزارا بروغن بلسان چرب نموده بكف دست نيكو بمالند تاروغن درجرم ادويه نفوذ كند پس اجزارا اندك اندك برعسل بپاشند وبرهم زنند بمواظبت برهم زدني قوي متوالي تااجزانيكو مخلوط بعسل شوند ودرظرف طلا يانقره كرده چنانكه چهارانگشت ظرف خالي باشد وهفت روز آن راد رآفتاب دهند وشبها درزيرآسمان گذارند وبعد ازهفته آن رادرظرفي كه دران ماش سياه باشد دفن كنند وهر هفته يك روزآنرا ازماش برآورده سرآن رابگشايند تابخارش بيرون رود وروزديگربازدرماش دفن كنند تاچهارهفته پس آن را بيرون آورده بعد ازيك هفته استعمال نمايند شربتي تايك درم باآنچه مناسب باشد * تريا ق اربعه اين تريا ق راتريا ق صغيرخوانند ازتراكيب قديمه است پيش ازانذروماخس ثاني بلكه چنانچه مذكورشد درتريا ق فاروق اول تراكيب فادزهريهٔ اطبا است وتاليف اندروماخس اول است واين تريا ق حارويابس است درآخردرجهٔ دوم يادراول درجهٔ سوم معدل رياح غليظه ومصلح كبد وطحال است اصلاحي عظيم ومفتح سدها ونافع است ازبراي سم مار وعقرب و عنكبوت وجميع جانوران گزندهٔ زهردار وصرع وخفقان وجميع امراض باردهٔ وادرارفضلات محتبسه به سبب برودت واخراج جنين ميت وتسهيل ولادت ميكند وقولنج ميكشايد وجميع امراض باردهٔ را نافع وليكن مورث صداع ودمعه است ومصلح آن شيرهٔ تخم خرفهٔ مقشراست * صنعت آن حب الغارجنطيانا ي رومي مرمكي صافي زراوند طويل اجزامتساوي كوفته بيخته بعسل مصفى سه وزن ادويه معجون سازند وبعد ازچهل روزاستعمال نمايند شربتي ازچهاردانك تايكمثقال باآب كرم وقوت اين تريا ق تادوسال باقي ميماند وبدلش نصف وزن آن مثرود يطوس است وگفته شده كه بعض اطبا بعوض مرصاف قسط تلخ داخل كرده اند وحكايت كرده صهارنخت كه يافتم درنسخهٔ كه يك جزوزعفران براجزاي اربعهٔ اين تريا ق زياده كرده شده وشيخ رئيس گفته كه بعض اطبا بعوض زراوند طويل مدحرج ميكنند واين اقوي است * تريا ق افريدس ازتراكيب اسكندر رومي است واين تريا ق ملقب است به منقذ يعني مخلص واين تريا ق را مخلص اكبر گويند چنانچه عوطيرارا مخلص اكبر ميگويند واين تريا ق عجيب الفعل است درتخليص ازسموم بقي واسهال ومقوي معدهٔ وكبد وطحال است ونافع است ازبراي امراض صدر ودوار وشقيقهٔ كهنه واوجاع ظهر واين دواي جيد است وليكن زود فاسد ميشود وزياده بريك سال نميماند * صنعت آن بصل عنصلي مشوي تربد سفيد مجوف مصمغ تراشيده بروغن بادام شيرين چرب نموده سنبل الطيب ازهريك ده مثقال جنطيانا هفت مثقال اماروون مقل ازرق حب الغاراذخرمكي ازهريك پنج مثقال بادآورد بزرجمهر قوقي مرزاريدنا سفته ازهريك سه مثقال كهربا ي شمعي صندل سرخ صندل سفيد ازهريك دومثقال كوفته بيخته بوزن مجموع ازهريك ازعسل مصفى وروغن كاوهرشته معجون سازند ودرظرف چيني نگاهدارند شربتي يك مثقال باآب نيم گرم * تريا ق انفع دافع مضرت جميع زهرها است وقولنج وعقده بكشايد وقالج ولقوه واسترخا واختلاف اخلاط رديه واورام جاسيه و اوجاع معدهٔ رانافع باشد وچشم راروشن كند ومقوي باه باشد ومفتك حصاة ورمد سودا وي رانيكو باشد * صنعت آن فلفل

ابيض فرنجمشك فاشرا ازهريك دودرم جند بيد سترىكدرم كوفته بروغن بلسان چرب نموده باسه وزن مجموع ادويه عسل
مصفى معجون سازند ودرجونكا مدارند وبعد ازششماه استعمال نمايند شربتى يكدانك * تريا ق انفع ديكرازمعاجين كبار
است وآن را ازمفرحات شمرده اند وازتريا قات است * صنعت آن ياقوت رماني مرواريد ناسفته دارفلفل جوزبوا قاقلهٔ كباب
شيطرج هندي دارچيني لسان العصافير ساذج هندي غنچهٔ كل سرخ منزوع الاقماع قرنفل زنجبيل فوفل سنبل هندي هيل بوا
درونج عقربي بادرنجبويه لسان الثور مصطكي خولنجان فرنجمشك صندل سفيد زراوند مدحرج سليخهٔ سياه ازهريك دودرم
بسباسه شش درم پوست انرج سه درم زعفران پوست بليله جلوار خطائي ازهريك يكدرم بهمن سرخ نيم درم عنبرا شهب
مشك تبتي ازهريك نيمدانك اجزارا كوفته بيخته با عسل مصفى دوروزن ادويه معجون سازند شربتى يك مثقال واين تركيب
مي ودوجزواست وروزن اجزا شصت درم وچهاردانك ومزاجش كرم وخشك است در دودرجه وبعضى گفته اند شربتى
ازين تريا ق ازيكدرم تا دومثقال است * تريا ق بليغ النفع كه جماعتى ازاطباوى را درلذع افاعي مساوي تريا ق كبير يافته
اند * صنعت آن انيسون ده درم فلفل سه درم زراوند مدحرج جند بيد ستر ازهريك يكدرم ونيم كوفته بيخته به مبيختج
بسرشند شربتى قدريك جوزه * تريا ق ثمانيه بعد ازتريا ق اربعه تاليف شده نافع است ازبراى گزيدن حشرات ودافع همه
زهرها است وبادها بشكند وقولنج بكشايد وتفتيح سدها كند وازبراى صلابت طحال وسدهاى آن نافع است وفالج ورعشه وصرع
راسود دارد ومنافعش ازتريا ق اربعه بيشتر است * صنعت آن بنسخهٔ سيد اسمعيل درذخيرهٔ اين نسخه اصل قليدس حكيم
است وبعد ازاندروماخس اول كه مؤلف تريا ق اربعه است چهارجزوبران افزوده كه هشت جزوشده ولهذا آنرا تريا ق
ثمانيه نامند واين تريا ق نيزباسم تريا ق صغير معمى است بگيرند مرمكي صافي حب الغارجنطيانا قسط تلخ ازهريك شش مثقال
فلفل سفيد سليخهٔ سياه ازهريك چهارمثقال زعفران دارچيني ازهريك دومثقال اجزارا كوفته بيخته بعسل مصفى بسرشند
شربتى ازيك مثقال تا سه مثقال * صنعت تريا ق ثمانيه بنسخهٔ صاحب اختيارات بگيرند حب الغارحنطيانا مرصافي زراوند
طويل ريوند چيني پوست بيخ كبرزرد چوبه قسط تلخ اجزامساوي كوفته بيخته بعسل بسرشند شربتى ازيكدرم تايك مثقال بعد
ازكذشتن چهارماه ازساختن آن استعمال نمايند وبعضى گفته اند كه اين تريا ق رابعد ازكذشتن چهل روزازساختن
آن استعمال توان نمود * تريا ق ثابت بن قرة عقرب گزيده رانافع بود * صنعت آن زراوند طويل ومدحرج پوست بيخ كبر
طرخشقوق اجزابرابر كوفته بيخته بعسل بسرشند شربتى دودرم * تريا ق سرطان كه معمى است بدواء السرطان گزيدن كلب
وانافع است * صنعت آن سرطان محرق ده درم كندرجنطيانا ازهريك پنجدرم كوفته بيخته بعسل بسرشند شربتى يكمثقال و
درنسخهٔ ديكرجنطيانا يكدرم داخل است وفرموده كه دودرم صباح ودودرم شام باآب سردتاروزهاى بسيار بدهند * تريا ق صغير شيخ
رئيس كه درنفع ازبراى سموم وامراض باردهٔ اقوى ازتريا ق ثمانيه است * صنعت آن حب بلسان قسط تلخ جنطيانا مرصافي دارچيني
فلفل سفيد عودهندي فطراسا ليون ازهريك يكجزومشك تبتي ثلث جزوى جند بيدستر ربع جزوى اجزارا كوفته بيخته بعسل مصفى
سه وزن ادويه بدستور معجون سازند * تريا ق صغير ديكرازشيخ رئيس كه درنفع ازبراى گزيدن جانوران سمي وسموم
ودفع امراض باردهٔ اقوى ازتريا ق اربعه است * صنعت آن زراوند طويل حب الغارجنطيانا پوست بيخ كبرافسنتين
رومي زرد چوبه بيخ حنظل فاشرا اجزامساوي كوفته بيخته بعسل مصفى معجون سازند شربتى يك مثقال * تريا ق طين
مختوم جهت سموم قتاله نافع است وازخاصهٔ اين است كه چون مسموم بخورد تاكه هم پاك نشود قى نه ايستد واكر

بند هند وقي نيايد دليل آن باشد كه آن شخص سم نخورده * صنعت آن كل مختوم حب الغار ايوما بالعويه كوفته بيخته بروغن
كاوچرب نموده بعسل بسرشند شربتي مقابل يك فندقي ودر نسخهٔ ديكر ايرها نيمت قبل از غذا وبعد ازان توان خورد
* نوعل يكر كه جهت سموم قتاله ومنصه از هوام ودواب درتن مردم نافع است * صنعت آن كل مختوم حب الغار از هريك
دودرم انفحهٔ ظبي هشت درم جنطيانا رومي زراوند مدحرج تخم سداب برگ غار از هريك يكدرم كوفته بيخته بعسل
صاف بسرشند شربتي قدر باقلائي * تريا ق طين جديد از مخترعات صاحب خلاصة التجارب وانفع ازان گفته * صنعت آن
بگيرند كل ارمني دودرم فادزهرحيواني پنجدرم سيماب كشته دودرم بچهنا ك يكدرم جمله راسائيده باهم وبخون بزما رخوار
بسرشند وقرصها كرده بسايه خشك نمايند ونگاهدارند شربتي دودانك * طريق كشتن سيماب چنان است كه دربوتهٔ كرمي كنند
واندكي كوكرد بران بپاشند ودرظرف چيني بريزند وبزور سحق بليغ نمايند ودرا واخرهمان قسم ظرف چيني را برروي
خاكستر كرم گذاشته سحق نمايند چندانكه خشك شود وهيچ ريزه ازان نماند واگر اول بارباد اروهاي خشك سوده درظرف
چيني كردهٔ سحق نمايند چندانكه خاك شود هم نوعي از كشتن بود واگر با آب يابا مائي ديكر سحق بليغ نمايند نيز نوعي ازكشتن
بود واين است قول صاحب خلاصة التجارب * تريا ق محمد بن زكريا كه نفع مدهد اكثر سموم را * صنعت آن پوست بيخ كبو
افسنتين زراوند مدحرج جنطيانا اجزا مساوي كوفته بيخته باعسل مصفي سه وزن ادويه سوشته معجون سازند شربتي دو
درم * تريا ق مصنف كتاش بقراطي رافع سموم وادويهٔ سميه بود * صنعت آن زراوند طويل ومدحرج ازهريك دانكي
چند بيدستر جاوشيرباززد ازهريك يكدانك ونيم ادويه كوفته بيخته جاوشيرو باززدرا درشراب ترنموده مجموع را درقدري
انگبين بسرشند شربتي يك درم تا يك مثقال * تريا ق ديكر كه دافع جميع زهرها است * صنعت آن حب بلسان زوفاي خشك
تخم شلغم بري فلفل سفيد وسياه دارچيني وج تركي انيسون اسارون زيرهٔ كرماني بزرالبنج سفيد ازهريك
هجده درم زعفران شش درم ادويه كوفته بيخته باسه چندان عسل بسرشند شربتي يكدرم باشراب * تريا ق عام النفع كه جهت
اكثر سموم مشروبه ومدد وغه نافع است * صنعت آن تخم حومل شونيز زيرهٔ كرماني ازهريك دودرم جنطيانا يكدرم فلفل
سفيد مرازهريك نيمدرم زراوند مدحرج يكونيم درم كوفته بيخته على الرسم بايك سيرعسل بسرشند شربتي مثل باقلائي
باشراب * تريا ق كامل ازمخترعات صاحب خلاصة التجارب * صنعت آن سيماب كشته بچهنا ك كه بيش سياه است زرنيخ ازهريك
يكجزو زراوند مدحرج فادزهرمعدني مرمكي زنجبيل فلفل قرنفل مشك تخم مرو گوشت افعي خون كشف ازهريك دوجزو فراسيون
بيخ انگدان تخم ترنج مقشر گوشت راسنا مخلصه قنصيب ايل انفحهٔ خركوش انفحهٔ جدي ازهريك سه جزو فادزهرحيواني جدوار
پوست بيخ كبر دارچيني جنطيانا ازهريك چهارجزو جوزماثل نصف مجموع ادويه خون ميش ثلث مجموع اول كوشتها
رانرم بكوبند وقنصيب ايل راهمچنان خشك بجوشانند وباگوشتها بكوبند واگر همچنان خشك سوهان نموده باگوشتها بكوبند
شايد بهتر باشد پس تخمها رابآن بكوبند پس زنجبيل دارچيني وپوست بيخ كبر وپوست بيخ انگدان رانرم بكوبند وبآن ملايم
نموده باز بكوبند وبيزند انگاه جمله را بخون كشف صلايه كنند انگاه باقي ادويه واحجار را كوفته بيخته بآن ضم كنند وبسيار باهم نرم
بسايند وبيزند انگاه جمله را بخون ميش بسرشند وچندان سحق وصلايه كنند كه باهم خشك شوند انگاه جمله را باعسل معجون
سازند ودرحقنهٔ قلعي كرده درشيب جونگاهدارند وبعد ازششماه استعمال نمايند شربتي ازنيم درم تا يكدرم وتا يك درم ونيم
* تريا ق عسكري جهت دفع عقرب جرارهٔ وغير جرارهٔ اثر تمام دارد * صنعت آن پوست بيخ كبر بيخ حنظل افسنتين زراوند

مدحرج طرخشقوق يا بس دينا رويه كه بتازي حزاء كويند جمله برابر كوفته بيخته تا دو درم بخورند ودر نسخهٔ ديكر بيخ حنظل ودينا رويه نيمت وعوض اينها جنطيانا مرقوم شده وبدانند كه دردزخم كزدم ازين دوا دريك ساعت فرو نشيند وشربت وى يك درم جهت بالغ وثلث درم جهت طفل كافي است * تريا ق ديكر كه مقوي ارواح ودافع سموم ومكبود ين رانافع است * صنعت آن اسارون فطراسا ليون اذخر فقاح اذخر تخم انجره لغاف البكرم افتيمون از هريك شش درم بورهٔ ارمني ملح اندراني زوفاى خشك فودنج جبلي سا ذج هندي مصطكي از هريك دو درم شحم حنظل تخم فنجنكشت بيخ بارتنك تخم بارتنك تخم هليلون بيخ غارغانه حب البان زعفران از هريك يك درم ونيم راسن مرمجفف فلفل زيرهٔ كرماني سنبل الطيب ايرسا از هريك يك درم مغز بادام شيرين وتلخ بيخ لوف جعده شطيبه غاريقون بابونه از هريك يكونيم درم كبد ذئب مجفف حب الآس برك طرخشقوق حب كاكنج از هريك ده درم تخم كرفس انيسون افسنتين برك خي العالم از هريك سه درم پوست به شيرين خشك ناردين فوه موازهريك يكدرم ودو ثلث درم عصارهٔ انبوبا ريس هليلهٔ زرد از هريك بيست درم قنطوريون دقيق مرصافي ميعهٔ سائله ميعهٔ يابسه جعد كهربا از هريك سه درم ريوند چيني تخم خيار قشار خربزه لك جام از هريك يك درم تخم حلبه تخم مرورب السوس از هريك دو درم سرخس برك شبت از هريك دو درم ونيم ادويه كوفته بيخته بازيبق طائفي منزوع العجم كوبيده سرشته معجون سازند بايد كه نوشيده شود در جميع امراض كبد باردهٔ رطبه باماء الاصول وسكنجبين بزوري ودر امراض حارهٔ يابسه با آب برك كاهني وآب طرخشقوق كه كاهني بري است وآب برگ عنب الثعلب وابوماهر گفته كه اطباى ماهر اين تريا ق را باماء الشعير باصحاب امراض حارهٔ كبد همپشه ميخورانند ودر سدد كبدي باسكنجبين بزوري وطبيب بايد بر حسب هر علت وتركيب آن باادويهٔ مفرده ومركبه بخورانند * تريا ق ديكر جهت لدغ عقرب * صنعت آن مغز كردكان جاوشير از هريك دو درم سداب حلتيت مرمكي از هريك يكدرم كوفته بيخته با انجير مدقوق يا باعسل مصفى مقوم بعرشند شربتي سه درم با شراب * تريا ق ديكر كه لدغ عقرب را سود مند بود * صنعت آن تخم سداب زراوند طويل حب الغار جنطيانا پوست بيخ كبرا فسنتين زرد چوبه بيخ حنظل فاشوا بالعويه كوفته بيخته بعسل بعرشند * تريا ق ديكر كه جهت لدغ عقارب سود مند است * صنعت آن بيخ كبرا فسنتين نبطي زراوند چيني طويل جنطيانا كوفته بيخته باعسل سرشته شربتي سه درم * تريا ق ديكر كه عقرب گزيده وخداوند ان قولنج ودرد احشا ونفخ رودها را بنهايت نافع است وتسهيل ولادت كند * صنعت آن مرصاف حب الغار قسط تلخ فودنج سداب بوي جند بيدستر عاقرقرحا زتجبيل فلفل شونيز حلتيت اجزا مساوي كوفته بيخته باسه وزن مجموع ادويه عسل مصفى بقوام آورده معجون سازند شربتي دو درم باآب نيم گرم ودر نسخهٔ ديكر جنطيانا وزراوند مدحرج داخل است * تريا ق يوحنا كه دردفع سميت عقرب سريع النفع است * صنعت آن جند بيدستر پوست بيخ كبر ريوند چيني عاقرقرحا زراوند طويل اجزا مساوي كوفته بيخته باانگبين صاف بعرشند شربتي يك مثقال باشراب ريحاني بدهند * تريا ق جهت گزيدن رتيلا * صنعت آن شونيز ده درم دوقوزيرهٔ كرماني از هريك پنج درم ابهل جوزالعرواز هريك سه درم سنبل الطيب حب الغار زراوند مدحرج حب بلسان دارچيني جنطيانا تخم حندقوقى تخم كرفس از هريك دو درم كوفته بيخته بعسل مصفى بعرشند شربتي مقدار جوزى باشراب كهنه باماء العسل بنوشند * تريا ق ديكر كه دفع مضرت افيون وبيروح وشوكران وكزبره وزرنيخ وسم الفار وادويهٔ سميه وسميات بازدارد * صنعت آن حلتيت جند بيدستر ابهل فلفل هياهٔ مساوي كوفته بيخته بعسل

بسرشند شربتی مقابل یك فندق با شراب کهنهٔ بعد قی کردن بماء العسل وشبت وملح * تریاق دیگر که افیون خورده و عقرب گزیده را نافع بود ومضرت سموم باردهٔ ازبدن بازدارد واگر پیش از آفت بخوردن این تریاق عادت کنند ایمن باشد * صنعت آن دانهٔ سیر مقشر برگ درخت انجیر برگ درخت لاغیه ازهریك دهٔ درم گل ارمني پنجدرم اجزا کوفته بیخته با عسل بسرشند شربتی یك درم * تریاقیکه ضرر سیماب وسم الغاروزنگار ومرداسنك بازدارد * صنعت آن مرافستین تخم کرفس مساوي کوفته بیخته دومثقال با یک اوقیه شراب بخورند بعد از انکه قی کرده باشند بطبیخ انجیر وشبت وقدری نمك آمیخته وباید که سقمونیا درجلاب دهند که شکم براند * تریاقی که جهت کسیکه ذئب ایل خورده باشد * صنعت آن زنبق نعتق فیل زهرج اجزا مساوي نرم کوفته بیخته بقدر بیضه ازان دریك روز به چهار مرتبه بخورند بعد از انکه مبادرت بقی کرده باشند بکرات کثیره وسمن وعسل قلیلي باو داده * تریاقی که جهت کسیکه عرق دابه خورده باشد * صنعت آن زراوند تمك اندرانی بالسویه کوفته بیخته بآب نیکوم یك درم بدهند بعد از انکه قی بدفعات فرموده باشند بماء العسل وپس از انکه میبختج بارو غن گل بنوشند وطین مختوم نیز درین حال نفع دارد * تریاقیکه همین عمل دارد وعقرب گزیده را نافع * صنعت آن زراوند مدحرج پوست بیخ کبر بالسویه کوفته بیخته بقدر یك درم با شراب بیامیزند وبنوشند * فائده بدانکه ازادویهٔ مفرده ومرکبه فادزهریه نیز وتریاقیه لبن اللاغیه تریاق لدغ افعی است وشرابیکه افعی دران مرده تریاق است مرسموم جمیع حیوانات را وتخم اترج مقدار دومثقال ضدیت به جمیع سموم دارد خاصهٔ کلب کلب را وبیخ انجدان فادزهر جمیع سموم است وجوزمع فندق وانجیر فادزهراست وجنطیانا وجاوشیر مع زراوند وثمرة الدلب رطب فادزهراست ودارچیني وکماذریوس وکاشم واذریون وحرف وثوم وغاریقون وقرد مانا همه اینها سودمند اند وطبیخ سرطان نهري وبارزد نیز نفع تمام دارد * تریاقیکه عقرب گزیدهٔ رافیون خوردهٔ را بغایت نافع است ومساوي تریاق کبیر شمرده اند * صنعت آن انیسون ده درم فلفل سه درم زراوند مدحرج جندبیدستر ازهریك یك درم وتیم کوفته بیخته با مثلث بسرشند شربتی مقدار یك مثقال تا دومثقال * تریاق دیگر که درلدغ عقرب جید الاثر است * صنعت آن بیخ حنظل خشك کرده دومثقال بآب گرم بخورند واین دوا اسهال نیز می آورد وحلتیت یك مثقال با یك اوقیه شراب لدغ عقرب را نافع است * تریاقیکه جهت ضربهٔ وسقطه که برسینه وپشت وسائر اعضا رسد اکثر مستعمل اهل بنکاله است وخالي از نفعی نیست * صنعت آن بگیرند بادنجان را ودرست درزیر آتش کنند که نیم پخته گردد پس برآورده بفشارند ومقدار دوسه توله آب آن را گرفته مقدار یک توله قند سیاه داخل کرده تا دوسه روز هر روز تازهٔ آن را نیم گرم بخورانند بدانکه معني تریاق وتریاق الاناعي که تریاق فاروق وتریاق اکبر است درافعی وتریاقاتیکه درآنها افیون بود درافیون ذکر یافت مانند تریاق برء الساعهٔ وتریاق کبیر معمی بمثرودیطوس وتریاق کبیر معمی بسوطیرا معروف بمخلص اکبر وتریاق کبیر معمی بشلیثا وتریاق کبیر معمی بغرزه وتریاق کبیر شیخ ابوعلي وتریاق صغیر آن وتریاق اعظم حکیم میرمحمد مومن وتریاق الاسنان وتریاق النفع وتریاق العض صاحب خلاصة التجارب * ترخوانه با واو معدوله بروزن مردانه نوعی از طعام باشد که مردم فقیر ونامراد بجهت زمستان سازند * صنعت آن چنان است که گندم را بلغور کنند وبادارهای کرم درآب بجوشانند تانیك بپزد وقوام گیرد وقدری آبغوره دران ریزند واگر میسر نباشد شیرکوسفند وآنرا گلوله ها سازند وخشك کنند وبوقت حاجت قدری ازان را بجوشانند وبخورند واین را ترخینه نیز نامند * ترینه بروزن قرینه نوعی از قانق باشد که مردم نامراد وفقیر درآشها آرد کنند وطریق ساختنش آن است که نان

تنوری نیم پخته را ریزه ریزه کرده با فلفل و زنجبیل وزیره وسیاه دانهٔ نیم کوفته وسبزیهای ریزه کرده مانند شلغم وچغندر وکندنا
وپودنه وامثال اینها ومجموع را در تغار می کنند وسرکه ودوشاب بر بالای آن ریزند ومشت بسیاری بران بزنند تا خوب
خمیر شود ودر آفتاب نهند وهمچنین تا چهل روز بدین دستور هر روز سرکه ودوشاب بران ریزند وبرهم زنند ودر آفتاب نهند
تا بقوام آید وبعد از چهل روز قرصها ازان سازند وخشک کنند ودر وقت احتیاج قرصی ازان را در آب گرم اندازند تا نرم شود
وفاتق آش کنند واقسام سبزیها را نیز کویند وطعامی باشد که آن را با گوشت وکندم وسرکه بپزند وآن را بعربي عویشه خوانند
با عین بی نقطه بر وزن همیشه * برهان قاطع * باب التاء مع الشین المعجمة * تشمیزج معرب چشمیزک فارسي است که
بهندي چاکسو نامند وآن دانه ایست بمقدار بهدانه ومثلث شکل وبهترین آن بزرگ سیاه براق است در آخر دوم کرم و
خشک وجالي باندک حدت وبنهایت قابض ومحلل ومقوي باصره وجهت دمعه وغشاوه وجراحت قضیب واعضای عصباني نافع
مفردا ومرکبا وذرورا وقطورا وکحلا * دستور مقشر نمودن تشمیزج بچند نوع است یکی آنکه در آب خالص بخیسانند تا پوست
آن نرم گردد پس مقشر نمایند وبکار برند دوم آنکه تشمیزج را در آب گیاه مامیثا بجوشانند وسه روز در همان آب بگذارند
پس برآورده مقشر نموده وخشک کرده بکار برند سوم آنکه تشمیزج را در کیسهٔ کتاني کرده در آبیکه سرکین حمار در آن طبخ
نموده باشند بجوشانند پس برآورده مقشر نموده خشک کرده بکار برند چهارم آنکه بکیرند تشمیزج را ودرمیان پیازکنده و
پیاز را بخمیر گرفته در زیر آتش بپزند پس برآورده مقشر نموده بکار برند نوع اول از براي خوردن وسه نوع دیگر از براي
امراض عین بکار می آید * فصل دربیان ذرورا تیکه اصل وعمود در آنها تشمیزج است * ذرور یکه رمد صعب دموي را
نافع است * صنعت آن تشمیزج مقشر کرده پنجدرم دم الاخوین یکدرم کف سفیدهٔ تخم مرغ سه درم باید که سفیدهٔ تخم
مرغ را در ظرف چیني کرده چندان برهم زنند که تمام کف شود وآن را خشک ساخته مجموع را نرم صلایه نموده هنگام صبح
وشام در چشم ذرور نمایند * ذرور تشمیزج که مستعمل اطبای مصر است در رمد اطفال وورد ینج * صنعت آن انزروت
مربی ده درم چشمیزک مقشر سه درم بسیار نرم سائیده استعمال نمایند * ذرور تشمیزج نافع است از برای درد چشم اطفال
* صنعت آن تشمیزج انزروت سفید مربا بشیرخر از هریک ده درم ماميران چیني دم الاخوین از هریک دو درم کوفته بیخته
استعمال نمایند * ذرور تشمیزج که مسمی است بذرور ابیض بسیار لطیف ومحلل رمد ومجفف رطوبات عین است وبجهت
امراض چشم اطفال نافع است * صنعت آن چشمیزک انزروت سفید بشیرخر پرورده از هریک جزوی حبة السود انشاسته از هریک یکونیم
جزو سفید اب قلعي ربع جزوی صلایه کرده ذرور نمایند * ذرور تشمیزج دیگر مسمی بذرور اصفرابن حنین کوید که این ذرور رمد
ودردهای چشم را که از رطوبات باشد منفعت دارد * صنعت آن تشمیزج سه درم انزروت سفید پانزده درم نشاسته شش درم همه
را نرم سائیده بحریر بیخته وقت حاجت در چشم بپاشند * ذرور تشمیزج دیگر بیاض رقیق وجرب وحکه وحمرهٔ ملتحمه وبقایای رمد
وحرقت وقرحه ودمعهٔ حاره را نافع وحافظ صحت چشم است * صنعت آن تشمیزج بیست مثقال با بیست مثقال آب گیاه مامیثا بجوشانند
وسه روز در همان آب بگذارند پس برآورده مقشر نمایند وخشک کنند ودو درم از انرا بکیرند وبا صمغ عربي وسماق وصمغ آلو و
انزروت سفید مذبر ونبات سفید وکوبز رقطونا که در حین کوبیدن ازان جدا میشود از هریک دو درم افیون دو نخود اجزا کوفته ونرم
بیخته ذرور نمایند * ذرور تشمیزج که جراحت قضیب را نافع است * صنعت آن بکیرند چشمیزک را ونرم سوده بر جراحت بپاشند و
بادم الاخوین ومرداسنک وکل ارمني وامثال اینها نیز مفید است * سفوف تشمیزج جهت بواسیر خوني وسرعت انزال وسیلان مني نافع

* صنعت آن تشمیزج مقشر محرق سه رتی تال مکهانهٔ مدبر که دوای هندیست ششماشه بآب کسیر و با پوست پانزده دانه چند روز متوالی بنوشند و طریق مدبر نمودن تالمکهانه آنست که قدری تالمکهانه را بکوبند و در آب بخیسانند و تالمکهانه درست را دران آب بخیسانند پس برآورده خشک نموده بکار برند * قطور تشمیزج ابتدای رمد را نافع و مسکن وجع است * صنعت آن تشمیزج بهدانه تخم خبازی از هریک ده دانه نیم کوفته نشاسته نیم درم حضض مکی دو دانک در آب بجوشانند تا غلیظ گردد و با قدری سفیدی تخم مرغ در شیشهٔ کرده برهم زنند و نیم گرم نموده در چشم بچکانند * قطور تشمیزج دیگر که در ایام تزاید رمد نافع است * صنعت آن تشمیزج بهدانه از هریک سی عدد نیم کوفته با یکدرم و نیم انزروت سفید مدبر در شیشهٔ کرده بآب عصی الراعی و شیر دختران بآتش ملایم بجوشانند و صاف نموده در چشم بچکانند و اگر آب عصی الراعی نباشد آب بارتنگ عوض آن نمایند * کحل تشمیزج رمد مزمن و بیاض و سبل و تکدر و امثال اینها را نافع * صنعت آن بگیرند تشمیزج را و در جوف پیاز و خمیر گذاشته در زیر آتش پخته مقشر کرده با نبات سفید زعفران مامیران چینی سرمهٔ اصفهانی کوفته بیخته مانند کحل ساخته در چشم کشند * کحل تشمیزج که آن قدس سره ترتیب داده اند جهت امراض مذکورهٔ عین * صنعت آن بگیرند تشمیزج را و در کیسهٔ کتانی کرده در آبیکه دران سرگین حمار طبخ نموده باشند بجوشانند پس برآورده مقشر کرده انزروت سفید مدبر از هریک دو مثقال سفیداب قلعی شسته توتیای کرمانی مغسول مامیران چینی اقلیمیای ذهبی حضض مکی از هریک یک مثقال کوفته نرم بیخته مانند سرمه در چشم کشند و اگر خواسته باشند ازین شیاف ساخته عند الحاجة با لعاب حلبه سائیده شب در چشم کشند و اطبای هند فرا میگیرند ازان عرقی و میگویند نافع است از برای بواسیر و نواصیر و کسر ریاح و منافع بسیاری برای آن ذکر کرده اند * صنعت آن بگیرند چشمیزک یازده سیر و آس کرده سعد هندی دو سیر و در دو من آب بجوشانند تا به نصف رسد پس در خم کرده پانزده سیر قند سیاه کهنه داخل کرده خم را در سرگین اسپ دفن کنند و نه روز بگذارند که برسد پس برآورده قرنفل جوزبوا بسباسه از هریک دو درم خولنجان پنجدرم نیم کوفته داخل کرده عرق کشند و در شیشهٔ نگاهدارند و بنوشند شربتی پنجاه مثقال و همچنین تشمیزج مقشر را بدستور مستور نرم سوده و چون در چشم کشند همان منافع بخشد

* باب التاء مع الفاء * تفاح بفارسی سیب نامند شیرین آن در اول گرم و در دوم تر و ترش آن در اول دوم سرد و خشک و مز آن که میخوش نامند در حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و مجموع آن مقوی دماغ و دل و جگر و جهت خفقان و عسر النفس نافع اند و در حدیث وارد است که خوردن تفاح حامض مورث نسیان است و شیرین آن مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرائی که در معده باشد و با قوت تریاقیه و پختهٔ آن جهت سرفهٔ یبسی و آب آن با شراب و گوشت آب جهت رفع غشی مجرب و آب آن در معاجین مفرح مقوی فعل آن و اکثار خوردن آن باعث تپهای مرکبه و نسیان و مولد ریاح و مصلحش اغذیهٔ لطیفه است و ترش آن قابض و مسکن قی و عطش و موافق معدهٔ صفراوی و پختهٔ آن در خمیر جهت اسهال دموی و مصلح ادویهٔ سمیه و خشک کردهٔ آن با آب انار و ادویهٔ مناسبه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار آن مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح و عروق و مصلحش گلقند و دارچینی است و ترش شیرین آن مولد خلط صالح و در افعال مثل ترش آن است و نارس و بی مزهٔ آن مولد خلط خام و ضماد آن در ابتدای اورام حاره نافع و سیب تلخ قابض تر از همه و عصارهٔ سیب و عصارهٔ برگ آن جهت سموم مفید قدر شربتش هفت مثقال است و شکوفهٔ آن با ادویهٔ موافقه جهت دفع اخلاط متعفنه و با ادویهٔ مفرحه جهت تفریح موثر است و گویند اقسام سیب هرگاه بخلط حار که در معده باشد برسد دفع آن میکند و رب سیب

ترش که آب آنرا بدون شربتی بقوام آورده باشند درآخر اول سرد ودر رطوبت ویبوست معتدل وجهت غلبهٔ صفرا وغلیان
خون را اسهال صفرا وی وقی آن ورفع غم والم سودا وی نافع ومضر امهال دموی وشش ورب شیرین آن درافعال قوی تر از سیب
شیرین است وشربت سیب جهت سموم ووبا وتفریح قلب بسیار مؤثر ومربای آن درجمیع افعال بهتر از مفرد آن است ودر
خلاصه وارد شده که تفاح نافع است از برای سم وسحر وملحی که عارض میگردد در اهل زمین واز برای بلغم غالب ونیز چیزی انفع
واسرع ازان نیست ودر حدیث دیگر وارد است که قالع حمی ومسکن حرارت است ودر حدیث دیگر وارد است که قاطع رعاف
است ودر حدیث دیگر وارد که در ایام وبا بخوردن آن مفید است ودر احادیث متعدده وارد است که خوردن سویق تفاح قاطع
ودافع سموم مشروبه وملسوعه از مار وعقرب است * جلنجبین تفاح که تفاح مربا وبفارسی کلقند کل سیب نامند ضعف دل
ودماغ را سود مند بود وتقویت بخشد وباه را برانگیزاند * صنعت آن برگ کل سیب یکمن باد ومن قند سفید هرشته در شیشهٔ
کرده در آفتاب نهند تا چهل روز بکار برند * فصل در بیان جوارشات تفاحی * جوارش تفاح که جهت تقویت احشا ومعده و
دماغ وهاضمه وتقویت قلب نافع است * صنعت آن بگیرند یکرطل سیب شیرین که پاک کرده باشند از پوست ودانه وبا شراب ریحانی
بجوشانند تا مهرا شود واز پالایش بیرون کرده ونیم رطل قند سفید ونیم رطل عسل سفید مصفی داخل کرده بقوام آورند پس
فلفل دارفلفل از هریك دو مثقال زنجبیل یک مثقال زعفران عود هندی از هریك پنج مثقال کوفته بیخته با آن بسرشند
ودر نسخهٔ دیگر زعفران نیم مثقال است واین اصح است * جوارش تفاح دیگر قلمی فرموده اند که از تالیف بندهٔ درگاه
حکیم معتمد الملوک سید علیخان است نافع از برای خفقان وربع ووسواس ومالیخولیای مراقی ومقوی قلب است
* صنعت آن بگیرند سیب شیرین پاک کرده از پوست ودانه وریزه کرده درعرق فرنجمشك به پزند تا مضمحل شود پس
از پالایش بکنند پس بگیرند آملهٔ منقی پانزده مثقال ویك شب در شیرکاو بخیسانند پس روز دیگر آن را شسته با کلاب
وعرق کاوزبان وعرق بید مشك از هریك یك چهاریک من تبریز بجوشانند تا مهرا شود از پالایش بیرون کرده گل کل وزبان
ابریشم مقرض دانهٔ هیل صندل سفید بادرنجبویه ورق گل مرخ کهربای شمی عود هندی پوست اترج پوست بیرون پسته از
هریك دو مثقال عنبر اشهب زعفران مشك تبتی از هریك یك مثقال نبات سفید شربت فواکه ترش از هریك یك چهاریکمن
تبریز در سیب وآملهٔ داخل کرده بقوام آورند وباقی ادویه کوفته بیخته بدستور مقرر بآن سرشته جوارش سازند شربتی
دو مثقال * جوارش تفاح مقوی * صنعت آن بگیرند سیب شیرین شامی از پوست ودانه پاک کرده یك رطل وآنرا در شراب
ریحانی ویا مثلث یا کلاب یا سرکه بخیسانند یکشبانروز پس بآتش ملایم بجوشانند تا مهرا شود در پالایش بپالایند پس قند
سفید یا عسل مصفی یك رطل داخل کرده بقوام آورند عود هندی طباشیر سفید قرنفل دانهٔ هیل صندل سفید از هریك نیم
درم زعفران دو دانك عنبر اشهب مشك تبتی از هریك نیم دانك کوفته بیخته بآن بیامیزند شربتی یك مثقال تا دو مثقال
* جوارش تفاح دیگر معده ودل وجگر را قوت دهد وغشی وخفقان را سود مند بود وسوداوی مزاج را موافق باشد * صنعت آن
آب سیب ترش آب سیب شیرین از هریك دو نیم رطل کلاب قند سفید وعسل مصفی از هریك دو رطل مجموع را باهم بقوام
آورند واین اجزا کوفته بیخته دران بیامیزند سنبل الطیب قرنفل دارچینی مصطکی گل کل وزبان عود هندی تخم بادرنجبویه
از هریك چهار درم ودر نسخهٔ دیگر دو درم است مشك نیم درم شربتی پنج درم * جوارش تفاح بنسخهٔ صاحب کامل الصناعة
* صنعت آن سیب شیرین شامی رسیده از پوست ودانه پاک کرده یک رطل وباشراب ریحانی جید به پزند تا مهرا شود

پس بگيرند عسل نحل جيد منزوع الرغوه يك رطل وسيب را ماليده واز پالايش كنى رانيده ودرعسل داخل كرده بقوام آورند
پس بگيرند فلفل سياه دار فلفل ازهريك دودرم زعفران شش درم زنجبيل چهاردرم عود قماري خام پنجدرم كوفته بيخته
بآن بسرشند ودرهيني مس آن را پهن كرده به برند هرقطعه سه درم تا سه مثقال ودربرگ انرج بگذارند ودروقت حاجت
شربتي يك قطعه * جوارش تفاح به نسخهٔ ابن جزله ضعف معده وقلب را نافع بود ومقوي هاضمه است وخفقان را سود دارد
* صنعت آن بگيرند سيب شيرين شامي اصفهاني پاك كرده از پوست ودانه وثفلى كه درميان آن است يكرطل ودرشراب
مثلث بخيسانند يك شبانروز پس بجوشانند تا مهرا شود پس نرم بكوبند وبپالايند وعسل سفيد مصفى بوزن آن دران
داخل كرده ودیگربار بجوشانند تا بقوام آيد عود هندي زنجبيل قرنفل جوزبوا زعفران ازهريك نيمدرم ودرنسخهٔ ديگر
بجاى آن ادويه اين ادويه داخل است زنجبيل اقاقيانارمشك ازهريك نصف مثقال عود هندي دارچيني ازهريك ربع مثقالى
زعفران نيم مثقال مشك تبتي خالص يك دانك جمله را جدا جدا كوفته بيخته وزن كرده درهم بياميزند وبعسل مخلوط
به سيب مقوم بسرشند ونگاه دارند شربتي از يكمثقال تا دومثقال است * حلواى تفاح مقوي معده وجگرودل ومولد خلط صالح و
معتدل است * صنعت آن بگيرند سيب اصفهاني وپوست تخم آنرا دوركرده به پزند تا مهراشود ودروقت طبخ قدرى كلاب داخل نمايند
پس نبات سفيد باعسل بقدريكه مطلوب باشد داخل كرده به پزند تا منعقد گردد ومغز پستهٔ سوده بقدراحتياج داخل كرده
درطبق چيني پهن كرده بكار برند * خميرهٔ كل سيب مقوي قلب وكبد ودماغ ومانع صعود بخارات ماغ است * صنعت آن بگيرند
كل سيب وبانصف آن قند سفيد كوبيده سرشته چهل روز درآفتاب گذارند پس بكار برند * رب تفاح حلو باشراب وماء اللحم
جهت رفع غشي مجرب است * صنعتش آن است كه آب آن را گرفته بآتش ملايم بجوشانند تا بقوام آيد ونگاه دارند ودروقت
حاجت بكار برند * ورب تفاح حامض كه بطريق رب تفاح حلو پخته باشند دراول سرد ودررطوبت وبيوست معتدل است
بجهت غلبهٔ صفرا وغليان خون واسهال صفراوي وقيء صفراوي ورفع غم والم سوداوي نافع است ورب سيب شيرين در
افعال اقوى ازسيب ترش است * سكنجبين تفاحي له قدس سره انفع است ازسكنجبين سادهٔ سكري ازبراى حرارت قلب
وخفقان حار وحميات محرقه كه ازتعفن صفرا درحوالى قلب باشد * صنعت آن بگيرند آب سيب شيرين اصفهاني دورطل
پس آن را دردیك سنگي كرده چهارجوش داده كف آن را بگيرند پس فرود آورده بگذارند تا سرد شود سرآن را بپوشانند
وسه چهارساعت بگذارند تا درد آن ته نشين شود پس آب صافي بالاى آنرا باهستگي بگيرند كه درد بآن مخلوط نگردد بادو
رطل شكر سفيد فائق ويك اوقيه گلاب بجوشانند وقدرى سفيدهٔ تخم مرغ مخزوج بآب برباالاى آن بپاشند وكف آنرا بگيرند
پس چون ديگر كف برنيارد صافي نموده بازدردیك سنگي كرده سرگهٔ انگوري مجيد نيم رطل داخل كرده بجوشانند بآتش
ملايم تا بقوام آيد پس يك اوقيه ديگر سركه داخل نموده دوسه جوش ديگر داده ازآتش فرود آورده بگذارند كه سرد شود
درظرف چيني يازجاجي نگاهدارند شربتي يك اوقيه باشيرهٔ تخم خوفهٔ مغشر * فصل درذكر شرابهاى تفاح * شراب تفاح
مطيب به نسخهٔ ابن ماسويه گفته كه اين شراب سرد وخشك است فم معده را قوت دهد ورنگ رورا نيكو گرداند وبوي دهان را
خوش كند وتنگي نفس وبرسواس سوداوي وخفقان را سود دارد وحبس قيء واسهال كند * صنعت آن بگيرند تفاح مزرا
يعني سيب ترش شيرين وپوست وتخم آن رادوركنند وپنج رطل آن را دوهاون سنگي بدستهٔ سنگي بكوبند پس پنجرطل نبات
سفيد وعسل سفيد خشبوى مصفى رابا وى بياميزند وهردو را بپزند پس دوازده رطل آب باران باوى بياميزند ودیگربار

جمله را نيك بپزند پس يك درم مشك تبتي خالص وسه درم عود قماري ودو درم ازهريك ازسك ومصطكي رومي كوفته بيخته
دران كنند ويكچه برهم زنند تانيكو مخلوط شود ودرشيشه كنند وسرش را بپوشند ويك ماه درآفتاب كذارند تا سطبر شود
انكاه درسبوى رنكين كنند ونكاهدارند وبوقت حاجت بكاربرند * شراب تفاح مقوية بنسخهٔ سيد اسمعيل كه درذخيرة ذكر
كرده ضعف قلب وامراض سوداوي رابنهايت نافع است * صنعت آن بكيرند سيب شيرين شامي يا اصفهاني وپوست وتخم آنرا
دوركرده بكوبند وآب آن را بكيرند ودرهر دومن آب آن يكمن آب سفرجل اصفهاني ويكمن شراب ريحاني داخل كنند و
همه را دردبك كنند پس بكيرند قرنفل يك مثقال عود قماري خام دو درم كل كاوزبان بادرنجبويه فرنجمشك ازهريك سه درم
ورق كل سرخ دودرم همه را نيم كوفته درصرهٔ كتان كشادى كنند ودران اندازند وباتش ملايم بجوشانند وصره رابدست
بمالند تا آبها به نصف رسد پس صره رانيكوبمالند وشيره اش را برآورند وبغشارند ازآبها ودوركنند ويكمن قند سفيد داخل
كرده بقوام آورند وفرودآورده سرد كرده نكاهدارند شربتى دواوقيه * شراب تفاح مقوية ديكر نيست مثل اين شراب دوائي
درتقويت اعضاى رئيسه ودفع خفقان وتحريك شهوت طعام واصلاح حال نفساء وحفظ جنين ودفع وسواس وخوف ازبراى
كسيكه آنراسك ديوانه كزيده باشد وازبراى جمله سموم * صنعت آن بكيرند سيب شيرين شامي يا اصفهاني وپوست آنها را
بكارد چوبى جدا كنند وتخم آنهارانيز تمام دوركنند وبكوبند وهررطلى ازان رابادة رطل آب باران آنقدر اربجوشانند كه
سه ربع برود وربعى بماند پس بپالايند وداخل كنند دران سداب وزن آنى آب اترج يا آب ليمو هركدام كه باشد پس بكيرند
بازاى هريك رطل ازان انيسون پنجدرم مصطكي چهاردرم دانهٔ هيل بواجوز بوا بسباسه قرنفل ازهريك دودرم وكوفته دران
كيسهٔ كتان كشادي كرده دران اندازند ودائم كيسه را بمالند تا بقوام آيد انرا ازآتش برگرفته سرد كرده كيسه را خوب بمالند و
شيرهٔ آن را برآورند وبغشارند ودوركنند وشربت را درظرف چيني يا زجاجي نكاهدارند * شراب تفاح مقوية ديكر يعني
خمر آن كفته اند كه نيكوترين شرابها شراب سيبي است كه ازسيب شامي يا سيب اصفهاني فراكرفته باشند كرم وخشك است
دردرجهٔ اول خلط معدة را قوت دهد وخفقان وقئ واسهال راسود دارد ومقوي روح است * صنعت آن سيب شامي رسيده را
پوست باز كنند وازدانه پاك سازند وپنجرطل آنرا بكوبند وآب آنرا بكيرند وپنج رطل قند را كوفته دران داخل نمايند ودوازده
رطل آب باران دران اندازند ونيك برهم زنند ودرظرف آبكينه كرده يا درظرف چيني كرده وپارهٔ مشك وسه درم عود هندي
وسك اصلي ومصطكي ازهريك دودرم نرم كوفته بيخته دران اندازند وسرظرف را محكم نموده درآفتاب بكذارند وبعد ازيكماه
برآورده صافي نموده بكاربرند * شراب تفاح بنسخهٔ ديكر * صنعت آن آب سيب شيرين آب سيب ترش شراب ريحاني ازهريك
يكمن بجوشانند ودروقت جوشانيدن اين ادويه را نيم كوفته درپارچهٔ كتاني بسته دران اندازند عود قماري دودرم قرنفل
يك مثقال كاوزبان بادرنجبويه كل سرخ ازهريك سه درم ولعه بلعه صره را بدست بمالند وبعد ازفراغ ازطبخ با دورطل
نبات سفيد بقوام آورند شربتى يك اوقيه * شراب سيب حلو سادة جهت سموم ووباو تفريح دل بسيار نافع است ومقوي معدة و
قلب است ونافع است ازبراى سوء مزاج حار واشتهاى طعام آوردن واسهال صفراوي وقئ صفراوي بازدارد وتهوع وغثيان راساكن
كرداند واز صناعت جالينوس است * صنعت آن بكيرند سيب شيرين اصفهاني رسيده وپوست وتخم آنرا دوركنند وآن را دن
هاون سنكي بدسته بكوبند وآب آنرا بكيرند پس آب آنرا دردبك سنكي يامسي تازه قلعي كرده چند جوش خفيفي بدهند وكف
آنرا بكيرند پس فرودآورده زمانى بكذارند كه درد آن ته نشين شود پس بكيرند صافي آنرا به نحوبكه درد داخل نشود ودهن

آب آن را بجوشانند تا بدو من رسد پس یکمن قند سفید داخل کرده بآتش ملایم بقوام آورند * صنعت شراب تفاح ساده به نسخهٔ دیگر بگیرند آب سیب شیرین سه من و آن را چند جوش داده بگذارند یکشب تا درد آن ته نشین شود پس با ثلث وزن آن آب قند یا عسل یا دوشاب انگوری یا سیلان رطب بقوام آورند و بعضی آب سیب را با شیرینی بالمناصفه بقوام می آورند

* عرق تفاح منقول از خط میرزا رحیم حکیم باشی که قلمی فرموده که نسخهٔ این عرق را میرزا علاء الدین کاشی از هند آورده از برای تقویت قلب و تفریح بی نظیر است * صنعت آن سیب شیرین از پوست و تخم پاک کرده پنجمن تبریز سنجد یکمن و نیم صندل سفید دوصد مثقال دارچینی سیلانی یکصد مثقال اشنه بیست و پنج مثقال دانهٔ هیل سی و سه مثقال و دو دانگ قرنفل ده مثقال چوب چینی جوزبوا بسباسه از هریک پنجاه مثقال جدوار خطائی مجرب یک مثقال و چهار دانگ مصطکی بیست مثقال و دو دانگ سورنجان پانزده مثقال و دو دانگ مشک خطائی چهار دانگ شقاقل بیست و پنج مثقال زرنباد هشت مثقال و دو دانگ بیخ تفاح شانزده مثقال و چهار دانگ زعفران سیزده مثقال و دو دانگ درونج عقربی شش مثقال و چهار دانگ عود هندی شش مثقال و چهار دانگ عنبر اشهب یک مثقال بادرنجبویه شانزده مثقال و چهار دانگ گلاب شش مینا عرق بید مشک ده مینا اجزا را بغیر از عنبر و مشک و مصطکی و سیب و سنجد سه شبانروز در گلاب و عرق بید مشک بخیسانند و در وقت عرق کشیدن سیب و سنجد و مصطکی و زعفران را داخل نمایند و مشک و عنبر را در پارچهٔ کتانی بسته بدهان نیچهٔ بسته عرق کشند

* عرق تفاح به نسخهٔ دیگر * صنعت آن بگیرند سیب رسیدهٔ خوشبو را و پوست آنرا جدا کرده با آب در دیگ کنند پس سنبل الطیب گل گاوزبان بادرنجبویه عود قماری خام زیرهٔ کرمانی صندل سفید اشنه بسباسه اجزا مساوی نیم کوفته در کیسهٔ نازکی بسته دران اندازند و عرق کشند و اگر بجای آب گلاب کنند بهتر است و اگر خواهند قدری عنبر بدهان نیچه بندند و بعضی بیخ لفاح و بزر البنج نیز اضافه نموده اند * مربای تفاح در جمیع افعال اقوی از سیب غیر مربا است نافع است از برای تقویت معده و قلب و نیکو کردن بوی دهان * صنعت آن بگیرند سیب رسیدهٔ نیکوشامی و پوست آنرا بکارد چوبی جدا کرده تخم و ثفل آن را به ثفل کش برآورند و در آب و قدری گلاب به پزند چون نیکو پخته شود از آب بیرون آورده بکرپاس پاکیزه آن را خشک کنند تا آبی را که جذب کرده است پس دهد پس نبات سفید را در آب آن بقوام آورده سیبها را دران اندازند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و سرد کرده نگاهدارند و بعد از دو سه روز ملاحظه نمایند اگر سیب آب پس داده و شیرهٔ نبات رقیق شده باشد سیبها را برآورده شیره را باز بقوام آورده سیبها را داخل نمایند و اگر خواهند بجای نبات عسل سفید مصفی کنند و در آخر قدری مشک با گلاب سوده اضافه نمایند و وقت خوردن با ورق نقره تناول نمایند

* باب التاء مع المیم

* تمر بفارسی خرما نامند و آنرا از ابتدای تکون تا انتها هفت مرتبه میباشد یکی طالع و ولیغ نیز گویند دیگر بلح سوم خلال چهارم بسر پنجم قسب ششم رطب هفتم تمر و هریک در موضع خود مذکور است و تمر در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند مبهی مبرودین و موافق سینه و شش و کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی کردهٔ لاغر شده و ملین مفاصل و جهت فالج و اعیا و درد ورک و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و طبیخ آن با حلبه جهت تپ بلغمی و حصاة مجرب و مولد سودا و سدهٔ جگر و سپرز و محرق خون و معفن اخلاط و مصدع و مورث قلاع و رمد و درد دندان و مصلحش روغنها و خشخاش و بادام و سکنجبین و آب انار و محرور را اجتناب اولی و در بلدیکه خرما حاصل نشود اهل آن بلد را باید بسیار تقلیل نمایند و دانهٔ خرما مرکب القوی و قابض و مسحوق آن جهت اسهال و ذرور سوختهٔ آن جهت رویانیدن مزه و قروح خبیثه و الصاق جراحت تازه و قرحهٔ چشم و سبل و جرب و حدت

بصر نافع است وچون تمر را در شیر تازه دوشیده خیسانیده تناول نمایند واز عقب آن شیر بنوشند در تقویت باه بی عدیل دانسته اند * تمر هیروني تمریست باریک کوچك هرخرنك با استه باریك کوچك واز تمر خبیص میسازند وآن بفتح خاء معجمه وکسر باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه وصاد مهمله بفارسي چنکال ومالیده گویند وآن غذای غلیظ ودیر هضم کثیر الغذا ومسمن است * صنعت آن نان میدهٔ روغني را ریزه ریزه کرده با خرمای استه بیرون آورده درهم بمالند وروغن داغ کرده وبورویِ آن ریخته درهم سرشته تناول نمایند * واز خرما غذای دیگر که آن را رنکینك گویند میسازند باین طریق که استهٔ خرما را بیرون کرده در طبق پهن نموده آرد میده ودر روغن بریان کرده اندك کلاب ودانهٔ هیل بران پاشیده وبورویِ آن کرده میخورند واز رطب وهم پرهٔ خرما بهتر است دبس وسیلان بفارسي دوشاب خرمائي نامند وآن انواع است انچه شیرهٔ خرما را گرفته طبخ داده باشند دبس مینامند وانچه شیرهٔ آنها را در طبقها کرده در آفتاب گذارند تا غلیظ ومنجمد ومنعقد گردد آن را دبس آفتابي گویند وانچه جلتهای خرما ها را در حجره برهم چیده وبیك طرف نشیب حجره حوضی ساخته که انچه شیره از جلتها تراوش وسیلان نماید دران جمع گردد پس برداشته بدون طبخ استعمال مینمایند این را سیلان نامند درد وم گوم ودود اول خشك ملین طبع وکثیر الغذا وموافق بارد المزاج وبلغمي وجهت سرفه وفالج ودرد مفاصل نافع وطلای آن به تنهائي و باقسط ونمك جهت کلف وباشو نیز جهت جمود اعضا در سرما نافع ومولد سودا ومحرق خون ومصلحش سرکه وبادام وخشخاش وترشیها است * دواء التمر مقوي باه است * صنعت آن بگیرند خرمای جید را واستهٔ آن را بیرون کوده در شیر کاوبخیسانند پس خرما را خورده شیر را از بالای آن بنوشند واکردران اندکی زنجبیل داخل کنند بهتر است * رب بسرقي واسهال باز دارد ومعدهٔ ضعیف را نافع باشد * صنعت آن بگیرند خرمای نیم رسیدهٔ عزوا استهٔ آن را بر آورند وبکوبند وبغشارند و صاف نمایند وبآتش نرم جوش دهند تا ثلث آن بماند نگاه دارند وعند الحاجت بکار برند * مربای تمر از برای تسمین و تقویت باه مفید است * صنعت آن بگیرند خرمای رسیدهٔ خوب واسته آنرا بیرون آورده بجای استه مغز بادام مقشر ویا پستهٔ مقشر گذارند ودر مرتبان ویا در کدو کرده عیلان رطب یا شیرهٔ نبات که اندك زنجبیل دران داخل کرده باشند بر رویِ وی کنند وچند روز بگذارند که شیره در جرم خرما جذب شود پس بکار برند واگر قدری کنجد مقشر نیز داخل کنند خوب است * تمر هندي بارد رختي است در غلافي ونهایت بقدر شبوی وبادانها بشکل باقلای کوچکي پهن ودرخت آن عظیم وبا طراف شاخها شاخهای باریك بسیار برآمده وبهودو طرف شاخهای باریك مقابل هم برگهای کوچك طولاني از پنج صف تا دوازده رسته وطعم آن اندك ترش وبا عفوصت بسیار وطعم ما فی الغلاف که لحم آن است ترش وهرخ تیره و به هندي انبلي نامند ونوعي یکو هرخ میباشد بهترین آن پخته بکمال رسیده خالي از عفوصت صادق الحموضت منقی از حب ولیف است که نه بسیار کهنه ونه بسیار تازه باشد در سوم سرد ودر دویم خشك وممکن غشیان صفراوي وملین طبع و مسهل صفرا را خلاط محترقه ودر رطوبات مهملي سوای آن نیست ومطفي هیجان خون وجهت خفقان حار وحکه وجرب وقلاع وعطش وتپهای حاده وتپهای غشیه وکرب وتفریح محرورین بعدیل واکثار آن مورث صمم وسعال ومغص وسوء هضم ومولد سدده ومصلحش کثیرا وخشخاش وبنفشه ولعاب بهدانه وعناب وقدر شربتش از نوهشت مثقال تا سي مثقال وبدلش آلوي سیاه ودر غیر اسهال زرشك ودانهٔ آن در سیم سرد وخشك وقابض ومغز آن جهت امساك مني مجرب وضماد آن جهت خلع عضو ووثي وتقویت سستي عضل وباپه وامثال آن جهت نضج وکشودن دمل آزموده وتضمید مطبوخ آن ممکن اورام

ودرد های حارهٔ امت وبا شیر پخته آن جهت تحلیل اورام ونضج آنها و دمامیل مفید خصوصا که با تخم ریحان کوبیده پخته
باشند * جوارش تمري نافع از برای حبس بول وقولنج ودرد معدهٔ * صنعت آن بورهٔ ارمني زیوهٔ کرماني مدبر فطرا سالیون
زنجبیل فلفل سفید از هریك یك جزو سقمونیای مشوي دوجزو خرمای هیروني از دانه وپوست پاك کرده مغز بادام شیرین
مقشر برك سداب خشك از هریك چهار جزو ادویه را کوفته بیخته خرما را یك شبانروز در سرکهٔ انکوري بخیسانند ونرم
بکوبند وادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند ومجموع را بعسل مصفی بسرشند وبوقت حاجت شربتی ازان تا چهار مثقال
بکار برند * جوارش تمري دیگر منقول از قرابادین افندي صالح چلپي حکیم سلطان قیصر روم نافع از برای ضیق النفس و
ضیق الصدر وتقویت معده واوجاع کرده واستسقا وتفریح قلب وقدر شربتش سه درم * صنعت آن قرنفل زنجبیل از هریك
پنج درم دارچیني عنبل الطیب کثیرا بلادراستهٔ خرما حب بلسان کبابهٔ چیني انیسون ابهل فلفل دار فلفل از هریك یکدرم
مروارید ناسفته طباشیر سفید از هریك ثلث درمی ورق طلا ونقره شاخ کوزن از هریك ثلث درمی دندان فیل مشك تبتي
عنبر اشهب از هریك ثلث درمی عسل سفید خوشبوی مصفی بقدر کفایت بدستور معجون سازند * حلوای بزر تمرهندي
قوت باه بیفزاید وامساک مني آورد * صنعت آن بگیرند تخم تمرهندي وپوست آن را دور کنند وخوب بسایند که مثل آرد
شود ودر روغن بریان کنند وباقند حلوا نمایند واگر در آخر قدری جوزبوا وبسباسه ودارچیني وزعفران وقرنفل سائیدهٔ
اضافه نمایند میکردد اقوی والذ * سکنجبین تمرهندي له قدس سره نافع از برای شدت حرارت وحمیات حادهٔ وقتیکه باقبض
طبیعت باشد واز برای قی صفراوي وتقویت معده وکبد حار نافع * صنعت آن بگیرند تمرهندي نیم رطل ودر دو رطل آب
خالص ودو اوقیه کلاب بخیسانند یکشب وصبح آب صافي آن را از غیر مایلان جرم آن بدست بگیرند ودر دو رطل شکر سفید
جید داخل کرده بجوشانند وقدری سفیدهٔ تخم مرغ مخلوط بآب بآن بزنند وکف آن بگیرانند وچون دیگر کف برنیاورد
مصفی نموده بازدر دیك سنگي نموده مقدار نیم رطل سرکهٔ انکوري جید داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید ونگاهدارند * شراب تمر
هندي مسکن غثیان صفراوي ملین طبع ومعدل صفرا از خلاط محترقه است ومطفي ومسکن هیجان خون وجهت خفقان حار
وتپهای گرم نافع است * صنعت آن بگیرند تمرهندي منقی از حب ولیف نیم من ودر آب بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف
رسد صافي نموده ونیم من قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی دواوقیه * شراب تمرهندي به نسخهٔ دیگر نافع است از
برای تپهای صفراوي وتپهای گرم ویرقان ومعدل صفرا است * صنعت آن تمرهندي منقی از حب ولیف را در آب بخیسانند
پس بجوشانند تا مهرا شود صافي نموده قند سفید بقدر یکه خوش طعم گردد داخل کرده بقوام آورند واگر قدری محمودهٔ
داخل نمایند قوي الفعل میشود وحکیم معصوم گفته برای زیادتي قوت اسهال یکدرم سقمونیای مشوي ودهٔ درم تربد ونیم درم
زنجبیل مودهٔ اضافه نمایند شربتی مقدار پانزدهٔ درم در آب ممزوج کرده بیاشامند * مربای تمرهندي در افعال قریب است
بشراب آن واز ان کثیف تر * صنعت آن بگیرند تمرهندي مرخ تازه وپوست آن را دور کرده استه آنرا بیرون آورند وبپزند
تا نرم شود پس قند سفید یا نبات سفید داخل کرده چند جوش دیگر دهند که بقوام آید وبکار برند * معجون تمر جهت
مسهل بول وقولنج نافع وبی مشقت اسهال میکند ودر زمستان وتابستان میتوان داد * صنعت آن خرمای هیروني یا تمر
صرفان دانه بیرون کرده پنجاه درم یک شبانروز در سرکهٔ انکوري خیسانیده بپزند واز پالایش بیرون کنند پس سقمونیا
سداب خشك از هریك هفت مثقال فلفل سیاه یکصد دانه زنجبیل سه مثقال بورهٔ ارمني یک مثقال مغز بادام مقشر سي عدد

کوفته بیخته بتمر مطبوخ درسه وزن ادویه بعسل مصفی سرشته معجون سازند شربتی چهار مثقال بآب گرم فرو بوند واین قریب
است بجوارش که ذکر آن کرده شد ٭ معجون تمري به نسخهٔ شفائي قولنج را بکشاید ٭ صنعت آن زنجبیل فلفل سفید ازهریك
بیست درم سقمونیا ده درم دانهٔ خرما تخم بیرون کرده مغز بادام برک سداب ازهریك شصت درم خرما رایك شبانروز درسرکه
خیسانیده بکوبند وبا داروهای دیگر بسرشند وبا نیم من عسل صاف معجون سازند شربتی سه درم تا چهار درم ٭ معجون تمري
دیگر قولنج بکشاید ٭ صنعت آن زنجبیل فلفل سفید ازهریك بیست درم سقمونیای مشوي زیرهٔ کرماني قسط فطراسالیون
خرما بیدانه مغز بادام مقشر ازهریك شصت درم سداب پنجدرم خرما رایکروز ویك شب درسرکه نخیسانند ودست مالیده نرم
کنند ودواها را کوفته بیخته با نیم من عسل صاف معجون سازند وعند الحاجت بکاربرند ٭ باب التاء مع النون ٭ تنباکو حکیم
میرمحمد مؤمن در تحفة المومنین نوشته اند که تنباکو ظاهرا قسمی ازماهي زهرج جبلي که قلومس نامند بوده باشد جهت آنکه در
ماهیت بقهم سوم آن شبیه ودرسمیت نسبت بماهي چنان است که درقلومس تعریف کرده اند وبرکش مانند برک آن که
مثل کرنب وازان درازتر وبا اندک رطوبت چسپنده وساقش زیاده بذرعي وبا اندک زغب وتخمش درغلافی وبمیا رریزه
مائل بسیاهي وازخبه ریزه تروتلخ است ومؤید دیگر آنکه درزمان بقراط بجهت رفع وباکیاهی را مقرر کرده که آورده درخندق
اطراف شهر دود کنند ودود آن باعث گردید که احدی را وبا اثر نکرد وآن کیاه قسمی ازقلومس بوده واین اثر با تنباکو میباشد
وگویند باعث وفور وشهرت آن درایران وهندوستان پرتکیش که صنفي ازنصارا است شد که چون ارض جدید رابدست
ورد که تخمینا سنه نهصد وکسری ازهجري قدسي عروج باشد وازانجا تخم وبرک آن را به سمت ایران وهندوستان آورد وابتدا
شهرت وفور آن درایران زمان سلطنت شاه عباس ثاني ود رهندوستان اواخر اکبر واوایل جهانگیر شد که سنه یکهزار وکسری
ازهجري قدسي نبوی صلعم باشد وبالفعل عالمگیر شده خواص وعوام صغیر وکبیر همه مبتلابدان گشته اند چه درغلیان بکشیدن
وچه بخوردن وچه بسعوط نمودن ود رجمیع ممالك وبلدان وقری زراعت وکشت کار آن میشود ودرهمه اسواق بیع وشراء
آن مینمایند وآن درآخر موم گرم وخشك ومعطش ومجفف وسم اقسام ماهي ودود آن مصلح فساد هوا ومنقي رطوبات دماغي
ومحرك آن است وجهت درد دندان رطوبي وربو بلغمي وخاکستر آن جهت زخم دواب وبا روغن گل سرخ جهت جرب
متقرح وحرازومنع نزف الدم جراحات تازه وتجفیف قروح مزمنه آزموده است وا زجمیع ثقات شنیده شده که چون آب غلیان
راکه ازکشیدن تنباکو زرد شده باشد صاحبان استسقا نا شتا بخورند به سبب ادرار بول وعرق مفرط مفید است وبزودي
ازان نجات مییابند وگویند ماركزیده را این آب نیز مفید است ومضر دل ودماغ یابس ومغلظ خون ومورث سده وخفقان
ومکدر حواس محرورین وسوداوي است ومصلح آن شیر تازه دوشیده است وا ومعیار رفع تپها است چه معتادین آن با اندک
ناخوشي وتپی که باشد ادراک لذتی ازان نمیکنند وخوش نمی آید درحین تپ وگویند چرکی که درآب نی غلیان نزدیك
بسرغلیان جمع میگردد اگر آن را برآورند وفتیله ساخته ویا فتیله بآن آلوده درناصوریکه مزمن شده باشد بکذارند درسه چهار
مرتبه باصلاح مي آورد وبه تجربه رسیده وچون آن چرک راخشك نمایند وصلایه کرده مانند سرمه درچشم کشند درفع شبکوري
مجرب است وکشیدن تنباکو را بسرغلیان باموزن آن برک فنجنکشت که بهندي سنبهالو نامند برای ضیق النفس وسرفهٔ
مزمن وظلمت بصرعارض ازبرودت ورطوبت نافع ومجرب گفته اند وسعوط سائیدهٔ برک آن که مانند غبار نرم سوده
باشند جهت دفع نزلات دماغي مزمن تنطیس فرمودن بآن مفید وفروبردن دود آن رافع قبض طبیعت است ٭ حب تنباکو

جهت استمقا و سرفهٔ بارد مزمن وضيق النفس بارد واشتهای طعام ورفع يبس طبيعت وامساک مني نافع * صنعت آن بگيرند برگ تنباکو هر قدر که خواهند ويک شب در آب بخيسانند پس از آب برآورده خشک نمايند وبربالای سنگ مماق نرم بسايند وحبوب بندند هر حبی بقدر نخودی برای استمقا وسرفهٔ بارد وضيق النفس ناشتا از يک حب تا پنج حب وبرای رفع قبض واشتهای طعام بعد از طعام * حب تنباکو ديگر که همان نفع دارد * صنعت آن بگيرند نخود خشک با پوست يا باقلای خشک مقشر هر مقداريکه خواهند وبا برگ تنباکو در مرتبان لا بلا بچينند بعنوان فرش ولحاف آب بر سر آن ريزند آنقدار که از روی آن بگذرد وهفت شبانروز يکذارند پس نخودها را برآورده خشک نمايند ونرم کوبيده با آب تنباکو سرشته خوب بندند شوبتی يک حب صبح يک حب شام واگر بلغم بسيار ومبرود المزاج باشد يک حب وقت ظهر نيز فرو برند واز خوردن ترشی وبادی اجتناب نمايند * روغن تنباکو که برای فالج ولقوه نافع است * صنعت آن ورق سبز کوچک تنباکو در سير برگ زقوم خار دار تازه با شاخهايک سير هر دو را خشک کرده کوفته در چهار چند آن آب بجوشانند که يک سير باقی بماند پس صاف نموده روغن زيتون يا روغن بيد انچه از آن قدر بجوشانند که آب بتحليل رود وروغن بماند بعد تنقيه در جای گرمی بوديع بمانند مجرب است * عرق تنباکو بدانکه فرا گرفته اند متاخرين ازان عرقيکه آن عرق نافع است از برای فالج ولقوه واسترخای اعصاب واستسقا ومفاصل بارد وتحليل رياح معده وتفتيح سدهای کرده وما ساريقا وتحليل مواد فاسدهٔ رحم وتفتيح سدهای آن واز برای هضم طعام وآوردن شهوت طعام ورفع صداع بلغمي ورعشه وجميع امراض بلغمي وامراض حادثه از رياح باردهٔ خصوص قولنج بلغمي وربحي * صنعت آن تنباکوی زرد خشک يک چهاريکمن تبريز واگر خشک نباشد تر آن سه چهاريک نانخواه صعتر از هريک پنج مثقال دارچيني قرنفل اظفار الطيب حاشا از هريک دو مثقال همه را در چهار من تبريز آب يک شبانروز بخيسانند پس عرق کشند وهر صبح وشام پنج مثقال آن را بنوشند وسوخته تنباکو جهت دفع جراحات دواب نافع وبار وغن گل سرخ جهت جرب متقرح وحزاز ومنع نوف الدم جراحات تازه وتجفيف قروح مزمنه آزموده است وخوردن آن با برگ تانبول ريو را نافع است * کورا کو بضم کاف عجمي وسکون واو وفتح رای هندي چهار نقطه والف وضم کاف عجمي وواو لغت هنديست واز تراکيب ايشان که بجای تنباکو در مرغليان ميکشند * صنعت آن تنباکوی هندي اگر نم ورطوبت دارد بهتر والا آب بران پاشيده که نم بردارد وساق ممان برگ آن را جدا کرده باکارد ويا باطور آن را ريزه ريزه نمايند وباهم وزن آن اگر تنباکو بسيار وتند نباشد وکم شود است والا بايک وزن ربع تا يک ونيم وزن آن شکر سرخ که بهندي کره نامند درهاون چوبين ويا سنگي خوب بکوبند که ممزوج گردد پس در ظرفي کرده سر آن را بسته در بلدان حارهٔ يا بسه تا يک هفته در زمين دفن نمايند ودر بلدان حارهٔ رطبه احتياج بدفن نيست در جای نمناک بگذارند تا تخمير يابد پس استعمال نمايند وهر چند تنباکو تند تر بهتر وشکر سرخ صاف وغليظ تر باشد بهتر تخمير ميابد وبهترين تنباکوها برای آن پهيلمه دکهني است خصوصا نوع اعلای آن بعد ازان انواع تنباکوی هندي وبنگالي ديگر که ممتاز وبرگهای آن ضخيم وتند طعم ورائحه وخوشبو باشد وبعضی بواسطه خوبي طعم ورائحه قدری موبای به در وقت کوبيدن داخل مينمايند وبعضی در تنباکوهائيکه بسيار خوشبو نيستند قليلي سنبل الطيب کوبيده ممزوج ميکنند * وطريق استعمال آن بدو نوع است صاحبان سليقه تابه از نقره ويا از آهن ويا مفالي ساخته يکروی آن قدری کورا کو چپانيده در مرغليان ميگذارند که از ظرف چپانيدهٔ کورا کو در جوف مرغليان باشد وطرف خالي آن بالا وبران اخگرهای آتش گذاشته وبعد از زمانی که حرارت در آن تاثير نمود وشروع

باحتراق آن کرد آن زمان میکشند تا تمام محترق کردد وچون تمام سوخته شد تجدید مینمایند وسنون سوختهٔ آن جهت
درد دندان وتقویت آن وتقویت لثه وخوردن آن جهت طحال وکرم معده ورفع خواهش کل خوردن وامثال اینها ومنافعی
که در تنباکو ذکر یافت موثر وبهترین تابها سفالی است زیرا که نقره وآهن زود کرم میشوند وبزودی محترق میکردانند
وطعم آن را نیز فاسد میسازند * ونوع دوم آن است که مردم کم مایه قدری ازان را در سرغلیان کذاشته بران آتش میکذارند
ومیکشند واین را باصطلاح خود سلفه نامند طبیعت آن کرم وخشک در سوم افعال وخواص آن جهت امراض رطوبی سینه و
معده مانند سرفه وضیق النفس وتحلیل ریاح وهضم طعام وامثال اینها نافع * المضار مضر محرورین خصوصا صاحبان قلب
حار ودق وسل وخفقان وتوحش وامثال اینها را وآشامیدن مقدار قلیل ازان که بطریق حبوب سرفه حب بسته در وقت هیجان
سرفهٔ بارد رطوبی وضیق النفس بلغمی بلع نمایند نافع چنانچه شخصی ثقه نقل نموده که در سفری ادویه حاضر نبود ومردم
بسیاری را سرفه رسید قدری کوراکو بدست آمد آن را حبوب صغار ساخته بانها میخورانید وهریک بخوردن هفت هشت
حب بتفاریق صحت یافتند واکر جهت سرفه بجای کور با مویز منقی بسرشند وحبوب صغار ساخته استعمال نمایند انفع است
* مرهم تنباکو از برای زخم ناصور وزخم سلاح زهردار * صنعت آن تنباکو سه جزو انزروت یک جزو زاج سفید نیم جزو
زنجار یک جزو موم کافوری سه جزو پیه بز یا کوسفند دو جزو تنباکو را خشک نموده با اجزا کوفته بیخته با شمع وپیه ممزوج
نموده استعمال نمایند وقتیکه همه کوشت مرده را خورده بکوشت صحیح رسد روز بروز از جزو تنباکو کم نمایند که زود کوشت
بروید * مرهم تنباکو از برای امراض مذکوره که در نسخهٔ قبل ذکر یافت نافع * صنعت آن تنباکو پیاز هردو در وزن برابر در
روغن کنجد جوش دهند تا سوخته کردد برآورده صاف کرده قدری موم شسته داخل کرده مرهم سازند وبکار برند * معجون تنباکو
جهت سعال عتیق وضیق النفس بعد از تنقیه دو مثقال آن را بخورند وبالای آن یک پیالهٔ شربت خوری عرق کاسنی
میل نمایند واکر محروری مزاج باشد یک مثقال کافی است * صنعت آن وطریق ساختن آن این است که ورق تنباکوی سبز کوچک
خشک نموده یک سیر خوب کوفته با دو سیر آب چندان بجوشانند که یک سیر باقی بماند بعد ازان صاف نموده با دو سیر قند
بقوام آورده تناول نمایند * فصل در ذکر نسخ تنزوها * * تنزو خطائی که آنرا شاه صینی کویند وآن اقراصی مصنوع
است مائل بسرخی وبعضی مائل بسبزی که از خطا می آورند واقراص سیاه رنک نیز از کاشغر می آورند که باسم تنزو نیز
معروف است میفرمایند که ظن احقر آن است که تنزو خطائی عصارهٔ برک حنای خطائی است که با کلی که از یکی از معادن
باد زهر معدنی برمی آورند سرشته اقراص ساخته بمهر ملک آن ملک بجهت اعتبار رسانیده باطراف می آورند وچون باد زهر
معدنی مختلف الالوان است لهذا تنزو نیز مختلف الالوان میباشد وآن مرکب القوی است قابض ورادع ومحلل اورام
بارده وحاره ومسکن اوجاع آن ومسکن درد سر وکزیدن هوام ومحلل خنازیر واورام صلبه وفرزجهٔ آن جهت افراط سیلان
رطوبات رحم وجمیع علل آن که از رطوبت باشد وقاطع نزف الدم جراحات وآشامیدن یک دانک آن تا نیم مثقال جهت
اسهال دموی وبواسیری ونفث الدم وقی الدم وذرور آن جهت قرحهٔ چشم ومقعده وقضیب نافع ومضر شش ومصلحش
کثیر است * تنزو خطائی منقول از مرکبات افندی صالح چلپی طبیب سلطان ابراهیم قیصر روم کفته که این تنزو از تنزوهای
حار کرمیش کمتر است * صنعت آن پوست بیرون پسته ده درم عود قماری خالص هشت درم قرنفل قندخل صندل سفید
طین قبرسی بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درونج عقربی طباشیر سفید دندان فیل سنبل الطیب تخم خربزه از هریک پنج

درم گل مختوم مصطكي مرواريد ناسفته ياقوت رماني مرجان قرمزي لاجورد مغسول زمرد مشك عنبراشهب قرص تنزو
حار كه بعد ازين مي آيد ازهريك سه درم جدوار خطائي مجرب ده درم افيون خالص دودرم فادزهر خطائي معدني پنجدرم
ادويه را آنچه كوفتني است كوفته بيخته وصلايه كردني را باگلاب صلايه كرده پس بگيرند ابريشم خام ودركلاب وعرق ريا حين
جوشانيده صافي نموده لعاب كثيرادا خل كرده اجزا را بآن سرشته اقراص سازند * تنزوى حار تاليف حكيم محمد حسين رح
* صنعت آن مرمكي كند رذ كر ريوند چيني مقل ازرق زيت كهنه ازهريك بيست مثقال قسط بحري قسط تلخ ايرسا
زعفران مصطكي رومي قرد مانا بارزد پوست بيخ كبربرك كبرسكبينج مقل اليهود صمغ عربي حب الغار صبرسقوطري زرد
بزركتان حلبه شياف ماميثا سلاحه ازهريك ده مثقال جندبيدستر جدوار خطائي مجرب زرنباد شونيز سعد كوفي كل ارمني
مغسول را تيغ فرفيون قرنفل كبريت زرد سليخهٔ سياه مشكطرا مشيع حاشا بزرحومل قصب الذريره ازهريك پنج مثقال
اشق جاوشير مقل ازرق ازهريك پانزده مثقال برگ سداب ورق گل سرخ برگ حنا برگ مرو برگ مورد زهرهٔ گاو ازهريك
پنجاه مثقال افسنتين بيست مثقال اول مرتبه برگ سداب وگل سرخ وبرگ حنا وبرگ مورد را درآب بسيارى بجوشانند
تا ثلث بماند پس صافي نموده درشيشهٔ نگاه دارند پس صموغ را آنچه حل كردن آنها ممكن باشد حل نموده اولا وباقي
ادويهٔ يابسه را بكوبند وبه پزند وباصموغ وزهرهٔ گاو ممزوج نموده درهاون كرده ازآب مطبوخ اول اندك اندك داخل
كرده تا جميع آب مطبوخ بكار رود پس قرص ساخته مهر كرده نگاه دارند * تنزوى ديگر تاليف نواب حكيم احمد غفران مآب
حكيم باشي كه درقزوين ساخته بودند * صنعت آن مرمكي صافي زراوند طويل قسط بحري كند رايرسا ريوند چيني جندبيدستر
صندل كثيرا جدوار خطائي مجرب زرنباد جنطيانا گل سرخ مقل ازرق زعفران مصطكي رومي مشك بادیان خطائي
زيبق كشته كوفته بيخته بگلاب سرشته وزردادهٔ قرص نموده مهر نمايند * تنزوى حار ديگر تاليف مرحمت وغفران پناه ميرزا
زين العابدين موسوي برادر نواب غفران پناه ميرزا محمد باقر حكيم باشي * صنعت آن قسط بحري صندل سفيد بادیان خطائي
زرنباد جنطيانا كثيرا كند رمقل اليهود مرمكي صافي صندل سرخ گل ارمني مغسول جندبيدستر ازهريك پنج مثقال زيبق
مقتول هفت مثقال ايرسا مصطكي رومي ازهريك هشت مثقال قسط تلخ جدوار خطائي مجرب ازهريك سه مثقال ريوند چيني
مورنجان مصري زراوند طويل ازهريك ده مثقال طين شاموس شش مثقال زعفران چهار مثقال مشك تبتي يك مثقال
كوفته بيخته بگلاب سرشته اقراص سازند * تنزوى حار ديگر نافع جهت وجع مفاصل باردوا مادر مفاصل حار باادويهٔ باردهٔ استعمال
ميتوان كرد * صنعت آن لبان مورنجان مصري مرزنجوش گل خطمي اكليل الملك ازهريك ده مثقال خولنجان شياف
ماميثا مغات بغدادي آرد جواز هريك پنج مثقال پوست بيخ لفاح زعفران افيون ازهريك دومثقال كوفته بيخته بآب برگ حنا
سرشته اقراص سازند * تنزوى باردا زتاليف حاج حسين جراح مستعمل دراورام حارهٔ ومعمى به قرص مبارك نمود درافيون
ذكر يافت دراقراص افيوني * تنزوى ديگر از حكيم احمد منقول از خط برادرزادهٔ معزي اليه حكيم محمد باقر * صنعت آن قسط بحري صندل
سرخ بادیان خطائي زرنباد كثيرا گل ارمني طين مغره كند رمرمكي ازهريك پنجمثقال جنطيانا زعفران ازهريك چهار مثقال
ايرسا مصطكي سيماب كشته ازهريك هشت مثقال قسط تلخ جدوار خطائي ازهريك سه مثقال ريوند چيني زراوند مدحرج
مقل ازرق مورنجان صندل سفيد ازهريك ده مثقال طين شاموس شش مثقال بگلاب سرشته اقراص سازند * قرص تنزو منقول
ازمركبات حكيم صالح چلپي طبيب سلطان ابراهيم قيصر روم گفته كه اين قرص نافع است ازبواسير حميات وبائيه وجميع سموم

وازبراى تقويت اعضاى رئيسه وامراض سوداويه وحبس اسهال ونفث الدم ازهرموضع كه باشد * صنعت آن كل مختوم يكصد ونود ودودرم عنبر اشهب نود وشش درم مشك تبتي غاليه انجويعني مروارید ناسفته ازهريك بيست وچهاردرم عود قماري خام هشتاد درم صندل سرخ سه صد وهشتاد وچهاردرم صندل سفيد بيست وچهاردرم مصطكي وج تركي خولنجان دارچيني صبرسقوطري ريوند چيني هليلهٔ زرد منقى ازنوى كل ارمني هليلهٔ كابلي افسنتين رومي مرجان قرمزي ازهريك شانزده درم ورق طلا هشت درم بادزهريكصد وشصت درم ابريشم محرق شصت وچهاردرم دندان فيل سوخته سه صد وسي وشش درم ياقوت سرخ زمرد ياقوت زرد ياقوت كبود ازهريك سي ودودرم ادويه راانچه كوفتني است كوفته بيخته وانچه صلايه كردني است صلايه كرده بآبى كه كثيرا دران خيسانيده صافي نموده باشند سرشته اقراص سازند * باب التاء مع الواو * توت شامي شيرين آن رانبطي وترش آنرا شامي نامند وشيرين آن دراول كرم ودردوم تروملدربول وملين طبع ومولد خون صالح ومبهي وموافق سينه وشش ومرطب دماغ ودرانضاج شبيه بانجير ومفتح سدهٔ ومصلح حال جگر وفساد سپرز ومعمن ومقوي پيه كردهٔ وجهت آبله وحصبه نافع ومفسد معدهٔ وسريع الاستحاله بخلط حاضر آن ومصلحش سكنجبين است وترش آن دردوم سرد ودراول خشك وقابض ومطفي حدت خون وقامع صفرا ورادع ومانع ريختن مواد باعضاومواد حارهٔ بحلق و زبان ومسكن عطش ومنبه اشتها وغرغرهٔ آب آن جهت ردع وتحليل مواد وتقويت حلق وخشك آن جهت قرحهٔ امعاو اسهال حاروب آن نائب مناب آب آن وخشك آن مضر سينه وعصب ومصلحش عسل وجوارشات وطبيخ آن باعسل وانجير جهت سموم برسام وجنون ودرد كمر وپشت بغايت نافع وطبيخ برگ آن نيزهمين اثردارد ورطوبت بيخ آن راكه خراشيده درخم كنند وانچه درعرض شبانروزى جمع شده باشد ضبط نمايند مسهل قوي جهت درد دندان وتحليل دملهاى بزرگ نافع است وازصمغ توت هم همين آثار مى آيد ومضمضه بطبيخ پوست درخت وبرگ آن جهت درد دندان نافع وخائيدن صمغ آن نيزهمين اثردارد وعصارهٔ برگ آن بقدريك اوقيه ونيم جهت گزيدن رتيلا وهوام وضماد آن باسركه درحمام جهت شري مزمن وطلاي برگ آن بارونن زيتون جهت قروح وسوختكي آتش وضماد توت نارس آن باسركه جهت رفع شقاق وشري آزموده است * رب وشراب آن ميباشند نافع ازبراى درد كلوى صفراوي ودموي آشاميدن وغرغره بدان ومسكن صفراوحدت خون * صنعت رب توت شامي بگيرند آب توت راودرديك سنكي كرده بآتش ملايم بجوشانند تابقوام آيد * نوعديگررب شاه توت منقول ازمعصومي خداوند خناق راسودمند بود * صنعت آن بگيرند عصارهٔ توت شامي وبپالايند وبآتش نرم آهسته جوشند هند تا به نيمه آيد پس پنجرطل ازين آب باسه رطل مثلث جوشند هند تاسه يك بماند بعد ازان شب يماني ومروزعفران ازهريك درمى كوفته بيخته ممزوج نمايند * صنعت شراب توت شامي بگيرند آب توت راوبجوشانند تا به نصف رسد پس فرود آورده يكشب بگذارند تادرد آن ته نشين شود صبح آب صافي آنرا بگيرند چنانچه درد داخل نشود وبايكمن قند سفيد بقوام آورند شربتى دواوقيه واين رب وشراب قابض ومطفي حرارت خون وقاطع صفراورادع ومانع ريختن مواداند بحلق وزبان وغرغره بآن رادع محال مواد ومقوي حلق است وچون هشت درم ريشهٔ توت راباسه اوقيه انجيرزرد درنود مثقال آب بجوشانند تا به نصف رسد صافي نموده بياشامند مسهلي قوى است ازبراى خلط سوداوغريب الاثراست وعصارهٔ برگ توت بجهت گزيدن هوام نافع * توابل اصطلاح است ازبراى ادويهٔ يابسه كه در اطعمه كنند مانند زيره ودارچيني وكشنيزخشك وغيرها * تودرى اسم فارسي است وبيونانى ارديمن وبعربي بزرجمهر

نامند نبات او را برگ دراز و بی ساق و شاخهای او سرخ و صلب و با اندک خاری ریزه و ثمرش در غلاف باریک و لطیف
و تخمش از عدس کوچکتر و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید میباشد و بی تندی و در اصفهان قدومه گویند و سرخ او را
قدومهٔ گلگون و او غیر خبه است چه خبه را خاکشی نامند و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که حقیر نبات هر دو را مشاهده نموده
است و هر دو در آثار قریب بیکدیگر اند در دوم گرم و در اول تر محرک باه مشهی و مسمن و جهت برودت احشا و
سرخ کردن رخسار و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و تصفیهٔ صوت و سعال دموی و یبسی و مطبوخ آن در شیر
جهت تسمین اعضا و رنگ رخسار نافع قدر شربتش تا پنج درم و بدلش بهمن سرخ است و نبات آن قابض و در غایت
ردع است * دواء التودریین از تالیف آن مرحوم مبهی و مسمن و صافی کنندهٔ بشره و صوت است * صنعت آن تودری
گلگون تودری زرد از هر یک یک مثقال در شیر گاو پنج سیر من تبریز بجوشانند پس بهمن سرخ خولنجان زنجبیل دارچینی
از هر یک یک دانگ داخل کرده نبات سفید یک اوقیهٔ طبی اضافه نموده بنوشند نافع باد * توتیا معرب از دودیای فارسی
است و بیونانی ثمقولس نامند و آن معدنی و مصنوعی می باشد و آنچه صاحب تحفة المؤمنین حکیم میر محمد مومن رح
و دیگران نیز در باب توتیا نوشته اند اکثرش بی اصل می نماید مثل آنکه معدنی را سه قسم گرفته اند یکی سفید شبیه به پوست
تخم شترمرغ که بر و چیزی مثل نمک ظاهر باشد و گفته که بهترین اقسام است و یکی زرد و یکی کبود شفاف و آن غلیظتر از همه
است و مشهور بتوتیای هندی و توتیای دیگک و در غایت حدت است اما دو قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر آن است
که مصنوع از دود قلعی و اسرب و شیح که بفارسی روح توتیا و بهندی جست نامند باشد و سوم را از مس بعمل می آورند و
چند قسم دیگر نیز قلمی فرموده اند چنانچه در تحفه و غیر آن به تفصیل مذکور است و تحقیق آن است که توتیای کرمانی که انابیبی
و سفالک نیز و بهندی کهپریه و سنگ بصری مینامند دودی است که در کرمان که معدن سرب است در وقت گداختن سنگ آن
بعمل می آورند بدین طریق که در کورهٔ آن که دو طبقه میسازند بلند و بزیر آن جای آتش کردن میگذارند مثل اجاغ و از
خاک چسپنده که در عرف آن را خاکرست مینامند و بعضی عورات بدان سر میشویند خاک مسطور را خیسانیده و خوب
سرشته و ورزیده از آن شمسها و قلمهای راست بشکل خیار شنبر مدور که دو سر آن اندک باریک و طول آن مقدار یک شبر
باشد میسازند و خشک نموده در آب نمک غوطه میدهند و باز خشک مینمایند و آنها را در طبقات کورهٔ مذکور چپ و راست و
چلیپا خوابانیده می چینند و سنگ سرب را که تازه از معدن برآورده اند میگدازند تا دود آن بر آنها پیچیده منعقد گردد و
ضایع نشود و چون بعد مدتی یافتند که قدری معتد دود بر آنها انعقاد یافته آن شمسها را بر می آورند و شمسهای دیگر بدستور
بجای آنها می چینند و همچنین پس آن شمسهای معقود بران دود را بآهستگی میشکنند و دودهای معقود را که بشکل قلم و
انبوبه و سفالک است جدا کرده نگاه میدارند و باطراف میبرند شنیده شد که بدستور مسطور از سنگ روح توتیا نیز در حین
گداز بعمل می آورند و خاصیت بسیار دارد * نوع دیگر آن است که کورهٔ آنرا بشکل تنوری سر تنگ بلند میسازند و در زیر
آن جای آتش و گداز میگذارند و از پائین تا بالای دیوار آن تنور میخهای سفالین بدستور مذکور نصب میکنند و سنگ سرب را
در زیر آن تنور بآتش قوی میگدازند تا بخار غلیظی که از آن صعود میکند بر میخها بچسپد و منعقد گردد چنانچه ذکر یافت و
آنچه بر پائین میخها میچسپد غلیظ و انبوبی میباشد و آنچه بطریق گرد بر حوالی کوره و دیوار آن چسپیده شده است و تراشیده
جمع میکنند آنرا توتیای گرد مینامند و پارچهای انبوبی که مشابهت بفلز دارد و رنگ آن خاکستری و صدای آن مثل چینی

شکسته میباشد اعلی وخالص تروناصاف آن مغشوش است اقسام آن را بدون تغسل استعمال جائز نیست بد انکه توتیای هندي مستعمل در اکثر اکحال انچه آن قدس سره در اکثر مواضع ضبط فرموده اند همین است نه توتیای اخضر حار حاد اکال وچون از کرمان به بصره برده واز آنجا بهند وایران میبرند مشهور به بصري کشته والا در بصره نمیشود وامین الدوله ذکر نموده که توتیای بحري نیز میباشد وآن سنك سفید مستدیر شبیه بسنك ریزه میباشد وجالینوس توتیا را در اول سرد ودر دوم خشك دانسته ومغسول را بارد ومجفف بی لذع ومشوي آن لطیف تر ومقوي چشم وحافظ صحت آن ومانع انحدار مواد وجهت تقویت روح باصره وقرحهٔ چشم وقضیب وعانه ومقعده وسرطان متقرحه وجراحت بیني وسائر اعضا واندمال قروح وباروغن گل جهت التیام جراحات عصب ونشف رطوبات وقطع نفث الدم ونزف الدم وتقویت معدهٔ مسترخیه وجهت قروح ظاهري وباطني شربا وضمادا واکثر امراض عین وآکله وشیاف آن جهت حرقة البول وحصول آن جهت سیلان رحم نافع ومولد سدد ومصلح آن عسل وقدر شربتش تا نیم مثقال وقسم هندي آن قاتل وبدلش بوزن آن شادنج ونصف آن توبال النحاس مغسول وگویند مرقشیشا واقلیمیا بدل آن است در امراض عین مستعمل غیر توتیای هندي اخضر است ومراد از توتیای هندي توتیا سفالك است که بهندي کهپریه نامند * دستور غسل آن بطریقیکه مسعود بن سنجري در حقایق اسرار طب ذکر کرده آن است که بگیرند توتیا را وبا آب صلایه کرده وسحق بلیغ نموده پس آن را در پیالهٔ کرده آب بران ریزند وبرهم زنند ودر پیالهٔ دیگر کنند ودرد آنرا دور کرده آب را بکذارند تا ته نشین شود آب آن را بجرعلقه دور کرده ته نشین آن را باز بآب سحق کرده در پیالهٔ کرده آب بران ریزند وبرهم زنند ودر پیالهٔ دیگر بکنند ودرد یکه در پیالهٔ اول بماند دور کرده پیالهٔ دوم را بکذارند تا ته نشین شود وبهمین دستور سه مرتبه عمل نمایند پس ته نشین آن را خشك کرده استعمال نمایند وبعضی گفته اند طریق آن است که توتیا را سحق بلیغ نموده در کیسهٔ کتان متهلهل النسج کرده وکیسه را در پیالهٔ چیني کذاشته آب باران بر روی آن کرده حرکت دهند تا رقیق ولطیف آن بیرون آید وباقي ماند در صورة رمل غلیظ ووسخ آن پس آن آب را در پیالهٔ دیکر کرده بریزند بران کیسهٔ آب باران مرتبهٔ دیکر انچه اول مرتبه بعمل آورده این مرتبه نیز بعمل آورند وانچه در آب برآمده بر روی آب اول ریزند وهمه را حرکت دهند ودر پیالهٔ دیکر ریزند پس درد یکه در ته پیاله ماند دور کرده وانچه در پیالهٔ دوم ریخته اند بکذارند تا ته نشین شود وآب آن را بجرعلقه کرفته وته نشین آن را خشک کرده بکار برند وبعض دیکر طریق غسل آن را چنین مقرر کرده اند که توتیا را کوفته بیخته مخلوط بآب باران نموده حرکت داده آب را در پیالهٔ دیکر ریزند وآنچه در پیالهٔ اول مانده باز صلایه نمایند پس در پیالهٔ نموده آب بران ریزند وحرکت دهند ودر پیالهٔ دیکر ریزند ودرد آن را باز بسایند تا دیکر در ته کاسه چیزی نماند پس بکذارند توتیا را تا ته نشین شود وآب بالا ایستد آنرا دور کرده توتیا را خشك نموده بکار برند * طریق تشویهٔ توتیا آن است که آن را بآب سائیده قرص نموده در آتش نرم بر روی سفال کذارند وبکردانند تا خشك شود ومشوي آن لطیف تر است ومقوي چشم وحافظ صحت آن ومغسول آن مجفف بی لذع است * دستور پروردن توتیا بآب غوره بکیرند توتیای کرماني کوفته بیخته نرم بسایند ودر ظرف چیني یا شیشه در آب غوره که خوب صاف کرده باشند بخیسانند وتا نه روز هر روز آب غوره را تازه کنند پس از نه روز که مکرر بآب غوره صاف تازه پرورده باشند بر روی سنك سماق اندازند وآب غوره که خوب صاف وبی جرم باشد ریا برف ویخ سرد کرده باشند بآهستکي بسایند وچون خشك شود بار آب غوره سرد نموده اندك اندك بران ریخته بسایند تا آنکه بغایت نرم شود

شود پس در سایه خشك نمایند ودر ظرف شیشه نگاه دارند وعند الحاجت بکار برند * صنعت توتیای هندي که توتیای اخضر
است آن است که مس را قاشهای باریك تنك کرده ریزه ریزه مقدار نصف باقلا نموده وبا ربع وثلث وزن آن زاج سفید
وبعضی بجای زاج کبریت ممزوج نموده در دیك سفالي کرده سر دیك را بند نموده اطراف آن را به گل حکمت کرفته زیر آن
آتش بسیار ملایم میکنند تا زاج ویا کبریت بتدریج سوخته شود وچون دانستند که تمام سوخته شد فرود می آورند وسر
دیك را کشاده آنچه مس سوخته باشد جدا کرده نگاه میدارند وتتمه را با زاج ویا کبریت بهمان وزن ممزوج نموده
در دیك میکنند وبهمان نحو میسازند وهمین عمل را مکرر مینمایند تا تمام سوخته شود پس مسهای سوخته را در آب بسیار
حل کرده در حوضی می ریزند وسه چهار روز میکذارند تا متعفن کردد پس برهم زنند وزمانی میکذارند که دردي آن ته نشین
شود آب سبز بالای آن را کرفته در ظرفی نگاه میدارند باز روز دیکر برهم زده آب سبز بالای آن را میکیرند ودر آب روزازل
می ریزند همین عمل میکنند تا دیکر آب رنکین نشود پس آبها را در دیك معي میکرده میجوشانند تا غلیظ کردد پس در دیك کلي
جوش میدهند تا خشك ومنعقد کردد پس دیك را فرود آورده از میان آن برمی آورند واکر برنیاید دیك را شکسته برمی آورند

* فصل در ذکر نسخ حبوب توتیای هندي * حب توتیا که جهت آتشك نافع است * صنعت آن توتیای اخضر هندي کات هندي
مردا سنك از هریك نیم درم هلیلهٔ زنکي سیاه یك درم در آب لیموي کاغذي یک شبانروز سحق بلیغ نموده حبوب بندند هرحبی
بقدر ماشي ودر سایه خشك نمایند شربتی یك حب با شوربای کوشت ویا آب لیمو سائیده بر موضع زخم طلا نمایند * ایضاً حب
توتیا جهت آتشك * صنعت آن توتیای هندي هلیلهٔ زنکي از هریك سه مثقال رسکپور چهار رتي قرنفل بیست ویکدانه فوفل
دکهني یکدانه جمیع اجزا را در آب پکصد ویك لیمو کاغذي سائیده حبوب بندند هرحبی بقدر نخودي بزرك شربتی یك حب
تا هفت روز واکر جراحت باشد با آب لیمو با آب خالص سائیده نیز طلا نمایند وغیر نان وشیریني هرچه خواهند بخورند
* حب توتیا به نسخه دیکر جهت رفع آتشك * صنعت آن نیله تهوتهایك توله پوست هلیلهٔ کابلي سه توله هر دو را دوازده پاس
متوالي با آب لیموی کاغذي صلابه نموده بعد ازان حبوب بندند هرحبی بقدر نخودي شربتی یك حب با آب لیموی کاغذي
فرو برند واکر زخم بزرك باشد قدری ازان حب را با آب لیمو سائیده بران بمالند * حب دیکر توتیای هندي یك توله هلیلهٔ
سیاه دو توله حب الملاطین دوازده دانه هرسه را با پنجاه عدد آب لیموی کاغذي سائیده حبوب بندند هرحبی بقدر نخودی
شربتی یک حب با آب لیمو بخورند وسودهٔ یک حب را با آب لیمو بر زخم طلا نمایند * دوای التوتیا جهت آتشك وجذام وقروح
خبیثه نافع ومجرب * صنعت آن بکیرند یك عدد لیموی کاغذي وازمیان بدو برند ویك سر خ توتیای هندي را بسوزانند آن مقدار
که خاکستر کردد وبر یک حصهٔ آن بپاشند وبه مکند تا تمام آب آن مکیده شود پس حصهٔ دوم را نیز بمکند وبالای آن یك پیالهٔ
شوربا از هر کوشتی که باشد واکر کوشت موجود نباشد ویا نخورند مانند بعضی هنود ماش یعني مونك را با برنج جوش دهند
تا خوب طبخ یابد ومهرا شود صاف نموده با اندك نمك وپیاز بکهار داده نیم کرم بیاشامند ومعني بکهار در ماش ذکر خواهد یافت
انشاء الله تعالی پس قی آورد بعضی را بشدت ورطوبات غلیظهٔ لزجهٔ زرد رنك دفع نماید را سهال نیز کند همان نوع اخلاط
وتا ده روز همچنین بعمل آورند انشاء الله تع شفا حاصل میکردد هر نوع علت که باشد * فصل در بیان ذرور انیکه اصل وعمود
در انها توتیا است * * ذرور را غبر تروح چشم وباد سبل وجرب را سود دارد * صنعت آن توتیای کرماني مغسول شیح
محرق مغسول نبات سفید از هریك پنجدرم انزروت سفید پرورده شیاف مامیثا از هریك درمی نیکو سحق نموده استعمال

نمايند ودرنسخهٔ ديكراين ذرورانززوت شياف ما ميشاداخل نيست * ذروريكه دمعه وجرب راسوده ارد وروشنائي چشم بيفزايد وپيران را موافق باشد * صنعت آن توتياى كرماني سه درم هليلهٔ زرد صبرزرد دارفلفل زرد چوبه ازهريك پنجدرم فلفل سياه دودرم كوفته بيخته چون سرمه بكاربرند * ذروريكه نافع است ازجهت درد چشم كهنه وسرخي وآب رفتن ازچشم را * صنعت آن توتياى مغسول نشاسته سفيداب قلعي مساوي كوفته بيخته ذرورنمايند * وشيافاتيكه اصل وعمود درآنها توتيا است درحرف الشين ذكرخواهد يافت انشاءالله تع * فصل دربيان مراهم توتيائي * مرهم توتياكه جهت جراحات قضيب سود مند باشد * صنعت آن توتيا بيست درم صلايه كرده باموم زرد غيرمستعمل بوزن آن وروغن كل سرخ يكصد درم درهم گداخته مخلوط كرده درهاون بدسته بمالند تايكسان شود واستعمال نمايند ودرنسخهٔ ديكرروغن كل وموم زرد ازهريك پنجاه درم است * مرهم ديكركه جراحت قضيب رابنهايت مفيد است وبزودي باصلاح مي آورد * صنعت آن توتياى كرماني پوست تخم مرغ مكلس كاغذ سوخته ازهريك يكجزو مرداسنك يكجزو ونيم انزروت سفيد دم الاخوين ازهريك دوجزو كوفته بيخته با موم بروغن گل گداخته بدستور مرهم سازند ودرنسخهٔ ديكرزاج سوخته يكجزو داخل است * مرهم ديكركه جراحت قضيب را دردوروزباصلاح آورد * صنعت آن قنه توتياى هندي مازوى سبزازهريك جزوى قنه رادرهاون چوبى باآب كرم نوم سازند وازپارچهٔ نازكى صاف كنند وقدرى سيماب راباآب دهان كشته توتيارادرسفال آب ندیده بریان كرده باسائرادويه نرم بكوبند وازحريربيخته موم سفيد غيرمستعمل دروروغن گل سرخ ياروغن گنجد گداخته ادويه راباآن داخل كرده درهاون بدسته بمالند تايكسان شود پس اول مرتبه محل زخم راباآب نيم گرم كه دران برگ حنا وجعده جوشانيده باشند بشویند اما اين مرهم راوقتى بكذارند كه مراد تجفيف قروح باشد * مرهم توتيا به نسخهٔ حكيم لطف الله رح * صنعت آن توتيا مرمكي صافي راتينج علك البطم انزروت ازهريك هفت درم زفت رومي چهاردرم موم شانزده درم روغن زيتون يكصد وپنجاه درم موم وزفت رادرروغن بگدازند وصموغ راحل كرده داخل نمايند كه يكسان ومرهم شود ودرظرف چيني نگاهدارند وبكاربرند * مرهم توتيا كه جميع قروح اعضاى عصباني خصوص قروح رطبهٔ قضيب وانثيين وعجان ومبدأ مقعده رابنهايت مفيداست * صنعت آن توتياى كرماني مغسول صبرسقوطري انزروت سفيد كندر شادنج مغسول پوست درخت غرب سوخته شب يماني زاج محرق مازوي سبزكلنارفارسي اقاقيا اجزا مساوي كوفته زنجارنيم جزو اقماع رمان حامض درجزو مجموع رادرروغن گل سرخ موم سازند * مرهم توتياى ديكرهمين منفعت دارد * صنعت آن توتياى كرماني مغسول مازوى سبزازهريك دودرم زاج محرق انزروت سفيد قنه ازهريك يكدرم موم رادرروغن گل سرخ گداخته ادويه راباآن ممزوج كرده مرهم سازند * مرهم ديكرمنقول ازمجربات حكيم مهدي جهت كپهٔ ارمني كه نهايت باوجع شديد باشد * صنعت آن توتياي هندي رابا پيه كردهٔ بزسرشته برزخم گذارند وبعد ازانكه ديكر مرهم برلحم نچسپد قدرى روغن كشنيز برزخم بچكانند تاخوب به شود * مرهم ديكرسريع الاثر ومجرب جهت آنشك وقروح خبيثه * صنعت آن توتياى اخضر هندي يكماشه كات هندي سفيد مغزتخم بيد انجير كه كهنه وفاسد نشده باشد ازهريك يكتوله توتيا وكات راسائيده وبامغزبيد انجير تانيم ساعت خوب حل نمايند وعندالحاجت برزخم بمالند انشاءالله تع دردوسه دفعه صحت حاصل ميكردد ودستورماليدن آن آنست كه زخم رااز چرک وريم ورطوبت خوب پاک وخشك نمايند كه مطلق دران رطوبت نماند ومرهم رابزودي دران بمالند بنحويكه تمام جوف واطراف آنرا فراگيرد كه هيچ جاى ميان آن وعضو صحيح خالي نماند ودوسه ساعت به نشينند وحركت نكنند پس حركت نمايند وراه رونده مانع نيست وتازخم درزيرمرهم

باقي است مرهم دران چسپيده ميماند وبعد چاق شدن خود بخود جدا ميكردد واحتياج بمرتبهٔ ديكر نميماند الا نادر * توبال معرب
از تفال فارسي است وآن چيزي است كه از مس وآهن تفته درحين كوفتن آن ريزد واز مطلق آن مراد توبال مس است
وبهترين آن مائل بسياهي وسرخي وبراق ورقيق است كه قبرسي نامند درسيم كرم وخشك وملطف وجالي وجهت جرب وحكه
وسبل وقلع بياض ومنع زيادة شدن قروح خبيثه والتيام قرحهٔ چشم وخشونت اجفان وبردن كوشت زيادهٔ صلب جراحات و
آشاميدن مغسول آن باعلك البطم يا آرد كندم باصمغ عربي مسهل قوي بلغم وجهت استسقا واخراج ماء اصفرنافع وزيادهٔ
آن باعث هيج وقرحهٔ امعا است وناشتا آنرا استعمال نبايد نمود دراضمدهٔ ومراهم وآب مغسول آن درنهايت لطافت وحدت
مي باشد وتوبال الحديد درچهارم خشك وحابس اسهال خون ومانع خفقان وذرب وضعف باه ودرسايرخواص قريب
بتوبال نحاس است وچون درلتهٔ بسته درجاي نمناك خصوصا تحت خمها يك هفته بكذارند زعفران ميشود وآن بجهت
بردن جرب عين وجلا وحمرت آن وباربع آن نوشادر جهت دفع بياض وسبل آزموده است وباسركه وعسل محلل اورام
است * باب التاء مع الياء المثناة التحتانيه * تيزاب فاروقي كه اكركاردي دران اندازند فولادش كداخته
شود ودسته درست بماند * صنعت آن بكيرند شورهٔ قلمي دوباره وبوزن آن زاج سفيد وربع وزن شوره نوشادر
پيكاني واين جمله را درهم صلايه كرده درقرع وانبيق تصعيد كنند تاتيزاب بچكد وبايد كه ازطلوع صبح تابوقت زوال آتش
معتدل دهند كه دريكپاس قرع سرخ شود وبعد ازان انبيق دوده پيدا كند وسرخ شود وبكذارند كه آن دود سفيد شود
چون سرد شود فرود آورند حكيم ميرمحمد مؤمن كفته كه تيزاب فاروقي مستعمل ضرابيان است وجداكنندهٔ طلا ازنقره است
كه باهم مخلوط باشند چون كداخته دران ريزند وبايد كه سه چندان مغشوش باشد ودرزجاج مطين باآتش ملايم بجوشانند
پس قطعهٔ مس دران اندازند ونقره ازطلا جدا شده بربالا آمده برمس ملحق ميكردد وطلاخالص تهنشين ميشود ودرامور
معالجات جهت بردن كوشت زيادهٔ وبهق وبرص وحكه وجرب غيرمتقرح ورفع آثار جلد مستعمل است ودربعض اعمال
كيميا موثردانسته اند * صنعت آن زاج سياه دوجزواورا بادوجزوشوره بسيارصاف نموده قلمي سائيده بقرع مطين وانبيق
تقطير كرده وبادردبك ريك وخاكمتربا قرع غيرمطين بعمل آورند وكويند چون درقرع زيبق ريخته ازين آب بقدر ثلث
قرع اضافه نمايند وتقطيركنند زيبق را مكلس ميسازد * تين بفارسي انجيرنامند بري وبستاني ميباشد وهريك آن نرو
مادهٔ وبري آن غيرجميز وبرك وبارش كوچك ترودرتنكابن ديوانجيرنامند باسميت وبسيار كرم وتند ومحلل قوي و
ضماد آن دررفع خال وثاليل نافع وشيرآن درافعال قويتراز شيربستاني است وتازهٔ بستاني دراول كرم ودردوم تروميبسي
وكثيرالغذا تراز سائرميوها است سريع الانحدار وممسكن حرارت وتشنكي ومعرق وملين طبع ومسهل برفق وكاسر قوت غضبي
ومبرد دل ومعين بدن خصوصا چون چهل صباح باقدري انيسون تناول نمايند درتسمين عديل ندارد ومفتح سدد ومقوي
جكرودافع علهٔ وورم طحال وبواسير وعسربول وهزال كردهٔ وخفقان وربوسعال ودردسينه وخشونت قصبهٔ ريه و
باكردكان خوردن جهت امان ازضرر سموم قتاله وباسداب نايب مناب تريا ق وبابادام وپسته مصلح بدنها وزيادهٔ كنندهٔ
عقل وجوهردماغ وتازهٔ وخشك آن بامغزقرطم ويكدانك ونيم بورهٔ ارمني مسهل قوي اخلاط غليظه خشك آن دردوم كرم و
دراول تروددرجميع مراتب مذكورهٔ ضعيف تراز تازهٔ ومعطش وثقيل وملين ودافع مواد عفنه بطرف مسامات جلد ولهذا اكثار
آن مولد قمل است وبامغزكردكان جهت معتادين قولنج وصاحبان يبوست طبع وتفتيح مجاري غذا وتسمين بدن وكزيدن

عقرب ورفع صورت رياح موثر است وضماد آن با آرد كندم وجومنضج ومحلل ورم بناكوش ودملها وباپوست انار جهت
داخس وبازاج جهت قروح ساق وباخردل جهت خارش كوش ودوى وبابورهٔ ارمني جهت بهق وامثال آن وآب مطبوخ
آن باحلبه جهت سينه وريه وباسداب وانيسون جهت رياح وسدد نافع وسوختهٔ آن درسفيد كردن دندان بيعديل ومقوي
لثه وقاطع نزف الدم وباصوم روغن جهت شقاق كه ازسرما بهم رسيده باشد وحقنهٔ آن باسداب جهت مغص مفيد است و
انجير نارس ملين وجاذب وباتر باقيه وضماد پختهٔ آن جهت خنازير وتعقد عصب وباسركه ونمك جهت قروح رطبه وباعسل
جهت كزيدن سك ديوانه وباكوسنه جهت كزيدن ابن عرس وطلاى آن بابرگ خشخاش جهت اخراج استخوان شكستهٔ ريزه
شدهٔ موثروشيرانجير مسهل قوي وخطرناك ومنجمد كنندهٔ كل ذائب وآب كنندهٔ كل منجمد است واكتحال آن جهت نزول
آب وحمول آن بازردهٔ تخم مرغ وصوم مدر حيض ومنقي رحم ومخرج جنين وضماد آن باحلبه جهت نقرس بارد وباآرد جو
جالي جرب متقرح وقوباركلف وبهق وطلاى آن جهت كزيدن هوام وسگ ديوانه وسنون آن جهت دندان متاكل ودردآن وباپيه
جهت قلع ثآليل مفيد وبرگ تازهٔ آن جهت كزيدن سك ديوانه وجهت التيام جراحات وخشك آن باسركه جهت تقشرجلد و
طلاى آن باآب جهت ريختن موي وطبيخ آن جهت استخوان كوفت يافته نافع وسائر اجزاى آن رافي الجمله نفعى درصرع و
جنون ووسواس است وشيرش قوي تراست چون انجيررادرسركه نه روز بخيسانند وهر روز پنج عدد آن را باسركهٔ آن بنوشند و
بعضى راكوبيدهٔ ضماد نمايند جهت تحليل سپرز مجرب دانسته اند وچون بامعاوي آن مغزكودكان كوبيدهٔ روزى بيست
مثقال آن رابخورند بالخاصية اطلاق مينمايد ومجرب است ومضرجگر ضعيف ومصلحش كودكان وصعتر وانيسون ومصلح
انجير تازه سكنجبين وشربت ترنج وريباس وبدلش درادويهٔ شش مغزچلغوزه وقدرشربتش ازخشك آن تاسي مثقال وازتازهٔ
آن تايكوطل * فصل دربيان نسخ شراب تين * شراب تين مبهي وكثيرالغذاء ومسمن بدن وملين طبع است وموجب امان ازضرر
سموم والطف ازتين است * صنعت آن بگيرند انجيرزرد فربه خشك ويكمن آنرانيكوشسته درپنج من آب صافي يك شب خيسانيده
روزديگر بجوشانند تاآب به نصف رسد فرود آورده بپالايند ويكوطل ونيم عسل سفيد داخل كرده بقوام آورند شربتي تاسه
اوقيه * شراب تين مقوه كه سيد اسمعيل درذخيرهٔ ازبراى تقويت باه ذكركرده * صنعت آن انجيرزرد خشك فربه پنج من حلبه
سه درم اول مرتبه انجيررا بشويند ودران مقدارآب كه چهارانگشت ازروى وى برگردد بخيسانند واگرزمستان باشد سه
چهارروزواگرتابستان باشد يك شبانروزواگرربيع وخريف باشد دوروزويك شب درجاى گرم بگذارندتاآب قوت انجير
رابستاند پس آن راجوشى باحلبه داده بپالايند وآب مطبوخ صافي نموده رادرديك سنكي كنند وهموزن آن عسل
سفيد خوشبوى مصفى داخل نمايند پس بگيرند تخم هليون وتودري كلكون وتودري زرد ازهريك دودرم زنجبيل سه
درم دارچيني بسباسه باغي جوزبوداننهٔ هيل بوا ازهريك يكدرم همه راكوفته دركيسهٔ كتان كشادي كرده چنانكه ثلث
كيسه خالي باشد وسرآنرا محكم بسته دردك افكنند وبجوشانند وهرلحظه صوه را بمالند وبفشارند تاصوه ازداروفارغ شود
وشراب بقوام آيد پس فرود آورده سودكرده نگاه دارند * شراب تين مقوه مطبوردرحاوي صغيرابن الياس نافع از
براى ريه وسعال مزمن ووجع ظهروكليهٔ بارده * صنعت آن بگيرند انجيرسفيد خشك كرده يكمن ودرپنج من آب صافي
بجوشانند تابه نصف رسد پس ازآتش فرود آورده بمالند وبپالايند پس درهررطلى ازان طبيخ يكرطل عسل سفيد
خوشبوى مصفى داخل نمايند وبگيرند دارچيني سيلاني قرنفل خولنجان ازهريك يك درم زعفران نيم درم سواى

زعفران باقي ادويه را نيم كوفته دوكيهٔ گنان كشادى كرده سرآنرا محكم بسته دران اندازند وبه پزند ولحچه بلحچه كيسه را بمالند وبفشارند تا بقوام آيد پس ازآتش فرود آورده زعفران را بكلاب سوده دران داخل نمايند وچون قدرى سرد شود صرهٔ را نيكو ماليده بفشارند ودور كنند وشراب را درظرف چيني يازجاجي نگاهدارند ودر نسخهٔ شفائي انجير دومن و منبل الطيب نيز داخل است * شراب تين ديگر كه ربو ومعال وضعف كرده را نافع باشد وباه را قوت دهد وسينه وطبع را نرم كند * صنعت آن انجير سفيد رسيده مويز طائفي بيدانه ازهريك دورطل ترنجبين صد درم دردومن آب جوش دهند و بپالايند وبا دورطل عسل صاف بافانيذ سنجري بقوام آورند شربتي ده درم * شراب تين ديگر كه طبع را نرم كرده اند و قولنج را نافع بودورياح را دور كند وپيران را موافق باشد * صنعت آن بگيرند انجير زرد فربه خشك كرده يك من و بشویند ودرچهارمن آب به پزند تا به نصف رسد پس فرودآورده بمالند وبپالايند وفانيذ نيم من دران داخل كنند وبجوشانند ودرحين جوش صرهٔ كه دران زنجبيل وخولنجان كوفته ازهريك يك درم باشد دران اندازند ولحه بلحه كيسه را بمالند وچون بقوام آيد فرودآورده سرد كرده درظرف چيني نگاهدارند شربتي دواوقيه * شراب تين به نسخهٔ اطباى هند منقول از ترجمهٔ ماهر جهت درد كمر ودرد كرده ومثانه ورحم وجگر ومغص وورم سپرز وعرق النسا ونفث الدم وربو وقواق وخفقان و قرحهٔ امعا وتپهاى دائره وكزيدن هوام ومفاصل مفيد * صنعت آن انجير زرد فربه خشك كرده رازيانه ازهريك يكصد وپنجاه مثقال درآب بخيسانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد پس صافي نموده شيرهٔ برگ گل سرخ تازه سه صد مثقال قند سفيد ششصد مثقال داخل كرده بجوشانند تا بقوام آيد ويكصد وپنجاه مثقال ريوند چيني سوده كه اول بكلاب تر كرده باشند و به پانزده مثقال روغن گاو چرب نموده داخل كنند وازده مثقال تابيست مثقال استعمال نمايند * لعوق تين منقول از بياض قرابادين بخط ميرزا محمد باقر حكيم باشي كه درانجا مجربات خود را ذكر كرده اند اسهال صفرا كند وسرفهٔ خشك رانافع باشد * صنعت آن انجير زرد ده دانه گاوزبان سه درم عناب سپستان ازهريك ده دانه گل بنفشه پنجدرم جوشانيده بپالايند فلوس خيارشنبر هشت درم ترنجبين خراساني پانزده درم دران حل كرده صافي نموده وروغن بادام شيرين يكدرم داخل نموده بنوشند ميفرمايند كه صواب آن است كه اين دوا درمطبوخات مذكور شود وباهم مطبوخ تين مسهل معتدل باشد * ماء التين تنگي نفس وربو وسرفهٔ بلغمي را مفيد است چون چهار اوقيهٔ آن را با يكدرم روغن بادام شيرين بخورند * صنعت آن انجير زرد ده دانه مويز طائفي منقى ازنوى يازده دانه عناب سپستان ازهريك سي دانه پرسياوشان سه درم اصل السوس خراشيده نيم كوفته هفت درم تخم خطمي تخم خبازي ازهريك دودرم جمله را دردورطل آب بجوشانند تا به يك رطل رسد بمالند وصافي نمايند وبكاربرند * مخلل تين يعني پروردهٔ انجير درمركه نافع ازبراى تحليل صلابت سپرز * صنعت آن بگيرند انجير زرد خشك رازپاك بشویند به تعجيل كه رطوبت درجرم آن اثر نكند پس بپارچهٔ رطوبت آن رانشف نموده خشك كرده درسركهٔ انگوري تند بيندازند آن مقدار كه چهار انگشت مركه بربالاى آن باشد وبگذارند تا برسد هرصبح ناشتا يكدانه تا پنج دانه آنرا باقدرى ازان مركه مطحول بخورد وانجير نيم رس وخام مخلل نيزاين فعل دارد * مطبوخ تين لي جهت بزوزجدري ونضج مواد بلغميه * صنعت آن انجير زرد ازسه عدد تا پنجعدد عدس مقشر هفت مثقال لك منقى خام كثيرا ازهريك سه مثقال رازيانه دومثقال دريك رطل ونيم آب بآتش ملايم طبخ نمايند تا به نصف رسد ماليده صاف نموده قليلي زعفران دران حل كرده نيم گرم يا سرد به يكدفعه يا بدودفعه بخورانند وجهت اطفال مقدار آنها را كمتر احذ نمايند

* مطبوخ تین دیکرلی ازان اقوی * صنعت آن انجیر زرد خشك پنج عدد نخود خام عدس مقشر زردك خام با پوست تازه
واکر نباشد خشك آن ماش هندی از هریك هفت مثقال کل نیلوفر خام از هریك دو مثقال کثیرا برك کل شقائق از هریك یك
مثقال در یك ونیم رطل آب جوش دهند تا به نیمه رسد مالیده صاف کرده سرد نموده بیك دفعه یا بدفعات بخورانند و
در نسخهٔ دیکر کل نیلوفر کثیرا وکل شقائق داخل ندارد واکر این را بطریق نقوع بخورند نیز خوب است * تیواج پوست
درختی است شبیه به پوست درخت چنار وکویند پوست درخت لسان العصافیر بلاد خطا است وظاهرا طالیسفر باشد در
آخر دوم کرم وخشك وقابض وبسیار تلخ وسفوف آن با دوغ ماست چکیده وربوب قابضه جهت اسهال مزمن بارد بواسیر
وقطع خون بواسیر وبا نیلوفر نیز جهت اسهال بواسیری وضمادش با سرکه جهت درد سر از اورام رخو وسنون آن جهت درد
دندان وتقویت لثه ونزلهٔ رطوبی وبخور آن بجهت رفع وبا وطاعون عجیب الاثر وبدستور جهت بواسیر وشقاق مقعده ودرد
آن ودرد رحم وفرزجهٔ آن جهت قطع سیلان رحم وحیض مفید است ونیم مثقال آن با یك مثقال نیلوفر در حبس اسهال مجرب
است وقدر شربتش تا یك مثقال ومضر محرورین ومعطش ومورث التهاب احشا ومصلحش کثیرا وربوب فواکه است وانچه
به تحقیق پیوسته غیر طالیسفر است وتیواج هندی را به لغت هندی کالا کورا نامند وکویند آن پوست درخت لسان العصافیر
است که در هندوستان درخت آن را کریه بضم کاف وکسر رای وفتح یای مثناة تحتانیه وها وپوست آن را کریه کا چهال زیرا که
چهال بلسان ایشان پوست درخت را کویند ودر خواص قریب است به تیواج خطائی که قشری است شبیه بپوست چنار و
طبیعت آن را سرد وخشك کفته اند در دوم یا سوم جهت بواسیر خونی نافع ومجرب دانسته اند شربتی چهار مثقال وطریقهٔ
استعمال آن چنان است که هفت مثقال آنرا نرم صلایه کرده با روغن بادام شیرین سرشته حب سازند وپنجروز آن حبها را
میل نمایند روز اول یك مثقال روز دوم یك مثقال ویکدانك روز سوم یك مثقال ودو دانك وهمچنین هر روز یکدانك
بیفزایند که تا پنجروز تمام خورده شود وغذا روز یکمرتبه وقت ظهر چلاو با زردهٔ تخم مرغ روز پنجم مسکهٔ تازهٔ کاو با چلاو بخورند
قطع بواسیر نماید ومجرب است بجهت رعاف اندکی ازان سوده در بینی نفوخ نمایند واندکی با کلاب وصندل وکافور
سرشته بر پیشانی طلا نمایند وبجهت نفث الدم یك مثقال ازان با مثل آن لحیة التیس میل نمایند وجهت منع سیلان خون
جراحت نرم سوده بپاشند وجهت حبس اسهال دموی با شیرهٔ تخم خرفه بریان نیم مثقال آن را بیاشامند ومضر سفل ومصلحش
بزرقطونا وروغن بادام است * جوارش تیواج جهت اسهال دموی وبواسیری ونزف الدم از عضویکه باشد مفید * صنعت آن
تیواج خطائی سه مثقال پوست بیخ انجبار کهربا سوده طباشیر مروارید ناسفته صلایه کرده از هریك یک مثقال کل مختوم
دم الاخوین کثیرا از هریك نیم مثقال ادویه کوفته بیخته باسه وزن مجموع ادویه شربت سیب وبه شیرین یا شربت حب الآس
یا انجبار بسرشند بعد آنکه بقوام آورند واکر در مزاج حرارت بسیار باشد با شربت سیب وبه ترش شربتی یك مثقال با شیرهٔ
تخم خرفه وخشخاش * حب تیواج جهت امراض مذکوره نافع است * صنعت آن تیواج خطائی پوست بیخ انجبار از هریک
یک مثقال مروارید ناسفته بسد محرق مرجان قرمزی کهربای شمعی دم الاخوین کثیرا طین مختوم طین داغستانی فادزهر
معدنی از هریك نیم مثقال احجار را بر سنک سماق نرم سوده سائر ادویه کوفته بیخته بآب برک بارتنك سرشته حبوب سازند
واکر خواهند بطریق سفوف نکاهدارند شربتی یك مثقال بآب خالص یا انچه مناسب باشد فرو برند * سفوف تیواج جهت
اسهال بواسیر نافع * صنعت آن تیواج خطائی یکدرم کثیرا نیم درم کل نیلوفر دو درم کوفته بیخته سفوف سازند جمله سه شربت

امت * مرهم تيواج جراحتهاى قضيب وخصيه وفرج را نافع امت * صنعت آن تيواج خطائي پوست هليلهٔ زرد شيخ محرق توتياى كرماني شيرخشت خراساني از هريك يك مثقال مرداسنك ده مثقال مازوي همزپنج عدد سعيد اب قلعي پنج مثقال صبرسقوطري طلق محلوب مرجان سفيد از هريك سه مثقال افيون نيم مثقال صابون عراقي قدرى موم زرد غيرمغسول روغن كل سرخ روغن شيخ صنعان از هريك بقدر كفايت موم وصابون را در روغن بگداز ند وسائر ادويه كوفته بخته خوب با آن بمرشند ومرهم ساخته استعمال نمايند * كتاب الثاء المثلثة * باب الثاء مع العين المهملة * ثعلب بفارسي روباه نامند وآن حيوانى معروف امت وپوست آن در كرمي قريب بعمور جهت مبرودين ومرطوبين ونطول طبيخ زندهٔ ومذبوح آن جهت درد مفاصل وطبيخ زندهٔ آن قوي تر امت خصوصا كه در زيتون جوشانيده باشند وجهت تعقد وصلابت مفاصل نافع وباعث سرعت راه رفتن اطفال ورفع اعيا وآشاميدن يك مثقال از شش آن كه خشك كرده باشند بآب وعسل جهت ربو وهرقه وطلاى آن با پوست سوختهٔ تخم مرغ جهت داء الثعلب مجرب وپيه آن جهت درد گوش وبا روغن زيتون وامثال آن جهت نقرس ودرد هاى بارده وسعوط زهرهٔ آن با هم وزن آن آب كرفس درهرده روز يكبار جهت ابتداى جذام وزياده نشدن آن بغايت موثر وگوشت آن جهت مبرودين وقروح حاره وتحريك باه وصاحبان استسقا مفيد وخاكستر پوست آن جهت سوختكي آتش ونواصير وقروح حاره وتدهين دست وپا به پيه آن مانع مضرت سرما ونكاهداشتن دندان آن را جهت منع فرياد كردن سك مجرب دانسته اند وماليدن پيه آن برچوبي ونصب كردن آن در موضعي از خانه سبب اجتماع كيك بران امت * آبزن طبيخ ثعلب نشستن دران نافع امت از براى وجع مفاصل وتعقد وصلابت آنها وباعث سرعت راه رفتن اطفال امت ورفع اعيا ميكند * صنعت آن بگيرند ثعلب زنده يا مذبوح وزندهٔ آن اقوى امت ودرآب خالص وزيت بجوشانند وطبخ آن در زيت اقوى امت كه زندهٔ آنرا گرفته ودست وپاى آنرا محكم بسته درآب يا در زيت انداخته بپزند تا مهرا شود درطشتي كرده درحالتيكه نيكرم باشد عليل دران نشيند تا سرد شود * بخور ثعلب جهت فالج واسترخا وتمدد ديمسي وامتلائي نافع * صنعت آن بگيرند ثعلب را وهمان قسم زندهٔ دست وپا بسته درآب زيت يا روغن كنجد طبخ دهند ودرحين طبخ سرظرف را بپوشند تا بخار وقوت آن بيرون نرود وچون خوب طبخ يافت ومهرا شد مريض را برچارپايهٔ كه پايهاى آن از زمين بلند باشد وسطح آن را از خيزران بافته باشند بطرف علت بخوابانند ولحافى بران بپوشانند كه سرآن براى نفس كشيدن بيرون باشد پس ديك را همان نحو سرپوشيدهٔ زيرچارپايهٔ برده اطراف چارپائي را مسدود كنند كه بخار اصلا بيرون نرود وهوا هم نرسد پس هر ديك را اندك اندك باز كنند تا بخار آن بقدر مطلوب ببدن مريض برسد وعرق كند تا تمام بخار گرفته شود ومريض همان قسم خوابيده باشد اگر برهنه باشد بهتر وصبر كند تا عرق بر بدن او خشك شود پس لباس را گرم كرده بپوشد وبرآيد واگر لحاف از عرق ترشده باشد لحاف ديگر را گرم نموده از بالاى آن بپوشد ولحاف ترشده را از زير بآهستگي كه هوا نرسد برآورند وبدن را نيز پارچه گرم نموده خشك ميتوان نمود واگر از يكدفعه گفايت نشود مكرر نمايند * باب الثاء مع الواو * ثوم بفارسي سير وبهندي لهسن گويند وبري آن اسقوردديون امت و بستاني آن دو قسم ميباشد يكى بصيارداته ويكى منحصر بيكدانه وبقدر پيازكوچكى وآن كمتر امت وجبلي آنرا بفارسي موسير تامند وبرگش عريضتر از برگ نرگس وگلش بنفش وبيخش يكعدد بيضي دندانه وبزرگ مقدار دودربوى مانند بستاني وبهتر ازهمه بستاني مشهور پردندانه امت درآخر موسم گرم وخشك وبارطوبت فضليه ومحلل ومدر بول وحيض وعرق ومفتح وجالي وجاذب ومجفف رطوبات معده ومفاصل وحرارت آن شبيه بحرارت غريزي وملطف ورقيق كنندهٔ خون وباقوت

تریاقیه وخوردن آن با مراعات زمان ومزاج وحد اعتدال حافظ صحت ورافع مضرت آبهای مختلف وهوای وبائی و
تعفن آن است وجهت گزیدن هوام وسگ دیوانه وتصفیهٔ حلق وصوت وقطع اخلاط غلیظه وقولنج ریحی ونسیان وربو و
سپرز ورياح تهیگاه ودرمبرودین محرک باه ومولد منی ودر محرورین مجفف آن ومعطش وجهت تپهای کهنه وقروح
شش ودرد معده ومفاصل ورفع کرم شکم وزلو در حلق مانده ورفع تشنگی که از بلغم واز سدهٔ ماساریقا باشد وتقطیر البول و
نیکوئی رنگ رخساره وتلطیف غذاهای غلیظه وجهت ضیق النفس وفالج ورعشه وتحلیل اورام وحصاة کرده وبا شراب
جهت سم افعی ودوام آن باعث سقوط موی سفید ورویانیدن موی سیاه وبا انجیر وسداب وبامغز کردکان قویتر از فادزهر
ومطبوخ آن با زیره وبرگ صنوبر جهت تقویت دندان وبا شیر گوسفند وبعد ازان با روغن تازه وبعد ازانکه با عسل سرشته
باشند در تحریک باه بی عدیل واکثار آن وعدم مراعات مزاج وسن وفصل محرق خون ومضر بواسیر وزنان حامله وشیرده
وصاحبان زحیر وخنازیر ومولد صفرای بسیار تند ومضعف باصره ومهیج امراض نائبه ومنجر ومضر شش ومصلح آن است
پختن آن در آب با قلیلی نمک واضافه نمودن روغن بادام وروغن کره واستعمال کشنیز وسکنجبین وآب انار ترش وشیرین
وامثال آن ونشستن در طبیخ برگ وساق آن جهت احتباس حیض واخراج مشیمه وطلای آن با عسل جهت بثور لبنیه وقوبا
وقروح رطبهٔ سر ونخالهٔ آن وبهق وجرب متقرح وبا برگ انجیر سیاه وزیره جهت گزیدن ابن عرس وبا جند وروغن
زیتون جهت جذب سم عقرب وبا سرکه جهت تحلیل رطوبات غلیظه وورم اعضا وضماد پختهٔ آن با شیر جهت کشودن دمل
وتضمید محرق آن با عسل جهت ازالهٔ رنگ خون منجمد در تحت پلک چشم وبا روغن بان جهت داء الثعلب وروغنی که
دران سیر مکرر جوشانیده باشند جهت جمود خون در اطراف بدن وشقاقیکه از برودت باشد وجهت مفاصل وقولنج بلغمی
وسحج شربا وضمادا نافع وغرغره با سرکهٔ ترشی سیر جهت اخراج زلوئی که در حلق مانده باشد وجهت ذبحه مفید ومضمضهٔ
طبیخ آن با کندر جهت درد دندان بارد مفید وبدلش پیاز عنصل وسیر صحرائی وطلای آن با نوشادر جهت برص وبهق
وبازفت جهت داخس وخشونت ناخن وکجی آن وطبیخ آن کشندهٔ قمل است * تریاق الثوم در احادیث وارد است که این
تریاق معروف است بدوای شافیه واین تریاقی است که حضرت جبرئیل عم از برای حضرت موسی عم آورده در حالتیکه فرعون
ضیافت آن حضرت عم وقوم اوشان کرده بود ودر جمیع طعامها سم داخل کرده موسی عم بقوم خود پیش از خوردن طعام بهریک
بقدر سر سوزنی ازین تریاق خورانیده ازان طعامهای مسموم متضرر نشدند واین تریاق نافع است از برای سرفهٔ کهنه و
تازه ولقوهٔ کهنه وتازه وفالج کهنه وتازه واز برای دبیله وکزاز وریح شوکه ودرد چشم وریح سبل واز برای شعر منقلب واز
برای درد پای مزمن از بلغم خام واز برای ضعف معده واز برای ام الصبیان واز برای فزع زنان آبستن در خواب وسلی که
شروع به تقیح کرده باشد وزرد آب بطن که علت استسقا ازان حادث میشود واز برای گزیدن جانوران سمی وگزیدن مار
وعقرب واز برای جمیع سموم واعظم واکبر تریاقات است * صنعت آن بگیرند سیر بستانی مقشر یک جزو وآنرا شکسته نرم
کوبیده هر مقدار که خواسته باشند ودر پاتیلی کرده برافروزند در زیر آن آتش ملایم وبریزند بران روغن گاو آن مقدار که
از سر سیرها برگردد وبآتش ملایم به پزند تا روغن را جذب کند وچون دیگر روغن را جذب نکند شیر گاو ویا شیر بز تازه دوشیده
بدستور روغن بر روی وی کنند وبآتش ملایم به پزند تا شیر را جذب کند پس بگیرند شهد سفید خوشبوی مصفی وبجوشانند
وکف آنرا بگیرند تا دیگر چیزی از موم ورغوه وعکر دران نماند پس آن سیر را دران بریزند وبرافروزند در زیر آن آتش بسیار

نرم تا بآهستگي بقوام آيد پس بگيرند ده درم شونيز پاک کرده وبکوبند از غير پختن وپنجدرم فلفل ومثل آن مرزنجوش و
هردورا نرم بکوبند وهمه را داخل کنند دران سير مطبوخ با عسل وغيره وبکردانند آنرا مانند خبيص يعني چنگال حالکونيکه
بوده باشد بر آتش پس فرود آورده آنرا سرد کرده درظرفي کنند ومحافظت نمايند از غبا روباد وظرفي را که اين معجون
دران ميکنند بايد که از سمن بقري چرب نمايند ومعجون رادران کنند وآنرا درجويا درخاک سترد فن کنند وچهل روز
بگذارند که مزاج گيرد واين دوا هرچند کهنه ترشود بهتر ميگردد وشربتي ازين تريا ق يک نخود است درساعتي که برسد باين
کس از يتي شديد ودرحديث شريف وارد است که چون يکماه از ساختن اين دوا بگذرد پس آن نافع است ازبراي ضربان
دندانها وجميع امراض که بحرکت درآمده باشد از بلغم بعد ازان که فرا گرفته شود ازان برناشتا مقدار نصف جوزي وچون
درآيد بماه دوم از ساختن آن پس آن نيکواست ازبراي حمي نافض وبايد که فرا گرفته شود ازان وقت خواب مقدار نصف
جوزي وآن نافع است درنهايت نفع ازبراي هضم طعام وهرمرضيکه بوده باشد درچشم وچون درايد بماه سوم پس آن نيکو
است ازبراي مرهٔ صفرا وبلغم محترق وهيجان هرعلت که بوده باشد از صفرا وقتيکه فرا گرفته شود صبح ناشتا وچون درآيد
آن را ماه چهارم پس آن نيکواست ازبراي ظلمت چشم ونفسيکه ميکيرد مرد را وحرکت ميکند وميگيرد درشب وقت خواب وچون
درآيد آنرا ماه پنجم فرا گرفته شود روغن بنفشه يا روغن کنجد وفرا گرفته شود ازين دوا مقدار نصف عدسي وحل کرده شود
بروغن مذکور ومعوط کرده شود بآن ازبراي صداع مطبق يعني صداع دائمي که نبوده باشد آنرا نوائب وچون بيايد آنرا
ماه ششم فرا گرفته ميشود ازان قدر عدسي وسعوط کرده ميشود بآن ازبراي صاحب شقيقه باروغن بنفشه درجانبي که دران
جانب مرض است وبايد که سعوط کرده شود بآن برناشتا اول روزوچون درآيد ماه هفتم نافع است ازبراي رياح اذن هرگاه
بپچکانند درگوش حالکونيکه حل کرده باشند مقدار عدسي ازان درروغن گل سرخ اول روزووقت خواب وچون درآيد
بران ماه هشتم نافع است ازبراي مرهٔ صفرا ومرضيکه دران خوف آکله است چون آشاميده شود باآب ومالنده شود باهر روغنيکه
خواسته باشند برموضع مرض برناشتا اول طلوع آفتاب وچون درآيد بران ماه نهم نافع است باذن الله تع ازبراي سل وبسياري
خواب وهذيان درخواب وترس وفزع وقتيکه فرا گرفته شود باروغن تخم ترب برناشتا ووقت خواب مقدار عدسي ازين دوا
ودرنسخهٔ ديگر بجاي سل رسد است وچون درآيد بران ماه دهم نيکواست ازبراي مرهٔ صفرا که حادث ميشود صاحب آنرا
مليله وتپ باطني واختلاط عقل چون بگيرند ازان عدسي باسرکه وسفيدهٔ تخم مرغ وبياشامند برناشتا باهر روغنيکه خواسته
باشند وقت خواب وچون بگذرد بران ماه يازدهم نافع است ازبراي مرهٔ سوداوي که حادث ميشود صاحب آنرا فزع ووسواس
چون فرا گرفته شود ازان مقدار نخودي باروغن گل سرخ وآشاميده شود برناشتا مقدار نخودي وآشاميده شود وقت خواب پس بايد
آنمقدار نخوديکه وقت خواب مي آشامند بغير روغن باشد وچون برسد آنرا ماه دوازدهم ميباشد نافع ازبراي فالج که تازه حادث
شده باشد وفالج کهنه چون فرا گرفته شود ازان مقدار نخودي وبايد که وقت خواب دلک نمايند هردوپاي اورا بزيت که نمک طعام دران
داخل کرده باشند وشب ديگر هم مثل شب اول پرهيز کنند از سرکه وشير وانچه از شير فرا گرفته باشند را زبقول وماهي وغيرا ينها هرچه
خواسته باشند بخورند وچون برسد بماه سيزدهم نافع است ازبراي دبيله وخندهٔ بي سبب وبعبث مرد باريش خود بازيکردن چون
بگيرند ازان مقدار نخودي ودرآب سداب تازه حل کرده اول شب بياشامند وچون برسد اين دوا بماه چهاردهم ميباشد
نافع ازبراي تمام سموم واکربوده باشد که آشاميده باشد سمي بايد که بگيرند تخم بادنجان وکوفته بآب وبرروي آتش

بجوشانند پس آنرا صافي نموده بيا شامانند ازين دوا مقدار نخودي يكمرتبه يادو مرتبه تاسه مرتبه يا چهار مرتبه بآب نيم
گرم وازچهار مرتبه تجاوز نكنند وبايد كه بياشامند آنرا نزد سحر وچون برسد اين دوا بماه پانزدهم پس بدستيكه نافع است از براى
تخمه وبلغم خام واز براى ابودة وارواح هركاه فراگرفته شود ازان مقدار نصف بندقه وباخرما بجوشانند وبياشامند آنرا وقتيكه
برخت خواب روند وبياشامند دران شب آشاميدنى ونه فردا ى آن طعام بسيارى خورند وچون برسد اين دوا راماه شانزدهم
فراگرفته ميشود ازان نصف عدسى پس حل كرده ميشود باآب باران تازه كه ازان روز يا ازان شب كوفته باشند ويابآب تكرك پس
كشيده شود درچشم صاحب عمي عتيق يا حديث صبح وشام ووقت خواب چهار روز متوالي پس بدستيكه بري ميشود ازعمي وچشم
آن روشن ميكردد واكر درين چهار روز روشن نكرديد پس تا هشت روز بدستور مذكورا بآن اكتحال نمايند وديده نشده
كه برسد بهشت مكر آنكه شفا يافته باذن الله عزوجل وچون برسد اين دوا راماه هفدهم نافع است باذن الله عزوجل از براى
جذام چون بكيرند ازان مقدار يك بندقه با روغن پاچهٔ كاو ونه روغن پاچهٔ كوسفند وقت خواب وصبح ناشتا وبكيرند ازان
حبهٔ وبا روغن پاچهٔ كاو وبآن تدهين جسد نمايند ودلك نمايند بآن بدن را دلكي شديد وبكيرند ازان مقدارى قليل وبآن
سعوط نمايند بادهن زيت زيتون ويا باروغن كل سرخ وبوده باشد سعوط بآن آخرروز درحمام وچون برسد اين دوا بماه هزدهم
نافع است باذن الله عزوجل از براى بهق آنچنان بهقى كه بوده باشد شبيه بمرض الا آنكه چون تيغ زنند موضع آن راخون بيرون آيد
وبايد كه فراگرفته شود از براى اين مرض ازين دوا مقدار نخودي وآشاميده شود باروغن بندق ياروغن بادام تلخ باحب الصنوبو
بعد ازطلوع صبح وسعوط كرده شود ازين دوا مقدار حبهٔ با يكى ازادهان مذكوره ودلك كرده شود با اين دوا بانمك طعام جسد اورا
ورا وي كويد كه هزا ورنيست كه تغيير داده شود اين ادويه ازحد هائيكه قرار داده شده وكذاشته شده كه ذكر يافته پيش ازين بجهت
آنكه اكر مخالفت كرده شود هرآينه ميكردد مخالف عمل آنها ونفع نميدهند بچيزى ازان وهركاه برسد اين دوا راماه نوزدهم
فراگرفته ميشود حب الرمان شيرين پس فشرده ميشود وبيرون آورده ميشود ازان آب پس آشاميده ميشود ازين آب باشتم
حنظل مقدار يك حبه پس آشاميده شود ازين دوا باآب كرم كه موجب شفا است ازسهو ونسيان وبلغم سوخته وتپهاى كهنه و
تپهاى تازه بهم رسيده چون ناشتا آنرا بياشامند وچون ماه بيستم شود ازساختن اين ميباشد نافع باذن الله عزوجل از براى
كري كوش چون بخيسانند كندرا درآب پس بكيرند آب آن را وحل كنند دران مقدار دانهٔ عدس متوسطى ازين دوا وبچكانند
دركوش او پس اكر شنيد بهتر والاسعوط كنند صبح روز ديكر بآن آب مقدار عدسى وبريزند بريا فوخ آن باقي ماندهٔ ازسعوط را و
ميرهم هركاه سنكين شود بران مرض ودراز كردد كردن ودراز كردد زبان او بايد فراكيرد حب العنب حامض وبخورد آن را پس
بياشامد ازين دوا پس بدستيكه ميكردد منتفع بآن وموجب تخفيف مرض ازميشود وهرچند اين دوا كهنه ترميشود ميباشد بهتر
وبايد كه فراگرفته شود از كهنه ترازان مقدارى كمتر توضيح وجه تسميهٔ اين دوا بشافيه بلفظ تانيث كه دال است برجمعيت بسبب
اشتمال اين دوا ست بمنافع بسيار فالج بكسر لام باصطلاح اطبا استرخاى تمام نصف بدن است ازسر تابقدم واين اصطلاح موافق
است باللغت عرب زيرا كه عرب ميكويد فلجت الشئ فلجتين يعني آنرا منشق نمودم بدو نصف وبعض اطبا كفته اند كه فالج
استرخاى يكى ازدوشق بدن است سواى سروصاحب كامل الصناعة برين قول است وقدماى اطبا فرق ميان فالج واسترخا نكرده
شيخ رئيس رح كفته كه هركاه فالج را بمعني استرخا بكيريم مطلق پس ميباشد ازان قسمى كه بوده باشد عام هردوشق بدن سواى
اعضاى راس كه اكر عام با عضاى راس نيز باشد سكته ميباشد همچنانكه مى باشد قسمى ازان مخصوص است بيك انكشت وكفته

که لغوه بفتح لام وکسر لام نیز علتی است که منجلب شود بسبب آن یك شق ازوجه بسوی جهت غیرطبیعی پس برآید نفخه و بزاق ازدهان ازیکجانب ونیك نباشد ملاقات هردولب ومنطبق نگردد هردو پلك یك چشم بیکدیگر * دبیله بعضی گفته اند که دبیله بلفظ تصغیر هرورمی است که عارض گردد ازداخل آن موضعی که ریخته شود دران ماده پس آنرا دبیله گویند وآن مخصوص است باسم ورم وازدبیلات انچه بوده باشد مادهٔ آن عار مخصوص است باسم خراج آملی گفته که دبیله ورم کبیر مستدیر الشکل است که جمع کردد ماده درجوف آن وبعض اطبا گفته اند که دبیله دمل بزرگی است که آن را دهانهای بسیار باشد آنرا بفارسی کفکیرک گویند وبعض دیگر از اطبا گفته اند که دبیله معرب دوبیله درفارسی بمعنی کیسه است یعنی دمل دوکیسه وآن قسمی ازدمل است که آنرا یك بیله باشد که درمیان آن ماده جمع می باشد ودرمیان آن بیله بیلهٔ دیگر میباشد که دران مادهٔ غلیظی میباشد وخراج ودمل ورمی راگویند که جمع شود مادهٔ آن دریك بیله واین قول اقرب بصواب است * وکزازبضم کاف گفته میشود برتشنجیکه ابتدای آن ازعضلات ترقوه باشد پس موجب تمدد آن عضلات کردد بسوی قدام یا بسوی خلف یا بهردوجانب وکاهی گفته میشود کزاز بهرتمددیکه بهرعضویکه باشد وکاهی اختصاص دادهٔ میشود لفظ کزاز از تمدد انچه بوده باشد به سبب بود مجمد ازداخل یا ازخارج خواه بوده باشد ازیکجانب یا ازدوجانب * وشوکه صاحب قاموس گفته که شوکه مرضی معروف است وآن ورم صفراوی است که حادث شود بربالای جلد وصاحب بحرالجواهر گفته که الشوکة حمرة تعلو الجسد والوجه وبعضی گفته که مراد ازشوکه اینجا رنجی است که حادث شود ازگزیدن عقرب وامثال آن وبعضی مترجمین این حدیث گفته که تعریف مذکور دراین حدیث ازبرای سبل خلاف آن معنی است که مشهور است میان اطبا زیرا که دراین حدیث تفسیرشده * رنج سبل بآنکه رنجی است که برویدشعرزاید درپلك چشم وشیخ الرئیس گفته که سبل غشاوه ایست که عارض میکردد چشم راازانتفاخ عروق ظاهره درسطح ملتحمه وقرنیه وازانتفاج چیزی مابین آن عروق که مانند دخان است علامهٔ شیرازی درشرح قانون گفته که اطبا تحقیق کلام درسبل ننموده اند حتی آنکه شیخ الرئیس باجلالت قدر نیز حقیقت سبل رانچه بوده باشد حق بیان نکرده وحق آن است که سبل عبارت است ازانجماد غریبه شبیه بعروق وغشاء رقیق غریب که متولد شوند درچشم آنقدس سره میفرمایند که نیست مخالفت میان تفسیری که ازبرای سبل درحدیث وارد شده و انچه اطبا درتعریف سبل آورده اند چه ازلوازم سبلی که اطبا تعریف نموده اند آن است که باآن موی زاید درپلك روید پس انچه درحدیث وارد شده تعریف بعرض عام وانچه اطبا ذکر کرده اند تعریف ماهیت آن است پس نیست مخالفت میان این دوقول * وخام بلغمی است که هنوز نضج نیافته باشد صاحب بحرالجواهر گفته که خام بلغم غیرطبیعی مختلف القوام است درقه وغلظ واطلاق کرده میشود نیزبرچیزیکه مرتب باشد درقارورة که بوده باشد رقیق الاجزاء غیرمتین ودرین حدیث است والمحل الذی یاخذ بالتقیح وهوالماء الاصفر فی البطن بعض ازمفسرین یاخذ بالنفخ خوانده اند وگفته که مراد ازان قولنج موازی است واین قول درنهایت بعد است بلکه مراد حضرت عم سلمی است که شروع کرده باشد به تقیح پیش ازانکه شروع بآمدن مده کرده باشد چه هرگاه درسل مده برآید علاج بزنیست وآن حضرت هم تعریف قیح نموده که آن آب زردی است که از باطن برآید که درفارسی آنرا خونابه گویند وبدانکه سل درلغت بمعنی هزال است ودرطب بمعنی قرحهٔ ریه است ولازم آن است حمی دقیه وتسمیهٔ قرحهٔ ریه باسم سل بجهت آن است که لازم ان است هزال وبعضی ازاطبا گفته اند که اطلاق کرده میشود سل برحمی دق شیخیه وبرقرحهٔ ریه وصاحب قاموس گفته سل بکسرسین وبضم سین وسلال بروزن غراب قرحه ایست که حادث شود دررئه یا

بعقب ذات الجنب وعقب ذات الرئه يا بعقب زكام ونزلات ومعال طويل ولازم آن امت حمى ماويه يعني تپ ملايم ونهشه
عبارت ازلسع هوام امت ودر بعضى نسخ اين حديث عند المضيف امت يعني نزد محل ضيافت ودر اكثر نسخ عند المضيق امت
يعني نزد محلى ضيق يعني درتنك نا ء تا بركوداند زمان صبيان را واين اولى امت * شدخ درقاموس آورده الشدخ كالمنع الكسر
في كل رطب رقيل يابس * وخبيص حلوائى امت متخذ ازخرما وسمن * ومره حمرا يا عبارت امت ازدم فاسد محترق يا رياحى
كه موجب احمرار بدن كردند * سدد دربعضى نسخ بدال ودال مهمله امت ودر اكثر نسخ بواى مهمله بعد ازدال مهمله امت
* سدر بفتح وبه تحريك درلغت بمعني تحيربصر امت ودر رطب مرضى امت كه باقي ماند انسان باحدوث آن مبهوت وبيابد
درسرخود ثقلى عظيم ودر چشم ظلمت وبعا باشد كه بيابد دركوش طنين ودوي وبعا باشد كه بااوعقل زائل كردد وچون لازم
اين مرض امت تحير بصر مسمى باين اسم ساخته اند آنرا * وسدد جمع سدده امت وسدده عبارت ازاخلاط لزجهٔ غليظه امت كه
متشبث كردند درمجاري وركهاى تنك پس باقي ماندن دران مجاري وعروق ومانع نفوذ غذا درآنها وخروج فضلات ازآنها
كردند واطلاق كرده ميشود نيز برانچه مانع بعضى ازانها باشد دون بعضى علامهٔ شيرازي كفته بدانكه انسداد نزد اطبا غير سدده
امت زيراكه انسداد اورا اطلاق ميكنند برمسام جلد وافواه عروق هركاه منضم شوند وكاهى اطلاق كرده ميشود برصلابا تيكه
بروينديرسر جراحات بمنزلهٔ قشر ودربعضى نسخ اين حديث بلبله امت كه جمع آن بلابل الصدر امت يعني شدت هم ووسواس
ودربعضى نسخ مليله امت بميم ويای مثناة تحتانيه بعدازلام وآن حرارتى امت كه عارض بدن كردد ونرسد بحد حمى ودر
بعضى نسخ اين حديث من القابله امت بباى موحده يعني شب آينده ودربعضى نسخ من القايله بباى مثناة تحتانيه يابهمزه
امت يعني كرداين فعل رانزد قيلوله نيز وقول آنحضرت كه يشرب هذا الدواء يعني پيش ازآب بادنجان وبعد ازان يا بآن
كه حل كرده باشند دران * ابردة بكسر همزه وراى مهمله علتى امت كه ازغلبهٔ سردي ورطوبت مرد ازجماع عمت كردد و
همزهٔ آن زايد امت مولانا محمد باقر مجلسي در بحار الانوار كفته كه قول آنحضرت عم كه لايشرب في الليلة سؤار آن امت كه
نيا شامد ازين دوادرشب بل اكتفا كند بريكمرتبه وبعضى كفته كه مراد آن امت كه لايشرب الماء في الليلة ومخفي نماند بعد اين
تفسير مولانا ميفرمايد كه مخفي نماند بعد قول اول بجهت آنكه آن حضرت فرمودند كه انه يشرب به عند مضجعه ولايشرب
في الليلة ولامن الغد حتى يطعم طعاما كثيرا پس چون آن حضرت فرمودند كه بيا شامد دران شب ازين دوا وقتيكه بخوابكاه
رود معني ندارد آنكه نيا شامد دران شب ازين دوا بلكه معني آن امت كه نيا شامد دران شب آب ومعين امت برين معني
آنكه آن حضرت فرمودند كه نيا شامد تا آنكه غذاى بسيار نخورد يعني چون بعد غذا آب نوشيدن ازبراى بدرقهٔ غذا
ضروري امت بعد ازغذاى بسيار آب ازبراى بدرقهٔ غذا بنوشند وعجب امت ازفضل مولانا وبسياري مهارت آن درحديث
كه قول اول را ترجيح دهد برين قول ثاني باوجود بى معني بودن تفسير ثاني * وبرد به تحريك بمعني صقع امت كه آن را
بفارسي تكرك نامند يعني اين را درآب تكرك حل كرده بيا شامد وقول آن حضرت كه فرموده بدهن الزيت زيت الزيتون
بجهت اين مقيد فرموده كه اطلاق كرده ميشود زيت برهر روغنى كه بطريق عصر كرفته باشند واكرچه ازغير زيتون باشد
جالينوس كفته هرچيزى ازادهان كه بعصر بكيرند واكرچه ازغير زيتون باشد پس بدرستيكه آن را زيت كويند بطريق
استعاره قول آن حضرت كه فرموده اند كه الا ان يشرط موضعه معني آن امت كه بهق وبرص متشبه بيكديكر اند تيغ
زده شود به تيغ حجام يا به مثل تيغ حجام پس اكرخون برايد بايد دانست كه بهق امت ونيست برص حقيقي وهركاه

بوده باشد برص حقيقي بيرون مي آيد ازان آبي سفيد وقول آن حضرت من الحنظلة باين عبارت است در نسخهاي او كه يافتم وممكن است كه مراد ازحنظله دواي شافيه باشد كه ازراه تلخي آن را حنظله گفته يا به معني ادخال دواي حنظله است باهم درآب رمان باآنكه مراد آشاميدن آب انار يا حنظله است اولا وبعد ازان نوشيدن دواي شافيه وقول آن حضرت كه ينفع بماء تنمويين يعني كندرا رابآبي بخيسانند ودركوش بچكانند اگر نفع كرد بهتر والا معوط كنند آنرا دربيني او * تريا ق ثوم معمي بدواي نافعه درحديث واردامت كه بجبرئيل امين عم ازبراي حضرت محمد مصطفي صلعم آورد ومعمي ومعروف بدواي حديث صلعم واين گرفته ميشود ازبراي برخي ازمرضها مكرآنكه نفع ميدهد آن را ونبايد كه يك مرمواز انچه وارد شده زيادة وكم نمود * صنعت آن بگيرند ازسير مقشر چهار رطل وبريزند در طنجير وبريزند بران چهار رطل شير گاو تازه دوشيده و برافروزند زيرآن آتش بسيار ملايم برفق تا شيررا سير مقشر بيا شامد يعني بخود كشد پس بريزند بران چهار رطل روغن گاو وبجوشانند تا سير روغن راجذب كند ونضج يابد پس بريزند بران عسل سفيد خوشبوي مصفي چهار رطل وبرافروزند در زيرآن آتش بسيار ملايم پس بيندازند دران وزن دو درهم قراض كوبيده وبه محواط برهم زنند بضربي شديد تا زمانيكه منعقد گردد پس چون گرديد منعقد ونضج يافت ومختلط گرديد بان قراض بايد گردانيد آن را درهبوچهٔ سبز وحال آنكه بوده باشد آن دوا گرم وسرآنرا گرفت ودفن كرد درجويا درخاك پاك طيب تمام ايام صيف وچون برسد زمستان نرا گيرند ازان يك نخود بزرگ برناشتا پس بدرستيكه اين دوا جامع است ازبراي هرچيزي خواه حقير باشد وخواه جليل وخواه كوچك وخواه بزرگ واين دوا مجرب ومعروف است ميان مؤمنين وقراض بابونه است * تريا ق ثوم ديگر كه جميع سموم را نافع است وازبراي باه بي نظيراست ومني بيفزايد * صنعت آن نزد اطبا بگيرند سير مقشر آن مقدار كه خواسته باشند و باشير گاو به پزند وچون ديگر شير راجذب نكند دروغن گاو بجوشانند چون ديگر روغن بخود جذب نكند درعسل سفيد مصفي به پزند وبرهم زنند تا چون خبيص گردد درظرف چيني نگاهدارند شربتي يك درم * دهن ثوم صميم قديم وجديد را نافع است وثقل سامعه ودوي وطنين بارد حادث ازرياح بارده را نافع است * صنعت آن بگيرند روغن كنجد ودرظرف مس بغير قلعي بجوش آورند ويك عدد سير را بانمر آمني گرفته دران بكوبند كه سير مرخ شود پس سير را دور كرده روغن را درشيشهٔ نگاه دارند ودروقت حاجت سه قطره ازان درگوش بچكانند * دهن الثوم المركب كه آن را دهن الراهب نامند گويند كه اين تركيب يكي ازراهبان صالح است وباين مصدر افعال عجيبه گشته ومداوا ميكرد باين روغن پيران زمين گير را واين روغن مجرب است درهر مرض بارد واعادهٔ باه مايوسين ميكند ومزيل تعقد عصب است ووجع ظهر قديم وجديد وبواسير وتقطير البول وجميع امراض باردرا مفيد است ومدها ميكشايد ورنك را مرخ ميكرداند وكسيكه آنرا درزمستان استعمال نمايد نميكردد محتاج بآتش وپوشيدن پوستين * صنعت آن ثوم مقشر يك جزو فرفيون عاقرقرحا ازهريك ثلث جزوي فلفل مداب ازهريك ربع جزوي مجموع را نيمكوفته وبانه وزن جملكي زيت بپزند تا ثلث بماند پس بمالند وبپالايند ودرشيشهٔ نگاهدارند * لعوق ثوم پيران ومرد مزاجان را موافق بود واخلاط لزجه ازسينه پاك كند * صنعت آن بگيرند ثوم باليده خربه پاك كرده مقدار يكمن وبانيم من آب ونيم من روغن طبخ دهند تامهرا شود پس بپالايند وبا يكمن عسل بقوام آورند شربتي پنجدرم لعق نمايند * مخلل ثوم طريقهٔ آن مثل طريقهٔ مخلل پياز است * صنعت آن هرقدر كه خواهند سير يكدانه را كرفته ومقشر نموده بخلال چوبي سوراخ سوراخ نموده درسركهٔ تند بيندازند وبگذارند تا برمد وانكاه استعمال نمايند واگر چند دانه قرنفل وچند دانه فلفل سياه ويا

سرخ دران اندازند میکردد الذ واقوی ونافع است از برای ریاح وتقویت هاضمه ورفع رطوبت معده وقرا قرآن * معجون ثوم تالیف
اسحق کثیرا لمنافع است وبنهایت مبهی مبرودین ومرطوبین است وبجهت دفع رطوبات وجمیع امراض باردهٔ رطبه چون فالج
ونسیان وسکته ورعشه وضیق النفس ولکنت زبان وسرفهٔ رطوبی وفساد آواز وتحلیل ریاح وسدر وتقویت معده وجکر وامراض
معده ورحم مکر اختناق رحم وجهت احتباس حیض وبول ونیکو کردن رنک رو وبرانکیختن باه مجرب است وطلا کردن
روغن آن بر بدن جهت دفع اذیت سرما وشقاق بر دو منع آثار وبر قضیب جهت تهییج باه مفید وقوتش تا چهار سال باقی میماند
وشربتش تا دو مثقال ومزاجش کرم در سوم وخشک در اول است * صنعت آن بکیرند سیر تازهٔ پاک کرده یکرطل وبا یکرطل
ونیم شیر تازه دوشیده بجوشانند تا شیر را جذب کند پس یکرطل ونیم عسل مصفی بقوام آورده زنجبیل سفید فلفل قرنفل دارفلفل
دارچینی کبابهٔ چینی جوزبوا عاقرقرحا خولنجان از هریک دو مثقال زعفران یک مثقال روغن کل سرخ ده مثقال واکر
اخذ روغن آن خواهند قبل از آنکه با عسل بجوشانند روغن آنرا بکیرند وبعد ازان بعسل بجوشانند * معجون سیر بنسخهٔ
شفائی لقوه وفالج وصرع ورعشه وبواسیر وبهق وبرص را نافع است ومعده را قوت دهد واشتهای طعام آورد وبلغم دفع کند ورنک
رو را نیکو کرداند وقوت بیفزاید وحرارت غریزی برافروزد وپیران را بغایت مفید بود * صنعت آن سیر پاک کرده نیم من
در یکمن شیر کاو بپزند تا مهرا شود وسه چهار یکمن عسل وسی درم روغن کاو بر سر آن بریزند وبا یکدیکر ممزوج کنند واز آتش
فرو کیرند واین داروها کوفته بیخته بآن بسرشند قرنفل جوزبوا بسباسه فلفل مصطکی قاقله هلیلهٔ کابلی دارچینی زنجبیل از
هریک ده درم عود خام زعفران از هریک پنج درم شربتی مقابل یک کردکان * کتاب الجیم باب الجیم مع الالف * چای خطائی
بدانکه چای بفتح جیم فارسی والف ویاء در آخر از ادویهٔ جدیدهٔ عزیزهٔ غیر متعارفه است ودر کتب قدیمهٔ قوم مذکور نیست و
آنچه ابو ریحان در صیدنهٔ خود وحنین بن اسحق در اختیارات خود ذکر کرده اند بعضی از آنها تحقیقی چندان ندارد وحکیم
میرزا محمد قاضی در رسالهٔ خود نوشته که حنین بن اسحق کفته که سبب معرفت وشناخت چای چنان بوده که پادشاهی از پادشاهان
چین بر یکی از خواص خود خشم کرفته آن را از ملک خود اخراج نموده آن شخص در جنکلها وکوهها میکشت وزرد وعلیل و
ضعیف کشته روزی از غایت کرسنکی بر اطراف کوهی میکشت کیاهی دید آنرا غذای خود ساخت در اندک مدتی آثار صحت
وحسن صورت در خود مشاهده نمود وکمال قوت در خود یافت در شهر آمده با یکی از مقربان پادشاه احوال خود را نقل کرد آن
شخص بحضور پادشاه عرض نمود پادشاه باحضار او امر فرمود واز دیدن صورت او متعجب شد بعد سوال از احوال آن اطبا را
امر فرمود تا آن کیاه را حاضر سازند وتجربه نموده خواص آن را ثبت نمایند ونیز حنین در اختیارات خود نوشته که نبات چای
شبیه به نبات شبت وباریکتر خوشبو با اندک تلخی است وچون آن را بجوشانند تلخی آن زائل میکردد وآشامیدن آب آن
حرارت باطن را تسکین میدهد وخون را صاف مینماید وآن خودرو ومزروع میباشد وکفته که طائفهٔ که در بلاد چین نبات
آن را مشاهده کرده اند چنین میکویند که در میان شهر چین وادیئی است واین برک بر اطراف آن می روید وخماران بخوردن
آن اعتیاد دارند وبیع وشرای آن بی رخصت پادشاه آنجا نتوانند نمود وخراج آن بخزانهٔ پادشاه عائد سازند ومترجم صیدنهٔ
ابو ریحان میکوید که چای نوعی است از انواع نبات منبت آن زمین چین است وآنرا ببرند ودر سایه خشک کنند ودر وقت
حاجت با آب کرم شربت کنند وبخورند شربت آن قائم مقام ادویهٔ مرکبه بود ومضرت ادویهٔ مرکبه نکند واز این جهت اهل
تبت دفع مضرت شراب باو میکنند زیرا که ایشان افراط در خوردن شراب میکنند ودر رفع مضرت او هیچ داروی بآن نمیرسد

وطائفهٔ که بزمین تبت میبرند در قیمت او جز مشك نمی گیرند و فرق بسیار است در میان قیمت اعلای آن تا ادنی راقم گوید
که انچه مشاهده شده برگ آن شبیه ببرگ انار و حنا و ریحان است با شعبها و بعضی نوع آنرا برگ بزرگتر و پهن تر و عریضتر
و ضخیم تر و بعضی کوچکتر دیده شده و منبت آن ملك چین و خطا و نیپال است و آن انواع و الوان میباشد سفید و سبز و بنفش و
تیره و سیاه اما سفید ریزه برگ خوشبو که برگهای آن در هم پیچیده باشد از همه اقوی است و بعد ازان سبز و یبس این زیاده است
و بعد ازان سیاه و این از همه ضعیف تر و نوع خوب اعلای آن قلیل الوجود و گران بها است و آنرا بجاهای دیگر نمیبرند و
آن مخصوص بسلاطین آن بلاد است مگر احیانا قدر قلیلی ازان را بعنوان تحفه و هدیه از برای بعضی سلاطین دیگر بفرستند و
از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند از کمال قوت و سرعت انهضام و انحدار آن مر اغذیهٔ غلیظه را و تقویت قوی و ارواح و
دفع امراض بلغمیهٔ بارده خصوص صاحبان شرب خمر را و انچه متداول است و بسیار که در قوتیها و صندوقها می آورند آن را
نیز مراتب است بعضی خوب و گران بها و بعضی متوسط و بعضی بد و ضعیف القوت و ارزان و این نوع اخیر سیاه رنگ و اندك
بد بو میباشد و از بعضی شنیده شده که چون آورندهٔ آن از سمت چین نصاری اند و طریقهٔ ایشان آن است که مطبوخ و جوش
دادهٔ آنرا مضر میدانند لهذا استعمال آن نزد ایشان چنان است که قدر قلیلی ازان را در قهوه دانی و مانند آن کرده آب بسیار
گرم جوشان مقدار معتدی بران ریخته سر آنرا بسته تا یکساعت کامل میگذارند تا قوت آن قدری در آب باز داده شود و آب
نیمرنگ گردد پس در پیالها ریخته با نبات و شیر و یا با نبات تنها نیمگرم می آشامند چنانچه به تفصیل انشاء الله تع خواهد آمد
و از برای این نوع طبخ انواع ظروف از نقره و چینی و سفالی میسازند همه لوله دار و در سرپوش آنها یکدو سوراخ باریک
میگذارند تا باعث احتقان ابخره و تعفین آن نگردد و بعضی نامقیدان از خدمه و غیرها بعد صاف نمودن آب آن برگها را
خشك نموده جمع کرده در میان قوتیها و صندوقها باز پر نموده سر آن را همان قسم بسته میفروشند و این نوع خالی از عفونت
و زهومتی نیست و برگهای آن اندك از هم باز شده و رنگ آن بسیاهی مائل گشته و اکثر شکسته میباشد و انواع دیگر از سفید
و سبز و اندك سیاه متوسط اند در قوت هر یك نسبت بدیگری و از نوع بسیار خوب اعلای آن آثار غریبهٔ عجیبه شنیده شده از انجمله
آن است که اگر سه چهار برگ آنرا بر یك ران گوشت گاو خام کوبیده بپاشند و سر آن را پوشیده چهار پنج ساعت نگاهدارند تمام
آن را مضمحل میگرداند و این نقل را چنین میکنند که یکی از سلاطین خطا قدر قلیلی از چای با تحائف دیگر برای یکی از سلاطین
هند فرستاده بود بنظر آن پادشاه حقیر نمود ایلچی پادشاه خطا گفت اینقدر بسیار است و عزیز و مقدار استعمال آن بسیار کم
از یکدو برگ زیاده نیست پس ران گوشت گاو خامی را طلبیده آن عمل را بدان نمود و میرزا قاضی در رسالهٔ خود نوشته
اند که قوت این دوا در استحالهٔ طعام و غذا چنانچه از بعض ثقه که بقول آن اعتماد تمام بود و ببلاد خطا رفته و از کیفیت آن
اطلاع داشته مسموع شد که اگر چند برگ آنرا در دیگی که دران سه من برنج و گوشت و مصالح طعام بوده باشد بگذارند و سر دیگ
را ساعتی بپوشند چون سر دیگ را بردارند معلوم نتوان نمود که دران دیگ چه چیز بوده یعنی گداخته و مضمحل و در هم
شده بنوعیکه امتیاز نتوان نمود اما مزاج آن بدانکه آن گرم است در اواخر درجهٔ دوم و بعضی ازین کمتر و بعضی بنا بر تسکین
آن مر حرارت و التهاب باطن را سرد میدانند و شاید این توهمی باشد و تسکین آن حرارت و التهاب باطن را نه بسبب برودت
آن باشد بلکه به سبب حرارت و تقطیع و تلطیف آن مر بلاغم و اخلاط لزجه را و یابس در اوائل دوم و میرزا قاضی نوشته که
مترجم کتاب ابو ریحان متوجه تحقیق این دوا نشده و از فحوای کلام مشار الیه چنان معلوم میشود که مزاج این دوا بارد

باشد زیرا که دفع ضرر شراب را بآن نشان میدهد چنانکه می گوید حوارت باطن را تسکین می دهد ازین اقوال استدلال بر سردي مزاج آن تواند نمود کلا میکه حنین نقل می کند که در طعم او تلخي فی الجمله محت مشعر است برانکه درو حرارتی هست وانچه بخاطر نقیر میرسد این است که طبیعت این دوا معتدل مائل بحرارت باشد والله اعلم بحقائق الاشیاء * اما افعال و خواص دافع رطوبات وهاضم طعام ومقوي آن وارزاح وقوی مبرودین ومرطوبین ومفتح ومعرق ومنضج وطبیخ آن مسکن عطش کاذب والتهاب معدة وجشای دخاني وصاف کنندهٔ خون ورنك رخسار ومنشط ومنعظ ومحرک باه مبرودین وجهت ازالهٔ بخروبد بوئي دهن ورائحه شراب وسیر وپیاز وطیب نکهت بغایت مفید ومبدرق ادویه است بقعر معدة وعمق بدن ومعرق ومنقی دماغ ومعدة وشاید یرقان وسوء القنیه واستسقا وامراض سدي را با ادویهٔ مناسبه هریک مفید باشد وجهت خفقان وامراض قلب وانتصاب نفس وانبساط نفس وازالهٔ غم نافع وبعضی از اطبا آنرا داخل اجزاي مفرحات کرده اند جهت آنکه مفرح ودرزیاتي تفریح معد است وضماد پختهٔ آن جهت اورام صلبه وتسکین درد بواسیر نافع ونطول آن معرق ومنوم است ودر طعم اندک تلخي وعفوصتی میباشد وآن در طبیخ با آب وداخل کردن نبات زائل میشود ومهزل بدن محرور المزاج است ومصلح آن شیر تازه دوشیدهٔ جوش داده ونبات است ومضر معدة بارد ومصلح آن بادیان خطائي است * مطبوخ چائي که ازبراي هضم غذا به نهایت نافع است وبعضی را کمان آن است که مرخي جرم معدة است ولهذا در مطبوخ آن مقویات معدة چون بادیان خطائي وقرنفل وامثال آن داخل مینمایند * صنعت آن بگیرند چهار من آب باران ودردیك مسکي ویا سفالي ویا نقرئي کرده بجوشانند تایك من بماند کرما کرم درمرتبان چیني کرده چای خطائي بادیان خطائي دارچیني میلاني قرنفل نانخواه فوفل ازهریك یك مثقال سوای چای باقي ادویه را نیم کوفته دران ریخته اطراف وسر آن مرتبان را بلبا سها بپوشانند بنحویکه بیست وچهار ساعت اثر کرمي دران بماند پس صاف کرده درشیشها نگاهدارند ونزد حاجت کرم کرده نبات سفید پنج مثقال داخل نموده نیم کرم کرده بیاشامند ویا آنکه قدری نبات بقدر ضرورداخل کرده بقوام آورده برسنگ بریزند تا مانند اقراص بسته گردد وچون بسته شود بریده نگاه دارند ودروقت حاجت یك قرص یا دوقرص را در آب یا کلاب پخته چون قهوه بنوشند * طریق طبخ چای که بهترین اقسام واکثر معمول اهل فرنك است آن است که قدرکمي ازچای را درقهوه دان چیني یاکلي یا نقرئي کرده آب را بسیارجوش نموده کرما کرم بران می ریزند ومقدار یك ساعت میگذارند که آب نیم رنك شود بعد ازان درپیالها ریخته قدری نبات که آنرا شیرین کند داخل کرده شیرکرم مینوشند یك پیاله یا دوپیاله بالای ناشتا یا وقت انحدار غذا وبعضی شیر تازه دوشیدهٔ جوش داده نیز قدری در آخر داخل میکنند وبعضی قدری بادیان خطائي درقهوه دان با چای می افکنند درابتدا وناشتا خوردن وبسیار غلیظ نکنین آن ممنوع ومضر معدة ولاغر کنندهٔ بدن است خصوص محرورین را وشیروشیریني مصلح آن است ورافع یبوست آن نیز * طریق پختن چای نوع دیگر مقدار هشت آثار آب دردیك سفالي بجوشانند تا به نصف رسد پس دارچیني قرنفل بادیان خطائي نانخواه دانهٔ هیل فوفل ازهریك یك مثقال دران بجوشانند تا درمیر آب بماند ودرعین جوش درمثقال چای درو اندازند وفرود آورده سرا ورا بپوشانند وبالای آن چند لای پارچه بیندازند تا گرم بماند وبخار آن بیرون نرود وتا دوسه ساعت نگاهدارند پس مقدار سه چهار مثقال آنرا با دومثقال نبات شیرکرم بنوشند * نوع دیگر دارچیني عودغرقي انیسون خصیة الثعلب مصري مصطکي رومي صندل سفید کاوزبان ازهریك ربع مثقالی در آب بجوشانند ودرآخر نیم مثقال

چای دران اندازند وفرود آورده به همان دستور بکار برند ومقدارشش هفت مثقال آن را با چهار پنج مثقال نبات بنوشند واگر بسیار مبرود المزاج باشد وگرمي بسیار مطلوب باشد یک حبه مشک ودو حبه عنبر سوده بران پاشیده بنوشند * اما آنچه میرزا قاضي در رسالهٔ خود نوشته طریق طبخ آن آن است که از شخصی تاجر کاشغري شنیدم که طبخ آن باین طریق مشاهده شده که مقدار دو یست مثقال آب را با دو مثقال چای در دیگچه کرده بآتش ملایم آن را به جوشانند تا به نصف رسد وهرگاه بغلیان وثوران آید قدری آب سرد بران زنند تا غلیان وثوران آن باز نشیند وهمچنین زمان زمان ملاحظه نمایند تا آنکه رنگ آن مثل شراب ریحاني شود پس فرود آورده نیم گرم چند پیاله بنوشند در افعال مذکوره بغایت مفید بود وایضا نوشته که از شخص دیگر بدین نوع مشاهده شده وآن شخص از اهل بلاد خطا بود میگفت که آبرا بغلیان میباید آورد وچند برگ ازان را در حالت غلیان دران میباید انداخت وفرود آورده زمانی گذاشته تا رنگ واثر آن در آب اثر نماید پس صاف نموده استعمال نمایند وجماعتی از اعیان بعضی از ادویهٔ هاره مثل دارچیني وهیل بوا وزعفران قدری اضافه مینمایند ومی جوشانند ومی گویند که آثار غریبه ازان بظهور می آید * قرص چای خطائي مقوي بدن وهاضم طعام ودافع جشا ورياح ومهیج باه است * صنعت آن چای خطائي با دیان خطائي دارچیني زنجبیل فوفل هیل از هریک پنج مثقال جوزبوا یک عدد قرنفل دو مثقال اجزا کوفته بیخته به شکر مقوم نیم گرم بقدریکه سرشته شود سرشته بر روی سنگ پهن کرده بطریق لوزبه برند وبوقت حاجت به قدر ضرور میل نمایند * قرص دیگر مقوي معده وهاضم طعام ومقوي دل ودماغ وباه است * صنعت آن چای خطائي بادیان خطائي ازهریک هشت مثقال قرنفل دارچیني بهمن سفید بهمن سرخ خصیة الثعلب مصري از هریک دو مثقال قاقلهٔ صغار چوب چیني کاوزبان عود غرقي خام ازهریک سه مثقال صندل سفید چهار مثقال مصطکي کبابهٔ چیني ازهریک یک مثقال عنبر اشهب چهار حبه مشک خالص دو حبه ادویه کوفته بیخته با یک سیر قند سفید بقوام آورده علی الرسم سرشته قرصها سازند ویا برسنگ ریخته لوزها به برند ووقت حاجت ازیک مثقال تا سه مثقال آنرا در آب گرم حل نموده شیر گرم بنوشند * باب الجیم مع الدال المهملة * جدوار بفتح جیم وسکون دال وفتح واووالف وراي مهمله بفارسي زدوار بزای عجمي وبمغربي ماه فورین وبیوناني ساطریوس وبعربي انطله وبهندي نربسي نامند وآن بیخي است شبیه به سعد هندي اما بوزن ثقیل تر وصلبتر ازان واکثر مخروطي شکل کرهدارد بقدر انگشتی وازان بزرگتر وکوچکتر میباشد وبهترین آن آنست که چون بسایند رنگ آن بنفش وطعم آن تلخ باشد ونبات آن مقدار یک شبر وشاخ آن بنفش وبرگ آن شبیه ببرگ پرسیاوشان است اما وجه تسمیهٔ آن بلغت اهل هند به نربسي آن است که نر بکسر نون وسکون رای مهمله بلسان ایشان بمعني دافع وخالص و بس بکسر بای موحده وسکون سین مهمله بمعني زهر وبیش است یعني دافع وخلاص کنندهٔ از زهر است خصوص زهر بیش که بدترین زهرها است بحدیکه نوشته اند مطلقا امان نمیدهد وهیچ تریاقي با او مقاومت نمی نماید حتی تریاق فاروق نیز مکرجدوار نقل است که شخصی مقدار نیم مثقال بیش بخورد در حال لبهای او ورم کرد وچشمهایش بلند شده از حدقه برآمده وبیخود شد مقدار نیم مثقال جدوار را صلایه کرده بایک گاه شیر تازه دوشیده باو خورانیدند بعد از یکساعت شروع بقی کردن نمود قی متعفن وبانواع رنگها چنانچه حاضران را از بوي آن صداع عارض شد واکثری بیهوش شدند وباز آن شخص بیخود افتاد وبار دیگر نیز نیم مثقال جدوار سائیده باشراب انگوری باو خورانیدند باز قی بسیار نمود وبعد از قی خواب بوری غلبه نمود ودر بین خواب عرق بسیاری ازوي جاري شد وچون بیدار شد غذا طلب نمود وباذن الله تع ازان سم قاتل نجات وصحت یافت وگفته اند که جدوار

پنج قسم ميباشد يكى آنكه ظاهرش تيره وباطنش بنفش مائل بسرخي وعقربى شكل تلخ باشد ودر طعم آن اولا شيريني كمي وبعد ازان تلخي بسيارى محسوس كردد واين قسم را خطائى كويند وبهترين جميع اقسام است ودوم آنكه ظاهر وباطنش هر دو تيره ورنك مائل بزردي وعقربى شكل وتلخ باشد واين درخوبي بعد خطائي است سوم آنكه ظاهر وباطنش سياه وسائيدهٔ آن برنك فيل وتلخ باشد واين هر دو قسم را هندي كويند واز جبال تبت ونيپال ورنكپور ومورنك وغيرها خيزد چهارم آنكه بقدر زيتوني مائل بسياهي وتلخ باشد واين قسم از بلاد دكهن خيزد پنجم اندلعي است وآنرا انطله كويند بقدر شبري وسياه ونرم وبسيار تلخ ميباشد واكثر آن است كه منبت اين بابيش يكجا ميباشد ومكويند كه بسبب مجاورت اين سميت آن بيش كم ميشود بحدى كه اكثر اهل آن موضع مقدار نيم دانك آن بيش را ميخورند وزيان نمى يابند بخلاف آنكه علنحده وتنها روئيده باشد كه مقدار بسيار كم آن هلاك ميسازد وحكيم هاشم در رسالهٔ فادزهريهٔ خود نوشته كه جدوار در اكثر محال ومواضع ميروياد با بيش و بدون بيش حتى محال خرسان خصوص حدود يكه بسمت مشرق نزديك تر باشد چه از جمعي نشنيده كه در كوههاى قهستان كه واقع است ميان مشهد مقدس وتبت كياه جدوار بسيار ميروياد اما جدوار كوچك وكمرنك بصفيدي مائل واثر تريا قيت آن بسيار كم است واما انچه در تبت ميروياد بسيار بزركتر وبهتر ورنكين تر است از انچه در هند ميروياد واثر ونفع تمام بر و مترتب ميشود وهندي بهتر است از انچه در جاهاى ديكر ميروياد وجدوار بعضى از محال هند كه بحدود تبت نزديكتر است ومشك نيز در انجا يافت ميشود بهتر از جدوار سائر محال هند است ودر نفع واثر نزديك بجدوار خطائي است چنانچه مشك اين موضع نيز نزديك بمشك خطائي است بجهت قرب حدود وانچه درخراسان وسائر محال ميروياد زبون تر واثرش بغايت ضعيف تر چه خوبي وبدي هر ميوه وكياه بحسب اقتضاى آب وهوا وزمين آن موضع است لهذا يك چيز در يكجا بسيار خوب ميشود واثر ونفع بسيارى بران مترتب ميكردد وهمان چيز در موضع ديكر چنان نمى شود مثل ريوند كه مشخص ومحقق است كه بيخ ريباس است وفقير خود مكرر كنده ودیده از اقتضاى آب وهوا وزمين چين آن است كه ريوند انجا درنهايت خوبي واثر ونفع بسيار ميباشد بخلاف ريوند جاهاى ديكر چنانچه انشاء الله تع در رسم الزاء مع الالف ذكر خواهد يافت * در بيان جودت ورداءت جدوار وفرق ميان خالص ومغشوش آن بدانكه جدوار چنانچه ذكر يافت بنفش مائل بسرخي وبنفش مائل بسياهي وسفيد وزرد ميباشد ليكن همه تلخ بايد كه باشند وهر نوع كه تلخي آن زياده باشد بهتر است وهمچنين هرچند عقربى شكل تر وصلب سنكين وبزركتر چه بنفشجي باشد كه چون بسايند رنك آن بنفش صاف مائل بسرخي باشد بهتر است واين نوع واخطائي مينامند واحيانا بدين اوصاف چند دانه درميان جدوار رها ئيكه دراماكن ديكر ميروياد يافت ميشود وهمچنين نوع سياه آن راكه هندي نامند هرچند بزركتر وسياهتر وسنكين تر باشد بهتر است واكر اندكى بسرخي كرايد قريب بخطائي است وهمچنين الوان ديكر وبدانكه چون جدوار عزيز الوجود وكم ياب است بعضى از نامقيدان بعض بيخهاى شبيه بجدوار را رنك كرده بجاى جدوار ميفروشند ونيز كاهي بعض انواع بيش ضعيف را در شيرجوشانده تا سميت آن كم كردد وورنك نموده بعوض جدوار ميفروشند واكوچه بر طبيب لبيب متتبع فرق ميان جدوار اصلي خالص ومبدل مغشوش ظاهر است اما باز بنابر احتياط كه مبادا اشتباهى واقع شود جدوار را مقيد بمجرب ميسازند يعنى بايد بعد از تجربه وامتحان كه خاطر از خوبي وتر ياقيت واثر ونفع آن جمع نموده باشند استعمال نمايند واما فرق ميان جدوار اصلي ورنك كرده وبيخهاي ديكر بچند روش است يكى آنكه رنك كردهٔ آن ظاهرش بزردي ميكرايد وچون اندك رطوبتى بظاهر آن رسد بدون آنكه بسايند بدست ويا بپارچهٔ كرباسى

كه بد ورسد سرايت ميكند وچون در فنجان آب گرم اندازند آب را رنگين ميسازد برنك انچه بد ورنك كرده اند كاه بنفش وبعضي اوقات مائل بسرخي وكاهي برنك گل كاوزبان درقفا دوم آنكه ظاهر جلد وا رنك كرده بسبب جوشانيدن وخيسانيدن وخشونت وناهمواري وشكنج بهم ميرساند واصلي رنك نكرده درغايت نرمي وصفا وهمواري ميباشد وبرصاحب بصيرت اينمعني پوشيده نيست سوم آنكه چون آنرا بشكنند ورنك باطنش را ملاحظه نمايند اگر رنك جميع اجزاى باطنش معاوي است واختلافي ندارد اصلي است واگرانچه قريب بظاهر آن است رنگين تر واندرون آن كمرنك تر رنك كرده است واما فرق ميان جلد وار وبيخهاى مشابه آن برصاحبان هوش وشعور كه مكرر ملاحظه جلد وار نموده باشند نيز پوشيده نيست چه بيخهاى ديكر همه در جميع اوصاف مذكوره از شكل وحجم وهيئت وصلابت ووزن مشابه جلد وار نيستند هرچند در بعض اوصاف اندك مشابهتى داشته باشند واما فرق ميان جلد وار وبيش نيز بچند وجه است يكى آنكه بيش كوچكتر وباريكتر از جلد وار ميباشد ورنكش سرخ تر دوم آنكه چون بيش را بتراشند وبرزبان رسانند زبان را بكزد واحداث حرقت وخدارت نمايد وبسا باشد كه باعث تورم وآبله شود واين درصورتى است كه سميت آن را چنانچه ذكر يافت نكرفته باشند ويا اندكى كرفته باشند واما اكر بالتمام كرفته باشند امتحان آن نيز به تلخي يا بحسب حجم وشكل است والا بامتحان جلد وار اصلي نمايند از افادهٔ خاصيت وترياقيت وغير آن اما تجربهٔ اصلي جلد وار كه ترياقيت وعدم ترياقيت آن كه درچه مرتبه است بدين نحو است كه زهري از زهرها كدام كه باشد واكر بيش باشد بهتر است بخورد ميوني يا خروسي دهند وكفته اند كه اكر اين امتحان درخروس دشتي صحرائي كه عبارت از قرقاول است وبفارسي تذرو وبعربي تدرج كويند واقع شود بهتر است چرا كه مزاج او خشك تر ومحكم تر است وبهتر اين است كه چنين نمايند كه مقدار قاتل بيش را كه از نيل انك تا يكدانك است بخورد آن داده بيفاصله جلد وار بقدر يكدانك تا دو دانك بخورد او دهند اكر دفع سميت بيش را نمود جلد وار خوب است ومعتمد والا نه وبايد كه بيش را علىحده نيز آزموده باشند كه قوي باشد كه اشتباه واقع نشود ديكر آنكه مقدار قاتل افيون درمزاجيكه متوسط باشد نه بسيار ضعيف نه بسيار قوي ومعتاد بافيون نباشد دو درهم طبي كه يك مثقال صيرفي باشد يا قدرى كمتر ازان بدان بخورانند وفى الفور همان مقدار جلد وار سابيده بدان بدهند اكر دفع سميت آن نمود جلد وار خوب ومجرب است والافلا * امتحان ديكر آنكه چون بيش را بزبان ولب رسانند وازان سوزش وجوشش لب وزبان عارض كردد از مالیدن وخوردن اندكى جلد وار اكر بزودي دفع اذيت وغائلهٔ آنشود خوب واعتمادي است والانه * فصل دربيان مزاج وكيفيت ومنافع جلد وار * بدانكه جلد وار كرم وخشك است دراول درجهٔ سوم وحرارت آن لذاع وكزندهٔ وموذي نيست بسبب مناسبت آن با حرارت غريزي وارواح وتقويت وازدياد آن مر آن هردورا وشايد انچه شيخ رئيس رح درسالهٔ ادويهٔ قلبيهٔ خود ودیكران نيز فرموده اند كه حرارت آن مفرط نيست بنا بر همين باشد واثر ونفع آن همين بكيفيت فقط نيست بلكه بصورت نوعيه وخاصيت است ولهذا انواع سموم حارهٔ وباردهٔ مشروبه وملدغه را نافع است والا ميبايست كه مخصوص بسموم باردهٔ وامراض باردهٔ باشد نه حارهٔ ويا آنكه اثر آن در باردهٔ بيشتر از حارهٔ باشد وحال آنكه معاوي است بلكه بايد كه بكيفيت فقط نباشد كما ذكر فى المقدمه ومقدار شربت آن از يكدانك تا نيم مثقال كفته اند وقائم مقام ترياق كبير است مفرح ومقوي دل واعضاى رئيسه واحشا وبادزهر جميع سموم است ومفتح وملطف ومحلل ومنضج وممكن ارجاع ومقوي باصرهٔ ومشتهي ومبهي ومدر ونافع است ازبراى عفونت اخلاط وتپ ربع واستسقا وعسر البول وتحمين بدن وحصاة وبيرقان وقولنج وصرع وفالج وامراض باردهٔ را آشاميدن آن وطلاى آن جالي جلد ونافع است درد دندان

ودرد چشم را وباسرکه رافع طاعون ودافع برص ومانع وباامت وبالجمله منافع وخواص این بیخ بسیار است یکی آنکه باد زهر
وترياق ودافع اکثر سموم حاره وبارده مشروبه وملدوغه است حتی بمپش که بدترین آنها است وافعی وافیون نیز چنانچه
ذکر کرده شده خصوصا باچند دانهٔ فلفل سیاه دیگر آنکه گفته اند شخصی را ماری ازمارهای قتال بگزید مقدار نیم مثقال
آن را باشراب سائیدند وبخورد اودادند بفرمان باري تع صحت یافت ودر رفع زهر عقرب حتی عقرب جراره که سمیت
آن زیاده وقویتر است ورتیلا وجمله حیوانات زهردار شرب مقدار درد دانك آن با شراب نافع است دیگر آنکه مجموع
دردها واوجاع را به نشاند اگر در اعضای ظاهره باشد باکلاب یا باآب به تنهائي یا دوسه دانهٔ فلفل سیاه سائیده طلا نمایند و
اگر در باطنه باشد مقدار دانکی یا دو دانك آنرا بسایند باقدری شراب یاآب گرم یا جلاب بحسب مزاج وبخورند ودر وجع
قولنج ودرد کرده ومعده وسنك کلیه ومثانه وعسر البول باشیوهٔ تخم خیارین سائیده بیاشامند ونیز مجموع اورام بلغمیه و
صفراویه ودمویه وسوداویه را سود دارد در ابتدا وانتها اما در ابتدا ماده را باز کرداند ودر انتها تحلیل دهد واگر محتاج به
نضج باشد نضج دهد خصوصا اورام مغابن چون زیر بغل وپس گوش وبن ران چون بامرکه بسایند وطلا نمایند خصوصا باآب
کشنیز تازه جهت حارهٔ آنها وخیارک را نیز تحلیل دهد بی آنکه بپزد وبکشاید وهیچ زحمت باورسد وبعضی را بکیفیت و
بعضی را بصورت وخاصیت چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه چون در ایام وباوطاعون هرکس که طاعون برآورد با سرکه بسایند
وبران موضع طلا نمایند بعون الله تعالی ازان نجات یابد دیگر آنکه دل وجگر را بغایت قوت دهد از جهت ازدیاد حرارت
غریزي وتقویت قوی وارواح چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه طلا کردن آن بامرکه در ابتدا برخنازیر بغایت مفید بود وتحلیل
دهد آنرا دیگر آنکه چون بوریشهای خبیث وزخمهای کهنه قدری ازان را بکوبند وبپاشند گوشت مرده فاسد را زائل کند و
تازه بروياند وجراحت را باصلاح آورد دیگر آنکه چون با بعضي روغنهای مناسبه چون روغن قسط وگل سرخ وسورنجان
وبابونه باکلاب یا عرق دارچیني سائیده بروجع مفاصل بمالند وقدری باکلاب سائیده بخورند بسیار مفید است دیگر آنکه
کسی را که ضعف دل یا خفقان وطپش وافسردگي دل باشد خصوص که ازبرودت باشد چون چند روز هر روز مقدار نیم
درم ازان را باجلاب یا شراب یا یکی ازا شربهٔ مناسبه مثل شربت کاوزبان وابریشم وباد رنجبویه ومانند اینها وعرقهای
مناسب مثل عرق کاوزبان وکلاب وباد رنجمویه وامثال اینها بخورد دل اورا بغایت قوت دهد وتفریح بسیار آورد دیگر آنکه
جهت تقویت باه وانعاظ در بعضی امزجه بغایت مفید است خواه به تنهائي یا بادویهٔ مناسبهٔ دیگر باکلاب سائیده بخورند یا
حب یا معجون ساخته وگاهی با شیر گاو تازه دوشیده یا شراب یا ببعضی شربتهای مقویه نیز مفید است وانعاظ تمام آورد دیگر آنکه
درایام وبا چنانچه ذکر کرده شد در ترياق که تناول کردن آن منع عفونت وضرر وبا میکند وتقویت دل میدهد شرب این
دوا مفرد نیز همان خاصیت آن مرکب دارد بازیادتی جهت آنکه با قوت ترياقیت چندان کرم نیست ومولانا اصیل الدین
از شاگردان مولانا نجم الدین محمود بن الیاس شیرازي که یکی از شراح کلیات قانون است فرموده که هر خاصیتی که در ترياق
فاروق است درین بیخ نیز هست وهم او فرموده که مرا درد معده بود هر معالجهٔ که کردم مفید نیفتاد وآخر الامر چند عدد
جدوار را اندك اندك بروزگار صلایه میکردم وباجلاب گرم میخوردم بعون الله تعالی آن درد زائل شد اگر مقدار خورانك
بقدر یك دانك باشد بهتر است دیگر آنکه شخصی را سدهٔ جگر بود ونزدیك بود که باستسقا انجامد چند روز جدوار را سائیده
باسکنجبین میل نمود سدهٔ جگرش کشاده شد ورنك رویش بغایت زرد شده بود بازبرنك اصلي عود نمود دیگر آنکه شخصی

را قرحهٔ مثانه شده بود وچهار روز بول او بند بود قدری از جد وا را سائیده برپشت زها را وطلا نمودند وچند قطره در احلیل او چکانیدند همان دم بول او گشوده شد وچرک بسیاری برآمد وازان علت شفا یافت دیگر آنکه استسقای بارد که از برودت کبد وضعف آن باشد واز سدهٔ ماساریقا یک دانك آن را باسکنجبین ساده یا بزوري یاشربت دینار وشیرهٔ عنب الثعلب وشیرهٔ تخم کاهني بنوشند وچند روز بدان مداومت نمایند فائدهٔ تمام بخشد دیگر آنکه جهت هنك کرده ومثانه درشیرهٔ عنب الثعلب وخارخسك سائیده بنوشند دیگر آنکه جهت حبس البول باشیرهٔ تخم خیارین وتخم خربزه یاشیرهٔ خارخسك مفید است دیگر آنکه قولنج ریحي که سببش سردي ونفخ باشد بابعضی مطبوخات مناسبه مثل مطبوخ سداب وپودنه وزازیانه وعنب الثعلب آشامیدن آن مفید است دیگر آنکه حمی ربع وسائر حمیات بلغمیهٔ مزمنه را بعد از تنقیهٔ بدن باجلاب کرم کرده با شربتهای مناسبهٔ دیگر مداومت کردن دودانك آن موافق است واقل ایام مداومت هفت روز است دیگر آنکه چون بر موضع درد ودانهٔ بواسیر طلا نمایند درد ووجع آنرا ساکن وورم آنرا تحلیل دهد دیگر آنکه چون برای دشواری وضع حمل مقدار دو دانك آن زا سائیده با آب عنب الثعلب یا آب حلبه یاشیرهٔ خارخسك یاجلاب بخورد زن آبستن دهند واندکی سائیده پارچهٔ پشمي بآن آلوده کرده بفرمایند که بخود بردارد وضع حمل آن بآساني کردد دیگر آنکه چون زنی را بدشواري وضع حمل شود ومشقت بسیاری بلورسد وضعف اورا عارض کردد ویا آنکه بچهٔ مرده ازشکم وی برآید وسمیت به بدن او سرایت نماید وهمچنین اکثر امراض وارده بعد ولادت را چون چند روز بخوردن مقدار سه چهار حبه ازان باکلاب سائیده ومداومت بران نمایند بعون الله تع شفا میابد واقل مدت خوردن آن هفت یوم است که تاسه روز هرروز صبح وشام وایام دیگر صبح بیاشامد دیگر آنکه خناق بلغمي راطلا کردن آن مفید است ومحلل اورام بلغمي است دیگر آنکه درد چشم بلغمي را چکانیدن آن درچشم باعث تسکین درد والم آن است وصفراوي را طلا کردن آن برپشت چشم محلل اورام پلکهای آن است وفرق میان درد چشم بلغمي وصفراوي آن است که بلغمي رادرد ساکن تر وحمرت کمتر وورم زیادهٔ وصفراوي را درد وسوزش وچکیدن آب بیشتر باشد دیگر آنکه بهق سفید وبرص را طلا کردن آن نافع بود دیگر آنکه درد دندان راساکن کردانند چون مقدار عدسهٔ آن را بزیر دندان بگیرند ویاسائیده بر دندان طلا نمایند دیگر آنکه جمیع امراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه وعصبانیهٔ ساذجه ومادیه را مثل صرع وسکته وفالج ولقوه وخدر واسترخا ورعشه ومانند اینها را مفید بود شربا وطلاء خصوصا باکلاب یا بایکی ازادهان مناسبه ودماغ را قوت بخشد وتفریح آورد وا عانت طبیعت نماید بردفع امراض ازخود دیگر آنکه صرع صبیان که ام الصبیان نامند نافع بود چون مقدار نیم دانك آنرا تادانکي باشیر موضعهٔ آن سائیده بخورانند وگفته اند که طفلی راچهارده روز ام الصبیان بود که یک زمان خالي نبود جدوا ررا بشیر مادروی سوده بوی دادیم همان روز شفا یافت وبارها آزمودیم وحکمای هند گویند که مداومت بآن مردم را فربه کند راقم گوید شاید مبرود المزاجان بلغمي مراد باشند وبعد از تنقیه دراکثر امراض ازمزجه نفع آن بیشتر است وگفته اند درین دواصل وبیست منفعت است وانچه به تجربه معلوم شده واستماع از استادان یافته ودرکتب دیده اکتفا نموده شد وآن مضر ومصدع محرورین ویابس المزاجان ومصدع ایشان ومورث جراحت وقرحهٔ امعا است ومصلح آن سکنجبین ساده وشیر تازه دوشیدهٔ آهن تافته وبابعضی ازمبردات ومطفیات دیگر است بحسب مزاج وشخص وسن ونوع مرض ومقدار شربت آن ازنیم دانك تاچهار دانك بحسب مزاج وشخص ومرض مختلف است جهت اطفال ازنیم دانك تایکدانك ودرتپ ربع وسائر امراض دیگر دودانك ودرتقویت باه تانیم مثقال ودراستسقا تاچهار دانك گفته اند وبدل آن درتفریح و

تریاقیت سه وزن آن زرنباد است وشاید در تریاقیت تریاق فاروق وبادزهر حیوانی بدل آن باشند واین اقرب بقیاس است از زرنباد علی الاطلاق وچنانچه ذکر یافت تاثیر آن بکیفیت صرف نیست بلکه بصورت نوعیه وبالخاصیة است وقانون ترک افیون بجد وارد رافیون ذکر یافت * دستور خوردن جد وارخطائی * قلمی فرموده اند که از بندهٔ فقیر آثم محمد هاشم العلوی المحتاج الی غفران ربه الغنی است ازبرای تقویت باه وجمیع امراض باردهٔ بلغمیه وامراض عصب ودفع جمیع سموم وامراض حادثه از مواد سمیه چون جذام وآتشك وازبرای ذرب مزمن وضعف معدهٔ مزمن ومفاصل بارد وتقویت اعضای رئیسه مقرر نموده آن است که اول مرتبه تنقیه باید نمود در اول فصل ربیع باین طریق که در روز این منضج را بنوشند * صنعت آن گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی عنب الثعلب پرسیاوشان باد رنجبویه افتیمون از هریك دو مثقال انجیر زرد ده دانه مویز منقی بیست دانه ادویه را سوای افتیمون جوشانیده درآخر افتیمون را در پارچهٔ کتان بسته دران انداخته یك جوش دیگر داده فرود آورده دائم کیسه را بمالند تا سرد شود پس کیسه را مالیده فشرده دور کنند وادویه را صافی نموده ترنجبین گلقند آفتابی دران حل کرده با زصافی نموده بنوشند وروز سوم براجزای مطبوخ مزبور سنامکی اصل السوس تخم کشوث از هریك دو مثقال بیفزایند شب چهارم پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیهٔ سیاه سنامکی از هریك نیم مثقال غاریقون کثیرا از هریك یکدانك کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یك مثقال چرب نموده حب ساخته بورق نقره سه عدد پیچیده وقت خواب فروبرند واز عقب آن آب نیم گرم یك پیاله بنوشند وطلوع صبح گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی بادرنجبویه پرسیاوشان تخم گل سرخ اصل السوس اسطوخودوس افتیمون از هریك دو مثقال سنامکی چهار مثقال عناب انجیر زرد از هریك ده دانه مویز منقی بیست دانه مجموع را سوای افتیمون جوشانیده صافی نموده افتیمون را در آخر یکتائی بسته دران انداخته ویکجوش دیگر داده فرود آورند ودائم کیسه را بمالند تا مطبوخ سرد شود پس کیسه را مالیده فشرده دور کنند وادویه را صافی نموده شیرخشت خراسانی گلقند آفتابی از هریك ده مثقال ترنجبین فلوس خیارشنبر از هریك پانزده مثقال داخل کرده بمالند و بپالایند وروغن بادام شیرین یك مثقال داخل کرده بنوشند اگر بهمین تنقیه بدن پاك شد بهتر والا یکمرتبهٔ دیگر تکرار نمایند پس سه روز هر روز هلیلهٔ مربا عددی بگلاب شسته تناول نمایند وبعد ازان تخم فرنجمشك یك مثقال گلاب ده مثقال نبات سفید پنج مثقال بنوشند پس هفت روز این حب را فروبرند * صنعت آن جد وارخطائی یکدرم ویکدانك بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درونج عقربی خولنجان زرنب از هریك نیم مثقال ونیمدانك مایهٔ شترا عرابی ورق نقره ورق طلا مروارید ناسفته فادزهر معدنی خطائی از هریك یکدانك کوفته بیخته بشیرهٔ نبات سفید بقوام آورده سرشته حبوب سازند وهفت حصه نموده هر روز یك حصه را با گلاب ده مثقال فروبرند وغذا چهارساعت از روز گذشته نخود آب بخورند وآخر روز تخم بالنگوی ده مثقال گلاب دو مثقال نبات سفید پنج مثقال بنوشند وشب پلاو گوشت مرغ جوان یا گوشت بره بخورند ویکهفته بعد از خوردن این حبوب ازماست وپنیر وترشیها وغذاهای غلیظه واعراض نفسانیه پرهیز نمایند * طریق دیگر بگیرند جد وارخطائی مجرب یکدرم وهمه حصه نمایند وهر روز یك حصه را با گلاب سوده حب ساخته صبح ناشتا فروبرند وازعقب آن شربتی از نبات وعرق گاوزبان وعرق بید مشك بنوشند وبعد از هفت ساعت نخود آب گوشت جوان مرغ با ادویهٔ حارهٔ ماننده دارچینی زعفران تناول نمایند یا قیهٔ شوربا بخورند قلیه پلاو نیز خوب است واز حموضات ولبنیات اجتناب کنند واگر پیش از خوردن آن چند روزی خوردن نان وا غذیهٔ غلیظه پرهیز کنند اولی وفائدهٔ این را بهیاز نوشته اند * فصل در بیان حبوبی که اصل وعمود در آنها جد وارماهی

* ونیز در آنها قدری افیون از برای حفظ ترکیب داخل است واصل وعمود در آنها جدوار است بخلاف حبوب جدواریکه در باب افیون ذکر نموده شد که اصل وعمود در آنها افیون است وجدوار از برای اصلاح افیون داخل است * حب جدوار با مومیائی که اوجاع بدن را دفع کند وتقویت بدن وقوتها نماید ونشاط آورد ومقوی اعضای رئیسه است ومعده را بنهایت نافع است * صنعت آن جدوار خطائی بنفش آزموده درونج عقربی دارچینی عود بلسان قرنفل طباشیر سفید مومیائی دارابجردی از هریک دو درم بسباسه مصطکی عود هندی افیون کازرونی بزرالبنج سفید از هریک یک درم مشک ترکی نیم درم اجزا را کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی از یک حب تا دو حب واگر عنبر اشهب ومروارید ناسفته وکهربای شمعی از هریک نیم درم داخل نمایند می گردد اقوی * حب جدوار دیگر سرفه واوجاع صدر را نافع باشد ودل ودماغ وجمیع اعضای رئیسه را قوی گرداند ونشاط وفرح آورد ونعوظ قوی آورد وطعام هضم کند وسرعت انزال وسلس البول ولینت طبع وزکام ونزلهٔ بارد را دور گرداند * صنعت آن جدوار خطائی آزموده هفت مثقال زعفران تخم کرفس درونج عقربی از هریک دو مثقال ونیم فلفل زرنباد مصطکی عود قماری سنبل الطیب قاقلهٔ کبار دارفلفل قرنفل خیربوا صمغ عربی خولنجان دارچینی عاقرقرحا افیون از هریک یک مثقال ونیم فرفیون نیم مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی هرصبح دو عدد وشام دو عدد با گلاب فرو برند واگر نزله باشد با عرق گاوزبان واز حموضات پرهیز نمایند * حب جدوار دیگر فادزهر ومومیائی که از آن اقوی است * صنعت آن جدوار خطائی مجرب دو مثقال فادزهر حیوانی یک دانگ عنبر اشهب مومیائی دارابجردی مشک ترکی خالص از هریک یک مثقال عود قماری خام دارچینی قرنفل خیربوا گل سرخ منزوع الاقماع شقاقل مصری سعد کوفی ایرسا از هریک دو مثقال صندل سرخ مروارید ناسفته دارفلفل بهمن سرخ از هریک پنج مثقال زرنباد بهمن سفید سنبل الطیب خصیة الثعلب مصری از هریک سه مثقال صمغ عربی یک دانگ ونیم قرص افعی تخم خرفهٔ مقشر تخم خشخاش از هریک ده مثقال زعفران هفت مثقال افیون سه مثقال پوست تخم مرغ مکلس یک مثقال کوفته بیخته بجلاب مقوم سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی بورق نقره پیچیده نگاه دارند شربتی دو حب * حب جدوار نواب تقرب خان که بجهت نواب اشرفخان ترکیب نموده ونسخهٔ آن را بنواب معزی الیه داده بودند * صنعت آن جدوار خطائی مجرب دارچینی بسباسه فلفل سفید افتیمون خصیة الثعلب قصب الذریره زعفران از هریک دو مثقال صندل سفید مصطکی اسارون شامی عود قماری خام کثیرا افیون مشک خالص عنبر اشهب از هریک یک مثقال اجزا را کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده نگاه دارند شربتی یک حب تا دو حب * حب جدوار حکیم جلالا از اولاد حکیم ابوالبرکات اوحدانی حکیم حرم شاه سلیمان صفوی * صنعت آن عود قماری خام مصطکی رومی بهمن سرخ بهمن سفید پوست زرد اترج قاقلهٔ صغار قاقلهٔ کبار صندل سفید بگلاب سوده گل گاوزبان مروارید ناسفته بسد فادزهر معدنی کهربای شمعی یاقوت رمانی عنبر اشهب طباشیر سفید صمغ عربی بزرالبنج سفید از هریک یک مثقال افیون کازرونی دو مثقال جدوار خطائی مجرب سه مثقال زعفران نیم مثقال ورق طلا ورق نقره از هریک ده عدد بدستور مقرر حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی دو حب * حب جدوار دیگر که در تقویت باه وامساک منی بی نظیر است ومنافع بسیار دارد * صنعت آن جدوار خطائی مجرب افیون زعفران از هریک نیم مثقال قرنفل یادرنجبویه کبابهٔ چینی فلفل دارفلفل از هریک سه درم عود هندی چهار درم فرقة الطیب دو درم مشک ترکی مصطکی رومی از هریک یک مثقال بابونه مروارید ناسفته از هریک یک درم کوفته بیخته بجلاب سکری یا بشیرهٔ نبات مقوم سرشته حبوب سازند

* حب جدوار له غفرالله له ولوالد ٥ ولي بحق محمد صلعم وآله واصحابه * صنعت آن جوزبوا پنج عدد ميان آنها راخالي كرده افيون كازروني يك مثقال فتيله كرده دران جوزها بگذارند وجوزها را تخمير كرفته در روغن كاوبريان نمايند بحدي كه خمير قريب بسوختن كردد خميررا از آنها جدا كرده جدوار خطائي مجرب بهمن سفيد بهمن سرخ شقاقل مصري خصية الثعلب مصري از هريك چهار مثقال عود قماري غرقي خام زرنباد درونج عقربي كبابهٔ چيني كل كاوزبان زعفران لسان العصافير اسارون بسباسه سنبل الطيب مصطكي قرنفل غنچهٔ كل سرخ منزوع الاقماع ايرسا فلفل سياه دانه خيربوا قاقلهٔ كبازرنب بادرنجبويه خولنجان تخم هليون مغرحب سمنه دارچيني مغزحب الزلم مغزچلغوزه مغزنارجيل مقشر مغزحب القطن ازهريك دو مثقال مايهٔ شترا عرابي كثيرا صمغ عربي ازهريك يك مثقال تخم خشخاش مغزحب القلقل تخم خربزه مقشرا زهريك پنج مثقال عنبراشهب مشك تركي ورق طلا ورق نقره محلولين ازهريك نيم مثقال نبات سفيد هفت مثقال بلستور مقرر حبوب سازند هرحبي بقدر نخودي شربتي ازدوحب تا چهارحب واكرد رمزاج برودت غالب باشد بجاى تخم خربزه قرص افعي بوزن آن داخل كنند * حب جدوار ازتراكيب متاخرين است مقوي اعضاى رئيسه وباه ومولد مني ومغلظ آن وباعث حصول ولد است باذن الله تعالى * صنعت آن جدوار خطائي مجرب دودرم مرواريد ناسفته كهربا ى شمعي بسد زرنباد صمغ عربي طباشير عود غرقي خام قرنفل سنبل الطيب جوزبوا بسباسه قاقلهٔ كبا ريوند چيني بهمن هرخ بهمن سفيد بادرنجبويه زعفران تخم انجره تخم شلغم حومل خشخاش سفيد خشخاش سياه عنبر اشهب مشك خالص ازهريك نيم مثقال ودرنسخهٔ ديكر وزن مشك ربع مثقال است ياقوت رماني لعل بدخشي ازهريك ربع مثقالى ورق نقره ورق طلا محلولين ازهريك ربع مثقالى چلغوزه مغزمركنجشك نرخصية الثعلب مصري كشن خرما بيخ شبيبي لسان العصافير افيون مصري خالص ازهريك يك مثقال ودرنسخهٔ ديكر بوزيدان شقاقل مصري بيخ لفاح ازهريك نيم مثقال داخل است ودرنسخهٔ ديكر افيون داخل نيست اجزا كوفته بيخته باكلابى كه دران صمغ عربي ربع مثقال ونبات دومثقال خيسانيده باشند سرشته حبوب سازند هرحبي بقدر فلفلى ونخودى بورق طلا ونقره پيچيده درسايه خشك نمايند شربتى از يك حب تا سه حب ازبزرك وكوچك تا پنج حب * حب جدوار منقول ازحكيم مسيح همه قوى واعضاى رئيسه ازدل ودماغ وكبد وسائر اعضا واعصاب وباه را قوت بخشد ورياح غليظه رادفع كند وسعال بلغمي وقي الدم واوجاع نقرس ومفاصل وبواسير وفالج ولقوه وسكته وصرع ونزله وشقيقه واسترخاى زبان ودرد چشم وسرعت انزال وقوبا وقروح امعا راسود مند بود وفرح وسرور آورد وبراشتهاى طعام وهضم ياري كند وسياهي موى را محافظت نمايد ورفع زهرجانوران كزنده نمايد ورنك را سرخ كرداند وقولنج بكشايد وبول براند وسنك كرده ومثانه بريزاند وروشني چشم بيفزايد وديوانكي وسودا را دفع كند ومداومت آن ازجميع امراض مذكوره وعلل بلغمي وسوداوي ايمني بخشد وپيش ازطعام وبعد ازطعام توان خورد * صنعت آن جدوار خطائي مجرب زعفران راسن مقل ازرق كبابهٔ چيني بهمن سرخ بهمن سفيد جوزبوا انيسون تخم سداب تخم كزرورق كل سرخ زنجبيل ازهريك يك مثقال صيرفي كه چهار ماشه باشد دارفلفل دو مثقال ويك ربع زرنباد هفت ماشه آملهٔ مقشر شقاقل مصري ازهريك شش ماشه اسارون دارچيني بادرنجبويه افيون اعلى خالص ازهريك پنج ماشه بزرالبنج سفيد عاقرقرحا تخم كرفس عود قماري غرقي خام صمغ عربي قرنفل خولنجان خصية الثعلب مصري بسباسه نعناع كاوزبان حب الآس سعد كوفي مغزتخم خيارين مغزبادام مقشرماهي سقنقورا كرنبا شد بدل آن ريك ماهي ياهردوا سپند سفيد مرواريد

ناسفته تخم هليون درونج عقربي ازهريك يك درم صمغ في كه سه ماشه باشد سنبل الطيب قاقلهٔ كبار فرفيون ريوند چيني
مصطكي رومي سليخه شيطرج هندي زراوند مدحرج كل نيلوفرمايهٔ شترا عرابي نخود الوندي عنبراشهب ازهريك نيم مثقال
صمغ في بسد دواله نبات مشك خالص لعل بدخشي ياقوت رماني ازهريك يك ماشه جند بيدستر نيم ماشه ورق طلا ورق نقره
محلولين بقدر كفاف ادويه كوفته بيخته باكلاب سرشته حبوب سازند هرحبي بقدر نخودي درورق طلا ونقره پيچيده درسايه
خشك نمايند شربتي يك حب تاسه حب * حب جدوار ديكر * صنعت آن جدوار خطائي مجرب پنج مثقال عنبراشهب زرنباد
درونج عقربي صندل سفيد مروارید ناسفته زعفران ورق طلا ازهريك يك مثقال ورق نقره كل كاوزبان ازهريك دومثقال
ياقوت رماني لعل بدخشاني مشك تبتي خالص عود هندي غرقي خام صمغ عربي افيون خالص ازهريك نيم مثقال ادويه كوفته
بيخته بكلاب سرشته حبوب سازند * حب جدوار ديكر * صنعت آن جدوار مجرب زرنباد دارچيني تخم كرفس عود قماري
غرقي خام ازهريك ثلث درهمي بزرالبنج دوثلث درهم ادويه كوفته بيخته صمغ عربي را دركلاب حل كرده بآن بسرشند و
حب سازند هرحبي بقدر نخودي بورق طلا ونقره پيچيده درسايه خشك نمايند شربتي ازيك حب تاسه حب اين حب فالج
وامراض باردهٔ را نافع است وامساك آورد * حب جدوار ديكر * صنعت آن جدوار خطائي مجرب بزرالبنج زعفران ازهريك
نيم مثقال سنبل الطيب پوست بيضهٔ مكلس اسارون ازهريك يك ونيم مثقال افيون عاقرقرحا عنبراشهب مصطكي سليخه پوست
بيرون پسته ازهريك يك مثقال زرنب درونج عقربي عود هندي دارچيني ازهريك يك مثقال وربع مثقالي نانخواه مشك خالص
فلفل سياه ازهريك ثلث مثقال ادويه كوفته بيخته بعسل بسرشند وحبوب سازند * حب جدوار مختصر * صنعت آن جدوار
خطائي مجرب عنبراشهب ازهريك يك مثقال مصطكي زعفران افيون ازهريك دومثقال واگر افيون رايك مثقال كنند و
براى غير معتادين بافيون نيم مثقال كنند بهتراست مشك نيم مثقال افيون را دركلاب حل كرده صاف نمايند ودرآفتاب
كذارند تاغليظ كردد ادويه كوفته بيخته بآن سرشته حبوب سازند * حب جدوار ديكر * صنعت آن جدوار مجرب افيون خالص
اعلى عود غرقي خصية الثعلب مصري ازهريك يكدرم عنبراشهب يكدرم ودوثلث درم درونج مشك خالص قرنفل ورق كل
سرخ زرنب ازهريك ثلث درمي فلفل سنبل الطيب جوزبوا عاشير قرفه قاقلهٔ صغار بسباسه ازهريك دوثلث درمي ورق نقره
ورق طلا بقدر كفاف ادويه كوفته بيخته باكلاب سرشته حبوب سازند شربتي ازيك حب تاسه حب * حب جدوار ديكر نافع از
براى امراض سوداويه * صنعت آن جدوار خطائي مجرب عنبراشهب مروارید ناسفته تخم خرفهٔ مقشر كل كاوزبان تخم
قرنجمشك صندل سفيد كشنيز خشك مقشر طباشير سفيد ازهريك يك مثقال افيون يكدانك زعفران نيم مثقال لاجورد مغسول

---

* فصل در ذكر حبوب جدواري

كه اصل وعمود درآنها جدوار است وافيون داخل نيست * حب جدوار متاخرين در تقويت باه وهاضمه وضعف دل ومعدهٔ
بنهايت نافع است * صنعت آن جدوار خطائي مجرب مروارید ناسفته دارفلفل تخم بادرنجبويه ازهريك يك مثقال تخم قرنجمشك
عود قماري قرنفل كبابهٔ چيني قرفهٔ الطيب فلفل ازهريك دومثقال خصية الثعلب مصري سه مثقال زعفران نيم مثقال ادويه
كوفته بيخته قند سفيد بيست ودومثقال بقوام آورده ادويه بدان سرشته حبوب سازند هرحبي بقدر نخودي بورق طلا ونقره
ازهريك سي عدد پيچيده نكاهدارند شربتي نيم مثقال * حب جدوار ديكر ازمتاخرين مبهي وهاضم ومقوي بدن است ونافع
ازبراى سموم * صنعت آن جدوار خطائي مجرب عود قماري خام صندل سفيد زرنباد زعفران قرنفل صمغ عربي فلفل درونج

عقربي دارچيني ازهريك دومثقال مصطكي عاقرقرحا مشك تبتي ازهريك نيم مثقال كوفته بيخته بشيرهٔ نبات سرشته حبوب سازند

* حب جدوار منقول ازبياض حكيم محمد حسين بخط معزي اليه بدن راقوت دهد وحافظ صحت ومقوي اعضاى رئيسه ومعده و

دافع آلام وامراض باردهٔ است * صنعت آن جدوارخطائي مجرب صندل سفيد بكلاب سوده زرنباد دارچيني درونج عقربي صمغ

عربي ازهريك يك مثقال عود قماري خام يك مثقال ونيم مصطكي رومي زعفران عاقرقرحا ازهريك نيم مثقال قرنفل فلفل سياه

مشك تركي ازهريك دومثقال كوفته بيخته باشيرهٔ نبات سفيد سرشته حبوب سازند هرحبي بقدرنخودى شربتى يكدانك * حب جدوار

اطباى هند گفته اند كه حافظ قوى وارواح است وچون هرسال چند روز بآن مداومت نمايند بعمر طبيعي ميرساند * صنعت آن

جدوارخطائي مجوب تخم كندنا دارچيني فلفل دارفلفل كندرطلق مكلس فولاد مكلس ازهريك سه مثقال دانهٔ هيل بوا قرنفل

زنجبيل زعفران صبر سقوطري زرد ازهريك دومثقال سعد كوفي سنبل الطيب عود قماري خام غاريقون هش سفيد ازهريك

چهارمثقال بادزهرحيواني اصطهباناتي يك مثقال مصطكي پنج مثقال ذهب مكلس يك دانك طلق مكلس وفولاد مكلس ذهب

مكلس رادرروغن كاوبجوشانند وباقي ادويه را كوفته بيخته بآن بسرشند وبعسل مصفى بقوام آورده سرشته حبوب سازند هرحبى

بقدرنخودى بورق طلا ونقره پيچيده نگاه دارند شربتى دوحب * حب جدوارفادزهري موميائي حكيم محمد باقر موسوي منقول

ازخط نواده معزي اليه ميرزا عبد الباقي قلمي فرموده اند دربيان حب مفرح ومقوي قلب وحافظ صحت كه تركيب بسائط آن

بدستياري پنجهٔ حواس خمسه باطني اين حقيرو تقديرمقاديرآن بمهراس طبع اين فقيرصورت بسته اميدكه درنظريك جهانيان

اين دردمان ولايت نشان مورد تحسين ودرمذاق طبع صوفيان آستان خسروشاه نشان شيرين آيد * صنعت آن جدوارخطائي

مجرب هفت مثقال فادزهرمعكي سه مثقال مرواريد ناسفته دومثقال ياقوت رماني عنبراشهب ازهريك يك مثقال زعفران

موميائي دارابجردي ازهريك نيم مثقال موميائي رادرروغن بنفشه بادام يادروغن مغزپستهٔ مدبردربنفشه كداخته باقي ادويه

واسواى جواهروفادزهركوفته بيخته جواهروفادزهررابالعاب بزرقطونا كه دران صمغ عربي وكثيراحل كرده باشند صلايه نموده

بعدازان ادويه رابآن سرشته درهاون سنكي بدسته بمالند بعدازان حبها سازند هرحبى بقدرنخودى بورق طلا پيچيده

ياورق نقره ودرسايه خشك كرده نگاه دارند شربتى چهارقيراط * حب جدوازحكيم عمادالدين محمود منقول ازخط ميرزا محمد باقر

ولد حكيم معزي اليه * صنعت آن جدوارخطائي مجرب پنج مثقال عنبراشهب يك مثقال مشك نيم مثقال زرنباد درونج عقربي

صندل سفيد مرواريد ناسفته زعفران ورق طلا ازهريك يكمثقال ياقوت رماني لعل بدخشي صمغ عربي عود قماري خام ازهريك

نيم مثقال ورق نقره كل كاوزبان ازهريك دومثقال ويكدانك بدستورمقررحبوب سازند شربتى چهارقيراط * حب جدوار ديگر

* صنعت آن جدوارخطائي مجرب بنفش نيم مثقال فادزهرحيواني قرنفل زعفران عاقرقرحا جندبيدستر جوزبوا بسباسه

دارچيني دانهٔ هيل بوارق طلا محلول ورق نقره محلول ازهريك يكدانك كوفته بيخته بكلاب سرشته حبوب سازند هرحبى بقدرنخودى

شربتى ازسه حب تا هفت حب * حب جدوارصغيرجدوارخطائي مجرب مرواريد ناسفته ازهريك درجزونبات سه جزو بالعاب

بهدانه سرشته حبوب سازند شربتى نيم درم * حب جدوارکه درتقويت قلب ودماغ وجميع اعضاى رئيسه ودفع رطوبات دماغي و

درد معده وبرودت دماغ ومعده نفع تمام دارد * صنعت آن جدوارخطائي مجرب عود غرقي خام مصطكي رومي ازهريك

پنج درم دارچيني كل كاوزبان زعفران پوست زرد اترج ازهريك شش درم درونج اسطوخودوس قاقلهٔ كبار قاقلهٔ صغار

فلفل دارفلفل ريوند چيني عاقرقرحا سنبل الطيب دوالهٔ زرنباد وج تركي مشك خالص عنبراشهب ازهريك يكونيم درم

اجزا کوفته بیخته با کلاب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر فلفلی وبورق طلا ونقره پیچیده درسایه خشک نمایند شربتی یک
حب تامه حب وتا پنج حب بحسب قوت ومزاج * حب جد وارد یکر که مبهی وهاضم طعام ومقوی بدن است * صنعت آن
جد وارخطائی مقشر مجرب عود قماری خام صندل سفید زرنباد قرنفل صمغ عربی درونج مقربی فلفل سیاه ازهریک دومثقال
مصطکی زعفران ازهریک یک مثقال کوفته بیخته بکلاب سرشته حبوب سازند شربتی ازیکدانک تادودانک * حب جد وارد یکر
بنهایت مقوی باه است ودرامساک منی بی نظیر * صنعت آن جد وارخطائی بهمن سرخ بهمن سفید زعفران صندل سفید
مروارید ناسفته ازهریک پنج مثقال بادزهرحیوانی مجرب یکدانک عنبر اشهب مشک تبتی ازهریک نیم مثقال صمغ عربی
یکدانک ونیم عود قماری قرنفل فلفل دارفلفل غنچهٔ گل سرخ سعد کوفی ازهریک دومثقال قرص افعی تخم خشخاش خصیة الثعلب
مصری ازهریک ده مثقال زرنباد دارچینی ایرسا شقاقل مصری سنبل الطیب ازهریک سه مثقال تخم خرفه مقشر پوست تخم مرغ
مکلس ازهریک یک مثقال اجزا کوفته بیخته بشیرهٔ نبات سفید بقوام آورده سرشته حبوبها سازند هرحبی بقدر نخودی درسایه
خشک نمایند شربتی پنج عدد * حب جد وارد یکر امساک منی کند وسرعت انزال منی را دور گرداند وتقویت باه کند وپشت
را قوی گرداند وضیق النفس را نافع بود وبواسیر بادی وخونی را سود آرد وتپهای کهنه وسرفه وسل را مفید است * صنعت آن
علك البطم مصطکی رومی ازهریک یکدرم قرنفل سه درم مشک تبتی یکدانک ونیم جد وارخطائی مجرب دودانک زعفران
یکدرم اجزا را نرم سائیده با اندک شیرهٔ نبات بکلاب بقوام آورده سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی بورق طلا و
نقره پیچیده درسایه خشک کرده نگاهدارند شربتی پنج حب * حب جد وار تالیف حکیم محمد حسین حکیم باشی شاه جنت مکان
شاه عباس صفوی موسوی مقوی جمیع اعضای رئیسه ومقوی باه است ونشاط آورد ومجرب است * صنعت آن جد وارخطائی مجرب
عود هندی قاقله سنبل الطیب دارچینی لسان العصافیر قرنفل بهمن سرخ مایهٔ شترا عرابی ازهریک سه مثقال زرنباد درونج
عقربی صندل سفید مروارید ناسفته لعل بدخشی عود بلسان فلفل سفید زنجبیل ریوند چینی بادرنجبویه سازج هندی بماسه
خولنجان کبابهٔ چینی عود الصلیب بوزیدان تودری گل سرخ منزوع الاقماع تخم فرنجمشک دوقوعا قرقرحا ازهریک دومثقال
گل گاوزبان خصیة الثعلب مصری مصطکی رومی طباشیر سفید پوست زرد اترج سمکهٔ صیدا ازهریک پنج مثقال صمغ عربی
هفت مثقال عنبر اشهب مشک تبتی ازهریک یک مثقال بهمن سفید هفت مثقال نبات سفید بیست مثقال اجزا را کوفته بیخته
بکلاب سرشته حبوب سازند وبورق طلا ونقره ازهریک یک مثقال پیچیده درسایه خشک نمایند وباید که حبوب هریک بقدر
نخودی باشد شربتی از پنج حب تا هفت حب باعرق جزربمقداریک اوقیه فروبرند * حب جد وارد یکر * صنعت آن
جد وارخطائی آزموده فلفل سفید فلفل سیاه ورق گل سرخ سنبل الطیب ازهریک پنجدرم کهربای شمعی مروارید ناسفته
یاقوت رمانی تخم کرفس سازج هندی حب بلسان سلیخه عود بلسان فرفیون زنجبیل دارچینی کبابهٔ چینی زراوند مدحرج
اسارون شامی زرنب عود هندی خام غرقی پوست بیرون پسته صمغ عربی دارفلفل عقیق یمانی بسد یشب سبز ازهریک
سه درم زعفران نانخواه جوزبوا بماسه حب الزلم شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری ازهریک شش درم عاقرقرحا درونج
عقربی مرمکی صافی ازهریک چهار درم بزرالمنج سفید زرنباد ازهریک دو درم عنبر اشهب یک درم ورق طلا پنجاه عدد ورق
نقره یکصد عدد ادویه را انچه کوفتنی است کوفته بیخته وانچه صلایه کردنی است با کلاب بوسنک سماق صلایه کرده وانچه حل
کردنی است حل کرده مجموع را بروغن مغز پسته چرب نموده حبوب سازند هرحبی بوزن نخودی شربتی ازچهار حب تاشش حب

* حب جدوارد يكر بجهت تقويت باه وقوت هاضمه وضعف دل ومعده * صنعت آن جدوارخطائي آزموده مرواريد نا سفته دارفلفل ازهريك يكمثقال فلفل قرنفل قرنفل الطيب عود قماري خام قرنفل كبابهٔ چيني ازهريك دومثقال خصية الثعلب مصري شقاقل مصري تخم بالنكوازهريك سه مثقال زعفران نيم مثقال كوفته بيخته بجلاب سكري سرشته حبوب سازند هرحبي بقدر نخودي شربتي نيم مثقال * حب جدوارد يكر كه مقوي معده وباه وقلب امت وهاضمه را قوت دهد وخفقان بارد را زائل كند ودر تقويت باه بي نظير است * صنعت آن جدوارخطائي مجرب مرواريد نا سفته دارفلفل كهربای شمعي ازهريك يك مثقال فلفل زنجبيل خولنجان قرنفل الطيب بهمن سرخ بهمن سفيد عود قماري خام قرنفل كبابهٔ چيني ازهريك دومثقال خصية الثعلب مصري شقاقل مصري تخم بالنكوازهريك سه مثقال زعفران نيم مثقال اجزا را كوفته بيخته بجلاب سكري مقوم سرشته حبوب سازند وبورق طلا پيچيده نگاه دارند شربتي نيم مثقال واين حب جدوار با نسخهٔ قبل يك امت با اندك تفاوتي * حب جدوار ديكر * صنعت آن باد زهر معدني مجرب يك دانك عنبراشهب مشك تركي ازهريك نيم مثقال صمغ عربي يكدانك ونيم عود قماري قرنفل فلفل غنچهٔ كل سرخ سعد كوفي ازهريك دومثقال صندل سفيد مرواريد نا سفته جدوارخطائي بهمن سرخ بهمن سفيد زعفران ازهريك پنج مثقال قرص افعی تخم خشخاش خصية الثعلب مصري ازهريك ده مثقال زرنباد دارچيني ايرسا شقاقل مصري سنبل الطيب ازهريك سه مثقال تخم خرفه مقشر پوست تخم مرغ مكلس ازهريك يك مثقال اجزا را كوفته بيخته بشيرهٔ نبات سفيد مقوم سرشته حبوب سازند هرحبي بقدر نخودي شربتي پنج حب * حب جدوارگه مقوي قلب ودماغ و كبد امت وباه برانگيزد ومعده را موافق باشد وپشت وكمر را قوت دهد ونشاط آورد * صنعت آن اشنه سنبل الطيب صندل سرخ صندل سفيد حب الآس لاجورد مغسول شمط مغسول ساذج هندي تخم ريحان تخم خشخاش كشنيز خشك مقشر پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست هليلهٔ زرد پوست بليله آملهٔ منقی اسطوخودوس ازهريك سه مثقال جدوارخطائي بنفش مجرب سه مثقال ونيم مرواريد نا سفته بسد كهربای شمعي يشب سبز عنبراشهب ابريشم مقرض ريوند چيني زنجبيل سفيد طباشير سفيد لادن فلفل ازهريك دومثقال پوست زرد اترج گل سرخ تخم خرفه مقشر مغز بادام شيرين مقشر مغز چلغوزه مغز حب الزلم مغز نارجيل مقشر مصطكي ازهريك پنج مثقال گل مختوم كافور قيصوري ورق نقره مشك تركي ازهريك يك مثقال تودري زرد تودري كلكون ازهريك دومثقال ونيم ورق طلا نيم مثقال ادويه را انچه صلايه كردني امت با كلاب برسنك سماق صلايه كرده وانچه كوفتني امت كوفته بيخته وانچه حل كردني امت حل كرده بروغن بلسان چرب نموده با آب پوست كوكنار سرشته حبوب سازند شربتي يك درم واگر خواسته باشند اجزا را بعسل مصفی سه وزن ادويه سرشته معجون سازند شربتي ازان يك مثقال امت * حب جدوار حكيم ارشد قمي منقول از خط ولد ارشد معزي اليه ميرزا ابراهيم * صنعت آن ذهب مكلس جدوار خطائي فاد زهر معدني خطائي اصل ازهريك يك مثقال جوزبوا مصطكي رومي زعفران ازهريك چهار دانك دارچيني چهار مثقال قرنفل نيم مثقال صمغ عربي دو دانك كثيرا يك دانك علی الرسم حب سازند هرحبي بقدر نخودي وچون يك حب اين حبوب درحمی ربع پيش از وقت نوبت به نيم ساعت با كلاب فروبرند نافع امت * حب جدوار حكيم سليمان باه را قوت دهد * صنعت آن جدوارخطائي مجوب مايهٔ شترا عرابي قرص افعی خصية الثعلب مصري زعفران ازهريك سه درم عنبراشهب مصطكي ورومي مشك خالص خايهٔ خروس كند رسعد كوفي ازهريك يكدرم كافور جوداده نيم درم اجزا كوفته بيخته بگلاب سرشته حبوب سازند هرحبي بقدر نخودي بورق طلا نقره پيچيده خشك نمايند شربتي ازيك حب تادو حب * دهن جدوار

جهت رفع اوجاع مفاصل و اوجاع ورک و عرق النسا و نقرس و التیام جروح تمر بخا و قطورا مفید * صنعت آن بگیرند جدوار خطائي مجرب را و جوکوب نموده یک شبانروز در آب باران یا خمر عنبي بخیسانند پس بآتش ملایم طبخ دهند تا تمام قوت آن در شراب آید پس نیکو مالیده صاف کرده با هم وزن آن آب صافي روغن کنجد تازه یا روغن زیتون یا روغن ورد احمر بآتش ملایم طبخ دهند تا روغن بماند و نسوزد و بکار برند * مرهم جدوار از صنعت حکیم علي گیلاني شارح قانون گفته که این مرهم نیز عدیل و مانند دهن دیوداراست در کثرت فوائد بلکه از ان زیاده و نمی رسد باین در منافع برای التیام جراحات و اندمال آنها دوائی نه مرهمی * صنعت آن جدوار خطائي خوب مجرب که بیش نباشد یک مثقال زرد چوبه دیوداراصل السوس بعین در آخر برگ حناء خشک دود مجتمع برسقوف دکاکین محمصان و نخود بریزان نه دکاکین زرگران و مس گران و قلعي گران و غیرها از هریک یک اوقیه پوست درخت مغیلان برگ درخت نیم تازهٔ سبز هوجویه از هریک دو اوقیه قنه نصف اوقیه چوبها و بیخها را نیم کوفته و بورق سنک صلایه نرم بسایند تا مضمحل گردد و با سائر ادویه سوای قنه درد و نیم من آب بآتش ملایم بجوشانند تا به ثلث رسد پس آب صافي آن را بکیچهٔ که بسیار سوراخ آن ریزه و تنک باشد بگیرند و از پشت همان کفچه درد کفچه بفشارند و اثقال آنرا تا انچه دران مائیت است برآید پس آن مائیت را کرفته اثقال را دور نمایند و بریزند بران روغن کنجد تازهٔ خالص بیست اوقیه و بآتش ملایم بجوشانند تا آنکه قریب بخشک شدن آب گردد پس صاف نمایند و اثقال را فشرده دور نمایند و قنه را با اندکي از ان روغن حل نموده صاف نمایند و باد اوقیه موم زرد در باقي روغن بریزند و بآتش ملایم طبخ نمایند تا بقوام مرهم آید و احتیاط نمایند که نسوزد و عند الحاجت استعمال نمایند و نوشته که اگر در بعضی بلاد برگ درخت نیم یا پوست درخت مغیلان یا جدوار فائق ممتحن یافت نشود باکي نیست بخفیف آن لیکن تمام اجزا بهتر و اولی است * مرهم جدوار دیگر قروح خبیثه و ناصور و زخمهای کهنه را نافع و مجرب است * صنعت آن جدوار خطائي مجرب یک مثقال هوجویه قنه پوست درخت مغیلان برگ حنا در سایه خشک کرده از هریک نوزده مثقال برگ نیم در سایه خشک کرده موم زرد غیر مستعمل از هریک سي و هفت مثقال و نیم روغن کنجد سفید هفتاد و پنج مثقال اجزا را سوای جدوار در سه هزار مثقال آب بجوشانند تا به ثلث رسد که هزار مثقال باشد مالیده صاف نموده بعد ازان موم و قنه و روغن را داخل کرده بآتش ملایم بجوشانند که آب رفته روغن بماند پس جدوار را نرم سوده داخل کرده در هاون بسته بمالند تا یکسان مانند مرهم شود و در ظرف چیني نگاهدارند و عند الحاجت بکار برند * فصل در ذکر نسخ معاجین جدواري * این معجون را موسی بن میمون از خط شیخ رئیس نقل کرده و قلمي نموده که خواص این معجون را شیخ چنین نوشته که بنهایت مقوي باه است و دافع جمیع سموم و هاضمه را قوي گرداند و اعضای باطنه را تمام علی العموم قوت دهد خصوص دل را و دفع بلغم کند و مانع صعود ابخره بدماغ است و تقویت جمیع اعضا و حواس ظاهر و باطن کند و کدورتها زائل گرداند و تفریح آورد و نفس را قوي گرداند و حافظ صحت است و مانع بسیاری از امراض است و فوائد این معجون را بسیار نوشته و ما مختصر کردیم * صنعت آن جدوار خطائي مجرب قسط تلخ غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله از هریک یک اوقیه آملهٔ منقی دو اوقیه پوست زرد اترج اسطوخودوس کاوزبان از هریک یک اوقیه لسان العصافیر شقاقل مصري تخم هلیون تخم خربزه تخم جرجیر بهمن سرخ بهمن سفید انیسون مصطکي عود بلسان با قشر از هریک نیم اوقیه کبابهٔ چیني قرنفل دارچیني از هریک ربع اوقیه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین زرغن منزپسته مکرر چرب نموده

باعسل مصفی دو وزن ادویه وجلاب سه رطل که بقوام آورده باشند بسرشند وهر روز یك مثقال آنرا تناول نمایند تامزاج باعتدال آید * معجون جد وارد یکر مقوي باه ومجرب است * صنعت آن عود قماري خام قرنفل شقاقل مصري خصية الثعلب مصري از هریك سه مثقال زعفران نیم مثقال کبابهٔ چیني فلفل تخم بالنکودار فلفل ازهریك دو مثقال تخم بابونه مروارید ناسفته جد وارخطائي مجرب ازهریك یك مثقال قند سفید سه وزن ادویه قند را بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته بآن معجون سازند * معجون جد وارنواب حکیم الممالك مرحوم * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ مقشر دارچیني وج ترکي ازهریک دو توله سعد کوفي یکونیم توله زنجبیل فلفل سیاه دار فلفل کند را زهریك یکتوله مغز پسته سه توله مویز منقی بیست توله اسطوخودوس پوست زرد اترج کاوزبان کیلاني جد وارخطائي تخم خربزه ازهریك دو توله قسط تلخ غنچهٔ گل سرخ لسان العصافیر شقاقل مصري تخم هلیون زعفران بهمن سرخ بهمن سفید انیسون مصطکي عود الصلیب عود بلسان ازهریك یکتوله روغن بادام شیرین روغن پسته ازهریك پنجتوله عسل مصفی یکونیم سیر قند سفید پاو سیر ترنجبین بیست توله بقوام آورده علی الرسم معجون سازند شربتی ازیك مثقال تا دو مثقال * فصل در بیان نسخ مفرحات جد واري * مفرح جد وارکه حسب الامر حضرت اقدس اعلی ظل الهي شاه سلیمان صفوي موسوي حکیم محمد باقر موسوي حکیم باشي ازحکیم فرنکي نسخهٔ آنرا کرفته * صنعت آن جد وارخطائي مجرب زعفران تخم ریحان عود هندي قرنفل پوست اترج خولنجان بسباسه جوزبوا میعهٔ سائله ازهریك دودرم ونیم انیسون عاج سوخته مرزه انتیمون ازهریك یکدرم کافور قیصوري مشك ترکي عنبر اشهب مروارید ناسفته استخوان دل کوزن یعني بادزهر حیواني کوزني ازهریك نیمدرم ورق طلا ورق نقره ازهریك بیست وچهار درم آب سیب شیرین عرق کاوزبان ازهریك قدری قند سفید دو وزن مجموع ادویه قند را درآب سیب وعرق کاوزبان حل کرده بقوام آورند واجزا را بآن معجون سازند شربتی دودرم تا سه درم * مفرح جد وارجلالي * صنعت آن جد وارخطائي مجرب مروارید ناسفته یاقوت رماني بادزهر معدني خطائي کهربا ی شمعي بسد محرق پوست بلیله عود قماري خام اسارون شامي ماهي رویبان بسباسه زرنباد خصية الثعلب مصري بهمن سفید بهمن سرخ کل کاوزبان ورق کل سرخ بوزیدان شقاقل مصري تخم خشخاش ازهریک سه مثقال ابریشم مقرض لاجورد مغسول ریوند چیني انتیمون اقریطي سنبل الطیب مصطکي رومي زعفران ساذج هندي عنبر اشهب مایهٔ شترا عرابي صندل سرخ دارچیني زنجبیل قرنفل جوزبوا درونج عقربي سعد کوفي بادرنجبویه تخم هلیون تودري سرخ تودري زرد قاقلهٔ کبار تخم فرنجمشك کبابهٔ چیني خولنجان طباشیر سفید ورق نقره از هریك دو مثقال مشك ترکي ورق طلا ازهریك یکمثقال آملهٔ منقی ده مثقال آب به شیرین آب سیب شیرین ازهریك چهار یکمن تبریز قند سفید یکصد وپنجاه مثقال عسل مصفی دویست مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی ازیکدرم تا یك مثقال طبي ودرنسخهٔ دیکر پنج مثقال افیون درین مفرح داخل است ونسخهٔ اول خوب است * مفرح جد وارشریفي * صنعت آن جد وارخطائي مجرب وج ترکي نارمشك سنبل الطیب دارچیني تخم زردک تخم شلغم رازیانه خصية الثعلب مصري مخلصه زرشک منقی کل مختوم مروارید ناسفته کهربا ی شمعي ازهریک سه مثقال پوست زرد اترج کل کاوزبان صندل سفید شیرهٔ آملهٔ منقی طباشیر سفید ابریشم مقرض ازهریك پنج مثقال بهارنارنج خشك کرده مغز تخم خیارین عود هندي غرقي خام تخم خربزهٔ مقشر ازهریك هفت مثقال قرنفل جوزبوا خولنجان سعد کوفي تخم افرنج مشك زرنب بسباسه فادزهر حیواني اصطهاناتي ازهریك یکمثقال ونیم قرفهٔ الطیب دارفلفل قاقلهٔ کبار زنجبیل فلفل سیاه کافور قیصوري لعل بدخشي زمرد اعلی ازهریک یك

مثقال پوست بیرون پسته جنطیانا تخم کرفس لسان العصافیر زرنباد مغز حبة الخضرا مغز چلغوزه مصطکی قاقلهٔ صغار درونج عقربی کبابهٔ چینی بهمن سفید بهمن سرخ از هریک دو مثقال یاقوت رمانی بادرنجبویه فادزهر معدنی خطائی عنبر اشهب از هریک چهار مثقال مشک ترکی نیم مثقال ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره یکصد عدد نبات سفید چهارصد مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند میرزا محمد باقر حکیم باشی قلمی نموده که من این مفرح را حسب امر اعلی ساختم لیکن کافور و فادزهر حیوانی را داخل نکردم و مشار الیه قدر خوراک آن را از برای هر مرض مختلف نوشته و در امراض متنوعه نافع دانسته لیکن هنوز تجربه نشده * باب الجیم مع الزاء المعجمة * جزر بفتح جیم و زای معجمه و رای مهمله بفارسی کزر و زردک و بهندی کاجر گویند بری و بستانی میباشد بستانی آن دو قسم میباشد یکی طویل و یکی مستدیر در دوم گرم و تر و گویند در اول تر است مبهی و ملطف و مدر بول و حیض و خصوصا بری آن و مفتح سدهٔ جگر و استسقا و قاطع بلغم و مقوی معده و ملین و دیر هضم و چون بکوبند و بر قروح متأکله ببندند نافع است آن را و جهت سرفهٔ کهنه و درد سینه و ذات الجنب و درد معده و جگر و تسکین مغص و اخراج حصاة مفید و نطول طبیخ ریشهای آن محلل خون جامد و مربای آن بغایت مبهی و منعظ و مقوی احشا و رحم و هاضمه و سریع الهضم و پروردهٔ آن بسرکه و نمک جهت اذابهٔ سپرز بی عدیل و مقوی معده و جگر بارد و دوشاب آن قریب بمربای آن است و نبیذ آن که آب افشردهٔ آن را با ربع وزن آن عسل جوشانیده در خم ریخته بگذارند تا مسکر شود بغایت مست کننده و بطیء الانحدار و مصدع و عرق آن که با ادویهٔ مناسبه گرفته شود بدستوریکه انشاء الله تع عنقریب مذکور خواهد شد در جمیع آثار نائب مناب خمر است مگر در زیادتی اسکار و ضماد برگ آن جهت آکله نافع و جرم آن بطیء الهضم و نفاخ و مضر محرورین و مصلحش ادویهٔ حاره و آبکامه و پختهٔ آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح است و قدر شربت از جرم آن تا صد و شصت مثقال و از مربای آن تا هفت مثقال و از نبیذ آن تا پنجاه مثقال و تخمش محرک باه و در آثار مثل اصل آن و در ادرار بول و حیض قوی تر خصوصا بری آن و چون یک جزو آن را با یک جزو تخم شلغم در جوف ترب کرده در زیر آتش طبخ دهند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر بول مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش انیسون و دوقو است و بری آن را در بلاد قزوین کزر انامند بیخش بقدر انگشتی و گلش زرد و غلاف آن تخم خارناک در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و با اندک حدتی و در افعال سوای تحریک باه قویتر از بستانی و حمول آن مخرج جنین و خوردن خام آن جهت سموم و ضماد پختهٔ اصل و برگ آن جهت انجماد خون که از برودت باشد نافع و آویختن آن در منازل باعث گریختن هوام است و مضر معده و حلق و عصب و مصلحش انیسون و حمول آن منقی رحم و معین بر حمل است * حلوای جزر مبهی و مدر بول و مفتح سدهٔ جگر و بجهت سرفهٔ بارد و اخراج حصاة کلیه و مثانه نافع است * صنعت آن بگیرند زردک رسیده و پوست آن را دور کرده از کدو تراش بتراشند و استخوان سخت میان آنرا دور کنند پس آن زردک تراشیده را در آب و گلاب بپزند تا مهرا شود و باسطام برهم زنند و شیرهٔ نبات سفید با عسل مصفی بقدر حاجت در آن داخل کرده بپزند و برهم زنند تا قریب بانعقاد رسد پس قدری مشک و عنبر اشهب را با نبات سفید کوبیده و زعفران را با گلاب سائیده در آن داخل نمایند و برهم زنند پس مغز پستهٔ بو داده و مغز بادام بو داده نیم کوفته داخل نمایند و برهم زنند و در سینی کشیده پهن کنند و بطریق لوز بریده نگاه دارند و طریق بو دادن مغز پسته و مغز بادام در حلواها آن است که بادام و پسته را مقشر کرده آرد گندم را در ماهی تابه کرده مغز پسته و بادام را در آن اندازند و در زیر آن آتش ملایم کنند و برهم زنند تا بو داده شود * فصل در ذکر نسخ اشربهٔ جزر * شراب جزر

چندان قوت دارد که به تجربه درنیاید * صنعت آن بگیرند جزرو پوست آن را تراشیده بطول آنرا شق نموده استخوان میان آنرا بیرون آورده جزررا ریزه کرده مانند دراهم یکمن آنرادردیك کرده وسه‌درهم حلبه ودومن ونیم آب برروی وی کرده سر دیك را بطبق سفالي پوشانیده اطراف طبق را بخمیر محکم نموده بآتش ملایم بپزند تا جزرمهراشود پس ازآتش فرود آورده بکذارند تا سرد شود بمالند وبه پالایند وبمقدارصافي آن عسل مصفی ازرغوه داخل نموده بگیرند این ادویه را تودري سرخ تودري زرد ازهریك پنجدرم زنجبیل چهاردرم قرنفل خولنجان ازهریك سه درم جوزبوا بسباسه ازهریك هفت درم ونیم کوفته درصرهٔ کتان کشادی کرده دران اندازند وبآتش ملایم به‌پزند ولمحه بلمحه کیسه را بدست بمالند تا قوت ادویه بیرون آید وبقوام آورند وکیسه را مالیده بفشارند ودورکنند وشراب را سرد کرده درظرف چیني نگاه دارند وهرروز بیست درم آن را با قدری آب یا عرق جزربیاشامند * صنعت این شراب به نسخهٔ سید اسمعیل که درضعف باه ذکر کرده بگیرند جزر وهربن واستخوان آنرا دورکرده خرد نموده دومن آن را دردیك سنکي کرده سه درم حلبه ودهمن آب برروی وی کرده سردیك را بطبق سفالي پوشانیده اطراف آن را بخمیرکرفته به پزند تا جزرمهراشود پس فرود آورده سردیک را برکرفته بمالند وبپالایند وبوزن آن عسل سفید خوشبوی مصفی ازرغوه داخل نمایند پس بگیرند تخم هلیون تودري سرخ تودري زرد ازهریك دودرم زنجبیل سه درم دارچیني جوزبوا بسباسه قاقلهٔ صغارازهریک یك درم کوفته درصرهٔ کتانی کرده در دیك اندازند وبجوشانند ولمحه بلمحه صره را بدست بمالند وبفشارند تا بقوام آید وبعضی بوزن آب شراب انکوري داخل میکنند * شراب جزر دیکر بگیرند جزررسیده وپاک کرده استخوان آنهارا دورکنند ودردومن ازان ده برابرآب داخل کرده به پزند تا مهراشود پس بمالند وبپالایند وبوزن پالوده عسل مصفی داخل کرده واین ادویه را کوفته درصرهٔ کتانی کشادی کرده دران اندازند وبآتش ملایم بجوشانند ولمحه بلمحه صره را بدست بمالند وبفشارند تا شراب بقوام آید ادویه این است قاقلهٔ صغارقاقلهٔ کبارنارمشك جوزبوابسباسه قرنفل قرفة الطیب ازهریك یك درم خولنجان سنبل الطیب ازهریک پنجدرم رازیانه کرویا دوقوازهریک دودرم انیسون پنجدرم اسارون سلیخه ازهریك چهاردرم زعفران دودرم مشك تبتي یک درم * شراب جزر به نسخهٔ فلانی درامرباه بی نظیر ومقوي بدن وکرده است * صنعت آن بگیرند جزررسیدهٔ اعلی و پاک کرده استخوان اندرون آن را دورکرده ریزه ریزه چون دراهم نموده دردیك پاکیزه کرده ده وزن جزرآب خالص بر روي وی کرده به پزند تا مهراشود پس ازآتش فرود آورده بکذارند تا کرمي آن ساکن شود پس بمالند وبپارچهٔ پاکیزه کرده بپالایند ودا خل کنند درهرجزوی ازان یك جزوشراب عتیق صافي صرف ویك جزوعسل سفید خوشبوی مصفی پس بگیرند این ادویه را وکوفته درپارچهٔ کتانی بسته چنانکه ثلث خالي باشد ودردیك اندازند وبه پزند تا بقوام آید پس خرقه را دورکرده شراب را بکار برند وادویه این است قاقله نارمشك جوزبوا بسباسه قرنفل قرفة الطیب ازهریك سه درم خولنجان سنبل الطیب ازهریك پنجدرم رازیانه کرویادوقوازهریك دودرم انیسون ده درم سلیخه اسارون ازهریك چهاردرم زعفران مشك تبتي ازهریك نیم درم کوفته درکیسهٔ کتان کرده دران اندازند * ششرنکهٔ جزربسیارلذیذ ومقوي باه است * صنعت آن بگیرند زردك را وپاک کرده ازکد وتراش بیرون نموده وباریشه بریده درآب طبخ نموده باروغن وپیازسرخ کرده و چاشني کرفته ازرجب انار ویا غیرآن هرترشي که خواهند ودران بیضهٔ مرغ هرقدرکه خواهند شکسته فلفل کوبیده بران پاشیده بکذارند تانیم پخته یا بسته کردد پس بانان یا چلاوتناول نمایند * عرق جزرکبیر تالیف نواب غفران مآب حکیم احمد

موسوي * صنعت آن گلاب عرق بيد مشك از هريك پنجاه مثقال آب خالص يك من شاه تخم حزرباد رنجبويه گل گاوزبان
از هريك ده مثقال تخم شلغم هفت مثقال وج تركي بسفايج فستقي از هريك سه مثقال جدوار خطائي مجرب دو مثقال اذخر مكي
شيطرج هندي بهمن سفيد بهمن سرخ ساذج هندي زرنب زرنباد از هريك پنج مثقال درونج عقربي سه مثقال انيسون دو
مثقال ادويه را نيم كوفته در گلاب وعرق بيد مشك بخيسانند پس يك من زردك پاك كرده را ريزه كرده در آن خيسانيده
ادويه داخل كرده بطريق مقرر عرق كشند ميفرمايند كه اگر در وقت عرق كشيدن يك مثقال عنبر اشهب بر دهان نيچه
بندند بهتر است * فصل در ذكر الوان اطعمهٔ جزري * بدانكه از جزر الوان طعامها ساخته ميشود * لونى آنكه جزر
را در آب به پزند وورق كرده بخورند ويا در زير آتش ملايم به پزيد وبخورند ومقدار خوراك از جرم آن تا يكصد وشصت
مثقال است * لون ديگر قليهٔ جزر است * صنعت آن بگيرند گوشت بزغاله يا برهٔ ششماهه وقطعات نموده باد وعدد پياز
در آب بجوشانند وكف آنرا بگيرند پس آن گوشت را با روغن ومصالح حاره وپياز سرخ كنند وباز در آب بجوشانند وپياز و
زردك پاك كرده قطعات نموده داخل كرده به پزند تا مهرا شود واگر خواسته باشند چيزهاى ترش چون آبكامه ويا آب غوره
ويا آب ليمو ويا چغالهٔ سيب ويا به ويا انبه ويا غير آن هرچه خواهند داخل كنند واگر چاشنيدار خواهند قدرى قند سفيد
يا دوشاب داخل كنند وچند جوشى داده كشيده بخورند * لونى ديگر قورمهٔ زردك است كه در قورمهٔ گوشت بريان بدستور
مقرر زردك را قطعه قطعه كرده داخل نمايند واگر خواسته باشند اين قورمه را در زير پلاو ويا در زير چلاو گذاشته قورمه
پلاو ويا قورمه چلاو زردك سازند * لون ديگر دو پيازهٔ زردك است كه دو پيازه را بدستور مقرر ساخته زردك را در ان داخل
كنند * لون ديگر قبولي جزر است كه در قبولي آن بدستور مقرر زردك داخل نمايند ودرين الوان اگر ترش خواهند از اشياى
حامضهٔ مذكوره داخل نمايند واگر چاشنيدار خواهند شكر يا نبات بقدر حاجت نيز داخل نمايند * لون ديگر نركسي پلاو
است كه در زير پلاو زردك واسفناج بروغن سرخ كرده بگذارند وبعد كشيدن آن زردك واسفناج را بر روى آن گذارند و
تخم مرغ نيم برشت در ان گذاشته بخورند * لون ديگر براني جزر واسفناج است كه اين هردو با گوشت بزغاله يا بره يا بى گوشت
در آب پخته بروغن گاو سرخ كرده در لنگرى كشيده ماست چكيده بروى آن كرده خورده ميشود واين الوان همه ميباشند مبهي
وپختهٔ زردك با گوشت بزغاله مولد خلط صالح است ومضر معده وحلق است ومصلحش ادويهٔ حاره وآبكامه است * نبيذ جزر قائم
مقام خمر است وبنهايت مست كننده وبطئ الهضم است * صنعت آن بگيرند جزر وبكوبند وباربع آن عسل مصفى بجوشانند
ودر خم ريخته خم را در ذبل اسپ دفن كنند تا جوش خورده از جوش فرونشسته برسد * باب الجيم مع اللام * جلاب طبي
* صنعت آن بگيرند شكر سفيد يك من گلاب سه من بآتش ملايم بجوشانند وكف آن را بگيرند هرگاه به نصف رسد مقدار
يكدرم زعفران سوده در ان داخل كرده در وقت حاجت بآب سرد حل كرده بنوشند * جلاب ديگر از محمود بن الياس مقوي
قلب ونافع از براى خفقان ومالیخوليا چون هر صبح بناشتا بياشامند * صنعت آن گلاب عرق گاوزبان عرق بيد مشك نبات
سفيد از هريك ده درم نبات را در عرقها بگدازند وحل كنند در ان يك مثقال معجون مفرح وبياشامند * نسخهٔ معجون مفرح
ورق گل سرخ سعد كوفي قرنفل پوست زرد اترج از هريك سه درم مشك تبتي يكدانگ كوفته بيخته بشراب سيب شيرين سه
وزن ادويه بسرشند * جلنار بفارسي گلنار گويند واو غير گل انار مثمر است اگرچه در جميع افعال مشابه يكديگر اند وليكن گل
بن بزرگتر واهزره است وثمر نميدهد الا نادرا در دوم سرد وخشك وقابض ورادع ومجفف ومقوي اعضا وجهت اسهال دموي

وصفراوي ورطوبي وزلق امعا وسحج وقرحهٔ امعا ونزف الدم هرعضو ونفث الدم وجرب وحكه ومنع ريختن مواد بمعده نافع وضماد
آن جهت بد بوئي زير بغل والتيام جراحات ومنع تزايد اورام وسقوط موى وسنون ومضمضهٔ آن با سركه جهت بد بوئي دهان و
استحكام لثه واسنان وقلاع موثر ومصدع ومصلحش كثيرا وقد رشربتش تا دو درهم وبدلش بوزن آن پوست انار ست وازخواص آن
آن است كه چون روز چهار شنبه وقت طلوع آفتاب يكعدد غنچهٔ ناشكفتهٔ آنرا صاحب رمد ومعتادين بآن از درخت بدهن جدا
كرده فرو برند تا يك سال رمد نكشند واز مجربات شمرده اند * سفوف جلنار اسهال مواري ودموي را نافع است وطبع را به بندد
* صنعت آن كلنار بلوط درسركه خيسانيده سماق حب الآس قوظ طراثيث از هريك دو درم مازوى سبز درسركه پرورده بريان
كرده پوست انار كزمازج راسك از هريك يكدرم تخم حماض صمغ عربي عصارهٔ لحية التيس دانهٔ مويز بريان كرده خرنوب شامي
ازهريك يكدرم ونيم اجزا كوفته بيخته سفوف سازند شربتى يكدرم * فصل درذكر نسخ اقراص جلناري * قرص جلنار نافع ازبراى حميات
حاره واسهال مزمن وآمدن خون ازهرموضع كه باشد شيخ داؤد انطاكي در تذكره آورده كه اين قرص را من تجربه كرده ام
درچيزيكه ذكر نكرده احدى آن را درخواص اين وآن اين است كه ازبراى تجفيف قروح قصبى ازنار فارسيه كه آن را آتشك فرنك
گويند پس بصحت پيوست تجربهٔ من وفعل كرد در تجفيف آن قروح فعلى عجيب وليكن لازم است كه هرگاه ازبراى اين فعل
آشاميده شود زياده كرده شود بر اجزائيكه ذكر كرده ميشود عفص سبز وپوست انار واستعمال كرده شود بآب كرم تا سه مثقال
اما درغير اين فعل پس شربتى ازان تا نيم مثقال است وگفته كه قوت اين قرص تا چهار سال باقي ميماند ميفرمايند اين اگرچه
بحسب ظاهر دران نظر است بجهت آنكه عمود درين قرص كلنار است وآن زود فاسد ميشود وليكن مى تواند بود كه چون يكى از
اجزاى آن افيون است وافيون حافظ تركيب مركباب است قول شيخ داؤد صحيح باشد والله اعلم * صنعت آن كلنار فارسي اقاقيه
ازهريك هشت درم انيسون طين مختوم سليخه صمغ عربي ازهريك چهار درم كثيرا افيون ازهريك يكدرم كوفته بيخته بآب
كلنار تازه يا آب كرم سرشته اقراص سازند * صنعت آن قرص به نسخهٔ ديگر سليخهٔ سياه كل ارمني ازهريك چهار درم كل سرخ
منزوع الاقماع كلنار فارسي اقاقيه ازهريك سه درم كثيرا سفيد دو درم كوفته بيخته بآب كلنار سرشته اقراص سازند * صنعت اين
قرص به نسخهٔ ديگر سليخهٔ سودا طين مختوم مرمكي صافي صمغ عربي كلنار فارسي ازهريك هشت درم كثيرا يكدرم كوفته بيخته
بآب كلنار سرشته اقراص سازند واگر كلنار تازه نباشد كلنار خشك را در آب بجوشانند وصافي نموده دران آب بسرشند * صنعت اين
قرص به نسخهٔ يحيى بن عيسى بن جزله كه در منهاج باسم قرص ماريوس آورده وگفته نافع است ازبراى اختلاف ونفث الدم و
نزف الدم وافراط طمث وجريان خون بواسير * صنعت آن سليخهٔ سياه طين مختوم مرمكي صافي صمغ عربي ازهريك چهار درم
گل سرخ منزوع الاقماع كلنار فارسي اقاقيه ازهريك هشت درم كثيرا يكدرم اجزا را نرم كوبيده بحرير بيخته بآب كلنار فارسي
تر ويا بآب مطبوخ كلنار سرشته اقراص سازند ودر سايه خشك نموده نگاهدارند شربتى دو درم قوتش تا ششماه باقي ميماند * قرص جلنار
كه درآمدن خون ازهرموضع كه باشد بكار آيد خصوص ازبراى نفث الدم وقئ الدم كه به سبب ترقيدن ويا كشاده شدن
ركى از ركها باشد بعد از فصد درحين قوت وامتلاى دموي وبدون فصد زمانى كه ضعف باشد مستعمل است * صنعت آن
صمغ عربي پانزده درم كهربا بعد كشتيز خشك گل سرخ منزوع الاقماع طباشير سفيد سماق كلنار عصارهٔ لحية التيس نشاسته از
هريك ده درم شاخ گوزن سوخته شسته اقاقيا ازهريك هفت درم شب يماني سه درم افيون يكدرم تا دو درم كوفته بيخته اقراص
سازند شربتى سه درم با آب باديان يا با آب لسان الحمل بياشامند * قرص جلنار ديگر كه همين منفعت دارد * صنعت آن كلنار

فارسي ششدرم كهربای شمعي بعد كندردم الاخوين نشاسته صمغ عربي ازهريك يكدرم كوفته بيخته بالعاب بارتنك سرشته اقراص سازند واكرحرارت بسيار باشد نيمدرم كافور قيصوري زياده كنند واكرحاجت بقبض باشد افيون يكدانك اضافه نمايند شربتي دودرم * قرص جلنار ديكر نافع ازبرای اسهال معدي وخون آمدن ازهرموضع كه باشد * صنعت آن كلنار فارسي زرورد تخم حماض ازهريك سه درم سماق منقی ازحب مازوی مجز عصارهٔ لحية التيس اقاقيا كندر ازهريك يكدرم ونيم كوفته بيخته بآب برگ مورد ترسرشته اقراص سازند شربتي يكدرم باشربت حب الآس * قرص جلنار ديكر نافع ازبرای اسهال مزمن وازبرای خون آمدن ازهرموضع كه باشد وازبرای ضعف كردهٔ حار بعد ازفصد اكر قوت باشد وعلامت امتلائي خود موجود باشد وچون بجهت اين علت استعمال كرده شود بايد كه بايكی ازين ادويه استعمال كرده شود يعني رب به شيرين ورب سيب شيرين وشربت حب الآس وشربت ريباس وشربت ليمو وغذا شلهٔ عدس يا شلهٔ سماق ويا غوره ويا پاچهٔ بزغاله باشد يا كوشت كبك يا دراج يا طيهوج * صنعت آن كلنار فارسي تخم حماض ازهريك ده درم كل سرخ منزوع الاقماع سماق منقی طباشير سفيد صمغ عربي كل مختوم كل ارمني كل قبرسي صندل سفيد ازهريك يكدرم ونيم نشاستهٔ بريان سه درم اقاقيه دودرم كوفته بيخته بآب سيب وآب به ترش سرشته اقراص سازند شربتي يكدرم بايكی ازربوب واشربهٔ مذكوره * قرص جلنار ديكر بجهت ذيابيطس و خون آمدن ازهرموضع كه باشد * صنعت آن كلنار فارسي چهاردرم كل سرخ منزوع الاقماع سه درم اقاقيه دودرم صمغ عربي يكدرم كثيرا سفيد نيم درم كوفته بيخته اقراص سازند شربتي دودرم بالعاب بزرقطونا ودرذ يابيطس با آب كدو سردكرده * قرص جلنار ديكر ازبرای اسهال رقيق اعم ازانكه دموي باشد ياصفراوي * صنعت آن حضض خرنوب نبطي كزمازج كنند كلنار فارسي ازهريك يك جزو افيون صمغ عربي ازهريك نيم جزو اقراص سازند شربتي يك درم * قرص جلنار به نسخهٔ شيخ رئيس نافع جهت قروح معدوروده وملحم جراحات آنها است * صنعت آن كلنار فارسي كل سرخ ازهريك چهاردرم مغزكندم لبان ازهريك دودرم صمغ عربي كثيرا مصطكي ازهريك سه درم اقاقيا زعفران ازهريك نيمدرم كهربا مرمكي ازهريك يكدرم نارگيوا پنجدرم اجزا كوفته بيخته بارب به شيرين يا رب حب الآس سرشته اقراص سازند هرقرصی يك مثقال ودرسايه خشك نموده شربتي يك قرص تناول نمايند * باب الجيم مع الميم * جمل بفارسي بخ نامند درهوم سرد ودردوم خشك ممكن درد دندان حاروا خراج كنندهٔ زلو درحلق مانده وجهت كرم معده وتقويت هضم معدهٔ حاروجرب وحكه وآشامدن آن باعث اجتماع حرارت درمعده لهذا مخدر ومعطش ومورث سعال ومضر احشای ضعيف ومبرد دين وصاحبان اورام باطني است وضماد آن برپيشاني حابس رعاف ومجرب وآب پروردهٔ آن بهتر است ومصلحش قرنفل وعسل وبدل آن ثلج است كه درخواص وافعال مانند اين است ليكن اين ازان الطف است * دستورصنعت جمل بدانكه دربلد يكه بسبب قلت برودت هوا ويا اندك رطوبت آن درموسم زمستان يخ منجمد نكردد وخواهند كه بعمل آورند * طريقش آن است كه درصحرائيكه بی اشجار ودور ازآبادي باشد وقرب بدريای شور نباشد واكردامن كوه باشد بهتر است زمين را مقدار يك وجب كنده دران كاه نيشكر واكر نباشد كاه برنج بضخامت چهار انگشت وزيادهٔ نرم نموده بران ظرفهای سركشادهٔ سفالي كذارند وآب چاه اكرانداك شوری داشته باشد بهتر است كرم نمودهٔ اول شب درآنها بريزند كه درهريك بمقدار پنج انگشت نهايت دوانگشت باشد وتمام شب بكذارند وقت طلوع صبح پيش ازبرآمدن آفتاب برداشته درجای خنكي جمع نمايند وهمچنين هرقدر كه خواهند ودريخچال محفوظ دارند بدين قسم كه بالای آن كاه برنج ريخته آنها را ازپاو غيرآن خوب بنشانند كه همه يك قرص كردد واز هوای كرم

محافظت نمايند ودر ايام گرما برآورده بهرنحو كه خواهند استعمال نمايند واين عمل را بايد درعين زمستان كمال سردي هواى آن بلد نمايند وچون كثيف ومغشوش بكاه ميباشد اگر ظروف آب را دران بگذارند كه سرد ويا منجمد گردد وهمچنين ميوجات را بهتر است * يخ پرورده كه يخ بچه نيز نامند لذيذ وبهتر از برف ويخ واطيف تر از هردو است * صنعت آن آن است كه بگيرند يخ يا برف هركدام كه ياشد وخرد كرده دران نمك بمقدار عشر آن وشوره بقدر خمس وقليلى شنجرف ممزوج نموده درطاسى ويا ديگى كرده ودر ظرفهاى كوچك ديگر مرتنك سفالي نازك ويا نقره ويامس نازك تازه قلعي كرده شربت بيد مشك يا گلاب يا عرق بهار ساخته ويا آب انار وسيب وهر ميوه كه خواهند ويا شير جوش داده با قند يا نبات شيرين كرده ويا انشرهاى حامض چاشنيدار از هركدام كه خواهند وليكن بايد كه شربتها بسيار شيرين باشد زيرا كه بعد انجماد شيريني آنها كم محسوس ميگردد ودران ظرفها كرده كه اندك خالي باشد وسر آنها را بسر پوش پوشيده واطراف آنها را بخمير سخت مستحكم نموده كه آب ورطوبت خارج دران مطلقا نفوذ ننمايد پس آن ظرفها را درميان آن يخ يا برف بنحوى به چينند كه يخ يا برف تمام اطراف آنها را فرا گيرد وبالاى آنها قدرى معتدل باشد وسر آن طاس ودیك را بقدر گاه برنج وپارچهٔ نمدي ويا پشمي بپوشند كه تمام آن طاس را فرا گيرد كه مطلقا هوا بآن نرسد پس سه چهار ساعت بگذارند تا منجمد گردد پس برآورده سر آنها را باز كرده با كاردى باريك نازك بريده در ظرفى برآورند وبا قاشق تناول نمايند واين پرورده از شربتها وانشرها بسيار صلب مانند يخ نميگردد بلكه مانند برف منجمد ميباشد واما آب خالص مانند يخ ميشود صلب وبعضى قدرى نوشادر بربالاى آن برف ويخ بعد گذاشتن كوزها دران كوبيده ميپاشند وليكن بدون شنجرف ونوشادر هم منجمد ميگردد اندك بديري * جمهوري * شرابى است كه مثلث را با آب بجوشانند تا آب بسوزد ومدتى بگذارند پس استعمال نمايند وبعض شراب انگور سه ساله را جمهوري نامند ودیگرى گفته كه آب انگوريست كه جوشانيده تا به نصف رسيده باشد پس درخم كرده آنرا شراب نمايند وآن گرم وخشك ومنضج ومحلل ومشتهي ومبهي ومعين برجماع وسريع الانحدار ومولد خون غليظ ومسخن احشا است * جمجم * بيخى است كه ازچين مى آورند وگمان آن است كه شقاقل چيني باشد وآن بيخى است شبيه بزردك وباريك ودراز واندرون او سفيد وبيرونش مابين سفيدي وزردي وخوشبو وبا اندك تلخي وتندي وشيريني واز بلاد چين خيزد ودر كردستان كزر موشان نامند ساق وبرگش شبيه بزردك است درهوم گرم وخشك ومحرك باه خصوصا مرباى آن جهت ربو وسرفه ونزف الدم وذات الرئه وذات الجنب نافع ومضر سپرز ومصلحش صمغ عربي وقدر شربتش تا دو درهم وامين الدوله گويد كه از يك مثقال تا يك مثقال ونيم آن با جلاب رافع خفقان است درحال واز مجربات است * مرباى جمجم * صنعت آن بگيرند تازهٔ آنرا پوست آنرا خراشيده درآب آهك صافي نموده كه قدرى تندي داشته باشد يك شبانه روز بخيسانند پس بشویند وباآب بجوشانند يك دو جوشى تا آب آهك كه جذب كرده اثرش نماند بعد ازان درآب تازه طبخ دهند تا نرم وپخته شود وعسل را بقوام آورده جمجم پخته را دران اندازند وچند جوش ديگر دهند وعسل بايد آن مقدار باشد كه جمجم را بپوشاند وبدستور بجاى عسل باشكر ونبات ميتوان ساخت واگر تر آن نباشد خشك آنرا چند روز درآب بخيسانند كه نرم شود پس پوست آن را دور كرده درآب به پزند وبا اندك آب وعسل بجوشانند تا نرم شود پس عسل كف گرفته باقند بقوام آورده برروى آن كنند آن مقدار كه از روى آن برگردد دو سه جوش ديگر داده فرود آورده سرد كرده درظرف چيني يا زجاجى نگاهدارند * باب الجيم مع النون * جنطيانا بكسر جيم وسكون نون وكسر طاى مهمله وفتح ياى مثناة تحتانيه

والف ونون لغت يوناني امت وبهندي بكهان نيد كويند بيخي امت دراز وغليظ ومائل بسرخي وتيركي وتلخي ورومي
آن راكه بهترين انواع امت ساق وعروق بسطبري انكشتي ومجوف ودرطول قريب بذوذرع وزرد رنك وچون بشكنند
اندرون آن زرد ترقريب بريوند وتلخ طعم ودرقلل جبال وجاهاى نمناك وسايه ميروياد وبعضى كفته اند وجه تسميهٔ آن
بجنطيانا جهت آن امت كه اول كسيكه يافت وشناخت آن راجنطين الملك بود ازملك روم لهذا مشتق بدان امت وبركش
شبيه ببرك كردكان ولسان الحمل وسوخ وريزه باتشريفات وكلش سرخ مائل بكبودي وثمرش درغلافى شبيه بكنجد
ميباشد وغيرروميرا چومغاني نامند بركش شبيه بحماض واين غيرمستعمل امت دراول موم كوم وخشك دردوم
امت وبغايت ملطف ومنقي وجالي ومحلل وباقوت قبضيت ومدروتريات سموم ومخرج جنين وجهت كزيدن سك ديوانه
وعقرب وهوام وسموم مشروبه وورزم جكروسپوزوعسربول واحتباس حيض وضماد آن باشراب جهت كزيدن جانوران
سمي وجراحات وقروح خبيثه وورم بارد احشاوجهت ضربه وسقطه وكسر اعضاووثي وازالهٔ بهق وباشراب جهت وجع
معده وطلاى آن باحنا بركف دست قاطع خون حيض واستعمال آن بامداب يا شراب ياهود ودرتريا قية اقوى امت وشرب
دودرهم آن باشراب جهت التواى عصب ووجع كبد وطحال وبرودت واورام آنها وحمول آن مخرج جنين ومسقط آن
ولطوخ آن جهت رمد باردنافع ومضرصفنه ومصلحش اسقولوقندريون امت وقدرشربتش تايك مثقال وبدلش درتفتيح
وتحليل يك وزن ونيم آن اسارون ونيم وزن بيخ كبرودرماثر مواضع قسط وزراوند بوزن آن وبقاى قوت آن تامه سال امت
وعصارهٔ آن درجميع افعال قويتواز بيخ آن امت وترياق سموم ونافع ازبراى كزيدن سك ديوانه وهوام وسموم مشروبه وورم
جكروامتعمال آن بامداب درترياقيت اقوى وقوتش تاهفت سال باقي ميماند * دستوراخذ عصارهٔ آن آن امت كه آنرا بكوبند
وپنجوروزدرآب بخيسانند وبجوشانند تاآب غليظ شودپس صافي نموده طبخ دهند تامنعقد كردد * دواء الجنطيانا نافع ازبراى
صلابات وسدها ووجع كبد ومعده وطحال وازبراى تپهاى كهنه * صنعت آن بهنسخهٔ شيخ رئيس جنطيانا ى رومي فلفل ازهريك
ده درم شب يماني سفيد سازج هندي منبل الطيب ريوند چيني ازهريك يك اوقيه كوفته بيخته بعسل مصفى آن مقدار كه
ادويه بآن سرشته شود بعرشند شربتى يكدرم بامبيختج يابآب سداب ودرنسخهٔ ديكربجاى ريوند قسط تلخ امت بوزن آن و
يك اوقيه زراوند مدحرج داخل امت * دهن جنطيانا محلل رياح باردهٔ ونفخ امت وبجهت قيله وفتق بنهايت مفيد وورم
بلغمي رابنهايت نافع امت وبادیکه درخصيه وزهار وپشت وكردهٔ باشد ودرغيراين اعضا نيزدوركند * صنعت آن جنطيانا
رومي ده درم زراوند مدحرج سعد كوفي سليخهٔ سياه پوست بيخ كبرازهريك پنجدرم كوفته دريكرطل روغن مغزبادام تلخ
داخل كرده خوب برهم زنند ودرشيشهٔ كرده ده روزدرآفتاب كذارند پس ازآفتاب برداشته بپالايند ودرشيشهٔ كرده نكاهدارند
* سفوف جنطيانا ادرار بول نمايد وچون باماء الاصول حاريا بارد بحسب مزاج بخورند استسقاى لحمي رانافع امت * صنعت آن
جنطيانا زراوند مدحرج حاشا فطراسا ليون تخم كرفس انيسون ازهريك دومثقال منبل الطيب نقاح اذخر فوة الصبغ جعدهٔ
دارچيني مغزتخم قثاريين ازهريك دودرم ودرنسخهٔ ديكرازهريك ده درم امت ريوند چيني ربع جميع ادويه نباتات سفيد
مثل جميع ادويه كوفته بيخته سفوف سازند قدرمستعمل دودرم باشراب بزوري ياسكنجبين بزوري ياماء الاصول حاريا بارد
بحسب مزاج واغراض بياشامند * شراب جنطيانا مقوي معدهٔ ضعيف بود ورطوبات معده راپاك سازد * صنعت آن جنطيانا
ده درم صبرزرد چهاردرم موبزبيدانه ده درم كل سرخ انصنتين ازهريك سه درم تربد پنجدرم مجموع رادرسه رطل آب

خيما نيده جوشل هند تا ثلث بماند صاف كنند وبا يكرطل ميخته بقوام آورند شربتي قه ملعقه * ضماد جنطيانا ابن ظهيرة
خواص آورده هر زني راكه خون حيض زياده از عادت آيد وبند نشود بستانند جنطيانا رومي را ونرم بكوبند وباحنا بسرشند
وبر كف دست ضماد نمايند آمدن خون رابازدارد * معجون جنطيانا صلابت سپرز وجگرو درد معده وكرده ومثانهٔ مزمنه
واذيت زهرهاى گزنده رانافع باشد وسده بكشايد * صنعت آن جنطيانا ى رومي فلفل سياه از هريك ده درم قسط مرسا ذج
هندي سنبل ريوند چيني از هريك هفت مثقال كوفته وبيخته باسه وزن ادويه عسل مصفى بسرشند شربتي دودرم باآب مطبوخ
مداب * معجون جنطيانا مشهور بمعجون سقراط جهت امراض بلغمي وسوداري وازبراى صداع وضعف كرده وجنون و
ضعف بدن ونسيان ووسواس وسل وسرفهٔ قديم ودق وصرع وبرص وبهق ودرد معده وجگرو يرقان وسپرز ودماميل وزحير
وقوت باه مفيد است * صنعت آن جنطيانا قردمانا نارمشك پنجنگشت حب الغار زراوند طويل انيسون جند بيدستر حب باطمان
اسارون سليخه از هريك يك مثقال مرصاف يك مثقال ودودانك اكرتركي يك مثقال وچهار دانك درونج زرنباد تخم كرفس
از هريك يك مثقال وچهار دانك زعفران دارچيني لك مغسول صبر سقوطري توبد سفيد عود جوزبوا قرنفل ريوند قاقله اشنه
بسباسه سنبل الطيب كل سرخ سعد حب المحلب هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ مقشر از هريك چهار مثقال ويك دانك تخم جرجير
تخم پياز تخم كندنا از هريك يك مثقال ودودانك زرنب شيطرج وپياز عنصل مشوي افلنجه از هريك دومثقال نرم صلايه كرده
وبروغن بادام چرب كرده باسه وزن عسل بسرشند ودرجوشش ماه كذاشته بعد ازان استعمال نمايند شربتي ازان ازدومثقال
تاچهار مثقال است * جند بادستربغارمي آش بچكان وبه تركي اغلان آشي نامند وآن شبيه بخصيه است دوعدد متصل بهم و
حيوان آن مائى ودر انهار عظيمه بيشتر يافت ميشود وغير سك آبي است وازسك بسيار كوچك تر وموى او سرخ مائل بسياهي
ودرخارج آب تعيش نمى كند ودرد يلم آن را اشنك نامند وحكيم ميرمحمد مؤمن در تحفه نوشته كه قياس تقاضاى آن نمى كند
كه خصيهٔ آن بعظم جند باشد وحقير تارهٔ اورا ملاحظه نموده كه صيادقطع نموده بود اصلا بوورنك نداشت وبعد ازجوشانيدن
آن درآب وخاكستر وپروردة كردن آن بدودكاه بعد ازمدتى صاحب بوورنك شد واينكه درونوعى ازاستحاله هست شكى
نيست مولف كويد كه انچه حكيم رح نوشته بيان واقع است وبهترين انواع جند سرخ وبعدازان زرد است وسياه آن ازسمومات
قتاله است وواجب است كه بعد ازقطع آن بشكافند آن راتا آنكه رطوبت وچيزيكه دران است مانند عسل برآيد پس خشك
نمايند درآخوسوم كرم ودردوم خشك والطف واقواى جميع ادويهٔ حارهٔ يابسه است وچيز صمغي شمعي كه درداخل آن است
لاذع شديد التسخين است استعمال آن جائز نيست مفتح ومحلل وتريا ق ادويهٔ باردهٔ قتاله واكثر هوام ومخنوق ازخربق جهت
احتباس حيض واخراج مشيمه وجنين ونفخ وفواق ومغص ومالنخوليا ى مراقي وقولنج بلغمي وريحي وخفقان باردونسيان
وصرع وام الصبيان وفالج ورعشه وتشنج رطب امتلائي وسرسام بلغمي كه ليثوغس است مفيد وهائر امراض باردهٔ دماغي و
عصباني رابا سركه وروغن كل نافع وچون بعد ازفصد صافن مقدار دودرهم آن رابا آب فودنج باعسل بخورند درارطمث
مينمايد بدون ضرر واخراج جنين وبرودت رحم رازائل ميكند واكر باارتپ نيز باشد باعسل وفلفل مقدار يك ملعقه لعق نمايند
وهيچ مضرت ندارد ومهيج حرارت غريزي است وطلاى آن جهت قروح قتاله مفيد است وسعوط وطلاى آن جهت درد سر باردة
ريحي مزمن وسبات وخدروكزازرطب وصرع مفيد وهمچنين خوردن آن وتضميد آن بهتنهائي يابا روغنهاى مناسبه جهت
تحليل اورام مزمنهٔ حارهٔ وباردهٔ واوجاع باردهٔ مفاصل وغيرآن مفيد وبدستور تدهين بروغن آن وكذاشتن آن درگوش جهت

رياح وثقل سامعه كه از برودت باشد ووجع بارد آن وهمچنين قطور آن با روغن ناردين در كوش جهت امراض مذكوره و
بخور آن جهت اصناف صداع بارد وريحي مفيد واستشمام آن جهت اورام رئه وعلتهاى آن نافع واكتحال آن جهت ظلمت
ودمعه وسبل وحمول آن مصلح حال رحم ومسقط جنين ومدر حيض وبول وآشاميدن آن بقدريكه افيون خورده باشند دافع
سميت آن است وچون با مساوي آن افيون بسايند سميت آن را زائل ميكند مضر محرورين ومصلحش شربت بنفشه وقدر
شربتش تا يكدانك وبدلش مثل آن وج يا نصف آن فلفل ودر بعضى مواد بوزن آن مشك ودر امراض جكر فرفيون وجهت
تحليل رطوبات لزجه سه وزن آن فلفل وثلث آن دارفلفل وثلث آن زرنباد است وجند سياه بقدر يكدرهم كشنده است وبسا
است كه در مدت يك روز ميكشد والا منجر ببرسام ميشود وترياق آن ترشي ترنج وسركهٔ خمر وشير الاغ است * دواء جند بادستر
چون زن ازين بياشامد اكر آبستن باشد بچهٔ آن را قوي كرداند واكر آبستن نباشد وحيض آن بسته شده باشد حيض آنرا
بكشايد * صنعت آن جند بيدستر وج تركي انيسون تخم كرفس از هريك يكدرم نرم كوفته بيخته با شراب ممزوج بياشامند
* حب جند بيدستر لي جهت ام الصبيان وصرع وفالج وسكته وسائر امراض بلغمي رطوبي واعراضيكه بعد از وضع حمل عارض
زنان واطفال ميكردد كه از برودت باشد مفيد است * صنعت آن جند بيدستر مشك خالص عود الصليب اجزا مساوي با
عرق دارچيني يا عرق جوزبوا يا عرق رازيانه نرم سائيده حبوب سازند هر حبى بقدر فلفل شربتى اطفال را نيم حب تا يك
حب با شير مرضعهٔ آن وديكران را از يك حب تا سه حب با انچه مناسب دانند وبا عرق جوزبوا ويا دارچيني ويا رازيانه سائيده
كرم نموده طلا نمايند واكر دهن زنان زائيده برهم افتاده باشد بر شقيقه ها وفكين ايشان بمالند واكر قدرى عود هندي غرقي
نيز اضافه نمائيد بد نيست واكر برودت بسيار غالب باشد جوزبوا نيز * دهن جند بادستر تدهين وتمريخ بآن با روغنهاى ديكر
جهت تحليل اورام مزمنه ورعشه ودردهاى سر مثل مفاصل وقطور آن در كوش جهت رياح وثقل سامعه واوجاع باردهٔ بلغميه
ورعشه نافع وحمول آن مصلح حال رحم ومدر بول وحيض ونوشيدن آن جهت حرقت آنها ورياح افرسه واوجاع مفاصل
بارده وفالج واسترخا ولقوه وصرع بلغمي وسبات نافع است * صنعت آن بكيرند جند بيدستر فلفل سفيد عاقرقرحا شحم حنظل
فرفيون حلتيت اجزا متساوي همه را نرم بكوبند پس ده درم آنرا در يك رطل بغدادي روغن سداب داخل كرده خوب برهم
زنند ويك هفته در آفتاب بكذارند وهر روز دو مرتبه برهم زنند پس بعد از هفته آنرا بپالايند وثفل آنرا بمالند نيكو وبفشارند و
مرتبهٔ ديكر ده درم از همان ادويه را داخل كنند ونيكو برهم زنند ويك هفته ديكر در آفتاب كذارند وهر روز دو مرتبه برهم زنند پس
بعد از هفته آن را بپالايند وثفل آنرا بمالند نيكو وبفشارند ومرتبهٔ ديكر ده درم از همان ادويه را داخل كنند ونيكو برهم زنند و
يك هفته ديكر در آفتاب كذارند وهر روز دو مرتبه برهم زنند پس از هفته از پارچهٔ كتانى آن را بپالايند ونيكو بمالند وبفشارند
ودر شيشهٔ نكاهدارند وبكار برند * جوارش جند بيدستر رياح زنان آبستن را دفع كند وجنين را محافظت نمايد * صنعت آن
جند بيدستر حلتيت زرنباد مازو طباشير از هريك يكدرم زنجبيل ده درم قند سفيد دوازده درم مشك نيم مثقال كوفته بيخته
با عسل مصفى مقوم سه وزن ادويه بسرشند شربتى دو درم * مرهم جند بيدستر جهت ضعف رجلين وقدمين * صنعت آن
جند بيدستر چهار درم اسارون شامي صبر سقوطري شياف ماميثا شيطرج هندي كسب انزروت مرمكي از هريك سه درم ادويه
را نرم كوفته بيخته با طلا كه نوعى از شراب است نرم سوده مثل مرهم سازند وبر ساقهاى پا وبر قدمين بمالند وكسب بضم كاف
تازي وسكون سين مهمله وباى موحده بمعني ثفل وجرم حبوبات است كه افشرده روغن آنها را كرفته باشند ومراد اينجا ثفل

كنجد است وفي الحقيقة اين نوع طلا ومروخ است نه مرهم * فصل درذكر نسخ معاجين جنديّ * معجون جند نافع جهت رياحي كه
عارض ميشود درمعدهٔ زنان حامله * صنعت آن جند بيد ستر يكدرم ونيم مروارید ناسفته بسد كهربا ابريشم قرنفل زعفران ازهريك
يكدرم زرنباد درونج عقربي ازهريك دودرم اشنه سنبل الطيب ازهريك نيمدرم ادويه كوفته بيخته با سه وزن كل عسل بقوام آورده
على الرسم بسرشند * معجون جند بيد ستر كه همان خاصيت جوارش آن دارد * صنعت آن جند بيد ستر يكمثقال درونج عقربي زرنباد
ازهريك دودرم مروارید ناسفته باكلاب سائيده كهرباد واله سنبل الطيب ازهريك يك درم كوفته بيخته بعسل مقوم سه وزن ادويه
سرشته معجون سازند شربتي يك مثقال * معجون جند بيد ستر كه درسهولت وضع حمل بغايت مفيد است * صنعت آن جند بيد ستر
مرمكي صافي ميعهٔ سائله ازهريك يك مثقال دارچيني نيم مثقال اجزا كوفته بيخته با انكبين بسرشند شربتي دومثقال با
شراب كهنه يا باماء العسل بنوشند * معجون جند بيد ستر مشهور بمعجون ابن عباد نافع بود معده را كه طعام قبول نميكند
وفواق امتلائي وسوء الهضم واوجاع معده را بغايت نافع وبي نظير است * صنعت آن جند بيد ستر قسط شيرين سنبل الطيب
فلفل سياه دارفلفل دارچيني ازهريك يك اوقيه سليخه دودرم مرمكي سه درم افيون يك درم افيون ومرمكي را درشراب
كهنهٔ ريحاني خيسانيده نرم كنند اجزا را كوفته بيخته مجموع را آميخته معجون سازند وبعد از ششماه استعمال نمايند شربتي

---

يك مثقال * فصل درذكر نسخ سنجرنيا هرچند مناسب آن بود كه درذكر حرف سين مذكور شود ليكن چون اصل وعمود
درآنها جند باد ستر است لهذا مناسب نمود كه اينجا ذكر يابد * بدانكه اين لغت يوناني است بمعني كثير النجاح وچند
قسم بنظر رسيده درنسخهٔ سنجرنيا بفتح سين مهمله وسكون نون وفتح جيم وسكون راى مهمله وكسر نون وفتح ياى مثناة تحتانيه
والف ودرنسخهٔ ديكر سنجرينيا بزياد تي ياي مثناة تحتانيه قبل ازنون ثانيه ودرنسخهٔ ثالث سنجرينا بكسر راى وسكون ياى
مثناة تحتانيه وفتح نون والف وشايد لغت اول اصح باشد صاحب كامل الصناعه وشيخ داؤد انطاكي گفته اند كه دركتات تقريب
ترجمه كرده شده بمعجون عارس يعني معجون كليه ومثانه ودركتاب منتخب موسوم است بمعجون ملامس يعني معجون ملين
سنجرنيا كبير بلا خلاف ازتراكيب جالينوس است كه تركيب نموده بود اين معجون را ازبراى پادشاه جتوه وقتيكه حبس
بول بهمرسانيده بود واين معجون را بعضى ازتريا قيات شمرده اند وشكي نيست دران كه ازمعاجين كبار است وخاصيتش
بي شمار مجرب است درنفع ازبراى امراض باردهٔ وترياق امراض بلغمي است وامراض حادثه ازرياح غليظه وازبراى عسر البول و
اوجاع كرده وحصاة كرده ومثانه وازبراى مخاطي بودن بول وسلس البول وقروح مجاري بول وازبراى نفاخ ورطوبات و
تخمه وضعف هضم ودرد معده كه ازبرودت وضعف معده باشد ودير كذشتن طعام ازمعده وقولنج وازبراى ضعف كبد وتحليل
صلابة كبد وازبراى وجع اسنان وتاكل آنها وازبراى خفقان وسرد مزاجان را بغايت مفيد وموافق حفظ مينمايد بدن ايشان
را وبسياري ازامراض وحافظ صحت مشايخ است وكرم ميكند بدن را ازبرديكه ازخارج عارض آن شده باشد ومزاجش كرم
وخشك دردرجهٔ ثانيه ومضر محرورين ومصلحش آب كاسني تازه است وقوتش تاچهارسال باقي ميماند وبايد كه استعمال
كرده شود بعد ازششماه * صنعت آن به نسخهٔ شيخ رئيس كه درقرابادين قانون ذكر كرده جند بيد ستر افيون دارچيني اسارون
قرمود وقواز هريك يك درم فلفل دارفلفل قنه قسط حلواز هريك ششدرم زعفران نيم درم آنچه كل اختتني باشد درماء العسل
خيسانيده حل كنند وباقي ادويه را كوفته وبيخته مجموع را با سه وزن ادويه عسل مصفى بسرشند ومعجون سازند شربتي
ازيك دانك تايك مثقال وبعضى گفته شربتي ازيكدانك است تايك درم وبعضى ازيك دانك تادومثقال گفته اند وبزعم

بعضی شربتش نیم مثقال و این نسخه سوای عسل دوازده جزو است و وزن اجزای یک درم و نیم است صاحب میزان الطبایع گفته که مزاج این معجون گرم است در آخر درجهٔ ثانیه و خشک است در دو درجه و ربع درجه و در نسخهٔ دیگر زعفران داخل ندارد و نسخهٔ که حکیم میر محمد مؤمن در تحفه ذکر کرده در اصل نسخه زعفران یک درم است و گفته که در بعض نسخ نیم درم و شش قیراط است و اسارون داخل ندارد و بجای آن مرصافی شش درم داخل است و بعضی اطبا با عسل یک سکرجه مثلث داخل کرده اند * سنجرنیا کبیر به نسخه اسحق * صنعت آن جند بیدستر دارچینی نومو تخم کزرد شتی اسارون از هریک یک مثقال کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی بسرشند و نیز شش قیراط زعفران و سه اوقیه میبختج در وی کنند و در وقت حاجت از مثقالی از وی تا دو مثقال بکار دارند و قوت این معجون تا دو سال میماند و بعضی گفته اند که شربتی ازین معجون از یک دانک تا دو مثقال است و بدلش امرو سیا است که همین عمل میکند و مجرب است سنجرنیا کبیر به نسخه یحیی بن عیسی بن جزله که موافق است با نسخه اسحق و در آخر گفته که داخل کرده میشود درین معجون ربع رطلی مثلث و شش قیراط زعفران * سنجرنیا کبیر از شیخ رئیس که در قرابادین قانون آورده * صنعت آن جند بیدستر فلفل سیاه زعفران مودو قوفو اسارون افیون فلفل سفید قنه دارچینی از هریک دو درم قسط یک درم کوفته و بیخته و زن نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و نگاه دارند و بعد از ششماه استعمال نمایند سید اسمعیل در قرابادین ذخیرهٔ این نسخه را آورده و گفته که از جهت بادهای رحم و از جهت باز کردن حیض و نابودن فرزند مقدار یک باقلا ازین معجون را بروغن سوسن حل کرده زن بخود بردارد و اگر در روغن بادام تلخ حل کنند شاید و بخور کردن و بوئیدن آن هم سود دارد و بادهای رحم را به برد و آنچنان باشد که معجون را با آتش نهند و فرج را با آن بدارند و یا نیزهٔ قمع بخار آن را بخویشتن کیود و از جهت درد سینه و سرفه و امراض کلیه اندرون شراب صرف بخورند * سنجرنیا صغیر به نسخهٔ شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده که در منافع قریب است بکبیر * صنعت آن جند بیدستر افیون از هریک دو درم و در نسخهٔ دیگر ده درم است دارچینی نومود و قواسارون از هریک ده درم فلفل دارفلفل قنه مرصافی قسط از هریک شصت درم زعفران ربع اوقیه اجزا را کوفته و بیخته بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند و در نسخهٔ دیگر زنجبیل یک اوقیه و میعهٔ سائله سه اوقیه داخل است و در نسخهٔ اصل قنه داخل نیست شربتی نیم مثقال با آب گرم * سنجرنیا به نسخهٔ دیگر * صنعت آن جند بیدستر فلفل سیاه فلفل سفید زعفران موفو اسارون دارچینی قسط از هریک یک درم عسل مصفی سه وزن ادویه ادویه کوفته بیخته با عسل معجون سازند شربتی نیم مثقال با آب نیم گرم ناشته بخورند و بعضی گفته که چون حل کنند یک قیراط ازین معجون را در روغن سوسن و بمالند بر موضع مار گزیده و دیگر جانوران سمی که گزیده باشند دفع زهر آنها میکند و نیز خوردن آن نافع است از برای ضرر سموم و سمیت گزیدن جانوران سمی چون نیم مثقال آنرا با شراب بیاشامند و نیز نافع است از برای ریاح رحم و قلت کوفتن حمل و کمی ادرار خون حیض چون مقدار باقلای ازان را در روغن سوسن حل کرده با پشم پارهٔ فرزجه سازند و قدری ازان را با روغن زنبق حل کرده و بپوید ازان زن و نیز بآن تلخین کنند در در رحم خود مفید است و نیز از برای وجع سینه و سرفه و از برای امراض کلیتین و از برای عسر البول و از برای سردیها و ریاح باردهٔ خورده میشود ازان مثل نخودی با شراب صرف و از برای تخمه چون بیاشامند ازان وزن یک مثقال با شراب صرف * سنجرنیا به نسخهٔ سید اسمعیل در قرابادین ذخیرهٔ منقول از قرابادین حنین * صنعت آن قرد مانا زیوهٔ کرمانی تخم کزر از هریک سه درم جند بیدستر افیون موفو دو قواسارون از هریک یک درم کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعضی

شراب انگوري درين معجون داخل كرده اند ومشتي در نسخهٔ خود مثلث بجاى شراب انگوري آورده شربتى ازيك دانك تا
يك مثقال است * سنجرنيا به نسخهٔ يحى بن عيسى بن جزله درد معده وسوء هضم وقولنج وحبس بول وجميع امراض بلغمي و
باد هاى غليظ راسود دارد وصحت وتندرستي ازبسيارى علل است * صنعت آن جند بيد ستردار چيني هيلانج فومود وتو
اسارون ازهريك يك مثقال اجزارا جدا جدا كوفته بيخته وزن كرده درهم آميزند وباسه وزن مجموع ادويه عسل ويكدانك
ونيم مثلث معجون سازند ويك مثقال زعفران دران آميزند شربتى ازيك دانك تادو مثقال باشد نافع باد * باب الجيم مع الواو
* فصل دربيان جوارشات غير مهمله بدانكه اكثر جوارشات درذيل بعض ادويهٔ مفرده كه آن دوا اصل وعمود است درآنها
به ترتيب حروف تهجي ذكر يافت ومى يابد مانند جوارش حب الآس وابهل واترج وعنذبه واسارون واشنه وآمله وانبرو
باريس وانجدان وانيسون وايرسا وبسباسه وبلادر وتيواج وجند وجوزبوا وفنجنوش ودارچيني ورمان وزعفران وزنجبيل
وزوفا وسفرجل وسماق وسمسم وسنبل الطيب وصندل وطباشير وحصرم وعنبر وعود هندي وفلافل وفودنج وقرنفل وحب
القرطم وكافور وكاكنج وكمون وكندر ولؤلؤ ومشك ومصطكي ونانخواه ووج وجوارشات افيوني مانند جوارش طباشيرا فيوني
وعاج افيوني وبعضى كه ذكر نيافته بود وآنكه هريك براسه اسمى خاص دارند مذكور ميكردد * وبدانكه جوارش بضم جيم و
فتح واو والف وكسر راء مهمله وشين معجمه بدون نون وجوارشن بانون درآخر هردو آمده وصاحب بحر الجواهر كفته كه
بانون تصحيف است وآن معرب كوارشك وكوارش است ومعني آن درلغت فارسي كوارندهٔ طعام است وهاضم غذا كه بعربي
هاضوم كويند پس درحقيقت ترجمهٔ جوارش بعربي هاضوم است شيخ داؤد انطاكي درتذكرهٔ كفته كه جوارش فارسي است و
بلغت عربي مسخن وملطف است ونيز شيخ داؤد كفته كه نجيب الدين سمرقندي درقرابادين ازكتب خمسهٔ خود كفته كه جوارش
لغت قديم است ومعني آن مقطع اخلاط است وكفته كه پرسيدم ازكسانيكه خبير ازلغت فرس بودند انكار كردند آن قدس سرهٔ
ميفرمايند كه فرقى نيست ميان تفسيرجوارش بمسخن وملطف يا بمقطع اخلاط چه اينها همه ازصفات جوارش است زيراكه
جوارش بمعني هاضوم است واينها ازلوازم وخواص آن است چه هضم غذا تمام نمى شود مكر بچيزيكه مسخن وملطف مادهٔ
غذا باشد وانچه ملطف ومسخن مادهٔ غذا است مقطع اخلاط غير منهضمهٔ لزجه ملتصقه بخمل معده وحايله مانع ازاشتمال
معده برغذا ونصرف حرارت دران وهضم ونضج تام يافتن ومستعد شدن آنها ازبراى كرديدن جزو اعضا است وشيخ
داؤد نيزكفته كه جوارش نزد اطبا عبارت است ازادويهٔ كه نرم كوبيده نشده وحرارت آتش بآنها نرسيده باشد بلكه
باشكر ويا عسل بقوام آورده سرد كرده سرشته قطعات نازك كوچك بريده باشند وايضا ميفرمايند كه لفظ جوارش نزد اطبا
موضوع براى معجونى است كه ماخته باشند ازبراى اصلاح حال معده واعانت برهضم واستمراء وكواريدن طعام و
تقطيع اخلاط وتحليل رياح ورطوبات ولهذا اجزاى جوارش راجريش بايد كوبيد تازود ازمعده نكذرد وبوده باشد
بسبب طول مكث درمعده اقوى پس اكر جوارشات رابا افعال مذكوره افعال وخواص ديكر باشد ضرر بمعده نميرسد
كه آن را ازجوارش بودن بيرون برد وجوارشات مثل معاجين ميباشند الا آنكه معاجين شيرين ميباشند وتلخ نيز وكريه وغير
كريه وجوارش نميباشد مكر طيب واطيب جوارشنات والذ آنها عود است ودرحرف العين مع الواو ونسخ آن درذيل عود هندي
هم بطريق اجمال وكليه ودستور العمل وهم به تفصيل جزئيه انشاء الله تعالى مذكور خواهد شد وآنكه بعض اطبا منسوب نموده
جوارش را باطباى يونان وبعضى باطباى قبط وفرقهٔ ديكر كفته اند كه نه ازاطباى يونان است ونه ازاطباى قبط بلكه جوارش

مخصوص فارسیان است ومخترع آن نجاشعه اند که از برای خلفای عباسی ساخته اند پس شهرت یافته تالیف جوارشنات میان اطبا وجمعی انکار این قول نموده اند وگفته اند که بسیاری از جوارشات چون جوارش بقراط وجوارش جالینوس وجوارش کمونی مقدم برنجاشعه اند * میفرمایند که اصل جوارشات که اطریفل صغیر است مقدم است بر اطباء یونان وبر اطباء قبط نیز ممکن که کوئیم پیش از نجاشعه این جوارشات مسمی بجوارش نبوده اطباء عجم جوارش خسروی را از برای نوشیروان تالیف کرده باین اسم مسمی ساختند وادویه که از برای اصلاح معده وتقویت هضم است نیز باین اسم مسمی نموده پس نیستند اطباء عجم مخترع جوارش بلکه مخترع این اصطلاح اند که معاجین مصلح معده وهضم را جوارش نامیدند * جوارش ازهار تالیف نیقولاؤس منقول از قرابادین تالیف افندی صالح چلپی حکیم باشی ابراهیم سلطان قیصر روم ضعف بدن را زائل کند ونافع است از برای تفریح ومالیخولیا وجنون وتقویت هضم ومناسب هر مزاج وشربتش یکدرم است * صنعت آن کل اکلیل الملک کل سرخ منزوع الاقماع اصل السوس مقشر از هریك ششدرم قرنفل سنبل الطیب جوزبوا دارچینی خولنجان خیربوا زنجبیل زرنباد بسباسه عود هندی قاقله انیسون تخم طوارق اوقی وطوارق اوقی حشیش خوشبو است که ترکان در ماست میکنند وبشیرازی آنرا لوپونا منند ازهریك یکدرم ونیم شکر سفید صافی بقوام آورده بقدر حاجت بدستور مقرر مرتب نمایند * جوارش بزوری مقوی هاضمه ومفتح سدد دوقولنج ومحلل ریاح است * صنعت آن کمون کرمانی انیسون رازیانه کرویا دوقونا تخواه تخم کرفس ازهریك ششدرم مجموع را بیست وچهار ساعت درسرکهٔ انگوری خیسانیده پس خشك کرده اند کی بودادهٔ باضافهٔ دارچینی زنجبیل دارفلفل بزرسیالیوس خولنجان ازهریك ششدرم کوفته بیخته بعسل سفید بقدر کفایت سرشته جوارش سازند شربتی یك مثقال * جوارش بقراط معده را قوت دهد وطعام هضم کند واشتهای طعام آورد ونفخ دور کند وباه را قوت دهد وبرودت معده وکرده ومثانه زائل کرداند وآب آمدن ازدهان بازدارد وجشا وفواق را سودمند باشد * صنعت آن تخم کرفس تخم کزر تخم شبت را زیانه کشنیز خشك تانخواه ازهریك یك سیر مصطکی عاقرقرحا ازهریك یك مثقال عود قماری قرنفل ازهریك نیم مثقال کوفته بیخته با سه وزن ادویه فانیل سنجری وعسل سفید مصفی بالمساوات جوارش سازند شربتی دومثقال * جوارش بقراط به نسخهٔ نواب غفران پناه حکیم احمد موسوی که در بیاض مجربات خود قلمی فرموده اند منقول از خط معزی الیه * صنعت آن قرنفل سنبل الطیب فلفل میاه زنجبیل عاقرقرحا زرنباد جوزبوا ازهریك سه مثقال تربد سفید کبابهٔ چینی عود هندی ازهریك یك مثقال اسارون نیم مثقال شقاقل قاقلهٔ صغار ازهریك دومثقال ونیم مشك تبتی عنبر اشهب ازهریك یك دانك ونیم صعتر فارسی نانخواه تخم جبلا هنك برگ مداب ازهریك پنج مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر جوارش سازند ودرظرف چینی نگاهدارند شربتی دومثقال * جوارش جالینوس این جوارش را فواید وخواص بسیار است همه اعضا را قوت دهد وبوی دهان خوش کند وبادها بشکند وبسیاری بول را که از سردی باشد خصوص سردی مثانه بازدارد وباه را قوت دهد ودیوانکی زائل کند ورنك رورا صافی کند واسهال بلغمی را نفع دهد وصداع بلغمی وسبات وسرنهٔ بلغمی وبواسیر ونقرس وقوبا وبهق وسنك مثانه را نافع بود وسیاهی مورا حفظ کند ونگذارد که سفید شود وگفته هرکه بیست روز باین جوارش مداومت نماید از جمیع امراض ایمن شود * صنعت آن سنبل الطیب قاقله سلیخهٔ میاه دارچینی خولنجان قصب الذریره قرنفل معدکوفی زنجبیل فلفل سفید دارفلفل تمط بحری عود بلسان اسارون شامی حب الآس زعفران ازهریك ده درم مصطکی رومی پنجدرم قند سفید

بوزن جميع ادوية عمل سه وزن مجموع ادويه را كوفته بيخته با قند وعسل سفيد مصفى بعرشند ودر نسخهٔ ديكر مصطكي دة درم
است شربتى ازيك مثقال تاسه مثقال پيش ازطعام وبعد ازطعام توان خورد ودر نسخهٔ سيد اسمعيل درد خميرة حب باسان دة درم
داخل است ودر بعض نسخ اين جوارش جنطيانا نيز داخل است واين جوارش را بعد ازدة روز كه ازساختن آن بگذرد استعمال
توان كرد وبعضى گفته كه هنگام رسيدن اين جوارش بعد از هفت روز است وهرچند كهنه تر شود خاصيت آن بهتر ميشود ومزاج
اين جوارش گرم وخشك است درآخر درجهٔ دوم وگفته كه مداومت بيست روز باين جوارش پيرى را ديرمى آورد * جوارش جلالي
منى زيادة كند وقوت مجامعت بيفزايد وضعف كودة را مرد مند بود ومعدة را قوت دهد واشتهاى طعام آورد * صنعت آن سنبل
الطيب قرفة الطيب از هريك يك مثقال زيرهٔ كرماني مدبر نعناع خشك عود هندي غرقي خام از هريك چهار مثقال فلفل اسارون
شقاقل از هريك دو مثقال خصية الثعلب مصري بوزيدان از هريك دو نيم مثقال اجزا كوفته بيخته باسه وزن آن قند وعسل
يكرطل كلاب بقوام آورده بدستور متعارف بعرشند شربتى دو درم * جوارش حماض قامع صفراومسكن عطش وحميات صفراوي
را نافع * صنعت آن بكيرند برگ حماض تازه كه بهندي چوكيكا ساگ نامند وباهموزن آن يا زيادة يا كمتر بدستور مسطور و
درجوارش رمان سادة مرتب نمايند وعند الحاجت بقدر ضرور تناول نمايند * جوارش حنين معدة را قوت دهد وبلغم را
به برد ودهان را خوشبو سازد وآب رفتن ازدهان باز دارد وسودا را زائل گرداند وكرم شكم بكشد وباد بنشاند وكودة را قوي
گرداند وريك مثانه را پاك سازد وطعام را بكوارد وباد بواسير را به بود واشتها آورد ونيز گفته اند كه عجب باشد از كسيكه
هالى يك هفته هرروز سه درم ازين جوارش بخورد اورا بطبيب احتياج باقي باشد واكردة كنيزك داشته باشد از عهدهٔ
منكي بيرون آيد * صنعت آن تخم كرفس تخم جزر تخم شبت ازهريك يك استار قرنفل مصطكي رومي عود هندي ازهريك
يك درم كوفته بيخته باسه وزن مجموع ادويه عسل سفيد مصفى بقوام آوردة مرتب نمايند وهرروز سه درم آنرا بخورند
* جوارش خاصه خواص بسيار دارد واعضارا قوت دهد وبوي دهان خوش كند وكمر رياح كند وبسيارى بول را كه از سردي
مثانه باشد بازدارد وسرفهٔ بلغمي را نافع بود وباه را قوت دهد ومنى بيفزايد وجگر وقضيب را قوي گرداند وآب ازدهان آمدن
بازدارد وريك مثانه را پاك كند وتخمه را نافع بود ودماغ را قوت دهد ونقرس وبهق وقوبا وبواسير را سود دارد وسياهي
موى را نگاه دارد * صنعت آن كهربا ى شمعي سنبل الطيب سليخه دارچيني قاقله خولنجان قرنفل سعد كوفي زعفران
زنجبيل فلفل دارفلفل قسط تلخ عود بلسان اسارون حب الآس قصب الذريرة ازهريك چهار مثقال مصطكي كبابه جوزبوا
ازهريك سه مثقال شقاقل پنج مثقال مغز چلغوزة مغز فندق ازهريك چهار مثقال خصية الثعلب پنج مثقال لسان العصافير بوزيدان
ازهريك دو مثقال مشك تبتي عنبر اشهب ازهريك يك دانك ورق طلا ورق نقره ازهريك بيست عدد ياقوت احمر مرواريد
ناسفته ازهريك دو مثقال عسل سه وزن ادويه بدستور مرتب نمايند * جوارش خرنوب منقول از شرح اسباب وعلامات
شكم قبض كند وذرب واسهال معوي را نافع است * صنعت آن خرنوب شامي بيدانه زيرهٔ كرماني مدبر حب الآس سويق كنار
بلوط كشنيز خشك ازهريك جزوي همه مساوي كوفته بيخته بارب مورد بعرشند شربتى سه درم * جوارش خوزي جهت
اسهال مزمن وتقويت جگر ومعدة ودفع رطوبات معدة وامعا نافع وموافق امزجهٔ اطفال وزلق الامعا را بغايت مفيد واز تراكيب
محمد زكريا رازي است * صنعت آن دانهٔ انكور كه ازسركه استخراج كرده باشند وبودادة مثل سومه صلابه كرده سي وپنج مثقال
تخم مورد شصت مثقال خرنوب نبطي كلنار جوزبوا كزمازج ازهريك ده مثقال كندر نانخواه سعد كوفي مصطكي سنبل الطيب

ازهريك پنج مثقال با شكر يا عسل بقوام آورده دو وزن ادويه بسرشند شربتي تا سه مثقال * جوارش سكر بعض اطبا اين جوارش را معمول بجوارش عود نموده اند معده را كرم كند و هاضمه را قوت دهد رنيكو گردانند و نافع است از براى رطوبت معده و بلغم * صنعت آن به نسخهٔ محمود بن الياس درحاوي صغير قاقلهٔ صغار ٦ قاقلهٔ كبار ٢ قرنفل دارچيني زنجبيل دارفلفل زعفران ازهريك يك درم شكر طبرزد نيم رطل عود هندي فلفل سياه ازهريك نيم درم كوفته بيخته بعسل مصفى بقدر كفايت بسرشند شربتي يك مثقال * جوارش سليماني روايت است كه حضرت سليمان ع م هفتاد حرم داشت و همه را به سبب اين جوارش خورهند داشتي و چندان اصلي ندارد * صنعت آن لسان العصافير تخم پياز تخم شلغم تخم يونجه كبابهٔ چيني تخم ترهٔ تيزك كزما زج ها قرحا تخم كزر از هريك سه درم و در نسخهٔ ديگر بجاى تخم كزر ماهي روبيان بوزن تخم كزرود در نسخهٔ ديگر بجاى آن مرهٔ مقنقورا است بوزن آن و اگر هرسه باشد بهتر است كوفته بيخته وزن كرده يكجا نموده در شيشهٔ نگاهدارند و در وقت حاجت بسه انگشت برگيرند هرچه آيد بر روي يك عدد زردهٔ تخم مرغ نيمبرشت پاشيده نيم گرم بخورند سه روز يا زيادة * جوارش سلمويه در تقويت معده و هضم بسيار مجرب است و رطوبت و برودت معده را برطرف سازد و برودت آنرا مبدل بگرمي سازد و اشتهاى طعام آورد * صنعت آن سنبل الطيب قرنفل دارچيني جوزبوا قاقلهٔ صغار سك اصلي ازهريك پنج درم كندر ده درم فلفل زنجبيل ازهريك شش درم جند بيدستر نيم درم شكر طبرزد برابر همه ادويه كوفته بيخته على الرسم جوارش سازند شربتي سه درم * جوارش سلمويهٔ ديگر معده را قوت دهد و طعام هضم كند و اشتهاي طعام بيارد و نفخ و جشا را دور سازد * صنعت آن كندر يا نخواه مصطكي ازهريك شش درم فلفل از خرمكي حب الغار عود هندي خام غرقي ازهريك سه درم مجموع را جدا جدا كوفته بيخته مويز طايفي صد درم با پوست و دانه كوفته همچون مرهم سازند و ادويه را با مويز بسرشند و در ظرف چيني يا شيشه نگاهدارند شربتي از يك مثقال تا سه مثقال * جوارش شامي تاليف آن مرحوم در نفع مالنخوليا مراقي را بي نظير است و مقوي قلب و معده است و تفريح آورد * صنعت آن آملهٔ مربا هليلهٔ مربا ازهريك هفتاد و پنج مثقال ازاسته بيرون كرده ز رشك منقى گلاب عرق بيد مشك ازهريك هفتاد و پنج مثقال همه را بيزند تا مهرا شود ماليده بپالايند پس شراب انارترش شراب انار شيرين نبات سفيد شربت نارنج شربت ليمو شربت آلو ازهريك چهل و پنج مثقال سكنجبين مي پنج مثقال داخل نموده بقوام آورند پس ابريشم مقوض ورق طلا ورق نقره مروارید ناسفته ازهريك سه مثقال عنبر اشهب دو مثقال كل گاوزبان غنچهٔ كل سرخ ازهريك پنج مثقال كوفته بيخته بآن بسرشند شربتي دو درم * جوارش صعتر آن را بفارسي كوارش و بشن گويند رياح معده را معارا دفع كند و معده را قوت دهد و ضعف هضم را زائل كند و امراض باردهٔ دماغي را نافع باشد * صنعت آن صعتر فارسي زوفا تانخواه نعناع خشك مرزنجوش سمبز زيرهٔ كرماني ازهريك پنج درم زنجبيل وج تركي بسباسه عود هندي خام غرقي ازهريك سه درم تخم كرفس را زيانه انيسون ازهريك چهار درم حاشا دو درم شكر پنجاه درم همه را كوفته بيخته با سه وزن آن عسل مصفى تركيب نموده استعمال نمايند شربتي يك مثقال * جوارش طالیسفر نافع است از براى سودي معده و كبد و رياح غليظه و مقوي كبد است * صنعت آن طالیسفر پنج درم زنجبيل بيست درم فلفل دوازده درم هيل بوا قرنفه ازهريك شش درم شكر طبرزد پنج رطل كه ششصد و چهل و دو درم و نيم باشد كوفته بيخته در ظرفي نگاهدارند و بوقت حاجت يك مثقال آنرا تناول نمايند و مزاج اين جوارش گرم است در آخر درجهٔ دوم و خشك است در سه ربع درجهٔ اولى و در نسخهٔ ديگر بجاى فلفل دارفلفل است * جوارش العاج معين برحمل است * صنعت آن نشارهٔ عاج ميعهٔ سائله مصطكي سنبل الطيب

دارچيني از هريك پنج مثقال پوست زرد اترج سعد كوفي عود قماري خام نار مشك قرنفل از هريك چهار مثقال عود الصليب
كل سرخ ساذج هندي افيون مصري خالص از هريك سه مثقال واكر افيون رايك مثقال نمايند بهتراست عنبر اشهب مشك
خالص از هريك نيم مثقال عنبر ومشك را از هريك يك مثقال نمايند نيز خوب است نبات برابر تمام ادويه عسل دو برابر ادويه
على الرسم جوارش سازند شربتي از يك مثقال تا دو مثقال * جوارش عطائي مني زياده كند وكرده را قوت دهد ودماغ را
قوي كرداند * صنعت آن شقاقل مصري قاقلهٔ صغار دار فلفل خولنجان دارچيني زنجبيل قرفة الطيب از هريك پنج مثقال
بهمن سرخ بهمن سفيد تودري كلكون تودري زرد تودري سفيد تخم يونجه تخم شبت مغز تخم خربزه تخم جرجير تخم پياز
سفيد تخم هليون كثيرا تخم شلغم تخم كرفس از هريك سه مثقال مجموع را كوفته بيخته ترنجبين سفيد پاك كرده سه وزن
مجموع ادويه ترنجبين رايك شب درشيركاو بخيسانند وصبح دردست ماليده بكذارند كه اكر خاكي دران مانده باشد ته نشين
شود پس صافي نموده بجوشانند تا غليظ شود پس از آتش فرود آورند وبكذارند كه حدت وحرارتش شكسته شود ونيم كرم باشد
ادويه رابآن بسرشند ودرظرف چيني نكاهدارند شربتي سه مثقال با دو اوقيه شيركاو ميش تازه دوشيده * جوارش قنداريقون
اين جوارش از روميان است نافع است از براى ضعف معده كه توليد رياح دران بسيار باشد واز براى ضعف كبد بارد واستسقاى
طبلي واز براى درد پشت ودرد معده * صنعت آن به نسخهٔ شيخ رئيس زنجبيل سنبل الطيب از هريك شش درم مصطكي
رومي نانخواه از هريك چهار درم تخم كرفس نعناع خشك از هريك پنج درم سليخهٔ سياه زيرهٔ كرماني مدبر عاقرقرحا حب
بلسان از هريك دو درم ساذج هندي يكدرم كوفته بيخته بعسل سفيد مصفى بسرشند ودر سبوچهٔ سبز نكاه دارند شربتي نيم
مثقال مزاجش كرم است در اول درجهٔ سوم وخشك است در آخر درجهٔ سوم حكيم معصوم درقرابادين خود كفته كه شربتي
ازين جوارش چهار مثقال است ودر نسخهٔ او انيسون چهار درم داخل است ودر نسخهٔ ابن جزله بر نسخهٔ اصل فلفل سياه
شش درم انيسون چهار درم افزود است ودر نسخهٔ سيد اسمعيل در ذخيره درسوى مزاج بارد ساذج معده بجاى نعناع
خشك پودنهٔ دشتي آورده وباقي موافق نسخهٔ شيخ رئيس است * جوارش قنداريقون ديكر معده را كرم كند ورياح بشكند
ونافع است از براى اوجاع معده وامعا وتفتيح سدهاى كبد واستسقاء لحمي را مفيد است * صنعت آن تخم سداب زعفران تخم
كرفس انجدان زنجبيل حاشا مغز بادام شيرين مقشر از هريك شش درم كندر مغز بادام تلخ مقشر از هريك دو درم فلفل هفت درم كوفته
بيخته با دو وزن ويا سه وزن ادويه عسل منزوع الرغوه بسرشند شربتي از يكمثقال تا دو درم ودر نسخهٔ ديكر بجاى مغز بادام شيرين مغز
چلغوزه بوزن آن داخل است * جوارش قنداريقون ديكر نفخ معده وروده ودرد معده وامعا را نافع باشد * صنعت آن زنجبيل
فلفل سنبل الطيب از هريك چهار درم مصطكي نانخواه تخم كرفس پودنهٔ دشتي از هريك پنج درم حب بلسان سليخه عاقرقرحا زيرهٔ
كرماني مدبر از هريك دو درم ساذج هندي يكدرم كوفته بيخته با سه چندان عسل مصفى بسرشند ومعجون سازند شربتي از يك
مثقال تا دو مثقال واين همان نسخهٔ شيخ الرئيس است با اندك تفاوتي * جوارش قنداريقون ديكر منقول از منهاج نفخ وبرودت
معده را سود مند بود ودرد معده كه از برودت وبلغم ونفخ وسوء هضم باشد برطرف كند * صنعت آن زعفران انجدان تخم كرفس
زنجبيل حاشا مغز چلغوزه تخم سداب از هريك دو درم كندر مغز بادام تلخ از هريك چهار درم فلفل شانزده درم كوفته بيخته با سه
چندان عسل مصفى على الرسم بسرشند شربتي يك مثقال * جوارش فواكه تاليف استاد زين الدين صاحب اختيارات بديعي معده
را قوت دهد وقئ باز دارد وجكر ودل وروده ها را قوت دهد ودفع صفرا كند وتنقل بآن كردن دافع خمار است * صنعت آن آب

انار ترش آب انار شیرین آب سیب ترش آب سیب شیرین آب به ترش آب به شیرین آب غوره آب زرشك آب سماق آب کیل آب
امرود اجزاء متساوي همه را با آتش ملایم بپزند تا بربع رسد وکف آنرا بگیرند پس مساوي انچه باقي ماند قند سفید داخل
کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس آب لیمو آب اترج از هریك متساوي یك جزو اندك اندك داخل کرده با آتش ملایم بپزند
تا بقوام جوارش رسد وقتیکه تمام آبها را تشرب کرده باشد بر روی سنگ ریخته ببرند وبردارند واگر خواسته باشند آب فواکه
را باقند سواي آب لیمو وآب اترج بقوام بلند آورند پس فرود آورده اندك اندك آب لیمو وآب اترج داخل نمایند و
قرص سازند چه اگر پیش ازین داخل نمایند تلخ میشود واگر بعد از فرو کوفتن از آتش مشك تبتي دودانك مصطکي رومي یکدرم
زعفران نیم درم سوده داخل کنند بهتر است * جوارش فواکه مفرحه نافع از براي ضعف قلب ومعده وخفقان * صنعت آن آب
انار ترش آب انار شیرین آب امرود آب سیب شیرین آب به آب غوره آب زرشك آب سماق آب لیمو از هریك بیست درم قند سفید
یکرطل بقوام آورده از آتش فرود آورده پس مصطکي دارچیني با درنجبویه از هریك سه درم مشك تبتي دودانك کوفته بیخته
بآن بپوشند ودر ظرف چیني نگاهدارند شربتي سه درم * جوارش فواکه قلمي فرموده اند که از تالیف حکیم معتمد الملوك
سید علیخان است * صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین آب سیب ترش آب سیب شیرین آب به شیرین آب به ترش
آب امرود آب آملهٔ تازه از هریك چهل مثقال شراب ریباس شراب زرشك سادهٔ شراب کیل شراب غوره شراب اناس شراب
فالسه از هریك دویست مثقال هردو ثمر درخت هندي اند نبات سفید یکصد وهفتاد مثقال آب لیمو آب اترج از هریك بیست
مثقال اول مرتبه آب میوهای را سواي آب لیمو وآب اترج بجوشانند وکف آنرا بگیرند وفرود آورده یك شب بگذارند پس آب
صافي بالاي آنها را بجز علقه کرفته دردي را دور کنند وآبهاي صافي را وزن نموده در دیك مسکي با آتش ملایم بجوشانند تا بربع
رسد پس شربتها ونبات را داخل کرده بقوام جوارش آورند وچون قریب بانعقاد رسد اندك اندك آب لیمو وآب اترج
را داخل کرده با تش انگشت جید بپزند تا تمام آبها را تشرب نماید وبقوام جوارش آید وباید که پیش از داخل نمودن آب لیمو
وآب اترج کلاب عرق کل مشکي عرق بید مشك عرق صندل از هریك بیست مثقال عرق بهار نارنج ده مثقال داخل کرده بقوام
آورده باشند پس بنحویکه ذکر یافت آب لیمو آب اترج را داخل کرده بقوام آورند پس از آتش فرود آورده طباشیر سفید کشنیز
خشك مقشر ورق کل سرخ صندل سفید از هریك دو مثقال دانهٔ هیل ابریشم مقرض نعناع خشك کهربای شمعي مروارید ناسفته
بعد محرق مغسول از هریك یکمثقال مشك تبتي خالص عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هریك دودانك بدستور بآن بسرشند
شربتي یك مثقال * جوارش فواکه دیگر معدهٔ ودل وجگر را قوت دهد واسهال معدي وذرب را باز دارد * صنعت آن آب سیب
آب به آب انار این از هریك یکصد درم فانیذ سنجدي نیم من همه را با هم بجوشانند وبقوام آورند واین اجزا کوفته بیخته بآن
بسرشند اجزا این است سویق کنار سویق امرود از هریك پنجاه درم سعد کوفي مصطکي سنبل الطیب جوز بوا از هریك دودرم
زعفران یکدرم طی الرسم بآن بسرشند شربتي از دو مثقال تا پنج مثقال * جوارش فوفل معدهٔ ودل را قوت دهد ودندان را
محکم سازد وبوي دهان خوش کند وشکم به بندد وطبع را باز دارد وطعام بکوارد * صنعت آن فوفل رسیدهٔ فربه بیست عدد نیم
کوفته در شیر بخیسانند وبعد از دو روز از شیر برآورند وخشك نمایند وبکیرند دانهٔ هیل بوا قرنفل تخم شبت از هریك سه درم
صندل سفید عود هندي زعفران کبابهٔ چیني کشنیز خشك مقشر از هریك دودرم اجزا را با فوفل یك شب در کلاب بخیسانند
پس خشك سازند وبکوبند وبا اندکي شیر پخته با یك من قند بقوام آورده بسرشند وبالاي سنك بریزند وپهن ساخته بکارند

به بوند پيش ازطعام وبعد ازطعام بقدرحاجت تناول نمايند واكر درآخر شير داخل ننمايند بواى بعضى ودرهواهاى بارد رطب خوب است * جوارش قانصه جهت ضعف معده وذرب نافع * صنعت آن پوست اندرون قانصهٔ خروس يعنى صنك دان آن كه خشك كرده باشند طباشير سفيد ازهريك دومثقال ونيم كل سرخ سه مثقال نعناع خشك قاقلهٔ كبار وصغار پوست بيرون پسته پوست ترنج پوست هليلهٔ زرد آملهٔ منقى ازهريك يك مثقال بهمنين صندلين معتركشنيز خشك بريان قرنفل قرفه حب الآس ازهريك دودرم اجزا كوفته بيخته باشربت نواكه سرشته معجون سازند شربتى دومثقال * جوارش قانصهٔ ديكودرمنافع مذكوره ازان اقوى * صنعت آن پوست اندرون قانصهٔ چوز پوست اندرون قانصهٔ خروس مرواريد ناسفته طباشير سفيد ازهريك يك مثقال غنچهٔ كل سرخ نعناع خشك پوست بيرون پسته قاقلهٔ صغار وكبار ازهريك يك ونيم مثقال صندلين معتركشنيز خشك بريان حب الآس پوست هليله آملهٔ منقى ازهريك يك درم بعد محرق كهربا بادزهر معدنى خطائى جوز بوا بسباسه قرنفل دارچينى سليخه ازهريك نيم درم ادويه كوفته بيخته باشربت سيب وشربت به سرشته جوارش سازند شربتى دومثقال * جوارش قانصهٔ ديكو جهت ضعف معده وذرب نافع است * صنعت آن پوست اندرون قانصهٔ خروس خشك كرده عود غرقى خام مصطكى رومى ازهريك دودرم زيرهٔ كرمانى بهمن سرخ بهمن سفيد عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره ازهريك يك مثقال كشنيز خشك يك درم طباشير سفيد زرشك منقى كل كاوزبان دانهٔ هيل بادرنجبويه ازهريك دومثقال ابريشم مقرض سه مثقال سماق منقى كل سرخ پوست بيرون پسته پوست زرد انار حب الآس حب الرمان نعناع خشك ازهريك سه درم مشك خالص نيم درم مربای آمله عسل مربای هليله قند سفيد كلاب خالص ازهريك نيم آثار هندى آمله را بايك آثار آب وكلاب مهرا بپزند وصاف نموده قند وعسل وهليله را داخل كرده بقوام آورند وسايرادويه كوفته بيخته بدستور بآن بسرشند شربتى ازيك درم تا سه درم * جوارش قطرمورن منقول ازقرابادين افندى صالح چلپى حكيم ابراهيم سلطان قيصر روم كه بتركى نوشته جهت امراض صدر ومعده نافع قدر شربتش يك مثقال است * صنعت آن بيخ انار زياده درم زيرهٔ كرمانى سه درم يموز تخم رازيانه ازهريك چهاردرم عسل مصفى بقدر كفايت بدستور مقرر جوارش سازند ودرظرف چينى نگاه دارند * جوارش كثيرا تاليف نيقولاوس منقول ازقرابادين افندى صالح چلپى حكيم باشى ابراهيم سلطان قيصر روم كه افندى مزبور ازطب كيميائى براكلسوس رومى انتخاب نموده جهت امراض سينه وضيق النفس وذات الريه نافع ومقوى معده وهاضمه است * صنعت آن كثيرا زوفاى خشك ازهريك چهل وهشت درم مغز پستهٔ مقشر مغز بادام مقشر ازهريك شش درم بزركتان بزرحلبه دارچينى ازهريك چهاردرم اصل السوس رب السوس زنجبيل ازهريك دودرم شكر سفيد مصفى بقوام آورده بقدر كفايت شربتى يك درم تا دودرم * جوارش كراويا نافع است ازبراى ضعف معده ووجع معده وسدهٔ كه درآن باشد وازبراى علتهاى كبدى وبجهت قلت انهضام طعام * صنعت آن كراويا نانخواه تخم كرفس زنجبيل مويز منقى بزر هيسا ليوس تخم جزرازهريك هشت درم مغزبادام تلخ مقشر ده درم كوفته بيخته بعسل سفيد مصفى سه وزن ادويه بسرشند شربتى مقدار عفصى * جوارش كراويا به نسخهٔ ديكر * صنعت آن كراويا فتاح اذخر كل سرخ فلفل سفيد زيرهٔ كرمانى مر بر اجزا متساوى كوفته بيخته باسه وزن ادويه عسل مصفى جوارش سازند * جوارش متوكل معده را قوت دهد وضعف هاضمه را نافع بود وسودى مزاج وبردت معده وكبد وابتداى استسقا را نافع باشد * صنعت آن به نسخهٔ ابن جزله قرنفل سنبل الطيب دارچينى جوزبوا سك اصلى قاقله ازهريك يك مثقال فلفل سفيد زنجبيل جندبيدستر ازهريك دومثقال كندر چهار مثقال

نبات سفید بوزن همه ادویه را کوفته بیخته باسه وزن مجموع ادویه عسل مصفی جوارش سازند شربتی سه مثقال
* جوارش دیگر که حکیم معصوم نوشته مستعمل من است مقوی معده وجگر بود وشکم به بند د وهیضه وقی وغثیان وامهال
دموی را نافع بود * صنعت آن طبا شیر سفید حب الآس انار دانه کل سرخ بهمنین سنبل الطیب اسارون ازهریك دونیم درم
زرشك منقی پنجدرم پوست بیرون پسته مصطکی قرنفل الطیب ازهریك یك ونیم درم مشك دودانك رب به رب سیب رب مورد رب
خواکه ازهریك ده درم گلاب بیست درم طی الرسم بسرشند * جوارش فوفل مطیب دل راقوت دهد ودهان را خوشبو سازد
وقی وهیضه وضعف معده را نافع بود وطعام بگوارد واشتها بیاورد ودندان ولثه را محکم سازد وامساك مني آورد * صنعت آن
فوفل کبابهٔ چیني دانهٔ هیل دارچیني سنبل الطیب عودهندي ازهریك پنجدرم زعفران مصطکي ازهریك دودرم مشك عنبر
اشهب ازهریك یکدرم کافور یکدانك شربت خواکه شیرین سي درم میبختج پنجاه درم فانید سنجري صد درم فانید را درگلاب
بگذارند وباشربت خواکه ومیبختج بقوام آورند واجزا کوفته بیخته دران بسرشند وبربالای سنك پهن سازند وبگذارند تاسرد
شود وازکارد به برند ونگاه دارند وبدان مداومت نمایند * جوارش فوفل مطیب دیگر مقوی معده ومشهي طعام بود * صنعت آن
قاقلهٔ کبار قرنفل زنجبیل دارچیني دارفلفل زعفران عود هندی فوفل ازهریك یکدرم مشك دودانك عنبر اشهب سه دانك
اجزا کوفته بیخته باشکر طبرزد بقوام آورده بسرشند شربتی سه درم باگلاب * جوارش معتدل جهت تقویت معده وانهضام
طعام وقطع بلاغم ودفع ریاح وتعدیل یرودت معده بحرارت وتقویت اعضاء رئیسه وباه نافع است * صنعت آن جوزبوا خولنجان
هیل بوا زنجبیل فلفل دارفلفل دارچیني زعفران عود قماري ساذج هندي تخم کرفس سنبل الطیب بهمن سفید بهمن سرخ شقاقل
مصري بوزیدان مصطکي کاوزبان ابریشم مقرض ازهریك یکدرم عنبر اشهب مشك خالص ازهریك نیمدرم مروارید ناسفته
بابید مشك برسنك سماق سوده یك درم تخم خرفهٔ مقشر سه درم کشنیز خشك مقشر طباشیر سفید پوست بیرون پسته زرشك
منقی سماق منقی ازهریك یکدرم وثلث درمی شربت سیب شیرین وترش شربت امرود شربت انار ین شربت به شیرین و
ترش ازهریك بیست مثقال ادویه کوفته بیخته باسه وزن تمام ادویه نبات سفید وعسل مصفی طی الرسم بسرشند ودرآخر پنجاه
عدد ورق طلا ویکصد عدد ورق نقره بآن بسرشند شربتی ازیکدرم تاسه درم * جوارش مفرح امزجهٔ باردهٔ را نافع است
ومعده را قوت دهد * صنعت آن سنبل الطیب قاقلهٔ کبار دارچیني سلیخهٔ سیاه خولنجان قرنفل سعد کوفي زنجبیل فلفل سیاه
دارفلفل قسط بحري حب الغار حب بلسان جنطیانا زراوند مل حرج قرفة الطیب اسارون حب الآس ازهریك بیست مثقال
جوزبوا قصب الذریره مصطکي عود هندي ازهریك پنج مثقال زعفران تخم کرفس انیسون بسباسه ازهریك دو مثقال چرس
خالص یا ورق القنب یا بیخ لفاح هرکدام که باشد بمقدار مناسب مزاج وعادت آن شخص قند سفید بوزن مجموع ادویه
عسل دوبرابر ادویه بدستور مرتب نمایند اصل این نسخهٔ از جالینوس است که اطباء زمان بعض تصرفات دران نموده مشوش
ساخته اند * جوارش مفرح دیگر این جوارش معروف است بجوارش کندي اندوه به برد ونشاط وسرور آورد وتن ونفس و
معده را قوي گرداند ورنك روراصافي وبوی دهان وعرق را خوش کند * صنعت آن گل سرخ ششدرم سعد کوفي پنج درم
قرنفل مصطکي سنبل الطیب اسارون شامي ازهریك سه درم قرفة الطیب زرنب ازهریك دودرم بسباسه قاقله دانهٔ هیل بوا
جوزبوا ازهریك یکدرم جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده درهم بیامیزند ودرهرسي وشش مثقال ازین ادویه نیم من آملهٔ
منقی درپنج من آب بپزند تابیك من ونیم برمل بدست بمالند وبپالایند وباردیگر دردیگ سنگي کنند ونیم من فانید دران کنند

زبيزند تا مانند آرد هاله شود از سر آتش بردارند وادويه را بران بپاشند وتمرزنند تا چون خمير كردد ودرظرف چيني يا كاشي
نكاهدارند شربتي درمثقال * جوارش مغليثا زخير وپچش شكم وبواسير را سود مند است * صنعت آن سپند ان خوش
يكدرم زيرهٔ كرماني درسركهٔ انكوري خيسانيده ازان برآورده درسايه خشك كرده اندك بودادهٔ نيمدرم پوست هليلهٔ كابلي
درروغن كاوبريان كرده نيمدرم كوفته بيخته بكلاب بسرشند * جوارش ملكي معدهٔ وجكررا قوت دهد ودرامرمجامعت قوت
عظيم پيدا كند * صنعت آن قرنفل جوزبوا بسباسه لسان العصافير شيرين بيخ اذخر زنجبيل دارچيني مصطكي عود قماري
زعفران ازهريك سه درم قاقله كندرا زهريك يكمثقال اشنه سه مثقال مشك تبتي يكدانك ونيم قند سفيد وكلاب ازهريك ده
مثقال قند را دركلاب حل كرده عسل مصفى بقدر كفايت دران داخل كرده بآتش ملايم بجوشانند تا قريب بانعقاد رسد پس
فرود آورده بكذارند تا حرارتش ساكن شود ادويه را كوفته بيخته دران داخل كرده برهم زنند تا خوب مخلوط شود ودرظرف
چيني نكاهدارند شربتي يكمثقال * جوارش ملوكي تاليف ابن ماسويه منقول ازقرابادين افندي صالح چلپي نافع ازبراى
ما ليخوليا وضعف معده وخفقان وامراض مزمنه وتقويت حافظه وضيق النفس * صنعت آن قرنفل دارچيني عود هندي
خولنجان سنبل الطيب جوزبوا طباشير سفيد زنجبيل اذخر مكي كل سرخ منزوع الاقماع كل بنفشه ازهريك يكدرم بسباسه
مصطكي اصطرك مرزنجوش نعناع خشك قاقله دار فلفل تخم فلكن حب الآس پوست خربزه ازهريك دوثلث درمى مروارید
ناسفته بهمن سفيد بهمن سرخ مرجان قرمزي ابريشم محرق ازهريك ثلث درمى مشك تركي خالص يك قيراط كاغذ رقيصوري
يك حبه اجزارا انچه كوفتني است كوفته وانچه صلايه كردني است صلايه كرده شكرسفيد رادرآب حل كرده بجوشانند وكف شيربران
زده چوك آن رابكيرند وصافي نموده بقوام آورند وادويه را بدستور مقرر بآن سرشته جوارش سازند شربتي يك مثقال
* جوارش وردمنقول ازقرابادين افندي صالح چلپي مقوي اعضاى رئيسه ومقوي قوت هاضمه ودافع رطوبات فاسدهٔ ومناسب
هرمزاج است * صنعت آن كل سرخ منزوع الاقماع ده درم عود هندي صندل زرد ازهريك دودرم دارچيني چهاردرم
مصطكي رومي يكدرم ونيم عنبرا شهب درمى كوفته بيخته بشراب وردبقدر كفايت بدستور مقرر جوارش سازند * جوارش منقول
ازاكليل محمد بن زكريا كفته كه اين جوارش طعام بكواردرسد ها بكشايد وفواق رازائل كرداند ونشف رطوبت معدهٔ نمايد
واسهال رطوبي را نافع باشد * صنعت آن پوست بيرون پسته سه درم كبه يعني مصطكي طين ارمني سنبل الطيب ازهريك
دودرم كل سرخ منزوع الاقماع طباشير سفيد ازهريك چهاردرم عودقماري خام سه درم نبات سفيد پنجدرم سماق شش
درم اجزارا كوفته ليكن درشب بكذارند وباسه وزن ادويه عسل مصفى مقوم بسرشند شربتي يكدرم تا چهاردرم
باآب سيب يا رب سفرجل تناول نمايند * جوارش كه مقوي قلب وكبد ومعده است وتهيج اطراف رانافع باشد وخفقان
ووجع فواد را باصلاح آورد وتفريح بخشد * صنعت آن مروارید ناسفته يشب سبز مصطكي طباشير سفيد آملهٔ صنعى ابريشم
مقرض صندل سفيد زنجبيل تخم خرفهٔ مقشر ازهريك سه مثقال پوست هليله عنبرا شهب سنبل الطيب سعد كوفي اذخر مكي
لوبند چيني رب السوس سازج تخم كشوث ازهريك دومثقال عود قماري خام پوست هليلهٔ زرد ازهريك سه مثقال ورق كل سرخ
زرشك منقى ازهريك چهارمثقال زعفران ورق نقره ازهريك يكمثقال تخم خشخاش پنج مثقال تودري سرخ تودري زرد از
هريك دومثقال ونيم ورق طلا نيم مثقال اجزارا كوفته بيخته صلايه كردني را صلايه كرده وحل كردني راحل كرده شراب سيب
شيرين وشربت ترنج وشربت فواكه شيرين وشربت فواكه ترش ازهريك بيست وپنج مثقال قند سفيد بوزن مجموع ادويه

گلاب پنجاه مثقال بقوام آورده بدستور مقرر جوارش سازند * جوارش هاشمي رطوبت مزاج وعودي را سود مند وقولنج و
لقوه را مفيد بود ريحق وبرص وتپهاى كهنه را نافع باشد * صنعت آن حب المحلب مقشر دانهٔ هيل بوا قرنفل زنجبيل تربد مفيد
مد بر عاقرقرحا نانخواه تخم كرفس نمك دراني زرنب اجزا مساوي كوفته بيخته بعسل مصفى بسرشند شربتى از بهر جوارش
يك مثقال واز بهر اسهال چهار مثقال * جوارش هندي كه شيخ الرئيس رح درقانون آورده نافع است از براى قولنج وبرودت
معده ووجع مفاصل ونقرس وضعف معده را نيكو بود * صنعت آن شيطرج هندي ساذج هندي از هريك چهار درم جوزبوا
نانخواه نارمشك هيل بوا از هريك دو استار فلفل دارفلفل زنجبيل از هريك پنج استار هليلهٔ سياه سي استار قرنفل پنجدرم بسباسه
چهار درم نانيذ ده استار كوفته بيخته در وقت حاجت دودرم آنرا بانبيذ كهنه تناول نمايند واين جوارش كرم وخشك در
اول درجهٔ سوم است * جوارش هندي ديكر مقوي باه است ومردوزن را فربه سازد ورنك روى را صافي وروشن گرداند وقوت
بدني را بيفزايد * صنعت آن زنجبيل اسكنده از هريك يك استار ونيم شاهي بهمن سفيد بهمن سرخ تودري سفيد بوزيدان
خولنجان از هريك هشت درم قرنفل دانهٔ هيل از هريك چهاردرم اجزا را كوفته بيخته پس بكيرند مقل خراساني وخرماى تر
وتمر كهنه ونبات سفيد وروغن كاو از هريك يك استار شاهي وهمه را درهاون اندازند ونرم بكوبند واجزاى كوفته بيخته را
اندك اندك دران اندازند وبدسته بمالند تانيكو مخلوط شود پس بنادق سازند هربند قه نيم استار شاهي وهر روز يكعدد قهٔ
آنرا باشيركاو ميش تناول نمايند * فصل دربيان جوارشات مسهله * جوارش شهرياران سردي جكر ومعده وقولنج وعسر البول
را نافع است * صنعت آن به نسخهٔ ابن جزله زنجبيل قرفه قرنفل دارچيني سليخهٔ سياه سنبل الطيب جوزبوا هيل بوا مصطكي رومي
قاقلهٔ كبار حب بلسان زعفران از هريك چهاردرم ونيم سقمونياى مشوي سه درم تربد سفيد حب النيل از هريك هشت درم قند سفيد
بوزن مجموع ادويه كوفته بيخته باعسل مصفى جوارش سازند شربتى تاچهار مثقال باآب نيم كرم * جوارش شهرياران ديكر
به نسخهٔ شيخ الرئيس نافع از براى برودت معده وكبد واستسقا ومرهٔ سودا واين جوارش مجرب است * صنعت آن زنجبيل
شيطرج هندي فلفل دارفلفل قرفه قاقلهٔ صغار قرنفل ناغيست ساذج هندي مرصافي مصطكي رومي قاقلهٔ كبار دارچيني سنبل
الطيب تخم كرفس سليخهٔ سياه نانخواه رازيانه انيسون از هريك شش درم افتيمون اقريطي تربد سفيد مجموع ترا شيده بروغن
بادام شيرين چرب نموده از هريك دوازده درم سقمونياى مشوي ده درم شكر طبرزد بيست درم مجموع را كوفته بيخته بعسل
مصفى سرشته جوارش سازند ومزاج اين جوارش كرم وخشك است دردودرجه ونيم * جوارش شهرياران تنقيهٔ معده ازاخلاط مركبه
نمايد ونافع است از براى امراض حادثه درمعده ازاخلاط مركبه وامراضى كه حادث شود درسائر اعضا بمشاركت معده خصوص
از براى صرع حادث بمشاركت معده ازصعود ابخرهٔ اخلاط مركبه يا صعود نفس آن اخلاط از معده بدماغ * صنعت آن فلفل
سياه زيرهٔ كرماني مد برسداب بورهٔ ارمني خولنجان قرفه از هريك يكدرم سقمونياى مشوي ده درم عسل مصفى چهل درم بدستور
مقرر مرتب نمايند مقدار مستعمل ازان از دومثقال تاپنج مثقال * جوارش شهرياران به نسخهٔ بدرالدين قلانسي نافع است
از براى معده وجكر سرد وقولنج بكشايد وسودا وبلغم بواند * صنعت آن سنبل الطيب قرفه دارفلفل فلفل انيسون قاقله جوزبوا
از هريك دودرم زنجبيل مصطكي رومي دارچيني نارمشك شيطرج هندي از هريك سه درم سقمونياى مشوي ده درم مغز
حب النيل چهاردرم بسفايج فستقي پنجدرم نمك هندي سه درم تربد سفيد مد بربيست درم خيربوا دودرم ادويه را كوفته
بيخته بعسل جوارش سازند شربتى ازين جوارش اتوبا را دودرم وضعفا را پنجدرم ومزاج اين جوارش كرم است دردودرجه

وربع درجه وخشك است دريك درجه وثلث درجه * جوارش شهريا ران به نسخهٔ حكيم معصوم برودت معدهٔ وجگر را نافع باشد ومرهٔ صفرا وسودا برانند وقولنج بكشايد * صنعت آن شيطرج هندي زنجبيل دارفلفل فلفل خولنجان قرنفل قرنفل ساذج هندي نارمشك مصطكي رومي سنبل الطيب سليخه هيل قاقلهٔ كبار را زيانه انيسون تخم كرفس نانخواه از هريك سه درم بسفايج فستقي نه درم افتيمون پنجدرم تربد سفيد تراشيده بروغن بادام چرب كرده سي درم سقمونيا ده مشوي دوازده درم شكر طبرزد شصت درم عسل بقدر حاجت ادويه كوفته بيخته بآن بسرشند ودرميان جوبكذارند وبعد از شش ماه استعمال نمايند شربتي مقدار چهار درم تا شش درم همراه آبيكه زيرهٔ كرماني دران جوشانيده باشند * جوارش قيصر قولنج بكشايد ونقرس را سودمند بود واخلاط غليظهٔ لزجه را دفع كند * صنعت آن دارفلفل زنجبيل هليلهٔ زرد سقمونيا تربد سفيد ازهريك دوازده درم تخم كرفس نانخواه عاقرقرحا نمك طبرزد ازهريك ششدرم قند سفيد شانزده درم كوفته بيخته بعسل بسرشند * جوارش نارمشك طبع را نرم دارد وقولنج بكشايد * صنعت آن جوزبوا قاقلهٔ كبار دارچيني ازهريك سه درم قرنفل زنجبيل نارمشك ازهريك ششدرم سقمونيا پنجدرم نبات بقدر تمام اجزا عمل دوچندان ادويه را كوفته بآن بسرشند شربتي ازيكدرم تا سه درم * جوارش نارمشك ديگر ضعف معده ومقدمهٔ استسقا را نافع بود * صنعت آن نارمشك سه درم قاقلتين ازهريك دودرم فلفل پنجدرم دارچيني چهار درم قرنفل سقمونيا ازهريك دودرم تربد سفيد ده درم مصطكي زنجبيل ازهريك يكدرم ونيم اجزا كوفته بيخته باقند وعسل بسرشند شربتي دومثقال باقدري كلاب * جوارش نارمشك قلمي فرموده اند كه از تاليف قدوة التحقيقين هيد سند والد ماجد فقيرميرمحمد هادي قدس الله تعالى سره است معده را قوت دهد واخلاط فاسده را دفع كند وجگر را قوت دهد وبادهاى غليظ وخفقان را دفع كند * صنعت آن نارمشك شيطرج هندي زنجبيل فلفل دارفلفل دارچيني قاقلهٔ صغار قاقلهٔ كبار قرنفل ساذج هندي بهمه سه خولنجان مصطكي رومي كبابهٔ چيني سنبل الطيب سليخه تخم كرفس نانخواه بادیان بوزيدان انيسون افتيمون ازهريك شش مثقال ريوند زعفران ازهريك يك مثقال تربد سفيد دوازده مثقال اجزا كوفته با دووزن ادويه عسل مصفى سرشته بطريق معمول جوارش سازند شربتي ازچهار مثقال تا شش مثقال بدانكه جوارش معجل اهليلجي تربدي وتمري هريك درجاى خود ذكر يافتند وجوارش سفرجلي معجل وجوارش سقمونيا وجوارش طباشير معجل وجوارش عود معجل اهليلجي وجوارش عود ملين وجوارش قرطم وجوارش كموني معجل وجوارش مازريون انشاء الله تعالى دراماكن خود هامذكور خواهند شد * نسخهٔ جواهر مهرهٔ اطبا كه از فرنك ساخته مى آورند جهت تقويت قلب ورفع خفقان وتوحش وديگر امراض وخواص بسيار براى آن بيان ميكنند مختصر نموده شد * صنعت آن لعل ياقوت سرخ ياقوت زرد ياقوت كبود ورق طلا ازهريك چهار سرخ عقيق يمني يشب يمن فيروزه جدوار ازهريك يك ماشه وپنج سرخ كهربا دو ماشه مروارید يك ماشه وچهار سرخ نارجيل بحري لاجورد ازهريك سه ماشه فادزهر مشك عنبر ورق نقره ازهريك شش سرخ كافور چهار رجو مومیائي دو سرخ افيون يك سرخ قرص افعى شش ماشه زمرد چهار ماشه همه اجزا را برسنگ سماق با كلاب حق بليغ نموده بآب صمغ عربي مهره بندند وبورق طلا پيچيده خشك نمايند شربتي دو سرخ تا چهار سرخ * فصل دربيان چوب چيني چيني وخطائي وسلهتي وبنكالي * وماهيت وكيفيت بد وواطلاع بران وجيد ومختار ومزاج وخواص ومنافع وطرق استعمال آن اما بيان ماهيت آن بدانكه اكثر چوب چيني را بمغ چيني نيز نامند وآن بيخى است سرخ رنك وكلابي وبعضى سفيد وبعضى مائل بسياهى بر اق كه آن را

مصمغ مي نامند كه گويا در اندرون آن صمغ جا كرده وقطعات آن بزرگ وطولاني بقدر يك شبر وزياده وكمتر وقوي وضعيف وكم كره وپركره وراست وكج ومتشعب واملس وخشن وسنگين وسبك وصلب وزخوميبا شد وگياه آن از قبيل نجم وبيازه ومفروش برزمين وبرگ آن باريك بلند مثل برگ سازج هندي وازان اندك كوتاه تروناز ك تروساق آن با اندك صلابت وغير مجوف وتازهٔ آن بيخ بارطوبت وشيرين وچون خشك شود شيريني آن كم ميكردد وكهنهٔ آن تفه ميباشد ودر كوهستان بلاد چين وكوهستان سلهت از بلاد بنگاله يافت ميشود ودرجاى ديكر تا حال شنيده نشده * اما سبب بدو اطلاع برچيني آن بدانكه حكيم ميرعماد الدين محمود شيرازي رحمة الله عليه در رسالهٔ چوب چيني خود كه درزمان سلطنت شاه طهماسپ ماضي بن شاه اسمعيل صفوي موسوي كه تقريبا سنه نهصد وپنجاه هجري حضرت ختمي پناهي صلوات الله وسلامه وعليه وآله تاليف نموده بنابر آنكه دران آوان چوب چيني ازچين بتوسط فرنكان كه دايم در تجسس وتفحص امور غريبه اند وبراى همين دايم در ميردريا وجزايروسواحل آن شرقا وغربا وجنوبا وشمالا وفوق الارض وتحت الارض اند وهرجا امر غريبي وچيز تازهٔ ميبابند درصدد تحقيق وتبيين وتجربه وتحريرآن درمي آيند وباطراف واكناف ميبرند وباعث شهرت وانتشار آن ميكردند چنين نوشته اند وپوشيده وپنهان نيست كه اين بيخ كه درين تاريخ كه مردم بران اطلاع وازاستعمال آن انتفاع يافته اند چنين معمول شده كه وقتي ازاوقات دران بلاد كه اين بيخ ازانجا مي آورند قحطي دران شهر پيدا شده بود ومردم بصحرا متوجه شده اغتذا باصول واوراق نباتات مينموده اند وچون اين بيخ عذوبتي دارد وطعم ورائحه كه موجب تنفر طبع باشد ندارد مردم باين بيشتر رغبت نمودند واتفاقا درميان ايشان صاحبان امراض مزمنه بوده اند خاصهٔ سوداويه وقروح عفنهٔ خبيثه ونواصير وناريه ومانند اينها ازخوردن اين بيخ شفاى كامل ميبافتند وچون اين حال مشاهدهٔ ايشان شد ازان زمين استخراج مينمودند وبديكر مواضع مي بردند ومثمرشفا مي شد اما چون دران صحرا بواسطهٔ اضطرار قحطي نمك بهم نميرسيد واكل آن بيخ بي نمك بوده است بهرجا كه مي بردند بي نمك ميدادند وبتلاحق افكار وتجارب بسيار قرار بران داده اند وبطريقيكه حالا معمول است خورده اند وبعد ازانكهٔ باينجا آوردند تميز نميكردند در بعضي مفيد مي بود ودر بعضي فايده نميداد بلكه مضرت ميرسانيد واز جملهٔ بيكم راكه حرم شاه جنت مكان مغفور ميرورشاه اسمعيل بود فالجي طاري گشت ونصف اعضاى او از حركت ماند بعد ازمعالجات بسيار او را حركت پيدا شد ودست ايشان همچنان از حركت ماند وچون اول اشتها را اين بيخ بود كه دربلاد ايران تازه آورده بودند دردادن آن انديشه كردند كه مبادا موذي بهلاك شود صلاح دران ديدند كه اول مرتبه دردیكرى تجربه كنند بعورتي كه قريب باو درمن بود دادند مفيد نيفتاد بنابران باو ندادند واما درريشها وزخم قروح خبيثه وعفنه ووجع مفاصل وباد هاى آتشك مدتهاى مديد مزمن شده بود وهيچ تنقيه وتطليه دران مفيد نمي افتاد وبكم مرضى ازين امراض دادند كه شفا نيافته باشند وحكيم ميرزا قاضي يزدي وحكيم هاشم طهراني در رسالهٔ چوب چيني خود چنين نوشته اند كه در رسالهٔ ديكرازان جماعت مسطور است كه مردم آن بلاد هرماله چاروا هاو حيوانات خود را بيلاق مقرر كه داشته بودند مى فرستادند درماليكه بعلت خشكي وكمي باران دران بيلاقات علف خوب سبز نشده بود بموضعى ديكر كه درآنجا علف وگياه تازه بود فرستادند بعد ازمراجعت بعضي ازان حيوانات كه بغايت لاغر وضعيف ولنك وزخمهاى ناصور داشتند تمامي چاق شدند وفربه گرديده وزخمها ولنكهاى آنها باصلاح آمده بود حكماى آندیار متفطن بآن شدند كه درين بيلاق البته علفي بايد يافت شود كه دربيلاق ديكرنباشد وآن را اين خاصيت باشد بعد از تفحص

وتجسس ظاهر گردید که این بیخ در بیلاق میباشد ودر ییلاق دیگر یافت نمیشود وسبب وجهت ودفع این علتها وغریبی و
چالی حیوانات همین بیخ است بتدریج در امراض وعلل انساني تجربه نمودند وآن آثار ومنافع را مشاهده کردند وبمرور ایام
باین دستور که حال معمول است قرار یافت واین کلام دلالت تمام دارد برآنکه در امراض حیوانات نیز بغایت نافع است واما انچه
فخر الدین نام حکیمی که شاید از حکمای هند یا توران باشد در رسالهٔ چوب چیني خود نوشته چنین است که وقتی جماعتی
برکشتي نشسته بسفر دریا بجانب تحت الریح می رفتند شخصی درمیان آن جماعت آبلهٔ فرنك داشت وبغایت ضعیف وناتوان
وبدن وی مرتبهٔ مجروح وریم وچرک بسیاری ازان جاري بود که اهل کشتي تمام ازو متاذي ومتنفر بودند اتفاقا بعد از
چند روز بجزیرهٔ رسیدند که محل برداشتن آب بود مردار آن کشتي مصلحت چنین دیدند که آن مریض را در ان جزیره فرود
آورد واندک خوراکي بوی دهند وآنجا رها کنند پس اورا فرود آوردند وخود بجانب مقصود شتافتند بعد یکسال که باز
بدان جزیره معاودت نمودند جهت برداشتن آب جمعی بجزیرهٔ فرود آمدند دیدند شخصی بغایت تندرست برکنار چشمهٔ
آب نشسته اما برهنه وعریان است ازو سوال کردند که چه کسی احوال خود را بیان نمود مردم کشتي اورا شناخته با خود
بکشتی بردند ناخدا ومردار کشتي ازوی احوال استفسار نمودند آن شخص گفت وقتیکه مرا درین جزیره رها کرده رفتید
مایوس شده باطراف وجوانب این جزیره میگشتم بعد از چندی خوردني که داده بودید بآخر رسید شروع بخوردن گیاها
نمودم بگیا می رسیدم که بیخ آن شیرین بود هر روز بدان مداومت نمودم آن مرض من بالکلیه زائل گردید وصحت یافتم
وتا این مدت ازهمان بیخ میخورم حکیمی دران کشتي بود گفت این بیخ را دران مرض نفع تمام است اهل کشتي را بجمع
کردن آن بیخ امر نمود وازان بازالی یومنا هذا شهرت یافته وقول حکیم میر عمادالدین محمود اقرب بصواب است وبعد ازان
قول میرزا قاضي ومیرزا هاشم واین قول بعید مینماید مگر آنکه برای آن تاویلی کنند وآن جزیره از جزایر چین گیرند چه
بصحت پیوسته که ازملك چین می آورند نه از تحت الریح که زیر باد است * واما اطلاع برسلهتی بنگالي آن * بدانکه الی الآن
که سنه یك هزار ویکصد وهشتاد وپنج هجري است باوجود قرب سلهت که چهارده پانزده منزل بیشتر مفاصله ودور از مرشد آباد
نیست ودرجانب شمال مائل بشرق ودرهر حد مملکت بنگاله واقع است سبب قصور همنا کسی از اهل مرشد آباد واما کن دیگر
اطلاع بران نیافته واز اهل کوهستان سلهت وسلهت ونواح آن شنیده شده که اکثر آنرا ازبرای جمیع امراض مذکوره در
چوب چیني بتنهائي ویا با ادویهٔ دیگر بطریق مطبوخ وقهوه مستعمل دارند وفوائد بسیاری ازان نقل می نمایند وقبل ازین گاهی
گاهی عطاران بنگالي درمرشد آباد آورده بتنهائي وگاهی بعوض چوب چیني وگاهی مخلوط بچوب چیني چیني کرده می فروختند
واهل بنگاله این را سکچیني وچوب چیني پهاڑي یعني کوهی وچوب چیني چیني را جهازي مینامند وکم کسی واقف برین
بود وبعضی که فی الجمله اطلاعي داشتند اعتنای وتوجهی بآن نمی نمودند تا آنکه درین اوقات شخصی از اهل آنجا بمرشد آباد
آمد وقدری بیخ چیني آنجا تازه را باخود داشت ومیگفت تروتازهٔ آن قوي ومفید وسودمند است وخشك آن ضعیف وبی فائده و
فی الحقیقة چنین است زیرا که خشك آن سخیف بیمغز خشبی ریشه دار سبك میباشد ولهذا استعمال آن بیفائدهٔ محض است خصوص
کهنهٔ آن وشاید اگر کسی دانا بدانجا رود وآن ریشه را ترتیب نماید وهنگام کمال بحتکي ورسیدگي برآورد وحفظ وضبط آن
بشرائط مقرره نماید یحتمل که خشك آن نیز سودمند باشد وچند کس را که وجع مفاصل حادث از یبس بسبب خوردن زیبق و
غلبهٔ ریح ونفخ درشکم وبی رغبتی برطعام داشتند با بعضی ازادویهٔ دیگر هریك را بطور خاص که بیانش نیز انشاء الله تعالی

خواهد آمد خورانید وهمه صحت یافتند وشاید در کوهستانهای دیکر که قرب واتصال بدان دارند مثل تپره ومورنك ورنکپور
ونیپال وغیر اینها نیز یافت شود اکر تجسس وتفحص نمایند وبدانکه نوعدیکر دیده شده که آنرا چوب چینی خطائی می نامند
وآن چیزیست شبیه بغده وکرهٔ بزرکی شبیه بکدو وکتهل با پوست اندک خشنی جوزی رنك تیره ومغز آن کلابی وبادامی
رنك بی ریشه شبیه بخمیر نان خشك شده که از کوهستان خطا ونیپال می آورند وبرحقیقت آن چندان اطلاعی نیست شاید
از تنهٔ درخت برمی آید مانند کتهل وبعضی میوهای دیکر واز برای آن خواص بسیاری نقل میکنند از قبیل خواص چوب چینی
وبعضی بهتر وقویتر از ان می دانند ودستور استعمال این نیز مانند آن است * اما جید ومختار چوب چینی آن است که
رنك آن سرخ یا کلابی رنك تیره باشد وسنکین املس که بته آب رود وکم کره بی ریشه متوسط در بزرکی وکوچکی وصلبی و
رخوی ومائل بشیرینی ومستوی الاجزا باشد بعضی پخته سرخ وبعضی خام سفید وبعضی صلب وبعضی رخو نباشد زیرا که
اینها همه دلالت برکمال قوت ولطافت ماده وجوهر واعتدال مزاج ونیکوئی زمین وآب وهوای آن میکنند وباید که قطعهای
آن درست باشد وبریده وریزه کرده وکوبیده نباشد زیرا که قوت آن بسبب تصرف هوا دران ضعیف میکردد ویبس بر وغلبه
میکند وسفید وسبك رخو وخشن اندرون سیاه که کویا صمغ در اندرون جا کرده که آنرا مصمغ نامند وترکیده وبسیار کج وپر
شعبه وپر کره ریشه دار وبسیار صلب ورائحه وطعمی غالب بران نباشد جهت آنکه بعضی ازینها دلالت برخامی وبعضی برکمال
یبس وعدم اعتدال آن وبدی زمین وآب وهوای آن میکند وباید که کهنهٔ بوسیده کرم خورده نباشد که مثمر فائده نیست
ومحدث حرارت ویبس بسیار است وفائدهٔ هریك از امور وجودیه ومضار هریك از امور عدمیه آن را حکیم میر عماد الدین
محمود در رسالهٔ چوب چینی خود مدللا بیان نموده اند * تنبیه بباید دانست که بعضی نامقیدان چوب چینی خام سفید را
در آب آهك خیسانیده در آب کل لاله وعباسی سرخ ومانند آن خیسانیده رنك کرده می فروشند باید که واقف بوده امتحان
کرده استعمال نمایند هرچند بر صاحبان بصیرت که مکرر چوب چینی را دیده اند مشتبه نمیکردد از رنك ظاهر وپوست آن
معلوم میکردد وآنکه رنك ظاهر رنك کرده مخالف رنك باطن آن است ونیز باید که نمی ورطوبت دریا وکرمی آتش وآفتاب
بآن نرسیده باشد واز مجاورت چیزهای که مفسد ومغیر مزاج آن است مثل کافور وفرفیون وجند بیدستر ومشك وآهك و
امثال آنها مصئون باشد واما طبیعت ومزاج آن بقول میر عماد الدین محمود چنین است که چون از قدما دربارهٔ آن نصی
نیست لهذا تامل در تحقیق طبیعت آن لازم است مجملا چون نفع وفائدهٔ آن در امراض سوداویه بسیار است وسودا بارد یابس
است وبنا بر قاعدهٔ کلیه که شفاء مرض بضد است وحفظ صحت بمثل باید که حار رطب باشد وچون تاثیر حرارت آن ظهوری
چندان ندارد یعنی بتکرار وتکثار استعمال مقدار آن احداث حرارت زیاده نمی نماید باید که حار در مرتبهٔ اولی باشد بلکه در
اول آن ودلیل دیکر آنکه چون فعل آن ترقیق وتسئیل وتذویب وتحلیل مواد است واینها همه فعل حرارت است نه تغلیظ و
انجماد وتخدیر وتصلیب که فعل برودت است باید که در طبیعت آن حرارت باشد ودلیل بر آنکه معتدل نیست آن است که
دوای معتدل از افعال مذکوره قاصر است پس هرکاه معتدل نباشد ظاهر است که بارد نیز نتواند بود بدلیل ظهور تاثیر افعال
مذکوره واما دلیل برطوبت آن همان دلیل بحرارت آن است که از ظهور تاثیرات وافعال مذکوره زیرا که افعال مذکوره مقارن
یبوست نمی توانند بود ولیکن جائز است که دران یبوست قلیله باشد وبواسطهٔ مصاحبت آب بسیار منکسر کردد وبرطوبت
مائل شود ومیتواند بود که بواسطهٔ همین رطوبت مکتسبه دفع یبوست کند وخود هم منکسر کردد وبسرحد اعتدال آید که

اذ اتعارضا تساقطا واين احتمال قوي است لهذا حكم برطوبت آن تامل تمام است بخلاف حرارت كه باوجود انكسار
به برودت آب بالكليه منطفي نميشود اما اينكه دران رطوبت فضليه است ترددي نيست ومراد از رطوبت فضليه رطوبتي است
كه درمزاج او باشد ومما زج تمام اجزاى او نباشد ودليل برين آن است كه سوراخ سوراخ ميشود ومتفتت ميكردد وچون اين
رطوبت فضليه في الجمله كسب حرارت آن مي نمايد قسمي كه اندك كهنه باشد تاثير آن دربعضي امزجه ومواد اقوى ميشود
وبهترميدانند آن را * ومير زا قاضي يزدي وحكيم هاشم طهراني سردد راول وخشك دردوم ميدانند وميكويند كه
مرودي وخشكي آن بسبب مما زجت ومخالطت باآب بيشتر وكمتر ميكردد اما تحليل وترقيق وتلطيف وكداختن وسائر افعال و
آثار قويه كه ازان ظاهر ميكردد از جهت خاصيت وصورت نوعيهٔ آن است وبعضي از آثار ديكر تابع كيفيت آن است وايشان مردو
نيز قائل برطوبت فضليه آن اند بدليل تقويت آن مرباه را وتكون كرم دران بزودي وحكيم ميرمحمد مؤمن درتحفة المومنين حكم
به مركب القوى بودن آن با ميل بحرارت وييوست كردهٔ وكفته كه ييوست آن زيادهٔ است برحرارت آن وحكيم محمد اكبر
معروف بحكيم ارزاني نيز درقرابادين خود كه موسوم بقرابادين قادري است قائل بمركب القوى بودن آن است بدليل
آنكه مقرراست نزد اطبا كه تا امكان استناد فعل واثر چيزى بكيفيت آن باشد استناد بخاصيت آن يعني ذوخاصيت دانستن
آن جايز نيست وهمچنين تا نسبت عمل بما بالذات بچيزى ممكن باشد نسبت اوبه ما بالعرض روا نيست ومع ذلك بعضي افعال
عجيبه كه ازقوت وكيفيت آن خارج باشد اكر آنرا بخاصيت مفوض دارند اين اجتماع خاصيت بمركب القوى بودن آن قدحي
بعمل عاندارد پس آن مركب القوى است وآن قدس سرهٔ ميفرمايند كه نزد اين بندهٔ آثم محمد هاشم العلوي المخاطب بمعتمد
الملوك آن است كه مركب القوى است ومزاج تركيبي آن مائل بحرارت وييوست است بارطوبت فضليهٔ غريبهٔ بسيار واما
اجزاى اصليهٔ بسيطهٔ آن كه اين دوا تركيب ازآنها يافته هريك را مزاجي خاص است اما جزوهوائي آن حار معرق وملطف
ومحلل است وجزوارضي آن بارد مقوي وجزودوائي آن غالب وجزوغذائي آن قليل وجزوبدن شود وباقي ميماند
دربدن جزودوائي آن تامدت مديد آن جزود وائي اثرتسخين وتلطيف وتعريق دربدن ميكند وچون درآب بطريق تصعيد
پخته شود درآب جزوحار لطيف آن ميباشد غالب وغذائيت آن بجهت آنكه درجرمش مي ماند كمتر ولهذا استاذان بعد
ازدادن مطبوخ مصعد آن حلوائي ازجرم چوب چيني ساخته دران لبوب وقدرى ازادويهٔ عطرهٔ مقويهٔ ارواح حارهٔ داخل
كردهٔ ميدهند كه غذاى متين لزج ازان تولد كند كه بچسپد باعضا وبچسپاند غذاى سابق ولاحق را باعضا وتامدت مديد
اثر وفعل دواى آن دربدن بماند مانند بعض ادويهٔ غذائيه كه چون واردبدن كردند بعد ازاثر دوائيت آن دربدن و
مستحيل بخلط كرديدن وجزوبدن شدن آن تاثير دوائيت آن مدتي دربدن باقي ميماند وظاهر آن است كه حرارت آن
درآواخر درجهٔ اولى باشد وبس جرمش نيزد رآخر درجهٔ اولى واما آب مطبوخ بطريق تصعيد آنرا باين معني كه سر
ديك را بسرپوش پوشيدهٔ واطراف آن بپارچه وخميرآردماش محكم كرفته كه اصلا ومطلقا بخارآن بيرون نرود بايد اين مقدار
ازييوست آنرا نباشد وشايد مائل برطوبت باشد ولهذا اكثر اطبا درامراض مزمنه اين دوا رامطبوخ بطريق تصعيد ميدهند
جهت آنكه مطبوخي كه سرش بازباشد اجزاى حارهٔ ملطفهٔ معرقهٔ محللهٔ آن به سبب لطافت منقلب بهوا كرديدهٔ فاني ميكردد
واثرش كم ميشود واما بطريق تصعيد يعني عرق كرفتن مثل ماء الورد كه كلاب باشد وسائر عرقها اجزاى لطيفهٔ آن متصاعد
كرديدهٔ چيزى ازاجزاى متينه واجزاى غذائيه آن دراندهٔ داخل نميشود پس بزودي ازحرارت بدن متاثر كرديدهٔ فعلش زائل

میکردد واما بطریق تصعید در دیك مریوشانیده بنحومذکور که جرم درزیرش باشد متصل از اجزای لطیفهٔ آن متصاعد کردیده
منقلب بمائیت شده بازدرهمان دیك که جرم چوب چینی دران است نزول نموده بآنها مخلوط کردیده بازصعود میکنند تا
زمانیکه درثفل آن قوتی باقی نمیماند ودرین قسم طبیخ هم اجزای لطیفهٔ متصاعده میباشدوهم چیزی ازجوم آن پس حاصل
میکردد ازان مطلوب وحکیم میرعماد الدین محمودرا که اول کسی انداز اطبای اسلام که دران رساله نوشته وبیان کرده درین
مقام واکثر مواضع دیکرسخنان محققانهٔ مدققانهٔ مدلل است ومیرزا قاضی وحکیم هاشم طهرانی رابا ایشان مناقشهٔ بسیار
است که طایلی درتحت آنها نیست واین مختصرکنجایش ذکرآنهانداردوقول هریك خالی از شبهات نیست لهذا ذکرکرده
نشد وکسی راکه ارادهٔ اطلاع برآنها باشد باید که رسالهٔ میرزا قاضی ومیرزا محمد هاشم رامطالعه نماید مخفی نماند که انچه از
روی تجربه به تکرار استعمال آن براین بندهٔ ضعیف عاصی هیچدان جامع این اوراق پریشان وسخنان منتشر معلوم شده
آن است که باوجود مرکب القوی بودن صاحب رطوبت فضلیهٔ حارویابس است ولیکن ظهوراین هودوکیفیت دران بمراتب
است ازتری وتازکی وقرب عهد ازاخذ وخشکی وکهنکی وبعد عهد ازاخذآن مانند حرارت ویبوست درابدان محرورالمزاجان
صغراوی ازمراتب طفولیت وشباب وکهولت وشیخوخت که درابتدا وحین تری وتازکی حرارت ویبوست آن بسبب کثرت
رطوبت بلغمی منغمرمیباشد مثل حرارت بدن طفل که منغمردرتحت رطوبات وافرهٔ آن است واثری وظهوری ندارد
وبعد ازان که اندك مدتی بران بکذرد ورطوبت آن فی الجمله به تحلیل رود واعتدالی یابد که تخمینا ششماه تایکسال
باشد حرارت ویبوست آن نیزبمرتبهٔ اعتدال ظهورمی یابد مانند ظهورحرارت ویبوست درابدان شبان وچون ازحد اعتدال
بکذرد که تخمینا یك ونیم سال تا دونیم سال اززمان اخذوبرآوردن آن اززمین باشد رطوبت آن میل بفنا مینماید وخشکی
برواستیلامی یابد بحکم آنکه احدی الفاعلتین راکه حرارت وبوودت است باحدی المنفعلتین که رطوبت باشد فعل واثرضعیف
میباشد وبامنفعل دیکرکه یبوست است قوی وبعدازان هرچند میل به کهنکی وخشکی آورد اثرحرارت ویبس ازان زیاده
ظاهرمیکردد مثلا سه ساله وچهارسالهٔ آن درکمال حرارت ویبس میباشد وهمبرین قیاس تا فاسد وباطل کردد پس تروتازهٔ
آن ازبرای محرورالمزاجان دموی وصفراوی وامراض حادثه ازاحتراق وفساد آن هردوخلط به تنهائی یابابعضی ازادویهٔ
مناسبه وازبرای سوداوی مزاجان وامراض حادثه ازان بابعضی ازادویهٔ مناسبهٔ آن مفید ومتوسط آن مثلا یکساله تادوسالهٔ
آن ازبرای سوداوی مزاجان وامراض سوداویه مفید ونیم کهنهٔ آن مثلا دونیم سالهٔ تامه ونیم سالهٔ آن ازبرای مبرودالمزاجان
موطوب بلغمی وامراض باردهٔ رطبهٔ بلغمیه نافع است واما بسیارکهنهٔ آن ازبرای اکثرامزجه خصوصا محرورالمزاجان ضعیف
بنیه بسیارمضرومحدث حرارت عظیمه ومنجربدق است واجتناب ازان حتی المقدورانسب واولی ولازم وواجب است
خصوصا بطریق مطبوخ وتعریق دربین استعمال واکرضرورت بسیاردا عی شود وعلاج منحصربدان باشد وتازه ونوآن ویانیم
کهنهٔ آن مطلقا یافت نشود آن هنکام مقدارکمی ازان بقدرضرورتبا ادویهٔ باردهٔ رطبهٔ مناسبه باکمال احتیاط بعنوان نقوع یاقهوه
ویامطبوخ بدون تعریق یعنی دربین بعرق نه نشیند استعمال میتوان نمودوباقی العلم عندالله وعندا هله الذین هم الراسخون
فی العلم * سوال اکرکسی کوید تمثیل شما تمام نیست ومناسبت ومشابهت تام ومن جمیع الوجوه بامثل که مراتب اسنان
است ندارد * درجواب میکوئیم فی الواقع چنین است لیکن مثال را بامثل اندك مشابهتی کافی است کودرجمیع وجوه
نباشد وهرمثالی راکه ملاحظه نمایند چنین است * واما خواص وفوائد ومنافع آن * بدانکه این دوا امداد حرارت عزیزیه

وطبیعت میکند ومقوي اعضای رئیسه است ودر اواخر جمیع امراض مادیه وامراض مزمنهٔ سوداویه وبلغمیه مانند ارجاع مفاصل
وفالج ورعشه وبهق ابیض وتشنج امتلائي وارجاع ظهر ووجع ورک وعرق النسا ونقرس وداء الفیل ودوالي وخنازیر وسل و
دفع مواد نزلیهٔ باردهٔ مزمنه وتنویم بسیار واختلاط ذهن وسبل ونفث الدم ونزف الدم از هرعضو که باشد وتقویت باه واعضاء
تناسل مایوسین از باه وداء الثعلب وداء الحیه وسوء القنیه واستسقا وحمیات عتیقه وسائر امراض بلغمیهٔ مزمنه وجهت ازاله
وتحلیل امراض سوداویه ومواد غلیظهٔ متحجرهٔ عتیقهٔ مزمنه ومواد سوداویهٔ محترقه مانند آتشك وجذام وانواع جرب وحکه و
قوبا وجمیع قروح خبیثه وجوششها وعقده های صلبه واورام صلبه واقسام جنون ومالیخولیا ومانیا وقطوب وبرص وبهق اسود
وآکله وقروح کلیه ومثانه وامراض مقعده وبواسیر ونواسیر واسهال بواسیري وحمی ربع وسرطان وامراض رحم وعقر ومرض
شقیقه وصداع مزمن سوداوي وسائر امراض سوداویه که تفصیل آنها موجب تطویل است قوي الاثر والنفع است در هریك بنوعی
خاص ومجفف رطوبات غریبه وملطف ومفتح ومحلل ومرقق ومصفي خون وسائر اخلاط وارواح از کثافات وکدورات ومشرق
ومنور آنها است وسریع النفوذ در عمق بدن وتذویب رطوبات واخلاط غلیظهٔ منجمده ومرقق ودافع آنها است به تمخیر وادرار
به بول وعرق وجهت برزفرمودن حصبه ودفع سمیت خلط فاسد سمي ورفع عادت افیون سریع الاثر وچون اصحابعد از سن
وقوف هرسال درموسم سرما خوردن آنرا برخود لازم گیرند از ناتواني محفوظ میمانند وبجهت رفع نقاهت خصوصا پیران را و
از برای تسمین اکثر ابدان ونضارت وحمرت وصفاورونق رنك بشره نیز نافع لیکن مشقت وصعوبت پرهیز آن برابري بانفع آن
نمیکند چنانکه انشاء الله تعالی بیان پرهیز ومضار عدم آن خواهد آمد ومستعمل در اکثر امراض آب طبیخ بطریق تصعید آن
است چنانکه ذکر یافت وجرم آن مسدد وقوي التجفیف است وتسدید وتجفیف جرم تازهٔ خشك نشدهٔ آن کمتر ومصلح چوب
چیني خصوصا تازه وتر آن در اکثر امراض باردهٔ رطبه دار چیني وعشبهٔ مغربي وبادیان خطائي وصاصغراس وکیاکو است ودر
مرفهای کهنه وضیق النفس اصل السوس ودر استسقا باد آورد وشکاعي ونقاح از خروار خرمکي ویا عرق اینها ودر خفقان
وتوحش لسان الثور وگل آن وبادرنجبویه وبسفایج ودر امراض دماغیهٔ باردهٔ اسطوخودوس وبسفایج وهمبوبن قیاس درهر
مرضی ومادهٔ ومزاجی خاص باادویهٔ مناسبه ومختصه بآن مرض وآن عضو وتا خواهند مفرد آن را به تنهائي بکار برند مگر
عند الحاجت وضرورت باادویهٔ دیگر ودر آنوقت نیز هرچند کمتر باشد بهتر است واما در سل ودق ونفث الدم ونزف الدم بعنوان
نقوع در مرقهای مناسب ومفرد اولی است مگر در اواخر وعند الضرورة بابعض حابسات دم ومغریات اندك ومقدار شربت
آن منوط برأی طبیب حاذق است * مخفي نماند که این دواحقیقة جمیع اقسام امراض باردهٔ بلغمیه را سود مند نیست چه در
قویهٔ آنها مانند فالج ورعشه واسترخاء واستسقای زقي وطبلي وامثال اینها بی فائده بلکه مضر است * واما در اقسام ضعیفهٔ
آنها مانند استسقای لحمي حادث از قبیل ورم صلب سوداوي کبد وطحال وامثال اینها را یمکن که سود مند بود ومضر امزجهٔ
اطفال وشبان ومحرور المزاجان است وایشان را استعمال آن جائز نیست زیرا که احداث حرارتی ورطوبتی زاید بر حرارت
غریزیه ورطوبت اصلیه مینماید وبدان سبب خون وارواح را کرم میسازد وباعث تحلیل وافنای رطوبات واحتراق آنها
میگردد ویبسي بالعرض نیز مینماید واینها خود کمال مضرت است کما لایخفی * واما منافع آن اکثر بواسطهٔ افعال مذکوره آنست
از تلطیف وتذویب وترقیق وتصفیه ودفع فضول وغیرها که ذکر یافت وظاهر است احتیاج به تبیین ندارد * فصل در بیان
شرائط ضروریهٔ استعمال چوب چیني قبل از شروع ودرین وبعد اتمام آن * بدانکه شرائط استعمال آن بسیار است ازان

جمله * یکي آن است که باید فن مستعمل آن اگر محرر را مزاج باشد از چهل سال و اگر ممزوج المزاج بود از سي سال متجاوز
باشد بجهات مذکوره * شرط دوم آن است که تا ضرورت بسیار داعي نشود و علاج منحصر بدان نباشد متوجه استعمال آن
نگردند و بعبث خود را در مشقت و رنج و تعب و مهالکه نیفکنند از آن زیرا که چنانچه نفع آن بسیار است مضرت آن نیز زیاده ازان
است و اندک بي احتیاطي و ناپرهیزي منجر بامراض صعبه میگردد و بیان بعض ازان انشاء الله تعالی خواهد آمد و نیز در بین
آن عوارض و حالات مختلفه طاري میگردد که کم کسي متحمل انها میتواند شد * شرط سوم آن است که باید هوا در کمال اعتدال
مائل بسردي باشد و بهترین فصول برای آن اواسط و اواخر زمستان است در اکثر بلاد هند و بنگاله و در ایران و اکثر بلاد
دیگر اواخر زمستان و اوایل ربیع و ناچار اوائل خریف نیز * شرط چهارم آن است که باید که بدن نقي و پاک باشد از فضول
و اخلاط فاسده خصوص در مرض آتشک و جذام و قروح و جروح خبیثه و سائر امراض سوداویه و بلغمیه و ارجاع مفاصل و صحت
مزاج و غیرها و تنقیه یا بفصد است یا باسهال * اما فصد پس هرگاه خون فاسد و زاید در بدن بسیار باشد و علاماتش از حمرت
رنگ بشره و برآمدگي عروق و ثقل حرکت بدن و بسیاري خواب و غیرها ظاهر باشد بقدر فساد و زیادتي بشرط مساعدت قوت و
حال مریض از فصل و سن و عادت و عدم موانع فصد نمایند و بقدر احتیاج بیکدفعه یا بدو دفعه یا زیاده خون کم نمایند و اگر
خون بسیار غلیظ و کثیف باشد بعد از فصد اول شروع بخوردن این دوا نموده بعد از چند روز که رقتي در خون پیدا شده
و قوامش باعتدال آمده باشد بجهت آنکه مرقق و مصفي خون است فصد دیگر نمایند بهتر است چه با وجود زیادتي و فساد خون
این دوا نفعي معتد به نمي بخشد و شاید ضرر رساند و گاه باشد که بعد از فصد در اثنای چوب چیني بفصد دیگر نیز محتاج شوند
باید که با وجود احتیاج تام توقف و تامل نموده بفصد مبادرت نمایند و همچنین است در تنقیه بمسهل و مدرولیکن تنقیهٔ سایر
اخلاط را پیش از شروع بخوردن چوب چیني باید نمود یعني استعمال منضجات و معدلات آن خلط را نموده پس شروع بخوردن
چوب چیني نمایند که در اثنای چوب چیني احتیاج به تنقیهٔ آن خلط نشود چه بسبب فصد و تنقیه قدری از خلط فاسد دفع
میگردد و باقي آن خلط را طبیعت باعانت افعال این دوا از تلطیف و تلیین و تحلیل و تسهیل و تخمیر و تعریق و ادرار و غیرها دفع
میکند و غلط کرده اند کسانیکه حکم کرده اند که پیش ازدوا مطلق فصد و تنقیهٔ اخلاط نباید کرد که موجب ضعف میشود و غرض
از استعمال این دوا تصفیهٔ خون و دفع اخلاط دیگر و تقویت حرارت غریزي و قوتها است و هرگاه خلط فاسد در بدن بسیار باشد و
چوب چیني مادهای فاسد ساکن را بحرکت درآورده به تلیین و ترقیق و تلطیف و تخمیر و تسهیل و غیرها و بر دفع تمامي آنها قادر
نباشد ممکن است که باعضای رئیسه یا شریفه یا ضعیفه ریخته موجب قتل و یا ضرر عظیم گردد مگر آنکه ماده قلیل باشد و ضعف
که درینصورت غالب است که چوب چیني تواند آن مقدار ماده را دفع نماید که درین حالت پیش از شروع احتیاج بفصد
و تنقیه نیست بلکه درین حالت شاید آن را فصد و تنقیه ضرر رساند و در امراض سوداویه مانند آتشک و قروح خبیثه و جذام
و بعد از احتیاج بفصد باید فصد را کشاده بزنند و لمحه بلمحه دهن رگ را بانگشت گیرند تا طبیعت خون فاسد غلیظ را بدهن
رگ رساند پس انگشت را بردارند تا قدری خون دفع گردد و همچنین تا اتمام فصد و اینمعني موجب عدم عروض غشي و ضعف
نیز است و استعمال جمیع امور از فصل و تنقیه و غیرها منوط برأی طبیب حاذق است ولیکن ما از برای شفقت بحال مریض و
طبیب دستور العملي کلي از برای تنقیه در مرض آتشک و جذام و سائر امراض سوداویه و صفراویه و بلغمیه ذکر میکنیم و کمي و
زیادتي آنرا نیز زا میگذاریم برأی طبیب حاذق * منضج روزانه کاوزبان شاهتره بسفایج مستقي با درنجبویه عنب الثعلب

پرسیاوشان اصل السوس مقشر کل بنفشه کل نیلوفر از هریك دو مثقال عناب انجیر زرد از هریك ده دانه جوشانیده صافی نموده
ترنجبین سکنجبین افتیموني از هریك پانزده مثقال دران حل کرده صافی نموده نیم کرم بنوشند روز دوم وسوم بر دوای روز
اول تخم خبازي تخم خربزه پوست بیخ کاسني پوست بیخ بادیان پوست بیخ کشوث افتیمون درکتان بسته از هریك دو مثقال
اضافهٔ اجزاء جوشانده نموده بعد از جوشانیدن ادویه سوای افتیمون درسه پیالهٔ آب خوري آب که بیك پیاله رسد افتیمون
را دران انداخته یك جوش دیگر داده فرود آورده متصل کیسه افتیمون را بمالند وبفشارند دران تا آنکه حرارت مطبوخ
کم شود پس مطبوخ را برروي ترنجبین وسکنجبین افتیموني از هریك پانزده مثقال صافی نموده بمالند وبپالایند ونیم کرم
بنوشند شب چهارم حب لاجورد یکمثقال سوده بروغن بادام شیرین یك مثقال چرب نموده بمعجون نجاح دو مثقال سرشته
حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فروبرند واز عقب آن آب نیم کرم پیالهٔ بنوشند صبح کاوزبان شاهتره بصفایج
فستقي پوست تراشیده پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه عنب الثعلب پرسیاوشان کل بنفشه کل نیلوفر بادرنجبویه
تخم خبازي تخم خربزه اصل السوس مقشر پوست بیخ کاسني پوست بیخ بادیان غنچهٔ کل سرخ از هریك دو مثقال سنامکي چهار
مثقال افتیمون درکتان بسته دو مثقال عناب انجیر زرد سرمش اصفهاني از هریك دوازده دانه مویز منقی بیست عدد
ادویه را درسه چهاریک من آب بجوشانند تا بیك چهاریك برسد افتیمون را دران انداخته یك جوش دیگر داده فرود آورده
متصل کیسه را دران آب بمالند وچون حرارت مطبوخ کم شود کیسه را فشرده دور کنند ومطبوخ را برروي فلوس خیارشنبر
وترنجبین وسکنجبین افتیموني از هریك پانزده مثقال شیرخشت خراساني ده مثقال صافي نموده بمالند وبپالایند وروغن
بادام شیرین یك مثقال داخل کرده نیم کرم بنوشند روز پنجم هلیلهٔ مربا یك عدد بکلاب شسته لاجورد مغسول یکدانك بران
پاشیده ورق طلا دو عدد بران پیچیده تناول نمایند بعد ازان تخم بالنکویك مثقال شربت کاوزبان پنج مثقال گلاب ده مثقال
بنوشند روز ششم به نسخهٔ روز اول روز هفتم به نسخهٔ روز دوم عمل نمایند وشب هشتم دوای شب چهارم وروز هشتم دوای
روز چهارم وروز نهم دوای روز پنجم را بنوشند ودرین ایام وقت ظهر قیهٔ شوربا یا نخود آب گوشت جوان مرغ بخورند و
شبها ترپلاو وقلیه وچلا وبعد ازین چهار روز مداومت بخوردن هلیلهٔ مربا بکلاب شسته وشربتي فراگرفته از نبات سفید وگلاب
وعرق کاوزبان وعرق بید مشك از هریك پنج مثقال تخم شربتی یك مثقال نمایند وغذا درین ایام ترپلاو از گوشت بره یا گوشت
جوان مرغ باشد پس شروع بنوشیدن جوب چیني بدستوریکه مذکور میشود نمایند واگر مادهٔ صفراویت داشته باشد منضج
روز اول متخذ از سر بنفشه کاوزبان شاهتره کل نیلوفر عنب الثعلب اصل السوس از هریك دو مثقال آلوي بخارائي عناب سپستان
از هریك ده دانه تمرهندي پنج مثقال جوشانیده صافي نموده ترنجبین پانزده مثقال شیرخشت خراساني ده مثقال دران حل کرده
صافي نموده بنوشند روز دوم اضافهٔ ادویهٔ روز اول تخم کاسني تخم خیارین تخم خربزه از هریك دو مثقال نمایند روز سوم اضافهٔ
ادویه جوشانیده بیخ کاسني پوست بیخ رازیانه بفسایج فستقي غنچهٔ کل سرخ تخم خیارین از هریك دو مثقال وبر ادویه که دران حل
کرده میشود مغز فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن بادام شیرین یك مثقال اضافه نمایند وشب چهارم حبی که فراگرفته باشند
از پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلي هلیلهٔ سیاه سنامکي از هریك نیم مثقال محمودهٔ مشوي کثیرا حجر ارمني مغسول از هریك
یك دانك کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فروبرند و
درعقب آن آب نیمکرم پیالهٔ بنوشند طلوع صبح کاوزبان شامتره کل بنفشه کل نیلوفر عنب الثعلب پرسیاوشان اصل السوس

تخم کاسني تخم خيارين تخم خربزه پوست بيخ کاسني پوست بيخ رازيانه بفسايج فستقي از هريك دو مثقال سنامکي چهار مثقال
عناب آلوي بخارائي از هريك ده دانه تمر هندي هفت مثقال پوست هليلهٔ زرد پوست هليهٔ کابلي هليلهٔ سياه از هريک دو مثقال
در سه چهاريک من تبزيري آب بجوشانند تا بيک چهاريك رسد بر روي شير خشت و ترنجبين و فلوس خيارشنبر و سکنجبين
افتيموني صافي نموده بمالند و بپالايند و روغن بادام شيرين يك مثقال داخل کرده بياشامند روز ديکر هليهٔ مربا بکلاب شسته
ورق نقره دو عدد بران پيچيده تناول نمايند و بعد ازان شربت انار شيرين يك مثقال تخم شربتي اسپرزه از هريك يك مثقال
کلاب عرق بيد مشك عرق نيلوفر از هريك پنج مثقال شربت نموده بنوشند روز ششم به نسخهٔ روز اول روز هفتم به نسخهٔ روز
سوم و شب هشتم و روز هشتم به نسخهٔ شب چهارم و روز چهارم و روز نهم به نسخهٔ روز پنجم عمل نمايند و غذا بايد درين
ايام نيز بدستوريکه در مادهٔ سوداوي ذکر شد بوده باشد و چهار روز ديکر هليلهٔ مربا بکلاب شسته تناول نمايند و بعد ازان شربتي
از نبات سفيد پنج مثقال تخم شربتي اسپرزه از هريک يك مثقال کلاب عرق بيد مشك عرق نيلوفر از هريك پنج مثقال بنوشند
و غذا تر پلاو بخورند پس شروع بخوردن چوب چيني نمايند و اکر مادهٔ بلغمي باشد منضج روز اول کاوزبان بادرنجبويه بفسايج
فستقي قنطوريون دقيق زوفاي خشک عنب الثعلب پرسياوشان اسطوخودوس افسنتين رومي از هريك دو مثقال انجير زرد ده دانه
مويز منقي بيست عدد جوشانيده صافي نموده ترنجبين کلقند آفتابي از هريك پانزده مثقال دران حل کرده صافي نموده بنوشند
روز دوم بر جوشاندهٔ روز اول پوست بيخ کاسني بيخ باديان ايرسا بيخ کرفس بيخ کبر اصل السوس از هريك دو مثقال بيفزايند
روز سوم بر اجزاي روز دوم فلوس خيارشنبر پانزده مثقال روغن بادام شيرين يك مثقال بر اجزائيکه در مطبوخ حل کرده
ميشود بيفزايند شب چهارم ايارج فيقرا يك درم پوست هليلهٔ کابلي تربد سفيد از هريك دو دانك زنجبيل غاريقون شحم حنظل
مقل ازرق کثيرا از هريك يك دانك سوده بروغن بادام شيرين يك مثقال چرب نموده حب ساخته بورق طلا سه عدد پيچيده
وقت خواب فرو برند و از عقب آن آب نيم کرم پيالهٔ بنوشند يا اين حب را * صنعت آن ايارج فيقرا غاريقون هش سفيد
ريوند چيني تربد سفيد مدبر از هريك نيم درم شحم حنظل نيم دانك محمودهٔ مشوي يکدانك و نيم شمط مغسول نيم درم مصطکي
مقل ازرق کثيرا نمك هندي از هريك دو نخود باده مثقال شراب بنفشه سرشته وقت سحر بخورند چون بعضي از اطبا مثل
صاحب معالجات بقراطيه در جمع ميان صبر و غاريقون امتناع مينمايند اکر بنا برين احتياط ايارج داخل نکنند و يا غاريقون
داخل ننمايند بواسطهٔ آنکه در ايارج فيقرا صبر داخل است و عوض آن حجر ارمني داخل نمايند بهتر است طلوع صبح کاوزبان
بادرنجبويه بسفايج فستقي قنطوريون دقيق پوست هليلهٔ کابلي پوست بيخ باديان پوست بيخ کبر پوست بيخ کرفس اصل
السوس غنچهٔ کل سرخ از هريك دو مثقال سنامکي چهار مثقال مويز منقي بيست عدد تربد سفيد مدبر دو مثقال زنجبيل يك مثقال
جوشانيده صافي نموده فلوس خيارشنبر و ترنجبين از هريك پانزده مثقال کل قند آفتابي ده مثقال دران حل کرده صافي نموده روغن
بادام شيرين يك مثقال داخل کرده بنوشند روز ديکر هليلهٔ مربا عدد ذي شسته مصطکي نيم مثقال سوده بران پاشيده تناول نمايند
بعد ازان نبات سفيد پنج مثقال تخم فرنجمشك يک مثقال کلاب عرق بادرنجبويه از هريك ده مثقال شربت نموده بنوشند روز
ششم نسخهٔ روز اول و روز هفتم نسخهٔ روز سوم و شب هشتم ايارج لوغاذيا چهار مثقال حب ساخته وقت خواب فرو برند بعد
ازان آب نيم کرم پيالهٔ بنوشند و روز هشتم نسخهٔ روز چهارم را بنوشند و غذا درين ايام ميان روز نخود آب کوشت جوان مرغ
يا دراج يا تدرو باشد و شب پلاو با يکي ازين کوشت ها روز نهم ادويهٔ نسخهٔ روز پنجم را بخورند و پنج شش روز ديکر هليلهٔ مربا

بگلاب شسته مصطکی نیم مثقال سوده بران پاشیده تناول نمایند بعد از ان شربت اسطوخودوس پنج مثقال گلاب عرق
بادرنجبویه از هریک ده مثقال تخم فرنجمشک یک مثقال بنوشند پس شروع بخوردن چوب چینی نمایند واگر صاحب آزار
را علتی درکبد باشد جهت اصلاح حال آن نیم مثقال تا دو مثقال ریوند چینی را سوده اضافهٔ منضج و مسهل آن نمایند و
اگر اوجاع مفاصل باشد در منضجات و مسهلات آن سورنجان داخل نمایند واگر زن باشد او را حبس طمث باشد در سوداوی
تخم کشوث وخسکدانه ومشک طرامشیع و در بلغمی حلبه وخسق دانه ومشکطرامشیع وکمافیطوس وکمادریوس در منضجات ومسهلات
آن واگر صفراوی باشد تخم خیارین تخم خربزه تخم کاسنی تخم کشوث آلو بالو ومانند اینها وهمچنین در هر علتی ادویهٔ مناسبه
آن در منضجات ومسهلات آن اضافه باید نمود بحسب رأی طبیب حاذق * شرط پنجم آن است که باید یک هفته قبل از شروع
ودر بین ویک اربعین بعد از اتمام آن که مجموع هشتاد وهفت یوم باشد از اکل حموضات ولبنیات واز شیر وماست وپنیر و
غیرها وبقول وحبوب ومیوهای تر واشیای نفاخه وقابضهٔ مسدده ومبخره وثقیله وبطیئة الهضم ردیة الکیموس وحرکات عنیفهٔ متعبهٔ
بدنیه ونفسانیه از قبیل بسیار راه رفتن ودویدن وچیزهای ثقیل برداشتن وبیداری بسیاری وجماع وامثال اینها واز هموم
وغموم وخوف وغضب وغیرها اجتناب نمایند که مضرت عظیم میبخشد * حکایت شخصی را در بین چوب چینی اعراضی وخشمی
واقع شده غضب نموده چوبی برداشت که شخصی را بزند وبعد از انکه یکدو چوب بران زد دست خود را خواست که جمع نماید
نتوانست باری به تعریقات وتدابیر بسیار اندکی بحال آمد ولیکن بحالت اصلی خود رجوع ننمود وهمچنین از هوای سرد و
آب سرد نیز اجتناب نماید چنانچه شخصی در اثنای اشامیدن چوب چینی در بین خواب پای او برهنه شد وهوا بآن رسید پای
آن لنگ گردید ودیگری در اوایل قدری انار شیرین وآب سرد بخورد درد سینه وسرفه آن را عارض گردید باری بتدابیر بعد از
ده دوازده روز زایل شد زیرا که دران هنگام جمیع منافذ ومسامات مفتوح میباشند واعضا بسیار است گویا از هم جدا وجلد
تن رقیق با اندک برودتی ورطوبتی وحرکتی بیجا میگردند وباعث قبض وجمع وتسدید وتکاثف ووهن در افعال وترکیب
بدن رومی دهد ودر باطن باعث حدوث اوجاع باطنیه وسدد وغیرها میگردد * ونیز از هوای بسیار گرم ودیدن اشیای نیرهٔ
شفافهٔ براقه وخطوط بسیار خفی وکتابت بسیار نمودن اجتناب نمایند زیرا که اینها باعث ضعف بصر ووجع انگشتان ودست
میگردند * وایضا از مباشرت وحمام نیز اجتناب نمایند * حکایت شخصی در بین آشامیدن چوبچینی مقاربت نمود او را
رعشه در پاها وتمام اندام بهم رسید وزایل نگردید مدت العمر پس تا مدت ششماه بعد از اتمام از حموضات ومباشرت اجتناب
اولی است خصوص در امراض صعبهٔ مزمنه وصاحبان ابدان ضعیفه وپیران که ضرور وواجب است چه هریک از امور مذکوره
ومضرت آنها ظاهر است زیرا که هریک بجهاتی چند منافی افعال چوب چینی اند * شرط ششم آن است که در زخم آتشک و
جذام وسایر قروح وجروح خبیثهٔ کهنهٔ مزمنه واکثر امراض مزمنه نمک را بالکل در اثنا ویک هفته قبل از شروع ویکهفته
بعد از اتمام ترک نمایند ونخورند وبعد از ان اندک اندک میل نمایند تا قریب یک ماه بحد اصلی رسد زیرا که فعل نمک
احراق وتغلیظ خون وتصلیب اعضا وتجفیف مواد ورطوبات وتسدید مسام است واینها همه منافی چوبچینی اند وبرای این امور
وعدم تضرر از هوای خارج وحرکات ومساس لباس خشن گفته اند که باید که بر بدن مولود حین ولادت آب نمک نیمگرم بپاشند ودر سایر
امراض نمک را تقلیل نمایند * شرط هفتم آن است که در بین چوبچینی تغیر جامه ولباس نکنند زیرا که بسبب رسیدن بخارات وعرق
بدان تاثیری دران بهم میرسد وقوتی به بدن میبخشد که از تبدیل آن آن فائده فوت میگردد واگر بسیار چرکین شود ومحتاج

به تبدیل کردند دوم دست لباس پاکیزه را در آب چوب چیني تر کرده خشک نموده مهیا دارند که عند الحاجت تبدیل نمایند * ونیز بدن را نشویند وبحمام نروند بهمان حهت ونفوذ آب وهوا در بدن * شرط هشتم آن است که باید که مطعوم ومشروب شارب چوبچیني نیم گرم باشد زیرا که سرد آن باعث حدوث ارجاع باطنیه وسدد وقولنج میگردد * ونیز باید که آب استعمال در دست وروشستن وطهارت کردن ووضو ساختن همه نیم گرم باشد ومرد نباشد واگر آب چوبچیني باشد بهتر است بدین قسم که قدری از ریشه دارهای پر کرده کج واج آن را اگر چوب چیني خوب کم باشد هر روز در ظرفی علیحده در آب بسیاری طبخ دهند وآن آب را اندک اندک استعمال نمایند * شرط نهم آن است که اثقال هر روزه را بعد از طبخ باحتیاط تمام خشک نمایند که فاسد نگردد تا انکه در آخر بکار آید خصوص در جائیکه چوب چیني کم باشد ویافت نشود ومحتاج بآن باشند که مرتبهٔ ثاني آنرا طبخ نموده آب آن را بیاشامند بدین قسم که اثقال هر روزه را جدا جدا در سایه خشک نمایند واگر در سایه خشک نشوند کی بآفتاب یا بآتش نموده خوب خشک کرده در پارچهٔ کاغذی بسته بر آن بنویسند که ثقل روز اول وهمچنین تا بیستم یا بیست ویکم وروز بیست ویکم ویا بیست دوم ثقل روز اول را بدستور طبخ نموده بیاشامند وهمچنین تا چهل ویک روز که باتمام رسد * شرط دهم آن است که در این مدت هشتاد وهفت یوم احتیاط نمایند که تخمه وسوء مضم وهیضه عارض نگردد که بسیار مضر باعث ضعف میشود واز بسیار خوردن طعام هم واختلاط لطیف با کثیف وغیرها وبسیار هم کم نخورند که ضعف عارض گردد * شرط یازدهم آن است که از خواب بسیار وبیداري بسیار وهمچنین از یکجا نشستن بسیار وراه رفتن بسیار اجتناب نمایند که همه مضر اند هر یک بجهتی * شرط دوازدهم آن است که اگر توانند معتادین بافیون وافیونیات ومغیرات وقهوه وتنباکو بطریق قلیان ودمی وغیرها ترک نمایند ویا کمتر میل نمایند بهتر واولی است خصوص ضعیف المزاجان واصحاب قلب ودماغ حار که تنباکو ودود آن مضر بآن هر دو است وافیون وقهوه مضر باصحاب امزجهٔ ضعیفهٔ باردهٔ است ومضرت سایر مغیرات خود ظاهر است زیرا که منافي ومخالف چوب چیني است * وبدانکه اکثر این شروط ولوازم برای کسانی است که صاحبان امراض مزمنهٔ صعبه ویا لطیف المزاج باحس وادراک باشند واگر شخصی بسیار قوي المزاج ویا غلیظ الطبع باشد وآن امور را مرعي ندارد وبخلاف آن عمل نماید وهیچ نوع ضرری نیابد امر ارسند نیست وباعث رد قول جمهور نمیگردد زیرا که او از مانحن فیه خارج است و افعال او مناطي ندارد ودیگران را نباید پیروي او نمایند ومتمسک خود سازند بلکه باید در جمیع مراتب حد وسط را مرعي دارند نه از حد لایق در گذرند ونه بسیار بر خود تنگ بر گیرند که ضعیف وناتوان گردند والله اعلم * واما بیان طرق استعمال چوب چیني * پس بدانکه بهترین طرق استعمال آن مطبوخ بطرز تعریق است وبعد از آن قهوه وبعد از آن نقوع وبعد از آن معجون وبعد از آن حلوا وحریره وبعد از آن سفوف وبعد از آن عرق وفالوده ومربا وبعد از آن سایر تراکیب * واما مرباي آن در جمیع افعال از همه اقسام ضعیف تر است الا در تقویت معده * ووجه ترجیح مطبوخ بطرز تعریق یعني سرپوشیده و اطراف سرپوش را بپارچه وخمیر محکم نموده که اصلا ومطلقا بخار آن بیرون نرود همان است که در صدر در بیان طبیعت ومزاج چوب چیني ذکر یافت پس یا زده روز یا بیست ویکروز یا چهل روز بحسب احتیاج وضعف وقوت مرض ومریض باید داده شود بدین طریق که چوب چیني جدید باوصاف مذکوره گرفته اگر تر وتازه باشد ورقهای نازک نمایند واگر خشک باشد ونتوان ورق نمود بدم تیشهٔ نجاري ویا کارد چون نخود ویا قلا ریزه ریزه کرده وریشه وکرمی که درمیان آن باشد وانچه مثل آرد شده باشد دور نمایند واکثر آنها را در ظرفی علیحده در آب بسیار برای استعمال دست وروشستن ووضو ساختن وطهارت

گرفتن جوشد هند وعند الحاجت نیم گرم بکار برند که ضایع نکردد بهتر است وزوجه دور نمودن کوه وریشه آن است که یبس
وکثافت بر آنها غالب است زوجه دور نمودن اجزای آرد شدهٔ آن آن است که آب را غلیظ میکوداند ونیز مانع نفوذ در عروق ضیقه
وباعث عده میشود وحکیم میر عماد الدین محمود رح وجوه دیکر نیز نوشته اند وانشاء الله تع در رسالهٔ ایشان خواهد آمد وامادر
باب جدا نمودن پوست آن اختلاف است حکیم میر عماد الدین محمود وحکیم محمد هاشم طهراني ومیرزا قاضي یزدي وحکیم میر محمد
مؤمن وغیر ایشان هیچ یك متوجه ذکر آن نشده ومطلق بیان ننموده اند وانچه از بعضی فرنکان شنیده شده بی پوست وباپوست
هردو استعمال مینمایند وازچین هم باپوست وهم بی پوست مقشر ورقهای نازک کرده می آورند وپارچهای درشت مقشر وغیر
مقشر نیز اکثر دیده شده واهل سلهت نیز بیشتر با پوست مستعمل دارند وحکیم ارزاني در قرابادین قادري خود نوشته که پوست
آن را جدا نمایند وشاید تحقیق درین امر آن باشد که تازه وتر آن محتاج بجدا نمودن پوست نباشد بسبب کثرت رطوبت
آن وخشك کهنهٔ آن محتاج بجدا نمودن پوست باشد بجهت بپوست پوست آن پس ازین چوب چیني خوردهٔ کرده هر روز
مقدار هفت ونیم مثقال صیرفي بکیوند چه کمتر ازین را به تجربه معلوم کرده اند که سود مند نیست لهذا بعضی روزی هشت
مثقال صیرفي شش دانکی کفته اند وزیاده ازین را مضر میدانند واین اقوب بصواب است در امزجه وامراض قویهٔ
مزمنه جهت آنکه هرکاه کسی رنجی وتعبی میکشد چرا عبث وبیهوده باشد در پیالهٔ چیني در کلاب وعرق بید مشك ازهریك
یك اوقیهٔ تبریزي یك شب بخیسانند واکر مریض صاحب نزله باشد کلاب واکر بارد المزاج باشد بید مشك داخل ننمایند و
در آب ویا عرقهای مناسبهٔ دیکر بخیسانند وروز دیکر با دو من ونیم آب خالص در دیك سنکي یا سفالي یا نقره یا مس تازه قلعي
کرده پاکیزه که چرب وچرکین نباشد ریخته سر آن را بطبق سفالي یا نقره یا مس تازه قلعي کرده پوشانیده واطراف سر دیك
را بخمیر آرد ماش وکل حکمت محکم نموده چنانچه در وقت طبخ مطلق بخار آن بیرون نرود پس بار نموده مقدار دو من و
نیم هیمهٔ قلم باریك خشك متساوي در باریکي وخشکي دو شاخ دو شاخ متصل در زیر آن بسوزانند تا هیمه تمام شود وآب بنصف
رسد زیرا که به تجربه معلوم شده که باین مقدار هیمه باین دستور آب به نصف میرسد پس دیك را فرود آورده زمانی بکذارند
که حدت کرمي آن کم شود پس رد ای بر سر کرفته سر دیك را بتدریج اندك اندك باز کرده سر وکردن علیل را به بخار آن
بدارند ویك پیالهٔ شربت خوري آب آنرا پنج مثقال نبات سفید داخل کرده کرم کرم بنوشند وردا بر سر وکردن پیچیده واکر
احتیاج بلحاف باشد لحافی پوشیده بخوابند تا عرق خشك کردد پس تتمهٔ آبهارا در شیشه کرده در عرض یك شبان روز قدری
نیم کرم بعرض آب وقدری کرم بجای قهوه وقدری بدل آب در طبخ غذا وخمیر نان بقدر خوراك آن شخص بکار برند تا
تمام شود وهر روز بهمین دستور عمل نمایند تا بیست ویك روز ویا چهل روز وروز هفتم ویازدهم وچهاردهم وهفدهم
وبیستم بعرق نشینند بدین نحو که مقدار هشت مثقال تا ده مثقال چوب چیني را در یك من ونیم آب بوزن شاه که یك هزار
وهشتصد مثقال صیرفي میشود بدستور در دیکی علیحده طبخ نمایند جهت آنکه اکر همان دیك آب مشروب باشد اکر قطرهٔ
عرقی یا کثافتی دران افتد باعث کراهیت وتنفر طبع میکردد پس علیحده بودن بهتر است وآن دیك را همان قسم کرما کرم
وهر بسته بزیر کرسي برند که در وسط آن سوراخی باشد یا وسط آنرا بخیزران که بهندي بینت کویند بافته باشند وعلیل بران
کرسي نشیند ولحافی بزرک بر خود کیرد بنوعیکه تمام بدن آنرا وکرسي را فرا کیرد ورخنهٔ از برای داخل شدن هوای خارجي
وبیرون شدن بخار دا خلي نماند ودهن وبیني آن از برای نفس کشیدن بیرون باشد که خفقان وغشي آن را طاري نکردد

پس شخصی دست درزیرکرسي کرده سردیك را اندك اندك بکشاید که بهمواري تمامي بخار آن بجمیع اعضای علیل برسد
خصوصا بعضو معلول که آن را بیشتر بخار دهد تا تحلیل مواد ازان عضو بیشتر واقع شود و یك پیالهٔ شربت خوري آب چوب چیني
مقرري را با نبات ویا بی نبات و با نبات اثرش بیشتر است بنوشند تا اثر آن بباطن و اعماق بدن آن برسد زیرا که همچنانکه
اثر بخار آن بظواهر و اعالي بدن بیشتر است همچنان تاثیر شرب آب مطبوخ آن در باطن و اعماق بدن ازان زیادة است
و چون عرق بسیار آید و هنوز بحد ضعف نرسیده باشد لحاف را برخود پیچیده بقسمی که هوا نرسد از کرسي فرود آمدة
بخوابد بآرام تمام تا تمام عرق در بدن او خشک شود درین هنگام نیز راه نفس کشیدن باز باشد تا موجب ضعف و اضطراب و غشي
نگردد و اگر عارضهٔ وعلتي در سر و صورت و مجراي انف باشد دربین تعریق کاه کاهي سر و صورت را محاذي اندك بخار
بدارد و چون اضطراب عارض گردد صورت را از عرق خشک نموده اندك از لحاف برآورد و همچنین باید که در وقت بخار
گرفتن و خوابیدن حرکات بیجا و مختلف ننماید که عارضهٔ رو دهد پس تتمهٔ آب هر روزه را بدستور بمصرف رساند و آب
دیگی که درزیر کرسي برده اند دور نمایند که بکار نمی آید و اگر مادهٔ بسیار غلیظ و مرض بسیار مزمن باشد تا چهل روز بخورد
وبدستور مقرر و در مواد بارده قدري دارچیني سیلاني از مقدار یك درم تا دو درم بحسب امزجه ریزه کرده با چوب چیني
بخیسانند و طبخ نمایند و بعد از بیستم سه مرتبهٔ دیگر هر هفته یکمرتبه بعرق نشینند بدستور مزبور فائده بدانکه در تعریق مراعات
بنیه و حالات مزاج از قوت و ضعف و شدت مرض شرط است بعضی را هر روز جایز است و بعضی را یك روز درمیان و بعضی را
دو روز درمیان و بعضی را سه روز درمیان تا یک هفته و زیادة هم بحسب برداشت و طاقت و نیز مقدار زمان مکث آنرا طویل
و قصیر نمایند و هرگاه علت در عضوی خاص باشد و شامل تمام بدن نباشد اگر هر روز یا یکروز درمیان همان عضو را به بخار
چوب چیني بدارد کافي است و بعد از فراغ از خوردن مطبوخ چوب چیني بیست و یك روز این حلوا را بخورد و فایدهٔ
آن مذکور شد * صنعت آن آرد کندم چهل مثقال آرد نخود سي مثقال بروغن کاو بریان کرده عسل مصفی بیست مثقال نبات
بقدر ضرورت بگلاب و عرق بید مشك حل کرده داخل نموده به پزند تا چون ترحلوا شود مغز پسته مغز بادام شیرین مغز چلغوزة
مغز حب الصنوبر مغز فندق مغز نارجیل مقشر مغز حبة الخضرا مغز حب الزلم از هریك دو مثقال نیم کوفته داخل کرده بپزند
تا شروع به پس دادن روغن نماید چوب چیني با وصاف مذکورة چهار دة مثقال خصیة الثعلب مصري چهار مثقال دارچیني
بصباسه خولنجان مصطکي سورنجان دانهٔ هیل بوا قرنفل عود هندي عود الصلیب جوز بوا زرنباد شقاقل بهمن سفید بهمن سرخ
از هریك یك مثقال زنجبیل زعفران از هریك نیم مثقال کوفته ببخته بعد از فرود آوردن حلوا از آتش داخل کرده در طبق چیني
پهن کرده قدري نبات سفید کوفته بران پاشیده بطریق لوزیات بریده هر روز چهار مثقال آن را تناول نماید و بعد از اتمام حلوا
بحمام رود زاثقال چوب چیني را سائیده بر بدن در حمام بمالد و باز بعد از دو روز بحمام رفته این ادویه را بر بدن طلا نماید
عود هندي عود الصلیب قسط تلخ و ج ترکي زرنباد سورنجان بوزیدان عاقرقرحا از هریك یکمثقال چوب چیني نه مثقال
کوفته بگلاب و آب ریحان تازه سرشته روغن قسط دو درم داخل کرده پیش از داخل شدن در آب بر بدن بمالد و بعد از دو
ساعت بشوید * نسخهٔ حلواي چوب چیني دیگر قلمي فرموده اند که از قدوة الاطبا والد ماجد تقیر قدس سره انفع
از براي امراض مزمنهٔ بارده چون مرض معروف بآتشك وجذام و درد مفاصل و بهق و ضعف باه * صنعت آن آرد میدهٔ چهل
مثقال آرد نخود سي مثقال بروغن کاو بریان کرده عسل مصفی بیست مثقال نبات سفید بقدر ضرورت بگلاب و عرق بید مشك

وعرق کاوزبان از هریک یك اوقیهٔ تهریزي حل کرده داخل نموده بآتش ملایم بپزند تا چون ترحلوا شود پس مغزبادام شیرین
مقشر مغزپستهٔ مقشر مغزفندق مقشر مغزنارجیل مقشر مغزحب الخضرا مغزانجکك مغزچلغوزه مغزحب الصنه مغزشاه بلوط مغز
بن مالورد ازهریك دومثقال ونیم کوفته داخل کرده بپزند تاشروع به پس دادن روغن نماید پس ازآتش برگرفته چوب چیني
بصفات مزبوره چهارده مثقال خصیة الثعلب مصري چهار مثقال دارچیني بهمن سرخ بهمن سفید قرنفل زرنباد دانهٔ هیل
مصطکي عود الصلیب شقاقل بسباسه سورنجان مغاث بغدادي تودری گلکون ازهریك یك مثقال جوزبوازنجبیل زعفران ازهریك
نیم مثقال کوفته بیخته داخل کرده نیکوبرهم زنند ودرظرف چیني پهن کرده بران تند سفید سوده پاشیده بطریق لوزیات
به برند هرقطعه چهار مثقال هرروزیك قطعه صبح ویك قطعه شام بخورد وبعدازان نبات سفید تخم فرنجمشك گلاب عرق بید مشك
بنوشند واگردرآخر دودانك مشك تبتي خالص درحلوا داخل نمایند بهتراست واگرضعف بربدن طاري شود که قوت رفتار در
پاها نماند اکثراوقات روغن جوزبوا بربدن بمالد خصوص پاها تاکمر وفقرات ظهررا وازحرکات بسیار وشدید اجتناب
نماید بدانکه بدین دستورهرروزهشت ونیم مثقال اگریازده روزخورده شود چوب چیني هشتاد ودومثقال ونیم میشود واگر
بیست ویك روزخورده شود یکصد وپنجاه وهفت مثقال ونیم میشود واگرچهل روزخورده شود سه صد مثقال میشود واگر
چهل ویك روزخورده شود سه صد وهفت مثقال ونیم میشود واگرهرروزهشت مثقال خورده شود دربیست ویك روزیکصد
وشصت وهشت مثقال ودرچهل روزسه صد وبیست مثقال ودرچهل ویك روزسه صد وبیست وهشت مثقال میشود واگر
اثقال هرروزه راخشك نموده بعدازاتمام وفراغ ازچوب چیني اندك اندك بجوشانند وبجاي آب بخورند دربعضی امراض
مستحکمه بهتراست وبدانکه اگردربعضی روزها آب مطبوخ وفابماکول ومشروب ننماید ثقل آن روزرا بادومقدارازآب
که مطلوب باشد بدستورمقررطبخ دهند ودرمطعوم بکاربرند ودرمشروب نیزبد نیست وبعدازاتمام درایام خوردن حلوا
اگرهرروزقدری ازاثقال خشك کردهٔ آن رادرآب یا به بعض عرقهای مناسبه مثل عرق کاوزبان ورازیانه وشاهتره وعنب
الثعلب ومانند اینها جوش داده نیم گرم بجای آب بیاشامند وآب خالص سرد ننوشند وبعدازحلوا نیزیازده روزازهمان
عرقها به تنهائي نیم گرم بیاشامند وبید مشك وگلاب نیزخوب است اما اگرمریض صاحب نزله باشد گلاب نیاشامد که
محرك نزله است * وبدانکه ملاحظهٔ احتماوپرهیزدراستعمال چوب چیني ازامورمذکوره بقدربرداشت طبیعت وقوت وضعف
مزاج مریض ومرض است نه آنکه بسیارشدید وتنگ بایدگرفت که مریض ضعیف شود وضعف بسیارعارض گردد نه چندان
بی ملاحظه بود که مرضهای بسیارازان عایدشود زیراکه هرمرضی که دربین چوب چیني عارض گردد چنانچه ذکریافت باز
موقوف باستعمال چوبچیني ازان قوي تراست وبعضی عوارض نیزازان قبیل است که زایل نمیگردد ومدت العمر می ماند
پس بایّ حال بقدرضرورراحتیاط واجتناب اولی وواجب است * وبایددرایام پرهیزغذا منحصرباغذیهٔ جیدة الکیموس
سریعة الهضم باشد مانند میخ کباب بانان یاچلاوو پلاوساده ویاشکرپلاو ویاشلهٔ مزعفروقلیه وشوربانخودآب همه کم روغن
وزردهٔ تخم مرغ نیمبرشت وامثال اینها ازگوشت بزوبزغاله وگوسفند شیرمست ومرغ بچه وخروس بچه قربه وکبك ودراج
وطیهوج وسنکخوارزوچرزوامثال اینها ازهریك که موافق مزاج دانند بابعض ادویهٔ حارهٔ مثل دارچیني وقرنفل وهیل و
قرفه وزعفران وزیره وفلفل وزنجبیل بقدرضرورروا ماباید که همه ازبرای صاحبان آتشك وجذام وصاحبان قروح و
بجروح خبیثهٔ مزمنه بی نمك وازبرای دیگران کم نمك باشد وازحلویات حلواهای دارچیني وبرنج وحلوا مغزي وشکرپاره

ونشاسته ونقل وزرازيانه وهيل وپسته وچلغوزه وقرص دارچيني ومصطكي وهيل بواوصندل وعنبر وعود ومويز منقى وانجير زردخشك ودوسه دانه خارك جهرمي ومانند اينها موافق مزاج ووقت وحال ميتوان خورد وهمچنين پالوده وپن بهته و شربت قند يا بيد مشك وگلاب با تخم ريحان وشربتى همه نيم كرم نيزو با دام باعتبار ثقل آن مناسب نيست واز سبزيها پياز بقدر يكه گوشت را باصلاح آورد ونعناع وپودنه ومرزه وبادرنجبويه تجويز نموده اند وبعد ازفراغ تا چند روز نيز اين امور را مرعي دارند وتقليل وتلطيف دراغذيه اولى است واجتناب از امتلا وتخمه وسوء هضم وهيضه واجب دانند ومحرورالمزاجان را ازادويهٔ حاره وشيرينها اجتناب اولى است بلكه براى ايشان خصوصا صفراوي انارشيرين وانار مخوش ورب انارشيرين وشربت زرشك وشربت ريباس وآلوبالو بعضى تجويز كرده اند اندكى نه بسيار اما روز تعريق ويك روز قبل ويك روز بعد ازان مناسب نيست واگر مبرودالمزاج بلغمي را باشربت چوبچيني كه درشرابها انشاء الله تع ذكرش خواهد آمد بدهند خصوص صاحبان ضعف باه ومايوسين رابدين قسم كه اولا مقدار نيم درم تا دومثقال آن را بحسب حال ومزاج بخورند وبالاى آن آب مطبوخ چوبچيني را ويادران حل نمايند وبنوشند وباقي تدابيرمنوط برأى طبيب حاذق است وبدانكه چون رسالهٔ حكيم مير عماد الدين محمود شيرازي قدس سره جليل القدر عظيم الغوائد ومدلل است هرچند بعض فوائد ان بالاجمال بيان نموده شده است ليكن چون خواست كه اين كتاب از فوائد تمام آن خالي نباشد لهذا تمام آن را ايراد نموده حكيم قدس سره ميفرمايند * رسالهٔ حكيم مير عماد الدين محمود قدس سره * بسم الله الرحمن الرحيم * الحمد لله على نعمائه والصلوة والسلام على نبينا محمد وآله واصحابه افضل الصلوات واكمل التسليم * اما بعد بدانكه اين رساله ايست مختصر ومقاله ايست معتبر درامور متعلقه به بيخ چيني كه حسب الامر نواب جهانباني وكشورستاني سليمان الزماني آنكه ازفهم ثاقب وراى صائبه كوئي سبق ازهمكنان واقران بلكه ازعالميان ربوده وابواب خير واصطناع برعالمى كشوده عالمى است درعالمى وجهاني درجواني ودريايى دردانائى سايهٔ دولتش كه غرهٔ صباح سعادت است همچون ظل شاخص دروقت استواد راوائل نهاردرخط استوا از مشرق بمغرب كشيده آنكه درخوردي ازهمه بزركان بمرتبهٔ بلند تروردرسن حداثت بحكم وراثت ازهمه دولتمندان ارجمند تراست نورحدقهٔ شاهي ونورحديقهٔ شاهنشاهي مجموع الطاف الهي الذي في شانه ورد هذه الابيات على خاطري مرتجلا وبه ابا هي * بيت * اى پرورش ذات تواز لطف الهي * انعام تو ولطف خدا نامتناهي * هرچند خود خواست كند حصر كمالت * عاجزشد ازاوصاف كمال توگاهي * كس را نبود هيچ شكايت ززمانه * كرچرخ كند پيروي انچه توخواهي * اين حقيربى استطاعت درهمه صناعت * محمود بن مسعود الطبيب الشيرازي * رسالهٔ درخواص وطبايع ومنافع بيخ چيني كه تا قريب باين زمان معلوم كسى نبود درحيز تحرير آورده اگر موافق صواب باشد ببركت آستان عليين وآشيان امام الثقلين هادي الخافقين على ابن موسى الرضا عم اكملها ومن التحيات اجملها وبتوجه شاهزادهٔ عالميان ونوردیدهٔ آدميان خواهد بود واگر موافق نباشد از وفور قصوراين فقيراست ليكن اميدواري بتوفيق حضرت باري عزاسمه چنان است كه ازانچه دربيان دواهائى كه معروف ومشهوراست ودرهمه كتابها مذكور ومسطوراتم واكمل واحسن واجمل باشد انه على مايشاء قدير وبه تحقيق رجاء المؤمنين جدير * مقدمه * پوشيده وپنهان نيست كه اين بيخ درين تاريخ كه مردم بران اطلاع واز استعمال آن انتفاع يافته اند چنين معمول شده كه بعضى ازاوقات دراين بلاد كه اين بيخ ازانجا مى آرند قحطى درشهر پيدا شده بود مردم بصحرا متوجه شده اغذا باصول واوراق نباتات مينموده اند وچون اين غذا وبتى دارد وطعم وراتحه كه موجب تنفر طبع باشد ندارد مردم

باین بیشتر رغبت مینموده اند اتفاقا درمیان ایشان صاحبان امراض بوده اند خاصهٔ سوداویه وقروح خبیثه ونواصیر
ونارفارسي ومانند اینها ازخوردن این بیخ شفائی کامل مییافتند وچون این حال مشاهدهٔ ایشان شد ازان زمین استخراج
مینمودند وبدیگر مواضع می بردند ومثمر شفا می یافتند وچون دران صحرا بواسطهٔ اضطرار قحطي نمک بهم نمیرسید اکل
آن بیخ بی نمک بوده است باز بهرجا که بردند بازبی نمک میدادند وبتلاحق افکار وتجارب بسیار قرار بران داده اند که بطریقیکه حالا
معمول است میخورده اند وبعد ازانکه باینجا آوردند تمیز نمیکردند دربعضی مفید می بود ودربعضی فائده نمیداد بلکه مضرت
میرسانید ازآنجمله بیکم را که حرم شاه جنت مکان مغفور مبرور شاه اسمعیل بود فالجی طاري کشت ونصف اعضای او از
حرکت بازماند بعد ازمعالجات بسیار اورا حرکت پیدا شد ودست همچنان ازحرکت ماند وچون اول اشتهار این بیخ بوددردان
اندیشه کردند که مبادا مودي بهلاک شود صلاح دران دیدند که اول دردیگری تجربه کنند بعورتی که قریب باودرسن بود
دادند مفید نیفتاد وبنابران باونداد ند واما درریشها ودرزخمها وقروح خبیثه وعفنه ووجع مفاصل وبادهای آتشک که
مدتهای مدید مزمن شده بود وهیچ تنقیه وتطلیه دران مفید نمی افتاد بکم مرضی ازین امراض دادند که شفا نیافته باشند

* فصل درتحقیق طبیعت او * چون ازقول قدما دربارهٔ او نصی نیست تامل تمام درتحقیق طبیعت او هست مجملا چون
نفع او درامراض سوداویه است ودر طبیعت سودا برودت ویبوست است بنابر قاعدهٔ کلیه که شفای مرض بضد است چنان
ظاهر میشود که حار ورطب باشد وچون تاثیر او درحرارت ظهوری ندارد مینماید که درمرتبهٔ اول بلکه دراول مرتبهٔ اول باشد
درحرارت دیگر چون فعل او ترقیق وتسهیل وتلیین ولذویب مواد است نه تغلیظ واجماد وتخدیر وتصلیب باید که درطبیعت او
حرارت باشد زیرا که طبیعت دوای معتدل ازافعال مذکوره قاصر است وهرگاه معتدل نباشد ظاهر است که بارد نتواند بود
ودلیل آنکه قلیل الحرارت است آن است که درتکثیر مقدار وتکرار استعمال اواحداث حرارتی زیاده نمی نماید واما اینکه
این رطب است نه یابس همین دلیل حرارت جاري است جهت آنکه افعال مذکوره که ترقیق وتسهیل وتلیین ویب است مقارن
یبوست نمیتواند بود ولیکن جائز است که درو یبوست قلیله باشد وبواسطهٔ مصاحبت آب بسیار یبوست او منکسر شود وبرطوبت
مائل گردد ومیتواند بود که بواسطهٔ همین رطوبت مکتسبه دفع یبوست کند واین احتمال قوي است لهذا درحکم برطوبت او
تامل تمام است بخلاف حرارت که باوجود انکسار او به برودت آب بالکلیه منطفي نمیشود واما اینکه درو رطوبت فضلیه هست
تردیدی نیست ومراد ازرطوبت فضلیه رطوبتی است که درمزاج او باشد ومزاج اجزای تمام او نباشد ودلیل براین آن است
که سوراخ سوراخ میشود وباندک زمانی متفتت میشود وچون این رطوبت فضلیه کمر حرارت او في الجمله میکند قسمی
که اندک کهنه شده باشد آن را بهتر میدانند بواسطهٔ آنکه تاثیر او اقوی میشود * فصل درییان منافع او * همه کس نفع اورا
درقروح آتشک که به تنقیه وتطلیه وسائر تدابیر متعارفه منتفع نشود مشاهده کرده اند بعد ازانکه درین مرض کاهیده وزبون
شده باشند بعد ازخوردن این بیخ بحسنه وقوت اول رجوع میکنند بلکه بسیار بهتر ازاول مرخ وفربه وباصفا وتراوت میشوند
ودرتعفنات وکرهای صلب سوداوي فائدهٔ عظیم دارد وبطریقیکه آفتاب برف ویخ را میگدازد این بیخ اینها را میگدازد و
درداء الثعلب وداء الحیه نیز بسیار نافع است واما نفع او بصعوبت پرهیز آن برابري نمیکند ومحتمل است که درمالیخولیا و
جنون وربعهای کهنه نیز نافع باشد اگرچه درنسخهٔ طریق خوردن این بیخ نوشته اند اما بمشاهده نرسیده ودربرص سیاه وبهق
سیاه بسیار مفید است ودرسرطان بواسطهٔ آنکه مرض درکمال صعوبت است نادرا نافع میباشد * حکایت عورتی را سرطان رحم

بود درمن بیست سالگي تقریبا وبدین سبب عقیم بود وفرزند اونمی آمد واگرحامله میشد زود اسقاط می کرد اورا بعد از تنقیهٔ بلیغ بیخ چیني دادند مرض او بالکلیه مرتفع شد وفرزندان متعدد آورد وبزرگ وکامل شدند چندکس را دیدم که هرطان رحم داشتند وحامل شدند ودروقت وضع بواسطهٔ آفت عضو وقوت دفع جنین وجع شدید طلق داشتند ومودند وبسیاری حامل نمیشدند وبحال ایشان اصلح می بود اگراین بیخ رامیدادند بایشان یقین که فائدهٔ عظیم می یافتند اما چون خواص تمامي این بیخ مردم را معلوم نبود بعمل نمی آوردند ودر رجوب بواسطهٔ آنکه مواد تحت جلد را بعرق دفع میکند نفع تمام دارد اما نفع او به مشقت پرهیز برابري نمیکند وخالي ازنفعی ظاهر نیست ودراورام صلبهٔ سفید وسیاه وورم بیضتین نفع تمام دارد ودرد مفاصل سوداوي را نافع است این است منافعی که ازین بیخ اکثر مشاهدهٔ این حقیر شده * تنبیه * درنفع او درازالهٔ عادت افیون ازافیونی که بواسطهٔ تقلیل دم وروح مضرت عظیم بشارب آن میرسد وآنکه ترک نمیتواند کرد چنانچه دررسالهٔ افیونیه گفته ایم به سبب آن است که روح وحرارت بدني بواسطهٔ قلت وافي وقادر باقلال بدن نیست وازخوردن آن احتماعی حاصل میشود که بقوت تمام عود میکند ولایزال درین حال مبتلا باین وبال است واین بیخ چنانچه مذکور شد ترقیق خون میکند وازخون رقیق روح بسیار متولد میشود پس ضعفی که ازافیون حاصل میشود وبرودت ویبوستی که اورا هست بحرارت لطیفه ورطوبت ذاتیه ویا عرضیهٔ اوزائل میشود خاصهٔ درزمان طویل وغالب آن است که بتدبیردیگر درازالهٔ غائلهٔ عادت افیون حاجت نمیشود وخواجکي پسرخواجهٔ شمس الدین محمد همداني بعد ازانکه بیست سال افیون وبرش ومانند اینها بافراط میخورد بیخ چیني خورد وازخوردن آن عادت اوبرطرف شد وبقوت وحال اول عود نمود وبسیاری نظیر اوچنین کردند وکسانیکه بواسطهٔ تسکین اوجاع قدیمي افیوني شده بودند چون آن اوجاع را برطرف ساخت این عادت رانیزبرطرف ساختند وچندان مشاهده شده که مشکل است حصر آن وبدانکه منافعی که درنسخه ها نوشته اند مطلقا درست نیست ومطلقا نیزباطل نیست وما ازبرای هریك ازصواب وخطا وجهي وحکمی بیان میکنیم آورده اند که این بیخ درمرض استسقا مفید است واین کاهی میتواند بود که سبب استسقا اورام صلبهٔ سوداویهٔ کبدیه یاطحالیه باشد چون آن را درازالهٔ اینها اثري تمام است دراستسقا نیزفی الجمله اثری دارد دور نیست که فائده کند وبا آنکه درازالهٔ رطوبات استسقائیه به تعریق وادرار نفعی تمام دارد واین درسوء القنیه که ازاورام مذکوره باشد نیزخالي ازنفعي نیست اما اگرزقي عظیم بل طبلي یا لحمي باشد عجب است که تاثیری بکند بلکه احتمال ضررنیزدارد اما درطبلي فائدهٔ اومعدوم وضرراومعلوم ودردقسم باقي بواسطهٔ آنکه مرض ازرطوبات حاصل شده وترطیب این بیخ بسیاراست نفعی معتدبه ندارد وضررقوي دارد جهت آنکه آن قدر تعریق وادرارکه اومیکند باضعاف آن ترطیب میکند دیگرآورده اند که درمالیخولیا نافع است واین حق است جهت آنکه خون راصافي ومشرق ونوراني میکند وکثافتها وکدورتها که موجب اظلام روح میشود دورمیسازد واینها مستلزم رفع این علت است وما بعد مالیخولیا ازاقسام جنون ومانیا وقطرب نیزهمین حال دارد وآنچه آورده اند که جذام را مفید است جهت آن است که تصفیه وترقیق خون میکند وازالهٔ تعفنات که لازمهٔ این مرض است مینماید ومواد تیرهٔ کثیره که مکدر لون است به تعریق اخراج میکند وازالهٔ یبوستی که لازم مرض است مینماید مجملا بهمه وجهه نفع تمام دارد درین مرض واما نفع او درلقوه اگرموافق تجربه واقع شود بسبب آن است که مواد متشنجه ومرخیه رابه تعریق اخراج میکند اما فائدهٔ اودربرص سیاه ظاهراست ودربرص سفید جهت آنکه خون صافي رقیق درین اوقات بسیارحاصل وظاهر میشود وازالهٔ رنك وطبع

غذای عضو مبروص میکند و مادهٔ برص را نیز شیئا فشیئا به تعریق در ایام دراز بواسطهٔ آنکه ترقیق کرده است اخراج مینماید
واما فائدهٔ او در قولنج بواسطهٔ ترقیق وتحلیل مادهٔ محدث قولنج است بباید دانست که مراد مردم از لفظ قولنج تشنج امتلائی
عضلات واعصاب ورباطات است و دردیکه از انصباب مواد درین اعضا حادث میشود ونفع این بیخ در اینها حاجت به
بیان ندارد واما قولنج که متعارف اطبا است وآن وجع امعا است که بواسطهٔ عسر خروج مایخرج بالطبع است نفع این دوا
در ازالهٔ تمکن وازمان اواست واگرنه بآنکه معلوم ما نیست که حل قولنج صعب کند بمشقت پرهیز او نمی ارزد واما فائدهٔ او
در وجع الورک که آنرا بترکی کهنکو گویند آن است که رطوبت غلیظ که متشرب شده در جرم عضو بواسطهٔ لطافت بخار لطیف
میشود ودر مدت مدید بعرق وبخار دفع میشود وبه تخصیص که ماده وسبب آن منقطع میشود بواسطهٔ انقطاع تخمه وبهمین دلیل
نفع او در عرق النسا ظاهر است واما در مرض کچلی بواسطهٔ تحلیل مادهٔ به تبخیر وتلئین وتوسیع مسام جلد وتصفیهٔ دم از کدورات
وشوایب مغلظه ومحترقه وهمچنین در امراض مقعده وبواسیر جهت آنکه حدوث اینها از مواد غلیظهٔ سوداویه میشود واین
دوا در دفع سودا اثر عظیم دارد واما نفع او در تپ ربع بواسطه تلطیف ماده واصلاح دم وازالهٔ کیفیت سوداویه از اخلاط واعضا
است واما نفع او در مفاصل از انچه در وجع الورک گفته شده ظاهر میشود بآنکه مادهٔ این در صعوبت وغلظت کمتر است ازان
واما نفع آن در داء الفیل ودوالی هم بواسطهٔ تصفیهٔ دم وزوال سوداویت وغلظت مواد است این است سبب نفع او درین
مرضهای مذکوره * فصل * معلوم است که در امراض کثیرهٔ صعبهٔ مزمنه نفع وقوت تاثیر بحیثیتی که دارد که بعد ازانکه در
امراض مذکوره از سائر معالجات مایوس گشته باشند در استعمال این بیخ نجاح ونجات تمام وفلاح وخلاصی مالا کلام حاصل
میشود وازاین است که گفته اند که پرورش او از آب حیات است به تخصیص که روایت کرده اند که از حوالی ظلمات می آورند
خواه این ظن صواب باشد وخواه خطا وسبب نفع کلی این دوا در بدن از چند وجه است ومحتمل است که از تمام وجوه باشد و
محتمل است که وجوه غیر معلومه زیاده از معلومه باشد ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وجه اول آن است که بخار این
دوا بعد از طبخ ونضج کامل وتلطیف حرارت طبخ آب را وتمزیج این دوا هم در ظاهر بدن وهم در باطن او تاثیر میکند اما در ظاهر
ظاهر است واما در باطن جهت نفوذ او در باطن از رهگذر استنشاق وتنفس رئه ازان اثر کلی بدماغ وانف ومجرای میان انف
وفم وحلق وقصبه رئه ودل میرسد وخود بخار که از مسام باندرون رفته بواسطهٔ سرعت غوص به بسیاری از مواضع بدن میرسد
پس چنین ظاهر شد که هیچ موضع نیست از بدن که این بخار دران تاثیر بسیار ندارد وجه ثانی از تاثیر این دوا خوردن آب
گرم او است که بالخاصیت وبالطبع منجذب میشود ودر عروق زیاد ازانکه آب فقط منجذب شود واین معنی بر شارب این دوا
ظاهر است زیرا که از خوردن آب او اصلا ثقلی نمی یابد وسبب این سرعت انجذاب آن است که این آب بحرارت طبخ در غایت
لطافت شده بجهت آنکه سر آن را بسته اند وبخار آن چون راه بیرون ندارد بسر دیگ میرسد ومستحیل بآب میشود وباز در دیگ
می ریزد وعلی هذا آب او در لطافت بمرتبهٔ اعلی رسیده واین چنین آب چون در معده رسد زود در عروق نفوذ کند وبجگر وسائر
اجزای بدن رسد خاصهٔ که حرارت طبخ هنوز با اوست واین موجب سرعت نفوذ او است وچون خود در کمال رقت ولطافت است
چون اخلاطی که ممازج ومصاحب اویند لطیف میشوند ورقت ایشان زیاده از قدر طبعی میشود ومعلوم است که همچنانکه
باعضا مدد غذا میرسد که اگر منقطع شود آن عضو ضعیف وفانی میشود همچنین مواد امراض با وجود آنکه صلابت زیاده
از قدر متعارف داشته باشند اغتذا بمواد مناسبه میکنند وهرگاه که مواد بدنی اینحال پیدا کرد مرضی که ازان نشو ونما داشته

باشد در کمال لین و رخاوت و ضعف خواهد بود و هرگاه که اینحال یوما فیوما برو وارد شود بسیاری نمیگذرد که از ان مرض اصلا
اثری نمی ماند وجه ثالث آن است که بدن متکیف بکیفیات بخار متحلل میشود و این کیفیت میماند در بدن بواسطهٔ تواتر ورود آن
و عدم انفعال بآب و غیر آن و عدم تبدیل ثیاب و مسام بدن اکثر اوقات منفتح است و این موجب وصول کیفیت دوا ست
باعماق بدن و در تحت جلد خود البته میرسد و از انجا شیأ فشیأ با قاصی بدن بواسطهٔ آنکه حرارت درو تاثیر بسیار کرده و اخلاط
حادهٔ حاره مصاحب او است تحلیل تمام نیست و در وسخ نیز و بسیاری از ابخره نیز در منافذ جامه هست و این مستلزم آن است
که تحلیل قوی حاصل شود خاصة در جلد و مادون او و انچه دور است از مسام بواسطهٔ آنکه اثر ما فی المسام باو میرسد آن نیز تحلیل
مییابد وجه رابع آن است که ترک ملح مصلب مجفف میکند و در اعضا بواسطهٔ آن لین و رطوبت حادث میشود و از نمک اعضا
صلب میشود و نفوذ دوا در و به تعسر میشود و قوام رطوبت را نیز غلیظ میکند و منجمد میسازد و برای این معنی در مولود آب
نمک بر اعضای او میپاشند تا صلب شود و از مماسات ثیاب صلبه و هوای بارده متضرر نشود وجه خامس قریب با انچه سابق مذکور
شد آن است که چون آن را در آب میجوشانند و طبخ او را میخورند در عروق دقیقهٔ ضیقه نفوذ میکند و بمواضعی که محل صلابت
و غلظت است میرسد خواه بواسطهٔ طول استعمال که او در همه جا میرسد و خواه بواسطهٔ آنکه طبیعت باذن خالقها توجیه امور
نافعه بمواضع لایقه میکند و شیأ فشیأ تذویب مواد صلبه مینماید بحرارت لطیفهٔ ذاتیه و مکتسبه از حرارت طبخ و انچه تلطیف
میکند اگر به تبخیر میکند اخراج آن از مسامات ببخار میکند و اگر بطریق تسییل میکند با مائیة طبیخ بطریق عروق و ترشح از مجاری
بول مندفع میشود و میتواند بود که بهر سه طریق دفع کند وجه سادس ترک اطعمهٔ غلیظه وردیه است و استعمال صالحة الکیموس
پس ازین ماده مدد این امراض منقطع یا کم میشود و طبیعت بر ان مستولی میگردد و دفع میکند وجه سابع آن است که تقلیل
غذا خواه اختیاری و خواه اضطراری جهت آنکه طعام بی نمک و موجب عدم توجه تام طبع است بآن و تقلیل غذا موجب
تقلیل مواد میشود و تقلیل مواد موجب استیلای طبع بر دفع مرض وجه ثامن طول زمان است جهت آنکه مؤثر هرچند ضعیف
باشد در مدت طویل اثر قوت او اقوی میشود و قریب باین معنی در اثنای وجوه مذکوره گذشت وجه تاسع آن است که بواسطهٔ
عدم تنفس از هوای بارد سخونتی در ارواح قلبیه و از انجا در تمام اعضا و ارواح حاصل میشود و موجب تحلیل قوی میشود
وجه عاشر آن است که طبیعت درین اوقات که غذا کمتر مییابد رو می آرد باصلاح مادهٔ مرض و صرف میکند آن را در مصالح خود
وجه حادی عشر انکه بعضی از مقدمات که از مطاوی ماسبق معلوم شده آن است که اگر شخصی چند روز متعاقب غدهٔ از غدها
هرچند که صلب و قوی باشد در آب گرم فقط بگذارد و بسیار زمان نگذارد که آن غده بگدازد پس اگر در مدت چهل روز این
آب حار مذیب را استعمال کند البته از باطن بموضع ورم میرسد جهت آنکه آب مشروب با قاصی اعضا میرسد و یا خود بهمه
مجاری میرود بدلیل آنکه بول کسی که در پا حنا بسته باشد سرخ میباشد و هرگاه هر روز بآن موضع میرسد تحلیل بسیار و اثری
قوی خواهد کرد یوما فیوما مادهٔ مرض کم خواهد شد و هرگاه که کم میشود تحلیل و اسهال میشود جهت آنکه محلل یوما فیوما
اقوی میشود زیرا که اثر او و کیفیت او تمام زائل نشده و اثر دوا روز دیگر باو میرسد همچنین متحلل نیز یوما فیوما کم میشود و
هرگاه که فاعل قوی میشود و منفعل ضعیف فعل با کمل وجوه وقوع یابد و اما در قروح و نواصیر که بواسطهٔ رداءت غذا آن
قرحه ناصور میشود و هرگاه آن رداءت برطرف شود اخلاط صالحی که کاسر کیفیت ردائت آن باشد یا به تحلیل رود بواسطهٔ
قوت محلله و یا منتشر شود و طول ملاقات او بدن را برطرف شود بلکه مجموع این امور و امثال آنها واقع شود و برطرف شدن

اینها بسیار صعب نباشد و اما در سائر امراض مذکوره سبب و علت آنها مذکور میشود * فصل در شرائط خوردن این بیخ

* اما شروط منقسم است بدو قسم یکی آنکه متعلق است به نفس این دوا دوم آنکه متعلق است باستعمال او اما اول وی را ان چند شرط است اول آنکه سرخ باشد و سفید او با آنکه غالب سنگین ترمی باشد دلالت برغلبهٔ فجاجت وقلت نضج وحرارت می کند و این چنین بیخ طبیخ او نیز سرخ است دوم آنکه سنگین باشد جهت آنکه سبک او کهنه و بوسیده و کم قوت است بنا بر آنکه سبک او بواسطهٔ غلبهٔ اجزای هوائیه خفت پیدا میکند و اجزای هوائیه متحلل المزاج است و تحلل موجب تاثیر هوای خارج در باطن و تحلیل قوای اوسوم آنکه کم کره باشد وسطح ظاهر او مستوی باشد چه انچه بر خلاف این باشد یا آن است که در زمین کم رطوبت نما یافته است و یبس بر و غالب شده و معلوم است که اینچنین دو اجذب غذای خود نتوانست کردن وناقص وکم قوت مانده و یا آن است که هنوز استکمالی نیافته که بیرون آورده اند و رطوبات غیر ممازجهٔ او مفارقت نموده اند وخشکیده مانده وضعف و نقصان این در دفع علت ظاهر است چهارم آنکه متوسط باشد درکوچکی و بزرگی واگر چنین نباشد افراط در بزرگی چندان مذموم نیست مادامیکه جمیع صفات حمیده با او باشد اما خورد با وجود آنکه در اکثر حالات اثقل میباشد بواسطهٔ نقصان نمو قوت وکمال نیافته پنجم آنکه در وطعمی غالب نباشد زیرا که طعم غالب دلیل است که جسم دیگر ذو طعم در و نفوذ کرده و احداث طعم نموده وچون در اصل خالی از طعوم بعد و بت مایل است هر چه نه چنین باشد مغیری بر و مستولی شده خواهد بود وآنچنانکه مغیر طعم است مبدل مزاج است ششم آنکه رائحه با او نباشد بهمین دلیل مذکور هفتم آنکه رنگ ظاهر او مخالف باطن نباشد بلکه آنکه سرخ تر و ما سوای این دلیل آن است که رنگ از خارج استفاده نموده باشد هشتم آنکه چهار دانگ آن قسم سنگین و دو دانگ سبک تر باشد دلیل این در مقالهٔ مذکور است نهم آنکه مستوی الاجزا باشد در صفات مذکوره وآن لون وصلابت ولین است دهم آنکه در آوردن او را از مغیرات و مفسدات نگاهدارند مثل آب دریا ونم و باران وکرمی آفتاب وآتش ومجاورت چیزهای که مغیر و مفسد مزاج است مثل کافور و فرفیون وجند بیدستر و مشک و امثال اینها واین شرط عام است در اکثر دوا یازدهم آنکه دو ساله باشد و ناکوفته جهت آنکه قوت او زود به تحلیل میرود خوب وبد او متمیز نمیشود و همچنین شرط ها که در جمع وحراست عقاقیر آورده شده در اینجا نیز ملحوظ دارند قسم دوم از شروط آن است که متعلق باستعمال باشد و دران نیز چند شرط است اول آنکه این بیخ چنانکه مذکور شد بعضی سبک باشد و بعضی سنگین وآن را بکاردی پاره پاره کنند به تنکی کاغذی و اندکی ازان کنده تر حاصل چنان نباید کرد که مرتبهٔ اول در جوشانیدن طبیخ استیفاء تمام قوت او نموده باشد وآن قدر قوت در ان نمانده باشد که در مرتبهٔ ثانیه که مطبوخ شود میان او وبید کهنه فرقی نباشد بلکه فرق باشد که در چوب بید کهنه فی الجمله قوتی هست و در مثل این نی وکاه است که میکوبند اورا وبقدر جو و نخود و باقلا خورد می کنند واین بد نیست مادام که مانند آرد ریزه نشود واگر بشود آنرا عدل کنند بوزن آن بیخی که بطریق مذکور باشد بسبب آنکه انچه مانند آرد شده در و چند مضرت است یکی آنکه در و قوتی نمیماند برای طبخهٔ ثانیه و دیگر آنکه بعضی از اجزای او با آب مشروب داخل میشود و دران نیز چند مضرت است یکی آنکه کم میشود برای طبخهٔ ثانیه دوم آنکه قوت او در طبخهٔ اولی زیاده ازقدر مطلوب میشود وهمچنانکه تفریط خوب نیست افراط نیز مضر است سوم آنکه آب را غلیظ میکند ودر منافذ ومسالک دقیقه نفوذ بر وجه مطلوب نمیکند چهارم آنکه او نیز در بعضی مجاری میماند واحتمال تصدید دارد ودیگر آنکه چون در مقدار کمتر از باقی اجزا است تاثیر و انفعال او از حرارت طبخ وغیر آن متشابه نخواهد بود پس در تاثیر با دیگر اجزا متساوی نخواهد بود شرط دیگر از قسم دوم وزن معین است بدستور مذکور که

به تجربه بصحت رسیده که ما دون آن غیر موثر و ما فوق آن مضر است سوم آنکه طبخ باب که اگر معقوف سازند و یا معجون کنند
و یا غیر آن و یا آنکه بدستوریکه بعد ازین میاید ترتیب یافته باشد خاصیت مطلوبه از و بفعل نمی آید و تعیین آب درمیان مایعات
بواسطهٔ آن است که قابل همه قوتها است و منافات با هیچ قوتی ندارد و مالوف همه طبائع است چهارم تعیین وزن آب جهت
آنکه زیادهٔ بران موجب ضعف یا بطلان قوت او میشود و کمتر ازان موجب غلظ قوام و تاثیر آن زیادهٔ از حد مطلوب و تجربه
درین امور شاهد عدل حکم وصدق است پنجم پوشیدن او در وقت جوشیدن تا ابخره که حامل قوت او است بیرون نرود
و نقصان قوت او لازم نیاید ششم آنکه جوشیدن تا حد معین و آن کمتر از ثلثها است که استیفای استخراج قوت او چنانچه مطلوب
است بشود هفتم آنکه بخار او در وقت مرديك برداشتن و ديك را زیر لحاف بردن میباید که در روی و کلوی او برآید هشتم
آنکه آن بخار که بعمد بیرون آید ضائع نشود و هم برای مصلحتی صرف شود و آن این است که بخاریکه بسیاری از قوت دوا با اوست
بعضی در بیرون بدن تفتیح مسام کند و رطوباتیکه بواسطهٔ حرارت بخار زوبان و سیلان پیدا کرده از مسام بیرون آید و همچنین
بدماغ از ممر تنفس و استنشاق و پرشدن مرور وی اثر کلي میکند و رطوبات غلیظه که در دماغ است میگدازد و در سینه و شش
و آلات تنفس اثر عظیم میکند حاصل آنکه آن بخار در ظاهر و باطن بدن تاثیر قوي میکند و رطوبات را تحلیل میبرد اما تاثیر
او در اعالي بدن زیاده است از انکه در اسافل جهت آنکه بالطبع صعود بخار بجانب بالا است و در تنفس نیز بالای بدن متاثر
میشود نهم آنکه ازان آب مقدار اینکه بخار او بیرون آمده باشد و حرارت او هنوز فاتر نشده باشد یک پیاله و نیم بیاشامد بعد از
تصفیه تا این آب بحرارت بالفعل و بالقوه انچه بخار در جوف اعلی اند کم کرده باشند این در جوف اسفل اضعافا مضاعفة آن
بکند در عروق ما ماریقا نیز نفوذ کرده تفتیح آنها کند و در جگر همچنین و ازانجا از مجرای جوف باعضا رساند و انچه مذکور
شد از منافع و فواید بفعل آید دهم آنکه بقیهٔ آن آب را دو نصف کنند نصف صباح تا پیشین و نصف پیشین تا شب جرعه جرعه
بجای آب بیاشامند یازدهم آنکه ازین آب قدری در دیک طعام و در شربتها بلکه در ابریق آب طهارت کنند تا از همه جهتی در بدن
اثری ازین آب حادث شود دوازدهم آنکه استعمال اطعمهٔ ماکولات او بی نمک باشد جهت آنکه در نمک تصلیب اعضا و تجفیفه
رطوبات است و این معني منافي افعال این بیع است چنانچه مذکور شد سیزدهم آنکه آنست که از خوردن ترشیها و لبنیات و
همه طعامها بغیر از چیزی چند که مجوز است احتراز کند و بسبب آن حاجت به تفصیل ندارد چهاردهم آنکه احتراز کنند از
مباشرت مطلقا و سبب آن نیز معلوم است پانزدهم از اعراض نفساني مثل غم و هم و غضب محترز باشند و امریکه مفضي بیکی ازینها
باشد مثل غضب در بعض احوال و وجه آن بر خبیر بصیر مخفي و مستور نیست شانزدهم از حرکات عنیفه مجملا و از جمیع چیزهائی
که حافظ صحت را می باید مرعي دارد شارب این دوا نیز می باید که آنها را مرعي دارد هفدهم خشک کردن بیخ جوشانیده
است و آن چنان است که در سایه خشک کنند و رطوبات او را بالکلیه نشف کنند تا از تعفین محفوظ باشد و اگر زمستان یا هوای
نمناک باشد بآفتاب یا حرارت آتش ملایم خشک کنند و در کیسهٔ یا در کاغذی کنند و بران بنویسند که بیخ روز فلان تا بیست
روز و روز بیست و یکم از سر گیرد اول بیخ جوشانیده روز اول و روز چهلم بیخ جوشانیده روز بیستم هژدهم این بیخهای دو
بار جوشانیده را بدستور مذکور خشک سازند و حاجت آن نیست که مفرد باشد بلکه همه را یکجا با هم میتوانند کرد اما در خشک
کردن مبالغه باید کرد نوزدهم آن است که ازین بیخ جدا حلوای بپزند یا داخل رقت نموده بر سر اقراع نهند یا خشک کرده بر
جراحت افشانند بیستم آنکه وقت خوردن و عرق کردن تغیر جامه نکنند و بحمام نروند جهت آنکه در بخاریکه در بیرون

بدن تاثیر کرده قوتی از و در بدن رجامه میمانند از دوام ملاقات تاثیر عظیم حاصل میشود و اگر این شسته شود اثر آن باطل میکردد ورطوبات بدني را بواسطهٔ طول تاثیر قوت وحرارت غریزي تاثیری هست که کمتر از تاثیر قوت دوا نیست و ازین است که تا بحدی مبالغه نموده اند که دست وروی را با آب خالص نشویند بیست ویکم آنکه بدن را از هوای سرد نگهدارند خاصهٔ در زمانیکه مسام بدن بواسطهٔ تعرق منفتح شده باشد که درین هنگام برودت هوا در اقاصي بدن نفوذ کند وآن تحلیل و تلیین که مطلوب است بفعل آید بفعل نمی آید ودیکر مضرتهای کلیه روبترکیب مینماید واضح باشد که تغیر بدن در حرارت وبرودت موجب وهن ترکیب بدن میشود و تخلخل وتکاثف متعاقب بی تدریج خلل عظیم میرساند قیاس از کرم کردن به شب ودر آب سرد انداختن باید کرد که بعد از ان که این را مکرر کنند باندک سعي منفسخ میشود باوجود صلابت قوي که او را هست پس واجب است که بعد از تعریق توقف تمام کنند تا بدن بحالت اصلي عود نماید بعد از ان اکر تردد اندک نمایند روا هست بیست دوم آنکه نکذارند که آب بیخ که مدار شرب وشربت بران است سخت سرد شود که موجب حدوث قولنجی یا وجعی قوي در اندرون شود بیست سوم از امور یکه محدث مرض باشد خاصهٔ مرضیکه منافي باشد خاصهٔ تپهائیکه بحسب ضرورت معالجه او را مقدم باید داشت استعمال چیزی چند باید کرد که موافق صحت وغرض مطلوب باشد ورفع این چنین غائله کند

* فصل در بیان تفاوت امزجه در خوردن این دوا * مخفي نماند که مزاجیکه برودت ویبوست بر وغالب است خاصهٔ که در آخر سن شباب واول کهولت باشد انتفاع او از ین دوا اتم وابلغ است واطفال بواسطهٔ غلبهٔ رطوبت اصلیه ومشائخ بواسطهٔ رطوبات فضلیه ازین دوا کمتر منتفع میشوند مکر مزاج اصلي ایشان بواسطهٔ مرض تغیر یافته باشد که این هنکام متحمل است که بسیار بایشان برسد خاصة کسانیکه در آخر سن صبا واول شباب باشند وبواسطهٔ امراض سوداویه قریب بدق شیخوخهٔ حاصل کرده که ایشان میتوانند بود که بسیار منتفع شوند واما مشایخ با آنکه رطوبت فضلیهٔ ایشان بواسطهٔ عارضي برطرف شود ودق شیخوخهٔ ایشان برطرف کردد وبصلاح آمدن ایشان بواسطهٔ انحطاط قوي دور است وچند کس را دیدم از پیران که بواسطهٔ خوردن این دوا اول نوبت حبس بول شد بواسطهٔ آن که رطوباتیکه منجذب در عروق ایشان باعضای ایشان می شود بواسطهٔ ضعف قوت تمام بعروق مندفع نمیشود وبجانب کرده ومثانه می آید وچون درطي مسافت طویل مختلط با اخلاط غلیظه میشود و بواسطهٔ کثرت وغلظت قوت ایشان از دفع آن عاجز میباشد حبس بول میشود وبعد از تحمل بسیار خطرهای شدید مشاهده میشود * اما تقطیر البول بواسطهٔ ضعف ماسکه پیدا میشد وبهیچ وجه مندفع نمی شد وبعد ازین بسیاری نمیکذشت که از هم میکذشت وایشان را از چیزهای که بی اختیار اتفاق افتاده وزیدن باد شمال بود باوجود آنکه درمیان تابستان بود که او دخل کلي در حبس ایشان بود ومی پندارم که اکر بجانب مثانه عود نمیکرد در اعضا می ماند وموجب استسقا میشد * واما امزجهٔ بارودهٔ رطبه که بلغم ومائیت در وغالب باشد این دوا را در وضرر بسیار است جهت آنکه حرارت ضعیفهٔ او در ان مزاج تاثیری ندارد ورطوبت او ضرر بسیار میرساند واما در مزاج صفراوي نفع فی الجمله دارد چه اصلاح آن مزاج میکند وحرارت او را مشتعل نمیسازد بلکه سورت وحدت او را میشکند ودر او اعتدالی وقوتی احداث میکند واما در دموي مزاج نیز خالي از ضرری نیست اکر کویند حفظ صحت بمثل است وچنانچه کذشت غالب در طبع او حرارت ورطوبت است پس باید که دموي مزاجان صحیح را این دوا بسیار مفید باشد کویم که این دوا بواسطهٔ دوائیت مشابه بطبیعت دم بلکه طبیعت سایر اعضا نمی شود بلکه احداث کیفیتی می کند ورای انچه بدان راست پس دم را از حرارت ورطوبتی که موجب اعتدال اوست بیرون می آورد وبدرجهٔ با لاتر ازان میرساند که مرتبهٔ افراط

است وبرین قیاس باقی اخلاط وسایر اجزای بدن پس مشابه کیفیت بدن نخواهد شد بلکه غالب برکیفیتی بدنی وخلطی خواهد بود ودرطی این کلام حکم برانکه موافق دموی مزاج نیست ظاهر شد اما اختیار اوقات فصول درشرب این دوا بدانکه بهترین اوقات شرب این دوا وسط بهار است واوایل خریف بطرفین صیف که تتمیم آن در اول ربیع واول خریف شود وبدترین اوقات آن است که برودت هوا تکثیف مسام نماید وظاهر قیاس عقل مقتضی آن است که اسنان وامزجه وفصول وبلدان متساوی الاقدام باشند در استعمال دوا لیکن بنظر تحقیق چنان ظاهر می شود که اسنان متساوی باشند چنانچه گذشت و فصول وبلدان برابر باشند

* فصل در مقدمات خوردن آن * جمهور برانند که قبل از استعمال آن اسهال اخلاط فاسده بلکه اسهال خلطی که سبب مرض است بکنند تا انچه بماند اندک باشد واین بیخ در اصلاح ودفع آن قوی باشد وبرطبیب لبیب تعیین منضج ومسهل وتلیین درخور هر مرض ومزاج واسنان است واما طریقهٔ آن علی سبیل التمثیل بیاوریم که اگر آن نهج را معمول دارند شفا وصحت مقارن افتد ازان جمله هرگاه که جهت قروح ونواصیر که از آبلهٔ فرنگ پیدا شده باشد دهند منضجات آن مرکب از پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه گاوزبان بادرنجبویه انجیر آلوی بخارائی مویز منقی بنفشه عناب اصل السوس تخم کاسنی بیخ کاسنی تخم خیارین گلقند آفتابی ترنجبین ومسهلاتی که در مطبوخ داخل میشود تربد وافتیمون و بسفایج ومانند اینها زود تر داخل کنند تا هرچه یوما فیوما نضج یابد اینها اخراج کنند وکمتر نمایند تا هم نضج قلیل باقی اسهل باشد وهم دفع آن آسان تر وادخال اهلیلجین در اول مرتبه جهت آن است تا فائدهٔ آن بیشتر بظهور رسد زیرا که عمده اند در تصفیهٔ دم وتقویت اعضای غذا که بواسطهٔ ارخای ادویهٔ منضجه سست شده باشند وبواسطهٔ انصباب مواد فاسده در احشا ضعف یافته تلافی کنند ودیگر مقاصد که تبیین آنها مستلزم تطویل کلام باشد واین ادویه را تا روز چهارم معمول دارند ودر پنجم مضاعف باینها سنامکی پنج مثقال تا هفت مثقال داخل کنند وچون رافع اکثر مضار سنامکی گل سرخ است وفی الجمله اسهالی برسبیل عصر میکند سه مثقال داخل کنند وکسی را ندیده ام که استعمال سنامکی بی گل کرده باشد واگر طبیعت لین چندان پیدا نکند گاه باشد که روز ششم وهفتم نیز داخل کنند جهت اصلاح جگر گاهی از نیم مثقال تا دو مثقال ریوند چینی در جلاب اگر بدهند نفع کلی دهد وروز ششم یا هفتم یا هشتم علی سبیل الاحتیاج جلاب ضعیف مشتمل بر بعضی از ادویهٔ منضجه بدهند واگر حاجت باشد استراحت فرمایند وروز آخر از ایارج فیقرا وغاریقون وریوند چینی وتربد سفید از هریک نیم درم شحم الحنظل نیم دانگ محموده یک دانگ ونیم شمط مغسول نیم درم مصطکی ومقل وکثیرا ونمک هندی از هریک دو نخود بدهند وده مثقال شراب بنفشه وقت سحر بدهند وبعضی از اطبا مثل صاحب معالجات بقراطیه در جمع میان صبر وغاریقون امتناع مینمایند بنا برین اگر احتیاط کنند غاریقون داخل نکنند بواسطهٔ آنکه در ایارج فیقرا صبر هست و بعوض آن حجر ارمنی بوزن آن داخل کنند میشاید

* فصل در ترتیب خوردن بیخ چینی * میباید که بستانند از وصد و پنجاه مثقال زرگری وآن ششدانگ است وصد وهشتاد مثقال عطاری تبریزی ابریشمی که هر مثقالی ازان پنج دانگ باشد آنرا به بیست ویک حصه کنند وهر روز حصه را مثل باقلا وکوچک تر خورد کنند ودر یک من ونیم آب بوزن تبریز بجوشانند تا به نصف آید ودر بعضی نسخ آمده در دو من آب بجوشانند تا به سه چهاریک آید وبعد از انکه پخته شود بربالای دیگ استاده سر دیگ را بردارد تا بخار بر روی وگلوی او برآید یا آنکه همچنانکه در دیگ است پیش خود نهد ولحاف بر سر کشد وسر دیگ را محاذی روی وسر خود بگشاید تا عرق تمام بکند وگاه گاه دهن واکند ونفس بکشد هم از دهن وهم از بینی که بخار خوب باندرون

برسد وبعد ازان صاف کرده دو پیاله ازان بخورد وبعضي گفته اند که یک پیاله ونیم بیاشامد وتتمهٔ آنرا در ان شبانروز
بخورد وآب دیگر نخورد ودست وروي خودرا هم بدان آب بشوید ودر وقت قسمت کردن میباید که دودانك سنگین ودودانك
سبك باشد هر روزی مقدار هفت ونیم مثقال که دودانك میشود تخمینا وتخمینا جهت آن گفتیم که فی الحقیقه ازدودانك کمتر میشود
وبعد ازان دردیك سفالین پاك شسته کنند وآب بوزن مذکور در وریزند ودیگ دیگر بسر او نهند سرنکون واطراف آنرا بخمیر
بگیرند بعد ازان بر آتش نهند وبجوشانند ومیباید که ازهیچ طرف محل تنفس نداشته باشد که بخار بیرون رود وهمچنان سر بسته
سر شیب لحاف بر ند وسرش بگشایند ونوعی کنند که بخار بر سرور وبرسد وهمین بختی که یك بار جوشانیده باشند بار دیگر
بجوشانند بهمین طریق تا چهل ودو روز تمام شود وپرهیز نمایند از لبنیات وحموضات وبقول وسبزیها ومیوها ونمك وآب
وغیر ازنانی بینمك وبرنج وسرغ بینمك نخورند واز هوا اجتناب نمایند وشربت قند یا نبات بخورند ودر طعام دارچیني
بخورند وگوشت بره کباب هم میتوان خورد ودرین مدت اصلا مباشرت نمیباید کرد وتبدیل لباس وغصه وغم ننمایند وبحمام
نباید رفت وآخر روز چهل ودوم بحمام رود ودر نسخهٔ اصل مذکور است بهر مرض که خورند الله سبحانه تع شفا میبخشد و
تفصیل مذکور سابق واقع است ودر بعضی نسخ آمده که تا بیست ویك روز هر روز هشت مثقال بجوشانند چنانچه صد وشصت
مثقال باشد واین چون مشتمل برمقدار اکثر بواسطهٔ احتیاط اشهر است وکسانیکه سه صد مثقال استعمال مینمایند اگرچه مشتمل
بر احتیاط است اما مستلزم افراط است * فصل در استعمال این بیخ * بغیر طریق مذکور معلوم باشد که بعضی چوب چیني
دوبارهٔ جوشانیده را خشك میکنند ومیکوبند وداخل حلوای آرد وروغن میکنند ومیخورند اما عجب است که بعد ازدوبارهٔ
طبخ وتجفیف دراو قوتی مانده باشد واگر نخورند وآرد وروغن فقط بخورند واین چنین چیزی دران نکنند وبعوض آن
دارچیني کنند اولی خواهد بود وحلوا بقند سازند واگر حلوا بآرد برنج سازند بهتر است چراکه غلظت وتسدید آن کمتر است
واگر باقند ویا عسل ترکیب کنند ومانند معجون وشربت بکار دارند نسبتی دارد وبسیار مردم باشند که فواید این دوا ایشان
را حاصل شود اما تاب مشقت وپرهیز دور ودراز ندارند این وزن مذکور را کوفته بیخته سفوف میکنند ونشنیدیم وندیدیم که
یکی را انتفاع حاصل شده باشد اما اگر بکوبند وبحسب مصلحت هر مرض بابعض ادویه ترکیب ساخته بقند مقوم وعسل معجون
سازند وهر روز قدری بخورند وغذا وپرهیز مقرر معمول دارند اگر تمام منافع آن را نیابند بعضی از آنها لامحاله حاصل شود
انشاءالله تعالی تمت الرسالهٔ * واما آنچه حکیم هاشم طهراني در رسالهٔ خود طریق استعمال آنرا نوشته این است که ملاحظه
نمایند قبل از شروع اگر بدن محتاج به فصل وتنقیه باشد فصل وتنقیهٔ آن ضرور است بدانکه هرگاه خون فاسد باز آید در بدن
بسیار واز علامات آن ظاهر باشد بقدر فساد وزیادتي بنیه وقوت حال مریض اولا آن خون را دفع باید نمود واگر خون بسیار غلیظ
وکثیف باشد واز فصد رقیق آن دفع کردد وبقیه غلیظ تر شود بعد از چند روز از خوردن این دوا یا در اثنای منضج که قوام خون
باعتدال مایل کردد فصد نمایند زیرا که قطع نظر از قیاس ودلیل مکرر تجربه شده که باوجود فساد وزیادتي خون این دوا نفع
نکرده بلکه ضرر کلي از وناشي شده وگاه باشد که باوجود فصد در اثنای چوب چیني بفصد دیگر محتاج شوند باوجود احتیاج تامل
نموده بفصد مبادرت نمایند وهمچنین است حال تنقیه وبقول جمعی که میکویند در اثنای این دو فصد وتنقیه مناسب نیست
اعتماد ننمایند وچون مادهٔ مرض آتشك از سودا ویت وکثافت خالي نیست بهتر آن است که در اواخر این مرض یا در اثنای منضج
یا چوب چیني که قوام خون را اعتدالی حاصل میشود فصد نمایند ودر امراض سوداویه گر مزمنه رگ را کشاد بزنند ولحظه

بلحظه دهن رگ را بانگشت بگيرند تا طبيعت خون غليظ فاسد را بموضع فصل نزديك سازد چه اهتمام طبيعت در دفع مواد فاسده وحفظ صالح بسيار است واين معني موجب عدم عروض ضعف وغشي نيز هست لهذا اكثر اوقات اطبا بنابرين منافع برين نهج ودستور امر بفصل مينمايند خصوص درحالتي كه گمان ضعف وغشي باشد وتمامي مراتب مذكوره از ضرورت فصل وفصل قبل از منضج وچوب چيني در آتشك وسائر امراض مقدار كم نمودن خون منوط برأي وحدس طبيب است كه از نبض وبشره و قاروره وسائر علامات استنباط وحكم مينمايند واز ملاحظهٔ قاروره بهتر ظاهر ميشود وهمچنين هرگاه اخلاط فاسده در بدن بسيار باشد اخراج خلطي كه سبب آن مرض باشد لازم وضرور است تابسبب تنقيه قدري از خلط فاسد دفع وكم شده در اصلاح ودفع باقي بطريق تلطيف وتحليل وسيلان از راه بخار وعرق وبول وادرار اثر اين دوا قوي ظاهر گردد واينكه بعضي را اعتقاد اين است كه فصد وتنقيه اصلا نميبايد وموجب ضعف ميشود وغرض ازين دوا كه تقويت حرارت غريزي وقوتها است حاصل نميشود از صواب دور است چه هرگاه خلط فاسد در بدن بسيار باشد وچوب چيني مادهاي فاسده ساكن را به تلطيف وترقيق سيلان حركت دهد وبر دفع تمامي قادر نبود بعضي را بعرق وبخار وادرار دفع كند وبعضي ديگر با عضاي رئيسه يا شريفه يا ضعيفه ريخته شود موجب ضرر وخطر بلكه هلاك ميشود مگر آنكه قدر خلط فاسد قليل باشد كه بچوب چيني دفع گردد يا آنكه مريض ضعيف باشد و قابل تنقيه نداشته باشد يا آنكه غرض از چوب چيني دفع مرض مادي نباشد بلكه ترطيب وتبريد يا تقويت قوى وحرارت غريزي باشد كه درين حالات تنقيه ضرور نيست بلكه مضر است پس خلاصهٔ كلام درباب فصد وتنقيه آن است كه اگر خون يا خلط فاسد بسياري در بدن باشد بدون دفع آنها چوب چيني نفع نمي نمايد وضرر ميرساند وفصد وتنقيه لازم است مگر در حالات و شقوقيكه بيان شد كه از فصد وتنقيه ضرر ميرسد وگاه باشد كه سبب تلف وهلاك شود واگرچه تعيين منضج ومعهل درخور هر مزاجي ومرضي وبنيهٔ وشخصي بر طبيب لبيب سهل وآسان است اما بنابر آنكه اين رساله در هر باب تمام باشد طريقهٔ بر سبيل اجمال بجهت ابدان وامراض متوسطه ومواد مختلفه بيان مينمايد كه هرگاه بدان نهج وقانون ودستور عمل نمايند حق سبحانه تعالي مقارن آن شفاي كرامت فرمايد چنانچه اگر مادهٔ صفراويت داشته باشد دو روز هر روز منجضي از بنفشه وگل نيلوفر وتخم خطمي وخبازي واصل السوس وتخم كاسني وبيخ كاسني از هريك دو مثقال تمرهندي هفت مثقال ترنجبين و شيرخشت از هريك ده مثقال بدستور معمول خيسانيده وجوشانيده صاف نموده ميل نمايند روز سوم باضافهٔ سنا مكي چهار مثقال گل سرخ دو مثقال مغز خيار چنبر ده مثقال روغن بادام دو مثقال بنوشند روز چهارم دواهاي روز سوم را باضافهٔ پوست هليلهٔ زرد پنج مثقال تربد سفيد بروغن بادام چرب كرده خراشيده دو مثقال ميل فرمايند اگرچه مشهور اين است كه تربد مسهل بلغم است اما نزد محققين است كه طبيخ او مسهل صفراوجرمش مسهل بلغم است وروز پنجم راحت نموده سحر روز ششم حبي از ريوند چيني يك مثقال پوست هليلهٔ زرد دو مثقال سقمونياي مشوي يكدانك مثقال حب ساخته فرو برند و فنجاني آب نيمگرم از عقب آن بنوشند بعد از دو ساعت منضج روز اول را بدستور ميل نمايند وغذا يكروز قبل از تنقيه ودو روز بعد قيمهٔ شوربا يا گوشت خروس بچه يا بره نمايند ودر ايام منضج ومعهل نخود آب واگر مانعي از ترشي نباشد قبل از منضج وايام منضج ويكروز بعد از فراغ بتمرهندي ترش وبقند شيرين سازند واگر ضعف باشد شربتي از عرق بيد ومشك كه بسيار شيرين نباشد نيز ميتوانند خورد ودوم از فراغ بحمام ميتوانند رفت وپارچهٔ نانی بامربای زرشك يا آلو يا يكي از شربت هاي ترش مثل شربت فواكه ترش يا سكنجبين صفرا جلي خورند واگر مادهٔ بلغميه داشته باشد سه روز هر روز منضجي از پرمياوشان

اصل العوس بيخ كرفس افسنتين رومي زوفا بيخ را زيانه انيسون تخم كامني عنب الثعلب از هريك دو مثقال انجير يزدي
پنج عدد مويز دانه بيرون كرده سه مثقال شربت زوفا هفت مثقال كلقند آفتابي ده مثقال بنوشند وروز چهارم باضافهٔ هليلهٔ
سياه پوست هليلهٔ كابلي از هريك چهار مثقال ايوسا دو مثقال ميل نمايند واگر ضعفي باشد راحت نمايند والا روز پنجم باز منضج
روز اول رابدستور وسحر روز ششم حبي از ايارج فيقرا و پوست هليلهٔ كابلي از هريك يك مثقال تربد سفيد نيم مثقال غاريقون
دو دانك مثقال شحم حنظل يك دانك مثقال حب ساخته فروبرند و از عقب آن فنجاني آب نيمگرم بنوشند واگر تنقيهٔ كامل
ازين دوا حاصل نشده باشد يكروز استراحت نموده روز ديگر باز منضج روز اول و روز ديگر بعد از ان حب مذكور را بدستور
بنوشند واگر در اعضا درد و وجع باشد سورنجان وبوزيدان و ماهي زهره از هريك دو مثقال اضافهٔ منضج و مسهل نمايند وغذا
دو روز قبل و دو روز بعد و ايام راحت قيمهٔ شوربا با گوشت تغلي وشيشك وهيل و دارچيني و قرنفل و زعفران نمايند و
ايام منضج و مسهل نخود آب و روزهاي آخر شربت قند با كلاب و عرق بيد مشك و تخم ريحان موافق و مناسب است واگر
مادهٔ مرض سودا و يت داشته باشد سه روز هر روز منضج از كاوزبان بادرنجبويه شاهتره پوسيا وشان اسطوخودوس اصل
العوس بيخ كاسني افتيمون رومي از هريك دو مثقال انجير يزدي پنج عدد شوبت اسطوخودوس ده مثقال بنوشند و روز
چهارم باضافهٔ بسفايج فستقي هليلهٔ سياه پوست هليلهٔ كابلي از هريك سه مثقال اضافه نموده ميل نمايند و روز پنجم
بدستور منضج روز اول و روز ششم مسهل روز چهارم را بنوشند و روز هفتم استراحت نموده سحر روز هشتم حبي
از ايارج فيقرا پوست هليلهٔ كابلي از هريك يك مثقال حجر ارمني مغسول لاجورد مغسول غاريقون از هريك دو دانك مثقال
افتيمون رومي نيم مثقال حب ساخته فروبرند و فنجاني آب نيم گرم از عقب آن بنوشند واگر تنقيهٔ كامله از اين ادويه نشده
باشد يك روز راحت نموده باز منضج روز اول را ميل نموده روز ديگر حب را بدستور بنوشند وغذا و شربت بدستور سابق
است وهركاه ضعفي باشد بقدر سه چهار مثقال شربت كاوزبان يا عرق كاوزبان وبيد مشك ميل نمايند و بعد از فراغ
از تنقيهٔ هر مادهٔ تا چند روز تقليل و تلطيف در غذا حاضر و روا لازم است تا بدني كه از خلط فاسد پاك شده از امتلاي
اغذيه تولد خلط فاسدي در و بزودي نشود چه درين وقت تولد خلط فاسد بيشتر ميشود اين بود منضجات و مسهلات مناسبهٔ
مواد صفراويه و بلغميه و سوداويهٔ ابدان و امراض متوسط كه معمول و مجرب فقير است هركاه مادهٔ مرض بيشتر يا كمتر باشد يا
مرض مركب كه سبب آن مثلا دو خلط باشد يا مزاج و بنيه قويتر يا ضعيف تر باشند بحدس صائب و رأي ثاقب قدر ادويهٔ منضجه
و مسهله در فراخور آن زياده و كم و مدت منضج و مسهل را بيشتر يا كمتر نموده دواهاي هر خلطي را با دواهاي خلط ديگر كه مماز ج
او باشد تركيب دهند تا غرض و مقصود حاصل شده عرض و مرض بالكليه دفع شود واما انچه در بيان دستور خوردن بيخ چيني
بطريق عرق بقانون معمول مشهور از مقدار خوراك و قدر آب و مقدار جوشانيدن و مدت خوردن و بعرق نشستن پرهيز و
غيرها قريب بانچه درصدد ذكر يافت بيان نموده اند لهذا متعرض ذكر آن نگرديد واما انچه معمول ايشان است بيان مينمايد
فصل در انكه دستوريكه درباب خوردن اين دوا از قدر شربت هر روز و مقدار خوراك و مدت آشاميدن و جوشانيدن با آب بوزن
معين و رسيدن بقدر مقرر بيان نموده و در رسائل مذكور و مسطور است شايد بابدان و امراض و امزجهٔ باشد كه بحد اعتدال
و واسطه در ضعف و قوت و شدت و خفت و حرارت و برودت باشند والا در تمامي امراض و امزجه و ابدان و اشخاص مختلفه اين دستور
از جادهٔ صواب دور و منحرف مينمايد زيرا كه موافق قانون كلي قدر شربت و مدت شربتش و مقدار آب و سائر شروط و مقدمات

انچه مذکور شد فراخور مزاج و بنیه و مرض و سحنه و سائر حالات است کاه باشد که مزاجی بسیار ضعیف باشد و قدر هشت مثقال
ضرر رساند و کمتر نافع باشد چنانچه به تجربه ظاهر شده و قیاس نیز دلالت دارد زیرا که تاثیر دوا در بدن بعد از تاثیر بدن
است در دوا و اخراج قوت او پس هرکاه زیاده از مقداری باشد که بدن در و تواند تاثیر نمود اثری نخواهد داشت چنانچه اکر
سقمونیا مقدار دانکی دهند اسهال بسیاری میکند و اکر زیاده باشد اصلا اسهال نمی نماید پس صواب آنست که اولا قدری
کمی داده و بتدریج اضافه سازد و کاهی نیز بر عکس است که در مزاج و بنیهٔ قوی قدری کم را اثری نیست و از قدر زیاده کمال انتفاع
مییابد درینوقت شاید هر روز تا ده دوازده مثقال توان داد و بسا باشد که مرض صعب نباشد و نیم خوراک کافی باشد و این نیم خوراک
نیز بعضی اوقات اتفاق می افتد باید که در عرض شانزده روز میل نماید و کاهی نیز در عرض هفت و هشت روز و هرکا صعب شدید
باشد محتاج بخوردن دو خوراک میشود و یک خوراک را نیز بعضی اوقات باید که در عرض چهل روز و کاهی در عرض پانزده
روز و شانزده روز میل نماید و همچنین قدر آب و جوشانیدن نیز مختلف میکردد و در مزاجهای حار خصوص که تشنکی غالب باشد
قدر آب زیاده از دو من تبریز باید و کمتر از دستور مذکور باید جوشانید که مثلا نصف آب بماند تا وفا بصرف و ضرورت نماید
و در مزاجهای بارد قدر آب را کمتر و بیشتر جوشانیدن که به ثلث یا بربع رسد و در اصل آب نیز مختلف میکردد کاه باشد که در
مزاجهای حار صفراوی و مزاجهای کرم باید که عرقهای سرد تنها مثل عرق بید و بید مشک و نیلوفر و کاسنی داخل نموده و یا آب
و عرق با یکدیکر ممزوج و در امراض و امزجهٔ سوداویه عرق کاوزبان یا بادرنجبویه یا شاهتره هریک به تنهائی و یا از هریک قدری
با یکدیکر ممزوج باید نمود و در مزاجها و مرضهائی که سوداویت غالب نباشد و رطوبت زیادتی داشته باشد کلاب یا عرق رازیانه یا
عرق اذخر هریک به تنهائی یا ممزوج باهم یا ممزوج با آب باید * مجملا در هیچ یک ازین ابواب بنا بر اختلاف احوال و امزجه و امراض
دستور کلی قرار نمی توان داد و تعیین هریک ازین مراتب در امراض و امزجه منوط برأی و حدس طبیب لبیب است اما بنا بر آنکه
میخواهد که این رساله تمام باشد بر سبیل اجمال و دستور خوردن این دوا را بسه طریق که تجربه نموده مذکور میسازد و امید دارد
که هرکاه موافق آن عمل میل نمایند حضرت حق سبحانه تعالی مقارن آن صحتی کامل و شفائی عاجل کرامت فرماید * طریقهٔ اولی
که در ابدان و امراض متوسطه تجربه و داده شده آن است که یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم از چوب چینی موصوف مذکور را
در عرض بیست و یک روز بدستور مذکور سابق و بدین قانون میل نمایند هفت روز اول هر روز هفت مثقال و هفت روز
دیکر هر روز هفت مثقال و نیم و هفتهٔ آخر هر روز هشت مثقال و این طریقه بحسب قیاس و تجربه بهتر از دستور مذکور است
زیرا که از الفت و عادت و طبیعت بدوائی اثر او کمتر میشود پس اکر هرچند روز قدری اضافه نمایند که اثر او کم نشده قویتر
کردد بهتر باشد لهذا اطبا چنین معالجه مرض هرچند روز از دوائی بدوائی رجوع و تغییر نسخه می کنند هرچند کوهر دو در اثار
و منافع و مزاج بهم نزدیک باشند و یا آنکه قدری همان دوا را زیاده مینمایند * و دستور نشستن بعرق که بیان کرده قریب بقانون
طریقهٔ اول است که بیان شد و کفته بنا بر این دستور که قدر خوراک یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم است در هفتهٔ اول که هفت
مثقال میل میشود قدر آب یک من و سه چهاریک تبریز که یک هزار و پنجاه مثقال باشد میباید که چندان بجوشد که سه صد
و نود و سه مثقال و چهار دانک و نیم بماند که بازاء هر مثقالی یکصد و پنجاه مثقال آب و آنچه باقی می ماند پنجاه و شش
مثقال و یکدانک و نیم باشد و در هفتهٔ دوم که هفت مثقال و نیم خورده میشود قدر آب یک من و سه چهاریک و یکسیه تبریز که یک
هزار و دو صد و بیست و پنج مثقال و نیم خواهد بود که از جوشانیدن چهار صد و بیست و یک مثقال و پنجدانک و نخودی باقی

نیز همان پنجاه و شش مثقال و یکدانگ و نیم باشد و در هفتهٔ سوم که هشت مثقال خورده میشود بهمان دستور اول سابق است که قدر آب دو من تبریز است و انچه باقي میماند سه چهار یک * اما طریقهٔ ثانیه که مناسب و موافق ابدان قویه و امراض صعبه است آن است که سه روز اول هر روز شش مثقال و سه روز دیگر هفت مثقال و سه روز دیگر هشت مثقال و سه روز دیگر نه مثقال و سه روز دیگر ده مثقال بدستور مذکور جوشانیده میل نمایند و همه روزه یا یک روز درمیان بعرق نشینند و بهتر آن است که در سه چهار روز اول به عرق نه نشینند تا مسامات مفتوح و رطوبات رقیق و مواد استعداد دفع بهم رساند و ازین قرار در عرض پانزده روز یکصد و بیست مثقال چوبچینی میل نمایند و اگر احتیاج بخوردن باقي باشد از قدر ده مثقال اضافه نساخته سه روز دیگر نه مثقال و سه روز دیگر هشت مثقال و سه روز دیگر هفت مثقال و سه روز شش مثقال میل نمایند که مدت خوردن بیست و هفت یوم و قدر خوراک دویست و ده مثقال شود و باز اگر احتیاج باقي باشد سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز چهار مثقال و سه روز سه مثقال و سه روز دو مثقال بدستور میل نمایند که مدت خوردن بعي و نه روز و قدر خوراک بدویست و پنجاه و دو مثقال و سه وقدر آب و مقدار جوشانیدن و آب تنها یا عرق تنها یا ممزوج با آب و سائر مراتب بدستور یست که سابقا بیان شد و در هر یک موافق حرارت و برودت و یبوست و رطوبت و صفراویت و سوداویت مزاج بدان قانون عمل نمایند و در اوقاتی که قدر چوبچیني را کمتر مینمایند که هر روز چهار پنج مثقال میل میشود یا کمتر آب آن وفا بضرورت نمی نماید از ثغل ایام سابق که خوب خشک ساخته باشند و فصادی با آن راه نیافته باشد بقدر هر روز چهار پنج مثقال را جوشانیده صاف نموده صرف نمایند و همچنین بعد از فراغ و چند روز یکه آب باید میل نشود اما دستور سوم که مخصوص امزجه وابدان ضعیفه است آن است که سه روز هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر پنج مثقال و همه روز دیگر شش مثقال و سه روز دیگر هفت مثقال میل نمایند که در عرض دوازده یوم شصت و شش مثقال چوب چیني صرف شود و اگر احتیاج باقي باشد از هفت مثقال تجاوز ننموده و سه روز دیگر هر روز شش مثقال و همه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر سه مثقال بدستور بنوشند که مدت خوردن بیست و چهار روز مقدار چوب چیني صد و بیست مثقال کرده و قدر آب و جوشانیدن و تبدیل آب بعرقهای گرم و سرد یا ممزوج ساختن آب بعرق یا یکدیگر بنوعی است که مکرر بیان نموده و اگر حرارت نباشد قدر آب یا عرق را کمتر و بیشتر بجوشانند غایت کمي آب آن است که باز اء هر مثقالی صد مثقال باشد و نهایت جوشانیدن انکه ربع او بماند چه کمتر ازین آب و زیاده برین جوشانیدن موجب غلظ قوام آب چوب چیني میگردد و اگر حرارت مزاج غالب باشد قدر آب یا عرقهای سرد را بیشتر کنند و کمتر بجوشانند و غایت زیادتي آب آن است که باز اء هر مثقالی دویست مثقال باشد و نهایت کمتر جوشانیدن آن است که بنصف برسد چه زیاده برین قدر آب داخل ساختن و کمتر ازین جوشانیدن سبب ضعف قوت آب این بیخ میشود و حد وسط مقدار آب و جوشانیدن آن است که مذکور شد و اگر سوداویت بر مزاج غالب باشد عرق کاوزبان و باد رنجبویه و اگر رطوبت غالب باشد کلاب و عرق رازیانه * الحاصل بهمان دستور که بیان شد سلوک نمایند و در این دستور نیز بهتر آن است که تا چهار پنج روز به عرق نه نشینند و بقدر قوت و طاقت هر سه چهار روز یکبار به عرق نشینند زیرا که اگر مفروض آنست که مزاج و بدن ضعیف است هر گاه چنین باشد تاب عرق هر روزه نخواهد داشت تا اینجا بیان طریقه حکیم هاشم بود * و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین آورده * که چوبچیني را چندین نهج استعمال میکنند به تعریق و قهوه و نقوع

وحلوا وسفوف ومعجون وعرق مستقطرازان وانچه به تجربه رسیده دوای مفردی درمنافع چون چوبچیني مشاهده نگشته ودیده
نشده وقسمی ازاقسام استعمال آن چوب دیده نشده که موافقت بحالی ازاحوال بدن انسان نداشته باشد باملاحظه شرایط واداب
آن طریقهٔ استعمال آن بطورعرق بطریقهٔ ایشان وطریقهٔ حکیم ارزانی نیزقریب بطریقه اولی است که ارحکیم میرعمادالدیني
محمود است که ازرسالهٔ اصل فرنگان اخذ نموده وخودبه تجربه رسانیده اند الا انکه میرمحمد مومن ازهفت مثقال تاده مثقال
نوشته اند وطریقهٔ حکیم میرزاقاضي قریب بطریقهٔ حکیم محمدهاشم است بلکه حکیم هاشم ازایشان اخذ نموده اند باتصرفات دیگرو
همه خوب ومستحسن است وهریک بمزاجی ومرضی ازقوت وضعف وتوسط وغیرآن موافق وحکیم میرزاقاضي دررسالهٔ چوبچیني
خودنوشته اند که دررسالهٔ حکمای فرنگ موافق مشهورمیان خواص وعوام مسطوراست که صل وپنجاه مثقال صیرفي شش دانکي
ازین بیخ رابایدگرفت وبه بیست ویك حصهٔ بایدکرد وهرروزیکحصه راا ستعمال بایدنمود اما بخاطراین فقیررسید که دز
بعضی امراض چون قوی ضعیف باشد معلوم نیست که طبیعت تاب این مقدارازین بیخ داشته باشد وچون تاثیرداردر
بدن بعدازتاثیربدن است درا وپس اگراین بیخ رازیاده ازمقداریکه بدن دراواثرتواند کرد استعمال نمایند این بیخ
هم دربدن اثرنخواهد کرد پس دراین چنین مرض اندك بخشی استعمال بایدنمود وهرچند درقوی های بدني قوتی بهم
رسد این بیخ رازیاده بایدکرد پس کلیه خوب نباشد که چه مقدارازین دوادرامراض استعمال بایدکرد آخربه تجربه در
مادهٔ جمعی کثیربرفقیروظاهرشد که دربسیاری ازامراض اگربدستورمشهوراستعمال این بیخ نمایند اثرنمیکند واگربدستوریکه
که گفتم بدهند نفع عظیم میکند پس ظاهرشد که دوهمه امراض یك مقدارازین بیخ که هفت مثقال ونیم باشد استعمال نمی
بایدکرد پس بحدس طبیب دربعضی مرضها هرروززیادوکم بایدکرد ودرامراضیکه احتیاج نیست که هرروزازین بیخ رازیاد
وکم کنند اگردرهفتهٔ اول هرروزهفت مثقال ودرهفته دوم هرروزهشت مثقال ونیم ودرهفته آخرهرروزهشت مثقال
استعمال نمایند اولی خواهد بودجهت آنکه هرچند طبیعت الفت بدواکیرد اثردوادروکمترمیشود پس بایدکه هرچند روز
اندکی ازین بیخ رازیاده کنند تااثراین بیخ کم نشودواکثراوقات این بیخ رابااین دستورداده ایم ومجرب است وخوراک چوب
چینی بااین دستورصل وپنجاه وهفت ونیم مثقال میشود ودربعضی رسالهای اطبای فرنگ یکصد وشصت مثقال مذکوراست
ودربعضی سه صد مثقال واین دربیشترمرضها افراط است وحکیم کمال الدین شیرازي نیزبراین است که بیست بخش کرده برای
بیست روزهرحصه هشت مثقال است آن رادردومن آب بوزن تبریزبجوشانند چندانکه چهاریك بماند بدستورمقرروز
بیاشامند بهمان نهج ونوشته که ثفل بیخ چیني راخشك نموده بیست ویك روزبکاربرند بهمان نهج واثغال این راکهنه ارند که
دوای هراقرع است وباقي شرایط رتدابیربه نهج مقرر مذکوراست وحکیم میرزاقاضي نوشته که مستعملی اهل تجربه آن است که
هفت مثقال ونیم که مقدارا وسط است دریك من ونیم آب بوزن تبریزبجوشانند بانصف آیدودربعضی نسخها مذکوراست که
دردومن آب بسنك تبریزبجوشانند تابسه چهاریك رسدودربعضی بلاد متعارف است که درسه من آب بسنك تبریزبجوشانند
قابه نصف رسداگردربدن مانعیت باشد وعطش نباشد آب راکمترداخل کنند واگرمواد یابسه غلیظه باشد یاعطش بافراط
داشته باشد آب رازیاده بایدکرد واگرمقدارا ین بیخ راازهفت مثقال ونیم زیاده یاازوکمترا ستعمال نمایند آب رابآن
نسبت زیاده وکم بایدکرد واگرآب وفا بعطش وطعام نکند بالضرورت آب رازیاده کنند وبعدازاتمام بیك روزبحمام روند
واگروجعي باقي باشد روغن نارد آن بربدن طلا نمایند بعدازان داخل آب شوند وبدستوراول نمک راپیش ازدرز

چهل ودوم درطعام داخل نبايد كرد وبد ستورد وم بعد ازيك هفته ازاتمام اين بيخ نمك را اندكي داخل كنند وهر روز قدري زياده كنند تا آنكه بعد ازبيست روز بد ستورا صحا نمك را داخل نمايند بعضي بعد ازاربعين كه ازابتداي خوردن چوپچيني بكذرد تمام نمك بخورند ربعد ازدواربعين ميوها توانند خورد وجماع مضرت ندارد وبعد ازسه اربعين ترشيها وسبزيها و لبنيات مضرت ندارد واما هرچند ازينها را كمترا ستعمال نمايند اثراين بيخ بيشترخواهد بود *اما مطبوخ آن بطريقهٔ مولوي افندي احمد بن لطف الله رومي * دررسالهٔ ادويهٔ جديدهٔ خود كه ترجمه ازتركي بعربي نموده واصل آن ازفرنك است وانشاء الله تعالى درخاتمه تمام آن رساله مذكور خواهد شد واينجا ترجمهٔ آن بالاجمال مينمايد آنست كه نوشته اين دوارا بانحاء مختلفه منكثره ازمطبوخ ومعجون وسفوف وغيرها استعمال مى نمايند واشهرآنها مطبوخ آنست جهت آنكه الطف وسريع النفوذ تراز سائرتراكيب آن است وجرم آن ثقيل ودراستعمال آب آن نيزبچند طريق است اشهرآنها آنست كه از براى هرروز طبخ جديد نمايند جهت آنكه آب آن بسبب لطافت زود متغير ميكردد ودراختيار روزن آن سه مرتبه است بجهت قوت موض ومريض مرتبهٔ اولى كه عليا است آنست كه بكيرند هرروز مقدار بيست وچهار درم ازجبد ومختاران وريزه وريزه نموده وبامقدار يك مشت مويزسياه استه بيرون كرده واكرازصنف كشمش باشد بهتراست وقليلى اصل السوس مقشر و اندكى صندل سرخ وصندل سفيد ودرشش رطل آب كرم يك شبانه روز بخيسانند پس دريك كلي كه اندرون آن لعابدار باشد سرآن را بسرپوش وخمير مستحكم نموده باتش بسيار ملايم طبخ نمايند تا به ثلث يعني دورطل رسد وامتحان آن را بطور متعارف نوشته اند ازمقياس بچوب وغيرآن پس فرود آورده ردائى برسوكرفته مقدار پنجاه درم تا صد درم آن را قدرى نبات داخل كرده نيم كرم بياشامند تا عرق شود ووقت شام نيزبد ستورومراعات درتعريق هردو وقت صبح وشام بقدر احتياج وضرورت وحالت مرض ومريض است درشدت وضعف مثلا اكرمزاج مريض ومرض قوي باشد هردووقت الايك وقت ودرمدت زمان مكث نيزبد ستوربحدي كه دركثرت باعث ضعف ودركمي بى فايده نباشد مرعي دارند وتتمه آب راصاف كرده اوقات ديكونيم كرم بجاى آب بياشامند واثقال آن را درشش رطل آب بد ستورطبخ دهند تا به نصف رسد پس صاف نموده بمصرف مشروب ومطعوم وغيرها رسانند ووجه داخل نمودن نبات وشيريني آن است كه دفع مخل ورزيادتي يبس آن نمايد ونيزكبد بخوبي آن راقبول كند وبزودي جذب نمايد زيراكه كبد مشتاق بشيريني است بمناسبت مزاج خود ونيزبسبب قوت جلاى خود معين برافعال چوب چيني كردد * ومرتبه ثانيه كه وسطى است آن است كه هرروزمقدار پانزده درم رادرشش رطل آب بد ستورطبخ دهند تابدورطل رسد وبهمان مصرف رسانند واستعمال را نيز* ومرتبه ثالثه كه ادنى است ومختاردرجميع مراتب وامزجه واكثرامراض است نزد حذاق متاخرين ازاطبا وآن آنست كه هرروزمقدارده درم آن رادرسه رطل آب طبخ نمايند تا بيكوطل رسد پس بد ستورصرف نمايند وثقل باقي رابهمان دستور بجاى آب بياشامند ودرطبخ طعام وقهوه اكرمعتاد بقهوه باشد داخل نمايند ودرباب تنقيه وپرهيزواجتناب ازآب سرد وهوا ونمك وغيرها بد ستورمزبورمتعارف مشهوركه ذكريافت بيان نموده وليكن مدت ايام رادكر نكرده شايد بمتعارف مشهوركه بيست ويكروزتاچهل روزاست حواله نموده باشند وكفته كه مزاج اين دوابنا برقول صحيح معتدل قليل الحرارة يابس در درجهٔ اولى است ودران رطوبتى است موافق رطوبت غريزي حيواني ازين جهت باعث تسمين مهزولين است ودران قوت قادره زايده شديده برادويه ديكراست بنابران دفع سميت اخلاط فاسده مينمايد ومصفى ومسكن دم است بالخاصيه

ومقوی معده وکبد ومفتح سدهٔ آن وسائر سدهای اعضا ومجاری است وسایر امراض را به تفصیلی که ذکر یافت گفته که نافع
است خصوصا امراض جلدیه را به تصرفات مناسبه از کمی وزیادتی مقدار شربات وترکیب نمودن بادویه لایقهٔ هر مرض
* ووجه ابتداء ظهور شهرت آن چنین نوشته که بادشاهی از بادشاهان نصاری ملقب بجارسا یعنی ملک الملوک مبتلا شد
بمرض وجع مفاصل ومتمکن ومزمن شد آن مرض بحدیکه عاجز شدند اطبا از معالجه آن وبعد از زمانی طویل یکی از کم نامان
اطبا از بلاد چین این خشبه را آورد ومعالجه آن بادشاه را بان نموده ودر زمان قلیلی مرض او بالکلیه زائل گردید وشفا یافت
پس اعتبار بهمرسانید آن دوا بانحای مختلفه ووجوه کثیره در امراض صعبه استعمال نمودند ویافتند آن را نافع در کل واز انجا
در سنه نهصد وپنجاه هجری نبوی صلعم باطراف منتشر گردید وشهرت یافت وبالفعل فرنگان از بلاد چین به بلاد روم وغیرها
از راه دریا بمراکب می آورند واز انجا مسافران به بلاد عجم وغیرها می برند واز راه خشکی نیز از بلاد خطا واطراف چین می
آورند وگفته آن بیخ درختی است از قبیل نی وبیشتر بر کنارهای چشمها ونهرها ومجاری آب می روید وسایر اوصاف وخواص
وجید ومختار آنرا چنانچه ذکر یافت نوشته این بود خلاصه کلام ایشان در باب چوب چینی * اما طریقهٔ مستعمل اهل سلهت
وکوهستان انجا که شخصی از سلهت آمده وبه بعضی خورانید که مذکور شده بود این است که تا مدت هفت روز هر روز دو سه آثار
تر تازهٔ آنرا گرفته پارچه پارچه نموده در آب بسیاری که هشت ونه آثار هندی باشد تخمینا در دیک سفالی طبخ مینمود تا قریب
بنصف میرسید وتمام شبانروز براجاغ بود واندک اندک آتش در زیر آن میسوخت وتا دو شبانروز بجای طعام وشراب
همان را صاف کرده نیم گرم میخورانید وغذای دیگر باو نمیداد وقوام آن آب مطبوخ اندک غلیظ بود وروز سیم قلیلی برنج
در همان آب طبخ نموده بدون نمک میخورانید وبجای آب از همان آب مطبوخ نیم گرم وروز چهارم یک قطعه مرغ بچه را
در همان آب بی نمک پخته مرقه انرا میداد وبعضی را کبوتر بچه وتا هفت یوم بهمین نهج وگاهی قدری برنج نیز داخل آن
مینمود واز هوای سرد ونمک وآب وغیرها اجتناب می فرمود وروز هشتم یا نهم غسل فرموده میگفت که برایند وتا بیست
روز یا چهل روز روزی مقدار پاو سیر ویا کمتر از ان بتدریج بهمان دستور طبخ نموده بخورند وطعام کم نمک بخورند ومیگفت
در آتشک وجروح وقروح خبیثه مدت چهل روز نمک مطلق نباید خورده شود وتا ده وپانزده وزیاده هم تا بیست روز بدستور
آن هفت روز باید که چوب چینی خورده شود وبرای اوجاع مفاصل وتقویت باه سه بیخ دیگر که یکی را کند مالتی وکند وکی و
موتهرا نیز نامند وآن بیخی است زرد تیره وتند بو ودیگری سفید بی بو وطعم که آن را سلهتی پرچاند روبه بنگالی هتی گویند
ودیگری سیاه پهن خشن قوی ومغز آن سفید شکری رنگ باندک حلاوت وبی بو که آن را امکورل وچهپلا وپنکهراج نیز
نامند از هریک قدری نیز داخل میکرد وبرای تقویت بعضی اشخاص کبوتری را خفه کرده آلایش آن را برآورده دران دیک
می انداخت که با چوب چینی طبخ یابد واز اهل سلهت وکوهستان آن شنیده شده که برای اکثر امراض در آب جوشداده
صاف کرده میخورند وبعضی در زیر آتش کرده قدری پخته برآورده نیز میخورند وشفا مییابند ولیکن نمک را کم میخورند
یا نمیخورند وبدانکه حکمای فرنگ به تنهائی مفردا ومرکبا با عشبه مغربیه وصاصفراس واصل السوس مساوی یا متفاوت
بحسب احتیاج بطریق مطبوخ بدستور مسطور وغیره استعمال مینمایند در امراض صعبه بی نمک ودر غیر آن باندک نمک
* واما طریقهٔ که اکثر معمول ومستعمل عم عالی مقدار محرر نواب حکیم الممالک علی نقیخان مخاطب بعلویخان ثانی و
والد ماجد جامع این اوراق قدس سرهما بود واین جامع اوراق نیز اکثر معمول دارد هرچند طرق استعمال آنرا حد وحصر

نیست زیرا که بحسب هر شخص شخص و مرض مرض باعتبار جزئیات از ملاحظهٔ سن و کیفیت مزاج شخص و مرض و سحنه و بلد
و فصل و غیرها مختلف میباشد اما در کلیات اکثر باید که قریب بهم باشند و هر مرتبه که استعمال کرده میشود البته باید که بیکی
از طرق کلیه مقرره باشد بی تصرف دران و یا باندک تصرفی بحسب مزاج آن شخص و مرض و غیرهما و آن بسه طور است یکی
بجهت حفظ صحت و نسبت بحال ضعفا دوم بجهت متوسطین و اکثر امراض حدیثهٔ غیر مزمنه سوم جهت صاحبان امراض قدیمهٔ
مزمنه و امراض صعبه از آتشک و جذام و سائر قروح و جروح خبیثهٔ ردیه و اما شرائط حمیه و سائر امور نیز بطریق مزبوره است
از قلت و کثرت و شدت و ضعف و توسط موافق حال مریض و مرض و سن و فصل و غیرها اما طور اول که بجهت حفظ صحت و ضعفا و
صاحبان امراض جزئیه است آن است که بگیرند چوب چینی باوصاف مذکوره جهت صفراوی مزاجان و امراض صفراویه و حارهٔ
یابسه تر و تازهٔ آن و جهت سوداوی مزاجان و امراض سوداویه و باردهٔ یابسهٔ خشک یکسالهٔ آن تا یک و نیم سال و همچنین جهت دموی
مزاجان و امراض دمویه و امراض حارهٔ رطبه و از برای بلغمی مزاجان و امراض بلغمیه و باردهٔ رطبهٔ دو ساله نهایت تا سه سالهٔ آن زیرا که
کهنه زیاده از سه سال استعمال آن خالی از غائله و خطری نیست چنانچه ذکر یافت و بدستور ورق نموده و یا مانند نخود و باقلا ریزه کرده
ریشه دار و زرد شدهٔ آنرا دور کرده روز اول مقدار یک و نیم مثقال صیرفی که ششماشه بوزن بنگاله میشود و روز دوم سه مثقال و روز
سوم چهار مثقال و نیم که یک توله و نیم دوازده ماشی میشود و روز چهارم شش مثقال و روز پنجم هفت مثقال و روز ششم هفت مثقال
و نیم و همچنین تا زیاده روز روزی نیم مثقال بیفزایند و روز دوازدهم به ترتیبی که افزوده اند بکاهند که روز بیست دوم باز
بهمان یک و نیم مثقال روز اول برسد و روز بیست و سوم و چهارم نیز یک مثقال بدستور مسطور و باید که هر روز آن وزن
چوب چینی را در گلاب و عرق بید مشک و یا از عرقهای مناسبهٔ دیگر و یا بآب اول صبح بخیسانند و قریب به نصف شب در دیگ
پاکیزه از سنگی یا نقره یا مس تازه قلعی کرده با دو مقدار از آب که تمام شبانه روز تخمینا صرف قهوه و مشروب گردد دران ریخته
سر آنرا بسرپوش از همان جنس گرفته اطراف آن را بخمیر آرد ماش مستحکم نموده بالای سرپوش سنگی سنگین بگذارند که از زور
بخار بلند نگردد پس در زیر آن آتش ملایم بدستور مسطور در قاعدهٔ صدر برافروخته به نصف رسانند و یا آنکه اولا آن مقدار آب
که در شبانروزی صرف قهوه و مشروب گردد مثلا دو آثار و یا زیاده دران دیگ ریخته و سر آنرا پوشیده مجموع آب و دیگ و سرپوش
و چوب چینی و خمیر را وزن نمایند و سنگ وزن آن را در خریطهٔ نگاهدارند و باز همان مقدار آب دو آثار و یا زیاده بران ریخته
سر آنرا بدستور به آرد ماش مستحکم نموده بآتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آنکه بحدس دریابند که بوزن مقرر رسیده آن هنگام
آتش از زیر دیگ کشیده دیگ را وزن نمایند با وزنهٔ که در خریطهٔ نگاهداشته اند اگر برابر است فبها دیگر آتش در زیر آن نکنند
والا باز قدری آتش در زیر آن نمایند و ساعت بساعت وزن نمایند تا بحد مقرر رسد پس صبح دیگ را فرود آورده نزد خود طلبیده
ردای بر خود گرفته بدستور یک پیاله بمقدار پنجاه شصت مثقال تا صد مثقال از ان آب را نیم گرم با پنج مثقال نبات بیاشامند
و همین مقدار آخر روز یا اول شب گرم کرده با پنج مثقال نبات بیاشامند و تا اندک عرق شود و عرق بر بدن خشک گردد و
تتمهٔ آب را صاف نموده در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و بجای آب تمام شب و روز نیم گرم بیاشامند و آب خالص نیاشامند
و اثفال آنرا در دو مقدار از آب که صرف مطبوخ طعام و خمیر نان و سائر مطعومات گردد طبخ نمایند تا به نصف رسد و بمصرف
آنها در آورند و اگر قدری از ریشه دارها و قسم زبون آنرا در آب بسیار طبخ دهند و بمصرف دست و روشستن و وضو ساختن
و طهارت گرفتن نمایند اولی است و لیکن باید که همه نیم گرم باشد و آب سرد و خالص استعمال ننمایند و انچه دیگران در باب

معلوم نمودن مقدار آب را بمقیاس نوشته اند بدین نهج که اولا آن مقدار آب را که خواهند بماند در دیگ ریخته دیگ را درست
باز نمایند که کج نباشد و بچوبی باریک اندازه گرفته ملاحظه نمایند که آب چه مقدار چوب را تر کرده آن موضع را نشان نمایند
و در وقت مرپوش را سوراخ باریکی باندازهٔ آن چوب نموده تتمهٔ آب را داخل نموده مرپوش را بر مرديك كذارند و اطراف
آنرا و آن سوراخ را نیز گرفته در زیر دیك آتش ملائم نمایند تا زمانیکه گمان برند که بحد مقرر رسیده سوراخ را کشوده چوب را
بسرعت تمام دران داخل نمایند و بزودي بیرون آورند که بخار بسیار بیرون نرود و نشان نیز ترنکردد که محل اعتماد نباشد
اگر بموضع نشان رسیده مقصود والا بزودي سوراخ را گرفته باز بجوشانند تا بموضع نشان رسد مخفي نماند که امتحان بدین
قسم خالي از تکلفی و صعوبتی نیست و شاید درست هم نیاید زیرا که بسبب ابخرهٔ بسیار تمام آن چوب البته تر میکردد و خشك
چکونه خواهد ماند تا معلوم کردد و نیز بخار بسیاری بیرون خواهد رفت و روز بیست و پنجم بحمام روند بهمان دستور زامر
پرهیز از نمك و بقول و حموضات و لبنیات و هوا و غیرها نیز بهمان نحو مذکور سابقا مرعي دارند و اکر درین طور بی نمك مطلقا
نتوانند تناول نمود قلیلی نمك بد نیست و در مدت این بیست و یك روز همه مرتبه بعرق نشینند هفتم و دوازدهم و هفدهم و دراین
طور در مدت بیست و چهار روز یکصد و پنجاه و یك مثقال چوب چیني صرف میکردد و اما طور ثاني که بجهت متوسطین و امراض
حدیثهٔ خبیثه و غیر خبیثهٔ غیر مزمنه است از قروح و جروح و جرب و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و حمیات و غیرها
از امراض متوسطهٔ آن است که بکیرند چوب چیني بار صاف مذکوره را و ورق و یا ریزه نموده تا بیست و یك روز بدین ترتیب
زیاده نمایند روز اول و دوم هر روز دو مثقال و روز سوم و چهارم هر روز چهار مثقال روز پنجم و ششم هر روز پنج مثقال
روز هفتم و هشتم هر روز شش مثقال روز نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم هر روز هفت مثقال روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
روز هشت مثقال روز شانزدهم و هفدهم و هجدهم روز نه مثقال و روز نوزدهم و بیستم و بست و یکم روز ده مثقال و
باز از روز بیست و دوم بهمان ترتیب که افزوده اند کم نمایند یعني روز بیست و دوم نه مثقال و همچنین که روز چهلم بیك
مثقال برسد و چهار روز دیکر هر روز یك مثقال بدستور طور اول طبخ نموده برای قهوه و شراب و ثفل هر روزه را برای
طبخ طعام و نان و ریشه دار و کره دار و آرد شده را برای آب استعمال و روز چهلم و پنجم بحمام روند بهمان دستور و هفتهٔ دو مرتبه
بعرق نشینند از هفتم کرفته تا هي و هشتم و بدین طور در مدت چهل و پنجروز دو صد و هشتاد و یك مثقال چوب چیني بمصرف میرسد
* و اما طور ثالث که بجهت ابدان قویه و امراض صعبهٔ مزمنه مانند آتشك و جذام و قروح خبیثهٔ عتیقه و امثال اینها است
آن است که تا مدت چهل و یك روز بدین روش زیاده و کم نمایند که سه روز هر روز سه مثقال و سه روز دیکر هر روز پنج
مثقال و سه روز دیکر هر روز هفت مثقال و بدین ترتیب تا مدت بیست و یکروز سه روز دو مثقال بیفزایند که بیست و دوم
بچهارده مثقال برسند و باز از بیست و سوم بدستور باز کاهند که باز بسه مثقال برسد و از چهل و دوم هر روز یك مثقال کم
نمایند و روز چهل و پنجم بحمام روند و جمیع امور را بهمان طریق مرعي دارند و درین طور هر دو روز در میان بعرق نشینند
از پنجم و ششم کرفته بحسب قوت و طاقت بدن و شدت و ضعف مرض و اکر دوقت تعریق بر کرمي که سطح آن بخیزران
یافته باشد نشینند و پیراهن کشادي بپوشند و اکر جراحت بر اسافل بدن باشد لنکی به بندند و ازار را برآورند اولی
است تا بخار بتمامي اعضا برسد بی مانع و حاجب و شرایط و آداب تعریق به نهجی است که در صدر ذکر یافت و در مدت
چهل و پنجروز مقدار خوردن چوب چیني بدین طور سه صد و نود مثقال میشود و بدین سه طور بعد اتمام مدت بیست

روز دراول وچهل ویك یوم در هریك از دو طور دیگر حلوای چوب چینی بهمان دستور صدر تناول نمایند ویا معجونی
از معاجین چوبچینی مناسب ویا حریرهٔ از حریرها واگر احتیاج باز باقی باشد از ان مقدار زیاده ننمایند در هریك
از اطوار بلکه چند یوم دیگر همان مقدار را بیاشامند بقدر احتیاج پس کم نمایند واگر در بین احداث گرمی نماید چند روزی
نیفزایند تا رفع آن گردد پس بقدر احتیاج بیفزایند واگر بدان اکتفا نشود کم نمایند بقدر ضرور یا با بعض مبردات مناسبه
بیاشامند وغذاهای گرم را ترک نمایند واگر گرمی با فراط نماید ودانند که مضرت خواهد نمود بزودی کم نمایند وترک
کنند وتدارک آن را بمبردات بحد لایق نمایند ولجاجت ننمایند که البته باید چوبچینی را بمقدار ومدت مقرر رسانید
خواه مریض صحت یابد وخواه هلاک گردد بلکه باید که نظر طبیب بر صحت وابقای قوت که راس المال است باشد که
دران نقصانی تازه عاید نگردد واگر مریض مبرود المزاج باشد ودر بین چوبچینی برودت ورطوبت در مزاج او ظاهر گردد
قدری دارچینی را ریزه کرده واگر ریاح غالب باشد قدری بادیان خطائی نیز داخل مطبوخ چوبچینی نمایند واگر سرفه
عارض گردد قدری اصل السوس مقشر کرده واگر سرفه از گرمی باشد قدری بهدانه را در آب مطبوخ چوبچینی جوش داده
لعاب آن را بیاشامند وهمچنین برای هر علت علت ادویهٔ مناسبهٔ آن را بیفزایند اندک وقدری لایق نه بسیار زیرا که
خلط ادویهٔ بسیار با چوبچینی خوب نیست واگر در اثنای خوردن بیخ چینی اسهال ویا پیچش عارض گردد ویا خون آید
ویا سوزش مقعده ودرد شکم پیدا شود در اسهال چندان اندیشه ننمایند زیرا که گاه است که هفت هشت مجلس اطلاق
مینمایند مگر آنکه بسرحد افراط رسد برای حبس آن ورفع پیچش وخون تخم بالنگو وبارتنگ از هریک نیم درم صمغ عربی
دو دانگ گل ارمنی دم الاخوین از هریك نیم درم تا یکدرم شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر ده مثقال شیرهٔ بهدانه نیم درم مجموع
بریان کرده یا خام یا بعض بریان وبعض خام با قدری پوست بیخ انجبار وهفت هشت تا ده مثقال بید مشك بیاشامند واگر
از برای تقویت باه واعضای رئیسه میآشامند بجای نبات با یکی از اشربهٔ مناسبه که عنقریب خواهد آمد انشاء الله تع
بیاشامند انسب است بدانکه در بین شرب چوبچینی وبعد اتمام آن تغیرات وتبدلات بسیار در احوال رو میدهد از ضعف
بدن وبی رغبتی بر طعام وشراب وغیرها باید که مشوش ومتردد الخاطر نگردند وترک ننمایند مگر آنکه گرمی بسیار
احداث نماید ودانند که ضرر خواهد رسانید چنانچه ذکر یافت زیرا که در اواخر وبعد انفراغ بتدریج طبیعت عود بصحت
وتقویت مینماید وآن امور علامات تصرف آن دوا است در تمام بدن وتحریك آن اخلاط ومواد را چنانچه ذکر یافت
ونیز باید که بعد تنقیه بفصد واسهال شروع نمایند ودر بین باز اگر محتاج بفصد وتنقیه گردند ویا تپ عارض گردد بهمان نهج فصد
وتنقیه نمایند بقدر لائق بی مبالغه ومضایقه دران الحاصل این دوائی است بسیار قوی وچنانچه نفع آن عظیم است خطر آن
نیز خطیر است باید که بعبث بسر خود بدون تجویز طبیب حاذق مشفق وحضور آن مرتکب استعمال آن نگردند این بود بیان
مجملی از طرق استعمال چوبچینی بعنوان مطبوخ وباقی کلیات وجزئیات منوط برأی طبیب حاذق است والله اعلم بحقائق الامور
والاحوال * واما بیان استعمال چوبچینی بطریق قهوه * بدانکه پرهیز ومشقت درین کمتر است ومحتاج بعرق نشستن نیست و
تقویت بدن وقوی وارواح وحرارت میکند واین در منافع از ان قسم مطبوخ در اکثر مواد ضعیف تر است واگر صحیح المزاج
باین عنوان میل نماید بغایت منتفع میگردد ودر امراضیکه مواد آنها صلب وغلیظ ودر مفاصل واعماق بدن نباشند که محتاج بتحلیل
به تعریق بدان باشند ویا آنکه مرض مزمن وکهنه نگشته باشد نافع است وهمچنین در امراضیکه بسیار صعب ومادهٔ آن قوی نباشد یا

آنکه سبب مرض سوء مزاج ساذج باشد نه مادي مفيد است وبعضي متاخرين گفته که بهترين طرق استعمال آن آنست که تا بيست ويکروز تا چهل روز هر روز چهار درم تا نه درم بحسب حاجت وقوت از چوب چيني اطن گرفته و بدم تيشه نجاري ريزه کرده بقدر دانهاى نخود و درشش من آب که مرد يك را بتخمير مستحکم نموده باشند که بخار اصلا بيرون نرود بجوشانند وچون آب بيکمن رسد صافي نموده بطريق قهوه صبح وشام گرم بياشامند واگر تمام آب خورده نشود وتتمه را بجاى آب نيم گرم بنوشند واگر ازان نيز چيزى بماند بجاى آب درطبخ طعام وخميرنان بقدر خوراک بکار برند واز استعمال آب مرد وهواى مرد وحرکت مفرط واعراض نفساني وجماع وحموضات ولبنيات وبقول وقوا که رطب وباقي امور بدستور مذکور قبل بلکه اندک کمتر پرهيز نمايند و برقلايا وکباب وپلاو ونان که جمله چرب وبى نمک باشند وبرشيريني اگر موافقت کند واقتصار نمايند تا بيست ويك روز يا چهل روز وبعد از ترک چوب چيني يك هفتهٔ ديگر پرهيز نمايند پس آهسته آهسته پرهيز را بگذارند وبعضي تناول اندک حموضات وقليلي نمک را روا داشته اند ومرضى را بعد از فراغ از چوب چيني ششماه پرهيز اولى باشد اگر بدپرهيزي نمايد ويا در تدبير خطائى شود وضرر رساند علاجش باز بچوب چيني کنند وگويند اگر بخار آن را نيزدر وقت آشاميدن بگيرند انفع باشد وگفته شده که اگر سه چند مقدار مذکور چوب چيني را با آب بدستور طبخ نمايند وصبح وشام مقدار مذکور را بخورند وانچه باقي ماند در جميع کارها سواى شربت بکار برند بهتر است واگر بر حفظ جلوس قادر نباشد چوب چيني تراشيده را مقدار حاجت هر روز همراه آب تازه يا همراه نبات بعنوان سفوف بخورند وپرهيز طعام وشراب وجماع بدستور مقرر نمايند واين طريق را چوب چيني کشاده گويند واگر از گرمي ترسند معجون چوب چيني حکيم ميرعماد الدين محمود را استعمال نمايند حکيم محمد هاشم طهراني گفته که چوب چيني را اگرچه اکثر اطبا در حميات نافع نميدانند بلکه مضر ميدانند اما فقير اکثرى را در تپهاى دقيه که بحد ذبول نرسيده بودند مکرر بطريق قهوه تجربه نمود وهر روز مقدار کمي بابحيارى از عرق نيلوفر جوشانيده ميداد نفع بسيارى ازان دريافت آنمقدار که زيادة از شعير الاغ وقرص کافور وگفته که بحسب قياس نيزبايد که نافع باشد بسبب برودت ذاتي آن زيرا که نزد او چوب چيني بارد ويابس است وبارطوبت عرضي وبه تقويت قوى وارواح وازالهٔ حمى نمايد جامع اوراق پريشان ميگويد بحتمل که تر وتازهٔ آنرا اين خاصيت باشد نه خشک کهنهٔ آنرا وتاثير آن نه بجهت برودت آن است که گمان فرموده بلکه از جهت تقويت وغذائيت ودفع کردن حرارت از قلب بسبب کمال لطافت ونفوذ ورسانيدن ادويهٔ باردة را بقلب وباعماق بدن ومنفذ آنها شدن از قبيل داخل نمودن شراب ريحاني بعض اوقات درادويهٔ صاحب دق ودر مرقه صاحب ذبول والله اعلم وگفته طريقيکه مکرر داده اين است که تاچند روز يك مثقال آنرا ريزه کرده با نيم من تبريزي عرق نيلوفر جوشانيده تا بنصف رسيده مورد کرده بدون شيريني درعوض يك شبانه روز داده وبعد از چند روز نيم مثقال اضافه نموده تا بقدر چهار مثقال رسيده انگاه اگر احتياج باقي بود هر روز نيم مثقال کم کرده تا بقدر اول يعني يک مثقال رسيده و گاهي از اقراص کافور وسائر ادويهٔ مناسبه بحسب اقتضاى حال ووقت اضافه نموده وسائر تدبيرات از اغذيه واشربه ونطول وضماد وطلا منظور داشته وپرهيز از انچه در چوب چيني ميفرمايند ميفرمود وازميوهاى مناسب ودوغ گاو وغيره انچهٔ موافقت ومناسبت بحمى دق داشت ميداد ونيزدر اوايل سل وقرحهٔ ريه وقصبهٔ ريه بادويهٔ مناسبه داده مفيد افتاد ونيز گفته که معروف ومشهور ميان اطبا در استعمال آن بطرز قهوه دو طريق است * طريق اول تا بيست ويکروز هر روز شش مثقال آنرا با يك من و نيم آب بدستور مخلوط جوشانيده تا به نصف رسيده صاف نموده دو طرف روز نيم گرم وسائر اوقات مورد ميل نمايند وگاهي

نیز با نبات شیرین ساخته بنوشند و اگر اصلا آب ننوشند بهتر خواهد بود اما لازم نیست که ازین آب داخل طبخ غذا و نان و
شربت نمایند و اندک نمکی نیز میتوان داخل ساخت و مدت پرهیز بعد از فراغ نیز کمتر است اکثر اوقات تا بیست روز و در بعضی
حالات غایتش چهل روز است و سائر اغذیه و اشربه و ملاحظهٔ پرهیز بعنوان عرق است که بیان نموده * طریق دوم آنکه تا بیست
و یکروز هر روز پنج مثقال را با یک من و نیم تبریز آب بجوشانند تا به ثلث که نیم من تبریز باشد برسد صاف نموده نصف را طرف
صبح و نصف را طرف شام حین خلای معده نیم گرم کامی با نبات و بعضی اوقات بدون نبات میل نمایند و اوعطر روز و شب
آب بیاشامند و قدری نمک نیز داخل غذا میتوانند کرد و از میوهای ترانار و انگور شیرین و از ترشی ها صاحبان مزاج حار
صفراوی ترشی هاملایم مثل آب انار میخوش و شراب انارین و شربت زرشک و صاحبان مزاج سرد آبکامه و عرق نعناع که بقند
چاشنی نموده باشند میتوانند میل نمود و سائر تدابیر بدستور طریقهٔ اول است * پس در طریق اول قدر خوراک در بیست
و یک روز یکصد و بیست و شش مثقال میشود که هر روز شش مثقال را با یکمن و نیم تبریز آب بجوشانند که بنصف رسد که
بازاء هر مثقالی صد و پنجاه مثقال آب باشد که هفتاد و پنج مثقال آب ازان باقی ماند * و در طریق ثانی قدری خوراک صد
و پنجاه مثقال میشود که در هر روز پنج مثقال را با یکمن و نیم تبریز آب بجوشانند تا به ثلث رسد که بازاء هر مثقالی صد
و هشتاد مثقال باید که شصت مثقال از و بماند و نیز قلمی نموده که اعتقاد این فقیر در طریق نوشیدن چوب چینی بعنوان
قهوه نیز بدستور خوردن عرق آن و قانون کلی ندارد و قدر شربت و مقدار خوراک و مدت خوردن و قدر آب و جوشانیدن
با آب تنها یا ممزوج بعرقها و یا عرقها تنها و ملاحظهٔ پرهیز و اغذیه و اشربه و سائر تدابیر انچه درین باب بیان نموده اند تمامی
منوط بمزاج و بنیه و قوت و ضعف و صعوبت و خفت مرض و فصل و حال مریض است که غرض اصلی از خوردن این دوا آن است
زیرا که امزجهٔ ضعیفه را کمتر از انچه ذکر نموده اند نافع و این قدر مضر است و امزجهٔ قوی را زیادهٔ بر این مقدار میتوان داد بلکه
تاثیرش بیشتر است و اگر مرضی نباشد و غرض تقویت مزاج باشد پرهیز بسیار درکار نیست و همچنین سائر مراتب از قدر آب و
جوشانیدن با آب خالص و یا با عرق و غیر اینها نیز بحسب اعراض و اغراض چنانچه سابقا بیان شد مختلف میشود و جمیع این
مراتب منوط و مربوط برأی طبیب است و نیز گفته که این فقیر دستور خوردن این دوا را بعنوان قهوه بچند روش و قاعده که تجربه
نموده ایم بیان میکنیم امید که عاملان آنرا جناب اقدس الهی مقارن آن شفا کرامت نماید بمنه وفضله طریقهٔ اولی که در ابدان
و امزجهٔ متوسطه در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و قوت و ضعف معتدل و مجرب فقیر است آن است که سه روز هر روز
سه مثقال و سه روز هر روز چهار مثقال و سه روز هر روز پنج مثقال و سه روز هر روز شش مثقال میل نمایند که مدت خوردن
دوازده روز و قدر تمامی خوراک پنجاه و چهار مثقال باشد و اگر احتیاج بخوردن باقی باشد از شش مثقال تجاوز ننموده
سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر چهار مثقال و نیم و سه روز دیگر چهار مثقال
بنوشند که مدت خوردن بیست و چهار روز و قدر خوراک صد و یازده مثقال گردد و اگر باز احتیاج باشد سه روز دیگر هر روز
سه مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال که مدت خوردن
سی و شش روز و قدر خوراک صد و چهل و چهار مثقال شود و طریقهٔ ثانیه که در ابدان و امزجهٔ قویه معتدل است آن است
که سه روز هر روز پنج مثقال و سه روز هر روز شش مثقال و سه روز هر روز هفت مثقال و سه روز هر روز هشت مثقال استعمال
نمایند که در عرض مدت دوازده روز هفتاد و هشت مثقال تناول شود و اگر احتیاج باقی باشد سه روز دیگر هر روز هفت مثقال

ونیم وسه روز دیگر هر روز هفت مثقال وسه روز دیگر هر روز شش مثقال ونیم وسه روز دیگر هر روز شش مثقال استعمال شود
که مدت خوردن بیست وچهار یوم وقدر خوراک یکصد و پنجاه ونه مثقال کود واگر باز محتاج باشند سه روز دیگر هر روز
پنج مثقال ونیم وسه روز دیگر هر روز پنج مثقال وسه روز دیگر هر روز چهار مثقال ونیم وسه روز دیگر هر روز چهار مثقال بنوشند
که در عرض سي وشش روز دویصد وشانزده مثقال خورده شود * طریقهٔ ثالثه که در ابدان وامزجهٔ ضعیفه مستعمل است آن است
که سه روز هر روز دو مثقال وسه روز هر روز دو مثقال ونیم وسه روز هر روز سه مثقال وسه روز هر روز سه مثقال ونیم بنوشند که
در عرض دوازده روز سي وسه مثقال میرسد واگر احتیاج باز باقي ماند وتحصیل قوتی شده باشد تصرف وزیاده برین مقدار
توان کرد که تا دوازده روز دیگر بدین دستور که سه روز هر روز چهار مثقال وسه روز هر روز چهار مثقال ونیم وسه روز هر روز
پنج مثقال وسه روز هر روز پنج مثقال ونیم که در مدت بیست وچهار روز نود مثقال صرف کود وهرگاه تحصیل قوتی نشده
باشد واحتیاج باقي باشد بوخلاف این عمل نمایند یعني هر سه روز نیم مثقال کم نمایند که سه روز اول هر روز سه مثقال و
سه روز دیگر هر روز دو مثقال ونیم وسه روز دیگر هر روز دو مثقال وسه روز دیگر هر روز یک مثقال ونیم که در همان مدت بیست
وچهار روز شصت مثقال میل شده باشد اما اگر ضعف مزاج وبدن در غایت باشد بهتر آن است که روز اول هر روز یک مثقال
وسه روز دیگر هر روز یک مثقال ونیم وسه روز دیگر هر روز دو مثقال وسه روز دیگر هر روز دو مثقال ونیم تناول نمایند که در
عرض مدت دوازده روز بیست ویک مثقال صرف شود واگر احتیاج باقي وتحصیل قوتی نموده باشد دوازده روز دیگر هر سه روز نیم مثقال
افزود نمایند که در عرض بیست وچهار روز شصت وشش مثقال صرف شود والا هر سه روز نیم مثقال کم سازند که در عرض بیست
وچهار روز سي وشش مثقال صرف شود ودر هر یک ازین چند طریق قدر آب وجوشانیدن آن وصوف آب وعرق با آب وعرق
ممزوج بدستوریست که بیان کرده شد وهمچنین ملاحظه وپرهیز وغذا در هر باب موافق آن سلوک نمایند * اما دستوریکه
قلمي فرموده اند که بندهٔ آثم محمد هاشم حکیم معتمد الملک سید علیخان محمد شاهي قهوهٔ آنرا بامعجونی که از چوب چیني وعشبهٔ
مغربي تالیف کرده ومکرر تجربه نموده نافع یافته خصوص از برای مردیکه شصت وپنج سال عمر داشت ومدت بیست سال بود
که اوجاع مفاصل اورا منکسر نموده بود واز جملهٔ مایوسین از باه بود قهوه را با معجون باو خورانید بنهایت منتفع شد و
ازیاس برآمد * صنعت آن معجون چوب چیني اطی باوصاف مسطورهٔ عشبهٔ مغربیه از هریک چهارده مثقال بادیان خطائي
سه مثقال چای خطائي دارچیني از هریک چهار مثقال کاوزبان انیسون بسفایج فستقي بادرنجبویه از هریک دو مثقال مویز طایفي
منقی از حب زرک از هریک پنجاه مثقال یک شب بخیسانند در پنج من تبریز آب وصبح دردیک سنگي یا نقره یا مس تازه قلعي نموده
کوفته مرآنرا بطبق مغالي پوشانیده واطراف آن را بخمیر ماش وگل حکمت محکم نموده مقدار پنج من هیمه قلم باریک در
زیر آن بسوزانند تا هیمه تمام شود پس فرود آورده صافي نموده عسل مصفی نبات سفید بالمناصفه از هریک یک من تبریز
داخل کرده بآتش ملایم بقوام آورند اولی است پس بگیرند چوب چیني باوصاف مزبورهٔ هفت مثقال دارچیني بهمن سرخ
بهمن سفید شقاقل سرو زنجبار دانهٔ هیل مصطکي رومي را تیانج از هریک دو مثقال عنبر اشهب زعفران از هریک یک مثقال
پوست هلیلهٔ کابلي سه مثقال ورق طلا یک مثقال ونیم بدستور معجون سازند هر روز صبح دو مثقال وشام دو مثقال این معجون را
با قهوهٔ چوب چیني * باین دستور که بگیرند هر روز یک مثقال ونیم چوب چیني باوصاف مزبوره وریزه کرده چون نخود وشب
در گلاب وعرق بید مشک از هریک ده درم بخیسانند وصبح بانیم من تبریز آب در دیک کرده مقدار نیم من دیک او قیه تبریز هیمه قلم

باریك دوشاخ دوشاخ در زیر آن بسوزانند تا با تمام رسد فرود آورده ردای بر سر کشیده و سر و گردن را به بخار او بدارند پس دو مثقال
معجون مذکور با نصف آن آب نیم گرم بنوشند ردا را بر سر خود پیچیده بخوابند تا عرق خشك شود و نصف دیگر آب مطبوخ را
آخر روز نیم گرم با شیرینی و یا بی شیرینی هر قسم که خواهند با دو مثقال دیگر از آن معجون تناول نمایند که بعون الله تع نافع
است باید که مقدار نبات که در شیرینی قهوه کرده میشود زیاده بر پنج مثقال نباشد و وجه داخل نمودن نبات در آب چوبچینی
در حین شرب آن است که کسر یبوست آن گردد طبیعت بآن میل نماید و کبد نیز بزودی آنرا جذب نموده باطراف و جوانب
و اقاصی و اعماق بدن بفرستد و به سبب ارخاء و جلائیکه دارد معین بر تقطیع و تلطیف و دفع اخلاط گردد جهت آنکه اکثر طبیعت
کبد مشتاق بشیرینی است و اگر بر اجزای معجون مزبور درونج عقربی بادرنجبویه گل گاوزبان علك البطم صمغ چلغوزه مغز چلغوزه
از هر یك یك مثقال لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول مروارید ناسفته کهربا از هر یك نیم مثقال گل شقائق نعمان چهار دانگ
بیفزایند میگردد اقوی و انفع بعون الله تع چنانچه به تجربه رسیده اما دستوریکه حکیم میر محمد مؤمن از برای آشامیدن قهوهٔ
چوبچینی آورده این است که جوشانیدن چوبچینی را بموجبی که مذکور شده و مقدار تا هفت مثقال کافی است و آب آن تا نهصد
مثقال که به نصف رسد و هیمه تا یکمن و یك چهاریك تبریز آب را به نصف میرساند و شرط بدستوریست که مذکور گردید از نخوردن
آب و نرفتن بحمام و نکردن جماع و امثال آن و درین دستور اصلا ضرری در هیچ مزاج مظنون نیست و قلت مقدار و کثرت آن
و کمی و زیادتی آن بحسب هر مزاج و هر علت متفاوت است و کلیه آن است که باید در ایام شرب آن آب اصلا نخورند پس
اگر با آب زیاده میل شود آب آنرا زیاده باید کرد و اگر کمتر خواهش کنند هیمه را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند و قوتش
قوی تر گردد و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر بر آید و این فائده
عظمی است بجهت توفق امزجه اما طریق حکمای مغرب در قهوهٔ چوب چینی بدانکه ایشان اصلا پرهیز و ملاحظهٔ امور
مسطوره را در آن شرط نمیدانند و در حالت صحت مزاج از برای تقویت بدن و هضم سائر قوتها میدهند آن است که یك مثقال و نیم
چوب چینی موصوف را ریزه کرده با یك مثقال چای خطائی و از هر یك از دارچینی و بادیان خطائی و قرنفل نیم مثقال یکشب
در گلاب و عرق بید مشك از هر یك ده مثقال بخیسانند و صبح با یکمن آب در دیك کرده سر آنرا بدستور پوشانیده بآتش
ملایم به پزند تا ربع آب بماند صافی نموده نگاهدارند و بعد از آنکه غذا از معده منحدر شده باشد چند پیالهٔ آنرا گرم کرده
بنوشند و اگر خواهند آن را با مقدار پنج مثقال نبات سفید شیرین کرده بنوشند * اما دستوریکه بعضی حکمای فرنگ و اطبای هند
جهت مرض آتشك و استسقا و امراض کرده و مثانه و قروح و جروح آلات تناسل خصوص که مرکب باشند مستعمل دارند و میگویند
که چون بیست روز تا چهل یوم بحسب احتیاج دستور بیاشامند مرض زائل میگردد * صنعت آن چوب چینی اعلی از یك مثقال
تا نه مثقال که باز بیك مثقال آورند و دارچینی و کبابهٔ چینی و ریوند چینی از هر یك نیم مثقال که بتدریج تا چهار مثقال رسانند
و باز به نیم مثقال آورند بحسب قوت و ضعف مزاج زیاده و کم نمایند و در یك و نیم آثار تا دو آثار آب با عرقهای مناسب شب بخیسانند
و صبح جوشانیده صاف نموده نصف آنرا وقت صبح و نصف دیگر را آخر روز بیاشامند و این را چهار چینی مینامند

* فصل در بیان استعمال چوب چینی بطریق سفوف * بدانکه حکیم محمد هاشم طهرانی گفته در بعض امزجه این دوا را بطریق سفوف
باید استعمال نمود یعنی در امزجهٔ بلغمیه و معدهائیکه رطوبت در آن غالب باشد با ادویهٔ مناسبه بشرط آنکه ورم در احشا نباشد و سده
و خوف سده نباشد چه درینوقت کمال مضرت میرساند و اینکه جمعی گفته اند که سفوف آن در هیچ مزاجی اثری و نفعی ندارد کمال تعجب

دارد ودليلي ندارد بلكه در اكثر امزجهٔ رطبه تجربه نموده كمال نفع كرده كامي به تنهائي وبعض اوقات با نبات وكاهي نيز با ادويهٔ
مناسبهٔ هر مرض ومزاج تركيب نموده با كلاب يا عرق بيد مشك يا عرق كاوزبان داده بغايت موثر بوده از انجمله مرحوم مبرور
ميرزا صادق مستوفي الممالك سابق كه رطوبت تمامي برمزاج او غالب ودرد كمر كهنهٔ قديمي داشت واكثر اوقات از نفخ و
ريحي كه در معدهٔ او از رطوبات متولد مينمود در آزار بود ومكرر چوب چيني را بطريق قهوه وعرق خورده واصلا انتفاع
نيافته بود فقير معوفي بجهت او تركيب نموده ودر عرض پانزده روز بدين قانون باو داد كه سه روز اول هر روز سه مثقال و
سه روز ديگر هر روز سه مثقال ونيم وسه روز ديگر هر روز چهار مثقال وسه روز ديگر هر روز چهار مثقال ونيم وسه روز آخر
هر روز پنج مثقال بغايت منتفع گرديده اكثر آزارهاي مذكورهٔ او رفع شد وكمال صحت وقوت يافت وبشخص ديگر از رفقاي سفر
مكهٔ معظمه كه ضعف معده داشت وفرصت خوردن دوا نداشت واز بعضي معاجين كه همراه بود نفعي نيافت قدري از چوب چيني
كه پر خوب نبود تحصيل نموده به تنهائي معوف ساخته سه روز هر روز يك مثقال وسه روز ديگر هر روز يك مثقال ونيم وسه روز
ديگر هر روز دو مثقال وسه روز ديگر هر روز دو مثقال ونيم وسه روز آخر هر روز سه مثقال با كلاب داده آزار او بالكليه دفع شد
باوجود آنكه ملاحظهٔ خوبي نيز نكرده بود وهمچنين در جمعي ديگر مكرر تجربه شده اثر كلي مشاهده نموده اما بنوعي كه مكرر
درين رساله بيان شده در خور مزاج ربنيه ومرض بايد داده شود كامي به تنهائي يا بادويهٔ مناسبهٔ باردهٔ مثل صندل وطباشير اگر
باوجود رطوبت حرارتي بر مزاج غالب باشد وبادويهٔ حارهٔ مثل دارچيني ومصطكي ورازيانه هركاه برودت ورطوبت غالب
باشد واگر مزاج وبدن ضعيف باشد قدر خوراك چوب چيني در معوف در چند روز اول زيادهٔ از دو دانك ونيم مثقال نباشد و
بتدريج اضافه نموده از يك مثقال تجاوز ننمايند واگر در حد وسط مائل باعتدال باشد قدر خوراك چوب چيني در اوائل چهار
دانك وبتدريج تا يك مثقال ونيم رسانند واگر مزاج ربنيه قوي باشد قدر خوراك چوب چيني معوف در اوائل يك مثقال
وبتدريج بدو مثقال رسانيده از دو مثقال تجاوز ننمايند ومدت خوردن معوف دوازده يا پانزده روز است ونيز كمتر ازين مدت
كافي است واگر بعد ازين مدت مذكورهٔ احتياج باقي باشد بهتر آن است كه در هر دستور بهمان نسبتي كه اضافه نموده اند باز كم
ساخته تا چند روز ديگر كه بمقدار اول يا كمتر ازان برسد ميل نمايند بايد دانست اگرچه موافق قياس بحسب امراض و
اغراض اين دوا را با ادويهٔ مناسبهٔ هر مزاج وعرض موافق دستور وقانون تركيب ميتوان نمود ودر هر باب نسخه هاي مختلفه
مذكور ساخت اما چون باوجود اين مراتب تا تجربه باين نحو تراكيب ضم نكردد اعتماد را نشايد بذكر وما به انچه تجربه نموده
واثر نفع بسياري ازان ديده اكتفا مينمائيم * معوفيكه بمرحوم ميرزا صادق مستوفي الممالك داده ومعزي اليه ازان منتفع
گرديده * صنعت آن چوب چيني بهومان مائيده بيست مثقال دارچيني عشبهٔ مغربيه از هريك پنج مثقال ودر نسخهٔ ديگر بجاي
عشبه مورنجان مصري پنج مثقال مصطكي سه مثقال رازيانه دو مثقال نبات سفيد سي مثقال كه مجموع شصت مثقال ميشود
وبقدر ثلث چوب چيني دارد در عرض پانزده روز معوف نمايند واگر قوت مزاج وبنيه در مرتبهٔ كمال مثل او نباشد اگر بسيار
ضعيف نيست بلكه در مرتبهٔ اعتدال وحالت وسط است اوائل بقدري خورد كه هر روز چهار دانك چوب چيني در ان مقدار
از معوف باشد چون در يك مثقال وزن دو دانك داخل دارد دو مثقال از معوف را بايد تناول نمايند وبتدريج اضافه نموده
از چهار مثقال وچهار مثقال ونيم كه مقدار چوب چيني درين وزن آخر يك مثقال ونيم است تجاوز ننمايند واگر مزاج
ضعيف باشد در اوائل بقدر يكمثقال هر روز تناول نمايند وبتدريج هر سه روز نيم مثقال اضافه نمايند كه تا بسه مثقال

رسد که يك مثقال چوب چيني در هر روز از سه روز آخر ميل شود در هريك ازين مراتب بعد از زيدن بمقداري که تجار ازان نمايند نمايند اگر باز احتياج باقي باشد بدستور قانونيکه اضافه نموده اند کم نمايند تا بقدر روزانه يا کمتر ازان برسد خلاصهٔ کلام درقدر شربت هر روزهٔ سفوف آن است که اگر مزاج قوي باشد در اوائل از سفوف مقداري تناول نمايند که يك مثقال چوب چيني داشته باشد وبتدريج بدو مثقال برسانند واگر مزاج ضعيف باشد در اوائل بقدر دو دانك ونيم مثقال و در آخر بقدر يک مثقال بلکه کمتر ازان چوب چيني داخل سفوف است بايد که باشد واگر واسطه درميان اين دو مزاج باشد در اوائل بقدر چهار دانك واواخر يك مثقال ونيم مقدار خوردن چوب چيني برسد * سفوف ديگر که درمنافع قريب به سفوف اول است ومفيد است ازبراى اوجاع مفاصل * صنعت آن هو رنجان سفيد مصري پنج مثقال دارچيني رازيانه مصطکي قاقلهٔ کبار قاقلهٔ صغار از هريك سه مثقال چوب چيني موصوف نبات سفيد از هريك بيست مثقال بدستور سفوف سازند قدر خوراک درامزجهٔ قويه اوائل سه مثقال است وبتدريج تا پنج وشش مثقال ودر امزجهٔ ضعيفه در چند روز اول هر روز يك مثقال است وبتدريج تا بهه مثقال ودر امزجهٔ متوسطه در اوائل هر روز دو مثقال است تا بقدر چهار مثقال وپنج مثقال ميتوان رسانيد ودرين سفوف نيز چوب چيني ثلث ساير اجزا است * سفوف ديگر که باوجود غلبهٔ رطوبت معده وبرودت ولينت طبع ونفخ وقراقر باشد اما پيچش وخون با او نباشد * صنعت آن عود قماري خام قاقلهٔ کبار قاقلهٔ صغار پوست اترج پوست بيرون پسته آملهٔ منقى کل سرخ منزوع الاقماع انيسون بوداده زيرهٔ کرماني بوداده کندر از هريك دو مثقال چوب چيني موصوف بيست مثقال بدستور سفوف سازند ومقدار چوب چيني درين سفوف در هريك مثقال نيم مثقال است بقانون مسطور قدر شربت ومدت خوردن هريک از امزجهٔ قويه وضعيفه ومتوسطه تعيين نموده با عرق بارتنك يا کلاب يا ممزوج تناول نمايند * سفوف ديگر که باوجود غلبهٔ رطوبت بر معده حرارت نيز غالب باشد * صنعت آن چوب چيني ده مثقال صندل سفيد طباشير حب الآس آملهٔ منقى کشنيز خشک بوداده از هريك دو مثقال سفوف نموده با عرق بارتنك بدستوريکه تعيين قدر شربت ومدت شده با آن دستور هر روز تناول نمايند وقدر چوب چيني اين سفوف نيز مثل سفوف سابق است که در هو مثقالى نيم مثقال است واگر باوجود رطوبت حرارت بسيار نباشد چوب چيني تنها را سفوف نموده بدستور تناول نمايند * اما شرابهاى چوب چيني مسکر وغير مسکر * شراب چوب چيني مسکر يعني خمر آن که در جميع امراض باردهٔ سوداويهٔ بلغميه نافع است * صنعت آن بگيرند انگور بخس شيرين رسيده وآنرا با پوست واسته افشرده درخم کرده در هر کين دفن نموده بگذارند تا جوش زده از جوش فرو نشيند پس آنرا صافي نموده شش من تبريزي آن را در خمى که قير زده باشند کرده نيم من چوب چيني بصفات مذکوره رنده نموده در چهار پنج کيسهٔ کتان کرده سر کيسه ها را بسته در آن انداز ند وبر روي شراب پيه کداخته ريخته بگذارند تا ششماه پس بکار دارند موافق قوت وضعف وتوسط وقوت مرض وبالجمله بايد از هفتاد و پنج مثقال زياده خورده نشود وابتداء از پنج مثقال نمايند وهر روز پنج مثقال زياده کنند تا به هفتاد و پنج مثقال برسد پس زياده از چهل روز اين مقدار خورده نشود ومتوسط بيست ويك روز است واقل يازده روز تا پانزده روز چون خواهند ترک کنند باز هر روز پنج مثقال کم کنند تا به پنج مثقال برسد وکاهى به سبب حرارت مزاج يا ضعف قلب يا غلبهٔ سودا بکلاب کل سرخ يا کلاب ورد چيني يا عرق بيد مشك يا عرق گاوزبان يا عرق بيد بقدر حاجت ممزوج نموده بنوشند و ملاحظه بدستورى است که در چوب چيني بطريق تعريق ذکر شد * شراب چوب چيني مسکر ديگر از افتراح اطباى فرنك نافع از براى جذام وآتشك وجميع امراض باردهٔ مزمنهٔ سوداويه وبلغميه * صنعت آن بگيرند چوب چيني اعلى شش صد مثقال

ونیم کوفته درخم عصیر عنب اندازند وسرآنرا محکم نموده بعد از ششماه مروق نموده درشیشهٔ نگاهدارند وباید دریکشبانروز
زیاده بر هفتاد ودو مثقال ازان نوشیده نکردد * نسخهٔ شراب مسکر دیکر بکیرند شش صد مثقال چوب چیني اطی وریزه ریزه
کرده چون دانهای جورماش ودرقرابهٔ شراب انکوري که نه من تبریز شراب داشته باشد اندازند وسرآنرا کرفته چهل روز
درآفتاب بکذارند پس مروق نموده بنوشند وباید که زیاده ازهفتاد مثقال بنوشیدن نیاید درشبانروزی وتا چهل روز بنوشند
واین اقوی از نسخه اول است * شراب چوب چیني غیر مسکر یعني شربت آن قلمي فرموده اند که این از اقتراح بندهٔ آثم محمد
هاشم المخاطب بعبد علیخان معتمد الملوک است بنهایت مقوي بدن است وباه را بیفزاید وسودا را دفع کند وامراض سوداوي
را نافع باشد * صنعت آن بکیرند چوب چیني اطی سي مثقال ریزه ریزه کرده شب درکلاب وعرق بادرنجبویه وعرق بید مشك
وعرق کاوزبان از هریك چهار من تبریز بخیسانند وروز دیکر بانه من تبریز آب دردیك تازه قلعي کرده نموده سرآنرا بطبق
مغالي پوشانیده درزآنرا بخمیر وکل زرد محکم نموده مقدار ده من هیمه قلم باریك درزیر آن بسوزانند تا باتمام رسد پس
فرود آورده صافي نموده مقدار یکصد وبیست مثقال نبات سفید داخل کرده درقدر رمضاعف بقوام آورند ودروقت قوام آوردن
صرهٔ کتاني که دران این ادویه باشد اندازند ولحظه بلحظه کیسه را بمالند وچون بقوام آید کیسه را مالیده فشرده درکنند
وادویه این است بهمن سرخ بهمن سفید زرنب شقاقل مصري خولنجان ابریشم مقرض قاقلهٔ کبار هیل بوا زعفران عنبر اشهب
مشك خالص ازهریك یك درم وچون بقوام آید سرد کرده درظرف چیني کرده هر روزده مثقال آنرا با عرق چوب چیني
به نسخهٔ ذیل بنوشند * شراب چوب چیني غیر مسکر با عشبه اقوی از نسخه قبل * صنعت آن چوب چیني اطی ورق کرده یا
ریزه کرده شصت درم عشبهٔ مغربي پانزده درم کل کاوزبان بصفایح فستقي بادرنجبویه دارچیني ابریشم خام ازهریك ده درم
هویز منقی یکوطل ونیم مجموع را درشش من آب باران وعرق کاوزبان وکلاب وبید مشك وعرق شاهتره ازهریك بقدر
ضرور دریك شبانروز نخیسانند پس بدستور طبخ چوب چیني در دیك نقره یا سنکي یا مس تازه قلعي کرده سرآنرا بسرپوش و
خمیر مستحکم نمایند که بخار آن مطلقا بیرون نرود وبآتش ملایم طبخ نمایند پس فرود آورده بکذارند تا سرد شود وچون سرد
کردید سرآنرا باز نموده خوب مالیده بپالایند وبا یك من نبات سفید ویکوطل ونیم عسل مصفی تازه خالص بآتش ملایم بجوشانند
وکف آن را کرفته صافي نمایند پس بر آتش ملایم بقوام آورند ودرین هنکام این ادویه را کوبیده در صرهٔ نازکي ملایم بسته
درروقت قوام دران اندازند ولحظه بلحظه از پشت کفچه بمالند تا قوت آن خوب برآید وبعد از قوام آمدن صره را انشرده دور نمایند
پس مصطکي یك مثقال عنبر اشهب مشك خالص ازهریك نیم مثقال زعفران بالکلاب سوده دو درم ورق طلا نیم درم ورق نقره
یك درم هردو را حل کرده اضافه نموده نیکو خلط نمایند ودرظرف چیني نکاهدارند شربتي ازیك مثقال تا دو مثقال صبح وشام
قنازل نمایند وازعقب آن مطبوخ چوب چیني یا عرق آن یا یکي ازعرقهای مناسبهٔ دیکر بنوشند * وادویه این است بهمن سرخ
بهمن سفید شقاقل بوزیدان تخم هلیون قرنفل خولنجان دانهٔ هیل بوا قاقلهٔ کبار ریوند چیني انیسون تخم کرفس پوست هلیلهٔ
کابلي سنامکي اسطوخودوس ازهریك پنجدرم فلفل دارفلفل ازهریك سه درم زعفران دو درم را کر ازبرای امراض سوداویه
انتیمون در پارچهٔ بسته درآخر درجوش اندازند وحجرلاجورد وحجرارمني مغسول وبرای تقویت قلب مروارید ناسفته
یك مثقال یاقوت رماني یاقوت زرد عقیق یماني زمرد اطی لعل بدخشاني ازهریك نیم درم یا بقدری ضرور بیفزایند نیکو
است واکر منظور تنقیه ولینت طبع وتقویت کبد وتنقیهٔ مجاری بول باشد در ثلیث یا ربع این شربت اسطوخودوس سنامکي

پوست هليلهٔ كابلي ازهريك چهار مثقال يك شبانروز در آب خيسانيده پس با آتش ملايم جوش كمي داده قدري ماليده صاف
نموده با آن قدر شربت بازبا آتش ملايم بقوام آورند ودر آخر سه مثقال ربوند چنيي ويك مثقال فلفل سفيد نرم كوفته بيخته
ممزوج نموده در ظرف چيني نگاهدارند وعند الحاجت شربتي ازدو مثقال تا پنج مثقال ميل نمايند دوسه دست بملايمت
واساني اجابت ميفرمايد بي كلفت ومشقت ودر ينصورت احجار را خل ننمايند واگر حرارت بر مزاج غالب باشد بعض ازادويهٔ
حاره را مثل قرنفل وانيسون وتخم كرفس وخولنجان وفلفل ودارفلفل وامثال اينها مقدار وزن آنرا كم سازند يا بالكل حذف
نمايند * واما عرق هاى چوب چيني وطريقه آشاميدن آنها * پس بدانكه پرهيز در آشاميدن عرق چوبچيني ازهمه اقسام
اين دوا كمتر است ودر بعض امراض كه مادهٔ آن بسيار نباشد وبعد از تنقيه قدري قليلي ماده مانده باشد بقيهٔ ماده را ازبدن
دفع ميكند وبه تحليل ميبرد وناتهين راقوت ميدهد وتقويت بدن وقوتها مينمايد ودر بعض مزاج ها كمال اثر دارد وبا ادويهٔ
مناسبهٔ سودا ازالهٔ توحش وسوداويت مينمايد وترقيق وتلطيف خون ميكند وارواح را صافي ونوراني ميسازد وبا ادويه
باهيه تقويت باه ميكند ومنفعت تمامي دارد وبالجمله بحسب امراض واعراض واغراض مختلف است پس بحسب هرمزاجي
ومرضي وغرضي با ادويهٔ مناسبه با آب تنها يا بايكي ازعرقها ويا ممزوج از آب وعرق عرق بايد كشيد وبقدر مزاج وبنيه وقوت
مقدار چهار پنج فنجان كه هر فنجاني پانزده مثقال باشد يا كمتر يا بيشتر در خلاى معده يا بعد از انحدار طعام يا هر دو وقت بدون
شيريني يا باشيريني بنوشند ونسخها ى بسيار از عرق چوب چيني بنظر رسيده لكن به نسخهٔ كه اعتماد بآنها بود اكتفا نمود
* عرق چوبچيني كه مقوي بدن وقوت هاضمه وحرارت عزيزيه وقوت باه مي افزايد ودر امزجهٔ كه بسيار حار نباشد
نافع است * صنعت آن چوب چيني سوهان كرده يا برندهٔ نجاري باريك نموده نيم من تبريزدار چيني يكمن تبريز بدستور معموله
باآب بطريق كلاب عرق بكشند ودر امزجهٔ حاره قدر چوبچيني ودارچيني را متساوي يا دارچيني را كمتر از چوبچيني كنند و
اگر مزاج بارد باشد در خلاى معده واگر مزاج حار باشد بعد از انحدار در فنجان ونيم بنوشند وبعضي اوقات شيرين نموده
بنوشند * عرق چوبچيني ديگر كه در امراض سوداويه وخفقان وضعف قلب بعد از تنقيه بغايت نافع است ومقوي اعضاى رئيسه
ومعده وحرارت عزيزيه است وتلطيف وترقيق خون ميكند ومقوي قوت هاضمه است ودر بعض امزجه تقويت تمامي قوتها و
قوت باه ميكند وحرارت آن از عرق اول كمتر است * صنعت آن چوبچيني اطلى يكصد مثقال كل كاوزبان ده مثقال كاوزبان
دارچيني صندل سفيد بكلاب سوده بادرنجبويه از هريك بيست مثقال بهمن سرخ بهمن سفيد هنبل الطيب از هريك پنج مثقال
در عرق بيد مشك وعرق كاوبان وآب دوشبانروز خيسانيده بدستور عرق بكيرند عرقها بايد كه دو ثلث مقدار آب باشد
وبدستور هر روز صبح دو فنجان وعصر دو فنجان كاهي شيرين وبعض اوقات بدون شيرين بنوشند * عرق چوبچيني ديگر كه
مقوي اعضاى رئيسه وشريفه وحرارت عزيزيه وقوت هاضمه است وقوت باه را مي افزايد * صنعت آن چوبچيني يكصد وپنجاه
مثقال كل كاوزبان صندل سفيد از هريك پنجاه مثقال دارچيني سي مثقال بهمن سرخ بهمن سفيد از هريك پانزده مثقال پوست
زرد اترج صندل سرخ از هريك بيست مثقال عود قماري هنبل الطيب از هريك ده مثقال ريحان تازه دستهٔ سيب شيرين از پوست
ودانه پاك كرده يكمن شاه به شيرين از پوست ودانه پاك كرده يكمن شاه عنبر اشهب دو مثقال چوبچيني صندلين عود هندي
را سوهان كرده باقي اجزا نيم كوفته دوشبانروز در عرق بيد مشك وآب وكلاب كه كلاب آن س وعرق بيد مشك ثلث آب باشد
خيسانيده در ديك كرده عنبر را نيم كوفته در پارچهٔ نازكي كرده بدهان نچيده بندند وعرق كشند كه بعون الله تعالى نافع است

* عرق چوب چيني ديگر كه منافعش بعرق قبل نزديك است ولكن از ان كمتر است ودر تقويت با ٥ اثر عظيم دارد * صنعت ان چوب چيني اطي سه صد مثقال گل كاوزبان كاوزبان با د رنجبويه صندل سفيد سوده ازهريك پنجاه مثقال گل سرخ صندل سرخ پوست زرد اترج شقاقل مصري ازهريك بيست مثقال دارچيني سنبل الطيب ازهريك سي مثقال سعد كوفي مورنجان مصري ساذج هندي خصية الثعلب مصري خولنجان عود تماري ازهريك ده مثقال بهمن سرخ بهمن سفيد ازهريك بيست و پنج مثقال ريحان تازه نعناع تازه ازهريك دسته گل سرخ تازه نه صد مثقال مويز طائفي با دانه كوفته صد مثقال عنبر اشهب سه مثقال چوب چيني و صندلين وعود را بدستور اول رنده كرده باقي اجزا را نيم كوفته دوشبانه روز در عرق بيد مشك وعرق گاوزبان وآب خالص بهمان عنوان خيسانيده در روز آخر مويز را اضافه نموده دو ديك كرده عنبر را در پارچهٔ كتاني بسته بردهان نيچه بسته عرق كشند وبدستور د و طرف روز يا بعد از انحدار غذا دو فنجان يا كمتر يا بيشتر با شير گاو يا شير يني با بخير شيريني بنوشند و بايد كه شيريني آن مقدار پنج مثقال باشد * عرق چوب چيني ديگر كه درمنافع مثل د و نسخهٔ قبل و از آنها اندك كمتر است * صنعت آن چوب چيني چهل مثقال مورنجان مصري يك مثقال دارچيني برنجاسف انيسون ازهريك هفت مثقال با درنجبويه گاوزبان درونج عقربي دانهٔ هيل قرنفل سنبل الطيب زنجبيل زعفران بسباسهٔ باغي خصية الثعلب بهمن سرخ بهمن سفيد كبابهٔ چيني زرنباد خولنجان جوزبوا اذخر مكي نان خواه پوست بيخ كرفس كندر كرويا عود هندي فلفل سياه فلفل سفيد وج تركي سعد كوفي غنچهٔ گل سرخ ازهريك د و مثقال گل بابونه زيرهٔ كرماني صعتر فارسي حاشا ازهريك ده مثقال را زيانه چهار مثقال تخم كرفس پنج مثقال مجموع را در گلاب يك شبانروز خيسانيده روز دگر در ديك تازه قلعي كرده نموده عنبر را ريزه كرده در پارچهٔ كتاني بسته بر سر نيچه بند نموده بدستور مقرر عرق كشند بعد از انكه يكمن تبريز نبات سفيد داخل كرده باشند دو فنجان صبح ورد و فنجان شام بنوشند

* عرق چوب چيني تفاحي در تفريح و تقويت قلب بي نظير است * صنعت آن سيب شيرين اصفهاني رسيده پاك كرده پانزده من تبريز سنجد صندل سفيد سوده ازهريك يكمن دارچيني نيم من دانهٔ هيل بوايكصد مثقال قرنفل سي مثقال چوب چيني يكچهاريكمن شقاقل مصري يكصد مثقال بسباسه جوزبوا ازهريك يكچهاريكمن تبريزي جدوار خطاي پنج مثقال زرنباد مصطكي ازهريك بيست و پنج مثقال مورنجان خولنجان ازهريك سي و پنج مثقال مشك تبتي دو مثقال بيخ لفاح پنجاه مثقال زعفران چهل مثقال درونج عقربي عود هندي ازهريك بيست مثقال عنبر اشهب سه مثقال با درنجبويه گل گاوزبان از هريك پنجاه مثقال گلاب بيست ميناعرق بيد مشك بيست مينا اجزا را در گلاب وعرق بيد مشك سه شبانروز خيسانند سواي عنبر ومشك وزعفران وسيب و سنجد و مصطكي پس همه را يكجا كرده عرق كشند * عرق چوب چيني ديگر مشتهي و هاضم طعام ومفرح قلب ومنشط ومحسن لون ومبهي است ونعوظ تمام آورد وقوت بسيار بخشد * صنعت آن چوب چيني اطي غرقي دو صد مثقال بدم تيشهٔ نجاري چون نخود ريزه كرده گل سرخ دارچيني خصية الثعلب مصري شقاقل قرنفل جوزبوا بسباسه ابريشم مقرض تخم كزر ازهريك ده مثقال گل گاوزبان دوازده مثقال زعفران صندل سفيد سوده عود هندي سوده عاقرقرحا بيخ لفاح بيخ شبيبي مايهٔ شتراعرابي لسان العصافير بيخ بنفشه سنبل الطيب اشنه زرنباد بهمن سرخ بهمن سفيد ازهريك پنج مثقال مصطكي رومي دو مثقال جدوار خطائي ميعهٔ يابسه ازهريك سه مثقال مشك تبتي نيم مثقال عنبر اشهب يك مثقال ادويه را انچه كوفتني است نيم كوفته مجموع را دو روز در آب بخيسانند وبدستور گلاب عرق كشند وعنبر را در جائيكه عرق

مي چكد ريزه ريزه نموده بگذارند و هر روز دو فنجان كه هر فنجاني پانزده مثقال باشد صبح بنوشند و بدستور دو فنجان شام

* عرق چوبچيني تاليف قدوة اطبا ميرزا احمد حكيم * صنعت آن چوب چيني اعلى بيست مثقال سورنجان مصري دانهٔ ميل بوا

قرنفل زيرهٔ كرماني زنجبيل بسباسه خصية الثعلب مصري صعتر فارسي بهمن سفيد بهمن سرخ انيسون زرنباد بيخ كرفس نانخواه

كندر كرويا تخم كرفس از خرمكي از هريك ده مثقال دارچيني يك چهاريكمن تبريز سنبل الطيب مصطكي رومي نبات سفيد

از هريك يك اوقيهٔ تبريز و در نسخهٔ ديكر وزن مصطكي سه مثقال است و نيم من تبريز را زيانه داخل دارد و درد و من كلاب و

يكمن عرق بادريان يك شبانروز بخيسانند بعد ازان باسه من آب عرق كشند صبح دو فنجان و شام دو فنجان بنوشند * عرق چوبچيني

ديكر * صنعت آن چوبچيني اعلى چهل مثقال گل بابونه ده مثقال دارچيني برنجاسف انيسون از هريك هفت مثقال سورنجان

مصري يك مثقال بادرنجبويه كاوزبان در رنج عقربي دانهٔ ميل قرنفل سنبل الطيب زنجبيل زعفران بسباسه خصية الثعلب

بهمن سرخ بهمن سفيد زرنباد كبابهٔ چيني خولنجان جوزبوا از خرمكي نانخواه بيخ كرفس كندر كرويا وج تركي عود هندي

فلفل سفيد فلفل سياه سعد كوفي گل سرخ از هريك دو مثقال زيرهٔ كرماني حاشا از هريك ده مثقال را زيانه چهار مثقال تخم

كرفس پنج مثقال مجموع را در گلاب يكشبانه روز بخيسانند پس در ديك تازه ثلعي نموده عنبر اشهب در كتان بسته يك

مثقال نبات سفيد نيم من در ان داخل نموده بطريق مقرر عرق كشند * عرق چوب چيني ديكر * صنعت آن چوبچيني

اعلى دارچيني قرنفل ماذج هندي زعفران عرق كاوزبان عرق بادرنجبويه آب جزرا زهريك پنجاه مثقال سنبل

الطيب بهمن سرخ بهمن سفيد نبات سفيد ازهريك چهل مثقال اشنه جوزبوا شقاقل مصري بسباسه ازهريك بيست مثقال

وج تركي ده مثقال آب به شيرين آب سيب شيرين ازهريك يكصد مثقال گلاب چهارصد مثقال عرق بيد مشك هشت صد مثقال

عنبر اشهب سه مثقال مشك تبتي يك مثقال بدستور مقرر عرق كشند * عرق چوب چيني ديكر * صنعت آن چوب چيني اعلى

ده مثقال سورنجان مصري دانهٔ ميل قرنفل زيرهٔ كرماني زنجبيل بسباسه خصية الثعلب صعتر بهمن سفيد بهمن سرخ انيسون

زرنباد بيخ كرفس نانخواه كندر كرويا تخم كشوث از خرمكي از هريك پنج مثقال دارچيني يك اوقيه سنبل الطيب دو مثقال و

نيم مصطكي يك مثقال و نيم را زيانه يك چهاريك نبات سفيد نيم اوقيه در يكمن نبات و نيم من عرق را زيانه خيسانيده بعد ازان

با يكمن و نيم آب عرق كشند و در پس آن نيم من گلاب يك چهاريك عرق بادريان و سه چهاريك آب داخل كرده عرق پس آب

بگيرند * عرق چوب چيني بالحوم كه مسمى بماء اللحم چوبچيني است نافع از براى نقصان باه و ضعف بدن و قوتها و تقويت معده

* صنعت آن چوب چيني اعلى هفتاد مثقال قرنفل دارچيني قاقلهٔ كبار جوزبوا بسباسه بادريان فارسي بادريان خطائي گل سرخ

بهمن سفيد عشبهٔ مغربي صندل سرخ صندل سفيد مصطكي رومي زعفران كبابهٔ چيني اشنه بهمن سرخ زرنباد سليخهٔ سياه

فرنجمشك شقاقل عود هندي تخم هليون از هريك ده مثقال بوزيدان عنبر اشهب از هريك پنج مثقال مشك خالص دو مثقال

گوشت بره گوشت مرغ فربه گوشت كبوتر تازه به پرواز آمده همه را از استخوان و چربي جدا كرده از هريك يكمن تبريز كنجشك

تر پنجاه قطعه عرق بادريان عرق بادرنجبويه عرق بيد مشك گلاب عرق كاوزبان عرق بهارنارنج از هريك دو من آب بقدر كفايت

شكر نيم من ادويه را در عرقها و آب يك شب بخيسانند و مشك و عنبر و مصطكي و زعفران را در پارچهٔ كتاني بسته در جائيكه عرق

هيچكد بگذارند و بدستور عرق كشند چون عرق كشيده شود سرد كرده در شيشهٔ كنند و در جاى سرد بگذارند و هر روز سه پيالهٔ

ترشي خوري ازان بيا شامند و در نسخهٔ ديكر چنين آورده كه اول مرتبه لحوم را در عرقها عرق كشند پس ادويه را در ان عرق

خيسانيدهٔ مرتبهٔ ثاني عرق كشند و درين مرتبه مشك و عنبر بر دهان نبيچه بندند يا در جائيكه عرق دران ميچكد بگذارند بدانكه
چون اين عرقها به سبب شيريني خصوص هركدام مدتي بمانند خالي از سكوي نيستند و شبهه ناك اند پس اگر شيريني داخل
نكنند بهتر است * عرق چهارچيني از اطباي هند و فرنك جهت آتشك و قروح خبيثه و استسقا و امراض كردهٔ دماغه و قروح
و جروح آلات تناسل خصوص كه مزمن باشد چون بيست روز تا چهل روز بحسب احتياج بدستور مقرر و شرائط بيا شامند نفع
عظيم بخشد * صنعت آن چوب چيني اطي چهل مثقال دارچيني كبابهٔ چيني ريوند چيني از هريك بيست مثقال هر چهار را
جوكوب نموده در عرق كاوزبان و باد رنجبويه و شاهتره و بسفايج و خارخسك و اذخر مكي از هريك نيم پاو آثار يك شبانروز بخيسانند
پس از همين عرقها از هريك يك آثار بران ريخته بدستور متعارف بقوع و انبيق عرق كشند كه سه آثار برآيد و از نيم پاو كه بيست
و چهار مثقال صيرفي ميشود شروع نمايند كه صبح و شام نيم گرم بيا شامند و روزي ده مثقال بيفزايند تا بيست و يك يوم و
همين دستور كم نمايند اگر منظور چهل يوم باشد را گر بيست يوم تا ده روز بيفزايند و ده روز بكاهند و اگر سي يوم تا پانزده
يوم بيفزايند و تتمه نقصان نمايند و چون عرق نزديك باتمام رسد از سر نو بكشند و درين آشاميدن از لبنيات و حموضات
و نمك و غيره بدستور مذكور اجتناب نمايند و اگر براي استسقا و سوء القنيه شكمي و باد آورد و فقاح اذخر و بيخ كاسني و بيخ
كوفس و رازيانه و كمبو و انسنتين بيفزايند از هريك بوزن لائق و همچنين از براي هر علت ادويهٔ مناسبهٔ مختصه بآن و از براي آتشك
و قروح و جروح خبيثه صاصغوراس نيم وزن چوبچيني و افتيمون ربع آن اولي است و اگر در امراض مزمنه و صعبه قدري چوبچيني و
گيا كوكه چوب چيني سه ربع و گيا كويك ربع باشد و بيان گيا كو در خاتمه انشاء الله تع خواهد آمد در آب خيسانيدهٔ بطرز نقوع
بجاي آب نيم گرم يا سرد بيا شامند كه آب خالص نه نوشيدهٔ شود بهتر است بدين قسم كه پنج يوم هر روز سه مثقال و پنج يوم
ديگر هر روز پنج مثقال و پنج يوم ديگر هر روز هفت مثقال و پنج يوم ديگر هر روز نه مثقال باز پنج پنج يوم كم نمايند بدستور
مذكور و نيز اگر در عرق مرتبهٔ دوم نيز براجزاي چهارچيني قدري بيفزايند تا بيست يوم و باز بكاهند مثلا بر چوب چيني شش
مثقال و بر سه چيني ديگر سه سه مثقال بهتر است * فصل در بيان دستور استعمال اين دوا بطريق معجون مفرح * بدانكه بعضي از
معاجين چوبچيني در ارجاع مفاصل بلغميه و بادهاي آتشك و امراضيكه بعد از آتشك عارض شده باشد چون آن معاجين را بعد از
تنقيه استعمال نمايند نافع است و بعضي ديگر در سائر امراض بلغميه از درد كمر و ضعف معده و باه مفيد است و بعضي را منافع
ديگر هست كه به تفصيل در منافع معاجين بيان مينمايند * معجون چوبچيني كه در ارجاع مفاصل سرد و دردها و امراضيكه بعد از
آتشك حادث شده باشد به نهايت نافع است اما چون مهمل است ملاحظه از نان و غذاهاي غليظه لازم است و اگر در ايام خوردن
اين معجون قيهٔ شوربا با نخود آب تناول نمايند بهتر است * صنعت آن چوبچيني اطي بيست مثقال سورنجان مصري زعفران
مصطكي رومي دارچيني از هريك سه مثقال صعتر فارسي كه آنرا اوشن نامند ماهي زهره بوزيدان پوست بيخ كبر شيطرج هندي
رازيانه فلفل سياه قرنفل كل سرخ قاقلهٔ كبار از هريك دو مثقال پوست هليلهٔ زرد تربد سفيد مد بر از هريك هفت مثقال نمك هندي
زنجبيل از هريك يك مثقال كوفته بيخته وزن نموده بروغن بادام شيرين ده مثقال چرب نموده با يكصد و هشتاد مثقال عسل سفيد
خوشبو كف گرفته بقوام آورده معجون سازند قدر شربت در امزجهٔ قويه سه مثقال و بتدريج تا چهار پنج مثقال ميتوانند خورد
و در امزجهٔ ضعيفه يك مثقال و بتدريج تا دو مثقال و در امزجهٔ معتدله دو مثقال تا چهار مثقال اگر بعد از شش روز قدر خوراك
و روزانرا مضاعف سازند كه مواد بيشتر دفع شود نافع تر خواهد بود اما دران روز غذا بايد نخود آب باشد با گوشت جوان

مرغ وهيل ودارچيني * معجون چوبچيني ديكر كه از مخترعات حكيم عماد الدين محمود حسيني شيرازي است ودر مزاج غير حار تقويت قوي ميكند ومنعش حرارت غريزيه است وبه نهايت مقوي باه است ودرد اعضا ورطوبت وضعف معده را نافع است وپرهيز بيساري ندارد * صنعت آن چوبچيني اعلى مي مثقال جدوار خطائي مجرب خولنجان زرنباد ساذج هندي درونج عقربي زنجبيل عاقرقرحا مشك خالص صافي ازهريك دو مثقال بهمن سرخ بهمن سفيد تودري سفيد تخم ترب دارچيني مصطكي قرنفل دانهٔ هيل جوزبوا بسباسه عود قماري خصية الثعلب مصري زعفران ازهريك سه مثقال مغز بادام شيرين مقشر مغز تخم خربزه مغز فندق لسان العصافير ازهريك شش مثقال مغز پستهٔ مقشر مغز نارجيل مقشر ازهريك ده مثقال كوفته بيخته بدستور معجون نمايند مقدار شربت درامزجهٔ متوسطه دو مثقال است ودر امزجهٔ قويه سه مثقال ودر امزجهٔ ضعيفه يك مثقال

* معجون چوبچيني كه در اكثر امراض وامزجهٔ باردهٔ وارجاع ودرد اعضا خصوص كه بسبب آتشك باشد نافع است * صنعت آن چوبچيني باوصاف مذكوره مي مثقال قرنفل جوزبوا بسباسه كل سرخ زعفران خولنجان زرنباد معد كوفي ازهريك سه مثقال دارچيني قاقله فلفل سياه سنامكي مصطكي رومي سورنجان بوزيدان لسان العصافير ازهريك پنج مثقال زنجبيل دارفلفل عاقرقرحا جدوار خطائي ازهريك دو مثقال كوفته بيخته بعسل مصفى سه وزن ادويه معجون سازند قدر خوراك اين معجون مثل معجون سابق است اما ملاحظه وپرهيز اين كمتر است * معجون چوبچيني ديكر كه در فوايد ومنافع قريب است بمعجون سابق

* صنعت آن چوبچيني مي مثقال دارچيني دارفلفل مصطكي رازيانه ازهريك سه مثقال سنامكي صمغ عربي مغز بادام شيرين مقشر ازهريك چهار مثقال تخم كرفس زعفران سورنجان قرنفل ازهريك ده مثقال زنجبيل يك مثقال عسل سه وزن ادويه بدستور معجون سازند شربتي درامزجهٔ قويه چهار مثقال تا شش مثقال ودر امزجهٔ ضعيفه دو مثقال تا سه مثقال ودر امزجهٔ متوسطه سه مثقال تا پنج مثقال است واگر در ايام خوردن اين معجون وسائر معاجين چوبچيني مهمله از نمك تقليل نمايند بهتر است وهمچنين از لبنيات وحموضات وبقول وجماع وهواى بسيار سرد ورطب ومیوهاى بسيار رطب

* معجون چوبچيني ديكر از مخترعات حكيم عماد الدين محمود حسيني شيرازي ومعمول ومستعمل ميرزا محمد حسين چون درين معجون قريب شش يك اجزا ورق الخيال بود بهتر اين بود كه آن را ذكر نكند اما چون مبالغهٔ بسيارى در منافع وفوايد اين معجون نموده بودند خصوص در تقويت باه وسائر توتها بيان مينمايد * صنعت آن چوبچيني پنجاه مثقال مرواريد ناسفته صلايه كرده شمط مغسول زعفران مشك تبتي عنبر اشهب مايهٔ شتر اعرابي صندل سرخ دارچيني قرنفل زنجبيل بوزيدان سورنجان كبابهٔ چيني قسط شيرين سعد كوفي ازهريك پنج مثقال ريوند چيني سنبل الطيب دانهٔ هيل مصطكي رومي افتيمون رومي عود قماري اسارون شامي كل مختوم صندل سفيد ماهي رويبان سمكهٔ صيدا درونج عقربي زرنباد تخم كزر تخم شلغم تخم ترب تخم بونجه بهمن سرخ بهمن سفيد حسك مربا تودري زرد تودري كلكون ازهريك سه مثقال آملهٔ شير پرورده جوزبوا بسباسه شقاقل مصري كل كاوزبان بادرنجبويه كل سرخ اشنه تخم خشخاش مغز تخم خربزه مغز تخم خيار تخم كاسني تخم خرفهٔ مقشر مغز كردكان مقشر مغز فندق مغز چلغوزه ازهريك ده مثقال خصية الثعلب پنج مثقال ورق الخيال چهل مثقال آب به شيرين آب انار شيرين كلاب ازهريك صد مثقال قند سفيد عسل سفيد خوشبو مصفى بالمناصفه يكمن ويك چهاريك تبريز بطريق معمول معجون سازند قدر خوراك اين معجون بحسب ضعف وقوت مزاج ازده مثقال تا چهار مثقال است * معجون چوبچيني مخترع ومجرب حكيم هاشم طهراني نافع ازبواسير ارجاع مفاصل

ود رد ها و تقویت قوت باه و ها ئر قوی و بنهایت نافع است و مبرودین را کمال انتفاع دهد * صنعت ان دارچیني هورنجان
شقاقل مصري خصية الثعلب مصري لسان العصافير عود قماري مصطکي زعفران ازهريك سه مثقال دانهٔ هيل قاقلهٔ کبار قرنفل
خولنجان بوزيدان زنجبيل زرنباد اسارون شامي سنبل الطيب ساذج هندي دارفلفل کبابهٔ چيني مشك تبتي عنبر اشهب
جدوار خطائي ازهريك دو مثقال مغز حب السمنه مغز حب القلقل مغز انجلك مغز حبة الخضرا ازهريك پنج مثقال مغز
چلغوزه مغز نارجيل مقشر ازهريك ده مثقال چوبچيني اعلى يکارد تراشيده يکصد و پنجاه مثقال يك شب در آب خيسانيده
روز ديگر با چهارمن شاه آب در ديك بزرگي کرده سرش را محکم ساخته بتدريج با آتش ملايم بجوشانند تا ربع که يکمن
شاه باشد بمانند صافي نموده باعسل سفيد خوشبو مصفى يکصد و پنجاه مثقال ترنجبين نيشاپوري اعلى که از خار و خاشاک
پاک کرده باشند يکصد و پنجاه مثقال بقوام آورده پس هريك از اجزاى خشك را سواى مشك و عنبر و زعفران و مغزها
جدا جدا کوفته بيخته و وزن نموده داخل هم سازند و مغزها را نيز جدا جدا خوب نرم بسايند پس عنبر اشهب را
در عسل بقوام آورده حل کرده پس زعفران کوفته و بيخته و با گلاب حل کرده داخل نمايند بعد ازان مغزها را داخل
نمايند و در آخر ها ئر اجزا را و بعد از تمامي مشك را با قدرى نبات سائيده اضافه نموده خوب برهم زنند تا تمامي
با يکديگر مخلوط و ممزوج شوند پس در مرتبان چيني کرده اما بايد که مرتبان پر نباشد و جاى نفس کشيدن معجون بماند
و مقدار شربت از ين معجون مثل مقدار شربت معجون چوبچيني حکيم عماد الدين محمود است و بايد دانست که در هريك
از معاجين و حلوا و حريره هر گاه مقدار چوب چيني را سه مثل بيدانه مثل انچه گفته اند نموده و بدستور مذکور بجوشانيده تا ربع
بماند با عسل و شيرهٔ معجون و حلوا و حريره بقوام آورند بهتر و انفع است * معجون چوبچيني تاليف حکيم علي گيلاني منقول
از رساله بخط معزي اليه گفته که اين معجون از تاليف ما است و بنهايت نافع است ضعف قوى و کسل را و رنك رخساره را نيکو
گرداند و باه بيفزايد * صنعت آن چوبچيني اعلى بيست مثقال زعفران دو مثقال عود قماري خام مصطکي ازهريك ده مثقال
دارچيني سنبل الطيب هورنجان ساذج هندي اشنه قرنفل وج ترکي قاقله فلفل سياه دارفلفل بوزيدان جند بيدستر شيطرج
هندي زنجبيل سفيد ورق گل سرخ زيرهٔ کرماني جوزبوا انيسون خولنجان بهمن سرخ بهمن سفيد ازهريك سه مثقال
مشك تبتي يکمثقال قند سفيد بوزن مجموع ادويه عسل سفيد خوشبو مصفى دو وزن ادويه بدستور مقرر معجون سازند
شربتي ازيك مثقال تا دو مثقال * معجون چوبچيني منقول از مجربات حکيم احمد موسوي ارخط معزي اليه مقوي معده و
قلب و دماغ و کبد و کرده و مثانه و اعضاى تناسل و تمام بدن است و معجب است * صنعت آن چوبچيني اعلى پنجاه مثقال
مرواريد ناسفته صلابه کرده شمه مغسول مصطکي عود قماري خام مايهٔ شتر اعرابي زعفران مشك تبتي عنبر اشهب دارچيني
فلفل سياه قرنفل زنجبيل سفيد زرنباد ازهريك دو مثقال ريوند چيني افتيمون اقريطي دانهٔ هيل بواسکهٔ صيدا سنبل الطيب
ماهي رو بيان درونج عقربي تخم کزر تخم شلغم تخم ترب تخم اسپست بهمن سرخ بهمن سفيد حسك مربا ازهريك سه مثقال
ابريشم مغرض چهار مثقال خصيه الثعلب مصري پنج مثقال جوزبوا بسباسهٔ باغي ازهريك ده مثقال شقاقل مصري شش مثقال
عسل سفيد جيد خوشبو مصفى و قند سفيد متساوي از هر دو سه وزن ادويه بدستور مقرر معجون سازند شربتي ازيك مثقال
تا دو مثقال * معجون چوب چيني ديگر امتر خاى اعصاب و اوجاع مفاصل را نافع بود و بدن را قوت دهد * صنعت آن چوبچيني
اعلى چهار مثقال زعفران مصطکي دارچيني فلفل سفيد مرمکي افتيمون اقريطي شونيز رازيانه تخم اسپست زنجبيل تخم کرفس

پوست هلیلهٔ کابلی از هریک پنج مثقال فلفل سیاه چهار مثقال مقل ازرق خولنجان شیطرج هندی سنامکی تربد سفید ساذج هندی
از هریک سه مثقال سورنجان مصری مغز بادام شیرین مقشر از هریک شش مثقال سنبل الطیب چهار مثقال مویز طائفی منقی
هفت مثقال نبات سفید پنجاه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
* معجون چوبچینی میفرمایند که از اقتراح بندهٔ درگاه محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علویخان است مفاصل
مزمن و باد آتشک را مجرب و مفید است * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی سیاه هلیله آملهٔ منقی اسطوخودوس بهمن سرخ بهمن
سفید زرنباد بادرنجبویه از هریک یک مثقال و چهار دانک افتیمون اقریطی بسفایج فستقی از هریک سه مثقال لاجورد مغسول
یک مثقال درونج عقربی شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری سورنجان مصری بوزیدان از هریک یک مثقال و یکدانک دارچینی
گل سرخ گل گاوزبان از هریک چهار دانک چوبچینی اعلی بیست و هفت مثقال عسل مصفی یکصد و شصت مثقال ادویه را
کوفته بیخته بعسل سفید خوشبو جید مصفی سرشته و تا بیست و یکروز هر روز پنج مثقال تناول نمایند و از عقب آن یکمثقال
چوبچینی را بگلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه از هریک بیست مثقال بجوشانند تا به نصف رسد
صافی نموده نبات سفید پنج مثقال داخل کرده بنوشند و تا چهل روز از ماست و پنیر و ترشیها و سبزیها و حرکات عنیفهٔ
بدنیه و نفسانیه و جماع و از خوردن نمک اجتناب از لوازم است * معجون چوبچینی تالیف حکیم عماد الدین کاشغری
* صنعت آن چوبچینی سی مثقال دارچینی یک مثقال جوزبوا بسباسه کبابهٔ چینی ریوند چینی سنامکی کندر مصطکی
از هریک سه مثقال زعفران یک مثقال عسل سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی صبح و شام دو دو مثقال با یک پیالهٔ
قهوهٔ چوبچینی * معجون چوب چینی دیگر که دافع جمیع امراض است و بدن را فربه کرداند و صحت افزاید و سرور آورد
* صنعت آن چوب چینی سه سیر مغز بادام شیرین مقشر دارفلفل رازیانه قرنفل تخم کرفس مصطکی سنامکی از هریک نیم
سیر عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه ادویه را کوفته بیخته با عسل معجون سازند و هر صبح سه مثقال آن را و شام سه مثقال
بخورند تا بیست و یکروز و اگر زیاده از بیست و یک روز بخورند فائده بیشتر دهد و غذا بی نمک باشد و از سفیدی و ترشیها
پرهیز نمایند و تا سه ماه از جماع اجتناب کنند که فائدهٔ تمام می بخشد و صاحب این نسخه قلمی نموده که شصت مثقال یک سیر است
و در کتاب دیگر سیر شصت مثقالی بنظر نرسیده * معجون چوب چینی دیگر دافع جمیع امراض است و بدن را فربه کند و بصحت
افزاید و سرور آورد * صنعت آن چوب چینی که پوست بالای آنرا تراشیده باشند یک سیر و نیم که دو صد و هشتاد و یک مثقال
باشد سنامکی دوازده مثقال زعفران زنجبیل مصطکی قرنفل دارچینی دارفلفل فلفل سیاه عاقرقرحا شیطرج هندی مقل ازرق
مرمکی سنبل الطیب خولنجان وج ترکی نانخواه رازیانه تخم شبت هلیلهٔ سیاه شونیز افتیمون اقریطی از هریک سه مثقال مویز
منقی سی و سه مثقال ادویه را کوفته و بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن عسل مصفی معجون سازند شربتی
یک مثقال و نیم تا دو مثقال و در نسخهٔ دیگر روغن گاو سی و سه مثقال نیز داخل است * معجون چوب چینی دیگر تالیف حکیم
عماد الدین محمود شیرازی حسینی جهت تقویت باه و معده و دل و دماغ و جگر و مثانه و گرده و سرخی رنگ روی و فربهی
بدن مفید و بوی دهان خوش کند * صنعت آن چوب چینی یکصد مثقال مروارید ناسفته صلایه کرده شمط مغسول از هریک
دو مثقال مصطکی عود قماری مایهٔ شتر اعرابی زعفران مشک تبتی عنبر اشهب از هریک دو درم دارچینی قرنفل زنجبیل فلفل
سیاه جوزبوا بسباسه از هریک دو مثقال بوزیدان سورنجان کبابهٔ چینی خولنجان قسط شیرین سعد کوفی از هریک دو درم

ريوند چيني افتيمون اقريطي ازهريك سه مثقال سنبل الطيب دانهٔ هيل عنبر اشهب ازهريك سه درم سمكهٔ صيدا ماهي روبيان
درونج عقربي زرنباد تخم كزر تخم شلغم تخم ترب بهمن سرخ بهمن سفيد تودري سرخ تودري زرد ازهريك سه مثقال شقاقل
مصري ده مثقال ورق القنب سدس مجموع ادويه مجموع را كوفته بيخته نگاهدارند كاوزبان بادرنجبويه كل سرخ اشنه ازهريك
ده مثقال جوشانيده صاف نموده آب آنرا نيز نگاه دارند تخم خربزه تخم خيار تخم كاسني تخم خرفه مقشر ازهريك ده مثقال نرم كوبيده
شيره بكيرند وشيرهٔ آنها را اضافهٔ شيرهٔ سابق نموده آب به شيرين آب سيب شيرين آب انار كلاب ازهريك ده مثقال با قند وعسل
صافي بالمناصفه سه وزن اجزا بقوام آورند مغز فندق مغز بادام شيرين مغز كردكان مغز چلغوزه ازهريك ده مثقال نرم كوبيده در
عسل وقند بقوام رسيده اند ازند زعفران را در كلاب حل كرده اضافه كنند وعنبر را دو حصه نموده يك حصه را اول مرتبه
داخل كرده وهمچنين مشك را دو حصه نموده يك حصه را قبل از باقي ادويه ويك حصه را با عنبر بعد از سائر ادويه داخل نمايند
واز براى بعضى اين اجزا را نيز افزوده اسارون شامي كل مختوم صندل سرخ صندل سفيد هر دو سوده تخم خشخاش ازهريك
سه مثقال آملهٔ منقى دوازده مثقال كوفته بيخته با اجزاء داخل نمايند ودر نسخهٔ ديكر اين معجون خصية الثعلب مصري پنج مثقال
تخم اسپست سه مثقال حسك مربا برنسخهٔ مزبور افزوده ووزن چوب چيني پنجاه مثقال ووزن ريوند چيني دو مثقال و
وزن هريك از مصطكي وعود ومايهٔ شتر اعرابي ومشك وعنبر يك يك درم ووزن دارچيني يك مثقال ووزن آب سيب وآب به و
آب انار وكلاب از هريك يكصد مثقال است * معجون چوب چيني ديكر كه در تقويت باه واعضاى رئيسه ودفع امراض سوداوي
بى نظير است * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه آملهٔ منقى از هريك سه درم افتيمون اقريطي بهفايج فستقي از هريك
پنجدرم لاجورد مغسول دو دوم تربد سفيد اسطوخودوس بهمن سرخ بهمن سفيد زرنباد بادرنجبويه از هريك سه درم
درونج عقربي شقاقل خصية الثعلب مصري سنبل الطيب سورنجان مصري از هريك دو درم بوزيدان دارچيني قرنفل جوزبوا
ورق كل سرخ عودهندي ابريشم مقرض از هريك يكدرم ونيم چوبچيني اطلى بوزن مجموع ادويه عسل مصفى سه وزن مجموع
ادويه ادويه را كوفته بيخته با عسل معجون سازند وهر روز چهار مثقال آنرا بخورند ودر نسخهٔ ديكر حجر ارمني دو درم
داخل است * معجون چوب چيني ديكر كه آنرا منافع بسيار ودر تقويت باه بى نظير است * صنعت آن چوب چيني اطلى شصت و
دو مثقال ونيم مروارید ناسفته لاجورد مغسول كهربا ى شمعي ريوند چيني افتيمون اقريطي سنبل الطيب دانهٔ هيل بوا بوزيدان
سورنجان مصري سعد كوفي جوزبوا بسباسهٔ باغي از هريك دو مثقال ونيم ريك ماهي ماهي روبيان درونج عقربي زرنبادٔ
تخم كزر تخم شلغم تخم بونجه بهمن سرخ بهمن سفيد حسك مربا تودري زرد تودري كلكون دارچيني قرنفل زنجبيل اسارون
آملهٔ منقى از هريك سه مثقال وسه ربع مثقالى خصية الثعلب مصري شش مثقال ويكدانك ونيم عود قماري خام مصطكي رومي
مايهٔ شتر اعرابي زعفران عنبر اشهب از هريك يك مثقال ونيم مشك خالص چهار دانك مغز فندق مغز پسته مغز بادام شيرين
مقشر مغز نارجيل مقشر مغز چلغوزه مغز انجك مغز حب الصنوبر مغز حبة الخضرا از هريك دوازده مثقال ونيم ادويه را سواى
مغزها كوفته بيخته مغزها را بعد مقشر كردن نرم سلايه كوده پس كل كاوزبان ورق كل سرخ از هريك دوازده مثقال ونيم در
كلاب وعرق بيد مشك از هريك يكصد ونود مثقال يك شب بخيسانند پس چهار پنج جوش داده صافي نموده ده مثقال تخم خرفهٔ
مقشر را در كلاب شيره كوفته آب زرد رنگ نود وپنج مثقال آب آنار شيرين پنجاه مثقال آب سيب شيرين پنجاه مثقال عسل مصفى
ونبات سفيد از هريك چهارصد مثقال بقوام آورده ادويه را بآن بسرشند * معجون چوبچيني صد رالشويهٔ كيلاني آتشك

كهنه ودرد مفاصل ونفخ معدة وضعف باه وامراض كرده ومثانه رانافع است * صنعت آن چوبچيني اطبا هشتاد مثقال سليخه
كبابهٔ چيني بهمن سرخ بهمن سفيد دارچيني اسارون عود هندي سنبل الطيب مصطكي رومي قرنفل ساذج هندي ازهريك
سه مثقال فلفل دارفلفل زنجبيل زعفران ازهريک دو مثقال مشك خالص عنبر اشهب ازهريك يكدرم عسل مصفى سه وزن
ادويه بدستور مقرر معجون سازند شربتى هرصبح مقدار سه مثقال * معجون چوبچيني ديگر بدانكه مولف اين معجون چيزى
برمعجون سورنجان اضافه نموده وچيزى كم كرده خواصى كه از براى معجون سورنجان مذكور است از براى اين معجون
ذكر كرده واين معجون را معجون چوبچيني ناميده * صنعت آن چوبچيني اطبا هشتاد مثقال سورنجان مصري شش درم
ماهي زهره بوزيدان پوست بيخ كبرشيطرج هندي ازهريك دو درم پوست هليلهٔ زرد هفت درم تخم كرفس را زيانه فلفل
صعتر ازهريك يك درم وتيم نمك هندي يكدرم دارچيني انيسون ورق كل سرخ زنجبيل قاقله قرنفل ازهريك سه درم
تربد سفيد مصطكي رومي زعفران ازهريك دو درم اجزا را كوفته بيخته بروغن بادام شيرين چرب نموده باسه وزن ادويه
عسل سفيد مصفى معجون سازند ودر ظروف چيني نگاهدارند وهرصبح سه مثقال آنرا تناول نمايند نقرس وعرق النسا
واوجاع مفاصل ودرد ورك را نافع است وموض آتشك مزمن را به نهايت سودمند است * معجون چوب چيني ديگر
* صنعت آن چوب چيني پوست تراشيده يكصد وپنجاه وهفت مثقال دارفلفل رازيانه قرنفل تخم كرفس مصطكي رومي
هنامكي مغز بادام شيرين مقشر ازهريك بيست وشش مثقال عسل مصفى سه وزن مجموع ادويه بدستور مقرر معجون
سازند وتا بيست ويكروز واكرازبيست ويك روززياده بخورند زياده فائده دهد صبح هفت مثقال ونيم وشام نيز هفت
مثقال ونيم بخورند آن قدس سره مى فرمايند كه مقدار شربتي كه قلمي شده بسيار است نهايت شربتى ازين آن است
كه صبح دومثقال وشام دومثقال ونيم تناول كرده شود * معجون چوب چيني حكيم صالح خان خال آن مرحوم * صنعت آن
چوب چيني اطبا هشتاد مثقال سنبل الطيب ساذج هندي قرنفل قاقلهٔ صغار قاقلهٔ كبار فلفل سياه دارفلفل جندبيدستر خولنجان
زرنباد زنجبيل كل سرخ جوزبوا بسباسه زيرهٔ كرماني اسارون شامي ازهريك ده مثقال كوفته بيخته دوچهار روزن
ادويه يعني نهصد وشصت مثقال عسل سفيد مصفى معجون سازند * معجون چوبچيني حكيم عبد محمد * صنعت آن
چوب چيني پوست دوركرده چهل مثقال سنبل الطيب قاقلهٔ صغار عود قماري خام دارچيني قرنفل زنجبيل دارفلفل
فلفل سياه خولنجان جوزبوا بسباسه سورنجان مصري خصية الثعلب مصري مغز بادرجيل مقشر مغز چلغوزه مغز كركان
ازهريك ده مثقال درونج عقربي زرنباد عاقرقرحا بوزيدان زعفران ازهريك دو مثقال عسل مصفى سه وزن
ادويه يعني شش صد وهفت مثقال بدستور مقرر معجون سازند * معجون چوب چيني حكيم امين * صنعت آن چوبچيني
پوست جدا كرده هشتاد مثقال دارچيني سيلاني سورنجان مصري ازهريك سه مثقال كاوزبان بادرنجبويه فلفل
شقاقل مصري زرنباد زنجبيل قرنفل زعفران درونج عقربي مصطكي رومي بوزيدان ازهريك دو مثقال كوفته
بيخته بعسل مصفى سه وزن ادويه يعني سه صد وبيست وچهار مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتى صبح دومثقال
وشام دومثقال بايك فنجان آب مطبوخ چوبچيني * معجون چوبچيني منقول از خط حكيم محمد باقر حسيني مقوي دماغ
ودل ومعده وجگر وكرده ومثانه وانثيين وتمام اعضا ومقوي باه است ورنگ رورا سرخ كرداند وبدن را فربه سازد
وفرح آورد * صنعت آن چوبچيني اطبا پنجاه مثقال ورق طلا عنبر اشهب خصية الثعلب مصري بهمن سرخ ازهريك پنج

مثقال مروارید نا سفته شمط مغسول یعني هجرا رمني ریوند چیني افتیمون اقریطي سنبل الطیب دانهٔ هیل بوا مصطکي
عود قماري خام زعفران مایهٔ شتراعرابي اسارون شامي صندل سرخ دارچیني قرنفل زنجبیل بوزیدان سورنجان مصري
کبابهٔ چیني خولنجان قسط شیرین تودري سرخ تودري زرد سعد کوفي از هریك یك اوقیه کل مختوم مشک تبتي خالص
صندل سفید سمکهٔ صید اماهي روبیان درونج عقربي زرنباد تخم خربزه تخم شلغم تخم ترب تخم یونجه حسك مربا از هریك
سه مثقال آمله بشیر پرورده جوزبوا بسباسه شقاقل از هریك ده مثقال اجزا را کوفته بیخته کل کاوزبان بادرنجبویه از
هریك یك اوقیه کل سرخ پاک کرده دواله از هریك ده مثقال در آب بجوشانند وبپالایند تخم خشخاش سفید مغز تخم خربزه
مغز تخم خیارین تخم کاسني تخم خرفهٔ مقشر از هریك ده مثقال نرم کوبیده شیره برآورده اضافهٔ مطبوخ نمایند وبا آب به
شیرین وآب انار شیرین وگلاب وقند سفید وعسل مصفی بقوام آورده در آخر مغز فستق مغز بادام مقشر مغز کردکان
مغز چلغوزه مانند مرهم صلایه نموده دران عسل حل کرده بعد ازان ادویه را بدستور بآن بسرشند واگر خواهند
کیفیتش زیاده شود دهل غهٔ حرمت نکند جزو اعظم عدس جمیع اجزا داخل نمایند ودر ظرف چیني نگاهدارند * صنعت این
معجون به نسخهٔ دیگر باندک تفاوتی قلمي نموده که این معجون دل ودماغ را قوت دهد ودرد مفاصل ودرد
پشت ودرد ورکین را برطرف کند ومالیخولیا وامراض سوداوي را سودمند بود ومعده را قوت دهد وباه را زیاده کند
ورنك رورا سرخ گردانند وبدن را فربه کند واوعیه مني بکشاید وکرده ومثانه را از رمل وسنك واخلاط لزجه پاک
گردانند وبوی دهان خوش کند ونشاط آورد ومنافع بسیاری ازبرای آن ذکر کرده * صنعت آن چوب چیني اعلی غرقي
پنجاه مثقال مروارید بزرگ غلطان آبدار نا سفته صلایه کرده دومثقال لاجورد بدخشي مغسول ریوند چیني افتیمون
اقریطي از هریك دو مثقال سنبل الطیب دانهٔ هیل بوا سمکهٔ صید اماهي روبیان درونج عقربي زرنباد تخم کزر تخم شلغم تخم
ترب تخم یونجه بهمن سرخ بهمن سفید حسك مربا تودري سرخ تودري زرد از هریك سه مثقال خصیة الثعلب مصري پنج مثقال
بوزیدان سورنجان سعد کوفي از هریك دو مثقال دارچیني قرنفل زنجبیل سفید اسارون آملهٔ منقی از هریك سه مثقال
جوزبوا بسباسه از هریك ده مثقال مصطکي عود هندي مایهٔ شتراعرابي زعفران عنبر اشهب از هریك دو درم مشک تبتي
نیم درم مغز فندق مغز بادام شیرین مقشر مغز کردکان مقشر مغز چلغوزه از هریك ده درم اجزا را هوای لبوب کوفته بیخته
مغزها را نرم صلایه کرده کل کاوزبان بادرنجبویه اشنه ورق کل سرخ از هریك ده مثقال خیسانیده جوشانیده بمالند وبپالایند
آب مطبوخ آنرا نگاهدارند پس بگیرند مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم خرفهٔ مقشر تخم کاسني مقشر از هریك ده مثقال
ونرم کوبیده وشیرهٔ آنها را بگیرند وآب به شیرین وآب انار شیرین وآب سیب شیرین از هریك ده مثقال مجموع آب مطبوخ
وشیره ها وآب فواکه را یکجا کرده بسه برابر اجزا قند سفید وعسل متساوي بقوام آورده سرد کرده ادویه را بآن بسرشند ودر
ظرف چیني نگاهدارند وبعد از چهل روز بکار برند شربتي دو مثقال * معجون چوب چیني دیگر تالیف حکیم میر عماد الدین
محمود شیرازي مالیخولیا وبواسیر وجذام وآتشك وقروح سوداوي ووسواس وجمیع امراض سوداویه را نافع است
* صنعت آن زرنباد جدوار خطائي مجرب زراوند مدحرج خولنجان ماهي زهره ریوند چیني افتیمون هلیلهٔ سیاه
لاجورد مغسول قربد سفید مدبرد ارچیني مصطکي رومي سنبل الطیب جوزبوا بسباسه زعفران قرنفل دانهٔ هیل
از هریك دو مثقال چوب چیني اعلی نصف مجموع ادویه کوفته بیخته بامه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند

وهر صبح پنج مثقال آنرا نخورند * معجون چوب چيني ديكر در مفاصل اعضا را نافع وبجهت ضعف معده وهضم طعام
وآوردن اشتهاى طعام وتقويت باه ودرد كمر وپشت مفيد است * صنعت آن پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست
هليلهٔ زرد آملهٔ منقى دارچيني بسباسه سنبل الطيب اسارون زعفران قرفة الطيب سورنجان خولنجان سعد كوفي
دارفلفل كندر زنجبيل را زيانهٔ رومي نانخواه تخم كزر تخم شلغم بوزيدان شقاقل جوز بوا عود هندي اجزا متساوي
چوب چيني اعلى بوزن مجموع ادويه كوفته بيخته باسه وزن مجموع ادويه عسل مصفى معجون سازند شربتى سه مثقال
* معجون چوب چيني ديكر كه مؤلفش گفته بجهت درد مفاصل ودرد اعضا وتفتيح سدها وبواسير وجميع امراض سوداوي
وبلغمي نافع است * صنعت آن پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه آملهٔ منقى بسفايج فستقي افتيمون اقريطي
قرنفل سفيد مد برزنجبيل قرنفل دارچيني قاقلهٔ كبار جوز بوا زهريك سه درم ماهي زهره غاريقون سفيد رازيانه پوست
بيخ كبر سورنجان مصري بوزيدان ازهريك دودرم فلفل سياه زرنباد نانخواه نمك هندي نمك نفطي ازهريك يكدرم
دارفلفل زراوند مد حرج اصل السوس ازهريك سه درم سنا مكي پنجدرم چوبچيني اعلى پنجاه مثقال مجموع را كوفته
بيخته باسه وزن ادويه عسل مصفى معجون سازند شربتى سه درم وعجب است از مولف اين معجون كه باوجود آنكه
جميع اطبا منع نمك در چوب چيني نموده اند نمكها داخل نموده * معجون چوب چيني باعشبهٔ مغربي قلمي فرموده اند
كه تاليف بندهٔ آثم ميرمحمد هاشم المخاطب بحكيم معتمد الملوك سيد علوخان غفرالله ذنوبه است بجهت درد مفاصل
حادث به سبب آتشك كه يكى از اطباى عصر را بوده از مدت بيست سال وبعون الله تع از ين تل ببرد فع مرض معزي اليه
بگلي كرديد * صنعت آن عشبهٔ مغربي پانزده درم چوب چيني موصوف بصفات جيده مزبوره هفتاد درم گل گاوزبان
بسفايج فستقي بادرنجبويه ازهريك ده درم مويز منقى يكرطل ونيم مجموع را در پنج من ونيم گلاب وعرق بيد مشك
يك شب بخيسانند وروز ديگر در ديگ سنگي يا مس تازه قلعي كرده نموده سر آنرا بطبق سفالي پوشانيده واطراف آن را بخمير
وگل حكمت محكم نموده مقدار پنج من ونيم هيمه قلم باريك دوشاخ درزير آن بسوزانند تا باتمام رسد پس ديك
را فرود آورده بمالند وبپالايند نبات سفيد يكمن تبريز عسل مصفى يكرطل ونيم عراقي داخل نموده در قدر رمضاعف
بجوشانند وكف آن را گرفته صافي نموده بقوام آورند پس بگيرند دارچيني سيلاني بهمن سرخ بهمن سفيد سنا مكي خولنجان
سورنجان مصري دانهٔ هيل مصطكي رومي ازهريك ده درم چوب چيني اعلى سي وپنجدرم عنبر اشهب نيم مثقال زعفران
چهاردانك پوست هليلهٔ كابلي پانزده درم كوفته بيخته معجون سازند وهرروز دومثقال ونيم صبح ودومثقال ونيم شام تناول
نمايند ودر نسخهٔ ديگر درونج عقربي بادرنجبويه را تينج گل گاوزبان ازهريك ده درم لاجورد مغسول دودرم ونيم اضافه شده
وزن چوب چيني چهل وپنجدرم نموده بسيار مفيد آمد * معجون چوبچيني ديگر * صنعت آن چوب چيني كه پوست بالاى
آن را تراشيده باشند يكصد وسي وپنج مثقال سنا مكي شش مثقال زعفران زنجبيل مصطكي قرنفل دارچيني دارفلفل فلفل
سياه عاقرقرحا شيطرج هندي مقل ازرق مرمكي سنبل الطيب خولنجان وچ تركي نانخواه رازيانه تخم شبت هليلهٔ سياه شونيز
افتيمون اقريطي ازهريك يك مثقال ونيم مويز منقى روغن گاو ازهريك شانزده مثقال ادويه را كوفته بيخته بروغن گاو چرب
نموده مويز منقى را درگلاب پخته از پالايش بيرون كرده درعسل سه وزن مجموع ادويه داخل كرده عسل مصفى را بقوام آورده
ادويه را بآن سرشته بدستور مقرر معجون سازند ودرظرف چيني نگاهدارند شربت يك مثقال وربع مثقالي * مفرح چوبچيني

تالیف حکیم میر عماد الدین محمود جهت تقویت باه و معده ودل ودماغ وجگر وکرده ومثانه ومرخي رنگ وفربهي بدن نافع است وبوی دهان نیکوکند * صنعت آن چوب چیني پنجاه مثقال مروارید ناسفته شمطریوند چیني زعفران قرنفل فلفل زنجبیل جوزبوا بسباسه مورنجان بوزیدان شقاقل خولنجان کبابهٔ چیني سعد کوفي ازهریك دومثقال افتیمون سنبل الطیب مکهٔ صیدا زرنباد درونج عقربي تخم کزر تخم شلغم تخم ترب تخم اسپست بهمن سرخ ماهي روبیان بهمن سفید تودري زرد تودري گلکون ازهریك سه مثقال قاقلهٔ صغار سه درم مصطکي عود خام مایهٔ شترا عرابي مشك عنبرا شهب ازهریك یك درم قسط شیرین دودرم دارچیني یکمثقال خصیة الثعلب مصري پنج مثقال حمك دانه سه درم ورق القنب سدس اجزا کوفته بیخته کل گاوزبان بادرنجبویه کل سرخ دواله ازهریك ده مثقال بگلاب جوشانیده صافي نموده شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم کاهني شیرهٔ تخم خربزه ازهریك ده مثقال آب به شیرین آب انار شیرین آب سیب شیرین گلاب ازهریك یکصد مثقال قند سفید عسل مصفی بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه بقوام آورده مغز بادام شیرین مقشر مغز کردکان مقشر مغز چلغوزهٔ مقشر ازهریك ده مثقال نرم کوبیده اضافه کرده بعد سرد شدن باقي اجزا را کوفته بیخته بآن بسرشند ودرنسخهٔ دیگر اسارون کل مختوم صندل سرخ صندل سفید تخم خشخاش ازهریك سه مثقال شیرهٔ آملهٔ منقی ده مثقال براجزای این مفرح آفزوده شده است * واما استعمال این دوا بعنوان نقوع پس بدانکه نقوع چوب چیني درناقهین وامزجهٔ ضعیفه اکثراوقات مفید است وطریق مشهور نقوع این دوا آن است که ازهریك ازچوبچیني اول کوفته بیخته ونبات سفید نرم سائیده بقدر بیست وچهار مثقال وزن نموده درعرض سه روز باین دستور بنوشند یك روز قبل ازخوردن آن بکیرند هشت مثقال ازسائیدهٔ آنرا درکاسهٔ چیني کرده عرق بید مشك یاگلاب یا عرق گاوزبان یاعرق رازیانه هریك که مناسب دانند وموافق مزاج باشد بقدر صد مثقال ودر بعضی امزجه یکصد وپنجاه مثقال بربالای آن ریخته خیسانیده درعرض روزچند مرتبه دست مالیده برهم زنند وصباح آب صافي آنرا نیم کرم نموده نبات سفید هشت مثقال داخل کرده سه دفعه بنوشند وبازبدستور ازهریك هشت مثقال داخل همان ثفل چوبچیني روزاول نموده بدستور گلاب وعرق داخل ساخته درعرض روزچند مرتبه برهم زده صبح روزدیگر آب صاف آنرا بدستور کرم کرده بانبات هشت مثقال سه دفعه میل نمایند وروزسوم بازبقیه سائیده چوبچیني مذکورا اضافهٔ ثفل روزدوم نموده بدستور گلاب یاعرق داخل کرده چند مرتبه برهم زنند صبح روزدیگر کرم نموده صافي کرده هشت مثقال نبات داخل کرده سه دفع بنوشند پس بروزدیگر بکیرند یك کفچه آرد میده ودرنسخهٔ دیگر بجای آرد میده آرد شکر تیغال است ویك کفچه آرد برنج ونیم کفچه تخم ریحان کوفته وبروغن کاویا کوسفند بی نمك بریان نموده اثفال چوبچیني را باگلاب وعرق بید مشك وعرق گاوزبان دردیکی دیگر نیکو بجوشانند وصافي نموده پنج مثقال قند سفید دران حل کرده اضافهٔ آرد وروغن مزبور نموده به پزند تاچون حریره شود دارچیني مانهٔ هیل ازهریك دومثقال نرم کوفته داخل کرده برهم زنند تاخوب ممزوج شود درسه ظرف چیني کرده درسه روزتناول نمایند * حکیم محمد هاشم طهراني گفته که دستور معمول نقیوددرنقوع چوبچیني آن است که ازیك مثقال تاهشت مثقال بحسب ضعف وقوت بدن ومرض باعرقهای مناسب ودواهای موافق خیسانیده داده اثرپسیاری مشاهده نموده خصوص درفصل تابستان ومزاجهای گرم ودرامراض حاره وخفقان وامراض قلبیهٔ حاره باصندل سفید وگل گاوزبان وتخم کشنیز خشك بالسویه وبقدر نصف مجموع چوبچیني سوهان کرده درعرق بید مشك ونیلوفربازاری هریك مثقال چوبچیني سي مثقال عرق اضافه نموده درشیشهٔ کرده درعرض دوروز

چند مرتبه برهم زده صبح روز دیگر آب آنرا صافي نموده کاه مرد وکاه کرم داده که میل نموده اند ودرا مراض بارده و مبرود ین باعود قماري وبادرنجبویه وگل کاوزبان کیلاني وچوب چیني بسوهان تراشیده که نسبت عود باچوبچیني نسبت مدس وباهریك ازین دود وانسبت ثلث باشد مثلا هرکاه چوبچیني شش مثقال باشد عود باید که یك مثقال وهریك ازگل کاوزبان وبادرنجبویه دومثقال باشد بدستور باکلاب وعرق بید مشك یاعرق رازیانه وعرق اذخروا کرسوداویت برمزاج غالب باشد باعرق کاوزبان وبادرنجبویه درشیشه کرده درعرض روزمکرر برهم زده صبح زود صاف آن رانیم گرم باانداك نبات یابدون شیریني میل نمایند وهمچنین اگربجهت علت عضوی خاصی باشد مثل جگر یا معده با دواهای مناسب آن عضو وعلت خیسانیده بنوشند واقل مدت خوردن نقوع شش روز واکثر دوازده روز است واگرهوا بسیارگرم نبوده و دغدغه فساد چوبچیني ودواها بعد ازسه روز نباشد باز چوب چیني ودواها را داخل همان ثفل نموده عرق ریخته بدستور خیسانیده دو روز دیگر میل نمایند واگر دغدغهٔ فساد باشد داخل ثفل نساخته بدستور علیحده خیسانیده میل نمایند وثفل را باعرق مناسب خیسانیده یاجوشانیده صافي نموده بجای آب درعرض شبانروز بنوشند وبعد ازاتمام جرم وثفل سه روز آخررا بدستور باعرقها جوشانیده یاخیسانیده صاف نموده بجای آب میل نمایند خلاصهٔ کلام درباب نقوع چوب چیني آن است که بطریق عرق وقهوه ذکرشد * ونیز دستور کلي درباب وزن ومقدار چوب چیني وعرق وآب ومدت خوردن دواهای که داخل میشود نظر بمزاج ومرض وغرض تمامي مختلف است به نهجی که درباب عرق وقهوه مکررا مذکور شد بآن قانون سلوك نمایند وهمچنین درباب اغذیه واشربه وملاحظه جمیع موافق انچه بیان شده عمل نمایند واما پرهیز وملاحظهٔ این نیزکمتر ازطریق قهوه ونزدیك بعنوان سفوف است که پرهیز بسیاری ضرور نیست * دستور دیگر در نقوع چوب چیني ازحکیم میرمحمد مؤمن که جهت ناتهین ومحرور المزاج وخفقان وتقویت اعضا وقوي وامزجهٔ اطفال نافع ودرفصل گرمي هواموافق است * صنعت آن چوب چیني راازیك مثقال تا هشت مثقال باید سوهان نمود وباعرقهای مناسبه وادویهٔ موافقه یك شبانروز درشیشه وامثال آن بخیسانند ومکرر برهم زنند پس صافي نموده بنوشند وهرگاه ازبراي خفقان حار وامزجه وامراض حارهٔ باشد باصندل سفید وکشنیز خشك وگل سرخ بالتسویه بقدر چوب چیني درگلاب وعرق نیلوفر یاعرق بید مشك وعرق کاوزبان ازچهل وپنج مثقال تانود مثقال بخیسانند وهرگاه جهت مبرود المزاج باشد باعود وبادرنجبویه وزرنباد وامثال آن درعرق رازیانه وعرق بهار وعرق اذخر ومانند آن بخیسانند وبا اشربهٔ مناسبه در هرا موی بنوشند وهمچنین هرگاه بجهت عضوی دهند بادوای مناسب آن بخیسانند وهرچه بعد ازسه روز صاف کرده باشند جرم آنرا درآب یا عرق مناسب بقدرضرور خیسانیده بجای آب درایام شرب نقوع بنوشند وقدر چوبچیني بجهت اطفال ازیك مثقال تاچهار مثقال است وازبراي غیر اطفال ازچهار مثقال تا هشت مثقال * نقوع چوبچیني به نحهٔ دیگر * صنعت آن مقدار بیست مثقال چوبچیني رانرم کوبیده درشیشهٔ کرده عرق کاوزبان عرق بادرنجبویه عرق شاهتره عرق بید مشك گلاب ازمجموع یك پیالهٔ بزرك آبخوري ازهریك بقدر حاجت داخل کرده یك شبانروز درشیشهٔ حرکت دهند پس صافي نموده مقدار بیست مثقال نبات سفید سوده داخل کرده بیاشامند درسه روز وروز چهارم ثفل آن راحلوا کرده تناول نمایند * نقوع چوبچیني بنوع دیگر این است که ازیك مثقال چوبچیني راقانه مثقال روزاول یکمثقال آنرا ریزه نموده وروزدوم دومثقال وهمچنین تاروز نهم نه مثقال آنرا درامزجهٔ حاره باگلاب وعرق بید مشك وعرق نیلوفر یازاي هریك مثقال چوبچیني

هي مثقال از عرقها ودر مزاجهاى سرد در كلاب وعرق اذخر وعرق بادرنجبويه وعرق بادیان بدستور مزبور خيسانيده در عرض يك شبانروز كاهى سرد بجاى آب وكاهى كرم چون قهوه با شيريني نبات يا بغير شيريني بنوشند ودر مقدار چوب چيني درين ايام چهل وشش مثقال ميشود ومقدار عرقها در روز اول هي مثقال است ودر نهم دويست وهفتاد مثقال واز ين دور روز زن عرقها در ايام ديگر معلوم ميشود * دستور نقوع چوب چيني كه فرنگان در امراض باردهٔ مزمنه كه بتدابير ديگر دفع نميكردد باين دفع ميكردد وبزعم ايشان والحق بلاد ايشان چنين هوا ندارد كه بغير از چنين دواى قوي امراض مزمنهٔ قويه دفع نميكردد * صنعت آن بكيرند شراب ريحاني قوي خالص بيست وچهار من طبي كه هر منى دو رطل است وهر رطلى يكصد وبيست وهشت درم ودو ثلث درمى ودر چهار قرابه كنند كه در هر قرابه شش من طبي شراب باشد پس بكيرند چوب چيني كه برندهٔ نجاري تراشيده باشند ودر هر قرابه شانزده سير من طبي از چوب چيني تراشيده داخل كرده سر آنرا كرفته چهل روز در آفتاب كذارند پس بعد از چهل روز از آفتاب برداشته اول فصل بهار شروع بخوردن آن نموده در روز اول پنج مثقال آنرا بنوشند وهر روز پنج مثقال آنرا بيفزايند تا بهفتاد وپنج مثقال رسد پس چهل ويكروز هر روز هفتاد وپنج مثقال آن رابنوشند بعد از چهل ويكروز هر روز پنج مثقال آن را كم كنند تا به پنج مثقال رسد پس ترك نمايند واين وقتى است كه مزاج بسيار قوي باشد اما اكر مزاج متوسط باشد وقرابهٔ آن كه در قرابهٔ چهار من طبي شراب باشد ساخته بدستور مذكور تا هفتاد وپنج مثقال رسانيده بيست ويك روز هر روز هفتاد وپنج مثقال بنوشند پس هر روز پنج مثقال آنرا كم كنند تا به پنج مثقال رسد پس ترك كنند واكر مريض بسيار ضعيف باشد وبعد از رسيدن بهفتاد وپنج مثقال يازده روز يا پانزده روز هر روز هفتاد وپنج مثقال را بنوشند پس هر روز پنج مثقال آنرا كم كنند تا بمقدار پنج مثقال رسد آن زمان ترك نمايند وپرهيز بدستوريست كه در خوردن چوب چيني بدستور تعريق ذكر شد واكر ربع وزن چوب چيني نيز كيا كورنده كرده باچوب چيني مزبور در قرابه ريزند وبقدر روزن اين نيز بر شراب بيفزايند ميكردد اقوى وليكن درين هنكام بايد غذا وشراب را منحصر بر شير كاو تازه دوشيده نمايند كه شير برنج بى شيريني ونمك وبا چلاو ويا شير بخورند وبجاى آب شير شير كرم بنوشند * نقوع ديكر از حكماى فرنك وهند جهت آتشك وقروح وجروح مجراى بول وغيرها * صنعت آن چوب چيني اعلى از يك مثقال كرفته تا دو مثقال وكبابهٔ چيني وريوند چيني ودار چيني از هريك از نيم مثقال كرفته تا پنج مثقال تا چهل روز بدين نهج كه سه روز اول هر روز چوب چيني يك مثقال واز ان هر سه نيم نيم مثقال وسه روز ديكر دو مثقال چوب چيني واز ان هر سه يك يك مثقال كه روز آخر نوزدهم وبيستم وبيست ويكم است هفت مثقال چوب چيني واز انها سه ونيم مثقال باشد وباز بهمين دستور كم نمايند واين در صورتى است كه مرض صعب وشديد نباشد والا هر دو روز يك مثقال بيفزايند تا بيست ويك يوم وهمچنين باز بكاهند كه مقدار هر روزه را در نيم آثار هندي آب تا سه پاو شب بخيسانند وصبح صاف نموده نصف آنرا آنوقت ونصف آنرا آخر روز نيم كرم نموده بياشامند واكر اينصورت قدرى چوب چيني اعلى را از سه مثقال كرفته تا هفت مثقال در آب خيسانيده در عرض شبانروزى بجاى آب بياشامند كه آب خالص ننوشند اولى است وترشيها ونمك وغيرها را ترك نمايند * واما حريرهاى چوبچيني پس بدانكه اينها نيز در نفع قريب بمعاجين آن بلكه از ان انفع در بعضى امزجه وامراض ومواد اند * حريرهٔ چوب چيني قلمي فرموده اند كه تاليف قدوة المحققين جمال الملة والدين ماجد نقير ميرمحمد هادي قدس سره است نافع از براى نزلات باردهٔ صدر وحرقه وضيق النفس وامثال اينها

* صنعت آن آرد میده آرد نخود از هر یك یك گنجه کشنیز خشك تخم خشخاش تخم خرفهٔ مقشر تخم مرو کوفته بروغن کاو بریان کرده شربت بنفشه شربت اسطوخودوس شیرهٔ هلیلهٔ مو یا عسل سفید خوشبو مصفی از هر یك ده مثقال بعرق بید مشك وعرق گاوزبان وعرق بادرنجبویه از هر یك ده مثقال حل کرده بآتش ملایم بپزند تا چون ترحلوا شود چوبچیني چهار مثقال دارچیني دانهٔ هیل از هر یك دو مثقال عود الصلیب یك مثقال زعفران بمبامه از هر یك دو دانك کوفته بیخته بران پاشیده ساعتی مو دیك را محکم نموده که بخار آن بد رنرود پس از آتش فرود آورده ردای بر سر کشیده ساعتی مو دیك را بر کوفته مربه بخار آن بدارند تا عرق آید پس ردائی را بر خود پیچیده بخوابند ولحافی بر سر خود کرفته صبر نمایند که عرق خشك شود پس حریرهٔ را در سه کاسهٔ چیني کرده هر روز یك کاسه را بخورند واکر مزاج قوي باشد ومرض مزمن وقوي وزن چوبچیني را زیاده میتوان نمود تا چهارده مثقال واکر خوف فساد آن باشد از برای هر روز تازه ترتیب دهند * حریرهٔ چوبچیني دیکر نافع از برای امراض سینه وشش مثل تنکي نفس وسرفهٔ کهنه * صنعت آن چوب چیني اطی هر روز نیم مثقال بایك مثقال تا دو مثقال آنرا بحسب مزاج وضعف وقوت نرم کوفته بیخته بامه وزن آن نبات سفید شب در پیاله باعرق بید مشك وعرق گاوزبان بخیسانند وصبح بآتش ملایم بپزند تا چون فالوده شود انکاه نیم کرم تناول نمایند وتا سه روز یا تا شش روز باین دستور عمل نمایند واکر شکر تیغال وبیخ هلیلو نشاسته وکثیرا وصمغ عربي از هر یك بقدر رعدس چوبچیني داخل نمایند بهتر است * حسو چوبچیني که معروف است بکشنیز آب نزلات باردهٔ وامراض سو ودرد کوش ودرد سر وتاریکي چشم که حادث شده باشد بعد از مرض معروف بآتشك واز برای دوار وسدر ومالیخولیا نافع است * صنعت آن آرد کندم آرد نخود از هر یك هفت مثقال تخم خرفه کشنیز خشك هر ود ومقشر تخم خشخاش مغز بادام شیرین از هر یك دو مثقال اول مرتبه آردها را بروغن کاو بریان نموده پس خرفه وکشنیز خشك وتخم خشخاش ومغز بادام را در عرق کاوزبان وعرق بید مشك شیره کرفته شربت بنفشه شربت کاوزبان شربت اسطوخودوس نبات سفید شیرهٔ زنجبیل مربا از هر یك دو مثقال داخل آرد وروغن مذکور نموده تخم مرو بریان یك مثقال کوفته بیخته اضافه نموده بآتش ملایم بپزند تا بقوام حسو آید چوب چیني سوهان کرده دو مثقال ونیم دارچیني عود الصلیب دانهٔ هیل بوا از هر یك دو دانك زعفران یك قیراط کوفته بیخته داخل نمایند وبرهم زنند ولعههٔ سر دیك را بکیرند که بخار آن بیرون نرود پس مریض ردائی بر سر کرفته دیك را در زیر ردا بوده قدری صبر کند که حرارت آن شکسته شود پس مو دیك را اندك اندك بر کرفته مربه بخار آن بدارد تا عرق آید وبحسو مذکور نیم کرم تحمي نماید پس ردا را بر خود پیچیده صبر کند تا عرق خشك شود وتا یك هفته باین حسو مداومت نماید که بعون الله عزوجل نافع ومجرب است * خمیرهٔ چوبچیني جهت تقویت قلب ودماغ وکبد وسائر قوی وارواح وبدن نافع وباه را بیفزاید وخفقان ووسواس وامراض سوداوي را دفع کند * صنعت آن بکیرند چوب چیني اطی ورق کرده یاریزه نموده پنجاه مثقال کل کاوزبان کاوزبان بادرنجبویه بهمایج فستقي ابریشم خام اسطوخودوس از هر یك پانزده مثقال مویز منقی یکرطل مجموع را در دو من آب وعرق کاوزبان وعرق شاهتره وکلاب از هر یك یك من بید مشك عرق ورد چیني که بفارسي کل مشکین ومشکین جه وبهندي سیوتي نامند از هر یك نیم آثار یك شبانروز بخیسانند پس بدستور مسطور در اشربهٔ چوبچیني طبخ نموده مالیده صاف نمایند وبقوام آورند ودر حین بقوام آوردن بیست درم افتیمون را در صرهٔ کتاني نازکي بسته دران انداز ند وبعد قوام آمدن فشرده دور نمایند پس به تیز

معجون مازي خوب وبقوت بمالند تا سفيد گردد پس دارچيني قرنفل دانهٔ هيل بوا شقاقل مصري بهمن سرخ بهمن سفيد
خولنجان بوزيدان خصية الثعلب مصري تخم ملبون ريوند چيني بوست هليلهٔ كابلي مناكي اسطوخودوس ازهريك چهار
درم ابريشم مقرض سه درم فلفل دارفلفل زعفران زنجبيل ازهريك دودرم عنبر اشهب مشك خالص مصطكي ازهريك
يكدرم ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره يكصد عدد مرواريد ناسفته دودرم ادويه نرم كوفته بيخته عنبر ومشك ومصطكي را
باقدري نبات سوده وزعفران را باكلاب سائيده ومرواريد را باكلاب وبيخ مشك برسنك سماق نرم سوده وهردو ورق را
حل نموده على الرسم بآن بسرشند شربتي ازيك مثقال تاسه مثقال * واما حلواهاى چوبچيني پس بدانكه اينها نيز قريب النفع اند
با معاجين وازانها ضعيف تر باعتبارى وبا عتبارى معاري * حلواى چوبچيني تاليف قدوة الحكما وسيد الاطباء والد ماجد آن
مرحوم قدس سره در دستور نوشيدن چوب چيني بطريق قهوه تحرير يافت * حلواى چوبچيني كه در امراض سينه وشش و
مرئهٔ كهنه نافع است * صنعت آن چوبچيني كوفته از تافته بيرون كرده را با نشاسته وشيرهٔ برنج وشكر تيغال ونبات سفيد وتخم
ريحان وروغن تازهٔ بي نمك بدستور مقرر حلوا سازند واگر تسخين مطلوب باشد دارچيني زرنباد زنجبيل فرنجمشك ازهريك
قدري نيز اضافه نمايند درهر شربت بخوراكي چوبچيني درضعفا زياده ازيك مثقال ودرمتوسطين دومثقال ودراقوياء سه مثقال
نبايد كه باشد واگر دربن حلوا وسايرحلوا ها قدرچوبچيني زامضاعف ساخته وتراشيده بقدرهريك مثقال ازچوبچيني صد مثقال
آب دردبك نموده بطريق عرق وقهوه جوشانيده تاربع بماند وباعسل وشكر وقند بقوام آورده حلوا ويا حريره بسازند بهتر
ونافع تر است چنانچه درباب معجون بيان شد * حلواى چوبچيني حكيم هاشم طهراني نافع ازبراى امراض سينه وبا بعضى
ادويهٔ مناسبه مقوي باه است ومسكن اوجاع اعضا واوجاع مفاصل * صنعت آن بدستور نسخهٔ مسطور است * ايضا حلوائيكه
درد مفاصل ودردها كه ازآتشك عارض شده باشد نافع است * صنعت آن چوبچيني شش مثقال دارچيني چهل مثقال مورنجان
دومثقال شكر تيغال سه مثقال نبات سفيد پنجاه مثقال باآرد كندم روغن كاو بي نمك وروغن بادام شيرين ازهريك بقدر
ضرورت حلوا سازند واز پانزده مثقال تامي مثقال بدستور حلواى سابق بحسب ضعف وقوت مزاج ميل نمايند * حلواى چوبچيني
ديگر كه جميع اوجاع را نافع است وتقويت باه ميكند ومبرودين را نافع است نفع بالغ * صنعت آن چوبچيني را نرم كوبيده
وبحرير بيخته بگيرند ازان ده مثقال زنجبيل سفيد يك مثقال قرنفل دانهٔ هيل مورنجان خولنجان زرنباد ازهريك درمثقال
دارچيني چهار مثقال مغز چلغوزه مغز نارجيل مقشر ازهريك ده مثقال آرد ميده روغن كاو بي نمك ازهريك بقدر ضرور
روغن بادام شيرين قدري باعسل وقند صد وپنجاه مثقال بدستور مقرر حلوا سازند شربتي هرروز ازپانزده مثقال تا
سي مثقال بحسب ضعف وتوسط وقوت تناول نمايند * حلواى چوبچيني اقوى از نسخهٔ قبل * صنعت آن چوبچيني اعلى كوفته
بحرير بيخته بگيرند ازان سي مثقال قرنفل دارچيني زرنباد زنجبيل انيسون رازيانه ناتخواه مورنجان مغز چلغوزه مغز نارجيل
مقشر معدل كوفي ازهريك يك مثقال آرد ميده يك چهاريكمن تبريزي روغن كاو بي نمك عسل مصفى ازهريك بقدر ضرور
آرد را در روغن بريان نموده عسل را بكلاب حل نموده داخل كرده به پزند تا چون تر حلوا شود پس ادويه را كوفته بيخته
بآن بسرشند ودر ظرف چيني نگاهدارند وهرروز ازپانزده مثقال تا سي مثقال بحسب ضعف مزاج وتوسط وقوت مزاج
بخورند وبهتر آن است كه مقدار مذكور را بدو وقت صبح وشام بخورند * حلواى چوبچيني به نسخهٔ ديگر * صنعت آن
آرد ميده يك ربع من تبريز بروغن كاو يك ربع ونيم من تبريز بريان كرده عسل مصفى بمقدار ضرور بكلاب حل كرده دران

داخل کرده به آتش ملایم بپزند تا چون ترحلوا شود پس مغز پستهٔ مقشر مغز چلغوزهٔ مغز بادام شیرین مغز نارجیل مقشر از هریك
هفت مثقال نیم کوفته داخل کرده باز بپزند تا شروع نماید پس دادن روغن چوبچیني سومان کرده سي مثقال قرنفل دارچیني
زرنباد انیسون نانخواه مورنجان سعد کوفي از هریك پنج مثقال داخل کرده برهم زنند واز آتش فرود آورده در طبق چیني
پهن سازند وبطریق لوزیات بریده قدری قند سفید کوفته بران پاشیده نگاهدارند وهر روز صبح وشام مقدار کرد کاني تناول
نمایند وبعضی درین حلوا روغن زیتون مقدار یك اوقیه داخل کرده اند ووزن عسل را نیم من تبریز نموده که سیصد مثقال
باشد * حلواي چوبچیني به نسخهٔ دیگر * صنعت آن آرد میدهٔ سه ربع یکمن تبریز بروغن کاو یکمن تبریز بریان کرده عسل مصفی
یکمن ونیم تبریز بگلاب وعرق زرد ک وعرق کاوزبان حل کرده داخل نموده بپزند تا چون ترحلوا شود پس مغز چلغوزهٔ مغز
نارجیل که پوست سیاه آن را دور کرده باشند مغز بادام شیرین از هریک هشت مثقال نیم کوفته داخل نموده بپزند تا وقتیکه
روغن پس دهد پس چوبچیني اعلی یکصد مثقال قرنفل دارچیني دانهٔ هیل زرنباد تخم رازیانه زنجبیل انیسون نانخواه لسان
العصافیر مورنجان دارفلفل خولنجان سعد کوفي از هریک پانزده مثقال کوفته بیخته داخل کرده در ظرف چیني نگاهدارند و
هر روز بقدر کرد کاني بخورند * حلواي چوبچیني دیگر اصحاب امزجهٔ باردهٔ وامراض باردهٔ را نافع است وجمیع درد هاو
اوجاع مفاصل را مفید است خصوصا درد کردهٔ ووجع ظهر ومقوي باه است * صنعت آن آرد کندم سیصد بروغن کاو بریان
کرده قند سفید وعسل مصفی سفید بگلاب حل کرده داخل نموده بپزند تا چون ترحلوا شود مغز بادام شیرین مغز چلغوزهٔ مغز
نارجیل مقشر از هریك ده مثقال نیم کوفته داخل کرده بپزند تا روغن باز دهد چوبچیني سائیده از جریر بیرون کرده ده
مثقال زنجبیل یك مثقال قرنفل دانهٔ هیل جوزبو اسورنجان بسباسه زرنباد کوفته وبیخته داخل کرده در طبق چیني
پهن کرده هر روز از پانزده مثقال تا سي مثقال آن را در وقت یعني صبح وشام هر وقت نصف مقدار مذکور تناول
نمایند * حلواي چوب چیني دیگر تالیف آن مرحوم قلمي فرموده اند که منافع بسیار دارد در تقویت بدن وتسمین
وتقویت باه بی نظیر است * صنعت آن زرد ک تراشیده سیب شیرین تراشیده به شیرین تراشیده که پوست واستخوان
وتخم آنها را دور کرده باشند آب انار شیرین از هریک بیست مثقال همه را در عرق زرد ک وعرق چوب چیني
بپزند تا مهر شود پس بمالند وبپالایند پس آرد میدهٔ پانزده مثقال آرد نخود بیست مثقال نشاستهٔ گندم پنج مثقال
اول مرتبه آرد گندم وآرد نخود را بروغن کاو چهل مثقال بریان کرده نشاسته را در آب حل کرده به پزند تا
چون پالوده شود پس نبات سفید وعسل مصفی وترنجبین پاک کرده خالص از هریک بیست وپنج مثقال همه را
در عرق کاوزبان وعرق چوب چیني وآب حل کرده بجوشانند وکف سفیدهٔ تخم مرغ بران زنند وکف آن را
بگیرند تا دیگر کف نیاورد پس بانواکه مطبوخه پالوده ونشاسته درآرد وروغن مذکور داخل کرده بپزند تا چون
ترحلوا شود مغز چلغوزهٔ مقشر مغز پستهٔ مقشر مغز بن مالورد مغز فندق مغز بادام شیرین مقشر مغز کرکان مغز نارجیل
مغز حبة الخضرا مغز انجکك مغز حب الصنه مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم هندوانه همه لبوب
باید که از قشر رقیق بالای لب مقشر باشد از هریك دو مثقال همه را نیم کوفته در حلوا مذکور داخل کرده بآتش ملایم
بپزند تا شروع نماید به باز دادن روغن پس بگیرند چوب چیني اعلی چهار مثقال خصیة الثعلب مصري دو مثقال زنجبیل
سفید نیم مثقال دارچیني بوزیدان بسباسه دانهٔ هیل بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصري لسان العصافیر شیرین تودري

زرد تودري مرخ از هريك يک مثقال جوز بوا چهار دانک عنبر اشهب مشك تبتي زعفران بزر البنج سفيد بيخ لفاع از هريك
دو دانک کوفته وبيخته داخل کرده بر هم زنند واز آتش فرود آورده در طبق چيني پهن کنند وبکذارند تا سرد شود
نبات سفيد کوفته وبيخته بران بپاشند وبطريق حلوا لوز ببرند وهر روز صبح چهار مثقال وشام چهار مثقال آنرا بخورند

* حلواى چوبچيني ديکر * صنعت آن چوب چيني اعلى بيست ودو مثقال قرنفل دانهٔ هيل رازيانه زرنباد انيسون نانخواه
مورنجان مغز چلغوزه مغز نارجيل سعد کوفي از هريك هفت مثقال دارچيني پنج مثقال کوفته بيخته آرد کندم بقدر حاجت
بروغن کاو يك چهار يك بريان کرده عسل مصفى يك چهار يك قند سفيد نيم من داخل کرده بپزند تا چون حلوا شود

* حلواى چوب چيني ديکر تاليف آن مرحوم که در تقويت باه وامساک وکثرت ميلان مدي وودي وميلان رحم نافع است
* صنعت آن آرد ميده بيست وپنج مثقال بروغن کاو بريان نموده نبات سفيد مي وچهار مثقال بعرق کاوزبان حل کرده
داخل نموده باتش ملايم بپزند تا چون ترحلوا شود مغز پستهٔ مقشر مغز بادام شيرين مقشر مغز حبة الخضرا مغز حب الصنوبر
مغز چلغوزه مغز انجك مغز نارجيل تازهٔ مقشر از هريك دو مثقال ونيم کوفته داخل کرده بازباتش ملايم بپزند تا شروع
بپس دادن روغن نمايد پس بکيرند بهمن سفيد شقاقل مصري خولنجان تودري سرخ تودري سفيد دارچيني
کل فونل پومت بيرون پسته از هريك يك مثقال خصية الثعلب مصري يك مثقال ودو دانك چوب چيني هفت مثقال ونيم زعفران
دو دانک مغات بغدادي بهار درخت کزاز هريك يك مثقال ودو دانك کوفته بيخته داخل کنند وبر هم زنند ودر طبق
چيني پهن کنند وبطريق لوزيات به برند وقدري نبات سفيد کوفته بران بپاشند ونکاهدارند وصبح پنج مثقال وشام پنج مثقال
بخورند با اشربهٔ مناسبه * فالودهٔ چوب چيني قريب النفع است بحلواى آن * صنعت آن بکيرند مقدار دو توله چوبچيني
اعلى را مانند صندل سوده با نيم توله خصية الثعلب نرم صلايه کرده با شيرهٔ نبات وکلاب بقدر حاجت بيخته ودر آخر يك
دانك زعفران ونيمدانك عنبر اشهب سوده اضافه نمايند وچرن فالوده يعني ترحلوا بيخته شود در ظرفى کشيده روغن پسته
يا بادام قدرى بران ريخته تناول نمايند واکر مريض هرفه داشته باشد کلاب وعنبر داخل ننمايند وبعضى از لعابهاى مناسب
مانند لعاب بهدانه ولعاب بزرقطونا ونشاسته داخل نمايند وبدين مداومت نمايند واکر بصفا رمحرور المزاج باشد
خصية الثعلب را نيز حذف نمايند * فالودهٔ ديکر لطف وعمدك ترچون هفت روز تناول نمايند فوايد بسيار بخشد * صنعت آن
بکيرند چوبچيني اعلى وبکارد ورق نموده دو توله آن رادر پياله آب خالص بخيسانند وصباح چندان بجوشانند که به نصف رسد
پس قدرى نشاسته با قند سفيد يا نبات داخل کرده بطريق مقرر طبخ نمايند تا بقوام فالوده آيد وبطريق قهوه بپاشامند وبهمين
دستور تا روز هفتم * قرص چوبچيني ايضا ونفع قريب بحلواى آن است * صنعت آن بکيرند شيرهٔ نبات مقدار دو آثار
وبانيم آثار کلاب بقوام آورند ومقدار نيم سير چوب چيني اعلى نرم سوده ومقدار نيم توله تانه ماشه وتا يك توله عنبر
اشهب وشش ماشه زعفران نيز نرم سوده داخل کرده بتيمر مجون سازي نيکو ممزوج نموده بر تختهٔ پاکيزه يا سيني که
بروغن پسته يا بادام چرب نموده باشند ريخته اقراص ببرند ونکاهدارند وروزى مقدار پنج توله تا ده توله تناول نمايند

* لوزينهٔ چوبچيني نيز قريب النفع است بحلواى چوب چيني * صنعت آن چوب چيني اعلى نود مثقال ريزه کرده در دومن
ونيم بسنك شاه که پنج من تبريز باشد آب خالص بجوشانند تا بنيم من شاه که يك من تبريز باشد بزمد پس صافي نموده
قند سفيد عسل مصفى با لمناصفه چهار صد وپنجاه مثقال داخل کرده باتش ملايم بجوشانند تا بقوام آيد پس يکصد وپنجاه

مثقال مغز بادام شیرین مقشر نیم کوفته بآن ممزوج نموده در طبق چینی یا برهنك جوارش ریزی پهن کرده لوزیات ببرند
وبیست ویك حصه کرده هر روز یك حصه را صبح ناشتا بخورند و موافق امزجه بعوض مغز بادام مغز پسته یا مغز نارجیل یا مغز
حبة الخضرا یا مغز انجکك یا مغز کردکان یا مجموع می توان داخل کرد * مربای چوب چینی * صنعت آن بکیرند چوب چینی
تازهٔ بی ریشهٔ جید اعلی و پوست آن را دور کرده قطعات بمقدار بند انکشت نموده بخلالی دران سوراخها کرده در آب بپزند
پس از آتش بر کرفته بر روی کرپاسی آن را پهن کنند که رطوبت آن دور شود پس در همان آب بقدر ضرور قند سفید یا عسل
مصفی داخل کرده بکیرند دارچینی خولنجان بسباسه دانهٔ هیل جوزبوا زعفران قرنفل بمقدار هریك رطل از چوب چینی یکدرم
از هریك ازین ادویه کوفته در کیسهٔ کتانی کرده دران اندازند و بجوشانند و دائم کیسه را بمالند تا بقوام آید پس کیسه را
نیکو بمالند و شیرهٔ آنرا بر آورند و بفشارند و دور کنند و چوب چینی را دران داخل کرده دو جوش دیکر داده فرود آورند
و بکذارند تا سرد شود و در مرتبان چینی کرده چهل روز بکذارند تا مزاج کیرد پس استعمال نمایند شربتی یك اوقیه و اکر
بعد از فرود آوردن در هریك رطل از چوب چینی که مربا نموده اند مقدار یکدرم از هریك مشك تبتی و عنبر اشهب را
با نبات سفید سائیده داخل نمایند بهتر است و اکر ساده خواهند با قند یا عسل مصفی یا هر دو بقوام آورند و ادویهٔ دیکر مطلقا
داخل ننمایند * مضغ چوب چینی کفته اند که چون آن را ریزه کرده مانند دانهای نخود بجای فوفل با برک تانبول که پان نیز نامند
مضغ نموده آب آنرا فرو برند و ثفل آن را بیندازند قلاع و جوششهای دهن را مداومت بآن نافع است خصوص آنکه از مادهٔ آتشك
باشد * فصل در بیان طریق استعمال چوب چینی در مراهم و روغنها و غراغر و اطلیه و غسول آن اما مراهم چوب چینی
که جراحت های آتشك و زخمهای ناصور و زخمهای مفاصل و اوجاع مفاصل و سائر اوجاع را خصوص که از آتشك باشد کمال نفع
دارد * مرهمیکه همین منافع دارد * صنعت آن آهك را در کیسهٔ کتان کرده یك شبانروز در آب خیسانیده پس کیسه را در آب
بهمواری بمالند و بکذارند تا ته نشین شود پس آب آنرا دور کرده آب تازه بر روی آن کرده برهم زنند و در ظرف دیکر بکذارند تا
ته نشین شود آب آنرا دور کرده همچنین تا هفت مرتبه آن را غسل داده آب آن را دور کنند پس انچه ته نشین شود یك جزو
از ان و دو جزو از چوب چینی کوفته بحریر بیخته و نصف جزو از مرداسنك و حنا و ربع جزو موم سفید و اقلیمیای نقره مثل
جمیع اجزا روغن زیتون بدستور مرهم سازند میفرمایند که اکر یک جزو شنجرف درین مرهم داخل نمایند انفع است
* مرهم چوبچینی دیکر انفع از اول * صنعت آن توتیای کرمانی مغسول شنجرف مغسول مرداسنك سفید آب قلعی شسته
از هریك سه مثقال چوب چینی موم از هریك پنج مثقال موم را در روغن بادام شیرین بیست و پنج مثقال کداخته ادویه را
کوفته بحریر بیخته بآن سرشته مرهم سازند و در نسخهٔ دیکر بیست و پنج مثقال روغن کاو بی نمك نیز داخل است * مرهم چوبچینی
دیکر جهت زخمهای آتشك که از دو نسخهٔ اول انفع است * صنعت آن مرداسنك شنجرف از هریك دو مثقال کهیر که در
فارسی معروف است بکات هندی چوب چینی از هریك چهار مثقال موم کافوری پنج مثقال روغن کاو بی نمك بیست و
پنج مثقال و اکر بجای روغن کاو مسکهٔ کاو تازه یا سرشیر باشد بهتر است بدستور مقرر مرهم سازند و اکر نصف کات را سوخته
داخل نمایند انفع است * مرهم دیکر که زخمهای آتشك و کچلی را نافع است * صنعت آن مرداسنك توتیای کرمانی مغسول صابون
ورقی تراشیده از هریك پنج مثقال انزروت سفید برک حنا زنکار اشق مازوی سبز کندر از هریك دو مثقال زفت رومی بیست
مثقال چوب چینی ده مثقال صمغها را در سرکهٔ انکوری خیسانیده حل کرده و توتیا را با سرکه سائیده و سائر اجزا را کوفته

بحرير پخته باموم زرد و زيت كهنه و روغن بادام تلخ و روغن كل سرخ از هريك بيست مثقال مرهم سازند و در نسخهٔ ديكر انزروت سفيد بيست مثقال است و مرهمه روزيك مرتبهٔ به حمام رفته سر را بشويند و اين مرهم را بمالند و اگر چوب چيني را به تنهائي سائيده به حرير بخته در زفت رومي داخل كرده بر سر كچلي اند ازند نافع است و در جراحت هاى ديكر اگر قدرى از چوب چيني را كوفته به حرير بخته در مرهم كافوريا با عليقون داخل كرده استعمال نمايند بنهايت نافع است * واما روغن هاى چوب چيني كه اوجاع مفاصل و درد هائيكه از آتشك حادث شود و از براى جذام و درد اعضا و اورام سوداوي و بلغمي چون فالج و استرخا و رعشه و كزاز را بنهايت نافع است * روغنيكه در اوجاع مفاصل و درد هائيكه از آتشك حادث شود بغايت نافع است * صنعت آن چوب چيني اعلى بيست مثقال هورنجان مصري مخلصه سداب از هريك پنج مثقال قصب الذريره اشنه سنبل الطيب سازج هندي مرزنجوش زراوند طويل از هريك سه مثقال عاقرقرحا دو مثقال قسط تلخ دو مثقال و در نسخهٔ ديكر شش مثقال است مجموع را نرم كوفته و چوب چيني را رندهٔ نموده دو شبانروز در دو من تبريز آب به خيسانند انگاه با روغن زيتون و روغن كل سرخ از هريك چهل مثقال روغن بابونه روغن زنبق روغن شبت از هريك پانزده مثقال در ديك بآتش ملايم به جوشانند تا مهرا شود و آب برود و روغن بماند پس صافي نموده روغن را برداارند و ثفل را با يكمن تبريز آب و چهل مثقال روغن دفعهٔ ديكر به جوشانند تا آب برود و روغن بماند صافي نموده در روغن اول داخل كرده نگاهدارند و بوقت حاجت بمالند و بعض اوقات اكر در هردهٔ مثقال روغن يك مثقال موميائي دارا بجردي داخل نمايند انفع است در اوجاع باردهٔ و امراض باردهٔ چون رعشه و لقوه و فالج خصوص آنكه در هردهٔ مثقال از هريك از جند بيدستر و فريون نيم مثقال نرم سائيده اضافه نمايند * روغن چوب چيني ديكر اوجاع مفاصل حارهٔ را نافع است * صنعت آن چوب چيني ده مثقال در سه من تبريز آب به جوشانند تا به ربع رسد برك حنا سه مثقال علىحدهٔ در آب يك شب به خيسانند و صبح جوشانيدهٔ صافي نموده روغن كل سرخ پنجاه مثقال اضافه نموده در تلرى مضاعف به جوشانند تا آب برود و روغن بماند سرد كردهٔ در شيشهٔ نگاهدارند و در وقت استعمال در هر پنج مثقال از اين از هريك از هورنجان و حضض مكي يك مثقال نرم سائيدهٔ داخل نموده استعمال نمايند بنهايت نافع است و اگر آب سداب تازه و آب كرفس و آب افسنتين تازه و آب ريحان تازه از هريك هي مثقال اضافهٔ آب چوبچيني نمايند و روغنها را داخل كردهٔ چندان به جوشانند كه آبها سوخته روغن بماند پس استعمال نمايند در اوجاع مفاصل و اوجاعيكه از مواد باردهٔ حادث شده باشد اثر تمام دارد * روغن چوب چيني ديكر كه در آتشك و جذام و مانع ريختن مواست و در داء الثعلب و داء الحيه و سعفه موى بر و يانند و موى را دراز و سياه و قوي كردانند * صنعت آن چوب چيني تراشيدهٔ ده مثقال برك مورد برك حنا برك نيل پرسياوشان صندل سفيد سنبل الطيب اشنه سازج هندي پوست هليلهٔ زرد هليلهٔ سياه پوست هليلهٔ كابلي آملهٔ منقى سعد كوفي حب الآس قرنفل عود هندي عود الصليب جوز بوا بسباسه از هريك دو مثقال يكشب در گلاب و آب برك چغندر و آب اسفناج و آب برك مورد و آب فرنجمشك و آب كاوزبان از هر يك چهل مثقال بخيسانند و صبح بآتش ملايم بجوشانند تا به نصف رسد و بمالند و صافي نموده زيت انفاق و روغن كل سرخ روغن مغز حبة الخضرا از هريك پنجاه مثقال روغن بنفشه ده مثقال داخل كرده در قدر مضاعف بجوشانند تا آب برود و روغن بماند عطر حصى لبان لادن از هريك سه مثقال عنبر اشهب زفت رومي عطر صندل مصطكي رومي موميائي دارا بجردي از هريك يك مثقال دران داخل كرده بكار برند * روغن چوب چيني به نسخهٔ ديكر مستعمل در اوجاع مفاصل و درد كمر و اوجاع حادث در آتشك * صنعت آن چوبچيني ده مثقال آنرا تراشيده بدستور مطبوخ چوبچيني با سه من تبريز آب بجوشانند تا بربع رسد پس روغن كل سرخ يا روغن بابونه يا زيت

يا هر سه مي مثقال داخل نموده بجوشانند كه آب برود و روغن بماند * روغن چوبچيني ديكر كه درا وجاع مفاصل و اوجاعيكه
از مواد باردة حادث شده باشد اثر تمام دارد * صنعت آن چوبچيني ده مثقال آنرا بدستور مذكور طبخ نموده پس آب مطبوخ
چوبچيني را با آب كرفس تازه وآب برك حنا از هريك سي مثقال زيت شصت مثقال روغن اقحوان تازه ده مثقال داخل كرده
چندان بجوشانند كه آبها سوخته روغن بماند ودر هردة مثقال او يك مثقال سورنجان مصري سوده داخل كرده برهم زنند
ونكاهدارند * روغن چوب چيني به نسخهٔ حكيم محمد صالح ابن محمد امين * صنعت آن چوبچيني روغن كنجد پيه كردهٔ بزاز
هريك ده رطل چوبچيني را ريزه كرده در پنج رطل آب بجوشانند بعد از انكه يكشب در آب خيسانيده باشند آنقدر بجوشانند
كه نصف آب برود پس روغن وپيه را دران انداخته وباز بجوشانند تا آب رفته روغن بماند صافي نموده نكاهدارند
وبوقت حاجت بكار برند * طلاى چوبچيني كه بعد از اتمام خوردن چوبچيني در حمام بر بدن بايد ماليد خصوص در مرض
آتشك وجذام * صنعت آن چوبچيني سوهان كرده چهار مثقال سورنجان مصري بوزيدان قسط تلخ مغاث بغل ادي عود هندي
زرنباد خولنجان عود الصليب وج تركي دارچيني كوفته بخته بكلاب وآب اقحوان سرشته روغن را حمد داخل كرده در حمام
بر بدن بمالند وصبر كنند تا عرق آيد پس غسل كرده برايند كه بعون الله تعالى نافع است * روغن راحت مستعمل درين طلا
اين روغن تاليف جالينوس است وفوائد اين دهن زيادة ازان است كه درين مختصر كنجد وازهيچ دوا اين مقدار فائده
بظهور نرسيده كه ازين دوا مترتب شده خصوص در آتشك وجذام وانواع قروح وناصور وقوبا وجرب وشقاق وداء الحيه
وبهواس وصداع كه بنهايت مفيد است * صنعت آن جدوار خطائي آزموده زراوند طويل زرنباد زراوند مدحرج
حب الغار جنطيانا ناى رومي مرصا في صبر سقوطري جاوشير سكبينج حلتيت كندر مصطكي تخم حنا برك حنا جند بيدستر عاقرقرحا
مقل ازرق از هريك د ومثقال سورنجان مصري چهار مثقال فرفيون يك مثقال صابون عراقي ده مثقال موم زرد ده مثقال پيه
كرك پيه روباه پيه شغال پيه خركوش از هريك پنج مثقال زيت كهنه روغن كل سرخ روغن بابونه روغن نركس روغن خيري روغن
ياسمين روغن زنبق روغن رازقي روغن حنا روغن ريحان روغن سورنجان روغن قسط تلخ روغن فرفيون از هريك يك اختيار
زيبق چهار مثقال زيبق را در آب ليمو بكشند وبايد كه قدري سركه با آب ليمو در ظرف سفالى نوكرده سيماب را دران انداخته
واندكى برهم زنند كه ريزه ريزه شود پس قدري حنا كوفته بحرير بيخته داخل نموده بانكشت بمالند تا سه روز خوب كه كشته شود
ونهايت اهتمام در كشتن سيماب نمايند پس صمغها را در سركه بخيسانند ودرهاون بمالند وبپالايند وباقي ادويه را جدا جدا كوفته
بيخته وزن نموده وجدا وار را بر روي سنك بكلاب بسايند وصابون را باكارد تراشيده وپيه ها وموم را كداخته بپالايند ومجموع
روغن ها را يكجا كرده در پاتيل بجوشانند وصموغ را داخل كرده از آتش بر كيرند وبرهم زنند تا سرد شود پس زيبق مقتول
وجدوار را داخل كرده نيكو برهم زنند پس سائر ادويه كوفته به حرير بيخته داخل نمايند وچندان بتير معجون سازي برهم زنند
كه بمدعا درهم آميخته شود ودر ظرف چيني يا زجاجي كرده سرش را محكم بندند وبوقت حاجت بكار برند * غرغرهٔ چوبچيني
مستعمل در امراض جذام وآكله وآتشك هركاه جوشش وزخم در كلو وكام وملازه ولوزتين باشد * صنعت آن چوبچيني
چهار جزو مويز جاقرقرحا برك حنا بابونه پرسياوشان برك موردسا ذج هندي زرورد سعد كوفي كات هندي فوفل فلفل
مويه پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه پوست بليله آملهٔ منقى اسطوخودوس زوفاى خشك پوست خشخاش عنب الثعلب
از هريك يك جزو جوشانيده صافي نموده مضمضه وغرغره نمايند واكر مرض مزمن شده باشد نيم دانك توتياى هندي بريان

نموده و چهار دانك طين مغره سوده نيز داخل نمايند نافع است * غسول چوبچيني كه در امراض جذام و آتشك منع ريختن
موي كند * صنعت آن چوب چيني سوهان كرده چهار جزو برك و همه برگ حنا برگ مورد سنبل الطيب پوست هليلهٔ زرد
پوست هليلهٔ كابلي هليلهٔ سياه آملهٔ منقى پوست بليله زرورد از هريك يك جزو نيم كوفته در پيالهٔ چيني با كلاب بخيسانند و روي آنرا
بدست مال كتاني پوشانيده تا چهل روز متصل هر روز دست را از روى دست مال بكلاب مذكور تر كرده بر سر و ابرو و مزه
و ريش بمالند و هر پنج روز يكمرتبه ادويه را تازه نمايند * جوزابه طعامي است قليل الغذا نفاخ و مضر صاحبان رياح و رطوبت
معدهٔ * صنعت آن آرد كندم خمير سخت نموده و ضخيم پهن نموده بريده مانند آش اوماج و رشته با آب و سبزيها طبخ نموده
تناول نمايند و نيز جوزابه طعامي است مصنوع و متخذ از گوشت و نان و شير و شكر بدون توابل و ابازيروكاه فراگرفته ميشود
بدون گوشت و نان و بعضي گفته اند كه آن كندم و برنج است كه زيربريان كذارند بدون ابزار و جمع آن جوازب و جوازبات
آمده * جوزبوا بفارسي جوزبوا و بهندي جاى پهل گويند ثمر درختى است كه در جزيرهٔ از جزائر جاوه كه بزبان فرنكي ايا وا
و بندر آن را بتاوي نام كرده اند يافت ميشود و آنجا بالفعل در تصرف ولنديز كه فرقهٔ از نصارى است بهم ميرسد و درخت آن
بقدر درخت گردكان و ورق آن باريك طولاني سرتيز مثل برگ انبه و جامون و ساذج هندي و كوچكتر از انها و ثمر آن بقدر
ثمر گردكان و از ان بزرگتر و آن سه پوست دارد يكى سبز ملاصق گوشت آن تا خام است نرم ميباشد و خورده ميشود و چون پخته
و رسيده شد سخت و خشبي ميگردد و در زير آن گوشت برگ هاى زرد تيره مائل بسرخي ميباشد كه آنرا بعباسه و بهندي جاوتري
نيز مينامند و در زير آن پوست خشبي و در جوف آن جوزبوا است و آن از عفص و فندق كلان تر و سرخ تيره رنك اغبر مائل بعباسي
باخطوط و شكن از غير املس صاف معتدل از ان بعباسه و جوزبوا است و بهتر آن تازهٔ خوشبوى تند طعم و رائحهٔ سنكين رنكين
باخطوط سياه بادهنيت است در دوم گرم و خشك و گويند خشكي آن در سوم است قابض و مفرح و مسكر و ملطف و مقوي معدهٔ و فم آن و
مري و جگر و حافظ حرارت غريزي و هاضم و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام باردهٔ آن و يرقان و خوشبو كردن عرق و بول و بوى دهان
و تحليل رياح و دفع كلف و نمش و عسر البول و غثيان و قيء و رطوبت معدهٔ و زلق الامعا و اسهال معدي بارد و رطب و ازالهٔ رطوبات متعفنهٔ
معدهٔ و استسقاى لحمي و ضماد آن جهت ورم بارد جگر و اوجاع باردهٔ رطبه و درد سر و فالج و لقوه و رعشه و با افسنتين و عسل جهت
كلف و نمش و آثار ضربه و بار و غنها جهت اوجاع باردهٔ و كري گوش و اكتحال آن جهت تقويت باصره و سيل و جرب نافع و مضرشش
و مصلحش عسل و مصدع محرورين و مصلحش كشنيز و بسيار خوردن آن مورث هوى خلق و حمق و مضرشش جگر و مصلحش بنفشه
و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزن آن بعباسه و جهت سدد صلابات يك وزن و نيم آن سنبل الطيب و قوتش تا سه سال باقي است
و بدانكه ولندیز از انجا روغن و عطر آن و بعباسه و روغن بعباسه و موبا و مخلل آن را كه با پوست خشبي خارج درحين خامي بتمامي
ساخته مى آورند و مي فروشند و دیگرى را دخل نميدهند و نميكذارند كه بهيچ قسم از انجا برآورند * جوارش جوزبوا تقويت معدهٔ
و باهٔ و هضم طعام و قطع بوى دهان كند و بادهاي مخالف را نيكو بود و بسيار مجرب است * صنعت آن جوزبوا چهار مثقال هيل بوا
خولنجان زنجبيل فلفل سياه فلفل سفيد دارفلفل دارچيني ساذج هندي سنبل الطيب بهمن هرخ بهمن سفيد را زيانه تخم كرفس
از هريك يك مثقال زعفران نيم درم عود قماري خام سه مثقال مشك خالص يك انك و نيم پوست ترنج پنج مثقال گاوزبان
مصطكي از هريك دو مثقال قند سفيد دوازده مثقال عسل دو وزن ادويه بدستور معمول معجون سازند شربتى تا يك مثقال و نيم
* جوارش جوزبوا مشهور بجوارش جاوى معدهٔ را قوت دهد و طعام هضم كند و حفظ بيفزايد و بوا سيورا فائده دهد و رنك روى را

صافي كرداند وبوی دهان خوش كند * صنعت آن جوز بوا بسباسه قرنفل دارچيني سنبل الطيب سعد كوفي آملهٔ منقی دانهٔ هيل
اجزا مساوي كوفته بيخته با قند سفيد وعسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی دو درم * حب جوز بوا اسهال مزمن واسهال
بواسيري را نافع است * صنعت آن بكيرند يك عدد انار خام نارس كوچك وسر آنرا بريده جوف آنرا قدری خالي كرده دو عدد جوز بوا
دران كذاشته سر آنرا كرفته بهمان قطعه بخمير بكيرند وبالای خمير كل ودر زير آتش بپزند كه سوخته نكردد پس برآورده كل وخمير
را دور كرده انار وجوز بوا را نرم سوده بالعاب بهدانه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا هفت حب صبح
تا شتا وشام از دو حب تا پنج حب فرو برند واطفال را يك حب تا دو حب كافي است واكر قدری حضض هندي خالص صافي كه رسوت
نامند بزبان هندي در لعاب بهدانه با آب لسان الحمل حل كرده بآن سرشته حبوب سازند بهتر است از برای بواسير * حب جوز بوای
ديكر ازان اقوی * صنعت آن بهمان دستور جوف انار را خالي كرده يك عدد جوز بوا را دران كذاشته واطراف آن قدری زيرهٔ سبز پر
كرده وسر آنرا بسته بدستور مرتب نمايند وبهمان قسم استعمال نمايند * حب جوز بوای افيوندار در افيون ذكر يافت * دهن جوز بوا
جهت تقويت اعصاب وضعف آنها كه بسبب برودت ورطوبت باشد ووجع مفاصل بارد را نافع است تدهين بآن * صنعت آن
بكيرند جوز بوا هر قدر كه خواهند وبسيار نرم بكوبند ودر آب بسيار نيكو جوشدهند وبكذارند تا خوب سرد شود پس روغنی كه بر
بالای آن بسته شده باشد بردارند وباز جوشدهند وهمان قسم سرد نموده روغن را بردارند تا ديكر مطلق روغن دران نماند واين
بهترين طرق اخذ روغن آن است خالص وبسيار برمی آيد بی مشقت * دهن جوز بوای ديكر منقول از طب كيميای برا كلسوس نيك
است از برای معدهٔ شربا وطلاء ومسكن وجع قولنج ومثانه ومقوي مثانه است * صنعت آن بكيرند جوز بوا هر قدر كه خواهند وبسيار نرم
بسايند ودر آب كرم يكشبانه روز بخيسانند ودر جای كرم نكاهدارند وبقرع وانبيق تقطير نمايند ودهن را از آب جدا نمايند وبكار برند
واكر دهنيت در جوز باقي باشد مرتبهٔ ثاني وثالث در آب كرم بخيسانند وتقطير نمايند تا ديكر دهنيت دران باقي نماند
* سفوف جوز بوا اسهال بلغمي را نافع باشد * صنعت آن جوز بوا بريان كرده سه درم نانخواه يكدرم كندر نيم درم كوفته بيخته سفوف
سازند شربتی يكدرم با آب كرم بنوشند * جوز ماثل بفارسي تا توله وتاتوره وبهندي دهتوره وبلغتی استرمويه كويند وآن معرب از كوز
ماثل فارسي است وآن خود رو ومزروع وسفيد وبنفش ميباشد وبنفش مائل بسياهي آن قويتر وانچه درخت آن از ساق برك و
ثمر همه بنفش مائل بسياهي باشد اقوی است ونبات هريك از دو نوع آن بقدر نبات بادنجان وبركش ازان كوچكتر وكل هريك از دو
نوع آن شبيه ببوق وسرنائی وكل لبلاب وازان درازتر وكل آن وتخم آن هر دو مسكر وچون كسی ازانها بخورد دران حين اشياء همه
در چشم او كبود مينمايد وثمرش بقدر كردكان وخارناك مثل بار بيد انجير وجوف آن دانهای شبيه بدانهٔ سماق وخوش طعم ومستعمل
تخم آنست وبستن برك كرم كردهٔ آن بر چشم صاحب رمد موجب تسكين الم وبسيار نافع ومجرب است در اول چهارم سرد و
در دوم خشك وكويند در خشكي آن قريب باعتدال واول اصح است مسكن حرارت ملتهبهٔ مفرطه ودر غايت تنويم ومسكر ورادع
اورام حاره ومسكن صداع صفراوي ودموي وضماد آن در روغن دانهٔ آن جهت بواسير واوجاع حارهٔ مقعده نافع واكثار
آن قاتل وقدما يك درم آنرا سم دانسته اند وطلای طبيخ آن با سركه وعسل محلل اورام واستسقا وضربان وقاطع عرق
ومانع قشعريره وضماد مجموع نبات آن جهت تقويت اعضای مسترخيه ومانع ريختن موی ومجفف رطوبات غريبه وخوردن
آن جهت دفع صداع مزمن مجرب است وقدر شربتش تا يك دانك وبدل آن لفاح دو وزن آن ومورث جنون وفساد فكر و
مصلحش فلفل ورازيانه وعسل است وكفته اند كه انچه برك وكل آن سياه وتو بر تو وطبقه بر طبقه سه وپنج وزياده هم كفته اند

واكثرتا بسه ديده شده وآنرا بهندي كنك دهتورة نامند درافعال اقوى ازهردونوع ذيكراست تا بحديكه بوئيدن كل آن باعث سكر وتخيل برصاحبان امزجهٔ لطيفه وذكاى حس ميكردد * حافظ الصحة از مخترعات صاحب خلاصة التجارب جهت امراض رطوبي بلغمي ازقبيل سرفه وضيق النفس واستسقاوحميات بلغميهٔ مزمنه وصداعيكه ازذكاى حس دماغ بود وصداعيكه ازكرم معده ودماغ خيزد وبيضه وخوذه ومالیخولیاوسهر وصدرودواروصرع كه ازبخاروضعف معده بود ورمدكه ازمشاركت دماغ باشد ودمعه وضعف قوت باصره وخارش پلك چشم كه ازجريان اشك باشد ونزله وزكام واستر خاى لثه وخون آمدن ازدندان وآب رفتن ازدهان بعد ازتنقيه مداومت بآن ودرد معده كه ازذكاى حس آن باشد وكثرت جشاوغثيان وتهوع وقئى كه ازضعف معده باشد وازبراى شهوت هاى رديه چون كل خوردن وكچ وغيرآن وازبراى نقصان اشتها برطعام وضعف معده وترش شدن طعام دران كه ازسستي جرم آن باشد وازبراى شهوت كلبي واستسقاى لحمي وسلس البول وكثرت احتلام وسرعت انزال وتقويت باه وعقر كه بسبب كثرت رطوبات مزلقهٔ رحم باشد وسيلان رحم وريح مثانه ووجع مفاصل ونفاخات وبثورات وطاعون وحمى مطبقه وغب غيرخالصه ومانند اينهاوورم رخوبعد ازتنقيه درهمه مداومت بآن ودرد دندان نزد صحت وآماس لهات وورم لوزتين وبحة الصوت كه ازسردي وتري بود نيزبعد ازتنقيه هرشب درماء العسل حل كرده وجهت عسرالنفس وضيق النفس درجلابى كه دران بعضى العبه مثل حلبه وبهدانه باشد وسرفه ونفث الدم باعصارهٔ لسان الحمل يا باعصارهٔ خيارو ذات الجنب هرشب خوردن وحمى مواظبه وربع بعد قرار وقت نوبت مداومت بآن وحمى وبائي بعد فصد باآب معصورانار ترش ياشيرين يا آب غورهٔ وازبراى شري وبنات الليل بعد ازطعام نافع است بيايد دانست كه استعمال مخدرات مثل افيون وحب الشفاوغيرهمادرا وائل امراض جائزنيست بجهت آنكه باعث تغليظ مواد آنها وزود نضج نيافتن وصعوبت امر واحداث فسادات ديكرميشود وبعد نضج باعث جمع وقبول دفع آن ميكردد وباعث نيامدن اخلاط ديكردران عضودرحميات قبل استقرار نوبت ميشود چنانچه درافيون بتفصيل ذكريافت ونيزمخدرات راكاهى كه تب لازم باشد نبايد دادمكروقتيكه كهنه شده باشد انكاه حافظ الصحة وحب الشفاوامثال آن كه دران جوزماثل بود نافع است ودیكرمخدرات مضر* صنعت آن دارفلفل دارچيني رازيانه جوزبوا ازهريك يك جزومشك خالص ثلث جزوى مصطكي دوجزوكندريك جزونيم جوزماثل برابرجميع ادويه اجزا راكوفته بيخته باسه وزن ادويه عسل مصفى سرشته معجون سازند شربتى مقدارنخودى بزرك كامل وكفته كه قوت اين دوا برابرعمرطبيعي است * حب الشفا ازمخترعات والد صاحب خلاصة التجارب نافع جهت امراض مذكوره درحافظ الصحة وتبهاى نائبه ومزمنه ازسرماوغيرسرما پس ازنوبت ودرد سركهنه ونوخواه ازمادهٔ سرد باشد يا كرم ووجع قولنج رانافع ومداومت آن حفظ صحت مينمايد وشكنج بدن دورميكند واكربمعتادين افيون دهندترك افيون كنند وكارافيون كند وقايم مقام آن است * صنعت آن زنجبيل يك جزوريوند چيني دوجزوتخم جوز ماثل سه جزوكه برابرمجموع ادويه باشد كوفته بيخته بادوبرابروعسل مصفى بقوام آورده سرشته معجون سازند ودرظرف چيني نكاهدارند وعندالحاجة شربتى بقدرنخودى بكاربرند ونيزكفته كه قوت اين معجون تابعمرطبيعي باقي بود واين فى الحقيقة معجون است اماچون حب ساخته ميشدمسمى بحب الشفا شده * حب الشفابه نسخهٔ ديكر * صنعت آن ريوند چيني زنجبيل جوزماثل اجزامساوي كوفته بيخته باقدرى عسل سرشته حب سازند وبعضى باآب صمغ عربي محلول درآب سرشته حبوب ميسازندهرحبى بقدرنخودى شربتى يك حب بعد ازنوبت تب ودرمنافع قريب بمنافع حب الشفاى اول است * حب الشفاء بهنسخهٔ حكيم ارزاني كه درقرابادين قادري آورده وكفته كه اين حب حافظ قوتهاى نفساني وطبيعي است * صنعت آن زنجبيل

صافي كردانند وبوى دهان خوش كند * صنعت آن جوزبوا بسه قرنفل دارچيني هنبل الطيب سعد كوفي آملهٔ منقى دانهٔ فيل اجزا مساوي كوفته پيخته با قند سفيد وعسل مصفى بقوام آورده بسرشند شربتي دودرم * حب جوزبوا اسهال مزمن واسهال بواسيري را نافع است * صنعت آن بكيرند يك عدد انارخام نارس كوچك وسرآنرا بريده جوف آنرا قدرى خالي كرده دوعدد جوزبوا دران كذاشته سرآنرا كرفته بهمان قطعه بخمير بكيرند وبالاى خمير كل ودرزيرآتش بپزند كه سوخته نكردد پس برآورده كل وخمير را دوركرده انار وجوزبوا را نرم سوده بالعاب بهدانه سرشته حبوب سازند هرحبى بقدر نخودى شربتى ازسه حب تاهفت حب صبح تا شتا وشام ازدوحب تاپنج حب فروبرند واطفال رايك حب تا دوحب كافي است واكر قدرى حضض هندي خالص صافي كه رسوت نامند بزبان هندي درلعاب بهدانه باآب لسان الحمل حل كرده بآن سرشته حبوب سازند بهتراست ازبراى بواسير * حب جوزبواى ديكرازاقوى * صنعت آن بهمان دستورجوف انارا خالي كرده يك عدد جوزبوارادران كذاشته واطراف آن قدرى زيرهٔ سبز بريان كرده وسرآنرا بسته بدستورمرتب نمايند وبهمان قسم استعمال نمايند * حب جوزبواى افيوندار درافيون ذكر يافت * دهن جوزبوا جهت تقويت اعصاب وضعف آنها كه بسبب برودت ورطوبت باشد وجع مفاصل بارد را نافع است تدهين بآن * صنعت آن بكيرند جوزبوا هرقدركه خواهند وبسيارنرم بكوبند ودرآب بسيارنيكو جوشدهند وبكذارند تا خوب سرد شود پس روغنى كه بر بالاى آن بسته شده باشد بردارند وباز جوشدهند وهمان قسم سرد نموده روغن را بردارند تا ديكر مطلق روغن دران نماند واين بهترين طرق اخذ روغن آن است خالص وبسيار برمى آيد بى مشقت * دهن جوزبواى ديكر منقول ازطب كيمياى براكلسوس نيك است ازبراى معدهٔ شرباوطلاء وممكن وجع قولنج ومثانه ومقوي مثانه است * صنعت آن بكيرند جوزبوا هرقدركه خواهند وبسيارنرم بسايند ودرآب كرم بكشبانه روز بخيسانند ودرجاى كرم نكاهدارند وبقوع وانبيق تقطيرنمايند ودهن را ازآب جدا نمايند وبكاربرند واكرد هنيت درهوز باقي باشد مرتبهٔ ثاني وثالث درآب كرم بخيسانند وتقطيرنمايند تا ديكرد هنيت دران باقي نماند * سفوف جوزبوا اسهال بلغمي رانافع باشد * صنعت آن جوزبوا بريان كرده سه درم نانخواه يكدرم كندرنيم درم كوفته بيخته سفوف سازند شربتى يكدرم بآب كرم بنوشند * جوزماثل بفارسي تاتوله وتاتورة وبهندي دهتورة وبلغتى استرمويه كويند وآن معرب ماز كوز ماثل فارسي است وآن خود رووسفيد وبنفش ميباشد وبنفش ماثل بسياهي آن قويتر وانچه درخت آن ازساق برك و ثمره همه بنفش ماثل بسياهي باشد اقوى است ونبات هريك ازدونوع آن بقدر نبات بادنجان وبركش ازان كوچكتر وكل هريك ازدو نوع آن شبيه ببوق وسوناتى وكل لبلاب وازان دراز تر وكل آن وتخم آن هردو مسكر وچون كجى ازانها بخورد دران حين اشياء همه درچشم اوكبود مينمايد وثمرش بقدر كردكان وخارناك مثل باريك انجير وجوف آن دانهاى شبيه بدانهٔ سماق وخوش طعم ومستعمل تخم آنست وبستن برك كرم كردهٔ آن برچشم صاحب رمد موجب تسكين الم وبسيار نافع ومجرب است دراول چهارم سرد و دردوم خشك وكويند درخشكي آن قريب باعتدال واول اصح است ممكن حرارت ملتهبهٔ مفرطه ودرغايت تنويم ومسكر ورادع اورام حارهٔ وممكن صداع صفراوي ودموي وضماد آن دررو غن دانهٔ آن جهت بواسير وارجاع حارهٔ مقعده نافع واكثار آن قاتل وقدرمايك درم آنرا سم دانسته اند وطلاى طبيخ آن باسركه وعسل محلل اورام واستسقاء وضربان وقاطع عرق ومانع قشعريرهٔ وضماد مجموع نبات آن جهت تقويت اعضاى مسترخيه ومانع ريختن موى ومجفف رطوبات غريبه وخوردن آن جهت دفع صداع مزمن مجرب است وقدرشربتش تا يك دانك وبدل آن لفاح دوزن آن ومورث جنون وفساد فكر و مصلحش فلفل وزرياوند وعسل است وكفته اند كه انچه برك وكل آن سياه وتوبرتو وطبقه برطبقه سه وپنج وزياده هم كفته اند

واكثرتا بسه ديده شده وآنرا بهندي كنك دهتوره نامند درافعال اقوى ازهردونوع ديكر است تابحديكه بوئيدن كل آن باعث
سكر وتخدير صاحبان امزجهٔ لطيفه وذكاى حس ميكردد * حافظ الصحة ازمخترعات صاحب خلاصة التجارب جهت امراض
رطوبي بلغمي ازقبيل سرفه وضيق النفس واستسقاوحميات بلغميهٔ مزمنه وصداعيكه ازذكاى حس دماغ بود وصداعيكه ازكرم معدهٔ
ودماغ خيزد وبيضه وخوذهٔ ومالينخوليا وسهر وسدر ودوار وصرع كه ازبخار وضعف معدهٔ بود ورمدكه ازمشاركت دماغ باشد ودمعه
وضعف قوت باصرهٔ وخارش پلك چشم كه ازجريان اشك باشد ونزله وزكام واسترخاى لثه وخون آمدن ازدندان وآب رفتن
ازدهان بعد ازتنقيه مداومت بآن ودردمعدهٔ كه ازذكاى حس آن باشد وكثرت جشاوغثيان وتهوع وقيى كه ازضعف معدهٔ
باشد وازبراى شهوت هاى ردي چون كل خوردن وكچ وغيرآن وازبراى نقصان اشتها بوطعام وضعف معدهٔ وترش شدن طعام دران
كه ازسستي جرم آن باشد وازبراى شهوت كلبي واستسقاى لحمي وسلس البول وكثرت احتلام وسرعت انزال وتقويت باه وعقر
كه بسبب كثرت رطوبات مزلقهٔ رحم باشد وسيلان رحم وريح مثانه ووجع مفاصل ونفاخات وبثورات وطاعون وحمى مطبقه وغب
غيرخالصه ومانند اينهاوورم رخوبعد ازتنقيه درهمه مداومت بآن ودردد ندان نزد صحت وآماس لهات وورم لوزتين وبحة
الصوت كه ازسردي وتري بود نيزبعد ازتنقيه هرشب درماء العسل حل كرده وجهت عسرالنفس وضيق النفس درجلابى كه دران
بعضى العبه مثل حلبه وبهدانه باشد وسرفه ونفث الدم باعصارهٔ لسان الحمل يا باعصارهٔ خيارو ذات الجنب هرشب خوردن وحمى
مواظبه وربع بعد قرار وقت نوبت مداومت بآن وحمى وبائي بعد فصد باآب معصوراناروترش ياشيرين ياآب غورهٔ وازبراى
شري وبنات الليل بعد ازطعام نافع است بمايد دانست كه استعمال مخدرات مثل افيون وحب الشفاوغيرهما را وائل امراض
جائزنيست بجهت آنكه باعث تغليظ مواد آنها وزود نضج نيافتن وصعوبت امر واحداث فسادات ديكرميشود بعد نضج باعث
جمع وقبول دفع آن ميكردد وباعث نيامدن اخلاط ديكردران عضودرحميات قبل استقرار نوبت ميشود چنانچه درافيون بتفصيل
ذكريافت ونيزمخدرات راكاهى كه تب لازم باشد نبايد دادمكروقتيكه كهنه شده باشد انكاه حافظ الصحة وحب الشفاوامثال آن
كه دراين جوزماثل بود نافع است ودىكرمخدرات مضر * صنعت آن دارفلفل دارچيني رازيانه جوزبوا ازهريك يك جزومشك
خالص ثلث جزوى مصطكي دوجزوكندريك جزونيم جوزماثل برابرجميع ادويه اجزا راكوفته بيخته باسه وزن ادويه عسل مصفى
سرشته معجون سازند شربتى مقدارنخودى بزرك كامل وكفته كه قوت اين دوا برابر عمرطبيعي است * حب الشفا ازمخترعات والد
صاحب خلاصة التجارب نافع جهت امراض مذكوره درحافظ الصحة وتپهاى نائبه رمزمنه ازسرماوغيرسرما پس ازنوبت ودرد سركهنه
ونوخواه ازمادهٔ سرد باشد يا كرم ووجع قولنج رانافع ومداومت آن حفظ صحت مينمايد وشكنج بدن دورميكند واكربمعتادين
افيون دهند ترك افيون كنند وكارافيون كند وقايم مقام آن است * صنعت آن زنجبيل يك جزوريوند چيني دوجزوتخم جوز
ماثل سه جزوكه برابرمجموع ادويه باشد كوفته بيخته بادوبرابرعسل مصفى بقوام آورده سرشته معجون سازند ودرظرف چيني
نكاهدارند وعند الحاجة شربتى بقدرنخودى بكاربرند ونيزكفته كه قوت اين معجون تابعمرطبيعي باقي بود واين فى الحقيقة
معجون است اماچون حب ساخته ميشد معمى بحب الشفا شده * حب الشفا به نسخهٔ ديكر * صنعت آن ريوند چيني زنجبيل
جوزماثل اجزا مساوي كوفته بيخته باعشارى عسل سرشته حب سازند وبعضى باآب صمغ عربي محلول درآب سرشته حبوب
ميسازند هرحبى بقدرنخودى شربتى يك حب بعد ازنوبت تب ودرمنافع قريب بمنافع حب الشفاى اول است * حب الشفاء
به نسخهٔ حكيم ارزاني كه درقرابادين قلمزي آورده وكفته كه اين حب حافظ قوتهاى نفساني وطبيعي است * صنعت آن زنجبيل

جوز بوا از هر یك دو درم ریوند چیني سه درم جوز ماثل نه درم کوفته پیخته بادو وزن ادویه عسل مصفی سرشته بقوام آورده حبها سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یك حب ونسخ حب الشفا که افیون داخل دارد در افیون ذکر یافت * حب جوز ماثل بدل افیون هرقه ودرد سر مزمن وغیر مزمن بارد وحار وجمیع امراض باردة وحارة وحمیات مزمنه را نافع است ودر تب قبل از وقت نوبت باید دادودر تسکین وجع قولنج مجرب است واین حب از اطبای هند است رکفته اند مداومت بآن بعمو طبیعي میرساند وحافظ صحت است * صنعت آن تخم جوز ماثل دوازده درم ریوند چیني هفت درم زنجبیل صمغ عربي از هریك چهار درم صمغ را در آب حل کرده باقي ادویه را کوفته پیخته بآن سرشته حب ها سازند هر حبی بقدر نخودی وفلفلی شربتی کامل معتاد با فیون را حب کلان وغیر معتاد را کوچك * حب بدل افیون دیگر که اسلم از اول است درد سر مزمن وضعف معدة وجگر را نافع است وقاطع عادت افیون است * صنعت آن تخم تاتورهٔ سیاه یك مثقال زنجبیل دو مثقال ریوند چیني سه مثقال کوفته پیخته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی وفلفلی شربتی از یك حب تا سه حب بحسب قوت مزاج واگر بیست وچهار مثقال نبات سفید کوبیده داخل نمایند نیز خوب است ودر نسخهٔ دیگر دارچیني مصطکي از هریك یك مثقال نیز داخل است * حب بیخ جوز ماثل جهت امراضیکه بعضی زنان رابعد از وضع حمل عارض میگردد از لینت طبع وحمی خفیفی وضعف مزاج که بهندي پرسوت نامند * صنعت آن بگیرند بیخ جوز ماثل سیاه را رباچند دانهٔ فلفل سیاه نرم سائیده حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی از یك حب تا سه حب وحب جوز ماثل افیوني در افیون ذکر یافت * حلوای جوز ماثل از مخترعات اهل هند است جهت امراض باردهٔ رطبه نافع منقول از خلاصة التجارب * صنعت آن بگیرند تخم جوز ماثل نیم من ونیم کوفته در پنج من شیر گاو که دران قدری آب داخل کرده باشند اندازند وبآتش ملایم بجوشانند تا آب برود پس فرود آورده بپالایند ومایه زنند تا ماست کردد مسکهٔ آن را بانصف وزن مسکهٔ زردهٔ تخم مرغ خام ودو مقدار آن عسل مصفی سرشته بآرد میدهٔ خالص حلوا بپزند وچون خواهند که از آتش بردارند عشر وزن آن دارچیني جوز بوا رازیانه کوفته پیخته یك مثقال زعفران سوده بآن ممزوج نموده نگاهدارند وهر روز یك مثقال آن را بخورند وزیاده وکم منوط برای طبیب است * دهن جوز ماثل اوجاع را تسکین دهد وفالج وسرعت انزال را نافع باشد * صنعت آن شجرهٔ جوز ماثل را بگیرند با برک وبیخ وگل وثمر ودرپارچهٔ کهنه پیچیده مثل فتیلهٔ مشعل سازند وبروغن کنجد خوب چرب نمایند وبهیزم آهني آنرا بیاویزند واسفل آن آتش برافروزند ودرزیر آن ظرفی از آهن گذارند واز بالا اندك اندك روغن کنجد بریزند وآنچه روغن از سر فتیله بچکد بگیرند تا تمام فتیله سوخته کردد دونگاهدارند وعند الحاجت استعمال نمایند * دهن جوز ماثل به نسخهٔ معصومي که چون بسر بمالند وقدری در بیني چکانند خواب خوش آورد * صنعت آن جوز ماثل خربق سیاه از هریك جزوي پوست خشخاش بزرالبنج تخم کاهو از هریك دو جزو کوفته در آب بجوشانند چون خوب قوت ادویه در آب بازداده شد صاف نمایند وآن آب را با روغن کل وبآتش ملایم بجوشانند تا آب رفته روغن بماند * دهن جوز ماثل دیگر جهت سرعت انزال باید در حین مقاربت کف پارا بآن چرب نمایند منقول از شفائي * صنعت آن جوز ماثل را از پوست بکنند ونیم کوفته درمیان شیشهٔ کردن دراز کردهٔ مورا بآن بموی اسپ محکم نمایند وشیشه را بکل حکمت کرفته بگیرند ظرف کلي دهن کشادی که دران آتش سرکین کاو قدر معتدی که روغن برآید توان نمود وسط آن ظرف را سوراخ کرده بر سه پایهٔ آهني یا سه پایهٔ چوب بشکل سه پایه که بلندي آن یك شبر یا قدري زیاده باشد بر زمین فرو برند وآن ظرف را بران گذارند وسر شیشه را معکوس ازان سوراخ بطرف زیر بیرون آورند که شکم شیشه در اندرون ظرف باشد ودرزیر آن ظرفی آب کرده بگذارند که سر شیشه در آن ظرف اندکی درمیان آب باشد وبر بالای

شيشه درميان ظرف كلي سركين گاو جنگلي پارچه پارچه كرده پرنمايند وآتش بران نهند تا مشتعل گردد وروغن درآب مقطرشود
وچون باتمام رسيد روغن را ازروى آب گرفته درظرف چيني ياشيشه نگاهدارند وعند الحاجة استعمال نمايند * دهن جوز
ماثل ازمخترعات حكماى هند مسمى بدهن الاوجاع * صنعت آن بگيرند درخت تاتوره را بابرگ وبيخ ونيم كوفته مقدار يكمن
زدرآب بجوشانند تانيك پخته شود وبپالايند وعشرآن تخم تاتوره كوفته پخته دران اندازند وساعتى بجوشانند وبپالايند
وقدرى روغن پنبه دانه دران افكنند وبآتش ملايم بجوشانند تاآب برود دروغن بمانند درظرف چيني ياشيشه نگاهدارند و
وعند الحاجة بروضع علت نيكرم بمالند * دهن جوزماثل نوعد يكرجهت اوجاع مفاصل وتحليل مواد باردة واسترخانافع * صنعت ان
بگيرند درخت تازهٔ آنرا ازبيخ وشاخ وبرگ وثمرا كرثمر رسيده ونوع سياه آن باشد كه اقوى است ونيم كوفته درآب طبخ دهند ومالند
صاف كنند وبانصف وزن آن روغن كنجد تازه بدستور مقرر بجوشانند تاروغن بماند ونسوزد وعند الحاجة استعمال نمايند
* هزاران شكرسپاس حكيمى راست كه حضرت انسانرا مظهرجمع واذخار كوناكون تراكيب كه وابستهٔ حكمت بالغهٔ اوست نمود *
وصدها تحيت ودرود نامتناهي وغيرمحدود بران اعلم علم ابدان رادیان وآل واصحاب كرامش باد كه مريضان هركونه مرض
رابدوائى مناسب دلالت فرمود * كه جلد اول كتاب مجمع الجوامع وذخائرالتراكيب معروف بقرابادين كبيرازتصانيف اهل
تشخيص اسباب وعلامات مرض ومزاج * نبض شناس رسوم مداوا وعلاج * عنوان قانون شفا * ديباجهٔ قرابادين دوا *
زبدهٔ اطباى والاحسب * حكيم سيد محمد حسين خان عالي نسب * عليه الرحمة * الى يوم الساعة * حسب ارشاد فيض بنياد قدر
افزاى اهل كمال * غريب نوازدريانوال * عالىجاه * رفيع جائيگاه * عزت دستگاه * سعادت همراه * عالي تبار * ملك التجار * معالي
مناقب عوالي مراتب * جناب آقا كربلائي محمد خان صاحب * ادام الله توفيقاته * وضاعف حسناته * بحسن اهتمام وتصحيح
عالم بى بدل * فاضل بى مثل * حاجي حرمين شريفين * باعث اعزاز كونين * درفضائل ومكارم بى نظير * آمين مدرسهٔ
كمپني جناب حافظ حاجي مولوي احمد كبير * ومقتدائى علمائى زمان * استاذ فضلاى جهان * ذوالفضل والتفاخر * جناب
قاضى القضاة مولوي غلام سبحان خان بهادر * ورئيس الحكما * رأس الاطبا * امجد امجاد رسول الثقلين * جناب
حكيم سيد احمد حسين * وافضل فضلا * واعلم علما * صاحب خيرجاري * جناب قاضي عبد الباري * ومظهر
علوم نقلي وعقلي * واقف رموز خفي وجلي * كمالات وحسنات مصدر * جناب مولوي محمد مظهر *
ومتصف بصفات حميد * حافظ كلام مجيد * مظهرآيات خدا * جناب حافظ مولوي محمد مرتضى *
غفر الله ذنوبهم * وكرمتر عيوبهم * وسعي ماهرين فن طبع * منشي غلام مولى ودبكر
معاونين مطبع * بصحت بيشتر * از پيشتر * بركاغذ خوشتر * ودرستي
بين السطور از اول بهتر * بتاريخ بيست وهشتم شهر جمادى الاولى
بروز آدينه سنه ١٢٥٥ هجري قدسي * مطابق نهم ماه اكست
سنه ١٨٣٩ عيسوي * صورت اختتام پذيرفت *
ونقش اتمام كرفت * الحمد لله على ذلك اولا
وثانيا * والصلوة على محمد وآله واصحابه
اولى الكمالات العليا *

FORM #94-252
CARR McLEAN, TORONTO

MADE FROM
PERMALIFE® PAPER
COPYRITE HOWARD PAPER MILLS INC.

OSLER
ROBE
Bib.Osl.
7786/36
v.1